ردیف: ۵۲۲

نسخه: اول

اکسیر اعظم، دستور العلاج

جلد چهارم

نام مولف: حکیم محمد اعظم خان چشتی، ناظم جهان

نام ناشر: مطبع نامی منشی نول کشور

تاریخ نشر: ...

زبان: فارسی

نوع فایل: pdf

نوع چاپ: سنگی

کیفیت: خیلی خوب

منبع اصلی: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

منبع تهیه (اهداء کننده): ...

تعداد صفحات: ۷۱۶

وضعیت کتاب: کامل

حجم فایل: ۸۱.۹ Mb

توضیحات: ...

هزینه استفاده از منابع: پنج مرتبه ذکر صلوات بر محمد و آل محمد به همراه و عجل فرجهم...

تکلفه استخدام المنابع: خمس مرات الصلوات علی محمد و آل محمد مع و عجل فرجهم...

به عون شافی حق و فضل حضرت مزیل امراض مطلق نسخه

دستور العلاج اطبا ذخیرهٔ اکسیر صفت بہتا ثیر کیمیا محبوب قلوب مقبول عالم معروف به

(جلد چہارم)

اکسیر اعظم

(بار چہارم)

بعد نظر ثانی و تصحیح مقاصد و اضافہ تجربات دیگر عالی جناب مصنف موصوف الذکر

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع لکھنؤ مرجع مقبول جہان و جہانیان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

امراض ظهر واطراف یعنی بیماریهای پشت ودست وپا وآن سیزده مرض ست

اعنی حدبه ورياح الافرسه و وجع الظهر و وجع خاصره و دوالی و داء الفیل و وجع مفاصل ونقرس وعرق النسا و وجع ورک و وجع الرکبه و وجع ساقین و وجع عقب و وجع کف پا

حدبه ورياح الافرسه

حدبه عبارت ست از زوال فقرات پشت وآن اگر بجانب داخل پشت یعنی بسوی پیش باشد حدبة المقدم وتقصع گویند وآنجا که تقصع باشرکت استخوانهای سینه باشد قعس گویند واگر بجانب خارج یعنی بسوی پس پشت باشد حدبة المؤخر خوانند وحدبهٔ حقیقی همین ست واگر بجانب راست یا چپ باشد آنرا التوا نامند ورياح الافرسه قسمی از حدبه است که بسبب رياح غلیظ حادث شود واسباب حدبه بقول شیخ یا بادی بود مثل ضربه وسقطه ومانند آن ویا بدنی از رطوبت مائی فالجی مزلق مرخی رباطات یا رطوبت غلیظ لزج متشنج رباطات فقار واکثر آنچه از رطوبت فالجی افتد حدبهٔ التوائی باشد نه بسوی قدام وخلف ویا از ریح غلیظ محتبس زیر فقار ممدد ومفتح فقرات باشد ویا از ورم عضلات فقار وخراج وتمدد غشاء در طرفی بود وبیشتر ورمی باسهال وسوء دال بر نضج ورم وانفجار او صحت یابد وکذلک آنچه از ورم صلب بود وآنچه از تشنج مادی یا یبسی افتد قلیل الوقوع سریع القتل ست واین همه یا باشتراک میان چند فقرات وتدریج بود ویا چنین نباشد وحدبه وخصوصاً آنچه بسوی داخل باشد بر ریه مکان را تنگ کند وسوء تنفس حادث شود وچون در صبی حادث گردد سینه را از حسن انبساط واتساع او منع کند واعضای نفس مؤف باقی مانند وبدان سبب نفس تنگ گردد ولهذا بقراط گفته کسی را که حدبه از ربو ویا سرفه قبل از بلوغ بهم رسد هلاک گردد وصبیان را حدبه ورياح افرسه بیشتر حادث شود چون طعام قبل از وقت او بخورانند وصاحب حدبه را ساقها باریک شود وانطاکی وغیره مینویسند که اوجاع پشت وحدبه وامثال آن از نوازل وذوبان مادهٔ آنها اصالةً سردی غالب باشد وگاهی از غیر او بود وتقریر اصل این آنست که دماغ بدن را مثل قبهٔ حمام ست که دائم ابخره بسوی آن متصاعد شود ومتکاثف گردد پس سرد شود وبسبب قلت تنقیه وطول زمان کثرت پذیرد ودران جمع گردد وقوت از تصرف طبیعی در وی عاجز آید ودرین هنگام مکان بران تنگ شود وسیلان کند پس اگر چیزی از مناخر مندفع گردد زکام شود ویا در یک جانب آن بند شود مثل تشقیقه ولقوه افتد ویا بسوی بدن نافذ گردد پس اگر خاص بیک جانب بود مثل

له [illegible] حدبه [illegible] فقرات [illegible] [illegible]

فالج افتد واگر عام بمفاصل بود تعقد وتشنج و وجع مفاصل افتد واگر فقرات را زائل کند التوا وحدبه افتد ویا مختص باستخوانهای مجوف بود پس ریاح افرسه افتد واگر
بسوی نصف اسفل نازل شود وجع ورک وخاصره افتد ویا یک پای را عام باشد پس عرق النسا افتد ویا در ابهام خاصةً متحیز گردد پس نقرس افتد ویا ساق را
مع ورم قرحه کند پس داء الفیل افتد ویا عروق ذوات تلافیف حادث کند پس دوالی افتد **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اول تقدم اسباب بادی مثل وقوع
ضربه وسقطه دریافت کنند اگر یافته شود سببش همان باشد واگر بلمس ورم محسوس گردد و وجع ناخش شدید وتب حاد وتشنگی وعظم نبض وزردی قاروره ونارنجی
آن باشد سببش ورم حار بود واگر ورم و دیگر اعراض نباشد وگاهی درد زیاده شود و در آخر کم گردد و بعد در پشت حادث شود سببش ریاح باشد واگر این
آثار یافته نشود روغن در انجا بمالند پس اگر روغن بدیر جذب شود وتقدم تدابیر مرطب و وجود دیگر علامات رطوبت مثل سفیدی رنگ وسردی ملمس نیز بود
سببش رطوبت باشد واگر روغن بسرعت نشف کند ودلائل یبوست بدن ومقاسات حمیات حاده واستفراغات یافته شود سببش یبوست باشد **علاج** اگر
از ضربه وسقطه باشد فصد کنند ورد فقره از دست بموضع آن نمایند بعد آن بادویهٔ قابضه مانند قسط وسنبل الطیب ومر وسلیخه باسرکه ضماد کنند واگر زوال فقره بسوی
داخل یا بجهت راست یا چپ باشد آنرا بلمس محاجم خالی یا بوضع مجمرهٔ ناری بیرون کشند وطلای زفت ومقل بامدگی عاقرقرحا جهت جذب فقره سود دارد و بعد
قرار گرفتن فقره بموضع خود ادویهٔ قابضه ضماد نمایند تا آنرا بران شکل قائم دارد واگر بسبب ورم باشد فصد باسلیق کنند و بعد از نضج منضج صفرا از مسهل آن تنقیه
نمایند و در مسهل دوم یا سوم سنای مکی یک توله سورنجان نیم ماشه اضافه کنند وضمادهٔ ملینه مثل لعاب حلبه وتخم کتان وگل بنفشه وتخم خطمی وپیه مرغ وپیه بط ومغز ساق
گاو ضماد کنند وروغن گل نیم گرم کرده بمالند واگر بسبب ریاح غلیظ باشد بعد از نضج منضج بلغم از مسهل آن که دران هلیلجات ثلثه هر یک شش ماشه سورنجان نیم ماشه
بوزیدان سه ماشه نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد ازان حب سورنجان بطریق حب ایارج خورانند وفقرات را بروغن قسط وروغن بیدانجیر بمالند وبر موضع
متقصع محاجم ناری نهند واگر بسبب رطوبت فالجی یا تشنجی افتد علاج فالج وتشنج از تنقیه وتعدیل مزاج وکمادات ومروخات وضماده وغیره نمایند وایضاً
در ریاح الافرسه ماء الاصول از پوست بیخ بادیان وکاسنی هر یک هفت ماشه اصل السوس بیخ کرفس سداب تخم کرفس بادیان هر یک پنج ماشه اذخر انیسون
هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله وگلقند عسلی چهار توله بدهند وغذا یک وقت نخوداب مرغ تنها و دیگر وقت نان یا شوربای مرغ و
بعد حصول نضج بعد تنقیهٔ بدن از کندر سکبینج صبر غاریقون مقل برابر حب ساخته دو درم تا سه درم بخورانند یا حب سورنجان که در قول ابن الیاس
بیاید بدهند و بعد تنقیه روغنهائی که در قول شیخ بیاید بمالند وضمادیکه برای حدبهٔ ریحی درهمان قول مسطور گردد اجزای آن مساوی گرفته باضافهٔ آب
بادیان وسداب وروغن بابونه بکار برند واز اذخر وسداب وقیصوم وثمام ومرزنگوش واکلیل وبابونه هر واحد یکتوله مغز تخم بیدانجیر سه توله جوش کرده در حمام
نطول سازند بعده روغن بیدانجیر بمالند وبدانند که ریاح افرسه وحدبه در ابتدا علاج پذیرد و مزمن وانچه از هرم یا تشنج یبسی باشد لا علاج ست
اقوال حذاق سویدی مینویسد که خوردن سرطان نهری در تنور بریان کرده وکذا خوردن کرنب مسلوق مطیب بسیر وجوز وزیت برای ریاح افرسه
مجرب من ست وسنبل الطیب وکذا سنبل رومی نافع مرض مذکورست شیخ میفرماید که علاج حدبهٔ رطب ویابس علاج فالج وتشنج رطب وتشنج یابس ست در
وجوب استفراغ وترک آن وکیفیت ضمادات ونطولات ومانند آن وقانون ادویهٔ حدبه که یابس نبود نیست که قابض ومسخن ومحلل باشد وچون
اقتصار بر قوابض کنند ممکن ست که روابط قوی گردد ولیکن چون ماده تحلیل نشود جائز ست که بعضو دیگر منتقل گردد واکثر آن باسفل مثل پایها انتقال کند
ودران فالج حادث شود یا درد وورم ومانند آن وچون تنقیه سابق شده باشد در استعمال قوابض باک نیست وگاهی قبض وتسخین وتحلیل در یک چیز
مجتمع بود چنانچه در جوز السرو وبرگ آن وبرگ غار وقصب الذریره وابهل واشنه ودر آس مجتمع ست وگاهی ترکیب داده میشود ادویهٔ قابضهٔ بارده
مثل گل سرخ واقاقیا وگلنار را با ادویهٔ حارهٔ مسخنهٔ محلله مثل حب الغار وجندبیدستر وبرگ وفلی دوج واما روغنهای نافعه برای حدبهٔ رطب روغن اشیای
حارهٔ قابضه است مثل روغن سرو ومثل روغن سداب ودر اضمده ادویهٔ محللهٔ قوی التحلیل مثل برگ خرزهره ودوج وجندبیدستر وسداب اضافه کنند و
از روغنها روغن سداب وروغن جندبیدستر وروغن عاقرقرحا وفرفیون متخذ برین صورت فلفل جندبیدستر عاقرقرحا تخم حنظل فرفیون حلتیت جمله یک
اوقیه کوفته در روغن سداب یک رطل انداخته در آفتاب گذارند وهر روز دو بار حرکت دهند وبعد هفته صاف نموده تبدیل ادویه مذکوره کنند ومرات همچنین
بعمل آرند واکثر آن سه مرتبه این تدبیر کنند پس استعمال نمایند **روغن قوی** برای رطوبی وریحی هر دو بگیرند ابهل وشیح وآس ومرزنجوش وجوز السرو وعاقرقرحا

واکلیل الملک و قردمانا و اذخر و سلیخه نیکوفته و در آب خوب بجوشانند و صاف کرده بقدر نصف آب روغن آمیخته باز بجوشانند و چند بار چنین تکرار نمایند و دران
جند بیدستر و فرفیون و ابهل سوده آمیخته استعمال نمایند که این مقوی عضو و مفتش ریاح و محلل رطوبات غریبه غلیظه است ضماد برای حدبهٔ ریحی بگیرند
میعه سائله قسط قصب الذریره ابهل مکدا وقیه فرفیون درم روغن ناردین قدر حاجت و اما علاج حدبه ورمی علاج اورام عسرة النضج و انفجار یا تحلیل خام
یا اورام صلبه کنند **ذکر ضمادات** برای حدبهٔ رطبه این ضماد جید ست بگیرند وج و راسن وکوفته هر دو در آب برگ سرو بجوشانند و بر موضع ضماد کنند و این
ضماد نافع رطب و ریحی ست بگیرند راسن و ابهل و وج وکوفته در شراب مهرا بیزند و مقل حل کنند تا مثل مرهم گردد و استعمال نمایند و چون معالجات و با
ضمادات و مانند آن فائده نکند داغ استعمال نمایند تا استرخا زائل شود و موضع سخت گردد اسمعیل و یوسف مینویسند که اگر سبب علت مادهٔ غلیظ باشد
علاج آن علاج فالج ست اول تنقیه بادویهٔ مسهل که در علاج فالج مذکور شد باید کرد و لعوقات جالیه مثل لعوق کرنب و لعوق اسقیل و سکنجبین عنصلی
همه و علاج ربو آنرا سود دارد و اما ادویه ضمده گرم و محلل چون جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج و حلبه و اکلیل الملک ست و ادویهٔ مقویه قابضه و ادویه که هم
گرم و هم محلل و هم مقوی ست مع نسخهٔ روغن همان ست که در قول شیخ گذشت لیکن در روغن مذکور روغن سداب ربع وزن آب مطبوخ ادویه است
و اولی تر آنست که ادویهٔ محلله مقویه چون جوزبسر و مانند آن بکار برند تا منفعت تحلیل و تقویت یافته شود و آنچه بسبب ریاح غلیظ باشد حب سکبینج
و روغن بیدانجیر یا والاصول و البزور که بسخن بلطف باشد بدهند و این دوا آنرا مخصوص ست وج ناردین اسارون مصطکی دارچینی هر یک پنج درم مرده
درم زرنباد درونج هر یک سه درم تخم کرفس تخم حرمل هر یک چهار درم سائیده بعسل بسرشند شربتی یکدرم تا بیک رطل آب شیر گرم و ضمادات همانست
که در قول شیخ مسطور شد و آنچه از ضربه و سقطه بود علاج آن در جایگاه خویش مذکور گردد ابن الیاس گوید که اگر از ورم حار بود بعد فصد و اخراج خون
بقدر قوت هر صبح جلاب از عناب ده عدد عنب الثعلب سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر بعده تلیین طبیعت باین
مطبوخ ملین نمایند سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس کوفته هر واحد سه درم عنب الثعلب پنجدرم ترنجبین گلوک کوفته یکدرم در سه رطل آب
بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و چون در تسکین یا بد و ورم زائل گردد ضماد
قوی التلیین مثل این ضماد نهند کنجد مقشر بیست درم باریک سائیده برگ مرزنجوش تازه سوده پنجدرم آمیخته بر پارچه مالیده بر آن موضع نهند و این ضماد
و دیگر از اول بهتر تلیین وارد مقل ده درم پیه ماکیان و بط و مرغابی و مغز ساق گاو هر یکی ده درم مقل را در آب گرم حل کرده و شحوم مذکوره گداخته خوب حل کنند و
استعمال نمایند و بر فقارات و بان حاره مثل این روغن قسط بمالند قسط تلخ مرماحوز هر واحد ده درم سلیخه شش درم همه را نیکوفته در آب گرم چهار رطل یکشبانروز
تر کرده بر آتش ملایم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده روغن کنجد یک رطل آمیخته بر آتش نرم گدازند تا آب فانی شود و روغن بماند بر فقارات بمالند و اگر از ریح غلیظ باشد هر
صباح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزوره نخود با شیرهٔ بادام سازند و یا هر صبح این شربت
اصول دهند اصل السوس بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر بیخ غافث هر واحد بیست درم بادیان تخم کرفس انیسون تخم شبت هر واحد پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند
تا دو رطل بماند صاف نموده عسل سرخ پنجاه مثقال دران آمیزند و بقوام آرند و ده درم ازین گرفته در آب گرم حل کرده بنوشند و بر فقار روغن بیدانجیر یا این روغن
بمالند زنجبیل چهار درم خار خسک کوفته ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده بران یک رطل روغن کنجد انداخته بار دیگر بآتش ملائم بجوشانند
تا آب فانی شود و روغن بماند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا باین حب سورنجان کنند سورنجان یک مثقال تربد مجوف مصمغ یکمثقال حب النیل غاریقون انیسون
هر واحد نیم درم صبر سقوطری یکدرم مقل مصطکی هر واحد یکدانگ همه را باریک سائیده بحریره بیزند و آب کرفس سرشته حب سازند و این یک شربت ست و صبح
خورده تا آخر روز بران صبر کنند تا اسهال نیک کند و در آخر روز غذا نخود آب و شیرهٔ حب القرطم و گوشت ماکیان دارند و اگر چیزی از مرض باقی ماند نطولات
مغشیه ریاح مثل این نطول استعمال نمایند بابونه اکلیل شبت نام مرزنجوش برگ کرنب برگ بیدانجیر برگ ریحان برگ خطمی هر واحد یک کف همه را در آب
بجوشانند و نطول کنند و بر موضع متقصع محاجم ناری نهند و اگر سبب او ضربه یا سقطه باشد مسح دست روفقار بموضعش نمایند و اطلیه حار جاذب خون مثل این
طلاء مر و قسط و کبر و سنبل و کرنب و سلیخه مساوی کوفته بیخته بسرکهٔ خمر حل کرده استعمال کنند و اگر سبب آن تشنج رباطات بسبب حرارت شدید موذی یا برودت
شدید مشنج باشد این تعلیل بوقوع سریع القتل و الهلاک و لا علاج ست ابن هبة الله گوید که علاج حدبه حادث از ریاح غلیظ و رطوبات باستفراغ بدن

نسخهٔ مطبوخ ملین
نسخهٔ روغن قسط
نسخهٔ شربت اصول
نسخهٔ حب

ازحب منتن یا حب سکبینج کنند و در ایام راحت گلقند عسلی تنها یا مع مصطگی و انیسون استعمال کنند و آب گرم بنوشند و روغن بان و زنبق بر موضع بمالند و بطبیخ مرزنجوش
و نمام و قیصوم و اذخر و سداب بشویند و غذا گوشت بریان سازند و بالجمله علاج این هر دو نوع مثل علاج تشنج امتلائی کنند و این ضماد حدبۂ رطوبی را
نافع است سنبل رومی و قسط و صبر هر واحد مثقال مرنیم و درم لادن و قصب الذریره و اقاقیا هر واحد پنج درم گل ارمنی گل سرخ هر واحد ده درم جوز السرو شش درم
ادویه سائیده به آب مورد بر پشت ضماد کنند و اگر به نشود بر موضع داغ صلیبی نهند **ابو منصور** گوید که حدبه اگر از ضربه یا سقطه افتد اضمدۂ مقویه مثل
ضماد مرتب از گل سرخ و برگ مورد و مغاث و روغن گل و مانند آن سازند و اگر از رطوبت لزج باشد حب شیطرج یا حب سورنجان بخورند و روغن
بید انجیر بماء الاصول یا ماء البزور را لازم گیرند و تعاهد این دوا نمایند و نسخۂ آن همانست که در قول یوسف گذشت لیکن درینجا گل سرخ عوض وج ست
و روغن زنبق که در آن میعه و جند بید ستر و فرفیون حل کرده باشند بمالند و آب پودینه و مرزنجوش و طبیخ مطبوخ نطول کنند و با ضمدۂ گرم که در باب
عرق النسا خواهد آمد ضماد سازند و غذا نخود آب و روغن جوز و توابل کنند و از اغذیه بارده و غلیظه حذر نمایند و ایضاً حدبه از خراج که در فقار پشت
بر آید حادث میشود و علاجش اولاً فصد باسلیق ست و ضماد با دویه مقویه مثل گل سرخ و آس و مانند آن و روغن گل و شرب ماء البقول بمغز خیارشنبر و اگر
این مرض طفل را افتد به پرهیز و مالش روغن و ضماد اقتصار کنند چنانچه مذکور شد **انطاکی** گوید که حدبۂ خلقی را علاجی نیست و غیر آن را معالجه بتنقیه و ادهان
و اطلیه نمایند و حقنها و فتیلها در اوجاع پشت بهتر از مشروبات ست و از ریاح بعضی آنست که غلبه کند و استخوان را بشکند و بعضی آنست که از عضوی بعضو دیگر
منتقل شود و علاجش همه مفتش و محلل از مشروبات و غیره است و آنچه برای هر ماده از دوا است معلوم شده پس باعادۂ آن طول نمیدهیم مگر آنکه باین
مرض مختص ست از انجمله مثل غاریقون ست و ریوند و زنجبیل و تربد اگر این مساوی سوده جمع کنند و از ان یکدرم بخورد و تکرار نماید از حدبۂ رطوبی خلاص
یابد و از مجربات ست و همچنین دار فلفل و سعد و انیسون چون بخورند و عصارۂ کرفس یا طبیخ حی العالم و بیخ توت و از مجربات طلا روغن عاقرقرحا و بید انجیر
و سداب و خردل و جوز و بادام ست مجموعاً و مفرداً این وقتی ست که ماده بارد باشد و اما در مادۂ حار لابد ست از فصد و شرب شربت ورد و آرد جو مع لبنک بزور
سرکه سرشته طلا کنند و کذا آب کشنیز بروغن بنفشه و بادام و از مجربات انجیر و قرطم و صنوبر مطبوخ اولی ست و از انچه برای اخراج اخلاط لزجه از پشت و
سرین مجرب ست آن روغن نفط و زقوم ست شرباً و طلاءً و مثل انیست علاج درد پهلو و خاصره **ایضاً** در تذکره نوشته که اسباب حدبه جماع در حالت
ضعف دماغ و امتلا ست و حرکت سخت بعد تغذیه مثل هریسه و بعد استفراغ و علامتش درد عصاب و ارتخاء فرط یبس مع امتلاء کثرت اغذیه مولدۂ خلط غلیظ
و بخار غلیظ ست و علاجش نیست که چیزی بهتر از قی تبرب شبت و عسل و بورق نیست بعد آن فصد باسلیق و وضع محاجم بر جهت منجذبه و اگر چه
ناری باشد و استفراغ با یارجات کبار و تناول مثرودیطوس و تریاق اربعه و معجون هرمس بعده معاودت استفراغ و معاجین همچنین مع ملازمت ضمده
و نطول بهر محلل مقطع مثل اشق و حرف و زنجبیل و میعۂ ممزوج بلعابات متبوع بادهان حاره مثل روغن قسط و بابونه و غار و ناردین و نرگس و این ضماد مجرب
از تراکیب ماست ترمس حلبه باقلا جو مساوی کوفته بیخته نصف این حنظل کوفته و ربع آن انجیر خشک و ربع انجیر هر واحد از تخم کرفس و اشق و میعه و
زعفران و بیخ کبر بعسل سرشته بکار برند و این معجون در هر سه روز دو مثقال استعمال کنند و سه روز بگذارند که مجرب ست از روزیکه ترکیب این
داده ام در نفع بسائر امراض عصب خطا نکرده غاریقون تربد مغاث سورنجان هر واحد هفت درم هلیلۂ کابلی بسفایج فستقی خولنجان هر واحد
پنج درم سکبینج اشق قسط دارچینی هر واحد چهار درم صبر مصطگی عاقرقرحا جنطیانا حب الغار قرنفل فلفل هر واحد سه درم در سه چند آن عسل معجون
سازند و بر دارند و از علاجات جید آن بستن رصاص ست یکبار پس نان گرم پس چادر گرم پس نمک گرم پس رصاص و بهمین طور
سمرهندی گوید که انچه از دوای غاریقون وغیره در قول انطاکی گذشته مجرب صحیح ست و چون خلط لزج طبیب را مانده گرداند و از پشت و سرین وغیره
خارج نشود پس روغن نفط و زقوم استعمال نماید و این حب هندی ریاح افرسه و حدبۂ رطوبی را بعد تنقیۂ مغنی از ادویۂ دیگر ست و بسیار کسان ازین
به شده اند تخم کرفس فلفلموییه فلفل دار فلفل بادیان نمک طعام شیطرج هر واحد یکدرم به پاره ده درم زنجبیل یازده درم هلیلۂ زرد تربد مقشر مجوف هر یک
پنج درم کوفته بیخته قند سیاه سی درم بقوام آورده در ان حبها بقدر بادام سازند و یکی از ان بخورند و این را مرات تجربه کرده ام و صحیح یافته شد و خطا
نکرده یاد دارند و مداومت دوائیکه در قول ابو منصور گذشت نیز بتجربه رسیده

وجع ظهر یعنی درد پشت

شیخ میفرماید که وجع پشت در عضل واوتار داخل وخارج مطیف صلب میباشد پس اگر از لمس درست درد کند سبب در خارج باشد والا در داخل بود وبهر چونکه باشد یا بسبب برودت مزاج ساذج واقع در پشت ویا بلغم خام متولد در عضلات وفقرات پشت یا انصباب آن از بدن در عضلات در باطات واوتار پشت ویا دخول ریح در اعضای مذکوره حادث شود ویا بسبب کثرت تعب وبرداشتن بار گران وحرکت سخت وپشت خم کرده نشستن ویا بسبب کثرت جماع وگاهی از اسباب حدبه افتد چون هنوز مستحکم نشده باشد ویا بسبب مشارکت بعض اعضا بود چنانچه بسبب ضعف گرده وهزال وورم آن ویا بسبب امتلای شدید رگ بزرگ موضع بر طول پشت از خون ویا بسبب ورم وجراحت در قصبهٔ ریه وگاهی بمشارکت رحم باشد چنانچه قریب ایام حیض یا در اختناق رحم وهنگام دردزه وگاهی درد پشت از علامات بحران بود **طریق تشخیص** این اسباب اگر درد بی ثقل تدریج حادث شود ومزمن گردد واز مشی و ریاضت ومالش وچیزهای گرم تسکین یابد وهنگام سکون ودر شب ودر سرما اشتداد نماید ودر پشت سردی محسوس گردد سببش برودت مزاج باشد واگر درد مع ثقل وتقدم تناول چیزهای سرد مولد بلغم وافزونی درد وثقل روز بروز ودیگر علامات مذکوره برودت مزاج یافته شود وسردی بلمس موضع وجع بود سببش تولد بلغم باشد واگر درد وثقلیل لازم بریک وتیره بود وبعد غضب وتعب وجماع متعب وجز آن که تحریک ماده کند حادث شود سببش انصباب بلغم باشد واگر درد تمددی ومنتقل باشد وثقل کمتر بود واز چیزهای گرم وتکمید وتدهین رحت واز اغذیهٔ منفخه ضرر یابد سببش دخول ریح در پشت باشد واگر التهاب ولذع مع خفت بدن وعدم ضربان ورنگینی قاروره وتشنگی وسکون باشیای سرد بود سببش حرارت ساده باشد واگر درد مع ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطن بود وحرارت آن موضع وسرخی رنگ آن باشد وهنگام حرکت درد شدت کند وشدت تشنگی وسائر علامات غلبهٔ خون موجود بود سببش امتلای رگ باشد واگر تقدم تعب وبرداشتن چیزی گران ومانند آن وکثرت جماع ویا علامات اسباب حدبه ویا آثار ضعف وهزال وورم گرده ویا ورم وجراحت قصبهٔ ریه ویا قرب حیض ویا اختناق رحم وطلق ویا علامات بحران معلوم شود سببش یکی ازین اسباب باشد **علاج** اگر بسبب سردی مزاج یا بلغم خام یا ریح باشد علاج ریاح افرسه کنند ویا منضج از مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی سورنجان تکوه بادرنجبویه هریک هفت ماشه بسفایج پنج ماشه اذخر چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله یا گلقند عسلی سه توله بدهند وبعد نضج تنقیه بحب سورنجان وحب منتن کنند وجهت تعدیل مزاج معجون چوب چینی با عرق چوب چینی دهند وروغن قسط وسداب وبابونه بمالند ومعاجین حاره وماء العسل دهند ورروغنهای گرم جندبیدستر آمیخته بمالند وضمادهٔ حاره مثل مقل اشق حلبه بابونه حب الغار بلعاب تخم کتان وروغن بید انجیر آمیخته ضماد سازند وغذا نخوداب وگوشت طیور با مصالح گرم دهند وتقلیل غذا سازند وجائیکه ماده نباشد صرف تعدیل ومالش روغنهای گرم در بارد وسرد در حار کفایت کند وایضاً در ریحی هرچه در ریح البواسیر گذشت بکار برند واگر بسبب امتلای رگ بزرگ باشد فصد باسلیق کنند وبعد از نضج بمنضج صفرا تنقیه از مسهل صفرا نمایند و اگر بسبب تعب وکثرت جماع باشد روغنهاے گرم بمالند وترک سبب کنند واگر از اسباب حدبه یا بسبب ضعف گرده وهزال وورم آن ویا بسبب ورم وجراحت قصبهٔ ریه ویا بمشارکت رحم باشد علاج هر واحد مذکور شد بدان توجه نمایند **ذکر بعض ادویهٔ** مفرده ومرکبه نافع درد پشت خوردن بوصیر سه درم وکذا پوست زرد رقیق نارجیل که در ان مغز سفید نباشد در شیشه کرده از روز یکشنبه سه هفته در آفتاب آویخته وکذا مداومت خوردن جوز وانجیر وکذا خوردن پوست سنگدان مرغ وکذا حجامه تو ابطی هر واحد در وجع ظهر بارد مجرب سویدی ست وشرب نانخواه وکذا ماهیزهره وپوست بیخ آن سه درم وکذا راسن وکذا مومیائی بقدر نخود بماء العسل وکذا آب کرفس تازه بعسل وکذا ابندق هندی بقدر نخود وکذا تربد وکذا دار فلفل بعسل وکذا انیسون وکذا احدوار وکذا فوه الصبغ بعسل وکذا حب الغار وکذا طبیخ برگ سبز او وکذا فاوانیا وکذا افراسیون وکذا حلتیت وکذا اجانوشیر وکذا زعفران وکذا زراوند مدحرج وشرب وضماد سنا وکذا مغز حب محلب بعسل وکذا مرزنجوش وکذا پیه گورخر وکذا اسیسالیوس وکذا روغن تخم ترب وکذا مافیطوس وکذا روغن بطم وکذا اسعد وکذا روغن فندق وکذا تخم حرمل وکذا تخم یا گل شبت بعسل پخته وکذا روغن آجر وخوردن نارجیل وکذا بقله حلبه وکذا مغز صنوبر کبار مویز سرخ ویا یکشبانه روز بآب ترکرده بعسل وکذا گوشت گورخر وکذا کرنب پخته وکذا لحم سقنقور وکذا مارماهی وکذا لحم گوزن وکذا ملازمت اکل نخود بستانی ومالش روغن نارجیل کهنه وکذا روغن خردل وکذا روغن حب الترج وکذا روغن جوز کهنه وکذا روغن تخم

انجره وکذا روغن قرطم وکذا پیه گورخر بر روغن قسط وکذا روغن جند بیدستر و قثا وکذا روغن قنفذ وکذا پیه قنفذ مرغ و ضماد برگ خرزهره وکذا گل آن وکذا مرزنجوش سوده بموم و زیت آمیخته وکذا قصب الذریره بسرکه سرشته وکذا نسرین وکذا پشک بز و آرد جو مساوی بسرکه سرشته وکذا بیخ قثاء الحمار سوده در سکنجبین پخته وکذا آرد ترمس پخته وکذا زفت یابس گداخته حرف سوده بدان آمیخته و بر پارچه مالیده وکذا لحم ابن عرس وکذا سرگین کبوتر و حرف و شرب و حقنه سکنجبین وکذا روغن خسک و پوشیدن مرغزی وکذا پوست وشق و نطول شوربای گوشت گوزن هر واحد نافع درد پشت بارد ست و خوردن کشنیز خشک یا شکر وکذا اسفاناخ درد پشت حار را نافع بود **دیگر** ماهودانه نیم درم با عسل و یا با اشق و فرفیون هر واحد نیم درم بیامیزند و از یک مثقال تا دو مثقال بخورند اخراج بلغم و تسکین درد پشت نماید وکذا اغاریقون دو درم ریوند چینی نیم درم درد پشت بلغمی را مفید ست **دیگر** خوردن لوبان برای وجع ظهر مجرب ست و اگر شاخ آهو در آوند کرده بگل حکمت گرفته در آتش بسوزند پس سوده قدری از آن با روغن گاو بخورند در درد پشت ریحی و بلغمی را سود دارد **دیگر** اول پشت را با روغن چرب کنند بعده سیندان یعنی حالون با آب سائیده طلا نمایند و در آفتاب نشینند درد پشت و تهیگاه دفع گردد وکذا حدوار با آب سوده طلا کردن و در آفتاب نشستن **دوائیکه** در درد پشت بلغمی را مجرب ست غاریقون یک درم ماهودانه سکنجبین اشق مقل از زر هر واحد نیم درم فرفیون شحم حنظل حجازی مقرص بروغن بادام چرب کرده هر یک ربع درم با هم آمیخته بخورند **روغن** که دافع درد پشت و کمر ست شحم حنظل مغاث سورنجان زیره سیاه فرفیون ایرسا جند بیدستر هر کدام سه مثقال جدوار دو مثقال نیم کوب کرده در سه رطل آب و یک نیم رطل روغن زیت و اگر نباشد روغن بید انجیر بجوشانند آن قدر که آب فانی شود و صاف نموده نیم گرم بر پشت و کمر و عانه بمالند **ضماد** که بعد تنقیه بسیار مفید ست ورق آب برگ حنا نیله تهوهر صابون حل کرده نیم گرم ضماد کنند **حب چهار برگ** که برای درد پشت ریحی و وجع مفاصل و درک و تهیگاه و گردن و شانه و همه دردهای ریحی را بسیار نافع برگ تنباکو سبز نازک که آن را بهندی کونپل گویند و برگ نازک بید انجیر سرخ و برگ نازک تاتوره و برگ نازک عشر و نمک طعام هر یک چهار توله سائیده حبها بقدر نخود سازند شربتی یک عدد صبح و یکی شام و روغن زیره دهشت برگه بمالند و جوارش اسقف و روغن دفلی و معجون مسیحی و معجون تربد و فلاسفه وحب اذراقی هر واحد نافع درد پشت ست **اقوال اکابر** شیخ میفرماید واجب ست که در علاج درد پشت بسوی معالجات اوجاع مفاصل و معالجات حدبه و ریاح افرسه رجوع کنند چه طریق علاج همه واحد ست اما معالجه بار و بمشروبات و ضمادات و مروخات مذکوره در ابواب گذشته باید کرد و آنچه از بلغم خام باشد باید که استفراغ بمثل ایارج و شحم حنظل وحب منتن نمایند و معالجه آنکه از تعب و مانند آن باشد بغذای جید و مروخات معتدله و روغنهای نیم گرم باید کرد و آنچه از جماع باشد علاجش علاج کسی ست که از جماع ضعیف شده باشد و آنچه بسبب گرده باشد علاجش علاج ضعف گرده است و علاج کائن بسبب امتلای رگ بزرگ فصد مابض رکبه نیز هست که این فی الحال تسکین او نماید و خصوصاً چون اتباع بمروخات از روغن گل و مانند آن کنند و آنچه بسبب حدبه باشد علاجش علاج حدبه است و اکثر درد پشت بسبب برودت یا بسبب ضعف گرده بود پس می باید که اکثر علاج از این دو جهت باشد و کلام مستوفی در علاج گرده و ایضاً در تسخین پشت در باب حدبه ذکر کردیم لیکن معالجات خاص بوجع پشت بارد استعمال روغن فرفیون تنها ست و از مشروبات مجربه برای آن تریاق اربعه است یا روغن بید انجیر با آب کرفس و اینکه نقوع نخود سیاه و وج بسیار به چهار درم روغن گاو و یک درم عسل بنوشند این تا چهارده روز استعمال کنند و خوردن هلیون و ادیان او خیلی سودمند ست و حبوب مسهله بارد مزاج را از اصحاب این درد حب منتن ست و اما ضمادات پس تضمید بخرزهره درد کهنه را به کند و تضمید بمثل جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج و جند بیدستر و فرفیون مفرد و مرکب بروغن غار و حب الغار و روغن سداب و تخم او و روغن بید انجیر و روغن میعه بسیار نافعست و از مروخات روغن فرفیون و روغن قسط و روغن سداب ست و روغن سوسن را خاصیت عجیب ست و اولی آنست که اولاً پشت را گرم کنند و بپارچه درشت بمالند پس تمریخ نمایند جرجانی **وایلاقی** گویند که اگر سبب درد پشت مادهٔ خام بود علاجش پزانیدن ماده باشد بماء الاصول و روغن بید انجیر و استفراغ بقی و دوای مسهل چون حب منتن وحب سکبینج و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و اگر وج را نیمکوفته شب با نخود تر کنند و صبح جوشی دهند و صاف کرده عسل و روغن گاو آمیخته صواب بود و اگر سببش ریح غلیظ باشد و اکثر در درد پشت و خاصره از این بیاید معالجه بماء الاصول مع روغن بید انجیر کنند و این حب سکبینج در درد پشت و تهیگاه را سود دارد **دیگر** بگیرند حلبه و حب الرشاد و تخم کرفس و نانخواه و زنجبیل برابر سکبینج برابر همه کوفته بیخته با هم سرشته حب سازند و صبح دو درم بخورند و اگر

سببش سوءمزاج سرد ساده باشد تبدیل مزاج کنند و سنجرنیا و شرو و یطوس سخت نافعست و اگر سببش رنج و ماندگی باشد آسایش جویند و طعام سبک و
لطیف خورند و گرمابه و روغن شبث و بابونه بکار برند و اگر سببش امتلای رگ پشت بود رگ باسلیق و مابض زنند و روغن گل بمالند و طعام سبکتر کنند
محمود گوید که درد پشت اگر از برودت مزاج یا کثرت بلغم خام باشد علامتش سفیدی رنگ و قاروره و بطوی نبض و تقدم تناول اغذیهٔ غلیظه یا لزجه
و سن و بلد و عادت و رطوبت زبان و قلت تشنگی و شدت درد بعد بیداری از خواب غرق و اینها از تناول فواکه رطب و آب سرد و امتلاست پس
هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس هر واحد دو درم و گلقند عسلی ده درم دهند و غذا نخوداب بشیرهٔ بادام و بعد ظهور نضج در قاروره
تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمی غلیظ لزج بحب سورنجان یا بحب صبر یا حب قوقایا یا بمطبوخ سورنجان کنند و در هر هفته یکبار قی بمقیات که در باب داء الفیل
و دوالی بیاید استعمال نمایند و بر پشت روغنهای گرم مثل روغن زنبق و خیری و نمام بمالند و از جماع و طعام غلیظ و فواکه و آب سرد حذر کنند و بر
تناول حب منتن مداومت نمایند و یا گلقند ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند یا همچنان بخورند و آن حب صاحبان این مرض را نافعست شحم حنظل
شیطرج سکبینج هر واحد یکنیم و انگ صبر جند بیدستر هر واحد یکدرم مقل ازرق یکنیم درم سورنجان یکمثقال کوفته بیخته بآب گندنا حب سازند و این مجرب
ست و اگر از تعب و کثرت جماع باشد ترک آن کنند و راحت و خواب و حمام نمایند و هر صبح جلاب از عنب الثعلب سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند
و غذا مزورهٔ ماش و شیرهٔ بادام سازند و پشت را بروغن زنبق و خیری زرد و بنفشه ممزوج بمالند و اگر از امتلای رگ باشد هر صبح جلاب از عناب
ده عدد و شکر سفید ده درم و عنب الثعلب سه درم بنوشند و غذا مزورهٔ مذکوره و اسفاناخ خورند و یا آب انارین سه اوقیه با شکر سفید ده درم بنوشند و اگر
فائده نشود فصد باسلیق کنند و یک لحظه در آب سرد داخل شوند و در مکان بارد و زیر بادکش نشینند و در جای نمناک خواب کنند **خجندی** گوید که درد
پشت و خاصره نیز از اجناس اوجاع مفاصل ست و اکثر این علت از خلط ردی غلیظ بلغمی بود پس اگر سببش برودت مزاج و بلغم خام منصب
در مفاصل باشد و این اکثری ست قی بآب اصل السوس یا شبت کنند و هر صبح شربت اصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود تنقیه بحب سورنجان و حب
منتن و حقنهٔ قوی کنند و روغنهای گرم بمالند و از بقول بارد رطب پرهیز نمایند و معجون فلاسفه نافعست و تضمید بصموغ منتنه و آن در قول شیخ
گذشت و تنطیل بآب شبت و قیصوم و مرزنجوش و اکلیل و پودینه و بعد خروج از آبزن مالش بروغن سداب مفید و بدانند که استعمال دوائی که نافع
اوجاع مفاصل از رطوبت مدر بول اوجاع پشت از برودت و رطوبت را صحت بخشد و اگر سببش کثرت تعب و کثرت جماع یا سوء مزاج حار یابس
باشد هر صبح آب عنب الثعلب بشکر و شربت آلو و تمرهندی بنوشانند و اگر سببش امتلای رگ باشد هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت
تمرهندی بآب عنب الثعلب یا بشیرهٔ خرفه دهند و غذا مزورات مطبوخ بحموضات بشیرهٔ بادام و خشخاش و اسفاناخیه و قرعیه خورانند و اگر سببش
حمیات بلغمی باشد علاجش بعلاج اوجاع مفاصل بارد کنند **قرشی** گوید که در بلغمی بعد نضج تنقیه کنند و سکنجبین بزوری بآب اصل السوس و سکنجبین
عنصلی و شربت اصول و یا آب کرفس بسکنجبین بزوری و یا نخود سیاه و حلبون و وج در آب گرم تر کرده یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل
کرده بدهند و غذا جوزهٔ مرغ و کبک و کبوتر بچه بشبت یا نخود سیاه و حلبون سازند و شحم قاوندی بمالند و بدانچه مناسب بود بخور رانند و پشت را بخرقهٔ
خشن مالیده ببعض شحوم و ادهان حاره بمالند و آنچه از امتلای رگ بزرگ باشد چنانچه هنگام احتباس حیض یا خون نفاس یا منی از طول مدت بجماع
عارض شود آنرا فصد فی الفور زائل کند و جماع اگر بسبب احتباس منی بود و آنچه از فرط جماع باشد هر چه در تدبیر افراط جماع ذکر کردیم بعمل آرند فقط
سعید گوید که علاج درد پشت تابع برودت بخوردن گلقند و نوشیدن آب مطبوخ عود و اسهال طبیعت بدانچه مخرج خلط بارد باشد مثل حب سورنجان
کنند و مالش پشت بزیت و ریختن آب نیمگرم بران و غذا نخوداب و حذر از امتلا نمایند و علاج درد پشت تابع حرارت بفصد باسلیق در ابتدا و شرب
شیرهٔ تخم خرفه بسکنجبین و نوشیدن آب انارین و استعمال شربت آلو و تبرید موضع بصندل و گلاب کنند و غذا مزورهٔ سماق یا غوره سازند و در موضع سرد
بخوابند و بر پشت آب سرد بریزند **خضر** گوید که آنچه بسبب برودت و بلغم باشد تنقیهٔ بلغم بمثل حب ایارج یا قی یا حقنهٔ مخرج بلغم مفشی ریاح کنند و معجون وج
و معجون نجاح خورانند و ماء الاصول بروغن بادام تلخ یا روغن خروع استعمال کنند و اگر ماده بسیار باشد بر مثل شوربای نخود و بعسل اقتصار نمایند
و روغن بلسان بمالند و پشت را بخرقهٔ درشت مالیده ببعض شحوم حاره مثل پیه بلسون یا پیه نهنگ چرب کنند و این دوا نیکوست بگیرند روغن قسط و

روغن ناردین و روغن غار و دران جندبیدستر و کندر و تخم انجره هر واحد سه درم فرفیون یک مثقال حل کرده بر پشت بمالند و اگر در یک رطل زیت برگ غار بپزند و شب بر پشت بمالند و صبح حمام نمایند در درد پشت کهنه را مفید بود و یا سلق و برگ خرزهره ببعض روغنهای گرم مثل خاگینه پخته ضماد کنند و یا روغن زنبق ده جزو بگیرند و فرفیون و جندبیدستر و میعه هر واحد یکجزو حل کرده بمالند و قی بتربد لازم گیرند و گاهی از ورم پشت یا وجع دیگر عارض شود و علاجش ازالهٔ سبب ست میر عوض مینویسد که در درد پشت حادث از سردی مزاج و بلغم خام بعد قی و اسهال تریاق اربعه یا طبیخ بزور و اصول و آب نخود سیاه و اطریفلات و مربای وج دهند و حلبه را بکوبند و بآب بپزند و بر پارچه مالیده بر موضع درد نیمگرم بربندند و چون خواهند که جدا کنند بحمام روند و خرقه را جدا سازند و این حب در تسکین اوجاع ظهر عجیب الفعل است شحم حنظل صبر سکبینج هر کدام دو جزو جندبیدستر مقل هر کدام نیم جزو شربت دو درم و آنچه از تعب و کثرت مجامعت باشد ترک سبب کنند و روغن بنفشه و روغن بابونه باهم آمیخته بمالند

وجع خاصره یعنی درد تهیگاه

اسباب این مثل اسباب درد پشت باشد و کذا علامات آن علاج علاجش بعلاج درد پشت کنند و خوردن حلوای تخم قرهندی مزیل درد کمر و مغلظ منی ست و اگر از ریح البواسیر باشد علاج آن نمایند و خوردن مقل بقدر دو سرخ وقت خواب و کذا حبوب مقل و معجون آن مجرب ست و بستن نان آتش هندی که دران حلیت و زنجبیل و تخم شبت داخل کرده باشند نافع و این ضماد برای درد کمر و زانو تجربه رسیده افیون یکتوله شنگرف قسط تلخ صبر زرد از هر واحد نیم توله در آب ادرک حل کرده طلا کنند و در آفتاب یا نزد آتش عضو را خشک کنند و دو سه روز همچنین بعمل آرند و بقول اهل هند برای درد کمر این حلوا نافع ست سونٹھ مغز تخم ارنڈ هر یک شش دام روغن زرد شکر هر یک دو ازده دام شیر گاؤ نیم آثار اول مغز ارنڈی سوده در روغن بریان نمایند پس شیر آمیخته بجوشانند چون غلیظ شود شکر انداخته حلوا سازند و بحسب مزاج خورند و ایضاً تخم رند نمک لاهوری بیده چوب چینی واحد تولہ انگوزه نیم تولہ آرد گندم نیم پاؤ بگیرند و ازین نانی از یکطرف پخته بربندند مفید بود شیخ میفرماید که اکثر این درد ریحی و بلغمی بود و علاج این بعلاج درد پشت قریب ست و از علاج خاص باین درد آنیست که بگیرند حلبه و حب الرشاد و باقی اجزا همان حب سکبینج ست که در وجع ظهر در قول جرجانی مذکور شد و اگر بسبب ورم در عضو یا در آنچه مشارک او باشد عارض شود علاجش علاج آن بود و بسبب سوء مزاج حار ساده یا مع ماده کمتر افتد مگر بر سبیل مشارکت اعضای بول و امعاء علاج و علامت آن ظاهر ست کرمانی گوید که در بلغمی و ریحی حمول شیافات نسخهٔ مرتب از مقل و اشق و انیسون و زنجبیل و تخم کرفس و شحم حنظل و سورنجان و ماهی زهرج و امثال آن سریع التاثیر ست بنا بر قرب موضع علت خضر میگوید که حقنه های مفتش ریاح و مخرج بلغم بعمل آرند ابو منصور مینویسد که بنادق تخم کرفس و سکبینج و فانید ساخته بخورند و یا حب الرشاد سه درم بعسل استعمال کنند تا آنکه ورم کند بعده این فتیله بکار برند که عرق النسا را نیز نافع ست بگیرند حب الرشاد بورق سکبینج پودینه و ازان فتیلها سازند مؤلف اقتباس گوید که اگر بسبب کثرت جماع باشد ترک آن نمایند و روغن لبوب سبعه مالند و دو سه روز حمام متواتر کنند و دواء المسک جواهر دار علوبخان با ماء اللحم ساده ممزوج با چهارم حصهٔ شراب دهند و غذا قلیهٔ نرگسی و خاگینه با نان خشکار خورانند و خوردن زردی بیضهٔ مرغ نیمبرشت با مصطگی عظیم الاثر ست

دوالی

عبارت ست از فراخ شدن رگهای ساق و قدم بسبب کثرت نزول خون سوداوی بسوی آن و گاه از خون صرف غیر سوداوی و گاهی از خون بلغمی غلیظ افتد و هرچونکه باشد مادهٔ این مرض در اکثر خونی بود که دران عفونت نباشد و الا دران پای از تقرح و اورام خبیثه سالم نماندی و اکثر پیکان و پیاده روان و حمالان و کسانی را که بر پایهای بسیار ایستند چنانچه خدام امرا و سلاطین و از رکوب طویل عارض گردد و خاصةً چون ایشان استکثار اغذیهٔ مولد سودا نمایند و در بلدان حار رطب مثل بنگاله بسیار افتد و بیشتر عقب امراض حاده واقع شود بسبب انتقال ماده بسوی آن در مستعدین مذکورین آن و گاهی ابتداءً افتد چنانچه اوجاع مفاصل ابتداءً عارض شود و صاحبان طحال را از کسان مذکورین بسیار عارض گردد و دوالی گاهی علاج بپذیرد و گاهی آنرا قطع کنند و از قطع آن بسبب انصباب آن ماده با عضو دیگر شود پس در سوداوی از ایشان چون قطع و منع کنند امراض سوداوی و مالیخولیا ازان عارض گردد و چون خون صاف باشد از قطع آن خوف عروض مالیخولیا نبود و گاه در دوالی جهت حرارت مزاجی یا عارضی ماده متعفن شود و بقروح انجامد گیلانی در شرح قانون مینویسد که مردی را مرض قریب این علت در پای بود و عقب زوال

او ماليخوليا عارض شد بعد ازان بازمرض درپای وعارض گردید و ماليخوليا زائل شد وتکرار این هر دو حال بران قریب ده بار مشاهده کردیم و دورۀ این هر دو مرض
در یک سال بران میگردید واکثر دیده شد کسی را که بالیخولیا بود بحدوث دوالی در ساقهای وازان خلاص یافت بالجمله تشخیص این مرض همین ست که رگهای سطبر گردد اگر
ساق وقدم ظاهر شود وگره گره دران پدید آید وحرکت پاثقیل ورفتار بسیار وسیع ودشوار گردد وتمیز نوع مادۀ آن از علامات مخصوصۀ هر واحد ازان ورنگ عضو وتدبیر
سابق واز وقت حاضر پوشیده نیست چنانچه رنگ سرخ قانی دلیل خون صرف بود واین اسلم ست ورنگ تیره مائل بخیرگی یا سبزی برخون سوداوی دلالت کند و
این در تشقق وتقرح سرعت نماید ورنگ مائل بسفیدی وشفافیت ونرمی عضو برخون بلغمی گواهی دهد **علاج** فصد باسلیق کنند بعد ازان فصد عروق ممتلی نمایند
واز دست بمالند وبفشارند تا خون تمامه بیرون آید وتنقیۀ سودا بمسهل وماء الجبن کنند وترک ریاضت نمایند واز اغذیۀ مولد سودا احتراز کنند وبقول قناع و ابن
جزله طلای قطران وکذا زهرۀ بز مفید بود ودر علاج مهلت روا ندارند و معالجۀ این دو اء الفیل واحد شناسند **اقوال حکما** مصنف اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق
یا صافن تا دو هفته تی فرمایند بفاصلۀ یکروز بعده تنقیه بماء الجبن ومطبوخ افتیمون نوا کی علوکیان وسفوف لاجورد وحب لاجورد ومعجون نجاح کنند ویا ایارج فیقرا و
حجر ارمنی ولاجورد مغسول ومطبوخ افسنتین تربدی وحب غاریقون علوکیان پس روغنهای محلله قابضه مقوی عضو بمالند وچون مستحکم وکهنه گردد عروق را بشگافند بطریقیکه
در قول شیخ بیاید واگر از عود آن ترسند بعد بریدن رگ داغ دهند بعده ادویۀ قابضۀ بارده مثل مورد ومازو وجوز السرو واقاقیا وعصارۀ لحیة التیس ورامک
واشباه آن ضماد کنند تا باز عود نکند وساق وقدم را قوت دهد وضعیف ولاغر شدن ندهد **شیخ الرئیس** مینویسد که اما تدبیر دوالی اینست که استفراغ
خون از عروق دست وتنقیۀ سوداء واخلاط غلیظه واصلاح تدبیر باید کرد وترک هر مغلظ وحرکات متعبه وقیام طویل کنند بعد ازان بفصد این عروق متوجه شوند
وهمه خون سوداوی که اندران باشد بیرون آرند ودر آخران فصد صافن نمایند بعده در هر اندک مدت تعاهد تنقیه بحب غار ایارج فیقرا باندک حجر لاجورد کنند وحتی الامکان
ادامت نمایند وشرب افتیمون در ماء الجبن لازم گیرند وحرکت اصلا ترک کنند واستعمال رباط بر پای بیستن آن از اسفل بسوی فوق واز عقب تا زانو سازند ومعذلک اطلیۀ
قابضه خصوصاً زیر رباط استعمال نمایند واولی آنست که حرکت نکنند ومشی ننمایند مگر بعد بستن پایها وبر موضع خصوص بعد تنقیه بفصد وستهاو پایها ونفس عروق دوالی
خاکستر چوب انگور وروغن زیت که بران طرفه پاشیده باشند طلا کنند وطلای ترمس مطبوخ ونطول آب آن وپیشک بز وآرد حلبه وتخم ترب وتخم جرجیر ازین قبیل ست و
اگر سوای قطع تدبیری سود ندهد جلد را بشگافند ودوالی را ظاهر کنند ودر طول آن شگاف دهند نه در عرض دوراب وهمه خون که اندران باشد بیرون آرند و
تا ممکن باشد آنرا سائل شدن دهند بعده تنقیۀ آن بشق کردن در طول نمایند وگاهی سل وقطع اصلاً میکنند ودران هنگام باید که استیصال آن نمایند و
والا ضرر دهد وفصل سل بداغ ست وجائز است که سل رگهای سرخ سوای سیاه کنند واما با سیاه انچه از تنقیه نوشتیم اولاً بعمل آرند وگاهی قرحه نشود
تا مبالغه در تنقیه نکنند وبعد آن استعمال اخلاط سوداوی وغلیظ ننمایند وبعد قطع وسل وداغ واجبست که مولدات خلط سوداوی ترک نمایند ومداومت تنقیه بدن
کنند تا فضول سوداوی پیدا نشود ودوالی معاودت نکند اگر وجه ماده بسوی آن غیر مسدود باشد ویا حرکت کند انچه معتاد الحرکة از پای بسوی عضو اشرف
بود با آنکه در بط وشق خطر ردّ ماده مندفع از عضو خسیسین بسوی اعضای عالیه است فلهذا صواب آنست که بط وسل وغیره بعمل نیارند مگر بعد تنقیۀ ماده باقی
ایلاقی وجرجانی گویند که علاج دوالی نیز همین ست که اول تنقیۀ بدن وترک مشی کنند بعده رگها بگشایند وخون فاسد ازان بیرون کنند وبعضی را
جلد شق کنند پس رگهای سطبر در طول بشگافند واخراج ماده که اندران باشد بکنند وبعضی را رگها چندانکه توانند کشید بیرون کشند وببرند
واین را ابتازی سل گویند وباید که جمیع عروق قطع کنند والا زود معاودت کند وداغ کردن صواب تر از سل بود وتا تنقیۀ بدن نکنند دستکاری
نشاید کرد مهر آنکه جراحت مندمل نشود وپیوسته ازان رطوبات سیلان کند **ابن الیاس** گوید که فصد باسلیق واخراج خون بقدر قوت وحسب
واجب کنند وهر صبح جلاب از عناب ده عدد وعنب الثعلب سه درم وشکر سفید ده درم بنوشانند وغذا مزورۀ ماش ونخود بشیرۀ بادام سازند وبعد
ظهور نضج در قاروره تنقیۀ خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند وچون تنقیۀ بدن گردد بعد چندروز فصد آن عروق کنند وبالامت بمالند تا پاک
شوند وعصابۀ محکم بربندند وصاحب این مرض از اغذیۀ غلیظه مولد سودا مثل کرنب وبادنجان وعدس وگوشت نمکسود ولحوم نرگاو ومیش و مانند آن احتراز
کنند ودر رفتار وماندگی پایها تقلیل نماید **خجندی** گوید که بعد فصد باسلیق وترک اغذیۀ مولد سودا مثل لحوم بقر واسپ وشتر وامثال آن وترک مشی وبرداشتن
بار گران وتعلق پایها ورکوب هر صباح شربت عناب بآب عنب الثعلب دهند وبعد تنقیۀ سودا فصد مابض رکبه یا حجامت بر ساق نمایند وبران عصابۀ

عریض محکم غیر مولم بندند و گاهی معالجه بدستکاری میکنند که جلد را شق کرده دوالی را ظاهر ساخته در طول میشگافند و خون از آن بیرون می آرند و قرشی
وسدید و خضر گویند که از هر چیز مولد ماده غلیظ پرهیز کنند و فصد از هر دو دست بتدریج وقتی بالغ و استفراغ سودا و بلغم بعد نضج نمایند و ایارج فیقرا بحجر ارمنی
بلیغ النفع ست و کذالک طبیخ افتیمون یا حب اذ ارماء الجبن یا بشیر تازه و اگر باین تدبیر زائل نشد احتیاج باظهار عروق شعبه از زیر جلد و شق آنها در طول
و سائل کردن خون و یا قطع آنها بتمامه و داغ آنها افتد بعد از آن ادویه قابضه مثل گل سرخ و گلنار و مورد استعمال کنند تا تولد ماده را بار دیگر منع کنند و
گاهی ازین خوف حدوث مالیخولیا و امراض سوداوی مثل قطرب و داء الکلب و غشی و خفقان گردد و چون این علت مستحکم شود علاج نپذیرد و غذا قابض
مثل جوزه مرغ با آب سماق و مزورات دهند و براحت امر کنند و در حمام داخل نمایند و بر عضو آب نیمگرم ریزند انطاکی در زبده گوید که تنقیه ماده آن بفصد و قی و
اسهال کنند و آنچه در نقرس و داء الفیل مذکور گردد بدان طلا نمایند مع لزوم راحت و در تذکره نوشته که در قسم سوداوی و بلغمی علاج داء الفیل بعینه کنند و علاج قسم دموی
بفصد باسلیق از طرف مخالف کنند اگر مرض در یکپای باشد و الا از هر دو جانب کشایند و ابتدا بفصد خلاف پای علت متأخر کنند اگر تولد مرض متعاقب باشد
و الا ابتدا بدست راست نمایند و خون بتدریج بحسب احتمال قوت خارج کنند و چون بدن پاک گردد جلد بشگافند و عروق قطع کنند تا خون آن بیرون آید و اگر بعد
تفصید قوابض خوف عود ماده باشد قطع عروق بالکلیه نمایند و علاج قسم مرکب از جمیع اخلاط مذکور یا بعض آنها بدانچه مذکور شد بحسب غالب مرکب نمایند و از صفرای محض
این مرض نیفتد لیکن از آن مرکب میباشد چنانچه از زردی عروق ملتویه مشاهده میشود پس اگر چنین باشد در علاج آنرا نیز مرعی دارد ابن نوح گوید که ابتدا بفصد باسلیق
و اسهال سودا کنند و این متواتر نمایند و از جمیع چیزها که صاحبان مالیخولیا از آن پرهیز کنند احتراز سازند و چون این تدبیر مدتی بعمل آرند بعد از آن از عروق دوالی
یکی یا دو هر کدام که بزرگتر در آن باشد بکشایند و همچنین یکی بعد دیگری کشاده باشند و آنرا بمالند تا همه خون بر آید و بعد از آن تعاهد فصد و اسهال سودا و پرهیز از
مولدات سودا امر کنند گیلانی مینویسد که اولی در علاج دوالی اینست که پیش از هر چیز هر روز صبح ناشتا مسکه گاو در آب شدید الحرارة که قریب بجوش باشد تا اجزای
لبنیه مسکه را بهر دیگدازند و بنوشند و مقدار مسکه اندک اندک هر روز افزوده از یک وقیه تا ده وقیه و زیاده از آن کنند و بران مداومت نمایند از چهار ماه تا شش ماه
یا زیاده از آن مع ترک اغذیه ردیه بعد از آن در تنقیه شروع کنند که این مواد بدن او را نضج و اصلاح دهد و درین نفع بسیار ست

داء الفیل

مرضیست که در آن ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود و اکثر بسبب ریختن خلط سوداوی بود و گاهی بسبب خلط بلغمی غلیظ افتد و گاهی از خون جید
عارض شود و چون بسیار نازل شود و پای بدان اغتذا نماید و اول پای سرخ شود پس تیره و سیاه گردد و سبب این شدت امتلاء و ضعف عضو ست بجهت
کثرت حرارت و شدت جذب او و بسبب شدت حرارت هایج از حرکت و احوال معین بر دوالی برین اعانت کند و گاهی متقرح شود و از آن خوف آکله بود
و این مرض روی تراز دوالیست و مستحکم از آن که حس عضو را باطل کند و نشود و خفیف از آن محتاج بعلاج قوی دوالی بود انطاکی گوید که حقیقت او انصباب
یکی از دو خلط بارد یعنی سودا یا بلغم بر پای باشد پس در مجاری آن از قریب زانو تا نهایت پای غلیظ شود و ماده او اکثار از هر چیز مولد سوداوی غلیظ مثل لحم
بقر و ماهی بزرگ ست و معذلک مشی و برداشتن بارگران و نوشیدن آب قبل هضم و خوردن چیزی که قبل از انخلاع صورت غذا منهضم شود و جماع بر امتلاء
آنرا زیاده کند و علامت سوداوی آن التهاب و احتراق مع تیرگی عضو ست پس اگر جراحت ماده زیاده شود قرحه کند و بکشاید و اگر کف پای با ساق متساوی
گردد و معذلک عضو سست شود در علاجش امید صحت نیست و اگر فعل آکله از سعی و تقرح و سیلان کند قطع عضو واجب بود بنا بر حفظ باقی بدن و الا علاج
خفیف آن کنند و علامت بلغمی سردی عضو و سستی ملمس آن و عدم تقریح و قلت وجع آنست بالجمله تشخیص اسباب مذکوره مثل دوالی کنند و صلابت
ورم و حرارت ملمس عضو و کمودت رنگ آن و خشونت و شقاق خفیف یا تقرح بر ماده سوداوی و عدم این آثار بر ماده بلغمی دلالت کند علاج مانند دوالی
علاج کنند و تنقیه بکرات و مرات و بتفاریق و برفق نمایند و بعد از تنقیه در ینجا فصد مابض و حجامت ساق و چسپانیدن زلو بسیار مفید بود و ادویه محلله
مقویه قابضه مثل اقاقیا و رامک و عصاره لحیة التیس و مانند آن استعمال کنند و ساق را تا زانو بعصابه مستحکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد بعد از نضج بمسهل
بلغم و حب سورنجان تنقیه کنند و در هر هفته یکمرتبه قی نمایند و تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز نمایند و کندر یکماشه زنجبیل نیم ماشه سائیده
و اطریفل صغیر آمیخته بخورانند و صبر و مر و اقاقیا و پوست انار سبز که سرشته طلا کنند و درین مرض ادویه گرم قوی الاسهال زنهار استعمال نکنند و شرب و ضماد بودینه

نهری و سنای مکی و حرمل و بادرنگ و مغز تخم بید انجیر و عسل و قطران و شیخ جبلی و تخم تمام و ضماد زهره بز نر و گل شاه سفرم و زهره غزال و علک البطم مخلوط بگوگرد و
خوردن لحم خار پشت بستانی خشک و تر مرات کثیر و جگر خشک آن و کذا شحم حنظل یا برگ آن به نشاسته یا کتیرا اصلاح کرده و کذا سکنجبین و شرب ماء الجبن هر واخذ نقیع
داء الفیل ست و این رو معروف ست مطبوخ سبعه ادویه را با حبوب مسهله ستوده اند هلیله سیاه و هلیله زرد بسفائج افتیمون اسطوخودوس حشیش غافث اسقولوقندریون
بدستور مقرر بجوشانند و صاف کرده بنوشند و از معاجین نافعه برای این مرض نیست که هلیلجات ثلاثه پانزده درم زنجبیل فلفل سیاه کنند هر یک دو درم کوفته بیخته
بعسل قدر حاجت سرشته بعد تنقیه تمام سه درم از ان بخورند و نزد اطبای هند بعد فصد و قی مکرر ضماد ایلوه و بول و لوبان و تخم سویه بسیار که سائیده مفید
و ایضاً کچهری سیتیهی خورده با آلایش ادویه مقیه و شهد نوشیده بمبالغه قی کردن و بابونه مرچ سیاه اجمود تخم سویه چوب چینی بابرنگ چوگانی برابر سائیده شهد آمیخته
نیم گرم ضماد کردن نیز نافع ست اقوال حذاق شیخ می فرماید که داء الفیل مرض خبیث ست کمتر به میشود و باید که بحالش بگذارند اگر ایذا ندهد و اگر مودے
بتقرح گردد و خوف آکله بود سوای قطع آن از بیخ علاج نبود و چون در ابتدای آن تدارک کنند ممکن ست که استفراغات و خصوصاً بقی سخت نفع کند
و گاهی اخراج بلغم و سودا و فصد کنند اگر احتیاج آن باشد بعد از ان قوابض بر پای ضماد نمایند اما چون مستحکم گردد امید رفع آن بعلاج کمتر است و با انکه جمله علاج این مرض کردن
امید صحت بود مبالغه در علاج و والی سعی استعمال محللات قویه و گوید که لیسیدن قطران نیز نفع میکند و گاهی سلعه در پای تولد کنند و بزرگ شود و مشابه داء الفیل گردد و علاج آن آهن
کنند جرجانی گوید داء الفیل گر سرخ باشد علاج او آسان بود و هرگاه که رنگ متغیر شود و درشت گردد علاج کمتر پذیرد و علاج قی متواتر بود با ادویه که بلغم غلیظ و سودا را از جای او
بر کند و اگر بفصد حاجت آید رگ باسلیق زنند و صاحب باشند و آرام گرفتن و نارفتن و پای بر بالش نهادن و نشستن و اگر ضرورت حرکت باشد عضله را از قدم و زانو تا ران به بندند گام آهسته نهند
و در هر هفته شیر مثنی ایارج فیقرا با حجر ارمنی آمیخته بخورند و پیوسته ماء الجبن سکنجبین فتیمونی ساخته با افتیمون و اندکی نمک نفطی خورند و هر گاه که برخاستن و رفتن خواهند اول
ادویه قابض بر ساق و قدم طلا کنند و بعصابه بر بندند و بعد از انکه قی بسیار کرده باشند و تنقیه بمسهلات کرده خاکستر کرنب بزیت انفاق بیامیزند
و ثمر طرفا و پنتک بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته بیخته با ان سرشته طلا کنند و ترمس پخته طلا کردن و در طبیخ آن نشستن و بدان نطول کردن
سخت سودمند ست **محمود** گوید که سببش اگر خون سوداوی باشد فصد باسلیق کنند و بحسب سن و وقت خون برآرند و تنقیه بدن از سودا بمطبوخ افتیمون یا
بحب آن نمایند و در هر هفته قی دو سه مرتبه استعمال نمایند و یا این حب بخورند که درین علت نافع ست قنطوریون دقیق شحم حنظل هر واحد یکنیم دانگ تربد یکنیم
درم مقل کتیرا مصطگی هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها سازند و این یک شربت ست و بعد تنقیه فصد صافن کنند و پای را بعصابه بر بندند و در
بستن از پشت پای آغاز کنند و تا ببالای زانو برسانند و چون تنقیه تمام بدن نمودند خاکستر کرنب و بوره و نان و آرد شلیم که بآب شاخهای انگور یا چوب انجیر یا
بروغن شبت و آب برگ کرنب سرشته باشند طلا کرده بر بندند و تا یک دو روز نگشایند بعده اعاده طلا بران نمایند و به بندند و بدستور اول بگذارند و صاحبان این
مرض از طول قیام و کثرت مشی و تعلیق پایها در رکوب و اغذیه غلیظه مولد سودا اجتناب کنند و اگر خلط غلیظ بلغمی باشد هر صبح مطبوخ اصل السوس و بادیان
هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخود آب با شیره تخم قرطم خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحب صبر یا نقوع آن یا بحب سورنجان
یا بمعجون آن کنند و ادمان قی در هر هفته سه مرتبه با این مقئی نمایند اصل السوس بیخ خربزه و تخم او و تخم شبت تخم ترب و برگ و بیخ او بادیان تخم سرمق
کنگر زد هر واحد پنج درم در آب خوب بجوشانند و صاف کرده در ان نمک یکدرم عسل سرخ ده درم آمیخته بنوشند و پر مرغی بروغن کنجد آلوده در حلق اندازند و
بعد فراغ از قی گرسنه مانند و اطریفل صغیر یک مثقال استعمال کنند و در هر روز یکبار غذا خورند و از اغذیه غلیظه مولد بلغم حذر کنند و از فواکه تر و بقول و آب سرد
اجتناب نمایند و این سفوف نفع کند فلفل سیاه و زنجبیل و کندر هر واحد سه درم قردمانا تخم کرفس هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده هر صبح یک
مثقال بخورند و بصبر و کندر و مر و اقاقیا و تخم رطبه بآب برگ سرو یا بشراب قابض بر پای طلا کنند و ترک مشی بالکلیه نمایند سعید گوید که علاج داء الفیل
بفصد باسلیق از دست مقابل پای علیل و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون کنند و ماء الجبن بنوشانند و از اغذیه ردیه مولد سودا پرهیزند و گوشت چوزه مرغ
و حملان صغار و زرده بیضه غذا سازند و ازین علت مریض را تبرسانند بهر آنکه چون مستحکم شود به نگردد و چه سرطانی است و بهر تقویت عضو مر و اقاقیا
و صبر و عصاره لحیة التیس و شب یمانی بسرکه سرشته بران طلا کنند و از اسفل تا فوق بعصابه قوی بر بندند بعد طلا **ابن قمری** گوید که اگر در ابتدا یابند
و علاج کما ینبغی نمایند به شود یا بران حال بایستد و زیاده نشود و علاجش لزوم قی و حذر از مشی و قیام ست بعد از ان حب سورنجان کبیر

مسمی تخم الزمنی نفع کند بعده اعادهٔ قی واسهال بمرات متوالیه نمایند و اغذیهٔ لطیف سریع الانهضام خورند و اگر عهد قی کردن قریب باشد از تخم کرنب شوره وخاکستر کرنب و تخم کرفس ونطرون و بیشک بزو آرد حلبه بآب انار طلا نمایند و یک دو روز بدارند که تحلیل بسیار کند یا تخفیف ازان بخشند و جالینوس گفته که هر که طحال او ردی ممتلی از خون سوداوی باشد بعد رفتن پیاده یا بسیار دوالی یا داء الفیل پدید آید بهر آنکه تنها تحمل اسهال بدوای حاد ندارند خضر گوید که اینجا از خون غلیظ سوداوی باشد تنقیه بدستور دوالی کنند بعده ادویهٔ قابضه بران استعمال نمایند و اگر ممکن باشد ترک لحم کنند تا در ماده نیفزاید و بر مزورات اقتصار کنند و آنچه از خلط غلیظ بلغمی بود داومان قی در هر هفته دو روز متواتر و استفراغ بلغم کنند و دو درم اطریفل صغیر با نیم درم کندر و نیم درم زنجبیل هر روز استعمال نمایند و بصبر و مرو اقاقیا و شراب قابض وآب برگ مورد و جوز آن بر پای طلا کنند انطاکی در نزهة مینویسد که داء الفیل از خون یا بلغم افتد و علاجش فصد باسلیق پس مابض پس حجامت ساق بود و تنقیه بمثل غاریقون و صبر و داومان قی و ترک هر مالح و غلیظ و حامض و طلا بمر و اقاقیا و سرو و ماميثا و برای حنظل درین خصوصیت ست اکلا و طلاءً و کذا قطران و حرمل را و در خواص ست که پیاده رفتن در حال حذر شدن پای داء الفیل پیدا کند و اگر عاج بخورند آنرا بمر و طلا بخاکستر تنبیک بز و چوب انگور بسر که دران بلیغ النفع ست و در تذکره میگوید که در سوداوی اولاً فصد باسلیق از جانب مقابل کنند بعده سفوف سوداء بماء الجبن یکهفته بخورند بعده بمجنین مطبوخ افتیمون نوشند بعده این حب که درین باب و در دوالی از مجربات من ست افتیمون بسفایج گل بنفشه هر واحد یکجزو شحم حنظل مغز بادام تلخ سقمونیا هر واحد نیم جزو لاجورد مروارید مرجان هر واحد ربع جزو در آب شاهتره سرشته حبها سازند شربت دو مثقال بسکنجبین بزوری در هر هفته دو بار استعمال نمایند بعده فصد مابض کنند و استعمال ضمادات و نطولات محلله مثل بابونه و اکلیل و سبوس و حلبه نمایند و بعد تنقیهٔ ماده بتمامه ادویهٔ قابضه مانع از عود ماده مثل مورد و کرنب و چقندر و مازو و جوز السرو و قطران و شیلم و زجاج بکار برند این همه با بستن پای و قلت قیام و حرکت بعمل آرند و علاج داء الفیل حادث از بلغم اولاً بملازمت قی از آب ترب و شبت و عسل و سرکه و ماهی شور بمرات کنند بعد ازان ملازمت لوغاذیا یا ارکیغانس چندروز نمایند و در ضمادات درینجا خردل و مویزج افزایند و درینجا حجامت در پای بدل فصد کنند و این همه با اقتصار اغذیه در قسم اول بر چیزیکه مولد خون جید بود مثل جوزهٔ مرغ و شکر و پسته و مویز و در قسم ثانی بر لحم دنبه بریان مسزر و در هر دو قسم بر زردهٔ بیضه و بادام باید و داومان اطریفلات درین باب نیکوست مؤلف اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق از جانب موافق و قی و اسهال بمقیات و مسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات و ضمده و نطولات محلله و فصد مابض باید که بهر تنقیهٔ نفس عضو زلو چسپانند و یا شرط بسیار زنند و بالایش برگ بهت و یا بید انجیر بروغن گل چرب کرده بر بندند تا رطوبت بسیار ازان سیلان یابد و در هر هفته چهار بار شرط یا زلو بکار برند و برگهای مذکور بندند تا چهل روز پس بمراهم منبته علاج کنند و اگر به نشود و اغمای بسیار و مکرر بر رگها و محلهائی که ابتدا از انجا شده باشد نهند و اگر باکله منجر گردد پای را از بندگاه قدم ببرند و آن را در روغن تلخ گرم کرده نهند تا خون بند گردد

اوجاع مفاصل

بدانکه وجع مفاصل عبارت ست از درد یکه در پیوندهای اعضا حادث گردد پس اگر این درد مختص بعضوی خاص نباشد و در پیوندهای دست و پا بود آنرا علی الاطلاق وجع المفاصل گویند و اگر مخصوص در مفصل ورک یا کعب و اصبع یا زانو باشد آنرا باسم خاص مثل وجع الورک و عرق النسا و نقرس و وجع الرکبه خوانند و این جدا جدا مسطور گردد و بقول صاحب کامل گاهی این مرض در مفاصل لحیتین و اذنین و فقار و کبد و طحال و غیر آن حادث شود حتی که سبب مولد این علت معلوم نگردد و بالجمله سبب کلی فاعل این اوجاع سوء مزاج حار ملتهب یا بارد مجمد یا یابس مقبض ست که در تمام بدن یا در عضوی از اعضای رئیسه افتد و آن ساذج باشد یا مادی و ماده ذی قوام بود مثل خلط یا غیر ذی قوام همچون ریح غلیظ و مفرد باشد یا مرکب و اکثر از مادهٔ مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا و یا از بلغم خام میباشد و از خون صرف و خون صفراوی و خون بلغمی و خون سوداوی نیز حادث شود و از صفرای صرف و ریح بسیار کم میباشد و از سودا نادر افتد و بقول شیخ گاهی مادهٔ این چیزی از جنس ریم باشد خجندی گوید میتواند که این مرض از ماده افتد که از ورم قریب از مفصل بکشاید و طبیعت بسوی آن دفع کند و عام ست که وجع مفاصل بی ورم باشد چنانچه در جمله اقسام ساذج و یا با ورم بود چنانچه در اکثر انواع مادی و حدوث این مرض از سوء مزاج ساده بغایت کمتر بود و بیشتر از ماده افتد که در گوشت گرداگرد مفاصل در آید و باشد که آن ماده بر باطات نیز نافذ شود یا در اعصاب و اوتار در نمی آید از انست که این مرض بی تشنج بود و خاصهٔ این ورم ست که پخته نشود و ریم نگردد مثل اورام دیگر و ابن الیاس گوید که وجع مفاصل و نقرس از خلط واحد

بدون اختلاط صفرا برای ترقیق ماده و استعداد آن بنا بر انصباب کم افتد و لهذا این مرض صبیان و خواجه سرایان و زنان را بسبب قلت صفرا در ابدان
ایشان حادث نشود و صاحب شفاء الاسقام مینویسد که گاهی مادهٔ اوجاع مفاصل فاسد گردد و حکه و الم و لذع حادث شود و مریض از هر چیزیکه آنجا مس
کند حتی که از جامهٔ پوشیدنی ایذا یابد و ممکن است که ماده در حدت و حرارت آنچنان گردد که در استخوانها نفوذ کند و آنرا بشکند و اطبا آنرا ریح الشوکه گویند و بدانند
که سبب کلی اوجاع مفاصل مادی ضعف مفاصل است و اجتماع یا انصباب ماده دران و موجب ضعف مفاصل یا سوء مزاج مستحکم است و خصوصاً بارد
یا ضعف او در خلقت نه از جهت سوء مزاج او یا شدت جذب حرارت او و خصوصاً چون اعانت بحرکت و اوجاع باشد یا باسباب خارجی چون تعب کثیر یا
رکوب دائم مضعف مفاصل پایها یا ضربهٔ موضع مفصل یا وضع او زیر اعضای دیگر و حرکت مواد بالطبع بسوی آن و لهذا در پایها و سرین اکثر افتد و باعث
اجتماع و انصباب ماده در مفاصل بسیار است چنانچه دعت و سکون و ترک ریاضت معتاد و استحمام و ضعف هضم و تداخل طعام و تناول اغذیهٔ غلیظ مثل
لحم بقر و مولد جنس مواد محدث این وجع و اکل اطعمهٔ ناموافق بغیر ترتیب و تواتر تخمه ها و شرب شراب بافراط و ریاضت و جماع کثیر و خصوص بر امتلاء
و نوشیدن آب بر نهار و در حمام و ادمان حوامض و استحمام بر شکم سیری و کثرت زکام و نزله و ترک استفراغات معتاده مثل قی و اسهال و فصد و حبس خون
حیض و بواسیر و معالجهٔ قولنج بنحویکه روده قوی گردد و فضلات معتاد را باطراف دفع کند و آنرا قبول نکند پس باطراف مندفع گردد یا حرکات بدنیه و نفسانیه
اخلاط را در جوش آرد و بمفاصل افگند و احداث مرض مذکور نماید و اکثر غضب شدید مثور حرارت در بدن و تذبیب مواد ساکنه باعث این مرض میشود بالجمله
آرام و سکون و ریاضت بعد امتلاء و کثرت جماع بر امتلاء قوی ترین اسباب این مرض است و شیخ و جرجانی مینویسند که هرگاه اخلاط خام در بدن جمع شود
پس بقی یا اسهال یا ادرار بول بالطبع یا بالعلاج مستفرغ نگردد ضرور مودی گردد باوجاع مفاصل اگر بسوی مفاصل مندفع شود و یا بحمیات عفنی اگر در رگها
باقی ماند و عفن گردد و یا بورم و خراج چنانکه در کنج ران و بغل مواد جمع شود و خراج گردد و اگر در گوشت نرم در آید و اما اگر طبیعت آنرا در اسهال یا بول دفع
کند و بول غلیظ دائم غیر رقیق آید ممکن است که از غائلهٔ آن ایمن گردد و این علت بدان دفع شود و اگر چنان نباشد یکی از علل مذکوره پدید آید و اگر این
مواد خام را اعانت کند حرکت مفاصل متعب یا ضربه یا سقطه یا غضب و هم و سهر مضعف قوت مواد خام منجذب گردد و نافذ شود و اوجاع مفاصل حادث
شود و اکثر این اخلاط فضلهٔ هضم ثانی و ثالث میباشد و این علت پیران را و اصحاب امراض مزمنه را و ناقهین را که تدبیر و علاج ایشان بصواب نشده
باشد بسیار افتد زیرا که قوت ایشان از هضم جید ضعیف شود خصوصاً اگر معالجهٔ آنها بمسکنات سوای استفراغ وافی و دفع بالغ کرده شود و همچنین کثرت می پذیرد
اوجاع بمفاصل بسبب آنکه خالی تر از سائر اعضا و حرکت او اکثر و مزاج او ضعف و ابرد و وضع او در اطراف بعید از مدبر اول است و بسیار باشد
که مواد میان پیوندها متحجر شود و مثل گچ گردد و خصوصاً خام از ان و بیشتر لحم در مفاصل صاحبان این علت بروید و خصوصاً میان انگشتان پس انگشتها
بهم پیچید و کج شود و گاهی در داشتداد کند و گاهی ساکن گردد و مثل این صاحبان مزاج گرم را بیشتر افتد و اکثر آنچه میان انگشتان و در پیوندگاه گوشت
فزونی بروید از مادهٔ دموی بود و کسی را که اوجاع مفاصل عارض شود بیشتر او را نقرس عارض گردد و اوجاع مفاصل از جملهٔ امراض متوارثه
است بهر آنکه مبنی بر مزاج والدین بود و بسیار باشد که معالجهٔ وجع مفاصل و تقویت آن و دفع مواد از ان بادویهٔ مقویه و رادعه سبب هلاکت شود
زیرا که فضولی که بمفاصل ماندن و بمفاصل آمدن معتاد بود باز گردد و باعضای رئیسه برسد پس اگر بار دیگر بمفاصل جذب نکنند صاحب آنرا در
خطر اندازد و اولی فصول که دران اوجاع مفاصل و نقرس حادث شود فصل ربیع است بسبب حرکت خون و اخلاط دیگر اندران و فصل خریف
نیز بواسطهٔ رداءت اخلاط دران و هرگاه که صاحب وجاع مفاصل و نقرس را داء الفیل و دوالی پدید آید از مرض اول خلاص یابد و گاهی وجاع مفاصل
در حمیات هیجان کند و صاحب خلاصه گوید که چون روزگار برین علت دراز گردد و مادهٔ فاعله اندر مفصل محتبس ماند لطیف آن تحلیل شود و غلیظ آن متحجر گراید
و بشکلی که مناسب آن خلط باشد مستحیل گردد پس مادهٔ بلغمی بصورت گچ گردد و مادهٔ دموی صورت گل پذیرد و سوداوی مثل انگشت گردد و گاذرونی مینویسد که
مادهٔ مفاصل بیشتر متحجر گردد و این یا بسبب خطای طبیب بود در استعمال محللات قبل نضج ماده و اعتدال قوام آن پس لطیف تحلیل پذیرد و کثیف آن باقی ماند
و متحجر گردد و یا افراط در استعمال مخدرات برای تسکین وجع کند و یا آنکه اصل ماده غلیظ بارد لزج باشد و مصنف شفاء الاسقام میگوید که وجع مفاصل را مرض العمر
نامند از برای آنکه یا مبتلای آن بالکلیه خلاص از ان نمی یابد بلکه بقیهٔ آن تا مدت عمر او می ماند و یا عمر صاحب او دراز بود بسبب اندفاع مواد ردی از اعضای

رئیسه و شریفه بسوی اطراف و انطاکی گفته که این مرض بدتر فهمین بسبب کثرت مواد بسیار افتد و ازین جهت نزد اکثر مرض ملوک معروف ست طریق تشخیص اسباب وجاع مفاصل و لا این امر دریافت کنند که سببش سوء مزاج ساذج ست یا مادی و این چنان باشد که نظر کنند که موضع درد بلا انتفاخ و ورم و بدون تغیر رنگ ست یا با انتفاخ و ورم و تغیر لون و از مریض بپرسند که درد بتدریج عارض شده یا دفعةً و با درد بیکے در انجا معلوم میشود یا گرانی پس اگر جای درد بلا انتفاخ و ورم و بی تغیر رنگ محسوس شود و مریض گوید که مرض اندک اندک عارض شده و درد بلا ثقل ست باید دانست که سببش سوء مزاج ساذج ست پس اقسام او از کیفیت موضع الم بلمس دریافت کنند اگر بلمس گرم معلوم شود و سرعت نبض و رنگینی قاروره و سن و مزاج و فصل و تدبیر متقدم و غیره آثار حرارت دریافت گردد بدانند که سببش حرارت ساده است و اگر بلمس سرد بود و دیگر علامات برودت مزاج مدرک گردد سببش برودت ساده باشد و اگر یبوست موضع و دیگر آثار خشکی معلوم شود سببش یبوست باشد و اگر با وجود عدم گرانی انتقال درد از جای بجای دیگر و تمدد شدید بود و صاحب مرض میوه ها و طعامهای مولد ریاح بسیار خورده باشد سببش ریح باشد و اگر موضع درد منتفخ و متورم و با تغیر رنگ باشد و بیمار عروض مرض دفعةً و درد با ثقل گوید باید دانست که سببش مادهٔ خلطی ست پس می باید که نوع خلط دریافت کنند باین طور که بلمس و رنگ موضع و ورم و انتفاخ آن ملاحظه کنند و شدت و خفت وجع بپرسند و بمزاج و سن مریض و فصل نظر کنند پس اگر بلمس گرم نماید و سخت سوزان نباشد و رنگ جایگاه سرخ باشد اگر ماده غائرتر نبود و انتفاخ و ورم زیاده بود و درد باضربان و تمدد شدید و گرانی گوید و مزاج بیمار دموی و فصل ربیع و عمر شباب و بدن لحیم شحیم بود و تقدم تناول اغذیه و اشربه مولد خون بران گواهی دهد سببش مادهٔ دموی باشد و اگر بلمس سخت گرم و سوزان تر و با زردی رنگ و یا سرخی اندک بود و گرانی و ضربان و تمدد کمتر و درد شدیدتر و سوزان تر و خلنده و مائل تر بظاهر گوید و ورم و انتفاخ بدان بزرگی نباشد و از ادویهٔ بارده تسکین بسیار یابد و با عطش و سرعت نبض و ناریت بول و اکثر با تپ باشد و مزاج مریض صفراوی و فصل گرم و تدابیر سابق مولد صفرا بود سببش مادهٔ صفراوی یا خون صفراوی باشد و اگر بلمس گرم نبود و رنگ آماس هم رنگ بدن باشد یا بر سفیدی مائل بود و ورم اندک و نرم منبسط باشد و کثرت ثقل و قلت التهاب و لزوم وجع متوسط مائل در عرض و عمق و فقدان علامات خون و صفرا بود و بچیزهای گرم نفع یابد و بدن اگر فربه باشد لحیم نبود بلکه شحیم باشد و بیاض و غلظ قاروره و بطوء و اختلاف نبض و دیگر دلائل مزاج بلغمی یافته شود و مزاج و سن و هوا و تقدم تدابیر بلغم افزا مثل اغذیهٔ بارد رطب و راحت و قلت ریاضت و ترک استحمام و غیره مولد فضول بلغمیه بران گواهی دهد سببش مادهٔ بلغمی باشد و اگر موضع بلمس سرد و خشن و با عدم ترهل باشد و رنگ ورم غیر مشرف بود و یا بسبزی یا کبودی یا سیاهی زند و تمدد درد اندک و خفیف و آماس کوچک و با صلابت و قلت انتفاع بعلاج بود و چیزهای گرم تر مفید شود و صلابت نبض و بطوء و تفاوت آن و خلل طحال و کثرت اشتها و سائر علامات مزاج سوداوی و فصل و تدبیرهای گذشته مولد سودا بران گواهی دهد سبب مرض مادهٔ سوداوی باشد و اگر علامات دو خلط یا بیشتر مدرک گردد و قلت انتفاع بمعالجات حار صرف و بارد صرف و گاهی از چیزی گرم و گاهی از سرد نفع یابد سببش مادهٔ مرکب باشد و این اکثر با بدان حار صفراوی که تدبیر مرطب مبرد مولد بلغم خام از اغذیه استعمال کرده باشند و از حرکات بر امتلا عارض شود و اوجاع این کسان تسکین یابد بغمز ملایم بدستهای بسیار و ایشان انتفاع یابند بمروخات معتدل الحرارة مع سکون چه حرکت مانع نضج ست و سفیدی رنگ مفاصل و ورم مائل بزردی بر مادهٔ مرکب از بلغم و صفرا و زردی آن مائل بسیاهی بر مادهٔ مرکب از صفرا و سودا نیز دلالت کند و اگر حرارت بلمس شدید و درد با خارش و سوزش باشد و از چیزهای گرم یا پوشیدن جامه بر موضع درد تکلیف بسیار یابد و از هوای سرد و ادویهٔ بارده با قبض راحت یابد سببش مادهٔ مدی یعنی همچون ریم باشد

علاج کلی اوجاع مفاصل

بدانکه سورنجان که خصوصیت بسیار بمفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل و ضماد اوجاع مفاصل حار و بارد انسب ست و ضماد بعد از تنقیه مناسب بود و اگر ماده قلیل باشد بیش از تنقیه هم مضائقه ندارد و استخوان آدمی سوخته باریک سوده بگلاب ضماد سازند و قدرے بدهند که جهت تسکین درد مفاصل مجرب نوشته و صاحب تحفه گوید که خوردن استخوان سوختهٔ انسان سه روز هر روز یک مثقال با مثل او شکر سفید آمیخته جهت وجع مفاصل و عرق النسا و صرع بتجربت آزموده است و شیخ میفرماید قومی ذکر کرده اند که از مجربات که تخلف نمیکند البته خوردن استخوان آدمی سوخته است شخصی از یهودیان استعمال میکرد و از ان

انتفاع می یافتند برای نقرس و اوجاع مفاصل لیته وخیر جانی گوید که این دوا بوقت ضرورت و درد صعب باید داد و منفعت وی آنست که ماده
را غلیظ کند و از سیلان و نزول در مفاصل باز دارد و بدین سبب بعد استفراغها بدهند تا خلط را باز آمدن ندهند و محمد زکریا استخوان سوخته را درین باب
می ستاید لیکن استخوان آدمی را شرط میکند و میگوید آنچه من درین آزموده ام سورنجان است و شکر طبرزد هریک سه درم بعد استفراغها بدهند اخلاط را
از سیلان باز دارد و خجندی گوید که من در اوجاع مفاصل استخوان سوخته بزر التجربه کرده ام هر روز یک مثقال با سورنجان و ازان بسیار کسان به
شدند و بسیار ازین گفته که ماده این علت از اخلاط اربعه اکثر خالی از ریح نباشد پس در معالجه این مرض رعایت ریح کردن مناسب هر خلط واجب دانند
لهذا بیشتر سورنجان و اسارون در علاج این علت دخل ست و قی در جمیع انواع آن کثیر النفع است بلکه اکثر از اسهال مستغنی میسازد و چون ماده بقی
و اسهال مندفع نگردد پس باید که مدرات قویه دهند چون استخوان محرق انسان و یا از هر حیوان که باشد و اگر کسی عادت نوشیدن شراب و یا بنگ و یا خوردن
افیون داشته باشد وقت معالجه این علت در استعمال منضجات و مسهلات منع ازان نباید کرد و اگرچه استعمال منبخرات مطلقاً در وجع مفاصل و همچنین در مسهلات
منع آمده لیکن می باید که شراب را در عرقیات مفرحه مقویه اعضای رئیسه چهارم و یا سوم حصه ممزوج نموده بدهند مانند عرق کیوره و گاوزبان ساده و عنبری
و بادرنجبویه و صندل و ابریشم و عرق عنبر و تنبول مرکب و ابریشم مرکب عرق زردک مرکب مناسب مزاج بعمل آرند و افیونی را جند بید ستر و یا زراوند طویل و
یا زعفران و یا دارچینی و یا اظفار الطیب چهارم حصه افیون ضم کنند و بنگی را بنگ در عرقیات مذکوره بسایند و بوزن سه ماشه زرنب و یا کپور کچری و
یا اظفار الطیب و یا تخم گاوزبان و یا قاقله کبار و یا بادیان رومی و یا هندی و یا خطائی و یا برگ تنبول پخته سه چهار عدد اندازند تا منع از تنقیه کنند
تقویت مفاصل و اعصاب نماید و قبل از نضج و تقلیل ماده مقویات عضو و ملینات و محللات بکار نبرند و جائیکه ماده بسیار و قوی الحرکة بود بلا توقف
و بی انتظار نضج آنرا استفراغ سازند و استعمال مدرات پیش از تنقیه نباید کرد و آنچه باعصاب ضرر دارد مثل حموضات و لبنیات و مبردات و مخدرات بدون
مصلحات بی ضرورت شدید بکار نبرند **ابوسهل** گوید که معالجه جمیع اقسام وجع مفاصل باستفراغ خلطی که ماده مرض باشد باید کرد و آن خلط خون بود یا بلغم
صفرا یا سودا و بعد ازان تبدیل مزاج کنند تا در بدن فضلات بار دیگر پیدا نشود و همچنان تقویت عضو نمایند تا آنچه از فضول متولد شود و منصب گردد
قبول نکند پس اگر ماده این مرض خون باشد فصد کنند مادام که مرض در تکون باشد از جانب مخالف و هرگاه مرض متکون و متمکن گردد از طرف موافق و در نقرس
فصد باسلیق و در عرق النسا و وجع الورک رگ کعب بکشایند و در وجع مفاصل از هر دو جانب و اگر بعض احشا مثل کبد و طحال و غیر آنها علیل باشد مثل آنها
فصد رگی باید کرد که منفعت آن مخصوص بآن عضو باشد و اگر خلط موذی خون نباشد بلکه یکی از اخلاط باقی باشد باید که استفراغ بادویه موافق آن خلط موذی
از فوق و اسفل نمایند و اولاً آنچه اندک تحریک قی کند و آنچه اسهال طبیعت نرمی نماید بدهند تا آنکه اخلاط را نضج ابتدا کنند پس آنچه استفراغ بقوت کند استعمال
نمایند و حذر کنند از آنکه ادویه قوی الاستفراغ قبل از نضج خلط و استعداد آن بخروج استعمال کنند بهر آنکه دوا استفراغ اجزای لطیف رقیق کند و غلیظ بگذارد
و غلیظ تر گرداند و قلع او متعسر یا غیر ممکن شود و ایضاً حذر از استعمال ادویه قوی القوة در تسخین یا تبرید کنند زیرا که دوای مفرط الحرارة خلط را مشوی و متحجر میگرداند
و بعد ازان مستفرغ و متحلل نمیگردد و مفرط البرودة انجماد و تبرید خلط میکند و عضو کسب خدر و جمود می نماید و واجب ست که رعایت این قوانین درین امراض نمایند
از برای آنکه خلط آنها محصور در قعر اعضا و میان مفاصل و عظام میباشد و خاصه در مواضع مفصل و رگ که خلط محتبس در عمق بود و هرگاه رقیق لطیف سهل الحرکة
نباشد مستفرغ نشود پس در هر مرض مادی جهد کنند که خلط رقیق و مهیا باستفراغ گردد و مجاری عضو یکه ازان مستفرغ شود کشاده گردد و البته چیزیکه تبلید آن
یا تصلیب یا تسدید نماید استعمال نکنند و اما مواد یکه برای آن ترکیب دوا کنند باید که بحسب کیفیات مع ادو مرض اختیار نمایند پس اگر ماده مرض خون باشد دوائیکه
تبرید بیشتر از ترطیب کند استعمال نمایند و اگر صفرا بود آنچه ترطیب کثر از تبرید کند بعمل آرند و اگر بلغم باشد آنچه مسخن و مجفف باشد بکار برند و اگر سودا بود آنچه تسخین
و ترطیب نماید استعمال کنند و این فعل در دوا نکنند فقط بلکه در همه تدبیر مثل مطعم و مشرب و خواب و بیداری و حرکت و سکون بعمل آرند و واجب ست که اولاً در نقرس
و اوجاع مفاصل نظر کنند که از کجا خلط منصب میگردد و آن خلط کدام ست و آیا آن هنوز در انصباب ست و یا منصب شده و متمکن گشته پس اگر هنوز در انصباب
باشد معالجه قطع آنچه جاری میشود و منع او و تقویت عضو یکه بسوی آن میریزد باید کرد تا آنرا قبول نکند و قطع آنچه جاری میشود بامتناع از اغذیه و مدبر مولد آن
خلط بود و آنچه منصب و متولد شده استفراغ آن باشیائیکه در استفراغ موافق آن خلط بود باید کرد خصوصاً از مواضع موافقه شیخ میفرماید که چون تدارک

اوجاع مفاصل

اوجاع مفاصل در ابتدای ظهور آن کرده شود علاجش سهل بود و اگر تمکن و اعتبار یابد خصوصاً متولد از اخلاط مختلفه علاج او مشکل باشد و چون معلوم شود
که سببش سوء مزاج سادج ست تدبیرش آسان ست زیرا که آن اکثر التهاب ساده بلا ورم میباشد پس تبدیل مزاج کفایت میکند و اعظم چیزیکه دران محتاج
بسوی آن میشود تنقیهٔ صفرا و خون ست و همچنین گاهی جمود و سردی سبب الم میشود پس تبدیل مزاج کفایت میباشد و بزرگترین مایحتاج الیه دران تنقیهٔ
بلغم بود تا خون را گرم کنند و گاهی یبوست متشنج سبب وجع گردد و این محتاج بترطیب ست چنانچه معلوم شده و اما چون سببش ماده باشد باید که ماده را
که انصباب میکند بجذب آن بسوی خلاف جهت و تقلیل آن منع کنند و تقویت عضو نمایند تا آنرا قبول نکند و مادهٔ موجوده را تحلیل کنند تا معدوم گردد و
درین جمله بقوانین کلیه رجوع کنند و بدانند که صواب آنست که در ادویه تبدیل نمایند چه گاهی دوا عضوی را نفع کند و گاهی در وقتی فائده نماید و بعد از آن
ضرر کند و تحریک درد نماید و واجب ست که شراب اصلا ترک نمایند تا آنکه صحت تام یابند و بعد آن تا چهار فصل بگذرد استعمال آن نکنند و اگر معتاد آن
باشند بتدریج ترک آن باید کرد و شراب عسل بمدرات ایشانرا نفع کند و باید که ایشان ترک لحم کنند حتی که در مفاصل بارد و اگر از ان رستگاری نباشد
گوشت طیور کوهی و خرگوش و غزال و سهر لحم قلیل الفضول خورند و اگر او را درد پشت حادث شود و بعده بسوی دستها منتقل گردد فصد از دست گیرند تا خون
و خلط از طرف میل آن خارج گردد و باقی فوائد در علاج مفاصل حار و بارد مسطور گردد ایضاً شیخ در باب تحرز از اوجاع مفاصل می نویسد کسی که معتاد این
اوجاع باشد استعمال فصد و اسهال هنگام ربیع و عند قرب نوبت او را واجب ست و تدبیر معتدل در لطافت استعمال کند و بالجمله واجب ست که اگر
سبب عروض این مرض کثرت اخلاط بود نگذارند که آن کثرت پذیرد بلکه باستفراغ و تقلیل غذا و استعمال ریاضت جید آنرا کم کنند و اگر سببش فساد
اخلاط باشد مقابلهٔ آن باستفراغ آنچه مجتمع گردد و مضادت تدبیری که او را متولد نماید باید کرد زیرا که بلغم متولد میشود و معونت مبرزات و طبیب آنرا و مقابلهٔ
آنرا میداند و همچنین سودا از آنچه متولد میگردد و مقابلهٔ تولد آن میداند و چون تنقیه کرده شود صواب آنست که تقویت عضو بقوابض نمایند تا فضول را
قبول نکند خصوصاً وقتیکه خوف انصراف ماده بسوی اعضای رئیسه بسبب تقدم تنقیه نباشد و آن مثل اقاقیا و گلنار و آب عصی الراعی و حضض و
مامیثا ست و ایضاً مالش مواضع نمک سوده بزیت مگر آنکه یبس شدید باشد و اگر ورم بلغمی باشد صاحب او زراوند مدحرج دو درم مرات در ربیع و شتا بخورد
و ریاضت معتدل و رکوب استعمال نماید و در آنچه نقرس و اوجاع رکبتین باشد افراط نکنند و آنچه عادت او نبود یکبارگی بلا تدریج ننهند و اگر اتفاق آن افتد
مالش روغنهای مقویه استعمال کند و باید که اجتناب از لحوم غلیظه و ماهی شور و نمک سود و از بقول مثل چغندر و گزر و خیار نماید و اما خربزه بتولد خلط
مائی مضر بود و با دران نفع کند و حال و در ابدان مختلف باشد و از شراب بسیار و غلیظ بلکه جمله شراب احتراز کند و بجز چیزی جید الهضم سریع الهضم اغتذا نماید و واجب
ست که از امتلا و ترک ریاضت و مع ذلک از افراط در تعب و ریاضت خصوصاً بر امتلا و از جماع اجتناب کنند و از استحمامات کم کنند که آن تذویب اخلاط
و تسییل آن بسوی مفاصل کند و اما آب چشمها آنرا نافع بود در وقت مرض و آنچه در ابتدای حمامات و بعد فراغ از ان و در وسط دخول ایشان دران
نفع کند ریختن آب سرد بر مفاصل ست اگر مانع آن ضعف عصب نباشد و گاهی این ضرر حمامات دفع کند و باید که بر طعام البته خواب نکنند که آن مضرترین
اشیاء برای ایشان ست مجوسی گوید که اوجاع مفاصل در اکثر امر حادث میشود از ادمان امتلای اغذیه و اشربه و تواتر تخمها و سکر و استعمال جماع دائم
لاسیما بعد امتلا از طعام و شراب مع سکون و راحت و ترک ریاضت و استحمام و مانند آن از اسبابی که از ان فضول در بدن کثرت پذیرد و لهذا جالینوس
منع کرده است از معالجه کسی که از صاحبان این مرض حریص بشراب و فواکه و جماع باشد و هر گاه امر چنین باشد برای کسی که معتاد این مرض باشد
سزاوار آنست که اجتناب کند از استکثار از اطعمه و اشربهٔ غلیظه لاسیما آنچه از ان غلیظ عسر الانهضام باشد و از سکر احتراز نماید و از جماع منع کنند و
اگر باستعمال آن در اوقات متباعده مضطر باشد در حالت خفت معده بعمل آرد و از جمیع فواکه لاسیما رطب اجتناب کند و اگر ارادهٔ استعمال آن کند مویز و
انجیر خشک بخورد و از ان استکثار ننماید و حلوا ترک نماید و ریاضت قبل از غذا و بعد هضم آن و استحمام بعد اندک ریاضت بدلک و مالش بدن بروغن
مقدار حاجت استعمال نماید و بعد استحمام بساعتی غذا تناول کند و از تناول غذا هنگامی که بقیهٔ غذای سابق در معده باشد حذر نماید و این تدبیر مقلل
اجتماع فضول در بدن ست و تعاهد تنقیهٔ بدن بقی و با در ار بول نماید بعد از ان مع ذلک نظر کنند اگر وجع مفاصل از سوء مزاج حار یا مادهٔ حار عارض شود
غذا بلحوم طیور سهل الانهضام قلیل الفضول مثل لحم ماکیان و بچهٔ آن و تیهو و عدس و نخود ماش و کدو و بادرنگ و خیار و لوبا و حمص با آب انار و غوره

وزیت و مانند آن دهند و انار بجور رانند و تعاهد فصد قبل از وقت ظهور علت و شرب مطبوخ فواکه و خیارشنبر و آب لبلاب و لعوق اجاص و بنفشه بشکر نمایند
واگر از سوء مزاج بارد یا مادهٔ بلغمی عارض شود تغذیه بلحوم حیوان کوهی و دشتی از طیور و مواشی معمول و توابل گرم سازند و تنقل بحب البطم و حبة الخضرا
و پسته بشکر و مویز شیرین فرمایند و تنقیهٔ بدن بحبوب مثل حب اصطمخیقون و حب سورنجان و حب شیطرج و حب منتن و مانند آن کنند و صاحب درد
باید که قریب جماع اصلا نشود و اگر از سوء مزاج یابس یا مادهٔ سوداوی عارض شود باید که استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و اغذیهٔ مسخنهٔ مرطبه
و معتدله دهند با این تدبیر باید که تدبیر کسی که معتاد اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا باشد قبل از نوبت حدوث آن کنند که از استعمال این انچه عارض
میشود عود نکند و اگر عود کند خفیف قلیل الوجع باشد و اما هرگاه این مرض ابتدا در حدوث نماید باید که دران تدبیر یکه در هر قسم از اقسام او درینجا مذکور
گردد استعمال نمایند

علاج اوجاع مفاصل ساذج

یعنی آنکه بی ماده باشد و سوء مزاج ساذج محدث وجع مفاصل حار باشد یا بارد یا یابس چه رطب ساذج موجب الم نمیشود پس درینجا تعدیل کافی بود بدانچه
در اقسام مادی مذکور گردد **و ایضاً** اگر حار باشد جهت تبدیل مبردات دهند و شربت لیمو و سکنجبین رمانی نافع گفته اند و گاهی درین بشرط خوف انصباب ماده
تقدیماً للحفظ احتیاج باستفراغ اندک خون و صفرا افتد پس فصد کنند و قدری خون برآرند و مسهل صفرا دهند تا ماده که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و موضع الم که
مفاصل ست از ریزش ماده محفوظ ماند بهر آنکه الم جاذب مواد ست **و اگر** بارد باشد در تسخین کوشند باستعمال ادویهٔ حاره و تدابیر مسخنه و اگر خواهند اندکی بلغم بمسهل
یا حقنه مخرج آن مستفرغ سازند لیکن درینجا ترک استفراغ اولی ست بسبب احتمال خروج صفرا با بلغم **و اگر** یابس باشد و این کمتر افتد باید که بترطیب پردازند
و روغن بادام و کدو و گل و قیروطی بپیه مرغ و بط و مغز ساق گاو مالیدن و اغذیهٔ مرطبه چون شیر گاو خوردن سودمند ست

علاج اوجاع مفاصل دموی

اول فصد باسلیق از جانب درد کنند و اگر درد هر دو جانب در دو باشد از هر دو جانب نمایند بعد آن تبرید دهند و شیرجات مدره چون شیرهٔ کاهو و کاسنی و خیارین
و تخم خربزه و خار خسک و مغز تخم کدو دهند دانه در یا شاهتره عناب گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی عنب الثعلب خیسانیده سورنجان سوده پاشیده دهند
و تخم خطمی درین خیلی مفید ست و بعد از نضج از مسهل صفرا که دران ایلیجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و بعضی سنای مکی نیز داخل میکنند و احتیاط کنند که شرب مسهل روز
بحران اتفاق نیفتد و آنجا که حرارت و التهاب شدید بود بیش از فصد ما بعد آن آب کشک جو با آب انارین و روغن بادام و آب تمر هندی و آلوبخارا و سکنجبین ساده
و بزوری بارده سودمند ست و تا که مرض در ابتدا و تزاید باشد جهت ردع ماده طلای رزد یا صندلین گل سرخ فوفل مامیثا اقاقیا و مانند آن از ادویهٔ رادعه بعرق عنب الثعلب
باسرکه و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون و زعفران و بیخ لفاح و مانند آن از ادویهٔ مخدره اضافه کنند و در انتها اندکی ادویهٔ محلله مانند خطمی و بنفشه
داخل نمایند بعد از آن اکلیل الملک بابونه بیفزایند و ضماد سورنجان سه ماشه عنب الثعلب چهار ماشه کوفته بیخته بروغن گل شش ماشه و سفیدهٔ بیضه سرشته نیز مفید ست
در انتها حلبه یکتوله سرکه یکنیم توله عسل نیم توله پخته ضماد کردن بسیار نافع **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع اوجاع مفاصل حار ضماد حجر یهودی محکوک بر سن یعنی حجر نر برای مرد و
حجر ماده برای زن و کذا عصارهٔ کاهو و کذا اندریون و کذا حی العالم و کذا آب درخت بیخ مخلوط با آرد جو و کذا خولان هندی با آب کاسنی و کذا عصارهٔ مامیثا در آب
کاسنی حل کرده و کذا آب حشیشة الزجاج و یا خشک آن با آب بارد و اندک سرکه سرشته و کذا آب عنب الثعلب و بوشش در بندی و کذا برگ بنفشه سبز در آب و دار
جو و کذا حضض مکی در آب کاسنی و گرفتن حجر مغنیطس در دست و نهادن عضو در آب سرد در تسکین اوجاع مفاصل حار هر واحد مجرب سویدی ست و از اطبای دیگر
منقول است که شرب و ضماد روغن سفرجل و کذا صبر و کذا عسل خیارشنبر و ضماد بزرقطونا و سرکه و کذا آب برگ صفصاف و عصارهٔ طحلب و کذا آب بقلة شوکران
تازه و کذا اشنبلید کذا آن گل سورنجان ست و کذا آب برگ جو و کذا طحلب و کذا بیخ بیروج بسوق و کذا آب برگ عوسج و کذا بوشش در بندی و کذا قنطوریون دقیق
و آرد جو و کذا آب جرادهٔ کدو و کذا آب کاسنی و روغن گل و آرد جو و کذا امغاث و آب حی العالم و کذا آب برگ نبنبه سبز و کذا آب برگ خرفه و کذا بیخ قصب فارسی سوده
بسرکه سرشته و کذا بیخ قنب کوفته بعد طبخ و گرفتن حجر ارمنی در دست هر واحد نافع و بقول حکیم علی روغن گل در صلایه بدستهٔ اسرب حل کرده بر مفاصل طلا
کردن نافع وجع ست و کذا ضماد سورنجان با آب کشنیز سبز سوده **ذکر بعض تراکیب** برای وجع مفاصل حار از مطب استاذ کبار شیرهٔ کاسنی

شیرهٔ خارخسک هریک ششماشه گلاب عرق کیوڑه شربت بزوری بارد هریک دو توله داخل کرده بنوشند و رسوت سه ماشه صندل سرخ دو ماشه سورنجان یکماشه بروغن گل سرشته ضماد نمایند **ایضاً** سورنجان یک ماشه سوده با طریفل صغیر یکتوله سرشته بخورند و شیرهٔ کاسنی نه ماشه نبات یکتوله بنوشند و گاهی شیرهٔ خارخسک ششماشه عرق شاهتره ده توله عوض کاسنی میکنند **ایضاً** سورنجان یکماشه سوده بگلقند دو توله سرشته بخورند بالائیش عرق عنب الثعلب عرق خارخسک هریک پنج توله شربت بزوری بارد دو توله بنوشند **ایضاً** که با تپ باشد خاکشی ششماشه بعرق عنب الثعلب ده توله یک جوش داده شیرهٔ تخم خیارین ششماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده بدهند **ایضاً** سورنجان چهار ماشه گل بنفشه هلیلهٔ سیاه تخم کاسنی هریک ششماشه جوشانیده نبات یکنیم توله **ایضاً** سورنجان سوده یکماشه با طریفل صغیر یکتوله سرشته تناول نمایند بعد آن شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ تخم کاسنی هریک ششماشه عرق عنب الثعلب ده توله نبات یکنیم توله خاکشی پنجماشه داخل کرده بنوشند و گاهی در غرض سنای مکی چهار ماشه هم افزوده میشود **ایضاً** تخم خیارین کوفته ماشه عنب الثعلب تخم کاسنی هریک ششماشه گل سرخ سورنجان تخم کنجی هریک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله خاکشی پنج ماشه غذا شوربای قلیه با نان یا خشکه یا کچری **ایضاً** سفوف سورنجان بارد که بعد فصد و تنقیه بکار آید و مجرب ست سورنجان مصری بوزیدان پوست هلیلهٔ زرد مغز تخم هندوانه مغز بادام مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار کشنیز مقشر تخم خشخاش مساوی کوفته بیخته شکر سفید بحجم همه آمیخته هر روز شش ماشه با عرق خارخسک ده توله بخورند **ایضاً** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه تخم خشخاش تخم کاسنی تخم خرفه هریک دو توله سورنجان بوزیدان هر واحد یکتوله کوفته بیخته با شیرجات استعمال نمایند **ایضاً** ضماد محذر نافع شدت درد مفاصل حار و نقرس افیون دو درم خطمی ده درم آرد جو بست درم به آب عنب الثعلب سبز ضماد نمایند **ایضاً** عنب الثعلب تخم کاسنی تخم خطمی حضض کشنیز بنفشه هریک دو درم آرد جو چهار درم تخم کاهو پوست خشخاش گل سرخ فوفل سورنجان تلخ گل ارمنی اقاقیا زردچوب صندل سرخ هر واحد یکدرم افیون نیم درم به آب سائیده ضماد کنند **ایضاً** که در وقت هیجان درد تسکین الم کند و مجرب ست افیون زعفران مساوی در شیر گاو سائیده روغن گل آمیخته ضماد کنند و بعضی موم هم داخل میکنند و اگر مغز نان میده عوض زعفران کنند و بعد گرم شدن ضماد تبدیل آن نمایند نیز در تسکین وجع بی عدیل ست **ایضاً** که در ابتدا معمول صندل سرخ گل خطمی حضض مکی حضض هندی هریک ششماشه به آب عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و در انتها برای تحلیل ورم مغز فلوس دو توله بیفزایند و گاهی بعد فصد باسلیق عنب الثعلب شش ماشه آرد جو گل خطمی هریک سه ماشه افیون سورنجان زعفران هریک ماشه به آب مکوه سبز ضماد کرده میشود و اگر غذا هند زنجبیل عوض زعفران کنند **ایضاً** اگر از ساعد تا انگشتان درد و ضربان باشد شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خارخسک شربت بزوری بنوشند و اکلیل الملک آرد جو گل ارمنی صندل سرخ در آب مکوه سبز سائیده ضماد نمایند و اگر در دوشانه باشد بعد فصد باسلیق اطریفل با عرق شاهتره بخورانند و گاهی بعد مسهل برای درد سورنجان نیم کوفته به آب عنب الثعلب تازه ضماد میکنند **ایضاً** بعد فصد سورنجان دو ماشه کاسنی کوفته شاهتره هریک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هریک نیم پاو جوشانیده شربت بزوری دو توله **ایضاً** بعد تنقیه عناب شاهتره کاسنی کوفته گل سرخ سورنجان جوشانیده شربت بزوری غذا نان و شوربا **اقوال حذاق** سویدی گوید که اگر قبل دخول حمام در بیت اول آب سرد اطراف را بشویند مجرب النفع ست **و اگر** فوفل و صندل سفید مساوی بگلاب سرشته و یا برگ مورد تازه یا خشک و صندل سرخ و زرور سوده و یا صندل سرخ و سفید و اقاقیا با آب کاهو سرشته و یا آب حی العالم صغیر و صندل سرخ و فوفل و گلنار باهم سرشته و یا آب خرفه و زرد رود و صندل سفید و سرخ و یا آب عنب الثعلب و فوفل و زرورد و یا آب بارتنگ تازه و طرائیت و عذبه و فوفل و زرورد و یا آب برگ بیخ سفید و زرد رود و فوفل و یا عصارهٔ لحیة التیس و زرورد و اقاقیا و عذبه بگلاب سرشته و یا گل خشخاش و گلنار و اقاقیا و مصطگی بگلاب سرشته و یا آب برگ علیق و آب لف گرم عوض گل خشخاش و گلاب و یا عذبه و اقاقیا و بزرالبنج سفید و مصطگی و گلنار به آب کاسنی و گلاب سرشته هرکدام ازین ضمادات وقت احساس وجع چهار انگشت بالاتر از موضع درد ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل مجرب من ست **مسیحی** میگوید که اگر خلط خون گرم کثیر الکمیت باشد بفصد مقدار فاضل آن اخراج نمایند و باقی را مطبوخ هلیلهٔ زرد و کابلی و افسنتین و شاهتره و مویز منقی و آلو بخارا و تمر هندی تعدیل کنند و اگر آنجا تپ باشد آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی بخیار شنبر و یا آب لبلاب مع بنفشهٔ خشک و شکر بنوشانند و اگر تپ ساکن شود و در مفاصل مادهٔ خام باقی ماند درین آبها آب کرفس و آب بادیان افزایند بعد از آنکه درین یک مثقال ایارج فیقرا یکشبانه روز تر کرده صاف نموده باشند و اگر بعض اعضا مولد ماده منصب بسوی عضو آلم باشد صرف عنایت کنند بتعدیل و صلاح سوء مزاج آن که بسبب او ماده متولد میشود و انصباب میکند بعد از ان اعاده نمایند بتقویت نفس عضو آلم با طلیه و اضمده که از شان او تقویت عضو و تحلیل باشد تا تخفیف ماده حاصل شده در عضو نماید و آن مثل حی العالم و پوست انار و سماق و جوز سرو چون پوست انار را

منفعت ضماد سورنجان بارد

در طلا یا سرکه بجوشانند تا مهرا شود پس سماق و حی العالم سوده و آرد جو بدان آمیزند و بر عضو آلم نیمگرم در زمستان و سرد در تابستان ضماد کنند و گاهی تقویت عضو بطلای مرتب از اقاقیا و حضض و صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و گل ارمنی بآب عنب الثعلب کرده میشود و چون اراده تبرید قوی باشد صندل و عدس مقشر سوده بآب کشنیز سبز و کافور طلا کنند **بوعلی سینا** مینویسد که اگر ماده دموی باشد یا غلبه دم بود باید که مشغول بفصد شوند از طرف مضاد و اگر مرض عام بمفاصل بدن باشد پس از هر دو طرف رگ زنند بعد از ان استعمال قی کنند و خصوصاً اگر درد در اسافل بدن باشد چه قی برای آن از اسهال نافع تر است بعد از ان باسهال متوجه شوند و ابتدا بدوای قوی نمایند اگر عدم نضج و غلظ ماده مانع نباشد با وجود آنکه رفق اسلم و تدریج اوفق است بعده اتباع بمسهلات منقی بتدریج کنند و بعضی اطبا زعم کرده اند که ابتدا برفق بعد رفق کنند و ختم بر قوی هنگام نضج نمایند و صواب درین آنست که اگر ماده رقیق صفراوی باشد تعجیل استفراغ نمایند چون نضج به بینند و اگر غلیظ باشد بتقدیم چیزیکه ترقیق و نضج آن کنند و آنرا مهیا باندفاع بسوی جهت استفراغ گرداند باک نیست و فیما بین آن تخفیف باطلاق ملائم کنند و لزوم ماء الشعیر نمایند تا آنکه نضج ظاهر شود و امتلا محتاج تر بنقص است لیکن بچیزیکه یکدو مجلس اجابت کند از مشروب مثل آب کاسنی و عنب الثعلب بخیار شنبر و یا از حقنه و این صواب تر است و چون ابتدا با نحطاط نماید باستفراغ غیر مدبر تحریک نکنند که گاهی تحریک اخلاط از مواضع آن بسوی مرض کند و رعایت بحرانات در روز چهارم و هفتم و یازدهم نمایند و وقت بحران فاضل برای ایشان چهاردهم است پس اگر ممکن بود مداومت استفراغ تا نضج کنند و اقتصار بر تنطیلات آب سرد یا گرم یا نیمگرم کنند و اول آب سرد بریزند و اما اطلیه حاره و مخدرات همه مضر اند حار بسبب جذب ماده و مخدر بباعث حبس و خام کردن آن و ایضاً اطلیه هر دو غلیظ را خام میکنند و رقیق را غلیظ مینماید و اطالت مرض میکنند و ماسوای آن ایشان را مضر است زیرا که ترطیب مفاصل مینماید و سکنجبین بسبب ترشی خود غیر کثیر الموافقت است و بزوری قوی البزور مثل بادیان و کرفس گاهی احتراق فضول میکند و تجاوز می نماید و چون نضج تام شود استفراغ مثل سورنجان و بوزیدان و حبوب آن نمایند و فصد برفق کنند و درین هنگام ایضاً طلا بمثل عنب الثعلب و مانند آن نمایند و حذر کنند از انکه در اول امر دوای مسهل ضعیف نوشانند که آن تحریک ماده ساکن کند و مستعد اسهال نکند بلکه گاه ترقیق مواد جامد نماید و سیلان او بسوی عضو کند و واجب است برای کسی که اراده تناول دوا کند آنکه تاخیر غذا نماید و بعد سه ساعت تناول کند ده مثقال نان بشراب و اندک آب و بعد شش ساعت در حمام داخل شود و غسل کند بعد از ان بر آنچه موافق بود غذا نماید بعده او را استعمال کند چه او را ماده اوجاع مفاصل را پاک کند بهر آنکه او از فضله هضم کبد و عروق است و خصوصاً در نقرس حار با وجود آنکه اکثر از اهل اوجاع مفاصل حار و بارد و امزجه رطب باسهال کثیر از مشروب و حقنه انتفاع نمی یابند و چون معالجه ایشان بمدرات میکنند صحت می یابند و از ابدان نحیف بعضی متحمل اسهالات و ادرارات بسیار نمی باشند ایشان را از ان احتراق خون بهم میرسد پس رعایت این جمیع امور نمایند و آنا ردع ماده از عضو در حالیکه ماده قوی الانصباب کثیر الحرکت باشد نباید کرد زیرا که آن قسم رادع روی پیدا میکند یکی آنکه ماده را بفشارد و از حرکت او را باز دارد پس درد عظیم پیدا گردد و چون مثل این واقع شود استعمال ملینات کنند دوم آنکه اکثر ماده را بسوی اعضای رئیسه باز گرداند و در خطر اندازد و اما اگر ماده بسیار نباشد یا قلیل الحرکت بود بردع او باک نیست الا آنکه در عرق النسا باشد که ردع و ران حبس ماده اندر عمق میکند پس واجب بود که اندک و ضعیف باشد و یا ترک کنند و مشغول باستفراغ شوند و اما در آخر آن واجب است که مشغول شوند بدانچه محلل و ملطف و مخرج ماده از غور بسوی ظاهر باشد و اگر چه بمحاجم از شرط و مص و بداغ و بجراحات و منفطات باشد که بدان سیلان مواد کنند تا ذمامی منعقد نشدن ندهند و از منفطات سیر و پیاز عنصل و بلادر است و بعده شیر یتوع و شیر انجیر و باید که محلل و منفط دوای ملین آمیزند و الا مؤدی بتحجر مفاصل گردد بهر آنکه تنفیط نیز مثل تحلیل است در تخفیف غلیظ و آمیختن شحوم بادویه محلله و منفطه نفع میکند و از سردی اجتناب نمایند و نزدیک او محللات قویه در اول امر قبل از تنقیه نباید برد که جذب مواد بسیار تحلیل لطیف آن و تکثیف باقی و حبس آن خواهد کرد **ایضاً** باید که رعایت این در اکثر امر کنند خصوصاً اگر ماده لزج یا سوداوی باشد و هرگاه اوجاع اشتداد نماید و متحمل آن نباشند از مسکن وجع مشروب و مطلیه رستگاری نباشد و مطلیه تسکین و تلطف تحلیل ماده کند یا تخدیر و مخدر استعمال نکنند مگر عند الضرورت و بقدریکه تسکین حدت درد نماید و استعمال و در حار بجرأت و اقدام بیشتر نمایند و بسیار باشد که تخدیر نفع کند از جهت آنکه تغلیظ ماده متوجه کند پس محتبس گردد و از نطول مسکن نافع آنست که جو و گاو هر دو در سرکه بپزند تا مهرا گردد و بدان نطول کنند و از مسکنات وجع مخدره آنست که بگیرند افیون چهار مثقال زعفران یک مثقال و در شیر گاو بسایند و مغز نان سمید بدان آمیخته ضماد نمایند و **ایضاً** تخم

ف بیان مضرت اطلیه حاره و مخدره

ف بیان مضرت سکنجبین

ف بیان منع استعمال مسهل ضعیف در ابتدا

ف بیان منافع ادرار در مفاصل

ف بیان منع استعمال رادع

تخم شوکران شش درم افیون یکدرم زعفران یکدرم بشراب حلو سرشته بقیروطی مخلوط سازند وایضاً بزرالبنج وافیون واسبغول واقاقیا ومغاث بشیر گاو طلا کنند وبرگ آن بپوشند وایضاً صبر ده درم افیون ده درم عصارهٔ بیخ شبث ده درم شوکران چهار درم عصارهٔ لحیة التیس شش درم بیخ لفاح بست مثقال زعفران چهار مثقال لفاح را در سرکه بپزند تا مهرا شود وبادویه آمیخته طلا کنند وایضاً بیروج سوده در روغن گاو آمیخته بر موضع درد مالش نمایند وایضاً از میعه وافیون طلا سازند واز مخدرات ریختن آب بسیار سرد است اگر قروح نباشند وایضاً بزرقطونا را بآب گرم تر کنند چون منتفخ گردد بروغن گل بهم زده سرد کرده طلا کنند ویا بیروج دو دانگ بطلا وغسل بخورند صاحب کامل گوید که اگر حدوث وجع مفاصل ونقرس از مادهٔ دموی باشد ومفصل آلم مائل بحمرت بینند باید که بسادرت فصد باسلیق نمایند وبحسب احتمال قوت وسن وفصل خون بیرون آرند وروز فصد شوربای بچهٔ مرغ بطور زیرباج ویا آب انار میخوش غذا سازند وبعد از آن آب کاسنی وآب عنب الثعلب وآب کاکنج مجموع چهار اوقیه جوش داده کف گرفته فلوس خیارشنبر پنج درم مالیده بنوشانند واگر تپ باشد ماء الشعیر بشکر وآب انارین بنوشانند وتدبیر امراض حاده پردازند وبر موضع درد طلای نرد یا صندلین بآب کاسنی وآب کشنیز وآب عنب الثعلب طلا کنند وبران جراده کدو وپوست تربز وپوست خیار نهند ویا خرقهٔ مبلول بگلاب وسرکه باندک کافور سرد کرده بگذارند وتبدیل آن کنند ویا آب کاهو وآب حی العالم بمغز نان و آرد جو واندک روغن گل سرشته ویا اندک آرد جو بلعاب بزرقطونا سرشته بر نهند ومفصل علیل را از اسبغول بسرکه ضماد کردن مسکن وجع است وقیروطی مبرد معمول از آب خرفه وآب حی العالم وآب کاسنی وآب کاهو وروغن گل وموم سفید باندکی سرکه وغیره اشیای مقوی مفصل ومانع انصباب ماده بسوی عضو بکار برند واگر در آغاز مرض آب سرد بر عضو ریزند لاسیما در مرض نقرس درد را ساکن کند وهمچنین اگر آب عنب الثعلب وآب کاسنی وآب کاهو سرد کرده بریزند که این را خاصیتی است درین باب وچون درد اشتداد نماید باید که بر عضو ضماد مخدره نهند وبگیرند مغاث پنج درم اسبغول آرد جو هر واحد سه درم پوست بیخ لفاح دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم همه را باریک سائیده بآب برگ کاهو وآب حی العالم سرشته ضماد کنند واگر ساکن نشود این ضماد استعمال کنند که تسکین اوجاع بسیار میکند **صفت** آن افیون یکدرم زعفران ومرمکی هر واحد چهار درم باریک سائیده بشیر بز یا بشیر گاو سرشته مغز نان آمیخته در روغن گل که دران موم سفید گداخته باشند بران انداخته خوب صلایه کرده بر مفصل ضماد نمایند وبالائش برگ کاهو نهند **صفت** ضماد برای نقرس ووجع مفاصل حار بگیرند خطمی وبزرقطونا وآرد جو وزردهٔ بیضه ودردی شراب وروغن گل وبدان ضماد سازند **دیگر** آرد جو ده درم گل سرخ وبرگ سوسن وبرگ نیلوفر وبنفشه [illegible] پنج درم خشخاش مع تخم آن بست درم بنفشهٔ ریحانی وطلب وخطمی هر واحد هفت درم عدس مقشر سه درم حنا وکعک هر واحد ده درم زعفران وکافور هر واحد نیم مثقال همه را باریک سائیده بزردهٔ پنج بیضه وروغن گل وروغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته بر عضو درد ناک ضماد کنند واگر موضع را بعدس مقشر در آب کشنیز رطب باندک کافور سوده ضماد نمایند نفع کند **دیگر** بگیرند مغاث وخطمی واسبغول وآرد جو وسورنجان سفید وصندل سفید مساوی وکوفته بیخته بروغن کنجد وزردهٔ بیضه واندکی سرکه سرشته بر مفصل ورم ضماد کنند اگر از حرارت باشد وباید که در استعمال اطلیهٔ مبرده اسراف نکنند که آن تبرید وتغلیظ ماده کند ودرین هنگام تحلل واستفراغ آن مشکل گردد واگر در آنجا ورم باشد دران صلابت پیدا کند لاسیما اطلیهٔ مخدرهٔ مسکنهٔ وجع که آن عضو را خدر ونقصان در حس او عارض نمایند ولهذا سزاوار آنست که هرگاه ببینند که حرارت اندک تسکین یافت وبعد آن درد ساکن شد بادویهٔ مقویه اشیای محلله بغیر اسخان مثل آرد جو وخطمی وبنفشه اضافه نمایند وبدان اندک اکلیل الملک افزایند وایضاً آرد جو بآب کشنیز یا بآب سفرجل سرشته ضماد کنند واگر احتیاج تحلیل قوی تر ازین افتد این ضماد استعمال کنند **صفت** آن بگیرند آرد جو وآرد باقلا وبنفشهٔ خشک وخطمی هر واحد یکجزو وصندل سفید اکلیل الملک هر واحد نیم جزو باریک سوده بآب کرنب وآب کشنیز بسرشند وهرگاه حرارت ساکن شود ودرد زائل گردد وماده غلیظ باقی ماند باید که این ضماد کنند **صفت** آن بابونه اکلیل الملک وآرد جو وخطمی وبنفشهٔ خشک هر واحد ده درم زعفران یکدرم همه را باریک سائیده بآب کرنب بیامیزند وبر عضو آب نیمگرم که در ان بابونه واکلیل الملک ومرزنجوش وبرنجاسف بحسب مشاهدهٔ حاجت بسوی تحلیل جوشانیده باشند نطول کنند **ایلاقی** وجرجانی مینویسند که اگر علامات خون ظاهر باشد ابتدا بفصد کنند اگر وجع در مفاصل دست راست بود فصد هفت اندام از دست چپ گیرند واگر در دست چپ باشد از دست راست کشایند ودر قطع تا خلاف در محاذات باشد واگر در پیوند پای راست بود فصد باسلیق از دست راست کنند واگر در پای چپ باشد از دست چپ کشایند واگر در هر دو پای یا هر دو دست بود رگ از هر دو دست زنند یکبار در حالت واحد وخون بمقدار قوت بیرون آرند وچون از فصد دو سه روز بیاسایند امر بقی نمایند پس اگر تپ

کفایت نکنند بعد قی کردن دوای مسهل دهند و اول نطولات و ضمادهٔ مسکنه بکار برند و اگر دفع مسهل تا ظهور اثر نضج در قاروره ممکن بود دفع باید کرد و مسهل بعد ایام بحران دهند و در مسهل دادن آن وقت مدافعت کنند که حرکت ماده سخت قوی نبود و درد مقلق نباشد والا فلا و ضماد حار و مخدر در ابتدای مرض هر روز زیان دارد و استعمال آب گرم بسیار عصب و مفاصل را نرم و تر و ضعیف کند و اول نگاه کنند که ماده بتمامه در مفاصل ریخته شده و از حرکت ساکن شده یا هنوز در انصباب ست پس اگر متحرک باشد و حرکت او قوی بود استعمال ادویهٔ رادعهٔ قویه بکار نبرند از بهر دو سبب که در قول بوعلی گذشت و اگر این خطا کرده شود درد زیاده گردد و یا اعراض واله بر میل ماده بسوی اعضای رئیسه پدید آید و داوویهٔ ملینه بران گذارند تا آنچه از ماده فرود آمدنی ست فرود آید و ریختن آب گرم و نیمگرم درین حالت سوددار دخاصته که بابونه و بنفشه دران پخته باشند و مفرحات یا قوتی بخورانند و صواب تر آن باشد که هرگاه ماده بسیار بود و هنوز در حرکت باشد و حرکت او قوی بود زود باستفراغ مشغول شوند و اگر علامات صفرا ظاهر شود اول قی فرمایند پس هرگاه آثار نضج ظاهر گردد مسهل قوی تنقیه کنند و در علاج صفراوی میل بچیزهای سردتر باید کرد و در علاج دموی باشیای بارد کنند و تری کمتر ازان باید که در صفراوی و در امراض دموی و صفراوی سکنجبین سوددار دلیکن درین مرض سکنجبین ترش جائز نباشد از بهر دو امر یکی آنکه ترشی سرکه مضعف عصب ست دوم آنکه قوت ترشی تلطیف و تحریک مادهٔ ساکن نماید و بماده مرض بیامیزد و در رگها جاری گرداند و بجایگاه درد رساند و در اوجاع مفاصل و نقرس دموی اول استفراغ بمطبوخ هلیلهٔ زرد و غیره که در قول مسیحی گذشت باید کرد و آن مطبوخ مبلغ تام بنوشانند چنانکه استفراغ تمام کند و اگر با این اوجاع تپ بود آبهائی که در همان قول مذکور شد بدهند و اگر حرارت کمتر باشد ده درم هلیلهٔ زرد در صد درم جلاب یکشبانروز تر کرده مالیده صاف نموده ده درم لعاب اسبغول بادی بیامیزند و بدهند و اگر مزاج سالم بود یعنی از اعتدال خارج نشود استفراغ بمطبوخ سورنجان و بوزیدان و حب سورنجان باید کرد و بعد مسهل ادویهٔ مدر بول سخت سودمند بود از بهر آنکه مادهٔ این مرض فضلهٔ هضم ثانی و ثالث ست و ادرار بول آنرا پاک کند باقی همانست که در قول بوعلی مسطور شد ابن الیاس گوید که اگر دموی باشد او لا فصد کنند بتوریکه در قول جالینوس گذشت و بر موضع درد خرقهٔ کتان بآب برف سرد کرده نهند و یا این طلا بکار برند صندل سفید شیاف مامیثا فوفل سفید آب برگ زرنیخ بوش ترکی گل سرخ همه را در سرکه و گلاب سوده و طلا کنند و هرگاه چیزی ازین حاضر نباشد طحلب در سرکه تر کرده ضماد نماید و برگ قصب در سرکه سوده ضماد کردن نفع کند و یا آب سخت سرد بران ریزند که فی الحال تسکین بخشد و هر صبح جلاب با زعناب ده عدد عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش نشیرهٔ بادام دهند و اگر با دی تپ التهاب باشد غذا ماء الشعیر تخم کاسنی و جلاب و یا آب انار مصور تخم آن سه اوقیه با شکر سفید ده درم بدهند و بر موضع درد صندل سفید و سرخ و گلاب آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو طلا کنند و بر مفصل آب کشنیز تر و آب حی العالم و پوست خربزه و پوست خیار ضماد کنند و یا اسبغول را بسرکه خوب باهم زنند و بر موضع ضماد نمایند و بعد ظهور نضج در قاروره تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم عنب الثعلب بنفشه خشک یا تر نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی و خطمی هر واحد سه درم سورنجان سفید دو درم هلیله زرد و سیاه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و دران خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده بنوشند و تا آخر روز صبر کنند بعده مزورهٔ نخود ماش و نشیرهٔ بادام غذا سازند و اگر ورم سخت باشد چندانکه مریض متحمل آن نباشد قضمید عضو باشد محذره مثل این ضماد کنند بیخ لفاح تخم خشخاش سیاه هر واحد دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم اسبغول سه درم همه را باریک سائیده باب برگ کاهو یا آب برگ حی العالم ضماد سازند جحندی گوید که او لا فصد کنند بطریق مسطور و براوعات طلا نمایند مثل خرقهٔ مبلول در گلاب سرد کرده و یا اقاقیا و غیره ادویه که در قول ابن الیاس گذشت هرچه ازان حاضر باشد یا مجموع مساوی بگلاب و آب کاسنی و اندک سرکه ضماد نمایند و یا بزرقطونا مضروب باست و سرکه یا آب خرفه یا حی العالم و هر صباح شربت دینار یا عناب یا شربت انار و سکنجبین رمانی بنوشانند و از انچه صاحب این علت را نفع میکند آب عنب الثعلب و آب کاسنی ست و غذا مزورات مطبوخ بشیرهٔ خشخاش و سماق که با آب انار میخوش و تمرهندی ترش تر کرده باشند یا زیرباج دهند و اگر تپ باشد ماء الشعیر بدهند و تلیین طبیعت بحقنه لین مثل بنفشه و عناب و سپستان و سنا و ترنجبین کنند و چون آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ بعد مراعات ایام بحران نمایند پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر یک ده درم سنای مکی پنج درم سورنجان سفید مثقال تخم کاسنی دو درم ریوند چینی یکدرم گلقند بغدادی پانزده درم فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم بدستور مقرر مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و گفته اند سزاوار آنست که در اضمده همه اوجاع مفاصل حاره و بارده و در مسهلات آن نیز سورنجان داخل کنند بسبب خصوصیت آن باین

ف نسخهٔ مسهل سکنجبین بیماری دموی

ف بیان نفع مدر بعد مسهل

ف نسخهٔ مطبوخ مسهل

ف نسخهٔ مطبوخ

مرض و تسکین آن وجع را و تقویت مفاصل و تنقیهٔ آنها از مواد و تنگ کردن مجاری و مسالک آنها تا مواد بسوی آنها بار دیگر نریزد و هنگام انتها باضمده که
دران تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو ضماد سازند بعد ازان بدانچه قوی التحلیل باشد مثل بابونه و اکلیل و شبت و زردهٔ بیضه و پیه ماکیان و پیه بط و مخ و
مغز نان و زعفران که آن کثیر التحلیل ست ضماد کنند و اگر حاجت بچیزی افتد که ازان قوی تر در تحلیل باشد باین ضمده مثل مقل و میعه و موم و اشق و روغنهای
لطیف مخلوط نمایند و حذر کنند از آنکه در تحلیل ورم اسراف نمایند تا ماده متحجر نگردد بلکه گاه تلیین اختیار نمایند و گاهی تحلیل پردازند تا اثر او باستقصا
گرود سعید گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس حادث از دم باشد فصد باسلیق کنند و بعد ازان تبرید مزاج بآشامیدن ماء الشعیر نمایند اگر جسم لاغر باشد
روغن بادام بدان مضاف سازند و اگر لاغر نبود جلاب بیفزایند و آب انار نوشانند و تعدیل طبع بآلو بخارا و جلاب و تمر هندی بشربت نیلوفر و آب عناب
سکنجبین کنند و آب کاسنی بشکر و لعاب اسبغول بجلاب نوشانند و غذا مزورهٔ زیرباج یا آب انار سازند و از اغذیهٔ حاره حذر کنند و تبرید موضع بصندل و آب
حی العالم و آب عنب الثعلب و آب کاهو و جرادهٔ کدو و آب خیار و اندک سرکه و کافور نمایند و در ابتدای مرض بر عضو آب سرد بریزند و از حمام منع کنند و هر گاه
مرض بایستد مبردات کم کنند و بر موضع آب ریاحین ریزند و جمله قول در تدبیر این آنست که ماده اگر در سیلان باشد علاج بچیزی که ردع کند باید کرد و اگر منقطع گردد
علاج آن باشیای محلل نمایند خضر گوید که در دموی فصد از جانب مخالف گیرند و افضل آنست که دو سه روز در فصد تاخیر نمایند تا ماده اندک نضج یابد و تلیین
طبیعت مثل شربت بنفشهٔ مکرر و آلو بخارا و تمر هندی و آب عناب و انار و فتائل و حقنه های لینه کنند و اشربه که در تپ دموی باید استعمال نمایند و از اغذیه
در ایام ابتدا ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر بروغن بادام یا سویق بشکر دهند و هر گاه اشتها برانگیزد اسفاناخ یا بقلهٔ یمانی یا خرفه یا ملوخیا یا مزورهٔ زشتا یا کدو
و عدسیه و انچه از غوره و سماق و ریباس و انار ترش سازند و قرانص و اهال و سرکه بزیت بخورانند و از لحوم بالکلیه اجتناب کنند و با دویهٔ رادعه که دران
قبض باشد مثل صندلین و گل سرخ و گلاب و آبهای بارد که در اقوال سابق مذکور شد و طلای نرد و فوفل و مامیثا و اقاقیا و خولان و مانند آن باندک
سرکه ضماد سازند و اگر بشدت درد مضطر شوند ضمدهٔ مخدره مثل افیون و بیروج و بزر البنج وغیره بآب کاهو ضماد کنند و این هنگام ابتدای مرض و تزاید
آن بعمل آرند و اما وقت انتها واجب ست که باضمده که دران اندک تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی ضماد نمایند بعده بدانچه در تحلیل قوی تر ازان باشد
مثل اکلیل الملک و بابونه ضماد کنند انطاکی گوید که در مفاصل حار اول فصد پس تنقیه بحسب ماده کنند بعد ازان طلاء و لا برادع مثل آب کشنیز
و حی العالم و العیه نمایند بعده بمحللات مثل آرد جو باطلا و بعد انحطاط مثل بابونه و اکلیل الملک بنا بر قوت تحلیل آن نمایند و اگر درینجا ضربان مانع خواب باشد
بدایت تسکین آن واجب بود مثل طلای استخوان سوخته و عدس و لفاح و افیون و زعفران و بنج و از واجبات ست که دوائی درین علت از سورنجان خالی
نگذارند که بر استفراغ و بدان و تضییق آن مجاری را و منع آن مادهٔ نازل را بار دیگر اجماع واقع شده و انچه در حار بالطبع نافع ست بزر قطونا بسرکه و روغن
گل و خطمی و آرد جو و گل سرخ و مورد و کدو و کاهو و خشخاش ست مطلقاً میر عوض میگوید که اول فصد باسلیق ابطی کنند خاصة آنجا که درد اندر اسافل بدن
باشد و اگر در اعالی بود فصد قیفال مناسب ست و تدبیر یکه در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و چون وجع اشتداد کند و هیچ یک ازان تدابیر تسکین
پذیرد از استعمال ادویهٔ مخدره چاره نباشد و ضماد مغز استخوان ساق گاو و گل سرخ و افیون و زعفران نیز مخدر و مسکن وجع ست و چون دید و تسکین یابد
مخدرات را بردارند و مرزنجوش و گل خطمی و اسبغول و آرد جو و سورنجان مساوی بازردهٔ تخم مرغ و روغن گل ضماد سازند و این مسهل در اوجاع مفاصل
حار مستعمل ست پوست هلیلهٔ زرد ده درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم کشوث سنای مکی افسنتین هر کدام پنج درم تمر هندی بست درم آلو بخارا دو اوقیه همه را
در چهار صد درم آب بجوشانند تا ربع آید صاف نموده بنوشند و شربت ورد مکرر و شربت سفرجل باسقمونیا سود مند ست و این ضماد فائده تمام دارد
اسبغول سه اوقیه در یک رطل آب بجوشانند بآتش ملائم پس در پارچه بفشارند تا لعاب آن بالکل بیرون آید آنگاه سه اوقیه موم سفید و شش
اوقیه روغن زیت آمیخته ضماد نمایند شریف خان در حاشیهٔ شرح اسباب مینویسند که بعض اطبا گفته اند که اگر درد عام در مفاصل باشد فصد هفت اندام
کنند و اگر مختص باسافل باشد باسلیق کشایند و چون مختص باعالی بدن بود رگ سر رو زنند و گاهی محتاج بتکرار فصد میشوند و بسیار باشد که
فصد فی الحال صحت بخشد چنانچه حکیم عابد سرهندی نوشته که این مرض بمولانا احمد عارض شد و دست و پای او بیکار و انگشتهای کج گردید و بر شکلی
قرار نبود و از زندگی یاس شده بود پس فصد هر دو باسلیق یکبار گرفتم بعد ازان شربت نیلوفر بیحساب نوشانیدم و دو دیگر روز از مرض اثری باقی نماند

بیان منفعت سورنجان

نسخهٔ مسهل

و بعضی اطبای احمق علاج بعضی مرضی بهمین تدبیر بر قیاس عمل من کردند و بیمار را هلاک ساختند چه هر قیاس صحیح نمیباشد بالجمله بعد فصد مطبوخ مناسب نضج ماده کنند و هرگاه در بول نضج ظاهر گردد حبوب موصوف برای این علت دهند و این حب بست هلیله آمله بلیله زنجبیل شیطرج هر یک چهار درم سورنجان بست درم قاقیا چهار درم نمک دو درم مقل پانزده درم بآب کرنب سرشته حبها سازند شربت از ان از یکنیم درم تا سه درم و باید که مسهل بحبوب مخصوصه مفاصل بعد مسهل عام مثل مغز فلوس محلول در مطبوخ یا نقوع دهند و بعد تنقیه طلای نزد ضماد کنند صفت آن صندل سرخ گل ارمنی فوفل اقاقیا حضض مکی مرداسنگ سفیداب مساوی سائیده در آب خالص یا آب کشنیز یا عنب الثعلب تازه بندقها بشکل نرد سازند و واجب ست که در وجع موی اهتمام تبرید بیشتر از ترطیب کنند و در صفراوی مبالغه کردن دران هرد باک ندارد و چون خون صفراوی باشد اودیه سکنجبین قلیل الحموضت دهند و گویند که چون در وجع موی احتیاج بمسهل شود اول مطبوخی که در قول مسیحی گذشت بدهند و چون سه روز بگذرد و نضج زیاده ظاهر گردد دران سنا هفت درم مغز خیارشنبر ده درم افزایند و روز چهارم بنوشانند و چون درین معالجه و معالجهٔ این زمان نوعی تفاوت ست دستور استاد ذکر میکنم تا در ذکر این هر دو علاج ناظر را بصیرت حاصل شود چنانچه آن مرحوم در وجع موی و مرکب از ان و از مادهٔ غیر آن حسب مراعات مزاج و خلط غالب بعد فصد و تسکین این مطبوخ یا نقوع در آب سرد یا گرم استعمال میفرمود نسخهٔ آن عنب الثعلب عناب سپستان اصل السوس مقشر گل نیلوفر گل بنفشه گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان تخم خطمی خبازی شاهتره و هنگام زیادتی سودا افتیمون و بسفایج افزوده میشود و دران گلقند یا ترنجبین چهار توله حل کنند و گاهی کاسنی و پرسیاوشان می افزایند و اوزان ادویه هر یک دو درم یا سه درم کنند و بعد دو سه روز یک هلیله یا هر دو و مغز خیارشنبر هفت توله و روغن بادام دو درم افزایند و گاهی شیرخشت و خمیرهٔ بنفشه هر یک چهار توله و گاهی تربد سفید نیز بقدر درم یا مثقال زیاده میکنند و این مسهل دو یا سه مرتبه استعمال نمایند و گاهی میان دو مسهل رحت میدهند و منضجات استعمال میکنند بعده تنقیه مینمایند و گاهی مسهلات یک روز در میان بدون منضجات میان آنها استعمال کرده میشود و در ایام رحت از مبردات و لعابات و اثربه بعمل می آید و بعد از مسهلات سفوف سورنجان معمولی حیدر وز [illegible] استعمال میکنند و گاهی معجون سورنجان وغیره از مرکبات بکار می برند مصنف اقتباس نوشته که فصد باسلیق نمایند بدستوریکه در قول ایلاقی و میر عوض مسطور شده و اگر از فصد مانعی باشد باید که فروتر از جای درد حجامت باشرط نمایند و در غلبهٔ دم بر آن موضع بالکی زده محجمه نهاده بزور مکند که فی الفور درد دور میکند و اگر اندکی باقی ماند بر انجا همان زمان زلو اندازند و آب مروق کاسنی و مکوه هر یک یکنیم اوقیه با نیم اوقیه شربت عناب نوشانند و این طلای نزد علوی خان ضماد کنند صفت آن مغاث بغدادی و هندی تخم خطمی و مورد و آرد جو و سورنجان و گل ارمنی هر یک چهار درم کوفته بیخته در آب برگ مکوه سبز و کشنیز آمیخته بشکل نرد ساخته وقت حاجت بآب کشنیز سبز و حی العالم و پوست تربز و خیار و بادرنگ هر واحد یکدرم و صندلین یکنیم درم و گلاب دو درم استعمال نمایند و همچنین طلای نزد حکیم ابن رضوان جمیع اورام حاره را در ابتدا و خصوص وجع مفاصل را نافع صفت آن صندل سرخ گل قیمولیا هر یک پنج درم صندل سفید عصارهٔ مامیثا هر یک سه درم گل ارمنی ده درم فوفل اقاقیا حضض هندی هر یک دو درم مرداسنگ سفیداب ارزیر توتیای کرمانی هر واحد یکدرم کوفته بیخته بآب کاسنی سرشته نردها سازند وقت حاجت بآب کشنیز سبز و کاهو بکار برند یا تراشهٔ کدو و تربز و خیار بادرنگ هر یک دو درم برگ کاهو برگ کاسنی برگ گلاب و برگ خرفه هر یک سه درم در سرکه و گلاب سرشته ضماد نمایند و در اشتداد درد مخدرات در ضماد افزایند و این ضماد نیز همین اثر دارد صندل سفید در گلاب سوده لعاب اسپغول حضض مکی هر یک دو درم در آب کشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو و بستان افروز و خرفه و پوست خشخاش و شیاف مامیثا هر یک دو نیم درم سرکه سه درم در آب انار کوهی و برگ نیبهٔ باغی همین اثر دارد و غذا نخود ماش و آش جو دهند و بفاصلهٔ سه روز از فصد سکنجبین ساده در آب گرم یا در آب برگ ترب و خیار حل کرده قی کنانند و بعد از ان دوای سابق نوشانند و یا آب حصرم انارین دو اوقیه با ترنجبین یک اوقیه و تا یکهفته برین تدبیر ثابت مانند و روز هشتم در مروقات مذکوره مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت آلو مسهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده تلیین طبع نمایند و روز نهم شیرهٔ خیارین و مغز کدوی شیرین و مغز تخم کدو به هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب یا و سیر برآورده شربت انار ولایتی شربت عناب هر واحد یکنیم توله اسپغول پنج ماشه کف زده بنوشانند و همین نمط تا پانزده روز بگذرانند و روز شانزدهم این مطبوخ منقول از حاوی کبیر بدهند و نسخهٔ این همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عناب نیم اوقیه و گلقند ده درم و شربت آلو مسهل علوی خان ده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده و روز هفتدهم تبرید سابق دهند مع اضافهٔ شربت بزوری بارد چهار توله

نسخهٔ طلای نزد

نسخهٔ طلای نزد

وهمچنین سان دو مسهل دیگر داده جهت تعدیل کشنیز خشک دو ماشه سورنجان شیرین نیم ماشه گل سرخ یکماشه در شربت بزوری بارد دو توله آمیخته بلیسانند و گلاب هفت توله بنوشانند و پوشیده نماند که پیش از فصد استعمال اطلیه بارده سخت ممنوع ست خصوصاً که ماده قوی الحرارة باشد

علاج اوجاع مفاصل صفراوی

مانند علاج اوجاع مفاصل دموی نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید کرد و بادویه بارده که در آن قبض نباشد مانند حی العالم و کدو و کاهو و کافور با سرکه و آب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و درینجا احتیاج ادویه محلله نمی باشد و این ضماد برای اورام حاره مفاصل از مجربات ست اسپغول کوفته نیم کوفته در آب بپزند تا مهرا شود و روغن گل بقدر حاجت آمیخته ضماد نمایند و اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسپغول را ناکوفته داخل نمایند و ضماد اسپغول با سرکه آمیخته نیز مفید بود و آب کدو و آب خیار و آب حی العالم و آب کاهو و مانند آن ضماد او نطول بکار برند و هنگام غلبه درد و خوف غشی ادویه مخدره بقدر تسکین درد ضماد کردن و ادویه مسکنه اوجاع خوردن لازم دانند و چون وجع مفاصل از صفرای صرف کمتر حادث میشود و از دم صفراوی اکثر می افتد درینجا نیز ابتدا بفصد لازم ست و بعد ظهور نضج تنقیه صفرا بمسهل آن یا بمطبوخ هلیله کنند و اگر طبع نرم باشد بر منضجات اقتصار ورزند و ماده را تحریک ندهند و بعد اسهال مدرات باد چون کاسنی و خیارین و مانند آن با شربت بزوری بارد یا سکنجبین بدهند و آنجا که ماده مرض صفرا صرف باشد قی کردن نفع تمام دارد و بفصد حاجت نباشد و از ادویه مسکن وجع عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان و خشخاش سفید و بلوط در سرکه تر کرده و تخم کاهو و کشنیز خشک ست تنها یا مرکب بحسب حال مریض بخورانند و عند استعمال سورنجان مراعات مفاصل تدهین آن باید کرد و ریختن آب سرد بسیار بر مفاصل و ضماد اسپغول در آب گرم لت کرده روغن گل آمیخته تسکین درد میکند و همچنین سبوس نخود سفید و نبات مساوی سه درم با آب سرد خوردن مسکن درد شدید ست و کذا استخوان سوخته سورنجان هر واحد یکدرم عدس مقشر دو درم باریک سوده هر روز یکدرم بگلقند یا شربت بزوری تناول نمودن درد نشانند و اگر کشنیز خشک سه درم با چند آن شکر بخورند درد نشانند و شکم قبض نماید و اگر تخم خشخاش سفید دو درم با هموزن شکر بدهند درد ساکن کند و قبض دفع نماید و این دوای مخدر هنگام درد شدید توان داد تخم کاهو بزرالبنج سفید هر یک پنج ماشه شیطرج افیون هر یک یکماشه مثل حلغوزه حبها ساخته یکی از آن بدهند و اگر کوکنار بقدر حاجت در آب تر کرده مالیده صاف نموده در شب بنوشند آنقدر که کیف کند در وجع مفاصل و عرق النسا شدید که هیچ دوا سود ندهد تسکین درد نماید و باقی ادویه مفرده و مرکبه در علاج اوجاع مفاصل دموی مسطور شد حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید که در علاج مفاصل حاره چیست که معالجه بچیزهای مبرد و مرطب از بقول و لحمان و اغذیه و فواکه و لطوخات و نطولات و قیروطیات کنند و ریاضت باعتدال نمایند و استحمام با آب شیرین سازند بعد از آنکه بر اطراف آب سرد در خانه اول حمام ریخته باشند و آب زن نیمگرم استعمال کنند بعده در آب سرد و فعة در آیند و بر پای آب سرد بریزند و باید که اسهال و ادرار بچیزی نمایند که در آن گرمی بسیار نباشد مثل تمر هندی و سفرجلی مسهل و این دوا جهت ادرار و تسکین وجع ست بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و مغاث و سورنجان سفید هر واحد یک جزء افیون ثلث جزء همه را سوده آمیخته چهار درم با شکر چهار درم بخورند که حاضر النفع ست **اطلیه** بدانکه اطلیه مبرد قابض مثل صندل گاهی الم پیدا کند بلکه احتیاج بمفتح و ملین بود و اینجا مبردات بسبب تمدید آن بود آنچه مرخی باشد مثل بنفشه و روغن گل و قیروطی استعمال نمایند و گاهی بر موضع خرقه مبلول بسرکه می نهند و از مجربات آب برگ نی تازه ست که چون بدان طلا کنند در ساعت درد ساکن گردد و ایضاً بلوط را باریک سائیده خوب بجوشانند و ساعتی طویل بدان نطول سازند و اگر متحمل مبردات باشد و بتکثیف و تمدید درد نکند مثل آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب بقلة یمانی و خیار و کدو و مانند آن بعمل آرند و همچنین تضمید بنجوم و امثال آن و بخربزه که آن تبرید و تلیین هردو کند و لعاب اسپغول در تبرید قوی ست و ایضاً صندل و مامیثا و مانند آن و هرگاه درد ساکن شود باید که بردارند و دور کنند و آنچه در آخر بقایای اوجاع مفاصل و نقرس حار نافع بود اینست که بگیرند صبر و زعفران و مر مساوی و با آب کرنب یا آب کاسنی بحسب مقدار حرارت طلا کنند و ایضاً قیروطی بروغن بابونه و ایضاً خیلون در روغن بابونه گداخته و استحمامات حار مضر ایشان ست اما بار دگاهی نفع کند در ورع و تقویت و تسکین وجع نماید **مسهلات** بگیرند هلیله زرد ده درم و سورنجان و بوزیدان هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم شکر سقمونیا مسبر نشند شربت هر روز دو درم و ایضاً سورنجان ده درم سقمونیا یکدرم و یکدانگ کبابه سه درم شکر طبرزدی سه درم شرابی سه درم و ایضاً سقمونیای محرق مطبوخ در مثل آب به ترش یا سیب تا آنکه بقوام آید و چون بغلظ شروع کند آنچه اندران باشد بگیرند و بگذارند تا خشک شود و بگیرند از آن ده درم و از شکر طبرزد بست درم و از کبابه سه درم ساخته نموده

دو درم و همه را در جلاب آمیخته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربت از ان هر روز دو سه حب هر وقت و اگر در انجا ترکیب ماده باشد ایارج فیقرا استعمال کنند و شربت
و روباین ترکیب ایشان را نافع ست بگیرند عصارهٔ گل سرخ دو رطل عسل چهار رطل سقمونیای مشوی او قیه و بپزند تا بقوام آید شربتی از دو فلنجار تا سه فلنجار است ایضاً
تمر هندی یا خیارشنبر در آب کاسنی و بادیان تحلیل سازند و اگر تپ نباشد مطبوخ از هلیله و شاهتره و آلو و تمر هندی و افسنتین بحسب مشاهدهٔ حال بسازند و ایضاً بوزیدان
و سورنجان اغذیه باردهٔ غلیظه مثل عدسیه و سبز که و سائر اغذیهٔ مبردهٔ مغلظه و مثل حاضیه و بطون محمضه و سکباج لحم بقر و یا اغذیهٔ مجففه مثل کرسنه انتفاع یابند
و واجب نیست که گرسنگی بسیار کشند و از فواکه با مرو خاصة و آلو و سیب و انار و شفتالو ایشان را رخصت داده اند و لیکن من مثل شفتالو و مشمش و آنچه در خون
مائیت بسیار رساند مکروه میدارم مجوسی گوید که اگر وجع مفاصل از مرهٔ صفرا باشد باید که استفراغ مریض و لائقی نمایند عقب امتلا از طعام و شراب که از شان
او تنقیهٔ صفرا باشد مثل خربزه و سرمق و ماء الشعیر و ترب در سکنجبین تر کرده و سکنجبین با آب گرم و نمک و ادخال پر مرغ و انگشت بروغن کنجد آلوده در حلق و در قی
چندان مبالغه نمایند که در معده چیزی از طعام ماکول باقی نماند و بعد آن اخلاط صرف بغیر آمیزش چیزی از اغذا خارج شوند و این روز اول و سوم استعمال کنند و بعد
ازان مطبوخی که دران هلیلهٔ زرد و گل سرخ و عناب و سپستان و مویز و تمر هندی و بنفشه و سنا و شاهتره و تخم کشوث و کاسنی و فلوس خیارشنبر افتد باندکی سقمونیای
مشوی و سورنجان و صبر هر واحد بقدر حاجت و مانند آن استعمال کنند و یا شربت ورد مکرر بسکنجبین ساده با آب برف بدهند و باضمدهٔ که در نوع دموی مذکور شد طلا نمایند
و تغذیهٔ علیل با غذیهٔ ملطفه مثل مزورات معمولی بکدو و نبو ماش و اسفاناخ و قطف و بقلهٔ یمانی سازند و اگر در انجا تپ باشد باید که در تبرید و تلطیفه نوعی که در تپ
صفراوی و امراض حاده مسطور ست بکوشند و مثل ماء الشعیر و آب انار و ماء الخیار و آب هندوانه و مغز تخم خیارین و لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه بدهند تا
آنکه حرارت تسکین یابد بعد ازان آب شاهتره و آب کاسنی و آب کاکنج و آب عنب الثعلب با مغز فلوس باید داد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند با آبهای
مذکور آب بادیان بیفزایند و چون بست روز بگذرد و حرارت زائل شود در آب بقول مذکور و مغز فلوس یکدرم ایارج فیقرا اضافه نمایند و چون یکماه تمام شود
و هنوز چیزی از مرض باقی باشد مطبوخی که مذکور شد و ایضاً این حب دهند صفت آن صبر و هلیلهٔ زرد هر واحد یکنیم درم شحم حنظل چهار دانگ سقمونیا یکنیم دانگ
زعفران یک دانگ سورنجان تر هر واحد یکدرم کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو نیم درم و اگر معده ضعیف باشد جوارش سفرجلی ساده مسهل بدهند صفت آن بگیرند سفرجل بلخی یا
اصفهانی معتدل در حجم پنج عدد و کاویده تخم آن دور کنند و دران یک وقیه سقمونیای انطاکی پر کرده قطع جدا کرده آنرا بپوشند و بجلال مشبک سازند و بالایش خمیر آرد
پیچیده در تنور معتدل الحرارة بریان نمایند تا خوب پخته شود و خمیر ازوی دور کرده در هاون سنگین باریک ساخته بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی بردارند و وقت حاجت
دو یا سه ملعقه بمقداریکه در یک شربت آن سقمونیا از دانگی تا دو دانگ باشد بقدر قوت مریض بدهند و همین تدبیر استعمال نمایند تا آنکه چهل روز یا تمام رسد چه امراض حاده
از چهل روز تجاوز نکند ابن الیاس مینویسد که اگر وجع مفاصل و نقرس صفراوی باشد تنقیهٔ بدن از صفرا بقی از اشیای مقی صفرا مثل تخم خربزه و برگ سفرجل
و سکنجبین و آب گرم نمایند بعد ازان تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم عناب سپستان آلو بخارا هر واحد بست عدد بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر واحد
پنج درم هلیلهٔ زرد شش درم تمر هندی ده درم تخم کشوث سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید مغز خیارشنبر و ترنجبین هر واحد یازده درم
مالیده بنوشند یا بحب بنفشه یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بنفشه هر واحد سه درم عناب ده عدد با شکر سفید ده درم
بدهند و یا بگیرند تمر هندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا آب انارین تخم آن افشرده هر واحد سه اوقیه شکر سفید ده درم ترنجبین مثل آن دهند و غذا مزورهٔ
نبو ماش و شیرهٔ بادام و اسفاناخ سازند و تضمید باضمدهٔ بارده مثل این ضماد کنند اسبغول آرد جو زردهٔ بیضه دردی شراب روغن گل مساوی خوب آمیخته
ضماد نمایند ضماد دیگر نافع این مرض بنفشه محلب خطمی هر واحد هفت درم باقی اجزا همانست که در علاج مفاصل دموی در قول صاحب کامل گذشت
لیکن درینجا اصل السوس عوض برگ سوسن ست و وزن زردهٔ بیضه هفت عدد و روغن کدو نیز داخل و سزاوار آنست که در استعمال ضمادهٔ مبرده اسراف نکنند
و اما عند اشتداد وجع و قوت مریض در تبرید و استعمال مخدرات باک نیست زیراکه ضرر وجع بیشتر از ضرر صبر و مخدر ست و چون درد مبرح باشد باضمدهٔ مخدره مثل
بنه قطونای مضروب بسرکه و جرادهٔ کدو و آب خیار و آب حی العالم ضماد کنند یا بقدر درم فلونیای رومی یا برشعثا بخورانند و تضمید موضع باستخوان کهنه سوخته
و سورنجان و عدس و تخم خشخاش و برگ آن و تخم کاهو و بیخ آن نمایند و هرگاه درد بالکل ساکن شود و حرارت زائل گردد این ضماد استعمال کنند آرد جو
آرد باقلا خطمی بنفشهٔ خشک نبات اکلیل الملک صندل سفید هر واحد ده درم همه را کوفته بیخته ضماد کنند و اگر بعد زوال درد و حرارت غلظی باقی ماند بنبت

اکلیل و بابونه و خطمی ضماد نمایند و بعض اطبا در ابتدای این علت نوشیدن شربت ورد مکرر چهل درم با سکنجبین ساده بست درم و برف دو من نافع دانسته اند لیکن جدی
رانده ام که ازین معالجه شاکر باشد بلکه شکایت زیادتی مرض میکنند پس اگر از تبرید قوی در ابتدا بسبب حرارت مزاج چاره نباشد آب هندوانه و شیرهٔ خرفه و خیارین
و سکنجبین بگلاب بدهند و غذا ماء الشعیر و لیکن این مرض از صفرای صرف کمتر حادث میشود خجندی گوید که اگر از صفرای صرف نباشد فصد کنند و تنقیه صفرا بمقیئات آن
نمایند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا شربت حصرم یا سکنجبین بنوشند و غذا مثل ماء الشعیر یا بوارش بشیرهٔ خشخاش و تمر هندی ترش کرده یا آب غوره یا سفاناخ یا کدو یا
خیار و بعد نضج تلیین طبیعت بحقنه های لینه مثل ترنجبین و بنفشه و عناب و سپستان و جو کوفته نمایند بعده تنقیه بمطبوخات یا نقوعات که دران سنای مکی و هلیلهٔ زرد و
عناب و سپستان و تمر هندی و شاهتره و کاسنی و آلو و مشمش و شیرخشت و ترنجبین باشد و یا آب انارین مشوم و شیرخشت کنند و ادویهٔ مسکن وجع مثل عدس
و استخوان سوخته و سورنجان مساوی سوده سفوف سازند و سه درم بخورانند و این طلای مخدر مسکن الم ست مغز نان زردهٔ بیضه باندک تخم شوکران و افیون
و یا بزر البنج مع زعفران طلا کنند باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت ابن هبة الله گوید که علاج مفاصل و نقرس حادث از مرهٔ صفرا باسهال در ابتدا
بمطبوخ یا شربت ورد مع سکنجبین و برف کنند و تبرید مزاج بشرب ماء الشعیر و آب انار و شیرهٔ تخم خیار و شیرهٔ خرفه و لعاب اسپغول نمایند و از فصد حذر کنند و فصد و ترطیب بدن باید کرد و طلا بعضو آب بارتنگ و صندل
و شیاف مامیثا و فوفل و سفیداب و کافور و گل ارمنی و گلاب و آب حی العالم کنند و اگر درد قوی باشد بادویهٔ افیون یا بیروح ضافه نمایند و با طحلب سرکه آلوده نهند و غذا مزوره ماش و اسفاناخ یا کدو دهند کاهو
بخورانند و اگر تپ باشد از غذا منع کنند و تدبیر الم باهراق حار ده پرواز نمد چون از ده هفته بگذرد مبردات کم کنند زیرا که علاج در آخر مرض مخالف اول آن میباشد قرشی خصوصا مینویسد که مفاصل صفراوی
اکثر از دم صفراوی میباشد لهذا واجبست که در علاج آن نیز ابتدا بفصد کنند پس اسهال بمطبوخ فواکه مقوی بسورنجان و بوزیدان نمایند و از اطلیه در ابتدا بر مثل
آب عنب الثعلب و آب کشنیز اقتصار کنند و در استعمال رادعات باره افراط نکنند که گاهی کثرت آن بهلاکت انجامد چون مرض از چهارده روز تجاوز کند و حدت
ساکن گردد تحلیل عضا بطبیخ خطمی و سبوس گندم و بابونه و روغن بنفشه سازند و اغذیه و اشربه آنچه در دموی گذشت و هرچه در تپ صفراوی بیاید باید داد و صبح و شب شربت
آلو و بنفشه بلعاب بهدانه یا لعاب اسپغول دادن نیکوست و از مقیئات دو درم بیخ خربزه با سکنجبین استعمال کنند و از مدرات تخم خربزه و خیارین در آبیکه پرسیاوشان
در فوه الصبغ جوشانیده باشند شیره برآورده سکنجبین یا شربت نیلوفر داخل کرده بدهند محشی شرح اسباب نوشته که تقدیم تنقیه نفی نماید که بقول قرشی ایشان را تحتر
از اسهال ست زیرا که قلع ماده بغیر تحریک سخت کند و دران شرط نضج هم نیست و اطلیه رادعه درینجا خوب نیست بسبب قبض و حبس مانع از تحلل و آنچه قرشی
گفته که بتقویت عضو برادع کنند تا ماده را قبول نکند مخصوص برانست که اگر ماده قلیل باشد و این ضماد جالینوس ذکر کرده حضض صبر صندل سفید شیاف مامیثا زعفران
هر واحد یکدرم کرنب سوخته چهار درم در آب عنب الثعلب و آب کاسنی سبز سائیده استعمال کنند دیگر مسکن وجع سفیداب ارزیز در شیر گاو سوده طلا کنند دیگر
کاهو در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا سازند و کذا الطحلب در آب کاسنی و کذا عدس مقشر در گلاب و آب کشنیز تر سوده نافع و هر واحد ازین در تابستان سرد
استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تجدید آن کنند و در زمستان گرم و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند دیگر که در آخر مرض مستعمل ست برگ کرنب طبخ کرده در هاون بسایند
و زردهٔ بیضه و اندکی سرکه و آرد جو و روغن گل اضافه کرده بر مفاصل نهند و از لحوم اجتناب کنند الا بضرورت ضعف و در ابتدا بر آش جو بشکر یا پست جو اقتصار ورزند
و قریب شراب نگردند مؤلف اقتباس مینویسد که اول مثل دموی فصد کنند و حجامت باشرط نمایند و بالای آن زلو چسپانند و بفاصلهٔ دو سه روز بمقیئات صفراوی
فرمایند و ضماد سبزی که در تالابها بر سر آب میباشد و کذا اسوار و کافور و ترنجبین برگ گلاب و کاسنی و کاهو بالعاب اسپغول و سرکه و کافور نمایند و نقوع آلو و هندی یا آب
انارین مصوص بتخم آن دو نیم اوقیه با شربت آلو یک اوقیه و یا ماء القرع و یا ماء الخیار و یا آب هندوانه و شربت انارین چهار توله غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ
و قلفه با برنج و در روز هشتم جهت تلیین خیارشنبر شش توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله تمر هندی شش توله در آبهای مذکور مالیده روغن بادام داخل کرده بدهند
و در روز نهم شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم تربز و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و شاهتره هر یک شش توله
برآورده شربت بنفشه سه توله حل کرده اسپغول هفت ماشه خورده بنوشانند و وقت دو پاس روز شلئه نه ماشه اسفاناخ خورانند و همین نمط تا روز پانزدهم دوا
دهند تا سه مسهل تمام شوند و تپ نیز رفع گردد و بروز شانزدهم مطبوخ هلیلهٔ زرد با ضافهٔ سورنجان دو درم و شربت ده درم بدهند و روز هفدهم هم سورنجان دو
ماشه در گلقند یک توله آمیخته بلیسانند و شیرهٔ کشنیز و کاسنی و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب ریشهٔ خطمی چهار ماشه در گلاب نیم پاو و عرق شاهتره چهار توله و عرق بیدمشک
سه توله برآورده شربت بزوری بارد و نیلوفر هر یک دو توله تخم ریحان هفت ماشه دهند و روز هژدهم وقت شب این حب دهند سورنجان سه درم گل سرخ

پنج درم سنا چهار درم سقمونیای مشوی گل بنفشه هریک سه درم و نیم کتیرا یکدرم شربتی سه درم همین نهج سه چهار مسهل دهند تا نوبت روز بیستم برسد پس اگر دردی باقی ماند وقت شب این حب دهند پوست هلیلهٔ زرد سنای مکی گل سرخ تربد سفید سورنجان هریک پنج درم صبر مغسول بآب کاسنی سبز یکنیم درم سقمونیای بریان چهار درم ایارج فیقرا دو درم کوفته بیخته بمغز تمر هندی حبها سازند شربتی از دو درم تا سه درم و صبح در شیرهٔ قرطم سه توله و مغز بادام شیرین پانزده عدد و خیارشنبر بیست درم شربت ورد دستی پانزده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و فردای آن تبرید دهند بدین نوع طباشیر دو ماشه در شربت سیب یکتوله آمیخته بلیسانند و بالای آن شیرهٔ تخم خربزه و قرطم هریک هفت ماشه شربت بزوری معتدل سه توله تخم ریحان هفت ماشه و بفاصلهٔ دو روز همین نمط هر شب حبها خورانند و صبح شیرهٔ قرطم وغیره دهند چهار پنج مرتبه تا تنقیه کامل حاصل شود و درد فرع گردد اگر اندکی درد باقی ماند و ضعف بسیار بود این دوای علوبخان دهند سورنجان یکماشه زهر مهرهٔ خطائی عود صلیب کشنیز خشک گل کاسنی هریک سه حبه مروارید بعرق کیوڑه سوده طباشیر هریک چهار حبه زعفران یکحبه در شربت بزوری بارد دو توله آمیخته بلیسانند و شیرهٔ تخم خرفه و خیار و کشنیز هریک پنج ماشه در گلاب و کیوڑه و عرق بید مشک هریک شش توله شربت سیب سه توله تخم کشنیز پنجماشه پاشیده دیگر قوی تر سورنجان یکنیم ماشه دانهٔ هیل کشنیز طباشیر عود صلیب دارچینی هریک سه حبه مروارید در زمرد مسحوق هریک چهار سرخ زعفران یک حبه در شربت غوره دو توله بلیسانند و شیرهٔ تخم کاسنی تخم خربزه و بادیان هریک پنج ماشه در گلاب و کیوڑه هریک شش توله شربت فواکه سه توله بدهند و روغن گل بادامی مالیدن انفع اشیاست و همچنین سورنجان دو ماشه در جوارش عود ترش و یا جوارش فواکه ترش علوبخان نه ماشه خوردن و بعد آن بگلاب شش توله نمایند

علاج اوجاع مفاصل بلغمی

در ابتدا مطبوخ شبت و اصل السوس عسل آمیخته قی کنانند بعده نضج مادهٔ بمنضج بلغم نمایند و یا از اصل السوس تخم کاسنی مویز منقی تخم خربزه تخم خطمی سورنجان بوزیدان جوشانیده گلقند داخل کرده منضج دهند و انیسون بادرنجبویه پرسیاوشان فوتنج نیز بحسب حال در منضج می افزایند و بعد نضج از مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه نمایند و یا در منضج مذکور سنا تربد زنجبیل برنگ کابلی خیارشنبر افزوده مسهل دهند و در مسهلات این ادویهٔ مخرج بلغم و مخصوص بمفاصل مثل شحم حنظل و سورنجان و بوزیدان و تربد و ماهیزهرج و قنطوریون و حجر ارمنی و حب النیل داخل کنند و اگر وجع مفاصل نزلی باشد و بعد خواب و تحریک نزله اشتداد نماید با مسهل حب ایارج استعمال نمایند و اسطوخودوس و گل بنفشه که منقی دماغ اند ضرور داخل کنند و بعد تنقیه استعمال معجون سورنجان بنسخهٔ یحیی بن خالد همراه مدرات و مالش روغن تاتوره و روغن حنا و روغن اوراق معمول ست و معجون عشبه و اذاراقی و سفوف سورنجان نیز مفید و سورنجان حضض حلبه تخم خطمی عنب الثعلب وغیره و در انتها محللات چون گل بنفشه و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و جدوار و غیر آن ضماد کنند و دیگر ضمادهٔ محلله مرتب از اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و میعه و مرمکی و صبر و جندبیدستر و فرفیون و لعاب حلبه و بزرکتان و مانند آن انچه جامع تلیین و تحلیل باشد ضماد کنند و روغنهای گرم مثل روغن بید انجیر و ناردین و قسط و بادام تلخ بمالند و روغن موم و یا چربی شیر بروغن بابونه آمیخته مالیدن نیز خیلی سودمند ست **ذکر ادویهٔ مفرده** مفید وجع مفاصل بارد سوید بیضهٔ کرضیان که آن یاسمین بری ست و اختلاط مری شعیر طعام صاحب اوجاع مفاصل بلغمی و خوردن تخم ماهودانه نیم درم بعسل و ضماد زیت که دران پوست نارنج پخته باشند و شرب مرقهٔ ضبع و جلوس در طبیخ آن و شرب تربد و طلای روغن تخم حرمل و کذا روغن تخم عود القرح مخلوط بموم زرد و شرب و تضمید و تکمید به اسطوخودوس و تدهین بروغن تخم نارنج یا گل آن داخل نارجیل و طلای روغن آن هر واحد مجرب من ست و اطبای دیگر نوشته که شرب روغن بیدانجیر دو درم بماء العسل و اکل خردل مطبوخ بمغز بادام و شرب برگ ماهودانه در شوربای خروس پیر پخته و کذا راسن مربی بسرکه و کذا فاغره و کذا اسارون و کذا سنا که انفع الادویه در اوجاع مفاصل ست چه اخراج مواد از عمق اعضا میکند و کذا غاریقون سه اوثولوثات با سکنجبین و کذا اشوربای خروس پیر بشبت و مصطگی و دارچینی و یا بقرطم و بسفایج پخته و کذا اکل ثوم و کذا سکنجبین عسلی و کذا حلتیت نیم درم بسکنجبین نیم درم صبح و وقت خواب تا پنج روز و کذا عصارهٔ چقندر یک اوقیه عراقی و یکمثقال غاریقون از پشت نیر بال پخته و کذا فرفیون ربع درم باسکنجبین و مقل ازرق هریک نیم درم و کذا طبیخ بیخ اذخر تا ایام کثیر و ضماد برگ بید انجیر کوفته با آتش پخته و کذا میعهٔ سائله و کذا اسند روس محلول بروغن کتان و کذا سرگین کبوتر و کذا پیاز نرگس تنها یا بعسل و کذا بیخ قصب فارسی کوفته بسرکه سرشته و کذا اجاد شیر و مویز سرخ منقی سوده و کذا بیخ قثاء الحمار مطبوخ در سکنجبین و کذا اقثاء الحمار و شل و سورنجان و کذا عصارهٔ او بسرکه و کذا بیخ او بسرکه پخته و کذا تخم سداب بمثل آن کندش و یا بعسل و کذا حنظل سبز و کذا عصارهٔ حنظل تو قا و کذا روغن آن و کذا قنبیط دو جزو بادیان یک جزو و آب حنظل

سرشته وکذا اپشنک شتر وکذا آب برگ خرزهره وکذا راتینج وکذا ابن عرس سوخته بسرکه آمیخته وکذا عصارهٔ ترنجان با نمک وکذا خطمی وپیه مرغابی وکذا حرف کوفته با آرد خشکار آمیخته بشراب سرشته وکذا آرد حلبه بآب کرنب وسرکه سرشته وکذا مقل با زرق و شحم بط و علک البطم وکذا استخوان سوخته واشق وکذا مغاث با خطمی وسورنجان وآرد جو یا با سرکه وکذا زردهٔ بیضه و روغن گل وشحم حنظل و روغن بادام تلخ وکذا روغن زقوم وموم زرد وکذا اپشنک بز با نمک طعام یا با عسل وکذا اترمس سوده بسرکه سرشته وکذا اشونیز وکذا عصارهٔ قنطوریون دقیق و آرد ترمس وکذا اقاقیا وکذا عسل وسداب وکذا دماغ نرگاو بروغن گل آمیخته وکذا نمک طعام وآرد گندم وعسل **و شرب و ضماد** زراوند مدحرج وکذا مرمکی وکذا مقل الیهود دو درم وکذا اجاوشیر وکذا سداب تنها یا با شبت پخته وکذا ریوند وکذا اشق یک مثقال وکذا شبت تنها یا مطبوخ بزیت وکذا شیطرج تنها یا با عسل وکذا برنگ کابلی که مخرج رطوبت فضلیه از مفاصل ست وکذا زفت رومی وکذا پیه روباه وکذا قنه بعسل وکذا عنبر وکذا علک البطم وکذا ارشیشعان وکذا انجدان وکذا انزروت وکذا عود صلیب **و نطول** طبیخ کرنب وکذا آب کبریتی وکذا طبیخ کشوث وکذا طبیخ کمون **و جلوس** در طبیخ خرگوش زنده درآب گرم انداخته مهرا پخته و تعلیق بسد در گلو یا دست یا پای وامساک حجر مغنیطس در دست و لبس فنک هر واحد نافع اوجاع مفاصل بارد ست **ذکر بعض تراکیب** از تصانیف متاخرین خوردن روغن بیدانجیر سه چهار ماشه با مطبوخ مناسب ویا با عرق بادیان بجهت وجع مفاصل بلغمی تجربه رسیده **دیگر** بادنجان را بریان کنند وشق نموده قدری زردچوب ونمک سوده بران پاشیده بربندند که درد و ورم را زائل کند و ثوم بریان بروغن گاو نیز مجرب ست **دیگر** ضماد حنا بآب برگ بیدانجیر برای مفاصل و وجع رکبه مجرب ست **دیگر** خوردن ساگ پنوار در روغن پخته مجرب نوشته وکذا است لوبان یک ماشه خوردن مجرب **دیگر** خوردن سنای مکی سه ماشه بر سبیل مداومت جهت مفاصل و ریاح بواسیر سوداویه و بعضی استعمال او با عسل مجرب نوشته اند **دیگر** که در تسکین اوجاع بارد قوی الاثر و معمول ست لوبان بآب سائیده نیمگرم بر عضو بمالند و بآتش تکمید کنند **دیگر** برای وجع مفاصل که حس وحرکت باطل شده باشد بسیار مفید ست حب الفل سیاه اول روز یک سرخ در برگ تنبول بخورند روز دوم دو سرخ و چند روز برین مداومت نمایند **دیگر** سورنجان بوزیدان مصطگی گل سرخ هر واحد یکماشه سنای مکی سه ماشه سوده بخورند بالائش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بدهند **دیگر** سورنجان مصطگی هر یک ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته با اسطوخودوس چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات یکنیم توله تودری چهار ماشه پاشیده بخورند **دیگر** برای درد پای و جمود صدر از نزله بلغمی اسطوخودوس چهار ماشه سورنجان دو ماشه اصل السوس بیخ سیاوشان هر یک چهار ماشه بعرق شاهتره یا آب تار جوشانیده گلقند دو توله **دیگر** بعد تنقیه برگ سداب بادیان دانهٔ الایچی کلان سورنجان پودینه جوشانیده گلقند **دیگر** سورنجان بوزیدان خارخستر بابونه هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت دینار دو توله **دیگر** تخم کرفس انیسون گاوزبان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه سورنجان گل سرخ هر یک دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده **دیگر** معجون سورنجان خورده بعد آن بادیان شش ماشه اصل السوس چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند **دیگر** که بعد تنقیه معمول ست سورنجان نیم مثقال بوزیدان مصطگی هر یک نیم درم. هر سه را سائیده در گلقند دو توله آمیخته با عرق خارخسک و عرق گاوزبان عرق خارخستر هر یک هفت توله شربت اصول دو توله تا هفت روز بخورند **دیگر** که بغایت مجرب نوشته سورنجان هفت درم زیرهٔ سیاه بریان پودینه هر یک دو درم فلفل یکدرم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته شربتی سه درم بگلقند دو توله **دیگر** که در ساعت نفع کند زنجبیل سورنجان هر یک یک درم صبر دو درم شربتی دو درم **دیگر** برای مفاصل بعد تولد بچه بادیان اسطوخودوس سورنجان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله دهند و برای شیر بچه دایه مقرر کنند **دیگر** مسهل بعد نضج در مفاصل بارد بدهند بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی سورنجان پرسیاوشان ترید موصوف هر یک چهار ماشه عنب الثعلب پنج ماشه مویز منقی ده دانه زنجبیل دو ماشه سنا نه ماشه جوشانیده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چار توله روغن بادام چار ماشه داخل کرده بنوشند روز دوم اطریفل کشنیزی یک توله خورده بالائش شربت بزوری بعرق شاهتره و عنب الثعلب حل کرده بدهند با سورنجان اصل السوس بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند و بعده در مسهل بجای سورنجان گل خطمی کنند اگر اسهال زیاده شود و اگر بعد سه مسهل قبض طبع باشد سورنجان بوزیدان سوده بگلقند سرشته بخورند بالائش عرق عنب الثعلب عرق خارخستر عرق شاهتره بنوشند صبح و وقت خواب شب حب براء الساعة بخورند **حب براء الساعة** که مسهل اخلاط غلیظ از مفاصل و اعماق بدن ست و در وجع مفاصل و نقرس و عرق النساء و وجع الورک بیعدیل صبر سقوطری سورنجان پوست هلیلهٔ زرد سنای مکی

نسخهٔ مسهل

مصطگی رومی مساوی کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب کردہ حبہا سازند شربتی دو درم وقت خواب بآب نیمگرم **حب ہندی** جہت درد مفاصل و نحو آن ہلیلہ بلیلہ آملہ راسنہ ہریک پنجماشہ گوگل ہموزن ہمہ بکوبند و چہاردہ گولی ساختہ یکی ازان ہر روز بخورند و روغن زیادہ خورند و حب مسہل ہندی کہ امراض اعضاء سفلی و دردمزمن ودرکندوں ذکر ادویہ ہندیہ فالج بلغمی مسطور شد **دیگر** کہ وجع مفاصل وضربہ و باد و فع کند از بیاض قبلہ گاہی مرحوم سبوس اجواین و بیخ سنجد و میدہ ماش مقشر و قند سیاہ کہنہ ہریک چہار دام حبوب بقدر نیم دام بستہ یک حب ہنار بخورند و مرچ سُرخ بخورند و برآتش دست نگذارند تا ہفت روز **حب کچلہ** کہ برای اوجاع باردہ مزمنہ مجرب ست وشیحی و دیگر امراض بادی و بلغمی مثل فالج ولقوہ را اسحنت نافع کچلہ مدبر بیخ حنظل فلفل گرد ہریک دو دام کوفتہ بیختہ در عسل یا شکر نیم پاؤ قوام نمودہ بسرشند وبقدر نخود یا قدری کلان ازان حبہا سازند و یک حب یا دو ہر روز بآب بخورند و طریق مدبر کردن کچلہ اینست کہ کچلہ را اول در آب یا شیر ترکنند چون نرم شود مقشر کردہ بقدر ناخن تبر اشند و خشک ساختہ بکوبند و بکار برند **حب اسگند** معمول و مجرب اطبای ہند جہت وجع مفاصل و درد زانو و پشت بعد تنقیہ برین ادامت نمایند سورنجان موصلی سیاہ دار فلفل اجواین پیپلا مول مغز کرنجوہ ہرکدام یکدام ستاور بدہارہ زنجبیل اسگند ناگوری ہریک دو دام کوفتہ بیختہ با قند سیاہ کہنہ برابر ادویہ حبہا بقدر کنار باغی بندند خوراک یک حب یا زیادہ علی قدر شخص **حب بدہارہ** برای درد مفاصل و زانو و پشت فلفل اجمود دار فلفل بای بڑنگ دیودار سورنجان شیرین چیتہ بادیان نمک اسگند فلفلمویہ ہریک دوازدہ درم تر بد موصوف بدہارہ پوست ہلیلۂ زرد پوست بلیلہ آملہ زنجبیل ہریک ہشت درم کوفتہ بیختہ با جلاب قند سیاہ کہنہ حب بقدر سہ درم بندند و ہر روز یکی ازان بخورند **ایضاً** برای درد مفاصل سورنجان شیرین برنگ کابلی ہر واحد یکتولہ زنجبیل مقل اسگند بوزیدان بدہارہ موصلی سیاہ ہریک ششماشہ شیطرج فلفل گرد زیرۂ سیاہ ہریک سہ ماشہ مویز منقی برابر ادویہ ہمہ را کوفتہ بیختہ با مویز صلایہ کردہ حب بقدر کنار دشتی بندند و یک صبح و یک شام خورند **ایضاً لہ** بدہارہ اسگند تربد موصوف ہر واحد یکنیم تولہ فلفل دار فلفل فلفلمویہ ہر واحد یک تولہ زنجبیل سورنجان شیرین بادیان آگ نہ ماشہ شیطرج نانخواہ ہریک شش ماشہ قند سیاہ کہنہ پاؤ آثار حب سازند خوراک حسب مزاج **ایضاً** از عمل اطبای ہند برای درد بندہا و تمام اعضاء و استخوانہا کہ بہندی ہڑپھوٹن گویند پوست ہلیلۂ زرد ہلیلۂ سیاہ بادیان فلفل دار فلفل کالی زیری مغز کرنجوہ ہر واحد یکجزو مویز منقی پنج جزو حب سازند و دو درم ہر روز بخورند **حب سم الفار** جہت وجع مفاصل معمول بعضی اطبا سم الفار سفید شش ماشہ سورنجان سفید شیرین یک تولہ بآب لیموی کاغذی ہفت دام کھرل کنند باز در شیرۂ گنائی خرد کھرل نمودہ حب بقدر فلفل گرد بستہ یکی ہر روز بخورند تا بست و ہفت روز و از آب سرد و دال مونگ پرہیز نمایند **حب مفاصل** از مجربات حکیم فرزند علیخان کہ مفاصل بلغمی نفع آن بصحت بتجربہ پیوستہ سورنجان تلخ ایلوہ تربد سفید سنای مکی افستین نمک سانبھر شحم حنظل اجمود ہریک شش ماشہ اول اجمود را در آب گرم انداختہ مالیدہ در آب او جملہ ادویہ کوفتہ بیختہ حب برابر موٹھ بندند اگر مفاصل از چہار سال بود جملہ نسخہ بخورند و اگر از دو سال باشد نصف خوراک آن بوقت شب قدر سہ ماشہ بآب گرم **دوائی** کہ در ہندی جوگراج نامند و در ازالۂ وجع مفاصل بارد مجرب ست دار فلفل چوک پیپلا مول چترک سندھی پایہ باڑنگ اندرجو ہینگ زیرۂ سفید بھارنگی بیخ سرشف چھا نکھار گج پیپل اجمود فلفل گرد موریا زیرۂ سیاہ ہریک چہاردہ درم ترپھلاسی و شش درم گوگل یک سیر جملہ را کوفتہ بقدر سہ درم غلولہا بندند و یکی صبح و یکی شام بخورند و از جمیع ترشیہا و چیزہای بادی پرہیز ند **روغن اوراق** کہ برای درد مفاصل بارد مجرب و معمول ست برگ حنا و نازبو و دھتورہ و آگ و سبجنہ و ارنڈ و سنبھالو و مکو و گاہی برگ زقوم عوض مکو کردہ میشود ہمہ برابر گرفتہ آب برآوردہ و ہچند آن روغن کنجد آمیختہ بجوشانند و آب برگہا و روغن کنجد اگر ہریک پاؤ آثار باشد اسپند و تخم شبت ہر واحد یک تولہ اجواین ششماشہ در ان انداختہ بسوزند و قتیکہ روغن بماند و آب بسوزد صاف کردہ افیون دو ماشہ سورنجان تلخ یک تولہ سائیدہ آمیختہ نگہدارند و نیمگرم بمالند **سفوف سورنجان** کہ برای درد مفاصل اکثر بعمل آمدہ سورنجان ہفت درم گل سُرخ سنای مکی ہریک پنج درم پوست ہلیلۂ زرد تربد موصوف مغز بادام شیرین مصطگی رب السوس ہریک دو درم زعفران یکنیم دانگ قند سفید دہ درم شربت از دو درم تا چہار درم و گاہی وزن ہلیلہ و تربد ہریک چہار درم کردہ میشود و در نسخۂ حکیم اکمل خان پوست ہلیلۂ کابلی بوزیدان ہریک پنج درم پوست بیخ کبر برگ حنا ہلیلۂ سیاہ ہریک سہ درم سقمونیا یکدرم عوض ہلیلۂ زرد و تربد و مصطگی و رب السوس ست و وزن سنای مکی دہ درم و مغز بادام و قند سفید ہریک پنج درم و زعفران سہ درم شربت دو درم **دیگر** کہ جمیع اقسام مفاصل

را نفع بخشد سورنجان بادیان ہر واحد یکدانیم ماشہ زعفران ربع سرخ قند سفید سہ ماشہ آب سرد بخورند **شربت مفاصل** پوست بیخ بادیان ہر یک بست مثقال تخم کرفس بادیان انیسون نانخواہ ماہیزہرج سورنجان ہر یک دہ درم پوست بیخ کرفس بست درم قند سفید یکمن بطریق معلوم بپزند **ضماد** نافع درد مفاصل بارد و بعد تنقیہ معمول زنجبیل قسط تلخ سورنجان ہر یک دو درم جوز بو نصف عدد فربیون یک ماشہ ادویہ کوفتہ بیختہ بروغن بابونہ یا روغن حنا و اگر نباشد بروغن کنجد آمیختہ بمالند و ضماد کنند و اگر عذبہ و گلنار و قرظ در آب قیصوم تازہ سرشتہ و یا برگ مورد تازہ و مصطگی و کندر و اقاقیا و عصارۂ طراثیث ہنگام احساس بمبادی وجع چہار انگشت بالاتر از موضع آن ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل بلغمی مجرب بسویدی ست **ضماد ہندی** کہ بجہت وجع مفاصل مجرب مغز تخم ارنڈ ماش سیاہ میدہ چوب پھکر مول کوٹ تلخ دیوار مغز پنبہ دانہ کلتھی کنجد سیاہ سرالی ا ت ست جو مقشر تخم سن مساوی کوفتہ بیختہ بآب پختہ ضماد نمایند **ضماد** مجرب حکیم کمال الدین حسین جہت درد مفاصل و عرق النساء و وجع الورک بارد بگیرند پشکل بز سرخ کرگ کہ چند روز ناول اوراد انہ حلبہ خورانیدہ باشند و بار وغن سداب و روغن زیتون حل کنند و اگر روغنہای مذکور موجود نباشد بدل آن روغن بیدانجیر کنند و قدری آب و سرکہ اضافہ نمودہ بجوشانند کہ چون مرہم شود بعد از ان بر موضع وجع ضماد کنند و برگہای بیدانجیر را بروغن مذکور آلودہ بر بندند و صبح بحمام رفتہ بشویند **عرق** موصوف قند رعلیخان کہ جہت اوجاع مفاصل و ہضم و باہ یکتاست منقول از بیاض استاد علیہ الاعتماد بادیان اجواین پوست ہلیلۂ زرد برگ پیا بانسہ ہر یک آثار پاو بالا پوست ہلیلۂ کا کڑا سنگی بہیل تج پترج ہر یک نیم آثار کھیلا کھیلی یک آثار تلسی پاو سیر در بست و چہار آثار آب تر کردہ بعد یک شبانہ روز چہار دہ آثار عرق کشند شربت یکدام پختہ در نسخۂ دیگر بہکرمول بجای پوست ہلیلہ است و ملہٹی عوض تلسی **مطبوخ منضج** مادۂ وجع مفاصل و عرق النسا بارد از بیاض والد ماجد سورنجان لوزیدان ہر یک سہ ماشہ زنجبیل دو ماشہ بادیان بیخ بادیان بادرنجبویہ گاوزبان ہر یک پنج ماشہ مویز منقی بست عدد انیسون چہار ماشہ گل بنفشہ ہفت ماشہ حب قرطم نہ ماشہ نیم کوفتہ جوش دادہ گلقند چہار تولہ مالیدہ صاف نمودہ بنوشند و بعد نضج اجزای مسہلہ افزایند یا مطبوخ سورنجان دہند **مطبوخ سورنجان** کہ در اوجاع مفاصل مستعمل سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرفس انیسون قنطوریون وقیق ہر یک دو درم پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویہ ہر یک سہ درم گل سرخ ہلیلۂ زرد ہر یک چہار درم سنای مکی ہفت درم جوشانیدہ صاف نمودہ گلقند دہ مثقال ترنجبین بست مثقال در ان حل کردہ صبح بنوشند **نوع دیگر** اصل السوس بادیان بیخ بادیان تخم کاسنی ہر یک سہ درم تربد سفید سورنجان ہر یک دو درم ہمہ را در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصہ بماند صاف کردہ سی درم ترنجبین مالیدہ باز صاف نمودہ بنوشند **مطبوخ ہندی** نافع اوجاع مفاصل بلغمی مزاج و ہم مفید با و فرنگ ست بدھارہ اسگند ہر یک کیتولہ چوب چینی سہ ماشہ نبات یکتولہ در نیم آثار آب بجوشانند ہر گاہ چہارم حصہ بماند صاف کردہ صبح بنوشند و ہمین قدر شام **معجون سورنجان** بنسخۂ یحیی بن خالد کہ در اوجاع مفاصل ہموارہ معمول ست سورنجان دہ درم سنای مکی پنج درم اسارون زنجبیل زیرۂ سیاہ دار فلفل ہر یک دو درم با عسل سہ وزن بسرشند شربتی پنج ماشہ **نوع دیگر** بنسخۂ ہندی نافع اوجاع مفاصل و بعد تنقیہ سریع التاثیر ست سورنجان شیرین ہفت درم سنای مکی پوست ہلیلۂ زرد ہر یک سہ درم اسگند تربد موصوف ہر واحد دو درم زیرۂ سیاہ شیطرج اسارون زنجبیل دار فلفل برگ حنا بدھارہ ہر واحد یکدرم عسل سہ چند ادویہ **معجون سنا** مجرب برای اوجاع مذکورہ سنا نیم رطل انیسون بادیان ہر واحد ہفت درم کوفتہ بیختہ بروغن گاو دوازدہ درم لت کردہ بیک نیم رطل عسل و شکر بالمناصفۃ بقوام آوردہ بسرشند خوراک سہ درم **معجون عشبہ** کہ اوجاع مفاصل و علل اعضای تناسل و جمیع امراض بارد و ماغی را نافع ست عشبۂ مغربی بست و ہشت درم دار چینی سورنجان ہر یک دو مثقال شقاقل عود ہندی اندر جو مصطگی زعفران عاقرقرحا ہر واحد یکمثقال جدوار قاقلۂ صغار و کبار قرنفل خولنجان زنجبیل لوزیدان اسارون سنبل الطیب وج ساذج کبابہ دار فلفل بہمن سفید درونج بسباسہ جوزبوا فلفل گرد ہر یک دو درم عنبر اشہب مشک خالص ہر واحد یکدرم ورق طلا دہ عدد ورق نقرہ بست عدد نصف عشبہ را در دوازدہ رطل آب بجوشانند تا چہارم حصہ بماند صاف نمودہ نصف باقی را با دویۂ دیگر کوفتہ بیختہ با سہ چند آن عسل مصفی مقوم بآب مذکور بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم و در نسخۂ دیگر از عود تا عاقرقرحا نیز ہر یک دو مثقال ست و عشبہ بست و ہفت تولہ **معجون چوبچینی** تالیف حکیم علی کہ بعد تنقیہ نافع درد مفاصل بارد و دافع ضعف قوی و کسل و محسن رنگ وجہ ست چوب چینی بست تولہ مصطگی عود غرقی زعفران ہر یک پنج تولہ دار چینی سنبل الطیب سورنجان شیرین ساذج ہندی

قرنفل دانه هیل فلفل گرد دار فلفل بوزیدان جند بیدستر زنجبیل شیطرج گل سرخ ریزه سیاه انیسون خولنجان جوزبوا بهمنین هر یک سه توله مشک یک توله عسل سه چند و اگر جند بیدستر اصیل پیدا نشود بدل آن جدوار اندازند خوراک تا دو مثقال **اقوال افاضل** مصنف اقتباس نوشته که اول بطبیخ تخم شبت و ترب و پوست سیاه که بالای اصل السوس میباشد و جوز القی هر یک نه ماشه نمک طعام سه توله نوشانیده قی کنانند چهار روز متواتر تا حاجت بمسهل نشود و الا این منضج دهند اصل السوس انیسون اذخر هر یک پنج ماشه سورنجان شیرین عنب الثعلب بادرنجبویه بسفایج هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق صعتر تخم کرفس هر یک سه ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی سه توله و غذا در نیمروز نخوداب مرغ فقط و وقت شام نان باشوربای مرغ دهند و بعد چهار پنج روز اگر اثر نضج در قاروره پدید آید تنقیه بحب سورنجان و یا منتن و یا صبر و یا شیطرج فرمایند مع اضافه بعض ادویه مسهله در مطبوخ و الا جهت حصول نضج شربت اصول چهار توله و روغن بید انجیر مرکب نه ماشه و ماهیزهرج و اسارون هر یک سه ماشه در منضج اضافه نموده سه چهار روز دیگر نوشانند تا حصول نضج پس تنقیه نمایند و چون که در قول صاحب حاذی بیاید نیز جهت تنقیه ستوده است و بدفعات تنقیه نمایند ولی در پی نکنند تا ضعف پدید نیاید و منضجات میان مسهلات میداده باشند و جهت تحلیل این ضماد گذارند تخم شبت بابونه تخم بادیان خطائی تخم خطمی میعه مر صبر جند بیدستر فرفیون لعاب حلبه و کتان هر یک دو درم در روغنهای گرم مانند روغن بابونه و شبت و غیره بمالند و از خوردن فواکه رطبه و لبنیات و نوشیدن آب سرد و از جماع و امتلای شب اجتناب ورزند و بعد یکماه این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان و کاسنی و کرفس و اذخر هر یک نه ماشه پوست بیخ کبر بیخ مهک هر یک هفت ماشه انیسون بادیان خطائی قنطوریون صعتر بوزیدان ماهیزهرج هر یک چهار ماشه سورنجان شیرین یک توله گلقند عسلی چهار توله قرطم تخم خربزه هر یک یکنیم توله در گلاب سه پاو بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر ساده نه ماشه داخل کرده هر روز صبح تا ده روز بنوشند که باز نضج خوب حاصل شود پس وقت شب حبی از حبوب مذکوره بخورانند و صبح در ماء الاصول برگ سنا یکنیم توله تربد سفید اکبربادی ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه مویز منقی سه توله مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شام غذا نان باشوربای مرغ دهند و صبح این تبرید دهند مصطگی سه ماشه در معجون سورنجان نه ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه انیسون اسارون قنطوریون دقیق صعتر هر یک سه ماشه اصل السوس پنج ماشه در گلاب یکنیم پاو بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بزوری حار سه توله و تودریین نه ماشه کف زده بنوشانند و وقت دوپهر غذا بدستور داده همین نمط چهار پنج مسهل دهند تا تنقیه از عمق بدن حاصل شود پس معجون سورنجان کبیر و یا معجون چوبچینی حکیم معصوم علیخان با عرق چوبچینی و یا ماء فرفین دهند و در آبزن راتم نشانند و یا در آبزن علوی خان و یا صاحب کامل و ضماد راتم و روغن حو صل بمالند و روغن زرد علوی خان و روغن سرخ حکیم اجمل خان که بتجربه بنده هم آمده بمالند و انکباب و تکمیدات و سفوفات بکار برند **صفت** معجون چوبچینی پوست هلیله کابلی و زرد و هلیله سیاه و آمله و دارچینی و بسباسه و سنبل الطیب و اسارون و زعفران و قرفه و سورنجان شیرین و سعد کوفی و کندر و دار فلفل و زنجبیل و بادیان رومی و نانخواه و تخم شلغم و تخم زردک و بوزیدان و شقاقل و عود هندی همه برابر و چوبچینی برابر تمام اجزا کوفته بیخته با سه چند عسل قوام کنند شربتی سه مثقال **صفت** عرق چوبچینی بگیرند چوبچینی سه صد مثقال و ریزه ریزه نموده در پنجاه رطل آب صاف طبخ نمایند تا سی رطل بماند پس بگیرند سنبل الطیب و گل سرخ و زرنباد و عود و ترنجبین و گاوزبان و فرنجمشک و بادرنجبویه و قاقله و لسان العصافیر و عشبه ساذج هندی و خار خسک کبابه چینی هر یک پنج مثقال بادیان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه تخم زردک بهمنین شقاقل خصیة الثعلب هر یک ده مثقال پوست ترنج سعد کوفی خولنجان قرفه عاقرقرحا هر یک شش مثقال صندل سفید تخم کرفس فلفلمویه هر یک پنج مثقال نعناع تازه برگ ترنج هر یک یکقبضه ریحان تازه یکدسته مصطگی زعفران هر یک دو مثقال مشک تبتی یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال نبات مویز طائفی هر یک یک رطل همه اجزا را یک شب در طبیخ چوب چینی بخیسانند پس عرق کشند شربتی هر صباح و شام و پیالی نیمگرم آشامند و دو سه قدم راه روند که حرارت غریزی می افروخته شود **صفت** عرق ماء فرفین تالیف حکیم عین الملک ماء فرفین ربع سیر خولنجان نالگیسر بسباسه هر یک نیم آثار چوبچینی یک آثار دانه هیل دو آثار سنای مکی سه آثار قرفه خصیة الثعلب هر یک پاو سیر در عرق قندی سه سبو تر کرده بعد بیست پاس صندل سفید پوست ترنج و نارنگی هر یک پنج آثار زعفران دارچینی هر یک سه مثقال عود هندی قرنفل عنبر اشهب مشک هر یک

دو مثقال شربتی یک گلاس **صفت** آبزن بزرالبنج سیاه و سفید وج ترکی سورنجان تلخ بیخ کبر اکلیل زنجبیل سداب صعتر مرزنجوش پوست خشخاش مغز تخم بیدانجیر زیرهٔ سیاه نمک هندی برگ گندنا هر یک نه توله برگ شبت و کرنب و انگور و عشر هر یک پاو آثار در آب شیرین اندر دیگ کلان بجوشانند که خوب مهرا گردد پس آکفار نر زنده وست و پابسته بنیدازند تا پخته شود صاف نموده روغن بیدانجیر مرکب بست و پنج توله روغن رجت سی توله اضافه نموده در دیگ کلان بنشانند که آب ادتا گلو باشد تا یکپاس نشسته دارند و سه روز متواتر بعمل آرند و چون از دیگ بیرون آیند روغن حواصل بمالند **صفت** روغن حواصل که بنابر فیض الله بیگ تالیف نموده شد بسیار مفید افتاده بود حواصل یکعدد خفاش هفت عدد بهر دو را در گلاب و آب باران بجوشانند که بهیت تمامه بالا آید از دست برداراند و بگیرند روغن قسط و بابونه هر یک بست و پنج توله آب بقدر حاجت بابونه بسباسه سنبل الطیب بوزیدان خولنجان زرنب کپور کچری زراوند طویل دارچینی عود صلیب زیرهٔ سیاه بیخ نی کهنه فوه زردچوب دار هلد هر یک دو توله قسط تلخ زنجبیل هر یک سه توله مغز تخم بیدانجیر سرخ سورنجان تلخ هر یک هفت توله نیمکوفته یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده زعفران یک توله مصطگی سه توله جدوار یکنیم توله جند سیاه میعهٔ سائله هر یک نه ماشه حل کرده بکار برند **صفت** آبزن علوی خان بگیرند آب کبریت بست من و اگر نباشد آب خالص و دران بابونه اکلیل مرزنجوش برگ غار اذخر برگ نارنج بهارنارنج اسطوخودوس بیخ نام گل یاسمین سفید وج ترکی فوه الصباغین پودینهٔ بری دکوهی برگ صنوبر عشبهٔ مغربی برگ سداب هر یک دو کف بجوشانند تا ثلث آب برود صاف نموده ثلث وزن آن روغن زیت داخل کرده گرگ دیاره باه و یا کفتار و یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده بسته در عین جوش دران اندازند تا مهرا شود پس بعمل آرند **صفت** ضماد یکه درد و ورم را در اول مرتبه نفع بخشد سورنجان تلخ زعفران جدوار خطائی هر یک چهار ماشه در آب برگ مکوه جدا جدا سائیده در سفیدی بیضهٔ مرغ آمیخته نیمگرم نموده بر مفاصل گذارند و برگ شبت سبز گرفته در ماهی تابه نهاده بالایش سرپوش پوشیده بر آتش نهند تا پخته شود پس بروغن گل چرب نموده نیمگرم بربندند صبح و شام **صفت** روغن زرد نواب علوی خان زردچوب یک اوقیه اصل السوس سورنجان تلخ هر یک نیم اوقیه دار هلد ربع اوقیه ریوند خطائی یکنیم استار در چهار آثار آب شیرین خیسانیده صبح بجوشانند که یک آثار آب بماند فرود آورده بدست مالیده صاف نموده روغن گل و بابونه هر یک صد درم داخل کرده باز بجوشانند تا آب تمامه بسوزد و روغن بماند قرنفل سه درم سنبل الطیب دو درم مامیران چینی پنجدرم سوده آمیخته نیمگرم بکار برند **صفت** روغن سرخ فوه الصباغین پا وسیر وج ترکی زرنباد سلیخه سعد زنجبیل بی ریشه دراتی دارشیشعان جوزبوا قرنفل ساذج هندی هر یک هشت توله نیمکوفته یکشبانه روز در چهار آثار آب شیرین بخیسانند و روز دیگر بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده روغن کنجد روغن سرشف هر یک دو استار داخل کرده باز بجوشانند تا آب تمامه بسوزد و روغن بماند صاف نموده در شیشه نگاه دارند **صفت** روغن علوی خان مغز قلم گاو پیه بز هر یک سه اوقیه بزرگ شملیت هر یک چهار درم کوفته بیخته آمیخته بر سنگ سماق صلایه کرده روغن گل دو اوقیه را بر آتش گذارند در راوند طویل و بزرالبنج سفید هر یک یک کف نیمکوفته با دویه سحوقه آمیخته در روغن انداخته با آتش ملائم بپزند تا سوخته نگردد و چهارم حصه روغن بسوزد پس فرود آورده فرفیون صبر هر یک کف سوده پاشیده کفچه بزنند تا یکسان شود پس بکار برند **صفت** روغن حواصل نواب علوی خان حواصل یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان تلخ بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل عود صلیب زیرهٔ سیاه هر یک دو درم قسط بحری قرنفل بیخ نی هر یک سه درم زعفران پنجدرم خفاش زنده دو عدد روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من آب دو من بر سر آن ریخته آتش زیر آن کنند تا روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند و نسخهٔ انکباب در قول شیخ بیاید **صفت** کماد راقم جاورس نیم دانه کنجد هر یک نه توله نارجیل کهنه پنج توله در پارچه سفت دوتا بسته بکار برند **صفت** سفوف سورنجان علوی خان در علاج وجع مفاصل مرکب خواهد آمد و این نسخه نیز از دست سورنجان شیرین یک ماشه کشنیز دو ماشه مصطگی نیم ماشه نبات برابر بخورند بعد انسان شیرهٔ تخم خربزه یکتوله شربت گاؤزبان دو توله بنوشانند **ایضاً منه** سورنجان دو ماشه بسفایج زنجبیل تربد سفید رب السوس پوست هلیلهٔ زرد هر واحد یکماشه سنا مغز بادام شیرین هر یک دو ماشه شحم حنظل نیم ماشه سقمونیا یکنیم ماشه کتیرا گل سرخ هر یک یکماشه حبها یکشربت ست و بالای آن شیرهٔ قرطم یکنیم توله تخم خربزه یکتوله شربت دو دکرسنائی چهار توله بنوشند **صفت** دوای نواب علوی خان که بنابر مرزا صادق علی خان تالیف نموده بود و مومی الیه همیشه در شب شراب می نوشید و صبح بنگ و افیون مفطر و حرارت در مزاج از طفولیت میداشت یک بیک درد مفاصل با ورم در هر دو دست و پا پیدا شد اول تنقیه

بفصد باسلیق ہر دو دست کردند و بفاصلهٔ یک ہفتہ مسہل دادند بعده اندکی با ضعف باقی ماندہ بود از استعمال این دوا در یکہفتہ صحت کلی یافت سورنجان شیرین یکدرم طباشیر دانہ ہیل عود صلیب کشنیز خشک دارچینی ہر یک نیم درم کوفتہ بیختہ در شربت انناس نیم اوقیہ و ورق طلا یکعدد و ورق نقرہ دو عدد آمیختہ بلیسانند و بدرقہ لبشیرهٔ تخم کاسنی و تخم خربزہ ہر یک دو درم در گلاب و عرق بیدمشک ہر یک ہفت تولہ و شربت فواکہ سہ تولہ بنوشانند ابوسہل مینویسد کہ اگر این مرض از خلط بلغمی باشد بعد تلطیف آن بحب شیطرج و حب منتن و حبیکہ از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و سورنجان و ماہیزہرج و بوزیدان و شیطرج و صبر و حرمل و فوہ و نمک ہندی و اشق و جاوشیر و سکبینج ساختہ باشند تنقیہ نمایند بعدہ ضماد از بابونہ و اکلیل الملک و حلبہ و بزرکتان و برگ غار و حرمل و برگ کرنب و بیخ مغاث و صمغ بطم و روغن سنبل ساختہ بکار برند و طلا مرتب از صبر دو درم و مر سہ درم زعفران یکدرم برگ غار پنج درم قسط زراوند مدحرج ہر واحد سہ درم کوفتہ بیختہ بسکبینج سرشتہ بعمل آرند و ایضاً طلای نخود تنہا سودہ بآب کرنب سرشتہ نیکوست شیخ میفرماید کہ در مفاصل بارد تریاق نیز نافعست و خصوصاً بعد استفراغ کہ آن تنقیهٔ مواد باقی باہستگی و تحلیل آن نماید و تقویت جمیع اعضا کند و واجبست کہ اسہال ایشان ببلغم تنہا نکنند بلکہ مع صفرا زیراکہ اگر اسہال بلغم صرف کنند فی الحال انتفاع یابند و صفرا عود نماید و سیلان بلغم بسوی عضو بار دیگر کند و باید کہ مسہلات ایشان شدید الحرارۃ بسیار قوی نباشد کہ اخلاط را بگدازد و بسوی عضو ریختہ کند مثل آنکہ از ان دو چند اخذ کند و سورنجان درین معتمد و کثیر النفعست بسبب اسہال او خلط بارد را فی الحال و دران نفعی دیگر ست کہ عقب اسہال قبض و تقویت کند پس با این نفع ممکن نیست کہ فضول مجذوبہ بدو دائیکہ آنرا اتفاق استفراغ نشود رجوع کند و ایضاً تقویت دوای مسہل از سیلان در مجاری منع نماید و این فعل سورنجان خلاف سائر محللات و مستفرغات حارہ است چہ اکثر آنہا توسیع منافذ کنند و آنرا واسع فراخ بگذارد و لیکن سورنجان مضر معدہ است پس واجب بود کہ با مثل فلفل و زنجبیل و زیرہ مخلوط سازند و گاہی با وی مثل صبر و سقمونیا برای تقویت اسہال با وی آمیزند و بعضی ذکر کردہ اند کہ در رجل الغراب فعل سورنجان است و دران ضرر بمعدہ نیست و جز امنی نافع اوجاع مفاصل ست و از مسہلات معروفہ حب نجاح و حب منتن ست و ایارج روفس عظیم النفع بعرق النسا و نقرس ست و حب النیل نیز نافع بود و ایضاً حب الملوک و بوزیدان و ماہیزہرج و رعی الحمام و قنطوریون و حنظل و صبر و خاشرا و خاشر سیتین و حرمل و اشق و انزروت و مقل و تربد و عاقرقرحا نسخہ مسہل برفق زنجبیل یکدرم فلفل نیم درم غاریقون نیم درم مغز قرطم دو درم بیخ رجل الغراب سہ درم شربت ہیزدہ قیراط تا بست و چہار قیراط تا شش یا ہفت مجلس اجابت کند ایضاً زیرهٔ سیاہ زنجبیل سورنجان ہر واحد یکدرم صبر دو درم کوفتہ بیختہ دو درم و نیم بطبیخ شبت بخورانند کہ فی الفور نفع کند ایضاً بگیرند روغن جوز و انزروت دیار روغن بید انجیر و انزروت یکروز با ایارج فیقرا دیگروز تنہا تا ہفت روز و گاہی بآب شکوہنج و شبت مطبوخ اخذ کنند ایضاً بگیرند سورنجان بوزیدان و ماہیزہرج و فلفل و زنجبیل و انیسون دو دو تولہ بعسل سرشتہ ہر روز بخورند ایضاً بگیرند سورنجان سی درم شحم حنظل دہ درم ہر دو را در پانزدہ رطل آب بپزند تا سہ رطل آب بماند شربت از ان ہر روز نیم رطل با سہ اوقیهٔ شکر و این بسیار عجیب ست مسہل خفیف نافع انزروت شیخ سہ درم سورنجان سہ درم سودہ بروغن صد جوز آمیختہ بآب شبت بخورند کہ بغیر عنف اسہال کند و تخفیف بخشد دوائیکہ ہر روز استعمال نمایند تنقیہ با درار کند کما فیطوس کما دریوس جنطیانا تخم سداب ہر واحد نہ اوقیہ کوفتہ بیختہ ہر روز یک ملعقہ بعد ہضم طعام سابق با سہ اوقیهٔ آب سرد ناشتا بخورند و ایارج ہرمس عجیب و عظیم النفع است کسی کہ در ربیع چند روز آنرا بخورد مفاصل او را تقویت دہد و آن اخراج فضول کند اکثر بتعریق و ادرار پس عرق النسا نشود چون اورام و اوجاع مفاصل مزمن گردد باین تدبیر منسوب بجنین انتفاع یابند بگیرند ابہل خشک ربع کیلجہ و صد آب آنقدر کہ بپوشد بآتش ملائم بجوشانند تا آب سیاہ گردد صاف کردہ یکرطل از ان گرفتہ سہ اوقیہ روغن کنجد بران انداختہ بنوشند و بران غذا حصرمیہ بخورند ضمادات تضمید بسرگین گاو بسیار قوی ست در اوجاع مفاصل و پشت و زانو گویا کہ او از بسیار ضمادات افضل ست ضماد قوی بگیرند زیت کہنہ یکنیم رطل نطرون اسکندرانی یکرطل علک البطم فرفیون ہر واحد اوقیہ ایرسا دو اوقیہ آرد حلبہ یکنیم رطل و از ان ضماد مرتب سازند و ایضاً مقل و جاوشیر و پیہ گداختہ بسیار نافع ست برای آنکہ از مادهٔ خام در رکبہ و مفاصل باشد ضماد مصاص نطرون دق اشق نورہ از ان ضماد بسازند و یا بگیرند فرفیون بروغن سوسن سودہ طلا نمایند ضماد قوی بگیرند بورق و عاقرقرحا و مسک و مویزج و نورہ و ہمہ را آمیختہ

منافع سورنجان

بعسل و اندکی سرکه بر مفاصل طلا کنند ضماد جید محلل اشق و حضض مساوی بشراب کهنه و زیت انفاق با آرد باقلا سائیده ضماد سازند و ضماد بخاکستر
عرطنیثا بسرکه و عسل بسیار عجیب ست و از اضمده نوعی جید ست که احتیاج بسوی آن برای تقویت عضو و تحلیل بقایا افتد و حاجت بدان بعد
استفراغ تام باشد و از ان جمله این ضماد ست بگیرند ابهل و جوز السرو و استخوان سوخته مساوی هر واحد یک جزو و شب یمانی سدس جزو و زراج
سدس جزو و غری السمک بقدر کفایت برای همه دیگر که در بسیار امراض بکار آید و تفتیح و جذب خار و استخوان بوسیده از عمق کند و استخراج منفعت
بین نماید بگیرند تخم انجره پاک کرده و زبد جلبه و فلفل و دار فلفل هر واحد ده مثقال اشق دوازده مثقال مقل و اوشنا و عود بلسان و کندر و پیه بز و اسناج
هر واحد ده مثقال موم سه رطل زیت هشت رطل شیر انجیر دشتی هشت مثقال روغن سوسن مقداریکه در گداختن ادویه رطبه کفایت کند شراب
فائق بقدریکه در سر شتن ادویه خشک کفایت باشد همه را آمیخته حل کرده استعمال نمایند دیگر که عرق النسا و درد دست و پا و وجع سائر مفاصل
سافی الفور نفع بخشد بگیرند حلبه و در ظرف گلی انداخته بران عسل بمقدار کفایت ریزند و بر آتش بجوشانند تا مهرا شود و نگهدارند دیگر مثل آن زفت معدنی سه
رطل دردی سرکه خشک کرده سوخته دو رطل بورق یکنیم رطل صمغ صنوبر و موم و کبریت و مویزج هر واحد یک رطل عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یک قسط
مروخات در مثل اینجا مذکور روغن حنظل و روغن جند بیدستر و روغن خردل و روغن جوز رومی است و روغن قسط بغایت نافع خصوصا با میعه
و روغن حنظل ماخوذ از طبیخ عصاره او بروغن گل تا آنکه آب برود یا روغن قسط با حلتیت و از مروخات نافعه روغن زیت است که در ان افعی بخته
باشند و این صحت تام بخشد و ازین قبیل ست روغن خنافس بگیرند خنافس مذبوح دوازده عدد و آب برگ مرماحوز و زیت کهنه یک یک رطل زراوند
چهار درم جند بیدستر سه درم قسط سه درم همه را با هم بیزند تا آب برود و روغن بماند **و از نطولات** درین باب آنست که مرزنجوش و شبت و برگ
غار و سداب و زیره جوشانیده و نطول کنند و ایضا آنچه نفع بدان نماید تبخیر مفاصل در کبه است بنجاریکه در هر چیز و این سدس جزو حرمل کوفته داخل
کنند و دران سنگ گرم کرده اندازند و زیر جامه بخور بدان نمایند و در طبیخ گوزخر که جمیع اجزای او دران جمع کرده شبت و نمک و برو و گندنا پخته باشند
بنشانند و مثل آنست طبیخ کفتار و روباه و صفت او آنست که آب را بجوش آورده بدهند چندانکه دو ثلث آن کم شود و دران کفتار یا روباه زنده
یا ذبح کرده مع خون آن اندازند تا منتفخ گردد و آب صاف کرده دران نشینند و یا برین آب زیت اندازند و بپزند تا آنکه ممزوج شود و باقی که
آب برود و روغن بماند و دران نشینند **و استحمامات** مرطبه حاره ایشان را مضر ست بسبب آنکه اخلاط را بگدازد و توسیع منافذ کند مگر در آب
چشمه ها و اما استحمامات یابس مع مالش بنطرون و نمک و اندفان در ریگ گرم و عرق آوردن برای ایشان نافع است **مسکنات حاره** لینه بگیرند
حلبه در سرکه ممزوج با آب بسایند و مهرا بپزند پس عسل بران ریخته طبخ دهند تا منعقد گردد و بر صلابه مثل غالیه سوده طلا نمایند و خرقه کتان برانمو ضع
بسته دو سه روز بگذارند و تدارک خشکی آن بروغن گل سازند و این ضماد در ابتدای مرض و تزاید آن نیکوست و ایضا در اوائل و در بقایا لعاب حلبه
و بزر کتان بروغن کنجد با هم زده مثل عسل غلیظ کرده طلا کنند و اگر درد شدید بسیار نباشد بکرنب رطب و کرفس ضماد کنند و اگر قوی تر باشد با آرد جو یا ساو آرد
حلبه و آرد نخود و بشراب عسل قلیل و بروغن حنا از ک ضماد نمایند و ایضا خاکستر کرنب با قیروطی چربی و روغن بابونه بسیار نیکوست **صاحب کامل** گوید که هرگاه
وجع مفاصل از برودت و ماده بلغمی باشد باید که او را مریض را سه روز گلقند عسلی با آبیکه دران زیره سیاه جوشانیده باشند بدهند و غذا از نخود و آب بزیت
غسیل سازند و تقلیل غذا کنند و از فواکه منع نمایند و روز چهارم بقاروره نگاه کنند اگر آثار اخام بینند با یارج فیقرا و تربد سفید هر واحد یکمثقال کوفته بیخته
با عسل سرشته تلیین طبع نمایند بعد از ان این ماء الاصول دهند **صفت** آن پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و قنطوریون هر یک ده درم انیسون
تخم کرفس بیخ اذخر فقاح اذخر سورنجان پوست بیخ کبر کمافریوس بوزیدان حب بلسان عود بلسان پوست سلیخه هر واحد سه درم حلبه پنج درم
مصطگی سنبل الطیب فوه هر کدام دو درم شیطرج یکنیم درم مویز منقی بست درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده
مقدار چهار اوقیه از ان با یک مثقال روغن بید انجیر چند روز بدهند تا آنکه آثار نضج پدید آید و خلط تلطیف پذیرد و دو روز راحت دهند و دران
بر گلقند اقتصار نمایند و روز سوم بحب شیطرج یا حب سورنجان تنقیه فرمایند و بعد اسهال با سفیدباج گوشت دراج و تیهو تغذیه کنند و چند
روز راحت دهند و دران ایام بر گلقند شکری با آب نیمگرم قناعت نمایند و اگر فصل تابستان باشد بعد غذا باشیای ملطفه مقطع بلغم مثل آب شبت

وترب وسکنجبین عسلی قی آورند وبعد تنقیهٔ بدن ضمادهٔ نافعه استعمال کنند وباید که از استعمال ادویهٔ قوی الاسهال قبل از ظهور علامات نضج حذر نمایند زیرا که اگر چنین
اتفاق افتد اجزای لطیف را خارج کنند وغلیظ باقی ماند ودران هنگام نضج او مشکل گردد ومدت مرض دراز شود وگاهی دران امر بعدم صحت انجامد چه درین حالت
خلط متحجر ومتحذف میگردد **صفت** ضماد نافع وجع نقرس ومفاصل بارد زراوند طویل حب الغار خطمیا تای رومی تفر الیهود هر واحد ده درم اشق زیره تخم
کرفس هر کدام دو درم همه را باریک سوده بآب کرنب سرشته ضماد کنند طلای دیگر بگیرند لعاب تخم مرو ولعاب تخم ریحان هر واحد بست درم لعاب تخم کتان ده
درم اشق صبر مکی زیره تخم کرفس هر واحد دو درم باریک سائیده بآب کرفس سرشته ضماد نمایند طلاء دیگر بگیرند لعاب تخم مرو ولعاب تخم شاهسفرم هر واحد بست درم لعاب کتان ده درم افتیمون ریطا
قلقدیس مغز قرطم سلیخه مغاث هر واحد یکدرم زنجبیل چهار دانگ فرفیون نیم درم عدس نیم درم زعفران سه درم همه را باریک سائیده بزردهٔ بیضه وروغن سوسن روغن قسط وروغن ناردین وچهار
اوقیه پیه کبوتر بچه پیه خرس پیه شیر هر واحد اوقیه سرشته بموضع درد طلا کنند واگر موضع را بآب شلیم وآرد کرسنه بشراب سرشته ضماد کنند نفع کند وایضاً بحضض اشق مساوی بشراب کهنه سوده بزیت
سرشته ضماد کنند ویا ضماد بسرگین گاو وشبلنج وخاکستر کرنب باریک سوده بعسل سرشته استعمال نمایند وهرگاه ضماد از عضو دور کنند آنرا بشویند وآبیکه دران بابونه
واکلیل الملک وشبت وقنطوریون وپوست بیخ کبر وحاشا وصعتر وپودینه وخندقوقی جوشانیده باشند بران نطول کنند واگر این ادویه بسرکه
بسیار تند جوشانیده باشند وبر موضع طلا کنند نافع بود پس اگر مرض باستعمال این تدبیر ساکن شد فبها والا بقارورهٔ نظر کنند اگر دران نضج ظاهر
باشد حبوب موصوفه برای این مرض که مذکور گردد بدهند واگر علامت نضج ظاهر نباشد اعادهٔ ماء الاصول نمایند ولیکن دران نسخهای مسخنهٔ ملطفه بحسب
طاقت ومزاج مریض داخل کنند وهمچنین روغنهای گرم بحسب مقدار کیفیت بارد وکمیت خلط غلیظ بران اندازند وآن روغنها مثل روغن بادام تلخ و
روغن بیدانجیر وروغن قسط وروغن ناردین وروغن بان ست وهرگاه خلط نضج وتلطیف پذیرد حبوب استعمال کنند واگر این کفایت نکند معجونات
مسهله وایارجات کبار بکار برند وبعد ازان معاجین مسخنه چون تریاق ومثرودیطوس ومانند آن بعمل آرند وسزاوار است که تبدیل ادویه نمایند
این بهر آنست که من اکثر درین امراض اعنی اوجاع مفاصل ونقرس وعرق النسا بعض ادویه را استعمال کردم وازان منفعت بین ظاهر شد ودرد تسکین
یافت وبار دیگر در وقت دیگر آنرا استعمال نمودم وفائده نکرد تا آنکه مرا احتیاج استعمال دوای دیگر افتاد واین امر دلالت می نماید بر آنکه گاهی مادهٔ مرض مرکب از
اخلاط مختلفه میباشد پس بعض ادویه آنرا موافق می افتد وبعضی ازان موافق نمی آید ولهذا اصناف این ادویه درینجا در مقام ذکر ادویهٔ مرکبه بحسب کفایت
بیان خواهم کرد وادویه ومعجونات مسخنهٔ ملطفه قبل از نضج وتنقیه نباید داد والا خلط سفال وعسر الانحلال گردد واما بعد نضج وتلطیف خلط وتحلل عضو که
صدان مادهٔ متحقق باشد وحصول تنقیهٔ بدن وقلت خلط ادویهٔ مسخنه ومعجونات قویه استعمال نمایند که آنها استفراغ بقایا وتحلیل کنند واگر سن ومزاج
مریض وفصل موجود استعمال آنها واجب کند از غائلهٔ آنها ایمن باشند ومعذلک اسراف در استعمال آنها نشاید بهر آنکه مثل آن پیدا کند واعضا
را گرم وخشک نماید وگاهی به تشنج وحمیات حاده انجامد وهمچنین ادمان استفراغ نباید کرد لاسیما چون مدت مرض دراز گردد که این ازمان وابطای
آن زیاده کند زیرا که استفراغ دائم اخراج اجزای لطیف خلط نماید وغلیظ آن باقی ماند ودر مفصل متحجر گردد وتحلل نپذیرد **بیان حبوب نافع وجع**
مفاصل از مادهٔ بارد بلغمی **صفت** حب سورنجان ایارج فیقرا هلیلهٔ زرد هر واحد شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهره هر واحد سه درم تربد
هشت درم مقل هفت درم مقل را در آب گندنا تر کرده ادویه بدان سرشته حبها سازند شربت دو درم ونیم **صفت** حب شیطرج نافع اوجاع
مفاصل ونقرس بارد وقولنج را سودمند است هلیلهٔ زرد وایارج وشیطرج هر واحد پنج درم تربد هفت درم شحم حنظل نوه هر واحد چهار درم
سورنجان وبوزیدان وماهیزهره هر واحد سه درم خردل وزنجبیل ودرج وصعتر وفلفل سفید هر واحد یکنیم درم تخم کرفس ونانخواه وانیسون هر واحد
یکدرم صموغ را در آب کرنب تر کنند وبران پنج درم فانیذ انداخته در هاون خوب بسایند وادویه بدان سرشته حبوب سازند شربتی از دو نیم درم
تا سه درم **صفت** حب مفاصل سورنجان بوزیدان حنظل هر واحد یکدانگ غاریقون صبر هر واحد نیم درم تربد مقل هر واحد یکدرم ادویه بسایند
ومقل بآب گرم تر کرده بسایند وادویه سرشته حبها سازند وبآب گرم بخورند **حب دیگر** هلیلهٔ زرد پنجدرم صبر سقوطری وج خردل زنجبیل هر واحد
نیم مثقال دارفلفل وفلفل وشیطرج سقمونیا ونمک هندی هریک ربع مثقال باریک سائیده بآب عنب الثعلب سرشته حبها سازند شربتی دو
درم ونیم تا سه درم بآب گرم **حب دیگر** نافع وجع مفاصل از مادهٔ بارد ایارج فیقرا چهار درم غاریقون دو درم فوه زراوند شیطرج سکبینج هر واحد یک درم

ف فائده جلیله

ف نسخهٔ حب سورنجان

ف نسخهٔ حب شیطرج

ف نسخهٔ حب مفاصل که مستعمل اکثر اطباست

سورنجان بوزیدان ماهی زهره هر واحد نیم درم تربد پنج درم کوفته بیخته بآب کرنب سرشته حبوب بندند حب نافع اوجاع مفاصل ونقرس چون
از مادهٔ بلغمی باشد و قولنج و درد پشت را مفید هلیلهٔ زرد و سیاه و آمله و سکبینج هر واحد چهار درم اشق تخم کرفس بادیان نانخواه صعتر شاهتره
بسان حرمل سورنجان سفید شحم حنظل نمک هندی هر واحد یک درم جندبیدستر دو دانگ دارچینی زنجبیل قاقله وج زعفران سعد سلیخه هر واحد یکدرم
وثلث درم صعتر دوازده درم فانیذ سنجری تربد هر واحد ده درم سقمونیا سه درم همه را باریک سوده بآب گندنا که دران اشق و سکبینج را حل کرده
باشند سرشته حبها سازند شربتی از دونیم درم تا سه درم بآب گرم **صفت** حب نفط نافع اوجاع مفاصل وعرق النسا و وجع ظهر و بواسیر هلیلهٔ زرد
صبر شحم حنظل حرمل ماهی زهره انزروت جندبیدستر مقل سکبینج صمغ سداب جاوشیر نفط سفید هر واحد یکدرم ادویه باریک کوفته بیخته صموغ را بآب
گندنا تر کرده در هاون سوده با نفط بیامیزند و ادویهٔ خشک بدان سرشته حبوب سازند شربت دو درم و نصف بآب گرم **صفت** حب برای
وجع مفاصل هلیله بلیله آمله زنجبیل صعتر فارسی هر واحد چهار درم ساذج هندی سیزده درم نمک هندی دو درم سورنجان سفید فانیذ سنجری
هر واحد ده درم مقل پانزده درم مقل را در آب عنب الثعلب یا بآب کرنب حل کرده حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال **حب دیگر** که وجع مفاصل
ونقرس بارد را انفع دهد سورنجان چهار درم فلفل دو دانگ زنجبیل برگ پودینهٔ کوهی زیره هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بماء العسل بسرشند شربتی مثقالی
حب سورنجان نافع این مرض سورنجان ماهیزهره فوه شحم حنظل برگ کبر و حنا شیطرج دارفلفل هر واحد دو درم غاریقون چهار درم تربد
صعتر هر واحد ده درم نمک یکنیم درم انیسون مصطگی هر واحد یکدرم فانیذ سنجری چهل درم همه را باریک سائیده بآب کرنب حب سازند شربت
سه درم **حب دیگر مجرب** هلیلهٔ سیاه بلیله آمله زنجبیل شیطرج فانیذ هر واحد چهار درم صعتر فارسی شش درم سورنجان بست درم نمک
هندی دو درم مقل پانزده درم بآب کرنب سرشته حبها سازند شربتی از دونیم درم تا سه درم **نوع دیگر** هلیلهٔ زرد صبر سقوطری هر واحد
دونیم درم افتیمون چهار دانگ و نیم شحم حنظل دارفلفل خردل سفید زنجبیل سورنجان هر واحد چهار دانگ وج نمک هندی فلفل سیاه هر واحد
یکنیم دانگ شیطرج هندی نیم مثقال سقمونیا یکدرم فانیذ سنجری یکدرم همه را باریک سائیده بآب کرنب سرشته حبها سازند و در سایه خشک
کنند شربتی سه درم بآب گرم **حب شیطرج** دیگر نافع صبر سقوطری پنجدرم هلیلهٔ زرد سه درم زنجبیل فلفل خردل دارفلفل هر واحد یکنیم درم حرمل
هندی وج شیطرج هر واحد دو درم فانیذ سنجری چهار درم همه را باریک سوده بآب کرنب یا بآب عنب الثعلب سرشته حب سازند شربتی سه درم
حب دیگر تربد هلیلهٔ زرد هر واحد هفت درم هلیلهٔ کابلی چهار درم سنای مکی ده درم قصب الذریره کثیرا غاریقون نمک هندی هر واحد یکدرم تخم
کرفس انیسون هر واحد چهار دانگ سورنجان دو درم افتیمون یکدرم و ثلث حب السلاطین هفت عدد و اگر یافته شود سقمونیای مشوی
یکدرم بگیرند کوفته بیخته حبها ساخته خشک سازند شربتی دو درم و نیم بآب گرم و شربت بنفشه **صفت معجون** نافع اوجاع مفاصل بارد
سورنجان شش درم پوست بیخ کبر حنا دارفلفل زیرهٔ سیاه هر واحد چهار دانگ نوشادر نمک سیاه کف دریا میعهٔ یابسه هر واحد دو دانگ
قرنفل زنجبیل هر واحد یکدرم سائیده بعسل کف گرفته بسرشند شربت در ابتدای مرض سه درم و چون علت قوی گردد پنجدرم **معجون دیگر**
سورنجان ده درم زنجبیل حرمل حنا فلفل بیخ کبر هر واحد دو درم باریک سوده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم **جرجانی و ایلاقی** نوشته‌اند
که اگر علامات بلغم و خلط خام ظاهر گردد اول نضج ماده بگلقند عسلی و آب مطبوخ بادیان یا آب بادیان رطب نمایند و یا چند روز ماء الاصول
دهند بعده بحب منتن وغیره تنقیه کنند پس از آن باقی ماده را بدررات و ماء الاصول پاک کنند و اگر فصل تابستان باشد و از قی مانعی نبود اول از همه
تدبیر بقی کردن امر کنند و اگر بمسهل حاجت بینند پس از آن مسهل دهند بترتیبی که در قول صاحب کامل گذشت و اگر مادهٔ علت دراز بود و بختی صفرا
با بلغم آمیخته بود و بیشتر چنین باشد مسهل سخت گرم نشاید داد و هیچ مسهل از ادویهٔ مخرج صفرا خالی نباشد بسببی که در قول شیخ گذشت و باید دانست که در
جملهٔ ادویهٔ مستعملهٔ این علت سورنجان را خاصیتی و منفعتی نیک ست و آن اینست که ادویهٔ دیگر منافذ ماده بکشاید و فراخ کند تا مادهٔ مرض بدان بگذرد و دفع
شود لیکن آن منفذها همچنان گشاده بماند و فضله که در بدن باشد دیگر بار دران منافذ فرود آید و سورنجان بعد استفراغ منفذها را قوت دهد و تنگ کند خلط فرونی د
خلط رقیق را از سیلان باز دارد و لیکن دران دو مضرت ست یکی آنکه معده را زیان دارد و دیگر آنکه عضلهای مفاصل را صلب کند پس مضرت او باختلاط

زیره و زنجبیل و فلفل از معده باز دارند و از لبن و باد وئیلینه و محلله چون پیه مرغ و بط بر عضلها طلا کنند و بعضے اطبا استعمال جرم سورنجان نیکو ندارند لیکن نبات او را
باز یره و مانند آن پزند و استفراغ بطبیخ آن کنند **صفت** مسهل سورنجان درم بوزیدان سه درم ماهیزهره درم تربد چار درم قوه دو درم کرفس انیسون پوست
حنظل هر یک دو درم همه را در یکنیم رطل آب بپزند تا به نیم رطل باز آید صاف کنند این شربت قوی باشد **صفت** حب قوی بگیرند تربد درم شحم حنظل عصارهٔ
قثاء الحمار ماهیزهره هر یک دانگی و نیم قنطوریون دقیق سورنجان مقل هر یک دو دانگ فرفیون یک دانگ این یک شربت بود **صفت** حب ضعیف سورنجان
نیم درم صبر یکدرم سقمونیا یکدانگ **صفت** حب سورنجان بزرگ بگیرند ایارج فیقرا سه درم سورنجان چهار درم شحم حنظل دو درم و نیم شیطرج ماهیزهره
هر یک دو درم بوزیدان نمک نفطی مقل هر یک سه درم غاریقون پنجدرم سپند عاقرقرحا اشق جاوشیر سکبینج هر واحد یکدرم بآب سداب حب کنند شربتی سه درم
تا چهار درم **صفت** حب قوی هلیلهٔ کابلی بلیله آمله شیطرج قافله ماهیزهره سقمونیا برابر شربت سه درم تا چار درم و صفت حب منتن و حب شیطرج در علاج
فالج مذکور شد **صفت** ماء الاصول قوی بگیرند پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه سورنجان
بوزیدان ماهیزهرج پوست حنظل شیطرج قنطوریون دقیق هر یک پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند شربتی ده درم با یکدرم یا یک مثقال
روغن بید انجیر و معجون را مهران ضعف اعصاب و اوجاع مفاصل را سود دارد و نسخهٔ آن در قرابادینات مسطور است **صفت** طبیخ کفتار و کفتار را بتازی ضبع
گویند و لنگ را بتازی عرج نامند و کفتار که در طبیخ بکار آید پیر و ماده باید و آنرا ضبعة العرجا گویند از بهر آنکه کفتار چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ او برین گونه
سازند که بگیرند کفتار پیر و آنرا ذبح کرده در دیگ پر آب همچنان درست با پوست شکم ناشگافته اندازند و شبت و نمک نیز دران انداخته چندان بجوشانند
که مهرا شود و آن آب را صاف کرده در آبزن اندازند چون نیمگرم شود چنانکه دست دران توان داشت بیمار را دران سه روز نشانند هر روز دو
بار صبح و شام هر بار دو ساعت دران نشینند و چون ازان بیرون آیند بآب گرم بدن را بشویند و پارچه بپوشند و از هوای سرد محفوظ مانند و اگر
این علاج در اول ماه کرده باشند در میان ماه دیگر بار این مطبوخ تازه کنند و سه روز دیگر همین ترتیب بکار برند و همچنین در آخر ماه و اگر کفتار بدست
نیاید روباه یا گوشت گورخر بدل آن باشد **ابن الیاس** گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس بلغمی باشد هر صبح جلاب با دیان و انیسون و اصل السوس هر واحد
سه درم و از گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود و شیرهٔ قرطم و فلفل و دارچینی و زعفران سازند و این دوا تا روز ششم یا هشتم بدهند و چون نضج در
قاروره ظاهر شود اسهال با این حب آورند **صفت** آن صبر سقوطری سورنجان ترب خراشیده بروغن بادام چرب کرده هر واحد یکدرم بوزیدان ماهیزهرج
هر واحد نیم درم غاریقون نصف درم شحم حنظل دو دانگ نمک هندی یکنیم دانگ مقل مصطگی هر واحد یکدانگ همه را باریک کوفته بآب کرفس سرشته حبها سازند
و صبح بخورند و صبر کنند تا آنکه استفراغ نیک کند بعده در آخر روز نخود آب چوزه تیهو دراج غذا سازند و دو سه روز راحت داده این مقی بدهند تخم ترب و برگ
و بیخ آن و تخم شبت و بادیان و اصل السوس و بیخ خربزه هر واحد ده درم بآب خوب بجوشانند و صاف کرده نمک و عسل بران انداخته بنوشند بعد نوشیدن
نخود آب نمکین و قی کنند و بعد فراغ از قی گلقند عسلی ده درم با بادیان سه درم آمیخته بخایند و فرو برند و از فواکه رطب حذر کنند و در ایام راحت هر صبح جلاب
از سکنجبین عسلی ده درم یا از گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزورهٔ نخود بشیرهٔ مغز قرطم سازند و اقسام تنقیهٔ بدن صاحب این مرض کنند چه بلغم عسر النضج و التحلل
ست بیک مسهل یا دو مسهل منقطع نشود و در ابتدا بحبوب قوی الاسخان و اسهال جسارت نکنند که آن گاهی رقیق را تحلیل کند و کثیف از اخلاط باقی
ماند و تحلیل نشود و مرض طول کند و تضمید موضع باضمدهٔ مسخنهٔ ملطفه سازند مثل این ضماد **صفت** آن زراوند طویل حب الغار خطیا تا هر واحد ده درم
اشق صبر زیره هر واحد پنجدرم همه را باریک سوده ضماد نمایند ضماد دیگر نافع این مرض بزرگتان لعاب تخم مرو لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بست درم
مغز حب القرطم سلیخه مغاث هر واحد یکدرم زنجبیل زعفران هر واحد نیم درم همه را باریک سوده بروغن سوسن و قسط و ناردین آمیخته بجای درد طلا
نمایند که نفع این زود ظاهر شود یا ضماد سرگین گاو و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بکار برند و موضع را بآبیکه دران مرزنجوش و قیصوم
و غیره آن که در همان قول مذکور شد جوشانیده باشند بشویند و بروغنهای گرم مثل روغن قسط و ناردین و بان مالش نمایند و تناول تریاق کبیر و
مثرودیطوس نافع ست و یا حب شیطرج بخورانند **صفت** آن هلیله زرد تربد هر واحد یکدرم ایارج فیقرا یک مثقال شحم حنظل یک دانگ شیطرج
هندی خردل زنجبیل وج هر واحد نیم درم نانخواه تخم کرفس انیسون سکبینج مقل هر واحد یکدانگ باریک بسایند و مقل را در آب کرنب حل کرده ادویه بران

سرشته حبها سازند واین دو خوراک ست **صفت** حب نافع این علت سورنجان یک مثقال هلیله سیاه بلیله آمله زنجبیل شیطرج هندی هر واحد سه درم کوفته بیخته بآب کرنب یا کرفس سرشته حبها سازند شربتی ازان دو درم **جندی** گوید که هر صباح شربت از بادیان و اصل السوس و تخم کرفس با گلقند عسلی یا شربت اصول یا سکنجبین بزوری بنوشند **صفت** ماء الاصول نافع برای اصلاح مواد بلغی پوست بیخ کبر و بادیان و کرفس بیخ اذخر هر یک پنج درم پرسیاوشان حلبه حب بلسان اصل السوس بوزیدان هر یک چهار درم انیسون مصطگی سنبل فوه هر یک شش درم کمافیطوس کمادریوس قنطوریون هر یک درم عناب پنج عدد مویز بست درم در سه رطل آب بجوشانند تا آنکه نصف او باقی ماند صاف کنند شربتی ازان پنجاه درم یا پنجدرم گلقند یکمثقال سورنجان و مغز ابهل و زرد تخم دنبیده قرطم و زعفران دو دانگ چینی و تا روز هشتم برین مداومت نمایند و هرگاه آثار نضج بنگرند بحب ایارج یا حب شیطرج یا حب سورنجان یا معجون آن اسهال آرند نسخه معجون سورنجان بگیرند سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهیزهرج پوست بیخ کبر زیره سیاه شیطرج هندی هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس بادیان فلفل سفید صعتر نمک هندی برگ حناالکفر هر یک یکنیم درم گل سرخ جلجلان هر یک سه درم تربد سفید پانزده درم زنجبیل سه درم سقمونیا سه درم عسل یکصد و پنجاه درم روغن بادام یک استار شربتی ازان یک استار با آب گرم و علی الدوام سه درم و این معجون ضعیف الاسهال متقابل القوی ست زیرا که طبیعت هر دوای او مخالف دیگر ست در فعل و مضعف یکدیگر مانع از تمام فعل اوست و باید که بر شرب ادویه مسهله که اثر قوی دارد تقدم قی بآب گرم کنند پس بآب اصل السوس پس بآب شبت یا تخم ترب که آنرا اثر قوی ست و تقدم بمقیّات قویه نکنند و از استفراغ ماده غلیظ و خام حذر کنند ورنه رقیق خارج گردد و کثیف غلیظ باقی ماند و از تحجر او در مفاصل امن نباشد و صواب آنست که اول تلطیف و نضج کنند پس استفراغ بدوای مخرج بلغم نمایند مع اعتماد و ضمن این از تسخین و تبدیل مزاج خارج از اعتدال و باید که تکرار مسهل بحسب احتمال قوت و نضج ماده نمایند و این ضماد سریع النفع ست لعاب بزرکتان لعاب تخم مرو لعاب تخم ریحان مغز حب قرطم هر یک ده درم سلیخه سعافث هر یک درم زنجبیل زعفران هر یک نیم درم روغن سوسن یا روغن قسط ده درم ادویه سوده بلعابات و روغن آمیخته ضماد کنند و نطول بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و مرزنجوش و حاشا و صعتر و پودینه هر واحد یکجزو نافعست **حب** نافع این نوع ایارج فیقرا سورنجان هر یک یکدرم شحم حنظل کتیرا انیسون شیطرج ماهیزهره بوزیدان زنجبیل هر یک دو دانگ سقمونیا نیم دانگ بآب کرفس حب سازند و این یک شربت است **مطبوخ** نافع وجع مفاصل بارده بلیلجات ثلثه هر یک سه درم قنطوریون دو درم سورنجان دو درم افتیمون تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد یکدرم سنای مکی سه درم جوشانیده صاف نموده با پانزده درم گلقند و ده درم فلوس خیارشنبر و ثلث درم غاریقون و یک مثقال روغن بادام بدستور معمول مرتب ساخته سحرگاه بنوشند باقی همانست که در اقوال سابقه گذشت **سعید** گوید که اگر ماده فاعله نقرس و مفاصل بلغی باشد نضج ماده بگلقند عسلی و سکنجبین بزوری کنند و غذا نخودآب سازند و هرگاه ماده نضج یابد اسهال او بایارج یا بحب سورنجان نمایند و تقویت قوت با سفیدباج دراج کنند و آب شبت قی آورند و از ادویه قویه و اسهال در ابتدای مرض حذر کنند بهر آنکه تحلیل لطیف و ابقای غلیظ نماید و خروج او مشکل گردد و تضمید عضو بخضض و سرگین گاو و تشکل بر بعسل سرشته باید کرد و عضو را بآب ریاحین یا بسرکه کهنه که دران پودینه جوشانیده باشند بشویند **خضر** و قرشی مینویسند که علاجش قی و اسهال ست بعد نضج تام چه انتظار نضج درین واجب ست خصوصا چون ماده غلیظ باشد و شربه منضج حلو بشکر یا گلقند یا خمیره بنفشه دهند و یا شربت لیمون بآب مطبوخ اصل السوس اگر با تشنگی و میل بحرارت باشد و یا شربت اصول و سکنجبین عنصلی یا بزوری بآب اصل السوس یا مطبوخ اصول بسکنجبین عنصلی نوشانند و در هر شب معجون زبیب یا معجون ورد یا معجون وج یا معجون فلاسفه بخورند و در بعض شهادت آنکه دران کمافیطوس ست و در قول شیخ گذشت دو درم استفاف نمایند که آن برای ادرار و تحلیل عجیب النفع ست **اغذیه** از لحوم منع کنند مگر بضرورت لحم طیور دهند و حیوان دشتی بهتر از غیر اوست و در ایام ابتدا آب نخود بشکر یا بعسل یا عسل تنها دهند و بعد چند روز و استفراغ ماده غذا کبوتر بچه با نخود پخته یا شوربای خروس بشبت و دارچینی پس عصافیر مبزرا با زیره جاره دهند و حتی الامکان تقلیل غذا کنند و تنقل بمغز جوز و مغز چلغوزه نمایند **مستفرغات** حب مفاصل یا مطبوخ سورنجان یا ایارج لوغاذیا یا حب منتن یا ایارج فیقرا تنها مقوی بغاریقون و تربد دهند و اگر مغلی حلو که دران تربد و مویز و ایرسا و فاوانیا افتد یکهفته قبل از استفراغ استعمال نمایند اولی ست **مقیّات** تخم ترب یا آب برگ آن بسکنجبین عنصلی یا ترب در سکنجبین مذکور **ادویه موضعیه** نطول که در قول شیخ گذشت استعمال کنند و از ادهان و مروخات روغن حنظل روغن قسط و روغن خردل ست و از مرکبات نافعه زیت که دران افاعی پخته باشند و این صحت کلی بخشند و تمریخ بعسل بعد حمام نافع بود و پیه شیر و پیه بلسون بالغ النفع ست **ضماد** حلبه و اکلیل الملک و بزرکتان و کندر و راتینج سوده موم سرخ اضافه نموده نیمگرم استعمال نمایند و سرگین گاو در ساعتی که گرم باشد

و نطول محلل مرتب از بابونه و اکلیل الملک و حلبه و آرد فول یا ترمس و مرزنجوش و اسطوخودوس و برگ غار و شبت و خطمی و بزرکتان و بادیان و انیسون و برگ کرنب نافعست و چون بطبیخ اسطوخودوس ضماد کنند اوجاع مفاصل را ساکن کند استحمامات حمام رطب بآب شیرین ایشان را مضرست و اما حمام مجفف بسبب فرط تعریق چون دران نمک و اشنان و نطرون بالند نافع بود و حمامات بآب نفطیه و زاجیه و نطرونیه و آب دریای شور سودمندست یا بگیرند گوگرد و نطرون و نمک و بورق و برگ غار و مرزنجوش و جوشانیده بآب آن استحمام نمایند بعد تعریق کثیر و آبزن معمول بآب مطبوخ ادویه مذکوره یا بزیت که دران کفتار یا گورخر یا خرگوش یا روباه پخته باشند یا آبیکه دران این حیوانات جوشانیده باشند نافعست و زیت از آب قوی ترست ولیکن این بعد تنقیه بدن باید تا بسبب قوت جذب و تحلیل او خلط بسوی مفاصل منجذب نگردد و اگر چیزی جذب کند اندک باشد و طبیخ این حیوانات زنده بهترست و تضمید بشحوم آنها نیز تسکین وجع مفاصل و تحلیل مادهٔ آن کند و تعقد مفاصل و صلابت آن ببرد و همچنین تنطیل آب آنها و تمریخ بزیت مذکور آنها و تریاق فاروق درین عظیم النفعست و همچنین تریاق اربعه و اگر درین علاج اصلا اثر نکند سه روز هر روز صبح دو درم نفط سفید یا مثقال بشراب بخورانند که آن خلاص نماید فیلاطی گوید که در مفاصل بارد بعد تنقیه ضماد بزعفران و فرفیون و جندبیدستر و عاقرقرحا کنند و آنچه نفع میکند درین نوع گلقند عسلی و ماء العسل بطبیخ قرطم و ماهودانه دوا و چینی و شبت و حلبه است اکلاً و طلاءً و نطولاً و صبر مطلقاً و بکثرت و آنچه درین علت از نقرس و غیره تجربه کرده ایم از تراکیب ما این دواست مغز بادام و خردل سنا هر واحد یکجزو و سورنجان نیم جزو و ترنجبین و شیطرج و عود هندی عاقرقرحا هر واحد ربع جزو و صبر و مصطگی هر واحد ثمن جزو با سه چند آن عسل بسرشند شربتی از آن سه درم و نفع میکند این را معجون سورنجان و حب آن و معجون هرمس و نجاح و شربت او خاصه آنچه بنظر طبیب تالیف یابد از غاریقون و زعفران و حنظل و مر و مقل و همچنین مالش بدان و روغن قثاء الحمار و آرد جو و سقمونیا و طبیخ صعتر و کاه گندم محمولات خلاصه گوید که جمعی از قدما در ازالهٔ این مرض باشیای مدره اعتماد کرده اند و شک نیست که این قول نزدیک بصواب ست چه هرگاه در قاروره خلاف مرض علت رسوب غلیظ و لزج پدید آید نظر بر اندفاع خلط خام مجاری بول علامت زوال مرضست صفت دوای مدر که مجرب ذکریا در استیصال نقرس و اوجاع مفاصل بارده بغایت مفید ست باید تا نخواه و برگ سداب خشک ابهل تخم کرفس بادیان دو تو هر کدام یکجزو و فوة الصبغ مغز بادام تلخ سنبل الطیب قسط زراوند مدحرج هر کدام نیم جزو کوفته بیخته یکدرم از آن استعمال نمایند و از ایام زمستان شروع کنند تا وسط ربیع رسانند و بعد هر دو روز و چهار ساعت از خوردن دوا غذا خورند و تنقیهٔ بدن قبل از استعمال این سفوف لازم دانند و بعضی اطبا گفته اند که مالش روغن زیت که اندران افعی پخته باشند جمیع اوجاع مفاصل را زائل میسازد لیکن تنقیه و استیصال ماده و استعمال ضمادات و مروخات لازم ست و از جمله تدبیر یکه درین علت فائدهٔ عظیم و اثری عجیب دارد استعمال آبزن طبیخ ضبعهٔ عرجاست و طریق آن در علاج تعقد مفاصل در قول صاحب کامل مسطور خواهد شد و اگر بجای ضبعهٔ عرجا روباه بگیرند و یا آنرا در آب و روغن زیت چندان بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند بحسب صرف حاجت و بهمان طریق عمل کنند همین اثر دارد و هیچ دوا برابر این نیست مگر آنکه بسبب شدت عفونت اکثر فهمان و آسودگان را احتمال این نمی توانند شد

علاج اوجاع مفاصل سوداوی

فصد باسلیق و یا صافن کنند و رگ فراخ زنند تا اگر خون غلیظ و سیاه برآید دافر گیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً بندکنند و نضج و تلطیف ماده پرداخته بعده فصد نمایند و بعد نضج ماده منضج سودا مسهل آن دهند و یا جهت نضج ماده این مطبوخ بدهند اصل السوس بیخ کبر بسفایج هر یک پنج ماشه بادرنجبویه عنب الثعلب بادیان هر یک هفت ماشه سورنجان چهار ماشه گاؤزبان سه تولد غذا نخود آب کبک و دراج و بچهٔ مرغ دهند و وقت شام نان با شوربا و بعد حصول نضج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون ترید علوی خان که دران سورنجان اضافه کرده باشند باید کرد و وقت شب حب الاجورد خورانند و بکرات و مرات تنقیه نمایند و بعده جهت تعدیل سورنجان سه ماشه در معجون نجاح و یا افتیمون یکتوله آمیخته بخورانند و بعد آن گلاب کنند و یا معجون عشبه و چوب چینی بکار برند و از ترطیب بدن غافل نباشند و در تحلیل افراط نکنند و با ضمادهای محلله چون بابونه و آرد حلبه و تخم کتان و مقل و جاوشیر و ابهل و بنج هر یک دو درم انجیر هفت عدد سائیده با پیه بز و روغن زیتون و روغن گاو آمیخته ضماد کنند و قیروطی که از روغن سوسن و قسط و سپند و انجیر و قرطم و بابونه و موم و پیه گرده بز و پیه ماکیان و پیه بط ساخته باشند نافع بود و روغنهای گرم و تر بمالند و آبزن و نطولات مناسبه بکار برند و حمام و ریاضت معتدل پیش از تناول غذا سودمندست و باید که اول موضع اورام را بروغن یاسمین و یا روغن گل چرب نمایند و یا مغز ساق گاو که در روغن یاسمین گداخته باشند بمالند و ضماد را بر کاغذ سفت نهاده بران گذارند و این حب برای درد مفاصل که از خلط غلیظ سوداوی باشد سود دارد ایارج فیقرا نیم درم غاریقون بسفایج هر یک نیم مثقال ترید موصوف ثلث مثقال سورنجان بوزیدان نمک هندی سکبینج هر یک ربع درم کوفته بیخته حبها بندند و ایضاً برای

سوداوی و تقویت قلب زرنباد گل گاوزبان گل سرخ سورنجان ابریشم مقرض هر یک نیم ماشه سوده بهلیلهٔ مربی یکعدد سرشته بخورند بالایش عرق کیوڑه
عرق عنب الثعلب بنوشند و این سفوف چوبچینی جهت مفاصل و نقرس و آتشک و دیگر امراض سوداوی مجرب و عظیم النفع ست چوبچینی تراشیده چهار درم
عشبهٔ مغربی دو درم سورنجان افتیمون هر واحد یکدرم بسفایج هفت ماشه سنای مکی دو و نیم درم گل سرخ صندل سفید هر واحد یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند
و نشاشته آب بخورند **اقوال حکما** شیخ میفرماید که در اصحاب مفاصل سوداوی واجبست که اصلاح طحال ایشان کنند و استفراغ سودا نمایند و ترطیب
بدن کنند و تلیین باغذیه و مبروخات و مانند آن سازند و الحاح تحلیل صرف بدون تلیین کثیر نباید کرد چنانچه در اصول کلیه معلوم شده **ابن الیاس** گوید که
در وجع مفاصل و نقرس سوداوی هر صبح جلاب از اصل السوس و بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ
نخود و شیرهٔ مغز قرطم و لحوم تیهو و کبک و دراج خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بحب سورنجان یا بمطبوخ آن یا بحب شبطرج کنند و یا تلیین طبیعت و استفراغ
خلط باین حب نمایند **صفت** آن هلیلهٔ زرد و سیاه صبر سقوطری بادیان هر واحد یکدرم فلفل دراز فلفل زنجبیل خردل هر واحد نیم درم شیطرج نمک هندی
مقل هر واحد یکدانگ همه را باریک سائیده بآب کرفس یا کرنب سرشته حبها سازند و این دو شربت ست و یا خلط سوداوی را باین مطبوخ مستفرغ سازند
سنای مکی هفت درم هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنجدرم مویز طائفی ده درم شاهتره هفت درم بلیلهٔ آمله اسطوخودوس هر واحد چهار درم فاریقون نیم درم
سورنجان کوفته یک مثقال قنطوریون اصل السوس بادرنجبویه گاوزبان افتیمون هر واحد سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک نیم رطل آید
افتیمون در صره بسته در ان اندازند و ساعتی صبر کرده از آتش فرود آرند و در ان فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نمایند و ایارج فیقرا
یکدرم بران انداخته سحرگاه بنوشند و بران صبر نمایند چندانکه استفراغ جید کنند بعده در آخر روز مزورهٔ نخود و مغز قرطم و لحوم ماکیان و تیهو غذا سازند و بر این معجون مداومت
نمایند که نافع درین علت ست هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنجدرم مویز منقی ده درم فلفل دار فلفل بیخ کبر هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته
شربتی ازان یک مثقال و مفاصل را بروغنهائیکه در بلغمی مذکور شد مالش نمایند و این طلا کنند برگ غار ده درم عاقرقرحا پنجدرم قسط تلخ سه درم حرف چهار درم
نطرون سه درم باریک سائیده بروغن یاسمین آمیخته بر کاغذ طلا کرده بر موضع بچسپانند و یا موضع را با مخاخ و شحوم و ادهان حاره ضماد کنند **نجندی** گوید
که فصد کنند اگر احتیاج آن بود بعد احتیاط تام بقدر قوت و سن و فصل و بعد نضج باین مطبوخ مناسب تنقیهٔ بدن نمایند و نسخهٔ او همانست که در قول
ابن الیاس گذشت لیکن وزن سنا پنجدرم و هلیلجات ثلثه هر واحد سه درم و شاهتره یکمشت و از بلیله تا اسطوخودوس هر یک سه درم و از قنطوریون
تا افتیمون هر یک دو درم و ترنجبین پانزده درم و روغن بادام یکدرم ست باقی بدستور و اگر ارادهٔ قوی تر کردن آن باشد یک مثقال ایارج فیقرا افزایند
و تمریخ مفاصل بروغنهای گرم تر کنند و تنطیل بآب ادویهٔ محلله مثل اکلیل الملک و بابونه و خطمی و شبت و برگ تیان و مانند آن نمایند **خضر** گوید که استفراغ سودا
بفصد و اسهال بعد انضاج بطبیخ افتیمون کنند و حجر ارمنی نافع ست و از اشربه جلاب بارد دهند یا حار اگر خشکی و خوف از حرارت نباشد و گاهی در ان
اصل السوس زیاده کرده میشود و یا ماء الشعیر بشکر دهند و تغذیه باغذیهٔ صفراوی و دموی سازند مثل آش جو و ملوخیا و اسفاناخ مع تسخین آن مثل عسل و ابازیر قلیل الحرارة
و خصوصا در سوداوی احتراقی و با ضمادهٔ محللهٔ ملینه ضماد سازند و نقیع رطبات و شحوم و ادهان حار رطب مثل پیه ماکیان و بط و روغن کنجد و لعاب حلبه و تخم
کتان مالش کنند و این نطول قریب باعتدال و نیکوست بابونه اکلیل الملک گل بنفشه خطمی خبازی جوشانیده بآب آن نطول کنند و بثفل آن ضماد نمایند **حکیم
شریف خان** مینویسند که اسهال بعد نضج تام کنند مثل ماء الاصول مقوی بافتیمون و بسفایج و مانند آن و علامت نضج سکون وجع ست و اسهال
بحب افتیمون و سورنجان مع طبیخ آن نمایند و معجون نجاح نافع نیست و تراکیب مسهل و غیره نافع سودا در مالیخولیا مذکور شد و زنی را وجع مفاصل سوداوی
عارض شد و امتداد نمود و معالجه بسیار کرد و نفع ظاهر نشد پس علاج او استاد لوذعی بماء الجبن مع ادویهٔ مناسبه فرمودند و صحت یافت و سودا حار احتراقی بود **مولف**
گوید که در زمانهٔ من نیز زنی را وجع مفاصل در بلدهٔ بهوپال عارض شده بود و اطبا انواع علاج بکار بردند حتی که حب سم الفار هم دادند و هیچ فائده مترتب
نگشت بلکه از آخر روز تا تمام شب دورهٔ اشتداد وجع در جمیع اعضا هر روزه معین شد چون اعزهٔ او باحقر رجوع کردند دانستم که سبب مرض مذکور مادهٔ سوداوی
است و علاجش بمنع شرب آب و نوشانیدن عرق عنب الثعلب و گاوزبان عوض آن و دادن ماء الجبن با سفوف سودا نمودم و باذن الله تعالی ازان
نجات یافت و این علاج نزد اکثر دلیل بر فرط مهارت من درین فن گردید **مصنف اقتباس** نوشته که گاه وجع مفاصل بعد زوال سوزاک و آتشک

نسخه مطبوخ افتیمون

نسخه معجون

افتد و این در هندوستان کثیر الوقوع می‌باشد و علاج بدشواری می‌پذیرد و علامتش آنست که درد شدید بود و باد رمی مائل بسیاهی و سوزش و طاؤسی
رنگ و عسر و تقطیر بول و خروج آن با حرقت علاجش اول فصد باسلیق و یا هفت اندام کشایند و بفاصلهٔ سه چهار روز حجامت باشرط کنند و بفاصله یکهفته ماء الجبن
نوشانند با سفوف سورنجان و حب سورنجان علوی خان و سفوف لاجورد و حب آن که در مالیخولیا گذشت **صفت** حب سورنجان علوی خانی سورنجان شیرین
پنجدرم تربد سفید غاریقون سفید گل سرخ بسفایج سنای مکی هریک سه درم سقمونیای مشوی بوزیدان کثیرا و روغن عقربی لاجورد مغسول هریک درم شحم حنظل یکدرم
حب النیل مدبر یکنیم درم شربتی سه درم و سفوف سورنجان ایشان در علاج مفاصل از مواد مرکب خواهد آمد و بعد انفراغ ماء الجبن اگر دردی و ورمی باقی ماند و یا بوده
افتد باید که در فصل بهار و موسم مناسب تنقیه بفصد و مسهلات سودا کنند بعده بفاصلهٔ یکهفته چوبچینی بند خورانند و شخصی از مدت هفت هشت سال مرض مفاصل بعد زوال
آتشک می‌داشت و هر دو پای او شل شده بود و در ران راست بقدر روپیه سوزشی بود که در روزی سه چهار مرتبه نوبت بغشی رسیدی و من معالجه آن بچوبچینی بند کردم و در
هفته دو بار تنقیه آن نمودم و همین تدبیر در ایام معهوده صحت کلی یافت و بعد از بیرون آمدن این معجون همراه عرق چوبچینی خورانیدم برادهٔ چوبچینی ده توله سنبل الطیب گل سرخ
کبوبر کچری کبابه عود خام گل گاؤزبان برگ فرنجمشک بادرنجبویه اندر جو شیرین ابریشم مقرض مغز قرطم سعد کوفی صندل سفید دارچینی سورنجان شیرین خصیة الثعلب
بوزیدان هریک دو مثقال زعفران دو درم مشک عنبر هریک یک درم مربای آمله و سیب و عسل مقوم بسرشند شربتی دو مثقال **صفت** عرق چوبچینی بگیرند چوبچینی
سه صد مثقال سعد زرنب ساذج هندی وج ترکی عود هندی گاؤزبان درونج عقربی بسفایج خیربوا برگ فرنجمشک بادرنجبویه گل سرخ اشنه خولنجان شیرین
اسارون اندرجو شیرین هریک ده توله خارخسک بادیان تخم فرنجمشک هریک پانزده توله تخم بادرنجبویه و شاهتره هریک بست توله ناگکیسر بهمن تودری پوست بیرون
پسته پوست ترنج شقاقل بوزیدان هیل بوا جوز بوا بسباسه دارچینی هریک سه توله چای خطائی بادیان خطائی پوست بیخ گوکهرو هریک چهار توله سیب لائتی
پنجاه عدد ریحان تازه نعناع برگ ترنج هریک دو قبضه در عرق شاهتره و بادرنجبویه و دارچینی هریک سه شیشه گلاب پنج شیشه مشک عنبر اشهب هریک یکنیم
درم شربتی از ده توله تا بست توله و دیگر امراض را هم نفع بسیار دارد چنانچه نزله و ضیق و رطوبات معده و آبلهٔ فرنگ و داء الحیه و داء الاسد و قوبا و جرب و وجع ورک
و زانو و پشت و عرق النساء و ریح البواسیر و نفخ معده و سپرز و سوزاک کهنه و قرحهٔ رحم و قروح خبیثه عسر الاندمال و تفتیت حصات کلیه و مثانه هست و دیگری را بسبب
آتشک وجع مفاصل شده بود و تمامی انگشتهای هر دو دست و پای مانند تخم خیار نیم پخته شده بودند باندکی خمیدگی و در مفصل دست و پا ورم مانند سیب کوچک
برنگ بادنجانی بود و از مدت دو سال می‌داشت و حکیمی ماء الجبن هم داده بود هیچ فائده از آن بظهور نیامده من او را تا سه ماه حبوب حب السلاطین معمولی بفاصله
یک روز دو عدد خورانیدم و غذا شوربای مرغ حق گو با نان خشکار تنوری مقرر داشتم و بجای آب عرق کمافیطوس بادیان دادم و در مدت معهوده چهارم حصه ورم
باقی ماند پس حبوب مذکوره را موقوف داشته خاکستر استخوان بازوی مرغ سلیمانی سه ماشه سهاگه بریان سه ماشه نبات برابر سوده در مسکهٔ گاو تازه یکنیم توله آمیخته لیسانیدم
و بالایش عرق چوبچینی نه توله و شربت بزوری چهار توله نوشانیدم و آب و غذا بدستور معین داشتم در مدت سه هفته بهمین تدبیر صحت یافت **حکیم علوی خان** می‌نویسند
که یکی از اطبای عصر را از مدت بست سال درد مفاصل بسبب آتشک بوده و ازین معجون چوب چینی با عشبه دفع مرض معزی الیه بکلی گردیده عشبهٔ مغربی پانزده درم
چوب چینی موصوف بهمه صفت هفتاد درم گل گاؤزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه هریک ده درم مویز منقی یکنیم رطل مجموع را در پنج من و نیم گلاب و عرق بیدمشک
یک شب بخیسانند روز دیگر در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده انداخته سر آنرا بطبق سفالی پوشانیده و اطراف آنرا بخمیر و گل حکمت محکم نموده مقدار پنج من و نیم
هیمه قلم باریک دو شاخ دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا باتمام رسد پس دیگ را فرود آورده بمالند و بپالایند و نبات سفید یک من تبریزی عسل مصفی یک رطل و نیم
عراقی داخل نموده در قدر مضاف بجوشانند و کف آنرا گرفته صاف نموده بقوام آورند پس بگیرند دارچینی سیلانی بهمن سرخ بهمن سفید سنای مکی خولنجان سورنجان
دانهٔ هیل مصطکی رومی از هریک ده درم چوب چینی اعلی سی و پنج درم عنبر اشهب نیم مثقال زعفران چهار دانگ پوست هلیلهٔ کابلی پانزده درم کوفته بیخته معجون سازند
و هر روز دو مثقال و نیم صبح و همین قدر شام تناول نمایند و در نسخهٔ دیگر درونج عقربی بادرنجبویه اتینج گل گاؤزبان از هریک ده درم لاجورد مغسول و نیم درم مضافه
شده و وزن چوبچینی چهل و پنجدرم نموده بسیار مفید آمد **حکیم غلام امام** در قرابادین معمولی نوشته که این حب درد بندها که بسبب آتشک باشد بهر دستیاب چوب این
خراسانی بلادر کاه دور کرده اجوائن دسپند هر واحد سه ماشه قند سیاه دو دام کوفته بقدر کنار روغنی حب سازند و هر روز یک حب صبح و یک شام خورند بحلق ریخته
فرو برند که بدندان نرسد غذا کهچری و دال مونگ و خشکه و نان گندم پرهیز از ترشی و بادی در پنج روز صحت میشود و اگر دهن جوش کند مضمضه بعناب زند و اگر بعد مسهل

خورند مفید زیاده شود و این معجون چوب چینی در اکثر امراض و امزجۂ بارده و اوجاع مفاصل خصوص که بسبب آتشک باشد نافعست چوب چینی شش مثقال قرنفل جوز بوا بسباسه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان سعد کوفی هر واحد یک مثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه مصطکی سورنجان بوزیدان سنای مکی لسان العصافیر هر یک پنج مثقال زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا جدوار خطائی هر یک دو مثقال با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند قدر شربت در امزجۂ ضعیفه یک مثقال و در امزجۂ متوسطه دو مثقال و در امزجۂ قویه سه مثقال بلا ماخطۂ پرهیز کمتر دارند و در نسخۂ دیگر حکیم شریف خان صاحب وزن چوب چینی چهار درام و از قرنفل تا سعد هر یک سه ماشه و از دارچینی تا لسان العصافیر هر یک پنج ماشه و از زنجبیل تا جدوار هر یک دو ماشه نوشته و عوض قاقله بهمنین ده ماشه و دانۂ هیل سه ماشه کشنیز خشک چهار ماشه افزوده و در وصف آن قلمی نموده که برای تقویت باه و درد مفاصل که از سبب آتشک بهم رسیده باشد بی نظیر ست و مجرب میر بهاء الدین در خلاصة التجارب مینویسد که شخصی علت مفاصل کهنه داشت و انگشتهای دست او هر یک مقدار بادرنگی کوچک شده و اندک کوژ گشته و رنگ آن بسیاهی مائل بود و مادۂ آن از سوداویت خالی نبود بدادمت مالیدن دهن المفاصل و گاه گاه استعمال مسهل صحت یافت و انگشتان او بحال اصلی رسید و او مردی دائم الخمر بود و اکثر اوقات اغذیۂ غلیظ خوردی اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمود **صفت** روغن مذکور مار سیاه را سر و دم بیفگنند و شکم او پاک نموده پاره پاره کرده در آب برگ شبت سبز انداخته بجوشانند و بپالایند و روغن کنجد دو چندان اضافه نموده بجوشانند تا آب سوخته روغن صرف بماند پس بکار برند و این روغن در تحلیل اکثر اورام خبیثه سودمندست

علاج اوجاع مفاصل مرکب

و بیش ازین معلوم شده که این اکثر از مادۂ مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا افتد باید که سورنجان مصطکی بوزیدان هر یک یک ماشه سوده در گلقند یکتوله آمیخته بخورند بالایش شیرۂ بادیان شیرۂ تخم خیارین شیرۂ خارخسک شیرۂ تخم خربزه در عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و معجون سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فائده میکند و معجون عشبه نیز درین باب مجرب ست و از ادویۂ محللۂ ملینه مانند اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد کنند و روغن گل و روغن بیدانجیر و روغن حنا بمالند خصوصاً که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار در ان انداخته باشند و صابون و حنا در آب سائیده بگرم ضماد کردن نیز نفع میکند و اگر مواد بسیار باشد میباید که بعد از نضج از منضج مرکب بحسب ترکیب مواد و از مسهل مرکب بحسب غلبۂ خلط تنقیه کنند کنون بعض تراکیب مفید این نوع مسطور میگردد حسب حال العمل آرند مثلاً اگر با تپ باشد سورنجان گل بنفشه پرسیاوشان بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند غذا شله روز دوم شاهتره شش ماشه افزایند و گلقند بجای شربت کنند و اگر با سرفه و تپ باشد اصل السوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه خیارین کوفته پنج ماشه جوشانیده گلقند دو توله حل کرده خاکشی شش ماشه دهند و یا معجون سورنجان خورده گل بنفشه اصل السوس هر یک چار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده گلقند دو توله حل کرده خاکشی چار ماشه پاشیده بنوشند غذا کهچری و اگر با قبض باشد سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یکماشه سنای مکی سه ماشه کوفته بخورند بالایش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر درد کش ران و بواسیر و درد مقعد و ریاح و عسر بول باشد مویز منقی گل خطمی گل بابونه خیارین جوشانیده نبات داخل کرده اسپغول پاشیده بدهند و اگر وجع در اعضای اسافل و اعالی و بیخوابی و سرفه باشد بادیان اصل السوس هر یک چار ماشه شاهتره قصب الذریره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چار ماشه گلو شش ماشه جوشانیده صاف کرده شهد داخل کرده بنوشند و ایضاً معجون سورنجان بخورند بالایش عنب الثعلب هفت ماشه گل خطمی گل سرخ گل نیلوفر تخم کرفس هر یک چار ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله ایضاً در مفاصل مرکب شیرۂ تخم خربزه شیرۂ تخم خیارین هر یک شش ماشه شیرۂ اصل السوس شیرۂ زیرۂ سفید هر یک چار ماشه نبات دو توله دهند با تخم کاسنی خارخسک بادیان گلقند بدل خیارین و خربزه و نبات کنند ایضاً سورنجان مصطکی هر یک نیم ماشه سوده در گلقند یکتوله آمیخته اول بخورند بعده شیرۂ خارخسک شیرۂ بادیان هر یک پنج ماشه در آب برآورده این شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند نسخۂ شربت نیست تخم خیارین خارخسک تخم کاسنی بیخ کاسنی گل بنفشه بادیان هر یک دو توله در سه پاو آب تر کنند صبح جوش داده صاف کرده با شکر سفید نیم آثار بقوام آرند و بعد سه چهار روز که در دکمی پذیرد منضج و مسهل دهند ایضاً بعد مسهل گلقند دو توله در عرق گاوزبان چهار توله عرق مکوه پنج توله مالیده صاف کرده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده تخم ریحان چار ماشه پاشیده بنوشند بعده عنب الثعلب بنفشه گل سرخ

پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه تخم خیارین یکتوله بیخ بادیان خارخسک هر یک نه ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده بنوشند **ایضاً** سورنجان ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله خاکسی شش ماشه دهند بعده اگر قبض باشد سنای مکی سه ماشه سوده و شیره بادیان هفت ماشه افزایند بعده سورنجان بوزیدان هر یک چهار ماشه تخم کاسنی کوفته خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند باز گل سرخ قصب الذریره هر یک چهار ماشه افزایند بعده معجون فلاسفه چهار ماشه خارخسک شش ماشه افزایند **حب سورنجان** مسهل اخلاط از مفاصل بنسخه حکیم صالح خان خال حکیم علوی خان سورنجان انیسون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بوزیدان هر یک دو مثقال صبر سقوطری تربد سفید مدبر هر یک هشت مثقال سقمونیای مشوی مقل ازرق هر یک یک مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند شربتی یکدرم **نوع دیگر** که مفاصل بلغمی و صفراوی را بسیار مفید به نسخه ذکاء الله خان سورنجان صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یکنیم درم شحم حنظل ثلث درم سقمونیای اصل یکنیم دانگ زعفران یکدانگ خوراک دو نیم درم تا سه درم **روغن حنا** که موی را سیاه کند و در اوجاع مفاصل و عرق النسا معمول است برگ حنا نیم آثار در ده آثار آب بجوشانند تا به نیمه رسد صاف نموده با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر برگ حنا یا گل آن تازه گرفته بکوبند و آب آن صاف کرده اگر پاو سیر باشد با روغن کنجد نیم پاو بجوشانند تا روغن بماند و نیمگرم مالش سازند نافعتر باشد **روغن مفاصل** حکیم اجمل خان که در اوجاع مفاصل مجرب است افیون هشت دام روغن کنجد یک آثار شیر گاو یک آثار کچله بست عدد افیون را در شیر حل کرده پس روغن و کچله داخل کرده در ظرف آهن بجوشانند بآتش ملایم تا شیر برود و روغن بماند فرود آرند و صاف نموده استعمال کنند **سفوف سورنجان** معمول حکیم شریف خان در مفاصل و نقرس و عرق النسا و مسهل اخلاط و مستعمل بعد نضج ماده و استعمال مطبوخ منضج تا پنج روز سورنجان مصری ده درم سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد مغز بادام مقشر هر یک سه درم زعفران نیم درم سقمونیای مشوی یکدرم گل سرخ شش درم قند سفید سی درم و اگر ماده بلغمی بود تربد سفید پنج مثقال اضافه کنند و وزن سقمونیا نیم درم نمایند خوراک یک مثقال با آب سرد و در نسخه حکیم غلام امام وزن هلیله چهار درم است و تربد سه درم و برگ حنا دو درم عوض سقمونیا و گل سرخ نوشته و قند نیم وزن ادویه شربت تا پنج درم **نوع دیگر** از اختراع حکیم علوی خان که برای جمیع اقسام مفاصل و نقرس و درد پشت و عرق النسا مجرب الفعل است و تشنج را که از مواد غلیظ باشد نیز مفید و این سفوف را منافع بسیار است و معمول سورنجان هفت مثقال غنچه گل سرخ سنای مکی هر یک پنج مثقال پوست هلیله زرد تربد مجوف خراشیده بروغن بادام چرب نموده مغز بادام شیرین هر یک چهار مثقال بوزیدان بسفایج فستقی مصطکی رومی رب السوس هر یک دو مثقال سقمونیای مشوی لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول هر یک یک مثقال زعفران دو دانگ قند سفید ده مثقال کوفته بیخته در شیشه نگاه دارند مقدار شربت دو درم با آب سرد **شربت منضج** که برای نضج مواد بلغمی و سوداوی در مفاصل و نقرس و وجع ظهر و تهیج اطراف مستعمل عناب پانزده دانه آلوبخارا ده عدد مویز منقی یکتوله انجیر بست عدد پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان عنب الثعلب تخم خبازی اصل السوس قنطوریون دقیق گاوزبان زنجبیل بادرنجبویه هر واحد دو توله پوست بیخ کرفس نانخواه انیسون تخم کشوث پوست بیخ کبر گل سرخ هر واحد یک توله تخم کاسنی چهار توله بادیان یکنیم توله سورنجان یک اوقیه بوزیدان دو نیم توله جلنجبین تخم خیارین هر یک پنج توله تربد موصوف شش توله نبات سفید یک من ترنجبین بست توله بدستور شربت بسازند خوراک دو اوقیه بعرق گاوزبان و بادیان برای تهیج و حب سورنجان یا سفوف سورنجان برای وجع مفاصل فائده کلی دارد **ضماد محلل** گل بابونه گل خطمی سورنجان بیخ نی اکلیل الملک حضض مکی کوفته بیخته بآب عنب الثعلب و روغن حنا نیمگرم طلا نمایند **منضج** عنب الثعلب اصل السوس هر یک چهار ماشه بنفشه تخم کاسنی پرسیاوشان بیخ بادیان هر یک پنج ماشه سورنجان نیمکوفته سه ماشه تخم خطمی شاهتره هر یک شش ماشه شب در آب تر نموده صبح جوش داده گلقند داخل کرده بنوشند بعده مسهل دهند **مطبوخ سورنجان** نافع درد مفاصل و نقرس مسهل بلغم و صفرا سورنجان شیرین پنج درم گل سرخ پوست هلیله زرد هر یک چهار درم بنفشه گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس هر یک سه درم تربد موصوف بادیان هر یک دو درم زنجبیل نیم درم انجیر پنج عدد سپستان مویز منقی هر یک بست دانه سنای مکی شش درم ترنجبین فلوس خیارشنبر هر یک ده درم بدستور بعمل آرند **منضج و مسهل** که برای اوجاع مفاصل معمول و مجرب است بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب پرسیاوشان گاوزبان سورنجان گل بابونه بادآورد خطمی خبازی شاهتره هر یک شش ماشه گل سرخ نه ماشه تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق انیسون تخم کرفس بیخ کرفس پوست بیخ کبر زنجبیل هر یک سه ماشه مویز منقی بست

دانه آلو بخارا هفت دانه در آب جوشانیده گلقند چهار توله مالیده صاف کرده بنوشند و بعد از یک هفته بنفشه نه ماشه سنای مکی یکتوله افزایند فردای آن مغز فلوس شش توله روغن بادام شش ماشه و اگر مناسب دانند ترید سفید هم داخل نمایند و همین نسخ یکروز در میان دو مسهل دیگر بدهند پس سفوف زنجبیل مسهل تا سه روز متصل بدهند و بعد از تنقیه کامل معجون سورنجان مداومت نمایند بعد از ان تدهین با دهان مناسبه بعمل آرند **نوع دیگر** از مطلب علوی خانی شاهتره بادیان بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه سورنجان اسطوخودوس پرسیاوشان عنب الثعلب گل نیلوفر گل سرخ هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند آفتابی سه توله داخل کرده بدهند و گاهی اصل السوس پنج ماشه عوض شاهتره و سورنجان و اسطوخودوس و گل نیلوفر مسکنند بعده مسهل دهند دیگر گل بنفشه هفت ماشه تخم کاسنی کوفته گل سرخ خارخسک عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزه هر یک شش ماشه بادیان چار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشانند و بعد ظهور نضج سنای مکی پوست هلیله زرد حب قرطم هر یک نه ماشه در مطبوخ داخل کرده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله روغن گاو سه ماشه افزوده مسهل دهند **نطول** از جهت مفاصل سفید بیخ بادیان نیمکوفته پوست بیخ کاسنی تخم خیارین نیمکوفته تخم خربزه نیمکوفته سورنجان نیمکوفته پرسیاوشان عنب الثعلب گل بابونه در آب جوش داده صاف کرده نطول نمایند و نیز در آن آب نشینند و بعد خروج از ان روغن سورنجان مالش فرمایند دیگر که در وجع مفاصل حکم تریاق دارد مرهم بیل و قدرے عنب الثعلب در آب جوشانیده صاف کرده آبزن نمایند و نطول سازند و بعد فراغت روغن گل یا حنا که در ان اهل خشک سائیده آمیخته باشند مالیدن مفید ست **اقوال اطبا** مسیحی گوید که هرگاه ماده مرکب از بلغم و صفرا با رطوبت حاده باشد باین دوا طلا کنند حضض صندل زعفران صبر مرشیاف مامیثا هر واحد دو درم کرنب سوخته چهار درم کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و آب کاسنی سرشته بکار برند **نجویی** گوید که این مطبوخ نافع وجع مفاصل ست اگر از بلغم و سودا باشد هلیله زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنجدرم مویز ده درم شاهتره هفت درم بسفائج غاریقون کوفته بلیله آمله اسطوخودوس هر واحد دو درم پوست بیخ کبر برگ حنا هر واحد یکدرم قنطوریون سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید بران سه درم افتیمون انداخته بمالند و صاف کرده نیم رطل از ان گرفته و دران ترید یک مثقال ایارج فیقرا یکدرم نمک نفطی نیم درم داخل کرده بنوشند **ایلاقی** و جرجانی می نویسند که اگر ماده مرکب از صفرا و بلغم باشد تنقیه بحب سورنجان کنند **صفت** آن صبر یکدرم سورنجان دو ثلث درم یعنی چهار دانگ هلیله زرد چهار دانگ سقمونیا یکدانگ گل سرخ مصطگی هر یک انگی همه یک شربت ست و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند بهتر بود **دیگر** هلیله زرد ترید هر واحد یکجزو مقل نیم جزو تخم حنظل سقمونیا هر یک ثلث جزو کثیرا عشر جزو شربت سه درم **دیگر** هلیله زرد یکدرم صبر چهار دانگ ماهیزهرج بوزیدان هر یک دو دانگ سقمونیا یکدانگ جمله یک شربت ست **صفت** مطبوخ سورنجان بگیرند هلیله زرد بست درم بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم سورنجان نیمکوفته دو درم پودینه تر شاخی چند و اگر دیده نباشد یکدرم مصطگی افگنند در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید صاف کنند شربت دو ثلث رطل با دو اوقیه شکر **صفت** حبی که مرض مرکب از صفرا و بلغم و سودا را ایارج فیقرا شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر یک سه درم هلیله زرد هفت درم مقل هشت درم خربق سیاه دو درم تخم حنظل سه درم با آب گندنا حب سازند شربتی سه درم **صفت** مطبوخ سورنجان دیگر که صاحب صفرا و بلغم را سودا دارد بگیرند هلیله زرد پانزده درم ترید بسفائج شاهتره هر یک چهار درم سورنجان دو درم تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هر واحد یکدرم گل سرخ سه درم همه را در یکمنیم من آب بپزند تا هفتاد درم باقی ماند صاف نموده بدهند **حکیم بایزید** می نویسد که اگر ماده مرکب از بلغم و صفرا بود اول قی کنند دو سه روز متواتر بعده جهت تنضیج مواد مطبوخ سورنجان دیگر که در قول ... گذشت بدهند و پس از حصول نضج تنقیه بدن نمایند بحب سورنجان مع اضافه بعضی ادویه مسهله در مطبوخ مذکور چنانچه برگ سنا یکنیم توله مویز منقی دو توله ... خطائی نه ماشه بنفشه یکتوله خیارشنبر هفت توله گلقند چهار توله شیرخشت پنج توله ترنجبین پنج توله شربت سنا و دینار هر یک دو توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نمایند وقت شام شیاف اسفاناخ دهند و روز دیگر این تبرید دهند شیره بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه لعاب ریشه خطمی سه ماشه و گاوزبان چهار ماشه شربت بنفشه ... توله اسبغول و تخم ریحان هر یک سه ماشه و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج سورنجان شیرین دو ماشه گل بنفشه یکنیم ماشه سوده در ... کشنیز یک توله آمیخته بلیسانند و شربت بنفشه و بزوری معتدل هر یک دو توله در عرق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله بدرقه نمایند و اگر ماده مرکب از خون و بلغم باشد نخستین فصد باسلیق کنند بعده منضج و مسهل مرکب از ادویه مطفیات خون و مخرج بلغم دهند ولیکن باید که دو سه روز قی کنند و سورنجان سه ماشه در ... نیلوفر و بزوری معتدل هر یک دو توله بلیسانند و بالایش گلاب نه توله بنوشانند

علاج اوجاع مفاصل ریحی

گلقند چهار توله در گلاب و عرق بادیان هر یک نیم پاو جوش داده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای دراج و لوه با نان دهند و بجای آب عرق بادیان بدهند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بلغم و یا بنسخه که در ریح البواسیر گذشت باضافهٔ سورنجان نمایند و بعد از تنقیه مقل یکماشه و معجون سورنجان نه ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن عرق صعتر پنج توله نوشانند و جوگراج را درین باب اثر عظیم ست و نسخهٔ آن در علاج وجع مفاصل بلغمی گذشت و معجون سورنجان همراه مدرات حاره مثل شیرهٔ بادیان و انیسون و تخم کشوث و زیرهٔ سیاه و شربت بزوری حار معمول ست و روغنهای مقوی محلل مانند روغن گل و بابونه و شبت بمالند و خوردن معجون کاسر ریاح نیز مفید ست و در بیاض استاد مرحومی مرقوم ست که اگر برگ و شاخ آگ صاف کرده و ظرف گلی زیر و بالا نهاده و درمیان آن قدری گندم نهاده بآتش نرم بپزند چون پخته شود و گندم برآورده خشک نموده آرد نمایند و بقدر کف دست با آب خورده باشند برای درد ریحی هر جا که باشد نافع و آین انکباب برای درد ریحی نیز مفید ست برگ سرس برگ سنبهالو برگ کرنجوه برگ سهجنه جوش داده انکباب نمایند و اگر عود غرقی سنبل الطیب زرنباد هسگند ناگوری بهنگره مشک کوٹ زرد چوب دار هلد آرد دال عدس جمله سوده خشک بمالند و یا در روغن بابونه آمیخته مالند و بالای آن پنبه کهنه بندند برای درد ریحی در هر جا که باشد مجرب ست و ایضاً برای درد ریحی که در جوف یا پیوند عضو دفعةً درآید و درد شدید پیدا کند زنجبیل ریشه دار باریک سوده خشک مالش کنند و اگر نصف وزن آن گل بابونه آمیخته بمالند نافع تر بود و اگر بروغن بابونه آمیخته بمالند اولی تر باشد و بعد مالش از پنبه یا پارچه ببندند و اگر کائپهل ججود برابر سائیده همچنان خشک بمالند و بالای آن پنبهٔ کهنه بپیچند جهت درد مفاصل مفید ست و برای درد ریحی که از آن دست و پا می ماند مرچیاگند و نمک شور هر دو آب سائیده جوش داده لیپ سازند و بران برگ ارنڈ نهاده پنبه پیچیده ببندند و ازین هوا نگاه دارند و تا سه روز بعمل آرند که مجرب حکیم ارزانی ست **روغن زنجبیل** که جهت وجع و صلابت مفاصل و درد و ریاح غلیظه مجرب ست روغن کنجد یا دو سیر آب زنجبیل تازه یعنی ادرک دو سیر بجوشانند تاکه آب جذب شده روغن بماند **روغن دیگر** که باد گرفته و معطل شده را مجرب ست روغن السی روغن سرشف روغن بیدانجیر روغن کنجد هر یک نیم پاو آب دهتوره با بیخ و برگ و بار کوفته گرفته برابر جمله یعنی نیم آثار بهم آمیخته بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند بر عضو ماؤف سه صد کرت بمالند و بالای آن برگ دهتوره یا برگ ارنڈ یا برگ آگ بر بندند **ضماد** برای درد ریحی عاقرقرحا کائپهل اجواین خراسانی زنجبیل زرچوب بسائیده بروغن بیدانجیر ضماد کنند **دیگر** که اوجاع و اورام ریحی مفاصل را نافع ست حنظل و ازبیش اتیس بیخ کدوی تلخ که بهندی بکهنا مند کالی زیری جوز بوا افیون زنجبیل کچله مساوی کوفته بیخته کچله را سوده بآب برگ دهتوره سرشته ضماد نمایند و اگر تواند در آفتاب نشینند تا خشک گردد بهتر والا شب مالیده برگ بیدانجیر گرم کرده بر آن بسته بخوابند و بعد از خشک شدن بآب گرم بشویند **دیگر** درد اعضا که بسبب باد بواسیر بهم رسد و جهت کزاز مجرب ست فلفل دو جزو قاقله نوشادر هر یک سه جزو زنجبیل کچور سورنجان پانزده جزو روغن گردگان بست جزو موم زرد پنج جزو و در نسخهٔ دیگر حلبه پنج جزو نیز داخل ست و هر چه در علاج وجع مفاصل بلغمی مذکور شد حسب حاجت استعمال نمایند و علاج ریاح افرسه حد مسطور گردید **شیخ** میفرماید که علاج مفاصل ریحی مثل علاج حدبهٔ ریحی باشد و انچه دران مع مانع تسکین درد بتجربه رسیده انیست که بگیرند فوه و نانخواه و حلبا تا و زراوند و بوزیدان و تخم خشخاش و سورنجان و بوزیدان ماهیزهرج و مغات اجزا مساوی افیون نصف کچور و شبتی تا دو درم

علاج تحجر مفاصل

بدانکه چون بر اصحاب مفاصل زمانه دراز گردد ماده اندر پیوند ها متحجر شود و تعقد و صلابت پدید آید و این یا بسبب ردائت ماده منصبه چون غلیظ بارد رنج پیدا شده و یا از سوء تدبیر معالج که در ابتدا اضمدهٔ بارده و مخدره و یا محلله و یا مدرات و یا مسهلات قویه پیش از نضج ماده استعمال کرده باشد و گاه این تحجر بمرتبهٔ میرسد که بیمار حرکت مطلقاً نتواند کرد و اکثر مستفاصلی که بعد زوال آن تشنگ فتد تحجر دران پدید آید بالجمله بعد تنقیه موضع را با دهان و شحوم و لعابات گرم بمالند و یا انجیر مطبوخ و آرد حلبه و اکلیل بابونه طلا کنند و یا اول حمام مرطب متواتر استعمال نمایند و در انجا لت روغنهای مرطبه و محلله مانند روغن زیت و زنبق و سورنجان بمالند و جهت حصول نضج مواد این مطبوخ دهند سورنجان شیرین گل بنفشه گل گاؤزبان بسفایج فتیمون بادرنجبویه عنب الثعلب برگ شاهتره گل سرخ هر یک هفت ماشه بوزیدان انیسون درونج عقربی هر یک چهار ماشه گلقند چهار توله و غذا صبح نخود آب مرغ تنها دهند و وقت شام نان با شوربا خورانند تا پانزده روز و روز شانزدهم بعضی ادویه مسهله مانند برگ سنا و هلیلهٔ سیاه هر واحد یکنیم توله مویز منقی دو توله تربد سفید ریوند خطائی هر یکماشه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ اضافه نمایند لیکن وقت شب حب سورنجان بلا یا رجات کبار نه ماشه خورانند و عوض آب بر عرق گاؤزبان اکتفا ورزند و وقت دوپهر نخود آب چوزهٔ مرغ دهند و وقت شام نان با شوربا خورانند و روز هفتم این تبرید نوشانند سورنجان شیرین دو ماشه مصطگی یک ماشه در جوارش عود شیرین و خمیرهٔ ابریشم ساده هر یک شش ماشه آمیخته بلیسانند بعده سورنجان شیرین بادرنجبویه هر یک هفت ماشه

گاؤزبان انیسون هریک پنج ماشه تخم کشوث و رب عرقسوس و گل بنفشه هریک سه ماشه در عرق گاؤزبان و جوشانده هریک نیم پاو بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بزوری سه تولہ تخم فرنجمشک و تودری هریک سه ماشه کف زده بنوشند و غذا بدستور خورانند و همین نمط هفت هشت مسهل یا کم زیاده داده بفاصله هشت ده روز چوب چینی بند خورانند و تبخیر چوب چینی یکروز درمیان کنند و روغن چوب چینی بمالند تا بصحت انجامد و اگر مریض مفلوک باشد تا چهل روز متواتر این سفوف و ضماد استعمال نمایند **صفت** سفوف سورنجان شیرین هلیله سیاه برگ سنا هریک پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل اسارون شیطرج هندی دارفلفل بادیان هریک دو و نیم درم حب النیل مدبر سه درم ریوند خطائی چهار و نیم درم نمک لاهوری بقدر ذائقه شربتی دو مثقال **صفت** ضماد پیه بط و مرغابی و مغز ساق گاؤ هریک یکنیم توله موم سه توله تخم کتان حلبه هریک دو توله میعه سائله درم و مصطگی و مقل و سورنجان هریک پنجماشه بدستور مترتب سازند و تبخیر برگ روهن و بستن آن گرم گرم فی الفور تسکین درد و تحلیل ورم میکند و همچنین اشنه و برگ سنبهالو و برگ سهجنه و برگ بکاین و برگ کریله و برگ عشر هر واحد نافع و صاحب دار شکوهی بجور برگ جهاؤ و برگ ارنی را از مجربات نوشته **ذکر بعض ادویه** نافع صلابت مفاصل و تعقد آن گویند که ضماد اشق مخلوط بزیت و عسل یا محلول بسرکه تند و کذا امغاث و کذا حب ان و کذا انجیر مطبوخ و کذا اشک بز سوخته بسرکه سرشته و کذا اشک بز کوهی بسرکه و کذا اکلیل الملک و کذا انجدان بروغن سوسن و کذا جوز السرو تازه یا انجیر خشک سوده و کذا اکلیفیطوس و کذا انفط و کذا موم در زفت و اشق هر سه بر آتش گداخته و کذا دبق و راتینج و موم مخلوط و کذا خیر زرد و کذا روغن آن بلوم زرد و کذا کنجد و کذا خاکستر گرم بسرکه و زیت و کذا چرک بدن که در حمام بر می آید و کذا موم و کذا پیه خرس و کذا جاوشیر و کذا عنبر خام **و جلوس** در زیت که روباه زنده دران مهرا پخته باشند و کذا در آب کبریتی **و شرب** و ضماد خطمی و بیخ آن در آب مطبوخ و کذا مسکه هر واحد نافع ست و مکرر خوردن گوشت خارپشت صحرائی مسمی دلدل تعقد مفاصل و صلابت آنرا مجرب نوشته و گویند که بستن قطعه اسرب بر تعقد مفاصل و نیز طبیخ تخم شبت نیکوفته در آب پخته کثیر المنفعت و کذا تضمید انجیر و کنجد و اشق **ضماد** که بجهت تعقد مفاصل مجرب ست کنجد مقشر مقل روغن بابونه با آب مرزنجوش لبابانید تا مثل مرهم شود ضماد نمایند **دیگر** که تحجر مفاصل را نافع و محلل صلابت ست حلبه مغز بادام تلخ سوده اشق و مقل بروغن کنجد یا حنا یا سوسن حل کرده باهم آمیخته ضماد کنند **اقوال حکما** شیخ میفرماید که این ضماد برای مفاصل که در طریق تحجر باشند نیکوست بگیرند مغز تخم بید انجیر سه اوقیه و بایکاوقیه روغن گاؤ باریک لبابانید و بران یک اوقیه عسل انداخته بر مفاصل ضماد کنند و گاهی درین سرکه کهنه یک اوقیه داخل میکنند **و ایضاً** و عیسوئ فید که ارباب مفاصل متحجره و متخففه صاحبان امزجه حاره و مواد غلیظه اند و واجب نیست که تحلیل ایشان بتلیین کنند بلکه واجب است که بملینات و محللات معاً استعمال نمایند و از انچه بدان حرستا از تحجر کنند نهند که معمول از آرد کرسنه و ترمس و سکنجبین ست و از انجدان و فاشرا باینبه و از حضض و اشق بشراب کهنه و زیت اتفاق و گاهی درین آرد باقلا داخل کرده میشود و انچه تحجر مفاصل را یا آنرا که در طریق تحجر باشد نافع بود ضمده و مروخات و نطولاتست که در علاج وجاع مفاصل بلغمی غلیظ الاخلاط ذکر کردیم و آرد ترمس بسکنجبین یا بسرکه ممزوج بآب ایشان را نافعست و ایضاً بیخ محروث و ایضاً تضمید بلبوس در آب حل کرده که این تحجر مبتدی را منع کند و همچنین نطولات بآبیکه دران پودینه و حاشا پخته و یا بسرکه جوشانیده باشند و نیز کهنه مطبوخ خاصه که درم قثاء الحمار و شنبر و نطرون و فرفیون و آب خاکستر و کرنب سوخته **صاحب کامل** گوید که هرگاه مفاصل را صلابت و تعقد عارض شود بگیرند روباه زنده و در زیت اتفاق پخته دران زیت نیمگرم مریض را بنشانند که این تعقد عصب را تحلیل کند و روغن بنفشه و پیه بط و ماکیان و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و خطمی سفید بمالند و اگر مقل در لعاب حلبه گداخته در هاون سوده بر تعقد طلا کنند نرم و تحلیل نماید و ضماد کنجد در آب مرزنجوش باریک سائیده نافع تعقد ست **ضماد** دیگر موم و تخم کتان هر واحد یکجزو حلبه نیم جزو باریک سائیده در الیه گداخته و بر تعقد طلا کنند که آنرا نرم و تحلیل کند و هرگاه مدت نقرس و وجع مفاصل طول کشد و عضو لاغر گردد و دران از هیچ علاج منفعت ظاهر نشود طبیخ ضبعه عرجا ستوده است **صفت** آن بگیرند ضبعه عرجا و دست و پای او را محکم بربندند و آنرا زنده در دیگ پر از آب شیرین اندازند و با آن گوشت گورخر بقدر صالح و نخود سیاه و سفید هر واحد یک کف کبیر و تخم گزر و جرجیر و شلجم و سداب و لبلاب و بادیان و برگ کرفس و گندنای نبطی هر واحد پنج درم زیت خوشبو یکرطل کرنب نبطی هفتاد درم پیاز یکصد درم انداخته خوب بجوشانند تا آنکه سوم حصه آن آب باقی ماند صاف نموده بیمار را اندران بنشانند و آن آب نیمگرم باشد بنحویکه دران تا یکساعت نشستن ممکن بود و همچنین تا سه روز استعمال کنند و هر روز مطبوخ را تازه نمایند و ایضاً درین علت و در زیت که اندران افعی پخته باشند نشستن منفعت دهد **ابن الیاس** گوید که علاج تعقد مفاصل اینست که هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هریک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب قرطم دهند و تنقیه بدن بحبوب و مطبوخات مذکوره در علاج وجع مفاصل بار دکنند و موضع را بروغن کنجد و پیه بط وغیره که در قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا روباه زنده یا ضبعه عرجا در زیت انفاق پخته و آن زیت را در آبزن انداخته مریض را دران بنشانند که این تعقد و صلابت را ببرد و یا بر عضو این ضماد کنند **صفت** آن حلبه بزرکتان کنجد هر واحد ده

درم سوده بنفشه یا بروغن سوسن بسرشته و تناول لحوم گورخر مطبوخ بنخود سیاه و اگر نباشد سرخ نافع بود و یا دوست و با موضع تعقد را در آب مطبوخ شبت و اکلیل و بادیان و حاشا
و برگ غار و برنجاسف و نمام و شاهسفرم بنهند و مدام پیه بط و مغز ساق گاو و روغن زیت یا کنجد یا یاسمین گداخته بمالند و صاحب این علت از تناول شیر و ترشیها و میوهای
تر و جماع و تخمه و نشستن در آب سرد و طعام شب احتراز کنند و تعاهد قی نماید اگر زمانه تابستان باشد و مداومت تناول اطریفلات و معاجین و مربیات گرم باید کرد **خجندی**
گوید که در تعقد و تحجر یکمرتبه دوای ملین و مرتبه دیگر محلل استعمال کنند و جلوس در نطولات محلله ملینه ایشان را نافع بود و در استفراغات مانع از اجتماع مواد استقصا نمایند و این
ضماد تحجر را نفع کند حلبه تخم کتان کنجد کوفته لعاب خطمی مقل پیه ماکیان و دردی زیت و دردی روغن سوسن بدستور مقرر مرتب ساخته بر موضع ضماد کنند **دیگر** آرد حلبه ترمس
بزرکتان انجیر الیه همه را علی الرسم جمع کرده ضماد نمایند و کثرت جلوس در آبزنات و تمریخ با دهان ملینه و محلله مثل شحوم طیور و مخهای ایشان را سودمند ست و لعاب بزرکتان
لعاب تخم خطمی کنجد مسحوق بآب مرزنجوش همه را مخلوط نموده بر موضع ضماد کنند **نقرس** و آن عبارت ست از درد و ورم مخصوص در مفصل کعب و انگشتهای پا خصوصاً در انگشت
لهذا ابن هبل گفته که مفصل ابهام پا را انقوردس گویند و از این اسم اسم نقرس اخذ کرده اند از روی تسمیه حال باسم محل و بعضی گویند که اگر در بند دست و انگشتان او درد و ورم
افتد آنرا نیز نقرس گویند و شیخ میفرماید که نقرس از جمله اوجاعی ست که گاه ابتدا از اصابع و سیما از ابهام کند و گاهی از عقب و گاهی از اسفل قدم و گاهی از جانب آن و
بعده عام گردد و گاه تا ران صعود کند و گاهی ورم کند و ماده این درد او تار و عصب نباشد بلکه در رباطات و اجسام محیط مفاصل از خارج بود چنانچه جالینوس گفته و لهذا
چنان اتفاق نیفتد که ورم و اوجاع صاحبان نقرس مودی به تشنج گردند و چنان عارض شود که جلد خصیتین اصحاب نقرس دراز گردد و نقرس صفراوی بیشتر بهم
مفاجات کشد و خصوصاً عقب تبرید بسیار و صاحب کامل مینویسد که درد نقرس شدید تر از سائر اوجاع مفاصل میباشد زیرا که ماده در نقرس مفصل ابهام میریزد و آن
مفصل صغیر ست و سعت آن ندارد و بدین سبب تمدید شدید مفصل مینماید و بهمین جهت هرگاه ماده بسیار بود و اندفاع و بمفصل صغیر مثل انگشت باشد ردی بود و هرگاه
اندفاع آن بمفصل کبیر مثل سرین باشد محمود بود بهر آنکه این در مفصل متفرق گردد و تمدید او نکند و جماع لاسیما بعد امتلا از طعام قوی ترین اسباب این مرض ست و لهذا بقراط
گفته که صبیان و خواجه سرایان را نقرس لاحق نمیشود و جالینوس در تفسیر این قول نوشته که اگرچه خواجه سرایان جماع استعمال نمیکنند اما گاهی تدبیر ملائم ابدان خود از رو
فضول مثل اغذیه بسیار و سکر مفرط و خفض و دعت و ترک ریاضت و استحمام استعمال مینمایند و بدین سبب هنگام استعمال این تدبیر ایشان را نقرس حادث میشود و اما از
صبیان احدی را ندیدم که آنرا این مرض عارض شود مگر هنگامی که آنرا وجع مفاصل در دست و زانو حادث میشود بدین سبب فی الجمله ورم در مفصل قدمین پیدا میگردد و ایضاً
بقراط گفته زن را نقرس عارض نمیشود مگر آنکه حیض او منقطع گردد و سببش آنست که فضول مجتمعه در بدن آن بجریان حیض از ان خارج میشود و جالینوس ذکر کرده
که بعضی زنان را دیدم که نقرس ایشان را حادث شد و حیض آنها منقطع نشده بود زیرا که ایشان کثرت تناول اغذیه ردیه کرده بودند و ایضاً بقراط گفته که مرض نقرس
در ربیع و خریف در اکثر امر حرکت میکند و گاهی وجع نقرس موروثی بود و بسبب ضعف عضوی که در بدن والد او ضعیف باشد و گاهی نقرس و وجع مفاصل از هم و غم
یا سهر و غیره از اعراض نفسانی هنگام حرکت فضول در باطن بدن و ریختن آن بمفصل عارض شود و اکثر این مرض و وجع مفاصل و عرق النسا کسی را عارض گردد
که کثرت امتلا از اغذیه و اشربه کند و آرام و راحت استعمال نماید و مداومت جماع لاسیما بعد طعام کند و استعمال ریاضت کم نماید و مفاصل او ضعیف بالطبع و یا بالعرض
گردد و موادیکه بمفاصل ریزد یا دموی باشد یا صفراوی و یا سوداوی و یا بلغمی باشد و گاهی این علت که از خلط بلغمی لزج متولد شود و هرگاه مکث او در مفصل طول کشد
غلظ و لزوجت او بیفزاید حتی که از ان سنگریزه متولد شود مثل آنکه در مثانه پیدا میشود و هرگاه چنین باشد صحت مفصل سبیل نباشد و یا ماده محدث این خلط از
مواد اربعه بود و بر آن از ظهور اختلاف علامات استدلال نمایند و آنچه حدوث آن از مثل این ماده باشد وقوف بر ان عسر تر باشد و هرگاه باد در نقرس
ورم بود و اکثر مدت او طول کند و در چهل روز تسکین یابد و این وقتی باشد که ماده غلیظ بود و هرگاه لطیف باشد در کمتر مدت از ان ساکن شود و ابن ایلیاس
گوید که سبب شدت درد نقرس تنگی موضع ورم و کثرت اعصاب حس متصل آن و کثرت احتواء آن از رباطات و کثافت جلد این مواضع ست
که ماده آن بسرعت تحلیل نمی پذیرد و اقسرائی گوید که درد این شدید تر از باقی انواع مفاصل بهر آن باشد که این مرض در اکثر امر باوجع میباشد و از
سوء مزاج ساذج نادر افتد و ماده منصبه بسوی این عضو بقیاس او بسیار بود و مفصل آن تنگ ست و ایضاً مواد محدث نقرس از مخالطت صفرای حاد
خالی نمیباشد و بهمین جهت این مرض خواجه سرایان و زنان و کودکان را عارض نمیشود و صاحب ترویج گوید که این مرض از امراض متوارثه و مزمنه است
و از خواص اوست که موضع سرخ و متورم گردد و الم شدید کند و گاهی وجع از ماورای کعب و عقب ابتدا کند الا آنچه از مفصل ابهام آغاز نماید کثیر الوقوع

و ابو منصور گوید که سبب نقرس انصباب مواد باطراف است و این بسبب قوت اعضای رئیسه و ضعف اطراف در ترکیب بود و سبب تولد این فضلات تخمه متواتره و شرب طعام و جذب کبد کیلوس غیر منهضم را بسبب تولد حرارت عرضی در کبد از جماع یا حرکت سخت یا استحمام و مانند آنست بقراط گفته که درد نقرس در صیف و ربیع اصحاب مره سوداء را هیجان کند جالینوس گفته که درد نقرس در مشایخ کمتر بود و از ان صحت نیابند تا ثابت گفته که اگر نقرس در جانب راست بود بهتر و خفیف تر باشد از انکه در جانب چپ بود بالجمله نقرس نیز از سوء مزاج ساذج و مادی مثل وجع مفاصل حادث میشود و اسباب او و طریق تشخیص و علاج هر سبب این همان ست که در اوجاع مفاصل مفصل مسطور شد و در نیجا نیز بعض علاج آن حسب اقوال اطبا مذکور میشود و در تذکره از خواص مجربه نوشته که تعلیق موی کودکی که سن او از چهل روز تا سه ماه رسیده باشد بر صاحب نقرس مسکن درد آنست و رازی گفته که تعلیق ساق راست نسر از جانب راست نقرس و ساق چپ آن از جانب چپ نقرس تسکین درد نماید و مکرر تجربه کرده ام و تعلیق زنبور در پارچهٔ سرخ بسته نیز بالخاصیه نافع نقرس حار و بارد نوشته اند

علاج نقرس حار

باید انکه درینجا افراط تبرید باشربه و اطلیه نشاید اگرچه صفراوی بود زیرا که دران خوف اعادهٔ ماده از مفاصل بسوی اعضای رئیسه است و این موجب هلاکت گردد و اگر این چنین خطا رود و تغیری در اعضای رئیسه ظاهر شود و غشی و خفقان و غیره رو نماید بزودی آب نیمگرم یا طبیخ حشایش مرخیه و جاذبه چون بنفشه و بابونه و مانند آن بر مفصل ریزند و مفرحات یا قویه خورانند سویدی گوید که ضماد عصارهٔ کشنیز سبز و کذا فوفل بسرکه سرشته و کذا سویق شعیر با آب حی العالم صغیر سرشته و کذا عصارهٔ خیار سفید با تخم حصرم بسرکه آمیخته و شرب نیم درم ماهودانه و کذا طبیخ برگ آن هر واحد برای نقرس حار مجرب ست و ضماد عصارهٔ حی العالم تنها و یا صندل سفید و کذا عصارهٔ عنب الثعلب با آب کشنیز سبز و کذا طحلب تنها و بسویق و یا بسرکه و کذا آب عنب الثعلب بصندل سفید و یا با بوش در بندی و یا بروغن بنفشه و کذا عدس مطبوخ و سویق و کذا آرد جو و سفرجل بریان و سرکه و کذا اشوکران و کذا اسفنج مسن مخلوط بروغن گل و موم و کذا افیون و زردهٔ بیضهٔ بریان و شیر زن و کذا صدف مع لحم او کوفته و کذا زعفران الحدید بگلاب و سرکه سرشته و کذا اسفیداب و آب حی العالم و روغن گل و کذا آب کاسنی با آب کشنیز و اندک سرکه یا بسویق و کذا شیر زن بربع درم زعفران و حزو به افیون و کذا آب خرفه و صندل سفید و طحلب و کذا باقلا مطبوخ سوده با پیه گوساله سرشته و کذا مخاط و بیخ حی العالم و کذا دماغ یا خون ابن عرس در دیگ سوخته بسرکه آمیخته و کذا خشخاش سیاه و کذا آب کرنب و آرد حلبه و سرکه و کذا صندل سرخ بگلاب سوده و اندک سرکه و آب خرفه افزوده و کذا خبث الحدید و روغن گل و کذا زعفران دو درم افیون یک درم در شیر زنان حل کرده **و طلیع** عدس بریان سیاه دانه برنا ناشتا **و نطول** طبیخ کرنب و عصارهٔ آن **و تعلیق** حجر مقنیس و کذا پای خرگوش راست بر پای نقرس راست و پای چپ آن بر پای نقرس چپ و کذا پای راست ضفدع بر پای راست و پای چپ آن بر پای چپ صاحب نقرس هر واحد نافع نقرس حار ست **مسیحی** گوید که اگر نقرس دموی باشد باید که ابتدا باخراج خون نمایند بعد از ان نظر بخلط غالب کنند اگر صفرا باشد ادویه مسهل صفرا مثل هلیلهٔ زرد و آلو و تمر هندی و شاهترج و افسنتین و صبر و سقمونیا استعمال نمایند و اگر بلغم بود با دویهٔ مسهله آن مثل تربد و غاریقون و حب النیل و حنظل و مقل و اشق و سکبینج و صبر تنقیه کنند و ضمادات مبردهٔ مطفیه مثل ضماد معمول از برگ کرنب جوش داده و بزردهٔ بیضهٔ خام سوده و در دی سرکه بروغن گل ست و یا روغن گل با آرد جو آمیخته و اگر احتیاج بچیزی افتد که تبرید زیاده تر کند از عصی الراعی و عنب الثعلب و برگ خشخاش و آرد جو و روغن گل و گلنار و سرکه مرتب سازند و سرد تر ازین آنست که بزر قطونا در سرکه باهم زنند و روغن گل آمیخته بربرف سرد کرده استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و اگر حاجت بضمادی باشد که در تبرید کمتر ازین بود خطمی را بسرکه برهم زده استعمال کنند و اگر درد شدید بود چندانکه طاقت برداشت آن نباشد حاجت بضماد مخدر آید مثل کاهو و بیخ خشخاش و کشنیز تر و لفاح چون هر واحد با آرد جو بیامیزند و بر موضع گذارند و قوی تر ازین افیون ست و باید که کثرت استعمال این اشیا نکنند که آن ضرر دارد و هرگاه استعمال نمایند تا آنکه اندک در د تسکین یابد استعمال آن ترک باید کرد زیرا که آن تخدیر عضو و اخماد حرارت غریزی او میکند و اگر اتفاق استعمال آن بافراط و غیره واجب گردد بر عضو مرهم لعابات محلول بروغن بابونه نهند که این نضج و اعادهٔ حرارت غریزی بسوی عضو نماید **و هرگاه** نقرس از خلط صفراوی حاد باشد واجبست که تنقیهٔ آن خلط کنند بعده تبرید و ترطیب و استعمال چیزی نمایند که تعدیل حدت و لذع کنند و استفراغ باد و یهٔ لینه کنند که دران لذع و حدت نباشد و آن مثل بنفشه و هلیلهٔ زرد و ترنجبین و خیار شنبر ست و اگر احتیاج بقوی تر افتد با این

ادویه سقمونیا استعمال کنند و حدت او بکتیرا و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بشکنند و بر عضو خرفه و طحلب و کاهو و اسپغول و جراده کدو و برگ بید و نیلوفر و آب کدو و آب عصی الراعی و آب کاهو نهند و اگر درد شدید باشد و حاجت بچیزی افتد که بتبرید و تلطیفه بیشتر کند با این قیروطی اندکی افیون و عصارهٔ تفاح آمیزند و بعد ریختن آب سرد بر عضو کنند که این عظیم النفع است **حب** که اسهال در نقرس صفراوی کند صبر یکدرم سقمونیا ربع درم گل سرخ دو دانگ سورنجان سفید نیم درم حب ها سازند و این یک شربت است **طلا** برای نقرس حار صندل گل سرخ شیاف مامیثا فوفل پوست درنبدی هر واحد یک جزو افیون ربع جزو بسرکه و آب طلا کنند **دوا** که تحلیل نقرس حار بعد سکون حرارت و لهیب او کند موم را بروغن سوسن گداخته لعاب حلبه و لعاب اسپغول و بزرکتان و خطمی بآن حل کرده ضماد نمایند **ابو منصور** گوید که اگر نقرس از حرارت باشد و آثار خون ظاهر بود فصد باسلیق از دست محاذی مرض گیرند بعده آب آلو و ترنجبین بنوشانند و اگر ازین طبع نرم نشود شربت ورد مقوی یا ترنجبین محلول بگلاب یا سکنجبین معمول از تخم کاسنی و خیار یا شربت آلو که در هر کدام از اینها سقمونیا بقدر حاجت حل کرده باشند بدهند بعد از ان در آخر امر مطبوخ سورنجان بنوشانند پس اگر آثار صفرا ببینند مطبوخ یکدفعه یا دو دفعه بنوشانند بعده فصد کنند و آنچه تبدیل مزاج کند استعمال نمایند مثلا ماء الشعیر سرد کرده با آب انار دهند اگر التهاب شدید باشد پس اگر مریض نحیف بود بران روغن بنفشه یا کدو بقدر یکدرم یا روغن بادام دو درم چکانیده بدهند و اگر التهاب شدید نباشد با جلاب مبرد دهند و اگر نحیف نبود ماء الشعیر و شکر صرف بدهند و آب آلو و عناب و تمر هندی و جلاب و سکنجبین معمول از تخم خیار و کاسنی و تخم کشوث بنوشانند و یا لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجلاب یا روغن بنفشه و روغن بادام حسب حال بدهند و برای مرض که در پای باشد بهتر و افضل آنست که قی کنند بعد امتلاء از اطعمه و اشربه معین بر قی بعده آب خیار فشرده بسکنجبین یا آب چقندر یا سفوف تخم آن یا کنگر زد خورده قی آورند و در ابتدای امر با دویه لینه مثل عدس با آب عنب الثعلب طلا کنند و پارچه مبلول بسرکه و گلاب و کافور سرد کرده بران گذارند و تبدیل نمایند هرگاه گرم شود و از ادویه مسکن درد آنست که بگیرند سورنجان و عدس مقشر هر واحد یک جزو استخوان سوخته ربع جزو شکر هموزن همه و از دو درم تا سه درم بخورانند و در اول امر آنرا نفع میکند ریختن آب بسیار سرد بر عضو و یا آبیکه دران مورد یا پوست درخت نبق یا پوست انار یا برگ شاخهای گل سرخ جوشانیده باشند و یا در آب قدری اقاقیا سوده حل کرده سرد کنند و بر عضو ریزند و چون مدتی بر مرض بگذرد عضو را در آب گرم یک لحظه نهند پس برآورده در آب سرد گذارند که نفع کند و هرگاه تنقیه بدن بفصد و استفراغ کرده باشند این طلا نمایند **صفت** آن گل سرخ صندلین گل ارمنی هر یک بست درم شیاف مامیثا ده درم فوفل و سفیدآب و پوست درنبدی هر یک پنج درم با آب کاهو سرشته خشک کنند و بسرکه یا گلاب طلا کنند و اگر درد قوی باشد چیزی از ادویه مخدره مثل بنج و افیون و یبروج و شوکران بدان مخلوط سازند و آنچه تسکین عجیب وجع کند آنست که بزر قطونا در سرکه با هم زنند و سرد کرده بر عضو نهند زیرا که سرکه در عضو غوص کند پس تبرید مادهٔ راسخ دران نماید و از انصباب او بران منع کند و بزر قطونا سرکه را از تلذیع مانع آید **دیگر** عدس مقشر را با آب کشنیز تر سوده و اندکی کافور داخل کرده طلا نمایند و یا برگ نی تازه یا بیخ آن بسرکه سائیده ضماد کنند و چون درد اندک تسکین یابد باید که با طلیه چیزی از ادویه باردهٔ محلله که تسخین نکند مثل آرد جو و خطمی سفید و بنفشه خشک آمیزند و یا سفرجل را بپزند تا مهرا شود پس سائیده با آرد جو سرشته ضماد کنند **ضماد محلل** در مرض حار در آخر مرض بدان ضماد کنند موم در روغن سوسن گداخته لعاب حلبه و لعاب تخم کتان آمیخته طلا نمایند و اگر لوبیا بپزند تا مهرا شود و سائیده نیمگرم ضماد کنند تحلیل قوی بدون تسخین نماید و همچنین سویق شعیر با آب بسرشته ضماد کردن و قوی تر ازین آنست که این سویق را با آب کشنیز تر بسرشند و یا بگیرند خطمی سفید و آرد جو و بنفشه خشک و اندک بابونه و اکلیل الملک و با آب کرنب سرشته ضماد سازند و اگر در عضو تشنج و یبس ظاهر گردد مرهم بروغن بنفشه و موم و آب کاسنی و عنب الثعلب بسازند و حقنه لین بعمل آرند و غذا از لحوم طیور کوهی و دشتی و کبک بطریق سماقیه و ریباسیه و حصرمیه پخته بدهند و از لحم دیگر و شیرینی و شراب اجتناب سازند **انطاکی** گوید که علامت و علاج نقرس مثل وجع مفاصل است الا آنکه نقرس حار را نفع میکند طلا بحی العالم و کشنیز و حنا و سرکه و آرد جو و در خواص آمده که تعلیق موی کودک تسکین آن کند و همچنین فرو بردن چهل دانهٔ عدس بریان هر روز تا چهل روز و طلا بزردهٔ بیضه و افیون نیز مسکن درد آنست

علاج نقرس بارد و مرکب

هرچه در علاج مفاصل سادج و بلغمی و سوداوی و مرکب مسطور شد بعد تشخیص سبب بحسب سبب محدث مرض بدان علاج کنند **سویدی** گوید که طلاء روغن گل جند و قا و ضماد صعتر مخلوط بگندم بر ناشتا خائیده و نطول طبیخ شلغم بکرات هر واحد برای نقرس بارد مجرب من است **و ضماد** شیر انجیر و آرد جو

وکذا امغاث بسرکہ وکذا قفر الیہود وآرد جو ونطرون وکذا بیخ قثاء الحمار بسرکہ پختہ وکذا اگور ونطرون و یا بسرکہ گرم کردہ وکذا آب کرنب بحلبہ وسرکہ وکذا بزر البنج سفید کوفتہ در شراب کہنہ پختہ وکذا سرگین کبوتر وکذا مقل ازرق وکذا حنظل سبز و مالش بدان وکذا اجا وشیر بزیت خوشبو یا گوشت مویز وکذا زبد البحر بمغز پنبہ دانہ آمیختہ وکذا حب البان بسرکہ یا بآرد شیلم وکذا اشنگل شتر وکذا ترمس وسرکہ وکذا مغز خیار شنبر بروغن بان وکذا پوست بیخ کبر وکذا لحم صدف وکذا سرگین گاو سوختہ تنہا یا بزیت خوشبو وکذا پیہ روباہ بزیت وکذا صمغ سداب وکذا خزف تنور کہ مجرب رازی ست وکذا بادآورد بآرد باقلا آمیختہ وکذا زعفران و پیہ بز زرد و نیشکل آن وکذا روغن زقوم بموم زرد وکذا برگ بید انجیر سودہ پختہ وکذا صدف کلان در سکورہ و دہن بستہ سوختہ وکذا روغن بیضہ وکذا حجر اسیوس بآرد باقلا آمیختہ بآب گرم وکذا مامیران چینی وکذا خطمی بسرکہ سرشتہ وکذا خون فہد بسرکہ حل کردہ وکذا خون ماکیان سفید وکذا زنگار بسرکہ حل کردہ **وشرب** ماہودانہ نیم درم بماء العسل وکذا برگ اوجز وس پیر یا بجم شور باپختہ وکذا شحم حنظل وکذا دار فلفل وکذا زنجبیل و مربای آن وکذا آب نخود یکشبانہ روز تر کردہ صاف نمودہ یک رطل بنداوی بعسل شیرین کردہ ہر روز تا سہ روز متواتر وکذا پوست بیخ کبر سودہ بماء العسل گرم وکذا مطبوخ ہلیون وکذا سم بز سوختہ و انیسون بادیان مساوی ہر روز نیم اوقیہ تا سہ روز وکذا سرکہ عنصل وکذا آب پودینہ نہری **وشرب وضماد** قفر الیہود دو درم وکذا طبیخ فاوانیا وکذا اشق وکذا اجا وشیر وکذا صبر وکذا ادو قو وکذا مغز محلب وکذا حب النیل وکذا مغز پنبہ دانہ بعسل وکذا قنطوریون دقیق وکذا راسن وکذا پیہ روباہ وکذا عسل خیار شنبر وکذا دار شیشعان وکذا ایرسا وکذا برگ سرو وکذا زفت رومی وکذا سداب بستانی وکذا شیطرج بعسل وکذا بہمن سفید و سرخ وکذا نفط سفید وکذا نانخواہ وکذا وج وکذا زراوند طویل وکذا حلتیت وکذا سکبینج وکذا پودینہ نہری **ونطول وضماد** طبیخ شلغم و بخور قفر الیہود و تعلیق طلای خالص وکذا مرجان برپای و جلوس بر جلد خرس وکذا بر جلد شیر وکذا در طبیخ حمام و غسل عضو بطبیخ کشوث ہر واحد نافع نقرس بارد ست **ابو سہل گوید** کہ اگر نقرس از خلط غلیظ بارد باشد باید کہ اول دریافت نمایند کمیت و کیفیت او و آنکہ او در جمیع بدن است یا بسوی عضو آلم از عضوی دیگر ریختہ پس اگر در جمیع بدن باشد باید کہ او لا تنقیہ جمیع بدن بقی فرمایند باین نمط کہ اطعمۂ کثیر مختلف بخورانند و طلای حلو نوشانیدہ قی کنانند سہ مرتبہ در شش روز بعدہ ترب کہ در سکنجبین عنصلی تر کردہ و حزبق در ان خلانیدہ باشند خلانیدہ قے آورند و بعد ازان حقنہ مرتب از قنطوریون دقیق و زراوند طویل و نطرون و روغن سنبل و عسل استعمال کنند و اگر خلط سخت غلیظ باشد در حقنہ عصارۂ قثاء الحمار و حنظل اندازند بعدہ حب منتن و حب شیطرج و حب سورنجان دہند و این ادویہ را مکرر بخورانند تا آنکہ تنقیۂ بدن نمایند بعد ازان تبدیل مزاج کنند تا مثل این مادہ بار دیگر پیدا نشود مثلاً مثرودیطوس و معجون ہرمس تریاق کبیر استعمال نمایند و بر موضع درد ضمادات ملطفہ محللہ مثل ضماد معمول از کرنب سودہ بزعفران و ضماد مرتب از زردۂ بیضہ و مخاث و زعفران و کحک سودہ و طلا و روغن سنبل و روغن غار و روغن سداب بعمل آرند و در اختلاط مرض ضماد از برگ غار و بابونہ و حرمل و اکلیل الملک و نمام و مرزنجوش سازند و قیروطی از فرفیون و عاقرقرحا و نطرون مرتب کنند و اگر درد باین اشیا ساکن نشود بگیرند سرکۂ بسیار ترش و در ان حاشا و صعتر و پودینہ و حرمل و برگ غار و بابونہ و اکلیل الملک و شبت و بیخ کبر و قنطوریون جوشانیدہ ہر روز چند بار بر عضو نطول کنند **و اگر** خلط سوداوی غلیظ باشد باید کہ ادویہ مجفف بسیار استعمال نکنند بلکہ دوائیکہ تسخین باعتدال و تلیین نماید مثل خردل و بزر کتان و قطف و میعہ و طلا و تنقیۂ بدن از سودا با فتیمون و بسفایج و خربق سیاہ کنند **و اگر** خلط مرکب باشد دوا و تدبیر موافق ترکیب آن استعمال نمایند و باین مطبوخ اسہال در نقرس مرکب مادی کنند ہلیلۂ زرد پانزدہ درم تربد سفید بسفایج سنای مکی شاہترہ ہر واحد چہار درم سورنجان سفید تخم کاسنی و کرفس و بادیان و گل سرخ ہر واحد دو درم در سہ رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کردہ بادہ درم نبات سفید بنوشند **حب سورنجان کبیر** برای نقرس بارد ایارج فیقرا دہ درم شحم حنظل قنطوریون ہر واحد پنجدرم فرفیون دو درم سورنجان بوزیدان ماہیزہرج ہر واحد پنجدرم تربد سفید دہ درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر جاوشیر سقمونیا حلتیت قنہ مقل ہر واحد نیم درم حب ساختہ دو نیم درم تا سہ درم ازان بخورند **طلای** برای نقرس بارد میعۂ سائلہ جندبیدستر فرفیون مرمکی صبر اقاقیا مساوی بشراب کہنہ طلا نمایند و آبیکہ در ان بابونہ پختہ باشند نطول کنند و بروغن سوسن مالش نمایند و بمقل و میعہ و جاوشیر و حلبہ و تخم کتان و اشق ضماد نمایند **ابن نوح گوید** کہ اگر نقرس از مادۂ بلغمی باشد ابتدا بقی کنند بعد امتلا از طعام آب ترب کہ در ان خربق خلانیدہ باشند و ترب در سکنجبین تر کردہ باشند بعد ازان حب سورنجان معروف بمقیم الزمنی یا حب شیطرج یا حب ماہیانی بخورانند و حقنہ حادہ کہ در علاج عرق النسا بیاید یا حقنہ کہ در قول ابوسہل گذشت بعمل آرند و ادویۂ مبدل

مزاج مثل قباد الملک و تریاق خورانند و آرد شیلم یا آرد کرسنه بشراب بخته و روغن سداب آمیخته ضماد کنند و در الخطاط امقل بهود محلول که دران اندک خطمی سفید و قدری عقید نگو
سرشته باشند ضماد سازند و یا بگیرند تخجد بست درم برگ مرزنجوش تر ده درم و هر دو را سائیده بلعاب حلبه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و چون درد شدت کند طبیخ ضبعه عرجا یا ثعلب
که در علاج وجع مفاصل بلغمی در قول ایلاقی مسطور شده بکار برند و غذا نخود آب از گوشت طیور کوهی و آنچه تغلیظ خون کند مثل لحوم برازین و ارانب دهند و از جمیع مضرات
که در علاج کلی اوجاع مفاصل مسطور شد احتراز نمایند و معجون هرمس نافعست و دوای مدر محمد زکریا استعمال کنند و آن در وجع مفاصل بلغمی در قول صاحب خلاصه گذشت
و جالینوس گفته که نقرس را دوای ملطف و مدر نافع بود و آنچه تلطیف قوی کند مثل افاعی ست لیکن در اصحاب ابدان صلب پر گوشت استعمال کنند که نقرس زایشان
بهرد و متوسطین و مهزولین با استعمال آن هلاک میشوند و مدرات بول غلیظ مثل تخم سداب بری و زراوند دحرج و جنطیانا و جعده بدهند و تریاق الافاعی قلع
این مرض میکند چون در زمستان هر روز بعد هضم طعام بخورند و هم او گوید که ابن عرس را بتمامه بسوزند و خاکستر او بسرکه بر نقرس طلا کنند که نفع بسیار نماید و منقرسین
را دوایه مانع انصباب ماده بسوی قدم نباید داد زیرا که برگشته برریه میریزد و مریض مختنق گردد بلکه لزوم تریاق کبیر نمایند که خلقی کثیر از ان صحت یافته و حمام خشک و آب چشمهای
نقرس را سودمند بود و یهودی گفته که در نقرس چیزی نافعتر از روغن کلکلانج ندیدم چون سه درم روغن با دام شیرین بدان آمیزند و ابن سرابیون گوید کسی که اراده تحرز از
نقرس کند باید که تلطیف غذا نماید و اعتنا بهضم کند و اغذیه غلیظه نخورد و کسی که استعمال ریختن آب نمک بر پای خود مدام بکند از نقرس محفوظ ماند و همچنین اگر نمک بران ضماد
کنند و ابن ماسویه گفته که صاحب نقرس را اسهال با یارج فیقرا با روغن بید انجیر نافعست و ثابت گوید که در نقرس از استعمال دوایه شدید القبض مثل آب انار و انگور و مانند
آن و ایضاً از قوی التحلیل حذر کنند و علی ابن زین گفته که اصحاب نقرس را پوشیدن موزه در تابستان نفع میکند و جالینوس گفته که سیر را باریک سوده بر نقرس که
از خلط غلیظ باشد ضماد کنند و بگذارند تا آبله افتد بعده دور کرده با آب نمک بشویند که این نیکوست و چون نقرس هیجان کند این دوا بخورانند سورنجان و مصطگی و شکر سفید مساوی
وقت خواب سه درم با آب گرم بدهند و اگر بارد المزاج باشند زیره و زنجبیل دران زیاده کنند و تعاهد او دوایه مده قلع تمام نقرس و اوجاع مفاصل کند الا در نوع حار آن و اسهال
در اوجاع اسافل بدن استعمال نکنند مگر بعد قی و رنه اکثر مرض زیاده گردد **صفت** حب ماهیانی سکبینج و اشق و جاوشیر و حرمل و شحم حنظل و صبر و هلیله زرد هر یک شش
مثقال شیطرج و تربد و افتیمون و شبرم و مقل و قرنفل و سقمونیا هر یک چهار مثقال فرفیون و جند بیدستر و مصطگی هر واحد یک نیم مثقال صمغ را در آب تر کنند و ادویه بدان سرشته
حبها سازند شربت سه درم **داؤد** گوید که از مجربات برای نقرس بارد طلا و نطول بول انسان و سرکه و کبریت و نطرون و دم حیض گرم است و گاهی بدان آرد ترمس و
حلبه سرشته میشود مع مراعاتیکه در مفاصل گذشت زیرا که ماده هر دو یکی است و بدانند که ثوم و کرنب انفع اشیای ست که درین علل غذاءً و طلاءً استعمال کنند چنانچه سنا
و سورنجان از اجل دوای آنست و آنچه تسکین او فی الحال نماید نهادن کبوتر ذبح کرده گرما گرم ست و طلا نجون آن و از اجل دوایه معجون هرمس است و نطولات او کاهو
و زیت کهنه و زعفران ست **سمرقندی** مینویسد که این روغن حنظل مجرب ست و جالینوس گفته که آن نافعترین چیزها در علاج نقرس و وجع مفاصل ست حنظل را مع
پوست و شحم و تخم آن بکوبند و در آب بجوشانند تا آنکه قوت او در آب آید و صاف کرده روغن آمیخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و بردارند و استعمال کنند

عرق النسا و وجع الورک

عرق النسا دردی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی ران نزول نماید و تا انگشتهای پا رسد و وجع الورک دردی بود در سرین و چون این دیر ماند اکثر بعرق النسا
منتقل گردد و شیخ مینویسد که عرق النسا منجمله اوجاع مفاصلست و آن دردی ست که از پیوند سرین آغاز کند و از پس ران نازل شود و گاهی تا زانو و تا کعب کشد و هر قدر
که مدت او دراز گردد نزول و زیاده شود بحسب قلت و کثرت ماده آن و گاهی تا انگشتها رسد و از ان پای دران لاغر شود و در رکوع و استوای قامت دشوار گردد و گاهی
بانخلاع طرف فخذ یعنی حق ورک انجامد و هر عضو که دران وجع مفاصل بود اگر ماده آن متاصل شود بسرعت عود نکند و اما عرق النسا و نقرس بسرعت عود نمایند از ادنی
سبب و این بنا بر وضع عضو بود در اسفل و این علت موروثی بود خصوصاً نقرس و ماده عرق النسا اکثر در مفصل باشد بعده در عصبه عریضه در آید و چون درد کند
مهیا بانصباب مواد از جمیع بدن از فوق بسوی آن گردد و غیر از مواد محتقنه در اول امر و گاهی اتفاق افتد که در مفصل نبود بلکه در عصبه عریضه باشد و بسا است که
رطوبت مخاطی در حق ورک بود در باطن را که لیان زائده و حق ست مسترخی گرداند و ورک را منخلع سازد و قبل آن حال او میان از تکا زوا انخلاع عارض شود و ان
سریع الخروج باشد و عرق النسا اشد اوجاع مفاصل ست و دراع گردن از ان ایمن گرداند و اما وجع الورک آنست که دران درد ثابت در سرین باشد
و نازل نشود مگر آنکه چون منتقل بعرق النسا گردد و اکثر از لحوق ضعف در ورک بسبب طول جلوس بر اشیای صلب یا بسبب ضربه لاحق سرین یا بسبب ادمان

طرف وحشی یعنی جانب بیرون ران را گویند و طرف انسی آن جانب را که متصل بران دیگر انسی نامند ۱۲ منه مد ظله

رکوب عارض شود و اسباب این همان اسباب اوجاع مفاصل است الا اکثر این از بلغم خام افتد و بیشتر انتقالی بود از اوجاع رحم مزمن باقی مدت طویل قریب ده ماه و گاهی از مواد حار و مختلف نیز و از امتلای عروق و رگ از خون و از اورام باطنی در غور موضع افتد مگر آنکه اورام مذکوره بسبب غور خود مثل ظهور اورام سائر مفاصل ظاهر نباشد و گفته اند که اگر بر ران صاحب وجع الورک سرخی بقدر سه انگشت بدون درد ظاهر شود و دران خارش سخت عارض گردد صاحب آن خواهش بقولات کند در بست و پنج روز بمیرد و **مجوسی** گوید که **فرق** میان عرق النسا و وجع مفاصل آنست که درد درین مرض اندر ظاهر استخوان ران بود و تا مفصل زانو و گاهی تا کعب تا طرف پای از جانب وحشی منتهی گردد و حدوث آن یا از خلط دموی غلیظ باشد و یا از خلط بلغمی غلیظ محتقن در مفصل سرین و گاهی درین علت بسبب لزوجت این خلط ورک منخلع گردد و چون زمانه باین علت دراز شود پای لاغر گردد و ازان لنگی حادث شود زیرا که بسوی پای غذا کما ینبغی نرسد و لاغر شود و لهذا ابقراط گفته کسی را که وجع ورک عارض شود و مزمن گردد و پای او منخلع شود تمام پای او لاغر شود و لنگ گردد و شدیدترین علت آنست که در جانب چپ عارض گردد و **جرجانی** گوید که نسا رگی ست که از سرین تا شتالنگ و تا انگشت کوچک فرود آمده و چون مادهٔ این علت درین رگ واقع میشود وجع در طول آن میرود لهذا عرق النسا گویند و اسباب عرق النسا و درد سرین همانست که در باب اوجاع مفاصل مذکور شد و علاج نیز یکی ست لیکن ازبهر آنکه این پیوند غائرتر ست و در میان گوشت بسیار است و مادهٔ مرض غائرتر بود و علاج هر دو جداگانه یاد کرده می آید و علامات اینها نیز همانست که در باب مذکور یاد کرده شده و علامت مختصه بعرق النسا آنست که در برازصاحبان او رطوبتی مخاطی بود و قامت بدشواری راست تواند کرد **بالجمله** علاج درد ورک و عرق النسا حسب سبب بعد تشخیص آن مثل اوجاع مفاصل نمایند و اگر ازان فائده نشود عسل بلادر طلا کنند و همچنین لبن یتبوع زقوم و جند بیدستر یا شیر انجیر ضماد نمایند که تا آبله افتد و مواد ازان جاری شود و باید که جراحت را مندمل شدن ندهند و اگر ازین تدبیر هم به نشود داغ دهند

علاج عرق النسا و وجع الورک حار

هرچه در علاج اوجاع مفاصل دموی و صفراوی مذکور شد حسب سبب بکار برند لیکن بعد فصد باسلیق فصد عرق النسا نمایند و در ابتدای مرض نیز مرخیات ضماد کنند و ایضاً در دموی بعد فصد منضج از عناب ده دانه شاهتره گل بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان خیارین کوفته گل سرخ هر یک شش ماشه بادیان بیخ بادیان گاوزبان تخم خطمی هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند سه توله مالیده صاف نموده بدهند و بعد چهار پنج روز هلیلهٔ سیاه افتیمون تربد موصوف هر یک شش ماشه غاریقون سه ماشه زنجبیل دو ماشه سنای مکی تخم قرطم هر واحد یکتوله داخل کرده مغز فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و بعد مسهلات سفوف سورنجان استعمال نمایند و یا سورنجان سوده ماشه با اطریفل صغیر توله سرشته با عرق مکوه و یا شاهتره بخورند و مقل بروغن گل سوده ضماد سازند و گاهی سورنجان و اطریفل با شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شیرهٔ خارشتر چهار ماشه نبات دو توله و گاهی با شیرهٔ خارخسک و شیرهٔ تخم خربزه هر یک شش ماشه نبات گلنیم توله داده میشود و گاهی در عرق النسا شدید و بیخوابی فصد صافن یا عرق النسا از جانب مخالف نموده شیرهٔ خیارین شیرهٔ کاسنی عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر می نوشانند و صندل سرخ بآب کشنیز سوده ضماد میسازند و گاهی در وجع شدید فصد باسلیق کرده لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ خیارین شیرهٔ خارخسک شیرهٔ بادیان شربت بزوری داده افیون بروغن حنا مالیده میشود و بهتر آنست که درینجا ادغات و قابضات زنهار طلا نکنند و در ابتدا چیزهای مرخی غیر شدید الحرارة مثل تخم کتان و بابونه در روغن شبت دمانده آن ضماد کنند و اگر از خطا ضماد رادع کرده باشند و دران خوف خلع مفصل بود تدارک آن به بردن مریض در حمام گرم و ریختن طبیخ ادویهٔ مرخی نیمگرم بر عضو و نشانیدن بیمار در شیر تازه یا روغن کنجد نیمگرم باید کرد **اقوال مهره مسیحی** گوید که در عرق النسا اولا فصد باسلیق باید کرد بعده خلط غالب اگر صفرا باشد بصبر و آب بادیان و آب کاسنی و هلیله تنقیهٔ آن کنند و ایضاً قی کردن بعد طعام آنرا نافع بود **بوعلی** مینویسد که در علاج عرق النسا و اوجاع ورک در کبه راسخه باید که بقوانین مذکوره در اوجاع مفاصل رجوع کنند و بدانند که فرق در علاج اینها از سائر اوجاع مفاصل آنست که درینجا دوای رادع در ابتدا گاهی ضرر شدید کند زیرا که مادهٔ عمیق بود و رادع در انجا حبس آن نماید و ماده را چنان گرداند که تحلیل آن دشوار گردد و بخلع مفصل مهیا سازد چه آن بغیر رادع مهیا بخلع ست بلکه واجب ست که اگر ادویهٔ تسکین در وا اندر ابتدا باشد تسکین آن بمرخیات ملینه کنند مگر آنکه چنان اتفاق افتد که ماده بسیار رقیق باشد و علاج اینها در بلد بارد و فصل بارد و در مردم فربه دشوار بود و در شق چپ دشوارتر ست و اما در دموی نافعترین چیز ها فصد ست فی الحال زان انتفاع یابند و اولا فصد از دست گیرند بعده از پای و فصد پای نکنند مگر بعد فصد دست و قی کردن دران نافع بود و اما اسهال گاهی

حذر کنند و اقتصار بر قی قوی کنند تا اسهال ماده را بسوی اسفل جذب نکند مگر آنکه معلوم شود که ماده قلیل ست و بهتر آنست که دو روز فاقه کنند پس فصد باسلیق کشایند
و بدانکه فصد عرق النسا در عرق النسا نافعتر از صافن ست مگر آنکه مدتش دراز شود و حسّی نبود بلکه نوع دیگر باشد که امتداد او در طرف انسی بود که در آن صافن نافعتر از عرق
النساست با آنکه این هر دو شعبهٔ رگ واحد اند و مثل باسلیق و قیفال دست نیستند لیکن جالینوس ذکر صافن و رگ مابض میکند فقط و فصد رگ مابض نافعتر از
عرق النسا و صافن هر دو است و فصد رگی که میان خنصر و بنصر پاست بکشایند و بعد آن فصد عرق النسا گیرند و گویند که فصد این رگ نافعتر از عرق النساست چنانچه
اسیلم نافعتر از باسلیق در امراض کبد و طحال است **صاحب کامل** گوید که اگر عرق النسا حار باشد ابتدا بفصد باسلیق از جانب علیل کنند و حسب مساعدت قوت
و سن و فصل اخراج خون بقدر حاجت نمایند و با غذیه سهل الانهضام مثل لحوم بچه مرغ و ماکیان و تیهو و مانند آن باسفاناخ یا خبازی یا چقندر پخته غذا سازند
و از اغذیه کثیر الغذا بطئ الانهضام و ایضاً از استعمال اغذیه حریفه و شیرین و سائر فواکه حذر کنند و بر عضو آب معتدل الحرارة بریزند و بر دهن کنجد مالش نمایند
و اشیای مبردهٔ قابضه نزدیک آن نبرند که آنها منع از تحلل کنند و فضول را بسوی داخل عضو منعکس سازند پس انحلال او دشوار گردد بهر آنکه این عضو کثیر اللحم
ست و قوت ادویه مبرده تا مفصل علیل نرسد بلکه ماده را در انجا محتقن نمایند و از تحلل آن باز دارند و آفت زیاده گردد و درد اشتداد کند و لهذا می باید که مسح عضو
بروغن کنجد کنند که آنرا در هاون کوفته روغن او بر آورده باشند و مریض را در خانه او سط حمام داخل کرده بآب معتدل الحرارة نطول کنند هر روز تا یک
هفته بعد از ان بعض ادویه مسهله دهند مثل حب سورنجان که در ان صبر و هلیله زرد و سورنجان مساوی اند بوزن سه درم بخورانند و عقب آن مطبوخ فواکه
مقوی شکر و سورنجان بدهند بعد از ان در ابتدای مرض کرنب نبطی کوفته بقدری مغاث و زردهٔ بیضه و اندکی زعفران حل کرده بر عضو ضماد کنند **صفت**
مطبوخ فواکه بگیرند هلیله زرد و کابلی و شاهتره هر واحد هفت درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بیست عدد مویز طائفی بیست درم تمر هندی پانزده درم
سنا ده درم بنفشه پنجدرم کمافریوس پنجدرم تربد کوفته سورنجان هر واحد سه درم غاریقون کوفته دو درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یکنیم درم همه را در
چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده پانزده درم فلوس خیار شنبر داخل کرده نیمگرم صبح بنوشند و بعد از ان سبوس باریک سوده بسکنجبین سرشته
ضماد کنند و در اول مرض ضماد دیگر که سابق مسطور شد استعمال نمایند و چون مرض انحطاط پذیرد این ضماد بکار برند **صفت** آن بگیرند گل بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش
و برگ غار هر واحد ده درم تخم حرمل پنجدرم باریک سائیده بآب مقل محلول سرشته ضماد کنند و هر گاه ضماد را جدا نمایند بآب نیمگرم آنرا بشویند و آبیکه در ان
بابونه و اکلیل الملک و قنطوریون و پوست بیخ کرفس و حاشا و شبت و صعتر و حندقوقی جوشانیده باشند بران نطول سازند و اگر این ادویه را در سرکه پخته بر عضو
طلا کنند منفعت بین نماید و فونس ذکر کرده باید که در اول امر حقنه کلینه استعمال کنند بعده فصد باسلیق کنند و اگر درد شدت کند روغن جند که در ان اندک نطرون آمیخته
و قدری صوف ازرق در ان تر کرده باشند بر عضو تمریخ نمایند نافع بود **ابن هبة الله** گوید که چون عرق النسا از کثرت خون غلیظ حادث شود اولا فصد باسلیق
از طرف مرض بگیرند و بعد فصد انچه تسکین حدت خون کند مثل شربت آلو بسکنجبین و لعاب اسپغول بجلاب و آب انار چاشنی دار بنوشانند و اسهال طبع بحب سورنجان
کنند و اگر زمانه مساعدت نکند حقنهٔ لینه بکار برند و از بیخ نی سوده به سرکه سرشته ضماد نمایند و آب ریاحین بر عضو ریزند و چون زمانه مرض متوسط گردد بروغن نیلوفر
مالش عضو نمایند و امر بدخول حمام کنند و بمزورات غذا سازند و اگر به نشود فصد عرق النسا کشایند و از مالش عضو بروغن قبل تنقیهٔ بدن حذر کنند و چون صلاح
یابد از بچه مرغ بریان یا اسفید باج آن غذا دهند و از حلو پرهیز نمایند **و اگر عرق النسا حادث** از خون صفراوی باشد اسهال مریض بطبیخ هلیله کنند و شیره
تخم خیارین بشربت نیلوفر و آب تمر هندی بسکنجبین و نقوع بشربت بنفشه بنوشانند و بعد چند روز از اسهال چون قوت عود کند فصد باسلیق و یا هفت اندام
کنند و تبرید مزاج نمایند و غذا مزورات مثل بادرنگ و خیار و کاسنی و کدو سازند و تبرید عضو بطحلب و سرکه نمایند و فصد عرق النسا گیرند و هنگام صلاح غذا
بچه مرغ بآب غوره یا بآب سماق دهند **ابو منصور** گوید که عرق النسا اگر از حرارت بود باسلیق از دست محاذی وجع کشایند بعده فصد عرق النسا
کنند بعد از ان قی کنانند پس از ان مطبوخ سورنجان بنوشانند **صفت** آن هلیله زرد بیست درم بنفشه خشک گل سرخ هر یک هفت درم تخم کاسنی
تخم کرفس هر یک سه درم سورنجان سفید کوفته دو درم در دو رطل آب بجوشانند تا دو ثلث رطل باقی ماند صاف کرده ده درم شکر سفید آمیخته بنوشند و از
مجربات درین آنست که تطییب مزاج باستحمام از آب شیرین و اغذیه مرطبه کنند و از برگ و لب تازه سوده یا اصول قصب سوده بسرکه سرشته ضماد کنند
و کسی که از مطبوخ کراهت کند این حب دهند **صفت** آن صبر یکدرم سقمونیا ربع درم گل سرخ یکدانگ سورنجان سفید یکدرم تخم کاسنی و کرفس

و بادیان هر یک نیم درم ضماد سازند و این مکرر مجرب است و ثابت گفته که در عرق النسا ادویهٔ مقویه مثل گل سرخ و صندل و مامیثا و بیخ [illegible] و مانند آن ضماد
نباید کرد که آن خلط را بطرف بدن و عمق آن دفع کنند پس اختلال و متعسر گردد و چنین گفته که عرق النسا چون از امتلای دم بود بر صاحب او ضرر بان
اشتداد کنند و محمد بن زکریا گوید که عظیم ترین اشیا و ضرر آنست که در عرق النسا ضماده قبل از تنقیه بفصد و قی و اسهال هرچه در ان واجب بود استعمال نمایند
و ابن سرافیون گفته که اگر مریض متحمل باشد بهتر آنست که دو روز حقنه کنند پس فصد او بگشایند که این در جذب خلط از عمق قوی تر است محمد اکبر میگوید که
مجرب ترین حیله‌ها در عرق النسا دموی آنست که در حمام با آب گرم غسل کنند و غذای مرطب خورند و روغن بیضه مرغ و نفط و مانند آن بمالند تا نه گفته بعد از
رگ عرق النسا میان خنصر و بنصر پای مقابل درد بگشایند بعده فصد باسلیق نمایند و آنجا که درد قوی بود روغن شبت و روغن گل و کنجد گرم کرده بمالند
که درد بنشاند و بسیار دیده شد که بعد تنقیه داغ دادند و صحت کلی رو نمود و طریق داغ درین آنست که سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از شتالنگ بهشت انگشت
مضموم بر رگ عرق النسا داغ نهند و این رگ گره دار باشد و بعد بستن ران تا زانو بیشتر ظاهر شود و اگر در ساق ظاهر نشود میان انگشت خنصر و بنصر پای
داغ بخط عریض دهند و بهتر آنست که هم در ینجا داغ دهند و هم در ساق بالاتر از کعب بهشت انگشت صاحب او و اگر این داغها سود ندهند ساق
بشکافند و آن رگ را بصناره بر داشته ببرند و داغ دهند که البته زائل مرض گردد احتراز از جماع و ترشی لازم دانند

علاج عرق النسا و وجع الورک بارد و مرکب

هرچه در علاج اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و مرکب مسطور شد حسب ماده بعمل آرند و آنچه در ینجا بقلم می آید موافق حاجت بکار برند ذکر ادویهٔ مفرده
نافع عرق النسای بارد بعد تنقیه تام و فصد صافن ضماد کردن تریاق فاروق متواتر و خوردن آن هفته بار بعد هر سه روز یکبار بقدر یک مثقال و هر مرتبه مجرب
سویدی ست و کذا بیخ کبر مکشوف جهت عرق النسا بلغمی و شرب و ضماد قنطوریون دقیق و کذا عاقرقرحا بطلا و کذا امیه سائله یکمثقال و کذا تخم حنظل و کذا بیخ او که انفع ادویه است و کذا
حرمل و کذا قفر الیهود دو درم و کذا حب بلسان و کذا عود بلسان و کذا دهن بلسان و کذا فرفیون بعسل و کذا اسطوخودوس بعسل و صمغ آن و کذا مطبوخ [illegible] بعسل و کذا [illegible] و کذا حلتیت و کذا زرنباد و کذا [illegible] کوهی و کذا
بیخ سوسن سفید و کذا سرکه عنصل و کذا کندش و کذا قردمانا دو درم و کذا مثقال زرق و کذا نانخواه و کذا انیسون بعسل و کذا خولنجان دو درم و کذا [illegible] و ضماد او [illegible] شراب پخته و کذا [illegible]
بخور [illegible] سرکه و کذا حنظل سبز [illegible] و کذا [illegible] سیق بزیت کهنه و کذا [illegible] در حمام [illegible] و کذا انجدان [illegible] و کذا [illegible] و کذا مطبوخ [illegible]
را [illegible] نیم ساعت و کذا برگ [illegible] مساوی سوده [illegible] ساعت [illegible] و کذا قسط هندی و جزو بادیان [illegible] صبر [illegible] تازه [illegible]
بقدر [illegible] بعسل و کذا زفت و آرد جو و کذا [illegible] و کذا [illegible] و کذا امیران چینی و کذا گل [illegible] و شرب فوتنج [illegible] بعسل و کذا [illegible] دو درم [illegible] متواتر و کذا
کمافیطوس بعسل تا چهل روز و کذا قسط هندی بعسل و کذا [illegible] خشک بعسل و کذا زنجبیل و کذا کبر مخلل بعسل و کذا کرفس رومی و کذا فرفیون مصطکی و دارچینی و کذا تخم سداب زرد درم تا دو درم هفت
روز متواتر و کذا حب ماهودانه نیم درم و کذا دار فلفل و کذا حب النیل و کذا پوست هلیله کابلی و کذا تخم [illegible] سوخته دو جزو انیسون یکجزو بادیان یکجزو هر روز نیم [illegible]
سه روز متواتر و حقنه مطبوخ بیخ راسن و کذا طبیخ ایرسا و کذا ثوم که مقوی فعل حقنه است و کذا آب برگ کبر و اطراف نرم او و کذا روغن قرطم و [illegible] شعیر
و طلا بیخ فرفیون یکدرم بزیت کهنه ده درم و کذا قسط هندی بزیت کهنه و کذا روغن قسط و کذا زیت کهنه و کذا خفاش در آب و زیت پخته تا مهرا شود
صاف نموده بار دیگر جوشانیده تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و کذا خنفسا بزیت پخته و حمول فتیله معمول از پشکل بز و تعلیق و شرب ذهب
هر واحد نافع عرق النساست ذکر ادویهٔ مفرده که مفید وجع الورک ست بیخ کبر ممزوج مکشوف در تسکین وجع الورک بارد مجرب سویدی ست
و کذا شرب هلیله کابلی در بلغمی و کذا شرب و ضماد ریوند و کذا شربت سکنجبین عنصلی و کذا شرب و ضماد دارچینی و کذا شرب تخم ماهودانه نیم درم بجلاب یا بعسل و
کذا شحم قاذی [illegible] چون سه درم از ان در شوربای گندم یا در مرقه گوشت بنوشند و بعد شرب آن قدری از شحم مذکور در مرقه آهنی بر آتش گرم کرده بر ورک
بمالند از مجربات اوست و شرب تخم انجدان و کذا فرفیون نیم درم با ادویهٔ مسهله و خوشبو و مثقال زرق و کذا زراوند مدحرج بعسل و کذا زعفران و کذا طبیخ سنا
تا دوازده روز وجع مزمن را و کذا اترج بخراشیده دو درم زنجبیل یکدرم و کذا مداومت اکل انجیر و کذا انزروت دو درم بروغن جوز و کذا افاویه بعسل مصفی
و شرب و ضماد سنا و کذا تمام و کذا [illegible] و کذا پودینه بری و کذا اسارون و کذا صعتر بری و کذا [illegible] دو مثقال بعسل و کذا جوز هندی و کذا
زفت رطب و کذا [illegible] و کذا اسورنجان و کذا دارچینی و کذا جنطیانای رومی و کذا شیح ارمنی و کذا روغن بید انجیر و کذا افسنتین رومی و عصاره

آن که قوی از آن نسست وکذا برگ سر و لعبسل وکذا اقفاح اذخر وکذا حسک وکذا غاریقون **وضماد** حرمل وکذا برگ کبر وکذا آرد ترمس بسرکه پخته وکذا اسقمونیا و آرد جو و سرکه وکذا صدف بحری سوخته وکذا آرد تسلیم بسرکه سرشته وکذا حب البان بسرکه سرشته وکذا کندش وکذا روغن زنبق که آن روغن یاسمین سفید ست بموم زرد آمیخته وکذا سرگین کبوتر وکذا عصارهٔ حندقوقا و روغن آن وکذا روغن حب الغار **وحقنه** سکبینج وکذا مطبوخ اشنان هر واحد نافع ست و باقی اکثر همانست که برای عرق النسا مسطور شد **اقوال اکابر** مصنف اقتباس مینویسد که سبب عرق النسا مادهٔ فضلیه بلغم خام بود ولیکن از دمویت و سوداویت هم خالی نباشد پس فصد باسلیق کنند و بفاصلهٔ سه چهار روز عرق النسا کشایند و باید که دو روز روزه بدارند و غذا کمتر خورند بعده فصد کنند و پس از ان این منضج دهند اصل السوس انیسون تخم کرفس هر یک پنجاه شه بادیان بادرنجبویه یکو دو برگ تنا هتره سورنجان هر یک هفت ماشه بیخ کبر بسفایج هر یک سه ماشه گلقند سه توله و غذا نخود آب بچهٔ مرغ بدهند و بعد حصول نضج بدستوریکه در وجع مفاصل گذشت مسهل دهند و روغن شبت و گل کنجد بمالند و اگر باقی ماند داغ دهند بطریقیکه در قول محمد اکبر مسطور شد و باید که در معالجهٔ این علت تساهل نکنند تا لنگی نیارد و تنقیهٔ ماده بکرات باید کرد و میان دو استفراغ بسیار فاصله نباید داد تا ماده عود نکند زیرا که مادهٔ عرق النسا بخلاف سائر اوجاع بفاصل بسرعت عائد میگردد و از جماع و حموضات و لبنیات و رواءعات بپرهیزند و حب چهار برگ که در علاج درد پشت نوشته شد در ینجا نیز نفع دارد و همچنین روغن هفت برگ بسیار مفید **صفت** آن آب برگ کریله بارهماسی و شبت و نیب و تنباکو و تاتوره و دهتوره و سنبهالو هر یک چهار و نیم توله روغن کنجد برابر و آب باران نیمه همه بجوشانند که روغن بماند صاف نموده روغن گل نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که به نیمه آید پس سورنجان تلخ بزر البنج قسط تلخ گل بابونه هر یک یکنیم توله مصطگی یکتوله میعهٔ یابسه و جند هر یک هفت ماشه سوده داخل کنند و ضماد و المکده و حبوب که در علاج وجع الورک بیایند در ینجا هم نفع میدارند و علاج وجع الورک انیست که اول فصد باسلیق کنند و بفاصلهٔ دو سه روز تنقیات بلغم قی نمایند و باقی علاج بنهجی کنند که در علاج وجع المفاصل بلغمی نوشته شد و این ضماد نافعست بیخ کبر بودینه عاقرقرحا تخم شبت حلبه هر یک دو درم زرد چوب چهار درم مال کنگنی قثاء الحمار خشک هر یک شش درم پوست درخت عشر کهنه مغز تخم بید انجیر هر یک هفده درم در آب تنور شب خیسانیده صبح بجوشانند تا خوب مهرا گردد بدست مالیده آب غلیظ گرفته کبریت گندهک هر یک هشت درم سورنجان تلخ بیخ کبر مصطگی هر یک ده درم در آب مذکور انداخته شراب دو آتشه اضافه نموده تا سه پاس متصل کهرل کنند که مانند مرهم شود بر پارچه سفت مالیده بر جای درد گذارند **دیگر** قوی تر از اول آرد باجرا و منڈوا هر یک نه توله قند سیاه نیم پاو در روغن بید انجیر چهار توله حلوا پزند بعده بزر البنج بزرکتان حلبه تخم شبت زنجبیل هر یک چهار درم بابونه سورنجان تلخ کپور کچری قسط تلخ هر یک سه درم شراب کهنه چهار توله آمیخته جای درد را بروغن چرب کرده گرما گرم بر بندند حب که درد سه ساله را در مدت دو ماه زائل میکند پوست ببول کهنه اسپند لاهوری اہل وج ترکی بدهاره گلو سبز گوکهرو زنجبیل نرکچور سینده‌ی دار هلد دار فلفل سورنجان شیرین هر یک نه ماشه برگ راسن یکتوله کوفته در آب مطبوخ این ادویه آمیخته حبها سازند بقدر کنار صحرائی برگ سنا تر بد سفید پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر یک سه توله زنجبیل بیخ کبر هر یک یکنیم توله مکوه چهار و نیم توله مقل ارزق نه درم مصطگی پنج درم سوده بآب دوای سابقه ضم نموده حبها بندند و یک حب صبح و یکی شام بدهند و آنجا که هیچ تدبیری سود ندهد باید که در آب مطبوخ روباه و یا زاغ سیاه صحرائی و عقعق و هدهد و ضفادع صحرائی و بچهٔ کرگس و کلس اگر همه بدست آیند بهتر و الا یک یا دو هر چه بهم رسد تا دیر نشانیدن نفع کثیر میدهد و اگر ازین هم نفع ظاهر نشود باید که چوب چینی بند خورانند و بعد انفراغ از چوب چینی اگر باقی ماند داغ دهند و زخم آن را تا چهل روز سائل دارند بعده بمراهم مدمل مثل مرهم اسفیداج و صفر علاج کنند **واما** بچه انتقال مادهٔ وجع رحم افتد اول در اصلاح رحم کوشند پس بمعالجهٔ وجع الورک پردازند و روغن رجت و حلتیت بمالند و **بقول** محمد زکریا عرق النسا هم از انتقال مادهٔ رحم افتد و اگر زنی را بعد اسقاط حمل در رحم **منتقل** بعرق النسا گردد اول رگ عرق النسا زنند و تا لنگ جانب وحشی باید زد و خون بوزن نیم پاو گیرند و وقت خواب اسپند لاهوری سه ماشه بآب گرم بخورانند و صبح مطبوخ مشکطرامشیع دهند با یکعدد حب چهار برگ که در علاج درد پشت مرقوم شد تا کیفته و غذا مرغ حق گو با نان خشکار دهند **ابو سهل** میگوید که اول از عرق النسا فصد باید کرد و بعده اگر خلط غالب بلغم باشد تنقیه بحب شیطرج و حب منتن و حب سورنجان کنند و حقنهٔ مرتب از قنطوریون و حنظل و شبت و سبوس گندم و انجیر و قرطم کوفته و مقل و مری و عسل و روغن ناردین و روغن قسط بعمل آرند و اقوی ازین حقنهٔ معمول از ماهیزهرج و قنطوریون و زراوند و بیخ کبر و خربق سیاه و سفید و حرمل و سورنجان و عاقرقرحا و حنظل و مازریون و مغز قرطم و تخم شبت ست همه را بآب خوب بجوشانند و ازان آب یک رطل گرفته روغن ناردین یا روغن بان بقدر دو اوقیه بران انداخته نیمگرم حقنه کنند و اگر عقب این حقنه التهاب و کرب بهم رسد بعد آن حقنهٔ مطفیه استعمال نمایند و مدام حقنه قویه بعمل آرند تا آنکه رطوبت ریح منعقد

که آن موذی ست خارج گردد بعده از استعمال آن حقنه باز ایستند و بر عضو آلم این دوا نهند برگ غار بست درم عاقرقرحا پنج درم قسط هفت درم حرف چهار درم نطرون سه درم کوفته بیخته پس بگیرند زفت رومی نیم رطل و در روغن یاسمین دو اوقیه بگدازند و بران ادویه انداخته حل کنند تا مستوی گردد و بر کاغذ طلا کرده بر موضع درد بچسپانند دیگر بگیرند صوف و در روغن سداب یا روغن حنا یا روغن قثاء الحمار تر کرده نطرون و عاقرقرحا و سرکه بدان آمیخته بر موضع نهند و اگر مرض باین علاجات زائل نشود و باعث طول نشود بلکه مریض را چند روز رخصت داده بار دیگر علاج شروع کنند و این فعل بمرات کنند که لامحاله نجاح رساند و ایضاً این راقی نفع کند اما در ابتدای مرض بعد طعام کنند و اما بعد از ان بادویه منقی مثل کنگر زد و جوزالقی و تخم ترب و تخم سرمق بآب مطبوخ شبت مع نمک و سکنجبین عنصلی و اگر حاجت تقوی تر افتد بخربق سفید کنند و هر گاه منفصل ورک قریب خلع گردد و مرض مزمن شود باید که بر حق ورک داغ نهند در سه چهار موضع و جراحت آنرا بسرعت مندمل شدن ندهند بلکه بسیار روز ها دوا یه مقیحه اکاله بران نهند تا آنکه جمیع ماده عضو از ان خارج گردد بعده علاج آن بمعالجه قروح نمایند و مریض را غذا باطعمه سریع الانهضام معتدل الغذا دهند و از جمله تدابیر مولد امتلاء از اخلاط خام مثل تداخل طعام و پری شکم متواتر و سکر و جماع و حرکت بر طعام بغیر ترتیب احتراز نمایند شیخ میفرماید که عرق النسا و وجع الورک و وجع رکبه راسخ قائم مقام اورام غلیظ در استحقاق علاج اند و اقدام بر استعمال محللات قویه قبل از تنقیه نباید کرد و گاهی نفع از اسهال ست بسبب تحریک اسهال ماده را بطرف در دو گاهی تحریک او از ان طرف کند و بهتر آنست که از بورق و حل بود و اگر بمقیئات قویه محتاج الیه برای اخلاط غلیظه بارده تنقیه کنند باید که بتبعیت این ادویه ملطفه مسخنه کنند و ایضاً در بلغمی احیاناً بلکه اکثر بقصد احتیاج افتد و بعد تنقیه مدرات و مشروبات نافع اوجاع مفاصل و دوای هرمس خاصة استعمال نمایند و این دوا بسیار عجیب است کما فریوس خبطیا نا هر واحد نه اوقیه زراوند مدحرج دو اوقیه تخم سداب خشک یکرطل کوفته باریک بیخته یک ملعقه بخورند و ایضاً ضمادات و نطولات محلله و آب چشمه ها استعمال کنند و اگر کفایت نکند حقنه ها بعمل آرند بعد از ان محاجم بشرط و بغیر شرط بر سرین استعمال نمایند و محمرات و منفطات بران نهند و تا حصول صحت مندمل شدن ندهند و در ضمادات مستعمله درین باب حدت آن برای دو غرض می افزایند یکی برای تحلیل ماده و دیگر برای جذب آن بسوی خارج و حدت آنها برای غرضی مکروه بود و او آنست که گاهی تخفیف ماده کنند و تحجر آن نماید و غیر قابل علاج گرداند فلهذا واجب ست که از امر تلیین غافل نباشند و گاهی احتیاج بمحاجم و وضع آن برای جذب افتد نطولات و آبزنات بگیرند روغن حنا یکرطل و سرکه نیم رطل و نطرون ربع رطل و قاقله یکنیم اوقیه و دران صوف زوفا تر کرده تکمید موضع نمایند و آبزنات از میاه ادویه مفرده محلله مذکوره درین باب استعمال کنند و امروخات مثل روغن قسط و روغن فرفیون و روغن عاقرقرحا و روغن حنا و روغن جند بیدستر ست و بعد تنقیه استعمال نمایند و قیروطیات بجاوشیر و فرفیون و ادهان مذکوره بعمل آرند اطلیه و ضمادات این ضماد محلل جذاب ماده بسوی ظاهر از عمق ست تخم سداب بری حب الغار انجدان نطرون شیح ارمنی قردمانا تخم حنظل نانخواه هر واحد چهار مثقال سداب تازه زفت موم اشق هر یک ثمن من بارزد شش مثقال جاوشیر چهار مثقال کبریت چهار مثقال بدستور مرهم بسازند و اگر بر عرق النسا پیشک بز بسرکه کهنه طلا کنند مثل دوای الخردل و افضل از ان باشد و مرهم محمره منفطه بسیار نیکوست و باید که نفاطات را بکشایند بعده دوای مجفف بران بپاشند و باز اعاده تنفیط کنند تا آنکه صحت یابند و ایضاً بورق یکرطل زیت یکرطل از ان طلا سازند و ایضاً ضماد نافع مویزج یکنیم رطل در وی سوخته دو رطل عاقرقرحا نیم رطل حرف یکنیم رطل بارزد و کبریت و بورق هر یک نیم رطل زیت سه قوطولات صمغ صنوبر بارزد گداخته همه را بدستور مرهم جمع نمایند و استعمال کنند و ایضاً بگیرند بحجر و گوگرد سوده و بحجر و زفت و بر سرین طلا نمایند و بالایش کاغذ نهاده بگذارند تا آنکه از خود آبله افتد و از مجربات نیست که بگیرند نبات شیطرج سبز در تابستان و باریک بسایند و باپیه جمع کرده بر سرین و موضع درد نهند و به بندند و چهار ساعت تا شش ساعت بگذارند پس در حمام داخل کنند و چون اندک عرق کنند در آبزن داخل نمایند و ضماد از ان جدا کرده بر موضع صوف بنهند بر آرج هفته تا ده روز نهند و اعاده کنند که این از خردل و ثافسیا غنی کند و ایضاً مویزج و فدا ارج و ایضاً ثافسیا و موم و روغن سداب و ایضاً عاقرقرحا و بق و زهر ایبوس و بورق و مویزج و از ان مرهم سازند و گاهی دران حرف زیاده کرده میشود و آنچه این مرض و درد را فوراً نفع کند قیروطی فرفیون ست و ایضاً روغن حنا هشت اوقیه سرکه چهار اوقیه نطرون دو اوقیه عاقرقرحا یک اوقیه اول عاقرقرحا را کوفته در روغن حنا تا سه روز بخیسانند و جوش خفیف داده بران سرکه و نطرون اندازند و دران صوف آلوده بر موضع درد نهند دیگر مثل این از اطلیه بگیرند موم مصفی صد مثقال علک الانباط بست و پنج مثقال تخم ریحان و سوسن و بارزد و مر هر واحد شش مثقال قطران پنج مثقال و مرهم بسازند و بر موضع درد و حق ورک طلا کنند لاسیما اگر ماده محدث آلم خون راسخ در نفس مفصل یا بلغم غلیظ زجاجی متشرب حق مفصل باشد هر تا هم مسکن عرق النسا بگیرند زیت کهنه

هژده اوقیه برادهٔ اسرب ونمک طعام وعلک الانباط هر واحد صد مثقال برادهٔ مس سه اوقیه زنگار وکندش وبیخ مانده یون سیاه وزراوند وخردل هر واحد دو اوقیه
وگاهی درین عاقرقرحا یک اوقیه انداخته میشود **دیگر** بگیرند انجدان وتخم سداب دشتی وحب الغار وبورق وحنظل وشیح ونانخواه وقردمانا هر واحد چهار مثقال
سداب تربستانی وزفت خشک وعلک الانباط ودرایتاج واشق وپیه گوساله هر واحد شانزده مثقال جاوشیر شش مثقال گوگرد غیر سوخته چهار مثقال روغن حنا
هژده اوقیه **دیگر** بگیرند زفت رطب هژده اوقیه زراوند ده اوقیه ونیم موم یکرطل صمغ صنوبر چهل مثقال کبریت غیر محرق یکرطل بورق یکنیم رطل مویزج یک قسط عاقرقرحا
نیم رطل قردمانا یکرطل قسط بازرد نیم رطل کندشتی را کوفته وخشک را سائیده جمله مخلوط سازند وبمالند **مسهلات** اما مسهل نیک البالغ النفع حب سورنجان وحب منتن وحب شیطرج است ومثل حب
النجاح ومثل معجون هرمس که در سیج بخورند چیزی نیست وکسی که آنرا بخورد مفاصل دردناک او عرق کند ودران اسهال بسیار نیست بلکه تنقیه بتلطیف کند واجزاء
ادویهٔ مسهله شحم حنظل وقنطوریون وصموغ وماهیزهرج وشیطرج وعصارهٔ قثاء الحمار است دیگر بگیرند حنظل دو عدد وسوراخ کرده آنچه در جوف آن از شحم وتخم باشد بیرون
آرند ودر هر دو روغن کنجد پر کرده بپوشند ویکشب بگذارند وصبح آنرا مع روغن در دیگ کرده بران یک کیل روغن ونصف آب انداخته بپزند تا آنکه حنظل پخته
شود پس آنرا دور کرده آب وروغن را بجوشانند وبران نان پاکیزه کوفته بخیزم بقدریکه انعقاد بدان گردد ومثل خاگینه شود انداخته ازان بنادق بقدر بندقه سازند
وازان هژده عدد مریض بعد استحمام بخورد ووجه دیگر طبیخ روغن بعصارهٔ حنظل ست وچون تنقیه باسهال وقی کرده شود ومرض طول کند حمولات وحقنه ها از ادویهٔ
مسیحهٔ مسهلهٔ خون مثل طبیخ قثاء الحمار وحنظل وزهرهٔ گاو وعاقرقرحا وقنطوریون وحرف وشیطرج وطبیخ سمک مالح العمل آرند که این همه درین وقت ایشان را نافع بود و
گاهی به کنند گاهی در حقنه فرفیون داخل کرده میشود وقبل از تنقیه بسیار مضرست از سائر علاج منع کند واما در آخر آن نافعست وخصوصاً هر گاه تنقیه نفع نکند وبیشتر
سبج خود بخود عارض شود وبادی علت منقطع گردد **صفت** حقنهٔ مسیحه حنظل وحرف وبیخ کبر وقنطوریون وقثاء الحمار وشیطرج دو جوشانیده با آن حقنه کنند وتفل آن
بر ورک ضماد نمایند واز حقنه های نافعه برای آن این حقنه است وایضاً ابکه وسبوس گرم کرده ضماد سازند واگر در انجا خون میت باشد بنهب احمر بر موضع خون داغ
سخت دهند تا خون ازان جاری گردد **مجوسی** گوید که هر گاه عرق النسا از رطوبت وبلغم باشد باید که امر باستعمال قی کنند بعده ادویهٔ مسهله مثل این حب دهند **صفت**
آن غاریقون وتربد هر واحد چهار دانگ صبر وسورنجان وشیطرج هر واحد نیم درم شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سائیده حب سازند شربتی از دو ونیم درم تا سه درم
وحب شیطرج نیز دهند وبعد تنقیهٔ بدن تضمید ورک برابتاج ومویزج وعاقرقرحا سوده بسکنجبین یا بشراب عسل سرشته باید کرد وایضاً این ضماد بعمل آرند **صفت** آن پوست
بیخ کبر پودینه عاقرقرحا هر واحد یکجزو عصارهٔ قثاء الحمار وحب الغار هر واحد نیم جزو همه را باریک سائیده بشراب عسل سرشته بر سرین ضماد کنند **ضماد دیگر** عاقرقرحا ونطرون
هر واحد دو درم قسط وحب الرشاد هر واحد یکدرم زفت رومی پنجدرم زفت را در روغن زنبق یا زیت گداخته ادویه آمیخته ضماد سازند **دیگر** درین باب نسخهٔ ابن هانست که
در قول ابوسهل گذشت **دیگر** حرف وخردل وپوست بیخ کبر هر واحد یکجزو بآب مرزنجوش باریک سائیده بر سرین ضماد کنند وباید که بر موضع روغن حنا با اندک بورق وعاقرقرحا
ومویزج سوده وروغن مصطکی ومانند آن بمالند **ضماد** مؤلف فولس موم صد درم علک البطم بیست وپنجدرم زنگار ومرقنه وقطران وبیخ سوسن هر واحد پانزده درم ادویه
را سائیده موم وقطران گداخته بیامیزند بر ورک ضماد کنند واگر مرض باین تدبیر ساکن نشود چیزی از حبوب مسهلهٔ نافعهٔ این مرض بدهند واگر فصل تابستان باشد باید که در آنجا
این قی بماهی شور استعمال کنند بعده ضمادهٔ مذکوره بعمل آرند ودر آبزن آبیکه دران بابونه واکلیل الملک وبرنجاسف وقنطوریون وپوست بیخ کبر وسداب وکرنب جوشانیده باشند
بنشانند بعد ازان که قطن وورک را بروغن ناردین یا روغن قسط یا روغن نارجیل ومانند آن مالش کنند تا آنکه مرض نقصان پذیرد واگر علت باین تدبیر تسکین
نیابد می باید که دران حقنه های نافعهٔ عرق النسا استعمال نمایند ومنجملهٔ آن این حقنه است **صفت** آن خارخسک وشبت وبابونه واکلیل الملک وسداب هر واحد یک
کف قنطوریون رقیق ده درم حنظل کوفته دو عدد قثاء الحمار کوفته پنجدرم عاقرقرحا کوفته سه درم پوست بیخ کبر وقرطم ومغز تخم بیدانجیر کوفته هر واحد پنجدرم حلبه چهار درم
همه را در هفت رطل آب بپزند تا بیک نیم رطل باز آید ودو ثلث رطل ازان گرفته بران مری وعسل وروغن سوسن وزنبق هر واحد یک اوقیه سکبینج یکدرم مقل دو درم
جندبیدستر نیم درم آمیخته همه را در هاون بسایند باندکی آب مطبوخ وروغن تا مخلوط شود وبدان حقنه کنند وعقب حقنه بر پشت وسرین روغن قسط وسوسن
مالش نمایند **دیگر** بیخ سوسن آسمانجونی نیم رطل کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل آید وصاف کرده چهار اوقیه ازان گرفته روغن زنبق ومری وعسل
هر واحد یک اوقیه انداخته خوب حل کنند ونیم گرم حقنه نمایند که نافع ست **دیگر** قوی تر از اول شبت وبابونه وخارخسک وسداب هر واحد هفت درم قنطوریون
وپوست بیخ کبر هر واحد ده درم حلبه وقرطم وبزرکتان وبادام مقشر هر واحد پنج درم حنظل کوفته پنج عدد سکبینج وراتینج وجاوشیر وکمون نبطی هر واحد سه درم شیطرج هندی

دو درم سبوس گندم یک کف همه را در شش رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل بماند و نصف رطل از آن گرفته مری و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد
اوقیه بوره ارمنی یکنیم درم آمیخته نیمگرم حقنه کنند **دیگر** خار خسک و قرطم کوفته و تخم بید انجیر کوفته و مغز خسته مشمش کوفته هر واحد یک کف حنظل کوفته دو عدد سداب و گندنا
هر واحد یک دسته در شش رطل آب بپزند تا یکنیم رطل بماند روغن بید انجیر یک اوقیه آمیخته در سه دفعه بدان حقنه نمایند که عرق النسا را نافعست و ایضاً حقنه بحب الرشاد در آب
پخته صاف کرده و روغن زیت اندک آمیخته بعرق النسا و درد قطن را نفع میکند **حقنه دیگر** بگیرند یک اوقیه زیت و دو اوقیه عسل و یک اوقیه نطرون و نیم اوقیه علک البطم
و سه اوقیه آب شیرین خوب جوش داده حقنه کنند و بران صبر نمایند که اسهال اخلاط مخاطی کند و گاهی اسهال خون نماید و اگر درد طول کند باید که استعمال این حقنه
متواتر نمایند و در ادویه قنطوریون و عصاره قثاء الحمار و روغن قثاء الحمار افزایند **صفت حقنه دیگر** بگیرند ماهیزهرج و زراوند طویل و قنطوریون دقیق و دوست بیخ کبر
و خربق سفید و سیاه و حرمل و سورنجان و حنظل و عاقرقرحا و مازریون و مغز قرطم و شبت هر واحد بقدر حاجت همه را در آب خوب جوش دهند و هشت اوقیه آب صاف
کرده روغن ناردین و روغن زنبق هر واحد ده درم آمیخته نیمگرم حقنه کنند و بران صبر نمایند و تکمید مقعد بپارچه گرم سازند و اگر ازین حقنه التهاب عارض شود باید که حقنه
لین کرده از عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه خشک و پرسیاوشان و خطمی و سبوس گندم و برگ جنازی و روغن بنفشه داخل بوده بعمل آرند تا حدت عارض از آن
حقنه تسکین یابد و چون این علاج استعمال کردند و درد ساکن نشد باید که فصد عرق النسا قریب بعقب کنند و اگر یافته نشود فصد رگ مشط قدم یا رگ باطن زانو
نمایند و چون درد اشتداد کند فلونیای رومی دهند که آن تسکین درد و تخدیر عضو نماید و بادویه که مذکور شد مانند افیون با پوست بیخ لفاح آمیخته بر موضع درد طلا کنند
و باید که از ادویه مخدره حذر نمایند و استعمال آن نکنند مگر هنگام ضرورت چون درد شدت کند زیرا که ادمان استعمال آنها ابطال حس عضو و انجماد ماده نماید پس در این
هیچ علاج سود نه دهد و از چیزیکه صاحب این مرض بدان انتفاع یابد خوردن این سفوف ست که آنرا نافع یافته ام **صفت آن** بگیرند سنای مکی ده درم سورنجان
پنجدرم شیطرج هندی سه درم زعفران نیم درم ادویه را باریک سائیده شکر سفید هموزن آن آمیخته دو درم تا سه درم بخورند با آب نیمگرم و چون مرض طول کند باید
که ایارجات کبار استعمال نمایند و آبهای مثل آب ماهی شور و کبریتی و نفطی و آب زیتون و روغن قثاء الحمار حقنه کنند و عصیده که در آن شحم حنظل سرشته باشند
بخورانند و در آب چشمه کبریتی و نفطی و آب دریای شور و مانند آن نشانند پس اگر تسکین نیابد محاجم ناری بر حق ورک نهند و زلو نیز بران موضع چسپانند
که این اکثر نفع میکند و ماده را از نفس مفصل بسوی ظاهر ورک جذب می نماید و چون این ادویه سود نه دهد و گاهی شرب نفط سفید یکدرم تا یکمثقال بشراب
ده درم تا سه روز فائده کند و ایضاً حب معمول بنفط نافع عرق النسا و وجع قطن ست و چون علت مزمن شود و قریب بود که مفصل از مکان خود خارج گردد
باید که داغ استعمال کنند تا رطوبت فاسد فانی شود و آنرا بسوی خارج جذب نماید **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که در عرق النسا و وجع الورک اگر علامات بلغم ظاهر
بود اول قی فرمایند پس اسهال بحب منتن و حب شیطرج و مانند آن کنند و حقنه کردن بدون قنطوریون باریک و شحم حنظل و شبت و آبکامه و مانند آن سود ندارد
اگر حقنه قوی باید سورنجان و بوزیدان و ماهیزهرج و عاقرقرحا افزایند و اول حقنه نرم کنند پس تیزتر و گاهی برگهای باذن حاجت بود و بعد قی و اسهال دوای
مدر باید داد و نسخه آن در قول شیخ گذشت سه درم از آن با سه درم شکر بدهند و محجمه ناری نهادن سودمند بود و گاهی محاجم با شرط و اخراج خون بسیار سود دارد
در دو سرین را داغ کردن صواب باشد و داغ آن دائره باشد گرد حقه ورک و سر استخوان که در آن داخل است **ضمادات** اول ضمادهای لینه باید نهاد برین گونه
بگیرند کرنب نبطی و پخته بکوبند و زرده تخم مرغ و اندکی زعفران سرشته نیمگرم بکار برند **دیگر** اکلیل الملک و بابونه و حلبه و خطمی هر یک بست درم مقل و اشق و جاوشیر
هر یک ده درم پیه گرده بز و پیه مرغ و مغز ساق گاو و موم هر یک ده درم سرکه سی درم روغن بقدر کفایت ادویه خشک را کوفته و صموغ را در سرکه تر کرده حل نموده
و موم را با پیه و روغن گداخته همه را بسرشند و هر گاه ضماد جدا کنند با آب گرم یا بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و صعتر و بیخ کرفس بشویند و اگر این ادویه بسرکه
پخته طلا کنند سود دارد **دیگر** ضماد مقرح خردل و هموزن او سرگین کبوتر نرم سوده بطبیخ انجیر یا شیر آن سرشته ضماد کنند تا آنکه ریش گردد و زرداب جاری شود و چند
روز بگذارند تا ماده پاک گردد و یا خردل و ثافسیا باهم کوفته طلا کنند و همچنین میویزج و بوره و فرفیون و عاقرقرحا بروغن سداب سرشته جاذب ماده بظاهر و مقرح
است ابن سرابیون گوید اگر بیمار احتمال کند صواب آنست که دو روز متواتر حقنه کنند پس رگ زنند و قسطا بن لوقا گوید که بگیرند عصاره قثاء الحمار دو
جزو و روغن زیت کهنه یکجزو و بجوشانند تا روغن بماند و هر کجا ریح و درد عسر باشد طلا کنند که ورم کند پس صلاح یابد محمد زکریا گوید اگر قثاء الحمار نباشد حنظل
بدل آنست و بسیار باشد که صاحب عرق النسا و درد سرین را اسهال خون افتد و مرض زائل شود **صفت اشیاف** که در دو سرین و پشت را سود دارد

سکبینج جاوشیر مقل اشق زنجبیل انزروت سورنجان شقاقل تخم حنظل نمک هندی جندبیدستر زرنباد قسط ماهیزهرج برگ سداب انیسون بادیان بوره ارمنی فانید مساوی
و بعضی میعه و جبلهنگ دران زیاده میکنند و ایارج هرمس بسیار نافع ست در فصل ربیع چند روز متواتر دهند کمتر آن یکهفته و در طبیخ کفتار و طبیخ روباه نشستن سود
دارد و آنرا که هیچ علاج فائده نکند نفط سفید از درمی تا مثقالی سه روز با شراب دهند **ابن الیاس** گوید که در عرق النساء هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و تخم
کرفس هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخوداب بمغز قرطم دهند و یا هر صباح جلابی از خشکنجبین ده درم و اصل السوس سه درم بخورانند
و صاحب این مرض از تناول اطعمه کثیر الغذا بطی الانهضام و سائر فواکه و شب خواری و آب سرد احتراز کنند و باشیای لینة التحلیل و یا بارد ضماد نکنند زیرا که این عضو
کثیر اللحم ست قوت دوا تا مفصل نرسد بلکه عضو را اصلب کند و از تحلیل منع کند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا بحب صبر یا بنقوع
آن نمایند و ملینات و مسهلات و حبوب منقی بلغم استعمال نکنند مگر بعد نضج تام تا ماده رقیق تحلیل نشود و کثیف آن متحجر نگردد و پس درد اشتداد نماید و بعد تنقیه تام این
ضماد و نطول بکار برند و نسخه این هر دو در علاج عرق النساء حار در قول صاحب کامل گذشت و در هر هفته سه مرتبه قی کنند و یا این ضماد کنند که در شفای این
مرض از ضماد مذکور قوی تر ست **صفت** آن پوست بیخ کبر بوزیدان عاقرقرحا هر واحد ده درم عصاره قثاء الحمار حب الغار هر واحد پنج درم نطرون قسط تلخ هر دو
درم حب الرشاد یکدرم همه را باریک سائیده بحریر بیخته زفت پنج درم را با روغن زنبق یا زیت گداخته ادویه بدان آمیزند و ضماد کنند و اگر مرض باین معالجه زائل
نشود فبها و الا از معالجه طول نشوند زیرا که مفصل ورک عمیق غائر ست ماده غلیظ از ان تمامه خارج نمیشود و این حقنه بعمل آرند خار خسک و قرطم هر دو کوفته هر واحد
یک کف شبت و بابونه و سداب هر واحد هفت درم قنطوریون دقیق و پوست بیخ کبر هر واحد ده درم حلبه و بزرکتان هر واحد چهار درم سنای مکی ده درم
سبوس گندم یک کف زیره سه درم همه را در شش رطل آب بپزند تا بیک نیم رطل باز آید صاف کرده مری و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد ده درم
بوره ارمنی نیم درم فلوس خیارشنبر پانزده درم آمیخته در حقنه انداخته نیمگرم حقنه کنند و اگر مرض مزمن گردد و طول کشد باید که قی و حقنه متواتر کنند و در مسهلات قنطوریون
دقیق و سورنجان و بوزیدان زیاده نمایند که این ادویه را با وجود استفراغ بلغم خاصیت شریفه در عرق النساء ست و در علاج این اهمال نورزند که بسرعت
بسوی لنگی می انجامد و اگر درد اشتداد نماید و مریض را طاقت برداشت آن نباشد مخدرات مثل فلونیای رومی و برشعثا بدهند تا مریض زمانی استراحت نماید
و قوت او رجوع کند بعد از ان اعاده علاج کنند و بدون احتیاج شدید دوای مخدر استعمال نکنند و این سفوف صاحب این مرض را نافع ست **صفت**
آن سورنجان پنج درم بادیان مغز بادام مقشر هر واحد سه درم زعفران نیم درم سنای مکی ده درم شکر برابر همه شربتی سه درم بآب و مالش عضو بروغن قثاء الحمار
و روغن قسط و زنبق و خیری زرد نمایند و در آب کبریتی و نطرونی و زاجی و نفطی و آب دریای شور و مانند آن نشانند و اگر باین معالجات تسکین نیابد بر رگ
و رگ محاجم ناری نهند و تعلیق علق نمایند و الا بحکم آخر الدواء الکی داغ بران موضع گذارند **ابن نوح** گوید که اگر عرق النساء از خلط بارد خام باشد
اولا قی استعمال کنند بعده حب سورنجان کبیر معروف بمقلم الزمنی بخورانند **صفت** آن ایارج فیقرا ترید مدبر هر یک ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق سورنجان
بوزیدان ماهیزهرج هر یک پنج درم فرفیون دو درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر هر واحد یکدرم حب سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم و حقنه
با دویه حاره کنند و آنچه مخصوص باین مرض است حقنه بیخ سوسن است که در قول مجوسی گذشت و یا حرف آب پخته زیت دران انداخته حقنه نمایند و
چون درد شدت کند ایضا یک مثقال زراوند بروغن یا بشیر بخورند و یا شیاف ایارج فیقرا شحم حنظل و سکبینج بردارند و فتیله معمول از راسن مجفف و انزروت
یا خربق معجون بعسل نافع ست و بعد تنقیه مالش روغن فرفیون نفع کند و یا مغز تخم بید انجیر را که بسایند و بعسل سرشته ضماد کنند و همچنین ضماد بوزیدان که آنرا
در جذب ماده از عمق خاصیتیست و نفط را نیز این خاصیت ست و همچنین فقاح اذخر را و چون امر مضطر گردد دمادم حقنه ها کنند تا که سحج پیدا نماید
که ایشان از سحج به شوند و چون مرض مزمن شود و طول کشد ضماد مقرح که در قول جرجانی گذشت بکار برند تا آنکه آبله انگیزد و از ان آب سائل شود و تکمید
بآب گرم نمایند و چند روز بگذارند و اگر مرض زائل نشود اعاده آن کنند و مریض را گرسنه دارند تا اخلاط او قلت پذیرد و اگر طول کشد و خوف خلع راس
ورک باشد بر سر ران داغ مثل دائره نهند و صاحبان این مرض در صحت خود مداومت قی نمایند و تلطیف تدبیر کنند و از اغذیه غلیظه و تواتر سکر اجتناب ورزند
و جالینوس گوید که سواری برای وجع الورک مضر ست زیرا که بسوی آن فضلات بریزد و نیازروق گوید که علاج عرق النساء مشکل ست چون زمان و امزجه رطبه
لحمیه را و در سرین چپ افتند و محمد بن زکریا گفته که چون اراده داغ سرین باشد باید که بمکان او در وکنند تا مستوی گردد بعده داغ کنند و الا رد او بعد داغ غیر ممکن ست

وگفته که وجع الورک را نوشیدن روغن بید انجیر با ایارج و آب خسک تا یکهفته نفع میکند وگفته بهترین چیزیکه حق تعالی درین موضع آفریده آنست که بر سُرین عسل بلادر طلا کنند
تا آبله بهم رسد و بگذارند تا آنکه آب جاری گردد و مدتی مندمل شدن ندهند و این قائم مقام داغ ست وگفته که مردی بر سُرین افتاد پس ورم کرد و همیشه درد میشد تا آنکه
بران جبر مرگی و زعفران و صبر بسته شد و صحت یافت **انطاکی** گوید که علاج وجع الورک مخالف وجع المفاصل نیست مگر در منع روادع اولا اینجا بلکه ابتدا بمحللات کنند و
فصد دست مقابل نمایند و مبالغه در تلطیف نمایند اگر ماده رقیق نباشد و آنچه مخصوص بعرق النسا است اکثار تناول حب ذهب است که مرتبه و حب سورنجان بار دیگر و
همچنین صبر و هلیله و خوردن الیه آنرا بسیار نافع بود و کذا نطول از بیخ کبر و حلبه و گرسنگی بردن مجرب ست بسبب تخفیف ماده و فصد عرق النسا کنند و احقنه مجربه طبیخ
بیخ حنظل و بیخ کبر و قنطوریون و شرب حب الرشاد و میعه است و کذا سداب مطلقاً و تخم آن شرباً و تریاق بعد تنقیه و داغ آنرا به کنند اگر در طریق ماده افتد **سعید** گوید
که اگر عرق النسا حادث از بلغم باشد تنقیه معده بقی از سکنجبین و ترب کنند و حقنه بحقنهای قویه و اسهال او بایارج نمایند و مبدلات مزاج مثل شربت عسل و گلقند عسلی بدهند
و غذا نخود آب و یا زیرباج سازند و پرهیز سخت کنند زیرا که چیزی نافعتر برای خلط غلیظ از گرسنگی نیست و بر سُرین آرد ترمس بشراب سرشته ضماد نمایند و مالش
عضو بروغن ناردین سازند پس اگر ساکن نشود فصد رگی باید کرد که بالای کعب ست از طرف پای علیل اگر یافته نشود فصد صافن کشایند و اگر زمانه طول کند در
آب چشمه های کبریتی و نفطی و آب دریای شور نشانند و اگر خوف از خروج مفصل باشد داغ بران نهند **و اگر** خلط سوداوی باشد اسهال مریض بطبیخ افتیمون کنند و
گلقند شکری دهند و آب نیمگرم نیز نشانند و شیره عناب بجلاب و آب نقوع بشربت نیلوفر بدهند و غذا مزوره زیرباج و بر عضو برگ چنار تازه سوده ضماد کنند و موم
روغن بمالند و آب ریاحین بران ریزند و در آخر فصد عرق النسا گیرند و اگر در صلاح آن تاخیر گردد حقنه قوی بعمل آرند که بران به شود انشاء الله تعالی **مؤلف** خلاصه
و دیگر متاخرین مینویسند که بعد تنقیه این ضماد عرق النسا و مفاصل مزمن را سودمند ست دار شکنه که سلیمانی نامند و سیماب هر کدام سه مثقال هر دو را باهم سائیده با آب
دهان حل کنند تا سیماب کشته شود و ده مثقال صابون در آب گرم گداخته اضافه نموده ضماد کنند و این سفوف در تنقیه اصحاب مفاصل و عرق النسا و نقرس بغایت
سودمند ست و از مجربات براکلسوس و جمع کثیر باین دوا از امراض مذکوره نجات یافته اند سورنجان تربد سفید ربالسوس سقمونیا سنای مکی استخوان قحف آدمی
شکر سفید مجموع مساوی کوفته بیخته پنج درم با سکنجبین که در ان کمافیطوس جوشانیده باشند بدهند و این مسهل در تنقیه مفاصل کافیست **صفت** مرهمی که درین
باب سخت سودمند ست و از مخترعات اوست گل سرخ دو قبضه پوست بیخ قنب تازه شش قبضه هر دو را با دو رطل شراب نیکو بجوشانند تا مهرا شود آنگاه
صاف نموده بر آتش ملائم بدارند تا شراب جمله بسوزد و در ته ظرف چیزی غلیظ همچون عسل بماند بستانند و دو رطل پیه خنزیر بادی بیامیزند و بر هم زنند تا مثل
مرهم شود آنگاه یک اوقیه افیون با شراب حل کرده و یکدرم زعفران و یک اوقیه زهره کرنب اضافه نموده لت کنند و نگاه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند که در
تسکین اوجاع مفاصل بی نظیر ست و گویند که خوردن اسپند بقدر چهار ماشه تا دوازده شب برای عرق النسا مجرب ست و بعضی گویند که از یک ماشه شروع کنند و بتدریج
بیفزایند و هرگاه حرارت زیاده محسوس شود باز اندک اندک کم کنند و همچنین تا چهل روز هر شب وقت خواب بخورند که درین باب از مجربات ست و در حدیث شریف
وارد ست که برای عرق النسا بگیرند الیه گوسفند اعرابی و گداخته سه حصه سازند و هر روز بر ناشتا یکحصه بخورند و بعضی نهادن الیه شگافته بر سُرین در وجع الورک
تا آنکه متعفن گردد و بعده از ان جدا کردن مجرب دانسته اند **صفت** حبی که بقول رازی در ساعت تسکین درد عرق النسا کند و پنج شش بار اطلاق میکند صبر سقوطری
پوست هلیله زرد سورنجان هر واحد یکدرم حبها سازند مجموع یکشربت ست و ادامت برین حب کردن مجرب راقم ست **حب سعد** که در قلع بلغم از مفصل
ورک قوی العمل ست سعد سورنجان بوزیدان هر یک نیم درم ماهیزهرج دو دانگ تربد دو ثلث درم شحم حنظل ربع درم فرفیون دانگی و این یکشربت ست
دوای هندی که مسمی بچار دانه و دوای بالم است جهت وجع الورک و وجع الرکبه مجرب هالون اجوائن کلونجی میتهی هر چهار برابر بدون کوفتن یکجا کرده
هر صباح آنقدر که در گرفتن سه انگشت آید با آب بخورند و در کاستن و افزودن حسب مزاج مختار اند و بعضی مال کنگنی و تخم پنوار اضافه میکنند صاحب تکمله
گوید که این شش تخم انفع از چار اند **دیگر** که عرق النسا را مجرب نوشته زنجبیل سوده یکپاو باریک کوفته بیخته یکتوله سیماب دران اندازند و باهم حل کنند چندانکه
هر دو یکذات شود بر دارند و قدری از ان می مالیده باشند روزی دو سه دفعه **روغن خفاش** نافع عرق النسا و نقرس و جمیع اوجاع مفاصل جند بیدستر
قسط تلخ هر یک سه درم زراوند چهار درم آب مرزنجوش روغن زیت هر واحد یکرطل شبرک ذبح کرده دوازده عدد آب خالص بقدر ضرورت همه را یکجا کرده
بپزند چندانکه آب برود و روغن بماند **ضمادی** که ماده عرق النسا را تحلیل کند از بیاض والد مرحوم سوسن خطمی بابونه شبت آرد حلبه تخم کتان سوده با آب کرنب

سرشته ضماد سازند **مطبوخ قوی الاثر** برای استیصال مادهٔ وجع الورک و عرق النسا معمول مجرب مصطکی انیسون هریک دو درم زنجبیل بیخ اذخر هریک سه درم فودنج سورنجان بوزیدان هریک پنجدرم بیخ کرفس و بادیان هریک هفت درم حلبه مویز منقی هریک ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف نموده ثلث رطل هر روز با روغن بید انجیر بقدر تحمل طبیعت بنوشند **نطول** که بجهت عرق النسا مفید ست بابونه اکلیل الملک بنفشه گل خطمی تخم بقدر حاجت در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد ازان روغن مالیدن بسیار فائده می کند

وجع الرکبه

یعنی درد زانو اسباب و طریق تشخیص و علاج آن بعینه همانست که در اوجاع مفاصل مسطور شد لیکن این بیشتر از ریح حادث میشود و ایضاً در حار تبرید شیرهٔ خارخسک شیرهٔ خیارین نبات سفید بدهند و برگ چنار سوده ضماد نمایند و یا آرد جو یکجز و پشک بز دو جزو بسرکه و روغن زیت ضماد کنند که دو درم آنرا نافع بود و یا فصد باسلیق کنند و اطریفل صغیر یکتوله خورده تخم کاسنی نیمکوفته نه ماشه سورنجان سه ماشه بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب هریک هفت توله جوشانیده صاف نموده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و ایضاً در ورم زانو و حرارت لمس آن سورنجان بوزیدان هریک ماشه سوده با اطریفل صغیر توله سرشته بخورند بالایش عرق شاهتره هفت توله گلاب سه توله بنوشند و یا صرف سورنجان با اطریفل سرشته همراه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله عرق شاهتره و نبات دهند و گاهی عرق کاسنی پنج توله شربت بزوری بارد دو توله عوض عرق شاهتره و نبات میکنند و اول فصد باسلیق میگیرند و اگر فائده نشود مسهل دهند **و اگر** ماده بارد باشد شیرهٔ تخم قرطم و بادیان و نبات بهم و روغن تخم سجنه طلا کنند و ساگ نیوار در روغن پخته بخورند و یا برگ دفلی بجوشانند و کوفته بروغنهای گرم آمیخته ضماد نمایند و اگر صابون سورنجان تلخ شراب با آب سرشته ضماد کنند نیز مفید بود و این منضج نافع اصل السوس بادیان پرسیاوشان تخم خطمی سورنجان هریک چهار ماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ کرفس هریک شش ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی ده دانه سپستان بست دانه گلقند سه توله و بعد مسهل معجون سورنجان صغیر خورانند و این حب مسهل نیز برای درد رکبه نافعست سورنجان پوست هلیله زرد شحم حنظل مقل تربد موصوف مساوی کوفته بیخته حب سازند و یک مثقال بآب گرم بخورند و این طلا برای وجع رکبه معمول حکیم اجمل خان ست حنظل کلان دو عدد را در نیم سیر آب بجوشانند که نصف بماند صاف نموده با روغن زیتون بست و پنجدرم بجوشانند تا که نصف آب برود و بعده حب الغار سوده دران انداخته بجوشانند تاکه تمام آب بسوزد و روغن بماند فرود آورده سورنجان و بیخ بنفشه و حنای خشک هریک سه مثقال کوفته بیخته حل کنند و در محل درد طلا نمایند و مطبوخ بوزیدان نیز در درد زانو و پشت و مفاصل را سود دارد و نسخهٔ آن همان مطبوخ قوی الاثر ست که در عرق النسا بار دوم قول مؤلف خلاصه عنقریب مسطور شده لیکن درینجا ما هیزهرج سه درم عوض مصطکی و انیسون ست و وزن بیخ اذخر پنجدرم و شربت چهار اوقیه باد و مثقال روغن بید انجیر و این نطول وجع رکبه و مفاصل را مفید ست سداب پوست بیخ کرفس سورنجان بوزیدان تنکاعی بادآورد بابونه اکلیل الملک قیصوم در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد فراغت ازان مالش روغن خاص ضرور ست **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که ضماد فرفیون یکدرم زیت خوشبوده درم موم دو درم و کذا شرب سندروس محلول بروغن کتان پنجدرم و ضماد بدان برای وجع رکبه مجرب من ست **و ضماد** برگ خرزهره سوده و کذا گل آن و کذا ایشک تنها و یا مثل آن آرد گندم با شراب یا سرکه سرشته و کذا حضض توتیا و کذا سرگین گاو بسرکه و بآرد جو و سرکه و کذا اگر و یکجز و زیت و دو جزو بخرقه آلوده و کذا عصارهٔ سداب بستانی **و شرب** تربد با زنجبیل که مخرج مادهٔ بلغم لزج غلیظ از رکبه است و کذا تخم حنظل و کذا فرسیون و کذا شنبلید که آن گل سورنجان ست با زنجبیل و کذا مطبوخ کما فیطوس با عسل و کذا مطبوخ هیون **و شرب و ضماد** حلتیت و کذا جاوشیر و کذا اقنه بعسل و کذا روغن بطم و کذا نانخواه و کذا شیطرج هندی و کذا مقل ازرق و کذا اپیه کفتار و کذا تخم کرنب نبطی و کذا افرقه کرنب و کذا شبت **و اکل** جوزهندی و کذا لحم گورخر و کذا شاخهای هیون مطبوخ **تعلیق** جرادهٔ عظم نسر بر جانب مؤوف هر واحد نافع وجع الرکبه است **انطاکی** گوید که اوجاع رکبه مثل وجع الورک ست در انحصار ماده و سائر احکام لیکن از مجربات درین باب گزو ست و انزروت بروغن جوز و از طلاها این روغن تخم ترب ست و برگ دفلی بآب ترمس و عسل و کذا ضماد صابون با هیچ آن **صاحب خلاصه** گوید که درد زانو را بدستور نقرس علاج نموده بعد از تنقیهٔ بدن ضمادات که مذکور شد استعمال نمایند و معجون سورنجان موافق نسخهٔ یحیی بن خالد که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی مذکور شد مجرب ست و ضماد که دران فیون و شنگرف ست و در علاج وجع خاصره گذشت درین نوع ریحی بغایت سودمند ست و این ضماد برای درد زانو و ساق و کمر و پشت و ساعد بغایت نافعست مصطکی رومی یک اوقیه موم زرد یکدرم هر دو را با چهار اوقیه روغن زیت بر آتش ملائم بجوشانند تا همه گداخته

یکسان شود و بر داشته نگاه دارند و عند الحاجت نیمگرم بمالند مصنف اقتباس مینویسد که علاجیکه در وجع مفاصل ذکر یافته و مالیدن روغن قاذندی مرکب و روغن سقیل مرکب و روغن جند و روغن جنطیانا از مخترعات نواب علوی خان بسیار نافعست و برگ آکه تنها بر روغن سرشف چرب کرده بستن عظیم النفع است و کذا برگ بڑ و کذا برگ سلطان الاشجار

وجع الساقین

گویند که از اسباب این یکی ضعف هضم و خصوصاً هضم ثالث است دوم بدگواری طعام از خوردن غذا بر طعام غیر منهضم و از اکل زائد بر قوت هاضمه و عجز آن از تحویل هضم سوم کثرت خروج خون از بواسیر یا حیض یا اسهال و موی و یا مطلق اسهال و زحیر و یا کشیدن مرض طویل چهارم غلبه خلطی از اخلاط اربعه و علامت هر سبب از تقدم آن و وجود اعتبار غلبه اخلاط بنحویکه در تشخیص اسباب اوجاع مفاصل گذشت پوشیده نیست و گویند که گاهی صاحب آنرا اندرون گوشت ساق بلکه در استخوان آن چنان سردی محسوس شود که گویا در برف دفن کرده است و بر ظاهر جلد گرمی بدرجه باشد که گویا اخگر نهاده است مع کرب **علاج** در قسم اول و دوم بنهجی علاج نمایند که در محلش مذکور شده و حتی الامکان مریض را گرسنه دارند و اگر متحمل آن نباشد تقلیل غذا و تلطیف آن کنند و بر مثل نخوداب اقتصار نمایند و در سوم تقویت اعضای رئیسه کوشند بقویاتی که در امراض قلب و جگر و غیره مرقوم گشته و در چهارم اول تشخیص ماده کرده بحسب آن بدانچه در اوجاع مفاصل مذکور شده تنقیه نمایند بعده روغن گل تنها و یا سورنجان تلخ و بزر البنج و مصطکی هر یک سه ماشه سوده آمیخته بمالند و همه آنچه در وجع الظهر و غیره مفید است درینجا هم نفع دهد و گویند که چون بجز و حساس درد فصد سیرو نمایند و بفاصله سه چهار گهڑی قی کنند فی الحال فائده میدهد و از مسهل مستغنی میسازد در هر چهار خلط و ایضاً برای درد و ورم ساق تخم سفید صندل سرخ پوست کچنال هر دا سنگ بآب کشنیز سوده ضماد کردن و سورنجان سوده با طریفل صغیر سرشته همراه گل بنفشه تخم خربزه کوفته خار خسک کوفته جوشانیده گلقند حل کرده خوردن نافعست و ایضاً برای درد ساق که گویا شگافته می شود شاهتره گل سرخ هر یک شش ماشه سورنجان سفید ریوند چینی هر یک دو ماشه جوشانیده و شربت بزوری حل کرده بنوشند و سورنجان ... بیخ ... بگلاب سوده ضماد کنند و ایضاً برای ورم ساق سورنجان بادیان جوشانیده نبات حل کرده بدهند و صاحب تحفه گوید که در جاییکه علت مفاصل و امثال آنکه منجر باستسقا میگردد و یا بفالج و برگ غار جات ... شده

ریح الشوکه

و این دردی شدید بود که اکثر در ساق پای و یا ران و یا بازو افتد بسبب ریحی غلیظ تیز باشد و ماده آن از اخلاط چهارگانه بیرون نباشد و بیشتر از خون و یا صفرا و یا سودا بود و از بلغم بغیر ترکیب اخلاط مذکوره کمی افتد و شیخ و شراح قانون مینویسند که سبب ریح الشوکه اخلاط حار ردی لذاع اکال و بسیار رقیق صفراوی بود که در استخوان حاصل شود و مزاج و جوهر او را فاسد گرداند و جز جائی در وجع مفاصل نوشته بسیار باشد که ماده این علت در گرمی و تیزی بدان حد بود که در استخوانها بگذرد و استخوانها را تباه کند و بشکند و این مرض را العربی ریح الشوکه گویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس و ریح الشوکه آنست که در اوجاع مفاصل و نقرس ماده در گوشت و فضای بندگاه بود و در ریح الشوکه در استخوان باشد بالجمله علامتش آنست که درد شدید با تمدد و خارش و سوزش اعضا باشد و از رسیدن پارچه و دیگر چیزها درد زیادت پذیرد و درد اندر طول عضو بود و باشد که ماده خبیثه بدرجه رسد که استخوان آن را بشگافد **علاج** اول بزودی تمام فصد باسلیق کنند اگر در پا باشد و الا رگ صافن زنند و حسب خلط غالب تنقیه بدن مشغول شوند و در صورت مرکب بودن از صفرا و بلغم و یا دیگر خلط مناسب آن ترکیب ادویه نموده علاج کنند چنانچه در انواع علاج اوجاع مفاصل مفصلاً مسطور شده و بعد تنقیه روغنهای محلله و آبزنات و ضمادها و مجربات که در آنجا مذکور گشته حسب ماده بعمل آرند و بدانند که در جمیع امراض اطراف نشستن در آبزنات عظیم الاثر است و شخصی را در ساق پای راست این مرض عارض شد و هنوز نوبت بعلاجش نرسیده بود که درین اثنا ساق بطول تبرقید و هانوقت بهرد

وجع العقب

یعنی درد پاشنه اگر بسبب صدمه از ضربه یا سقطه یا ضغطه موزه مانند آن افتد آب سرد بسیار ریزند و طلای نرد و یا گل ارمنی و ماميثا در آب یا گلاب طلا کنند و آرام کردن و دوای محذر دادن و محجمه گذاشتن نیز نافع بود و اگر بسبب انصباب مواد سیال از اعالی بدن بر آنجا باشد در ماده دموی فصد کنند و روغن گل بمالند و در بلغمی قی متواتر بعده تنقیه بمسهلات بلغم نمایند و روغن بابونه و فرفیون و زنبق و قسط بمالند و چون کهنه گردد تیزاب فاروقی مالیدن کثیر النفع بود و اگر بجائی منفجر شود و ریم خارج گردد باید که دهان زخم را وسیع کنند خواه از آله و خواه از ادویه اکاله پس هر گاه عضو از مده پاک شود حناو مازو را در سرکه سائیده بر بندند و یا خاکستر

بلوط را با پیه مخلوط نموده نهند و اگر در انفجار درنگ کند برای نرم کردن جلد ملینات نهند یا حلبۀ و بنه بران نهند تا آنکه نرم گردد بعده بشگافند و معالجه طرا ازهم مدملۀ نمایند

ضعف رجل و بطوی مشی اطفال

ضعف پای گاهی خلقی بود و این لاعلاج ست و گاهی از تعب کثیر از استرخای ساق و یا از فساد طرق غذا بسوی آن باشد چنانچه مردم بسیار فربه را عارض شود پس در تعیین علاج اعیا نمایند بدانچه در آخر کتاب گفته آید و در استرخای هرچه در باب استرخای مطلق مسطور شد بکار برند و در انسدادی تقلیل غذا کنند انطاکی گوید که برای مشی اطفال چون بطی گردد بهتر آنست که نیم درم بادنجان بگلاه آن در سایه خشک کرده سوده تا یازده روز بخورانند و کرنب و اکلًا و نطولًا جوز و ثوم و کذا خردل مطلقًا و مورد و گل سرخ و مازو و عدس و رجله ضمادًا و روغن غار و درزیت کهنه پخته مجرب است و کذا مالش بروغن زبد و نار جیل و شستن اطراف در حمام بآب سرد و ستو یدی جهت اطفالی که رفتار ایشان از وقت خود دیر کند مینویسد که اگر کرنب جوش کرده تنها و یا بجوز و زیت و سیر خوشبو ساخته بخورانند بسرعت در رفتار آیند و مجرب صحیح ست و مالش مفاصل ایشان بروغن حند قوقا نیز بالخاصیت مجرب و نشانیدن در طبیخ تخم لیسان و کذا در طبیخ حند قوقا و کذا تدهین مفاصل بروغن آس یعنی که آنرا خوب کوفته در آب و زیت جوش دهند تا آب فانی گردد و روغن بماند برای سرعت مشی ایشان نافعست

حمیات

یعنی تپها حمیات جمع حمی ست که آنرا بفارسی تپ گویند و آن در اصطلاح اطبا حرارت غریبی ست که در دل مشتعل شود یا در عضوی دیگر افروزد و از انجا بدل آید و از دل بواسطه روح و خون بطریق شرایین و عروق در تمامی بدن منتشر گردد و آنرا گرم گرداند بحدیکه فعال طبیعی را ضرر رساند نه مثل حرارت غضب و تعب چون نوبت آن تشبث آفت افعال نرسد بدانکه حرارت که ببدن حیوان تعلق دارد سه قسم ست **اول** حرارت غریزی و آن نزد جالینوس حرارت ناری عنصری ست که از مزاج و قوام بدن مستفاد میشود و از اله برودت حرارت عارضی باز ان حاصل میگردد و تا زمان حیات در بدن می ماند و برین تقدیر تغایر میان او و حرارت غریبی بماهیت نیست بلکه تفاوت بینهما از ان جهت ست که غریزی مصلح بدن ست و غریبی بضد آنست و ارسطو و دیگر محققین برآنند که حرارت غریزی غائز میشود بر مرکب مستعد نزد فیضان نفس ناطقه بسان فیضان نفس و قوی و آن مقوم یعنی محصل وجود بدن انسان ست و مادام که حیوان زنده است موجود میباشد و بقول ابن ابی صادق آن جوهر حار رطب لذیذ هوائی ست که آنرا حدت و لذع نیست و شیخ الرئیس در حیوان الشفا گفته حرارتی که بدان قبول میکند بدن علاقه نفس از جنس حرارت اسطقسی نیست که آن ناری ست بلکه از جنس حرارتی ست که از اجرام سماوی فائض میشود و برین تقدیر میان حرارت غریزی و دیگر حرارتها مغایرت بنوع و حقیقت ثابت میگردد **دوم** حرارت اسطقسی آن حرارت عنصری است که جزو ماهیت بدن انسان ست و در حیات و بعد ممات تا بقای بدن موجود می باشد از انست که بدن مرده سیاه و متعفن میشود اگرچه او را در برف دفن کنند **سوم** حرارت غریبی و آن حرارت ممرضه مؤذیه مضر افعال ست یعنی حرارت غیر طبیعی که در بدن زنده حادث شود و از نقصان و ایذای بدان ست و آن نه مقوم وجود بدن ست و نه جزو ماهیت بلکه مغایر هر دو قسم اول و ثانی ست و بقول بعضی آن حرارت اسطقسی ست و آنرا غریبی نامند چون مشتعل شود و کیفیت وحدت پذیرد و در بدن منتشر گردد و مضرت افعال رساند و مراد از افعال طبیعی افعال منسوب بطبیعت مدبر بدن ست از افعال حیوانی و نفسانی و طبیعی صادر از قوای بدنی و آن اشتهای طعام ست و خواهش آب و هضم غذا و نشست و برخاست و رفتار و گفتار و خواب و بیداری و جماع و مانند آن از امور طبیعیه که بر وفق مجرای طبیعی باشد **اکنون** بدانند که جالینوس اقسام تپ را بدو قسم تقسیم نموده یکی حمای مرض دوم حمای عرض و حمیات اورام را از جنس حمی عرض گردانیده و مراد آن از حمای عرض آنست که میان آن و میان سبب آن که مرض نبود و اسطه نباشد مانند حمای عفنی که عفونت سبب آن بلا واسطه است و عفونت خود مرض نیست بلکه آن سبب مرض ست و از حمای عرض آنکه تابع مرض باشد مانند حمای ورم که آن عرض ورم ست و باوجود ورم تابع آن بود و ورم فی نفسه مرض ست و اکثر متقدمین انحصار اقسام حمیات در سه جنس کرده اند یعنی حمای یومی و خلطی و دقی چه حال بدن را مع تپ بحمام تشبیه داده اند چنانچه شیخ میفرماید که همه آنچه در بدن انسان ست از سه جنس خالی نیست یکی اعضای حاوی رطوبات و ارواح و آن بمنزله دیوارهای حمام ست دوم رطوبات محوی و آن مشابه آب حمام ست سوم ارواح نفسانی و حیوانی و طبیعی و ابخره که در بدن پراگنده است و آن همچون هوای حمام ست پس مشتعل بحرارت غریبی از روی اشتعال اولیه یکی ازین اقسام ثلثه باشد که در بدن انسان بجنس جسمانی خارج از ان یافته نمیشود و لیکن اگر حرارت تپ باعضای اصلی از روی تشبث اول متشبث گردد چنانکه حرارت آتش مثلا بدیوارهای حمام یا بمنفاخ حداد و یا بدیگ طباخ متشبث شود آنرا حمی دق نامند

و اگر حرارت با خلاط متشبث گردد از روی تشبث اولی پس از ان در اعضا منتشر شود مانند آنکه آتش آب حمام را گرم گرداند و آب گرم در حمام بریزند و بسبب آن دیوار های حمام گرم شود یا شوربای گرم در دیگ بریزند و بسبب آن دیگ گرم گردد آنرا حمی خلطی گویند و اگر حرارت بارواح و ابخره تشبث اول تشبث گردد پس از ان در اخلاط و اعضا پراگنده شود چنانکه آتش در حمام افروزند هوای آن گرم شود بعده گرمی آن بآب دیوار های آن متعدی گردد آنرا حمی یوم خوانند و مراد از اشتعال ولی هر جنس آن بود که از سرد شدن یک جنس مشتعل سرد شدن مجاور آن که دو جنس باقی ست وجب باشد و از سرد شدن هر دو جنس باقی سرد شدن آن وجب نباشد و ایضاً مراد از اشتعال ولی و تشبث اول حرارت تشبث آنست بر سبیل استقرار ورنه حرارت که مشتعل روح و تشبث و متعلق بدان باشد در اخلاط و اعضا نیز متعدی گردد اما تا وقتیکه در متعدی الیه متشبث و مستقر نشود بدان نام مسمی نگردد مثلاً حرارت که با خلاط متعلق میگردد و اعضا را نیز گرم سازد و حال آنکه حمی خلطی ست فقط لیکن چون در اعضای راسخ و قائم شود دق باشد و دیگر را نیز برین قیاس کنند بالجمله این قسمت حمیات باوجه قریب ست و گاهی تقسیم حمیات از جهات دیگر کنند پس گویند که بعضی از ان حاده است و بعضی غیر حاده و بعضی مزمنه و بعضی غیر مزمنه و بعضی لیلی و بعضی نهاری و بعضی سلیم و بعضی مستقیم و بعضی ذی اعراض منکره و بعضی مفترة و بعضی لازمه که آنرا اشتدادات و سورات باشد و بعضی ازان متشابه بود و بعضی حار و بعضی بارد با لرزه یا قشعریره و بعضی بسیطه و بعضی مرکبه

بیان مستعدین حمیات

بعضی شراح قانون مینویسند که ساکنان مواضع غائره و مترفهین و کثرت کنندگان از فواکه رطب مائی و کثیر الامتلاء و تخمها از عادت و کثیر المرار و ضعیف البدن و پیران و طفلان این همه کثیر الاستعداد بحمیات اند و سکان کوهستان و اهل ریاضت و اقتصار کنندگان بر اغذیهٔ جیده و معتدل الاخلاط و قلیل المرار و قوی البدن و کهول اند و جز این امور مذکوره تا که حرارت و رطوبت در بدن پیدا نکنند آنرا اشد الابدان از روی استعداد بحمیات نگردانند پس شیخ الرئیس میفرماید که شدیدترین ابدان از روی استعداد برای حمیات ابدان حار رطب اند خصوصاً چون رطوبت قوی تر از حرارت باشد و این کسان را عرق و بول و براز بدبو بود و ایضاً ابدان حار یابس مستعد برای حمیات حاده میباشد از تپ یومی ابتدا کند پس بعفونت و احتراق سرعت نماید و بسا ست که بسبب یبس مزاج در دق افتند و قریب این هر دو ست ابدانی که در ان رطوبت و یبوست متساوی بود و حرارت مستولی باشد و این بدن ازان جنس ست که در ان حمی بخار حار ابتدا کند بعده بجای خلطی منتقل گردد بعد از ان آنانکه در ایشان حرارت و برودت متساوی بود و رطوبت بسیار باشد و ایشان را بیشتر حمیات عفنی در ابتدا عارض میگردد و ابدان بارد رطب و بارد یابس بعیدترین ابدان از عروض حمیات اند خصوصاً از حمیات یومیه

بیان اوقات حمیات

شیخ میفرماید که حمیات را اوقات اربعه است مثل اکثر امراض از ابتدا و صعود یعنی تزید و وقوف یعنی منتهی و انحطاط یعنی کمی مرض و گاهی این اوقات کلی میباشند بحسب کلی حمی از اول تا آخر او و گاهی جزئی بحسب نوبت و خطره از ابتدا تا آخر انتهاست و آماز و انحطاط مریض از نفس حمی هلاک نمیشود بسبب استیلای طبیعت بر ماده به رفع الا بسبب از خطای طبیب و عصیان مریض و غیر آن که ذکر آن خواهم کرد و ابتدای جزئی وقت اختناق حرارت غریزی از مادهٔ غامره و درعضو ست و ابتدای کلی وقتیست که نضج یا خلاف مضاد نضج را اثری ظاهر نشود و ابتدا در هر مرض موجود ست بخلاف دیگر اوقات و لیکن گاهی خفی میباشد چنانچه در سونوخس که از اول روز ظهور او شدید ظاهر میباشد و در صرع و سکته که بسبب سرعت استیلای ماده درین هر دو زمانه ابتدا خفی میباشد و چون ابتدا خفی قلیل الاعراض باشد گمان میشود که ابتدا در ان نیست و همچنین گاهی در روز اول ز حمیات حاده غمامه در قاروره یا علامت دیگر نضج مثل رنگ بول معاینه میگردد پس گمان میشود که آنرا ابتدا نیست و حال آنکه چنین نیست بلکه وقت ابتدا در ان موجود بود لیکن خفی باشد و تزید وقتی ست که در ان حرارت غریزی برای مقاومت ماده حرکت ظاهر کند پس علامات نضج یا علامات مضاد نضج ظاهر گردد و انتها وقتی ست که در ان قتال میان طبیعت و ماده اشتداد نماید و حال غلبهٔ یکی بر دیگری از ان هر دو در زمانه مستقبل ظاهر گردد و این وقت جنگ و جدال ست میان هر دو و مدت او در حمیات ذی نوائب حاده در نوبت واحد ست و این شناخته نمیشود مگر نوبتی که ما بعد است باین نوع که ما بعد خفیف تر از سابق بود و یا بد نوبت و این شناخته میشود در نوبت سوم از ان هر دو اگر این سومی بکتر و سریع الزوال ز ان هر دو نوبت باشد و بر دو نوبت زیاده نمیشود و اکثر زیرا که مقتضای امراض حاده همین ست و طبیعت متحمل نمیشود و در مدافعت و مقاومت جلدی میکند مگر در امراض مزمنه که منتهای آنها بعید باشد پس گاهی در حمیات مزمنه مشابه میشود نوائب بسیار در خفت و شدت و غیره جمیع احکام خود و اینجا نزد منتهی آثار نضج و ضد او تمام ظاهر میشود

والانحطاط وقتی ست که دران حرارت غریزی بر ماده مستولی میشود و آنرا مقهور میسازد و آن حرارت تفرق جمع او اندک اندک می نماید و درین وقت حرارت باطن خفیف میشود و بسوی اطراف مندفع میگردد تا آنکه تحلیل می پذیرد و بسیاست که طبیب غلطی میکند درین حالت در امثال این حمیات از خفت حادث درحرارت باطن پس گمان مینماید که مرض انحطاط نمود و طبیعت مستولی گشت و چنین نباشد بلکه مرض طبیعت را مقهور میکند بقهر تام حتی که ناامید میشود از مقاومت پس از ان اعراض میکند و اعراض مرض خفت می پذیرد بسبب ترک مقاومت پس عقب او موت روی می نماید و این را در عرف عام افاقت الموت نامند بدانکه منتهی مختلف میباشد در امراض مزمن قرب و بعد پس امراض حاده جداً یعنی در کمال حدت بعیدترین منتهای آنها تا چهارم روز ست و حمیات یوم ازین قبیل ست مگر آن را در اصطلاح اطبا از امراض حاده نشمارند زیراکه در حاد بودن مرض کفایت نمیکند آنکه منتهای او قریب باشد فقط بلکه معذلک از جمله امراض ذی خطر بود و قریب حاده جداً در قرب منتهی و در خطر امراض حاده مطلقاً است و او آنست که منتهای او تا هفت روز میباشد چون محرقه و غب لازمه و بعضی از امراض حاده آنست که در حدت کمتر ازین ست و او آنست که منتهای او تا چارده روز میباشد و مابعد این چارده مزمنات ست و دیگر زبین منات تا چهل و شصت روز و زیاده بران تا سالها و معرفت اوقات امراض حاده و در مراتب آنها و مزمنه نافعست طبیب را در تدبیر غذای مریضان چنانچه عنقریب آنرا ذکر کنیم و بسیار حمیات است که ابتدا و تزید و انتهای آنها در نوبت واحد مستوفی میباشد بسبب فرط حدت ماده پس اوقات جزئیه دران بعینه اوقات کلیه باشد و نوبت دیگر بانحطاط می کنند اگر متحول بصحت گردند و ایضاً حمیات مختلف میباشد درین ازمنهٔ اربعهٔ کلی باشد یا جزئی پس بعضی از ان آنست که ابتدای او طول میکند چون غب که ابتدای او بسبب خامی و حدت و رقت قوام ماده طویل بود و در باقی اوقات بسبب انکسار سورت ماده و غلظ قوام او مدت آن کمتر باشد و بعضی آنست که تزید آن طویل میباشد مثل مواظبه بسبب غلظ و کثرت ماده آن و بعضی آنست که انحطاط آن طول مینماید مانند محرقه که بسبب حدت و لذع ماده آن حرارت غریبه بعد مفارقت آن باقی می ماند و انحطاط آن دراز می گردد

معرفت اوقات مرض وخصوصاً منتهی

بدانکه شناخته میشود اوقات کلیهٔ مرض گاهی از نوع مرض پس تشنج یابس و صرع و سکته و خناق از امراض حاده جداً است و غب خالصه و محرقه حاده لا جداً است و ربع و فالج از امراض مزمنه است **و گاهی** از حرکت مرض پس اگر نوبتهای او کوتاه باشد دلالت میکند بر آنکه منتهای او قریب ست مثل غب خالصه زیراکه زمانهٔ نوبت او از سه ساعت تا چارده ساعت میباشد و اگر نوبتهای او دراز باشد دلالت نماید بر آنکه ماده غلیظ ست و منتهی بعید باشد مانند غب غیر خالصه و اگر آنرا نوائب نباشد بلکه ماده او حار بود چون سونوخس پس مرض حار باشد و اگر ماده او غلیظ بارد بود یا مائل بغلظ پس مرض غیر حاد باشد **و گاهی** از سحنهٔ مریض پس اگر او بسرعت لاغر گردد و چهره و پهلوها باریک شود مرض حاد باشد و اگر بحال خود باقی ماند مرض چندان حاد نباشد **و گاهی** از قوت پس اگر ضعف دران سرعت نماید مرض حاد باشد و اگر ضعف ظاهر نگردد مرض غیر حاد باشد **و گاهی** از سن و فصل پس در سن حار مثل شباب و در دهر و فصل حار چون صیف و ربیع منتهای امراض سرعت می نماید و در اسنان بارد مانند کهول و مشائخ و در دهر و فصل بارد مثل خریف و سرما منتهای امراض بطی میشود و همچنین حال بلدان ست که در بلد حار منتهی سرعت می نماید و در بارد بطو **و گاهی** از نبض پس اگر او سریع متواتر عظیم ست مرض حاد بود و الا غیر حاد باشد **و گاهی** از لرزه پس اگر مدت مکث آن طویل باشد مرض مائل بازمان و غیر حاد بود و اگر قصیر المدة باشد مرض مائل بحدت باشد و اگر لرزه البته نباشد آن اقصر مدت و حادتر در جنس خود باشد **و گاهی** اوقات مرض شناخته میشود از جهت اوقات نوائب پس اگر این مستمر باشد بر تقدم متفاضله که تقدم نماید بطریق تفاضل که از اول شروع باز یاد نماید مرض در تزید باشد زیراکه از بعض امراض آنست که تا آخر اوقات او یعنی انحطاط بر تزید جاری شود بحسب نوبت نوبت و این امراض آنست که تقدم تزید دران مستمر باشد گاهی از جنس غب بود و گاهی از جنس مواظبه و اگر واقع شود بر وقت واحد بعد تقدم و فضول یعنی زیادتی های او نیز وقوف یابد پس مرض در منتهی باشد بسبب دلالت او بر وقوف ماده و عدم حرکت آن و اگر تاخیر نماید پس مرض در انحطاط بود و نوبت حافظ ساعت واحد را نحو یکه هر روز در همان ساعت بیاید طویل المدت باشد و همچنین شناخته میشود حال اوقات از تزاید اعراض حمی که دلالت بر تزید دارد و وقوف آنها که دلالت بر وقت انتها دارد و نقصان آنها که دلالت بر انحطاط کند و از تزاید نوائب آن در طول و در قصر او چه مقدار زمانهٔ نوائب اگر بدستور سابق باشد پس مرض در ابتدا بود و اگر کم گردد پس در انحطاط بود و اگر زیاده شود غالباً در تزید باشد و گاهی در انتها و گاهی نوائب تخالف نمایند و متشابه نباشند در شدت و در زیادت مدت **و گاهی** شناخته میشود از حال استفراغات

پس اگر در نوبتی عرق یا اسهال عارض شود و نوبتی که بعد او باشد در شدت مثل اولی و یا فوق آن بود استفراغ بسبب کثرت ماده باشد نه بسبب قوت طبیعت بر دفع ماده مرض گواهی و بر بطول مدت وگاهی شناخته میشود از جهت نضج و ضد نضج چنانچه در وقت ابتدای کلی ذکر نمودیم و مثلاً چون نفث باندک نضج یا بول که دران غمامه باشد ظاهر گردد پس آن ادل تزید باشد بعده اگر آن یا ضد آن کثرت نماید پس آن منتهی باشد و ایضاً چون نضج یا خلاف او بسرعت او نفث یا غمامه ظاهر شود بدانند که منتهی قریب ست و اگر تاخیر نماید بدانند که منتهی بعید ست و اما شناخت اوقات جزئیه پس وقت ابتدای نوبت هنگامی ست که دران نبض منضغط و فشرده گردد و معنی او در علامات حمیات عفنی معلوم شود و او آنست که در حرکت او نوعی فتور و ضعف و صغر و بطو ظاهر شود و رنگ دست و پای به تیرگی نماید و اطراف سرد گردد خصوصاً طرف گوش و بینی تا وقتیکه دران انتشار حرارت ظاهر گردد و گاهی همراه ابتدا تغیر رنگ و کسل و غم و بطوی حرکات و سبات و استرخای پلک و ثقل کلام و قشعریره میان هر دو شانه و پشت پیدا شود و گاهی در ابتدا لرزه قوی و گاهی سیلان آب دهن و اختلاج صدغین و طنین گوش و عطاس و کشیدگی اعضای بدن عارض میشود و در وقتیکه قوت بیشتر ضعیف میگردد آن ابتدا و انتهاست و وقت تزید نصف اول آن وقتی ست که نبض در ظهور و عظم و سرعت شروع بنماید و حرارت در جمیع بدن بتساوی منتشر میگردد و نصف اخیر آن وقتی ست که همیشه آن حرارت منتشره با استوا در تزاید باشد و وقت انتها وقتی ست که در آن حرارت و اعراض بحال خود باقی باشد نه ناقص و نه شدید و نبض عظیم تر از آنچه باشد و سریع تر و متواتر بود و وقت انحطاط زمانی ست که در آن اعراض ابتدا بنقصان کنند و نبض باعتدال و استوا شروع نماید بعده بدن در آن بعرق آغاز کند و با قلاع مؤدی گردد و بسیار باشد که نزد موت حالت مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض اقبال بصحت نماید و لازم ست که بدین اشتغال ننمایند بلکه شناخت حال نبض کنند که آیا عظیم و قوی ست یا ضد آن زیرا که عظم و قوت دلالت بر بقای قوت و اعتدال او و صغر و ضعف بر قرب موت و چون صلاح خود در آن مینی که بزنیم برای توضیح یعنی بیان نمایم مثالی از اوقات جزئیه در حمی غب پس تامل باید کرد که در غب اندر اکثر احوال قشعریره ابتدا کند بعده سردی و لرزه پس لرزه ساکن شود و سردی کم گردد و در گرم شدن آغاز نماید بعد از ان گرمی مستوی شود و تا این هنگام زمانه ابتدا باشد بعده گرمی زیاده گردد و این زمانه تزید بود پس گرمی بایستد و آن منتهی باشد بعد از ان گرمی شروع بنقصان نماید تا آنکه منقلع گردد و این زمان انحطاط ست و بدانند که مدت مرض طول میکند یا بجهت کثرت ماده و یا بسبب غلظت و یا برودت آن و گاهی بر طول مدت مرض فصل یا ربرد و بلد بارد و ضعف حرارت غریزی و درشتی جلد و تنگی مسام اعانت کنند و دیگر اسباب طول مرض در علامات طول مرض مسطور گردد ابو سهل گوید که وقت ابتدای تپ وقتی ست که دران اندر بدن اضطراب و اثر از مرض ظاهر شود و ازین وقت تا آنکه ظاهر شود چیزی از علامات نضج و اگرچه خفی باشد پس آن زمانه ابتدا ست و از اول ظهور نضج تا آنکه نضج کامل گردد آن زمانه صعود ست و ازین وقت تا ظهور نقصان مرض و خفت اعراض آن زمان انتهاست و ما بعد این وقت آن زمان انحطاط ست و بیشتر آنچه بسوی آن اضطرار از معرفت این ازمنه باشد آن زمانه منتهی ست خصوصاً در مرض حاد زیرا که تقدیر غذا بحسب آن پیدا شود و بحران دران حادث میشود و بر مریض دران خوف پیدا شود و مریض بعد انتها نمی میرد مگر از علت دیگر بهر آنکه محال ست که آن مرض هلاک کند بعد از آنکه انتها کند و با نحطاط رسد و گاهی استدلال کرده میشود بر آن حمیاتیکه آنرا فترات باشد از نوائب آنها پس هرگاه نوبت از وقت خود تقدم نماید و یا طول کند زیاده بر آنچه سابق آن بوده و اعراض او قوی تر باشد دلالت بر تزید نماید و اضداد این حالات دلالت بر انحطاط کند و هرگاه نوائب و اعراض آنها متساوی باشد دلالت بر انتها کند و مرض طویل المدت طویل الاوقات قصیر المدت قصیر الاوقات میباشد بهر آنکه در حمی ربع و بلغمی گاهی نوائب بسیار مستوی یافته میشود و در غب خالص گاهی دلائل صعود در یک نوبت ظاهر میشود و بعض دلائل انتها در نوبت دوم ظاهر یافته میشود و بعض دلائل نضج و انحطاط در نوبت سوم ظاهر میگردد و شناخته میشود اوقات حمی مطبقه از تزید اعراض آن و نقصان آن و ثبات آن بر حالت واحد زیرا که آنرا فترات نباشد و دران اعتماد بر نضج و احوال او کرده میشود و هر قدر که مرض حادتر باشد حرکت او سریع تر بود و پس اوقات او تنگ تر گردد و در تعرف از منه او بسوی ذکاوت حدس قوی احتیاج افتد و شناخت قصر مدت مرض و طول او از شدت اذیت و نکایت او و خفت آنها کرده میشود زیرا که ممکن نیست که امراض شدید النکایت مزمن گردند بلکه یا زود می هلاک کنند و یا قوت دافعه آنرا ببحران رفع نماید و گاهی مرض قلیل النکایت و اذیت پیدا شود و معذلک مدت او طول نکند مثل حمی یوم و در قصر زمان مرض مزاج و سن و بلد و فصل حار و تدبیر ملطف و غذا قلیل لطیف و بدن متخلخل کم قربه و کم لحم و فراخی رگها اعانت کنند و اضداد این اشیا معین بر طول زمانه مرض باشد و شدت حرارت تپ و قوت اعراض او و اطباق او دلالت بر قصر زمان او دارد و اضداد این چیزها دلالت بر طول زمانه او کنند خصوصاً اگر در نیجا نضج نباشد و مبادرت نوائب کثرت تزید در اعراض و تقدم در ورود و بر قصر مدت مرض دلالت دارد و بالضد آن

برضد آن وقوع حمی نیز دلالت بر مدت زمانهٔ او کند زیرا که حمیات یوم لامحاله اکثر در یکروز تا چهارم روز منقضی گردد و غب خالصه از چهارده روز تجاوز نکند و در
اکثر سوم منقضی شود و در مدت یکهفته اگر سلیم باشد و اما غیر خالصه که اعراض او با اعراض بلغمی مخلوط میباشد آن بحسب مخالطت مادهٔ بلغمی با وی طول کند حتی که گاهی
تا یک فصل و زیاده از ان باقی ماند و آن حمی ردی غیر سلیم ست زیرا که با وی حدت و عسر نضج و فساد جمع شده باشد و حمیات لازمه همه در مدت کوتاه تر از ذی فترات
میباشد مگر تپ دق که آن طویل ست و هرگاه حرارت در دق از روی اندفان و خفا شدید تر بود طویل تر باشد و بالضد و اما حمیات مطبقه قوی الحرارة و احراق
مثل غب دائمه و دموی که آنرا امراض حاده نامند از چهارده روز تجاوز نکنند و این وقتی باشد که در غایت قوت حرارت و احراق نباشند و اما هرگاه در غایت
آن باشند در روز سوم و چهارم منقضی شوند و هرگاه متوسط میان این طرفین باشند در یکهفته تا دو هفته منقضی گردند و درین حمیات خطر بسیار عظیم ست و اما
بلغمی و ربع طول میکنند مگر آنکه ربع سلیم ست و بلغمی غیر سلیم و حمیات وبائی قصیر اند و حمیات لیلی طویل **ابو منصور** گوید که ابتدا نزد اجتماع حرارت است بسوی
قلب و صدر باشد و صعود هنگامی که حرارت منبسط در بدن شروع کند و انتها وقتیکه حرارت در جمیع بدن بتساوی منبسط گردد و انحطاط چون حرارت از
جمیع بدن بتساوی منحل گردد و مواضع وسطی از ان خالی شود و گویند که ابتدا عروض تپ ست و صعود وقتیکه در آن بقوت و شدت زیادتی نماید و انتها
وقتی ست که واقف شود نه زیاده گردد و نه کم و انحطاط آنست که طبیعت قهر کند و آنرا بسوی خارج دفع کند و خوف بر مریض تا انتها بود و طول مدت نوبت
و حال اعراض آن در قوت و ضعف هر دو دلیل قوی بر تعرف اوقات حمی ست لاسیما اعراض زیرا که اگر ابتدای نوبت تاخر نماید و اعراض قوی تر باشد دلالت
کند بر آنکه در صعود صحیح است و جاری نمیشود حکم بتاخر وقت نوبت و اگر نوائب متساوی باشند تپ در انتها بود و هرگاه تپ حاد تر بود اوقات او اقل و قصیر
باشد حتی که او گاهی در صعود قتل کند و در حمیات سلیمه اوقات اربعه مستوی میباشد و ایضاً هر مرض را مثل این اوقات میباشد مگر آنکه بعض واضح و خفی تر و دقیق
از بعض دیگر ست **صاحب کامل** گوید وقتی که مریض در آن احساس نماید تغیر و ضرر فعل و تنافی بدان تا وقتیکه در آن مرض ابتدا نضج نماید آن وقت
ابتداست بر قول صحیح و اما وقت تزید وقتی ست که در آن طبیعت بانضاج مادهٔ مرض شروع نماید و مرض در قوت زیاده شود و قوت ضعیف گردد و اما وقت
منتهای او وقت کمال نضج ست و آن وقتی بود که در آن مرض بایستد و زیاده نگردد و اعراض سخت تر باشد و اما وقت انحطاط بعد وقت منتهی باشد نزد سکون
اعراض و اخذ در نقصان و قهر قوت مرض را و استراحت مریض تا آنکه مرض منقضی گردد و استدلال کرده میشود برین اوقات از سه چیز و آن طبیعت مرض و
اعراض لاحقهٔ او و نضج و عدم او ست اما از طبیعت مرض پس نظر کنند در شیائیکه باجتماع آنها مرض حادث شود و آن اعراض خاصهٔ او ست مثل
ذات الجنب که اعراض خاصهٔ او تپ و وجع ناخس و سعال و ضیق النفس ست پس اگر این اعراض از ابتدای مرض متغیر و زیاده نشود مرض در ابتدا باشد
و اگر قوت و عظم آنها زیاده گردد و بر بدن مریض ثقل آرد و قوت او کم گردد مرض در تزید باشد و اگر در قوت و عظم با نتها رسد و بر آن واقف گردد مرض بمنتهای
خود رسد و اگر از سابق کم شود و مریض معذلک راحت و خفت یابد مرض انحطاط نماید و اما از اعراض لاحقه چنان بود که در بعض حمیات صداع و در بعض آن
اختلاط ذهن و در بعض آن سهر و غیر آن از اعراض حادث میشود پس این اعراض هرگاه در قوت بیفزایند مرض در زیادتی باشد و هرگاه در قوت با نتها رسند
و بر حال واحد بایستند و در ان زیادتی ظاهر نشود بر منتهای مرض دلالت کنند و اگر کم شوند و معذلک حال مریض نیک گردد دلالت بر انحطاط مرض نمایند
و اما از نضج پس اگر در مرض ظاهر نشود چیزی از علامات نضج نه در بول و نه در براز و نه در نفس مرض در ابتدا باشد و هرگاه چیزی ازین علامات نضج ظاهر
گردد مرض در تزید باشد و هرگاه نضج کامل گردد مرض بمنتهای خود انتها نماید و درین هنگام در انحطاط شروع کند و نزد استراحت مریض و خفت مرض
انحطاط ظاهر شود و پس اگر مرض از حمیاتی باشد که با دوار نوبت میکنند نظر کنند در اعراض لاحقهٔ آنها در اوقات نوائب در زیادتی و نقصان آنها و در نضج
و عدم آن چنانچه مذکور شد و در تقدم نوبت تپ و تاخر او و طول او و قصر او و طول مدت سکون او و راحت بدن از ان و در مساوات او در تقدم و تاخر و
اعتدال او در طول و قصر پس هرگاه نوبت تپ از وقتی که در آن نوبت میگرد تقدم نماید این دلالت در تزید حمی کند و اگر نوبت از وقت خود تاخر نماید تپ انحطاط
و نقصان باشد و درین باب سزاوار آنست که در نظر جید نمایند زیرا که بسیاری از حمیات است که آنرا در طبع او باشد که نوبت او از وقت معین در هر دور تقدم نماید
و بسیاری از آنست که تاخر کنند پس نگاه باید کرد اگر تپ تقدم نماید از وقتیکه از شان او ست تقدم در آن او در زیادت باشد و اگر تاخر کند از ان وقت
حمی در انحطاط باشد و اما زیادتی در طول نوبت و قصر او پس هرگاه زمان نوبت تپ درازتر از سابق بود تپ در تزید باشد و اگر کوتاه تر بود تپ در انحطاط.

باشد و اما تساوی در نوبت پس هرگاه نوبت تپ در وقت واحد بود و زمانهٔ اخذ او متساوی باشد تپ با نتهای خود برسد و اگر طبیعت حمی چنان باشد که تقدم نماید یا تاخر و تقدم و تاخر بمقدار واحد باشد تپ بمنتهای خود برسد و اما طول مدت سکون آن و رجعت آن پس هرگاه مدت سکون نوبت تپ و فطرهٔ او طویل بود و مع ذلک بدن پاک از حرارت و سبک باشد این دلالت دارد بر آنکه تپ در انحطاط است و اگر مدت زمان ترک و قصیر و بدن غیر نقی و غیر خفیف بود تپ در تزید باشد و اگر زمانهٔ نوبت تپ متساوی بزمانهٔ ترک و باشد و بر حال واحد باقی ماند و مریض را در وقت فتور حمی خفت و راحت بهم نرسد تپ بمنتهای خود رسیده باشد و باید دانست که مدت زمان هر واحد ازین اوقات اربعه بحسب طول مرض و قصر او باشد بهر آنکه زمانهٔ ابتدا و تزید در امراض حاده قصیر میباشد و همچنین زمانهٔ انتها و انحطاط زیرا که خلط محدث این امراض لطیف و حرارت قوی می باشد پس او در نضج مادهٔ مرض سرعت میکند و اما امراض متطاوله پس هر زمانهٔ او از اوقات اربعه طویل میباشد بهر آنکه خلط محدث این امراض غلیظ و حرارت ضعیف میباشد پس نضج در ان تاخیر میکند و بدین سبب زمانهٔ او طول مینماید و لهذا امراض متطاوله در فصل تابستان قصیر المدة میباشد بجهت معاونت حرارت تابستان بر نضج ماده و تلطیف خلط و مدت امراض حاده در زمستان اندک طول میکند زیرا که سردی هوا اخلاط را خام میکند و نضج تاخیر می نماید و دلیل برین کوتاهی نوبت حمی ربع و مواظبه در زمان تابستان و اوقات حاره است و طول آن هر دو در خریف و زمستان و اوقات بارده و هرگاه بصاحب حمیات مطبقه عرق حادث شود و بدان بحران تام نشود پس مدت آن طول کشد زیرا که این دلالت میکند بر کثرت اخلاط

تدبیر کلی حمیات

بدانکه تپ مرضی است کثیر الوقوع و متوافر الاصناف و تدبیر اکثر انواع او باهم تباعد تمام دارد پس در معالجهٔ آن تنقیح و عدم تساهل واجب تر از سائر امراض باشد و تا که طبیب بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحران و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات متعلقهٔ آن و از اجتناب از شرب مسهل روز بحران خصوص روز ششم و امثال آن واقف نباشد بعلاج تپ اقدام ننماید و صاحب مزاج حار یابس کثیر الاستعداد بحدوث تپ دق است در علاجش نهایت احتیاط نمایند که هر اندک حرارت گاهی بدق می انجامد و جمیع اشربه بغیر حامضه در مزاج صفراوی احتمال استحاله بصفرا دارند بخلاف شربت نیلوفر که این خاصیت مستحیل بصفرا نمیشود و آمیختن آب بسیار در بعضی اشربه نیز مانع استحاله است بنابر استیلای مائیت بر صفرا و شیر خشت و ترنجبین نیز مستعد استحاله بصفرا است و سکنجبین و سائر حموضات مصلح آنست و آب سرد در حمیات شدید الحرارت مفید است خصوصا کسی که معتاد بود بشرب آب سرد و قوی المزاج باشد مگر آنکه حشا ضعیف یا در آن ورم بود یا آنکه خلط غلیظ و خام باشد و متاخرین در خاکشی خاصیت عجیب برای دفع حمیات یافته اند و آن را در اکثر حمیات استعمال میکنند و هرگاه در حشا ورم بود سکنجبین استعمال نباید کرد و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و خوردن روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونت است و روغن بادام ازین مضرت خالی بود لیکن درین هم تقلیل اولی تر و در حمی نزلی چند بادام خوردن مضائقه ندارد و خوردن عدس بعضی [illegible] حمیات مانع نکس گفته اند و هرگاه با تپ قولنج عارض شود تا سده نکشاید ماء الشعیر ندهند و درین وقت حقنهٔ مناسب بکار برند و بدانند که اکثر مردم یابس المزاج در اندک حمی و استیلای حرارت غریبه لعاب از دهن جاری میشود و این دلالت دارد بر رطوبت غریبهٔ فضلیه که در بدن ایشان است و حرارت غریبه آن را گداخته بلکه عدم تشنگی گاهی با وجود حرارت مفرط مزاج میباشد بنابر آنکه رطوبت ذائبه بجای آب صرف میگردد و حاجت آب نوشیدن نمیشود پس درچنین مریض بنابر خوف ذوبان تبرید واجب است و طبیب ناقص بگمان غلبهٔ رطوبت ادویهٔ حاره داده مریض را در معرض هلاکت می اندازد و انطاکی در تذکرهٔ اولی الالباب مینویسد که برای حمیات مجربات بسیار است بعضی از ان متعلق بحروف و کتابت است و بعضی از ان متعلق بخواص نباتیه و معدنیه و حیوانیه است چنانچه بخور بموم و زهرهٔ جعل و تعلیق طلق در قصبهٔ سبز که در روز شنبه اخیر از ماه بریده باشند و بخور با استخوان ماهی و دندان فیل و شرب سه تیر اطاء ازان یا دو چند آن آبنوس و خضاب کردن وسط و پای با حنا و معصفر و زعفران با آب کشنیز سرشته در مطلق حمیات مجرب است و کذا تعلیق هفت درم برگ مورد و یکدرم حلتیت بر ران چپ در خرقهٔ ازرق برشتهٔ ارجوان و از خواص است که در شب بسوی قبر مقتول برود و ازان یک کف خاک بدست چپ بگیرد و خاموش باشد و بجانبی التفات نکند تا آنکه در راه بجای رسد که از انجا راه دیگر متفرق شده باشد و خاک آنجا بدست راست بردارد و هر دو را جمع کرده صاحب تپ ببوشد و گرد اگرد خود بپاشد و بخور ادکند و کلام نکند تا آنکه عمل تمام شود پس تپ زائل گردد باذن الله تعالی

تعلیم اکنون بدانند که چون اجناس کلی حمیات سه جنس است یعنی حمای یومی و خلطی و دقی پس هر یکی ازان با اقسام آن جدا جدا بتفصیل تمام و بسط تام برای افادهٔ خاص و عام بتوفیق خلاق انام بمعرض تحریر و تسطیر می آید

حمیات یومیه

بدانکه حمی یوم عبارتست از انکه اول روح طبیعی یا حیوانی یا نفسانی بحرارت غریبه گرم شود انگاه آن حرارت بقلب رسد و دران افروزد و بتوسط شرائین بدیگر عضا و اخلاط سرایت گردد و آنها را گرم سازد و چون حرارت درین تپ متعلق و متشبث بروح میباشد پس اگر متعلق بروح طبیعی باشد که در جگر ست حمی یوم طبیعیه گویند و تقدم تخمه و سوء هضم و تناول اغذیه و اشربه و ادویه گرم نشان اوست و اگر بروح حیوانی که در قلب ست متعلق بود حمی یوم حیوانی خوانند و تقدم غم و فرح و فزع و غضب و غشی و حرارت حمام شاهد وییست و اگر بروح نفسانی که در دماغ ست تعلق دارد حمی یوم نفسانی گویند و تقدم هم و فکر و سهر دلیل اوست و ازین معلوم شد که حمیات یوم بحسب انقسام ارواح ثلثه منقسم بسه قسم باشند یعنی حمی یوم طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و حمی یوم را حمای روح نیز گویند بسبب تعلق او بروح و در زبان یونانی سقیماروس و بقول بعضی فیمارس نامند بنا بر اشتقاق او از اسم حیوان دریائی که متولد میشود و در یکروز می میرد و آنرا نبات الیوم گویند و این تپ را حمی یوم ازان نامند که تپ مذکور بسبب تشبث آن بشئی لطیف یعنی ارواح که بسرعت تحلیل میشود و کمترست که از یکشبانه روز تجاوز کند بشرطیکه بحمیات دیگر منتقل نگردد و آن کثیر الخطر نیست و نه رداءت دارد غیر آنکه گاه بحمیات دیگر ردیه و قتی یا عفنی منتقل میگردد و اگر در تدبیر آن خطا کنند

اسباب حمیات یوم

بدانکه حدوث آن از اسباب بادیه یعنی خارجیه و یا بدنیه و یا نفسیه یعنی لاحق بروح ها و لا مثل غضب غم باشد و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که اسباب جمیع اصناف حمای یوم اسباب بادیه مسخنه بالذات و یا بالعرض ست بنجه ملاقیات بدن از خارج مثل گرمی آفتاب و حمام و غیره و تناولات از اغذیه و ادویه حاره و انفعالات بدنیه مثل ریاضت متعبه و نفسانیه چون غضب از اوجاع و اورام ظاهری زیراکه تسخین ورم باطنی از ارواح تجاوز میکند و گاه بعضی ازان حادث از سده و تخمه میباشد و آن حمی یوم ست که سبب آن بادی نیست بلکه بدنی ست و اسباب آن بادی بود یا بدنی در تپ تند دبدان حد نمیرسد که تجاوز نماید از انچه روح بدان مشتعل شده و اگر ازان حد تجاوز نماید در دق و یا در یکی از حمیات خلطی اندازد زیراکه اسباب بادیه گاه اسباب مستعده یعنی سابقه را بحرکت می آرند پس اگر تحریک آن بعفونت کند حمیات عفونیه پیدا شود و اگر این تقادم نماید حمی دق گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که حمای یوم نمی باشد مگر از تعب بدن و روح و این غلط ست زیراکه گاهی از روح مفرط نیز حادث شود و این حمیات در اکثر هم زائل میگردند در یکروز و گاهی از سه روز تجاوز می نمایند و اگر ازین قدر تجاوز کنند باید دانست که آن انتقال بجنس دیگر از حمیات نموده و معنی انتقال آنست که تشبث حرارت از روح بسوی عضا و یا اخلاط تجاوز نموده و آن یوم محقق نیست چه جالینوس گفته بساست که حمای یوم تا شش روز باقی می ماند و بعد ازان انقضای تام می یابد و غیر آن از حمیات مثل این نمیباشد هر چند انتقال بجنس دیگر نماید زیراکه بعد آن اثری بالتبه می ماند و انقضای حمی یوم چنان باشد که اصلا اثری ازان باقی نمی ماند و این تپ یعنی حمی یوم سل العلاج بسبب قبول روح برای تلطیفه و صعب المعرفت ست و همچنین تمیز آن از دق که صعب ست بسبب عدم ظهور علامات و اسرع مردم از روی توقع در حمیات یوم و شدت ایشان از روی ضرر بدان اگر تدبیر غلط برایشان درین حمیات کرده شود کسی ست که بر مزاج آن حرارت غالب باشد پس عفونت زائد که مستخن در بجای حق میگردد و اگر اعضای اصلی گرم گردد بسبب انجامد اگر خلط گرم شود و بعد از بدنی که بران حرارت و رطوبت غالب تر باشد در آن بزودی متحول بحمیات عفنیه میگردد و بعد او کسیکه در وی حرارت بیشتر باشد پس بدنی که یبوست در ان بیشتر باشد کسی که مزاج او حار یابس باشد چون او را اگر تشنگی و گرسنگی بهم رسد و عطش او بیداری کشد و یا تعب نفسانی و یا تعب بدنی بزودی او را حمای یوم بهم میرسد باندک تشنج بریر چون تدارک آن ننمایند و فی الحال طعام خورند بزودی او را حمای عفنی عارض گردد بسبب هیجان صفرا و اگر تشنگی غذا بدان کنند و تلطیف تدبیر نمایند بزودی بحمی دق شود صاحب کامل گوید که حمی یوم از اسباب بادیه حادث میشود و اسباب بادیه محدثه حمی یوم چهار قسم ست یکی جنس اشیائی که بدن از خارج ملاقی شوند یا آنچه مسخن او باشد یا مکثف او باشد مثل حرارت آفتاب و آتش و هوای حمام چون آن بکثرت و طول رسد و یا آنچه تسخین او بالقوه نماید و آن حمام با آبهائیست که قوت ادویه حاره بدان مخالط باشد مثل آب تیره و آب گوگرد و یا آنچه تکثیف مسام نماید بالفعل مثل غسل آب سرد که فضول دخانی را در باطن بدن محتقن سازد و یا آنچه تکثیف آن بالقوه نماید مثل اغتسال آب شب جملا بدان چنان نیستند که هرگاه متکاثف شوند حمی یوم بآن حادث شود لیکن بدانکه تنها بخارات حار رطب یا حار یابس محتقن گردد پس اگر تام کثیف شوند آن بخارات را از تحلل منع کنند و حرارت دران مجتمع گردد پس اگر مواد یکه اندرانست غیر مستعد بعفونت باشد ازان حمی یوم حادث شود و اگر مستعد بعفونت باشد ازان حمی عفنی بحسب نوع خلط موجود در بدن پیدا گردد و حمی حادث ازان حمی مطبقه حاده صعب کثیر الخطر باشد دوم جنس اشیائی که بداخل بدن وارد شوند بمنزله اغذیه و ادویه حاره سوم جنس حرکت مفرط یا برای بدن مثل ریاضت متعبه و یا برای نفس مثل غضب و غم و هم و بیداری چهارم جنس مرضی که در اعضای ظاهری از اسباب بادیه عارض شوند چون ورم حار حادث در کنج ران بسبب قرحه یا پس حرارت از کنج ران بعضو بعد عضو منتادی گردد تا آنکه بقلب رسد و ازان در شرائین بسوی سائر اعضا نافذ شود

علامات خاصه حمیات یوم

ممیز از حمیات دیگر بقول شیخ از خواص حمی یوم است که آن از اسباب انعقاد مدنیه سابقه نمیباشد بلکه اسباب آن واصله میباشد و بنوعی تقضاغط نبود و آن در اکثر امر ابتدا بلرزه و سردی دست و پا نبود و فقدن حرارت و میل بکسل و خواب غرور فقدان نبض و اختلاف وصغر آن نمیکند بلکه گاهی در ابتدای او شبیه بسردی و یا اندک قشعریره و نخس بسبب سیلان بخار کیموس ردی یا عصاب عارض میشود و بسرعت زایل میگردد و گاهی دران بندرت لرزه عارض میگردد و بسبب کثرت ابخره موذیه عضلات تخخیان از اشتعال آن غیر لازم متقشف باشد بلکه اندک خوش آینده بود و مثل حرارت بدن تعب کشیده و صاحب بکر و هرگاه در روز اول بول نضیج و نبض نیک باشد پس حکم باید کرد که حمای یوم است زیرا که بول درین متغیر نمیگردد از غیتیی که حمای یوم ست و همچنین بول از نضیج غیر مائل برنگی اندر نگهای اخلاط بود و گاه در بول غمامه متعلق و گاه طافی میباشد بنیکوی رنگ و اگر لطافت دفنه که رنگ آن برنگ اعتدال نباشد قوام آن البته معتدل باشد و رنگ آن مع اعتدال قوام بدان جهت متغیر میگردد که سبب تغیر لون مقارنت آن میکنند و اگرچه با آن تپ نباشد چنانچه در حمای تعبیه و مانند آن گفته آید و نبض دران مائل بتواتر و تقوت و عظم میباشد بسبب شدت حاجت و عدم ضاغط مگر در حمی که از انفعالات مضعفه باشد مثل هم و حزن که دران هنگام نبض ضعیف باشد و یا در تم معده تخلخلی لذاع یا برودتی موذی باشد و یا بسببی دیگر از اسباب متغیر نبض غیر تپ بود و کم است که آن نبض مختلف باشد بسبب عدم آفت در قوت و اگر باشد بانتظام بود و بسبب ضعف سبب اگر مخالفت این نماید پس بسببی دیگر خواهد بود مقدم بر حمی یا مقارن آن مثل تعب شدید یا بالغ شدید در عتاد ها نهایتها و گاه نبض صلب میگردد و بسبب بهم رسیدن برودت شدید مکثف مبرد و یا حرارت آفتاب تیز مجفف و یا تعب شدید مجفف و یا گرسنگی و یا بیداری و یا غم و یا استفراغ و غیر آن که موجب تجفیف گردد و گاه حرکت انبساط آن سریع و انقباض آن طبیعی میباشد و سریع نمیگردد زیاده تر از نبض طبیعی مگر بندرت و سرعت آن قلیل میباشد زیرا که دران حاجت بترویح زیاده تر از حاجت باخراج بخار نرسد بجهت آنکه بخار دران فاسد نبود بقیاس معتدل بلکه گرم بقیاس آن بود و چون شناخت حال نبض در انقباض و مشکل گردد از نفس حال در او دریافت نمایند و نبض بعد از زوال حمی یوم بعادت طبیعی آن بدن عود می نماید و این علامت جیدست و بدانکه هرچند بول و نبض دران نیکو تر باشد دلالت بر حمای یوم کنند و اگر چنین نباشد لازم نیست که حمی یومیه نباشد زیرا که در بعضی حمیات یوم مثل تعبی و تخمی و وجعی اکثر بول رنگین و نبض مختلف یا ضعیف یا صغیر میباشد **و از دلائل** حمی یوم آنست که ابتدای آن سبک ملائم باشد و زمانه تزید آن از دو ساعت زیاده نباشد و با منتهای آن اعراض شدیده مصاحب نبود و حمی عفنه بضد این بود و اتفاقا دران اعراض صعبه و حدت حرارت شدید نمیباشد و بآن اوجاع راس و پشت و مانند آن کم میباشد و اگر با آن صداع یا وجع باشد ثابت لازم نباشد بعد زوال آن و این دلالت می نماید بر آنکه حمی یومیه است و اکثر زوال آن بعرق و نداوت و تری بدن شبیه بعرق طبیعی میباشد نه مثل غلطی و ایضا نه شدید با افراط و کمیت بود و بسبب عدم ماده بلکه قریب بعرق طبیعی میباشد در مقدار او و چنانکه او قریب از آن ست در کیفیت آن پس اگر عرق بسیار شد حمای یوم نخواهد بود بلکه خلطی بود **و از آنچه** تجربه حمی یوم بدان میکنند آنست که صاحب او در حمام داخل کنند پس اگر تب دران مثل قشعریره غیر معتاد رسید آنگاه معلوم کنند که آن تپ حمی عفنه است و صاحب او از حمام فی الفور بیرون آرند و اگر حال او مطلقا متغیر نگردد آن حمای یوم باشد

اسباب انتقال حمی یوم

بدانکه حمای یوم بسا است که منتقل میشود بحمیات دیگر بقدر رکه بران اعضا و اخلاط او در استعداد و دریا بود بقدر رکه تقارن گردد بسوی آن از اسباب دیگر مثل جوع یا سهر و غیر آن و از خلل در تصرف غذا مثل آنکه اگر حال اقتضا نماید که صاحب او را غذا داده شود یعنی اگر مزاج آن حار یابس و اخلاط صفراوی یا دموی حار باشد و طبیب خطا کند و آن را غذا دهد هر دو حی انتقال نماید در ابدان صفراوی و لاغر بجای دق اگر اعضای اصلی گرم گردند و یا بجای محرقه اگر در صفرا حدت و احتراقی بهم رسد و در ابدان لحمی دموی بسونوخس که آن حمای دموی غلیانی بلا عفونت است و بسا است که انتقال می نماید بجای عفونی و همچنین اگر حمی یومیه محتاج بمعاونت در تفتیح مسام و تخلخل جسم باشد و نفرمایند حرارت مشتعل گردد اندر اخلاط محتبسه در بدن باشتعالی که بقوت گرم کند و متعفن سازد

علامات انتقال حمی یوم بحمیات دیگر

دلیل آن آنست که حمای یوم بدون عرق و یا تری و نمی بدن و یا با عرق اندک بغیر نقاء بعرق فرو نشیند و مدت انحطاط آن طویل متعسر باشد بغیر آنکه نبض بحالت اصلی آید

بلکه در نبض اثری از تپ باقی بود و اگر صداع باشد باقی ماند و این همه آثار دلالت بر انتقال آن بحمای عفنی خلطی یا دق می نماید و اگر اسباب شدید باشند و لبث آن طول کند انتقال بدق نماید پس اگر منتقل بدق گردد مجس شریانها بسیار گرم معلوم شود و حرارت تپ یکسان و آهسته در همه اعضا نماید و بر امتلا و نزد تناول طعام زیاده تر گردد و نبض حافظ استوا با صلابت و صغیر یابند و سائر علامات دق که مذکور گردد نمایان باشد و چون انتقال نماید بحمای دموی غیر عفنی که سونوخس نامند عروق بدن ممتلی و برخاسته و نبض عظیم و ازدیاد حرارت و انتفاخ چهره نماید و چون منتقل بحمیات عفونی گردد و اقشعرار و فشار بدن و اختلاف نبض و صغر و تضاغط آن ظاهر شود و حرارت سوزان یابس بود و اعراض اشتداد و نماید و اما بول پس گاهی در ان نضج قدیم باقی ماند در اکثر نضج ظاهر نگردد

اصناف حمیات یوم

بدانکه این تپ باعتبار وقوع انتساب آن باسباب ثلاثه بر سه قسم ست چنانچه شیخ میفرماید که از انواع حمیات یوم بعضی منسوب باحوال نفسانیه و بعضی منسوب باحوال بدنیه و بعضی منسوب بامور خارجیه است اما منسوب باحوال نفسانیه منجمله آن حمای یوم غمیه و همیه و فکریه و غضبیه و سهریه و نومیه و فرحیه و راحیه و فزعیه است که از کثرت هر یک از نها عارض گردد **و اما** منسوب باحوال بدنیه بعضی از ان منسوب بافعال و حرکات بود و آن تعبیه و استفراغیه و وجعیه و جوعیه و غشیه و عطشیه است و بعضی از ان منسوب بغیر افعال و حرکات باشد و آن سددیه و تخمیه و ورمیه و تقشفیه و غذائیه و شرابیه است **و اما** منسوب بامور خارجیه مثل احتراقیه بحرارت آفتاب و سموم و آتش ست و مثل بردیه و استحصافیه و اغتسالیه **مسیحی** گوید که اصناف حمی یوم یا از ملاقات چیزیکه تسخین بدن از خارج کند مثل احراق شمس و سمائم و یا از امتناع چیزیکه تحلل بخار حار از بدن کند چنانچه از استحصاف جلد بسبب سردی و استحمام بآبهای قابض عارض شود و یا از تعب مفرط و یا از تناول چیزی حار از طعام و شراب و دوا و یا از ورم حار در کنج ران و بغل و یا از سهر و یا از غضب و یا از غم و هم حادث گردد **و طریق تشخیص** حمی یوم و اقسام آن اگر کسی شکایت تپ کند و سببی از اسباب بادیه بران متقدم باشد و در ان روز اول قاروره و نبض و رنگ روی مریض بسیار متغیر نبود و کف پا نرم ساکن الحرارة غیر سوزان باشد و بغیر لرزه و سردی اطراف شروع کند و بدون عرق شائع بلکه باندک تری بدن شبیه بعرق صحیح مزاجان بسرعت زائل گردد و با وی اعراض قویه مثل خشونت زبان و تواتر نفس و غیر آن که از لوازم حمی عفنیه است هیچ پیدا نباشد و نوبت واحد بود و معاودت نکند و گاهی آن نوبت دو سه روز باقی ماند بدانند که حمی یوم ست بعده شناخت اقسام آن چنین باید کرد که اگر با وجود علامات مذکوره نبض مائل بصغر و ضعف باشد و گاه میل بصلابت کند و بول بصفرت باری با سوزش و حرکت چشم بغوص و غور مع سکون حرکت آن و چهره مائل بزردی و خشک و کسل اعضا با ضعف اعضای رئیسه بود حمی یوم غمیه یا فزعیه باشد و فرق میان هر دو از تقدم غم یا فزع و اختلاف نبض باید کرد **و اگر** این اعراض غمیه موجود بود اما حرکت چشم مع غور در آن بسوی خارج و مائل بجهار باشد و نبض خائف منخفض نبود بلکه درین مع ضعف مائل بعظم بود و بدان اندک شهوق باشد حمی یوم همیه باشد **و اگر** آثار مذکوره موجود بود اما حرکت چشم معتدل باشد نه مائل بغوص و نه بخروج بود و مائل بغور باشد و نبض مختلف در شهوق و غموض و اکثر معتدل بود و چهره مائل بزردی باشد حمی یوم فکریه باشد **و اگر** چهره سرخ یا زرد و منتفخ باشد شبیه بانتفاخی که در سهر بود و چشم سرخ و بیرون خاسته باشد و گاهی لرزه عارض شود و قاروره سرخ حاد محسوس گردد و باندک ورخشندگی باشد و نبض عظیم ممتلی شاهق متواتر بود حمی یوم غضبیه باشد **و اگر** تقدم بیخوابی و ثقل اجفان و تهیج آن و فرورفتن چشم باشد و کدورت بول با زردی یا سفیدی آن و ضعف و صغر نبض و زردی چهره و انتفاخ آن بود و کسر و ماندگی در اعضا گویند حمی یوم سهریه باشد **و اگر** سبوق خواب و راحت بسیار خصوصاً خلاف عادت باشد و امتلای بخاری در نبض بود حمی یوم نومیه و راحیه باشد **و اگر** علامت او قریب بعلامات غضبیه باشد مگر آنکه سحنه چشم او مثل سحنه چشم صاحب فرح باشد غیر سحنه چشم خداوند غضب و تواتر در نبض کمتر بود حمی یوم فرحیه باشد **و اگر** علامت آن قریب از علامت غمیه باشد الا اختلاف در نبض شدید تر و سحنه چشم سحنه مرعوب بود و در اضطراب آن و کشاده ماندن آن حمی یوم فزعیه باشد **و اگر** تقدم تعب و زیادتی گرمی مفاصل از دیگر اعضا بود و ماندگی و یبس در بدن محسوس شود و گاهی در آخر آن نداوت عارض گردد و اگر تعب معتدل بود و حرارت مجفف یا برودت مانع عرق نباشد و اگر تعب مفرط بود نداوت و عرق کمتر باشد و جلد خشک گردد و گاهی تابع او سرفه خشک بود و نبض صغیر ضعیف و گاه مائل بصلابت باشد و بول زرد و حاد رقیق بود حمی یوم تعبیه باشد و ملمس جلد در تعب بحسب هوا باشد پس اگر هوا گرم بود ملمس گرم شدید الیبس نماید و اگر هوا سرد باشد ملمس جلد سرد و قلیل الیبس بود **و اگر** وجع در سر یا چشم یا گوش یا دندان یا مفاصل و اطراف یا قولنج یا بواسیر و غیر آن از اوجاع و ملها باشد حمی یوم وجعیه باشد **و اگر** مقارنت غشی و سقوط قوت بغیر علامات حمیات یوم دیگر باشد و نبض دران مختلف الاحوال بود که گاهی ساقط و باطل گردد و هنگام غلبه برودت

وگاهی سریع وظاهر شود نزد استیلای حرارت ومشابه نبض اصحاب بول خشک بصلابت مع دددیت باشد حمی یوم غشیه بود **واگر** گرسنگی یا تشنگی بسیار کشیده باشد ولب خشک ونبض ضعیف صغیر بود وگاهی میل بصلابت کند حمی یوم جوعیه یا عطشیه باشد **واگر** حمی یوم بدون ظهور سببی از اسباب بادیه عارض شود وطویل لانحطاط باشد وخصوصاً چون بدون استفراغ ونداوت وتری بدن انحطاط پذیرد باید دانست که حمی یوم سدیه است وعلامات امتلاء را بدان کثیر الدم مثل جوان دموی مزاج ومولد آن یا غلیظ الاخلاط ولزج تاکید بر تشخیص این تپ نماید وفرق میان امتلای دموی وخلطی دیگر چنین کنند که درین تپ آنچه سدد بسبب غلظ الاخلاط ولزوجت آنها باشد بران علامات معلومه بر آنها دلالت کند وکسل وتهبج وترهل وسفیدی رنگ وکثرت آب دهن وامثال آن در بلغمی ولاغری وخشکی وعظم وطحال وسوداویت مزاج در سوداوی باشد ودر آنجا انتفاخ بدن وتمدد وسرخی وغیره علامات کثرت خون نباشد وآنچه سبب عظم در آن امتلای خون باشد علامات امتلای آن از سرخی چهره وپر شدن رگها وانتفاخ وتمدد وغیره آن در بدن ظاهر بود واگر سدد افراط کند نبض صغیر باشد واگر مفرط نبود صغر نبض واجب نباشد **واگر** تغیر آروغ بدخانیت وبول عدیم النضج مائی باشد ووجود تخمه وفساد هضم وعطش ولهیب یافته شود واگر سبب تخمه سهر باشد در روی تهبج ودر پلک ثقل نیز بود حمی یوم تخمیه باشد وهرگاه آروغ متغیر بصحت گردد شفای او حکم باید کرد **واگر** تقدم ورم ظاهری باشد وچهره سرخ ومنتفخ زائد از حال صحت بود ولذع حرارت شدید نباشد مگر آنکه تلذع همراه بود ونداوت از بدن ترشح کند ونبض عظیم سریع متواتر باشد وبول مائی سفید بود حمی یوم ورمیه باشد **واگر** تقدم ترک حمام معتاد وغلبه حرکت ونشستن گرد وغبار بر جلد وباخشکی ودرشتی پوست بدن وسرعت وصغر نبض وسفیدی بول بود حمی یوم تشففیه باشد **واگر** تقدم سیر در هوای گرم یا در آفتاب یا در حمام گرم اتفاق افتد وشدت التهاب سر گاه با ثقل وامتلای سر بود ویا نفس عظیم باشد وظاهر بدن بسیار گرم از داخل آن بود وتشنگی کم وگرمی وسوزش چشم ویبوست جلد وجه وگرمی آن وصغر وسرعت نبض بود حمی یوم حریه شموسیه یا شمسیه یا حمامیه باشد **واگر** تقدم رسیدن سردی یا غسل بآب سرد اتفاق شود وبدن در ابتدای لمس غیر شدید الحرارة معلوم شود وبعد طول لبث دست بر بدن حرارت زیاده محسوس گردد ونبض مثل غمیه وهمیه وجوعیه در صغر زیاده نبود بلکه سریع باشد مگر آنکه سردی شدید بود وگاهی میل بصلابت کند وچشم غائر نباشد بلکه گاهی منتفخ بود وقاروره گاه سفید وگاهی رنگین باشد حمی یوم استحصافیه از سردی باشد **واگر** تقدم اغتسال بآبهای قابض بود وچسپیدن جلد بر استخوان مثل جلد خشک کرده شده ودباغت آن در مثل آب زاج وپوست انار وغیره داده شده مشاهده گردد وبعد زمانی از مس دست حرارت زیاده محسوس گردد ونبض ضعیف تر وصغیر تر وسریع تر باشد وبول شدید البیاض ورقیق تر مثل بول بز بود ودر بدن لاغری ودر چشم غور نبود حمی یوم استحصافی از میاه قابضه باشد **واگر** چهره وچشم سرخ وگرم وقاروره سرخ ودهن خشک وذائقه آن تلخ وحرارت ولهیب در موضع جگر ومعده باشد حمی یوم شرابیه یا غذائیه یا دوائیه وفرق میان هر سه از تقدم تناول هر یک از آن ظاهر گردد **واگر** با علامات نزله وزکام حار وضعف دماغ بود حمی یوم نزلی وزکامی یا...

معالجات حمی یوم بطریق کلی

باید که بعد تشخیص سبب با ازاله سبب موجب آن پردازند چنانچه در غمی وهمی وفزعی وفکری ازاله هر واحد کنند ومفرحات بارده دهند وتبرید قلب وازاله غم نمایند وهمچنین در غضبی وسهری وتعبی ووجعی وجوعی وعطشی وتخمی نیز ازاله هر واحد نمایند واگر ازین تدبیر نرود علاج تپ بلغمی کنند یعنی تبرید خفیف دهند بالجمله وهمه تبرید باشربه وتدهین واستحمام خاصه نمایند ودرین حمی حاجت بفصد وحجامت کمتر افتد وبقول قرشی علاجش مقابله سبب است مثل تفریح وتسلی در غضبیه وغمیه ومثل استهانت فرح در فرحیه ومثل تغذیه در جوعیه ومثل استفراغ در امتلائیه ومثل تفتیح در استحصافیه وسدیه ومالش ملائم دران وسکنجبین درین هر دو بالغ النفع است وگاهی بادی حاجت بشیره تخم خیار افتد وتبرید وترطیب در اکثر حمیات یوم بلا تحتی باغذیه واشربه ومشموم ومسکن بارد ویس حمام مرطب معتدل الهوا نمایند وتشنیع میفرماید واجبست که جمیع اصحاب حمیات یومیه را اغذای جید سریع الهضم بخورانند بهر آنکه محموم علیل است وعلیل مائوف وآن قادر بر اصلاح غذای ردی وبر هضم غذای بطی الهضم نباشد لیکن بعضی را مانند صاحب حمای یوم تعبی وغمی وجوعی وکسانی که در ابدان ایشان صفرا بسیار باشد وکسی که شکوه از قشعریره در ابتدا نماید بتناول لقمه نان در آب یا در شراب تر کرده رخصت داده اند تا نافذ تر باشد واین چنین کسان را غذا دهند واگرچه در ابتدای تپ باشند وبعضی را منع تر فه یعنی توسع در غذا نموده اند واشاره بتلطیف یعنی ضد ترفه کرده اند مثل حمی سدی واستحصافی ودر حمی ذاولی آنست که تاخیر تغذیه تا انحطاط نمایند سوای آنچه تقاضای آن کرده شد وآن تعبی

وجوعی و غمی ست و دوا نها تا خیر غذا مناسب نیست و آب سرد را واجب ست که اول امر منع نکنند زیرا که قوت قوی ست خوف ضعف نیست و آن افضل علاج ست در تبرید روح و اعضا لیکن اگر در انجا ضعف در احشا باشد و یا تپ اشتداد نماید و یا حمی سدی بود بهتر آنست که اکثار در ان ننمایند و کثرت امر حمام بر ایشان نزد اقتضای نوبت در حمیات یوم برای چند اغراض ست یکی ترطیب و دیگر تعریق و تحلل مسام و دیگر تبرید در ثانی الحال لیکن هنگامی که خوف وقوع عفونت اخلاط باشد منع کنند و باید که صاحب حمی سدی از حمام اجتناب نماید بهر آنکه بسیار باشد که حمام تور ان مرض عفونی نماید و همچنین تخمی مگر در آخر امر و نزد تهاع مسام و انحدار تخمه که در انجا نیز حمام کردن واجب ست و صاحب زکام حمام نکند مگر آنکه احتراقی باشد و جمیع صاحبان حمیات یوم را واجب ست که جلوس را در هوای حمام طول ندهند بلکه در آب آن چندانکه برای ترطیب و تبرید بخواهند مگر صاحب حمی استحصافی و تکاثفی که ایشان طول دهند جلوس را در هوای حمام حتی که عرق کنند و اما تمریخ اگر بطریق انصباب یا طلا باشد قصد به مسام نماید پس سخونت زیاده کند و آخر هر حمی یوم حادث از سدهٔ ظاهری مثل استحصافی و تشنقی یا سدهٔ باطنی مثل سدی پس اگر یا تمریخ و دلک را شریک کنند تفتیح مسام نماید بعده اگر رطوبت بسیار را ملاقی گردد تحلیل آن کند و اگر ملاقات برطوبت اندک کند تخفیف بدن نماید و اما استفراغ پس بسوی آن اصحاب حمی یوم را احتیاج نیست مگر صاحب حمای سدی امتلائی و تخمی و کسی را که در حمای استحصافی بدن آن از مواد ممتلی باشد **ابو سهل** گوید که معالجه جمیع اقسام حمی یوم علی العموم بحمام و بغذا کرده میشود و معالجه هر واحد از ان خصوصًا باین طور کرده میشود که استعمال حمام و غذا بطریق دیگر بحسب طبیعت سبب فاعل آن گردانند مثلاً کسی را که این تپ از قبیل استحصاف بدن و از قبیل ورم در لحم رخو باشد آن محتاج بود بلبث کردن در هوای حمام زیاده تر خاصه کسیکه تپ او از قبیل استحصاف بدن باشد و اما کسی را که این تپ از قبیل هم یا تعب یا سهر یا غم یا سموم باشد آن بلبث در آب گرم محتاج تر بود و این برای ترطیب بدن او بود لاسیما کسیکه حمای او از تعب یا از سمائم یا از احراق باشد و اما روغن پس کسی را که حمی یوم از قبیل تعب باشد تکثیر آن نمایند و بدان مالش باهستگی و نرمی بسیار کنند چنانکه ترطیب او نماید و اما سائر اشخاص که ایشان را پس لاحق شود بسببی از اسباب دیگر باید که استعمال روغن کمتر از صاحب تعب نمایند و کسی را که حمی یوم از قبیل ورم در لحم رخو باشد پس حاجت او بروغن کمتر از حاجت صاحب حمای استحصافی بود و باید که مقدار طعام برای اصحاب حمی یوم بحسب سبب فاعل تپ مقرر کنند پس کسی که تپ او از تعب باشد بیاید که طعام او بسیار و سهل الانهضام در مرات کثیره باشد و کسی که تپ او از بیداری یا از عوارض نفس باشد باید که اغتذا بعد استحمام بغذای مرطب مولد خون محمود کنند و کسی که تپ او از استحصاف بدن یا از ورم در لحم رخو باشد باید که در ان تدبیر ملطف استعمال نمایند و اما شراب کسی که تپ او از تعب و سهر و هم و غم باشد انتفاع بدان یابد بهر ترطیب و تسخین او و چون مقدار معتدل استعمال کنند و اما کسیکه تپ او از استحصاف جلد یا ورم در لحم رخو باشد آن را شراب مضر بود زیرا که در ماده او افزاید و اما کسیکه تپ او از غضب یا تناول چیزے حار یا احراق شمس یا سموم باشد آن را شراب صالح نبود زیرا که حرارت او زیاده کند و حق باید که معذلک قصد معالجه هر حمی یوم بقصد سبب فاعل آن نمایند مثل آنکه معالجه حمی سهر به خواب و آنچه از تعب باشد براحت و آنچه از هم بود تسلی کنند و هر چیز که خاطر را مشغول دارد و نفس را سرور آرد و نا فست مداوای حمیاتی که اسباب او عوارض نفس باشد و آنچه از ورم لحم رخو باشد معالجه بعلاج آن ورم نمایند **جرجانی** گوید که چون مدار علاج جمیع امراض بر دادن غذا و آب سرد و ندادن آنها کردن استفراغ و نکردن آن و رفتن در حمام و نرفتن در آنست در علاج این تپ تدبیر این امور ظاهر کرده میشود اما غذا پس هیچکس را از صاحبان حمی یوم از غذا باز ندارند مگر کسی را که سبب تپ او تخمه باشد و دیگران را غذای لطیف و زود گوار باید داد تا از ان خلط نیک تولد کند خاصه مردم صفراوی را و کسی را که در ابتدای تپ فراشا یافته باشد اگر در آغاز تپ هم باشد نوالهٔ چند نان در آب خالص یا در گلاب یا در آب انار یا در آب سرد ممزوج بشربت نیلوفر بدهند و اگر سبب تپ ریاضت و رنج و نا یافتن غذا بوده باشد آسایش گزینند و اگر سببش سده و انسداد مسام و کثافت جلد باشد ریاضت معتدل و مالش بخرقهای درشت یا بدستهای مختلف فرمایند بعده در حمام فرستند تا اخلاط لطیف گردد و مسام بگشاید و عرق بسیار آید و انجره تحلیل پذیرد و صاحب حمی استحصافی و تکاثفی را حمام سودمندترین چیزهاست باقی در قول شیخ گذشت **انطاکی** گوید که انچه از سبب معلوم مثل وجع ناخن و ورم باشد تدبیرش تدبیر آن غرض است یا از قلت غذا بود علاجش تناول غذا است و همچنین قطع اسباب ممرضه و لا پس تدبیر بدن پس اگر از حرارت باشد تبرید به پوشیدن پارچهٔ کتان و مصقول و تمهیدن مثل گل سرخ

و بنفشه و نیلوفر و مورد و خواب برآنها و تدهین بروغنهای آنها و تبرید اولا بآب اگر فصل گرما باشد و الا تقدیم نشستن در آب نیمگرم کنند تا مسام متخلخل گردد بعده آب سرد برای تسکین حرارت و حبس آن بریزند و خوردن اغذیه رطبه خصوصاً بارد مثل کدو و خرفه و شرب ماء الشعیر بجلاب و آلو و تمر هندی و از مجربات در آن قی کردن بآب هندوانه و سکنجبین ساده است و همچنین نوشیدن شربت فواکه بماء الشعیر یا دوغ و مکیدن انار بعده اگر قشعریره یا صداع احساس نمایند پس مجرب این است که بگیرند گلقند سی درم عناب بست عدد خمیره بنفشه تمر هندی سپستان هر واحد دوازده درم و اگر قبض شدید باشد برگ سنا شش درم و اگر صداع قوی باشد جو مثل گلقند اضافه کنند و همه را در شش صد درم آب شیرین بجوشانند تا یکصد درم باقی ماند صاف کرده بنوشند و این مجرب است احتیاج بتکرار او کمتر افتد و هرگاه سبب حمیات یوم برودت باشد یا بدن مائل بسوی آن یا مزاج بارد یا موجب و غذای بارد باشد از مجربات است که قی بسکنجبین گرم کرده فرمایند و تجربه کرده ام در علاج حمی یوم نفسیه استعمال گلاب صندل شربا و طلاءً و در قلبیه آب سیب امرود و گلاب که در آن عنبر حل کرده باشند و در کبدیه آب عناب و گلاب بکافور در گرما و جوانی و الا بنفشه و صندل **انتباه** تا اینجا علاج کلی حمیات یوم مذکور شد اکنون علاج جزئی هر قسم آن جدا جدا بقلم می آید حسب سبب بکار برند

علاج حمی یوم غمیه

که از حرکت روح بسوی داخل و احتقان او در آن بسبب غم عارض میشود ازاله غم باقسام کلام و حیلها نمایند و نغمهای سرور آور و حکایات نادر بشنوند و یاقوتها و مفرحات بارده بخورند و از مشروبات عرق بید مشک کیوره و گلاب عرق گاوزبان عرق نیلوفر و شربت انار و سیب و نیلوفر مانند آن بنوشند و گاهی احتیاج باستعمال شیره خرفه و کاهو و مغز تخم کدو و مانند آن افتد و صندل سفید و آب کاسنی سبز و کشنیز تر و کاهو و کافور و گلاب بر سینه طلا نمایند و خلخه خوشبو ببویند و روغنهای سرد خوشبو مثل روغن بنفشه و نیلوفر بمالند و فواکه بارده مثل خیار و تربز بخورانند و یا خمیره مروارید ساده یا ترش یکتوله لاجورد مغسول طباشیر هر یک یکماشه آمیخته ورق نقره یکعدد پیچیده بخورند بالائیش شیره خرفه و خیارین و مغز تخم کدو هر یک هفت ماشه لعاب گاوزبان پنجماشه در عرقیات مذکوره برآورده شربت یاقوت علویخان سه توله یا شربت نیلوفر داخل کرده تخم شربتی پنجماشه یا تخم بالنگو پاشیده بنوشند و هر روز لباس نو بپوشند و از چیزهای مسخن و مجفف پرهیز نمایند و شراب ممزوج بآب سرد و گلاب عرق بید مشک هند و قلیه اسفاناخ بخورند و آب سخت سرد بنوشند **اقوال حکما** شیخ میفرماید لازم است که تکثیر دخول آبزن نمایند و اکثر قصد آن در استحمام بآب حمام گردانند سوای هوای او و بعد از آن کثرت تمریخ کنند بروغن برای آن نافع تر از حمام است و مفرحات و عطر بارد استعمال درزند و بر سینه او اطلیه مبرده از لعابات و عصارات و عرقیات خوشبو نهند و شراب ممزوج بآب بسیار بنوشانند که آن برای ایشان بهترین دواست **صاحب کامل** گوید کسی را که این تپ از غم و هم حادث شود باید که حیله کنند در تسکین غم و سرور نفس و بدانچه ممکن بود و اصناف آوازهای سرور آور مثل نواختن عود و طنبوره و نغمهای حسنه بسمع بشنوند و مالش بدن برفق و اندک کنند و در خانه اول حمام داخل کنند و در آبزن معتدل الحرارت درآرند تا بدان حرارت بسوی ظاهر بدن باعتدال منجذب گردد و غذا معتدله مثل لحوم بره و بزغاله و جوجه مرغ و باکیان و ماهی رضراضی و بادرنگ و خیار و آنچه مرطب بدن باشد بخورانند و در یکدفعه کثرت غذا نکنند و شراب ریحانی ممزوج بآب دهند بحسب وجوب عادت و سن و فصل موجود و اگر موسم تابستان باشد در جاهای سرد نشانند و اگر زمستان بود در مواضع معتدل و بسیار خواب نمایند و ایام متوالی این تدبیر بعمل آرند تا حرارت در ابدان ایشان منتشر گردد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که در علاج حمی یوم غمی عنایت بدل بیشتر مصروف دارند و بحکایات خنده آور و بازیهای عجیب و الحان خوش و مانند آن مشغول باید کرد و اغذیه لطیف سریع الهضم و مرطب چون بیضه نیمبرشت و ماهی تازه خرد و قلیه کدو و خیار و اسفاناخ و ماش مقشر و کشک جو و دوغ تازه صاف کرده بتفاریق و اندک اندک باید داد تا بر معده گران نشود و چون از گرمابه و آبزن فارغ شوند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو بر همه بدن بآهستگی بمالند و شراب ممزوج بآب بالمناصفه دهند و بر بستر نرم خوابانند و عطرها و گلهای بارد رطب ببویانند و از جماع اجتناب نمایند و بر سینه اطلیه بارد رطب چون لعاب اسبغول و آب برگ خرفه و برگ بنفشه و گلاب و صندل و اندک کافور طلا نمایند و چند روز بدین تدبیر مشغول باشند تا ایمن شود و حمی یوم جنسی دیگر از اجناس تپها نگردد **ابن الیاس** گوید که تضمید سینه بصندلین و گلاب کنند و صبح شربت سیب یا شربت به یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم ببرف سرد کرده یا مفرح بارد یک مثقال بنوشند و بجز بزه هندی و غیره غذا سازند و شغل ببازی شطرنج و سیر بستانها و جلوس نزدیک آب جاری [illegible]

علاج حمی یوم همیه

که درین از کثرت اهتمام بشیء مطلوب حرکت سخت بسوی روح مسخن موقع در حمی عارض میشود و علاجش مثل علاج غمیه نمایند لیکن چنانچه در غمی بیشتر باعانت دل میکوشند درینجا باعانت دماغ کوشند کلام و

بروح نفسانی تعلق دارد ومعدن او دماغ ست وآنچنان باشد که عطریات ورو غنها وریاحین تازه خوشبو ببویانند وباستماع افسانها وسمرها وکتابها وسرود وزنان جمیله مشغول دارند وبالجمله هرچه مزیل اندیشه او بود بعمل آرند

علاج حمی یوم فکریه

گاهی از کثرت فکر ورا امور حمی مشابه غمیه وهمیه عارض شود وعلاجش بعلاج غمیه وهمیه مع زیادتی تبرید نمایند واگر تفکر از بهر کاری باشد که شادی افزاید گاهی بسخنان امید وار و گاهی بسخنان شرعی ودینی واخروی مشغول باید کرد وگاهی شراب ممزوج با عرق بیدمشک ویا عرق صندل ساده از علاج دیگر مستغنی میسازد

علاج حمی یوم غضبیه

که گاهی بسبب فرط حرکت روح بسوی خارج درحال غضب سخونت مفرط منشبث بروح وتپ حادث میشود باید که گلاب آب سرد هر دو برابر بسر وسینه ریزند وصندل کافور برسینه ضماد نمایند واشربه بارده مقوی قلب مثل شربت سیب انارین ریباس ترنج وصندل باگلاب بیدمشک عرق گاوزبان بنوشانند وغذا معمول لشکر وسرکه وروغن بادام وبدوغ سازند که آن درین باب نیکوست واگر از شراب چاره نباشد بآب انار بیامیزند یا برف سرد کرده دهند وآب سرد بسیار بنوشند وبران انار ترش گلاب پاشیده نقل نمایند وابن ماسویه درین تپ از حمام منع کرده واز بنفشه وصندل سفید وتخم کاهو هر یک هفت ماشه گلاب عرق بیدمشک هر یک سه توله کافور یکماشه مخلخله سازند واندکی ازین برسینه ودل ضماد کنند واز تعب واشیای گرم پرهیز ند ودر غذا ترشی انبه داخل کنند **اقوال حذاق** **شیخ** میفرماید که تسکین وشغل ایشان بمفرحات از حکایات طیبه وسماع طیب ولعب عجیب نمایند وحمام بآب نیمگرم غیر کثیر الحرارت کنند ومالش بسیار بروغن مفرط برای ایشان موافق تر از آب گرم ست وتغذیه ایشان ببرود مرطب سازند واز شراب مطلقا منع نمایند که سبیل برای ایشان بسوی آن نیست بسبب خون استحاله آن بصفراو انتقال آن بحمی صفراوی **مجوسی** گوید کسی را که حمی یوم از غضب حادث شود باید که بآرام وسکون و طیب نفس او پردازند وچون تپ در انحطاط افتد در آبزن آب شیرین نیمگرم نشانند ومکث معتدل دران نموده ازان بیرون آرند پس اگر فصل تابستان باشد بران آب سرد بریزند وآرام وتسکین نفس او کنند وصندل وگلاب وکافور نیز دیگ او دارند وبرسینه او ضماد نمایند وقدری جلاب آب انار چاشنی دار ببرف بنوشانند وبغذای بارد رطب مثل سرکه وزیت وبوارد معمول بآب غوره وانار وماهی رضراضی بطریق سکباج پخته غذا سازند وقریب شراب نگردند که آن در غضب می افزاید ودر آسایش وسکون و خواب تکثیر نمایند که این شفای این تپ وازاله آن می نماید **جرجانی** گوید که نخست برفق ومدارا عذرها وسخنهای خوب خشم او را ساکن کنند وبحکایات خنده ناک و بازیهای ظرفه وسماع آهسته وآواز بزم مشغول دارند وبعد انحطاط حرارت تپ در گرمابه خوش آب که سخت گرم نباشد داخل شوند ودر آبزن معتدل نشینند و اگر موسم گرما بود ومزاج وسحنه متحمل باشد چون از آبزن برآیند خویشتن را یکبارگی در آب سرد اندازند وزود برآیند وبنفشه ونیلوفر وغیره ببویند وبرسینه نهند وشربت انار میخوش سرد کرده بخورند یا شربت غوره یا شربت سیب ترش یا شربت لیمو بنوشند وغذا از ترهای سرد وتر سازند چون کاهو وکاسنی واسفاناخ وکدو وخیار وبادرنگ مزوره ها از غوره وریباس وترشی ترنج وماهی تازه مصوص کرده **ابن الیاس** گوید که آب تمر هندی وشکر هر واحد ده درم ببرف سرد کرده بنوشانند وپارچه صندلی بگلاب تر کرده بپوشانند وباقی همانست که در قول مجوسی مسطور شد

علاج حمی یوم سهریه

که از سهر مفرط سخونت بروح عارض شود بسبب بی خوابی روغن بنفشه یا روغن کدو ودر بینی چکانند ودر دست وپا مالند وبادویه سرد مثل بنفشه ونیلوفر وخشخاش بر سر نطول سازند وجلاب مثل ازنبات سفید وگلاب وعرق بیدمشک بنوشانند وغذا خرفه واسفاناخ با برنج خورانند ویا شیر برنج دهند **شیخ** می فرماید که علاجش آرام وسکون وخواب وتطبیل راس بمبردات و مرطبات وحمام رطب واغذیه جید الکیموس مرطبه است وشراب نافعترین اشیا برای ایشان ست بلا خوف بنوشانند مگر آنکه باوی صداع باشد **ابن عباس** گوید کسی را که تپ یومیه از سهر پیدا شود باید که حیله در تنویم صاحب آن نمایند واستنشاق روغن بنفشه وروغن کدو وبنفشه پرورده تعمل آرند وتکمید سر بآب طبیخ بنفشه ونیلوفر وخشخاش وپوست آن وجو کوفته نمایند تا آنکه خواب بکثرت آید ودماغ ایشان ترطیب یابد وهر گاه تپ ازرک ساکن شود در خانه اوسط حمام داخل کنند وبر سر آب نیمگرم شیرین بر سائر بدن او بریزند وبروغن مالش خوب کنند ودر آبزن که آب آن نیمگرم وشیرین باشد در آیند وبر بدن تو اتر بریزند وپارچه بپوشند وساعتی آرام نموده باغذیه محموده لطیفه مثل بچه مرغ وکبک غذا سازند واگر معتاد شرب شراب باشند اندکی ازان ممزوج بآب بسیار دهند تا بدان انهضام غذا بسرعت گردد چه از شان سهر بطای هضم ست شراب ممزوج بآب بسیار ترطیب بدن نیز میکند واز جماع منع نمایند که آن مجفف بدن ست **ایلاقی** وجرجانی مینویسند که حیله خواب آوردن کنند واگر خواب نیاید نطول از بابونه وبنفشه ونیلوفر وکشک جو نیم کوفته وکوکنار سازند وآنرا در طاسی ریخته روغن

روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بران چکانند و چادر بر سر کشیده سر را بر بخار آن دارند و بعد انحطاط تپ اگر در آبزن نشینند اولی تر باشد اما زود بر آیند تا هیچ عرق نکنند **مصنف** حاوی صغیر میگوید که شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم و یا شربت سیب و گلاب هر واحد ده درم ببرف سرد کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر بروغن بادام یا مزوره ماش بمغز بادام و کدو دهند و روغن بنفشه یا کدو و یا نیلوفر بر سر مالند و نطولات بارده که دران جوشانیده باشند مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش و برگ سفرجل مانند آن پخته باشند بر سر ریزند و ریاحین مثل بنفشه و نیلوفر و گل کدو و بید بویند

علاج حمی یوم نومیه و راحیه و فرحیه

بدانکه بخارات حاره که در بیداری هم حرکت از روح تحلیل میشود چون خواب و راحت طول کند تحلیل نشود و از ان تسخین روح و تپ عارض شود و گاه تپ از فرح شدید حادث گردد مثل آنکه از غضب عارض میشود پس در نومیه و راحیه تعریق در هوای حمام و غسل معتدل آب گرم و مالش بدن بدستهای مختلف و تقلیل غذا و مائدہ و چیزی که مبرد و مرطب باشد و ریاضت معتدل کنند و واجب نیست که شراب بنوشند و روغن خیری و بابونه گرم نموده بر همه بدن بمالند تا دیر بعده بآبیکه دران سبوس گندم و پوست تخم خربزه و گل بابونه هر یک دو مشت جوشانیده باشند غسل نمایند و غذا لطیف سریع الهضم مثل چوچه مرغ و نان رود دهند و علاج فرحیه قریب از علاج غضبیه است و عمده تدبیر دران اهانت سرور و تحقیر اوست **ابن الیاس** گوید که اگر از خواب مفرط و جهت مفرط تپ آید صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و یا بماء الشعیر مع نخود سازند و در حمام عرق آورند و بآب گرم که دران قیصوم و نمام و اکلیل و شبت پخته باشند غسل نمایند و از شرب شراب و آب بسیار احتراز کنند

علاج حمی یوم فزعیه

گاه از فزع تپ عارض شود بر سبیل آنکه از غم عارض میشود و علاج او قریب از علاج غمیه است و باید که از خوف امین سازند و بشارات دهند و شربت سیب و شربت صندل و عرق بید مشک و شراب آنرا نافع ست و بقول صاحب حاوی هر صبح شربت سیب و گلاب هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر یا چوچه مرغ دهند و صندلین و نیلوفر و گلاب و گل ارمنی بر سینه طلا کنند و یا شربت حماض ده درم و مفرح یاقوتی بار دیک مثقال دهند و غذا مزوره زرشک یا انار دانه یا سماق بلحوم ماکیان و تیهود دراج سازند

علاج حمی یوم تعبیه

گاهی ماندگی بدن در تسخین روح بدان حد رسد که تپ مضر افعال بهم رسد و اکثر مضرت آن بر افعال حیوانی و نفسانی باشد باید که بآب شیرین نیمگرم غسل کنند و غمز لین نمایند آرند و عضلات را بروغن گل یا بابونه بمالند و شربت نیلوفر بجلاب نوشانند و غذا کله پاچه بزغاله با برنج خورانند **شیخ** میفرماید که علاج ایشان راحت ست و استحمام و آبزن و تمریخ بعد آن خصوصاً بر مفاصل و تناول طعام حسن الکیموس طب مقدار هضم ایشان از جنس لحوم بچه مرغ و بره و بزغاله و ماهی رضراضی زیرا که قوت ایشان ضعیف ست پس واجب نیست که توقع هضم غذائی کنند که آن در حالت صحت هضم میکردند بلکه کمتر از ان و لهذا اگر اغتذا نمایند بچیزی که اندک از ان غذای بسیار دهد مثل اغذیه مذکوره و مانند زرده بیضه نیمبرشت و مرغ خصی بهتر باشد و بعضی زعم کرده اند که تلطیف تدبیر صاحب اعیا بیشتر از غیر آن باید کرد و این صواب نیست و باید که فواکه رطب تناول نمایند و شراب ممزوج بآب بسیار بنوشند اگر معتاد آن باشند و یا جلاب و مانند آن اگر معتاد شراب نبوند و تمریخ آن بیشتر از تمریخ دیگر صاحبان حمی یوم بروغن باید کرد و روغن بنفشه بهترین ادهان ست و واجب است که تمریخ عام بدن نمایند و خصوصاً سر و گردن و فقرات پشت و همه مفاصل را خصوصاً بعد استحمام و باید که بستر او نرم کنند و پارچه او و مجلس او معطر گردانند و اگر احتیاج بمعاودت حمام افتد بسبب بقیه تپ و ماندگی اعاده آن نمایند یا همچنین آبی که در باب آن نوشته شد از آبزن و تمریخ و مالش **صاحب کامل** گوید کسی را که این تپ از تعب باشد باید که سکون و راحت در موضعی که فصل آنرا واجب کند و خواب بسیار استعمال کنند تا آنکه تعب و سکون یابد و تپ بانحطاط شروع کند بعد از ان در حمام اندر خانه اوسط داخل شوند و در آب شیرین نیمگرم در آیند و اگر آبزن نباشد آب متواتر بر بدن ریزند تا از ان بدن از یبس عارض از تعب ترطیب یابد و بعد خروج از آب روغن بنفشه و نیلوفر بدلک کثیر معتدل و لاسیما مواضع مفاصل بمالند و بسیار روغن نمایند تا اعضا نرم گردد و از یبس لاحق بسبب تعب و اگر بدن را بدستهای بسیار در زمانه واحد مالش کنند موافق تر باشد بعده بار دیگر بآبزن اعاده نمایند یا آب نیمگرم بران ریزند اگر یبس شدید باشد این عمل دو یا سه یا چهار مرتبه کنند و اگر اندک باشد یکبار یا دو بار کفایت کند بعد از ان از حمام بیرون آیند و ساعتی آرام کنند و غذا بلحوم چوزه مرغ و یا بچه بره سازند و خوب پخته باشند و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و تکثیر غذا بدفعات بسیار کنند و شراب بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و عادت بنوشند پس اگر مزاج این اشیا یا اکثر آن بارد باشد و عادت مریض بشرب شراب بسیار بود باید که شراب مقدار معتدل در کیفیت و کمیت یا زیاده اندک از مقدار معتدل استعمال کنند و اگر اشیای مذکوره یا اکثر آن حار باشد و عادت او بشرب شراب نبود یا عادت شراب قلیل باشد پس شراب اندک ابیض رقیق ممزوج

آب بسیار دهند و اشکنار از خواب و راحت سکون نمایند و اگر بعد از آن بقیهٔ تپ باقی ماند اعادهٔ تدبیر مذکور از استحمام وغیره کنند سعید و ابن الیاس مینویسند که سکنجبین و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر و یا مزورهٔ ماش بکدو و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و انار میخوش امتصاص نمایند و بعد انحطاط لازم است که در حمام غسل کنند و امر بجلوس در آب نیمگرم نمایند و بر مفاصل و آب متواتر بریزند و بدن را بروغن بنفشه و کدو باعتدال بمالند و از مقام کردن در هوای حمام منع باید کرد تا عرق نیاید بعده اعادهٔ آبزن نمایند و اگر زمانهٔ زمستان باشد بروغن خیری یا روغن بابونه بمالند و بعد خروج از حمام بقولات مذکوره غذا سازند و هنگام صلاح تام بخوردن بچهٔ مرغ و اطراف جدی اجازت دهند و از همه مجففات و خاصتهً جماع حذر کنند

علاج حمی یوم استفراغیه

و درین عارض میشود از اضطراب اخلاط نزد اسهال قوی حرکت روح مفرط که از ان حمی مشتعل شود و اکثر اشتعال بسبب ماندگی باشد که تابع اسهال بود و گاهی ادویه مسهله بسبب آنکه تسخین کنند این تپ آرند و گاهی این تپ تابع فصد بود بهر آنکه فصد زائل کند از بدن رطوبت الجزء و دمویت آنها تا آنکه آزاد خانیه مراریه گرداند بسبب غلبهٔ صفرا بالجمله اشربهٔ باردهٔ قابضه مثل شربت سیب و بهٔ و شیرهٔ تخم خرفه دهند و ضمادهٔ باردهٔ مقویه مثل صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک و آب مورد و گلاب بر دل و جگر نهند و اغذیهٔ قابضهٔ بارده مثل برنج با رز شک و انار و دانه دهند و فاوزهر با دوغ گاو درین باب اثری عظیم دارد و همچنین قرص خشخاش و قرص طباشیر قابض و در باقی استفراغات مثل فصد و جماع وغیره ضعف زیاده باشد پس برای رفع ضعف و تپ شربت سیب و نیلوفر هر یک دو توله در ماء اللحم ساده نه توله دهند و اگر قوت تیز خواهند شراب رقیق نوچهارم حصه بماء اللحم آمیخته بنوشانند و خمیرهٔ مروارید و زمرد و گاوزبان عنبری و شربت یاقوت با عرق عنبر و زرد ک استعمال نمایند و غذا قلیهٔ نرگسی و خاگینهٔ سفیدهٔ مرغ و شیر برنج بادامی دهند **شیخ** میفرماید که تلطف در حبس طبیعت باید کرد بدانچه در ابواب آن معلوم شده و تغذیهٔ علیل بدانچه تقویت بیشتر نماید بمقدار هضم باغذیهٔ مبرده و مرطبه کنند و در ان قوابض داخل کرده باشند و بر معده ضمادات و نطولات مقویهٔ مسخن بالفعل غیر نیمگرم استعمال نمایند چه هر چیز نیمگرم ارخای و تحلیل قوت کند و از انجمله است صوف که در روغن ناردین یا روغنی که سرد زیاده از ان و خوشبو باشد تر کرده بیفشارند تا آنکه اکثر اجزای روغن از ان جدا شود و بر قلب و جگر مبردات نهند **ابن الیاس** گوید که برای حبس شکم هر صبح سفوف حب الرمان پنج مثقال برب به ده درم بدهند و یا بیست جو چهار درم برب سفرجل ده درم بخورانند و یا بگیرند اسبغول و تخم بارتنگ و تخم ریحان و صمغ عربی هر واحد یک درم و بریان نموده بروغن بادام چرب کرده فرو برند و غذا مزورهٔ سماق بلحم ماکیان و دراج و تیهو دهند اگر بادی خون و پیچش نباشد و اگر با اسهال خون و پیچ باشد بگیرند سفوف نشاسته پنج درم و بروغن بادام چرب کرده در گلاب آمیخته بخورند و غذا مزورهٔ جاورس مقشر بریان بمغز بادام بریان و لحوم دراج و تیهو دهند و بر معده و جگر صندلین و گل ارمنی و اقاقیا مساوی کوفته بیخته بگلاب و یا آب کشنیز سرشته ضماد کنند و یا پارچه بگلاب و روغن گل آلوده بر معده و جگر نهند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که انچه بسبب ادویهٔ مسهل باشد بحبس شکم معالجه کنند و غذائیکه قوت و رطوبت افزاید بدهند و این ماء اللحم سخت سودمند است بگیرند گوشت تازه بیشت گوسفند که همان ساعت ذبح کرده باشند و از چربی پاک کرده پارهٔ تنک سازند و در پاتیله کرده پنج درم گلاب پنج درم آب سیب ترش یا آب به ترش بر ان افگنند و چندان بگذارند که گوشت گرم شود و آب خویش بگذارد پس آن آب از کفچه بردارند و دیگر بار آبهای مذکوره بر افگنند و بگذارند تا باقی قوت و آب گوشت از ان جدا شود و رنگ گوشت سفید گردد و باقی آب از وی بر دارند و جمله را دیگر بار در پاتیله کرده اندکی آب کاهو و آب کشنیز بریان و آب کدوی سبز و بسیار اندکی نمک انداخته جوش دهند تا پخته شود پس اندکی صمغ عربی و نشاستهٔ بریان و طباشیر سوده آمیزند و بدهند و اگر قوت سخت ضعیف شده باشد عوض آب فواکه اندکی شراب ریحانی کنند که قوت زیاده کند و اگر پشم پاره بروغن مصطکی یا روغن سنبل تر کرده گرم بر معده نهند سخت نافع باشد و اگر تپ سخت گرم باشد و تشنگی همی آرد بر دل و جگر ضماد بارد نهند و روز دوم حمام و آبزن بکار برند و غذا سرد و تر و سبک دهند و انچه بعد فصد حادث شود همین علاج باشد لیکن بچیزهای قابض که قبض طبع نمایند حاجت نباشد و هر چه مبرد و مرطب باشد و انچه مسکن صفرا بود سود دهد و گویند که گاهی در فصد خون از مقدار واجب کم گیرند و بدان سبب الخرهٔ ساکنه و اخلاط متحرک شده و روح را گرم ساخته حمی یوم پیدا کند و درین صورت باز بسرعت فصد کنند و خون زیاده گیرند تا حمی یوم بحمی عفنیه انتقال ننماید

علاج حمی یوم وجعیه

بدانکه گاهی درد شدید تسخین روح کند تا آنکه تپ مشتعل گردد پس تدبیر تسکین وجع نمایند بدانچه در باب هر یک مسطور شد بعد از ان معالجه بعلاج حمی یوم تعبیه از آسایش

نسخه ماء اللحم

وغمزلین و حمام و تمریخ و تغذیه باغذیه بارد رطب و نوشیدن جلاب وغیره نمایند و اگر از نوشیدن شراب خوف حرکت وجع باشد نباید نوشید

علاج حمی یوم غشیه

گاهی صاحب غشی را بسبب اضطراب حرکات روح سخونتی که منقلب به تپ گردد عارض شود و لهذا ست که از تپ بقیه باقی ماند بعد زوال غشی و علاجش بعلاج غشی نمایند از پاشیدن آب بر روی و کشیدن اطراف و کندن موی و چکانیدن دواء المسک محلول بگلاب در حلق و مانند آن و غذا شوربای جوزهٔ مرغ با آب انار میخوش و نان پاکیزه و برنج خورانند و دیگر اغذیه سریع الهضم حسن الکیموس دهند و اگر برای انعاش حرارت و تقویت قلب و روح احتیاج بنوشانیدن شراب افتد ممزوج بماء اللحم یا عرق دهند و بگرمی شراب خوف از تپ نکنند و چون از غشی خلاص یابند و تپ شبیه بذبولیه و بقیه باقی ماند تقاضی آن از تبرید و ترطیب مثل ماء الشعیر و شیره بزر و قرص کافور معالجه نمایند ابن الیاس گوید که شربت حماض و گلاب عرق گاوزبان هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی یک درم بدهند و غذا مزورهٔ زیرباج بگلاب زعفران و لحوم ماکیان و کبک تیهو خورانند اگر تپ باقی نبود و اگر باقی باشد ماء الشعیر بجوزهٔ مرغ دهند و بر سینه از صندل و گلاب طلا سازند و یا شربت سیب یا شربت به یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب عرق گاوزبان و عرق بید مشک هر واحد ده درم بمفرح یاقوتی یک درم بنوشانند و یا بگیرند کشنیز خشک نیم درم طباشیر یک دانگ گل نیلوفر یک دانگ مروارید ناسفته نیم دانگ و همه را باریک کرده با شربت سیب ده درم سرشته بخورانند

علاج حمی یوم جوعیه

گاهی بخارات در بدن حدت پذیرد چون غذا نیابند پس تپ پیدا گردد و باید که طعام دهند اما در حالت تپ ماء الشعیر و سویق وغیره اغذیهٔ بارده رطبه مثل مزورات معموله از کدو و اسفاناخ بروغن بادام و مثل حریرهٔ معمول از کشک جو مع بقول و بعد از آن اغذیهٔ جید الکیموس قویه مثل شوربای لحم جدی و کاهو و نخود ماش و برنج و مانند آن و شربت نیلوفر و چهار توله در عرق کاسنی و مکوه و بید مشک هر یک شش توله بنوشانند و بقول ابن الیاس شربت سیب ده درم گلاب دو درم و یا رب به یا سیب یا حماض هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بنوشانند و بقول بارد مثل کاهو و اسفاناخ و خیار و بادرنگ بخورانند و آب نیمگرم استحمام نمایند و بر سر آب بسیار نیمگرم بریزند و روغن بنفشه یا بادام یا کدو یا خشخاش بر بدن بالند برای ترطیب

علاج حمی یوم عطشیه

سبب این قریب از سبب جوعیه است و این اولی باین امر ست که بسبب فقدان آب مسکن حرارت قوی در انجره حدت پیدا شود باید که نخست آب سرد مضمضه و غرغره فرمایند پس آب سرد اندک اندک دهند تا آنکه تشنگی ساکن شود و دست و پا در آب سرد نهند و شیرهٔ بزور بارده با شربت نیلوفر دهند و از تخم کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و صندل سفید هر یک نه ماشه در آب برگ کاسنی و مکوه و کاهو سرشته بر جگر و معده ضماد کنند و خوردن و بوئیدن فواکه بارد بسیار نافع و غذا دوغ گاو که خیار بادرنگ یا کدو تراشیده در آن داخل کرده باشند بنان خشکار ترید کرده خورانند و شیرهٔ خرفه و آب تمر هندی و آلو بخارا و آب انارین و آب خیار و امرود و مشمش بر برف سرد کرده و ربوب بارده مثل رب انار و ریباس و زرشک نوشانند و استحمام بآب نیمگرم کنند و خواب و آسایش در مکان سرد اختیار نمایند و غذا سرد و تر خورند شیخ نفیس باید که آب سرد و آب فواکه بارد خصوصاً آب انار بنوشانند و ترطیب بدن بآبزن کنند و اگر استحمام بآب سرد ممکن بود یعنی قوت قوی و سن و فصل گرم باشد بعمل آرند ابن الیاس گوید که آب شدید البرد و آب فواکه بارد بنوشانند و یا آب انار میخوش سه اوقیه سکنجبین ساده ده درم و یا آب خرفه پنجاه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا بماء الشعیر سازند و ترطیب بدن بدخول آبزن و حمام نیمگرم و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر نمایند و بر بدن روغن بنفشه و کدو و بادام شیرین بالند و در آب سرد در آیند

علاج حمی یوم سدیه

و سده گاه در مسام جلد بسبب تقشف او یا قلت اغتسال او و یا کثرت نشستن گرد و غبار بر بدن و یا بسبب رسیدن سردی مکثف و یا بسبب اغتسال بآبهای قابضه مثل شبیه و زاجیه و یا بسبب احتراق شمس باشد و گاهی در لیف عروق و سواقی و فوهات و مجاری آنها بود و چون حمی سدیه میگویند اشاره باین قسم دوم میکنند و این عارض میگردد از قلت تحلل و کثرت امتلاء و احتقان و عدم تنفس و اجتماع بخار کثیر گرم که متحلل نشود پس حرارت مفرط حادث شود و مادام که اشتعال آن در الطف اجرام بود که آن روح ست حمی یوم باشد و اگر در خون مشتعل شود حمی سونوخس افتد و اگر این اشتعال مؤدی بعفونت گردد که سده و عدم تنفس آن را واجب کند منتقل بحمیات عفونت گردد مثل این سده یا از کثرت اخلاط و خون بود و یا از غلظت و یا از لزوجت آنها و یا بسبب وقوع چیزی از اسباب سده در آلة نفوذ در مجاری مثل برودت مقبض مجمد یا ورم مضغط یا روئیدن گوشت یا غیر آن که در کلیات از موجبات سده مذکور ست و این تپ منجملهٔ حمیات یوم کم ست که منتقل بدق گردد زیرا که درین ماده مستعد تعفن و فساد

در بدن بسیار بود و ایضاً درین تپ عطش والتهاب ولزوم حرارت وقاروره متوسط میان ناریت وقیمت باشد و این تپ عرق منتقل کند بسبب انسداد مسالک آن و قریب
المشابهت بحمیات خلطی بود در طول مدت چنانچه گاهی تا سوم روز و مابعد آن باقی ماند اگر سده بسیار و قوی باشد و بتکاثف و استحصافیت از خارج نباشد و اگر سده اندک
باشند زوال آن سرعت کند اگر در تدبیر خطا واقع نشود و این حمی میان حمیات یوم گاه منقطع شود و عود کند بسبب ثبات سده که آن سبب اوست پس گویا که آنرا نوائب
باشد و این تپ اکثر منتقل ببرد و قشعریره اگردد و پس دلالت کند برآنکه آن عفونیه شده و حمی سدیه چون رجع بعد فصد در جانب راست بدن پیدا کند از اعاده فصد چاره نبود لاسیما
چون تپ ساکن شود و رجع دوام نماید **بالجمله** در خلط غلیظ سکنجبین بزوری حار سه چهار توله در گلاب و عرق بادیان هریک هفت توله بنوشانند و غذا کشکاب یا بادیان و
بیخ آن و بیخ کرفس پخته بدهند و مغز خیارشنبر هفت توله در مروق بادیان و عرق بادرنجبویه و گلاب هریک هفت توله گلقند و شربت ونیار هریک چهار توله روغن بادام
پنج ماشه نوشانند و غذا وقت شام نخود آب بچه مرغ دهند و صبح شیره بادیان و تخم خربزه و قرطم هریک هفت ماشه در گلاب یا و آنار برآورده شربت کشوث علوی خان
چهار توله تخم کنوچه هفت ماشه بنوشانند و بعد از تلیین بحمام معتدل برند و روغن بنفشه بمالند بعده آرد جو و باقلا و سبوس گندم و تخم خربزه خوب مالند و غسل کنند و هرگاه تپ
باز عود کند و نوبت آید باید که قبل از نوبت بچهار ساعت حمام بدستور نمایند بعده جامه پوشیده خواب کنند تا عرق آید و اما در امتلای دموی نخست فصد کنند و تدبیر سوء مزاج
پردازند و در ورمی تدبیر عضو مؤف کوشند **شیخ** در علاج این تپ مینویسد که ان کان السبب کثرة الاخلاط والامتلاء فیجب ان یبادر الی الفصد والاستفراغ ولان یفصد
ولم یحم بعد فهو خیر واذا حمی فالتوقف اولی ویکون ضرورة اوفق فان الفصد قد یحرک الاخلاط ویخلط بعضها ببعض فان لم یکن بد فلا یجب ان یؤخر الفصد والاستفراغ **مؤلف** گوید که
قوله ان کان السبب کثرة الاخلاط شرط است و قوله والامتلاء عطف بر اخلاط است و قوله فیجب ان یبادر الی الفصد جزای آنست و قوله والاستفراغ عطف بر فصد است و قوله
ولان یفصد شرط است و قوله فهو خیر جزای آنست و قوله ولم یحم بعد جمله حالیه میان آن هر دو ست و قوله واذا حمی شرط است و قوله فالتوقف مبتدا است و قوله اوفق خبر
و جمله اسمیه جزای شرط است و قوله او تکون ضرورة بمعنی الا ان یکون ضرورة و تکون تامه است پس معنی این عبارت آنست که اگر سبب این تپ کثرت اخلاط و کثرت
امتلا باشد نه غلظ و لزوجت پس واجب است که مبادرت بفصد و استفراغ کنند و هرآئینه اگر فصد کرده شود و هنوز تپ نیاید آن بهتر است بسبب کم شدن چیزی از
ماده و خلاص یافتن طبیعت از ثقل آن پس طبیعت طرف ماده باقی متوجه شود و انضاج و تحلیل آن نماید و چون تپ آید بعد فصد توقف در فصد و استفراغ از
جهت انتظار نضج موافق تر است در تدبیر آن زیرا که حدوث تپ درین صورت غالباً وقتی باشد که چون فساد در رطوبات دیگر سوای خون نیز حادث شود و مخفی
نیست که فصد انتشار و تفرق آن نماید پس بمواد صالح مختلط خواهد شد و آنرا فاسد خواهد کرد و دران مضرت عظیم است چنانچه شیخ بعد این میفرماید که فصد اخلاط را
جاری میکند و در میان اخلاط صالح و فاسد مخلوط میسازد فلهذا توقف اوفق باشد الا اگر ضرورتی داعی بفصد بود مثل انصباب مواد بسوی قلب یا حدوث رجع بعد فصد
در جانب چپ بسبب کثرت ماده که از فصد اول خارج نشود پس درین صورت از اعاده فصد چاره نباشد بهرآنکه این دلالت میکند برآنکه ماده بسیار بود و فصد تحریک آن نمود و آنرا
بتمامه دفع نکرد و بسبب کثرت آن پس معاودت بفصد واجب بود **اکنون** بدانکه این معنی بر تقدیریست که لفظ ولان بکسر همزه خوانند و اگر ولأن مصدریه خوانده شود
پس قوله ولان یفصد مبتدا باشد و قوله فهو خیر جمله اسمیه خبر آن و قوله ولم یحم بعد جمله حالیه است پس معنی آن چنین باشد که فصد ممتلی و صاحب سده خیر است در حالی که
عاری از تپ باشد یعنی قبل نوبت و اگر آنرا تپ قبل از فصد لاحق شود توقف اوفق باشد از روی انتظار نضج مگر آنکه ضرورت مثل انصباب مواد بسوی قلب وغیره باشد
پس توقف نباید کرد و **ایضاً** بعد جمله مذکوره شیخ می فرماید که بعد تنقیه بچیزیکه مفتح سده و منقی مجاری باشد مشغول شوند و قبل استفراغ مبادرت بتفتیح مجاری ننمایند زیرا که
این گاهی سبب انجذاب اخلاط دفعةً بسوی بعض مجاری و چسپیدن دران میشود و درین اخطار بسیار است و گاه ادویه مفتحه در سده می افزاید اگر مواد غلیظ
باشد و خاصةً اگر منافذ در خلقت خود تنگ باشند با آنکه ایضاً تقدیم فصد و استفراغ بر استعمال مفتحات گاهی فضول دخانیه فاعله با حتقان آنها ازین تپ اخراج می نماید
واز انتقال و معفونت منع میکند و خصوصاً اگر در فصد و استفراغ مبالغه نمایند و قریب بغشی گردد و اگر کثرت اخلاط محسوس نگردد بلکه سده معلوم شود و آن از غلظ و لزوجت
آنها حادث شده باشد پس بسا است که بزیادتی فصد و استفراغ احتیاج نشود بلکه حاجت بتفتیح افتد و تفتیح بجالیات از ادویه و از اغذیه بود و چون مرض حمی است در
تفتیح رجوع کردن بجوالی حاره ممکن نیست زیرا که تپ را افزاید بلکه ما بین سکنجبین ساده تا سکنجبین بزوری و از آب کاسنی تا آب بادیان تدریج نمایند و غذا از چیزیکه
دران غسل و جلا باشد و دران لزوجت نبود مثل کشک جو و شکر دهند با آنکه شکر قریب از غذا است بسبب بودن شکر غذای دوائی و در آن تفتیح و جلا است مخلوط کردن آن
بکشک شعیر باک نیست بعده چون استفراغ کردند اگر استفراغ ادرار واجب باشد و تفتیح نمودند بمثل جوالی غیر حار که مذکور شد واجب است که نظر کنند اگر تپ کم شد

وشدت او زائل گردید واگر نوبت دیگر نوبت ثانی او از اول ضعیف شد ونظر بقاروره کنند اگر آنرا عدیم النضج نیافتند بلکه مائل باعتدال قوام ورسوب ولون یافتند و ملاحظه نبض نمایند اگر آنرا اول بر عفونت بسرعت او واختلاف وانضغاط او نیافتند استمرار برین تدبیر مذکور یعنی سکنجبین وغیره نمایند ودر روز دوم بعد نوبت مریض را در حمام داخل کنند در وقت تراخی نوبت آینده اگر آن تا پنج ساعت باشد وتمریخ ودلک باشیائی که دران جلای معتدل باشد مثل ماء بن آرد باقلا تا آرد کرسنه وآرد اصل السوس وزرنباد وسوده بانک غسل وآب باید کرد واگر بر قوی ترازین جسارت کنند کف بورق ست واگر معلوم شد که حمام چیزی تغییر طبع او ببناید وقشعریره پیدا میکند دران یک لحظه توقف نکنند زیرا که این سده از جنسی نباشد که تفتیح او حمام کند وچون از حمام بر آیند لازم نیست که قریب طعام وشراب شوند مگر بعد من از نوبت واگر حال واجب کند که چیزی طعام بدهند وبسبب ضعف طبیعت برگرسنگی صبر نکنند وانچه دران تفتیح باشد مثل ماء الشعیر رقیق که دران آب بسیار وجو اندک باشد وباکرفس نیک پخته باشند بنوشانند واگر نوبت عاود معاودت نکند مرتبه دوم حمام کنند اگر خواهش او باشد یعنی از حمام اول راحت وخفت حاصل شده باشد وبعد سکون حرارت حمام غذا دهند واگر نوبت ناقص از نوبت اول آید وقاروره در قوام ورنگ نیکو باشد پس وثوق بصحت علاج وقلت سده نمایند وبعد اقلاع نوبت ناقص معالجه مثل معالجه سابق بدواء وحمام کنند وغذا بدهند واگر نوبت مثل اول یا قوی تر ازان آید وبول بحسب واجب نبود بلکه رنگین غیر نضیج القوام باشد انتقال بحمی عفنی نماید وعلاج حق علاج تپ عفنی ست **صاحب کامل** مینویسد که جالینوس گفته که امر این تپ اکثر بحمی مطبقه مؤل میگردد پس می باید که هرگاه قوت وسن وفصل از فصد منع نکند مبادرت بفصد نمایند وبمقدار حاجت خون برارند واگر قوت قوی باشد اخراج خون بحدی نمایند که غشی ظاهر گردد زیرا که صاحب این تپ محتاج بفصد بیشتر از حمیات دیگر ست بسبب احتقان فضول وامتناع او از تحلل وبعد ازان غذای مریض ماء الشعیر که دران بادیان یا پوست بیخ آن پخته باشند باید کرد وبعد سه یا چهار ساعت سکنجبین یا شربت افسنتین یا شربت لیمون بدهند بهر آنکه این تدبیر نافع در تفتیح سده وتقطیع اخلاط لزجه محتقنه در داخل بدن وتنقیه آلست وشاید که مریض را اشیای مفتح سده قبل استفراغ دهند زیرا که چون سده بکشاید واخلاط در مجاری جاری گردد ایمن نباید بود از انکه جذب شود باوی چیزی دیگر از اخلاط که در عروق ست ودر مجاری بچسپد بسبب کثرت آن ویا بسبب غلظ آن ولزوجت آن ولاسیما اگر مرور آنها در مجاری ضیقه باشد پس سده شدید تر وقوی تر شود وتپ عفونت لامحاله حادث گردد ومقدار شدت سده از قوت تپ وشدت آن شناخته میشود وچون استفراغ بفصد کردند وانچه در روز اول برای دادن گفته شد دادند در روز دوم نیز سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند وبعد ازان بدو ساعت یا سه ساعت ماء الشعیر مع ثفل آن غذا سازند ویا مزوره زیرباج دهند اگر ماء الشعیر نخورند یا حریره معمولی از آب سبوس گندم بدهند وچون روز سوم در تپ نقصان بین ظاهر گردد ودر نبض چیزی از علامات حمی عفن نباشد ونه در قاروره دلالت بر سده وعدم نضج بود باید که مریض را امر بدخول حمام نمایند وبدن او باشیای جالی ومنقی ومفتح مثل آرد جو وآرد باقلا واشنان بمالند ومی باید که چون تپ را وقت اشتداد او معلوم کنند حمام قبل آن وقت استعمال کنند وکمتر انچه باید میان هر دو نوبت فرق چهار ساعت باشد وهرگاه از حمام خارج شوند سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند وغذا بدانچه روز دوم داده اند بدهند وصاحب او را چیزی از شراب ندهند البته که آن تپ را قوی کند ودر روز چهارم اگر در نبض وبول چیزی از دلائل حرارت وسده باقی ماند باید که اعاده مریض بدخول حمام نمایند وتدبیر او مثل تدبیر مذکور بعینه سازند که حمی زائل ومنقضی خواهد شد ودر روز پنجم سکنجبین وجلاب بدهند وغذا بجوزه مرغ ودراج وماننده آن سازند وبعادت او در غذا بتدریج رجوع کنند **جرجانی** وایلاقی میگویند که چون تدبیر کشادن سده ولطیف کردن خلط غلیظ یک نوع ست علاج این تپ از انجا سده تولد کند وانچه از خلط غلیظ متولد شود یکی ست وفرق در علاج هر دو همین ازین نیست که اگر سبب این تپ سده امتلائی باشد اول فصد کنند واگر امتلا بافراط باشد بعد فصد استفراغ بمسهل موافق ماده امتلا کنند واگر امتلا سخت مفرط نباشد تلیین طبیعت بماء الفواکه وسکنجبین ساده نمایند بعد ازان بتدبیر کشادن سده مشغول شوند وتا استفراغ نکنند بتدبیر تفتیح سده نپردازند ووجه آن در قول شیخ وصاحب کامل گذشت اما تدبیر کشادن سده آنست که بعد انحطاط تپ یا زوال نوبت در حمام داخل شوند وآب نیمگرم بر بدن بسیار ریزند ودر آبزن نشینند ودران تا دیر بمانند وروی وبدن را بآرد جو وباقلا وسبوس گندم وتخم خربزه کوفته واصل السوس واشنان اصفهانی بمالند واگر سده وقوت هر دو قوی باشد زراوند کوفته بیخته بعسل سرشته بآب حل کنند وبر بدن بمالند پس بشویند واگر این تپ معاودت کند ونوبت ظاهر گردد ونوبت قوی باشد بچهار ساعت قبل از نوبت تپ در حمام در آیند ودر آبزن نشینند وچون از حمام بیرون آیند درخانه پارچه پوشیده بخسپند تا عرق آید واین تدبیری خوب ست در علاج این تپ وبدین تدبیر از تپ مطبقه خلاص یابند وسدهای اندرونی را باشربه ملطفه مفتحه باید کشاد چون سکنجبین ساده وبزوری وآب کاسنی وآب بادیان وکشکاب مطبوخ بتخم بادیان یا پوست بیخ آن وپوست بیخ کرفس وشربت افسنتین

وغذا اسفیدباج از کشک جو با اندکی بادیان پخته و آب سبوس و روغن بادام سازند و اخلاط غلیظ را هم بدین اشربه و باین تدابیر لطیف توان کرد و اسباب مولد سده ظاهر و باطن
از خویشتن باز دارند و مالش بسیار در حمام بروغن بنفشه وغیر آن سخت سود دارد و جالینوس میگوید که اگر خداوند این تپ را علاج طبیب جاهل اتفاق افتد و او را از
غذا باز دارد بعد سه روز حمی یوم تپ حاد گردد بهر آنکه منع کردن از غذا درین تپ اخلاط را تیز کند و هرگاه که این تپ از پس سه روز نگسار و نشان آن باشد که
حمی عفونی گشت **ابن الیاس** گوید که اگر از سده در فوهات مسام جلد باشد جلاب از تخم کاسنی و گل نیلوفر هر واحد سه درم عناب ده عدد شکر سفید و ترنجبین
هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا بمطبوخ آن مع فلوس خیار شنبر و ترنجبین یا شیرخشت هر واحد ده درم و یا آب انار
سی درم بشیرخشت ده درم نمایند و اگر بادی علامات امتلای خون مثل سرخی چهره و چشم و گرانی سر باشد فصد کنند و خون بقدر قوت واجب برآرند و هر صبح
جلاب از عناب ده عدد و بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر سازند و بعد انحطاط در حمام داخل کنند
و دران مالش بدن بآب نیم گرم و سبوس گندم سازند و تلیین طبیعت بآب فواکه و آب آلو و تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت نمایند

علاج حمی یوم تخمیهٔ امتلائیه

شیخ میفرماید که گاهی از تخمه ها ابخرهٔ ردیه پیدا شود و حرارت مشتعل گردد و تلهب روح کند پس تپ حادث شود و خصوصاً در ابدان صفراوی و آنانکه وسیع المسام نیستند بهر آنکه
اکثر فضول ایشان ابخرهٔ دخانیه گردیده متبخر میشود و دران آروغ ترش کم باشد و شدیدترین مردم از روی استعداد برای این تپ کسانی ست که بعد تخمه در ریاضت و
حرکت و آفتاب و استحمام شروع کنند پس بخارات دخانیه در ایشان کثرت پذیرد و خصوصاً چون در ابدان ایشان وجع و لذع و سیما در شکم باشد و اما از زیادهٔ آروغ
ترش و در صاحبان آن کمتر اتفاق تولد حمی شود و اگر پیدا گردد ضعیف باشد بلکه پیدا نشود و از متولد با آروغ ترش گمان میشود که آن بسبب غیر تخمه است از استعمال دوا
گرم و اسهال شدید یا وجع که اتفاق مقارنت او بدان او فتد و چون طبائع ایشان منطلق گردد انتفاع یابند و تپ ایشان زائل گردد و بسبب خروج فضول دخانی باستفراغ
غذای فاسد و علاج کسیکه طبیعت او از ایشان محتبس باشد و کسیکه مستطلق باشد مختلف بود بهر آنکه در اول تلیین طبع و در ثانی حبس تخم بعد وثوق بنقای بدن از
غذای فاسد کرده میشود و کسیکه از تخمه تپ کند و طبیعت وی ده مجلس نرم شود پس در ا فصد کنند اسهال بران قوی گردد و گاهی کبدی شود و خفقان و سیاهی زبان
بران دلالت کند و اعراض حمی یومیهٔ امتلائی مشابه اعراض حمی مطبقه گردد پس چشم و روی بسیار سرخ شود و التهاب شدید بود و نبض عظیم و سریع و قاروره سرخ گردد
و اکثر تا سه روز باقی ماند و بدانند که حمی تخمیه گاه بچهار یا هفت دوره آید و معذلک حمی یوم باشد ولیکن نبض او صحیح بود و بسبب عدم انتقال و حمی عفنی **مجوسی** گوید که با تپ
حادث از تخمه گاهی لین طبیعت بود و گاهی احتباس آن و آنچه با نرمی طبیعت باشد رداءت کمتر دارد و آنچه با احتباس بود صعب تر باشد بسبب احتباس کیموس
روی **بالجمله** علاجش علاج تخمه است اگر طعام در معده باشد بقی اخراج آن کنند و اگر در معا بود باسهال و تلیین بگلقند محلول در گلاب و عرق کاسنی و
عرق عنب الثعلب و گاهی شیرخشت و ترنجبین حل کرده میشود و گاهی احتیاج بقوی تر ازین می افتد و چون اشتهای طعام ضعیف گردد و تپ قائم
بود دارو به مشتهی ندهند مگر بعد زوال تپ و اشیای خوشبو بیشتر ببویانند و اگر طبع نرم بود آب گرم بگلاب آمیخته جرعه جرعه بدهند و گلاب گرم کرده را
درینجا تاثیر و نفع عظیم ست و اگر غذای فاسد بخوبی خارج نگردد گلقند زیاده کنند و یا اول ببقیات صفرا مکرر قی کنند و بعد نقای تام شربت
لیمون کاغذی و گلقند هر یک دو توله ببیزند و سکنجبین تفاحی لیمونی علوی خان سه توله در عرق زرشک و گلاب هر یک شش توله بنوشانند و بجای
آب گلاب دهند و غذا یک روز ندهند و صبح شوربای بزغاله زرشک و آلو سیاه داخل کرده بدهند و بالائیش جوارش عود ترش نهار ناشتا بلیسانند و وقت شام
نان تنک با شوربا دهند **اقوال مهره** شیخ میفرماید که صاحب این تخمه خالی از آن نبود که طبیعت او قبض باشد و یا نرم بود پس اگر قبض باشد اسهال او کنند اگر غذای فاسد
در امعا باشد و اگر چیزی از طعام و ثقل در معده باقی بود واجب ست که قی کنانند پس اسهال آورند و نظر کنند که مریض کدام جانب ثقل میل دارد پس معلوم نمایند که آیا
صواب تر استفراغ او بجهتها و حمولات ست و یا باشیای مشروب از فوق تا اسهال آورد و یا انحدار غذای فاسد از معده بامعا نماید یا هضم کند
و دلالت بر صواب از جمیع این تدابیر حال آروغ ست پس اگر طعام واقف بفوق باشد و قی متعذر بود محتاج گردند بسوی آنکه التفات بقی کنند و فلافلی
استعمال نمایند تا انحدار و انحطاط مع الهضم حاصل شود و یا آنچه ضعیف تر از ان باشد مثل کمونی بکار برند و یا نطولات دهند و هاضم مذکور در باب ضعف هضم و ضماد
مسهل معروف برای اسهال استعمال نمایند و چون منحدر گردد و یا بنفسه خارج شود و یا اعانت محمول کنند و بران گرسنگی کشند تا آنکه شبهه در بطلان آثار تخمه

نمایند بعده غذای خفیف سریع الهضم جید الکیموس تناول نمایند والتجا بخواب رجوع کنند از آنچه مؤنت را در امتلای خفیف کفایت کند و اگر طبیعت نرم باشد نظر کنند اگر
شئی مستفرغ غذای فاسد باشد حبس نکنند تا تمامه مستفرغ شود و انتظار انحطاط نوبت کنند و دران هنگام در حمام داخل نمایند و غذا دهند مگر آنکه دران جا بسیار
کار دشوار بقوت گردد دران حالت اندر حمام داخل نکنند بلکه غذا دهند و تقویت معده او باشیائیکه معلوم ست و بعضی آن در باب اسهال مسطور شده باید کرد و ازین
قبیل ست پشم پاره در زیت مقوی با فسنتین یا در روغن ناردین تر کرده چندان افشرده که اکثر روغن ازان جدا گردد بر معده نهادن و اگر اسهال دوام کند
و آنچه خارج شود بغیر جنس غذای فاسد یافته شود روغن سفرجل فائق تازه و روغن مصطگی بطریق مذکور بعمل آرند و ایضاً در روغن ناردین برای ایشان مضرت
نیست و گاهی استعمال این روغنها بطریق قیروطی کرده میشود و خصوصاً چون حال احتمال بستن آنها بر شکم ایشان نکند و گاهی احتیاج افتد با ضمده قوی تر از
اضمده مذکوره در بیضه و آب فواکه بنوشانند اگر آن خوش آید و تغذیه ایشان بچیزی نمایند که غذای او سبک و منهضم و سهل باشد مثل خروس خصی و ماهی رضراضی و بر
اغذیه تقدیم چیزی از فواکه و عصارات و ربوب قابضه نمایند و اگر اشتهای ایشان منقطع گردد و تحریک آن از اشیای معلومه کنند و خصوصاً بسفرجلیات و چون ازین
تدبیرات فارغ شوند و معده صلاح نیابد استعمال جوارش هاکه هاضم و مقوی معده و مفتح سدد است باک ندارد و آن بعد زوال تپ و اعراض بکار برند و سبیل
فصد درین آنست که دران تعجیل نکنند تا آنکه امتلای تخمی بکاهد پس استعمال نمایند اگر ضرورت آن بسبب کثرت خون مخوف حمی عفنی داعی باشد و ولی چیزیکه
نیز داراده فصد بنوشانند ماء الشعیر ست و غذا مثل حصرمیه یکدو اندک بادام و خوابگاه او را سرد نمایند و شمومات بارده بکار برند و اقراص کافور که دران نوم
داخل نکرده باشند بدهند تا زبان را سیاه نکند **صاحب کامل** گوید که اگر این تپ با نرمی طبیعت باشد نظر کنند اگر شئی خارج غذای فاسد بود بعد
سکون تپ مریض را در حمام داخل کنند بعد ازان نان سمید مبلول در آب انار یا آب غوره یا در شوربای معمول زان غذا سازند و اندک آب سیب
و امرود قبل از غذا امتصاص نمایند و پست جو و کعک با آب انار یا آب سیب مجوش تر کرده بدهند و هرگاه اسهال مفرط باشد حتی که ازان غشی عارض
شود باید که معالجه آن بعلاج غشی حادث از استفراغ نمایند یا نشیدن گلاب سرد کرده بر چهره و مالش و استعمال غیر آن که در علاج غشی مذکور ست و چون
افاقه حاصل شود با غذیه مذکوره غذا دهند بغیر آنکه در حمام داخل نمایند و اگر اسهال دوام کند سفوف حب الرمان دهند در روغن سیب و روغن سفرجل بر معده
بمالند و طریقش اینست که روغن گل با آب سفرجل قابض یا آب سیب که سه چندان باشد بجوشانند تا آب برود و روغن باقی ماند و با ضمده معمول از صندل و
گل سرخ و اقاقیا و سک و رامک و عصاره لحیة التیس و آب مورد و آب برگ انگور و آب عصی الراعی و مانند آن بر معده ضماد کنند و هرگاه اسهال منقطع شود روغن
افسنتین بر معده بمالند و اگر در معده درد و ضعف باشد باید که تکمید معده بپارچه گرم تنها یا مبلول بروغن زنبق گرم کرده یا روغن جوز یا سوسن یا مصطگی
و غیر آن از روغنهای خوشبو کنند و چون الم ساکن شود و اسهال منقطع گردد غذا بجوزه مرغ یا تیهو بریان تنها یا در روغن پاکرد و ناج با آب غوره یا آب انار و ماهی
رضراضی مشوی و مقلو باید داد و اگر اشتها ضعیف گردد جوارش سفرجل و جوارش تفاح ممسک مطیب و جوارش خوزی بقدر حاجت بدهند و صبح در حمام
داخل کنند و بروغنهای خوشبو مالش نمایند و در حمام تا دیر نه نشینند **و اما** آنجا که طبیعت قبض باشد باید که تمام شکم را مس نمایند و نظر کنند که آیا طعام
بسوی امعای دقاق یا بسوی امعای تو لون منحدر شده یا نه و از مریض سوال کنند که در شکم او بکدام جا گرانی یا سوزش محسوس میشود و مزه آروغ
چگونه است پس اگر معلوم شود که طعام فاسد در اعلای شکم است باید که جوارش کمونی که دران بوره ارمنی دو چندان وزنی باشد که در نسخه آنست بدهند
و آب گرم بر شکم متواتر بریزند و اگر طعام فاسد بسوی امعای سفلی منحدر شده باشد آب گرم بر اسفل شکم تطول کنند و چون طعام با سفل تحریک چنین نماید
باید که شافه بروارند یا حقنه لین بعمل آرند پس اگر مریض در معا سوزش دریابد حقنه از عناب و سپستان و جو مقشر و بنفشه و روغن بنفشه و پیه بط و
ماکیان بسازند و اگر نفخ و ریاح دریافت کنند حقنه که دران چیزی مفشی ریاح مثل کرفس و بادیان و زیره و بوره و مانند آن داخل بود بکار برند
و بعد تنقیه بحقنه غذا المزوره معمول از حقنه بطریق اسفیدباج پخته یا از اسفاناخ سازند اگر سوزش دریابند و اگر ریاح محسوس گردد نخوداب
بزیت و زیره و دارچینی دهند و صباح آن مریض را در حمام داخل کنند و در آب زن نشانند پس اگر مریض چیزی گرانی در معا احساس نماید
فلوس خیار شنبر و گلقند با آب گرم مالیده بدهند و بعد تلیین طبیعت غذا شوربای جوزه مرغ بطریق زیرباج پخته باید داد و امر بخواب کنند و چون
خواب تمام آید و تپ و الم ساکن شود اعاده غذای او تدریج نمایند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که اگر طبیعت نرم باشد و سوای طعام فاسد چیز

دیگر بر نیاید بهیچ علاج مشغول نباید بود جز آنکه آب گرم جرعه جرعه بخورند تا معده و امعا را از باقی طعام فاسد بشوید و پاک کند و بعد انحطاط تب استحمام نمایند
مگر آنکه بسبب استفراغ ضعف ظاهر شده باشد و بعد بر آمدن از حمام تقویت معده بگلقند یا بمیبه ساده یا سکنجبین سفرجلی نمایند و اگر در اسهال اخلاط دیگر بر آید و قوت
ضعیف باشد از حمام منع کنند و سفوف انار دانه دهند و بتدبیر امساک طبع مشغول شوند و اغذیه بارد که فساد کمتر پذیرد مثل سماقیه و زرشکیه و رمانیه و اشربه نیز مثل شربت لیمون
و غوره و انار و سماق و زرشک باید داد و لزوم آسایش کنند و پست جو با آب انار ترش و نان که خمیر آن بسرکه کرده باشند بخورانند و قبل غذا شربت به یا انار ترش یا میبه
ساده بدهند و اگر طبیعت قبض باشد و قی دشوار بود تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد و حب فادبه یا معجون رحت و کسی که طعام غیر معتاد یا طعام غلیظ یا بیشتر خورده و از ان
تب پیدا شود و انتظار گساریدن تب نکنند بلکه تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد و هر آنکه این تب مثل تب مطبقه چند روز پیوسته باشد و نظر کنند اگر طعام حار و مزاج حار بود
تلیین طبیعت بماء الفواکه و بآب انارین و شیر خشت کنند و اگر طعام بارد و مزاج بارد باشد تلیین بکمونی و حب فادبه و معجون رحت نمایند صفت حب فادبه دار فلفل
دارچینی قرنفل مصطکی زنجبیل نارمشک مساوی کوفته بیخته ده درم ازین جمله با دو درم سقمونیا و ده درم شکر طبرزد و یک درم کتیرا آمیزند و بآب انار شیرین یا بگلاب حبها
بقدر نخود سازند یک حب یک مجلس اجابت کند و طعام بگوارد و ریاح بشکند صفت معجون رحت مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل دار فلفل جوز بوا مساوی کوفته بیخته
ازین همه ده درم سقمونیا ده درم اضافه کنند و جلاب از آب به شیرین و شکر عسکری بقوام آورده ادویه بدان بسرشتند شربتی دو درم و برای ضعیف یک درم باقی در تعلیل
شیخ و صاحب کامل گذشت **ابن الیاس** گوید که اگر طبیعت محتبس باشد تنقیه معده بقی کنند باین طور که سکنجبین در آب نیمگرم حل کرده بنوشند و یا تخم شبت و اصل السوس
هر واحد سه درم در آب جوشانیده صاف نموده روغن کنجد و سکنجبین هر واحد ده درم نمک دو درم انداخته بنوشند و قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا معجون خیار شنبر
نمایند یا حقنه لین معمول از بنفشه و عناب و نیلوفر و سبوس گندم و خطمی و روغن کنجد و فلوس خیار شنبر و مانند آن از اشیاء ملین برفق حقنه کنند و بعد تنقیه
معده و امعا بقی و اسهال سکنجبین ساده و سفرجلی هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بدهند و غذا مزوره انار دانه یا زرشک یا سماق یا جوزه مرغ و
تیهو و دراج سازند و اگر ازین معالجه طعام از معده و امعا منحدر نشود و با علی متوقف باشد و قی متعذر بود بجی التفات نکنند و جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال
در آب گرم حل کرده بدهند و نطولات محلله مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و برنجاسف و نمام بر شکم ریزند و هر گاه معده و امعا از اخلاط فاسده پاک شود در حمام
داخل کنند و با غذیه لطیف سریع الهضم غذا سازند و بر معده روغن سفرجل و مصطکی و ناردین بمالند و اگر از اکثار طعام ثقیل بسبب مزاحمت حجاب و معده
و قلب و ریه تپ حادث شود با دویه مذکوره قی کنند و از بوره ارمنی و تخم حنظل هر واحد دانگی خطمی و بنفشه هر واحد پنج درم باریک سائیده بشکر منعقد سرشته
شیاف سازند و استعمال نمایند و یا حقنه لین بعمل آرند و تقلیل غذا نمایند و خواب کنند **ابن هبة الله** گوید که علاج بقی از سکنجبین و آب گرم کنند و بعد تنقیه اگر
طبیعت قبض باشد تحریک طبع با آب تمر هندی و سکنجبین یا آب آلو بخارا و جلاب کنند و اگر تشنگی شدت کند آب انار بنوشند و اگر طبیعت نرم باشد و قی مفرط
بود تقویت معده با آب انار دانه مع رب به و آب سفرجل مطبوخ سرد کرده بطباشیر نمایند و اگر سرخی بهل اشتداد نماید و اعراض تپ قوی گردد و قی و اسهال نباشد و قوت
قوی بود فصد مریض بگشایند و اگر تشنگی شدید باشد بر دست و پای او آب سرد بریزند و آب سرد بنوشانند و رب انار با آب سرد بدهند و بر اعضای او گلاب مسح
کنند و هر گاه تپ ساکن شود در حمام داخل کنند و آب نیمگرم بر بدن ریزند و بخواب امر کنند بعد آن و غذا مزورات دهند و در آخر چون تپ زائل شود
و اشتها قوی گردد بجوزه مرغ مع آب انار یا آب سماق غذا سازند

علاج حمی یوم ورمیه

بدانکه حمیات تابع اورام باطنی عفونیه باشد و گاهی با دق بود و آن تنها در شمار حمی یوم نباشد و اما اورام ظاهری مثل دمامیل و خراجات که در اعضای ظاهر افتد خصوصا
اورام بزرگ که در اعضای غدودی و در لحوم مسمی برخوا افتد مثل آنکه در بن ران از فضول جگر و در بغل از فضول دل و زیر گوش از فضول دماغ افتد پس تابع آن حمیات
باشد و خالی نبود از آنکه آنچه از ان اورام بسوی قلب متادی گردد حتی که قلب را گرم کند آن سخونت تنها باشد یا مع عفونت بود پس اگر سخونت تنها باشد آن
از جنس حمیات یوم بود و اگر سخونت با عفونت باشد آن از جنس حمیات اورام باطنی بود و اکثر آنچه عارض میشود ازین حمیات تابع اورامی که آن تابع اسباب بادیه
مثل قروح و جرب و داء و جاع و ضربه و سقطه بود و مواد بسوی آن مندفع شود و در راه آن نزد لحوم رخو محتبس گردد آن حمیات از جنس حمیات یوم
میباشد و اکثر آنچه عارض میشود ازین حمیات تابع اورامی که اسباب آن متقادمه مثل امتلاهای سابقه بود آن حمیات عفونیه میباشد و اکثر حمیات تابع

اورام حمی یومیه باشد چون حمیات تابع و اورام اصول و مقدم بود و اکثر حمی عفونیه باشد هرگاه حمیات اصول و اورام تابع بود یا آنکه گاهی بخلاف این باشد و بقراط این حمیات را حمیات خبیثه نامیده و انچه از ان یومیه و غیر یومیه باشد و اکثر این حمیات یوم تابع اورام دموی بود و گاهی به تبع حمره و مانند آن عارض شود بالجمله مبادرت کنند بفصد از رگی که مر آن موضع ورم را مناسب تر بود و بعده بقیهٔ مادهٔ ورم باسهال از نقوع حامض و یا حلو پاک کنند و غذا اسفاناخ و نبو ماش و برنج دهند و علاج فلغمونی یا حمره نمایند و در علاج این تپ شیخ میفرماید واجب ست که دران تقدم فصد و اسهال نمایند و علاج ورم کنند بدانچه در باب او واجب بود و تلطیف تدبیر نمایند و شراب البته نباید نوشید و غتذا بغذا ای کثیر التغذیه ننمایند مگر بعد انحطاط تام و دران از مطفیات مبردهٔ مرطبه چاره نباشد و ضمادهٔ مبرده بهرف بر عضو علیل و اورام نهند بنحویکه ورم را ضرر نرساند و مادهٔ آن خام نکند بلکه طریق میان او و میان قلب را از روی تبرید منفذ در قعر سرد نماید **مجوسی** گوید کسی را که حمی یوم از ورم حالب غیره از اورام حاره حادث شود باید که فصد از رگ موافق عضو وارم کنند و به اطلیه موافقه طلا نمایند مثل اطلیهٔ مبرده و قابضه که دفع و منع از انصباب مواد نماید و اشیای مطفیهٔ مبرده چون ماء الشعیر و آب انار و جلاب لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه بنوشانند و غذا یمزورات معمول یکدو ماش و اسفاناخ و قطف با آب حصرم و آب انار و مانند آن سازند و آسایش و راحت در مواضع بارده استعمال نمایند تا آنکه این ورم ساکن شود و تحلیل و نضج یابد و انچه دران باشد مستفرغ گردد و از دخول حمام و شرب شراب حذر کنند تا انقضای ورم **صاحب حاوی** گوید که علاجش فصد و اسهال بمطبوخ فواکه و آب آلو کنند و هر صبح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد تخم کاسنی گل نیلوفر هر واحد سه درم ترنجبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم آلو جبلی و سیاه هر واحد بست عدد سپستان سی عدد هلیلهٔ زرد پنج درم تمر هندی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران فلوس خیار شنبر با شیر خشت و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند و نگذارند که طبیعت قبض گردد بعد ازان تدبیر ورم با ضماده و اطلیهٔ موافقه کنند و آب انار ترش غذا سازند و آرام و سکون لازم گیرند و از تناول لحوم اجتناب ورزند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که رگی که فصد آن مر آن عضو را موافق تر باشد بگشایند پس مادهٔ ورم و اسهال از بدن پاک نمایند و چند روز غذا باز گیرند و بعلاج آماس که در مقامش یاد کرده آید مشغول شوند و هنگام استعمال ضمادات بارد مقوی جلا افراط شربهٔ مبرده مقویه چون شربت انار و سیب ترش و لیمو و ترنج و آب فواکه برای تقویت دل و فم معده دهند **سعید** گوید که علاج حمی حادث از ورم حالب اولا بفصد باسلیق از جانب مخالف محاذی ورم کنند و اخراج خون در چند دفعه بحسب اقتضای حاجت و مساعدت قوت نمایند و بعد فصد تبرید مزاج بنوشیدن ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین و شرب آب انار میخوش و شیرهٔ تخم خرفه با سکنجبین سازند و اگر طبع قبض باشد به آب نقوع مع شربت نیلوفر تلیین آن کنند و تبرید ورم با اشیای قابضهٔ مانعهٔ مواد مثل صندل و شیاف مامیثا و آب حی العالم و گلاب نمایند و بعد سکون ورم و تحلل آن مریض را در حمام داخل کنند و در هوای او بنشانند تا مادهٔ مجتمعه در بدن تحلیل یابد و مالش معتدل بغیر روغن کنند و بعد صلاح با غذیهٔ لطیفهٔ مبرده مثل مزورات بقول بارد غذا دهند و از امتلا خوف کنند و اگر در بدن خلطی زائد باشد تنقیهٔ آن نمایند و بعد تنقیهٔ بدن توسیع در غذا نمایند بخورانیدن بچهٔ مرغ معمول با آبهای سرد مثل آب غوره و آب انار و آب سماق و تفقد از تلیین فرمایند تا دران بقیهٔ صلابت باقی نماند پس اگر صلابتی ورم یا بند بر آن آب مطبوخ ادویهٔ محلله بریزند و تقلیل غذا کنند تا آنکه عضو بحالت طبیعی عود کند و در اغذیه و اشربه اندک اندک تدریج نمایند تا از رجوع ورم ایمن گردند

علاج حمی یوم قشفیه

یعنی انچه از خشکی و درشتی پوست بدن افتد و این تپ نیز مثل سدیه تابع عدم تحلل بسبب سد و غیر خالص حاصل از چرک بود و اکثر مردم چون عادت خود را از حمام ترک نمایند تپ کنند و بیشتر ایشان کسانی باشند که در ابدان آنها بخار صفراوی پیدا شود و بسبب مزاج ابدان ایشان و اغذیه و آبهای بد و بسبب احوال عارض ایشان از سهر و تعب موجب سخونت پس جلاب گرم از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم صبح بنوشانند و اشربهٔ بارد رطب و روغنهای سرد و تر که در علاج حمی غمیه مسطور شده استعمال نمایند و عرق آوردن بلا عنف واجب بود و فواکه سرد و تر مفید آید و غذا ماء الشعیر دهند و بقول شیخ علاجش تنظیف بدن و استعمال حمام و تعریق دران بعد انحطاط تپ ست و مالش مثل سبوس گندم و آرد باقلا و از بادام تلخ و تخم خربزه و قدری

انشان دیورهٔ امنی وغذای اومطفی مرطب سازند و شراب ممزوج بآب بسیار دهند و معاودت حمام بمرات نمایند۔

علاج حمی یوم حریه

گاهی از حرارت هوا و از گرمی حمام و مانند آن حمی یوم عارض شود بسبب گرم شدن روح قلبی بحرارت هوای مستنشق و اکثر این تپ از شدت حرارت آفتاب باشد و اول تعلق آن بروح نفسانی بود اگر اول سر اید یا بدو هوای او گرم گردد پس متادی بقلب شود و حمی گردد بعده در بدن منتشر گردد و گاهی اول تعلق آن بقلب بود بحرارت هوا و قتیکه حفظ سر از حرارت کرده شود ولیکن اکثر حرارت شمسیه در دماغ و سر اثر کند و همچنین اگر بدن پاک نبود سر او ممتلی گردد و غیر شمسیه از قیتظیه و حمامیه وغیر آن در قلب اثر کند بالجمله اگر کسی را حلوم زند بست و پای او در آب سرد شویند یا در آب سرد نشانند که مجرب ست و از جماع اجتناب ضرور بود و روغن گل و آب بید و کدو در آب سرد مالند و خرفه و کاهو و کدو و خیار خورانند و اگر تشنگی غلبه کند بآب سرد مضمضه کنند و اگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشند و شراب رقیق ممزوج سودمند بود و فشردهٔ فالسه کرباقند و گلاب مرحب سازند نیز مسکن تشنگی ست و اگر انبهٔ خام را پوست و تخم دور کرده لحم آن را ریزه ریزه تراشیده یک دو گهڑی در آب بگذارند تا که آب ترشی بردارد بعد از آن صاف نموده با نبات سفید شیرین ساخته بخورند در رفع اذیت باد سموم می نماید و ایضاً اگر انبهٔ خام را در خاکستر گرم نهان سازند تا که گداز شود پس آورده پوست او دور کرده در آب مالند و بدستور شیرین ساخته بخورند در ازالهٔ سمیت هوا بیعدیل ست و ایضاً تمر هندی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی ست و رفع سمیت هوای حار مینماید و افشردهٔ آن بسبب اقبال طبیعت در خواص قوی تر ست و اگر کسیر و سائیده در گلاب نبات حل کرده صاف نموده بخورند مسکن تشنگی و دافع سمیت هوا ست **اقوال حکما** مصنف اقتباس مینویسد که اول این نسخه بوپانند گلاب و سرکه و عرق بیدمشک و روغن گل همه برابر آب گل سه گلاب و چند صندل سفید چهار ماشه کافور یک ماشه و خرقهٔ باریک درین تر کرده بر سینه و دل و پیشانی گذارند و باد کش سرد سازند و شربت نیلوفر با شیرجات مبرده نوشانند و بوئیدن ریاحین و گلها مانند برگ نازبو و برگ نارنج و لیمون کاغذی و گل سیب و به و بادام و نیلوفر و بنفشه و یاسمین نافعست و این پاشویه کنند برگ بید ساده و گل چاندنی و نیلوفر و سبوس گندم و نمک شور هر یک دو مشت در جای سرد پوشیده تن و کشاده روی و دست و پای نشستن مناسب و نوشیدن آب سرد و فواکه ترش نافعست و غذا کشکاب با شربت نیلوفر دهند و جغرات گاوی که در ان کدو یا خیار یا بادرنگ بکد و تراش تراشیده انداخته باشند با نان تنک دیا برنج دهند و یا اسفاناخ و بقلهٔ یمانیه همراه اچار آمله و یا لیمون کاغذی و یا مربای تمر هندی بدهند و آب سرد با گلاب بالمناصفه نوشانند و خشکهٔ گیلانی با مربای کرده بسیار مفید ست **شیخ** میفرماید که در علاج این تپ ابتدا نمایند بمبردات از نطولات بر سر و سینه از روغنها بارده خصوصاً روغن گل بر برف سرد کرده بر سر و سینه زجای دور متواتر بریزند و آب سرد و مانند آن از آبهای فواکه بارد بنوشانند و مدام این تدبیر بعمل آرند تا آنکه تپ انحطاط نماید و چون تپ مفارقت کند در حمام داخل نمایند و از نزله خوف نکنند اگر بادی باشند و استحمام آب نیمگرم کنند و هوای حمام را گرم شدن ندهند و از ریختن آب گرم بر سر او خوف نکنند که آن ترطیب تحلیل حمی نماید و حاجت او بحمام بیشتر از حاجت او تبرید بود و چون از حمام خارج شود سر او را در روغنهای سرد مثل روغن گل و نیلوفر غرق دارند **صاحب کامل** گوید که علاج حمی یوم حادث از حرارت شمس و سمائم بجلوس در مواضع بارد نمایند که دران باد شمالی آید و باشمام صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و گل سرخ زیرا که اکثر ضرر واقع بصاحب این تپ در سر پیدا شود باید که بر سر او گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه ربع جزو بر برف سرد کرده متواتر بمرات کثیر از فی صله بریزند بعد از ان درین نطول صندل سفید آمیخته پارچهٔ کتان بدان آلوده سرد کرده بر سر نهند و پارچه را ساعت بساعت تبدیل نمایند تا آنکه تپ انحطاط نماید دران هنگام اندر خانهٔ دوسط حمام داخل کنند و بر سر و سائر اعضا آب شیرین نیمگرم متواتر بریزند تا بدین ترطیب بدن و تحلیل خلطی که حاصل شود و اگر دران آب بنفشه و نیلوفر و بابونه جوش دهند بهتر و نافع تر در ترطیب بدن باشد چون بدن از حرارت آفتاب و سمائم یبس اکتساب کرده باشد و همچنین بباید که بعد استحمام برای ترطیب سر اندک روغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو بر سر ریزند تا ازین ترطیب جید اکتساب نماید و چون از حمام برآیند ساعتی استراحت نموده ماء الشعیر سرد کرده بشکر بنوشند اگر حاضر باشد و الا نان را بآب سرد برف تر کرده بخورند و یا سبست جو با آب گرم شسته بر برف سرد کرده با شکر طبرزد بدهند و یا سرکه و زیت بمغز خیار و خرفه یا مزورهٔ کدو و ماش بغیر توابل گرم دهند و اگر خواهش چیزی از فواکه باشد قبل غذا توت و آلو و انار و انگور که بسیار شیرین نباشد بر برف سرد کرده بخورانند و بعد غذا ام بخواب و سکون نمایند **ایلاقی** در جرجانی مینویسد که ده درم سرکه و بیست درم گلاب و پنج درم روغن گل در شیشه کرده خوب جنبانیده و بر برف سرد کنند و پارچه بدان تر کرده بر سر و سینه نهند و صندل و کافور درین افزوده ببویند و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و نازبو سرد کرده ببویند و خیار یا بادرنگ را در برف سرد کرده بشکنند و ببویانند و پای در آب گرم نهند و یا لند و اگر در ین آب بابونه و اوخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و شکوفهٔ بید پخته باشند نافع تر باشد و در خانه آب سرد پاشند و یخ بسیار و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و ریحان نهند

دراز

ودران خفتنید و بر بستر نرم بخوابند و راه باد از ان خانه باز دارند تا باشد که عرق کنند و آب سرد بسیار ننوشند تا بر معده گرانی نکند لیکن یک شربت تمام بخورند چنانچه خوش گردند و از
اشربه شربت بنفشه و نیلوفر و غوره و ریباس و ترنج و آب نارین سرد کرده اندکی روغن گل بران چکانیده بنوشند تا تشنگی و درد سر نشاند و بعد انحطاط تب حمام نمایند و از نشستن
در خانهٔ گرم و هوای گرم اجتناب کنند و اگر در آبزن نیمگرم نشانند سودمند باشد و اگر اثر زکام باشد روغن از وی دور دارند **ابن الیاس** و خجندی
گویند که در تب یوم حادث از حرارت آفتاب زیر بادکش مبلول بگلاب بنشانند و آب سرد و گلاب بر سر ریزند و خرقهٔ کتان در سرکه و گلاب بر برف سرد کرده تر
نموده یکی بعد دیگری بر سر نهند و هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجبین و گلاب هر واحد ده درم ببرف سرد کرده بنوشانند و غذا
ماء الشعیر دهند با آب انار ترش یا تمر هندی یا لیمو ترش کرده و بعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند بعد یک ساعت رخصت داده روغنهای سرد بر بدن بمالند و بکار
و خشائیش رطب دهند دانه و توت ترش بر برف سرد کرده تنقل نمایند و اگر این تب از کثرت استحمام بآب گرم و حرارت هوای حمام عارض شود شیرهٔ تخم خرفه
پنجاه درم در سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر سازند و آب هندوانه سه اوقیه و شکر سفید ده درم و یا تمر هندی و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند

علاج حمی یوم استحصافیه

و این دو قسم است **یکی** آنکه از سردی و غسل بآب سرد مسام ظاهری کثیف گردد و بخار دخانی حاد در باطن محتقن شود بطریقی که در قشفیه گفته شد پس تب یومیه پیدا
شود و بسیار است که بعفونت مؤدی گردد **دوم** آنکه از غسل آبهای قابض مثل شبیه زاجیه تکاثف مسام ظاهری بشدت عارض شود پس ابخره محتقن گردد و روح
گرم شود و تب آرد و این بیشتر مؤدی بعفونت گردد **بالجمله** بقول شیخ علاج قسم اول آنست که در حالت اشتداد این تب پارچها بپوشانند تا عرق کنند و چون تب انحطاط پذیرد
در حمام داخل کنند و استحمام بآب مائل بگرمی و به هوای گرم نمایند و بر بدن آبیکه دران مثل مرزنجوش و شبت و بابونه جوشانیده باشند نطول سازند و اشیای جالے
مسام و مرخی آن که در علاج حمی یوم قشفیه مذکور شد بمالند و در مالش روغن تاخیر کنند تا آنکه عرق آید و دلک استحمام بآب گرم بسیار نمایند و باید که تقدیم استحمام بآب استحمام
بهوا کنند بعد از ان روغنهای موسع مسام بمالند و ایضاً بر سر ایشان مثل روغن شبت و خیری و بابونه بریزند و با غذیهٔ خفیفه غذا سازند و تعطیر و تشمیم خوشبو نمایند و
شراب ابیض رقیق یا ممزوج بآب بنوشند و این از آب برای ایشان بهتر است بهر آنکه دران تعریق و ادرار است و مالش بروغن برای اصحاب تعب نافع تر از ارباب استحصاف
است و علاج قسم دوم قریب از علاج قسم اول باید کرد الا شراب نخورند مگر بعد تیقن شدت توسع مسام الا آنکه استحصاف اندک بود که گاهی آن را شراب میکشاید و باید
که تلطیف تدابیر ایشان بیشتر بود و سکون ایشان در هوای حمام و استحمام آنها بآب گرم اکثر باشد و در مالش روغن تاخیر بسیار باید کرد **مجوسی** گوید که هرگاه حمی یوم از
سردی و برف عارض شود و بدن مستحصف گردد باید که مریض را در موضع گرم نشانند و بخرقهای نرم بپوشند و بدن او را مالش بملایمت نمایند پس بعد انحطاط تب
در حمام داخل کنند و تا دیر اندران نشانند و مالش معتدل نمایند تا مسام بکشاید و حرارت محتقن بسبب سردی تحلیل یابد و بعد آمدن عرق مالش اندک بروغن خیری یا شبت یا
بابونه یا سوسن یا نحو ان هر کدام که حاضر باشد استعمال نمایند و بعد خروج از حمام ساعتی پارچها خوب بپوشند بعد از ان غذای لطیف مثل جوزهٔ مرغ و تیهو و دراج و مانند
آن بطریق اسفیدباج یا زیرباج یا مشوی یا مطجن بخورانند و مرزنجوش و نمام و شیح ببویانند و شراب ریحانی بنوشانند اگر استحصاف اندک باشد تا حرارت خود تفتیح مسام و تحلیل
حرارت محتقن نماید و هرگاه استحصاف شدید بود شراب استعمال نکنند و اگر بقیهٔ تب بماند معاودت حمام و سائر تدابیر مذکوره صبح دیگر نمایند **و اما** آنجا که استحصاف
از آب شب یمانی یا بعض آبهای قابض دیگر باشد باید که تدبیرش مثل تدبیر مذکور نمایند مگر آنکه استکثار مالش بروغن بنفشه بسیار و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو
در حمام باید کرد و آب شیرین نیمگرم بیشتر ریزند و هرگاه نوبت این تب طول کند و ابتدای آن شبیه بابتدای تب مطبقه باشد و خوف تادیهٔ آن بحمی عفن و باید که مبادرت نمایند در علاج
آن بفصد و غیره که در علاج حمی یوم سدی مسطور شد **جرجانی** گوید که در علاج قسم دوم صواب تر آن باشد که ترتیب علاج قسم اول نگاه دارند لیکن هرگاه در گرمابه شوند
یک ساعت اندر هوای آن صبر کنند بیشتر در آبزن نشینند و در آب آبزن مرزنگوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم پخته باشند تا جلد بنجار این آب نرم و تر شود
و مسام کشاده گردد و عرق کنند و بعد آمدن عرق بسیار اعضا را بروغن حب الغار یا شبت یا مرزنجوش یا بابونه چرب کنند و طعام نرم و معتدل چون حسو چغندر و نخود در
دران پخته و توابل آن شبت و زیره و دارچینی و صعتر و آبکامه و روغن کنجد تازه و ماش و اسفاناخ نیز موافق باشد و بعد گساریدن تب یکهفته برین ترتیب بگذرانند و
برین نوع غذا قناعت کنند **ابن الیاس** گوید که علاج هر دو قسم دخول حمام و تعریق و دلک و تدثر است و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم نوشیدن
و غذا ماء الشعیر دادن و مطبوخ شبت و اکلیل و خطمی نطول کنند و روغن بابونه بر سر ایشان بریزند و چون تب زائل شود اغذیهٔ لطیفه مثل زیرباج ماکیان و تیهو و دراج بدهند

علاج حمی یوم شرابیه

هرگاه از شرب شراب صرف قوی بسبب گرمی دل و جگر و دماغ و صعود بخارات گرم و اشتعال حرارت حمی یوم حادث شود شرب را موقوف نمایند و تبرید و تسکین حرارت کنند و بعلاج صداع خماری پردازند و نوشانیدن آب انار و شربت غوره بر برف سرد کرده و مالش دست و پا بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن گل و آرام و خواب و نطول آب نیم گرم بر سر سودمند است و گویند که شربت حب الآس را خاصیت عجیب است که تسکین و قلع آن فی الفور میکند و اشربه ترش مثل شربت ریباس و انار و سیب مانند آن با آب و اندکی اندک بدهند یا خمیرهٔ صندل ترش نه ماشه و شربت انارین یا سکنجبین تفاحی لیمونی علوی خان چهار توله در گلاب بیدمشک و کیوره و عرق زرشک هر یک چهار توله بر برف سرد کرده نوشانند و اگر درد سر شدید باشد قی کنند کرات و مرات و یا تلیین طبع مثل آب آلو و زرد آلو و تمر هندی و شیرخشت در گلاب بیدمشک و تغذیه از زوارد و مزورات و بچه مرغ با آب غوره و آب انار سازند و گاهی احتیاج تلیین از ماء الفواکه و مانند آن بقصد و قی افتد و خصوصاً چون صداع ایشان دوام نماید و باید که در حمام بعد انحطاط تپ داخل کنند و آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و روغن بنفشه در بینی چکانند و چون از حمام خارج شوند و یک ساعت آرام کنند اغذیه مذکوره دهند و هنگام خواب نمایند و هرگاه از خواب بیدار شوند اعادهٔ تدبیر نمایند و رب فواکه بنوشانند

علاج حمی یوم غذائیه و دوائیه

گاهی اغذیه و ادویه حاره حمی یوم آرد و نوعی که حمی یوم شمسیه در اکثر امور دماغیه و در روح نفسانی و حمی یوم حامیه قلبیه در روح حیوانی میباشد حمی یوم غذائیه کبدیه در روح طبیعی بود و علاجش اول در ادرار مبردات معروفه مثل لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه و خیارین و خربزه و سکنجبین ساده و آب سرد برف است و تلیین طبیعت مثل شیرخشت و تمر هندی و یا آب انارین و شیرخشت یا شربت ورد مکرر و یا شربت آلو مسهل نمایند و اصلاح جگر اول از قیاسات مثل آب کاسنی و بقول بارده و دیگر چون کاهو و خرفه و سکنجبین و ضمادات مبرده از صندل و کافور و گلاب و عصارهٔ گل سرخ و عصارهٔ بقول بارده بر سر و بالفعل و تلطیف باغذیه باردهٔ رطبه مثل ماء الشعیر و اسفاناخ و روغن بادام و شیرین مزوره معموله بکدو و اسفاناخ و سرمق بروغن بادام کنند و هرچه در علاج حمی یوم حره مسطور شد درینجا سودمند باشد **صاحب کامل** گوید که علاج حمی حادث از تناول غذای حار و اشربه حاره آنکه خوابانیدن مریض در جای سرد است اگر فصل گرما باشد و مقابل ریاح شمالی باشند و بادکش بجنبانند و لعاب بزرقطونا و شیرهٔ تخم خرفه مع جلاب و آب انار بر برف سرد کرده بنوشانند و اگر خواهند غذا پست جو یا گندم با آب سرد و شکر دهند و هنگام خواب شب لعاب اسبغول و بهدانه با نبات و یا جلاب و روغن تخم کدو یا روغن بادام بدهند و اگر فصل سرما باشد کاهو مربی و کاسنی و جنازی بخورند و در موضع معتدل الهوا بخوابانند و اگر موسم گرما باشد خرفه و مغز خیارین و بادرنگ و هندوانه و انار بکنند و آلو بخارا و توت و شفتالو پخته نرم بخورند و تضمید کبد و معده بصندل و گلاب و قیروطی بارد معمول بگلاب و آب کشنیز و آب کاهو و آب خرفه و روغن بنفشه و روغن گل و موم سفید نمایند و صاحب این مرض نزدیک شراب نگردد و در حمام داخل نشود **مصنف حاوی** گوید که اگر بسبب تناول اغذیه یا ادویه حاره یا شرب شراب صرف قوی باشد جلاب و آلو بخارا و عناب هر واحد بیست عدد و تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر یکبار در آخر روز بدهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و یا آب انارین و تخم آن فشرده سه اوقیه و شکر سفید ده درم دهند و یا شیرهٔ تخم خرفه سه اوقیه و سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و اگر از ماء الشعیر کراهت باشد غذا مزورهٔ ماش و شیرهٔ بادام و کدو سازند و یا جلاب و شکر سفید ده درم و گلاب ده درم و بست جو سه درم ببرف سرد کرده دهند و تناول مغز خیار و بادرنگ و هندوانه و شربت غوره و آب انار و توت و شیرخشت خام و نوشیدن آب بت و مالش اطراف و آرام و خواب و تغذیه بمزورهٔ غوره و یا ریباس یا زرشک یا انار دانه و مص انار میخوش و ریباس بعد انحطاط استحمام با آب نیم گرم نافع است

علاج حمی یوم زکامیه و نزلیه

هرگاه از زکام یا نزلهٔ حاره بسبب انعکاس ابخرهٔ حادهٔ ناریه احتباس آن در دماغ بباعث انسداد مسامات راس و تکاثف آنها از سردی یا از امتلای اخلاط حمی یوم عارض گردد علاجش بعلاج نزله و زکام کنند و فصد نمایند و اگر مانعی بود بر فقرهٔ گردن حجامت کنند و خمیرهٔ بنفشه و شربت آن در عرق مکوه بکرات دهند و بسهال بمطبوخ نرم فرمایند و بتسکین سرفه توجه نمایند و از گوشت و شراب منع کنند و بعد نضج نزله و تسکین تپ و سعال در حمام گرم داخل کنند و در علاجش تساهل نکنند تا مؤدی به سرسام و ذات الجنب نگردد **ابن الیاس** گوید که اگر از زکام و نزلهٔ حار باشد جلاب از بنفشه سه درم و عناب سپستان هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند غذا ماء الشعیر سازند و یا شربت بنفشه و یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و اگر قوت قوی و علامت خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند

علاج حمی یوم زحیریه

وسبب این حالت که در وجه گفته شد اول بمعالجهٔ زحیر متوجه شوند که بزوال آن حمی خود بخود زائل میگردد و سفوف الطین و سفوف نشا درین باب اثر عظیم دارد

حمیات خلطیه

وم او از خلط در ینجا عام رطوبات بدنست زیرا که تپ گاهی از عفونت منی و مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه حادث میشود بالجمله حدوث تپ از اخلاط بر دو گونه است **یکی آنکه** حرارت غریبه خلط را اگرم تر از مقدار طبیعی کند و آن خلط جوش زند و تپ آرد و این نمیشود مگر در خون فقط زیرا که سوای خون خلط دیگر بسبب سردی مزاج یا قلت مقدار احداث تپ از حرارت غلیانی خود بدون حدوث عفونت وزان نمیتواند کرد بخلاف خون که آن گرم مزاج و کثیر المقدار است هرگاه زیاده گرم شود و جوش زند تمام اخلاط و ارواح و اعضا را گرم میسازد و این نوع را حمای غلیانی و سخونی نامند و بقراط آنرا سونوخس نامیده یعنی تپ دائمه و لازمه و لزوم این تپ نسبت بحمی یوم بود بجهت اشتراک در اکثر علامات تا مدت مرض **دوم آنکه** حرارت غریبه خلط را متعفن سازد یعنی گنده کند و بدان سبب تپ آید زیرا که اخلاط چون عفونت پذیرند گرم شوند و عضوی را که دران عفن گردند گرم سازند پس عضوی که متصل آنست بمجاورت او گرم شود و همچنین عضوی بعد عضو دیگر بمجاورت گرم گردد تا آنکه حرارت بقلب منتهی شود و بتوسط شرائین بجمیع بدن تعفن نماید و این قسم را حمی عفنی و عفونی گویند و تعریف آن چنین میکنند که عبارت از انست که نخستین اخلاط بسبب عفونتی که اندران حادث شود گرم گردند و بعده آن گرمی بروح و جرم قلب متادی گردد و از آنجا و بسائر اعضا رسد و تعریف عفونت چنین کرده اند که آن فسادی ست که جسم رطب را عارض شود از فعل حرارت غریبه و آن جسم بدان سبب از استعداد و خاصیت خود برآید و نوعیت و باقی باشد یعنی باسمی که پیش از حدوث این فساد مسمی بود بعد وقوع تعفن نیز بهمان اسم مسمی باشد و بعضی گویند که تعفن گندگی و بوسیدگی را گویند که صلاحیت هضم ازان منقطع شده باشد و لیکن قابل نضج و تحلیل بود و حدوث عفونت چنان بود که حرارت غریب قلیل اندر رطوبت کثیر و خام آویزد و آنرا نتواند پختن و نتواند تحلیل کردن و بدان سبب جوهر آنرا فاسد سازد و بوسانده لازم نیست که آنچه تعفن پذیرد بالطبع یعنی بالقوة نیز رطب باشد بلکه رطوبت جسمیه یعنی بالفعل کافیست و اگرچه بالقوة خشک بود چون صفرا و سودا یا برگ مورد تر و برگ گل تر برهم نهاده دارند اگرچه بالقوة خشک ست لیکن گنده میگردد و اسباب عفونت بقول شیخ الرئیس غیره سه تو عست **اول آنکه** از غذای ردی حادث شود چون مادهٔ متولد از ان مهیا بعفونت باشد و این یا بسبب رداءت جوهر آن بود مثل صحنای مصری که از ماهی ساخته میشود و مثل گوشت خشک کرده و یا بسبب سرعت قبول آن برای فساد و اگرچه جید الجوهر باشد مثل شیر که بسبب لطافت خود و مثل ماهی که بسبب کثرت رطوبت و قلت حرارت خود بسرعت متعفن میشوند و یا بسبب آنکه خون مائی رقیق ازان پیدا شود و بدان سبب باندک حرارت بجوش و عفونت پذیرد مثل فواکه و بقول بسیار رطب آبناک و یا بسبب آنکه مستحیل بخون نیک نشود بلکه خلط ردی بارد و خام باقیماند و حرارت غریزی از طبخ و اصلاح آن عاجز آید و حرارت غریبه آنرا متعفن سازد مثل آنکه از خیار و بادرنگ و مرو و شفتالو و زردآلو و سیب و بهی و شریفه و مانند آن متولد گردد و یا بسبب رداءت صنعت آن بود اگرچه اصل جوهر آن ردی نباشد مثل آنکه گوشت خام بپزند یا نان فطیر نیم پخته بسازند و یا در طبخ سوخته باشد و یا آفتی دیگر رسیده باشد و یا بسبب وقت آن باشد مثل خوردن طعام قبل از اشتهای صادق یا بسبب ترتیب خوردن آن باشد مثل آنکه اشربه و فالوده جات و فواکه بالای طعام خورند یا طعام لطیف بالای غلیظ تناول نمایند و مانند آن از تناول اقسام اغذیه مختلف باهم در یک وقت تناول **دوم آنکه** سببش سده باشد که مواد را در مجاری بند کند و مانع تنفس از مسام و ترویح گردد بسبب اخراج روی بدن چون طاقت هضم جید باعث آن مزاج نبود و ایضاً در فعل قوتیر ازان باشد که در غذا و خلط هیچ فعل و اثر نکند و آنرا خام بگذارد و مثل این مزاج یا اخلاط ردی پیدا نماید و یا آنچه پیدا کند آنرا فاسد سازد و بسبب تقصیر آن مزاج در هضم و بسبب تحریک و تجریک قاصر آن مادهٔ متولد را و این اسباب چون تولد سده مولد عفونت اند **سوم آنکه** سببش امور خارجی از هواهای ردی مثل هوای وبائی و هوای بیشه ها و آبهای ایستاده و متعفن شده و جلو و مستنقعه باشد که از راه مسامات و تنفس با خلاط و ارواح رسد و مواد را متعفن سازد و گاهی چند امور ازین اسباب جمع میشوند و اکثر سبب عفونت سده میباشد و سده حادث میشود یا بسبب کثرت خلط و یا بسبب غلظت آن یا لزوجت آن پس هرگاه سده حادث شود عفونت در اخلاط پیدا گردد بسبب عدم ترویح و تخلخل خصوصاً اگر عقب سدهٔ حرکات و استحمامات در غیر وقت حرکت و استحمام بر امتلاء و تخمه کرده شود و یا سیر در آفتاب یا تناول مسخنات بر امتلاء یا ترک مراعات هضم معده و جگر و ترک تلافی تقصیر اگر آن تقصیر تسخین معده و کبد باطلیه کماوات مسخنه برای تدارک قصور هضم واقع شود و یا استعمال طعام قبل از انکه طعام سابق هضم شود که اینهمه امور در سده می افزایند و گرمی پیدا میکنند و مادهٔ عفن از دو حال بیرون نیست یا عام در تمام بدن باشد و یا در یک عضو بسبب ضعف آن یا بسبب شدت حرارت غریبه و حدت آن یا بسبب ورود آن که گرم تر شده و ماده اندران گرد آمده در آنجا عفن شده باشد **صاحب کامل** گوید اسبابیکه ازان اخلاط متعفن شوند پنج ست و آن کثرت مقدار خلط و غلظ آن و لزوجت آن و سده عارض ازان و عدم تنفس تابع سده بود بهر آنکه خلط را چون تنفس معدوم گردد عفن شود چنانچه رطوبات خارجی را عارض میشود هرگاه هوا بدان نرسد و انواع عفنی بسیار ست بعضی ازان بسیط و

بعضی مرکب بود اما انواع بسیطہ کہ آن معروف بخالصہ ہست چہار ست بحسب عدد اخلاط اربعہ یکی حمی مطبقہ و آنرا سونوخس گویند و حدوث آن از عفونت خون
بود و بآن خطر باشد زیرا کہ مریض را راحت نمی دہد دوم حمی حادث از عفونت صفرا و آنرا غب گویند سوم حمی حادث از عفونت مرۂ سوداء و آنرا ربع گویند چہارم حمی
حادث از عفونت بلغم و آنرا حمی مواظبہ گویند و ہر واحد ازین حمیات اربعہ منقسم میشود باصناف دیگر چنانچہ حمی دموی سہ قسم ست و تفصیل ہر یکی در مقامش خواہد آمد
اما حمیاتیکہ از عفونت اخلاط ثلاثہ دیگر افتد ہر واحد ازان منقسم بدو صنف میشود یکی آنکہ دائمہ بغیر فتور باشد و دوم آنکہ آنرا اوقات نوبت باشد و این بہر آنست کہ اگر
خلط داخل عروق عفن شود حمی دائمہ پیدا کند و اگر خارج از عروق عفن گردد حمی ذی فترات حادث نماید و لہذا حمی حادث از عفونت خون مطبقہ میباشد زیرا کہ
خون داخل عروق ست چون یک جزو آن عفن میشود او در جمیع خون ساری میگردد و حرارت دران مساوی مشتعل میشود و مدام تپ دائمہ بود تا آنکہ این شی عفن تمام
فانی گردد یا نضج یا اصلاح یابد یا آنرا بہر دوام لاحق شود اما تپ اخلاط دیگر دائمہ و بہر آن میباشد کہ چون خلط داخل عروق متعفن شود از تحلیل و استفراغ بوجہی
از وجوہ بعرق و غیر آن بسبب کثافت و تلزج جرم رگہا باز ماند و بدین جہت حرارت بعد انقضای نوبت اول باقی ماند و دوام کند تا آنکہ نوبت ثانی لاحق شود و تخمین حرارت
ازان نوبت باقی ماند و بحرارت نوبت ثالث متصل گردد و کذلک در سائر نوائب تا آنکہ مثل مطبقہ شود و اما اخلاط متعفن خارج عروق احداث تپ نوائب بہر آن میکند کہ
خلط متعفن تماماً در یکجا نیست بلکہ اندک اندک بجائیکہ دران متعفن شدہ جمع میشود و اجتماع او در مدتی کہ میان ہر دو نوبت از نوائب حمیات ست بظہور میرسد و گاہی
اتفاق افتد کہ خون خارج عروق متعفن گردد و حمی مطبقہ پیدا شود و این بہر آنست کہ چون در عضوی از اعضا مقدار کثیر از خون جمع شود و ورم پیدا کند و بسبب انسداد منافذ
آن عضو از ورم عفن گردد و بدین سبب خون متعفن گرم شود آن عضو و ورم بسبب آن گرم گردد و این گرمی ازان عضو بمجاورت از عضوی بعضوی و در شرائین عائد آن عضو
برسد تا آنکہ گرمی بدل و اصل شود و بعد ازان حرارت از قلب بتوسط شرائین بہمہ بدن برسد و دائم تپ لازم گردد تا آنوقت کہ ورم پختہ شود و مادۂ عفن ازان برآید و
بدین اسباب بعض حمیات مطبقہ گردد و بعضی ازان نوائب دار و ا آید **انطاکی** گوید کہ حقیقت حمی عفنی آنست کہ اخلاط متراکم میشوند و مجاری حرارت را بند میسازند
پس عفونت بقہر حرارت غریزی واقع میشود چنانچہ در البان و حلاوات چون آب با آنہا رسد مشاہدہ میگردد و گاہی عفونت حادث میشود بسبب فساد خلط
از روی کیفیت کہ لزج یا غلیظ شود و حبس کند و ہر چیکہ باشد چون نفوذ منع گردد تعفن بہم رسد و احتراق و اشتعال واقع شود یا عطش در داخل عروق و
دران ہنگام تپ را دائمہ نامند و این در حقیقت مہلک نمیشود و آنرا فضول در زمان میباشد کہ زیادہ میشود و انحطاط می پذیرد یا محفوظ الادوار بود
بسبب بقایای صحت در قوتہا کہ بدان نسبتہا محفوظ ماند و یا مختلط باشد اگر فساد آن اجزای اخلاط را مستغرق کردہ باشد پس دائمہ شدید ترین انواع در عصیان
تحلیل ست بسبب احتجاب مادہ در اجرام عروق و درین ہنگام ہمہ متعفن میشود و اندک اندک مشتعل میگردد و گاہی ماسوای خون را تعفین کلی واقع شود
بخلاف خون چہ در تعفین او تمامہ لزوم موت ست و یا عطش خارج عروق و این را بقول مطلق حمی دائرہ گویند لیکن ہر خلط کہ خارج عروق تعفن پذیرد لازم نیست کہ
تپ او دوری باشد چنانچہ از کلام اطبا مفہوم میشود بلکہ غالب بود تپ دموی را دوری نمیباشد بہر آنکہ نوبتہا برای خلطی باشد کہ در خارج عروق متعفن شود و فقط
و خون در انجا متعفن نمیشود مگر در اورام بزرگ و درانوقت حمی مطبقہ باشد مثل حمی داخل عروق و ملخص آنست کہ ہر خلطی کہ در داخل عروق متعفن شود تپ او
مطبقہ باشد و کذا دموی کہ مادۂ آن در خارج عروق مع اورام متعفن گردد و اسباب حمیات علی الاطلاق فساد ہوا و تناول فواکہ و لاسیما انگور و استعمال شرب
آب برآنست و خلط آن یا دہان قبل ہضم سابق از ان ہر دو و گویند خوردن شیر و سرکہ در یک روز و امتلاء و سدہ و مالحات و آنچہ لطیف و فساد او سریع تر باشد
شیخ می فرماید کہ خلط قابل عفونت یا صفرا ست و متبخر شود ازان دخان لطیف حاد و یا خون کہ متبخر گردد ازان بخار لطیف و یا بلغم و ازان متبخر نماید بخار کثیف و یا سودا
و ازان متبخر شود دخان کثیف غباری و عفونت صفرا تپ غب یعنی یک روز در میان و عفونت خون تپ مطبقہ یعنی اطباق نوبت بر نوبت بدون ظہور رفعہ و عفونت
بلغم در اکثر امر تپ نائبہ یعنی ذی نوبت در ہر روز و عفونت سوداء تپ ربع یعنی دو روز در میان واجب میکند و مکان خون داخل عروق ست پس عفونت
او داخل عروق باشد مگر در اورام عظیمۂ باطنیہ و اما صفرا و بلغم و سودا گاہ در داخل عروق متعفن میگردند و گاہ در خارج عروق و آن دماغ و معدہ
و جگر و ماساریقا و امعا و مرارہ و طحال و سینہ و ریہ و غیر آنست و چون عطش در خارج عروق عفن شدہ باشد و سببی دیگر نباشد مثل عفونت ورم اعضای
باطنی کہ بخار عفونت آن بقلب رسد واجب میکند دوری و نوبتی کہ برای ہر واحد از اخلاط ثلاثہ مذکور شد پس تپ ہر یک نوبت عارض میشود و یکبارگی
مگر تپ بلغمی کہ اگرچہ یکبار رود اما در بدن بقیۂ خفیف ازان باقی میماند و ایضاً خلط مورم کہ اگرچہ در خارج رگہا متعفن و گندہ شود تپ او لازم باشد و چون

در داخل عروق عفونت پذیرفته باشد لزوم تپ واجب کند و نگسار د بلکه دائمه لازم باشد لیکن آنرا اشتدادات بود که گاهی گرم تر میشود و گاهی آهسته تر وان از
نوائب او شناخته میشود اما اگر عفونت خلط داخل عروق اندر جمیع عروق رسیده باشد یا در اکثر عروق که قریب از قلب ست بوده باشد اشتدادات و
نقصانات آن ظاهر نشود و تپ لازم بریک وتیره باشد نه کم شود و نه زیاده و اما چون خلاف این باشد و یا ماده هم اندر داخل رگها و هم در خارج آنها عفن شود و از
یک جنس باشد یا مختلف در جنس بود و تغیرات ظهور بین نماید و عفونت خارج عروق منقلع میشود و باز از سر نو عود میکند و تپ نائبه میباشد بهر آنکه ماده که در بعض مواضع
خارج بدن در فضیه متعفن میشود در مدت نوبت بران حرارت عفونت می آید پس طوباتی که بدان حرارت معفنه متعلق باشد بسرعت فانی و تحلیل گردد و از بدن خارج
شود بعرق و بخار و غیره استفراغات زیرا که محبوس در عروق نیست تا مانع از تمام تحلل و خروج آن باشد پس مادیت وار صنیت آن که حامل تپ و حرارت نیست
باقی ماند بهر آنکه حامل حرارت و عفونت را بودن جسم رطب لابد ست چنانچه دیده میشود از حال عفونت اکراش مزابل که اندک اندک مشتعل میشود تا آنکه جمله خاکستر میگردد و در آن
حرارت باقی نمی ماند و چون در خلط محترق تعفونت حرارتی باقی نماند تپ باطل شود تا آنکه بار دیگر اندک ماده در جای عفونت جمع شود و در آنجا لقیه حرارت از
عفونت اولی باقیمانده و اگرچه ماده عفونت باقی نماند و یا موجود باشد هنوز علت تعفن اولی در ماده اولی پس در ماده ثانی که بران وارد شود بسبیل تعفن مشتعل
گردد و امر عفونت بر وجود حرارت مقتصر از نضج دور کند و رطوبات متعفن و تحلیل خاکستر شود و بمجاور خود متعدی گردد تا آنکه حد مشترک میان مشتعل و قابل اشتعال منقطع شود
و ماده فانی گردد و مجاور دیگر نیابد و لقیه تپ باقی نماند تا انتظار تجلب ماده دیگر بسوی موضع آن باشد و اما چون عفونت داخل عروق باشد قلع ماده آن بسرعت
نشود و تحلل تام متعذر بود بسبب کثافت جرم عروق و تنگی آن و بسبب دور و سرایت عفونت از یک ماده بدیگر بباعث اتصال بعض ماده که در عروق ست بعض دیگر پس
هر انچه مجاور آن باشد متعفن شود بعده بر مجاور دیگر دور کند و ایضاً هر انچه محصور در عروق ست اتصال بسیار تقلب میدارد و پیش وصول بخار از ان بسوی قلب توام می نماید
و از قلب بتوسط شرایین بسوی جمیع بدن میرسد و فترة حاصل نمیشود لاجرم تپ دائم و لازم باشد **ابن عباس** گوید اسبابیکه بدان ادوار حمیات نائبه مختلف میگردد
سه گونه است یکی سرعت اجتماع خلط متعفن و ابطای آن دوم سهولت تعفن خلط و عسر آن سوم سرعت استفراغ او و بطوی آن پس بلغم تپ نائبه هر روزه حادث
میکند بنابر سرعت اجتماع او بجائیکه در ان عفن شود بسبب کثرت مقدار او در بدن و سهولت تعفن او بسبب رطوبت او و بطوی استفراغ او بسبب لزوجت او و مره سودا
تپی حادث میکند که یک روز نوبت کند و دو روز نه بهر آنکه بطی الاجتماع ست بسبب قلت مقدار آن و عسر تعفن ست بسبب برودت و یبس آن و سریع الاستفراغ
ست بسبب آنکه لزج نیست و اما مره صفرا تپ یک روز در میان حادث مینماید زیرا که متوسط ست مابین سودا و بلغم در احوال مذکوره یعنی اقل مقدار از بلغم
ست و اکثر مقدار از سودا و ایبس مزاج از بلغم ست و ارطب مزاج از سودا و آن الطف جوهر از هر دو نوع ست پس همین اسباب دوار نوائب حمیات مختلف
میباشد و برای همین اسباب بعینه مدت زمانه نوبت حمیات مختلف میشود زیرا که حمی مواظبه در اکثر امر نوبت او هژده ساعت میشود بسبب غلظ بلغم و لزوجت
آن که بسرعت تحلیل نمیگردد و حمی ربع در اکثر امر بست و چهار ساعت می ماند و این بسبب غلظ خلط و یبس او بود که آن بسرعت متعفن نمیشود و چون عفن گردد بسرعت
تحلیل نشود و این بهر آنست که امثال و مثال اجسام صلب همچون سنگریزه و آهن ست که آتش در ان هر دو بسرعت عمل نمیکند و چون عمل کرد بسرعت منطفی و
سرد نمیگردند و اما حمی غب خالصه اکثر دوازده ساعت مکث می نماید و این بسبب لطافت خلط محدث آن و قلت لزوجت او ست که بسرعت متعفن میشود و
و بسرعت از عرق مستفرغ میگردد و گاهی مدت زمانه نوبت هر واحد ازین حمیات یکبار کوتاه تر از زمان مذکور و یکمرتبه دراز تر میشود و این را سه سبب ست
یکی طبیعت خلط و این چنان باشد که هر گاه خلط غلیظ تر باشد لزوجت و ابرد مزاج باشد زمانه نوبت تپ دراز تر خواهد بود و هر گاه اقل و الطف و احر مزاج
و اقل لزوجت بود مدت نوبت آن کوتاه تر باشد **دوم** مقدار قوت مریض و این بهر آنست که هر گاه قوت مریض قوی باشد تا آنکه خلط را دفع کند اخراج
آن بعرق نماید مدت نوبت اقصر بود و اگر ضعیف بود مدت نوبت اطول باشد **سوم** سحنه بدن زیرا که چون بدن متخلخل و اسع المسام بود زمان نوبت حمی
قصیر تر باشد بهر آنکه خلط از ان بسهولت و سرعت تحلیل می یابد و چون بدن کثیف تنگ مسام باشد نوبت تپ طویل تر بود چه خلط بسرعت تحلیل نمی شود
و هر گاه جمیع اسباب قصر نوبت تپ مجتمع گردد مدت نوبت حمی کوتاه تر باشد از انکه میباشد و هر گاه مجتمع شود اسباب طول نوبت حمی مدت زمان نوبت تپ دراز تر
بود از انچه میباشد و چون مدت نوبت تپ کوتاه تر بود صاحب تپ بدان سبب از وقت انقضای نوبت حمی تا وقت نوبت ثانی پاک بدن از تپ باشد و راحت یابد
و هر گاه مدت آن دراز تر بود محموم از حمی پاک نشود تا آنکه نوبت ثانی آنرا لاحق گردد پس میان هر دو نوبت وقت راحت نباشد حتی که بدین سبب تپ شبیه

تحلیل

تحلیل

نجی دائمه گردد و باید دانست که ادوار نوائب حمیات مدام لازم انتظام و ترتیب بود دا دام که خلط عفن متغیر از حال خود نگردد و نوع دیگر از اخلاط بان مخلوط نشود و در تدبیر مریض خطا واقع
نگرد و پس هرگاه خلط عفن از حال خود متغیر گردد و مستحیل بنوع دیگر شود مثل آنکه خون مستحیل گردد هنگامی که آن محترق و متعفن شود پس اجزای لطیف او مستحیل بصفرا گردد و اجزاء
غلیظ او منتهی الیه سودا نماید و هرگاه آنرا خلط دیگر عفن مختلط گردد یا خلط دیگر را عفن سازد و تپی برانگیزد که بحسب طبیعت آن نوبت کند و اگر مریض تدبیری کند از ان اخلاط دیگر در بدن
او متولد شود استعمال نماید حمیات مختلفه بحسب طبیعت هر واحد از ان برانگیزد و بدین سبب نظام دوار حمیات فاسد گردد یا قبل وقت آن تقدم نماید یا او وارد دیگر غیر ادواری که
قبل آن بود حادث شود و زیادتی و کمی در ان بحسب مقدار تغیر اخلاط و مقدار حدوث آن باشد این همه شهد گوید بدانکه بعضی اطبا گویند که سبب در اختلاف ادوار حمیات
اختلاف کیفیات اخلاط است پس مزاج صفرا حار یابس است و حرارت اقوی کیفیات فاعله و یبوست اقوی کیفیات منفعله است پس هرگاه حرارت در ماده یک روز اثر کند و
روز دیگر مانع آن گردد و بلغم چون بارد رطب است و برودت ضعیف فاعلتین و رطوبت ضعیف منفعلتین است منع و یعنی فتره او اندک وقت باشد و آن شش ساعت است و مکث او
هژده ساعت باشد و چون مرة سودا بارد یابس است در ان ضعف فاعلین اعنی برودت و اقوی منفعلین اعنی یبوست مجتمع شده سکون آن بسیار دراز میباشد و آن چهل و هشت ساعت است
و اخذ آن بیست و چهار ساعت بوده **بوعلی** مینویسد حمیاتی که آنرا نوائب اقلاع و فتره میباشد گاهی نظام آن در مقدار روز مانه نوبت و ترجیح در ازمنه اشتداد و انتقاص تشکسته میشود و بسبب
اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظ و رقت و یا بسبب اختلاف آن در جنس بطوریکه بعض مواد منتقل شود پس جنس ماده دیگر مخالف آن در نوع بهم رسد در
کثرت و قلت و غلظ و رقت فقط بلکه در جنس طبیعت چنانچه تپ بلغمی بصفراوی منتقل شود چون تسخین بسیار استعمال کنند و تپ صفراوی ببلغمی انتقال نماید چون افراط
تبرید و تغلیظ کنند و گاهی ترک نظام آن از سوء تدبیر مریض بود بنحویکه تغلیظ غذا و تکثیر آن کرده شود پس غلظ ماده زیاده گردد و این موجب عسر تحلل آن
شود و پس نوبت طول کند و یا بسبب ضعف مریض زیرا که هرگاه قوت ها ضعیف گردد بر سرعت تحلل ماده قادر نباشد پس نوبت طول کند و فتره کوتاه
گردد و یا بسبب کثرت حس مریض زیرا که چون حس قوی بود نوبت را از ابتدای حرکت ماده تا آخر آن ترک نماید پس نوبت اطول محسوس گردد و
بدانند که نوائب تپ مقلعه در اکثر امر ابتدا بقشعریره یا سردی یا لرزه می کنند و بعرق تحلل می پذیرند و بسبب قشعریره و سردی و لرزه علیحده در
نافض و برد مسطور گردد و سردی که از سوزش حرارت بود نسبت آن بقشعریره کردن اولی از انست که نسبت آن بسردی کنند و اکثر ایجاد از سوزش عارض
شود مثل خلش سوزن در هر عضو بود و اما تحلل ماده بعرق بهر آنست که حرارت عفنه رطوبت ماده را میگدازد و تحلیل میکند و رماویت آن باقی می ماند
چون این رطوبت غیر محصور در عروق است اندفاع او در مسام از عرق سهل میباشد و نوبتهای تپ لازمه که تفتر میکنند و منقلع نمیگردند ابتدا بسردی نمیکنند
مگر بسبب ضعف قوت یا بسبب میل حرارت غریزی بسوی باطن بباعث ماده پس دست و پا سرد گردد و این علامت ردی است بنابر دلالت او بر
عجز قوت و بر کثرت و غلظ ماده و عدم نضج ماده هنوز و گاهی در بعض حمیات سردی و قشعریره هر دو جمع شوند بهر آنکه ماده متعفن مرکب از بارد و
از لاذع بود و گاهی بعض حمیات عفونت ترکیبی یابند که در هیئت تپ لازمه شوند و این مثلا چنان باشد که چون خلط ابتدای تعفن در موضعی نماید پس
هرگاه بران عفونت آید خلطی از جنس او و یا از غیر جنس او در موضع دیگر متعفن شود پس این عفونت ثانی بزمانه اقلاع نوبت عفونت اول ملاقی گردد
بعده امر متصل شود و همچنین حتی که تپ واحد لازمه معلوم شود و گاهی حمیات عفنه باقسام دیگر از تراکیب که در باب احوال حمیات مرکبه مفصل مذکور
گردد ترکیب می یابند و بدانکه ادوار حمیات گاه دراز میشوند و گاهی کوتاه و طول آن بسبب غلظ ماده یا لزوجت آن یا بسبب کثرت آن یا سکون آن یا بسبب
ضعف قوت یا بسبب ضعف حس یا بسبب انسداد مسام میباشد پس خلط تحلل نمی پذیرد و قصر آن بسبب اضداد این اسباب میباشد پس آنجا که اسباب
درازی بیشتر جمع شوند بر طبق آن تپ نیز دیرتر گذرد و آنجا که اسباب کوتاهی بیشتر گرد آیند بحسب او تپ نیز زود درگذرد و گاه نوبتها سریع و
بطی میشوند و بطوی آنها یا بسبب آنست که ماده قلیل یا بطی الحرکت بسوی معدن عفونت بسبب غلظ خود باشد و این مثل ماده ربع بود و سرعت نوبتها
یا بسبب آنست که ماده کثیر بود مثل بلغم مگر بلغم زجاجی که نوائب آن بطی گردد و یا ماده لطیف بود مثل صفرا بهر آنکه سریع الحرکه بسوی معدن عفونت
است و اوی ترین حمیات عفونیه حمای لازمه است که عفونت در ان داخل عروق میباشد بعد از ان حمای مقلعه که عفونت در ان در جمیع بدن یا
در نواحی قلب بود و مشایخ را حمای صالبه یعنی تپی که دوام نماید و اشتداد کند کمتر عارض شود و بسبب سردی مزاج آنها و قلت تخمها در ایشان
و اما نقص پس احوال آن در حمیات عفنه مختلف می باشد بحسب اختلاف آنها و اجناس آنها و بحسب اختلاف نوع و احداث انها در شدت و در ضعف و

قلت تنها در ایشان و اما نبض پس احوال آن در حمیات عفنه مختلف می باشد بحسب اختلاف آنها در جنس آنها و بحسب اختلاف نوع واحد از آنها در شدت و در ضعف و در قوت اعراض و ضعف آنها بحسب اختلاف ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت و گاهی نبض را صلابت در نبضات عارض میشود بسبب ورم حار شدید التمدید یا ورم حار در عضو عصبی یا ورم صلب یا بسبب شدت تپ یا هنگام استیلای سردی در ابتدای آنها و گاهی نبض لین میباشد بسبب ماده رطبه لینه بلغمیه دمویه و بسبب ورم در عضو لین مثل ذات الکبد و ذات الریه و لیثرغس و یا بسبب تری متوقع نزد اراده حمی بقلع از عرق و نبض در ابتدای نوائب ضعیف منضغط میباشد بسبب اقبال قوت بر ماده و اشتغال آن به تنقیه و ترویح

قول کلی در علامات حمیات عفنیه

مسیحی گوید که طبائع حمیات شناخته میشود از خلطی که آن ماده اوست و این چنان باشد که نگاه کنند بر مانه فترات و سهولت آن که او چه قدر است پس واقف شوند بر نوع تپ و معرفت تپ لازمه چنان باشد که در هر نوبت ابتدا بلرزه نکند و بتمامه قلع نشود بلکه آهسته گردد فقط و حمی نائبه را چنان دریافت کرده شود که بتمامه منقلع شود بعده در نوبت دیگر بلرزه ابتدا کنند و اما اقلاع بعرق و بعض نائبه بود و در بعض آن نباشد و اما در لازمه اصلا نباشد علامه میتو لسید علاماتی که حمیات را یک دوره و تقدم نماید و منذر آنها باشد آن بیخوابی و ملیله و کرب و گرمی بدن بکثرت از حرارت تپ و تمطی و تثاؤب و کسل و گرانی دست و پا بعد خواب و تمدد و قبر اسیف و گرانی سر و ضربان صدغین و گرمی گوش و چشم و غیر آنست که در قول شیخ بیاید پس اگر تدارک این علامات بسرعت نکنند لامحاله آنرا تپ لاحق شود و تشنج میفرماید که گاه دلالت میکند بر حمیات عفونت تقدم اسباب سابقه آن و خصوصا چون آنرا اسباب بادی نباشد و ایضا نبض و نفس که حرکت انقباض آنها سریع باشد بهر آنکه حاجت به تنقیه و دفع بخار دخانی شدید تر بود نسبت بجذب هوای سرد در این حمیات حرارت سوزان بود نه ملائم مثل حرارت حمی یوم و اکثر حمیات عفونی را ملیله تقدم کند و ملیله حالتی ست که آنرا مخالطت کند حرارتی که بحد تپ نرسد یعنی میان تپ و اعتدال مزاج بود و مصحوب آن ماندگی و تکسر و کسل و خمیازه و فازه و اضطراب نوم و بیداری و گاهی تنگی نفس و کشیدگی رگها و استخوان پهلوها و صداع و ضربان سر باشد پس هر گاه طول کند در حمیات عفنیه افگند و ضعف و زردی رنگ پیدا کند و گاهی همراه ملیله متقدم به حمیات کثرت آب دهن و قی و غثیان و کثرت بول و براز بسیار عفن و گرانی سر و تهیج و انتفاخ سحنه بود و تواتر در نبض عارض شود نه از سبب خارجی مثل ماندگی راه یا غضب و غیر آن از گرمی آفتاب و بیداری و چون انضغاط نبض در ان عارض شود نوبت بیاید و علامت آغاز تپ باشد انضغاط نبض فشار دن نبض و صغر مختلف ست که در ان نبضات کبار قوی واقع شود و سرعت قوی نباشد و اما اختلاف نبض در زمانه ابتدا و تزید از خواص دلائل حمی عفنی ست و اگرچه در تپ غب بسیار ظاهر نمیشود بسبب خفت ماده آن که صفرا ست و در زمانه انتها و انحطاط نبض مستوی گردد و از علامات حمی عفنیه خالی بودن دوره اول از عرق و تری بدنست و حمی یومیه بخلاف این میباشد و زمانه تزید آن مختلط غیر متناسب و غیر متشابه بود و طول زمانه تزید نیز دلالت میکند بر انکه حمی عفنیه است و ازدیاد عظم نبض بر استمرار دلالت بر تزید مینماید بعده از علامات اوست که اگر تپ مقلعه باشد یعنی تپی که بیکبارگی و نوبت باز می آید ابتدا بلرزه یا قشعریره کند و در اکثر امر بعرق یا تری جلد بگذارد و نوبتها دور نماید و اگر تپ لازمه باشد مع تفتیر یا غیر تفتیر مشابه حمی یومیه در نبض و بول و تمام نقا و سکون اعراض نبود و اکثر با تپ عفنی اعراض بسیار از تشنگی و صداع و سیاهی زبان و خصوصا نزد زمانه انتها بود و قلق کثرت پذیرد از کرب و اضطراب شدید که مقابله ماده و قوت آنرا واجب کند پس گاهی ماده و گاهی قوت غالب شود و همچنین نبض گاهی تعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف اخذ کند و اما صلابت نبض گاه میباشد و دائم بود نش واجب نبود مگر آنکه با تپ ورم صلب در عضوی بود و یا ورم در عضو صلب مثل غشا و عضل و عصب و رباط باشد و اگرچه ورم صلب نبود و یا اتفاق شرب آب سرد افتد یا چیزی دیگر از اسباب صلابت نبض مثل حبس جرم رگ و مجاهده بحرانی باشد و تا وقتیکه نبض قوی نگردد و بسرعت قوی سریع نشود هنوز حمای یومیه بود و بجای عفنی منتقل نگردد و بول در ابتدای تپ خام بی نضج بود یا قلیل النضج و این نشان قلت و ضعف ماده باشد و گاهی بول بدبو غلیظ و گاهی حاد بود و بدانکه از حمیات حاده مهلکه کمتر خلاص یابند مگر بزمانت عضو بسبب انتقال ماده آن در مفصل آن عضو و چون تپ بعد سکون ورم در ذات الجنب و مانند آن مثل ذات الریه و ذات الصدر باقی ماند باید دانست که بقیه ماده ورم هنوز باقی ست و ماده بسوی موضعی میل کند که در ان درد ظاهر شود

علامات حمیات لازمه

در حمی دائمه اختلاف نبض یعنی آنکه یک حرکت آن سخت سریع از دیگر باشد بحسب تپ بسیار ظاهر بود و در اکثر آن غیر منتظم و بی وزن باشد و تپ دوام کند و منقطع نشود بعد بست و چهار ساعت که آن مدت اطول حمیات دائره اعنی ربع دائره است و همراه او از احوال مذکوره حمی مقلعه مثل تقدم لرزه و غیر آن نباشد وانچه دلالت میکند بران لزوم او ست زیاده تر از یکشبانه روز و شدت اختلاف حال آن نزد نوبتهای آن بدینکه گاه کم شود و گاه اشتداد نماید ذکر امور **فارق حمیات عفینه و مشترک در بعض آن** انچه از حمی بسبب عفونت صفرا بود و حرکت آن یک روز در میان باشد خواه آن حرکت ابتدای نوبت بود چنانچه در غب نائبه و یا ابتدای اشتداد باشد چنانچه در غب لازمه مگر قسمی از ان که معروف بمحرقه است حرکت آن بسیار خفی بود و آن مثل لازمه مطبقه باشد و غب خالصه که ماده او صفرای خالص بدون آمیزش بلغم وغیره میباشد حاد بود و بسبب لطافت ماده و حرارت آن عظیم سوزان باشد بسبب قوت صفرا لیکن او سلیم ست بسبب آنکه صفرا سبک بر طبیعت ست و بسبب آنکه آنرا یک روز زمان رحت هم بود و مدت نوبتهای او کوتاه تر از مدت دیگر تپها باشد بهر آنکه ماده که لطیف تر بود زود پخته شود و زود تر تحلیل پذیرد و غب غیر خالصه اطول مدت از خالصه بود بسبب غلظ ماده و خالصه کم ست که تجاوز از هفت نوبت کند مگر از خطا مثل استعمال لعابات و غذای سرد بسیار و غب دائمه اکثر در یک هفته منقضی گردد **وانچه** از عفونت خون باشد آن تپ دائمه لازمه بود و حرارت آن بسیار و عام باشد مع نرمی که در لذع مثل صفراوی نباشد و اکثر در چهار روز یا نهایتاً رسد اما این تپ با خطر باشد از بهر آنکه لازم بود کدامی روز از ان بیمار آسایش نیابد **واما** تپ بلغمی مواظبه در حرارت نرم بقیاس صفراوی باشد و مدتا و طویل بود بسبب وجه ماده و غلظ و سردی و کثرت آن و بدان سبب نضج و تحلیل بدیر یابد و عظیم الخطر ست بهر آنکه مدت اقلاع یا تفتیر او اندک بود و مصحوب آن فساد و ضعف در فم معده لابد باشد و این اعراض روی از غشی و خفقان و سقوط اشتها آورد و بلغمی لازمه مشابه تر بدق بود در لزوم تپ و نرمی حرارت و لاغری اعضا بسبب ازمان مرض و قلت تغذیه اگر نبض لین نباشد با آنکه گاهی در بلغمی نیز مثل دق نبض صلب میگردد بسبب برودت و جمود عصب آلی و دران هنگام اعتماد در فرق هر دو بر علامات خاصه بدق بود و هر قدر که ماده تپ بلغمی بلغم خالص کمتر بود نوبت آن کوتاه تر باشد مگر آنکه قلت خلوص و مائل بسودا بود و بیش مدت او دراز تر باشد **واما** تپ ربع غیر حاد بود بسبب برودت ماده و غلظ و یبس آن و دشواری نضج و تحلیل آن طویل باشد بنا بر اسباب مذکوره و گاهی خالص آن تا یکسال بکشد و غیر خالص آن در مدت کوتاه تر باشد لیکن در ربع خطری نیست زیراکه زمان رحت آن طویل میباشد و بهر آنکه حاد نیست بنحویکه تابع او اعراض شدید مثل صفرا باشد و سلیم تر از بلغمی باشد بسبب آسایش مریض تا دو روز در ربع و غب دائره و مفتره منقضی میگردد بنقی یا اسهال یا عرق یا درور بول و اما محرقه منقضی میشود بمثل این استفراغات و برعاف و بدانکه زمانه ابتدا در غب طول کند و انتها در مطبقه و انحطاط در محرقه و انتها و انحطاط در مواظبه با آنکه ربع لازمه دائمه و مواظبه تام الاقلاع کمتر یافته میشود و ربع جمیع اوقات آن طویل بود و مواظبه عسر الانحلال باشد و چون معالجه حمیات بطوریکه سزاوار است نکنند و خصوصاً حمیات در میه حال مریض بذبول و دق مؤدی گردد و خصوصاً در حمیات حاده که دران تغذیه صاحب او واجب بود و غذا ندهند بسبب غرض قبال طبیعت بر نضج ماده یا نوشانیدن آب سرد واجب باشد و آب ندهند بسبب غرضی که ماده را خام نگرداند و تدارک عدم نوشانیدن آب بتطفیه دیگر نسازند پس اشتعال زیاده شود و بدن خشک گردد و بدق انجامد بالجمله اگر غرض در غذا دادن و آب نوشانیدن بمراعات امر قوت و تطفیه قوی تر از هر دو غرض مذکور یعنی نضج ماده و عدم خام شدن آن باشد اقدام بر دادن غذا و آب سرد کنند و از ین هر دو منع نمایند و از مراعات آن هر دو غرض مذکور غفلت کنند

دلائل اعراض حمیات

بدانکه ماخذ دلائل حمیات چند امر ست یکی تدبیر متقدم که او در زمان صحت چگونه بوده است مثلاً اگر مریض اغتذا بمولدات صفرا مثل عسل و خربزه و خرما و حلویات نموده باشد دلالت کند بر آنکه تپ صفراوی ست چنانچه کثرت اکل و شرب در رحت و سکون و استحمام بعد طعام دلالت بر تپ بلغمی نماید و تغذیه بعدس و کرنب و تبنیط دال بر تپ سوداوی بود دوم از احوال و اعراض موجوده که مذکور گردد سوم از حال بلدان و فصول و سن و مزاج و سحنه و نبض و قاروره و دق و براز و رعاف چهارم از حال تپ در لرزه و عرق و کیفیت حرارت و از نوبتهای او پنجم از حال اشتها و تشنگی و از حال نفس ششم

از مقارنات مثل صداع و سهر و هذیان و قلق وغیر آن بحث آنکه حمیات را اعراضی چندست که دلالت میکنند بر احوال آن پس بعضی از آن اعراضی ست که دلالت
میکنند بر عظم و صغر حمیات مثل کیفیت حرارت و کمیت آن زیرا که بعضی از آن آنست که لذع شدید از اول اخذ تا آخر آن بود بسبب حدت ماده
و بعضی آنست که اول لذع کند بعده ضعیف شود بسبب تحلل ماده و حرارت نرم گردد و بعضی آنست که لذع نکند بسبب سردی ماده و غلظ آن و بعضی
آنست که حرارت او رطب بود مثل تپ بلغمی و بعضی آنست که حرارت او یابس باشد مثل تپ صفراوی و اعراضی ست که دلالت بر جنس
حمی مینماید مثل اعراض خاصه بحمای غب چون ابتدای نوبت آن بنخس و قشعریره و لذع حرارت در ان و اعراضیست که دلالت میکنند بر خباثت حمی
مانند قلق و هذیان و سهر و تشنگی سخت و شدت حرارت و اعراضیست که دلالت بر نضج ماده وغیر نضج آن میکنند مثل احوال بول که اگر آن در قوام و لون
در رانچه و رسوب معتدل باشد دلالت بر نضج ماده تپ کند و اگر کدر یا غلیظ احمر و صفر و ابیض باشد دلالت بر خلاف نضج کند و اعراضیست که دلالت بر بحران مینماید
و در مقامش مذکور گردد و اعراضیست که دلالت بر سلامت حال یا ضد آن میکنند و آنهمه عنقریب مذکور شود و بدانکه برای سحنه احکام بسیاریست مثلا
چون رنگ او متغیر گردد و بر صاحبت یعنی سفیدی و سبزی دلالت کند بر برودت اخلاط و قلت حرارت غریزی و یا بر تهیج و انتفاخ چنانچه عارض میگردد کسی را که بسبب
حمای او تخمه باشد و مانند سرعت ضمور وجه و لاغری و کشیدگی و باریکی بینی که دلالت بر شدت حرارت و یا بر رقت اخلاط و سرعت تحلل آنها بسبب وسعت مسام
مینماید و برائی حرکات نفسها یعنی جریان آنها بر مجرای طبیعی و خروج آنها از عادت یعنی تشویش آنها یا سقوط آنها دلائلی ست بر احوال حمیات پس بودن
آنها بر مقتضای طبیعت دلالت کند بر خفت مرض و سلامت او و تشویش آنها بر حرارت او و سقوط آنها بر هلاکت یا بر سبب بارد و برای اشیای دیگر نیز
که عنقریب مذکور گردد و از اعراض حمیات بعضی آنست که در وقت منتها میباشد مانند هذیان و اختلاط ذهن بسبب التهاب راس و بعضی آنست که
در هنگام ابتدا میباشد مثل قشعریره و سردی و سبات که اکثر در اوائل حمیات لاحق میگردد بسبب ضعف دماغ و میل حرارت بسوی باطن جائیکه
ماده است و کثرت صعود بخارات از اضطراب مبتدی در بدن تا آنکه فعال آخر تحلیل نماید و اعانت این سبات و قشعریره برودت نفس دماغ کند و
برودت خلطی که در سده عفونت و حرارت ست و اشیای که از ان حال تپ و آنکه او از کدام نوع ست شناخته میشود آن حال تپ است در حدت
او و لین او و حال تپ در دو نوع آن از اسباب بادیه یا سابقه بر شرائط مذکوره یعنی حمی حادث از اسباب بادیه اکثر از قبیل حمیات یوم میباشد و از اسباب
سابقه حمیات عفونت و حال تپ در لزوم آن و اقلاع آن و فترات آن و حال تپ در اخذ آن بلرزه و سردی و قشعریره که دلالت بر ماده
خارج عروق میکنند و یا خلاف آن و این دلالت بر ماده داخل عروق مینماید و کدام وقت میباشد چیزیکه میباشد از لرزه زیرا که لرزه و
قشعریره چون در ابتدا میباشد دلالت میکند بر بساطت حمی و اگر در غیر آن میباشد دلالت مینماید بر ترکیب آن و حال تپ در ترک آن بعرق بسیار
و اندک یا خلاف آن بهر آنکه تپ صفراوی ترک میکند بعرق بسیار بخلاف بلغمی و سوداوی و گویند که در دموی عرق تا تمام انقضای آن نمیباشد
و حال تدبیر سابق و سن و سحنه و فصل و صناعت و حال نبض و قاروره

کلام در نافض و برد و قشعریره و تکسر

بدانکه قشعریره که آنرا بفارسی فراشا و در هندی پهریری گویند حالتی ست که در می یابد مریض در بدن خود از آن اختلاف در سردی و خلش بعض آن
در ظاهر یعنی در جلد و بعض آن در داخل یعنی در عضلات و موی بر تن خیزد و تکسر یعنی شکستگی اعضا که آنرا در هندی هڑپهوٹن گویند آنست که در یابد آدمی
در خود حالتی که گویا پیوند اعضا و استخوان او رانچیزی گران کوفته اند و او مقدم بر قشعریره بود و گویا که تکسر قشعریره ضعیف ست و نوعی از انست چنانچه
نافض قشعریره قوی شدید ست و اما برد یعنی سردی آنست که مریض در اعضا و متون عضلات خود سردی صرف احساس نماید یعنی درین شرط نیست
که با وی خلش و جنبش باشد و اما نافض یعنی لرزه آنست که علیل نتواند که اعضای خود در انگاه دارد از جنبش و لرزش و حرکات غیر ارادیه که در ان
واقع شوند و بتسکین ساکن نشوند و گاهی مریض سردی بغایت احساس کند و گمان کند که او در برف ست و گرم نشود و گاهی چنان اشتداد نماید که بیماره
در یابد که مفاصل اعضای او از یکدیگر جدا میشوند یا قرع اسنان و گاهی آواز دندان شنیده میشود و گاهی انسان از چارپائی بر زمین می افتد بسبب
اضطراب و هذا مریض را ضبط مینمایند پس نافض مرکب از دو چیز باشد که یکی حرکت ارتعادیه و دیگر برد و باید که صعوبت و سهولت و سرعت

بطوی نافض بحسب اشتداد و انتقاص و رقت و غلظ ماده بود پس آنجا که ماده غلیظ بارد یا رقیق بارد یا حار بود و دافعه قوی باشد نافض بغایت قوی افتد و بالعکس یا اگر ماده متوسط
و گرم بود چنانچه در غب خالص اگرچه نافض دران قوی باشد لیکن بسرعت زائل شود و اگر ماده غلیظ و لزج بود چنانچه در مواظبه نافض بطی الزوال باشد و گاهی برد قوی باشد
و بادی نافض قوی نبود در مثل حمیات بلغمی و ربع و سببش عدم ماده سوزان و ضعف قوت دافعه عضلها باشد و از اسباب اشتداد لرزه شدت دفع قوت دافعه عضلات است
که از خود دفع موذی نماید لهذا هر چند سبب نافض قوی تر و لزج تر باشد نافض شدید و مفرط گردد و همچنین هر قدر که سبب لرزه آور لاذع تر باشد لرزه شدید تر باشد و
خون در حالت لرزه بداخل فرو میرود و سبب فراشا و برد و لرزه بقول جرجانی و شیخ پنج گونه است یکی تیزی و سوزش خلط که بر عضلها بگذرد و بسوزاند دوم عجز قوت
و ضعف حرارت غریزی سوم سردی هوا چهارم سردی خلط و آن بلغم و سودا است پنجم میل حرارت بباطن و توجه آن بسوی ماده از جهت آنکه ماده در باطن باشد و
فرق میان آنکه سبب فراشا و لرزه تیزی و سوزش خلط باشد و آنکه سببش سردی خلط باشد آنست که اگر بسبب تیزی و سوزانی خلط باشد بیمار با آنکه سردی یابد پندارد
که سوزن اندر اعضای او میزنند و اگر دست بران گذارند گرم باشد و بسبب گرمی باطن تشنگی غلبه کند و اگر بسبب سردی خلط باشد بدان ماند که تن او در میان برف
نهاده است و اگر دست بران نهند گرم نباشد و فرق میان نافض و قشعریره آنست که قشعریره زیاده ازین نباشد که بظاهر سرمایی یا بردی بباطن گرم باشد و
حرکات غیر ارادیه چون لرزیدن اندامها و برهم زدن دندانها هیچ نباشد و نافض خالی نباشد ازانکه بیمار اعضای خود را از حرکتهای بیمراد فرو نتواند داشت و همه اعضا
را چنان بلرزاند که پندارد که استخوانها از هم گشاده میشود و بالجمله فرق میان هر دو در مقدار قوت است یعنی نافض قشعریره قویست چنانچه قشعریره نافض ضعیف است
و سبب احساس لرزه در نوبت تب و عدم ادراک آن هر وقت با وجود بودن ماده موجب لرزه در عضو آنست که هرگاه خلط حار یا بارد اندر بدن ساکن بود عضوی که آن
خلط اندر وست با وی الفت گیرد و بمجاورت آن عادت کند و ازان منفعل نگردد و احساس حرارت یا برودت او نکند زیرا که سوء مزاج حاصل ازان خلط دران عضو
مستوی شده بنحویکه مزاج اصلی را باطل کرده و مقاومت باقی نمانده پس هرگاه آن خلط بحرکت در آید و متفرق و پراگنده گردد خواه بسیار باشد یا اندک بسببی از
اسباب مثل حرارت مفرقه یا غیر آن منفعل گردد ازان عضویکه غیر ملاقی آنست و احساس حرارت یا برودت آن بسبب سوء مزاج مختلف خود نماید و انسان نزد حرکت
او و مرور او بر اعصاب و عضلات بلرزد چنانکه نزد ریختن آب گرم یا سرد بر جلد او لرزه میکند تا آنکه سوء مزاج مختلف بران مستولی گردد و مالوف آن شود پس
او نیز ساکن گردد و اعضا از حرکت بایستد و بسا است که نافض عارض میشود از بلغم زجاجی منتشر در بدن و مؤدی بحمی میگردد و گاه او را ادوار میباشد و قوت آن مانند
قوت نافض مؤدی بحمی نمیباشد و ماده که احداث اعیا بثقلت خود می نماید لرزه بکثرت خود قبل از تعفن پیدا میکند پس اگر متعفن نگردد مؤدی بتب نشود
و گاهی برد و نافض عارض میگردد بنا بر فرو رفتن حرارت بسبب غذا و مانند آن انچه توجه طبیعت بسوی داخل و غور حرارت واجب کند مثل ورم
باطنی و نافض و برد بر حمیات بهر آن مقدم میباشد که خلط خام اولا بسوی عضلات می ریزد و آن ببرودت خود نسبت بعضلات موذیست بعده چون
بعفونت شروع کرد بگرمی ابتدا می نماید پس برودت او محسوس نمیگردد و گاهی لرزه بر حمیات مقدم میباشد بسبب لذع خلط و قوت دفع قوت
دافعه عضلات چنانچه لرزه میکند انسان از ریختن آب بسیار گرم بر جلد او و خصوصا چون آب شور باشد و گاهی اولی شی لاذع سبب گریختن
حرارت غریزی بسوی باطن میشود پس سردی مستولی میگردد و بالذع حار سردی میباشد گویا که سردی مشتمل بر ظاهر بدن بود و لذع حار نزد
غشای باطن باشد و گاهی لرزه بسبب گریختن حرارت بسوی باطن میباشد چنانچه در اورام باطنی بنا بر توجه طبیعت بسوی آن مع خون و روح
برای اصلاح آن پس ظاهر بدن سرد میگردد و بدان سبب بیمار لرزه و سرما می یابد و گاهی نافض و قشعریره دلالت میکند بر صحت در حمیات
لازمه و این در منتهای حمیات محرقه یافته میشود بهر آنکه دلالت می نماید بر آنکه ماده صفرا محتبس در داخل از عروق خارج شده لیکن اگر آن با نضج
و در وقت بحران نباشد و تابع او خفت نبود دلالت میکند بر آنکه این قدر لرزه بسبب غلبه قوت نیست بلکه بسبب کثرت ماده موجب لرزه است
و قسمی از لرزه است که دلالت مینماید بر موت و او آنست که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و تنفس باشد و بقراط گفته که هرگاه لرزه چند مرتبه
در تب غیر مفارقه بر مریض ضعیف معاودت نماید این از علامات موت است **و اما** اسباب قشعریره کمتر از اسباب لرزه میباشد انطاکی گوید
که گاهی نافض بحسب کثرت خلط کثرت می پذیرد و لهذا نافض بلغمی عظیم میباشد و در صفرا ضعیف بود و بهمین جهت آنرا قشعریره می نامند همچنین اکثر اطبا
تقریر نموده اند و قومی بعکس این گفته اند یعنی نافض صفراوی قوی تر میباشد بسبب حدت آن و گازرونی هر دو قول را جمع کرده و گفته که نافض

در صفرا حادتر و در زمانه کوتاه تر میباشد و در بلغم بالعکس پس صعوبت در صفرا بحسب کیفیت و در بلغم بحسب کمیت بود و این قول نیکوست و اما نافض در صفرا او لاً بقوت ابتدا می نماید و در ضعف تدریج میکند بسبب لطافت ماده و در هر دو خلط بارد بعکس این میباشد لاسیما سوداً بسبب کثرت تحلل در آخر هنگامیکه تلطیف می پذیرد مجوسی گوید که انچه سزاوار ست دانستن آن از امر نافض در سائر حمیات آنست که در زنان ابتدا از پشت میکند و در مردان ابتدا از اطراف دست و پا مینماید **فائده** بقول شیخ هیجان تحیر و دوار منذر بد ست و حمیات مشائخ مدفون غیر ظاهر میباشد و بسا ست که بسبب طول حمی غلظ در حشا میباشد پس مریض را بر پشت بخوابانند و پای او کشیده دارند و احساس احشای او نمایند تا موضع غلظ ظاهر شود و معلوم گردد که آیا در آنجا ورم ست یا نه و چون زبان محموم با وجود خفت حمی سیاه گردد دلیل آنست که حمای او مدفون در باطن ست و تراشیدن موی سر باعث تکثیف جلد آن و عدم تحلیل ابخره میگردد پس بخارات بداخل برگشته اشتداد حمی مینماید قرشی گوید که نفس حلق شعر موجب تکثیف جلد نمیشود بلکه انفتاح مسام و تحلل ابخره که محتبس در سر باشد واجب میکند فلهذا اگاهی از ان ذهن صحیح میشود دفعة و گاهی بدان تپ نیز خفت می پذیرد و موجب آن انیست که بعد حلق شعر سر را هوای سرد برسد پس باید که اختصاص آن بحلق شعر در سرما و عدم پوشیدن سر بجامه باشد حکیم شریف خان مینویسند دیده ام که در اکثر از ستردن موی سر مرض نکس کرده و عود نموده و ایضاً دو کس که معتاد بحلق راس در هر دو سه روز بودند میگفتند که حمیات ما زائل میشود و تخفیف می یابد بتراشیدن موی سر و زیاده میشود و اذیت و قلق حاصل میگردد هنگام ترک آن و باشد که این بسبب عادت بود و احوط آنست که ترک حلق راس در حمیات و بعد آن چند روز نمایند مگر کسیکه معتاد آن باشد

طرق تشخیص حمیات خلطیه

هرگاه در تپ حرارت قوی تر از حرارت حمای یوم باشد و نبض و نفس و بول شدید التغیر بود و در نبض و نفس اختلاف و تواتر و حرکت انقباض سریع باشد و نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف اخذ کند و قاروره بی نضج و گاهی بدبو و غلیظ باشد و زمانه تپ طویل بود و تشنگی و درد سر در اکثر و ضعف و تغیر رنگ بدن و زبان و ذائقه دهان و نوبت اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود حمای خلطی باشد بعده از مریض سوال کنند که تپ هر وقت میماند یا گاهی می آید و گاهی میگسارد اگر گوید که همیشه میماند باید دانست که ماده آن داخل عروق ست پس نظر کنند اگر با آن سرخی رو و چشم و انتفاخ و تمدد رگها و شیرینی دهن و تشنگی و ثقل و کسل بدن بود و نبض عظیم لین قوی ممتلی سریع متواتر غیر کثیر الاختلاف و بول سرخ و غلیظ باشد و عرق نکند و گرمی او کمتر از محرقه و غب خالص باشد و در اکثر حلق و کام و لهات و لوزتین ورم کند و یا تنگی نفس و خارش بینی و حوالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عسر کلام و سیلان اشک بود و بغیر لرزه و قشعریره ابتدا کرده باشد و سائر علامات غلبه خون یافته شود سونوخس باشد و این تپ دموی ست که از غلیان خون افتد و اگر این اعراض بشدت باشد و تپ گرم تر از سونوخس و مشابه تر بمحرقه بود و با قلق و کرب و لهیب و ضیق و عظم و سرعت و تواتر نفس باشد و نبض سخت مختلف غیر منتظم و بول احمر قانی و کدر و بدبو بود حمای مطبقه باشد و ماده این خون متعفن داخل عروق ست و اگر با عراض مذکوره درد پشت و خارش بینی و ترسیدن در خواب و سوزش و خلش در جلد و کثرت خمیازه و فازه و کثرت تهوع و کرب اشتعال شدید تر و غیر آن از علامات جدری و حصبه باشد و اگر با تلخی دهن و تشنگی شدید و غثیان و قی یا اسهال صفراوی یا قبض شکم و کرب و قلق و التهاب و هذیان و صداع و بیخوابی و خشکی و تشقق لبها و سقوط اشتها و سرعت نبض و رقت و ناریت بول بود اگر صفرا متوجه بدماغ نبود و الا قاروره سفید و رقیق بود و این منذر بسرسام باشد بشرطیکه ماده بر عانت مندفع نشود و تپ یکبار روز در میان شدت کند و بی لرزه و سرما آید مگر بر سبیل بحران و عرق نیاید مگر در آخر یا در بحران و زمان شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود غب لازمه باشد و آن تپ صفراویست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر این عوارض بشدت باشند حتی که زبان خشن و زرد و بعده

سیاه گردد و سرعت و تواتر نبض و غور عینین و ضربان صدغین و اسهال صفراوی کراثی و با اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی و افراط گرمی در سینه بود حمی محرقه باشد و مادهٔ آن صفرا یا بلغم شورست که در داخل عروق قریب قلب یا بقعر جگر یا ریه یا فم معده متعفن شود و اگر تپ هر روز شدت کند و بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد و نبض سریع و قاروره غلیظ و کدر بود و در شب و روز که بیست و چهار ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره کند و اقل زمان شدت آن هشت ساعت بود و دیگر علامات حمی مواظبه سوای لرزه یافته شود و تپ لثقه باشد و آن تپ بلغمی ست که مادهٔ آن داخل عروق متعفن گردد و اگر روز چهارم شدت کند و با آن سردی و لرزه و عرق نباشد و زمان شدت تپ بیست و چهار ساعت بود و دیگر علامات ربع دائره سوای لرزه موجود بود ربع دائمه باشد و این تپ سوداویست که مادهٔ آن داخل عروق متعفن شود و اگر مریض گوید که تپ گاه می آید و گاهی زائل میشود باید دانست که مادهٔ آن خارج عروقست و درین صورت نگاه کنند اگر مریض از درد سر بسیار شکوه کند علامت تعفن ماده در دماغ بود و اگر با تپ قی و درد معده باشد علامت تعفن ماده در معده باشد و اگر با اسهال بود علامت تعفن آن در احشا و معا و ماساریقا باشد و اگر با ادرار باشد علامت تعفن در جگر بود و اگر با سرفه باشد تعفن در صدر بود و علی هذا القیاس پس بپرسند که تپ هر روز می آید یا یک روز یا دو روز در میان یا زیاده بران و در شب می آید یا در روز و گرمی یا سردی در باطن زیاده محسوس میشود یا در ظاهر اگر گوید که هر روز می آید و با لرزه و سرمای شدید در اطراف باشد و تا دیر بماند و حرارت او قوی نبود و گاهی در ابتدا حرارت قوی ظاهر شود و در آخر کم گردد و چون وقت نوبت تپ بدن را لمس نمایند حرارت در اول امر نیک ظاهر نشود مگر بعد از انکه موضع دست گرم شود و مسام کشاده گردد و تری بر بدن بسیار بود و عرق کمتر آید و اگر آید اندک بود و بر تمام بدن شائع نباشد و بادی عطش بسیار نباشد و نه عظم نبض و اشتها کم شود و اکثر ورم معده و درد محسوس گردد و نفخ در شکم بود و ترهل بدن و تهبج چهره و زردی رنگ و قی و اسهال بلغمی و رطوبت دهان باشد و نبض ضعیف صغیر مختلف و در ابتدا متفاوت بود و در آخر متواتر گردد و بول گاه رقیق سفید و گاهی غلیظ کدر سرخ بود و براز نرم رقیق بلغمی باشد و تپ با ثقل و سبات و کسل شروع کند و نوبت تپ طویل باشد حتی که حرارت در بدن تا ابتدای نوبت ثانی باقی ماند و شش ساعت زائل گردد و اقل زمانهٔ نوبت آن هشت ساعت و بیشتر هژده ساعت بود و گاه غشی بسبب ضعف فم معده و سقوط اشتها عارض شود مواظبه باشد و آن تپ بلغمی ست که مادهٔ آن خارج عروق متعفن گردد و ایضاً این تپ در مزاج بارد رطب بلغمی و سن صبیان و مشائخ و فصل سرما و هوا و بلد سرد و تر و مردم بسیار خوار و اهل راحت و سکون و کثیر الاستحمام در یاضت بعد طعام اکثر عارض شود و اگر گوید که تپ یک روز در میان آید پس اگر قشعریره و لرزهٔ شدید و سرمای قلیل مع لذع و نخس ابتدا کند و بدن زود تر گرم شود و حرارت از لمس بدن قوی حاد لذاع محسوس گردد و با صداع و سهر و کرب و قلق و بغض کلام و غضب و خشکی دهن و زبان و تشنگی شدید و غثیان و قی صفراوی یا اسهال آن بود و نبض در ابتدای نوبت صغیر ضعیف متفاوت و بعد اندک مدت عظیم قوی سریع متواتر مختلف گردد و بول ناری و تند بو و تیز بو باشد و تپ بعرق کثیر مفارقت کند و اکثر در امزجهٔ حار یابس صفراوی و سن شباب و فصل گرما و هوای گرم و خشک و کسیکه اغذیه و اشربهٔ حار یابس خورده باشد یا ورم دماغ یا سهر یا تعب شدید لاحق شده باشد یا روزه بسیار داشته باشد یا صناعت او با آتش باشد مثل حداد و قناد و لاغر را عارض شود و مدت نوبت تپ از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود و اکثر در دورهٔ چهارم منتهی شود و اگر تا دورهٔ هفتم امتداد نماید از ان تجاوز نکند غب خالصهٔ دائره باشد و آن تپ صفراویست که مادهٔ آن خارج عروق متعفن شود و اگر درین تپ مدت سرما و لرزه دراز تر باشد و حرارت در حدت کمتر از ان بود و وقت نوبت بلا انتظام و مدت نوبت از دوازده ساعت افزون باشد و تا بیست و چهار ساعت یا سی ساعت مریض در تپ ماند و زمانهٔ آسایش نیز دراز بود و باشد که تا چهل و هشت ساعت آسوده ماند و از ان گمان تپ ربع شود و عدد نوبتهای او از هفت نوبت البته افزون باشد و نضج ماده بدیر تر ظاهر شود و عرق کمتر از غب خالصه آید و درد سر گرانی بود و سحنه زود گداخته نشود و کرب و کاهلی و بیخوابی غیر مفرط و ضعف معده و بدمزگی دهن بسیار بود و بول غلیظ و رنگین و گاهی بسبب صعود ماده بدماغ کم رنگ یا سفید باشد و نبض در آخر نوبت مختلف بود

لیکن در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه بود غب غیر خالصه باشد و مادهٔ این صفرا مخلوط برطوبت ست پس اگر صفرا بر رطوبت غالب بود علامات او قریب بعلامات غب خالصه باشد در قصر نوبت و شدت لرزه و کثرت عرق و زردی بول و براز و تلخی و خشکی دهن و تشنگی لیکن شدت این اعراض بخالصه هرگز نرسد و اگر رطوبت بر صفرا غالب باشد علامات او بعلامات تپ بلغمی قریب بود و اگر هر دو ماده برابر باشند در قوت و علامات نیز همچنان میان این و آن باشد **و اگر گوید** که تپ دو روز درمیان می آید و بالرزه و سرما باشد و زمان نوبت آن بست و چهار ساعت بود و با ثقل و تکسر شدید و سردی قوی در سائر بدن و وجع در مفاصل و نبض در ابتدای نوبت صغیر بطی متفاوت شدید الاختلاف باشد و چون بدن گرم گردد حرارت او غیر حاد و غیر لذاع بود نه مثل غب بلکه فوق حرارت مواظبه و نبض سریع و متواتر گردد و در عظم بیفزاید لیکن بقیاس حمی غب صغیر متفاوت باشد و تشنگی اندک و بول بد بو بی نضج و در ابتدا سفید مائل بسبزی و خام بود و بعد ابتدا احوال مختلف شود و رنگین گردد و عرق بقیاس تپ بلغمی بسیار بود و بقیاس حمی صفراوی بسیار نبود و در وقت انحطاط حمی سردی قلیل تر از حمی غب باشد و بول سیاه شود و در وقت انقضای آن نبض بطی متفاوت مختلف و بول مختلف اللون غیر نضیج بود و حمیات مختلطه و صلابت طحال برین تپ تقدم نماید و مزاج مریض بارد و یابس و سن کهولت و فصل خریف و هوا بارد و یابس و تقدم تناول اغذیهٔ مولد سودا مثل عدس و کرنب و قنبیط و لحم بقر و تیس و نمکسود و غیره با فراط بود در ربع دائره باشد و آن تپ سوداویست که مادهٔ آن خارج عروق متعفن گردد و این علامات وقتی ست که این تپ از تعفن سودای طبیعی باشد اما هرگاه از عفونت سودای غیر طبیعی عارض شود پس اگر از احتراق بلغم باشد نوبتهای او دراز بود و اکثر عقب مواظبه افتد و عرق بطی تر و نبض مائل بلینت و لهیب اندک و بول سفید و غلیظ و آثار بلغمیت مزاج بود و سردی ملمس و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و جز آن که از لوازم بلغم ست پیدا باشد و اگر از احتراق خون بود وجود علامات غلبهٔ خون و شیرینی دهن و سرخی بول و غلظ آن بود و سحنه و سن و مزاج دموی و فصل گرم و عادت اشیای گرم تر بران دلالت کند و اکثر بعد مطبقه و حمیات و اورام دموی عارض شود و نبض در ان عظیم متواتر و نفس عظیم شدید و تشنگی سخت و لرزه و سرما اندک و تری بدن بسیار باشد و اگر از احتراق صفرا بود نوبت قصیر تر و کثرت عرق و نبض سریع متواتر و عطش شدید و کرب و لهیب و قلق و اضطراب بسیار باشد و با قشعرار و برد ابتدا کند و تواتر نفس و تلخی دهن بود و سن و فصل و مزاج و سحنه حار یابس بران دلالت کند و اکثر عقب حمیات صفراوی افتد و اگر از احتراق سودای طبیعی باشد علامات تعفن سودای طبیعی که مذکور شد با خبث نفس و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و افکار ردیه و خواب پریشان و وسواس و کبودی و لاغری بدن و تیرگی رنگ و کثرت اشتها باشد و اگر گوید که تپ دو روز می آید و یک روز نه ربع معکوس باشد و آن تپ سوداویست مرکب از دو ربع **و اگر گوید** که تپ روز پنجم یا ششم یا هفتم یا زیاده بران می آید و با آن علامات ربع یافته شود حمی خمس یا سدس یا سبع و جز آن باشد **و اگر گوید** که تپ بشب می آید و بروز رها میکند تپ لیلی باشد **و اگر گوید** که تپ بروز می آید و بشب رها می نماید تپ نهاری باشد و مادهٔ این هر دو تپ بلغم باشد **و اگر گوید** که تپ را دوری و نوبتی معین نیست و علامات آن مختلط بود حمیات مختلطه باشد **و اگر گوید** که در باطن سردی و در ظاهر گرمی محسوس میگردد و علامات حمی بلغمی یافته شود و بول بارد و خام کم حرارت از بول تپ بلغمی و نبض بطی متفاوت بود و در اکثر هر روز شدت کند لیکن گاهی بسبب غلظ و قلت مادهٔ مستحیل بربع و غب گردد و مدت نوبت او از چهار ساعت تا بست و چهار ساعت بود و در اکثر قبل از ین منقضی شود حمی انقیالوس باشد **و اگر گوید** که در باطن حرارت و در ظاهر برودت معلوم میشود و در اکثر تپ بنوبت آید تپ لیفوریا باشد پس اگر بلغمی بود بول خام و نبض بطی و متفاوت باشد و تپ نرم بود و بنوبت بلغمی آید و اگر صفراوی بود تپ لازم باشد و بر دور غب اشتداد کند و دیگر آثار صفرا پیدا بود **و اگر** وقت آمدن تپ غشی حادث شود حمی غشیه باشد پس اگر بر دور تپ بلغمی هر روز دوره کند و یا ترهل بدن و تهبیج رو بود و رنگ روی صاحب او بر یک حال نماند اکثر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مائل بکبودی و سیاهی و گاهی بسبزی و چشمها تیره گردد و بیرون خاصه بود و وقت هیجان و لب او سیاه مثل لب کسی نماید که شاتوت خورده باشد و در سرهای پهلو درد و نفخ پدید آید و اگر قی آید ترش باشد مادهٔ آن بلغم خام باشد و اگر باوی صفرا غلیظ مخلوط شود و دوار او اکثر مثل بلغمی باشد اما سوزش احشا و قی صفراوی و دیگر آثار ترکیب صفرا بران

گواهی دهد و اگر دوره او دراکثر بدور غب آید یا لازم باشد و با آن تشنگی شدید و کرب و لهیب و غم بود و در ابتدا حار یابس مزاج حادث شود و بدن بسرعت گداخته شود و نبض صغیر متواتر بود و در یک دو نوبت سقوط قوت و نبض پدید آید و در مدت اندک مریض بیمار رسا لها نماید ماده آن خلطها سمی صفراوی کراثی یا زنگاری باشد و اگر تپ عام بود و تحلل کثیر حادث شود و علامات وبا ظاهر بود و ظاهر بدن سخت گرم نباشد و در باطن سوزش و بیقراری و حرارت قوی بود و با وی عظم و تواتر و تنگی نفس و بدبوی آن و شدت تشنگی و خشکی زبان باشد و گاهی با غثیان و سقوط اشتها و وجع فواد و عظم طحال و کرب شدید و تململ بود و گاهی سرفه خشک و سقوط قوت و اشراف بر غشی و اختلاط عقل و تمدد شکم باشد و با آن سهر و استرخای بدن و فتور در حرکات بود و گاهی با وی بثور اشقر و احمر عارض شود که گاه بسرعت ظاهر شود و جلد غائب گردد و قلاع و تقرح حادث شود و در اکثر نبض متواتر صغیر بود و تپ در اکثر شب اشتداد نماید و گاهی صاحب او را حالتی مثل استسقا حادث گردد و اسهال مراری و غیره افتد و براز او نرم بدرنگ و گاه سیاه و اکثر گندناک بدبو باشد و در آن اعضا و اخلاط گداخته برآید و بول یائی مری سوداوی بود و اکثر صفرا یا سودا ابقی برآید و عرق بدبو آید و تپ با اعراض مذکوره بقوت آنها اشتداد کند و غشی و سردی دست و پا و لیتر غش و تشنج و کزاز مؤدی گردد حمی وبائی باشد **و اگر** تپ تابع اورام بود و درد یا ثقل در عضوی باشد و آن عضو گرم تر از سائر اعضا بود و نبض در ابتدا صغیر و در انتها سریع الانقباض باشد بعده عظیم و سریع و متواتر گردد و بحسب عضو و ماده پس خنفاری یا موجی گردد بحسب عضو عصبیت و لحمیت و بول در اکثر کم رنگ بود و بسبب میلان ماده بسوی ورم حمی ورمی باشد **و اگر** علامات مخصوصه حمیات بعضی با بعض مرکب و مجتمع یافته شود و هرگاه در تپ اول لرزه آید پس لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان تپ هر وقت سرما و لرزه معاودت کند و از پس دو و سه لرزه یکبار عرق کند و ایضاً هرگاه در تپ لازمه لرزه قوی باشد و مدت سرماندن دست و پا سخت دراز گردد تپ مرکب باشد پس اگر نوبت تپ یک روز درازتر و آهسته تر از غب بود و یک روز کوتاه تر لیکن گرم تر باشد و اکثر در یک نوبت دو و سه دفعه قشعریره ظاهر شود و گاهی اعضا گرم شوند و قشعریره هنوز ثابت باشد و ابتدای تپ و تزید آن شدید الاضطراب بود و انتها طویل باشد و هرگاه معلوم کنند که بدن گرم میشود و تپ عنقریب بانتها میرسد قشعریره معاودت کند و منتهای او در اوقات جزئیه و کلیه قبل منتهای حمی بلغمی و سریع تر از آن بود و بطئی تر از منتهای حمی صفراوی باشد و همچنین انحطاط طویل بود و کمتر بعرق فتره کند و روز سوم تپ مشابه روز اول در نوائب بود و چهارم مثل دوم در تفتیر باشد و در نبض عظم و سرعت و تواتر از غب کمتر بود و در اضداد آن یعنی صغر و بطو و تفاوت قلیل تر از تپ بلغمی باشد و بول علی النضج بود و قی مختلط از صفرا و بلغم و همچنین براز باشد شطر الغب باشد و این تپ مرکبست از ماده بلغم و صفرا پس اگر بلغم غالب بود نوبتها درازتر باشد و قشعریره ضعیف تر و تضاغط نبض قوی تر بود و اطراف بسرعت سردی قبول کند و دیرتر گرم گردد و در ابتدای مرض و تشنگی اقل و قی صفرا کمتر و بول شدید البیاض و خام و عرق کمتر و سن کودکی یا پیری و مزاج بارد بلغمی و همچنین عادت بخوردن اشیای بارد رطب و فصل و بلد و صناعت بارد باشد و اگر صفرا غالب بود نوبتها کوتاه تر باشد و اطراف زودتر گرم گردد و تشنگی و قی صفراوی زیاده تر باشد و عرق بسیار کند و قشعریره بلرزه مائل باشد و قوی تر بود و زودتر درگذرد و بول رنگین تر باشد و سن شباب و مزاج گرم و عادت بخوردن اشیای گرم و مانند آن از فصل و بلد حار باشد و اگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود اعراض و دلائل نیز برابر پدید آید و قشعریره صرف نام غیر ناقص و نه متعدی بنفض باشد و چون ترکیب این تپ از دائره صفراوی و لازمه بلغمی باشد و او آنست که اکثر اطبا باسم شطر الغب خالص مخصوص نموده اند لرزه ضعیف باشد و گاهی برد و قشعریره دران تکرار کند تا آنکه ماده خارج عروق که آن صغر است در تنقی غلیظ گردد و دران حرارت حشا و تشکی مع برد اطراف کثرت نماید و نبض بسیار صغیر و متفاوت باشد پس اگر لازمه صفراوی بود لرزه نباشد و نه بسیار قشعریره و نبض اعظم و اسرع و کرب شدید تر باشد و اگر هر دو لازمه ترکیب یابند نافض البته نبود و غب لازمه را عارض شود که قبل خفت بلغمی تخفیف یابد و اگرچه غب لازمه بشدت راجع نبود قبل از رجوع بلغمی و بشدت بسبب قلت صفرا و کثرت بلغم

معالجه کلی حمیات عفونیه

بدانکه تپ صفراوی لازمه خصوصاً محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن تپ دموی بعد آن تپ بلغمی بعد آن تپ سوداوی و هرگاه تپ عارض

شود باید که اول از علامات مادهٔ آن دریافت کنند بعد آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین نمایند و بهتر آنست که ہلیلجات را در حمیات ندهند و خوردن
لبنیات در حمیات باعث ازدیاد عفونت بود و گویند که علاج حمیات عفنی حادث از عفونت خون یا صفرا یا سودا یا بلغم داخل عروق قریب از علاج آنست
که مواد او خارج عروق باشد زیرا که اخلاط آن بعینه همان اخلاط است جز آنکه این محتاج مفرط تبرید و تلطیفه باشد و اگرچه تبرید بسیار نضج را بطی سازد
الا آنکه تسکین سورت آن میکند زیرا که در حدت زیاده بود و بسبب انحصار مواد آن در عروق و در خطر شدید تر باشد بسبب کثرت کمیت آن و فائده
جلیله که در آخر حمیات اطفال مسطور گردد آنرا نیز ملاحظه نمایند مسیحی مینویسد که حمی عفنیه علی الاطلاق سوء مزاج مع ماده است و لهذا احتیاج به تبدیل
کیفیت و نقصان ماده میشود و کیفیت حمی حرارت و یبوست است پس حاجت در ازالهٔ او باشیای مبرد و مرطب می افتد و مادهٔ حمی مختلف میباشد
و اگرچه در جمله عفن ست چنانچه در غب صفرای عفن ست و در بلغمی بلغم عفن و در ربع سودای عفن پس در استفراغ هر واحد ازین اخلاط حاجت
می افتد بادویه که از شان آنها استفراغ آن خلط بود و از حمیات بعضی آنست که سوء مزاج دران قوی تر از مقدار ماده میباشد مثل حمی غب
پس آن محتاج به تبرید و ترطیب بیشتر از استفراغ ست و بعضی آنست که ماده دران بیشتر از مقدار سوء مزاج بود مثل حمی ربع و حمی بلغمی و دران حاجت باستفراغ
زیاده تر از تبرید و ترطیب باشد و هرگاه چیزی یابند که هم تبرید و ترطیب کند و هم استفراغ ماده بهتر باشد و هرگاه یافته نشود باید که ترکیب دهند و برای هر واحد
ازین اغراض ثلثه آنچه موافق باشد استعمال نمایند شیخ الرئیس می فرماید بدانند که غرض در معالجهٔ حمیات عفنی گاهی متوجه میشود بسوی تپ پس به تبرید و ترطیب مزاج
احتیاج افتد و گاهی متوجه میگردد بطرف ماده هنگامیکه احتیاج بانضاج یا باستفراغ مواد بود و انضاج در مادهٔ غلیظ تعدیل او ست بترقیق و تلطیف و در مادهٔ
رقیق تعدیل او بتغلیظ و تکثیف و گیاست که مابین هر دو غرض مذکور تناقض واقع میگردد چه ذات تپ مستدعی تبرید ست و خلط مقتضی انضاج و استفراغ
و تحلیل و این در اکثر امر فی استعمال دوای حار صورت نبندد پس درین هنگام رعایت اهم از هر دو امر واجب ست و گاهی تناقض میکند مقتضای
شدت حرارت تپ از تبرید مثل آب هندوانه و ماء القرع و ماء الخیار و سائر بقول و مقتضای ماده از تقلیل ما انضاج پس این تناقض منع میکند از نوشیدن
آب فواکه و بقول الا آنکه ماده بکمیت و کیفیت قوی نباشد و بالجمله حزم و احتیاط آنست که تا تاخیر آب فواکه تا یک هفته نمایند و اقتصار بر ماء الشعیر کنند و جمیع
فواکه باصحاب تپ عفنی مضر ست بسبب غلیان و فساد آنها در معده و گیاست که در یک چیز انضاج و تلطیف و استفراغ و تبرید نیز یافته میشود چون سکنجبین
و بدانکه گاهی شدت و حدت تپ بدرجهٔ رسد که در تدبیر سبب از انضاج و استفراغ رخصت ندهد بلکه مقتضی تبرید بلیغ برای تسکین باشد و خصوصاً چون
قوت را طاقت مقاومت و صبر بشدت نیابند و اگر قوت را مقاوم و صابر آن یابند قطع سبب نمایند و تدبیر خلط از انضاج کنند و غذا را قطع سازند
و تبریدی ننمایند که مانع تحلیل باشد و اگر قوت را قاصر یابند مشغول تعدیل مضاد آن گردند به تبرید و انعاش قوت بغذا چون تقویت قوت بالنعاش
آن و قهر مضاد آن نمایند متوجه بمرض شوند و به نضج و استفراغ پردازند و چون درین حمیات تبرید نمایند باید که بچیزی نکنند که دران قبض و تکثیف
باشد مانند اقراص مبرده که در ابتدای این حمیات موافق نبود مگر بعد نضج و استفراغ و اقراص موافق تر برای کسی ست که تپ او تشبث بمعده و جگر
او باشد گویا که تپ دق بود در لزوم و تشبث و بدانند که علاج حمای عفونت مخالف علاج دق ست زیرا که علاج دق منحصر بر مضادت مرض ست و
علاج حمی عفونیه مقصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه بران و بر قطع سبب آن و اگرچه بمشاکل مرض نباشد و تغذیه صدیق قوت ست از جهت نعش آن و دشمن
قوت ست از جهت آنکه دوست دشمن آنست و آن ماده است زیرا که آن معین هر دو ست و ازین جهت معالج محتاج ست در تدبیر او بقانون که جدا مذکور گردد و
باید دانست که ممکن نیست معالجهٔ تپ مگر بعد از معرفت آن پس اگر نشناسند جنس و نوع حمی را باید که تلطیف تدبیر نمایند و جهد کنند که مریض را نوبت ملاقی نگردد
مگر آنکه شکم او خالی باشد و تحریک طبیعت در روز نوبت بهیچ چیز حتی الامکان نکنند و معالجه باستفراغ و مانند آن ننمایند و باید که مراعات حال قوت در جمیع
آن از تدبیر غذا و استفراغ نمایند پس اگر قوت قوی باشد و غالب در بدن خون بود و یا خلط غالب خون باشد فصد اوجب ترین چیز یست خصوصاً
چون بول سرخ غلیظ باشد و صفرا ناری نبود که بادی نزد فصد خوف غلبهٔ صفرا و حدت آنست و بعد از فصد اسهال لطیف فرمایند خصوصاً اگر در اجابت
طبع یابس محتبس باشد مثل ماء الشعیر و شیر خشت اندک و یا ماء الشعیر و سکنجبین و اگر طبیعت نرم نشود در مثل شیر خشت مانند شربت بنفشه زیاده
نمایند و غایت غرض از ان تلیین باشد نه اسهال و اطلاق عنیف و بهتر نزد من استعمال حقنه هاست بقدریکه محتاج الیه در قوت باشند و از حقنه ها

مشترک النفع خفیفه حقنه مرتب از روغن بنفشه و آب برگ چقندر و زرده بیضه و شکر سرخ و بوره است و چون این تلیین در ابتدا بکار برند بسا است که در انتها
محتاج بضعیف تر از ان باشند که در ابتدا احتیاج بدان بوده است و این هنگامیست که طبیعت محتبس باشد بعد از ان متوجه باد رار شوند مثل سکنجبین مطبوخ
با بیخ کرفس و مانند آن بعده تعریق و تفتیح مسام نمایند بچیزیکه بسیار گرم نباشد مثل الش بر روغن بابونه و تنطیل و شراب بنفشه و آب باشیرین نیم گرم پس اگر تب محتد بسیار
باشد هیچ تعریق و تنطیل جائز نیست و چون دریابند که خلط در داول میل بمعده است قی فرمایند بچیزیکه دران مخالفت از عادت نباشد بلکه مثل سکنجبین با آب گرم اگر خلط
طبیعت تحریک بقی نماید و در تحریک قی مخالفت طبیعت نکنند اگر آنجا میل خلط بجانب امعا باشد و احساس بقراقر و انحدار اسفل یا باشد آن نمایند بلکه درین هنگام تحریک
باسفل کنند و تدبیر خواب و آب و استفراغ جدا مذکور گردد و هنگام انحطاط تب و ظهور علامات نضج و بعد استفراغ اخلاط در استعمال حمام و شراب رقیق ممزوج با آب تامل
بر روغنهای محلله باک نیست و چون صداع و تب با هم مجتمع گردد اولا علاج تب کردن اولی ست و بدانند که گاهی صداع تب را که در انحطاط درره باشد و بخیر بید بازمی زد بسبب
جمع ماده پس لازمست که اولا تسکین صداع پردازند و چون طفل شیر خوار تب بهم رساند واجب ست که اصلاح شیر مادر او نمایند باد و یه مناسبه و چون قارورة بر تاقی
در تب دلالت بر ورم کبد نماید و علاج آن شامیدن ماء الشعیر و سکنجبین ست پس هر گاه حدت تب ساکن گردد بعد به تدبیر فصد ورم نمایند بتحلیل و تلیین و چون با تب قولنج
باشد ماء الشعیر که انفتاح طریق آن نگردد ماء الشعیر نیاشامند بلکه شوربای خروس دهند اگر واجب بود تلیین بحقنه لین نمایند و روغن در حقنه بسیار داخل کنند بعده
ماء الشعیر رقیق نوشانند اگر ضرور باشد و گاهی با تب فالج بهم میرسد پس اولا معالجه تب نمایند و سکنجبین ممزوج بگلقند و نخود آب بزیت برای ایشان نیکوست اگر
تب احتمال آن نماید و ترک کنند عادت در تدبیر خود گاه گاهی تب در خود احساس مینماید و آن مضر نیست زیرا که بسبب ترک عادت در تدبیر ست و عود بسوی آن
اکثر در علاج او کفایت میکند صاحب کامل گوید میباید که در علاج عام حمای عفونت سه چیز استعمال نمایند یکی تسکین حرارت تب دوم مقاومت آن سوم استفراغ
خلط عفن سوم تدبیر بغذا و اختیار آن اما تسکین حرارت تب باید که باشیای مبرده مرطبه از اغذیه و اشربه و ادویه کنند الا سرا و از نیست که اشیای بارد رطب مطلقا
استعمال نمایند لیکن بحسب آنکه مقدار مزاج مرض آنرا واجب کند و بحسب مزاج طبیعی بدن و بحسب سن مریض و فصل موجود و بحسب مزاج بلد اما بحسب
مقدار مزاج مرض چنان باید که هر گاه تب قوی الحرارت و حدت بود احتیاج بتکثیر استعمال اشیای مبرده مطفیه افتد و اگر حرارت تب قوی نباشد در استعمال چیزهای
سرد تقلیل نمایند و باید که استعمال اشیای مبرده بحسب مقدار خروج بدن از اعتدال در حرارت باشد و این حکم عام ست در جمیع امراض حادث از سوء مزاج مقدار
باید کرد لیکن بدانند که معرفت حقیقی این چیز طبیب را ممکن نیست مگر بحدس و تخمین صناعی زیرا که اگر طبیب را معرفت مقدار کیفیت مرض و کمیت آن ممکن بود علاج آن
باشیای که بمقاومت مرض وفا کنند خواهد کرد و بدان صحت حاصل خواهد شد و این بحدس و تقریب و طول عادت و ریاضت در مزاولت امراض دریافت گردد و اما
علاج آن بحسب مزاج طبیعی بدن چنان باشد که هر گاه مزاج طبیعی بدن بارد بود احتیاج در تب باستعمال اشیای قوی التبرید باشد و اگر مزاج طبیعی بدن حار باشد
حاجت باستعمال چیزهای قلیل التبرید افتد و همچنین امر جاری میشود در سائر علاج امراض حادث از اصناف سوء مزاج برین مثال و اما استعمال اشیای مبرده بسبب
سن مریض و فصل حاضر و بلد مسکن مریض چنانست که اگر این همه اشیا یا اکثر آن حار باشند واجب ست که تطفیه حرارت حمی و تبرید آن بسیار باشد و اگر همه یا اکثر آن
بارد باشند باید که تبرید و تطفیه اندک بود و علی هذا القیاس می باید که علاج سائر اقسام سوء مزاج باقی اعنی برودت و رطوبت و یبوست برهمین قانون باشد
که ذکر کردیم و تدبیر استفراغ و غذا جدا مسطور گردد

تدبیر خواب

شیخ و جرجانی مینویسند که بیمار را در ابتدای نوبت تب از خواب منع کنند خصوصا اگر اندر مقدمه تب قشعریره یا سردی یا لرزه باشد و اما نزد یک انحطاط سود دارد و بسیار
که در وقت انتها ضرر نکند و خداوند تب گرم را در تابستان و زمستان نه و سرد ابه خفتن نشاید و اولی تر آنکه تن بجامه پوشیده دارند و هوای خانه سرد کنند تا هوا
که بنفس میگیرند خنک بود و تدبیر آب سرد بقول شیخ صاحب تب را از آب سرد منع نباید کرد لیکن چون ماده خام و غلیظ باشد و ترسند که غلیظ تر و خام تر گردد و نضج
نضج نماید و مکث حمی طول کند باز باید داشت و بدانند که چون فصد نفع کند بعده استعمال آب بطریق پر نمایند شفا حاصل نشود و یعنی استعمال آب سرد در کمیت و
کیفیت آنچنان نمایند که خلط را اخام کند و انجماد حرارت غریزی نماید دران شفا نبود و اگر چه پیش از ان فصد نافع کرده باشند و اما خلط رقیق صفراوی
را آب سرد بهترین چیز باشد لیکن اگر معده یا جگر ضعیف باشد یا هر دو بارد باشند یا در اعضای شکم مریض ورم بود یا در اندام او درد باشد یا مزاج

و قلیل الدم باشد یا حرارت غریزی او ضعیف بود یا بیمار را عادت شرب آب سرد نباشد مثل مردم بلاد گرم یا سخت لاغر باشد آب سرد نباید داد و چه ایشان بسرعت تشنج میکنند و فواق بهم میرسانند و اما ازین حیثیت که مادهٔ حار بود یا غلیظ که نضج یافته باشد و بدن فربه و حرارت غریزی وافر و قوت قوی و احشا سالم از آفات باشد و مزاج اصلی بارد نبود و عادت آب سرد خوردن بوده باشد پس آب سرد افضل شی بود و گاه طبیب در حمیات محرقه آب سرد کثیر المقدار تا یکمن و نیم مریض را بدهد چنانچه رنگ و بسبزی گراید و لرزه بران برافتد پس اکثر تپ صفراوی مستحیل به بنفی گردد و گاهی طبیعت قوی شود و مادهٔ را بعرق و بول و اسهال دفع کند و عافیت حاصل گردد و ایضاً چون در بعض مواضع ورم باشد و خوف مضرت حرارت تپ و تشنگی بود و گمان شود که تپ از تشنگی مؤدی بذبول گردد از آب سرد منع کمند بلکه سکنجبین گاهی تشنگی را ساکن کند و تقطیع نماید و اطلاق آورد و مضرت او بسیار بورم مثل مضرت آب سرد نیست و دران جمع ماده و تکثیف آن نبود و همچنین جلاب ممزوج با آب بسیار پس اگر یکی ازین هردو با آب سرد ممزوج کرده بدهند مضرت او در تغلیظ و صلب کردن ماده کمتر باشد و چون شرب آب سرد جائز نبود بسبب بودن بدن مستعد بانسداد مسام و بران اقدام نمایند خوف آن باشد که قبض مسام احداث نماید و سبب تپ دیگر شود و بنابر حدوث سده دیگر جدید و گاهی این سده و تپ شدید تر از اول باشد و چون آب سرد بعضوی ضعیف رسد فعل آن عضو را فاسد کند و اکثر فرو بردن طعام و شراب و دم زدن دشوار گردد و رعشه و تشنج و ضعف مثانه یا گرده یا قولون پیدا کند و اکثر کسی را از صاحبان تپ منع آب سرد واجب ست که در صحت خود از ان ضرر یابد بلکه چون بینند که سحنه قویست و عضلات غلیظ و مزاج حار یابس و استفراغ ماده کرده باشند احیاناً در اکثار آب سرد رخصت دهند مجوسی گوید که از نشان آبست تبرید و ترطیب پس اگر تپی از تپهای مطبقه و محرقه باشد و علامات نضج ظاهر و قوت قوی و عادت بعض شرب آب سرد بود و عضوی از اعضای شریفه ضعیف و وارم نباشد صاحب او را از شرب آب شدید البرد منع نه باید کرد و الا شرب آن ممنوع ست و اگر چه فصل گرما و تپ در غایت حدت باشد لاسیما هرگاه معده و جگر ضعیف بود بلکه آب معتدل البرد بدهند و هرگاه تپ نائبه با دوار باشد باید که صاحب او را آب سرد در وسط نوبت تپ بنوشانند لیکن در وقت ابتدای نوبت آب سرد ندهند و همچنین هرگاه تپ غیر حاد باشد و خلط خام بود از شرب آب سرد منع باید کرد و اکثار شرب آب مضرتهای بسیار دارد چنانچه بقراط در کتاب امراض حاده ذکر کرده که نفوذ و انحدار او بطی گردد و نضج او مشکل شود و در معده دیر بماند و در اکثر امر قراقر پیدا کند و طعامی را که در معده باشد فاسد کند و اگر اتفاق افتد که در معده صفرا غالب بود آب دران فاسد گردد و مستحیل بصفرا شود و چون بعد طول مدت از معده بسوی روده صائم منحدر گردد از ان بسوی جگر و گرده و صدر و ریه بسهولت نافذ نشود و هرگاه امر چنین باشد ادرار بول و تسکین عطش درین حال نتواند کرد زیرا که از معده بسرعت نافذ نشود و بعمق بدن نرسد و لهذا نشاید که آب نوشند مگر با بعض اشربه مثل سکنجبین و جلاب تا زود تر از معده فرو رود و مضرت عسل آنست که مزاج گرم کند و صفرا را تیز نماید

تدبیر سکنجبین

جرجانی و ایلاقی مینویسند که سکنجبین شربتی ست مرکب از سرکه و عسل و آب و یا از سرکه و شکر و گلاب و در جمله ترکیبش سخت نیکوست از بهر آنکه سرکه بطبع سرد و خشک ست و با سردی تیز و نفوذ کننده است مضرت او در اعصاب و اعضای عصبی چون معده و رحم عظیم باشد هیچ جزوی از وی نماند که مضرت سرکه بدو نرسد و منفعت او آنست که ریاح را تحلیل کند و رطوبت غلیظ و لزج را لطیف گرداند پس هرگاه از ان سکنجبین سازند مضرت سرکه بعسل شکسته شود و مضرت عسل بسرکه و منفعت هردو بمنفعت آب حاصل شود و او آنست که تشنگی را بنشاند و صفرا را ساکن کند و کام و دهان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که در مجاری نفس و مجاری اخلاط باشد لطیف کند و رطوبتی را که بسرفهٔ صعب و بدشواری بر آید بآسانی بیرون آرد و سده های اندام اندرونی بگشاید و خلط رقیق را یا در ادرار بول و عرق بیرون آرد و گاهی تلیین طبع کند و اسهال آورد لیکن باید که بسیار ترش نباشد تا این منفعتهای بی مضرت باشد از بهر آنکه سکنجبین ترش اثری قوی کند منفعت و مضرت او بسرعت بود و کسیکه از سکنجبین ترش بزودی منفعت نیابد علامتش آنست که مرض با خطرست و ماده نضج پذیر نیست و در خامی و غلظت بحدیست که سکنجبین آنرا لطیف نتواند کرد بلکه غلیظ تر میکند زیرا که اجزای لطیف آن تحلیل میشود و باقی لزج تر میگردد و بسیار باشد که قوت قوی بود و سکنجبین رطوبت لزج را لطیف کند و بآسانی آنرا بسرفه بر آرد و آلات تنفس را پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد رطوبت بسرفه بیرون نتواند انداخت و خناق پیدا کند پس بر طبیب واجب است که اندر حال ماده از کمی و بیشی و غلظت و رقت آن نگاه کند تا ماده نضج

پذیرست و در بیمار امید خلاص ست اگر امیدی بیند و فصل زمستان باشد سکنجبین معتدل نیم گرم دهد تا خلط را بپزاند و لطیف گرداند و اگر تابستان باشد بآب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشاند و قوت تپ را بشکند و حرارت ناری را ساکن نماید و سده های باطنی را بگشاید و بی یخ و بدون برف دهند تا خلط را لطیف تواند کرد و بگدازد و لعاب دهان بیمار لزج نشود و بدین سبب در حمیات محرقه و مطبقه و غب سکنجبین معتدل بآب یا گلاب آمیخته سخت موافق بود و در حمیات بلغمیه سکنجبین بزوری یا سکنجبین که از سرکه عنصل یا از سرکه کبر سازند موافق باشد و فعل بزوری قوی تر از فعل ساده باشد در انضاج و تلطیف و تفتیح سده باید دانست که در سکنجبین ترش دو مضرتست یکی آنکه خداوند سرفه را زیان دارد دوم آنکه بسبب زدن وی خوف بود که اگر در بدن صفرا یا خلطی شور و تیز باشد آنرا بزداید و با معا فرود آرد و گذر آن بر امعا سبب سحج گردد خاصه اگر امعا ضعیف باشد بدین سبب سکنجبین معتدل دادن صواب تر باشد تا ازین مضرتها ایمن تر باشد صاحب کامل گوید که از اشربه دوائیه سکنجبین ست و آن شربتی ست موافق برای صاحبان تپ اما سکنجبین ساده موافق اصحاب حمیات صفراوی و محرقه ست زیرا که مبرد و مطفی و مقطع لزوجت خلط و ملطف و منفذ در عروق و مفتح سده و مخرج خلط عفن با بول ست الا آن صالح نیست برای سرفه و امعا که بسوی آن خلط حاد بریزد زیرا که آنرا مجرا شود و دران جرحت کند و اما اگر معمول از بزور باشد آن نیکوست برای حمیات بلغمی بهر آنکه قوی ترست در تلطیف و تنقیه و در اربول شیخ میفرماید که بهترین سکنجبین نزدیک من آنست که شکر را در پاتیله هموار فرش کنند بعده سرکه تند ترشی آنقدر بران ریزند که بالای شکر نباید بلکه آنرا مکشوف بگذارند و پس آنرا بر انگشت که آتش او نرم باشد یا بر خاکستر گرم نهند تا شکر در سرکه بدون آنکه جوش زند بگدازد پس کف او بردارند و ساعتی بگذارند و حرارت بسیار نباشد تا آنکه سرکه و شکر ممزوج گردد بعده آب بقدریکه دو انگشت بالای آن باشد بران ریزند و جوش دهند تا بقوام آید

تدبیر جلاب و ماء العسل

صاحب کامل مینویسد که جلاب مطفی و مبرد و مسکن تشنگی ست و ماء العسل ملطف و مقطع بلغم بغیر تبرید شدید ست و از جمله اشربه دوائیه شربت بنفشه ملین طبع و مملس خشونت قصبه ریه و صدر و مسکن تشنگی ست ایلاقی و جرجانی گویند که هرگاه یبوست غالب بود جلاب رطوبت بیشتر از ماء الشعیر دهد پس در مزاج یابس عوض سکنجبین جلاب باید داد و در تپهای حاده اگر قوت قوی باشد و علامت و دلالت نماید بر آنکه انتهار و نضج خواهد بود سوای جلاب چیزی دیگر نباید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد و خوف استحاله جلاب در معده بصفرا بود چندان آب با وی آمیزند که غلبه آب را بود تا تشنگی بنشاند و صفرا نیفزاید و همچنین جلاب از آب بهتر باشد زیرا که زود تر منحدر گردد و اگر آب کمتر باشد طبع را بیشتر نرم کند و جلاب پخته بهتر از خام باشد و غذا بیشتر دهد لیکن در تلیین طبع ضعیف تر باشد و ماء العسل همچنین باشد و چون خوف کنند که ماء العسل در معده مستحیل بصفرا گردد ایضاً آب بسیار آمیزند چنانکه آب بر عسل غالب بود تا تشنگی نیارد و اگر در نواحی گرده خلطی باشد یا در مثانه بول آنرا بیرون آرد و اگر در نواحی سینه و شش رطوبتی باشد بآسانی براند از در لیکن در انضاج رطوبت سکنجبین قوی تر از ان باشد و هرگاه خلط غلیظ تر و لزج در نواحی صدر و ریه جمع شود علاج آن بچیزی ملطف باید کرد تا قوت او در غشای صلب که استر پهلوها و قابه و غلافات اعضای باطنی ست نتواند گذشت و خلط را لطیف تواند کرد و قوت ماء العسل بیش از ان نیست که بلغم را که سخت غلیظ نباشد لطیف کند مردم مرطوب و سرد مزاج را سودمند بود زیرا که در پاک کردن سینه و شش سکنجبین قوی تر از ماء العسل باشد و بدانند که اگر در اعضای اندرونی چون جگر و سپرز ورم صلب یا نرم باشد ماء العسل مضر بود و صاحب سده را هم مضرست بهر آنکه جگر و طحال آنرا بسبب شیرینی زود تر و بیشتر جذب کنند پس زیاده از مقدار طبیعی بکشند بحدیکه در مجاری نگنجد و سده زیاده گردد و دهن رگها تنگ شود و در سکنجبین قوت شیرینی بسرکه شکسته میشود و جگر و سپرز را در جذب آن چندان شوق نمیباشد و بقوت سرکه ماده زود تر لطیف میگردد و سده کشاده میشود و گاهی ماء العسل ساده انسان تندرست را یکدو مجلس صفرای کفناک می آرد پس اگر احساس چیزی ازینها نمایند از نوشیدن ماء العسل احتراز کنند و گاهی در حمیات و باء استفراغ صفرا بسیار افتد و هر چند استفراغ میشود حرارت و کرب زیاده میگردد و این علامت غایت حرارتست و ممکن ست که روده را مجرا شود و سحج تولد کند پس نه ماء العسل باید داد و نه جلاب و نه سکنجبین بلکه آب بسیار سرد دهند و نوشیدن ماء العسل عقب ماء الشعیر موافق نباشد بلکه صواب آنست که ماء العسل پیش از ماء الشعیر خورند تا زود فرو گذرد و راه ماء الشعیر

گشاده کند اما چون طبع قبض باشد و حرارت مفرط بود عوض جلاب و ماء العسل آب تمر هندی بجلاب آمیخته باید داد تا سود دهند آید

تدبیر ماء الشعیر

اطبای قدیم کشکاب را اندر علاج تپها بهر آن اختیار کرده اند که علاج جمله امراض بضد آن باید کرد و در حمیات محرقه و مطبقه و تپ غب حرارت غریزی غالب میشود و ماده تپهای عفونی بعضی سوخته و نضج نایافته و بعضی خام باشند و تدبیر دفع انچه سوخته باشد و تدبیر نضج انچه خام باشد هر دو باهم باید کرد و قوت بیمار در بیماری نگاه باید داشت و قوت را به تبدیل مزاج و غذا نگاه توان داشت و انچه مزاج آنرا بدل کند و بگرداند شربت بار دست و انچه قوت را نگاه دارد چیزی غذائیست و معده مریض را از شربت و غذا ممتلی نشاید کرد و بهر آنکه طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشد یکی هضم شربت دوم هضم غذا سوم نضج ماده و این مشکل باشد و باین همه عوض رطوبت که حرارت تپ از بدن بیمار گداخته و تحلیل کرده باشد بدان باز باید رسانید از بهر این کار شربتی چند که این منفعتها در وی یافته شود و هیچ مثل کشکاب نیافته آنرا اختیار کردند و بقراط در ستایش ماء الشعیر میگوید که اندران جلا و لزوجتی ست و آن معتدل در لینت و جلا و از لاق و استوای قوام و رطوبت بود و در معده ثقل زیاده نکند و نفخ پیدا نماید و بسبب آنکه طبع او ترست تشنگی نشاند و بنا بر لینت و استوای قوام او تعدیل ماده و تلطیف آن و تلیین صلابت آن کند و از بهر آنکه سرد و ترست تعدیل گرمی و خشکی نماید و بجهت آنکه تمام پخته باشد زود هضم شود و بدان سبب حفظ قوت نماید و تن را غذا دهد و بنا بر آنکه با لزوجت مزلق و جالیست بزودی در عروق گذرد و غسل آن کند و اندران نچسپد و این خاصیت در چیزی سوای کشکاب نیست از بهر آنکه از چیز لزج زلق و جلا کم آید نه بینی که در چیزهای دیگر که بقوام کشکاب سازند لزوجت و نرمی و همواری قوام باشد لیکن انضاج و جلا نبود و از ان در رگها آلودگی بسیار بماند و در سپیده مرغ نیمبرشت و انگبین لزوجت و لینت ست لیکن بر فم معده درنگ بسیار کند و منضج نیست و از فم معده ناگوارنده فرو رود در زیرا که فعل فم معده اشتهاست و هضم کردن نیست و بسبب بسیاری درنگ کردن بر فم معده غثیان آرد و ازین جمله معلوم گردد که خاصیت لزوجت و جلا در ماء الشعیر ست و سوای این کشکاب را دو خاصیت دیگر ست یکی آنکه قوت او یکسانست و اندران قوتهای متضاده نیست چنانکه در بعض خوردنیهای دیگر ست مثلاً عدس که جرم او قابض ست و آب او مسهل است و ماء الشعیر بسبب آنکه قوت او یکسانست غذائی که ازو دهد بغایت نیک بود و قوت افزاید دوم آنکه تن را غذا دهد و قوت را نگاه دارد و این هم خاصیتی دران یافته شود نه بینی که منفعتهای کشکاب یک یک در شربتهای دیگر یافته میشود چنانکه اگر غرض تسکین حرارت و تلطیف ماده بود آن در سکنجبین یافته شود و اگر غرض ترطیب بدن باشد جلاب رطوبت از ماء الشعیر زیاده کند و اگر غرض اعتدال قوام خلط رقیق باشد از آب سرد این غرض حاصل شود لیکن منفعت تغذیه و حفظ قوت با دیگر منافع که جز کشکاب یافته نشود و بنا علیه اگر تلطیف تدبیر مطلوب باشد کشکاب بدهند تا طبیعت مشغول به هضم چیزی غذائی کرده نشود و **بدانند** که هر چه با ماء الشعیر بنوشند منفعت ماء الشعیر باطل کند و سبب اضطراب گردد زیرا که هرگاه چیزی با وی در معده جمع شود قوتهای مختلف ظاهر گردد و طبیعت در هضم و تصرف آن متحیر شود خاصه طبیعت بیمار که هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزها با کشکاب سکنجبین ست بهر آنکه کشکاب را فاسد کند و همواری قوام او باطل نماید و او را قبل از هضم از معده فرو آرد و پس صواب آنست که چون ماء الشعیر بدهند پیش از کشکاب بدو ساعت سکنجبین دهند تا تلطیف خلط کند و مستعد دفع طبیعت نماید و معده را درست کند بعد از ان ماء الشعیر دهند تا در معده زیاده از دو ساعت درنگ نکند و معده مستعد هضم آن باشد آنرا نیک قبول کند و زود هضم نماید و خلطی را که سکنجبین لطیف کرده باشد بشوید و دفع کند و عروق و مجاری اخلاط را پاک کند دگاه دفع بادرار بول و گاه بعرق نماید و اگر بعد از ماء الشعیر بچهار ساعت شربتی دیگر از سکنجبین بنوشند هر چه کشکاب آنرا تعدیل کرده و نضج داده باشد زود دفع شود و سردی و تری که از کشکاب حاصل شده باشد بتن رسد و ترتیب دادن چنان باید که در ابتدا ماء الشعیر رقیق دهند و نزدیک انتها از ان منع کنند اگر بچیزی حاجت آید بر جلاب یا سکنجبین قناعت کنند و آنجا که حاجت حفظ قوت باشد ماء الشعیر غلیظ دهند و در انحطاط کشکاب بدهند و آنجا که درد و ورم یا اعراض صعب باشد عوض کشکاب جلاب یا سکنجبین بدهند و کشکاب که نیک پخته نباشد نه غذا را شاید و نه علاج را شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که قسمی از ماء الشعیر آنست که دران جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیف آن در آب آید و این قسم را مدخل در علاج و مطمع در نفعست اگر نیک پخته باشد و بهتر آنست که در ان آب بقدر بیست سکوره و جو یک

سکوره باشد و بعد پختن قریب بدو خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق از ان بگیرند و انیست قسم رقیق ماء الشعیر که غذای آن کمتر و ترطیب او و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تبرید او معتدلست و زود تر هضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماء الشعیر آنست که در ان چیزی از جرم جو آرد آن باشد و بهتر نزد ما درین قسم آنست که طبخ او بغایت مفرط نباشد بلکه آنقدر باشد که نضج او شود و بحد لزوجت شدید نرسد و این قسم غذا بیشتر دهد و غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد در معده بارد در جوهر خود و اگرچه آن حرارت غریبه از باب سوء مزاج بسیار عارض شده باشد و ماء الشعیر را گاهی مطبوخ میسازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد و جمع کردن میان سکنجبین و ماء الشعیر با هم مکرب و مفسد ماء الشعیر در اکثر ست و واجب نیست نوشیدن ماء الشعیر بر قبض شکم بلکه نخست قبل او بحقنه یا شیاف طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر کسی را در معده ماء الشعیر ترش گردد کشکاب رقیق تر نوشانند و اگر باز ترش شود بیخ کرفس و مانند آن انچه مسخن معده و مقوی حرارت آن باشد بادی بپزند و اگر ازین نیز ترش گردد ناچار قدری فلفل بدان آمیزند خصوصاً اگر ماده سخت رقیق و گرم نباشد و اگر ماء الشعیر در معده نفخ کند محرور مزاج اندک سرکه خمر بدان ممزوج سازد و اگر سکنجبین صبح بنوشند و تقطیع اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد عقب او بعد ده ساعت ماء الشعیر رقیق مذکور بخورانند تا انچه که سکنجبین آنرا قطع کرده غسل و جلا دهد و بعرق و ادرار اخراج آن نماید و خوف نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت به تقدیم جلاب بر ماء الشعیر افتد تا در ترطیب افزاید و این هنگامیست که غلبه یبوست بر بدن و زبان بینند و گاهی احتیاج شود بتقدم قبل آن برای تلیین طبیعت چیزی از آب تمر هندی و تقدم این همه بدو ساعت باشد تا میان دو عمل مزاحمت واقع نشود **حکیم شریف خان** مینویسند که اجماع واقع شده ست بر انکه هیچ غذای دوائی کثیر المنافع مثل ماء الشعیر نیست و مشتمل بر ده خصالست یکی آنکه باردست دوم منضج سوم مستفرغ مواد محترقه چهارم منقی معده پنجم سهل النفوذ در تمام بدن ششم لذیذ هفتم معتدل الغذا هشتم مسکن عطش نهم هیجان اخلاط فاسد نمیکند دهم منفخ در معده نمیشود اما مرخی معده و مضر احشای بارد و نفاخ ست و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندران جو بپزند حکما را اختلافست نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد دیگر چهارده حصه آب و یک حصه جو و نزد یک دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آش جو اینست که جو مقشر جید در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف که ده چند جو باشد بران ریزند و بآتش ملائم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد ازان مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوڑه شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آنست که در هنگام پختن بالیده شود و آب که دران جو پخته میشود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آنست بر سبیل اکثری و هرگاه تقویت منظور بود بمریض ماء الشعیر لحم دهند و طریق پختن آن اینست که گوشت بپزند تا گداز شود و بعد ازان همراه کشک جو بپزند و صاف نموده بکار برند و طریق دیگر آنست که هرگاه ماء الشعیر اخواهند که فرد دارند آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبخ جید دهند تا ماء الشعیر بقوام مستوی آید پس صاف نموده بکار برند ماء الشعیر محمص تا لخن غلکم ست و طریقش اینست که جو را مقشر ساخته بریان نمایند بعده چنانچه رسم ست بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه قابضه مناسبه اضافه نمایند صواب تر باشد

تدبیر استفراغ خلط متعفن

در قانون و شروح آنست که چون قوانین مذکوره در اول عروض تپ استعمال کردند بعد ازان واجبست که مشغول شوند بانضاج و استفراغی که نه بسبیل تقلیل و تخفیف باشد و آن مذکور شد بلکه بر سبیل قطع سبب بود ماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بی ضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام بسبب هیجان و عدم استفراغ تام عائد بکثرت آن خلط میگردد و موجب استحاله سائر اخلاط بسوی آن خلط میشود و گاهی بسبب استفراغ قبل از نضج خلط بد با خلط نیک مخلوط میشود و باعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج او پس بخروج خلط طیب غائله کثرت می پذیرد و غرض در انضاج خلط تعدیل قوام ماده ست تا آنکه مهیا و قابل دفع بآسانی گردد و خلط رقیق تشرب و غلیظ ناشب و لزج چسپنده هر یک ازین مستعد برای دفع سهل نیست بلکه محتاج آنست که رقیق اندک غلیظ و غلیظ اندک رقیق گردد و لزج تقطیع پذیرد پس بر طبیب مزاول این صناعت واجبست که بداند که استفراغ خلط قبل از وقتیکه دران نضج در قاروره ظاهر شود ممتنع یا متعسر صعب ست و بساست که استفراغ بی نضج بحرکت می آرد مواد را و فعل کامل نمی نماید و بساست که ماده خبیث را با طیب خلط مینماید پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا بآسانی

دبی غائله خارج شود واما اگر ماده بسیار متحرک منتقل از عضوی بعضوی باشد و بدانند که مهلت تا نضج نمیدهد یا ازان اورام سمه سامیه وغیر آنها حادث گردد یا اگر آن
ماده را در بدن گذارند قبل از زمانی که دران نضج او متوقع باشد در خطر اند از وجه زمانه نضج خلط رقیق لامحاله اطول از زمانه باشد که دران توقع نضج خلط
معتدل بود پس بزودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکنند زیرا که خطر درین کمتر از خطر آنست و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع آنست بسبب
کثرت اذیت آن و چون طبیعت در دفع آن اعانت جوید از استفراغ چاره نباشد و بدانکه فصد از قبیل چیزی نیست که دران انتظار نضج مثل انتظار او
در مسهلات کنند و انتظار نضج در اخلاط دیگر کرده میشود تا خلط منفرد دفع شود و چون تاخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که
بی فائده ست بلکه بسا ست که هلاک کند بباعث موافات او ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبهٔ خلطی از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ
را و اگرچه نضج نیافته باشد باید که آنرا حرکت ندهند مگر در ابتدا و اما نزد انتها مطلقاً هیچ خلطی را بحرکت نیاورند تا آنکه طبیعت غلبه نماید و نضج دهد و اگر بحرکت
نیاید خود بخود چندانکه بدان مادهٔ مرض مندفع شود حرکت دهند آنرا بر وفق تحریک طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت داده آنرا بالفعل و بگذارند و معاونه
بدان نکنند چه طبیب معین ست نه منازع و این آنست که بقراط آنرا هایج نامیده است چنانچه گفته می باید که دوای مسهل بعد نضج مادهٔ مرض استعمال کنند فاما در
ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آنکه مرض مهیاج یعنی کثیر الهیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امر مهیاج باشد و مثل این استفراغ ضروری که
در وقت او نیست و آن وقت حصول نضج تام ست مثل تغذیهٔ ضروریه ست که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل بماده ست و نسبت
این استفراغ بمنع کردن از عادیت ماده نسبت این تغذیه ست بمنع سقوط قوت و هرگاه استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تپ یا وقت
فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ باسهال روز نوبت نکنند و نه فصد کشایند و باستفراغ صناعت مضادت در سمت میل استفراغ طبیعت
نکنند و ثوران اخلاط چیزی از تحریک روز نوبت ننمایند و حال آنکه حرکت نوبت نیز مثور اخلاط ست پس دو تحریک جمع شده کار مشکل گردد و بالجمله پرهیز
نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آنکه در ماء الشعیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را بشوران نیارد و بسبب تنگ کردن مجاری و دران
خطر ست بلکه اعانت طبیعت به تلطیف غذا نمایند مگر آنکه ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت ست نه منازع و معاند آن و بدانکه
بسا ست که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد اما قوت او از جهت آنکه اسهال خلط غلیظ لزج نماید و اما ضعف او از حیثیت آنکه اسهال یک مجلس یا دو
مجلس آرد و استفراغ کثیر باهم نکنند تا باعث سقوط قوت نگردد و رای در فصد آنست که تا ممکن بود یعنی امتلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد
تکثیر عدد مرات فصد که هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر ست از تکثیر مقدار که بیک دفعه خون بسیار برآرند و واجب ست که استفراغ خون بسیار نکنند پس
از چیزی که احتیاج باستفراغ آن نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ گردند و در خون سامان برای استفراغات نبود و بسا ست که حاجت
آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت ضعیف گردد و از مصارعت بحرانات منتظره و بهترین مسهلات خیارشنبر ست و گاهی بران سقمونیا انداخته میشود
و گاهی سقمونیا تنها در جلاب داده میشود و گاهی احتیاج باستعمال مثل صبر میشود و چون ماده غلیظ باشد و بهتر آنست که غسل و تربیت صبر در آب
کاسنی و آب عنب الثعلب کنند پس حب بسته استعمال نمایند و اما هلیله زرد را قومی استعمال مینمایند مادام که از استعمال و ذبول و فراریافته شود دیگر نیفزایند زیرا که
هلیله بعد اسهال مقبض مسام و مخشن حشا ست و اگر ازان چاره نباشد بعد نضج تام استعمال نمایند و آب انارین عظیم النفع ست و خاصة بنتعم آنها
افشرده یا در اوقات تحلیهٔ یبوست و صفرا و حاجت به ترطیب و از مسهلات بعضی مرتب از بنفشه و سقمونیا ست بنفشه بقدر یک مثقال و سقمونیا تا یک
قیراط باشد و گاهی دران اندک نعناع داخل کرده میشود و گاهی از مبردات مطفیه که دران سقمونیا داخل کرده شود دوا مرتب میکنند مثل
حب باین صفت بگیرند کشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ و بخورانند و یا بگیرند شیرخشت پنج درم
و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب کشنیز تر سدس نسخه جزو آبها را جمع نموده دران شیرخشت و ترنجبین تر کرده
صاف نموده بقوام آرند تا قریب بانعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن فاتر گردد و بعده کافور یک نیم دانگ سقمونیا یک درم سوده
بران پاشیده برهم زنند و در مکان معتدل یا مائل به برودت نگاه دارند تا از حرارت محل تحلیل نشود شربتی ازان از دو درم تا دو نیم درم و ممکن ست که گاهی از
شیرخشت و ترنجبین و شکر طبرزد ناطف یعنی برفی سازند و سقمونیا و کافور دران بمقداری داخل کنند که در یک شربت آن مقدار کافور تا یک طسوج و سقمونیا

حب ...

نسخه

تا نیم و آنگاه آید پس مرغوب طبیعت باشد بی کراهت **ابن عباس** گوید که اما استفراغ خلط عفن باید که بادویه کنند که از شان آنها استفراغ آن خلط محدث حمی باشد و این چنان باشد که اگر آن تپ غب بود با دویه که از شان او استفراغ خلط صفراویست و اگر ربع باشد با دویه که از شان آن استفراغ خلط سوداوی بود و اگر مواظبه باشد با دویه که از شان وی استفراغ بلغم باشد و اگر تپ دموی بود بفصد و اگر تپ مرکب باشد با دویه که از شان او استفراغ خلط غالب در ترکیب بود چنانچه عنقریب مذکور گردد و باید که از سائر ادویه مسهله آنچه استفراغ بدن بمقدار محدث مرض کند داده نشود و گفتیم که این چیز نیست که طبیب را معرفت حقیقی او ممکن نیست و جز این نیست که شناخته میشود و این بحدس و تخمین صناعی بتقریب و این امریست که آنرا میشناسد کسی که ریاضت در صناعت طب و مزاولت امراض مدت طویل کرده باشد و نشاید که دوای مسهل در ابتدای مرض دهند و خلط نضج نیافته باشد مگر آنکه خلط هایج باشد پس هرگاه خلط را هایج بینند و آن از جائی بجائی انتقال کند و مریض را ایذا رساند و قلق آرد می باید که دران هنگام استفراغ خلط در اول مرض نمایند و انتظار نضج نکشند تا مریض استراحت یابد و با آنکه ذکر کردم سزاوار نیست که استدلال نمایند بمقدار چیزیکه احتیاج باستفراغ او باشد از کمیت خلط مستفرغ بلکه می باید که نظر بکیفیت او کنند پس اگر آنچه استفراغ یابد آن خلط محدث حمی باشد باید که استفراغ آن بمقدار محتاج الیه نمایند چون قوت قوی باشد و اما هرگاه آنچه باسهال خارج شود ضد خلط محدث حمی باشد باید که قطع او کنند و منع از استفراغ او نمایند زیرا که این ازدیاد مرض مینماید و قوت مریض احتمال آن نمیکند بسبب آنکه چیزی که درین حال خارج میشود آن خلطی ست که احتیاج بسوی آنست و سزاوار است که هنگام استفراغ خلطی که حاجت باستفراغ آن باشد در شش امور نظر دارند و آن قوت مریض و سن او و فصل و بلد مسکن مریض و عادت مریض در استفراغ و نظر بمیل خلط است و تفصیل این امور سته مع پنج امر دیگر در قول جرجانی می آید **جرجانی و ایلاقی** مینویسند که هرگاه طبیب خواهد که در تپهای عفونی استفراغ فرماید نخست یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت تپ دوم قوت بیمار سوم مزاج آن چهارم سحنهٔ مریض پنجم معرفت مادهٔ تپ ششم حال خامی و نضج ماده هفتم جانب میل ماده هشتم سالهای عمر بیمار نهم هوای شهر مسکن بیمار دهم فصل سال یازدهم عادت بیمار اما آنچه تعلق بوقت نوبت دارد آنست که بنگرند اگر نوبت تپ ستوی بود در معلومه باشد روز نوبت هیچ استفراغ نکنند و اگر بضرورت حاجت استفراغی باشد تا انقضای نوبت تپ توقف باید کرد و اگر تپ لازم باشد وقتیکه تپ آهسته شود یا در روز و شب آنوقت که هوا خوشتر باشد بعمل آرند و آنچه تعلق بقوت بیمار دارد آنست که اگر قوت مریض قوی باشد خلطیکه خارج می باید کرد بیک دفعه بیرون آرند تا بدن بیکبار پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ نباید کرد و لیکن بهر تعدیل مزاج اشربهٔ بارده و مسکنه استعمال نمایند تا هر وقت که مزاج باعتدال باز آید قوت نیز به بدن رجوع کند پس دران هنگام استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد باید کرد و اگر قوت سخت قوی نباشد و نه سخت ضعیف استفراغ به تفاریق یعنی اندک اندک به دفعات کثیر باید کرد تا قوت برحال خود بماند و ساقط نگردد و مدت میان هر استفراغ چندان باید که از خلط خام بعضی پخته شود و قوت که باستفراغ اول کمتر شده باشد اندران مدت بجای خود باز آید بعده استفراغ بار دیگر کنند و حکم فصد بلا انتظار نضج و غیره همانست که از قانون منقول شد و اندر بیشتر وقتها طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را دفع کردن آغاز کند پس نگاه کنند اگر طبیعت کار خویش میکند بران باید گذاشت و اگر اندر کار خویش تقصیر میکند طبیعت را بچیزی لطیف اعانت باید کرد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمیکند طبیب تدبیر استفراغ کند و اندر طبیعت بحسب وجوب حال نماید و جز آنکه هر استفراغیکه بضرورت کنند و نه در وقت او نمایند از برای آن کنند که تا پیش از آنکه اخلاط بحرکت آیند و روی بعضوی نهند آن ماده را لختی کمتر کرده باشند چنانچه مریض را غذا دهند در غیر وقت غذا مثلاً در انتها که آن بدترین وقتهای تغذیه ست تا قوت او ساقط نشود و آنچه تعلق بمزاج بیمار دارد آنست که بنگرند اگر مزاج گرم ست و مرض هم گرم باشد استفراغ به تمر هندی و شیر خشت و بنفشه و مانند آن کنند و اگر مرض سخت گرم نباشد و خواهند که استفراغ کنند بهلیله و شاهتره و امثال آن جائز بود و آنچه تعلق بسحنهٔ مریض دارد آنست که بنگرند اگر بیمار لحیم و فربه باشد کثیر الاخلاط بود باستفراغ کردن دلیر باشند و اگر خشک و لاغر باشد بتعدیل مزاج مشغول شوند و از استفراغ باز دارند و آنچه تعلق بماده مرض دارد آنست که نگاه کنند که اگر ماده بیماری خون یا خلطی مساوی خون باشد فصد اولی ترست خاصةً اگر بول سرخ غلیظ بود بعده اگر طبع قبض باشد بچیزی لطیف نرم کنند چون شربت بنفشه و شربت آلو و غیر آن که در آغاز علاج کلی در قول شیخ الرئیس گذشت و اندر وقت استفراغ نگاه باید کرد تا خلطیکه بیرون میشود ماده مرض هست یا نه اگر قوت قوی و ماده هم باشد چندان رها کنند تا مقدار حاجت بیرون آید و گرنه استفراغ منع باید کرد تا مرض زیاده نشود و قوت ضعیف نگردد و بسیار باشد که ماده غلیظ و لزج باشد و قوت سخت قوی نبود و طبیب را حاجت باستفراغ باشد پس بمسهل قوی که فعل او اندک باشد استفراغ کنند تا قوت دارد و خلط غلیظ را بجنباند و دفع کند و

کم فعل را استفراغ بسیار نکند تا ضعف نیارد و درچنین حال از مسهل قوی بمقداری اندک باید داد یا مسهل باید ساخت باین صفت تربد نیم درم سقمونیا یک طسوج با هفت درم گلقند بسرشند یا غاریقون نیم درم و سقمونیا بدستور مذکور و اگر این ادویه با عصارهٔ گل سرخ تازه یا با شربت در خورند جائز ست **وانچه** تعلق بخامی و پختگی ماده دارد آنست که استفراغ قبل از نضج نکنند الا اگر در بدن اخلاط بسیار بینند و یا خوف تحرک اخلاط و انصباب آن بسوی عضوی شریف باشد و استفراغ که پیش از نضج کنند از بهر آن کنند تا ماده تختی کمتر گردد و طبیعت را سبکباری حاصل شود و انضاج باقی سهل گردد و بهر استفراغ که بهر تنقیهٔ بدن کنند بعد ظاهر شدن علامات نضج باید کرد و گروهی پنداشته اند که مقصود در پختن خلط آنست که خلط رقیق شود از بهر آنکه خلط صفراوی رقیق باشد گویند که نرا بپزانیدن حاجت نیست و این پنداشت باطل ست و هم ازینجا معلوم شد که طبیب هرگاه ارادهٔ استفراغ کند نخست انتظار نضج نماید بعده باستفراغ پردازد اما اگر در تن اخلاط بسیار و متحرک باشد چنانکه بقراط آنرا هایج میگوید اگر استفراغ آن کنند روا باشد تا طبیعت سبکبار شود و علامت کثرت اخلاط و هیجان آنها آنست که خلط در بدن بیمار از جائی بجائی میگردد و صاحب او بیقرار باشد و درین حال طبیعت ارادهٔ معونت از طبیب در دفع آن بطریق آن میکند پس اگر استفراغ کنند دفع بواجب کند و خلط کمتر گردد و ممکن باشد که ازان راحتی تمام پدید آید **وانچه** تعلق بمیل ماده دارد آنست که بنگرند اگر میل ماده بسوی معده است استفراغ بقی کنند و از بهر قی چیزی دهند که از عادت بس دور نباشد و سکنجبین و آب نیمگرم و مانند آن قناعت کنند و انچه میل بسوی امعا دارد استفراغ باسهال کنند و اگر میل ماده بجانب حدبهٔ جگر بود استفراغ بادرار بول کنند و انچه میل بجانب مقعر دارد استفراغ باسهال کنند بداروهائی که جگر را موافق بود و اگر میل بروده‌های سفلی دارد استفراغ بحقنه یا شیاف کنند و علامات این میلها هر یک در مقامش گفته آید **وانچه** تعلق بسالهای عمر بیمار و شهر مسکن او و فصل سال دارد آنست که بنگرند اگر سن شباب ست و شهر معتدل و فصل ربیع یا خریف استفراغیکه حاجت آن باشد یکبارگی بفرمایند و اگر سن طفلی یا پیری و شهر گرم چون بلاد جنوبی و سودان یا سرد چون شهرهای شمالی و سقالبه و فصل تابستان یا زمستان باشد از استفراغ باز دارند و اگر ضرورت باشد استفراغ اندگ اندک بدفعات و برفق نمایند و ایضاً اندر تابستان مسهل کمتر و باحتیاط فرمایند و در ساعتی بفرمایند که دران هوا خوشتر و حرارت غریزی قوی تر باشد و اندر زمستان نیز مسهل قوی کمتر فرمایند و آنرا که ضرورت قوی باشد وقت چاشتگاه یا نزدیک نیمروز فرمایند که حرارت غریزی اندر تن پراگنده تر باشد **وانچه** تعلق بعادت بیمار دارد آنست که نظر کنند اگر مریض عادت خوردن دوای مسهل داشته باشد و احتیاج باستفراغ آن افتد باید که استفراغ بمسهل بمقدار احتیاج بغیر احتیاط و خوف نمایند و اگر عادت آن نداشته باشد در مسهل دادن احتیاط کنند و اگر عادت قی کردن داشته باشد و عادت مسهل نباشد و یا اگر عادت مسهل خوردن داشته است و قی کردن عادت نداشته استفراغ از جهتی فرمایند که آن عادت داشته باشد و همچنین در استفراغ بفصد نیز عادت نگاه باید داشت اگر بیمار عادت فصد کردن داشته باشد و حاجت فصد بود اخراج خون بقدر حاجت کنند و اگر عادت آن نه داشته است فصد کنند لیکن خون کمتر از حاجت و اندک اندک بیرون نمایند تا بر خلاف عادت بر طبیعت حمل قوی نکرده باشند **اما ادویه** که در تبهای گرم بدان استفراغ کنند نیست که اگر عمر جوان و تپ صفراوی باشد استفراغ بآب تمر هندی و شیرخشت یا بآب آلو و شیرخشت یا بآب لبلاب و شیرخشت و اندک خیارشنبر باید کرد و اگر بسقمونیا حاجت آید اندکی اندرین آبها حل کنند و اگر در جلاب یا در آب آلو حل کنند و شیرخشت و غیر آن بدهند روا باشد و شربت بنفشه و حب بنفشه باین نسخه اندرین باب نافع بود بنفشه یک درم سقمونیا نیم دانگ یا یک دانگ کتیرا یک دانگ و اگر مراعات نم معده کنند سقمونیا مشوی کنند و کتیرا در گلاب یا در آب سیب یا آب به حل کنند و بنفشه و سقمونیا بدان سرشته حب کنند و اگر مراعات نم معده قوی تر باید نیم دانگ پودینه داخل کنند و حب مسهل که در قول شیخ گذشت جز مرد جوان را که حرارت بران سخت غالب باشد نشاید داد و اگر بست درم جلاب و بست درم آب آلو یا آب تمر هندی بگیرند و دانگی سقمونیا دران حل کنند مسهل تمام باشد و کسی را که غثیان اید از سقمونیا بآب انار یا در آب سیب یا در آب بهی حل کنند و اگر در تبهای یرقانی برای جگر گرم خواهند هر روز سقمونیا در ماء الجبن حل کرده بنوشند صواب باشد **صفت** معجونی که اسهال کند و حرارت را ساکن گرداند بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین از هر یک پنج درم رب السوس یک نیم درم ترنجبین یا شیرخشت بست درم در آب بگداخته بقوام آرند و یک درم سقمونیا با دیگر اجزا دران بسرشند جمله شش شربت ست **صفت** قرص طباشیر مسهل معده را قوت دهد و حرارت ساکن کند بگیرند طباشیر و عصارهٔ زرشک هر یک یک درم سقمونیا گل سرخ کتیرا هر واحد یک دانگ جمله را بآب کاسنی سرشته قرص سازند

واگر خواهند با آب عنب الثعلب یا آب کاکنج قرص بسته خشک سازند و بدست شکسته وقت حاجت بخورند **صفت** حبی که در تپهای گرم و درشتی سینه باید
داد بنفشه یک درم شیرخشت یک درم هر دو بعسل خیارشنبر سرشته حب سازند و آنرا که حاجت باشد که هر روز طبع اجابت کند بخورانند تا هر شب
پنج درم شیرخشت بخاید

تدبیر تغذیه صاحبان حمیات خلطیه

ابوسهل میگوید که تدبیر حمیات عفنیه سه نوع است یکی تدبیر غلیظ و آن در قوت و مرض هر دو زیاده کند دوم تدبیر لطیف و آن قوت و مرض هر دو را کم کند
سوم تدبیر متوسط و او حفظ قوت بر حال خود نماید و در مرض زیاده نکند و از ان کم نماید و تدبیر عام برای حمی عفنیه استخراج کرده میشود از مرض و قوت
مثل آنکه اگر مرض قریب المنتهی ست و او آنست که در چهار روز منقضی گردد باید که تدبیر او از ابتدا لطیف باشد و اگر بعید المنتهی باشد باید که تدبیر در اول
امر غیر لطیف بود تا قوت ضعیف نگردد و هرگاه بمنتهی رسد تدبیر لطیف استعمال نمایند تا طبیعت بغیره بهضم غذا از انضاج مادهٔ مرض مشغول نشود و اما قوت
اگر صحیح قوی باشد باید که تدبیر از اول امر لطیف بود و اگر ضعیف باشد باید که از لطافت تدبیر در اول امر تقلیل نمایند و در لطافت او نزد حضور منتهی زیاده کنند
و در ان بحد غایت لطافت نرسانند و اما تدبیر خاص بهر مرض پس معرفت آن از نوائب جزئیه استخراج کرده میشود و این چنان باشد که واجب ست
که منع کنند از غذا در اوقات هیجان تپ و اندکی قبل از ان و اما در اوقات فترهٔ مرض و سکون آن باید که تدبیر غذا بحسب وجوب مرض و قوت
آن کنند و حاصل این تقریر آنست که اعراضی که بدان استدلال بر امر تدبیر کنند یعنی که آیا لطیف باید یا غلیظ سه گونه است یکی قوت که آیا آن
قویست یا ضعیف دوم مرض که آیا او قریب المنتهی ست یا بعید المنتهی سوم نوائب تپ که آیا هر روز نوبت میکند یا بطور ربع یا غب پس مادهٔ غذا شناخته میشود
از حال مرض در حدت و تطاول آن که آیا لطیف می باید یا غلیظ یا میان هر دو و وقت تغذیه دریافت میگردد از نوبتهای مرض و اقلاع آن در بعض
اوقات یا آهستگی آن که این وقت تغذیه است **بوعلی سینا** مینویسد که موافق ترین اغذیه برای صاحبان تپ اغذیهٔ رطبه ست و خصوصاً برای
کسیکه مزاج او رطب باشد مثل صبیان و صاحبان سکون و زنان و معتادین اغذیهٔ رطبه پس موافق می آید ازینجهت که او شبیه بمزاج اصلی این
کسان ست و ازین حیثیت که ضد مرض ست و چون تپ شروع کند و طبیعت قبض باشد تا ثقل بتمامه خارج نشود غذا ندهند البته و واجب ست که ملاقی
نشود ایشان را نوبتهای دائره در تپ مقلعه یا نوبتهای مشتده در تپ ذی فتره در حالیکه شکم ایشان خالی از غذا باشد البته زیرا که اگر ایشان درین
وقت غذا خورده باشند طبیعت بهضم مشغول شود و از نضج و دفع باز ماند و مرض مستحکم گردد و ازینجهت واجب ست که تاخیر تغذیه تا انحطاط و بعد آن
نمایند و اگر اتفاق توافق وقت انحطاط با وقت عادت غذا افتد آن بهتر ست **و بدانکه** از تغذیه و تدبیر بعضی آنست که بکمال لطیف باشد یعنی
خون رقیق از ان متولد شود و قلیل التغذیه بود و بعضی آنست که غلیظ بسیار بود یعنی خون غلیظ از ان پیدا گردد و کثیر التغذیه باشد و بعضی
آنست که ما بین هر دو باشد پس بعضی آن مائل بلطافت بیشتر و بعضی مائل بکثافت اکثر بود و لطیف کامل در لطافت منع غذا است و غلیظ
در کمال غلظت استعمال اغذیهٔ صحی در حالت مرض ست و اغذیهٔ متوسط مائل به لطافت آنست که از غذا اقتصار کنند بر آب انار و جلاب بسیار
رقیق و بعد آن ماء الشعیر رقیق و بعده ماء الشعیر غلیظ و بقول بارد رطب مثل سرمق و اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و مانند آن و بعد آن کشک شعیر بغیر آنکه صاف
کنند و آن متوسط ست و متوسط مائل بغلظ گوشت مرغ و یا بچه بره و بزغاله ست و لطف از انها کبک و بچهٔ مرغ و لطف از انها تیهو و ماهی تازه و دراج و
الطف از انها باز دری بچهٔ مرغ و تیهو و بیضهٔ نیمبرشت رقیق القوام و ماهی بسیار کوچک و الطف آنها کشک شعیر و الطف از ان نان سمید محلول در آب سرد
بحدیکه رقیق باشد و اما غلیظ آن غذای قوی ست و کشک آب بهترین غذا برای صاحبان تپ ست زیرا که آن جامع بغلظ قوام و اتصال اجزا
اندری ملاست و ازلاق و جلا و ترطیب و لینت و مضادت حمی و تسکین تشنگی و سرعت نفوذ و غسل و بدون قبض ست و ازینجهت رسوب نمیکند
و در منافذ منشبث نمیشود و اگرچه تنگ باشد و در ان لصوق بهر او دیگری نیست و گاهی جلا مثل بلغم مینماید و چون خوب پخته شود البته نفخ نمیکند
و قدما هرگاه محتاج میشدند بسوی تلطیف الطف از تدبیر بکشک و آب آن استعمال میکردند ماء العسل رقیق کثیر الماء زیرا که غذائیت آن اندکی
از ماء الشعیر و تنفیذ او برای آب و ترطیب او بدان و جلای او و تفتیح او و ادرار او بسیار ست و حرارت او مکسور بآب و آن لامحاله یابی

قوت بیناید واگرچه کم باشد و متصل آن سکنجبین عسلی ست زیراکه او غلیظ تر و غذائیت آن بیشتر و تقطیع و جلا و تنقیح آن قوی تر است و در آن سکنجبین مضرت با حشای حار مثل عسل نیست واما الآن فی زماننا عسل القصب که آن شکر ست خصوصاً صاف آن افضل از عسل زنبور است واگرچه جلای او کمتر از جلای عسل ست و همچنین سکنجبین شکری ولیکن اقتصار بر سکنجبین تنها گاهی مورث سحج میگردد و این در امراض حاده مخوف ست و ما برای نوشیدن ماء الشعیر و سکنجبین رساله جدا نوشته ایم **و بدانند** که مقتضی تلطیف تدبیر طبع ماده مرض و تمکین طبیعت از انضاج آن و تحلیل آن و استفراغ آنست و اولی اوقات برای تلطیف وقت منتهی ست زیراکه دران هنگام اشتغال طبیعت برای جنگ ماده اشتداد می یابد پس نشاید که طبیعت از ماده بچیزی دیگر که آن هضم غذا است مشغول گردد خصوصاً نزدیک بحران و اما قبل از ان قتال مستحکم نمیشود پس دران وقت در غذا دادن ضرر بسیار نمی باشد و از انچه مقتضی تلطیف تدبیر ست آنست که بفصد یا اسهال محکم یا حقنه یا تسکین درد حاجت بود پس درین حالت باید که از قضای آن حاجت فارغ شوند بعده غذا دهند اگر غذا دادن واجب بود و مانعی دیگر مثل احتباس ثفل یا ورم معده وغیره نباشد و مقتضی تغلیظ تدبیر قوتست و بهترین اوقات برای تغلیظ وقتی ست که دران قوت مشغول ببسیار بماده مرض نباشد و آن اوائل مرض ست و واجب ست که تدارک ضرر تغلیظ بدادن غذا در دفعات نمایند که تفریق غذا نیز باعث خفت بر قوت مثل تلطیف میگردد و فصل تابستان بجهت زیادتی تحلیل احتیاج بزیادتی تغذیه و تفریق آن دارد زیراکه دران قوت بهضم بسیار دفعة وفا نمیکند و بهر آنکه تحلیل دران بتفاریق میباشد پس واجب ست که بدل نیز بتفاریق باشد و در فصل زمستان امر بالعکس بود زیراکه دران بجهت قلت تحلیل آن احتیاج بمبدل بسیار نمی باشد پس اگر بدل یعنی غذا یکبار دهند بقوت وفا کند و از غذا در یک دفعه فراغت یابند یعنی اندک غذا بیک دفعه کفایت کند و حاجت بتفریق آن مثل تابستان نباشد و فصل خریف زمانه روی ست موجب ضعف در قوت و زیادتی رداءت در ماده میشود و ازینجهت دران احتیاج بتلطیف میان حفظ قوت و میان قهر ماده نباشد بسبب وجوب رعایت هر دو امر زیراکه اگر تلطیف بسیار کنند قوت ضعیف گردد و اگر تغلیظ نمایند ماده در مقدار و فساد زیاده شود پس دران تدبیر معتدل و تفریق اندک اندک اولی بود و بالجمله تفریق با ضعف قوت اولی ست **و بدانکه** اگر اقتضای قوت بغذا برای حفظ و بقای او نمی بود هر آئینه واجب آن بودی که تلطیف غذا بکمال تلطیف کرده میشد لیکن قوت متحمل آن نیست و ضعیف میشود و چون قوت ضعیف شد علاج نفع نمیکند زیراکه معالج قوت ست نه طبیب و اما طبیب خادم ست که آلات یعنی تدبیرات با دویه و اغذیه بسوی قوت میرساند و چون این دانستند باید که نگاه کنند اگر مرض بسیار حاد باشد و او آنست که منتهای آن قریب بود در روز چهارم یا هفتم و معلوم کردند که قوت درین مدت که میان ابتدای آن تا منتهای آنست ضعیف نخواهد شد تخفیف بهر شغل بر قوت و تسلط این بر ماده نمایند و شغل و بغذای بسیار نکنند بلکه تلطیف تدبیر نمایند و هر چند بترک طعام مطلقاً باشد و خصوصاً در روز بحران و اگر بینند که مرض حادست لیکن نه در کمال حدت بلکه حاد مطلقاً باشد لازم ست که تلطیف تدبیر نمایند لیکن نه در کمال لطافت مگر نزد منتهی در روز بحران خاصة مگر بسببی عظیم مثل شدت ضعف قوت که دران هنگام تغذیه واجب بود و اگرچه بحران باشد و اگر مرض مزمن یا قریب از مزمن در طول منتهی باشد تلطیف تدبیر ننمایند زیراکه قوت تا منتهی با وجود تلطیف تدبیر سالم نخواهد ماند لیکن با اینهمه در جمیع اصناف لازم ست که اول تدبیر غلیظ تر کنند تا قوت باقی ماند و در آخر تدبیر موافق منتهی لطف نمایند تا طبیعت تمامه مشغول بدفع مرض گردد و در میان ابتدا و انتها بتدریج از اغلظ بالطف روند تا آنکه قوت محفوظ ماند تا قریب منتهی پس آن هنگام طبیعت را بر ماده واگذارند و مشغول بغیر آن نگردانند و چون معلوم کنند که قوت قویست ببساست گرائیج [illegible] کنند اقتصار بر جلاب و ماء العسل آن تا یک هفته نمایند و خصوصاً در حمیات اورام پس اگر خوف ضعف از تلطیف باشد اقتصار بر ماء الشعیر کنند و چون بر طبیب حال مرض مشکل گردد و نداند که آن حاد یا مزمن یا متوسط ست پس میلان بتلطیف اولی ست از میلان بزیادتی با مراعات قوت و احتمال و کسی که گمان کرده که تغذیه و تقویت در مرض حاد اولی ست بجهت آنکه دران نضج راجع نیست و در دست طبیب استفراغ ست هرگاه خواهد بعمل آورد و یا به عمل نهساد [illegible] خطای او معلوم شده و با جمله چون خوف از سقوط قوت کنند تغذیه اولی ست و ابدان صفراوی مقتضی تدبیر مخالف اند از انچه گفته شد از تلطیف و ترک غذا و خصوصاً چون معتاد بخوردن بسیار باشند زیراکه ایشان را اگر غذا ندهند و اگرچه در ابتدای تپ باشند بلکه در صعب وقت از ان که آن وقت منتهی ست حال ایشان خالی نیست از دو امر بجهت آنکه اگر ضعیف القوة اند غشی بر ایشان طاری گردد و بزودی هلاک گردند اگر بیادر بغذا نکنند و اگر قوی اند در ذبول افتند و علامات ذبول بر ایشان ظاهر گردد از باریکی بینی و فرو رفتن چشم و لصوق صدغ و ببساست که غشی بر ایشان

قبل از نزول افتد بجهت انصباب صفرای لاذع بمعدهٔ ایشان و از بعضی مردم کسی است که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون غذا از ان منقطع گردد ضعیف و لاغر شود و متحمل منع غذا نبود و هر کسیکه حرارت غریزی او در کمال قوت و کثرت و یا ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد بر ترک غذا صبر نتواند کرد و از ایشان کسی ست که او را الم میرسد الم وجع در معده بسبب انصباب صفرا و صداع بمشارکت معده و صعود ابخره و ایشان از همان قبیل اند در عدم صبر بر ترک غذا و ایشان بسا ست که قناعت مینمایند بماء الشعیر و بسا ست که محتاج میشوند بآمیختن آب انار و مانند آن بدان برای تقویت فم معده و بسا ست که احتیاج قی بسهولت قبل از طعام ایشان را میشود و اکثر از ایشان چون ضعیف میشوند قریب بغشی میگردند و سببش شدت ضعف نمیباشد بلکه انصباب صفرا بفم معده میباشد و چون سکنجبین ممزوج بآب بسیار یا شراب ممزوج بآب بسیار بنوشانند اخلاط صفراوی قی نمایند و قوت ایشان بحال آید و چون بعضی از رب قابضه بنوشند تسکین یابند و پیران و ضعیفان و صبیان از ان قبیل اند که صبر بر گرسنگی نتوانند کرد اما کهول بسیار صبر میتوانند کرد و قریب آنها جوانان اند و خصوصاً که متلزز اعضا و فراخ عروق باشند و در هوای سرد و بسیار باشد که اطبا خطا مینمایند در امثال این مرضی از دو وجه دیگر زیرا که منع مینمایند از ایشان غذا را در اول امر و چون قریب بانتها میرسند و معلوم میکنند که قوت ساقط میشود در ان وقت غذا میخورانند بفور پس خطا مینمایند از دو وجه و اگر ایشان را غذا میدادند در ابتدا آن خطا و غلطی کمتر ازین غلطی بودی و عارض میشود برای این مرضی که ایشان را نزلات خام و صفراوی و بیداری بسبب قلق عدم نضج بهم میرسد و قلق و تملل میکنند و هذیان میگویند و مواد قوتهای ایشان را منضغط میسازد و بحارات ایشان کثرت مینمایند پس میشنوند صداهائی که در خارج نباشد و بر بستر از پهلو به پهلو میگردند و تخیل مینمایند امور غیر واقعه را و رعشه میشود و لب زیرین ایشان اختلاج میکند بسبب وجع فم معده و نفوس ایشان محزون میباشد بسبب ثقل معده و صعود ابخرهٔ ردیه بسوی قلب **ابن عباس** گوید که تدبیر غذا در حمیات باید که بحسب طبیعت مرض و بحسب اوقات او و بحسب قوت مریض و بحسب اوقات سال و بحسب عادت مریض و بحسب سحنهٔ بدن و بحسب میل اشتها و بحسب اوقات نوائب تب و بحسب عروض اسباب مانعه از تناول غذا المریض باشد اما بحسب طبیعت مرض چنان بود که چون حمیات و غیره امراض بعضی از ان حاد و بعضی متطاوله میباشند واجب ست که تدبیر مریض بغذا حسب حدت مرض و تطاول آن بود از بهر آنکه امراض حاده را اقسام ست بعضی از ان در غایت حدت باشد و او آنست که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم منقضی گردد و بعضی از انها حاد بقول مطلق ست و او آنست که در روز هفتم و نهم و یازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حاد ست که دران ابطا بود و او آنست که از چهاردهم تا بستم تجاوز کند و بعضی آن ازین هم بطی باشد پس اگر مرض در غایت حدت باشد باید که غذا در غایت لطافت بود مثل آب خالص ممزوج بجلاب و یا جلاب و یا ماء العسل و سکنجبین و اگر از ان قبیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که ماء الشعیر بشکر یا جلاب یا شربت بنفشه دهند و اگر از ان نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد ماء الشعیر بثفل او دهند و یا ماء الشعیر مصفی در روزی دو مرتبه یا ماء الشعیر در اول روز و بعد نیم روز مزورهٔ کدو یا اسفاناخ یا غیر آن و همچنین امر جاری میشود در تدبیر امراضی که آن کمتر در حدت ازین میباشند بدانچه غلیظ تر ازین تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدید تر بود باید که غذا الطف تر باشد و هر قدر که مرض دراز تر باشد غذا اغلظ تر بود تا آنکه در بعضی امراض حاده ماء الشعیر رقیق بدهند و انچه در از تر از ان باشد ماء الشعیر غلیظ و ماء الشعیر بثفل آن دهند اما امراض متطاوله مثل حمی غب غیر خالصه و حمی مواظبه و حمی ربع و مانند آن از امراض متطاوله باید که اندران تغلیظ غذا کنند و تلطیف ننمایند و در مقدار غذا افزایند تا آنکه مرض بمنتهی رسد پس هر گاه تلطیف غذا در مثل این امراض کنند از سقوط قوت نزد منتهای مرض امین نباشند و مریض را چندان قوت نباشد که بدان مقاومت مرض کند چون مرض قوی تر نزد منتهی باشد و ازینجهت می باید که تلطیف غذا یا تقلیل او در امراض متطاوله هنگام منتهی بود تا قوت بمقاومت مرض از هضم غذا مشغول گردد تا او را هزیمت دهد و مقهور گرداند و قدما تشبیه داده اند قوت مریض را بزاد راه و مرض را بسفر و طبیب را بمسافر بهر آنکه مسافر اندازهٔ زاد برای سفر بحسب قرب و بعد سفر میگیرد و همچنین طبیب اندازهٔ قوت برای مقاومت مرض بحسب کوتاهی و درازی مرض میکند پس اگر بیند که مدت مرض کوتاه ست و منتهای آن قریب تلطیف غذا و تقلیل آن نماید مثل مسافری که سفر او قریب باشد آن محتاج بزاد قلیل بود و اگر مرض دراز بیند حفظ قوت از ابتدای مرض کند تا قبل از منتهی ساقط نشود و چون بوقت منتهی رسد قوت قوی باشد همچنین مسافر را اگر

سفر بعید باشد مقدار کثیر از زاد مهیا سازد تا قبل از رسیدن او بمنزل مقصود خرچ نشود و قوت او ضعیف و ساقط نگردد **و اما تدبیر غذا بحسب اوقات**
مرض چنان باید که در ابتدای مرض مائل بخلط باشد تا نقل مریض از غذای غلیظ بغذای لطیف یکبارگی نشود که این آنرا مضر بود و قوت
او تحلیل و ضعیف گردد و بعد از ان از غلظ غذا کم کنند و اندک و اندک تبدیج تلطیف آن نمایند تا آنکه مرض بمنتهای خود منتهی گردد و پس دران هنگام باید
که غذا در غایت لطافت بود مثل ترک غذا و اعتماد بر جلاب و ماء العسل و شربت بنفشه تا قوت بهضم غذا مشغول نشود و عنایت او بمقاومت مرض و مدافعت
آن مصروف گردد و چون مرض در انحطاط شروع کند باید که تغلیظ غذا کنند و تدبیر ناقهین نمایند **و اما تدبیر غذا بحسب قوت**
مریض چنان باید که نگاه کنند اگر قوت مریض قوی بود و مرض بسیار حاد باشد و مرض بمنتهای خود رسیده باشد تدبیر بغذای
بسیار لطیف نمایند یا بترک غذا و یا بجلاب و شربت بنفشه ممزوج بآب و اگر قوت ضعیف بود و مرض حاد نباشد و منتهی بعید باشد تغذیهٔ مریض
با غذیهٔ مائل بخلط در دفعات کثیر اندک اندک کنند تا بدین تدبیر قوت او تا وقت منتهی محفوظ ماند و اگر قوت قوی و منتهی بعید بود غذای
مریض باغذیهٔ معتدله دریکبار نمایند و اگر قوت قوی و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف کنند چنانکه غذا دهند یا بماء العسل و
جلاب غذا سازند و اگر قوت معتدل و منتهی بعید باشد غذای مریض بغذای معتدل دریک دفعه نمایند و اگر قوت معتدل و منتهی
قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف در دفعات کثیر سازند بهر آنکه زیادتی در غذا و تغلیظ او در قوت افزاید و در مرض نیز
زیادت کند و تلطیف غذا و کمی آن قوت و مرض هر دو را کم کند و غذا معتدل در جوهر خود و کمیت خود حفظ قوت بر حال خویش نماید و لهذا
سزاوار است که هرگاه مرض از امتلا باشد و قوت قوی بود تلطیف غذا کنند و کم نمایند و هرگاه مرض از استفراغ و قوت ضعیف باشد تغلیظ
غذا کنند و از کمیت او بکاهند و آنرا بدفعات بسیار دهند و هرگاه قوت ضعیف و مرض از امتلا بود و یا قوت قوی و مرض از استفراغ باشد
غذا معتدل در جوهر و کمیت خود باشد **و اما تدبیر غذا بحسب اوقات سال** باید که غذا در تابستان قبل از نیمروز دهند در وقتی که حرارت
غریزی دران قوی باشد و سائر اغذیه که مریض بدان غذا کند بارد بالفعل بود تا نفس آنرا نیک قبول و بسوی آن ساکن تر باشد
و اگر فصل زمستان باشد باید که غذا نزد نیمروز کنند در وقتی که اندران حرارت غریزی قوی بود و در جمیع بدن منتشر شده باشد و
آنچه از غذا و دوا دهند حار بالفعل بود و همچنین بباید که در سائر امراض بعمل آرند **و اما تقدیر غذا بحسب عادت** باید که نظر کنند اگر عادت مریض
در صحت او اکثار غذا باشد باید که از ان غذا قطع نکنند و منع ننمایند و اگرچه طبیعت مرض آنرا واجب کند و اگر عادت او تقلیل غذا بود باید
که از غذا منع نمایند و بالطف اغذیه غذا دهند **و اما تدبیر غذا بحسب سحنهٔ بدن** چنان باشد که اگر بدن متخلخل کثیر التخلخل باشد باید که صاحب او را
از غذا منع نه کنند بحسب وجوب طبیعت مرض غذا دهند و اگر بدن مریض مستحصف باشد باید که تقلیل غذا و تلطیف او کنند و از ان
منع نمایند اگر آنرا واجب بینند **و اما تقدیر غذا بحسب اوقات نوائب** چنان باید که نگاه کنند اگر تپ نائبه باشد و ادوار او مختلف
نبود باید که از غذا منع کنند در وقت نوبت و قبل آن به شش ساعت تا آنکه حرارت بکاهد و نوبت منقضی گردد و پس اگر مریض
تا انقضای تمام نوبت تپ صبر نکند باید که تا بودن حرارت در اعلای بدن یا منبسط بودن آن در سائر بدن غذا دهند لیکن
بعد انحطاط حرارت غریبه از سینه و شکم و خفت آن ازین مواضع و رسیدن آن بسوی اطراف **و اما در حمیات مطبقه** باید که از غذا در
اوقات صعوبت حمی منع نمایند که این اوفق وجود در انهضام و اسرع برای انحدار او بسبب خفت حرارت باشد **و اما** هرگاه نوائب تپ
مختلف غیر منتظم باشد باید که مریض را غذا در وقت حاجت بدان خورانند **و اما تدبیر غذا بحسب اشتهای مریض** و میل او بسوی غذائیکه بدان میل
دارد آنست که بنگرند اگر مریض را اغذیهٔ کثیرهٔ متشابهة نافعه موافق باشد مگر بعض آن در منفعت کمتر از بعض بود و مریض میل به غذای اقل
منفعت کند باید که اتباع اشتهای مریض نمایند و او را اغذیهٔ که نفس او بدان مائل باشد بدهند که این او را موافق تر از کثیر المنفعت باشد بسبب
قبول نفس و آنرا و همچنین حکم در سائر اشیا که بدان معالجهٔ مریض و تدبیر او نمایند جاری میگردد **و اما تقدیر غذا بحسب اسباب مانع**
از غذا که مریض را عارض شود چنان باشد که بنگرند اگر در معدهٔ مریض فضلهٔ غذا یا در امعای او چیزی از ثقل باشد باید که بجزے

البته غذا ندهند تا آنکه معدهٔ او پاک نگردد و انتقال از امعای او خارج نشود و همچنین اگر مریض محتاج باستفراغ بدوای مسهل یا حقنه یا شیافیا به فصد یا غیر آن باشد باید که غذا ندهند تا آنکه استفراغ بدن و تنقیهٔ آن کنند بس برین قیاس باید که تدبیر بغذا در سائر امراض باشد و این را دستوری گردانند که در باب اعطای غذا بمریض بران بنا کرده شود جرجانی وایلاقی مینویسند که هرگاه طبیب ارادهٔ حفظ قوت مریض نماید از چیزی غذا چاره نباشد لیکن اول دران رعایت ده چیز مد نظر دارد و از انجمله نه چیز همانست که در قول ابن عباس گذشت و دهم سن مریض ست و سوای آن مسائل که در قول بوعلی و ابن عباس مسطور شده در نیجا مرقوم میگردد چنانچه گویند **اما انچه** تعلق بطبیعت مرض دارد آنست که حال مرض در تیزی و آهستگی و میانگی بنگرند زیرا که مرض یا حاد بود یا مزمن یا متوسط میان این هر دو پس تدبیر غذا بحسب طبیعت مرض و بحسب درجهٔ آن اندر آشفتگی و آهستگی باید کرد و حال درجات مرض نیز در قول سابق مذکور شده اما در مرض که فی غایت الحدت باشد اگر قوت قوی بینند از غذا منع کنند و هیچ غذا که دران کثافت باشد ندهند بلکه یکبار غذا باز گیرند تا طبیعت بر مرض مستولی گردد و روی بمادهٔ مرض آرد و آنرا نضج دهد و دفع نماید و اندکی جلاب شکری بآب بسیار آمیخته بدهند چنانکه رنگ و مزهٔ جلاب سخت ظاهر نباشد و اطبا این را تدبیر فی الغایت اللطافت نامند و اگر مزاج مریض یا فصل سخت گرم باشد بجای این جلاب اندکی سکنجبین معتدل ممزوج بآب یا گلاب بسیار بدهند و یا عوض جلاب سکنجبین دهند و در مرض حاد مطلق آب انار وغیره سخت اندک باید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد آب انار ترش و شیرین باهم داد مگر روز ششم که جلاب جلاب با ماء الشعیر باید داد یا آب انارین اندک و روز هفتم که بحران باشد هیچ نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند گلاب سرد کرده بدهند و این را طبیبان تدبیر لیس فی الغایت اللطافت گویند و اگر مرض ازان نوع باشد که روز نهم یا چهاردهم یا در میان آن بحران کند هر روز ده بار ماء الشعیر غلیظ یا بتفل و باید داد و این را تلطیف تدبیر مطلق گویند و هر چند مرض آهسته تر باشد تدبیر غلیظ تر باید کرد و آب مرغ و بازوی تیهو و دراج و غیر آن چون ماهی تازهٔ خرد و زردهٔ بیضهٔ مرغ نیمبرشت باید داد و این را در مرض تدبیر غلیظ گویند و در صحت تدبیر لطیف **وانچه** تعلق باوقات مرض دارد آنست که یکبار ناگاه تغییر تدبیر نشد رست رازیان دارد و تکلیف بیمار را بدین سبب در ابتدای امراض که تغییر تدبیر باید کرد چیزی غذا داده شود و نه اندر وقت نوبت حمیات عفونی و نه نزدیک آن و نه در وقت تزاید نوبت هیچ چیز که بغذا ماند نشاید داد تا آنکه گشکاب رقیق هم نباید داد **وانچه** تعلق باشتهای مریض دارد باید دانست که در اکثر احوال اشتهای بیمار ساکن باشد پس اگر چیزی آرزو کند و طبیعت آنرا نیاید اشتها یکبارگی ساکن شود و قوت ساقط گردد و اگر بعوض آن چیزی دیگر دهند که نافع باشد و طبع بیمار و آرزو بدان نگراید آن چیز سود مند در معدهٔ او چنانکه باید هضم نشود زیرا که طبیعت او آنرا قبول نکند و قوت را دران حظی نباشد بلکه خلط ردی ازان تولد کند و مرض او دراز تر گردد و مضرت آن بزرگ باشد بدین سبب اولی تر آن باشد که طبیب متابعت اشتهای مریض کند و اگر داند که انچه آرزو کرده سخت مضر نیست و اصلاح او بچیزی دیگر ممکن باشد تا ازان نوع که آرزو کرده چیزی تواند ساخت بسازد و آرزو را باز ندارد و بداند که مضرت اندر متابعت اشتها بیشتر ست یا در اشتها باز داشتن پس در هر کدام ازین هر دو که ضرر کمتر باشد آنرا اختیار نماید **وانچه** تعلق بفصل سال دارد آنست که فصل ربیع اگرچه فصل اعتدال ست لیکن از بهر آنکه اندرین فصل اخلاط اندر تن بحرکت آید و بگدازد و زیاده شود غذا اندک تر و دیرتر باید داد و در زمستان تا امتلا بدان نباید **وانچه** تعلق بسالهای عمر دارد آنست که بنگرند اگر بیمار کودک است غذا باز نگیرند و اگر مریض پیر بود هم منع غذا نشاید و اگرچه برنا یافتن غذا صابر تر از کودک باشد و بعدم غذا تحمل کودک بدان مضرت نرسد و هر وقت بغذا او مدد به تفاریق محتاج بود تا حرارت او خرج نشود و خاموش نگردد و غذا بسیار یکبار هم نشاید از بهر آنکه حرارت او را فرو گیرد و بمیرد چنانکه هیزم بسیار آتش اندک را فرو گیرد و بمیراند و حال مردم جوان و کهل اندرین باب میان حال کودکان و پیران باشد تدبیر خمر مجوسی گوید که شراب تسخین و تلطیف و تقویت بدن و تجوید هضم میکند لیکن ارباب حمیات صفراوی را و در حمیات حاده نباید داد اما در حمیات متطاوله مثل غب غیر خالصه و تپ ربع و مواظبه چون آثار نضج ظاهر شود شراب سفید رقیق که نه کهنه و نه نو باشد با قدری آب ممزوج کرده مقدار معتدل بدهند که اعانت طبیعت بر انضاج ماده و تلطیف آن نماید و بر هضم یاری دهد و طبع را نرم کند و ادرار بول نماید و خواب آورد و شخصی را که در سر خود گرانی دریابد نباید داد زیرا که از شان شراب ست امتلای راس از فضول بجهت آنکه حرارت او ارتفاع آن بسوی سر بزودی کند و بادی اخلاط بدن مرتفع گردد و صاحبان حمیات ضعیفه چون قوت ایشان ضعیف باشد و علامات نضج ظاهر بود از نوشیدن شراب مائی رقیق نفع یابند جرجانی گوید که شراب شیرین از بهر آنکه بیشتر

غلیظ باشد سده آرد و خداوند تپ صفراوی و دموی را سخت زیان دارد لیکن انچه بطعم و قوام معتدل بود صاحب سرفه را سود دارد و منافذ تنفس را پاک کند مگر خلط غلیظ و لزج را پاک نتواند کرد زیرا که آنرا قوت منضجه و جالیه باید و ماء العسل و سکنجبین معتدل و کشکاب اندرین باب برای این کار گزیده اند

معالجات حمیات حاده

تبیح میفرماید که انچه ذکر یافت که از تدبیر تلیین و ادرار و تعریق و انضاج پس استفراغ بود و بعد از ان و انچه گفته شد از تغذیه این همه از آنجمله است که حفظ آن درینجا واجب بود و اما وجوه تسکین شدت حرارت به تبرید هوا و تبرید غذا و اطلیه و ضمادات و با دویه باشد و بامساک مثل لعاب اسبغول و لعاب بهدانه و آب برگ خرفه و رب السوس در دهن تسکین عطش نمایند بهر آنکه نگاه داشتن حلق صاحب مرض حاد تا تر بماند و خشک نگردد از مهمات نافعه بسیار ست و گاه انتفاع یابند باستعمال حقنه های معمول از آب هندوانه و خیار و کدو و برگ خرفه بروغن گل و اندکی کافور انتفاع بسیار دارد باید که مهما امکن هوای مسکن سرد کرده باشند و تبرید او بمنع عفونت و به بوی و بتعلیق بادکش بسیار کنند و یخ بسیار ته بر ته نشانند که آن تبرید هوا کند و اگر خانه قریب العهد بکهگل از گل خالص باشد و خصوصاً آنکه اندران بجای کاه قطن بروی یعنی گوندل داخل کرده باشند بهتر ست و چون دران فوارها در شاشات بریزند و آب شیرین دران سیلان کند و بستر بر حوض نشبکه پوشیده بود و فرش که بران خواب کند از بوریای طبرستان و مانند آن باشد و سائر فرش از اطراف بید و به و ریحان بران گلاب پاشیده و سیب و نیلوفر و گل سرخ و بنفشه بود و گرد فرش او طبقهائیکه دران خوشبوها باشد از ورق بارگی فواکه خوشبو بارد مثل سیب و به و اقسام امرود خوشبو به گلاب پاشیده و نیلوفر و بید که بران صندل و کافور ذرور کرده و اندکی شراب خوشبو یا سرکه پاشیده نهاده باشند بغایت مفید بود این بود تدبیر هوا **و اما** تدبیر غذا آنست که معلوم شد و از شرب ماء الشعیر و جلاب وغیره و اگر با تبرید ارادهٔ تلیین باشد ماء القرع و آب هندوانه و قند مشوی خاصة و ماء الخیار و کاهو با سرکه بغایت نافع و از انچه مصلح تسکین عطش نیشا نشست نقاع معمول از نان میده یا ماء الجبن مرتب از دوغ بعد تصفیه شده بد ست و اگر با تبرید ارادهٔ قبض باشد آب انار میخوش و ترش و آب غوره و آب توت سیاه و آب ترشی لیمو غیر نمکین و آب ترشی ترنج و آب زرشک و مانند آن مثل آب سماق بدهند **و اما** اطلیه و ضمادات از عصارات مذکوره و خصوصاً گلاب یا عصارهٔ برگ گل سرخ تازه بصندل و کافور سازند و آب کشنیز و آب کاسنی را با اینها تبرید بسیار ست و لعاب اسبغول با سرکه و گلاب ازین قبیل ست و نطول کردن بر جگر بمبردات اعظم و انفع چیز نیست بجهت آنکه چون مزاج جگر باعتدال یابد دران صلاح اکثر اعراض بود و بسا ست که آب صلاح یابد و اگر آنجا نزله و سرفه و یا در سر او گرانی یا تمدد باشد بهر واحد دلالت بر کثرت بخارات کند پس لازم ست که بر سر ایشان آب یا سرکه نریزند بلکه مشغول بانکباب بر بخار آبهای مطبوخ بابونه و گل نیلوفر و امثال آن بحسب وجوب حال شوند بعد جذب مواد بسوی اسفل و منع تصاعد آن بمثل حقنه یا و مجه و پاشویا و اگر نزله و گرانی سر وغیره نباشد از نطولات و طلا انچه بخواهند استعمال نمایند و مضر ترین نطول در مثل حال امتلاء سر دوشیدن شیر بر سر ست زیرا که بسا ست که احداث ورم در سر مینماید و هلاک میگرداند و سالم ترین اوقات تبطیل راس بامتلاء او آنست که بخارات صفراوی خشک باشد نه تر بلکه در مثل این وقت بسا ست که ضرر نکند بلکه نفع نماید و بخارات صفراوی شناخته میشود از حال خواب و بیداری و رطوبت منخرین و یبوست آن پس اگر خواب یا سبات یا تری خیشوم دریابند از تبطیل و تمریخ حذر کنند و کوشش در جذب ماده بسوی اسفل نمایند و اگر سرخی در چهره و بینی بسیار یابند در اجرای خون از منخرین و تبرید جگر با ضمده باکی نیست و هرگاه تبرید کنند از ملاقات تبرید شده بهنگام تفرق و تحلل پرهیز نمایند بلکه رعایت آن واجب است زیرا که بسا ست که سبب طول مرض میگردد باوجود آنکه اکثر طول مرض سالم تر از حدت آن بود و واجب ست که در حمیات حاده از وقوع قی حذر نمایند زیرا که آن ضعف قوت زیاده مینماید و طبیعت از ریختن فضول بسوی امعاء و دفع او از ان نفرت میکند مگر آنکه بسبب غلبهٔ فضول باشد و گاه فضول بسوی اعالی رجوع مینماید و درد شراسیف و نفخ دران و دردسری آرد و گاهی شربت خشخاش را در تغلیظ مادهٔ رقیقه برای انضاج و در تنویم موقع عجیب میباشد اشتباه ذکر اعراضی که در حمیات حاده اشتداد مینماید در آخر بحث حمیات

مسطور گردد انشاء الله تعالی

حمیات دموی

و آنرا مطبقه گویند بدانکه متقدمین حمای مطبقه تپ دائمه را گویند از هر خلط که باشد و تپ دموی را نیز نامند بسبب دوام و اشتمال و عدم فتور آن شب و روز
و بسبب اطباق نوبت بر نوبت بنوعی که فتره ظاهر نشود ولیکن اکثر اطلاق مطبقه بر حمای دموی عفنیست و گاهی بر دموی غلیانی نیز اطلاق کنند بالجمله
حمای دموی بر دو قسم ست **قسم اول** آنکه از گرمی و جوش خون در حوالی دل و جگر و اجتماع بخارات گرم ازان اندر فضای سینه بدون عفونت حادث
شود چنانچه حمای یوم از گرمی روح و حمای دق از سخونت اعضا بغیر عفونت افتد و این قسم را در یونانی سونوخس گویند و سبب گرمی خون و جوش آن سده است که
از کثرت خون حادث شود و پس حرارت غریزی مختنق گردد و حرارت غریبی ناری مشتعل شود و خون را گرم گرداند و بجوش آرد و چون حرارت بر تعفین آن قوی
نبود و گاهی سخونت و غلیان خون بسببی قوی از اسباب حمای یوم افتد که اشتداد نماید زیاده تر از اشتداد اسباب حمای یوم بنوعیکه از اشتعال روح تجاوز
کند و این قسم حمای دموی از انواع حمیات عفنیه نیست زیرا که درین عفونت نیست و بدین جهت حرارت و اعراض او خفیف تر و سوزش و اذیت او کمتر و مدت
او کوتاه تر از عفنیه میباشد و از اقسام حمیات یوم هم نیست زیرا که سخونت اول درین اندر خلط میباشد و بدین سبب در یک روز منقلع نمیشود بلکه در اکثر
تا هفت روز میکشد و ایضاً بغیر تنقیه ظاهر مثل فصد و رعاف زائل نمیگردد لیکن جالینوس آنرا از جنس حمای یوم شمرده و تابع او ابن سرافیون ست و از
قسم حمای دق نیز نیست زیرا که درین تشبث حرارت اولاً در اعضای اصلی نمیباشد و از جهت بحران و تبدیل مزاج بغیر استفراغ منقلع نمیشود و بعد تناول
طعام قوی نمیگردد و مزمن نمیباشد و ایضاً درین حرارت حادثه ناریه و سخنه ممتلی منتفخ میباشد نه منخرط نحیف و **شیخ** و جرجانی مینویسند که حمی سخونت و غلیانی
آنست که بقراط آنرا سونوخوس نامیده یعنی مطبقه بسبب اطباق او و دوام او و سوای غیر آن از حمای عفونت و گاهی سونوخس را انشائیه قویه نامند و آن
از جمله حمیات ست که میان حمیات عفونت و حمیات یوم باشد و نه اینست و نه آن و فرق میان این تپ و حمیات یوم آنست که سبب این تپ اولاً
گرم شدن خونست و سبب حمای یوم گرم شدن روح و فرق میان این تپ و حمیات عفونت آنست که سبب تپ عفونی عفونت اخلاط است و سبب
این تپ عفونت خلطی نیست بلکه این حمای حاده ست نه حمای یوم و نه حمای دق و نه حمای عفونت لیکن بیشتر منتقل میشود بحمای عفونت و بحمای دق و جالینوس
آنرا مثل حمیات یوم دانسته بسبب خفت احوال و سهولت علاج و قلت اعراض آن بنسبت حمای عفنیه و بسبب آنکه گاهی در دو روز زائل شود چون
فصد کنند و از خون مقدار کثیر اخراج نمایند و سونوخوس غلیانی در ابتدا مشابه تر بحمای یوم بود لیکن حرارت حمای یوم در سوزش و اذیت کم باشد
و اکثر تاثیر این بقرب قلب بود و ازان تلهب در ربو یعنی تنگی نفس حادث شود و لهذا بعضی آنرا حمای ربویه گویند و به هلاکت میرساند و حرارت آن
رطب بخاری حمامی باشد یعنی اگر دست بر اندام او نهند گرمی او مانند گرمی کسی باشد که از حمام بیرون آید و حرارت تقشفیه نبود چنانکه در محرقه بسبب یبس
ماده میباشد و وقوع سبات و عسر کلام بر ایشان ردیست و مورث سرسام و تپ دموی بیشتر اندر بلاد گرم و تر و در سن کودکی از ده سالگی تا چهارده
سال و در جوانی تا سی سال و در فصل ربیع و کسانی را که فربه و فراخ رگها باشند خاصةً گوشت و شیرینی و شراب خوارند را عارض شود و ممکن ست
که در سونوخس خون از حرارت تعفن پذیرد و بمطبقه منتقل گردد و یا بسرسام و جدری و حصبه جهت رقت و غلیان خون انتقال نماید **قسم دوم**
آنکه از عفونت خون حادث گردد و این بر دو نوعست **نوع اول** آنکه از عفونت خون در داخل عروق افتد و مطبقه حقیقی همین ست و این تپ بحسب
قلت و کثرت تعفن اجزای خون سه صفت ست و هر یک را نامیست **یکی** متزائده که آنرا ازائد فی الصعوبت نیز گویند و او آنست که در ابتدا ضعیف
بود بعده هر ساعت قوت و صعوبت او همی افزاید تا آنکه در آخر صعب تر گردد و منقضی بصحت شود یا هلاک کند یا بجای دیگر انتقال نماید و این
بدترین انواع ست و علاج آن مشکل تر باشد زیرا که دلالت کند بر آنکه اجزای خون بیشتر از آنچه تحلیل میباید عفن میگردد و آن یا بسبب کثرت
مقدار خون بود که چون یک جزو ازان عفن شود عفونت در اکثر اجزای آن ساری گردد پس تپ از روی تزائد دوام کند و یا بسبب کثرت رطوبت
و غلبه مائیت خون پس عفونت از یک جزو آن بسوی اجزای کثیر آن بسهولت سرعت کند و یا بسبب ضعف قوت مدبره بدن از حفظ خون چنانکه
باید پس عفونت بسوی آن سرعت نماید و ایضاً دران هنگام قوت بر تحلیل آنچه از خون متعفن شده قوی نباشد پس متعفن از تحلیل زیاده گردد یا بسبب

تلزج بدن و کثافت آن پس جزو متعفن از آن بسرعت تحلیل نشود و باجزای دیگر کردران عفونت سلوی شده منضم گردد و ایضاً نزد این حالت ترویح کم شود بسبب تنگی منافس پس جزو متعفن بر جزو متحلل زیاده گردد **دوم** متناقصه که آنرا انحطاطیه نیز نامند و این آنست که ابتدا اشدت کند بعد آن همواره اندک اندک نقصان پذیرد تا آنکه در آخر ضعیف گردد و این سالم ترین انواع ست و اعراض او در غایت شدت نبود زیرا که دلالت کند بر آنکه تحلیل اجزای خون دران بیشتر میشود از آنچه متعفن میگردد بنابر اضداد اسباب مذکوره یعنی بسبب قلت مقدار خون و رطوبت آن و فوت قوت و تخلخل بدن **سوم** متساویه که آنرا متشابهه و واقفه نیز گویند و او آنست که از اول حدوث آن تا آخر آن بر یک حال واقف بود و حال او در صعوبت و سهولت میان هر دو نوع مذکور باشد زیرا که دلالت کند بر آنکه آنچه تحلیل میشود مساوی آنست که تعفن می پذیرد و بسبب توسط اسباب مذکوره یعنی توسط خون در کمیت و کیفیت و توسط قوت در صحت آن و ضعف آن یا بسبب اجتماع بعض اسباب تزاید مع بعض اسباب تناقص و بسیار باشد که این تا هفت روز بر حال متشابه باشد بعده دران تفاوت و نقصان ظاهر شود و کندی در مقالات خود گفته که این تپ در اکثر تجاوز از دوازده روز نمیکند زیرا که از امراض حاده است و بدانند که همگی خون بدن بیک دفعه عفن نشود الا آنکه موت بران سبقت کند **بوعلی** میگوید که جالینوس گمان نموده که تپ دموی از عفونت خون نمی باشد بجهت آنکه خون چون عفونت می پذیرد آن عفونت تلطیف او مینماید و دران غلیانی پیدا میکند و بدان سبب صفرا میگردد و خون نمی ماند پس دران هنگام تپ صفراوی باشد نه دموی و محرقه بود یا غب و معالجهٔ آن بعلاج این هر دو باشد و این قول خلاف قول بقراط است و حق صحیح قول بقراط است که گاهی از عفونت خون تپ پیدا میشود و جالینوس گوید که تپ دموی با سائر حمیات مرکب نمی شود زیرا که عفونت چون در خون بود عام و شامل بهر خلط باشد در عروق و درین هنگام ترکیب متصور نمیشود تحقیقی که خلطی غیر او نیست و درین قول تناقص ست بنقض مذهب او که مذکور شد بالجمله سبب این تپ امتلای خون و سده است و اکثر حدوث آن از ریاضت و تعب بود و خصوصاً غیر معتاد و ترک استفراغ خون و بعد آن استعمال ریاضت سخت و گاهی عفونت در خون واجب میکند کثرت مائیت خون از بسیار خوردن نواکه مائیه رطبه پس خون مستحیل بعفونت گردد و یا کثرت خلط خام پس آنرا مهیا به عفونت گرداند مثل آنکه متولد شود از خیار و بادرنگ و امرود و مانند آن و این تپ لازم بود زیرا که مادهٔ آن داخل عروق ست و فترة نکند بسبب عموم ماده و انتشار او در جمیع بدن به توسط عروق و انقضای آن یا بحران نیک باشد یا بمرگ در قسام و سده ست چنانچه مذکور شد و بدترین آنها مترادمه زیرا که تحلل دران کمتر از تعفن بود و بحران آن در اکثر تا روز هفتم باشد و انقضای آن باستفراغ محسوس مثل عاف یا غیر محسوس مثل تحللات خفی بود و گاهی بمحرقه و برسام منتقل گردد و گاهی از تبرید بسیار بغشی منتقل شود و گاهی بجدری و حصبه انتقال نماید و هرگاه دران سبات و نفخ شکم که از ان مثل آن و از طحال آید و با تململ عارض شود و اسهال نفع ننماید بعده بر بدن او تبور سبز عریض بیرون آید آن از علامات موت ست و علاج این تپ صعب تر بود و آثار رقت خون و غلظ آن شناخته میشود از آنچه خارج میشود از ان در بول و براز و عرق و نفث و مانند آن و ایضاً دموی عفنی در تمام بدن مستوی یا شبیه بمستوی در اکثر می باشد و اما علامات انتقال آن بخناق و جدری و سرسام و صداع و اختلاط ذهن ظهور علامات آنهاست و از مقام هریک معلوم شود و اما علامات طول آن از تاخر علامت نضج در قاروره و نبض و تاخر بحران و جدا اختلاف حال آن در مدت تزید و انتها و نقصان آن حتی که آن مثل مفتره باشد گاه ساکن شود و گاهی شدید گردد و این اختلاف دلیل ست بر آنکه بدن مملو از خلط خام ست و اما بر مدت بحران آن دلالت میکند ظهور علامات نضج اگر در روز سوم و چهارم اثر نضج ظاهر نشود در روز هفتم بحران نه کند و همچنین اگر روز هفتم اثر نضج و بحران پدید نیاید علامات طول مرض و آمیزش خلط خام با خون باشد و آنجا که خلط خام آمیخته نباشد ممکن ست که روز چهارم بحران کند **نوع دوم** آنکه از عفونت خون در خارج عروق باشد و آن تپی ست که از اورام دموی عارض شود و حمیات اورام دمویه مثل حمیات حادث از ورم غشای دماغ و از ورم آلات تنفس یا ورم معده و یا جگر یا مراره یا طحال یا امعا یا گرده یا غیر آن از اعضا ست و این نوع را حمای ورمیه عرضیه گویند و علاج این همه در مقام هریک مذکور شد و حمیات ورمیه علحده نیز مسطور گردد

علاج تپ دموی

در سونوخس فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و گفته اند که چندان خون برآرند که مریض غش کند و بعد فصد علاج تپ صفراوی نمایند و ایضاً کعاب

بهدانه سه ماشه شیرهٔ عناب پنج عدد در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بدهند و جهت
شام لعاب بهدانه یا اسپغول عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بنوشانند و ایضاً که بانکی و کندی حواس و قلت اشتها باشد سکنجبین ساده بعرق عنب الثعلب و شاهتره
حل کرده بخورانند و ایضاً اگر بعد سوزش کف پا باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله خیسانیده یا جوشانیده شیرهٔ خیارین هفت
ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند و ایضاً شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خرفه هر یک شش ماشه عرق شاهتره پنج توله گلاب
چهار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند و یا عناب هفت دانه تمرهندی سه توله در عرق شاهتره مالیده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا شاهتره
شش ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه تمرهندی دو توله اگر بر مزاج گرمی زیاده باشد خیسانیده والا جوشانیده نبات خاکشی داخل کرده
دهند و یا زرشک و تمرهندی در عرق شاهتره خیسانیده یا شربت عناب و غوره و ریباس و انار ترش دهند و باشد که بماء الشعیر و بماء القرع حاجت
افتد و اگر با سوزش بول باشد عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ خارخسک هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله
دهند روز دوم اصل السوس بنفشه هر یک چهار ماشه افزایند و اگر با درد مثانه باشد بعد فصد لعاب اسپغول یک توله شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین هر یک
شش ماشه در عرق شاهتره نه توله گلاب چهار توله برآورده شربت لیمو چهار توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند روز دوم آب آلو بخارا
هفت دانه افزایند روز دوازدهم مسهل خیارشنبر دهند پس اگر بول اندک اندک آید و صلابت مثانه محسوس شود عنب الثعلب پخته بروغن گل آمیخته
قرص بسته بر موضع مثانه بر بندند بالجمله درین تپ گاهی فصد تنها کفایت میکند و به تدبیر دیگر حاجت نمی افتد و گاهی با وجود فصد به تبرید و تلطیفهٔ خون
بمثل شیرهٔ کاسنی و کاهو و کشنیز و شربت عناب و صندل و بنفشه و نیلوفر و انار و آلو و مانند آن هر چه سرد باشد و لعاب اسپغول و آب آلو که هر واحد
مطفی خون است و ترک لحوم و اقتصار بر مزورات ترش و تلیین طبیعت بمثل آب انارین و تمرهندی و شیرخشت احتیاج میشود و گاهی بصورت اختلاط صفرا
بمسهل خفیف صفرا بمثل نقوع مقوی و یا آب انارین مع هلیلهٔ زرد محتاج میشوند و شاهتره و عناب در تپ دموی دخل تمام دارد و استعمال آن ضرورست
و درچنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرق در حمیات اطفال خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق می آرد و باشویه بدستور و تا که منطق
آوردن عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچه پوشیده دارند و بعض متاخرین مینویسند که در تپ سونوخس بعد فصد اکحل مطفیات
خون بمثل شیرهٔ کاسنی و خرفه و خیارین و زرشک هر یک هفت ماشه و تخم کاهو شش ماشه و عناب کلان و آلو بخارا هر یک هفت عدد در گلاب
و عرق کاسنی و بید ساده هر یک شش توله برآورده تمرهندی سه توله مالیده صاف نموده سکنجبین ساده چهار توله داخل کرده بنوشانند یا ماء القرع
با شربت نیلوفر دهند و غذا آش جو با شربت نیلوفر و یا کهچڑی مونگ و نان باکده اسفاناخ و کشنیز سبز که دران عدس یا ماش پخته باشند از آلو و غیره ترش
کرده بخورانند و اگر حاجت تلیین باشد مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین گلقند هر یک چهار توله آلو سیاه نه عدد در گلاب یک رطل مالیده صاف کرده
روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بدهند و صبح تبرید سابق با اضافهٔ لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه اسپغول هفت ماشه پاشیده بنوشانند
دو سه روز و او جهت تعدیل مزاج شربت نیلوفر سه توله در عرق نیلوفر و عنب الثعلب هر یک شش توله بنوشانند و در مطبقه ایضاً ابتدا بفصد نمایند و خون
بقدر صالح بگیرند و تلطیفه بمثل شربت نیلوفر و سکنجبین ساده با شیرهٔ تخم خیارین کنند و اگر در فصد خون غلیظ برآید سکنجبین و آب آلو و زرشک و تمرهندی
و آب شاهتره و آب بادیان و طبیخ اصل السوس و بیخ کاسنی و مانند آن از حموضات و ملطفات دهند و اگر خون رقیق آید شربت عناب و انار و آب
کاسنی و جز آن از مبردات مطفیات استعمال نمایند و بعد فصد و اصلاح قوام خون آب انارین و آب تمرهندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر
و کاسنی و تمرهندی و بنفشه و شربت آلو و نیلوفر و عناب مانند آن بحسب حاجت و ملاحظهٔ قبض و لینت طبع هر کدام که مناسب باشد استعمال نمایند و
آب هندوانه با شیرخشت جهت تلطیفهٔ خون و تلیین طبع نفع تمام دارد و آبیکه عناب بسیار دران جوشانیده باشند صاف کرده و سرد ساخته
بجای آب گلاب دادن در حمیات دموی عظیم نافع بود و تشنگی و ضعف را کم کند و مجرب صاحب خلاصة التجارب ست و آب سرد را در تسکین حرارت
و دفع عفونت و تغلیظ خون دخل عظیم ست و تلطیف غذا و ترک آن دو سه روز نمایند و اسهال لطیف صفرا بمثل نقوع مسهل یا مطبوخ فواکه یا آب
انارین مع هلیلهٔ زرد و یا به تمرهندی و عناب و آلو و بخار تلیین نمایند و گاهی بقرص کافور حاجت افتد و بقول مصنف اقتباس در مطبقه تا

هفت روز همان تدبیر که در سونوخس مذکور شد بعمل آرند و ترک غذا تا سه روز اگر توانند بغایت نافع بود والا اندک از اغذیهٔ مطفیه بدهند و روز هشتم به مطبوخ آلو و یا نقوع آن و مطبوخ شاهتره تلیین طبع نمایند و روز نهم شیرهٔ کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و شاهتره و نیلوفر و عنب الثعلب هر یک چهار توله برآورده شربت نیلوفر سه توله داخل کرده تخم نیلوفر چهار ماشه پاشیده بنوشانند و غذا برنج و نخود ماش مقشر یا عدس و یا شلهٔ اسفاناخ دهند و همین نمط تا روز دوازدهم سه مسهل داده تبرید تا روز پانزدهم بدستور دهند پس اگر اندکی تپ باقی مانده باشد باید که بروز شانزدهم در مطبوخ مذکور پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر واحد یک توله شربت در دیگر املیلجی چهار توله اضافه کرده بنوشانند و غذا بدستور دهند و روز هفتدهم قرص طباشیر ملین چار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در آب کاسنی مروق و یا آب بید ساده مروق نه توله برآورده شربت بزوری بارد یا معتدل سه توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و شوربای بزغاله با نان تنک و یا برنج خورانند و اسفاناخ در قلیه اندازند **اقوال حذاق** مسیحی گوید که در حمیات مطبقه نیز حفظ اغراض عامه که در علاج کلی حمیات عفینه مذکور شد یعنی استفراغ ماده و تبدیل سوء مزاج و تدبیر غذا باید کرد و ماده این حمیات داخل عروق محصور ست می باید که در ان فصد نمایند بلا احتیاط و حذر تا عفونت بخروج خون کم گردد حتی که چون بر طبیعت حمل هر انچه ثقل آن میکرد آسان شود بر انضاج باقی و تحلیل آن و تغییر آن بجودت قادر گردد و سوء مزاج درینجا حرارت تپ و یبس آن نسبت لیکن باید که همه تدبیر آن سرد و مرطب باشد الا آنکه رطوبت آن اشیا دائم طلب باید کرد زیرا که استعمال اشیای رطبه در هر تپ مامون العاقبت ست و اما برودت آنها دائم طلب نباید کرد و هر آنکه استعمال اشیای بارد غیر مامون و رعاقبت ست در جمیع حمیات و لهذا اشیای بارد بالفعل مثل آب سرد در استعمال آن به تحدید و تفصیل کثیر احتیاج افتد زیرا که واجب ست که آنرا بعد نضج مادهٔ مرض و هنگامی که قوت قوی و عادت مطابق باشد و کدام عضو شریف ضعیف و وارم نباشد استعمال نمایند شیخ میفرماید که غرض در علاج تپ دموی استفراغ خون کثیر ست تا آنکه بغشی قریب گردد و تغلیظ جوهر خون اگر بسیار رقیق آبی یا صفراوی باشد و تبرید آن و تنقیهٔ آن از خلط و ترقیق آن اگر غلیظ باشد به ترشی لطیف خون در کسی که مولدات خون غلیظ مثل عدس و ماش و مولدات خلط خام مثل خیار و بادرنگ و بیخ کاهو خورده باشد و انضاج مادهٔ فاعل تپ و تحلیل آن اما استفراغ مثل فصد گرفتن از دست نیست در هر فصل که تپ عارض شود و انتظار بحران و نضج نباید کرد مگر آنکه تخمه باشد که از ان حذر کنند و بگذارند تا طعام منهضم گردد و بعده فصد نمایند پس اگر تپ دوم کند فصد کنند و مرة بعد اخری فصد نمایند تا آنکه قریب بغشی گردد یا در غشی افتد اگر بدن قوی باشد زیرا که غشی نیز تبرید مزاج قوی مثل سائر مبردات میکند و اگر ضعیف باشد آنرا هلاک میکند و بدانکه فصد و نوشیدن آب سرد بسیاست که از تدبیر دیگر غنی میسازد و تفریق در فصد اولی ست الا که استعجال آن واجب کند مثل خوف انصباب خون بسوی مخانق نباشد زیرا که اکثر دران که قریب غشی بلا مانع بود و نیاست که تابع فصد بالغ فی الحال اسهال صفرا و عرق باشد و باید که عرق را هر وقت نشف کنند تا بسیار آید که اکثر از ان صحت حاصل شود و آنچه از ضعف و غشی بفصد بالغ عارض شده باشد تدارک آن بغذای لطیف و سکون نمایند و لازم ست که مدام تلیین طبیعت کنند از مثل آب انارین و آب انار شیرین و میخوش تا بجد نیز خشت و تمر هندی و شیاف خفیف و گاهی نزدیک نضج احتیاج استفراغ بمثل هلیله و شاهتره و خیار شنبر و مانند آن میشود و اگر حال مریض احتمال فصد از دست نه کند فصد رگ پیشانی یا حجامت میان دو شانه کنند پس اگر چیزی ازین بسبب عارض مانع ممکن نباشد اسهال نمایند بطریقیکه در محرقه میکنند و تبرید بچیزی کنند که مفتح باشد مثل ترشیها و مقطع بود مثل سکنجبین بزوری بارد و مسکن غلیان باشد مثل شربت عناب و انار و اگر از فصد غشی عارض شود نان در آب غوره تر کرده بخورانند و اگر رعاف خود بخود عارض گردد قطع نکنند مگر نزد مقاربت غشی و اما تغلیظ خون بمثل رب عناب کنند و آن انیست که عناب یکصد عدد در آب پنج رطل بجوشانند تا سوم حصه بماند و مالیده صاف کرده با شکر بقوام آرند و هر قدر که شکر کم باشد بهتر ست و ایضاً عدس خصوصاً معمول بسرکه ترش نیز ازین قبیل ست و از خوردن رب عناب یا جرم عدس اگر ماده غلیظ باشد حذر کنند **و اما تبرید** آن بمثل آب نقوع عدس سرد کرده و آب برگ کاهو افشرده سرد کرده و شرب آب سرد اگر مانعی نباشد مناسب بود و گاهی چندان می نوشانند که رعده می افتد و رنگ سبز میشود و پس گاهی از ان صحت حاصل میگردد و گاهی منتقل بحمای بلغمی میشود و علاج بقرص گل و غیره کرده میشود و این علاج از بعض متقدمین ست و بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده اند و نوشیدن ماء الشعیر علاج

برای آنست ولیکن در حالت نرمی طبع و بهترین اوقات نوشیدن آن وقت شدت غلیان وکرب واشتعال وتواتر خفقانست وبد آنند که اقتصار بر
تبرید وترک فصد واسهال در سدد وحقن می افزاید وعفونت وحرارت در ثانی الحال زیاده میشود **و اما تنقیهٔ** آن بمثل مسهلات صفرا بحسب
اختلاف وجوب قوت وضعف باید کرد **و اما منضجات** خلط خام که باخون باشد مثل عناب وسپستان وبنفشه وشاهتره وبادیان و
گل سرخ وتخم کاسنی وکشوث ومویز منقی وآلوی بخارا دهند زیرا که گاهی خلط خام سبب عفونت خون میگردد ودر آخر تپ مثل قرص
کافور وقرص طباشیر خورانند واین قرص نیکوست بگیرند طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد سه درم تخم خرفه پنج درم مغز
تخم خیار چهار درم مغز تخم کدو شش درم رب السوس هفت درم وازان قرص سازند **نسخهٔ دیگر** وخصوصاً نزد ضعف جگر بگیرند گل سرخ
سه درم عصارهٔ زرشک دو درم مغز تخم بادرنگ وخیار وخربزه وتخم خرفه وطباشیر هر واحد یک درم صمغ ونشاسته وکتیرا هر واحد نیم درم ریوند چینی
وزعفران وکافور هر واحد ربع درم قرص ساخته استعمال نمایند **و اما اغذیه** پس عنابیه وعدسیه ترش کرده ورمانیه وسماقیه دهند واگر از چیزی
ازین خوف قبض شکم باشد کسر حموضت او بشیر خشخاش یا شکر کنند وآلو وبقرعیه وحماضیه وفواکه امرود چینی وانار وسیب شامی وبقول کدو و
خیار وبادرنگ وکاسنی وبقلهٔ مبارک وحماض وکشنیز ومانند آن دهند پس اگر صداع یا خفقان یا سهر یا سبات یا رعاف مفرط مضعف
قوت وغیر آن از اعراض صعب عارض گردد بدانچه در موضع آن ودر آخر این بحث مذکور شود معالجه نمایند **صاحب کامل** مینویسد که رس
وافضل چیزیکه احتیاج بسوی آن در علاج تپ دموی در اول حدوث آن یعنی در روز اول ودوم وسوم میشود آنست که صاحب او را فصد اکحل
وباسلیق کنند اگر قوت وسن وفصل مساعدت کنند واز خون مقدار کثیر بر آرند تا آنکه او را غشی عارض شود زیرا که اگر این بعمل آرند یا تپ قلع گردد یا خفیف
شود ومدت او کوتاه وصاحب او از خوف امین گردد واما آنجا که قوت وسن ومزاج مریض وفصل اخراج خون بسیار یکبارگی واجب نکند
باید که بحسب وجوب حال اخراج خون اندک اندک نمایند که این تخفیف تپ کند وبعد فصد آب انار شیرین وترش باندک سکنجبین ساده یا آب تمر هندی
بجلاب یا رب غوره ورب آلو میخوش یا رب ترشی ترنج ومانند آن با آب سرد یا ببرف اگر فصل گرما باشد استعمال باید کرد وغذای او روز فصد اگر قوت
قوی باشد بزورهٔ معمول از کدو واسفاناخ یا بنج کاهو یا شاخ خرفه یا مغز بادرنگ یا مغز خیار با آب غوره یا آب انار ترش یا آب ترشی ترنج یا آب عصارهٔ زرشک
بعدس وماش سازند واگر قوت ضعیف باشد باید که مریض را روز فصد شوربای بچهٔ مرغ وتیهو ودراج ومانند آن دهند وروز دوم از فصد باید که نظر کنند که آیا این مرض زمانش
در غایت حدت ست ویا از حادهٔ مطلقه ویا از حاده که بطی باشد پس اگر از امراض حاده در غایت بود که از روز چهارم تجاوز نکند وقوت قوی باشد باید که صاحب او بر جلاب
یا شربت بنفشه وآب انار میخوش یا رب غوره اقتصار نماید واگر قوت ضعیف باشد ماء الشعیر باندک آب انار میخوش دهند واگر از امراض حادهٔ مطلقه باشد که از روز
هفتم تجاوز نکند وقوت قوی بود مریض در اوقات روز بر آب انار میخوش بشکر یا بجلاب یا آب ترشی ترنج بشکر یا آب غوره اقتصار کند وباوی چیزی از قبض نباشد و
بعد دو ساعت ماء الشعیر چهل درم باده درم نبات سفید بدهند وبعد چهار ساعت پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد دهند ووقت خواب شب لعاب اسپغول لعاب
بهدانه بجلاب یا با آب انار بدهند واگر برین شربت خواب نمایند منفعت بین یابند وصفت آن نیست بگیرند آلو شیرین بزرگ سی عدد تمر هندی
نیم رطل وهمه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران آب انار میخوش وترشی ترنج هر واحد یک رطل انداخته
با تش معتدل بپزند تا بنصف باز آید وبران یک رطل نبات وربع رطل گلاب اندازند وجوش داده کف بردارند واز آتش فرود
آورده سرد کنند واز ان هر شب پانزده درم تا بست درم یا دو درم تخم خرفه باریک سوده بخورند واگر حرارت قوی وتشنگی
شدید باشد باید که اندک لعاب اسپغول بوزن نیم درم طباشیر اضافه کنند واگر مریض ضعیف باشد یا در صحت خود معتاد بکثرت تناول
طعام بود یا در هر روز دو بار عادت غذا داشته باشد باید که ماء الشعیر دو مرتبه در هر روز بدهند پس اگر نفس مریض بچیزی
ازین مائل نباشد مریض را در آخر روز کعک باریک کوفته بشکر وآب سرد یا پست گندم مغسول بآب گرم وسرد کرده با نبات بدهند
واگر این واجب نبود سرکه وزیت لمغز یا درنگ وخیار وروغن بادام وشکر طبرزد که بران برف انداخته باشند ومانند آن دهند واگر
مرض از مراضی باشد که از شان او انقضا در چهارده روز یا سفده روز باشد صاحب او را قبل طلوع آفتاب آب انار یا شربت مذکور

بماء الخیار و آب تربز باید داد و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر بشکر بدہند و در ساعت چہارم سکنجبین سادہ با آب سرد بنوشانند و بغذاے قلیل از
مزورات معمولہ از بقول مذکورہ با آب غورہ وغیرہ غذا دہند ولاسیما اگر قوت ضعیف و عادت مریض بخوردن دو بار در روز باشد و اما آنچہ
از امراض در بیشتر ازین مدت تقضا نمایند باید کہ غذا از یادہ تر ازین و غلیظ تر کہ در تدبیر امراض گذشتہ بدہند و باید کہ معہذا تفقد حال طبیعت
نمایند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر ہندی و آلو و مشمش خشک و شیر خشت بحسب حاجت کنند و آلو بخارا در شربت
بنفشہ تر کردہ بدہند و اگر احتمال این نمایند شافہ معمول از خطمی و بورہ ارمنی و شکر سرخ و اندک ترنجبین ساختہ بردارند و اگر طبیعت
ازین چیزہا اجابت نکند حقنہ لین معمول از شکر و روغن کنجد و آب کامہ یا معمول از جو کوفتہ و بنفشہ خشک و برگ چقندر و سپستان و روغن بنفشہ
و شکر سرخ و یا آب چقندر افشردہ و روغن کنجد دھری و مانند آن استعمال نمایند. و مریض را ماء الشعیر باید داد اگر طبیعت قبض باشد مگر بعد استعمال
چیزے کہ تلیین طبیعت نماید و اگر بدہند جنایت کثیر بر مریض کردہ باشند و ہمچنین ہرگاہ مریض محتاج بفصد باشد بدون استعمال فصد ماء الشعیر نباید
داد و ہمچنین اگر مریض دردی در بعض اعضاے باطنی دریابد سزاوار نیست کہ ماء الشعیر و یا غذا و یا تبرید دہند الا بعد سکون درد و چون زبان درشت
یا سیاہ گردد بخرقہ کتان مبلول در لعاب اسبغول و روغن بادام شیرین و نبات مسح کنند و اگر تشنگی سخت باشد لعاب اسبغول و جلاب
و روغن بادام شیرین بدہند و ماء القرع با اندک آب انار و آب ہندوانہ بدہند **جرجانی و ایلاقی** مینویسند کہ در سونوخس مبادرت
بفصد باسلیق و ہفت اندام کنند و جالینوس میگوید آنجا کہ از فصد و حجامت مانعی باشد و در احشا آفتی نباشد علاج آن با آب سرد کنیم و اگر در
احشا آفتی باشد بنوعیکہ تدارک آن توان کرد یا مضرت آن کمتر از مضرت تپ باشد علاج آنہم با آب سرد کنیم و بعد از ان اگر قوت قوی باشد
بگشادن سدہ و کم کردن امتلا مشغول گردیم و اندر ہر دو آفتی در گشادن و کم کردن امتلا ادویہ بارد بکار بریم محمد زکریا میگوید بسیار باشد کہ
اندر تپ حادہ آب سرد دہند و تپ فی الحال ساکن شود لیکن بعد از ان تپ آہستہ تر آید و باشد کہ تا چہل روز یا بیشتر
برسد و تا رعاف پدید آید یا عرق نکند زائل نشود و سبب این آن باشد کہ طبیعت در تہیہ مہیا بحران باشد و بسبب آب
سرد از ان باز ماند و دران تاخیر افتد پس بر طبیب واجب ست کہ نیک تامل کند اگر ہیچ علامت تہیہ بحران بیند در آب سرد تاخیر کند و
الا اقدام بر شرب آن نماید زیرا کہ خطر در آب سرد دادن بیشتر از ان نباشد کہ بیماری دراز شود و اگر نہ خطر آن بزرگ باشد چنانکہ
در علاج تپ محرقہ یاد کردہ آید و میگوید کہ من ہر دو طریق را آزمودم نوشیدن آب سرد را کم خطر تر یافتم و بعضے طبیبان گفتہ اند کہ اندرین
تپ استفراغ ہمچنان کنیم کہ در تپ محرقہ و ہم بدان ادویہ کنیم و جالینوس می گوید ہرگاہ در سونوخس فصد کردہ شود ممکن نیست کہ با تپی دیگر منتقل
نشود و بدین سبب اندرین تپ ہیچ علاجی نافع تر از فصد نیست خاصتہً چندانکہ بحد غشی رسد و اگر قوت چندان نباشد کہ متحمل غشی گردد خون
بدو سہ دفعہ بیرون کنند و ہم او گفتہ کہ اندرین تپ بہیچ حال تاخیر فصد نشاید کرد زیرا کہ اگر فصد کردہ نشود و مریض را اتفاق رعاف
یا عرق نیفتد خوف آن باشد کہ بیمار بغفاجات بمیرد یا بسرسام منتقل گردد یا تپ عفونی شود و از بہر آنکہ طبیعت خون بسیار را کہ گرم شدہ از میل
کردن بعضوی و از عفونت نگاہ نتواند داشت بالجملہ ہرگاہ در فصد تاخیر کردہ شود بیم باشد کہ ہمہ ابواب علاج باطل گردد زیرا کہ اندرین تپ
ہم حرارت را تسکین باید کرد و ہم امتلا را کم باید کرد و کم کردن امتلا بفصد بود یا باسہال یا بادرار بول و اندر تاخیر فصد حرارت خون
زیادہ گردد و قوی تر شود و قوت بدان سبب ضعیف گردد و با ضعف قوت فصد ممکن نبود و اسہال و ادرار ہر دو حرارت زیادہ کنند یعنی بسبب
تقلیل رطوبت التہاب واجب کنند و التہاب مقتضی تسکین ست و تسکین حرارت جز بچیزہای سرد نتوان کرد و سرد بہا سدہ زیادہ کند و بسبب سدہ
امتلا نیز افزاید و احتقان بخارات در داخل بدن زیادہ شود پس تپ اشتداد نماید بدین سبب تاخیر فصد با وجود مساعدت قوت خطای بزرگ
ست و ہر وقت کہ طبیب بر سر بیمار رسد فصد باید کرد و اگرچہ بعد ہفت روز زیادہ روز بود و قوت مساعد باشد بدان التفات نباید کرد کہ چند روز
گذشتہ است خاصتہً کہ علامات امتلا بر حال خود باشد و قوت مساعد بود و اگر قوت و فصل و سن و بلد و عادت بیمار بعضی موافق فصد باشد
و بعضے نہ عوض فصد حجامت باید کرد و اگر ازین اسباب بیشتر مساعد فصد باشد فصد اولی تر باشد لیکن خون بتفاریق اندک اندک بیرون باید

گردد و بعضی طبیبان گفته اند که فصد در ابتدای مرض باید کرد و در تزید و نزدیک انتها فصد نشاید کرد خاصةً اندر انحطاط و بسیار کس اندرین تپ بفصد واقع در غیر وقت او هلاک شدند زیرا که قوت در تزاید مرض و در انتها و انحطاط مساعدت نکند چنانکه در ابتدا کند بدین سبب طبیب را با وصف ضعف قوت در فصد دلیری نشاید کرد اگرچه همه اسباب دیگر موافق باشد و اگر قوت ضعیف بود در ابتدا نیز فصد جائز نباشد و اگر قوت قوی باشد و احوال دیگر موافق نبود اعتماد بر قوت کند و فصد یا حجامت بعمل آرد و هرگاه که قوت مساعد باشد مضرت ناموافقت اسباب دیگر اسهل باشد و بیمار خلاص یابد و بعد فصد آب هندوانه یا آب لیمو بجلاب دهند و شربت ریباس بشکر موافق ست اگر فصل گرما باشد این اشربه بآب سرد یا برف سرد کرده باید داد الا شربت ریباس که آنرا بی برف دادن صواب ترست زیرا که سردی آن با سردی یخ و برف معده را برنجاند و اگر اندر احشا ورم باشد پنج درم فلوس خیار شنبر و سی درم ترنجبین و ده عدد عناب و ده عدد آلوی سیاه در یک نیم من آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نموده بدهند و فلوس خیار شنبر و ترنجبین در آب عناب و آب عنب الثعلب و آب کاسنی حل کرده صاف نموده هر بامداد موافق باشد و ماء الشعیر بآب انار شیرین دهند و پست و اسپغول و شکر در آب انار دهند و بر موضع ورم در ابتدا صندل و فوفل و گل رمنی و آب کاسنی و آب عنب الثعلب آب کشنیز تر ضماد کنند و در آخر صبر و زعفران بآب کشنیز ضماد سازند و یا برگ خطمی و اندکی اسپغول در آب عنب الثعلب و آب کاسنی تر نهند و در فصد تاخیر نکنند **صفت** ضمادیکه درین موضع سودمند باشد موم روغن از موم سفید و روغن گل یا روغن بنفشه و آب کاسنی و کشنیز تر و آب ساق و برگ خرفه و دو سه قطرهٔ سرکه باهم بزنند و بر خرقهٔ کتان طلا کرده بران موضع نهند و اگر ورم در جگر یا معده یا در نم معده باشد از آمیختن چیزی مقوی باین اشیا چون مصطکی و آب به و اندک سنبل چاره نباشد و اگر فصل تابستان باشد ضماد سرد بر نهند و اگر زمستان باشد نیم گرم نهند و اندرین تپها این قانون نگاه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگر صفرای عفن با خون آمیخته باشد و تپ تیز سوزان باشد و همچون تپ محرقه بنوبت غب گرفته شود و اعراض قوی تر پدید آید هم اولی تر آن باشد که اول فصد کنند لیکن در فصد اعتماد بر قوت باید کرد و در تسکین حرارت بموجب قانون و اندازهٔ حرارت مبالغه باید کرد باقی همانست که در قول صاحب کامل در علاج حمای محرقه خواهد آمد **ابن الیاس** گوید که بعد فصد یا حجامت هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید یا ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و یا بگیرند آب انارین بشحم آنها فشرده هر واحد سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا رب توت مع خون مثل رب حصرم و ریباس و لیمو و به هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بر برف سرد کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر سازند و تلیین طبیعت برب آلوی سیاه و به نقوع مشمش یا به نقوع فواکه مع ترنجبین و شیر خشت و ماء الفواکه نمایند و اگر قوت ضعیف گردد بسبب استفراغ خون و اخراج آن غذا ماء الشعیر بجوزهٔ مرغ دهند و استفراغ بدن باین مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم تمر هندی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد سپستان آلوی کوهی هر واحد چهل عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و شیر خشت ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا استفراغ صالح نماید بعده در آخر روز بماء الشعیر بست درم غذا سازند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه هر واحد ده درم بروغن بادام پنج درم و طباشیر نیم درم بدهند و زبان و دندان را در هر روز سه مرتبه بسرکه و گلاب بشویند بعده بر زبان او هر دو لعاب مذکور بروغن بنفشه مسح کنند و نفع میکند ایشان را شربت عناب اگر با تپ سرفه باشد و اگر نباشد شربت ریباس و حصرم و لیمو و ترنج دغذا ماء الشعیر مع عدس و سرکه دهند و زیر او برگ خلاف یا کدو فرش کنند و حوالی او کدو و خیار و به و سیب و ظروف پر از آب نهند و مسکن او در مهب شمال یا زیر بادکش مبلول بگلاب باشد و باید که بدن را بپارچها پوشیده دارند تا استنشاق هوای سرد نمایند و سردی هوا مسام را انبند نسازد و اگر با این تپ سرفه و درد پهلو و سینه باشد هر صبح جلاب از بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم عناب و سپستان هر واحد ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بشربت بنفشه و ترنجبین و شیر خشت یا فلوس خیار شنبر

هر واحد نسبت درم کنند و اگر بادی سهر باشد سحرگاه شربت خشخاش ده درم در آب گرم حل کرده بدهند و اگر قبض طبع باشد و از ملین و شیاف اجابت نشود این حقنهٔ ملین بعمل آرند بنفشهٔ خشک سپستان نیلوفر هر واحد سه درم جو کوفته یک مشت برگ چقندر یک دسته همه را در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده شکر سرخ ده درم آبکامه پنج درم روغن بنفشه ده درم بران ریخته حقنه کنند و بعد ازان تلیین طبیعت بسکنجبین ساده و قرص طباشیر ملین نمایند و هرگاه در بدن بقیهٔ مرض باقی ماند و تحلیل نشود و ماده در عروق هنوز باقی باشد بگیرند تخم کاسنی سه درم پوست بیخ کاسنی پنج درم در آب جوش داده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم داخل کرده بنوشند و یا هر صبح این سکنجبین بزوری ده درم بنوشند که آن ادرار بول و تلطیف اخلاط و تنقیهٔ عروق از بقایای اخلاط کند **صفت** آن تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر هر واحد هفت درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ هر واحد پنج درم همه را کوفته در دو رطل آب و نیم رطل سرکه تر کنند یکشبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ربع آن برود مالیده صاف کرده شکر سفید یک من انداخته بقوام جلاب آرند **خجندی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت تمرهندی یا شربت انار یا شربت عناب بآب شدید البرد یا بالج یا برف بنوشانند و غذا بمزورهٔ عدس مقشر با آب فواکه ترش و مزورا مطبوخ بزرشک یا سماق سازند و تلیین طبیعت بشیرخشت و تمرهندی یا بشربت ورد مکرر و شیرخشت یا بآب انار مشحوین و شیرخشت یا بشربت آلو مسهل یا بنقوع مشمش و عناب و سپستان و آلو و گل سرخ و ریوند چینی کنند و اگر حرارت قوی و تشنگی سخت باشد و با وی سرفه بود لعاب بهدانه یا بزرقطونا اندک نبات که بسیار شیرین نگردد و بروغن بادام و طباشیر بدهند و اگر با وی سرفه نباشد اشربهٔ مذکوره و سکنجبین ساده بآب برف و لعاب اسپغول بنوشانند و آنچه نافع این مرض ست آب کاسنی به سکنجبین و شربت صندل با آب شاهتره یا آب هندوانه است سه روز یا پنج روز بدهند و اگر مریض ضعیف بسیار باشد کعک باریک سوده بشکر و آب سرد یا سویق جو بشکر بدهند و گاهی اقراص کافور و طباشیر داده میشود و ماء الفرع این تپ را نافع بود و اگر قبض طبع باشد تلیین بحقنهٔ لین کنند و این ملین نافع این علت ست آلوی بخارا عناب سپستان هر یک پانزده عدد مویز منقی ده درم تمرهندی ده درم گل سرخ سه درم شاهتره یک قبضه تخم خرفه کوفته تخم کشوث بنفشه بادیان تخم کرفس هر یک دو درم هلیلهٔ زرد سنای مکی هر یک پنج درم جوش خفیف داده در شیشه کنند و سه روز در آفتاب داشته بعد سه روز هر صبح چهل درم با ده درم سکنجبین و ده درم خمیرهٔ بنفشه بنوشانند **ابومنصور** گوید که اگر حمی مطبقه در ابتدا باشد مبادرت به فصد کنند و خون بسیار برآرند و اگر زبان مریض سیاه گردد و اعراض تپ محرقه عارض شود تدبیر بدانچه در باب او بیاید باید کرد و فصد نکنند و ربوب حامضه بدهند و تقلیل غذا نمایند و چون فصد کنند و هنوز در ابتدا باشد ربوب مذکوره در اغذیه استعمال نمایند و آب سرد و قرص کافور نیز بخورانند و چون از تپ خارج شوند از شراب و لحوم و شیرینی پرهیز کنند تا آنکه خوب صحت یابند و بعادت خود رجوع کنند و بقراط گفته که کل تپ دائمه اگر در روز سوم منقلع شود بهتر و امیدوار تر ست و اگر روز سوم شدت کند دلالت بر شر و صعوبت نماید و اصحاب صناعت گفته اند که اصعب امراض و اعظم آنها حمیات دائمه ست و ثابت گفته که مریض را در جمیع امراض حاره بشب با جلاب اسپغول و بهدانه بنوشانند و بعد تنقیه با طبور نضج گل ارمنی از یک درم تا دو درم بدهند که خاصیت او تعدیل مزاج و منع ماده مائل بصدر ست و محمد بن زکریا گوید که اگر درین تپ تاخیر در فصد کنند لیکن اعتماد بر شرب آب سرد شدید البرد بمریض نمایند و چندان بنوشانند که رنگ سبز گردد و ارتعاد کند پس اگر تپ آهسته گردد کفایت باشد و اگر عود کند اعادهٔ آن نمایند تا آنکه آهسته گردد و تپ نرم شود بعده تدبیر حمای لینه کنند و این تدبیر حمی بسیار نافع ست و تجربه و امتحان آن کردم و از ان خلق کثیر از خطر عظیم خلاص یافته و نوشیدن آب سرد ترک نکنند و لزوم او نمایند مگر آنکه تپ با ورم معده یا جگر باشد و باوجود این نیز نوشیدن او نگذارند اگر حاجت بسوی آب شدید باشد و از ورم معده و کبد خوف نکنند الا آنکه ورم در رحم یا گرده یا مثانه و خاصةً در حجاب دریه و صدر باشد و علامتش شدت التهاب تپ و هیجان خفقان ست اگر برین حال دوام کند آخر اطفیات تسکین نماید و دران نجات نبود زیرا که قلب چون مختنق گردد دلالت کند بر غلیان خون و درین هنگام آخر اخلاص نبود مگر بنوشیدن آب سرد تا آنکه

رنگ سبز گردد زیراکه تپهای بارد بالقوه درین بدانچه احتیاج بسوی آن باشد نرسد و آنچنین کسان اگر درین حال آب سرد ننوشند بعد اندک مدت ایشان را غشی افتد و عروق در جوف آنها و در غشیه دماغ بشگافد و رعاف یاقی خونی نمایند و هلاک شوند و در نوشیدن آب سرد ضرری نیست الا تطویل مدت تپ و تبلید آن و صلابت ورم در احشا و ازین هلاک عاجل دفع گردد اما چون فصد و آب سرد استعمال کنند و بقیه حرارت او باقی ماند آب انار یا گلقند یا ماء الشعیر یا سکنجبین یا قرص ورد علاج کنند و من طریق جالینوس در امراض حاده خفیا رمنوده م و آن تبرید مع ترطیب ست و اگرچه این نضج و بحران ربطی میسازد زیراکه من این طریق را حربه دیگر را خطر دیدم ولیکن میگویم که من طریق بقراط در انتظار بحران سلوک نمی نمایم ولیکن من آنرا　　در معرفت انتها و نضج و هنگام ادنی ضعف که در قوت عارض شود و گفته که هرگاه در تپ مطبقه فصد را تا خیر افتد رب ترشی ترنج و تمر هندی دهند که آن عفونت خون منع کنند و تلطیف حدت او نماید **ابن هبة الله** گوید که علاج تپ دموی فصد در ابتدا است و خون مقدار کثیر خارج نمایند زیراکه اخراج خون دین تپ علاج عظیم ست و لازم نیست که بایام سابق از ابتدای آن التفات نمایند چون اهتمام بفصد کنند بلکه رعایت قوت کنند پس اگر قوت قوی باشد در سائر ایام فصد کنند و در استفراغ بروزی از روزهای بحران احتیاط نمایند تا قوت را از جهاد عائق نشود و متاخرین تا روز سوم فصد میکنند و روز چهارم از فصد احتراز مینمایند زیراکه دران توقع بحران بعرق یا برعاف ست و محتاج تر از انواع ثلاثه این تپ بسوی فصد متزائده است پس باقی انواع باتمام نوع غیر محتاج بفصد بود بلکه حاجت درین هر دو از روی اضطرار شدید تر ست و بعد فصد مریض را ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین بنوشانند و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آلو بجلاب بدهند و شیره تخم خرفه و تخم خیار بسکنجبین و لعاب اسپغول بجلاب بنوشانند پس اگر التهاب زیاده شود ماء القرع بسکنجبین بنوشانند و اگر مریض ضعیف گردد ماء الشعیر بدفعات دهند و زبان را بخرقه کتان در لعاب اسپغول آلوده بمالند و اگر سبات عارض شود نقوعات سر بصندل و گلاب و آب حی العالم نمایند و تبرید سینه بگلاب و کافور کنند و اگر سرفه حادث شود لعاب بهدانه و شربت خشخاش استعمال کنند و چون تپ ساکن شود مزورات معمول بکدو و اسفاناخ و بیخ کاهو و مغز تخم خرفه خورانند و هرگاه صحت یابند در حمام داخل کنند و غذا بچه مرغ با بهای مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند **خضر ابن علی** گوید که اولا ابتدا بفصد و تنقیه و تلطیف غذا و تلیین طبیعت بحقنه لین که دران جو داخل بود و فتیله مسهل و آب نقوع آلو در روز دوم نمایند و انجبین در روز سوم طبیخ آلو و مشمش و عناب و سپستان و گل بنفشه و سنای مکی و خطمی و تخم خیار با شیرخشت و ترنجبین استعمال کنند و غذا ابست جو یا آش جو بشربت نیلوفر و استعمال نقوع تمر هندی و آب انار میخوش مشوم مناسب پس اگر تلیین قلع آن نگردد و حال متوقف بینند و قاروره سرخ غلیظ باشد و مرض بروز هفتم رسیده باشد و حال ز تلیین و تدبیر تا روز دهم مستور باشد در روز دهم ریوند خطائی طفل را ربع درم و بالغ را نیم درم و جوان را نیم مثقال در شربت آلو و عسل خیارشنبر و روغن بادام بدهند و عقب آن شوربای بچه مرغ بمغز مقشر پخته بایدداد پس اگر تپ در روز یازدهم زائل نشود و تلیین طبیعت بحقنه لین در روز دوازدهم کنند و اگر حقنه بمریض مناسب نبود شیره گل بنفشه و سنای مکی و نیلوفر شامی هر واحد یک جزو و اصل السوس ربع جزو در عرق گاوزبان عرق نیلوفر بر آورده ترنجبین سه جزو حل کرده بشربت آلو و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهاردهم نیز تپ منقطع نشود ریوند و غاریقون و عسل خیارشنبر بدهند و اگر نفخ و ورم معده بود تخم کشوث اضافه نمایند و غذا شوربای جوجه مرغ باشد تا آنکه تپ قلع گردد و این معالجات از حیثیت نیست که آن تپ دموی ست بلکه از انجهت ست که آن تپ عفونیه است و این وقتیست که تپ دموی صرف نباشد بلکه مخلوط بصفرا بود و بهتر علاج صاحبان تپ اصلاح مزاج هوای و اصل تعلوب ایشانست و آن بصندل و گلاب و سرکه نمایند و اگر مناسب وقت باشد آب سرد نعم العلاج ست **انطاکی** در نزهته میگوید که علاج تپ دموی فصد و اخراج خون باستقصا ست و اگرچه بدفعات بود بحسب قوت بعد از ان استعمال مبردات مثل ماء الشعیر و ریباس و فواکه خصوصا عناب و آلو و تدهین بمثل روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه بمثل نبوماش و عدس و زرشک و آنچه مخصوص بمطبقه است شربت عناب و مطبوخ فواکه و ماء القرع و ماء الشعیر ست این همه بعد از فصد استعمال کنند و در تذکره مینویسد که علاج سونوخس کائن از خون داخل عروق بلا تعفن فصد ست تا بغشی رسد و اگرچه در دفعات باشد بعده تبرید بر لوب فواکه و شربتهای آنها و سکنجبین و تمر هندی و گاهی حاجت بماء الشعیر افتد و بسیار باشد که بمجرد فصد قلع گردد و بسا ست که بماء القرع و مالش بروغنها

که در غب مذکور گردد احتیاج شود و علاج مطبقه کائن از تعفن خون آنست که اگر اکثر خون یا بعض آن تعفن پذیرد مبادرت بفصد ست اجماعاً واگر کل متعفن گردد جالینوس و تابعین او از فصد او لاً منع میکنند و دلیلی برای ایشان نیست و بهر حال اصلاح خون واجب ست تا صاف گردد باستعمال مولدات آن مثل شربت عناب و خشخاش و ریباس و اصول و تغذیه بچیزیکه مولد آن باشد سوای لحوم و مثل نیوماش چیزی نیست و عدس باسرکه بالغ النفع ست و مزورات آلو و انبر باریس دهند و آین دوا برای این تپ مجرب و از تراکیب منست و نسخهٔ آن همان مطبوخ ازجر باقست که در علاج سرسام دموی در قول مؤلف خلاصه مذکور شده و آن مطبوخ از خواص عجیبه است آنرا یاد باید داشت و مالش بدن خصوصاً دست و پا بمورد و کشنیز تر و سرکه کنند و بعصفر و حنا خضاب بر پای بندند و هرگاه تعفن خون از خلط دیگر باشد علاج مرکب نمایند و از مجربات شرب چهار مثقال از آب کشنیز با آب بادیان سبز در تپ موی است

حمیات صفراوی

شیخ الرئیس میفرماید که حمیات صفراویه سه قسم ست غب دائره و غب لازمه و محرقه پس غب دائره یا خالصه باشد و آن از صفرای خالص بود و یا غیر خالصه و آن از صفرای غلیظ الجوهر باشد بسبب اختلاط صفرا با بلغم از روی اختلاط مازج موحد یعنی ترکیب و از آن گونه باشد که هر دو ماده یکی شده باشند و امتیاز میان هر دو نبود و **قرشی** در شرح قانون مینویسد که عفونت صفرا یا در خارج عروق باشد و آن یک قسم است که آنرا غب دائره گویند و یا در داخل عروق باشد و آن دو قسم ست زیرا که آن یا قریب باعضای شریفه مثل قلب باشد و آنرا محرقه نامند و یا چنان نباشد و آنرا غب لازمه خوانند و محرقه نیز اگرچه لازمه ست مگر آنکه هرگاه او مخصوص باسمی گردید این باسم عام مخصوص شد بعده هر واحد ازین سه نوع یا مادهٔ آن صفرا تنها باشد و آن خالصه است و یا چنان نباشد و آن غیر خالصه باشد پس اقسام حمای صفراوی شش باشد اکنون هر واحد را در قسم بیان مینمایم **قسم اول** در غب دائره و این را در یونانی طریطاوس گویند و در هندی اکتره نامند و آن تپ صفراویست که یکروز درمیان آید بالرزه و سرما و مادهٔ آن در خارج عروق متعفن گردد پس اگر آن ماده صفرای خالص باشد غب دائرهٔ خالصه گویند و اگر صفرای محیه یا مرهٔ صفرا باشد آنرا غب دائره غیر خالصه نامند و چون مادهٔ غب خالصه صفرای خالص ست و اندر گوشت و مایل به پوست واقع امید سرعت قبول نضج و تحلیل درین بیشتر ست اما بجهت وقوع خطا و مبالغه در تبرید ماده بی نضج و بی استفراغ مادیس بسیار باشد که این تپ بغیر خالصه منتقل گردد و بطول کشد و باشد که از جهت تدابیر گرمی و خشکی افزا به محرقه و به سرسام منتقل شود و در غب دائره لرزه در ایام ابتدا قوی تر و شدید تر باشد و در ربع بخلاف این بود و ایضاً لرزه ابتدا بقوت کند بعده اندک اندک نرم گردد و بسرعت زائل شود و در ربع بعکس این باشد و حرارت غب سالم تر از حرارت محرقه بود و هر قدر که لمس دست را بر بدن مریض طویل دهند التهاب زیاده نگردد بلکه گاهی التهاب آن کم گردد و در محرقه التهاب زیاده شود و نبض و سریع غیر مستوی در انقباض و انبساط بلکه مختلف در آن هر دو باشد و در ابتدا تا وقت انبساط حمی از تضاغط نبض لابدست و خاصهٔ این تپ ست که یک روز درمیان آید اما اگر دو غب مرکب گردد و تنهاگی او مانند تپ بلغمی هر روز عائد شود پس کسیکه رعایت غب نوبت کند در غلطی افتد بلکه واجب ست که رعایت دلائل دیگر نمایند از نبض و قاروره و تدبیر سابق و دیگر علامات ماده صفراوی و نوبتهای آن مؤکد آنست و لهذا گفته اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند در دلالت بر نوع مرض بلکه با وجود آن لحاظ دیگر عوارض هم بباید که شدت عوارض دلالت بر حدت ماده میکند و ضعف بر برودت ماده و اگر سه غب مرکب شود درین صورت نیز تپ هر روز آید اما یک روز کم و یک روز زیاده بچون شطر الغب که مادهٔ صفرا و بلغم او خارج عروق متعفن شده باشد و وجه آنست که یک روز درمیان آنست که چون سه غب جمع میشود یک روز نوبت یک غب میشود و روز دوم نوبت دو غب و اجتماع دو غب باعث ازدیاد اعراض ست و فرق درین و در شطر الغب مذکور از اعراض لازمهٔ هر یک توان کرد و اصحاب غب را گاهی حب خلوت عارض شود بسبب اذیت از روشنی و کلام و آواز ها و بسیار باشد که غلیان صفرا نزد جگر احساس نمایند **و فرق** میان غب خالصه و غیر خالصه آنست که مادهٔ خالصه لطیف خفیف باشد و نوبت او در چهار ساعت تا دوازده ساعت منقضی گردد و اکثر بران زیاده نشود پس اگر ازین بسیار

زیاده گردد آن غیر خالصه باشد و در اکثر مدت نوبت خالصه تا هفت ساعت بود و گاهی از چهار تا هشت و تا نه ساعت باشد و درین صورت در چهار یا پنج دوره منقطع شود و انقطاع او بخروج صفرا در اسهال یا بقی یا بعرق یا بهر دو باشد و همچنین خالصه از هفت دوره زیاده نگردد اگر در علاج غلطی واقع نشود و گاهی بسبب لطافت ماده در یک نوبت منقضی گردد و دران ادرار بول یا عرق یا قی یا اسهال منقی بدن از صفرا واقع شود و نضج در بول روز اول یا در سوم یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از هفت دوره زیاده تر شود آن از جملهٔ غیر خالصه باشد و همچنین اگر مدت لرزهٔ آن طول کشد غیر خالصه باشد و تزید نوائب خالصه و تقدم لرزهٔ آن بر یک نمط محفوظ النسبت و متشابه باشد و در غیر خالصه مختلف غیر مضبوط بود و همچنین در خالصه تشابه نوائب بر حد واحد باشد و چون صاحب وی آب زیاده نوشد از بدن آن بخار رطب برخیزد و تری بر پوست ظاهر گردد و گویا عرق خواهد که دو گاهی عرق آید و در غیر خالصه زمان گرانی بسیار و تمدد در سر دریابد و گاهی بعرق وافر منقطع نشود و گاهی بلرزهٔ قوی ابتدا نکند و تزید آن مستوی نباشد بلکه گو یا زیاده شود پس تقدم کند و ناقص نماید و اعراض صعب دران کم بود و ایضاً غب غیر خالصه اکثر از انتقال حمیات دیگر واقع شود و در آخر نوبت با عرق کمتر از خالصه آید و بول در خالصه رقیق بیباشد و در غیر خالصه غلیظ **وفرق** در غب غیر خالصه و شطر الغب آنست که شطر الغب را دو مادهٔ متمائز که باهم ممتزج و متحد نباشند واجب کند و موجب غیر خالصه مادهٔ واحد بود که آن فی نفسه ممزوج از بلغم و صفرا باشد گو یا که شیء واحد اند و بدین سبب فعل هر واحد ازین دو خلط بانفراده محسوس نگردد و لهذا ابرای شطر الغب دو نوبت یکی نوبت صفرا دوم نوبت بلغم بود و برای غب غیر خالصه یک نوبت و غب غیر خالصه گاهی تا مدت دراز طول کند و قریب شش ماه بماند و گاهی در آخر به تهیج رود و بلک و ترهل و نغلظ طحال مؤدی گردد ثابت بن قره گوید که تقدم نوبت در حمیات دلالت بر تزید مرض کند و تاخر آن بر انتقاص مرض دلالت نماید و رازی گوید که تقدم نوائب دلالت میکند بر رقت اخلاط و تاخر آن دلالت نماید بر غلظ و کثافت آن و خجندی گوید که گاهی بحران این تپ به بثور لب میشود و آنرا بفارسی تبخاله گویند و بدان تپ زائل میگردد و آنرا ابرات آزموده ام و علی بن زین گوید که این تپ از حمیات سلیمه ست البته هلاک نمیکند مگر آنکه تپ دیگر گردد و قرشی گوید که چون دردسر در روز اول عارض شود در روز چهارم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود در روز پنجم قوی گردد و در روز نهم مفارقت نماید و در روز یازدهم بحران گردد **قسم دوم** در غب لازمه و دائمه و آن حمای صفراوی لازم دائم ست که یک روز در میان شدت کند و بی لرزه و سرما باشد و سبب این تعفن صفر است در تمامی عروق بدن بعید از قلب و درین تپ اعراض نسبت بغب دائره خالصه متیز باشد و نسبت بمحرقه کمتر و لرزه دران نبود مگر بر سبیل بحران و عرق نیز نباشد مگر در آخر یا در روز بحران و فرق میان غب دائم و محرقه از روی اعراض آنست که حرارت و سوزش در محرقه شدید تر بود و فترات درین ظاهر تر باشد و کرب و غثیان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سیاهی زبان درین نباشد بخلاف محرقه و بدانند که مادهٔ غب لازمه اگر صفرای خالص بود و خطا در علاج نشود از یک هفته تجاوز نکند و شدت و خفت اعراض بحسب خلوص و عدم خلوص مادهٔ آنست که صفرا باشد و اهرن گوید که گاهی حمای غب بعد سه یا چهار نوبت حمای محرقه میگردد **قسم سوم** در محرقه و آنرا بزبان یونانی قادسوس و قوسوس و قاریقوس و قاریقسوس و قاریطوس نامند باختلاف نسخ و آن تپ لازم حاد شدید بریک و تیره و قوی الاعراض ست و بقول شیخ محرقه از جنس غب لازمه است بسبب لزوم آن الا تفاوت اشتداد و فتور محرقه غیر محسوس بود و اعراض این شدید باشد بسبب حدت ماده و کثرت آن و یا وقوع آن بقرب قلب و در عروق فم معده یا در نواحی جگر خاصةً و بالجملہ در اعضای شریفه قریب قلب و اما در غب دائره صفرا در لحم و بسوی جلد بود و در غب لازمه در عروق بدن بعید از قلب پراگنده باشد و هم او مینویسد که محرقه مثل غب دائره بر دو گونه ست یکی محرقهٔ صفراوی و آن مثل خالصه ست در غب و سبب آن کثرت عفونت صفر است یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خاصةً یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق کبد دوم محرقهٔ بلغمی و آن مثل غیر خالصه است و از بلغم شور افتد که در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد چنانچه بقراط در ابیذیمیا گفته و بلغم مالح از مائیت بلغم مع صفرای حاد پیدا شود پس صفرا که متعفن شود رماویت مخالط مائیت بسیار بلغمی باشد و ملاسد ید گوید که بلغم شور در حکم صفر است در حدت و نفوذ و چون در عروق نواحی قلب و فم معده و کبد تعفن یابد بحدت و اشتعال عظیم مانند صفرا بهم رساند و چون محرقه در اعراض شدید تر از غب ست بدین سبب واجب بود که مدت این کوتاه تر از غب باشد و درین صورت یا بزودی خلاصی خواهد شد از مرض یا هلاکت رو نماید و پیران را حمیات محرقه

خالصه کمتر عارض شود و اگر عارض گردد اکثر هلاک شوند و اما کودکان و جوانان را بسیار افتد لیکن در صبیان خفیف تر و قلیل الخطر باشد بسبب رطوبت امزجهٔ ایشان و در شبان صعب تر بود بسبب ناریت امزجهٔ ایشان و کثرت ابخرهٔ آنها معین آن و بساست که در صبیان مع سبات افتد بنا بر آنکه حرارت غریبه تثویر ابخره بسوی راس کند و بقراط ذکر کرده کسی را که تپ محرقه رعشه عارض گردد اختلاط ذهن رعشه را ازان زائل کند و همچنین زوال اختلاط عقل برعشه گردد و اکثر محرقه بقی یا اسهال یا رعاف منقضی شود و هم او گفته که اگر در محرقه سرفه اندک عارض گردد تسکین عطش نماید و حرارت در محرقه در اکثر امر قوی در ظاهر نبود و در باطن قوی باشد و تکسر اعضا دران کمتر از غیر خود بود و چون صبیان را عارض شود و از اخذ پستان کراهت کنند و آنرا قبول ننمایند و شیر که مص کنند فاسد و ترش گردد و گویند محرقه که با شدت اعراض بود مسمی ست بحاده و نکس در محرقه کمتر افتد و اگر افتد سبک تر از دیگر باشد بشرطیکه سوی تدبیری کرده نشود و الا بروز سوم هلاک میکند و رازی فرموده که خدر بعضی اعضا یا خفقان در همان روز مورث موت ست و آنچه در فصل سرد افتد بدتر باشد و بحران این تپ بیشتر اندر روز ششم یا هفتم بود و آنچه از ششم بگذرد امید خلاص پدید آید و آنچه از هشتم بگذرد غالب دران خیر بود و آنچه از چهاردهم بلکه از دوازدهم بگذرد کم ضرر کند و آنچه از هفتم هم بگذرد و اگر خطائی در تدابیر نکنند هیچ خوف نباشد جهت سرد شدن ماده فی الجمله و مقاومت قوت و تقلیل سبب و الفت دل باآن و گفته اند که در محرقه چون ناگاه راحت پدید آید بی آنکه بحران ظاهر بوده باشد استفراغی یا انتقالے و بدون تسکین باشربهٔ باردهٔ موافقه و بدون انتقال از هوائے بهوائی لائق تر و سرعت نبض آهسته شود و قوت ضعیف باشد زود بمیرد و درین تپ نه قشعریره عارض شود و نه عرق مگر نزد انقلاع آن و سائر اعراض حمای غب درین تپ قوی تر و شدید تر باشد حتی که درین زبان یا سیاه شود و آن بدتر ست و یا خشن گردد و این سالم تر ست و یا زرد شود و آن متوسط میان هردو باشد و غثیان بی قی نشان بودن ماده است در حوالی معده و محرقه با مطبقه بسیار مشابه است و فرق میان هردو آنست که مطبقه بطور غب اشتداد ننماید و این را اشتداد از روی غب بود و قوی تر ازان باشد و با وے سرخی رنگ رو و چشم مفرط نبود بلکه اندک باشد و نه پری رگها و نه تمدد در بدن بود و نه حالت شبیه بربو و ضیق النفس چنانچه در مطبقه باشد و بقراط گفته هر کرا حمای محرقه باشد بعده در آخر لرزه حادث شود تپ او منحل گردد و اگر منحل نگردد و قوت مریض قوی باشد باخطر بود و اگر ضعیف باشد هلاک گردد و جالینوس گوید که از خواص حمای محرقه هذیان و رعاف ست و حمیات محرقه در زنان قلیل الخطر از انست که در مردان بود و بدانکه اگر محرقه در ایام ازواج یعنی جفت اشتداد نماید این علامت ردیست بیشتر در روز ششم هلاک کند و در روز چهارم بدان منذر باشد و دران عرق سرد و غیر آن بود ؞

علاج کلی حمیات صفراوی

شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین از دو درم تا سه درم تنها یا با شیرهٔ تخم کاهوے مقشر دو درم در عرقیات مثل عرق شاهتره و عنب الثعلب و نیلوفر و بید ساده هریک چهار یا پنج توله بر آورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی از یک نیم درم تا دو مثقال پاشیده بنوشند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تپ خفقان بود و عرق بید مشک گلاب عرق کیوڑه عرق گاؤزبان بقدر سه توله نیز اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه بآن تر نموده بر جگر و دل نهند از برای قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و عطر خس و صندل و گلاب و نیلوفر و کشنیز سبز بو یانند و در غلبهٔ هذیان روغن گل و سرکه و گلاب آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر نهند که صداع را نیز کثیر النفع ست و ایضاً هرگاه با تپ درد سر بود پایها در آب گرم صرف نهند یا در آبیکه ادویهٔ بارده دران جوشانیده باشند و اولا حجامت بی شرط استعمال کنند اگر امر شدید باشد و تخلخه بارده استعمال نمایند و گاهی محتاج شوند بفصد سر رود و گاه حاجت بفصد باسلیق افتد اگر ماده حوالی قلب بود و قوت و خون مساعدت آن کند بالجمله اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره یا عرضی دیگر لاحق شود تدبیرش بدانچه در مقام هریک مسطور ست و نیز در ذکر اعراض حمیات در آخر بحث حمیات حاده مذکور گردد باید کرد و اگر سرفه باشد لعاب بهدانه در تبرید اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیرهٔ عناب داخل کنند و غرغرهٔ مناسب نمایند و نزد شدت حرارت شیرهٔ مغز تخم تربوز زیاده کنند و تا چهار روز بر شیره جات همین بزور اکتفا نمایند و در روز پنجم شیرهٔ تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم روز قوت تپ افتد که دران هیچ وجه تحریک خوب نیست و خیارین بسبب قوت ادرار محرک ست و اگر حاجت تبرید زیاده باشد شیرهٔ تخم خرفه نیز داخل نمایند و بروز هفتم تخم

خیارین از نسخه دور کنند و دادن شیرهٔ تخم کاسنی بعد از هفتم مناسب بود بسبب قوت تفتیح و میل آن و حرارتی که در آنست در ابتدا استعمال نمیکنند مگر در تپ
یرقانی که قبل از روز هفتم نیز استعمال آن مینمایند و اگر حاجت باشد بوقت شام اندکی از مبردات مثل لعاب بهدانه که در عرقیات مذکوره
برآورده باشند شربت نیلوفر و یا شربت انار و خاکشی افزوده باید داد و عند قبض طبیعت شربت بنفشه و بزرقطونا استعمال کنند و قرشی بوقت شام
تخم خیارین را نیز حکم نموده لیکن استاد مرحوم در کمال شدت تپ استعمال میفرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب اسبغول مفید بود و
نیز اسپغول را در پارچه بسته در آب انداز ند و بر هر دو لب بمالند از برای خشکی آنها مفید ست و در تپ صفراوی جمیع اشربهٔ غیر ترش بجهت
استحاله بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر که بالخاصیت مستحیل نمیشود و بشرطیکه مانعی نباشد دادن شیرهٔ آلوبخارا و شیرهٔ زرشک و سکنجبین مناسب
باشد و غثیان وقتی را هم نافع آید و گاهی عند کمال شدت تپ بمبردات کافور یا قرص آن استعمال کرده میشود اما آنجا که ماده به نسبت حرارت
غالب تر باشد نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد بلکه قبل از هفتم بهیچ وجه تحریک خوب
نیست اما اگر حاجت قوی باشد تلیین طبع بآب فواکه نمایند و جائیکه تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز هشتم و دهم و دوازدهم از مسهل
بار و تنقیه کنند و ایضاً اگر تپ زائل نشود یا بقیهٔ ماده دریافت گردد در روز هشتم مسهل داده روز نهم مبردات دهند ولیکن قلیل نسبت ما بعد مسهلات
و عوض خاکشی اسپغول کنند و در روز دهم مسهل ثانی داده در یازدهم استعمال تبرید نمایند پس اگر بقیهٔ حمی باقی باشد مسهل سوم دهند بعده اگر ازین تجاوز نماید
و تپ باقی ماند از تبرید شدید باز مانند و معالجه بغب غیر خالصه میل کنند و ایضاً بعد مسهلات و عدم زوال حمی اقراص طباشیر یا کافور مع بعض مبردات
یا بماء الخیار مشوی و یا ماء الهندبا بطریق مخصوصه آنها میدهند معمول آنست که بعد نضج دو از مسهل قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک صغیر بآب کاسنی
سبز مروق و شربت بزوری و خاکشی بدهند و گاهی عوض کاسنی مروق چکیدهٔ کاسنی کرده میشود و بعد ازان بعلاج تپ مرکب پردازند و غذا در ابتدا
آش جو و کچری مونگ دهند و گاهی برنج جرنیش کوفته در آب پخته شربت نیلوفر و انار و امثال آن اضافه نموده بعد گذاشتن آن در آب سرد میخورانند
و اکثر مرضی از ان لذت می یابند و اگر تپ شدید نباشد در ماء الشعیر عوض اشربهٔ مذکوره شکر یا نبات اندک اندازند **صفت** قرص طباشیر ملین که
بعد تنقیه اگر تپ باقی باشد در حمیات صفراویه و مرکبه معمولست طباشیر چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم کدو تخم خیارین نشاسته صمغ عربی کتیرا تخم
خشخاش هریک یک درم بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه **صفت** شربت بزوری به نسخهٔ معمولی بیخ کاسنی تخم خیارین
تخم کاسنی تخم خربزه خارخسک هر واحد یک توله همه را نیمکوفته شب در آب ترکنند صباح جوش داده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند
میرزا علی شریف نوشته که در تپ صفراوی اول عرق عنب الثعلب ده توله رئیس لاشر به دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی
چهار ماشه دهند و بجای شربت سکنجبین نیز خوب ست بشرطیکه سرفه نباشد و در ترزاید مغز تخم کدوی شیرین دو توله بر نسخهٔ اول بیفزایند
و در شدت حرارت لعابات بار دعلی سبیل البدلیة و شیرهٔ کاهو بیفزایند و تبرید دو وقت کنند در روز چهارم خیارین و پنجم روز مغز تخم هندوانه
و ششم روز تخم کاسنی بر سبیل بدلیة بیفزایند و روز هفتم کاهو و روز هشتم مسهل از ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و گلقند و تمر هندی و آلوی بخارا
و گل سرخ بسازد و بتبرید افزوده بدهند و اگر سرفه لاحق باشد خطمی خبازی داخل سازند روز دوم مسهل لعاب بهدانه و اسپغول شربت نیلوفر و بحسب
حاجت شیرهٔ مغز تخم کدو بیفزایند و لعاب ریشهٔ خطمی از پیچش ایمن سازد و استاد در نسخهٔ مذکور بعد مسهل تخم کاسنی نیز میدادند و اگر از امراض صدر مثل ضیق
و غیره یار باشد سپستان و اصل السوس گل بنفشه گاوزبان مویز منقی در مسهل داخل سازند و هلیلجات قبل از نشانه دهم دادن ممنوع ست و غب
خالصه زیاده از چهارده روز نمی ماند اگر باقی ماند غیر خالصه باشد پس از پانزدهم شیرهٔ اصل السوس و عنب الثعلب افزایند و پس ازان در مسهل هلیلجات
و سنا نیز اضافه کنند **سویدی** مینویسد که ضماد گل کدو نافع کرب و التهاب حادث در حمیات صفراوی مجرب من ست و شرب ماء القرع با نبات
و کذا اترشی ترنج و کذا آب غوره و کذا آب هندوانه و اکل جرم آن و کذا منقوع مشمش خشک و کذا گل نیلوفر و کذا گل بنفشه که ملین نیز هست
و کذا آب لیمون و شربت آن مسکن قی نیز هست و کذا خیارشنبر و کذا سپستان که انفع ادویهٔ حرقت البول ست و کذا تخم کشوث که مفتح سدد
است و کذا سویق قرع و کذا پست جو ضماد و شرب صندل سفید و فرش برگ و شاخهای خلاف و کذا قصب فارسی در خانهٔ صاحب تپ

وتغذیه بمزوره خیار وکدو اسفاناخ که افضل اغذیه صاحبان حمای صفرا ویست بعد چهارده هم وشرب وحقنه تخم اسفاناخ هر واحد نافع حمای صفراوی ست
افطاکی در تذکره خود مینویسد که غب یا خالصه باشد و او آنست که یک روز نوبت کند و روز دیگر زائل شود و یا کثیر المادة و سریع التحلل باشد و او
آنست که هر روز آید و یا لازمه بود و او آنست که منفصل نشود و اغبیا از اهل این صناعت قسم دوم را مرکب از دو غب می نامند و چنین نیست ازین
معلوم شد که حکم کلی بر حمی که هر روز آید بنحویکه آن بلغمی ست خطاست و همچنین حکم مطلق زمان دوری بر انواع حمیات وعده درین علامات خلطیه است بالجمله خالی
نیست که اشعار واقع شود یا بقوت ماده از روی کمیت یا کیفیت یا هر دو معًا یا ضعف آن همچنین وهمه از علامات معلوم شود پس در اول واجب ست
مبادرت بقی از آب وعسل وآب هندوانه تا آنکه تلخی از دهن منقطع شود و آب وران شیرین گردد بعد ازان در پنج اقسام باقی خالی نیست که طبیعت
نرم باشد یا نه و در صورت اول سکنجبین بماء الشعیر وعناب وشرب آب انار و ماء القرع بشربت نیلوفر یا بنفشه کفایت کند و در صورت ثانی تمر هندی وآلو و
گل بنفشه افزایند ومطبوخ را بخیار شنبر وترنجبین وشربت دردصاف کنند این مجموع در سه اقسام اول خصوصًا در قسم سوم وانچه ازین ادویه میسر شود
در قسم اخیر بیمار در قسم سوم نیز واجب ست مبالغه در تبرید در هفتهٔ اول بخوف انتقال این تپ بسوی دق واکثار از آب قواکه بعد هفتهٔ مذکور وگفته اند
بمنع آن اصلاً ولا وامن احکام بحسب اقسام غب متغیر میشوند چنانکه گفتیم بعده فصد بعد تلیین ونضج نه قبل آنها جائز بود و هرگاه علامات امتزاج
ماده آن با خون ظاهر باشد والا غب خالصه بشطر الغب منتقل شود چنانکه محرقه بتشنج یا دق انتقال مینماید هنگام تقلیل تبرید واجب ست تازگی بدن
بادهان بارده مثل روغن کدو وبنفشه ومورد وبفرش گلها وقرب آب ولباس مصقول وغسل دست و پا بآب سرد واستنشاق وطلا بمورد وصندل
که هر دو در سرکه وگلاب وآب کدو ترکرده باشند خصوصًا که تپ با صداع باشد وگاهی حاجت باستعمال کافور افتد چون اتفاق اسهال شود با شدت
حرارت والا بآب خلاف وزرشک اکتفا نمایند و هرگاه قوت در نوائب ساقط شود استعمال مسلو تهار وز رخصت جائز بود خصوصًا در سردی والا طریه
یا مزوره آلو وخرفه کفایت باشد وکدو را با سرکه درینجا فائده اعظم ست واین دو از تراکیب من مجرب ست **صنعت آن** سنای مکی گل بنفشه سپستان
عناب هر واحد اوقیه گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو وخیار هر واحد نیم اوقیه همه را در چهارصد درم آب بپزند تا پنجاه درم بماند پانزده درم خیار شنبر
وبست درم ترنجبین مالیده صاف نموده استعمال کنند و سه مرتبه تکرار آن نمایند پس اگر از اقسام اول یا محرقه باشد بعد ازان این حبوب بقدر
یک مثقال با شربت بنفشه وآب تمر هندی **صنعت آن** صبر ریوند چینی پوست هلیله زرد هر واحد یک جزو سقمونیا گل سرخ مصطگی انیسون
کثیرا هر واحد نیم جزو بماء القرع یا خلاف حبها سازند وتبکرار استعمال کنند اگر تپ زائل نشود واین از مجربات ما وعدیم الخطا ست **صفت**
ممسک الارواح که هنگام سقوط قوی از تواتر حمیات بکار آید دباقی احتراق وفتور وخفقان وانچه بدماغ از نکایت تپ واصل شود ولاغری
دارد بقوت شاهیه زائل کند گلاب عرق بید عرق نعنع هر واحد یک جزو که مجموع پنجاه درم باشد وران مصطگی وریوند وبادیان هر واحد
یک درم بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده در هر رطل این شربت سیب وشربت بنفشه وشربت درد خوشبو هر واحد سه اوقیه داخل کنند
وبقوام آورده استعمال نمایند **صفت** نقوع که در آخر حمیات مستعمل میشود وآنرا مستاصل میسازد وایضًا از مجربات ماست پوست
هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد اوقیه سنای مکی گاوزبان تخم کاسنی شاهتره زرشک کشنیز خشک هر واحد نیم اوقیه بکوبند و با مثل نصف آن هر واحد
از مویز منقی وانجیر وسپستان ترکرده بعد شش ساعت ازان بنوشند وبعد چهل وهشت ساعت تبدیل آن نمایند بعد ازان در حمام داخل کنند
وبه مورد وبازد وعدس واقماع گل سرخ سوده بسرکه سرشته مالش کنند وبعد آن بحنا وعصفر بسرکه سرشته وکشنیز سبز بر دست و پا خضاب نمایند
وراحت لازم گیرند ومثل تخم ریحان وبزر قطونا وتخم مرو بخورند واز مجربات شرب آب قطلب بشکر در غب ست وتعلیق زعفران ومرجان وبخور بموی
بکر وخرقهٔ حیض اول او **ایضًا** در نزهت مینویسد که تنقیهٔ صفرا نمایند بمسهلات مع اصلاح اغذیه وتبرید چنانکه در علاج دموی مذکور شد مع مبالغه
ماء القرع وسکنجبین وآب هندوانه وتمر هندی ومحبوب صبر وانچه اختصاص بغب دارد قرص بنفشه بماء القرع و ماء الشعیر وآب تمر هندی
بخیار شنبر ست وکذا شربت لیمون وطبیخ هلیله وکذا صبر و باید که فرش تمر حنا وصفصاف وبرگ نی فارسی نمایند وبزر زی لعاب مثل
تخم مرو واسپغول بنوشند وانچه تجربه کرده ایم قی کردن بهندوانه وآب وعسل ست پس استعمال شربت ورد وبنفشه سکنجبین واین علاج بعینه برای

محرقه نیز هست **قرشی** وسدید کازرونی مینویسند که اگر با غلبهٔ صفرا در خون کثرت یابند فصد تمهل نمایند یعنی در ابتدا نکنند بلکه بعد اندک نضج و تنقیص صفرا بجهت تلیین و اخراج خون اندک نمایند و خصوصاً اگر غیر خالص باشد و در ایام اول سکنجبین ساده و شربت نیلوفر دهند و اگر تشنگی یابند با شیرهٔ تخم خیار و خرفه و مغز کدو بدهند تا تفتیح سده و تسکین عطش و ادرار و تبرید نماید و گویند که اولی آنست که مدرات را در حمیات بعد روز چهارم استعمال کنند و بعد اندک نضج اگر احتیاج تلیین باشد شربت بنفشه و نیلوفر و همچنین شربت دینار یا یکی از ان هر دو بشربت آلو و لعاب اسبغول یا شربت لیمو بشربت نیلوفر یا بنفشه یا حماض یا نیلوفر یا سیب بنوشانند و شربت سیب و لیمو و حماض وقتی باید کرد که تپ با ضعف قلب و معده باشد یا نقوع حامض یا حلو بشکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بدهند و اولی آنست که در دادن نقوع تاخیر دو سه روز نمایند زیرا که در نقوع قوت اسهالیه ست و ایضاً در ان غذائیت ست یا آب انارین بشربت بنفشه و اولی آنکه بشربت ورد مکرر یا بهلیله دهند زیرا که آب انار اسهال بالعصر میکند پس واجب ست که انچه بادی جمع کنند ایضاً مسهل بالعصر باشند نه ملین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد و یا تمر هندی در آب گرم مالیده با شکر یا شربت بنفشه دهند و این اولی ست بهر آنکه شربت بنفشه مصلح تمر هندی ست و این نیز اصلاح آن مینماید و آب هندوانه بشکر یا سکنجبین بغایت نافع و ماء القرع نیکوست و اولی تاخیر آب فواکه تا روز ششم و هفتم ست و این وقتیست که بدان ارادهٔ تلیین قوی و اسهال باشد بجهت آنکه خوف آنست که غب خالصه بغیر خود منتقل گردد اگر در ابتدا کثرت آب فواکه نمایند و تلیین طبیعت هر روز دو سه مجلس بفتیله و حقنهٔ لین کنند اگر طبیعت با شربهٔ مذکوره نرم نگردد و در آخر روز و در شب وهنگام حاجت با شربه اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار و بادرنگ و خصوصاً اگر تپ با تشنگی باشد و هرگاه عطش افراط کند شیرهٔ تخم خرفه تنها یا مغز تخم کدو یا تخم خیار با سکنجبین و یا شربت آلو بدهند و گاهی در تپ صفراوی خصوصاً خالصه احتیاج بخورانیدن کافور در بعض اشربهٔ مذکوره افتد و اگر در انجا غثیان و قی باشد آب زلال تمر هندی با شکر یا ترنجبین دهند و گاهی برای تلیین ریوند چینی اضافه میکنند و در فعل قوی تر میگردد یا بشربت نیلوفر و سکنجبین و اگر با مثل این اشربه شربت دینار افزایند نافع تر باشد یا نقوع از تمر هندی چهل درم عناب ده عدد گل نیلوفر پنج عدد بنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بست درم ترنجبین سفید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود یا شربت تمر هندی یا شیر آلو بالو در ان حل کنند و اگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حماض یا شربت انار ترش منعنع یا سکنجبین رمانی دهند و گاهی این قوابض نزد قبض طبع و امثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال میکنند و تلیین طبیعت در ان هنگام بحقنهای لینه و فتائل مسهله مینمایند پس اگر قی و غثیان مثل شربت انار منعنع منقطع نشود دگیر نمطابشیر و سماق و گشنیز خشک و زرورد و باریک سائیده بشربت سیب استعمال کنند و گاهی نیز در شدت غلیان صفرا والتهاب آن در ین کافور افزوده میشود **مسهلات** نقوع مقوی مثل شیر خشت در ریوند و یا آب انارین بهلیله دهند و هلیله را قبل از نضج تام تا دو هفته مدهند چنانچه شیخ فرموده که آن مسدد و مقبض بعد اسهال ست و ایضاً اگر چه آن مسهل صفراست لیکن در ان حبس و تخفیف بسیارست و از ان خوف ذوسنطاریا پس احسن در ین تپ ترک آنست و یا چهل درم شربت ورد مکرر با بست درم سکنجبین با آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالعصر ست و یا مغز خیار شنبر بشربت بنفشه و روغن بادام شیرین دهند و خصوصاً اگر با تپ سرفه و خشونت در سینه باشد و یا تمر هندی و مغز خیار شنبر در آب گرم مالیده شکر و روغن بادام داخل کرده یا شربت بنفشه عوض شکر کنند و اندک ریوند افزایند و گاهی ترنجبین یا شیر خشت اضافه میکنند و اگر تپ صفراوی غیر خالص باشد گلقند افزایند و اولی آنست که تاخیر مسهل تا نضج کنند الا آنکه صفرا متحرک مهیاج باشد با وجود آنکه خطر استفراغ قبل از نضج در غب و امراض صفراوی کمتر از انست که در غیر اوست و در نوبت وخصوصاً که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم و یازدهم استفراغ نباید کرد و اولی ایام برای استفراغ هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم ست و اما در روز ششم خطر عظیم ست زیرا که گاهی در ان بحران اضطراری متقدم می افتد چنانکه در روز هشتم بر سبیل تاخیر اتفاق افتد الا بحران روز ششم ردیست بهر آنکه قبل از انتهاء بود و پس اگر در ان روز اتفاق مسهل شود غالباً هلاک کند و خصوصاً اگر مسهل قوی و مواد بسیار باشد **اغذیه** باید که تاخیر غذا دو یا سه روز نمایند برا شربهٔ مناسب اقتصار ورزند و بعد از ان بماء الشعیر یا شیرهٔ مغز نان در آب سرد تر کرده و یا شیرهٔ پست جو خصوصاً اگر با غثیان باشد هر کدام از ینها با شکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر آنکه ضعف و نبض یابند که در ان هنگام شوربای بچهٔ مرغ واجب بود و اگر ضعف مدرک نشود بجای الشعیر و مانند آن بدون بچهٔ مرغ غذا سازند و هرگاه ضعف بهم رسد و مرض بدر انتها یا قریب بانتها باشد و شوربای بچهٔ مرغ دهند در معده فاسد گردد بسبب اشتغال طبیعت در ان هنگام بدفع مرض زغذا و کرب آرد و تشویش ذهن نماید و بدان تقویت معتد به حاصل نشود و پس هرگاه تپ خفت پذیرد و اشتها بجنبد مزورهٔ انار دانه یا آلو یا زیرباج یا لیموئیه

یا اسفاناخ یا خرفه یا ملوخیه یا قطف یا کاسنی دهند و اینها در روغن بادام شیرین بریان کنند و بسرکه یا آب لیمو ترش سازند اگر سرفه نباشد و بعضی کسان قناعت بر مزورات نکنند بلکه محتاج بجوجه مرغ در ایام ابتدا باشند بلکه در روز نوبت و ایشان متخلخل بدن اند و اما غیر ایشان را غذا در روز نوبت و در حالت قبض طبیعت نباید داد **ادویهٔ موضعیه** تسکین صداع ایشان و تنویم آنها چیزهائی باید کرد که در علاج صداع حار و در سهر که بسبب حرارت بود مذکور شد مثل خشخاش و بنفشه و نیلوفر و مانند آن و ترطیب زبان ایشان بدانچه در جفاف اللسان گذشت مثل لعاب بهدانه و اسپغول و مغز خیار تخمیر و تبرید جگر ایشان بنهادن خرقهٔ مبلول بگلاب و آب کاسنی یا آب خیار باندکی سرکه بر محل جگر نمایند و گاهی اندک کافور دران اضافه کرده میشود و شستن دست و پا بآب گرم و آب سبوس گندم برای ایشان نافع بود بجهت تسکین صداع و کشیدن ابخرهٔ متصعده بسوی دماغ ایشان و واجب ست که در ابتدای نوبت بآب گرم و سکنجبین قی کنانند و در وقت شدت حرارت تبرید بجزو بارد بشربت آلو یا سکنجبین استعمال کنند و نزد ابتدای عرق و در ادرار عرق ایشان از سکنجبین بآب هندوانه یا بآب سرد یا بشیرهٔ تخم خیار نمایند و عرق را مسح کنند تا ادرار او زیاده گردد و در مسکن آب بپاشند و دران حرارات آب زیاده کنند و نزد ایشان از فواکه سیب و امرود و به و زعرور و خیار و از ریاحین برگ مورد و برگ بید و اوراق اشجار بارد خوشبو مثل برگ سیب و ریحان بران آب پاشیده و از گلها گل سرخ و نیلوفر و گل بنفشه بدارند و جمیع لخلخهای بارد و خوشبو هم مرتب از گلاب و آب خلاف و نیلوفر و آب مورد بو یانند و اندک سرکه دران افزایند الا اگر بیخوابی باشد قریب سرکه نگردند و گاهی حقنه مثل آب هندوانه یا آب خیار ایشان را نفع کند **بعض متاخرین** دستور العمل علاج تپ صفراوی چنین نوشته اند که اول مسکنات مثل شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت گاوزبان در عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق کاسنی حل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا از روز اول تپ شربت نبات و آب و گلاب دهند و عرقیات ادویهٔ سبک دهند و یا شوربه کنند یا از شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ خرفه یا شیرهٔ مغز تخم کدو بشرط تشنگی بسیار و گرمی زائد بیفزایند و شربت انار داخل کنند و بعد چهار روز اگر تپ و تشنگی تسکین یابد منضج صفرا خواهند نقوع دهند تا نضج یابد اگر سرفه و نزله نباشد آلو بخارا از شک تخم کاسنی گاوزبان شب در آب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه حل کرده خاکشی پاشیده دهند و اگر تپ و تشنگی ساکن نشود تا هفت روز لعاب بهدانه و شیرهٔ مغز تخم کدو و شربت بنفشه ادویهٔ سبک دهند که همین نضج خواهند داد و تا چهار روز تنها مسهل مهلک ست دوای قوی نیز ممنوع ست مگر در رقت بشرکت کبد که بحران او روز چهارم متشخص آلو و تمر هندی و آب کدو آب کاسنی و آب تربوز و غیره جائز داشته اند اما هرگاه غلبهٔ صفرا بود و تپ یک روز درمیان یا هر روز آید شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده دهند و در شدت تشنگی و احتراق تبرید زیاده کنند و شیرهٔ خیارین و شیرهٔ تخم کاهو و لعاب اسپغول بیفزایند بلکه قرص طباشیر کافوری سه چهار ماشه نیز دهند و اگر اسهال بود قرص طباشیر قابض هم بدهند و در محرقه کهنه آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین نیز خوب ست و برای اخراج صفرا قرص طباشیر ملین و شربت ورد مکرر و شربت دینار بحسب تقاضای وقت و مزاج دهند غرض تا روز هفتم که روز بحران ست تسکین مزاج نموده باشند و درین اثنا اگر خود بخود اسهال شود قرص طباشیر افیونی چهار ماشه و کشنیز خشک چهار ماشه و کافور قدری و تخم کاسنی بریان شش ماشه و شربت حب الآس یا شربت بهی یا رب آن دو توله دهند و در صورت بودن سرفه ترشی موقوف دارند و بهدانه سه ماشه و اصل السوس چهار ماشه در نسخهٔ منضج سازند بالجمله بعد از هفت روز که روز نوبت نبود مسهل از مغز فلوس شش توله و تمر هندی سه توله با لعاب اسپغول دهند و اگر قوی خواهند ترنجبین و شیرخشت هر یک چهار توله افزایند و اگر در شدت گرمی و تشنگی در آب کدوی مشوی و شیرهٔ تخم خیارین یک توله مغز فلوس و تمر هندی مالیده نیز میدهند و بعد از نقای ماده اگر حاجت شود برای تسکین حرارت زائد ماء القرع با شربت نیلوفر یا سکنجبین یا قرص کافور دهند که برای تسکین صفرا و هیجان آن نافع ست و مزیل حرارت و مسکن تشنگی و همچنین ماء الخیار و آب تربوز و آب کاسنی درین باب با شربتها و قرصهای مذکوره نافع بود و اگر روز نوبت روز هشتم بود مسهل بعد زوال نوبت و تسکین بعد سه چهار ساعت دهند لیکن مسهل روز نوبت گاهی مضر و گاهی مهلک ست و اگر غب دائم و لازم بالکل گرمی بود بعد سوم روز و بعد تسکین حرارت و عطش منضج بطور طبیخ نیز جائز ست بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک نه ماشه خیسانیده یا جوشانیده نبات یک نیم توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده دهند و اگر

منظور باشد که هم تسکین تپ شود و هم نضج ماده حاصل آید کدام شیرهٔ مناسب یک روز مثل شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ مغز تخم تربوز یا شیرهٔ خیارین شش ماشه نیز آمیختن جائز ست از روز پنجم منضج صرف دهند و بعد از گذشتن هفتم روز بحران بدستور مسهل بدهند و در میانه روزهای مسهل تبرید یا منضج باید داد بحسب تقاضای حال بیمار و اگر غب غیر خالصه باشد در ادویهٔ سابقه بادیان و گلقند افزایند تا بلغم نیز نضج یابد و اگر عطش بود خیارین هم افزایند و غذا کهچڑی یا آش جو یا کدو دهند **ایضاً** بعضی علاج آن بطریق کلی و دستور العمل چنین نوشته اند که تا روز سوم شیرهٔ مغز تخم کدو بالعاب اسپغول و شربت نیلوفر بدهند و روز چهارم شیرهٔ تخم کاهو و خیارین عوض تخم کدو نمایند و روز پنجم که روز نوبت ست مسکن باید داد و بجای شربت سکنجبین کنند و روز ششم که روز سکون ست فی الجمله تحریک مناسب ست شیرهٔ مغز تخم هندوانه و کاسنی و خیارین عوض تخم کدو کنند و درین روز مسهل جائز نیست که خطرناک ست و روز هفتم که روز نوبت اول بحران ست بجای تخم کاسنی و خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو دهند و انه دهند و درین روز بهیچ وجه تحریک جائز نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت و آب تمر هندی و خمیرهٔ بنفشه و گلقند با عرق کاسنی و نیلوفر و روغن بادام بنوشانند و روز نهم شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق بیدمشک بخورانند و سکنجبین بعد مسهل درین روز بسبب خوف حدوث سحج مناسب نیست و روز دهم مسهل ندهند هشتم بدهند و روز یازدهم که روز نوبت ست فی الجمله تحریک مواد برای استعداد دفع بروز بحران آینده ضرورست شیرهٔ تخم خیارین بدهند و باعتبار ضرورت تسکین شیرهٔ تخم کدو بلعاب بزرقطونا برای تسکین حرارت مسهل و اخراج بقیهٔ ماده از مسهل با شربت انارین و یا شربت نیلوفر و عرق کاسنی و بیدمشک دهند اگر بقیهٔ تپ باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم بدهند و روز سیزدهم هرچند روز نوبت ست درین روز بقانون مقرر تسکین ضرورست و لیکن چون تنقیه شده از تحریک ضرری متصور نیست و از برای استعداد تحریک روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تپ ست فی الجمله تحریک ضرورست شیرهٔ تخم کاسنی و خیارین بالعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر بدهند و روز چهاردهم که روز بحران هست و استعمال محرک بهیچ وجه مجوز نیست شیرهٔ مغز تخم کدو دهند و انه بالعاب بزرقطونا و شربت بنفشه و عرق بیدمشک یا بید ساده بدهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه بعد از بحران سنت اعانت بر دفع بقیهٔ ماده که باقی مانده و از تحریک طبیعت دفع نشده محرک باید پس شیرهٔ خیارین و لعاب اسپغول و سکنجبین داخل نمایند و اگر تا پانزدهم تپ زائل نشود در شانزدهم باز آن مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبهٔ صفراویه دارد بعلاج آن باید پرداخت

علاج غب دائره

هرچه در علاج کلی حمیات صفراوی نوشته شد بعمل آرند در روز نوبت غذا ندهند و در آغاز نوبت قی بسکنجبین و آب نیمگرم کنند و اگر در وقت شروع لرزه تشنگی غالب بود آب گرم جرعه جرعه بنوشانند و بعد رفع لرزه و سرما آب سرد بدهند و سکنجبین درین وقت نیز مناسب ست و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند و پاها در آب گرم نهند و بمالند تا بقیهٔ حرارت از سر فرو کشد و عرق که آید از پارچه نشف کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و روز راحت اشربهٔ مطفیه مثل شربت آلو و تمر هندی و نیلوفر و لعاب اسپغول و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حاجت بسیار باشد قرص کافور دهند و اسهال صفرا بماء الفواکه مثل آب آلو و تمر هندی و آب انار مع شحم آن افشرده و شربت ورد مکرر و شیرخشت و مانند آن که در آن تلیین اندک مع تسکین مفرط باشد باید کرد و غذا بمزورات ترش معمول از تمر هندی و مشمش و انار و نیشوق و از بقول بارد مثل کدو و کاهو و کشنیز سبز و خرفه و اسفاناخ سازند و گویند که آب کاسنی سبز با سکنجبین یا شربت دینار مجرب ست و آب تمر هندی با نمک یوم راحت و بدون نمک روز نوبت انفع ست و اگر برهسپ که برزا نوی ادیبا شد بقدر چهار سرخ در گلوری پان نهاده قبل از آمدن لرزه بیک گھڑی بخورند برای دفع لرزه مجرب نوشته **ذکر بعض تراکیب** نافع تپ صفراوی از مطب اساتذه کرام لعاب اسپغول شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین هریک شش ماشه در عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هریک پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند و گاهی عوض تخم کدو و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره شیرهٔ خیارین و لعاب بهدانه سه ماشه و عرق بید ساده کرده میشود و گاهی بجای خیارین و عرقیات شیرهٔ کاسنی داخل کرده میشود دیگر تبرید آلو بخارا ده دانه بعرق شاهتره ده توله دست مالیده لعاب اسپغول یک توله

نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند دیگر آب تمر هندی سه توله شیره تخم کاسنی شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه
سه ماشه گلاب چهار توله گلقند دو توله به هند دیگر سکنجبین لیمونی سه توله بعرق عنب الثعلب هفت توله گلاب چهار توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده
بنوشند و گاهی شربت لیمون دو توله و بجای عرق مکوه عرق شاهتره ده توله عرق کیوڑه چار توله کرده میشود دیگر بعد مسهل لعاب بهدانه شیره تخم خیار
شربت بنفشه اسپغول پاشیده و گاهی تخم خرفه شش ماشه خمیره بنفشه دو توله عوض شربت بنفشه میکنند و گاهی بعد مسهلات آب تمر هندی سه توله شربت نیلوفر
دو توله خاکشی پنج ماشه عوض شربت بنفشه و اسپغول کرده میشود دیگر خیسانده گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه خیسانیده صاف نموده
شیره تخم کاهو شیره خیارین هر یک شش ماشه نبات دو توله داخل کرده بنوشند دیگر عنب الثعلب هفت ماشه گل بنفشه شش ماشه گل
نیلوفر هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شاهتره شش ماشه تخم خیارین کوفته نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح مالیده
صاف نموده نبات خاکشی داخل کرده بنوشند دیگر مسهل حمای صفراوی فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله آلو بخارا ده دانه گلقند چهار توله بعرق بادیان
عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک ده دام مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند غذا دو پهر نخود آب و شب شله و تا دو پهر
بجای آب عرق شاهتره عرق کاسنی عرق مکوه هر چه مناسب انند **دیگر** فلوس خیار شنبر شش تولہ تمر هندی چهار توله شکر سفید چار توله بعرق شاهتره بست و پنج
توله مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند **دیگر** برای عراقی بار طوبت دهان گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی بیخ کاسنی بادیان هر یک
شش ماشه مویز منقی دو توله خطمی خبازی گاوزبان اصل السوس هر یک شش ماشه تمر هندی دو توله شب خیسانیده صبح خام مالیده گلقند داخل کرده صاف
نموده بنوشند ذکر بعضی ادویه مرکبه مفید تپ صفراوی این حب زهر مهره در تپ دقی صفراوی و تسکین حرارت معمول است زهر مهره خطائی سائیده دو جزو مروارید صلایه
کرده یک جزو هر دو را باز با هم خوب صلایه کرده حب بگلاب بسته بقدر دو ماشه بدهند **حب** برای تپ صفراوی و لرزه بنگ چهار جزو کافور یک جزو سائیده
حب بقدر فلفل بندند و تا چهار عدد چهار گهڑی پیش از آمدن لرزه و تپ بدهند و حب اشفا معمول علوی خان نیز مجرب است **دوائیکه** تپ لرزه صفراوی را نافع
ست تمر هندی دو دام در آب گرم بمالند و شکر سرخ دو دام در آن حل کرده صاف نمایند و اول اسپغول بقدر دو دام در قدری آب انداخته بنوشند و بعد
یک گهڑی شربت مذکور بنوشند و سه روز بهمین طور بعمل آرند که مجرب دلیت طبع ست غذا شربت تمر هندی با خشکه یا نان یا کهچڑی مونگ دیگر بگیرند ست
گلو و طباشیر هموزن و هر دو را سفوف ساخته یک ماشه در تپ که با لرزه و سرمای شدید آید بدهند روز اول برطرف شود و اگر گلوی سبز را با قرص طباشیر
سائیده یا خیسانیده دهند نفع بین کنند **دیگر** برای تپ غب معمول اطبای هند بیخ نیب و گل و برگ ببول و اندرجو هر یک دو دام در چهار سکوره آب جوشانیده
شیر گرم بنوشند **دیگر** برای تپ گرم مستعمل ایشان آمله برگ بهنگ بادیان هر سه ادویه سائیده در شیر بز که خام باشد بیامیزند و در هر دو کف دست و پا
خوب مالش کنند تپ فرود آید **دیگر** شیره تخم خرفه شیره تخم کاهو هر واحد دو درم در آب برآورده آب تمر هندی دو توله افزوده اسپغول مسلم یک توله خورده بنوشند
و یا شیره برگ شاهتره و تخم کاسنی هر واحد دو درم با آب سائیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بنوشند سفوف که حمیات حاره را مجرب ست قنب کچور و تخم
اسفاناخ دو جزو شکر مساوی خوراک ده درم صبح و شام با آب **دیگر** که تپ و لرزه را عجیب ست برگ خیال و کنار مساوی کوفته بیخته قبل از نوبت
بدو ساعت هر قدر که در دو انگشت آید گرفته بخورند **مطبوخ آلو** که لطیف العمل ست و در تپ غب جهت دفع حرارت و تلیین شکم در حالت ضعف قوت
و فصل گرما و عدم قدرت باستعمال مسهل قوی توان داد آلو بخارا بست عدد تمر هندی ده درم هر دو را در دو رطل آب بجوشانند که مهرا شود پس صاف کرده
قند سفید ده درم آمیخته بنوشند و چند روز برین مداومت کنند **مطبوخ هندی** که برای تپ لرزه صفراوی عجیب الفعل ست خس صندل سرخ
کشنیز پوست بیخ نیب بید ماکه گلوی سبز همه مساوی بگیرند و هر روز بقدر دو دام از این ادویه در یک سیر آب بجوشانند تا نیم پاو آب بماند صاف کرده
بنوشند و در مجربات نوشته که این ادویه هر یک پنج ماشه گرفته جوکوب نمایند و در سیر باو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده بدهند تپ گرم دور شود
و هر مرض که از شرب شراب پیدا شود مفید بود تا پنج روز یا هفت روز بکار برند و صاحب تکمله سوای خس بجهت تپ صفراوی مفید نوشته و گفته که اگر زیاده
تبرید خواهند خس نیلوفر صندل سفید بیفزایند و اگر قبض مطلوب باشد دار فلفل یا زیره سفید زیاده کنند و برای رفع قبض مویز منقی اضافه نمایند و در سرفه
اصل السوس مناسب ست ایضاً گلوی سبز دهنیه پت پاپڑا گل نیلوفر خس صندل سفید سرخ برگ بالنسه بدستور جوشانیده بدهند و اگر احتیاج

تلیین افتد هلیله داخل سازند یا مغز فلوس بیفزایند و اگر مریض از خوردن ادویهٔ تلخ کاره باشد از ادویهٔ مذکوره عرق کشیده دهند نقوع برای غب از مجربات حکیم علی
عناب پنجاه عدد آلو بخارا بست عدد تمر هندی دوازده توله در آب ترکرده قدری از آن آب اول شب صاف کرده بیاشامند و مداومت کنند در روز نوبت غذا
ندهند مگر وقتیکه مریض طفل باشد یا وقت نوبت در اول روز باشد و بعد از نوبت هرگاه اشتها شود غذا ابرنج و شربت تمر هندی بدهند الا وقتیکه اسهال عارض
شود و پس تقوا البطن پیدا شود مثل قرص کافور و قرص طباشیر قابض و یا قوتی بارد و شربت صندل و مثال آن علاج کنند و درین حال روز نوبت از لیمون
و ورق الخیال و کافور بحسب مزاج وقت علیه ترکیب کرده بدهند **اقوال حذاق** سویدی گوید که شراب آب انار ترش هشت اوقیه با دو اوقیه سکنجبین
وکذا تخم خیار بسکنجبین وکذا مغز تخم کدو در حمای غب مجرب است و شرب طباشیر وکذا تمر هندی وکذا آب لبلاب سفید وکذا ماء الشعیر وکذا لعاب بهدانه و اختلاط
بزرقطونا در مشروبات و مزورهٔ خیار وکذا برگ قطف بروغن بادام و اندک سرکه و فرش برگ و شاخ نرم صفصاف در مسکن و تعلیق چشم سرطان
نهری بر صاحب غب و اختلاط کردن کوچک مربی بسرکه در غذای مریض هر واحد نافع حمای غب است و فادزهر معدنی را چون در آفتاب نهند
و عرق کند و آنرا صاحب حمای غب بلیسد کرب او زائل شود و تپ بشکند **مؤلف اقتباس** مینویسد که درین تپ تدبیر خفیف از آنچه در محرقه گفته شود
بکار برند ولیکن چون در بحران هر نوبت و آسایش میباشد پس رعایت نه چیز واجب دانند **اول** آنکه در ابتدای نوبت و در وقت شدت سرما و لرزه و اشتداد
تپ هیچ قسمی از اقسام غذا نباید داد و بعد از فرو شدن تپ بوقت اشتها در دادن غذا و آب سرد مختار اند و در ابتدا دادن مسهلات قویه و ملینات منع نمایند بلکه
بخیار شنبر و ترنجبین و آلوی بخارا و گلقند تلیین طبع فرمایند و یا نقوع فواکه و یا المطبوخ که در قول ابن الیاس خواهد آمد و یا نقوع مشمش که در قول صاحب
کامل بیاید **دوم** آنکه در شروع نوبت سکنجبین ساده چهار توله در گلاب و آب هندوانه هر یک یکنیم پاو داخل کرده نوشانیده قی کنانند و سه چهار نوبت
تکرار نمایند و بپر مرغ از خارج مدد کنند تا انقای تام حاصل شود و بعده طباشیر سه ماشه در شربت لیمون کاغذی دو توله آمیخته بلیسانند و شربت صندل
ترش و سکنجبین عنصلی هر یک دو توله در عرق بید ساده و نیلوفر و گلاب هر یک شش توله داخل کرده بدرقه نمایند و بعد از انقضای دوره جهت دفع سر درد
بیهوشی یا شوریه کنند و ضماد جو مقشر در شیر بز سائیده بر پیشانی و صدغین نمایند که فی الفور درد او رفع میکند و بهوش می آرد و همچنین ضماد دال ماش
مقشر در شیر بز سائیده و ایضا دال نخود وکذا ضماد برگ بید ساده تنها وکذا برگ گلاب چنانچه بسیار کسان بدین تدبیر زود صحت یافتند و حاجت
به تنقیه نیفتاد و غذا یا الک و خرفه با دال ماش پخته با برنج و یا کدو به لیمون ترش ساخته بنان تنک دهند **سوم** آنکه در روز هفتم چون بحران تام نشود
پس باید که بروز هشتم یا دهم و یا دوازدهم بملین مناسب اسهال صفرا نمایند چنانچه بعضی را از شیرهٔ گل سرخ و بنفشه یک یک توله برگ سنا یک نیم توله و آب
آلوی بخارا پانزده عدد و گلقند چهار توله شیر خشت چهار توله ترنجبین شش توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین ساده سه توله ده دوازده بار اجابت
طبع بفراغت شده و بعضی را بخیار شنبر و ترنجبین هر یک شش توله گلقند و شربت ورد مکرر هر یک چهار توله سکنجبین سه توله تمر هندی هفت توله روغن
بادام هفت ماشه پانزده مجلس بلکه زیاده اجابت شده و بعد از آن نوبت باندک بردی و حرارتی یک دوره یا دو دوره آمده پس بمجرد مراعات غذا
و کم خوردن نوبت بدورهٔ سوم نرسیده و صحت تام یافتند و فضل آنست که ترنجبین را در تپهای حارهٔ صفراویه بی ترشی استعمال نباید کرد بنا بر آنکه این نیز
مانند کند و مستحیل بصفرا میشود لیکن باید که بعد از نوبت سوم آنچه که بلغم افزا بود هرگز نه دهند که بیم انتقال غب خالص بغیر خالصه و تپ بلغمی دارد و این هنگام سکنجبین
بزوری معتدل و اصولی نفع عظیم کند و ساده مضر بود و انطاکی در ابتدای ظهور یاری غتسال آب سرد از مجربات خود نوشته و بعضی اشخاص با پای من در
شروع دوره در حوض پر از آب سرد تا بگلو نشستند و منجملهٔ آنها بعضی در مرتبهٔ اول و بعضی در دوم و بعضی در سوم صحت یافتند **چهارم** آنکه در روزهای
آسایش آب سرد بسیار و دیگر مبردات و مرطبات و حامضات بضعف معده اصلا ندهند که در وقت غیر حرارت ضعف آوردن آنها سبب مضر و نفع لطیف
میکشد و ممکن است که خلطی دیگر متولد شود و جستت زیاده گردد و چون درین تپ مجال آسائش بسیار است پس بدادن آب سرد بسیار و دیگر مبردات چندان
دلیری نکنند کذا فی الاکسیر **پنجم** آنکه در قرب نوبت تن خود را پوشیده دارند و بامری مرغوب غیر مضعف مشغول نمانند و قی کنند و اگر نخواهند اندک ملین
معدل صفرا مثل آب افشرده آلو و انار یا نه توله ترنجبین پنج توله دهند و در روز راحت نقوع فواکه و شاهتره به نسخهٔ جامع الجوامع بدهند **ششم** آنکه در وقت غلبهٔ
تپ و فرود آمدن لرزه اشربهٔ سرد که مقوی قلب باشند مانند شربت نیلوفر و لیمون کاغذی و سکنجبین تفاحی لیموئی علوی خان در گلاب و عرق بید مشک

داخل کرده بدهند و یا طباشیر دران آمیخته و سکنجبین ساده و شکر تری بآب تربزه دهند فی الفور حرارت و تشنگی و کرب را بنشانند و در اختلاط باید که دست و پا را
در آب نیم گرم لحظه بدارند و بنابر رفع خشکی و درشتی زبان پوست آلوی سیاه و یا زردآلو و یا تمر هندی و یا بهدانه در دهن دارند و یا از لعاب اسپغول و بهدانه
و ریشه خطمی در گلاب برآورده لحظه بلحظه مضمضه نمایند هفتم آنکه روز سیزدهم از غذا مطلقاً باز دارند و اگر ضعف بسیار بود بر کشکاب و شربت نیلوفر و آب
انار مصور قناعت ورزند تا نوبت هفتمی که روز چهاردهم ست بخیر بگذرد کذا فی النبض الکبیر هشتم آنکه چون نوبت از هفت زیاده شود معلوم نمایند
که غب خالص بغیر خالص مبدل گشت پس ضرور بمعالجه آن رجوع نمایند و در نضج مواد بیشتر اعانت فرمایند کذا فی اصول التراکیب الجندی نهم آنکه
بعد از گذشتن روز چهاردهم ملاحظه فرمایند که ماده بکدام جانب متوجه ست مثلاً اگر میل باعلی بود مانند فم معده علامتش تلخی دهان و غثیان و
لذع و قلت اشتها باشد پس باید که اول و گرای نخود ماش و برنج داده بمقیئات صفراوی کنند بعده طباشیر سه ماشه در مربای سیب و یا به دو
توله آمیخته با گلاب نیم پاؤ بدهند و اگر ماده باسفل مائل بود علامتش پیچش شکم یا قبض و نفخ دال بود پس تنقیه بمسهلات مرکبه نمایند و اگر میل بجذب جگر
بود علامتش احساس ثقل بسیار بجانب راست در شکم بود با اندکی درد پس بمدرات بارده ادرار نمایند و برخلاف جانب میل ماده هیچ یکی را دفع
ننمایند که آن باعث و آفت عظیم میگردد کذا فی الاکلیل فائده بدانند که بعد از نضج و تنقیهٔ ماده جهت تحلیل باقی آن در حمام معتدل بزند در روز
راحت که نفع عظیم دارد و تا دو سه روز بلکه یک هفته متواتر قرص طباشیر ملین سه ماشه در شربت کشوث علوی خان یک نیم توله با عرق کاسنی
و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری معتدل چهار توله بدهند کذا فی المفتاح ابوسهل گوید که گاه استفراغ کرده میشود مادهٔ حمای غب را
باشیای مدر صفرا ببول اگر حرکت آن بسوی جگر باشد و استفراغ کرده میشود بقی اگر حرکت آن بسوی فوق بود و بر فم معده ریزد و استفراغ کرده میشود
باسهال از حقنه های لینه اگر حرکت او بسوی معا باشد و استفراغ کرده میشود بعرق از مرخات اگر حرکت او بسوی ظاهر بدن باشد و گاهی تطفیه کرده میشود
سوء مزاج حمای غب را بچیزیکه تطفیهٔ آن بالطبع کند مثل کاهو و کشک شعیر و بشرب آب سرد و گاهی تطفیهٔ آن بچیزی کنند که مطفی او بالعرض باشد مثل
چیزهائیکه استفراغ مادهٔ حار یابس او کند زیرا که هرگاه استفراغ کنند بدن سرد و تر گردد و گاهی اطفای آن بچیزی کرده میشود که جامع هر دو امر باشد
مثل استحمام و استعمال روغن سرد در حمام تبرید و تلیین اعضا کند که تپ بتخفیف آن و لذع آن کرده است و باید که استعمال کنند ازین اشیا آنچه مریض
خواهش آن کند و آنچه معتاد آن بیشتر باشد پس اگر شهوت و عادت او باستحمام در یک روز دو مرتبه باشد اجازت آن دهند و اگر صاحب تپ عفنی شراب
قبل از نضج مادهٔ تپ بنوشد حمی زیاده و قوی گردد لاسیما غب بجهت آنکه شراب مادهٔ تپ را زیاده کند و تذویب و ترقیق آن نیز نماید پس سدد زیاده
گردد و هرگاه بعد نضج بنوشند نفع کند از جهت آنکه آب را که بدان ممزوج سازند بسوی اعضا برساند پس تبرید و ترطیب آنها کند زیرا که آب تنها عسر النفوذ
است و از جهت آنکه تحریک استفراغ ببول و عرق کند و از جهت آنکه تقویت قوت کند و از جهت آنکه غذای بدن شود و باید که شراب صاحب
غب رقیق سفید ممزوج بآب بسیار باشد و طعام او چنان باید که کیفیت آن سرد مرطب و کمیت او بمقدار امکان هضم مریض باشد و آن مثل کشک جو
و زردهٔ بیضه و ماهی رضراضی و کدو و خیار و کاهو و بقلهٔ یمانی و خرفه و چوزهٔ مرغ و بازوهای دراج و کله پاچهٔ جدی ست پس بعضی ازینها ترطیب صرف کند
چون زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و بعضی تبرید و ترطیب هر دو کند همچون ماهی رضراضی و بعضی تغذیه و تبرید و ترطیب و تنقیهٔ مادهٔ تپ نماید مثل کشکاب جو
لهذا این افضل چیزیست که صاحب حمای غب آنرا تناول کند بو علی سینا مینویسد واجب ست که یاد دارند اصولی را که ذکر کردیم در علاج
کلی حمیات عفنی از اسهال و غذا و جمیع ابواب که مراعات او در حمی واجبست و بنا بر آنست و التفات نکنند بسوی قول کسی که در ابتدا بمسهلات
قویه و هلیله و مانند آن رخصت داده الا بصفتی که مذکور شد بلکه لازم ست مبادرت در ابتدا بتلیین خفیف مثل آنکه در انجا ذکر کردیم و مثل
تمر هندی که بقدر چهل درم شب در آب گرم تر کرده صاف نمایند و شیر خشت یا ترنجبین بدان آمیزند و یا آب انارین و شکر و مثل طبیخ لبلاب
ترنجبین و مویز منقی و یا نقوع آلو ترنجبین یا شیر خشت یا شربت بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه و گاه لعاب اسپغول بجهت شربه مثل شربت آلو ازلاق و تلیین
میکند یا طبیخ عدس بلبلاب و یا حقنه های لینه مثل حقنه بطبیخ خطمی و عناب و سپستان و اصل السوس و روغن بنفشه و بعصارهٔ چقندر و روغن بنفشه
و بورق بدستور معلوم و این تلیین بحقنه و غیره وقتی باید که حاجت بدان حس کنند بهر آنکه صواب آنست که ماء الشعیر و مثل آن از مشروبات غذائیه از اغذیه و مزورات

ندهند مگر هنگامیکه تلیین طبیعت کرده باشند بدانچه مذکور شد باوجود آنکه اسهال در ابتداء تپ غب خالصه کمتر ضرر دارد از مثل و در غیر آن و اگرچه آنرا نیز ضرر بزرگ ست و اگر ممکن بود که فصد تا سه دوره نکنند عمل نمایند و کذلک چون خوف کنند که مرض مهیلج خواهد شد فصد کنند پس انچه از خطا واقع شود کمتر از غیر این خطا خواهد بود و واجبست که تحریک بچیزی روز نوبت نکنند مگر بضرورت و غذا ندهند مگر نزد نشر ائط مذکوره و اوراد بول بشیرهٔ بزور نمایند و باید که در روز نوبت بر مریض در وقتی باشد که آن گرسنه بود و در معدهٔ او چیزی نباشد بلکه واجبست که هر صباح سکنجبین بنوشند و بعد از آن بدو ساعت ماء الشعیر دهند در روزیکه نوبت نباشد و سکنجبین بعد نوبت نیکوست و همچنین نهادن پای در آب گرم تا بتقاضای حرارت را جذب کند و مستحب ست که در سکنجبین خصوصاً در اواخر شیرهٔ بزور بارد مدر باشد و یا قبل نوبت به سه یا چهار ساعت و بعد نوبت ماء الشعیر و منها و چون تلطیف واجب گردد و این قریب منتهی باشد مثل آب انار و آب هندوانه و مانند آن بدل ماء الشعیر نوشانند و تدریج تدبیر او بر درجه مذکورهٔ سابق نمایند و هر قدر که منتهی قریب گردد تلطیف تدبیر کنند و در ایام اول بکشک جو و نان در آب سرد تر کرده یا الجبسه و یا شیرهٔ او در آب گرفته غذا باید ساخت و گاهی از نبوماش عدس ساخته میشود و هر گاه طعام در معدهٔ او ترش گردد سوای ماء الشعیر بسیار رقیق چیزی ندهند و اگر احتیاج بنوشیدن آن افتد به تخین ریج کرفس اندر ان اندک توی کنند و اگر معده سرد زیاده باشد و تپ غیر شدید و غیر خالص بود در ان اندک فلفل و نخل کنند حسب رای بقراط پس اگر علامات بر قرب بحران دلالت کند بماء الشعیر و آب انار و سکنجبین اکتفا کنند و فواکه نیک برای ایشان انار شیرین و چاشنی دار و آلو بخته و خام ست و اما هندوانه چیزی عظیم النفع ست با وجود لذت آن تلیین دادرار و کسر شدت حرارت کند و عرق آورد و دستبویه کوچک مضرت نکند و از بقول کدو و خیار و بادرنگ و کاهو ست و بدانکه مقصود در تغذیهٔ صاحب غب یا ترطیب ست چنانچه در آخر آن طراف تیهو و خروس خصی و مغز سر جدی بکسی که غثیان نباشد و زردهٔ بیضه داده میشود و یا تبرید و ترطیب هر دو چنانچه مثل آب کشک جو میدهند و در تبرید بسیار افراط نکنند خصوصاً در ابتدا مگر آنکه التهاب شدید در یابند و یا خوف انقلاب و محرقه یا غب لازمه باشد پس هر گاه علامات بحران برسد و نضج در قاروره بینند و آن رسوب محمود یعنی سفید مستوی القوام متشابه الاجزا ست پس اگر بحران در تنقیهٔ بدن از ماده غنی کند بهتر والا در ان هنگام معالجه بچیزیکه اعانت طبیعت بدان مناسب بود از ادرار یا اسهال یا قی یا عرق باید کرد و نقیض طبیعت درین امر نکنند پس اگر میل طبیعت بدفع ظاهر انه بینند استفراغ بمسهل کنند و از انجمله سقمونیا بقدر یک دانگ در جلاب ست و یا طبیخ هلیله تمر هندی و ترنجبین و مویز و اصول کاسنی و بادیان و خیار شنبر بدستوریکه میدانند و مختار اندکه آنرا مقوی بنشا هتره و سنا و سقمونیا کنند و ایضاً قرص طباشیر مسهل موافق ایشان است و این نسخه مستعمل درین مرض ست بگیرند پوست هلیلهٔ زرد چهار درم نبات سفید بست درم سقمونیا یک دانگ با آب سرد بخورند و بعد از ان معالجه بادرار نمایند و اگر ورا انجا حرارت مفرط و التهاب عظیم باشد و استفراغ کرده باشند در نوشانیدن ایشان چیزی از مطفیات قویه که در تدبیر امراض حاره گفته شد باکی نیست و گاهی عوض آن بر ضماده که بر سینه نهند قناعت میکنند **واما** حمام باید که قبل از نضج قریب و نگرم و نه بعد نضج در انحطاط آن افضل علاج ایشان ست و خصوصاً معتاد آنرا و با وجود آن خطا در ادخال ایشان بحمام قبل نضج سالمتر از مثل این خطا در غیر غب خالصه است و واجبست که حمام ایشان معتدل در حرارت خوش هوا رطب باشد که در ان عرق بر فق کنند بنحویکه قلب ایشان ملتهب نگردد و بر دهن بنفشه و روغن کل مضروب بآب مالش کنند و در ان مقام را طول ندهند بلکه بسرعت بیرون آیند و معاودت موافق تر برای ایشانست از اطالت مقام و نزد خروج از حمام در آب نیمگرم بنشینند و بقدر یکه لذت در ان مقام کنند که آن موافق بود بعده چون از آبزن بعد حمام خارج شوند شراب ابیض رقیق ممزوج بآب بسیار بنوشند و یا رحیه یا بنوشند تا عرق بسیار کنند و اگر باده مرض چیزی باقی باشد از ان نضج یابد و بعد از ان باغذیهٔ مبردهٔ مرطبه و بقول بدین صفت غذا سازند و بعد بخطا از نوشیدن شراب ممزوج بآب کثیر خوف نکنند و تدارک کند آب نافذ در اعضا بقوت شراب بمخالطت آن آب چیزی را که در شراب از تسخین اندک باشد پس درین هنگام شراب ممزوج تبرید شدید و ترطیب کند و اگر در انجا اعراض از عطش و صداع و سهر و غیر آن باشند علاج آنها در ذکر اعراض مذکور گردد و چون بعد بحران چیزی از حرارت لازم باقی ماند سکنجبین بآبهای مدر مثل آب مروق کاسنی و عنب الثعلب یا سکنجبین که در ان بزور مدر مثل خیارین و اصول مدر مثل بیخ کاسنی پخته باشند استعمال باید کرد صاحب کامل گوید که چون ظاهر شده که علاج حمای عفنی بتطفیهٔ حرارت و باستفراغ خلط متعفن باشد پس حمای غب محتاج بهر دو امر ست مگر آنکه چون حرارت در حمای غب خالصه قویتر و بیشتر از مادهٔ ست احتیاج در علاج آن بتطفیهٔ حرارت بیشتر از عنایت باستفراغ ماده باشد بهر حال چون این تپ ابتدا کند باید که تلیین طبیعت باشیائی کنند که با وجود تلیین آنها تبرید نیز داشته باشد مثل آب انارین بشحم آن افشرده و شکر و مثل آب آلو و تمر هندی با خیار شنبر و یا آب لبلاب که در ان خیار شنبر مالیده باشند یا بشکر و شربت ورد و دیگر بسکنجبین بابرف یا آب سرد

هر واحد بقدر حاجت بنوشانند پس اگر با تپ صداع و کرب باشد باید که حقنهٔ لینه که دران ماء الشعیر و عناب و سپستان و بنفشه و نیلوفر و چقندر و خطمی و سبوس گندم و روغن بنفشه و شکر سرخ و آبکامه داخل باشد استعمال نمایند تا ماده را باسفل جذب کند و مسکن مریض سرد باشد که بران باد شمالی گذرد و اگر فصل گرما باشد و اگر موسم سرما بود در جای معتدل الهوا دارند و بعد از استفراغ روز دوم نگاه کنند اگر روز نوبت باشد آب انار چاشنی دار و جلاب باندک تخم خرفه باریک سوده و یا آب تمر هندی مالیده صاف کرده باندک آب هندوانه و یا آب خیار باندک تخم خرفه و طباشیر بنوشانند و در میان نوبت بعد رفع لرزه سرد یا آب سرد قوی البرودت بنوشند اگر در معده و جگر ضعف و ورم نباشد و لاسیما اگر خلط نضج یافته باشد چه آنرا در شکستن تیزی حرارت فعل نیک است و حذر کنند از دادن آب سرد در وقت نوبت تپ کسی را که تپ او غب خالص نباشد یا غیر او از حمیات نائبه باشد تا آنکه نضج ظاهر نگردد و در وقت لرزه هم ندهند و اگر روز نوبت نباشد ماء الشعیر چهل درم تا پنجاه درم با شکر یا شربت بنفشه ده درم بدهند و بعد چهار ساعت پانزده درم تا بست درم سکنجبین ساده با آب سرد بنوشانند و انار میخوش بمکند و نباید که سکنجبین عقب ماء الشعیر دهند و نه باوی آمیزند تا آنرا از معده قبل هضم آن نافذ نکند و بدن را غذا جید نرسد و ایضا ماء الشعیر تبرید و تنویم میکند اما که در معده باشد قبل رسیدن آن بجگر و استحاله آن بخون و اگر مریض را سکنجبین قبل از ماء الشعیر بیک دو ساعت بدهند باک نیست که این موافق نیکوست و ایضا بعد ماء الشعیر بچهار ساعت سکنجبین بدهند تا ماء الشعیر را از معده و امعای رقاق بسوی جگر بسهولت نافذ کند و بعد ازان بیکدو ساعت مزورهٔ معمول بکدو یا قطف یا اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و خبازی و ریچ کاهو هر کدام ازینها که حاضر باشد بآب انار و آب غوره و روغن بادام یا سرکه و زیت بروغن بادام یا مغز بادرنگ و خیار و کاهو و خرفه بآب حصرم و آب انار و آب آلوی تازه یا آب زرشک و مانند آن از اغذیه بارده که آنها صاحب این تپ و سائر حمیات را موافق اند چنانچه بقراط در کتاب فصول خود ذکر نموده که اغذیهٔ مرطبه موافق جمیع صاحبان تپ اند و لاسیما کودکان و زنان و کسی که ارطب مزاج باشد و صبیان ارطب مزاج از جوانان اند و زنان ارطب مزاج از مردان پس ایشان محتاج اند در حمیات بترطیب زائدتر تا بحال طبیعی خود بار جوع کنند و مع ذلک باید که اگر فصل گرما باشد اغذیهٔ ایشان ببرف سرد کنند و ازین حذر نمایند در کسیکه معده یا کبد او ضعیف باشد و در شب چیزی از شربت غوره یا آب انار و طباشیر و لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه هر واحد بقدر حاجت با آب سرد بدهند و بران خواب کنند و روز نوبت ماء الشعیر ندهند و تاخیر غذا تا وقت انقضای نوبت یا وقت خفت آن کنند پس اگر نوبت در آخر روز باشد بدادن ماء الشعیر که بسیار رقیق باشد در اول روز باکی نیست و همواره تدبیر برین حال باشیای مبرد و مسکن نمایند تا آنکه علامات نضج در بول پدید آید پس این تپ اگر خالص باشد اکثر بهفت دوره نوبت کند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد مریض را در حمام معتدل الحرارت داخل کنند و در خانهٔ اوسط بنشانند و آب شیرین معتدل الحرارت بران ریزند تا ماده را تحلیل کند و نضج او کامل گردانند و اگر صاحب این تپ خالصه را بحمام بعد روز هفتم داخل کنند اگرچه علامات نضج ظاهر نشود باکی نیست لاسیما اگر مریض معتاد دخول حمام هر روز یا میان دو روز باشد یا نفس و میل باستحمام کند آنرا موافق تر بود و لیکن دخول او در حمام بروز غیر نوبت باشد و معدهٔ او خالی از غذا بود و نشاید که مریض را دلک بسیار استعمال کنند تا آنرا ماندگی پیدا نشود بلکه غرض طبیب در ادخال و بحمام ریختن آب معتدل الحرارت بری باشند تا بقایای صفرا تحلیل گردد و ترطیب خشکی بدن نماید و باید که ریختن آب گرم بر بدن بتدریج باشد یعنی اولا نیمگرم پس اندک گرمتر ازان بعده آب معتدل الحرارت و بعد ازان تدبیر که مذکور شد پیرایند و اگر نفس مریض مائل بچیزی از ماهی رضراضی یا ماهی یا بچهٔ مرغ کوچک باشد خورانیدن او باک نیست که آن ترطیب بدن او کنند و لیکن ماهی بطریق سکباج و بچهٔ مرغ بآب غوره و آب انار و مانند آن بپزند و اگر مریض را غثیان عارض شود و در دهن تلخی دریابد در استعمال قی بسکنجبین و آب گرم و پاک کردن معدهٔ او مضایقه نیست و بعد قی شربت انار یا شربت غوره با آب سرد و گلاب بنوشند و از سائر اشیا که دران حدت و حرارت باشد از غذا و غیر آن اجتناب نمایند و سکون در حجت بعمل آرند و غضب پیدا ورند که این مقوی صفرا است پس صاحب حمای غب خالصه چون این تدبیر استعمال نماید تپ او از هفت دوره تجاوز نکند و بسیار باشد که در چهارم و پنجم و ششم دوره منقضی گردد و جرجانی و ایلاقی مینویسند که سبب حمیات عفنی دو چیز است یکی اجتماع خلط عفن در بدن دوم حرارت و فساد مزاج که از عفونت تولد کند پس علاج بدفع خلط و تعدیل مزاج باید اما در تپ غب حاجت تسکین حرارت غریبه و تدبیر مزاج فاسد بیشتر از تنقیص ماده باشد لیکن اولی تر آنست که با تدبیر مزاج از تدبیر کم کردن ماده نیز غافل نباشند و موافق ترین چیزی برای آن آب انارین و غیر آنست که در قول صاحب کامل گذشت و شربت آلو و شربت بنفشه و مقدار پانزده درم خمیرهٔ بنفشه بگلاب مالیده صاف کرده و مقدار

دو درم اسپغول بشربت آلو آمیخته که این شربتها حرارت غریب را بنشانند و طبع را نرم کند پس اگر با تپ صداع و کرب باشد تلیین طبع بحقنهٔ لین ولی تر باشد
حقنه بگیرند بنفشه و خطمی و سبوس گندم هریک ده درم عناب بست عدد و سپستان پنجاه عدد و کشک جو سی درم همه را در چهار آثار آب بجوشانند تا بیک آثار آید
صاف کرده مقدار پنجاه درم تا سه استار ازین مطبوخ بستانند و سی درم شکر سرخ دران بگدازند و پنج درم آبکامه آمیخته فعل آرند دیگر بنفشه و نیلوفر و خطمی بابونه
هریک ده درم سبوس گندم ده درم انجیر پنج عدد سپستان پنجاه عدد جمله را بدستور سابق بپزند و دو استار ازان گرفته ده درم لعاب اسپغول و ده درم
روغن بنفشه بیامیزند و دو درم بورهٔ ارمنی دران حل کرده بکار برند و اگر پنج درم آبکامه آمیزند قوی تر گردد و اگر قوت مساعد باشد تا نخست طبع را نرم
نکنند چیزی غذائی مثل ماء الشعیر و غیره نشاید داد و اگر طبع هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند حاجت تلیین نباشد و بعضی طبیبان گفته اند که درین تپ
دوائی که دران حرارت و خشونت باشد نشاید داد زیرا که ایمن نباشند از انکه تپ محرقه گردد یا بسرسام باز گردد ولیکن هرچه تری و سردی میدارد باید داد
محمد زکریا گوید که اگر قوت مساعد باشد و تپ غب خالصه بود بگیرند بست درم پوست هلیلهٔ زرد و در آب گرم شبانه روز تر کرده بدست مالیده صاف کنند
و بیست درم ترنجبین دران حل کرده روز راحت سحرگاه بنوشند و نیز گوید دانگ و نیم سقمونیا در بیست درم جلاب که با آب آمیخته باشند حل کرده بروز
آسایش بدهند که تن را یکبار از خلط صفرا پاک کند و بعد این شربت تپ باز نیاید و اگر باز آید ضعیف باشد ترنجبین گوید اگر فصل گرما باشد و بیمار از اهل تنعم یا ضعیف بود هر شب
ده درم تمر هندی و بیست عدد آلوی سیاه فربه در یک آثار آب بپزند تا مهرا گردد و مالیده صاف نموده ده درم شکر آمیخته بنوشند و بران خواب کند و بامداد پیش
از طلوع آفتاب کشکاب دهند و اگر از آلوی پخته و مالیده کراهت کنند صبح آلو را بکار رو بزنند و با تمر هندی در آب گرم تر کنند و شبانگاه بعد مالیدن
صاف کرده شکر آمیزند و بدهند خوشتر و لطیف تر باشد و قومی گفته اند که اگر در ابتدای مرض و در تزاید آن حاجت تلیین طبع باشد هر روز دو استار ترنجبین
در آب حل کرده بدهند و اگر بدین نرم نشود پنج استار تمر هندی در آب گرم شب تر کنند و صبح مالیده صاف نموده ده درم شیرخشت یا ترنجبین حل کرده بنوشند
و جالینوس میگوید سه استار ترنجبین در آب سرد حل کرده کسی را که بتلطیف تدبیر حاجت آید بجای کشکاب باشد داد ولی تر آنست که در تپهای گرم دست از ترنجبین کوتاه دارند
و اگر چاره نباشد بی تمر هندی و آب آلو ندهند و بعوض آن آنجا که ده درم ترنجبین خواهند داد هفت درم شیرخشت دهند یا بالجمله ترنجبین را در تپ صفراوی بدون چیزی
ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب آلو و تمر هندی نشاید داد زیرا که مستحیل بصفرا گردد و اگر در تپ دهان خشک شود و تشنگی غلبه کند پیش از کشکاب شربتی
مرطب چون جلاب خام با آب آلو و آب تمر هندی و آب خیار ترش و ماء القرع و آب هندوانه و آب برگ خرفه و شیرهٔ تخم او و لعاب اسپغول با شکر بنوشند و اگر
دهان خشک نشود و پیش از ماء الشعیر سکنجبین دهند و اگر بیمار از کشکاب کراهت کند ماء القرع ممزوج با آب انار بجای کشکاب باشد و نوشیدن شیرهٔ بزر بقله
بوال درین تپ موافق باشد و اصل درین تپ آنست که در روز نوبت بجز شیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین یا آب تمر هندی یا آب غوره با شکر آمیخته یا آب انارین یا آب خیار
ترش و اندکی شکر چیزی دیگر نباید داد و اگر حرارت سخت قوی باشد درین شربتها قدری طباشیر سوده آمیزند و بالجمله درین روز هرچه بغذا مانند چون کشکاب و غیر آن در
نوبت ندهند و روز راحت صبح سکنجبین سرد کرده خورند و بعد دو ساعت کشکاب و باز سکنجبین بعده مزورات بنوعی که در قول سابق گذشت و مزورهٔ ماش مقشر یا بتفصیل از
ماش مقشر با آب غوره بدهند و بهتر آن باشد که مزورهٔ کدو با آب غوره بسازند و یا بعد آن چیزی ترش بخورند بهر آنکه کدو بسیار لطیف ست اگر در معده صفرا باشد بدان
مستحیل گردد و مزورهٔ زرشک و آلو و نیشوق مغز بادام و شکر موافق بود و سکنجبین بزوری که بروز نوبت پنجم یا ششم خورند باین صفت باید بگیرند شیرهٔ تخم خیارین
و تخم خربزه هریک بست درم اول تخم کاسنی ده درم را کوفته در سی درم سرکه و سی درم آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کنند پس شیرهٔ تخمها و سی استار شکر آمیخته
بقوام آرند و کف بردارند و چون عدد نوبتهای این تپ هفت باشد و این هفت نوبت در چهارده روز منقضی گردد و پس نظر کنند اگر مریض تخلیط و طبیب
غلطی نکرده باشد بعد از نوبت پنجم غذا کمتر و سبک تر باید داد و بعد از نوبت ششم که روز آسایش بود و از روز سیزدهم باشد آنروز غذا منع کنند و بر کشکاب
یا آب انار قناعت نمایند تا در نوبت هفتم بحران تام گردد و تپ منقضی شود و اگر بعد از روز چهاردهم حرارتی باقی مانده باشد سکنجبین بزوری که مذکور
شد باید داد و اگر حاجت باشد اندکی بیخ کرفس دران سکنجبین بپزند **ابن الیاس** گوید که علاجش سه گونه است اول تطفیهٔ حرارت غریبه
دوم استفراغ خلط عفن و سوم تدبیر بغذای اوفق و مختار و باید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد
ده درم بنوشند و یا تمر هندی بست درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده یا جلاب از آب انارین مشتوین سه اوقیه

سکنجبین بزوری بارد

واز شکر و ترنجبین ہر واحد دہ درم وغذا ماء الشعیر و یا ہر صباح جلاب از آلوی سیاہ دہ عدد و از ترنجبین و شکر سفید ہر واحد دہ درم بدہند و ہمین تدبیر تا روز ششم بگذرانند بعدہ روز ہشتم تلیین طبیعت کنند بنقوع فواکہ یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش یا باین مطبوخ **صفت** آن سنای مکی گل سرخ ہر یک پنج درم بنفشہ نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی ہر یک سہ درم آلوی سیاہ عناب ہر واحد بست عدد آلوی جبلی سپستان ہر واحد سی عدد ہمہ را در سہ رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در ان شیر خشت و ترنجبین ہر واحد پانزدہ درم مالیدہ صاف کنند و سحرگاہ بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند بعد ازان ماء الشعیر چہل درم غذا سازند و اگر مریض از مطبوخ کارہ باشد و بر شیرہا و قادر نبود شربت ورد مکرر یا چہل درم با سکنجبین سادہ بیست درم و آب برف دو رطل نبوشند و این وقتیست کہ فصل تابستان قوی و مریض را تشنگی شدید باشد و الا این حقنہ تلیین کنند **صفت** آن سنای مکی پنج درم یا ہفت درم بنفشہ نیلوفر تخم کاسنی ہر واحد سہ درم گل سرخ پنج درم عناب سپستان آلوی بخارا ہر واحد بیست عدد سبوس گندم یک کف لبلاب یکدستہ برگ چقندر یک باقہ خطمی یک کف کشنک جو یک کف ہمہ را در سہ رطل آب بپزند تا یک رطل بماند در ان خیار شنبر و شکر سرخ و شربت بنفشہ و روغن بنفشہ ہر واحد دہ درم داخل کردہ در محقنہ انداختہ بعمل آرند و چون استفراغ بدن و تنقیہ از اخلاط صفراوی کردند تبدیل مزاج بجلابات مبرد مثل سکنجبین سادہ و آب ہندوانہ و شیرۂ تخم خرفہ با شکر سفید دہ درم نمایند و اگر باین تپ سرفہ و درد در ناحیہ پہلو باشد ہر صبح شربت بنفشہ و ترنجبین و شکر سفید ہر واحد دہ درم بنوشند و یا جلاب از تخم کاسنی سہ درم و بنفشہ و نیلوفر ہر واحد چہار درم و از شکر سفید و ترنجبین ہر واحد دہ درم و غذا ماء الشعیر دہند و اگر از تپ چیزی بعد این تدابیر باقی ماند در مرتبہ دیگر بمسہل مذکور اسہال آورند و چون تپ بالکل زائل شود باید کہ ہر صبح سکنجبین سادہ و گلاب ہر واحد دہ درم و قرص طباشیر ملین یک مثقال بدہند این دستور تا روز چہاردہم ست و بعد انقضای چہاردہم ہر صبح شیرۂ خرفہ با سکنجبین سادہ دہند و اگر احتیاج تلیین زیادہ افتد قرص طباشیر ملین با آب نقوع آلو سہ اوقیہ و ترنجبین بست درم بدہند و غذا مزورۂ آب انار میخوش یا آلوی کوہی یا تمر ہندی با کدو و اسفاناخ یا مزورۂ ماش با اسفاناخ و کدو دہند **صفت** قرص طباشیر ملین نافع درین تپ طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو ہر واحد یک نیم درم کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید نشاستہ ہر واحد نیم درم ہمہ را باریک سائیدہ بلعاب اسپغول سرشتہ قرص سازند و در سایہ خشک کنند شربتی ازان یک مثقال و بدانند کہ از شان حمیات تسخین ابدان و تجفیف آن بکثرت تحلیل ست و آن محتاج است در رد او بحالت طبیعی بسوی چیزیکہ تبرید و ترطیب کند پس اگر فصل گرما و سن جوانی و مزاج اصلی حار یابس و مزاج عرضی نیز ہمچنین باشد احتیاج بہ تبرید و ترطیب زیادہ تر افتد تا بحالت طبیعی خود رجوع کند پس می باید کہ ہر صبح شیرۂ تخم خرفہ چہل درم با سکنجبین سادہ دہ درم بنوشند و بر برف سرد کنند اگر جگر و معدہ ضعیف نباشد و شربت حصرم و آب انار و طباشیر و تخم خرفہ ایشان را نافع ست و چون مرض منقضی شود و تپ زائل گردد و بینند کہ مادۂ مرض منقلع شدہ مریض را در حمام داخل کنند و چون از حمام خارج شوند زمانی طویل استراحت کنند تا بشرہ بحال طبیعی عود کند پس سکنجبین سادہ دہ درم بگلاب و عرق بید ہر کدام کہ باشد دہ درم بنوشانند و غذا مزورۂ زرشک و انار دانہ و تمر ہندی یا مغز بادام و شکر سفید و لحوم بچۂ مرغ و ماہی صغار رضراضی دہند **خجندی** گوید کہ ہر صبح سکنجبین سادہ بشربت نیلوفر نوشانند خصوصاً اگر با صداع باشد یا شربت تمر ہندی یا شربت اجاص و شربت دینار و تلیین طبیعت روز سوم بآب انار میخوش آن افشردہ بشیر خشت و شربت ورد مکرر یا شربت آلو مسہل یا نقوع مشمش نمایند و غذا ماء الشعیر یا نبوماش ترش بآب فواکہ حامضہ و بکدو و اسفاناخ و این مطبوخ نافع این تپ ست سنای مکی پنج درم پوست ہلیلۂ زرد دہ درم بنفشہ نیلوفر تخم کاسنی ہر یک دو درم تمر ہندی دہ درم عناب سپستان ہر یک دہ عدد ریوند چینی نیم مثقال شیر خشت ترنجبین گلقند بغدادی ہر یک دہ درم برسم مقرر مرتب ساختہ صباح بنوشند و الا این حقنۂ لینہ کنند و نسخۂ آن ہمانست کہ در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عوض تخم کاسنی و آلو و گل سرخ و شکر سرخ و شربت بنفشہ و روغن آن ترنجبین دہ درم روغن کنجد پنج درم ست و وزن عناب سپستان ہر یک پانزدہ عدد جو کوفتہ پنج درم باقی بدستور و چون این تپ اشتداد نماید باید کہ تلیین طبیعت باشیای کنند کہ با وجود تلیین او تبرید نیز کنند مثل تمر ہندی و آلو و آب ہندوانہ بسکنجبین یا شیرۂ تخم کدو یا تخم خیارین با شربت مذکورہ و اگر با سعال یا وجع حوالی جنب باشد ہر صبح شربت بنفشہ و نیلوفر دہند جالینوس گفتہ کہ حذر کنند از تلیین شکم محموم در روز دور الا بحاجت عظیم و اہرن گوید کہ اگر تلیین شکم صاحب غب بسبب ضعف او یا بسبب عسر اجابت و شدت حبس او ممکن نباشد بآب فواکہ مزلقہ حقنہ کنند و ثابت گفتہ کہ چون احتیاج بخورانیدن قرص کافور باشد نباید خورانید مگر بعد ظہور نضج در قارورہ و بعد تنقیہ و چون ارادۂ تبرید جگر نہادن خرقۂ مبرد نمایند بعد خلو معدہ از طعام بعمل آرند و علی ابن زین گوید کہ معالجۂ غب بمبردات

شدید نکنند که آن تغلیظ ماده کند و تپ طول نماید و اورام پیدا کند سعید ابن هبة الله گوید که چون حدوث این تپ از سخونت مزاج و خروج او در حرارت
و یبوست و امتلای بدن از صفرا بود واجبست که علاج او باستفراغ مادهٔ زائده عفنه و تبرید مزاج و ترطیب آن نمایند پس بدین سبب لازم ست که ابتدا
بتلیین طبیعت بآب آلو و آب تمر هندی بشیر خشت و آب انار ترش بتخم آنها با شکر یا بشربت ورد مکرر بسکنجبین برف و گلاب کنند و اگر التهاب شدید باشد
و قوت قوی و امتلا بسیار بود و حال بفصد اقتضا کند فصد مریض در روز راحت نمایند و روز دوره بر استعمال مبردات مثل ماء الشعیر قبل دوره بچهار
ساعت اقتصار کنند تا مریض ز راقی نکند و مزاج او حدت نپذیرد و بعد آن سکنجبین و آب انار بآب سرد بنوشانند و در زمان لرزه آب انار چاشنی دار
و آب تمر هندی بدهند و در زمانهٔ التهاب و شدت عطش شیرهٔ تخم خرفه و ماء القرع بسکنجبین شکری و لعاب اسبغول بآب انار و جلاب بنوشانند و آخر روز
ماء الشعیر بدهند و در شب استکثار مبردات کنند و سحرگاه قرص کافور بسکنجبین خورانند و اگر قوت ضعیف باشد در روز راحت غذا مزوره سازند و اگر قوت
بسیار ضعیف و خوف حدوث غشی در روز دوره باشد قبل نوبت اندک از مغز نان مبلول بآب انار ترش بخورانند و اگر قی زیاده شود رب بهی یا رب
غوره دهند و اگر عرق کثرت نماید قطع آن بمالش روغن مورد کنند و اگر خلفه اسراف نماید قرص طباشیر قابض بآب سیب استعمال کنند و شیرهٔ انار دانه
رب بهی نوشانند و تبرید معدهٔ او بآب سماق و گلاب کنند پس اگر علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر سر مریض آب شیرین معتدل الحرارت
نطول سازند چون تپ مفارقت کند از بچهٔ مرغ کوچک بآب غوره یا بآب انار یا بآب انبرباریس غذا سازند و بدعت و سکون امر نمایند ابو منصور
گوید که جوانی را دیدم که آن را حمای غب بود چون نوبت چهارم آمد بایستاد و در وقتی که مفارقت میکرد جدا نشده اعراض او در افزایش شروع کرد
پس مبادرت بفصد او کردم و در دو دفعه خون او بسیار برآوردم و تپ منقلع شد و خروج تمام از ان یافت و ایضاً در حمای غب خالصه نظر کنند اگر
مریض قوی و طبیعت قبض و زمانهٔ تنقیهٔ او بعید باشد اسهال بآب فواکه بارد کنند یا نقوع اهلیله و غیره که از محمد زکریا در قول جرجانی مسطور شد
بکار برند و اگر نوبت بصبح باشد ماء الشعیر بشب بنوشند چه اگر قریب نوبت دهند آن را قی کنند و غذا ابقول بارد سازند و مزوراتی که در ان شیرینی و ترشی
باشد و نان سمید محلول در آب معصوص در آب انار میخوش و شکر بخورانند و بست جو را در آب گرم تر کنند و بگذارند تا سرد گردد بعده بآب سرد شسته
با شکر بنوشند و اگر غذای قوی تر خواهند زیربا ج یا عدسیه مزوره بکدو و سرکه و شکر و روغن بادام بلا زعفران و یا سنبوسک با سفاناخ و کدو و بطریق مزوره
و کاهو و شاخهای چقندر مسلوق بروغن بادام یا روغن کنجد شیرین یا بسماق ترش کرده یا معصل و یا بادام سوده آمیخته و یا مزورهٔ ماهی کوچک و کدو و شاخ
خرفه و یا سرکه و بادام خورانند و از لحوم اجتناب نمایند و از مغز با خیار و بادرنگ بخورند و ماء القرع و آب هندوانه بجلاب و سکنجبین دهند تا تعدیل
مزاج کنند و لیکن تبرید و تطفیه بقدر حرارت حمی باید و اگر طبیعت از خود دو سه مجلس هر روز آید مسهل ندهند و سائر تدبیر بعمل آرند و بدل آبهای
مسهله آب انار میخوش بلعاب اسپغول هر شب بنوشانند و بر جگر او در شب و در اوقات خلو شکم خرقه در صندل و گلاب تر کرده سرد ساخته بر نهند
و وقت غذای او قبل نوبت بسه ساعت و بعید تر از ان نیز و نه کمتر از دو ساعت مقرر سازند زیرا که اگر بقرب نوبت باشد تپ قوی تر و گرمتر گردد
و در ایام راحت و بعد انحطاط حمی از جمیع اشیای مسخن از اغذیه و تعب و سهر و حمام و نشستن در آفتاب حذر کنند و اگر تپ با التهاب و
حرارت شدید باشد در نوشیدن ماء القرع یا ماء الخیار یا آب هندوانه یا لعاب اسپغول بآب انار میخوش یا جلاب تکثیر نمایند و ماء الشعیر بسیار
دهند و اگر روز دراز یا در غذا کمی باشد بار دیگر ماء الشعیر بنوشانند و قرص کافور هر روز سحرگاه قبل از ماء الشعیر بقدر دو ساعت سکنجبین ساده
بخورانند و اگر تشنگی و سوزش سخت باشد این حقنه که مسکن عطش و مطفی لهیب ست بعمل آرند صفت آن بگیرند ماء الشعیر دو اوقیه لعاب اسپغول یک
اوقیه روغن کدو یا روغن گل خام یک اوقیه سفیدی بیضهٔ خام دو عدد همه را باهم آمیخته بدان حقنه کنند و هرگاه تپ مفارقت کند و نوبت نکند بر همین
تدبیر سه روز بمانند بعده بچهٔ مرغ و بزغاله بخورانند بعد از ان بعادت او رد کنند خضر گوید که در وقت نوبت نقوع عناب و آلوی بخارا بشربت نیلوفر شیرین
ساخته بنوشانند استاد من گفته که واجب ست احتراز از آنکه محموم را نوبت ملاقی نشود و معدهٔ او خالی باشد پس قبل از وقت نوبت بشش
ساعت غذا دهند تا وقت نوبت غذا منهضم شود و قوت وقت جهاد او قوی باشد و در ان وقت با غذا احتیاج نبود و همچنین ست امر در سائر حمیات
تا بچه پس اگر غلطی افتند و غذا بقرب نوبت داده شود قی کنند بآب نیم گرم که سکنجبین در ان حل کرده باشند و بعد قی تسکین نمایند و خواب آورند

وشربت لیمون یا نیلوفر یا نارنج دهند و از شمیدن کافور و مورد در شب اجتناب نمایند زیرا که هر دو سهر آورند و بسیار باشد که اطراف صاحب تپ سرد گردد بسبب غور حرارت آن بسوی باطن و تبخر حرارت غائره بسوی سر پس اطراف را در آب گرم نهند و شرب آب سرد ترک نمایند و گاهی که بدن ایشان ضعیف میگردد پس تقویت آن بشربت اصل الهند با و گلقند کنند و تنقل بگلقند و شربت لیمون و بهی فرمایند

علاج غب لازمه

بدستور علاج غب دائره معالجه فرمایند اما درینجا نسبت بغب دائره بیشتر بنضج ماده کوشند و بدادن مبردات شدید چندان مبادرت نکنند خاصةً که غیر خالص بود و تا اثر نضج ظاهر نشود تنقیه نفرمایند و در ابتدا اجز بحقنهٔ لین یا بآب فواکه و گاهی و شربت بنفشه و مانند آن تحریک طبع نکنند و از حمام باز دارند و شربت لیمو و نارنج و شیرهٔ تخم کاسنی و آب تمر هندی و آلو بخارا نافعست و یا تبرید بالعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسبغول پنج ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره و عرق بید ساده بر آورده سکنجبین بزوری یا ساده دو توله حل کرده خاکشی پاشیده بدهند و گاهی شیرهٔ خیارین نیز افزوده میشود و یا خیسانده تخم کاسنی نیکوفته عنب الثعلب گل سرخ گل نیلوفر هر یک شش ماشه اصل السوس مقشر پنج ماشه نبات یکنیم توله بنوشند **واگر** تپ تجاوز از بیست روز نماید قرص طباشیر لین سوده یک مثقال در سکنجبین دو توله آمیخته بخورانند بعد از ان شیرهٔ زرشک شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین هر یک هفت ماشه در عرقیات مناسب بر آورده شربت نیلوفر دو توله اضافه نموده بنوشند و اگر بلغمیت همراه باشد عوض قرص طباشیر قرص گل نمایند **واگر** تپ اول روز مع سرما آید و باز لازم گردد و با نزله و سرفه باشد لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاهو در آب بر آورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند روز سوم شیرهٔ تخم خیارین نه ماشه بجای کاهو کنند بعد دو سه روز عنب الثعلب خطمی هر یک هفت ماشه بنفشه شش ماشه نیلوفر اصل السوس مقشر هر یک چهار ماشه خبازی تخم گاو زبان هر یک نه ماشه سپستان پنج دانه جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند و بعد دو سه روز که خلل نزله و سرفه کم شود گل سرخ تخم کاسنی اضافه کنند و روز دهم مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنای مکی شش ماشه روغن بادام پنج ماشه افزوده و شربت و خاکشی موقوف کرده مسهل دهند و بجای آب عرق مکوه و غذا سه پهر شله دیگر روز تبرید بلعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیارین در آب بر آورده شربت بنفشه اسبغول شش ماشه داخل کرده بنوشند و روز دوازدهم در مسهل گلقند یک توله سنای مکی شش ماشه زیاده کنند روز دیگر همان تبرید بدهند بعده اگر تپ مفارقت نکند در منضج مذکور عناب پنج کاسنی مویز منقی اضافه کرده دو روز دیگر داده روز شانزدهم اجزای مسهل مسطوره افزوده مسهل سوم دهند بعده همان تبرید بنوشانند **واگر** با خلل جگر و اندک تهیج چهره باشد شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم کاسنی در عرق مکوه عرق شاهتره بر آورده شربت بزوری بارد خاکشی انداخته بنوشند غذا شله و آب آهن تاب برای نوشیدن دهند **واگر** با سرفه و نرمی طبع باشد شیرهٔ تخم خرفهٔ بریان شیرهٔ اصل السوس عرق بادرنگ بر آورده رب بهی داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند **واگر** با نزله و فصل گرما باشد و بعد منضج و مسهل نکس گردد منضج مع تسکین مثل بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه دهند یا زعناب ده دانه اصل السوس چهار ماشه با بهدانه جوشانیده و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه داخل کرده بنوشانند بعده مسهل برعایت نزله دهند **واگر** تپ با صداع مراقی و قی باشد خاکشی شش ماشه بعرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله اندک گرم کرده سکنجبین ساده دو توله حل کرده دهند دوم روز شیره مع تخم هندوانه شش ماشه افزایند یا برعایت نضج عناب پنج دانه گل بنفشه چهار ماشه بعرق شاهتره و عرق مکوه هر یک پنج توله جوشانیده شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند باز اگر تپ کم شود تبدیل شیرجات چنانچه گاهی بجای خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه و گاهی مغز تخم کدو و گاهی بجای کاهو شیرهٔ تخم کاسنی باز خیارین و کاهو کنند باز اگر اندکی درد سر مراقی و بخارات باقی بود شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه نبات دو توله اسبغول شش ماشه روز دوم عوض کاهو خیارین و عوض تخم هندوانه شیرهٔ خرفه بهمان وزن نمایند **واگر** با پیش سر و سینه و تمام بدن از حدت بخارات و خفقان باشد فصد کنند و اگر خلل کم بود حجامت قفا فرمایند و عناب پنج دانه آلو بخارا هفت دانه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چار ماشه دهند **مصنف اقتباس** مینویسد که اول برای تسکین و تعدیل حرارت و صفرا تبرید مثل سکنجبین ساده چهار توله آب هندوانه بست و پنج توله داخل کرده صبح دهند و وقت شام سبوس اسبغول نه ماشه خورده شیرهٔ خیارین نه ماشه با شربت آلو و یا لیمون چهار توله خورند و پاشویه از

گل نیلوفر و خطمی و بنفشه و کدو و برگ بید ساده و سبوس گندم و نمک شور هر یک دو قبضه ساز ند و از گل بنفشه و تخم کاهو و گل ارمنی و صندل سفید و کشنیز هر یک سه ماشه ضماد بر سر نمایند و نخلخه از گلاب عرق بید مشک هر یک یکنیم توله آب گل سدا گلاب آب کادی آب کاهو هر واحد یک توله صندل سفید حضض تخم کاهو گل ارمنی هر یک چهار ماشه ساخته ببویانند و غذا آش جو و یا برنج با پالک و ماش دهند و روز چهارم شیرهٔ بنفشه یک توله در گلاب و عرق کدو و نیلوفر هر یک شش توله برآورده آلو بخارا هفت عدد تمر هندی چهار توله مالیده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشانند و وقت شام آب انارین نه توله و نبات سه توله دهند و اگر اجابت طبع نشود بشیافات و حقنه های لینه بار ده طبع را بگشایند و اگر فصل و سن نیز گرم بود فی الحال باسهال صفرا پردازند بخیارشنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک شش توله آلو بخارا بست عدد گلقند چهار توله شربت آلو مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه و انتظار نضج نکنند جهت آنکه این علت از امراض حاده است در تلیین تعجیل باید کرد و الا بهلاکت میرساند کذا فی اسرار الاطبا و وقت شام غذا اشلهٔ اسفاناخی دهند و صبح شیرهٔ خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه لعاب ریشه خطمی سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسبغول نه ماشه خورده بنوشند و غذا بدستور دهند و در خلاصة التجارب نوشته آب سرد هر ساعت تجرع کردن صفرا را نضج دهد و تسکین حرارت نماید و عرق بجنباند و این تب تا یک هفته بمرگ میکشد و یا بتمامه زائل میشود بسبب لطافت ماده کذا فی المحیط بعضے گویند که نخست تدبیر تسکین حرارت و تعدیل و تسکین صفرا کنند مثل سکنجبین در آب هندوانه و لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خیارین با شربت لیمو یا شربت آلو و اگر ضعف در معده نباشد و همچنین بکشکاب و آب سرد و آش انار و زرشک و تمر هندی و تلیین طبیعت کنند هر روز دو سه مجلس بشربت بنفشه در آب آلو یا تمر هندی یا باندکی شیرخشت اندرین آبها یا در سکنجبین قندی یا در آب انارین فشرده و اگر ازین مقصود حاصل نشود بشیافات نرم و خنک مدد کنند مثل شکر و بنفشه و اشباه آن و آلو رسیده بر یخ خنک کرده خوردن هم نفع عظیم کند و بعد ظهور آثار نضج به بینند اگر غلبهٔ خون یابند فی الحال فصد کنند و خون بمقدار مناسب برآرند و فصد ناقص نیز نکنند و بعد فصد مراعات قوت و تسکین صفرا کنند بشربتها و غذا ای لائق و چون قوت باز آید بعد شبانروزی اقلاً اسهال صفرا کنند از ملینات مناسبه و اگر بعد نضج در خون علیه نباشد و سحنه و فصل و سن هم مقتضے آن نبود فی الحال باسهال صفرا مشغول شوند و اگر بقی نیز تنقیه صفرا دفع کنند مفید بود و غذاها و شربتها خنک کرده بسیار مفید بود و آنجا که قوت ضعیف باشد بعد تنقیه مثل گوشت بچهٔ خروس در آش داخل باید کرد و کباب آن آب انار زده یا اندک خشکه پلاو و افشرهٔ آلو بر یخ سرد کرده نافع باشد معتاد انرا و آش آلو باندک پودینه و چقندر درین مرض بسیار نیکو بود و همچنین آش انار و اگر بزیادتی علاج محتاج شوند خفیف علاجهای محرقه بکار برند شیخ میفرماید که علاج غب لازمه چون علاج غب دائره است لیکن مراعات باحوال نضج ماده بیشتر ازان باید کرد که در غب دائره و تبرید بسکنجبین معمول از تخم خیار و تخم کاسنی خاصة هر دو کوفته نمایند و بعد ازان بدو ساعت ماء الشعیر دهند و تلطیف غذا کنند و حقنه های لینه در ابتدا استعمال نمایند و بادرار پردازند و باید که اسهال برفق کنند و مسهلات در ابتدا نباید داد الا مثل شربت بنفشه و آب فواکه مثل آلو و تمر هندی و حقنه های قویه استعمال نکنند مگر حقنهٔ لینه

علاج حمای محرقه

طریق علاج این همانست که در علاج کلی حمیات صفراوی مسطور شد و هر چه در علاج غب دائره و لازمه گذشت حسب حاجت بکار برند و نظر کنند که حرارت غالب تر ست یا ماده عطش اگر حرارت غالب تر باشد اول تسکین آن کوشند و در محرقه تسکین حرارت بیشتر از غب مطلوب ست و افراط تبرید درینجا ضرر نیست و جهت تسکین حرارت اشربهٔ قوی التبرید مثل شربت آلو و تمر هندی و سکنجبین ساده و لعاب اسبغول و شیرهٔ خرفه و آب بسیار سرد بدهند و برای اطفای حرارت قلب شربت صندل و شربت حماض ترج خوردن و خرقه بصندل و گلاب اندکی کافور سرد ساخته بر سینه نهادن نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشاند و قصور در تبرید و ترک تطفیه درین تب خطر عظیم دارد چه اکثر مؤدی بدق میگردد و در آزی گفته اکثری را دماغ و معده و قلب از شدت حرارت بریان میگردد و اعصاب ایشان متشنج میشود هنگام تقصیر در تطفیه برعایت تقریب بحران و اگر ماده عطش حرارت غالب تر بود اول نضج او کوشند بمنضج بار د بعده مسهل صفرا دهند و در آخر بتسکین حرارت رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد و در حالت قبض ماء الفواکه دهند و در صورت لینت شکم آب انار مع تخم آن کوفته بنوشانند و اگر سرفه باشد آب عناب سرد کرده دهند که تسکین عطش و سرفه میکند و افشرهٔ آلو کم ترشی مفید میشود ذکر بعض ادویه نافع تپ محرقه شیرهٔ تخم کاهو نه ماشه لعاب اسبغول نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه

عرق مکوه و عرق بید ساده عرق کاسنی گلاب هر یک پنج توله شربت نیلوفر دو توله **دیگر** که با نفث الدم باشد لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ پوست
بیخ انجبار پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه در عرق مکوه عرق بارتنگ برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بنوشند و
اگر سرفه بسیار باشد شیرهٔ اصل السوس سه ماشه افزایند **دیگر** که بعد سه روز از استقامت حمل تپ آید و سرفه هم بود لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ اصل السوس
پنج ماشه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند **دیگر** اگر تپ دقی و غنودگی
و بول و براز هردو موقوف از کثرت انصباب صفرا و حرکات مواد عجز طبیعت و ضغطهٔ ماده باشد و عمر جوان و فصل گرما بود اول فصد باسلیق کنند
و تبرید لعاب بهدانه سه ماشه عرق بید ساده عرق کاسنی عرق نیلوفر هر یک چهار توله گلاب دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه وقت شام و
شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ تخم کاهو هر یک شش ماشه عرقیات ده توله شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه بجهت صبح دهند و پاشوئه
کنند و شاخ بر پاها بکشند **دیگر** برای تپ حاد تبرید دهند و هر روز یک شیره اضافه کنند تا روز سوم این دهند لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ
تخم خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه آلو بخارا پنج دانه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل
کرده بنوشند روز هفتم چون بیقراری زیاده بود و تشنگی با فراط و بول سوزان باشد شیرهٔ تخم کاهو و مغز تخم تربوز و خرفهٔ سیاه هر یک یک توله اضافه
کنند و خیارین موقوف نمایند و روز هشتم این مسهل دهند شاهتره پنج ماشه عنب الثعلب گل سرخ هر یک هفت ماشه گل نیلوفر شش ماشه تخم
خیارین تخم کاسنی هر یک یک توله شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس هفت توله تمر هندی چار توله ترنجبین دو توله گلقند
دو توله مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه لعاب اسپغول یک توله اضافه کرده بنوشند و وقت تشنگی بجای آب عرق مکوه بیاشامند و وقت دو پهر
نخود آب و سه پهر شلهٔ ملائم بخورند روز دیگر تبرید داده فردای آن در مسهل سنای مکی هفت ماشه اضافه کنند **دیگر** اگر در تپ محرقه از خیسانده هذیان
عارض شود پاشویه و تخلیه و تبرید بکار برند و خیسانده موقوف کنند و پارچه در سرکه و روغن گل تر کرده بر تارک سر نهند **دیگر** اگر با سوء تنفس بنابر هیجان
ماده بود و انتظار نضج نکرده برای تنقیص ماده مهیاج مسهل خفیف دهند **دیگر** اگر با تهوع و تشنگی باشد لعاب اسپغول شیرهٔ کاسنی هر واحد یک توله در عرق بادیان
ده توله برآورده گلاب دو توله سکنجبین دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده دهند و نارنگی پخته جائز دارند **دیگر** اگر مرد منحنی صفراوی مزاج و از خون خالی
عروق باشد فصد نکنند که مهلک است و عوض تبرید گل بنفشه گل سرخ هر یک چار ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده شیرهٔ خیارین شش ماشه
شربت بنفشه دو توله خاکشی چار ماشه دهند و اگر آثار نزله ظاهر شود گل سرخ موقوف کرده بهدانه سه ماشه اصل السوس چار ماشه افزایند و عوض
خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه و شیرهٔ کاهو کنند **حب کافور** نافع تپ محرقه و دق و مسکن حرارت صندل بگلاب سوده زهر مهره سوده کات سفید
کتیرا تخم خرفهٔ مقشر تخم خشخاش هر یک یک درم کافور زعفران هر واحد نیم درم مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد یک نیم درم بلعاب بهدانه یا اسبغول حبها
سازند باقی نسخ حب کافور در حمای دق خواهد آمد **سفوف هندی** مفید تپ محرقه است گل طباشیر زهر مهره سوده صندل سفید سوده کات سفید
مروارید سوده هر واحد یک مثقال کافور زعفران هر یک نیم مثقال سفوف ساخته بقدر مناسب بشربت نیلوفر آمیخته خورانند **قرص طباشیر**
که در حمیات حاره مستعمل طباشیر یک توله زرشک دو توله تخم کاهوی مقشر مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم تربوز مغز تخم خیارین هر واحد یک توله گل سرخ
تخم کاسنی تخم خرفه هر یک شش ماشه کتیرا نشاسته هر یک سه ماشه صمغ عربی دو ماشه کافور یک ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته بلعاب اسبغول
اقراص سازند خوراک سه ماشه بآب کاسنی مروق یا چکیدهٔ آن **قرص طباشیر کافوری ملین** که در تپهای گرم مجرب رب السوس صندل
سفید کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گردسماق هر یک پنج درم زرشک طباشیر هر یک هفت درم
ترنجبین ده درم کافور یک درم زعفران یک ماشه بدستور قرص سازند **قرص کافور** بعد مسهلات اگر حرارت باقی باشد و سرفه نیز بود معمول است طباشیر صمغ عربی
کتیرا صندل سفید هر یک چهار ماشه و نیم نشاسته مغز تخم خیارین مغز بهدانه اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه مغز تخم کدو خرفهٔ مقشر هر یک یک توله بزرالبنج دو
ماشه کافور سه ماشه زعفران یک نیم ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص ساخته سه ماشه از آن سائیده در شربت نیلوفر سرشته بلیسند **اقوال حکما** حکما
اقتباس گوید که هیچ تدبیری نافعتر از تسکین حرارت نیست و آن بدستوری نمایند که در علاج غب لازمه مذکور شد لیکن درینجا در تبرید مبالغه نمایند

و آنچنان باشد که وقت صبح ماء القرع و ماء الخیار بوزن چهل درم گرفته شربت صندل چهار توله آمیخته بر برف سرد کرده و یا بشوره پرورده اول قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمون یکنیم توله آمیخته بلیسانند پس دو ا بنوشند اگرچه اقراص بعد نضج و تنقیه بعمل می آید لیکن درینجا جهت انتظار نضج درین مرض هیچ قصور نباید کرد و از درازی مرض بسبب تبرید کثیر نباید ترسید و در خلاصة التجارب نوشته که سکنجبین که از شیرهٔ خیارین و تخم خرفه و کاسنی در آب هندوانه گرفته و از آب آلو و تمر هندی و اندک سرکه و اندک صندل و قند بقدر کفایت ترکیب داده باشند عظیم النفع ست و نزد فقیر نقوع انتیس سه توله در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هریک هفت توله و شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هریک دو توله اثری عظیم دارد و از صندل سفید و گل بنفشه و کنپ بید و کشنیز خشک و کاهو هریک سه ماشه سوا ریک توله بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و صندل سفید و کشنیز خشک و تخم مورد هریک یک توله در گلاب و دوغ گاو سوده بر معده و جگر و دل نهند و نگذارند که خشک گردد بلکه بعد هر ساعت بگلاب و دوغ تر سازند و خیار و بادرنگ و تربز پاره کرده بو یانند و تخم و مغز آنها بر تارک سر و حوالی دل نهند و بر کف دست و پا بمالند و این لخلخه بو یانند آب برگ بید ساده و بید مشک و طحلب و کشنیز سبز و عرق بید مشک و گلاب هر واحد یک توله حضض مکی صندل سفید پوش در بندی هریک چهار ماشه کافور یک ماشه گل ارمنی نه ماشه و غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ ذبح مانش و کشنیز سبز با نان و یا برنج خورانند و همیسان تا هفت روز بگذرانند و روز هشتم این مسهل دهند گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ هریک نه ماشه آلو بخارا ده عدد شب در گلاب و عرق نیلوفر هر دو یکنیم پاؤ خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خیار شنبر هفت توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله شیر خشت سه توله مالیده باز صاف کرده شربت آلو مسهل علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بر عرق نیلوفر و بید ساده اکتفا نمایند و وقت شام شله اسفاناخی خورانند و روز نهم این تبرید دهند طباشیر دو ماشه سوده در خمیرهٔ صندل ساده یک توله آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بلیسانند و بالایش شیرهٔ خیارین و مغز تخم کدو و تربز هریک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هریک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هریک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله حل کرده اسپغول نه ماشه کف زده بنوشند و وقت دو پهر غذا خشکهٔ گیلانی با اسفاناخ دهند و همچنین سه مسهل دهند پس بنگرند اگر اندکی تپ باقی باشد جهت رفع آن طباشیر سه ماشه در شربت نیلوفر دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش ماء القرع یکنیم پاؤ و شربت صندل سه توله و شربت نیلوفر یکنیم توله بدهند تا روز پانزدهم روز شانزدهم اگر تپی باقی مانده باشد باز مطبوخ هلیلهٔ زرد و شربت ورد مکرر الطبخ چهار توله و سکنجبین ساده چهار توله بنوشانند و غذا وقت شام شوربای بچه بز شیر خواره با برنج دهند و روز هفتدهم قرص طباشیر ملین سه ماشه در شربت انار شیرین دو توله سرشته با شیرهٔ خرفه و کاسنی و خیارین و تخم خربزه هریک نه ماشه لعاب اسپغول سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر هریک هفت توله برآورده شربت بزوری معتدل یا بارد چهار توله حل کرده تخم ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشند و غذا بدستور دهند و بسا باشد که نوبت این تپ تا یکهفته نمیرسد در خیر و شر و مفارقت و نادر باشد که بمطبوخ هلیله حاجت آید کذا فی الاکلیل و میر بهاء الدین قلمی فرموده که هرگاه اثر نضج پیدا آید و حرارت و اعراض بحال برجای باشد سحرگاه قرص کافور و سکنجبین باید داد و بوقت طلوع آفتاب کشکاب سرد کرده بعد از ان دیگر شربتها سرد کرده دهند و آب سرد بدستور تلطیفه کنند اگر در تشنگی بسیار آفتی نباشد و بعضی بعد ظهور نضج فصد فرموده اند و بعد از ان مسهل صفرا و حق آنست که درینجا بفصد چندان جرأت نتوان کرد که در مطبقه پس فصد در وقتی واجب شود که علامات امتلای خون ظاهر بود و قوت قوی والا استفراغ صفرا باید کرد بجهار شربت و اگر علاج آن ضعیف باشد سنای مکی داخل باید ساخت مع سائر ملینات قوی که گرم نباشد هم نیکو بود و مسهل قوی رخصت نیست تحت بعضی مدکی سقمونیا در ملینات با مصلح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض امر خجهٔ قویه را مناسب دید و بعضی در تنقیه تاخیر فرموده اند اگر طبع هر روز بشفقت خویش دو سه مجلس اجابت صفرا کند و این غلط ست جهت آنکه ان فعل دال بر غلبهٔ خلط بدست میل کردن طبیعت بدفع آن و بلا شک چون مددی نباشد بزودی طبیعت از ان عاجز آید و تدارک نپذیرد بل هنگامیکه مریض را از ان اجابت خفت عظیم حاصل شود و طبیب از علامات چنان دریابد که خلط کم و قوت و افیست و بهمان مقدار نقا حاصل میشود اگر مددی نکنند جائز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم روز تاخیر نباید کرد که بعد از ان قوت استفراغ کمتر باشد و ماده مهیاج ست کذا فی النبض الکبیر و آنچه از هفت روز بگذرد و قوت نیکو بود در روز هشتم استفراغ کنند و آنچه از هشت روز در گذرد و قوت وفا کند در روز دهم استفراغ جائز بود اگر محتاج باشد و چون از دهم بگذرد باستفراغ حاجت نشود چه اگر قوت برجاست بحران نیکو قادر بود و مرض نیز فی الجمله خشک شده است اگر قوت ضعیف است خود استفراغ نشاید کرد در هیچ مرضی و مؤلف قوانین العلاج نوشته بسیاری مردمان را که حرارت این تپ غالب داشتند و اشتهای طعام نداشتند

و از شدت تشنگی بیخ یافتند و احشای ایشان را هم از آفتی خالی بود و بعد ظهور نضج که روز هفتم پیدا شد و در تپ لینه ختی ظاهر گردیده بود دوغ گاوی با برنج دیا با لقرس و کرم دادم همراه طباشیر سه ماشه بنابر منع آن از عفونت و آنانکه معتاد هم بودند گاهی بی نان و گاهی با نان از جغرات گاوی بسیار میدادم و تبرید عظیم می بخشید چنانچه اندکی فراشا پیدا میکرد و بعد از ان هر روز همان وقت تا سه چهار روز فراشا بدستور میشد بلکه غثیان و تهوع و قی هم پدید آمدی و تپ هم همانقدر بر حال خود بود و فترهای ظاهر پیدا میکرد و لیکن جهت رفع فراشا و تپ و دیگر عوارض غنات طباشیر و گرد سماق و دانه هیل و ست گلو هر یک یک ماشه سوده در شربت لیمون و نیلوفر هر یک تکنیم تولہ آمیخته لیسانیدم و غذا چون میخواستی پلانچو و خشکه گیلانی با جغرات مقرر داشتم از روز چهارم هم بخیر میگذشت و بروز هفتم و هشتم هم صحت کلی می یافتند و باید دانست آنجا که از خشکی زبان و دهان و لبها تبر قد و بیمار بسرنج بود باید که پیوسته آلو بخارا یا زرد آلو یا تمر هندی در دهان دارند یا بهدانه و باید که لعاب از بهدانه و ریشه خطمی و اسبغول و تخم خطمی و گل خطمی و گاو زبان همه و یا هر چه بدست آید و در آب شیرین بر آورده لمحه لمحه مضمضه کنند که بسی مفید است شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که علاج محرقه بعینه علاج غب خالصه است و چون محتاج استفراغ شوند مثل آنکه گفته شد یعنی از ملینات برای تنقیص ماده جهت تخفیف بر طبیعت در نضاج باقی ماده و اخراج چیزی که در معا و قریب او باشد تا بخارات از ان بسوی سر و قلب صعود نکند و موجب قلق بیشتر نگردد پس تعجیل در ان اولی است و اما استفراغ تام بعد نضج باید کرد و فصد گاهی التهاب پیدا میکند اگر در ان صفرا بسیار خارج نشود و گاهی نفع می بخشد اگر در انجا قاروره که در سرخ باشد و محرقه محتاج بتلطیف تدبیر شدیدتر است زیرا که مرض حادتر و بحران و منتهای آن سریع تر بود و همچنین تبرید بالفعل چیزیکه آنرا بخورند از غذا و دوا با وجود بودن آن بارد بالقوه و چون از سقوط قوت خوف کنند از تغذیه چاره نباشد و اگر چه اشتهای او نداشته باشند خصوصاً در شخصیکه از وی چیزی بسیار تحلیل شود بسبب تخلخل بدن آن و ایضاً محتاج بود در ابتدا و تبرید مثل شربت ورد مکرر و سکنجبین و آب سرد برف یا شربت بنفشه یا حقنه لینه تا مواد و ابخره بسوی اعلی متصاعد نشوند و ایضاً بمعالجات حمای حاده که مذکور شد بجمیع اقسام موصوفه از اشربه و ملینات و غیره و گاهی هنگام نتور قلیل از تپ خواب کردن بر آب تمر هندی شکر محلول نیکو باشد و گاهی اندکی کافور در ان داخل کرده میشود اگر احتیاج به تبرید قوی باشد و سکنجبین و شیره تخم خرفه و شیره تخم کاسنی ایشان را خوب است دهند یعنی مغز تخم آن و نزدیک کمال احتیاج آب و مغز او همراه سکنجبین و امثال آن تا تحلیل یصفرا نگرده و برای ایشان بهتر است و در شرب آب سرد آنچه مذکور شد از نبودن ورم در جگر و نه ضعف در معده و کبد و نه ضعف حرارت غریزی معتبر دارند پس اگر مانعی از موانع مذکور نباشد چندان بنوشانند که نوبت بسبز گردیدن رنگ بیمار برسد و گاهی از انطلاق آن طلب آب را فراموش میکنند پس واجب است که هر وقت اندک اندک از ان بنوشانند بجرعه های بسیار تا خشکی بر حلق و دماغ ایشان مستولی نگردد و خاصه شخصی را که زبان او خشک دیده شود و اعراض مفرط آنرا بد آنچه در ذکر اعراض مذکور گردد و هر چه در ابواب آنها مسطور شد معالجه باید کرد و باید که از افراط رعاف بر صاحب محرقه احتیاط کنند که در ان خطر بزرگ است و واجب است رعایت نفس ایشان چه شدت و تواتر آن دلالت بر ضعف قوت و کثرت حرارت کند پس رعایت آن بجلاب بارد خوشبو و تدبیرات مقویه شربا و طلاء نمایند و نواحی صدر را تشنج شدن ندهند بسبب کثرت حرارت و یبوست و باید که حفظ رؤس ایشان نمایند بسر که و روغن گل و صندل و گلاب و کافور و مانند آن آنچه تبرید راس و دفع ابخره از ان و حفظ رطوبت آن کند و تنطیل مطبوخ که در ان بقولات بارده جوش کرده باشند چنانچه سابق مذکور شد برای توسیع مسام و اخراج حرارت باید کرد و هرگاه بیداری بایشان اشتداد نماید معالجه آن کنند بمنومات مثل شیره تخم خشخاش و مغز کدو و مانند آن و نوشیدن شربت خشخاش و اگر چه خشخاش سیاه ساخته باشند و در مثل این حال بهتر است و در آخر محرقه یعنی در منتهی یا قبل آن اقراصی که برای آن نیکو است قرص کافور است و در ان وقت سکنجبین بشیره تخم خیار و کاسنی و تخم خرفه هر واحد دو درم سکنجبین از بست و پنج درم تا سی درم بحسب حاجت برای ایشان موافق بود و اگر آنجا اسهال باشد قرص طباشیر قابض نافع است **قرص کافور** که نیکو است طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر واحد سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد دو درم صندل سفید یکنیم درم رب السوس نشاسته هر واحد یکدرم کافور یکنیم دانگ زعفران دو دانگ شربتی از ان دو درم **ایضاً** گل سرخ چهار درم مغز تخم خیار و خربزه و بادرنگ و تخم خرفه هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا رب السوس هر واحد یک درم زعفران دو دانگ کافور یکنیم دانگ شربت دو درم و هرگاه مریض اختلاط بین نماید بحمام که آب او مائل بسردی باشد باک نیست و حمام از صاحبان حمای محرقه برای کسی محبوب تر است که تپ او از بلغم شور بود مصنف طبی بگوید که هرگاه حمای مطبقه از عفونت صفرا باشد قوی الحدت و حرارت بود و بغب اشتداد کند مثل حمای معروف بقوسوس و آن محرقه است پس بباید که تشخیص

تبرید و تلطیف حتی الامکان نمایند که این تدبیر موافق ترین چیزی نیست که درین مرض استعمال آن کنند و اگرچه در نضج و بحران دیر کند دران ضرر نیست و هرگاه درین تدبیر قصور کنند مریض را خطر دارد و بدین جهت باید که مریض را در اول روز ماء القرع سی درم و جلاب ده درم و طباشیر سوده نیم درم دهند و اگر با وجود آن عطش و کرب شدید باشد ماء القرع با قرص کافور باید داد و بعد اندک زمان عقب آن ماء الشعیر با آب انار دهند و وقت خواب ماء الخیار یا آب هندوانه با اندک جلاب یا شربت خشخاش یا شربتی که در تپ موی مسطور شد با نیم درم طباشیر و یکدرم تخم خرفه و یکدرم مغز تخم خیار و نیم درم مغز تخم کدو بدهند و این همه در فصل گرما با یخ یا برف سرد کرده باید داد و تبرید جگر و معده بخرقهٔ کتان مبلول در قیروطی مبرد معمول از آب کاسنی یا کشنیز و خرفه و گلاب مضروب بموم سفید که بروغن گل و روغن بنفشه و اندکی سرکه ساخته باشند باید کرد و سرد کرده نهند اگر فصل تابستان باشد و نیلوفر و بنفشهٔ تازه و صندل و گلاب و کافور ببویانند و مسکن او سرد باشد زیر بادکش که دران باد آید و یا در مواضعی که دران هوای شمالی آید و آب بپاشند و از بید و گل سرخ و گل سیب بهی فرش سازند و حوالی او ظروف گلی پر از آب سرد و برف باشد و در آن سنگریزه اندازند تا مریض دران نظر نماید و اگر فصل زمستان باشد قیروطی نیمگرم نهند و مسکن معتدل الهوا باشد و اگر جایگاه مریض سرد باشد بجامه های معتدل پوشیده دارند و بگذارند تا هوای سرد استنشاق نماید و تلطیفهٔ حرارت خارج از طبع کند و تقویت حرارت غریزی که در سینه و قلب است و دثار از حقن حرارت به تخلخل بدن منع نماید و از تحلل آن عائق نباشد و مریض را بکثرت کلام و آواز سخت اهل خانه و همسایه ایذا نرسد و همواره باین تدبیر ملازم باشند تا آنکه مرض بمنتهای خود برسد و وقت بحران حاضر آید پس دران هنگام باید که تلطیف غذا بغایت کنند و بر جلاب و آب انار و آب سیب منجوش و شربت بنفشه اقتصار فرمایند تا بحران تمام شود و مرض بانحطاط افتد و باید که نظر کنند اگر بدانند که بحران بعرق خواهد شد و دران شک نبود مریض را از جای سرد بموضع قلیل البرد ببرند و اگر بینند که بحران بنوع دیگر خواهد شد در مکان او بگذارند و چون بحران کامل شود و مرض رو بانحطاط آورد آنگاه تبدیر بتنقیه پردازند و هرگاه در بدن بقیهٔ مادهٔ مرض باقی ماند و تحلیل نشود و صحگاه بقایای اخلاط محتاج بتلطیف و تنفیذ باشد باید که مریض را آب کاسنی و آب کشوث مروق هر واحد بیست درم با یکنیم اوقیه سکنجبین بزوری سه یا پنج روز بدهند که این تلطیف بقایای مادهٔ غلیظ کند و تنفیذ آن از طرق و مجاری نماید و اصلاح جگر و ادرار بول کند و دران منفعت کثیر در بقایای اخلاط است و اگر با وجود این حال قبض طبیعت باشد باید که نقوع مشمش استعمال نمایند که آن تنقیهٔ بدن و اخراج بقایای اخلاط حار از ان برفق و سهولت کند **صفت** آن بگیرند آلو بخارا و عناب و مشمش هر یک بیست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم تمر هندی بیست درم گل سرخ هفت درم بنفشه ریحانی تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد چهار درم سنا شش درم شاهتره ده درم بادیان افتیمون هر واحد دو درم پوست هلیلهٔ زرد کوفته پانزده درم و در شش رطل آب جوش خفیف دهند و در ظرف فراخ دهن بروز در آفتاب و بشب در خانهٔ گرم بدارند و بعد سه روز صاف کرده از ان هر روز چهار اوقیه با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه شربت بنفشه بنوشند و باید که تدبیر صاحب مرض حاد باین تدبیر نمایند و از خطا حذر کنند زیرا که اونی خطا بر صاحب مریض حاد ضرر عظیم کند بغذا باشد یا بدوا چون در غیر وقت استعمال نمایند و اما در امراض مزمنه مضرت خطا اندک ظاهر نشود دیگر آنکه از ان استکثار کنند و بران ادمان نمایند **ایلاقی و جرجانی** مینویسند که درین تپ باطن گرمتر از ظاهر میباشد پس تدبیر تسکین حرارت درسان تو تیر باید کرد و اصل تسکین حرارت چهار گونه است تبرید هوای خانه و خورانیدن اشربه و اغذیهٔ بارده و استعمال اضمده و نطولات بارده بر سر و سینه و جگر اما تبرید هوای خانه و تبرید غذا در معالجات حمیات حاده مذکور شد و از اشربه سکنجبین که از شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ و تخم خرفه و تخم کاسنی ساخته باشند و آب آلو و آب تمر هندی سخت موافق باشد لیکن اگر طبع نرم بود آب انار دانه و بیست جوادلی تر بود و اگر نرمی طبع بیش از ان نباشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند چیزی که نرمی طبع زیاده نماید نباید داد و تدبیر باز داشتن نباید کرد و اگر لینت طبع زیاده تر گردد بقبض آن پردازند و شربت ریباس و شربت سیب ترش و انار و لیمون و شربت ترشی ترنج با گلاب هر ساعت باید داد و شربت صندل بسیار موافق بود و آب هندوانه و آب خیار ترش و ماء القرع باندک آب غوره یا اندکی شکر یا سکنجبین باید داد و هر روز از ین شربتها اندک اندک تجرع نمایند و هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت تپ و اعراض آن بر حال خویش باشد سحرگاه قرص کافور با سکنجبین ساده بدهند و وقت بر آمدن آفتاب کشکاب سرد کرده خورانند و اگر در معده و جگر و در اعضای اندرونی ضعف و ورم و درد نباشد آب سرد سخت نافع باشد بالجمله و آب سرد و کشکاب سرد دوران انتظار نضج باید کرد **صفت** شربت صندل بگیرند صندل سفید سوهان کرده پنجاه

درم و کشتمانه روزی یا بیشتر در سرکه پنج استار و آب غوره پنج استار و آب یک رطل خیسانیده بجوشانند تا بنیمه آید مالیده صاف نموده با شکر دو رطل بقوام آرند شربتی ده درم با شیرهٔ تخم خرفه و اگر کسی را سرفه باشد این شربت بی سرکه و آب غوره برای او بسازند و بسیار باشد که بیمار بسبب برآمدن ابخره بدماغ از خود تشنگی غافل شود و اگر چه تشنه باشد آب نخورد و نخواهد هر گاه اثر غفلت ظاهر شود هر ساعت در دهن او اندک آب بچکانند و اگر حاجت باشد لعاب اسبغول رقیق با جلاب خام یا آب انار باید داد و قرص در دهن آلو بخارا و دانه تمر هندی بدارند تا دهن تر دارد و تشنگی نشاند و اگر مانعی از نطولات بر سر نباشد بروغن گل یا نیلوفر سرد کرده با آب یخ بر سر نطول کنند که تشنگی نشاند و اگر مانعی مثل زکام و نزله و سرفه باشد یا در سر گرانی یابند دلیل صعود بخارات بر دماغ باشد با وجود این موانع هیچ ازین نشاید کرد و مضر ترین چیز با این موانع دوشیدن شیر بر سر است از بهر آنکه بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار صاعد بسوی سر بخار صفرا باشد این روغنها و آب سرد و شیر همه سودمند بود و فرق میان بخار صفراوی و بخار بلغمی آنست که با بخار صفرا خواب نباشد و بینی خشک شود و بخار بلغم منخر را تر دارد و سر گران تر باشد و غفلت و سبات با آن باشد و اگر درین حال بینی و روی سخت سرخ باشد خون از بینی آوردن صواب باشد و الا تدبیر اماله ماده بجانب پایها باید کرد و بسیار باشد که سبب تشنگی گرمی و خشکی تپ باشد پس بشرب شربت خشخاش یا ماء الشعیر با حرارت و یبوست تپ برابری کنند و بخواب روند زیرا که در خواب تری کشکاب و سردی دیگر شربتها بقعر بدن رسد و تشنگی زائل شود و اگر بیمار بر پشت باز خفتن عادت دارد و تکلیف تغیر عادت نمایند از بهر آنکه خفتن بران شکل دهان را خشک گرداند و بیمار تشنه شود صفت حبی که تشنگی نشاند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کاهو و رب السوس و اصل السوس و ترنجبین مساوی سائیده بلعاب اسپغول یا بهدانه حبها سازند و در دهن گیرند قرص طباشیر که تشنگی نشاند طباشیر پنج درم کتیرا صمغ عربی نشاسته هر یک سه درم رب السوس هفت درم تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک چهار درم بلعاب اسبغول قرص سازند و هر صبح روغن بادام در دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و زبان را بمندیل درشت بمالند تا بخار و درد از ان برخیزد و عقب آن اندکی لعاب اسپغول با جلاب آمیخته بدهند و در اکثر اوقات روز خرقه کتان بگلاب صندل آغشته بر سینه نهند تا نفخ آن باعتدال شود و سرکه و گلاب و روغن گل و اندکی کافور هر ساعت ببویانند و بر جگر نیز خرقه کتان بگلاب سرد آغشته بدارند لیکن ازین احتراز نمایند در وقتی که بیمار در ان عرق کند و بشرهٔ او را سرد نکنند تا تحلیل را از نزدیک است باز ندارد و مرض طول نکشد و اگرچه درین تپ درازی مرض سالمتر از تیزی تپ بود محمد بن زکریا میگوید سحرگاه آب آلو دهند و بامداد کشکاب و نیمروز آب خیار با آب دهند و اندر وقت خواب لعاب اسبغول و در فرو نشاندن حرارت هیچ تقصیر نباید کرد و بسخن طبیبان جاهل که گویند مبالغه کردن در تسکین حرارت در بحران تاخیر کند التفات نباید کرد که من هر دو طریق را آزموده ام تسکین حرارت را بی خطر و سالمتر یافتم و تقاعد از تسکین حرارت باز سپردن مریض بمرض است تا احتراق حمی دماغ و معدهٔ او را بریان کند و عصب را بکشد و لقوهٔ خشک تولد کند و بسیار باشد که بسبب تشنج خشک حادث در اعصاب و عضله ضیق النفس پیدا گردد پس سینه و گردن او را بموم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب دارند و اگر دران بنفشه و خطمی کوفته بپخته ببسرشند سخت موافق باشد و بر سینه و گردن کدو تر انغیده و برگ خرفه کوفته بروغن گل سرشته ضماد کنند و تدبیر غذا چنانکه در غب خالصه دائره مذکور شد باید کرد و اگر بیمار غذا نخواهد یا مانعی از ان بود در روزی دو بار کشکاب باید داد بار دوم آن وقت که قوت تپ اندکی در ان ساکن شود و در تپ سوزان تر و صعب تر باشد کشکاب با آب آلو آمیخته باید داد تا هر بار بیمار برای شربتی تعب نکشد و تا در صعوبت تپ معدهٔ او از شربتی سویا از چیزی که بغذا ماند خالی نباشد و جالینوس درین تپ وقت صعوبت حرارت آن امر بطعام فرموده تا خوف سقوط قوت نباشد و اگر بیمار را اشتهای طعام نباشد تدبیر او در ذکر اعراض حمیات حاده خواهد آمد و اطعمه خوشبو که اشتهای طعام را بجنبانند پیش او همی آرند چون مرغ ملفوف بخمیر و مشوی در تنور که پیش او بشکافند و بسیار باشد که بسبب فصد صفرا تیز تر شود و کذا تپ سوزان تر گردد پس اول در قاروره نگاه باید کرد اگر قوام او غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر بر خلاف این باشد فصد نشاید کرد بلکه تدبیر اسهال نمایند بنوعیکه در علاج غب خالصه دائره مذکور شد و اگر طبیعت نرم باشد و بحبس آن حاجت آید قرص طباشیر قابض باید داد و از جلاب و سکنجبین حذر باید کرد **صفت** قرص طباشیر ممسک بگیرند طباشیر و گل سرخ هر یک دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم رب السوس نشاسته هر واحد یک درم کافور نیم درم زعفران دو دانگ شربتی دو درم و کشکاب از پست جو بسازند و دران پنج درم حب الآس نیکو کوفته و بهی پاره کرده بپزند و بنوشند و اگر دران گل ارمنی یکدرم و صمغ عربی نیم درم داخل کنند قوی تر باشد و شربت سیب و بهی و ریباس آنرا موافق باشد و این سفوف الطین آنرا نافع بود **صفت** آن اسبغول بریان

کرده گل قبرسی طباشیر هریک دو درم صمغ عربی یک درم و اگر اسهال خونی باشد درین سفوف کهربا دم الاخوین ریوند چینی زیاده کنند و با شربت بهی دهند یا آب سماق یا آب برگ خرفه یا آب برگ حماض و غذا مزوره انار دانه یا سماق یا زرشک که دران برگ خرفه و برگ حماض پخته باشند بدهند و کعک در آب بهی و آب سیب سماق نیک باشد ابن الیاس گوید که علاجش علاج غب خالصه است و هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و آلوی سیاه ده عدد بنوشانند و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش دهند و یا آب انار بی الشحم افشرده سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا نقوع مشمش یا مطبوخ فواکه نمایند و طبع را محتبس نگذارند و در نیمروز آب صادق البرد بیاشامند و لهذا نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء و باید که مبالغه در تبرید و تطفیه نمایند زیرا که تاخیر در تبرید و تطفیه در مثل این مرض خطرناک است و اگر تشنگی شدت کند و از مطبوخ کراهت نماید یا او را غثیان باشد باید که معالجه بشربت ورد مکرر چهل مثقال با سکنجبین ساده بیست درم و برف دو من کنند و این وقتیست که با تپ سرفه نباشد و هرگاه ایشان را اسهال خصوصًا با سهر عارض گردد هر صبح جلاب از شربت بنفشه و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم با ترنجبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر واحد سه درم سپستان عناب هر واحد بیست عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و دران شیرخشت و ترنجبین هر واحد بیست درم بالیده صاف نموده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا خوب اسهال کند بعده در آخر روز غذا ماء الشعیر سازند و در هر حال از تبرید و تلیین غافل نباشند و چون بینند که مریض هذیان میگوید باید که موی مقدم سر او ستره کشند و خرقه کتان بسرکه و گلاب و صندلین و روغن گل آغشته نهند تا ردع ماده و تبرید مفرط کند و تقویت دماغ نماید و ساعت بساعت تبدیل آن نمایند و یا بگیرند صندلین و گلاب و سرکه و آب خیار و آب بید و شیر دختران و در شیشه فراخ سر انداخته خوب جنبانیده هر ساعت لخلخه سازند و اگر سهر شدید عارض شود لیسیدن شربت خشخاش در شب باکی ندارد و مسکن ایشان مهاب شمال و زیر خیشات مبلول بگلاب باشد و زیر آنها برگ بید و برگ کدو فرش کنند و حوالی ایشان ظروف سبز پر از آب نهند و بر روی آنها خیار و کاهو و کدوی تر و سیب و گل به و بنفشه تر و نیلوفر تر بدارند و بباد کش که بران گلاب پاشند ترویح نمایند و بر سینه بگلاب و صندلین و کافور طلا سازند و این وقتیست که فصل گرما تیز باشد و اما هرگاه سرما باشد در مکان معتدل سکونت اختیار نمایند و خوشبوهای بارد مقوی دماغ مثل بنفشه تر و صندلین و گلاب ببویند و هرگاه تنقیه بدن کردند و عروق از صفرا پاک شد هر صبح شیره تخم خرفه بیست مثقال با سکنجبین ساده ده درم بنوشانند یا آب نقوع فواکه پنجاه مثقال یا آب هندوانه و ماء الخیار هر واحد پنجاه درم با قرص طباشیر ملین یکمثقال و غذا ماء الشعیر و تخم خشخاش و بنفشه و نیلوفر تا آنکه چهارده روز بر مریض بگذرد و بعد انقضای این مدت سکنجبین یا شربت سیب یا شربت حماض بگلاب بدهند و غذا مزوره زرشک یا آلوی جبلی یا تمر هندی یا انار دانه با مغز بادام و فروج مرغ سازند و هرگاه حرکت کنند و قوت قوی گردد و بعد بیست روز در حمام داخل نمایند و باید که هوای حمام معتدل باشد تا کرب نیارد و بعد خروج از حمام در مسلخ استراحت باید کرد زمانه معتد به تا آنکه بشره بحالت اولی عود کند و حرارت بشره ساکن شود و حمرت مکتسبه از حمام زائل گردد و بعده شربت سیب یا شربت بهی هر کدام که باشد ده درم با گلاب ده درم و یا از سکنجبین ساده و گلاب و عرق بید هر واحد ده درم بنوشانند و جامه صندلی گلاب بران پاشیده بپوشند و مصاص انار میخوش یا انار دانه میخوش و سیب ترش و بهی و مغز خیار و بادرنگ و هندوانه و مشمش خشک و آلوی رطب یا خشک و شفتالوی خشک کرده و سکنجبین سفرجلی و شربت انار و شربت سیب و شربت لیمو سازند نجندی گوید که هر صبح شربتی از سکنجبین ساده یا شربت نیلوفر یا شربت تمر هندی یا آلو و جلابات بلعاب اسبغول غیر صادق الحلاوة سرد بنوشند و در مسکن بارد بنشینند و تلیین طبیعت بتمر هندی و شیرخشت و شربت ورد مکرر به برف و یخ و یا نقوع مشمش و فواکه خشک و آب هندوانه سازند و تنقل از انار و بهی کنند و آب انار تخم کوفته با ترنجبین و شکر یا شیرخشت بدهند و غذا ماء الشعیر مغز بادام یکدو یا کاهو و اسفاناخ با آب غوره ترش کرده یا غیر ترش و مانند آن و یا نان مغسول با کک بگلاب شکری ترکرده بدهند و تلیین طبیعت بحقنهای لینه مثل ترنجبین و عناب و سپستان و تخم کوفته و بنفشه و خطمی و چقندر سازند و آب صادق البرودت سیما در تیر و زخصوصًا در فصل گرما منع نکنند و اگر احتیاج بزیادت تلیین باشد بمطبوخ هلیله زرد و فواکه خشک و ریوند نمایند و اگر از مطبوخ اکراه کنند تلیین طبیعت بشربت ورد مکرر مع شربت دینار یا شربت آلو مسهل نمایند و از حبس شکم حذر کنند تا ماده حرقتی نشود و سرسام حادث نگردد و چون سهر شدید عارض شود هر صبح شربتی از شربت خشخاش یا بنفشه یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و در هر حال از تبرید و ترطیب و تلیین

غافل نباشند و این مطبوخ آنرا نافعست و نسخهٔ او همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن نیلوفر وغیره هریک دو درم و عناب سپستان هر واحد پانزده عدد و شیرخشت ترنجبین هریک پانزده درم ست و غذا نبوا نامش بمغز بادام و چون بینند که هذیان میکند حلق مقدم راس مریض نمایند و بجرقه و رشت بمالند و محاجم برکتفین و فخذین و ساقین بغیر شرط نهند و پایها بشویند و باشنان و باشیای خشنه بمالند و در نهادن ادویهٔ بارده بر سر مضرتست پس ترک او نمایند و قرص کافور یک درم بشربت صندل یا بآب خیار یا هندوانه یا ماء القرع برای ایشان نافعست و آنچه بر زبان او از صفرا یا سودا باشد بجرقهٔ کتان که دران اسپغول و شکر باشد بمالند **ابن هبة الله** گوید که طبیب را بباید که در اول امر بدن را از علاج شدید مسهل قوی نماید بلکه واجبست که مریض را آب آلو و آب تمر هندی یا سکنجبین مرتب از تخم کاسنی بنوشانند و ماء الشعیر دهند و بعد دو ساعت آب انار میخوش بدهند و در بقیهٔ روز ماء القرع بطباشیر و جلاب و شیرهٔ خرفه و سکنجبین و لعاب اسپغول بدهند و در آخر روز ماء الشعیر بنوشانند و در شب مبردات دهند و تبرید جگر بصندل و گلاب بجرقه آلوده نمایند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و حدت باقی باشد باید که مریض را اقراص کافور دهند و صبح ماء الشعیر بنوشانند و آب انار میخوش بدهند و اگر تشنگی شدید و آروغ سالم و خلط نضیج بود مریض را بشرب آب ببرف سرد کرده در وقت التهاب فراط نمایند و در افراط آن قبل از نضج حذر کنند بلکه اکتفا در شرب شیرهٔ تخم خرفه و لعاب اسپغول و سکنجبین نمایند پس اگر طبع قبض باشد تحریک آن بشربت بنفشه کنند و اگر اسهال اشتداد نماید مریض را قرص طباشیر ممسک دهند و رب بهی بدهند و نیلوفر و صندل و کافور بو یانند و در خیوش ساکن کنند و بپارچه‌ها بپوشند اگر موضع شدید البرد باشد و بگذارند که استنشاق هوا نمایند تا مزاج قلب باعتدال آید و خدام را امر کنند که از آواز قوی باز مانند و بعد انحطاط مرض غذا مزورات مرتب از آب غوره و سماق سازند و بعد صحت داخل حمام کنند و از بچهٔ مرغ معمول با بهای مذکوره غذا سازند و اگر خوف رجوع مرض باشد آب کاسنی با سکنجبین یا نقوع مشمش بشربت بنفشه بنوشانند که آن اخلاط حاره را ابلامیت برآرد انشاء الله تعالی **ابن نوح** گوید که محرقه محتاج تدبیر در علاج بمثل آنست که در حمای غب گفتیم مگر آنکه آنرا قوی سازند بحسب زیادتی این تپ در قوت و حرارت بر حمای غب و مریض را درین تپ هر شب آب آلو و تمر هندی بنوشانند الا اگر طبیعت هر روز دو مجلس اجابت کند و سحرگاه قرص کافور لازم گیرند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر و در روز هر ساعت ماء القرع یا ماء الخیار یا آب تربوز دهند و غذا نان مغسول یا مفتوت مخیض با شکر سازند و در آب نوشیدنی اندک اسپغول اندازند و لعاب او بجلاب و آب انار بنوشانند و امر کنند که روغن بادام در دهان گیرند و آنچه بر زبان از خشونت و زردی یا سیاهی باشد بجرقهٔ کتان بمالند و لعاب بزرقطونا و شکر لعق کنانند و پارچه در صندل و کافور و گلاب آلوده سرد کرده بر جگر و سینه در اکثر اوقات بدارند و آب شدید البرد بنوشانند بنوعیکه در باب حمای مطبقه مذکور شد تا آنکه رنگ سبز گردد و در عده افتد که این حدت تپ را در ساعت ساکن نماید پس بیمار عرق کند و صحت یابد یا قریب بصحت گردد و اگر طبیعت بشدت انطلاق نماید آب پست جو با قرص طباشیر قابض بدهند و جلاب و سکنجبین و شکر ازان دور دارند و رب انار و سیب و بهی ترش ساده بدهند و اگر هذیان شدید باشد کثرت دوشیدن شیر بر سر نمایند بروغن بنفشه سعوط فرمایند و جالینوس گفته که اشیای قابضه در امراض حاده مثل مرو و بهی استعمال نکنند مگر آنکه بمریض غشی یا ذرب باشد و جالینوس هرگاه مریض را ضعیف دیدی و در معدهٔ او صفرا بودی آنرا طعام میخورانید در وقتیکه التهاب تپ اندران بودی بجهت خوف ضعف طبع و ارادهٔ تعدیل معدهٔ آن و اهرن گفته که صاحب حمای محرقه را آب سرد نهند مگر بعد ظهور نضج که آن تبلید حمی و تغلیظ ماده و احداث سده مینماید و ثابت گوید کسیکه از اصحاب حمیات حاده در سر خود ثقل دریابد دوشیدن شیر بران نشاید و نه چیزی از روغنها و آبها بران نهند و نه سعوط بکار برند ولیکن درینحالت استعمال نکباب بطبیخ بابونه باید کرد و دست و پای اندران باید نهاد و ابن زکریا گفته که درین تپ مریض را منع نکنند اگر ارادهٔ نوشیدن آب سرد و رب فواکه ترش نماید و در تبرید و ترطیب آن قصور نکنند که دران خوف هلاکت ست چنانچه سابق مذکور شد و اهرن گوید که هرگاه در امراض حاده احتیاج بنوشیدن سکنجبین و ماء الشعیر افتد ابتدا بسکنجبین نمایند و ماء الجبن نیز مثل وست و در محرقه اسهال بجزیکه بخروج صفرا باشد بغایت نافعست

علاج غب غیر خالصه

در ابتدا سه روز یا پنج روز تبرید برای تسکین حرارت دهند لیکن اندازهٔ تبرید بر قدر اخلاط صفراوی و بلغمی و بر مقدار تیزی حرارت باید و رعایت حرارت و اعانت نضج و تجویز مسهل بحسب حاجت توان کرد و اعتنا بتقویت معده بسیار باید کرد و لهذا شربت لیمو و سکنجبین ساده

وبزوری بهتر از شربت آلو و تمر هندی باشد بعد از ان نقوع یا غیر آن در ایام مسهل استعمال کنند و دران سنای مکی نیز داخل نمایند و هرگاه مسهل در روز هشتم
یا دهم یا دوازدهم استعمال کرده پس بعد یک مسهل یا دو مسهل از استعمال منضجات چاره نباشد لیکن منضج بعد استعمال تبرید یک روز عقب مسهل بدهند و در آن هنگام
منضج را قوی سازند بنحویکه دران اصول و مانند آن داخل نمایند و چون معلوم کنند غلظ و لزوجت و کثرت در خلط و قوت مساعد باشد استعمال تبرید و
ریوند و غاریقون بد نیست و هرگاه از مسهلات فارغ شوند و تیزی تپ بشکنند لیکن هنوز باقی باشد قرص ورد صغیر و کبیر و قرص زرشک صغیر و کبیر و مانند
آن و شربت بزوری بارد و معتدل و حار استعمال باید کرد و گاهی هنگام قبض شکم شربت دینار نیز استعمال کرده میشود و لیکن استعمال اقراص با نقوع مناسب
یا مطبوخ یا با آب کاسنی مروق یا با چکیدهٔ تخم کاسنی نمایند و گاهی نقوع و منضجات و مسهلات در آب کاسنی مروق استعمال میکنند و بعض تدابیر مناسبه در
علاج شطر الغب خواهد آمد و بدانند که نیکوترین تدابیر آنست که بعد هر دو سه روز خصوصاً وقت آغاز نوبت قی فرمایند با رعایت حال مادهٔ غالب
و استعمال مدرات مفید بود و شیرهٔ کاسنی و بادیان و خیارین و تخم خربزه با سکنجبین مدری موافق است و اگر روز نوبت ترک غذا ممکن نبود در آخر
تپ حریره یا آش جو یا اندکی پست گندم توان داد و بقول حکیم ارزانی پارچهٔ نان خمیری با شربت نبات بهتر از پست بود **صفت** قرص طباشیر
ملین که در غب غیر خالص بعد تنقیه که احساس گرمی کنند معمول است طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاهو مقشر مغز تخم خیاره و بادرنگ مغز تخم کدوی
شیرین هر یک سه درم رب السوس دو درم ترنجبین خراسانی ده درم قرصها سازند خوراک چهار ماشه و نیم **صفت** دوائیکه برای غب
غیر خالص کهنه مجرب است برگ انبه برگ گز برگ نیب و گل بابونه و اشنه هر یک سه توله انیسون یکنیم توله در یک سبوچه جوش کرده قبل از نوبت بخور نمایند و
گل بابونه و افسنتین هر واحد یک ماشه در شربت قنطوریون یک توله آمیخته بخورانند و بالایش شربت کشوث علوی خان چهار توله در عرق مکوه و شاهتره
و کیوڑه هر یک چهار توله حل کرده بنوشانند غذا شوربای بچهٔ مرغ بنان خشکار و تا یک هفته استعمال نمایند **اقوال مهره** مصنف اقتباس مینویسد که نخستین
ملاحظه فرمایند که تفاوت از خالصه چه قدر واقعست بحسب اعراض و لوازم چنانچه اگر صفرا بر بلغم غالب بود و بسیار دور از خالصه نباشد بمعالجه غب
خالص پردازند با زیادتی رعایت جانب نضج و روز هشتم این ملین عظیم الاثر است خیارشنبر هفت توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین ساده
سه توله روغن گل هفت ماشه و روز نهم شیرهٔ بزور بارده در عرق کاسنی و نیلوفر و مکوه برآورده شربت نیلوفر و اسپغول دهند و بهمین نمط تا دوازده روز
بگذرانند و روز سیزدهم جهت نضج این مطبوخ دهند برگ شاهتره تخم کاسنی مکوه بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه سپستان سی عدد تخم کشوث سه ماشه
گل نیلوفر پنج ماشه آلو بخارا هفت عدد گلقند چهار توله تا روز پانزدهم در روز شانزدهم در مطبوخ پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه سنای مکی هر واحد یک
توله خیارشنبر هفت توله شربت ورد مکرر اهلیلجی چهار توله ترنجبین هفت توله روغن گل هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند غذا وقت شام شله یا شوربای
بچهٔ بز دهند و روز هفدهم قرص گل سه ماشه مروق کاسنی و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری بارد چهار توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و بهمین
نهج تا انقضای تپ ثابت مانند و علوی خان در عشرهٔ کامله نوشته اند که طریق تدابیر فی الجمله آنست که به بینند اگر بول غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات
امتلای خون ظاهر بود فصد کنند باعتدال بعد ظهور آثار نضج و در غیر روز نوبت و بحران قوی بعد از فصد بغذا و شربتهای جالی و مائل بگرمی نضج
خلط دهند مثل کشکاب که اندران نخود و اندک بادیان و یا صعتر و اشباه آن پخته باشند و آش حلیم چوکه دران نخود و اندک شبت و زیره و کشنیز و چوچهٔ
مرغ پخته باشند و مانند سکنجبین بزوری و اصولی و نعناع و شبت و اشباه اینها و بعد از نضج تمام تلیین ملایم و دفع خلط فاسد باقی کنند **و اگر بلغم بر صفرا**
غالب باشد پس بمعالجهٔ تپ بلغمی نائبه پردازند و سردیها و ترشیها ندهند و ملول نشوند که مدتی دراز میدارد و در دفع آن بزودی نکوشند بلکه در نضج مواد و
تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد برفق بعد از نضج و مراعات قوت بواجبی متوجه باشند و بالجمله احوط آنست که روز نوبت قبل از آمدن آن سکنجبین عسلی و
یا عنصلی چهار توله در آب سرمق نیم آثار و نمک طعام یک توله آمیخته بدهند و قی کنانند و دو سه مرتبه تکرار نمایند تا تنقیه بقی خوب حاصل شود پس جهت
تقویت و تسکین گلقند و سکنجبین لیموئی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش گلقند عسلی چهار توله در گلاب و عرق مکوه و بادیان هر یک نیم پاؤ
جوش کنند که به نیمه آید صاف نموده نیمگرم بنوشانند و غذا نخوداب چوچهٔ مرغ دهند یا نان بشوربای مرغ یا نان تنگ دهند و بعد از ده دوازده
دوره جهت حصول نضج این مطبوخ دهند پوست بیخ کاسنی و بادیان برگ شاهتره بادرنجبویه مکوه گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین انیسون

هر یک سه ماشه مویز منقی یکنیم توله بنفشه نه ماشه پرسیاوشان اصل السوس هر یک پنج ماشه گلقند سه توله و بعد از حصول نضج تنقیه بمعجون خیارشنبر کنند یا باضافه بعضی
ادویه در مطبوخ مثل ریوند خطائی هفت ماشه برگ سنا دو توله پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد یک توله خیارشنبر شش توله ترنجبین هفت توله شربت دینار
چهار توله روغن بادام پنج ماشه و وقت شام غذا بدستور دهند و صبح قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطگی نه ماشه سرشته همراه مروق مکوه و کاسنی هر یک هفت
توله شربت بزوری سه توله بدهند و سه چهار روز استعمال نمایند بعده این مطبوخ دهند شکاعی بادآورد تخم کشوث افسنتین غافث هر یک سه ماشه مکوه بادرنجبویه تخم خربزه
قرطم هر یک هفت ماشه مویز منقی یک توله شربت افسنتین دو توله چون بعد چهار یا پنج ماه بینند که بکدام تدبیر نیر و وقاروره قبیی غلیظ و رنگین ست باید که فصد باسلیق
و یا اسیلم کنند چنانچه گذشت و این دوا دهند شیره تخم کشوث سه ماشه گلوی سبز تخم خربزه هر یک نه ماشه در گلاب و عرق مکوه هر یک نیم پاو شربت بزوری حار
سه توله دادل قرص افسنتین سه ماشه در شربت بزوری معتدل یکنیم توله بلیسانند در نوبت اول یا دوم یا سوم موقوف میشود و اما آنجا که بعد از شش ماه صلابت
در سپرز یا جگر پدید آید اگرچه رهائی ازین دشوار ست وخصوصا که سرفه و یا اسهال هم یار باشد پس این دوا بدهند قرص کبر سه ماشه در جوارش مصطگی و خمیره گاؤزبان
هر یک هفت ماشه آمیخته بلیسانند و تخم کشوث بیخ کبر هر یک پنج ماشه مکوه برگ شاهتره بادرنجبویه تخم خربزه هر یک هفت ماشه گاؤزبان اصل السوس مقشر
هر یک پنج ماشه عرق مکوه یکنیم پاؤ جوش کرده شربت افسنتین دو توله خاکشی و تخم ریحان هر یک پنج ماشه داخل کرده بنوشانند **دوای علوی خان** که بعد هفت
هشت ماه درین باب انه مجرب یافتست قرص زرشک چهار ماشه جدوار خطائی جند بیدستر هر واحد بقدر یک نخود در شربت کشوث والد او شان دو توله آمیخته
بلیسانند بعده بادیان نه ماشه انیسون تخم کشوث هر واحد یک مثقال آمله عود قماری عود صلیب هر یک یک دانگ مکوه هفت ماشه در عرق مکوه و
شاهتره و بادرنجبویه هر یک هفت توله جوش کرده مالیده صاف نموده سکنجبین بزوری چهار توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشانند **دوای** که از
مجربات حکیم شریف خان ست و راقم هم اکثر جا استعمال کرده هرگز تخلف نکرده گلقند و سکنجبین ساده هر واحد یکنیم توله آمیخته بلیسانند و شربت بزوری
سه توله در گلاب و عرق کاسنی و مکوه هر یک پنج توله نیمگرم بنوشانند تا دو هفته و پوشیده نماند که در اکثر چون مدت این تپ دراز گردد ضعف ریه و جگر
و ورم جگر و سپرز و ماساریقا عارض شود پس باید که بمعالجه عضو ماؤف کوشند بدستوریکه هر یک بجای خویش بیان یافته لیکن منجر باستسقا گشته بهلاکت
می انجامد کذا فی شرح الکبیر و بدانند که بعد زوال این تپ تا حصول قوت تام از استعمال آب سرد و دیگر سردیها و تریها و ترشیها اجتناب ورزند تا مورث
امراض صعب نگردد **و اگر** بلغم و صفرا برابر بود پس در علاج حد اوسط اختیار نمایند و عنایت بر قوت مصروف دارند و اکثر در نضج و ادرار و تعریق و تفتیح
مسام کوشند و آنچنان باید که بحمام برند و بخور معرق استعمال نمایند و به تنقیه کمتر مشغول شوند مگر آنجا که ضرورتی داعی باشد کذا فی التلخیص و قرص ورد که درینجا نافع
در قول جرجانی و ایلاقی خواهد آمد و امیری را که از مدت پنج ماه مبتلا بغب غیر خالص بود و اندک صلابت جگر و تهبج رو و اطراف میداشت این دوا دادم دواء الکرکم
صغیر بنسخه والد علوی خان هفت ماشه در ورق طلا یک عدد پیچیده اول بلیسند بعده شیره تخم کشوث هفت ماشه تخم کاسنی و مکوه هر واحد یک توله در
گلاب و عرق مکوه و شاهتره هر یک ده توله بر آورده صاف نموده در دیگچه قلعی دار انداخته زیر او آتش چوب کنار روشن ساخته کنند و سفال آب نادیده مدور
بشکل فلوس ساخته هفت عدد در آتش خوب سرخ نموده از دست پناه گرفته دران اندازند و تا هفت یا نه بار تکرار نموده صاف کرده شربت کشوث
علوی خان سه توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشند و غذا قورمه بچه بز با نان خشکار مقرر ساختم و دو هفته همین دوا و غذا دادم و بجای آب
عرق مکوه نوشانیدم در مدت دوازده روز صحت کلی یافت و شخصی دیگر از هفت ماه غب غیر خالص داشت و در شروع ماه ششم زحیر بواسیری و درد
تهیگاه و معالیق جگر و سپرز بدور ربع پیدا گردید و ضعف بکمال و سقوط اشتها بهم رسیده بود من بعد معاینه حال اول فصد اسیلم چپ کرده خون
بمقدار شش توله گرفتم و این دوا دادم شیره بادیان و قرطم هر یک نه ماشه و بادیان خطائی چهار ماشه لعاب گاؤزبان هفت ماشه لعاب تخم مرو
چهار ماشه در گلاب و عرق کیوڑه و عرق بیدمشک هر یک هفت توله بر آورده شربت گاؤزبان و بنفشه هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک
چهار ماشه و تودریین دو ماشه کف زده بنوشند و غذا ایلاء و نخود ماش بقلیه زردکی و شلجم بروغن گاؤ زیاده پخته باشد دادم همه اعراض نصف باقی مانده و صبح دواجات
سده ها بلغم و خون آلوده خارج شد و زحیر و درد موقوف گردید لیکن دوره تپ بوقت مقرر اندک خفیف آمد جهت رفع تپ روز دیگر این دوا دادم قرص گل صغیر سه
ماشه در جوارش عود شیرین چهار ماشه و شربت بنفشه یکنیم توله ورق طلا یک عدد آمیخته بلیسند بالایش شربت بزوری اصلی علوی خان شربت کشوث

ایشان هر یک سه توله خاکشی یک توله در عرق مکوه و شاهتره هر یک پاؤ آثار داخل کرده بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده بنوشند و غذا بدستور روز دوم آمدن تب تق
شروع گردید و تا چهار روز بعد از آمدن لرزه عرق بمعمول خود می آمد روز پنجم عرق موقوف شد و تب خفیف همان وقت می آمد و بهمین تدبیر در سه هفته از دوره
تب هم نجات یافت و اشتها بحالت اصلی آمد مسیحی گوید که هر گاه حمای غب غیر خالصه باشد باید که مریض را طعام بحذر و احتیاط بخورانند پس لازم ست که امساک
از غذا کنند اگر قوت قوی و مرض عسر النضج باشد و غذا با اعتدال استعمال نمایند اگر قوت ضعیف بود و مرض کثیر البعد از نضج نباشد و نشاید که صاحب غب غیر خالصه
را در حمام قبل از نضج ماده داخل کنند و هر گاه صاحب این تب قوی باشد باید که روز فتره غذا دهند و روز نوبت ترک غذا کنند تا روز غذا انتعاش قوت
او گردد و روز ترک غذا نقصان در مرض پیدا کند بسبب فنای ماده و اگر قوت او تحمل این نباشد و عادت او این را واجب نکند باید که هر روز غذا دهند
و لیکن غذای او روز نوبت لطیف تر و خفیف تر باشد و واجب ست که درین تب آرام و سکون اختیار کنند زیرا که حرکت مد ماده تب ضرر بیشتر از آن کند که حمام
میکند و ایضاً طبیعت را از انضاج ماده منع نماید و در سکون ماده در موضع خود بقرار و سکون ماند و طبیعت را امکان استیلا بران باشد و ایضاً گاهی صاحب این
تب را تضمید پوست خشکم با ضمادهٔ منضج بلغم معده و شکم و مرخی تمدد حادث در شکم بسبب بلغم فائده بخشد و ایضاً حسوهائی که بسرعت هضم شوند آنها نافع بود زیرا که
هر گاه چیزی عسر الانهضام تناول کند قوت او ضعیف گردد و مرض وطول کند بجهت آنکه اگر آنرا هضم نکند مستحیل به بلغم گرداند و مد ماده تب و در عسر نضج آن
افزاید پس بدان سبب تب دراز تر و دشوار تر گردد و آنچه استعمال حقنه ها در غب خالصه باید لین باشد چه ماده او لطیف سهل الاستفراغ ست و در غب غیر خالصه
حقنه های حاده می باید و هر گاه درین تب بدل در بدن بسیار و قوت قوی و سن شباب و فصل ربیع باشد باید که فصد صاحب او کنند و هر گاه خلط بلغمی غالب
باشد معالجه با اشیای مقطع و ملطف باید کرد تا غلظ بلغم و لزوجت او قطع گردد و برودت و تسخین یابد پس سهل الخروج و استفراغ گردد و در غب خالصه عنایت
بتطفیه سوء مزاج حمی بیشتر و باستفراغ خلط ماده تب کمتر بود و در غیر خالصه باید که اکثر عنایت باستفراغ خلطی که ماده این تب باشد و اقل عنایت بتطفیه
مصروف دارند و گاهی معالجه غب غیر خالصه با اشیای مدر بول کرده میشود و اگر اشیای مذکوره شدید الحرارت و یبس نباشند و الا در حرارت تب بیفزایند و جزو
رطب رقیق که در بلغم ست فانی سازند و غلیظ تر باقی ماند و آنرا غلیظ عسر التحلل گردانند پس میباید که ادرار بچیزهای حار یابس با اعتدال نمایند و
مع ذلک اعتنا بتقویت معده کنند و گاهی درین علت استفراغ با ادویه مسهل صفرا و بلغم برفق نفع میکند و همچنین قی بعد طعام مفید میشود در استفراغ در
غب غیر خالصه و همچنین در تب بلغمی و در حمای سوداوی باید که بعد از نضج و بعد ترقیق خلط و استعداد او برای خروج باشد شیخ میفرماید اموریکه بدان
علاج غب غیر خالصه مخالف غب خالصه باشد آن امور بیست که بدان مشارک بود حمیات بارده را از عدم ترخیص که گاهی بدان اصحاب خالصه را
رخصت داده میشود و آن چند امر ست یکی آنکه در خالصه انتظار نضج در استفراغ نمیکنند دوم آنکه دران انتظار اکثر تا زمانهٔ انحطاط نمیکنند اگر
انتظار نضج کنند بخلاف غیر خالصه که دران با وجود نضج تا که زمانهٔ انحطاط نیاید بتحلیل مواد و خروج آن بمسهل و حمام بوجه احسن نشود سوم حمام که
آن بر صاحبان غب غیر خالصه حرام کرده شده چهارم تغذیه هر روزه یا قریب تغذیه از انچه ایشانرا مضر بود بلکه واجب است که یک روز
غذا دهند و آن یوم راحت ست و یک روز نه و آن یوم نوبت ست و در اغذیهٔ ایشان انچه جالی و گرم اندک باشد می باید و تغذیه در اوائل
علت غلیظ تر بود از انچه در اوائل خالصه باشد بعده تدریج بتلطیف کنند فوق تلطیف غب خالصه و تلطیف دران در اوائل بگرسنه داشتن بیشتر از
تلطیف بغذای بسیار لطیف بود پنجم آنکه تبرید کمتر باشد بسبب قلت حرارت مادهٔ آن ششم آنکه در ابتدا حقنهٔ حاد تر بعمل آرند اگر میلان ماده بمقعر
کبد و امعا معلوم شود و بلغم غالب بود هفتم آنکه انتظار نضج در اسهال قوی ایشان بیشتر کنند هشتم آنکه در ماء الشعیر ایشان قوت منضجه محلله باشد مثل
آنکه برای کسیکه در معدهٔ او ماء الشعیر ترش گردد بیان کردیم بلکه قوی تر از ان باشد پس گاهی احتیاج میشود باآنکه دران زوفا و صعتر و بودینه و
سنبل بحسب مزاج بیزند و چقندر ایشان را نافعست و خلط نخود با ماء الشعیر و در آخر آن نخود آب نافع بود و واجبست که در قرب غیر خالصه
از خالصه و بعد او ازان نظر کنند و بحسب آن تخالف میان علاج او و علاج خالصه کنند پس اگر غب غیر خالصه قریب بسیار از خالصه باشد
میان هر دو بجا لفت اندک خلاف ورزند و هر گاه قاروره ایشان غلیظ بینند فصد کنند و چون فصد نمایند احتیاج بحقنه نیفتد و بدانکه
نافعتر برای ایشان از قی کردن بعد طعام چیزی نیست و از مسهلات و ملینات در اوائل آن انچه قریب با اعتدال ست آب گلقند

مطبوخ و سکنجبین ست و گاهی درین هر دو خیارشنبر داخل سکنیم و قوی تر ازین آنست که دران قدری تربد داخل کرده شود و حقنه ها در ابتدا نزد من بهتر از مسهلات
دیگر ست و آن حقنه ها ست که دران قوت خارخسک و بابونه و چقندر و قرطم و بنفشه و سپستان و انجیره و انهی تربد و دران خیارشنبر و روغن کنجد و بورق باشد و
گاهی حاجت بحقنه حادتر ازین افتد بحسب بعد حمی از خالصه و اما معینات بر انضاج مثل سکنجبین مخلوط بچیزی از گلقند و سکنجبین اصولیست و بعد روز هفتم و
حصول نضج مثل طبیخ افسنتین ست که آن نافع ملطف مادهٔ مقوی معده است و دران قوت اسهالیه و ادرار و تفتیح نیز هست و همچنین آب بادیان و آب
کرفس با سکنجبین نافعست و اگر از روز چهارم هم تجاوز کند بخوردن قرص ورد صغیر باک نیست و اگر مرض طول کند از مثل قرص غافث و طبیخ آن و گرم کردن
نواحی شراسیف بکماد و چاره نباشد و ضماد ازین قبیل ست که ازان چاره نیست و ایضاً تضمید پوست تخم ایشان بدانچه انضاج نماید در ارخای تمدد کند
اگر آنجا باشد و چون معلوم کنند که نضج حاصل شده استفراغ وی در اری نمایند و خوف نکنند و از مستفرغات جیده برای ایشان انیست که بگیرند ایارج پنج درم
تربد هفت درم و عصارهٔ کاسنی و غافث هر واحد سه درم و تخم کرفس و هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد پنج درم و آب کرفس جمع ساز ند شربتی ازان دو درم و
ازین قبیل ست این مطبوخ جید تالیف ما بگیرند غافث و افسنتین و هلیلهٔ کابلی هر واحد پنج درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم کرفس و شکاعی و بادآورد
هر واحد ده درم تربد سفید یکدرم خیارشنبر شش درم مویز منقی بست عدد و سپستان سی عدد و انجیر ده عدد و گلقند فارسی پانزده درم و برسم متعارف در آب
بجوشانند و ازان قدح بزرگ گرفته یک قیراط سقمونیا دران داخل کرده بنوشند و گاهی احتیاج بدوای قوی من وجه و ضعیف من وجه می افتد اما قوت او
بحسب استفراغ او خلط لزج را باید و اما ضعف او بحسب آنکه استفراغ بسیار در یکدفعه نکند و این چنان باشد که از شربت دوای قوی کم کنند بلکه تدریج
بدان نمایند پس استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد بتکرار باشد تا قوت ضعیف نشود و این دوائیست که تفریق و جمع آن ممکن بود تا قلیل او اسهال
خلط روی اندک آرد و کثیر او اسهال آن بسیار نماید و اما سلاقات گاهی اندک آن هیچ فعل نمیکنند و مثل این دوا بکار برند بگیرند تربد نیم درم یا کمتر یا زیاده تر
ازان بحسب حاجت و سقمونیا قریب یک طسوج یا زیاده ازان بگلقند فارسی سرشته بخورند و یا بگیرند غاریقون و سقمونیا بقیاس مذکور یعنی از اول
نیم درم و از ثانی یک طسوج و بگلقند بسرشند و بخورند و یا این دو دوا در آب گل سرخ تازه یک اوقیه یا در شربت ورد انداخته بنوشند **صاحب کامل گوید که**
چون این تپ از مخالطت بلغم یا صفرا پیدا شود ماده دران بیشتر از حرارت بود لهذا می باید که اکثر عنایت باستفراغ خلط باشد و بهر حال باید که بقاروره نظر
کنند و نبض را ملاحظه نمایند اگر بول رنگین بینند و در نبض سرعت یابند اول مریض را ماء الشعیر بشکر دهند و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین با آب سرد و غذا
بشوربای بچه مرغ معمول با آب غوره و انار و زیرباج سازند و این در روز غیر نوبت باشد و اما روز نوبت غذا مزوره و مغز خیار و بادرنگ پخته بدهند که آن
تبرید و ترطیب و ادرار بول کند و این بعد انقضای نوبت دهند و باید که بطبیعت نظر کنند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی بمقداری که
طبیعت باعتدال آید بعد ازان ماء الشعیر دهند و عقب آن سکنجبین در روز غیر نوبت دهند و روز نوبت سکنجبین تنها با آب سرد قناعت کنند و بعد از انقضای
نوبت مزورات غذا سازند و چون بر مریض هفت روز بگذرد و علامات نضج پدید آید باید که در استفراغ با اسهال یا بقی یا بادرار بول شروع کنند یا با اسهال
از طبیخ افسنتین نمایند زیرا که با افسنتین درین تپ از چند وجوه انتفاع یابند یکی آنکه دران قبض ست و بدینجهت او مقوی معده است و چون معده درین تپ
ضعیف میشود و بسبب بلغم پس باید که بتقویت معده نمایند تا غذا را هضم گرداند و بلغم پیدا نکند چه تولد بلغم اکثر از ضعف معده شود هرگاه قادر بر هضم اغذیه بود
دوم آنکه افسنتین ادرار بول کند بتلطیف خلط بلغمی و تفتیح مجاری سوم آنکه دران قوت جاذبه برای صفر است و آن اصل خلط محدث بهر این تپ ست و استعمال
افسنتین نشاید الا بعد نضج ماده چه اگر قبل نضج آنرا استعمال نمایند ضرر ازین پیدا کند بهر آنکه در افسنتین دو قوت متضاده است یکی ازان قابضه و دیگر
مسهله پس هرگاه قبل از نضج استعمال کنند بقبض خود در ماده لزجت و صلابت بیفزاید که تحلل آن دشوار گردد و قوت مسهله اراده اسهال آن خلط نماید
و بسبب خامی و متانت آن بران قادر نباشد و دران حال طبیعت را اذیت و تعب حادث گردد و قوت او ضعیف گردد و اما هرگاه افسنتین را بعد
نضج استعمال نمایند قوت قابضه که اندرانست تقویت اعضا و تشدید آنها نماید و اعانت او بر دفع مواد و اخراج آن کند و ماده بسبب لطافت خود بغیر
اذیت و کلفت طبیعت بسرعت خارج گردد و ایضاً در بعض اوقات استعمال کنند آب لبلاب با اندک ترنجبین بشکر یا بفلوس خیارشنبر بحسب
دعای حاجت از کیفیت و ایضاً این قرص بنفشه استعمال کنند **صفت آن** بگیرند بنفشه ریحانی جید دو درم تربد سفید یک درم سقمونیا نیم دانگ بالوس

نیم درم باریک سائیده شکر سرخ پنج درم آمیخته بآب گرم بخورند که این دوا نیک درین تپ ست چه از شان این قرص اسهال صفرا و بلغم ست و سزا و از نیست که دوای مسهل در اول مرض استعمال نمایند مگر بعد از آنکه خلط نضج یابد و علاماتش ظاهر گردد الا آنکه مرض مهایج باشد و ماده منتقل از موضعی بموضع دیگر باشد و مریض را قلق بود که دران هنگام استفراغ خلط کنند و دران تاخیر نمایند و اما اگر خلط نارنج نباشد و علامات نضج ظاهر نگردد دوای مسهل استعمال نکنند زیرا که اگر استعمال آن کنند لطیف خلط مستفرغ گردد و غلیظ او تنها باقی ماند و نضج او متعسر شود و ایضاً استعمال حقنه باید کرد و هرگاه ماده مائل بجانب مقعر کبد یا عروق یا امعا بینند پس اگر خلط بلغمی غالب تر باشد حقنهٔ حاده که غسل امعا از بلغم کند استعمال نمایند و اگر خلط صفراوی غالب تر باشد حقنهٔ معتدل یا لینه و حاده بعمل آرند و اگر خلط مائل بفوق و ناحیهٔ فم معده باشد و مریض تلخی در دهن یا لذع معده یا غثیان دریابد باید که استفراغ بقی بعد غذا استعمال نمایند که او سهل تر برای خروج اوست پس اگر خلط بلغمی غالب باشد بدان اشیا چیزی ملطف مقطع مثل پودینه و ترب و صعتر آمیزند و اگر صفرا غالب بود مریض را کشک جو و ماهی تازه و سرکه و کاسنی و سرمق و مانند آن خورانند و چون استفراغ بقی کنند باید که معده را پاک نمایند و مع ذلک سکنجبین و آب گرم استعمال کنند و در معده چیزی از غذا و غیر آن باقی نماند پس هرگاه دانند که معده پاک شده شربت سیب ساده یک شربت بدهند و هرگاه ماده مائل بجانب محدب جگر بینند و قریب شراسیف جانب راست ثقلی بهم رسد ادویهٔ مدر بول و اغذیهٔ مدره استعمال نمایند ولیکن دوای مدر بول قوی الحرارت نباشد بلکه مثل طبیخ کرفس و بادیان بود و اگر مغز تخم خربزه و بادیان و دو قومساوی باریک کوفته بوزن دو درم بجلاب یا سکنجبین وقت خواب بآب سرد بخورند سخت موافق باشد و چون این تپ طول کشد و از سه هفته درگذرد و اگر علامات غلبهٔ خون مثل سرخی رنگ و عظم نبض و غیر آن ظاهر بینند فصد هفت اندام نمایند و بحسب حاجت و قوت خون بگیرند بعده تلطیف و تغذیه بچوزهٔ مرغ و تیهو استعمال کنند و هر روز قرص طباشیر ملین یک مثقال با سکنجبین یک نیم اوقیه و آب سرد بدهند و اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر نباشد فصد نباید کرد پس اگر علامات غلبهٔ بلغم ظاهر تر بود ادویه که استفراغ بلغم باسهال و قی کنند بنوعیکه در علاج تپ بلغمی مذکور گردد استعمال باید کرد و فیما بین استفراغات زمانه بمقداری باید که بدن دران قوی بود و خلط نضج یابد و قوت را بتواتر استفراغات ضعیف نسازند که حفظ قوت اندرین مرض ضرورترین تدابیر ست و بعد استفراغ درین تپ چون بطول انجامد قرص در صفحه که بطباشیر ساخته باشند هر روز یک مثقال با یک و نیم اوقیه سکنجبین ممزوج بآب سرد بدهند و اگر قاروره رنگین و نبض سریع باشد ماء الشعیر که اندران بادیان پخته باشند استعمال نمایند و تغذیه بلحم طیور لطیف مثل بچهٔ مرغ و تیهو معمول بطریق زیر باج یا مطجن یا اسفید باج سازند و غذا روز غیر نوبت بکار برند اما روز نوبت ترک غذا کنند و تلطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز ترک نوبت حفظ قوت و روز نوبت قوت را مشغول بمقاومت مرض و افنای ماده کرده شود و اگر قوت مریض متحمل ترک غذا روز نوبت نباشد و آنرا عادت بترک غذا نبود باید که در روز نوبت تغذیه بحریرهٔ مرتب از سبوس گندم و شکر و روغن بادام سازند یا کشک جو یا چیزی از پست گندم بآب سرد بقدر میل نفس علیل دهند و این بعد انقضای نوبت یا انحطاط حرارت غریبه بسوی اسفل از سینه و شکم بدهند و باید که از اغذیهٔ بطی الانهضام اجتناب نمایند و اگر عادت شراب باشد بعد ظهور علامات نضج در بول و بعد یک ساعت از غذا اندک شراب ابیض رقیق که نه کهنه و نه نو باشد بآب ممزوج بنوشانند که ازان انتفاع یابند و اگر شراب قبل از نضج استعمال کنند حرارت زیاده و قوی گردد و بسبب آن زیادتی صفرا و تذویب خلط و انتشار آن در جمیع بدن پس سده ها پیدا شود و با خلط نیک بیامیزد و آنرا نیز فاسد گرداند بالجمله سزاوار نیست که شراب درین تپ و در غیر آن استعمال نمایند مگر بعد ظهور علامات نضج و باید که درین مرض تضمید معده بضماد سخن و مقوی آن و منضج خلط بلغمی و مانع از تولد او اندران نمایند و این ضماد آنرا نافع ست بگیرند لادن سه درم و در روغن سوسن مخلوط بروغن گل هر یک هفت درم بگدازند و گل سرخ پنج درم و سک درامک هر واحد دو درم باریک سوده آمیخته بر معده در حالت خلوی آن از غذا ضماد کنند و ایضاً استحمام بآب گرم که اندران بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشانیده باشند استعمال باید کرد و بر معده بریزند لاسیما اگر خلط مائل بظاهر جلد مثل لذع و حکه و ثبور ظاهره اندران محسوس گردد و استحمام درین تپ خاصةً و در حمای بلغمی و ربع استعمال نباید کرد مگر بعد از نضج زیرا که اگر استعمال آن قبل از نضج در مثل این حمیات کنند که مادهٔ آنها غالب تر از کیفیت و غلیظ بدون تلطیف بود سه مضرت پیدا کند یکی آنکه این خلط اگر بگدازد و تحلیل نشود و سیلان نماید و در سده افزاید و بدان سبب عفونت زیاده گردد و دوم آنکه چون خلط عفن بحرارت حمام بگدازد در بدن منتشر گردد و باخلاط جید مختلط شود و آنرا متعفن سازد و سوم آنکه استحمام تحلیل لطیف ماده کند و غلیظ آن باقی ماند و نضج و تحلل آن دشوار گردد و صاحب این تپ را

بیباید که راحت وسکون استعمال کند تا خلط ساکن باند در موضع خود تا آنکه نضج یابد و از حرکت وتعب اجتناب نماید که این اذا بت خلط وانتشار او در بدن گرداند و باخلاط جیده بیامیزد و آنرا فاسد کند واحالهٔ آن بعفن نماید و در مادهٔ تپ افزاید و مکث آن طول کند بهر آنکه جالینوس ذکر کرده که این تپ بمردی جوان عارض شد و بران شش ماه قیام نمود ومن شخصی را دیدم که آنرا این تپ در آخر فصل تابستان حادث گردید و تا فصل ربیع مکث نمود با وجود آنکه تدبیر او نیک کردم بالجمله سزاوار آنست که درین تپ تدبیریکه ذکر نمودم استعمال کنند واز ماسوای آن اجتناب ورزند جرجانی وایلاقی مینویسند که بعد این تپ از غب خالصه بمقدار طول نوبت تپ باشد پس بمقدار یکه از دوازده ساعت افزون باشد بعد او از غب خالصه بدان مقدار بود و علاج باندازه ودرازی آن متغیر سازند پس اگر بخالصه نزدیک باشد علاج او اندکی بگردانند واگر ازان دورتر باشد علاجش بیشتر متغیر سازند واگر قاروره غلیظ ورنگین باشد نخست فصد اولی تر بود واگر اتفاق فصد نیفتد از تلیین طبع بحقنه یا شربت چاره نباشد وحقنه نافعتر بود وبراشربه واغذیهٔ بارده چندان دلیری نشاید کرد که در غب خالصه باید کرد واگر در هر چند روز طعام لائق قی بخورند وقی کنند سخت سودمند باشد وبعد از نضج مسهل معتدل باید داد وکشکاب که از جو دوسخود دنیما نیم بپزند نافعتر باشد واما انچه اعانت بر نضج نماید سکنجبین بزوری ست یا گلقند با سکنجبین بهر شته یا آب بادیان گلقند دران مالیده واگر گلقند را در آب گرم بدست بمالند واندکی بادیان دران جوشانیده صاف کنند وسرکه آمیخته سکنجبین سازند شربتی لطیف منضج باشد وچون اثر نضج پدید آید باهستگی تدبیر استفراغ باید کرد وچیزیکه بعد نضج بدان تنقیه کنند گلقند گداخته است که سکنجبین آمیخته قدری خیار شنبر دران حل کرده باندکی تربد ترکیب داده باشند وشربت افسنتین مسهل موافق ودابغ معده ومقوی آنست تا غذا هضم کند وازان بلغم تولد نکند **صفت** شربت افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنج درم تربد سفید تر تراشیده نیکوفته دو درم سنبل الطیب یکدرم گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یک من بماند صاف نمایند وهر صبح چهل درم باده درم شکر یا بیک درم صبر بنوشند **نوع دیگر** افسنتین هفت درم مصطگی اذخر سازج هندی سنبل صبر غاریقون گل سرخ هریک دو درم زعفران نیم درم جمله را در دو من آب بپزند تا بنصف آید صاف کرده یک من عسل یا شکر یا ترنجبین آمیخته بقوام آرند ودر بعضی نسخه ها یک درم بیخ بادیان ویک درم بیخ کرفس وانیسون ونانخواه یا بادیان واسارون هریک نیم درم ونعناع یک درم زیاده کرده وقرص بنفشه درین مرض مسهلی نافع ست ونسخهٔ آن در قول صاحب کامل گذشته لیکن درینجا وزن سقمونیا دانگی نوشته وتا اثر نضج خوب ظاهر نباشد این مسهل نباید داد وگاهی در آن قرص یک دانگ بودنیه وانیسون زیاده کنند ودانگی کتیرا در آب کرفس یا آب کاسنی یا گلاب حل کرده ادویه بدان بسرشند وحبها سازند وبکار برند نافع بود ومطبوخ شیخ بوعلی سینا که در قول او مسطور شد بقدر صد درم با نیم دانگ سقمونیا مسهل موافق ست لیکن ده درم تخم کرفس دران بسیار ست گمان برخطای ناسخ ست اگرچنان بزرگی که تبلیغ کرده باشد از دو درم تا پنج درم کفایت بود وبعد تنقیه قرص طباشیر وقرص گل ومانند آن موافق باشد ونسخهٔ قرص طباشیر همانست که در ذیل علاج این تپ مسطور شد ونسخهٔ دیگر که در تپها که با تشنگی وسرفه بود سودمند باشد اینست **صفت** آن طباشیر گل سرخ صمغ کتیرا هریک چهار درم مغز تخم خیار وخیار بادرنگ تخم خرفه اصل السوس هریک هشت درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور یک درم سائیده بلعاب اسپغول بسرشند وقرص سازند شربتی یک مثقال **صفت** قرص درد برای غب غیر خالصه که دران صفرا بر رطوبت غالب باشد نافع گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم اصل السوس پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیار هریک چهار درم قرصها سازند از هریک مثقالی نسخهٔ دیگر در تپ غب غیر خالصه که صفرا ورطوبت برابر بود نافع ست گل سرخ ده درم سنبل دو درم مصطگی یک درم تخم کاسنی پنج درم شربت یک مثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تپ سرفه باشد سودمند بود بنفشه گل سرخ هریک پنج درم مصطگی یک درم مغز بادام مقشر پنج درم گل ارمنی نشاسته رب السوس هریک سه درم صمغ عربی مغز تخم کدو مغز تخم خیار هریک پنج درم شربتی یک مثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تپ وسرفه طبع قبض باشد نافع بود بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار هریک پنج درم کتیرا رب السوس هریک چهار درم قرص سازند وهر صبح یک مثقال با جلاب بخورند واگر احتیاج باسهال شود چهار درم سقمونیا وهفت درم تربد زیاده کنند وشربت دو درم نمایند **صفت** قرص غافث که در آخر تپهای کهن نافع وخداوند یرقان ودرد جگر را مفید بود عصارهٔ غافث پنج درم گل سرخ سنبل الطیب هریک دو درم طباشیر سفید سه درم ترنجبین ده درم شربتی یک مثقال **صفت** قرص مازریون که در غب غیر خالصه که با تشنگی ودردسر بود وطبع قبض باشد سودمند بود مازریون هفت روز در سرکه تر کرده خشک

نموده آرد جو هلیلهٔ زرد نبات سفید مساوی شربت یک مثقال **صفت** قرص قرظ در تپهائیکه با اسهال باشد سودمند بود قرظ و طراثیث و بلوط و حب الآس و تخم حماض برابر شربت مثقال دهند **صفت** قرص زرشک در تپهائیکه با تشنگی و گرمی و ضعف معده و جگر باشد سودمند بود زرشک چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس عصارهٔ غافث مغز تخم خیار و خیار بادرنگ نشاسته کتیرا صمغ عربی طباشیر زعفران تخم خرفه هریک دو درم لک ریوند چینی سنبل الطیب هریک یک درم کافور نیم درم ترنجبین چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده ادویه سوده بدان بسرشند و هر قرصی بوزن یک مثقال سازند شربتی یک قرص **صفت** نسخهٔ دیگر اوکه در تپهائیکه با ورم معده و جگر باشد نافع بود زرشک از دانه پاک کرده و رب السوس و گل سرخ و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه هریک سه درم مصطکی و سنبل و عصارهٔ غافث هریک دو درم فوه و ریوند چینی و زعفران هریک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی هریک سه درم طباشیر یکنیم درم ترنجبین شش درم قرصها سازند شربتی یک مثقال و بسیار باشد که خلط عسر باشد و حاجت بضماد کردن شکم آید و نسخهٔ ضماد همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا مصطکی دو درم زیاده است و اگر دو درم دارچینی و دو درم افسنتین داخل کنند قوی‌تر باشد و اشیای مدر بول بعد ظهور نضج نافع بود و بهترین چیزها درین باب سکنجبین بزوری بود و **ابن الیاس** گوید که علاج غب غیر خالصه و شطر الغب آنست که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر با نخود و بادیان پخته و یا هر صباح جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گلقند ده درم بیاشامند و از شرب آب سرد و فواکه رطب و بقول حذر کنند و سزاوار نیست که در ابتدای مرض مبادرت باستعمال مسهلات قویه؛ افراط در اسهال کنند و چون علامات صفرا غالب باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و نیلوفر چهار درم و آلو بخارا ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و بهمین طریق تا روز هفتم بگذرانند و هرگاه آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ سازند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس بسفایج کوفته هر واحد چهار درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد پنج درم مویز منقی ده درم آلوی سیاه عناب سپستان هر واحد بست عدد جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و در ان فلوس خیار شنبر پانزده درم ترنجبین بست درم مالیده صاف نموده سحرگاه بنوشند و بران تا آخر روز صبر کنند تا تنقیه نیک گردد بعده در آخر روز باء الشعیر که در ان نخود پخته باشند غذا سازند بعده یک یا دو یا سه روز بحسب قوت و واجب راحت دهند بعد از ان قرص بنفشه بخورانند که آن اسهال صفرا و بلغم نیک کند و نسخهٔ آن همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا پوست هلیلهٔ زرد یک درم عوض شکر سرخ است باب خالص سرشته قرص سازند و آن همه یکشربت است صبح با آب گرم یا جلاب شکر سرخ ده درم بخورند و اگر درین تپ بلغم غالب بود هر صبح جلاب از اصل السوس سه درم گلقند ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر با نخود و پودینه و دارچینی دهند و هرگاه خلط مائل بجانب محدب جگر محسوس گردد و علامتش آنست که قریب شراسیف راست گرانی باشد ادویهٔ مدره مثل بادیان و شیرهٔ بزور ثلثه استعمال کنند و اغذیهٔ مدره مثل نخود و دارچینی دهند و اگر ماده بجانب مقعر کبد میل کند و علامتش احساس ثقل در معده و قی و تهوع ست تلیین طبیعت بمعجون خیار شنبر هفت مثقال با سنای مکی هفت درم و شکر سفید ده درم کنند و اگر روز نوبت مریض متحمل ترک غذا نباشد ماء الشعیر با نخود پخته و اندکی از شکر سفید بدهند و افضل درین مرض آنست که هر صبح از شرب سکنجبین ساده و گلقند شکری هر واحد ده درم تجاوز نکنند و بر شرب ادویهٔ بسیار ملطف دلیری ننمایند تا ماده لطیف شده بسوی سر صعود نکند و از ان سرسام متولد گردد لاسیما اگر بادی صداع یا صاحب مرض ضعیف الدماغ باشد و لهذا بقراط گفته که تپ در مشایخ و بلغمی مزاجان لین میباشد و در ایشان نسبت ببلادت حمی و لین آن مغرور نشوند و بر تسخین اقدام ننمایند مگر بعد احتیاط و تثبیت و بعد تنقیه سکنجبین بزوری و قرص ورد نافع بود و اجزای قرص ورد همانکه در قول جرجانی گذشت همه ادویه را باریک سائیده باب بادیان سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده هر صبح یک مثقال بخورند و اگر تپ مسن گردد قرص غافث دهند بعد از ان هر صبح سکنجبین ساده ده درم و گلقند ده درم مالیده بنوشند و غذا زیربا ج از لحوم ماکیان و تیهو و کبک و دراج و نگذارند که طبیعت قبض شود بلکه در هر هفته بقدر قوت و طاقت تلیین آن نمایند و تضمید معده درین مرض بضماد مقوی معده و مسخن آن و منضج ماده که در معده باشد باید کرد مثل این ضماد **صفت آن** سک رامک مصطکی لادن علک الانباط گل سرخ مساوی لادن را گداخته و باقی را سوده بدان آمیخته در خلو ضماد سازند و در هر هفته بحمام داخل کنند و این نطول بعمل آرند بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت در آب بپزند آب گرم بر شکم بسیار بریزند و از معالجهٔ این علت غافل نباشند که بسبب غفلت منجر بسوء القنیه و استسقا میگردد **خجندی** گوید که تدبیر این تپ نیز قریب از تدبیر غب خالص ست الا آنکه مداومت بر قی قبل از نوبت باید کرد و قبل از زمان ماء الشعیر بعض شربتهای ملطفه مثل سکنجبین بنوشند و آب گرم قی کنند

واگر مرض طول کند ماء الشعیر که دران پوست بیخ بادیان وبرگ او وتخم او پخته باشند بنوشانند که آن تلطیف ماده واخراج آن بعرق وبول کند وتعاهد به بخور بیخ بادیان و تخم آن کنند خصوص در وقت لرزه بر مجمر اندنشسته وچادر پیچیده زیر آن دود بگیرند تا آنکه عرق آید وهمچنین نهادن دست وپای در آب گرم زیر جامه تا گرمی وبخار آن بجمیع بدن رسد پس اگر زائل نشود ومدت دراز گردد قرص ورد که در حمیات بلغمیه مذکور گردد وتقوع صبر در آب کاسنی وبادیان بدهند واگر از سه هفته تجاوز کند تدبیر اصحاب حمای بلغمی بعمل آرند لیکن صاحب اعمال احوال نضج ست وتدبیر سکنجبین مرتب از تخم خیارین وتخم کاسنی واستعمال حقنهٔ لین معتدل واین در اوائل بهتر از مسهل ونوشانیدن مدرات وگفته اند که اگر قارورہ غلیظ ببینند فصد کنند ونمیدانم که چگونه فصد درین تپ نافع باشد چه آن مرکب از بلغم وصفرا است وفصد درآن بچه طور مفید خواهد شد ودر روز نوبت غذا ماء الشعیر بشیرهٔ مغز بادام بعد انقضای نوبت بدهند وبعد ظهور علامات نضج پس از روز چهارم هم اسهال بافسنتین کنند ودر قرص بنفشه آنرا نافع ست واز اقراص نافعه برای این تپ قرص ورد صغیر است نسخهٔ آن گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم رب السوس یکدرم مغز تخم خیار تخم کاسنی هر واحد یک درم جمله ادویه سائیده قرص سازند شربتی ازان یک مثقال واین قرص حمیات مرکبه را که دران صفرا غالب باشد نیز نافع بود **ابن نوح** گوید که بهر اسهال قرص ورد بخورانند گل سرخ ده درم مغز تخم کدو وخیار هر یک پنج درم صندل سفید سقمونیا هر یک نیم درم کافور ربع درم بآب خرفه قرص سازند وبقدر قوت بخورند ودر روز نوبت هیچ علاج نکنند مگر قی بسکنجبین وآب گرم وباقی همانست که در قول خجندی گذشت

حمیات بلغمی

بدانکه از قانون وشروح آن مستفاد میشود که تپ عفنی بلغمی که آنرا در یونانی مقیماروس ولودنس گویند بر دو قسم ست **یکی** نائبه که هر روز نوبت کند وماده او خارج عروق یعنی معده ودماغ وریه وجز آن بمواضع خالی در بدن متعفن گردد وآنرا بعربی مواظبه ودر یونانی مقر بیوس وامفیمرینوس نامند **دوم** لازمه که مادهٔ آن داخل رگها تعفن پذیرد وآنرا اللثقه گویند وتپ بلغمی را اوقات کلیه مثل سائر حمیات بود وکثر اوقات ابتدای آن در اکثر هیجده روز باشد وانقطاع آن در اکثر بحران میان چهل وشصت روز بود واسلم آن نقی الفترات باشد که بعد آن گرمی در بدن باقی نماند ولاسیما کثیر العرق که آن دلالت کند بر رقت ماده وقلت او وتحلل بدن واندفاع او از مسام بسبب غلبهٔ طبیعت بر ماده واطول وقتهای این علت زمانهٔ تزید باشد باوجود آنکه انحطاط او نیز دراز تر از غب بود وبلغم عفن گاه زجاجی باشد وگاه حامض وگاه حلو وگاه مالح واکثر تپ بلغمی عارض شود باصحاب امتلاها که نوازل آنها بسوی معده ریزد ودران متعفن گردد وبدانکه اگر با تپ سردی باشد نبض ضیق وصغیر گردد بسبب تکثیف برودت وتقبیض آن وعلامات بلغمی دائرهٔ آنست که آنچه بسبب بلغم زجاجی وحامض باشد سردی در حامض کثرت نماید ولرزه در زجاجی شدید تر بود لیکن در ابتدا اندک باشد وسردی دران یکبارگی غلبه نکند بلکه اندک اندک در اطراف ظاهر شود وبعد ازان بجدی رسد که اطراف مثل برف سرد گردد وگرم نشود مگر بدشواری ویکبارگی گرم نشود ونه تدریج متصل بلکه اندک اندک مع عود سردی وگاهی سردی ادرار در ابتدا قشعریره مخالط گردد پس سردی بسبب مادهٔ باشد که عفن شده وقشعریره بباعث آنکه متعفن گشته واعظم سردی ولرزهٔ آن در ادوار منتهی باشد واین تپ زمادهٔ نباشد که نخس پیدا کند تا سبب لرزه بطریق نفض یعنی دفع اجزاء دخانیه گردد زیراکه عفونت این عفونت چیزی نرم ست وبسیار باشد که در نوائب اول بدون سردی ولرزه ابتدا کند بلکه تا مدتی تاخیر نماید وگاهی سردی بود ولرزه تا مدتی نباشد واما آنچه از بلغم شور باشد قشعریره دران تقدم نماید وسرما ولرزهٔ او ابتدا ننماید وچون مدتی بگذرد وسردی قوی تر شود واگرچه باندازهٔ سردی زجاجی نباشد واما آنچه از بلغم حلو باشد در اوائل آن تا اکثر نوائب قشعریره وسرما ولرزه کمتر تقدم نماید وحر آن کمتر از سردی همه انواع بلغم باشد وحرارت این تپ در اکثر امر بدون التهاب وکرب وبلا عظم شوق بسوی هوای سرد وآب سرد وکشادن بدن وتحلل وتنفس عظیم ونافخ باشد بخلاف سائر حمیات که مواد آن حار باشد وگاهی حرارت در زمانهٔ تزید بقدر ساعتی یا دو ساعت متوقف گردد وگمان شود که آن بانتها رسیده وآن هنوز در تزید باشد زیراکه باز در زیادتی شروع کند وهمچنین آنرا در زمانهٔ انحطاط وقوفات باشد ورنگ صاحب تپ بلغمی مائل بسبزی وزردی درمیان سفیدی باشد تا آنکه مجموع مثل رنگ ارزیز نماید حتی که در منتهای تپ که دران سرخی رنگ مثل منتهای دیگر حمیات نباشد وتواتر وصغر نبض وشدید تر از تواتر وصغر نبض سریع وغب باشد لیکن سرعت آن از نبض سریع نبود وگاهی بطی تر ازان یا مثل او در ابتدا باشد وشدید الاختلاف مع عدم نظام بود ودر صبیان وضعیفان این تپ اختلاف نبض بسیار بود ودلائل نبض بر تپ بلغمی از صحیح ترین دلائل ست وتقدم اغذیهٔ مولد بلغم وتخمه ها وسحنهٔ بلغمی ونرمی بلمس وضعف

فم معده و سقوط اشتها و گاهی غلظ طحال و سبوق آروغ ترش بسیار در اکثر اوقات نیز بر تپ بلغمی دلالت کند و تپ لثقه مشابه ترین حمیات بدق ست از جهت آنکه حرارت او شدید نباشد و نه متفارقت کند بلکه ساکن لازم بود و مریض را نحافت بدن لا بد باشد بسبب ضعف هضم که قلت تغذیه آنرا لازم ست و لهذا بعضے معالجان آن بعلاج دق کنند و بموت مریض انجامد **و فرق** میان هر دو آنست که لثقه بعد تناول غذا اشتداد نمیکند و سحنه ممتلی و منتفخ و نبض لین میباشد و ایضاً تقدم تدابیر بلغم افزا چون کثرت اکل و شرب و عدم تنقیه و استحمام بران گواهی میدهد و تپ برد در مواظبه مشتد میگردد و سن و بلد و فصل نیز شاهد او باشد بخلاف دق که نبض در ان صلب و ممتد بود و سحنه روز بروز بگدازد و عقب خوردن طعام حرارت اشتعال نماید و انتهای امتلاء و عفونت هیچ پیدا نباشد و علامات جفاف پیدا آید و گویند که تپ لثقه بزنان و پیران و خواجه سرایان و بیکاران و نزلی مزاجان اکثر افتد و صاحبان تخمه و آروغ ترش و کسانی را که بر امتلای طعام حمام کنند یا حرکت عنیف نمایند و کسانی را که میوه های سرد و تر خورند و بالایش آب سرد نوشند و یا اشربه ترش خوب سرد کرده و یا مضعفات معده خورده باشند و بران حرکات عنیفه کنند و ایضاً کسانی را که چیزهای بلغم افزا بسیار خورند و استفراغات کمتر کنند و چون کهنه شود و رم روی و اطراف ظاهر میشود و منجر باستسقا میگردد و بحران این بعد روز چهارم بود و اکثر میان بست و سی روز افتد و بعرق باشد یا باسهال و اکثر ادوار تپ بلغمی در آخر روز و هنگام شام و عشا آغاز کند و ضعف معده خاصته لازم این تپ ست چنانچه عظم طحال لازم ربع و صداع لازم غب باشد و بعد نضج و تلطیف ماده عرق بسیار آید لیکن از ان تپ زائل نشود و جالینوس گفته که ردی ترین حمیات دائره بلغمی نائبه است **خجندی** و ابن الیاس مینویسند که حمای بلغمی دائره تپ طویل عسر البرء مزمن ست که بسرعت زائل نشود و بسیار باشد که تا شهور باقی ماند و مع ذلک خطرناک ست و منجر باستسقای لحمی گردد لاسیما هرگاه در زمستان یا خریف حادث شود و اسلم او آنست که نوبت او قصیر و عرق در ان کثیر باشد و در لثقه نبض شدید تر و سرعت و تواتر بود و قاروره بسیار غلیظ و رنگین و کدر باشد و در شش ساعت فترت کند و از بقیه حرارت خالی نباشد و صاحب این تپ عرق نکند مگر نزد انقلاع کلی و از تپ بلغمی آنست که در ان عضا گرم نشود و آنرا زمهریری نامند **افلاطی** گوید که در حمای مواظبه گاه حفظ ادوار بود و گاهے تقدم و تاخر نماید بحسب حرارت مزاج و برودت آن و اکثر بعد سه دوره متغیر شود و تجدیر و کسل و خمیازه و فتره و قلت حرارت ابتدا کند بعده اعراض از لرزه و سرما و غیره آن زیادتی نماید و **سببش** ملازمت اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غسل بآب سرد و جلوس بر سنگ و جماع عقب تناول چیزهاے بارد ست و علامتش لین نبض و صغر آن اولاً و بعده اختلاف آن و سفیدی قاروره و رقت آن بسبب سدد ست و فساد معده و سوء هضم در ینجا مثل صداع در غب لازم بود و قلت عطش مگر آنکه بلغم شور باشد و قلت حرارت الا آنکه بلغم حلو یا مالح بود و فرق در بلغم خالص و حلو و مالح آنست که صلابت نبض در مالح باشد و فرط لین نبض در حلو مع تخوص و از علامات او اختلاف بدن در حرارت و برودت در یک وقت و قلت عرق و تدریج حرارت بزیادتی ست **اشتباه** حمیاتی که در اکثر احوال از جنس حمیات بلغمی باشد مثل حمای انقیالوس و لیفوریا و تپ لیلی و نهاری و حمای غشیه خلطیه همه جدا مذکور گردد

علاج حمای مواظبه

تا روز چهارم برای تسکین تپ تخفیف مثل عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت انار و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده و خاکشی هر یک بمقدار مناسب بدهند یا گلقند بعرق عنب الثعلب و گلاب مالیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و اگر تسکین نیابد شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین استعمال کنند و بعد و سه روز چون حرارت ساکن شود جوشانده ادویه مناسبه دهند و گاهی نیز در حرارت هوا و بودن مریض جوان حار مزاج یا بودن تپ شدید الحرارت میان اقسام بلغمی خیسانده استعمال کرده میشود بالجمله چون ماده این تپ غلیظ ست روز پنجم ادویه قلیل الحرارت از منضج بلغم گرفته شب در آب گرم تر کنند و صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل بلغم که از ان ادویه شدید الحرارت دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نمودن سنای مکی و ترید سفید و غاریقون نیز حکم نموده اند و در مسهلات او مثل تمر هندی و آلو و عناب وغیره از ادویه صفرا داخل نکنند مگر نزد مس حاجت بدان و قی کردن نزد آغاز نوبت نفع کثیر دارد و تا آمدن تپ معده را از غذا خالی دارند و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و اگر ازین تدبیر تپ نرود قرص زرشک یا قرص گل بآب کاسنی سبز مروق یا با چکیده کاسنی و شربت بزوری و خاکشی دهند و گلقند و سکنجبین دو ممزوج نموده و یا شربت دینار و سکنجبین باهم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا درین تپ در هر تپی که به نیز زائل نشود موقوف نباید کرد و چون خاکشی یک تولہ را در عرقیات مناسبه روز اول

یک جوش روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک یک جوش زیاده داده با شربت بزوری و یا شربت بنفشه دهند و باز هما آخر هفت دوم هر روز یک یک جوش کم کنند برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود لیکن این نسخهٔ خاکشی مطبوخ مخصوص بحمیات داخل عروق است که نفوذ و تفتیح سدد از جوشانیدن زیاده تر حاصل میگردد و لهذا در حمیات مذکوره عرقیات نیز بجهت لطافت مخصوص است و دستور بعض متاخرین در معالجهٔ حمای بلغمی نیست که بهر نضج بادیان اصل السوس یک یک چهار ماشه انیسون سه ماشه جوشانیده صاف کرده گلقند مالیده دهند و گاهی زرشک در منضج می افزایند تا گرمی ادویه را اعتدال دهد و اگر تفتیح نیز خواهند شربت بزوری یا سکنجبین بزوری داخل سازند و بعد از گذشتن هفته و ظاهر شدن نضج مواد پرسیاوشان پنج ماشه تربد سفید شش ماشه مویز منقی دو تولہ انجیر زرد سه دانه برگ سنا یک تولہ در منضج افزوده جوشانیده صاف کرده مغز فلوس خیار شنبر شش تولہ گلقند چهار تولہ مالیده باز صاف نموده روغن بادام چهار ماشه اگر نباشد شیرهٔ مغز بادام هفت عدد آمیخته مسهل دهند و اگر بهر اخراج بلغم کثیر غلیظ مسهل قوی تر خواهند بوقت چهار گهڑی شب باقی مانده حب ایارج هفت ماشه با آب گرم خورده خواب کنند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بمانند که یک روز اول از مسهل قوی نیچه مسهل ز بادیان بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سنای مکی یک تولہ گل سرخ پنج ماشه مویز منقی دو تولہ تخم کاسنی نه ماشه سپستان یازده دانه گلقند یا شربت بنفشه دو تولہ دهند چون سده برآید روز دوم مسهل قوی که مذکور شد بدهند والا سده و قبض شود و همچنین تا از حب ایارج صبح یک دو بار اجابت نشده باشد صبح مسهل جوشانیده ندهند که شکم درد گردد و نفخ شده حال تباه گردد و اگر بعد از آن تپ مفارقت نکند و دو هفته بگذرد قرص گل صغیر با عرق بادیان وغیره دهند **ذکر ادویهٔ مفردهٔ یونانیه و هندیه** که در تپ بلغمی نافع است نوشیدن طبیخ غافث و سکنجبین برای حمای بلغمی و تفتیح سدد مجرب سویدی است و کذا آشامیدن آب کاسنی صحرائی لاسیما با سکنجبین مجرب است و شرب طبیخ بادیان با سکنجبین سکری و کذا آب بادآورد یا طبیخ آن و کذا طبیخ ایرسا با سکنجبین و کذا طبیخ بیخ اذخر با سکنجبین و کذا تخم بادرنجبویه و کذا نانخواه و کذا افسنتین و کذا اغاریقون و کذا زوفا با سکنجبین بعد نضج و کذا پوست شجر آزاد درخت با هلیلهٔ کابلی و سیاه و با شاهتره در ربیع و خریف بعد کمال نضج و قی کردن بقطعهای ترب در سکنجبین تر کرده یا آب ترب با سکنجبین آمیخته یا تخم ترب کوفته جوشانیده صاف کرده سکنجبین آمیخته و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ کرده بر صاحب تپ بلغمی و کذا چشم راست خروس و خلط دارچینی در اغذیه و اکل کرنب هر واحد نافع تپ بلغمی است **دیگر** در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر خانهٔ عنکبوت سفید صاف کرده نصف عدد تا یک عدد در قند سیاه پیچیده بی اطلاع مریض پیش از نوبت لرزه و تپ بلغمی و ربع بخورانند دفع شود باید که تا سه روز بدهند و چون گرم بسیار است در تپ صفراوی زنهار ندهند **دیگر** شب یمانی بنات مساوی کوفته بیخته قبل نوبت از یک ماشه تا دو ماشه با آب سرد بخورند و اگر پهٹکری را بریان نمایند بهتر است اما کسی را که سرفهٔ خشک باشد اورا نباید داد و این دوا بعضے کسان را شکم برانند و فی الفور تپ زائل شود **دیگر** که صاحب دار الشکوهی بجهت تپهای بارده مزمنه از تجارب خود نوشته روز اول دار فلفل یک عدد شب در آب خیسانیده صبح دار فلفل با آب آن بنوشند روز دوم دو عدد و روز سوم سه و بهمین نوع تا چهارده روز چهارده دار فلفل رسانند آنگاه یکیک هم کاهند تا بیکے آید انشاء الله تعالی شفا بخشد **دیگر** که تپهای مزمن را مفید است برگ شفتالو و نیم عدد همراه یک عدد فلفل سیاه سائیده علی الصباح بنوشانند حتی که بعد قوت نافع است **دیگر** جهت حمیات مزمنه از حکیم ارشد تخم کشوث چهار ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق عنب الثعلب هفت تولہ بنوشانند **دیگر** حکیم علی گوید که در علاج حمای بلغمی خواه نائبه بود خواه لازمه نافع تر ازین دوائی یافته نشده زنجبیل سفید بی ریشه با شش مثل آن نبات سفید کوفته بیخته سفوف کنند و هر شب یک مثقال بخورند **دیگر** نافع تپ بلغمی کونپل کرنجوه سه عدد با یک دو فلفل گرد با آب سائیده بنوشانند و اگر مغز کرنجوه با آب سوده در بینی چکانند تپ لرزه را فرصت دهد **دیگر** نافع حمای بلغمی برگ آک زرد شده در انگشت خاکستر نمایند و وقت صبح بقدر چهار سرخ با شهد خورند **ذکر ادویهٔ مرکبهٔ یونانیه و هندیه** که مفید تپ بلغمی است تبرید برای حمیات بلغمیه اول گلقند دو تولہ بخورند بعده شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج تولہ برآورده شربت بزوری بارد یا شربت نیلوفر دو تولہ داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند **دیگر** برای تپ و درد شکم گلقند دو تولہ در گلاب چهار تولہ عرق مکوه عرق بادیان هر یک پنج تولہ مالیده صاف کرده خاکشی نه ماشه پاشیده بنوشند **دیگر** در حالت قبض طبیخ شربت بنفشه با آب گرم بدهند و اگر تشنگی بسیار نباشد شربت بسفائج یا شربت انجیر موافق بود و یا شربت از سپستان و بسفائج و انجیر و مویز منقی و اصل السوس و شکر و ترنجبین و گاهی سنا نیز داخل کرده بسازند و با شیرهٔ تخم خیارین و کاسنی بدهند

حب قرطم برای حمای مواظبه مغز حب القرطم یکدرم تربد موصوف یکدرم غاریقون سفید تخم کرفس انیسون هریک نیم درم نمک هندی دو دانگ کوفته بیخته حبها سازند بعرق بادیان جمله یک شربت است **حب هندی** جهت دفع تپ مزمن اسبند بریان نیم توله سیاه دانه فلفلمویه وار فلفل هریک یک توله کوفته بیخته در قند سیاه سه نیم توله آمیخته بوزن نیم بهلولی غلوله بندند و بآب گرم نهار بخورند **نوع دیگر** بجهت تپ و لرزه پهٹکری بریان سهاگه بریان نمک لاهوری اجواین خراسانی هر واحد یکدام کوفته بیخته بآب برگ دهتوره سائیده حبها بقدر نخود سازند و دو گهڑی پیش از آمدن تپ لرزه یک حب یا دو حب بخورانند **حب سم الفار** برای تپ لرزه معمول حکیم غلام امام کات سفید چهار توله گل سرخ چهار ماشه سم الفار چهار سرخ هر سه را سائیده حب بقدر فلفل گرد سازند و چهار گهڑی پیش از آمدن تپ یک حب بخورانند و از ترشی و بادی و روغن پرهیز کنند و حب آنند بهیرون و حب رام بان نیز در حمیات بلغمی نافع ست **دوای هندی** برای تپ لرزه از بیاض استاد مغفور دار فلفل و فلفل گرد و قرنفل و سندهی هر واحد یک درم اجواین و نمک شور هریک نیم درم سفوف کرده بقدر یک درم بخورند **ایضاً** برای تپ هر روزه بلول جو انسه اندرجو ملیٹهی چهال نیب هر یک شش ماشه شب تر کرده صبح جوش داده شهد انداخته بنوشند **ایضاً** برای تپ لرزه هرتال طبقی بنسل کنیری سه روز را در آب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند بعده در سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کنند و در ده آثار پاچک دشتی بسوزند پس خاکستر آن روز اول بقدر دو برنج در برگ تنبول با مصالح یا در تباسیا جغرات بدهند روز دوم و سوم یک یک سرخ دهند غذا کهچڑی مونگ **دوای** نافع تپ بلغمی برگ تلسی شش ماشه فلفل گرد چهار عدد دار فلفل یک عدد نبات سفید یک توله در آب سائیده بنوشند **سفوف** نافع تپ و لرزهٔ بلغمی فلفل سیاه دانه قاقله کبار نبات سفید مساوی کوفته بیخته از سه ماشه تا شش ماشه خورده باشند **سفوف قنب** که جهت تپ و لرزه معمول ست فلفل گرد دار فلفل کلونجی چرائته گیرو هر واحد یک ماشه برگ قنب دو ماشه کوفته بیخته یک ماشه بآب سرد یک گهڑی پیش از نوبت تپ بدهند و اگر مریض طفل باشد از یک ماشه کمتر دهند **شربت** که برای تپ بلغمی با سرفه و ربو و سوء القینه معمول ست بادیان تخم کاسنی تخم کشوث بسفائج سازج هندی سلیخه اسارون بیخ سوسن صعتر سنبل الطیب انیسون تخم کرفس شکاعی باداورد گل غافث زوفای خشک هر واحد یک درم بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ ریوند خطائی لک مغسول تنکر تیغال پرسیاوشان گاوزبان عنب الثعلب هریک دو درم اصل السوس تخم خربزه تخم خیارین هریک سه درم مویز منقی چهار درم انجیر زرد هفت عدد قند سفید یک رطل بدستور شربت بسازند خوراک دو سه توله **نوع دیگر** معمول در تپ بلغمی و مرکب بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره باداورد شکاعی گل غافث هریک سه مثقال تخم کاسنی تخم کشوث بادیان تخم خیارین تخم خربزه هریک دو مثقال قند سفید یکنیم پاؤ بدستور مرتب سازند **قرص افسنتین صغیر** حکیم عابد سرهندی نوشته که در تپ جدید و عتیق شدید و ضعیف حادث از بلغم حلو یا حامض یا زجاجی یا مالح در قوی معده و کبد و ضعیف آن و بسیط یا مرکب با تپ دیگر این قرص را تجربه کرده ام افسنتین رومی که بغایت تلخ باشد تخم کرفس اسارون انیسون مغز بادام تلخ مساوی باریک سائیده بآب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده بامدک آب استعمال نمایند **قرص انیسون** حکیم ممدوح مینویسد که مریضی را دیدم که از قرص افسنتین منتفع نشد و باستعمال این قرص انیسون نجات یافت انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر زرد هریک چهار درم عصارهٔ غافث سازج هندی اسارون هریک سه درم مصطکی تخم کرفس هر واحد یک درم کوفته بیخته در گلاب قرصها سازند و بقدر یک درم با طبیخ افسنتین استعمال کنند **مطبوخ** که بجهت حمای بلغمی مفید بیخ بادیان گاوزبان انیسون اصل السوس عنب الثعلب شکاعی باداورد مویز منقی تخم کشوث انجیر زرد در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب و عرق بادیان جوش داده شربت دینار یا گلقند چار توله حل کرده استعمال نمایند **ایضاً** بادیان یکدرم بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس هر واحد دو درم پرسیاوشان سه درم گلقند دو توله سکنجبین بزوری دو توله انداخته بنوشند **ایضاً** که با سرفهٔ نزلی باشد اصل السوس چار ماشه دارچینی دو ماشه مویز منقی ده دانه بعرق بادیان ده توله جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند **نقوع** نافع تپ و نزله گل بنفشه شش ماشه بهدانه سه ماشه زوفای خشک چهار ماشه شب خیسانیده صبح شیرهٔ خیارین شش ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند **اقوال اکابر** عیسی بن یحیی گوید که حمای بلغمی را مواظبه نامند بهر آنکه هر روز دارد میشود پس معالجهٔ آن بر امر کلی چنان باید کرد که تلطیفه کمتر و استفراغ بیشتر نمایند و اما به تفصیل باید که ترک کنند تا آنکه

ازان چهار نوبت بگذرد پس محموم را اشیای ملطف ماده و مرقق آن بنوشانند بعد ازان چون خلط لطیف گردد استفراغ بادویه مسهل بلغم نمایند و اعتنای کلی بعده کنند
و خاصة بقم آن و عنایت بامر معده در وقت منتهای مرض باشیائی کنند که اعانت در استفراغ ماده نماید و مع ذلک اشیای مقوی معده از داخل و خارج استعمال نمایند
و باید که غذا قلیل التبرید قوی التلطیف و التقطیع باشد و از اغذیه غلیظ اجتناب کنند و مدام تلطیف برفق نمایند تا آنکه نزد انتهای مرض لطیف گردد و بعد ازان اعاده بتدریج بسوی
غلیظ کنند **شیخ الرئیس** و شراح قانون مینویسند که علاج تپ بلغمی نائبه مختلف میشود بحسب اوقات او اعنی ابتدا و انتها و انحطاط و بحسب ظهور نضج و خفاء
او اندرین تپ و بحسب مواد آن اعنی بلغمیه حامضه و بلغمیه زجاجیه و بلغمیه مالحه و حلوه و علاج جمیع اصناف او مشترک میشود در وقت ابتدا اندر سه
چیز یکی در وجوب تلیین معتدل بگلقند و غیره و تقی سیما نزد نوبت و دوم در وجوب استعمال ملطفات و مقطعات و مدرات و چون بر تپ سه روز بگذرد و ماده
دران بسبب تپ رقیق گردد پس اگر تاخیر مدت تا سه روز کنند انسب است و قبل آن تحریک ماده کنند و ایذا رسانند و هیچ نفع نکنند و سوم در استقصا بتلطیف تدبیر
بر اعتدال و لباس است که در سه روز اول بر ماء الشعیر مقتصر کرده میشود با میدآنکه منتهای او قریب تر بود یا بسبب رقت ماده و یا باعث قلت آن و اگر بیقین معلوم
شود که منتهای او بعید است تلطیف تدبیر نکنند با وجود آنکه گرسنگی و خواب و ریاضت بران اگر ضعیف نکند بغایت نافع است درین مرض بلکه در ابتدا تا هفتم
روز تعلیظ میل نمایند بعد ازان تدریج بتلطیف کنند لیکن استقصا تلطیف تدبیر اولا واجب میکنند پس اگر ظاهر گردد که منتهی بعید است ممکن بود که تلافی ضعف
حاصل از تلطیف بتعلیظ تدبیر نمایند بعده بتدریج تلطیف تا وقت منتهی کنند و هرگاه از روز هفتم تجاوز کنند بر تلطیف تدبیر قیام ننمایند چه این ضعف آرد
و در ضعف فم معده افزاید و هر قدر که طول او بیشتر محسوس گردد تلطیف کمتر کنند با وجود آنکه تلطیف در تپ بلغمی بالجمله واجب تر است از انچه در ربع واجب
بود و لهذا لازم است که در خورانیدن او مثل زیره مرغ سرعت نکنند بلکه نان بمزورات دهند مگر آنکه خوف ضعف کنند یا انحطاط ظاهر گردد و بعد ازان علاج مختلف
میشود و انچه سببش بلغم شور و حلو باشد و انچه سبب او زجاجی و حامض بود که ازین حمی فرفوریوس زمهریری که بدن دران گرم نشود حادث میشود تا آنکه در
اولیین یعنی حادث از شور و حلو احتیاج تلیین بدوای لین و با تبرید اندک می افتد و در ثانیین یعنی زجاجی و حامض بدوای سخت تر حاجت میشود بسبب
غلظ و لزوجت ماده و در اولیین احتیاج میشود بتقطیع بملطفات مقطعات که دران تسخین بسیار نباشد و اگرچه بتخفیف کثیر بود و در ثانیین حاجت میباشد
بچیزیکه تلطیف و تسخین و تقطیع بمرافقت خود نماید و خصوصا هرگاه بلغم مختلط بسودا باشد در مثل اولا بدست انجمن کمونی و معجون کبریت و استعمال ملحات
مثل مری **و او فق ادویه** که در ابتدا استعمال کرده شود گلقند عسلی و شکری ست تا روز هفتم و ایضا استعمال آب بادیان و آب کاسنی و آب
کرفس بحسب حاجت با گلقند بعد روز هفتم بد نیست و سکنجبین شکری یا عسلی شدید المنفعت ست و ایضا ماء العسل بزوفا و ممکن ست که بدین
تدبیر بر سند با آنکه اراده تلیین کرده شود خصوصا مسهل مرتب از گلشکر فارسی که آن مسهل ملین ست و اگر احتیاج بقوت تلیین آن افتد در آب
لبلاب بمالند و اگر اراده تلیین زیاده باشد خیار شنبر و فانیذ بدان مخلوط سازند و ایضا گلقند مرتب بشیره ترنجبین در آب لبلاب حل کرده و بران
الحاح بمسهلات در ابتدا و بعد آن نکنند خصوصا اگر با ماده بلغم صفرا باشد چه خروج آن مؤدی بفساد مزاج خواهد شد و بسیار مردم در ابتدا
مثل دواء التربد در هر شب و مثل حب مصطگی در هفته دو دفعه و مثل حب بزور مدره میخورانند و نسخه دواء التربد اینست که بگیرند زنجبیل و مصطگی
هر واحد ده جزو و تربد پانزده هر دو نبات سفید مثل مجموعه ادویه کوفته بیخته هر شب بقدر یک مثقال یا کم ازیاده بحسب مزاج بخورانند و این وقتی میدهند
که اگر طبیعت نرم نباشد و اگر هر روز دو مرتبه اجابت کند احتیاج آن نباشد و اما نزد من انتظار نضج بهتر ست و تلیین بچیزهائیکه اولا ذکر آن نمودیم اولی
ست بلکه واجب ست که اندکی از بلغم بیرون آرند و باقی تا نضج بگذارند و این نبرمی و اندک اندک بغیر تکلیف بود بعده بمدرات متوجه شوند تا بقیه او
بادرار برآید و ترنجبین کراهت کرده شود و ازو و انچه مشابه بود بآب آلو و تمرهندی و عناب و مانند آن انچه مضعف معده بازخا باشد و اسهال
اجزای رقیق نماید و غلیظ باقی ماند و اگر ماده مائل بزیادتی برودت باشد مغز قرطم آمیزند و اگر ماده مائل بصفراویت باشد شربت بنفشه
و خمیره بنفشه یا شیرخشت یا بنفشه خشک سوده بیامیزند و استعانت بحقنهای لینه معمول از عسل و نمک و آب چقندر و روغن کنجد
و تقی بآب ترب و ترب در سکنجبین بزوری ترکرده و مانند آن نمایند و اگر احتیاج بتقی کردن بیشتر باشد بسبب کثرت عروض غثیان و
تغیر ذائقه و هن تخم ترب سوده تا یک مثقال بآب سرد بخورانند و تقی با وجود آنکه مضعف معده است بسبب تحریک سخت لیکن بسیار شدید المنفعت

وقانون این علت بسبب اخراج مادهٔ آنست و لازم ست که در تپ تا روز هفتم برای نضج انتظار کنند تا در ابتدا از سختی آن ورم معده حادث نشود و اگر بر مریض قی کردن متعذر باشد بران اجبار سختی نکنند و اگر آن قی خود بخود آید خصوصاً در ابتدای دوره بند نکنند مگر در هنگامیکه افراط نماید و ضعیف کند مثل هیضه و شربت نفع و انچه بعد ازین ذکر آن خواهیم کرد بجنس آن پردازند و اگر در وسر عارض شود نطولات بابونجی مع نهادن دست و پا ها در آب گرم و بستن ساقین تقویت استعمال نمایند و اگر احتیاج بماء الشعیر افتد آنرا با اصول مثل بیخ بادیان و کرفس بمقدار معتدل بپزند و استعمال نمایند و یا سکنجبین عسلی باوی دهند اگر ماء الشعیر در معده ترش نگردد و یا ماء العسل بدان مخلوط سازند اگر ترش گردد و اولی وقت شرب ماء الشعیر آنست که در بول مریض از ابتدا رنگینی باشد پس واجبست که اول گلقند بخورانند و بعد دو ساعت ماء الشعیر بنوشانند و لازم نیست مالش بدن بمروخات محلله و ریختن نطولات ملطفه اگر مرض در ابتدا بود یا در بدن خلط متحرک باشد که آن ارخای احشا سنجبین رطب خود نماید و از آب سرد اجتناب کنند و هرگاه بول غلیظ و سرخ بینند فصد کردن بد نیست و واجبست که دران هنگام سکنجبینیات زیاده دهند و بدانند که مالش بدن از معالجات نافعه برای ایشان ست و هر قدر که بلغم لزج و غلیظ باشد مالش نافع تر بود و گویند که مالش بنسج عنکبوت مع روغن زیتون بسیار نافع ست بالخاصیته **و هرگاه** مرض در تزید شروع کند و بعد از تزید باید که اکثر عنایت بلغم معده مصروف دارند و انچه تقویت آن کند استعمال مطبوعات متخذ از ادویه و مصطگی و انیسون سعد و استعمال قی بنحویکه مذکور شد شرب مع تقلیل غذا و گلقند که در زمانهٔ تزید و بعد روز هفتم دهند بدان ادویه مقوی فم معده که دران ادرار بول بسیار بود مثل انیسون و مصطگی مخلوط سازند و با آب گرم دهند خصوصاً در ابتدای دوره که آن مقاومت لرزه و سرما کند و مع ذلک تطفیهٔ عطش کاذب خواهد کرد اگر آن هیجان نماید و اکثر در استفراغ بلغم و خام درین وقت تزید رخصت میدهند و اولی آنست که انتظار نضج تام نمایند و هرگاه مرض بحدت شروع کند شدت نماید باین قرص انتفاع یابند بگیرند هلیلهٔ زرد و صبر و عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین هر واحد پنج درم زعفران و مصطگی هر واحد شش درم قرص سازند و هر روز یکدرم و هر شب نیم درم ازان بخورند و چون نضج پدید آید اعانت نضج بمثل برگ کرفس و بادیان و بیخ اذخر و پیاو شان نمایند و اگر معلوم شود که ماده بسیار بود ست باستعمال اندک فلفل در غذا و استعمال اندک شراب رقیق نه بسیار باکی نیست و گاهی اعانت کرده میشود بر انضاج و تحلیل از روی معونت قوی بمروخات محلله و این موافقترست درین مرض از انکه در سائر حمیات بود و لازم ست که در تدبیر بمروخات اعتبار قوت و تپ و لرزه کنند پس اگر قوت قوی باشد و تپ بسیار صعب نباشد در قوت مروخات افزایند و الا روغنهای لطیف مائل باعتدال مثل روغن بابونه و خیری و سوسن و زیت استعمال نمایند و هرگاه مرض از روز چهاردهم تجاوز کند از استعمال دوائیکه تلطیف بیشتر کند مثل آب بادیان و کرفس چاره نباشد و گاهی بنزوری تنها و با انیسون و تا مثل سکنجبین بزوری که دران زوفا و حاشا افتند و تا استعمال قرص گل حاجت آید و گاهی درین قرص برای تقویت معده احتیاج شود بزیاده کردن کندر و مصطگی و سعد و افسنتین و مانند آن بحسب وجوب مشاهده یعنی اگر ارادهٔ تقویت معده بیشتر باشد مصطگی و سعد افزایند و اگر ارادهٔ تحلیل مع تخفیف بود کندر و افسنتین و امثال آن زیاده کنند و شراب رقیق ایشانرا بعد گذشتن چهارده روز نفع کند بسبب تلطیف خود و تقویت حرارت غریزی و ادرار و تعریق او و چون نضج و قوت طبیعت بینند اقراص افسنتین بخورانند و بعد ازان چون دریافت کنند که سردی در آغاز نوائب ایذا میدهد و مرض در ابتدا نیست آب گرم که دران مثل تخم کرفس و انیسون و حق جوشانیده باشند بنوشانند و ایضاً امثال او مثل تخم کشوث و بادیان و تخم گزر استعمال کنند و قوی تر ازینها نطولات و بخورات و مانند آن مثل دلک وغیره است و گاهی در نافض شدید مطبوخ باین نسخه مینوشانند بگیرند زنجبیل و صعتر و نانخواه هر واحد سه درم کشنیز چهار درم گل سرخ پودینه هر واحد سه درم مویز هفت درم برسم مقرر بجوشانند شربت سه اوقیه **و هرگاه** نضج تام بنگرند استفراغ و ادرار نمایند بادویه که قوی باشند مثل دواء الکبریت بخورانند و اگر ماده از بلغم بارد تر مثل زجاجی و حامض باشد تریاق فاروق بدهند و ایضاً لازم ست که بعد تنقیه قرص ورد کبیر با آب بادیان خورانند و هر شب دواء التربد و حب صبر معمول بغافث یا مرتب بافاویه دهند و از قبیل این مستفرغات مطبوخ باین صفت ست بگیرند ایارج هفت درم تربد ده درم هلیلهٔ سیاه غافث هر واحد پنج درم نمک هندی سه درم بادآورد و شکاعی هر واحد چهار درم انیسون سه درم با آب کرفس بجوشانند و بقدر حاجت از سه اوقیه تا هفت بنوشند و قوی تر ازان این قرص ست بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس هر واحد ده جزو ایارج هشت

عصارهٔ غافث بیخ تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ سنبل الطیب پودینه هر واحد هفت قرصها سازند و از دو درم تا دو درم استعمال کنند **مطبوخ جید** هر دو بیخ مذکور را هر واحد ده مویز منقی هفت انیسون مصطکی هر واحد سه شکاعی بادآورد غافث هر واحد چهار درم در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل باز آید چند روز بر نهار بنوشند تا نضج ظاهر شود **قرص جید** نیز دو از مان و اشتداد نافض بدهند بگیرند ایارج عصارهٔ غافث افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد بیخ تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه نمک نفطی چهار تخم کشوث هلیلهٔ کابلی هر واحد ده غاریقون پانزده قرص در دبست تر بسی و از ان اقراص سازند و این مسهل قویست **ایضاً** صبر هلیلهٔ زرد ریوند مصطکی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد یک جزو زعفران نصف جزو سائیده استعمال نمایند و این خفیف تر از اول ست **ایضاً** ایارج هلیلهٔ کابلی نمک هر واحد چهار تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد نیم درم افسنتین بیخ قرص ورد سه شکاعی بادآورد هر واحد دو درم کوفته بیخته حبوب سازند و این در نفع قریب به نسخهٔ سابق ست **مطبوخ جید** غافث بیخ اصل السوس نانخواه هر واحد سه تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ بیخ بجوشانند و هر روز سه اوقیه بنوشند نیز دارادهٔ انضاج و تحلیل بقیه **ایضاً** اصول ثلاثه یعنی بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ کاسنی هر واحد ده انیسون تخم کرفس هر واحد ده ورم شکاعی بادآورد غافث افسنتین هر واحد بیخ قنطوریون سه درم جوشانیده چهار اوقیه از ان بنوشند هر گاه در بلغم عذوبت غلظ باشد **ایضاً** حشیش غافث شاهتره شکاعی بادآورد افسنتین هر واحد بیخ مویز ده هلیلهٔ زرد ده درم و این برای بلغم شور و آنکه صفرا بران غالب باشد موافق تر ست و اگر غاریقون تا یک درم و ثلث سفوف کرده یا بعسل آمیخته چند روز بخورند بآب گرم تطاول مرض را منع کند باخراج بلغم غلیظ و تخم انجره مثقالی بعد نضج بسیار عجیب ست سفوف کرده یا بعسل بدهند و اگر برای محموم حبوب اسهال بسازند باید که دران بسبب ضعف جگر ریوند و تخم کشوث زیاده کنند و بسبب ضعف معده مصطکی و انیسون و بسبب ضعف طحال و غلظ او بیخ کبر و اسقولوقندریون بهر آنکه اکثر همراه این تپ عظم طحال بود و گاهی برای آن بزیاده کردن سعد و حب البان و حلبه احتیاج شود و مع ذلک در استعمال مسخنات رعایت حال شدت تپ کنند تا افراط تسخین واقع نشود **و اما مستفرغات** که آن قوی تر محتاج الیه درین مرض هنگام نضج ست از انجمله نیست که در شربت مذکورهٔ سابق حب تربد زیاده کرده شود و حقنه های قویه استعمال کنند و از قبیل آن این حب ست مصطکی یکدانگ عصارهٔ افسنتین ربع درم شحم حنظل یک دانگ ایارج فیقرا نیم درم بسکنجبین عسلی حبها ساخته بآب گرم بخورند منجملهٔ آن حب مصطکی و صبر ست و اگر ماده مائل بحرارت باشد بگیرند از اقراص طباشیر مسهل سه قرص و تربد یک مثقال و سقمونیا نیم مثقال و عصارهٔ غافث دو مثقال و بقدر قوت بخورند که اخراج بلغم و صفرا کنند و حرارت نیفزاید **و ایضاً** غافث و افسنتین و بیرسیاوشان و هلیله و شاهتره و مویز منقی مساوی جوشانیده ترنجبین یا گلقند شیرین کرده بقدر حاجت بنوشند که هر گاه در ماده شوریت از اختلاط صفرا باشد نفع بخشند و اگر بدن متحمل اسهال نباشد توجه بلطفات و بمدرات و بمعرقات از دثار و تبخیر بآب جشانکش و حمام نمایند و از جمله چیزیکه هنگام عدم احتمال بدن باسهال قوی احتیاج بدان افتد نقوع صبر بعسل ست **و هر گاه** مرض رو بانحطاط آرد درین هنگام بدخول حمام قبل از طعام باک نیست **و اما اغذیهٔ** ایشان پس لطیف مثل سرکه و زیت ست و گاهی بدان اندک مری می آمیزند خصوصاً در آخر تپ و اما غذای قوی تر تیهو و بچهٔ مرغ و کبک و دراج ست بعد انحطاط و لازم ست که دران خصوصاً نیز در نضج چیزیکه دران تقطیع باشد مثل سرکه و خردل و مری داخل کنند و اگر بلغم حامض ردی النضج باشد گندنا و نخود آب بهترین اغذیه برای ایشان بود چون دران زیره و شبت و زیت داخل سازند و ایضاً بوارد معمول از چغندر و آبکامه و سرکه و زیت مغسول کرنب مثل کالخ کبر و کامخ شبت و صعتر و انجدان و بلیون و اجتناب از بقول مبرد و مرطب نمایند و وقت غذا بعد خفت نوبت یا اقلاع آنست و قبل نوبت کمتر از چهار ساعت فاصله نباشد و اما اندازهٔ خواب ایشان باید که مساوی بیداری باشد تا که نضج موکول بخواب و تحلیل به بیداری باشد و حمام ایشان را شدید المضر تست مگر بعد انحطاط **تدارک قی** ایشان چون افراط نماید باید که درین استعانت مثل بیه و شربت انار نعناعی معروف نمایند و اگر حاجت بقوی تر باشد بگیرند انار دانه میخوش ده درم کندر سفید مصطکی هر واحد بیخ درم پودینهٔ خشک هفت درم و در دو رطل آب بجوشانند و شاخهای چند تازهٔ پودینه انداز ند تا آنکه آب بنصف آید **تدارک اسهال** ایشان هرگاه مفرط گردد اما حبس او بدانچه معلوم ست از قوابض تدبیر یعنی تصرف در اسباب ستهٔ ضروریه که منجملهٔ آن غذا ست و از قوابض دوائیه نمایند و اما تلافی ضعف آن بخورانیدن عقب آن جوجهٔ مرغ بریان یا مطبوخ و نجوسات یا روائح منعش قوت مثل روائح کباب و فواکه خوشبو چون سیب و بهی و امرود سازند **و اگر** تهیج در وجه و اطراف عارض شود باستعمال مثل این قرص استفراغ باید

بگیرند انیسون و لک مغسول هر واحد پنج درم بادام تلخ مقشر و زعفران و مر ماخوذ هر واحد چهار درم تخم کرفس و بادیان و فقاح اذخر هر واحد سه درم عصارهٔ غافث سه درم و نیم سنبل الطیب شش درم ایارج فیقرا هفت درم گل سرخ ده درم و از ان قرص ساخته استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل مرو سیا و دواء المسک و دواء اللوز افتد **قرص** برای طول حمی با سردی گل سرخ مصطگی سنبل الطیب بادیان تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد چهار درم طباشیر پنج درم قرص سازند و بوزن یکدرم تا دو درم همراه ده درم گلقند که در طبیخ بادیان بقدر دو اوقیه مالیده باشند بدهند و تا نخواه بعسل سرشته را منفعت عظیم ست و در حالت طول این علت و گاهی احتیاج افتد در طول سردی بمالش برین طور که ابتدا از منکبین و اربتین کنند و هرگاه در دست و پا حرارت منتشر گردد و گرم شوند پس اگر شبیه بماندگی محسوس گردد باز بدلک رجوع کنند و اگر سخونت بدلک اشتداد نماید مالش بروغن گرم مضایقه ندارد تا آنکه عضو بسخونت محتاج الیه برسد پس آن را ترک نمایند و بعضو دیگر متوجه شوند و از روغنهای نیک زیت شیرین ست که در ان قبض نباشد و روغن بابونه و روغن شبت مطبوخ در ظرف مضاعف و چون از مالش روغن فارغ شوند روغن را نشف کنند تا کرب نیارد و تسدید مسام و اگر عقب دلک یابس دلک بروغن کنند باکی نیست و برانچه حفظ معدهٔ ایشان از ضعف نمایند آن مالش فم معده بمثل روغن بابونه و روغن ناردین و روغن شبت ست و قویتر از ان روغن رازقی ست و از اضمدهٔ نافعه آنیست که بابونه و اندک مصطگی را در شراب مع و چند آن عسل بپزند و اگر انتها ساقط بود بهتر آنست که بشراب استعمال نکنند بلکه بمیفختج که در ان خربای خام و خربای پخته و اکلیل الملک و افسنتین جوشانیده باشند ضماد نمایند **صاحب کامل** گوید که علاج حمای مواظبه مثل علاج سائر حمیات ست اعنی بتطفیهٔ حرارت غریبه و تنقیهٔ ماده و چون ماده درین تپ بیشتر از حرارت بود باید که عنایت در ان اکثر باستفراغ خلط بلغمی مصروف باشد و لهذا امسرو اوار آنست که تدبیر صاحب او در آغاز حدوث آن باین طور نمایند که صبح سکنجبین دو اوقیه باندک آب آمیخته بدهند و بعد گذشتن سه روز صبح گلقند عسکری هفت درم دهند و بعد سه ساعت دو اوقیه سکنجبین در قدری آب آمیخته باید داد و اگر در ان حرارت قوی لذاع و بول رنگین بود و مریض تشنگی یابد باید که در سحرگاه پنج درم گلقند دهند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر که اندران بادیان پخته باشند چهل درم بدهند و بعد چهار ساعت دو اوقیه سکنجبین با آب سرد باید داد و باید که اگر ماء الشعیر دهند قبل از نوبت شش ساعت بدهند و کمتر از چهار ساعت میان آن و ابتدای نوبت فاصله نباشد تا حاضر شدن وقت نوبت منحدر گردد و معده از ان خالی شود و چند روز همین تدبیر بعمل آرند تا حرارت منقضی گردد و اگر درینجا حدت و حرارت نباشد ماء الشعیر استعمال نباید کرد و گلقند و سکنجبین بطریق مذکور استعمال نمایند تا آنکه علامات نضج پدید آید و غذا مزورهٔ معمول بچقندر و سرکه و مری و کرویا و دارچینی با شبت و اگر فصل تابستان بود سرکه و زیت معمول بشکر و نعناع و طرخون و کرویا دهند و اگر قوت ضعیف باشد تیهو و دراج مطنجن و مشوی و کبب خورانند و توابل او فلفل و زیره و دارچینی باشد و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد تنقیه ببعض ادویهٔ مسهل بلغم مثل تربد و غاریقون و مغز قرطم باید کرد و این حب مسهل بلغمست **صفت آن** بگیرند تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ حب النیل نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ نمک هندی یکدانگ همه را باریک سائیده حبها سازند و با آب نیمگرم سحرگاه بخورند نافعست باذن الله تعالی و یا بگیرند تربد سفید و مغز قرطم هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ تخم کرفس انیسون هر واحد یکنیم دانگ همه را باریک سائیده حب بندند و در سحر با آب گرم بخورند و در هر هفته یکبار گاه در وسط او و گاهی در اول آن استعمال او نمایند و قی بعمل آرند بسکنجبین که در ان ترب خیسانیده باشند اول ترب را بخورند و بعد آن سکنجبین با آب گرم مع اندکی نمک جریش بنوشند که این تقطیع بلغم و تلطیف او کند و خروج او سهل گردد و اگر قی وقت نوبت استعمال کنند بهتر باشد و اگر قی بر خلو معده آسان نبود اندک ناهی شور مع ترب بخورند و ایضاً استعمال قی بتخم ترب و تخم سرمق بسکنجبین عسلی سرشته و آب گرم که در ان شبت جوشانیده باشند با نمک جریش باید کرد و ایضاً درین تپ گاه گاهی اشیای مدر بول مثل کرفس و بادیان تازه استعمال کنند و این با اغذیه مخلوط سازند و یا این طبیخ را بنوشند **صفت آن** بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم آن هر دو و انیسون و حاشا هر واحد بقدر حاجت در آب خوب پخته صاف نموده گلقند در ان مالیده نیمگرم بنوشند **صفت** طبیخ دیگر که قویتر ست بگیرند هر دو بیخ مذکور و اصل السوس هر واحد ده درم حشیش غافث حاشا و افسنتین هر واحد هفت درم مویز طائفی بست درم تکاعی بادآورد هر واحد چهار درم مصطگی سنبل الطیب هر واحد یکنیم درم هلیلهٔ کابلی هلیله سیاه هلیلهٔ زرد هر واحد پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از ان با هفت درم گلقند عسکری بخورند و هرگاه مدت این تپ

دراز گردد و بدان تمادی ایام شود باید که عنایت بفم معده و تقویت آن نمایند بنحویکه تضمید آن بضمادی کنند که دران لادن و گل سرخ و رامک و سک باشد و این ضماد نافعست سک اصیل سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الذریره هر واحد پنج درم زعفران یکدرم همه را باریک سائیده بمفوج و بمیسوسن یا آب مرزنجوش و نمام و مانند آن بسرشند و این دوا برای تقویت فم معده و تلطیف بلغم بدهند **صفت آن** قرص ورد یکدرم مصطگی عود خام هر واحد دو دانگ همه را باریک سوده با هفت درم گلقند بسرشند و باید که گلقند را خوب بخایند تا انهضام او بسرعت گردد و عمل و نیک شود و اگر قرص غافث با سکنجبین بدهند بسیار موافق بود پس اگر بلغم بسیار و قاروره سفید باشد سکنجبین عسلی بگیرند و هرگاه خوف حدوث سده در جگر و برودت مزاج آن باشد قرص افسنتین یا قرص لک با سکنجبین بزوری بدهند و از کثرت شرب آب و لاسیما آب برخ سرد کرده منع کنند و هرگاه این تپ طول کند و بول سفید و فصل سرما و سن پیری و مزاج مریض بارد رطب باشد باید که مریض را تریاق کبیر یک روز در میان بوزن دو دانگ تا نیم درم با آبیکه دران زیره و حاشا یا قدری اسارون جوشانیده باشند بدهند و اگر معجون فلافلی و غیر آن از معجونات حاره مثل مثرودیطوس و سنجرینیا بقدر ربندقه بدهند نافع باشد و اما هرگاه فصل گرما و مزاج علیل حار و سن شباب باشد تریاق و چیزی از معجونات حاره نباید داد و بر اقراص که ذکر آن کردیم با سکنجبین شکری یا عسلی یا گلقند بحسب مشاهده قوت مریض و ضعف آن و سائر اشیائیکه بموافقت آن استدلال بر احتیاج بسوی آن کرده شود اقتصار نمایند و باید که صاحب این مرض را از همه فواکه تر و جمیع اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غیر آن منع کنند و مویز سفید که دران اندکی قبض باشد و شکر و عسل با اندک مغز قرطم و پسته و حبة الخضرا بخورانند و در بعض اوقات جوارش شکر بدهند که بدان انتفاع یابند و از حمام منع کنند تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نگردد و تپ در انحطاط شروع نکند که آن روا نیست و بعد ظهور آثار نضج حکم بحمام نمایند و آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و شیح و مانند آن از اشیای ملطفه نطول و آبزن سازند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که در علاج تپ بلغمی قوانین مذکوره در ابواب گذشته فراموش نکنند و معالجه بحسب انواع بلغم نمایند پس اگر ماده بلغم شیرین باشد ادویه معتدل در حرارت و تلطیف استعمال کنند و گاهی چیزی سرد بدان آمیزند مثلاً چون گلقند با سکنجبین سرشته و مانند آن و اگر ماده بلغم ترش یا زجاجی باشد ادویه قویتر و گرمتر و ملطف‌تر مثل فلافلی و کمونی و مانند آن دهند و اصل در علاج جمیع انواع بلغم آنست که در ابتدای مرض عنایت بسه چیز مصروف دارند یکی تلیین طبع بقدر اعتدال دوم قی باندازه معتدل سوم تدبیر ادرار بول بادویه ملطف معتدل و اگر دانند که ماده غلیظ ست از غذا در ابتدای مرض منع نکنند بلکه تدبیر معتدل کنند و آنجا که تدبیر مریض بطعام در اول مرض غلیظ کرده شود و عادت او همان باشد پس عادت او پیوسته جاری ندارند بلکه بعد یکهفته ازان برگردند و بالجمله تدبیر غلیظ درین تپ جائز نیست چنانچه در تپ ربع جائز ست و او لازم در ره تنهائی گوشت بدهند پس اگر از ضعف قوت ترسند مزوره یا مرغ باید داد و بهترین تدبیر در علاج این تپ آنست که در ابتدای مرض خاصته در ابتدای نوبتهائی فرمایند سکنجبین عسلی و آب گرم و آنچه آسانی برآید غنیمت شمارند و اگر چیزی بر نیاید تلطیف ماده کنند و با معافر و برد و آنجا که ماده غلیظ باشد نخست چیزی ملطف چون سکنجبین ساده یا بزوری بدهند وقتی آب ترب و سکنجبین بزوری آورند و اگر ترب را در سکنجبین شب تر کنند و صبح برآورده آن سکنجبین بنوشند و بعد از یک ساعت ترب و تخم ترب و شبت در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین قدری آمیخته بیاشامند نیک بود و اولی تر آن باشد که قی بعد یک هفته فرمایند و بهترین اشیا برای تلطیف ماده گلقندست در آب گرم حل کرده و بعد یک هفته اگر حاجت بچیزی ملطف‌تر افتد آبیکه دران گلقند حل کنند بادیان یا تخم کرفس بجوشانند که لطیف‌تر شود و سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده و ماء العسل که دران قوت زوفا باشد ملطف ست و یوحنا ابن سرافیون برآنست که تا هفت روز نگذرد آب بادیان و مانند آن نشاید داد و بعد هفته سخت صواب باشد و چون از بیماری یکهفته بگذرد و اگرچه اثر نضج ظاهر نشده باشد بشب دواء الترید دهند اگر طبع نرم نباشد و صبح پنج درم گلشکر بخورند و عقب او ده درم سکنجبین عسلی بنوشند و آنجا که سرما و لرزه سخت قوی باشد شربت صعتر و شربت مرزنجوش سودمند بود **صفت** شربت صعتر بگیرند صعتر و نانخواه و زنجبیل و گل سرخ و پودینه و کشنیز خشک هر یک سه درم مویز منقی بست عدد جمله را در دو صد درم آب بپزند تا سوم حصه باقی ماند صاف کنند و پیش از وقت نوبت بیک ساعت مقدار سی درم گرم کرده بخورند **صفت** شربت مرزنجوش بگیرند مرزنگوش و اذخر و پودینه و بابونه و عاقر قرحا نیمکوفته از هر یک پنج درم جمله را مثل شربت صعتر بپزند و هرگاه اثر نضج پدید آید باین حب اسهال آورند و نسخه آن همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا وزن تربد چهار دانگ و حب النیل یکدرم و نمک نفطی دو دانگ ست و مقل یکدانگ افزوده و نوشته که جمها با آب کرفس سازند **صفت**

ماء الاصول که بعد ظهور اثر نضج نافع ست و ادرار بول کند بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان و انیسون هر واحد یکمثقال مصطگی تخم کرفس
هر یک دو درم جمله را در یک من آب بپزند تا به نیمه آید صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده ده درم گلشکر دران مالیده صاف کرده بنوشند صفت
مسهلی که تنقیهٔ بدن از مادهٔ تپ بلغمی کند و از ترکیب محمد زکریا ست ایارج فیقرا نیم درم تربد یک درم شحم حنظل یک دانگ غاریقون نیم درم عصارهٔ افسنتین
یکنیم دانگ مصطگی یکدانگ جمله را سائیده با سکنجبین عسلی بخورند و اگر فصل سرما و مریض باردالمزاج باشد تریاق اربعه بآب بادیان بدهند و اگر ماء الاصول
که در قول شیخ گذشت و دران قنطوریون دقیق سه درم داخل ست اجزای آن در دو من آب بپزند تا نصف بماند و هر صبح سی درم با گلقند هفت درم
بدهند نافع بود و اگر سه درم مصطگی دران داخل کنند بهتر باشد و اگر بادی صفر باشد این ماء الاصول دهند و نسخهٔ آن همان نسخهٔ طبیخ دیگر ست که در قول صاحب حب
کامل گذشت لیکن درینجا پوست بیخ کرفس و حاشا و سنبل الطیب و هلیلهٔ کابلی مطروح ست و عوض آن بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم ست و وزن
مصطگی دو درم و بادآورد پنج درم و هلیلهٔ زرد ده درم و هلیلهٔ سیاه هفت درم نوشته و این حب تنقیهٔ دماغ و معده کند و نسخهٔ آن همان مطبوخ ست
که در قول شیخ گذشت و دران ایارج هفت درم ست لیکن درینجا وزن ایارج فیقرا هشت درم و عصارهٔ غافث چهار درم ست و گل سرخ چهار درم
مقل سه درم افزوده مقل را در آب کرفس حل کرده ادویه سرشته حبها سازند شربتی یکنیم درم تا دو درم و اگر از مسهل مانعی باشد اعتماد بر ماء الاصول و اشیای ملطفه
باید کرد که هم عرق آرد و هم ادرار بول کند قرص گل درینحالت و بعد ظهور اثر نضج سخت نافع باشد صفت قرص گل به نسخهٔ ابن زکریا گل سرخ ده درم
اصل السوس عصارهٔ غافث هر یک شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطگی اسارون سنبل الطیب عود خام فقاح اذخر هر واحد یک درم شربتی
سه درم بماء الاصول و گلقند نوع دیگر اگر مرض طول کند و ماده سخت غلیظ باشد نافع بود انیسون تخم کرفس بادیان هر یک سه درم پودینهٔ خشک
قاقله خیربوا هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب فطراسالیون مصطگی زعفران هر واحد یکدرم گل سرخ ده درم
شربتی سه درم بماء الاصول و اگر برپشت پای و پشت چشم و روی تهبج و ورم ظاهر شود این قرص گل با ایارج فیقرا باید ساخت و نسخهٔ آن همانست
که در قول شیخ برای تهبج وجه و اطراف گذشت لیکن درینجا پودینهٔ خشک چهار درم ریوند چینی شش درم عوض مر ماخوذ نوشته و جمله را بآب عنب الثعلب
سرشته قرصها سازند و هر صبح یکنیم درم بماء الاصول بدهند صفت قرص گل به نسخهٔ جالینوس که در تپهای کهنه که بالرزهٔ سخت و آماس پشت پای
و روی باشد سودمند است انیسون گل سرخ صبر هر یک چهار درم سازج هندی اسارون افسنتین مغز بادام تلخ عصارهٔ غافث هر یک سه درم تخم کرفس
یکدرم بآب کرفس سرشته قرص سازند و بآب بادیان و سکنجبین بدهند اگر نانخواه سوده بعسل سرشته سه درم بدهند در آخر تپهائی که بالرزهٔ شدید باشد
و بدیه گرم شود نافع بود ابن الیاس گوید که در تپ مواظبه اول انچه می باید کرد تلطیف بلغم بجلابات ملطفه و ماء الشعیر مرکب با ملطفات ست و هر صبح
جلاب از سکنجبین ساده ده درم گلقند شکری ده درم دران مالیده بنوشانند و غذا ماء الشعیر که دران بادیان سه درم پخته باشند بمقدار چهل درم بدهند
و اگر حرارت قوی باشد و مریض لهیب و کرب و عطش دریابد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با نخود و بادیان
پخته دهند و در نیمروز چون حرارت و تشنگی اشتداد نماید سکنجبین ساده ده درم بآب سرد بنوشند و یا هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم
و شکر سرخ یا گلقند ده درم بیاشامند و هر گاه آثار نضج در قاروره از قوام و رسوب ببینند تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی
پنج درم اصل السوس سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم تربد خراشیده کوفته دو درم گلقند عسلی ده درم بادیان افسنتین رومی تخم کاسنی
حاشا پوست بیخ کبر هر واحد سه درم سنبل رومی یکنیم درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم مویز طائفی ده درم حب القرطم پنج درم همه را
در چهار رطل آب بجوشانند تا بیکرطل آید فلوس خیار شنبر پانزده درم دران مالیده صاف کرده بران سه دار و از ایارج فیقرا یک مثقال انداخته
سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا تنقیه نیک نماید و در آخر روز باب کشک جو که دران مدلج و تیهو پخته باشند غذا سازند اگر قوت ضعیف باشد
والا ساده بدهند بعده دو یا سه روز راحت داده این حب سحرگاه بخورانند و نسخهٔ آن همان حب تربد و مغز قرطم ست که در قول صاحب کامل گذشت و
اگر وقت نوبت میلی که تلطیف بلغم نماید و قی آورد بدهند نافع باشد مثل آنکه ترب را در آب خوب بپزند و صاف کرده دران آب سکنجبین ساده ده درم و نمک
طعام یکدرم انداخته بنوشانند و طبیب را اینجا یکه در معالجهٔ این تپ طول نشود زیرا که بطی البرء و عسر الانقلاع کثیر العود ست و در هر هفته یکدو بار حسب

نسخهٔ ماء الاصول

نسخهٔ قرص گل

قوت تفقد امر طبیعت نماید پس اگر طبع قبض باشد تلیین آن بشیای نکی و معجون خیارشنبر و حب ایارج و حب لوغاذیا باید کرد و در ایام دیگر مدرات بول مثل بادیان و انیسون و تخم کرفس و تخم خربزه دهند و قرص ورد و قرص غافث آنرا نافع ست و هرگاه مرض طول کشد بهر تقویت فم معده گلقند با مصطکی بخایند و فرو برند و این ضماد و بر فم معده نمایند **صفت آن** قصب الذریره سک رامک گل سرخ هر واحد ده درم زعفران نیم درم همه را باریک سوده بآب مرزنجوش و نمام و قیصوم بسرشند و باید که غذا ماء الشعیر با لحوم تیهو و دراج و نخود و دارچینی و بادیان دهند و عقب آن گلقند ده درم با مصطکی یکدرم خوب خائیده فرو برند و هر صبح قرص غافث یکدرم با سکنجبین بزوری ده درم بخورند **صفت قرص غافث** بگیرند عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک شش درم طباشیر گل سرخ سنبل الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سوده بآب خالص سرشته قرص سازند **صفت سکنجبین بزوری** تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هر واحد سه درم عصارهٔ غافث دو درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد پنج درم انیسون یکدرم همه را نیمکوفته در سرکهٔ کهنه ربع رطل و آب دو رطل یک شبانه روز تر کرده بجوشانند تا بنصف رطل آید و صاف کرده شکر سرخ و فانیذ یک رطل داخل کرده بقوام آرند و اگر فصل گرما و سن شباب و تشنگی باشد به سکنجبین ساده ده درم با گلقند شکری ده درم اقتصار کنند و غذا مزورهٔ ماش مع لحوم دراج و تیهو و ماکیان دهند و مویز سرخ طائفی و کشمش و مغز فندق و مغز حب المحلب تنقل فرمایند و از حمام و در آمدن اندر آب سرد باز دارند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت **خجندی** گوید که اگر حرارت بشدت باشد سکنجبین ساده تنها یا شربت لیمو با آب سرد و آب برگ کاسنی و بادیان بنوشند و هرگاه آثار نضج پدید آید بمطبوخات یا حقنها تنقیه نمایند **نسخهٔ** مطبوخ مناسب آن بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه درم تربد سفید یک مثقال بادیان افسنتین حاشا تخم کاسنی هر یک دو درم پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هر یک سه درم فلوس خیارشنبر ده مثقال گلقند پانزده درم روغن بادام شیرین دو درم باقی اجزا مع اوزان همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن بیخ کبر و سنبل و حب قرطم و ایارج مطروح ست و اگر ارادهٔ اسهال مفرط باشد ایارج سه دار و کنند و هر قدر که خلط غلیظتر باشد دلک نافعتر باشد و اگر فم معده ضعیف باشد با غذیه نا شفه و نانخورش معمول از سرکه و مری و چقندر و زیت غذا سازند و فم معده را بروغن ناردین یا روغن بان بمالند و مصطکی و کندر و مانند آن بدهند و چون از چهارده روز تجاوز کند احتیاج بسکنجبین بزوری افتد و این قرص غافث ایشان را نافعست **نسخهٔ آن** عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک ده درم سنبل الطیب گل سرخ هر یک پنج درم طباشیر دو درم شربتی یکمثقال بماء الاصول و یا باین طبیخ پوست بیخ کرفس و بادیان هر واحد ده درم و تخم این هر دو و نانخواه و انیسون و زیره و بادآورد و شکاعی هر یک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا دو رطل بماند صاف کرده دو اوقیه از آن با ده درم سکنجبین و یکدرم قرص مذکور بدهند و شونیز با عسل سرشته سه درم خوردن از نانخواه نافعتر ست چند روز بران مداومت نمایند **ابو منصور** گوید که علاج حمای بلغمیهٔ دائره آنست که در ابتدای نوبت تپ از سکنجبین عسلی اوقیه با آب نیمگرم قی کنانند و در قی بر مریض درشتی نکنند بلکه سکنجبین و آب بسیار بنوشانند و آنچه بسهولت برآید غنیمت دانند و جهد باستنظاف و استقصا ننمایند و هر شب این دوا الی التربد بخورانند تربد مثل سرمه سوده ده درم مصطکی و زنجبیل هر واحد یکدرم نبات همچند مجموع شربت یک مثقال الا آنکه طبیعت دو بار در روز و شب اجابت کند و چون صبح شود گلقند شکری پنج درم با انیسون و مصطکی بخورانند و عقب آن سکنجبین عسلی یک اوقیه بنوشانند که این تدبیر ادرار قوی نماید و نفع بلیغ بخشند و وقت طعام را حتی الامکان بعید تر از وقت نوبت کنند و بسکنجبین غرغره فرمایند و مالش سینه و فم معده بروغن ناردین یا روغن بابونه یا بعض ادهان حارهٔ لطیفه کنند و تقویت فم معده و کبد بکندر و مصطکی و سعد و مانند آن نمایند و اگر حاجت حقنه باشد بآب شبت و بابونه و سپستان و اندک عسل و روغن کنجد گاه گاه بعمل آرند و اگر حاجت بماء الشعیر مس کند با تخم کرفس و بادیان بپزند پس اگر در معده ترش گردد نباید داد و این تدبیر تا یک هفته بکار برند اگر در طول نوبت و اعراض دگر رو نماید وقت نوبت تاخیر کند بهمین تدبیر بگذرانند و اگر تپ رازاید یا واقف بینند اسهال قوی باین معجون آورند و نسخهٔ آن همان مسهل ست که در قول ایلاقی گذشت بعد از آن تعجیل تدبیر نمایند اگر مریض ضعیف باشد بچهٔ مرغ و لحوم بریان و قلیها و مطنجنات دهند و از شوربا و ثرید اجتناب کنند و اگر تپ از چهارده روز بگذرد قرص ورد با طبیخ پوست بیخ کرفس وغیره که در قول خجندی مذکور شد بدهند و در هر روز و شب یکبار بدواء التربد اسهال کنند و اگر هنوز تپ قوی باشد معجون مذکور دهند و هرگاه در تپ نقصان بین نماید لزوم حمام کنند و هر روز قبل از غذا عرق آورند و پرهیز از شرب آب سرد نمایند که آن تپ را بغایت دراز میگرداند بسبب تغلیظ خلط و تجمید او و اگر تشنگی با غذا آب گرم تسکین دنماید بسبب گداختن خلط و تحلیل آن و اگر صداع عارض شود بر سر آب گرم مطبوخ مرزنجوش

واکلیل الملک و نمام بریزند و بروغن سعوط نماید کرد و اگر سرما و لرزه تپ اشتداد نماید وقت نوبت آب گرم که دران مصطگی و حبق وغیره ادویه که در قول شیخ گذشت
جوشانیده باشند بنوشند و زیر جامه او با آب طبیخ حبق و بابونه و اذخر و مرزنجوش و نمام و شبت و یا طبیخ عاقرقرحا تبخیر نمایند که آن منع سردی حادث در تپ
ربع نیز کند و اگر ماده غلیظ جامد باشد و علامتش طول نوبت و شدت سماجت مزهٔ دهن ست سکنجبین ندهند که آن غلظ او می افزاید و اگر ماده رطب لینی باشد
و علامتش خروج او در قی یا براز ست سکنجبین باید داد که آن جلای خلط بارد و تفتیح سدد جگر و گرده و انحدار خلط رطب نماید و شراب قوی کهنه صرف نافع بود
و این قرص نافع سوء مزاج مبتدی در حمی بلغمی ست بگیرند انیسون و صبر و گل سرخ هر یک چهار درم سازج هندی و افسنتین و کزبره و تخم کرفس هر یک
دو درم عصارهٔ غافث و مصطگی و بادیان هر یک سه درم و ح گلنیم درم کوفته بیخته قرص سازند و هر روز یکدرم با آب گرم و سکنجبین عسلی بخورانند سعید گوید که علاج حمای
نائبهٔ بلغمیه بچیزی باید که ملطف و مقطع باشد و بدین سبب باید که مریض را سحرگاه سکنجبین و آب نیم گرم نوشانند بعد آن گلقند شکری دهند و بعد صبح ماء الشعیر اندک قبل
چهار ساعت از زمانهٔ نوبت بدهند اگر حرارت قوی و بول رنگین و مریض شاکی تشنگی باشد پس سکنجبین بعد زمانی بدهند و تلیین طبع با آب تمر هندی و سکنجبین
کنند و باید که تقویت فم معده بگلاب و آب مورد و رامک نمایند و اگر حرارت اندک باشد عوض ماء الشعیر گلقند دهند و آبیکه دران مصطگی جوشانیده باشند بنوشانند
و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و قوت قوی باشد تنقیهٔ بدن بایارج یا بحب صبر کنند و اگر قوت ضعیف بود قرص بنفشه و شکر دهند اگر قوت متحمل آن نباشد حقنه
کنند و تخم سرمق و سکنجبین و آب مطبوخ شبت قی آرند و اگر قوت ضعیف بود و تغذیه ممکن نباشد ماء الشعیر که دران پودینه پخته باشند بیاشامند و سکنجبین بنوشانند
و اگر در معده ترش گردد عوض آن بمزورهٔ زیرباج یا بسرکه مری و شکر غذا سازند و اگر زمانه طول کند و خوف سقوط قوت باشد غذا بدراج و تیهو مطجن
کنند و امر بخائیدن مصطگی نمایند و اگر مریض را قی عارض گردد و بدن ممتلی باشد بحبس آن نپردازند و خاصةً در ابتدای نوبت و اگر قی کثرت نماید رب انار
با پودینه بدهند یا رب حصرم یا انار دانه که دران پودینه جوشانیده باشند و اگر سردی عارض در ابتدای نوبت عظیم باشد آب مطبوخ انیسون بنوشانند و زیر
مریض آب مطبوخ مرزنجوش نهند و شراب عسل بنوشانند و اگر زمانهٔ تپ دراز گردد و تهیج وجه و اطراف بسبب برودت خلط غالب رو نماید قرص
گل با سکنجبین بخورانند و اگر مزاج بارد باشد قرص لک دهند و تدریج در غذا و ریاضت و سائر عادات کنند تا آنکه بدن قوی گردد **قرشی** و خضر مینویسند
که علاج تپ بلغمی با نضاج بلغم ست و تنقیهٔ آن و تقویت فم معده و قی در هر نوبت یا اکثر و تنها اشربهٔ سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مع لیمو یا شربت
قشر اصل هندبا و با سکنجبین شربت بنفشه و سکنجبین یا شربت دینار و شربت ورد یا سکنجبین بزوری یا عنصلی با آب گرم و یا جوشاندهٔ تخم خیار و بادرنگ و کاسنی
و زرشک با سکنجبین ساده یا بزوری یا شکر دهند و بزوری با وجود تسکین تشنگی و تبرید حرارت تپ انضاج بلغم بجلا میکنند و آب لیمو با شکر نافعست و شربت انار
شیرین هنگام سرفه نیکوست و تیزی تشنگی آب اصل السوس یا شربت لیمون یا سکنجبین شیرین کرده جرعه جرعه بدهند و گاهی ماء العسل حار یا جلاب گرم
با آب اصل السوس استعمال کرده میشود اگر حرارت قوی نباشد و گاهی گلقند یا شربت لیمون یا سکنجبین بزوری یا عنصلی بجوشاندهٔ بادیان و اصل السوس
و تخم کرفس و پرسیاوشان استعمال میکنند هنگام غلظ بلغم یا شربت ورد و سکنجبین یا شربت افسنتین اگر در معده ضعف باشد و قریب اقراص نگردند در بهم
حمیات عفنیه تا آنکه مرض به بیست روز نرسد و هرگاه از بیست روز تجاوز کند و زمانهٔ او طول کند و زائل نشود احتیاج بقرص زرشک کبیر یا قرص ورد
کبیر افتد یا مثل قرص انبرباریس راوندی بشربت پوست بیخ هندبا و یا قرص گل بدهند و برای اقراص غافث فعل عجیب ست درین تپ و طبیخ
غافث و تکاعی و بادآورد و شاهتره و کاسنی و کشوث و اندک خطمی و شکر یا سکنجبین تنها یا گلقند بدهند و گاهی این ادویه با ادویهٔ ملین طبیعت مثل
تمر هندی و آلو بخارا و سپستان ترکیب میدهند و از ان شربت میسازند و آلو بخارا یا تمر هندی تنها ایشان را مضرست و آلو مضرترست و ده درم
گلقند و سی درم سکنجبین آنرا نافعست و دو درم التربد از دو درم تا مثقال و تا دو درم ملین طبعست و اگر معلوم کنند که در جگر ضعف ست شربت دینار
با آب کاسنی مروق یا اندک آب سماق و مروق و شکر تنها یا با ریوند اگر احتباس طبع معتاد بود و قوت متحمل باشد باید داد و ادرار و گرسنگی و مالش بدن
و تقویت فم معده آنرا نافعست **مستفرغات منضجه** آنها نقوع حلو با ترنجبین ست و بعد روز هفتم و ظهور نضج در قاروره و مستفرغات ایشان
غاریقون اندر مطبوخ و در لعوق داخل کنند و اگر در نضج دیر گردد سکنجبین بزوری و اصولی دهند و بعد ظهور آثار نضج در بول در روز شانزدهم ایارج
دهند غاریقون و ریوند و تخم کشوث و غافث هر واحد نیم درم و پوست هلیلهٔ کابلی یکدرم در شربت اصول یک اوقیه آمیخته بنوشانند و از مستفرغات جیده این مطبوخ ست

سپستان سی عدد تخم خیارین کاسنی وغاریقون و اصل السوس و زرشک هریک دو درم بسفایج و قنطوریون و سنای مکی و هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ زرد هریک پنج درم جوشانیده صاف کرده خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم ترنجبین یا شکر یا گلقند بست درم مالیده باز صاف نموده با تربد و ریوند هریک نیم درم مقل زرد و کتیرا هریک ربع درم و یا حب ایارج یا ایارج فیقرا و یا حب زراوند و هلیلهٔ کابلی وغاریقون و مقل ازرق و کتیرا و تربد هریک دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بمغز خیارشنبر بسرشند و یا لعوق خیارشنبر باندک غاریقون بدهند و اگر قوت ضعیف باشد اقدام باستفراغ ایشان نکنند تا انعاش قوت آنها و تلیین طبیعت ایشان بریوند و ترنجبین یا بفتائل مسهله یا حقنهای لینه که دران قرطم و بسفایج و قنطوریون افتد باید کرد و اعتنا نمایند هر شب بادرار ایشان بمثل تخم خیارین و خربزه و تخم کرفس شیره برآورده سکنجبین ساده داخل کرده و خصوصاً اگر تپ از بلغم شور باشد **مقیئات** تخم ترب بسکنجبین عسلی و آب گرم یا سکنجبین آب اصل السوس یا بیخ خربزه و اصل السوس جوشانیده صاف کرده سکنجبین **اغذیه** مادهٔ این مرض اگرچه غلیظ بلغمی ست لیکن طویل میباشد پس محتاج بتکثیر غذا بیشتر از صفراوی بود و مادام که قوت متحمل باشد در دادن شوربا درین تپ تاخیر نمایند تا روز چهاردهم و بعد از چهاردهم شوربای بچهٔ مرغ بادارچینی و شبت یا بقرطم استعمال کنند و در ایام اوائل نخوداب بشکر و روغن بادام یا ماء الشعیر بشکر یا بعسل و یا ماء الشعیر مرکب با ملطفات مثل نخود و قدری بادیان بکار برند و گاهی احتیاج میشود بزیادتی تسخین ماء الشعیر مثل اندک فلفل یا بادیان یا مصطگی و باید که عقب آن سکنجبین بزوری یا ساده بنوشند تا انحدار آن کند و مغز نان با شربت لیمون و مزورهٔ رشتا یا زیرباج و مزورهٔ انار دانه بسرکه و شیرهٔ بادام بشکر و آب لیمو با شکر دهند **ادویهٔ موضعیه** مالش فم معده بروغن سفرجل یا روغن گل که دران سنبل و مصطگی جوشانیده باشند باید کرد و بزرورد و افسنتین بآب قرنفل ضماد سازند **انطاکی** گوید که درینجا چیزی بهتر از شربت اصول او لا و سکنجبین عنصلی یا عسلی بعده امتلای شکم از ماهی و بران شرب طبیخ شبت و ترب مع بورهٔ ارمنی و عسل و قی کردن آن نیست که در سرعت ازالهٔ آن تجربه صحیح یافته و در شرح اسباب است که دواء التربد عجیب ست و قدر شربت آن ذکر نکرده و باید که چهار مثقال بدهند و ملازمت گلقند عسلی وقت عشا نمایند و دادن شربت لیمون مضایقه ندارد و برای تقطیع و هنگام احساس بزیادتی حرارت شرب چیزی که تسکین عطش نماید مثل شربت نیلوفر و بنفشه جائز ست و هرگاه زمانهٔ تپ طول کشد قرص گل یا زرشک معین کنند و این حب درین تپ مجرب ست **صفت آن** ایارج فیقرا یکجزو تربد غاریقون مقل ازرق سکبینج هر واحد نیم جزو بورهٔ ارمنی نمک هندی انیسون هلیلهٔ کابلی هر واحد ربع جزو بآب کرفس حبها سازند شربتی مثقال بسکنجبین عسلی یا بشربت اصول و اگر حرارت زیاده باشد ریوند نیم جزو افزایند و در سرما و سن پیری اشق و حلتیت هر واحد ربع جزو اضافه کنند و آب مدبر بمصطگی و بادیان و کرفس و کشوث بنوشند و مالش بدن خصوصاً فم معده بروغن بهی یا زیت که دران سنبل و ریوند و بورق و لادن و مصطگی جوشانیده باشند باید کرد و غذا آب نخود و در زیادتی حرارت ماء الشعیر دهند و هنگام سقوط قوت بچهٔ مرغ جائز ست و باریره داخل کنند اگر تشنگی نباشد و از مجربات بخور افسنتین ست و تعلیق سه مثقال بطور یک قطعه در جلد بز و بخور باستخوان سنگ پشت و تعلیق دندان مرده و پنیر مایهٔ خرگوش شرباً و بخوراً و اکل لحم فرس در مطلق تپ بارد و در ترهات نوشته که در تپ بلغمی ابتدا بقی نمایند پس اسهال آورند بعد از ان اکثار نمایند از سکنجبین بزوری و عسلی و آب نخود و شبت و بورق و تدهین بدن بمثل روغن بابونه و مرزنجوش که دران بورق حل کرده باشند و علاج مختص تپ بلغمی مطلقا قی کردن بماء العسل و سکنجبین بزوری و طبیخ شبت و ترب و بورق ست بعده شرب غاریقون و ریوند و آنچه دران تربد و شحم حنظل افتد **مصنف خلاصه** مینویسد که چون از اول دریابند هر بامداد دو اوقیه سکنجبین عسلی یا شربت اصول باندک آب آمیخته بدهند و بعد سه روز گلقند و غیره دهند بدستوریکه در قول صاحب کامل گذشت تا هنگامیکه علامات نضج ظاهر شود و اگر هر شب وقت خواب دواء التربد استعمال نمایند فائدهٔ تمام دارد و صبح گلقند هفت درم با مصطگی و انیسون بدهند بعد از نضج مسهلی مرتب سازند ازین نوع سنای مکی بسفایج تخم کاسنی هریک چهار درم اصل السوس مقشر غاریقون تربد خراشیده هریک یک مثقال تخم خطمی بنفشه غافث هریک سه درم آلو بخارا دو اوقیه عناب سپستان هریک یک اوقیه مویز منقی شش درم بادیان انیسون هر واحد یکدرم جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر دو اوقیه ترنجبین شش درم شکر سفید نیم اوقیه روغن بادام یکدرم اضافه نموده ریوند چینی نیم درم سوده پاشیده بنوشند و حبی که در قول انطاکی گذشت درین باب بغایت مجرب ست و حب صاحب کامل نیز ستوده است بعد از هر هفته یکبار بدهند و همین نوع تنقیه فرمایند و این معجون درین باب بغایت قویست و نسخهٔ آن مسهلی ست که در قول ایلاقی گذشت و باز بتدبیر نخستین رجوع نمایند و اگر بوقت نوبت قی بمقیئات بلغم کنند بغایت سود مند ست و باقی تدبیر همانست که در قول صاحب کامل مسطور شد **مؤلف** اقتباس گوید که گلقند عسلی تازه و سکنجبین ساده هریک دو توله بلیسانند

و بالائیش گلقند شکری چهار توله در گلاب پاؤ آثار و عرق بادیان نیم پاؤ بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده نیمگرم بنوشانند و غذا نخود آب جوزهٔ مرغ و یا شوربای بچهٔ مرغ کم روغن با نان تنک دهند تا یک هفته و در قوانین العلاج مرقوم ست که تلطیف غذا در اوائل لازم بود چون نبوماش و برنج و ماش مقشر و شوربای جوجهٔ مرغ بعد نضج واجب باشد برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ کلان بعد چهاردهم و نخود آب بگوشت کبوتر بچه بعد بست و یکم و بجای آب در ابتدا بربای العسل اکتفا ورزند و بعد یکهفته بمقیئات بلغم قبل از نوبت قی کنند بکرات و مرات و قید یکهفته جهت آنست که معده رنجانیده میشود و ورم پیدا مینماید و روز نهم ملاحظه نمایند که بلغم از کدام قسم ست پس مناسب آن ادویه بکار برند چنانچه در بلغم زجاجی ادویهٔ قویه و گرم ملطف تر باشد مثل شکاعی و بادآورد و افسنتین و غافت و جعده و فطور یون دقیق و برنجاسف و مانند اینها و در دیگر صناف خفیف از اینها بدهند و اغذیهٔ منضجهٔ گرم در ینجا بسیار دهند و بعد انقضای دوره غذا دهند و جهت تقویت معده این ضماد کنند لادن سک المسک مصطگی افسنتین سعد گل سرخ هر واحد یک توله آب برگ ریحان و پودینهٔ سبز تا پانزده روز برین تدبیر مانند ولیکن جهت حصول نضج این مطبوخ دهند اصل السوس مقشر انیسون پرسیاؤشان هر یک پنج ماشه بادرنجبویه شاهتره هر یک هفت ماشه مویز منقی یکنیم توله انجیر زرد سه عدد گاؤزبان پنج ماشه خمیرهٔ بنفشه گلقند عسلی هر یک سه توله و یا مطبوخی دهند که در قول ابن الیاس گذشت و روز شانزدهم وقت شب معجون مسهل علوی خان سه ماشه یا معجون که مذکور گردد خورانند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک توله آدو توله پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر واحد یک توله ریوند خطائی ترید سفید هر یک هفت ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر شش توله ترنجبین پنج توله شربت دینار سه توله روغن بادام پنج ماشه و آلو بخارا ده عدد اضافه نمایند دو وقت دو پهر نخود آب دهند و وقت شام نان خرید بشوربا و یا شله بخورانند و روز هفتدهم تبرید دهند بدین صفت قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطگی مرکب علوی خان نه ماشه آمیخته بلیسانند و اصل السوس مقشر گاؤزبان هر یک پنج ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه در عرق مکوه و گلاب و عرق شاهتره هر یک شش توله جوشانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری معتدل علوی خان سه توله و درین یا حرف هفت ماشه اضافه کرده بنوشانند و غذا بدستور و همین طور سه چهار مسهل داده بعده قرص غافت سه ماشه در شربت افسنتین یک توله آمیخته با مطبوخ که دران اصول ثلاثه است و در قول شیخ گذشت عوض افسنتین مصطگی سه درم و گلقند ده درم داخل کرده دهند و صفت معجون مسهل ترید سفید برگ سنا حب النیل مدبر هر یک سه درم گلقند غاریقون هر یک دو درم سقمونیای مشوی یک توله مغز تمر هندی چهار توله در سه چند عسلی و قند قوام ساخته بیامیزند شربتی از یکدرم تا دو درم و دوا التربد هر شب یک مثقال دادن درین باب بسیار نافع ست و بعد از حصول نضج باید که بازتکرار تنقیه نمایند بدستور سابق و اگر ازین تدبیر هم مفارقت نکند پس بنگرند اگر قاروره رنگین و غلیظ باشد فصد باسلیق و اسلیم بکشایند و خون بقدر قوت بیمار بگیرند جهت اخراج بلغم غلیظ و مواد متعفنه عاجل النفع ست و اگر ازین تدبیر نیز باقی ماند مروق دواء المبارک بشربت بزوری دهند و هر گاه مرض طول کند قرص گل رازی دهند و نسخهٔ آن همانست که در قول ایلاقی بعد قرص گل به نسخهٔ ابن کریا بنوع دیگر مسطور شده و آنجا که بعد چهار پنج ماه یا کم و زیاده تهبج و آماس در پشت چشم و پای پدید آید باید که قرص گل با ایارج فیقرا که در قول مذکور رجوا ئه قول شیخ گذشته بدهند و تدبیر سوء القنیه رجوع نمایند و لیکن بغا صله یک روز تا سه هفته وقت شب دوای رازی دهند اجزای آن همان مسهلی ست که در قول ایلاقی گذشت با نبات مساوی آمیخته شب بدهند و صبح شربت دینار کبیر چهار توله در عرق عنب الثعلب و بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند و روز دیگر دواء الکرکم کبیر نه ماشه و شربت افسنتین و سکنجبین نوبتی هر یک دو توله در عرق مکوه پاؤ آثار حل کرده بدهند و بخور برگ سیب و بادیان جهت عرق آوردن در رفع این تپ معمول ست و بخور عاقرقرحا همین اثر دارد و انطاکی گوشت قنفذ سه ماشه در شربت افسنتین یک توله لیسیدن در رفع این تپ از مجربات خود رقم فرموده و همچنین بخور لته حیض زنیکه اول بار او را حیض آمده باشد و در عشرهٔ کامله در حمای بلغمی دائره مرقوم ست که بعد از گذشتن چهار ماه یک فنجان گشکاب با نیم مثقال فلفل سیاه سه ساعت قبل از نوبت دادن در سه روز رفع این تپ میکند بجهت کثرت ادرار و رفع تعفن و بقراط در فصول نوشته که آب گرم قبل از نوبت بر سر بیمار انکباب کردن از مجربات نیست و قاضی ثناء الله صاحب مرحوم در معالجات ثنائی قلمی فرموده اند که در تپ بلغمی دائره و لازمه تا چهل روز متواتر گلقند عسلی و سکنجبین ساده مساوی دادن بهتر از این چیزی دیگر نیست

علاج حمای لثقه

علاجش بعلاج حمای مواظبه نمایند مگر اقدام بر تسخین بملطفات درینجا باحتیاط و تدریج نمایند زیرا که مادهٔ این تپ در عروق محصور ست از نجهت عسر عست

تحلیل نشود بلکه باستعمال ادویهٔ محللهٔ ملطفه متحرک و متبخر گردد و حرارت آن بسوی اعضای اصلیه خصوصاً قلب بطریق عروق برسد و آن گرم گردد و بدق مودی شود و ایضاً دران خوف حدوث سرسام بارد است چنانچه وجه آن عنقریب در اقوال مبین گردد و در دادن مبردات نیز آن دلیری نشاید که در تپ صفراوی زیرا که ماده را خام کند و مرض بطول کشد و فساد آن بجگر رسد و منجر باستسقا شده علاج مشکل گردد و آنجا که سرفه باشد ترشی دور باید داشت و حبوب مسکن سرفه بدون مخدری ساخته در دهن دارند و آنجا که دماغ قوی بود و صداع نباشد تنقیهٔ بلغم بقی گاه گاهی بعد طعام بمقی مناسب یا باسهال برفق بعد ظهور نضج بمسهلی که سخت گرم و تیز نباشد مناسب بود و آنجا که صداع باشد بحقنه و شیافات بخشکر تلیین طبع اولی ست و دیگر تدابیر که در غب غیر خالصه مذکور شد حسب حاجت بکار برند غیر از مخدرات بالجمله جهت تلطیف خفیف و تقویت معده سکنجبین و گلقند و عرق بادیان دهند و اگر دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بر گلقند تنها خواه بعرق بادیان امثال آن بحسب وجوب مشاهده حال اقتصار ورزند و تلیین طبع بمغز خیار شنبر کنند و بعد نضج تنقیه و ادرار بول نمایند و بعد تنقیه قرص گل سود دارد و آنجا که در سینه خشونت بود مطبوخ بنفشه و سپستان و پرسیاوشان و اصل السوس و خطمی فائده نماید و اهتمام بعد نضج تام کثیر النفع ست بشرطیکه در دماغ ضعف نبود و صداع نباشد و اگر لثقهٔ کهنه مشتبه بدق باشد طبیخ اصل السوس بادیان پرسیاوشان هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه نانخواه دو ماشه قرنفل چهار عدد جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند بعد از ان مسهل بدهند دستور العمل بعض متاخرین در علاج این تپ آنست که هفت روز نضج ماده بدین دوا دهند گل بنفشه اصل السوس بادیان هریک چهار ماشه عناب هفت دانه جوشانیده گاهی گلقند گاهی شربت بنفشه دران حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز هشتم بدین مطبوخ مسهل دهند گل بنفشه بادیان عنب الثعلب اصل السوس هریک نه ماشه پرسیاوشان شش ماشه عناب ده دانه جوشانیده صاف نموده مغز خیار شنبر ترنجبین هریک شش توله گلقند چهار توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام شش ماشه انداخته بنوشند روز نهم جوشاندهٔ مذکور روز دهم مسهل مسطور روز یازدهم دوای روز نهم روز دوازدهم مسهل مذکور روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنب الثعلب تخم کاسنی هریک چهار ماشه گلاب پانزده توله در جوشاندهٔ مذکور داخل نمایند روز شانزدهم این مسهل دهند عناب ده دانه گل بنفشه گاؤزبان بادیان کوفته اصل السوس هریک نه ماشه پوست بیخ کاسنی شش ماشه سنای مکی یک توله جوشانیده فلوس خیار شنبر ترنجبین گلقند روغن بادام بوزن سابق افزوده بدهند روز هفدهم هلیلهٔ مربی بگلاب شسته بخورند بعده دوای روز چهاردهم بدهند غذا شوربای قلیه خشکه روز مسهل میانه روز نخود آب و سیب شوربا و خشکه روز نوزدهم قرص گل صغیر با سکنجبین بزوری معتدل سرشته بخورند بعده شکاعی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هریک چهار ماشه جوشانیده گلقند حل کرده بدهند بعد از ان همین ادویه استعمال نمایند تا خاطر جمع شود **اقوال افاضل** شیخ الرئیس می فرماید که علاج حمای بلغمیه لازمه مسمی بلثقه علاج بلغمیه نائبه هر روزه است و فرق فیما بین آنست که درین تپ باید که استعمال ملطفات حاده باهستگی نمایند و اگر اقتصار نمایند بر مثل سکنجبین و گلقند و جلاب عسل و ماء العسل و آب بادیان و کرفس و اصول ثلثه یعنی بیخ کاسنی و بادیان و کرفس نفع کند زیرا که این ادویه نضج ماده برفق نمایند و تحریک آن بسوی اعضای رئیسه نکنند و گاهی کالج شبت و کالج کبر ایشان را نفع نماید و خصوصاً در وقت ظهور آغاز نضج در ماده و تدبیر غذای ایشان در مراعات زمانها یعنی توسیع در اغذیه کثیر الغذا و خلاف آن یعنی تجویع و تلطیف و قوت قوه و ضعف آن مثل تدبیر مواظبه است که در سابق مذکور شد و از ادویهٔ جیده برای ایشان قرص عشره است که دران ده ادویه است و در قرابادین نوشته **وایضاً** از ادویهٔ جیدهٔ مجربه برای ایشان این قرص گل ست گل سرخ شش درم رب السوس شاهتره سنبل الطیب هر واحد چهار درم مصطگی کهربا هر واحد سه درم انیسون دو درم **وایضاً** این قرص غافث نسخهٔ آن غافث چهار درم گل سرخ یکدرم و ثلث طباشیر دو درم و نیم ادویه سوده بآب قرص سازند **وایضاً** غافث سه اوقیه گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب نیم رطل طباشیر چهار اوقیه **وایضاً** این قرص افسنتین نسخهٔ آن افسنتین اسارون تخم کرفس انیسون مغز بادام تلخ شکاعی بادآورد عصارهٔ غافث مصطگی سنبل الطیب هر واحد دو درم **جرجانی** و اطباقی مینویسند که علاج این تپ همچون علاج تپ بلغمی نائبه است جز آنکه در علاج این تپ باشربه و ادویه منضجه ملطفه چندان دلیری که در نائبه کنند درینجا نتوان کرد خاصةً اگر بادی صداع یا ضعف دماغ بوده باشد زیرا که بیم آن باشد که در وقت تزاید مادهٔ لطیف تر گشته بدماغ برآید و سرسام آرد پس اولی تر آن باشد که معده را بگلقند قوت دهند و برای تلطیف خلط از سکنجبین ساده یا سکنجبین

که دران پیچ بادیان پخته باشد یا جلاب واندک بادیان بآب کرفس جوشانیده تجاوز نکنند واز قرص گل نیز تجاوز نکنند وازینجا بقراط گفته است که تپ مردم پیر را نرم وآهسته تر باشد و بزرمی وآهستگی تپ ایشان غره نشاید کرد و بر چیزهای گرم دادن دلیری نباید کرد الابعد احتیاط تمام واگر دماغ قوی باشد وصداع نبود وتپ آهسته باشد بعد نضج تنقیهٔ بلغم بحبها کنند که دران شحم حنظل باشد وادرار بول بماء الاصول نمایند وقرص غافث وقرص افسنتین سودمند بود صفت قرص غافث بگیرند غافث سی درم گل سرخ شصت درم طباشیر چهل درم شربتی دو درم **نوع دیگر** عصارهٔ غافث شش درم گل سرخ سنبل طباشیر ترنجبین هریک ده درم شربتی یک مثقال وصفت قرص افسنتین در قول شیخ گذشت یک مثقال ازان با پنج درم گلقند یا پانزده درم سکنجبین ساده بدهند ونسخهٔ قرص گل نیز در قول مذکور مسطور شد لیکن درینجا عوض رب السوس اصل السوس نوشته وشاهتره وانیسون مطروح ست وشربت آن یکمثقال وچون اکثر این تپ در آخر مؤدی باستسقا میگردد پس هرگاه علامات آن پدید آید بعلاج آن مشغول باید شد ونسخهٔ ماء الاصول که ادرار بول نماید ومزاج را باصلاح آرد همانست که در علاج حمای مواظبه در قول ایلاقی بحواله قول صاحب کامل مذکور شد مصنف **حاوی صغیر** نوشته که در تپ لثقه هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم وپوست بیخ آن پنج درم واز شکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند وغذا ماء الشعیر باندک نخود پخته بدهند ویا جلاب از سکنجبین ساده ده درم در آب یکه گلقند شکری ده درم دران مالیده باشند داخل کرده بنوشند واز آب شدید البرد منع کنند ودر غذا تقلیل باید کرد واقدام بملطفات قویه درینجا بتدریج وحذر کنند وهرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم تخم کاسنی اصل السوس مقشر نیکوفته بادیان تخ گل سرخ بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم مویز سرخ طائفی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بست عدد همه را در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید ودران فلوس خیار شنبر وترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند وتا آخر روز بران صبر نمایند هرگاه اسهال خوب نماید جلاب بارد از شکر سفید وعرق گاوزبان هر واحد ده درم وتخم ریحان دو درم بنوشند ودر آخر روز غذا بماء الشعیر که دران نخود ولوبیا پخته باشند بدهند ودو یا سه روز راحت دهند پس قرص بنفشه مقوی بسقمونیا وتربد ویا بحب خیار شنبر پنج مثقال در آب گرم حل کرده بنوشانند وباقی علاج وتدبیر او مثل علاج مواظبه باشد غیر آنکه قرص غافث ولک درین تپ لائق نیست **ابن نوح** خجندی بعد بیان امتناع باقدام مسخنات مینویسند که توجه بتقویت معده بگلقند وقرص ورد نمایند واگر دماغ صحیح باشد وتپ آهسته بود مدرات قویه مثل ماء الاصول وبزور وماء العسل ودواء الکرکم وکمونی وفلافلی دهند وازقی بملطفات مثل سکنجبین وآب گرم بز نمایند ونان بعسل وکامخ کبر یا مری ممول بانجدان دهند وبخور نمایند بقراط گفته کسی را که تپ بغیر صفرا باشد ریختن آب گرم برسر او بمرات کثیر سود دارد وترک هندی گوید که افضل علاج حمای بلغمی قی کردن ست ولیکن بعد روز هفتم تا معده او ورم نکند واهرن گوید که اطبا حمای بلغمی را تشبیه داده اند بچوب تر که در آتش انداخته باشند پس دخان او بسیار برخیزد وسوختن او کم باشد وابن سهرافیون گفته که صاحبان تپ بلغمی را اجازت حمام ندهند مگر بعد ظهور نضج چه او ایشان را اضر ره بود وعلی بن زین گوید که درین تپ از مالش روغن حذر کنند که بطا در تحلیل او میکنند ومحمد زکریا میفرماید که درین تپ اعتماد بر ادرار بول غلیظ باشد مثل غافث وشاهتره وبادیاورد وشکاعی واشق وکندر وماند آن وجوع طویل وخواب بران **انطاکی** گوید که علاج حمای مواظبه بعینه علاج حمای لثقه است لیکن در لثقه مزید اعتنا بتسخین واجبست زیراکه خلط در قعر عروق ست لهذا بدلک خشن وخوردن چیزیکه مفتح باشد مثل ماء العسل وکرفس برای انضاج وایضا بتعریق زیراکه عرق دران نمی آید مگر در اقلاع کلی میر **عوض** گوید که اگر درین تپ دماغ ضعیف ومحول باشد استعمال مسخنات جائز نیست وباعث احداث اشتیر غش میگردد ومعرقات درین باب فائدهٔ تمام دارد **صفت** سفوفی که درین کار آزموده است بیارند حلزون چند انکه خواهند ویکشب در سرکه تر کنند انگاه انچه اندران از گوشت باشد بیرون اندازند پس آن حلزون را بسوزانند چندانکه سپید گردد وبعد از تنقیهٔ خلط فاسد بقدر ثلث درم تا دو ثلث با شراب یا روغن گاه بوقت نوبت یا ظهور حستداو بدهند وبدن بیمار را بپوشانند که از عجائب تجاربست وکم دیده شد که حاجت بتکرار عمل افتاده باشد **صفت مطبوخی** که علی بن زین در حمیات مزمنهٔ بارده میستاید صعتر گل سرخ زنجبیل هریک سه درم کشنیز خشک چهار درم پودینهٔ نهری پنج درم مویز منقی هفت درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف آید صاف نموده ثلث رطل نیم گرم بنوشند ودوای مجرب صاحب دار الشکوهی در ذیل ادویهٔ مفردهٔ نافع حمای مواظبه مسطور شد **مؤلف** اقتباس مینویسد که درینجا بیشتر از مواظبه در ادرار کوشند وباستفراغ کمتر متوجه شوند واز استعمال مسخنات شدیده در ابتدا سخت اجتناب نمایند تا موقع

سرسام گشته موجب هلاک نگردد کذا فی الاندیبیه یا دوای نواب علوی خان که در رفع این تپ بعد سه چهار ماه از مجربات ست قرص گل سه ماشه در شربت بنفشه
یک توله بلیسانند و بالای آن تخم کاسنی یک توله در عرق کاسنی و عرق مکوه و گلاب هر یک ده توله تر کرده در جهولی انداخته بطور رهنی بچکانند هفت مرتبه
تکرار نمایند بعده در ظرفی مسی قلعی دار که بر آتش اخگر چوب کنار سرخ کرده باشند انداخته صاف نموده سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده بنوشانند و در تحفة
التجارب نوشته که بعد تنقیه این دوا بسی مفیدست ناخواه مقشر یک توله شب در آب شیرین خیسانیده صبح صاف نموده یک پیالهٔ آن بعسل شیرین
کرده بدهند **دوای** که حکیم بقاء الله خان از مجربات خود نوشته اند دار فلفل یک عدد قرنفل دو عدد در عرق کاسنی و مکوه هر یک یک نیم توله شب خیسانیده
صبح بدست مالیده قند یک توله افزوده صاف کرده دهند و هر روز قند نیم توله و دیگر اجزا بدستور بیفزانید تا چهارده روز پس هر روز بنحویکه اضافه کرده شده
بکاهند تا هر یک بوزن روز اول برسد بعده بگذارند و چون هشت ماه بگذرد و سرفه و تهیج اطراف پدید آید این دوا دهند **ص** شیرهٔ مکوه خشک شیرهٔ
گلوی سبز هر یک یک توله و اصل السوس مقشر هفت ماشه و تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و شاهتره هر دو یاو آثار بر آورده مثل کوکنار هفت نوبت چکانیده
شربت بزوری حار و شربت کشوث والد علوی خان هر یک دو توله داخل کرده و هفت عدد پارهٔ سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت کرت
از دست پناه گرفته در آن انداخته صاف نموده بدهند و لیکن باید که اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت کشوث دو توله بلیسند و بالای طعام مصطگی سه
ماشه در دوا الکرکم آمیخته بدهند صبح و شام تا یک هفته که عظیم الاثرست و سالی تا مدت نه ماه لنقه داشتم و هر چند تنقیه و تعدیلات بکرات و مرات بکار بردم
سودی نمیکرد حکیم کبیر علی خان معائنه احوال و قاروره و نبض فرموده فی الفور امر بفصد باسلیق نمودند و این دوا دادند شیرهٔ فلاح اذخر هفت
ماشه شیرهٔ تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و افسنتین هر یک هفت توله بر آورده پاره های سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت مرتبه داغ
داده شربت قنطوریون نواب علوی خان دو توله داخل کرده خاکشی و تخم بادرنجبویه هر یک سه ماشه کف زده بنوشند تا دو هفته استعمال این فرمودند در
یک هفته ازین تدبیر صحت یافتم

حمیات که اکثر از قسم بلغمیات بود

و گاهی از صفرا نیز باشد و از اقسام سودا البته نباشد و هر یک ازان مخصوص باسما و احکام ست و آن شش قسم ست **اول** انقیالوس که آنرا افیالوس
و انفالیوس نیز گویند و در سریانی فرسولسوس نامند و آن تپی باشد که دران اندرون بدن برودت محسوس شود و بیرون آن حرارت باشد و حدوث این
تپ از بلغم زجاجی بود که در باطن و قعر بدن حاصل شود و آن موضع را بسبب برودت خود سرد گرداند پس انچه ازان عفن شود ازان بخار گرم در ظاهر بدن منتشر
متفرق گردد و در ظاهر لهیب آرد و انچه متعفن نشود در باطن سردی آرد و برودت او قبل از زمان نوبت بر آن ظاهر نشود که تا وقتیکه آن ساکن باشد عضویکه
او اندرونست ازان الفت گیرد و از سردی او منفعل نشود و چون حرکت کند وقت نوبت و ملاقی گردد بعضوی از اعضای باطنی مجاور آن عضو که
مالوف او نیست ازان منفعل گردد و سردی او احساس نماید و هر گاه عفونت دران آغاز کند حرکت نماید و اندک متفرق گردد و بسبب غلظ و
لزوجت خود در تمام بدن عام نگردد تا در ظاهر بدن نیز سردی ازان حادث گردد و این تپ تا دیر میماند و منجر باستسقای لحمی گشته بهلاکت میرساند
و پیران ازین تپ کمتر نجات می یابند **دوم** لیفوریا که آنرا لنفوریا نیز گویند و آن تپی ست که اندران در باطن بدن حرارت بسیار محسوس شود و در ظاهر
آن برودت و این تپ در اکثر بلغمی بود و گاهی صفراوی حادث از صفرای محترقه بسیار غلیظ و آن اعظم از بلغم چنان عارض شود که بلغم در باطن چون مشتعل شود
و عفن گردد آن موضع را گرم گرداند و هر آنکه چیزی که ظاهر بدن را گرم کند بسبب غلظ و شدت برد او بسیار متحلل نشود پس ظاهر بدن بانتشار
بخار آن بسیار گرم نگردد و هر آنکه قوت با خون و روح بسوی حیز اذیت که آن باطن بدن ست متوجه شود پس ظاهر بدن از حرارت خالی شود و بارد
گردد چنانچه در غشی و خصوصاً هر گاه در ظاهر بدن بلغم خام زجاجی بارد باشد که آن اعانت بر برودت ظاهر بدن کند و ایضاً هر آنکه بسیار باشد
که ازان بلغم که در باطن بدن ست بخار قلیل ضعیف الحرارت متحلل گردد و بسوی ظاهر بدن صعود کند و آن بسبب حرارت منفصل گردد و اندک
مدت حرارت همراه آن باشد بعده آن حرارت ازان بخار زائل شود مثل آنکه از بخار آب گرم زائل میگردد پس هر گاه آن زائل شد و آن
بخار و بلغم در اصل قبل از عفونت شدید البرد بوده پس سردی آن عود کند و ظاهر بدن را سرد سازد و این نوع در اکثر نائبه بود و اما

این تپ از صفرا چنان عارض گردد که هرگاه صفرا اندک و غلیظ در باطن باشد و عفن شود و آن موضع را گرم گرداند و از آن ابخره بسیار بسبب قلت و غلظ آن منحل نشود که ظاهر بدن را گرم سازد و همان حالت که در بلغمی مذکور شد عارض شود یعنی سخونت باطن بحرارت عفونیه و برودت ظاهر بسبب عدم تحلل ابخرهٔ کثیره بسوی آن و این نوع صفراوی را بلیقودس نامند و امالیفوریا اسم جنس ست و صفراوی نوعی از آنست و لیفوریا در مدت طویل تر از شطر الغب میباشد بسبب اتحاد شدید صفرا با بلغم انطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که لیفوریا از صفرای محترقه داخل عروق و بلغم جصی قریب سطح جلد که حرارت بحد حل و نرسد عارض گردد و درین نوع اگر برودت ظاهر اشتداد نماید و حرارت باطن بحد تسوید زبان و آثار کرب و قلق و اختلاط عقل و ثقل رسد پس در علاج او جای طمع نیست و این حالت را چند بار مشاهده کردیم که در همان هفته عقب او موت رو نمود و اگر چنان نباشد بعلاج بپردازند سوم تپی که در ان هر واحد از حرارت و برودت معًا در هر یک از باطن بدن و ظاهر آن در حالت واحد یافته شود یعنی آنکه حرارت در موضعی از ظاهر بدن و برودت در موضعی دیگر از ظاهر آن یافته شود و همچنین حرارت در موضعی از باطن بدن و برودت در موضعی دیگر از باطن آن یافته شود شیخ میفرماید که مثل این تپ اگر باشد پس چنان افتد که دو مادهٔ بارد بلغمی باشد که بسبب تعفن یکی از ان در باطن بدن حرکت کند و دیگر در ظاهر آن و همه یا یکی از ان هر دو در ظاهر و باطن بسیار منتشر نباشد بعده وقتیکه هر دو در تعفن شروع کنند هر یک از ان بخار لطیف بنواحی خود رساند و آن هر دو چون بار دست بخار خود را گرم نمایند و بجرم خویش سرد سازند و سبب تبرید خلط بارد در حال حرکت معلوم شده و آن مرور مادهٔ بارد بر عضاست که برودت آن اثر مداشته باشند و گویند که حدوث او چنان بود که در خارج بدن یکی رطوبت صفراوی و دیگر بلغمی یا سوداوی باشد پس عفونت ضعیف حادث شود که بدن صفراوی بنا بر سرعت قبول او تسخین را بسبب حرارت خود گرم گردد پس ظاهر بدن و باطن آن را گرم گرداند و آما رطوبت بلغمی و سوداوی پس بر تسخین او این عفونت قوی نگردد بلکه سیلان آن نماید پس بگداز د و سائل گردد و آن بار دست ظاهر بدن و باطن آن را سرد سازد جائیکه برسد جائز ست که هر دو رطوبت متمیز باشند و یا مختلط باشند و بادی انفصال آنها بحرارت ضعیفه سهل باشد چهارم حمای غشیه و آن تپی ست که چون ابتدا کند غشی حادث گردد و بیمار در هر نوبت بیهوش و بی قوت و بی طاقت شود و در ان غشی بسبب مادهٔ آن افتد و آن در اکثر بسبب بلغم خام نجی متفرق بسیار در بدن که از کثرت او قوت مقهور گردد و لختی از ان بجانب دل و فم معده بریزد عارض شود و در اکثر اعانت ضرر آن ضعف فم معده کند و آن بلغم چون متحرک شود و در عفونت شروع کند قوت حیوانی و طبیعی را اکثر مقهور گرداند و متحیر کند و از تدبیر غشی و تپ عاجز شود چنانکه اگر قوت را با ماده بگذارند تدبیر ماده وفا نکند و اگر باستفراغ ماده بآهستگی مشغول شوند ماده عصیان نماید بسبب غلظ و کثرت خود و بحرکت خانق قوت و روح حرکت کند و اگر باستفراغ آن باسهال یا فصد بسختی مشغول شوند قوت متحمل آن نباشد و چگونه تحمل نماید که درینجا با وجود سکون مادهٔ غشی افتد و با این همه حاجت ایشان باستفراغ بیشتر باشد بسبب غلبهٔ ماده بکیفیت و کمیت او و ایضًا حاجت ایشان بغذا شدید باشد زیراکه اخلاط ایشان خام بود در ان خونی نباشد که غذا بدن دهد و انعاش قوت نماید و بدن بی غذا باشد بسبب تحلیل حمی و عدم وصول تغذیه و اگر تکلیف غذا دهند مادهٔ فاسد زیاده گردد و اگر غذا ندهند قوت ساقط شود و در ابتدای آن چنان عارض شود که بسوی قلب چیزی از مادهٔ بارد محدث غشی بریزد پس نبض صغیر و بطی و متفاوت شود و بسبب برودت مادهٔ مصبوب بعده طبیعت در تسخین ماده و تلطیف آن جهد کند و عفونتی که بعض اجزای آن را بسوی قلب تحریک داده بران اعانت کند پس قلب از ضرر برودت آن خلاص یابد و در ضرر حرارت آن افتد پس نبض سریع و خصوصًا در انقباض آن گردد و مع ذلک صغر و بطو و تفاوت غالب بود و اگر با این تپ در بعض احشای مریض ورم باشد امید صحت آن نباید داشت و سردی اطراف و عرق سرد غلیظ قبل از نوبت در انواع این تپ مع انحطاط نبض و عدم زوال این عوارض بعد رفع غشی بیمار را بدرجهٔ دوم و یا سوم هلاک میکند و اگر با این اعراض وقت دورهٔ تشکم دم گردد و آبله های سیاه بر همه بدن پدید آید عنقریب هلاک گردد و ایضًا این تپ در بعض اوقات از صفرای غالب غلیظ عارض شود و گاهی از اختلاط رقیقه کردیه افتد و اکثر آن صفراوی شدید الرقت و غوص ردی الجوهر سمی باشد که آن از تعفن در ابدان بسیار حار یابس مزاج عارض شده باشد و این نوع حاد بود که نبض و قوت را در یک یا دو نوبت ساقط کند و با تهیج ذوبانی بود که در بدن بکثرت حادث شود و گاهی بادی قوت تا روز چهارم وفا نکند و شیخ الرئیس این نوع را که از کیموسات صفراویه حادث شود حمای غشیه دقیه نامیده بسبب تغیر اعضا و انحراط آن بسرعت و عروض غشی و گاهی غشی در حمیات از اسباب دیگر افتد مثل درد شدید و سهر و استفراغ مفرط و

حرکت مفرطا و تدبیرش در ذیل تدارک اعراض حمیات حادّه مسطور گردد انطاکی گوید که از حمیات مرکبه تپی ست که آنرا مغشیه نامند بسبب وقوع غشی در نوبت
آن و این حادث شود بسبب کثرت تحلل مادّهٔ فاسد بسوی فم معده و قلب پس قوتها و حرکات ضعیف شود و حس غالبًا برود و باوی عجز قوت بسرعت و سقوط
نبض ظاهر گردد و این گاهی از بلغم غلیظ مراری باشد و نوبت آن آید و باوی علامات آن ظاهر شود و گاهی از صفرا بود و نوبت غب آید و در هر دو حال فای او
بهر مرتبه شمردنیست بلکه اکثریه است و گاهی صفراوی آن فعل محرقه کند و انواع این تپ عسر بعید البرء ست بلکه اکثر اطبا گفته‌اند که صفراوی قطعًا هلاک کند و چرا
نکند که شرب دوا و حرکت خود جذب اخلاط بزیادتی طرف قلب و معده کند و ترک آن نیز موجب تراکم آن گردد و غذا مختلط بصفرا شود و فاسد گردد و ترک آن
سقوط کلی قوت واجب کند پس ازین جهت عسر گشت پنجم حمای نهاری و آن تپی باشد که نوبتهای در روز عارض شود و فترهای او بشب این تپ دراز تر و ردی تر
بود از تپ لیلی زیراکه مادّهٔ او از مادّهٔ لیلی غلیظتر ست و الا بسبب حرارت روز تحلیل میشد و بسیار باشد که بسبب طول خود و عروض او در گرمی روز در تپ دق اندازد
و اگر این خبیث نبودی عروض او وقت انفتاح مسام و تحلل بخار نگردیدی پس عارض نشود مگر بسبب کثرت ماده و قوت آن و مع ذلک طبیب محتاج بود که
صاحب آنرا غذا بشب دهد و نگذارد که بر امتلای معده خواب کند پس تکلیف به بیداری خواهد داد و آن قوت را اسافط میکند و مقاسات حمی در گرمی روز و
بیداری در سردی شب ضرور در دق اندازد و بالجمله این از حمیات عسر العلاج ست ششم تپ لیلی و این تپی باشد بعکس نهاری که بشب آید و بروز رها
کند و این نیز مثل نهاری ردیست و طویل المدت بلید الحرکت غلیظ المادّه عسر الانفعال از فعل طبیعت و مادّهٔ این هر دو تپ بلغم زجاجی لزج ست که در بدن
منتشر گردد لیکن عفونت بسیار نیافته باشد

علاج انفیالوس

علاجش مثل علاج تپ بلغمی نمایند و اول سکنجبین و گلقند با عرق کاسنی و بادیان و عنب الثعلب و خاکشی دهند بعده مطبوخات مناسبه از اصول و بزور و ادویهٔ مناسبه
استعمال کنند و بعد از یک هفته و یا زیاده از آن چون ماده نضج یابد در همان مطبوخات سنا و تربد و غاریقون و خیارشنبر و گلقند و روغن بادام افزوده
مسهل دهند و در استعمال ادویهٔ منضجه و مسهله و غیر آن و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده که در علاج مواظبه و لثقه گذشت مرعی دارند و این تپ نیز مثل
جمیع حمیات بلغمی محتاج بتقویت معده بود و گلقند با مصطکی و انیسون جهت تقویت معده در سائر حمیات بلغمی نفع تمام دارد و انطاکی گوید که در علاج این تپ نزد من
لا بد ست امتزاج چیزی از علاجات سوداوی و بعضی گویند که علاجش خفیف از شطر الغب نمایند بلکه بعلاج حمای غثیه بلغمیه پردازند چنانچه دلک متمادی
و گرم داشتن بدن درینجا مفید ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که علاج این بعلاج حمای غثیهٔ خلطیه و مواظبه نزدیک است و لیکن دلک و گرم
کردن ظاهر بدن درینجا جائز نباشد و در وقت نوبت بیکبار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر از فصل و سحنه و عمر مانعی نباشد علاجی نیکو بود و نفس
گرفتن بمقدار امکان و تخفیف مفید ست و فلفل سیاه کوفته در عسل و سیر غالب در طعام تفاریق و چند بیدستر بعسل آب نافع بود شیخ میفرماید
که علاج انفیالوس و لیفوریا قریب از علاج حمای بلغمی ست که سابق مذکور شد و نائبه و لازمهٔ بلغمیه نیز هر دو در طریق علاج متقارب اند و لازم ست که اولا
ابتدا بسکنجبین عسلی و شکری کنند و ایضًا گاهی درین هر دو برب غوره مطبوخ العسل و شربت و رو امر کرده میشود و اگر عفونت شدید و حاجت تسکین بسیار باشد
بعد از ان تدریج از طریق نوشیدن بزور مثل بادیان و کرفس و آب اوراق آنها تا نقوع صبر و قرص ورد بمصطکی و حب صبر و ایارج فیقرا و حب غاریقون
نمایند و در هر دو اغذیا بعده فرمایند و تی بآب لوبیا و ترب و شبت و پودینه و مدرات استعمال کنند و از مسهلات نافع درین هر دو تپ آنست که از هلیله سیاه
و زرد و تربد و شکر سازند و از انچه نفع بلیغ دارد حقنهای مائل بحدت ست که در ان مغز قرطم و قنطوریون دقیق و شبت و بابونه و خار خسک و اکلیل الملک
و مری و عسل افتد مجوسی گوید که ابتدا نمایند اولا در علاج انفیالوس باستعمال گلقند در هر روز بجائیدن نیک بوزن هفت درم و بالایش آب نیمگرم بنوشند
و بعد دو ساعت از ان دو اوقیه سکنجبین بزوری بیاشامند و اگر سردی شدید یا بول خام باشد گلقند و سکنجبین هر دو عسلی بکار برند و غذا انچه مرغ بطور
اسفیدباج یا زیرباج یا مطنجن بدارچینی و زیره و کردیا دیا نند آن پخته بخورند و بعد هفت روز این دوا دهند صفت آن تربد یک درم
غاریقون چهار دانگ صبر سقوطری نیم درم کوفته بجریرپخته سکنجبین بسرشند و سحرگاه خورده بالایش آب گرم بنوشند و بعد اسهال فردای
آن صبح قرص گل با گلقند بدهند و اگر در معده ضعف باشد اندک مصطکی و عود بدان اضافه سازند و اگر در معده ضعف نباشد در آنجا حرارت

بود قرص گل بسکنجبین بخورند و هر روز در حمام داخل کنند و آب نیمگرم بران ریزند و در حمام زیاده قیام نسازند تا لطیف خلط نگدازد و غلیظ باقی ماند و مع ذلک دلک معتدل در سائر بدن او استعمال نمایند بعد ازان بسائر تدبیر اصحاب حمای بلغمیه پردازند جرجانی وایلاقی گویند که علاج هر دو نوع یعنی انفیالوس ولیفوریا بیکدیگر نزدیک ست و بیشتر عنایت بقی باید کرد و قی بسکنجبین و تخم ترب و مانند آن باید فرمود و از اول مرض تا هفت روز هر روز صبح هفت درم گلشکر بخایند و بعد دو ساعت سکنجبین ساده بست درم بنوشند و بعد یک هفته نقوع صبر و ایارج فیقرا و حب صبر و شربت گل دهند
صفت حب صبر صبر سقوطری دوازده درم هلیلهٔ زرد چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر واحد یک درم کتیرا مقل هر یک یک درم شربتی دو درم
صفت نقوع صبر صبر سقوطری چهار دانگ سوده در آب کاسنی چهل درم حل کنند و یک شبانه روز گذاشته بنوشند و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند روا باشد نسخهٔ دیگر بادیان پنج درم در دو من آب بپزند تا به نیم من باز آید صاف کنند و ده درم ایارج فیقرا دران حل کرده در شیشه کرده در جای گرم نهند و روز سوم سی درم ازان گرفته نیمگرم بنوشند معده را از خلط لزج پاک کند و صداع متولد از بخار معده را زائل نماید **صفت** شربت گل گل سرخ اقماع جدا کرده دو من بگیرند و در ده من آب بپزند تا به نیمه آید صاف کرده و یک من عسل و دو من شکر انداخته بقوام آرند **صفت** مسهلی که بعد از نضج باید داد و نسخهٔ او همان ست که در قول مجوسی گذشت و در آخر این حمیات کمونی و فودنجی و مانند آن سود دارد و بعضی اطبا گفته اند اگر این تپ بمرد پیر باشد بعلاجش مشغول نباید شد زیرا که ازان خلاص نیابد و اگر مرد کمل و قوی باشد او دیهٔ ملطفه مثل دواء المسک مربا و الاصول بدهند و اگر فصل زمستان باشد شلیثا و مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع بود و ابن الیاس گوید که بهر تلطیف بلغم در ابتدا هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش و نخود و مغز بادام دهند و تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و معجون خیار شنبر و قرص بنفشه کنند و سکنجبین بزوری با قرص غافث و لک و گل بخورانند و اگر سردی شدید یا بول غلیظ سفید خام باشد تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و مغز حب قرطم لحوم ماکیان و تیهو و دراج دهند و یا هر صبح سکنجبین بزوری حار که دران عصارهٔ غافث باشد ده درم با قرص غافث یک مثقال بخورانند و غذا نخوداب و مغز حب قرطم و دارچینی و زیره و کرد یا و هرگاه نضج تام در قاروره ببینند این حب دهند که آنرا نافع ست و قاطع بلغم زجاجی غلیظ از عمق بدن بقوت صبر سقوطری یک درم غاریقون نیم درم تربد سفید یک درم مقل یک دانگ باریک سائیده بآب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت ست سحرگاه بخورند و تا آخر روز بران صبر کنند و هرگاه اسهال نیک کند جلاب بارد از شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم تخم ریحان ده درم بنوشانند و غذا نخوداب و گوشت ماکیان و دارچینی سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده سکنجبین بزوری ده درم با قرص گل یک مثقال بخورانند و باقی تدابیر او تدبیر حمای بلغمی ست

علاج لیفوریا

و قسم سوم که دران حر ذیرد معاً محسوس گردد معالجهٔ این هر دو بعلاج انفیالوس کنند اما تدبیر لیفوریا محتاج برفق در استعمال ادویهٔ حادهٔ جالیهٔ مقطعه از تدبیر انفیالوس ست و دلک بدن و تمریخ او بروغنهای گرم بسیار کنند و رب غوره بعسل بنوشند و هرچه در علاج مواظبه مرقوم شده بکار برند لیکن گرمیها اینجا آن جرأت نتوان کرد و دلک متمادی و گرم داشتن تن اینجا عظیم نافع بود و باید که مصطکی یا کندر یا قاقله نخایند و انطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که علاج قسم سوم مذکور که مرکب از انفیالوس ولیفوریا ست مرکب از علاج صفرا و بلغم باشد و اگر لیفوریا از صفرای غلیظ افتد علاجش نزدیک بعلاج غب غیر خالصه باشد و دلک درینجا نیز بسیار نافع بود و بتدبیر مرکب از تدبیر بلغمی و صفراوی مثل شطر الغب پردازند و گلقند با سکنجبین بنفشه نیکو ست و بقول انطاکی اولاً بعلاج صفرا معالجه نمایند بعد ازان مالش بدن از بورهٔ ارمنی و قصب الزریرهٔ محلول در غالیه یا روغن بابونه و قی کردن بآب عسل دهند و انه درین نوع بغایت فعل محمود دارد و بران اعتماد نمایند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که علاج تپی که حرارت در باطن باشد برفق باید کرد و در ابتدا سکنجبین ساده و گلشکر باید داد و در آخر مرض نقوع صبر و ایارج فیقرا و آب بادیان و آب کاسنی و قرص گل و مانند آن و قوانین که در علاج حمیات بلغمی مذکور شد مطالعه باید کرد **صاحب کامل** گوید که تدبیر صاحب حمای معروف بلیفوریا تدبیر حمای بلغمی باید کرد و بحسب مشاهدهٔ نضج خلط و خامی آن پس اگر خام باشد تدبیر او باشیای ملطف سازند مثل گلقند و مصطکی آب کاندران بادیا

وتخم کرفس انیسون جوشانیده با قند و سکنجبین عسلی و عنصلی با آب حاشا یا آب پودینهٔ کوهی دهند و قرص افسنتین در بعض اوقات با سکنجبین و ایضاً معجون حلتیت احیاناً بحسب مشاهده حاجت بسوی آن و ایضاً معجون فلافلی و تریاق و لیکن این اشیا بعد نضج و تنقیه بود ای مسهل مرکب از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب النیل و غیر آن که اسهال بلغم کند استعمال نمایند و اگر فصل و مزاج و سن احتمال این ادویه نماید مطبوخی که دران هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه افتد تنقیه کنند و در حمام داخل نمایند و بر بدن او آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و حاشا و پودینه پخته باشند نطول سازند و مالش بدن بروغنی که اندران بابونه و شبت مطبوخ بوده یا بروغن قسط نمایند **مصنف حاوی** و خجندی مینویسند که هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند شکری دو درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود سازند و هر گاه حرارت و تشنگی افراط نماید و مریض را طاقت آن نباشد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با نخود بود در معالجهٔ این تپ از ملطفات و مسخنات غیر شدیده السخونت غافل نباشند زیراکه حدوث این تپ از اخلاط بلغمیهٔ لزجهٔ غلیظه است و با عراض لازمهٔ او ملتفت نشوند و از قلق مریض و لهیب و کرب و عطش و خوف نکنند و هر روز جلاب از بادرنجبویه سه درم و گلقند شکری ده درم و از مصطکی نیم مثقال بدهند یا بادیان و تخم کرفس هر واحد سه درم بجوشانند و صاف کرده سکنجبین بزوری ده درم داخل کرده دهند و تلیین طبیعت بحقنه هائیکه در حمای بلغمی گذشت باید کرد و هر گاه آثار نضج در قاروره ظاهر گردد اسهال بمطبوخی نمایند که دران اسطوخودوس و تربد و غاریقون باشد و خوردن قرص افسنتین و معجون فلافلی و تریاق کبیر و شرودیطوس ایشان را نافع است و اگر مزاج و سن و فصل احتمال ادویهٔ ملطفه و مسخنه و قوی الاسهال نکند مطبوخی که دران آلو و عناب و سنا و شاهتره و هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه باشد با مغز خیارشنبر بنوشانند و هر گاه بدن پاک شود و اعراض هائله ساکن گردد در حمام غیر شدید الحرارت داخل کنند و بر بدن او آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و قیصوم گرم بریزند و بعد خروج از حمام روغن بابونه و شبت و مانند آن بر بدن بمالند و گاهی این نوع حمی از مادهٔ صفراوی لحجهٔ غلیظه افتد پس هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و نیلوفر هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با تخم کاسنی و اصل السوس دهند و اسهال بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیلهٔ زرد و خیارشنبر نمایند و هر صبح نوشیدن شربت دینار و سکنجبین ساده نیز نافع است

علاج حمای غشیهٔ بلغمیه

هنگام غش علاج غشی نمایند و بعد ازان علاج تپ بلغمی کنند و حقنهٔ لین که دران اندک حدت باشد تعمل آرند و مالش بدن بپارچهٔ درشت سازند و خواب آورند و هنگام گرسنگی و نزد ابتدای نوبت بماء الشعیر یا بشکر یا عسل شیرین کرده و بنان که در ماء السکر تر کرده باشند غذا دهند و هر صبح یک مثقال تخم کرفس جوشانیده با سکنجبین عسلی بنوشانند و بادیان و گاوزبان و تخم کاسنی و گلقند حسب حاجت افزایند و وقت غشی استعمال یاقوتیها نافع است و اگر از صفرای غلیظ باشد علاجش بعلاج غب غیر خالصه نزدیک بود و این شربت اسهال برفق کند و نافع تپ غشی و مرکب است آلو بخارا پانزده عدد سنای مکی شاهتره گل سرخ مویز منقی بیخ بادیان بیخ کاسنی تربد سفید هر واحد یک توله گاوزبان بسفایج بنفشه گل غافث هر یک دو درم تخم کشوث یک درم قند سفید یک نیم پاؤ و اگر عوض آلو دو توله تمر هندی تر کرده آب آن اندازند جائز است خوراک تا سه توله **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که علاج این تپ دشوار است چنانچه وجهش مذکور شد و طریق علاجش تنقیه بتدریج است از ادویهٔ لطیفه بسوی ادویهٔ قویه و خصوصاً اگر طبیعت بنفسه اجابت نکند پس بحقنه ها تنقیهٔ ماده که در امعاء و عروق قریب آن باشد از فضول نمایند و در مادهٔ باقی عروق بعید تلطیف بدلک استعمال کنند که آن بهترین مستفرغاتست و جالینوس گفته که من از استفراغ اکثر صاحبان این تپ عاجز هستم مگر بمالش بدن و بهترین درجه در مالش ایشان آنست که اول ساقها را از بالا بزیر فرو بمالند بپارچهای درشت خراشنده جلد پس رانها از بالا بزیر بعد ازان دستها را از دوش تا کتف و دست بنحویکه جلد سرخ گردد پس ازان پشت و سینه و شکم را از فوق بتحت و باز رجوع نمایند بمالش ساقها و رانها و غیر آن بترتیب اول و مرتبه که پوست سرخ شود و چنان سازند که زمانهٔ مریض نیم در مالش بگذرد و نیم در خواب اگر ممکن باشد و بالجمله قانون علاج ایشان تلطیف ماده است بغیر تسخین بسیار و از ملطفات نافعه مثل ماء العسل است و خصوصاً با توت زوفا و یا تخم کرفس یعنی اندکی ازان در آب او پخته باشند و مانند آن چون سکنجبین و جلاب و صبح بدهند و اگر آنجا اسهال مفرط باشد ماء العسل را زیاده تر طبخ دهند تا قریب انعقاد گردد که آن اسهال کم و معتدل و نافع کند و غذا بیشتر دهد و سکنجبین عسلی نیز ایشان را نفع کند اما در تابستان و آنرا که عادت شرب آب سرد باشد بآب سرد ممزوج کرده

باید داد و در زمستان آب سرد البته نباید نوشید و بر آب گرم اقتصار نمایند و تناول جمله اشربه گرم کرده ایشان را اولی ترست مگر نزد ضرورت فصل سخت گرم
و شدت بیقرار کردن گرمی و تشنگی سخت و موافق‌ترین چیزیکه برای تشنگی دهند سکنجبین عسلی ست و شراب رقیق ایشان را در ابتدا نافع بود و خصوصاً اگر تب ایشان غیر قوی
باشد و این کمتر بود و خصوصاً در پیران که اکثر تب قوی باشد و صاحبان این تپ را بعد غذا از شراب چاره نباشد برای اعانت هضم و بر طبیب واجب ست که نبض صاحب
این مرض را دائم ملاحظه نماید پس هرگاه بینند که دفعةً در ضعف و سقوط شروع میکند مریض را نان در شراب ممزوج با آب تر کرده بخوراند اگر ورم حشا مانع نباشد
زیرا که اگر ورم مقارن این علت گردد نه علاج را وجهی باشد و نه امید خلاص را جای هرگاه مثل این تغیر در نبض حادث شود و ورم در اعضای اندرونی
بود و این طعام از انجمله است که بسوی آن محتاج اند نزد اشتداد غشی پس خورانیدن آن نفع نخواهد کرد و باید که عقب آن طعام مالش بدن استعمال نمایند و اما
غذای که بران خواب کنند یعنی در شب بخورند و از پس آن بخسبند آن ماء الشعیر ست و بران مزید نکنند مگر هنگام سقوط قوت و اگر زیاده کنند نان در جلاب یا ماء العسل
تر کرده بخورند و حمام برای صاحبان این تپ مضرترین اشیاست و همچنین هوای گرم و سرد بسیار و اگر دران اندک خلط صفراوی باشد وقتی سهل بود و تخفیف
نماید بسیار نافع بود و بالجمله قی کردن برای حاجت برآوردن دران خلط اولی ست **جرجانی** و ایلاقی مینویسند صواب آنست که اولاً از شروع تپ تا سه
روز ماء العسل دهند و هیچ چیز دیگر ندهند و اگر قوت ضعیف باشد اندکی کشکاب بدهند و آن از کشک جو و نخود دو نیم نیم و یا دو حصه کشک و یک حصه نخود بحسب
مشاهده حال بپزند و اگر بچیزی دیگر حاجت آید اندکی نان در جلاب یا ماء العسل ترید کرده دهند و اگر در ابتدای مرض قبض طبع باشد نخست تنقیه روده
بحقنه از آب چقندر و اندکی بورهٔ ارمنی باید کرد و بدن او را بروغنی که دران قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن کنجد بمالند بدستهای مختلف و باید که
درشت تا خلط لطیف شود و در زمستان روغن خیری بهتر باشد و جای خواب او خشک باید معتدل در حرارت و برودت و خواب معتدل سود دارد
خلط را نضج دهد و خواب بسیار مضر بود و در اعضای باطنی گرانی پیدا کند و آب با سکنجبین آمیخته بنوشند و از آب سرد پرهیز کنند و در سرما آب گرم دهند
و اگر آب گرم بدون سکنجبین بنوشند جائز ست و اگر از ماء العسل مدبر بزوفا و کرفس خوف گرمی ماده باشد ماء العسل ساده صواب تر باشد و اگر طبیعت
مجیب باشد تدبیر قبض نباید کرد مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد و اگر بیمار از ماء العسل نفرت کند و یا اسهال از حد تجاوز کند عوض آن ماء الشعیر
یا آب گندم باید داد و اگر حاجت باشد که اندک سماق و انار دانه و گندم باهم بپزند جائز باشد و فصد کردن بهیچ وجه جائز نبود **انطاکی** گوید که جالینوس
در حیلة البرء گفته که علاج این فتیله‌های لین و حقنه‌های قلیل الحدت و قلیل الجذب برای تنقیه ماده معا باید کرد پس اگر از بلغم باشد این فتیله بکار برند سنای مکی
یک جزو سرگین موش نمک بورهٔ ارمنی تخم خطمی تخم بلوخیا هر واحد نیم جزو شکر سرخ ربع جزو بعسل مقوم سرشته مثل خستهٔ زیتون شیاف سازند و بروغن گل چرب
کرده بردارند و بعد ساعتی تبدیل نمایند و یا این حقنه بعمل آرند خطمی سنای مکی هر واحد یک اوقیه عناب سپستان تربد سفید از خر هر واحد نیم اوقیه تخم کاسنی
رب السوس هر واحد سه درم شحم حنظل بورهٔ ارمنی تخم کرفس هر واحد یک درم با چقندر و بابونه بپزند و نیم گرم بدان حقنه کنند باندک زیت اگر سرما باشد و الا روغن
کنجد و تکرار نمایند اگر قوت متحمل باشد و ملازمت تغمیز بجبات اربعه بدن کنند و ابتدا بساقین شرط نیست پس هرگاه اعراض ساکن شود ماء العسل بنوشانند
و اگر شکایت حرارت کنند بماء الشعیر آنرا ممزوج سازند و جهد نمایند که آب مستعمل ایشان در شرب و اکل مدبر بتخم کرفس و مصطکی باشد و غذا آب کعک
بشکر غالب سازند و اگر قوت ساقط گردد بچهٔ مرغ در قمر از بپزند و آنچه از ان شیره برآید بنوشانند **ابن الیاس** گوید که ابتدا بپاشیدن آب سرد بگلاب
بر روی صاحب این مرض کنند و شکم او بملایمت بمالند و دست و پای او بعصابها محکم ببندند تا ماده باسفل منجذب گردد و دهن و بینی او بند کنند تا حرارت
غریزی بداخل رجوع کند و سکنجبین ساده با آب گرم در حالت غشی بنوشانند تا مواد را از فم معده باسفل منحدر سازد و استفراغ بقی نمایند و هر صبح جلاب
از تخم کاسنی و بادیان هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و یا تخم کرفس سه درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین ده درم بران انداخته بنوشند
و غذا ماء الشعیر بشکر سفید شیرین کرده بدهند و بحقنه لین که دران ادنی حدت باشد حقنه سازند مثل این حقنه سنای مکی هفت درم اصل السوس بادیان
بنفشه قنطوریون دقیق هر واحد سه درم برگ چقندر یک باقه سبوس گندم یک کف جوشانیده صاف نموده روغن زیتون و آب کامه و عسل و شکر سرخ
هر واحد ده درم نمک و بورهٔ ارمنی هر واحد نیم درم بران ریخته حقنه کنند **قرشی** حکایت کرده که این تپ والد او را عارض شد و از خوردن شفتالو و اغذیه
غلیظه کثرت نموده بود پس تنقیه او بعد نضج ده مرتبه نموده بودم بادویه که دران غاریقون و تربد و مانند آن بود و غشی و سقوط نبض و فسا در هنگام اضطراب نفس و غیر آن

در حالت این ماده بحال خود بود و این همه نزد فراغ از تنقیه وهم برطرف گردید و از ابتدای مرض تا آخر آن شوربای بچه مرغ از ان قطع نکردم و مشروب در غیر ایام تنقیه وقت صبح شربت لیمون تنها و بشربت سیب و یا شربت بنفشه و یا اصل السوس در بعض ایام بود و در آخر روز شیره تخم خیارین بسکنجبین مصنف اقتباس گوید که درین تپ هیچ چاره نبود جز آنکه اندک اندک غذای تریاقی منضج بدفعات دهند مانند شوربای مرغ که نخود دران افتاده باشد یا اندکی انار دانه کوهی و همچنین شوربای مرغابی قبل از نوبت و ایضاً دوائیکه بالخاصیت حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت معده و اعضای رئیسه می نماید مانند فادزهر بزی و جواهر مهره و جدوار و عنبر و مشک و امثال انها بقدر دو سه ماشه در شربت سیب و یا بهی و یا شربت یاقوت دو توله سرشته همراه عرق کیوره او یا در مغلی حلوو اشباه اینها و قبض محکم را بشیاف تیز و حقنهٔ گرم در حالت غشی بکشایند و عوض آب ماء العسل دهند که دران قوت بعض ادویه ملطفه باشد مانند مصطگی بادیان و بادیان خطائی و انیسون و مانند اینها و حجامت بر ساقین و میان کتفین نمایند که همان وقت بهوش می آید و همچنین بستن را نهادو سها عظیم الاثر ست و چون نوبت تپ بگذرد و ضعف بسیار باشد ماء اللحم ساده را با شراب ریحانی چهارم حصه بنوشانند و غذا نان ترید اول در شراب ریحانی بعده در شوربای مرغ خورانند و باقی معالجه همه آنچه در موا[ظبه] بلغمی نوشته شد بعمل آرند مع رعایت ضعف

علاج حمی غشیه صفراویه

بعلاج حمی محرقه علاج کنند و اول گلاب و عرق بید مشک بر یخ سرد کرده بر رو و سینه زنند و ربط اطراف و دلک و وضع محاجم بدستور بلغمی نمایند و این لخلخه بو یانند عرق بید مشک و گلاب و آب سیب و بهی و خیار و کشنیز سبز هر واحد یک توله صندل سفید تخم کاهو گل رمنی هر یک سه ماشه کافور یک ماشه موهای بدن را از موچنه برکندن فی الفور بهوش می آرد و همچنین ریختن آب شیرین تازه بر ناخنهای دست و پا از آفتابه و یا از مشک بفاصلهٔ یک وجب و همچنین بالیدن سرکه و گلاب و چون بهوش آید این دوا دهند شیرهٔ زرشک و مغز تخم کدو و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در عرق نیلوفر و زرشک و کاسنی و بید مشک هر یک شش توله برآورده شربت لیمون و صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده بنوشند و یا آب محصور انارین نه توله بانبات سه توله دهند و غذا نان ترید آب انارین و عرق بید مشک خورانند و یک گهڑی قبل از تپ این دوا دادن در منع دورهٔ آن اثر عظیم دارد گل رمنی هفت ماشه در آب حل یا یک فنجانه بر یخ سرد کرده و عرق زرشک سه توله و شربت سیب ترش و شربت لیمون هر یک دو توله آمیخته بنوشانند و همچنین گل ترسی و یا قیمولیا و یا نیشاپوری و یا داغستانی نافع ست و همچنین نوشیدن مسکه در آب و یا و ایضاً مقطر سرکه و در قوانین العلاج مرقوم ست که بدورهٔ دوم قرص طباشیر کافوری علوی خان سه ماشه در شربت صندل ترش دو توله یا دوغ گاوی دادن و جامهٔ باریک کهنه در دوغی که صندل سفید دران سائیده باشند آغشته بر سینه و دل نهادن عظیم الاثر ست و غذا آش جو با شربت صندل و اندک عرق بید مشک دهند و بر بستر بیمار برگ بید ساده و برگ ترنج و ریحان و سدا گلاب فرش نموده بالایش و بر هر لحظه صندل سفید در گلاب سوده بپاشند و نگذارند که خشک شود و همچنین گل ترنج و سدا گلاب و حنا و نیلوفر و گلاب و گوڑهل و یاسمین و چون دو سه نوبت از تدابیر مذکوره بخیر بگذرد پس آنگاه بمعالجه غب خالص بپردازند و مصنف اقتباس نوشته که مریضی را که پیش از شروع دوره سرکهٔ مقطر سه توله در آب یخ یک فنجانه دادم و وقت شروع دوره طباشیر ست گلو و دانه هیل هر یک یک ماشه سوده در شربت انارین دو توله لیسانیدم و چهار سقا را امر کردم که آب چاه تازه شیرین از مشک بر سر ناخنهای هر دو دست و پا بفاصلهٔ یک وجب بریزند هنوز نوبت ریختن آب ها هر چهار مشک بتمامه نرسیده بود که این نوبت سوم سبک تر از هر دو نوبت سابقه منقضی گشت و وقت عصر این دوا دادم زهر مهره یک ماشه جواهر مهره دو ماشه در شربت لیمون دو توله آمیخته با شربت نارین و شربت زرشک ده ده توله و عرق بید مشک و عرق زرشک و عرق صندل هر یک پنج توله بخورند و غذا قورمه بچهٔ بز شیرخواره با نان زده و اچار مقطر که دران لیمون کاغذی و گوهر انبه افتاده باشد و مربای کرونده و تمر هندی مقرر داشتم و در دورهٔ چهارم همه تدابیر سابقه بکار بردم و شیر بز دو حصه روغن گل خام یک حصه آمیخته بر تارک سر مالیدن امر کردم بفضل الهی بخیر گذشت و صحت کلی یافت و بقول حکیم میر ضیاء الدین عبرت سکنجبین تفاحی علوی خان در کیوڑا و گلاب و عرق کاسنی دادن و پاشویه کردن و شاخها کشیدن نافع ست **اقوال** مهره انطاکی گوید که اگر این تپ از صفرا باشد پس اگر قوت ساقط بود آنچه آزموده ایم این ست که یک قیراط فادزهر مع دو قیراط زباد و سی درم گلاب هر روز صبح بدهند و یک قیراط عنبر با بست درم سکنجبین و پنجاه درم ماء الشعیر وقت دو پهر و بر قلب و اطراف این لخلخه طلا سازند برگ مورد تازه جراده کدو یا خیار هر واحد یک جزو نعناع نیم جزو صندل ربع جزو سرکه مثل مجموع ادویه گلاب و آب سیب هر یک مثل سرکه و نصف آن با اندک کافور آمیخته

استعمال نمایند این همه از مجربات ماست پس هرگاه قوت عود کند یا موجود بود این حقنه بعمل آرند **صنعت آن** خطمی گل سرخ بنفشه هر واحد یک اوقیه تخم شاهتره و کاسنی و خبازی و سپستان و عناب هر واحد نیم اوقیه سبوس گندم ربالسوس حناسنای پاک کرده هر واحد ربع اوقیه جوشانیده صاف نموده آب بقله و روغن کنجد هر واحد سه اوقیه ترنجبین یک نیم اوقیه آمیخته حقنه نمایند و مکرر بعمل آرند اگر قوت احتمال نماید مع ملازمت شرب ماءالشعیر و سکنجبین و بعد سکون اخلاط مداومت آب انارین نمایند و قبل و خطاست زیرا که بجنبش خلط مستحیل شود و هرگاه غشی تواتر کند کعک در شراب و شکر تر کرده بنوشانند که غذا نافع دهد و انعاش قوت تا بسرعت نماید و بجلخه سابق طلا کنند **بو علی** هینو نویسد که تضمید سینه او بصندل و گلاب باید کرد و انعاش قوت بغذای اندک اندک نمایند و لیکن غذای او مثل نان در آب انار تر کرده بیخ سرد نموده می باید اگر مریض را اشتها باشد و ترنجبین در آب فواکه قابضه و دیگر و اگر برای قوت احتیاج لمصوصات مثل زیچه مرغ بسرکه و آب غوره و بقول ایرو و خصوصاً کشنیز سبز باشد نافع بود و **ابن الیاس** گوید که هر صباح آب انارین مستخرج آن فشرده سه اوقیه با ترنجبین ده درم و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشانند و یا بگیرند آلو سیاه ده عدد و عناب پانزده عدد و تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و جلاب ساخته بنوشند و غذا ماءالشعیر که در آن نیلوفر و تخم کاسنی پخته باشند هر ساعت با آب انار میخوش آمیخته بدهند و تلیین طبیعت بماءالفواکه یا نقوع تمر هندی باید کرد و در استفراغ او مبالغه نکنند تا غشی مبادرت نکند بسبب سقوط قوت و مریض فواکه بارد مثل بادرنگ و خیار و سیب ترش همه با برف سرد کرده بخورد و بر سینه او صندل یعنی گلاب و کافور و اقاقیا و آب بید ضماد سازند و زیر او برگ خلاف فرش کنند و حوالی او ظروف گلی پر آب نهند و امر کنند که مریض هنگام گرسنگی نان در آب انارین مالیده بخورد **ابو منصور** گوید که مبادرت کنند و ماءالشعیر با آب انار میخوش و آب سیب ترش آمیخته بدهند و بیمار را در مکان هوادار بدو پیراهن او را بصندل و گلاب تر کرده بپوشانند و بدن او را بصندل و گلاب بمالند و حوالی او برف بسیار نهند و تبرید هوا سازند و نزدیک او برگ بید و انگور و سیب و بهی و تر بز فرش کنند و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر ببویانند و در خانه گلاب بپاشند و هر ساعت اندک اندک نان سپید در آب انار میخوش تر کرده بخورانند و زیچه مرغ معمول با آب حصرم و خیار و کدو بدهند و آب سرد بنوشانند و قبل نوبت اقدام نمایند و آب انار که در آن نان سپید تر کرده باشند یا ماءالشعیر با شراب رقیق با آب بسیار آمیخته بنوشانند و اگر قبل از نوشانیدن این غشی افتد و هانش بگشانید و کعک سوده در آب سرد آمیخته یا ماءالشعیر چکانند و اگر غشی شدید تر باشد کعک سوده بشراب رقیق که با چندان آب سرد آمیخته باشند و جو رسانند و بماءالشعیر و ماءالقرع و روغن گل سرد کرده حقنه کنند و از هوای گرم و حمام و تعب و سهر و از جمیع استفراغات پرحذر باشند و غسل با آب سرد کنند و در هر وقت و اگرچه در ابتدای نوبت باشد غذا بدهند و اگر حرارت تپ او بغایت شدید باشد دوغ با قرص کافور بنوشانند

علاج تپ لیلی و نهاری

آنچه در حمیات بلغمی مذکور شد بهمان قانون استعمال نمایند و تلطیف تدبیر کنند و هرچه بلغم افزاید از آن منع فرمایند و ادرار بشیره بزور مدره و شربت بزوری و تعریق بحمام و ریاضت سوددارد و تنقیه بلغم ضروری ست و **ابن الیاس** گوید که در حمی نهاری هر صبح سکنجبین ساده بگلقند شکری ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر نخود پخته و تلیین طبیعت بفلوس خیارشنبر کنند و باید که بشب غذا دهند و نگذارند که بر امتلا خواب کند و صاحب او را تکلیف بیداری نمایند و لیلی اسلم و اقصر مدت ست و بعلاج نهاری معالجه کنند غیر آنکه غذای او در روز و وقت خلو نوبت باید داد

حمیات سوداوی

و این دو قسم ست یکی ربع دوم خمس و سدس و مافوق آن و این جدا مسطور گردد پس اگر ماده ربع خارج عروق متعفن گردد تپ روز چهارم آید و آنرا ربع دائره گویند و در یونانی ططرا طاوس نامند و این اکثر افتد و اگر داخل عروق عفن شود تپ لازم باشد و بروز چهارم شدت کند و آنرا ربع دائمه خوانند و این کمتر افتد و اگر دو ربع مرکب شود دو روز آید و یک روز نه و آنرا ربع معکوس نامند و اسباب ربع تناول مولدات سودا ست مثل بادنجان لحم بقر بعده آنچه تعفن او نماید و آن حرارت غریبی ست و از اسباب تولد سودا یکی ضعف طحال ست که بدان سبب سودا را بخود جذب نکند و از خون جدا نتواند کرد و در بدن بسیار گردد و سودای طبیعی دردی خون طبیعی ست و غیر طبیعی حراقی در مادی ست که از سوختن اخلاط حاصل شود پس آنچه از احتراق خون حادث شود آنرا

سوداے دموی گویند و ربع که از تعفن آن افتد ربع دموی نامند و آنچه از احتراق صفرا متولد شود سودای صفراوی گویند و ربع که از عفونت آن افتد ربع صفراوی خوانند و آنچه از احتراق بلغم پیدا شود سودای بلغمی خوانند و ربع که از تعفن آن افتد آنرا ربع بلغمی گویند و آنچه از احتراق سودای طبیعی تولد کند سوداوی نامند و ربع که از عفونت آن عارض شود ربع سوداوی گویند و بعضی اطبا گمان کرده اند که ربع از سودای طبیعی متولد نشود زیرا که آن متعفن نمی شود بسبب یبوست خود و عدم رطوبت و مثل این قول نباید شنید بهر آنکه از شان هر رطوبت بالفعل آنست که تعفن پذیرد و اگرچه در استعداد عفونت متفاوت باشد زیرا که آنچه یابس بالقوه باشد بعید الاستعداد برای عفونت از رطب بالقوه بود و اکثر ربع عقب امراض و حمیات مختلفه و عقب حمیات منتقله بسبب اختلاف اخلاط مؤلدآنها و از عفونت آن اخلاط حادث گردد زیرا که هرگاه مدت طول کند اخلاط خاکستر شوند بسبب عجز طبیعت از تدبیر آنها و مستفرغ نگردند بسبب عصیان آنها و سودا اکثرت پذیرد و پس وقتیکه آن عفن شود ربع عارض گردد و بسیار باشد که ربع عقب مرض طحال پیدا شود و مع ذلک آن در اکثر از وجع یا صلابت طحال خالی نبود و سالمتر ربع آنست که از ورم طحال یا غیر آن حادث نشود و نه باوی ورم طحال بود زیرا که ربع که از ورم طحال پیدا شود بیشتر باستسقای زقی و قیلهٔ مائی مؤدی گردد و ربع سلیم از امراض ردیهٔ سوداویه مثل مالیخولیا و صرع و سکته و فالج و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جذام و برص اسود و جرب و سرطان و مانند آن خلاص میگرداند و دران امان از تشنج رطب ست زیرا که در ربع خلط یابس ست و آن در اکثر مرض سلیم و کم خطر بود بخلاف حمی صفراوی و اگر در علاج آن خطا نیفتد مدت دراز آن بریک سال زیاده نشود و اگر اندر علاج خطا کنند یا ماده بغایت غلیظ و سخت خام باشد تا دوازده سال لزوم نماید و فوق آن و بعضی اطبا گفته اند که مردی کهل را این تپ تا بست سال لزوم نمود و رازی گوید شخصی را دیدم که تا چهل سال تپ ربع داشت و انطاکی گفته میگویند که اقل مدت این تپ آنست که در نیم سال منقلع گردد و از معالجهٔ من اکثر در چهل و پنج روز زائل شده و در دورهٔ پانزدهم منقلع گردیده و گاهی بعد موقوف شدن سه دوره بازعود نموده و ربع طویل اکثر باستسقای انجامد و ربع صیفی در اکثر قصیر المدت بود و خریفی طویل باشد و شیخ الرئیس گفته که فصل خریف دشمن صاحب حمی ربع ست و از علامات حمی ربع دائره آنست که اول لابسرما و لرزه اندک شروع کند بعده در هر نوبت سرمای او بیفزاید بعد از ان نزد منتهی اندک کم شود و بعد آن بتدریج کمتر گردد چنانچه در بلغی و چونکه ماده غلیظ و سرد باشد بدیر گرم شود و هرگاه بدن گرم گردد حرارت مشتعل بر تمام بدن نباشد بلکه در ینجا حرارت با قشعریره بود و این تپ مؤدی بضعف بصر شود لیکن نزد نضج زائل گردد و نوبت ربع بست و چهار ساعت انگاه باشد که مادهٔ آن سودای خالص صرف بود و اگر از احتراق خون یا صفرا یا بلغم باشد مدت نوبت او از ان کم گردد و بسیار باشد که حمی غب در فصل تابستان افتد و به تپ ربع در زمستان بازگردد و اکثر حمیات مختلف المواد و حمیات مختلطه که نوبتهای آنرا انتظام نبود مؤدی گردد بسبب اختلاف بقایای اخلاط باقی بعد حمیات پس هرگاه آن بقایا مستقر بر تر مدگردد بر ربع استقرار نماید و نبض در ربع مائل بصلابت بود بسبب یبوست خلط که آن شریان را بسوی داخل میکشد گویا که مثل نبض پیر باشد در تواتر و مائل باستوا بود تا وقتیکه خلط سوداوی متحرک نشود و هرگاه حرکت کند نبض مختلف بسیار گردد بسبب غلظ ماده و تفاوت او نزد فتره ظاهر باشد و این دلالت تام بر ربع ست و اکثر دران اتفاق افتد انبساط غیر مستوی و انقباض شدید السرعت بر خلاف آنکه در غب بود و نبض ربع اشد احساس از نبض بلغمی در صغر و تواتر باشد و لیکن مثل او در بطو بود و بول در ربع اندر جمیع اوقات مرض در عدم نضج تنشابه بود بسبب برودت ماده و غلظت آن مگر نزد منتهای جید لیکن احوال او در رقت و غلظ و صفای و کدورت و الوان او مختلف باشد زیرا که سودا از اخلاط شتی متولد میشود و از علامات نضج مادهٔ ربع کمی سرما و لرزه است و غلظ و سیاهی قاروره و لینت نبض و بدانکه چون حدوث این مرض ابتداءً از سودای طبیعی بغایت کم می باشد و در اکثر بعد از تپهای عفنی دیگر بسبب احتراق آن خلط احداث می نماید پس علامات هر خلطی که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد در ابتدا ظاهر بود و در وسط زمان علامات مرکب شود و بسبب انتهای احتراق و اضمحلال خلط اول بعلامات سودای خالص رجوع نماید

علاج کلی حمی ربع

بدانکه تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق میباشد یکی آنکه سببش سودای طبیعی باشد دوم آنکه سبب او احتراق خلطی از اخلاط اربعه باشد پس علاج قسم دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد و بحسب غلبه خلط بدانچه در مالیخولیا مسطور شد و هرچه در اقسام این تپ مذکور گردد علاج باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز نکنند و بعد از چهل روز که ماده نضج یابد تنقیه کنند و دستور استعمال هلیلجات ثلثه در مسهلات انواع حمی ربع این ست که در ربع صفراوی پوست هلیلهٔ زرد نه ماشه و هلیلهٔ سیاه و کابلی هریک چهار ماشه و مساوات هم جائز ست و در سوداوی بعکس آن و در بلغمی هلیلهٔ زرد متروک و عوض آن غاریقون و تربد و زنجبیل داخل میکنند و درین تپ اکثر ضرر طحال و تغیر در حال کبد می باشد پس لازم که همیشه از احوال جگر و طحال با خبر باشند تا صلابت نیفتد و گاه گاهی جهت تقویت آنها در ابتدا سکنجبین و در وسط مرض و آخر آن بعد از نضج قرص زرشک و غافث و سکنجبین بزوری دهند و در روز نوبت غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا مانند غذای اصحا دهند لیکن مائل بترطیب باشد و از طعامهای غلیظ و میوه های سرد و تر و شیر و جغرات و از جمله مولدات ریح پرهیز باید کرد و آب درین مرض کم استعمال نمایند و نزد ضرورت اندک اندک بنوشند بطریق مکیدن و معتدل در حرارت و برودت باشد بلکه عوض او عرق گاوزبان و شاهتره و یا عرق عنب الثعلب مناسب ست مگر بعد خوردن طعام یک دو مرتبه آب خالص بدهند و اگر آهن تاب یا طلا تاب بود بهتر ست و در ابتدا هرچه ادرار قوی کند نشاید داد چون خربزهٔ شیرین و بادیان و مانند آن که بجهت استفراغ رقیق ماده و بقای غلیظ در نضج تاخیر میکند و فصد در جمیع اصناف توان کرد مگر آنجا که خون سرخ و صاف آید که درین حالت البته خون نباید گرفت که ضرر دارد و در شروع هر ماه فصد اسیلم کردن و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام ربع سوداوی در روز نوبت طحال را مالیدن و محاجم بلا شرط بران نهاده بسیار مکیدن مجرب حکیم ارزانی مرحوم ست که بغایت نفع میدهد و اگر محجمهٔ ناری نهند بهتر باشد شیخ میفرماید که درین مرض اول نگاه کنند که آیا از سودای دموی ست یا سودای بلغمی یا سودای صفراوی یا سودای سوداوی بعد ازان تدبیر هر واحد بدانچه مخصوص آن ست و مذکور خواهد شد باید کرد و لیکن برای جمیع اصناف آن احکام علاج ست که دران مشترک اند و آن این ست که ماده همه را لطیف کنند در ابتدا پس واجب ست که تامل نمایند اگر غلبهٔ خون بینند و خصوصا اگر ربع از سودای دموی بود دران هنگام فصد کنند و خون بقدر حاجت بگیرند و گاهی کثرت خون و رداءت او واجب میکند اخراج خون بسیار و اگر حاجت فصد نباشد و فصد نمایند ضرر کند از جهت ضعف و از جهت اخراج ضد سودا که آن خون ست و از جهت تحریک اخلاط بسوی خارج و در ابتدا از خلط محدث تپ لختی استفراغ نمایند برای تخفیف نه برای تنظیف یعنی اخراج ماده بتمامه که این وقت نضج یابد ولیکن استفراغ بعد یک روز از روز نوبت باشد تا طبیعت از مجاهده روز نوبت استراحت یابد و واجب نیست که در ابتدا ادرار قوی کنند و باید که مرخیات استعمال نمایند و اگر در مشروبات مرخیه صواب نباشد مثلاً بسبب ضعف معده بدل آن حقنه های موافقهٔ مرطبه از مثل بنفشه و خطمی و خبازی بعمل آرند لیکن حقنهٔ لین باشد چه در حقنهٔ قوی انگاه رخصت داده شود که مرض بمنتهی رسد و اگر طبیب دلیری کند در ابتدا اسهال قوی سودا بمرات نماید و آن مرض را بتمامه منع کند صواب یا خطا باشد بنا بر خوف انصباب مادهٔ غیر منضجه بر عضوی شریف و واجب ست که روز نوبت از خوردن طعام منع نمایند و تکلیف صوم دهند و آنروز از آب سرد باز دارند و در باقی ایام گوشت تیهو یا بچهٔ مرغ در ابتدا تا سه چهار روز ضرور ست بعد ازان بچهٔ مرغ تنها بهتر و در غیر روز نوبت گلقند در آب گرم مالیده در روز دو مرتبه صبح و شام بدهند و یا سه درم گلقند در ده درم سکنجبین دهند و طبیب میداند که واجب ست استعمال ادویهٔ مخرجهٔ هر خلط محترق در ترکیبی که اسهال بدان در ابتدا کنند پس اگر سودای صفراوی باشد چیزی از جنس هلیله و بنفشه اگر بلغمی باشد چیزی که دران قوت از تربد بود و اگر سوداوی باشد چیزیکه دران قوت از بسفایج و افتیمون و مانند آن بود استعمال باید کرد **و ایضاً** او میداند که ماء الجبن بهترین بدرقه برای استعمال قوای موجوده در ادویهٔ مذکوره است و گاهی استعمال ماء الجبن تنها نجاح میرساند خصوصاً هرگاه حرارت مسلط بود و گلقند خوب جوشانیده آب صاف او گرفته قائم مقام ماء الجبن ست و خصوصاً هرگاه در معده ضعف باشد و یا خلط بارد غالب بود **و ایضاً** قی از امور نافعه است دران و خصوصاً قبل از

طعام و بعد طعام دیگر نیز و خصوصاً روز نوبت قبل از نوبت خصوصاً اگر سودا بلغمی باشد نفع او در ابتدا تنها نیست بلکه در هر وقت باشد و واجب ست که در ابتدا و اوائل نضج تا قبول نضج کامل سختی نکنند در استفراغ فضول بچیزیکه گرمی قوی نماید و نه بچیزیکه خشکی قوی آرد و از ترک غذا و نه بچیزیکه باسهال ضعیف کند و ایضاً نه بچیزیکه در ابتدا از تلطیف تدبیر ضعیف نماید **و بدانکه** چون ربع در فصل گرما ابتدا کند باید که اولا ماء الشعیر سکنجبین بنوشانند تا تفتیح طرق برای در ور فضول نماید و بسرعت منقضی گردد و این بعد فراغ نوبت مقدم بسه یا چهار ساعت باید و هرگاه ربع در سرما عارض شود مدرات بکار برند زیراکه قی و اسهال دران فصل متعسر می باشد و برای خوردن اقراص وجهی نیست **و بدانند** که اشیای بارد رطب سهل لانهضام جیدالکیموس موافق این مرض ست از جهت تپ و از جهت مضادت یکی از دو کیفیت سودا که آن یبوست ست پس واجب بود استعمال آنها نیز مثل استعمال اشیای حار رطب هنگامیکه خوف ضرر در نضج نباشد از جهت اطفای حرارت و خام کردن ماده و بقدریکه از ان ضرر بنضج نباشد و یا مخلوط سازند بدان چیزیکه تعدیل برودت آنها کند و رطوبت آنها کم نکند و آن اشیای معدل برودت حار باعتدال اند و از جمله اشیای بارد یابس احتراز نمایند و اشیای بارد رطب موافق این مرض مثل کاسنی ست و کاهو و خربزه و شفتالو احیاناً و واجب بود احتناب از امثال اینها یا بسبب شدت برودت و این در مثل کاهو موجود ست و در خربزه شیرین نیست و یا بسبب شدت ادرار سودی بتغلیظ خون بانفصال مائیت و این در خربزه موجود ست و یا بسبب تهیئه جزو مخالط برای عفونت و این موجود ست در شفتالو و باید که رعایت امثال این امور در اشیای بارد رطب کنند و اما اغذیه حار باعتدال باعتبار زائد در رطوبت بسیار نافع ست خصوصاً چون ارادهٔ تعدیل حرارت او هنگام عدم ارادهٔ استعانت بدان بر انضاج بمبارد رطب کنند مثل آمیختن انجیر بکاسنی و در ابتدا خوف نیست به تناول چیزی که دران ملوحت و حرافت و تقطیع باشد اگر خوف سورت حرارت نباشد و اما در آخر مرض ازان چاره نیست و قرص افسنتین تا آخر مرض نافع ست **و انچه** بربع نفع کند نشستن در آب گرم و شیرین قبل از غذا هر روز ست و استحمام که ترطیب کند و عرق نیارد و ایجان حرارت ننماید و لزوم آرام و سکون و ترک ریاضت و حرکات بدنی و نفسانی مثل فکر و هم و غم و غضب کنند و جمیع حمیات سوداوی محتاج بمرطبات بود لیکن مختلف باشند در اندازهٔ احتیاج بسوی تبرید یا تسخین باختلاف خلط محترق و حاجت او بسوی مجففات بنابرآن باشد که دران قوت تقطیع و جلاء و اطلاق بود نه بسبب تجفیف که آن درینجا بالذات مطلوب نیست و باید که رعایت امر معده نمایند باضمدهٔ جیدهٔ مقویه مابین قوی الحرارة و لطیف آن حسب وجوب حال سودا که بسیار باید یا حار بحرارت احتراقی باشد و رعایت طحال و کبد و تدبیر آن کنند تا صلب نگردد و ورم نکند **و گاهی** در تنقیه بقی احتیاج بآب ترب و تخم آن مخلوط بسکنجبین افتد و گاهی استعانت کرده میشود بتقدیم خوردن چقندر و نمک و یا ماهی و خردل و مانند آن انچه جلاء و غسل کند قبل آن و گاهی استعانت میکنند بعد از ان بشرب آب بسیار پس عقب آن سکنجبین می نوشند و قی می کنند و انچه آنرا نفع می کند تناول آن روز نوبت و قی کردن بران و از مضرت سرما و لرزه و حدت تپ ایمن میسازد و این ست که ثوم و عسل بخورند و سکنجبین عسلی بنوشند و از طعام ممتلی شوند پس آب گرم نوشیده قی کنند و هرگاه نوبت منقضی گردد بشب اندک غذا دهند و صبح استحمام نمایند و پنج ساعت قبل از نوبت طعام برای قی بماهی و ترب و شبت بخورند که این اکثر نفع می کند و اگرچه قی نیاید و قی کردن قبل از نوبت برای هر خلطی که باشد تخفیف نوبت و اقلاع آن می نماید **و تدبیر جید** این ست که روز نوبت ترک غذا کنند اگر مانعی از ضعف وغیره نباشد و تا انقضای نوبت غذا نخورند و روز دوم در حمام داخل شوند اما اگر ماده نضج یافته باشد برسم مقرر حمام نمایند و اگر نضج نشده باشد در حمام تا دیر نه نشینند سوای ریختن آب گرم بر بدن بمقداریکه از ان بدن لذت یابد و ترطیب نماید کمتر ازانکه تحدید ثوران خلط رسد و در روز سوم استعمال قی کنند برای دفع فضول طعام و برای آنکه حمام آنرا رقیق کرده و گداخته باشد و با وجود این برای صاحب ربع سزاوار ست که استعمال قی در روز نوبت نیز کنند **گیلانی** مینویسد که انچه نزد ما به تجارب متواتره صحیح یافته شد این ست که روز نوبت قبل از ان به پنج ساعت تخمینا امر کنند بتناول قدر صالح از حلوای لذیذ و لاسیما انچه بمغز بادام شیرین ساخته باشند بعده از اشربه لذیذه انچه ازان لذت یابند اگر خواهند بنوشند و دو سه ساعت بران صبر کنند بعد از ان آب گرم ساده یا آبی که دران چیزی از تخم ترب کوفته و از شبت و قدری عسل و روغن گاو و نمک جوشانیده باشند بنوشند بمقداریکه از ان شکم پر شود و بعد آن حرکت کنند تا انچه خورده ست فرو نشیند

پس باستقصاقی نمایند که این تدبیر تخفیف در نوبت و تقلیل از مادهٔ مرض میکند و عقب او نفع بلیغ حاصل میشود قرشی در شرح قانون نوشته که حاجت در علاج حمی ربع بتر طیب در اشربه و اغذیه بیشتر ست از انچه در جمیع حمیات مادی باشد کمتر از حاجت تپ دق و این بهر آنست که مادهٔ آن بعید التحلیل ست و اما حاجت او به تبرید کمتر بود و صاحب این تپ بمسخنات خفیفه کثیر الرطوبت انتفاع یابد و حاجت درین تپ بانضاج ماده زیاده تر از دیگر حمیات ست زیراکه ترقیق مادهٔ یابس ارضی دشوار تر ست از ترقیق خلط رطب و لهذا نضج آن در مدت دراز تر میشود و ادرار قوی بسا ست که اخراج رقیق ماده کند و غلیظ آن بگذارد پس اقدام بران نباید کرد مگر بعد نضج تام و باید که درین تپ حقنه ها بسیار لین کثیر الدهن باشد برای تلیین امعا و ترطیب آن و از ائمه ضرر یبس ماده و درین تپ منع از آب سرد بیشتر از انست که در تپ صفراوی و دموی و کمتر از تپ بلغمی و منع آن در غیر وقت نوبت اولی ست و این بهر آنست که حرارت نوبت مضرت برودت آنرا اندک تدارک مینماید

علاج ربع دموی

از فصد و مسهل وغیره هرچه در علاج مالیخولیای دموی مسطور شد بعمل آرند اما اگر در فصد خون سرخ و صاف بر آید بند کنند و بدانند که ماده از شدت غلظ بر نمی آید بعد از انجام دو یگر تدابیر مرطبه باصلاح آورده فصد نمایند و بعد فصد شوربای مرغ و تیهو و گوسفند جوان که دران نوماش مقشر و نخود نیم کوفته پخته باشند با نقوع آب تمر هندی و آب انارین سود دارد و ایضاً اسهال سودا بماء الجبن مقوی بافتیمون و مانند آن انچه مخرج سودا بغیر تسخین باشد مثل بنفشه و شاهتره و هلیلهٔ کابلی و بسفایج و مغز خیارشنبر و ترنجبین نمایند و برای ادرار سکنجبین و ماء الشعیر بنوشانند و اگر بعد فصد باسلیق یا صافن تا چهل روز گلقند و سکنجبین ساده یا افتیمونی هر یک دو توله آمیخته بلعاب بهیدانه و بالنگو و بالاییش گلاب کهنه هفت تولہ بنوشانند بعده تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون نوالی حکیم علوی خان نمایند نیز سودمند ست **اقوال حکما** شیخ میفرماید که اگر سودا دموی باشد بفصد رگ باسلیق انتفاع یابند بعد ازان استفراغ لطیف کنند بمسهلے که دران منقیات خون از قوای شکاعی و باداورد و بسفایج و شاهتره و هلیلهٔ کابلی و عناب و آلو و گلقند افتد و این نوع ربع سریع القبول برای علاج ست مجوسی گوید که در اول حدوث او نظر کنند پس اگر نبض عظیم بود و دران اندک سرعت باشد و بول سرخ غلیظ بود و سن نهایتهای شباب باشد باید که مبادرت بفصد باسلیق یا هفت اندام از دست چپ نمایند و نگاه کنند اگر رنگ خون سیاه دردی باشد خون بمقدار حاجت خارج نمایند اگر قوت مساعدت کند و اگر خون سرخ بود باید که بند کنند و چیزی ازان بیرون نیارند و هرگاه فصد بطریق صواب واقع شود باید که تغذیهٔ مریض بغذای محمود الکیموس مثل لحم فروج مرغ و ماکیان و تیهو و خروس خصی فربه و بیضهٔ نیمبرشت و گوشت بزغاله و بره نیک پخته مثل زیرباج و طباهج و اسفیدباج و مطجنه که دران دارچینی و کرویا و قسبت افتد باید ساخت و از اغذیهٔ مولد خلط غلیظ سوداوی مثل بز بزرگ و لحم بقر کامل و کرنب و البان و کرنب و عدس و سائر حبوب مانند اینها منع کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که علاج ربع دموی که از کثرت دم و خون طبیعی تولد کند آنست که اول رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ کشایند اگر خون تیره و سیاه بر آید بمقدار حاجت بیرون آرند و رگ فراخ بزنند تا دردی خون بیرون تواند آمد و اگر سرخ جید باشد هیچ بیرون نکنند و فصد و استفراغ روز نوبت نشاید کرد بلکه روز سوم ازان مثلاً اگر روز شنبه نوبت باشد روز دوشنبه فصد کنند و اگر روز دوم از نوبت در حمام معتدل داخل شوند و چندان نشینند که رطوبت حمام در رگها و اعضا اثر کند و قبل از آمدن عرق بیرون آیند نفع کند و خلط نرم و پخته گردد و بعد فصد غذا دراج وغیره دهند که در قول مجوسی گذشت و در اول مرض عنایت بجگر و طحال مصروف دارند و سکنجبین و ماء الشعیر بترتیبی که مذکور شد سود دارد و اگر بمسهل حاجت آید این مطبوخ شاهتره موافق باشد **صفت آن** شاهتره ده درم عناب آلو بخارا مویز منقی هر یک سی عدد تخم کاسنی پنج درم پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده چهل درم ترنجبین دران حل کرده باز صاف نمایند و این مطبوخ هلیله نیز نافع بود **صفت آن** هلیله زرد و کابلی مقشر هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم مویز منقی آلو بخارا سپستان هر یک سی عدد و پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان انیسون هر یک یک درم برگ کرفس تر برگ کاسنی هر یک دستهٔ کوچک پودینهٔ تر ده شاخ بنفشه پنج درم تمر هندی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و در نیم رطل ازان سی درم ترنجبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر قوی تر خواهند هفت درم شاهتره و پنج درم سنای مکی و پانزده درم فلوس خیارشنبر زیاده کنند و تا بست روز از مرض نگذرد ازین مسهلات هیچ ندهند و شربت بعد مسهلات آب کاسنی و سکنجبین دهند و یا آب انارین و یا آب آلو و سکنجبین و اگر حرارت قوی تباشد سکنجبین با آب بادیان تر صواب باشد و قی کردن در جمیع

انواع ربع نفع دارد **ابن ہبۃ اللہ** گوید که این تپ اگر حادث از احتراق خون باشد و بدن ممتلی و نبض عظیم و چہرہ سرخ بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اگر علامات خون ظاہر نباشد فصد نکنند بلکه ہر روز ماء الشعیر بسکنجبین بزوری بنوشانند و بعد آن سکنجبین ساده دہند و ہنگام قبض طبع آب آلو و عناب بشکر یا بداد و آب کاسنی و سکنجبین و آب انار میخوش و جلاب بنوشانند و وقت نوبت سکنجبین بآب گرم دہند و در ابتداے حدوث آن اشربۂ ترش بدہند و اگر التہاب عظیم باشد اندک مبردات استعمال نمایند و غذا در وز راحت اگر قوت ضعیف باشد زیرباج بچۂ مرغ دہند زیرا که پرہیز سخت تحلیل قوت کند و در زمان انتہا تلطیف تدبیر کنند و در روز دورہ از غذا منع نمایند تا طبیعت بہضم آن مشغول نگردد پس ہرگاه علامات نضج ظاہر شود تنقیۂ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و وقت دورہ بآب مطبوخ شبت قی کنانند و بعد آن ده درم گلقند شکری بخورانند و عقب او آب گرم بنوشانند و در تلیین طبیعت بحقنه حریص گردانند و ہرگاه مرض از چہل روز تجاوز کند قرص غافث بسکنجبین ساده بدہند و اگر تہیج در پاہا ظاہر شود قرص افسنتین بسکنجبین بزوری بدہند تا علامات نقا ظاہر نشود در حمام نشست ننمایند و ہرگاه خلط نضج یابد بحرکت اندک امر کنند و در حمام داخل نمایند تا آنکه علامات نقا پدید آید و بدین تدبیر ملازم باشند تا آنکه تپ منقضی گردد **ابن الیاس** گوید که اگر در ابتدا علامات خون ظاہر باشد فصد باسلیق یا ہفت اندام از جانب راست کنند و ہر صبح جلاب از اصل السوس و تخم کاسنی ہر یک سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورۂ ماش و نخود و مغز بادام سازند و بعد ده روز تنقیۂ سودا باین مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بادرنجبویه گاوزبان تخم کاسنی بادیان اسطوخودوس بسفایج نیلوفر ہر واحد سه درم گل سرخ چہار درم بنفشۂ تر یا خشک پنج درم ہلیلۂ زرد کابلی و افتیمون در صره بسته ہر واحد ہفت درم شاہترہ تر یک دسته و اگر نباشد تخم آن سه درم آلوی سیاه عناب سپستان ہر واحد بست عدد تربد خراطیده ده درم بلیله آمله ہر واحد سه درم ہمه را در چہار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین ہر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و در آخر روز مزورۂ نخود و ماش و مغز بادام مع لحوم ماکیان و تیہو و کبک غذا سازند و در اول امر تلیین طبیعت باستعمال ملینات لطیفه مثل سنا و بنفشه و آلو و مویز و ترنجبین یا ماء الجبن کنند و اگر بمثل این اشیا طبع نرم نگردد این حقنۂ لین العمل آرند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر ہر واحد سه درم سپستان بست عدد مویز سرخ ده درم سبوس گندم یک کف برگ چقندر یک دسته ہمه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده روغن کنجد و آب کامه ہر واحد ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم داخل کرده بکار برند و روز نوبت غذا ندہند و امر بقی از سکنجبین و آب گرم و نمک و روغن کنجد نمایند **ابو منصور** گوید که اگر درین تپ بول غلیظ و بدن سرخ و عروق ممتلی ممتد باشد ابتدا الفصد باسلیق کنند از دست چپ بعد از ان بعض ادویۂ مسہل سودای مذکوره در باب مالیخولیا بدہند و این مطبوخ بنوشانند **صفت آن** ہلیلۂ زرد و سیاه ہر یک ده درم سنا و شاہترہ ہر یک پنج درم آلو بخارا بست عدد عناب پنجاه دانه تخم کشوث تخم کاسنی بادیان ہر یک سه درم در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند بران شش درم افتیمون انداخته از آتش فرود آرند و صاف کرده بنوشانند و قبل دورہ آن روز نوبت بسکنجبین و آب نیمگرم قی کنند و در دیگر روزہا آب کاسنی وغیره که در قول ایلاقی گذشت بدہند **انطاکی** گوید که اگر از خون محترق باشد اولا فصد باسلیق از دست راست کنند اگر طحال صحیح باشد و الا از دست چپ و ازین تفصیل خلافیکه درینجا واقع ست رفع میگردد و در خروج خون مادام که رنگ آن متغیر گردد استقصا نمایند و اگرچه بدفعات باشد اگر قوت از گرفتن آن دریک مرتبه قصور نماید و ہرگاه فصد کنند و خون سرخ بیرون آید قطعاً ضرر کنند و قطع او واجب بود و الا سودا غلبه کند و خطا کرده کسیکه فصد غیر باسلیق درینجا نموده و این زائد فاضل ست و بعد از فصد ملازمت این نقوع واجب **صفت آن** انجیر مویز ہر واحد ده اوقیه عناب سپستان آلو بخارا تمر ہندی ہر واحد یک اوقیه انواع ہلیلجات ہر واحد نیم اوقیه بدستور مرتب ساخته بنوشند و در ہر سه روز تبدیل نمایند و بعضی طبیخ این میخایند پس اگر بعد این تدبیر طول کند تدبیریکه در ربع سوداوی بیاید واجب بود **میر عوض** نوشته که اگر قوت و سن مساعدت کند اول رگ باسلیق زنند راست یا چپ بطریقیکه در قول انطاکی گذشت اگر خون سیاه بیرون آید چندان بگیرند که رنگ آن متغیر گردد و ہرگاه که خون سرخ ناصع برآید فی الفور بند کنند که اخراج این چنین خون مورث مضرت کلی ست انگاه نقوع اجزائیکه در قول مذکور مسطور شد در عرق گاوزبان و عرق شاہترہ شب تر کرده صبح صاف نموده بنوشند و این مطبوخ قرشی تخم بادرنگ و کاسنی و خیار و کشوث ہر یک سه درم اصل السوس

ذرزشک هریک دو درم گاوزبان پنج درم با شربت عناب و سکنجبین سودمند ست و بعد از ظهور نضج مطبوخ مسهل که در قول ابن الیاس گذشت باضافهٔ تخم کشوث سه درم مویز منقی ده درم هلیله سیاه پنج درم روغن بادام یک درم بنوشند و باز تبدبیر اول رجوع کنند و شربت عناب و ماء الفواکه و ماء القرع و ماء الشعیر مناسب ست و چون مدت دراز شود بهیئتی که در ربع سوداوی بیاید علاج نمایند

علاج ربع صفراوی

هر چه در علاج مالیخولیای صفراوی مسطور شد استعمال نمایند و ماء الشعیر ساده یا مبرز بشکر یا شربت نیلوفر نافع بود و اگر با شربت نیلوفر شربت بادرنجبویه و عرق گاوزبان اضافه نمایند احسن باشد و یا جلاب بار وز وشدت تشنگی و یا چار هنگام عدم تشنگی و سکنجبین در بعض اوقات و یا شربت حماض یا شربت نیلوفر یا شربت سیب بعرق گاوزبان و عرق نیلوفر و تخم ریحان بدهند یا مطبوخ قرشی که در قول میر عوض مذکور شد استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل شربت آلو یا نقوع آن افتد چنانچه حکیم علی گیلانی مبتلا باین مرض شده بود و شبی قرشی را در خواب دید که اشاره باستعمال آلو بخارا نمود پس استعمال و بطریق دوا و غذا و شرب او کرده و بعد یازده روز تپ مفارقت تام نمود و بقول ابن ماسویه ترشی ترنج نافع حمای ربع حادث از احتراق صفرا است و واجب ست که در مسهلات این نوع مثل شاهتره و هلیلهٔ زرد و سقمونیا و افتیمون و سنا و تمر هندی و بنفشه داخل کنند و درینجا حمام بعد نضج نفع دهد و غذا نخود ماش و برنج باغوره بهتر ست و اگر قوت ضعیف بود روز راحت گوشت طیور نیز توان داد **اقوال اطبا** شیخ میفرماید که اگر سوداء صفراوی باشد طبیب را لازم ست استعمال تبرید و ترطیب بالغ از اد ویه مثل تشیرهٔ خرفه و خیار ین و سکنجبین و اغذیه مثل ماء الشعیر و نشستن در آب معتدل و غسل کردن بدان و تلیین طبیعت در ابتدا بمثل آنکه از بنفشه و سپستان و عناب و آلو و ترنجبین کنند و آنکه از ماء الجبن نمایند بقوت بسفایج که بعد اخذ ماء الجبن دران بجوشانند یا سکنجبین افتیمونی و شربت ورد و آب لبلاب و خیار شنبر و آنها تمام لباست که بعد نسبت روز میسر آید زیرا که نضج درین مدت ظاهر شود و اگر ماده سودای صفراوی باشد بعد از ان تدریج نمایند بچیزیکه تلطیف و تقطیع نماید مثل افتیمون و تربد و بسفایج و سنا و اگر احتیاج باصلاح معدهٔ صاحب این نوع ربع افتد بلخلخات از ادهان و اطلیه نمایند و در حرارت آنها از مثل بابونه و افسنتین و اکلیل الملک و مانند آن تجاوز نکنند و بسیار گرسنگی حتی که در روز نوبت گاهی آنرا موافق نشود و اگر چه روز نوبت اقتصار از غذا بر اندک غذای لطیف کنند و از منقیات نافعه درین نوع طبیخ هلیله است و افتیمون و سنا با سکنجبین که دران بنفشه مطبوخ باشد و گاهی آنرا اصلیت بر ناشتا میخورانند خصوصاً روز نوبت و قی میکنانند اگر از خود نفتیان شود جرجانی و ایلاقی مینویسند که علاج ربع صفراوی نزدیک دموی ست اول فصد کنند و هر روز که نوبت تپ نباشد در آبزن گرم نشینند و ماء الشعیر و سکنجبین و آب انار ترش و آب کاسنی و آب بادیان تر بنوشند تقانونی که در علاج ربع دموی مذکور شد هر یک بوقت و جایگاه خویش و طبیعت بمطبوخ هلیله و غیره که در قول شیخ گذشت نرم کنند و اگر اول بحقنهٔ نرم استفراغ نمایند صواب باشد و اگر روز نوبت در ابتدا که وقت حرکت خلط باشد قی کنند سودمند بود **صفت** مطبوخیکه بدان قی کنند هلیلهٔ زرد و کابلی هریک هفت درم بنفشه افتیمون سنای مکی هریک چهار درم تخم ترب تخم شبت تخم خربزه نیمکوفته بیخ خربزه هریک پنج درم همه را بپزند و صاف کرده بمقدار صد درم یا کمتر از ان یا پنجاه درم سکنجبین آمیخته نیمگرم بنوشند و اگر مدت دراز شود این قرص استعمال کنند **صفت آن** غافث افسنتین تخم کرفس زعفران هریک سه درم ریوند چینی لک مغسول سنبل الطیب پوست بیخ کبر حب البان هریک چهار درم گل سرخ تخم کشوث هریک شش درم بادیان پنج درم کوفته بیخته بآب کرفس قرصها سازند شربتی دو درم با سکنجبین یا آب بادیان یا آب کاسنی **صفت قرص دیگر** ترکیب ثابت بن قره گل سرخ زرشک طباشیر هریک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هریک دو درم صمغ عربی نشاسته رب السوس هر واحد یک درم لک مغسول ریوند چینی عصارهٔ غافث هریک نیم درم قرص سازند شربت یک درم **صفت سکنجبین افتیمون** که در ماء الجبن بکار آید افتیمون ده درم بسفایج ده درم گاوزبان پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه ده درم بسفایج و خربق را نیمکوفته و افتیمون و خربق را جدا جدا در صره بسته جمله را در صد درم سرکه و صد درم آب بپزند تا به نیمه آید صرهٔ افتیمون انداخته مالیده صاف نمایند و یک من شکر داخل کرده سکنجبین سازند و طعام هر روز مزورهٔ ماش و کدو و قلیهٔ خیار و زیرباج بمغز بادام دهند و تا سه هفته بگذرد دراج و چوچهٔ مرغ ندهند الا اگر قوت ضعیف باشد و بعد از چهل روز گوشت بره و بزغاله دهند و از میوه ها انار باید داد سعید گوید که اگر تپ ربع از احتراق صفرا حادث شده مریض را ماء الشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین و تبرید و ترطیب مزاج کنند و اسهال بماء الفواکه نمایند و خون خارج نکنند بلکه قی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم کنند و غذا

روز راحت بمزورات سازند و نزد صلاح اجازت بچهٔ مرغ دهند و در حمام داخل نمایند و از تعب و صوم و سهر حذر کنند **ابن الیاس** گوید که اگر از احتراق
صفرا بود هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم آلوی بخارا ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر نخود و بچهٔ
مرغ و بعد نضج تام تنقیهٔ بدن از صفرای محترقه باین مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم هلیلهٔ زرد گل سرخ
هر واحد پنج درم مویز سرخ ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نموده بنوشند
و در آخر روز بمزورهٔ ماش مع نخود و مغز بادام و اسفاناخ و سرمق غذا سازند و یا بگیرند سنا هفت درم و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک سه درم و باشکر
سفید ده درم جوشانیده صاف نموده معجون نجاح پنج مثقال داخل کرده صبح بنوشند **صفت معجون نجاح** مستعمل درین تپ پوست بلیله و آمله هلیلهٔ
سیاه و کابلی هر واحد ده درم تربد سفید بسفایج افتیمون هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشتند شربتی از آن هفت درم و یا این حب بخورانند که
اسهال سودا برفق نماید پوست هلیلهٔ کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون هر واحد یک درم نمک هندی یک دانگ گل سرخ دو دانگ مصطگی نیم درم کتیرا
یک دانگ کتیرا را در آب گرم حل کرده ادویه کوفته بیخته بدان سرشته حبها سازند و این یک شربت ست **محمدی** گوید که درین نوع هر صبح سکنجبین ساده
و شربت دینار بماء الجبن بنوشانند و علاجش قریب از علاج دموی ست مگر فصد و سکنجبین افتیمونی آنرا نافع بود و اکثر استفراغ ادویه در ابتدای نوبت باشد
و بعد نضج تنقیه باین مطبوخ مناسب کنند تخم کاسنی بنفشه نیلوفر هر یک دو درم تمر هندی ده درم سنای مکی پنج درم هلیلهٔ زرد پنج درم عناب ده
عدد فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم روغن بادام شیرین یک درم برسم مقرر طیار ساخته صبح بنوشند محمد بن زکریا گفته که ملاک علاج ربع اسهال سودا
و ترطیب بدن ست و گفته که برای حمیات مادی چیزی بهتر از اسهال نیست که آن آتش ملتهب در فضول ست پس اگر فضول را انبایید منطفی گردد
انطاکی گوید که علاج ربع صفراوی سکنجبین ساده و ماء الشعیر و ترنجبین و خیارشنبر و افتیمون و تشمیر ست و هر نوع از انواع ربع که طول کشد علاجش بعلاج
ربع سوداوی باشد بسبب تمحض سودا باستحکام احتراق پس بعلاج آن باید پرداخت **مصنف خلاصه** بعد ذکر علاج قول ابن الیاس گفته که
روز نوبت بسکنجبین و آب گرم یا آب خربزهٔ هندی و عسل و آب گرم قی آورند و جهت تلیین شربت ورد مکرر و ترنجبین و شربت بنفشه استعمال نمایند
صفت مسهلی که بغایت مناسب ست سنای مکی پنج مثقال گاوزبان پرسیاوشان بادیان شاهتره تخم کاسنی هر یک دو مثقال عناب بیست دانه
آلوی بخارا ده دانه در یک کاسه آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف نموده شیرخشت چهارده مثقال خلوس خیارشنبر ده مثقال مالیده صاف نموده روغن بادام
یک درم غاریقون سفید نیم مثقال اضافه کرده بنوشند

علاج ربع بلغمی

نضج و اسهال بدستور مالیخولیای بلغمی نمایند و در مسهل آن مثل هلیلهٔ کابلی و تربد و بسفایج و غاریقون داخل کنند بلکه شحم حنظل اگر بلغم بسیار غلیظ باشد و یا بمطبوخ افتیمون تربد
و حب غاریقون علوی خان تنقیه نمایند و قی بملطفات مثل طبیخ شبت مع سکنجبین که دران ترب ترکرده باشند خصوصاً نزد ابتدای نوبت کنند بعده گلقند بخورانند
و سکنجبین بزوری بنوشانند و آنچه در ربع سوداوی بیاید حسب حاجت بکار برند چنانچه مطبوخیکه در قول انطاکی خواهد آمد اولاً با گلقند بعده بسکنجبین بزوری
و کذا آب کرفس باشکر و حب حلتیت خیلی سودمند ست و قرص زرشک جهت تقویت جگر و قرص غافث برای تقویت طحال باید داد و آنجا که سرما و
لرزه قوی باشد در ابتدای نوبت بخار طبیخ بنفشه و بابونه و گل خیرو و گل سرخ بعد گرفتن چادر بر سر بدن رسانند **اقوال مهره** شیخ میفرماید که اگر سودا بلغمی باشد
سکنجبین عسلی باب کرفس و بادیان و مانند آن آنچه منضج و ملین طبع باشد و گرمی باعتدال کند چون گلقند عسلی ده درم بیکی از هر دو آب مذکور هر روز بدهند و اگر
احتیاج تلیین زائد افتد در ابتدا اندک مسهل بلغم از قوت تربد و بسفایج آمیزند و اندک تدریج کنند تا بقوت غاریقون برسند و قی بسکنجبین بزوری عسلی و مانند
آن مثل آب بیخ خربزه و تخم ترب و نمک آورند تا آنکه در نضج شروع کنند و تکمید معده و تضمید آن بدانچه قوی تر باشد حتی که بخار و انجیر و مانند آن مثل حلبه و خطمی
و مصطگی سازند و بجبین تمریخ آن بادهان حاره تبدریج بادغن قسط و گاهی نزد زیادتی غلط احتیاج افتد بقی کردن از سکنجبین که دران قوت خربق سفید
باشد چنانچه خربق را شب در سکنجبین تر کنند و صبح صاف کرده آن سکنجبین را بعد آب گرم بنوشند بلکه گاهی حاجت آید تا آنکه خربق سفید در ترب خورند یا قوت
خربق در ترب باشد و یا خربق بذاته اگر خوف ضعف قوت نباشد و این قرص ربع بلغمی را نافع مصطگی پنج درم زعفران فطراسالیون هر واحد پنج درم

سنبل الطیب چہار درم و نیم جند بیدستر سه درم انیسون سه درم و نیم تخم کرفس کرویا ہر واحد چہار درم حماما پوست سلیخه میعه ہر واحد دو درم و ثلث سیسالیوس اندروخون معجون ہر واحد یک درم و دو ثلث درم و ایضاً اگر ماده بلغمی باشد این حب مسہل بعد نضج در پنج روز یک مرتبه خوردن نافع بود افتیمون نانخواه غاریقون ہر واحد ہشت درم تخم کرفس بادیان انیسون ہر واحد سه درم نمک نفطی پنج درم ایارج فیقرا تربد سفید ہر واحد ده درم شربتی دو درم و نیم **ایلاقی** و جرجانی گویند که در ابتدای مرض ہیچ استفراغ قوی نکنند بسبب خامی ماده که لطیف آن از استفراغ بیرون آید و غلیظ باقی ماند و عسرتر شود و ہر روز ده درم جلنجبین در پانزده درم آب بادیان و ده درم آب کرفس جوشانیده صاف کرده بخورند و اگر اراده تلیین طبیعت باشد پنج درم مغز تخم قرطم و ده درم شکر در نیم من آب لبلاب آمیخته بخورند و اگر وقت لبلاب نباشد پنج درم ہلیله سیاه کوفته و پنج درم مغز قرطم بآب نقوع مویز خورند و اگر جلنجبین مسہل ہر ہفته یکبار بخورند صواب باشد **صفت آن** تربد دو ثلث درم یعنی چہار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم گلنگبین ده درم آمیخته بخورند جمله یک شربت ست و اگر مریض محرور و فصل گرما بود ماء الجبن بشکر دہند تا طبع نرم شود و اگر حقنه نرم سازند صواب بود **صفت** حقنه نرم انجیر شکری ده عدد حسک دو درم سبوس گندم ده درم بابونه پانزده درم شبت پنج درم در یک نیم من آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پانزده درم روغن کنجد تازه و ده درم شکر سرخ و یک درم نمک در ان حل کنند و بکار برند و طعام بهر نرم داشتن طبیعت برگ چقندر و اسفاناخ بپزند و با آب کامه خوشبو کنند و شوربای خروس پیر و کنجشک و از فواکه انجیر شکری و مویز دہند و اگر روز نوبت وقت سحر باقی کنند بآب شبت و ترب و عسل و نمک صواب باشد و کسی را که قی دشوار بود ترب را چون درم ببرند و در دیگ بگسترند و اندک نمک بران پاشند و بالای آن صف دیگر از ترب نهند و بران نمک اندازند و همچنین سه چہار ته نهاده سکنجبین عسلی بر سر آن ریزند و یک شب بگذارند و صبح چندان که توانند از ان ترب بخورند و طعام ماہی شور با چقندر پخته و با خردل سوده بخورند و بعده آن سکنجبین بآب نیم گرم بنوشند و ریاضت و مالش آہسته ہر دو سودوار و مسام را بگشاید و اخلاط را نرم کند و ہرگاه اثر نضج پدید آید مسہل قوی مثل مطبوخ افتیمون بنوشند و نسخه آن در علاج ربع سوداوی در قول صاحب کامل خواہد آمد و اگر از ان کراہت کنند این حب دہند **صفت آن** افتیمون یک درم تربد نیم درم نانخواه دو دانگ بسفایج چہار دانگ انیسون تخم کرفس بادیان ہر یک دو دانگ ایارج فیقرا یک درم غاریقون یک درم نمک ہندی مقل ہر یک نیم درم بآب پودینه حبها سازند شربتی یک نیم درم وقت خواب و مطبوخ صبح بنوشند و اگر این حب در ہر ہفته دو درم و نیم وقت خواب بخورند روا باشد و این سفوف بعد نضج در ہر ہفته یکبار بخورند و نسخه آن نیز در قول مذکور بیاید و ہرگاه مدت دراز شود و فصل سرما آید معاجین گرم مثل معجون حلتیت و فلافلی بخورند **صفت معجون** حلتیت بگیرند برگ سداب مرفلفل انگژد ہر چہار برابر و کوفته بیخته و در شہد مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال تا ثابت بن قره و محمد زکریا میگویند که اگر وقت نوبت مثقالی ازین معجون بخورد و خود را در جامه گرم بپوشد تا عرق کند سخت نافع بود **نوع دیگر** زنجبیل فلفل نانخواه سلیخه ہر یک سه درم حلتیت چہار درم سنبل الطیب ده درم پودینه کوہی انیسون ہر یک پنج درم عسل مصفی سه چندادویه شربتی یک درم بآب بادیان و کرفس **صفت فلافلی** فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل ہر یک بست درم عود بلسان سیزده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه سیسالیوس سادرون ہر واحد شش درم پودینه کوہی انیسون ہر یک پنج درم سنبل الطیب حماما ہر یک چہار درم عسل مصفی دو چندادویه شربتی یک درم تا یکمثقال **صفت قرص** که اندرین تپ سوددارد برگ سداب حماما ہر یک چہار درم افتیمون ہفت درم انیسون سعد ہر یک سه درم جند بیدستر یک درم رب السوس ہفت درم تخم ختمی شش سفید شش درم کبریت سوخته دو نیم درم کوفته بمثلث سرشته بعد ظہور نضج و استفراغ قبل از نوبت بسه ساعت مقدار دو درم بآب گرم بخورند و اگر ہر ہفته مثرودیطوس و تریاق بقدر دو دانگ بخورند نیکو باشد **سعید** گوید که اگر تپ حادث از احتراق بلغم باشد مریض را گلقند بدہند و آب بادیان و سکنجبین بنوشانند و ہنگام ظہور علامات نضج تلیین طبیعت بآب عناب و ہلیله کنند و از اغذیه غلیظ پرہیز کنانند و بعد نضج اندک شراب بنوشانند و در آخر زیرباج بچه مرغ بدہند و اگر معده ضعیف گردد قرص زرشک با سکنجبین خورانند و از افراط در غذا و امتلا از ان حذر نمایند **ابن الیاس** گوید که ہر صبح جلاب از اصل السوس مقشر نیکوفته و تخم کاسنی ہر واحد سه درم گلقند عسلی ده درم جوشانیده صاف کرده بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم با کیان و تیہو و تدرو سازند و این تدبیر تا ده روز کنند بعده بقاروره نظر کنند اگر ماده نضج یافته باشد این مطبوخ اسہال آورند **صفت آن** سنای مکی ہلیله سیاه و کابلی افتیمون در صره بسته ہر واحد ہفت درم تربد خراشیده کوفته دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث افسنتین رومی اسطوخودوس بسفایج ہر واحد سه درم بادرنجبویه گاوزبان ہر واحد چہار درم مویز طائفی

ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم دران مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم بران انداخته سحرگاه بنوشند در روز دوم از نوبت و بعد مسهل و بعد یوم نوبت قرص غافث یک مثقال بسکنجبین بزوری ده درم بخورانند و روز نوبت منع از غذا کنند و به آب گرم که دران شبت و ترب و بیخ خربزه و نمک و عسل و اصل السوس جوشانیده باشند قی آورند زیرا که اخلاط در وقت نوبت در هیجان و ثوران میباشند و حرارت تپ آنرا مرتفع میسازد و پس خلط بسهولت خارج میشود **خجندی** گوید که هر صباح مطبوخ اصل السوس تخم کاسنی و بادرنجبویه با گلقند عسکری بنوشند و بعد ظهور آثار نضج در قاروره بمطبوخات تبرید به استفراغ کنند و این مطبوخ نافع این نوع ست سنای مکی هلیله سیاه و کابلی بادرنجبویه هریک پنج درم تربد یک مثقال گاوزبان افتیمون در صره بسته هریک دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث هریک دو مثقال عناب ده عدد غاریقون نیم درم فلوس خیارشنبر ترنجبین هریک پانزده درم روغن بادام شیرین یک مثقال برسم معهود تیار ساخته بنوشند و این قرص غافث آنرا نافع ست **نسخهٔ آن** عصارهٔ غافث یک جزو سنبل الطیب نیم جزو طباشیر پنج جزو ترنجبین بقدریکه دران ادویه جمع گردد این قرص بحمیات کهنه و یرقان و درد جگر و طحال را نیز نفع کند و تفتیح سده نماید شربتی ازان یک مثقال ست باده درم سکنجبین بزوری **صفت آن** پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هریک ده درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کبر هریک سه درم در سه رطل آب و یک رطل سرکه یک شبانه روز تر کنند بعده صاف نموده مقابل هر رطل آن نیم رطل شکر اضافه نموده بقوام آرند

علاج ربع سوداوی

بطریق مالیخولیای سوداوی علاج نمایند و ایضاً علاجش نزدیک بعلاج ربع بلغمی ست و گلقند دو توله اول بخورند بعده عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق بید ساده عرق عنب الثعلب سکنجبین ساده دو توله آمیخته بنوشند و گاهی برعایت شرکت طحال عرق کاسنی و عرق شاهتره و عرق بادیان عوض عرق گاوزبان و نیلوفر و بید ساده داخل کرده میشود و یا اصل السوس تخم کاسنی گاوزبان اسطوخودوس عنب الثعلب مویز منقی بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم خیارین خیسانیده گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج در مسهل ادخال افتیمون بسفائج سنای مکی ضرورست و هلیلجات بدستوریکه در علاج کلی ربع گذشت داخل نمایند و یا منضج سودا از بادیان چهار ماشه بادرنجبویه شش ماشه جوشانیده گلقند یک نیم توله داخل کرده بدهند و اگر خواهند شربت افتیمون یا افتیمون بصره بسته داخل سازند و در مسهل فلوس خیارشنبر شش توله و ترنجبین یا شیرخشت و افتیمون بصره بسته و بسفائج و اسطوخودوس داخل کنند لیکن بعد نضج کامل و یا این منضج بدهند شاهتره گاوزبان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر افتیمون در صره بسته هر واحد دو درم سپستان مویز منقی هریک بست عدد بسفائج یک درم انجیر چهار عدد گلقند دو توله بالجمله بعد ظهور نضج در قاروره و بعد سبک شدن لرزه و باقی ماندن قشعریره که آنهم دلالت بر نضج میکند مسهلات قوی و حبوب مخرج سودا و مالش بدن و ادرار بول و آوردن عرق نفع کند و استعمال این تدابیر قبل از نضج بغایت مضر بود و باید که درین تپ اسهال بدفعات نمایند مع رعایت قوت فیما بین مسهلات زیرا که خلط سوداوی عسر الانفعال ست در یک دو مسهل تمامه بر نمی آید و نقای تام حاصل نمیشود بلکه لازم ست که بعد هر مسهل ماده برا مهیا باستفراغ باستعمال منضجات سازند بعد ازان بآهستگی و نرمی مستفرغ نمایند بکرات و مرات تا قوت ضعیف نگردد و ماده تمام مستاصل گردد و هیچ استفراغ روز نوبت جائز نیست مگر قی و بعد نضج اگر حاجت فصد باشد باسلیق کشایند و باشد که بفصد صافن حاجت آید و اگر مزاج ضعیف شده باشد اول خیسانده سبک دهند و در ماء الجبن گاهی شربت نیلوفر و گاهی شربت بنفشه یا عناب و گاهی عرقیات و شربت انار تخم فرنجمشک بدهند چون ماء الجبن قریب نیم اثار رسد مسهل باین طور دهند افتیمون در پارچه بسته سنای مکی هریک یک توله بسفائج پنج ماشه تربد سفید شش ماشه در عرقیات جوش داده صاف کرده مغز فلوس هفت توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه با ماء الجبن مخلوط کرده بنوشند و سفوف لاجورد و شربت سودا نیز استعمال کنند و تبرید صرف عرقیات و شربت انار و تخم ریحان دهند و دواء المسک حلو و قرص انیسون بارلیس بوعلی سینا نیز بکار برند و غذا الکچهری در نخوداب و گاهی ماء الشعیر در نخوداب یا همراه شربت انار شیرین دهند ذکر بعض ادویهٔ یونانیه و هندیه که نافع تپ ربع ست **حب الشفا** از بیاض حکیم علوی خان که جهت صداع مزمن و جمیع امراض حاره و بارده نافع ست و در تپ ربع و سائر تپهای مزمن مستعمل زعفران دو دانگ گل سرخ گل ارمنی زنجبیل هریک دو نیم دانگ ریوند چینی پنج دانگ افیون تخم تاتوره

هر واحد یک مثقال کوفته بیخته آبیکه دران شیرخشت حل کرده باشند سرشته حبها بقدر نخود سازند پس برای تپ ربع پیش از نوبت بیک ساعت بآب گرم سه حب فرو برند
و برای امراض دیگر دو حب صبح بخورند مجرب ست **حب هلیله** حکیم محمد جعفر علاج تپ ربع محمود آقا باین حب بدین طریق نموده بود که در اول یوم راحت
وقت طلوع آفتاب دو مثقال ازین حب تناول نمایند و بالایش قهوه دارچینی یک پیاله بنوشند و غذا درین روز نخوداب گوشت خروس بچه سازند و روز دوم
گلقند هفت مثقال سکنجبین هفت مثقال باعرق گاوزبان یا دو آنار حل کرده بنوشند و غذا آن روز شوربای گوشت بره تناول نمایند و در جمیع احوال از
حموضات و لبنیات و بقولات پرهیز سازند بگیرند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه برگ سنا هریک پنج مثقال ایارج فیقرا سه مثقال عصارهٔ
افسنتین یک نیم مثقال سقمونیای مشوی شاهتره هریک یک مثقال نمک هندی یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و دو
مثقال با قهوهٔ مذکور یا گلاب بخورند و در روز نوبت این حب ذهب یک عدد صبح و یک شام فرو برند **صفت** حب ذهب طلائی نکلس فادزهر معدنی
جدوار خطائی برگ قنب هر واحد یک مثقال جوزبوا مصطگی زعفران هریک چهار دانگ دارچینی قرنفل هریک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا
یک دانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند بقدر نخود **حب حلتیت** که حمیات ربع را سود دارد هلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث هریک دو درم حرف
یک درم حلتیت یک نیم درم ادویه را کوفته بیخته بآب حبها سازند و خشک کنند شربت یک درم بآب گرم **حبی** که برای تپ لرزه مجرب ست پوند چینی
یک ماشه تخم دهتوره یک نیم ماشه سونٹهه سه ماشه کوفته بآب ادرک یک پهر کهرل کنند و حبها برابر ماش هندی نبندند و حسب مزاج بدهند و بعضی
تا چهار عدد خوراک این برای تپ صفرادی گفته اند **ایضاً** که بجهت تپ ربع مجرب برگ دهتورهٔ سیاه برگ پان گنگیری فلفل گرد هریک ده نیم
درم باریک ساخته قدر فلفل سیاه حب سازند یک صبح و یک شام بآب گرم بدهند در دو سه نوبت دفع شود و یک حب دو گهڑی پیش از لرزه بدهند
و اگر چه معلوم شود شیرهٔ بادیان نیمگرم بنوشند **ایضاً** که ربع را نافع ست پلاس پاپڑه پوست سرخ ازوی دور کرده مغز او و مغز تخم کرنجوه مساوی
بسایند و قدری آب آمیخته بقدر فلفل حبها سازند و هر روز یک حب بخورند مجرب نوشته **دوائی** که تپ ربع را دفع کند کلونجی چهار درم
باریک سائیده باشهد خورند چهار روز متواتر روزیکه تپ آید از صبح آن شروع کنند **دیگر** که برای دفع لرزه و تپ معمول ست سمندر پهل یک عدد
سائیده یک ساعت پیش از نوبت بخورند و بالایش آب لیموی کاغذی نیم عدد فشرده بنوشند همچنین تا سه نوبت **ایضاً** برای تپ ربع برگ
تنبول مغز بادام هریک سه عدد برگ قنب یک نیم ماشه نبات شش ماشه سائیده قبل شش گهڑی از آمدن تپ بنوشند **دیگر** که در ازالهٔ تپ
ربع مجرب نوشته انگر دیک ماشه نمک دو ماشه هر دو را در یک سیر آب بجوشانند هرگاه چهار دام بماند بنوشانند در دو روز دفع شود **ایضاً** که در جمیع
انواع ربع و تپ مرکب مجرب آهک یعنی چونه مقدار سه چهار ماشه یا کم زیاده در آب حل نمایند و یک عدد لیمون کاغذی دران انفشرده بگذارند
هرگاه اجزای غلیظ آهک ته نشیند آب صاف آنرا که بالا ایستد بنوشند و در دو سه ناجینه اندازند و باید که این دوا وقت شروع نوبت تپ یعنی ظهور کسل و گرانی
بخورند اگر یکبار کفایت نکند یک نوبت دیگر بدهند **دیگر** دفع تپ ربع نوشادر سه سرخ فلفل گرد دو عدد کوفته بیخته روز نوبت خورانیده باشند **دوائیکه**
آنرا جرانکس و دهتوره گویند برای دفع تپ لرزه مجرب تخم دهتوره در سکوره کرده دهن آن بند نموده گل حکمت کرده در آتش نهند که سوخته خاکستر گردد
پس برآورده آن خاکستر بقدر یک سرخ و قوی مزاج را تا چهار سرخ با قدری آب دهند تا چند روز **ایضاً** مسمی بجرانکس دافع تپ ربع و بلغمی
و صفرادی نائبه توتیای سبز پنج ٹانک هرتال ورقی ده ٹانک چونهٔ صدف پانزده ٹانک باریک سائیده بآب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند و یک
قرص بسته در دو سکوره نهاده گل حکمت کرده در حفرهٔ مربع یک درعه یا چک دشتی ته و بالا داده آتش دهند هرگاه سرد شود برآرند خوراک یک
سرخ در بتاسه غذا شیر برنج در سه روز تپ رفع میشود و در ربع روز نوبت از صبح دهند و این هر قدر کهنه شود تاثیر او زیاده می شود و در نسخهٔ حکیم ارزانی
جنت مکانی وزن نیله تهوتهه نیم دام و هرتال و چونهٔ گهونگه هریک دو دام ست و نوشته که در شیرهٔ گهنوار تا دو پاس کهرل کرده در سفال خام ناپخته طلا
نموده سفال دیگر بران پوشند و کنارهٔ هر دو سفال که باهم پیوسته باشند از گل و پوست شالی محکم کرده در آوهٔ کلال یا در پاچک دشتی آتش دهند لیکن آتش بسیار
باید داد چون سرد شود برآرند و مرد کلان را تا دو نیم سرخ در شکر یا برگ تلسی کوفته باید داد و از ترشی و بادی و روغن پرهیز دارند ازین دوا تپ ربع کهنه زائل میشود و بعضی
کسان را که ازین دوا قی شود نفع زود تر دهد و چونهٔ صدف و گهونگه عبارت ست از انکه صدف یا گهونگه را در آتش بسوزند تا سوخته سفید شود **ایضاً** آهک سفید

ربع

چهار درم زرنیخ سرخ دو درم توتیای سبز یک درم باریک سائیده در آب یک پاس کهرل کرده بدستور آتش دهند خوراک یک سرخ غذا شیر برنج **دیگر** که بخاصیت عمل کند و در ربع اکثر تجربه شده زرنیخ سرخ تنها آنکه مساوی سحق کنند و در سفال کرده زیر او آتش دهند تا پخته گردد و اندازهٔ پختگی او آنست که ریزه از چوب نی یا کاه در میان دوا ایستاده کنند که سر چوب بسفال برسد و آتش متوسط کنند پس ریزهٔ چوب بیرون آورده نظر کنند اگر سر او سیاه شده و آتش گرفته باشد و رنگ دوا اگر دود دوا پخته شده باشد پس فرود آورده باز سائیده بقدر یک سرخ در تباسه پیش از نوبت بدهند و روز راحت هم دهند **دوائی** که تپ ربع را مجرب نوشته و دیگر تپهای سرد را سود دهد سمندر پهل مرچ سیاه برگ تلسی هر سه برابر با هم کوفته بقدر یک ماشه یا کسری زیاده بحسب مزاج و سن مریض ٹری بندد وکی از ان یک گهڑی پیش از آمدن تپ بآب سرد بدهند و پرهیز برنج بیست و سمندر پهل بچه باریک سرد دراز بهیجون خستهٔ خرما باشد بهتر ست **تمر بت** که مصنف دارا شکوهی بجهت حمیات سوداوی از مجربات خود شمرده گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج مثقال در یک نیم پیالهٔ آب بجوشانند تا نیم پیاله بماند صاف نموده با شصت مثقال قند سفید بقوام آورده هر صبح در هفت قاشق آب حل کرده و مثقال تخم ریحان و قدری گلاب اضافه نموده بنوشند **قرص** که درین تپ مجرب سرهندی ست بادیان زیرهٔ سیاه هلیلهٔ سیاه قرص ساخته استعمال نمایند که از نوبت سوم تجاوز نکند فاحفظه فانه من الفیوض **معجون ربع** از مجربات حکیم عماد الدین محمود چون روز نوبت قبل از تپ بدو ساعت مقدار دو نخود تا نیم مثقال تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند و مسمی ست بحب لونجد حلتیت دارچینی قرنفل شونیز مرصافی میعهٔ سائله هر یک سه درم افیون سداب فلفل گرد هر یک یک درم عسل برابر جمله **اقوال حذاق** سویدی گوید که شرب غافث وکذا اسرکهٔ اشترغار وکذا الاجور چهار قیراط که فعل عجیب دارد وکذا هوفاریقون در شراب وکذا انفحهٔ خرگوش بقدر باقلا وکذا تخم پنجنکشت دو درم وکذا شونیز سوده بسکنجبین روز تشنبه اگر تپ بسیار طول کند وکذا خردل وکذا اقسط وکذا آب کاسنی وکذا غاریقون وکذا پوست درخت آزاد درخت با هلیلهٔ سیاه و شاهتره در ربیع یا خریف وکذا آب کاسنی صحرائی وکذا کرفس با تخم جوشیده داده صاف نموده با سکنجبین وکذا نانخواه وکذا آب برگ بادروج وکذا برگ حندقوقا و تخم آن هر کدام چهار عدد وکذا انفحهٔ بزغاله بقدر سه باقلا وکذا ابابونه وکذا اریوند وکذا تخم لسان الحمل چهار عدد قبل شروع نوبت وکذا شوربای خروس پیر بقرطم کوفته و بسفایج پخته وکذا خاکستر شاخ نرگاو چون در نیم ماه بسوزد و سوزانندهٔ او کلام نکند تا انفراغ از سوختن آن وکذا طبیخ اسقولوقندریون وکذا اطریفلین چهار برگ یا چهار تخم آن بشراب **واکل** حرشف وکذا لسان الحمل مسلوق بروغن بادام وکذا گوشت خارپشت وکذا لحم افعی مدبر که در تریاق می اندازند وکذا عنصل بریان وکذا اجرم طرخشقوق وکذا کرنب وکذا اترب وکذا لحم ناقه در روز راحت در چهار ادوار که مجرب مالقی ست وکذا اکارع ماکیان که افضل غذای صاحب ربع ست وکذا دراج و تیهو و زرزور وکذا نخود آب بطبیب بدار چینی و مصطگی **و تعلیق** هر یک عدد در پارچه بسته بر صاحب تپ وکذا عین الدیک در خرقهٔ کتان بسته وکذا کرم عکوب که آن حرشف ست و در سر او میباشد چون در جلد مدبوغ ببندند وکذا خاکی که بران سگ سیاه رنگ بول کند بندند آن بسته وکذا قرن حیهٔ مقرنه وکذا فقرهٔ گردن بط وکذا استخوان مخ کب وکذا استخوان میت وکذا قطعهٔ لحم تیس وکذا ذراریح در پارچهٔ سرخ بسته وکذا عظم سوراخ دار بازوی خروس وکذا موی ریش بز نر در خرقهٔ کتان بسته وکذا تخم راسن مس وکذا دندان فک لسیر تمساح وکذا اجوز الطیب یک عدد که مجرب صحیح من ست وکذا استخوان خوک وکذا نسیج عنکبوت بر بازو بستن وکذا لب بالای موش کور وکذا جلد فیل وکذا اعظم طویل که در بازوی مرغابی باشد از جانب چپ گرفته **و بلع** فسافس در نقبهٔ باقلا کرم خورده داخل کرده وکذا سپستن سر در سوراخ باقلا کرده بموم بند نموده **و بخور** تخم ترنج وکذا عرن یعنی پیراسپ وکذا جلد خارپشت وکذا بیخ نقاع وکذا ... و پوشیدن لباس زن صاحبهٔ نفاس و شرب و تعلیق تبنه وکذا دود وکذا حلتیت وکذا بندق هندی و قطع چوب دستی از درخت پنجنکشت از دست خود و نگاه داشتن هر واحد نافع حمای ربع ست و اگر بگیرند شکر هفت درم سقمونیا ربع درم حجر ارمنی مغسول دو درم و تپ ربع بدان تنقیه کنند مجرب من ست **ابو سهل** گوید که در حمای سوداوی یعنی ربع اگر در صاحبش آثار غلبهٔ خون بینند و قوت قوی و سن محتمل فصد باشد فصد از دست چپ باید کرد و بسوی خون نگاه کنند اگر سیاه باشد بفصل آرند و اگر سرخ باشد فی الفور ببندند و فصد لطیف خلط که آن مادهٔ تپ ست و تهیهٔ آن برای خروج سازند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد وقت که اسهال سودا با آهستگی نمایند بجوشانند تا قوت را ضعیف نکنند و با فضول خلط نافعه خارج نگردد و اما غذا در تپ ربع باید که مولد خون نیک باشد تا بحرارت رطوبت خود مادهٔ این تپ یعنی سوداوی که آن بارد یابس ست معمور سازد و تعدیل آن نماید و ملطف ... باشد زیرا که این بهر آنست که گاهی از خلط سوداوی و در معده و طحال اریاح ونفخ غلیظ موذی پیدا میشود و گاهی تخم باشد متقل

ماء الجبن و عسل و حریره معمول از زیت و مری و بقول ملین شکم بهر آنکه آنچه در بدن مجتمع شود تدریج خارج گردد و غیر مولد خلط غلیظ باشد زیرا که غذای غلیظ را استفراغ منع کند و خلط سوداوی افزاید و همچنین مولد خلط روحی خلط بارد نفخ نباشد و قابض شکم نبود و درین تپ اولا حقنه کردن بحقنه های لینه نفع کند تا تر طیب بوست این خلط نماید و آنرا مهیا باستفراغ کند و بعد استعداد حقنه های قویه استعمال نمایند زیرا که این خلط بشدت خارج میشود و ایضا درین تپ در هر چند روز تناول چیزی حاد مثل خردل و فلفل و غیر آن از معجونات ملطفه نفع نماید و درین تپ مشی معتدل و دلک معتدل سود دارد و باید که دران حمام در ابتدای امر استعمال نکنند و چون تپ ربع طویل المدت میباشد پس میباید که تدبیر غذا دران اندر ابتدا اغلیظ باشد تا قوت قبل از رسیدن مرض بمنتهای خود ضعیف نگردد و بعد ازان هر قدر که مرض بمنتها نزدیک گردد از تدبیر غلیظ کم نمایند و در لطافت او بیفزایند تا آنکه چون مرض بمنتهی رسد تدبیر بغایت لطافت رسد بعد و چون مرض در انحطاط شروع کند تدبیر را اغلظ اندک اندک باز آورند مانند آنکه در تلطیف او عمل کرده باشند و این برای انتعاش قوت و بهر عود بدن بصحت بود و این تدبیر لیست عام در جمیع امراض مزمنه و هر گاه تپ ربع بمنتهی رسد باید که تلطیف تدبیر نمایند و آرام و سکون اختیار نمایند تا ماندگی و حرکت فعل طبیعت را قطع نکند بعده چون مرض منتهی گردد و خلطی که آن ماده مرض ست نضج یابد دوای مسهل سودا ایکرات و مرات بخورانند و بعد ازان مریض را چیزی از تریاق بخورانند که آن تلطیف بقیه این خلط و تحلیل آن کند و تنقیه بدن ازان نماید و بدل تریاق دوالمسک و دواء الحلتیت و مثرودیطوس جائز ست و نشاید که مریض را چیزی ازین معجونات قبل از نضج و رسیدن مرض بمنتهی و تنقیه بدن بمسهلات بخورانند تا هیجان و تحریک خلطی که آن ماده تپ ست ننماید پس بسوی اعضا بریزد و باخلاط نیک که در انجاست مخلوط گردد و احاله او بطبیعت خود گرداند و هر گاه این عمل در موضع و احداز بدن کند تپ در شدت افزاید و سوء مزاج خبیث گردد و اگر عمل او در دو یا سه موضع بود بحسب آن حمیات ربع حادث شوند و تپ مرکب گردد و شیخ الرئیس میفرماید که اگر سودای سوداوی صرف از قبیل دردی خون باشد سهال او در ابتدا هنگام قبض بآب لبلاب دفع نمایند نیکوست و استعمال گلقند عسلی و شکری خوب ست و در آخر آن استفراغ بمثل طبیخ هلیله زرد و سیاه و شاهتره و مویز نمایند و چون ماده مرض نضج یابد درین هنگام نیز برای فصد موقع بهتر ست از باسلیق فصد نمایند بشرطیکه غلبه خون ظاهر گردد و بالای طعام قی بقوت یا بآهستگی حسب فصل و حاجت کنند و ادمان او نمایند که آن اصل بزرگ ست و استفراغ با دویه و حقنه های قویه سازند و ادویه که در مثل این وقت استعمال کنند آن افتیمون و بسفائج و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد هر دو مغسول و غیر مغسول و آب برگ بنطافلون بشربت عسل ست و گاهی نزد عصیان ماده احتیاج بخربق سیاه افتد و گاهی در صفراوی سنا و شاهتره با فتیمون و قی بسکنجبین کفایت کند و بعد استفراغ برای ربع بلغمی و سوداوی آن تریاق و مثرودیطوس و دواء الحلتیت بخورند و فلفل تنها در آب و مثل خردل بخورند و این اشیای مدام استعمال نکنند بلکه در هر سه روز یکبار و در ابتدا او قبل استفراغ در مدت بعید تر ازان و همچنین فلافلی و مانند آن از جوارشات حریفه مقطعه و چیزی ازین چیزها قبل از نضج تعجیل نکنند زیرا که اگر طبیب تریاق و مانند آن در ابتدا بخوراند ربع را بربع دیگر مرکب کند و گاهی امراض دیگر آورد و خصوصا در سرما و خریف و اگر در آخر این مرض فصد واجب گردد بران اقدام نمایند و جالینوس گفته که خلقی کثیر را از ربع باین تدبیر به ساختم که بعد نضج ایشان را مسهل نوشانیدم بعد ازان عصاره افسنتین و پس ازان تریاق خورانیدم و گویم که حلتیت و فلفل هر دو منفرد بسیار نافع ست چون نضج ظاهر شود و وقت انتها برسد و صاحب تپ ربع را صحناة و کامخ کبر و خردل و آبکامه و همه آنچه دران قوت ملطفه قوی باشد بخورانند و گاهی طبیب را احتیاج افتد بعد چهل روز از تپ بخورانیدن مثل دو دو الحلتیت بقدر کنار هر صبح و همین قدر هر شب اگر تپ حاد نباشد و اصل او صفرا نبود و از اقراص نافعه درین وقت یعنی بعد ظهور نضج و رسیدن منتهی و نزد انحطاط این قرص ست صفت آن بگیرند عصاره غافث و زعفران هر واحد سه درم اسقولوقندریون و لک و ریوند و طباشیر هر واحد پنج درم تخم حماض و تخم خرفه و گل سرخ و سنبل الطیب و تخم کشوث و انیسون و تخم کرفس و بیخ کبر و حب البان و بادیان هر واحد چهار درم بآب کرفس سرشته قرص سازند و بآب بادیان و کاسنی و کشوث بخورند و این دوا نافع از بسیار وجوه است چون ماده نضج یابد بگیرند مکی نست و هفت درم سنبل الطیب سیزده درم فطر اسالیون پانزده درم انیسون ده درم عاقر قرحا قسط فقاح اذخر هر یک پنج درم بشراب کهنه یا بعسل زنجبیل بسرشتند و شربتی مثل جوزه و گاهی اطبا در آخر این مرض و برای قلت ایذا ازان و کثرت حرارت بتلطیف ماده ناقهین را دوائی باین صفت میخورانند بگیرند بزر البنج و بیخ لفاح یک قیراط و حلتیت قریب سه باقلا و ایضا ازین قبیل است

چون بگیرند پودینۂ بستانی چهار مثقال و تخم انجره بست مثقال و افیون یک مثقال و اقراص بسیار کوچک بسازند شربتی یک درم بعرق گاوزبان و بادرنجویه و آنچه ایشان را استعمال او بعد ظهور آثار نضج تا آخر آن نیکوست این ست که بگیرند مویز منقی یا هروی و توم وشتی و مورد تازه هر واحد یک جزو در آب خیسانیده خوب بجوشانند و صاف کرده یک اوقیه از ان بنوشند **وایضاً** تخم کرفس و انیسون و قردمانا هر واحد پنج درم سعتر وشتی و غافث هر واحد هفت درم نانخواه چهار درم شکاعی سه درم مویز ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید **دوای جید** برای ایشان این ست بگیرند نانخواه و سنبل الطیب و پودینه هر واحد ده درم کرویا و انیسون هر واحد هفت درم حلتیت پنج درم زنجبیل چهار درم سلیخه سه درم در عسل بقدر کفایت بسرشند شربتی یک درم بآب کرفس و بادیان **وایضاً** قرص باین صفت عصارۂ غافث ده درم اسقولوقندریون و طباشیر و بادیان و سنبل الطیب و زعفران هر واحد پنج درم لک و ریوند هر واحد چهار درم تخم خرفه و تخم خیار هر واحد شش درم بآب کرفس قرص سازند و بسکنجبین بخورند و چون لرزه آشتد او نماید قی کردن بآب نیمگرم و سکنجبین آنرا نفع کند و اگر این کفایت نکند بد انچه مذکور شد بحسب وقت آنرا قوی سازند و تنجیر نبطولی که دران شیح و بابونه و مانند آن پخته باشند یا رچه پیچیده سخونت را جمع کند **ذکر مسهلات** که بعد نضج بدان محتاج گردند هلیلۂ کابلی شش درم افتیمون افسنتین هر واحد پنج درم هلیلۂ زرد عصارۂ غافث آمله هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون بادیان هریک دو درم جوشانده از ان بسازند و اسهال باهستگی نمایند **و یا بگیرند** کشمش ده درم هلیلۂ کابلی افتیمون هر واحد هشت درم شاهتره هفت درم شکاعی قنطوریون غلیظ هریک شش درم غافث بیخ اذخر هر واحد پنج درم در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باز آید **حب خفیف** چون در هر پنج روز یکبار استعمال نمایند درین تپ نافع بود و مجرب ست افتیمون تربد سفید هریک ده درم کرویا انیسون هریک هفت درم نانخواه هشت درم تخم کرفس بادیان هریک سه درم بسفایج شش درم غاریقون هشت درم نمک هندی پنج درم ایارج فیقرا یازده درم بآب پودینه حبها سازند شربت یک نیم درم و هرگاه با وجع طحال بود باین دوا انتفاع یابند و برفق اسهال کند اسقولوقندریون پانزده درم غاریقون دوازده درم هلیله سیاه ایارج فیقرا هر واحد ده درم هلیلۂ کابلی افسنتین هر واحد هشت درم شکاعی بادآورد کمافیطوس عصارۂ غافث هر واحد هفت درم تمر طرفا بیخ کبر هریک پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان هریک سه درم از ان معجون یا حب سازند

تغذیۂ ارباب ربع

صواب آنست که تدبیر ایشان در اول هفته تا سه هفته بقدری تلطیف مائل گردانند بغیر آنکه قوت ضعیف گردد و این چنان باشد که از گوشت و زهومات اجتناب نمایند زیرا که این تقلیل ماده و تخفیف اعراض برایشان و قصر مدت مرض ایشان نماید و بعد ازان لابدست از انعاش قوت بمثل ماهی رضراضی و بیضه نیمبرشت و بچه ماکیان و تیهو و هرگاه مریض بمدت مثل مدتی که دران زهومات منع ست برسد و آن سه هفته است و مرض کم نگردد و از مراعات قوت چاره نباشد خورانیدن غذائیکه آن قوی ترست مثل گوشت ماکیان و بره و بزغاله و پرندهٔ نرم گوشت مانند تدرو دراج و ماهی جید که بزرگ جثه نباشد و بدانکه شرط در غذای صاحب ربع آنست که جامع چهار خصلت باشد یکی آنکه نافخ نباشد بلکه محلل نفخ مولد از سودا بود دوم آنکه غلیظ نباشد بلکه ملطف غلیظ بود و سوم آنکه قابض نبود بلکه ملین شکم باشد چهارم آنکه خون متولد ازان محمود بود و اکثر غذا که چنین باشد آنست که دران حرارت و رطوبت بود و کیفیت تغذیه قبل نوبت و اختیار ساعات و کمیت تقدیم در باب تدبیر غذا در علاج کلی حمیات عفنی معلوم شده و ایضاً معلوم کرده که گاهی احتیاج بغذا در وقت نوبت و قریب آن بسبب مذکور در انجا میشود و لیکن صواب آنست که تپ بر خلو شکم ملاقی گردد تا طبیعت بمادهٔ غذا از مادهٔ مرض مشغول نشود و تا آنکه مادهٔ مرض را دفع کند و شراب سفید رقیق ربع را نافع بود **صاحب کامل** گوید که هرگاه علامات غلبۂ خون یافته نشود فصد نشاید کرد و نه استفراغ بچیزی از ادویۂ مسهله در اول امر کنند مادام که خلط خام باشد لیکن میباید که طبیعت معتدل بنرمی اندک باستعمال اغذیۂ ملین شکم مثل بقول معمول بمری و سرکه و زیت باشد چون اسفاناخ و چقندر و سرمق و شوربای خروس و قنبره و مویز خراسانی و آلوی شیرین و انجیر خشک باندک مغز قرطم و هرگاه طبیعت قبض شود تلیین او بآب آلوی شیرین و مویز و سنا و خیارشنبر و ترنجبین یا ماء الجبن بشکر و مانند آن باید کرد و اگر باین ادویه طبع نرم نگردد حقنۂ لین بآب چقندر و روغن کنجد و مری استعمال نمایند و باید که تعدیل غذا درین تپ کنند و دران غذای غلیظ عسر الانهضام استعمال نکنند که در مادهٔ تپ افزاید و غذا

لطیف هم استعمال ننمایند که قوت را ضعیف کند فلهذا باید که تعدیل غذا نمایند تا حفظ قوت بوقت منتهای مرض کند و از غلظ او اندک اندک کم نمایند پس هرگاه تپ بمنتهای خود برسد دران هنگام تلطیف غذا باید کرد تا قوت بمدافعت مرض مشغول گردد و همچنین در سائر امراض و در هر روز بر گلقند شکری و سکنجبین متواتر اقتصار نمایند و روز نوبت تپ از غذا منع کنند تا طبیعت بمقاومت مرض مشغول گردد و حمام درین تپ البته استعمال نباید کرد و مگر بعد منتهای آن در انحطاط و استعمال مشی آهسته و مالش بدن بمقدار معتدل سزاوار است تا مسام بکشاید و ماده رقیق گردد و مدام مثل این تدبیر درین تپ تا ظهور علامات نضج استعمال نمایند و هرگاه آثار نضج ظاهر گردد دوائیه مسهل سودا مثل این مطبوخ استعمال کنند **صفت آن** هلیلهٔ کابلی و سیاه هر واحد ده درم بلیله آمله اصل السوس مقشر هر یک پنج درم آلوی بخارا لبست عدد مویز منقی لبست درم سنا پنج درم افستنتین رومی برگ بادرنجبویه بسفائج کوفته گاوزبان گل سرخ هر یک چهار درم اسطوخودوس سته درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید هفت درم افتیمون انداخته از آتش فرود آورده ساعتی صبر کرده افتیمون را خوب بمالند و آبش ده اوقیه صاف کرده غاریقون یک مثقال صبر سقوطری و نمک نفطی هر واحد نیم درم خربق سیاه دو دانگ باریک سوده بران انداخته نیمگرم بنوشند و مسهل در روز دوم از نوبت استعمال کنند و بعده قرص غافث دو مثقال با دو اوقیه سکنجبین شکری ممزوج با آب بدهند و روز نوبت سکنجبین که دران ترب تر کرده باشند با آب گرم مطبوخ شبت استعمال نمایند و قی آورند و باید که صاحب این تپ بعد از نضج در هر هفته یکبار این دوا استعمال نماید **صفت آن** هلیلهٔ هندی و کابلی هر واحد هفت درم بسفائج افتیمون هر واحد سه درم همه را باریک سائیده سه درم ازان با مثل او شکر سلیمانی بخورند و بالایش آب گرم بنوشند و این دوا روز دیگر از روز نوبت بخورند و هرگاه زمانهٔ این تپ متمادی شود و مدت او طول کند و فصل سرما بدان لاحق گردد و آثار نضج ظاهر گردد باید که دران بعض معجونات حاره مثل معجون حلتیت یا حب حلتیت در هر سه روز نیم مثقال تا یک درم استعمال کنند و یا قدری از معجون فلافلی بخورند و نسخهٔ آن در علاج ربع بلغمی در قول ایلاقی مسطور شد و این معجون دیگر نیز حمای ربع را بعد نضج سود دهد و نسخه معجون حلتیت نوع دیگر ست که در قول مسطور مذکور شد لیکن درینجا وزن نانخواه و سلیخه هر واحد هشت درم ست باقی بدستور و ایضاً در هر هفته معجون مثرودیطوس یا تریاق کبیر هر واحد بقدر حاجت و مقدار تحمل طبیعت مریض بدهند تا تلطیف خلط نماید و باید که ازین معجونات قبل از نضج مادهٔ مرض حذر نمایند که ازان مضرت بسیار حاصل شود و باید که از انها حذر کنند اصحاب مزاج حار و در سن شباب و فصل تابستان و اگر این کسان را ضرورت خوردن آنها داعی گردد اندکی از انها باحتیاط استعمال کنند و در اکثر امر در مثل این حال اقتصار نمایند بر قرص غافث بسکنجبین یا گلقند و بر استعمال قی در روز نوبت و بر تناول سکنجبین با آبیکه دران پودینهٔ نهری و افتیمون جوشانیده باشند و اما هرگاه فصل زمستان و سن مریض سن شیخوخت و مزاج او بارد رطب بود و خلط استبدا بنضج کرده باشد پس بدادن این معجونات حاره باکی نیست و پرهیز مریض از اغذیهٔ بارد یابس و مولد سودا و غلیظ الجوهر نمایند و باید که صاحب این تپ را شراب بعد نضج مادهٔ مرض دهند و لیکن شراب کهنه نباشد و نه نو ممزوج باندک آب باشد و چون این تپ بمنتهای خود برسد تدبیر غذای صاحب او تدبیر لطیف کنند مانند تیهو و چوزهٔ مرغ و مزوراتها در وقت منتهی یا بازوی طیور و گردن آنها و امثال آن تا قوت بمقاومت مرض مشغول گردد و مادهٔ او پاک شود و آرام و سکون و قلت حرکت اختیار نمایند تا طبیعت بمرض مشغول گردد و حرکت از مقاومت عائق نشود و باید که عنایت بجگر و طحال درین تپ مصروف دارند و عنایت باین هردو تا ضعیف نشوند و یا سدد دران هردو یا غلظ حادث نشود باین طور نمایند که صاحب او را قرص زرشک یا قرص غافث بسکنجبین در وسط مرض و آخر او بعد نضج بدهند و اما در ابتدای او سکنجبین اندازوق اشیائیست که استعمال کنند ابن الیاس گوید که اگر از عفونت سودا باشد هر صبح جلاب از گلقند ده درم و تخم کاسنی سه درم و پوست بیخ کاسنی پنج درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نوماش و نخود و مغز حب قرطم بدهند و هرگاه اثر نضج ظاهر شود اسهال سودا بحبوب مسهل سودا که در ربع بلغمی مذکور شد یا بمطبوخ افتیمون یا حب آن نمایند و یا تلیین طبیعت بمعجون نجاح و سنا و تخم سنا هر ده بادرنجبویه و گاوزبان کنند و باید که درین تپ اسهال متواتر نمایند و باید که بستر لرزه و فراش درین تپ بدلک و ادرار و تعریق نمایند و تناول شوربای خروس پیر با نخود و بسفائج چنانچه در باب قولنج گفته شد ایشان را نافع ست و ایضاً

تناول تریاق کبیر یا مثرودیطوس در هر ماه یک دو مرتبه سودمند بود و تناول این معجون برای این تپ نفع بین دارد سنبل الطیب وج هر واحد پنج درم فلفل زنجبیل هر واحد یک درم حلتیت دو درم نانخواه سلیخه هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده بعسل کف گرفته معجون سازند شربتی ازان یک مثقال بآب بادیان یا بآب کرفس و برای حفظ کبد و طحال قرص زرشک کبیر یا صغیر یک مثقال بسکنجبین بزوری یا ماء الاصول بدهند ابن نوح گوید که درین تپ فصد نیز آنکس نمایند که ارادهٔ فربه شدن بدن خود نماید و نگاه کنند اگر اعراض او کم نشود و در وقت او تاخیر نگردد باستفراغ قوی تیر پردازند و اگر تپ از چهل روز تجاوز کند و مریض فربه و توانا باشد توسع غذا بران نمایند و هر صبح بقدر جوزه فلافلی یا بمقدار کنار دواء الحلتیت و همچنین وقت خواب بدهند و در غیر روز نوبت بحمام عرق آورند و شراب بنوشند و خاصیت دوای حلتیت ست که آن تسکین برودت تپ و منع لرزه کنند همچنین آب جرجیر افشرده عمل کند اگر بقدر دو یا سه اوقیه ازان بنوشند و کذلک اگر یک درم قسط یا عود بلسان یا غاریقون یا بیخ سوسن آسمانجونی هر کدام که باشد بماء العسل قبل از نوبت بخورند و ایضاً مالش بروغن که دران قسط و عاقرقرحا یا شیح پخته باشند قبل از نوبت تسخین بدن و تسخین لرزه کند و ادرار بول نمایند و بعد انهضام غذا این قرص بخورند عصارهٔ غافث سه درم لک ریوند حب البان هر یک چهار درم بادیان سه درم زعفران دو درم بآب کرفس سرشته اقراص بوزن مثقال سازند و یکی ازان بسکنجبین یا بآب بادیان و کاسنی و کشوث بخورند اما از اصحاب حمای ربع کسیکه نحیف بدن باشد و بر مزاج او یبوست غالب بود باغذیه و ادویه حار یابس علاج نکنند که این در تپ دق انجامی اندازد بلکه معالجه او بمرطبات و مسخنات نمایند مثل استکثار دخول حمام بغیر آنکه دران عرق آید و ریختن آب بسیار بر بدن او و نشستن در آبزن و مالش بروغن کنجد و خیری و شرب شراب رقیق مثل او آب ممزوج و اعتماد در اسهال و بر ماء الجبن بانبات کنند و غذای او خروس پیر مع اسفاناخ نخود باشند و روز دوره قی بسکنجبین و گلاب و آب نیم گرم آورند و لازم این قرص نمایند **صفت آن** گل سرخ زرشک طباشیر هر یک دو درم تخم کاسنی و کشوث هر واحد یک درم ریوند عصارهٔ غافث هر یک نیم درم رب السوس سه درم اقراص بوزن یک درم سازند و یکی ازان بخورند و بگیرند افتیمون و سائیده در مویز منقی سرشته هر صبح بخورند و غذا اسفیدباج مع روغن کنجد و شکر طبرزد سازند و هر روز گلقند بخورند و دوست و بادام آب گرم بدارند و اگر مع ذلک در دهن او رطوبت باشد سکنجبین معمول از تخم کاسنی و بادیان و کرفس بدهند و زردهٔ بیضه و انجیر در عسل تر کرده بخورند و تنقل بمغز بادام و پسته و فندق و مغز چلغوزه و شکر و فانید و حبة الخضرا و کنجد مقشر و مویز طائفی سازند و گرد و پیش او روز دوره طغارهای پرآب گرم کرده ان بابونه و شیح و پودینه جوش داده باشند نهند و بسیار چها پوشند تا بخار او ببدن رسد و زود گرم شود و خشخش و قرشی مینویسند که اگر در خون کثرت یابد بعد چند روز که نضجی حاصل شود فصد کنند پس اگر خون رقیق مائی بر آید فی الفور بند نمایند و ابتدا باستفراغ خفیف کنند و بعد نضج تام باستیصال سودا پردازند بتدریج و بر دفعات و بعد نضج و تنقیه در آخر آن تریاق فاروق و دواء المسک حلو خوردن نیکوست و ایضاً بعد سه هفته قرص غافث و قرص زرشک ریوندی بدهند و معهذا استعمال ریوند در اوقات متفرقه نمایند و از آب سرد منع کنند مگر در وقت دوره در روز نوبت ترک غذا نمایند مگر آنکه نوبت در آخر روز آید و گرسنگی اشتداد نماید پس اولی آن باشد که معده را مثل ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر یا بمزوره ملوخیه یا اسفاناخ یا کاسنی یا خرفه مطبوخ بروغن بادام مشغول دارند و روز راحت غذا مثل بچهٔ مرغ و ماکیان فربه و بره یکساله بطور اسفیدباج پخته یا بانار دانه و مویز و یا بآب لیمون و شکر سازند و از مسهلات این مطبوخ نیکوست عناب سپستان تمر هندی آلوی بخارا هر یک ده درم سنای مکی بسفایج شکاعی بادآورد تخم ریحان شاهتره هلیله سیاه و کابلی گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج درم تخم خیار و کاسنی زرشک افتیمون هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده پانزده درم مغز خیارشنبر و یک درم روغن بادام و پانزده درم گلقند داخل کرده بر ریوند چینی یک درم و حجر ارمنی و لاجورد و مقل ازرق و کتیرا و سقمونیا هر یک ربع درم تقویت داده بنوشند و مطبوخ افتیمون و حب آن هر دو نیکوست و کذا افتیمون بشیر فلنج و ایارج لوغاذیا و محموده دوا و اجب ست که اعادهٔ استفراغ مرة بعد اخری نمایند تا بدن پاک گردد و سفوف مسهل سودا بماء الجبن مشکور ست و کذلک آب شاهتره و شربت شاهتره مرکب تنها یا ریوند خاصه در دوا بدهند و در ابتدای نوبت قی بسکنجبین و صمغ حرشف و اصل السوس آورند و در غیر نوبت قبل از غذا و اگر بعد غذا باشد بهتر ست و بعده بهر تقویت معده گلقند و شربت لیمون دهند و اشتها را در ایشان نمایند در بعضی اوقات خصوصاً صائم و فصد عالم را ... بشیرهٔ خیارین و خربزه و کاسنی و روز دوم از نوبت در حمام داخل شوند و در آبزن آب شیرین نشینند

نسخهٔ معجون

و آب حمام بیشتر از هوای او استعمال نمایند و وقت ابتدای نوبت دریافت کنند که ابتدای وجع از کدام مکان است پس هر جا که معلوم شود بدانند که محل ماده و مستوقد عفونت همانست و آن موضع را بر روغن بابونه و نمک چرب کنند و اطراف بمالند و در آب گرم نهند انطاکی گوید که اگر از نفس سودا باشد واجب است که او لا این مطبوخ بنوشانند که آن عجیب النفع کثیر الفائده است من تالیف آن نمودم و تجربه صحیح یافتم صنعت آن جو مقشر سی و شش درم آلو بخارا اسطوخودوس بسفائج تمر هندی هر واحد پانزده درم افتیمون عصی الراعی عناب تخم کرفس بیخ خطمی تخم شاهتره تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار گاوزبان هر واحد هفت درم پوست بیخ کبر گل بنفشه گل سرخ هر واحد چهار درم همه را کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند صاف کرده نیم گرم با شکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بنوشند و تا شش روز تکرار این در ایام راحت کنند اگر قلع آن نکند و تمام نضج ظاهر شود سفوف سودا با ماء الجبن چند روز بدهند و الا شیر شتر با افتیمون دهند تا نضج تمام گردد پس سفوف مذکور بدهند و اگر زائل نشود ایارج لوغاذیا دهند و دادن تریاق کبیر خطا است بسبب قبض پس از وی حذر کنند و واجب بود حمام در روز راحت و اندران تکثیر جلوس در آبزن و ترطیب بادهان بارده نمایند و هر گاه یبوست زیاده شود احتقان بشوربای کله پاچه جائز بود و اکثر آن زائل میشود بخوردن غاریقون یک درم و حجر ارمنی و مروارید هر واحد نیم مثقال و این مجرب است چند بار روز دوم از نوبت استعمال نمایند و بدل حجر ارمنی لاجورد کنند و اما اغذیه بقول مثل اسفاناخ و کدو و ماکیان و بره فربه بدهند و هر گاه نوبت بروز خود استیعاب نماید غذا ندهند و الا جائز است اگر هضم وسعت کند و از مجربات مثل طیون اکلاً و شرباً است و کذا کرفس و بخور با قسطین و تعلیق یاقوت و خلد و موش و اکل طحال خارپشت و بخور بزهره او و در تذکره است نوشته که شرب افتیمون و بسفائج و لاجورد مخصوص بربع است و از مجربات مرواریدِ محلول در ترشی ترنج است و بخور زهره او و شرب آب کرفس بشکر و در خواص آمده که پارچه زن ذات نفاس قبل غسل او چون بپوشد ربع را زائل کند و کذا خوردن لحم قنفذ و تعلیق عظم مثقوب در بازوی خروس و هم مؤلف اقتباس و خلاصة التجارب نوشته اند که چون زمانه این مرض و نوبت آن دراز است و زنان آسایش بسیار و خلط سوداوی لبسی عاصی است تدابیر آن برفق باید کرد و در ابتدا غذاهای معتاده لطیفه چون بچه مرغ و گوشت بچه بز شیرخواره که دران زردک و یا شلغم و یا چقندر و یا اسفاناخ و یا کشنیز سبز افتاده باشد بروغن گاو پخته با نان تنوری خشکار دهند و سعی اقوی نباید کرد و محرکات خلط و چیزهای بگرمی و خشکی افراط دور باید داشت و در تلطف طمع بزوال آن نباید کرد خصوصاً که اندران فصل عارض شده باشد و همچنین بیشتر از هفتاد روز در رفع آن نباید کوشید و اهتمام در نضج ماده درین تپ بیشتر باید کرد از جهت یبوست و غلظت ماده و در تعدیل مزاج بچیزهای مائل بگرمی و بسیار رطب باید کوشید و اگر در روز نوبت طاقت ترک غذا نداشته باشد قبل از نوبت بشش هفت ساعت اندکی از غذای سبک معتدل سوداوی دهند و مدرات و معرقات و هر چه ترقیق اخلاط را دفع کند همه مضر باشد بدین جهت خربزه نفع نکند با وجود ضدیت طبع آن با سودا و آنجا که آفتی در سپرز باشد اول بمعالجه آن پردازند که تپ بزوال آن زائل میشود و اگر بیمار دسترس بماء الجبن نداشته باشد عوض آن آب شاهتره و یا آب گلوی سبز مروق با سکنجبین افتیمونی دهند که همان اثر دارد و در ذخیره نوشته است آنجا که ماده سخت غلیظ باشد هر بامداد هفت درم گلقند باده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و مویز منقی یا مغز پسته و بادام تنقل کنند و هر گاه غذا خواهند نخوداب بمرغ فربه جوان و یا زیرباج بمرغ بوقت انتها بکار برند و از فعل متعب دور باشند و گوید که بدین تدبیر بسیار تپهای ربع زائل شده است و در اوائل این مرض اگر با خراج ماده غالب و نرم داشتن طبع حاجت آید حقنه معتدل لین در هفته یکبار در غیر روز نوبت و شیافات لین معتدل از شکر و بنفشه و مغز خیار شنبر و مانند آن بکار بردن در هفته یک دو کرت نافع بود و در آغاز نوبتها اگر قی کردن لازم گیرد عظیم نافع بود و قدری سکنجبین عنصلی بگلقند آمیخته صباحهای غیر نوبت و یا سکنجبین افتیمونی با گلقند سرشته هر گاه طبع از حرارت خالی باشد عظیم مفید آید و نضج و تحلیل سودا نیکو کند و پنیر تازه بی نمک با عسل خوردن غذای نافع بود در روز سوم از هر نوبت و بعد از تنقیه بمسهلات سودا تخذیر بحب الشفا و امثال آن لازم بود بدستوری که در تب غیر خالصه مذکور شد و حب الشفا را درین باب اثری عظیم است چنانچه برادر استاد از یک سال این تپ داشت و اطبا از علاج آن عاجز شده بودند ازین دوا دو نوبت خورد و صحت یافت بگیرند زنجبیل یک جزو در ونج چینی دو جزو تخم جوز ماثل سه جزو همه را باریک سائیده باده برابر آن عسل بسرشند و در تالیف حضرت استاد را ربع پیدا شد و چهار ماه کشید و نوبت آن دست خورد و قرار یافت و غذا نخوداب بمرغ فربه و قلیه و پلاو چرب بگوشت بره فربه و شوربای گوشت گوسفند فربه و جوان با برنج و امثال نهاد گاهی اندک سرکه کبری کم ترش

باطعام وگاهی گلقند با سکنجبین عنصلی صبح خوردندی واز سردیها ومیوهای سرد وتر وآب سرد وادویهٔ گرم وخشک حذر کردندی وتنقیه نیز کم فرمودی وچون
نوائب ضعیف شد قبل از نوبت بدو ساعت مقدار باقلامرکی را باد و دانهٔ فلفل سوده با یک قاشق آب گرم میخوردند جهت منع تعفن خلط ودست و پا و تن را
گرم نگاه میداشتند وآن روز طعام وشربت در صباح اندکی میخوردند تا بسیاری خلو معده اخلاط را زاید و در حرکت نیارد و قوت برجای ماند چند نوبت چنین معالجات
نمودند صحت یافتند واین دوا در اکثر ربعهای خفیف آزموده‌ام نافع آمد بالجمله اگر ربع از سودای طبیعی باشد چیزهای گرم وتر بکار باید داشت و در نضج سودا
محض کوشیدن وهیچ سختی نکردن و در جمله اقسام آن برفق مرض را کهنه باید ساخت آنگاه بدفع آن بدستور کوشیدن وآنجا که آفت طحال سبب آن گشته باشد
اولاً علاج سپرز باید کرد وبسیاری را دیدم که علاج سپرز ایشان کردند وربع ایشان بدان زائل شد وبعضی ترک طبیبان را دیدیم که محض نبض را بر ساعد فتیله
داغ میکنند وربع کهنه بدان زائل میشود وربعی را امر خریف در جائیکه دوشاب می‌پزند نشانیدن دو سه شبانروز خود را گرم نگاه داشتن در آنجا و بوی
بخار دوشاب شمیدن وبخار وهوای آنرا دریافتن بسی نافع آید ومجرب ست باوجودیکه علاج ربع در خریف صعوبتی دارد لیکن آنچه سخت کهنه باشد ممکن العلاج
بود واندرین فصل بخلاف آنچه درین فصل افتد و نو باشد وآنجا که دوشاب مویزی پزند وغلبه باشد هوای آن انسب بود میر عوض مینویسد که استعمال مروارید
محلول در اقسام تبهای سوداوی با عرق گاوزبان وامثال آن از مجربات ست واین دوا درین باب بغایت مجرب ست بیارند برگ صبر تر یک قطعه دو پوست
بالای آن تراشیده مغز او را بر آتش دارند وقدری زردچوبه واندکی نمک سیاه بران پاشیده از آتش فرود آورند ودر پارچه انداخته بفشارند آبیکه
ازوی بیرون آید مقدار یک فنجان بنوشند انشاء الله تعالی درسه روز زائل سازد **نوع دیگر** که درسه روز فائده تمام دهد پوست درونی درخت
نیم پنج درم در نیم آثار آب بجوشانند وچون نیم پاؤ بماند صاف نموده سه چهار قطعه سنگ چقماق با آتش تافته اندران فرو برند چندانکه آب مذکور سه دام
بماند سرد کرده بنوشند ومن جوانی را دیدم که از مدتی بس دراز باین علت مبتلا بود هیچ دارو سودمند نیامد آخر برگ کرنجوه با بیست ویک دانهٔ
فلفل سیاه بآب سائیده صاف نموده چند روز نوشید صحت کلی یافت وباید دانست که در تبهای نائبهٔ مزمنه که سخت بلرزاند گاهی استعمال ادویهٔ مخدره
قبل از نوبت بسبب تخدیر طبیعت را از ورود نوبت آگاه نسازد وچون چند نوبت باین نوع بگذرد بیمار از علت پاک بیرون آید باذن الله تعالی صفت
داروئیکه درین کار عجیب الاثر ست ورق الخیال پوست خشخاش برابر کوفته بیخته قبل از ورود نوبت بدو ساعت چندانکه بدو انگشت برآید
بخورند لیکن باید که نخست بدن را از اخلاط پاک کرده باشند **نوع دیگر** افیون یک ماشه فلفل سیاه دو ماشه انکشت چوب کیکر شش ماشه هر سه را
باهم سائیده بدارند ومقدار یک ماشه یا کم وزیاده مریض قبل از ورود نوبت بدو ساعت رو بجانب قبله ایستاده فرو برد وباید که قبل
استعمال این دوا بدو پاس غذا میل نموده باشد والا ناشتاقی آرد وفائده ندهد و فوت شود یک خوراک کافی ست والا درسه روز
زائل میکند باذن الله تعالی

علاج ربع لازمه

درینجا نیز نخست بنگرند که مادهٔ مرض از کدام خلط حاصل شده پس در غذا و دوا و تنقیه مراعات آن کنند بدستوریکه در اقسام ربع دائره مفصل مسطور شده مع رعایت
حرارت وبرودت آنچه لائق حال باشد از انجا اخذ نمایند وایضاً اینجا در هر حال فصد باسلیق ویا صافن واجب بود ودوا در اول نیز بعد از نضج درینجا بسی نافع
است بماء الاصول معتدل وسکنجبین وامثال آن هرچه در گرمی وسردی معتدل باشد واگر حاجت تلیین بود ملین مناسب یا مطبوخ افتیمون دهند ودر ابتدا
بحقنهٔ لین بسند کنند ومسهل قوی بعد نضج تام باید داد وقی در روز نوبت بسکنجبین وآب گرم فرمایند وعقب قی بگلقند وشربت سیب ومانند آن تقویت معده نمایند
واستحمام بآب شیرین ومالش ملائم نفع دارد شیخ میفرماید که قانون علاج درین قریب قانون ربع دائره است ودر اشیا اندک مخالفت دارد از انجمله این ست که میل
بسوی اعتدال در مسخنات وبسوی تبرید درین تپ اولی بود وبسبب لزوم تپ پس واجب ست که در علاج این مثل سکنجبین وگلقند وسکنجبین بزوری با الاصول
معتدل وافشرجات بعسل استعمال کنند ومنجملهٔ آن این ست که فصد درین واجب تر بود زیراکه ماده در عروق محصور ست خروج او بفصد سهل باشد واز انجمله است
که در غذا رخصت لحوم درین مرض کمتر بود وبسبب کثرت اشتعال قلب درین واز دیاد تسخین لحم ایلاقی وجرجانی مینویسند که اتفاق ربع لازمه کمتر افتد واگر
باشد سببش آن بود که ماده در درون یک عضو باشد وهر یکی بنوبتی دیگر آغاز کند وعلاجش همان ست که مذکور شد لیکن تدبیر طعام وشراب ودارو باید که

ہمہ مائل باعتدال باشد و اولیٰ ترچیزہا سکنجبین سادہ شکری و گلشکر بود و اگر حاجت آید سکنجبین بزوری و گلنگبین و ماء الاصول معتدل و آب بادیان تر و آب کرفس استعمال نمایند و فصد باسلیق اندرین تپ سود دارد و گاہ باشد کہ بفصد صافن حاجت آید **ابن الیاس** گوید کہ ہر صبح سکنجبین سادہ یا بزوری معتدل باین نسخہ بنوشانند **صفت آن** تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی بادیان ہر واحد ستہ درم تخم خربزہ تخم خیار تخم بادرنگ ہر واحد پنج درم نیم کوفتہ در دو رطل آب و نیم رطل سرکہ کہنہ یک شبانہ روز خیسانیدہ بجوشانند تا چہارم از ان فانی گردد و از آتش فرود آوردہ صاف کردہ شکر سفید یک رطل داخل کردہ بقوام آرند و بگیرند گلقند شکری دہ درم و درین سکنجبین آمیختہ بدہند و باقی علاج او مثل علاج ربع دائرہ است از تنقیۂ خلط سودا و فصد باسلیق و ہفت اندام درین تپ اولیٰ ست اگر علامات خون ظاہر باشد و مریض بحسب سن و قوت و فصل متحمل آن بود **ابو منصور** گوید کہ معالجۂ این بسکنجبین و گلقند و ماء الاصول بادیان و ہند باء کنند و فصد باسلیق کنند بعد از ان صافن بکشایند پس از ان شروع بادرار بول نمایند اگر بلید الحرارت بود و غذا نخود آب و سرکۂ زیت سازند **انطاکی** گوید کہ علاج حمای ربع دائمہ اقسام او مثل ربع دائرہ است بغیر زیادتی مگر در دائمہ حادث از خون کہ در ان فصد صافن در اواخر علاج کنند و درین نضاج بیشتر وقتی باید کرد تا از ان تحلیل رو نماید و دیدم از علامات تحلیل آن تسوید موی سفید بسبب شدت طبخ آن مواد در اعمال و در رطوبت غریبہ پس سیاہ میشود چنانچہ نشان حرارت غریبہ اندر انست و ہر گاہ استداد نماید موی سفید گردد و بسبب فرط احتراق و بسیار باشد کہ ازین تپ ملازمت شرب بسفائج مطبوخ بمویز بشکر شیرین ساختہ **مصنف** اقتباس مینویسد کہ نزد من بہتر آنکہ اول رگ باسلیق و یا صافن زدہ جہت نضج تا چہل روز گلقند گل مشکی و سکنجبین ہر یک دو تولہ بلیسانند و بدرقۂ گلقند چہار تولہ در عرق شاہترہ و بادرنجبویہ ہر یک ہفت تولہ مالیدہ صاف نمودہ بدہند و بعدہ تا یک ہفتہ این مطبوخ دہند برگ شاہترہ بادرنجبویہ بسفائج افتیمون گل سرخ ہر یک ہفت ماشہ افسنتین سہ ماشہ تخم کشوث در لتہ بستہ گاؤزبان ہر یک پنج ماشہ مویز منقیٰ یک نیم تولہ گلقند سہ چہار تولہ و غذا نخود آب چوچۂ مرغ بعد یک پاس از دوا و وقت دوپہر نان با شوربا و پلاؤ بچۂ مرغ دہند و تنقیہ بمطبوخ افتیمون غاریقونی نواب علوی خان نمودہ جہت ادرار سکنجبین افتیمونی بزوری ایشان در گلاب بدہند و جہت تقویت خمیرۂ مروارید و ماء اللحم دہند **صفت** خمیرۂ مروارید بگیرند مروارید ناسفتہ یک تولہ بعرق کیوڑہ و بید مشک صلایہ کردہ بسد لشب سبز طباشیر گل گاؤزبان ہر یک نہ ماشہ بسفائج درونج عقربی تخم بادرنجبویہ ہر یک ہفت ماشہ کوفتہ بیختہ آملہ مربیٰ کلان بست و پنج عدد در کیوڑہ یک شبانہ روز خیسانیدہ مالیدہ با ستہ چندان قند قوام ساختہ ورق طلائی محلول ستہ ماشہ حل کنند شربتی ہفت ماشہ تا نہ ماشہ **صفت** ماء اللحم گوشت حلوان بز پنج آثار گوشت بچۂ مرغ سہ عدد گل سرخ پنج تولہ بسفائج تخم فرنجمشک بادرنجبویہ شاہترہ گاؤزبان بستان افروز ہر یک ستہ تولہ گل گاؤزبان چہار تولہ برگ گاؤزبان ہفت تولہ ابریشم مقرض خام بست و پنج تولہ صندل سفید ستہ و نیم تولہ مویز منقیٰ سی تولہ زعفران ستہ ماشہ ریحان سبز پودینہ برگ ترنج ہر یک نہ تولہ گلاب پنج شیشہ آب شیرین چہار شیشہ بدستور مقرر بکشند شربتی از نہ تولہ تا پانزدہ تولہ و قرص زرشک کبیر و قرص گل کبیر درینجا بسیار نافع ست و این حب راقم برای ربع دائرہ و لازمہ از مجربات ست در ستہ چہار دورہ بیماز ہرگز تخلفی نمیکند ولیکن بعد از تنقیہ پوست بیخ نقلہ یا نی صحرائی کہ آنرا بہندی لکھوجہ گویند ستہ تولہ زنجبیل صبر سقوطری ہر یک یک نیم تولہ کوفتہ بیختہ حبہا بقدر نخود سازند شربتی یک حب قبل از نوبت بآب گرم و صاحبزادہ مظفر علی خان را از نہ ماہ ربع لازمہ بود و از ماء الجبن ہم فائدہ نشدہ بود بلکہ ضعف زیادہ گردیدہ بنابر تقویت خمیرہ و ماء اللحم مسطور و جہت رفع نوبت حب مذکور دادم در ستہ چہار نوبت موقوف شد لیکن وقت نوبت تپ خفیف می آمد پس جہت رفع دورہ عوض حب سفوف طباشیر وست گلو و دانہ ہیل ہر واحد یک ماشہ نبات برابر روز نوبت دادم و بنابر رفع تپ ہر روزہ شربت افتیمون اصولی علوی خان سہ تولہ در عرق شاہترہ و گاؤزبان ہر یک ہفت تولہ نوشانیدم و غذا پلاؤ و قورمہ با نان تنوری مقرر داشتم و خمیرہ و ماء اللحم بدستور دادم در یک ماہ صحت یافت **ایضاً** نجو خان بہادر را از مدت یک سال و ستہ ماہ تپ ربع می آمد و از ماء الجبن نیز فائدہ نشدہ و رنگ ہمہ بدن سیاہ شدہ بود و اندکی سختی در سپرز ہم بودہ از ضعف طاقت قیام و قعود ہم نماندہ حکیم میر ضیاء الدین عبرت معالجہ باین طور فرمودند کہ وقت صبح قرص کبر ستہ ماشہ در خمیرۂ صندل ترش رازی یک تولہ و ورق طلا یک عدد سرشتہ شربت سیب و شربت افتیمون ہر واحد یک نیم تولہ در عرق شاہترہ و عرق ابریشم سادہ ہر یک ہفت تولہ حل کردہ دادند و غذا وقت دوپہر پلاؤ و کبری باچار آملہ و قورمۂ بچۂ بز با نان خشکا مقرر نمودند و وقت شام شربت یاقوت علوی خان دو تولہ در عرق شیر نہ تولہ و تخم فرنجمشک ہفت ماشہ **صفت** عرق شیر بسفائج درونج عقربی تخم شربتی تخم فرنجمشک گاؤزبان ہر یک پنج تولہ ابریشم خام بست و پنج تولہ گل سرخ گل مشکی ہر یک

نسخۂ سکنجبین بزوری معتدل

نسخۂ خمیرۂ مروارید

نسخۂ ماء اللحم

نسخۂ حب ربع

نسخۂ عرق شیر

هفت توله آب لیمون شربتی آب انار ولایتی هر یک نیم آثار آب تربوز دو آثار سیب ولایتی نیم آثار کسیر و یک آثار برگ خرفه نیم آثار و سه فلوس نبات یک آثار شیر بز پنج آثار عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست توله و قبل از وقت دوره یک گهڑی دوای آهک پخته و لیمون که در ذکر اودیه نافع ربع دائره مسطور شد نوشانیدند ازین تدبیر در مدت یک نیم ماه لرزه موقوف گشت لیکن بروز دوره تپ بمعمول خود می آمد برای دفع آن سفوف برگ بادرنجبویه سه ماشه با نبات برابر می دادند و هر روز شربت کشوث و الد علوی خان و شربت افسنتین هر یک دو توله در گلاب و عرق بید مشک هر یک هفت توله مینوشانیدند و بهمین تدبیر در دو ماه صحت کلی یافتند لیکن سیاهی بدن باقی بود جهت رفع سیاهی و ضعف خمیره گاوزبان عنبری با عرق زردک علوی خان دادند در مدت سه چهار ماه سیاهی رفع شد صفت عرق زردک بگیرند زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار گل گاوزبان گل فرنجمشک گل سرخ هر یک نه توله برگ گاوزبان بسفایج درونج عقربی هر یک هفت توله ابریشم خام چهل توله صندل سفید پنج توله ماشه سنبل الطیب هر یک چهار و نیم توله عود خام و عود غرقی هر یک سه و نیم توله زعفران نه ماشه مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه شربتی از هفت توله تا پانزده توله با شربت تنبول نواب علوی خان چهار توله و تخم فرنجمشک ماشه

علاج ربع معکوس

و این هم نوعی از ربع ست که دور در وی می آید یک روز نه و همه اسباب و علامات این مانند ربع دائره بود لیکن ربع اسلم ست و این ارداء بلکه مهلک ست کذا فی الاکسیر یا د علاجش تمامه همان ست که در ربع دائره مسطور شد و لیکن باید که درینجا در تقویت و تفریح و تسکین بیشتر از اسهال و ادرار کوشند و سفوف بادرنجبویه و یا شاهتره درین باب از مجربات ست و همچنین سفوف تخم هر دو با نبات مساوی شربتی سه ماشه و گاهی این نوع در آخر ربع دائره می افتد و در دوره چهارم بهلاکت می انجامد و گاهی از ابتدا شروع میگردد و بدوره ششم بعروض غشی هلاک مینماید قسطا بن لوقا گفته که نوعی از ربع ست که آنرا منعکس گویند و او آنست که دو روز نوبت کند و یک روز راحت دهد و علاجش تلطیف تدبیر در روز اول کنند تا غذا بر طبیعت ثقل نیارد و تنشیط بدن روز دوم بحمام و راحت نمایند و استعمال قی روز سوم کنند زیرا که حمام ترقیق اخلاط نماید و سیلان او بسوی معده کند

حمیات دیگر از انواع حمیات سوداوی

که آن خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر ست هر یک بکسر اول و اسامی هر یکی ازینها بحسب دوره او ماخوذ ست مثلاً اگر سه روز در میان آید خمس گویند زیرا که روز مع روز ترک آن پنجم روز باشد و همچنین اگر چهار روز در میان آید سدس خوانند و باقی را همچنین قیاس کنند تا عشر که هشت روز در میان آید و زیاده از عشر نیز اتفاق افتد چنانچه قرشی گوید مردی را دیدم که تپ او در هر هیجده روز یک نوبت می آمد و حکیم ارزانی مینویسد عورتی را دیدم که سیزده روز در میان او را تپ می آمد و محشی شرح اسباب نوشته که شخصی را در هر ماه دو بار تپ می آمد بالجمله بقول شیخ این حمیات را در یونانی فیماطوس نامند و قومی مثل این حمیات را دواره نامیده اند بسبب طول دوران آنها و انطاکی گفته حمای خائنه و حمی متراقبه و متعدیه از مجرای طبیعی و این مسمی باسم او دوار آنست پس حمای خمس گویند اگر در پنجم روز واقع شود و همچنین دیگر اقسام آن و وجود خمس اجماعی ست و اما مافوق آنرا جالینوس منکر ست و دیگران اثبات آنها میکنند چنانچه قول قرشی و غیره مذکور شد و سدس و سبع و ما فوق آنرا بقراط نیز ذکر کرده و جالینوس گوید که من در عمر خویش ازین تپها هیچ ندیده ام و نه خمس جلی قوی را دیدم که آن حمی مثل خفی ضعیف ست و میگوید بعید نیست که سبب این تپها تدبیری بود یعنی سببی از اسباب بادیه باشد چون حرکت در ریاضت قوی و دفعتاً یا طعام و شراب و دوای ناموافق یا چیزی از اعراض نفسانی چون فرحت و غضب و غم و فکر که اندر مزاج اثر کند هر وقت که سببی ازین اسباب تازه شود تپ تولد کند یعنی سبب ادوار و عودات آنها عودات تدبیر و ادوار آن باشد نه ادوار مواد که منصب گردد و میگوید که واجب ست در امتحان این تپها رعایت کردن این معنی تا غلطی واقع نشود یعنی امتحان نمایند که آیا این حمیات از عودات تدبیر ست یا از ادوار انصباب مواد و شیخ الرئیس میفرماید که جالینوس مثل منکر ست ضعیف برای وجود این حمیات یعنی دلیل ندارد زیرا که میگوید ندیده ام و نمیگوید که نمیتواند شد پس باشند منکر شد و مثل موجب ست که برای امثال این تپها اصل دیگر یعنی سوء تدبیر گفته و چون بلفظ بعید نیست گفته و بالجزم نگفته که سبب این تپها آنست لهذا مانند موجب شد لیکن بقراط تحقیق قول در وجود سبع و تسع نموده و این در ظاهر متعذر و مستحیل نیست تا احتیاج رجوع دران بسوی تاویلی افتد که حدوث آنها از عودات تدبیر ست و اقوال بقراط در باب این حمیات گفته این ست که سبع طویل المدت ست و قتاله نیست و تسع در مدت دراز تر از آنست و مهلک نیست و گفته که خماسی ردی ترین

حمیاتست زیرا که قبل از سل یا بعد آن افتد و این مبنی بر تجربه اوست و شیخ گوید که ما گمان میکنیم که این قول بقراط را که خمس بدتر از همه است وجه این ست که از سل مراد دق باشد و مراد او از خمس مطلق نیست بلکه مراد او ازین آنست که بعضی از صنف خمس از بدترین تبهاست بهر آنکه او قبل از دق و بعد آن بود زیرا که حمیات چون طول کنند و ایذا رسانند و در اکثر اعضای رئیسه گرم شوند و بدق ادا کنند و ایضاً دق چون سبقت کند بعید نیست که در اخلاط اندر آخر دق رمادیت و عفونت عارض شود و پس حمای خمس حادث گردد و واجب نیست که انکار از امراضی کرده شود که مشاهده آن در زمانی یا بلدی اتفاق نیفتد و ایضاً واجب نبود که گویند حمای خمس را مادهٔ خامس لابدست زیرا که ربع بسبب آنکه ماده آن سوداست دوره بطریق ربع نمیکند بلکه بنابر آنکه او قلیل و غلیظ است و بعید نیست که در بعضی ابدان سودا غلیظ‌تر و قلیل‌تر باشد و آنرا عفونت عارض شود و هنگام تحرک او بسوی مستوقد اجتماع او دران بطی‌تر باشد پس جائزست که نوبت او بطور خمس نماید بغیر لزوم مادهٔ خامس و مردی ثقه از من گفته که حمای تسع را مشاهده کرده ام و اما خمس را بتکرار دیده ایم و برای آن مضطر بگفتن این سخن نبوده ایم که درانجا خلطی دیگر بود و الحاصل این حمیات از قبیل حمای ربع اند زیرا که مادهٔ این تبها از جنس مادهٔ ربع بود لیکن آن ماده غلیظ‌تر و کمتر باشد و لهذا بسرعت مجتمع و متعفن نشود پس زمانهٔ راحت دران طول کند و اکثر این تبها از سودای بلغمی باشند و بیشتر بعد حمیات دیگر عارض شوند علاج معالجهٔ این تبها بچون علاج تب ربع باید کرد لیکن چیزهای بغایت گرم و مسهل قوی نشاید داد مگر بعد از آنکه نضج تمام پدید آید و اگر استفراغ بحسب حال کنند صواب باشد مثلاً اگر صاحب تب لاغر خشک مزاج باشد تنقیه باد ویهٔ مخرج سودای احتراقی نمایند و اگر لحیم شحیم بسیار خوار بود باد ویهٔ مخرج بلغم و روز نوبت قی بملطفات و مقطعات خلط غلیظ لازم گیرند و مراعات جگر و سپرز و معده مرعی دارند بدانچه در حمای بلغمی ذکر یافته و گلقند و سکنجبین قلیل الحموضت نفع دارد و در شربه و اغذیه بحسب حرارت و برودت مزاج اختیار نمایند بنحیکه در اقسام ربع مفصل مذکور شد شیخ میفرماید که علاج اصناف این حمیات قریب از علاج ربع بلغمی ست و احتیاج در علاج آنها بزیادتی صوم و تلطیف تدبیر و نوم با ضمیم بود تا مادهٔ غلیظ بدان تحلل و نضج یابد و ایضاً احتیاج بتغلیظ تدبیر افتد تا قوت ضعیف نگردد و درین هر دو یعنی تلطیف و تغلیظ متضادتین ست و تا و قتیکه این حمیات قوت را ضعیف نکنند خوف نمیکنیم چنانچه تلطیف تدبیر و استعمال صوم تا مدتی بر مریض می نمائیم و تلافی ضرر تلطیف هر وقت که میخواهیم بتغذیهٔ اغذیهٔ جید الغذا و سریع الهضم و مزید خون متولد از ان و غیر مغلظ ماده و غیر مزید آن میکنیم و از نافع‌ترین معالجات برای این قی کردن ست بخربق و تخم ترب و ترب که دران خربق خلانیده باشند و تخم سرمق و استفراغات بایارجات و بعد از ان استعمال تریاق و مانند آن از معاجین کبار و درین هنگام نفع میکند تعریق بادویه و در حمام گرم بغیر استعمال آب و بغیر استعمال مرطبات مجوسی گوید حمیاتی که در هر پنج یا شش روز نوبت میکنند چون حدوث آنها از خلط سوداوی مفرط الغلظ باشد در علاج آنها احتیاج بتدبیر اصحاب حمای ربع می افتد از تلطیف خلط و استفراغ آن بادویهٔ مسهل سودا و تلطیف غذا و ترک تخلیط و استعمال قرص غافث بسکنجبین و گلقند احیاناً و بصوم در روز نوبت و قی بسکنجبین که دران ترب قطع کرده ترکرده باشند و بآب شبت و نمک هندی و عسل و همه انچه مانند اینها استعمال کرده میشود در علاج حمای ربع که چون مدت او طول کند جرجانی گوید که مرا غلامی بود و او را این نوع تبهامی آمد و من همچنان که جالینوس گفته گمان بردم که این غلام هر وقت تخلیطی میکند و بدان سبب هر وقت این تب نوبتی آید پس گوش بران داشتم و بر ورق تقویم وقت ابتدای نوبت تب او نشان کردم و مدت نوبت آن نگاهداشتم و روزهای راحت که بی تب بود معلوم کردم و ابتدای نوبت دیگر نشان کردم و مدت نوبت آن نگاهداشتم چند نوبت همچنین نگاهداشتم معلوم شد که تب سبع ست و مزاج او گرم بود و او را دیگر روز بعد روز نوبت صباح سکنجبین بشیرهٔ تخم خرفه دادم و بعقب آن بعد چند ساعت کشکاب دادم و بروزهای دیگر گلشکر با سکنجبین ساده دادمی و غذا زیرباج و شوربا نخود و شبت و گوشت بره یا مرغ دو روز پیش از روز نوبت نخوداب دادمی یا زیرباج مزوره بمغز بادام و در روز نوبت جز سکنجبین بزوری سخت اندک بآب آمیخته هیچ ندادمی و این نیز جهت آنکه تا آب ساده تنها نخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز مساک غذا فرمودمی و از اجزای معجون نجاح حبی ساختم و بعد روز نوبت بدو روز مقدار دو درم دادمی و این حب دو بار بیش ندادم بدین طرق علاج تب او زائل شد ابن الیاس گوید که علاج او اخراج بلغم غلیظ از بدن ست و آنکه هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس خرشیده کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب قرطم و لحوم دراج و تیهو و کبک دهند و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر یا معجون نجاح کنند و روز نوبت امر بصوم و ترک غذا بالکل نمایند و قی بآب طبیخ تخم شبت و تخم خربزه و بیخ آن و تخم ترب و برگ و بیخ آن و نمک و عسل و گلشکر زده آورند و باقی تدبیر آن مثل تدبیر حمای ربع ست

و در معالجۂ این تپ اسہال ننمایند چہ مؤدی بربع بسرعت میشود اگر اخلاط بسیار و رطوبت مفرط گردد و اگر رطوبات وافر و اخلاط بسیار نبود بدق انجامد **ابن ہبۃ اللہ** گوید کہ علاج حمیاتی کہ نوبت خمس و سدس و ما فوق آن آید بترک بدپرہیزی و اسہال وقتی باشد زیراکہ این حمیات حادث میشوند یا بسبب فرط احتراق یا بسبب رداءت تدبیر و بدین جہت واجب ست کہ در علاج این تنہا تمسک نمایند بدانچہ در علامت حمای بلغمی و سوداوی مذکور شد اگر بدن نحیف باشد اسہال سوداو تدبیر اصحاب ربع کنند و اگر فربہ باشد تدبیر ارباب تپ نائبہ بلغمی نمایند **ابو منصور** گوید کہ تپی را دیدم کہ در ہر ہفت روز نوبت میکرد و مریض نحیف البدن حار یابس مزاج بود پس لزوم اسہال بماء الجبن نمودم و در تدبیر غذای او تلطیف کردم و در بست و ہفت روز نوائب او منقطع شد سدید و غیرہ شراح قانون مینویسند کہ مادۂ این حمیات لابد شدید الیبوست باشد و الا عفونت را در زمانہ بسیار بطی قبول میکرد و ہر گاہ چنین باشد تلطیف در تدبیر غذای آن جائز نبود مگر در روز نوبت فقط و اما در ایام راحت حال بدن او مثل ابدان صحیح مزاجان میباشد پس واجب آید کہ غذا درین ایام مثل آن باشد کہ در حالت صحت بود و مائل تر بتر طیب یا اندک لطیف تر باشد زیراکہ تغذیہ از مرطبات ست پس مثل معدل این مادہ باشد **انطاکی** گوید کہ علاج این انواع تسخین و تلطیف و استعمال ادویۂ مخرج بلغم و سودا ست مع جاری داشتن بدن و رین ہمہ بر مجرای صحت با غذیہ و ملیِّن ادرین باب علاجی مجرب نیست زیراکہ ہیچ ازین تنہا ندیدہ ام ولیکن میگویم کہ چون بسفائج بجوشانند و آب او گرم با ادرمالی بنوشند علاج ناجح باشد بسبب تحلیل دوای اول سودا را و بسبب ثانی بلغم غلیظ را بنا بر تلطیف آن و در نزہت گوید کہ مختص بدان انیسون و باد آورد و کشوث ست و سہ برگ بیخ شبرم و در خواص ست کہ بخور سرگین فیل تپ را ببرد **شریف خان** مینویسند کہ زنی را تپ بود و معالجۂ او اطبائی تامل میکردند ہر گاہ تپ او طول نمود پسر او نزد من آورد و چون در حال او غور کردم دانستم کہ حمای خمس ست پس علاج او بتنقیہ و تلطیفہ نمودم زیراکہ مادۂ آن از صفرای محترقہ بود و بعد از ان ماء الجبن نوشانیدم و نفع بلیغ نمود و با ماء الجبن جز او ویۂ خفیفہ مثل قرص انبرباریس و غیرہ ممکن نبود و حدت مادہ و ضعف مریضہ از استعمال سفوف لاجورد و غیر آن از ادویۂ قویہ مانع بود و سن مریضہ قریب شصت سال بود و صورت تپ او این بود کہ یک روز بشدت می آمد در روز دوم بشدت کم از ان و در سوم کمتر از شدت دوم و در چہارم کمتر از شدت سوم و در پنجم اشتداد مثل شدت روز اول میکرد و بعدہ در ششم مثل ثانی و در ہفتم مثل سوم و در ہشتم مثل چہارم و در نہم مثل پنجم شدت میکرد و برہمین ہیئت مدتی بود **مؤلف** گوید کہ از کلام این اشرف الحکما مدرک میگردد کہ آن حمای خمس لازمہ بود پس قول بعضی کہ این حمیات دائرہ میباشند اکثریہ باشد

حمیات مرکبہ

بدانکہ ترکیب این حمیات ترکیب حقیقی نیست بلکہ ترکیب اعتباری ست و حمیات مرکبہ از امراض مجتمعہ است نہ از مرکبہ زیراکہ مرض مرکب آنست کہ از اجتماع دو مرض یا زیادہ بران مرض وحدانی پیدا گردد و احکام و علامات و علاجات او غیر احکام و علامات و علاجات مفردات او باشد چنانچہ شیخ الرئیس مثال او با ورام و بثور داده زیراکہ آن مرکب از سہ مرض مفرد یعنی سوء مزاج مادی و تفرق اتصال و مرض و ترکیب ست و آنرا احکام و علامات غیر آنست کہ برای مفردات او ست مثل زیادتی مقرحہ در حجم عضو و جمع ریدم و انفجار رو اما سل مرض مرکب ترکیبی حقیقی نیست زیراکہ آنرا علامات غیر علامات مفردات او اعنی قرحۂ ریہ و تپ دق نیست و نہ علاجات و احکام غیر آنکہ برای مفردات او ست و ہمچنین تپ مرکب مثلاً شطر الغب کہ آنرا علامات غیر علامات مفردات او از غب و بلغمی نیست و نہ علاج غیر از علاجات آنہا پس تقسیم حمیات بمفرد و مرکب مجرد اصطلاح ست نہ از امراض مرکبہ از روی ترکیب حقیقی چنانچہ آن معتبر در تعریف مرض مرکب ست بالجملہ حمیات بایکدیگر ترکیب می یابد و اقسام مرکبات او بسیار ست و ضبط او ممکن نیست **گاہی** از انواع داخل در دو جنس بعید مرکب شود مثل ترکیب تپ دق با حمای عفنی و حمای یوم با حمای غلیانی **و گاہی** از یک نوع داخل در جنس واحد مانند آنکہ از دو غب خالصہ یا غیر خالصہ مرکب گردد و بر دورۂ نائبۂ بلغمی ہر روز نوبت کند اگر روز راحت غب اول روز نوبت غب ثانی خواہد بود و یا از دو ربع مرکب شود و دو روز اخذ کند و یک روز ترک نماید و آنرا ربع معکوس گویند چنانچہ سابق مذکور شد و یا سہ ربع ترکیب یابد و نوبت بلغمی ہر روز آید چون در ہر دو روز راحت ربع اول روز نوبت ربع ثانی و ثالث باشد و یا سہ غب مرکب گردد پس اگر بطریق مبادلہ آید نوبت روز سوم شدید تر باشد بسبب اجتماع اعراض دو دورہ زیراکہ آن روز منتہای دورہ روز اول و ابتدای یوم ثالث بود و ہمچنین روز پنجم و این ترکیب از سہ غب مشابہ شطر الغب باشد چنانچہ ترکیب از دو غب مشابہ نائبۂ بلغمی می باشد

و یا از دو خمس ترکیب پذیرد و در روز آید و دو روز نه و یا سه خمس مرکب شود و سه روز آید و یک روز نه و یا از دو سدس ترکیب یابد و دو روز نوبت کند و سه روز ترک نماید و مانند آن **وگاهی** از دو نوع و یا اکثر از ان داخل در جنس واحد مرکب گردد مثل غب با بلغمی چون حمای معروف بشطر الغب و مثل ترکیب حمیات ادرام و مثل غب با محرقه دائمه از بین هر دو از دو از در یه صفراویه ترکیب یابد **وگاهی** واقع میشود ترکیب حمیات بوجه دیگر و او آنست که از دائره عطف یک نوع بالازمه همان نوع مرکب گردد مثل غب دائره بالازمه و مواظبه بالنقه و ربع دائره با دائمه و یا از دائره عطف یک نوع بالازمه و نوع دیگر ترکیب یابد چون غب دائره با مطبقه و یا غب بالنقه و یا غب با ربع دائمه و یا مواظبه با مطبقه و یا مواظبه با غب لازمه و یا مواظبه با ربع لازمه و یا ربع دائره با مطبقه و یا ربع دائره با غب لازمه و یا ربع دائره بالنقه و همچنین دائره عطف یک نوع با دائره نوع دیگر مثل غب دائره با مواظبه و غب دائره با ربع دائره و مواظبه با ربع دائره و یا لازمه عطف یک نوع بالازمه نوع دیگر مرکب شود چون مطبقه با غب لازمه و یا بالنقه و یا با ربع دائمه و غب لازمه بالنقه و یا ربع دائمه و نقه با ربع لازمه و سخن گروهی که گفته اند دو تپ لازمه مرکب نشود معتبر نیست **وگاهی** انواع ترکیب واقع میان حمیات بنوع دیگر بود مانند آنکه دو خلط ممتزج باشند یا منفرد و مانند آنکه هر دو متساوی در مقدار باشند یا مختلف و مانند آنکه حمیات متداخله باشند و یا مبادله و یا مشابکه و تفصیل این آنست که صاحب کامل گفته که ترکیب بعضی حمیات با بعض دیگر بر دو وجه بود یکی بر جهت امتزاج پس اگر دو خلط محدث دو تپ همه مختلط ممتزج باشند از ان ابتدای نوبت آن هر دو و انقضای آنها در زمانه واحد بود دوم بر جهت مجاورت پس اگر هر واحد از دو خلط منفرد باشد در ان هنگام نوبت آن هر دو در دو وقت مختلف بود و همچنین انقضای آن هر دو و هر واحد از اخلاط مرکبه یا متساوی در مقدار باشد و یا بعض آن بیشتر و بعض آن کمتر باشد و ابن هبة الله گوید که ترکیب حمیات بر سه قسم ست اول ترکیب ممازجه و این انگاه باشد که ماده هر دو تپ یا خارج عروق بود یا داخل عروق و درین هنگام ابتدای نوائب و انقضای آن هر دو در زمان واحد باشد و ثانی ترکیب مشابکه و این وقتی باشد که هر واحد از دو خلط مفرد بود یعنی یکی از ان داخل عروق و دیگر خارج عروق باشد الا هر دو تپ در یک وقت ابتدا کنند و ثالث ترکیب مقارنه و این وقتی باشد که چون هر واحد از دو تپ دوره خود را تمام کند تابع او دیگر مقارن آن گردد و ماده او داخل عروق باشد خواه خارج عروق و شیخ میفرماید که اصناف ترکیب حمیات سه گونه است یکی ترکیب مداخله و او آنست که هنوز یک تپ در بدن باشد که تپ دیگر داخل شود پس بالضرور اعراض متشدد گردد دوم ترکیب مبادله و این آنست که بعد گسستن یک تپ دیگری داخل شود خواه بمجرد مفارقت اولی خواه بعد زمانی پس دیگر بدل از اولی باشد و در بقای حرارت بعد اقلاع آن سوم ترکیب مشارکه و او آنست که هر دو تپ بیک دفعه درگیرند خواه ترک آن معا باشد یا نه و مشارکه را مشابکه نیز گویند جهت شدت مداخلت و مجوسی گوید که گاهی سه نوع از حمیات مذکوره مرکب گردند و گاهی چهار نوع یا زیاده بر ان از اختلاف تراکیب مرکب شوند و شارح اسباب مینویسد که ترکیب حمیات عفنیه یا ثنائی بود و آن سی و شش قسم ست و یا ثلاثی باشد و این یک صد و شصت قسم بود و یا رباعی باشد و آن پانصد و شصت قسم بود و پس جمله انواع این هر سه ترکیب هفت صد و پنجاه و شش میشود و گفته که خماسی و مافوق آن نیز برین قیاس بود و از هزار قسم تجاوز کند و حکیم ارزانی نوشته که ترکیب حمیات گاه بر سبیل انتظام بود اگر از اقسام مرکبات با دوقات محفوظ آید و گاه بر سبیل اختلاط باشد چنانچه تپی لازم بود و بگسارد و بگیرد بلا انتظام و این چنین تپ را مختلطه گویند و حمیات مختلطه جدا مذکور خواهد شد و سمرقندی گوید که از حمیات مرکبه کثیر الوقوع آن ست که از ترکیب صفرا و بلغم افتد و لهذا این تپ میان سائر مرکبات مخصوص باسم خاص گردیده و آن شطر الغب ست و این علیحده مسطور گردد **الحاصل** در معرفت حمیات مرکبه مهارت تمام در کار ست تا در تشخیص نوع آن مغالطه نیفتد لهذا گفته اند که بر نوبتهای حمیات اعتماد کلی نباید کرد بلکه درینجا می باید که بدیگر اعراض لازمه مختصه بهر واحد استدلال نمایند زیرا که بسبب ترکیب در بهم اختلاط می افتد و اعتبار نوبت ساقط میگردد چنانچه گاهی تپ مرکب در دوره شبیه بدوره مفرد یا بدوره مرکب دیگر رسید امیکند مثل آنکه از ترکیب دو غب دائره نوبت تپ هر روز می آید و همچنین از ترکیب سه ربع دائره و این نوبت هر روزه دوره تپ بلغمی ست پس هر گاه معالجه بتدبیر تپ بلغمی کنند مریض هلاک گردد و ازینجا معلوم شد که دلالت نوائب بر نوع تپ ضعیف ست پس در معرفت نوع تپ اعتماد بر آن نکنند بلکه لازم ست که فرق نمایند میان این حمیات باعراضی که لائق هر واحد از مواد باشد و شیخ و شراح قانون مینویسند که اگر این حمیات از غب خالص مرکب شوند چنان عارض گردد که نوبتهای دو بنقص سرعت کند تا آنکه او لاً ضعف از ان متلاشی گردد و غب ثانی باقی ماند مثلاً چون صفرای خالص در دو موضع متعفن شود و در موضعی صفرا اندک و در موضع دیگر

صفرا بسیار باشد بالضرور نوبت هر واحد از انها بسوی قصر جلدی خواهد کرد بسبب شدت حرارت وحرکت صفرا و لطافت است که نوبت تپی که مادهٔ آن اندک ست خواهد رفت و گاهی بر ترکیب حمی معاودت قشعریره بعد سکون تپ دلالت کند زیرا که باز آمدن قشعریره دلالت میکند بر اخذ نوبت تپ دیگر بر تپ اولی داخل شده و طبیب عالم بدلائل هر تپ و اعراض ور اعیب ست که ترکیب تپ را اول روز یا دوم دریافت نکند و این نزدیک طبیب مجرب که معالجه بدقت نظر میکند آسان ست اما درین زمانه اگر دو سه هم دریابند غنیمت ست و شناختن ترکیب حمای دق با تپ عفونت سخت مشکل ست خصوصاً چون مرکب شود تپ دق همراه بلغمی لثقه که مادهٔ آن بلغم شور باشد زیرا که اطبا درین مرکب فترات و ابتداهای لرزه و قشعریره و معاودات عرق را ملاحظه نمایند اگر اوقات جزئیه برای این حمیات باشد و مفترة بود دال بر علامات انچه اظهر بود و بر عفونت دلالت کند از تغیر بول و نبض لزوم تپ و لازع آن نگاه کنند و علامات دق را فراموش نمایند و گمان کنند که درینجا حمیات عفونت ست فقط لازمه یا مرکبه از لازمه و دائره و گاهی ترکیب حمیات متعدده متوالی گردد حتی که ظاهر شود تپ واحد متصل متشابه که شبیه بسونوخس باشد در دوام آن و دران هنگام از رجوع کردن بسوی دلائل چاره نباشد و عمده درین انتفای علامات سونوخس و غلبهٔ خون ست که از نبض و قاروره و احوال مریض معلوم شود و هرگاه نوبتهای حمیات کوتاه باشد اتصال آن لاحق نشود بلکه فیما بین هر دو تپ فترة ظاهر گردد مثلاً چون تپ مرکب از دو غب خالصه باشد و هر یکی ازین هر دو روز گیرد و یکی هفت ساعت ماند پس موقوف گردد و غب دوم از روز دوم هفت ساعت بگیرد البته اتصال نخواهد شد مگر بسبب امر عظیم از کثرت عدد حمیات خصوص کثرت عدد در حمیاتی که فترات آن طویل باشد مثال آن چون چهار حمیات قصیره مرکب شوند پس یکی از اول روز تا نیم روز گیرد و دیگری از نیم روز تا مغرب و سومی از مغرب تا نیم شب و چهارمی از نیم شب تا اول روز بعده نوبت تپی که از اول روز شروع میشد خواهد آمد و باعث تلاحق خواهد شد و هرگاه حمیات مختلفه در حدت و ازمان مثل شطر الغب مرکب شوند او لا جادتر از ان منقلع شود بسبب سرعت تحلل مادهٔ او که صفرا ست و مزمنه صرف باقی ماند و اقلاع او متعسر گردد خواه هر دو دائره باشند یا لازمه یا دائره و لازمه و گاهی با شطر الغب مرکب شود غب دیگر یا بلغمی یا سوداوی پس اگر با غب باشد غب قلع گردد بسبب حدت ماده و شطر الغب خالص بماند و اگر با بلغمی یا سوداوی باشد شطر الغب منقلع شود و بلغمی یا سوداوی خالص باقی ماند زیرا که شطر الغب به نسبت بلغمی و سوداوی الطف ست بسبب بودن صفرا جزوی از مادهٔ آن و هرگاه بینند که حمای مطبقه است و بادی لرزه بود و عرق نباشد یا بینند که گاهی در لرزه های بسیار عرق یک مرتبه کند بر مرکب بودن آن گواهی دهند و همچنین هرگاه در تپ لازمه افراط در سردی دست و پا و تقبض آن بینند اما سردی و تقبض اندک گاهی در لازمه میباشد صاحب کامل گوید که انچه از حمیات مرکبه ترکیب او بر جهت مجاورت باشد معرفت او سهل ست از اوقات نوائب حمیات و مدت زمانهٔ آن پس اگر حمای دائمه با تپ نائبه مرکب گردد استدلال نمایند بر حمای نائبه بالرزه که در وقت نوبت تپ افتد و بر دائمه بدوام آن و اما انچه ترکیب او بر جهت ممازجت باشد معرفت او عسر شاق ست بسبب اختلاط علامات بعضی آن بعضی مگر لاسیما اگر اخلاط ممتزجه متساوی باشند که این عسر و صعب بود و اگر یکی از دو خلط در ترکیب آنها غالب تر باشد معرفت او سهل تر بود زیرا که علامات خلط غالب ظاهر تر باشد و سزاوار آنست که درین باب جودت تمیز و حسن نظر استعمال کنند و در حمیات مرکبه بر نوائب آن در استدلال بران اعتماد نمایند زیرا که گاهی حمیات غب نوبت در هر روز میکنند و اطبای ناقص مقرر میکنند که آن حمای مواظبه است و گاهی حمیات ربع نوبت غب مینمایند پس گمان میکنند که آن حمای غب ست و در آن علاج ناموافق استعمال می نمایند و بدان سبب قوت تپ زیاده میشود و شدت میکند تا آنکه مریض بدان علاج هلاک میگردد و هر آنکه دران ضد محتاج الیه استعمال میکنند و لهذا میباید که استدلال بر تپ از نفس طبیعت او و از اعراض خاصه بدان نمایند تا دلالت صحیح شود و علاج بموقع خود واقع گردد پس از اعتبار نوائب حمیات نباید کرد و بعضی گویند که در هر واحد از تراکیب غلطی واقع می شود لیکن در ترکیب مداخله و متشابکه اکثر غلطی می افتد و طریق تمیز رجوع بسوی اعراض هر واحد است و واقف نمیشود بر کیفیت حمیات مرکبه مگر کسیکه معرفت حمیات مفرده را محکم کرده و دران تجربه داشته باشد و لهذا نشاید که کسب معرفت نوع تپ از دور آن نمایند زیرا که اتفاق افتد از حمای غب انچه دورهٔ او در هر روز باشد و این بقدر آن باشد که دران از صفرا و بلغم مشترک بود و گاهی مریض در یک روز و شب دو یا سه مرتبه تپ کند و آن تپ از جنس واحد بود و گاهی از دو جنس مختلف باشد و گاهی تپ کند بجای غب پس حمای ربع یا بلغمی یا دق و گاهی یک تپ لازم بود و دیگر دائر بران و گاهی اوقات نوائب مقاربت کنند و یا در یک وقت متفق نشوند و گاهی متباعد گردند پس نظام ادوار فاسد شود و این مثل مریضی باشد که او را حمای غب و ربع آید پس یک روز غب نوبت کند و روز دیگر ربع بران نوبت [illegible]

و در روز سوم غب آید و در روز چهارم فتره افتد و در روز پنجم اتفاق نوبت هر دو افتد و دران امر مشتبه شود و بر اصحاب و وقوف دشوار گردد و ایضا گاهی باین مریض اتفاق افتد که روز چهارم او در احمای یوم آید بعارضی که او را از عوارض آن عارض گردد پس در نظم فساد زیاده شود قرشی در شرح قانون می نویسد که چون تپ چند روز پی در پی در گیرد بعده یک روز یا چند روز بگذارد ممکن نیست که یک تپ باشد زیرا که اگر یک تپ بودی یا اقتضای اخذ در هر روز کردی و البته ترک نمودی یا مقتضی ترک بودی و روزهای بسیار متوالی اخذ نکردی پس لابد از حمیات مرکبه باشد و عدد تپ بحسب عدد ایام اخذ بود و ضابطه در معرفت عدد حمیات نزد ترکیب و معرفت اسم نوع حمی آنست که ایام اخذ تپ با ایام ترک آن ضم نمایند و یک روز بیفزایند و از حاصل آن اسم هر واحد از حمیات مشتق بود و عدد حمیات بحسب عدد نوبتها باشد مثال این آنست تپیکه چهار روز اخذ کند و سه روز ترک نماید پس این چهار تپ باشد و حمای ثمن بود زیرا که ایام اخذ چهار است و اما آن ثمن باشد بهر آنکه ایام اخذ با ایام راحت هفت است و چون یک روز بران زیاده کنیم مجموع هشت روز باشد و مشتق از ان ثمن باشد و همچنین تپی که سه روز اخذ کند و شش روز ترک نماید این سه تپ باشد و تپ عشر بود و اما سه حمیات بهر آن باشد که عدد ایام اخذ سه است و اما آن تپ عشر بهر آن بود که سه با شش نه روز باشد و چون برین یک روز را افزودیم عشر باشد و مشتق از ان تپ عشر باشد و غیر آن را برین قیاس نمایند **علاج** اولا کیفیت ترکیب تپ بغور دریافت نمایند بعده بحسب آن هر چه در حمیات مفرده مذکور شد ترکیب داده بعمل رند با مراعات فصول حال مریض و ابتدا و انتهای مرض و این جزئیات موقوف برای طبیب است تا هر چه مناسب بود بعمل آرد و آنجا که تپ از احتراق اخلاط باشد گاه گاه استفراغ فرمایند و بیشتر در تسکین کوشند و از اشربه و اغذیه هر چه لطیف بود بدان امر نمایند تا ماده زیاده محترق نگردد و در جمله تقویت جگر و طحال لازم دانند و همه قوانین که سابق مذکور شد در ینجا نیز مرعی دارند و بعض از دیگر مفرده و مرکبه که در ینجا مسطور میگردد حسب حاجت استعمال کنند **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه** که نافع حمیات مرکبه است شرب بادآورد و کذا دو فراک آن جز است و کذا اغاریقون و کذا ریوند بعد نضج تام و کذا اکل بیخ سه یا چهار برگ آن و اکل سرطان نهری بریان با اندک فلفل سیاه و کذا لحم خفاش چند مرتبه و تبخر سرگین فیل و کذا سرگین طاوس و کذا دندان فیل و کذا ناخن دست راست فنفذ بستانی و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ دار و کذا چشم راست خروس و کذا کرم تر خشک کرده در خرقهٔ کتان بسته و کذا هر دو لب بالا و زیر کور موش و کذا قطعهٔ سرگین گوزن و قطعهٔ شاخ آن هر واحد نافع حمیات مرکبه و مزمنه است و اختلاط افیسون در ادویهٔ حمیات مرکبه مقوی فعل آنهاست و نوشیدن طبیخ غافث بسکنجبین در حمیات مرکبه و مزمنه و تفتیح سدد مجرب سویدی ست و استعمال بنفشه با گلقند در حمیات مرکبه بی عدیل ست و راقم اکثر شیرهٔ او با شیرهٔ بادیان و شکر بعمل آورده و در حمیات مرکبه و بلغمیه مفید یافته و خوردن ریوند با شیرهٔ خرفه نیز برای اکثر اقسام تپ مجرب نوشته اند و اگر تخم کشوث بقدر چهار ماشه در آب شیره بر آورده یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بنوشند تپهای مزمنه را نافع ست و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالائش عرق عنب الثعلب هفت توله بنوشند دیگر که در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع و معمول ست بگیرند گلوی سبز نیم دام تا یک دام و آن را از کارد پارچه پارچه نموده در ظرف گلی انداخته آب خالص بران ریزند و زیر آسمان گذارند صبح در صافی انداخته اندکی فشرده آب زلال آن را با شربت مناسبه بنوشند و گاهی همراه قرص زرشک و قرص گل نیز استعمال کرده میشود و اگر این دوا را سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده با قرص طباشیر دهند نفع بین میکند و بدانند گلو که بر درخت نیب پیچد بهتر باشد و درین باب سریع النفع مشهور گشته حتی که بدق مفید یافته شد و گاهی در حالت بودن سرفه اصل السوس مقشر نیکوفته نیز بدان خیسانیده و بصورت غلبهٔ حرارت شیرهٔ خیارین افزوده میشود و گاهی ادویهٔ دیگر مثل کاسنی و بیخ کاسنی بیخ بادیان و تخم خطمی و گل غافث و شکاعی وغیره حسب حاجت همراه آن خیسانیده داده میشود دیگر بقول اطبای هند دهمایه هفت ماشه را مساوی آن شهد در آب جوشانیده نوشیدن نافع حمای مرکب ست **دوا** برای حمای مرکب و نزله اصل السوس بهدانه هر یک چهار ماشه پرسیاوشان بنفشه هر یک پنج ماشه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند **ایضا** بنابر تپ مرکب گل سرخ گل بنفشه اصل السوس تخم کاسنی نیکوفته هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله آمیخته خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضا** بنفشه هفت ماشه اصل السوس چار ماشه آلو بخارا پنج دانه تخم کاسنی نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح گلقند داخل کرده مالیده صاف نموده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضا** اگر بعد مسهلات در جگر حرارت باقی ماند قرص ورد صغیر چار ماشه سوده بشربت انارین دو توله سرشته بخورند بالائش آب کاسنی سبز مروق ده توله شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه

(باقی)

نبات یکنیم توله بنوشند **فائده** چون تپ عفنی بعلاج معمولی از ادویهٔ منضج و مسهل زائل نشود توجه بحال حشا باید کرد و از مس کردن شکم اگر درد شود دلالت بر ورم کند و اگر تپ نباشد بریح و اگر از مس کردن خفیف بدون غمز سوء تنفس گردد آفت در عضلات باشد و اگر بی غمز کردن سوء تنفس نشود و چون غمز قوی بانگشت کنند سوء تنفس یا درد پیدا شود باید دانست که آفت در حشا است خواه در جگر باشد خواه در قعر معده و در نفس جگر درد نمیشود بجهت عدم حس الا بواسطهٔ غشای مجلل آن **ایضاً** اگر بعد مسهلات تپ بدرد تشنگی باشد و در شکم صلابت بود گلقند یکتوله سکنجبین ساده یکنیم توله سرشته بخورانند بعد آن کاسنی شاهتره مویز منقی بعرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله خاکشی چار ماشه بنوشانند دوم روز شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ تخم خربزه هریک شش ماشه افزایند باز قرص گل صغیر چهار ماشه سوده پاشیده بدهند بعده اگر اسهال شود طباشیر یکماشه سوده بشربت انارین سرشته بلیسانند بالائش شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ تخم خرفه هریک شش ماشه نبات یک توله بنوشانند و اگر اسهال بدستور باشد بارتنگ چار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده بآب پخته شربت انار شیرین دو توله زهر مهره یک ماشه سوده داخل کرده بدهند بعده شیرهٔ خرفه شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت انار شیرین زهر مهره دهند اگر اسهال موقوف شود و صلابت رحم ظاهر گردد گل خطمی سه ماشه گل سرخ چار ماشه عنب الثعلب چهار ماشه در عرق عنب الثعلب پاؤ سیر جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند **ایضاً** برای تپ بعلاقهٔ کبد گلقند یک توله در عرق عنب الثعلب نه توله گلاب دو توله مالیده صاف کرده شربت بنفشه یک توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند باز اگر شکایت درد و قراقر ظلم باشد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس تخم کاسنی شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده شربت بزوری خاکشی اضافه کرده بنوشند **ایضاً** اگر تپ و سرفه در خلل جگر باشد عنب الثعلب اصل السوس گل گاوزبان در آب جوش داده مالیده صاف کرده شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند باز تخم خطمی و خبازی و گل بنفشه افزایند **ایضاً** اگر بعد مسهلات وقت تپ بدن اندرون سوزان باشد قرص بنفشه که مذکور گردد با آب کاسنی مروق بدهند **ایضاً** برای حمای مرکب بعلاقهٔ کبد اول تبریدات داده روز سوم چنانچه معمول است منضج از بنفشه خطمی عنب الثعلب گاوزبان هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه وغیره جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و بعد نضج در مسهل سنای مکی یک توله گل سرخ شش ماشه در طبیخ و مغز خیارشنبر پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بدستور معمول افزوده بدهند بعد از آن اگر تپ مفارقت ننماید و از چهارده روز تجاوز نماید قرص زرشک خورده بالائش از کاسنی دو توله چکیده ساخته با شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه پاشیده تا هفته بدهند **ایضاً** در حمای کهنه بعد تنقیه بجهت تفتیح سدد کبد و ادرار و دفع بقایای مواد رطوبی و تقویت جگر شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ اصل السوس چار ماشه نبات یک توله خاکشی چار ماشه دهند باز شربت بنفشه دو توله در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هریک پنج توله حل کرده خاکشی پاشیده باز شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ تخم کاسنی هریک شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ خارخسک شش ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پاشیده باز بجای شربت گلقند دو توله شیرهٔ تخم خربزه شش ماشه افزایند باز آب کاسنی سبز مروق هفت توله شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت بزوری بارد دو توله بدهند باز قرص طباشیر سوده افزایند غذا شله **ایضاً** چون بعد تنقیهٔ معمولی تپ باز عود نماید آب کاسنی سبز مروق هفت توله لعاب اسبغول شیرهٔ خیارین هریک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله خاکشی پنج ماشه غذا شله باز قرص زرشک صغیر چار ماشه سوده بگلقند سرشته همراه آب کاسنی دوازده توله شیرهٔ بادیان شش ماشه شربت بزوری دو توله باز شیرهٔ خیارین شش ماشه افزایند **ایضاً** حمای مزمن آب کاسنی سبز مروق چار توله شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چار ماشه دوم روز گلقند دو توله آب کاسنی ده توله شیرهٔ خیارین شیرهٔ عنب الثعلب هریک چهار ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پنج ماشه باز بجای خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه و بجای عنب الثعلب اصل السوس چار ماشه کنند باز همه شیرجات موقوف نموده آمله مربی یک عدد بورق نقره پیچیده با شیرهٔ بادیان شیرهٔ خیارین شربت بزوری دهند **ایضاً** برای تپ کهنه و سرفهٔ شدید و قی و صلابت معده شیرهٔ مکوه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ خیارین در عرق مکوه عرق شاهتره برآورده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بنوشانند و مکوه خشک مغز خیارشنبر در آب مکوه سبز حل کرده نیمگرم بر شکم ضماد سازند بعد از آن عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس خطمی خبازی تخم خیارین خیسانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند **ایضاً** بعد مسهلات برای بقیه

تپ وسده کبد و رعایت تپ احشائی قرص زرشک صغیر چار ماشه سکنجبین ساده یکتوله سرشته با شیرهٔ خیارین و شیرهٔ کاسنی هریک شش ماشه عرق مکوه
عرق شاهتره عرق گاوزبان عرق کاسنی هریک چهار توله شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه صبح و بجهت شام لعاب بهدانه دو ماشه عرقیات
شربت بزوری خاکشی بعده اگر آثار نزله و زکام ظهور نماید دو سه روز بقوع خفیف نزله بهدانه سه ماشه خطمی شش ماشه اصل السوس گاوزبان هریک چهار ماشه
نبات یک توله بدهند اگر نزله حل نشود بهر نضیج عنب الثعلب تخم کاسنی پرسیاوشان گل بنفشه بیخ کاسنی خطمی هریک شش ماشه گاوزبان اصل السوس هریک
چهار ماشه در آب کاسنی نیم آثار شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده سه چهار
روز داده روز مسهل سنای مکی یکتوله فلوس خیارشنبر شش توله گلقند ترنجبین هریک چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند بعده تعدیل
و تقویت نمایند **فائده** در اورام حاره احشا و تپ های مزمن و مقاسات مرض ترکیبات آب کاسنی از ما آزموده بانور ست چنانچه مردم نحیف با حمی و سرفه
و مسلولین را بوقت ضرورت ملین و ماء القرع و ماء الخیار تر کرده معمول ست و برای تعدیل بعد تنقیه بکار میبرند **ایضا** برای تپ کهنه و کثرت تشنگی و عقب نوشیدن
آب فی الفور بول کردن و سوزش بدن شیرهٔ خرفهٔ سیاه شیرهٔ گلو در عرق شاهتره برآورده شربت انار داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند و اگر از
اسپغول طبیعت برهم شود عوض آن خاکشی کنند **ایضا** برای حمای مزمن موهم بدق و سل خاکشی چهار ماشه بعرق عنب الثعلب ده توله عرق کیوڑا
دو توله اندکی گرم کرده شیرهٔ اصل السوس چار ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات یک توله باز شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله و
خاکشی شش ماشه پاشیده دهند **ایضا** برای حمای مزمن مشتبه بدق و سل گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان هریک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم
خیارین شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بزوری شربت دیاقوزا هریک یکتوله حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند و بجهت شام
دیاقوزا یک توله و عرق مکوه هفت توله بعد دو سه روز شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ تخم خطمی هریک چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ بادیان چار ماشه
عرق عنب الثعلب پانزده توله شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی چار ماشه پاشیده دهند و بجهت شام سفوف ست گلو دو ماشه طباشیر نیم ماشه مغز
کنول گٹه سه ماشه دانهٔ هیل یکماشه دارفلفل سه عدد نبات سوده همراه عرق عنب الثعلب نه توله دهند بعد از آن صبح در سفوف مذکور ناگخواه یک سرخ
سوده عوض نبات آمیخته همراه شیرهٔ اصل السوس شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله نبات یکتوله بدهند غذا شله بعده عوض اصل السوس شیرهٔ بادیان شیرهٔ عنب الثعلب
هریک چار ماشه دهند و سنبل الطیب سوده در سفوف افزایند باز در نسخهٔ سفوف بادویهٔ مفتحهٔ حاره بارد مع تقویت معده بادیه داد دارفلفل سه عدد
ناگخواه دو سرخ مغز کنول گٹه سه ماشه اصل السوس چار ماشه ریوند چینی چار ماشه عنب الثعلب هشت ماشه سوده بقدر مناسب در گلقند یک توله سرشته
تناول نمایند بالائش عرق مکوه عرق بادیان هریک پنج توله بنوشند غذا پلاؤ کم روغن **ایضا** حمای مزمن مرطوب مزاج شاهتره شش ماشه مویز منقی
دو توله دارفلفل چار دانه بعرق بادیان هفت توله گلاب چار توله جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه
دهند باز شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه عوض خیارین کنند باز شاهتره موقوف نمایند **دوائیکه** در حمای مرکب از بلغم و صفرا خصوص بعد تنقیه معمول ست
سکنجبین گلقند هریک چهار درم بهم آمیخته بخورند عقب آن شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین هریک سه درم در عرقیات مناسب کشیده شربت
بزوری بارو هفت درم اضافه نموده بنوشند و گاهی خاکشی بقدر سه درم نیز اضافه کرده میشود **ایضا** که برای تپ مرکب از صفرا و بلغم مجرب نوشته کاسنی کشنیز خشک
هریک یک توله اجمود نه ماشه دارفلفل شش ماشه جمله را سه حصه نمایند یک حصه در آب پنج توله شب تر کنند و صبح آب صاف آن بنوشند و چهار توله دیگر آب
دران انداخته بدارند و شام بنوشند و همچنین تا سه روز بهر دو وقت بعمل آرند **دوائیکه** برای حمای مزمن نافع اصل السوس مقشر شش ماشه گلوی درخت
نیب نه ماشه الائچی کلان شش عدد نیمکوفته در آب جوش داده در شبنم نهند صبح صاف نموده نبات دو توله انداخته بنوشند **سفوف هندی** که در حمیات
مرکبه نافع ست ست گلو طباشیر دانهٔ هیل هریک نیم توله نبات سفید یکنیم توله خوراک از چهار ماشه تا شش ماشه معمول ست **سکنجبین بزوری معتدل**
جهت تپهای مرکب و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع و ادرار بول میکند تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هریک سه درم تخم خیارین تخم خربزه هریک پنج درم پوست
بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان هریک هفت درم همه را نیمکوفته بسرکه کهنه بیست درم و آب سه رطل یک شبانه روز تر نمایند و بجوشانند و صاف کرده با یک من شکر سفید
بقوام آرند و بکار برند **شربت کشوث** در تپهای کهنه که قریب بدق باشد همواره مجرب و معمول ست تخم کاسنی بادیان هریک پنج مثقال بیخ کاسنی اصل السوس

تخم کشوث تخم خیار بادرنگ هریک ده مثقال تخم خیار گل کشوث لیفهٔ کشوث تخم خربزه بیخ بادیان رب السوس هریک هفت مثقال قند سفید هشتاد مثقال شیر خشت
سی مثقال بدستور مرتب نمایند **ایضاً** مسمی بشراب الحیات که بعد از بست روز در جمیع حمیات جهت اصلاح مزاج احشا و دفع و تحلیل بقایای مواد از
سکنجبین بزوری بسیار نافع است زرشک سی مثقال تخم کشوث پنج مثقال تخم کاسنی چهار مثقال گل کشوث ریشهٔ کشوث هریک سه مثقال گل سرخ
بادیان کزمازج هریک دو نیم مثقال جوشانیده صاف کرده با قند و یا شکر پنجاه درم بقوام آورند و هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال در تپ صفراوی
و دموی با شیرهٔ خیارین و کاسنی و اگر حرارت غالب تر باشد با قرص کافور و در حمای بلغمی و سوداوی و حمیات مرکبه با قرص زرشک صغیر و یا قرص ورد صغیر
هر کدام که مناسب دانند با شیرهٔ تخم کاسنی و بادیان و یا بدون اقراص بنوشند **شربت بزوری** بهترین نسخه است و مکرر بعمل آمده برای تپ مرکب و حمیات
کهنه و ادرار بول و حیض و اخراج سنگ گرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع است تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم خیارین مغز تخم کدو حب قرطم
هریک پنج مثقال پوست بیخ کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه انیسون گاوزبان هریک سه مثقال کوفتنی را نیمکوفته جمله را یک شبانه روز
در پنج رطل آب تر نمایند و مویز منقی بست درم آمیخته بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده قند سفید یکمن اضافه کرده بقوام آرند شربت یک اوقیه و اگر غافث
نباشد عوض آن شاهتره یا افسنتین انداز ند و هرگاه چهار مثقال ریوند خطائی باریک سوده بعد قوام آمیزند در اخراج سنگ نافع تر گردد **شربت**
برای تپ مرکب از صفرا و بلغم بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره مویز منقی هریک چهار درم تخم خربزه تخم کشوث شکاعی بادآورد گل غافث
هریک سه درم تخم خیارین تخم معصفر تخم کاسنی بادیان برادهٔ صندل سفید گل سرخ گل نیلوفر هر واحد دو درم قند سفید سه چند ادویه **ایضاً** برای تپ
مرکب که قریب بدق بود نافع ست تخم کاسنی بادیان بیخ کاسنی تخم خطمی اصل السوس گاوزبان هریک سه مثقال مویز منقی بست و پنج مثقال سنبل الطیب
گل بنفشه بادآورد شکاعی هریک دو نیم مثقال قند سفید نیم سیر ترنجبین یاو سیر بقوام آرند **ایضاً** که برای تپ با تهیج اطراف مجرب ست بیخ بادیان بیخ
کاسنی هریک چهار درم مویز منقی دو توله بادیان تخم خیارین تخم خربزه بنفشه شاهتره اصل السوس گل نیلوفر تخم کشوث برادهٔ صندل گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان
ریوند خطائی لک مغسول هریک دو درم قند سفید یکنیم رطل **شربت بزوری معتدل** برای حمیات مرکبه و امراض جگر معمول تخم کاسنی تخم خیار
تخم بادرنگ تخم خربزه هر واحد یکمثقال و ربع آن بیخ کاسنی دو مثقال و نیم بیخ بادیان یکمثقال و ربع آن قند سفید دوازده مثقال بطریق متعارف
تیار سازند **طبیخ افسنتین** که در تپ مرکب بکار آید انیسون تخم کرفس افسنتین رومی اسارون بادیان بیخ اذخر هر کدام بقدر حاجت جوشانیده
صاف نموده استعمال نمایند **عرق نمک** معمول اهل فرنگ برای رفع تپ کهنه و استسقا و یرقان نمک سانبهر بریان نمایند که سرخ شود
هموزن آن گل که از ان ظرف میسازند ممزوج کرده باریک سائیده جهبا لبته در شیشه گل حکمت کرده انداخته عرق چکانند شربتی دو سرخ
تا چهار سرخ **قرص زرشک** نافع از برای حمیات مرکبه و سده های جگر و استسقای حار زرشک لک مغسول دارچینی گل سرخ تخم کشوث هریک
دو مثقال ریوند چینی یکمثقال کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی و عنب الثعلب مروق **قرص گل** که جهت تپهای کهنه
و کهنه همواره معمول ست گل سرخ اصل السوس مقشر هریک چهار درم طباشیر سنبل الطیب افسنتین هر واحد دو درم ترنجبین سه درم بگلاب
قرص سازند و پنج ماشه همراه چکیدهٔ کاسنی و شربت بزوری دهند **قرص بنفشه** که تپ کهنه با سرفه را نافع ست بنفشه مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم
خیار کثیرا هریک پنج درم رب السوس گل ارمنی نشاسته هریک سه درم مصطگی یکمثقال سنبل الطیب یکدرم کوفته اقراص سازند شربتی یکمثقال **مطبوخ**
که در حمای مرکب بکار آید بادیان بادآورد و عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث بیخ کاسنی هریک سه درم آلوی بخارا هفت دانه
همه را در نیم آثار آب بپزند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده سکنجبین ساده یا بزوری یا گلقند بقدر هفت درم اضافه نموده بنوشند **مطبوخ** که برای تپ مرکب بعد از تحلیل
ست گلوی سبز شاهتره تخم کاسنی هر واحد یک توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده دو توله شربت بزوری آمیخته نوشانند و اگر بلغم غالب باشد
عوض کاسنی نانخواه که دوای هندیست داخل کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته دهند و اگر سرفه هم باشد اصل السوس مقشر نیمکوفته دو درم افزایند و اگر تپ مزمن
بود مثل تخم کشوث و گل غافث و افسنتین و شکاعی و بادآورد و بیخ کاسنی و تخم خربزه افزایند **مطبوخ هندی** برای تپهای کهنه و تپ لرزه مزمن
خس صندل سرخ کشنیز نیمکوب زنجبیل گلوی سبز هریک یکدام کوفته سه حصه سازند و یک حصه در هشت سکورهٔ آب بجوشانند هرگاه یک سکوره باقی ماند

صاف نموده بخورانند اگر طفل باشد موافق سن او کم کنند **ماء الهندباء الیابس** که عبارت از چکیده کاسنی ست در حمیات مرکبه که بلغمیت دران زیاده باشد از آب برگ کاسنی نفع بسیار مینماید و بارها بتجربه رسیده بگیرند تخم کاسنی چهار توله و نیمکوب کرده شب در آب یا در عرقیات مناسبه مثل عرق بادیان که بقدر نیم رطل باشد تر نمایند و از دو گهڑی شب باقی مانده در صافی کنده که هر چهار گوشهٔ آنرا بچهار چوب بسته باشند داخل نموده هفت مرتبه مثل رنگریزان قطره قطره بچکانند بعد ازان آب صاف گرفته با شربتی مثل شربت بزوری و با اقراص مثل قرص گل بکار برند و دادن چهل روز یا بیست روز یا کم و زیاده مفوض برای طبیب ست و از ابتدای شروع تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر باشد و در امزجهٔ ضعیفه و در صبیان از دو توله شروع نمایند **اقوال حذاق** صاحب کامل گوید که علاج حمیات مرکبه باید که مرکب از علاج تپ مفرد بود و این چنان باشد که درین تپ نظر کنند بجودت تمیز و حدس و تخمین صناعی استعمال نمایند و بدان دریافت کنند که آیا حمی مرکب از دو خلط است یا از سه یا بیشتر ازان اگر از دو خلط باشد نظر کنند که آیا آن هر دو بایکدیگر ممتزج ست و یا هر واحد ازان هر دو منفرد در موضع از بدن پس اگر چنین باشد باز نظر نمایند که آیا دو تپ مرکب متساوی در قوت ست و یا یکی ازان قوی تر از دیگری و یا شدید تر در خطر پس هرگاه دو تپ متساوی باشد در علاج آن احتیاج افتد با متزاج تدبیر از ادویه و اغذیهٔ موافقه هر واحد ازان هر دو بایکدیگر مزاج متساوی و اگر یکی ازان هر دو قوی تر از دیگر باشد استعمال تدبیر موافق حمای قوی زائد تر و قوی تر باید و موافق حمای ضعیف کمتر و ضعیف تر و هرگاه از دو تپ یکی شدید الخطر از دیگر باشد باید که توجه علاج و تدبیر بسوی تپ شدید الخطر بود تا ازان مریض ایمن گردد و همچنین بباید که در سائر حمیات مرکبه برین قیاس عمل نمایند و ازانجا که حمیات مرکبه کثیر بعدد و مختلف الترکیب بزیادت و نقصان ست ممکن نیست که برای هر واحد ازان ترکیب خاص کلام مفرد وضع نمائیم زیراکه شرح آن طویل گردد لیکن برای متولی علاج این حمیات باید که در علاج حمیات مفرده مرتاض باشد و صورت هر واحد ازان و علاج آنها بانفراده شناخته باشد زیراکه اگر عارف آن باشد ممکن بود که سائر حمیات راکه ازان ترکیب یابد بجودت قیاس علاج نماید مثال این حمای شطر الغب ست که عنقریب مسطور گردد **حکیم جانی** گوید که هرجا نکه تپهای مرکب ممتزج بود از حمیات صفراوی و دموی و بلغمی و سوداوی علاج نیز آمیخته باشد و بر طبیب واجب ست که بنگرد تا علامات کدام تپ قوی ست و ترکیب آن از چه ماده است پس تدبیر علاج بحسب آن نماید و در تپهای مرکب و حمیات خمس و سدس و غیر آن اولی تر آن باشد که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت باعضای اصلی متعلق نگردد و بدق ادا نکند و تا قوت بسبب کثرت استفراغ ضعیف نشود و مقاومت مرض نکند و مادام که قوت بر حال خود باشد از طول مرض اندیشه نباید کرد و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد لیکن ترکیب قرص از چیزهای بارد رطب باید کرد چون مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزهٔ هندی و تخم کدوی شیرین و بهدانه و تخم خشخاش و تخم کاهو و مغز بادام و کتیرا و غذا باید که میل بسردی و تری داشته باشد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیرباج و حصرمیه و مزورهٔ پالک و آلوی بخارا و در همه ترشیها کدو و خیار و اسفاناخ داخل کنند زیراکه کدو و اسفاناخ سرد و تر ست و اگرچه نازک ست چون در ترشیها باشد از عفونت دور بود **ابن الیاس** گوید که اولاً دریافت نمایند که آیا امتزاج دو خلط امتزاج متحد مستحکم ست یا غیر متحد غیر مستحکم چنانچه در غب غیر خالص شطر الغب باید که نظر کنند و بحدس دریابند که آیا آن هر دو خلط داخل عروق ست یا در خارج آن و بنگرند که آیا یک ماده ازان هر دو شدید تر در حدت و بیشتر خطرناک ست چنانچه در حمی معروف بشطر الغب بیاید باشد یا نه پس علاجش گاه باستفراغ کنند و گاهی بتطفیه بانیطور که هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر بخشخاش دهند تا اخلاط بسرعت محترق نگردد و از استکمال احتراق منع کند و یا جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گلاب و آب کاسنی هر واحد پانزده درم با یکمثقال قرص طباشیر ملین بیاشامند و اگر قوت قوی باشد و مریض لاغر و خشک بدن نبود اسهال ملین خفیف مثل این ملین کنند سنای مکی بنفشه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم تمرهندی ده درم کاسنی سه درم تربد سفید خراشیده یکدرم فلوس خیار شنبر ده درم ترنجبین پانزده درم و لیکن تدبیر این تپها بحسب غلبهٔ یکی از دو خلط و دو تپ باشد پس اگر صفرا غالب بود و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی باشد تطفیهٔ حرارت و استفراغ صفرا پیدا نمود و اگر بلغم غالب باشد و بادی عطش و لهیب و کرب نباشد تلطیف خلط و استفراغ بلغم نمایند و اگر بیشتر از دو خلط باشد سه بود و یا چهار تدبیر بحسب واجب و غالب آنچه در نکایت و خطر شدید تر باشد باید کرد و اگر بینند که جمیع اخلاط متعفن محترق شده اند باید که صرف عنایت بتقویت قوت نمایند تا مقاومت وقوع این بلیهٔ کبری و واقعهٔ عظمی نماید و اگر مع ذلک حرارت قوی و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی و بول ناری بد بو و نبض دقیق صلب بود و بدن در خشکی و ذبول شروع کرده باشد سکنجبین ساده با آب کاسنی و قرص کافور و ماء الشعیر بسرطانات نهری بدهند و مبالغه در تبرید بدن و ترطیب آن نمایند **نجندی** گوید که بحدس صناعی دریابند که تپ مرکب لازمه ست یا دائره خلطیه است یا بدقیه

ولازم ست که تفتیش اسباب و اعراض نمایند بعده معالجه باهم کنند یا بدانچه زوال تب دوم بدون زوال دل نشود و محمد زکریا گفته که ممکن نیست تصور حمیات
مرکبه بعلاج مخصوص بدان بلکه معالجه بترکیب علاج مفردات آن کنند و بالجمله شربت تمرهندی و سکنجبین ساده بعرق کاسنی و گلاب بدهند و از اقراص نافعه در مثل
این حمیات قرص طباشیر بمثقال باده در سکنجبین ست و اگر قوت قوی باشد بسهال بحقنه لین نمایند و بمسهلات خفیفه مثل سنا و تمرهندی و شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر
و گلقند و مانند آن و اگر در ذبول شروع کند و باسرفه باشد قرص کافور و شربت خشخاش بخورانند **ابن نوح** گوید که طبیب را سزاوار آنست که التفات بنظام ادوار
نکند و بران حکم ننماید بلکه امعان نظر در اعراض و دلائل آن کند پس از ان معالجه بحسب آن در قوت و ضعف و خلوص اختلاط او نماید و بر کسی که هر روز تپ کند اقدام
بعلاج تپ بلغمی نکند چون اعراض بدان شهادت ندهند و نه بر کسی که یکروز در میان او را تپ آید بعلاج حمای غب بلکه باعراض و دلائل او باید کرد و علاج حمیات کبیه
از علاج حمیات مفرده امتزاج نمایند و هرگاه مریض را دو یا سه تپ آید و یکی از ان خطرناک باشد علاج تپ خطرناک نمایند و از دیگر خوف نکنند و مثال آن آنست که شخصی
را تپ ربع باشد پس از ورم معده یا جگر یا در بعض آلات تنفس و تپ حادث شود در نیصورت همگی قصد باین درمی کند و ربع و نوبت او را بگذارد و اگرچه قوی باشد
و چون بیند که شخصی را تپ غب می آید و نوبت تپ بچهارده ساعت رسد و جمیع اعراض حمای غب دران معلوم شود لیکن آن سخت قوی نباشد چنانکه در غب خالصه
میباشد پس علاجش بعلاج تپ بلغمی بقدر مشاهده قوت اعراض و ضعف آن مرکب باید کرد **بهاء الدین** گوید که در حمیات مرکبه علاج هر یکی بتدابیر حلو منه مفردات
آن باید کرد و باز یاد تی اهتمام در مراعات قوت بواسطه بودن مریض هر روز اندر تپ و بعد از نضج و کهنگی مرض چون بدادن مخدری رفع نوبت یکی کرده شود بهمان
دستور هر روز آن دوا باید داد و در رفع نوبت دیگری نمودن اگرچه ممکن بود که برفع یک نوبت رفع جمله شود و جهت قادر شدن طبیعت بر تحلیل ماده فاسد و اگر ازاله بعضی
مشکل تر بود اسهل را رفع باید کرد و نوائب خلط عسیر را گذاشتن تا نضج بیشتر شود و مریض دمی بزند و قوتی باتن او باز آید و مزاج علاج را قابل تر شود آن هنگام
ازاله آن نیز آسان باشد و اشتباه میان مرکب از غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب عظیم بود لیکن در علاج بیکدیگر قریب باشند و در خمس و سدس وغیره اگر
ترکیب واقع شود علامات و معالجات انها قریب بعلامات و معالجات ربع باشد و اما در مرکب از حمای دق و حمای خلطی عفنی علاج آنست که خلط فاعل ناسد را
برفق استفراغ کنند بعد نضج تام و بعده قانون علاج دق مرعی دارند و آنجا که دق با حمای سوداوی افتد که از احتراق بلغم افتاده باشد و کهنه بود علاج آن سخت
مشکل باشد جهت آنکه باوجود یبس غالب تدبیر هر یکی ضد تدبیر دیگری باید و ایضاً چون با حمای بلغمی بسببی قوی اتفاق افتد و در چنین محلها جز توسل بخواص اشیا
چاره نباشد و اما مرکب از غب لازمه و دائره علامات و معالجات این تپ قریب بعلامات و معالجات مفردات آن باشد و چون طبع را اینجا تحیر بیشتر
واقع ست تدبیر باحتیاط تر و باهتمام تر باید کرد

شطر الغب

بقول شیخ و شراح قانون این تپی ست مرکب از دو تپ که یکی غب و دیگر بلغمی باشد و ماده او مرکب از صفرا و بلغم بود که علیحده علیحده متعفن شوند چه اگر یکجا متعفن شوند
غب غیر خالصه حادث شود و پس شطر الغب هر روز نوبت کند نوبت بلغمی و در یکروز نوبت غب و بلغمی هر دو باشد و این یا بر سبیل مشابکه و توافق بود که
هر دو تپ یکبارگی اخذ کنند و یا بر سبیل مبادله و جوار که یکی بعد اقلاع دیگری در گیرد و یا بر سبیل مداخله و طره که یکی بر دیگری در اثنای آن داخل شود و
دشوار ترین اقسام در معرفت نوع اول ست پس ثانی و در شطر الغب گاهی هر دو تپ لازمه باشند اگر عفونت هر دو خلط داخل رگها باشد و گاهی هر دو دائره
باشند که منقطع شوند اگر عفونت هر دو خلط در خارج عروق بود و گاهی صفراوی لازمه باشد اگر عفونت او داخل عروق باشد و بلغمی بخلاف آن بود یعنی
مواظبه دائره و گاهی این هر دو بالعکس باشند و اطبا شطر الغب خالص تپ مرکب از غب دائره و بلغمی لازمه را گویند و ماسوای آن هر سه قسم مذکوره را غیر خالص
شمارند و این سزاوار فضل اشتغال نیست زیرا که مجرد اصطلاح ست و در معالجه بحقیقت نمی بخشد بالجمله شطر الغب چهار قسم باشد یکی خالص و سه غیر خالص و گاهی
درین تپ سابق بسوی عفونت صفراوی بود و گاهی هر دو معاً متوافق باشند و ایضاً گاهی ماده فاعل حمای بلغمی غالب تر بود و گاهی ماده فاعله حمای صفراوی
غالب تر باشد و هرچند که باشد ماده بلغمی نوبت های صفراوی را دراز تر گرداند و در بحران لطیف تر سازد و ماده صفراوی نوائب بلغمی را کوتاه کند و گاهی شطر الغب مدت طویل بماند و
تا نه ماه و مافوق آن کشد بسبب اختلاف علاج هر دو ماده و تحیر طبیعت و گاهی از شطر الغب مرض حاد پیدا شود و گاهی از قاتل ترین حمیات بود زیرا که مؤدی بدق و بامراض
مزمنه عسر البرء گردد بجهت بدی تدابیر و گاهی استدلال بر شطر الغب از وجوه مختلفه بود پس گاهی از عادات واقع شود و گاهی از اعراض و وقوع از عادات مثل آنست که

انسانی را در بدن او تولد صفرا بسیار گردد و عفونت زود تر پذیرد و بعده آرام کند و ریاضات معتاد ترک نماید و اغذیه و صناعات تدابیر مولد بلغم استعمال کند و بلغم بسیار شود پس هر دو خلط متعفن شوند مرض او شطرالغب باشد و یا انسانی باشد که در بدن او تولد بلغم و عفونت آن بسیار گردد بعد آن ریاضت بسیار نماید و مولدات صفرا از صناعات تدابیر سخنه استعمال کند و صفرا اکثرت نماید و هر دو متعفن شود مرض او نیز شطرالغب باشد و یا سن او تولد صفرا و بلغم واجب کند نحو یکه جوان گردد بعده کودکی و غلبهٔ رطوبت و یا کهل شود بعد جوانی و حدت مزاج پس حال کودکان که از سالها کودکی بسالهای جوانی برسند همچون شخصی باشد که در بدن او تولد رطوبت بسیار باشد در ریاضت و تدبیرهای گرم کننده استعمال کند و حال جوانان که از جوانی بکهولت رسند همچون شخصی باشد که در بدن او صفرا بسیار بود و بر ریاضت معتاد باشد پس از ریاضت باز ایستد و تدبیر رطوبت افزا استعمال نماید بدین سبب در بیشتر حالها امراض هر دو شطرالغب باشد و اما از اعراض مثل نبض و بول و بروز چیزی از قی و براز و حال نضج و علامات او و حال تشنگی در قلت و کثرت و حال لمس در اختلاف و حال قشعریره و لرزه در تکرار و احوال اوقات و نوائب در عدم انضباط بود و **صاحب کامل** گوید که از حمیات مرکبه که آنرا اسم خاص ست آن تپ را مطرلطاوس نامند و آن شطرالغب ست و او خالص باشد یا غیر خالص چنانچه سابق مذکور شد و گاهی این تپ از دو حمای متساوی در قوت مرکب شود و گاهی از دو تپ که یکی قوی تر از دیگر باشد پس بر شطرالغب خالص استدلال نمایند بچهار دلائل یکی آنکه دائمه بود و بسبب حمای بلغمی دائمه دوم آنکه آنرا نوبتها در هر روز باشد لیکن نوبت یک روز خفیف سهل و دیگر روز شدید صعب بود و بسبب خفت او حرکت بلغمی دائمه است در یکروز منفرد و بدون لرزه بنا بر بودن مادهٔ او داخل عروق و بسبب صعوبت او در روز دیگر بنا بر بودن روز نوبت غب دائره است و حدوث لرزهٔ شدید که با غب می افتد و با وجود آن حرکت تپ بلغمی که هر روز نوبت میکند سوم آنکه اندران در اوقات نوائب صعب لرزهٔ شدید حادث گردد و گاهی لرزه و قشعریره دران دو سه یا چهار مرتبه در یکروز تکرار نماید چهارم آنکه نوبت متساوی در قوت بود و شدید متساوی شدید و ضعیف متساوی ضعیف باشد و اما مطرلطاوس غیر خالص بعضی از ان آنست که مرکب از حمیات متساوی در قوت باشد و بعضی آنکه یک تپ غالب تر در ترکیب آن از دیگر باشد اما انچه متساوی در ترکیب باشد پس انچه از ان مرکب از غب دائره و مواظبه باشد دران لرزه هر روز آید لیکن در روزی ضعیف با قشعریره و سردی اطراف باشد و روز دیگر با لرزهٔ شدید در عده و سوزش و تیزی بود و در یکروز اعراض تپ بلغمی تنها ظاهر گردد و در روز دوم اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی ظهور نماید و انچه از ان مرکب از غب لازمه و نائبه باشد دران لرزه و قشعریره نبود و انچه از ان مرکب از غب دائره و مواظبه باشد آن شبیه بخالصه بود الا آنکه مخالفت او باشد دران که لرزهٔ آن شدید نبود زیرا که لرزه درین نوع بسبب تپ بلغمی بود و آن شدید نباشد بلکه شبیه بقشعریره بود و بادی نخس نبود بلکه مشابه باستلا باشد و هرگاه ترکیب این تپ از حمیات غیر متساوی باشد یعنی اخلاط محدثهٔ آن غیر متساوی بود پس علامات تپ غالب تر ظاهر تر باشد و علامات تپ ضعیف تر خفی تر بود و **سید اسمعیل** در ذخیره گفته که گاهی در شطرالغب مادهٔ بلغمی مادهٔ صفراوی را عسر تر کند و بدان سبب نوبتهای تپ صفراوی دراز تر گردد و بحران دیر تر کند و گاهی مادهٔ صفرا مادهٔ بلغم را لطیف کند و زود تر نضج دهد و بدان سبب نوبتهای تپ بلغمی سبک تر شود و بحران زود تر کند لیکن بهر حال تپهای مرکب بسر تر بود و دیر تر گذرد و بالجمله درین تپ عرق کمتر آید و در خفی علائی نوشته که اگر تپ یکروز نیاید و دوم روز هیچ اثر آن نباشد غب خالصه بود و بشرطیکه خالصه مرکب با خالصهٔ دیگر نباشد و اگر دوم روز تپ نیاید اما اثری ضعیف ازان پیدا شود غب غیر خالصه بود و اگر یکروز تپ بشدت آید و دوم روز نیز آید اما کمتر ازان شطرالغب باشد و گاه باشد که سه غب خالص مرکب شود و مانند شطرالغب یکروز کم و دیگر روز زیاده همی آید بسبب آنکه یکروز نوبت یک غب بشود و در روز دوم نوبت دو غب دیگر راقم فرق بینهما از عدم آثار بلغم در غب مرکب و وجود آن در شطرالغب توان کرد **مصنف خلاصة التجارب** گوید که بسیار باشد که شطرالغب بعد بیست روز علاج پذیرد و مخفی نماند که چون این مرض نزد و مادهٔ متخالف فی الغایت واقع شود طبیعت را در تدبیر آن تحیری عظیم حاصل میگردد و اسلم اصناف شطرالغب آن بود که از هر دو تپ نائبه افتد و فرق آن در نوبتها ظاهر و با مهلت باشد و در غیر مرکب از دو نائبه اشتباه بیشتر واقع شود و احتیاط عظیم در تشخیص آن نهایت واجب بود و **سمرقندی** گفته که این تپ دراز بود و بسیار روزها کشد گاهی تا یکسال امتداد نماید و دردی باشد احتناء افاسد کند **علاج** معالجهٔ آن متوسط در تبرید و تسخین میان حمای صفراوی و بلغمی منفرد نمایند و عمده در علاج اکثر تنقیهٔ بلغم و صفرا باشد بقی و اسهال و ادرار و تعریق بحسب غلبهٔ خلط بعد ظهور نضج و تعاهد قی روز نوبت نمایند و سکنجبین ساده و یا بزوری بنوشند بحسب شدت حرارت و قلت آن و غلبهٔ یکی از هر دو خلط بر دیگر و گلقند و قرص گل و قرص غافث بخورند بالجمله طریق دوا و غذا درین تپ نیز همانست که در علاج غب غیر خالصه مذکور شد مع مراعات اوقات و حسب غلبهٔ اخلاط و لهذا از ین انیاس علاج هر دو یکجا نوشته چنانچه در اقوال غب غیر خالصه گذشت و آدویه که در علاج حمیات مرکبه مسطور شد حسب حاجت درینجا استعمال نمایند و استفراغ بمسهل

نشاید ما وامیکه نضج ظاهر نشود اما اگر طبع قبض بود ملینات توان داد هرچند نضج ظاهر نشده باشد و دستور العمل بعض اساتذه در علاج شطر الغب اینست که منضج از بادیان پرسیاوشان مویز منقی بهدانه در یکنیم پاو آب جوشانیده چون نصف بماند شربت گاوزبان آمیخته دهند و یا برنجاسف چهار ماشه تخم کاسنی بنفشه هریک شش ماشه بادیان چهار ماشه عناب پنج دانه در عرق شاهتره یا عرق عنب الثعلب هفت توله دیا هر دو نیم نیم پاو جوشانیده صاف کرده شربت اصل السوس داخل کرده دهند و اگر سرفه یا نزله و زکام باشد حموضات ندهند و بادیان بنفشه عنب الثعلب گل نیلوفر زوفای خشک سه ماشه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند شربت زوفا دو توله یا شربت خشخاش یک توله یا دیاقوزا داخل کرده دهند و اگر مواد با فراط باشد ادویهٔ منضجه ماء الاصول داخل سازند مثل بادیان بیخ بادیان کاسنی عناب سپستان مویز منقی جوشانیده صاف کرده نبات یا گلقند حل کرده دهند و برای تلیین شکم بعد از گذشتن چهارده روز هلیلهٔ کلی یکعدد وقت شب نیز جائز ست و هرگاه ماده نضج یابد ادویهٔ مسهل مثل خیارشنبر و روغن بادام افزایند و در مطبوخ مذکور گل سرخ و سنای مکی داخل کنند و هلیلهٔ زرد برای اخراج مادهٔ صفرا و هلیلهٔ کابلی برای اخراج مادهٔ بلغم و هلیلهٔ سیاه برای اخراج مادهٔ سودا نیز در مسهل داخل میکنند و اگر عادت قبض باشد هلیلجات خوب نیست و یا گل خطمی شش ماشه تخم خطمی پنج ماشه یا ریشهٔ خطمی چهار ماشه بنفشه شش ماشه وغیره برای اصلاح هلیلجات داخل کنند **ذکر بعض ادویهٔ** نافع تپ ولرزه افیون چهار درم صندل سفید زعفران هریک دو درم دارچینی یکدرم فلفل سیاه دو نیم درم کوفته بیخته حبها سازند بقدر یک سرخ و یک حب قبل از یکساعت بدهند و طفل را نیم حب و کیفی را دو نیم تا سه سرخ بدهند **حب هندی** که در ازالهٔ تپ لرزهٔ صفراوی و بلغمی مشترک النفع و مجرب ست دارفلفل قسم خرد که آنرا ملهٔ پیپل گویند مغز کرنجوه هریک سه ماشه زیرهٔ سفید برگ مغیلان هریک یکنیم ماشه باریک سائیده بآب حبها بقدر نخود سازند و یک حب صبح و یک وقت ظهر و یک حب وقت شام بدهند همچنان سه روز بکنند **ایضاً** که تپ و لرزه مزمن را مجرب ست بر اسپ مقدار نخود افیون یک سرخ برگ نیب دو نیم عدد برگ تشقالو یکنیم عدد جمله را سوده در قند سیاه آمیخته سه حب سازند و سه گهڑی پیش از آمدن تپ یک حب فرو برند چون تپ شروع گردد یکی دیگر بخورند اغلب که بحب سوم احتیاج نیفتد و اگر مریض قوی باشد از جمله دو حب سازند و افیون را بیشتر اندازند و نیم برگ نیب و تشقالو باید که در طول بستانند نه در عرض **قرص غافث** که جهت شطر الغب و تپهای کهنه مجرب ست عصارهٔ غافث شش درم طباشیر ده درم سنبل الطیب دو درم گل سرخ پنج درم بآب اقراص سازند شربتی یکدرم **مطبوخ** بجهت بقایای شطر الغب صعتر مصطگی هریک نیم درم اصل السوس بیخ بادیان بیخ کرفس هریک دو درم تکاعی غافث هریک سه درم کشنیز خشک گل سرخ هریک چهار درم ترنجبین بست درم بسه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و هر روز نیم رطل بیاشامند **اقوال اطبا** شیخ می فرماید که در علاج شطر الغب واجب آنست که عنایت شدید باستفراغ ماده بطریق اسهال و قی و ادرار و تعریق بیشتر از تطفیه باشد و در مسهلات انتظار نضج لازم بود مگر آنکه از جنس ملینات باشد و شکم برانند و تشویش تحریک قوی نیارد مثل آب لبلاب بگلقند اگر بلغم غالب باشد و مثل ترنجبین و شیرخشت و نقوع تمرهندی و شربت بنفشه اگر صفرا غالب بود و مثل مرکبات ازین هر دو اگر هر دو خلط مساوی باشند و بعد ظهور نضج اگر استفراغ بدوای قوی کنند جائز ست و **ایضاً** واجب ست که قی بحسب مادهٔ غالب باشد یا بآب ترب بسکنجبین گرم نزد غلبهٔ بلغم و یا سکنجبین بآب گرم نزد غلبهٔ صفرا و باید که ادرار بادویهٔ معتدل نمایند و اگر در نوشیدن مطبوخات قبل از نضج سرعت کنند خوف سرسام باشد **واما** ادویهٔ نافعه در زمانیکه از تزید تا منتهی باشد برای اصلاح ماده وانضاج آن و تلافی آفات آن از مفردات افسنتین ست که رومی وجید باشد ولیکن استعمال آن بعد هفتم بود نزد ظهور نضج باید و اگر در استعمال او جلدی کنند تحریک خلط نماید واخراج او نکنند و کرب و غم و غثیان پیدا کنند پس بر مادهٔ بسبب تلخی خود وخشک کند و بسبب قبض خویش تبلید ماده و از تحلل نماید و جالینوس و اطبای سابق او بجای افسنتین که در ان اندکی فلفل باشد معالجه مینموده اند و بعضی اطبا گفته اند که جالینوس در سهو افتاده است بنحویکه تعجب از ان لازم می آید و تامل نکرده که فلفل تپ برافروزد و ماء الشعیر تبلید ماده کند و این معارض خطائی کرده که این مخصص با نمعنی نیست بلکه مخصص بقانون مقرره در معاضدت طبیعت ست که چون طبیعت برای مقابلهٔ مثل این مواد بد برخیزد بادویهٔ مرکب از مبردات و مسخنات باشد تا طبیعت میان هر دو قوت دوای مرکب تمیز کند پس قوت مبرده را بسوی تپ و ناحیهٔ قلب برای اطفای حرارت و تبرید قلب مصروف گرداند و مسخنه را بماده برای تحلیل و انضاج آن و کسی که معالجهٔ شطر الغب بنجاح کند و طبیعت بر تمیز قوتین قوی نباشد بهر طور که علاج کند

سود نه دهد و آن کس که اعتراض کرده میگوید که لازم آن بود که ملطفات بدون تسخین قوی مثل کرفس و شبت استعمال نموده و ندانست که فلفل بسبب قلت خود بدان گرمی نباشد تا آنکه تسخین او بشکند و تلطیف او از تلطیف کرفس بسیار کم نباشد و ماء الشعیر معاون او گردد در ایصال قوت او و استیصال افراط حرارت او و ترکردن مواد را تا نفوذ قوت او در مواد سهل گردد پس از عجب عجیب آنست که جالینوس را از کسانی شمار کرده که جاهل اند از نمینی که فلفل ملهب حمی ست و آنرا بجای تشخصی شمرده که ازین غافل ست تا آنکه فتوی بخلط فلفل با ماء الشعیر داده و اما مرکبات از ادویه که استعمال آنها در وقت میان تزید و انتها واجب بود مثل اقراص افسنتین و اقراص ورد ست **قرص** خفیف جید برای شطر الغب نسخهٔ آن همان قرص گل ست که در ادویهٔ حمیات مرکبه مسطور شد **دیگر** برای تپ ملتهب گل سرخ **شش** درم تخم حماض صمغ عربی هر واحد چهار درم نشاسته سه درم زرشک طباشیر تخم خرفه هر واحد دو درم کتیرا زعفران سنبل الطیب ریوند چینی هر واحد دو دانگ کافور یکدانگ قرص بسازند **قرص دیگر** جید برای صاحب این تپ و خصوصاً اگر مع ذلک شکایت اسهال و سعال کند سنبل الطیب عود زعفران زرشک یا عصارهٔ او هر واحد سه درم ریوند چهار درم طباشیر گل سرخ با قماع او لک صمغ بریان کهربا هر واحد پنج درم تخم حماض بریان **شش** درم گل ارمنی هفت درم از ان قرص بسازند **نسخهٔ دیگر** که جید ست گل سرخ **شش** درم زرشک صمغ تخم حماض هر واحد چهار درم سنبل الطیب غافث طباشیر نشاسته تخم خرفه تخم خیار هر واحد دو درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد یکنیم درم رب السوس یکدرم لک ریوند هر واحد نیم درم همه را جمع نموده قرص سازند **حب جید** برای این مرض و جمیع تپهای مزمنه و حمیات موذی احشا و خصوصاً هرگاه مادهٔ بلغمی غالب تر باشد صبر مصطگی هلیلهٔ زرد ریوند ختائی عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حبها سازند شربتی دو درم بسکنجبین **نسخهٔ جید** صالح در قرب نضج و مسهل ست صبر مصطگی عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حب ساخته دو درم بسکنجبین بخورند **ابن عباس** گوید که شطر الغب حمای صعب ذی خطر است زیرا که بدن صاحب او از تپ خالی نبود و بسبب لزوم تپ بلغمی بران و تکرار غب در روز نوبت غب صعب باشد و لرزه در ان اشتداد نماید و حرارت در ان قوی گردد و بول رنگین بود و بدن نکایت قوی بردارد و بسبب اجتماع دو تپ بر بدن و بسیار باشد که امر این تپ بدق انجامد بسبب شدت تکلیف او بدن را و افنای او رطوبات آنرا پس در ابتدا باید که صاحب او را ماء الشعیر بشکر نبوشانند و بعد سه ساعت سکنجبین یا جلاب بدهند در روز نوبت مزورهٔ معمول از کدو و نبو ماش و قطف و اسفاناخ یکبار بزیرباج و یکبار بآب انار غذا سازند در روز خلو نوبت بجوزهٔ مرغ یا تیهو بطریق اسفید باج یا زیرباج یا مشوی بآب انار و آب غوره در روز نوبت شیرهٔ تخم خرفه بجلاب و آب سرد و مغز تخم خیارین بدهند پس اگر بدن درین تپ قوی باشد و آنرا لاغری و خشکی عارض نشده باشد باید که در بعض اوقات اسهال بفلوس خیار شنبر و تمرهندی و اندک ترنجبین نمایند و در بعضی اوقات حقنهٔ لین بعمل آرند و لیکن تدبیر درین تپ بحسب قوت یکی از دو تپ باید کرد پس اگر حمای غب قوی تر و شدید تر در اذیت باشد قصد تلطیف حرارت و تنقیهٔ صفرا بیشتر کنند و اگر تپ بلغمی قوی تر و شدید تر بود قصد تلطیف خلط و استفراغ بلغم اکثر نمایند و اگر هر دو مساوی در قوت باشند قصد تعدیل علاج و استفراغ هر دو خلط مجموع باید کرد و هرگاه این تپ طول نماید قرص طباشیر ملین بسکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض دقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تپ نکایت رسانده و در جفاف شروع کند باید که قرص کافور دهند و عقب آن ماء الشعیر نوشانند و تدبیر اصحاب دق بعمل آرند و در تبرید بدن و ترطیب آن بدانچه در علاج حمای دق مذکور گردد حتی الامکان حیله سازند **جرجانی** و ایلاقی گویند که طریق صواب در علاج این تپ آنست که تدبیر تلیین طبع و قی و ادرار بول و تفتیح مسام و تعریق و تنقیهٔ بدن از مادهٔ بچیزهای سهل تر و سبکتر و بدان طریق که آسان تر باشد فرمودن از تدبیر تسکین حرارت کنند و استفراغ قوی بعد نضج کنند و اگر حاجت تلیین پیش از نضج باشد و مادهٔ صفرا و بلغم هر دو برابر بود فلوس خیار شنبر بآب تمرهندی و قدری ترنجبین جائز ست و اشربه از ان نوع که در غب غیر خالصه مذکور شد و درین باب گلقند و سکنجبین بزوری شکری و سکنجبین سادهٔ عسلی و شربت غورهٔ عسلی و نقوع صبر در آب کاسنی و آب بادیان موافق باشد و ادرار بول بآب نخود و شیرهٔ بزور در عرق بادیان کشیده باید کرد و غذا هم بران ترتیب باید که در غب غیر خالصه مذکور شد و روزیکه تپ قوی تر باشد مزورهٔ بآب غوره و آب انار ترش و اسفاناخ و مغز بادام و آنروز که تپ آهسته تر باشد دراج و تدرو بریان کرده بآب غوره دهند و در طعام نخود و شبت و صعتر

و آبکامه و اندک بادیان و زیره داخل کنند هر یک بحسب غلبهٔ بلغم و صفرا و تدبیر استفراغ نیز بران ترتیب و ادویه ازان نوع باید ساخت و بالجمله در علاج این
تپ باب علاج غب غیر خالصه مطالعه باید کرد **صفت** حب مسهل که بعد از نضج باید داد ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم سقمونیا ربع درم یعنی یکنیم دانگ کتیرا
دو دانگ مقل یکدانگ حبها سازند چنانچه رسم ست و حبی که در آخر تپهای کهن هر شب دو درم بدهند سوای صبر اجزای همان حب حبیه ست که در قول شیخ گذشت
و نوشته که در بعضی نسخه ها عوض هلیلهٔ زرد صبر سقوطری ست و اگر عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین میسر نشود غافث و افسنتین عوض آن کنند و قرص گل که در آخر تپهای
کهنه سود دارد و شربت آن دو درم بود همان نسخهٔ قرص خفیف ست که در قول مذکور مسطور شد و دو نسخهٔ قرص گل دیگر نیز همانجا مذکور ست شربت نسخهٔ اول دو
درم و شربت ثانی دو نیم درم **ابن هبة الله** مینویسد که انواع این تپ سه ست یکی آنکه هر دو خلط دران تساوی باشند و علاج او متوسط نمایند مثل
گلقند و آب گرم و ماء السکر و شربت سکنجبین و غذا مزورهٔ زیرباج دوم آنکه غالب خلط صفراوی باشد و علامات او از قصر نوبت لرزه و عرق و قی
ظاهر بود و علاج این نوع استعمال سکنجبین محلول در آب نیمگرم است و شرب ماء الشعیر بجلاب و استعمال سکنجبین بآب سرد بعد ازان و تنقیهٔ بدن بمطبوخ و
تعدیل مزاج بجلاب و استعمال سکنجبین بآب سرد و شرب آب آلو و آب تمرهندی بشیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین و هرگاه اعراض او خفت یابد غذا المزورات دهند
و اگر قوت ضعیف باشد باستعمال شوربای بچهٔ مرغ زیرباج یا بآب انار اجازت دهند و اگر قوت قوی باشد در اغذیه اسراف نباید کرد تا بدان اشتعال
نیفزاید سوم آنکه بلغم غالب باشد و درین لازم ست که گلقند بخورانند و بعد آن آبیکه دران مصطکی و عود جوشانیده باشند بنوشانند و سکنجبین بزوری استعمال
کنند و تنقیهٔ بدن بحب صبر نمایند پس اگر زمانهٔ تپ طول کند قرص غافث بسکنجبین استعمال کنند و غذا مزورهٔ زیرباج سازند **خجندی** گوید که هر صبح شربت
از سکنجبین ساده و تخم کاسنی و تخم خرفه بنوشانند اگر با وی تشنگی باشد و یا تخم خیارین اگر صفرا غالب بود و یا شربت لیمو و سکنجبین بزوری معمول از تخم خیارین
و کاسنی و در ابتدا اتلیین بحقنهٔ معتدل اولی از مسهلات مشروبه و شرب مدرات ست و باید که تدبیر ملطف بگرسنگی بیشتر از تغذیه باشد و قی بعد غذا نافع است
و سکنجبین ساده بگلقند این مرض را نفع کند و غذا ماء الشعیر نخود و بادیان و بیخ آن و زوفا و سنبل و پودینه و زیره و صعتر و کرد یا بحسب مزاج لمغز بادام
یا بجوزهٔ مرغ اگر قوت ضعیف باشد بزیرباج و هرگاه آثار نضج ظاهر شود و آن استیلای طبیعت بر قهر مادهٔ مرض ست و وقت آن انتهایا انحطاط بود پس
اسهال بافسنتین و گلقند و غذاوی مسهل نمایند که آن تقویت معده و تنقیهٔ آن نماید و خلط موجب مرض را اخراج کند و آنچه این مرض را نفع کند نهادن
دست و پا در آب گرم و نهادن آب گرم زیر جامه و بخور از بادیان و بیخ آن زیر او تا عرق آید و بعد استفراغات و مسهلات پس از روز چهارم قرص
افسنتین و غافث یا قرص گل صغیر بسکنجبین بزوری بخورانند **انطاکی** گوید که اگر قوت ساقط نبود نزد من واجب ست قی بطبیخ شبت و عسل یکروز و سکنجبین
و آب گرم روز دیگر تا آنکه نقای اعالی بدن ظاهر شود و بعد ازان ماء العسل بغاریقون یکروز بخورند و شربت اصول یا سکنجبین بزوری روز دیگر و این حب صحیح
مجرب درین تپ از تراکیب نست **صنعت آن** صبر غاریقون هر واحد یکجزو تربد هلیلهٔ زرد هر واحد نیم جزو گل سرخ سقمونیا حلتیت سکبینج هر واحد
ربع جزو مصطکی ثمن جزو و بآب کرفس حبها سازند شربتی یکمثقال کشربت اصول مطلقاً و بماء العسل و رازیانه و سکنجبین در هر دو دائره و در هفته دو مرتبه بخورند
و ظاهر ست که اگر آنجا اقلاع باشد دوا در روز آن واجب بود و الا قصد بدان روز خفت کنند و غذا باید که قبل نوبت باشد و اگر قوت ساقط بود در
استفراغ بکاهند و در غذا بیفزایند **خضر** گوید که برای صاحب این مرض سزاوار آنست که لزوم سکون و راحت نماید تا خلط در موضع خود مستقر باشد تا
آنکه نضج یابد زیراکه حرکت و محنت اخلاط را رقیق گردانند و آنرا در عروق منتشر نماید و با اخلاط نیک ممزوج گردد و آنرا فاسد سازد و در مادهٔ تپ
بیفزاید و از معالجهٔ این تپ غفلت نباید کرد که آن مؤدی بسده و استسقا می گردد **میر بهاء الدین** در خلاصة التجارب نوشته که طریق اصوب در
علاج اهتمام تمام ست باستفراغ لیکن قبل از نضج تام قی باید فرمود در اوقات لائقه بمقی که از هر خلطی لختی دفع کند و اگر قبل از هر نوبت بمقی
آن خلط استفراغ کنند نیکو بود و نرم داشتن طبع بحقنه و شیافات معتدل و ملینات خفیف باید تا از هر خلطی لختی دفع شود اما چنان باید که غلیظ و رقیق
هر دو دفع شود و اگر بتسکین حرارت احتیاج بسیار بود اولا دران باید کوشید بنوعیکه مانع نضج نشود و بعد نضج اسهال صفرا و بلغم باید کرد لیکن اگر
غلبهٔ بلغم باشد آب لبلاب با شربت ورد مکرر نیکو بود و اگر غلبهٔ صفرا باشد سنا و شیرخشت در منضج مناسب بود و اگر هر دو خلط غالب باشند
فلوس خیارشنبر در آب سرد یا مغلی حماض و اندک تربد مناسب بود و شربتها و غذاها که در مطلق غب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن

در نوبت صفرا شربت و غذای صفرا شکن باید داد و در نوبت بلغم مقطع و منضج بلغم بکار باید داشت و ادرار و تعریق بعد از نضج تام و بعد از استفراغ بهلیله نیکو عظیم نافع آید و بدستورهای سابق مرعی باید داشت و جالینوس قبل از نوبت بلغمی بچند ساعت کشکاب باندکی فلفل سائیده فرموده است و نافع یافته و من جوانی را که در فصل خریف در ربی شطر الغب داشت از نائبتین و امراض بلغمی بیشتر رنجه میداشت بعد بست و پنج روز که نوائب آن ظاهر و مقرر شده بود در صباح نوبت بلغمی بسه ساعت بیشتر از نوبت شربت کشکاب جو با نیم مثقال فلفل سائیده دادم و دیگر هیچ ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و بهمین صحت یافت و آنچه که مرکب از غیر نائبتین باشد چون طبع را مهلت آسایش نیست علاج با حتیاط بسیار باید کرد و در استفراغات بر فق تمام مرعی داشتن و هر خلط که غالب باشد طرق نضج و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر مساوی باشند حد وسط نگاهداشتن عنایت بر رعایت قوت هر چه تمامتر باید نمود و قرص گل کافوری اندر آخر این تپ از لازمتین نافع آید و محذرات وقتیکه تپ لازم باشد نباید داد مگر وقتیکه کهنه شده باشد انگاه حافظ الصحت و امثال آن نافع آید **مصنف اقتباس** مینویسد که بسا باشد که این تپ تا یک سال میکشد پس باید که از معالجه بر طبع ملال نیارند و علاج خفیف از غب غیر خالصه نمایند و لیکن درینجا بهر تقدیر در نضج و تفتیح مسام و تعریق بیشتر از غب غیر خالص کوشند با دخال حمام معتدل و بخور و هرگاه این تپ کهنه گردد و مریض را سخت بلرزاند پس استفراغ با دویه قویه نمایند اگر تمام صحت کلی حاصل گشت فبها و الا باز منضجات حاره استعمال نمایند تا ماده پخته قرار نوبت گیرد پس آنرا بمحذرات مانند حب الشفا و حافظ الصحت و قرص و غیره گذرانند و ملاحظه کهنگی تپ جهت دادن منضجات بعد از تنقیه برای آنست که چون ماده این تپ مختلط است و در اول غلبه بود و نوبتهای او غیر منضبط هرگاه در اول مرض منضجات حاره و دیگر گرمیها داده شود صفرا را بیشتر بحرکت آرد و ماده را گرم تر سازد و فساد آن با خلاط داخل عروق سرایت کند و تپ لازم پیدا شود و لیکن چون تپ کهنه شد و ماده سرد گشت و تخفیفی یافت و طبیعت بآن خوگر شد پس آن هنگام منضجات و گرمیها بزودی تحلیل آن کند و مجال آن فسادات نماند و ملاحظه قرار گرفتن نوائب برای استعمال محذرات بهر آنست که چون محل حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شد محذرات در قرب آن محل طبع را مشغول میسازند از انشای فعل مقرر و اخلاط و بخارات را در وقت آن تسکین میکنند چنانکه آن وقت بگذرد و حرارت غریزی اخلاط مجتمعه را تحلیل کند و نگذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آن وقت مقرر در گذشت بر حسب اقتضای طبع مرضی تعویق در ان کیفیات و حالات پدید می آید تا بار دیگر محل نوبت میرسد انشای آن صورت میکند و چون محل نوبت مقرر نیست هرگاه که کیفیت محذر برطرف شده ماده بحرکت آمد و فعل خود تمام میکند بر حسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر استعمال محذرات از تنقیه بجهت آنست که چون خلط بسیار در غلبه باشد تجذیر و تسکین آن مشکل بود و ممکن است که از محذرات غلظ یابد و بغیر دو فسادات دیگر سخت تر از ان بظهور آیند که علاج آن مشکل گردد و در عشره کامله نواب علوی خان مرقوم است کسی را که تنقیه کرده باشند و تپ کهنه شده باشد و تحلیل خفت یافته حاجت به تنقیه دیگر نباشد و بی تکلف محذرات بکار برند و دستور استعمال محذرات آنست که قبل از نوبت بچهار ساعت دهند مقداریکه دانند که آن مقدار بیمار را البته میگیرد پس به بینند که اگر مزاج مریض ضعیف است آنرا بشربت مقوی که غذائیت محض در ان نباشد دهند مانند شربت سیب در عرق گاو دی و بید مشک و مانند آن و اگر بدادن چیزی نضج و تحلیل و تعدیل محتاج بود در سکنجبینات منضج حل کرده یا در شربت عسل یا در عسل تنها یا در زنجبیل مربی یا در شربت وینار دهند و اگر مریض بمخدری معتاد بوده باشد و بجهت مرض ترک آن کرده از ان معتاد او مقداری دهند که تخدیر کند اگر تخدیر آن مضرتی نداشته باشد بخلاف افیون که تخدیر آن مضر بود و الا حب الشفا و امثال آن تخدیر اولی باشد و آنجا که مریض را در مدت گرفتن محذرات امساک غذا مضر بود پس باید که قبل از ان غذای مناسب مزاج اندکی بخورانند انگاه محذرات بعمل آرند چنانچه اگر نوبت بعد ظهر آید باید که صباح غذا دهند و خصوصاً که بیمار نازک مزاج باشد و آنجا که با وجود تخدیر سرما و لرزه و حرارتی پدید آید مدا نشای آن حذر واجب ست از مسکنات سرما و لرزه و حرارت چیزی بکار داشتن و در انتهای راحت تدارک بس حرارت بادویه مقوی اعضای رئیسه که معتدل باشد باید کرد مانند شربت به و انارین و سیب و گاوزبان در عرق گاوزبان و بید مشک و گلاب و امثال اینها و در روز نوبت قبل از تخدر و بعد از ان تا انقضای نوبت دست و پا و پشت مریض را گرم داشتن و آسایش جستن و تا ممکن بود از آب سرد و دیگر ترشیها و سردیها و ترشیها اجتناب ورزند و تا سه چهار نوبت بدستور تخدیر بکار برند و هر گاه نوبتی بدین تدابیر بگذرد پس باید که تا سه روز دیگر نوبت را بهمین دستور گذرانند انگاه چون صحت مزاج قرار یابد بتدریج از پرهیز بیرون آیند و اگر تخدیر بکار نبرند و با شربه و اغذیه علاج کنند آنجا طبع را بلعبها و صنائع و غناهای مرغوبه مشغول دارند تا تفریح از و حاصل گردد و فائده برانند که بیماریهای مهلکه که درین تپ در ماه ہفتم و ہشتم و یا کم و بیش

پدید آیند انیست صلابت جگر و طحال و اختلاج معده و دل و جگر و غشی متواتر و تہیج رو و دست و پا و سدهٔ ماساریقا و اسہال کبدی **اما** در صلابت جگر و طحال این دوا دہند قرص کبر سه ماشه در سکنجبین بزوری دو توله بلیسانند و شنتین اسارون انیسون ہر یک سه ماشه تخم بنجنکشت بیخ کبر بیخ کرفس ریوند خطائی فقاح اذخر ہر یک پنج ماشه برگ شاہترہ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب ہر یک ہفت ماشه جوش کرده گلقند سه توله سکنجبین عنصلی یکنیم توله داخل کرده بنوشند و انجیر خام صحرائی چہل عدد برگ گز دو توله در آب شوربزند که خوب مہرا شود مالیده صاف نموده مقل اشق ہر یک چہار ماشه سہاگه گندھک ہر یک سه نیم ماشه برگ سداب اشنه کرنازج ہر یک یکنیم مثقال گل گز برگ سرو ہر یک سه ماشه سرکه دو نیم توله آمیخته موضع صلابت را اول بروغن گل چرب نموده ضماد سازند و غذا شوربای بچهٔ مرغ با نان روه دہند و بجای آب بر عرق مکوه و گز اکتفا کنند **و اما** در اختلاج معده آب دریای شیرین ہفت آثار آہن تاب کنند و سکنجبین بسغره و طلاو نیم آثار از ان گرفته مصطکی چہار ماشه برگ تنبول پخته سه عدد الائچی کلان چہار عدد بادیان خطائی سه ماشه بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای سنگواره با نان تنک دہند و جای اختلاج را بپارچه درشت مالیده روغن جوز بمالند **و اما** در اختلاج دل خمیرهٔ گاوزبان عنبری نه ماشه با عرق عنبر ہفت توله بدہند یا انوشدارو لولوی علوی خان با عرق گاوزبان عنبری دہند **و اما** در اختلاج جگر جواہر مہره یکماشه در جوارش آمله نه ماشه ورق طلا یک عدد شربت یاقوت علوی خان دو توله آمیخته با عرق سیب مرکب معصوم علیخان نه توله و عرق ابریشم ساده و تخم فرنجمشک نه ماشه بدہند و غذا پلاو و قلیهٔ زردکی و تلچی بخورانند **و** ہر سه اقسام اختلاج را نافع ست لاجورد مغسول مصطکی پوست بیخ کبر ہر واحد یکماشه سوده در دواء المسک معتدل نه ماشه ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند بعده شربت یاقوت سه توله در عرق عنبر پنج توله عرق زرشک ہفت توله تخم شربتی ہفت ماشه بنوشند و ہر گاه قسمی از اقسام اختلاج زیاده گشته احداث غشی نماید پس این لخلخه و ضماد بکار برند که فی الفور بہوش می آید صفت لخلخه گلاب و سرکه مقطر ہر یک یکتوله شونیز و سنبل الطیب و عود خام ہر یک سه ماشه عطر عنبر و مجموعه ہر یک سه ماشه مرتب ساخته پیش بینی دارند صفت ضماد دل نوماشه مقشر بشیر بز سوده سه توله عود خام سه ماشه روغن گل سه توله سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد و عطر گلاب سه ماشه و بعد بہوش آمدن این دوا دہند عرق کیوڑه و عنبر و گاوزبان عنبری ہر یک پنج توله تخم فرنجمشک ہفت ماشه **و اما** در غشی متواتر بدستوری علاج کنند که در غشی مطلق نوشته شد **و اما** در تہیج رو و اطراف ضماد از انیسون و برگ عنب الثعلب نمایند **و اما** در سدهٔ ماساریقا و اسہال کبدی علاج نضجی نمایند که در مقام آنہا مذکور شد **حکایت** نواب نظام علی خان را شطر الغب لاحق شد و از قدیم مراقیت در مزاج می داشتند در مدت یکنیم ماه صحت یافتند لیکن بعد پانزده روز باز عارض شد چنانچه وقت خواب اندکی حرارت بالرزه خفیف سه چہار بار می آمد و تپ تا چاشتگاه می ماند و ہفت ماه بران منقضی شد و سقوط اشتہا و لاغری بدن و اختلاج قلب و ضعف بدرجهٔ غایت شده بود و اطبا تپ دق قرار داده مبردات شدیده مثل قرص کافور و ماء القرع ہر دو وقت میدادند و اندک تہیج رو و اطراف ہم ظاہر شده بود چون رجوع علاج بمن فرمودند از فصد باسلیق دست راست خون بوزن دوازده توله گرفتم و این دوا دادم شربت یاقوت نواب علوی خان و شربت کشوث و الدادشان ہر یک دو توله در عرق کیوڑه و عرق عنبر و ماء اللحم ساده ہر یک سه توله حل کرده تخم فرنجمشک چہار ماشه پاشیده و غذا مطنجن بالائی جعفرات گاوی و شراب که وقت شام معمول قدیم بود از وزن معمولی چہارم حصه بعرق کیوڑه دو حصه ممزوج کرده دادم و عوض غذا دو عدد کباب شامی و یکتوله کشمش دادم اختلاج بعد اخراج خون چہارم حصه مانده بود و وقت شب دورهٔ تپ ہم بقدر نیمه آمده صبح قرص زرشک کبیر سه ماشه در دواء الکرکم صغیر چہار ماشه شربت بزوری معتدل علوی خان یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته لیسانیدم و بالای آن مروق گلوی سبز بوزن سه توله شیرهٔ انیسون سه ماشه شربت کشوث و الد علوی خان دو توله نوشانیدم و گفتم که اکثر اوقات دانهٔ انار شیرین ولایتی که چہارم حصهٔ آن دانهٔ ہیل باشد تنقل فرمایند و غذا بدستور و وقت شام جواہر مہره جدوار خطائی اطفار الطیب ہر یک یک ماشه در شربت یاقوت و کشوث ہر یک یک توله ورق طلا یکعدد آمیخته شربت سیب ولایتی دو توله تخم شربتی چہار ماشه و ہر روز مروق گلو یک توله و نیشو یک ماشه اضافه نمودم تا ده روز ہر دو وقت دوا و غذا بدستور داشتم دانه روز یازدہم مروق وغیره بدستوریکه شروع کردم کاستن آغاز نہادم روز بستم اختلاج و تہیج و لرزه ہمه موقوف شد لیکن تپی خفیف بمعمول می آمد بر و نبست و یکم تبدیل غذا کرده پلاو مرغ حق گو و شوربای مرغ سلیمانی و نان خشکار دادم و بعد یکماه دوا انوشدارو لولوی جواہر دار ہفت ماشه ورق طلا یکعدد عرق عنبر ہفت توله ماء اللحم ساده سه توله مقرر داشتم و تنقل دانه انار بدستور بود بہمین تدبیر در مدت یکنیم ماه صحت کلی یافتند **ایضاً** زنی حامله را شطر الغب عارض شد

وتا مدت هفت ماه کشید و سختی جگر هم میداشت و در شروع ماه هشتم اسهال کبدی پیدا آمد و بعد سه چهار روز وضع حمل شد وقت نیم روز ناگاه اختلاج قلب پیدا شده و وقت ظهر دوره آمده بیهوش گشت من نخلخه وضمادیکه سابق نوشته شد بعمل آوردم بعد یکپاس بهوش آمد پس این دوا دادم جواهر مهره لاجورد مغسول هر یک یکنیم ماشه در شربت سیب و کشوث هر یک یکتوله سرشته همراه شیرهٔ انیسون پنج ماشه و زرشک و ریشهٔ انجبار هر یک چهار ماشه و بادیان هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه شربت حب الآس و خشخاش هر یک یکنیم توله آنگ مغسول دو ماشه تودری سه ماشه تخم فرنجمشک چهار ماشه بخورند و جهت رفع دوره این بخور دادم برگ نی سبز نیم آثار بادیان نیم پاو سنبل الطیب شته هر یک چهار رو نیم فلوس در سبوچهٔ آب بجوشانند و وقت آمدن لرزه در سه عدد طشت گلی آب انداخته گرد اگرد داشته همه تن را برضائی پوشیده بتبخیر کنند و چون عرق آید از پنبهٔ کهنه آنرا پاک سازند و چون آب بسردی گراید سه عدد خشت در آتش سرخ کرده در طشتها اندازند تا باز آب گرم شود و عرق بسیار آید و همچنین دو سه مرتبه خشتها اندازند باین تدبیر در مدت بست روز صحت یافت صمر هندی گوید که اینچه تجربه کرده ایم دوای این تپ را قلع کند و نکس نشود و اگر صفرا در ان غالب بود انیست که تخم کاسنی نیکوفته گل نیلوفر اصل السوس مقشر نیکوفته هر یک سه درم آلوی بخارا ده دانه در یکرطل آب شب ترکنند و صبح بجوشانند تا مهر اگردد و ربع بماند صاف کرده ده درم شکر سرخ و ترنجبین آمیخته باز صاف نموده نیکگرم بنوشند و هر گاه نضج ظاهر شود حل طبیعت بقرص بنفشه و مسهل نمایند و نسخهٔ آن در علاج غب غیر خالصه در قول ابن الیاس مذکور شد صبح آنرا با آب گرم بخورند و عقب او مطبوخ مناسب بنوشند و بهتر درین تپ ترک غذا روز نوبت ست بتمامه و اگر متحمل فاقه نباشد ماء الشعیر با نخود پخته باندک شکر سفید بدهند برادر دیگر ملطفه بسیار حیا نمایند تا بسرسام وغیره نانجامد سیما اگر بادی صداع یا ضعف دماغ باشد و در علاج او تساهل نکنند زیراکه در اکثر مودی باستسقا وغیره از امراض سدیه میگردد و باید که روز نوبت صفراوی تبرید و روز بلغمی تلطیف نمایند و اگر صفراوی قوی باشد تبرید و اسهال بمخرجات صفرا و اگر بلغمی قوی بود اسهال بمخرجات بلغم و تلطیف اکثر کنند

حمیات مختلط

بدانکه حمای مختلط که آنرا مختلفه نیز گویند تپی باشد که آنرا دوری و نوبتی معین و محفوظ نباشد چنانچه تپی لازم باشد بعد از ان بغب منتقل شود و یا تپی چند روز بطریق لزوم یا غیر آن آید پس برود و باز مرتبهٔ دوم آید و تقدم کند یا تاخر نماید و علی هذا القیاس و علامات این تپها نیز مختلط میباشد و سببش یا ورم بعض اعضا باشد و علامتش وجود ورم ست و یا سوء تدبیر مریض در ماکل و مشرب وغیر آن پس سبب در ادوار و عودات آن عودات تدبیر ردی داود ار آن باشد نه اوداز مواد که منصب شود و عودات آن و علامتش وجود تدبیر ردی ست و یا احتراق اخلاط و گردیدن آنها بسوی تپ مرد و در اعضای متعدده و علامتش عدم سببی از اسباب ملکوره است و این نوع منتقل بربع گردد و یا استحالهٔ ماده بجنس دیگر بدون احتراق چنانچه اکثر حمای بلغمی بصفراوی منتقل میشود نزد استعمال کثرت تسخین و بعکس آن نزد افراط تبرید و یا اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظت و رقت چنانچه اگر مواد کم شود غلظ و میل و بیفزاید و نوبت او از ربع بخمس یا سدس وغیر آنها منتقل گردد و یا ضعف مریض زیراکه قوای او چون ضعیف شود بر سرعت تحلیل ماده قوی نگردد پس نوبت طول کند و فتره کوتاه شود و بسا باشد که تپ نائبه دائمه گردد بسبب عدم تحلل مادهٔ منضجه نوبت اولی و اتصال مادهٔ موجبه نوبت ثانی با دلی و یا دیگر اسباب اختلاف ادوار و طول و قصر نوائب که در ابتدای بحث حمیات خلطیه در قول ابن عباس و بوعلی وغیره مفصل مسطور شد **علاج** در ورمی علاج ورم کنند و در سوء تدبیری اصلاح تدبیر و در احتراقی گاه استفراغ و گاهی تطفیه نمایند تا از اشتعال احتراق باز ماند و استفراغ بسبب شدت رداءت و استیلای تپ متعسر نگردد و این تبرید برای تطفیه درین تپ نافع نوشته اند لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه و خیارین هر یک نه ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه و گاهی بجای خرفه و خیارین شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه و گاهی عوض خرفه شربت بنفشه و گاهی شیرهٔ مغز تخم کدو و کاسنی و عرقیات بارده و سکنجبین بزوری عوض خرفه و شربت نیلوفر و خاکشی داخل کرده میشود و بالجمله طریق علاج این همانست که در حمیات مرکبه مسطور شد مع رعایت خلط غالب و گویند که درینجا در نضج و تقویت اعضای رئیسه بیشتر کوشند و در اسهال و ادرار کمتر توجه نمایند و ابو منصور گوید که اگر تپی محافظت هیچ دور نکند و با وجود آن در عضوی از اعضا دردی و ضرری محسوس نباشد باید دانست که اراده انتقال بربع میکند و الا از ورم خالی نبود پس در صورت اول لزوم استفراغ صفرا و بلغم معاً گاهی و تطفیه گاهی بکار برند تا احتراق را تمام نکند و در صورت دوم بعلاج تپ مشغول نشوند و تمامی توجه بر علاج ورم آن عضو مصروف داشته نوعیکه در باب آن مذکور ست بعمل آورند

حمیات ورمیه

تپهائیکه تابع اورام بود وبحسب حدوث ورم در ظاهر یا باطن ورم بر دو قسم ست اول آنکه بر تبع اورام ظاهر بدن پدید آید واین نخست از جنس حمیات یوم باشد زیراکه اکثر حرارت متولد از وجع درین اورام بسوی قلب متادی شود وسبب تپ گردد بدون عفونت مادهٔ آنها واسباب این اورام در اکثر اسباب بادیه باشند چون زخم وسقطه وضربه وهرگاه این حمی یوم مستحیل بجنس دیگر حمیات شود بسبب آن صعوبت ورم وکثرت وبدی آن ماده باشد وبسبب کثرت ماده امتلاء بود که از اسباب سابقه حاصل شده باشد چنانچه شیخ میفرماید که هرگاه عفونت اورام ظاهر بسبب عظم ورم یا قرب وی از قلب متادی بسوی قلب گردد تپ از غیر جنس حمای یوم یعنی عفنی شود واکثر امثال این حمیات عفنی از اسباب سابقهٔ بدنیه وامتلاآت باشد وگاهی از قروح بود که بسوی آنها مواد خبیثه متوجه شود ودر لحوم رخوه محتبس گردد وعفونت آن بسوی قلب متادی شود وابن نوح گوید که اگر تپ از ورم حادث از سقطه یا ضربه باشد آن از جنس حمای یوم بود ودران خطر بسیار نیست واگر ورم ابتداءً از غیر سقطه وضربه باشد خطر او بحسب شرف عضو بود بالجمله علامت این تپ آنست که بعد ظهور ورم در اعضای ظاهر چون بن ران وبغل ولیس گوش تپ عارض گردد وعلاج این قسم در علاج حمای یوم ورمی بتفصیل مذکور شد دوم آنکه بر تبع اورام باطن افتد واین تپها عفنی باشند وسختی وآسانی این تپ بحسب دوری ونزدیکی عضو متورم از دل باشد ونوبتهای تپ بحسب ماده بود وبسبب قلت وکثرت ورقت وغلظت آن وتپهای تابع اورام باطنی بحسب کثرت اورام آن بسیارست وبعض اورام باطن را نامهای خاص ست همچنین حمیات آنرا اسمای مخصوصه است مثل قرانیطس که در یونانی اسم ورم حار حجاب دماغ یا نفس دماغ ست وتابع او تپ بود که آنرا حمای قرانیطسیه گویند ومثل سرسام که در فارسی اسم ورم راس است وتابع او تپ باشد که آنرا حمای سرسامیه نامند ومثل خناق که نام ورم نواحی حلق وحنجره است وتابع او تپ بحسب مادهٔ او بود وآنرا حمای خناقیه خوانند ومثل برسام که اسم ورم غشای صدر واضلاع وعضلات باشد وتابع او تپ با سرفه وضیق النفس باشد که آنرا حمای برسامیه گویند ومثل شوصه که نام ورم غشاست وتابع او تپ باشد که آنرا حمای شوصیه نامند ومثل ذات الریه که اسم ورم حار ریه است وتابع او تپ وسرخی چهره وتواتر نفس وسرفهٔ دائم بود وآنرا حمای رئیه گویند وامثال اینها واما اورامیکه آنرا وحمیات آنرا اسم مخصوص نیست مثل ورم جگرست وتابع او تپ گرم با تشنگی وتنگی نفس وسقوط شهوت طعام ودردی در کتف وچنبر گردن وزیر پهلو وقبض شکم بود ومثل ورم معده است وتابع او تپ وسقوط قوت وشهوت ودرد استخوانهای صدر باشد ومثل ورم مریست وتابع او تپ گرم باشد وعسر بلع ودرد میان هر دو کتف ومثل ورم طحال وتابع او تپ سوداوی بود ومثل ورم امعا وتابع او تپ بحسب مادهٔ ورم ودرد پشت وقبض طبع باشد ومثل ورم گرده است وتابع او تپ با درد کمرگاه بود ومثل ورم مثانه وتابع او تپ گرم واختلاط عقل وعسر بول باشد ومثل ورم رحم وتابع او تپ همچون تپ ورم مثانه بود وبدانند که بمثل این اورام انگاه تپ پیدا شود که مادهٔ آن حار عفنیه باشد مثل خون وصفرا یا مرکب ازین هر دو ویا حار العفونه باشد مثل بلغم عفن واز اورام بارده حدوث تپ ممکن نیست مگر باین وجه وگاهی حمیات اورام قوی بود وگاهی آهسته وگاهی از جنس غب وگاهی از جنس ربع وگاهی از جنس مواظبه وگاهی با وی قشعریره ولرزه باشد شیخ میفرماید که بدترین حمیات حادث از اورام باطن آنست که از ورم قسم حمره در بعض احشا باشد پس درد وتشنگی والتهاب اشتداد نماید وبران دلائل مخالطت صفرا بسیار با خون دلالت کند مانند سرعت نبض وتواتر او ونارية بول وزردی رنگ وغیر آن وآن اورام باطنی مثل ورم صماخ وغیر آنست که سابق مسطور شد وگاهی مختلف میشود حمیات آنها در شدت وضعف بحسب قرب از قلب وبعد از ان وایضاً انچه ازان در اعضای لحمیه باشد تپ او شدید تر باشد وانچه در غشائیه ومانند آن بود تپ او ضعیف تر باشد وانچه در جوار شرائین بود تپ او شدید تر باشد وانچه در جوار اورده تنها باشد تپ او ضعیف تر بود واین حمیات از ادوار خفیفه خالی نبود واگرچه لازم باشد بحسب مواد منصب بسوی اورام آن با دوار وبحسب تولد آن وبحسب حرکت آن وبحسب جذب حرارت والم مواد انجا پس برای هر خلط دور لائق او باشد وبدانکه بسیار باشد که ورم در ذات الجنب ومانند آن زائل شود وتپ باقی ماند واین دلالت کند برانکه نقای تام ماده واقع نشده واین حمیات چون طول کشند بدق مودی گردند وخصوصاً هرگاه اورام در جگر باشد واما اورام حجابیه چون مستحکم شوند مهلت ندهند چه اگر خفیف باشند بلا انتقال بمرضی دیگر زائل شوند واگر قوی باشند در اکثر بلا امهال هلاک کنند وعلامات واعراض با حمیات ورمی باطنی ستهٔ نوع یافته میشود یکی علامات واعراضی که دلالت بر عضو علیل کنند مثل نبض منشاری ووجع ناخس بر ورم نواحی صدر وهمچنین سرفه وتنگی و...

ثانیاً و مانند آن از اعراض ذات الجنب دال بر ورم نواحی سینه و مثل تشنج که اکثر همراه اورام حار در اعضای عصبیه باشد دوم علامات و اعراضیکه دلالت
بر جنس ماده کنند مثل دلالت اشتداد تپ بنوبت غب بر آنکه مرض صفراویست و مثل حرارت ملائم و حالتی شبیه به بهجت و سرور بر آنکه ماده دمویست
و مثل سفیدی رنگ بدن و موضع محاذی ورم برانکه بلغمی ست سوم علامات و اعراضیکه بر حال مریض دلالت کنند و آن احوالیست که بسلامت
مریض بشارت دهند مثل نرمی ورم و سکون تپ و اعراض و ظهور ریم بسیار در قاروره و احوالیکه بهلاکت مریض منذر باشد مثل عود تپ بعد سکون
آن و ظهور تقلیح و ثقل و حرقت در موضع دیگر یا صفائی قاروره و خلو آن از ریم و گاهی مختلف میباشند و اورام باطنی در ایجاب حمی و قوت آن
و دوام آن و فترهٔ آن بحسب عظم ورم فی نفسه و عظم عروق آن و بحسب اعضای آن زیراکه از اعضای باطن بعضی آنست که قریب از قلب باشند
مثل فم معده و حجاب و یا شدید المشارکت بقلب باشند مثل کبد و ریه پس در هر دو صورت تپ قوی دائمه لازم باشد و بعضی آنست که بعید از قلب
قلیل المشارکت بدان باشند مثل گرده پس آن بسبب اورام خود حمیات قویه و لازمه واجب نمیکند بلکه اکثر آن مفتره باشند و از جنس حمیات
مختلط و حمیات غب و ربع و خمس و سدس بود و بادی لرزه و قشعریره باشد و امر آن مشکل گردد که آیا این حمیات اورام است یا حمیات مذکوره و ثقل
در موضع گرده و ناحیهٔ کمرگاه و درد و اختصاص حرارت بعضو زیاده از حرارت معتاد بران دلالت کند و چون ریم در عضوی مجتمع گردد و آن قریب از عضو
رئیس باشد یا قوی المشارکت باوی و یا شدید الحس بود و آن عضو عصبی باشد پس باوجود اشتداد حمیات تابع اورام آنرا قلق عظیم و تشنج عارض شود و گاهی
تابع آن اعراض غریبهٔ دیگر باشد مثل ورم رحم که همراه آن با تپ صداع و درد گردن و حرارت بود و اگر حرارت درین اورام مشتعل گردد بسیار شدید الحدت
نباشد چنانکه در محرقه مگر آنکه امر عظیم باشد مثل آنکه مادهٔ ورم بسیار خبیث الجوهر حار بود و سبب در عدم شدت حدت درینجا آنست که عفونت در اورام
غیر ناشی و غیر متحرک بسوی خارج بدن باشد بلکه مختص بعضو واحد بود **علاج** بدانکه علاج این حمیات بعلاج حمیات حاده کنند از تسکین و تبرید و تنقیه بجدائ
علاج اورام از ردع و ارخاء و تحلیل و انضاج و تفجیر و تنقیه و الحام زیراکه اصل درین تنها علاج ورم است مع مراعات علاج تپ از تبرید و ترطیب و این
حمیات در علاج خود مخالف علاج حمیات ساذجهٔ حاده یعنی خالی از ورم اند باین نوع که درین حمیات نوشیدن آب سرد و بدخول حمام رخصت نیست
و اگر ورم صفراوی باشد نهادن پارچه مبلول باشیای بارد مبرد بالفعل از خارج بر ورم مثل آب کاهو و حی العالم و خرفه و کشنیز با اندک آرد جو سفید مدام برف
سرد کرده و تبدیل آن جائز بود و گاهی زیت انفاق و روغن گل برای ارخا مع القبض بدان مخلوط کرده میشود و اگر کاهو مغسول مبرد خورند بدان نفع
یابند بالجمله احتیاج به بیان علاج مستقل برای این تنها هیچ نیست بهر آنکه عرض ورم ست پس باید که بعلاج ورم هر عضوی که بجای خویش مسطور شده متوجه
شوند که بزوال آن ورم تپ خود زائل گردد و در اورام باطنی حاره فصد در ابتدا ضرورست و بعض ادویهٔ معمول ساخته نافع تپ و ورم احشا در
علاج حمیات مرکبه ضبط یافته آنرا نیز ملاحظه فرمایند

حمیات وبائی

بدانکه وبا تعفن و فسادیست که در هوا عارض شود و از کیفیت اصلی متغیر گردد و هرگاه هوای ملکی متعفن شود و از راه دهان و بینی و مسام و شرائین بدل رسد روح
آنرا فاسد گرداند و رطوباتیکه اندر دل ست جملهٔ آنرا متعفن سازد و از دل بدماغ و جگر رسد و ارواح و رطوبات آن هر دو را نیز فاسد و متعفن گرداند حرارت
عفونی بسائر اعضا سرایت کند و تپ عارض گردد و بدوام سبب لازم باشد اگر بزودی تدارک آن نشود هلاک گرداند و اگر سمیت مفرط دران باشد مهلت
علاج ندهد و چون اثر هوا در ابدان و ارواح سریع تر ست بنا بر آنکه ضرورت استنشاق او از شدهٔ ضروری باعث زندگی حیوان زیاده از همه امور ضروریه است که
دمی و لحظه خالی از ان نمیتواند ماند بجهت کمال حرارت و لطافت روح حیوانی و دوام احتیاج او بترویح و ایصال مدد بهوا پس هرگاه آن هوا عفن فاسد گردد
اخلاط بدن خاصةً اخلاط نواحی دل را زود گنده سازد و چون سبب عام است مرض نیز عام گردد و اکثر خلق آن ملک را عارض شود مگر کسی را که بدن او
از اخلاط بد پاک باشد و مسامات او کشاده نباشد و مزاج او قوی بود و تدبیر دافع آن فساد مشغول باشد و گاه باشد که فساد آن هوا بدل حیوانات دیگر نیز سرایت
کند و حیوان بسیار هلاک گردد و سبب وبا سه گونه است یکی اسباب سماوی از اختلاف اوضاع کواکب باهم و تاثیر شعاع آنها بر بعض اراضی و تغیرات هوا و
مولدات و احتقان الابخرهٔ ردیه در جوف زمین و صعود آنها و اختلاط بهوا و فساد جوهر آن و غیر اینها از اموریکه بر مردم مخفی باشد و سوای ذات عالم السر و الخفیات

احدی را بران اطلاع بکماینبغی حاصل نیست **دوم** اسباب ارضی مثل جدال و قتال عظیم که در ملکی واقع شود و کشتگان را دفن نسازند و متعفن گردند
و هوای آنجا نیز متعفن گردد و مثل آبهای ایستاده و آب نیستانها که متعفن گردند و یا مزابل و قاذورات و مستنقعات جلو که تعفن بسیار یابند و باعث
فساد هوا گردند **سوم** اجتماع اسباب سماوی و ارضی هر دو موجب فساد هوا و این بدترین وبا باشد **و علامت وبا** آنست که هوا به تنفس و تنشق
مردم را خوش نیاید و از ان تفرحی و راحتی نیابند بلکه متنفر و متاذی گردند و چون بر بلندی یا بر سر کوهی برآیند و در هوا نظر کنند آنرا گرد آلود و دودناک و غلیظ
مکدر مشاهده نمایند و بر سر عمارت هجو دود فرو چسپیده نماید بی آنکه دودی باشد و حیوانات ذکی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزند و آشیانه خودها بلکه بیضه
و بچه خویش گذاشته بملک بعید که هوای آن خوش باشد برند و خوک و حیوانی که از عفونت پیدا شوند مثل مگس و وزغ و هوام و حشرات بسیار شوند و حیوانات و
حشرات که زیر زمین مسکن دارند مانند موش و روباه و مار و کژدم و هزارپا از سوراخ خودها بر زمین آیند و باز دران نروند و آنچه بر نیایند بمیرند و از نقصوا هد وقوع
وبا سبقت تغیرات هوا بود در حرارت و برودت متوالی بغیر محل و زیاده از دستور و عادت فصل و وقت و غبارناکی هوا و غلظت و تیرگی در رطوبتهای بی محل و
ممتد با تعاقب حر و برد و در اواخر تابستان شهب و رجوم و ستاره دنباله دار در شبها بسیار ظاهر شوند و حال فصول سال از وضع طبیعی خود متغیر گردد خصوصاً
تابستان و کثرت تیرگی هوا اندران فصل و بسیاری زرع نبات خبیثه و باران در موسم خود کم بارد ولیکن ابرهای غلیظ متراکم بسیار باشد و هوای خوش
و صاف بی ابر کم باشد و غلات را دران ملک نقصان عظیم رود و هر گاه خریف صیفی و ربیع شتائی گردد و بدانند که در بلاد حاره و دامن کوهها باد فساد هوا نسبت
بجاهای دیگر بسیار واقع میشود و در بلاد بارده و یا حاره کثیر الرطوبت و دراز کوه کمتر می افتد و وبا که در فصل ربیع افتد روی تر و خبیث تر باشد و فساد هوا
ضرر نمیکند مگر کسی را که بدن او مستعد برای قبول اثر او باشد و استعداد صبیان و جوانان برای قبول وبا شدیدتر از استعداد کهول و مشائخ بود و بالجمله حمای
وبائی بدترین اقسام حمیات ست خصوصاً اگر طاعون بادی یار بود و مردم ازین بلا کمتر رهائی یابند اللهم احفظنا من شر کل بلاء و وباء شیخ الرئیس
میفرماید که گاهی عارض میشود هوا را استحاله در کیفیات او بسوی حرارت و برودت و در طبیعت و جوهر او بسوی تغیر و عفونت چنانچه آب را عارض
میگردد و متغیر در طعم و رنگ و بدبو و متعفن می شود و این را وبا نامند و همچنانکه آب متعفن نمیشود در حال بساطت خود بلکه بجهت اختلاط او
از اجسام ارضیه خبیثه که بدان ممتزج گردد و آنرا از بساطت او خارج کند و جمله را کیفیت ردیه عفنه پیدا نماید همچنین هوا متعفن نمیشود
در حال بساطت خود بلکه بنابر مخالطت او از ابخره ردیه که بدان ممتزج گردد و برای جمله کیفیت ردی حادث کند و این اختلاط گاهی بسبب وزیدن بادهای بسیار باشد
که بسوی موضع نیک خالی از فساد ابخره ردی رساند از مواضع بعید ردی که دران مغاک آبهای بد و اجسام گنده در معرکه جنگ یا دران وبای قتال
بود که آن اجسام را دفن نکنند و نسوزند و گاهی سبب قریب ارضی از موضع حادث دران باشد و گاهی عفونات و ابخره بد در باطن زمین پیدا
شود باسبابیکه بجزئیات آن شعور نداریم پس آن بظاهر برآید و مضرت او بآب و هوا پدید آید و هر گاه بسببی ازین اسباب مذکوره هوا متغیر شود وبا تولد کند و
حمیات حادث بسبب هوای یابس کمتر بود از حادث بسبب هوای رطب مگر صفرا در هوای یابس کثرت پذیرد و پس آن نیز سبب حدوث حمیات صفراوی
گردد و اما حمیات وبائیه از هوای که در رطب افتد و حمیات در هوای رطب اکثر بود ولیکن آن در حدت کمتر و در مدت درازتر و در تابستان خشک کم باران کمتر حادث
شود و در حدت بیشتر و در صحت یا هلاکت سریعتر باشد و افضل فصول آنست که حافظ طبیعت خویش باشد و مبداء همه این تغیرات از استحاله در کیفیت و
در طبیعت تشکلی از اشکال فلک ست که من موجب او را نمیدانم و اگرچه قوم منجمین دران چیزی غیر منسوب بحجت صحیح میگویند لیکن واجب ست
دانستن این امر که سبب اول بعید برای این تغیر واقع در عالم کون و فساد از دوباد و غیره اشکال سماوی ست و سبب قریب او احوال ارضی و دران
هنگام قوای فعاله سماوی از قوای کواکب و غیره و قوای منفعله ارضی از مواد عناصر ترطیب شدید واجب کند در هوا با نگیختن ابخره و ادخنه بسوی
آن و انتشار او دران و تعقیب آن بحرارت ضعیفه کائن در او خنه و هرگاه هوا باین طور گردد و بسوی قلب رود مزاج روح را که در دل ست
فاسد کند و آنچه حاوی او رطوبت ست عفن شود و حرارت خارج از طبع دران حادث شود و او از طریق شرائین در همه بدن منتشر گردد و حمای وبائی
افتد و خلقی را از مردم عام گرداند خاصه که در نفس ایشان استعداد بود زیراکه فاعل تنها چون حاصل شود و منفعل مستعد نباشد فعل و انفعال حادث نشود
و استعداد ابدان برای انفعال وبائی آنست که بدن ممتلی باخلاط ردی باشد چه بدن پاک از فضول ردی ازین کم منفعل میشود و ایضاً ابدان ضعیفه از ان

منفعل گردد مثل کسانیکه کثرت جماع نمایند و همچنین ابدان واسع مسام رطب کثیر الاستحام وگاهی در حمیات وبائی مریض وحواس قریب او حرارت زیاده معلوم نکنند ونبض وبول بسیار متغیر نشود ومع ذلک بسرعت مهلک باشد واطبا در امر او متحیر شوند واکثر کسی را که از صاحبان اقسام این تپ نفس بدبو شود بمیرد زیرا که عفونت در قلب مستحکم شود وآن قوی تر سبب هلاک است

علامات وبا

چیزیکه دلالت کند بر وبا از اشیائیکه قائم مقام اسباب اوست آنست که رجوم وشهب در ابتدای خریف کثرت نماید و هرگاه هوای جنوب ومشرق در زمستان بسیاری روزها وزد وغلظ در هوا وضباب در یابند وگمان باران کنند و هوا اغبارناک خشک یابند و باران نیاید باید دانست که مزاج زمستان فاسد شده وآثار وبای تابستانی خبیث روی بود وبران قلت باران در فصل ربیع مع سردی دلالت کند بعده چون هوای جنوب در تابستان کثرت نماید و در روزی چند هوا مکدر گردد و باز مدت یک هفته یا زیاده بران صاف شود بعده سردی بشب وشدت گرمی در روز و ابرها و کدورت هوا وحرارت حادث گردد و بابیاید وحمیات وبائی وجدری وغیره احداث نماید و همچنین هرگاه تابستان بسیار گرم نباشد و هوا بسیار تیره بود که اشجار را اغبارناک کند ودر خریف شهب ونیران ونیازک باشد این علامت وباست و همچنین هرگاه در فصلی بینند که هوا در روزی چند مرتبه متغیر شود روزی صاف گردد وآفتاب صاف برآید وروز دیگر مکدر شود وآفتاب در پردهٔ غبار طلوع کند حکم حدوث وبا باید کرد واما علاماتی که برسبیل مصاحبت برای سبب ست مثل آنست که غوکان وحشرات متولد از عفونت بسیار بنظر درآیند وموش ودیگر جانوران که در قعر زمین سکونت دارند بر ظاهر زمین برآیند و چون مدهوش ومتحیر وسراسیمه باشند وحیوان ذکی الحس مثل لقلق ومانند آن از آشیانهٔ خود بگریزند وگاهی بیضهٔ خود بگذارند ایلاقی وجرجانی می نویسند که معنی وبا فساد هواست بجائیکه آب چون در آبدان دیر ماند ویا بسبب آنکه چیزی از قوت نباتات بد بادی بیامیزد طبیعت او از حال خویش بگردد وعفونت پذیرد هوا نیز بسبب آنکه در میان درختان ومیان مغاکها دیر ماند ویا بسبب ابخرهٔ ردیه یا دخان که بادی آمیزد وحرکت بادهای خوش معتاد باو نرسد و در انجذاب طبیعت هوا بگردد وعفونت پذیرد و هیچ چیز باروح هر حیوان شدید تر در امتزاج از هوا نیست و هرگاه که هوا ردی گردد ضرر در مرض بحیوانات عارض شود ولهذا جانوران که حس آنها لطیف تر است مثل پرستوک ولک لک از جائیکه هوای آن ردی گردد بگریزند و وبا در هوای تر بیشتر از آن افتد که در هوای خشک و بدین سبب در تابستان گرم وخشک وبا کمتر باشد و هر فصل که بر طبع خویش باشد چنانکه مثلاً در خریف هوا سخت گرم وسخت سرد نباشد و باران معتدل آید ودر فصل زمستان سرما و باران بیحد نباشد ولی سرما و باران معتاد بود ودر فصل بهار بر غایت اعتدال باشد ولی گرما معتاد نباشد هرگاه که فصول سال برین گونه باشد اندران سال وبا نباشد وبیماری کمتر باشد وباید دانست که هرگاه وبا پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد وتا در بدن خلط بد نباشد هوای بد دران اثر نکند لیکن اگر شخصی باشد که جماع بسیار کند یا هر روز حمام نماید ومسام او بدان سبب کشاده باشد در مسام او هوای ردی درآید واخلاط او را فاسد کند اگرچه در بدن خلط ردی نباشد هوای بد دران اثر کند و هوای بد میوه ها ونباتات را تباه کند وهمه حیوانات را زیان دارد و هر که از میوه ها وگوشت آن جانوران خورد که از آن نباتات خورده باشند مضرت آن بد و رسد واکثر اوقات وبا در آخر تابستان یا در فصل خریف افتد وگاه باشد که همه علامات تپ وبائی در یک شخص پدید آید وگاهی بعضی از آن ظاهر شود وبعضی نه وقلت وکثرت ظهور آثار او بحسب کمی وزیادتی رداءت ماده است انطاکی گوید که تپ وبائی پیدا میشود نزد تغیر آب وهوا وخروج آنها از بساطت یا یکی از ان هر دو واین تغیر واقع میشود یا باسباب علویه مثل قلت امطار وتناثر شهب وصواعق یا شروق ذی شعاع مثل مریخ که در ان هنگام اجزای سمیه در هوا وآب منفصل میگردد واز ان تعفن موجب فساد ابدان لازم میشود ویا باسباب سفلیه مثل دخان وغبار ومثل مرده های گنده در روایح کریه واحتباس ابخره وکثرت زلازل ومثل منافع ومواضع برنج وکتان وشدید ترین وبا آنست که عقب جنگ افتد زیرا که بوی آدمیان قوی الفعل ست وگفته اند که این تپ مخصوص بسه علامات ست **اول** تغیر چیزیکه خارج شود پس از نفس بوی عفونت شمیده شود وکذا حال فضله بود مع کثرت تلون بسبب استنشاق هوای فاسد وشرب آب متغیر **دوم** عموم آن باکثر مردم بسبب استنشاق ایشان هوا را وشرب ایشان آب را واکل فواکه آنرا فساد ذکور داخل شود واکل لحم حیوانی که آنرا همین فساد بهم رسد واز ان نجات نیابد مگر کسیکه بقوت مضاد عفونت مثل منقیه واستعمال ادویه مانع از ان اختیار نماید **سوم** تقدم چیزیکه بر وبا دلالت کند مثل قلت باران وهبوب

حیوان ذکی مثل کبک و لقلق و کثرت ضباب و آز علامات او که محتمل مشارکت ست تواتر نبض و نفس و شدت کرب و غش مع خفت حرارت در ظاهر و
خروج مواد با الوان مختلفه در قی اکثر و صداع ست **علاج** بعلاج تپ دموی پردازند و چیزهای خوشبو بویانند و دواء المسک بارد و مفرح بارد خورانند و
یاقوتیها و تریاق الذهب و جوارش مرجان و معجون رحمت را درین باب منفعت عظیم است و هرچه در علاج دق بیاید حسب حاجت بکار برند مگر حمام و شراب و شیرهٔ
کدو در تپ فنتاپه و یا بحر ذظهور تپ اول فصد باسلیق کنند و خون بسیار گیرند و بعد آن قرص طباشیر کافوری سه ماشه در رب انار ترش یکتوله سرشته بخورند و بالائش
شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدوی شیرین و زرشک هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه و آلوی بخارا هفت عدد در گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر
و بید ساده هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر و لیمون هر یک دو توله داخل کرده دهند و از گل بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو و حضض هر یک سه ماشه
بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و پارچهٔ باریک در روغن و یا در آب صندل سوده تر نموده بر سینه نهند و نگذارند که خشک گردد و وقت ظهر آب افشردهٔ انارین
نه توله با شربت صندل ترش و یا شربت سیب لیمونی علوی خانی دو توله دهند که بسیار نافع است و همچنین افشرهٔ لیمون کاغذی و تمر هندی و فالسه و کردنده
و اناناس و رحمت جان هر واحد مفید و غذا خشکهٔ گیلانی و یا دیگر غذا که ذی تریاقیت باشد با مربای تمر هندی و کردنده و انبه و اچار مقطر که در آن ملح
و لیمو افتاده باشد خورانند و آب سرد برف و یا بشوره پرورده شکم سیر یکبار نوشیدن عظیم الاثر است و اندک اندک نوشیدن ضرر عظیم میرساند و
کافور و گلاب و صندل و سرکه در گلاب پاش کرده ساعت بساعت در خانه بپاشند و برگ ترنج و لیمون کاغذی و سیب و ریحان و پودینه و کشنیز و کاهو
و بید مشک و بید ساده و گل نیلوفر تازه و گل چاندنی و گل حصل توده توده در خانه گرد بستر بیمار نهند بلکه بر بستر هم ریزند و لمحه لمحه رشاشات بعرق بید مشک
و گلاب بر یخ سرد کرده بپاشند و بیمار را در خسخانه بدارند و عطر خس و یاسمین سفید بویند و بر بدن خود مالند و نوشیدن گل ارمنی نه ماشه در آب سرد یخ
نافع است و کذا در سرکه با آب سرد ممزوج بالمناصفه و کذا همه گلها چون گل دغستانی و غیره و همچنین نوشیدن سرکه مقطر بوزن پنج توله در یک پیالهٔ آب یخ و خمیرهٔ صندل
ترش و عرق زرشک و عرق فواکه فی الفور نفع میدهد **دوائیکه** در حمای وبائی مستعمل قرص کافور چهار ماشه بشربت انارین یک توله سرشته بخورند و بالائش آب
کاسنی تازه مروق آب عنب الثعلب سبز مروق هر یک هفت توله سکنجبین ساده سه توله حل کرده بنوشند غذا در حالت حرارت یک وقت آش جو با نبات دهند
و وقت ضعف گوشت بچهٔ مرغ و بزغاله و طیور خفیفه مثل تیهو و کبک بحموضات مثل زرشک و سماق و غوره اصلاح داده چه وقت ضعف مزاج لحم رواست و اگر
گرمی تپ زیاده نباشد زردهٔ بیضهٔ مرغ جائز و یک وقت هرچه مناسب باشد و غذای غلیظ مثل گوشت دواب و شیر و فواکه ممنوع است **ایضاً** که درین تپ در
حالت قبض توان داد آلوی بخارا هفت دانه گل سرخ گل بنفشه هر یک شش ماشه تمر هندی سه توله عناب پنج دانه در عرق بید ساده و بید مشک و کیوڑه
و عرق گاؤزبان هر واحد سه توله عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک پنج توله گلاب چهار توله خیسانیده خام مالیده صاف کرده گلقند یا
خمیرهٔ بنفشه سه توله مالیده صاف نموده بنوشند و اگر حرارت کم بود بیخ بادیان شش ماشه بادیان چهار ماشه کشمش سبز دو توله داخل سازند و اگر در
تلیین قوی العمل خواهند شربت ورد مکرر چار توله فلوس خیارشنبر خمیرهٔ بنفشه هر یک سه توله و هلیلهٔ زرد نه ماشه بیفزایند باکی نیست و گاهی برای
دفع عفونت سکنجبین ساده نیز داخل سازند که نافع طحال ست و عمل زودتر گردد و صرهٔ سنای مکی نه ماشه و گل نیلوفر شش ماشه اگر حدت نباشد جائز
است **ایضاً** که در حال لینت طبع توان داد شیرهٔ زرشک پنج ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ خرفه شش ماشه شیرهٔ تخم حماض چار ماشه در عرق صندل
و کیوڑه هر یک دو توله عرق کاسنی عرق بارتنگ هر یک چهار توله گلاب آب پودینه آب لیمو ترش هر یک توله برآورده شربت سیب شربت انارین منعنع شربت بهی
شربت ترنج شربت غوره هر یک یک توله داخل کرده بارتنگ چار ماشه پاشیده دهند و اگر حرارت زائد باشد قرص کافور قابض سه ماشه یا اجزای قرص
مذکور چار ماشه سوده همراه دوا دهند و برای تقویت قلب با شربت سیب سرشته دهند و گاهی شیرهٔ دانهٔ هیل سه ماشه اگر گرمی کم باشد و تخم ریحان
بریان چهار ماشه پاشیده دهند **شربت فواکه** که جهت فساد خون و تپ محرقه و وبائی و حرارت گرده و قی صفراوی و اسهال مراری نافع است و در مرض حصبه
و جدری که با غلبهٔ صفراویت هم رسد بسیار مفید و معمول عناب بست دانه سماق انار دانهٔ ترش کشنیز خشک هر یک پنج درم همه را کوفته در عرق صندل
و عرق کاسنی هر یک نیم رطل شب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف نموده آب انار شیرین آب بهی شیرین آب امرود آب هندوانه آب نیشکر آب سیب
شیرین هر یک ده درم عرق بید مشک گلاب هر یک بست درم قند سفید دو چند شربت ترشی ترنج یکچند داخل کرده بقوام آرند و اگر آب لو و آب حصرم و آب تمر هندی

هم اضافه کنند قوی تر گردد **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که جمله علاج ارباب حمای وبائی تخفیف و تقلیل مواد ست و این بفصد و اسهال باشد و لازم است که دران مبادرت باستفراغ کنند پس اگر ماده غالب دموی بود فصد کنند و اگر اخلاط دیگر باشد استفراغ آن نمایند و باید که تبرید خانهٔ ایشان و اصلاح هوای آن نمایند اما تبرید خانه باین طور کنند که گرد اگرد فواکه و ریاحین بارده و برگ شجر بارد نهند و نجالخ و نضوحات معمول از فواکه بارد الرائحه و از کافور و گلاب و صندل بکار برند و در خانهٔ او هر روز چندبار بپاشند و خصوصاً گلاب و خلاف و نیلوفر و اگر در زمانه رشاشات آب باشد بهتر بود و اما اصلاح هوا عنقریب ذکر کنیم و برای ایشان استعمال کنند قرص کافور در رب بارد و آب رائب و رائب مسکه گرفته و گلاب که دران مصل ترش خوشبو حل کرده باشند و ایضاً سرکه بآب سرد و نوشیدن آب سرد بسیار یکبار سخت سودمند ست و اما اندک اندک گاهی هیجان حرارت کند پس اگر ام متمادی گردد تا آنکه تب سبب بکشد و وست و یا سرد شود و بیداری و اختلاط عقل طول نماید و سینه بلند و پست شدن بنظر آید از استعمال پوشش گرم جاذب حرارت بسوی خارج چاره نباشد چون اشتها ساقط گردد و غذا بزور بخورانند زیرا که اکثر کسی که بر خوردن آن دلیری کند باقسر بخور و طبیعت او بر طعام اقبال نماید و زنده ماند پس لابدست از جبر کردن ایشان بر غذا و واجب ست که اغذیهٔ ایشان از ترشیها و مجففات باشد و قلیل المقدار بود و بهر آنکه اغذیهٔ ایام وبا بنیر ردی باشد پس کثرت او از جهت رداءت و ایضاً از جهت امتلاء ضرر کند **جرجانی** و ایلاقی می نویسند که تدبیر کسی که او را تپ وبائی بود آنست که اول بدن از خلط فزون پاک کنند و هوای خانه به یخ و میوه های خوشبو و بصندل و کافور و گلاب و ریاحین بارد چون بنفشه و نیلوفر و برگ بید خوش کنند و هر ساعت اندکی گلاب و سرکه بآب بید بپاشند و هر صبح قرص کافور دهند برب غوره و رب سیب و رب بهی و رب امرود و رب ترشی ترنج و رب ریباس و رب لیمو آنچه حاضر باشد و اگر ازین هیچ حاضر نباشد سرکه بآب بیامیزند و سرد کنند و دران قرص کافور حل کنند و یا مصل ترش در گلاب بگدازند و قرص دران حل سازند و بدهند و شربت مصل در گلاب حل کرده و سرد کرده بی قرص کافور سودمند باشد و تشنگی بنشاند و آب یخ که بغایت سرد باشد اگر یکبارگی شربتی تمام بخورند سود دارد و اندک اندک زیان دارد و بر تشنگی صبر کردن سخت ضرر دارد و خاصته بر طعام و اگرچه آرزو نباشد که از طعام ترش باید خورد **سعید** گوید که بعد فصد اگر خون غالب باشد و بعد تنقیه اگر خلطی دیگر ظاهر بود و اصلاح کیفیت اخلاط جسم کنند باستعمال مشروبات مبرده که در حمیات حاره استعمال کرده میشود و اشکنار رب قابضه مثل رب سیب و رب حصرم و انار کنند و فواکه مبرده مثل امرود و سیب و انار و بهی بخورند و آب تمر هندی و سکنجبین رمانی و یا شیرهٔ خرفه بآب انار چاشنی دار و سکنجبین ساده بنوشند و سحرگاه اقراص کافور برب ترنج بدهند و تبرید سینه بصندل و کافور کنند و در زوایای خانه گلاب و سرکه بپاشند و غذا قابض مطفی حدت خون مثل سماقیه و رمانیه دهند و از دخول حمام منع کنند و اغتسال بآب سرد نمایند و از اغذیهٔ حاره و شیرینی حذر کنند **ابن الیاس** گوید که فصد و اسهال و اخراج رطوبات فضلیه از بدن کنند و هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم بآب برف بنوشانند و یا سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم بآب برف حل کرده بدهند و یا قرص کافور یا قرص صندل هر کدام که باشد یکمثقال بشربت حماض یا ترنج یا سیب ترش بخورند و غذا مزورهٔ از آب غوره یا زرشک یا انار دانه یا سماق مع بچهٔ مرغ و مغز بادام و اسفاناخ سازند و انار ترش مع شحم او هر روز دو عدد یا زیاده بکنند و یا بگیرند آب حصرم و آب سماق و آب لیمو و آب ترنج و آب نارنج هر واحد یک رطل و بر آتش بغیر شکر قوام سازند و هر صبح سه اوقیه بآب برف بنوشند و کبر مخلل و رائب و آب آن و دوغ مسکه دور کرده ایشان را نافع ست باید که تبرید خانه بپاشیدن آب و نهادن فواکه بارده و اطراف اشجار بارد مثل بید و نجالخ انگور و برگ سیب و ریاحین بارده و کافور و گل سرخ و صندل کنند و خانه را هر روز چندبار بپاشند و اگر در آب که بپاشند گلاب آمیزند بهتر باشد و اصلاح هوا کنند بنجوراتیکه مذکور گردد و بر صدغین صندل و کافور و گلاب ضماد سازند و باید که اغذیهٔ ایشان اندک و از ترشیها باشد مثل سرکه از سکباج و مصل و مضیره و زرشک و انار دانه و سماقیه و اگر قوت ضعیف باشد با بچهٔ مرغ بسازند و از امتلاء و ریاضت و حرکات سخت و اعراض نفسانی و هرچه محرک اخلاط و مسخن بدن باشد حذر کنند **انطاکی** گوید که اولاً فصد واجب ست بعده تنقیه و ملازمت اشربهٔ بارده مثل شربت بنفشه و ریباس و لیمون و گل حماض و قی تا آنکه معده پاک شود پس استعمال مسهلات مذکوره در حمیات حاره بعد ازان عنبر و فادزهر با گلاب بعده شرب گل ارمنی یا مختوم و طلا بآب مورد که دران کافور و صندل حل کرده باشند و پاشیدن سرکه و پودینه و آس و بخور بعنبر و لادن یا ظرفاء و از مجربات درین تپ آنست که بگیرند سی درم گل سرخ خشک و بست درم گلقند شکری و ایجند هر دو گلاب خالص همه را در چهار صد درم آب بپزند تا چهارم باقی ماند صاف کرده ده درم روغن گل آمیخته نیمگرم استعمال نمایند که سریع العمل یابند و اگر

اعراض شدائد نمایند باوی بست درم خمیرهٔ بنفشه یا گل او که تازه باشند یا خشک آمیزند **حکیم ارزانی** مینویسد که هرگاه تپ وبائی ظاهر شود بزودی تن را از اخلاط فزدنی پاک کنند بی انتظار نضج وخانه را ببخورات و عطریات بارده چون سیب و لیمون و نسترن وغیره که در قول جرجانی گذشت معطر دارند و محافظت کنند تا باد خارجی درنیاید و چون تبریح حاجت آید هوای خانه را بباد کش بجنبانند و سقف خانه بلند باید و مسکن هر چند که از زمین برتر بود بهتر آنجا که بهاب ارضی موجب وبا باشد و آب شدید البرودت یکبار بشکم سیر دادن بعده جرعه جرعه هر لحظه نوشانیدن نفع تمام دارد و صندل و کافور و سرکه و گلاب بر سینه نهادن و در شیشه کرده هر لحظه بوئیدن سود مند ست و پوشیده نماند که اهم مهمات درین مرض تقویت دل و دماغ است و ازالهٔ عفونت و چون عفونت در جسم کثیر الرطوبت زود اثر کند واجب ست که از اغذیهٔ رطبه و هوای رطوبت ناک حذر کنند و ازینجاست که تبخیر عطریات در خانه بسبیل دوام نفع تمام دارد زیرا که بخور خوشبو هم مصلح هوا ست و هم مجفف او و کذلک تقویت میدهد دل و دماغ را و خشک میسازد رطوبات را و زائل میکند عفونت اخلاط را اما باید که بخور در باشد و بخور بدرجهٔ اعتدال بود چنانچه بیمار را هیچ مضرتی از ان نرسد و نفس خفگی نکند **میر بهاء الدین** نوشته علاج این تپ آنست که نقل هوا کنند اولاً آنگاه بدستوریکه در تدبیر اصلاح هوای وبائی گفته شود و از غذا و شربت و دوا احتراز دارند و عوض معاجین گرم کافوریات اندر ترشیها خورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که تا ضعف و اعراض قویه پدید نیامده مبادرت کنند بخشک ساختن بدن باستفراغ رطوبات زائده بفصد و مسهل سبک و یا ملین قوی و باستعمال غذاهای ترش و خشک کننده بدن و تریاقی مثل مزعفر که آنرا بآب غوره و لیمو یا ترنج و یا سماق بریان کرده باشند و زیره و کشنیز خشک آنرا الائیده و بانار دانه کوفته آگنده و خشکه پلاو و شله یا طعامی دیگر کم رطوبت که تریاقی و ترش باشد و قرص کافور اندر نهادادن دانه روغ بی مسکه نافع بود هر روز سکنجبین و گل ارمنی و گل مختوم یک شربت اندر ترشیهای مذکور یا گلاب عظیم مفید آید و بر تشنگی و گرسنگی صبر کردن عظیم مضر بود و اگر اشتها کم بود اندک اندک بروز طعام باید خورد چنانچه امتلا نشود و خلو نیز نماند و تدبیر مسکن و بوئیدن تریاقیات بدستوریکه در حفظ از هوای وبائی گفته شود عظیم تدابیر بود ولیکن گرمیها و بخورات گرم دور باید داشت و در تقویت دل بدانچه ممکن گردد تقصیر نباید کرد و طریق استفراغ آنست که اگر خون غالب باشد فصد نیکو کند و از پی آن تریاقی خنک چون کافوریات و اشباه آن بدهند و اگر اخلاط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بملینات قوی و تریاقی و مسهلات تریاقی سریع العمل قلیل المقدار و انجا انتظار نضج نباید کشید که مجال تنگ ست و غرض تقلیل رطوبات ست نه رفع سبب و احتیاط عظیم در مسهل باید کرد که مبادا چون دل ضعیف است فسادی کند و آنجا که اعراض بد ظاهر شده باشد استفراغ نتوان کرد و توسل بتریاقات خنک و معتدل باید کرد و بزعم من آنست که در اول حال بعد فصد تام اگر هر صبح و شام معصور انار ترش یا شربتی عصیر غوره که حب الشفای بزرگ اندران حل کرده باشند خورد و مراعات غذا بمقدار لائق در شب و روز کند بهترین تدبیری باشد **مؤلف اقتباس** می نویسد که اگر غلبهٔ خون یافته شود باید که اول رگ باسلیق زده خون بقدر حاجت بگیرند پس همان روز و یا بفاصلهٔ دو سه روز از فصد ملین مبارک در گلاب و عرق بیدمشک مالیده روغن گل اضافه نموده بدهند و اگر آلو و یا تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت هم ضم کنند شاید و مسهل هرگز ندهند و رعایت قوت و ضعف ملحوظ دارند زیرا که همه اعضای رئیسه ضعیف اند مبادا که اندکی از مواد سمیه بر انها ریزد و فسادی عظیم پیدا کند و مرگ مفاجات بکشد و خانه و مسکن بیمار را لحظه بسر که حلتیت دران حل کرده باشند بپاشند و بعد از تنقیه و کم شدن رطوبات تریاقات بارده و رب حامضه و شربت صندل استعمال نمایند و بهر حال در تقویت اعضای رئیسه کوشند و چون پوست شکم ترنجیده گردد و اطراف سرد شوند و دم زدن دشوار بود پس درین حالت چاره نباشد جز آنکه تریاقات حارهٔ بزرگ مانند مثرودیطوس و تریاق فاروق دهند و لباس پشمی و یا دیگر گرم کننده بپوشانند و طلی بدن را بمالند مالیدن سخت و جدوار سه ماشه در عسل سه توله آمیخته بلیسانند و بجای آب ماء العسل دهند و سالی تپ وبائی پیدا شده بود و روز دوم آن تبعاً ورم اعضا پدید آمدی در روز سوم یا چهارم تبرهای سیاه مانند عصبه بر همه بدن ظاهر میشد و ضعف و هذیان و تشنگی و بیخوابی و بیقراری غلبه میکرد با سوزش و بدبوی دهان و بروز پنجم و یا ششم و یا نهم بهلاک می انجامید و چون اطبا بروز هشتم چنانچه معمول ست مسهل میدادند و دیگر تدابیر مناسبه بکار میبردند همه علامات مذکوره زیاده میشد و بروز نهم و یا دهم انطباق مری پدید آمدی و بعد یکپاس هلاک گشتی و هر کسی که نزد من میرسید بی انتظار روز بحران بروز دوم یا سوم یا چهارم اول فصد باسلیق و یا اکحل میکردم و خون بقدر قوت میگرفتم و بعد پنج شش گهڑی مغز خیار شنبر هفت توله و گلقند چهار توله در عرق بهار نارنج و گلاب هر دو پاو آثار و شربت آلو مسهل نواب علوی خان چهار توله و روغن بادام شش ماشه میدادم و بجای آب گلاب و عرق بهار نارنج و گاؤزبان وقت شام

غذا خشکه گیلانی با مربای تمر هندی خورانیدم و صبح زهر مهره بزی یکماشه طباشیر دو ماشه در شربت سیب دو توله آمیخته لیسانیدم بالای آن شیره مغز تخم کدو به
و مغز تخم کدو هریک نه ماشه لعاب بهدانه و اسپغول هریک سه ماشه در عرق بهار لیموی کاغذی چهار توله عرق گاوزبان عرق بیدمشک هریک شش توله برآورده
شربت به سه توله تخم فرنجمشک هفت ماشه داخل کرده نوشانیدم ازین تدبیر انطباق مری اهم نشدی و همه اعراض منکره برطرف شده بصحت انجامیدی و اگر حیاناً
کسی را انطباق مری پدید آمدی محجمه ناری و یا شیشه حجامت بر فقره دوم از فقرات گردن و زیر زنخ میگذاشتم و دران وقت زردی بیضه سنگ پشت
دو عدد در آب باران پخته بلقطر تریدکرده با پاره نان روه میدادم و ازان مریض صحت می یافتی چنانچه قریب پانصد کس باذن الله تعالی بهمین تدبیر شفای
کلی یافتند و در سالی اندر آخر فصل زمستان هوا تعفن پیدا کرده مورث تپ مطبقه دموی شده بود و خلقی کثیر ازان هلاک می شد چنانچه روزی وقت
چاشتگاه نواب نظام علی خان را مع بعضی نزیان و قفتهً در دسر و گرانی اعضا بانکسر پدید آمد و بعد از ظهر تپ شدید باغثیان و هذیان عارض شد
وقت عصر فصد اکحل همه کرده خون وافر گرفتم که بغشی انجامید و همه اعراض و شدت تپ همان زمان موقوف گشت لیکن اندکی تپ و دردسر
خفیف باقی ماند پس من شیره خیارین و کاسنی و زرشک هریک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد در گلاب و کیوڑه و عرق کاسنی
هریک شش توله برآورده شربت عناب و صندل هریک دو توله داخل کرده هریکی را همین قدر دادم و بر سر ضماد از صندل سفید و کاهو و کشنیز
و گل ارمنی هریک سه ماشه کردم و بر سینه و دل صندل سفید و گل ارمنی در دوغ سائیده پارچه ململ ترکرده نهادم و غذا جغرات گاوی و
مربای کرونده و تمر هندی با خشکه گیلانی مقرر ساختم و تخلخه از پوش دربندی و گل ارمنی و دوغستانی و حضض مکی و صندل سفید هریک سه ماشه آب
کشنیز سبز و ریحان سبز و گلاب کهنه هر واحد یکتوله کافور یکماشه تیار کرده بویانیدم و بهر حیله تسکین حرارت میکردم که خواب آید و بهمین تدبیر صحت یافتند تدبیر

اصلاح هوا و حفظ از وبا بدانکه در ایام وبا تندرستان را واجب ست که اگر خلط فزونی در بدن یابند تنقیه او نمایند اما بی حاجت تسکین بهتر
از تحریک ست چه بسیار باشد که تحریک بی حاجت بآفت انجامد جهت ثوران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبیعت و هرچه مفتح مسام بود چون ریاضت
و کثرت جماع و استحمام و جز آن از وی باز مانند و مداومت زهر مهره خطائی بقدر یک قیراط دافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن نارجیل دریائی بقدر
برنج با گلاب و گل مختوم نیز رافع مضرت هوای وباست و بوئیدن ترنج و فرش کردن برگ آن مجرب ست و بوئیدن نارنج و برگ آن و همچنین لیمو نیز
دافع فساد هواست و بخور رسوم جهت رفع عفونت هوای وبا نافع ست و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و ترنج و طرفا و برگ غار با کتان
اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن نیز نافع بود و بیش کسی که پیوسته مدام باشد هوای بد با و نمیرسد و همچنین نگاه داشتن سیب و بهی و نانخواه
و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد خود از اثر هوای وبا محفوظ دارد و گویند که برای اصلاح هوا بخور در وخ و طرفا مجرب ست و کذا بخور عنبر و شحم او و خوردن ترنج
و نارنج و سرکه همه مجرب و پیاز مشهور النفع است و اگرچه شحم آنها باشد و بقول گیلانی شرب و پاشیدن در موضع و بخور کردن صبر خاصیت عظیم دارد و
بقول حکیم ارزانی روغن گاو بسیار خوردن و بر بدن مالیدن درین ایام نفع تمام دارد و **شیخ الرئیس** میفرماید که اصلاح هوا یا بحسب اصحا باشد
یعنی کسانیکه هنوز از هوا مریض نشده باشند و یا بحسب اصحا و مرضی اما آنچه بحسب اصحا بود غرض دران آن باشد که تخفیف هوا و منع عفونت آن کنند
به هر چیزیکه باشد پس اصلاح بخور عود خام و عنبر و کندر و مشک و قسط شیرین و میعه و سندروس و حلتیت و علک و قرنفل و علک البطم و لادن و عسل
و زعفران و سک و سعد و غار و عرعر و اشنه و سعد و اذخر و ابهل و وج و شابانک و بادام تلخ و اسارون کنند و گاهی ازین مفردات ترکیب میدهند و
در خانه سرکه و حلتیت بپاشند و اما بحسب اصحا و مرضی تبخیر بصندل و کافور و پوست انار و سیب و مورد و بهی و آبنوس و ساج و طرفا و ریباس نمایند و باید که تبخیر انجبین از نعبید کنند
و واجب ست که از بدن اخراج رطوبات فضلیه کنند و تدبیر او از هر وجه و از قلت غذا و اکل تخفیف سازند مگر ریاضت استعمال نباید کرد و نه حمام و نه بر تشنگی
صبر نکنند و صلاح هوا بآنچه مذکور شد باید کرد و میل غذا بحموضات کنند و تقلیل آن نمایند و لیکن لحم که استعمال کنند در حموضات بپزند و هلام و قریص مصوص و تب نسبکه
و غیر آن از سماق و آب غوره و آب لیمو و آب انار ترش تناول نمایند و مخللات نافعه بخورند خصوصاً کبر در سرکه پرورده و حلتیت بالخاصیت نافع است و منع عفونت
میکند و آنچه از وبا خلاص گرداند استعمال تریاق و مثرودیطوس قبل تاثیر وبا و حدوث حمی ست مع سائر تدبیر صواب از اغذیه و غیره و دو معمول از صبر دو جزو و زعفران
و مریک یک جزو هر روز ازین قریب بیک درم استعمال نمایند کاین نافع وباست **ابومنصور** گوید که اگر در گرما باران بسیار بارد و ابر در شب و روز مدام نماید و ریاح

جنوبی دران بکثرت باشد یا هوا اندران در اکثر کدر غبارناک غیر متحرک بود و مع ذلک جنوبی کدر باشد لازم ست که مبادرت به تنقیهٔ بدن از فضول خلاط حار رطب کنند و اگر در آنجا ادنی
دلیل خون باشد فی الحال فصد نمایند و لحظه دران توقف نکنند و لحوم و شیرینی و فواکه رطب و حلوا و حمام و اغتسال بآب گرم و شراب صرف ترک نمایند و اگر از لحم چاره نباشد
بچهٔ مرغ و دراج و بره و بزغالهٔ معمول بسرکه بخورند و در اغذیه اکثر سرکه نمایند و رب فواکه ترش قابض که سابق مذکور شد استعمال کنند و کثرت شرب سکنجبین شکری ترش نمایند
و لزوم مجلسی که دروازهٔ او بسوی شمال باشد باید کرد و از جمیع اشیای مرطب بدن حذر کنند **و اگر** در آخر تابستان حرارت شدید باشد و خریف شدید الیبس
کثیر الغبار و بطی المطر و برد بود باید که تبرید مجلس نمایند و ترطیب بپاشیدن آب کنند و لزوم آرام و ترک تعب و جماع و سیر در آفتاب و صوم و مداومت گرسنگی و تشنگی
نمایند و آب برف بنوشند و صباح سویق بشکر و آب برف خورند و از اغذیهٔ مسخنه و شراب حذر کنند مگر شراب ممزوج بآب بسیار و ماء الشعیر بنوشند و خصوصاً ابدان
حارهٔ یابسه و اکثار اکل خیار و بادرنگ و کدو و مانند آن و اغذیهٔ مبرده نمایند و قیلوله در مکان سرد لازم گیرند پس اگر درین زمان بسیار مردم و بهائم مریض شوند
و در هوا اندک شعاعات ظاهر شود و کسی که مریض شود بسرعت بمیرد و نفس مریضان تنگ گردد و دهن ایشان بدبو شود و کرب و سوزش و تشنگی و سردی دست و پا
یابند و قی کنند و در اسهال مادهٔ بد مختلف برآید باید که از ثمرات و بقول که دران فصل پیدا شوند و شرب آب که بر ظاهر زمین ایستاده باشد اجتناب نمایند و در خانه
نشینند و از هوای بیرونی بگریزند و در خانه هر روز آب و سرکه آمیخته بپاشند و اگر مع ذلک در هوا بوی عفن و بد باشد تبخیر بصندل و عود رطب و عود در گلاب
ترکرده و کافور و قسط و کندر و میعه و سک و مر نمایند و پارچه صندلی بپوشند و بر در و از پرده در گلاب ترکرده آویزند و غذا از سرکه و عدس و سماق و کشک سازند و
آب و سرکهٔ ممزوج جرعه جرعه بیاشامند و شراب ترک نمایند و گلاب و آب بسرکه بنوشند و قرص کافور آنرا نافع بود اگر بدن پاک باشد و گاهی خناق در ربیع
کثرت نماید در بعض سالها و مع ذلک قاتل روی باشد پس باید که اقدام بفصد سر رو و حجامت ساقین و اسهال شکم نمایند و هر شب بگلاب که دران سماق
ترکرده باشند و برب توت شامی و رب جوز غرغره سازند و گاهی سکته و فالج در سرما کثرت نماید باید که تعاهد تنقیه بحبوب مذکوره در باب آنها کنند و تمریخ
و تعطیس و غرغره و تقلیل غذا و تلطیف او نمایند و بالجمله باید که نظر بمرضی کنند که دران حادث شود و مقابله باضداد آن کنند و روفس گفته که اگر دوای صبر و
زعفران و مر که در قول شیخ گذشت هر روز در وقت دو یا یک مثقال با شراب ممزوج بآب یک اوقیه بخورند سخت سودمند ست و ندیدم احدی را که این
دوا در ایام وبا خورد و سالم نماند محمد زکریا گوید باید دانست که این ادویه در حال استعمال نباید کرد و جالینوس گفته که شرب گل ارمنی بسرکه و آب
سرد دوبار دفع کند و تریاق الافاعی خیلی سودمند ست **ایلاقی** و جرجانی گویند که در ایام وبا از خانه بیرون نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند که
روی نگردد باین طور که دران هر روز چند بار عود و مصطگی و چوب گز و غیره که در قول شیخ گذشت لختی بسوزند و انگزد در سرکه حل کرده هر روز
اندرون و بیرون خانه دو سه دفعه بپاشند و چون در هوای تر و با بیشتر ازان افتد که در هوای خشک بدین سبب دست از اغذیهٔ مرطبه
باز دارند و طعام خشکی افزا باید خورد و گوشت تنها بسماق و زرشک و ریباس و انار دانه و غوره و سرکه باید پخت و از عادت کمتر باید خورد تا امتلا پیدا
نکند و علت در مزاج سرد و تر سود دارد و این جمله تدبیر تندرستان و تدبیر منع مضرت و باست و باید دانست که در ایام وبا گرسنگی و تشنگی صحیح
و مریض را سخت زیان دارد خاصتهً بیمار را که حفظ قوت او می باید و بدانند که اندکی غذای نیک خوردن امید وارتر از طعام باز گرفتن باشد
صاحب کامل گوید که امراض حادث از تغیر هوا گاهی بسبب تغیر جوهر هوا و استحالهٔ او بسوی فساد و عفونت بود پس در مردم امراض ردیهٔ
قتاله مثل طاعون و حمیات خبیثهٔ مهلکه و جدری و غیره پیدا کند و امراض وبائیه بجمیع مردم حادث نشود لیکن آنچه حادث از تغیر جوهر هوا باشد از
شان اوست که آن اکثر بکسی افتد که در بدن او اخلاط ردی مشاکل جوهر هوای ردی دران وقت و مستعد بقبول موثر دران ازین امراض باشد پس اگر
حدوث آنها از فساد هوا و استحالهٔ جوهر او بود چون این حال برای هوا در اکثر امر از افراط حرارت و رطوبت بران حادث می شود لهذا واجب ست که احتراز
از حدوث این امراض اولاً بفصد کنند بعده بدوای مسهل که از غان او استفراغ فضول حار باشد بعد ازان باستعمال تدبیر سرد مجفف و باجتناب از ملاقات
هوای گرم و سمائم و تعرض بآفتاب و استعمال سکون در راحت در جای سرد و قریب آب جاری و مکان بلند شمال رویه و فرش خانه ببرگ بید
و مورد و گل شیرخ کنند و ظروف که دران مورد کوفته مطیب بگلاب و صندل و کافور باشد نهند و نفوخ مطیب بدان در بادهنجات باشد و تبخیر در
مکان بصندل و کافور نمایند و آب و سرکهٔ ممزوج دران بپاشند و بآب شیرین سرد غسل کنند و ترک امتلا از غذا نمایند و بر گرسنگی و تشنگی صبر کم کنند

و از لحوم مواشی مسن و اغذیۂ مولد کیموس ردی اجتناب نمایند و اگر وبا دران ہنگام در کدام مواشی افتد از لحوم آن ماشی اجتناب ورزند و بر لحوم طیور مثل بچۂ مرغ و دراج و تیہو و کبک و مانند آن مطبوخ بسرکہ و عدس و آب انار و آب غورہ و آب سماق و حماض و زرشک و لوار و معمول بعض بقولها و مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاہو و کاسنی هبی اقتصار نمایند و از حلوا و فواکہ شیرین و سریع الفساد حذر کنند و انار و امرود و بہی و سیب چاشنی دار و ترش و آلو و شفتالو و توت و مانند آن بخورند و آب برف ننوشند و قریب ببینند بکروند و رب سیب و رب ریباس و رب حصرم و شربت لیمو بآب برف بنوشند و درین باب از تناول گل ارمنی بسرکہ ممزوج بآب و بمنفج انتفاع یابند اگر فصل تابستان شدید الحرارت باشد و مردم را تشنگی بسیار عارض شود باید کہ قرص کافور با سکنجبین سادہ یا برب غورہ دہند و چون اکثر کسانی کہ برایشان خوف حدوث امراض وبائیہ بود صاحب مزاج حار رطب و طفل یا صاحب سن حداثت باشند زیرا کہ مزاج حار رطب بر ابدان انہا غالب بود پس ایشان را می باید کہ استکثار از اخراج خون بفصد و غیرہ کنند و در استعمال اشیای مبردۂ مجففہ کہ مذکور شد بیفزایند و ہمگی پرہیز از تدبیر و اشیای مسخن مرطب نمایند و گاہی امراض وبائیۂ مہلکہ اکثر در ہنگامی حادث شود کہ چون خریف شدید الیبس قلیل المطر عقب تابستان شدید الحرارت باشد مثل حمیات محرقہ و صفراوی کہ دران قے صفراوی و کرب و عطش باشد پس درین ہنگام واجب ست کہ اقدام باستعمال تدبیر مبرد مرطب نمایند مثل ماء الشعیر و لعاب اسبغول و لعاب بہدانہ و جلاب و برف و خوردن تربوز و مغز بادرنگ و خیار و مزورات معمولہ بقطف و بقلۂ یمانی و بچۂ مرغ معمول بعدس آب غورہ و آب انار و روغن بادام و نوشیدن پست جو بآب سرد و نبات و مانند آن از تدبیر و از ماسوای این اجتناب ورزند باید کہ نظر کنند بامراضی کہ درین وقت حادث شوند و در مردم منتشر گردند پس اقدام بحفظ از حدوث آن مرض کنند بدانچہ از اغذیہ و ادویہ بدان مرض نافع بود بہر آنکہ گاہی خوانیق و اوجاع حلق کثرت نمایند و نزد آن بفصد و حجامت بر ساق و استعمال حقنۂ لین و غرغرہ بگلاب کہ دران سماق تر کردہ باشند و برب توت باندک آب کنند نیز و آب مطبوخ عدس بآب انار میخوش و مانند آن از انچہ درین مرض بدان انتفاع می باشد اقدام نمایند و گاہی در بعض اوقات امراض بارد و بلغمی مثل سکتہ و فالج و غیر آن کثرت نمایند پس بباید کہ اقدام نمایند بتنقیۂ بدن از حبوب نافعۂ آنہا مع تدبیر مسخن ملطف کہ در باب علاج امراض باردہ مذکور شد و ہمچنین لازم ست و ہرگاہ در مردم این امراض حادث شود تدبیر بچیزے کہ نافع آن مرض باشد بتنقیۂ بدن از خلط محدث آن و ایراد بدل بمواد موافق آن از اغذیہ و ادویہ کنند و ایضاً چون امراض وبائیہ گاہے حادث گردد از قبیل بخارات عفنہ مخالط ہوا مثل بخارات متحللہ از مردہ ہای مردم و بہائم و متحلل از آبی کہ دران بقول و فواکہ بسیار افتد پس عفن شود واجب ست کہ با وجود از تنقیۂ ابدان و تدبیر مضاد مرض حادث در بدن کہ مذکور شد از ان بلد و از جائے کہ دران اتفاق این افتد جدا شوند اگر این ممکن بود و الا امکان بالای آن باد کہ بدین عفونات گذر کند سکونت اختیار نمایند و یا در سردابہای خوش ہوا و در خانۂ کہ دران ہوا بسیار نیاید و سرکہ بپاشند و بلبور و ریاحین باردہ فرش کنند و بخیر و مسکن بخورات خوشبو مثل عود صرف و صندل و کافور و مشک نمایند و اگر بخیر موضع بکندر و سندروس کنند خیلی موافق بود و اکثار از اشتمام ریاحین بارد خوشبو نمایند پس کسیکہ ارادۂ خلاصی از امراض وبائیہ کند باید کہ تدبیر برین مثال نماید خجندی گوید کہ چون وبا عفونتی ست و ہر عفونت را لابد ست کہ از حرارت غریبی باشد کہ در جسم رطب فعل کند و این چنان باشد کہ حرارت غریزی از مقاومت آن ضعیف بود فلہذا انچہ وبا را نفع کند یا بتقلیل رطوبت بود تا مادہ کم گردد و تاثیر ادرا کم قبول کند و این مثل استفراغات بفصد و اسہال و قی بود و یا باطفای حرارت غریبی فاعل عفونت و این مثل اشیای باردۂ قابضۂ قامعہ بود و می باید کہ این اشیا مجفف باشد تا بتقلیل مواد نیز نفع کند زیرا کہ اشیای مرطبہ مہیا برای عفونت بود بتکثیر مادہ و ہمچنین بتکوین و یا بتقویت حرارت غریزی باشد و این یا بچیزی بود کہ دران خاصیت تقویت و منع فساد باشد چنانچہ در تریاق و یا چنین نباشد چنانچہ در حلتیت و در وج عقربی و مانند آن خضر گوید کہ تدبیر وبا آنست کہ ہنگام ظہور علامت او قبل از حدوث او مبادرت بسوی استفراغ بفصد و بادویۂ مامون الغائلہ خالی از سمیت مضاف بسوی آن ادویۂ تریاقیہ باید کرد و اگر امتلا محسوس گردد بحسب آن امتلا زیرا کہ ابدان نقی از ہوای وبائی کمتر منفعل میشوند و تا ممکن باشد ترک تحریک اخلاط در ایام وبا باستفراغ خصوصاً بمسہل اولی ست و تعدیل مزاج بشرب آب انار میخوش بشکر یا سکنجبین سادہ یا شربت حماض یا لیمو یا ریباس یا حصرم یا سیب ترش بآب سرد بلکہ ببرف نمایند و جماع و شیر و نہاد فواکہ شیرین و سریع الفساد مثل شفتالو و خوبانی و خربزہ و آلو بالو و شیرین و تر و ہر انچہ از وی یا دخلط برداری شی یا حدت و حرارت آید او را استحالہ بسرعت حادث شود ترک نمایند و از اغذیۂ غلیظہ ردیہ مثل لحوم مواشی بزرگ جثہ اجتناب ورزند و از شوربا و از شراب نوبر پرہیز کنند و کہنہ آن اندکے

ضرر نکند بلکه گاهی نفع کند خصوصاً چون بگلاب و عرق بید ممزوج بود و بران تنقل بمبردات ترش کنند و بر اغذیهٔ لطیفه مثل بچهٔ مرغ و تیهو و دراج بطریق زیرباج یا با آب انار وغیره که در قول صاحب کامل گذشت یا بخرفه و بر مجففات اقتصار نمایند و صحنای شامیه نافع ست و گل جو امض نیکوست و فواکه خوشبو مثل سیب و بهی و امرود و زعرور و انار و ترنج و انچه سریع الفساد نباشد بخورند و از بقول کاهو و کاسنی خصوصاً بسرکه خورند و از کرفس و جرجیر و رشاد و پیاز الا بسرکه پرورده و گندنا و مانند آن اجتناب نمایند و در آب مشروب گل ارمنی بخوشانند و یا اندک سرکه آمیزند و در مسکن آس و خلاف فرش کنند و اندرون خانه و بیرون آن چند بار سرکه و گلاب و آب بید بهر روز بپاشند و طرفا بسوزند و بصندل و کافور و عود و لبان و گل سرخ وغیره تبخیر سازند و استنشاق موم در وبای حادث از بوی مردار و مغاک نافع ست و در زمانهٔ بقراط بزمین سودان وبا عارض شده بود حتی که بشهر بقراط قریب شده و مرگ و جمع کردن اشجار خوشبو و ادهان وغیره گرداگرد شهر و تدخین آن نمود و بدان فساد هوا اعتدال یافت و از وبا سالم ماندند و ازین حکمت بقراط و فضیلت او ظاهر شد و انچه قدما بر موافقت آن برای مقاومت با اتفاق دارند تریاق الافاعی ست حتی که جالینوس گفته که در وبای عظیم که بر ایشان واقع شده بود خلاص نیافتند مگر کسانی که استعمال او کردند و صبر وغیره اجزای او همانست که در قول شیخ مسطور شد نیم مثقال از ان با گلاب در بعض اوقات تناول نمایند صفت شربت که با وطاعون و جدری و حصبه را نفع بخشد و تقویت معده و کبد حار نماید و تقویت قلب و تسکین جوش خون و قمع صفرا و ردع ابخره کند و خفقان و خمار را نافع بود آب گل سرخ و آب انار ترش و آب غوره و آب ترشی ترنج و آب سیب میخوش هر واحد یک جزو آب سماق و سرکهٔ خمر هر واحد ربع جزو و مقابل هر رطل از مجموع پنج درم گل ارمنی آمیخته یک شبانه روز بگذارند پس صاف کرده با چند آن شکر افزوده شربت بسازند و بعد فرود آوردن از آتش بکافور قیصوری خوشبو کنند و بزرگان از یک اوقیه تا دو اوقیه و اطفال کم از ان استعمال نمایند انطاکی گوید که واجب ست تقدم بفصد بعده تنقیه بچیزی که مخرج خلط فاسد یا غالب باشد و کثرت اکل بقول و قطا و حوامض و تقلیل اشیای مولد خون مثل گوشت و شیرینیها این همه مع اصلاح هوا حتی الامکان باید و انچه متعلق با حکام او و استیفای علاج اوست در طاعون عنقریب مذکور گردد و در نزهت گفته که ملازمت بخور بمیعه مقل و فرش در مکان بمورد و نعناع و شم پیاز و سیب و بهی و تقلیل حمام نمایند و ترک لحوم و حلویات و خصوصاً چون سال ربیعی باشد بعض متاخرین مینویسند که هرگاه آثار حدوث وبا ظاهر گردد باید که مردم آن بلد مبادرت به تنقیهٔ بدن از فصد و حجامت و قی و اسهال و ادرار و تعریق وغیره بحسب واجب و تجفیف رطوبات باستعمال مجففات و تعدیل غذا و مسکن نمایند لیکن نباید که بمسهلات قویه مضعف قلب و دیگر اعضای رئیسه مثل تربد و غاریقون و حب الملوک و حب السلاطین و سقمونیا و مانند اینها تنقیه کنند بلکه بملینات مانند مغز فلوس با روغن بادام و هلیله بروغن چرب کرده و تمر هندی و شیرخشت و امثال اینها و تقلیل غذا و شراب بهترین مجففات ست و خلو معده نیز مضر ست بلکه تبفاریق و اندک اندک غذا تناول نمایند بمقداری که بزودی هضم شود و ثقل نیارد و سوء هضم بهم نرسد و فضول بسیار از ان تولد نیابد و از اغذیه و فواکهٔ رطبهٔ سریع العفونت مانند گوشت بسیار و روغن بسیار و شیرینی و ماهی و شیر و ماست و انگور و شفتالو و هندوانه و خربزه و خیارین و کدو و بقول امثال آن پرهیزند و نشستن در گهواره و حرکت ملائم دادن بهتر از سکون مطلق ست و باید که ملاحظه نمایند اگر حدوث وبا از اسباب سماویه باشد لازم ست که در مکان غائر نیست سقف بند دروازه مسکن نمایند و هوای آنرا تعدیل و اصلاح کنند و هوای خارج را داخل شدن ندهند و اگر از اسباب ارضیه باشد واجب ست که در مکان بلند و صحرای بلند و سیع ساکن شوند و اگر از هر دو سبب باشد در آن هنگام خانه بهتر از صحراست و بهتر آنست که خانهٔ اختیار نمایند که دران حوض آب و فواره و نهر نباشد و سرکه که دران پیاز و سیر پرورده باشند بر سطح خانه و در و دیوار و سقف آن اکثر اوقات بپاشند و از کزمازج و زراوند طویل وغیره ادویه بخور که در قول شیخ گذشت مجموع یا انچه میسر آید با عسل سرشته تبخیر نمایند و لخلخه ساخته بویند و لیکن بحدیکه دخان تبخیر ایذا بدماغ نرساند و بدستور بوئیدن خوشبوها بارعایت ضد مزاج شخص و هوا چنانچه در مزاج حار طیوب بارده مانند کافور و نیلوفر و بنفشه و صندل و در مزاج بارد طیوب حاره مانند مشک و عنبر و لادن و چند و قرنفل و جوز بوا و امثال اینها بویند و دائم پیاز و سیر در سرکه پرورده بویند و پارچه اندر آنها تر کرده پیش بینی دارند و اگر ضرر داعی نگردد از مکان برنیایند و الا سرکه بسیر و پیاز پرورده قدری با خود ببرند و دائم خرقه بدان تر کرده نزد بینی و دهان بدارند و بزودی در مکان خود معاودت نمایند و هرچه بخورند دران سیر و پیاز و سرکه بیامیزند و اغذیهٔ ترش بی چربی و روغن تناول نمایند و شیرینی مطلق تناول نکنند و از لحوم حیوانات آن بلد حتی المقدور نخورند و تریاق الطین و برشعثا و فلونیای رومی و شربت کادی و مفرحات یا قوتیه و جدوار خطائی و فادزهر معدنی هرچه میسر آید گاه گاه بحسب

مزاج و لائق تناول نمایند و هر روز خوردن نیم درم تا یک درم ازین دوا مفید صبر سقوطری مرکی زعفران کشمیری مساوی کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند و لیکن هنگامی که هوا سرد بود و سردی بر مزاج غالب باشد نه گرمی که دران مضرت ست و خود را از غم و هم و غضب محفوظ دارند و اگر تشنگی غالب باشد جرعه جرعه آب بنوشند و گاهی بر مضمضه تنها اکتفا نمایند و اگر سرکه بمقداری که تغیر فاحش در مزه ننماید با آب آمیخته بنوشند بهتر ست از آب خالص زیرا که سرکه بهترین مصلحات آب و نافعترین اشیا در وباست و اگر سرکه نباشد آب را جوش دهند و اگر توانند که آب آن بلد خصوصاً آب چاه و حوض و تالاب را ننوشند اولی ست و آب جاری را چندان مضرت نیست و با وجود این تدابیر امیدوار فضل پروردگار بوده وسوسه و فکر و اندیشهٔ باطل را بخود راه ندهند زیرا که واهمه خلاق ست **انتهاه شیخ الرئیس**

حمای جدری و حصبه را از جنس حمیات وبائی شمرده و آن در امراض اورام و بثور مسطور خواهد شد

حمیات اطفال

بدانکه تبها که بصبیان حادث میشود اکثر تپ خلطی میباشد بسیط بود یا مرکب و نوع آنرا بطوریکه در طریق تشخیص حمیات خلطیه مسطور شد تشخیص نموده علاج آن بسکتر از علاج تپ بزرگان کنند لیکن طفل شیرخواره را چون تپ عارض شود اصلاح شیر دایه کنند تا استعداد عفونت از ان مندفع گردد و نیز قوت طفل بسبب ضعف قادر بر احالهٔ ادویه و اصلاح آن نیست و غرض ازین آن نیست که آن در علاج کافیست بلکه این جمله شرائط ست گاهی اصلاح شیر به پرهیز میکنند نه بادویه بالجمله اگر تپ دموی حادث شود و طفل زیاده از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سرهای گوش او را شرط زنند و قدری خون گیرند و اگر در نیجا زلو چسپانند نیز جائز ست و گفته اند که اگرچه اخراج خون از دیگر موضع معروفه نیز سودمند ست لیکن خون سر گوش موافق تر و در ازالهٔ غشی و ضعف قوی تر تجربه رسیده و گاه باشد که خون بعد از شرط زدن بیرون نیاید و چون گردن و گوشهای او را سخت بمالند خون آمدن گیرد و اگر طفل صغیر و مرضعه جوان و دموی مزاج باشد بلا توقف مرضعه را فصد کنند و استعمال کافور نشاید و از مسخنات به پرهیز فرمایند و مطفیات خون همچون عناب و کشنیز و شاهتره و امثال آن که در حمای دموی مذکور شد استعمال نمایند و عناب جوشانیده صاف نموده سرد کرده در شبانه روز بکرات نوشانیدن در ازالهٔ تپ مطبقه و حصبه قوی الاثر ست و در آنجا که با وجود این تپ صداع نیز رنج دهد و از اخراج خون تسکین نه پذیرد پاشویه کنند و طبیعت را بشیافهٔ نرم فرود آورند و شموم و طلای مناسب بکار برند و بدانکه لازمهٔ این نوع حمی ست که عرق نمی آید مگر روزی که تپ مفارقت می نماید و لهذا تعریق درین بسیار مفید ست و تدبیر معرقه آنست که گیرند نی تازه و تر و آنرا کوفته بیفشارند و بر تارک سر و کف دو دست و پای مریض بمالند و بدن را بپارچه ها گرم دارند که عرق بسیار خواهد آمد و اگر تپ صفراوی باشد تلیین طبیعت مرضعه بماء الفواکه و دیگر ملینات مناسبه نمایند و اگر طفل تناول غذای نموده باشد قدری او را نیز بنوشانند و الا تدبیر مرضعه کافیست و اگر در مزاج مرضعه غلبهٔ خون دریابند او را فصد نمایند و جهت تسکین صفرا و کسر حدت آن سکنجبین با عرق کاسنی و خاکشی سنگ سود یا دیگر اشربه و ادویهٔ مسکنهٔ موافقه بخورانند و از اشیای مولد صفرا طفل و مرضعه را باز دارند و اگر طبع او قبض باشد بشیافات لینه آنرا منحل سازند و اگر حنای تر را نرم سوده بر کف دست و پا و تارک سر کودک بمالند حرارت قوی را فرو نشانند و آب انار شیرین و آب خیار یا طباشیر بدهند که سودمند ست و اگر بتعریق احتیاج باشد همان تدبیر معرقه که در تپ دموی مذکور شد بعمل آرند و پاشویه نیز مفید ست و اگر صداع نیز با آن باشد و ازین تدبیر تسکین نیابد با ضمده و اطلیه و شمومات پردازند و بقول شیخ درین نوع تبها طفل را آب انار با سکنجبین و مانند آن بخورانند لیکن استعمال حموضات وقتی باید که معدهٔ طفل از شیر خالی باشد و بعد از تناول حموضات بزودی شیر باو ندهند تا از ضرر تجبن و فساد و سمیت شیر محفوظ ماند و پاشویه که در تپهای گرم بجهت ازالهٔ صداع و جذب حرارت سودمند ست گل بنفشه گل خطمی برگ بید برگ کنار سبوس گندم هر واحد بقدر حاجت جوشانیده استعمال نمایند و بعضی چقندر نیکوفته و بعد جوش آب هندوانه می افزایند و شیافهٔ لینه که در تپهای گرم بکار برند و سریع العمل ست اینست که گل بنفشه سه درم گل خطمی دو درم سناء پنج درم مغز خیارشنبر هفت درم نمک سنگ یک درم شکر سرخ هفت درم کوفته بقدر حاجت شیاف سازند و بروغن بادام چرب کرده استعمال نمایند **و اگر تپ بلغمی** باشد برنجاسف در آب جوشانیده یا نقوع ساخته گاه گاه میداده باشند و بعضی گفته اند که این دوا بعد از سه هفته طفل و مرضعه را چند روز دادن فائده تمام میکند و در ابتدا هر بامداد مرضعه را آبی که دران بادیان و بیخ کاسنی و اصل السوس جوشانیده باشند با گلقند بدهند و طفل را نیز قدری از ان بخورانند و آب سرد کمتر دهند و بر تشنگی و گرسنگی صبر فرمایند و بعد از نضج ماده اگر مرضعه را مسهل بلغم دهند مناسب ست و سائر تدابیر و ادویهٔ مجربه که در تپ مرکب بیاید هرچه انسب دانند بکار برند و از هرچه مرخی و مضعف معده است پرهیز کنانند و اگر تپ سوداوی باشد این کودکان را نادر افتد پس بجهت نضج ماده اول مرضعه را مطبوخ مویز منقی و بادیان و اصل السوس و سپستان با گلقند بدهند و غذا

نخود داب سازند و بعد از انقضای چهل روز مسہل سودا دہند و چند نوبت تنقیہ فرمایند و اگر طفل غذا خوار باشد پرہیز قوی ہرگز نفرمایند لیکن از استعمال فواکہ رطبۂ سریع الفساد چون خربزہ و شفتالو و بقول شدید البرودت چون کاہو و کاسنی و ہر چہ بارد یابس بود اجازت ندہند بعد از ان دواء الحلتیت بمرضعہ دادن سود مندست و ہمچنین دیگر ادویۂ مجربۂ ربع و چون این تپ مزمن میباشد غایت امر و قصد و سان مراعات نضج مادہ ہست با رعایت قوت و تا ہنگامی کہ دادن ادویہ بمرضعہ کفایت باشد بطفل نباید خورانید و باقی تدابیر بحسب انواع مادہ سوداوی یعنی سوداوی طبیعی و احتراقی در انواع حمای ربع بتفصیل مذکور شد **و اگر** تپ مرکب باشد ہر چند اقسام او بسیار ست لیکن اطفال و کودکان را بیشتر افتد شطر الغب و غب غیر خالصہ ہست و قانون علاج آنہا انیست کہ در علامات ترکیب آثار غلبۂ ہر خلط کہ دریابند ادویۂ مخصوصۂ آن در ترکیب نسخہ مرعی دارند و حصول تدبیر نضج و تنقیہ و پرہیز ست و سکنجبین اصولی و قرص گل و شربت دینار سود مند ست و اگر قبل از وقت نوبت لرزہ قدری ماء العسل و گلاب بنوشانند نفع تمام دہد و در آغاز لرزہ از آب سرد باز داشتن ضرور ست بلکہ آب گرم دہند و چند ساعت پیش از نوبت انگشتے چند از عسل یا سکنجبین عسلی لیسانیدن لرزہ و تپ کہنہ را سود دہد و ناخواہ سودۂ تعسل سرشتہ ہمین حکم دارد و اگر مصطگی باریک سودہ ہمچند آن نان خشک سودہ بیامیزند و بمقدار نخود حبہا سازند و بعد از طعام یک حب طفل را بخورانند مفید ست و بسیار باشد کہ در تپ نائبۂ بلغمی بعد از گذشتن چہل روز قبل از نوبت بچند ساعت بمقدار نخودے از جندبیدستر خورانیدن نفع کلی بخشد و جوز بوا قدری بعسل سرشتہ پیش از نوبت خورانیدن و از آب باز داشتن در منع لرزہ سریع الاثر ست لیکن تکرار استعمال شرط ست اقلاً دو سہ نوبت و مدار کار در علاج حمیات مزمنہ بر تقویت معدہ ہست و بدانند کہ طفل غذا خوار را کہ از شیر باز گرفتہ باشند اگر توانند کہ او را از گوشت و روغن باز دارند بہتر و الا ہر چہ خواہش نماید و شدید المضرت نباشد می توان داد زیرا کہ تدبیر اطفال در امر تغذیہ برخلاف تدبیر بزرگان ست و در اکثر امور متابعت طبع بیمار در صورت ازمان مرض خصوصاً کودکان را در خورانیدن اغذیہ واجب ست و تکثیر غذا در ہیچ صورت جائز نیست کہ موجب ضرر و فساد کلی ست **فائدۂ جلیلہ** در حمای عفنی اگر مادہ و موسم حار بود بہ تبرید و تسکین محتاج باشد و اگر مادہ زیادہ بود بنضج و استفراغ و اگر حرارت تپ محتاج تسکین و کثرت مادہ داعی استفراغ بود اول بتسکین پرداختہ بعدہ باستفراغ مادہ پردازند اما کثرت تبرید بلا ضرورت و یا استعمال مفتحات و مدرات قویہ مثل کاسنی و گلو و شاہترہ در ابتدا نشاید کہ موجب غلظ مادہ و طول مرض میگردد و اگر ورم سبب تپ بود درین صورت تبرید مضر ورم ست پس بمفتحات و مدرات معتدلۂ قلیل الحرارت ضرورت می افتد بلکہ ورم اگر در تپ حادث شود رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت کہ امور علاج حمی مبنی ست بر دفع ورم یعنی حرارت حمی محتاج تبرید و مادہ محتاج اسہال ست و این ہر دو در ورم نمی توان کرد و اگر بعد اخراج مادہ اثر تپ باقی باشد مسکنات و مبردات لطیف کافی بود و اگر مادۂ قلیل غلیظ در عروق باعث شدہ و عفونت اخلاط باشد و از اسہال دفع نگردد لاجرم بمحللات و مفتحات مع رعایت تبرید رجوع کردہ آید مثل بادآورد و شاہترہ و گلو و اذخر و افسنتین و تخم کاسنی و غیر آن با دیگر ادویہ مذکورۂ باردہ و درین وقت اطبای فرنگ کنین وغیرہ کہ میدہند نفع میکند

حمای دقیہ

بدانکہ معنی دق در لغت ہر دو ہزال ست و چون حرارت این تپ بادی و نرم باشد و ہزال و لاغری لازم دارد بدین نام مسمی گشتہ و در اصطلاح اطبا تپ دق عبارت ازان ست کہ حرارت غریبہ اولاً باعضای اصلی خصوصاً بقلب تعلق گیرد چندانکہ رطوبات بدن را بتدریج فانی سازد و این تپ را بحسب انتقال حرارت از رطوبتے برطوبت دیگر سہ درجہ است و توضیح آن موقوف بر دانستن این مقدمہ است کہ در بدن دو جنس رطوبت ست یکی را رطوبات اولی گویند کہ عبارت از اخلاط اربعہ است دوم رطوبات ثانیہ کہ از اخلاط ثانیاً در بدن پدید می آید و این یا فضول باشد ہمچون عرق و اشک و منی و مخاط و شیر و حیض و مانند آن و یا غیر فضول یعنی آنکہ از حالت اولی استحالہ یافتہ در اعضا نفوذ کردہ باشد و ہنوز جوہر بدن نگردیدہ و این نوع غیر فضول چہار قسم ست **اول** رطوبتی ست کہ خلع صورت خلطے کردہ و ہنوز قبول صورت عضوی نکردہ محصور در رگہای باریک بود کہ آنرا عروق شعریۂ ساقیہ گویند و چون ازان منفصل شود در اعضا حاصل گردد و مغذی بدن این رطوبت ست باستحالات دیگر و سبب بیماریہا بسیار میشود و بقبول عفونت و فساد و نجاجت و غلیان **دوم** رطوبتے کہ بافواہ ساقیۂ شعریہ گذشتہ در ہمہ اعضا پراگندہ است بسان شبنم و مستعد برای تغذیۂ آنہا و آن بعینہ رطوبت اول ست چون ازان عروق منفصل گردد

و استحاله دیگر یابد و این رطوبت اجزای مفاصل را نیز نرم میدارد و هر گاه که بدن غذا نیابد طبیعت اندرین تصرف کند و دیگر بار بگوار د و غذا سازد سوم رطوبتی ست که قریب العهد بجمود و انعقاد با عضا گردیده و بحسب مزاج جوهر عضا مستحیل شده و نه از جهت قوام یعنی غذای آنها گشته و صورت و مزاج عضوی یافته لیکن هنوز بصلابت عضو نگشته از جهت قرب عهد بسیلان و این قابل تر برای تحلل از اجزای قویه عضا ست چهارم رطوبتیست که اتصال اجزای اعضای مفرده بایکدیگر از ابتدای خلقت بدانست و این از مادهٔ منی که از ان اعضا متکون شده در عضا حاصل ست و از بطلان او تفرق و تفتت بهم رسد و مثال رطوبت قسم اول یعنی محصوره دوم یعنی رطوبت طلیه روغنی ست که در چراغدان باشد و مثال قسم سوم یعنی رطوبت قریب العهد بانجماد روغن متشرب در جرم فتیله است و مثال قسم چهارم یعنی رطوبت ماسکه اجزای مرکبات رطوبتی ست که بدان اجزای پنبه اتصال دارد و از ان فتیله ساخته شده پس هر گاه حرارت غریبه قسم اول را ازین رطوبات که اندر عروق منحاز محصور ست تمام کند و در افنای قسم دوم شروع نماید چنان باشد که شعلهٔ چراغ روغن مصبوب در چراغ را فانی کند و کار بدان رسد که روغن داخل فتیله خرج خواهد شد و این درجهٔ اول تپ دق باشد و باسم جنس یعنی مطلق مخصوص گردد و در یونانی آنرا اطیقوس نامند و علاج این آسان بود لیکن تشخیص بدشواری توان کرد و چون این قسم دوم را نیز فانی سازد و در افنای قسم سوم شروع کند چنان باشد که شعلهٔ چراغ روغن چراغ را فانی نماید و در افنای روغن متشرب در جرم فتیله شروع کند و این درجهٔ دوم دق باشد و بذبول مسمی گردد و بیونانی قارسیموس و مارسموس گویند و ذبول را سه مرتبه است ابتدا و وسط و انتها و تشخیص این درجه آسان بود لیکن علاج بدشواری پذیرد و مرتبهٔ اول این درجهٔ دوم قابل علاج بود بسعی تمام و مرتبهٔ دوم که وسط آنست ممکن العلاج بود بجد و حذق کامل و مرتبهٔ سوم که انتهای اوست مریضی که بانتهای این درجهٔ دوم رسد کمتر خلاص یابد و علاج نه پذیرد خصوصاً چون نوبت بکمی لحم و ظهور عظام بسبب نحافت و خشکی رسد و اگر این قسم سوم را نیز تمام کند و در افنای قسم چهارم شروع نماید این چنان باشد که گویا شعلهٔ چراغ جرم فتیله در رطوبات اصلیهٔ آن از در احراق شروع کند و این درجهٔ سوم دق باشد و باسم مفتت و مختفت موسوم گردد و در یونانی انجیس و ادماطس خوانند و این امکان علاج ندارد **و بدانکه** گاهی دق گویند و از ان مراد جنس حمی دق بود یعنی هر سه قسم را دق گویند و گاهی از دق مراد درجهٔ اول از درجات ثلاثهٔ آن باشد بهر آنکه چون هر دو قسم دیگر باسم خاص یعنی ذبول و مفتت مخصوص شده قسم اول را باسم عام یعنی دق مخصوص کردند و حدوث دق یا از اسباب سابقه بود و یا از اسباب بادیه اسباب سابقه چون حمای یومیه و دمویه و محرقه و غب خالص و غیر خالص و شطر الغب و ورم حار سینه و جگر و گرده و مثانه و امعا و رحم و سدهٔ ماساریقا و حرارت شش و معده و جگر و گرده و غیر آن که حرارت بدل باز دهد و اسباب بادیه چون غم و هم و غضب و تعب و بیخوابی و جوع مفرط و عطش ست و لا سیما در سن شباب و مزاج گرم و خشک و فصل تابستان و جز آن که دل را گرم کند بغایت زیرا که مبدای دق دل ست آملی گوید که حدوث این تپ ابتدائی در اغلب در اسباب بادیه بود و چون بدن مستعد برای قبول آن بهم رسد مثل حرکت مفرط که آن تسخین و تجفیف بدن کند یا قلت ورود اغذیه بر بدن یا استعمال اغذیه و ادویهٔ مسخنه یا سهر دائم یا افکار دائمی در قرات کتب و الحاح نظر در سائر علوم یا غضب مفرط بسبب اشتعال ارواح و افادهٔ آن حدت و ناریت و بسیار باشد که تدبیر طبیب در دق انداز د و این یا بسبب غفلت او از جانب قلب بود در امراض حاره و از استعمال ضمادات مبرده و یا بسبب منع او مریض را از استعمال آب سرد هنگام اشتیاق و شدت تشنگی آن بجهت خوف ضعف معده و یا از افراط او در نبض و سقوط قوت و تواتر غشی باستعمال اشیای حار منعش قوت مثل شراب و ماء اللحم و دواء المسک و غیر آن از ادویهٔ مفرحه و اغذیهٔ لطیفهٔ حاره پس هر گاه بقلب رسند و بدان سوء مزاج حار بود در ان حرارت متمکن گردد و در دق انداز د و یا از مبالغه تقلیل غذا بود هنگامی که حاجت داعی باستعمال تکثیر غذا باشد پس حرارت مشتعل گردد و باعضا تشبث شود و گاهی دق حادث شود بسبب طول امراض زیرا که آن جوهر اعضا را فاسد و ضعیف کند حتی که از غذا نفرت نمایند و احتداد و اشتعال آنها زیاده گردد و تپ قوی شود و در دق انداز د و گاهی دق بسبب افراط اسهال افتد و گاهی از درد شدید سخن روح **شیخ** و بعض شراح قانون می نویسند که گاهی حرارت جگر و ریه و معده مؤدی بدق میگردد اگر حرارت این اعضا بدل متعلق گردد لیکن نفس حرارت آنها دق نبود بلکه دق آنست که بسبب قلب باشد یعنی هر چند حرارت جگر و شش و معده هم بذبول میکشد لیکن تا آن حرارت بدل که معدن حرارت بدن ست اد انمیکند این مرض متحقق نمیگردد و این مرض از قسم حمیاتیست که آنرا نوبتها و اوقات نوائب نیست و گاهی دق بعد حمیات یوم افتد و گاهی بعد حمیات عفونت و اورام و دق در اکثر انتقالی بباشد و کمتر ست که ابتدا عارض شود و اعضای اصلی را مشتعل گرداند و خلط و روح قبل آن مشتعل نشود

بلکه لازم ست که خلط و روح او لاگرم گردد بعده بمرور ایام اعضای اصلی سخونت پذیرد مگر آنکه سبب بسیار قوی عارض شود که خاص گرداند تعلق حرارت دق را با اعضا سوای ارواح و اخلاط مثل آنکه در جرم قلب حرارت قوی پیدا شود و سبب واحد گاهی سبب دق میگردد و گاهی سبب حمای یوم میشود مثل غم و هم وغیره اسباب بادیه پس بحسب شدت تعلق او دق حادث شود و بحسب ضعف تعلق او حمای یوم متولد گردد مثلاً آتش که آن چوب را بر دو وجه بسوزد یکی بر وجه تسخین آن و تبخیر در ان و این جهت تعلق ضعیف بود دوم بر سبیل اشتعال و آن تعلق قوی تر از انست و حمای عفونت دور می بسیار بدق منتقل گردد و بسبب شدت حمای عفنیه یا کثرت تلطیف غذا در ان یا منع آب سرد یا قلت مراعات جانب قلب با طلیه و اضمده و خصوصاً در امراض اعضای مجاور قلب مثل حجاب و بسیار باشد که اضطرار طبیب در دق اندازد چنانچه در قول آملی گذشت و گاه دق مفرد بود و گاهی با حمیات عفونت و اورام مرکب شود و بدترین ترکیب او با حمای خمس و سدس و سبع ست بهر آنکه درین حمیات احتیاج استفراغ بمسهل قوی باشد و در دق رخصت آن نیست و دق در اول امر عسر المعرفت سهل العلاج ست بسبب دشواری شناخت آن در ابتدا اشتباه آن بحمیات دیگر خصوصاً بحمای لثقه است از جهت عدم غلبه خشکی بر اعضا و عدم ظهور آثار خاصه آن و سبب سهولت علاج آن قلت فنای رطوبات و بحال بودن قوای اعضاست و در آخر آن سهل المعرفت صعب العلاج ست بسبب آسانی معرفت او ظهور خشکی اعضا و غلبه یبس و لاغری بدن و صلابت و دقت نبض وغیره علامات مختصه آنست و باعث دشواری علاج فنای رطوبتی که بدل آن متعسر ست و آخر ذبول البته غیر قابل علاج ست زیرا که اعاده رطوبات منویه با وجود سقوط قوتها غیر ممکن ست با مکان عادی انطاکی گوید که حمای دق آنست که تعلق آن بسوی اعضا تجاوز کند حتی که رطوبات اعضا بسبب حرارت مشتعله درین تپ همچون روغن برای چراغ گردد چون نفوذ کند استخوانها باریک شود و موت رو نماید و ازین جهت بعد تمکن لا علاج بود و قبل تمکن آن عسر العلاج پس اگر تشبث او بغیر اعضای رئیسه بود معالجه آن سهل باشد و اگر باعضای مذکوره متعدی گردد یا اولاً بانها متشبث شود پس اگر بقلب تشبث نماید بسوی باقی اعضا بلا واسطه متعدی گردد و مفضی بهلاک شود قطعاً لاسیما در کسانی که مزاج و رطوبت آنها لطیف باشد مثل اهل حبش و یا از دیگر عضو رئیس بسوی قلب متعدی شود بعد آن بسوی باقی اعضا پس معلوم شد که مخوف تر دق آنست که اولاً بقلب تشبث کند زیرا که او رئیس مطلق ست بقول اصح بلکه قائلین بتقدیم دماغ تصریح نموده اند که تپ قلب مخوف تر ست پس این قول اجماعیست و اختلاف کرده اند در آنکه تشبث بدماغ اولاً مخوف تر ست یا تشبث بکبد بقراط و اتباع او و رازی و مسیحی و ابو الفرج بسوی اول رفته اند و ابن قره و بختیشوع و فاضل جالینوس بسوی ثانی و هر دو فریق بر مذهب خود ها استدلال نموده اند و مرا تا حال ترجیح احدی درین مسئله ملخص نشده و از شیخ الرئیس چیزی درین باب ندیدم و بدانکه اقسام خلط هشت گونه است چهار از ان اخلاط معروفه است و چهار آنست که در قانون آنرا برطوبات ثانیه مسمی ساخته و آن در اعضا مثل تری یا شبنم پراگنده شده پس لاجرم این تپ چهار قسم باشد بحسب عدد رطوبات ثانیه اول متشبث برطوبتی که در عروق ست و آنرا دق مطلق گویند و دوم متشبث برطوبتی که در عظام ست و مسمی بعضویه است و این بذبول موسوم گردد سوم آنکه متعلق برطوبت منویه باشد و این رطوبت مصحوب باعضا از اول خلقت بود و از منی حاصل شود و جمهور اطبا بر انحصار دق درین سه نوع اند و این اخیر را دق تفتت نامند و صحیح موافق تقوم اطبا اسم این مرسل است و چهارم دق تفتت ست و آن تعلق تپ برطوبتی ست که آنرا عنصریه گویند و او آنست که تماسک جوهر عظام بدانست و اسباب دق مثل تعب و هم و سهر و کثرت تناول مجففات و جماع خصوصاً بر خلو معده است و از اسباب آن طول حمیات محرقه و امراض و مصابرت عطش و ران و خطا در غذا یا در زمانه او یا در مقدار او ست و گاهی از ورم سده و بسبب حبس حرارت افتد و از کثرت تناول اشیای حار یابس خصوصاً برای صاحبان یابس مزاج و از لبس مثل پشم و موی بغیر حائل بودن چیزی میان او و بدن یا در گرما و از صناعت گرم مثل آهنگری و از کثرت فصد ایضاً و در نزهت مینویسد که تپ دق حرارتیست که از اعتدال تجاوز کند حتی که باستخوانها و رطوبتی ست که در انهاست بتدریج متشبث گردد و اول او را دق مطلق و ثانی او را ذبول و آخر آنرا تفتت گویند و اول آن بدرک نمیشود مگر ماهر نبض را یا مستیقظ نفس خود را زیرا که هرگاه غذا در هضم شروع کند این تپ مشتعل گردد چنانچه هنگام ورود روغن چراغ روشن می شود و اما باقی اقسام او سهل الادراک ست زیرا که ذبول بدن را تحلیل و لاغر کند و رنگ بگرداند و چون بآخر رسد آواز باریک شود و چشم و بناگوش فرو نشیند و ناخنها کج گردد و این تپ یا از تپ عفنی افتد بسبب اهمال یا سوء تدبیر یا خطای طبیب یا تخلیط در اغذیه و ادویه واقع شود و تلافی آن ممکن نبود

و گاهی ابتدای حادث شود چون هم و غم و کد و افراط نماید و دق شدید تر از روی خطر آنست که یابس مزاج و لاغر را در مثل ملک حجاز بفصل گرما حادث شود ابو منصور از جالینوس نقل کرده که ابدان صفراویه نحیفه یابسه مستعد برای وقوع در حمیات اند هرگاه از طعام و حمام امساک نمایند و در ریاضت و سهر و جماع اسراف کنند در دق افتند و اکثر حمیات دق و ذبول نزد حرو میس در قلب یا معده یا جگر بود و چون دق بعد حمیات قویه یا طویل المدت شروع گردد دق خبیث ردی باشد و چون عقب حمای یوم آغاز کند آن دق بتدی غیر مستحکم باشد پس اگر معالجه نکنند ایضاً بذبول مودی گردد و ایضاً جالینوس گفته که ذبول دیده ام که سبب آن ورم روده قولون بود که مدت آن دراز گشت و بذبول او اگرده دیده ام که سبب آن ورم مری و مثانه و گرده و ورم طحال و ورم ماساریقا بود و هرگاه که از پس زلق الامعاء و درازی مدت آن تپ آهسته پدید آید و معلوم شود بسببی از اسباب که خشکی در دل و نواحی آن تولد کرده است حکم باید کرد که تپ دق ست یهودی گفته هر تپی که یکهفته بماند و آهسته و لازم بر یک حال بود و نه زیاده شود و نه کم آن دق باشد پس اگر دو هفته باقی ماند مستحکم گردد و اگر سه هفته بماند سخونت پذیرد و مجوسی گوید حمای دقی که از اسباب سابقه حادث شود آن را ابتداء ذبولی بود و آنچه از مثل اسباب بادیه افتد آن را در ابتداء دق گویند و چون زیاده شود آن را ذبولی و سلی مند

طریق تشخیص تپ دق و اقسام آن هرگاه تپ حادث شود و سه روز یا زیاده دوام کند و منقطع نشود و قوی الحرارت نبود و با وی چیزی از اعراض حمیات حاره مثل تشنگی و قلق و کرب و خشکی زبان و سیاهی آن و تکسر و ضربان و صداع و بدبوی بول و عظم و اختلاف نبض و لرزه و غیر آن از اعراض تابع حمیات عفنی نباشد و در آن فتره و نوبت پدید نیاید و مع ذلک حرارت ساکن ملائم دائمی قائم بر یک حال باشد مگر عقب غذا هر وقت که بخورند اشتداد نماید و در شب وقت خواب زیاده شود آن تپ حمای دق باشد **و ایضاً** نبض دقیق صلب متواتر ضعیف ثابت بر حال و احد بول مائی بود و تپ آهسته و لازم باشد و هرگاه دست بر بدن بیمار گذارند سخت گرم نبود و در لمس حرارت کم از حرارت سونوخس و غیر آن از حمیات خلطیه محسوس گردد و در ابتدای لمس ساکن تر باشد و چون ساعتی دست بر بدن ماند گرم تر نماید و بقوت و سوزش همواره افزاید و مواضع عروق و شرائین گرم تر از جای دیگر بود و حرارت متشابه بود و کم نشود چنانچه در حمای لازمه و فتره نکند چنانچه در تپ دائره و بیمار از آن حرارت سخت آگاه نباشد زیرا که آن سوء مزاج متفق و مستوی شده است و مثل مزاج اصلی گردیده لیکن نزد تناول چیزی از غذا حرارت زیاده و مشتد گردد و نبض قوی شود و اندکی میل بعظم نماید چه طعام در حق مدقوق بمنزله روغن در چراغ باشد که روشنی آن را مدد دهد و چون تپ از غذا زیاده میشود لهذا جهال اطبا از غذا منع میکنند و مریض را هلاک میگردانند و این از دلائل قویه این تپ ست از اینجاست که بعضی اطبا برای امتحان این تپ گفته اند که صاحب تپ را در اوقات مختلف طعام بخورانند پس اگر چنان یابند که بعد طعام در اوائل تپ زیاده میشود و چهره او سرخ میگردد و نبض و بعظم و سرعت میگراید بیشک آن تپ دق باشد و اگرچه بعد تناول غذا در سائر حمیات لامحاله اشتعال و تغیر در احوال رو می نماید اگر اضطراب حرکات طبیعت واجب نماید لیکن در تغیر و اشتعال دق و دیگر تپها فرق بسیار ست و آن اینست که در تپهای دیگر بعد غذا افراط و طول نوبت تپ و تکسر و گرانی اعضاء و سردی دست و پا و اختلاف نبض زیاده میشود و در دق جز ظاهر شدن تپ هیچ نباشد بشرطی که بلغم و دیگر و تپ مرکب نباشد و ایضاً اشتعال دق مثل اشتعال سائر حمیات بعد تقاضا غذا نبض نباشد و نه برادوار معلومه بلکه مدقوق در هر وقت که غذا بخورد اشتعال پدید آید و اگر ذبول تفحص نظر کنند و هیئت در آن محسوس گردد این همه دلائل درجهٔ اول باشد **و هرگاه** این درجه بحد ذبول تجاوز کند صلابت نبض و ضعف و صغر و تواتر آن اشتداد نماید و خصوصاً اگر سبب وقوع در دق اورامی باشد که تحلیل نشود تواتر او بسیار از دیاد نماید و همچنین سرعت بیفزاید و نبض از قسم معروف بذنب الفار گردد و آن نبضیست که بتدریج در اختلاف از نقصان بسوی زیادتی شروع کند و یا بالعکس و این بهر آنست که طبیعت جهد کند تا از اذیت خلاص یابد پس عظم طلب نماید و از صغر برای طلب نسیم بعظم منتقل گردد بعد از آن ضعف غالب کند پس بصغر انتقال نماید و همچنین استمرار کند و اقسام نبض ذنب الفار در کتاب نیر اعظم بتفصیل اتم نوشته ام و ذبول که با ورم باشد اگر از شرب شراب حار بود بدل ذنب الفار نبض مسلی باشد یعنی در رقت مثل مسلی بود و بسبب افراط تحلیل شروب رطوبات را و اعراض ذبولی مثل ضعف نبض و صغر او بسیار شدید نباشد زیرا که بدین مهلت نده بلکه بهلاکت مودی گردد با بجمله در بول دهنیت و رسوب همچون صفائح سبوس ظاهر تر شود و بول اندکی غلیظ گردد و چشم غائر شدن گیرد و مریض لاغر شود و گوشت او نقصان پذیرد و بر جلد او خشکی و چهره او لاغری رو نماید و تا که ذبول بمرتبه اول باشد علامات مذکوره نیز کمتر پدید آیند و همچنین زیاده تر میگردند تا که بمرتبه دوم رسد و ما و ام که بقیه از گوشت و خون و تازگی و رونق و قوت باقی بود و استخوانها بگوشت پوشیده باشند و نبض زیاده دقیق

صلب نباشد و علامات مذکوره قوی مستحکم نگردد امید صلاح و رجای فلاح قائم بود و در اکثر امر تدبیر لائق مرض زائل شود **و ہر گاه** ذبول بانتہار سد غور در چشم اشتداد نماید و چرک خشک چشم کثرت پذیرد و سر استخوانہا از ہر عضو و از چہره بلند و ظاہر گردد و صدغین فرونشیند و جلد پیشانی کشیده گردد و رونق و تازگی از جلد و چہره بر ود و بدان ماند که بران غباری فتاده است یا از آفتاب سوختہ و بر داشتن ابرو و پلک گران گردد و چشم نیکو پوشیده بغیر خواب بود و بینی و گردن باریک شود و گوشہا تنگ و کوچک و زرد گردند و حنجره بلند شود و استخوان سینہ ظاہر گردد و آواز باریک شود و عروق ظاہر و خالی از خون نماید و موی دراز گردد و سپیش فتد و کتفہا بر افراز د و شکم لاغر گردد و به پشت بچسپد گویا که جلد خشک ست که کشیده شده و باد ی جلد سینہ بکشد **و ہر گاه** از درجۂ دوم تجاوز نماید و بدرجۂ سوم رسد ہنیت ذبول بسیار پدید آید و خشکی بدرجۂ رسد که گوشت ہمہ بدن تحلیل رود و موی ریز بدن گیرد و ناخنہا منحنی و متقوس گردد و بجز پوست و استخوان ہیچ نماند پس اسہال ذوبانی عارض شود و عضو دفہا بگداز د و طمع در صحت او نباشد و زود بمیرد **و انطاکی** گوید که ہر گاه ذبول بمرسلہ انتقال نماید ظہور حرارت کم گردد یا معدوم شود و نبض نملی گردد و قاروره دہنی صفائحی و ناخنہا سبز نماید و از ان و از منخسف الصدر کشیدگی محسوس شود آواز باریک و ساقہا دقیق گردد و ملمس خشک شود و نفس تنگی کند و سرفۂ خفیف ظہور نماید و اگر مع ذلک اسہال باشد و در ان خون آید بیمار روز چہارم بمیرد و الا در روز ہفتم زیرا که او ذوبان ست **تجفیف** سرعت کند و گویند که از علامات او ست کثرت سپیش قریب موت و تغیر رائحہ **تعلیم** این ہمہ که مسطور شد از دلائل دق مفرد بود اما از دلائل ترکیب دق با حمیات عفونیہ آنست که با وجود دوام تپ لازم نوبت عفینہ مشتد گردد و از قشعریره یا لرزه ہم خالی نباشد اگر مادۂ تپ عفینہ خارج از عروق بود و ایضاً با ہر تپ که مرکب شود از اعراض خاصۂ او توان دانست و نیز از دلائل ترکیب او با تپ عفنی بقای حرارت خشک بعد آخر انحطاط نوبت و بعد عرق وافر ست و زیادتی در ذبول و نحافت نسبت آنکہ حمای عفنی واجب کند و ہنیت در ذبول و براز باشد و اگر دق ظاہر و تپ عفنی خفی بود تضاغط نبض واقع در ابتدای نوبت بران دلالت کند چہ مثل این تضاغط البتہ در دق مفرد غیر موجود بود و بدانند که گاہی دق متشبث بمعده ابتدا نماید پس مزاج جگر بسبب مجاورت معده فاسد گردد و تہیج قدمین دران پیدا شود و جالینوس گفتہ که اکثر ہلاکت مدقوقین از اشتباه ایشان بصاحبان لثقہ بود زیرا که جہال اطبا آنرا لثقہ گمان کنند و معالجۂ دق بعلاج این نمایند از استعمال مسخنات و فرق میان ہر دو در حمیات بلغمی مسطور شد و علامات انتقال حمای یوم بحمای دق در بحث حمیات یومیہ گذشت و بقول شیخ از دلائل انتقال حمای یوم بسوی تپ دق کثرت اشتداد حرارت در روز سوم ست و در اکثر حمای یوم بعد دوازده ساعت در انحطاط شروع کند و ہر گاه تپ از ان مدت تجاوز کند و علامات انحطاط ظاہر نشود بلکہ تا روز سوم **استمرار** و اشتداد نماید آن دق باشد و بقول جرجانی ہر گاه حمای یوم از شبانروز درگذرد و علامت گساریدن ظاہر نشود و حرارت از انچہ اول بود زیاده نگردد و تن خشک تر از ان شود که آن تپ واجب کند و رنگ روی زرد شود باید دانست که حمای یوم بدق منتقل گشت **علاج** اگرچہ دق بعد استحکام علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابہ بحمای لثقہ می باشد اما اگر طبیب بصلابت و دقت و تواتر نبض و زیادتی حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر ملین و یا قرص کافور یا تبرید یا ماء الخیار یا ماء القرع دہد و در صورتے که حمای عفنی با تپ دق مرکب نشود و معدۂ مریض ضعیف نباشد دادن قرص مذکوره با شیر بز و شیر خر و شیر دختر بسیار مناسب ست و اگر سرفہ ہم باشد خمیرۂ خشخاش و مانند آن که در علاج نزلہ و سرفۂ نزلی گذشت باقراص مذکوره آمیختہ باید داد و یا اندرین تپ کافور از چہار سرخ تا یک ماشہ یا طباشیر یک ماشہ یا مروارید یک ماشہ یا قرص طباشیر کافوری چہار ماشہ با زمرد سبز سوده چہار سرخ یا لعل سرخ سوده چہار حبہ بخمیرۂ مروارید یا خمیرۂ گاوزبان یا شربت نیلوفر آمیختہ بخورند بالایش شیرۂ خرفہ تا دو تولہ یا لعاب بہدانہ و شیرۂ مغز تخم کدو شربت نیلوفر و شربت تمر ہندی و حماض وغیره بدہند بالجملہ تقویت و تبرید درین تپ مدنظر باشد و اگر اسہال شریک بود قابضات چون طباشیر یک ماشہ و کافور قیصوری چہار سرخ با شیرۂ بارتنگ و رب بہی بدہند و اگر تپ عفنی با تپ دق مرکب شود اسہال برفق کنند مثلاً گل بنفشہ نیلوفر عناب سپستان عنب الثعلب گاوزبان خطمی خباری شب در عرقیات خیسانیده مغز فلوس تمر ہندی ترنجبین گلقند روغن بادام داخل کرده بدہند و شیر خشت برای اخراج صفرا نیز اضافہ میکنند و در علاج تپ دق بہر نوع تبرید و ترطیب نمایند یعنی با شربہ و البان و ہوا و اطلیہ و تمریخ و آبزن و حمام وغیره و بعض ادویۂ مبرده مثل کافور باعث تجفیف میشود و ہمچنین بعض **اشیای** مرطبہ مثل شراب موجب تسخین میگردد پس باید که کافور با ادویۂ مرطبہ

مخلوط نموده بخورانند و ہمچنین شراب آب ممزوج کرده وقت ہضم غذا دہند و درین تپ از مرخیات و مضعفات معده احتراز کنند و ادویہ مرطبہ در
آب جوشانیده اندران نشینند پس ہرگاه بیرون شوند روغن کدو برتمام بدن بمالند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند و لبشور بای گوشت بزو پاچہ
و بزغاله و جوزه مرغ و بقول بارده و آش جو غذا سازند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زرده بیضه نیمبرشت نیز مناسب بود و از اشیای خشک و نمکین
و تیز و گرم و گرسنگی و تشنگی و غم و غضب احتراز کنند و در مساکن بارده و مہب باد شمال و کناره آب مسکن سازند **ذکر ادویہ مفرده و مرکبہ** که در تپ دق
مستعمل ست بگیرند گلوی سبز که بر درخت نیب پیچید بقدر یک توله کوفته شب در آب تر کنند و صبح آب زلال آن گرفته با نبات شیرین ساخته بنوشند و برین مداومت
نمایند که مجرب ست و اگر سرفه ہم باشد چہار پنج ماشه اصل السوس مقشر نیکوفته با گلو بخیسانند و ہمراه تریاق النزله استعمال کنند و اگر حرارت زیاده باشد شیره خیارین
یا مغز تخم کدو بقدر ہفت ماشه نیز بآب زلال آن اضافه کنند **دیگر** تخم گاوزبان بوراده کوفته بیخته با قند سوده برابر آمیخته بقدر حاجت بدہند و بعضی اوقات
طباشیر دست کلو افزوده فائده نموده و نفع این در سرفه دقی بیحد ست معمول حکیم بقا خان **دیگر** شیره تخم اسفاناخ در دق مجرب نوشته و شیره مغز بادام با شکر نیز نافع
دیگر گوشت خر اہلی ماز دو پنج یا شش قطره خون او با آب باران آمیخته بنوشند و غذا ماء الشعیر باشد ہمچنین سه مرتبه کنند گویند که مایوس را شفا امید ہست **دیگر** گویند که بخور لته حیض
زنی که اول بار او را حیض آید در ازاله حمای دقیه از اسرار خفیه است و برای کسانی که اکثر مردم خانه آنها بمرض دق مرده باشند اگر یوم شنبه یا یکشنبه اتفاق قضای میت
شود باید که شلوار بند آن میت را بیرون آرند و بعد برداشتن جنازه آن فوراً آن شلوار بند را در دہلیز خانه بسوزند انشاء الله تعالی باز این مرض بکسی از صاحب آن
خانه نخواہد شد و گویند که این عمل مجرب ست **آبزن** که در حمای دق بکار آید و فائده عظیم و تبرید نماید گل نیلوفر گل بنفشه خشخاش جو مقشر نیکوفته تخم خطمی برگ کاسنی برگ
بید برگ خبازی تراشه کدو تراشه تربوز تراشه خیار تخم کاہو برگ آن برگ خرفه برگ اسفاناخ جمله یا ہر چه از اینها میسر آید در آب بسیار بجوشانند و مریض را دران
بنشانند لیکن سر بیمار بیرون از آب باشد و آب نیم گرم بود و بعد برآمدن و نشست کردن بدن بروغن بارد رطب چون کدو و خشخاش وغیره مالش بدن سازند و نزد یک
اطبای ہند آبزن از شیر بز یا شیر ماده گاو مفید ست و بدن را بدان مالش کرده باشند **حب شفا** برای مدقوق و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار از
مجربات حکیم علوی خان وارید سوده یک مثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی ہر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خطمی سفید یک درم کتیره مغز تخم کدوی شیرین
تخم کاہو تخم بستان افروز مغز بہدانه نشاسته طباشیر صندل سفید تخم خرفه مقشر رب السوس سرشتیم ماہی عنبر اشہب ہر یک دو درم کافور قیصوری یک نیم دانگ افیون مصری
زعفران ہر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بہدانه سرشته حبها سازند بقدر نخود شربت پنج عدد و اگر در مزاج بسیار گرمی رب السوس یک درم و عنبر نیم درم کنند بہتر ست **حب**
کافور که جہت تپ دق نافع و خشونت سینه و سرفه را دافع بزر البنج نیم ماشه افیون یک ماشه گل ارمنی گل نیلوفر مغز تخم کدو مغز تخم ہندوانه ہر یک دو ماشه طباشیر رب السوس تخم خرفه
کافور ہر یک سه ماشه صمغ عربی چہار ماشه تخم خشخاش سفید مغز تخم خیارین ہر یک شش ماشه کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبها بقدر نخود سازند ہر صبح ہفت حب
با شیره تخم خرفه دو درم و شیره تخم خیارین دو درم و رب انار شیرین ده درم یا شربت نیلوفر بخورند مجرب ست در سه روز نفع بین میکند **نوع دیگر** جہت تپ دق و خرخره
و بوقت لینت طبع نیز مفید ست مروارید زہر مہره صندل سفید بگلاب سوده ہر یک دو مثقال طباشیر گل نیلوفر تخم خرفه مقشر بریان صمغ عربی بریان تخم خشخاش
سفید بریان مغز بہدانه بریان رب السوس ہر یک یکدرم زعفران نیم درم بزر البنج افیون ہر یک ربع درم کافور نیم مثقال بشربت انار شیرین حب بندند و بعرق صندل و شیره
تخم خیارین دہند **ایضاً** از علوی خان که مجرب بلا تخلف ست رب السوس تخم خطمی گل ارمنی ہر یک دو دانگ صمغ عربی کتیرا سرطان سوخته نشاسته گل بنفشه نیلوفر تخم
خشخاش مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه صندل سفید ترنجبین گل گاوزبان کوکنار ہر یک یک مثقال مغز بہدانه نیم مثقال کافور قیصوری زعفران ہر یک یکدانگ
افیون یک طسوج بلعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی وقت صبح پنج عدد با آش جو و شام سه عدد با شیر خر یا آب بید ساده و یا عرق کافور و لہ
حکیم ممدوح **حب کافوری** تالیف والد حکیم علویخان از برای امراض شدید الحرارت و حمیات حاده و تپ دق که با اسہال باشد مجرب ست کافور قیصوری نیم مثقال طباشیر
سفید مروارید ناسفته صندل سفید کشنیز مقشر ہر یکی دو مثقال مغز بہدانه مغز تخم کدو ہر یک چہار مثقال گل ارمنی زہر مہره ہر یک یکمثقال صمغ عربی دو دانگ صمغ را در عرق صندل
حل کرده انچه ادویه صلابه کردنیست سائیده و انچه کوفتنی ست کوفته بیخته مجموع را نیکو سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی یکمثقال با انچه مناسب باشد **دوائیکه** در دق
و سرفه معمول آب عنب الثعلب سبز مروق ہفت توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه ہر روز یک توله آب مروق افزایند و ہرگاه سرفه غلبه کند لعاب بہدانه سه ماشه
شیره اصل السوس چہار ماشه خمیره خشخاش پنج ماشه اضافه نمایند باز شربت انجبار افزایند و روزی که در شکم درد باشد گلقند دو توله در عرق بادیان ہفت توله بالیده

صاف کردہ دہند بعد رفع درد آب خیار ہفت تولہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی شش ماشہ ہمراہ خمیرۂ خشخاش صبح و بوقت شام خمیرۂ مذکور ہمراہ لعاب بہدانہ شیرۂ اصل السوس شربت بنفشہ خاکشی بعدہ قرص سرطان کافوری بخمیرہ آمیختہ ہمراہ آب خیار شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ بدہند و آب خیار یک یک تولہ افزودہ تا دوازدہ تولہ رسانند بعد ازان اگر دست و پا ورم کند باز آب مکوہ مروق ہمراہ قرص مذکور و شربت عناب دہند **ایضاً** برای تپ دق و ضعف جگر و سرفہ طباشیر صمغ عربی کتیرا ہر یک نیم ماشہ بشربت بزوری بارد آمیختہ ہمراہ شیرۂ خیارین یک تولہ شیرۂ تخم خشخاش سہ ماشہ در عرق مکوہ برآوردہ شربت انار شیرین یک تولہ خاکشی شش ماشہ داخل کردہ بخورند **ایضاً** برای دق و سرفہ و زحیر لعاب بہدانہ لعاب ریشہ خطمی عرقیات نبات بارتنگ اگر فائدہ نشود چہار تخم و عرق عنب الثعلب جوش دادہ رب بہی روغن بادام داخل کردہ و تخم فلوس خیار شنبر سہ دانہ بروغن چرب کردہ خورانیدہ بنوشانند ہرگاہ دانہ بیرون آید سفوف الطین پنج ماشہ بروغن چرب کردہ ہمراہ لعاب بہدانہ لعاب ریشہ خطمی شیرہ تخم خرفہ عرقیات رب بہ بارتنگ تخم ریحان تخم مرو داخل کردہ بخورند **ایضاً** برای سرفۂ شدید و تپ قریب دق بعد اسقاط حمل ہفت ماہہ خمیرۂ خشخاش خوردہ بہدانہ سہ ماشہ عناب چہار دانہ سپستان نہ دانہ تخم خطمی پنج ماشہ در آب جوش دادہ صاف کردہ شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ بنوشند چون در نبض صغر و تواتر معلوم شود سپستان موقوف کردہ شیرۂ مغز بادام مقشر و تخم کاہو اضافہ کنند بعدہ چون طبع نرم گرد رب بہ بارتنگ عوض شربت و خاکشی کنند و وقت شام لعاب بہدانہ سہ ماشہ شیرۂ اصل السوس دو ماشہ در عرق گاؤزبان برآوردہ رب بہ بارتنگ داخل کردہ بنوشند و قرص سرطان کافوری مرتب سازند **ایضاً** برای دق مرکب با تپ خلطی آب کاسنی سبز مروق شیرۂ تخم کاسنی شیرۂ تخم خرفہ در عرقیات و شربت بزوری باز شیرجات موقوف کردہ بارتنگ افزودہ بدہند و برای تقویت جوارش آملہ مرتب سازند **ایضاً** جہت مدقوق قرص طباشیر کافوری چار ماشہ سودہ گلقند دو تولہ سرشتہ بخورند بالائش شیر بز یا دو سیر نبات دو تولہ بنوشند اگر حمای خلطی با تپ دق مرکب نباشد شیر خر و بز و زن و دوغ آہن تاب روا ہست والا ممنوع **ایضاً** اگر جوانی بکثرت جماع و ریاضت مبتلا بدق گردد و ہر روز یک دو بار اسہال نیز آید سفوف ست گلو گاؤزبان صمغ عربی طباشیر ہر یک دو ماشہ سرطان سوختہ چہار ماشہ کوفتہ بیختہ بارتنگ مسلم نہ ماشہ آمیختہ ازین سفوف بقدر نہ ماشہ ہمراہ لعاب بہدانہ سہ ماشہ شیرۂ تخم خرفہ شش ماشہ شیرۂ تخم خیارین ہفت ماشہ عرقیات دہ تولہ شربت خشخاش دو تولہ تخم ریحان شش ماشہ پاشیدہ دہند **ایضاً** برای حاملۂ صفراوی و نزلی مزاج و حرقت بدن و دست و پا بعد غذا شیرۂ مغز تخم ہندوانہ شش ماشہ لعاب بہدانہ سہ ماشہ در عرق عنب الثعلب دہ تولہ نبات یک نیم تولہ خاکشی شش ماشہ دہند روز دوم شیرۂ خیارین شش ماشہ افزایند و بجای خاکشی اسپغول کنند روز سوم عناب پنج دانہ تخم کاسنی شش ماشہ اضافہ کنند پس اگر ضعف بسیار و ذبول و نبض دقیق و بعد طعام سرفۂ خشک و زردی حلق متوجہ بود و حمای عفنی ہمراہ دق نباشد برای ترطیب مزاج و تسکین تپ گدائی شیر بز یا دو سیر نبات یک تولہ خاکشی شش ماشہ چند روز دہند باز ہمراہ قرص طباشیر چار ماشہ سودہ بر شیر پاشیدہ بدہند و شیر بز در سرفۂ یابس نیز معمول ست **ایضاً** برای دق آب تربوز شیر بز ممزوج نمودہ از نیم پاؤ شروع کنند و یکدام ہر روز بیفزایند تا بیک آثار برسد باز یک یکدام ہر روز کم کنند تا بہ نیم پاؤ رسد لیکن خاکشی چہار ماشہ پاشیدہ خوردہ باشند و پرہیز واقعی کنند اگر دریکبار فائدہ بینند چند بار ہمچنین افزایند و کاہند والا موقوف سازند۔

دوائیکہ برای دق معمول اہل ہندست سبوس نخود سہ دام در قدح آب شب ترکنند و صبح صاف کردہ از یکدام گلوی سبز دو عدد دارفلفل و نصف مغز کرنجوہ در ہمان آب شیرہ کشیدہ از پارچہ گذرانیدہ ہمچنین سہ ہفتہ بنوشانند **دواء المسک بارد** نافع خفقان و غشی حارہ دق و سل مروارید ناسفتہ کہربای شمعی ابریشم مقرض ہر یک دو درم طباشیر سفید غنچۂ گل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید تخم خرفہ ہر یک چہار درم مشک خالص دو دانگ بدستور مقرر مرتب سازند با نبات مقوم سہ چند ادویہ شربتی از یکدرم تا یکمثقال **نوع دیگر** برای دق کہ با اسہال باشد مشک کافور ہر واحد یکدانگ صندل سفید گلاب سودہ مروارید کہربا مرجان زہر مہرہ آملہ طباشیر گل سرخ پوست بیرون پستہ زرشک کشنیز مقشر بریان گل گاؤزبان نشاستہ بریان ہر واحد یکنیم درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل نیلوفر تخم خرفہ بریان ورق نقرہ ہر یک دو درم قند سفید دو چند شربت حب الآس یکچند ادویہ بدستور مرتب سازند **سفوف** کہ در دق و سل و اسہال و سرفۂ خشک کہنہ کہ با حرارت مزاج بود ہموارہ معمول ست کتیرا اسفید چہار و نیم دام صمغ عربی دو نیم دام نشاستہ یکدام اصل السوس ہفت و نیم ماشہ مغز تخم خیار مغز تخم سر دو مغز تخم تربوز ہر یک سہ درم و نیم کافور پنج سرخ صندل سفید نہ دم بختہ قند سفید شش دم بختہ سفوف سازند و اگر ازہمین اجزا معجون سازند نفع زیادہ کند **ایضاً** برای دق از بیاض والد مرحوم کتیرا صمغ عربی طباشیر ہر یک پنج ماشہ سائیدہ سہ حصہ کنند و یک حصہ ہمراہ با شیر بز کہ تازہ باشد بخورند **ایضاً** برای دق و سرفہ کہ گاہ گاہی در سرفہ خون ہم آید مجرب ست گلو طباشیر کشنیز مقشر ہر واحد دو درم صمغ عربی دم الاخوین اقاقیا کتیرا کہربا بسد ہر یک یکدرم سفوف سازند و یکدرم ازین در دو تولہ شربت مرکب آمیختہ بلیسند **شربت مرکب** کہ با سفوف سابق بعمل می آید عناب یازدہ دانہ بنفشہ گاؤزبان تخم خطمی خبازی تخم کاہو تخم خشخاش مویز منقی اصل السوس مقشر نیم کوفتہ ہر یک چہار درم سپستان بست و ہفت عدد پر سیاوشان بیخ اجبار نیم کوفتہ برادہ صندل ہر واحد سہ درم قند سفید نیم رطل شربت نیلوفر نیم رطل شربت مرتب سازند **عرق کافور** از والد حکیم علوی خان نافع سوء مزاج حار و حمی دق و محرقہ حادہ

گل نیلوفر کدو تازہ باقلای تازہ ہر واحد یک وقیہ برگ کاہو کنب بید برگ کاسنی جو مقشر ہر یک نیم من تبریز صندل سفید سی مثقال گل سرخ دو من تخم خرفہ سہ نیم من طباشیر سفید کتیرا
ہر یک دہ مثقال عرق بید مشک عرق نیلوفر عرق بید سادہ ہر یک یک من گلاب دو من بدستور مقرر عرق کشند و در وقت عرق کشیدن کافور قیصوری بست مثقال سودہ در تہ ظرفی کہ عرق
دران بچکد بپاشند تا عرق بدان بچکد و در نسخہ دیگر حکیم ممدوح وزن گل سرخ یک وقیہ و کدو تازہ نیم من و صندل سفید دہ مثقال و عرق بید مشک و عرق بید سادہ ہر یک دو من ست
و گل بید شاہترہ گل گاوزبان گل بید مشک ہر یک یک اوقیہ بادیان سیب شیرین بہ شیرین امرود شیرین ہر یک نیم من صندل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم خیارین تخم کاہو
تخم خربزہ گل بنفشہ ہر یک دو مثقال عرق کاسنی دہ من آب بقدر ضرر در عوض برگ کاسنی و تخم خرفہ و طباشیر و کتیرا و عرق نیلوفر مرقوم ست **نوع دیگر** کہ قوی تر ست کافور پنج
درم برگ کاہو و کاسنی و بید مجنون و بارتنگ و خاکشی ہمہ سبز ہر یک چہار تولہ کنب بید نہ تولہ گل نیلوفر گل گاوزبان گل سرخ تخم خرفہ تخم خیارین تخم تربوز کشنیز خشک
خبازی خطمی کاہو خس ہندی ہر یک دو تولہ صندل سفید تخم کاسنی گل بنفشہ ہر یک نہ تولہ باقلای تازہ خیار و بادرنگ و کدو شیرین و ریزہ بہ و تربوز جو مقشر و سیب و بہی و امرود و
انناس ہر یک نیم آثار کسیرو یک آثار خاکشی یک نیم پاو کتیرا بست و پنج مثقال تخم تاج خروس و تخم نیلوفر ہر یک نہ تولہ گلاب پنج شیشہ عرق بید مشک عرق نیلوفر عرق شاہترہ
عرق صندل ہر یک دو شیشہ برگ ریحان برگ ترنج برگ فستان افروز ہر یک دو قبضہ شربتی از پنج تولہ تا نہ تولہ **عرق شیر** معمول حکیم اکمل خان جہت تپ دق و سوداوی
نافع و مسکن لہیب حرارت و مرطب بدن ست کدوی تازہ برگ کاسنی سبز برگ کاہو ہر یک چہار دام کسیرو گل بید گل نیلوفر ہر یک نیم پاو گل سرخ صندل سرخ صندل
سفید عنب الثعلب گاوزبان تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاہو ہر یک دو تولہ کشنیز خشک چہار تولہ تخم کاسنی گل گاوزبان زہر مہرہ خطائی طباشیر سفید ہر یک یک تولہ
تخم خرفہ سہ تولہ گل کنول پنج تولہ گلاب دو آثار عرق بید مشک عرق شاہترہ عرق عنب الثعلب ہر واحد یک آثار عرق بید سادہ چہار آثار شیر بز دہ آثار آب باران
بقدر حاجت بطریق متعارف عرق کشند و اگر سرد زیادہ خواہند کافور پنج مثقال سودہ افزودہ در ظرفی کہ عرق بچکد پہن نمایند و درین صورت عرق شیر کافوری نامیدہ
شود **نوع دیگر** برای دق و سل از مجربات استادی مرحوم آب برگ خرفہ آب کدو آب تربز آب خیار ہر یک نیم آثار تخم خرفہ تخم خیارین گاوزبان کشنیز خشک
گل سرخ صندل سرخ صندل سفید ہر یک دو تولہ خاکشی چہار تولہ گل نیلوفر سہ تولہ تخم کاسنی طباشیر ہر یک یک تولہ آب لیمو شربتی بست عدد عرق بید سادہ عرق نیلوفر
عرق گاوزبان ہر یک یک آثار قند سفید نیم آثار شیر بز سہ آثار ادویہ را شب در عرقیات خیسانیدہ صبح شیر داخل کردہ عرق کشند و ہفت تولہ ہمراہ قرص کافور
سہ ماشہ بنوشند و اگر خواہند شربت نیلوفر یا شربت سیب داخل کردہ بنوشند و چون بحد ذبول رسد قرص کافور با شیر خر یا شیر بز یا شیر زنان خاکشی پنج ماشہ
پاشیدہ استعمال کنند **ایضاً** جہت ترطیب بدن صاحب دق شیر بز دوازدہ آثار عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید سادہ آب ہندوانہ ہر یک پنج آثار آب سیب
شیرین نیم آثار آب لیمو شیرین دو آثار آب زردک آب نیشکر ہر یک پنج آثار آب بہ شیرین نیم سیر گل نیلوفر گل بنفشہ گاوزبان طباشیر ہر یک پنج تولہ جو اردہ
کدو سہ عدد جرادہ خیار بیست عدد صندل سفید تخم کاہو ہر یک دو تولہ تخم کاسنی نیم پاو تخم خرفہ پنج تولہ خاکشی شش تولہ اصل السوس چہار تولہ برگ
کاسنی سبز بید مشک گلاب ہر یک دو آثار عناب سہ عدد گل سرخ سہ تولہ کافور قیصوری پنج ماشہ برداہن نیچہ بندند **عرق مرکب** تالیف حکیم شریف خان
صاحب گل نیلوفر گل بید کیسرو ہر یک نیم پاو گل گاوزبان گل سرخ مغز تخم کدو تخم کاہو تخم خیارین گل کنول کشنیز خشک ہر یک دو تولہ تخم کاسنی صندلین
طباشیر ہر یک یک تولہ تخم خرفہ سہ تولہ برگ کاہو سبز چہار دام خیار یک عدد دانہ انار شیرین دو عدد سیب شیرین دو عدد بہی ناشپاتی ہر واحد یک عدد
در عرق بید عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر ہر یک چہار آثار بید مشک یک آثار آب باران بقدر حاجت شب بخیسانند و صبح بطریق متعارف عرق بکشند
نوع دیگر مخترع حکیم اجمل خان کاسنی چہار درم گل سرخ بنفشہ نیلوفر تخم تربوز تخم خربزہ عنب الثعلب بادیان خاکشی اسپغول ترنجبین ہر یک دو تولہ
گاوزبان خطمی خبازی ہر یک یک نیم تولہ تخم خیارین تخم کدو تخم کاہو ہر یک سہ تولہ صندل سفید بیخ کاسنی ہر یک یک تولہ صندل سرخ اصل السوس
طباشیر سفید ہر یک نہ ماشہ عناب پانزدہ دانہ کافور چہار ماشہ مویز منقی چہار تولہ الائچی خرد زہر مہرہ ہر یک نیم تولہ تخم خرفہ چہار تولہ برگ بید پاؤ
آثار تخم بالنگو ہفت ماشہ بطریق مشہور عرق کشند **قرص کافور** کہ جہت سعال حار و سل و دق و حمیات محرقہ کہ با سرفہ باشد معمول ست
نسخہ آن در قول صاحب کامل خواہد آمد دو دوم ازان برای سرفہ بادیا قوذا یا شربت خشخاش و لعاب بہدانہ بدہند برای دق
و حمیات حادہ با آب انارین و ماء القرع و ماء الخیار و آب ہندوانہ و آش جو دہند **نوع دیگر** کہ تپ دق و محرقہ و جمیع اقسام تپہای
حارہ و یرقان را نافع و تشنگی نشاند و بقرص مبارک مسمی ست گل سرخ ترنجبین ہر یک پنج درم مغز تخم خیارین طباشیر ہر یک یک نیم درم

تخم کاہو سہ نیم درم مغز تخم خربزہ سہ درم تخم کاسنی چہار درم مغز تخم کدو دو درم رب السوس یک مثقال کافور کیسوری نیم دانگ کوفتہ بیختہ اقراص سازند **قرص طباشیر**
کافوری نافع جہت سرفہ و تپ دق و حمیات محرقہ و مسکن تشنگی کافور یک درم طباشیر سفید مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم خرفہ تخم کاہو گل سرخ صندل
سفید ہریک چہار مثقال کوفتہ بیختہ بلعاب اسپغول سرشتہ اقراص سازند شربتی یک مثقال **نوع دیگر لولوی** از اختراع علوی خان کہ برای تپ دق و سل و خفقان
حاد و حمیات محرقہ وقتیکہ با اسہال باشد و از برای نفث الدم و قی الدم و اسہال دموی و کبدی و ذوبانی مجرب النفع ست مروارید ناسفتہ طباشیر سفید سرطان سوختہ
تخم خشخاش سفید تخم کاہو تخم خرفہ مقشر کتیرا ہریک سہ مثقال کہربای شمعی رب السوس غنچۂ گل سرخ ہریک دو مثقال مغز تخم خیارین پنج مثقال صمغ عربی ابریشم محرق
ہریک یک مثقال کافور قیصوری یک درم زعفران ابریشم مقرض ہریک دو دانگ کوفتہ بیختہ بآب بارتنگ سبز سرشتہ اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص مجرب**
جہت حمی حارہ و دق کہ با اسہال بود مروارید ناسفتہ زہر مہرہ سائیدہ کہربا سائیدہ ہریک یک ماشہ طباشیر گل داغستانی صمغ عربی بریان گلنار فارسی تخم حماض بریان
گل سرخ گل ارمنی اقاقیا پوست بیرون پستہ حب الآس دانۂ ہیل ہریک دو ماشہ نشاستہ تخم خشخاش تخم کاہو کشنیز مقشر ہریک سہ ماشہ خرفۂ مقشر بریان صندل
سرخ صندل سفید ہریک چہار ماشہ کوفتہ بیختہ بشیرۂ برگ بارتنگ اقراص سازند خوراک نیم درم **ماء القرع و ماء الخیار** ہر دو از برای تپ دق دموی
و صفراوی و اخلاط محترقہ و سرفۂ حارہ و ترطیب مزاج و رفع تشنگی نافع ست طریق ساختن آنہا اینست کہ بگیرند خیار و یا کدو تازہ و از سر کار و چند جا بزنند
پس در گل زرد یا آرد جو کہ ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفتہ در تنوری کہ شدت گرمی آن فرونشستہ باشد بدارند تا بریان شود صبح از تنور
بیرون آوردہ گل یا خمیر دور کردہ سر آنرا بریدہ بیفشارند و آب کہ برآید صاف نمودہ ہمراہ شربت نیلوفر بدہند و اول روز از ہفت تولہ شروع نمایند بعد از آن
یک یک دو دو تولہ ہر روز اضافہ نمودہ تا یک رطل رسانند ہمراہ اقراص مناسبہ و اشربۂ لائقہ کہ مقتضی وقت باشد و اگر احتیاج تبرید زیادہ باشد یخ و برف سرد نمودہ
بکار برند و پس از آن بدستور ہر روز کم نمایند و دادن چہل روز یا زیادہ و کم موقوف برای طبیب ست و باید دانست کہ ماء القرع مستحیل بصفرا میشود پس
در امزجہ کہ خوف استحالہ باشد با ترشی مناسب استعمال نمایند و جائیکہ سرفہ مانع استعمال ترشی باشد سویق جو یا شربت نیلوفر برای اصلاح آن نیکوست و
ماء الخیار در ان نسبت بماء القرع زیادہ دارد و مادۂ حمی را از جہت ادرار دفع میکند و مستحیل بصفرا نمیشود **ماء البطیخ الہندی** یعنی آب تربوز جہت
حمی دق و تپہای گرم و حرارت جگر نافع و بعضی نوشتہ اند کہ مثل آب کدو مستحیل بصفرا میشود لیکن فقیر چند جا در حمی دق کہ ہمراہ او تپ صفراوی بود آب
کدو با شربۂ مانع استحالہ بصفرا استعمال کردہ آب و مستحیل بصفرا گشتہ و باعث ازدیاد حمی صفراوی گردیدہ بعد از آنکہ آب کدو موقوف کردہ آب تربوز استعمال نمودہ باعث
ازدیاد حمی عفینہ نگردیدہ تسکین حدت حمی دق نمودہ و طریق استعمال و قدر شربت و مثل ماء القرع ست و صاحب قادری گوید کہ تا یک ہفتہ از ابتدای تپ نگذرد
استعمال وی و دیگر فواکہ رطبۂ کثیر المائیت جائز نیست کہ مادہ را خام کند و با سکنجبین جہت تفتیح سدہ و ادرار بول و یرقان و مواد محترقہ و اعانت ہضم و با تمر ہندی
جہت مواد صفراوی و جرب و حکہ و با شیر خشت و امثال آن جہت تپہای حادہ و رفع خلط ردی الکیفیت کہ کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب
بدن و مضر سپرز و معدۂ بارد و مصلح او گلقند و عسل و قند و امثال آن و تربوز ہر چند شیرین تر بہتر و طریق گرفتن آب وی آنست کہ بنوک کارد مغز او را بزنند تا آب
از ان جدا شود پس آن آب را صاف کردہ بنوشند **ماء اللحم البسیط** کہ ضعف قلب و تپ دق را نافع گوشت فربہ و شوخ از چربی جدا کردہ ورق ورق نمایند
و در آب شیرین بپزند بحدیکہ بگدازد و آب غلیظ گردد پس در قرع انبیق عرق کشند و اگر با لطیفہ ادویۂ مناسبہ کشیدہ استعمال کنند منافع بسیار مشاہدہ نمایند
و اگر بطریقیکہ در قول صاحب کامل خواہد آمد مرتب ساختہ بعمل آرند نفع آن نیز بیشتر حاصل شود **معجون رحت** کہ در امراض حارہ و صداع یبسی و تپ دق معمول
ست و حکیم عابد سرہندی نوشتہ کہ آنرا بارہا آزمودم و خطا نکرد و ندیدم کہ حمیات حارۂ جدید و قدیم را قلع نکند سیما دق را کہ شفای تام میدہد لیکن اگر در ان
سوء تدبیر واقع شود خورانیدن او صلا فائدہ نمیکند کافور قیصوری نیم مثقال مروارید ناسفتہ یاقوت رمانی طباشیر قاقلۂ صغار و کبار ہر واحد یک نیم درم صندل سفید
تخم شاہترہ بیخ انجبار مغز تخم خیارین مغز تخم ہندبا بہ مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید ہریک سہ درم آملۂ منقی حب الآس تخم کاہو تخم خرفہ صمغ عربی زرشک
گل سرخ رب السوس ہریک چہار درم و نیم ترنجبین شش درم تخم کاسنی کشنیز خشک ہریک ہفت درم و نیم گلاب بید مشک ہریک ہشت دام پختہ رب بہ شیرین رب
انار شیرین ہریک دہ دام پختہ نبات سفید دوازدہ استار آب کدو تازہ آب ہندوانہ ہر واحد یک عدد آب عناب بست دانہ ادویۂ خشک را کوفتہ بیختہ رب و آبہا و نبات
را بقوام آوردہ آمیزند شربت یک مثقال **مفرح بارد** نافع مدقوق و مسلول کہ بالینت طبع بود صندل سفید بگلاب سودہ طباشیر گل سرخ تخم خرفہ مقشر بریان کشنیز تقشیر

بسد کهربا زهر مهره سوده مروارید سوده بگلاب آمله پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل گاوزبان حب الآس هر واحد یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین هر یکی دو درم زعفران کافور هر یک دو دانگ ورق نقره یک درم قند سفید سه چند ادویه واگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی بریان رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی هر واحد یک درم افزایند **مطبوع** نافع تپ دق گلوی سبز نیم کوفته یک توله اصل السوس مقشر نیم کوفته شش ماشه تخم خطمی خبازی شاهتره گل نیلوفر هر یک هفت ماشه در پاو آثار آب گرم شب بخیسانند صبح آب صاف گرفته شیرهٔ تخم کاهو وتخم خرفه هر یک شش ماشه در آب مذکور برآورده نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند و چند روز بر این مداومت نمایند یا **قوتی بار د نافع تپ دق** وبخار سوداوی سوخته تالیف حکیم علوی خان مروارید ناسفته کهربای شمعی هر واحد هشت ماشه یاقوت سرخ عنبر اشهب کافور هر یک دو ماشه ورق طلا یک ماشه ورق نقره یک نیم ماشه گاوزبان سه ماشه زعفران سه ماشه بسد محرق ابریشم مقرض هر یک شش ماشه آمله در شیر پرورده چهار توله و شش ماشه صندل سفید یک توله طباشیر بهمنین گشنیز مقشر پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل سرخ هر یک هفت ماشه شربت سیب شیرین شربت انار شیرین ولایتی عرق بیدمشک گلاب عرق گاوزبان هر یک دو توله نبات سفید نیم سیر بدستور معمول مرتب سازند خوراک یک درم **اقوال مدققین** صاحب کامل مینویسد که در اوائل امر هنگامی که قوت متماسک و بر اعضا گوشت باشد و بدن نیک حال بود و نبض دقیق صلب نباشد و سائر علامات مشتبه باشد و خوب ظاهر نشود در آن صحت و صلاح ممکن بود و چون تبدبیر لایق تدبیر نمایند و اول آنچه لائق استعمال و دانست که مسکن ایشان در فصل گرما اندر موضع سرد باشد که در آن هوای شمالی در زد و یا حوالی او ظروف گلی پر از آب سرد شیرین نهند و ریاحین بارد مثل گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و گل سیب و امرود و برگ بید و برگ انگور و مورد تر و صندل و گلاب و کافور پیش او دارند و خواب بر فرش نرم کنند و اگر فصل سرما بود در جای معتدل الهوا نوعی که از آن فرا شانگرد و ساکن باشند و از تعب و حرکت و بیداری و گرسنگی و تشنگی و جماع باز دارند و تحریک غضب و غم نسازند و هر روز ماء الشعیر با نبات بقدر حاجت بدهند و بعد نوشیدن آن جلاب شربت خشخاش یا شربت عناب بقدر دو اوقیه با آب سرد دهند و در آبزن که آب او شیرین نیم گرم باشد در آیند و بعد از خروج آن بچوزهٔ مرغ یا پاچهٔ بزغاله بطور اسفیدباج بچیزی از کدو یا بیخ کاهو و اسفاناخ و قطف پخته غذا سازند و در بعض اوقات حریرهٔ معمول از آرد سفید بشکر و روغن بادام و از اطریه بخورند و گاهی بجاهی ماهی بطور اسفیدباج یا بریان بروغن بادام یا کباب آن در آب و نمک انداخته و گاهی با دو غ بزنوسن و صحیح الجسم غذا کنند و اگر در آنجا تپ ظاهر نباشد و آهسته بود بشیر تازه و لاسیما شیر خر غذا سازند و بیضهٔ نیمبرشت ایشان را موافق بود و کذا مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و بیخ کاسنی هر دو مربی و مانند آن و غذای ایشان در روز دو مرتبه اندک اندک بمقداریکه معده بسرعت هضم کند و اعضای آنها قبول کنند باید داد و از فواکه انار شیرین و شفتالو نبطی و سیب پخته و عناب تر بخورند و اکثار از آنها نکنند و انجیر و انگور بد نیست اگر مقدار معتدل و پخته باشند و موز بخورند و از حلواها آنچه بخشخاش تر و شکر و آنچه از بادام تر یا بمغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و مانند آن بسازند و ایشان را از آب سرد منع نکنند و از اغذیهٔ حار یابس پرهیز کنند و بر سینه و جگر پارچهٔ مبلول بصندل و گلاب و بقیر و طی معمول بگلاب و آب خرفه و آب کشنیز تر و آب حی العالم و روغن گل و روغن بنفشه بدارند و چون پارچه گرم شود با سرد تر از آن تبدیل سازند و بروغن بنفشهٔ جید و مربی بمغز تخم کدو و روغن نیلوفر استنشاق نمایند و لباس ایشان پارچهٔ کتان ملائم مثل تستری و قصب باشد اگر ممکن بود و اگر پارچهٔ ایشان بصندل و گلاب رنگین کردن توانند در قوت نفوس و اعضای ایشان بیفزاید **و اما کسی** که در آن چیزی از علامات ذبول ظهور کند و تپ ظاهر بود باید که از هوای سرد حذر نماید تا نزلات عارض نگردد و هر روز قبل از طلوع آفتاب قرص کافور بآب انار یا آب هندوانه یا ماء القرع یا ماء الخیار بدهند و چون آفتاب طلوع کند ماء الشعیر که در آن خشخاش و عناب پخته باشند و بران روغن بادام شیرین یا روغن تخم کدو یک مثقال چکانیده بنوشانند و بعد سه ساعت از آن اندک شربت خشخاش یا شربت عناب یا جلاب بدهند و در آبزن آب شیرین که در آن گل نیلوفر و بنفشه و پوست کدو جوشانیده باشند بنشانند و این در خانهٔ اوسط حمام و یا در جای معتدل الهوا باشد و در خانهٔ گرم حمام داخل نکنند و نه در موضعی که کرب یا عرق نماید و در آبزن مکث معتدل نموده برآیند پس بر بدن روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بمالند بعده نشف کنند و اندک صبر نموده غذا دهند با سفیدباج گوشت بچهٔ مرغ و روغن بادام و اطریه و در آن قطعه کدو و مغز کاهو باشد و سائر آنچه مذکور شد و بعد عصر باز مثل صبح در آبزن نشانند و بدستور غذا دهند و اکثار از آن ننمایند و هنگام خواب جلاب یا شربت عناب بلعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و شیرهٔ تخم خرفه که در آب شیرین برآورده باشند با یک درم روغن بادام شیرین بدهند و سائر تدبیر مبرد مرطب مع استعمال قیروطی مبرد بعمل آرند **صفت** قرص کافور بگیرند مغز تخم کدو و مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر واحد پنج درم گل سرخ رب السوس طباشیر هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا صندل سفید هر واحد دو درم تخم خرفه یک درم کافور نیم درم تا نیم مثقال همه را باریک سائیده بلعاب

اسپغول سرشته اقراص سازند و اگر با این تپ لینت شکم باشد این قرص دهند صفت آن خشخاش سفید مغز تخم کدو تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز بهدانه هم بریان هر واحد شش درم صمغ عربی طباشیر تخم حماض گل قبرسی هر یک سه درم نشاسته دو درم گل سرخ پنج درم کافور نیم درم باریک سائیده بلعاب بزرقطونا قرص سازند بوزن یک یک مثقال و با آب سیب و لعاب امرود و آب به سحرگاه بدهند و بعد طلوع آفتاب آب پست جو که دران اندک حب الآس و قطعات به پخته باشند و بران صمغ عربی و گل ارمنی بقدر حاجت انداخته بنوشند صفت قرصیکه تپ دق را نافع ست اگر با وی اسهال بود بگیرند مغز بهدانه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بریان هر واحد پنج درم گل ارمنی و شاهبلوط هر واحد چهار درم گل سرخ تخم حماض کهربا حب الآس هر واحد سه درم طباشیر صمغ عربی هر واحد دو درم همه را باریک سائیده بآب به سرشته قرص سازند و بوزن یک مثقال برب مورد و در آب سرد آمیخته وقت سحر بخورند و غذا ماش مقشر بریان یا دخن مقشر بطور اسفیدباج پخته بدهند واما کسی که دران علامات ذبول خوب ظاهر شده باشد الا انجا که نرسیده باشد که دران صحت ممکن نیست ایضاً تدبیر مذکور پردازند سحرگاه قرص کافور با اندک شیر خر یا شیر زنان که کف آن از نیم دور کرده باشند استعمال نمایند اگر با وی تپ قوی حاد نباشد بعد از ان در آبزن نیمگرم در جای معتدل یا در خانهٔ اوسط حمام قریب دروازه بنشانند و اندک مکث دران نمایند پس بیرون آمده در آب سرد شیرین در آیند اگر فصل گرما باشد و اگر سرما بود آب نیمگرم باید بعده روغن بنفشهٔ خالص بربدن مالند و اگر روغن آن معمول بمغز تخم کدو باشد نافع تر باشد بعد از ان اندک صبر کرده ماء الشعیر بشربت خشخاش بنوشند و بعد سه ساعت باز اعادهٔ دخول آبزن بآب نیمگرم که دران بنفشه و نیلوفر و پوست کدو و پوست خشخاش و جو مقشر نیم کوفته و گل بابونه و تخم خطمی و خبازی و برگ آنها و برگ کاهو و حی العالم و مانند آن جوشانیده باشند باید کرد و دران اندک مکث کرده بیرون آیند و در آب سرد شیرین که بسیار سرد نباشد تا از ان بدن را تکلیف رسد و فراشا کند در آیند بعده از ان خارج شده بروغن بنفشه و نیلوفر مالش کنند و پارچه بپوشند و غذا بچوچهٔ مرغ یا تیهو یا ماهی ها ربی رضراضی وغیره از اغذیهٔ سریع الانهضام سازند و از غذا ممتلی نشوند لیکن غذا بمقداری باید که بسرعت هضم شود و هنگام آخر روز که معده از غذا خالی شده باشد حریره که بسرعت هضم گردد استعمال نمایند و ازین حریره درین مرض انتفاع یابند صفت آن جو مقشر کوفته بست درم باقلای سفید کوفته ده درم ماش مقشر خشخاش سفید هر واحد هفت درم بادام شیرین مقشر پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا پخته گردد صاف کرده آب کدو بران انداخته بار دیگر خوب بپزند بعده آب آن صاف نموده بر چهل درم ازین آب بست درم آب انار میخوش و چهار درم روغن بادام ریزند و مغز نان میده بقدر حاجت دران شکسته از چهار اوقیه تا نیم رطل از ان بنوشند و اندک صبر کرده در آبزن نشینند و بدستور صبح دران عمل نمایند و هرگاه از ان خارج شوند و معده خالی بود و هر چه خورده است خوب هضم شده باشد و از معده منحدر گشته پس لعاب و جلاب یا آب انار و شربت خشخاش که مذکور شد بدهند و اگر تپ قوی نباشد شیر زنان از پستان بمکند یا شیر خر بعجل دوشیدن بنوشند و اگر در انجا حرارت و تپ ظاهر باشد نزدیک تنیر گرند دو دوغ گاو بدستوریکه در سل مذکور شد بدهند و بر سینه قیروطی مبرد ضماد کنند و اگر در بعض اوقات طبع قبض گردد خیار شنبر و ترنجبین و لعوق اجاص یا آلو تازه یا قوسی در شربت بنفشه تر کرده و مانند آن بدهند و لازم ست که از نرمی شکم حذر کنند که آن درین مرض مذموم ست و هرگاه که طبیعت نرم گردد سفوف الطین بشربت حب الآس و آب پست جو و صمغ عربی و گل قبرسی بدهند یا قرص طباشیر قابض که زعفران از ان دور کرده باشند بشربت آس دهند و این قرص بدهند که در مثل این مرض نافع ست صفت آن مغز تخم کدو مغز تخم خیار و بادرنگ بریان هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته گل قبرسی هر واحد یک نیم درم خشخاش سفید بریان چهار درم تخم خرفهٔ بریان طباشیر تخم حماض شاهبلوط هر واحد دو درم صندل سفید یک درم کافور نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند و از یک مثقال تا دو درم برب آس بخورند و بدوغ که بران کعک سوده انداخته باشند یا بمزورهٔ معمول بماش مقشر بریان مطبوخ بقطع سفرجل که اندک بلوط سوده بران پاشیده باشند غذا سازند و شاهبلوط و غبیراو زعرور و کنار خشک بخورند و هرگاه امر صاحب این تپ بذبول مؤدی گردد و یبس بدن و جفاف او مستحکم شود و رطوبات فانی گردد و تازگی حیات از ان برود دران علاج سود ندارد و به شفای او سبیل نیست لیکن بهر حال سزاوار ست که حفظ قوت او نمایند تا مدتی حیات او باقی ماند و این چنان باید که شیر زنان از پستان بمکند و بر بدن شیر تازه هنگامی که دوشیده باشند نطولی سازند و اگر ممکن باشد که در آبزن شیر نشانند عمل آرند و چون از ان بیرون آیند بر بدن او آب شیرین که دران بنفشه و نیلوفر جوش داده باشند بریزند بعده روغن بنفشهٔ خالص بر بدن مالند و غذا الجوم بچهٔ ماکیان و دراج و تیهو کوفته که دران قطعهٔ سیب شامی و بهی و اندکی شراب انداخته باشند و اگر خواهند عوض دارچینی قطعهٔ عود خام اندازند و شوربای آن بنوشند و یا ماء اللحم از گوشت بزغالهٔ کوچک و بچهٔ مرغ بآب سیب و بهی سازند و اندکی کعک دران آمیزند که این حفظ قوت او نماید و ماء اللحم باین نوع بسازند بگیرند گوشت سرخ و باریک

در ق کنند و در دیگ سنگین انداخته قدری گلاب چکانند و سر دیگ پوشیده زیر او آتش ملائم کنند و چون آب بگذارد در ظرفی صاف کرده بگیرند و گوشت را باز بر آتش گذارند
و هر قدر که آب بر آید آنرا صاف کنند و گوشت را بیفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس این آب را باز در پاتیلا انداخته بجوشانند تا نخته تر گردد و قدری نمک در
کشنیز آمیخته استعمال نمایند و چیزی که اشتهای آن کند از ان منع نکنند و روایح خوشبو مثل صندل و گلاب و کافور پیش و دارند و بقطعهٔ صندل و عود خام و کافور بخور
سازند و قمیص او بصندل و گلاب و کافور رنگین سازند و در مسکن ریاحین مثل شاهسفرم و نیلوفر و گل سرخ و گلهای فواکه و بید فرش نمایند و اگر فصل گرما باشد حوالی و
ظروف پر از آب سرد و لخلخ خوشبو نهند و مسکن او چنان باید که در آن باد شمالی آید و گاهی بر چهرهٔ او گلاب سرد کرده بپاشند و با این حالت تدبیر که سبیل او باشد استعمال
نمایند زیرا که از ان اندک مدت حیات او دراز خواهد شد و موت بسوی آن سرعت نخواهد کرد ان‌شاء‌الله تعالی **شیخ الرئیس** میفرماید که علاج دق تبرید و ترطیب ست و هر واحد
ازین هر دو تمام میشود بتقریب اسباب و در رفع اسباب ضداو یعنی تسخین و تجفیف و گاهی سبب یکی از ان هر دو سبب ضد دیگر میشود مثل سبب تبرید که آن گاهی سبب تجفیف میگردد
و آن ضد ترطیب ست مانند تبرید با قراص کافور و طباشیر و امثال آن و ایضاً گاهی سبب ترطیب سبب تسخین میشود و آن ضد تبرید ست همچون شراب که آن ترطیب میکند لیکن تسخین نیز
مینماید پس لازم ست که رعایت این امور نمایند و هرگاه حاجت به تبرید قوی داعی باشد و آن بیس بود همراه آن پیش یا پس از ان چیزیکه در ان قوت ترطیب باشد مثل ماء الشعیر
و شیرهٔ خرفه و لعاب اسپغول مانند آن دهند و همچنین اگر حاجت بترطیب قوی سریع نهند مثل ماء اللحم و شراب لازم ست که با وی یا پیش یا عقب آن چیزیکه در ان قوت تبرید باشد
مثل شربت نیلوفر و بنفشه همراه تخم خرفه و تخم خیارین بدهند و اگر سبب دق ورم یا الم در عضوی باشد علاج او اولاً واجب بود و هر که خواهد که تبرید او از فنون مختلفه مثل
ترطیب و تقویت ترکیب دهد موافق بود و کسی را که تپ بسیار شدید دنماید پس واجب ست که ابتدا نمایند و اقراص کافور و مانند آن و سکنجبین وقت سحر بدهند اگر
مسرفه نباشد و هنگام طلوع آفتاب ماء الشعیر دهند با سرطانات اگر از ان کراهت نکند یا با حلاب یا با آب انار و نزد خواب لعاب اسپغول اگر ضعف معده و غیر آن
مانع نباشد **و تدبیر مبرد** همانست که معلوم شده از شربهٔ مبرده مثل شربت نیلوفر و بنفشه و انار و صندل و از بقول مثل کاهو و خرفه و کاسنی و از اقراص مثل
قرص کافور و از اضمدهٔ مبرده مثل صندل و گل رمنی با آب برگ کاسنی و کاهو و خرفه و مرهم رخات از موم و روغن بنفشه و آبهای سرد و مانند آن و تبرید هوای او
حتی که در سرما و اگر احتمال آن نکند بسبب ضعف مزاج پوشش خفیف بران کنند زیرا که تبرید هوای او بهترین اشیاست و مثل پوشانیدن لباس که بصندل
و کافور رنگین و بو یا کرده باشند و اشمام چیزیکه در ان گل سرخ و کافور و صندل باشد و فواکه بارده و ریحان بران گلاب پاشیده و تبخیر بعرق و حمام کنند
و لازم ست که وضع اضمدهٔ بسیار سرد بر اعضای قریب از اعضای تنفس طول ندهند که گاهی او نفس آوازه ضرر عظیم رسانند و واجب است که مریض براحت
و خواب و سکون و فرحت میل کند و از انچه غضب و حزن و غم آرد و از جوع و عطش طویل اجتناب نماید و بر ایشان واجب بود که اضمدهٔ مبردهٔ خوشبو
استعمال کنند که آن حاضر النفع اند و خصوصاً بر سینه و قریب او و سرد کرده باشند و در ان قبض نباشد زیرا که قبض با وجود احداث تخفیف قوت دارا از غوص
منع میکند و باید که مدام تبدیل او نمایند تا داغ گرم نگردد و بدن و قلب را گرم نسازد و با مراعات شدت تبرید او زیرا که اگر سرد و بسیار کنند بعید نیست که عضو را ضعیف
کند و چون قریب اعضای تنفس باشد بعید نباشد که حجاب وغیره را تخدیر نمایند و از اخراج نفس بسهولت منع نماید **و تدبیر مرطب** منجملهٔ آن اغذیهٔ لبنیه و فواکه است
و آبزنات و مروخات و ضمادات و نشوقات و سعوطات و راحت و سکون و عدم هجوم گرسنگی یا تشنگی بر مریض **ذکر ادویهٔ مبرده** برای مدقوقین که مبرد صرف
باشند یا با ترطیب اما مرطبه از آنها پس جمیع آن غذائیه است تا آنکه بران غذائیت غالب باشد مثل ماء الشعیر مطبوخ بسرطانات از جهت سرطانات و باید
که دست و پای آنها بکنند و دمها و آلایش آن دور کرده با آب سرد و نمک دخا کستر سه مرتبه یا زیاده بشویند تا پاک و صاف از بوی بدگردد و بعده در ماء الشعیر
بپزند و مثل دوغ گاو رقیق همچون آب و مثل آبهای بقول مذکور در علاج حمیات حاده و مثل لعاب اسپغول و اما در سرکه تخفیف شدید و قوت تحلیل
ست پس واجب ست که بچیزیکه مقاومت هر دو خصلت یعنی تخفیف و قوت تحلیل نماید مثل آمیختن او با آب بسیار یا بعضی مرطبات ملینه چون لعابات
نوشند و در شیر خر مشک کرده اند که با وجود ترطیب او مبرد باشد حتی که قوی تبرید او در فضیلت بر تبرید دوغ گاو داده اند لیکن آن کسی را موافق
بود که او را بجز تپ دق دیگر نباشد و ماده و خلطی مهیا لعفونت نبود و لازم ست که از بستن شیر در معده حذر کنند و انچه منع بستن آن کند شکر ست
و چون خوف حدوث عفونت از شیر گردد اسهال برفق نمایند و اگر خوف تسخین شود چند روز ترک نمایند و در ان ایام معالجه بقرص کافور و طباشیر و آب فواکه
مثل آب انار و سیب کنند بعده اعادهٔ شیر کنند و اما ادویهٔ مبرده که در ان ترطیب نیست مثل اقراص معلومه اعنی قرص کافور و قرص بسد بارد و مثل این قرص طباشیر ست

صفت آن طباشیر گل رمنی هر واحد چهار درم گل سرخ شش درم تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کهربا هر واحد سه درم قرصها سازند شربتی دو درم و این بسیار نیکوست **ایضاً** قریب آن بارتنگ نشاسته صمغ کتیرا هر واحد سه درم گل رمنی طباشیر هر یک چهار درم تخم خشخاش پنج درم مغز تخم کدو خیار تخم خرفه هر واحد شش درم مغز بهدانه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ هر واحد هفت درم رب السوس ده درم بلعاب بزرقطونا قرص سازند و اما مروخات و اطلیه و ضمادات مبرده و نشوقات و سعوطات مبرده همانست که سابق معلوم شده و بهترین مروخات بروغن کدو و خشخاش و نیلوفر و بید و بنفشه است و اما فرش مبرد مرطب آنست که محرک بود از ادیم بگلاب پاشیده و یا کتان از جنس آنکه در طبرستان میسازند و میان او پر از چیز مسخن مثل پنبه و پشم نباشد بلکه از جنس کتان محلوج باشد و مدام تجدید آن کنند و یا فرش از چرمی باشد که در آن آب پر کنند و بر آن دو دخت نهجی باشد که آب منبسط گردانند و اجتماع او را باز دارد و قرب فرش بآب و مجاری آن بود و زیاد و برگ درخت بار در طب مثل بید و حی العالم و بقول رطب و ریاحین بارد مثل گل سرخ باشد و ایضاً برگ شجر بارد و شاخهای نرم انگور و مانند آن **ذکر ادویه مرطبه برای** مدقوقین اما انچه با تبرید باشد ذکر او در ذکر ادویه مبرده گذشت و الحال کلام در کیفیت نوشیدن شیر و دوغ و در کیفیت استعمال آبزن و حمام و در استعمال مروخات و ادهان و اطلیه و سائر تدبیر باقی ماند و طریق نوشیدن شیر در باب سل و یبس معده معلوم شده پس باید که آن قانون باشد و بعد شیر زنان مثل شیر خر کدام شیر نیست و بعد از ین شیر بز است و باید که علف او از حشائش و بقول بارد رطب باشد چنانچه معلوم شده و آنها خصوصاً شیر خر قلع دق نمایند اگر آنرا قابلی باشد و در شیر باکی نیست مگر آنکه عفونت واقع یا متوقع بسبب مادهٔ حاصله در بدن باشد و شیر برای صاحبان دق از اول تا آخر آن نافع ست و شیر زنان از پستان مکیدن موافق تر از جمله شیرهاست و قانون در نوشیدن دوغ نیز قریب آنست و اولی آنست که ابتدا از ده درم کرده تا سی درم رسانند و زیاده بران نمایند اگر قوت اعانت کند و اگر خواهند چیزی از اقراص مبرده نزد حاجت تبرید شدید بادی مخلوط سازند و اگر بر مقدار مذکور در ابتدای تشرب یعنی ده درم و آخر آن که سی درم باشد زیاده نمایند مختار اند بشرطیکه قوت بهضم او اعانت کند **و اما آبزن** پس افضل او آنست که نیمگرم باشد و حرارت بسیار دران نبود و معذلک دران قوت بقول و حشائش مبردهٔ مرطبه بود و آبزن چنان باشد که تری نماید نه که عرق آرد و جائز نیست که آبزن را بجای گرم باشد و اگر از استعمال آبزن بارد مانع نبودی بران اختیار می بود و لیکن مانع از ان ضعف ابدان ایشان ست و نحافت آن و اما در ابتدای امر ایشان بسبب عدم نحافت گاهی آبزن بارد شفا بخشد و اما ضعیف البدن را گاهی آبزن بارد شفا بخشد مع تبرید اندک که در مزاج او آبزن بارد واجب کند و معالجهٔ تبرید ضعیف البدن ممکن بود و اگر ضعیف تر از ان باشد خوف وقوع آن از تبرید آبزن و روق الشیخوخت بود و این در کتر باشد و لیکن آن شخص را باوجود وقوع او دران زمانه موت بطی تر گردد و گاهی باوجود آن مدت مدید زنده ماند و بسیار باشد که نقل و با این دق نیکوتر باشد و اما انچه مارا دران از کلام آبزن ست صواب تر آنست که ابتدا آب زنی نمایند که آن اندک گرم باشد بسوی بارد معتدل البرد که احتمال آن نمایند تدریج کنند زیرا که این تدریج بدن را مقابل آب سرد گرداند چه الم بورود مخالف در مزاج دفعةً پیدا شود و ایضاً بدن بآب گرم استفاده شبیه بفربهی متحمل بارد می نماید و اگر تکرار آبزن در روزی سه مرتبه کنند صواب باشد و لازم ست که برفق استعمال نمایند یعنی مدت طویل دران مکث ننمایند تا سقوط قوت تجلیل مفرط نکنند و اگر ماء الشعیر دو ساعت قبل از آبزن تناول نمایند صواب بود و اگر تقدیم آبزن بعد دوشیدن شیر بر بدن کنند تا مجاری غذا را فراخ گرداند بعد از ان ماء الشعیر و مانند آن از اغذیهٔ مرطبه تجویز نمایند بعده زمانی بمدان صبر کنند بعد از ان آبزن استعمال نمایند تا غذا منبسط گردد نیکو باشد و بعد آبزن و حمام مالش بدن بروغنهای سرد تر مثل روغن بنفشه خصوصاً معمول از روغن کدو و همچنین روغن نیلوفر و روغن کدو سازند و اگر بعد آبزن معتدل الحرارة بسوی آبزن مائل تر ببرودت اندک که احتمال آن کنند نقل نمایند بعد از ان روغن بمالند صواب بود و اگر تقدیم مالش روغن و تعجیل آن از آبزن ثانی کنند بعده اندک در آب سرد تر داخل شوند نیکو باشد و این دخول در آب سرد بحسب احتمال قوت باشد و تدریج دران تا آنکه بآب سرد تر رسند باک نیست و بهترین اوقات این صنعت بعد هضم طعام ست و اگر ممکن بود که بعد آبزن گرم در آب سرد یکبارگی در آیند بغیر تدریج پس آن از جهت علاج بالغ تر ست و از جهت خطر شدید تر و تحقیق آن باهستگی در خطر کمتر اند در آمدن مریض یکبارگی اندرانست و کمتر در منفعت و لیکن برودت بقدر برودت آب تابستان باشد که آن مابین نیمگرم و شدید البرد بود و اگر تقدیم دوشیدن شیر بر اعضای او نمایند اگر ضعیف نبود و یا آن ممزوج بآب گرم بود اگر ضعیف باشد بعده آبزن استعمال کنند صواب باشد پس اگر شیر بر بدن دوشند شدید الترطیب بود و البان جید برای دوشیدن شیر زنان و خر بز ست و لازم است که از پستان بدوشند و اولی آنست که قوت خواب مالش بروغنهای مذکوره بر همه بدن و مفاصل کنند **و اما حمام** مدقوق را در دخول او رخصت نیست الا چون بنحوی باشد که عرق نیارد

ونه گرم کند و نفس را تغیر دهد پس آب وا ز هوای او گرم کمتر باشد و حرارت آب نیم گرم بود بنوعیکه در مسام نفوذ کند و اثر رساند و عرق نیارد و چون در بدن مدقوق ماده مهیا بعفونت نباشد خصوصاً چون این ماده مهیا بود و طعام هضم نشده باشد دران وقت رخصت حمام نیست بلکه واجب ست که حمام در هنگامی کنند که اراده منبسط شدن مفهوم از حمام در بدن باشد و دران لبث طویل نکنند بلکه بسرعت بیرون آیند و بعد ازان چیزی از مرطبات غذائی و از حریره که آنرا ضرر نکند معمول از جو و شیر بخورند و چون مدقوق را در حمام تشنگی عارض شود بماء الشعیر و ماء الرائب و بشیر خر تسکین آن نمایند و لازم ست که ادخال ایشان در حمام پس اخراج آنها بنوعی باشد که بادی البته تعب نرسد و در مواضع دیگر بدین خبر داده ایم و ازان اندکی اعاده میکنیم که بل واجب ست که در محفه محمول که دران فرش نرم گسترده باشد بسوی حمام برند حتی که دران بخانه اول حمام برسد پس بمضربه نرم نقل کنند از انچه حمام را صالح بود و دران خانه یا در خانه اوسط اگر گرم نباشد لباس دور کنند و در یکی ازان هر دو خانه لبث نکنند مگر بقدر نقل از محفه و انفاس قلیل و بقدر برآوردن لباس بعد ازان در خانه سوم که شدید الحرارت نبود داخل شوند و دران بقدر احتمال خود برای آبزن مقام نمایند انیست انچه اطبا گفته اند و نزد من بهتر آنست که آبزن را در خانه اوسط معتدل باشد پس هرگاه بعد آبزن معتدل از آبزن بارد مفارقت کنند بمندیل یا بفرجیه دو ته بپوشند و بفراش و محافه خود نقل کنند و عرق بمنادیل نشف نمایند و روغن بمالند و غذا دهند

در تغذیه اصحاب دق

تفریق غذا برایشان واجب ست و یکبار شکم سیر نخورند و بهترین اغذیه ایشان ماء الشعیر و جو ست و نان گندم مغسول در آب سرد و البان اگر مانعی از عفونت وغیره ازان نباشد و مرغ گاو که آن کثیر الغذا ست ترکرده و ماش و کدو و از فواکه هندوانه ست و اگر با قبال طبیعت و شهوت صادق و قوت معده حساس نمایند بخورند بیتر تازه بی نمک باک نیست و اگر قوت ضعیف باشد شوربای زیرباج خوشبو بکشنیز تر مطبوخ بمثل دراج و تیهو مضایقه ندارد و گاهی احتیاج میشود بعد خوردن شوربا بنوشیدن اندک شراب رقیق ممزوج بآب بسیار و گاهی بخوردن مصوصات از لحم دراج و تیهو و کبک و بچه مرغ و هلام ترش یا قریص حامض از لحم بزغاله و لحم بقر حاجت آید اگر در آنجا قوت هضم باشد و حل مصوص و قریص برای ایشان نافع و مقوی در مثل این حال ست و گاهی نزد افراط ضعف از ماء اللحم مخلوط بشربت فواکه بارد ترش یا از زرده بیضه نیمبرشت چاره نباشد و هرگاه ضعف نبضی متمادی گردد احتیاج افتد بخورانیدن آب گوشت ماخوذ از اضلاع بزغاله بنمک اندک که آنرا اضافه کرده باشند آن آب سیب و مثل بستم حصه آن شراب ریحانی بران ریخته باشند و نیمگرم بنوشانند و اما آب سرد که بسیار شدید البرد نباشد در آشامیدن او اینجا باک نیست مگر آنکه مانعی باشد و این مانع یا ورم شکم و حجاب باشد و یا در بدن اخلاط عفن یا اخلاط خام بود که آنها محتاج نضج باشند و علامت نضج ظاهر نشده باشد و اگر نشان نضج ظاهر بود بشرب آب سرد خوف کمتر باشد و همچنین اگر دق انتقالی از سرسام یا برسام باشد دران منع نوشیدن آب سرد از غیر آن اولی ست زیرا که دق چون وارد شود بر امراض مضعف قوت و او مرخی و مذهل عظم و لحم ست بر ضعف قوت وارد گردد پس هرگاه دق را با وجود ضعف نوشیدن آب سرد مطابق شود ضرور در جنس دیگر از دق افتد و آن مشارک این جنس ست در یبس و مخالف آنست در حرارت و برودت و معروف بدق الشیخوخت و دق الهرم ست و این مرض صعب ست که حرارت غریزی دران باطل شود و همچنین آب بسیار سرد مفرط گاهی ایشان را در هر حال ضرر کند و حرارت غریزی اعضای اصلی اینها فاسد کند و گاهی در موت ایشان سرعت نماید یا بقسم دیگر از دق یعنی دق الشیخوخت ایشان را ببرد

در تدارک احوال تابع دق

از انجمله غشی ست و تدبیر آن از روی تغذیه بمقویات و مفرحات ذکر کردیم و از انجمله اسهال ست و لازم ست که معالجه و تدارک آن نمایند زیرا که دران خطر عظیم ست و از معالجه او اولا انیست که در ماء الشعیر ایشان آب پست انار دانه یا سیب انداخته یا در جو برای ایشان جاورس بریان یا صمغ یا عدس مکرر جوش کرده داخل کنند و یا شیر مطبوخ بسنگ گرم یا با قرص تنها تا آنکه مالحیت او برود خصوصاً با جاورس و این قرص بخورانند گل ارمنی پنج درم شاهبلوط بریان گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر کهربا هر یک سه درم تخم حماض حب الآس تخم زرشک هر واحد شش درم بآب بهی قرص سازند و صبح از یک درم تا یک مثقال بآب امرود بخورانند و هنگام خواب سپغول بریان بآب سرد و شربت سیب یا بهی بدهند و همچنین سفوف طباشیر که دران مقل مکی ست بسیار نافع ست و اگر بسحج مؤدی گردد معالجه بحقنه های او که مذکور شده باید کرد که آن از مشروب موافق ترست ابو سهل گوید مادام که حمی دق در درجه اولی و ثانی بود معالجه او ممکن باشد و هرگاه در درجه ثالث یعنی ذبول رسد لا علاج ست زیرا که بمنزله پیری گردد که علاج او نیست و ممکن ست که درین وقت

تسکین حرارت او کنند و اما ازالهٔ مبداء والبته ممکن نیست و علامات وقوع در ذبول یافت و آن در تشخیص مذکور شد پس هرگاه بدن در لاغری و ضعف بآن حد رسد البته علاج
او نیست و اما او همیکه در بدن خون و گوشت و تازگی و رونق و قوت باقی و افزود علاج او ممکن و صلاح او مرجو باشد و راکثر امر علت زائل گردد و موافق ترین
اشیا برای ایشان تبرید و ترطیب ست و چیزی نافع تر درین از حمام نیست در هوای او نشینند بلکه در آب شیرین معتدل الحرارة مدتی صالح نشینند بعده در آب سرد یکبارگی
درآیند بعد از آن بیرون آمده روغن بنفشه بمالند و ماء الشعیر بنوشند و غذا بماهی رضراضی و بقول رطب سازند و راحت و سکون لازم گیرند و در نرمی بستر ایشان مبالغه کنند و بروغن
بنفشه و کدو استنشاق نمایند و تا ممکن باشد خواب را طول دهند و از بیداری و فکر و غضب و تعب و جماع حذر کنند و تدبیر مبرد مرطب استعمال نمایند و مبادرت بر گرسنگی و تشنگی
و همچنین امتلا از طعام ایشان را مضر بود و اگر حمام و آبزن هر روز دو یا سه مرتبه استعمال کنند افضل باشد خصوصاً کسی را که دران این تپ اثر کرده و نقصان ظاهر شده
باشد و لازم ست که حمام چنان باشد که عرق نیارد و کرب ننماید و دران حرارت بدن البته بیفزاید و نه چنان باشد که از ان در بدن فراشا شد و مسام بند گردد و ماء الشعیر صبح بنوشند و بعده
در آبزن داخل شوند پس ازان خارج شده روغن بمالند بعده صبر کنند تا آنکه ماء الشعیر از معده منحدر گردد و بعد ازان باز در آبزن یا در حمام درآیند و دران آنقدر صبر نمایند که بدن منتفخ و سرخ
گردد و باعتدال پس ازان بیرون آیند و در آب سرد یکبار فرو روند و ازان خارج شده روغن بمالند و طعام تناول کنند و اگر حرارت قوی نباشد ذکایت پس زیاده تر بود شیر بسیار موافق
باشد و موافق ترین البان شیر زنان ست پس شیر خر پس شیر بز و در شیر اندک شکر اندازند تا در معده بسته نگردد و پس شیر بدل ماء الشعیر نوشند و بعد ازان بخوابند و اگر شیر دران مستحیل
گردد و یا بدن بعد تناول آن گرم زیاده از اول شود باید که بدل دوغ ترش که مسکهٔ او خوب دور کرده باشند بنوشند یا بماء الشعیر عدول نمایند **قرشی** مینویسد که علاج دق
در ابتدا اسهل ست اگرچه معرفت او صعب بود و چرا نباشد که دران نه احتیاج بانضاج ست و نه باستفراغ و نه بتقدیر غذا مگر بحسب احتمال قوت معده و دران کفایت میکنند
تبرید و ترطیب بادویه و اغذیه و مشروبات چنانچه در غب لیکن از مرخیات معده احتراز کنند زیراکه ضرر ضعف آن عظیم ست و چرا نباشد که اینجا طبیب محتاج بتکثیر بدل ما یتحلل
ست تا مقابلهٔ فرط تحلیل کند و چون با دق تپ عفنی باشد بچیزی علاج کنند که نفع آن مشترک باشد و برفق اسهال نمایند تا حمی عفنی زائل شود و علاج دق سهل گردد و هرگاه
قریب ذبول شود محتاج بعلاج قوی گردد و طریق نیک اینست که در ربع اخیر شب شیرهٔ تخم خرفه بسکنجبین قلیل الحموضت یا بشکر سفید و بقدر شعیره کافور بدهند و چون آفتاب طلوع
کند قدحی از ماء الشعیر مبرز بشکر دهند و بعد دو ساعت اندر آبزن که در آب و خیار و کدو و خرفه و کاهو و تربوز و گل نیلوفر و بنفشه و جو مقشر همه یا آنچه ازینها حاضر باشد جوشانیده
داخل کنند و تا دو ساعت دران نشینند بطوریکه سر آن بلند در هوای سرد باشد و چون ازان بیرون آیند روغن بنفشه یا کدو بمالند و در گوش و بینی چکانند بعد ازان یک ساعت
آرام نموده شوربای گوشت بزغاله یا بره یا ماکیان فربه یا برشتا یا گندم یا بشیر تازه یا بماهی نهری بریان اگر شیر استعمال نکنند غذا سازند یا زردی بیضه گرم کرده یا نیمبرشت بدهند
و در طعام ایشان نمک کم اندازند و هرگاه قریب باهضم شوند شراب بعض که شش ساعت قبل از شرب آن باب بسیار ممزوج کرده باشند و بران تنقل بقرص لیمو یا بمغز خیارین یا بقرص
کافور یا تخم خرفه و خشکر یا حلوا از شکر و نشاسته یا روغن بادام یا بماء القرع و هندوانه و تخم خشخاش و تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز بادام نمایند و گاهی درین اندک کافور افزوده بنوشند
بعد ازان بر فرش کتان نرم پر از پنبه بر روی خواب کنند و گاهی برای ایشان فرش بر شباک موضوع بر حوض میسازند و وقت عشا باغذیهٔ مذکوره غذا سازند و مجلس ایشان قریب
آب و فضای سرد که دران هوای سرد بسیار آید اختیار نمایند و فرحت و آرام فرمایند و در روی ایشان گلها و رطوبات و مشمومات فرش کنند و نزدیک آنها تکثیر غنای ملایم و اوتار
و از فواکه سیب و خیار و امرود سازند و بشفتالو و خوبانی و آلو دهند و انار و انگور که بسیار شیرین نباشند تنقل نمایند و خوشبوهای سرد لذیذ بسیار ببویند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب
از شربت خشخاش ده درم و شربت عناب ده درم و یا از شیرهٔ تخم خرفه بست درم با شکر سفید ده درم یا از آب هندوانه و یا از ماء الخیار هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر
یا بچهٔ کوچک ماکیان و ماهی خرد رضراضی یا هار باد دهند و آبزن و تمریخ بعمل آرند و بعد خروج از حمام بماء الشعیر که دران بچهٔ مرغ پخته باشد غذا سازند و پارچهٔ کتان بصندل
و گلاب و کافور رنگین کرده بپوشانند و بر سینه ایشان بصندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و گاهی بدوغ و رائب مسکهٔ آن دور کرده غذا دهند و اگر با دق تپ ظاهر نبود
شیر تازهٔ بز جوان و شیر خر معلوف بخشخاش رطب بدهند و از اسهال و عرق حذر کنند و از آب سرد باز ندارند الا اگر معده و جگر ضعیف باشد **و اگر** حدوث دق از اعراض
نفسانی مثل غم و غضب و وهم باشد تسکین نفس بچیزیکه فرحت او نماید از الحان و حکایات خوش و مزیل هم و حزن و کلفت غم باقسام کلام و حیلها و ملاهی و لعب عجیبه
و ادخال آبزن و استحمام بآب نیم گرم نمایند و هر صبح جلاب از شربت خشخاش یا از شربت سیب شیرین بگلاب هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی بارد یک مثقال بدهند
و غذا ماء الشعیر با سفاناخ و کدو و تضمید صدر بصندل و کافور و گلاب کنند **و اگر** حدوث او از سهر مفرط باشد علامتش تقدم بیداری و غائر بودن چشمها مائل به تنگی و انتفاخ
جمیع بدن و بودن نبض صغیر ضعیف و بول سفید رقیق ست و علاجش خواب و راحت و استحمام و تمریخ بروغن بنفشه و بادام و کدو ست و هر صبح شربت خشخاش ده درم

و یا شربت بنفشه یا ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند **و اگر** اسهال قوی باشد که از ان حرکت روح یا حرارت از دوای
مستفرغ عارض شود علامتش حدوث دق عقب اسهال ست و علاجش حبس طبیعت بقرص طباشیر قابض همراه رب بهی و گلاب ست و سفوف حب الرمان و غذا
مزورهٔ سماق یا یخنی مرغ یا زرشک بجوزهٔ مرغ و تضمید سینه و معده با دویهٔ مقویهٔ قابضه مثل صندلین و گلنار و اقاقیا و رامک و گل رمنی و گلاب **و اگر** از فاقهٔ مفرط و
گرسنگی و تشنگی شدید باشد علاجش اینست که هر صبح آب هندوانه سه اوقیه با شکر سفید ده درم و یا شیرهٔ تخم خرفه بست درم و رب سیب و بهی و حماض هر کدام که باشد
ده درم بگلاب بست درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر بجوزهٔ مرغ یا ماهی کوچک رضراضی دهند یا ماء الشعیر که دران سرطان پخته باشند بیاشامند و نوشیدن لعاب اسپغول
و بهدانه و شکر و روغن بادام یا بنفشه نافع بود **و هرگاه** تپ ظاهر شود و بدن در ذبول شروع کند تدبیر که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و هنگام خواب
لعاب اسپغول وغیره بدستور دهند اگر در معده ضعف نباشد و اگر دران ضعف باشد در شب بقصار بر دادن رب انار شیرین و جلاب نبات مصری بگلاب و عرق بیدمشک
هر واحد ده درم نمایند و تبرید هوای ایشان کنند حتی که در سرما زیرا که تبرید آن افضل از تسخین ست و شمومیکه دران گل سرخ و کافور و صندل باشد و ریحان بگلاب پاشیده
ببویند و هرگاه در شب از خواب بیدار شوند جلاب بارد و شکر مصری بگلاب هر واحد ده درم و یا شربت عناب و لعاب اسپغول و بهدانه یا شیرهٔ خرفه بدهند و چون صبح گردد
بدستور روز اول نوشانیدن جلاب و ادخال آبزن و حمام و تمریخ بادهان مرطبهٔ مذکوره بعمل آرند و بعد عصر مثل صبح آبزن بکار برند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام
و کدو و اسفاناخ و مغز کاهو دهند و بر معده و سینه اضمدهٔ مبرده مثل صندلین و گلاب و جرادهٔ کدو و کافور ضماد کنند لیکن اضمدهٔ مبرده تا دیر ندارند و نسخهٔ قرص کافور
همانست که در قول مذکور مسطور شد لیکن در ینجا مغز بهدانه عوض مغز تخم خیار ست و وزن صندل یک درم باقی بدستور و کذا اقراص دیگر و حریره و چون علامات
ذبول خوب ظاهر گردد و اگر میسر شود که در آبزن شیر تازه و روغن بنفشه نشانند اولی باشد و چون از آبزن بیرون آیند آب شیرین مطبوخ بنفشه و نیلوفر بر بدن
ریزند و بر روغن بنفشه و کدو و نیلوفر بدن را چرب کنند و اگر غذا ابلکک سپید در دوغ ترکرده دهند نافع باشد و غذا از ماش و نخود و کدو و گوشت بچهٔ
مرغ و تیهو و ماکیان و نوشانیدن آب انار و سیب ترش هر واحد ده درم شکر سفید ده درم در نیم وزن ایشان را نافع بود و در وقت ضعف قوت
این ماء اللحم ایشان را نافع ست بگیرند گوشت ماکیان و تیهو و دراج و کبک و در قرع و انبیق نهاده مثل گلاب عرق کشند و هر روز سه اوقیه
بدهند و شربت حماض یا سیب بگلاب و بیدمشک هر واحد ده درم با مفرح یاقوتی بار دیک مثقال بنوشانند و غذا ماء اللحم بقرع انبیق بر آورده و باقی تدبیر
همانست که در قول صاحب کامل گذشت جرجانی و ایلاقی وغیره می نویسند که تدبیر این تپ به تبرید و ترطیب بود و آن از پنج وجه باشد یکی تدبیر هوای خانه
و مسکن و مفرش و او چنان باید که در فصل گرما اندر خانهٔ خنک که باد شمال بدان گذرد باید بیمار را بدارند و اگر در خانهٔ آب جاری باشد و بستر بر لب آب کنند
یا سر بر بران آب نهاده بیمار را بالای او و دارند بغایت نیک باشد و یا ظروف پر آب گرد او و در یا حین بار در طب وغیره که در قول صاحب کامل گذشت پیش او
نهند و باد کش از کتان ساخته و تر کرده با آهستگی بجنبانند و بستر از کتان وغیر آن که در قول شیخ گذشت بسازند و پیش از خوردن طعام و یا بعد انحدار غذا از فم معده
بر سینه و کتفهای او خرقه بصندل و گلاب و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب حی العالم و روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بنفشه آلوده بر نهند و چون گرم شود
بردارند و دیگر نهند و در شبانروزی از ده یا سه بار زیاده نهند و اگر از سردی آن خرقه تن بیمار بلرزد آن را نیمگرم کرده بر نهند و بشب روغن بنفشه و کدو بر ناف و کف پا
و دست و بینی و گوش و مقعد بمالند و اگر فصل سرما باشد هوای خانه معتدل باید تا زکام نشود و بستر از کرباسهای شسته و نرم باید که پر از پنبه بسیار بود و کسوت مریض
بحسب فصول اختیار نمایند مثلاً در گرما کتان و توزی باید بصندل و کافور خوشبو کرده و در سرما کرباس نرم شسته **دوم** تدبیر حمام و آبزن
و تمریخ باید که حمام و آبزن نیمگرم باشد و حرارت آب چنان باید که بیمار را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ کاهو بپزند بغایت
نیک باشد و اگر کدو تبراشند و اندکی کشک جو نیم کوفته در آب آبزن بپزند هم نیک باشد و در حمام و آبزن زیاده از ان ندارند که
پوست از آب نرم شود و تری پذیرد و آن را که در بدن نغل گوشت لختی بر جای بود صواب باشد که اول در آبزن نیمگرم نشانند و بتدریج آب مائل
بسردی در آرند تا که نوبت بآب سرد رسد و چون از آبزن فارغ شوند روغن بنفشه یا کدو یا بادام را بر اندکی آب بهم بزنند
پس اندام او بدان چرب کنند و بجامه و بستر باز آرند و باقی همانست که در قول شیخ گذشت **سوم** تدبیر شیر و دوغ دادن و طریق استعمال
این هر دو در بحث سل مفصل مسطور شد و هرگاه ترسند که بسبب دوغ تپ یا عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند و نسخهٔ قرص مذکور همان ست

که در قول شیخ گذشت لیکن درینجا وزن گل ارمنی و کهربا هر یک دو درم ست کوفته بیخته بآب بارتنگ یا لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال چهارم
تدبیر اشربه و ادویه باید که وقت صبحدم قرص کافور با شربت خشخاش باهم راه آبها که در قول صاحب کامل گذشت جلاب آمیخته بدهند و وقت برآمدن آفتاب کشکاب
بسرطان پخته یا آب انار شیرین یا جلاب آمیخته بنوشانند و بعد چهار ساعت از دادن ماء الشعیر بیست درم شربت عناب یا شربت خشخاش بآب سرد آمیخته بیاشامند
و وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب خورند یا شربت عناب یا شیرهٔ تخم خرفه و شکر و روغن بادام یا لعاب بهدانه و جلاب و اگر معده ضعیف باشد ازین شربتها هیچ
نخورند جز آب انار شیرین و برای کشکاب سرطانی سرطان ماده بهتر باشد و نشان ماده آنست که سوزنی دران فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر ازوی برآید نشان مادگی
باشد و اگر سرطان بدست نیاید عناب و خشخاش در کشکاب بپزند و روغن بادام بران چکانیده دهند صفت کشکاب که در اول ذبول نافع بود بگیرند ماء القرع
و کشک جو و سرطان صاف کرده شسته اندران بپزند و روغن بادام یا روغن کدو بران چکانیده بدهند و طریق شستن سرطان در قول شیخ گذشت و نسخهٔ قرص
کافور در قول صاحب کامل مذکور شد نسخهٔ دیگر قرص کافور بگیرند تخم کاهو هفت درم گل سرخ ترنجبین هر یک ده درم طباشیر مغز تخم خیار بادرنگ هر یک دو درم
تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو چهار درم رب السوس سه درم کافور نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند نوع دیگر طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم خرفه
مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدو صندل سفید هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک چهار درم سرطان سوخته رب السوس هر واحد یک درم زعفران کافور
هر یک نیم درم ترنجبین ده درم کتیرا صمغ عربی هر یک یکنیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول یا بلعاب بهدانه سرشته اقراص کنند و در بعضی نسخه ها عود خام
و سنبل الطیب هر یک یک درم زیاده کرده اند و کافور یک درم ست و اگر طبع نرم باشد قرص خشخاش دهند و نسخهٔ آن در قول صاحب کامل گذشت و یک نسخه
قرص قابض در قول شیخ در تدارک احوال تابع دق مسطور شد و شبانگاه یک مثقال اسپغول بریان کرده و نیم درم صمغ عربی بریان کرده
و نیم مثقال گل ارمنی و یک درم سرطان سوخته با رب بهی یا با شربت حب الآس دهند پنجم تدبیر اغذیه هر گاه شربت و کشکاب و شیر و دوغ و غیر آن که خورده
باشند هضم شده باشد غذا دهند و هر قدر که غذا خواهند خورد آنرا اندک اندک بتفاریق خورند چند نوبت تا گرانی نیارد و حرارت تپ قوی نشود و از اغذیه باشد
مقشر که با کاهو و اسفاناخ و کدو و مغز بادام پخته باشند موافق باشد و کشک جو با عدس سرخ و کدو و ساق کاهو کیچا نیز مرد بار و روغن بادام یا شیرهٔ مغز بادام بدهند
و قلیهٔ کدو و قلیهٔ خیار و قلیهٔ اسفاناخ دادن جائزست و اگر نان پاکیزه را در آب گرم تر کنند پس آب از ان بریزند و نان را در آب یخ آغشته بخورانند حرارت
تپ را باطل کند و اگر قوت ضعیف باشد بدل آب سرد بشراب ممزوج تر کنند چنانکه شراب یک جزو و آب سرد سه جزو باشد و اگر وقتی صفرا غلبه کند مصوص و هلام و قریص
که در قول شیخ گذشت موافق باشد و زیرباج اگر سخت ترش نباشد بدراج و جوزهٔ مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و با شکر چاشنی کرده نیک باشد و نان فطیر نشاید
خورد و آب بسیار سخت سرد زیان کلی دارد و حریره که خداوند ذبول را سود دارد در رطوبت افزاید در قول صاحب کامل گذشت و ماء اللحم بدستور ابومنصور گوید که لزوم
ماء الشعیر کنند و اغذیهٔ معمول از بقول بارد رطب مثل خرفه و ملوکیه و کاهو و کدو و خیار و بادرنگ دهند و اطلیهٔ بارده مثل صندل و گلاب و آب خرفه و کشنیز تر و کافور بعد خلو
معده از طعام بر سینه گذارند و در فصل سرما در مسکن ایشان آتش و دخان نباشد و لباس حار خفیف بپوشند و خاصه سر ایشان پوشیده دارند تا زکام و نزله پیدا نشود و دست
و پا را غمز ملائم کنند و اگر روز طویل باشد در آبزن مرتبه سوم قبل از وقت اشتداد داخل شوند و قرص کافور بر دل قلب و کبد که حمیات محرقه را نیز نیکوست نسخهٔ او همانست
که در قول جرجانی گذشت الا درینجا وزن طباشیر پنج درم و تخم کاهو ده درم و تخم خیارین پنج درم ست و تخم کاسنی دو درم زیاده شده و دو درم صفت
سفوفیکه اصحاب دق را دهند چون طبیعت ایشان نرم باشد گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی هر یک دو درم عصارهٔ زرشک
عصارهٔ سماق هر یک سه درم تخم حماض مقشر گلنار هر یک دو درم مقل مکی یکنیم درم کشنیز در سرکه تر کرده بریان نموده دو درم کوفته بیخته دو درم از ان صبح
و شام و نیم شب با رب بهی و رب ریباس ساده بدهند و جالینوس گفته که اصحاب دق محتاج بشرب آب باشند بدان بود مقدار کثیر آن نیستند زیرا که با عضای
اصلی ایشان بسبب لاغری و قلت گوشت و خون خود را ضرر میکنند و من خلقی کثیر را در ابتدای وقوع ایشان اندر دق آب سرد فقط نوشانیدم و
دران نشانیدم و صحت یافتند و آهرن گوید که حمی دق محتاج با سهال نیست چنانکه حمیات عفنی بدان محتاج اند و نه محتاج بچیزی ملطف و مفتح سدد ست
چنانکه حمیات یوم بدان محتاج اند و ثابت گوید که اگر اصحاب دق را از شرب شیر التهاب پیدا شود و بسوی دوغ گذ نقل کنند و یک مثقال ازین قرص بدهند
با آب خیار بر نهار و نسخهٔ او همانست که در قول شیخ گذشت و دران بارتنگ ست لیکن درینجا گل سرخ شش درم زیاده است و وزن مغز بهدانه نیز شش درم ست بجه

ساعتی ماء الشعیر سرطانی که دران قطع کدو نیز پخته باشند بنوشند و بکدو و سرمق و قطاة یابانی و ماش مقشر بروغن بادام غذا سازند و هرگاه طبیعت ایشان منحل گردد عوض ماء الشعیر آب پست جو که بدان صمغ بریان باشیده باشند بنوشند و محمد بن زکریا گفته بهترین چیزیکه بدان تبرید قلب اصحاب دق کنند و تسکین عطش ایشان کنند اینست که آب حصرم افشرده بر برگ خرفه انداخته بکوبند و آب آن افشرده بر برف سرد کنند و دران اندک آب جو مخلوط کرده پارچه بدان آلوده بر سینه گذارند و چون گرم شود تبدیل آن نمایند تا مدتی که مریض در اندرون بدن خود سردی احساس نماید و تشنگی او ساکن گردد و بدان روغن گل مخلوط سازند اگر در شکم ورم حار باشد و [ل] تازه که تا آب سرد نشسته و در آب سرد تر کرده باشند بخورند و در حالت ضعف باید که از تبرید قلب باضده بگریزند و همچنین از اغذیهٔ بارده و هوای سرد که این مودی به بول بارد میگردد ابو منصور مینویسد که من شربت کدو را در دق نافع دیدم چون در ابتدا باشد و در جمیع حمیات حاده و خصوصاً که باطفال باشد و اما باخیین و خاصةً که مول آن به نهایت احتیاط و حذر استعمال کنند و چند کس را دیدم که ایشان را تپ حاد عارض شد و مبادرت بشرب شربت کدو نمودند و مفلوج گشتند و باید که هر کس بقدر قوت خود و مقدار مرض خویش بخورد **صفت** شربت کدو بگیرند آب آلو آب تمر هندی آب زرشک و آب توت سیاه و آب حماض و آب سیب ترش و آب بهی و آب ریباس و آب غوره و آب هندوانه و گلاب و آب خیارین و سرکهٔ خمر هر یک ده استار و کدو منقی ده استار گرفته بکوبند و در دیگ اندازند و پنج من آب بران انداخته بجوشانند بآتش ملایم تا به دو رطل آید بعده این آب را با تمام آبها در دیگ جمع کنند و بر آن دو نیم من نبات سفید انداخته بقوام آرند پس فرود آورده دو مثقال کافور خالص و پنج استار طباشیر سوده آمیزند و در ظرفی بردارند و استعمال نمایند باقی همان ست که در اقوال سابق گذشت **خجندی** گوید که هر صبح شربت نیلوفر یا حماض یا شربت صندل و خشخاش بشیرهٔ تخم خرفه یا آب تربز یا ماء الخیار یا ماء القرع هر کدام که حاضر باشد بنوشند و غذا ماء الشعیر مع گوشت بزغاله فرخ مرغ و ماهی کوچک رضراضی و ملوخیه و اسفاناخیه و قرعیه باچهٔ بزغاله و روغن بادام یا خشخاش بقدر قوت خورند و چون تپ ظاهر بود و بدن در ذبول شروع کند آبهای مذکوره یا آب انار با دو مثقال ازین قرص کافور بدهند نسخهٔ آن طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه هر یک چهار درم گل سرخ هفت درم عود هندی کثیرا صمغ عربی هر یک دو درم اصل السوس صندل سفید ترنجبین نشاسته شکر طبرزد هر یک سه درم کافور زعفران هر واحد یک درم کوفته بیخته بگلاب و لعاب اسبغول قرص ساخته در سایه خشک کنند شربتی یک درم و یا قرص کافور و قرص خشخاش که در قول صاحب کامل گذشت بقدر یک مثقال با شیر خر یا شیر زنان هر کدام که خواهند بیست درم بخورانند باقی تدبیر در اقوال سابق گذشت **انطاکی** گوید که ملاک امر در تپ دق تبرید و توفیر رطوبات ست تا حرارت مشتعله از تحلیل بدان مشغول شود و لطف آن با غذیهٔ مولد خون بود که التصاق و تشبث آن بسرعت گردد مثل شیرهٔ بادام بشکر و شوربای بچهٔ ماکیان و کدو و خرفه و از مجربات است که ماکیان را قطعه قطعه نموده بکوبند و با مغز بادام سوده در شیشه کنند و سر او بند نموده در آب نهند و بپزند تا مهرا گردد و استعمال نمایند و اکثار گل ارمنی و گلاب بشکر و مالش بروغنهای مرطبه مثل بنفشه و کدو و کاهو و خرفه و مورد و فرش گلها و تبرید گرداگرد بیمار و نشستن در آبزن بغیر مکث مخلل و تعدیل هوا و تبرید او حتی الامکان و امساک از جماع و از لباس مجفف مثل پشم و موی و از قرب آتش و آفتاب نمایند و سزاوار است برای ایشان ملازمت لعابات و روغنها و رحت و لباس مصقول و کتان و شرب شیر تازه بشکر بسیار نافع ست و از آنچه تجربه کرده ایم اینست که بگیرند آب کاهو و گلاب و آب علیق هر واحد یک جزو آب لیمو نیم جزو و بدان صندل و آرد جو و سفیداب مخلوط کرده بر بدن طلا نمایند بتکرار مع ملازمت چیزهائیکه مذکور شد و گاهی احتیاج میشود نزد شدت اعراض بقطع زفر پس دران هنگام مثل وی چیزی نیست و لیکن غذا ماء الشعیر مبزر بعناب و قطعهٔ بهی و امرود و سیب باشد و همچنین آب خرفه بشکر ست و از اسهال مفرط اجتناب کنند تا قوت بسرعت تحلیل نکند و بران اکثار از خاریدن پایها و شستن آنها بآب نیمگرم و روغن گل لازم ست و هر تپ دق که در مرطوب باشد سهل تر بود و بالعکس کذا اگر مرکب شود به نسبت با مضاد و عدم آن **ایضاً** در تزهت گوید که هر آنچه در سل و قرحه گذشته و قرص گل و کافور و ریوند و شربت عناب و مطبوخ افتیمون و فواکه و شیر تازه بروغن بادام و شکر و گل مختوم و شوربای جوزهٔ مرغ با انواع بقول استعمال کنند **گیلانی** در مجربات خود مینویسد که با قرص کافور خاصةً میدهیم با شراب انگوری وقت سحر قبل از طلوع صبح و شیرهٔ خرفه میدهیم وقت طلوع آفتاب و غذا در چاشت میدهیم گاهی بیک روز دفع میشود و گاهی تا سه روز میدهیم و اگر بیمار قوی باشد بحمام میفرستیم که بتدریج در آب گرم درآید و چون خوب گرم شود غافل در سادر آب سرد چند کوزه غافل بر سر او بریزند و باین حیله چند مدقوق شفا یافته اند **صفت** قرص کافور خاصةً کافور سه جزو زعفران چهار جزو مغز تخم کدو پنج جزو مغز تخم خیارین چهار جزو عسل سفید چهار جزو کوفته بیخته بعسل اقراص سازند و این حب بتدریج دق زائل میکند **صفت** حب مذکور زعفران یک دانگ افیون بزر البنج هر یک نیم مثقال گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه گل نیلوفر کشنیز مقشر صمغ عربی طباشیر تخم خرفه هر یک دو مثقال تخم خشخاش مغز تخم خیارین هر یک

صحیح البیاض موافق اصل

نسخهٔ شربت کدو

قرص کافور

حب کافور

سه مثقال کافور پنج مثقال کوفته بیخته بلعاب بیغول سرشته بقدر نخود حبها سازند و هر صبح هفت حب با شیرهٔ تخم خیارین سه مثقال شربت نیلوفر شربت انار هر یک پنج مثقال بدهند
و در نسخهٔ دیگر وزن گل ارمنی دو نیم مثقال و طباشیر سه مثقال و تخم خشخاش سه و نیم مثقال و کافور دو مثقال ست و مریضی که دق مرکب داشت و مواد غلیظ نیز فی الجمله در بدن
او بود و زانو از وجع مفاصل چنان بسته بود که اصلا حرکت نمیکرد و بغایت بی قوت بود اول روغن خبت [?] بر زانو مالیده شد نهایت نافع آمد و اندکی تریاق خورانیده شد و
اندک سفنجی که در تپ بلغمی میدهیم و نشیان [?] یکدو مرتبه حل طبیعت کرده شد یک تپ لثقه [?] مفارقت کرده و جهت دفع تپ دق دو هفته باین ادویه مداومت فرمودیم
تپ زائل شد و قوت گرفت ادویه اینست نقیع زبیب تازه و قرص عنبر محلول در عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق بیدمشک هر یک دو مثقال قرص کافور خاصه نیم مثقال
چون هوا گرم بود شبانه روزی چهار مرتبه این داده میشد و یک دو مرتبه آب هندوانه باندک قرص عنبر محلول و غذا دیگر اگر نیز می طلبید اندک اندک
داده میشد غذای مدقوق و هر چه باو میدهند باید که کم کم باشد اگر چند دفعه بدهند باکی نیست بلکه لازم ست سعید گوید که تدبیر این تپ بحسب درجات آن منقسم بسه قسم ست
تدبیر درجهٔ اول بشرب ماء الشعیر و بعده بشرب شربت خشخاش تا ب بسر [?] کنند و اگر جسم خالی از عفونت باشد شیر خر بنوشانند بعد اعتنا بآن خوردن غذا ابدان از
حشایش بارد مثل کشنیز و کاسنی و جو دو نوشانیدن آب شیرین و بعد شرب شیر مدقوق را آب انار بنوشانند و از بقول بارد مثل کاهو و خرفه غذا سازند و خیار
خورانند و غذا از شوربای بچهٔ مرغ و پاچهٔ بزغالهٔ شیرخواره بدفعات دهند تا هضم ایشان فاسد نگردد و حریره از آرد سفید و شکر و بادام سازند و در آبزن یکبار
قبل از طعام و بار دیگر بعد آن نشانند و در آب او نیلوفر و کاهو بجوشانند و در حمام داخل کنند و موم و روغن بنفشه و کدو بر بدن مالند و بعد غسل در حمام در مسکن بارد
نشانند و کافور و صندل بویانند و بر فرش رطب خواب کنند و اگر حلوا طلب کنند حلوای شکر و خشخاش در روغن بادام دهند و گلاب بر سینه بمالند و لباس نرم بپوشانند
اگر تپ ظاهر بود قرص کافور سحرگاه و ماء الشعیر صبح و بعد آن آب انار دهند و سفوف مبرد بدهند و از اسهال باستعمال سفوف حب الرمان حذر کنند و علاج درجهٔ دوم
استکثار از مشروبات باردهٔ رطبه است مثل ماء الشعیر که در ان خشخاش پخته باشند و شربت شیرهٔ تخم خرفه و طباشیر و کافور و در حمام داخل کنند و روغنهای مرطب بمالند
و تعدیل هوای مسکن کنند و غذا بچهٔ مرغ و بزغاله خورد سازند و بر بستر رطب خوشبو بخوابند و کسر تیزی حرارت قلب ایشان کنند بهر چیزی که بسوی آن سبیل یابند
و تدبیر درجهٔ سوم اینست که طمع در صلاح او نباید داشت پس اگر اسهال عارض شود موت او قریب بود و بالجمله تدبیر این قسم بسیار صعب ست زیرا که شفای او
نیست الا واجب ست که تدبیر مریض بتدبیر مبرد مرطب نمایند و حفظ قوت او کنند و از چیزیکه اشتهای او کند منع نسازند که ازین تدبیر گاهی مرض تاخیر نماید و
تا مدتی حیات او طول کند خضر گوید که غرض در علاج آن مقصود بر تبرید و ترطیب ست پس اگر مرطب غیر مبرد دهند انچه تبرید کند شریک نمایند و اگر مبرد دهند انچه
ترطیب نماید قرین او سازند اگر مزاج مریض رطب نباشد مثال این آنست که شراب مرطب ست لیکن غیر مبرد زیرا که او گرم ست در مزاج خود پس بباید
که از ان اندک با آب بسیار ممزوج کرده دهند تا مائیت ترطیب کند و همچنین رعایت کنند انچه از مبردات دهند بنوعیکه بدان چیزیکه در ان ترطیب باشد مخلوط
سازند یا آن چیز در نفس خود مرطب مع تبرید باشد مثل تخم خیارین و مغز تخم کدو و در آبزن داخل کنند و بعد آن روغن بنفشه و بادام بمالند و ماء الشعیر بنوشانند
و غذا از بقول بارد رطب سازند و هر دوا که در ان تریاقیت مع برودت باشد مثل کافور آن دق را منفعت شدید مینماید و شیرهٔ تخم خیار و مغز تخم کدو بشربت
انار شیرین و شربت خشخاش با قرص طباشیر کافوری بدهند و اگر اسهال از شرب شیر یا دوغ بهم رسد گلقند چند روز بخورانند تا شکم باعتدال آید بعده
اعادهٔ آب فواکه و شیرهٔ بزور با قرص مذکور نمایند باقی همانست که در قول قرشی و غیر آن مسطور شد میر عوض مینویسد که در دق اندر مرتبهٔ اول تبرید و ترطیب
با غذیه و ادویه مبردهٔ مرطبه چون ماء الشعیر و جوزه مرغ و شربت عناب و نیلوفر و شیرهٔ خرفه و سکنجبین بدهند و شفتالو و زردآلو بخورانند و انچه در درجهٔ دوم یا نزدیک
آن برسد بعلاج قوی تر محتاج باشد پس در آخر شب شیرهٔ تخم خرفه در عرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربهٔ مذکوره یا قند سفید شیرین ساخته و مقدار شیره
کافور رباحی اندران حل کرده بدهند و اگر قرص کافور و غیره که در قول صاحب کامل گذشت دهند رواست و در وقت طلوع آفتاب نیم سیر ماء الشعیر
با پنج درم قند سفید گرم یا سرد بحسب میل طبیعت بنوشند و انچه اشربهٔ شیرین مذکور شد بر تقدیری توان داد که خوفی از استحالهٔ او بصفرا نباشد و الا
جز از شربت نیلوفر و شربت حماض و لیمو و ترنج و سکنجبین و انار ترش نتوان داد و سفوف سرطان تالیف صاحب تحفه جهت دق و سل و سرفه
و لینت طبع و منع نزلات حاره بغایت نافع ست و چون کار خداوند این بجذول [?] رسد درین وقت از علاج وی دست باز دارند و بهیچ
آرزوی که از اغذیه و اشربه و غیر آن او را باید آید منع نفرمایند و باقی در اقوال سابق گذشته مصنف خلاصة الحکمت میگوید که هر چند

اطبا تجویز شربت بنفشه و نیلوفر در صورت سرفه و الا شربت اترج و لیمو وغیره نموده اند لیکن آنچه احقر تجربه یافته شیرینی را درین تپ مضرت بسیار است و اولی آنست که مطلقاً آنرا استعمال ننمایند **شریف خان** می‌نویسند که من علاج مدقوقی که بدرجهٔ دوم رسیده بود نمودم نوشانیدن شیر خر نمودم با شربت نیلوفر و وقتی قرص طباشیر قابض گاهی قرص کافور حسب حاجت استعمال کردم و شیر اولا از هفت توله شروع نمودم و تا سه روز بر همین قدر توقف کنانیدم بعد از آن هر روز یک توله افزودم تا آنکه با یاؤ آثار رسید بعده بر همین قدر وقفه نموده باز زیاده کردم پس هنگامی که آنرا اسو هضم وغیره عارض گردید از شرب او باز داشتم و بعده بار دیگر دادم و جالینوس گفته که اگر تدبیر آبزن و مرخ تاب نبودی بعلاج دق سبیل نمی یافتم **مولف اقتباس** می‌نویسد که تدبیر مبرد و مرطب از نه وجه باید کرد **اول** در تدبیر لباس و هوا و مسکن و مفرش چنانچه در خانهٔ که آب را گذر نباشد و باد شمال را ممر نبود باید که طبقهای بسیار پر آب گرد او نهند و خیار و بادرنگ و کدو و ترنج دهند و آنرا پاره پاره کرده در آن نهند و همچنین گلهای باره خوشبو و غیر خوشبو مانند گل نیلوفر و بنفشه و گرهل و کدو و چاندنی و گل سرخ و سداگلاب و سداسهاگن و یاسمین و بیله و هارسنگهار و بید مشک و کرنه و نارنج و کاغذی و داودی پیش نظر دارند و همچنین از گلها و برگهای سرد توده توده گرد اگرد بیمار نهاده دارند و لحظه لحظه بصندل و گلاب و سرکه و آب یخ آنرا تر دارند و در شبانروزی چهار پنج مرتبه تجدید نمایند و زمین و روی دیوارهای خانه را با آب و گلاب و سرکه تر سازند و شاخهای تر مانند خرفه و تقلهٔ یمانی و چاندنی و بید مشک و باقلا و کشنیز سبز مع گل پیش بیمار دارند و در هر چند ساعت تازه سازند و تمام درون و بیرون خانه را بگل سفید خوشبو که آنرا هندی پنڈول گویند و یا گل ملتانی و یا گل ارمنی و نیشاپوری تازه تازه بمالند و باقی همانست که در قول جرجانی گذشت **دوم** تدبیر حمام و آبزن اگر در آب حمام گل بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و خطمی و کاهو و کشنیز همه سبز هر یک سه قبضه بپزند بهتر باشد و آبزن باین طور سازند گل بنفشه و نیلوفر و گرهل و کاسنی و خیار و سداگلاب و باقلا و هارسنگهار و سداسهاگن و چاندنی و کشنیز هر یک یاؤ آثار برگ بید و کاسنی و کاهو و کشنیز و گلاب و خطمی و خبازی هر یک نیم پاؤ جو مقشر نیم آثار خیار و بادرنگ و کدو هر یک نیم آثار و پنج توله مغز تربوز سه پاؤ گلاب هفت شیشه آب شیرین بقدر حاجت برادهٔ صندل سفید شش توله همه و یا هر چه ازینها بدست آید بکار برند و دو ساعت نجومی قبل از آبزن آتش جوش دهند و اگر از یک ساعت نجومی در آبزن نیز بیمار بر نجهد باید که او را بر کرباس منقوش نشانیده بردارند و گوشه های او گرفته آهسته آهسته در آبزن فرو گذارند و دو سه مرتبه بردارند و بگذارند پس بیرون آورده روغنهای مرطب بمالند و یک ساعت نجومی استراحت فرموده غذاهای قویه مرطبه مانند گوشت بزغاله و بره و بچهٔ مرغ خانگی که در آن جو مقشر پخته باشند بدهند و باقی در قول شیخ گذشت **سوم** تدبیر تمریخ ادهان مرطبه چون روغن کدو و بنفشه و کاهو و خشخاش بچهارم حصه شیر بز و یا زن و یا خر و مسکهٔ گاو و یا بز و باید که بعد نیم ساعت به پنبهٔ نو مندوف تن را پاک نموده باز تجدید تمریخ نمایند و بعد از غذا همین فرمایند **چهارم** تدبیر دادن شیر خر و بز و زن **پنجم** تدبیر دادن دوغ و طریق این هر دو در باب سل مسطور شد **ششم** تدبیر استعمال حبوب و سفوفات و اقراص و عرقیات و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و این همه در ذکر ادویهٔ نافع دق مسطور شد **هفتم** تدبیر اضمده و اطلیه باید که قبل از غذا بکار برند بدین صفت کشنیز سبز و گل سرخ و بستان افروز هر واحد یک توله کشنیز خشک تخم کاهو صندل سفید گل ارمنی هر یک هفت ماشه کافور سه ماشه بر حوالی دل ضماد کنند و پارچهٔ کتان بران چسپانند و نگذارند که خشک شود و ضماد آرد جو باندکی کافور بسیار مجرب است **هشتم** تدبیر نقل به بزور بارده مانند مغز تخم خیار و بادرنگ و تربز و کدو و غیره باید که بربت سرد کرده میان هر دو طعام بکار برند و اگر اندکی کافور و نبات سوده بران پاشند بهتر باشد و همچنین دانه انار ولایتی و به و سیب و زرد آلو و ناشپاتی و تربز و عناب و انگور تازه و در عرق بید مشک و برف پرورده **نهم** تدبیر اغذیه آنچه درینجا سودمند است اینست نخود ماش مسلم یا مقشر که با پالک هندی و رومی و یا برگ کاهو و یا کشنیز و یا کاسنی و یا بارتنگ و یا خرفه پخته باشند با نان تنک و یا برنج دهند و یا کدو سبز و خیار و بادرنگ و پزو و توری و بهنڈی و امثال اینها تنها و یا در لحم بزغاله و بره پخته دهند و یا کله پاچهٔ بز و یا جوجهٔ مرغ و ماهی خرد دهند و ماء الشعیر ساده و سرطانی و لحمی لبسی نافع است **فائده** هرگاه که طبع نرم شود باید که بیست کنار و شاهبلوط و سنجد و زعرور و قرص طباشیر قابض لولوی علوی خان و حب و سفوف لولوی ایشان دهند نسخهٔ قرص و ذیل ادویه مرکبه گذشت **صفت** حب مذکور طباشیر سرطان سوخته ابریشم مقرض مروارید ناسفته کهربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی و سفید زهر مهرهٔ خطائی الجبار دم الاخوین مغز بهدانه نشاسته بریان شادنج مغسول عصارهٔ لحیة التیس صمغ عربی حب الآس کثیرا رب السوس هر واحد یک درم مغز تخم کدو و خیارین و کاهو هر واحد یک نیم درم بسد سوخته اقاقیای مغسول طراثیث گل ارمنی و قبرسی و مختوم و داغستانی هر یک یک درم زعفران افیون هر یک سه حبه کافور چهار حبه بلعاب بهدانه حبها سازند شربتی یک درم با عرق بید مشک هفت توله

صفت سفوف مذکور مروارید ناسفتہ بسد زہر مہرہ صندل سفید زرشک ابریشم مقرض طباشیر پوست بیرون پستہ دانۂ ہیل کشنیز خشک انار دانہ سماق ہمہ بریان کہربا مصطگی گل کاسنی ہریک یک مثقال ورق طلا عنبر اشہب ہریک دو دانگ ورق نقرہ یک مثقال و یکدانگ تخم بارتنگ تخم شرتی ہریک سہ مثقال شرتی از یک مثقال تا دو مثقال با عرق بارتنگ و غذا آش جو بریان یا چہارم حصۂ آن عدس مقشر پختہ دہند و رازی فرمودہ کہ حب الآس و مانند آن در آش جو پختہ دہند و ہرگاہ کہ بیمار را ضعف غشی آید باید کہ ماء اللحم سادہ و یا ممزوج بشراب چہارم حصۂ آن دہند بگیرند گوشت بزغالہ از چربی پاک کردہ بوزن یک نیم پاو و در پاتیلہ قلعی دار نہادہ گلاب و بید مشک و آب باران ہریک پاو آثار داخل کردہ سر آنرا پوشیدہ با تش ملائم بپزند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت ہنوز ناپختہ باشد از و بگیرند و بفشارند تا ہیچ تری در گوشت نماند پس آن آب را در پاتیلا انداختہ درانند کی روغن بادام و یا گاو مطیب ساختہ واندکی کشنیز خشک و نمک لاہوری اضافہ نمودہ بجوشانند کہ بنیمہ آید بنوشانند و ہر روز تازہ تیار سازند **ماء اللحم مرکب** منقول از قوانین العلاج کہ درین باب بسیار مفید ست گوشت بزغالہ پنج آثار کشنیز خشک دانۂ ہیل آملہ سازج ہندی ہریک دو تولہ نمک لاہوری و پیاز در روغن گاو بریان کردہ سیب ولایتی دہ عدد کسیر و یا و آثار صندل سفید سہ تولہ گل نیلوفر گل گاوزبان تخم خرفہ ہریک شش تولہ مغز تخم کدو پنج تولہ برگ گاوزبان ابریشم خام خاکشی ہریک نہ تولہ آب تربوز و خیار و لیمو شرتی ہریک نیم آثار گلاب و بید مشک ہریک یک آثار عرق گاوزبان و بید سادہ ہریک دو آثار برگ ترنج و ریحان و پودینۂ سبز ہریک یک قبضہ بدستور عرق کشند شربتی از ہفت تولہ تا نہ تولہ و مختار ابن ہبل فرمودہ کہ خاکشی مدبر با شیر بز درین باب عظیم الاثر ست و طریق او انیست کہ خاکشی ہر قدر کہ خواہند در پارچۂ سفت و دہ بستہ در دریائی کہ آب آن شیرین بود یک صد و یک مرتبہ غوطہ دہند و در سایہ خشک ساختہ با شیر بز یا خر یا مادۂ اسپ بعمل آرند و بدانند کہ چون نوبت بذبول رسد و عقب آن غشی متواتر و خفقان و اسہال ذربانی و تشنج و زحیر و تہیج اطراف افتد و عرق بسیار آید درین حالت دست از علاج باز کشند و بیمار را از ہر آرزو کہ از اقسام اطعمہ و اشربہ در دل داشتہ باشد ہرگز باز ندارند کہ قرب موت است تا خواہشی در دل نماند **و اما** آنجا کہ تپ دق صاحب اورام باطنی را افتد باید کہ ہمگی عنایت در تحلیل و اصلاح آن مصروف دارند و آنجا باشد کہ آبزنہا و حقنہ ہای محللۂ معتدلہ و ہمچنین اضمدہ و اغذیہ و اشربہ بعمل آرند و ہر دوائیکہ تحلیل و اصلاح ورم نماید اگرچہ گرم بود بکار برند خصوصاً کہ تریاقیت دران باشد و در استعمال مبردات چندان دلیری نباید کرد کہ ضرری عظیم میرساند و صاحب خلاصۃ التجارب نوشتہ کہ زنی را از صعوبت وضع حمل و سوء تدبیر در رحم ورم پیدا شدہ بود و مدت آن دراز گشتہ و تپ آہستہ چند روز ظاہر و گاہی مخفی بودی و بذبول نجامید و الدۂ او کہ از طبابت وقوفی داشت حقنہ ہای نرم و منضج و محلل و معتدل چون شیر گاو و پارچہ دران تر کردہ و فرزجہ ہای محللہ در ہفتہ دو سہ نوبت ادرا فرمودی بہمین تدبیر آن ورم تحلیل یافت و خلاص شد و ایضاً دختری نوجوان را در غب خالص بسبب کثرت استعمال مبردات ورم رحم پیدا شد و تپ خفیف و حبس حیض داشت و فوتبش نزدیک ذبول رسیدہ بود و اطبا تپ دق تجویز کردہ قرص کافور و ماء الشعیر سرطانی میدادند و ہیچ فائدہ نمیشد و من از معائنۂ قارورہ و نبض و دیگر عوارض دریافت کردم کہ تپ دق نیست ہمہ عوارض از ورم رحم اند و امر باستعمال حقنہ ہای لینۂ منضجۂ معتدلۂ علوی خان و فرزجہ ہا و طلیہ و اضمدہ کردم و دو و اشیرۂ حب کاکنج و تخم خربزہ ہریک نہ ماشہ صعتر چہار ماشہ در عرق مکوہ و اشترغار ہریک نہ تولہ برآوردہ شربت کشوث علوی خان و شربت بزوری ہریک دو تولہ داخل کردہ دادم و غذا شوربای بچۂ مرغ با نان تنک مقرر کردم بہمین تدبیر در مدت دو ماہ صحت کلی حاصل شد **و اما** در حالت ترکیب تپ دق با حمی عفینہ بعد از رعایت اشتراک تدبیری نمایند کہ نضج و تحلیل خلط عفن کند و آنچنان باشد کہ اگر تپ صفراوی بود شربت بنفشہ و آلو وغیرہ دہند و اگر تپ بلغمی بود پس مطبوخ افسنتین و شربت بزوری حار دہند و اگر تپ سوداوی باشد مطبوخ بسفائج وغیرہ دہند و اگر احتیاج باستفراغ آید جہت رفع عفونت برفق مغز خیار شنبر با شیرخشت و ترنجبین و گلقند و روغن بادام دہند بعدہ قرص گل صغیر و طباشیر و یا زرشک با شربت بزوری و مروق بید سادہ و یا گلو دہند و بعد از زوال تپ عفنی بمعالجۂ تپ دق مشغول شوند و مہما امکن نگذارند کہ طبع نرم گردد و اگر نرم شود باید کہ بزوی تمام در حبس او کوشند بدستوریکہ سابق نوشتہ شد و شخصی از طفولیت بنزلۂ بارد مبتلا بود و حمی شطر الغب از مدت شش ماہ مبتلا آخر سقوط قوت و اشتداد لاغری بدن بدرجۂ غایت رو نمود و اطبا حمی دق بسبب انتقال شطر الغب تجویز نمودہ بقرص کافور و آب بید سادہ و دیگر مبردات علاج میفرمودند و تا مدت نہ ماہ ہیچ سود نکرد چون بمن رجوع کرد تپ بلغمی لازمۂ نزلی تشخیص کردہ قرص افسنتین سہ ماشہ در خمیرۂ گاوزبان عنبری نہ ماشہ سرشتہ ہمراہ مروق گلو کہ بر درخت نیم پیچیدہ سہ تولہ و اصل السوس ہفت ماشہ و شربت کشوث علوی خان و شربت بزوری معتدل ہریک یک تولہ داخل کردہ دادم و گفتم کہ ہر روز مروق بکنیم تولہ و ہر دو شربت شش ماشہ اضافہ نمایند تا یک ہفتہ و وقت شام حب سیماب بمطبوخ صمغ عربی کہ در

نزلہ معمول ست باید داد و غذا شوربای بچۂ مرغ و سنگوارہ و نخود آبی بنان روغنی تنوری مقرر کردم و گفتم کہ بعد ہفتہ مروق و شربت بدستور یکہ اضافہ نمودہ بودند بکاہند و بعدہ ہر دو مضاعف دہند تا یک ہفتہ و ہمچنین بکاہند و حسب معمول دارند از این تدبیر در مدت دو ماہ صحت کلی یافت ۔

دق الشیخوخۃ

یعنی دق پیرانہ ہر چند این مرض از جنس حمیات نیست لیکن عادت اطبا بران جاری شدہ کہ آنرا بعد حمی دق ذکر میکنند زیرا کہ این ہر دو مرض در بعض لوازم چون دقت جسم و لاغری آن مشترک اند و انسان بصورت مدقوق مینماید و اگرچہ میان اسباب این ہر دو منافات ست و معنی دق الشیخوخت استیلای یبوست بر مزاج ست بغیر تپ و گاہی باوجود غلبۂ خشکی بر مزاج در حرارت و برودت معتدل بود و این کمتر ست و گاہی با خشکی برودت نیز غالب بود و این حال را دق الشیخوخت و دق الہرم بہر آن نامند کہ بدن را پیش از رسیدن وقت پیری احوال پیری از ذبول و شیب و شکن بر اعضای عارض شود و درین مرض پیران سریع تر از جوانان افتند و جوانان سریع تر از صبیان و وقوع شوند با آنکہ گاہی جوانان و صبیان را نیز عارض شود و **اسباب** این مرض پنج نوع ست **یکی** استیلای برودت از شرب آب سرد در غیر وقت او چنانچہ بعد حمام و جماع و عقب حرکات سخت و ریاضت قوی و یا در حالت ضعف بدن در ہنگامیکہ مسام کشادہ باشد و قوت تحلیل شود و اعضا بر کشیدن آب سرد بسبب احشا حریص شوند پس آب اعضای باطنی را سرد کند و معدہ و حرارت غریزی را ضعیف نماید و بدان سبب قوت غاذیہ از کار خویش باز ماند و ہمچنین در حمیات عفونی کہ ہنوز مادہ خام باشد و قوت ہا ضعیف از آب سرد خوردن سردی غالب شود و مادہ بیفسرد و قوتہا از کار باز ماند چنانکہ در آخر زمانۂ پیری باشد **دوم** بخارات ردیۂ اخلاط باردہ کہ بجانب دل صعود کند و مزاج دل را سرد نماید و حرارت او منطفی شود و مزاج او بسوی جمیع اعضا سرایت کند **سوم** حرارات کہ بسبب ریاضت یا حمیات محرقہ یا جماع شدید و غیر آن رطوبات را تحلیل کند و بسبب فنای رطوبات حرارت غریزی بمیرد و عقب آن برودت پدید آید و یا آن حرارت رطوبات را ابتدا زد و این اتحاد حرارت غریزی بخنق و غم زیر خود نماید و عقب او بسبب خمود حرارت و بجہت عدم رود بدل طبیعت ضعیف گردد و برودت و یبوست غلبہ کند **چہارم** استفراغات قوی کہ روح و مادۂ حرارت غریزی در ان استفراغ خرج شود و قوت ہا تحلیل گردد و حرارت غریزی ضعیف شود **پنجم** افراط تبرید باشربہ و اضمدہ و اغذیۂ باردہ در علاج اصحاب حمیات حارہ و دق و دیگر امراض گرم تا بدان سبب حرارت غریزی منطفی گردد و مزاج متغیر شود و سردی غالب آید بالجملہ چون این مرض مستحکم شود علاج نتوان کرد و اگر آنرا علاج بودی پیری و موت را باز داشتندی **و علامات** این مرض آنست کہ بدن و چہرہ خشک و بدرنگ بود و باشد کہ رنگ او بسبزی گراید و بصورت مدقوقان بود و علامات ذبول و نحافت و تشنج پیدا باشد مگر بادی اشتعال و التہاب و تپ نباشد بلکہ اکثر ملمس بارد بود اگر با یبوست برودت باشد و نبض مریض مثل نبض اصحاب حمی دق نبود بلکہ صغیر بطی متفاوت باشد مگر آنکہ ضعف اشتداد نماید کہ دران ہنگام نبض در تواتر شروع کند و خصوصاً در کسی کہ او را این مرض از شرب آب سرد بہم رسیدہ باشد و بول ایشان سفید رقیق مائی باشد و احوال مریض از خشکی و زوال نضارت اعضا مشابہ احوال پیران باشد و قلت اشتہا و ضعف ہضم بود **و علاج** تدبیر مرطب و مسخن در تعدیل مزاج کوشند تا مرض مستحکم نشود و مثلاً جدوار خطائی یک ماشہ جواہر مہرہ نیم ماشہ در خمیرۂ گاؤزبان عنبری نہ ماشہ ورق طلا یک عدد آمیختہ بخورانند و شربت یاقوت علوی خان دو تولہ در عرق عنبر شش تولہ حل کردہ تخم شربتی و فرنجمشک ہر یک سہ ماشہ پاشیدہ بنوشند و بعد یک ساعت نخودی پنج عدد زردی بیضۂ مرغ نیمبرشت خورانند بالائش چہل درم شراب انگوری بدہند و بعد دو ساعت حمام و آبزن سازند کہ مرزنجوش و گل بابونہ و گل عاشقانہ و تخم گاؤزبان و تخم انجرہ ہر یک دو مشت دران پختہ باشند و بعد یک ساعت از ان شوربای بچۂ بز یا مرغ و یا کبوتر بچہ کہ دران دارچینی و خولنجان و زنجبیل داخل کردہ باشند با نان دہند و خواب کنند و چون بیدار شوند و غذا نیک ہضم شدہ باشد روغن نرگس و سوسن و خیری تنہا یا بموم بر ہمہ بدن بمالند و وقت شام ماء اللحم با شراب ممزوج اول بدہند و بفاصلہ نیم ساعت نخودی دوای صبح نوشانند و بعد ہضم دوا غذا شوربا با نان دہند و خوردن مربای زنجبیل و سیب و ترنج و اناناس و شقاقل کہ با عسل ساختہ باشند بسیار نافع ست و ہمچنین لیسیدن عسل تنہا و ہمچنین نوشیدن شربت سیب چہار تولہ در عرق کیوڑہ و با درنجبویہ ہر یک شش تولہ مفید و رازی گفتہ کہ شیر گاو تازہ نیم پاؤ با سہ تولہ قند سفید تا دو ہفتہ خوردن رافع این علت ست و باید کہ ابتدا مسخنات قویہ نکنند و الا مریض بتغیر مزاج دفعۃً ہلاک گردد بلکہ بتمہل و تدریج استعمال نمایند و از ہر چہ محلل بود باز دارند و ترک ریاضت کنند **شیخ** میفرماید کہ معالج علاج این مرض ہنگام غیر استحکام بر رجائی کند کہ مستحکم نشود و نزد استحکام بر امیدی نماید کہ زمانۂ ہلاکت اندکی دیر کند بدون آنکہ شفا حاصل گردد و قانون در معالجۂ ایشان تسخین و ترطیب و از مرطبات یکی حمام ست چنانچہ معلوم شد

و آنرا استعمال نکنند مگر بعد هضم طعام زیرا که اگر آنرا عقب تناول طعام استعمال نمایند قوت را ساقط کند دوم حقنه با معمول از کله پاچه و نخود و گندم هریسه کرده و انجیر و خار خسک و بابونه از ین نیم رطل باد و اوقیه روغن کنجد و قدری روغن بان استعمال کنند و مالش بدن بالای طعام استعمال نمایند و شیر از پستان مکیدن ایشان را شدید النفع ست و عسل برای آنها نهایت نافع بود چنانچه او در اصحاب حمی دق بغایت مضر ست سوم هر غذای مرطب سهل النفوذ سریع الانحدار که در ان لزوجت نباشد مثل ماء اللحم و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و شراب رقیق خوشبو قلیل المقدار برای ایشان شدید الموافقت ست و واجب ست رعایت ترطیب از آبزن و اضمده و مروخات و اغذیه وغیره که در باب دق مذکور ست و بدان چیزی سخن از روایح مخلوط سازند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند باید دانست که این علت را علاج از بهر آن باید کرد تا مستحکم نشود و چون مستحکم گردد زود هلاک کند و اصل علاج این مرض آنست که جهد نمایند تا مزاج را در گرمی و تری باعتدال باز آرد و آنچه دران اعانت کند حمام و آبزن بعد انهضام طعام ست و این حقنه آنرا موافق باشد **صفت آن** سر و پاچه بره را پاک کرده بکوبند و یک مشت نخود و یک مشت گندم و ده درم شبت و ده درم بابونه و ده درم خار خسک و ده عدد انجیر سیاه فربه در پنج من آب بپزند تا دو سیر از ان آب بر آورده صاف کرده مقدار ده استار یا ربع من ازین شوربا بستانند و ده درم روغن گاو و ده درم روغن کنجد تازه و پنج درم روغن بان و اندکی موم گداخته بهم بیامیزند و حقنه کنند سه روز متواتر و پنج روز ترک نمایند و باز این حقنه سه روز دیگر بکار برند و پنج روز دیگر بگذارند و باز حقنه کنند چند بار برین ترتیب این حقنه بعمل آرند و هر بار که حقنه کنند از پس آن اعضا را بروغنی لطیف مثل روغن نرگس و سوسن و خیری چرب کنند و هر صبح ترنج مربی و زنجبیل پرورده و شقاقل پرورده باندکی از عسل آن بخورند و پس از یک ساعت پنج زردهٔ بیضهٔ نیم برشت یا بیشتر بخورند و بالای آن مقدار چهل درم تا پنجاه درم شراب انگوری بخورند و دو ساعت بران صبر کرده در حمام روند و چون ازان بر آیند آسایش کنند پس شوربای لحم بره و نخود و توابل پخته بخورند و خیرینی از عسل سازند و اگر ارادهٔ خوردن شراب بعد طعام کنند از صد درم زیاده نخورند و بوئیدن نرگس و مرزنجوش و ترنج و عود صلیب سود دارد و هرگاه قوتی بدان باز آید و اثر تری ظاهر گردد معاجین کبار چون دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق کبیر موافق باشند و از مجامعت دور باشند **ابن نوح** گوید که حیله کنند بهر حیلهٔ لطیفه تا بدن فربه شود و این چنان باشد که عسل مربیات حاره مثل عسل زنجبیل و وج و مانند آن بدهند و شوربای لحوم بره و کبوتر بچه غذا سازند و شراب رقیق صاف بنوشند و در آبزن که اندر آب آن بابونه و مرزنجوش پخته باشند بنشینند و خوشبوی ریاحین ببویند و بعود تبخیر کنند و در شب و روز بدن را بموم روغن که از روغن خیری یا نرگس ساخته باشند چرب کنند **ابن الیاس** گوید که هر صبح شربت سیب شیرین ده درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و تیهو معمول بلحم بط و ماکیان و ماء اللحم و نخوداب بلحوم بزغاله و بره دهند و عسل با شکر سفید ایشان را نفع بین کند و ابدان ایشان را بالقیروطی متخذ از روغن بنفشه و کدو چرب سازند و مروخات بروغن گاو و پیه بط و ماکیان و مرغابی سازند **خجندی** گوید حق آنست که شفا درین مرض متعذر ست زیرا که آن بترطیب باشد و ترطیب باغذیه بود و آن بهضم تمام شود و هضم در ایشان ضعیف بود بسبب برودت و آن محتاج بتسخین باشد و اکثر مسخنات مجفف اند بلکه همه مسخن قوی مجفف باشد و گویند که نافع تر چیزی برای ایشان از شراب ممزوج بعد هضم غذای معمول از لحوم نیست

ذکر اعراض تابع حمیات

شیخ میفرماید اعراضیکه در حمیات میشوند میگردد مثل نافض و برد و قشعریره و عرق بسیار و رعاف مفرط و قی عنیف و اسهال مضعف و یبس فم و عطش شدید و سبات کثیر و سهر لازم و خشونت زبان و عطاس سخت و صداع صعب و سعال متواتر و سقوط اشتها و بولیموس و شهوت کلبی و شهوت ردی و فواق ست **مجوسی** گوید که گاهی حمیات را اعراض کثیر مختلف تابع میشود و پس بعضی ازان مشاکل حمی ملائم مزاج آن بود و علاج آن مثل علاج تپ باشد مثلاً صداع که در تپ بسبب ابخرهٔ حاره متصاعد بسوی سر عارض شود و علاج تپ و علاج صداع بیک نوع تدبیر باشد و بعضی اعراض مخالف مرض بود و علاج او مضاد علاج مرض باشد و چون قصد بعلاج یکی ازان کنیم دد نائیم دیگر زیاده شود پس درین هنگام میباید که نظر کنند هر کدام ازان هر دو که قوی تر و غالب تر باشد بر مریض قصد مداوات آن نمایند و عنایت بعلاج آن باشد پس اگر مرض قوی تر و عظیم الخطر بود قصد علاج او کنند و از عرض نیز غافل نباشند و اگر عرض قوی تر و خوف ازان شدید تر باشد قصد در مداوات عرض کنند بعد از انکه از مرض غافل نباشند مثال این آنست که شخصی را تپ دموی باشد و علاج آن فصد ست مگر آنکه معده آن علیل بود و بسبب تخمه که او را عارض شود یا فساد طعام که در معدهٔ او فاسد گردد و او را ازین غثیان و لذع و تقلب نفس عارض شود و بسبب این قوت او ضعیف گردد درین صورت اقدام بر فصد نباید کرد زیرا که اگر فصد آن کنند ضعف قوت و انحلال زیاده شود و بسبب نقصان حرارت غریزی باخراج خون بلکه قصد علاج معده و تقویت آن نمایند تا استحکام او مستقیم گردد و بعده فصد مریض کشایند و ایضاً مثال دیگر اینست که انسانی

را تپ حاد باشد و آنرا غشی بهم رسد پس طبیب را امر او مضطر بدادن شراب بمریض برای غذا و استعمال اشیای مسخنه از خوف انحلال قوت حیوانی گرداند اگرچه شراب در تپ افزاید لیکن غشی از روی خوف عظیم ست پس برین قیاس معالجهٔ حمیات و اعراض تابعهٔ آنها و سائر امراض که بادی اعراض رویه باشد باید کرد چنانچه در اوجاع قولنج هنگام اشتداد صاحب ورا اشیای مخدره که مسکن اوجاع دهند و اگرچه در سبب مرض افزاید و از اعراض تابع حمیات مغص شکم و غشی و غیره آنست که در قول شیخ مذکور شد سعید گوید که حدوث تپ که تابع او اعراض غریبه باشد از استفراغ اعضای رئیسه بمشارکت بود و استدلال بران بغشی عظیم یا قی متواتر یا اسهال مطلق یا عرق مفرط یا سهر مودی بعضی متاخرین مینویسند چند اعراضیکه در حمیات حاره پیدا آیند اگرچه مهلک اند لیکن باید که بی تدبیر هم نگذارند و آن تشنج یابس قی الدم و نفث الدم و درد شکم و درد سر که بعد از تنقیه افتد و ضیق النفس و کرب و عسر البلع و احتلام و غیره آنست که در قول شیخ گذشت و از ابتدا هم مهلک اند خصوصاً که بعد از تنقیه افتد

تدبیر نافض و قشعریره و برد

یعنی لرزه و فراشا و سردی قی کردن بآب گرم و سکنجبین مجرب ست و بعض ادویهٔ مانع لرزه در انواع حمیات خلطیه مسطور شده و بقول شیخ آنچه ازینها تابع او عرق بود آن بسرعت صلاح یابد و محتاج تدبیر نباشد و بحرانی را واجب ست که معارضه ننمایند بدفع از ادویهٔ رادعه و حابسه و نه بدانچه ضعیف کند و غیر بحرانی را گاهی بستن دست و پا و مالش نرم و گرم کردن بپوشش و مالیدن روغن شبت و بابونه اگر احتیاج افتد ساکن نماید و اما قوی از اعراض مذکوره چون دوام کند در حمیات باشد یا در غیر آن لازم ست که دست و پا را در مواضع کثیر بربندند و بروغن بابونه و اصل السوس بمالند و بعضی تقویت این روغن بمثل قاقله و جندبیدستر و سداب و شیح و پودینه و بورق و فلفل و عاقرقرحا می نمایند و گاهی ازین تجاوز میکنند باستعمال مطبوخات خردل و حلتیت و گاهی این ادویه را یعنی از قاقله تا آخر در آب می پزند بعده در آن روغن را جوش میکنند و آب جرجیر درین باب تنها قوی ست اگر بر بدن بمالند و یا در روغن بپزند و بجنین پودینه دشتی و آب اوست صفت روغن جید برای این عوارض بگیرند شبت خشک و مرو پودینه و سداب و فلفل و عاقرقرحا و در شراب نیک بجوشانند پس صاف کرده نصف او روغن کنجد داخل کرده بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند و بمالش استعمال نمایند و از روغنهای قوی در مثل لرزه تپ ربع روغن قسط و روغن قیصوم و روغن سوسن و روغن بادام تلخ ست و در یک اوقیه روغن بقدر سه درم فلفل و یک دانگ عاقرقرحا سوده آمیزند و فستنتین در روغن کنجد جوشانیده و یا زیت که در آن کرفس پخته باشند استعمال نمایند و دخول در زیت گرم بسیار نافع ست و گاهی احتیاج بمشروبات افتد و اکثر آنست که شرب آب بسیار گرم و انکباب بر بخار آن تسکین او نماید و اگر ازین ساکن نشود و ماده غلیظ تر باشد در آب انیسون و پودینه و تخم کرفس و مصطکی و جرجیر و شبت و مانند آن بجوشانند و تبخیر آبیکه در آن مثل شیح و قیصوم و پودینه و شبت و اذخر و سداب و مرزنجوش و قسط جوشانیده باشند باید کرد و بزور حاره و جمیع ادویهٔ قوی الادرار تسکین لرزه نماید و از ادویهٔ مسکن لرزه عظیم در تپ ربع و مانند آن که از اخلاط غلیظ حادث شود انیست که قسط یک مثقال بآب گرم بخورند یا غاریقون مثل او در آب گرم و غاریقون را منافع عظیم ست و گاهی با آن اندک افیون می آمیزند خواب و عرق می آرد و شدت لرزه و غیره را دفع میکند و ایضاً ایرسا مقدار مثقالی بآب گرم بخورند و ایضاً اشق وزن مثقال بآب گرم و ایضاً فطراساليون مثقال بآب گرم و از مرکبات تریاق فاروق و تریاق حکیم غزه و کمونی و فوتنجی و فلافلی ست و شربت عسل که در آن مثل سداب و حلتیت و عاقرقرحا و فلفل جوشانیده باشند حب مجرب که مریض یک ساعت قبل از لرزه بخورد و در بستر دراز شود و هوای او بآتش و پوشش گرم بود پس تعدیل یا منع او نماید بگیرند میعه و مر و افیون و جاوشیر و فلفل هر واحد یک جزو و بروغن گاو سرشته بقدر باقلا بخورند ایضاً بگیرند جاوشیر و جندبیدستر و دوقو و حلتیت و عاقرقرحا و افیون اجزا مساوی و مثل و ساخته استعمال نمایند نسخهٔ دیگر جید بگیرند جاوشیر و سکبینج و انجدان و زیرهٔ سیاه و تخم کرفس و فلفل هر واحد یک نیم مثقال بزرالبنج و زعفران و زراوند و جندبیدستر و فرفیون و مر و نانخواه و زنجبیل هر واحد دو دانگ تخم حرمل و عاقرقرحا هر واحد یک مثقال بعسل معجون سازند شربتی یک بندقه بآب بسیار گرم و گاهی در آن بنوشیدن شراب گرم کرده و ادویه و اغذیهٔ گرم و اسهال بمثل ایارج و سفرجلی و تمری حاجت افتد بلکه اگر لرزه متعب و خصوصاً بدون تپ باشد حب منتن بخورانند که این شفای اوست صاحب کامل گوید که علاج لرزه و قشعریره آنست که مریض آب گرم جرعه جرعه بسیار دفع بنوشد و عضلات ساقین و ارابعصابهای مریض بربندند و اسفل قدم و کف او بمالند و دست و پای او در آب گرم گذارند و لزوم پوشش جامه ها نمایند پس اگر لرزه و قشعریره مدام بسیار پیدا شود باید که مالش بدن بدستهای بسیار باعتدال نمایند تا آنکه مالش سائر بدن را عام گردد و در زمانهٔ اعراض رود و دست را بروغنی که در آن حاشا و پودینهٔ کوهی و بابونه و مانند آن پخته باشند

چرب کرده باشند و اگر تپ بلغمی و سردی قوی باشد درین روغنها اندک فلفل یا جندبیدستر حل کنند و اگر غاریقون یک درم تا یک مثقال بخورند لرزهٔ حادث از اخلاط بلغمی غلیظ را منفعت بین نماید و همچنین بودینهٔ نهری اگر ماء العسل بخورند **گیلانی** گوید که وقت لرزیدن بدن هر دو پای مریض را در آب گرم نهند و روغن شبت و روغن بابونه گرم کرده بر مهره های پشت و بر دست و پای بمالند و قدری افیون و ورق الخیال یا با قوتی معتدل یا حار ممزوج کرده بخورانند قبل از لرزه و عقب آن گلاب گرم کرده بدهند

تدبیر افراط عرق در حمیات

بقول شیخ بحرانی راحتی الامکان بند نباید کرد و چون ضرورت افتد و از حد تجاوز کند باید که ترویح و تبرید مکان نمایند و اگر کفایت نکند مریض را بمکان سرد در گهواره نشانیده بجنبانند و عرقی که آید آنرا بار بار نشف نکنند که این سبب ادرار و تکثیر او ست و گاهی غشی می آرد پس نشف او و غشی افزاید و ترک نشف عرق را حبس کند و لازم ست که نیش بدن بروغن گل قوی و بروغن مورد و بروغن بید و بروغن گلنار نمایند و یا بهی زنخت و سیب تخت و گل سرخ و گلنار و دیگر قوابض در آب جوشانیده صاف کرده دران روغن انداخته بپزند تا آب فانی شود آن روغن را سرد کرده بمالند و گاهی حب الآس و گلنار و کهربا مثل غبار سوده و مانند آن ادویهٔ قابضه بر بدن می پاشند و حبس عرق میکند و گاهی حبس میکند سرکهٔ ممزوج بآب و عصارهٔ حصرم و طبیخ گلنار و طبیخ مازو و طبیخ مورد و آب بید عجیب ست و آب حی العالم همین اثر دارد و چون ام منتشر گردد و ازین ادویه حبس عرق نگردد طلا بلعابات بارده و بصمغ نمایند خصوصًا چون در امثال این صندل و کافور آمیزند خصوصًا چون باین هر دو طلا کرده بهوای سرد ترویح نمایند و در اشتداد امر واجب ست که برف بر دست و پا نهند و یا اطراف دران نهند و یا بآب سرد غسل کنند اگر بران صبر نمایند و حرارت شدید و سن جوانی و قوت قوی باشد **عباس** گوید که اگر عرق مفرط باشد و خوف سقوط قوت بود بدن مریض بروغن مورد یا آب مورد و توتیا سوده با گلاب و یا بروغن خلاف چرب کنند و یا گل سرخ خشک و مازو سوده بر بدن پاشند و اگر مکان مریض گرم باشد بجای سرد که دران هوای سرد آید نقل کنند تا بدن بدان قوت یابد و عرق بایستد **جرجانی** گوید که تدبیر باز داشتن عرق آنست که جامه سبکتر کنند و هوای خانه خوش گردانند و اگر حاجت آید برگ مورد تر و آب بهی بروغن گل بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بر پشت و مفاصل بمالند و اگر مورد تر نیابند برگ مورد خشک و گلنار و گل سرخ و عصفر و بهی پاره کرده در آب بپزند و بقدر چهارم حصه آن آب روغن اندخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر مازو نیز کوفته با دویهٔ مذکوره بپزند قوی تر باشد و برگ مورد سوده بر بدن پاشند و اگر افراط عرق از حد بگذرد لعاب اسپغول و بهدانه با آب صمغ عربی آمیخته طلا کنند **بعضی** متاخرین مینویسند که اگر عرق بحرانی باشد و علامتش آنست که یک دو پاس یا چهار پاس نهایت یک شبانه روز ماند و هر لحظه بیمار را راحت و خفت روی دهد او را هرگز بند نکنند بلکه چیزهای معرقه نوشانند تا طبیعت را مدد کنند و اگر از عرق ضعف و ثقل دم بدم ظاهر گردد همان زمان آنرا حبس کنند و الا غشی ایجاد و هلاک سازد و این روغن در حبس آن عجیب الاثر ست آب بهی و سیب هر دو عفص و آب جلنار و آب گل سرخ تازه و حب الآس تازه هر یک دو توله روغن گل برابر آمیخته بجوشانند تا آبها سوخته روغن بماند صاف نموده تخم مورد و گلنار و صندل سفید و مازو و کهربا هر یک هفت ماشه سوده آمیخته بعمل آرند

تدبیر رعاف مفرط

تبرید و اطلیهٔ اضمده باردهٔ کافوریه و فیونیه استعمال نمایند و آب سرد بر سر ریزند و طلا و نشوق روغن بادام و کدو و مسکه افضل ادویهٔ مانع رعاف ست و بقول شیخ واجب ست که بمنع رعاف بحرانی مبادرت نکنند تا ممکن بود و چون باز داشتن رعاف در حمیات حاده واجب گردد دست و پا را بربندند و محجمه بجانبی که مقابل منخر راعف باشد بر جگر یا طحال نهند بعده تبرید آن موضع که از طرف او خون آید باید کرد حتی الامکان تا وقتیکه از تبرید رعاف بند شود محاجم نباید نهاد و در بینی بعض قطورات مذکور در باب رعاف بچکانند و اگر مانعی نباشد تبرید بسرد مبردات مذکوره در باب آن نمایند و گاهی ارباب تپ ربع را رعاف بهم رسد و احتیاج اعانت آن بطرفعات معلومه افتد دران شفای ربع باشد و اگر خوف افراط رعاف باشد آنچه مذکور شد بعمل آرند **جرجانی** گوید که یخ بر سر و پیشانی نهند و پلیته با آب سرگین خر تر کرده در بینی نهند یا قطرهٔ ازان آب در بینی چکانند شخصی را دیدم که بهیچ تدبیر رعاف او باز نتوانستم داشت از دست همانجانب فصد فرمودم و مقدار بیست درم خون بیرون کردم در حال باز ایستاد

تدبیر قی مفرط

اگر بحرانی نباشد بزودی بند نمایند تا ضعف و غشی نیفتد پس باید که پوست سماق و طباشیر و زرشک هر واحد یک ماشه سوده بشربت انار بنعنع دو توله آمیخته بلیسانند و آب سیب شیرین و به شیرین و انار ترش کوهی و گلاب هر یک هفت توله پوست بیرون پسته هفت ماشه بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند

و از صندل و تخم خرفه و تخم مورد و گل سرخ هریک نه ماشه در آب برگ مورد و سیب و بهی ترش سرشته بر فم معده ضماد نمایند و بشیاف نرم ماده را باسفل مائل ساختن نیکو است و اگر بقی سودا بر آید اکثر هلاک میسازد شربت سیب و سکنجبین مقطری هریک دو توله در آب برف نوشانند شیخ میفرماید که قی بحرانی را نیز قطع نکنند مگر نزد ضرورت یعنی خوف سقوط قوت و در اکثر اوقات قی و غثیان ایشان بقی منقطع میشود و معونت چیزیکه باستخراج خلط موذی بدان کنند مثل سکنجبین ساده و آب گرم و گاهی احتیاج افتد بقی کردن تدبیر پس بدل سکنجبین ساده سکنجبین بزوری کنند و اگر خلط متشرب در طبقات معده و غلیظ باشد بهتر آنست که اسهال مثل صبر مغسول و ایارج کنند و اگر متشرب نباشد اکثر ایارج و صبر نفع کند و اگر متشرب غیر غلیظ باشد سکنجبین و آب گرم آنرا پاک کند و بعد از ان تعدیل و بشربت آب انار جن نمایند و اگر آنرا قی کنند بار دیگر نوشانند تا اعتدال و تسکین یابد و همچنین شربت نعناع با انار و انه و گاهی بتسکین او تبرید معده نماید اگر قی صفراوی باشد و واجب نیست که اشیای عفص مسکن قی بعفوصت و حموضت قابضه او از خلط متشرب قریب نمایند زیرا که آنها ردی ست در تشرب خلط افزایند و اما خلط غیر متشرب را گاهی اشیای عفص بقی و دفع کند و اگر چه غلیظ مائل باسفل باشد و گاهی معده را بقی کردن آن از فوق قوی نماید اگر خلط رقیق باشد و اما چون قی از صفرا دوام کند و از قبیل متشرب نباشد استعمال قوابض و خصوصاً اضمده نافع بود مثل ضماد مرتب از پوست بیخ انار و مازو و مانند آن چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ بشراب ممزوج یا بسرکه ممزوج و برای قی سوداوی مفرط اسفنج در سرکه تر کرده بر معده نهند و اگر حاجت باودیه قوی تر افتد ادویه مذکوره در باب قی استعمال نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که هرگاه ماده تپ در حوالی فم معده باشد غثیان و تهوع و کرب قوی بود و قی کمتر کند پس اگر اراده قی کردن باشد بسکنجبین و آب گرم صواب باشد و اگر ماده متشبث بمعده غلیظ باشد ایارج فیقرا که صبر مغسول دران باشد سود مند بود و یا حب صبر بایداد و بعد آن آب انار ترش و شیرین دهند تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی را استداد کند و از افراط آن ضعف گرد شربت انار که دران پودینه پخته باشند و آب سیب ترش یا آب بهی که پوست بیرون بسته دران جوشانیده باشند آنرا باز دارد مجوسی گوید که اگر با تپ قی عارض شود شربت انار منعنع یا رب ریباس یا رب بهی یا رب غوره بدهند و پست سیب یا آب سیب میخوش با پوست بیرون پسته بنوشانند و بر معده ضماد صندل و گلاب و آب سیب و آب مورد و آب بید باندکی رامک و لادن نمایند

تدبیر اسهال

که صاحبان تپ را عارض شود طباشیر کشنیز بریان کتیرا گل ارمنی اسپغول مساوی سفوف ساخته دو درم با شیره تخم خشخاش و خرفه هریک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت خشخاش دو توله بدهند و اگر با اسهال خون هم یار باشد قرص کهربا سه ماشه با شیره کشنیز خشک و خرفه و خشخاش بریان هریک نه ماشه شیره بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه شربت خشخاش دو توله شربت حب الآس دو توله سبوس اسپغول پنج ماشه دهند و غذا نیز ماش مقشر با برنج بدهند بوعلی مینویسد که علاج این در باب اسهال گفته ایم بدان رجوع نمایند و آنچه بطریق اغذیه نفع کند ماش بریان و عدس بریان بکشنیز ست هرکدام ازین هردو بعد جوشانیدن و ریختن آب از ان با انار دانه ترش کرده بخورند ابن عباس گوید که اگر با تپ طبیعت نرم باشد آب پست جو بصمغ عربی و گل قبرسی هر واحد یک درم بدهند و اگر دران حب الآس یا قطعات بهی بجوشانند بهتر باشد و شربت سفرجل و شربت ریباس بنوشند و سفوف معمول از اسپغول و تخم ریحان اندک بریان کرده باندکی صمغ عربی و گل قبرسی طباشیر بدهند و غذا مزوره زیرباج بزبیب و انار دانه یا بخرفه یا حماض معمول بسماق یا غوره یا زرشک سازند و اگر صلاح نباید آب پست جو نوشانند پس قرص طباشیر قابض بشربت سفرجل بخورانند و اگر لین طبیعت با خون باشد سفوف الطین یا سفوف کهربا بآب سماق یا آب خرفه وغیره که در علاج آن مذکور ست بدهند و معهذا باید که نظر کنند اگر اسهال بسبب بحران حادث شده باشد قطع او سزاوار نیست بلکه آنرا ترک نمایند مادام که قوت متحمل باشد مگر آنکه اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد پس آنچه حبس طبیعت کند استعمال نمایند

تدبیر عطش مفرط

شیره بزر و بادره مانند خیارین و مغز تخم کدو دهند دانه هریک نه ماشه شربت نیلوفر چهار توله و یا افشره تمر هندی بگلاب دهند و یا لعاب بهدانه و اسپغول هریک سه ماشه در گلاب نیم باو و مدام بهدانه دیا آلو و یا یخ در دهن داشتن و مضمضه با نها کردن نفع کثیر دارد شیخ میفرماید که واجبست چرب کردن سر بروغنی بارد مثل روغن تخم کدو و کاهو بسیار سرد کرده و بر سر ریزند و بر تارک او نهند اگر مانعی مثل نزله وغیره نباشد و ایضاً آبهای مبرده مثل جراده کدو و خرفه و کاهو بکار برند و در دهن گرفتن لعاب بهدانه مخلوط بروغن گل اعلی یا نقوع آلو و حب مغز خیار و بادرنگ و کدو و خشخاش سیاه و اصل السوس و حب مرقوم در قرابادین برای عطش و از اشیاے خائیدن و مکیدن

تر هندی ست و عطش گاهی از یبوست بود و آنرا خواب قطع کند و گاهی از حرارت باشد و بیداری آنرا منع نماید

تدبیر خشونت و لزوجت و سواد زبان

شیخ میفرماید که لزوجت را بخیرزان یا بنتلخ بید در روغن گل و شکر طبرزد آلوده بخراشند تا آنکه پاک شود و یا باسفنج و اندک نمک و روغن گل زیرا که از حک کردن بر مریض تخفیف بسیار شود و نزد خشونت او بغیر لزوجت بلکه از یبوست باید که سپستان یا تخم آلو یا نبات بقدر باقلا در دهان گیرند و بعد از آن ترطیب زبان و منع خشکی او کنند و باید که دهان بسیار نگشایند و بر پشت خواب نکنند که این هر دو زبان را خشک میکنند و باید که سیاهی بر زبان ایشان نگذارند بلکه بحالیات معلومه بخراشند و الا بخارات خبیثه بسوی سر صعود کند و مریض را در سرسام اندازد.

تدبیر سبات

که باصحاب حمیات عارض شود روغن گل و سرکه بر سر آمیخته بر تارک بمالند و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نرگس بویانند و بقول شیخ بکلام و آوازهای بلند از سبات باز دارند و اعضای او محکم بر بندند که از ان الم یابد بحسب قدرت اگر مانعی نباشد و شیاف لطیف بر دارند اگر قبض طبع باشد و در اوقات راحت تب یا فترة تب لازم میان کتفین و فقار گردن حجامت نمایند

تدبیر سهر

یعنی بیداری که آنرا ارق نیز گویند شیخ میفرماید که روغن خشخاش و استنشاق بار روغن تخم کاهو و روغن نیلوفر کدو و الصاق چیزی از مخدرات مشهوره بر صدغین و انکباب بر ابخره ادویه مرطبه و اشمام نیلوفر و لفاح و ریحان بگلاب پاشیده از بعید و نطولات مرطبه جمله معلوم شده و همچنین اگر غلظ ماده مانع نباشد خوردن شربت خشخاش و لعوق او و بعده تدبیر نهادن چراغ هاروبروی مریض وغیره در باب سهر مذکور شده و چون خفت و سکون از نوبت یا از شدت تب دریابند مداومت شستن رو بآب طبیخ خشخاش سیاه باندکی بیروج و پیچ آن نمایند و اگر در انجا خلط بورقی باشد بآب مطبوخ تمام و اکلیل الملک و اقحوان و خشخاش رو شستن و بر بخار او انکباب نمودن نفع کند **صاحب کامل** گوید که هرگاه باتپ سهر باشد باید که مریض را خشخاش تازه بشکر بخورانند در روغن بنفشه و روغن تخم کدو مربی بنفشه تر ببویانند و بنفشه تازه بر سر ضماد کنند و بآب مطبوخ جو مقشر نیکوفته و خشخاش مع پوست و بنفشه تازه و گل بابونه و جراده کدو و مانند آن تکمید سر نمایند و این تدبیر وقتی بعمل آرند که سهر از علامات بحران نباشد و هرگاه سهر بسبب بحران باشد تحریک مریض ننمایند و طبیعت او را بچیزی مشغول نسازند و باید که شیر از سر بیمار دور دارند زیرا که گاهی ضرر عظیم میکند و از ان خوف ورم دماغ بود و از بهر آنکه در شیر تحلیل قوی ست پس اگر در سر با ماده ملاقات کرد و تحلیل آن نماید **سعید** گوید که مریض را خشخاش بماء الشعیر پخته بدهند و شربت خشخاش و بنفشه بنوشانند و افیون ببویانند و بر صدغین بدان طلا سازند

تدبیر عطاس شدید

بقول شیخ گاهی ضرر عطاس شدید با ایشان بسیار شود زیرا که بکشیدن دماغ و اعضای صدر ایذا رساند و صدر ایشان را از بخار ممتلی سازد و قوای ایشان را ضعیف کند و گاهی رعاف آرد پس واجب ست که پیشانی و چشم و بینی بمالند و دهن بگشایند و حنک را بزور بمالند و سر و گردن را بکشند و قلب وضع آن کنند و دست و پا بمالند و در گوش روغنهای نیم گرم مائل باندک حرارت اندازند و ترطیب عضلات و فک بروغن های رطب سازند و زیر قفا تکیه گرم کرده نهند و از خواب یکبارگی بیدار نسازند و از غبار و دخان و هر چیز که در بوی او حدت باشد احتراز نمایند و پست و گل ماکول و اسفنج بحری ببویند **ابن عباس** گوید که آروغ بسیار آورند و حصر نفس نمایند و اطراف و سائر بدن لاسیما گردن را بروغن های مرطبه مثل روغن بنفشه بمالند و اندک در گوش چکانند و نقرهٔ قفا بخرقهٔ گرم یا بیتیم تکمید نمایند و آنجا که عطسه محتبس باشد و سر بخار ممتلی گردد و اراده آمدن او کنند فتیلهٔ کاغذ در بینی داخل کنند و گردن بسوی بالا بکشند و کندش ببویند

تدبیر صداع و ثقل آن

حجامت بلا شرط نمایند و یا شوربه بعمل آرند و شیخ میفرماید که در صداع ایشان دست و پا خصوصاً بنهار بعصابه بر بندند و کف پا بمالند و شیاف ملین جاذب ماده بسوی اسفل بر دارند و تقویت سر بمبردات معلومه نمایند و اگر از نزله یا سرفه مانع نباشد نطول سر بطبیخ گل سرخ و بنفشه و جو و برگ بید و مانند آن و همچنین روغن گل و روغن بید نمایند و اگر این کفایت نکند بنطولات مبرده ملینات مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مخدرات مثل خشخاش مخلوط سازند و شیر بر سر ریزند و شند مگر نزد زوال تپ پس اگر قوت قوی باشد شیر بز بدوشند و اگر ضعیف باشد شیر زنان دوشند و از شیر نزد ممتلای رطب بدنی سابق حذر کنند و همچنین از تسخیم مرطبات از نطولات و ادهان جتنب نمایند و اما

مرطبات دقتی نماید که بخار و خانی و سر یابس قلیل النوم باشد و چون آن امتلاء در سر از بخار رطب کثرت نماید جذب آن بسوی اسفل بشیافات و حقنه‌ها و بستن اعضای سافله حتی خصیتین باید کرد و در ثقل سر واجب ست که از دوشیدن شیر بر سر یا ریختن روغن بران یا نطول یا سعوط اجتناب نماید بلکه بر تبخیرات و نطولات بابونج که دران بنفشه و سبوس و مانند آن که مسام را بکشاید اقتصار ورزند **صاحب کامل** گوید که دوای صداع عارض در تب آنست که گلاب و سرکه و روغن گل بر سر ریزند در روغن گل دو جزو گلاب سه جزو و سرکه یک جزو باشد و اگر اندک آب برگ خرفه یا آب خیار یا آب حی العالم یا آب جراده کدو با وی مخلوط سازند منفعت بین نماید و اگر با این قدری صندل و گلاب و بنفشهٔ تازه و نیلوفر آمیزند نیکو باشد و همچنین اگر بنفشهٔ تازه بر سر نهند و اگر صداع باین ساکن نشود این ضماد استعمال کنند **صفت آن** افیون یکدانگ آرد جو خطمی هر یک یکدرم شیاف مامیثا پوست خشخاش هر یک ده درم همه را باریک سائیده بآب کاهو و آب خرفه و اندکی سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و روغن نیلوفر معمول بتخم کدو در بینی چکانند و نیلوفر و بنفشهٔ تازه ببویند و ماء الشعیر و آب انار میخوش بنوشانند و اگر دانند که در معده چیزی از صفراست که بخار او بسوی دماغ بر می آید سکنجبین و آب گرم نوشیده قی کنند تا آنکه معده پاک شود و عقب آن شربت غوره و شربت تمر هندی و آب انار میخوش و مانند آن دهند

تدبیر سعال

در سرفهٔ ایشان لعاب بهدانه و اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه بشربت خشخاش بنوشند و این حب پیوسته در دهن دارند مغز تخم کدو مغز بهدانه مغز تخم خیارین تخم خطمی خبازی نشاسته کثیرا طباشیر هر یک سه ماشه در لعاب اسبغول سرشته حبها بقدر نخود سازند و آش جو با شربت نیلوفر دهند **شیخ** میفرماید که سرفهٔ اکثر ایشان را از حرارت یا یبس عارض شود پس باید که حب السعال و لعوقات خشخاشیه مرتب بمغریات بارد و نفثا نشسته و مانند آن در دهان دارند و قیروطیات مبردهٔ مرطبه معمول از روغن گل خالص و لعاب اسبغول و آب خرفه و مانند آن استعمال نمایند **مصنف ملکی** گوید که اگر با تب سرفه باشد باید که در ماء الشعیر عناب و سپستان و اصل السوس مقشر کوفته بپزند و صاف کرده خمیرهٔ بنفشه دران مالیده یا شربت بنفشه حل کرده و روغن بادام بران چکانیده بنوشند و لعاب بهدانه و اسبغول باندک نبات سفید و روغن بادام بدهند و حریرهٔ معمول از آب سبوس یا معمول از باقلای خشک کوفته بشکر و روغن بادام دهند و غذا مزورهٔ اسفاناخ و قطف و سرمق و خبازی بماش مقشر و کشنیز تر و خشک بروغن بادام سازند و وقت خواب این سفوف دهند مغز تخم کدو و خیار و بادرنگ هر واحد چهار درم صمغ عربی نشاسته کثیرا طباشیر هر واحد دو درم مغز بهدانه یک درم همه را باریک سائیده بحریره بیخته دو درم بجلاب یا بامثل او بشکر بدهند

تدبیر وجع معده

بقول شیخ از انصباب صفرا بسوی معده پیدا شد پس اگر در ابتدای دورهٔ تب عارض شود اندک شربت سیب با سکنجبین دهند و بعضی مقدار این هر دو هر یک دو توله با گلاب نیم پاو نوشته اند و با سکنجبین تفاحی چهار توله آلو بخارا ده عدد در گلاب نه توله مالیده بدهند و غذا شلهٔ اسفاناخی خورانند

تدبیر حبس طبیعت

هرگاه قبض شدید باشد شیرهٔ گل بنفشه یکنیم توله آلو بخارا پانزده عدد گلاب پاو آثار گلقند چهار توله دیا ملین مبارک دهند و بقول صاحب کامل طبیخ خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی و آلو و مویز و بنفشه و گل سرخ هر واحد بقدر حاجت بدهند یا لعوق خیار شنبر دهند و قبل غذا آلو بخارای شیرین مبلول بگلاب یا شربت بنفشه بخورانند و آب لبلاب بشکر سرخ و آب انار بتخم آنها افشرده باشکر بدهند و اگر ازین اجابت نشود و یا مریض از تناول غذیه بیدا یا بد و حبس طبیعت از چهار روز تجاوز کند حقنهٔ لین معمول از آب چقندر افشرده و شکر سرخ دو مری و روغن کنجد استعمال کنند و یا حقنه که دران جو مقشر کوفته بست درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و دران بست درم فلوس خیار شنبر مالیده صاف کرده هفت درم روغن بنفشه و مثل او مری داخل کرده باشند بعمل آرند و یا شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و یا شیاف از نرگس استعمال کنند و غذا مزورهٔ لبلاب بروغن بادام و اسفیدباج بزیت سازند

تدبیر بطلان اشتها

جوارش فواکه نه ماشه با عرق زرشک شش توله بدهند و اگر آثار ماده در معده دریافت گردد اول تنقیهٔ آن بقی و مسهل نمایند چنانچه بوعلی سینا نوشته که گاهی سبب آن خلطی در فم معده پیدا شده و شناخته میشود از علاماتیکه در باب بطلان شهوت طعام گفته شد پس استفراغ بقی یا باسهال نمایند و اکثر بدخل کردن انگشت در حلق و برانگیختن معده را بحرکت قی انتفاع یابند خصوصاً چون ماده تلخ یا ترش قی کنند و گاهی از شدت ضعف قوت بود پس معالجهٔ سوء مزاجی که ضعف واجب کرده بضد آن نمایند بدانچه معلوم شده و لازم ست که قرص طباشیر بوئیکه اشتها برانگیزد و مثل بوی پست جو مبلول بآب یا آب و سرکه ببرند و جوارش منسوب بصاحبان تب یعنی بار دو مثل جوارش طباشیر و آمله و اندک شراب ممزوج بآب یا گلاب و آب نیم پخته فواکه عفص

خوشبو مثل بهی و سیب بدهند و اندک سرکه و ترید و فریص ماهی یا بزغاله و مانند آن بلیسند و بعد ایام اول اضمده مرتب از فواکه که دران افسنتین و صبر باشد چنانچه معلوم شده بر معده نهند و مالش معده بروغنهای خوشبو مثل روغن گل و سفرجل بسیار نافع ست **صاحب کامل** گوید که در سقوط شهوت غذا مع حمیات اشتهار ابوئیدن اغذیهٔ خوشبو بخشبا مثل شمیدن بچهٔ مرغ که آن را و غلاف نموده در تنور بریان کرده پیش روی مریض بشگافند تا بوی آن بدماغ وی رسد و شمیدن سویق مطبوخ و نان گرم نیک پخته و شمیدن فواکه خوشبو قابض چون سیب و بهی و مکیدن آنها و انداختن ثقل آنها و بدن را بروغنهای خوشبو بمالند و رامک و صندل و آب سیب و به و آب طلع و روغن بید بر فم معده ضماد کنند و باید که برای دادن غذا مریض شخصی را متولی سازند که از ان بیمار خوف و حیا کند و قول او قبول نماید و امر این عارض را مهمل نگذارند زیرا که ترک غذا قوت را ضعیف و تحلیل کند و اگر ذهاب شهوت بعد مفارقت تب ناقهین را عارض شود ببعض ادویهٔ مسهلهٔ لینه بقدر احتمال قوت استفراغ نمایند و یا قی آورند اگر برایشان سهل بود و باقی تدبیر مذکور ریاضت ملائم مثل اندک پیاده رفتن و در گهواره نشستن و آواز بلند خواندن و مانند آن از ریاضت و بدن را مالش ملائم نمایند و قبل از غذا اندکی از شراب افسنتین بخورند و یا چند جرعه از سرکه و عنصل بنوشند که این منفعت بین نماید و اغذیهٔ خوشبو مثل نان گرم و کباب گرم و اغذیه که در حالت صحت خواهش بهم کردند پیش روی آورند که این اشتهای ایشان را بجنباند

تدبیر بولیموس

که آنرا جوع البقر نامند گلاب و عرق بید مشک هر دو برابر و سرکه چهارم حصه آمیخته بدهند و سکنجبین تفاحی در آب سرد دهند و غذا نان ترید در آب سرد که شربت دران باشد خورانند و بقول شیخ واجب ست که علاج کنند بمشمومات و بگل خراسانی یا امنی هبلول بسرکه و ایضاً مصوصات و نان پاکیزه گرم و گوشت بریان ببویانند و دست و پای به بندند و گوش و موی بکشند و تقویت دماغ بنطولات مبردهٔ مرطبه نمایند زیرا که اکثر بولیموس ارباب حمیات بسبب بطلان حس فم معده بواسطهٔ مشارکت تسبیهٔ عصب که برای حس از دماغ بفم معده آمده میباشد و بدن طلب غذا میکند لیکن حس فم معده تقاضای غذائی نماید

تدبیر شهوت کلبی

شیخ میفرماید که معالجهٔ آن بدسومات بارده و بحلاوات نمایند و بقول جرجانی از ترنجبین و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مانند آن حلوا سازند و روغن بادام بدهند

تدبیر غشی

بقول شیخ گاهی غشی در حمیات بسبب انصباب صفرا بسوی فم معده عارض شود پس می باید که قبل از نوبت یا نزد نوبت قطعهٔ نان بسمید بآب انار و آب غوره بدهند و بدانند که چون غشی و تپ جمع شود غشی اولی بعلاج ست و اگر احتیاج طعام افتد اندک نان ممزوج بسه درم شراب کهنه و الا شربت سیب کهنه که فضول و مائیت او تحلیل شده باشد بدهند و بسیار باشد که فصد در غشی افزاید و حقنهٔ لین موافق تر بود و تی ایشان را نافع ست و بستن ساقین و نهادن دست و پای در آب گرم و هرگاه افاقه از غشی گردد بهتر آنست که سیب جوسرد کرده که دران انار دانه باشد بخورانند تا از سقوط قوت امین گردند **صاحب کامل** گوید که هرگاه صاحب تپ را غشی عارض شود باید که نظر کنند که سبب در حدوث او چیست پس اگر از انصباب صفرا بسوی فم معده باشد آب سرد بر روی صاحب او زنند و فم معده و شکم او را بمالند و دست و پای او بعصابه ها محکم بربندند تا ماده باسفل منجذب گردد و یک لحه دهن و بینی بگیرند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و شراب رقیق ممزوج بآب سرد بحلق چکانند و چکانیدن سکنجبین و آب گرم در مثل این حال نافع ست بنا بر انحدار صفرا از فم معده بسوی اسفل و با خروج او بقی و اگر غشی بسبب اسهال عارض شود معالجه بسائر تدابیر مذکوره ماسوای سکنجبین و آب گرم کنند و گلاب و گرم صندل و کافور ببویانند و بادکش بجنبانند مع پاشیدن گلاب بسیار سرد بر چهره و نان بشراب تر کرده دهند و شربت سیب و شربت بهی بنوشانند و بر معده آبهای قابض مثل آب بهی و آب مورد و آب شاخ انگور ضماد کنند و اگر غشی بسبب جنس حمی و رداءت خلط عارض گردد باید که در وقت نوبت تپ عضلات ساق بربندند و قدم و کف پا و دست بمالند تا ماده از باطن بدن بظاهر او و از اعضای شریفه بسوی اعضای خسیسه منجذب گردد و از خواب در زمانهٔ نوبت منع کنند زیرا که از شان خواب ست که مواد را بسوی داخل بدن متوجه میگرداند پس حرارت غریزی را فرو میکند و ایضاً از غذا باز دارند تا حرارت غریزی بهضم غذا از انضاج ماده و اصلاح آن مصروف نگردد و در امتلا نیفزاید که اطفای حرارت کند و اما هرگاه غشی در ابتدای نوبت بسبب تپ عارض شود باید که غذا قبل نوبت تپ دهند بعد از آنکه نظر کنند که اگر آن غشی صعب باشد نان بشراب رقیق ترکرده دهند و اگرچه شراب در تپ افزاید لیکن تقویت قوت حیوانی کند و بدن را غذا دهد و شربت سیب

و آب او و آب بہی دہند و دست و پای او بہ بندند و بمالند تا مادہ را با طراف جذب کند و بسوی خارج میل آن نماید و اگر آن غشی قوی نباشد مریض را قبل از نوبت سیب و امرود و انار بخورانند تا معدہ بدان قوی گردد و حفظ قوت حیوانی نماید و اما ہر گاہ کہ تپ ابتدا کند و غشی عارض شود باید کہ صاحب او را نان مبلول بشراب گرم کردہ بدہند تا نفوذ او بسوی اعضا بسرعت گردد و ترطیب آنہا نماید و از تجفیف آنہا باز دارد سعید ابن ہبۃ اللہ گوید کہ اگر غشی تابع اسہال بود حبس آن نمایند و اگر تابع افراط عرق باشد آب سماق بنوشانند و آب برنج بر نہار بیاشامند و اگر منقطع نشود بر بدن کہربا و گل ارمنی و مرزنجوش و برگ سوسن و برگ طرفا کوفتہ بیختہ بعد چرب کردن بدن بروغن بید یا روغن گل بپاشند و مسکن در مہب شمال یا خیوش سازند و غذا بچۂ ماکیان آب سماق دہند مؤلف اقتباس مینویسد کہ فی الحال گلاب یا عرق بید مشک بر برف سرد کردہ بر رو و سینہ زنند و حجامت بی شرط کنند و شراب ریحانی سہ درم ممزوج آب سرد در حلق چکانند و نان تر یدہ در شراب و آب برنج چند لقمہ خورانند تا قوت باز آید پس جہت رفع حرارت شربت سیب و صندل ترش و عرق بید مشک نوشانند و اگر مریض عادت غشی قدیم داشتہ باشد باید کہ آنرا قبل از شروع نوبت چند لقمۂ نان تنک در آب غورہ و یا انار کوہی و یا سیب و یا بہی ترش و یا لیمون کاغذی دانہ کہ شراب ریحانی ترنمودہ خورانند

تدبیر ضیق النفس

نقوع سپستان پانزدہ عدد آلو سیاہ پنج عدد عناب ہفت عدد بنفشہ نیلوفر عنب الثعلب ہریک ہفت ماشہ با شربت بنفشہ دو تولہ بدہند و قیروطی موم زرد سہ تولہ و روغن گل ہشت تولہ گداختہ آب جرادۂ کدو و برگ خرفہ ہریک یکنیم تولہ صندل یک تولہ کتیرا ہفت ماشہ داخل کردہ بر سینہ مالند شیخ میفرماید کہ ضیق النفس ایشان را عارض میشود یا بسبب تشنج و یبس عضلات نفس و یا بسبب مادۂ خانقہ نازل بحلق و یا بسبب ضعف مستولی بر عصب کہ بسوی اعضای نفس آمدہ و معالجۂ اول بہر اہم مرتبہ نمایند و علاج دوم بدانچہ مانع خناق باشد و علاج سوم تعدیل مزاج دماغ و مالش گردن بچیزیکہ مبرد و مرطب بود و گاہی بر معدہ نیز مثل جرادۂ کدو و خرفہ و صندل بروغن گل و مانند آن نہادہ میشود

تدبیر شدت کرب

آنجا کہ کرب بسیار بود در گہوارہ داشتہ بجنبانند و برگ بید سادہ و سیب و لیمو و ترنج و ریحان و گل سرخ و سداگلاب زیر او فرش نمایند و لحظہ بآب سرد کہ صندل سفید در ان سودہ باشند تر دارند و با درنگ و خیار و سیب و بہی و کدو و تربز بریدہ بو یانند و در ظرفی کلان گلی کہ پر از آب شیرین باشد انداختہ نزدیک بیمار دارند و بگویند کہ پیوستہ نظر بران دارد و ماء القرع با شربت نیلوفر نوشانند و آب حی العالم سبز بروغن گل برابر آمیختہ و صندل سفید و حصہ افزودہ بر تارک سر و معدہ و دل گذارند و حقنۂ معتدل علوی خان بکار برند و نگذارند کہ کرب مستقر گردد و بخارات جیفۂ آن بدماغ بر آید و آنرا مشوش ساختہ بہلاکت انجامد بو علی مینوکہ چون کرب بسبب حصول خلط لاذع در فم معدہ و وصول نوبت و بقلب کثرت نماید تبرید معدہ از اغذیہ کنند و ترویح بمروحہ نمایند در موضع قریب حرکت آب مفروش برگہا و شاخہای سرد ریاحین باردہ از نیلوفر و گل سرخ و نفوخات باردہ مرتب از فواکہ خوشبو باردہ و صندل سکونت ورزند و بسیار باشد کہ کرب ایشان را حقنۂ بارد معمول از آب کدو و خیار و آب خرفہ و حی العالم بروغن گل نفع نماید

تدبیر عسر الازدراد

برای دشواری فرو بردن طعام و شراب باید کہ روغن گل بمالند و یا آب گل سداگلاب و ریحان سبز ہریک ہفت تولہ روغن گل نہ تولہ بجوشانند تا ہمہ آب بسوزد و روغن بماند گل ریحان و فرنجمشک ہریک نہ ماشہ آمیختہ بمالند و حقنۂ بارد علوی خان فی الفور نفع بین مینماید شیخ میفرماید کہ اگر عسر ازدراد در تپ مطبقہ عارض شود فصد کنند و اندک خون بر آرند و غذا سبز کہ و کاہو دہند اگر اشتہا دران اندک جید باشد و الا بر ماء الشعیر اقتصار ورزند و از قوابض شکم حذر کنند و اگر قبض طبع باشد حمول و حقنہ از مسہل بسیار خوب است

تدبیر برد اطراف

در سردی دست و پا اندکی جدوار بسباسہ بمالند و جوارش جالینوس بخورانند و بقول شیخ اکثر حرارت ایشان بسوی باطن برای حمایت اعضای رئیسہ فرو میرود و اطراف سرد می شوند و حرارت غائرہ تحریک بسوی سر نماید پس دست و پا در آب گرم نہند و آب سرد نشاید خورد

تدبیر کثرت احتلام

باید کہ این سفوف بدہند تخم نیلوفر تخم کاہو ہریک یکنیم تولہ طباشیر تخم خرفہ گل نیلوفر ہریک یک تولہ تخم تاج خروس دو تولہ شربتی نہ ماشہ بآب برف

تدبیر تشنج یابس

باید که سینه و گردن را بقیروطی که از روغن بنفشه بادام هفت توله و موم سفید سه توله و تخم خطمی یک توله سوده آمیخته مرتب ساخته باشند چرب سازند و از ترشهٔ کدو و خیار و برگ خرفه و اسفاناخ و جو مقشر هر یک یک نیم توله و روغن گل دو نیم توله بر گردن و سینه ضماد نمایند و آبزن علوی خان نافع تشنج یابس بعمل آرند و غذای رقیق مرطب مانند شوربای بچهٔ مرغ فقط نوشانند **انتباه** فواق دقی الدم و نفث الدم نیز از اعراض حمیات ست و تدبیر انها همانست که در محل هر یک مسطور شد مع رعایت تپ

ناقض بلاحمی

یعنی لرزه بی تپ پوشیده نماند که هر چند این مرض از اقسام حمیات نیست لیکن بعضی اطبا مثل سمرقندی وغیره بعد بیان حمیات بوجه کثرت عروض او در حمیات آنرا در اینجا ذکر نموده اند بالجمله گاهی لرزه بدون آنکه بدن را گرم کند و بغیر آنکه مودی بحمی گردد بادوار عارض میشود و سببش در اکثر بلغم زجاجی میباشد و از دیگر اقسام نیز ممکن الوقوع ست که بلا عفونت در بدن منتشر گردد و بر ادوار متحرک شود و بسوی عضلات بریزد و به برودت خود آنرا اندیاد دهد و به تپ نه انجامد بسبب خلو او از عفونت و علامتش آنست که بر سبیل دورهٔ تپ بلغمی هر روز می آید بر وقت معین بی تشنگی و به بدن کرب **علاج** تلطیف تدبیر و اخراج بلغم باسهال و ادرار نمایند و تعریق بحمام و ریاضت و تعب کنند و این از اسهال اولی بود زیرا که نزد اسهال مواد در جمیع اعضا منتشر گردد پس بهتر آنست که در تعریق و تفتیح مسام سعی بلیغ نمایند و این چنان باشد که قبل از نوبت لرزه بحمام برند و تا دیر نشسته دارند و اگر حمام میسر نیاید این بخور گیرند اشنه سنبل الطیب برگ گز برگ نیب برگ قنب برگ نی هر یک نیم پاو بادیان یک چهٹانک و در سبوچه جوشانیده بکار برند و یا برگ نیب خشک و شاهتره و برگ گز خشک و شونیز تنها یا همه بر اخگر چوب تمرهندی انداخته دخان گیرند که در دو سه نوبت رفع مینماید و کذا بخور کبریت و بخور موی انسان و بخور گهونگهچی و چون کهنه گردد باید که تنقیهٔ بدن نمایند بطریقیکه در حمای مواظبه گفته شد و اگر بعد تنقیه هم بماند دواء الحلتیت قبل از نوبت بوزن یک بندقه بشربت افسنتین و شربت کشوث علوی خان هر واحد یک توله بلیسانند و بالایش شربت بزوری حار شربت بادرنجبویه هر یک دو توله در عرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت توله عرق افسنتین سه توله بنوشانند در دو سه نوبت رفع دوره مینماید و همچنین جند بیدستر چهار حبه فلفل گرد یک نیم ماشه در دواء المسک تلخ هفت ماشه بخورانند و شراب ریحانی یک نیم توله بعرق شاهتره چهار و نیم توله عرق افسنتین سه توله آمیخته بنوشانند و ایضاً شونیز و تخم بادرنجبویه هر یک یک نیم ماشه در عسل دو توله آمیخته و ایضاً گوشت خشک موشک پران سه ماشه در عسل یک نیم توله و ایضاً گوشت خارپشت و ایضاً گوشت راسو یک نیم ماشه و نانخواه یک نیم ماشه عسل دو توله و ایضاً مغز هدهد سه ماشه بعسل دو توله و بستن اطراف و مالش نرم و تمریخ بروغن قسط و رحت عظیم الاثر ست و همچنین خوردن قسط شیرین یک مثقال و نیمهٔ آن غاریقون بآب گرم

احکام نکس

بدانند که نکس باز آمدن مرض را گویند قبل از آنکه بحال صحت اول از قوتهای بدن وغیره آمده باشد و نکس از اصل مرض بدتر بود بنا بر آنکه مردم اول از صحت در مرض افتند و قوت کشیدن بیماری دارند بخلاف نکس که مریض دران ضعیف تر بود چه در حالت ضعف قوت می افتد و قوت او از مرض ضعیف شده پس طبیعت معتاد معاودت مرض نتواند کرد و نکس روی تر انست که زود تر افتد زیرا که هنوز قوت مریض ضعیف باشد که مرض باز عود کند و نکس دو نوع ست **یکی** آنکه بسبب خطای مریض یا طبیعت در تدبیر افتد و این سالم تر ست از انکه بدون خطای تدبیر پدید آید و خطا چنان باشد که در حالت نقاهت مریض سوء تدبیر نماید یا طبیب بنا بر جودت هضم و قوت مربای آمله یا انوشدارو و یا گلقند عسلی یا قرص گل وغیره آن ادویهٔ گرم دهد و از ان گرمی و اشتها افزاید و کثرت اکل باعث زیادتی مواد گردد **دوم** بدون خطا خود بخود با وجود صواب تدبیر افتد و این نوع بدتر از اول ست زیرا که دلالت بر بقیهٔ مواد ردیهٔ مرض در بدن و حرکت او موجب مرض دارد و بقیهٔ مواد مرضی که بعد بحران باقی ماند بزودی نکس آرد مگر آنکه تدارک او نمایند یعنی بحران اسهالی را باسهال و ادراری و عرقی را بادرار و عرق اعانت کنند و تپ مرضی که قبل از نضج بحران کند از امراض حاده و یا بحران ناقص کند در روزهائیکه لائق نباشد جهت قلت نضج پس بی نکس نباشد **علامات نکس** شیخ میفرماید کسی که تپ او ببحران تام و در روز او ساکن نشود بلکه چیزی باقی ماند بران خوف نکس باشد و ایضاً اگر سکون او بغیر بحران بود البته از نکس رستگاری نباشد و خصوصاً چون بحران ناقص مثل جدری یا یرقان یا جرب باشد و بالجمله بسبب جلدی بود که مادهٔ فاعله در جلد بماند و استدلال کرده میشود بر نکس از ضعف قوت و سقوط اشتها و غثیان و جنت نفس و قلت هضم و فساد طعام در معده و کمبوضت

یا دخانیت و انتفاخ شراسیف و نواحی کبد و طحال و فساد خواب و طول بیداری و شدت تشنگی و شدت تهیج روی که علامت عظیم نکس ست وخصوصاً در پلک بالا و خاصةً ورم آن و بقای آن مع الاختلال تهیج وجه و آنچه بر نکس دلالت میکند نیست که بدن طعام را نیک قبول نکند و بدان لاغری زائل نشود و خصوصاً چون اعراض ردیه مذکوره ظاهر شود یا شدت کند در اوقات نوائب مرضی که او را لابوده باشد و گاهی استدلال کرده میشود بر نکس از نبض چون دران تواتر و سرعت باقی ماند و از غائر شدن خراجات بحرانی و غیب گردیدن آنها و از بول چون دران رنگینی بسیار از زردی یا شقرت یا سرخی باقی باشد و یا آن خام بود و دران رسوب معلق و راسب نبود و چون بول مریض مشابه بول طبیعی او نباشد و بعض فصول دال تر بر نکس از بعض آن بود مثل خریف که دران نکس بیشتر افتد از انکه در سائر فصول واقع شود و ایضاً جنس مرض اعانت در دلالت بر نکس کند مثل حمیات در میه چون حرارت و تلهب در احشا بعد آن بماند و مثل صرع و سدر و اوجاع گرده و جگر و طحال و شقیقه و بیضه و نوازل اگر از نوازل پیدا شود و چون رمد و غیره و امراض نفس گویند که از جمله ممدات نکس هوای خریف ست و استعمال مسخنات و مقویات معده و طحال و امتلا و جماع و تعب و دیگر اعراض نفسانی مناسب مرض **علاج** در هر دو نوع نکس علاجی خفیف از اصل مرض بعمل آرند و لیکن درینجا در ادرار و تعریق بیشتر از اسهال کوشند و در شدت پرهیز درست دارند تا بزودی صحت حاصل گردد و بسا باشد که بسبب کردن پرهیز حاجتی بعلاجی دیگر نباشد و بالجمله اصل کلی تقویت قوت ست بحکمت علمی و تعدیل مادهٔ علت بتقلیل اسهال مناسب و تسکین و تفریح و ریاضت معتدله نقل ست از **خجندی** گوید که شیخ الرئیس در قانون گفته را آنست که در میان مبادرت بمعالجه نکنند تا آنکه وجه امر ظاهر گردد زیرا که آن در اکثر خبیث باشد و مراد شیخ بمعالجه درینجا معالجه بمسهل و مانند آنست و اما ملطفات و مصلحات مزاج از مبادرت چاره نباشد تا نکس را بشکند **جالینوس** گفته که آنچه حفظ از نکس کند آنست که چون تپ ساکن شود و اعراض او زائل گردد مدتی بران پرهیز که در حالت تپ کرده باشد قرار گیرد و کمتر مدت آن باشد که یک هفته پرهیز کند تا آنکه روز بحران بزرگ بران بگذرد و بعد هر مرض مدت بحران مرض پرهیز باید کرد و بتدریج بغذای اول باز آید

احوال ناقهین

بدانکه ناقهین جمع ناقه است و ناقه کسی را گویند که از بیماری مخلصی یافته باشد و هنوز بحال صحت تام و قوت باز نیامده باشد و این را ناقه حقیقی نامند و اگر از مرضی رستی بمرض دیگر گرفتار شده باشد آنرا ناقه حقیقی نتوان گفت بلکه مریض بود بمرض دیگر انتقالی و یا غیر انتقالی و یا خود بعضی از اعراض مرض سابق باقی بود و را البته ناقه غیر حقیقی گویند و خصوصاً در حمیات **شیخ** میفرماید که گاهی ناقهین را نکس عارض شود چون ایشان را حالاتی که در باب نکس گفته شد بسیاری پدید آید و گاهی ایشان را امتداد قوت و ضعف آن بحسب آنکه در تدبیر ناقهین بیاید عارض شود و گاهی ایشان را حالتی عارض گردد که از چیزیکه تناول نمایند تمتع نیابند و ابدان آنها بقوت رجوع نکند بسبب بقای سوء مزاج و عدم تولد خون صالح و گاهی ایشان را خراجات عارض شود چون بدن آنها از اخلاط فاسد باستفراغ تام پاک نشده باشد و بقیه آن بعضو ریزد و خراج تولد کند و گاهی ایشان را فساد بعض اعضا عارض گردد بسبب اندفاع مادهٔ فاسد بسوی آن و گاهی ایشان را امراض عارض شود ضد مرضی که اول بوده باشد چون بر ایشان افراط در چیزی مضاد مرض آنها نمایند یعنی افراط در تبرید کنند و مرض او حار بود و بالعکس مثل آنکه عارض شود ثقل زبان و فالج و قولنج [illegible] و سکته و صرع و صداع لازم و شقیقه و مانند آن چون تبرید و ترطیب از اندازه تجاوز کند و گاهی ایشان را حکه بسیار عارض گردد و آنرا آب بگرم زائل کند و گاهی ایشان را حالتی عارض شود که مو سفید گردد و بسبب عدم شعور ایشان در کثرت تناول غذای مولد بلغم و یا بسبب تحلیل رطوبت غریزی که سیاهی مو را قائم دارد چنانچه ندعت را عارض شود که هرگاه آب نیابد خشک شود و سفید گردد و بعد از ان چون بحال تندرستی باز آیند سیاهی موی آنها عود کند چنانچه زرع را نیز عارض گردد که اگر آب یابد تری و سبزی او باز آید

تدبیر ناقه

شیخ میفرماید واجب ست که با ناقه در هر چیز رفق نمایند و بران اغذیه ثقیل دار و نکنند و نه چیزی از حرکات و حمامات و اسباب تحلیل جماع که اصوات و غیر آن که سخت و صحیح باشد و بتدریج ریاضت معتدل ملائم نمایند که آن بسیار نافع ست و چیزیکه در خون اوافزاید از اغذیه لطیفه چون قسور بای جوجه مرغ و غیر آن اشتغال نمایند و لازم ست که آرام و فرحت و سرور اختیار کند و از استفراغات و خصوصاً جماع اجتناب نماید و شراب باعتدال آنها نافع ست و خصوصاً شراب لطیف رقیق و اولی آنکه ناقهین که بر ایشان از توسیع در غذا منع کنند کسی ست که بحران خفی شده باشد چه آن مستعد برای نکس ست و مثل داکه محتاج باستفراغ بود و برای تنقیه بقیه مواد و بهترین اسهال

مسهل لطیف باشند لاسیما چون براز صفراوی ببینند یا مائل برنگ خلط و توام او از اخلاطی که از ان تپ عارض شده باشد و در شتهای خللی یابند و چون اراده کنند که ناقه را ز احشاء دهند و تقویت قوت او برفق از اغذیه و ادویه نمایند بعد از ان استفراغ کنند و گاهی احتیاج افتد باستفراغ و تقویت هر دو معاً باغذیه اگر طاقت استعمال ادویه صرف نیابند و درین هنگام اغذیه و ادویه مسهله سازند یا با وی قوای ادویهٔ مسهله موافقهٔ مخالف مزاج مرض مثل آلو و شیرخشت و ترنجبین و مانند آن برای اصحاب صفرا ممزوج نمایند و برای ارباب بلغم جلنجبین و ترنجبین و گاهی ایشان با درار نفع یابند پس عروق آنها بدان پاک گردد و گاهی این فعل مدرات معروفه مثل تخم خیارین و خرفه و خارخسک و شراب ممزوج کنند و بدیگر ادویهٔ غیر مشهوره حاجت نیفتد و اما فصد پس ناقه را باخراج خون کم احتیاج افتد و گاهی حاجت نیز بدان افتد اگر بقیه از خون باشد و بران انتفاخ سحنه و علامات خون دلالت کند لاسیما چون مثل بقیهٔ تپ در عروق از نبض و قاروره دریابند و بثور در لبها پدید آید و گاهی طبیب را محتاج گرداند بفصد صاحب تپ رداءت خون او بنا بر بقیهٔ رداءت اخلاط ردیه دران پس لازم گردد که خون ردی او خارج کنند و دران باغذیه خون جید افزایند و اولی در استعمال مستفرغ آنست که بملایمت نمایند و چیزی دفعةً بعمل نیارند و خواب روز گاهی ناقه را ضرر رساند بار خای او بدن آنرا بسبب رطوبت حاصله از سوء هضم حادث از تحیر طبیعت از جهت تحریک روح بسوی داخل و خارج و گاهی آنرا نفع کند بآسایش او یا گرم کردن او بسبب انتعاش قوت و حرارت و تحلیل بقیهٔ مواد و چون موافق نیفتد پس گاهی تپ آرد بنا بر آنکه خام کند و قوت حرارت عزیزی را بشکنند و احتیاط در جمیع ناقهین که نقی از مواد موجبهٔ حمی و غیر نقی از ان باشند آنست که امر ایشان بر تدبیر یکه در مرض بود از مزوره و غیره دو سه روز تا قریب او حاله دارند و بالجمله مقداری که از روز بحران که قریب روز صحت او باشد تجاوز نماید بعد از ان تدبیر ما فوق او برند یعنی در غذا توسیع نمایند و واجب ست که برای ناقه نقی و آنکه تپ او سلیم باشد تلطیف تدبیر او ننمایند یعنی غذا کمتر نکنند تا بدن او گرم و حال او بد گردد بحرارت گرسنگی و لازم ست که رد بدن او از لاغری حاصل در اندک ایام بسوی فربهی در اندک روزها کنند زیرا که قوت او باقی ست پس خون صالح بسرعت متولد شود و باخلاف او یعنی بغیر نقی و غیر سلیم الحمی خلاف این کنند یعنی تدبیر مرض بعد زوال او چند روز جاری دارند و اگر ناقه را اشتها نشود بدانند که دران امتلاست و اگر اشتها شود و هضم نشود پس باید دانست که آن غذا را بر نفس خود زیاده از طاقت و فوق قوت طبیعی برمیدارد و قدرت بر هضم و تفریق غذا در بدن ندارد و یا در بدن او اخلاط بسیارست و طبیعت مشغول بدان ست و یا قوت معدهٔ او بسیار ساقط ست و یا قوت جمیع بدن و حرارت عزیزی او ساقط ست پس حائهٔ غذا الائق طلب نمیکند و طبیعت از ان غذا برای اعضا نمیکند و امثال اینها از ناقهین که در بدن ایشان اخلاط کثیره و قوت معده و بدن اینها ساقط بود و اگرچه در ابتدا خواهش طعام کنند لیکن حال ایشان مؤدی بسقوط اشتها گردد زیرا که آفات و امتلای اخلاط روی قوی و زیاده روز بروز گردد و ناقه را که اشتها نباشد بعده اشتها شود بسبب انتعاش قوت بهتر از انست که او را اشتها باشد بعد از ان اشتها نبود پس اگر اشتها دوام کند و بدن بقوت و فربهی نگراید قوت اشتها و آلهٔ آن یعنی عصبهٔ حس فم معده هر دو صحیح باشد و قوت هضم و آلهٔ او یعنی قعر معده هر دو ضعیف بود و اولی آنست که تدبیر کند ناقه از تیهو و بچهٔ مرغ بزغاله و بعادت رجوع نکند و هنوز در عروق او تنگی باشد از بقیهٔ ماده یا از حصول یبس بسبب حرارت مرض و سکنجبین گاهی ایشان را سحج پیدا کند بسبب ضعف امعای ایشان و همچنین سائر شبهها از تدبیر ناقهین نقل ایشان بسوی هوای معتاد آنست که با آنها باشد و از تدبیر ایشان مراعات چیزیست که واجب بود حذر کردن او در نوع مرض آن تا مقابله کند بدانچه امن بود از ان مثل صاحب برسام که واجب بود بران خوف کردن از خشونت سینه تا در سعال نیفزاید و واجب نیست که ناقه در حمام عرق آورد چه گوشت او که ضعیف ست تحلیل گردد و چون عرق در ناقه کثرت نماید در بدن آن فضول باشد و تراشیدن موی سر بلوی ناقه را ضرر کند بنا بر آنکه مسام را بند کند و زکام و نزله پیدا نماید خصوص در هوای سرد

جدا ست

تغذیهٔ ناقه

واجب ست که غذای او در کیف حسن الکیموس سهل الانهضام باشد و لازم ست که صبر بر گرسنگی و تشنگی نکند و گاهی احتیاج افتد بمائل کردن کیف غذا بسوی ضد مزاج مرض سابق بسبب بقیهٔ اثر او یا بنا بر احتیاط و باید که اغذیهٔ رطبه سیاله در غذا شدن سریع تر باشد و در غذا دادن کمتر و غلیظ تخمیه بضد آن بود و اطعمه باشد یا اشربه و واجب ست که ایشان را بارد ثقیل نخورانند اگر خواهش بدان بقیهٔ حرارت نکند بلکه لازم ست که تدبیری نمایند بدانچه او معتدل بود و او را حرارت لطیف مع رطوبت کامل سریع القبول برای هضم باشد و غذای او در مقدار چندان باشد که هضم و انفعال آن نیک گردد و آنرا بتدریج بیفزایند اگر ثقل در معده نبینند و نه قراقر کنند و نه سرعت

انفعال

انحدار نه بطوی او بسیار و از ان کم کنند اگر از ثقل و غیره چیزی زبون دانند و چون ناقه یکبارگی ممتلی شود و معدهٔ او کشیده گردد اکثر تپ کند و تخمین واجب نیست
که دفعةً آب بخورد چه بیشتر در ان خطر باشد و اما وقت غذای او وقت اعتدال هوا ست در اوائل فصل تابستان یا نیم روز زمستان الا آنکه اشتها و غیره استعجال نماید و درین
صورت واجب ست که غذائی را که آن کمتر از پر کردن شکم باشد تفریق نمایند و آب بسیار سرد از قبیل چیزی ست که ناقه از ان اجتناب کند چه گاهی بعض اعضا را ضعیف کند
و گاهی تشنج پیدا کند و دیدیم شخصی را که باین هلاک شد و بدانکه اشتهای ناقه گاهی کم شود بسبب ضعف یا اخلاط در معده و بادی در اکثر مثل غشی بود بنا بر ابخرهٔ فاسده بسوی قلب
و گاهی کم شود بسبب جگر یعنی قلت جذب او و ضعف جگر ظاهر شود از رنگ و از براز رقیق سفید و گاهی کم شود بسبب اخلاط در همه بدن و تخمه و گاهی بسبب ضعف
قوت بدن و حرارت غریزی یا در معده خاصةً باشد پس تدبیر هر واحد بدانچه معلوم ست برفق تر که ممکن بود باید کرد و بدانند که سکنجبین سفرجلی برای ناقهین بهترین دواست
و خصوصًا چون اشتهای ایشان ساقط باشد بسبب ضعف در معدهٔ آنها و از سیج در امان باشند و اما مقویات معده که گرم تر از ان باشند مثل قرص ورد و مانند آن
گاهی سبب نکس گردد **صاحب کامل** گوید که ناقهین از مرض آنند که از حمیات و امراض حاده خلاصی یافته باشند و از ان خارج شوند پس ابدان ایشان ضعیف
و خون در انها قلیل میباشد اما ضعف بدن بسبب انهاک مرض آنرا و استعمال تدبیر لطیف در ایشان و کثرت تحلل بدان آنها بحرارت تپ بود و اما قلت خون
بسبب احراق حرارت حمی خون را و افنای آن بسبب کثرت تحلل و قلت غذا و لطافت آن پس حرارت غریزی در ابدان ایشان بهمین اسباب ضعیف گردد فلهذا محتاج
بتدبیر انعاش و زیادتی قوت میباشد و اول انچه سزاوار ست استعمال او در ایشان انیست که تدبیر ایشان بعد انقضای مرض تا سه روز مثل تدبیر ایشان
که در وقت مرض بود از تلطیف غذا و خوردن مزورات و مانند آن بدستور باشد تا از عود مرض بدان ایمن باشند بعد از ان نقل نمایند بسوی غذائیکه آن غلیظ تر از ان
باشد اندک اندک تبدیج مثل گردنهای بچهٔ مرغ و تیهو و رانها و بازوهای آنها بعده انتقال کنند تا سینهٔ آنها و تا ماهی رضراضی و ماهی جلی و نهری پس از ان بپایچه بزغاله
و بره و گردن آنها پس بلحوم آنها اندک اندک و همواره برین زیاده نمایند در هر روز بمقدار یکه قوت ایشان متحمل باشد تا آنکه بغذائی رسند که عادت آن داشته
باشند بتدریج و اگر شراب خوار باشند در ابتدا شراب ابیض رقیق خوشبو ممزوج بآب دهند بعده از ان ترقی بقوی تر از ان نمایند تا آنکه بمقدار عادت خود
که در وقت صحت او بود برسد و استحمام بآب شیرین نیمگرم در خانهٔ اوسط حمام نمایند هرگاه در انجا حرارت ظاهر نباشد و در ان قیام را طول ندهند و
از امتلای غذا و شراب و از صبر بر جوع و عطش و ایضًا اغذیهٔ مسخنه و ریاضت سخت و نشستن در آفتاب و غضب و بیداری و جماع حذر کنند زیرا که این
همه تسخین مزاج ایشان و تحلیل جوهر ابدان آنها مقدار کثیر نمایند و بدان سبب قوت آنها ضعیف گردد و باید که تفقد در امر ناقه نمایند که بدن او چنان نباشد
که هنوز از مادهٔ مرض بخوبی پاک نشده باشد در بدن او بقیهٔ ماده باقی بود و از علاماتیکه این را بدان معلوم کنند آنست که صحت مریض بحران
اعنی باستفراغ یا ورم یا خراج یا غیر آن از اشیائیکه بدان بحران میباشد نباشد و یا بحران غیر تام و نضج غیر کامل باشد پس اگر در نبض سرعت
یا تواتر یا در بول رنگینی معلوم کنند و یا تلخی در دهن یا تشنگی یا درد سر یا اعضا شکنی یا گرانی در بدن یابند و یا عرق بسیار آید لاسیما در وقت خواب اینهمه دلالت
میکنند بر آنکه در بدن فضول ست و آن محتاج بتنقیه است پس اگر با وجود اینها کلال در مفاصل یا تعب در بعض اعضای او دریابند توقع خروج خراج
در ان عضو باشد و چون علامتی از علامات مذکوره ببینند باید که از عود مرض حذر و احتیاط بسیار کنند و تدبیر ناقه مثل مرضی یا قریب از ان باستعمال
اشیای مبردهٔ مطفیه و تلطیف غذا و استفراغ بدن نمایند لاسیما اگر مریض مع ذلک ناقص الاشتها باشد و یا اشتهای غذا بود و بخورد و بدن او فربه
نشود که این تاکید بر دلالت آن نماید که بدن او غیر نقی ست چنانچه بقراط در کتاب فصول گفته که چون ناقه از مرض چیزی از غذا بخورد و یا از ان بخورد
و بدن او زیاده نشود بدن او محتاج بتنقیه باشد و چون این حال ببینند باید که تقلیل غذای او و تلطیف آن و تنقیهٔ بدن نمایند زیرا که اگر این تدبیر نکنند
مرض عود کند و بدن مریض صحیح نماند چنانچه بقراط گفته ابدانیکه پاک نیستند هر قدر که آنرا غذا دهند شر بیفزاید پس بدین جهت میباید که نظر کنند اگر علامات
خون در ان ظاهر باشد فصد کشایند و از خون مقدار حاجت و احتمال قوت اخراج نمایند و در اخراج او زیادتی نکنند زیرا که ناقه از مرض
محتاج بزیادتی خون جید در بدن خود باشد و اگر علامت صفرا ظاهر تر بود باید که استفراغ بدوای مسهل صفرا کنند که الطف باشد و اسهال او باهستگی بود
مثل مطبوخ فواکه و خیار شنبر و ترنجبین و لبلاب یا بنفشهٔ خشک بشکر یا شربت ورد تا بدین از عود مرض ایمن گردد بعد از ان در تدبیریکه مذکور شد شروع نمایند
پس اگر ببینند که ناقه را بعد استفراغ غذا اینک هضم نمیشود و طبیعت او نرم شود و بدن او زیاده نگردد بدانند که ناقه در مقدار غذای خود زیادتی میکند چنانچه بقراط گفته

که ناقه از مرض چون غذا بخورد و بدن او از آن قوت نیابد این دلالت کند بر آنکه او غذا زیاده از آن میخورد که بدن او متحمل آن نیست پس برای این واجب ست که تقلیل غذا او کنند و هر صبح گلقند پنج درم تا هفت درم او را دهند و بعد ساعتی سکنجبین سفرجلی پانزده درم تا بیست درم نوشانند که این آنرا نافع ست و چون این تدبیر در ناقه استعمال کنند بحالت صحیح بتدریج رجوع کند و قوت او زیاده شود و بدن او بسرعت فربه گردد چنانچه بقراط گوید ابدانیکه در زمان اندک لاغر شوند رجوع آنها بسوی فربهی در زمانهٔ اندک بود و آنکه در زمانهٔ طویل لاغر شوند بفربهی در زمانهٔ طویل رجوع کنند **ابو منصور** گوید برای کسی که از حمیات حادّه بیرون آید سزاوار آنست که از رجوع باغذیهٔ صحیح مزاج پرهیز نماید و غذائیکه در حال مرض خود میخورد بر آن اقتصار نماید و یا آنکه اندکی تو تیر از آن باشد بعد از آن تناول غذیهٔ اصحا اندک اندک تدریج کند و از تعب و شراب و حمام و مسکن گرم و جمیع مسخنات بدن و غیر آن که سابق مذکور شد اجتناب نماید و لاسیما کسانیکه از مرض بحران تام خارج نشده باشند و کسانیکه در ایشان آثاریکه بر بقایای مرض دلالت کنند باقی باشند مثل زیادتی تلخی در دهن یا تواتر در نفس یاقی یا طعم غریب در دهن یا اختلاط و تشنّج و قیق در خواب و مانند آن که در قول سابق گذشت پس تدبیر این کسان خاصةً تدبیر مرضی نمایند تا این همه آثار منتفی شود و صحت او پدید آید و غذا و آب اندک اندک خورند و دفعةً بسیار نباید نوشید و خاصةً در فصل حار و از آب بغیر سرد البته نوشند و اگر اشتها قوی باشد و در هضم ضعف بود بقدر اشتها نخورند بلکه بقدر هاضمه حتی که چون هضم جید شود غذای او اتم گردد بعد از آن بحرکات سائر اعمال خود که عادت او در حالت صحت باشد تدریج نمایند و کسی را که از خوردن غذا بدن قوت نیابد بلکه طبیعت او نرم گردد از مقدار غذا و از شرب آب کم کنند و سکنجبین سفرجلی دهند و بر جگر او ضمادات مقوی آن نهند و ناقه را اغذیهٔ غلیظه و عسر الهضم ندهند تا آنکه قوت او بکمال رسد بلکه غذای رقیق سریع الهضم دهند اگر غذای او هضم نشود و شراب ابیض رقیق یا مروق بدهند و از قوی متعرض نشوند و بقراط گفته که امتلای بدن از شراب سهل تر از آنست که از طعام ممتلی گردد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که ناقه بهر عادتی که از ریاضت و طعام و شراب داشته باشد تدریج نماید و از فکر و غم و هم جمیع انواع استفراغ اجتناب کند مردم محرور صفراوی را آب برد و شراب لطیف ممزوج سود دارد و کثرت خواب در روز حرارت غریزی را ضعیف کند و تب آرد و دوام اشتها بسبب غلبهٔ سودا و انصباب آن بسوی فم معده از محال بود و هرگاه ناقه بسبب عرق بسیار کند بر دو حال دلالت نماید یکی آنکه طعام افزون از کفایت میخورد دوم آنکه در تن او هنوز فضله است پس تدبیر او بریاضت و بتدبیر لطیف باید کرد و بقراط گوید که عرق بسیار در خواب بغیر سبب موجب آن دلالت کند بر آنکه صاحب او غذا را بیشتر از حمل بدن او بر میدارد پس اگر این بغیر تناول طعام باشد دلالت نماید بر آنکه محتاج باستفراغ ست و بسیار باشد که خلط رقیق لطیف بعرق خارج شود و غلیظ لزج باقی ماند و علامتش آنست که مریض بعد عرق هیچ راحت نیابد و ضعف بیفزاید و هرچند حرارت غریزی قوی تر شود تحلیل پوشیده تر باشد و از اینجا معلوم گردد که کثرت عرق کار طبیعی نیست سبب آن یا کثرت ماده است یا انفتاح مسام یا عجز طبیعت از هضم طعام یا حرکتی در ریاضت قوی **ابن الیاس** گوید که تدبیر ناقهین از مرض تدبیر مشترک میان تندرستان و بیماران ست پس میباید که صرف عنایت بتفقد امر نبض و قاروره نمایند اگر علامات تقیهٔ مادّه معلوم شود و آن در قول صاحب کامل گذشت و یا مریض فی نفسه تقلب و خبث نفس قلت نشاط دریابد بدانند که در بدن و عروق او فضلات محتاج به تنقیه است پس مبادرت نمایند به تنقیهٔ آن از حسن تدبیر بالتدریج و از معالجات قوی و استفراغات سخت حذر کنند بسبب ضعف قوت ناقه و قلت احتمال او برای معالجهٔ قوی و تدبیر بالغ در لطافت پس هرگاه نبقای بدن او و خلو عروق او از بقیهٔ مواد فاسد یقین شود تدبیر آن تدبیر مرض از تلطیف غذا و خوردن ماء الشعیر یا مزورات نمایند تا آنکه سه روز از تپ و مرض او بگذرد و از عود مرض ایمن گردد بعده بدانچه غلیظ تر باشد اندک اندک تدریج نمایند و در اول روز چهارم از انقضای مرض گردنهای بچهٔ مرغ دهند و در روز پنجم گردن و بازوهای آنها و در روز ششم این مع رانهای آن و در روز هفتم اینها مع سینهٔ آنها ضم نمایند بعده انتقال بپاچهٔ بره و بزغاله و گردن آنها نمایند بعد از آن لحوم آنها اندک اندک نقل کنند و هرگاه در ایشان قوت حرکت و نشاط دریابند استحمام آب نیم گرم نمایند و از فرح مفرط و تفکر کثیر و غضب و سهر و بحث و مطالعه و قرائت کتب حذر کنند و اگر بدن ناقه از تناول غذا فربه نشود تلیین طبیعت و اسهال او برفق نمایند بلینی که بی غائله باشد مثل مطبوخ فواکه و نقوع مشمش و ترنجبین و شیر خشت و یا هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بدهند و غذا مزوره از آلوی کوهی و مغز بادام و اسفاناخ یا از تمر هندی یا از ماش مقشر و مغز بادام سازند و اگر ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نیابد تقلیل غذا کنند و هر صبح سکنجبین سفرجلی و گلاب هر واحد ده درم نوشانند و غذا از زیرباج بچهٔ مرغ دهند و همچنین اگر

ناقه را عرق بسیار آید تدبیر او تقلیل غذا ست و تناول سکنجبین سفرجلی آنرا نافع بود **مؤلف اقتباس** مینویسد که در ناقهین بر غذا و شراب و دوائیکه ضد مرض بود هم مبالغه بسیار نشاید کرد که مبادا مزاج بگردد و مرض ضد بیماری اول پدید آید و بهلاکت انجامد و بعد گذشتن سه روز از تپ شوربای گردنهای بچه مرغ که اندک روغن بادام و یا مادهٔ گاو بچه باشد همراه برنج قسم اول و کهنه و یا بنان تنک که دران ثرید کرده باشند بدهند و قدری گوشت گردن هم دهند و هر روز بدستور یکه دراقوال سابق گذشت شوربا و گوشت اضافه نمایند و چون اشتهای طعام کم بود با غذیهٔ مرغوبهٔ معتاده تحریک اشتها نمایند و جهت تقویت معده و برانگیختن اشتها مربای سیب با مصطکی و شربت سیب و به و یا قوت و جوارش انارین و جوارش عود ترش و انوشدارو و لولوی علوی خان و سکنجبین تفاحی ایشان در گلاب قرنفلی و یا با گلاب و عرق کیوره و عرق بید مشک و عرق عنبر بدهند قبل از طعام و کباب گوشت بزغاله و یا چوچهٔ مرغ که دران زیره و قاقله کبار و پودینه سبز و یا خشک و پیاز و انار دانه حلبه با هم کوفته در شکم او پر کرده باشند کباب کرده با نان دهند و اگر سرفه باشد انار دانه را موقوف سازند و عطرهای مناسب مزاج ببویند و چون در خواب عرق بسیار آید بریاضات و سواری معتدل و تنقیهٔ بدن بدفعات بملینات لائقه و مانند آن دفع نمایند و چون در روز بغیر از خواب هم عرق آید بلا سببی از اسباب خارجیه دلالت بر ضعف طبیعت و کشادگی مسام کند درین وقت حابسات مانند گل سرخ و گل گز و برگ سرو و تخم مورد و برگ آن بر جامه و بدن بمالند و چون خواب کمتر آید تدبیر سهر پردازند و اگر سرفه باشد و بلغم بدشواری برآید غسل در آب انداخته گرما گرم بنوشانند و بجای آب برای الغسل اکتفا ورزند و یا لعوق کتان و یا حب الصنوبر لیسانند و لیسیدن بزر کتان بریان در عسل نیز نفع میدهد و همچنین خوردن بادام هفت هشت عدد با همین قدر مویز منقی و همچنین خوردن لوز بادام و شیرینی پزدبه و یا سفوف زوفا تنها با نبات دهند و یا مرکبی سازند از رب السوس و صمغ عربی و زوفای خشک هر یک سه ماشه و یا از فلفل گرد کاکراسنگی هر دو برابر و نمک سنگ دو ماشه و اگر ازین سرفه رفع نشود ملین مبارک با ترنجبین و روغن بادام دهند و روز دوم صبح مطبوخ زوفای خشک پنج ماشه اصل السوس پنج ماشه عناب هفت عدد مویز منقی یک توله گاوزبان چهار ماشه بنفشه هفت ماشه بادرنجبویه سه ماشه با شربت بنفشه دهند و غذا شوربای مرغ با نان تنک خورانند و همچنین سه چهار بار لعوق آرند بعده لعوق بادام دهند و اگر در سرفه بلغم بآسانی برآید رب السوس تنها در دهن دارند و کذا صمغ عربی و یا زوفای خشک سوده با نبات در دهن اندازند و اگر سرفه خشک بود باید که لعوق باقلا دهند و یا توذا و یا خمیرهٔ خشخاش و یا شربت خشخاش در عرق گاوزبان و مکوه دهند و یا تنها بلیسانند که بسیار نافع ست و همچنین داشتن کتیرا و یا شیر خشت در دهان و ناقه را بعد غذا اندکی از قسم شیرینی خورانند تا جودت هضم پدید آید و غذا در فصل گرما وقت صبح یک دو ساعت روز برآمده و اگر اشتها بسیار باشد وقت ظهر نخود بریان مقشر بوزن یک نیم توله و یا کم و زیاده و کشمش دو چند آن بدهند و یا شالی بریان که بهندی پرمل گویند دو یا ۳ توله با نیم وزن آن نبات دهند و وقت شام غذا بدهند و در فصل سرما غذا در روزی دو سه مرتبه اندک اندک و متفرق دهند

بیان بحران

چون مؤلف هیچمدان رساله بحران بتفصیل تمام و تبسیط تام جداگانه تالیف نموده لهذا درینجا بتحریر برخی از فوائد ضروریه و ایام مسهل و بحران وغیره و علامات بحران و تدبیر در روز آن اقتصار ورزیده بدانکه بحران تغیر بدنی ست که تابع مجادله میان طبیعت و مرض باشد و این بهر آنست که قوت با مرض تنازع و محاربه و اجتهاد در قهر و غلبهٔ خود و دفع مادهٔ مرض و اخراج او از بدن میکند و همچنین مرض مقابلهٔ قوت و جهد در غلبهٔ خود و ظفر بران مینماید پس هر گاه قوت بر مرض ظفر یابد بحران جید باشد و مریض سالم ماند و هر گاه مرض بر قوت مظفر گردد بحران ردی بود و مریض هلاک شود پس هر بحران یا جید باشد یا ردی و هر واحد ازین هر دو یا تام باشد و یا ناقص و بحران جید تام آنست که طبیعت غالب آید و مادهٔ مرض را یکبارگی از جمله بدن خارج کند و مریض دفعةً صحت تام یابد و بحران ردی تام آنست که مرض غالب آید و فی الفور مریض هلاک گردد و این هر دو نوع در امراض حاده افتد که مدت آن تا چهار روز یا هفت روز یا چهارده روز بود و بحران جید ناقص آنست که اگرچه طبیعت غالب آید و بحران نیک کند لیکن جمله ماده را یکبارگی دفع نسازد بلکه مابقی را اندک اندک بدفعات دفع کند و بحران ردی ناقص آنست که مرض غالب آید و بحران بد کند اما یکبارگی هلاک نسازد بلکه طبیعت را بعد ازان اندک اندک ضعیف سازد و هلاک نماید و این هر دو نوع اندر امراض غیر حاده افتد که مدت آنها کمتر از چهل روز بود و بقول قرشی بحران جید تام گاهی بدفع کلی و بازالهٔ مادهٔ مرض از جمیع اجزای بدن باشد و آنرا بحران استفراغی نامند و گاهی چنین نباشد بلکه بازالهٔ مادهٔ مرض از نواحی اختصاص

اگر به وشریفه بسوی بعض اعضای خسیسه واطراف بود واین را بحران انتقالی گویند وبعضی تحلل وذبول را از اقسام بحران ناقص شمرده اند لیکن شیخ الرئیس میفرماید که گاهی از بحران ناقص آن باشد که قریب بحران بود وآن در بحران جید ناقص تحلل ست ودر ردی ناقص ذبول بدن واین هر دو در شمار بحران ناقص در ترتیب آمده اند واز قسم بحران نیستند زیرا که شرط بحران آنست که دفعةً بود واین هر دو تدریجی اند وایضاً مسیحی گوید که از امراض بعضی آنست که انقضای آنها ببحران باشد وآن امراضی ست که سریع الحرکة بود وبعضی آنست که انقضای آنها بتحلل اندک اندک باشد واو آنست که بطی الحرکة بود وانقضای این را بحران نگویند بلکه نضج وتحلل نامند پس هر مرض که زائل شود یا بنضج وتحلل بود وچون مادهٔ فاعل مرض اندک اندک تحلیل شود تا آنکه بتدریج فانی گردد ویا ببحران زوال پذیرد ویا باستفراغ بود وچون مادهٔ فاعل مرض بسوی خارج جلد مندفع گردد ویا بانتقال وخراج چون آن ماده بعضو غیر شریف مندفع شود اما بنضج وتحلل در امراض طویلهٔ مزمنه ومواد بارد بود اندک اندک مثل تپ لثقه و ربع ومرض مزمن را علامات بأمله وحرکات صعبه نبیا شد واما بحران باستفراغ در امراض قصیرهٔ حاده باشد مثل حمیات صفراویه که دران دفعةً استفراغ افتد یا برعاف یا بقی یا باسهال یا بعرق یا بادرار بول ویا بخروج خون از مقعد ویا بدر حیض وانتقال آنست که طبیعت بر ماده مستولی شود وآنرا بضعیف تر عضو دفع کند ودر روی آن ورم وخراج حادث شود واین را بحران انتقالی گویند وهمچنین هر مرض که هلاک کند یا بسبیل بحران هلاک نماید ویا بسبیل ذبال وذبول آنست که قوت اندک اندک تحلیل پذیرد **فائده** هرگاه بحران در ابتدای مرض افتد قتالی شود وهرگاه در وقت منتهای او بود تام باشد ودر انحطاط مرض بحران حاصل نیفتد ووقت بحران واحد است وآن وقت منتهی ست ووقت موت واحد نیست بلکه گاهی در ابتدا وگاهی در انتها بود وبحران تام در وقت منتهای مرض باشد وبحرانیکه تام نباشد گاهی در وقت تزید مرض بود بسبب محرک بد مثل مرض خبیث سریع الحرکة ومثل معالج چون اشیای مستفرغه قبل نضج مادهٔ مرض استعمال کند وبحران واقع در وقت منتهای مرض اکثر فاضل محمود باشد وبحران واقع در تزید مرض اگر جید وبسلامت بود بحران ناقص باشد واگر ردی وبهلاکت بود در ان مریض سخت بحال گردد بردی ترین وجوه باشد بالجمله بحران تام جز بوقت انتها نباشد اگر جید باشد نیک تام بود وبر استیلای طبیعت وقوت بر مادهٔ ردی دلالت کند واگر ردی باشد بر عجز قوت وهلاکت دلالت نماید **فائده** فضل بحران آنست که بعد نضج تام افتد تا ماده بالکلیه بدان مندفع شود وایضاً باوجود نضج تام طبیب ببقای بدن بدان وثاقت نماید یعنی باندازهٔ ماده محدث مرض اندازهٔ مادهٔ مندفع باشد وایضاً هرگاه اندفاع ماده حاصل شود عقب او خفت ظاهر گردد وایضاً سلیم الاعراض بود وچنان باشد که روزی از ایام انذار بدان خبر دهد پس در روز بحران محمود واقع شود مثل روز هفتم وچهاردهم وهفدهم وتوقع بحران تام الدفع در امراض حادث از مواد رقیقهٔ حاده ودر قوت قوی باید کرد وامید بحران انتقالی در قوت ضعیف وماده غلیظ باید داشت وایضاً حال بحران تام الدفع مختلف بود زیرا که اگر ماده دران شدید الرقة باشد بعرق بحران کند واگر از ان کمتر در رقت بود واگر بسیار گرم باشد برعاف بحران نماید والا بادرار واگر رقیق نباشد باسهال وقی بحران کند **فائده** بدانند که بعض اعضا را بحران مخصوص آن بود پس بلغم بینی وریم گوش بحران امراض سر باشد وچرک چشم واشک از بحرانات امراض چشم ونفث از بحران امراض سینه وهمچنین خراج پس گوش از بحران امراض راس وخراج بغل بحران امراض قلب وخراج کنج ران بحران امراض جگر باشد واین اندفاعات بحرانی باشد اگر مواد مندفعه بسیار ودفعةً آید ودر ایام باحوری بود واگر مواد اندک بود ودر دفعات بسیار ریزد آنرا در حقیقت بحران نگویند زیرا که حرکت دفعیهٔ قویه از لوازم بحران ست وکشادن خون بواسیر بحران جید برای امراض بسیار ست وبهترین بحرانات رعاف ست پس اسهال پس قی پس بول پس عرق پس خراجات از قبیل بحران انتقالی ست وبسیار باشد که بدین امراض یکبارگی زائل شوند اگر خراجات سلیم باشد واگر ردی بود عضو را بمیرانند وگاهی بحران تام یا ناقص تبعقد عضله وعصب وجرب وقوبا وسرطان وبرص وغدد وداء الفیل ودوالی وانتفاخ اطراف وغیر آن بود وبعضی از اقسام بحران انتقالی آنست که بخراج مودی نگردد بلکه مثل لقوه وتشنج واسترخا ووجع ورک وپشت وزانو ویرقان پیدا کند وبهترین انتقالات آنست که بسوی اسفل باشد وبهتر خروج وانتقال آنست که بسوی خارج وبعد نضج تام وبعید از اعضای شریفه بود **فائده** طبیب میتواند که از احوال مشاهده مثل نضج بول ونفث وضد آن بر بحران جید وردی استدلال کند وهرگاه مرض علامات بحران را که مذکور گردد قبل از وقوع نضج تحریک نماید آن دلالت بر بحران ردی کند واگر در انجا اندک نضج باشد دلالت بر بحران ناقص نماید واگر نضج تام باشد بر بحران جید تام دلالت کند وبحران تام جید باشد یا روی نزد منتهی بود وگاهی نزد شروع در انحطاط وارد گردد وبدین سبب بحران تام در سردی شدید هوا درنگ کند پس بر طبیب واجب ست

که تلافی ضرر سردی هوا هنگام حدوث بحران بعرق نماید و مسکن مریض را گرم کنند و بدانند که بحران در وقت راحت و اقلاع نوبت یا مرض کمتر واقع شود و در وقت تفقیر از شدت در حمیات لازمه بندرت و اندک و بدانند که بحران در امراض سلیمه اکثر تاخر نماید و در امراض قتاله تقدم کند و مریض از عهده مرض و انصرام نیابد دفعةً نه بر سبیل تحلیل مگر آنکه استفراغ محمود یا خراج محمود افتد و هر بحران که در ایام باحوری افتد امیدوارتر باشد و آنچه در غیر آن بود بر رداءت حال مریض دلالت کند و بسیار روی باشد بهر آنکه ماده در غایت رداءت بود و طبیعت متحیر مضطر و لهذا در امراض سلیمه بحران در روز آن واقع شود بهر آنکه طبیعت غیر مضطرب باشد و بالجمله حرکت بحران قبل وقت او یا بسبب رداءت ماده و شدت حرکت و حدت آن بود چنانچه در امراض حاده و یا بسبب قوت مرض و عجز طبیعت از مقاومت او و یا بسبب امری خارجی محرک مواد و طبیعت مثل خطا در ماکول و مشروب و بسبب تحریک دوای مسهل در غیر وقت او و یا ریاضت و یا بعارض نفسانی چه عوارض نفسانی را مدخل در تحریک بحران قبل از وقت او و تبدیل جانب اوست چنانچه فرغ بحران را اسهالی یا قیئی یا بولی میگرداند بعد از انکه اگر عرقی باشد و سرور و غضب آنرا عرقی میسازد بعد آنکه اگر بولی یا اسهالی باشد و چون تقدم مقاومت بنحوی باشد که قوت را چنان ضعیف گرداند که تا قرب منتهی با دی ثابت نماند آن دلیل موت باشد و هرگاه قوت را البقیه تا منتهی باقی ماند دلیل سلامت باشد و هر روزیکه دران توقع بحران محمود باشد و دران روز علامات ردی پیدا شود آن دلالت بر هلاکت نماید

تقسیم ایام مرض

بدانکه جمله ایام مرض سه گونه است بعضی ازان روزهای بحران باشد و آنرا ایام باحوری گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام انذاره منذره گویند و بعضی روزها که نه از ایام باحوری باشد و نه از ایام انذار اما بسبب انحراف بحران دران روزها واقع میشود و آنرا ایام واقع فی الوسط گویند یعنی متوسط میان ایام باحوری و ایام منذره و مسمی بدان بهر آن شده که از شان بحران است چون تقدم یا تاخر وقوع او نماید دران روز افتد

ذکر ایام مسهل

بدانکه حسب رای حذاق اطبا درین عصر برای استعمال مسهل [له] روز مقررست و آن ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ باشد و این وقتی ست که روز نوبت یا روز شدت درین ایام نباشد و اما اگر باشد پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم و یازدهم و مانند آن مسهل دهند و بعضی اطبا استعمال مسهل در روز ششم میکنند و این از خطر خالی نیست بنا بر بودن او روز بحران روی بسیار و روز پنجم و چهارم اگرچه روز انداز ند لیکن رداءت درانها مثل ششم نیست پس اگر ضرورت از هیجان ماده وغیره واجب گردد و مهلت ندهد و معلوم شود که درین هر دو روز بحران واقع نخواهد شد این هر دو اولی بمسهل از ششم باشند نزدیک بعض و نزد بعضی بالعکس و چون تپ مواظبه باشد یا دو غب بطریق مبادله مرکب شوند درین صورت احسن آنست که مسهل بعد رفع نوبت یا قبل از آمدن او بنحویکه عمل مسهل تا وقت آمدن آن منقطع شود استعمال نمایند و لهذا بعض احیان در شب که ربع یا کمتر ازان باقی ماند استعمال مسهل میکنند یعنی در روز نوبت معلوم کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلاً اگر در نصف روز بیاید مسهل بهر شب باقی مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد و گاهی رای طبیب حکم میکند باولویت این حکم که تپ روزی قوی آید و روزی ضعیف و روز ضعف روز بحران قوی باشد مثل هفتم و یازدهم و روز قوت روز هشتم و دهم باشد پس درین هنگام اگر مسهل در هشتم بعد زوال نوبت استعمال کنند اولی ازان باشد که مسهل روز ضعیف استعمال کرده شود و اگر بعد زوال نوبت نیز باشد زیادت وثوق بهشتم و دهم از هفتم و نهم بود و اگرچه هشتم نیز روز بحران ردی میباشد لیکن دران بحران نمی افتد مگر در کمال ندرت و بهتر آنست که حالات را نظر کنند اگر بحران واقع نشود مسهل استعمال کنند و الا نشاید سیما اگر علامات بحران شروع گردیده باشد و بدانند که چون تپ عارض شود پس زائل گردد و بعد چند روز باز آید درین صورت اولی آنست که مسهل در روزی دهند که روز بحران باعتبار مرض و نکس هر دو نباشد و اگر این نسبت بهر دو میسر نشود پس اعتبار نکس بهتر باشد

[له] جای خطای مطابق اصل ۱۲

ذکر ایام بحران

بدآنکه اطبا ایام بحران را باستقرا و تجربه ثابت کرده اند و آغاز حساب بحران که برای امر مسهل و تغذیه موقوف است اطبا چنان مقرر کرده اند که اگر روز آغاز

تپ اکثر از نصف باقی ماند آن روز را براسه اعتبار میکنند و اگر کم از نصف باقی ماند آنرا اعتبار براسه نمی کنند بلکه داخل در روزی مینمایند که این باقی جزو آخر وی ست بالجمله اگر تپ مثلاً در دو پاس اول روز شنبه آید آن روز روز اول تپ شمار کنند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب ندارند بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تپ نائبه باشد و نزد شیخ الرئیس اولی آنست که اعتبار وقت ابتدای نفس تپ کرده شود و در انجا خروج از حالت طبیعی در مزاج خوب ظاهر شود و اما ابتداء صداع و تکسر اعضا را اعتبار نیست و انداختن مریض خود را بر بستر از معتمد علیه نباشد و چون زن بزاید بعده آنرا تپ عارض شود پس حساب از تپ کنند نه از زائیدن و ایام بحران که در ان جمیع مستفرغات ممنوع ست این سیزده روز ست ۴ و ۷ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۰ و بعد چهلم روز نزد محققین بحران قوی لازم نبود مگر شصتم و هشتادم و صدم و اگرچه بعضے چهل و دوم و غیره نیز گفته اند و بقراط گفته که از ایام بحران انچه طاق باشد قوی تر از جفت در بحرانات ست در اکثر امر تجربه و بدانکه گاهی متصل شود ایام و مثل یوم واحد برای بحران گردد و این اکثر بعد بستم بود باستفراغ باشد یا بخراج و امید نیست که انقضای امراض بعد چهلم بحران باشد لیکن بنضج و تحلیل و بدانند امراضی که در روز طاق نوبت کنند مثل حمای غب و اکثر حاده چون محرقه و سونوخس بحران آنها سریع تر باشد و در روز طاق بود و لهذا در غب انتظار یازدهم کرده میشود و انتظار چهاردهم نمی کنند مگر کمتر چنانچه اگر نوبت تقدم یا تاخر کند پس بحران در سیزدهم افتد و مرضی که در روز جفت نوبت کند مثل ربع و سدس و ثمن بحران بطی تر کند و بحران آنها در جفت اکثر باشد مثل چهلم و شصتم و هشتادم و ماه چهارم و سال چهارم

ذکر ایام واقع فی الوسط

یعنی ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند و آن ایام بحران اند که قوی نیستند و آن شش روز ست ۳ و ۵ و ۹ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۷ و برای اینها احکام ایام بحران ست بهر آنکه درین روزها نیز تغیر و حرکت واقع میشود پس تحریک از مسهل و غیره نباید کرد و بقول شیخ و مسیحی روز ششم نیز از ایام واقع فی الوسط ست و ایضاً مسیحی دوازدهم و پانزدهم را نیز ازین ایام شمرده

ذکر ایام انذار

بدانکه مراد بانذار درینجا اخبار بوقوع امر عظیم در مستقبل ست محمود باشد یا مذموم و در عرف عام آن اخبار بوقوع امر مذموم در مستقبل ست چه اگر اخبار بوقوع امر محمود باشد آنرا بشارت نامند بالجمله بعضی از ایام بحران که مذکور شد منذر بعض آنست چنانچه روز چهارم بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفتدهم به بستم و یا بست دیکم و بست و چهارم به بست و هفتم و چون انذار بمعنی خبر دادن ست پس هرگاه مثلاً بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد ببحران روز هفتم اگر علامات بحران نیک باشد و صلاح بعض احوال بود و یا منذر بروز هشتم باشد اگر علامات او بد بود و خصوصاً در محرقه و نائبه و بحران در هفتم یا نهم باشد انذار چهارم در غب بسیار میباشد و روز نهم نیز منذر بیازدهم و در اکثر بچهاردهم باشد و چهاردهم با هفتدهم یا بستم یا بست دیکم منذر بود و بستم بچهلم و اگر علامات نضج در روز هفتم ظاهر شود بحران در روز یازدهم یا چهاردهم افتد

علامات بحران

بدانکه احوال و امور که آن علامات برای وقوع بحران ست مثل هیجان مرض و قوت حرارت و قلق و اضطراب و جستن و از پهلو بپهلو گردیدن و گرانی سر و اختلاط ذهن و صداع و درد گردن و سبات و سدر و دوار و خیالات در چشم و ظلمت بصر و طنین و دوی و اختلاج لب و غثیان و تشنگی و خفقان و غشی و درد فم معده و سوزش معده و تغیر رنگ چهره و تنگی نفس و دشواری آن و درد پشت و لرزه و رعده و رعشه و تغیر نبض از حال خود باشراف یا انخفاض و عسر بول و قبض شکم و غیره اعراض صعب باشد پس هرگاه این علامات یا بعض آن در شب پدید آید دلالت کند بر آنکه بحران فردای این شب باشد و اگر در روز ظاهر گردد دلالت نماید بر انکه بحران در شب آینده متصل آن روز خواهد بود و پیش از گرما جود این علامات نبض موجی مع تری جلد و سرخی و انتفاخ جلد و بول رنگین مائل بغلظ و در مرض مزمن لرزه قوی و بعده تپ اشتداد کنند

ودر داعیائی وقوت قوی وعلامات جید باشد ولاسیما اگر براز و در در بول کم شود دلالت بربحران عرقی کند **واگر** نبض عظیم وشاهق یا صلب وسریع وانتفاخ عروق وخارش بینی وسرخی رنگ چهره وچشم وپرهٔ بینی دفعةً وتمدد در جانب جگر یا طحال بغیر وجع ودیدن رشته های سرخ وبتاریق پیش چشم وسیلان اشک دفعةً وشدت اشتعال سر وصداع ضربانی ودر دگردن وترقوه وطنین وصمم وسدر وعطاس باشد دلالت بربحران رعافی نماید **واگر** انضغاط نبض وانخفاض آن وسفیدی قاروره وثقل ودر دمثانه ونتوی ناف وانتفاخ قضیب وحرقت احلیل واحتباس براز وقلت عرق وصلابت ظاهر بدن باشد بربحران ادراری دلالت کند **واگر** ناریت بول واختلاج لب زیرین وغثیان وظلمت وغشاوهٔ چشم بلا تباریق وتلخی دهن ودر دفم معده یا سیلان لعاب وخفقان معدی وصداع بعده لرزه وسردی شکم وضیق النفس وسقوط رنگ وزردی چهره باشد بربحران قیئی دلالت نماید **واگر** نبض صغیر مع قوت وعدم صلابت آن ومغص وقراقر شکم وثقل تحت الشراسیف وتمدد ران ودرد پشت واختلاج در عضلات شکم وقلت بول وعرق وگرانی در اسفل شکم وانتفاخ دران وکثرت رنگینی براز ازسابق وآمدن او زیاده تر از عادت وبلندی ونتوی شکم باشد دلالت بربحران اسهالی کند **واگر** سائر علامات دال بربحرانات دیگر نیابند وگرانی دررحم ودرتهیگاه ودر عضادره وتمدد درانجا واختلاج در فرج وکشادن فم رحم وفرود آمدن آن دریابند حکم نمایند که بحران طمثی خواهد بود **واگر** نبض عظیم مائل بقوت وفقدان سائر دلائل توجه ماده بطرف دیگر وعادت سیلان خون از مقعد وثقل واختلاج درنواحی مقعد ودرد در کمرگاه وضربان در حوالی مبرز وپشت وزهار واعضا شکنی باشد بحران از کشادن عروق مقعد وخون بواسیر باشد

علامات بحران انتقالی

وآن قوت تپ مع ثبات وجع در موضعی از بدن واحتباس استفراغات از بول وبراز وعرق مفرط ورقت وسفیدی بول وتاخیر نضج یا عدم او مع صحت قوت وجودت نبض ولاسیما در امراض سلیمهٔ بطیهٔ عدیم النضج باشد بعده وجع وانتفاخ عروق در تحت بغل وکنج ران ولیس گوش وشدت التهاب وجهتی که دران عضو ضعیف ست یا وجع مفاصل یا وجع منعب بر جهت انتقال ماده دلالت کند پس عسر بول وگرانی سر وثقل سمع وسبات وعروض ضیق النفس دفعةً علامت داله بر نقل ماده بسوی اعالی باشد وثقل ودرد در ناحیهٔ اسفل مع التهاب وانتفاخ در کنج ران یا در زانو ودرم رخو از جنس تهیج دران نیز علامت انتقال ماده باسفل باشد وچون قوت صحیح وعلامات جید باشد ورقت بول زمانهٔ دراز دوام نماید این منذر بخراج بود وهمچنین توجه مریض بصحت بغیر بحران ظاهر بعده بودن غثیان صداعی شدیدالانبساط کثیر الضربان ورنگ پژمرده ونفس متواتر وگاهی سرفهٔ خشک دلیل عروض خراج در مفاصل ست وفصل زمستان وسن کهولت از دلائل وقوع بحران بخراجست بلکه از اسباب اوست واز دلائل توجه بربحران خراجی تاخر بحرانات دیگر از اوقات آنهاست ودرازی مرض حار زیاده از بست روز وایضاً با وجود تاخر آن بحرانات تام نباشد وخراجات در امراض مزمنهٔ متطاوله اکثر در اعضای اسفلی باشد ودر مرض حاد تر در اعضاء علیا ودر متوسط در هر دو جانب زیر وبالا

علامات داله بربحران جید

بهترین علامات بحران فاضل آنست که نضج تام شده باشد بعده در روزی از ایام بحران محمود که مذکور شد مثل هفتم وچهاردهم واقع شود وآن روز از ایام انذار منذر بود وباستفراغ باشد نه بانتقال ونه بخراج واستفراغ او از خلط فاعل مرض ودر جهت مناسب باشد وبیمار احتمال وبسهولت کند وحال قوت وحال نبض که در اوقات علامات صعب قوی متین باشد وخصوصاً چون هردو در قوت انذیاد نمایند واختلاف نبض کم شود ومستوی گردد وایضاً اگر عقب اعراض مذکوره مریض راحت وخفت یابد واعراض که با بحران باشد نقصان پذیرد وحرارت ساکن گردد ورنگ بیمار نیک شود ونبض قوی گردد این دلالت بربحران جید تام کند

علامات داله بربحران ردی

اصول این آنست که مخالف علامات جیدهٔ مذکوره باشد واین مثل آنست که حرکت بحران قبل منتهای مرض ونضج بود وآنکه در روز غیر باحوری باشد وآنکه با وے نبض در صغر وسقوط اخذ کند واستفراغ از غیر خلط محدث مرض بود وآنجا که علامات بحران مع احوال متوسط میان احوال بحران جید واحوال بحران ردی

ظاهر شود بحران ناقص غیر تام باشد یعنی مرض بدان منقضی نگردد ولیکن انقضای او تا روز باحوری که قریب او خواهد آمد تاخر کند مثل آنکه بحران در روز هفتم افتد و دران مرض منقضی نشود بلکه بقایا از ان باقی ماند که بحران او تا روز نهم یا یازدهم متاخر گردد و اگر بدان انقضای مرض باشد مرض معاودت کند و مریض نکس نماید و نکس هرگاه مع اعراض ردیه باشد و قوت ضعیف گردد مهلک بود و اگر قوت قوی باشد مریض ازان سالم ماند

تدبیر روز بحران

بقول شیخ لازم ست که در روز بحران و آنچه قریب آن باشد تدبیر مریض تدبیر خاص بمرض او مسکن و مقوی طبیعت نمایند و البته حرکت ندهند بدو او قرشی گوید که هرگاه بحران جید تام بعد ظهور علامات نضج و توفر قوت وغیره حادث شود یا عارض شده باشد سزاوار نیست که تحریک مواد از عضو دیگر مثل جذب بحاجم کنند و نه دران جذب بدوای مسهل و نه بغیر آن از تهیج مثل تعریق و تعریق دقی داده ارنمایند بلکه بر طبیعت بگذارند و این ترک تحریک و عدم تعرض طبیعت در بحران کامل ست و اما در بحران ناقص باید که اعانت طبیعت نمایند بدانچه موافق حرکت بحران باشد مثلاً اگر علامات دفع طبیعت مادهٔ مرض را با سهال ظاهر شود و قوت قوی نباشد و یا سده و ثقل درامعا باشد دران هنگام باید که اعانت طبیعت بمفتح ملین نمایند تا فعل طبیعت آسان گردد و جرجانی وغیره مینویسند که روز بحران مریض را بهیچ وجه حرکت نباید داد و مریض را ساکن باید داشت و کار طبیعت باید گذاشت اما اگر دانند که اگرچه طبیعت غالب ست لیکن در تمام کار خود محتاج باعانت است میتوانند که آنرا یاری دهند بحسب ارادهٔ او مثلاً اگر دانند که طبیعت ماده را برعاف دفع خواهد کرد و محتاج اعانت ست سر را گرم دارند و آب گرم بسیار برسر ریزند و اگر بتعریق حاجت باشد آب گرم پیش او نهند و بردائی بسیار را در پوشند مع ظرف آب و عرق را بپارچه خشک همی کنند تا بیشتر آید و اگر محتاج قی بود قی فرمایند و اگر حاجت بتلیین داشته باشد تلیین طبع نمایند و اگر مفتقر بادرار باشد مدرات نوشانند چنانچه در علاج صداع بحرانی گفته شده و همچنین هر استفراغ بحرانی که مفرط شود و خوف ضعف گردد حبس او باید کرد و هیچ استفراغ بحرانی را بی ضرورت نباید بست و در بحران انتقالی هرگاه معلوم شود که بعضوی از اعضا ماده منتقل شده خواهد ریخت و ریختن ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد باید که آن عضو را قوت دهند و ماده را بعضوی دیگر که از و خسیس تر بود و ریختن ماده بران کمتر مضر بود بازگردانند بطریقی که سهل تر باشد و طرق بازگردانیدن ماده از عضوی بعضوی بر چند وجه ست **یکی** آنکه عضوی که برابر او ست بربندند چنانچه متالم گردد تا بسبب الم ماده بدان سو بازگردد **دوم** آنکه بر عضوی که برابر او ست محجمه شیشه یا شاخ یا کدو گذارند یا ادویه جاذبه گرم ضماد نمایند **سوم** آنکه اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کنند و بارگران بردارد **چهارم** آنکه اگر ماده در سر و چشم باشد باید که ادویه مسکن در دبران استعمال نمایند و پایها را سخت بمالند یا در آب گرم گذارند یا بر بطها پایها از ساق تا کف بربندند تا ماده از بالا فرود آید و همچنین هرگاه ماده بباطن خواهد افتاد در دی بمعده و سینه آرد بازوها و رانها قوی بربندند تا باطراف برگردد و آدر ادرول تعریق بازماند و عرق بادرار بول و اسهال بقی شفی باسهال بالجمله ماده را که از عضوی بازگردانند بجانب مخالف باید گردانید بعضوی دورتر یا بنزدیک تر مثلاً کسی را که از کام و دهان خون برآید و خواهند که بجای مخالف که قریب باشد بازگردانند بجانب بینی بازگردانند و اگر خواهند بعضوی دورتر بازگردانند از اعضای اسفل رگی کشانید و همچنان کسیکه بواسیر دارد و بعضوی نزدیک آنرا خواهند گردانید رگی از رگهای نیمهٔ بالا بگشایند و هرگاه خواهند که ماده را از عضوی بازدارند قانون کلی آنست که نخست درد ساکن نمایند که بعد سکون آن بازگردانیدن سهل باشد و بهیچ وجه بعضوی شریف و قوی الحس و ضعیف ماده نشاید آورد و تا ممکن بود بعضوی خسیس که قریب تر باشد و قوی بود و حس کمتر داشته باشد باید آورد و چون بازگردانیدن ماده مطلوب شود تمهل نباید کرد که ارجاع ماده در ابتدا آسان بود جهت قلت ماده **پوشیده نماند** که اگر ماده در بدن اندک باشد و قلیل الحرکة بود بازگردانیدن او بدون استفراغ کفایت باشد و مضرت نرساند اما اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الحرارت بود امالہ مع استفراغ باید کرد تا آفتی دیگر نانجامد و در اخراج او رعایت محاذات لازم شناسند مثلاً اگر ماده بجانب دست راست بود فصد از دست چپ باید کرد یا از پای راست و بالعکس و اگر بجانب راست مائل بفوق بود از همان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر بجانب چپ مائل باعلی باشد فصد از دست چپ باید کرد و همچنان اگر ماده در پای راست بود فصد از دست راست کنند و اگر در پای چپ بود از دست چپ کنند و همچنان برای ارجاع مادهٔ جگر رگ از دست چپ باید زد و برای ارجاع مادهٔ دل و سپرز از دست راست و اینکه گفته شد از رعایت مخالفت در اخراج مادهٔ احشا بر تقدیریست که هنوز ماده در انصباب و ریزش باشد و بعد از انکه ماده از ثوران و انصباب ایستاده باشد فصد برای ازالهٔ مرض از طرف مقابل

عضو مؤف باید کرد وکذلک از اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو باید کرد که درین هنگام امالهٔ او بیفائده است بسبب سکون حرکت آن

اورام وبثور ظاهر بدن

بدانکه اورام جمع ورم ست یعنی آماس وآن زیادتی غیر طبیعی ست که در عضوی حادث شود از مادهٔ فضلیهٔ ممدوده بنحیکه موجب ضرر گردد ودرد آرد بمس کردن او ویا بغیر مس ومواد یکه ازان اورام پیدا شود شش ست یعنی اخلاط اربعه ومائیت وریح وهر ورم یا حار باشد ویا غیر حار وورم حار یا از خون باشد یا از صفرا ونزد شیخ الرئیس ورم حار عام تر ازانست که حادث شود از خون یا از صفرا فقط بلکه از هر ماده که حار بجوهر خود باشد چون خون وصفرا ویا حار بالعرض بود که آنرا حرارت بعفونت عارض گردد چون بلغم که بعفونت گرم شود وسودا احراقی حار باحتراق که در ماده حاصل شود ودران باقی ماند از حرارت چندانکه آنرا مدخل در اورام است پس مادهٔ ورم اگر خون باشد فلغمونی گویند واگر صفرا باشد حمره نامند واگر هر دو ماده مرکب باشد وخون غالب بود غالب را مقدم میدارند فلغمونی حمره گویند واگر صفرا غالب باشد حمرهٔ فلغمونی گویند واما ورم غیر حار یا از مادهٔ بلغمی باشد یا سوداوی یا مائیت یا ریحی واورام بلغمی دو نوع ست اگر مادهٔ آن مخالط وداخل جوهر عضو وغیر متمیز بود ورم رخو گویند واگر خارج ازان ومتمیز در غلاف باشد سلع لینه گویند واکثر اورام زمستان بلغمی باشد حتی که حالا ازان سفید رنگ بود واورام بلغمی مختلف بود بحسب غلظ بلغم ورخاوت ورقت او حتی که مشابه مادهٔ سوداوی ومادهٔ ریحی گردد واورام حادث از ماده سوداوی سه قسم ست اگر سودا داخل عضو ومولم بود سرطان گویند واگر ساکن هادی باشد صلابت گویند واکثر این هر دو خریفی بود واگر خارج بود ومولم نباشد اقسام غدد بود که ازان جمله خنازیر وسلع ست واما اورام مائیه اگر عام بود استسقا واگر خالص بود قیلهٔ مائی وورم حادث در قحف از مائیت وماننده آنست واما اورام ریحی دو نوع ست اگر ریح مخالط عضو ملایم بود تهبج گویند واگر مجمع وصلب بود نفخه گویند

وبثور

جمع بثره است وآن از جنس ورم بود زیرا که بثور اورام صغار ست چنانچه اورام بثور کبار ست وبثور نیز مانند اورام بعضی دموی باشد مانند جدری وشری دموی وبعضی صفراوی مثل شرای صفراوی ونمله وجاورسیه وحمره ونار فارسی ومختلط مانند حصبه ونملهٔ متاکله ومسامیر وجرب وثالیل وغیره وبعضی بلغمی مانند شرای بلغمی وبعضی سوداوی مانند عرق مدنی وجرب سوداوی وثؤلول وبعضی مائی مثل نفاطات وبعضی ریحی مانند نفاخات شیخ وشراح قانون مینویسند که اورام وبثور حاره که از خون باشد یا از دم محمود بود یا از دم ردی مذموم وهر واحد ازین هر دو یا غلیظ یا رقیق باشد پس اقسام ورم دموی چهار بود یکی متکون از خون محمود غلیظ واین مختص باسم فلغمونی مطلق ست واین لحم وجلد هر دو را اخذ میکند وباضربان میباشد دوم کاین از خون محمود رقیق وآن فلغمونی ست که جلد را تنها فرامیگیرد واین شوکه وشرای دموی ست وباضربان نمیباشد بسبب خلو ظاهر جلد از شرائین سوم حادث از خون ردی غلیظ وازین انواع خراجات ردیه حادث شود پس اگر رداءت واحتراق او اشتداد نماید حمره حادث گردد واحتراق وخشک ریشه پیدا کند وبدتر ازان نار فارسی ست چهارم حاصل از خون ردی رقیق ست واین فلغمونی مائل بحمره بود مع رداءت وخبث پس اگر رقیق تر باشد حمرهٔ فلغمونی باشد واگر رداءت او زیاده تر بود حمرهٔ ذی نفاخات ونفاطات واحتراق وخشک ریشه حادث شود وچون ماده ورم حار کثیر باشد وورم بسیار بزرگ گردد وآن از جمله اورام طاعونیه قتاله بود واین اصناف اورام ردیه ومانند آن در سال وباکثرت مینمایند ورد ی ازاد ورام حاره آنست که بسوی انحطاط که تابع اوزمی وکوچکی میباشد منتهی نشود ونه بسوی جمع ریم بلکه بسوی فساد عضو مؤدی گردد ومتعفن گرداند وفساد عضو گاهی از فساد مادهٔ او باشد وگاهی بسبب عظم آن ورم ودائما از عظم ورم وکثرت ماده نباشد بلکه گاهی از خبث ماده بود وبدانند که اورام کمتر از مادهٔ مفرد صرف باشد واکثر آنها مرکب بوند از مواد وبدانکه هر ورم که در ظاهر بود وبادی ضربان نباشد آن ریم نکند صاحب کامل گوید که ورم غلظ وانتفاخ ست که در عضو حادث شود از فضل مادهٔ که تمدید وملای آن نماید واین ماده یا انصباب نماید بسوی آن از عضو دیگر که او را دفع کند واز نفس خود پاک نماید ویا در همان عضو متولد شود وانصباب ماده از عضوی بعضو دیگر بسبب اجتماع این اسباب سته میباشد یکی قوت عضو دافع مادهٔ چون

دافع ماده چون اعضای رئیسه و شرائین و اوردہ دوم ضعف عضو قابل مادہ که اعضای قوی آنرا دفع نماید ضعف اعضا یا بالطبع بود مثل جلد و لحم غددی که در
مغابن ست و یا خارج از طبع باشد مثل اعضائیکه بدان آفات رسد یا در حالت حل یا بعد آن سوم کثرت مادهٔ فاضل در بدن بسبب سوء تدبیری انسان در
صحت او مثل کثرت اغذیهٔ ردیه و قلت ریاضت و استحمام چهارم ضعف قوت غاذیه که در عضو قابل ست پنجم فراخ بودن مجاری که دران فضول از عضو قوی
بسوی عضو ضعیف جاری گردد ششم بودن عضو قابل ماده در اسفل از موضع عضو دافع و اما تولد ماده در عضو بسبب ضعف غاذیهٔ آن عضو بود پس غذائیکه بسوی
آن آید انهضام تمام نیابد و فضله دران باقی ماند و بعد آن اندک اندک زیاده گردد تا آنکه عضو ممتلی و متمدد شود و دران ورم حادث گردد پس هرگاه در
عضوی از اعضا ورم یکبارگی پیدا شود آن از انصباب فضل ماده از عضوی دیگر بسوی آن باشد و این در اورام حاره بود و هرگاه ورم بتدریج حادث شود و اندک
اندک بیفزاید این یا از انصباب فضول اندک اندک و یا از فضول متولد در عضو باشد و این در اورام بارده بود و هر واحد از اورام یا مفرد بسیط
باشد و حدوث او از خلط واحد از اخلاط اربعه بود و یا مرکب باشد و حدوث او از بیشتر از خلط واحد بود و اصناف این اورام بسیارست زیرا که
گاهی از دو خلط و گاهی از سه و گاهی از چهار مرکب گردد و ترکیب او یا از اخلاط متساوی در کمیت باشد و یا یک خلط از ان بیشتر یا کمتر بود و لهذا اورام
مرکبه بحسب زیادتی و کمی در ترکیب بسیار بهم رسد و شناخت این اورام از دلائل مختلط بود و بس آنچه مرکب از اخلاط متساوی باشد شناخت او دشوار
و تمیز او صعب بود و آنچه از ان مرکب از اخلاط مختلفه در کمیت باشد تعرف او از دلائل خلط غالب بود و از ین اورام مرکبه بعضی را نامیست که بدان
معروف ست و بعضی را نامی نیست **جرجانی** و ایلاقی گویند که مادهٔ اورام و بثور گرم یا خون بود یا صفرا و تا خون طبیعی از حال خویش متغیر نگردد سیلان
نکند و یکجا جمع نشود و از ان آماس نخیزد و هرگاه که لختی صفرا با خون بیامیزد خون گرم تر شود و تیز تر گردد و سیلان کند و از ان اماس و بثره پدید آید و همچنین صفرای
طبیعی که آنرا احمره گویند مادام که بر حال خویش بود از ان آماس تولد نکند از بهر آنکه بس لطیف بود لیکن اگر از حال طبیعی بگردد و بسیار بود و با خون در رگها بگذرد
و بهم اندام بار سد یرقان زرد از ان تولد کند و اگر سخت گرم شود در یک عضو گرد آید و بسبب لطافت و رقت در گوشت نپاید و بظاهر جلد آید و از ان نمله تولد
کند و اگر غلیظ تر بود و لختی در گوشت نیز بماند از وی نملهٔ متاکله تولد کند و همچنین از سودای طبیعی یرقان سیاه تولد کند و چون از حال خود بگردد از آن اسهال و خشها
سوداوی تولد کند چنانکه گفته آید **انطاکی** گوید شک نیست که خلط مندفع بسوی موضع مخصوص هرگاه لطیف باشد مانند بخار صاعد از مثل سرکه و صول و مجلی که بسوی
آن متوجه شود بطریق رشح بود و پس عروق و لحم را نکایت نرساند بلکه بیاست که از ان اذیت مطلقاً حاصل نشود و بغیر جلد و اگر بضد این باشد حکم بالعکس بود و ضرر عام
گردد و پس برین اصل واجب ست که هر ورم که از خلط لطیف مخصوص بجلد حادث شود بغیر اختلاط لحم بسرعت بثره آرد و اگر حار باشد و منتشر شود بلا تأکل گر لطافت
او شدید او نماید و انفجار او سهل گردد و چون از حدت خالی باشد و الا منعکس شود و همه آنچه گفته شد **مسیحی** گوید که ورم درد میکند بحسب حرارت ماده و برودت او که مزاج را متغیر
سازد و یا حدت او که تخشن و تأکل نماید و یا کثرت او که تمدد و ضغط آرد و پس بعض این آلام بسبب سوء مزاج و بعض آن بسبب تفرق اتصال باشد و یا بسبب اجتماع
این هر دو و ورم صفراوی بحرارت و حدت خود درد کند پس مزاج بحرارت او متغیر گردد و تفرق اتصال بحدت او شود و ورم سوداوی کمتر درد نماید و لیکن شدید
التمکن و کثیر الاذیت برای عضو بود و ورم بلغمی از سوداوی زیاده درد کند و از صفراوی کم و بتغیر مزاج و بضغط و تمدید الم آرد و ورم دموی تمدد و الم بسبب
کثرت ماده و تغیر مزاج بحرارت او آرد **ابو منصور** که بسبب وجع در اورام تقیح آنها ست بهر آنکه خون را دران حالتی شبیه بغلیان و احتراق عارض
میشود و پس وجع هیجان کند تا آنکه غلیان او ساکن گردد و ریم بهم رسد بمنزلهٔ خاکستر از احتراق چیزی و اما ضربان مخصوص باورامی ست که در قعر لحم
باشد و آنچه از ان در جلد باشد ضربان نبود مثل ورم که آنرا احمره نامند **مصنف** خلاصة التجارب گوید هر تفرق اتصال که در عضوی پدید آید پس اگر
بسبب جمع و احتباس خلطی یا ریحی یا بخاری یا مائیتی اندر خلل و یا تجویف آن عضو بود تا حجم آن عضو بیشتر از دستور و مقتضای اصلی طبیعی گردد و
بعضی بزرگتر و برآمده تر شود و آنرا ورم خوانند و بفارسی آماس گویند و بعضی خرد تر آنرا بثره نامند و از ینجا واضح گردد که بثره مطلقاً اماسی باشد خرد و ورم
مطلقاً بثره بود بزرگ و اکثر اطبا بران رفته اند که ورم در اعضا بغایت نرم چون جرم دماغ و در اعضائیکه بغایت صلب اند چون استخوان هرگز
نمیباشد و شیخ مانع و مدعی این هر دو است و اصح قول شیخ ست چنانچه میگوید که ورم عارض میشود باعضای لینه و گاهی عارض میگردد چیزی
شبیه بورم در استخوانها که حجم آنها غلیظ گردد و در رطوبت آنها زیاده شود و غریب نیست که عضو قابل زیادتی بغذا فضول را قبول کند چون دران نافذ گردد

یا اندران حادث شود و سهرا اما سیکه مادهٔ غالب آن گرم باشد آنرا ورم حار گویند و آنچه مادهٔ غالب آن سرد باشد آنرا ورم بارد خوانند و بدیگر طبائع نسبت نکنند بجهت فاعلیت این دو کیفیت و عدم فاعلیت دیگر ها

اسباب اجتماع مواد اورام و بثور

بقول میر بهاء الدین سبب جمع و حبس مادهٔ ورم در عضو یا سابق بود چون امتلا و فساد خلط و دافع طبیعت بآن محل ضعیفی و ذبولی عضو و قابلیت او مر قبول خلط فاسد را و یا لاحق و بادی بود چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت و جاذبی یا ماسک خارجی بعضو و بسبب جمله بثور تغیر اخلاط بود و از حال طبیعی و اشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدن جهت عجز از تحلیل آن اولا و یا مسارعت بدفع و منع آن از داخل و بقول سمرقندی و خجندی و ابن الیاس خفر سبب حصول مواد و اجتماع آن در اعضا اسباب ستهٔ انصباب ماده است که در قول صاحب کامل گذشت و یا اسباب بادیه مثل ضربه یا سقطه که بعضوی برسد و بجهت ثوران حرارت دران بسبب جمع وحدت ضعف دران خون بسوی آن انصباب نماید و بنابر امتلای آن ورم پیدا شود و بقول نطاکی از اسباب ورام هر حرکت سخت بر امتلا و بعد عهد بلا استفراغ و وضع محجمه بلا شرط است و هم او گوید که بثره عبارت از تاکل جلد یا نتوا و بر اوضاع مخصوصه است مادهٔ او خلط فاسد بود و اگرچه بسیط باشد و سبب فاعلی او اندفاع مادهٔ فاسد بحرارت بود و بنوعیکه جلد را مس کند و غایت او فساد و تاکل جلد ست و صورت او مختلف بود

علامات اورام و بثور

باید که کیفیت وجع و لون و ملمس آنها دریافت نمایند و اگر درد مع ضربان و تمدد باشد و رنگ او سرخ و ملمس او گرم بود و ورم دموی باشد و اگر درد مع حرقت و التهاب بود و رنگ او سرخ مائل بزردی و ملمس او گرم تر از اول باشد ورم صفراوی بود و اگر درد نبود و رنگ او سفید و ملمس او سرد و ملایم باشد که در ان انگشت فرو رود ورم بلغمی بود و اما اگر با نقصان حس لمس شود و رنگ او مائل بسیاهی و ملمس او بارد و صلب بود ورم سوداوی باشد و اگر مرکب از دو خلط بود و رنگ و ملمس و درد آن بحسب آن باشد و اگر قلت وجع با ثقل بود ورم مائی باشد و اگر با خفت بود ورم ریحی باشد و انطاکی گوید که جمیع بثور اگر رشاح باشد از رطوبت بود و پس چیزیکه از ان ترشح کند اگر مائل بسفیدی باشد از بلغم بود و الا از خون و اگر غیر رشاح باشد از یبوست سوداوی بود و اگر صلب تیره سبز اطراف باشد و الا صفراوی بود و برای مادهٔ مرکب از بثور حکم بسائط او ست پس صفراوی ترشح کند اگر با یکی از دو خلط رطب یعنی خون یا بلغم مرکب شود و اگر ماده مائل بسرخی باشد مع توفر علامات صفرا از هر دو خلط حار یعنی خون و صفرا بود و علی هذا القیاس

معالجات اورام و بثور

در قانون و شروح آن مسطور ست که از اورام بعضے حار و بعضے بارد رخو و بعضے صلب ست و اسباب آنها یا بادیه است مثل ضربه و سقطه و نهشه و یا بدنیه مثل امتلا و ورم حادث از اسباب بادیه یا بامتلای بدن و یا باعتدال اخلاط متفق شود و حادث از اسباب بدنیه و از بادیه موافی بامتلای بدن خالی نیست از انکه یا در اعضای مجاور اعضای رئیسه باشد مثل مفرغات آنها و یا نباشد پس گر در اعضای مجاور آنها باشد جائز نیست که قریب آن رادعات کنند و اگر در مجاور آنها نباشند جائز نیست که چیزے از محللات قریب او برند در ابتدا بلکه واجب ست که اصلاح عضو دافع کنند اگر ورم در عضوی دافع باشد و یا اصلاح همه بدن نمایند اگر ورم در اعضوی آن نباشند و بعد اصلاح هر دو ئیکه ردع نماید و بسوی خلاف جذب کند و قبض نماید بر ورم استعمال کنند بالجمله غرض باستعمال رادعات در ابتدای اورام منع ماده از زیادتی نفوذ در عضو متورم ست و تکثیف عضو و تقویت او تا نفوذ ماده را قبول نکند بسبب برودت یا قبض آنها و احتیاط از استعمال آنها در صورت بودن عضو ورم قریب از اعضاے رئیسه چون مفرغهٔ فضول آنها بهر آنست تا آفت بسوی آنها بردع قبل اصلاح عضو دافع یا کل بدن عود نکند و در حکم آنیست ورمیکه از دفع طبیعت مادهٔ کثیره یا ردیه را بر سبیل بحران یا بر سبیل دفع امتلا از عضوی یا از بدن باشد و آنکه از ورم حار حادث از اسباب بادیه بود و آنکه از اسباب سابقه باشد و بدن ممتلی بود و منع از محللات بهر آنست که جذب مواد میکنند پس گاهی بر تحلیل قادر نمیشوند و زیادتی ورم واجب میکنند و اصلاح بمثل مقویات یا بفصد یا استفراغ بمسهلات و غیر آن نمایند و گاهی جذب بسوے عضو موضوع در جانب مخالف از مصب ماده واجب نیست که بدوای جاذب یا باستفراغ شود بلکه حاصل شود بمثل ریاضت عضو جانب مخالف یا بر داشتن چیزے گران بران یا وضع محاجم و بسیار باشد که ماده از دست متورم منجذب گردد چون بدست دیگر چیزے گران بردارند ساعتی امساک آن نمایند و اما قابضات واجب ست که قابضات رادعه در اورام حاره بارد مزاج صرف غیر مخلوط بچیزی حار باشند و ایضا

وقتیکه [illegible] ضربه یا سقطه و نهشه و بدنیه مثل امتلا باشد ورم [illegible]

ایضا

بارد بالفعل بکار برند در اورام بارده مخلوط چیزیکه او را قوت حاره مع تبقیه باشد مثل ذخرو اظفار الطیب باشند و واجب ست که حار بالفعل بعمل آرند و هر قدر که اورام حاره و بارده در تزید معان نمایند و از ابتدا بعید شوند از قابض کم کرده باشند و محلل بدان آمیزند تا آنکه با نتها رسند پس دران هنگام مساوی میان رادع و محلل مخلوط سازند و در انحطاط بر محلل و مرخی اقتصار نمایند و واجب ست که در ورم بارد در خوانچه تحلیل و کند نشاف بیشتر ازان باشد که در ورم حار بود و اما ورم حادث از سبب بادیه که در انجا امتلا از اخلاط نباشد یعنی انچه با عتدال اخلاط باشد واجب ست که معالجه آن در ابتدا بارخا و تحلیل کنند و الا اگر در انجا امتلا باشد معالجه او مثل معالجه نمایند یعنی قسمیکه از سبب بدنی یا بادی موافی با متلای بدن باشد و بدانچه علاج او کنند آن استعمال رادع بعد اصلاح عضو یا همه بدن ست در ابتدا پس خلطا میان آنها و میان مرخیات پس اقتصار بر محللات و مرخیات و اما چون عضو متورم مغرغه عضو رئیس باشد مثل مواضع غددیه از گردن و حوالی گوش برای دماغ و بغل برای قلب و کنج ران برای جگر البته جائز نیست که قریب و دوای رادع نمایند نه بسبب آنکه این علاج اورام نیست چه این معالجه آنست غیر آنکه پیروی این امر میکنیم که علاج نکنیم اورام آنها را و جهد نمائیم در زیادتی آن اورام و جذب مواد بسوی آنها و خوف نکنیم از اشتداد ضرر بعضو متورم بسبب طلب مصلحت عضو رئیس و بسبب خوف این امر که چون رجوع ماده کنیم بسوی عضو رئیس بازگردد و ازان ضرری بهم رسد که تدارک او ممکن نباشد پس ما پیروی وقوع ضرر بعضو خسیس میکنیم ازین جهت که عضو رئیس انتفاع یابد حتی که جهد میکنیم در جذب ماده عضو رئیس بسوی خسیس و تورم این اگرچه بمحاجم و اضمده جاذبه حاده باشد و چون مثل این اورام و خصوصا در مواضع خالی از لیف عضل ریم کنند پس گاهی خود بخود بشگافند یا بمعونت انضاج و گاهی احتیاج بانضاج و شگاف هر دو افتد و انضاج تمام میشود بچیزی که دران با وجود حرارت تسدید و تغریه باشد که بدین هر دو حرارت غریزی علاج منضج محصور گردد و باید که دوای منضج حار بالفعل مائل باعتدال باشد و باید که رطب بود و کسی که طلب انضاج مثل این منضجات نماید بران واجب ست که تامل نماید در حال عضو پس اگر حرارت غریزی دران ضعیف یابد و عضو را مائل بفساد بیند بران مغریات و مسددات استعمال نکنند و مفتحات استعمال نماید و شرط عمیق بران زند بعده ادویه که دران تحلیل و تجفیف باشد استعمال کند و بسیار باشد که ورم غائر بود و پس احتیاج بجذب او ظرف جلد افتد و اگرچه بمحاجم ناری باشد و ازین جذب گاهی ممکن بود بدلک و گاهی بوضع ادویه محمره مقرحه جاذبه از باطن و محاجم ناری قوتیر ازان هر دو تدبیرست و این باید که بعد تنقیه بدن باشد پس هرگاه ورم بسوی ظاهر منجذب گردد استعمال رادع جائز نبود بلکه استعمال مرخیات واجب ست و فصد و اسهال بسبب خوف رجوع ماده بسوی باطن جائز نیست و اما اورام صلبه سوداویه مجاوز حد ابتدا قانون دران آنست که یکبار تلیین آن نمایند بدوائیکه سخان او و تجفیف او اندک باشد تا اجزای کثیف او متحجر نگردد بسبب شدت تحلیل بلکه همه مستعد تحلیل گردد بعد ازان محلل قوی بران استعمال کنند بعده اگر از تحلیل خوف تحجر باقی باشد بار دوم بر تلیین آن متوجه شوند و همواره همیسان بعمل آرند تا آنکه او همه فانی شود در هر دو مدت تلیین و تحلیل و اما اورام نفخیه یعنی ریحیه مثل تهیج را معالجه بچیزی نمایند که تسخین کند با وجود لطافت جوهر برای تحلیل ریح و توسیع مسام و ایضا واجب ست که اعتنا بحسم ماده محدث بخار ریحی نمایند یعنی تنقیه ازان ماده واجب بود اگر امتلا بسیار باشد و الا واجب ست که درین ادویه مذکوره قوت منقی و جرم مقطع باشد و تدبیر دیگر استعمال مسخنات محلل ریح و استعمال ادویه مفتحه مخلخل مسام و وضع آنها زمانی طویل بر عضو ست و استعمال حمام یابس و گرم و گاهی محاجم ناری و علاج بانها جائز نیست تا وقتیکه تنقیه تام بسبب بدن از فضول حاصل نشود و از اورام بعضے اورام قرحی ست مثل نمله پس باید که تبرید او مثل تبرید فلغمونی نمایند ولیکن ترطیب آن سزاوار نیست و اگرچه ورم مذکور اقتضای ترطیب مینماید بلکه بباید که تجفیف آن نمایند انطاکی در نزهت گوید که قاعده در اورام آنست که علاج همه بضد او ست و اگر مستند بعضو رئیس باشد تقویت او بران مقدم دارند و انچه واقع بر تنقیه باشد اکتفا کرده شود دران بوضعیات و غیر او را به تنقیه سبقت کنند و در تذکره مینویسد که اورام را چهار زمانه ست بلکه هر مرض را آوان ظهورست و آنرا ابتدا نامند و تزید و وقوف و انحطاط و شک نیست که واجب ست در اول اصلاح به تنقیه و در دوم ردع و در سوم امتزاج رادع و محلل و در چهارم اقتصار بر محلل و زمانه اول مهیا بودن ماده برای ابتدای مرض یا ظهور او ست پس واجب ست نظر در چیزیکه بدان علاج درین وقت باشد بلکه واجب بود صرف همه انظار بسوی آن شئ و بالجمله قانون برای علاج مطلق ورم مبادرت بفصد و تبرید ست در ورم حار مطلقا برای اصلاح کیفیت بدان و در خلط یابس اصلاح کیفیت و کمیت هر دو در غیر یابس بعد ازان تنقیه بماء الشعیر و حماض و خیار شنبر و کدوی مشوی و مزوره غذیه بدانچه تولید خون کم نماید مثل بقول و ماش و عدس و تبرید موضع مثل مورد

وبنفشه وصندل وسرکه وکشنیز تر ودر ورم بارد به تنقیه وقدر همه اگر تکون ماده وقرب او از جلد ظاهر شود استفراغ نشتر نمایند تا موّدی تعفین وفساد عضو وحرارت نگردد بعده اصلاح نشتر وطلا مذکوره این قانون عام ست وانچه تحلیل اورام حاره بزودی نماید حنا دمور دست هر دو بسرکه وآب کدو وکشنیز سرشته وکذا حی العالم وسفیدهٔ بیضه وآرد باقلا وآرد جو وسنحالات همه معاون خصوصًا سنباذج وبرای اورام بارده شیح وغاریقون وقطران ومیعه سائله وزعفران وآرد حلبه وفرفیون و اشق وسرگین گاو وعسل بازیت وبرای مرکب بدانچه ترکیب ازینها کرده شود عبدالعزیز گوید که علاج اورام در ابتدا تنقیه است ودر تزاید طلائی رادع و آن مهرداری بارد قابض ست مثل صندلین وفوفل واقاقیا وآرد جو وگل سرخ وکاسنی وعنب الثعلب ودر وقت بارادع محللات وآن مهرداری حار رطب ملطف ست مثل اکلیل الملک وبابونه وتخم کتان وحلبه وقرطم وبیخ خطمی وموم وپیاز مطبوخ ودر انتها محللات فقط پس اگر تدبیر مذکور فائده نکند بنفیح پردازند بدانچه در دمامیل بیاید ودوای مجرب برای ورم حار طلای شیر گاو یا سفیدابست وکذا ریوند برزشک وصندل وبرای ورم حار در دنبا اسپغول وپوست خشخاش کوفته جوش داده بروغن گل آمیخته مجربست واز مجربات تامه برای اورام تخم خطمی ست یاد چند آن تخم خرما بسرکه واز مجربات کامله برای تحلیل اورام پشک بز سوخته با حلبه وباقلاست وترک لحوم وشراب در جمله اورام وبثور مناسب ست ودر ضرورت اصلاح لحم بمضوضات نمایند وعلاج اقسام بثور در بثور غریبه مسطور گردد

فلغمونی

ورم غلیظ کثیر الانتفاخ ست که مادهٔ او خون باشد وشیخ الرئیس مینویسد که اولا اسم فلغمونی را در زبان یونانیان بر هر التهاب که در عضوی حاصل میشد اطلاق میکردند وبعد از ان هر ورم حار را می گفتند وبعده ورم دموی را بدان موسوم ساختند وکم اتفاق افتد که فلغمونی بسیط باشد وآن در اکثر با ورم حمره یا صلابت یا تهیج مقارنت کند وبباشند تا وقتیکه طبیعت مقهور ماده نگردد از ان ورم وفلغمونی در ظاهر حادث نشود وباید دانست که چون تبور دملی در مقدار تجاوز کنند منذر بدمل عظیم جامع ریم گردند مسیحی گوید که اسم فلغمونی واقع میشود بر کل التهاب که در عضو حادث شود وگاهی از سوء مزاج حار بلا ماده وگاهی از سوء مزاج حار با ماده بود پس اگر از سوء مزاج حار بلا ماده باشد در عضو التهاب فقط شبیه بحمی که در ان عضو تنها اخذ کند حادث شود وبحنین همواره استفراغ نماید از ان در عضو فساد حادث گردد واگر از سوء مزاج یا ماده باشد وبا خون تنها بود از ان ورم معروف بفلغمونی خاص حادث شود وصاحب کامل گوید که اگر خون جید معتدل در مزاج وجوهر او باشد وبعد حصول او در عضو عفونت حادث شود از ان ورم مسمی بفلغمونی خالص حادث گردد واحوال این ورم دموی بحسب عضو حادث در ان مختلف بود پس هرگاه در سر و چهره باشد باشرا نامند واگر در غشای دماغ حادث شود آنرا سرسام گویند واگر در طبقه ملتحمه افتد آنرا رمد خوانند واگر در حنجره افتد خناق نامند واگر در غشاء مستبطن اضلاع پیدا شود آنرا ذات الجنب واگر در ریه بود ذات الریه گویند واگر در حجاب حادث گردد برسام نامند واگر قریب ناخن پیدا شود داحس واگر در لحم رخوکه زیر بغل وکنج ران ودر گردن وپس گوش است پیدا شود ودر ان ریم بسرعت تولد نکند آنرا طاعون واگر بسرعت ریم کند خراج گویند وچون در غیر این اعضا حادث گردد آنرا ورم فلغمونی مطلق گویند وچون این ورم ریم کند آنرا نطا نامند

اسباب فلغمونی

بقول شیخ فلغمونی را اسباب ست که بعضی از ان سابق بود از امتلا یا رداءت اخلاط یا ضعف عضو قابل واگرچه امتلا ورداءت اخلاط نباشد وبعضی از ان بادی مثل فسخ یا قطع یا کسر یا رض یا خلع یا حرق نار یا تعب یا قروح که در عضو کثرت نماید پس ماده بسوی آن میل کند بسبب وجع وضعف وگاهی بسوی آن مواد میل کند پس در مسالک ضعیف محتبس گردد چنانچه در قروح وجرب مولم اورام در مواضع خالی عارض میشود وانطاکی گوید که سبب واکثار از اغذیه رطبه است مطلقًا وحمام رطب در سرما وقلت استفراغ وصحار در آفتاب ودوشیدن نسیم وبرداشتن چیزی گران وسکر با امتلا وکذا احمام

علامات فلغمونی

تمدد وضربان وانتفاخ وحرارت ملمس وسرخی رنگ ورم وتپ وتشنگی وکرب وعظم نبض وحمرت بول ست وشیخ مینویسد که از علامات وحرارت والتهاب وزیادت حجم وتمدد وقلت قبول برای انغماز ست وضربان اگر ورم غائر یا قریب شرائین باشد ویا بعضو عصب برای حس آمده باشد وهر قدر که شرائین بزرگتر وبیشتر در عضو متورم باشند ضربان ودرد او شدیدتر باشد وتحلل واگر قابل تحلیل بود یا ریم کردن او سریعتر باشد وچون فلغمونی در عضو حساس باشد تابع او درد شدید بود هرچونکه باشد ودر الازم گردد که

عروق صغار آن عضو که خفی باشند ظاهر شوند و تمدد فلغمونی بتزید حجم و تمدد ظاهر گردد و انتهای او بانتهای این و درین هنگام ریم کند اگر قابل ریم کردن باشد و انحطاط او
بلینت و ضعف مرض آغاز کند و فلغمونی ردی آنست که بانحطاط شروع نکند و نه ریم کند و مثل این مؤدی بموت عضو و تعفن او گردد و بسیار باشد که این بسبب عظم ورم
و کثرت مادهٔ او بود و بسا است که بسبب خبث ماده بود و اگرچه ورم کوچک باشد و بدانند که آنچه تحلیل پذیرد ضربان در خفت و التهاب در سکون شروع کند و آنچه ریم کند
بازدیاد ضربان و حرارت و ثبات انها معلوم گردد و آنچه عفن شود بعسر نضج و تیرگی و شدت تمدد دریافت گردد و مجوسی گوید که اگر خون محدث فلغمونی معتدل المزاج غلیظ القوام
باشد از ان فلغمونی در لحم حادث شود و علامات مذکوره قوی تر و تمدد و ضربان شدید تر باشد و اگر خون با وجود اعتدال رقیق الجوهر
بود از ان فلغمونی در جلد پیدا گردد و علامات مذکوره دران ضعیف تر باشد و بادی ضربان نبود و جرجانی مینویسد که ماده خون در اورام دموی بیشتر با صفرا آمیخته
بود و پس گاه باشد که مادهٔ صفرا که با آن آمیخته بود زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و گاه باشد که رطوبتی رقیق با خون آمیخته باشد و آماس هیچون تهیج نماید و برنگ سرخ و ملمس
گرم بود و صلب نباشد و هرگاه آماس پخته شد درد و ضربان آهسته گردد و خضر گوید که مآل ورم دموی یکی از چهار چیز باشد یکی آنکه تحلیل پذیرد و درین درد و ورم کم شود و حجم آن
او اندک اندک خفت یابد تا آنکه بالکل زائل شود دوم آنکه ریم کند و خراج گردد و درین تمدد و ضربان دوام نماید و حرارت و درد اشتداد کند بیشتر از آنچه قبل این
باشد و اعلای او به نتو و تمدد اخذ کند و بنرمی و کبر اندک اندک میل نماید و چون نرم شد درد ساکن گشت و حرارت خفت نمود نضج یافته باشد سوم آنکه صلب
گردد و این بسبب تحلل رطوبت آن و بقیهٔ مادهٔ صلب بود و درین درد ساکن شود و عظم ورم کم گردد و صلابت ازدیاد پذیرد و گاهی صلابت آنچنان گردد
که زائل نشود چهارم آنکه عفونت و فساد پذیرد و این بسبب عدم مبادرت بعلاج او بود تا آنکه افواه عروق و منافذ که در جلد است فاسد شود و تنفس عضو
معدوم گردد و پس فساد و تعفن بسوی آن سرعت کند و این فساد مسمی بغانغرایا است و چون عوارض آن مستحکم گردد آن سفاقلوس باشد
و علیحده مسطور گردد و میر بهاء الدین مینویسد که رنگ فلغمونی بسرخی تیره گراید و باشد که بسبزی مائل شود و چون انگشت بران نهند فشار دهند سرخی آن
زائل نشود و اگر مادهٔ آن نیک بود زود پخته گردد و سر کند و ریش آن بزودی صلاح یابد و باشد که تحلیل پذیرد و ریم نکند و هر ورم که پخته شود درد
و ضربان تسکین یابد و محل آن از خارش خالی نباشد **علاج** فصد کنند و زلو چسپانند و تبرید بلعاب بهدانه و شیرهٔ عناب در عرق شاهتره و عرق کاسنی
و عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و تقلیل غذا نمایند و آش جو و مانند آن از اشیای بارده غذا کنند و بعد نضج از
منضج صفرا بمسهل آن تنقیه نمایند و در سه روز اول رادعات مانند صندلین و فوفل و گل ارمنی و گل سرخ و عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب
عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و این مرهم رسوت نیز درین باب مفید بود بگیرند رسوت یکدرم موم سفید دو درم روغن گل روغن بنفشه هر یک چهار
درم روغن و موم را گداخته رسوت سائیده بیامیزند و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود و در پس گوش یا زیر بغل یا بن ران ورم باشد و همچنین
اگر درد شدید باشد استعمال رادعات روا نبود بلکه مرخیات محلله چون موم در روغن گل یا محللات استعمال نمایند بدستوریکه در اورام مغابن مسطور
گردد و در بعضی جا ارسال علق چنان فائده میکند که درد باقی نمی ماند اکثر نزد تزید و انتها بعمل می آید و بعد از سه روز تا سه روز دیگر ادویهٔ محلله مرخیه مانند
بزرکتان بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند و بعده در زمانهٔ انتها محللات مساوی با رادعات کنند و در زمانهٔ انحطاط بر محللات صرف
اقتصار نمایند و هرگاه ماده تحلیل نشود و ریم کند و درد و تپ شدت کند آنوقت منضجات مانند بزرکتان و حلبه و خمیر انجیر ضماد کنند و ضماد آرد جو و ریوند
چینی جغرات باهم پخته از منضجات قویه است و چون نضج یابد درد و تپ ساکن شود و اگر دست بران نهند فرو رود آنرا از ادویهٔ مفجره و یا بآهن منفجر گردانند
و هرگاه ماده بکلی مستفرغ گردد مرهم درد یا مرهم خل استعمال کنند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع اورام حار ضماد عصارهٔ جراده کدو و شرب و ضماد
خماهان که آن حجر صرف است محکوک بدهن یکی اخضر بآب و ضماد بیخ فاشرا که آن کرمة البیضاست و ضماد گل کدو و ضماد برگ خشخاش بگلاب
سرشته و ضماد ملوخیه که آنرا آسم المانا منند و با گوشت پخته میخورند هر واحد مجرب سویدیست و ضماد برگ سبز قصب فارسی تنها و بسرکه و کذا تخم
قطف و شاخ نرم او و کذا کدوی خام کوفته و کذا برگ یا گل بنفشه تازه کوفته بآرد جو آمیخته و کذا بابونه و آرد جو و رب انگور که محلل
ست و کذا آرد ترمس بسویق و آب آمیخته و کذا اسفیداب ارزیز بآب عنب الثعلب و کذا گلنار و مغره بسرکه و کذا مداد محلول بآب و
کذا کنجد غیر مقشر و کذا تخم حماض سوداتی کوفته و کذا آرد گندم مخلوط ببعض عصارات بارده و کذا آب کشنیز سبز در روغن گل

وسرکه وکذا گل نیلوفر بگلاب سرشته وکذا عصارهٔ تازهٔ او وکذا تخم اسفاناخ بگلاب وکذا رماص محکوک بعضل و بر بعض باکی از عصارات بارده وکذا آب کرنب بسویق وکذا تخم او وکذا خطمی مطبوخ بروغن گاو که منضج ست وکذا خبازی مطبوخ مدقوق بروغن گل آمیخته وکذا گل حنا سوده بگلاب سرشته یا بسرکه آمیخته وکذا آب خرفه بآرد جو سرشته وکذا دم الاخوین وکذا بیروج بسویق وکذا بیخ او بگلاب وسرکه وکذا برگ سرو د آرد جو وکذا گل سرخ تازه سوده یا خشک بآب پخته وکذا صندل سفید مقشر وطحلب بآب کاسنی وکذا صندل سرخ وآب سرخ وآب خرفه وکذا آب کاسنی بآرد جو وروغن گل آمیخته وکذا گلاب وسرکه وحنا وکذا مرداسنگ بآب کاسنی وکذا عدس وسویق وکذا حب الآس سفید که توتیر از سیاه ست وکذا قرظ در ابتدا وکذا گل مختوم وسرکه وروغن گل وکذا شاه صینی بسرکه وگلاب وکذا آب بهی وسرکه وجو وکذا مازوی سبز بروغن گل یا بسرکه وکذا سفیدی بیضه واکلیل الملک وکذا ریوند بسرکه وکذا غبار آسیا بگلاب و روغن گل وکذا سماق بگلاب در ابتدا وکذا پوست انار ترش وکذا حضض وعدس مقشر بگلاب وسرکه سرشته وکذا بیخ نیلوفر وکذا برگ برنج وکذا روغن گل وسفیدی بیضه و زعفران که مسکن غلیان ست وکذا شکرد ترس سوده و آرد جو بآب سرشته وکذا گلنار سوده بآب حی العالم سرشته وکذا شکوفهٔ انگور وکذا حجر الیهود ذکر برای مرد وانثی برای زن **وشرب وضماد** تخم خشخاش وکذا گل بنفشه وکذا زرشک مطبوخ وکذا آب خارخسک وکذا آب شاخ انگور وخیوط و برگ نرم او وکذا هلیلهٔ زرد وکذا کافور وکذا ریحان کافوری وکذا عنب الثعلب وکذا آب کاکنج وکذا خولان **وشرب** عرق عناب بشکر وکذا ترنجبین وکذا مقل مطبوخ بسرکه وکذا نیل هندی ربع درم **واکل وضماد** بقلهٔ قطف بروغن بادام وکذا کاهوی بستانی وکذا خبازی مطبوخ وکذا بقلهٔ یمانی وکذا عدس مقشر وکذا بقلهٔ عنب الثعلب **وتعلیق** کهربا بر صاحب ورم حار **وتبخیر** سرکه بر سنگ آسیای گرم انداخته وخلط سرکه در اغذیه وطلای آن هر واحد نافع درم حارست **ذکر ادویهٔ مرکبه** نافع اورام گرم **تنزوی خطائی** که در اقسام اورام مجرب النفع ست حناصبر سقوطری حضض نگی صندل سرخ زعفران کافور گل سرخ هر یک سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد اقاقیا گل ارمنی عدس عصارهٔ ماميثا هر یک پنج مثقال افیون پنجاه مثقال زردچوب دو مثقال کوفته بیخته چند مرتبه بآب ماميثا ترکرده وخشک نموده اقراص سازند **حب رادع** نافع اورام وبثور گیر درسوت هلیلهٔ سیاه اقاقیا پوست انار نوفل صندل سرخ مرداسنگ کات سفید برابر گرفته حبها سازند وبآب برگ عنب الثعلب یا سرکه طلا نمایند **حب محلل** که در تحلیل اورام وغدد ولزتین کار تنزوی خطائی میکنند جدوار صندل سرخ کریلهٔ خشک کالی زیری گل ارمنی رسوت خستهٔ انبه عنب الثعلب تخم خطمی بابونه اکلیل الملک نوفل هر واحد دو درم زرنباد زردچوب هر یک یکدرم آرد عدس آرد جو هر یک سه درم حب سازند وبآب برگ مکوه سبز یا سرکه ضماد کنند و در نسخهٔ دیگر ریوند چینی کات سفید گیرد عوض کریله وخستهٔ انبه وگل ارمنی و بابونه واکلیل ونوفل وزرنباد وزردچوب وآرد داخل ست **دوا** برای ورم دموی کله در هوای سرد بعد فصد سر رود وارسال علق عناب چهار دانه بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه در عرق شاهتره جوش داده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند وعنب الثعلب پنج ماشه مغز فلوس یک توله تخم خطمی چهار ماشه در آب مکوه سبز ضماد نمایند بعد دو روز آرد جو گل خطمی اکلیل الملک عوض مغز فلوس کنند اگر قدری گره باقی ماند عنب الثعلب پنج ماشه گل بنفشه شش ماشه گل سرخ اصل السوس هر یک پنج ماشه خبازی شش ماشه در نسخهٔ سابق افزوده شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند ومغز فلوس یک توله عنب الثعلب اکلیل الملک گل خطمی هر یک پنج ماشه بابونه نه ماشه در آب مکوه سبز سائیده ضماد کنند **ایضاً** برای کلهٔ متورم در هوای سرد بعد فصد قیفال در تبرید از کوره تخم خطمی افزوده جوش داده بنوشند وضماد مغز فلوس عنب الثعلب گل خطمی کنند بعده زلو چسپانند اگر قدری ورم باقی ماند جهت تحلیل در جوشانده سپستان خبازی افزایند و در ضماد محللات چون بابونه اکلیل الملک اضافه نمایند **ضماد** رادع ومحلل جدوار رسوت بآب کشنیز تازه ضماد کنند وگاهی صندل سرخ وگیرو افزوده بآب عنب الثعلب تازه بعمل می آید بعده ریوند چینی افزایند واز آب برگ نیب مطبوخ بشویند **ایضاً** که تسکین وجع وتحلیل ماده نماید تخم خشخاش کوفته در شیر گاو بپزند و بازبسایند تا مثل مرهم شود پس گل سرخ وقدری زعفران سوده وموم صاف در روغن گل گداخته آمیزند وضماد کنند وگاهی برای فرط تحلیل بابونه وخطمی وحلبه وغیره افزوده میشود در سن یک هزار و دو صد و پنجاه و یک هجری نواب نظیر الدوله جهانگیر محمد خان بهادر را ورم گلو بشدت عارض شد واز فصد وتنقیهٔ مجوزهٔ اطبا انکار بود مؤلف همین ضماد بعمل آورد و در **استعمال** دو سه روز بعون شافی حقیقی همه ورم تحلیل گردید و بعطای خلعت فاخره و

اضافهٔ موجب نوازش فرمود **ضماد** که در تحلیل ورم دموی ابتدا آن کنند صندل سرخ زعفران برابر بآب کشنیز سبز و یا شیاف مامیثا حضض و صبر بآب کاسنی سبز طلا کنند **ایضاً** که در وقت انتها بکار آید سبوس گندم گل خطمی بابونه بآب کرنب طلا نمایند که مسکن درد و محلل ست و یا آرد جو ده درم روغن کنجد ده درم آب خالص صد درم پخته طلا کنند **ضماد** که برای نضج اورام معمول ست گل خطمی گل بنفشه گل بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کتان تخم شبت مساوی کوفته بیخته در آب پخته ضماد نمایند و بالای آن برگ پان نبندند **ضماد منضج** مستعمل در اورام حاره بعد نضج انزروت تخم مرو کتیرا مغز خستهٔ تمر هندی مغز تخم بیدانجیر حلبه خمیر نان برگ چقندر کوفته بشیر گاو پخته زردهٔ تخم مرغ روغن بیدانجیر زهرهٔ گاو داخل کرده ضماد نمایند و اگر جلد آنجا سخت باشد مسحوق نیا سرگین کبوتر بر آنجا پاشیده ضماد نمایند **ایضاً منفجر** ورم مغز پنبه دانه مغز گردگان خمیر ترش برگ کرنب پخته پیاز پخته خردل سرگین کبوتر درهم آمیخته مثل مرهم سازند **طلای نردی** که در جمیع اورام حاره مجرب ست صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی بوش دربندی سفیداب ارزیز فوفل دکهنی بزرالبنج سفید مرداسنگ ریوند چینی از هر یک یک جزو افیون بیخ لفاح از هر یک نیم جزو کوفته بآب کشنیز تازه و گلاب و سرکه و امثال اینها سرشته اقراص سازند **مرهم حل** که درین باب مجرب ست مرداسنگ ده درم صلایه نموده با ده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدرے سرکه اضافه نموده مرهم سازند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که هرگاه حدوث فلغمونی از سبب بادی حادث از خارج مثل صدمه و ضربه و قطع باشد باید که استفراغ خلط مجتمع دران ورم بتحلیل از اشیای مرخی و محلل باسخان و ترطیب آن و باشیای جامع ماده و بشرط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق باشد مثل امتلا در بدن که ازان چیزی بسوی عضوی بریزد و ورم حادث کند واجب ست که در علاج آن ابتدا نمایند اولاً باستفراغ جمیع بدن بفصد بعد ازان معالجهٔ عضو وارم کنند پس اگر درد شدید نباشد استعمال نمایند اشیائیکه منع کند ماده را که انصباب نماید بسوے عضو بقبض خود و دافع کند انچه دران حاصل شده بیبس خود و تقویت عضو نماید بتطفیهٔ حرارت او و تعدیل مزاج او مثل ضماد مرتب از حی العالم و پوست انار مطبوخ بشراب و یا سماق و آرد جو بدستور و اگر درد شدید باشد بر عضو چیزی نهند که قبض و ارخای او نماید مثل قیروطی معمول از موم و روغن گل چون دران پشم یا اسفنج آغشته بران نهند بارد گرباد نیگرم در سرما و بعد آن بالای عضو اندک اسفنج مبلول بشراب قابض یا بآب سرد ممزوج باندک سرکه گذارند بعد ازان نگاه کنند اگر علامات ریم ظاهر نشود استعمال نمایند ادویه که از شان آنها دفع و تخفیف بغیر تهیج وجع باشد مانند مرهم مرتب بقلقطار و اگر علامت جمع ریم پدید آید اولاً معالجه بضماد مفتح نمایند و آن ضماد یک دو مرتبه استعمال کنند و آن ضماد اشیائیکه دران قوت قبض باشد مخلوط سازند و آن مثل ضماد متخذ از آرد جو و شراب یا بسرکهٔ ممزوج ست بعد ازان شگاف دهند و ریم که دران باشد خارج کنند بعده معالجه نمایند باشیائیکه دران تجفیف و قبض باشد فقط و از اشیای مرخی حذر کنند پس اگر زخم پر چرک باشد بسرکهٔ ممزوج یا بشراب بشویند و اگر درانجا ورم حار نباشد ضماد مرتب بعدس و اگر ورم باشد ضماد مرتب بقلقطار و صبر بران گذارند و بالای آن اسفنج مبلول بشراب قابض نزد کثرت احتیاج بتقویت و یا بسرکهٔ ممزوج نزد فرط حاجت بتطفیه نهند و هر ورم از انصباب فضول بسوی یکی از اعضا و احتقان او دران پیدا شود و دلالت میکند بر آنکه این فضول را استفراغ ازان عضو باید کرد لیکن اگر حدوث او از سبب بادی باشد و در بدن امتلا نباشد از ابتدای امر استفراغ او باشیای مرخی و محلل و اشیای جمع کنندهٔ ریم و بشرط بمشاریط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق بود پس نشاید که ارادهٔ تحلیل فضله حاصل دران عضو باشیای مرخی نمائیم و ایضاً سزاوار نیست که علاج او باشیای مانع و دافع نمائیم تا آن فضول بسوے عضوی از اعضای رئیسهٔ جلیل الخطر مندفع نگردد بلکه سزاوار آنست که اولاً استفراغ جمیع بدن ازان خلط کرده شود بعد ازان اشیای دافع و مانع و مجفف و مقوی استعمال نمایند اما ادوای دافع برای منع مادهٔ منصب بسوے آن عضو بود و اما دوای مجفف برای فنای ماده حاصل در عضو و اما دوای مقوی برای تقویت عضو ست تا انچه دران حاصل شده از نفس خود دفع نماید و انچه بعد آن بسوی او بریزد آنرا قبول نکند و فلغمونی را در ابتدا بعد تنقیهٔ همه بدن اگر از سبب سابق باشد باید که علاج باشیای دافع و مانع فقط یعنی رادعات نمایند و اما در صعود و در منتهی ازین جهت که این دو وقت وسط اند میان ابتدا و انحطاط باید که اشیای معالجه مرکب از اشیاے قابضه و محلله باشند و قابضه در وقت صعود بیشتر و قوی تر و محلل در وقت انتها بیشتر و قوی تر بود و اما در انحطاط چون حرارت کم شود و در موضع غلظ یا سیاهی باقی ماند و آن وقتی ست که دران علت فلغمونی بالحقیقت نباشد پس باید که علاج باشیای مرخی

و تحلیل نمایند و تنقیۂ باقی فضول از عضو کنند و بغیر این معالجہ نکنند **بوعلی سینا** مینویسد کہ چون فلغمونی از سبب بادی حادث شود خالی نباشد از انکہ یا ملاقی شود بعد نقای بدن یا امتلای آن پس اگر در حالت نقا ملاقات کند احتیاج بجز علاج ورم نباشد و آن اخراج مادۂ غریبۂ محدث ورم ست و این بمرخیات و محللات ملینہ بود مثل ضماد آرد گندم مطبوخ بآب و روغن و گاہی شراب غنی کنند و مؤنت را کفایت باشد خصوصاً چون ورم کثیر المادہ بود و اما اگر با امتلای بدن ملاقی شود پس واجب ست کہ ورم را بمرخیات مس نکنند کہ جذب کند بسوی عضو زیادہ از انچہ تحلیل از ان نماید بلکہ لازم ست کہ تنقیۂ مادہ بفصد کنند و گاہی احتیاج باسہال نند بعد از ان استعمال مرخیات نمایند و قریب ست علاج این از علاجیکہ سبب او امتلای بدن باشد و فرق آنست کہ این محتاج بر دع بسیار رادع نیست چنانکہ او محتاج بدانست بلکہ کمتر از ان و اگر سبب سابق غیر بادی باشد واجب ست کہ ابتدا باستفراغ نمایند از فصد و از اسہال گر حاجت این باشد و حاجت باستفراغ یا بنا بر آنست کہ بدن غیر نقی بود و یا بہر آنکہ مرض عظیم باشد پس از استفراغ و تقلیل مادہ و جذب او بسوی خلاف چارہ نباشد و اگر در بدن فضول بسیار نباشد عضو را از ورم ضعف حادث میشود پس مواد بدن بسوی آن منجذب میگردد و اگرچہ در مواد کثرت نباشد و لازم ست کہ درین رعایت شرائط معلومہ از فصل و سن و بلد وغیرہ نمایند و ابتدا بر ادع کنند الا در مواضعیکہ شرط آن در معالجات اورام کردہ شد بعدہ در تزید با دخال مرخیات بار وادع مقابلہ نمایند و بہر قدر کہ در تزید زیادتی نماید مرخیات را اندک اندک بیفزایند و نزد منتہی و توقف و رسیدن حجم تمد د بنہایت مرتبہ مرخیات رطبہ غالب نمایند و مجففات در منتہیات خلاص کنندہ است و اما مرخیات رطبہ برای توسیع مسام و تسکین درد ست و مجففات بہر آنست کہ بری و منع تقیۂ از مادہ از بودن ریم کند پس اگر بتمامہ زائل نشود و چیزی باقی ماند اندکی بماند کہ آنرا چیزیکہ دران حدت باشد تحلیل نماید و گاہی از ردع شدت درد بسبب احتقان مادہ وارتکاد عضو بنا بر تغلیظ ببرد رادع عارض شود و گاہی از ان ارتداد مادہ بسوی اعضای رئیس گردد و گاہی صلابت ورم عارض شود و گاہی عارض گردد کہ عضو در سبزی و سیاہی اخذ کند خصوصاً چون معالجہ بدان در آخر امر و قرب انتہا کردہ شود و بدانند کہ شدت درد طبیب را محتاج بادویۂ مرخی مادہ بغیر جذب میگرداند و گاہی بادی تبرید ضعیف بود کہ مانع ارخا نشود و اما از ارتداد مادہ بسوی اعضای رئیسہ استفراغ ایمن میسازد الا آنکہ انچہ از مواد موجب ورم از اعضاے رئیسہ بر سبیل دفع از ان آمدہ باشد و اعضای قابلہ از ان شل مفرغہ باشد برای آنہا پس دران حالت بسوی روع و دفع البتہ سبیل نیست و چون خوف میلان ورم بصلابت باشد مرخیاتی کہ دران تسخین و ترطیب بقوت باشد استعمال نمایند

اما ادویۂ رادعہ پس انچہ متوسط ست عصارات بقول باردہ است کہ اکثر در مواضع دیگر ذکر کردہ ایم مثل عصارۂ خرفہ و کدو و کاسنی و عصی الراعی وغیر آن و عصارۂ عنب الثعلب خاصۃً و جرم او کوفتہ برای ضماد نیکوست و عصارۂ برگ اسپغول نیز و قیر وطی بآب سرد و گاہی دران اسفنج در سرکہ و آب سرد تر کردہ کفایت این امر کند و کاکنج قویست در ابتدا و ہمچنین پوست انار و حی العالم و سویق مطبوخ بسیار و خصوصاً در سرکۂ ممزوج بآب و ایضاً سماق و محلب بسیار نیکوست پس اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد دران صندل و اقاقیا و مامیثا و فوفل و بنج و خشیشۃ معروف بخشیش الاورام در ابتدا خیلے جید ست و گاہی اعانت تخفیف و قبض آنہا بزعفران کردہ میشود و ترطیب در ابتدا بسیار خطیر ست و چون افراط در تبرید واقع شود گاہی بفساد عضو و فساد خلط محتبس در ورم انجامد و ورم در سبزی و سیاہی آغاز کند پس اگر خوف چیزی از نہا باشد ضماد آن موضع با آرد جو و لبلاب و چیزیکہ دران ارخا باشد باید کرد و اگر از نہا چیزی ظاہر شود شرط بران موضع زنند و خون بکشانید و انتظار ریم و نضج نکنند و این انگاہ ست کہ مادۂ منصب بسیار مفرط نبند و گاہی عضو بمیرد و از شرط بعضے غائر تر و بعضے ظاہر تر بود و این بحسب مکان ورم و حال عضو باشد و بعد شرط بآب دریای شور و سائر آبہای شور نطول سازند و چیزیکہ دران ارخا بود ضماد نمایند و اگر حاجت رش و نطول نباشد اقتصار بر مرخیات کنند و بدانند کہ استعمال ادویۂ قوی الردع در اول و قوی التحلیل در آخر ردیست مہما امکن حذر کنند و ہمچنین از آب سرد حذر نمایند مگر در مثل حمرہ و از تحلیل شدید درد حادث میشود پس اگر ارادۂ تدبیر تسکین وجع در ابتدا باشد نزدیک آب گرم و روغنہاے مرخیہ و ضمادات از امثال این ادویہ نگردند ولیکن بگل ارمنی در آب سرد گداختہ یا مع روغن گل اجازت دہند و فضل روغن گل آنست کہ از گل و زیت باشد چہ در زیت اندک تحلیل ست و بعد س مطبوخ بگل سرخ و یا مرداسنگ بروغن گل پس اگر این ادویہ و امثال او فائدہ نکند لبلاب استعمال کنند کہ آن شدید الموافقت در ابتدا و انتہاست و سرمق و خارخسک و کرفس و بادر وج ہمین اثر دارد و بسیار باشد کہ تسکین وجع نماید شراب شیرین مطبوخ بروغن گل بلکہ عقید عنب و اندک موم بر پشم یا صوف زوفا در گلاب سرد کردہ در

سرما نیم گرم نهند یا اسفنج در شراب قابض یا سرکه در آب سرد تر کرده گذارند و زعفران را در تسکین وجع داخل کنند و هرگاه بینند که ورم طریق خراج سلوک مینماید تبرید ترک نمایند
طریق نضج و کشادن اخذ کنند پس هرگاه ورم بانتها رسد از مثل شبت و بابونه و خطمی و بزرکتان و مانند آن چاره نباشد بلکه از مرهم داخلیون و باسلیقون و در مرهم قلقطار
تجفیف بغیر وجع ست و لهذا استعمال او در تسکون لهیب از فلغمونی نیکوست و اگر خوف ریم کردن نباشد صالح بود و بهتر آنست که بالای او صوف در شراب قابض
تر کرده نهند و لحم محتاج تجفیف از عصب بیشتر است و کمتر لحم از روی حاجت بسوی تجفیف آنست که شراین کمتر باشد و بسا ست که حاجت بشرط قبل نضج افتد و
بسیار باشد که در جذب ورم از عضو شریف بسوی خسیس بجواذب حیله کنند بعده معالجه آن نمایند و تفتیح آن کنند و آنچه حاجت بتفتیح از اورام حاره افتد
آنست که سر او را با سپغول و حوالی آنرا بمطفیات ضماد سازند و اطلیه و ضمادات با بیرمرغ طلا نمایند زیرا که انگشت الم آرد **صاحب کامل** گوید
که اگر حدوث فلغمونی از سبب خارج باشد پس اگر بدن غیر ممتلی بود علاج باشیای مرخیه کنند و او چنان باشد که بروغن نیمگرم و آب گرم آنرا غرق سازند و آرد
جو و حلبه و شبت و خطمی ضماد کنند و باعتدال بربندند تا ورم تحلیل شود و پس اگر در ورم چیزی از خون و ریم جمع گردد باید که شگاف دهند و شرط بغیر خوف از انصباب
ماده استعمال نمایند مگر آنکه بدن ممتلی باشد پس اگر چنین باشد تنقیه بدن از خلط روی موجب ورم کنند یا بفصد یا باسهال و بعد از ان شگاف دهند و اگر
حدوث او از انصباب ماده باشد باید که اولا ابتدا باستفراغ بدن بفصد از رگ موافق آن عضو کنند یعنی اگر ورم در اعلای بدن فوق ترقوه باشد
فصد سر و نمایند و اگر زیر آن باشد هفت اندام کشایند و اگر در اعضای سفلی باشد فصد باسلیق از جانب علیل گیرند و خون حسب حاجت بمقدار سبب و
سن مریض و مزاج و عادت او و فصل بیرون آرند بعده بر عضو ورم در اول امر مادام که ماده در انصباب باشد باشیای مبرده قابضه برای تقویت
عضو و دفع ماده و منع او از انصباب به تبرید و تقبیض آنها مثل صندلین و فوفل و گل ارمنی و اقاقیا و شیاف مامیثا و گل سرخ و آب کاسنی و آب
حی العالم و آب کاهو و جراده کدو و طحلب و اسپغول مضروب بیکی این آبها ضماد کنند و اگر عدس مقشر را بجوشانند و بیکی از ین آبهای مذکوره بسایند
و بر ورم ضماد نمایند بدان انتفاع یابند و دیگر دوایی که از شان آنها تسدید ماده و منع او از انصباب است **صفت** دوای نافع درین باب
بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد سه درم شیاف مامیثا ده درم گل تیمولیا و فوفل هر واحد یکنیم درم همه را باریک سائیده بحریر گذرانیده بآب کاسنی
و آب حی العالم یا آب خرفه یا آب کاهو آمیخته ضماد سازند و بعد از سه یا چهار روز نزد آنکه ورم در تزید باشد باید که باشیای قابضه مانعه اشیای محلله مثل
بابونه و آرد جو و خطمی مخلوط سازند و بآب کاسنی و آب عنب الثعلب آب کشنیز و مانند آن بیامیزند و اندک اندک در تحلیل افزایند تا آنکه ورم بمنتهای خود
برسد و انصباب ماده منقطع گردد پس آنگاه باید که اشیای مانعه و محلله متساوی در مقدار و قوت باشند مثل طلای زرد و بوش در بندی محلول بآب عنب الثعلب
و آب کاکنج و آب شبت و مانند آن از آبهای محلله و باید که نگاه کنند پس اگر با ورم در اول امر وجع شدید باشد اشیای مبرده و مقویه استعمال نکنند بلکه سزاوار
آنست که اشیائیکه با آن قبض و ارخا باشد استعمال نمایند مثل قیروطی مرتب از موم و روغن گل با شراب شیرین و در ابتدا پشم چرک آلوده تر کرده بر عضو
لزوم نمایند و مع ذلک بالای عضو خرقه کتان مبلول بسرکه ممزوج بآب سرد گذارند و مریض از چیزهای شیرین و تیز و از اغذیه حاره پرهیز کند و بر مزورات
معمول بکدو و بنو ماش و اسفاناخ و سرمق و سرکه بزیت و مغز بادرنگ و خیار اقتصار نماید و اگر حرارت قوی و در انجا تپ باشد ماء الشعیر و آب انار و سکنجبین
و تخم خرفه و مانند آن بنوشانند و هرگاه ورم در انحطاط شروع کند سزاوار نیست که اشیای مبرده بهیچ وجه و سبب استعمال کنند بلکه میباید که باشیای محلله مثل بابونه
و اکلیل الملک و خطمی و شبت و پرسیاوشان و صبر و مانند آن بلعاب بزرکتان یا آب کرنب آمیخته ضماد نمایند و اگر با این چیزها اندک زعفران آمیزند نفع
بخشند و اما هرگاه ورم در ریم کردن آغاز نماید باید که باشیای سخنه مثل تخم مرو و بزرکتان بآب و روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و اگر فصل گرما باشد با سپغول ضماد
سازند و اگر این در جمع ریم و انضاج وفا نکند بنان خمیر آرد جو مطبوخ بآب و روغن بنفشه یا زیت مغسول یا روغن خیری ضماد کنند و بر ورم آبیکه در ان بیخ
خطمی با اندک زیت غسیل جوشانیده باشند نطول نمایند و یا بگیرند انجیر سفید فربه شیرین و جوش کرده شیره او برآرند و بدان تخم کتان و تخم مرو و حلبه بسرشند و یا
بگیرند آرد سبوس دار و بشیره انجیر و روغن بز بسرشند و یا بگیرند خمیر ترش و انجیر مطبوخ و تخم مرو و بزرقطونا و باهم سرشته بر ورم لزوم نمایند که این نضج دهد و اگر شیره انجیر مطبوخ
گرفته بزرکتان و حلبه هر واحد یک جزو پرسیاوشان نیم جزو و زفت ربع جزو باریک سوده بدان بسرشند و بر ورم ضماد نمایند نضج و جمع ریم بسرعت نماید و چون پیاز نرگس یا تیک
سوده بزرکتان و بیخ سوسن باریک کرده بدان آمیزند نضج دهد و ریم کند و باقی در خراج مسطور گردد پس هرگاه نضج یابد و ریم کند و نکشاید شگاف باید داد و اگر فلغمونی سقاقلوس

گرد و علاجش جدا بیان باید کرد **جرجانی** در ایلاقی مینویسند که اگر آماس از امتلا باشد اولاً فصد نمایند و حجامت کنند بعده ادویهٔ مسهل چون آب فواکه و مطبوخ هلیله و بنفشه و لبلاب دهند و بعد از آن ادویهٔ رادع بکار برند و در میان ادویهٔ محلل با رادع مرکب سازند و بآخر همه محلل بکار برند و ادویهٔ رادعه سابق مذکور شده و ادویه که در اوجاع مفاصل حار مسطور شده در اینجا سود دارد و این دوا در میانهٔ روزها بکار برند شیاف مامیثا و حضض و زعفران و حنا و صبر کوفته بیخته بآب کشنیز تر سرشته طلا کنند و برای تحلیل موم صاف یک جزو روغن شبت شش جزو گداخته بابونه باریک سوده بسرشتند و طلا کنند و چون خوف صلابت ورم باشد کشنیز تر بسایند و در آن روغن گل داخل کنند تا آنکه مثل مرهم گردد ضماد کنند و هرگاه رنگ ورم متغیر گردد و بسبزی یا سیاهی مائل شود شرط زدن صواب باشد و هر ورم که در گوشت نرم و موضع خراج مثل مغابن باشد تا پخته نشود چاره نباشد پس صواب آنست که اول تنقیهٔ بدن از مادهٔ ردی کنند پس ادویهٔ منضجه بر نهند و جالینوس گوید که اگر ورم عظیم و ضربان صعب بود امید تحلیل نباید داشت و ادویهٔ منضجه و محللهٔ غیر مسخنه ضماد باید کرد **صفت** ضمادیکه ماده را تحلیل کند و ورم را گرم نکند و نگذارد که صلب گردد و رنگ بگردد و جالینوس آنرا وصف کرده آرد جو را البسرکه یا با آب کشنیز تر بپزند و ضماد کنند لیکن این ضماد در اول مرض نباید نهاد و هرگاه بینند که درد و ضربان و حرارت ورم کم نشود باید دانست که در بدن امتلای قوی ست و اخلاط ردی از عروق باعضای بسیط چون گوشت و عصب و غشاء و مانند آن رسیده و در اجزای آن فرو رفته پس علاج او آنست که اول تنقیهٔ بدن کنند بعده بر ورم شرط زنند یا زلو چسپانند پس آرد جو پنج درم روغن کنجد پنج درم آب صاف پانزده درم بپزند تا سطبر شود طلا کنند و اگر حاجت محلل قوی باشد بدان ضماد سازند و اگر بینند که ریش خواهد کرد ادویهٔ مقرحه نهند و اگر ورم در عضوی بود که در آن عروق بسیار باشد یا قریب مفصل بود زودتر باید شگافت تا رگها و بندگاه را فاسد نکند و اگر در لحم باشد تا اتمام نضج نباید شگافت **ابن هبة الله** مینویسد که علاج فلغمونی بحسب سبب موجب آن مختلف ست اگر سبب بادی باشد و بدن غیر ممتلی بود بادویهٔ محلله مثل موم و روغن و آب نیم گرم کنند و با آرد جو و حلبه و خطمی ضماد نمایند و بآب ریاحین بشویند پس اگر در آن خون فاسد جمع شود شرط زنند و اخراج آن نمایند بعده بادویهٔ منقی و مدمل معالجه نمایند و اگر سبب فاعل او بدنی باشد اول فصد نمایند مادام که فضول در انصباب باشد از جانب مقابل و بعد استقرار آن در عضو از جانب مخالف و بعد فصد ادویهٔ رادعهٔ فضول مثل صندلین و گل ارمنی و سفیداب ارزیز و شیاف مامیثا و آب کاسنی و افیون و آب کاهو و آب حی العالم و طحلب و مانند آن بر عضو نهند پس اگر ورم عظیم باشد و خوف ضغطهٔ شرایین و اطفای حرارت غریزی و فساد عضو بود شرط زنند و بگذارند تا خون از آن سائل گردد و بعد از آن بدانچه مانع فساد باشد معالجه نمایند و اگر با ورم تب باشد مریض را از غذا منع کنند و ماء الشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین و باید که شیرهٔ تخم خرفه بآب تمر هندی و جلاب بدهند و چون بر ورم چهار روز بگذرد ادویهٔ مبرده کم نمایند و اندک آب شبت و آب کاکنج اضافه کنند و چون حدت مرض بانحطاط آید ضمادیکه در آن پرسیاوشان ست و آن در قول صاحب کامل گذشت بر عضو نهند و اگر بریم کردن مائل گردد بقیروطی نضج دهند و اگر نضج دشوار شود بجفند و در روغن کنجد ضماد سازند نیم گرم و اگر منفجر نگردد بشگافند و بروغن گاو یا مسکه معالجه نمایند و بعد پاک شدن باندمال آن پردازند **ابن الیاس** گوید که بعد فصد جذب خون بسوی خلاف بوضع محاجم کنند و تلطیف تدبیر نمایند پس در ابتدا این ضماد مانع مواد از انصباب و مضیق مجاری و مغلظ ماده بعمل آرند فوفل گل ارمنی اقاقیا صندل سرخ صندل سفید شیاف مامیثا هر واحد سه درم کوفته بیخته بآب کاهو یا بآب حی العالم ضماد کنند و اگر درد شدید یا ماده مندفع از اعضای رئیسه باشد رادع بالاتر از موضع ورم برای منع انصباب ماده ضماد نمایند و بنفس ورم قیروطی و از گوشت دراج و آب مریض خورد کند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه پانزده عدد و شکر سفید ده درم بنوشانند و یا بگیرند آب انارین منقوم هر واحد پنجاه درم شکر ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجبین ساده ده درم با شیرهٔ خرفه سه اوقیه بیاشامند و اگر با آن سرفه باشد شربت بنفشه ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند اگر حرارت قوی باشد اگر حرارت ضعیف و تشنگی غیر شدید بود مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا بمطبوخ آن نمایند و اگر حدوث او از خون ردی فاسد باشد و حرارت غریزی ضعیف بود معالجه بمبردات نکنند که آن حقن حرارت غریزی کند و اخلاط ردیه را بسرعت متعفن سازد بلکه علاج بمنضجات که بادی تحلیل باشد مثل مغز نان بآرد جو مطبوخ بآب و روغن بنفشه یا روغن خیری کنند و بر ورم آبیکه در آن حلبه و بزرکتان و بیخ خطمی بروغن زیت مغسول جوشانیده باشند نطول سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و انجیر لحیم و زوفای رطب و تخم کتان و حلبه و تخم مرو و بیخ سوسن و همه را در آب و زیت بپزند و ضماد نمایند و پیاز

فائده عامه

مطبوخ بر روغن خیری یا روغن زیت چون بر ورم ضماد نمایند آنرا نضیج دهد و چون نضج یابد شق نمایند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت **جندی** گوید
که بعد فصد در ابتدا ضمادات رادعه مثل اقاقیا بگلاب و آب کاسنی و آب کاهو بکار برند و هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی یا شربت آلو و نیلوفر بنوشند
یا سکنجبین بشیره خیارین بعد از ان تلیین طبیعت بحقنه های لینه و فتائل خفیفه نمایند و اسهال بمطبوخ فواکه بشیر خشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر یا شربت اجاص مسهل
آورند و انچه تسکین درد نماید سفیدی رقیق بیضه است چون بروغن گل برهم زنند و خرقه کتان بدان آلوده بر ورم نهند **ابو منصور** گوید که اگر ورم از خون و صفرا باشد
فصد کنند و اگر در بدن اخلاط ردیه عفنه باشد و مریض بعید العهد از استفراغ بود مسهل بنوشانند و ایارج فیقرا کنانند تا بدن او پاک گردد بعده میل با غذیه نمایند که اخلاط جیده
پیدا کنند و اسهال بطبیخ هلیله یا ماء الفواکه نمایند و درین تاخیر نکنند بعده در ابتدا با دویه مبرده مقویه عضو مثل ادویه مذکوره در باب نقرس حار طلا کنند و اگر فائده
نکنند دران ادویه مخدره مثل بزر البنج و افیون و یبروج مخلوط سازند و یا ضماد از برگ بیخ تر و مغز نان سفید بسازند و بعدس مقشر بآب گشنیز تر سوده و اندک
کافور افزوده ضماد کنند پس گاهی ورم باین تدبیر سرد میشود و ریم نمی کند و اگر لهیب و ضربان ساکن نشود یا ورم در لحم رخو در بیخ گوش و بغل و کنج ران باشد
آن لامحاله ریم کند پس ادویه مبرده ترک نمایند و جاذبه و منضجه مثل این ضماد استعمال کنند بگیرند تخم مرو و تخم کتان و سرگین کبوتر و همه را بانجیر جمع کرده ضماد نمایند و یا
مویز منقی از تخم بمثل او و نمک سرشته ضماد سازند و یا انجیر جوشانیده بسایند و اندک راتینج آمیخته ضماد کنند و یا انجیر بخردل کوفته بر روغن سوسن یا روغن کتان ضماد
نمایند و یا جر جیر بروغن گاو پخته ضماد سازند و ادویه مبرده مذکوره استعمال نکنند مگر بعد تنقیه بدن و بعد استقصای شدید **خضر** گوید که انچه از دفع عضو رئیس در مغابن
باشد مرخیات مثل روغن گاو و والیه استعمال کنند و گاهی نطول بآب گرم کفایت کند و انچه از ضربه و سقطه افتد دوای رادع درینجا نیز جائز نبود مگر آنکه ضعیف
بود مثل روغن گل نیم گرم و انچه از سبب بدنی باشد رادع مسکن وجع مثل قیروطی موم سفید و روغن گل و آب گشنیز سبز نیم گرم استعمال کنند و نزد قوت
وجع و عدم التهاب اندکی زعفران در ان افزایند و گاهی آب گشنیز تنها یا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ یا آب خرفه کفایت
باشد و گاهی گلاب می آمیزند و سرکه نیز اگر درد نباشد و بعد ابتدا منضجات محلله و ملینه مثل حلبه و تخم کتان بارد ادع آمیزند بار دانها کما
و آب مطبوخ اینها نطول و ثفل اینها ضماد سازند و یا بزردی بیضه و اندک پیاز بریان و روغن گاو کهنه و زعفران و خمیر آرد برای نضج ضماد
کنند و اگر جلد غلیظ باشد مثل سرگین کبوتر و کندر افزایند و استاد من برای اورام حاره و اورام صلبه امر بطلای خیار شنبر بروغن بادام شیرین
مینمود که درین انضاج و تلیین و تحلیل ست و مرهم داخلیون تنها در انتها نیکوست **انطاکی** گوید که علاج فلغمونی اولا فصد ست پس
تبرید و نطول بمثل بابونه و اکلیل و خطمی و گشنیز بعد از ان این ادویه ممزوج بمثل صندل و فوفل و گل سرخ و مورد و سرو و ماز و بعده در اخیر خاصة
چنانچه در قاعده در معالجات اورام گذشت و از ادویه ابتدا گلنار مغره است و حی عالم و عوسج و تخم خشخاش و کاهو و برگ کنار و حنا در وسط و این با اطیان
و رصاص محرق در اخیر و کذا اکلیل و گل سرخ و انچه ازین هر دو از روغن و غیره باشد **گیلانی** مینویسد در فلغمونی که از سبب خارجی باشد
و در بدن امتلا نبود و ایضا در انجا که عضو سیاه گردد بر ورم شرط عمیق زنند تا بموضعیکه دران ماده بهم رسیده برسند و جالینوس ذکر کرده که شرط
خفیف در فلغمونی سبب فساد او و اهلاک عضوست و شرط عمیق سبب شفا و صلاح اوست و در ابتدا خوف از محللات بچند امر میباشد یکی تحلل ماده
و ازدیاد حجم آن پس ورم زیاده شود دوم تحلیل لطیف ماده و تکثیف غلیظ آن بدان پس ورم صلب گردد سوم ازدیاد وجع بزیادت و اسخان او
و بدانند که سبب ورم اگر مادی باشد استعمال رادع قویه دران البته جائز نیست و خاصة اگر درد شدید باشد فلهذا درینحالت اقتصار بر مثل
روغن گل کنند اگر احتیاج بتقویت ورادع بود و اگر چنین نباشد لازم ست که اقتصار بر مرخیات محلله نمایند اگر ورم قابل تحلیل باشد و
منضجه اگر قابل ریم کردن باشد و بعد نضج مفجرات یا شگافتن بآهن و مانند آن بعمل آرند و عمده درینباب حفظ قوای اعضای رئیسه و تقویت
ارواح ست بمثل مفرحات یا قوتی مع شربت گاوزبان و اگر مزاج موافقت کند اندکی از تریاق دهند پس این تدبیر از استفراغ
و اخراج خون بلکه رادع نیز اگر واجب بود و خوف از غائله او باشد غنی سازد و از تشمیم گلاب قسم اعلی منفعت عظیم در منع ماده کثیر متوجه بسوی قلب
مشاهده کرده ایم و این امور از اسرار یست که عادت اطبا بکتمان آنها جاری شده مگر برای اولاد خود و ما در تلامذه و اولاد خود فرق نمیکنیم بالجمله اگر مع ذلک بدن
ممتلی باشد احتیاج باستفراغ و تبدیل مزاج و منع لحوم و اصلاح اغذیه بمثل مزورات مانند آن افتد و اما چون سبب ورم بدنی باشد منع لحوم اگر ضعف شدید عارض نشود و اصلاح

اغذیه و استفراغ واجب ست و اگرچه در بدن امتلا ظاهر نشود مگر آنکه بدن بسیار پاک باشد و جمله فضول همان باشد که مادهٔ ورم شده و لیکن این بسیار بعید ست و اما ردع پس در ابتدا شرط است که در معالجات کلی اورام مذکور شد از الجمله نیست که ردع واجب بود وقتیکه حدوث ورم از دفع بحرانی یا از عضو رئیس بسوی مغابن نباشد تا آنکه درین نیز استثناست زیرا که گاهی ردع در مثل این صورت جائز بود یعنی هرگاه حدوث ورم از دفع عضو رئیس باشد و این آنگاه است که خطر ورم سر حتیر بسوی هلاکت بود مثل خناق صعب قاتل که دران ردع جائز ست و اگرچه مادهٔ او از دفع دماغ باشد بنظر خلاص مریض بالفعل و عدم رجوع ماده بسوی دماغ و بر تقدیر رجوع گاهی قتل نکند و بر تقدیر قتل دران مهلت ست بخلاف خناق صعب اما وجوب تحلیل در آخر برای ازالهٔ مادهٔ مورمه است و خلط این هر دو میان این دو وقت بهتر آنست که از رادع منع یا دنی و از محللات ازالهٔ مادهٔ ورم شود و اگر ورم در عضو بارد مثل اعضای عصبیه و مانند آن باشد باید که استعمال رادع هیگرم کنند نه بسیار حار و نه بارد بالفعل خصوصاً چون حس عضو قوی باشد چنانچه در گوش و اگر چنان نباشد بارد استعمال نمایند

سقاقلوس

در یونانی بمعنی موت عضو ست و آنرا بعربی خبیثه گویند و او نوع ردی از فلغمونی است که از خون غلیظ در بعضی اعضا حادث شود و بسبب عظم ورم و خبث و رداءت ماده با خلاط حاشر ردع نکنند و تجمع ریم نیز نگراید تا بحدیکه عروق و شرائین آن عضو را منضغط سازد و از انبساط و انقباض برای ترویح حرارت غریزی او منع کند پس آن حرارت فرو میرد و چون انطفای او بنهایت رسد خون عفونت و فساد پذیرد و از ان سیاهی و موت عضو و فساد جوهر او حادث گردد حتی که حوالی او از جلد و غیره متعفن شود و مقدمه او را مادام که بحد فساد و تعفن عضو نرسیده باشد بلکه بزوال رونق و نضارت رنگ آن آغاز کند و حس آن عضو باطل گردد و ضربان او ساکن شود آنرا غانغرایا نامند و شیخ میفرماید که عضو را انساد و تعفن عارض میشود بسبب مفسد روح حیوانی که اندر انست و یا بسبب مانع آن از وصول بسوی عضو یا بسبب جامع هر دو معنی یعنی مفسد و مانع اما مفسد مثل سموم حاره و بارده مضاد جوهر روح حیوانی و مثل اورام و بثور و قروح ردیهٔ ساعیه مسمی بجوهر و آنکه بران خطا واقع شود چنانچه در ریختن روغن در قروح غائره خطا شود پس گوشت متعفن گردد و بتبرید شدید برای اورام حاره پس مزاج عضو فاسد شود و اما مانع سده است و آن سده یا عرضی یا مادی بود مثل بستن بعض اعضا محکم پس این چون مدام نماید عضو فاسد شود بسبب احتباس روح حیوانی از ان یا احتباس قوت ساطعه بر روح حیوانی که در قلب از نفس منتشر میشود پس مزاج او فاسد شود و هلاک گردد و گاهی سدهٔ بدنی بود مثل ورم حار ردی ثابت عظیم غلیظ الماده مسدود منافذ و مدخل نفس که بدان روح حیوانی زنده بود و این با وجود آنکه حبس کند مزاج را نیز فاسد کند و آنچه ازان در ابتدا بود و حس عضو درو حس فاسد نشود غانغرایا نامند و خصوصاً آنکه در ابتدا فلغمونی باشد و آنچه در استحکام بود بنحویکه حس عضو درو حس باطل شود و این بفساد لحم و قریب او حتی که استخوان بود ابتداءً یا عقب ورم آنرا سقاقلوس گویند و گاهی غانغرایا سقاقلوس گردد بلکه آن طریق عبور اوست و همه این عارض میشود در لحم و عظم و غیر آن و چون شروع کند که افساد او در عضو ساعی گردد و آنچه گرد فاسد بود ورم کند و گاهی مؤدی بفساد گردد و دران هنگام برای این علت عارضه اکله گویند و برای حال جزو عضو یکه عفن شده موت گویند و اگر مادهٔ این مرض غلیظ نبودی فساد عضو لازم نشدی بلکه مندفع میشد و **انطاکی** گوید که این مرض در بلاد حاره پیدا نشود مگر بندرت زیرا که حقیقت او غلظ مادهٔ دموی است بنحویکه حس را باطل کند بسبب جمود و حرارت غریزی و آن طالب تکثیف ست و این برودت مفرط حاصل شود و مبدای این مرض را غانغرایا نه خوانند **علاج** اگر این مرض در ابتدا بود بدو دی تمام بر ورم شرط عمیق زنند چندانکه بجای مادهٔ فاسد برسد پس آب نمک نطول سازند و بعد اخراج خون اشیای مانع عفونت تخفیف و تقطیع رطوبات متعفنه بران عضو طلا سازند مثل آرد کرسنه با گلاب و سکنجبین ساده سرشته و یا گل ارمنی و مازو و سبز و شب یمانی باریک سوده بعسل آمیخته و هرگاه نوبت بامانت حرارت عضو رسیده باشد علاج او بجز بریدن آن عضو نیست پس فی الفور بقطع آن عضو پردازند تا فساد او بدیگر اعضای مجاوره سرایت نکند و آنرا نیز فاسد نسازد و اگر قطع ممکن نباشد حوالی آنرا داغ کنند تا از فساد او دیگر اعضا سالم مانند و بعد قطع بمدملات رجوع نمایند و هرگاه بدانند که مادهٔ این مرض ریم میکند نیز و دی آنرا بخته شگافند و برای نجتن محللات مرخیه بکار برند زیرا که اگر این ورم صلب شود علاج کمتر پذیرد پس اگر میل بصلابت نموده باشد گاهی دوای ملین بران نهند و گاهی محلل تا باشد که صلب تر نشود و بابطال عضو نگراید **انطاکی** در نزهت مینویسد که هرگاه تغیر عضو از هیئت طبیعی گردد تدارک او نمایند بدانچه در فلغمونی مذکور شد پس اگر اهمال نمایند یا رادع بعمل آرند امر عضو بفساد متئول گردد و احتیاج بقطع آن افتد **شیخ** مینویسد که غانغرایا مادام که در ابتدا است امید علاج آن باشد و اما هرگاه فساد در گوشت

عضو مستحکم گردد از دور کردن جمیع آن چاره نباشد پس هرگاه ببینند که رنگ عضو متغیر شده آن در طریق تعفن باشد درین صورت واجب است که مبادرت بلطخ آن
از دوائی نمایند که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم بسرکه پس اگر این فائده نکند از شرط غائر مختلف الوجوه در مواقع و چسپانیدن زلو و فصد رگهای قریب
آن که کوچک باشند چاره نبود تا خون روی برآید مع حفظ برای آنکه مسطیف بموضع ست مثل طلائیه مذکور و بر نفس موضع مشرط چیزیکه تعفن را منع کند و مضاد او باشد
از آنچه آنرا غوص قوی بود مثل آرد کرسنه بسکنجبین یا مع آرد باقلا خصوصاً مخلوط بنمک نهند و از آنچه بران طلا می کنند حلتیت ست و تخم فریص نیز و زراوند دحرج
و آب برگ شفتالو یک یک جزو زنگار نیم جزو آب سداب بسایند تا بقوام عسل آید بر قرحه و حوالی آن طلا کنند و باقی ادویه در علاج قروح متاکله و در علاج قروح
متعفنه خواهد آمد **گیلانی** گوید که در غنغرایا ادویه مانع از تعفن اعضا بران گذارند و آن کرسنه بسکنجبین و همچنین آرد شلیم یا آرد باقلاست و قوی تر ازین آنست
که با آن نمک آمیزند یا قرص اندرون یا جوز کهنه و ایضاً حشیش فریص و ترمس تلخ آنرا پاک کند بعضی اطبا علاج باین چیزها بعد قطع و تقویر از لحم فاسد باحتیاط
میکنند پس دران هنگام استعمال نمک بگنند نا کنند و برای او و و امرکب سازند از آرد جو و آرد گندم بآب و زیت پخته و مرهم باسلیقون و مرهم مافاؤنیقون
استعمال کنند و آنچه خشک ریشه را قلع کند آنست که نان را بکرفسلی ببادرنج یا بیخ سوسن یا بیخ جاوشیر یا زراوند دحرج هر واحد ازینها یک جزو بعسل بسایند
و در ابدان نرم آرد کرسنه بعسل کفایت کند **صفت** دوای نافع غانغرایا از صفات اورباسوس بگیرند زنگار و عسل و شب مساوی بآب سائیده لطوخ
بدان نمایند و آنچه قلع غنغرایا کند آرد و بیخ سوسن ست چون تربه و نمک ضماد کنند و گاهی سرکه با آن نیز می آمیزند و ایضاً آنرا قلع کند ضماد مغز شاه بلوط و
چون برگ مورد را بشراب پخته بعسل بسایند و ایضاً ترب بسرکه سوده آنرا قلع کند مانند داغ تا آنکه بعمق برسد

حمره و حمرهٔ فلغمونی و فلغمونی حمره

بدانکه حمره ورم صفراوی است که بفارسی سرخ باد گویند و او دو قسم ست یکی آنکه مادهٔ او صفرای صرف باشد و آنرا حمرهٔ خالص نامند دوم آنکه مادهٔ او صفرای
مرکب با خون رقیق باشد و آنرا حمرهٔ غیر خالص خوانند و علامت خالص آنست که ورم سرخ شفاف براق شدید الحرقت باشد و چون بانگشت غمز کنند سرخی از انجا
متفرق گردد و مائل بسفیدی نماید و باز بسرخی گراید و ساعی باشد یعنی باعضای مجاوره بسرعت متعدی گردد و با تپ تشنگی و التهاب و قلق بود و در
غیر خالص همین علامات باشد الا بسرعت متعدی نشود و بغمز انگشت سرخی او کمتر متفرق گردد و دران رنگ ورم سرخ مائل بخلط و بول سرخ
و غلیظ و نبض سریع مائل بعظم باشد و **شیخ** میفرماید که عادت اطبا ست که ورم دموی صرف را فلغمونی و صفراوی صرف را حمره نامند و مرکب
ازین هر دو را باسم مرکب ازان هر دو و اغلب را مقدم دارند پس اگر خون غالب باشد فلغمونی حمره و اگر صفرا غالب بود حمرهٔ فلغمونی گویند و فرق
در حمره و فلغمونی که بدان تمیز از فلغمونی کرده شود آنست که حمره سخت سرخ و رنگ او ظاهر تر بود از بقایای صفرت و در فلغمونی سرخی مائل
بسیاهی یا سبزی باشد و اکثر رنگ خون آن در گوشت پنهان بود و سرخی حمره بنهادن انگشت باطل شود و مکان او سفید گردد بسبب
لطافت مادهٔ حمره و تفرق آن پس سرخی او بسرعت عود کند و سرخی فلغمونی برخلاف این باشد و در سرخی حمره زردی همچون
رنگ زعفرانی بود و این در سرخی فلغمونی نباشد و ورم حمره در ظاهر جلد بود و فلغمونی غائر در گوشت نیز باشد و حمرهٔ خالص یعنی از صفرای
صرف مثل مورچه روان میشود باطراف خود و رنگ موضع او زرد باشد نه در فلغمونی و حمرهٔ صدیدیه در موضع ورم و حوالی او آبله پیدا کند و این
در فلغمونی کمتر بود و حمرهٔ خالص دست را دفع نکند و فلغمونی دفع کند و هر قدر که زیادتی خون بر صفرا افزون باشد مدافعت ظاهر تر بود اگر
ماده مختلط باشد و وجع و ضربان در فلغمونی شدید تر بود و در حمره تپ شدید تر ازان باشد و گاهی حرارت حمره بحدی رسد که جلد را بسوزد
پس مسمی بجمره گردد و فلغمونی چنین نباشد و التهاب حمره کم از التهابات فلغمونی نبود بلکه بیشتر بود لیکن تمدد فلغمونی و وجع او بسبب تمدد بسیار باشد
و لهذا وجع حمره کمتر بود و حمره در رخسار بیشتر حادث شود و این معروف بباشرا است و اولا از سر بینی ابتدا کند و ورم ازو یا دنماید و در همه چهره منبسط
گردد و هرگاه حمره از شکستن استخوان زیر جلد و کذا فلغمونی حادث شود آن روی ست و اختلاف میان حمرهٔ فلغمونی و میان فلغمونی حمره
معلوم شده و **مسیحی** مینویسد که ورم معروف بجمره یا از خون باشد که مرهٔ صفرا با وی مخلوط بود و آن روی ترست و یا از خون رقیق بسیار لطیف باشد
که از حرارت او جوش زند و این در رداءت کمتر از اول ست و مائل ترسبوی داخل بدن بود و از حمره بعضی خالص بود و او آنست که در جلد افتد

تجاوز نکند و با آن از علامات حرارت و حمرت شدید تر از حرارت و حمرت فلغمونی ظاہر شود و چون بر موضع ولمس نمایند خون از موضع غمز جدا شود و بس رجوع کند
و درد و ضربان و تمدد و ترصعف و از فلغمونی کمتر بود و بعضی از ان غیر خالص بود و آن آنست که از خلط غلیظ تر از خلط اول حادث شود و لہذا درد آن شدید تر باشد
و بسوی داخل بدن مائل تر بود و گاہی فلغمونی با حمرہ مخالط میشود یا بتساوی و یا بکمتر و بیشتر پس باسم مرکب از ہر دو آنہم نامند و ہرگاہ ورم حمرہ از خون گرم غلیظ جوشندہ
حادث شود دران قرحۂ ذی قشر صلب و ورم حار موجع حادث گردد و با وی آبلہا نبود و ہرگاہ از مثل این خون پیدا شود الا یادی زرداب مختلط باشد با آن آبلہا
باشد شبیہ با بلۂ سوختۂ آتش و چون آن آبلہا بشگافند در آنجا قرحہ بہم رسد که آن را قشر صلب باشد و **مجوسی** گوید که اگر با صفرا چیزی از خون رقیق مختلط گردد از ان
ورم معروف بحمرہ حادث شود و علامتش سرخی در ظاہر جلد و حرارت ولہیب شدید و ضربان و وجع ست و سائر این اعراض شدید تر ازان باشد که در ورم
فلغمونی و حمرۂ فلغمونی بود و ہم او گوید که اگر خون جید نباشد و نہ معتدل المزاج بلکہ شدید الحرارت بود و مع ذلک رقیق باشد ازان ورم مسمّی بحمرہ حادث شود و آن را
حمرۂ خالص گویند و این در رداءت کمتر از حمرۂ مرکب از خون و صفرا ست و **طبری** گوید که سبب فاعل مرض حمرہ فساد خون و احتداد او بصفرا ست بنحویکه در او
اندک صفرا آمیزد حتی که جوش زند و زیادہ شود و از مواضع فراختر از موضع او که عروق ست پس عروق و تحت منتہج بر لحم زیر جلد وغشا بشگافند و ما بین جلد و لحم
بریزد و پس اگر خون اکال شدید الحدت باشد در موضع عمیق گردد و لحم را اخذ کند و اگر حار باشد و اکال نبود زیر جلد وغشا منبسط گردد و این حدت در خون
از خوردن اطعمۂ حارہ مثل فلفل و سیر و ماہی شور و حلاوۂ عسل و نوشیدن نبیذ صرف و مانند آن حادث شود و ہم او گوید که حمرہ منقسم میشود بدو قسم یکی
منبسط زیر جلد پس در جلد سرخی ظاہر شود دوم عمیق در لحم و این بحمرۂ فلغمونی شہرت دارد و گاہی این نوع عضو را فاسد کند و بمیراند و گاہی
بگشاید و زائل شود حسب قلت مادہ و کثرت و خبث و صلاح آن و صورت حمرہ بر دو نوع یافتہ شد یا منقطع مستبعد و ذی خطوط و یا ملتام متصل در
رنگ او حسب جوہر او بود و **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که حمرۂ ورمی ست دموی که از خون گرم و ردی تولد کند و قوام خون رقیق بود و باشد که
اندکی بغلظت گراید و اکثر در آخر قرحہ گردد از بہر آنکہ مادۂ او خون ردی باشد و **انطاکی** گوید که حمرہ بقول اصح ورمی ست که از خون باشد و نزد اکثر
از صفرا بود و علامت حمرۂ حادث از صفرا احمرت ناصع و شدت براقیت و حرارت و التہاب و سہولت غمز و ذہاب لون بدان و عود آنست و حمرۂ کائن از
خون عکس این بود و مرکب بحسب آن **علاج** در صفراوی خالص سوای فصد باشد علاج فلغمونی نمایند لیکن درین تبرید زیادہ کنند و در فلغمونی تخفیف مفرط
سازند و کدو و برگ خرفہ و کاہو بسایند و بلعاب اسپغول سرشتہ ضماد کنند و دیگر ادویۂ مبرد و مرطب طلا کنند و درین نوع حاجت باضمدۂ محللہ نیست و در غیر خالص
بعد فصد مسہل صفرا دہند بعدہ اطلیۂ رادعہ بکار برند و در تزید و انتہا محللات نیز داخل سازند موافق حاجت بدستور فلغمونی و ضماد اقاقیا صندلین گل سرخ
گلنار مساوی بآب کاسنی و کشنیز و کذا صندل کشنیز تر برگ خرفہ برگ بارتنگ و اسپغول در ابتدا نافع ست و علاج فلغمونی حمرہ و حمرۂ فلغمونی مرکب از علاج
ورم دموی و صفراوی نمایند **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید لازم ست که دران استفراغ بدن باسہال صفرا نمایند و اگر حاجت بمعاودت
اسہال افتد بعد فصد بعمل آرند و این بحسب مشاہدۂ غلبہ از بہر دو مادہ بود و بعد ازان متوجہ تدبیر او بمبردات مقویۂ معلومہ در باب فلغمونی گردند و آب
سرد بریزند چندانکه رنگ موضع او متغیر شود و بالجملہ تبرید در حمرہ واجب ترست زیرا که لہیب و وجع التہابی دران بیشتر بود و استفراغ در فلغمونی بہر آنکہ
مادہ دران عاصی تر و غلیظ تر باشد و واجب ست که مبردات او در ابتدا اقوی القبض باشد و قبض او بر برودت غالب بود و اما در قرب انتہا برودت
او شدید تر از قبض او باشد و مع ذلک حذر نیز کنند تا مادہ بسوی عضو باطن یا بسوی عضو شریف باز نگردد و ایضاً حذر نمایند تا عضو سیاہ
و تیرہ نگردد و در طریق فساد آغاز نکند و ہرگاہ خیری ازین ظاہر شود در ضد طریق قبض و تبرید شروع کنند یعنی ادویۂ محللۂ ملینہ بکار برند پس اگر
حمرہ روان بر جلد باشد معالجہ بچرک رصاص مع شراب عفص مطبوخ یا برگ چقندر مطبوخ در شراب نمایند و علاج کنند بچیزیکه دران تحلیل و تخفیف
قوی مع تبرید باشد و آن مثل این مرہم ست بگیرند قشیم کہنہ سوختہ بدون شستن دوازدہ درم و نیم انگشت قلب درخت صنوبر مثل او موم زرد
پانزدہ درم چرک رصاص نہ درم پیہ بز کہنہ بآب شستہ پانزدہ درم روغن مورد پنج اوقیہ و ایضاً خفیف تر ازین مرہم مرتب از چرک
رصاص بآب سداب و روغن گل و موم ست **ابوسہل** گوید که حمرۂ حادث از سبب بادی در ابتدای امر محتاج باشیای مرخی عضو
مستفرغ مادۂ آنست مثل ضماد مرتب از آرد جو خاصۃً بعد شرط موضع بہ آسکی و معالجۂ حمرۂ حادث از سبب سابق اولاً باستفراغ

بدن بدوای مسهل صفرا کنند و اگر مانعی از اسهال باشد بفصد نمایند بعد از ان علاج بدوای سرد و مرطب نمایند مثل کاهو و حی العالم بعد از ان هنگام تسکین حرارت مثل علاج فلغمونی بشرط ازدن و لطفاء ادویهٔ محلله کنند **صاحب کامل** گوید که حمره گاهی از غیر ورم باشد و حدوث او از صفرای تنها بود و گاهی با ورم باشد و حدوث او از مخالطت صفرا با خون رقیق بود پس هرگاه حمره از غیر ورم باشد باید که تنقیهٔ بدن با دویهٔ مسهل صفرا مثل هلیلهٔ زرد و تمر هندی و آلوی بخارا و مانند آن نمایند و باشیای مبردهٔ مطفیه مثل جرادهٔ کدو و حی العالم و خرفه و آب کاهو و آب بارتنگ وغیر آن که در ورم فلغمونی مذکور شد بر موضع ضماد نمایند و اگر حمره با ورم باشد باید که مبادرت بفصد کنند اگر مانعی مثل سن پیری و طفلی و مزاج بارد وغیره نباشد و اخراج خون بمقدار حاجت کنند و اسهال شکم بمطبوخ فواکه نمایند و در ابتدا بر عضو اطلیه که در باب ورم دموی برای ابتدا مذکور شد طلا کنند و در صعود و منتها بدستور و باید که بهمین طریق علاج ورم مرکب از ورم حمره و فلغمونی با دویهٔ مرکب از ادویهٔ موافقه هر واحد از ان هر دو ورم نمایند و اغلب در دوای مرکب موافق با قوی تر و ورم از در این باشد **ابن الیاس** گوید که علاج حمرهٔ خالص آنست که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه بست عدد تمر هندی ده درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر مع جرادهٔ کدو دهند و بر موضع ورم اشیای مبردهٔ مطفیه مثل جرادهٔ کدو و طحلب و آب حی العالم و آب کاهو و آب بارتنگ ضماد کنند و تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی هلیلهٔ زرد هر واحد هفت درم تمر هندی ده درم آلوی سیاه و عناب هر واحد بست عدد آلوی کوهی سی عدد و تخم کاسنی سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر نمایند تا از صفرا مقدار صالح اخراج نماید بعده در آخر روز ماء الشعیر که در ان عناب و بنفشه پخته باشند غذا سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده اگر چیزی از ماده باقی باشد نقوع مشمش با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و اگر ورم حمره غیر خالص زائد اللحم باشد مبادرت بفصد کنند و تلیین بمطبوخ فواکه و طلا بدستور فلغمونی نمایند **خجندی** گوید که هر صبح شربت آلو و تمر هندی بنوشانند و غذا ماء الشعیر باشیای ترش از فواکه رطبه سازند و ادویه مبردهٔ مسکنه ضماد کنند و تلیین بشیرخشت و آب انارین یا تمر هندی و شربت دردیگر بسرف یا بشربت اجاص مسهل و نقوع مشمش و نیلوفر و بنفشه یا ترنجبین و شیرخشت و یا بمطبوخ هلیلهٔ زرد مع ریوند و تمر هندی و سنا و مانند آن نمایند و چون حمره بسعی اخذ کند بران ادویه بارده مثل این دو طلا سازند بگیرند خبث الرصاص و بسایند و برگ چقندر مطبوخ بشراب کهنه بیامیزند و بدان طلا نمایند یا مرهم سداب که در قول شیخ گذشت بعمل آرند **انطاکی** گوید که فصد کنند در حمرهٔ دموی مطلقاً و در صفراوی اگر حرارت اشتداد نماید خلاف اکثر اطبا بعد از ان رادع نمایند بمحللات ممزوجه بعد تلیین بماء الشعیر و تمر هندی و خیار شنبر و هلیله و واجب است شرط و استفراغ ماده بعد تبرید التهاب بلعابات و از مجربات است که قیمولیا و سفیداب و حنا با آب کشنیز و حی العالم بسرشند و لطوخ بدان سازند که این محلل و رادع است پس اگر قرحه شود صبر و سفیداب بروغن گل و سرشته بر سازند که این عجیب است و شخصی خبر داده که باین مرض چند بار مبتلا شدم و مثل او نیافتم و از خواص است که بقدر و شرط زنند و خون که از ان خارج شود و پر کبوتر سفید بران لطوخ سازند که آن زائل گردد و همچنین مرداسنگ با آب مورد و اگر الیه را بتنگا فنند و بر حمره نهند آنرا زائل کند و همچنین حرام مغز و حجر بقر در سرکه است و جوز السرو و برگ او و زعفران مجموع یا مفرد ضماد و جوز السرو و آرد جو حمرهٔ غائرهٔ مخصوص است و آن دموی است و سحیق او با سحیق حجم چون با آب برگ قصب فارسی بسرشند حمره را از سعی و عود او ببدن منع کند و در نزهت گفته که علاج حمره بعد تنقیهٔ خلط نهادن اسپغول بسرکه است و آرد جو با کاسنی و بنفشه و بارتنگ پس اگر مع ذلک علامات خون باشد ماده مرکب بود و علاجش نیز مرکب باید **گیلانی** می‌نویسد که اگر حاجت بفصد افتد فصد نیز کشایند اگر مانعی نباشد و حمره از خون رقیق بود یا خون بادی غالب باشد و هر قدر که مادهٔ او رقیق تر باشد حتی که مائل تر بسوی خارج بود منع فصد بیشتر باشد و هر قدر که مادهٔ او غلیظ تر بود حتی که ورم غائر تر باشد منع فصد کمتر بود بعد از ان تصفیهٔ خون بمثل شربت آلو و عناب هر دو یا نقوع فواکه و بماء الشعیر و بماء القرع مع سکنجبین یا با آب هندوانه و یا شیرهٔ تخم خیارین و خرفه با سکنجبین نمایند و بعد از ان تضمید باشیای مبردهٔ مرطبه مثل جرادهٔ کدو و آب خرفه و کاهو و بارتنگ و عنب الثعلب و صندلین و فوفل و کشنیز و سرکه سازند و این قسم حمره با ضمادهٔ محلله محتاج نیست و غذا یا حصرمیه یکدو و ادر کیه با سفاناخ بروغن بادام یا شیرهٔ آن دهند **طبری** گوید که حمره سه نوع است یکی اسلم و او آنست که منبسط زیر جلد و رقیق و درخشنده و منقطع غیر متصل باشد و چون بران انگشت نهند سرخی از ان زائل شود و بعد

زمانی عود کند و این نوع در یک روز زائل شود و چون فصد کنند و شرط زنند دم همین نوع ست الا آنکه متصل غیر متفرق بود و این نوع محتاج بفصد شرط و طلا
بسرکهٔ کهنه و گل ارمنی ست و گاهی احتیاج بادویهٔ قویه مثل شیاف مامیثا و آب عصی الراعی و مانند آن شود و سوم آنست که در جلد عمیق باشد و رنگ او بسیاهی
اندک مائل بود و این نوع محتاج بشرط عمیق ست و این نوعی ست که جالینوس بر طبیبی که رای بشرط خفیف داده بود تشنیع کرده و امر بشرط عمیق و فصد
هر دو دست نموده و جالینوس درین علت و امثال آن از حمیات دموی امر باخراج خون بحدی نموده که بر مریض غشی افتد و در ابتدای مرض تبرید موضع
به تبرید قوی نمایند بعده طلا بشیاف مامیثا و برگ سوسن و آب عصی الراعی و گل ارمنی و سرکه کنند و غذیه درین همه باید که عدس مقشر مطبوخ بسرکه و شکر با اندک
عناب و سائر مزورات مسکنهٔ خون باشد و نوعیکه در گوشت عمیق بود آنرا حمرهٔ فلغمونی گویند پس اگر موضع سیاه شود طریق معالجهٔ او نیست که سیاهی آنرا چنین
برگیرند تا بموضع صحیح متعدی نگردد و بعد اخذ لحم علاج بمرهم خل نمایند و هم او گوید که علاج حمره فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز مریض و لزوم او ماء الشعیر و مزورات
و از اطلیه گل ارمنی و سرکه و گلاب و تبرید موضع بخرقهٔ مبرد مبلول در آب عنب الثعلب و آب حی العالم و عصی الراعی و آب برگ اسبغول و آب برگ بید
و آب جرادهٔ کدو و مانند آن و اگر زائل نشود بر موضع شرط غیر عمیق زنند که آن از شرط بسرعت زائل شود بعضی شراح قانون نوشته اند که سزاوار آنست
که در اول ظهور این حمره فصد رگ دست نمایند سیما رگ قیفال و اگر این رگ ظاهر نبود هر انچه ظاهر باشد بکشایند و اگر از فصد مانعی باشد باید که دوای منقی استعمال
کنند و اسهال مریض بمسهل صفرا نمایند و میباید که این علاج در جمیع اقسام حمره که در سائر اعضای بدن بود استعمال کنند یا حقنه های قویه بعمل آرند و لطوخ
مواضع بادویه که برای حمره مذکور گردد باید کرد و دفع ماده که بسوی مواضع بریزد بادویهٔ مبرده نمایند و انچه جمع شود تحلیل آن باشیای مسخنهٔ مرطبه کنند قبل از انکه عضو
تیره رنگ یا سیاه گردد و باید که مدام ادویهٔ ملطوخه بران رطب باشد و لطوخ در هر اندک مدت کرده شود و اول فاول باسفنج لین رطب مسح کنند[۵] انواع حمره در ابتدا احتیاج
باشیائی میباشد که جامع رطوبت مع تبرید بغیر قبض باشند مثل حی العالم و خرفه و بزر قطونا و عدس الماء و کاسنی و کدو و عنب الثعلب و کاهو
و شیاف مامیثا و برگ عوسج **طلا** برای حمره و جمیع اورام حارهٔ ملتهبه در جمیع اعضا بگیرند صندل سرخ و سفید و فوفل و شیاف مامیثا و گل ارمنی مساوی
و با آب کشنیز طلا نمایند و ایضا برای ایشان مرهمی که از موم و روغنها و آب سازند و بادوی اندکی افیون یا شوکران یا یبروج آمیخته باشند نیکوست و ادویهٔ
مرکبه و مرهم مرکب از موم مصفی و روغن گل باید که روغن چهار چند موم باشند و روغن گل مرتب از زیت انفاق بی نمک باید و موم در روغن در صلایه حل کنند
و بران آب سرد اندک اندک بقدریکه قیروطی آنرا تشرب نماید بریزند و اگر با آن اندکی سرکه سفید صاف مخلوط سازند و بهتر گردد و ایضا سفیداب و گل
قیمولیا مع عنب الثعلب و یا مرداسنگ بروغن گل و یا قلقطار بروغن و میفختج و سفیداب بسرکه و حضض و اقاقیا بسرکه تا آنکه حرارت ساکن و کم گردد
پس میباید که ادویهٔ بسیطه مثل کبریت زرد بسرکه و روغن گل و یا سداب بسرکه و روغن گل و یا سداب بسفیداب و سرکه و زیت و یا مرداسنگ با آب
گندنا و چقندر استعمال کنند و ادویهٔ مرکبه مثل این قرص بعمل آرند بگیرند مرداسنگ و سفیداب و زعفران و گوگرد زرد و میفختج و ایضا ضماد بخیوط کرم
و با طراف علیق و بارتنگ نمایند بعد از ان عدس افزایند و اگر آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب بشراب بسایند و بدان قروح را لطوخ
سازند منفعت عظیم نماید و همچنین اگر تخم کرفس بریان کرده بشراب و زیت پخته بسایند و بر قروح نهند و یا گل قیمولیا با آب عنب الثعلب سوده لطوخ
موضع بدان نمایند و یا بگیرند مرداسنگ چهار اوقیه و در آب گندنا و آب چقندر هر دو حد یک رطل بسایند و موضع را بدان لطوخ سازند و هرگاه
این قروح مزمن گردد در حمرهٔ دابه یعنی ساعیه که با آبلها باشد چرک رصاص بشراب عفص سوده بر موضع لطوخ نمایند و چون اکاله باشد قیروطی معمول از چرک
رصاص استعمال کنند و عدس بعسل پخته بر موضع ضماد کنند و اما در حمرهٔ دابه که زیر جلد باشد بگیرند خبث رصاص و آب سداب سوده استعمال نمایند
و یا مرهم بشتم کهنه که در قول شیخ گذشت بعمل آرند **دیگر** در حمره که سعی و تاکل بسرعت نماید بگیرند پوست انار شیرین شش درم مرداسنگ
شش درم بشتم غیر مغسول سوخته شش درم قلب چوب صنوبر سوخته سه درم موم دوازده درم سفیداب هشت درم کندر دوازده
درم شب یک درم و بشراب و روغن مورد آمیخته استعمال کنند

حمرهٔ اطفال

و آن سرخ باده معروف ست باید که اول تنقیهٔ مرضعه و تعدیل غذا نمایند و هلیلهٔ سیاه و جرائیه و شاهتره و سرجیوکه و عناب و برگ حنا و گل منڈی و کشنیز خشک و گلو و

[۵] زیرا که حرارت عضو رطوبت را نشف میکند و لطوخ را خشک میسازد ۱۲ منه

و صندل سرخ و دہماہہ و برم ڈنڈی و نیل کنٹھی و جو السنہ و مجیٹھ و چاکسو برگ نیب گل سرخ چوب کادی برگ گز با دیان کاسنی نرکچور اصل السوس زنج خراسانی رسوت زرد چوب نکند بابری گل معصفر و مانند آن ادویہ مصفی خون دہند و رسوت صندل سرخ ہر یک دو ماشہ نرکچور سہ ماشہ چاکسو چہار ماشہ نیون زرد چوب برگ حنا ہر واحد یک ماشہ مرداسنگ نیم ماشہ برگ نیب برگ بکاین ہر یک پانزدہ عدد کوفتہ بیختہ در آب جہا بقدر چادرس لبستہ وقت صبح یک حب با شیر مادرش میدادہ باشند و اگر حاجت باشد حجامت و زلو بکار برند و اگر بثور متقرح بود مرہم سفیداب مفید و ثبور سیاہ و قرحی قتال باشد حب سرخ بادہ مجرب و معمول پوست ہلیلہ زرد سرپھوکہ گل سرخ برگ شاہترہ تخم کشنیز نیمکوفتہ دھمایہ صندل سرخ برگ ڈنڈی نیل کنٹھی ہر یک سہ ماشہ برگ حنا دو ماشہ زیرہ سفید فلفل سیاہ گل کچنال ہر واحد یک ماشہ برگ بکاین برگ نیب ہر یک پنج عدد ادویہ را کوفتہ بیختہ در آب برگ حنا و تخم کشنیز کہ شب در آب خیسانیدہ صبح آب صاف آن گرفتہ باشند دران جہا بقدر نخود کلان بندند و غذا کھچڑی و خشکہ کم نمک و پرہیز از شیرینی و ترشی و گوشت نمایند **دوای سرخ بادہ** برای کسیکہ اطفال او باین مرض اکثر مبتلا شوند باید کہ مادر و پدر طفل قبل از حمل چندی و زبرین دوا مداومت نمایند بلکہ مادرش در عین حمل بخورد عناب ہفت دانہ صندل سرخ صندل سفید برگ حنا گل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹھی ہر یک سہ ماشہ شاہترہ ہفت ماشہ پوست درخت کچنال گل منڈی ہر یک چہار ماشہ سرپھوکہ پنج ماشہ شکر سفید دو تولہ بطریق جوشاندہ یا خیسانیدہ استعمال کنند **روغن** کہ برای سرخ بادہ بی نظیر ست چاکسو صندل سرخ کمیلہ ہر یک سہ نیم ماشہ سپاری چھالیہ سنگ جراحت کات سفید لوہچون وچ خراسانی ہلیلہ زنگی پھٹکری حنای خشک ہر واحد یا کم دو ماشہ دھمایہ یکدام برگ نیب یکدام برگ بکاین دو درام نیلہ تھوتھہ یک ماشہ فلفل سیاہ ہفت ماشہ روغن سرشف یک چھٹانک و یک پاؤ دل برگہا یا نصف لوہچون بسائیدہ دو قرص بندند در روغن را بر آتش نہادہ دران قرصہا بسوزند بعدہ ہمہ ادویہ سودہ و انداختہ آمیزند و یک پاس در ظرف آہنی با دستہ چوب نیب حل نمایند وقت حاجت بمالند **سفوف** کہ درین مرض مجرب بلا تکلف ست نرکچور زیرہ سیاہ برگ حنا برگ نیب تیلیس نیل کنٹھی درچھٹی بلا چری سہس بید مجیٹھ پوست انار دھمایہ بکن رکت چندن او جلا چندن سورا تیغ و صفیہ دو اسے اول یک جزو دوم دو جزو سوم سہ جزو ہمچنین تا دوای اخیر کہ ہفدہ جزو میشود گرفتہ کوفتہ بیختہ نگہدارند وقت حاجت طفل را از یک ماشہ تا نہ ماشہ بحسب سن شب در آب تر کردہ صبح صاف نمودہ بدہند و نہ ماشہ خوراک طفل کلان ست کہ قریب سن بلوغ باشد و اگر طفل بسیار کوچک بود بدایہ طفل قدری میدادہ باشند و اگر ازین مرض بدن طفل ورم کردہ متقرح شدہ باشد تفل این دوا با آب برگ حنا سائیدہ ضماد سازند **ایضاً** اگر اطفال کسی ازین مرض ہلاک شوند جہت اصلاح خون حیض کہ غذای جنین میشود در حالت حمل بمادر طفل بدہند کہ نفع کلی دارد و مجرب ست شاہترہ اصل السوس کشنیز بادیان برگ حناگیر و برگ نیب سرپھوکہ آملہ الایچی خرد نیلوفر صندلین گل سرخ مساوی سازند شربتی دو درم با آب بعد ماہ پنجم تا نہم در ابتدای ماہ ہر روز تا سہ روز خورند **ضماد** برای سرخ بادہ اطفال گل معصفر برگ نیب صندل سرخ زرد چوب باب سائیدہ ضماد کنند و اگر پختہ شود رسوت کات سفید صندل سرخ سفیداب با آب کشنیز سبز ضماد نمایند **مطبوخ** کہ برای فساد خون و سرخ بادہ اطفال مجرب صندل سرخ برگ حنا کشنیز خشک ہر یک چہار درم گل معصفر دو درم ہمہ را نیمکوفتہ ہفت خوراک سازند و یک خوراک در نیم پاؤ آب جوش دادہ ہر صبح بنوشند و در تفل آن آب دیگر انداختہ شام جوش دادہ بخورند و آن تفل را سودہ بر بدن بمالند و آب گرم نشوئید غذا نان گندم و روغن بی نمک و کاہی عناب شاہترہ دھمایہ برگ نیب زر نباد پوست ہلیلہ زرد عوض گل معصفر افزودہ و ہر یک نیم ماشہ برای طفل یک سالہ شب خیسانیدہ صبح جوش دادہ صاف نمودہ دادہ میشود **ایضاً** مسہل مغز فلوس خیار شنبر گل سرخ عناب سپستان چاکسو نرکچور صندل سرخ چکہ دانہ ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ بادیان جوش دادہ بعمل آرند **نقوع** برای سرخ بادہ سرپھوکہ پنج ماشہ برگ نیب شش ماشہ شاہترہ چہار ماشہ گیرو برنگ کابلی برگ بلہ ہر یک دو ماشہ گل منڈی برم ڈنڈی چاکسو چرایتہ رسوت صندل سرخ نرکچور ریوند پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ ہر یک یک ماشہ جوکوب نمودہ قدر حاجت شب تر کردہ صبح صاف نمودہ بدہند **ایضاً** نیل کنٹھی نکند بابری برم ڈنڈی سرپھوکہ ہر یک شش ماشہ مرچ سیاہ پنج عدد شب در آب خیسانیدہ صبح و ہمان آب شیرہ کشیدہ صاف کردہ بدہند و بالای او پوری گرم بخورانند در سہ روز فائدہ بخشد برای جوان یک خوراک ست طفل حسب آن بدہند

ماشرا

اسم سریانی ست و آن ورم دمویست کہ در رو و پیشانی ظاہر شود و گاہی تا سر منتہی شود و ہمہ رو و سر را عام گردد و بقول جرجانی ماشرا آماسی ست گرم

وسوزان و مادهٔ آن خون گرم باشد مختلط با صفرای بسیار و حمرهٔ خالص بدان نزدیک باشد و اکثر در بینی و رو و حوالی چشم پدید آید و از سر بینی آغاز کند بچون حمرهٔ خالص من
این علت را هم در بینی و روی دیدم و ممکن بود که در یک اندام نیز افتد و انطاکی گوید که نوعی از ورم حار سمی با شرا ست و درد در پشت بران تقدم نماید بسبب تولد
مادهٔ او در شریان عظیم واقع بران و مرتقی شود تا آنکه ظاهر گردد در چهره و حلق بشدت سرخی والتهاب و کثرت خون و طبری گوید که این مرض صعب عظیم الخطر است
زیرا که چون در روی افتد ادخماید و مادهٔ او کثرت پذیرد و گاهی بسوی حنجره و آلات تنفس و عضلات داخله غوص کند و نفس منقطع گردد و هر گاه ورم از چهره بسوی
جلد سر صعود کند و عقل ثابت باشد دلالت بر سلامت کند و بر آنکه دماغ سلیم ست و بر آنکه ماده رقیق ست و آن در سطح روست پس اگر ورم ابتدا کند و بسوی سینه و حلق تا نزل
شود دلالت بر فساد و خطر نماید و گاهی ماده بسوی قلب نزول کند و در یک روز بکشد **بالجملہ علامتش** سرخی شدید با خارش در چهره است و انتفاخ سر و گوش و رخسار
و بینی با وجع و ضربان شدید و تپ حاد و تشنگی و لهیب و کرب و قلق **علاج** آنچه در فلغمونی مسطور شد بعمل آرند و گویند که درینجا اگر مانعی نباشد چندان خون
بر آرند که نوبت بغشی رسد و اگر فصد ممکن نبود بر ساق حجامت نمایند و بعد اخراج خون تلیین طبع بآب فواکه کنند و اگر بعد فصد امتلای خون باقی بود بروز
دوم یا سوم باز فصد کنند و اشربه و اغذیهٔ مبردهٔ مغلظ خون مثل طبیخ عدس و کشنیز خشک یا کشک جو یا عناب یا ماش مقشر موافق بود و اگر عناب بی دانه
جوشانیده آب آنرا با سکنجبین بدهند نفع تمام دهد و علاج این مرض در امراض سر نیز مسطور شده **اقوال مهره** ابن الیاس گوید که فصد سرو نمایند اگر مانعی
از سن و ضعف نباشد و خون بقدر قوت واجب بیرون آرند و هر صبح جلاب از آلو و عناب و تمر هندی با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و تلیین طبع بمای الفواکه
یا مطبوخ آن یا منقوع مشمش نمایند و هنگام اسهال بر سینه و حلق باشیای رادعهٔ مقویه مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و ماینا ضماد سازند تا ماده
در آنجا نریزد و حقنه های لینه و شیافات غیر حاده بعمل آرند و بالجمله تلیین طبیعت برفق و ملایمت نمایند بعده تبرید سر و چهره بصندل و گلاب و کافور کنند
و غذا ماء الشعیر دهند و بعد تنقیهٔ تام و خلو سر و رگها از اخلاط مشتعل فاسد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با قرص طباشیر ملین یک مثقال بدهند
و این قرص بآب انار ترش بیست درم و آب هندوانه با شیرهٔ خرفه هر واحد بیست درم بخورانند و طبیعت را تا حصول تمام صحت محتبس نگذارند **نجندی**
گوید که بعد فصد هر صبح شربت عناب یا شربت تمر هندی بنوشند و سکنجبین ساده با شیرهٔ تخم خیارین اگر با آن تشنگی باشد و غذا آش جو با اسفاناخ و عدس با کشنیز خشک
و عناب و جرادهٔ کدو دهند و مزورات ترش درینجا اولی ست و از فواکه انار ترش و سیب ترش و بهی و خیار و هندوانه و مانند آن خورانند و تلیین بمنقوع
فواکه یا شربت آلو مسهل و شیر خشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر سازند و در اوایل استعمال رادعات خطر دارد و بعد تنقیه شربت انار با شیرهٔ
تخم خرفه بنوشند **طبری** گوید مادام که قوت اطاعت کند فصد از هر دو دست و صافنین و حجامت بر ساقین نمایند و تلیین طبع بچیزی بسیار
خفیف مثل آلو و تمر هندی کنند و تضمید صدر و حلق باشیای مبرده و مقویه نمایند پس تبرید سر و روی بپارچهٔ مبلول بگلاب و اندک کافور کنند و
اگر چشم منطبق گردد بگشایند و در ان شیر دختر و آب کشنیز تر که سرمه حل کرده باشند بچکانند و لازم شرب ماء الشعیر نمایند و از غذا بر
مزورات مرتب بعدس مقشر و اسفاناخ و کاهو و کاسنی مسلوق و مطیب و مانند آن اقتصار ورزند و گاهی درین علت احتیاج بفصد ماقین و منخرین
و رگ زیر زبان افتد و هر گاه قوت اطاعت کند بفصد این همه باک نیست و آن بیمار امر میکرد که عدس و کشنیز خشک تخم بیرون کرده خوب جوش
داده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و بعضی اطبا در ماشرا این سفوف میخورانند نشاسته کتیرا صمغ فارسی تخم خرفه تخم کاسنی مساوی سوده اندکی
کافور آمیخته بقدر واجب با سکنجبین بخورانند و بعضی درین سفوف مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ افزوده قرص میسازند و آنرا قرص کافوری نامند **اطلای**
و جرجانی مینویسند که نزد ظهور ماشرا مبادرت بطلای عصارات بارده چون عصارهٔ کاهو و عنب الثعلب و حی العالم و نیلوفر و کشنیز تر و کاسنی و عنب الراعی
و تراشهٔ کدو و اسپغول و مانند آن سازند و استفراغ صفرا بآب انارین و طبیخ هلیله نمایند و حقنه های قویه آنرا نافع بود و فصد نیز بعد
تسکین حدت صفرا نافع باشد و عصارات مذکوره با موم روغن که از موم سفید و روغن گل سازند آمیخته طلا سازند و در آخر اگر بران موضع
شرط زنند صواب بود و داود ویه محلله که در فلغمونی مذکور شد بکار برند و ماشرا که بسبب بادی باشد و از قروح حادث شود آرد جو و آب کشنیز
تر ضماد کنند و شرط زدن واجب بود خاصةً اگر میل بسیاهی کند یا صلب شود و از اطلیه عصارهٔ نعناع بر روغن گل و آب سداب با سرکه
و روغن گل و قیمولیا یا سفیداب سرکه و روغن گل و مرداسنگ بآب برگ چقندر یا آب گندنا و اگر آب هر دو یافته نشود سداب و نعناع خشک

بگیرند **دوا** برای ماشرای مذکور مرداسنگ و گوگرد زرد و سفیداب و زعفران همه باهم آمیخته سرشته طلا کنند **مرهم** نافع ماشرا و نمله و حرق نار بگیرند برگ خطمی تر یک رطل و در گلاب و روغن کنجد بیزند و با چهار اوقیه روغن گل و دو درهم و نیم اوقیه مرداسنگ و دو درهم و نیم اوقیه سفیداب آب کشنیز تر با آب خرفه سوده قدری مغز نان باوی آمیخته مرهم سازند **دیگر** برای ماشرای حز من روغن بید انجیر یک رطل موم پنج اوقیه مرداسنگ چهار اوقیه زنگار دو درهم و نیم اوقیه این هر دو را بسرکه بسایند دبا روغن و موم گداخته بیامیزند **انطاکی** گوید که فصد کنند پس حجامت ساقین و شرب آب تمر هندی و جو و کدوی مشوی و خیارشنبر و هلیله و نهادن مثل فاغیه و لعابات و آنچه در حمره مذکور شد مع لزوم شرب عناب و کشنیز و صندل **سر هندی** گوید که تخصیصی را از دوستان من این مرض عارض شد و صعوبت او بحد کمال رسیده بود و چون قوت باقی بود فصد گرفتم پس نقوع مشمش دادم که از ان هر روز یک دو بار اجابت میشد و بر روی او از تنقیه تا تنقیه دیگر و از موی پیشانی تا زنخدان بضماد هندی که دران بلا بهیچ نیست و دیگر اجزای آن در امراض سر در علاج ماشرا مسطور شد در آب باریک سائیده نیم گرم ضماد کنانیدم و از روز اول صحت شروع گردید تا آنکه شفای کلی یافت و آن ضماد را یاد دارند که عمل شریف مجرب ست اکثر در خناقات حاره و بارده شرب آب او و ضماد ثفل او استعمال کرده میشود و درد دور و زفائده مینماید

ورم رخو

که آنرا اوذیما نامند و آن ورمی ست بلغمی نرم سفید رنگ و با آن حرارت و درد نباشد و چون انگشت بران نهند فرو رود و موضع غمز ساعتی همچنان غایر باند الا آنچه از ریح بخاری بود که دران اثر انگشت نماند و بقول شیخ هر قدر که مادهٔ این ورم رقیق تر باشد نرمی او افزون تر و نفوذ انگشت سهل تر بود در جائیکه آنرا غمز کنند مع ممانعتی که در تهیج نباشد و هر قدر که ماده غلیظ تر باشد مائل بصلابت و برودت بیشتر بود و بسیار باشد که آن از بخار بلغم بود و پس آن از قبیل تهیج باشد و فرق او ذیما و اورام سوداوی بقلت سختی و قلت تیرگی کرده میشود و چون از ضربه و مانند آن عارض شود ماده بسوی موضع او سوای بلغم جذب نشود و پس غیر ورم بلغمی پیدا نکند و این کم باشد و از درد خالی نبود و **مسیحی** گوید که ورم معروف به تهیج ورم رخو ست که بادی الم نبود و حدوث آن یا از ریح بخاری بود مثل آنکه از ین در ابدان مستسقیان و ارباب سل و کسانیکه مزاج اعضای اصلی ایشان فاسد شده باشد پدید آید و یا از بلغم منصب یکی از اعضا و **طبری** گوید که این ورم رخوی درد نهٔن باشد که از سیلان رطوبت رقیق یا از رطوبت شیرین بسوی عضوی بود و چون با آن حدت و لذع نیست در پیچ و وجع نباشد بلکه عضو را ارخا و تهیج آرد و او یا از ین رطوبت مذکوره باشد و یا از ریاح نفاخه غلیظه رطوبی مرتقی از معده هنگام نقصان حرارت او و گاهی این ورم از نقصان حرارت جگر و کثرت رطوبت او بود و این همه سلیم سریع الزوال اند تا آنکه از تغیر قوت مخیله دم و بر دکبد مفرط نباشد پس اگر از تغیر قوت باشد آن مؤدی باستسقا گردد و اگر از کثرت رطوبت و یا از ریاح نتیجه مع صحت قوت بود آن سلیم ست و **انطاکی** گوید که سبب ورم رخو استعمال مولدات بلغم و شرب آب بر مثل شیر خصوصاً فواکه تفه چون خربزه و غالب مشمش ست و مادهٔ او بلغم است اگر از غمز فرو رود و عود او بعسر باشد و الا ریح و بخار بود و همه متغیر لون و موجب وجع نیست **علاج** بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل آن وحب ایارج تنقیه کنند و یا از مطبوخ تربد علوی خان بسر داروی غاریقون و ایارجات کبار تنقیه نمایند بعده اضمده و اطلیه مجففه بعمل آرند خصوصاً که پیش از ان عضو را بسیار بخته ... و بسیار مالیده باشند و نطرون را با آب و سرکه سائیده ضماد نمایند و یا نمک و خاکستر کرنب و سرگین گاو و نبت و صبر در سرکه سائیده ضماد کنند و در نسخهٔ نفیس خاکستر کرم عوض کرنب ست و مجرب و صبر و بورهٔ ارمنی بر ابرا انفع و دیگر اضمدهٔ محلله مثل سرگین گاو و مرهم باسلیقون نافع و تکمید بدخن گرم کرده مجفف ست و نهادن عضو در آب نمکین و آب کبریتی و آب بورقی و شبی و شستن بآب دریای شور بار نافع بود و اگر مرض طول کند و بدن صلب باشد سرگین کبوتر و خردل و نمک و صبر و تخم مرو مساوی سوده بآب مورد و سرکه ضماد کنند و اگر ورم رخو در کله یا جائی دیگر قریب النضج باشد گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بیخته بشیر گاو و پخته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند که منضج و مفجر ست **ذکر ادویهٔ نافع اورام بلغمی** خوردن بیخ زرنب مطیب بجوز و توم و کرویا و یا نطول بآب طبیخ او برای تحلیل این اورام مجرب سود بیست **و ضماد** فلفل مخلوط بمرهم داخلیون و کذا بیخ قثاء الحمار تنها و با آرد جو و کذا اسرکه بشونیز سوده و کذا بابونه و ترمس و مویز منقی و کذا ترمس سوده بسرکه پخته و کذا امقل در ربع آن زعفران و کذا نمک و سرکه و صابون و کذا نمک و مویز منقی و کذا برگ سوسن با بیخ او بشراب کهنه پخته و کذا حرف و مثل و فسنتین مخلوط بسرکه و کذا برگ چقندر مطبوخ و کذا برگ نیل و کذا برگ خرزهره و کذا شاهسفرم سوده بسرکه و کذا انجیر کوفته با آرد جو و زفت پخته که منضج ست و کذا سبوس گندم بشراب پخته و کذا زراوند طویل و کذا زراوند مدحرج بآب و کذا

ازروت و مثل او نطرون و کذا الادن و کذا اکلیل الملک و کذا بیخ نرگس و روغن آن و کذا علک البطم و کذا بسفایج و کذا اثار مشک سوده با آب سرشته و کذا سرگین کبوتر با رد جو و زیت و آب آمیخته **و شرب و ضماد ثمن** و کذا احا شا بسرکه و کذا مقل ازرق و کذا کاشم و کذا دود و برگ آن و کذا اکرم و آن عروق الصفر ست و کذا سورنجان و کذا حرف و کذا نیل هندی و کذا شیح ارمنی و جبلی و کذا حب القلقل و کذا هوفاریقون و کذا ارهن و کذا صعتر و کذا ام کلی و کذا اسفنج سوخته و کذا تخم انجره و کذا اذخر و کذا کندر و کذا اغاریقون **اقوال فضلا** مسیحی گوید که تهبج عارض از ریح بخاری بسرعت زائل شود و آنرا مالش بسرکه و روغن گل و نمک کفایت کند

و علاج تهبج حادث از بلغم منصب بسوی بعض اعضا در اول حدوث او باشیائی نمایند که از شان آنها تشدید و تحلیل هر دو باشد و لهذا میباید که بران اولاً اسفنج نو در سرکه ممزوج بآب تر کرده نهند و هرگاه اسفنج جدید نباشد باید که بنطرون و بآب خاکستر بشویند و اگر بدن نرم باشد سرکه ممزوج بمقدار ملائم استعمال کنند و اگر سخت باشد غیر ممزوج بکار برند پس اگر حاجت بدوای قوی‌تر ازین افتد در قوت قابضه باختلاط چیزی مثل شب یمانی با سرکه و در قوت محلله بامتزاج خاکستر یا آن عفر نهند و اگر تهبج در دست یا در پای باشد و اسفنج بران نهند باید که برباط بربندند بنوعیکه از اسفل بندند و بسوی فوق آورند و از اسفل نرم و از فوق سخت بربندند تا عضو چیزی را که بسوی آن بریزد بافراط قبول نکند **بوعلی** گوید که تنقیه باسهال کنند و پرهیز از مولدات بلغم امر ضروری ست و بعد ازان واجب ست که در ابتدا روع از چیزی باشد که جامع تجفیف و تحلیل بود و لازم ست که موضع را بخرقهٔ درشت بزور بمالند پس بران مجففات استعمال نمایند و مس کردن آب بران واجب نیست و از ادویه جیده در ابتدا استعمال اسفنج جدید مغموس در سرکه ممزوج بآب یا مبلول در آب بورق و خاکستر بر انست و در جوهر اسفنج تجفیف و تحلیل ست و هر قدر که مرض در تزید باشد سرکه که در آن اسفنج تر کنند اندک تیزتر گردانند و وقت منتهی آنرا بنهایت حدت رسانند و تنها مخلوط بروغنهای شدید التحلیل با اسفنج استعمال کنند و ایضاً درین وقت اسفنج مبلول در آب خاکستر چوب انجیر و انگور و بلوط و مانند آن استعمال کنند و لازم ست که اسفنج را از جمیع جوانب کشاده دارند تا ماده بجانب دیگر میل نکند و اگر اسفنج یافته نشود عوض او پارچه دو ته کرده بآب خاکستر استعمال نمایند چون یکی بعد دیگری بران ادامت نمایند اکثر کفایت کند و آب آهک قوی‌تر ست و ایضاً انچه نفع کند روغن گل بسرکه و نمک و کرنب سوخته است و کرنب سوخته تنها نیکوست و نخود و آب کرنب عجیب ست و ماینا در ابتدا تنها و بعض مجففات حاره جید ست و بستن رباط از اسفل بسوی فوق نافع ست اگر ماده غلیظ نباشد و آب مورد نیکوست در ابتدا و بعد آن اگر ادویه را بدان بسرشند و چون این ورم در عضو عصبی یا رباط و وتر باشد در ادویه او چیزی که ازان تلیین حاصل شود مخلوط سازند و اگر مع ذلک درد باشد بسببی که گفته شد واجب ست که اول تسکین وجع بمثل ذرور رطب و اسفنج و قیروطیات از زیت کنند و نطول بشراب اسود قابض نمایند و بعد ازان آب خاکستر و مانند آن استعمال کنند و از اطلیهٔ جیده انست که بگیرند مر و حضض و سعد و صبر و زعفران با اندک اقاقیا و گل ارمنی و بسرکه و آب کرنب بسرشند و ایضاً برگ طرفا و نمک و زیت و گل ارمنی بسرکه ضماد کنند و ایضاً برای کهنه بار دیگر ند چرک حمام و جوش کرده بنوره بقوام آرند تا مثل خمیر گردد طلا نمایند و ایضاً موضع را بزیت طلا کنند و بران اسفنج یا پشم بسرکه تر کرده نهاده بربندند و دواء الخمیر نافع ست و از انچه او را نافع بود انست که برگ سوسن را خوب جوش داده بیفشرند و بران نهند که این عجیب ست و همچنین شبت و حضض در سرکه و آب خاکستر سوده و از اطلیه قوی النفع سرگین گاو و کندر و میعه و داشنه و قصب الذریره و سنبل و افسنتین ست همه نافع بود و گاهی تهبج عارض در اقدام حوامل را افتتاح قصب که ازان حادث میباشد در سرکه تر کرده بران نهادن نفع میکند و بهتر آنست که آنرا سائیده ضماد کنند و گل قیمولیا بسرکه و شب یمانی نافع ست و از نطولات آب طبیخ کرنب یا شبت یا طبیخ پوست ترنج ست و ترهل که تابع استسقا و امراض دیگر باشد علاج سبب آن زائل کند **صاحب کامل** گوید که اگر تولد ورم رخو از ریح بخاری باشد بانقضای مرضی که تابع او بود زائل شود و اگر از انصباب ماده بلغمی بسوی بعض اعضا باشد علاجش باستفراغ خلط بلغمی از ادویه مسهله مثل تربد و شحم حنظل و مغز قرطم و حب ایارج و غیر آن از ادویه مفرده و مرکبه نمایند و از اغذیهٔ مولد بلغم مثل ماهی و شیر و مانند آن مریض پرهیز کند و بادویه که تشدید و تحلیل نمایند مثل سرکه و آب ممزوج باندک نطرون اسفنج نو یا پشم چرک آلوده تر کرده بر عضو نهند و باید که نگاه کنند اگر بدن مریضی که دران ورم پیدا شده نرم باشد آب غالب تر از سرکه و نطرون اندک گیرند و اگر بدن سخت باشد سرکه غالب تر و نطرون بیشتر کنند بسبب سردی بدن از حال طبیعی بزیادتی در اشیای مجففه و اگر بدن معتدل باشد سرکه و آب مساوی بگیرند و اگر بدن صلب بود و این دوا کفایت نکند اندک شب یمانی و قدری خاکستر چوب انگور بدان مخلوط سازند و اگر این هم فائده نکند بگیرند صبر و افسنتین مساوی

و باریک سائیده و بسرکه و آب سرشته بر عضو ضماد کنند و چون این ادویه استعمال کنند باید که عضو را بربندند بطریقی که در قول مسیحی گذشت اگر این ممکن باشد و ایضاً
نمک و صبر برابر باریک سوده با آب مورد و اندکی سرکه آمیخته ضماد کنند لاسیما در ابدان صلب که این نافع ست **طبری** گوید که معالجه ورم رخو بحسب موضع مختلف
بود پس اگر ورم و تهبج در چشم و رخسار باشد علاج بکم کردن غذا و اقتصار بر اشیای ناشفه محموده کنند مثل لحم تیهو یا کبک یا تدرج یا لحم حمل صغیر بر آتش کباب کرده و از
شرب آب بسیار و از آب یخ و برف منع کنند و بر آب محمود صبر دهند و بعد طبخ آن در ظرف آهن تا آنکه نصف او فانی شود اقتصار نمایند و تقویت معده بجلنجبین و مصطکی
کنند و باین ضماد بگیرند صبر و مر و اشنه و مصطکی و سنبل الطیب مساوی و از موم و روغن ناردین موم روغن ساخته ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و بر فم معده
ضماد کنند و بعد از ان امر بریاضت بر اسپ و تحریک جمیع اجزای او و دخول حمام عقب ریاضت نمایند و غرغره بمری نبطی و اندک عاقرقرحا کنند در بعض اوقات
و بمضغ مصطکی و انداختن آب دهان امر نمایند و این تنها با پرهیز گاهی از غیر او غنی سازد و اگر تهبج در دستها باشد و این گاهی از سیلان رطوبت و ریاح نافخه حادث
شود بر معالجه مذکور حل طبیعت فزاید اگر از ان مانعی نباشد باین حب نارمشک و ناردین اقلیطی و زنجبیل چینی و دار فلفل هر واحد یک درم گل سرخ و عصاره
سوس هر واحد یکنیم درم سنبل الطیب و مصطکی هر واحد دو ثلث درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم صبر سقوطری هموزن همه ادویه این همه را بسایند پس
هلیله سیاه ده درم و برگ ترنج مثل او در شراب کهنه بجوشانند تا مهرا گردد صاف کرده ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در هوا خشک کرده دو درم
بخورانند و زیاده و کم بقدر قوت مریض دهند و غذای او مثل غذای اول سازند و بران طعام محمود اندک نبیذ کهنه سرخ رنگ بیاشامند و واجب نیست که
صاحب این مرض شراب سفید و خوخی و شراب تازه ننوشند و از جمیع فواکه رطب اجتناب نماید و تقویت جگر او باین ضماد کنند فوفل و اشنه هر واحد دو
دانگ پوست پسته تر نیم درم قصب الذریره یکنیم درم زرشک دو درم گل سرخ و حضض هر واحد یکدرم همه را بسایند و اندک در شراب جید و آب سیب
میختج و آب مورد حل کنند و بر خرقه مقدار جگر تراشیده بران مالیده در هر روز یکبار بر نهار ضماد کنند و هنگام خوردن طعام آنرا بردارند و از انچه مالش
بر تهبج دستها بدان نمایند این روغن ست بگیرند زوفای خشک و زیره کرمانی و صعتر فارسی و خاکستر چوب انگور مساوی پس همه را در روغن ناردین بجوشانند
بگذارند تا نیمگرم بماند پس بر دست او مالش کنند پس اگر تهبج او به بستن محتاج گردد اندر بر کف و باطن او رفاده مبلول بسرکه و خاکستر چوب انگور در روغن گل
نهند و از طرف انگشتان تا وسط ساعد بربندند که این ازاله او و تقویت عضو نماید و اگر تهبج در پایها باشد امر باین جمله علاج نمایند و بقی کردن برین طریق که بعد
طعام او بمالح و ترب بسیار تیز کنند بعده شوربائیکه دران ترب بسیار و برگ سرمق پخته باشند از شوربا و ترب و سرمق بخورند و بالایش آب گرم و نبیذ تازه بنوشند
تا ممتلی گردند بعد از ان پر مرغ بروغن بادام چرب کرده بآهستگی در حلق اندازند تا آنکه همه انچه در معده او باشد بیرون آید و این عمل وقتی نمایند که از روز شش
ساعت گذشته باشد و دران روز چیزی نخورند و نه دران شب و اگر تشنگی رنج دهد اندک جلاب یا قدری شربت سیب شیرین و اندکی آب جرعه جرعه بنوشند و چون
صبح شود بار دیگر بر نهار چنان معالجه نمایند که ترب بسیار بجوشانند تا مهرا شود پس آب آن گرفته سکنجبین آمیخته بنوشند پس پر مرغ استعمال نمایند تا آنکه معده پاک گردد
بعده مدت نمایند بر اطعمه ناشفه خفیفه و برکمتر مقدار آنها انچه ممکن باشد و اگر در سینه او خشونت و اضلاع او ماندگی باشد بموم و روغن مالش آن نمایند و بران
آب گرم بسیار نریزند و بدانکه پرهیز و تقلیل طعام و تقویت معده ازاله این مرض کند و بمعالجه حاجت نیفتد پس اگر تخفیف نشود حل طبیعت او بیک دفع
یا دو دفع بحسب مذکور نمایند و تضمید معده و جگر او کنند و از ان نبیذ موقوف نکنند اگر بر طعام بود اندک بدهند تا تقویت حرارت غریزی و تجوید هضم نماید
و اگر بعد هضم طعام باشد زیاده از ان بدهند پس اگر کم و زائل نشود دست و پای را این روغن بمالند بگیرند کرفس و شونیز و در سرکه بجوشانند تا مهرا
شود پس آب آن که بگیرند و مثل او روغن گل بران ریزند و بار دیگر بجوشانند بعده دران اندک خاکستر چوب انگور حل کنند و دران اسفنج یا پشم تر کرده دائم بر پایها
نهند تا آنکه تهبج تحلیل شود و اگر تحلیل او دشوار گردد بسختی بمالند و رفاده دران تر کرده از طرف انگشتان تا وسط ساق بندند این تدبیر انگاه ست
که تهبج از سیلان رطوبت باشد و اما هرگاه از اندفاع ریاح و رطوبت غلیظ باشد باید که فصد مریض کشایند و بصورت خون او نگاه کنند
پس اگر غلیظ سیاه باشد زیاده اخراج آن نمایند و اگر مائل بسرخی خالص و رقت بود از ان کم گیرند و معالجه او بهمه تدابیر مذکوره نمایند و پرهیز از طعام
مولد ریاح کنند و این سفوف برای او ترکیب دهند حماحم یا حوز خشک و شقاقل و برگ مرزنجوش و صعتر فارسی و زوفای خشک و زیره سیاه و کندر و کرد
مصطکی و عود خام و وج ترکی همه برابر سائیده دو دانگ از ان بخورند و بران جرعه شراب کهنه بنوشند و این سفوف تهبج را ببرد بغیر تدبیر دیگر چون اندیاج

غلیظ باشد الا آنکه طبیب را واجب ست که رعایت مزاج مریض نماید تا حدت نپذیرد و این علاج که مذکور شد علاج رطوبات ست چون با صحت قوت کثرت نماید و علاج ضعف قوت در باب استسقا مذکور شد بولس در کناش خود نوشته که اگر سبب او فساد مزاج باشد علاج باصلاح مزاج کنند و بعد از ان مالش عضو بروغن و نمک و سرکه و اگر سبب او ماده بلغمی باشد بعد نضج اسهال بلغم بایارج یا حب ریوند نمایند و بعده اصلاح مزاج بگلقند عسلی و سکنجبین عسلی و نوشیدن آب کاسنی و بادیان بسکنجبین بزوری و قرص ریوند بالک و این قرص افسنتین کنند افسنتین سه جزو تخم کشوث تخم ترب یک جزو عصاره غافث نیم جزو لک مغسول یک جزو کوفته بیخته بآب مقل محلول در آب بادیان رطب قرص سازند شربتی از ان دو درم باده درم سکنجبین بزوری و دواء الکرکم خاصة درین مرض و آب برگ ترب بسکنجبین و ماء الاصول نیکوست و غذا نخود آب با زیرباج و قلایا و مطنجنات با ازیر حاره و لحوم خفیفه مثل کبک و عصافیر و لحوم صید خورند و پرهیز از حموضات و مرطبات واجب ست بعد از ان تقویت عضو بسرکه و آب ممزوج بنطرون کنند و یا بگیرند شب یمانی و در سرکه حل کنند و این سرکه با آب آمیخته نیم پاره بدان آلوده بران نهاده برببندند و مالش بنمک و زیت نفع کند و برگ طرفا و برگ آس یا برگ و لب ضماد کنند و یا بسرکه و گل ارمنی طلا سازند و یا صبر و مر و اقاقیا و شیاف مامیثا و زعفران و سعد و گل ارمنی سوده مثل بندق ساخته وقت حاجت باندک سرکه و آب کرنب طلا کنند و اگر تهیج بر چهره و پلک باشد بگلاب و آب کاسنی و اندک سرکه طلا نمایند و اگر ورم در عصب باشد برگ کرنب و اندک کندش و سفیداب بآب مورد ضماد سازند و ریختن آب سرد آنرا فائده کند جرجانی گوید که این دوا را طلاء الترهل گویند بگیرند اجزای بنادق که در قول بولس گذشت مع حضض و بسرکه و آب کرنب سرشته بنادق کنند همچون مهره شطرنج و بوقت حاجت بکار برند دیگر بوره ارمنی و سعد و گل ارمنی و زیره سیاه و پشک گوسفند و قصب الذریره و خاکستر برگ کرنب و آرد جو همه را بسرکه سرشته ضماد کنند و شب یمانی و حضض سوده هر دو بسرکه و آب خاکستر طلا کردن سود دارد و اگر آماس در روی و پشت چشم باشد طلای ترهل با گلاب و آب کاسنی و اندکی سرکه سائیده طلا کنند و تهیج عارض بعد حمیات و امراض طویله را بسرکه و گلاب و روغن گل و آب مورد تر اسفنج تر کرده بر موضع نهند و برگ طرفای رطب و برگ مورد تر و حنای تر کوفته ضماد کردن سود دارد و طریق گرفتن آب خاکستر اینست بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا چوب انگور خشک و سوخته خاکستر آن در آب یک شب ترکنند و صبح صاف کنند و سرکه بدان آمیخته نمد یا خرقه تر کرده بر موضع نهند که همه آبهای نرم و آبناک را سود دارد ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ بادیان و اصل السوس هر یک سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود آب و شیره مغز قرطم دهند و بعد نضج تام تنقیه بدن از بلغم بحب ایارج یا معجون خیارشنبر مع سنا کنند و بزیت و نمک دلک نمایند و اگر کفایت نکند افسنتین پنج درم بسرکه و آب سرشته ضماد کنند و یا بگیرند مر و حضض و سعد و صبر و زعفران و بدان ضماد سازند خجندی گوید که هر روز شربت اصول عسلی بنوشند و بعد نضج استفراغ بلغم بحبوب مناسبه ترید یا مطبوخی که در ان تربد و غاریقون و سنا باشد باید کرد و این طلا او را نافع ست سعد سنبل الطیب میعه آب خاکستر ضماد کنند پس اگر درا ذیما ماده رقیق یا ریحی باشد ادویه قوی التخفیف آنرا نفع کند و یا شگاف دهند تا ماده او سیلان کند انطاکی گوید که علاج ورم رخو تنقیه بقی و استفراغ خلط بمثل ایارج و معاجین محلله چون فلاسفه و ترک مثل باقلا و شیر و نهادن جاورس و بورق و طرفا و سرو و مالش او بزیت ست و تهم او گوید که این ورم مختص ست بمزید نطولات در ابتدای او با ادویه حاره مثل طبیخ اکلیل و بابونه و کمادات بپارچه گرم و شونیز و نمک و سبوس و جاورس پس هرگاه متوقف شود ضماد بمثل حضض و زعفران و اقاقیا و سلاقه سوسن و سرگین گاو و گل ارمنی نمایند همه یا آنچه میسر آید بعسل اگر حرارت نباشد و بعسل و سرکه اگر حرارت باشد و مفرط نبود و الا بآب کدو و کشنیز سرشته و در اخلاط صبر ممزوج کنند و صبر با حنا در روغن ماده گاو بغایت نافع و کافی ست و این تدبیر مع منع از متولدات خلط در رطوبات مثل شیر و خربزه باید کرد

سلع

ورم غلیظ ست که از گوشت جدا بود و بدان چسپیده نباشد و بهر طرف که بگردانند زیر جلد در جای خود همیگردد و در عظم از مقدار نخود تا بقدر خربزه مختلف بود و آنرا اکیسه باشد محتوی بر ماده آن و ماده این ورم بلغم غلیظ بود که از عروض برودت بیس غلظ او افزاید و سبب تولد او تخمه و سوء هضم ست و آنرا در هندی رسولی گویند و اگر در گلو باشد غر نامند و شیخ و جرجانی مینویسند که سلع از جنس دبیلات بلغمی ست که احتوای اخلاط بلغمی نماید یا متولد از بلغم باشد و قوام

آن مختلف بود بعضی مثل گوشت باشد و بعضی مانند عصیده و بعضی همچون عسل و بعضے باشد که مادهٔ آن خشک گردد و اگر بشگافند چیزی مانند ارزن و امثال آن دریابند و بسیار باشد که در غور مفاصل همچون سلعه چیزی پدید آید و چیزی صلب پیدا شود که بعید نبود و چوب لحاق او بسود و او ای الا آنرا بلغمی گردانیدیم و گاهی تعقد در عصب عارض گردد و مشابه سلع شود و سلع نباشد و فرق میان سلع و او آنست که سلع از همه طرف متحرک بود و آن گره بطول حرکت نکند بلکه براست و چپ بجنبد و بسیار باشد که از ضربه چیزی شبیه سلعه حادث شود پس اگرد ابتدا معالجه به بستن بران کرده شود زائل گردد و تحلیل یابد و صاحب کامل و غیره گویند که اقسام سلعه چهارست **یکی شحمیه** و شحمیه بهر آن گویند که مشابه بشحم در رنگ و قوام بود و مادهٔ این غلیظ تر و بارد تر باشد و بلغم فرو نشود و نه نزد غمز پهن شود **دوم عسلیه** که آنرا شهدیه نیز گویند و تسمی بعسلیه بهر آن شده که مشابه بعسل در رنگ و قوام بود و مادهٔ او لطیف تر و رقیق تر از همه اقسام میباشد و لهذا آنرا عفونتی بود و مائل بزردی باشد و نزد غمز تطامن کمتر از دیم کند و بسرعت رجوع نماید **سوم** آردهالیه و این را بسبب مشابهت او بآردهاله بدین نام خوانند و آن لغتا فارسی ست مرکب از آرد که مشهور ست و هاله یعنی روغن تازه که از مسکه گداخته گرفته باشند و اطلاق او بر حریرهٔ غلیظ میکنند که از آرد و روغن مثل عصیده میسازند و مادهٔ این غلیظ تر و خشک تر از عسلیه بود و لهذا غلیظ مائل بسیاهی بود **چهارم** شیرازیه زیرا که مشابه بشیراز در سفیدی و غلظ بود و این لفظ را در فارسی اطلاق میکنند بر ماخوذ رغنی که از شیر مثل حریرهٔ غلیظ میسازند یعنی اقسام مذکوره این ورم محتوی بر مثل این اشیا میباشد و شحمیه سخت ترین انواع ست و صاحب اوانده الم هنگام مس معلوم کند و اما هر سه اقسام دیگر در ملمس نرم و در حس کم میباشند و ابن هبة الله گوید که استدلال بر سلعهٔ صغار از تحریک او زیر جلد نزد غمز بران کرده میشود و سلعهٔ غددیه بسیار صلب بود و بیخ او تنگ باشد و عصائیه بزرگتر از غددیه بود و بیخ او فراخ باشد و شهدیه زیر لمس مندفع گردد و بسرعت عود کند و اصل او ضیق و جسم او مثل لحم دسم بود **علاج** علاجش از تنقیه و غیره مانند علاج ورم رخو کنند و سرگین گاو و مرهم داخلیون و مانند آن ادویهٔ محلله ضماد نمایند و اگر مزمن باشد ادویهٔ حاده مانند فلد فیون نهند و یا آنرا شق کرده تمامه بیرون کنند پس مراهم مدمله بکار برند و گویند که بستن برگ کلکرنده بروغن چرب نموده و گرم کرده روزی دو سه بار تا هفت روز در تحلیل سلع کوچک نافع ست و کذا تخم سن در آب سوده نهادن سوده وارد و اگر بر آن موضع نشتر زنند و قسب یمانی سوده بر آنجا گذارند چند روز بهمین طور جراحت تازه نموده استعمال کنند اثری تمام دارد و این دوا سود مند ست حبه سفید نمک لاهوری بآب لیمون سائیده نخستین سلعه را نشتر زده بران طلا نمایند در چند روز تحلیل رود و در تکملهٔ هندی نوشته که اگر زرد چوب دار هلد سهاگه را سرمه ساکرده بر قطعهٔ کنوار انداخته بربندند در چند روز رفع شود و اگر چونه پان و سجی اوله هر دو برابر بآب کهرل نمایند و بقدر نیم نخود در میان رسولی گذارند بعد سه چهار روز منفجر شده ماده برآید بعد ازان مرهم گذارند و تا به شدن آب هرگز نرسانند که بیم عود ست **ضماد** که سلع را از بیخ بر کند سجی چونه سنده رپنچال کنجشک همه برابر بصابون قدر کفایت کهرل کرده بر بیخ رسولی بمالند و بالایش چهار داغ دهند هرگاه ماده دفع شود بروغن گاو تر کنند و بالای آن برگ بیل خرد نرم ببندند **دیگر** صابون سجی چونه نوشادر تنگر همه برابر سائیده با روغن کنجد خمیر کرده بر رسولی کلک زده طلا کنند که خواه تر قید اصلاح زخم آن بهلیلهٔ سیاه کنند **دیگر** افیون سم الفار نیله تهوته سجی و دوده چهیر کوفته بیخته باب حل کرده بر رسولی بمالند **دیگر** چوک نیله تهوته سجی نوشادر بروغن کنجد بمالند **مرهم داخلیون** که برای تحلیل جمیع صلابات و سلعه و خنازیر و تعقد عصب و تسکین اوجاع معمول ست روغن زیتون کهنه از سی تا چهل درم مرداسنگ بست درم تخم خطمی اسپغول تخم کنوچه حلبه تخم کتان هریک از پنج درم تا هفت درم تخمها را شب در آب تر کنند و صبح لعاب غلیظ ازان بگیرند و مرداسنگ باریک ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از انکه روغن سیاه گردد از آتش فرود آرند و لعاب را دران اندک اندک بچوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آورده بهم زنند و اگر خواهند که قوی الاثر باشد زفت و خاکستر چوب انگور و مر صاف هریک سه درم خبث الحدید یکدرم باریک ساخته اضافه نمایند **اقوال اطبا** مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیهٔ بدن از بلغم بایارجات کبار و مطبوخ افتیمون تربدی نمایند بکرات و مرات تا استیصال بلغم شود پس اولی آنست که پوست را بآهستگی بشگافند بنجیکه کیسهٔ سلعه پاره نگردد و از دست برآرند که هیچ ازان باقی نماند پس باید که بنابر منع از عود یا سیخ آهنی با تش سرخ کرده داغ دهند و بمراهم مندمله مندمل سازند و کسی را که قوت شگافتن نداشته باشد باید که نقل ازرق و شق و مرداسنگ و مرکی هریک یک توله بسرکه و روغن گل برابر سرشته ضماد نموده بالایش صفحهٔ اسرب که مقدار حجم آن باشد و آنرا اینکه فراهم گیرد همواره بسته دارند که در ابتدا بالخاصیت آن او در اندک مدت تحلیل مینماید و دستور اخراج سلعه که مکرر بتجربه در آمده انیست که سلعهٔ نو بود یا کهنه سوای سلعهٔ گلو سه روز متواتر تیزاب

فاروقی یا سبز در مرهم رسل و اعاج آمیخته بر حوالی آن باید گذاشت و روز چهارم تیزاب سفید اندکی در آن آمیخته نهند و چون ورمی و دردی که از ان پدید آید آنرا بمرهم ابیض کافوری و مرهم اصفر حکیم بقاخان تسکین باید نمود و طلا از کنجد سوده و نبوماش و ریوند خطائی هر واحد یک توله در روغن گل و سرکه سرشته بر پوست خوک بچه بقدر عظم سلعه آلائیده بران گذارند و بعصابه محکم بر بندند که حوالی پوسیده در دو سه روز خود بخود جدا گشته بیفتد پس بنگرند اگر اندکی از ریشه آن مانده باشد آنرا باهن داغ دهن گاو داغ داده بمرهم سیاه و مرهم اعاج زمندمل سازند و در قوانین العلاج مرقوم ست که طلای غوغاغینا درین باب اثری عظیم دارد چنانچه باز احتیاج باستعمال تیزاب و طلا نیفتد **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و مغز قرطم دهند و چون اثر نضج در قاروره بینند باید که تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمی غلیظ سازند بحب ایارج و حب لوغاذیا یا بمعجون خیارشنبر مع سنا یا بمطبوخ که ور ان تربد باشد تا بزرگ و زیاده نگردد و لازم وضع اضمدهٔ محلله مثل مرهم دیاخیلون کنند که آن گاهی تحلیل و زائل میکند در ابتدا و اگر شیرازیه باشد علاجش بادویهٔ محلله و یا قطع و شگافتن ست و همچنین اگر عسلیه بود و چون شگافتن ممکن نباشد بران ادویهٔ حاده محرقه مثل فلد فیون و دیگ بر دیگ نهند و اگر آردیه باشد ران ادویهٔ محلله نفع نکنند بلکه محتاج بادویهٔ معفنه یا قطعه باشد و اگر شحمیه باشد وران ادویهٔ محلله و معفنه فائده نکنند و آنرا سوای قطع و اخراج ما فیها علاجی نیست و چون بشگافند کیسه او تمامه بکشند و از علاج نافع عظیم برای شیرازیه آنست که مویز منقی و مقل و آهک و صابون بران نهند **ابن فوح** گوید مادام که سلع کوچک ضعیف باشد بادویهٔ محلله که در باب ورم صلب مذکور گردد علاج او نمایند و از ادویهٔ مخصوصهٔ او آنست که اشق را در سرکه حل کرده بدان ضماد نمایند و یا خاکستر بیخ کرنب بزفت و زیت آمیخته و یا بدبق مقشر ضماد کنند و آن مرهم باسلیقون درین باب قویست موم راتینج پیه گاو زفت مساوی گرفته بدان ضماد نمایند و اگر سلع بزرگ باشد دران ادویه اثر نکنند علاجش بجز تعفین او بادویهٔ معفنه و یا بشق و اخراج او نباشد و چون در علاج کوچک تساهل نمایند بزرگ گردد و آما سلع که در مقدم گردن باشد در علاج او این دوا مجرب ست بگیرند فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و فلفلمویه و دارچینی و قرفه و خولنجان و نوشادر و تخم قثای بری و نعنع همه مساوی کوفته بیخته نیم وزن جمله عکر آمیخته بکشمش کوفته بسرشند و بنادق سازند و صبح بر پشت خوابیده و سر بسوی خلف داشته بندقه در دهن گذارند و بگردانند تا آنکه حل شود و بتدریج فرو برند تا نوبت به پنج بنادق رسد که این سلع را ببرد تا آنکه چیزی از ان باقی نماند و محمد بن زکریا گفته که اگر سلعه بزرگ باشد آنرا اشق کرده چیزیکه دران باشد اخراج آن نمایند پس دران روغن یا دوای حاد گذارند تا در چند روز متعفن ساخته بیرون آرد **خجندی** گوید که در ابتدا بعد تنقیهٔ بدن از بلغم غلیظ این ضماد بعمل آرند قنه ده درم حلتیت پنج درم جاوشیر هفت درم فرفیون سه درم مقل ازرق چهار درم سکنجبین سه درم قنه را در سرکه حل کرده همه را بآب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و بعد هر سه روز تبدیل ضماد نمایند که نضج و انفجار آن نماید اگر سلعه نرم باشد و در نسخهٔ دیگر اشق پنج درم نیز داخل است **شیخ** و جرجانی بنویسند که اگر از سلع غدوی و صلب تر بود علاج او سوای قطع و شگافتن نیست انطیلس گفته که اول پوست را که بالای سلع ست صاحب او بدست چپ بکشد یا کسی دیگر بدست خود بگیرد و بکشد تا پوست از سلع برخیزد و جدا گردد پس آن پوست را باهستگی بشگافند و چون جلد شگافته شده و پوست سلعه ظاهر گردد کنارهای جلد از هر دو جانب بصناره کشیده دارند و کیسهٔ سلعه از گوشت قطع کنند و گاهی کشط او آسان بود و گاهی دشوار باشد و درین صورت آنرا باهستگی از مقادین سلخ کنند تا کیسه درست با چیزیکه در جوف آن باشد بیرون آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شگافتن فاضل نباشد بسبب کوچک بودن سلعه خون از جراحت پاک نمایند و جراحت را بماء العسل بشویند و بدوزند و ادویهٔ رویانندهٔ گوشت بران نهند و اگر جلد بسیار فاضل گردد بسبب بزرگی سلع آن پوست افزون را قطع کنند تا زشت نباشد پس جراحت را بماء العسل شسته بدوزند و اگر سلعه قریب عصبی یا رگی بود و از ان کشط توان کرد بکشط آن خوف نیست و اگر محتاج سلخ بمقادین باشد و خوف قطع چیزی غیر سلع باشد آنچه از و بیرون توان کرد بیرون کنند و بر باقی روغن گاو کهنه نیم گرم یا دوای حاد نهند تا آن باقی پوسیده گردد با محاله و بپردازند تا آنکه معلوم شود که چیزی از کیسه دران باقی نمانده و چون سلع بزرگ را اخراج کنند دران روز از پیه آنرا پر سازند و معالجهٔ او بدو کنند و چون شگاف دهند باید که کیسه را بتمامه بکشند اگرچه بصناره باشد و اگر سلع آن ممکن بود و کیسه را مع سلعه بیرون کنند بهتر باشد و اگر چیزی از کیسه باقی ماند دوای حاد دران گذارند پس بروغن گاو والحاق نمایند و اگر قوام سلعه نرم باشد چون عسل و مانند آن احتیاط در نگاهداشتن کیسه بیشتر باید کرد تا دریده نشود بلکه حیله کنند تا با کیسه بیرون آید پس اگر خرق عارض شود صواب آنست که آنرا بدوزند و استوار کنند

وبرباطات بربندند وهرگاه چیزی بسیار از ان سائل شود وآن سبب ضعف بسیار گردد واجب ست که مراعات صاحب او بمقویات طبیعت نمایند وهنگام خواب حفاظت نمایند زیراکه گاهی بدان غشی سرعت میکند وباید که معالجه نمایند کسی را که بران خوف غشی باشد وبسیاری از صاحبان سلع متحمل سلخ نباشند ونه ادویه حاده بسبب غلم مرض و ایضاً بسبب مزاج ایشان وسوای شگافت احتمال ننمایند پس لازم ست که در ایشان سلعه را بشگافند وانچه از ان بیرون توان کرد بیرون آرند واز برآوردن کیسه تعرض نکنند بلکه هر روز بعد اخراج مادهٔ مجتمعه دران روغن گاو نیم گرم نهند که ازین کیسه بوسیده شده خود بخود بیرون آمده و آما علاج سلعهٔ عسلیه شهدیه آنست که در ابتدا بچیزی حار تکمید نمایند پس بموز منقی ضماد کنند و اولی آنست که جلد بر ان بشگافند پس بران مراهم نهند وگاهی دوای حاد مثل آهک وصابون در ماده غیر آن که در منضجات خراج مذکور گردد در شگافتن جلد کار آهن کنند و ایضاً بگیرند آهک چهار درم زردی شراب سوخته دو درم نطرون دو درم میعه یکدرم در آب رماد جوش خفیف داده در حقهٔ رصاص بدارند وهمواره بآب رماد تر دارند تا خشک نگردد و ایضاً این دوا که برای ثالیل وغدد ومانند آن نیز نیکوست بگیرند خربق سیاه وزرنیخ سرخ هر یک دو جزو قشور مس چهار جزو بروغن گل مطبوخ سازند ویا بگیرند تخم انجره و قشور مس وزرنیخ واز نوع احراق او تیز شده و بروغن گل ضماد کنند واز اضمده جیده برای عسلیه وسائر خراجات حاره نیز وانچه دران خلط نرم باشد انیست لادن قنه مقل اشق چرک خانهٔ زنبور عسل علک البطم مساوی واز ان مرهم سازند واز ندوبات بلاکثرت نوع انیست بگیرند بورق ونصف او خربق واز ان موم وروغن بموم وروغن گل بسازند و ایضاً آهک پنج جزو قلقطار یک جزو زرنیخ یک جزو سائیده استعمال کنند و آما غدد که مشابه سلع بود وآن قسمی از تعقد است اگر اخراج او ممکن بود مثل سلع وضرر او بعصب وغیره از عضو جای دربنا شد بشگافند واگر در دست وپای ودر جای متصل عصب واوتار بود در باخراج او متوجه نشوند که صاحب او در تشنج افتد بلکه آنرا بکوبند وبران چیز گران بندند تا تحلیل شود وعلامت مثل این آنست که غم بران تحذیر عضو کند

طبری گوید سلع که دران ادنی صلابت باشد واز زیر دست بلغزد وچون او را مس کنند صاحب او اندک الم احساس نماید علاجش تنقیهٔ صاحب اوست اگر قوانین از ان مانع نباشند بمطبوخ افتیمون وایارجات بمقویات وصاحب او را آب ترب جوش کرده وسکنجبین وتخم سرمق وکنگر زد امر بقی در هر اندک مدت کنند ولزوم پرهیز وترک طعام شب نمایند وتقدیر غذای او حسب بدن ومزاج او کنند تا آنکه در بدن او فضول غذا که طبیعت آنرا بسوی آن موضع دفع کند باقی نماند وگاهی معالجه تا آهن کنند اگر عضو سلیم باشد وعلاج او سه طریق ست **طریق اول** آنکه ضماد بمرهم اسرنج کنند تا آنکه نرم کند پس بمرهم دیاخلیون مرکب بخاکستر چوب انگور وخاکستر زفت حتی که مثل آب رقیق گردد بعده بسوی آن نظر کنند پس اگر رقیق شده تحلیل گردد عضو را تا آهن مس نکنند وبران صبر نمایند تا آنکه تحلیل شود واگر مثل آب گردد ومتوقف شود چنانکه نه کم گردد ونه تحلیل پذیرد بران اضمدهٔ کشاینده نهند تا بکشاید وانچه دران باشد خارج گردد پس در اخراج غشای او که بران محتوی باشد تلطف نمایند وچیزی از ان بگوشت چسبیده نماند بعده علاج موضع بمرهم منبت لحم که آن مرهم مرداسنج ست پس بمرهم مختم که آن مرهم زرنیخ وکندر ست باید کرد وقبل ذکر دو طریق دیگر مراهم وضماد مذکور درین باب بیان میکنیم **صفت** مرهم اسرنج بگیرند اسرب وبر سنگ خشن بآب بسایند وسودهٔ آنرا خشک کنند ودو درم از ان بگیرند واسرنج سه درم بعده موم زروغن بنفشه بط وپیه ماکیان بسازند وتنقیهٔ او بر آتش از لعاب حلبه ولعاب تخم کتان کنند تا آنکه ممکن باشد بعده از آتش فرود آورده بران ادویهٔ مسحوقه انداخته در هاون بسایند تا نرم گردد ومخلوط شود پس بر سلع ضماد کنند **صفت** مرهم دیاخلیون مرکب بگیرند همه لعابات مثل لعاب اسپغول ولعاب حلبه ولعاب بزرکتان هر یک سه درم مرداسنگ خام صد درم زیت اصغر یک رطل صغیر همه را برفق بجوشانند تا بغلظ شروع کند بعده پنج درم گل زفت که از گداختن زفت زیر او باقی می ماند واگر نباشد نصف وزن آن زفت بگیرند وخاکستر چوب انگور پنج درم وآرد ترمس تلخ سه درم وصدا الحدید یکنیم درم بران اندازند وبسایند تا مخلوط گردد وبر سلع ضماد کنند پس در اغلب از طبیعت این مرهم آنست که سلعه را تحلیل کند وبگدازد واستادمن ابو ماهر علاج سلعهٔ صلب که زیر بغل زانو ظاهر شده بود واز مس او بجدید خوف وقوع ضرر بود بلزوم این مرهم بعد مرهم اسرنج نمود پس سلعه بالکل زائل شده باز عود نکرد و آما ضماد یکه آنرا منفجر سازد واز آهن غنی گرداند انیست که بگیرند گندم یک کف کبیر وبرگ خرزهره یک دسته وهر دو را در شیر بجوشانند وبهم شیر میش ست تا آنکه مثل خاگینه گردد پس بر سلعه ضماد کنند واگر بسبب صلابت جلد انفجار او دشوار گردد قدری اشق واندکی

و تا مال مس سوده درین ضماد افزایند که آن بسهولت بگشاید و بهترین دوا که در گشادن خراجات بعد نضج تجربه کرده ام اینست که چرک خانهٔ زنبور و زرکتان هردو
بکوبند و بعسل آمیخته بر سلعه ضماد کنند و چون آنرا بگشاید بر آن بگذارند تا غائر نکند و اما مرهم منبت لحم اینست که بگیرند موم در روغن گل و بر آن اندک سفیدهٔ
ارزیز و قدری مرداسنگ کوفته بیخته داخل کنند و حرکت دهند تا مخلوط شود پس در هاون انداخته بر آن اندک سفیدهٔ بیضهٔ رقیق اندازند و بسایند تا مخلوط
گردد و بعد از آن آب سرد برف بر آن ریزند و بیامیزند تا مغسول و سفید شود بعده بدان علاج کنند هر جراحت و هر خراج را که ارادهٔ انبات لحم آن باشد
پس هرگاه سطح جراحت با سطح جلد برابر گردد این مرهم موقوف کنند و بمرهم راتینج و کندر علاج آن نمایند و نسخهٔ او بعینه همین نسخه است در ان کندر و
راتینج بقدر واجب زیاده کنند و اگر نبات لحم زائد شود حتی که بر سطح جلد بلند گردد بر آن قطعهٔ پنبه نهند و بالای آن رفادهٔ اندک خشن بندند یکبار که این لحم را
کم کند و بگدازد پس بدوای مختم علاج کنند **طریق دوم** آنکه سلع را بسر مبضع معروف بورده از موضع اسفل سلع شگافته دهند بعده فتیلهٔ قوی از پنبهٔ
منفوش اندر آن نهند و هر روز فتیله را در غلظ و طول افزایند تا آنکه سلع بشگافد و از آن مادهٔ گداخته و ریم برآید پس غلاف او خارج کنند که آن بسهولت برآید
چون موضع بوسیده گردد و بعده مطابق آنکه مذکور شد علاج نمایند **طریق سوم** آنست که نظر کنند بسوی سلع و بمقدار تشبث او بموضع و نحو هر عضو پس جلد
او بشگافند اگر از آن مانعی نباشد و شگاف صلیبی دهند و سلع را بصناره بگیرند از جائیکه بدان تشبث باشد برفق جدا کنند تا مع غلاف برآید پس بمرهم مسکن
وجع منبت لحم که مذکور شد علاج کنند و در آن چیزی از شحوم زیاده کنند که آن فی الفور تسکین اوجاع میکند و معالج جهد نماید که جلد شگافته مشوش نشود و این
طریقه را بعضی حذاق چنان اختیار میکنند که سلعه را چند روز محکم می بندند تا آنکه در جای اندک از جلد مجتمع گردد و بعده اخراج او برایشان آسان میشود و موضع
او کوچک میگردد و بدانند که اخراج سلع و شگافتن خراجات و مداوای خنازیر بآهن البته نشاید مگر بعد فصد و استفراغ و لزوم پرهیز در مزاج مریض اعتدا
او پس واجب ست که طبیب ازین غافل نباشد **گیلانی** مینویسد که گاهی علاج سلع بعد فصد و استفراغ و تنقیهٔ بدن باین طور میکنند که حیله برای
اخراج او در فصل موافق نمایند و آنرا صلیبی یا بالطول بشگافند و بصناره برداشته بمشرط یا بنوک آلهٔ شگاف استیصال آن کنند تا بعد التحام عود نکند و سلع
که در حد دو یا فوق یا تقریب گوش باشد باید که از شگافتن شریان حذر نمایند پس اگر از خطا نوک نشتر بشریان رسد بآهن داغ دهند بعد از آن بمرهمی که در آن
صمغ صنوبر و اشق و کندر و مانند آن باشد علاج کنند و اما دوائیکه بعد اخراج سلع بدان پر کنند و احتیاج تکرار ندارد بلکه در یکبار کفایت کند آن
ذرور معروف بسرقولون ست و نسخهٔ او اینست که بگیرند قاقیا کندر دو درم مرصافی سه درم گلنار سه درم جفت بلوط یک درم گل سرخ گل ارمنی
هر واحد دو ثلث درم همه را سائیده بطریق بخته موضع سلعه بدان پر کنند و ببندند بغیر آنکه آنرا آب رسد پس در یک مرتبه صحت یابد و همچنین سائر خراجات
شگافته را چون بدین ذرور در اول پر کنند در یک دفعه التزاق آن نماید

غدد و عقد

گاهی در بعض اعضا ورم غددی چون بندق و جوز و کم و زیاده از آن پیدا شود و بیشتر بر پشت کف دست و بر پیشانی باشد و در اول امر چنان بود که اگر بر آن غمز نمایند
متفرق گردد و بعد از آن عود کند در اکثر و گاهی عود نکند و بقول طبری بعضی از غدد طبیعی بود چون غدد بیخ زبان و قریب اوعیهٔ منی و گردن و بغل و بن ران
و این نوع را احتیاجی بعلاج نیست و بعضی غیر طبیعی باشد که در اینجا مقصود ست و این در جمیع مواضع از اعضای بدن حادث شود و بالجمله غدد جسمی
ست صلب که در ظاهر بدن از مادهٔ غلیظ بلغمی و گاهی سوداوی متولد شود و از برودت منعقد گردد و گاهی زیادتی قبول کند و آنرا غدد سلعیه گویند
و چون زیادتی قبول نکند آنرا سلعهٔ غددیه نامند و غدد در حقیقت از اقسام سلع ست لیکن فرق فیما بین هر دو آنست که غدد سخت باشد و زیادتی
قبول نکند مگر بندرت و در اکیسهٔ نبود بخلاف سلع و گاهی بثور غددیهٔ کوچک عارض شود و از جنس اورام غددی نوعی ست که آنرا فوجشلا گویند
گویا که مخصوص ست باین اسم انچه پس گوش باشد و جرجانی گوید که نوع دیگر از غدد ست که آنرا اسامیر گویند و آن باتباع شیخ جدا مسطور گردد
و اما عقده دو نوع ست یکی ریحی و این در مواضع معرا از لحم مثل پشت کف و قدم و جبهه چون بندقه و جوزه وغیره پدید آید و در ابتدا هنگام
غمز غائب شود و بعده بهیئت خود باز آید و آن یا با درد باشد و یا بی درد بود دوم لحمی یعنی انچه در جوف او بود بجنس لحم غددی مستحیل گردد
و این ملمس صلب باشد و بغمز متفرق نگردد و بعض متقدمین این را ثوالیل مندفنه نامند بسبب صلابت آن و این در جمیع اعضا و

نزد مفاصل حادث شود حتی که مفاصل را از تحریک بسهولت منع کند و اکثر عروض این بعد خراجات بود و بیشتر در انگشتان پای و در اسافل حادث شود و از رفتار
منع کند و گاهی عصب هنگام لحوق تعب منعقد گردد و آن مشابه سلعه بود و فرق آن در سلعه مسطور شد و گاهی بعد به شدن شق عصب و هتک او صلابت عقده
عارض شود و ایضاً گاهی در اعضا بعد انجبار آنها صلابت و خشبه پیدا شود **انطاکی** گوید که گاهی اخلاط بر کیفیات دیگر جمع شوند بعضے از ان مثل
بندق باشد بهر دو جانب فقط حرکت کند و آنرا عقد نامند و بعضے از ان مخالط جلد باشد و اصلا حرکت نکند و آنرا غدد خوانند و این گاهی ریحی بود و بغمز
زائل شود و عود کند و آنچه ازین پس گوشت باشد آنرا فوجیلا گویند و از عقد بعضے صلب بود و بعد کسر یا شق پیدا شود و این را علاجی نیست **علاج** در غدد
مانند علاج ورم صلب کنند و بعد تنقیه اطریفل غددی خورانند و بستن **پاره** اسرب بران مفید بود و چون اسرب در آب عنب الثعلب سوده طلا کنند و بالائش
قطعهٔ اسرب ببندند در تسکین وجع و تحلیل غدده نافع تر باشد و ادراقی سوده طلا کردن نیز سود دارد و بقول بعض مجربین در ازالهٔ غدد و سلعه چیزی نافع تر
از بادیان و کندش نیست و از تناول اغذیهٔ غلیظهٔ مولد بلغم و سودا حذر کنند و در ثبور غددی مراهم منفجه و محلله بران نهند و برگ خطمی را در نرم کردن او خاصیتے
است چون بران ببندند و برگ نیب و اکاس بیل و برگ سنبهالو در آب جوشانیده بخار آن بدهند و ثفل آنرا سائیده ضماد نمایند و بعد چند روز که نرم
شود برگ بیل و برگ کثائی کوفته نیمگرم ببندند که منفجر گردد و زائل شود و عقد را بمالند و بچوب خوب بکوبند تا پهن و متفرق گردد بعده صبر و حضض و
اقاقیا و گلنار و غری السمک ضماد کنند و بالائش قطعهٔ اسرب ثقیل نهاده محکم بربندند و بعد سه روز کشایند پس اگر عود کند باز پهن بیرون آرند و اگر
باوی درد باشد باید که قیروطی بمالند پس بنطولات محلله مثل طبیخ بابونه و اکلیل و شبت و مرزنجوش و خطمی و زوفای خشک و بیخ سوسن و تخم کتان
و قرطم نیم کوفته نطول سازند و روغنهای محلله مثل روغن بابونه و شبت و نرگس و نسرین بمالند و عقد لحمی را بروغنهای نیمگرم و شحوم و امخاخ
مالش نمایند و ادمان حمام کنند و اگر فائده نشود شق کرده بیرون آرند و اگر شق ممکن نبود مدام بدست بکوبند و لزوم بستن اسرب نمایند و بسیار
باشد که سرطان گردد و اگر علاج نکنند و در عقد ریحی ادویهٔ محلله ضماد کنند و ادهان محلله بمالند و ادامت حمام نمایند **اقوال حکما شیخ** میفرماید که علاج
غدد از جنس علاج سلع ست و بسا ست که کفایت نماید اینکه بکوبند و بشکنند و بران اسرب ثقیل محکم بربندند پس آنرا تحلیل کند و خصوصاً چون زیر اسرب
طلای محلل مثل دیاخلیون و مانند آن از اضمدهٔ محلله طلا نمایند و ایضاً واجب ست که بعد تحلیل او اسرب ببندند که این سبب منع معاودت او
و علاج ثبور غددیه شکستن اوست و افشردن چیزیکه اندران باشد و بستن اسرب بران و علاج فوجیلا علاج اورام غدد و اورام پس گوش
ست و دوای مخصوص او انیست که خاکستر خرمهره بشحم کهنهٔ غیر نمکین سرشته ضماد کنند که این دوا نظیر خود ندارد و ایضاً خاکستر اسو بقیروطی روغن سوسن
کهنه مخلوط ساخته استعمال کنند که خنازیر را نیز نفع کند **صاحب کامل** گوید که علاج تعقد که در بدن حادث شود مرهم داخلیون ست و پرهیز از اغذیه
مولد بلغم و سودا و استفراغ بدن ازین دو خلط و اگر این فائده نکند بابهام بران غمز قوی نمایند و بشکنند بعد از ان قطعهٔ اسرب یا دیگر چیزی صلب بران
محکم بندند که ازین تدبیر زائل شود و هم او گفته که عقد غددیه را انگاه کنند اگر شبیه بسلع باشد باید که علاج او بعلاج سلع نمایند و اگر از ان جنس نباشد و آن
تعقد صلب ست علاجش بادویهٔ مثل داخلیون و غیر آن کنند پس اگر نفع نکند آنرا بچیزی سخت بزنند غیر متصل تا آنکه بشکند پس آن زائل گردد ان شاء الله
تعالی **ابو منصور** گوید که عقد عارض در قدم و دست کثیر الاستعمال که آن معروف بقرون ست علاجش آنست که اگر ممکن باشد قطعهٔ از ان ببرند پس
شرطه زنند و بران دوای حاد بپاشند یا عسل بلادر طلا کنند بعد از ان روغن گاو و نمک بران طلا سازند تا آنکه اصلاح دهد **داود**
گوید که علاج غدد و عقد بربط اسرب و مالش بادیان حاره کنند و صبر و حضض و صمغ زیتون مجرب است و کذا روغن آجره طلای بارود
و بورق و سندروس و در خواص ست که اگر بچهٔ حداه بگیرند و پخته تنها بخورند انواع آن ببرد و مجرب مراجراین داده و خاکستر حلزون و کرم ابشم و زیت طلا
کردن و کذا صبر نافع **طبری** گوید که اگر غدد زیاده نشود و در موضعی نباشد که ایذا دهد ضرر نکند برای اخراج او وجهی نیست و اگر
زیاده شود و ایذا رساند اخراج آن نمایند مگر آنکه زیر استخوان یا زیر عصب باشد و اما چون اراده تذویب او باشد از ضمادات و مراهم که
در سلع ذکر کردیم بعمل آرند و اگر ظاهر بر جلد بود تذویب او آسان باشد بمرهم دیاخلیون مرکب یا غیر مرکب که در سلع بیان نمودیم ضماد کنند
و بالای مرهم پارچهٔ اسرب بشکل غدده نهاده محکم بربندند و لزوم این دائم نمایند پس اکثر تحلیل شود و زائل گردد و اگر تحلیل نشود و نرم و تنگ شود

تدبیرش تدبیر سلع بود با ضماد محلله و آن غدد نوعیست که درد کند سیما آنچه در پیشانی ظاهر شود و دران نوعی هست که آزار در و نباشد البته سیما آنچه بر سر پدید آید پس اگر طبیب اخراج او مناسب داند جلد او صلیبی بشگافد نه غیر آن و علاج او بمرهم کند و حفظ جلد شق شده نیکو نماید که پراگنده نشود و عقد لحمی اگر در گوشت باشد شگافته بیرون آرند که قطع لحم منعقد خارج شود و اگر در عصب باشد با خراج آن متعرض نشوند بلکه ضماد برای تلیین نمایند چه عقد بسرعت نرم شود و عقد لحمی که با درد باشد بمراهم شحوم ضماد نمایند و آنچه بغیر درد بود بران پارچهٔ اسرب محکم بندند که آن بسرعت زائل شود و اگر بر کف و قریب از ان باشد بزور بمالند و بچیزی گران بکوبند که الم آرد پس در ساعت زائل شود و اگر بر مفصل باشد بشدت غمز کنند که آن در مفصل فرو رود و زائل گردد و اگر قریب مفصل باشد بسر انگشت دفع کنند تا آنکه قریب از مفصل گردد پس بران غمز کنند تا فرو رود و اگر با وی الم باشد بدواد مالش متعرض آن نشوند و گاهی از تمریخ بقیر وطیات و استعمال نطول و آب گرم زائل شود و اما آنچه در اعصاب از تعب منعقد گردد باید که چند روز بروغن و قیروطی بمالند بعده امر بدخول حمام و تمطی و تمدد اعضا در ان کنند که آن بسهولت منحل گردد و گاهی در اعصاب چیزی معروف بتفریج از شل شئ ثقیل حادث شود و متمدد گردد حتی که در طول او قدری بیفزاید بسبب فرط تمدد پس الم شدید آرد و این محتاج باستفراغ بدن بفصد و اول بعده بتمریخ و اما آنچه از شق عصب تعقد افتد آنرا علاجی نیست و بهر تخفیف تمریخ نمایند و اما آنچه عقب تعب و اعیا و آنچه از اورام صلبه و ورم از نین و غدتین زیر حنک حادث شود این همه نزد ذکر انواع اورام صلبه درخود ذکر خواهم کرد

خنازیر

ورم صلب شبیه بغدد است که در لحوم رخو یعنی در گردن یا کنج ران یا زیر بغل حادث شود و اکثر این ورم در مقدم گردن یا جوانب او باشد و یک غده یا دو یا سه یا زیاده ازان بود و هر واحد ازان در غلاف خاص آن باشد چنانچه سلع و این ورم را خنازیر بهر آن نامند که اکثر در گردن خنازیر میباشد و بقول قومی بهر آنکه خنازیر کثیر الاولاد بود و این ورم کثیر العدد باشد بالجمله مادهٔ او بلغم غلیظ است که از تخمها و سوء هضم و تخلیط غذا و قلت تنقیه در بدن جمع شود و در باعضای نرم ریزد پس صلب گردد نزد بقای او دران لحم و حال او در اول امر قریب از حال فلغمونی بود و اگرچه مادهٔ او بلغمی بود و لیکن خالی از سودا و تیز هم نباشد و تشخیص میفرماید که خنازیر مشابه سلع بود در نتو و قبول غمز و فرق میان هر دو آنست که خنازیر از گوشت جدا نباشد مثل سلعه بلکه آن بگوشت چسپیده باشد و اکثر در لحم رخو عارض شود و ختریر بسیار بزرگ کمتر بود و گاهی از یکی آن بسیار پیدا شود و درین مشابه ثالیل بود و گاهی منتظم العقد باشد و مثل حمائل گردد و گویا که مثل عنقود بود و بالجمله خنازیر غدد سقیروسی است و بعضی خنازیر با درد بود و بعضی بی درد و این را علاج دشوار تر است و گاهی در علاج او احتیاج بشگاف و بوسیده کردن آید و مردم شدید الاستعداد بخنازیر در ناحیهٔ گردن و سر کسانی است که گردن آنها کوتاه و امزجهٔ ایشان مرطوب باشد و اکثر مواضع تولد خنازیر گردن و بغل است و وجه تسمیهٔ او بخنازیر بسبب کثرت عروض او بخنازیر باشد بنا بر حرص و کثرت تخمهای آنها و یا بسبب آنکه شکل گردن صاحب او در اکثر مشابه گردن خنازیر بود که بسوی راست و چپ میل نکند و اسلم خنازیر آنست که صبیان را عارض شود و دشوار تر او آنست که جوانان را عارض گردد و طبری مینویسد که خنازیر علتی است که متولد شود از غلظ خون و فساد آن بنحیکه سوداوی الکیفیة و غلیظ گردد پس هرگاه کمیت او کثرت نماید از رگهای باریک بیرون آید و در عضو بایستد و بسبب برودت و غلظ خود حرارت مغلیه را از عضو باطل کند و ورم غلیظ و سخت گردد حتی که ورم صلب سلعیه بهم رسد و حجم موضع بزرگ شود و عام او جنس واحد باشد و آن ورم صلب سوداوی متحجر است و او بر سه نوع بود **یکی آنکه** مثل غدد و بسیار بمکان عضو متحیز باشد و حرکت کند حتی که متخیل شود که آن میان جلد و لحم است و این اسلم انواع اوست و فرق میان این نوع و سلعه آنست که سلعه رخو باشد و ملمس آن ملمس گوشت چرب بود و این صلب تر باشد ملمس او ملمس عظم و عصب بود و فرق دیگر آنکه در سطح خنازیر شبیه بعجز و عقد صلب ظاهر شود و سلع املس متساوی السطح مستدیر الشکل باشد **دوم آنکه** در شکل مثل نوع اول بود سوای آنکه متشبث بموضع بود چنانکه حرکت نکند مگر بدشواری و فرق درین نوع و در سرطان آنست که با وجود تشبث او بموضع بران عروق سبز در اطراف او شبیه بپای سرطان متموج ظاهر شود و بر خنازیر عروق پدید نیاید **سوم آنکه** منبسط بود و بر جلد بسیار ظاهر نگردد و متقرح شود پس صورت او مثل صورت انجیر خام باشد چون شق گردد و این بدترین انواع خنازیر است **علاج** جهت نضج مواد مطبوخ اسطوخودوس بسفائج بادیان با در نجبویه پوست بیخ بادیان شاهتره

عنب الثعلب هریک هفت ماشه انیسون سه ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله بنوشانند و غذا وقت نیم روز نخود آب مرغ تنها یا نان خشکه ربا شوربا
و وقت شام شوربا و نان بعد هفت هشت روز جهت تنقیه وقت شب حب واصلی و یا حب خیزران خورانند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یکنیم توله ترید
سفید ریوند خطائی هریک پنج ماشه زنجبیل دو ماشه هلیلهٔ سیاه یک توله مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار شربت اسطوخودوس مسهل علوی خان
هریک دو توله روغن بادام پنج ماشه اضافه کرده بنوشانند و بجای آب عرق بادرنجبویه و شاهتره دهند و غذا وقت دوپهر نخود آب و وقت شام شلهٔ بچهٔ مرغ
و یا نان ترید در شوربای مرغ بدهند و صبح عود صلیب تر یک ماشه دانهٔ هیل دو ماشه سوده در جوارش جالینوس هفت ماشه آمیخته ورق نقره یک عدد
پیچیده اول بخورانند بعده انیسون تخم کشوث هریک سه ماشه بادرنجبویه بادیان هریک شش ماشه گاوزبان پنج ماشه جوش داده صاف نموده شربت بزوری
حار سه توله تخم کنوچه و یا حرف پنج ماشه کف زده بنوشند و همچنین چهار پنج و یا زیاده مسهل داده بنابر تعدیل مزاج اطریفل غددی دهند و بهتر آنست که قبل از نوشیدن
منضج سه چهار روز بقبقیات بلغم قی متواتر کنند بالجمله اول تنقیهٔ بدن از بلغم و سودا کنند بعد از آن بیخ سوسن سائیده در مرهم داخلیون آمیخته ضماد سازند
و اگر تحلیل نشود آرد جو و ترمس و باقلا و کوکنار ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس مرهم زنگار نهند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بشگافند و بیرون کنند بعد از آن
ادویهٔ مدمله بکار برند و آن ضماد اگر در ابتدا بکار برند تحلیل کند و در انتها منفجر ساخته بسازد برگ حنای خشک موی میش سرخ سوخته آهک آب نادیده هریک
سه توله نیله تهوتهه سوخته یک توله در مسکهٔ میش سیاه آمیخته بعمل آرند دیگر که در دو هفته منفجر ساخته بهیاز و صابون آهک آب نادیده هریک مساوی قند سیاه کهنه سه ساله تشق قول
در آب شور حل کرده بکار برند و گاهی مصطگی و ریوند چینی و حلبه هریک نیم وزن هر دو دوای مذکور افزوده میشود و قوی تر میگردد و صاحب دارا شکوهی
نوشته که ضماد بندق هندی و همچنین تخم سرس در رفع خنازیر از مجربات است و اگر تخم سرس باب سائیده بقدر کنار دشتی حبها ساخته هر روز یک حب ناشتا
بخورند نیز نافع بود **ذکر ادویهٔ نافع خنازیر** اطریفل غددی که درین باب مستعمل ست هلیلهٔ سیاه پانزده درم پوست بلیله آمله ترب موصوف هریک هفت
درم افتیمون ده درم بسفایج اسطوخودوس غدد گلوی گوسفند خشک کرده هریک پنج درم سنای مکی چهار درم غاریقون زرنباد شیطرج نوشادر
هریک سه درم انیسون قرفه سنبل الطیب قرنفل جوز بوا اذخر بوا مصطگی هریک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه چند بسرشند شربتی پنج درم و در نسخهٔ دیگر
بلیله آمله ترب هریک پنج درم بسفایج اسطوخودوس سنای مکی هریک هفت درم ست باقی بدستور **حب هندی** که جهت خنازیر و سلعه و غدد
گلو مجرب حکیم شاه محمد ست الایچی خرد پنج دانه سونتهه مرچ پیپل هاژ بهیرا آمله هریک پاو کم پنج ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و هلیله و بلیله آمله ترب سفید خراشیده
مغز املتاس هریک دوازده و نیم دام پخته جوکوب کرده در پنج سیر آب شب تر کرده صبح بجوشانند چون سوم حصه بماند بدست مالیده آب غلیظ آن
بگیرند و بست و پنج دام پخته گوگل کوفته دران حل کرده باز بر آتش گذارند جوش دهند چون غلیظ مثل معجون شود ادویهٔ که اول کوفته بیخته نگاه داشته اند
داخل کرده حبها سازند و هر روز نیم دام خام تا نیم دام پخته بخورند **سفوف غددی** نافع خنازیر غدد گردن گاومیش که جانب زنخ میباشد بست عدد
خشک کرده قرنفل یک توله جوز بوا چهار عدد بسباسه پنج ماشه زنجبیل یک آثار کوفته بیخته سفوف سازند خوراک یک توله وقت صبح در سرما استعمال
کنند و از شیرینی و بادی پرهیزند و اگر مزاج حار نباشد تا ده توله بخورند سه روز خورند و سه روز بگذارند همین طور تا چهل روز بعمل آرند **ضماد**
مجرب و مخترع حکیم اکمل خان صبر مرمکی ناخواه ایرسا تخم کتان هریک دو ماشه زراوند مدحرج فلفل سیاه فلفلموییه جراتیه اشق مقل راتینج حلتیت
قسط فرفیون قنه هر واحد یک ماشه حلبه نیم ماشه کوفته بیخته در آب قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب حل کرده ضماد نمایند و در خلاصه مرقوم ست
که در ظرفی که از بیخ گز نسازند آب و طعام خوردن مفید بود و مرهم داخلیون و مرهم رسل خصوصاً به پوست تازهٔ خوک طلا کرده استعمال کردن نهایت
نافع ست و قیر و طلیها اگر از پیه خوک سازند بهتر باشد دیگر بقول خضر اگر مار خانه را بسوزند و خاکستر او بزیت سوده طلا کنند خنازیر را تحلیل کند و ببرد
مجرب صحیح ست و چون انزروت را باندک نطرون سوده طلا کنند اورام گلو و خنازیر را تحلیل کند دیگر برگ اراک یعنی پیلو در بول شتر سائیده
بنهند و بالائیش برگ پان ببندند که منفجر و محلل ست دیگر منضج سرطان تازه کوفته ضماد نمایند و صبح و شام تازه کنند تا سه روز بعده برگ تاتوره
سیاه و نمک شور برابر کوفته صبح و شام تا سه روز ضماد نمایند بعد نضج بادویهٔ منفجر سازند دیگر سرگین گاو خشک بابونه اشق خطمی باریک ساخته
بهم آمیخته ضماد کنند دیگر تخم کتان تخم حلبه تخم کرنب سوده ضماد کنند دیگر محلل عجیب زراوند کندش هر کدام یک جزو اشق دو جزو با قدرے

عسل نرم گردانند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و پیوسته ضماد نمایند **دیگر مجرب** ایرسا زراوند زفت هر یک جزوی در مرهم داخلیون مثل هر سه ممزوج کرده بر خنازیر گذارند و اگر سم اسپ سوخته و داخل کنند اولی تر است **دیگر مجرب** اسحاق زفت بر آتش نرم بگدازند و بیخ کلم سوخته برابر آن بیامیزند و ضماد کنند **دیگر** منفنج و مغز تخم کتان تخم کنوچه بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب پخته سرگین کبوتر قدری کوفته آمیخته طلا کنند **اقوال مهره**

شیخ الرئیس مینویسد که اصل معول علیه در علاج صاحبان خنازیر استفراغ و تلطیف تدبیر است و از استفراغ فاضل قی است و از اسهال بلغم غلیظ و خصوصًا بحب و صلی چاره نیست و ایضًا بگیرند از تربد و زنجبیل و شکر مساوی و تا دو درم بخورند که این با وجود اسهال بلغم غلیظ غیر مسخن است و مسهل هم نیست و فصد نیز نافع است و لازم است که لامحاله از قیفال باشد و اما تلطیف تدبیر چنان باید که اجتناب نمایند از اغذیهٔ غلیظه و شرب آب بران و تخمه و امتلا و مهما امکن گرسنه مانند و هر آنچه امتلای سر از ماده نماید ترک نمایند و واجب است که حفظ سر نمایند از آنچه مواد را بسوی آن مائل گرداند از منتصبات مائلیه مثل سجود و رکوع طویل و وسادهٔ پست و از افعالیکه جذب مواد بسوی سر کند مثل کلام بسیار و آواز قوی و صیح است و حجامت ارباب خنازیر را در اکثر امر موافق نیست و بسیار باشد که خنازیر یکه در ذبول و تحلل آغاز کند بسوی حال اول عود نماید و جمله تدبیر خنازیر مشاکل تدبیر سقیروس از جهت نقص مرض بود و خنازیر چون بزرگ شود جراحان علاج او باهن و بدوای حاد میکنند و این مؤدی بتقرح و فساد او میگردد و پس در امثال این لابد است از استفراغ و تنقیه و تلطیف تدبیر در غذا و استعمال ادویهٔ محلله بملایمت بران و مرهم رسل منسوب بجوارین را در خنازیر قادحه اثر عظیم یافته ایم ولیکن برفق و مدارات و از مرهم نیک برای خنازیر مثل دیاخیلون است و گاهی باین مرهم ادویهٔ دیگر که آنرا اقوی تر کند مخلوط میسازند مثل بیخ سوسن خاصةً بسبب خاصیتی که اندران است و مثل پشک گوسفند و بز و مثل حرف و بیخ قثاء الحمار و مویز کوهی و انجیر که قبل از پختن بشگفد و خشک شود یا آرد باقلا و بادام تلخ و مقل بدان آمیخته استعمال نمایند و از مراهم جیده اینست **صفت آن** بگیرند آرد جو و باقلا و پیه مرغابی یک یکجزو بیخ خطمی قصب یمانی بیخ سوسن زفت رطب هر واحد نیم جزو با زیت کهنه بعد گداختن پیه و زفت ادویهٔ سوده جمع کنند **مرهم جید** که صلب را در هفته و کم صلب را در سه روز تحلیل کند و جالینوس در قاطاجانس ذکر کرده بگیرند خردل و تخم انجره و کف دریا و زراوند و مقل و اشق و زیت کهنه و موم و آزادویه که بران نهند زفت است آرد بدان سرشته یا با عفص یا بیخ کرنب سوده بدان سرشته و بیخ کبر مع مقل و ترمس بسرکه و بعسل و یا بسکنجبین و یا بسرگین گاو مجموع یا مطبوخ بسرکه و این همه با پیه خوک یا بزیت جمع کنند **دوای جید** حلبه چهار جزو آهک و نطرون یک یکجزو بعسل آمیزند **و ایضًا** بیخ قثاء الحمار و برگ غار سوده با علک البطم یا خاکستر آن هر دو بدان سرشته **و ایضًا** آرد کرسنه و پشک بز و گوسفند و خصوصًا کوهی ببول کودک آمیخته لطوخ ساختن **و ایضًا** این دوا مرکب ده جزو اشق هفت آرد بلوط بیخ قنه که آن باروزد است و چرک خانهٔ زنبور عسل یک یک همه را بسایند **و ایضًا** درباون دبق ممضوغ در ایتاج هر واحد یک رطل قنه سه اوقیه جمع کنند و آن لطوخ جید است و آزادویهٔ جیده موم صمغ صنوبر پیه خوک بی نمک فراسیون زنگار اجزا مساوی است از ان لطوخ بسازند **و ایضًا** ساتیج یک جزو قنتورمس دو یکجزو شب یمانی زرنیخ هر واحد چهار جزو **از ان** لطوخ سازند و آزادویهٔ نیک دوای القطران و دوای قثاء الحمار و دوای الکندش و دوای مسمی سندوس و ادویه مرتب از جات است و دوای ساده از جات اینست که بگیرند مار مرده و در دیگ مطین بگل حکمت و در تنور خاکستر کنند بعده بسرکه مخلوط بعسل یا بما صاف بسرشند و آزادویهٔ جیده ادقرد مانا و حرف و سرگین کبوتر بزیت است و همه مفرد انیز نافع است و سکنجبین آرد کرسنه آبها و تنها بسرکه و عسل یا بزفت و زفت و موم **و ایضًا** بگیرند مویزج کوهی و نطرون و اسفیداج و آرد کرسنه و با عسل و سرکه آمیزند و یا بگیرند بیخ سوسن و تخم کتان و در شراب جوش داده بعده سرگین کبوتر بقدر مناسب آمیخته مثل ضماد بسازند که آن عجیب است و بول شتر اعرابی و منجمد از ان ضماد گاهی مرهمًا و مخلوطًا با دویهٔ غیره بتجربه کرده شده و نافع یافته و مغات از اضمدهٔ عجیب است و بعضی از اطبا یعنی کندی زعم کرده که مشاش شاخ بز چون بسوزند و تا یک هفته هر روز دو درم بخورند آنرا به سازد و باید که در هر ماه یک هفته بعمل آرند **و بدانکه** نوعی از خنازیر آنست که در ان سرطانیتی باشد و در مثل آن واجب است که ادویهٔ حارهٔ مذکوره را بروغن گل بسرشند و سه روز ترک نمایند پس استعمال کنند و خنازیر یکه مزاج آنها حارتر بود لازم نیست که بر آنها افراط ادویهٔ جاذبه کنند بلکه آنرا مثل سویق گندم با آب کشنیز کفایت باشد و قوی تر از ان مرباد و چند آن حضض مخلوط با آب کشنیز است و تدبیر غالب داشتن آب کشنیز و تغلیب دوای دیگر بحسب مشاهده و موجب شدت

التهاب و قلت آن باشد و اگر در علاج خنازیر حاجت باستعمال آهن باشد باید که استعمال و در خنازیر مجاورِ عروق کبیره و عروق شریفه و عصب با حتیاط باشد زیرا که مردی در تنگا فتن بعض خنازیر خطا کرد و شعبهٔ عصب راجع را جراحت رسید و آواز باطل گردید و گاهی عصب را زخم نرسد لیکن برهنه شود و بسبب برد کثیف گردد و مزاج او بد شود پس فعل او باطل گردد تا آنکه مزاج او بتسخین عود کند و گاهی خطا کنند و جراحت بوداج رسد و بداو داج درین آنست که غائر باشد فلهذا چون از جانب سلیم شگاف دهند واجب ست که آنچه از خنزیر قریب او باشد بگیرند و باقی را بدوای حاد آنرا باطل کنند و از جانب آفت تعرض نمایند **مجوسی** گوید که علاج خنازیر بتنقیهٔ بدن از فضول بلغمی بادویهٔ مسهل بلغم و سودا و به فصد و پرهیز از اغذیهٔ مولد این دو خلط مثل اغذیهٔ غلیظه چون لحوم بقر و بزرگ بز و هریسه و نبیذ و بیضهٔ منعقد و مانند آنست و تقلیل غذا و تلطیف او و ریاضت قبل غذا و استحمام بآب شیرین و اما ادویه باید که در اول حدوث او ادویهٔ مفتحه استعمال نمایند و یا شگاف دهند و ماده که دران باشد بیرون آرند و دران هنگام بخور دو پوسیده سازد علاج نمایند و اما هرگاه بران زمانه دراز گردد باید که معالجه باشیای ملینهٔ محلله نمایند مثل مرهم دیاخیلون چه آنرا درین مرض و در سائر اورام صلبه فعل عجیب ست و باین ضماد تضمید سازند **صفت آن** بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ خطمی و زفت رطب هر واحد پنج درم پیه مرغابی و موم سفید هر واحد ده درم ادویه کوفتنی را باریک بکوبند و به بول طفل غیر بالغ لت کنند و گداختنی را بگدازند بزیت اتفاق کهنه و ادویه بدان سرشته بر خنازیر ضماد کنند و مرهم رسل و مرهم تنگرف آنرا نافع ست **صفت ضماد** منضج خنازیر آرد جو آرد ترمس مساوی باریک کوفته بیخته ببول کودک غیر محتلم و زفت رطب بسرشند که این تحلیل و نضج آن نماید و چون نضج یابد بگشایند و دوای حاد مثل فلدفیون بران استعمال نمایند و بعد ازان روغن گاو تا آنچه فلدفیون خورده باشد ساقط شود پس اگر چیزی ازان باقی ماند بران اعادهٔ فلدفیون یاد یکبار دیگر نمایند پس روغن گاو تا آنکه پاک گردد و چون پاک و صاف شود لازم مرهم زنگار بران کنند تا آنکه مندمل گردد **طبری** گوید که علاج جمیع انواع خنازیر واحد ست و زیادتی و کمی بحسب رداءت نوع واقع شود پس نگاه کنند بقوت مریض و سن و مزاج او اگر ضعیف القوة حار مزاج باشد تعرض باستفراغ او نکنند مگر بماء الفواکه و اصلاح اغذیهٔ او نمایند و بر چوزهٔ مرغ زیرباج و بریان زیادتی نکنند و از طعام شب قطعاً منع کنند و باندک شراب جید الجوهر اجازت دهند و اگر قوت او اطاعت کند فصد باسلیق از جانبی نمایند که دران خنازیر باشد پس اگر خنازیر در اعضای سفلی باشد فصد هر دو صافن یک دفعه یا دو دفعه حسب قوت کشایند و از آنچه بران ضماد کنند برای تلیین و تحلیل آن ضمادات ست که بسوی عضو خون صحیح بیارد و تسخین موضع باعتدال نماید و تحلیل کند مثل ضماد معروف بضماد ابرش تا آنکه تلیین او نماید **صفت آن** بگیرند زفت بست درم خاکستر چوب انگور پنج درم زوفای رطب ده درم سرگین گاو دشتی خشک کهنه ده درم تخم حلبه سه درم آرد ترمس تلخ پنج درم صدای حدید ده درم همه را کوفته بیخته موم روغن از پیه ماکیان یا بط و اگر مزاج مریض متحمل باشد از چربی شیر و پیه پلنگ و پیه خرس مانند آن از شحوم گرم قبا سازند بعده باین موم روغن ادویهٔ مسحوقه انداخته مخلوط نمایند و بدان ضماد کنند اگر سرما باشد و این ضماد برای خنازیر و جمیع اورام صلبه در غایت حسن تاثیر ست و آنچه بدان خنازیر را ضماد نمایند مرهم داخلیون و مرهم معروف بحرانی ست اما داخلیون لعابات و مرداسنگ و زیت ست و گاهی دران راتینج و موم می افزایند و اما مرهم حرانی زفت و اسفیداج و اقلیمیای فضه و کاغذ سوخته و موم و روغن ست و گاهی دران بعد مرتب کردن آب کشنیز کرده میشود و از ضمادات خنازیر آنست که بگیرند گندم یک جزو و دهن دو را در بول شتر اعرابی بجوشانند و هنگام پختن بورهٔ ارمنی دران انداخته حل کنند تا مخلوط شود و بر خنازیر ضماد کنند و این ضماد گاهی منفجر میسازد و اگر بمقدار واجب زیاده کرده شود و گاهی آنرا تحلیل کند تمام **وایضاً** آنچه بدان ضماد کنند آنست که بگیرند سنگ پشت و آنرا ذبح کنند پس خون و گوشت و پیه او گرفته باهم بکوبند بعده اندک تراب بران چکانیده ضماد نمایند و این ضماد خنازیر را منفجر نکند و بسا ست که در اندک مدت آنرا تحلیل نماید **وایضاً** از اضمدهٔ خنازیر آنست که بگیرند سرگین فیل و پشک بز و سرگین نرگاو و بسوزند و بزیت و سرکه آمیخته طلا کنند که انفجار و تحلیل او نماید و بعض متاخرین ذکر کرده اند که چون سنگ مقناطیس را بسرکه و آب سداب سوده طلا نمایند خنازیر را منفجر و تحلیل سازد **وایضاً** برای خنزیر عظیم خاکستر کیل دارو با فلفل و آرد ترمس و خربق سیاه سوده طلا کنند پس تقرح آن و قلع آن نماید حتی که اثری ازان باقی نماند البته و در خربق تنها این قوت ست و گاهی معالجهٔ خنازیر باین طور کنند که اسرب را بآب کشنیز محکوک ساخته بران طلا می نمایند و اثر نیک می نماید پس اگر تحلیل او دشوار شود و اذیت او زیاده گردد بآهن و یا بادویهٔ حاده

مثل دیک بر دیک ببرند و بعد از ان به مرهم خل علاج کنند مگر آنکه دران موضع خطر باشد مثل حلقوم و حنجره و مری و یا در بیخ گوش و اکثر خنازیر در گلو و بغل ظاهر میشود و ممکن
است که در جمیع اعضای بدن پدید آید چنانچه غدد و سلع ظاهر شود و اما نوع متقرح را بهترین معالجه قلع او با آهن و استیصال و داغ موضع است تا شدید و تنگ از
قبول فضول گردد و اما هرگاه زیر عظام باشد و گاهی استخوان را خراب کند و بشکنند و گاهی صاحب او را هلاک کند و مختنق نماید و جالینوس ذکر کرده که خنازیر و
سقیروس و داء الفیل از یک ماده افتند خفیف تر و خشک تر آن ماده سقیروس است پس ماده داء الفیل پس ماده خنازیر و طریقی که در معالجه خنازیر الوالماهر موسی بن
سیار سلوک مینمود آن فصد باسلیق ابطی و استفراغ بمطبوخی است که مذکور گردد بعده لزوم پرهیز و اقتصار بر مزورهٔ زیرباجات و منع از امتلای طعام و خوردن
فواکه و لزوم آن و ضماد خنازیر به داخلیون و مرهم حرانی پس باین تدبیر تحلیل و تذویب او میگردید **نسخه** مطبوخ مذکور هلیلهٔ سیاه و کابلی و زرد تخم دور کرده هر واحد
هفت درم آمله بلیله سنا اسطوخودوس غافث قنطوریون افسنتین رومی حبه خشکاعی هر واحد سه درم افتیمون پنج درم باریون چینی ده درم در پارچه صره بسته
در حالت طبخ انداخته مویز منقی پانزده درم همه را در پنج رطل آب بپزند تا بیک رطل آید فشرده صاف کنند و قبل دو ساعت از نوشیدن او این حب بخورند
نسخهٔ آن خربق سیاه در شیر تازه جوش داده خشک کرده نیم درم شحم حنظل یکنیم دانگ حب النیل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ سقمونیای مشوی سه
طسوج همه را سوده بعسل سرشته حب کوچک بهن ساخته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ مذکور بنوشند اگر مزاج متحمل باشد و قوت مساعدت کند سه شربت
ازین در مدت بیست و یک روز بخورند و میان هر شربت فاصلهٔ هفت روز دهند و گاهی در معالجهٔ سلع و خنازیر و غدد اگر در مواضع صعب باشند و قطع آنها با آهن
ممکن نبود و نه وضع دوای حاد و داغ باروی میکنند و آن اینست که بگیرند انبوبهٔ آهن و بعد نهادن بر سلعه یا خنازیر مص قوی دو یا سه روز متواتر کنند حتی که مص خرق
آن نماید پس فتیلهٔ پنبهٔ کهنه دران نهند و هر قدر که آنرا بخورد فتیلهٔ پنبه زیاده نمایند تا آنکه از جرم او چیزی باقی نماند پس علاج بمرهم کنند و این طریق
در علاج آن محمود است جز آنکه ایام او طول میکند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که از ترشیها پرهیز کنند و اسهال بحب و اصلی و حب خیزران نافع بود
و حبهای دیگر مخرج بلغم غلیظ و سودا چون حب افتیمون و مانند آن نافع و بالین بلند دارند **صفت** حب و اصلی سنبل الطیب و سلیخه و حب بلسان و عود بلسان
و اسارون و دارچینی و مصطکی و زعفران هر واحد یک درم صبر شانزده درم اسطوخودوس شحم حنظل هر یک پنج درم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک
هندی دو درم حسب دستور حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم **صفت** حب خیزران ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو نیم درم شحم حنظل
یکنیم درم انزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر چهار دانگ نوشادر دو درم سقمونیا یک مثقال بآب گندنا حب کنند شربتی یک درم و اول چیزهای
نرم کننده طلا کردن سودمند بود چون پیه مرغ خانگی و پیه بط و مانند آن پس دوائیکه تحلیل کننده بکار برند چون مرهم دیاخلیون و مرهم رسل بهر آنکه این مرهم ها
حرارت غریزی را بدان موضع آرند و تحلیل بدین حرارت شود و در نسخهٔ مرهم داخلیون و رینج اسبغول داخل نیست باقی اجزا بدستور **صفت** مرهم رسل بگیرند
مقل و کندر هر یک سه جزو اشق پنج جزو جاوشیر مرد بارزد و زنگار روز زراوند هر یک دو جزو مرداسنگ چهار جزو راتینج چهار ده جزو موم بیست و چهار جزو روغن
زیت صد و بیست جزو داروهای خشک را بکوبند و صمغها بسرکه حل کنند و بارزد و موم در روغن بگدازند و همه باهم آمیخته بکار برند و اگر خواهند که مرهم داخلیون را
قوت زیاده دهند زفت و زراوند مدحرج هر یک یک جزو بادی بیامیزند و هرگاه که خنازیر نرم شود آنرا بشگافند و بمرهم زنگار علاج کنند **صفت** مرهم زنگار
بگیرند زنگار دو درم علک الانباط و موم هر یک پنج درم روغن زیت سه استار چنانچه رسم است مرهم سازند و بعضی اطبا درین پنج درم راتینج زیاده کنند و هرگاه
که مادهٔ مرض بریده شود و گوشت پوسیده پاک گردد و دیر دیا نندهٔ گوشت بکار برند و روغن مغز تخم شفتالو بریان کرده در بینی چکانیدن سود مند بود
ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بمغز حب قرطم دهند برین
مداومت نمایند تا آنکه نضج در قاروره پدید آید بعد از ان تنقیهٔ بدن از فضول بلغمی بقی کنند باین طور که تخم شبت و تخم ترب و برگ آن و بیخ ان و بادیان
و اصل السوس در آب جوشانیده صاف کرده نمک و عسل بران انداخته بنوشند و باپر مرغ به روغن کنجد آلوده قی آورند و بعد قی
ده درم گلقند عسلی خائیده فرو برند و غذا به نخوداب بامغز قرطم سازند و تلیین طبع به حب ایارج یا به حب قوقایا یا بمطبوخی که دران تربد و
اسطوخودوس و غاریقون باشد و یا استفراغ بدن به حب صبر مذکور در باب فالج نمایند و از قدید و غیره اغذیهٔ مولد بلغم و سودا پرهیز کنند
و بگیرند اشق هفت درم آرد کرسنه هفت درم قثاء الحمار برگ غار هر واحد سه درم علک البطم چهار درم بارزد چرک خانه زنبور عسل

هر واحد سه درم همه را باریک سائیده با بول طفل نابالغ سرشته بر خنازیر ضماد کنند و از ادویهٔ جیده برای این مرض پیه خوک و صمغ شجر صنوبر مساوی حل کرده است تا آنکه یک ذات شود بدان ضماد نمایند و یا بگیرند پیه خوک و آرد کرسنه مساوی و در هاون با بول شتر اعرابی حل کرده ضماد سازند **جخندی** گوید که اصل السوس در جلاب که در قول سابق گذشت افزایند و غذا احمصیه لحوم طیور فاضله یا خرفان دهند و در دوای **مقی** بیخ خربزه عوض بادیان ست و لبنیات و لحوم صید ترک نمایند و اسهال با یارج و غاذیا کنند و تدبیر عمده در علاج این مرض استفراغ در هر وقت ست و ضماد بمحلول در شراب کنند و کذا آرد باقلا و بادام تلخ بلعاب حلبه و اندک سرکه آمیخته و اطریفل غددی این مرض را نافع ست **نسخهٔ آن** پوست هلیلهٔ کابلی تربد سفید غدد گردن میش در سایه خشک کرده هر یک ده درم پوست بلیله آمله فتیمون هر یک هفت درم بسفایج اسطوخودوس نوشادر هر یک پنج درم غاریقون خیربوا قسر فه سنبل الطیب قرنفل جوز بوا زرنباد هر یک سه درم انیسون مصطکی دارچینی هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته بعسل سه چند ادویه بسرشند شربتی از ان سه درم **طلای** نافع پشک بز مرکی ایرسا زفت آرد باقلا قنه مساوی زفت و قنه را گداخته ادویه بدان بسرشند و طلا نمایند و تمریخ موضع بالخ و شحوم نافع ست و تشخیص را دیدم که خنازیر او قطع کردند و دست و پاهای او بعد قطع مسترخی گردید و بالجمله علاج بادویهٔ مفجره اولی از آهن ست و ثابت گفته که چون فتیله را ببول شتر اعرابی طلا کرده بعد تفجر خنازیر در ان داخل کنند نفع عجیب بخشد و علی ابن زین گوید که مشائخ شاخ گوزن سوخته هر روز دو درم تا یکماه متواتر خوردن خنازیر را ببرد **ابن نوح** گوید که این دوا بسیار قوی التحلیل ست مرداسنگ را بسرکه بسایند و در هیجده آن زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد و بعده هیجده زیت کف خردل اندازند و حرکت دهند تا غلیظ شود و پس استعمال نمایند **دیگر** اشق بسرکه تند حل کنند و بعسل بسرشند و یا دبق مقشر را بمضغ نرم کنند و با راتینج آمیخته بر پارچه طلا نمایند و لزوم بر موضع کنند و یا بگیرند برگ دفلی و بپزند تا مهرا شود بعده سائیده ضماد کنند و یا بگیرند پشک بز کهنه و بسرکه و عسل بسایند تا ممزوج گردد ضماد نمایند که این بلیغ النفع ست و یا بگیرند تخم ترب و مغز بادام تلخ بکوبند و بدان ضماد کنند و یا بگیرند حلبه و تخم کرفس و تخم کتان و بعد سحق بخطمی آمیزند و لزوم او نمایند و یا بگیرند سرگین گاو خشک و بخطمی آمیخته لزوم کنند و یا بگیرند بیخ کبر و کوفته بیخته بشیر دختران بر خنازیر طلا کنند و بالای آن برگ چقندر نهند و صبح و شام این عمل نمایند و چون بینند که در اکال و تقرح کرد آنرا از ان بردارند و از پشم سیاه در سرکه و نمک آلوده مسح کنند و یا آرد ترمس به سکنجبین سرشته ضماد نمایند **انطاکی** گوید که علاجش تلطیف غذا حتی الامکان و ریاضت بر گرسنگی و تنقیهٔ اخلاط بقی و اسهال ست بعد از ان اضمده که در علاج سلعه گذشت مثل داخلیون با خاکستر ایرسا و چون انجیر را بپزند تا آنکه مهرا گردد و باوی خاکستر پشک بز بیامیزند و ضماد نمایند خنازیر را تحلیل کند و کذا زفت و خولان و سفیداب و گاهی قطع میکنند و پاک مینمایند و بر محل او داغ میدهند و درین خوف نیست مگر آنکه بشریان رسد **میر عوض** مینویسد که اولا نضج ماده و قی نمایند بدستوریکه در قول ابن الیاس گذشت و بعد دو سه روز از قی بحب و هلیلی تنقیه فرمایند و در هر چند روز اسهال آورده باشند و سم گورخر سوخته خاکستر آنرا با روغن سرشته طلا کردن مادهٔ خنازیر را تحلیل کند و پشک بز سوخته با سرکه و شهد سرشته ضماد نمودن فعل عجیب میکند در تهٔ هندی با سرکه سائیده مالیدن ازین قبیل ست و پیوسته این تدابیر بکار برند اگر تحلیل یافت فبها والا پخته گردانیده بشگافند و به ادویهٔ حاده تمام گوشت فاسد برآیند بعد از ان بمراهم مدمله علاج کنند **گیلانی** گوید که مرهم جیدکه ورم صلب را در هفته تحلیل کند و آن در قول شیخ گذشت در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه عظیم النفع ست و در استعمال من بسیاد آمده و ایضاً این دوا خنازیر را نفع کند آهک بعسل یا بجرک حمام یا بزیت و یا بشحم خنزیر و یا بگیرند آهک یک جزو و حلبه چهار جزو و بعسل آمیخته بران گذارند که این دوا غلیظ را تحلیل کند و آنچه لائق نضج باشد آنرا نضج دهد **دیگر** برای خنازیر بگیرند زیت کهنه دو رطل موم یک رطل قلقونیا چهار اوقیه نطرون چهار اوقیه سیر دوازده راس اول سیر را مقشر کرده چند روز در زیت تر کنند بعده بجوشانند تا سیر مهرا گردد و پس دور کرده ادویهٔ گداختنی در زیت بگدازند و از آتش فرود آورده نطرون سوده بران اندازند و این دوا مفجر خراجات عظیمه است **ایضاً** خاکستر چوب انجیر دو اوقیه شب یمانی یک اوقیه بورق یک اوقیه زفت رطب یک اوقیه **صفت** دوای محلل خنازیر بگیرند شب یمانی و زرنیخ سرخ هر واحد چهار درم قشور نحاس دو درم زرنیخ زرد یک درم موم بقدر کفایت این ادویه را بروغن گل سرشته چند روز بگذارند بعد از ان استعمال کنند

نسخهٔ اطریفل غددی

ورم صلب

آماس سخت بغیر درد ست که در عضوی پدید آید و آنرا در یونانی سقیروس نامند و آن دو نوع ست یکی سقیروس خالص و او آنست که باوی حس و الم نباشد و آن لاعلاج ست دوم سقیروس غیر خالص و او آنست که باوی قدری حس باقی باشد و بغیر درد بود و علاج این دشوارست این سقیروس یا از سوداے غلیظ صرف صلی حادث شود و رنگ او اسرب بود و یا از سوداے مخلوط ببلغم و رنگ آن مائل تر برنگ بدن باشد و یا از بلغم تنها افتد که صلب شده باشد و رنگ او رصاصی بود و بار و املس و در صلابت از سوداوی کم باشد و خالص در اکثر امر برنگ اسرب باشد و صلابت شدید بود و گاهی بالای او موی باریک که بعربی زغب گویند پیدا شود و گاهی از ان آن باشد که رنگ او همچون رنگ بدن بود و از عضوی بعضو دیگر منتقل گردد و آنرا قونس گویند و گاهی برنگ بدن صلب عظیم باشد که نه پیشود و نه انتقال نماید البته و هر سقیروس یا ابتدای بود و یعنی از ابتدا عارض شود و او آنست که اندک اندک ظاهر شود و زیاده گردد و یا مستحیل از ورم دیگر باشد مثل فلغمونی یا حمره یا خراج در موضع خالی و اکثر صلابت احشا بعد از ورم حار عارض شود چون بمبردات قریه از اغذیه و ادویه علاج کرده شود و گاهی سقیروس سرطان گردد و قرب و بعد آن از سرطان بحسب کثرت التهاب دران و قلت آن و ظهور ضربان اندران و خفای آن و ظهور عروق حوالی آن و غیر ظهور او باشد بالجمله ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود **علاج** در سوداوی بعد نضج از مسهل سودا و در بلغمی از مسهل بلغم و در مرکب از سودا و بلغم بمسهل مرکب هر دو خلط تنقیه کنند و محللات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال نمایند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق گاو و اشق و مقل و لعاب اسبغول و روغن بابونه بمالند و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و بیخ خطمی با پیه بط جمع کرده بر ورم ضماد کردن بلین صلابت ست و یا اولا بخار تسنیر و روغن بادام شیرین و موم مطبوخ سازند و اگر تحلیل نشود مثل خطمی و بعده بابونه و اکلیل الملک و حلبه افزایند و روغن سوسن و روغن بابونه بگیرند و بمطبوخ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول سازند و اگر تحلیل نشود و ریم کند علاج خراج نمایند **ذکر ادویه مفرده** نافع اورام صلبه ضماد بخور مریم و کذا غالیه مجرب سویدیست **و ضماد** جوز السرو کوفته بپنیر تازه آمیخته و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و یا تنها مدقوق و مطبوخ و کذا برگ کبر یا پوست بیخ آن بسرکه و یا تخم آن و کذا صابون و کذا اشق ارمنی و کذا اشنگ بزر و کذا شونیز بسرکه و کذا برگ نسرین یا گل آن بسرکه پخته و کذا تخم فنجنکشت و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کبریت و آب و یا بسرکه و کذا سرطان نهری زنده کوفته کذا زوفای خشک بشراب کهنه و کذا پیاز نرگس بریان کوفته و روغن خیری آمیخته و کذا عدس مقشر بسرکه پخته و کذا مر و انجیر و جوز السرو و برگ و بطلا آمیخته کذا نطرون و انجیر و تخم کتان کوفته نیک پخته و کذا آرد جو و انجیر و زفت پخته و کذا ایرسا بعسل آمیخته و یا بشراب پخته و کذا بزرکتان با سوده و یا بعسل آمیخته و یا بعنصل بریان و زیت آمیخته و کذا شراب کهنه و موم زرد و مقل ازرق آمیخته و کذا شراب کهنه یک جزو سرگین کبوتر و شلیم نیم جزو و کذا پیه بزغاله و خاکستر چوب انگور و کذا سنگ مرمر سوده برانیج و زفت آمیخته و کذا حلزون بتمامه کوفته و کذا آرد جو و سرگین کبوتر و عسل آب پخته و یا زفت عوض عسل داخل کرده و کذا اصل السوس مقشر باریک سوده آب پخته و کذا افربیون و پیه گرده بز و کذا آرد باقلا و آرد حلبه بعسل و کذا انجیر خام کوفته نیک پخته و کذا زیت کهنه و سرگین کبوتر و آرد جو و کذا اکندر و کذا انزروت و نطرون مساوی آمیخته و کذا روغن آجر با اشق محلول آمیخته **و شرب و ضماد** مغاث و کذا سیئه سائله و کذا مغز حب المحلب و کذا اشق و کذا پوست بیخ کبر و کذا پرسیاوشان و کذا پیه مرغابی و کذا جاوشیر و کذا سورنجان و کذا مصطکی و کذا جوز بوا و کذا قنطوریون **و شرب** حرشف مطبوخ و آب تازه آن و کذا اکرکم هر واحد ملین صلابت ست **ذکر ادویه مرکبه** دوائیکه در تلیین اورام صلبه نافع ترست پیه بط پیه ماکیان مغز ساق گاو موم زرد همه را بروغن بگدازند و بر عضو نهند یک شبانه روز و قبل از وضع دوا بر عضو تنطیل کنند بطبیخ خطمی یا با آب صرف نیمگرم و تضمید مکرر نمایند و هر بار نخست تنطیل لازم دانند و چون نرمی در ورم پدید آید محللات بکار برند **ضماد** که بورم صلب مجرب ست سبوس گندم خوب بکوبند تا باریک شود و از پارچه گذرانیده با اشق و سکنجبین عسلی سرشته بر موضع ورم بندند **دیگر** خاکستر خرماد و جزو خطمی یک جزو کوفته بیخته بشهد و یا سکنجبین آمیخته ضماد نمایند و آب نیمگرم ریختن بسیار نافع ست **دیگر** بجهت اورام صلبه بسیار نافع ست زوفای خشک عنب الثعلب تخم مرو کتیرا انزروت حلبه بزرکتان کوفته بیخته به شیر تازه پخته زرده تخم مرغ روغن گل داخل کرده و رها و ن بدسته بمالند تا همچون مرهم شود نیمگرم ضماد کنند و گاهی نان خشک و برگ چقندر نیز داخل کرده میشود **دیگر** که اورام صلبه را نرم کند گنجد شاهدانه گل سرخ بزرکتان حلبه بابونه اکلیل الملک تخم شبت مساوی کوفته بگلاب سرشته ضماد نمایند

دیگر پشک گوسفند زفت رومی مقل دخلیون زراوند مدحرج مساوی بشیرهٔ انجیر خام سرشته بر پارچه کشیده ضماد نمایند **دیگر** منفج ورم صلب و مفجر توتیای سبز سهاگه بریان سجی هلدی هر واحد یک درم میدهٔ گندم تخم حلبه هر یک دو درم جهال بیل ریوند چینی هر یک شش درم جدا جدا کوفته بیخته در آب که برگ سینهالو و برگ نیب جوش داده باشند آمیخته ضماد نمایند **مرهم اشتق** که در تحلیل صلابات و خنازیر وسلعه از مجربات حکیم علی ست خردل کف دریا زرا وند طویل تخم انجره کبریت زرد مقل اشق هر یک دو جزو زیت کهنه دوازده جزو ادویه را بغایت نازک بسایند که مثل غبار گردد مقل و اشق را در زیت حل کنند و ده جزو موم زرد گداخته اضافه کنند و ادویه را بر ان ریزند و بمالند تا مرهم شود و چون خواهند که استعمال کنند یک جزو ازین مرهم و یک جزو روغن گل و یک جزو روغن زیت باهم مخلوط کرده ضماد کنند و اجتناب از مبردات و مرطبات و التزام گرسنگی و تشنگی بیمار را لازم ست و ایضاً این مرهم عظیم المنفعت ست در تحلیل اورام صلبه و غدد دیه و سرطانیه و شخصی شصت ساله را بر معدهٔ او غده سقیروسی متشکل کره قریب نصف قطعهٔ آن بود و قطر قاعدهٔ او در از تر از یک شبر بود و این مرض زیاده از سی سال داشت پس علاج او بدین مرهم نمودیم و در مدت چهار ماه صحت یافت و این مرهم نزد ما کثیر الاستعمال ست و بطریق مختلف استعمال آن مینمائیم گاهی بطریق مرهم و گاهی بطور ضماد و طلیخ و غیره چنانچه ادویه او مثل غبار سائیده و زیت و موم را حذف کرده و مقل و اشق را بسرکه تند حل کرده ادویه مسحوقه بدان آمیخته ضماد کرده میشود و غائص تر و سریع تر در نفع میگردد و فائده عظیم تر می نماید لیکن گاهی جرحت قلیلی میکند و اگر برگ خطمی سفید کوفته بگلاب بیزند تا مثل خمیر گردد بعده بمرهم مذکور و مرهم داخلیون مساوی سرشته بر ورم گذارند در انضاج و امیل و تحلیل اورام صلبه حتی که مادهٔ خنازیر افعال عجیبه و آثار غریبه ازان بظهور میرسد **اقوال اکابر** ابو سهل گوید سقیروس که از بلغم غلیظ حادث شود علاجش باشیای ملین نمایند و اشیائیکه نرم کند باید که مزاج آنها از حرارت در درجه دوم یا سوم باشند و باید که از یبوست در درجه اول باشد و مع ذلک واجب ست که مسدد و مغری باشد بمقدار اندک تا ورم را تحلیل بسیار نکند و تجفیف و تصلیب او نماید و باید که یکبار تلیین او و بار دیگر تحلیل او نمایند اما تلیین بهر آنست که بدان خلط غلیظ مستعد برای تحلیل گردد و تلیین باشیای قلیل الاسخان و التجفیف حاصل شود و اما تحلیل بنابر آنست که بدان چیزیکه تلیین آنرا مهیا ساخته فانی گردد و تحلیل باشیائی حاصل گردد که تسخین و تجفیف نماید **شیخ** مینویسد که ازین اورام انچه حس داشته باشد علاج او واجب بود و اعتماد بعد تنقیهٔ بدن بدوای مخرج خلط فاعل مرض که گاهی آن تنقیه بفصد بود اگر خون بسیار سیاه باشد بر دوائی باید که تحلیل و تلیین هر دو نماید و بدوائیکه محلل و مجفف بود علاج این نه کنند که او مؤدی بشدت تحجر خواهد شد بسبب تجفیف غلیظ و تحلیل لطیف و واجب ست که برای علاج آن دو دوره مقرر سازند یکی دو ره تحلیل بمدرات که دران تجفیف بسیار نباشد و دوره دیگر برای تلیین و این هر دو دوره متعاقب متعاون باشند و لازم ست که آن عضو را در دوره تحلیل گرسنه نمایند و جذب غذا بسوی عضو مقابل او و تحریک آن مقابل و ریاضت آن و ایجاع آن کنند و در دورهٔ تلیین آنرا شکم سیر نمایند و جذب غذا بسوی آن کنند بمالش و مانند آن و بطلای زفت و حاجت بقوت ادویه محلله و ملینه و ضعف آنها مختلف بود بحسب تخلخل عضو و تکاثف و شدت صلابت آن و ایضاً ترکیب دوا چنان باید که جامع هر دو قوت باشد و واجب ست که کثرت حمام نکنند و ملینات که آنها اندک تحلیل بود و آن مثل شحوم ست چون پیه ماکیان و مرغابی و گوساله و نر گاو و گوزن خاصهٔ و مخ آنها و پیه بز و پیه خر آنرا نیکوست و شحوم درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و خرس و مانند آن چون روباه و کفتار و شحوم جوارح طیور و لازم ست که بدان مثل اشق و مقل و قنه و مصطکی مخلوط سازند اگر تحلیل خواهند و مفرد استعمال کنند اگر تلیین منظور باشد و افضل شحوم مذکوره پیه شیر و خرس ست و در لعاب حلبه و کتان تحلیل و تلیین ست و باید که درین شحوم و امثال آن از ملینات نمک البته نباشد بلکه واجب ست که فعل او مثل فعل آفتاب در موم از روی تلیین و تذویب باشد و بحدی نرسد که تجفیف نماید و از محللات که دران اندک تلیین باشد مقل صقلابی و زیت کهنه و روغن حنا و روغن سوسن و قنه و لادن و میعه و زوفای رطب ست و بهترین آنها آنست که در عنف و جفاف کمتر باشد و در رطوبت شدید تر بود و مصطکی نیز قریب ادویه مذکوره است و در روغن حنا و روغن سوسن و انجیر بستی و بیدانجیر تحلیل و تلیین هر دو موافق کفایت ست و از ملینات آنست که بگیرند در دی روغن کتان و در دی روغن کنجد و هر دو را بجوشانند و بعد ازان که نیک بجوشد چربی جلکتی دنبه انداز ند و استعمال کنند و از ادویه جیده برای او آنست که بگیرند تخم و المحاره و بیخ خطمی و از ان هر دو لطوخ سازند و اگر با وی میعه آمیزند بهتر باشد و چون لینت در ورم ظاهر شود لازم ست که باشق محلول در سرکه کهنه بسیار روزها لطوخ سازند بعد ازان معاودت تلیین نمایند و یا قنه و جاوشیر بکار برند

و یا بگیرند قنه و اشق و مقل و همه را ابسایند و بروغن بان و روغن سوسن و اندک لعاب حلبه و تخم کتان لت کنند و مثل مرهم بسازند و چرک حمام از ادویه شدید النفع
ست چون کن درمراهم اورام صلبه افتند و اگر چرک حمام یافته نشود بدل آن خطمی و نطرون استعمال کنند و از ضمده جیده وقت تحلیل ضماد ایست که در خزاین ذکر
کردیم و ضماد دنابرلیس و تو ماذون و چون ورم شدید الغلظ باشد از سرکه چاره نبود لیکن واجب ست که استعمال سرکه و ادخال و درادویه در آخر ام باشد نه در
اول آن و انگاه باید که مبالغه در تلیین واقع شود و مع ادخال ذوات تلیین و با استعمال سرکه آهستگی و ملایمت نمایند و اگر باستعمال و ملایمت نکنند بعصب
ضرر کنند و متحجر نماید و طبیب استعمال سرکه مبشر در آنجا نماید که ورم در عضو لحمی باشد مثل آنکه در طحال بود و گاهی طلای موضع بسرکه کنند و تبخیر بدان نمایند بعده طلا
بمثل جاوشیر کیپن و مقل و ابتدا باندک رقیق کنند بعد از ان در قوت زیاده نمایند بعده به تلیین تدریج کنند و واجب ست که بر ورم روغن لین که دران قبض نباشد
استعمال نمایند و آن موافق تر از آب ست و خصوصا روغن شبت مرتب از شبت رطب و آنچه از صلابات در اوتار و عصب باشد معالجه بمقطعات نمایند و از
معالجات جیده بهر این تبخیر از سنگ گرم خصوصا سنگ آسیاست که بران سرکه ترش پاشیده باشند و بهتر چیزها که از ان تبخیر کنند مارقشیشا ست و لازم ست
که مبالغه در تبخیر و تدخین نمایند تا آنکه عرق ظاهر گردد و گاهی طلا با مارقشیشا بسرکه سوده میکنند و نفع میکنند و واجب ست که درینجا نیز در استعمال سرکه
آهستگی نمایند تا تفریق لطیف و تصلیب کثیف نکند و قوت عصب را بافراط فاسد نماید و آن در ابتدا ردیست پس بهر استعمال و فترات نمایند و
درمیان آن تلیین کنند و چون ابتدا نمایند تبخیر عضو کنند بدانچه ذکر کردیم و در ان هنگام طلا با ادویه موافقه نمایند و این در عضو لحمی اسلم ست **مجوسی**
گوید که اگر حدوث سقیروس از قبیل بقایای ورم حار از کثرت استعمال ادویه مبرده قابضه بران و تحجر و تصلب ماده باشد پس علاج آن باشیای ملینه مسخنه
نمایند و آن اشیائیست که اسخان آنها در درجه ثانی و ثالث و یبوست آنها در درجه اولی باشد و از ادویه که چنین باشد مخ ساق گاو با موم و روغن بنفشه ست
و پیه گوزن و نرگاو و پیه خرس با مقل بگدازند و استعمال کنند و یا مرهم داخلیون استعمال نمایند و یا بگیرند مقل ازرق و اشق هر واحد پنج درم مرزنجوش
تازه باریک سوده سه درم پیه قاز ده درم مقل و اشق را بآب گرم حل کرده با ادویه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر ورم صلب بدان ضماد نمایند و اما
ورم صلب هرگاه از ماده سوداوی باشد که بسوی عضو بریزد و یا دران تولد کند پس علاجش بشرب ادویه مسهله منقی سودا مثل مطبوخ افتیمون و شرب
ماء الجبن مرتب از شیرمایه باین سفوف کنند **صفت آن** هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد هفت درم افتیمون بسفایج هر واحد چهار درم نمک نفطی نیم
درم همه را باریک کوفته سه درم بجای الجبن مقدار حاجت بدهند و پرهیز مریض از اغذیه غلیظه مولد سودا مثل لحوم بقر و عدس و کرنب و نمکسود و لحم بز نر و مانند آن
کنانند و بر موضع مرهم داخلیون ضماد کنند و یا باین ضماد **صفت آن** بگیرند اشق و مقل و بارزد مساوی در هاون باندک چربی ماکیان و بط در روغن بان
و یا روغن سوسن بسایند تا مثل مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده نهند و یا این ضماد بعمل آرند بگیرند انجیر سفید شیرین و در آب خوب بجوشانند تا آنکه پخته شود پس بران آرد
حلبه و بزر کتان و خطمی سفید مساوی انداخته در هاون باندک روغن سوسن بسایند تا هموار گردد و بر ورم ضماد کنند که این در تحلیل و تلیین نافع ست ضماد
محلل اورام صلبه بگیرند پیه شیر و پیه خرس و پیه گوزن هر واحد پنج درم مقل و اشق و جاوشیر هر واحد دو درم و شحوم را بروغن گل بگدازند و صموغ را بآب گرم بسایند
و همه را آمیخته بر ورم بمالند و ایضا میعه سائله با زیت کهنه گرفته بر ورم بمالند **طبری** گوید که در ابتدا فصد باسلیق از هر دو دست کنند و درمیان هر دو فصد فاصله
چندروز حسب اقتضای قوت مریض دهند بعد از ان اگر مانعی نباشد بحیثیکه در معالجه سرطان مذکور شود استفراغ ماده نمایند و چند روز بگذارند پس مطبوخ افتیمون
که نسخه او در علاج مالیخولیا مسطور شد تنقیه کنند و از اغذیه بر قلیل تر از لطیف تر حتی الامکان اقتصار ورزند و از اغذیه غلیظه بالکل منع نمایند تا تخورش باشد
یا میوه و امر به نشستن در چشمه نطرونی و کبریتی و شرب آبهای آنها کنند که این استیصال و کند و بهر و معجونیکه برای ابتدای این ورم ابو ماهر موسی بن سیار
ترکیب داده نیست **نسخه آن** عصاره غافث خالص افتیمون هلیله سیاه و کابلی ایارج فیقرا هر یک ده درم اسقولوقندریون و آمله هر واحد پانزده درم افسنتین
رومی صعتر طری و گاوزبان هر یک پنج درم ساذج هندی و بوزیدان و تودری و شیطرج و مصطگی هر یک سه درم همه را باریک سائیده بمویز منقی سرشته در پنج
روز دو مثقال ازان استعمال کنند پس اگر حل طبیعت نماید ازین بی شک صحت یابد و اگر حل نکند باندک سقمونیای مشوی در سیب و قدری تربد انزاقوی سازند
و این معجون تنها باید پرهیز از استحکام این ورم هنگام ابتدای آن منع کند و آنرا ببرد و پس اگر ابتدای این ورم در بلدی باشد که هوای او معین مرض بود بطریق بیس
یا تولید سودا مریض به بلد دیگر که هوای او معین طبیعت بر مقابله مرض باشد نقل کنند پس هرگاه این مرض زیادتی کند و هنوز حس عضو زائل نشود به ادویه

مذکور علاج کنند و در معالجهٔ او اینقدر زیاده نمایند که دائم این ضماد استعمال کنند بگیرند مرهم داخلیون و مرهم اسرنج که هر دو در معالجهٔ سلعه مذکور شد هر واحد پنج درم
آرد ترمس ده درم جوز الخشب که آن عود زنجی ست و خاک زفت و یا زفت که دران بو نباشد یا هر دو هفت درم همه را در آب کشنیز سبز حل کنند و این
تنها برای تحلیل این ورم نافع ست و بقراط ذکر کرده که کشنیز حار یابس ست و بران استدلال نموده که آن تحلیل خنازیر و اورام صلبه میکند و جالینوس
ازان ورا دویهٔ مفرده بیان نموده و اگر این قول او صحیح بودی جالینوس این ضماد را باین آب ذکر نکردی و این ضماد مع لزوم پرهیز و تلطیف غذا این
ورم را البته می برد و ایضاً این ورم را باین قیروطی ضماد میکنند بگیرند اسرب محکوک پنج درم مرداسنگ سه درم موم مصفی ده درم و این را بزیت
بجوشانند و به لعاب حلبه و تخم کتان تسقیه نمایند بعده از آتش فرود آرند و حل کنند تا آنکه مخلوط گردد این ضماد را حرانیان استیفا نامند و آن مجرب ست
و ملاک امر در معالجهٔ این ورم کثرت استفراغ باشیای موافقه و پرهیز مریض ست و اما چون مستحکم شود و حس عضو برود و پس انچه دران حاصل شود البته
مستحیل و متغیر نگردد و هر گاه مستحیل نشود از حال او متعرض نشوند و آنرا علاج نبود **ابن الیاس** گوید که تنقیهٔ بدن از خلط غالب بران
نمایند باین طور که هر صبح جلاب از اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و مغز قرطم دهند
و چون نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و یا بگیرند سنای مکی هفت درم بادرنجبویه
اصل السوس هر واحد سه درم بادیان دو درم و با شکر سفید پانزده درم جوشانیده صاف نموده با معجون نجاح هفت مثقال سحر گاه
بنوشند و بگیرند پیه شیر و خرس و روباه و پلنگ و شحوم جوارح طیور همه را بگدازند و بادی میعه و مقل و مصطکی مخلوط کرده بدان طلا کنند
صفت ضماد دیگر محلل اورام صلبه بزرکتان تخم کنوچه تخم خطمی هر واحد ده درم حلبه پنج درم انجیر سفید بست درم همه را با انجیر در هاون بکوبند تا
هموار گردد و بر ورم طلا نمایند **خجندی** وغیره می‌نویسند که هر صباح مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل السوس و بادیان با گلقند بدهند
و غذا حمصیه بلحوم فاصلهٔ لطیفه سازند و اجتناب از اطعمهٔ مولد سودا مثل عدس و برنج و مانند آن کنند و استحمام خفیف استعمال کنند و
در حمام مکث ننمایند و تنقیه بمطبوخات نمایند که دران سنا و بسفایج و غاریقون و هلیلهٔ سیاه و کابلی باشد و اگر عضو ضعیف الحس گردد
عسر البرء باشد بر مقدار حس او و دران هنگام باید که مدام ازان امالهٔ ماده بفصد و اسهال بمخرجات سودا کنند تا ضرر او عظیم نگردد و اغذیهٔ محموده
مثل چوزهٔ مرغ و دراج و مزورات خورانند تا ورم زیاده نشود و علاج اورام صلب و علاج نقرس بارد باهم نزدیک ست آنرا مطالعه
باید کرد **صفت** دوای نرم کننده خاکستر برگ کرنب و راتیانج و اشق و مقل همه بسرکه حل کرده بر نهند و پیه بط با خطمی نرم کننده است **گیلانی**
گوید که در علاج این مبادرت به تنقیهٔ بدن از خلط فاعل کنند و اگر علامت خون ظاهر باشد تنقیه بفصد نمایند بعد ازان بادویهٔ مسهلهٔ مخصوصهٔ ماده بعد
نضج آن و اگر علامت خون ظاهر نباشد اولاً نضج ماده نمایند پس مسهل استعمال کنند غیر آنکه درین صورت تنقیه یکدفعه نباید کرد بلکه بدفعات نمایند نضج دهند
پس استفراغ نمایند و همچنین تا هنگامیکه نقای تام حاصل گردد بعد ازان اصلاح غذا کنند تا خلط نیک عوض مادهٔ متحلل تولد کند و در بعض اوقات
مفرحات مقوی قلب دهند چه ماده سوداوی ست بعد آن تدبیر قطع مادهٔ منصب بعضو بمالش عضو مقابل او یا بطلای زفت بر عضو مقابل کنند و تدبیر
تحلیل مادهٔ باقی نمایند باین طور که بر عضو ملینات صلابت مثل شحوم نهند و بعد لینت ماده دوای محلل که تحلیل او قوی نباشد بران گذارند
پس اگر چیزی از ماده باقی ماند بتکرار تحلیل آن نمایند تا آنکه ماده بتمامه فانی گردد لیکن محلل عضو متخلخل باید که ضعیف تر از محلل عضو متکاثف باشد و همچنین
محلل عضو لین به نسبت محلل عضو صلب و درین اثنا تعاهد حمام کنند مگر استکثار آن ننمایند بلکه استعمال او در اوقات متباعده باشد و رطب بود و دران
آبزن استعمال کنند و دران حشایش مرخیه مثل تخم خطمی و خبازی و روغن بنفشه و جو مقشر زیاده نمایند و همواره باین تدبیر پردازند تا آنکه بالکلیه زائل
گردد **انطاکی** گوید که صلابات گاهی از ورم رخو بعینه عارض شود و چون علاج آن بگردد چنانچه سرد شود یا خشک گردد بغیر تحلیل و در علاج این قسم
گاهی جهلا ابتدا به تنقیهٔ خلط سوداوی میکنند بجهت علم ایشان که صلابات نشود مگر از سودا و حال آنکه علاج این در بادی الرای تسخین عضو بود و بدانچه
در ورم رخو گذشت و ترطیب او با دهان حاره چون روغن پسته و بادام مثل یاسمین یا زنبق و بضمادات مانند بزرو و خطمی و انچه در سرطان بیاید و روغن تخم
و روغن گاو و مسکه درین فعل نیک ست و اما انچه از ورم صلب اصالةً باشد علاجش تنقیهٔ خلط ست و فصد گاهی بسبب افراط خلط در کمیت بود

و گاهی بسبب رداوت در کیفیت خاصته و لهذا گاهی فصد در سوداوی کرده میشود و درینجا چیزی از مطبوخ افتیمون بشربت فواکه شیرین کرده نافع تر نیست و گاهی حاجت مثل لاجورد و داحی گردد پس هرگاه بنقای ماده یقین شود علاج بوضعیات مذکوره نمایند و اگر در غذا بر ماکیان و بیضهٔ آن و مثل بادام و مویز اقتصار ورزند اولی باشد و در زهت گفته که علاج این ورم بعلاج سلع نمایند سوای قطع

مسامیر

و آن جمع مسمار ست و مسمار عقدهٔ مستدیر سفید مثل سر مسمار بود و مسامیر از بهر آن گویند که در پوست جای کرده و در گوشت نشسته باشد و شکل مستدیر همچو سر میخ بود و در رنگ آن سفید از بهر آن باشد که مادهٔ آن رطوبتی بود فسرده و بسیار باشد که از خراش جلد و بعد خراجات و عقب علاج آن عارض شود و بعده در جسم کثرت نماید و اکثر آن در پا و انگشتان پای و در اسافل بدن حادث شود و از راه رفتن باز دارد و مسامیر نزد بعضی از اقسام ثالیل ست و بعضی دیگر از انواع غدد تصور کرده اند چنان جرجانی در ذخیره نوشته که نوع دیگرست از غدد که آنرا مسامیر گویند و آن چیزی باشد همچو ثول لگو نسار یعنی چنانکه ثول بیرون پوست باشد این در اندرون باشد در گوشت نشسته **علاج** باید که آنرا شق کرده مثل سلعه بیرون آرند و اگر اخراج آن ممکن نباشد مدام بدست بکوبند و بمالند و لازم بستن سرب بران کنند و از زرنیخ و نوشادر و زنگار به آب صابون سرشته طلا کردن از علاج خاص او نوشته اند باقی علاجش از بحث غدد و ثالیل اخذ کنند و بسا ست که اگر علاج این نکنند سرطان گردد کذا قال الشیخ

سرطان

عبارت ست از ورم سوداوی صلب تیره رنگ موذی مولم که تولد او اکثر از سوداوی احتراقی محترق از مادهٔ صفراوی صرف یا محترق از مادهٔ بلغمی مخالط صفرا بود و گاهی از سودای محترق از سودا باشد و از سودای صرف در وی خون حادث نشود پس اگر مادهٔ او سودای صفراوی بود البته متقرح گردد و این بدست و آنچه از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد اکثر آنست که متقرح نگردد و این عسر العلاج ست و گاهی متقرح شود و اگر مادهٔ از سودای محترق باشد درد و سوزش او صعب بود و ریش نگردد **و فرق** درین ورم و سقیروس آنست که سرطان با درد شدید و سوزش و ضربان و سرعت ازدیاد و انتفاخ بود و در حوالی این رگها ظاهر گردند و سرخ نباشند چنانچه در فلغمونی بلکه مائل بسیاهی و تیرگی و سبزی و ایضاً غالباً حدوث این ابتداءً باشد و غالباً حدوث ورم صلب انتقالی از ورم حار بود و ایضاً سرطان گاهی متقرح گردد و ایضاً فرق با سقیروس حقیقی آنست که سرطان را حس در موضع متورم بود و آنرا البته حس نباشد و اکثر این در اعضای متخلخل عارض شود و لهذا در زنان اکثر افتد و ایضاً در اعضای عصبیه و رطبه مثل پستان و رحم در زنان و مردان را بیشتر در حوالی حلق و حنجره و در خصیه و قضیب و در امعاء و معده و ایضاً در روی و سائر مواضع رطبه افتد و هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتل بود و در ابتدای عروض خفی الحال باشد و چون سرطان ظاهر شود امر معرفت او مشکل تر بود در اول ظهور او در اکثر امر بعده علامات او پدید آید و در ابتدا بقدر بادام یا باقلای کوچک بسیار سخت گرد شکل تیره رنگ باشد و در موضع آن اندک حرارت بود بعد از ان زیاده شود تا آنکه مثل خرچنگ گردد و هر چونکه زیاده گردد رگهای تیره و سبز شبیه بپای خرچنگ پدید آید و بشعلهٔ آتش مانند پیوسته ملتهب باشد و درد و سوزش و التهاب و ضربان بمقدار کم و بیشی آمیختن صفرای سوخته با سودا بود و چون سرطان متقرح شود قرحه سیاه هولناک ظاهر گردد و لب او غلیظ سرخ یا سبز منقلب بخارج باشد و دران شبیه بشحم بود و از ان زرداب بدبو سیلان کند با درد و سوزش خفقان نیست و غشی شود بالجمله از سرطان بعضی شدید الوجع و بعضی قلیل الوجع و ساکن بود و بعضی متمادی بتقرح گردد و بعضی غیر متقرح باشد و گاهی متقرح بغیر منتقل شود و گاهی علاج او را بسوی تقرح بگرداند و لبهای او را غلیظ تر و صلب تر کند و این ورم مسمی بسرطان بسبب یکی از دو امر باشد اعنی یا بسبب تشبث او بعضو مثل تشبث سرطان بصید کنندهٔ او و یا بسبب صورت او در استدارت آن در اکثر مع رنگ او و حدوث عروق او مثل پایهای آن گرداد **و بدانند** که مادهٔ این مرض مفسد حاد غائص ست چون مستحکم گردد به نشود بخلاف مادهٔ صلابت و ایضاً بخلاف مادهٔ جذام که مادهٔ او اگرچه حاد مفسد ست لیکن باین مرتبه نیست و نه غائص ست بلکه منتشر در ظاهر بدن بود و لهذا جذام طول کند و ایضاً به شود به نسبت سرطان الحاصل سرطان مرضی ست بغایت صعب و خطرناک که طمع در اصلاح آن نباید داشت و اگر در آغاز رسند و تدابیر صائبه بکار برند بشاید که توقف کند و از زیادتی باز ماند **علاج** فصد کنند و زوبچیانند و بعد نضج از منضج سودا بمسهل سودا و ماء الجبن تنقیه نمایند و بتسکین حرارت جگر کوشند و چیزها ئیکه دران حدت بود استعمال نکنند و خوردن اطریفل غددی مجرب ست و سنگ آسیا و سنگ آهن تیز کن و اسرب با آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز باهم بسایند پس همه آمیخته روغن گل افزوده طلا کنند تا ورم را زیاده شدن ندهد جدا از ان

سفیدهٔ ارزیز گل ارمنی آب کاهو بروغن زیت آمیخته طلا نمایند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیدهٔ ارزیز توتیای مغسول به روغن گل طلا سازند
تا اندمال یابد و گویند که اگر سنگ پشت مجموع سوخته بروغن گاؤ طلا نمایند سرطان متقرح را مجرب و بیعدیل ست و در بیاض استادی مرحومی مسطور ست که روغن
سیاه را خوب جوش داده سرد کرده استخوان پشت سنگ پشت تازه باشد یا خشک کوفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند که
سرطان و جمیع قروح را نافع ست و اسرب سوخته نیز مجرب نوشته اند و بعضی اطبای هند مینویسند که برای سرطان که آنرا ڈهیٹ گویند املهٔ منقی شب در
بول مادهٔ گاؤ نازائیده تر کنند و صبح سائیده طلا نمایند و بالایش برگ نیم نیمگرم کرده بربندند و گویند که گیاه کندره بوٹی که بطرف میوات میباشد اگر
آنرا در بول گاؤ نازائیده بسایند و بر سرطان کنند آنرا زائل میکند و اگر برنج سرخ مقدار چهار درم در دوغ گاؤ خوب بپزند تا مثل مرهم گردد
و بر موضع سرطان بنهند پس منع کند آنرا از زیادتی در ابتدا و از تقرح بعد ازان و تنقیه و اندمال متقرح نماید و بهترین ادویه استخوان گربه است که با آب
هلیله و بلیله و آمله سوده طلا نمایند **ضماد** حکیم علیخان که در ازالهٔ سرطان متقرح از مجربات ست پوست انار عدس مقشر گل مغره هر واحد یک توله کوفته بیخته در
شش توله قند سیاه کهنه سه ساله و اگر زیاده از سه سال باشد بهتر بود باهم آمیخته بکار برند و از خواص این دوا آنست تا که در قرحه فسادی و آفتی باشد
تمام دوا بر قرحه میماند چون دوا بقدر یکحبه نیز آنجا نماند پس بدانند که قرحه بصحت انجامیده و آکله و قروح خبیثه را هم نافع ست و در بیاض حکیم اجمل خان
مسطور ست که ادویه را مع قند مساوی گرفته بآب سحق کرده استعمال نمایند لیکن باید که گرد سرطان مثل حلقه ضماد نمایند و بالای سرطان از دوا هیچ نباید
نهاد که بی این نفع نمی بخشد **مرهم سرطان** معمول و مجرب حکیم بقا خان شنگرف فلفل سیاه کات سفید زرد چوب هر یک یکدرم ترپھله
سه درم برگ بهی که خشک شده افتاده باشد یکدرم جدا جدا کوفته بیخته سیماب موم سفید هر یک یکدرم روغن گاؤ بقدر حاجت موم بروغن گداخته
جمله را یکجا حل کرده مرهم سازند و بر سرطان و دمل بر پارچه طلا کرده بچسپانند و گرداگرد سرطان دو قطعهٔ اسرب را بآب گشنیز سبز و سرکه باهم سائیده
طلا نمایند **ایضاً** که ورم را بنشاند و جراحت را باصلاح آرد صندل سفید یکدرم پوش درنبدی اقاقیا هر یک دو درم شیاف مامیثا موم سفید هر یک
چهار درم سرطان سوخته یک عدد روغن گل قدر حاجت بدستور مقرر مرهم سازند و بعمل آرند **ایضاً** برای سرطان و قروح پستان از بیاض مجربی منقول
زبان سنگ سوخته یک عدد سکیور سنگ جراحت تیزوی خطائی دانه هیل انزروت هر یک دو ماشه کافور بھیم سینی شنگرف رومی صندل هر یک سه ماشه فلفل
گرد بست و یک عدد در روغن گاؤ دو دام **اقوال حذاق** شیخ میفرماید آنچه توقع در علاج او باید داشت آنست که چون ابتدا کند پس گاهی ممکن بود که
منع کنند حتی که بر حال خودش باقی ماند تا زیاده نشود یا حفاظت نمایند تا متقرح نگردد و گاهی در بعض احیان اتفاق افتد که سرطان مبتدی به شود و اما مستحکم نشود
و بسیار باشد که در باطن سرطان خفی عارض شود و دران صلاح مثل آن باشد که بقراط گفته که حرکت ندهند پس اگر حرکت دهند بسا ست که مؤدی بهلاکت گردد و اگر
ترک نمایند و معالجه نکنند پس گاهی مدت طول کند مع سلامت و خصوصاً چون اصلاح اغذیه کنند و غذائیکه تبرید و ترطیب نماید و مادهٔ ساکن سالم پیدا کند مثل
ماء الشعیر و ماهی رضراضی و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن اختیار نمایند و اگر در انجا حرارت باشد دوغ گاؤ تازه مسکه صاف کرده دهند و بقول
رطبه حتی که کدو بخورانند و گاهی سرطان کوچک متحمل قطع باشد و اگر ممکن بود که بچیزی باطل گردد پس امکانست که باطل شود بقطع شدید الاستیصال متعدی
بطائفهٔ که قطع او از محیط ورم سیال بجمیع عروق ساقی آن بود حتی که ازان چیزی باقی نماند و بعد ازان خون بسیار ازان سائل گردد و تقدم تنقیهٔ بدن
از مادهٔ ردیه باسهال و فصد کنند بعده حفظ او بر بقای او باغذیهٔ جیده در کمیت و کیفیت و تقویت عضو بر دفع نمایند باوجود آنکه قطع او در اکثر اوقات
شر او افزاید و گاهی بعد قطع بداغ حاجت افتد و گاهی در داغ خطر عظیم بود چون سرطان قریب اعضای رئیسه و نفیسه باشد و بعضی قدما حکایت
کرده اند که طبیبی قطع پستان مسرطن از بیخ او نمود پس در پستان دیگر سرطان پیدا شد گوئیم که ممکن ست که پستان ثانی در طریق سرطان
گردن باشد و این حالت را موافق افتاده باشد و ممکن ست که بر سبیل انتقال ماده باشد و این ظاهر تر ست **ذکر ادویهٔ موضعیه** برای سرطان که
بدان اراده چهار غرض کرده میشود یعنی ابطال سرطان اصلاً و این دشوار ست و منع از زیادتی و منع از تقرح و علاج متقرح پس آنکه
بدان ارادهٔ ابطال سرطان کرده شود دران مثل دوائی اختیار کرده شود که در وی تحلیل باشد برای آنکه از مادهٔ ردیه حاصل
شده دفع باشد برای آنکه مستعد برای حصول بود در عضو ازان و تشدید القوة و التحریک نباشد و لهذا واجب ست که دران از ادویه اندکی

اجتناب ورزند وازین جهت انچه ادویه جیده دران از معدنیات باشد مغسول بود مثل توتیای مغسول وگاهی بدان از روغنها مثل روغن گل وموم روغن
خیری مخلوط کرده میشود واما منع زیادتی پس توصل کرده شود بدان بحسم ماده واصلاح غذا وتقویت عضو به ادویه رادعهٔ معروفه واستعمال لطوخات معدنیه
مثل حکاکهٔ سنگ آسیا وسنگ مسن ومثل لطوخ مرتب از حکاکهٔ محکوک از صلایه ودستهٔ اسرب برطوبت مصبوب بر صلایه مثل روغن گل ومثل آب کشنیز
وایضاً تضمید بآب غورهٔ کوفته جید نافع ست وآنکه بدان ارادهٔ منع تقرح کرده شود پس لطوخات مذکوره برای منع زیادت ست اگر دران سوزش نباشد
لیکن آن همه نافع ست خصوصاً چون بحکاکهٔ مذکوره از دسته وصلایهٔ اسرب آمیخته شود وهرگاه فی الجمله گل مختوم یا گل ارمنی بازیت انفاق یا آب حی العالم
باسفیداب اسرب باشد که این ترکیب نیکوست وانچه بلیغ النفع ست تضمید بسرطان نهری تازه است وخصوصاً با قلیمیا واما علاج متقرح پس انچه برای
آن جیدست اینست که پارچهٔ کتان درآب عنب الثعلب ترکرده بدام بران دارند وهرگاه قریب خشک شدن رسد بران آب او چکانند ویا بگیرند
مغز گندم وکندر وسفیدهٔ ارزیز هر واحد یکدرم گل ارمنی وگل مختوم وصبر مغسول هر واحد دو درم همه را سائیده بر سرطان رطب بطریق ذرور وبر یابس
بطریق مرهم مرتب بروغن گل استعمال کنند ونفع میکند آنرا دوا از التوتیا یا توتیای مغسول بآب خرفه یا لعاب اسپغول **صاحب کامل** گوید
که سرطان چون مستحکم وبزرگ گردد ممکن نیست که آن علاج قبول کند وبعیدست که به شود وقومی قطع او بآهن میکنند چون در عضوی استیصال قطع
او ممکن بود حتی که از بیخ او چیزی باقی نماند واما هرگاه دران این ممکن نباشد پس مخاطرهٔ او از چند وجوه باشد یکی آنکه گاهی در عضو شرائین وعروق بزرگ
بود واز ان خروج خون چندان عارض شود که بر مریض خوف باشد واگر عروق وشرائین ببندند آفت باعضای رئیسه رسد که از ان این عروق وشرائین
نشو کرده باشد وایضاً ممکن نیست که اصل آن عضو باشد واما هرگاه این ورم را در ابتدای او دریابند باید که اولاً فصد از عروق موافق عضوی که
دران ورم باشد از جانب علیل گیرند چون قوت وسن ومزاج وفصل ومانند آن مساعدت کند واگر مریض زن باشد می باید که اعتنا به ادرار
حیض نمایند وتنقیه بدن بادویه مخرج مرهٔ سودا کنند مثل طبیخ افتیمون وغاریقون وغیره از ادویه که استفراغ خلط سوداوی نماید وباید که بر استعمال
آن یکدفعه اقتصار نکنند بلکه بیشتر تا آنکه بدن از ان خلط پاک گردد واین حب موافق ست برای استفراغ خلط سوداوی ومرهٔ سودا بگیرند هلیلهٔ سیاه یکدرم
افتیمون یکدرم اسطوخودوس بسفایج هر واحد یکنیم درم نمک نفطی ودو دانگ خربق سیاه نیم درم غاریقون یکدرم همه را باریک سائیده
بآب سرشته حبها سازند شربتی از سه تا چهار درم وچون استفراغ بدن از ان خلط نمودند می باید که تدبیر صاحب او تدبیر معتدل المائل
برطوبت مسکن حدت سودا نمایند تا انچه در بدن پیدا شود خون نیک باشد ومسکن مریض در جای معتدل الهوا مقرر کنند وباغذیهٔ محمود
الکیموس غذا سازند مثل لحوم بچهٔ بز وجوجهٔ مرغ وبچهٔ میش وماهی رضراضی مرتب بطبیخ نیک با بقلهٔ یمانی وکدو وقطف وایضاً ماء الشعیر
وماء الجبن وسفوف مسهل سودا خورانند واما انچه بر عضو علیل گذارند باید که دراول امر قبل استفراغ ادویه که منع ودفع ماده باعتدال نماید
چون آب عنب الثعلب وآب کاسنی وکاکنج وکشنیز ومانند آن باشد وچون استفراغ بدن وتنقیهٔ او از خلط سوداوی کردند ادویه محلله باعتدال
استعمال باید کرد ومثل دوا مرتب به توتیا **صفت آن** توتیای کرمانی سوده مغسول ومرداسنگ وسفیداب ارزیز هر واحد یک جزء موم ربع
جزء ادویه کوفته بیخته موم را در روغن گل گداخته ادویه آمیخته مرهم سازند ودوای مرتب بقلقطار منسوب بجالینوس استعمال کنند ومرهم زنجفر
ومرهم رسل این را وسائر اورام صلبه را نافع ست وچون سرطان متقرح گردد معالجه باین مرهم باید کرد **صفت آن** بگیرند سفیدهٔ
ارزیز وتوتیای مغسول مساوی وبروغن گل وآب عنب الثعلب یا آب خرفهٔ سبز یا آب کشنیز تر یا لعاب اسپغول یا آب کدو یا آب خیار هرچه
از ینها حاضر باشد سائیده بر متقرح نهند وگاهی این دوا را قبل از تقرح می نهند زیرا که از تقرح او منع میکند واین دوا آنرا نافع ست
صفت آن بگیرند هاون اسرب یا ارزیز ودستهٔ اسرب ودران گل ارمنی یا گل مختوم انداخته با سرکهٔ ممزوج بآب ویا با شیر شتر
خوب بسایند تا آنکه سیاه گردد وبر سرطان متقرح طلا نمایند واگر با آب حی العالم وروغن گل بسایند نافع باشد باذن الله تعالی **ابن
الیاس** گوید که در ابتدا فصد کنند وهر صبح جلاب از تخم کاسنی واصل السوس هر واحد سه درم باشکر سفید ده درم بنوشانند وغذا مزورهٔ نخود وماش
بمغز بادام وبعد ظهور آثار نضج در قاروره تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون وغاریقون نمایند ومبالغه در تنقیهٔ بدن از ان خلط کنند ویا این حب بخورانند ونسخهٔ این

ہمانست کہ در قول صاحب کامل گذشت لیکن در ینجا وزن نمک یکدانگ وغاریقون نیم درم وہلیلۂ کابلی یکدرم عوض خربق ست وآب کرفس جہما سازند واین یک شربت ست ویا ماء الجبن با فتیمون بدہند وبعد تنقیہ ہر صبح سکنجبین بزوری دہ درم در آب گرم حل کردہ بنوشانند وغذا زیرباج لحوم تیہو وماکیان وغیرہ کہ مذکور شد واگر با حرارت مزاج باشد غذا ماء الشعیر با بچۂ مرغ سازند وایضاً بعد تنقیہ ادویۂ محللہ مثل توتیای مغسول بروغن گل وروغن خیری بر ورم نہند واز نہادن ادویہ ضعیف التحلیل وقوی التحلیل بر عضو متورم حذر کنند وچون سرطان متقرح گردد وازان زرداب سیلان نماید استعمال این مرہم اورا نافع بود توتیای مغسول وگل مختوم وگل سرخ وگل ارمنی مساوی در ہاون رصاص بدستۂ آن با روغن گل سحق بلیغ نمایند وطلا کنند واین دوا نیز نفع بلیغ نماید بگیرند سرطان نہری تازہ وتسوق کردہ بران نہند ہر روز یک مرتبہ یا دو مرتبہ ویا بگیرند خاکستر سرطان با تیر وطی روغن گل وبدستور مرہم استعمال نمایند **خجندی** وابو منصور گویند کہ در اوائل فصد اکحل ورگہای مناسب موضع او کنند وخون بقدر احتیاج بیرون آرند واز اغذیۂ مولد سودا وصفرا مثل عدس وقنبیط وبادنجان ولحم وحشی وبقر وشراب سیاہ غلیظ ومانند آن کہ خون غلیظ پیدا کند واز جملہ اغذیہ وادویۂ حارہ کہ خون را سیاہ کنند اجتناب نمایند وہر صباح شربت از گاوزبان وتخم کاسنی وبادرنجبویہ وأصل السوس با شکر بنوشند وغذا ماش یا ماء الشعیر مغز بادام یا بچۂ مرغ ولحم خرفان وبعد ظہور آثار نضج در بول تنقیہ متواتر با دویۂ مطبوخہ مسہل سودا مثل سنا وبسفایج وافتیمون واسطوخودوس وہلیلۂ سیاہ وکابلی ومانند آن کنند وماء الجبن وسکنجبین وافتیمون آنرا نفع کند وباید کہ در نضج وتنقیۂ مادہ این مرض مبالغہ نمایند واما چون عظیم وتمام شود علاج او بملایمت نمایند تا متقرح نگردد واین چنان باشد کہ از تسخین فی الحال از ادویہ واغذیہ وغیرہ حذر کنند وبہ بقول باردہ تبرید آن نمایند واگر متقرح گردد این ضماد مہودمی بکار برند نشاستہ وسفیداب وکندر وصبر وگل ارمنی بروغن گل مرہم سازند ونہند پس اگر شدید الرطوبت باشد بران خشک بپاشند وبقراط گفتہ کہ صاحب سرطان را مرات بسیار از سودا اسہال نمایند بعد ازان اگر متقرح باشد زنگار یا دوای حاد بران نہند وبالایش پارچۂ بآب سرد تر کردہ نہند وعضو را بربندند بنوعیکہ مادہ بسوے آن سیلان کند پس باین ممکن ست کہ حصول او متاکل گردد ومادہ بسوی آن سائل نشود وجالینوس نوشتہ کہ امید این دارم از قول بقراط ومحمد بن زکریا گوید کہ من برانم کہ این در مکروہ او بیفزاید وایضاً گوید کہ من بر سرطان کہ در بیخ گوش مردی بود بعد ازانکہ متقرح شدہ بود زنگار پاشیدم وآنرا اندک اندک میخورد وبسیار سوراخ نکرد وامید صحت او بدان کردم وگفتہ کہ خوردن لحوم افاعی مطبوخ بآب ونمک وشبت وشراب ریحانی تنقیۂ بدن وتشفۂ مادۂ سرطان ازان میکنند ولحم افاعی بخبین حل کنند وایضاً فوتیر ازانست **ابن ہبۃ اللہ** گوید کہ چون طبیب این مرض را در ابتدای او دریابد فصد باسلیق نماید واستفراغ بدن بمطبوخ افتیمون مکرر کنند تا آنکہ بدن پاک گردد ومریض را دوائی بنوشانند کہ تسکین حدت نماید مثل ماء الشعیر وشیرۂ تخم خرفہ وتخم خیارین واز اغذیۂ مولد سودا حذر کنند پس اگر قوت ضعیف گردد باید کہ تخم ماکیان وبچۂ آن وبچۂ بز بخورانند ومعالجہ ورم در ابتدا بدانچہ مانع در رادع باشد باید کرد وادویۂ کہ در ان حدت باشد البتہ استعمال نکنند ودر آخر ادویۂ محللہ باعتدال مثل موم وروغن وصبر استعمال نماید پس اگر ورم ریش گردد باین مرہم مرکب علاج نماید **صفت آن** سفیدۂ ارزیز وتوتیای مغسول ومرداسنگ وگل ارمنی مغسول وعصارۂ بارتنگ ہر واحد دو جزو نشاستہ وصمغ عربی ہر واحد سہ جزو ادویہ را کوفتہ بیختہ بدان موم وروغن گل اندازند حوالی ورم را بگل ارمنی مسحوق در ہاون رصاص بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز طلا کنند پس اگر طبیب بر علاج او باآہن اقدام نماید وقریب او شریان بزرگ وعصب کلان نباشد باید کہ آنرا از بیخ برکند تا ازان چیزی باقی نماند وخون را بند دی نبندد بلکہ رگہای گرداگرد او را بیفشارد تا خون غلیظ ازان برآید بعد ازان بعلاج سائر جراحات با دویۂ منقیہ پس با دویۂ ملحمہ معالجۂ او کنند وبقراط گوید کہ علاج سرطان باآہن ہیجان مرض نماید وسبب ہلاکت عاجل گردد وچون با دویہ تدبیر او نمایند زمانی طویل باقی ماند **جرجانی** وایلاقی مینویسند کہ تدبیر صواب در علاج این مرض آنست کہ حفظ او نمایند تا بمقدار خود بماند وزیادہ نشود وریش نگردد وغذای سرد وتر بکار برند چون سفاناخ وکدو وروغن بادام وہر وقت کہ آغاز علاج کنند اول بدن را از مادہ سودا پاک باید کرد واستفراغ درین علت بماء الجبن صواب تر بود ودر ہر چند روز چہار درم افتیمون در ماء الجبن باید داد ویا در ماء العسل واگر عوض ماء العسل وافتیمون در ہر چند روز طبیخ افتیمون با سکنجبین آمیختہ دہند صواب باشد وہر چہ در علاج مالیخولیا مذکور شد وہر چہ در علاج جذام خواہد آمد علاج این مرض ست وحرارت جگر باغذیۂ موافق واشربہ واضمدہ ساکن باید کرد وباعتدال باز آرند تا سوختہ شدن خون باز دارد وادویۂ محلل قوی را درین علت مضرت زیادہ از منفعت بود

ادویہ معدنیہ مغسول کہ تحلیل آن باعتدال باشد و سوزندہ نبود سود دارد و توتیای مغسول کہ با روغن گل طلا کنند ممکن بود کہ مادۂ غلیظ سرطان را بتمامہ تحلیل کند
باہستگی خاصۃ کہ زود دریابند و علاج ازین نوع کنند و کمتر ازین آن کہ بران حال بماند و زیادہ نشود و من جملہ سرب را کہ بآب کاسنی یا کشنیز یا کاہو بسایند و توتیا
و سفیداب و صبر ہر یک دانگی در دستہ و صلایہ سرب سودہ در ابتدای ظہور سرطان آن ورم آنرا زائل میکند و گل مختوم وغیرہ کہ در قول شیخ گذشت یا آب کاہو
یا لعاب اسپغول در دستہ و صلایہ سرب سودہ طلا کردن بغایت سودمند ست و نگذارد کہ ریش گردد و غورہ کوفتہ ضماد کردن و سرطان نہری تازہ کوفتہ با قلیمیا ضماد
کردن سود دارد خاصۃ اگر حرارت و سوزش و ضربان باشد و گل ارمنی بسرکہ حل کردہ طلا کردن نافع و ہرگاہ ریش گردد خاکستر سرطان نہری و اقلیمیا ہر یک برابر
در قیروطی روغن گل و حکاکۂ سرب بآب برگ خرفہ و آب برگ کاہو سودہ با لعاب اسپغول طلا کردن سود دارد **طبری** گوید کہ بسوی مریض نظر کنند اگر آنرا قوت
صالح باشد تنقیہ فصد کنند حتی کہ قریب غشی گردد و براغذیۂ مولد خون نیک مثل زیرباجات یا لحوم جدی یا حملان صغار و بچۂ مرغ و زردۂ بیضۂ نیمبرشت و نبید خوش مانند
آن اقتصار نمایند و حفظ قوت او فرمایند بعدہ ازان استفراغ باین حب کنند **نسخۂ آن** بگیرند خربق سیاہ در شیر بز سہ روز ترکردہ خشک نمودہ ماہیزہرج حب الغار ہر
واحد سہ طسوج حب النیل نیم دانگ شحم حنظل یکنیم دانگ افسنتین رومی غاریقون ہر واحد دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم نمک نفطی سقمونیا ہر واحد یک دانگ و دو
شعیرہ کوفتہ بجز بیختہ بآب کرنب نبطی بسرشند حبہا مثل فلفل سازند شربتی سہ درم و ثلث مطبوخ بای اسفیداج ہفت روز پرہیز دارند بعدہ این حب بخورند و بعد آن
دہ روز صبر کنند پس ازان یک شربت مطبوخ افتیمون بنوشند بعدہ از شرب دوا باز مانند و بدن را راحت دہند و در ایام راحت اطریفل کبیر استعمال نمایند اگر
مزاج و تحمل آن باشد استعمال او در ہر سہ روز بوزن یکنیم درم کنند و غذا خفیف تر انچہ بران قدرت باشد و صالح تر و کمتر در کمیت باشد و قریب چیزی از فواکہ
نگردند این استفراغ دائم استعمال نمایند مگر آنکہ مانعی ازان باشد پس اگر بہ بینند کہ این معالجہ دران اثر میکند و از حجم و صلابت او کم شود بران دوام نمایند و اگر
این معالجہ اثر نکند پس مس و بآہن دران خطر ست و بعضی اطبا ذکر کردہ اند کہ عروق او بہ دماغ اتصال دارد پس اگر بدین ارادہ آن کردہ اند کہ فضول تجاوز
میکند بسوی او از دماغ از عروق دقاق و از سائر اعضا درست ست و اگر ارادۂ عروق منتسبۂ او کردہ کہ متصل بہ دماغ اند غلطی کردہ پس اگر انسانی بر قطع
او اقدام نماید بران جسارت کند آنرا قطع کند بطوریکہ شرح آن سکنیم یعنی آنرا و حوالی او را ضماد کنند بموم روغن کہ تسقیۂ آن با مرسب محکوک و لعاب اسپغول
و لعاب بہدانہ کردہ باشند و آنرا ستہ خوب حل کنند تا مخلوط گردد و ضماد این چند روز متواتر کنند تا آنکہ نرم کند بعد ازان بپارچۂ درشت بمالند حتی کہ
عروق حوالی او ظاہر گردد و غلیظ شود بعدہ ابتدا کنند در قطع عروق حوالی او و داغ طرفی کہ ازان آغاز کردہ بعد ازان آنرا بصنارہ بگیرند و در قلع او استقصا
نمایند حتی کہ استیصال آن گردد و بعدہ موضع را بصوف کہ باین مرہم آلودہ باشند پر کنند بگیرند دقاق رطبہ و لعاب بہدانہ و بموم روغن معمول بروغن
بنفشہ بیامیزند و در ہاون کردہ آب عنب الثعلب بران انداختہ حل کنند تا آنکہ خوب ازان جذب کند و قوت آن اخذ کند پس بدان صوف آلودہ موضع سرطان
را بدان صوف پر کنند و اسفنج تازہ در آب عنب الثعلب ترکردہ بالای صوف نہند تا از خشک شدن منع نماید و انچہ دران من تجربہ کردہ ام بہتر آنست کہ
بر موضع ہر روز شیر دختر از پستان بدوشند بعدہ آن مرہم نہند بالائیش آن اسفنج تا آنکہ موضع ریم کند و تحلیل ابتدا نماید و بریم و رشح بقایای او بگدازد
و ازان پاک شود و موضع خشک گردد و حذر کنند ازانکہ او را مس نمایند بادویۂ حادہ پس ہرگاہ مدہ کرد و موضع نرم شد صحت یابد الا آنکہ زمانۂ صحت او بعید
گردد تا آنکہ انچہ در عروق متصل آن باشد فانی شود و خون صاف گردد و بہترین چیزیکہ طبیب درین مرض عمل نماید احتراز و ترک اقدام بران بآہن ست مگر
ہنگام ضرورت و اما چون سرطان مستحکم شود و در عصاب تشبث گردد و حس موضع باطل کند بسبب فرط صلابت و منع روح از سلوک درین بقعہ علاج آن
نیست و امید صحت او نباید داشت و ہر مرض چنان نیست کہ علاج نزد انتہای آن کردہ شود و نہ ہر آنکہ نزد ابتدای او معالجہ نمایند بلکہ بعضی مرض چنان باشد کہ در
ابتدای او قبل ازانکہ مستحکم گردد علاج او کنند مثل امراض سوداویہ و بعضی آنست کہ نزد استحکام او علاج کنند مثل نزول الماء در چشم و امثال این بسیار ست
پس این علت را چون در ابتدای او علاج کردہ شود زیادہ نشود و بزرگ نگردد و اشتداد نیابد و علاج این مرض در ابتدای او استفراغ
بدن دائم ست و اقتصار بر اغذیۂ محمودہ و اکثر اطبا درین مرض غلطی میکنند زیرا کہ حدوث این و حدوث سلعہ یکسانست و تساہل از معالجۂ این میکنند
تا آنکہ مستحکم میگردد پس واجب ست کہ طبیب ہشیار باشد نزد جمیع زوائدیکہ در بدن ظاہر شود بخوف آنکہ سرطان و داء الفیل باشد و گاہے
سرطان در بعض اوقات صلب شود حتی کہ عروق او کشیدہ گردد و چندان الم آرد کہ مریض را بیقرار گرداند و درین صورت باین مرہم معروف بمرہم سرطان

ضماد کنند **نسخۂ آن** موم روغن بروغن بنفشہ وپیہ بط سازند وبران اندک سفیداب واندک آرد ترمس پاشیدہ برہم زنند تا مختلط گردد واین مرہم معروف بقیروطی سرطان است آنرا نافع موم روغن بروغن بنفشہ ساختہ از آتش فرود آوردہ لعاب بہدانہ شیرین واندک پیہ گردۂ بزبی نمک وقدری زوفای رطب واندکی صبر سقوطری بران اندازند بعد ازان تسقیہ بآب جرادۂ کدو یا آب برگ خلاف یا آب برگ خبازی دہند ومخلوط سازند وخوب حل کنند بعدہ برسرطان بمالند ہرگاہ صاحب اورا استفراغ وفصد کردہ باشند تا موضع مسترخی نگردد وجذب مادہ نکند واین عروق سرطان را نرم کند واز تمدد منع نماید وچون نرم گردد الم زائل شود صاحب او اذیت نیابد

اورام ریحی ونفاخات عضلات

بدانکہ ورم ریحی دو نوع ست یکی آنکہ ریح مخالط ومداخل جوہر عضو بود وملایم باشد وآنرا تہبج گویند دوم آنکہ ریح مجتمع در موضع واحد در جوف عضو یا میان فضا دو عضو بود وصلب باشد وآنرا نفخہ نامند وبقول شیخ از اورام ریحی انچہ از بخار لطیف غیر متبلد بود مشابہ تہبج ومانند آن باشد وانچہ از بخار ریحی غلیظ بود نفخہ گویند وآنرا مدافعت بود ومثل زق منفوخ باشد وگاہی بضرب دست آواز کند وخصوصاً چون در فضائی باشد کہ دران جمع گردد مثل معدہ وامعاء ومیان اغشیہ محلل عظام ومیان استخوانہا واغشیہ مطیف بعضلات ومیان عضلہا وہمچنین انچہ مطیف باوتار باشد وگاہی در افضیہ متحلل نشود بلکہ اعضای متصلہ را تمزیق نماید ودران داخل شود یا اندران متولد گردد پس مخرج تمزیق آن نشود وریح باقی می ماند ومحتبس بشود بسبب کثافت وغلظ خود وبسبب کثافت عضو یکہ محیط آن باشد وضیق مسام او وگاہی افسان بر عضو مثل زانو توہم ورمی محتاج بشگاف کند پس آنرا بشگافد ریح صرف ازان برآید واز عجائب مشاہدات راقم اینست کہ حافظ فضل کریم را ورم زانو عارض شد وہربار کہ ورم را بخش میکردند آروغ باواز بلند می آمد بعد چندی باستعمال محللات آن ورم زائل شد وآروغ نیز موقوف گشت ونفیس گوید کہ گاہی ریاح منفخہ زیر جلد تولد می یابد وگاہی زیر صفاقات کہ بالای استخوانہاست وآنکہ محیط بعضلات ست پیدا شود وگاہی این ریح بر شکم میان بطن وصفاق جمع میشود وآنرا استسقای طبلی نامند وفرق میان این ورم ومیان ورم رخو مسمی اوذیما آنست کہ باوجودیکہ درین انگشت فرو رود اثر غمز او باقی نماند وازان آواز مثل آواز طبل آید **بالجملہ** علامت نفخہ سبکی ورم وعدم گرانی ست وآنکہ مانند مشک پرباد باشد واز انگشت فرو رود وزود بحال خود باز آید واثر او نماند **علاج** بعد از نضج منضج بلغم از مسہل بلغم تنقیہ نمایند واستعمال گلقند وگلاب وعرق بادیان وشربت بزوری حار نفع دارد ومجربۂ بی شرط بر موضع ورم نہند وروغن بابونہ ونرگس وہفت برگ بمالند وجاورس وارزن را گرم کردہ بدان تکمید کنند وسورنجان تلخ زنجبیل بابونہ نمک طعام ہریک شش ماشہ سودہ در روغن بابونہ در روغن نرگس ہریک دو تولہ آمیختہ نیمگرم بمالند وایضاً سنبل الطیب وزر انبیج ہریک نہ ماشہ سائیدہ در روغن گل سہ تولہ آمیختہ وضماد زعفران سہ ماشہ در سفیدی بیضۂ مرغ حل کردہ ویا صبر یک تولہ مغز خیار شنبر دو تولہ در آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند وبالایش برگ بید انجیر سرخ بروغن گل ویا بابونہ چرب نمودہ بربندند وہرچہ در علاج ورم رخو برای تہبج مسطور شد بکار برند **شیخ الرئیس** مینویسد کہ انچہ مشابہ تہبج باشد علاجش از جنس علاج او بود واما در علاج نفخہ احتیاج بچیزی افتد کہ جلد را متخلخل گرداند وانچہ اندران باشد آنرا تحلیل نماید وآنرا بر موضع تا مدت طویل مکث ممکن بود وآن مثل مراہم وادہان ومانند آنہاست وکمتر ازان میاہ سائلہ وامثال آنست ولابدست کہ درغایت لطافت باشد تا بسبب لطافت اجزای او بر عوض مفرط متمکن بود وگاہی احتیاج بوضع محاجم بغیر شرط آید تا نفخہ را تحلیل کند وازادویۂ موضعیۂ آن روغنہای گرم لطیف الاجزا است مثل زیت کہ دران چون سداب وزیرہ وبزور ملطفہ مثل تخم کرفس وانیسون ونانخواہ وشبت ومانند آن پختہ باشند واز مراہم محللہ وخصوصاً برای نفخہ کہ در اعضای وتریہ وعضلیہ افتد اینست کہ بگیرند چرک دیوار حمام وبآب حل کردہ در پاتیلہ انداختہ بر آن آہک آب نادیدہ اندازند بقدریکہ دران احتمال قوام مثل قوام گل باشد وجوش دادہ بدان نطوخ سازند وگاہی از شراب وآہک جوشانیدہ مرہم می سازند مرہم جید معتدل بگیرند زوفای خشک وبابونہ وبر قیروطی مرتب از موم زرد در روغن شبت بپاشند واز ان مرہم نطوخ بسازند ونفخہ کہ در عضلات بسبب کوفتہ شدن آن عارض شود واجب ست کہ از ادویۂ حارۂ مفرط وحریفہ اجتناب نمایند تا عضو ازان متوحش نشود ونفرت نکند بلکہ چون بمحللات معالجہ کنند چیزی از مسکنات وجع بدان مخلوط سازند ومثل این علاجات بمثل میفختج ست کہ در زیت حل کردہ صوف زوفا دران تر کردہ باشند واگر با حرارتی باشد بروغن گل صوف زوفا تر نمایند واگر زوفای رطب در روغن گل حل کنند بہتر باشد وانہمہ نیمگرم مائل بحرارت استعمال کنند ونگذارند کہ سرد گردد زیرا کہ سردی بمثل این مضرست واگر درانجا ازاینہ ادرو باشد پس بران روغنہا یکہ دران تسکین درد باشد

مع منع ماده که در ابتدا باید استعمال کنند چون روغن بنفشه و روغن گل باشد کی روغن شبت پس هرگاه اندک خفت یابند در ادویه آنچه دران قوت تحلیل زیاده باشد آمیزند مثل نطرون و سرکه پس مثل خاکستر پس مراهم محلله مثل مراهم مذکوره ابن الیاس گوید که هر صباح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش بمغز بادام دیا هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا مزوره زیرباج بلحوم ماکیان و تیهو و از منفخات حذر کنند و تلطیف تدبیر نمایند و در نفخه در جلاب مذکور تخم سداب سه درم داخل کنند و غذا نخوداب و مغز قرطم و عضو معلول را بروغن بابونه و سداب بمالند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر واحد ده درم و در یک من آب بجوشانند تا بنصف رطل آید صاف کرده روغن زیت نیم رطل بران ریخته بملایمت بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و بر عضو بمالند خجندی گوید که هر بامداد شربت از تخم سداب و بادیان و نانخواه و تخم فنجنکشت هر واحد یکدرم با ده درم گلقند بنوشند و غذا حمصیه بلحوم فاخته و بر تناول معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و تریاق اربعه و دحمرنا هر کدام که حاضر باشد بمثقال مداومت نمایند و روغن جند بیدستر و مانند آن بمالند و تکمید بآرد جو و چاورس یا سبوس گندم و نمک کنند و خاکستر چوب انگور با آب برگ سرو و طرفا و اهیل سرشته ضماد نمایند و یا بآب ریاد بشونید یا اسفنج بدان ترکرده تکمید کنند و طریق آن در علاج ورم رخو در قول جرجانی گذشت خضر گوید که نطول آبیکه دران سبوس گندم یا بابونه و اکلیل الملک و حلبه جوشانیده باشند بر عضو نمایند و در تهبج لطوخ نخولان در آب عنب الثعلب یا آب کشنیز کنند و اگر از ضعف جگر باشد علاجش در امراض جگر مذکور شد و عمده درین همه اصلاح غذا و تلطیف آن و حذر و احتیاط از ردائت هضم است بعضی متاخرین مینویسند که اگر تهبج در آخر تپهای بلغمی افتد و بر رو و پشت چشم و پا پدید آید ماء الاصول پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی از خر هر یک هفت ماشه بیخ کرفس اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عنب الثعلب بادرنجبویه هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله مصطکی چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله چهار پنج روز داده تنقیه بدن نمایند و بعد از تنقیه شربت بزوری حار چهار توله در عرق اذخر نه توله دهند تا یک هفته و غذای شوربای مرغ با نان خشکار و ضماد جدوار یا زرنباد در آب عنب الثعلب سازند و اگر سببش سوء مزاج جگر باشد علاج سوء القنیه نمایند و اگر از بخار بواسیر باشد تهبج که در سوء القنیه مسطور شده علاج او نمایند و اگر اسباب مذکوره نباشد و تهبج تمام بدن را شامل بود و فرق درین تهبج و استسقا آنست که درینجا تشنگی اصلا نمیباشد بخلاف استسقا که تشنگی در هر سه نوع آن لازم است اول تنقیه بلغم نمایند بعده علاج خفیف استسقای لحمی بکار برند و شستن بمطبوخ اشترخار و کذا آب خاکستر چوب انگور به تیزاب فاروقی و ایضاً طلای تخم مورد در سرکه و گلاب و روغن گل نافع است و بدانند که این مرض بی خلل جگر کمتر افتد و اگر با تهبج اندکی صلابت فم معده و قبض شکم و غلبه خفقان و سوء تنفس باشد فصد باسلیق کنند و روز دوم مغز خیارشنبر و گلقند و گلاب و عرق گاوزبان و روغن بادام دهند و بعد از ان اگر خشکی دماغ و بیخوابی باشد روغن بادام و خشخاش برابر بتارک سر مالند و اندکی در بینی و گوش چکانند و خمیره گاوزبان با عرق بیدمشک و کیوڑه دهند و بخوردن حریره امر کنند

دبیله

عبارتست از ورم بزرگ حجم و رنگ آن مانند رنگ جلد بود و با آن درد نباشد مگر بسبب عروض عفونت در ماده یا باستعمال ادویه ذی حدت و نزد لیم کردن و در داخل اوجاع باشد که دران مواد خبیثه جمع شود و طبری گوید که دبیله مثل دمل بزرگ است مستدیر و مستطیل و گاهی منبسط بود و گاهی رنگ آن همرنگ دمل باشد لیکن در اکثر مخالف از دمل بود و برنگ جلد باشد پس اگر با ماده حاصله دران حدت بود با ظهور او الم بود و اگر ماده بارد غلیظ باشد الم کمتر بود و سبب دبیله ماده عفنه غلیظه غیر نضیجه قلیل الحدت لمسه است متولد از فساد غذا بسبب سوء هضم و تخمه یا اغذیه غلیظه که هضم نشود و بجهت قلت حرارت و کثرت کمیت غذا و ردائت کیفیت آن پس متعفن و فاسد گردد و چون ماده حار نبود و بلید باشد پس آنچه از ان پیدا شود یا چیزے مثل روغن بود و یا برلبن که دران باشد و یا مثل عسل بود و یا بر غلط که اندران باشد و یا مثل پیه گداخته که جمود داده محکم نشده باشد زیرا که قدرت آن ندارد که نضج یابد در ریم سفید رقیق بهم رسد و بهمین جهت آنچه که در دبیلات پیدا شود اجسام مختلفه بود مثل زکال و صوف و سنگریزه و ناخن و اشیای سیاه و نیلگون و آسمانی و آسیا شبیه بخزف و گل سیاه بدبو و مانند آن و ابوماهر از من ذکر کرده که در بیمارستان دبیله را شگافتند و از ان قطع مشابه زرنیخ زرد بر آمد و از ان قطعه گرفته بر آتش نهادند و قطعه زرنیخ نیز بر آتش گذاشتند و بوے هر دو یکسان

بود و سببش آن بود که در ماده کیفیت زرنیخی در طبع او پیدا شده و حرارت ضعیفه دران اثر کرده پس زرنیخ دران پیدا شد چنانچه در معدن متولد میگردد و همچنین در دبیله از انواع اجسام پیدا شود و برین قیاس باید کرد و اما تغیر هضم و سوء هضم و تخمه از اسباب بسیار بود و بعض آن مخصوص بجوهر و بعض آن مخصوص بکیفیت و بعض آن مخصوص بکمیت باشد پس آنچه مخصوص بجوهر بود آنست که معده و آلات هضم ضعیف گردد و آنچه مخصوص بکیفیت بود آنست که کیفیت کیموس متغیر شود و آنچه مخصوص بکمیت ست آنست که مقدار کیموس بیفزاید یا کم گردد و بدین معانی هضم فاسد شود و آنچه مذکور شد حادث گردد و این نوع گوید که دبیله با ورم و بلا ورم بود و سببش ضعف هضم و سوء هضم ست یا بسبب کثرت اکل یا تناول اغذیهٔ غلیظه یا ضعف معده و جگر یا هم یا فکر طویل که در مزاج قلب برودت پیدا کند و بدان سبب فم معده سرد شود پس هضم ضعیف گردد و از تخمه رطوبات غلیظه ازجه در عضوی پیدا شود و این رطوبات گرد آگرد آنرا از اجسام فاسد کنند و برای نفس خود موضع بسبب طول مکث او دران بهم ساند بعده رنگ این رطوبات متغیر گردد یا بسوی سفیدی و آنرا شحمیه نامند و یا بسوی زردی و آنرا عسلیه گویند و یا بسوی سیاهی و آنرا عقیدیه خوانند بعد ازان درین رطوبت اجسام صلب مختلف که از جنس رطوبت باشد متولد گردد بلکه از جنس اصناف اجسام صلبه باشد مثل زیرهٔ موی و پارهٔ استخوان و قطعه خزف و ریگ و گچ و چوب و غیر آن که در قول طبری مسطور شد چون بشگافند دران این اشیا یافته شود و بعض آن بسیار بدبو و بعضی بی بو باشد و خجندی گوید که مادهٔ محدث ورم یا مجتمع در فضای مخصوص باشد و آن دبیله است یا چنین نباشد و آنرا اسمای دیگرست و مادهٔ دبیله گاهی حار بود و آنرا اخراج نامند و گاهی چنین نباشد پس باسم دبیله مختص گردد و گویند که از خواص دبیله است که با آن در دالبته نباشد و بر اجسام غریبه محتوی بود مثل دردی زیت و گل و غیر آن که مذکور شد و این اجسام از حرارت غریبه در فضول مختلفه متولد شوند که بعض آن از احتراق صفرا و بعض آن از انعقاد او و بعض آن از انعقاد بلغم و از احتراق او و بعض آن از احتراق خون و بعض آن از احتراق سودا و انعقاد و غلظ او پیدا شود و علامت دبیله آنست که جای غمز او کثر فرو رود از جای غمز ریم و خون و مائل بصلابت باشد و انطاکی گوید که دبیله عبارت از اجتماع اغذیهٔ زیاده از حاجت ست میان صفاقات و تجاویف و این مجتمع را بسبب خامی او و میل او از مسالک طبیعی فاعل آن از حرارت ضعیفه منقسم گرداند بچیزی که مشابه گچ باشد اگر اصل او بلغم بود و خاکستر اگر سودا باشد و خشت سوده اگر خون سوخته بود و زنگار اگر صفرا باشد و ریم اگر قریب از طبیع بود و گاهی مشابه مو و رشته و غیر آن باشد و سبب همه اختلاط اغذیه و تناول اشیای خام و شرب بالای اکل قبل از هضم و قلت یا ضعف و لازم و عت ست و علامتش ظهور نتوست زیر جلد مع سلامت جلد و استدارت شکل غالبا و نرمی او و قلت درد مگر آنکه بر مادهٔ لذاعه حاده محتوی باشد **علاج** اول تنقیهٔ بلغم کنند بعد ازان ادویهٔ ملینهٔ محلله مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و از لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه و بیه گوزن و پیه بز گاو و روغن گل مرهم ساخته ضماد نمایند تا نضج یابد پس بشگافند و مواد ردی را بیرون آرند بعده ادویهٔ مدمله را بکار برند و علاج این قریب از علاج خراج ست سوای آنکه اخراج چیزیکه در دبیله باشد در یک دفع نشاید بسبب کثرت آن و مخالطت روح بدان تا غشی نیفتد بلکه استخراج ماده بدفعات کنند و ضماد نعنع بستانی آرد جو پخته و کذا سرگین کبوتر بسرکه و عسل و کذا حرف و کذا حلبه و کذا عرق کشتی گیران بغبار آسیا سرشته دبیله را بشگافند و ضماد خطمی بسرکه یا شراب پخته و کذا پیاز نرگس و کذا برسیاوشان و کذا آرد جو آب پودینه و عسل و کذا سیر سوخته نضج دبیله کند و طلای قند بعسل و کذا پشک بز در شراب آمیخته تحلیل دبیله نماید و خوردن لبلاب پخته بروغن بادام یا روغن کنجد تازه و کذا ضماد برگ و خیو طان کوفته نیز نافع دبیله است **ابن الیاس** می نویسد که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و گاوزبان هر واحد ده درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود با مغز بادام خورند و تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه نمایند که دران تربد و هلیلهٔ زرد و خیارشنبر و گلقند باشد و بهر تلیین طبیعت سنای مکی هفت درم بنفشهٔ خشک و اصل السوس و برسیاوشان هر واحد سه درم تربد خراشیدهٔ کوفته ده درم هلیلهٔ زرد هفت درم جوشانیده صاف نموده بنوشند بعد ازان تلطیف تدبیر نمایند و اگر با ضعف قوت باشد چوجهٔ مرغ در مزوره داخل کنند و دبیله را بادهان و شحوم و العبهٔ ملینهٔ منضجه و بمرهم داخلیون ضماد نمایند و چون نرم گردد بآهستگی بشگافند و آنچه اندران باشد بدفعات پاک کنند و بعده از پنبهٔ کهنه پر کنند تا تنقیهٔ آن تمام کنند بعد ازان الحام او بمراهم نمایند که برای اندمال قروح مذکور گردد و نوعی از دبیله است معروف بدبیلهٔ منکوسه و آن آنست که از زیر جلد بعید باشد و غائر عمیق بود و آنچه دران جمع شود در عمق جمع گردد و با آن درد لاذع باشد و **علاجش**

علاج دبیله هست مع احتیاط و حذر از مسهلات قویه و استقصا در معالجه و اسهال چندانکه استفراغ بتدریج اندک اندک نماید **انطاکی** در تزهت مینویسد
که علاجش مبالغه در تنقیه است بعده تلیین و انضاج او پس شق و استخراج ماده و اگرچه بدفعات باشد بحسب قوت پس منقیات از مراهم پس مدملات
و از الطف چیزیکه بدان پاک کنند صابون و بزرکتان و بزرقطونا و گندم خائیده و انجیر و قرطم ست و قسمی از ان دبیله منکوسه است که بحس ظاهر نشود و حکم آنست
که مریض از ان سالم ماند و چون بشگافند مواد یکه دران باشد ظاهر نگردد تا شگافت باستخوان نرسد و در تذکره گوید که استفراغ خلطی نمایند که علیه او معلوم شود و
تحقیق گردد و تولد ماده از ان بمناسب او و مرکب بحسب او و چون تنقیه یقین گردد نضج ماده او لا بنطول مثل طبیخ بابونه و حلبه و اکلیل الملک و خطمی کنند و عقب
آن ادهان مرخیه مثل مسکه و روغن بنفشه و موم استعمال کنند بعده هر تخم ذی لعاب چون اسپغول و بزرکتان بزیت بر نهند پس اگر منفجر نشود بیخ نرگس
بروغن گاو یا روغن سوسن و خردل بکار برند و اگر نشگافد با آهن بشگافند و مبادرت باین نباید کرد بعده پاک کنند اگر قوت را امکان آن باشد در
یک دفع و الا بدفعات متعدده زیرا که ماده خارج نمیشود مگر با قدری از ارواح و چون پاک کردند بماء العسل بشویند و مرهم جاذب و نبیه کهنه پر کنند و مرهم
داخلیون را درین باب شان عظیم است و معظم فائده نهادن او قبل از شگافتن بود و قسمی از دبیله آنست که آنرا منکوسه نامند و آن آنست که بسوی باطن
قریب تر باشد و این چون بسوی باطن بشگافد هلاک کند و گاهی با دویه مذکوره علاج کرده شود و بگشاید و ایضاً مآل و موت باشد آنچه در عضو غیر مجوف بود و بسبب
علیه سلامتی درینصورت و از مجربات حشو او بصبر و مرداسنگ و روغن گاو دست و با وجود این مبالغه در پرهیز از زفر و هر چیز سرد مثل خربزه و بعد کشادن
او از شوربا بالخصوص صاحب جرب بسبب تولید او ماده را واجب ست بعده اگر ماده دلالت بر وجود بلغم کند مثل خروج او سفید مائل بغلظ و شفافیت تن
استعمال غاریقون و شحم حنظل و روغن بادام و عسل کنند و یا بر سودا مثل تیرگی و غلظ او و غرابت اجسام خارجه لزوم حجر ارمنی بمعجون اسطوخودوس
نمایند که این را سر غریب ست و یا بر صفرا مثل زردی او رقیق حاد صبر و بلیله بآب بنفشه یا گلاب حب بسته بدهند و یا خون باشد فصد جانب محاذی
کنند نه مقابل از روی خلاف و اهمین آن بجوف انجذاب ماده که سمی بسوی بدن و از چیزیکه دبیلات را بشگافد انیست که رتیلات را بآرد جو بهم
تا مهر اگرده بران نهند و کذا سرگین کبوتر و پشک بز بعسل و در خواص ست که چون سنگی را بر هوا بیفگنند و پیش از انکه بر زمین رسد بگیرند و در
گردن صاحب دبیله بیاویزند فائده تمام دهد **طبری** گوید که بسوی آن نظر کنند اگر صلب باشد فصد مریض کنند اگر از ان مانعی نباشد و استفراغ
بدن او نمایند اگر قوت اطاعت او کند پس مطبوخ افتیمون یک دفعه یا دو دفعه بحسب حاجت و مقدار قوت و اقتصار بر اغذیه محموده کنند مثل تیهو و بچه
مرغ و دراج و اگر مدت نگذشته باشد مزورات معمول بسرکه و شکر سفید دهند آن دهند بعده نظر کنند بموضعی که دران دبیله است پس اگر تضمید او
جائز بود چیزیکه آنرا نرم کند مثل پیه بط و پیه مرغابی و ثرب بز و پیه خرس اگر یافته شود ضماد نمایند و واجب نیست که شحوم در نهایت حدت باشند مثل پیه
شیر و پیه نسر و پیه عناق الارض چه گویند که این حادترین شحوم ست پس شحوم مذکوره سابق جمع کرده از ان موم روغن سازند بعده بر آتش آنرا تسقیه
دهند بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و بر هم زنند تا مختلط گردد پس بر دبیله ضماد کنند تا نرم گردد و اگر باین دوا نرم نشود بمرهم داخلیون که دران مرداسنگ
و اسرب محکوک بآب شبت و اخل کرده باشند ضماد نمایند و اگر این مرهم آنرا نرم نکند باین دوا ضماد سازند بگیرند گندم مطبوخ بلعاب اسپغول و لعاب
حلبه و لعاب تخم کتان و مع اشق بکوبند تا مثل مرهم گردد و بدان ضماد کنند که این خراجات صلبه را نرم کند و اگر بدین نشود بگیرند اشق و زفت و علک الانباط
و همه را با آتش در شراب بگدازند بعده بر پارچه طلا کرده بچسپانند که این نرم کند و هر چه دران باشد بپزد و از آنچه دبیله را ضماد کنند برای
نرمی شیرزق فارسی مطبوخ بگندم و جاورس مقشر ست و بعد از طبخ در هاون بکوبند تا مثل مرهم گردد بعده موم روغن بعض شحوم مذکوره سازند
و بر آتش تسقیه آن بلعاب حلبه و لعاب بزرکتان نمایند بعده از آتش فرود آورده اندک مرداسنگ بران اندازند پس با گندم مطبوخ مع شیرزق جمع کرده
باریک و نرم بسازند بعد از ان بر دبیله صلبه ضماد کنند اگر سرما باشد گرم کرده و اگر گرما باشد همچنان و تضمید او چنان باید که یک روز ضماد نمایند و یک روز
ترک کنند و اگر باین دبیله نرم نشود متعرض بشگافتن نشوند و نقل مریض از ان بلد و هوا بمضاد آن از بلد و هوا کنند و یا ترک معالجه نمایند تا آنکه
فصل مقابل آن فصل آید و بالجمله دبیله را با آهن مس نکنند تا وقتیکه نرم شود و ریم بسطح جلد بیرون آید حتی که حاس بدان احساس نماید پس هر گاه اراده
شگافتن او نمایند بسوی موضع او نظر کنند اگر قریب قلب یا جگر یا خصیتین یا طحال یا معده باشد شگافتن او بطول دهند از بعیدترین مواضع از عضو شریف

وآنچه دران باشد یک دفعه خارج نکنند بلکه در چند روز وبدفعات بیرون آرند پس اگر آنچه ازان خارج شود شحمی باشد آنرا با پنبهٔ کهنه تهاپر کنند واگر عسلی باشد از پنبه وسرکه پرسازند واگر نفطی یا صدید سیاه باشد با پنبه وسرکه ونمک پر کنند وهمواره آنرا پر نمایند تا آنکه آنرا پاک کند وبمقدار غور او نظر کنند ودریافت نمایند که آیا او بحجاب رسیده است یا نه پس اگر رسیده باشد احتراز نمایند وجهد کنند در نهادن رفادها وبستن بر اشکالی که ریم بسوی خارج بیرون آید وبرشکلی نجوابند که ریم ازان سیلان کند وبند نشود ومراهم مناسب هریک استعمال نمایند واگر بحجاب نرسیده باشد امید وارتر وسالمتر باشد وعلاجش بمرهم نبت لحم وجالی کنند وموضع بط را نگذارند که ترنماند ویا چرک کند پس اگر چرک نماید مثراب کهنه بشویند واگر تر باند بمرهمی که دران قلقطار افتد علاج کنند وچون ابتدا بختم کند مرهمیکه دران کندر وراتینج وگلنار افتد استعمال نمایند وچون هردو لب وقریب شوند والتحام ممتلی گردد ذرور خشک که معروف بسرقولنست وآن گلنار وگل سرخ ودقاق کندر ومر باشد استعمال کنند که این غشا را صلب کند وازانتقاض منع نماید وزیادتی وکمی درعلاج بحسب رای طبیب ست واین علاج هرجنس دبیله است واز دبیلات نوعی ست معروف بدبیلهٔ منکوسه وآن دراکثر احوال قاتل بود والبته نضج نکند واگر بشگافند سوای خون ازان بیرون نیاید وچون شگاف تا باستخوان رسد آنجا ریم برنگی که مذکور شد ظاهر شود چه غائر بود وگاهی غشای موضوع بر عظم را پوسیده کند وغشای مستبطن اضلاع برسد ومنکوسه بهر آن نامند که ریم آن زیر آن میرسد بسوی خارج او بیرون نیاید که بگشاید وعلاجش همان علاج ست که مذکور شد سوای آنکه واجب ست که عنایت بمعالجه او بیشتر از اول بود واگر دبیلهٔ رخو باشد ودائم آنچه حوالی اوست آنرا متعفن سازد مضر نیست که حوالی دبیله را داغ متصل بلیغ دهند تا موضع سخت گردد ومتعفن نشود وفرق میان دبیله ومیان دمامیل وخراجات بسیارست بعضی ازانست که مذکور شد وبعضی آنکه خراج ودمل را چون بشگافند دران کیسه نیابند ودر دبیله دعا وکیسه یافته شود ولهذا آنرا دبیله نامند ومعنی او آنست که آنرا وکیسه است زیراکه دبیله بمعنی کیسه است پس دریکی از دو کیسهٔ آن زرد آب فاسد متعفن بود ودر کیسهٔ دیگر اشیای غریب باشد که مذکور شد مثل چوب ذگال وریزهٔ ناخن وپشم وموی مانند آن وواجب نیست که طبیب جسارت کند بر دبیلات نه بر علاج آن مگر آنکه چون صاحب او در اجودت قوت وصحت بنیه وحسن قبول برای معالجه دریابند ودر مقالهٔ بعض بصریین خواندم که واجب ست که بمجرد شرط یا قدح شوصه بر دبیله نهند پس اگر بر مریض ازان غشی نشود امید صحت او باید داشت زیراکه وضع محاجم ماده را بسوی خارج بیرون آرد پس شگاف سهل بود وگمان من آنست که امر بوضع محاجم وقتی کرده اند که چون دبیله بر مواضع سلیمهٔ ازبدن باشد واو باهر معالجهٔ دبیلات تهلین وتحلیل می نمودند ونه دیدم که او اشاره به شگاف البته کرده باشد

وجه تسمیه دبیله

خراج

عبارت ست از ورم حار کبیر الحجم بالم وضربان که در آخر پخته شود وریم کند وبقول بعضی فرق میان خراج ودبیله آنست که در خراج ماده اندک بود ودر دبیله ماده بسیار باشد وشیخ الرئیس وغیره مینویسند که خراج از جملهٔ دبیلات ست آنچه از اورام حار ریم کند واسم دبیله واقع میشود بر هر ورم که در باطن او موضعی فارغ باشد که بسوی آن ماده بریزد پس هر ماده که باشد دران بماند وخراج آنست که از جملهٔ این حار باشد پس ریم جمع شود وگاهی ورم حار ابتدا کند بجمع ریم وتفرق اتصال باطن وگاهی چنان ابتدا نکند بلکه ابتدا کند بابتدای اورام حارهٔ صحیحه که اوقات اربعهٔ او دران متمیز بود چون فلغمونی بعده ام او نزد منتهی مؤدل گردد بریم یا باخذ اخلاط مخاطیه وعصبیه ورملیه وشعریه وغیره آنها وباوجود این بعضی اطبا ورمی را که دران اخلاط ازین جنس باشد باسم دبیلات مخصوص کرده اند وحدوث این خراج از مادهٔ غلیظ بود که طبیعت آنرا بسوی عضوی دفع کند پس ممکن نیست که در جلد نافذ شود وبطریق بخار یا عرق ازان تحلیل گردد ونه ایضاً آنرا لحم تشرب کند که ترهل پذیرد چنانچه در استسقا بلکه اتصال عضو متفرق گرداند بسبب غلظ خود وبتفریق ظاهر ودر خلل آن متفرق ساکن گردد ودر اکثر او را سر تیز ظاهر شود وخصوصاً اگر ماده حاد باشد پس این خراج آغاز بتعفن کند ولحم حوالی خود را بسبب حدت وعفونت خود بوسیده سازد حتی که ریم جمع شود پس آن ریم نضج یابد پس منفجر گردد یا فساد جلدی که برانست وتاکل آن وگاهی احتیاج شود بتقویت در نضاج وانفجار بمنضج ومفجری وگاهی حاجت آن نیفتد وهر قدر که خراج را ارتفاع شدید تر وسر او تیز تر وسرخی وگرمی سخت تر بود وخلط محدث او در حرارت شدید تر وآن در نضج وتحلیل وانفجار سریع تر باشد خصوصاً بلند بار صنوبری شکل مثل دمل بزرگ وآنچه خلاف این یعنی پهن وفرورفته کم سرخ بود آن غلیظ الماده ردی مائل بسوی باطن قلیل الوجع ثقیل الحرکة باشد ودیر تر پخته شود

و چون سر کند زخم آن گشاده بود و اکثر آن باشد که چند جای سر کند و بآخر یکی شود و ردی تر ازین آنست که انفجار او بسوی باطن شود پس بر هر عضوی که بگذرد آنرا فاسد کند و ازین قبیل ست که بسوی جانبین مندفع شود و هر عضو قابل آن نیست که در آن خراج حادث شود چنانچه در مفاصل خروج خراج نادر باشد پس اگر در آنجا خراج برآید امر عظیم باشد و ماده سخت مفرط بود و بدترین و خبیث ترین خراجات آنست که بر اطراف عضله اکثر العصب قوی الحس برآید که الم و آفت او بیشتر باشد و خراجات مختلف باشند در مدت نضج ریم آنها بحسب خلط در لطافت و غلظ او و مزاج در حرارت و برودت و اعتدال و بحسب فصل و سن و جوهر عضو و خراج نضج نیابد و ماده که اندر او است مستحیل بریم نگردد بسبب قلت حرارت غریزی در عضو و بسبب غلظ جوهر ماده و گاهی در باطن بگشاید و بحس ظاهر نشود بسبب غائر بودن ریم در گوشت و یا غلظ جلد یکه بر آنست و گاهی بر نضج ریم واقف شوند بسرعت و گاهی واقف نگردند بحسب جوهر او در غلظ پس بسرعت نرم نشود و اگرچه نضج یابد و در رقت پس بسرعت نرم گردد و بحسب لحم که بسیار یا اندک بر آن باشد **اسباب خراج** دو قوع بسوی ریم امتلا و کثرت ماده و فساد آنست و اسباب این اسباب او تخمه و ریاضات ردیه است و امراضیکه باستفراغ ظاهر بحران نکنند و آفات نفسانی از غموم و هموم مفسد خون و نوعی از خراجات ست که آنرا طبیوس نامند و آن خراجیست که منفجر شود و زیرا و شبیه بلحم جید بیرون آید بعده از آن ریم بار دیگر ظاهر گردد و قسمی از خراجات است که آنرا ابن گویند و آن خراج قرحی ستا است بر سرخ که صاحب او از تپ خالی نباشد در اکثر امر و حدوث او در اکثر امر در سر بود و گاهی در غیر آن حادث شود و سببش خون سوداوی کثیر المقدار است که رطوبات بلغمی بدان آمیخته باشد پس قوام ماده و رنگ آن و نضج آن مختلف بود **دلائل** خراج بودن ورم و جمع ریم زیادتی گرمی موضع ورم و سختی آن و ضربان و اشتداد وجع و حساس تمدد مفرط است **دلائل** نضج کمال ماده خراج و پختن ریم علامت نرمی ورم و فرو رفتن او از زیر انگشت وقت لمس و سکون شدت درد و ضربان و ظهور اندک خارش در آنست

احکام ریم

بدانکه ریم جید آنست که سفید و هموار بود و آنرا بوی بد بسیار نباشد زیرا که سفیدی ریم دلیل قوت طبیعت است و همواری قوام دلالت کند بر آنکه طبیعت در ریم فعل مستوی و تصرف تمام کرده و آنرا نیک پخته و ریم متفق الانفعال از قوت هاضمه است و فعل او در عاصی و مطیع مختلف نیست و عدم شدت بوی بد دلیل بعید بودن او از عفونت قویست و ریم ردی آنست که بدبو باشد دال بر عفونت که آن ضد نضج ست و دلالت بر اشتداد حرارت غریبی و عصیان ماده از قبول نضج متمادی کند و چون ریم مختلف الاجزاء در الوان و قوام بود آن نیز از جنس ردی مخالف جید باشد و اگرچه در روایحت مثل ریم بدبو دال بر عفونت نیست و هر ریم که در بدن حاصل شود آنرا لابد است از عفونت بسبب فعل حرارت غریبی و یا نضج یعنی طبخ ماده ورم و یا تبر و بسبب ضعف حرارت غریزی و عدم حدوث حرارت غریبی در آن و درین هنگام مستحیل بکیفیت ردی گردد و یا استحاله بنوع دیگر **مسیحی** گوید خراجی که جمع شود در آن مبائن گردد اجزای عضو که باهم متصل بود حتی که فیما بین آنها فضائی بهم رسد و این یا عقب مرض دیگر باشد و یا بغیر تقدم مرض دیگر بود پس اگر عقب مرض متقدم باشد آن مرض یا فلغمونی مفرد و یا فلغمونی مرکب با حمره بود و اگر بغیر تقدم مرض دیگر باشد این نزد تولد ماده در بعض اعضا یا انصباب او از عضوی دیگر بسوی آن بود پس تفرق میان اجزای آن کند حتی که در آن فضا پیدا شود و در آن آن ماده جمع گردد و آن ماده اگر رطوبت باشد چون مدت بدان طول کند بانواع مختلفه متغیر گردد و در آن اجسام شبیه بسنگ و دردی زیت و دردی شراب و غیره که در دبیله مسطور شد متولد شود و خراج که جمع گردد اگر در باطن بدن باشد و لاسیما در عضوی از احشا معرفت او دشوار است و اگر در ظاهر بدن باشد معرفت او سهل بود بدانچه لمس و ادراک او نماید از خاص ملمس او و چون بر آن غمز کنند و گاهی جای غمز خراجاتی که جمع گردد مختلف بود بحسب نوع رطوبتی که در آن مجتمع شود مثل رطوبت رقیق و ریم و خلط لزج مخاطی و غلیظ دم و علقه و هوا جدا ازین بلمس و غمز مدرک گردد **مؤلف** خلاصة التجارب مینویسد که هر خراجیکه پدید آید و باز گردد و نیکو نباشد و هر خراج که بر محلهای گوشت دار افتد بهتر باشد جهت سرعت قبول نضج و اندمال و هر خراج بجرائی که محل آن گشاده گردد اولی بود جهت تمام آمدن ماده مرض مقدم و هر خراجیکه کم صلابت بود بهتر باشد زود تر پخته شود **علاج** در اول امر فصد کنند و مسهل بارد دهند و اگر خراج در اطراف بود و مانعی از قی نباشد قی بهتر از مسهل نوشته اند و از ماکولات غلیظه کرده پرهیز کنند و تقویت قوت سازد از ند و نزد جمع شدن ریم تضمید بمنضجات خفیفه که در آن با وجود حرارت تفریح نیز باشد مثل خطمی و بزر کتان و خمیر و انجیر خشک و موم و زیت و کندر و زعفران نمایند و لطول تا بآب گرم سازند و نزد ظهور علامات نضج و نرمی ورم اگر از خود نشگافد انتظار او باید و به شقه او اولی است

والا شگاف دهند و آنچه دران باشد بدفعات بیرون آرند اگر ماده بسیار باشد بعده از پنبه کهنه پاک کنند و بمراهم مدمله مرتب از مثل سفیداب و توتیای کرمانی و گلنار و
مازو و دم الاخوین و انزروت مندمل سازند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که چون خراج بجمع ریم ابتدا کند باید که نظر کنند پس اگر امید تحلیل ماده و قدرت بران و طمع
در منع او از بودن ریم باشد استعمال اشیای محلله کنند و اگر طمع در تحلیل ماده نباشد اشیای منضجه استعمال نمایند و چیزهائیکه در تحلیل او و منع او از ریم استعمال کرده میشود از
ضماد معمول زنان گندم ست چون طبخ او بکثرت نمایند و ضماد مرتب از آرد جو مطبوخ بطبیخ انجیر خشک پس اگر با وجود استعمال این اشیا حلد آن موضع متمدد شدید باشد
بران شرط غیر عمیق زنند بعده بران ضماد دیگه دران آرد جو مطبوخ افتد نهند و اگر بینند که ورم کمتر از آنچه باید تحلیل میشود بدانند که آن محتاج تحلیل بیشتر ازین مقدار
پس با انجیر او دیگه که تحلیل آنها بیشتر باشد مثل زوفا و پودینه کوهی و نمک بیفزایند و اگر بینند که ورم میل بصلابت کرده باضماد بیخ قثاء الحمار و بیخ لوف و ماکیان و بیخ
خطمی آمیزند و اگر در تحلیل او طمع نباشد اولا اشیای مسکن وجع مثل قیروطی موم لعقید انگور استعمال کنند بعد از ان اشیای منضجه مانند نطول آب نیم گرم و زیت
نیم گرم و ضماد مرتب از آرد گندم و آب و زیت باعتدال پخته استعمال نمایند و چون ریم کامل گردد خراج را بشگافند پس اولا باشیائیکه تنقیه و غسل نماید مثل ماء العسل
علاج کنند بعد از ان بحسب ملاحظه حال زخم معالجه فرمایند و این چنان باشد که اگر زخم سلیم از ورم حار باشد باید که در علاجش مرهمی که تجفیف نماید بغیر سوزش
و بدون قبض شدید مثل مرهم مرتب بشراب و استخوان سوخته و قلقطار استعمال نمایند **بوعلی** مینویسد که اما استفراغات و آنچه بدان علاج اورام در اوائل آنها
کنند مگر آنکه خوف رجوع ماده بعضو شریف باشد چنانچه بیان کردیم و چنانچه جهال دران غلطی میکنند پس امریست که دران خراج حار و اورام حاره غیر خراجیه مشترک ست و
از تدبیریکه بدان مخصوص ست آن تحلیل ماده ایست که دران جمع شود و این بر دو وجه است **یکی** از ان تدبیر جاری بر صواب ست چون مرض بسیار
خارج از معتاد نباشد و او آنست که حیله در انضاج ماده ریم و در کشادن او و بعد از ان باید کرد و آنکه رعایت قوت و حفظ او نمایند تا وجع و انفجار رفته آنرا اسقاط نکند بلکه
واجب ست که رعایت کند طبیب صاحب ورا که چگونه تقویت قوت و حفظ آن نماید بآنچه معلوم ست و باید که صاحب علیه را باغذیه جیده غذا سازند مگر آنکه خراج
در حشا باشد پس بضرورت حاجت به تلطیف غذا آید **دوم** تدبیر خارج از صواب بسبب ضرورت حال و او آنست که چون مرض عظیم باشد و خراج در عظم خود مجاوز
از معتاد و خوف استعجال مرو انتظار نضج اندران باشد و یا دانند که قوت با انضاج جمله آن وفا نکند و اگر تدبیر انضاج کنند آن مؤدی بتاثیر غیر انضاج خواهد شد
پس از شگاف چاره نباشد مع احتیاط رسیدن آهن باعضای کریمه قریب خراج که در بعض حدید بدان خطر ست و همچنین هرگاه معلوم کنند که ماده چنان غلیظ
ست که نضج نخواهد یافت و یا خوف کنند که حرارت غریزی در عضو چندان قلیل ست که نضج نخواهد کرد و یا خوف نمایند که آن بسبب قلت خود احاله ماده بغیر انضاج
حقیقی خواهد کرد و یا خراج قریب مفاصل و اعضای رئیسه باشد پس خوف فاسد کردن او اعضای متصله آنرا باشد و اگر تدبیر انضاج ماده به مغریه یا منضجه کنند بعید نبود که
مغریه نفوذ نسیم را در منافذ منع کنند و منضجه حرارت ضعیف را حرکت دهد و این همه بر تعفین عضو اعانت نماید پس در امثال این امور لابد ست از شرط غائر و شگاف عمیق
بعده عقب آن ادویه که در غایت تحلیل و تخفیف باشند بکار برند و واجب ست که شگاف و شرط در طول لیف عصب عضو بود مگر آنکه اراده بطلان فعل آن عضو از
خوف و قوع تشنج باشد پس لیف را در عرض قطع کنند و سالم مانند از آنچه خوف بود و اکثر طول لیف یا طول بدن بود مگر در اعضای مخصوصه مثل لیاف زیر بغل
و کنج ران که بعرض واقع ست و همچنین اکثر طول لیف با چینها و شکنها یافته میشود مگر در اعضای مخصوصه مثل پیشانی و نزدیک عضو شگاف داده و شرط زده
آب و روغن و چیزیکه دران شحم باشد نباید کرد و اگر چاره نباشد از ستن آن بآب و عسل یا آب عنبراب یا سرکه ممزوج بشویند پس اگر ورم والتهاب
بعد شگاف اشتداد نماید بعد ازان مشتر ضماد کنند و اگر این حاجت نباشد لحمات و مراهم استعمال نمایند و بدانند که این شگاف مولد زرداب و چرک و نا صور ست
و لیکن چون از ان شگافی نباشد چاره نیست و اولی آنست که بران صبر کنند تا آنکه موضع لحمی قلیل العصب عرق نضج یابد و باید دانست که خراج صنوبری منفعت تیز مگر حتی بشگاف قبل نضج تعالی نیز د

تدبیر انضاج خراجات ظاهری

واجب ست که حرارت ادویه منضجه او قریب از حرارت بدن باشد و آنرا اندک قبض به بود و ازین در اول درجات نطول آب نیم گرم ست و ضماد آرد گندم با جو و گندم خائیده
درین بهتر ست و نان بآب و زیت یا موم و زعفران و دقاق کندر و زفت بروغن گل یا پیه خنزیر و یا ضماد خطمی و بزرکتان و ایضاً ضماد از انجیر خشک شیرین فربه تنها یا با زوج
خصوصاً چون دران زوفا و صعتر بری داخل کنند یا آنکه دران این هر دو با اندک نمک پخته باشند بیامیزند و گاهی دران پیه یا روغن زیاده کرده میشود و قوت آن
حرف باعلاک البطم ست و ادویه مرکبه از مویز و میعه و حنه و مر و لادن و رایتانج و صمغ و مصطکی و زوفای رطب و بیخ قثاء الحمار و بیخ دم الاخوین و مرهم جالینوس

بروغن بید انجیر بغیر موم وخصوصاً چون آن مرهم را در زیت بگداخته باشند و همچنین یونوس و مرهم باسلیقون و از بهتر ادویه درین باب دوای سنگ مارقشیشا باتحقیق ست که بر ان نهند تا آنکه از خود بیفتد

تدبیر خراجات ظاهری بعد نضج

چون خراج غلیظ الجلد بود و با وجود نضج امید انفجار او نباشد و نزدیک آن عروق و او تار و عصب باشد پس واجب ست که شگاف دهند و شدید ترین آنست که قریب مفاصل باشد و برای شگاف موضع ریم را بجویند و جهد کنند که شگاف باسفل واقع شود مگر آنکه ممکن نبود و اگر بر خراج سمین باشد بقدریکه ریم از ان بر آید بشگافند تا سمین بما سوای خود ملتصق نگردد و اگر موضع خراج نحیف باشد جلد آنرا در طول بشگافند و بدانند جائیکه دران ریم باشد پس ظاهر شود و خصوصاً چون بانگشت تخیخ نمایند و ملاحظه بانگشت دست دیگر کنند که آیا چیزی از تخیخ مندفع میشود و موضع ریم ظاهر گردد از میل رنگ او بسفیدی و تا که نضج نیابد مائل بسرخی باشد و گاهی جای ریم مائل بزردی و سبزی بود اگر ریم جید نباشد و معتمد لمس ست نه بصر لیکن بصر معین او بود و واجب ست که در شق خطوط طبیعی را از چینها لازم نمایند مگر نزد ضرورت در اعضائیکه وضع لیف آنها در طول مخالف وضع شکنها باشد پس اگر اتباع شکنها در شگافتن خراج پیشانی نمایند جلد پیشانی برو افتد بلکه این محتاج آنست که مخالفت چینها نمایند واما در مثل بن ران واجب ست که شگاف همراه شکنها در عرض جلد دهند و چون خراج را بشگافند و اخراج نمودند چیزی را که اندرانست باید که مبادرت بالصاق جلد بالحم او کنند تا خشک مثل خزف و صلب نگردد و چنان نشود که ملتصق نگردد و دران جای خفا حادث شود که آن همواره ممتلی گردد و مثل خراج اول عود کند و هر قدر که پاک کنند باز ممتلی گردد و در حقیقت از جنس ناصور شود و قبل از ان که الزاق او نمایند فی الحال باید که آنرا پاک کنند و اگر حاجت آید که بر سر میل خرقه درشت پیچیده دران داخل کنند و بدان پاک نمایند و بجا رند پس الزاق او نمایند و بعصابه بربندند بنحویکه در رباط کهوف و قروح غائره مذکور گردد صواب جید باشد و واجب ست که در شگافتن رعایت شرائطی که ذکر کردیم مرعی دارند بعده شگاف از نضیج تر موضع و لحیم تر و بعید تر از عروق و شرائین و اوتار نمایند و بدانند که شگاف مختلف بود بحسب مواضع چنانچه انطیلس گفته که خراج اگر در سر باشد شق مستوی شگاف نمایند بار هستی بیخ نبات شعر و اگر در موضع چشم باشد مورب مشابه وضع چشم و اگر در بینی عارض شود مستوی بقدر طول بینی و اگر نزدیک چشم باشد هلالی شبیه بسر هلال و کجی او بسوی اسفل بود و اگر در کفین و پس گوش باشد مستوی بطول و اگر در ساعد و مرفق و بازو و انگشت و ران و ساق باشد هم در طول و همچنین در عضل شکم و پشت و در کنج ران و بغل شگافی کنند که از عرض نیز اخذ کنند تا ناصور نگردد و اگر قریب ران یعنی در سرین باشد مستدیر مورب و همچنین انچه قریب مقعد باشد و در پهلو و اضلاع مورب و اضلاع هلالی بشکل مقرن و اما در خصیه و قضیب مستوی در طول بشگافند و مدام حریص باشند بآنکه شگاف متابع شکل کیانی باشد انچه قدرت بران باشد و حفظ از رسیدن او بعصب کنند و ایضاً واجب ست که مدام تفقد وضع لحم موضع و لیف عضله نمایند زیراکه ما حریص هستیم بر آنکه شگاف با تساع موضع اندک باشد تا قطع حادث نشود و لیکن موضع التحام حسن و غیر وحشی باشد لیکن در هر حال اهتمام نمایند که شریان یا رگ بزرگ یا عصبه یا لیف عضله قطع نشود

شگاف بحسب خراج

اگر کوچک باشد چیزیکه دران بود از موضع سیلان کند پس شگاف دران موضع نمایند و اگر بزرگ باشد شگاف بین بین دهند بعده انگشت سبابه چپ دران داخل کنند و آنرا بشگافند بنوعیکه تا سر او منتهی گردد بعده ایضاً در شگاف ثانی داخل نمایند و علی هذا حتی که بران آید و اگر خراج را موضع مستقل باشد و ممکن بود اخراج چیزیکه دران باشد شگاف دران موضع دهند و اگر مستدیر باشد و ابر شکلی بود که انچه دران باشد از یک شگاف خارج نشود شگاف در اسفل او در دو یا سه موضع نمایند بقدریکه بدانند که هر چه دران مجتمع گردد فی الحال سیلان کند بعضی گفته اند که چون خراج در مفصل یا عضو شریف یا موضع او قریب از استخوان یا غشا باشد در شگاف قبل از استحکام نضج او عجلت کنیم تا که ریم چیزی را ازین اعضا فاسد نکند گویم کاین تدبیر وقتیست که چاره از شگاف نباشد پس اگر امید باشد که آن خود بخود بشگافد شگاف نه دهند و همچنین اگر امید باشد که آن بادویه منفجره بکشاید و مناسبست که ادویه منفجره دوائی یافته شود که قائم مقام شگاف باشد و بسیار باشد که جلد را بشگافد یا اندک زمان بیرد پس بران منفجر نهند تا که غائص تر باشد و اما خراجات سلیمه که دران بسیار رطوبت نباشد مثل آنکه آب گرم نضیج و نفجار نماید و اما خراجات خفیه از ان ضرر شدید یابد بسبب آنکه آب گرم بسوی آن جلب ماده نماید و چون بینند که خراج را آب گرم اصلاح او نمیتواند کرد باز کنند

منفجرات ظاهری

بانکه تضمید بیخ نرگس ورم صعب را می شگافد و خصوصاً با آب و عسل و روغن سوسن جوشیده با بیخ قصب تازه بعسل سرشته و یا زفت خشک نجیرک خانه زنبور عسل یا مرهم ادوسلوس

دیا بگیرند موم و راتیانج و روغن گاو هر واحد یک رطل و زفت خشک و عسل هر واحد نیم رطل زنگار سه اوقیه زیت قدر کفایت و دواء التوم بسیار نیکوست و یا بگیرند اشق
شش موم چهار علک البطم چهار کبریت زرد سه نطرون سه جزو از ان مرهم سازند و آنچه تجربه کرده ایم انیست که بگیرند مغز نبه دانه و جوز بویا و خمیر و کرنب پخته و پیاز پخته و خردل
و سرگین کبوتر و از ان ضماد سازند پس بسرعت بشگافد و ایضاً داخلیون در لعاب خردل گداخته و صابون با خمیر سرشته و آز ادویه منفجره قائم مقام نشگاف انیست
که مرهم مرتب از عسل بلادر و زفت رطب مساوی بر آتش جمع کرده بر خراج تا نیم روز بدارند پس آنرا بشگافد و ایضاً آنچه قویست بگیرند اشخار و آهک آب نارسیده پس
در آب چند انکه آب بر سر او ایستد تر کنند و جوش داده صاف نمایند و درین آب سه بار تکرار اشخار و آهک نمایند پس بگیرند و در ظرف مس کرده بر آتش نهند تا یک
منعقد گردد و بگیرند ازین نمک اندکی و چهارم حصه او نوشادر و در لعاب حرف و شمه عسل بلادر آمیخته استعمال کنند و یا بگیرند ذراریح و سائیده با زیت کهنه آمیخته بر آتش
ملائم زکال نهند تا همه منحل گردد پس مثل مرهم سائیده ضماد نمایند و خصوصاً چون دران بنجال بازیا سرگین کنجشک یا سرگین بط داخل کنند و بعضے اطبا گنجد
ذکر کرده اند **و از ادویه محلله** هر دوای حار محلل را بر عضو در یک روز دو مرتبه تکرار نمایند مع تسخین عضو و تخلخل او بکمادات فاعل آن از آنچه دران رطوبت
حار باشد و هر قدر که تحلیل شود تکرار وضع دوا و تکمید کم کنند و واجب است که تدبیر از ادویه ملینه خالی نگذارند حتی که سختی او نرم شود اگر بیدا گردد و ریم منجمد نگردد
پس اگر ریم زائل و تحلیل شود و صلابت بماند استعمال ادویه ملینه تنها واجب است و ادویه ملینه ریم ادویه محلله آنست مثل بوره و خردل و سرگین طیور و زرنیخ و آهک
و قردمانا و مثل کندر و علک البطم و مصطگی و دوبج آمیزند و با سرکه و زیت کهنه جمع کنند و دوا مرتب بثوم و دوا مرتب باقحوان و دوا مرتب از عاقرقرحا و مویزج و بورق بعسل و
قبیل هر واحد ازین موضع را با آب گرم صاف کنند و دوای مارقشیشا و نسخه آن انیست بگیرند حجر مارقشیشا دوازده درم اشق مثل آن و آرد باقلا شش درم و راتیانج رطب آمیخته بر جلد
مطبوخ سازند و بر ریم نهند و بگذارند تا آنکه از خود بشگافد و باید که فی الفور استعمال کنند که آن بسرعت خشک گردد و آین دوای مرتب از نوشادر بگیرند نوشادر یکجزو و بانند و ربع جزو
مرداسنگ یک جزو و ثلث جزو و زیت کهنه یک جزو و دو ثلث جزو و از ان مطبوخ سازند و چون ادویه نفع نکنند احتیاج بشگافتن یا داغ افتد چنانچه سابق ذکر کردیم **جرجانی**
گوید که اول استفراغ باید کرد و ماده را بجانب مخالف جذب نمایند چنانچه در علاج اورام حار معلوم شده لیکن احتیاط باید کرد تا بسبب استفراغ و جذب ماده بعضوی شریف
باز نگردد و بعد از ان تدبیر پزانیدن ماده باید کرد و حفظ قوت باغذیه ستوده کنند و دوای مرتب از عاقرقرحا و غیره و کذا دوا مرتب از نوشادر باقی ریم را تحلیل
کند و جراحت را پاک نماید از بیرون طلا کنند هر دو در قول بوعلی گذشت و کذا دیگر تدابیر **ابن الیاس** گوید که در اول فصد و اخراج خون بقدر قوت و
حسب واجب کنند بعد از ان تنقیه بدن و استفراغ ماده محدثه آن و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم
بنوشانند و غذا آش زیره ماش بمغز بادام و چون اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس استفراغ بدن از خلط موجب او نمایند و نزد جمع ریم تضمید بمنضجات کنند پس
بشگافند **مجوسی گوید** که تضمید خراج بخرمای مطبوخ با روغن گاو کند نضج نیک نماید و ایضاً انجیر بروغن گاو پخته ضماد کنند و یا تخم بید انجیر و کنجد باریک سوده و آب
سرشته بر خراج چسپانند پس اگر ورم عسر النضج معلوم شود چقندر مطبوخ بروغن کنجد گرم ضماد کنند و هر گاه سرد شود تبدیل آن نمایند که این نضج و امیل خراجات
کند و ایضاً چون پیاز در آب پخته باریک سوده بروغن زیتون بجوشانند و گرم بر ورم بندند نضج ماده و جمع ریم کند و چون بعد نضج نگشاید شگافت دهند و بر همین
منوال تدبیر سائر اورام که محتوی بر مواد باشند و آنرا البطا ماتا مند جاری میشود **حضر گوید** که سرگین گاو را چون با سرکه آمیخته بر خراجات حاره نهند
تسکین آن نماید و استاد من گفته که چون صاحبان اورام را به بینند که اورام ایشان ریم میکند پس نگذارند تا هر چه خواهند بخورند و بنوشند و پرهیز بسیار نکنند
تا ماده زیاده شود و ریم جمع گردد و چون بینند که ریم نمیکند بلکه تحلیل شدنی ست پس پرهیز کنند و بی پرهیزی نکنند تا ماده زیاده نشود و تحلیل ضعیف نگردد و
ایضاً گفته که کثرت شوربا و میوه های تر در قروح نکنند تا ریم زیاده نگردد و نه تکثیر غذا کنند یکبار بلکه امر متوسط باشد و **ایضاً** گوید که استعمال مسهل
بعد انفجار ورم یا ارادهٔ انفجار جائز نیست پس اگر طبیعت ایشان قبض باشد بحقنه لین تلیین نمایند باد و ویه مسهله **بهاء الدین** مینویسد که بعد تنقیه بپزانیدن
ماده مشغول شوند و چنان رعایت کنند که عرض دوای ضماد منضج کمتر از عرض خراج بود تا خراج پهن نشود و جای بسیار را پخته خراب نکند و میانگاه
و محل بر آمدهٔ خراج راسمی باید کرد تا زود تر پخته شود و در ابتدا ادراع با منضج ضم کرده استعمال کنند تا جذب و میل مواد و خام ماندن و دیر پخته شدن
حاصل نشود و بعد از ان منضج بغیر رادع بکار برند و اگر مریض بعد تنقیه مداومت حب الشفا یا حافظ الصحة نماید تا تحتین خلط بمحل مرض و تعفن آنرا
منع کند و قوت را نگاه دارد و الم را کم سازد و صاحب آنرا از ان آگاهی نباشد بهتر بود بلکه واجب باشد و گاه باشد که ماده غالب پخته

باشد در محل علت وجای آن وصلاح بزانیدن آنجا نباشد اگر لختی بسر پاکی آز اشرط زنند چنانچه در حجامت میکنند تا اندک ماده آن بی جذب دفع گردد و آنگاه مراهم محلله نهند مناسب بود و زلو چسپانیدن بر حوالی مرض عظیم نافع آید و آنجا که محل علت از رنگ مقرر نگردد جز زلو انداختن و دستکاری چاره نباشد مخفی نماند که خراج بحقیقت از اصناف فلغمونی ست و مراعاتیکه در تدابیر آنجا بحسب اختلاف و اسباب سابقه و با دویه وغیره مذکور شد جمله را با دستورهای اینجا نیز مرعی باید داشت و اینجا اهتمام در پزانیدن بیشتر باید کرد و آنجا اهتمام در تحلیل و غلامی راتب گرفت حضرت استاد او را برنا شاحب الشفی در آب معصور انار داده ندد نیم شب عرق آمد و خراج بر ساق او ظاهر شد وقت عصر حضرت تیزاب گرم کرده بسر چوب بر میانگاه آن خراج قطره قطره نهادند و آن هر لحظه بزرگتر میشد چنانچه در ساعت نجومی مقدار نیم انار بخر وطی بر آمد و تکرار تیزاب بدستور میکردند و در ساعتی دیگر بشگافت و خون و چرک بیرون آمد و همه عوارض زائل شد و آن جراحت را بمرهم اصلاح فرمودند

دمل

و آن بثره بزرگ صنوبری شکل در اکثر و مولم در ابتدا بود و این نیز از جنس خراجات ولی ابتدای خراج بود و ماده آن خون حادست که با آن رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و تولد او از رداءت هضم و از حرکات و ریاضات و جماع و سواری و کثرت حمام بر امتلا و خصوص مردم فربه را و اکثار اغذیه مولد خون مثل گوشت و شیرینی و ایضاً عدم جماع بسبب توفر ماده باشد و بسیار بر آمدن دملها منذر بخراج بود و بدترین دمل آنست که غائرتر باشد و بقول طبری علت او یا از کیفیت باشد یا از کمیت لیکن آنچه از کیفیت باشد آنست که با خون رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و خون را فاسد کند و از فساد آن کیفیت حاده پیدا شود و رگ تحمل آن نگردد میان جلد و لحم افگند و دمل حادث گردد و گاهی عمیق شود و آنچه از کمیت باشد آنست که خون کثرت پذیرد و از مقدار غذا بیفزاید و عروق ممتلی گردد و احتمال او نکند و بسوی عضو افگند و این نوع عمیق کم شود و سلیم ست و بقول خجندی دمل که در عانه افتد منذر بصحت باشد و بقراط گفته که چون صاحب دمل در روز چهارم یا هفتم یا یازدهم تب کند آن بد باشد **علاج** مانند فلغمونی علاج آن نمایند و مبردات خصوصاً مخوش و مصفیات خون بنوشند و تقلیل غذا و ترک لحوم و حلویات و شراب کنند و ایضاً از روز اول تا سه روز رادعات مثل صندل و فوفل و اسپغول بگلاب برهم زده و مانند آن ضماد کنند و برگ نیب در آب پخته بران بستن برای تحلیل و انضاج ماده نافع بود و بخور برگ نیب یا برگ سنبهالو نیز محلل اورام ست و همچنین برگ بهوٹ و برگ عباسی نیم گرم کرده بستن مفیدست و چون آرد جو را در جغرات بیز ندوا اندر ریوند چینی سوده آمیزند و طلا نمایند و ریختن او را ام نهایت سودمند و معمول ست و تخم کنوچه و تخم ریحان و کذا انجیر زرد در شیر و عسل پخته ضماد کردن نیز ماده را می پزانند و همچنین ضماد آرد گندم با اندک بورق در روغن بزرکتان و اگر بعد پختن از خود منفجر نشود برگ نیب و نمک هر دو را سائیده بران نهند و خمیر ترش و سرگین کبوتر و تخم کنوچه و آهک آب نارسیده در زردی بیضه و عسل حل کرده ضماد کردن نیز منفجر قویست و یا باآهن بشگافند و بعد بر آمدن ریم بمراهم منبت لحم مرتب از گلنار و دم الاخوین و مازو و اقلیمیا ی فضه و موم در روغن علاج نمایند و اگر قرحه رطب پر چرک و با سیلان ذرور آب باشد ذرورات مثل ذرور معمول از گلنار و مرو صبر و زرد چوب سوخته و اسرنج و فوفل سوخته و کات سفید بکار برند و کسی را که هر سال دمل بر آید تنقیه بدن او هر سال لازم شناسند تا از سرطان و آکله و جز آن ایمن ماند **ذکر ادویه یونانیه نافع دمامیل** اگر بازوی سبز هفت عدد در نکه صاحب دمامیل بندند صحت یابد و از مجربات مکرره سوید یست و ضماد زعفران و مثل او موم زرد برای تفجیر دمل نیز مجرب اوست و کذا خمیر آرد گندم و کذا شحم ابی مالک و کذا گندم خائیده در روغن دارد و کذا کنجد بریان که قریب بسوختن رسید با برگ چقندر و کذا موم و روغن سوسن زرد و کذا چکنی دنبه کوفته برای صلب هر واحد بهر تفجیر آن مجرب است و بستن برگ حی العالم کبیر در ابتدای دمل در تحلیل و تسکین الم آن نیز مجرب خود نوشته **وضماد** علک البطم بسرکه سوده یا بموم زرد آمیخته و کذا تخم خطمی و برگ و بیخ آن تنها یا با شراب پخته و کذا زیت و نمک با عسل و یا بمویز منقی و کذا تخم انجره کوفته بآب و دهن رز دوا سرشته و کذا قردمانا و سرکه و کذا اصل السوس کوفته پخته و کذا رب السوس و کذا پیاز نرگس تنها یا بریان کرده و سوده روغن خیری آمیخته و یا با عسل و کرسنه و کذا چرک حیا غدان و کذا بیخ قثاء الحمار مثل و صمغ بطم و یا بپیه بز و کذا عصاره قثاء الحمار و صمغ عربی و کذا انجیر در شراب پخته و یا مطبوخ با ... و نطرون و کذا مقل بزعفران و کذا بورق و علک البطم و کذا میعه یا بسه مخلوط با دویه دمامیل یا میعه سائله و کذا ثوم آب و شیر با لمنا صقه پخته سوده و کذا مویز و انجیر مساوی و کذا آرد باقلا و آرد حلبه بموزن و کذا خردل کوفته بشراب کهنه سرشته و کذا زر نیخ سرخ و پیه بز و کذا آرد جو و حرف

وسرکه وکذا آرد جو وپوست بیخ کبر وکذا انجیر خام ونطرون وکذا اکبریت وعسل وپیاز نرگس که بعصاره گندنا با نمک وکذا ابزر کتان وتیسیم وسرگین کبوتر وکذا اغری السمک بسرکه
وعسل گداخته وکذا زوفای رطب وکذا اگل زدفرا که آن خراست وکذا موم زرد در روغن کنجد وآب چقندر وکذا اسقمونیا بعسل وزیت وکذا ابرنج سوده پخته وکذا
بیه بقر با نمک آمیخته وکذا زباد بهر واحد منضج ومفجر دمامیل وخراجات است **وشرب** شقایق النعمان منع خروج دمامیل کثیر وتعدیل مزاج واستفراغ ماده
آنها کند وکذا اهلیله زرد استفراغ ماده دمامیل نماید وکذا انزروت که منضج است وضماد آن نیز وکذا رخام هر روز یک مثقال بعسل برناشتا سه روز متواتر مزیل دمامیل
صعب است **واکل** ریباس بکثرت نافع حدوث دمامیل است وکذا تخفیفیکه بران دمل کثرت نماید وکلیه حمل بجو رد پس حلف کند که بعد ازین کلیه دیگر نخواهم
خورد جمله دمامیل ازان دور شود **وضماد** کنند ش وآرد جو وشراب کهنه در ابتدا تحلیل دمل کند وکذا پوست بیخ کبر محلل اورام خبیثه است وکذا آب کشنیز سبز وآرد
باقلا در ابتدا تحلیل دمامیل وخراجات کند وکذا بیخ درخت گل سرخ **دوا** روزیکه دمل ظاهر شود آهک بروغن کنجد یا بسفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند که زیادی
نمیکند وحجم نمی پذیرد **ایضاً** که در نضج وتفجر دمامیل مجرب وعجیب است تخم کتان حلبه مساوی کوفته در آب بپزند وقدری قند حل کرده فرود آرند وضماد
کنند **ایضاً** که دمل وسائر اورام را نضج دهد حلبه تخم کتان خسته تمر هندی سرگین کبوتر آرد گندم برابر کوفته بآب وشیر بپزند ومکرر ضماد نمایند **ضماد**
منضج که در دمامیل واورام صلبه وخراجات از مجربات والد حکیم علویخان است انزروت تخم مرو کتیرا خسته تمر هندی مغز تخم بید انجیر تخم کتان هر یک
یکجزو خمیر نان دو جزو همه را در شیر ماده گاو بپزند تا مهرا شود پس زرده تخم مرغ یکعدد زهره گاو یک توله صابون عراقی یک توله داخل کرده مثل مرهم
ساخته ضماد نمایند و در نسخه دیگر تخم ریحان بجای تخم کتان و روغن گل **و** روغن بابونه عوض زهره گاو وصابون است ونوشته که اگر صلابت دمل زیاده
باشد بزر کتان آرد حلبه بابونه اکلیل الملک زوفای خشک برگ چقندر گل خطمی مقل از هر یک یک جزو داخل کنند وبجای روغن گل روغن بید انجیر
نمایند واگر بسیار سخت باشد مغز حب السلاطین ربع جزو داخل کنند وچون نضج یافته باشد وبسبب سختی جلد منفجر نشود صابون عراقی وسرگین کبوتر وسرگین
بز از هر یک جزو وآب زهره گاو ربع جزو داخل کرده ضماد نمایند واگر ازین هم منفجر نشود یک قیراط سم الفار آمیزند که درد وسه روز نهایت تا پنج روز
ماده صلبه می برآرد **ضماد مفجر** که ورم دمامیل بکشاید خمیر نان سه جزو بوره ارمنی نمک ها شا سرگین کبوتر سرگین خر دس هر یک یک جزو باهم
سرشته ضماد کنند **طلا مفجر** دمامیل ومجرب بیعدیل وسریع الاثر است وکار نشتر علینما ید آهک آب نادیده پوست درخت ذات الذنب که بهندی
بڑهه گویند سوخته خاکستر کرده هر دو مساوی بآب سائیده بر دمل بموضعیکه دالمودن خواهند نگذارند **مرهم ثمانیه** که جهت نضج دمامیل وخراجات از
مجربات است کتیرا تخم کتان تخم کنوچه سریش هوجوه گل بابونه گل خطمی انزروت مساوی کوفته بیخته با شراب سرشته نیمگرم استعمال نمایند **مرهم**
جهت پر کردن زخم دمل وغیره معمول روغن کنجد چهار درم داغ کرده سیندور یک دانگ انداخته بسوزانند تا که سیاه شود پس موم سفید دو درم
اندازند بعده سنگ بصری مرداسنگ هر یک دو دانگ سوده انداخته فرود آرند ودر نسخه دیگر نیله تهوتهه یک ماشه عوض سنگ بصری است **ذکر ادویه**
هندیه مفید دمل گوند ببول در آب حل کرده بر آتش بپزند وبر پارچه طلا کرده بر دمل بچسپانند نوبت استعمال سه مرتبه نرسد که دمل دخیارک دفع گردد
وبهترین ادویه است **دیگر** که محلل ورم ومسکن درد است اجواین باریک سائیده در آب لیمو واگر نباشد در سرکه بپزند ونیمگرم بر ورم گذارند **دیگر** اسگند
ناگوری در آب سائیده هر روز دو بار طلا کنند **دیگر** از بیاض استادی مرحوم پوست اریٹهه تخم دور کرده باریک بسایند وپارچه بپزند نموده بر دمل چسپانند
وضماد اکاس بیل گو رخام سائیده نیز برای دمل ودیگر اورام نافع نوشته **دیگر** مغز خسته انبه بآب سائیده ونیمگرم طلا کنند که در تحلیل اورام کارجدا
میکند **دیگر** که ورم را تحلیل کند پوست بیخ ارنڈ وبیخ بسکهپره وسونٹهه سائیده ونیمگرم طلا سازند وبستن برگ دهتوره سیاه نیمگرم وکذا برگ سرس
وکذا برگ بڑ بروغن زرد چرب کرده نیمگرم بر ورم نیز محلل است **دیگر** بسکهپره کچله کالی زیری مرچ برگ نیب نزبسی برابر بآب سائیده طلا
نمایند **دیگر** که ورم را در ابتدا فرو نشاند وبعد ازان نضج دهد وبکشاید وکشاده را از ریم وچرک پاک کند وخشک گرداند بالجمله داغ منضج مفجر
دمل است وبیعدیل گوگل مین پهل هر دو باریک سائیده بر پارچه نهاده بچسپانند وضماد بیخ بسکهپره بآب سائیده نیمگرم همین عمل دارد
وعجیب النفع است **دیگر** که تحلیل کند گوگل بهینسیه دامیوه جوآنبه هلدی هر سه را باریک سائیده در آب لیمو بآتش نرم بپزند وبچوبی بگردانند تا
مانند سریش شود فرود آورده بدارند وطلا می نموده باشند **دیگر** برگ گوکرآرد جو ضماد کردن محلل است وکذا کاپهل یک جزو زنجبیل ککهی هر یک دو جزو بکر

سائیده گرم کرده **دیگر** که ورم را بپزند پوست پیپل سائیده ضماد نمایند و یا تخم ریٹھن سائیده نیمگرم طلا سازند یا تخم تمرهندی کوفته در آب پخته بکار برند که معمول ست **دیگر** برگ گنگهی برگ تمرهندی برنج جوش داده سائیده بالای ورم بندند در یک روز پخته کند **دیگر** برگ سداگلاب برگ نیب برگ انار برگ سنبهالو تا آب ششته در پارچه پیچیده از گل آلوده در خاکستر گرم دفن نمایند بعده برآورده نیمگرم بر دمل بندند و برای سرعت نضج پیاز نیز داخل نمایند **دیگر** برگ سرو دال مونگ پنچال کبوتر هر سه سائیده نیمگرم بندند که منفجر گرداند و تنباکوی خوردنی قدری در آب پخته ضماد کردن همین عمل دارد **دیگر** گوند سهجنه قند سیاه کهنه پنچال کبوتر هر سه را در هاون بکوبند که مثل معجون شود قرص کرده بر دمل گذاشته برگ بڑ یا بید انجیر یا برگ پیپل گرم کرده بربندند که برای کشادن دمل و تحلیل صلابت آن مفید تام ست و برای قرحه اورنگ زیبی نیز ضماد این کثیر النفع ست **دیگر** برای دفع دمل و خیارک سبوس گندم سبوس جو این هر واحد یکدام آک کهنه دو ماشه نمک شش ماشه همه را در بول پخته نیمگرم ضماد نمایند **دیگر** میده لکڑی گوگل سهاگه در آب سائیده بر پارچه طلا کرده بر ورم چسپانند **ضماد** که در انفجار دمل قوی ترست تخم سرسون پهل زنگار هر واحد نه ماشه ریوند چینی پیاز برگ نیب هر یک یک توله ایلوه تخم حلبه هر یک شش ماشه اکلیل الملک گوگل السی هر واحد هفت ماشه کوفته بیخته بشراب تند آمیخته نیمگرم ضماد نمایند **ایضاً** صابون ریوند چینی مقل پهل سائیده بر پارچه طلا کرده نیمگرم بچسپانند **ایضاً** برای کشادن دمل چونه آب نادیده در صابون آمیخته دریکروز سه چهار بار طلا نمایند و ببندند **ایضاً** جمالگوٹه مغز تار چیل باریک سائیده بر دمل گذارند زود بیکشاید **ایضاً** منفجر تخم تمرهندی پنج مثقال بکوبند و چرک چراغ نیم مثقال در آب گرم بگدازند و باهم آمیخته نیمگرم بر نهند **ایضاً** منضج و محلل اورام جدوار زنجبیل پوست کالیسر فلفل سیاه کالی زیری مساوی کوفته بیخته در آب گرم آمیخته بر هم زنند و بر آتش پخته ضماد کنند **ایضاً** منضج و منفجر تال مکهانا بابڑنگ هر دو برابر کوفته بیخته در شراب انگوری کهنه بپزند و بر پارچه مالیده بچسپانند و صبح و شام تبدیل کنند نهایت تا سه روز **ایضاً** آرد مونگ آرد جو آرد لوبیا آرد عدس گیرد همه برابر بسرکه و آب پخته بر ورم دمل ضماد کنند که مجرب ست مسکن درد **ایضاً** که منفجر اورام دمامیل ست گل معصفر پوست جوز القی مقل مساوی کوفته بیخته در آب برگ گهیکوار بپزند تا بقوام آید بر برگ بید انجیر پهن کرده نهند و ببندند و بعد یکشبانه روز تبدیل نمایند

دوای منفجر چونه گلی آب نارسیده یک بهلولی سجی نیم بهلولی خاکستر پوست درخت پیپل نیم سیر شاهی بآب خمیر نموده استعمال نمایند باین طور که اگر دمل یا ورمی دیگر پخته شود و جای نشتر زدن نباشد اندکی ازین دوا بر سر آن گذارند تا خشک شود بعده بپارچه درشت مالیده بران عصا بربندند که دریکپاس بشگافد و اگر بر بواسیر که از مقعد برآمده باشد از پارچه درشت اندک خاریده بمالند و چون خشک شود بردارند و در روزی سه چهار مرتبه بگذارند و زود بردارند و یا بر ثولول دیگر همین طور بمالند برطرف شود و اگر بر داغ برص که برابر روپیه باشد مکرر خراشیده طلا نمایند آبله جاری ساخته برطرف نماید **مهیری** معمول اطبای هند که در پختن اورام اثر تمام دارد آرد برنج یا آرد جوار چهار دام دیک آٹار جغرات یا دوغ بطور فیرنی بپزند تا غلیظ گردد و بربندند و اگر تو تیز خواهند آرد حلبه و تخم سن سوده هر یک یکدام ایلوه سوده نیم دام اضافه نموده بدستور بپزند و بعمل آرند و گاه پشک گوسفند سوده درین پخته بعمل آورده سریع الاثر یافتم و داخل نمودن دیگر ادویه منحصر بر رای طبیب ست **مرهم** مجرب برای پزانیدن و کشادن دمل زفت رومی زنگار راجو این بزر کتان حلبه راتینج بهروزه جوز القی مقل مرکی توتیای هندی زنجبیل ریوند چینی شیر بڑ شیر انجیر شیر آکهه ادویه را کوفته بیخته در شیرها سائیده موم و روغن را گداخته مرهم سازند **مرهم رال** که برای زخم دمامیل مجرب رال بست و پنج مثقال شنگرف زرنیخ هر یک نیم درم نیله تهوتهه یکدرم سیندور چهار درم مرداسنگ هشت درم سائیده موم پنجاه مثقال بروغن کنجد هفتاد مثقال گداخته بدستور مرهم سازند

اقوال اکابر شیخ الرئیس میفرماید که چون دمل ظاهر شود علاجش تا قریب سه روز علاج اورام حاره باشد بعد ازان بتحلیل و انضاج مشغول باید شد که گاهی تحلیل شود و این کمتر بود و گاهی نضج یابد و واجب نیست که از علاج دمل غافل شوند زیرا که بسیار باشد که بخراج عظیم انجامد و ازین استفراغ بقدر واجب از فصد یا اسهال این گروه اند و چون دمامیل ضربان و قاعده اصل باشد از نضج چاره نبود پس اعانت بران باستعمال منضجات کنند و مبتلا بکثرت خروج دمامیل را اسهال و ملائم کردن جلد بحمام مستعمل علی الدوام و ریاضت دادن خلاص نماید دار منضجات او تخم کنوچه کوفته بشیر پخته است و انجیر و خردل و عسل یا انجیر تنها بعسل و گندم خائیده برای انضاج او نیکوست و همچنین مویز بهورق سرشته و یا انجیر بخردل مخلوط بروغن سوسن و دوای دملی معروف بدوای الخمیر و دوا باین صفت انضاج برفق کند روغن گاو کنیم ادقیه خمیر ترش و ادقیه

تخم کنوچه سوده و اسپغول مسلم هر واحد یک نیم اوقیه شیرهٔ انجیر سه اوقیه حلبه و بزرکتان هر واحد پنج درم در شیر پخته استعمال نمایند که این معتمد ست و چون دمل عسر النضج
ساکن الحرارة باشد فصد رگی نمایند که بدان عضو اتصال وارد پس حجامت بر موضع دمل نمایند و این در ابتدا نکنند که اخراج خون صدیدی کند و غلیظ تحتش
گرد و در انجا قرحهٔ صلب بهم رسد و هرگاه نضج یابد و نگشاید آنرا بشگافند یا بادویه و یا باآهن بطریقیکه در خراجات گفته شد و از منضجات چیده بزرکتان و تخم مرو
کبوتر و خمیر ست **طبری** گوید که انچه از فساد کیفیت باشد فصد و استفراغ بدوای موافق بعد مراعات قوانین کنند و تغذیه او بدانچه اصلاح خون نماید از زود تغذیه
واجب ست که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر حدت داشته باشد برمزورات مرتب بسرکه و شکر اقتصار نمایند و از فواکه بر سیب میخوش و انار میخوش و از اشربه
بر سکنجبین ساده مگر آنکه در بلاد رطب باشد مثل بلاد طبرستان یا شام پس شرب سکنجبین بزوری جائز بود و اما در بلاد حاره یا بسته متحمل بزوری نشود البته پس
آنرا اساوج و شربت سیب و شربت غوره و مانند آن بنوشانند و چون دمامیل بسیار باشد فصد و استفراغ بدن او و اصلاح غذای او نمایند و از انچه بر دمل نهند
تا مادهٔ متفرقه را جمع کند اسپغول مضروب بسفیدهٔ بیضه است و هرگاه ریم جمع گردد برای نضج او این دوا بران گذارند بگیرند حب الرشاد کوفته با خمیر و زردهٔ بیضه برهم
زنند و بران نهند و اگر دمل شدید الصلابة باشد و این ضماد دران اثر نکند بگیرند برگ چقندر و برگ کاسنی و برگ کرنب و باریک سائیده بروغن کنجد بپزند تا مثل مرهم
گردد پس اندک اشق محلول آمیخته تمام روز بران گذارند و ضماد نیمگرم باشد هرگاه سرد شود نیمگرم بکار برند که این در یک روز نضج او نماید و مادهٔ که اندر انست آنرا
رقیق کند بعد ازان برای تفتیح این دوا نهند بگیرند آهک آب نارسیده یکجزو تخم کنوچه دو جزو خمیر ترش یک جزو و در زردهٔ بیضه و اندکی عسل حل کرده بران
گذارند که بسهولت بگشاید و چون ریم بر آید نگذارند که خشک شود بلکه بزردهٔ و سفیدهٔ بیضه و روغن بنفشه برهم زده ضماد کنند تا آنکه قطعهٔ غلیظ ریم سفید که
آن معروف بام الدمل ست بیرون آید و دمل در ابتدای ظهور الم شدید آرد و سبب الم او آنست که خون چون گرم شود و حدت پذیرد موضع را که بران
ریزد گرم کند و تفرق اتصال عضو نماید و ازان الم شدید پیدا شود و چون ماده نضج یابد درد ساکن گردد و اگر بعد خروج ریم آنرا غور در لحم باشد باید که
بمرهم منبت لحم علاج کنند مثل مرهم سفیداب و مرداسنگ و قیروطیات و هرگاه حفره ممتلی گردد بران گلنار و کندر و مرد و گل سرخ بپاشند و چون
خشکریشه کند و اثر او باقی ماند آنرا بگذارند تا مستحکم گردد و موضع سخت شود بعده باین دوا طلا نمایند آرد کرسنه آرد نخود آرد باقلا همه را در شیر سرشته
طلای سطر بران کنند و هرگاه خشک شود تجدید آن نمایند تا سه روز بعده در حمام داخل کنند و بعد آن قیروطیات موم مصفی و روغن گل بمالند
و اگر بدین ضماد نضج نیابد بسبب غلظ ماده بران دوای قوی گذارند مثل مرهم داخلیون و گندم مطبوخ و مدقوق بعد ازان بعده چیزی از شحوم بدان
آمیزند و بران لطوخ سازند پس اگر نضج یابد و نگشاید نظر کنند که دمل در کدام موضع ست از عضو و حفظ عصب و شریان و سر عضله که ازان نشو
و ابتدا کنند نموده بعد حذر ازانها شگاف دهند و چون ریم بر آید از پنبهٔ کهنه آنرا بر سازند تا آنکه جمله عفونتی که اندر انست آنرا پاک نماید بعده بمرهم علاج
کنند و اما آنچه از کمیت باشد آنرا فصد و استفراغ بحسب قوت مریض و فضلات که در بدن او باشد و تقلیل غذای او از عادت کفایت کند که آن گاهی
تخفیف یابد و تحلیل کند چیزی را که اندر انست و ازان بخارات و مواد بر آید و اگر خفت نیابد و ریم کند علاجش همانست که در علاج دمل که سببش کیفیت خون باشد
مذکور شد و اما دمل که صنوبری شکل نباشد مستدیر منفرطح بود و آن ردیست و دلالت کند بر آنکه مادهٔ او غلیظ ست در اندفاع و طلب نفوذ از مسام
باجلد منازعت نمیکند پس باید که عنایت بدان وافر بود و علاج همانست که سابق مذکور شد تا آنکه نضج یابد و مادهٔ او خارج گردد و این نوع گاهی در سه موضع یا
زیاده تر بگشاید و صنوبری شکل در موضع واحد بگشاید و سبب درین آنست که چون ماده رقیق باشد مدافعت بجلد کند و ارادهٔ اندفاع
ازان نماید پس سر او تیز گردد و چون غلیظ باشد زیر مسام بسیار حاصل شود پس دمل منفرطح گردد و چون نضج یابد از چند مسام
بگشاید **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که اول اگر مانعی نباشد رگ زنند و حجامت کنند و آلوی سیاه و عناب و مشمش یعنی زردآلوی ترش
و تمرهندی و اندکی زرشک و یکدرم کشنیز خشک شب تر کرده صبح آب او صاف کرده بنوشند و آب انارین و آب کاسنی با سکنجبین سود دارد
و تنقیه بطبیخ هلیلهٔ زرد و شاهتره و سنا و تمرهندی صواب باشد و از اغذیه غلیظه و از گوشت و شیرینیها پرهیز باید کرد و انچه خورند باید که مائل بترشی باشد
و در اول ظهور دمل چیزهای سرد نهند چون اسپغول بگلاب و سرکه ترکرده و ایضاً خطمی بگلاب و اندکی سرکه آمیخته و آرد جو باب عنب الثعلب و آب کشنیز تر سرشته و بعد سه روز تدبیر نضج
و تحلیل باید کرد و اول اسفنج با آب و روغن نیمگرم ترکرده چند کرت بر نهند بعده ببیزند آرد گندم و نان گندم در آب و روغن زیت نهاده نرم کرده بپزانند و موم

گداختہ باندک زفت یا راتیانج در روغن مائل بگرمی چون روغن سوسن پزانندہ است و انجیر خشک در ماء العسل آغشتہ و تخم کنوچہ کوفتہ بآن سرشتہ و بزر کتان و مویز منقی بانجیر و خردل کوفتہ و خاصتہً اگر اندکی ماء العسل اندازند و جرجیر در روغن گاو پزانندہ است **ابن نوح** گوید کہ انچہ منع تولد دمل کند فصد و حجامت و تعاہد اسہال بہلیلۂ زرد و سنا و شاہترہ است و مداومت نقوع اجاص و عناب و تمر ہندی و تقلیل از حلو غلیظ و میل باغذیۂ حامضہ و قابضہ و حصرمیہ و سماقیہ و ریباسیہ و تفاحیہ و سکباج و قریص و ہلام و مصوص و مانند آن و اگر شراب خوار باشد مروق ممزوج بآب بسیار و شراب حلو مائل بمرارت او را نفع کند و اما بر نفس موضع اگر در ابتدا اہلاقی شود بادویۂ مبردہ ضماد کنند و اگر در ضربان آغاز کند و سوزش او اشتداد نماید بمنضجات ضماد نمایند و انچہ نضج او نماید ادویۂ مذکورہ در باب ورم حار است پس اگر نضج یابد و نفجر او دیر کند شگاف دہند و بیفشارند تا انچہ اندر انست سیلان کند بعدہ حوالی او را بمرہم سفیداب طلا کنند و بر نفس او این مرہم عسل بگیرند انزروت و مثل او عسل و ہر دو حل کردہ بران گذارند و گاہی عسل را جوش دہند تا غلیظ گردد پس انزروت بران پاشند و بیامیزند کہ این ہر جراحت و قرحہ را پاک کند و ہمہ ریم بکشد و چون دمل پاک گردد از خود بسرعت مندمل گردد پس اگر اندمال او دیر کند بمرہم منبت لحم معالجہ نمایند **صفت** ذرور منبت لحم بگیرند کندر و انزروت و دم الاخوین و زراوند طویل مساوی سودہ بر قروح و جراحات بپاشند و ببندند **دوای دیگر** بگیرند یک اوقیہ مرداسنگ مثل سرمہ سودہ و بران سہ اوقیہ زیت انداختہ بآتش ملایم بجوشانند بچوبی حل کنند تا متخلل گردد پس بگیرند انزروت و کندر و دم الاخوین و بارزد و زفت یابس ہر یک دو درم و دران انداختہ بپزند تا غلیظ گردد و استعمال کنند اگر موضع گرم نباشد و اگر گرم بود باین مرہم سفیداب علاج کنند بگیرند مرداسنگ سودہ پنج درم و در سرکہ حل کنند پس روغن گل انداختہ بسایند تا غلیظ گردد و یکبار تسقیۂ سرکہ و بار دیگر روغن کنند تا منتفخ گردد پس پنج درم سفیداب انزیز و اندک کافور انداختہ حل کنند و استعمال نمایند و این مرہم برای قروح و جراحات گرم و در فصل و مزاج حار نیکوست **صفت** مرہم اسود کہ اگر دمل و قروح صلب یابس باشند استعمال کنند موم و زیت و علک و زفت مساوی گداختہ استعمال کنند و اگر ارادۂ انفجار او بغیر آہن باشد بگیرند عسل بلادر یک جزو و زفت رطب یک جزو و در ظرفی بسایند تا ممزوج گردد پس بر سر دمل نہند و تا نیم روز بگذارند کہ آن ہمانقدر جلد را کہ بران طلا کردہ باشند بخورد و قوی تر ازین آنست کہ یکحبہ دوای حاد بشحم سرشتہ بران نہند و یا بگیرند آہک آب نارسیدہ و بشحم سرشتہ بدان ضماد کنند و یا آرد و صابون کوفتہ بدان ضماد سازند **ابن الیاس** گوید کہ علاجش فصد و اخراج خون بقدر قوت و وجبادس و فصل است بعد از ان تنقیۂ بدن بمطبوخ فواکہ یا بمطبوخ ہلیلہ و نقوع مشمش و ہر صبح جلاب از عناب عدد و آلوی سیاہ بست عدد و تمر ہندی و شکر سفید ہر واحد دہ درم بنوشند و غذا مزورۂ ماش یا اسفاناخ و مغز بادام و بعد تنقیہ ہر صبح سکنجبین سادہ دہ درم بگلاب دہ درم بدہند و غذا مزورۂ تمر ہندی و مغز بادام یا انار دانہ و مغز بادام و اسفاناخ و ہر گاہ مادۂ دمل جمع گردد دوای منضج بران نہند مثل تخم کنوچہ بانجیر خشک کوفتہ و یا کندر و تخم کنوچہ و انجیر کوفتہ و عسل و روغن کتان آمیختہ **خجندی** گوید کہ فصد رگ مناسب یا ہفت اندام کنند و اشربۂ مطفیہ و سکنجبین سادہ بشیرۂ خرفہ بنوشند و فواکہ ترش بخورند و بران رادعات تا سہ روز بنہاد سیما اگر در قرب اعضای شریفہ باشد و تنقیہ بمطبوخ یا نقوع کہ دران ریوند و سنا و شاہترہ و عناب و تمر ہندی و آلو و شیر خشت باشد باید کرد و چون ریم کند سپغول کوفتہ با سرکہ ترش شیر ضماد کنند **انطاکی** در نزہت مینویسد کہ فصد کنند اگر مادہ مہیج باشد و الا رادع مثل پیاز بریان و کشنیز و عسل و علیق و عنب الثعلب کنند و در وقت ریم کردن با سپغول و بزر و زعفران و زردی بیضہ و خطمی و خمیر ترش ضماد نمایند و چون منفجر گردد بروغن گاو و صبر و سفیداب و مرہم ابیض و ... اخلیعون طلا سازند و انچہ بسرعت بکشاید اینست کنجد بریان و ترمس کوفتہ و نعناع بآرد جو و عسل و در خوج آمدہ کہ چون مطبوخ برگ تنفال غسل کنند منع تولد و ماہیل کند و در تذکرہ گوید کہ فصد در دموی اول کنند و در صفراوی بعد تلطیف و تلیین در عضو مقابل بعدہ استعمال ماء الشعیر و تمر ہندی و خیار شنبر و رادع بادویۂ وضعیہ مثل خطمی و آرد شعیم و بزر قطونا بسرکہ و پیاز بریان بروغن گاو و خمیر گندم بزیت و انچہ در داخس بیاید و بار در اسہال بغاریقون و بیخ سوسن و تربد و ماء العسل کنند و بران بادام بصمغ بطم و صنوبر و عسل و صابون نہند و چون بکشاید در فشردن او مبالغہ نکنند کہ آن سبب تجلب مواد گردد بلکہ انچہ میسر آید اخراج آن کنند و باقی را بو ضعیات جذب کنند مثل صبر و مرداسنگ بروغن گاو کہ آن مجرب ست و کذا سفیداب و طحینہ پس اگر خشکریشہ دران تولد کند لازم بشکر و اندک زعفران نمایند و چون پاک گردد مرہم خل یا توتیا بران نہند و بعضے گفتہ اند کہ کشادن او بآہن بہتر از دواست و امامن چارہ از نضج او نمی بینم اولاً بانجیر و خمیر پس با سپغول و بران

نسخہ مرہم سفیداب

اعتماد کنند و کسیکه نجات ازان نخواهد باستعمال صبر و مصطکی کثرت نماید و اگر چه در هفته یکبار باشد و در خواص آمده که هر که یک قطعهٔ لحم خام فرو برد آنرا دمل نیاید
تا سه سال و انچه آنرا انضج بلیغ نماید آرد جو و حب الصنوبر بشحم مرغابی یا بط است و سائر صموغ و گفته اند که شرب زعفران در بیاس ازان خلاص دهد کذا اطلاع
هفت جوز بر نهار هنگام انعقاد او که کوچک باشد **مصنف** خلاصة التجارب گوید که چون در حقیقت دمل از اصناف خراج ست تدبیر آن خفیف از تدابیر
خراج ظاهری بود و جهت هر دمل تدبیر تنقیه حاجت نباشد بلکه در اوائل و غلبهٔ او تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج به تنقیه نیفتد جهت کم پدید آمدن
دمل و عدم امتلاء و استحمام بعد سر کردن دمل عظیم نافع بود و بعضے مجربین گفته اند که این مرضیست که از حمام پیدا میشود و از حمام زائل میگردد و جراحت
دمل آنگاه زائل گردد که چیزی همچون ریشه دبیله اندران ست درست بیرون آید و آن هنگام باز بدو انهادن احتیاج نیفتد و خاریدن محل دمل در
آخر که چرک نباشد نشان روئیدن و بصلاح آمدن باشد و بسیار بود که تخم تمر هندی باریک کوفته در آب همچو مرهم پخته نیمگرم مکرر بر دمل نهند و آنرا بپزاند و زود
بصلاح آورده کافی باشد و همچنین خمیر ترش شده و روغن بید انجیر بهم سرشته نیمگرم مکرر طلا کردن و خمره دوشاب بهم سرشته مکرر نهادن و لعاب تخم مرو
لعاب تخم کتان و حلبه نیمگرم مکرر افگندن و پیاز در آتش پخته مکرر بستن عظیم نافع بود و گویند که یکهفته هر روز مقداری طبیخ بیخ روناس آشامیدن منع آن
بکند و کسی را که دمل در حرکت سفر و غیره پیدا شود باید که آنرا نیک حفظ کنند که بر جائی سائیده نشود که ریح آن عظیم گردد و بیم ناسور بود و کاغذ بسیریش گرد اگرد
آن چسپانیدن نه بر سر آن عظیم مفید بود و هر دمل که چرک آید رطوبت آنرا چنان پاک کنند و احتیاط نمایند که بمحل دیگر نرسد چه بسیار باشد که از بوی آن دیگری
بر آید بران حوالی که آن رطوبت رسد و مجرب ست و بدانکه بعضی اطباء دملی را که ریشه دران باشد دبیله گویند و بعضے دبیله دمل بزرگ را گویند که چند دهن
باز کرده باشد و اگر چه آخر آن جمله یکی گردد و بعضے دبیله برادرام و موی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضے بر هر ورمیکه پخته گردد و سر کند اطلاق نمایند
مؤلف خلاصة العلاج مینویسد که در ابتدا ریوند چینی بگلاب سائیده فائده تمام دهد **صفت** ضمادیکه چون در اول بکار برند فرو نشاند و اگر رو بنضج آورده باشد
نیز دگل ملتانی زیرهٔ سفید هر کدام یکدرم فلفل سیاه پنج عدد نمک اندکی همه را بآب سائیده طلا کنند و اگر با بول کودک سایند بهتر ست و اگر زنجبیل بآب
سائیده بر حوالی دمل طلا کنند و بهروزه بر دمل نهند بزودی نضج داده منفجر سازد **صفت** مرهم سیماب که زخم دمل و جمیع قروح و جراحات را بزودی
بهتر سازد سیماب یکدرم سرب دو درم انزروت سه درم بول سیاه بول سرخ زنگار بهروزه هر کدام دو درم موم سفید کافوری بست و یکدرم روغن گاو
چهل و چهار درم اول سرب را با سیماب گره دهند و سرد نموده همچون غبار بسایند بعده انزروت را سائیده داخل کنند و برهم زنند بعد ازان
کنند بعد ازان هر دو بول پس زنگار و بهروزه اضافه نموده مجموع را سحق نمایند چندانکه سرمه سا شود و آنگاه قدری پیاز در روغن مادهٔ گاو سوزانیده
صاف کنند و موم را دران گداخته ادویه را ممزوج ساخته در هاون بدسته بمالند و برداشته وقت الحاجة با پنبه یا لتهٔ کهنه بر زخم بگذارند انشاء الله
تعالی همان یک عمل کافیست **عبدالعزیز** گوید که علاجش تنقیه پس ردع و تحلیل ست و اگر تحلیل نشود بنضج و تفجیر پردازند و از منضجات قویه مویز
و بزر کتان و انجیر و خردل بعسل ست و کذا انجیر با آرد خمیر و کذا مویز با نمک طعام و از مجربات بزر قطونا بلعاب دهن ست که آن منضج ملین مانع تزاید ست
و مغز پنبه دانه تنها منضج ست و با تخم کنوچه عجیب ست و انجیر بمصطگی و کتیرا و عسل سریع الاثر ست و باضافهٔ خردل قویتر و برای تفجیر تخم
تمر هندی با پیه کوفته نیمگرم ضماد کردن مجربست و کذا انجیر و سرگین کبوتر بزرده بیضه و عسل و بیخ نرگس و پوست بیخ کبر منفجر هر صعب ست و
صابون با انجیر منضج مفتح ست و قویتر ازان ریوند بمقل و صابون ست و چون انفجار دشوار گردد داشتان روغن گاو آرد ذره آب پخته بدان تکمید کرده ضماد
نمودن مجرب ست و از ملحمات دم الاخوین دقنه و مقل و اشق و صبر و کندر و مر و انزروت ست و منبتات لحم زراوند و کندر و ایرسا و صبر و اقلیمیا و زفت و مرداسنگ

و همه انچه در قروح بیاید درینجا مفید بود

طاعون

ورمیست صغیر الحجم مثل باقلا یا کوچک تر ازان و گاهی کبیر الحجم بقدر گردگان یا بزرگتر ازان باشد با سوزش شدید موذی تجاوز از حد بود چندانکه مریض پندارد که آتش بر آن
موضع نهاده و بقول شیخ حکما قدیم لفظی را که ترجمهٔ او بعربی طاعون ست بر ورمی اطلاق میکردند که در اعضای غددی اللحم حساس چون پستان و بیخ زبان و خصیه
و یا غیر حساس چون بغل و کنج ران و پس گوش عارض میشود و بعد ازان آنرا میگفتند که مع ذلک ورم حار و قتال باشد پس ازان هر ورمی

قتال که بسبب استحالۀ مادۀ او بکیفیت سمیه عضو را فاسد نماید و رنگ عضو قریب خود متغیر سازد و حوالی او سیاه شود و گاهی چیزی خون و زرداب متعفن از ان
ترشح کند و کیفیت ردیۀ او بسوی قلب از طرق شرائین برسد و قی و خفقان و غشی حادث شود و چون این اعراض اشتداد نماید هلاک کند آنرا طاعون نامیدند و اغلب که
همین قسم اخیر را اوائل قوباطا میگفتند و آن از واجبات ست که مثل این ورم قتال در اکثر امر در اعضای ضعیفه مثل بغل و بن ران و پس گوش عارض شود و بدترین آن آنست
که در بغل و پس گوش عارض گردد بسبب قرب آنها از اعضائیکه آن شدید تر در ریاست اند و سالمتر طواعین آنست که رنگ او سرخ باشد پس آنکه زرد بود و آنچه مائل بسیاهی
باشد بسرعت در دو سه روز قتل کند و طاعون در هوای بد و سالهای وبا و در شهرهائیکه هوای آن زود عفن شود و در فصل خریف و آخر تابستان بسیار افتد و تجربه
یافته اند که متعدد بر آمدن آن بهتر از مفرد بود و آنچه دفع شود و بر محلهای دیگر پدید آید بهتر باشد و سببش غلیان خون و احتراق او مع رقت ست و
انطاکی در تذکره مینویسد که طاعون را مخصوص کرده اند بورم حار قتال سریع التعفن حادث در مثل پوست مغابن و اطلاق کرده میشود بر وبا بسبب
تلازم حاصل میان هر دو غالباً و الا میان آنها عموم و خصوص من وجه است و آن در حقیقت شبره مثل باقلا یا زیاده تر بود مادۀ او خون متعفن ست و
فاعل او حرارت ناریه و صورت او شئی مستدیر نبرف دم و صدید و غایت او ازهاق نفس و بدتر او آنست که در بغل چپ باشد بسبب مجاورت او قلب را
پس بن ران راست پس بغل راست پس بن ران چپ پس گردن بقول صحیح تر و گویند که هر دو بغل بدتر از هر دو ران ست این از جهت مکان بود و از جهت
زمان آنست که نزد زیادتی خون و هیجان او باشد و این در ایام ربیع بود و اگر چه در خریف باشد و از جهت رنگ سیاه کبود پس سبز پس زرد پس سرخ و هرگاه تپ
و اختلاط عقل و تواتر نفس و نبض مقارنت کند لا محاله مهلک بود و از کسانیکه بدان سریع تر هلاک شوند اطفال اند پس اعراب خصوصاً مثل زنگی و هندی
بسبب ضعف مزاج بکثرت تحلل پس دموی پس صفراوی و نادر در سوداوی و آن مرض وبائیست عام بقول اصح و حقیقت او اجتماع بخارات
عفنه است که با مطار در فصل گرما تصاعد نماید و اسباب او حکمیه کثرت رطوبت و حرارت و یبس سرما بودن سال ربیعی ست و کثرت کشتگان
پس هوا بخون مقتولان متعفن شود و با حیوان و ثمرها و آبها ملاقی گردد و آنرا بخورند خون فاسد شود و بمواضع رخو جمع گردد مثل خراج اگر رطوبت اشتداد
نماید و الا بصورت آبله مترشح و کیفیت موت بدان انعکاس خون بسوی مواد سمیه است پس بقلب رسد چنانچه در سموم اتفاق افتد و ازینجهت طاعون قاتل
را تپ و قی و سیاهی محل و کمودت او لازم بود و این ملازم وبا نبود نه بعکس آن و فرق میان هر دو ظهور مثل خراج ست فقط نه آنکه امراض
در وبا یک نوع اند و درین مختلف بود چنانچه قومی بدان گمان کرده و در نزهت گوید که اگر با طاعون عضو متغیر نشود و با تپ و خفقان مقترن نگردد سلیم باشد
و الا مهلک بود و **طبری** میگوید که وبا در عالم چون از فساد هوا باشد آن مثل طواعین و درشکین و بنفسجی و موم در بدن بود و اگر از فساد خون باشد و هوا فاسد
شود یا بفساد کلی یا جزئی گردد پس اگر فساد جزئی باشد در ان بلد اعلال وبائیه غیر قتاله بود و اگر فساد در هوا کلی عام باشد در ان بلد امراض قتالۀ مهلکه
بود و فساد هوا آنست که در ان کیفیت فاسده پیدا شود و بران تغیر مفسد جوهر او از گردد و فساد خون نیز بحدوث کیفیت فاسده بود و بحسب فساد امراض
متولد شود پس اگر فساد او بحدت و غلیان باشد از ان بخارات لذاعۀ فاسده پیدا شود و از ان خارش بغیر بثور پدید آید و اگر فساد از خلط مع حدت و عفونت
بود از ان حکه و جرب و بثور و دمامیل متولد شود و اگر فساد او بعفونت و تغیر بسوی حدت و سخونت و حدوث سمیت در ان باشد از ان طواعین قتاله افتد و معنی
طواعین آنست که این خون فاسد سمی عفن متغیر مفسخ بسوی عضوی یا اعضا بریزد و فسخ و نتن و احراق آن نماید و از ان هلاکت سریع باشد و گاهی این
اخلاط مذکوره بسوی قلب ریزد و فی الفور قتل کند و یا بسوی دماغ یا صدر و از ان در جائی از بدن مثل عدس پدید آید و آنرا نقیه نامند و برین بقراط
حکم کرده که چون این علامت بر بینی و چهره و بیخ گوش بینند بر موت سریع دلالت کند و گاهی این فساد و حدت کم باشد و از ان بنفسج پیدا شود و آن
نقطها ست که در جمیع بدن ظاهر شود صورت او مثل برگ گل بنفشه بود متفرق در همه بدن و آن سلیم الحدة بود تا وقتیکه رعاف پیدا نکند پس اگر با آن
رعاف حادث شود و از ان تپ ساکن گردد دلالت کند بر آنکه خلط ردی قتال از جنس طواعین قتاله است پس همواره رعاف کند تا آنکه هلاک
کند و گاهی چنان ظاهر شود که گویا کیکان گزیده اند در جمیع بدن مائل بسرخی شدید و این سلیم بود و البته هلاک نکند و گاهی آثار
ظاهر شود مثل گزیده و سبز بود و در وسط او خطوط سفید مائل بکمودت باشد و این نوع را درشکین نامند و آن قتال ست صاحب او رعاف کند
یا نکند و از ان نوعی رنگ ست که برنگ رصاص ظاهر شود و آنرا موم گویند و آن دلالت بر فساد سائر اخلاط و احتراق آن و وقوع او در خون کند و از ان [illegible]

که اغبر برنگ خاک مثل بهق ظاهر شود و صاحب او در بدن ثقل و ضخامت دریابد پس سر او ورم کند و بمیرد و یا طبیعت او نرم گردد و هلاک شود و این دلالت کند بر آنکه فساد بسوی دماغ مرتقی شده و خلط شدید العفونت فاسد ست و از فرط احتراق خود خاکی سمی گردیده **علاج** ثقل چو کنند اگر ممکن باشد و الا تقویت دل بخورانیدن مرکبات کافوری و مفرحات و یاقوتی بارد و دواء المسک بارد و غیره از تریاقات سرد و سائر تدابیر که در تپ وبائی مذکور شد باید نمود و ناز هر معدنی و مروارید و گلاب و عرق کادی را تا ثیر قویست و خوردن جدوار با کافور اندر ترشی بهترین تدابیر ست و طلای جدوار در آب کشنیز و اندک سرکه سائیده بهترین طلا بود و قبل از بروز آن در ایام وبا ازین طلا بوئیدن و چشیدن و بر بغل و کش ران و پس گوش و غیره متصل مالیدن منع بر آمدن طاعون برین محلها کند و حق آنست که این مرض را بیخ تدبیری چنان نبود که مریض را زود فصد کنند بعده بر بالای طعام ترش تریاقی حب الشفای بزرگ در آب انار افشرده حل کرده دهند و چون مرض پیدا شود محل آن ضماد نهادن تیزاب فاروقی مدبر بسیماب و جدوار کشایند بدستوریکه در خراج گفته شد و بر دل و دماغ او اطلیه سرد تریاقی خوشبو نهند و چون ماده بدماغ رسیده هذیان پیدا کند چنانچه سرسام صفراوی پردازند بازیادتی استعمال تریاقات بارده و باقی تدبیریکه در علاج امراض قلب از سوء مزاج حار مذکور ست بکار برند و اگر در ایام وبای طاعونی هر روز جدوار سه دانگ سوده در دوغ گاو یکنیم توله آمیخته وقت صبح بخورند و غذا آبا ترش تریاقی تناول نمایند و مداومت بوئیدن سرکه و پیاز کنند مرض مذکور عارض نشود و اگر در ابتدای ظهور آن فادزهر بزی و جدوار هر یک چهار حبه در دوغ گاوی سه توله بدهند و غذا هر دو وقت خشکه گیلانی با دوغ گاو دبالائی و مربای تمر هندی بخورانند و عوض آب گلاب و عرق کاسنی هر دو برابر و عرق صندل چهارم حصه آمیخته بشوره پرورده بنوشانند و خاکشی یک توله در آب برگ عنب الثعلب سبز و کشنیز تره با رنگ سبز بر صفحه سنگ صلایه کرده حفص یکی هفت ماشه گل ارمنی نه ماشه سرکه مقطر یکتوله آمیخته حوالی آن ضماد کنند در دو هفته صحت کلی رو نماید و حکیم عابد از استاد خود نقل کرده که بعض مطعونین را باتباع یک توله کافور علاج کردم و در یک روز شفا یافتند و در سویدی نوشته که تعلیق یاقوت هر قسم او که باشد صاحب طاعون را نفع کند و مجرب صحیح من سنت و گفته که گل ارمنی شربا و طلاء و علی الالف در ریباس و گل مختوم و کافور شربا و مقل ازرق غمراً و بخوراً و جاز نخل الگلاً و دوام خوردن روغن گاو هر واحد طاعون را نافعست **صفت** ضمادیکه جهت طاعون و خیارک و جمیع اورام حاره نافع نوشته گل ارمنی جدوار نفسجی زر نباد زرد چوبه صندلین گل مختوم مساوی با دیگ صلایه کرده جهابسته نگاهدارند در هوای سرد سرکه ماشه آب و در هوای گرم با گلاب بدهند و حکمای هند گفته اند که روغن کنجد درین مرض بغایت مضرست بلکه پکه درچراغ افروزند و نه شیر برنج پخته بر طاعون بستن نفع دارد و بخورانیدن شیر گاو و برنج نیز امر کرده اند و شهد و شکر سفید یکجا کرده بر ورم گذاشتن جاذب و محلل ماده میدانند والله اعلم

اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که استفراغ بفصد واجب ست بر آنچه وقت احتمال او کند و با اخراج خلط عفن آنرا واجب نماید بعده واجبست که بقلب متوجه شوند بحفظ و تقویت بچیزیکه در ان تبرید و عطریت باشد مثل ترشی ترنج و لیمو و رب سیب و به و مثل انار ترش و شمیدن مثل گل سرخ و کافور و صندل و غذا مثل عدس بسرکه و مثل مصوص ترش مرتب از لحوم تیهو و دراج و بزغاله و لازم ست که تکمیل مسکن مریض بیرق عبار و برگ بید و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و مانند آن کنند و بر قلب اطلیه مبرده مقویه که از ادویه خفقان حار و اصحاب و با معلوم ست باید نهاد و با لجمله تدبیر او تدبیر ارباب هوای وبائی ست و اما نفس طاعون و آنچه سمی باشد آنست پس در ابتدا معالجه کنند از چیزیکه قبض و تبرید نماید با سفنج مبلول در آب سرکه و در روغن گل یا روغن تفاح یا شجره مصطگی یا روغن مورد این در ابتدا ست پس معالجه بغیره کنند اگر ممکن بعد آنچه اندران باشد سائل ساختن و مگذارند که منجمد گردد و سمیت زیاده شود و اگر احتیاج بحجامت افتد که بلطف بکنند بعمل آرند و آنچه خراجی الجوهر باشد باید که نزد انتهای او یا مقارنت انتها بتفتیح استعمال نمایند و اگر آنجانب با فصد و تبرید تانی کنند تا ماده باز پس نگردد و تفتیح او بمثل نطول آب بابونه و شبت و سائر مفتحات لطیفه که در ابواب خراجات مذکورست باید کرد و اما قوماطا و لوبوس را نفع میکند ضماد پرسیاوشان و سرمق و لبلاب و بیخ خطمی با اندک اشق و عسل مشتراً و یا دبق برا تیانج و تیر و لمی و یا چرک خانه زنبور عسل و ترمس در سرکه تر کرده و بیخ قثاء الحمار بعلک البطم و یا نطرون با انجیر یا انجیر **ابن الیاس** گوید که درین مرض البته فصد نکنند چنانچه مسموع را فصد نمیکنند تا که ماده سمیه در جمیع بدن منتشر نگردد بلکه علاج حق و تدبیر صواب آنست که اکثر عنایت بامر قلب و تقویت او مصروف دارند و از وصول کیفیت سمیه بسوی آن اجتناب نمایند و هر صبح جلاب از شربت حماض یا شربت ترنج یا نارنج

یا لیمون یا به یا سیب یا انار ترش هر کدام که حاضر باشد ده درم بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان هر واحد ده درم بنوشانند و زیر باد کش سنبل بگلاب بنشانند و بدن او را بجامهٔ سفت بپوشند تا هوای سرد بدن او نرسد و جلد را کثیف نسازد و در ماده غلظ و شر نیفزاید و استنشاق هوای سرد کنند تا قلب گرم نگردد و غذا بعدسیه و عناب و سرکه سازند و حوالی اوبخ و برگ کدو و عصی الراعی و حی العالم نهند و بر سینه صندلین و گل سرخ بگلاب و یخ و کافور و مانند آن طلا نمایند و سزاوار نیست که بر موضع ورم طلای بارد نهند بلکه می باید که شرط زنند اگر ممکن باشد و موضع مشروط را بآب گرم بشویند **جرجانی** گوید که بر طاعون هیچ ضمادی و طلای سرد را دع نشاید نهاد و رگ زدن نیز مشغول نباید بود مگر آنکه امتلای قوی باشد و خلط بد دور کردن واجب بود و جایگاه علت را پاکی زدن و بآهستگی مزیدن و بآب گرم شستن صواب باشد و هرگاه که خفقان قوی گردد آب گرم و طبیخ بابونه و شبت نطول باید کرد تا ماده از دل بازگردد و بجایگاه علت باز آرد و تحلیل کند و تدبیر پرانیدن ورم باید کرد و دیگر در علاج خراج یاد کرده آمد **ابو منصور** گوید که مبادرت بنوشانیدن جمیع مقویات قلب و مبرد حرارت غریبه او مثل آب انار ترش و سیب و دوغ ترش کنند و خس خانه یا در مکان سرد خواب کنند و حوالی او تر بزد سیب و برگ انگور و غیر آن نهند و غذای مبرد مثل قریص و اماله و مغلظ خون بخورند و مع ذلک قصد تقویت معدهٔ او بخورانیدن رب ترش و قرص طباشیر نمایند و چون از طلای بارد و مکان بارد خفقان حادث شود بآب گرم نطول کنند و آن را گرم سازند و جمیع عنایت بحفظ قوت پس حفظ قلب مصروف دارند چه بعد از ان علاج موضع ممکن بود و چون خفقان خفت پذیرد و برود و قوی باشد نظر کنند اگر ساعی گردد علاجش بعلاج آکله از داغ کنند پس اندمال نمایند و اگر سیاه باشد بشره **محمد زکریا** گفته سزاوارست که از بلادیکه در ان طاعون افتد بگریزند پس اگر در لشکر باشد در موضع عالی بالای باد نشینند و بخورند و از هر مرض که از وی بد و خبیث ریح بود **انطاکی** گوید که چون معلوم کردند که این سال بائی ست از بیشتر تهیه بفصد و حجامت و تنقیهٔ اخلاط حاده کنند و چون هوا تغیر ابتدا نماید گوشت و شیرینی و هر چه مولد خون و حرکت او باشد ترک نمایند و مورد و نیلوفر و طرفا فرش سازند و آب عدس و سرکه و گل ارمنی بیاشند و تعلیق نارنج و پیاز و نعنع و سیب کنند و آن را بخورند و تدخین بدان و بمشک و عنبر و لادن و قطران نمایند و بنفشه و آنچه ازان سازند مطلقاً استعمال کنند و چیزیکه غذای او قلیل باشد و منع جوش خون و تبرید خود نماید مثل فواکه و بقول و باقلا و عدس و خرفه بخورند و روغن بنفشه و صندل و سرکه و کافور بمالند و از مجربات حمل یاقوت و مرجانست و گویند که زمرد از مشهور تعلیق و در وج ست و این معجون ماخوذست ازانچه در ذخائر ترجمه آن بعربی نشده و آن مجربست برای دفع سموم و تغیر هوا و وبا و مقدار که ازان مستعمل میشود سه قیراطست و در روغن بنفشه حل کنند و حوالی بینی بدان چرب نمایند و او از اعظم مفرحاتست و خفقان را نفع کند و انعاش قوتها و اعضای رئیسه نماید و قوت او تا ده سال باقی ماند **صنعت آن** بنفشه گل سرخ خشک نعناع مرزنجوش هر واحد ده مثقال گل ارمنی درونج صندل بهمن سفید کشنیز خشک کرده بعد تر کردن او بسرکه هر واحد پنج مثقال صبر زعفران گل مختوم مصطکی تخم ترنج مقشر سبد هر واحد چهار مثقال کهربا طباشیر لادن هر واحد سه مثقال صمغ عنبر هر واحد دو مثقال یاقوت سرخ یک مثقال همه را بسایند و در نیم رطل گلاب که دران هفت قیراط فادزهر حل کرده باشند بگذارند بعده بشربت ریباس معجون سازند و اگر میسر نشود بشربت بهی یا سیب بسرشند و بردارند و در نزهت گفته که آنچه مرکب از صبر و زعفران و گل مختوم و بنفشه و سنبل الطیب و درونج باشد بخورند که آن مجربست و کذا یاقوت و زمرد اکلاً و حملاً و هرگاه طاعون عارض شود دران هنگام فصد جائز نبود و عنایت بحفظ قلب واجب بود بمثل فادزهر و آنچه دفع سموم کند مثل زمرد و تبرید حوالی محل بمثل سرکه و گل ارمنی و مورد و کافور **طبری** گوید ممکن نیست که برای هر نوع طاعون علاج خاص جدا بیان کنم پس علاج عام جمله این انواع ذکر کرده میشود طبیب را باید که ازان علاج هر نوع استخراج نماید و بحسب رای خود زیاده و کم کند پس گویم زمانی که در بلدی نوعی ازین امراض در یکی از مردم ظاهر شود بر جمیع اهل معرفت واجبست که تدبیر نفس خود ها حتی الامکن باین تدبیر نمایند پس می باید که دران وقت فصد باسلیق از هر دو دست کنند و خون زیاده تر آنچه ممکن باشد بیرون آرند و باین مطبوخ استفراغ نمایند **نسخهٔ آن** هلیله زرد بست درم آلو پنجاه عدد تمر هندی سه اوقیه عناب یک کف کبیر تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک توت شامی خشک هر واحد یک کف برگ عنب الثعلب یکدسته کبیر همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل و ربع باز آید پس صاف کرده دران پانزده درم فلوس خیارشنبر و ده درم ترنجبین خوب مالیده بار دیگر صاف کنند و سه طسوج سقمونیای مشوی آمیخته نیم گرم بنوشند و ازین مطبوخ دو شربت یا سه بقدر قوت و امکان بنوشند و از جمیع اغذیه برمزورات حامضه و حصرمیه و ریباسیه

وبرگ کاهوی مسلوق مطیب بسرکه وبرگ کاسنی بسرکه و مانند آن اقتصار نمایند و درین هنگام از گوشت و شراب البته اجتناب کنند و از جماع بالکلیه حذر نمایند و کثرت شمّ کافور و بنفشه و نیلوفر کنند اگر فصل آن باشد و ریحان مغسول بآب سرد و آین شربت که اهل مصر برای طواعین و فساد هوا و فساد خون ترکیب داده اند استعمال نمایند **نسخهٔ آن** بگیرند آب حماض و آب غوره و آب ریباس و سرکهٔ کهنه تند هر واحد یک رطل پس بگیرند کافور یک مثقال و با دو مثقال ریوند کوفته و یکنیم دانگ افیون خالص در صره بسته اند از ند و جوش دهند تا ادویهٔ صره حل شود و از آبها دو ثلث کم شود پس بر هر رطل آن رب سیب ساده و یک رطل شکر سفید و یک دانگ زعفران انداخته بقوام آرند و این شربت دران ایام دائم بقدر بست درم سرد کرده بر ناشتا بنوشند و آین سیار اشاره حقنه دران ایام باین حقنه می نمود ماء الشعیر بعناب و سپستان بپزند و صاف کرده و دران اندک روغن بنفشه و سفیدی بیضهٔ رقیق و لعاب اسپغول خوب برهم زده بدان حقنه کنند و برای این امراض این قرص بسکنجبین بخورد کسیکه او را این مرض یا نوعی ازان ظاهر گردد **نسخهٔ آن** گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض نشاسته تخم کاسنی عصارهٔ زرشک حضض صندل سفید و سرخ گل قبرسی گل مختوم هر واحد یکدرم و نیم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو درم کافور ریاحی دو دانگ همه را باریک سائیده بر هر سی درم ازان یکدرم ریوند چینی سوده اندازند و بسرکهٔ کهنه سرشته یک یکدرم قرص سازند و یکقرص هر روز با دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند و دران ایام در حمام داخل شوند و صبر کنند تا بدن تر گردد پس بپارچه عرق را پاک کنند و آب غوره بروغن گل یکبار بمالند و یکبار بسرکه و روغن گل تدلیک نمایند و این معالجهٔ جنسیه است ازان معالجات همهٔ انواع آن بری آید و طبیب از نوشانیدن مسهل یا چیزیکه دران هلیله باشد حذر کند و از تضمید معده او بچیزی قباض احتراز نماید پس اگر سوزش در معده و جگر یافته شود بران پارچهٔ مبلول بآب عنب الثعلب و گلاب صرف نهند و در تبرید جگر مبالغه نکنند و بروغن البته مس او ننمایند **سمرقندی** وغیره مینویسند که هرگاه بیمار را در خانه سرد نشانند و جهت تبرید حوالی او برف دارند واجبست که بر ورم پرسیاوشان و خطمی و بابونه ضماد سازند و بطبیخ بابونه و شبت تکمید کنند تا که سردی هوا در محل ورم نرسد و آب گرم که بعد شرط بر ورم ریزند دران ادویهٔ حاره پخته باشند و هرگاه فصد خواهند کرد واجب آنست که مراعات چند چیز اهم دانند یکی آنکه بر طاعون اول شرط زنند زیرا که در صورت خروج مادهٔ سمیه از نفس عضو خوف انتشار سم در بدن نزد فصد کمتر باشد دوم آنکه پیش از فصد حوالی طاعون چیزهای بارد قابض طلا نمایند چون حضض و گل ارمنی و ماميثا و امثال آن تا مادهٔ سمی را که درانجا جمع شده بسوی باطن بازگشتن ندهد هنگام برآمدن خون بفصد سوم آنکه بمحافظت اعضای رئیسه خصوصاً دل مبالغه نمایند تا مادهٔ متحرک بفصد بدین اعضا نیفتد و آنچنان باشد که اطلیهٔ خوشبوی بارد بر سینه و دل گذارند و خوشبوهای سرد ببویانند و آب سرد و گلاب آمیخته جرعه جرعه دهند تا که خون برمی آید و بعد ازان نیز همین قاعده مرعی دارند تا که مادهٔ متحرک سکون یابد و این همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیریست که مادهٔ طاعون سمیت بسیار داشته باشد و گرنه بدین تدابیر حاجت نباشد بلا خوف فصد باید کرد و اگر با وجود قلت سمیت اندر فصد بعضی ازین ضوابط مرعی دارند بهتر باشد و باحتیاط اقرب بود و دلالت بر قلت و کثرت سمیت از رنگ ورم توان کرد چنانچه گفته شد و غلبهٔ صداع و هذیان علامت صعود ماده بدماغست پس دران هنگام پاشویه کنند و محاجم کلان بی شرط بر ساقها گذارند و سخت بکیدن فرمایند و زمانی دراز بجا نهاده دارند **خضر** گوید که استاد من گفته که فصد و مسهل در طاعون و در کل مادهٔ ردیه که متوجه بخارج بدن شود هنگام خروج او جائز نیست تا تعارض واقع نشود و اما در ابتدا قبل ظهور او فصد و استعمال مسهلات مطبوخات و حقنها واجب بود خصوصاً اگر ماده بسیار مهیاج باشد تا مادهٔ متعفنه در باطن محتبس نشود و قتل نکند و من گویم که چون بینند که مادهٔ حار بسیار مهیاج ست و بسوی اعضا منتشر شده و بانصباب بسوی اعضای رئیسه میل کرده پس رخصت نمیدهم بترک فصد و مسهل و اگرچه بعد خروج بود چون قوت متحمل باشد تا مادهٔ خبیثهٔ متحرکه قتل نکند و بسیار مردم باین تدبیر سالم مانند و گاهی در مثل این حالت بحجامت ساقین در اطفال امر میکنم و برای تبرید و تقویت قلب شربت ورد تازه و شربت صندل بگلاب و کافور و عرق نیلوفر بدهند و بعد شرط موضع تدبیر انضاج بعلاج و خراج و اکله کنند و استاد من امر بشق بچهٔ مرغ و وضع او گرم ناگرم بر طاعون بعد شرط او میکرد تا جذب مادهٔ سمیه کند و گویند که آنچه بطاعون نفع کند داغ بآتش ست و دران روغن گاو کهنه و مرهم رسل چکانیدن و بعضی مردم طلای موضع بافیون مخلوط بزعفران بسبب شدت درد و خوف هلاکت بنابر عدم احتمام او میکنند و این خطرناک ست بسبب رجوع ماده باندرون

اورام مغابن

یعنی آماسهائیکه در مغابن که عبارتست از پس گوش و زیر بغل و بن ران است پدید آید و از جنس طاعون نباشد و این گاهی بسبب دفع اعضای رئیسه بود که ماده را از خود

بسوی مغابن دفع کند و گاهی بسبب دفع طبیعت بود از عضوی شریف ماده را بطریق بحران انتقالی بغیر آنکه اعضای رئیسه دفع کرده باشد و گاهی بسبب قروح و اورام دیگر که در عضوی باشد و بسوی آن عضو مواد جاری شود و در راه او این مواضع باشد پس قدری ازان ماده درینجا بماند بجهت وسعت و رخاوت و تخلخل موضع و ورم آرد و ازین قبیل ست ورمیکه از قرحهٔ دست در بغل و قرحهٔ سر در پس گوش و قرحهٔ ساق پا در کنج ران پدید آید و این نوع اورام را بفارسی باغره گویند و گاهی بسبب امتلای بدن از خون و دیگر اخلاط این ورم حادث شود چنانچه در دیگر مواضع بر می آید و انطاکی گوید که گاهی در ایام سیح و بلاد مرطوب اندفاع ماده در مغابن های مذکور میشود و مشابه طاعون گردد لیکن آن نباشد بلکه این یا اورام یا خراج حاره بود که دردناک باشد و گاهی قرح گردد و منفجر شود از مادهٔ فاسد منفسد یا بعلاج و باغره نامند و بمصر کبه و در شام ضربه و علاجش علاج دمامیل و اورام حاره است و بعد کشادن علاج قروح بود و مؤلف خلاصة التجارب گوید که خیارک ورمی بود دراز شکل بهیئت بادرنگ کوچک که اندر بیخولهٔ ران افتد و گاهی اندر بغل نیز افتد و نزد عوام بهمین اسم مشهور بود و اما اطبا این را اورام همین مواضع بازخوانند و از اورام رخو شمرند و این ورم در اول باشد و سخت و صلابت ناشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبود و رنگ او در اول از رنگ بدن دور نباشد و اکثر بتحلیل رود و این ورم گاهی بسبب الم در عضوی فرد سوی خود عارض شود بعلتی که مذکور شد و این قسم عرض بود اکثر خود بخود تحلیل پذیرد بعد تسکین الم عضو ماؤف که سبب بوده **علاج** فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید بلعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر بدهند و بعد از نضج بمسهل بارد تنقیه کنند و استعمال رادعات درینجا مناسب نبود بلکه بعد تنقیه مرخیات محلله مانند موم و روغن گل با محللات استعمال نمایند و یا بنفشه و خطمی و تخم مرو بروغن بنفشه و موم سفید سرشته بکار برند و از مرخیات روغن گاو و مسکه است و گاهی ریختن آب گرم بران کفایت کند و تکمید بخشت و سنگ گرم کرده در تحلیل این اورام مجربست و خصوصاً اگر در آفتاب گرم کرده باشند خیلی مفید بود و همچنین ضماد از حلبه و بزرکتان و عنب الثعلب و ریوند چینی مساوی در آب برگ مکوه و ایضاً طلای جدوار خطائی تنها یا با زراوند طویل برابر و اگر تحلیل نشود پیاز در خاکستر گرم پخته بربندند یا بجبرته برگ نیب و سنبهالو نهند و دیگر منضجات و مفجرات که در علاج فلغمونی و خراج و دبیله و دمل مسطور شد استعمال کنند و اگر آرد جو دو توله ریوند چینی سه ماشه در جغرات پخته ضماد کنند در تفجیر ورم و تسکین درد مجربست و اگر منفجر نشود به نشتر بشگافند پس مراهم مدملهٔ قروح بعمل آرند و آنجا که اتفاق تضمید رادع درین اورام افتد لازم ست که بتقویت دل و دماغ و کبد همیکوشند تا ماده باعضاء رئیسه بازنگردد و درین زمان ورم بن ران که بهندی بدگویند اکثر در آغاز مرض آتشک عارض میشود و از علاج مرض مذکور تحلیل میگردد یا بشگافند و فصد و مسهل سودا و اطریفل شاهتره دران مفید می افتد **ذکر ادویه** نافع اورام مغابن اگر ورم پس گوش باشد و گوش و صداع و تپ باشد بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه سپستان نه دانه در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوش داده شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده بنوشند و رسوت گل ارمنی جدوار صندل سرخ هریک دو ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و جوکوفته مکوه نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوش داده پاشویه نمایند روز دیگر گل خطمی بنفشه هریک شش ماشه کوکنار چهار عدد مکوه شش ماشه نیلوفر چهار ماشه در شیر گاو یا دو سیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب الثعلب هریک شش ماشه مغز خیارشنبر دو توله در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند که معمول حکیم شریف خانست **ایضاً** برای گره سخت کش ران قبل از آتشک از مادهٔ آن و انصباب فضول جگر اول فصد باسلیق و تبرید مسکن اخلاط از لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین شیرهٔ کاسنی شربت بنفشه خاکشی بعد منضج فساد خون و مسهل فلوس خیارشنبر بعمل آرند و رسوت جدوار هریک دو ماشه فلوس خیارشنبر یک توله بآب کشنیز سبز سوده ضماد کنند و ارسال علق بموضع ورم فرمایند و بعد شگافتن ورم مراهم جالیه و مدمله بکار برند **ایضاً** عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند جدوار بسرکه و گلاب سوده ضماد نمایند **دوائیکه** بجهت ورم خیارک از مجربات گیلانی ست پوست هلیلهٔ زرد نا کوفته بروغن بید انجیر خوب بریان کرده باریک سوده بسرکهٔ تند خمیر کرده ضماد نمایند در دو سه روز دفع سازد **دیگر** محلل پیاز را از کارد قیمه کرده در بول کودک نابالغ بپزند تا مهرا شود پس قرص بسته نیمگرم بر خیارک بندند صبح و شام در چهار روز تحلیل می شود پس حنا سوده قرص کرده بران بندند **دیگر** بیخ کیله در بول آدم سائیده نیمگرم بر پارچه نهاده بچسپانند **دیگر** ریوند چینی اعلی کرم ناخورده بسائیده **قلیلے** آهک آب نادیده

ہر دو را در شہد خالص یک جزو سفیدی بیضہ دو جزو مخلوط کردہ بر پارچہ آلودہ بگذارند و از بالا یک گھڑی کامل با خگر یا چک گرمی رسانند چون بر ورم خوب بچسپید
بگذارند در دو سہ روز تحلیل شود حاجت تبدیل و دانیست ہمین یکبار کافیست و اگر چیزی باقی ماند یکبار دیگر ضماد کنند **دیگر** برای تحلیل ورم و صلابت آرد
خمیر چار درام برگ حنای سودہ شش ماشہ نمک طعام سہ ماشہ سودہ بروغن گل چہار ماشہ آمیختہ بآب برگ مکوہ سبز یا گلاب سرشتہ ضماد نمایند و اگر سوزش
در ورم نباشد بطور لطوخ پختہ بندند **دیگر** کچلہ مثل صندل سائیدہ قدری فلفل سیاہ سودہ آمیختہ شیر گرم ضماد نمایند و یا خردل بآب گرم سائیدہ لیپ کنند و برگ بکاین
پختہ یا برگ شفتالو پختہ یا برگ پیپل گرم کردہ یا برگ لسوڑہ نیمگرم یا برگ نرما یا برگ سنبھالو نیمگرم بستن نیز نافع ست و بھرتہ بادنجان با نمک شور گاہ تحلیل نماید
و گاہی می پزاند و صدف سوختہ با شہد آمیختہ ضماد کردن ورم پس گوش کہنہ را نافع ست **دیگر** مجرب والد مرحوم جونہ یکماشہ در شہد شش ماشہ یا در سفیدی بیضہ
ممزوج نمودہ بر کاغذ ضماد کردہ نہہند و باز تجدید کنند و بیخ پیلو کہ از ان مسواک میسازند در آب سائیدہ ضماد کردن نیز در تحلیل آن مجرب نوشتہ **دیگر** کیلہ خام با نمک
ہلدی آمیختہ ضماد کنند کہ تحلیل کند و کذا نخود را شگافتہ بر بغلک بستن محلل تو یست و کذا املہ پوست لسوڑہ پوست تمر ہندی بآب سائیدہ ضماد کردن **دیگر** نیبہ دانہ را
آنقدر بکوبند کہ مثل قرص شود و نیمگرم ببندند و یا مغز تخم ارنڈ یکتولہ سائیدہ قرص ساختہ ببندند و بالائش برگ درخت بڑ گرم کردہ ببندند و یا برگ گھیکوار دو پارہ کردہ
قدری رسوت و ہلدی سودہ بران پاشیدہ نیمگرم ببندند **دیگر** باجی کوفتہ در آب بطور لیئی پختہ ضماد کردہ بر بندند کہ در اول فرو نشاند و یا آرد نخود با گوگل بیامیزند
و ٹکیہ ساختہ بر بد نہہند و برگ نیب نیمگرم بر بندند **ضماد محلل** اکلیل الملک تخم کتان بآب پختہ ضماد نمایند و یا گوگل کنجد ہر یک دو تولہ قرص نمودہ گرم گرم بر بندند
و یا تخم شبت بابونہ تخم کتان سودہ با روغن گل و موم سرشتہ نیمگرم ضماد نمایند **ضماد** کہ ورم پس گوش را نافع صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا
صبر زعفران مرمکی حلبہ برابر بگلاب سائیدہ ضماد کنند **ایضاً** نافع اورام مغابن از بیاض والد مرحوم آنبہ ہلدی فلفل سیاہ کالی زیری سہاگہ
نربسی کچلہ کوفتہ بیختہ در آب گھیکوار آمیختہ بپزند و متواتر طلا کنند و یا حلبہ ہالون ہر دو برابر سائیدہ بآب لیپ کنند در سہ روز دفع گردد و اگر خواہند کہ
پختہ کنند گرم کردہ ضماد نمایند و اندکی زرد چوبہ بیامیزند **ایضاً** نافع ورم بغل مسمی بلال دار و ست کات ہندی مرداسنگ تج صندل سرخ کبابہ
توتیا کوفتہ بیختہ بآب خمیر کردہ بر ورم گذارند **ضماد منضج** کہ در پختن اورام اثر تمام دارد آرد جو آرد برنج آرد حلبہ تخم سن ایلوہ سودہ در
شیر پختہ نہہند **ایضاً** نافع بد سنگرف پارہ زیرہ سفید ہر یک پنج ماشہ ہر سہ را سائیدہ در سفیدۂ بیضۂ مرغ یکعدد آمیختہ بر پارچہ مالیدہ
بر نہہند کہ پختہ بشکند **دیگر** گوگل صابون بین بھل سائیدہ بدستور بچسپانند و یا برگ صبر پوست دور کردہ ٹھکری زرد چوب بران پاشیدہ بر بندند
پختہ گرداند **ضماد مفجر** کہ جہت انفجار خیارک و ورم پستان مجرب ست ہم بشگافد و ہم شگافتہ را مندمل سازد نیلا تھوتھہ نیم جزو ہالون ہلدی رال
ہر یک یک جزو گوگل دو جزو قند سیاہ دو چند ہمہ ادویہ کوفتہ با قند خوب ممزوج نمودہ نیمگرم بہ بندند **دیگر** کہ خیارک را منفجر سازد ہالون ہلدی گوگل مین پھل چوک ریوند چینی
صابون نمک سنگ برگ نیب سائیدہ نیمگرم ضماد نمایند و یا آہک را در قند سیاہ کوفتہ قرص ساختہ بر بندند کہ سریع التفجیر ست **دیگر** کہ برای پختن خیارک
مجرب نوشتہ پشک شتر ریہ گاو ران ہر دو مساوی در آب پختہ ضماد نمایند چون منفجر شود مغز چوب کیلہ یا بیخ کیلہ سائیدہ بر سرش بندند بہ شود **دیگر** کہ مجربست گوگل زرد
بہروزہ خشک بنجال کبوتر دشتی ریوند چینی ہر چہار را در شہد سودہ بر پارۂ جامہ ضماد کردہ بچسپانند و بآتش یا چک اندر گرمی رسانند چندانکہ دوا بچسپید زود سر کند
طلا کہ بدرا نیکو ست حلبہ بزر کتان مغز تخم تمر ہندی کوفتہ بیختہ نگاہدارند وقت حاجت قدری با خمیر گاو بپزند تا غلیظ گردد بر پارچہ اندودہ بالای بد
باید گذاشت کہ منفجر خواہ ساخت یا تحلیل خواہد کرد **دیگر** کندر نیبہ دانہ دال نخود باریک سائیدہ بدستور بچسپانند و یا سیماب کندر در روغن زرد حل کردہ گرم نہہند
مرہم کہ انواع زخم بغل وغیرہ را مجربست رال گل ہرمزی ہر واحد شش درم توتیای سبز دو سرخ در روغن کنجد کھرل نمایند کہ مثل مرہم شود
استعمال کنند **مرہم** کہ برای اندمال زخم بد از مجربی منقول کتھہ سفید کافور مرداسنگ سنگ جراحت کوفتہ بیختہ با بالائی جغرات آمیختہ بچسپانند
و گویند کہ اگر اسگند ناگوری را بآب سائیدہ در ظرفی بدارند و چون آب بخشک شدن آید دیگر آب اندازند تا بقوام مرہم باشد و خشک نشود
و آنرا بر زخم بن ران کہنہ و متعفن شدہ صبح و شام تا یکہفتہ بمالند جراحت مندمل گردد و این دوا در ابتدا و تزیید و انتہا نیز نفع تمام دارد
اقوال مہرہ شیخ میفرماید کہ علاج این اورام مخالف علاج اورام دیگرست درین امر کہ ابتدا بدفع و ردع مادہ نباید کرد و دران استعجال
این نکنند بلکہ تنقیہ بفصد و اسہال لابدست و اما در علاج دیگر توقف نمایند اگر ممکن باشد تا آنکہ حال ظاہر شود پس اگر بسبیل بحران یا بسبیل

دفع عضو رئیس باشد البته منع ماده نکنند بلکه جذب آن بسوی عضو نمایند بهر حیله که ممکن باشد و اگرچه بمحاجم باشد و اما اگر بسبب کثرت امتلا باشد در ان استفراغ ماده اصل علاج ست
و تقلیل غذا و تلطیف آن و رادعات استعمال نکنند بلکه مرخیات نیز بغیر استفراغ ماده بکار نبرند چه این گاهی بر عضو جذب ماده بسیار کند بلکه چون استعمال مرخیات کنند
مع ذلک استفراغ و جذب ماده بسوی خلاف نمایند و خطر در رادعات رجوع ماده باحشا و اعضای رئیسه هست و خطر در مرخیات جلب ماده کثیر ست و استفراغ
و امالهٔ ماده از مضرت مرخیات ایمن گرداند و چون درد اشتداد نماید از تسکین او چاره نباشد بمثل نهادن پشم مبلول بزیت گرم کرده بعده در آخر نمک دران زیاده
کنند تا درد به تحلیل ساکن کند و در ابتدا گاهی درد زیاده کند پس اگر بدن پاک بود در استعمال محلل خوف نکنند و گاهی در تحلیل مثل آرد گندم کفایت کند و سائر ترازان
آرد جو ست و گاهی محلل قوی ورم را عظیم کند پس استعمال نکنند مگر آنکه احتیاج افتد بدفع ماده از اعضای رئیسه بجذب ماده از ان بسوی ورم بخوف
اعضای رئیسه و بسیار باشد که در ابتدا ریختن زیت گرم کرده بران صحت بخشند و اما هرگاه ورم در لحم رخو بود و آن در عضو شریف باشد مثل پستان و خصیه
و از منع ماده او خوف آفتی نباشد منع و ردع آن کنند و چون میل و بصلابت محسوس شود بهر نحو که باشد تلیین آن نمایند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که آنچه
بر سبیل بحران و دفع طبیعت افتد هیچ دوای رادع بران نشاید نهاد و باشد که بدان حاجت آید که دوای مرخی یا محجمه نهند تا همگی ماده بدان موضع
آید پس از وی تحلیل کنند و آنجا که بر سبیل گذر ماده بران موضع باقی مانده باشد نظر کنند اگر در بدن امتلا بود اول تنقیه بدن از اخلاط کنند
و هیچ دوای رادع و هیچ دوای مرخی نشاید نهاد و بعد تنقیه در صورت عدم امتلا ادویهٔ مرخیه باید نهاد و اگر آماس در پستان یا در خصیه افتد و در بدن امتلا نباشد و
خوف رجوع ماده بعضوی شریف نبود اول ادویهٔ رادعه باید نهاد تا مدد دیگر بدو نیاید و آنچه قانون علاج اورام ست در ابتدا و انتها و انحطاط بران
ترتیب بکار برند و اگر ترسند که آماس سخت خواهد گشت ادویه نرم کننده بکار باید داشت چنانچه در علاج فلغمونی مذکور شده **ابن الیاس**
گوید که هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم و یا آب تمر هندی یا آب انار ششم او افشرده هر کدام که باشد با شکر سفید و ترنجبین هر واحد
ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دکدو یا مزورهٔ آلوی کوهی خورند و نگذارند که طبیعت قبض شود **میر عوض**
مینویسد که اگر ورم مائل بصلابت بود بملینات مبادرت نمایند و مرهم داخلیون درین باب عجیب الفعل ست **صفت** دوائیکه چون بر ورم
بغل و پس گوش و بن ران استعمال کنند زود نضج دهد و بکشاید مسی که نبات مشهور ست برگ او بستانند و با برگ نورستهٔ بید انجیر مساوی بسایند و قدری
نمک آمیخته نیم گرم ضماد نمایند **صفت** دارو دیگر خیارک را سود دهد بول طفل را در ظرفی نهاده بر آتش گذارند تا گرم شود صابون تراشیده در ان
اندازند و اندک نمک داخل کرده بپزند چون غلیظ شود بر خیارک بربندند و چند روز متواتر صبح و شام تازه باین نوع استعمال نمایند که بغیر الم
و درد شگافته ریم بیرون می آرد بعد از ان بمرهم مدمله علاج کنند **صفت** داروی دیگر ازین نوع که مجرب ست خشت پخته را نرم بسایند و
با روغن بید انجیر خمیر کرده صبح و شام هر دو وقت ببندند در سه روز قابل نشتر زدن میشود و مالیدن جدوار سائیده بر ین اورام
در آغاز ظهور سودمند ست و اگر در ابتدای ورم مغابن و پستان دو درم سرچوکه و پنج عدد فلفل سیاه بآب سوده طلا کنند و با پنج دانهٔ
فلفل سیاه شب در آب خیسانند بامداد مالیده صاف نموده یکدام عسل آمیخته بنوشند سود دارد و برگ عباسی متواتر
گرم بستن فائده تمام دهد

جدری

که آنرا ترکی چیچک و تورانی نغزکان و بفارسی آبله و بهندی سیتله و ماتا گویند و آن بثوریست بسیار که بر سطح ظاهر و باطن جمیع بدن یا اکثر یا بعض آن بر آید و بتدریج حجم
او بقدر عدس و نخود یا بزرگتر از ان گردد و از بدن برداشته بود و در ابتدا سرخ باشد و نزدیک نضج بسفیدی زند و پر آب گشته نضج یافته بعضی منفجر شده و اکثری غیر منفجر خشک گشته بریزد و منتهی قبل
مدت ظهور و بروز و انتها از ابتدای تپ سه روز و اوسط پنج روز و اکثر هفت روز بود و اقل ایام بزرگ شدن آنها پنج روز و وسط هفت روز و نهایت نه روز تا ده از ده روز باشد و نهایت
خشکی دانه ها بست روز تا یکماه ست و از جملهٔ امراض عامه و بائیه و متعدیه ست چنانچه در هر شهریکه پدید آید در انجا خلقی کثیر بدان گرفتار شوند بنا بر مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر
مثلاً اگر در یک محله یا در یک خانه بر طفلی ظاهر گردد تمام اطفال آن محله و خانه بدان مرض مبتلا گردند و در عقب ... اجنوبی چون وزیدن آن کثرت نماید بسیار افتد و اما انواع
ردیهٔ آن از قبیل طواعین شمرده اند بجهت ردائت و کمال عفونت و سمیت و عدم قبول مواد آنها نضج و تقیح و هلاک گشتن صاحب آن در اکثر امر و اکثر

کسانیکه درین علت هلاک میشوند بعد از به شدن ایشان را مرض خناق و سرفهٔ شدید و ذات الریه و سوء تنفس و سحج اسهال دموی و زحیر و سقوط اشتها عارض میگردد و گاهی در آخر فلغمونی یا دبیله تولد کنند و بهلاکت انجامد و گاهی از همان بثره قرحهٔ خبیثه پیدا شود و منجر بنا صور گردد و از ینجاست که شیخ الرئیس میفرماید گویا که جدری قسمی از بحران است یعنی اکثر بحران اتفاقی بسوی اورام و مانند آن میباشد باندفاع ماده جانب مواضع بدن پس اورام و دمامیل و خراجات پدید می آید و مادهٔ جدری نیز همچنین میباشد و هم او مینویسد که جدری در جلد تنها یعنی در انچه قریب ظاهر بود عارض نمیشود بلکه در جمیع اعضای مفردهٔ ظاهری و باطنی عارض میگردد حتی که در حجب و اعصاب یعنی اگر ماده بغایت وافر باشد در سطح باطن اعضا نیز بهم رسد و هیچ عضوی را نگذارد حتی که سطح کام و زبان و حلقوم و چشم و گوش و امعاء وغیره را و اگر با وجود قوت و کثرت ماده در طبیعت یا در بعضی اعضا ضعف باشد که از مقاومت آن عاجز آید و نتواند که از خود دفع نماید لیکن بسا است که بسیاری از ماده بباطن عضو ریخته منجر بفلغمونی گردد و اگر ماده مائل تر بخون باشد و بشرا اگر مائل بصفراویت بود و بدبیله اگر ریم در فضای باطن عضو جمع شود و بدین عوارض بدن را از ان ماده پاک گرداند اگر دران ماده کمال رداءت و عفونت و خباثت و سمیت نباشد والا هر عضوی از اعضای اصلیه یا شریفهٔ رئیسه و یا غیر شریفه که بریزد آنرا فاسد و متعفن ساخته هلاک نماید و ایضًا اگر طبیعت در کمال قوت نباشد و حرارت غریبه دران تصرف نماید و آنرا متعفن گرداند حمای عفنیه عارض گردد و لهذا بر ظهور دانه ها تا ایام بحران تپ مقدم میباشد و اشتداد می یابد و بقول شیخ چون جدری ظاهر شود مورث خارش گردد پس اشیا همچون سر سوزن جاورسی ظاهر شود پس بیرون آید و تا مدتی بر گردد پس از ان ریم بر آید پس خشکریشه مختلف الالوان گردد پس ساقط شود و اکثر انچه ظاهر شود برنگ فلغمونی یعنی ورم دموی بود بنابر آنکه از مائیت خون حادث میشود لیکن گاهی بالوان مختلف رمادی و بنفسجی و سیاه بنابر اختلاف ماده بر می آید و انطاکی گوید جدری اکثر در هنگامیکه طفل حرکت نماید و حرکت او قوی گردد عارض شود و قبل ازین بیرون نیاید مگر در سالهای وبائی و ظهور او بسیار تاخر نماید در ضعیف مزاج پس گاهی در سن پیری پدید آید و گاهی یک شخص را دو بار ظاهر شود و بحسب اشتباه طبیعت و از اقوال اطبا معلوم میشود که احدی از ان رستگاری نمی یابد و نزد من آنست که اگر حرارت غریزی وافر و حرکت در بدن مفرط باشد فضلات بدن بغیر حدوث جدری تحلیل یابد و یا باستعمال ادویهٔ مانع بالخاصیت بر نیاید و لیکن اگر آنرا تحلیل نکند در مرض ردی اندازد و آن بثوریست که بعد دو روز از تپ مطبقه و صداع و درد پشت و خارش و سرخی و تهیج ابتدا کنند بعده نمو و از پس ظهور باستد ارت نماید و یا تا روز هفتم طول کند بعد ازان بتدریج فرو نشیند تا مدت هفتهٔ دوم بعده بریزد و ایام ظهور او در اقلیم رابع و انچه متصل آن از ثالث باشد بعد راس حمل و در مثل مصر از حوت است و در بلاد رطب خصوصًا حار چون مصر کثرت می نماید و در بلاد یابس مثل زنگ و حبش بر نمی آید بسبب شدت حرارت و صلابت و همچنین در صقالیه بسبب جمود خلط و آن از امراض معدیه است خصوصًا چون در تغیر هوا واقع شود و غالبًا در مصر مقدمه برای طاعون و وبا بود و در اجزای بدن حتی که باطن استیعاب نماید خصوصًا چون ردی باشد

اسباب جدری بدانکه مادهٔ فاعل جدری خون مائی گرم کثیر المقدار است که غلیان و ثوران یابد و این غلیان یا طبیعی بود مثل آنکه صبیان را عارض شود بسبب دفع کردن طبیعت ایشان فضول رقیقه رطبه متولد از خون حیض و شیر که در خون آنها باقی ماند بسوی جلد بر سبیل بحران حتی که خون خام ایشان پخته گردد و متین تر و قوی تر شود و یا غیر طبیعی باشد مثل ثوران اخلاط در ابدان مستعدهٔ آن باسباب خارجی وارد از داخل چون استعمال ادویهٔ حاره و یا از خارج چون آمد ربیع و تابستان و ریاح جنوبی و هوای وبائی در صاحبان جدری **شیخ** می فرماید که گاهی در خون جوش پیدا شود بر سبیل عفونت اندک از قسم جوشهائیکه آب میوه ها وغیره را عارض میشود و بدان سبب تمیز بعض اجزای آن از بعض بهم میرسد و بعضی ازین غلیان آنست که سبب او امری مثل طبیعی باشد که خون جوش کند تا کم گردد از ان فضلاتیکه از بقایای غذای طمثی که در هنگام حمل بوده بخون مخلوط شده و یا فضلاتیکه بعد از تولد در خون پیدا شده از اغذیهٔ عکریه ورديه که تو ام او در انحیف گردانند بسبب غلبهٔ مائیت و آنرا بجوش آرد تا آنکه او در اجوهر متقوم تر از اول حاصل شود مثل آنکه طبیعت آب انگور این فعل کند حتی که آنرا شراب متشابه الجوهر گرداند و از ان کف هوائی و ثفل ارضی جدا شود و بعضی آنست که سبب او امری وارد از خارج جوش دهنده باشد که اخلاط را بخون زیاده تر از حالت طبیعی مخلوط سازد پس جوش و حباب دران پیدا شود مانند آنکه نزد تغیر فصول و خصوصًا ربیع از کیفیات و نظام واجب آن عارض گردد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که سبب جدری جوش خون در بدنست گاهی بر سبیل فعل طبیعی و گاهی بسبب رقت خون و مائیت او چون آنرا حرارت زائد رسد اما انچه بر سبیل فعل طبیعی

بجوشد همچون جوشیدن شیرهٔ انگور باشد چون گرم شود و از حال متغیر گردد و بجوشد و اجزای او از یکدیگر جدا شود و آنچه کف بود بر سر آید و آنچه دردی باشد فرو نشیند و آنچه صافی و رسیده باشد در وسط بماند پس خون در بدن مردم همچنین بجوشد از اخلاط بد متولد از غذای اول مثل خون حیض و از فضول و اخلاط دیگر و آنچه که بعد ولادت در بدن مجتمع شود و با خون آمیزد از ان جدا شود **و آنچه** بسبب مائیت خون بجوشد همچون اشیای لطیف رطب رقیق باشد که در تابستان بسبب گرمی هوا زود بجوشد و متعفن شود و مثال خون کودک همچون شیرهٔ خام ست و مثال خون جوان همچون شیرهٔ پخته و رسیده و چون خون کودک خام و رطوبت ناک بود کم کودکی باشد که از آفت آبله خلاص یابد و ازینجا معلوم گردد که سبب آبلهٔ کودکان آنست که خون کودکی از حال متغیر شود و در جنبش و جوشش آید تا خلط خام و فضله از ان جدا شود و چون پخته گردد چاره نیست از آنکه رطوبت کودکی از ان جدا شود و خون او پخته و با قوام شود از بهر آنکه مزاج کودک گرم و تر باشد و ممکن نیست که چیزی گرم و تر پخته و رسیده شود و از حالی بحالی نگردد بدون آنکه بجوشد زیرا که کودکان بعضی شیر خواره باشند و بعضے بعهد شیر خوارگی نزدیک باشند و هنوز فضول غذای اول و رطوبت و رقت شیر در بدن ایشان باشد با آنکه طعامها بسیار و آمیخته و بی ترتیب خورند و حرکتها بی هنگام کنند و اینهمه اسباب خامی رطوبت و رطوبت ناکی خون در بدن باشد و کسانیکه از حد شیر خوارگی و نزدیکی آن درگذشته باشند و نزدیک شش هفت سالگی رسیده همچنانکه طبیعت واجب کند که دندانها بیفگنند و دیگری تو تیر بر آید درین سالها نیز واجب کند که حال خون متغیر گردد و خامی و رطوبت فضلیه از وی جدا شود و پخته با قوام نیک گردد تا قوت او زیاده شود و بالیدن اندامهای او محکم شود لیکن حال همگنان در خامی و رطوبت ناکی خون یکسان نیست از بهر آنکه مزاجها مختلف ست و تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکونت بعادات مختلف و مزاج هوا هر موضعی بجانبی دیگر ست بدین سبب بعضی را آبله زود بر آید و بعضے را دیرتر و بعضے را بیشتر آید و بعضے را کمتر و بعضے را با سلامت باشد و بعضے را با خطر اینهمه بتقدیر آفریدگار تبارک و تعالی باشد و برین قیاس واجب کند که جوان را آبله کمتر اتفاق افتد مگر جوانی را که کودکی از آبله سلامت مانده باشد یا اگر بر آمده باشد اندکی بوده باشد بقدر خامی رطوبت فرزنی از خون او جدا گشته باشد یا خون او بقوام نرسیده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و طعامهای تری افزا خورد تا خون او رطوبت ناک شود و بدین سبب بعضے جوانان را اتفاق آبله افتد و ممکن باشد که اگرچه اندر کودکی بوده باشد اندر جوانی باز بر آید و بسیار باشد که مزاج کودک گرم و خشک بود و پس در جوانی بسوی هوای دیگر رود یا تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون بر خلاف زمانهٔ کودکی گردد و بدان سبب مزاج او گرم و تر شود و اثر هوا پیدا گردد تا در جوانی آبله بر آید و مردم پیر را آبله نباشد مگر اندر زمانهٔ وبا که بسیار مردمان را بر آمده باشد و هوای بد و نفس بیماران نیز اندرون دل او رسد و روح او گردانده و تباه کند و بتوسط شرائین و روح که اندر انست خون همه رگهای تن همچنان تباه شود **خجندی** وغیره میگویند که سبب جدری یا امر طبیعی ست یا غیر طبیعی و هر یک ازین هر دو یا خاص مشخص بود یا نه پس این چهار قسم باشد **اول آنکه** سببش امر طبیعی خاص مشخص باشد و این مثل فضلهٔ ردیهٔ مائیه باقی از غذای طمثی ست که وقت حمل طبیعت زنان آنرا از عروق جگر بسوی رحم دفع میکند و غذای جنین میشود و جزوی از ان در بدن طفل می ماند و بتدریج مجتمع گشته زیاده میگردد تا هر زمان که طبیعت مدبر بدن دران استعدادی یا بروندوی بدان رسد دران تصرف نموده گرم گرداند و بجوش آورد و دران هنگام اگر طبیعت در کمال قوت ست تمام آنچه ازان جزو مجتمع گشته و بجوش آمده باصلاح آورده جزو بدن گرداند و آنچه قابل تحلیل و دفع باشد بطریق بحران بعرق یا بول یا براز دفع نماید و اگر همه مندفع نگردد و قدری از اجزای لطیفهٔ زجهٔ آن در بدن بماند و بطریق تبخیر بخار نموده بسوی جلد و ظاهر بدن مندفع سازد و بجهت غلظ از مسامات بر نیاید و زیر جلد افتد و عفونتی یافته جدری پیدا شود و اکثر آنست که با آن جزو مدد میرسد و منضم میگردد و مادهٔ فضول ردیهٔ غلیظهٔ حاصله از اغذیهٔ و اشربهٔ مولدهٔ آنها خواه در مرضعه یا طفل در صغر سن یا در جوانی یا کهولت یا شیخوخت که بدان سبب زیادتی در غلظت و ثوران و هیجان آن گردد از قبیل تغیرات حاصله از فصول از انکه سال خصوصا ربیع و خریف چنانچه میگرداند آب انگور و آب میوه های تر را مانند شراب صافی لطیف نضیج هر یک بحسب قابلیت ماده و نوع آن **دوم آنکه** سبب آن امر طبیعی غیر مختص مشخص باشد و این مانند هواست که متغیر شود و بتغیر فضول جاری بر مجرای طبیعی مانند آنکه ربیع گرم گردد و برسد هوای گرم آن با بدان ممتلیه از رطوبات منجمده در سردی زمستان پس آن گرمی آنرا بسیلان یا حرکت و غلیان آرد و بدان بسبب اخلاط مستعد تعفن گردند و این طبیعت را محتاج باحداث غلیان و دفع مواد گرداند تا از اعضای رئیسهٔ شریفه و از باطن بظاهر در ساند چنانچه ذکر یافت و جدری حادث گردد **سوم آنکه** سبب او امر غیر طبیعی خاص مشخص باشد و این مانند استعمال اغذیهٔ حارهٔ رطبهٔ مولدهٔ فضول مائیهٔ حاره و اخلاط مختلف القوام در رقت و غلظ ست بنحویکه بعض اجزای آن ارضی و بعض

آن مائی رقیق باشد و این اخلاط مستعد بغلیان گردند بسبب ارضیت آنها بلکه بجهت مائیت آنها پس آن فضول و اخلاط جوش زنند چنانچه مذکور شد و ازان جدری بطریق مسطور پیدا شود **چهارم آنکه** سببش امر غیر طبیعی غیر خاص بشخص باشد و این مانند هوائیست که متغیر شود در فصول که جاری بر مجرای طبیعی نباشند چنانچه در تابستان گرمی شدید با رطوبت بسیار عارض شود و یا در آخر تابستان تغیر عظیم در هوا از گرمی و سردی بهم رسد پس آن نیز باعث ثوران و غلیان و عفونت اخلاط و حدوث جدری گردد بطریق مذکور و ایضاً تعفن هوا بسببی از اسباب و رسیدن آن بابدان و سکونت نزد نیستانها و حوض آبهای متعفن و یا نزدیک مزابل و زمین پست پرشیب و آشامیدن آبها غلیظ ایستاده و یا نشستن نزدیک مریضان جدری و استنشاق هوای ابدان و انفاس ایشان و غیر اینها از اسباب معفنه باعث حدوث جدر نیست در ابدان مستعد آن **و بدانند** که این اسباب مذکوره ازان قبیل نیستند که هر یک بسر خود تنها سبب آبله گردد بلکه میتواند که دو و یا سه و یا زیاده جمع شده سبب آن گردند چنانچه اکثر جوانان را چنین ست و اطفال شیرخواره را میتواند بود که سبب اول باعث گردد فقط و هر شخصی را مدت العمر یک مرتبه و یا دو سه مرتبه بر می آید و تا هفت مرتبه و زیاده هم گفته اند بندرت بحسب تحریک ماده برای اندفاع و یک مرتبه اکثر نیست و طبری حکایت میکند که والدهٔ ابن ازرق طبیب را در هر سال یک مرتبه آبله بر می آمد و آن از جمله کسان دروغگو نبود و نه بران شناخت و تمیز آبله از غیر او دشوار بود و این ممتنع و محال نیست زیرا که میتواند بود که مادهٔ آن تمام در یکدفعه بنا بر مانعی از جانب مادهٔ قابل از کثرت و غلظت و اختلاف اجزا و عدم نضج و غیر آن و یا از جانب سبب فاعل مانند ضعف مزاج و غیره دفع نشد و طبیعت کار خود تمام نکرده بدو دفعه و سه دفعه و یا زیاده کار کشد **انطاکی** گوید که صورت جدری نتوست که غالباً مستدیر باشد پس بلند شود و بعضی ازان متصل و متفرق و کم و زیاده بود بحسب مزاج و فاعل او قوت طبیعت ست و مادهٔ او مابقی از خون حیض ست که در شکم مادر بدان غذا کند و غایت او پاک کردن اعضاست **معرفت ابدان و امزجه و فصول مستعد جدری** بقول شیخ بدن مستعد جدری حار رطب و کدر الرطوبه است خاصةً و آنکه عادت بگرفتن خون نداشته باشد و یا داشته باشد لیکن از مدتی نگرفته باشد و از اغذیهٔ بسیار غذا هاست که خون را رطوبت ناک و مستعد فساد و غلیان کند و در جدری بسرعت اندازد خصوصاً اگر معتاد آن نباشند و بران ادویه و اغذیهٔ مسخنه استعمال نمایند مثل البان خصوصاً شیر شتر و شیر مادیان چون بدان استکثار نماید کسیکه عادت او نداشته باشد بعد ازان شراب بسیار نوشند و ادویهٔ حاره بخورد و ایضاً کثرت شیر گاو و گوسفند و شراب انگوری و عسل و دیگر شیرینیها مانند خرما و انجیر و گردگان و خربزه و انگور و انواع حلویات و گوشتها و بقول و حبوب حارهٔ رطبهٔ منجره خصوص که عادت بخوردن آن نداشته باشد و جدری اطفال را بیشتر از جوانان و جوانان را زیاده تر از پیران بر می آید بنا بر اسباب مذکوره و پیران را بسبب برد مزاج و غلظ خون ایشان بسیار کم و نادر افتد مگر باسباب قویه و کمال قوت مزاج اصلی ایشان و در بلدان شدید الحراره و رطب و ابدان رطبهٔ فربه را بیشتر از ابدان خشک لاغر افتد و در فصل بهار بیشتر از فصل زمستان عارض شود و بعد از بهار در آخر خریف و خصوصاً چون بران تابستان بسیار گرم و خشک گذشته باشد و آن خریف نیز گرم و خشک باشد و جرجانی گوید تخصیصکه مستعد آبله باشد پر گوشت و فربه و کثیر الدم و سرخ یا گندم گون باشد و اورا امراض تپ حادهٔ مطبقه و رمد و رعاف و تپهای سرخ بسیار باشد خصوصاً که شیرینی خوردن عادت دارد چون عصیدهٔ خرما و غیره که مذکور شد و هرگاه اندر تابستان باران بسیار آید و بادهای جنوب جنبد اندر خریف آبله بسیار باشد

ذکر انواع صالح و ردی جدری و الوان و اشکال آن

بدانکه اگر ماده کم و لطیف و رقیق ست دانها آبله دور دور جدا جدا و مدور حبابی شکل سفید مانند مروارید بهم در بر می آید تا حدیکه بعضی ده بست دانه بر آورند و این قسم بسیار نیکوست و اگر ماده بسیار و لیکن لطیف و رقیق باشد و دانهای بسیار نزدیک بهم بلکه بعضی متصل و در هم می بر آید سرخ رنگ مائل بسفیدی و زود پر آب شود و نضج می یابد این نیز بسیار خوبست ابتدای بروز این قسم تا هفتم روز ست و ابتدای رو بخشکی آوردن از روز نهم تا دوازدهم بود و اگر ماده غلیظ و یا کثیف و یا مخلوط بخون فاسد بود و یا اخلاط دیگر مثل صفرا و یا سودا و یا هر دو مخلوط باشد و بار داءت و سمیت بود آبله حادث ازان بسیار بد و قتال ست بحسب مراتب آن در ترکیب و رداءت و تفصیل احوال هر یک از اقسام این بحسب الوان و اشکال انیست بدانکه انواع و الوان کلی جدری دوازده است یعنی سفید و عدسی و جاورسی و سرخ و زرد و سبز و بنفسج و اغبر و سیاه و موی و مضاعف و لآلی و هر یک ازینها بحسب اصناف و الوان ماده و ترکیب آن ست **اول** سفید که آنرا لولوئی نامند

و آن دو قسم ست یکی لولوئی غیر انبوه یعنی قلیل العدد که بفارسی مرواریدک و بهندی موتیا گویند پس آن دانهائیست که در اول ظهور و بروز کوچک سرخ مائل بسفیدی مانند پشه گزیده بعضے اندک پهن و بتدریج بزرگ و برآمده و آبدار براق مدور بشکل دانهای مروارید نیم و خواه نزدیک بهم و خواه دور و بآسانی و بی کرب و الم با کمی تپ و اعراض در روز سوم و قریب آن برآید و بعد از بروز تپ و اعراض کم گردد و بعد تمام نضج و رد بخشکی آورد و دن که نهایت آن نهم و هم باشد اعراض بالتمام مفارقت نمایند و این قسم بهترین اقسام ست بسبب آنکه مادهٔ آن خون صافی لطیف رقیق مائی مختلط ببلغم رقیق ست و دلیل ست بر کمال قوت طبیعت بر نضج و دفع ماده بتمامه بظاهر جلد و قبول آن مر نضج و دفع را بسهولت و دوم که لولوائی انبوه ست آن دانهای بسیار و بزرگ متصل بهم ست بلکه بعضے در هم و مانند مروارید سفید رنگ با تپ و اعراض نسبت بقسم اول بیشتر و تیز تا نه روز تمام پر آب شود و نضج یابد و بعد از ظهور و بروز بدستور تپ و سائر اعراض رو بتخفیف آورد و بعد اتمام نضج رو بخشکی آورد دن که نهایت تا دوازدهم ست تپ و سائر اعراض مفارقت کند و این قسم نیز بسیار خوب و بیخطر ست و ماده این نیز مثل قسم اول ست لیکن بیشتر و زیاده از ان قسم و چرک این قسم سفید و خشکریشهٔ آن سفید مائل بسیاهی بود بسبب خشکی و انجماد **دوم** عدسی که بهندی مسوریه نامند و آن دانهای کوچک سفید سخت بشکل عدس ست که خارش بسیار کند و بدشواری بروز نماید و درین قسم خوف آنست که بدشواری نضج یابد و یا نیابد و حال مریض متغیر گرداند و بهلاکت انجامد و مادهٔ این مائیت خون مختلط ببلغم حاد و برقی ست و اگر نضج یابد و مریض شفا یابد از ان منجر بحدوث مرضی دیگر خواهد شد و فرق میان این نوع و نوع لولوئی آنست که سفیدی این بسبب مادهٔ خود که بلغم غلیظ ست مانند سفیدی گچ تیره بی رونق بود و سفیدی آن بسبب مادهٔ او که رقیق مائی ست مائل بشفافی و رونق بیباشد و فرق میان حادث از بلغم رقیق و از بلغم غلیظ آنست که حادث از بلغم رقیق نرم بیباشد و زود شگافته می شود و باندک خلشی و بعد شگافتن چرک آن جاری میگردد و حادث از بلغم غلیظ صلب بیباشد و بصعوبت و دشواری شگافته میشود و چون شگافته شد چرک آن سیلان نکند **سوم** جاورسی و آن دانهائیست صلب بشکل جاورس کوچک بهم چسپیده و مادهٔ این نیز مثل مادهٔ عدسیست و این نوع اگر از چهار روز بگذرد و آب برندارد و در ان سفیدی ظاهر نشود بسیار بدست **چهارم** سرخ و این آنست که در اول دانهای آن برنگ سرخ بروز کند یا بعض مواضع ظاهر بدن سرخ گردد اگر ماده کم و یا متوسط باشد و اگر بسیار باشد اکثر اعضا یا تمام بدن سرخ گردد و ازین نوع انچه بسیار سرخ باشد مانند آنکه گویا بر ظاهر جلد بدن خون پاشیده اند و برابر بدن باشد و بلندی نداشته باشد بسیار بد مهلک ست بزودی و مادهٔ این خون صرف فاسد غلیظ غیر قابل نضج ست و این نوع نیز بدست و هر چند در کمیت و کیفیت زیاده باشد بدتر بود و لیکن در بدی مانند بلغمی یعنی عدسی نیست و ازین نوع انچه مادهٔ آن بسیار و قوی و فاسد باشد تا نهم نخواهد کشید و اگر کشد بعد نهم دانهای بسیار بزرگ در هم آن شگافته شوند و از ان خون بسیار متعفن برآید و اکثر آنست که اعضا را بوسیده و متعفن گرداند و آخر الامر هلاک نماید نهایت تا پانزدهم خصوص آنکه با آن اعراض ردیهٔ دیگر باشد **پنجم** زرد که آنرا معصفری و در هندی کسنبیه نامند و آن دانهائیست ریزهٔ زرد مائل بسرخی و سفیدی و مادهٔ این صفرا المختلط بمائیت ست و رداءت و بدی این کمتر از سرخ دمویست و لیکن اعراض این زیاده و این نیز بد و قتال ست خصوص آنکه دانهای آن متصل بود و سوزش و حدت بسیار داشته باشد **ششم** سبز و آن دانهائیست ریزهٔ متصل در هم منفرش بر سطح بدن مانند پشه گزیده که بر بالای آن خطهای سفید باشد و اگر بالای آن نقطها و یا خطهای سرخ باشد قتال بود و آن معروفست بورشکین و بعضے از ان قابل نضج ست و نضج می یابد و بعضے نه و مادهٔ آن صفرای محترق از خون و یا صفرای مخلوط بمائیت خون باشد و رنگ سبز مرکب از زرد و سیاه است زردی آن از صفرا و سیاهی آن از سودا است و دال بر کمال رداءت ست **هفتم** بنفسجی ست و آن دانها برنگ گل بنفشه متصل و در هم منفرش بر سطح بدن بود و مادهٔ آن سودای محترق مختلط بخون ست یا خون سوخته و دال بر کثرت و تراکم خون و انطفای حار غریزیست و این نیز بسیار بد و مهلک ست **هشتم** اغبر و آن دانهائیست خاکستری رنگ متصل و در هم مفروش بر سطح و مادهٔ آن سودای محترق از خون یا از سودای مختلط ببلغم غلیظ ست و دال بر کمال احتراق و اگر از سر دانها خون تراوش کند آنرا دامی و نزاف نامند و بسیار بد شمرده اند **نهم** سیاه که در هندی چمرطیه گویند و آن دانهائیست سیاه مفرش بر ظاهر بدن خواه متصل و بلند و سر تیز باشد خواه متفرق و پهن و اطراف دانها سفید و میان آنها سیاه بود و مادهٔ آن سودای محترق از خون حادست و این قسم را در هندی چمرطیه از ان نامند

که با پوست بدن چسبیده میباشد و بلند و جدا نمیشود و این نوع بدترین انواع است **دهم** مومی رصاصی که دانهای این بر رو و سینه و شکم بسیار باشد و بر دستها و پایها بسیار کم و این دلالت میکند بر کمال غلظت ماده و دفع نشدن آن بسوی اطراف و این شدید ردی خبیث است و بسبب غلظت ماده و مشابهت آن بموم و برصاص مسمی بمومی و رصاصی شده **یازدهم** مضاعف کبار که در جوف هر آبلهٔ آن آبلهٔ دیگر باشد و سببش ضعف قوت دافعه است که ماده آنرا در دو بار دفع میکند و این نیز ردیست **دوازدهم** هلالی که بشکل هلال بود و این نیز دلالت بر غلظت ماده کند مثل مومی و زرد ے باشد **تعلیم** سوای این اقسام جدری دیگر انواع اند نیز نوشته اند چنانچه **یکی** آنست که دانهای آن گاه بروز کند و گاه فرو رود و این نیز بد مخوف و مهلک است خصوص آنکه بنفسجی رنگ باشد و این دلیل است بر عروض غشی **دیگر** آنکه در ابتدای بروز دانهای آن تیره رنگ و در میان آن نقطهٔ سیاهی باشد و چون بزرگ و آبدار شود بهن و متصل بهم باشد و مدور نباشد بلکه پهلودار و باشکال مختلف الاطراف و بالمودت بسیار یا اسربی خاکستری یا بادنجانی رنگ یا بسیاهی مائل باشد و چرک آن نیز بهمان رنگ و خشکریشهٔ آن نیز سیاه باشد و این نیز ردیست **شیخ** میفرماید که جدری هر قدر که میل بسیاهی زیاده کند ردی تر باشد و هر قدر که میل کم بدان نماید در شر کم باشد و آبله ها که بایکدیگر متصل باشد حتی که برقعهٔ بزرگ از لحم در گیرد خواه ذوات امتلاء باشد و یا مستدیر او ردیست و کذا مضاعف که عنقریب مذکور شد و اما آبلهٔ سفید کوچک صلب متقارب عسر النضج اگرچه در ابتدای امر موهم سلامتی است لیکن در ان خوف است اگر نضج او دشوار باشد و با آن حال مریض بگردد متادی بهلاکت شود بعد تعفن و تقرح زیرا که سبب در ان غلظ ماده است و آبلهٔ متشبث بلحم غیر مرتفع که توجه از ان منفک نگردد از ضعف قوت دافعه از عضو و اسود و آن هلاک کند پس اگر سبزی و سیاهی او عقب جدری بجدار تفاع او باشد و قوت را ساقط نکند بلکه با آن قوت زیادتی پذیرد مهلک نباشد لیکن بسا است که در قروح و امثال آن اندازد **طبری** گوید که جدری سیاه قاتل است و زرد کمتر در رداءت از سیاه است و چون سر او تیز بود و متفرق باشد خطر او کمتر باشد و سفید رصاصی در رداءت کم از زرد است و اگر متفرق گردد و حبوب بند از زرد ردی تر باشد و سفید بیخ سرخ صنوبری شکل اسلم اجناس است و بعید است که مریض از ان بمیرد مگر آنکه با آن اعراض ردیه دیگر مرکب شود و گاهی از این اجناس اربعه انواع دیگر مرکب میشود هر نوع از ان منسوب باشد بآنکه مشابه جنس او بود و این اجناس بحسب لون بود و اما از جهت شکل او پس هر نوع از این انواع که منبسط پهن باشد آن ردیست و چون بایکدیگر متصل باشد آن نیز ردیست و چون پهن باشد و در سر او نقبه شبیه بثقبهٔ مو بود آن هم ردیست و جدری سبز که در ان رگهای سرخ پدید آید آن بی شک قتال است و کذا سرخ و جاورسی که مذکور شد قاتل اند و گاهی بندرت نوعی غریب از جدری حادث میشود خواه از انواع مذکوره باشد و یا بر صورت و شکل دیگر و با آن از اول ظهور آن خارش با قلق بود و در مدت عمر خود زنی را دیدم که او را این نوع جدری بر آمده بود ابوزکری شاگرد جابر قطیفی معالجهٔ آن میگرد و بر ان سرکه و آب بیخ کرفس که نمک در ان حل کرده بود می پاشید پس آن زن شفا یافت **بعضی** متاخرین مینویسند که نوعی از جدر ست که آنرا از یحی و بهندی منسل نامند و سه نوع دیگر است که یکی را شوکیه گویند و سر آن تیز مانند خار نرم از پوست بر آمده باشد و چون دست بران گذارند همچون خار بخلد و رنگ آن از رنگ بدن اندک مائل بسرخی باشد و اندکی می خارد و هیچ آب نگیرد و بزرگتر نشود و خشکریشه نکند و از خود تحلیل پذیرد و بآخر دفع شود و در ملک ری این را تیفک نامند و در هندی کانٹه گویند و این از اقسام بد است و دیگر آنچه بهتر است خشخاشیه است که آنرا خشخاشک نیز گویند جهت مشابهت او در خردی و سفیدی بدانهٔ خشخاش و این نیز هیچ آب نگیرد و بی خشکریشه از خود تحلیل پذیرد **دیگر** مرواریدیه است و این چند دانه متفرق شبیه بمروارید میباشند و هیچ خشکریشه پیدا نمیکنند و گاهے زود تر پدید آیند و گاهی بدیر و اما بروز هر دو نوع اول در اواخر تبها اکثر بعد چهاردهم از حدوث تپ افتد

علامات ظهور جدری

از علامات آن ماندگی اعضاست پیش از عروض تپ بغیر سببی و حدوث تپ دموی دائم لازم و امتلاء و شهوق نبض و سرعت آن و درد پشت و کمر و مفاصل و صداع و گرانی سر و تمام اعضا و خاریدن بینی و تمام بدن و ترسیدن و جستن در خواب و خلش شدید در اعضا و قشعریره خصوص وقت بر آمدن و آبها و سرخی چشم و رخسار و انتفاخ چهره و پیشانی و شقیقه و عروق آنها و شرائین گردن و کثرت خمیازه و فازه مع تنگی نفس و کشیدگی اعضا و خشونت حلق

و درد آن و سیلان آب از چشم و بینی و بیخوابی و شیرینی دہن و تشنگی و خشکی لب و دہان و غلظت آب آن و ہذیان و بیہوشی و اختلاج اعضا و لرزیدن یا بیهاهزه بر پشت خوابیدن و ایستادن و قلق و اضطراب و ضجر و سوزش و التہاب اعضا و عدم اشتہا و تنفر از غذا و گاہی سرفہ و گرفتگی آواز و درد سینہ نیز میباشد و احیاناً بعضے را در ابتدا مثل صرع از افتادن و بیہوش شدن و کف آمدن بر لب با تپ عارض میگردد **و بدانند** کہ این علامات کلی اکثر یست نہ آنست کہ ہر فرد را البتہ باید کہ این علامات تمامی لاحق گردد بلکہ بعضے را تپ خفیف و درد سر کم عارض شدہ در آخر روز اول یا دوم یا سوم دانہای آبلہ ظاہر میشود و بعضے را فی الجملہ درد سر و خارش و اندک درد اعضا نیز و بعضے را با بعض علامات دیگر زیادہ و یا کم بحسب اختلاف مادہ در لطافت و کثافت و رقت و غلظت و مانند اینہا یعنی ہر چند میل بلطافت و رقت و صلاح و بساطت و استوای قوام بیشتر داشتہ باشد آن عوارض و یا مدت مکث و انقضای آن زود تر و رغبت بر غذا و آب و تنفس بحال خود و زمانہ ظہور و بروز آن زود تر و بسر تعبیر و عدد دانہای آن کمتر و نوع آن بہتر و زمان آب برداشتن و نضج یافتن و خشکریشہ آوردن و مدت زمان حصول صحت نیز زود تر میباشد و ہر چند میل بکثافت و غلظت زیادہ داشتہ باشد عوارض آن زیادہ و مدت زمانہ مکث و مفارقت آن دیر تر و ہمچنین زمان ظہور و بروز و آب برداشتن و غیر آن کہ مذکور شد دیر تر میباشد **مثلاً اگر** مادہ لطیف رقیق متساوی الاجزا و القوام صالح بود و لیغن تعفن و فساد آن کمتر باشد و اخلاط دیگر با آن مخلوط نباشد تپ و درد سر و غیر آن از عوارض بسیار کم و رغبت غذا و تنفس بحال میباشد و روز دوم یا سوم دانہا مثل پشہ گزیدہ مائل بسرخی بعضے اندک بہن ظاہر میشود و تا دو سہ روز تمام آنہا بتدریج بروز میکند و تا دو سہ روز دیگر بلند و پر آب و سفید براق میشود و بعد از ان چرک آنہا رو بغلظت و زردی آوردہ نضج یافتہ تمام دانہا زرد میگردد و از روز ہشتم یا نہم رو بانحطاط و کمی و پژمردگی و خشکی می آورد بلکہ اگر بتعمق بنگرند در روز سوم و چہارم در تہ دانہا ئیکہ اول بر آمدہ اند اندکی آب رقیق معلوم میشود و در ششم و ہفتم نیز ہمان دانہا منفجر شدہ بر سر آن اندکی چرک منجمد میباشد و اندک پژمردگی در آنہا ظاہر میگردد و در نہم و دہم اینمعنے خوب ظاہر میگردد و تپ و سائر عوارض از روز دوم بروز رو بتخفیف می آورد و باز در روز چہارم و پنجم بسبب آب برداشتن و نضج یافتن فی الجملہ شدتی و زیادتی میکند تا روز ششم بروز بعد از ان رو بتخفیف می آرد و از روز نہم تا یازدہم بالکل مفارقت مینماید و ہمان قسم رغبت بر طعام و آب بحال خود میباشد و تا روز نوزدہم و بستم دانہا خشک شدہ خشکریشہا ریختہ صحت کلی می یابد **و اگر** مادہ متوسط باشد در آبلہ عوارض مسطورہ نیز متوسط باشد و ابتدای ظہور و بروز آبلہ سوم و چہارم خواہد بود و تبدیج و تفاریق بر خواہد آمد تا ہفتم و بعضے اوقات بنا بر اختلاف قوام اجزای مادہ در رقت و غلظت و یا ضعف قوت تا نہم نیز میکشد و انچہ زود تر بر آمدہ است زود تر آب بر می آورد و نضج یافتہ خشکریشہ می آورد و انچہ دیر تر و انتہای آن بر آید تا دوازدہم خواہد بود و تپ و سائر عوارض آن تا دوازدہم و چہاردہم مفارقت خواہد نمود بلکہ بعضی را تا زمان صحت کہ یک ماہ و یا زیادہ باشد گاہ گاہے تپ خفیف عارض میگردد **و اگر** مادہ کثیف و فاسد و یا مرکب با اخلاط دیگر و یا سمیت داشتہ باشد تپ و سائر عوارض مذکورہ بیشتر و مدت مکث آن دیر تر و نفرت از غذا و خفگی و ضجر و قلق و اضطراب و سوء تنفس و ضعف قوی و بیخوابی و بیہوشی زیادہ تا بحدیکہ اکثر عوارض مذکورہ می تواند بود کہ در یک شخص جمع گردد و حدوث جدری بسبب این نوع از اسباب بسیار ردی و قتال خواہد بود و اکثر آنست کہ نوبت تا آب برداشتن و نضج یافتن نخواہد رسید و اگر آب بردارد تمام دانہا آب نخواہد برداشت و اگر بردارند و نضج ہم یابند بتصدیع و دشواری و رنج و تعب بسیار رو بخشکی خواہند آورد و خشک خواہند شد و بدیری در مدت چہل و پنجاہ روز صحت خواہند یافت و اکثر ہلاکت صاحبان جدری از پنجم ظہور علامات تا بیست و یکم ست بیشتر و خناق و خفقان قلبی و بیش از پنجم و بعد بیست و یکم کم واقع میشود **و بدانکہ** از جملہ علامات مذکورہ بدتر و خطرناک تر درد گردہ و درد کمر شدید است در ابتدا علی الخصوص کہ دو سہ روز و یا زیادہ امتداد یابد و آبلہ کہ بعد آن بر آید بسیار ردی بود کہ بر آید و آب برندارد و اگر قدری بردارد با نرم نشیند و سیاہ شود و اعضا را متعفن و فاسد گرداند و عاقبت ہلاک سازد و در میان ششم تا ہفتم ہم اکثر دران بول الدم و اسہال الدم و رعاف و تہوع و تنگی نفس و سقوط قوت و غیر اینہا عارض گردد

علامات محمودہ صالحہ

اگر آبلہ بعد از نضج سفید و براق و بلند باشد مانند دانہ مروارید و بر سینہ و شکم کم بر آید سالم تر باشد و اگر نفس مریض بر جا بود و شعور و قوت بر حال و میل بغذا

و آب برقرار علامت نیک ست و بقول شیخ اول ظہور تپ بعد آن بروز جدری سالمتر ازانست کہ جدری سابق بود پس بران تپ لاحق شود
و اکثر آنچہ بر طبیب واجب بود آنست کہ از امر صاحب جدری نفس و آواز او را تفقد نماید پس اگر آن ہر دو سلیم جید باقی باشند امر سلیم باشد
و گویند جدری کہ از ابتدا سفید یا زرد بر آید و قلیل العدد و پراگندہ بود سالمتر بود خاصۃً اگر بتمامہ زود بر آید و زود نضج یابد و بعد بروز آبلہ وا
تپ و تشنہ دلیل سلامت باشد و سرعت خروج آبلہ نشان زود پختہ شدن آبلہ باشد و آنچہ در روزی نیک از روزہای بحران بیرون آید دلیل
سلامت باشد و اگر تپ نخست سوزان نباشد و چون آبلہ بر آمدن آغاز کند تپ و تاسہ کمتر شود و چون تمام بیرون آید تپ
گسارید شود نشان سلامت باشد

علامات ردیۂ غیر صالحہ

شیخ میفرماید کہ چون صاحب جدری و حصبہ را بہ بینند کہ نفس او متواتر شدہ بدانند کہ قوت ساقط گردیدہ یا ورم در حجاب پیدا شدہ و اگر بہ بینند کہ تشنگی
اشتداد نمودہ و کرب زیادہ از حد گردیدہ و ظاہر بدن سرد شدہ و جدری و حصبہ سبز گردیدہ حکم بہلاکت مریض باید کرد و جدری کہ از جنس بطی الخروج و ظہور
باشد برین تاکید می نماید و اکثر کسانیکہ از جدری می میرند با ختناق و ظہور خناق ہلاک میشوند و گاہی بسبب سقوط قوت بسبب اسہال می میرند و چون بہ بینند
کہ نوع بنفسجی از جدری و حصبہ فرو می نشیند بدانند کہ عنقریب غشی بر مریض خواہد افتاد و چون جدری ببول الدم سرعت کند و عقب او بول سیاہ
شود آن مہلک ست لاسیما چون در انجا سقوط قوت بود و براز سبز و دموی و غسالی مع سقوط قوت باشد و ایلاقی گوید کہ اگر نخست آبلہ بیرون آید پس
تپ گیرد خطرناک باشد و خطر افزون ازان دران باشد کہ آبلہ تمام بیرون آید و ہنوز تپ بحال خود باشد و چون جدری عارض شود و با یکدیگر متصل گردد
و کرب اشتداد نماید و شکم نفخ کند بمرگ نزدیک باشد و اگر آبلہ کوچک باشد و اندک آب بردارد یا بی آب بود و تبر قدر بیمار سخن بیہوشانہ گوید موت نزدیک
بود و گویند کہ بر آمدن آبلہ پہلو دار و کثیر المقدار و بہم پیوستہ و سیاہ و بنفسجی و آنچہ بر سینہ و شکم بسیار بیرون آید دیر بروز و نضج بطی باشد از خطر خالی نیست و اگر
خون از جدری ترشح کند سخت بد باشد و بعضے متاخرین مینویسند کہ از علامات ردیہ آنست کہ از ابتدای عروض تپ و دیگر علامات دہ روز گذشتہ باشد و
دانہا بر شدہ پختہ باشد و ہنوز در عوارض مطلقاً تفاوت نشدہ باشد یا آنکہ دہ روز گذشتہ و ہنوز نضج نیافتہ باشد یا آنکہ دانہا قدری آب برداشتہ
فرو نشیند و باز بلند نشود و یا آنکہ دانہای چند یکجا شدہ مفروش بر جلد باشد خصوص کہ میل بکبودی و سیاہی آورد و یا آنکہ بعد از انکہ دانہا آب برداشتہ
باشند میان آنہا فرو رفتہ سیاہ گردد و یا آنکہ از ظہور علامات ہفت ہشت روز گذشتہ و دانہا ہنوز بروز نکردہ و عوارض بسیار شدید باشد اینہا ہمہ
علامات ردیۂ مہلکہ اند و نیز ازین جملہ ورم رخسار و زوال عقل و قی و تہوع بسیار و نفخ شکم و قی الدم و رعاف و آمدن خون ناب از بینی و اسہال و زحیر
خصوص بعد از پنجم روز ست و ہمچنین ادرار خون حیض زیادہ از ایام معتاد و مقدار آن خصوص در غیر ایام مثلاً ایام حیض گذشتہ باشد کہ تپ و اعراض
آبلہ ظاہر شود و دانہا نمودار گردد و باز خون حیض جاری شود و بسیار دفع گردد خصوص کہ بحد ضعف رسد و یا آنکہ ایام حیض برسد و مطلقاً جاری
نشود و حبس ماند و ازین قبیل ست جاری شدن خون بواسیر زیادہ از معتاد و یا حبس ماندن معتاد و حبس البول نیز و ایضاً از علامات ردیہ
بسیار بر آمدن عرق ست خصوص از سینہ اگر با آن تپ نہ باشد و در ابتدا و با آن عرق عطش و خشکی باطن و ضجر بسیار باشد و آن آبلہ از انواع ردیہ مثل
سرخ و یا الوان دیگر باشد بسیار بد و مہلک ست و نیز از علامات ردیہ است مضطرب و مشوش بودن و بجواسی مریض و بکرر ذکر موت
کردن و خائف بودن و گفتن کہ من ازین مرض جانبر نخواہم شد و انطاکی گوید جدری سرخ کہ با کثرت تشنگی و خارش بینی و التہاب بود اگر آنرا قی
در ہفتہ اول و اسہال در ہفتہ دوم بلا موجب لازم نماید ہلاک کند مؤلف گوید کہ شدت عروض خارش در جدری و عدم تسکین آن نیز مہلک
ست و ہمچنین اگر عقب تپ سوم ہفتم عارض شود و بعد آن ثبور چیچک پدید آید ردی بود و اگر بعد ظہور فرو نشیند چنانچہ نواب محمد اسمعیل خان بہادر
را ہمین نوع چیچک بر آمدہ بود و راقم نیز دران ہنگام بتقریب شادی ختنہ ممدوح الیہ حسب الطلب والد ماجد موصوف الیہ یعنی نواب محتشم الدولہ
بہادر مرحوم وارد بلدۂ گلشن آباد عرف جاورہ بود چون بعد بروز دانہای چیچک فرو نشست ہنگام نصف شب آثار سرسام مثل ہذیان و بیہوشی و
کرب شدید رو نمود بملاحظۂ این حال نواب محتشم الیہ بکمال مضطر بودہ احقر را طلب فرمودند و حکیم محمد عثمان خان را مخاطب ساختہ ارشاد نمودند

که حالا تدبیر این چیست حکیم موصوف عرض نمود که الحال چه وقت تدبیر ست بمجرد استماع این کلمه یاس آب دیده شده بطرف نحیف متوجه شدند عرض کردم که حضور اضطراب را بخود راه ندهند بعونه تعالی این حالت سرسامی که بسبب قبض طبع و صعود ابخره بدماغ عارض گردیده در چند ساعت رفع میگردد و بعد ازان چیچک فرو رفته نیز بتدبیری مناسب ظاهر میشود چنانچه همان وقت باتفاق رای حکیم غلام نبی صاحب تجویز عمل برای تلیین بعمل آمد و بعد یکساعت بخوبی دوبار اجابت طبع شده چند سده برآمد و همه عوارض برطرف شده بهوش آمدند و بعد ازان تدبیر ظهور دانهٔ چیچک بتنجیر آب مطبوخ ادویه مناسبه وغیر آن کرده شد و آبلهای سفید نمودار گردیده در مدت بست روز صحت کلی حاصل شد لیکن در یک چشم چنان گلچشم بهم رسید که وقت خواب از پلکهای چشم بقدر ریستان بیرون می ماند و بصارت آن چشم بالکل باطل گردید از ملاحظهٔ آن نواب مغفور بکمال افسوس فرموده باحقر ارشاد نمودند که این نقصان بزرگ در شکل فرزند پیدا شده و زنان محل و اطبای دیگر میگویند که زوال گلچشم که در چیچک پیدا میشود ممکن نیست عرض نمودم که برخوردار محمد افضل خان همسال سرمهٔ مرتب میسازد که ازان جاله و پهولی چشم صدها مردم برطرف شده یقین کلی ست که باستعمال آن انیهم زائل خواهد شد چنانچه آن سرمه به تعجیل سواری سمت اندور از برخوردار مسطور طلب ساخته یک میل آن وقت خواب شب در چشم کشیده میشد و بعون شافی مطلق در مدت پانزده روز گلچشم برطرف شده و بصارت آن چشم بخوبی عود نمود و از مشاهدهٔ تاثیر آن سرمه که از قبیل خرق عادات بود نواب مبرور و سائر ندیمان آن جنت مکان متعجب بودند و بجلدوی آن احقر را بعطای خلعت هشت صد روپیه و دوازده صد روپیه نقد ممتاز فرمودند برد الله مضجعه و جعل الجنة مسکنه

علاج جدری

بدانکه علاج جدری مشتمل ست بر هشت تدابیر کلی تدبیر منع خروج جدری دوم تدبیر قبل از ظهور جدری سوم تدبیر بعد بروز جدری چهارم تدبیر تفجیح جدری پنجم تدبیر خشک کردن آبله ششم تدبیر دور کردن خشکریشه هفتم تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری هشتم تدبیر قلع آثار جدری طبیب ماهر هر یک ازین تدابیر حسب اقتضای وقت آن بعمل آرد

تدبیر منع خروج جدری

و این تدبیر در فصل شیوع این مرض که آن در اکثر امر فصل ربیع و در هند ماه چیت ست قبل از حدوث تپ و ظهور چیچک در کسانیکه جدری برنیامده باشد استعمال باید کرد پس بباید که پیش از ظهور علامات این مرض بنابر تقدم حفظ دران فصل زلو پس سر اطفال بچسپانند و حجامت کنند و خون بقدر مناسب برآرند و دوای سرد مقوی دل مانند عناب عرق کیوره گلاب سکنجبین شربت انار مقرر کنند و ایضاً طفل شیرخواره و مادر آنرا مصلحات خون مثل عرق شاهتره و عرق سرپهوکه و شربت عناب و شیرهٔ تخم کاهو و لعاب اسپغول و خاکشی گاه گاه میداده باشند و غذا از بقولات سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم خورد در بقولات پخته خورانند و از گوشت ساده و بادنجان و نخود و حلبه و شبت و نخاطی و اشیای چرب و شیرین و از دویدن در آفتاب و قرب آتش و مانند آن پرهیز نمایند و گاه گاهی بآب فواکه تلیین طبع کنند و قبض طبیعت روا ندارند و بدانند که بعض ادویه بالخاصیت مانع بروز چیچک ست از انجمله استعمال شربت گدرست و سکنجبین شربت شقایق چون گل شقایق که آنرا لاله گویند بقدر بست مثقال در آب جوش دهند و صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آرند و بطفل نیم مثقال و بدایه دو مثقال خورانند و گویند که این شربت صرع اطفال را نیز نافع ست و اگر دانهٔ زردسارج که هنود ازان مالا میسازند قدری در آب سائیده بطفل نوشانند سه چهار روز منع برآمدن جدری و حصبه کند و چون برآید باعث خفت ست و همچنین شیر اسپ ماده قدری نوشانیدن مانع بروز جدری دران سال ست و اگر برآید زیاده از چند دانه نمیبا شند و گویند که اگر شیر مادهٔ اسپ که اول بچه آورده باشد بعد زاییدن نشف همان روز بدوشند و در سایه خشک نموده بقدر نخود بطفل خورانند از بروز جدری و حصبه محفوظ ماند و اگر بعضی را برآید دانه معدود و سلیم باشد و درین باب مجرب و بیعدیل ست و از خواص مجربه است که اگر در هر سالی هنگام شیوع این مرض چند دانه مروارید کوچک اطفال را ابلع کنانند دران سال جدری بر نیاید و اگر برآید زیاده بر صد عدد نباشد و گویند که اگر نیم درم اسارون بآب ترشی ترنج پیش از برآمدن چیچک خورانند بسیار کم برآید و از مجربات حکیم علی ست که اگر پشکل خرگوش دو عدد تا سه عدد بخورانند دو سه دانه بیش برنمی آید و صاحب مفتاح از فرنگی نقل کرده که اگر طفل شیرخواره بود بمادرش مقدار چهار توله

مغز نارجیل تا یکهفته بخورانند و اگر طفل دو سه ساله بود بطفل بقدر دو سه توله تا هفته خورانند چیچک برنیاید و اگر برآید بسیار کم برآید و نیز از اعمال فرنگ نقل کرده
که ایشان اطفال خود را سفیدی بیضه قبل از خروج جدری می نوشانند پس بر نمی آید یا اندک بر می آید و ایذا نمیدهد و صاحب خلاصة التجارب نوشته که درین
ملک نا خشکریشهای آبله را با نبات سوده امر بخوردن اطفال تندرست میکنند و آفت هوای عفن مولد آبله را از ایشان باز میدارد و اگر آبله بر می آید
اندک و کم مضرت میباشد و از مجربات بعضی اطبا است که هنگام ولادت طفل که قابله ناف آنرا ببرد بچه را جانب ناف بغلطانند تا که چند قطره خون بچکد بعده نوشادر
سوده درنی کرده بر ناف بریده بدمد که تا زیست چیچک برنیاید و ایضاً از مجربات اهل تجربه است که بعد تولد بچه فوراً یکعدد دو یچه که نهایت کوچک باشد متصل
سر رشتهٔ ناف که از سره پیوسته است بچسبانند و بعد افتادن زلو شب یانی و نوشادر سوده بپاشند و خلانیدن نشتر ببازوی اطفال و نهادن خشکریشه
جدری دران از اعمال مشهورهٔ اهل فرنگ است که از ان یکدو روز بطفل تپ آمده و در انجا آبله افتاده خشک میشود بعد ازان در اکثر چیچک
بر نمی آید جرجانی و ایلاقی مینویسند که تدبیر حفظ از جدری آنست که هرگاه علامات برآمدن جدری در فصلهای سال یافته شود یا در شهر ست
بعضے مردم را برآید جوانان را که از چهارده ساله کم نباشند و چیچک برآمده نباشد و خاصةً اگر فربه باشند فصد کنند و آنها را که کم از دوازده سال باشند حجامت
نمایند و حیله تدابیر که در حمای وبائی برای حفظ ازو با مسطور شد اختیار کنند و طعامهای سرد از هلام و طفشیل و کاهو و کشنیز و کاسنی ترو خشخاش و عناب
و مانند آن بخورند و از اشربه اسپغول و شکر و سکنجبین و شربت کدو و سفوف طباشیر و قرص کافور و مانند آن بکار برند و در آب سرد نشینند و بدان غسل کنند
و از شیر و شراب و شیرینیها خاصةً از خرما و عسل و خربزه و انجیر و انگور پرهیز کنند و خاصیت انجیر آنست که فضول را بظاهر بدن جذب کند و انگور در خون
ریاح افزاید و مستعد غلیان گرداند و از جماع و حرکات متعب و از آفتاب و غبار و از آبهای ایستاده اجتناب نمایند و فضول از تن بماء الجبن و اجاص
بیرون کنند **صفت** سکنجبین نافع بگیرند سرکه صد درم گلاب دو صد درم و باهم بیامیزند و ده درم گل سرخ و پنج درم گلنار و ده درم آب ترنج
دران سه روز تر کنند و بعد از ان بجوش داده صاف کنند و سه صد درم نبات سفید داخل کرده بقوام آرند **صفت** شربتی که قوت و نفع او
قریب شربت کدو باشد بگیرند سرکه تند کهنه سه رطل آب انار ترش آب ترنجی ترنج آب غوره آب ریباس آب قوت شامی و نقوع سماق و زرشک
هر واحد یک رطل آب برگ کاهو آب برگ طرخون هر واحد ربع رطل آب مطبوخ عناب تخم دور کرده و آب مطبوخ عدس مقشر هر واحد یکنیم
رطل همه را جمع کرده هشت رطل شکر طبرزد انداخته بپزند تا بقوام آید و ربع رطل طباشیر سوده و ده درم کافور سوده و صلایه انداخته و قدری
ازین شربت گرم بران ریخته حل کنند بعده باهمه شربت بیامیزند و بچوب بید بجنبانند تا مخلوط شود نگاه دارند پس قبل ظهور علامات جدری و بعد آن
بنوشانند در جمیع امراض دموی و صفراوی و طاعون و خناق سود دارد **صفت** سفوف طباشیر که غلیان خون و اسهال صفراوی باز
دارد و حرارت جگر بنشاند گل سرخ ده درم طباشیر بست درم سماق تخم حماض عدس مقشر زرشک بیدانه یا عصارهٔ خشک آن تخم خرفه
تخم کاهو پوست خشخاش سفید هر واحد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور یکدرم هر صبح سه درم ازین سفوف با سکنجبین یا شربت
مذکور یا شربت غوره یا شربت لیمو یا شربت انار یا شربت آلوی ترش بخورند **صفت** قرص کافور گل سرخ طباشیر هر یک ده درم صندل سفید
سه درم کافور یکدرم جمله را کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی سه درم هر صبح با شربتی از اشربهٔ مذکوره بخورند و انهمه که
مذکور شد تدبیر باز داشتن آبله و احتیاط کردن از انست قبل حدوث تپ که با آن علامات جدری باشد **مولف** اقتباس مینویسد که اگر جوان
را چیچک برنیامده باشد در موسم حدوث آن رگ هفت اندام و یا باسلیق زنند و خون وافر گیرند و اگر طفل کم از ده دوازده ساله باشد حجامت
بشرط میان هر دو شانه و بر ساقین کنند و اگر بسیار کوچک باشد چون کودک نه ماهه و از یکساله تا نه ساله باید که زلو زیر ناف موافق عمر
کودک بچسبانند چنانچه در نه ماهه یک عدد خرد و در زیاده تا سه عدد و مطفیات خون استعمال نمایند و از حلویات و لحمیات و شرب شراب و از دیگر
مولدات خون اجتناب ورزند و یا شیر خر و یا سگ و یا خوک و یا شتر بقدر سه چهار ماشه و یا زیاده بحسب سن جوان و کودک
بنوشانند تا سه روز و آیین دوای نواب علویخان به هند مروارید ناسفته لک مغسول گل لالهٔ صحرائی هر واحد یک ماشه در شربت
عناب و شربت کدو هر واحد یک توله آمیخته بلیسانند و بالائش شربت کدو سه توله در عرق کیوره و عرق بیدمشک

هریک شش توله داخل کرده بنوشانند و بلع نمودن هفت عدد مروارید ناسفته کودکان را مانع بروز جدری ست و مرد کلان را از یک ماشه تا سه
ماشه و همچنین بلع کمافیطوس که آنرا بهندی گل منڈی گویند **بعضی** متاخرین مینویسند که از البان حیوانات و گوشت گوزن و قدید و اغذیه و ادویه
صفرا و خون افزا پرهیز کنند و در مکان هوادار خنک نشینند و از مرطبات بسیار نیز اجتناب نمایند بلکه اغذیه و ادویه سرد خشک تناول نمایند
و شیرهٔ تخمهای سرد مثل خرفه و خشخاش وغیره با شربتهای مناسبه مثل شربت نیلوفر و صندل و ریباس و نارنج و ترنج و زرشک و فالسه و جامون
و تمر هندی و کرونده که نوعی از زغال ست و یا بست جو و یا پست کنار با ندک نبات و نیز گل ارمنی و گل مختوم با شربت مناسبه و یا قدرے جادوار
سوده با گلاب و یا حب الشفا با آب غوره یا آب انار ترش هر صبح بنوشند و ترشیها با طعام بخورند و دواء المسک حامض و تریاق الطین و تریاق
الافاعی و تریاق الذهب و یا فادزهر معدنی هر روز یک قیراط تا چهل روز بخورند و یا عناب یک دو دانه با خاکشی یک دو ماشه و عرق عنب الثعلب
و یا عرق نیلوفر بنوشند و سرکه بر در و دیوار بپاشند و ببویند و بخورند

تدبیر قبل از ظهور جدری

و این تدبیر وقتی عمل آرند که علامات ظهور جدری مثل لزوم تپ و عظم نبض و سرخی چشم و خاریدن بینی و درد کمر وغیره که در علامات آن مذکور شد پدید آید اگرچه از
دلائل معلوم شود که جدری خواهد برآمد و هنوز برنیامده باشد پس هرگاه طفل تپ کند مروارید کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند
و مروارید سوده برگ سفید لاله بقدر نیم نیم ماشه تا یک یک ماشه با عرق گاوزبان بخورانند و یا هفت دانه مروارید ناسفته بلع کنانند و عناب
چهار عدد و عدس مسلم یک توله اصل السوس مقشر نیمکوفته دو ماشه گل شقائق یک ماشه در عرق شاهتره جوش دهند و وقتیکه سوم حصه ماند شربت
نیلوفر یک توله اضافه کرده خاکشی سه ماشه پاشیده بنوشانند که این مطبوخ هم مسکن تپ و هم شدید المعونة بر بروز جدری ست و گاهی از استعمال
این در تپ چیچک پیش از برآمدن آن بر نمی آید و گاهی بسیار کم بر می آید و همواره معمول ست و یا این دوای علویخان به هند گل لالهٔ صحرائی لک مغسول
گل سرخ خاکشی هریک چهار ماشه عناب ده عدد انجیر زرد سه عدد در گلاب و عرق شاهتره و عرق مکوه و کیوڑه هریک شش توله
بجوشانند که نصف بماند صاف نموده شربت کدو سه داخل کرده بنوشانند و یا کتیرا گل لالهٔ باغی لک مغسول هر واحد یک ماشه در شربت کادی
یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شقائق النعمان خاکشی عدس سیاه چوب کدر گل سرخ هریک شش ماشه انجیر زرد چهار عدد در عرق
شاهتره و مکوه هریک نیم پاو عرق کیوڑه ربع پاو بجوشانند که سوم حصه بماند صاف نموده شربت عناب دو توله داخل کرده بنوشانند و گویند که اگر این دوا
قبل از بروز چیچک دهند منع کند و اگر وقت اخذ تپ دهند دو سه دفعه تلیین طبع کرده دفع کند و رنه از قسم بد نگاه دارد و دانهارا بآسانی برآرد
بگیرند مویز منقی هفت عدد لک مغسول سه ماشه و هر دو را در عرق بادیان نیم پاو دو ربع آن سائیده بجوشانند چون ربع عرق کم شود سرد کرده بنوشانند
و همچنین سه روز باستعمال آرند و باید که درینوقت سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش دمند و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و غذا کچڑی
مونگ یا دال خشکه بدهند و اگر جوانی را در فصل گرما تپ جدری و بیهوشی عارض گردد و قاروره سرخ و نبض سریع باشد فصد باسلیق و یا شوبه کنند
و شیر دختران در بینی چکانند و شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ مغز تخم بهدانه هریک چهار ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه بعرق شاهتره دو توله و شربت
نیلوفر و خاکشی دهند یا شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ اصل السوس پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر دو توله عرق مکوه ده توله
بنوشانند و گاهی بعد بروز چیچک در صورت هذیان بحالت مایوسی همین تدبیر بکار می برند **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که در
تپ جدری مبادرت باخراج خون بقدر کفایت واجب بود اگر شرائط آن حاصل شود از موافقت سن و مزاج و فصل و مانند آن و مدت این
تا روز چهارم ست و اوفق آنست که درین علت فصد استعمال کنند و اگر فصد رگ بینی گیرند مثل منفعت رعاف نفع کند و نواحی عالیه را
از غائلهٔ جدری حمایت نماید و بر صبیان سهل تر باشد و چون فصد واجب گردد و بالکل فصد نکنند خوف فساد اطراف باشد و همچنین گاهی مثل این خوف
بود بر کسیکه مداومت تطفیه بسیار کند و واجب ست که در جدری و حصبه در اول امر چیزی تغذیه فرمایند که در آن تقویت احشا مع ردع ماده
بسوی ظاهر و تسکین غلیان خون بغیر قبض طبع بود و مغلظ خون باشد مثل عنابیه بآب تمر هندی و المعیه و عدسیه بطریق اسفیدباج و اجه

در ان تلیین غیر شدید باشد و لهذا لازم ست که بادن تمر هندی بود و آنچه موافق او باشد و قرعیه دهند و انه بلکه واجب ست که طبیعت در اوائل ملین باشند و افضل چیزیکه بدان تلیین کنند تمر هندیست و اگر بدان اجابت نشود شیرخشت برفق و احتراز یا ترنجبین بران افزایند یا نقوع آلو دهند و گاهی در اول ظهور آثار جدری نوشانیدن سه درم رب کدر با قرص کافور نفع میکند و شربت طلع در مثل این وقت شدید المنفعت ست و اما ادویهٔ مغلظ خون و مبرد آن مانع از غلیان او که در اول مرض امر بدان کنند مثل رب ریباس و رب غوره و آب فواکه بارده و شربت کدر ست خاصةً و شربت طلع و نقس طلع و جمار

صاحب کامل گوید که در اول ظهور علامات جدری و حصبه از روز اول تا سه روز سزاوار آنست که مبادرت بفصد هفت اندام کنند و چندان خون بگیرند که غشی افتد چون قوت و مزاج و سن و فصل مساعدت نماید و اگر مریض طفل باشد حجامت میان هر دو شانه کنند و اخراج خون بقدر مناسب حال آن نمایند و بعد فصد ماء الشعیر دهند که در ان عناب و سپستان و عدس سوم حصه جوپخته باشند و آنرا بشربت خشخاش یا شربت عناب بنوشانند اگر در انجا سرفه باشد و اگر سرفه نباشد با آب انار چاشنی دار دهند و بعد ازان اندک شربت عناب یا شربت خشخاش بدهند و دانار شیرین نمکند و غذا مزورهٔ معمول از کدو و عدس یا آب انار میخوش و روغن بادام سازند و اگر انجا سرفه باشد مزوره با سفاناخ یا بقطف یا لخبازی یا مانند آن دهند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که چون تپ و علامات آبله پدید آید بتدبیر منع خروج جدری نپردازند مگر بعد تفقد چه خطر در خطای حادث ازان عظیم ست پس صواب در تدبیر این آنست که هرگاه علامات آبله پدید آید اگر علامات کثرت خون ظاهر تر باشد فصد کنند و خون بسیار بیرون آرند چنانکه غشی افتد و فصد باسلیق اولی تر ست و اگر نباشد هفت اندام و اگر نباشد سر و با آنکه اخراج خون از مابض یا صافن صالح تر از سر و ست و چون علامات خون بسیار ظاهر نباشد و هنوز جدری پدید نیامده باشد خون کمتر بیرون آرند و بتسکین مشغول شوند و رخصت در فصد کردن در روز اول باشد که اثر تپ در ان پدید آید تا روز دوم و سوم و چون در روز دوم یا سوم آثار جدری پدید آید فصد نشاید کرد مگر آنجا که علامات خون سخت قوی باشد و هرگاه بدین تدابیر تپ آهسته تر گردد و نبض و دم زدن بحال طبیعی باز آید هم بتسکین مشغول شوند که ازان ثوران جدری دفع گردد و از قوی ترین چیزیکه بدان تسکین نمایند نوشیدن آب بغایت سرد مقدار یک رطل ست تا که از ان رنگ سبز شود و احشا سرد گردد و هرگاه که حرارت عود کند بار دیگر همان قدر بخورند چنانکه اندر مدت نیم ساعت بجو می یکنیم من خورده شود و اگر حرارت باز برافروزد و شکم از آب ممتلی شده باشد قی کنند تا آن آب برآید و دیگر بار آب سرد بنوشند تا سکون حرارت تمام حاصل شود و اگر آب نفوذ کند و عرق یا ادرار بول پدید آید باید دانست که منفعت آب سرد پدید آمد و بیمار زود نیک خواهد شد و اگر آب نفوذ نکند و حرارت بر ستور ملتهب باشد پس نوشیدن آب سرد ترک نمایند و بدیگر مطفیات متوجه شوند و اگر ازان تخفیف یابند بران اقدام نمایند و اشربهٔ دیگر چون شربت کدر و قرص کافور بکار کنند و اگر بیقراری و حرارت برحال خویش باشد یا زیاده شود باید دانست که ماده قویست و چاره نیست از انکه آبله یا حصبه بیرون آید پس ازین تدبیر درگذرند و طبیعت را یاری دهند تا ماده بظاهر دفع شود و آن تدبیر عنقریب بیاید **طبری** گوید کسی را که تپ جدری ابتدا کند فصد کردن او را واجب بود برای قطع ماده و خون بقدر قوت او در دو دفعه بگیرند پس در نوبت متقدمین در صورت معالجه اختلاف کرده اند چنانچه رای بعضی آنست که تبرید مزاج نباید کرد و مطفیات نباید نوشانید تا آنکه خروج جدری استکمال یابد و چون خروج او مستکمل گردد مطفیات نوشانند و تبرید مزاج او کنند و لزوم ماء الشعیر نمایند و تغذیه بغذای اندک مثل مزورات معمول بسرکه و عدس مقشر و شکر سفید و کاهو و کاسنی جوشانیده و مانند آن فرمایند و رای بعضی از ایشان آنست که تبرید مزاج او واجب بود و مطفیات دهند از وقت فصد تا ظهور جدری تبرید علیل کنند و کسیکه اختیار ترک تبرید در اول امر کرده ارادهٔ سرعت نضج و سرعت خروج جدری نموده تا ماده غلیظ نگردد و کسیکه اختیار تبرید در وقت اول امر کرده اختیار سلامت از تیزی خلط نموده و در تاخر نضج و تاخر خروج او فکر نکرده بعد از انکه از خطر خلط و تیزی مزاج سالم ماند و آنچه عقب فصد بهتر ست نوشانیدن حریرهٔ معمول بشیرهٔ جو و آب سبوس گندم کم شیرین ست و حفظ طبیعت از لینت آن و نوشانیدن شیرهٔ تخم خرفه بگلاب و اگر حریره از پست عدس که بعد بریان کردن و مقشر نمودن آن ساخته باشند نیز مضائقه ندارد و حفظ قلب و چشم او نمایند چنانچه مسطور گردد **سعید** گوید که واجب ست که مبادرت بفصد نمایند قبل ظهور جدری اگر سن و قوت مساعدت کند از باسلیق یا اکحل تا بدان خون از آلات غذا القوت منجذب گردد و اگر مریض طفل بود و از پنج ماه تجاوز کرده

باشد حجامت آن کنند و خاصةً اگر جسم او فربه و رنگ او سفید مائل بسرخی باشد و اخراج خون بحسب قوت و مزاج و فصل نمایند و کسیکه از ایشان قادر بر شرب دوا باشد لزوم استعمال چیزی کنند که تسکین حدت خون و غلیان او کند مثل آش جو که دران سپستان و عناب و عدس مقشر افتاده باشد و سکنجبین معمول از تخم کاسنی بنوشانند و شیرهٔ تخم خیارین با درنگ و شربت عناب بدهند و اگر سرفه باشد شربت خشخاش دهند و اگر طبیعت شدید القبض باشد شربت آلو بنوشانند و اگر معتدل باشد حال آن بچیزی نکنند پس اگر خروج جدری بطی گردد و کرب و قلق عارض شود و تپ قوی گردد در استعمال ادویهٔ مبرده اسراف نکنند تا خروج او متاخر نگردد بلکه تدبیر تسهیل خروج او نمایند چنانچه بیاید **ابو منصور** گوید که هرگاه مریض قبل از ظهور جدری ملاقی شود و علامات مذکوره به بینند فصد هفت اندام کنند و انه اخراج خون بشکار نمایند بعده قرص کافور بآب انار ترش بخورانند و در غذا بر ماء الشعیر صبح و شام اقتصار ورزند و اگر ضعیف گردد و نفس او غذا بیشتر خواهد اقتصار بر عدس مقشر معمول بسرکه و اندک شکر و نشاسته و روغن بادام و بقول بارده کنند و ربوب فواکه حامضهٔ قابضه بنوشانند و اگر قبض طبیعت باشد ماء الفواکه دهند پس این تدبیر یا دفع خروج جدری کند یا آنچه از ان برآید ضعیف باشد **خجندی** گوید که فصد باسلیق یا هفت اندام کنند اگر مریض بالغ باشد والا حجامت و اخراج خون بحسب مزاج و قوت و فصل و سن نمایند و معالجه باشربهٔ مطفیه و مغلظهٔ خون و مزورات ترش و قرص کافور بآب انار ترش بشکر نمایند و ربوب قابض ترش مثل رب غوره و رب به و سیب ترش و شربت کدر که آن شربت کادی ست و شربت عناب و شربت طلع نوشانند **نسخهٔ** شربت کدر بگیرند چوب کادی ربع رطل صندلین هر واحد اوقیه و همه را کوفته در یک رطل سرکهٔ کهنه هفت روز تر کنند پس صاف کرده سرکه را نگاهدارند و ادویهٔ منقوعه را در شش رطل آب بجوشانند تا ربع بماند و بگیرند ازین آب و سرکه و از آب انار ترش و آب ریباس و آب غوره و آب نقوع سماق و زرشک و آب توت شامی و آب لیمو و آب طبیخ عناب و آب نقوع عدس هر یک نیم رطل گلاب دو اوقیه ترشی ترنج چهار اوقیه و بران سه صد درم شکر طبرزد انداخته بقوام آرند بعده طباشیر یک اوقیه بادیان و سنبل الطیب هر یک دو درم کافور یک مثقال سوده بشربت مذکور مخلوط سازند و این شربت جدری و حصبه و شرا و باشرا و جمیع امراض دموی و حرارت معده و جگر را نفع کند و تشنگی را قطع نماید و غذا ماء الشعیر دهند که ازین تدبیر کم برآید و اعراض او خفت پذیرد و ضرر او کم نماید و اگر طبیعت خشک باشد هر شب تمر هندی یا از نقوع فواکه نوشانند **خضر** و قرشی مینویسند که مبادرت باخراج خون نمایند و نقوع حلو بشکر یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و شربت کادی بالغ النفع ست و همچنین شربت طلع و شربت هندبا و شربت بسر و شربت خشخاش و نقوع عناب و بهدانه و اصل السوس و نیلوفر نافع و گاهی حاجت بشیرهٔ تخم خرفه بلکه کافور افتد و غذا در ابتدا سویق بشربت نیلوفر یا شکر و مزورهٔ خرفه و کدو دهند و گاهی از عناب یا طلع مزوره ساخته میشود و بسیار نفع میکند و راست انیست که امثال این امراض در معالجهٔ خود حذاق را متحیر میگردانند **انطاکی** گوید که اگر قبل بلوغ باشد چنانچه اکثر این بود و اعراض او قبل ظهور او چنان دریابند که نبض موجی عظیم یا مختلف و تپ مطبقه باشد اعمال حیله واجب بود در رعاف یا شرط گوش و پیشانی و خورانیدن چیزیکه تبرید خون از غلیان کند مثل کشنیز و عدس و عناب و بهتر از شربت ریباس چیزی نیست پس شربت کادی و طلع پس حماض و عناب پس اگر قبض طبع غالب گردد تلیین طبیعت بآلو بخارا و شیرخشت باید کرد و اگر بعد بلوغ باشد مبادرت بفصد رگ بینی و پیشانی واجب بود که دران امان برای چشم ست و آنچه قریب اوست پس اگر حاجت بار دیگر افتد فصد باسلیق کنند و در همه آنچه گفته شد بطریق سابق سلوک نمایند و در تذکره هست گوید که علاج او اولاً شربت بنفشه و شربت حماض و آب عناب و کشنیز و صندلست و خورانیدن چیزیکه خون را خارج کند از حلاوات **محشی** شرح اسباب نوشته که چسپانیدن زلو اولی از حجامت ست در اکثر بلاد که هوای آنها خالی از رطوبت نباشد و من در بلدهٔ خود ارسال علق را نافعتر از حجامت یافتم و گاهی لین طبیعت بسبب کثرت ماده پیدا شده و دیدم که چون مبادرت در حبس طبیعت با دویهٔ قویه کردند طبیعت محتبس شد و ماده بسوی عضو رئیس ریخت و موجب سرسام گردید بلکه طبیب را لابد ست در حالت لینت طبع کمال عنایت از ملاحظهٔ کثرت ماده و جنس او و جهد در اصلاح ماده کند بعده چون کم گردد و صلاح یابد و ضعف قوت معلوم شود ادویهٔ قابضه استعمال نماید و در مراتب قوت حسب احتیاج تدریج باید کرد و اما از لینت اندک در هر روز یکبار یا دو بار اکثر منتفع شوند بسبب میل الجزء و مواد از دماغ خواه تلیین از دوا باشد یا از طبیب **گیلانی**

گفته که شخصی از اجلهٔ سادات و اعزهٔ امرای اعظام کثیر الاولاد بود وقتیکه کثرت بروز جدری با طفال دید و منافع شربت کدر شنید ارادهٔ ترکیب او نمود لیکن
جمیع ادویهٔ او از رطوبات و عصارات میسر نشد پس برادهٔ چوب کادی در آب جوشانیده صاف نموده باضافهٔ شکر بقوام آورده شربت ساخت
و بعض اطفال را بعد آمدن تپ نوشانید و جدری برنیامد و بعضی را که اندک جدری برآمده بود باقی در طریق خروج بود نوشانید و بچه در مسلک خروج بود برنیامد بعده استعمال
آن شربت در جمیع اطفال نمود و نافع آمد و بعد استعمال این شربت طفلی هلاک نشد **ملا ارزانی** گوید که هرگاه تپ جدری ظاهر شود و خون
غالب بود رگ باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند پس اگر خون غالب تر بود و مانعی نباشد چندان خون بگیرند که غشی افتد و اگر از فصد مانعی بود حجامت
یا ارسال علق فرمایند و کمتر از دوازده ساله را فصد نشاید و کذلک آنرا که یکساله نباشد حجامت نباید فرمود و بعد اخراج خون بر غلیان او نظر کنند
که قویست یا غیر قوی اگر قوی الغلیان باشد چیزیکه مغلظ و مبرد و مسکن خون باشد خوردن دهند تا تخفی جوش او فرو نشیند و اگر غلیان خون قوی
نباشد حاجت بتغلیظ و تبرید نبود بلکه بعضی بهیچ حال در حمای جدری و حصبه اگرچه بثور ظهور نکرده باشد رخصت نداده اند بتغلیظ و تبرید
خون و بهر چونکه بود مبالغه در تبرید نشاید خاصةً اگر اتفاق تنقیه نیفتد و سزاوار آنست که درین تپ تلیین طبع نفرمایند
مگر در حمای آبله که از قبیل بلیدیه باشد یعنی بدن ممتلی نماید اما رنگ بشره سرخ نباشد و تپ گران بود و سخت فروزان نباشد و نبض موجی
بود که درین حالت از تلیین چاره نباشد بلکه در حمای بلیدیه حاجت بفصد کمتر بود و باسهال بیشتر **بعضی** متاخرین مینویسند که در تپ جدری
اگر مریض جوان دموی مزاج و فصل و بلد گرم بود و آبله دران بلد شیوع یافته باشد و علامات کمال غلبهٔ خون از سرخی رنگ و درد عروق
و عظم و سرعت و امتلاء نبض و سرخی قاروره وغیره واضح گردد و مانعی از اخراج خون نباشد بقدر احتیاج خون برآرند از رگ سر رود
یا رگ بینی و یا رگ پیشانی و یا شرهٔ گوش اگر درد سر عظیم و اختلال حواس و درد گلو باشد و از رگ هفت اندام اگر درد اعضا شدید و درد
گلو و حجب و التهاب باطن باشد و از رگ باسلیق و حبل الذراع اگر درد گلو و حجاب و التهاب قلب و جگر و معده و درد اینها و گرده و کمر و حبس
حیض باشد و از رگ مابض و صافن اگر درد گرده و کمر و پشت و احتباس حیض و بواسیر باشد و اگر باوجود دلائل مذکوره خون نگیرند
خوف هلاکت و یا فساد اطراف و یا انتقال بفلغمونی و یا ماشرا و یا دبیله و یا دمامیل ست **و اگر** مریض طفل کمتر از چهارده سال و یا کبیر که سن
او از پنجاه و شصت سال گذشته یا ضعیف المزاج یا حامله باشد و دلائل بر شدت غلبهٔ خون دلالت کند زلو بچسپانند و یا حجامت
نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و در درد کمر شدید چسپانیدن زلو در انتهای فقرات پشت بسیار مفید دانسته اند و انجا که علامات غلبهٔ
خون ظاهر تر نباشد زنهار متعرض خون گرفتن نشوند و بهیچ وجه خون نگیرند جهت آنکه اگر خون کم کرده شود باعث ضعف قوتها میشود و از مواد چیزیکه
بسوی ظاهر آمده است بباطن میگردد و این بسیار بدست خصوص در ملک هند و بلادیکه مردم آنجا ضعیف القوی باشند که در باب اخراج
خون ایشان کمال احتیاط مرعی باید داشت تا ضرورت بسیار داعی نشود در هیچ وقت اقدام بران نباید کرد و بعد اخراج خون متوجه اطفای
آن شوند بخورانیدن ادویه و اشربه و عرقیات و اغذیهٔ مطفیه و مغلظه مانع از غلیان و مقوی قلب و دماغ و جگر مانند ماء الشعیر که در قول صاحب
کامل گذشت و یا جار و طلع دران پخته با شربت کادی و جار نخل یا نیلوفر و یا با شربت صندل و آلو یا رب اینها اگر صفرا غالب باشد و یا عرق کادی یا
جار یا نیلوفر یا عناب یا بید مشک یا عرق بهار بید اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و یا عرق گاوزبان و صندل اگر ضعف قلب باشد و یا مروارید ناسفته
یکدانگ و فادزهر معدنی نیم دانگ سوده و خاکشی سنگ شویکد و مثقال و یا شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر و شیرهٔ عنب الثعلب با شربت عناب
یا کادی یا جار یا طلع و یا ماء الشعیر با یکی از اشربهٔ مناسبه اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و از ادویهٔ حاره خصوص محرور مزاجان را دور
دارند و تبرید بسیار هم ندهند که مضرست و از اسهال و قبض بسیار نیز دور دارند زیرا که هر دو بسیار بدست و خصوصاً بعد از بروز
جدری و اگر احتیاج تلیین و اسهال شود قبل از بروز آن بملینات خفیفهٔ مزلقه تلیین نمایند مثل نقوع فواکه حامض بشیر خشت یا آب انار
با شحم افشرده بشکر اگر سرفه نباشد و صفرا غالب بود و الا نقوع فواکه حلو یا مغز خیار شنبر در آب هندوانهٔ شیرین که شب خیسانیده
صبح صاف کرده با شیر خشت و روغن بادام شیرین و بعض لعابها مثل لعاب بهدانه در ریشهٔ خطمی و اسپغول و یا شیر خشت را در ماء الشعیر حل کرده

صاف نموده بخورانند **صفت** نوع دیگر فواکه حامض تمر هندی منقی پنج توله آلوی بخارا زرد آلوی سیاه هریک پانزده دانه عناب سپستان هریک بست دانه در آب خالص یا عرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گاوزبان و بادیان شب بخیسانند و صبح اندک مالیده صاف نمایند پس چهار توله شیرخشت در ان حل کرده باز صاف نموده بدهند **صفت** نوع دیگر فواکه حلوا انجیر زرد هفت عدد عناب سپستان مویز منقی خوبانی که زردآلوی خشک ست از هریک بیست دانه در عرقیات مذکوره و عرق نیلوفر از هریک نیم پاو شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده بدستور با شیرخشت بخورانند و از ان این هر دو نوع متوسط ست ضعفا و اطفال را کمتر و اقویا را زیاده نمایند و اگر از برای اقویا قدری مغز خیارشنبر نیز دران حل کنند در روغن بادام بران ریخته بدهند بد نیست و باید که مسهل قوی ندهند و از استعمال ترنجبین احتناب نمایند و غذا مزوره ماش مقشر یا عدس مقشر پخته با آب انار چاشنی دار نموده بروغن بادام مطیب ساخته و یا عدس و یا جو و یا ماش مقشر با عناب پخته و گوشت و روغن مطلقا نباید داد اما روغن اگر بعد از دوازدهم و چهاردهم اندکی بدهند بد نیست و اما گوشت تا بیست و پنجم نباید داد و یا هر روز عناب ده دانه در عرق گاوزبان و عرق چوب بیخ کادی و عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر هریک ده مثقال عرق کادی یا عرق حجار پنج مثقال خیسانیده یا جوشانیده صاف کرده با دو مثقال خاکشی سنگ شو نموده یکدانگ مروارید سوده خورانیده بنوشانند و اگر عرق گاوزبان حاضر نباشد یکدرم برگ گاوزبان داخل نمایند و مروارید سوده را ترک نمایند و هر روز دو وقت یا آنچه مناسب باشد بخورانند زیرا که این را نیز تاثیر قویست در تقویت قلب و حفظ قوی و ارواح و خوردن حریره های شیرهٔ جو و گندم یا شیرهٔ عدس بسیار کم شیرینی یا بی شیرینی بسیار موافق ست .

تدبیر بعد از بروز جدری

چون جدری در برآمدن شروع کند و دانه ها مثل سرسوزن و کیک و پشه گزیده نمودار شود نقوع عناب در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان با اندک شکر و خاکشی بقدر مناسب بدهند و بقول حکیم اکمل خان دران عرق شاهتره و شربت نیلوفر داخل نباید کرد زیرا که این هر دو گاهی تاخیر در ظهور جدری میکنند مگر آنکه چون تپ اشتداد نماید و بخار بسوی دماغ و قلب تصاعد نماید دران هنگام آنها را مع دیگر مبردات مثل شیرهٔ مغز تخم کدو و مانند آن استعمال نمایند و محاجم بی شرط بعمل آرند و بآب مطبوخ ادویهٔ مبرده پاها بشویند و بران نطول سازند و لخلخه و غیره استعمال کنند و فاضل سرهندی در مثل این حالت امر باخراج خون قدر حاجت بچسپانیدن زلو فرموده و نزد حکیم اکمل خان این امر در مرتبه جواز ست و تا به شدن مریض بر دوای مذکور اقتصار نمایند و چون جدری در برآمدن دیر نماید و روز چهارم هم بگذرد که تمامه بر نیاید باید که دران دوا انجیر زیاده نمایند و گاهی عدس مسلم و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران دران آمیخته بنوشانند نیز مفید بود و مطبوخ که در قول بوعلی سینا خواهد آمد نیز در اخراج جدری مستحسن ست و حکیم شریف خان مینویسند که انجیر چهار عدد یا پنج عدد مویز منقی هفت عدد عدس مقشر دو درم تا سه درم عناب پنج دانه جوش داده استعمال کردم در اخراج جدری کثیر المنفعت یافتم و گیلانی نوشته که قدری قرص عنبر حل کرده دادن در ابراز جدری فعل انجیر کند و از ان قویست در تقویت مزاج و ارواح و برای حفظ قلب و سائر اعضای باطنی یکدانگ مروارید سوده با عرق گاوزبان و عرق بیخ کادی و عرق گل آن و یا عرق حجار و یا شربت کادی ساده بخورانند تا مدت انتها و کمال بروز و نضج و ایضاً برای سهولت بروز بی درد و الم هر روز یکدانگ برگ گل لاله اگر سفید باشد بهتر و الا گلابی یا سرخ سائیده با عرق کادی و عرق زردک و اگر عرق زردک نباشد آب کوبیده افشرده آن از هریک سه چهار مثقال بخورانند و زود متوجه حفظ بعضی اعضای شریفهٔ ظاهری و باطنی شوند و تدبیر حفظ آنها جدا مسطور خواهد شد و اگر عرق عناب در قرع انبیق بکشند و بشکر شیرین کرده صاحب جدری را در ابتدای مرض او بنوشانند بالخاصیت نفع عظیم بخشند و مجرب سودیست و کذا عدس مقشر پنج درم گشنیز خشک پنج درم عناب بست عدد خوب جوش داده سرد کرده تمام روز همچنان بگذارند و نزد خواب صاف کرده با شربت نیلوفر بنوشانند و همچنین ادویه را وقت شام جوشانیده شب تر کرده صبح بنوشانند که مجرب حکیم ممدوح ست و این دوای والد نواب علوبخان که در برز حصبه و جدری قلق و سوزش و خفقان پدید آید آنرا فی الفور نفع میدهد زهر مهرهٔ خطائی یک ماشه مروارید ناسفته سوده یکنیم ماشه در شربت گاوزبان ساده و شربت یاقوت هر واحد یک توله ورق نقره یک عدد و شربت عناب و کیوره هریک دو توله در عرق مکوه و عرق بیدمشک و نیلوفر

ہر یک چہار تولہ خاکشی ہفت ماشہ بدہند و بیضۂ کبوتر کہ اول داده باشند بازردی و سفیدی بنوشانند و یا این سفوف بدہند طباشیر گل سرخ گل لالہ دشتی مروارید ناسفتہ ہر یک یکدرم خاکشی چہار درم شربتی یکدرم در بیضۂ کبوتر آمیختہ بلیسانند و بدرقہ بشربت کادی سہ تولہ عرق بید مشک و کیوڑہ ہر یک پنج تولہ کنند و در بیاض والد مرحوم مرقوم ست کہ اگر جدری خوب بیرون نیامده باشد و خوف فرو نشدن آن باشد چوب کیوڑہ دو ماشہ برگ شاہترہ یک ماشہ عناب دو عدد خاکشی دو ماشہ جوش داده صاف نموده قدری شہد داخل کرده بنوشانند و یا کھوپرۂ نیکوفتہ شش ماشہ مویز منقی چہار دانہ خاکشی سہ ماشہ و ربع ماشہ برگ پان نیم عدد جوش کرده اندک اندک بنوشانند و طلا در آب سائیده و یا استخوان سنگ پشت و یا خاکستر ابریشم دادن و عدس و کنگنی جوش داده آب آن نوشانیدن نیز مفید نوشتہ و در ذکائی گلو اصل السوس انار دانہ مویز منقی در آب جوشانیده صاف نموده نوشانیدن نافع جدری نوشتہ و باید کہ آب نیمگرم نزد بیمار دارند و چادر سفت بطوری بر مریض گیرند کہ بخار آب بر بدنش برسد از برای بیرون آمدن بثور و تفتیح مسام سریع الاثر ست و راقم خاکشی درین افزوده و نافع یافتہ و ایضاً خاکشی بر بدن مریض پاشیدن ہمین اثر دارد و غذا وقت برآمدن چیچک برنج با شکر پختہ و نان شیرین دہند لیکن استعمال نان شیرین گاہی اسہال و زحیر و سحج آرد پس اگر استعمال آن نمایند قدر قلیل بدہند و ایضاً کھچڑی مونگ و دال مونگ و عدس بی نمک یا کم نمک با نان خشکار بدہند و گاہی عدس بریان یا نخود بریان بشکر شیرین کرده داده میشود و اگر آب مطبوخ عدس مقشر عوض آب دہند با وجود اعانت او در خروج جدری حفظ حنجره از خروج آن نماید و شکم قبض کند و بر سبیل تنقل عناب و مویز و انجیر بدہند و در موسم گرما آب تازه برای نوشیدن بدہند و ہوای خانہ را معتدل دارند و در فصل سرما عرق عنب الثعلب و یا عرق گاوزبان بجای آب دہند و ہوای خانہ گرم سازند و ہر گاہ بثور برآید و بازنا پدید شود ہمین تدبیر بعمل آرند و ایضاً آب بادیان و آب کرفس با نبات مفید بود و گویند کہ نوشانیدن طبیخ انجیر و چاء و خورانیدن زردی تخم کبوتر صحرائی یا اہلی و انکباب بر طبیخ شکنبۂ گاو نافع ست و اگر سہ چہار تولہ لحم بقر در کوزۂ گلی باندکی آب بجوشانند و چون یکدو تولہ آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند ہمہ ماده را از داخل بخارج آورد و کرب و غشی کہ از قلت بروز دانہ ہا یا پست شدن آنہا لاحق گردد دفع شود و نقوع چوب چینی در عوائل جدری مثل حکہ و اختناق و اختلاط عقل مجرب نوشتہ اند و نزدیک عروض کمال بیہوشی بتدبیر تقویت دل پردازند و کشیدن شاخہا ہم مضایقہ ندارد و اگر در غشی و اسہال و سوء تنفس و شدت کرب و حدت تپ و پست و سیاه شدن دانہ ہای چیچک کہ بدترین علامات ست طباشیر نیلگون زہر مہرۂ خطائی مروارید ناسفتہ یاقوت رمانی رب السوس ہر واحد یکماشہ دانہ ہیل کہربای شمعی ہر یک چہار سرخ برگ گل شقائق دو نیم ماشہ صلایہ کرده در دو تولہ شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت سیب آمیختہ ورق طلا یکعدد ورق نقره سہ عدد حل کرده وجور یا لعوق سازند و اگر شدت تشنگی باشد اندکی عرق کیوڑہ آمیزند بجمیع اعراض مذکوره نہایت نفع بخشد و ایضاً نزدیک اسہال و ظہور ضعف عدس مقشر مناسب ست و مروارید کہ ہم قابض و ہم مخرج جدریست سائیده با بعضی اشربۂ قابضہ دادن مناسب تر ست و لینت طبع خصوصاً در ابتدا یکبار یا دو بار ہر روز مضایقہ ندارد و قبض گاہی تصاعد ابخره بسوی دماغ کند و ہذیان آرد و در ان ہنگام احتیاج باستعمال شیاف یا حقنۂ لینہ افتد لیکن اسہال خصوصاً در آخر بسیار مضر و مہلک ست درینصورت مبادرت بحبس آن از مروارید و زہر مہرۂ خطائی و کہربا و بسد یشب و مرجان و طباشیر و گل ارمنی و بزر ورد و بارتنگ بعرق بید مشک و کیوڑہ و عرق بارتنگ باید کرد **اقوال اکابر** اعلی ہیئا مینویسد کہ چون جدری برآید سزاوار نیست کہ مشغول بفصد شوند مگر آنکہ شدت امتلا و غلبۂ ماده خون حادث شود کہ درین صورت بمقداریکہ تخفیف بر طبیعت آرد از فصد اخراج خون نمایند و بسا ست کہ فصد ضرر کند بسبب استرداد و صرف او از جلد بسوی باطن چیزی را کہ بروز کند پس بعد دو سہ روز از ان حذر کنند و چون بدانند کہ علت متمادی خواہد شد و از روز دوم تجاوز کند و جدری بظہور آغاز نماید لہٰذا کہ تبرید سبب خطای عظیم میگردد بسبب حبس فضول در داخل بتغلیظ او و حمل آن بر اعضای رئیسہ بسبب عدم تمکن جدری از بروز و ظہور پس قلق و کرب بسبب حرارت ماده حادث شود و گاہی غشی پیدا کند بسبب فساد او و خبث بخار او بلکہ واجبست کہ در مثل این حال اعانت فضول بچیزی نمایند کہ آنرا بجوش آرد و سده را بگشاید مثل آب برگ بادیان و کرفس بشکر یا طبیخ بیخہای آنہا یا بزرآنہا و گاہی اندکی زعفران داخل کرده میشود و آب انجیر بسیار نکوست زیرا کہ انجیر ماده را بسوی ظاہر بشدت دفع میکند و این یکی از اسباب خلاصی از مضرت است و دوم آنکہ در مثل این وقت

خیلے نفع بخشد انیست کہ بگیرند لک مغسول پنج درم عدس مقشر ہفت درم کتیرا سہ درم و در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند بنوشانند و انچہ شدید المعونت
بر اظہار جدریست انیست کہ بگیرند انجیر زرد ہفت عدد و عدس مقشر سہ درم و کتیرا و بادیان ہریک دو درم و در یکنیم رطل آب بجوشانند تا قریب سوم حصہ
باقی ماند صاف کردہ بنوشند کہ دفع حرارت از نواحی قلب و منع خفقان کند و لازم ست کہ درینوقت یعنی بعد خروج جدری روغن قریب او بنہند البتہ
و واجب ست کہ از پارچہ پوشیدہ دارند و از ہوای سرد دور دارند و خصوصًا در سرما و انچہ برای طالب عرق عمل کنند درینجا بعمل آرند و کثرت شرب آب
سرد کردہ و نشستن زیر بادکش بسیار بدست و چون از پارچہ پوشیدن و گرم داشتن مثل غشی عارض گردد یا غشی حادث شود لابدست از تبرید ہوا یکہ استنشاق آن
کردہ شود و بوئیدن بوی کافور و صندل و اگر از کشادن بدن زیر بادکش یا بہوای سرد چارہ نباشد اندک بعمل آرند و ہمچنین ہرگاہ عفونت سخت شود بترک تدبیر و مبادرت
جدری بخروج باشد و مریض بادی خفت نیابد بلکہ حرارت مشتعل یابد و زبان مائل بسیاہی گردد از تسخین حذر کنند و واجبست کہ اصحاب جدری تہ
از تضمید شکم اجتناب نمایند کہ دران دو خطرست یکی تنگی نفس فی الحال و دیگر عروض اسہال روی و بول لازم **ابن عباس** گوید کہ اگر جدری در بر آمدن
دیر نماید تدبیر اخراج مادہ و ظہور جدری بسوی خارج بسرعت نمایند تا صاحب او را خفقان و موت عارض نشود و این دوا بنوشانند **صفت**
آن بادیان دو درم لک منقی ہفت درم عدس مقشر پنج درم کتیرا سہ درم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند صاف کنند و دو دانگ طباشیر
سودہ بران انداختہ سرد کردہ بنوشند و اگر اندکی آب انار بران ریزند نافع تر باشد **نوع دیگر** برای ظہور جدری بگیرند انجیر پنج عدد عدس مقشر
ہفت مثقال لک منقی سہ مثقال کتیرا سہ مثقال بادیان دو مثقال و در یکنیم رطل آب بجوشانند تا سوم حصہ بماند و اندکی زعفران دران حل کردہ
بنوشانند و ایضًا ہرگاہ در سینہ خشونتی باشد لعاب تخم کتان یا لعاب بہدانہ یا لعاب اسپغول با اندک روغن بادام بدہند و از اشیای شیرین
و گرم پرہیز کنند و تلطیف غذای او مثل صاحبان تپ نمایند **جرجانی** و اطبا مینویسند کہ تدبیر زود بیرون آمدن آبلہ و حصبہ آنست کہ ہوای
خانہ سخت سرد نباشد و بیمار را بجامہ پوشیدہ دارند و جرعہ جرعہ آب سرد میدہند خاصۃً اگر تپ سخت سوزان باشد و در اندرون حرارت و
بیقراری عظیم باشد و تدبیر دیگر آنکہ بیمار را بنشانند و ظرف آب بنہایت گرم زیر دامن او نہند یکی از پیش و دیگری از پس و جامۂ دیگر بر جامۂ او
بپوشند و چادر گرد گردن او در آرند تا بخار آب بہمہ بدن او برسد و بشرہ روی او تر نشود تا بشرہ نرم و مسام کشادہ گردد و فضلہ زود بیرون
آید و تن را بجامۂ گرم پوشیدہ دارند تا مسام بستہ نشود و اگر بدین تدبیرہا بعد خروج جدری تپ و حرارت باطن کمتر نشود و زبان سیاہ
شود باین حالہا تن گرم داشتن خطا باشد و حمام و آبزن ضرر دارد و ہرگاہ کہ غشی افتد جز بمراعات جانب دل و علاج غشی مشغول نباید بود و ہوای
خانہ خوش باید کرد و ریاحین خنک و کافور و گلاب و صندل نزدیک دارند تا قلب او گرم نگردد و اگر بدین قناعت نکند گاہ گاہ جامہ
از سینۂ او سبکتر کنند تا خنکی ہم باین موضع نرسد و آنجا کہ مادہ غلیظ و لزج باشد و بیقراری دایم بود و آبلہ بدشواری بیرون آید
و روز پنجم تمام آبلہ بیرون نیامدہ باشد دست از تدبیر مسکن باز دارند و بشرۂ بیمار را بخار آب گرم نرم باید داشت و مسام کشادہ و
گاہ گاہ آب گرم بنوشند و تدبیرہای دیگر کہ درین امر مذکور شد باحتیاط و آہستگی باید کرد مگر آنوقت کہ معلوم شود کہ حرارت تپ اندرون
ہمچون ظاہر آہستہ نیست و معلوم باشد کہ اگر تدبیری دیگر کردہ آید حرارت تپ بدان تدبیر قوی تیز شود و بدان ترسند کہ بیمار طاقت آن ندارد
و نشان حرارت تپ اندرون آنست کہ نبض و نفس سریع و عظیم و متواتر باشند و ظاہر بشرہ سخت گرم نباشد و ہرگاہ کہ این حال نباشد
و حرارت آہستہ بود و آبلہ دیر بیرون آید تدبیرہای قوی نیز پیش باید گرفت و ابتدا بشربت معتدل باید کرد و نخست حکم بشرب آب گرم باید داد
یا آب بادیان تر و آب کرفس باشد و اگر آب بادیان تر نیابند بادیان و تخم کرفس جوشانیدہ بدہند و انجیر خشک را بجوشانند تا نرم شود و آب او بدہند
و بجامہ بپوشند و دوای لک مغسول وغیرہ درین باب سود دارد و آن در قول بوعلی گذشت **صفت** دوای دیگر انجیر سی عدد
مویز منقی بست عدد ہر دو را در یکنیم من آب بپزند تا مہرا شود و در شبانروزی مقدار دہ استار بدہند و اگر چہل درم ازین شربت
با بیست درم آب تخم بادیان و تخم کرفس بیامیزند سخت قوی باشد **نوع دیگر** کہ در ہر وقت شاید داد گل سرخ عدس مقشر ہریک
ہشت درم انجیر زرد دہ عدد کتیرا سہ درم مویز منقی دہ عدد لک مغسول سہ درم بادیان تخم کرفس ہریک پنج درم ہمہ را در

یکمن آب تا به نیمه آید صاف نمایند و یک دانگ زعفران دران حل کنند و ده استار بسه شربت دهند نافع باد **ابن هبة الله** گوید که اگر خروج جدری سهل نماید بنوشانند مثل عدس مقشر جوشانیده باندک بادیان و قلیلے طباشیر و یا قدری آب عنب الثعلب و آب انار بنوشانند و در بعضی اوقات آب سرد جرعه جرعه بدهند اگر التهاب اشتداد نماید و زیر چارپائی او ظرف بزرگ که دران آب گرم باشد بنهند تا جسم او را بخار رسد و بعد ازان بر سد **ابن نوح** گوید که اگر جدری بخروج ابتدا کند فصد نکنند و قرص کافور و چیزی از مبردات تویه ندهند و لیکن تن او را بجامه بپوشند تا اندک عرق کند پس اگر عسر الخروج باشد و کرب و غشی بمریض اشتداد نماید تا آنکه گاه گاه او را خفقان بهم رسد انجیر سه عدد و مویز ده دانه و عدس مقشر و بادیان و عیدان تک هر واحد یک کف گرفته در آب بجوشانند و در روزی چهار مرتبه بنوشانند و چیزے از آب بادیان و عنب الثعلب و کرفس بنوشانند و یا این را بنوشانند عدس مقشر ده درم کتیرا پنج درم بادیان سه درم در یکمن نیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل ماند صاف کرده اندکی زعفران دران حل کرده بدهند و از لینت طبیعت او حذر کنند و اکثر دران بعد هفت روز شکم نرم شود از آنچه در جوف بماند **ابن الیاس** گوید که چون جدری بروز کند فصد و اسهال و تحریک طبیعت نشاید بلکه معالجه بچیزی نمایند که دران تقویت مع ردع و تطفیه بغیر قبض و تغلیظ خون باشد باین طور که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و از خ کشتی سه درم ... نشانند و غذا مزورهٔ عدس بمغز بادام دهند و اگر جدری در بروز دیر کند و قلق و کرب پیدا کند و گاهی غشی احداث نماید اعانت طبیعت در اخراج او باین طور کنند که بگیرند انجیر خشک شیرین ده عدد و بادیان یکدرم و با عدس پخته بدان غذا سازند و مریض را بجامه بپوشند و جلاب از مویز سرخ و انجیر سفید بنوشانند و طبیخ عدس با انجیر و مویز در اخراج او سرعت نماید و حوالی او بچوب لک و گل سرخ و چوب انار و انجیر و انگور تدخین نمایند و چون جدری تمامه بیرون آید دو سه روز از تدبیر و تسخین حذر نمایند تا ضیق النفس و غشی ایشان را عارض نگردد **انطاکی** گوید که چون خروج جدری ابتدا کند از خوردن ملین حذر کنند چه جای مسهل بسبب جذب او ماده را بسوی باطن بعد توجه او بسوی جلد پس دفعةً هلاک کند بلکه اگر خروج او سریع و فصل گرم و بدن تازه باشد برمرق عدس و خوردن عناب و مزورهٔ رجله و کدو و اسفاناخ و اطریه تا روز هفتم اقتصار ورزند و اگر شروط ثلاثهٔ مذکوره یا بعض او معدوم باشد مساعدت او بچیزیکه خروج او از بدن بسرعت نماید واجب گردد مثل بادیان بشکر و آب کرفس با انجیر و بهتر ازین آب طبیخ انجیر و لک مغسول و عدس و کتیرا است پس هر گاه از روز هفتم تجاوز کند و متنکس مائل بسیاهی باشد بگز مازج و چوب تازهٔ او و برگ او بخور کنند و گاهی دران حاجت بخوردن چیزی شیرین غیر عسل و خرما داعی بود و چون فصل بارد باشد تا خون بجوشش آید و فاسد او دفع گردد و در بلاد ما **بیشتر** طعامیکه دران دبس انگور یا الیه باشد میخورانند بسبب کثافت ابدان پس ارخا و تفتیح مینماید و دران مطلقاً ترک حوامض واجب بود و بعد هشتم ترک حلو **میر بهاء الدین** نوشته آنجا که آبله دیر بروز کند و بمداواحتیاج باشد ترشیها و سردیها را باز باید داشت و بدستوریکه در حصبه بیاید رعایت کنند و عناب و انجیر خشک و خرما اندکی گاهی تنقل فرمایند نان و سرد مزاجان را نیکوست و غذائیکه از نیها پخته باشند بی روغن و گوشت بهتر باشد و اگر ناپخته با غذا خورند هم نافع بود و طبیخ انجیر و عناب باندکی بادیان خوردن سخت قوی بود و گرم مزاجان را آب آلو باید داد و اگر طبع نرم نباشد و اگر لک مغسول وغیره که در قول بوعلی گذشت در یک رطل آب بپزند تا به نیمه آید و ازان بدهند باده روز و بیرون فرستد و آنجا که خارش بخ و هلبهٔ نرم و یا پر مرغ باید خارید و دستهای مریض را در کیسه های نرم باید کرد تا بناخن بخورد و زخم نکند و بچیزها مشغول باید داشت تا خاریدن را لختی فراموش کند **میر عوض** وغیره مینویسند که استعمال فصد و تبرید و مغلظات خون و ملینات طبع تا بهان وقتست که جدری و حصبه ظاهر نشده باشد زیراکه چون ظاهر شود احتراز از مبردات و مغلظات و ملینات واجبست که این همه مخالف ارادهٔ طبیعت ست و هر گاه بثور بر سینه و نواحی آن بیشتر بر آید و با وجود انقضای سه چهار روز آبله تمامه بروز نکرده باشد نشان غلظ ماده است و اگر جلد درشت بود و عرق کمتر آید بربستگی مسام دلالت کند و درین هر دو صورت از تلطیف مادهٔ غلیظ و تفتیح مسام بسته چاره نباشد و این چنان ست که کیفیت حرارت مریض را ملاحظه فرمایند و بنگرند اگر نبض و نفس بر حال بود و غشی و حرارت اندر باطن کمتر باشد و زبان سیاه نگشته هوای خانه را مائل بحرارت سازند و آب سرد ندهند و چیزی سرد نبویانند و آشامیدن آب تازه مقرر نمایند و گاه گاه آب گرم میداده باشند یا آب بادیان تر و آب کرفس تر با آب عنب الثعلب تنها سود و اند و این دوا الخ

نفع دهد و نسخهٔ او همانست که در قول بوعلی گذشت لیکن درینجا وزن لک مغسول چهار درم ست و اگر دران دو درم گل سرخ و هفت دانهٔ انجیر و دو درم بادیان و ده دانه مویز با تخم بیفزایند بهتر باشد و آب گرم نزدیک بیمار داشتن و تن او را بجادر صفیق پوشیدن چنانچه بخار آب ببدن رسد و سر بیمار از جادر بیرون باشد در تبرز ثبور و تفتیح مسام قوی الاثر ست اما اگر نبض و نفس متغیر باشد و غشی و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود و زنهار با دویهٔ حاره دست نبرند و همان تدبیر سابق که مذکور شد از تجرع آب سرد و تن را بجامهٔ گرم پوشیدن و هوای خانه معتدل داشتن و عطریات بارده بوئیدن مشغول باید بود و درین حالت بجهت تفتیح مسام غیر از تبخیر آب گرم چنانکه مذکور شد بکار نتوان داشت و آنهم بنوعیکه تواسه (?) و اضطراب نیارد **مؤلف** مجمع الجوامع گوید که آشامیدن آب نارجیل تازه و خائیدن مغز تازهٔ آن و فرو بردن آب آن حافظ کام و حلق و قصبهٔ ریه و مری ست از بروز آبله و راسها و معین بر بروز و ظهور آنست بزودی بظاهر بدن **صفت** نقوع نافع و معین بر بروز جدری بآسانی انجیر زرد سه عدد بادیان عنب الثعلب هر واحد یکدرم برگ لاله نیم درم نخود پنج درم گل نیلوفر پنج درم در عرق عنب الثعلب و عرق بید کادی و عرق زردک و عرق گاوزبان هریک بست و پنج درم شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خاکشی سنگ شو سه درم عرق کادی سه درم اضافه نموده لک خام غیر مغسول یکدرم سائیده بران پاشیده بخورانند و اگر عرق زردک و عرق گاوزبان حاضر نباشد عوض آن آب زردک با پوست کوبیده فشرده هشت درم برگ گاوزبان یکدرم در نقوع داخل نمایند و اگر زردک خشک باشد جوکوب نموده اضافهٔ نقوع نمایند **صفت** مطبوخ شدید النفع بادیان عنب الثعلب کتیرا لک خام هریک یکدرم انجیر زرد سه عدد در آب جوشانیده صاف نموده با شربت عناب دو درم خاکشی سنگ شو بخورانند روزی سه مرتبه و اگر در مزاج گرمی زیاده باشد بادیان داخل نکنند و اگر شربت عناب حاضر نباشد ده دانه عناب در جوش داخل نمایند **نوع دیگر** مویز منقی عناب هریک ده دانه گاوزبان عنب الثعلب لک خام هریک یک درم برگ گل لاله یکدانگ انجیر سه عدد و زردک یکعدد جوشانیده صاف نموده باضافهٔ دو درم خاکشی سنگ شو یکدانگ مروارید ناسفته سائیده با پنج درم عرق کادی یا جبار گل بخورانند و بالای آن جوشانده دهند **نوع دیگر** اگر سرفه نباشد تخم کاسنی یک مثقال تخم کشوث دو درم کتیرا بادیان هریک یکدرم بیخ بادیان بیخ کاسنی هریک یکنیم درم جوشانیده صاف نموده با دو درم شربت ورد یا گلقند بدهند و اگر ماده کم باشد مطبوخ بادیان یکدرم انجیر سه دانه کافی ست و اگر در مزاج گرمی بسیار نباشد هفت دانه مویز منقی هم داخل توان کرد و باید که هریک ازین مطبوخات در روزی دو سه دفعه بدهند و اگر از درد کف دست و پا در بر آمدن آبله شکایت بسیار کند دست و پای را در آب گرم بگذارند تا دانه ها بآسانی بر آید و اگر از خشکی دماغ شکایت باشد یا بسبب آن و گرمی در حواس اختلالی یابند چند قطرهٔ شیر دختران یا خر یا بز در بینی و گوش مکرر چکانند و اگر ازین ترطیب حاصل نشود پارچه را در شیر تر کرده بر تارک سر نهند و اگر طپش قلب عارض گردد و گرمی بسیار باشد پارچه را بعرق بید مشک یا عرق صندل یا عرق بید ساده تر کرده بر سینه نهند و قدری مروارید را با عرقیات مذکوره یا عرق نیلوفر یا آب سرد بخورانند و گفته اند که اگر مغز تخم کنار سائیده مقداری با آب سرد بخورانند نفع کلی حاصل شود و دانه ها نیز بروز کند و اگر درین ایام بجای غذا شیر گاو را جوش دهند تا ثلث یا نصف آن برود و سرد کرده بالائی آن دور نموده بخورانند بهتر ست و اگر برای رفع غائلهٔ لینت شکم و اعانت بر بروز کتیرا و لک خام از هریک نیم ماشه تا یکماشه سوده بران پاشند بهتر ست و گاهی باندکی نبات یا قند سیاه کهنه شیرین کرده میدهند و یا شیر برنج کم شیرین و یا شیر فالودهٔ نشاسته و یا عدس مقشر و یا مونگ مقشر و یا ماش و یا لوبیا تنها یا با زردک بآب پخته بی نمک و روغن یا با نمک بسیار کم و روغن بادام با شیرهٔ آن با چلاو یعنی خشکه خورانند و اگر این را نتوانند خورد برنج کوفته بآب پخته بی شیرینی یا بقدری نبات یا شربت کادی یا شربت عناب یا آب انجیر جوشانیده یا خیسانیده بدهند **صفت** دوای ملوکی که در صورت قلت و رقت ماده همین کفایت باشد گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان بادیان هریک دو توله زردک مع پوست که استخوان آن دور کرده باشند نیمکوفته نخود غیر مقشر هریک پنج توله برگ گل لاله شش ماشه عناب پنجاه دانه در سه آثار آب خیسانیده عرق کشند و هر روز در مقدار بست توله آن انجیر زرد شش دانه خیسانیده صاف کرده دو حصه نموده و در یک حصهٔ آن شش ماشه خاکشی سنگ شو اضافه کرده اولاً مقدار رتی تا یک ماشه هریک از مروارید ناسفته سائیده و لک خام سائیده با شربت کادی یا جبار سرشته تناول نمایند و بالای آن عرق مذکور را باضافهٔ عرق کادی یا جبار یک توله بنوشانند و حصهٔ دوم را آخر روز با مروارید سوده بدهند و

اگر بسبب گرمی هوا خوف فساد و وقوع باشد هر دو وقت جدا جدا انجیر در عرق خیسانیده بدستور بدهند و اگر تا هفتم و نهم تمام دانه ها بروز نکرده باشند
تا یازدهم نیز مطبوخات مذکوره در روزی سه چهار دفعه میداده باشند و اگر از مطبوخات مطلب حاصل نشود بخار آب گرم خالص یا مطبوخ بعض ادویه
مناسبه بگیرند و اگر با وجود این تدابیر دانه ها در بر آمدن بسیار دیری کند و نفس و حواس و قوت بحال باشد و گرمی بسیار در مزاج نباشد یک
حبه حلتیت در مطبوخ نخود خام عدس مقشر زردک با پوست تر یا خشک ماش هندی هر یک هشت مثقال انجیر زرد سه عدد تا پنج عدد که در یک
آثار هندی آب جوشانیده باشند تا نصف یا کمتر از آن بماند صاف کرده حل نموده یا در آب مطبوخ ماش هندی و نخود تازه یا خشک تنها یا هر دو حل
کرده بدهند و باید که اوزان ادویه مطبوخات و آب آنرا موافق مزاج و سن مریض نمایند در جوان قوی موافق نسخه و ضعیف المزاج را کمتر و اطفال را
موافق سن ایشان بکاهند **علویخان** در عشره کامله می نویسند که هیچ محصوب و مجدور را نگذارند که جامه سفید بپوشد بنا بر آنکه گزیدن پشه و کیک جهت
اینها نیک باشد و همچنین باید که از آمدن زن حائضه و نفاسه و جنبیه نزد اینها منع کنند بنا بر آنکه اکثر مشاهده در آمده که از آمدن ایشان در چشم گل
می افتد بلکه بینائی تمام مزائل میشود و گوش کر میگردد و در دانه ها کرم پیدا میشوند و مریض بهلاکت می انجامد و همچنین زن گازره و خاکروب و ایضاً کسیکه
پارچه سفید و نو همان روز پوشیده باشد و اگر احیاناً اینچنین اتفاق افتد باید که همان زمان بخور از برگ نیب سبز و سبوس گندم و سپند دهند و زر در پارچه
نیلگون بسته در گلو آویزند تا از مضرت آنها ایمن گردد **شریفخان** میگویند که متاخرین دسومات و ادهان مطلقاً بیمار را نمی دهند و نزدیک او نمی برند
بلکه از شمیدن بوی او اجتناب میکنند حتی که از روشنی چراغ بسبب خوف رسیدن دخان روغن مشتعل کراهت مینمایند بلکه شمع بیه نمی سوزند و بنوشانیدن
آب عناب اکتفا می کنند و از غذا بر مزوره عدس مقشر برنج اقتصار می ورزند و این مزوره نیز در مقدار کم می دهند و نمک نیز نمیدهند
تا خارش پیدا نکند و اگر مریض خواهش غذا کند در هر روز دو مرتبه میدهند و اگر تشنگی باشد بنوشیدن آب عناب در شب و روز امر میکنند
و والد ماجد آب عدس مقشر تنها یا با عناب هنگام عطش در وقت ظهور جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که در جدری و حصبه اگر تشنگی
شدید باشد یا در صدر و آلات تنفس آفتی بود استعمال عرق نیلوفر اینک یافتم که این عظیم المنفعت در اکثر امراض است ولیکن استعمال
این بعد بروز جدری و حصبه می باید اما قبل آن استعمال او نشاید بسبب خوف منع بروز یا فرو رفتن آن و این ضرر عظیم است و بدانکه مقوله
اهل هند است که چیچک مرض نیست بلکه اثریست از آثار زنی عفیفه که در سالف زمان بوده و این مرض را باسم آن می نامند و حماقت خود بانواع
کثیر ظاهر میکنند و علاج آن نمیکنند بلکه بر طبیعت میگذارند و عبادت آن بانواع عبادات میکنند و ترک معالجه و گذاشتن تدبیر او بر طبیعت اگرچه
معالجه از روی توکیل بر طبیب حاذق است لیکن اعانت او طریق نیک است و آنچه مشهور شده که چون جدری بر آید گوشت در خانه که مجدور باشد
نباید پخت و احدی از هم جلیسان او پارچه شسته نپوشد و چون رعد آواز کند طبل و طاس و مانند آنها بزنند و جنب و حائض بران داخل نشوند بدانکه
که وجه او آن بود که پختن گوشت و مانند آن بوی بد که دماغ را مضرت کند و اجتناب نماید و این دران منع است و همچنین بوی صابون وغیره در جامه
شسته و اما آواز رعد آواز هائل است از ان احتراز باید کرد و ضرب طبل وغیره طریقی برای عدم سماعت آواز او است و همچنین اجتناب است که از هوای
متکیف با بدان جنب و حائض احتراز نمایند بسبب اختلاط آنها بفضولی که حرکت می کنند در ابدان آنها و از تعفن هوای متعفن که مضر ایشان است خالی
نیست پس هرگاه غسل کنند و بر غسل مدت قلیل بگذرد و اخلاط ساکن شوند نزد مریض رفتن مضایقه نیست

تدبیر نضج و خشک کردن جدری وغیر آن

بدانکه هرگاه آبله بیرون آید و تب و بیقراری بیمار کمتر شود و نبض و نفس بحال طبیعی باز آید اگر آبله دیر پخته شود تدبیر پزانیدن باید کرد باین طور که بابونه و بنفشه و اکلیل الملک
و خطمی و سبوس گندم منفرد و مجموع در آب بجوشانند و در دو ظرف کرده زیر جامه دو دامن بیمار نهند یکی از پیش و دیگر از عقب تا بخار آن به بدن رسد و آبله آبناک شود و نضج
او همین است و گویند که علامت برای آبله آنست که بر اطراف دانه ها مطلق سرخی نماند و همه سفید و بلند و حبابی گردند و نشان نضج و پختگی آنست که دانه ها همه زرد گردند و اگر
بسبب کثرت آبله اعضا ورم کرده باشند ورم آنها روبکمی آورد پس اگر دانه ها هنوز خوب پر آب نشده و یا نضج نیافته باشند دو سه روز دیگر نیز یکی از مطبوخاتیکه
برای بروز جدری مسطور شد بدهند و یا آب برگ بادیان تر و آب برگ کرفس تازه و آب برگ عنب الثعلب تازه و اگر اینها بهم نرسد تخم بادیان و بیخ بادیان و عنب الثعلب و تخم کشوث

دبیخ کاسنی و انجیر زرد را جوش داده صاف نموده شیر گرم بخورانند و یا آذرک یا پوست و عدس درست هر واحد یک کف در یک نیم آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف کرده بنوشانند و یا بادیان عنب الثعلب لک خام هر یک یکمثقال برگ گل لاله نیم درم انجیر سه دانه مویز منقی ده دانه زردک با پوست پنج عدد ماش سیاه نخود لوبیا با پوست هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده شیر گرم هر یک روزی دو سه دفعه بخورانند و دیگر تدابیر مثل خورانیدن حلتیت و گرفتن بخار آب گرم و هوای خانه را گرم داشتن و خود را بجامهٔ گرم پوشیدن و آب گرم جرعه جرعه نوشیدن و غیرها که سابق مذکور شد بعمل آرند اما هر گاه بعد ظهور آبله بتمامه حرارت و بیقراری کمتر نشود و نبض و نفس بحال طبیعی باز نیاید و آبله سخت باشد و آب نگیرد علامت خیر نباشد تدبیر بزایندن نباید کرد و اگر دانه های آبله بعد از کمال بری دخشکی رو به پژمردگی و خشکی آورده باشد علامت خشکی آوا لنست که براقی دانه ها و براقی پوست بدن کم شود و دانه ها رو به پژمردگی آورند و بعضی دانه ها که اول نضج یافته باشند منفجر شده بر سر آنها اندک چرک بسته شده باشد درین هنگام متوجه بخشک نمودن آن شوند چنانچه خوابانیدن مریض بر ریگ نرم و یا خاکستر یا جلد تیتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر ست و یا خاکستر چوب گز و سفیداب در خرقهٔ باریک بسته در مقابل آبله انگشت بران میزده باشند تا قدری از غبار آن بر آبله افتد که زود خشک کند و اگر خارش پیدا شود و این علامت بدست باید که از برگ گز و جهوج پتر تبخیر نمایند و دود آن ببدن رسانند که در ازالهٔ آن مجربست و اگر آبله بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدرے کافور در روغن دیو دار حل کرده استعمال کردن نافع بود و همچنین کافور سوده در مرهم جدوار آمیخته بپارچه داده بر جراحت آبله نهادن مجرب گیلانی ست و این مرهم برای جراحت غائرهٔ آبله نافعست رال سفید دو توله باریک سائیده در روغن یاسمین چهار توله آمیخته خوب بدست بمالند چون یکذات شود چهار توله آب خالص داخل کرده بدست خوب بمالند و برهم زنند هر گاه یکذات شود چهار توله آب خالص دیگر انداخته بشویند همچنین تا یکصد و یکبار اکثر و کمتر پنجاه و یکبار پس نگهدارند و بر پارچه مالیده بر زخم چسپانند **ایضاً** که برای همین فائده بتجربه رسیده برگ نیب بقدر چهار توله سائیده قرص ساخته در نیم پاو مسکهٔ گاو تازه بسوزد پس قرص برآورده روغن صاف کرده اول هفت بار بآب بشویند و اکثر بیست و یکبار پس مرداسنگ شش ماشه باریک سائیده آمیخته بکار برند و اگر حرارت زیاده باشد کافور قدری بیفزایند **اقوال افاضل** شیخ میفرماید که چون جدری بتمامه برآید و از روز هفتم تجاوز کند و دران نضج ظاهر شود پس صواب آنست که باهستگی از سوزن زر آبله ها را بشگافند و رطوبت او از پنبه بچینند و اما تملیح پس از ان چاره نباشد بنابر خشک کردن آبله و چون اراده آن کنند تملیح را از آبله کبار معلوم که آنها عنقریب شگافته باشند دور دارند بلکه تملیح ماسوای آنها کنند و آبله شگافته را بگذارند تا راه آمدن رطوبت دران بند گردد بعده تملیح آن نمایند اگر دران رطوبت باقی ماند قبل تمامی نضج تملیح نباید کرد و تملیح امر لابد بعد از نضج ست و آن بآب نمک باشد که دران قوتی از زعفران بود و اگر آن آب که دران نمک حل کنند گلاب باشد بهتر بود و اگر در آب برگ طرفا و عدس و گل سرخ بجوشانند بعده دران نمک حل کنند آن بغایت مفید بود و خصوصاً اگر دران کافور و صندل نیز داخل نمایند و تملیح نضج و تخفیف آبله و اسقاط خشکریشه بسرعت نماید و تدخین بطرفا بسیار نافع ست و در سرما واجبست که آتش چوب طرفا نزدیک بیمار روشن کنند و چون جدری شدید الرطوبت باشد از تدخین بآس و برگ آن چاره نباشد و از تدبیر جید نزد نضج جدری و اهتمام تخفیف آن اینست که صاحب جدری را بر آرد برنج و جاورس و جو و باقلا بخوابانند و اوفق آنست که آن آرد را در بستر پارچهٔ باریک پر کنند تا دران قوت آرد نفوذ کند و برگ سوسن در تخفیف نیکوست و روغن درینوقت نیز ردیست و چون جدری بخشکی آغاز کند لازم ست که آنچه معین بر تخفیف باشد از ادویهٔ مذکوره مع اندکی زعفران بران طلا نمایند و چون قروح از جدری عارض شود مرهم ابیض و خصوصاً مخلوط باندک کافور و بیخ نے بگلاب سوده یا بیخ درخت بید یا بیخ درخت زعرور سوده دارد و گاهی پاشیدن سفیداب و مرداسنگ نفع کند و چون در بینی خشکریشه باشد قیروطی معمول بروغن گل خالص با اندک سفیداب و اقلیمیا فائده نماید و استعمال روغن بعد خشکی و نزد تقرح نیکوست و مرهم احمر برای قروح جدری نیک ست **صاحب کامل** گوید که چون جدری بمنتهای خود برسد پیش مریض طرفا یا شاخ انار و شاخ انگور بسوزند اگر فصل سرما باشد و اگر موسم گرما باشد بآس و صندل تبخیر نمایند و بر بستر او گل سرخ سوده و بنفشه بپاشند و اگر طبع قبض گردد در ماء الشعیر ترنجبین آمیزند و یا اندک فلوس خیارشنبر و ترنجبین یا لعوق اجاص بخورانند و اگر طبع نرم باشد آب پست جو که دران حب الآس پخته باشند باندکی صمغ عربی و گل ارمنی یا قبرسی دهند و یا قرص طباشیر قابض برب آس یا رب به بآب سرد یا با جامه امرود افشرده و اگر سرفه باشد برب مورد بدهند و غذا العدس مقشر بریان مطبوخ بآب انار میخوش یا مزورهٔ معموله ببرگ حماض

مع عدس مطبوخ مصفی ازان آب اول او و یا بجا و رس مطبوخ بایست جو دهند و سیب و امرود به بدهند و بعد از روز هفتم از نرمی طبع حذر کنند **صفت** قرص طباشیر خالص بگیرند گل سرخ شش درم صمغ عربی طباشیر گل قبرسی هر واحد سه درم زرشک حب الآس تخم حماض هر واحد چهار درم نشاسته بریان دو درم زعفران یکدرم باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی از درم تا مثقال بشربت حب الآس یا به و مدام تدبیر صاحب او باین تدبیر کنند تا آنکه مرض بمنتهای او برسد پس دران هنگام بران قرص معروف باندرون طلا کنند **صفت آن** شب یمانی و مرکی هر واحد چهار مثقال کندر و مازو خام هر واحد هشت مثقال قلقدیس مثقالی زرد اوند دوازده مثقال همه را باریک سائیده بشراب سرشته قرص سازند **نوع دیگر** شب یمانی و موم صاف هر واحد چهار مثقال زراوند دوازده مثقال مازوی خام هشت مثقال همه را باریک کرده بشراب شیرین سرشته قرص سازند وقت حاجت باریک سوده بگلاب آمیزند تا آنکه مثل چرک حمام گردد بران طلا نمایند و سزاوار نیست که صاحب جدری و قروح بحیوانات اغتذا نماید تا آنکه تب ازان مفارقت کند و پوست او ساقط گردد و حرارت زائل شود **طبری** گوید که چون جدری بایستد و کامل شود و خروج او منقطع گردد بعد آن دو شبانه روز بگذارند و دران دو روز دماغ او را باشیای خوشبو مثل بوی سیب و به و مورد و مانند آن تقویت دهند بعده تمیص بطرفاو گز ماذج و عود معروف بقاقلی رنگ کرده بپوشانند و تبخیر آنها نیز کنند و اگر یکبیک عضو را بدان تبخیر نمایند باکی نیست پس هرگاه تخشف ابتدا کند صحت قریب باشد و تلطیف غذای او بنهایت نمایند و بر آب پست جو تنها اقتصار ورزند بعده بگیرند گلاب خالص و اندکی کافور ریاحی دران حل کنند و بر هر دانه که تخشف شده باشد بچکانند و بر دانه که سخت باشد و ریم نکند نباید چکانید و عامه و زنان پیر درین وقت آب نمک می پاشند بر جلد مردم و نمک پاشیدن در بعض اوقات قاتل شست اما اطفال را در اکثر احوال نمک پاشیدن هلاک کند پس واجبست که طبیب ازان حذر کند و کافور محلول در گلاب ابلغ ازان درین کارست مع رفق و تبرید و منفعت این دماغ را بود که در نمک وغیره نیست و باید که دانه ها از خواب بران یا از درشتی بستر خراشیده نشود و اگر بعد تدبیر خشک کردن آبله طبیعت نرم شود بدان مضایقه نیست و چیزیکه در تقویت امعا افزاید علاج کنند تا بجریان خلط حار سحج نیارد چنانچه بارتنگ و اسپغول و صمغ عربی و مانند اینها بدهند و اگر باوجود لینت طبع در مزاج او حدت باشد آب پست جو بروغن گل خالص بنوشند و برزند کره وقت خواب بخورد و درین بزر تغریه زیاده میشود باین طور که تخم بارتنگ را خوب بجوشانند بعده بران اسپغول بریان و گل ارمنی بریان و صمغ عربی بریان این هر دو سوده انداخته بنوشند و غذا درین وقت کعک بی نمک بریان کرده کوفته و جاورس مقشر در آب سماق یک شب و روز تر کرده بعد ازان خوب پخته روغن گل خالص بران چکانیده بخورند و اگر طبیعت او نرم نشود بلکه قبض زیاده گردد بتلیین طبیعت او متعرض نشوند مگر آنکه اضطرار از قلق مریض و اضطراب آن بدان داعی باشد پس حقنه تا بجو و آب سبوس و خطمی و شکر سفید محلول و روغن بنفشه بحسب واجب ساخته بعمل آرند و بعد طبیعت بر اعتدال طبیعت قناعت ورزند و هر جدری که عمیق باشد و اکثر لحم را اخذ کند باین مرهم علاج کنند **صفت آن** موم روغن بروغن گل بسازند پس اندک سفیداب ارزیز مغسول و اندک مرداسنگ و اندک تنکار و اندک قنبیل کوفته بیخته آمیزند و در هاون حل کنند و بالایش اندک سفیدی بیضه رقیق انداخته حل کنند پس آب سرد بران ریخته حل نمایند تا باریک گردد و پس اندک کافور دران آمیخته استعمال کنند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که هرگاه آبله تمامه پخته شود آنچه بزرگ باشد بسوزن زر یا مس بشگافند و آب او بخرقه نرم برچینند بعد ازان برگ مورد یا گل سرخ یا برگ سوس کوفته بیخته با صندل یا چوب گز سوده در زیر دامن دود کنند اما در گرما گل سرخ و مورد و صندل و در سرما برگ سوس و گز بهتر و آتش که در سرما کنند از چوب گز و چوب صنوبر صواب تر باشد و اگر جای ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین سوده بر ریش پاشند و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد برگ گل سرخ سوده یا آرد ارزن خوابانند و اگر پوست او خراشیده شود برگ سوس تر از شاخ جدا کنند و بر ان برگ خوابانند و برگ گل خشک و برگ مورد خشک سوده بر جای خراشیده پاشند و اگر بدین تدبیر خشک نشود گل خوزی یا گل مرادی که سفید بود و مائل بسرخی نباشد مقدار صد درم بکوبند و ده درم شب یمانی سوده و ده درم نمک اندرانی یا وی بیامیزند و بگلاب حل کرده بر آبله طلا کنند و دو ساعت بگذارند تا خشک شود پس بشویند و آبله را که ریش گشته باشد مرهم کافوری سود دارد و اگر ریش اندر بینی باشد هم ازین مرهم طلا کنند و صفت مرهم کافوری اینست که موم روغن

سازند از موم سفید و روغن گل و سفیده ارزیز و اقلیمیای نقره و اندکی کافور سوده دران آمیزند سعید گوید که چون جدری نضج یابد مجالس صاحبان
آن سرد سازند و چون از روز هفتم تجاوز کند مریض را مزوره بخورانند و از ترشی و نمکین منع کنند پس اگر خشکی او دیر کند بتبخیر برگ مورد و گل سرخ
کنند و اگر خشکی او دشوار گردد و اندک باشد بآب و نمک طلا کنند و بعد آن بروغن گل و کافور و چون صحت یابد از آنچه مرغ بآب انار یا سماق غذا سازند
محمود گوید که چون جدری بر آید و آب بردارد باید که اعانت بر تجفیف او نمایند بپاشیدن آب مورد و آب طرفا و آب لت گرم و آبیکه دران کافور حل کرده
و آبیکه دران نمک حل کرده باشند تا آنکه خشک گردد و صحت یابد **انطاکی** گوید که اگر هفته سوم داخل شود و صحت زیاده گردد خیر باشد و الا توقع
موت بقرب بحران بود و فرش مورد نزدیک او و بخور بدان و بصندل واجب بود و هرگاه قلق و کرب عظیم گردد طلا بکافور محلول در گلاب جائز ست و الا
اکتفا کنند برآنچه مذکور شد و چون یک هفته بگذرد آنچه سرد باشد بخورانند مثل عدس و قطف و اسفاناخ و بر آبله گل سرخ و صندل و مورد بپاشند
ورگ باو طرفا و سرما و یاد نخین بدان نزدیک او نمایند و آنچه درین زمان ذرور نمک میکنند دران خطر شدید ست و باید که اجتناب از فرج تا هفته سوم
نمایند **بهاء الدین** مینویسد که هرگاه از بروز هفته بگذرد و آبله روی بخشکی نهد و بدیر خشک شود مرداسنگ و سنگ جراحت و سفیداب پاشیدن
نافع ست و گل سرشو و شب یمانی سوده بر روی بستر نرم انداخته بران خوابانیدن سخت مفید آید و دو دیگر را در خشک کردن و باصلاح
آوردن ریش در جمله اوقات نفع عظیم ست و آنجا که اسهال پدید آید اجزای غذا را آنچه ممکن باشد نیم بریان کرده باید بخت و سفوف بطین
در رب قابض باید داد و قبل از کشکاب و غذا و برعم من فاد زهر حیوانی اندر بی قابض سوده مناسب بود و احتیاط از نرم شدن شکم بعد نجم
اندر آبله و حصبه بواجبی باید کرد که مضرت اسهال اندرین هر دو مرض عظیم بود **بعضی** متاخرین مینویسند که اگر تا روز هفتم دانه ها پر آب
شده و نضج یافته باشند مطبوخات مذکوره را ندهند بلکه ورود زبطبیعت گذارند و تبخیر دو دپوست چوب و برگ گز و بلوط و امثال آن
نمایند و بعد از ان مبردات و مجففات بخورانند و اگر در مزاج مریض ضعف باشد روز هفتم این دوا بخورانند عود صلیب دو دانگ مروارید
سوده یکدانگ خورده بالایش شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک پنج مثقال لعاب بهدانه شیره بادیان خطائی هر واحد یک مثقال شیره
عدس مقشر دو مثقال آب انار شیرین سه مثقال عرق زردک دو مثقال خاکشی یک مثقال بیاشامند و غذا شوربای عدس و در نسخه
دیگر وزن هر دو شیره اول هر یک سه درم و بهدانه یک درم و خاکشی یکدرم ست و قرص طباشیر ملین دو درم عوض مروارید
و بادیان و عدس نوشته و اگر درین ایام لینت طبع عارض گردد زود متوجه قبض آن شوند باشیاء قابضه معتدله و اسهل همه آنست
که حبوب ماکوله آنرا مثل جو و عدس و مونگ و نخود و ماش و برنج را بریان نمایند قبل از پختن و قدرے طباشیر سوده بنیدازند و
یا عدس درست را دو سه جوش داده آب آنرا سه چهار بار بریزند پس بپخته بجای غذا بخورانند و بزر قطونا بے بریان دو درم
بر آب پاشیده یا کتیرا سوده یک درم بدهند و خورانیدن کسیره و بالوست و یا خائیده تفل آنرا انداختن اگر قبض بسیار مطلوب
باشد و خورانیدن مروارید سائیده و فاد زهر معدنی هر یک ربع مثقال بآب کسیره مفید ست و نقل از کسیره و صاحب آبله را از هفتم
تا آخر بسیار مفید و مقوی قلب و باعث مشغولی آنست و در آخر نهم و دهم یا هر وقت که دانه ها بکمال رسیده و رو به پژمردگی و خشکی آورند
مکان سرد و هوادار و داشتن و بر بدن هوا رسانیدن معین بر خشکی ست و در فصل گرما البته گرم ندارند و اگر بسبب گرمی مکان و غیر
آن خشکی عارض گردد مکان را هوادار گردانند و صندل و کافور و گلاب و بید مشک و مانند اینها بویانند و هرگاه موضعی یا تمام بدن
خارش کند باشاخهای بسیار نازک درخت نیب یا برگ بید نازک نورسته و یا علفت و دب دسته بسته و مانند آن از برگها و علفها
نرم سرد موافق بملایمت بخارند و نگذارند که بناخن و چیزهای سخت بخارد خصوص در اواخر که باعث زخم میگردد و در آخر که رو بخشکی آورده
باشد قدری کافور را در گلاب حل کرده بر جائیکه بخارد بمالند و یا بپاشند باعث تسکین خارش و التهاب و خشکی آنها میگردد و اگر در اواخر
مرض تپ عارض گردد و نظر کنند اگر بسبب قبض طبیعت باشد و در مزاج گرمی بود و شیرخشت از یک توله تا پنج شش توله در ماء الشعیر از شش توله
تا نیم آثار حل کرده بخورانند یا ملین دیگر و اگر بسبب گرمی صرف باشد تبرید فرمایند بمثل آش جو یا پست جو و یا یکی از شیرجات بارد و مثل شیره تخم خیارین

یا خرفه یا هندوانه یا تخم کدو یا لعاب اسپغول و خاکستی سنگ شسو باندک قند یا شربت کدو یا عناب و اگر لینت باشد یا شربت صندل یا سیب یا دوغ گاو که مسکه گرفته باشند و بسیار ترش نباشد یا آب هندوانهٔ رسیدهٔ شیرین و امثال اینها و اگر بسبب هوا زدگی باشد تدبیر آن نمایند و دستور اهل بنگاله در باب خشک کردن آبله آنست که از روز یازدهم و دوازدهم یا زیاده که دانه‌ها رو بخشکی آورند زرد چوب تازه یک وزن علف سبز یعنی دوب و برگ نیب تازه هر یک عشر وزن برنج سفید سدس وزن همه را با آب باریک سائیده و قدری آب دیگر داخل کرده مثل دوغ غلیظ نموده بر تمام بدن آهسته‌آهسته با پر مرغ بمالند که معین بر خشکی و ریختن خشکریشه است بزودی و این در صورتیست که اندک نمی بر دانه‌ها باقی باشد و اگر خشک باشند مقدار ربع یا خمس هر چهار جزو روغن کنجد نیز داخل کرده بدستور چهار روز یکمرتبه بمالند تا پوست دانه‌ها ریخته شود و درین ایام تبرید باید داد از شیرجات و غیره که سابق مسطور شد و از زاد و دیه و اغذیهٔ حاره اجتناب فرمایند و اگر در موضعی زخم گردد پارچه بروغن گل ترکرده بران موضع اندازند یا پیراهن بروغن گل ترکرده بپوشانند و دائم آنرا بروغن تر دارند تا التیام یابد و یا مسکهٔ گاو تازه بیک صد و یک آب شسته مکرر بمالند و اگر ازین التیام نیابد بمراهم معالجه نمایند و اگر در جراحت کرم افتد آب برگ شفتالو و صبر بران ریزند و پس بمرهم علاج کنند

تدبیر ازالهٔ خشکریشه

بقول جرجانی خشکریشه آن پوست را گویند که بر روی ریشه‌ها پدید آید هرگاه آبله خشک شود و خشکریشه بماند بنگرند اگر خشکریشه خشک و باریک باشد و زیر او هیچ تری نباشد روغن نیمگرم بمالند یا بران چکانند تازه و بیفتد و بهترین روغن از بهر این کار روغن کنجد تازه است اما آنچه بر روی باشد روغن پسته بمالند و روغن کنجد از ان دور دارند و اگر خشکریشه سطبر باشد یا زیر پوست او رطوبتی باشد آنرا آهسته‌آهسته بی روغن بردارند و رطوبت از وی بچینند پس بنگرند اگر عمق دارد یعنی پوست فرو رفته باشد ذرور از صبر و مر و زرد چوب و مرداسنگ و اقلیمیای نقره و سفیدهٔ ارزیز و اسرنج بران پاشند و اگر عمق ندارد و با پوست برابر بود فلفل آبی و نمک سوده بپاشند و بگذارند تا بار دیگر خشکریشه آرد و دیگر بار آهسته‌آهسته بردارند و بنگرند اگر در زیر خشکریشه همچنان رطوبت باشد همچنین علاج کنند و اگر رطوبت نبود بعلاج حاجت نباشد و اگر دیگر بار خشکریشه برآرد بروغن چرب کنند تا بیفتد **مجوسی** گوید که چون جدری در جفاف اخذ کند تلطیخ نمک سوده بروغن کنجد استعمال کنند و آنرا به بدن در آفتاب طلا نمایند اگر فصل سرما یا ربیع یا خریف باشد در مکانیکه آنرا سردی نرسد و بآبیکه در ان مورد جوشانیده باشند غسل کنند پس اگر متقشر نگردد بار دیگر اعادهٔ تلطیخ بعد سه روز نمایند **انطاکی** گوید که اگر صحیح بودن صحت و شوق بسلامت باشد نمک در روغن حل کنند و آنرا به پر مرغ طلا نمایند و یا جامه بروغن ترکرده بپوشانند و الا حذر از ان کنند **بعضی** گویند که در اواخر که خشکریشه تمام ریخته یا بعضی مانده اگر غده عارض گردد خزف پاره‌ها که در چاه یا نهر یا حوض یا تالاب میباشد برآورده سائیده بمالند و ضماد سبوس چون بآب برگ کاسنی بسیار مفید و مجربست و سبوس جو و تخم خبازی و تخم خطمی کوفته با شیر بز پخته مثل مرهم نهادن نیز آزموده است و اگر شیر بدست نیاید بآب برگ کاسنی یا برگ عنب الثعلب یا آب خالص نیز مفیدست و ایضاً ضماد آرد جو با نصف وزن آن ریوند چینی نافع و مجربست از اینها تحلیل یابد یا منفجر گردد

تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری

اعضائیکه از آفت آبله نگاه باید داشت آن چشم ست و گوش و منفذ بینی و حلق و ریه و قلب و امعا و مفاصل ازبهر آنکه مضرت این اندامها عظیم باشد و متقرح شوند اما چشم را بیم آن باشد که تباه شود و یا بران بیاض عارض شود و اما گوش را خوف کری باشد و اما منفذ بینی پس گاهی در ان قروح عارض شود و مجرای هوا بند گردد و گاهی قوت شامه زائل شود و اما حلق گاهی در ان خناق عارض شود و گاهی از قروح آن منع فرو بردن طعام و شراب گردد و گاهی بالکل قتالا انجامیدی شود و اما ریه گاهی از بثور جدری و حصبه در ان ضیق النفس شدید عارض شود و گاهی در سل اندازد چون قرحه کند و اما قلب گاهی محترق شود از شدت گرمی و اما امعا گاهی در ان سحج و قروح عارض گردد که تلافی او دشوار باشد و اما مفاصل بجهت آنست که بسبب بزرگی دانه‌ها و جراحت ماده حرکت آن دشوار گردد یا باطل شود

حفظ چشم

بقول شیخ بهتر آنست که مری جو و آب گشنیز در چشم کشند و گاهی در ان سماق و کافور داخل میکنند خصوصاً در اول روز و قطور مری تنها نیز نافع و همچنین

سرمه با آب کشنیز و با آب سماق پرورده دران کافور داخل کرده در چشم کشیدن و ایضاً آب تخم انار نیکوست خصوصاً در ابتدا و اما چون جدری ظاهر شود سرمه بگلاب و کافور موافق تر باشد و ایضاً گویند که اکتحال نفط سفید بسیار خوب ست و زنان در بلاد ما بعد جدری و حدوث آفت در چشم روغن پسته استعمال میکنند اگر غامر باشد آنرا قلع کند و اصلاح چشم نماید و هنگام ظهور بثره شیاف ابیض نیکوست و صاحب کامل گوید که عنایت بامر چشم از ابتدا باید کرد تا دران بثره ظاهر نشود پس آب کشنیز تر و آب انار چاشنی دار اندر چشم چکانند و هرگاه دران بثره ظاهر گردد کحل اصفهانی مربی بآب کشنیز تر در چشم کشند و یا گلاب که دران سماق ترکرده باشند در چشم بچکانند قبل از انکه بثره دران ظاهر شود و طبری گوید که برای حفظ عین سرمه بکشند و این قطور بچکانند بگیرند آب کشنیز تر و آب عصی الراعی و هر دو بجوشانند پس صاف کرده کحل شلوذی باین آب خوب حل کنند و دران اندک کافور ریاحی داخل نمایند بعده مدام در چشم او این آب بچکانند تا حفظ مزاج چشم کند و از خروج بثره منع نماید و من این کحل را ترکیب دادم و تجربه کردم و دیدم که هرکه بدان در وقت جدری اکتحال نمود در چشم او بثره برآمده باشد ملح چینی یکدرم کحل اصفهانی سه درم نشاسته دو ثلث درم کافور یکدانگ باریک سائیده بآب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کشنیز تر بدفعات تسقیه دهند و خشک کرده بسایند تا مثل غبار گردد بعده در چشم کشند یا بپاشند و یا بگیرند قطعهٔ اسرب صاف نرم و بر دست بمالند تا آنکه دست سیاه شود و چرک آن جمع گردد پس آن چرک را از کارد بردارند بعد از انکه کارد یا دست را بگلاب ترکرده باشند و چون آن چرک جمع شود اندک کافور بدان آمیخته در چشم کشند و جرجانی گوید که چون نشان آبله بر بدن پدید آید سماق را در گلاب ترکرده صاف نمایند و اندکی کافور دران حل کرده شبانه روز چند نوبت در چشم چکانند و آب کشنیز تر و آب انار ترش در چشم چکانیدن چشم را از آبله نگاه دارد و اگر مازو بگلاب بسایند و بچکانند سخت قوی باشد

صفت شیافیکه از بیرون چشم طلا کنند عفص و صبر و شیاف مامیثا و اقاقیا هر یک یکدرم زعفران نیم دانگ همه را نرم سوده شیاف سازند و بآب کشنیز تر سائیده طلا کنند آبله را از چشم باز دارد و هرگاه که آبله در چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده در چشم چکانند و هرگاه اندر سیاهی چشم آبلهٔ بزرگ برآمده باشد سرمهٔ اصفهانی و کافور بآب کشنیز حل کنند و هر ساعت در چشم چکانند و اگر سرمه بگلاب حل کرده بچکانند نیز سود دارد پس رفاده بر پشت چشم و تختهٔ اسرب باندازه چشم بالای رفاده نهاده بسته دارند تا چشم را فرو نشانده دارد و گاه گاه بگشایند و باز بربندند و هرگاه بینند که این تدبیر سود ندارد و چشم سرخ باشد آب کامهٔ نبطی که ترش نباشد بچکانند و انطاکی گوید که خضاب کف پا در ابتدای ظهور جدری بحنا و زعفران و معصفر و سرکه تا روز انقطاع آن واجب بود و کذا اکتحال سرمه و خاکستر برگ زیتون بگلاب و گویند که تعلیق عین هرهٔ معدنی معروف آبله را از چشم منع کند و کحل بخاکستر برگ بهی و زیتون نیز مجرب ست و سویدی نوشته که خضاب اسفل قدم بحنا و داشتن آن تمام شب در سالم ماندن چشم از آفت جدری و حصبه مجرب من ست و چون سرمه را بسایند و بآب ترشی ترنج مصفی هفت روز در آفتاب پرورده نمایند و بعد ازان در چشم کشند نظر را که از جدری و حصبه ضعیف شده باشد قوی گرداند و حکیم شریف خان مینویسند که والد ماجد سرمه بآب خاص سوده در اول ظهور حبهای جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که انچه تجربه کردم و نافع یافتم بلکه هرکسیکه قبل ظهور جدری و حصبه استعمال و کرد چشم آن از وی سالم ماند نیست که بگیرند آب کشنیز تر و آب پیاز خشک و باهم آمیخته سماق و اندکی کافور سائیده در چشم چکانند اکتحال نفط سفید حکیم عابد سرهندی در تجربه صحیح یافته و کشیدن زردچوبه در آب لیمو سائیده و مداومت بران مع لزوم پرهیز دافع بیاض و ساجع لبصر و ممیران عوض زردچوبه همین حکم دارد و کذا اقبال بن بیطار و انطاکی گوید که پوست آمله سوده اکتحال نمودن رفع بیاض عین حادث از جدری نماید و گویند که قطور آب نقوع هلیله و آمله نافع ست و هرگاه آبله در چشم پدید آید باید که خشکریشهٔ جدری بآب حلزون که بهندی گهونگا نامند سائیده مکرر در چشم بچکانند و آب حلزون تازه تنها نیز مفید ست و اگر برگ کشنیز حاضر نباشد خشک را جوکوب نموده در آب ترکرده آب صاف آنرا بدل آب برگ آن داخل کنند

حفظ گوش

نجندی گوید که در گوش او شیاف مامیثا بسرکه و آب سوده و یا آب بادیان تر باندک نبات و قدری زعفران بچکانند و بعضی گویند که صندل و شیاف مامیثا در آب غوره سائیده چند قطره در گوش بچکانند و فتیله نیز بدان آلوده در گوش بگذارند و چکانیدن روغن گل یا روغن مورد با اندکی کافور و گذاشتن فتیله آلوده

بآن نیز مفید ست و همچنین چکانیدن آب مطبوخ پوست مغیلان و مازو و پوست انار مفرد و مرکب و اگر بثره اندرون گوش برآید شیر دختر چکانند و اگر فائده نشود روغن گل آمیخته بچکانند

حفظ منفذ بینی

بقول شیخ اطلیه از ماميثا و صندل و رب غوره و سرکه بکار برند و استنشاق سرکه تنها شدید المنفعت ست و جرجانی گوید که هر ساعت سرکه بگلاب در بینی بر کشند و یا از ماميثا و غیره که مذکور شد شیاف ساخته بگلاب سوده قطره از ان بچکانند و روغن گل یا روغن مورد و اندکی کافور چکانیدن و اندرون بینی طلا کردن سودمند باشد و گویند که صندلین بآب کشنیز تازه یا بآب نقوع کشنیز خشک یا آب انار یا تخم آن افشرده بسانیده اندرون بینی بمالند و اگر بثره در بینی برآید شیر دختر تنها و یا بروغن گل بچکانند و یا مغز تخم کدو و خیارین دهنددانه سوده با شیر دختران یا بزر یا آب خالص مفرد و مرکب و با اندکی دم الاخوین و کذا مرهم مرداسنگ بمالند و اگر رعاف عارض گردد و از افراط او ضعف رو نماید ادویه حابسه آن که در علاج رعاف مفصل مسطور شده بکار برند

حفظ فم و حلق

شیخ میفرماید که حفظ آن بمثل مکیدن انار و خائیدن تخم آن در ابتدا کنند و مکیدن توت سیاه و غرغره برب آن خصوصاً هنگام آغاز شکایت درد حلق نافع و ایضاً دران هنگام واجب ست که رب آن اندک اندک بلیسند و بقول جرجانی اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب جوشانیده بآب آن غرغره کنند سخت سودمند باشد و غرغره بآب سخت سرد هم مفید بود و گویند که غرغره بآب اشیای بارده قابضه مانند انار خام و یا گلنار و یا مازوی سبز و یا پوست درخت مغیلان و ثمر آن خیسانیده یا جوشانیده نافع ست اگر سرفه نباشد و بشیر گاو یا بز که دران مغز خیار شنبر حل کرده باشند مفید و حکیم شریف خان مینویسند که بهتر نزد من آنست که عناب یکی بعد یگری در دهن دارند زیرا که باوجود نفع او برای جدری جهت او جامع آن کثیر المنفعت ست و در بیاض والد مرحوم مرقوم ست که پوست درخت گوندی و نیب و برگ تنبول بقدر دو چهار برنج سهاگه بریان کوفته در پارچه صره بسته در آب تر کنند و بر لب و دهن بگردانند و در حلق بچکانند

حفظ ریه

بقول شیخ برای حفظ شش چیزی مثل لعوق از عدس با تخم خشخاش نیست و جرجانی گوید که هرگاه آبله بیرون آید اگر در سینه و آواز درشتی باشد و حرارت سخت قوی نباشد و طبع نرم نبود اندک اندک مسکه و شکر بلیسانند و اگر حرارت قوی باشد لعاب اسبغول و بهدانه و روغن بادام و نبات سفید بدهند و این لعوق درین باب نیکو باشد مغز تخم کدوی شیرین دو جزء مغز بادام مقشر و کتیرا هر واحد یک جزء و قند سه جزء کوفته بیخته بلعاب بهدانه یا اسبغول بسرشند و اگر طبع نرم باشد لعوق از صمغ عربی و مغز بادام بریان و یا لعوق مرتب از مغز خیارین بریان و نشاسته بریان بلعاب اسبغول بریان بسازند و گویند که مغز بادام کوفته و یا گز انگبین و یا بهدانه در دهن نگاهدارند و اگر سرفه عارض گردد بلعوقات و حبوب مناسبه و غیر آن علاج کنند و اگر خون برآید زود متوجه حبس آن گردند بدانچه در علاج نفث الدم مذکور شد

حفظ قلب

شیخ میفرماید که برای حفظ آن مطبوخ انجیر و عدس که سابق مذکور شد بنوشانند تا حرارت را از نواحی قلب منع کند و طبری گوید که خرقهٔ مبلول بگلاب سرد بر سینه گذارند و گویند که این انگاه بعمل آرند که در قلب اضطرابی دریابند و چون خرقه خشک شود باز تر نمایند و اگر از ین تسکین نیابد صندل سائیده اضافه کنند و طلحه بو یا نند و مروارید ناسفته سوده یک ماشه فادزهر معدنی سوده چهار سرخ با عرق نیلوفر یا عرق صندل یا عرق بهار بید بخورانند و اگر قدری گلاب و عرق گاوزبان اضافه نمایند خوب ست و اگر عرق صندل و گاوزبان نباشد صندل سفید براده کرده و برگ گاوزبان هر یک دو ماشه در عرقیکه حاضر باشد خیسانیده مالیده صاف کرده با مروارید و فادزهر سائیده بخورانند و اگر خوش آید عرق کادی نیز قدری داخل نمایند

حفظ امعا

بقول شیخ اکثر حفظ آن بعد ابتدا واجب ست و آن بقوابض معزیه بود مثل صمغ و گل ارمنی و اسبغول و چون اسهال در آخر مرض ابتدا کند معالجه باقراص طباشیر قابض برب ریباس و قرص تخم حماض نمایند و جرجانی گوید که تدبیر نگاهداشتن روده آنست که چون جدری اندر اخلاط دفند شربت حب الآس

وقرص طباشیر و رب بہی و مانند آن دہند و گویند کہ اگر اسہال شود از ان خفت و راحت حاصل شود زود متوجہ حبس آن نشوند الا با غذیہ داد دیہ کہ سابق مسطور شد حبس نمایند و اگر سیل گری با نبات از سہ ماشہ تا یکتولہ بخورانند نافع بود و کذا گل نوفل یعنی موچرس از نیم درم تا یکدرم نرم کوفتہ با ماست چکیدہ مفید و دیگر سفوفات مناسبہ با شیرہ بہدانہ بریان و خشخاش و جو مقشر و صمغ عربی اگر سرفہ نیز باشد بدہند و اگر بحیش عارض گردد سفوف الطین یا لعاب بہدانہ واسپغول و ریشہ خطمی و شیرہ تخم خرفہ و خشخاش و بارتنگ و پوست بیخ انجبار اگر خون آید و ایضاً کہربا و دم الاخوین و گل ارمنی و زہر مہرہ خطائی بالعابات و شیرجات مناسبہ باید داد

حفظ مفاصل

بقول جرجانی صندل و نشاستہ مامیثا و گل ارمنی و گل سرخ دانہ کی کافور بگلاب سائیدہ و قدری سرکہ بر وچکانیدہ بر مفاصل طلا کنند و اگر بر مفصلے خراجی بزرگ برآید زود بشگافند تا مادہ مجتمعہ دران خارج گردد پس تدبیر درست کردن جراحت کنند و مراہم کہ سابق مسطور شد بکار برند بتعلیم اکثر کسانیکہ درین مرض ہلاک میشوند بعد از بہ شدن علت خناق و سرفہ شدیدہ و ذات الریہ و سوء تنفس و پیچ و اسہال دموی معوی و زحیر و سقوط اشتہا عارض میشود و بسا است کہ با آخر فلغمونی و یا دبیلہ تولد کند و بہلاکت انجامد و گاہی ہمان بثرہ قرحہ خبیثہ پیدا کند و منجر بنا صور گردد پس ہر مرض کہ دران یا بعد زوال آن عارض گردد تدارک آن نمایند تدابیر کہ در باب ہر یک مسطور است لیکن چون بعد رفع جدری و حصبہ حرارت آن تا چند روز در بدن میماند باید کہ دوای بسیار گرم استعمال ننمایند و از تناول اغذیہ گرم نیز باز دارند و آنجا کہ بعد زوال جدری و حصبہ تپ و سرفہ باقی ماند باید کہ جہت رفع آن شربت نیلوفر دو تولہ در عرق مکوہ و شاہترہ ہر یک شش تولہ خاکشی پنج ماشہ دہند و اگر حرارت زیادہ بود قرص طباشیر ملین چار ماشہ در شربت نیلوفر یک تولہ آمیختہ بلیسانند و شربت صندل سادہ و نیلوفر ہر یک دو تولہ در عرق نیلوفر و گاوزبان ہر یک شش تولہ خاکشی پنج ماشہ بدہند و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض با شربت خشخاش دہند و یا شربت حب الآس و تخم شربتی سہ ماشہ

تدبیر قلع آثار جدری

بدانکہ بقول گیلانی تا وقتیکہ بر نشان آبلہ یکسال نگذشتہ باشد دران علاج اثر میکند و بعد آن علاجش عبث است و گفتہ کہ درین باب از مجربات من این نسخہ است کہ آثار را قلع میکند و میان زنان مشہور شدہ و آن اینست کہ بگیرند بیخ نی فارسی دہ درم مغز بادام تلخ برنج سفید ہر یک ہشت درم آرد نخود و مغز پنبہ دانہ تخم خربزہ ہر یک ہفت درم کرسنہ سرگین کبوتر ہر یک پنج درم مقل و مرداسنگ ہر یک چہار درم پرسیا و قسط و شاخ گوزن ہر یک سہ درم پوست بیضہ و نطرون و زراوند طویل و برادہ عاج ہر یک دہ درم کوفتہ بیختہ بار دیگر باریک بسایند بعدہ روی را بآب گرم بشویند و دو یا سہ درم ازین دوا گرفتہ بآب آمیختہ بر روے طلا کنند یا بمالند و بگذارند ہمچنین ہر شب بعمل آرند و صبح بشویند و برین مداومت کنند و اگر ہر صباح و شام تجدید آن نمایند اولی بود و کذلک در ہر عضو کہ ارادہ ازالہ آثار جدری وغیرہ از ان و یا تحسین لون آن باشد استعمال کنند شیخ میفرماید کہ انچہ آثار جدری قلع کند بیخ نی خشک کردہ است و آرد باقلا و حکاکہ چوب بید و حکاکہ بیخ انزروت و تخم خربزہ و پوست خشک آن و برنج شستہ و ماء الشعیر و سفیدہ بیضہ و طین منخل و مرداسنگ و نبات سفید و نشاستہ و بادام شیرین و بادام تلخ و آرد و عنبار روغن سوسن است و روغن پستہ و پیہ خر و روغن گل و مانند آن و آبی کہ از سم شتر وقت بریان کردن آن برآید نیز نافع و آزادویہ قویہ کف دریا و جو فلفل قسط اشق کندر صابون بورق استخوان سوخت استخوان بوسیدہ تخم ترب و آرد ترب خشک کردہ زراوند ترمس است و از مطعومات جید محسن لون انار شیرین ترش و شراب خوشبو و زردہ بیضہ نیمبرشت و شوربای ماکیان و کبک و دراج و تدرج فربہ است و لازم است کہ حمام مداومت حمام نماید و آز مرکبات اینست بگیرند استخوان سوختہ و پشک گوسفند کہنہ و خزف نو و نشاستہ و تخم خربزہ و برنج مغسول و نخود ہر واحد دہ جزو حب البان و ترمس و قسط و زراوند طویل ہر واحد پنج جزو و بیخ نی خشک بست جزو و ازین طلا بآب خربزہ یا بآب خیار دشتی و ماء الشعیر با آب اقلام ساختہ شب بر عضو گذارند و صبح بآب مطبوخ بنفشہ بشویند دیگر تالیف حکیم قرطبی خزف جدید استخوان کہنہ بیخ نی فارسی نشاستہ ترمس تخم خربزہ برنج شستہ حب البان قسط مساوی گرفتہ از ان غمرہ سازند و ایضاً ترمس نخود سیاہ جرجانی و ایلاقی مینویسند دوائیکہ در طلا کردن روے بکار آید و نشان آبلہ برد اینست مرداسنگ سفید کردہ و بیخ نی خشک و استخوان بوسیدہ و کف دریا و قسط و انزروت و مغز بادام تلخ و زراوند طویل

وتخم ترب وتخم خربزه وتخم کنگر طلا و آرد باقلا و برنج و ترمس وسفال نو ونشاسته ونخود ولوبیا وپشک گوسفند کهنه وحب البان در آب معصفر طلا کنند **صفت** طلای دیگر آرد باقلا آرد نخود هر یک سه درم تخم خربزه پنج درم مرداسنگ سفید کرده دو درم بیخ نی خشک سه درم همه را کوبیده وبیخته با آب سرشته طلا کنند پس از آنکه از حمام بیرون آیند بعده پوست خربزه و بنفشه وسبوس ونخود همه کوفته در آب بجوشانند وروی بدان آب بشویند ودیگر بار تازه طلا کنند **صفت** طلای دیگر آرد باقلا پنج درم تخم کنگر دو درم ونیم قسط شیرین دو درم مرداسنگ سفید کرده دونیم درم بدستور سابق بکار برند **صفت** طلای دیگر قوتیر سفید اب مرداسنگ مغسول ترمس براده عاج هر یک سه درم بیخ نی خشک آرد نخود استخوان بوسیده آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان مقشر قسط هر یک چهار درم همه را کوبیده بلعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند و بامداد بنفشه وبابونه در آب بجوشانند وروی بدان آب بشویند **مجوسی** گوید که چون آبله متقشر گردد طلا بگل کرکسب سفید باندک نمک نمایند وتا پنج ساعت بگذارند پس آبیکه دران مورد وانجیر جوشانیده باشند بشویند بعده دو یا سه روز ترک نمایند بعد ازان آرد برنج سفید وچاورس واندکی زعفران طلا کنند ویکشبانه روز بران بدارند وصبح آبیکه دران سبوس وانجیر جوشانیده باشند بشویند **نجندی** وغیره مینویسند که آرد ترمس مغز بادام تلخ قسط شیرین تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یکجز وسائیده طلا سازند ویا بیخ نی خشک وآرد باقلا ومغز تخم خربزه وبرنج ونبات ومغز بادام وآرد جو از هر یک مقداری نرم سوده بسفیده تخم مرغ طلا سازند واگر آثار آبله تبیه بتشنند باشد پیه بط وموم هم داخلیون ضماد کنند ویا مرداسنگ سفید آرد نخود بیخ نی خشک استخوان کهنه قسط حب البان آرد برنج تخم خربزه کوفته بیخته بآب خربزه یا لعاب حلبه وتخم کتان سرشته طلا نمایند ویا مرداسنگ را سفید سازند وبروغن گل آمیخته طلا نمایند وبدانند که مرداسنگ را سفید کرده بهر آن درین ادویه داخل میکنند که جلد را جلا میدهد وسفید ناکرده سیاهی می آرد و طریق سفید کردنش آنست که مرداسنگ ونمک مساوی سوده در ظرفی گذارند وبر سر او آب ریخته در آفتاب نهند چون آب گرم شود آنرا بریزند ودیگر آب بران اندازند وهمچنان تجدید آب میکرده باشند تا آنکه سفید گردد **انطاکی** گوید که آنچه آثار جدری را زائل کند طلای صدای حدید بسرکه است وهمچنین ودع مطفی در آب لیمو وکذا بورق بآب باقلا **اطبای** هند مینویسند که برای ازاله نشان چیچک آبله هلدی بیخ سرکنده خرمهره سوخته مساوی کوفته بیخته بشیر میش آمیخته شب بررو طلا سازند وصبح بنقوع سبوس بشویند ویا استخوان آدمی یا آهو بآب شبینه سوده طلا کرده باشند ویا خوبکلان در شیر گوسفند سوده مالیده باشند

طریق سفید کردن مرداسنگ

حمیقا

بفارسی خارک وبادابله وکور آبله وآبله یوج وآبله پوک ودولک گویند وبهندی نیبا ها ودر افغانی لاکڑا کاکڑا ودر ملک مالوه کنکر نیهر نامند وآن نوعی از جدری سلیم تر است که دانه های او بزرگ سفید متفرق بود وزیاده از صد دانه نمی باشد واز قلت عدد او شمار میتوان کرد واز خواص وست که بی تب بود وجمیع حواس وعقل ونفس مریض برقرار ماند وشیخ فرموده که حمیقا چیزیست میان جدری وحصبه وازین هر دو سالمتر است یعنی ماده او را اکثر مثل کثرت ماده جدری نیست ونه دران حدت وفساد است مثل حدت ماده حصبه وگویند که در ابتدای ظهور که هنوز کوچک بود دانه ها آبدار پیدا شوند وبتدریج تاسه روز تمام پر آب میشوند وبکمال میرسند وبعد ازان رو بانحطاط وپژمردگی می آورند وتاسه چهار روز دیگر تمام خشک میشوند واین را نیز از جمله امراض وبائیه وافده شمرده اند وهر شخص را در مدت العمر یکمرتبه برمی آید وتاسه مرتبه نیز گفته اند وصاحب خلاصة التجارب تا هفت مرتبه نقل کرده بیشتر حدوث آن بعد جدری است وکمتر آنست که اول حمیقا بر آید بعد ازان جدری واعراض وعلامات آن قریب باعراض وعلامات جدری وحصبه است لیکن در جمیع وجوه اسلم از انهاست ومدت مکث این کمتر واندر هوای خشک مولد حصبه اطفال مرطوب وکسانی را که تدابیر رطوبت افزا از خوردن میوه ها وغذاهای تر دارند افتد واندر هوای تر مولد آبله اطفال صفراوی وآنهارا که تدابیر خشکی فزا دارند پدید آید وگویند که انواع کلی آن دو نوع بمشاهده در آمده یکی آنکه دانه های آن بتدریج ظهور میکند لیکن همان قسم از ابتدا آبدار وبا آن تپ خفیف وخارش بدن وبیخوابی تا دو سه روز وبعد ازان رو بتخفیف می آورد وتمام دانه های آن آب بر نمیدارد وبلکه بعضی دانه ها سرخ با خارش برمی آید وباز فرو می نشیند وزائل میگردد ودوم آنکه دفعة همان قسم آبله برمی آید وزود بلند پر آب می شود ویا آن تپ

و خارش کم بسیار و بزودی خشک میگردد **علاج** این نوع محتاج بعلاج نیست از خود زائل شود و اگر حاجت افتد سبکتر علاج جدری کنند و گویند که علاجش از ابتدا خورانیدن مبردات ست و از روز سوم یا چهارم غسل نمودن بآب سرد هر روز یا یکروز درمیان و غذا مزورات بارده مانند دوغ با چلاو عدس مقشر و ماش مقشر پخته با چلاو و یا کدو و یا ملول یا اسفاناخ پخته با روغن بادام و یا مسکه بسیار کم و اگر بی روغن باشد بهتر یا ماء الشعیر با اندکی نبات یا با یکی از اشربهٔ مناسبه مثل شربت کاوی یا حماض یا نیلوفر یا عناب و امثال اینها و در اواخر تبرید فرمودن بمزورات مذکوره در جدری و آنچه در حصبه بباید و احیاناً اگر محتاج باعانت شود و تبدابیر خفیفهٔ جدری اعانت نمایند مثل خورانیدن مطبوخ انجیر زرد یک عدد زردک سه عدد نخود با پوست یکتوله لک خام سه ماشه جوشانیده صاف نموده با شیرهٔ تخم هندوانه و یا شیرهٔ تخم کدو و یا شیرهٔ تخم خیارین و یا شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر هر کدام که باشد یکتوله خاکشی سنگ شسته نه ماشه یا مطبوخ خفیف دیگر دو سه روز دهند و از برای رفع خارش صندل سرخ سائیده بر بدن بمالند و بگذارند تا خشک شود پس بآب غسل نمایند و هر عارضه که رو دهد بتدابیریکه در جدری ذکر یافت معالجه نمایند

حصبه

بثور نیست سرخ رنگ متفرق بقدر دانهٔ جاورس و چون شروع کند اول ورم گیرد و خطوط مستدیر سرخ رنگ با پوست ملتصق شبیه بنشانهای گزیدن کیک پدید آید و بعد از آن درهمان موضع دانه ها ظهور نماید و پخته نشود و ریم نکند بلکه خشک ریشه باریک گردد و پوست او مانند سبوس جدا شود و مادهٔ او خون ردی صفراوی و اندک ست و میل بخشکی دارد و بدین سبب بثور او کوچکتر باشد لیکن حصبه کشنده تر ست و این هم از جملهٔ امراض وبائی ست و هر که مستعد حصبه باشد خشک لاغر و صفراوی باشد خصوص که تدبیر صفرا افزا از ادویه و اغذیه و نوا که حاره مثل خرما و عسل و حلویات از قبل نموده باشد و هرگاه که زمستان خشک گذرد و سرما بر عادت آن ولایت نباشد و تابستان گرم و خشک باشد اندر آخر خریف حصبه بسیار افتد و علامت خاصهٔ حصبه آنست که تپ او گرمتر و تاسه ناکتر از تپ جدری باشد و غثیان و قلق بیحد بود و در بیشتر حالها یکبارگی بیرون آید و جدری در یک هفته و زرد و تر باشد سه روز بیرون آید و بثرهای حصبه بزرگ نباشد و از پوست برداشته نشود و شیخ میفرماید که حصبه گویا که جدری صفراوی ست و میان هر دو در اکثر احوال فرق نیست بجز اینکه حصبه صفراوی ست و در حجم کوچکتر و گویا که از جلد تجاوز نمیکند و بادی بلندی معتد به نمی باشد خصوصاً در اوائل و جدری را در اول ظهور او نتو و بلندی پیدا شود و از جدری کمتر بود و چشم را کمتر ضرر از جدری کند و علامات ظهور این قریب از علامات ظهور جدر نیست لیکن تهوع درین اکثر و کرب و اشتعال اشد و درد پشت کمتر بود و علامات سلامت این علامت سلامت جدر نیست پس حصبه سریع الظهور و نضج سلیم ست و صلب اخضر و بنفسجی ردیست و آنچه بطی النضج متواتر النفس و کرب باشد آن قاتل بود و ایضاً آنچه یکبارگی غائب شود ردی مغشی ست و محمود گوید که حصبه در چشم و حلق کمتر حادث شود و حدوث آن از خون رقیق بسیار تیز پیدا شود حتی که مرهٔ صفرا میگردد و علامت حصبه تپ محرقه و کرب و سوزش و خوف و قلق و اضطراب و بیخوابی و تشنگی شدید و خبث نفس و خارش بینی ست و اسلم آن سریع الخروج سرخ رنگ غیر شدید الحمرت ست و خجندی گوید که حصبهٔ سلیم آنست که تا روز چهارم و قریب آن برآید و از ابن زکریا نقل کرده که چون جدری و حصبه را بینند که خروج او دشوار گردد و تپ و کرب ساکن نشود و تخفیف نیابد و بادی غشی و خفقان هیجان نماید مریض هلاک شود و ایضاً مراعات چشم و باقی اعضا از ان واجب ست زیرا که من اکثر اطفال را دیدم که یک چشم ایشان درین مرض زائل شد و میر بهاءالدین مینویسد که سبب این مرض دفع طبیعت بود مر خون صفراوی حاد را که غلیان عفونی یافته باشد و از جملهٔ امراض وافده و وارده است یعنی چون در جائی پدید آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند بجهت مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر و چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و در بدی هوا افتد مردمی را که صفراوی باشند در تن ایشان بسیار پدید می آید و بیشتر افتد و این مرض در مدت عمر هر کسی را یک نوبت البته پدید می آید و دو نوبت هم دیده ایم و زیاده ازین نادر بود و انجا که طبیعت قوی بود اندر سه روز از تپ برون کند و الا در هفته برآید و آنچه از هفته درگذرد و هنوز هیچ برون نکرده باشد اکثر با خطر بود و دیدم شخصی قوی مزاج را که دو روز اندک تملی بود در روز سوم از سر تا پا حصبهٔ سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و پرهیز نداشت و دیدم چند کس را که اندر تپ گاهی فواشا میکردند و سخت سرفه داشتند بعد هفته حصبهٔ سرخ برون کرده بستور و سلامت یافتند و هیچ مخصوص از درد پشت و پایها خالی نباشد و در بلدهٔ ری از جهت مناسبت هوا و تدابیر مثل کثرت تناول انگور شیرین و دوشاب و خمر و گرمیها و شیر و نیهاب دیگر دیدم بوی در گرمی روز این مرض بسیار افتد و تجربه چنان یافتم که بول محصوب اکثر سرخ و غلیظ باشد چون لحظه نهند بریده شود همچون بول خر ماند

وسلامتی نفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود و جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و کمال قوت و میل ماده بخارج و اختلاف ظهور و خفای آن نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده باندرون و این در اکثر احوال منذر بوقوع اسهال باشد یا بغشی خصوصاً که رنگ آن بنفش بود و هرگاه تشنگی و کرب عظیم شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصبه بسیاهی یا بسبزی گراید هلاکت نزدیک بود و بیهوشی آنرا که فصد نکرده اند درین مرض سخت بد باشد و بسرسام مهلک زود منتقل شود و اسهال قبل از بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تام و وفور قوت و بعد یازدهم اکثر آن بود که بحران شافی باشد و مجرب ست و رعاف بحرانی درین مرض نیکو و اکثر با سلامت باشد و هرگاه مصحوب با اسهال خون افتد حال بد باشد بتخصیص در اواخر لیکن ممکن بود که اگر قوت برجای باشد و اعراض بد دیگر نباشد و امتلای دموی بوده باشد بخیر خلاص یابد خصوصاً در اوائل و در آنجا که خون ناب بیرون زده هلاک گردد و اگر آنرا بچیزهای قابض علاج کنند در احشا ورم تولد کند و هلاک گرداند و آنرا که اسهال خونی نباشد امیدوارتر باشد اگرچه از خطر خالی نباشد و بعضی گویند که انواع ردی حصبه را از جمله طواعین شمرده اند و درین قی اکثر کراثی و زنگاری و طعم دهن تلخ و چشمها زرد و نبض سریع و بول ناری میباشد و بهترین انواع این نیز آنست که با اعتدال نبض و نفس و شعور و میل بر غذا و آب برقرار باشد و بزودی و آسانی بسرخ یکدفعه بروز کند در روز سوم از ظهور علامات و بعد از بروز تب و سائر اعراض کم گردد و زود خشکریشه آرد و تا هفتم و نهم صحت یابد و خلاف اینها همه بد و باخطر باشد و آنچه روز ششم و هفتم بروز کند و سرخ رنگ باشد و بعد بروز اعراض زائل گردد متوسط بود و آنچه هفت روز گذشته و هنوز دانه های آن بروز نکرده باشد و اعراض آن بسیار شدید بود اکثر آنست که باخطر باشد خصوص آنکه سیاه و یا کبود و یا سبز و یا صلب و یا عطش بسیار و باطن ملتهب و ظاهر بدن سرد بود و نفس و حواس برقرار نباشد و آنچه از چهاردهم روز تجاوز کند ممکن البرء ست **علاج** آنچه در علاج جدری مسطور شد حسب حاجت بعمل آرند چه علاج این قریب بعلاج آنست بهر آنکه حصبه مثل جدری صفراوی بود و بعضی اطبا بفصد و اسهال در ابتدای این مرض امر کرده اند و اسهال بعد روز ششم از مرض جائز داشته و بقول ابن الیاس و خجندی حق آنست که این هر دو غیر جائز ست بهر آنکه ماده این مرض صفراوی در غایت رداءت و فساد و بعید از نضج و صلاح ست بلکه تدبیر صواب درین آنست که تسکین اخلاط و تغلیظ آنها و منع آنها از حرکت نمایند بشرب شربت عناب و یا عناب در آب صاف جوش کرده بغیر شکر و بران اندک خاکشی پاشیده بنوشند و یا شربت امرود و سیب یا شربت انار و صندل و حماض بهر تقویت قلب بنوشند و غذا ماء الشعیر یا عدس باشد و حق آنست که این مرض حذاق و نطاسی را در معالجه خود متحیر می سازد زیرا که اگر بالکل بر طبیعت بگذارند و استفراغ و تلیین طبیعت نکنند خوف ارتقای بعض مواد بسوی دماغ و حدوث سرسام بود و اگر معالجه بتحریک و استفراغ کرده شود بهلاکت انجامد بسببی که مذکور شد بالجمله ماده او را اصلا حرکت ندهند و از تلیین طبیعت حذر کنند خصوصاً بعد روز هفتم چه اسهال دران خطرناک ست و هر صبح شربت عناب و یا شربت خشخاش بنوشانند اگر با آن سرفه و الم در حلق و سینه باشد و انار غیر ترش بمکند و غذا بدستور سابق بود و ازین معالجه تجاوز نکنند تا آنکه تب ساکن شود و تیزی ماده شکسته گردد و درین مرض از نوشانیدن ترنجبین و شیرخشت حذر کنند مگر آنکه طبیعت بسیار قبض شود که دران هنگام در ماء الشعیر بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان داخل نمایند و یا مداد شربت بنفشه بیست درم در آب گرم بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد ماء الشعیر که دران حب الآس پخته باشند با ندکی صمغ عربی و گل ارمنی بنوشانند و یا مثقالی از قرص طباشیر قابض با ده درم رب حب الآس بدهند و بهی و امرود بمکند **صفت** قرص مذکور تخم حماض چهار درم گل سرخ هفت درم صمغ عربی طباشیر هر واحد سه درم نشاسته بریان دو درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند و با رب بهی یا رب آس که دام که حاضر باشد بمقدار ده درم بخورند و غذا اجاوس بریان با مغز بادام و جو و خشخاش بریان و باید که خاکشی بمقدار یک کف در فرش صاحب حصبه و چیزے بر بدن او بپاشند و مریض از تناول جوزه مرغ و مانند آن حذر کنند تا آنکه تب او بتمامه منقضی گردد و تا روز چهاردهم در و بر وی مریض اگر تابستان باشد صندل و مورد بسوزند و اگر فصل زمستان باشد طرفا و شاخ انگور و انار و انجیر و ازین معالجه تا انقضای تمام مرض تجاوز نه کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که چون ماده حصبه کثیف تباه تر میباشد و سبب او غلبه صفرای سوخته و افساد او خون را بود لاجرم شربتهای خداوند حصبه سرد و تر باید تا با خشکی و تیزی صفرای سوخته برابری کنند و اصلاح خون نماید چون کشکاب و لعاب اسپغول و مانند آن و کشکاب و لعاب را با آب غوره یا آب انار ترش و مانند آن باید آمیخت و بباید دانست که مثال ماده حصبه همچو آب ایستاده ست که مدتی دراز اندر آبدان ایستاده باشد و عفن شده و حرارت آفتاب آنرا سوخته باشد و لطافت

از وی برده باشد پس هرگاه آب پاکیزه و بسیار بدان آمیزد فساد او کمتر شود همچنین هرگاه که شربتهای سرد و تر خداوند حصبه بنوشد و اندر معده و جگر او درد و
برگها بگذرد و یا خون بیامیزد خون او بصلاح آید با آنکه کشکاب خداوند آبله را و سینه و حلق را نیز سخت موافق باشد لیکن خداوند حصبه را موافق تر باشد از خداوند
آبله و نیست با آب سرد و آب غوره و آب ریباس و آب زرشک نیز خداوند حصبه را موافق تر باشد و ماء القرع و آب هندوانه و آب خیار ترش نیز صاحب
حصبه را موافق تر از خداوند آبله باشد و اگر با بیرون آمدن آبله تب سخت گرم باشد بدین شربتها حاجت آید و بدانند که طبع خداوند آبله و حصبه
نگاه باید داشت تا اسهال نیفتد که اندران خطر باشد خاصةً اندر آخر حصبه سخت بد باشد لیکن گاهی اندر ابتدای آن حاجت تلیین طبع افتد از برای
دو معنی یکی آنکه صداع و حرارتیکه باشد بدان زائل شود دوم آنکه ماده لختی کمتر شود و علامت حاجتمندی تلیین طبع و تقلیل ماده آنست که رگها ممتلی
باشد و رنگ روی سرخ نباشد و نبض موجی بود و تب گران باشد و سخت فروزان نباشد و همچنین تبها را تبازی بلیده گویند و هرگاه که احوال چنین باشد
بفصد حاجت نبود لیکن باسهال حاجت باشد پس هلیلهٔ زرد مقشر را در آب بجوشانند و صاف کرده نبات سفید داخل نموده بنوشند و اگر آب انار بن با تخم کوفته
گرفته نبات دران داخل کرده بدهند صفرا و رطوبت را کمتر کند و هیچ گرمی نکند و خداوند حصبه را اگر آلوی سیاه بکار و بزنند و در جلاب تر کنند و آن جلاب بنوشانند و آلو ترکرده
چند دانه بخورانند وقت حاجت کم کردن مادهٔ آن انسب بود و باید دانست که در حصبه ترنجبین نشاید داد زیرا که مضرت آن خداوند حصبه را همچون مضرت
عسل باشد بر مردم محرور و بیقراری و غثیان زیاده شود و بنفشه و آب لبلاب همچنین مثل گشتن و تا بسه زیاده کند و همچنانکه اندر آبله اولی تر آنست که اگر علامات
غلبهٔ خون ظاهر گردد نخست لختی خون کمتر کنند همچنین در حصبه اولی تر آنکه نخست لختی از صفرا کمتر کنند پس بتسکین مشغول شوند خاصةً اگر تب سخت گرم و دهان
تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد و آنرا که طبع نرم باشد هیچ وجه تدبیر اسهال آوردن نباید کرد و همیشه اندر آبله و حصبه احتیاط باید کرد تا بعد از پنج روز طبع
نرم نشود خاصةً اندر حصبه و هرگاه که از نرم شدن طبع احتیاط کنند کشکاب از نیست جو سازند یا از کشک جو بریان کرده تا طبع نرم نشود و اگر زیاده ازین حاجت
آید پیست انار دانه و کشک جو بریان کرده نیم کوفته بپزند چنانکه رسم ست و اگر طبع سخت نرم باشد صمغ عربی و طباشیر بران کشکاب افگنند و اگر بدین کار
بر نیاید بیش از کشکاب مذکور بقدر سه درم سفید الطین با رب بهی ترش ده درم بخورند پس کشکاب بنوشند **صفت** سفوف الطین گل سرخ طباشیر
تخم حماض سماق زرشک گل مختوم هریک یکجزو پوست خشخاش صمغ عربی گلنار هریک نیم جزو و اگر کار دراز گردد دوغ ترش پالوده و مسکه از ان
جدا کرده با کعک و صمغ عربی بدهند و رعایت کردن در حصبه آنست که در اول اندکی اسهال آرند در آخر حصبه پاکنند که اسهال نشود **ابن نوح** گوید که او هم
گفته که علاج جدری و حصبه مثل علاج حمیات ست هرگاه با اسهال باشد و محمد بن زکریا نوشته که حصبه خبیث تر از جدری است و میباید که در حصبه اخراج صفرا
برفق بغیر اسخان کنند مثل آب آلو و انار ترش با تخم کوفته با شکر و ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء الخیار و ماء القرع و لعاب بزرقطونا و مانند آن و اگر عقب
شرب اینها غم و کرب بهم رسد و بیم بیهوشی و غشی باشد آب گرم جرعه جرعه بدهند و ساعتی دران بنشانند و مالش بدن او کنند و بجامه بپوشند تا بدان تسکین
یابد **مصنف** خلاصة التجارب گوید که جوانی کشمیری را در ری حصبه سیاه پیدا شد و نزدیک بهلاکت رسید حضرت استادی او را سعد الجر خشک
بامغز جوز داده بخورد و صحت یافت و طریق علاجیکه بر محصوبان تجربه کرده ایم و بی خطر بوده آنست که در اوائل فصد و یا تقلیل دم فرموده ایم
و بعد از ان جهت تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده و آش جو که اندران عناب و اندک کشنیز سبز جوشیده باشد
داده ایم و آنرا که ازین غذا نفرت شده بر یخ اندر آب مطبوخ جو پخته داده ایم و با آب سرد و آب عناب جوشیده و اندک
یخ و شفتالو تسکین حرارت کرده و گاهی آب آلو جهت تسکین صفرا آب عناب خلط کرده ایم و گاهی که دهن سخت خشکی کرده هندوانه
شیرین سرد کرده داده ایم و اگر شکم نرم بوده منع عمل نموده ایم و آلو و هندوانه نداده ایم آن هنگام غذا ماش برنج اندر
آب جو پخته فرموده ایم خصوصاً بعد بروز حصبه و بدین ترتیب و تدبیر هیچ محصوبی را خطائی نرسیده و بسیار از حصبه‌های
بدین تدبیر صحت یافته اند و آنجا که بروز دیر میشود و ناقص یا متراجع ست و طبیعت را یاری دادن احتیاج ست باید که تن او را بجامه
پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد بدهند و اگر قوت داشته باشد که قدری آب گرم ساعتی در نشیب جامه او دارند تا بخار آن تن او را نرم و مسام
او را کشاده سازد صواب بود و انجیر چند عدد در آب عناب جوشانیده آب او دادن هم ممد بروز بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع بروز کند

و یا هم حدوث اسهال باشد مزید بهی ترش در رب آن و مزیدن انار دانه و زرشک موافق بود قبل از غذا و بسیار را دیدم که در رنج و ترشی مبالغه کردند حصبه بخیر گذشت اما گرانی در زبان و یا در گوش پیدا کردند و بران ماندند و آنجا که گرانی سر و صداع و یا بیهوشی و غفلت بسیار شود و امتلای خون باشد و فصد نشده و حصبه نیز هنوز بروز نکرده اگر ممکن بود تقلیل دم غیر از ان هیچ تدبیری مفید نباید و اگر امتلای دم نباشد و یا فصد در اوائل شده باشد ماده را از دماغ باز باید داشت بحقنه و شیاف و بپاشویه و بوئیدن کافور و لخلخهٔ بارد و مالیدن تیزاب بر کفهای دست او و بعد بروز آنرا که ضعفی باشد و غذای قوتیر خواهد جوجهٔ مرغ باید داد و پخته یا کباب کرده و تقاضی اندری هوای مولد حصبه شد در اطفال و کودکان و چنان بود که سرفه سخت و کاملی پیدا میکردند و بعد یک روز تپ مطبقه قوی پدید می آمد و بوقت شب هنگام سرفه تپ بیشتر میشد و اکثر را آزار گرفته بود و در روز پنجم حصبه سرخ بر تمام بدن ظاهر میشد و چنان تجربه شد که انجیر جهت سرفه میدادند نافع بود و بروز حصبه را نیز مدد میکرد و ترشیها مضر بود هم سرفه را و هم تپ را و غذای نافع بعضی را شوربا برنج بود و گوشت گوسفند اندران جوشیده و حلیم گندم گوشت اندران جوشیده و بعضی را آش جو ساده و بعضی را قوغان برنج و بعضی را ماش برنج و دیگر چربیها و ترشیها و سردیها و شیرینیها هیچ نمیدادند و بعضی کودکان معتاد میوه را انار املسی اندکی میدادند و بدین نوع تدبیر جمله صحت یافتند اکثر در هفت روز و در یازدهم بحران تام بعرق بود و چون مرض هوائی و ضعیف بود حاجت به تنقیه نمیشد و بیشتر احتیاج به تنقیه کودکان سخت مرطوب مردم رسیده را باشد جهت قوت سبب تخصیص که تدابیر اکل و شرب ایشان بد بوده باشد حضرت استادی هیچ محصوب را نمیگذاشتند که جامهٔ پاک بپوشد جهت آنکه گزیدن سپش برای بروز حصبه نیکو باشد بعضی متاخرین مینویسند که اگر صفرا در کمال غلبه و زیادتی و در طبیعت نیز قبض باشد بزودی طبع را نرم نمایند بملینات مناسبه و دفع صفرا مثل ماء الشعیر یا شربت آلو یا تمر هندی یا آب انارین مصور با شحم و شیرخشت یا باین نقوع فواکه حامض تمر هندی پنج توله آلوی بخارا و زرد آلوی ترش هر یک پانزده دانه سپستان عناب هر یک سی دانه در عرق کاسنی یا آب مروق آن بقدر یا دسیر ترکرده مالیده دو توله تا چهار توله شیرخشت حل کرده بنوشند یا مغز خیارشنبر و تمر هندی در آب کاسنی مروق یا عرق آن حل کرده صاف نموده یا شیرخشت در روغن بادام بخورند اگر سرفه نباشد و الا این نقوع حلو بدهند عناب سپستان هر یک بست دانه خوبانی مویز منقی هر یک پانزده دانه در عرق نیلوفر یا گاو ترکرده با چهار توله شیرخشت بخورند یا مغز فلوس و سپستان را در آب بهدانه خیسانیده صاف کرده با شیرخشت و روغن بادام و یا مغز فلوس را در لعاب بهدانه و اسپغول و ریشه خطمی مالیده با شیرخشت در روغن بادام دهند پس بنگرند اگر خون نیز کمال غلبه داشته باشد جوان محرور المزاج را فصد اکحل یا باسلیق وغیره نمایند بعد از ان مطفیات و مسکنات صفرا و خون بدهند مثل اشربه که سابق مذکور شد و شربت نارنج و ترنج و لیمو و ریباس و غوره و توت و آلو و زرشک و سکنجبین هر کدام که مناسب باشد با عرق کاسنی یا آب برگ کاسنی و خاکشی سنگ شود یا اسپغول پاشیده پس اگر غلیان و حدت ماده قوی و رقیق باشد متوجه تغلیظ آن شوند بمبردات مغلظه بقدر یکه غلیان و حدت آن کم گردد نه بسیار از حد مانند شیرهٔ تخم خیارین یا مغز تخم کدو یا مغز تخم هندوانه بشربت عناب یا نیلوفر یا کادی یا جوار نخل و از ین همه بهتر قرص کافور است بآب انار ترش یا شربت آن یا شربت بهی ترش و سماق و مانند آن اگر سرفه نباشد و اما اگر غلیان و حدت چندان نداشته باشد احتیاج بتغلیظ نیست که آن بسیار ضرر دارد بلکه اگر ماده غلظتی داشته باشد ترقیق آن نمایند و اعانت طبیعت بر بروز بمثل آب برگ بادیان و برگ کاسنی و برگ عنب الثعلب با خاکشی سنگ شود و عرق کادی یا جوار نخل و شربت آن کنند و اگر برگهای مذکوره نباشد شیرهٔ تخم آنها با خاکشی و شربت کادی و عرق گل و بیخ آن بدهند و محافظت بعض اعضای شریفه تبدا بیر یکه در جدری گذشت باید کرد و از مالیدن روغن بر بدن اجتناب نمایند این همه تدابیر قبل از بروز حصبه است اما بعد بروز مغلظات و مبردات البته نباید داد و ملاحظهٔ غلبهٔ صفرا و حدوث قوران آنرا نیز از دست نداده و معینات بر بروز می باید خورانید مثل آب بادیان وغیره مسطوره با نقوع یا مطبوخ تخم آنها با ضافهٔ بیخ کاسنی و بیخ بادیان و گل نیلوفر هر یک یک درم تا یک مثقال با یکی از شربتهای مناسبه و سه درم خاکشی سنگ شود و اگر حصبه در بروز دیر کند سه عدد انجیر و سی عدد سپستان و ده دانهٔ آلوی بخارا دران مطبوخ اضافه نمایند تا انگاه که دانه ها تمام بروز کنند و اگر این کفا

نمایند تا آنگاه که دانه با تمام بروز کنند و اگر این کفایت نکند یکی از مطبوخات مذکوره در جدری که مناسب دانند بدهند و بدن را گرم دارند و اندک اندک آب گرم بخورانند تا فی الجمله عرق آید لیکن با شرائط مسطوره در جدری از اجال بودن نفس و حواس وغیره و اگر خشکی دماغ یا بخوابی عارض گردد شیر دختر در بینی چکانند و پارچه بدان تر کرده بر تارک سر او بگذارند اگر ازین تخفیف حاصل نشود در گوش نیز بچکانند و بر کف دست و یا بجاهای دیگر چند قطره آب در روغن یاسمین بمالند تا سفید گردد و تدهین نمایند و غذا المزورات بی گوشت و روغن مثل آش جو با اندکی نبات یا شربت ترش مناسب یا بی شیرینی و شربت و یا ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و خرفه و یا پلول لعدس مقشر یا ماش مقشر و توری با اندک نمک و روغن بادام بخته همه چاشنی دار بآب انار و سیب ترش و زرشک و آلو اگر سرفه نباشد و الا بی چاشنی با چلاو و نان در جمیع اوقات موافق و مناسب ست و هرگاه تشنه شود آب سرد که بهوا سرد شده باشد نه ببرف و شوره بدهند و اسپغول بران بپاشند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده با عرق کاسنی یا بید ساده یا نیلوفر نیکو مسکن عطش ست و اگر تشنگی بسیار غلبه کند و بهیچ نوع تسکین نیابد آب سرد مقداری کثیر بخورانند و قی فرمایند که بسیار معین بر تسکین تشنگی ست و در مکان معتدل الهوا در ابتدا بنشانند و در آواخر بعد ریختن خشکریشه اندر مکان سرد هوادار نشانند و مبردات مثل شیره تخم خرفه و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو و امثال آن و یا ماء الشعیر با یکی از شربتهای مناسبه و یا اسپغول با عرقی و شربتی مناسب و سکنجبین و یا آب هندوانه رسیده و مغز تخم خیارین و کسیره دیا دوغ گاو مسکه گرفته که بسیار ترش نباشد و یا میوه های بارد ترش و چاشنی دار مثل انار و توت و آلو و ریباس اگر سرفه نباشد و الا سرد شیرین مثل شفتالو و انار شیرین و سپستان تازه و مانند اینها مناسب ست و آب سرد اکثر غسل کرده باشند یک روز یا دو روز در میان و بدانند که اگر اسهال در آواخر این مرض عارض گردد زود متوجه حبس آن گردند بتدابیری که در جدری ذکر یافت و محافظت قلب و دماغ و جگر و اعضای تنفس درین مرض بسیار لازم شمرند بخوشبوهای سرد مثل صندل بگلاب سوده و بیدمشک و کافور و نیلوفر مانند اینها و خورانیدن مروارید سوده و فادزهر معدنی با عرقیات مناسبه مثل عرق بیدمشک و بهار بید و نیلوفر و گلاب و اشربه مناسبه مثل شربت صندل ترش و سیب ترش و ریباس و انارین و نهادن پارچه تر کرده بر سینه و جگر و تارک سر بسیار مفید ست و اگر در ابتدا اتفاق تلیین و اخراج خون نشده باشد بعد بروز متعرض آن نشوند مگر بضرورت بسیار قوی اما مسهلات قویه را حذاق اطبا در هیچ حال اندرین امراض تجویز نکرده اند زیرا که دران خطر از ملینات زیاده است و از خوردن گوشت و روغن و چیزهای گرم و چرب و خوشبوهای تند و بدبو و متعفن و از مکان گرم متعفن و از کثرت تناول غذا و سوء هضم و از خلو معده و از شرب آب ثقیل متعفن اجتناب باید کرد و در وقتی از اوقات که قبض بسیار عارض گردد و بسبب صعود ابخره و مواد به دماغ خوف حدوث سرسام یا اختلال حواس و یا رسیدن بخار آن بقلب و حدوث غشی باشد ناچار تلیین شکم بملینات مذکوره و یا بحقنهٔ لینهٔ بارده کنند بالجمله بعد از ظهور حصبه از مبردات و ملینات احتراز واجب ست اگر در اواخر او طبع نرم شود بشربت حب الآس و طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی و زهر مهرهٔ خطائی و قرص طباشیر قابض و رب بهی و مانند آن باز دارند و اگر اسهال دموی بود بشربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند و اگر رعاف افتد و خوف ضعف و سقوط قوت بود دفع الفور بحبس او کوشند که افراط آن خطر دارد و ادویهٔ حابس آن در علاج رعاف بتفصیل گفته شد و آنرا که خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش توان داد و سرفهٔ شدید را لعوقات معتدله دفع باید کرد و همچنین هر مرض را با دویهٔ مناسب آن تدارک نمایند و الله تعالی هو الشافی و نفی الصعاب هو الکافی

شرا

بثور پهن مائل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعةً حادث شود پس اگر دموی باشد سرخ تر و گرم تر بود و بسرعت ظاهر شود و در روز شدت کند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند و شیخ گفته که گاهی رطوبت از ان سیلان کند و در اکثر امر کرب او و حکه در شب اشتداد نماید و سببش بخارات حارست که یکبارگی در بدن ثوران کند و آن یا از خون

صفراوی پیدا شود و یا از بلغم شور و چون شرا موضع فراخ در گیرد اگر فصد نکنند خوف حدوث تپ غب باشد و طبری نوشته که شری مرضیست که جہال اطبا در ان تہاون میکنند چنانکه در صداع خبطه تہاون نمایند و از تہاون در خبطه زکام پیدا میشود و از تہاون در زکام نزله تولد میکند و از تہاون در نزله ذات الریه و ذات الجنب و شوصه حادث میگردد ہمچنین از تہاون در شری فساد مسام و جلد میشود و از فساد او ضعف عضاو از ضعف آن انصباب مواد بسوے آن و از انصباب مواد جرب و دما میل و دبیلات و بثور ردیه و فساد لحم میگردد و گاہے بسقوط اعضاے انجامد شری یا از خون گرم حاد بود که دران حرافت باشد و چیزے از رطوبت فاسدهٔ غلیظه باوے آمیزد و یا از رطوبت رقیق فاسد باشد که بشوریت حدت یابد و آنچه از رطوبات مالحه باوے آمیزد از سر نزول نماید و گاہی با رطوبت چیزے از اخلاط سوداوی فاسد الکیفیة آمیزد و بحسب سبب موجب رنگ شری و صورت او باشد پس آنچه از خون سخین باشد که در حدت کمتر از خونی بود که در حمره و نمله بیباشد صورت شری نبور صغار سرخ رنگ بود و باوے کرب و قلق و حالت شبیه بحکه باشد و آنچه از رطوبت فاسد باشد صورت او تبور کبار سفید رنگ بود و با آن غثیان و تہیج باشد و گاہے با وی قذف رطوبت بود و گاہی با نوع اول قذف صفرا باشد و ظہور او نزد دانه خارج خلط بسوے سطح بدن و تنگی مسام و ضعف از اخراج آن بسبب کثرت او یا غلظ او یا ہر دو باشد پس مسام متورم شود و جلد متقشر گردد و آنچه ظاہر شود مثل بثور پہن گردد و با آن حکه بود و سبب حرافت و ملوحت که در خلط ست و خجندی گوید حق آنست که ہر دو نوع شری در شب کثرت نمایند و خارش آرند لیکن در بلغمی بیشتر بود و این مرض از صفرا و سودا اکثر افتد بسبب قلت تبخر بنا بر یبوست آنہا

علاج شرای دموی

فصد ہفت اندام کنند و لعاب بہدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ صندل در عرقیات بارد برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و گیرو و پھٹکری ہر دو سائیده بر بدن بمالند و یا سبوس گندم و تخم خربزه سائیده بمالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن خیلے مفیدست و آب نیم گرم بر بدن ریختن نافع و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید و یا بعد فصد عناب پنج دانه شاہتره شش ماشه در عرق شاہتره ده توله جوشانیده شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده بنوشند و گیرو و نمک سانبھر و سبوس نانخواه ہریک دو ماشه بر جلد بمالند تا تفتیح مسام و تحلیل بخارات کند و طین مغره با سکنجبین ساده خوردن و برگ بانس بآب جوشانیده غسل کردن و سبوس گندم و کشنیز خشک بر آتش انداخته دود آن بر تمام بدن رسانیدن از مجربات والد مرحوم ست و آب کاسنی مروق با سکنجبین و خاکشی نوشیدن و خاکشی و اسپغول ہریک دو درم با جلاب خوردن وجہی که در علاج ماشرا گذشت استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود نضج باده از منضج بامواد منقیهٔ صفرا مسہل بارد که در ان ہلیلجات نیز داخل کنند باید کرد و استعمال قرص کافور با تبرید مذکور نیز فائده میکند **ذکر ادویهٔ** نافع این نوع شرا شرب و ضماد عصارهٔ بارتنگ وکذا عصارهٔ کشنیز سبز بعسل و اگر مویز منقی و یا زیت خوشبو داخل کرده ضماد نمایند نافعتر باشد وکذا افسنتین وکذا تخم کاہو وکذا اجار نخل نافع و شرب عرق بید ساده سی درم بشکر و بردن مریض در حمام و طلاے بدن او بآب بید در حمام وکذا شرب کشنیز خشک و شکر ہریک دو درم ہر روز وکذا برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده که مسکن غلیان خونست وکذا نقوع تمرہندی وکذا آب لیمو وکذا نیل ہندی نیم درم که مسکن جوش خونست وکذا طرخون اندک خوردن و ضماد پشک گوسفند یا بز مثل غبار سوده بسرکه آمیخته وکذا نان گندم بآب کشنیز وکذا برگ خیار بعسل آمیخته وکذا عصارهٔ برگ آس یا حب او تنہا یا بشراب و روغن گل پخته وکذا اسماق بآب گندنا سرشته یا تخم گندنا مساوی او آمیخته وکذا آرد جو و تخم گندنا مساوی وکذا اسغره بسرکه یا آب حل کرده وکذا آب کاسنی و روغن گل وکذا برگ توت باریک سوده در حمام وکذا صبر بسرکه و غبار آسیا بسرکه و عسل وکذا ابقم وکذا خولان بآب حل کرده ہر واحد نافع ست و اگر دوغ گاو بنوشند و ہم طلا

نمایند نافع بود واگر برگ کنجد جوشانیدہ غسل نمایند برای ماشرا ہم مفید ست **ضماد** شری حار از بیاض استاد مغفور عنب الثعلب کشنیز
کاکنج قدرے آرد جو باہم آمیختہ طلا نمایند ولباس **سرخ** قطعاً نپوشند **طلا** حضض مازوے سبز صندل سفید زرد چوبہ برابر کوفتہ
بیختہ بسرکہ وگلاب طلا نمایند **عرق صد برگ** برائے شرا کہ با حرارت و سوزش باشد بسیار مفید ست گل صد برگ
زرد یا وآثار در آب بیخ کیلہ دو آثار شب تر کردہ صبح عرق کشند و دو تولہ صبح و شام بنوشند واگر با قرص کافور دہند بہتر ست
اقوال حکما ابوسہل گوید کہ شری اگر از خون باشد کہ حدت وسخونت پذیرد باید کہ فصد کنند بعد آن مطبوخ تمر ہندی وآلوی بخارا
وہلیلۂ زرد وبنفشہ بنوشند ویا آب انارین با تمر ہندی بیاشامند ویا بگیرند ہلیلۂ زرد دو درم ایارج فیقرا یک درم وسکنجبین
سرشتہ بخورند **شیخ** میفرماید کہ اگر خون غالب باشد مبادرت بفصد واجب ست بعدہ اسہال صفرا نمایند اگر قوت متحمل باشد
بمثل ہلیلہ دو جزو ایارج یک جزو شربتی سہ درم در سکنجبین وتسکین او بمثل تمر ہندی وآب انارین وآب انار میخوش ونقوع خوبانی وماء
الرائب وقرص طباشیر کافوری بآب انار کنند ونوشیدن آب گرم چند روزی چند بار آنرا نفع بخشد وتلیین طبیعت صاحب او
کنند ونقوع سماق صاف کردہ سہ اوقیہ نوشیدن تسکین تمام نماید واز اغذیہ طفشیل وسرکۂ زیت بروغن بادام وسرکۂ زیت بآب
غورہ ودوغ باشد **جرجانی** وایلاقی مینویسند آنرا کہ علامات خونی ظاہر بود درحالیکہ پدید آید آب غورہ طلا کنند وشربت غورہ
وآب غورہ بآب سرد دہند تا ساکن شود وہرگاہ کہ تسکین شد فی الفور رگ زنند وحجامت کنند واگر آب غورہ حاضر نباشد سرکہ وگلاب
وآب کرفس وروغن گل طلا باید کرد ونقوع تمر ہندی ودوغ ترش تسکین دہند واگر بعد از فصد نیز معاودت کند وقوت
قوی باشد بگیرند ہلیلۂ زرد دو درم ایارج فیقرا یک درم کتیرا یک دانگ وبآب کرفس حب ساختہ بدہند واگر حرارت
عظیم باشد آب انار ودوغ وغیر آن با قرص کافور یا با قرص طباشیر باید داد واگر مدت دراز گردد نقوع صبر بآب
کاسنی یا بآب عنب الثعلب بدہند واگر اثر غثیان بود برتی یاری دہند تا بخوبی قی کند **ابن ہبۃ اللہ** گوید کہ اگر شرے
حادث از خون صفراوی باشد فصد باسلیق کنند وآب آلو وآب انار وآب تمر ہندی بسکنجبین بنوشانند واگر طبیعت نرم باشد رب بہی
یا آب بہی یا شربت سیب بدہند پس اگر علامات صفرا ظاہر باشد بآب انارین بشکر اسہال آورند واگر کرب آنرا لاحق شود شیرۂ
تخم خرفہ بسکنجبین یا اسپغول بلعاب بنوشانند واگر ساکن نشود قرص کافور دہند وغذا السماقیہ وحصرمیہ سازند وبدن را بآب عنب الثعلب
وآب کشنیز وکاکنج وقدرے آرد جو سرکہ طلا کنند ودر آبیکہ بنفشہ ونیلوفر دران جوشانیدہ باشند بنشانند **ابن الیاس** گوید کہ اگر
مبادرت بفصد نکنند خوف غب بران باشد وبقدر قوت وفصل وہوا خون برآرند بعدہ تنقیۂ بدن از صفرا بمطبوخ فواکہ مقوے
بسقمونیا ویا بمطبوخ ہلیلۂ زرد بفلوس خیارشنبر ویا شیرخشت وترنجبین ہر واحد دہ درم نمایند وہر صبح آب انارین بتخم آنہا افشردہ
ہر واحد بست درم بترنجبین یا شیرخشت دہ درم بنوشانند ویا ہر بامداد آب ہندوانہ یا ماء الخیار یا سکنجبین سادہ یا ماء الرائب
ہر کدام کہ باشد دہ درم بشکر سفید دہ درم بدہند وغذا مزورۂ آب انار ترش یا آب غورہ بمغز بادام واسفاناخ وکدو
سازند وقرص کافور یک مثقال بماء الرائب بست مثقال ایشان را نافع بود **طبری** گوید کہ علاج نوع دموی بفصد واخراج
خون بحسب قوت کنند وماء الشعیر وسکنجبین سادہ بنوشند واقتصار بر مزورات معمول بآب غورہ وآب سیب ترش وسرکہ و
کاہو وکاسنی واسفاناخ ومانند آن نمایند واگر زوال او دشوار گردد وقوت اطاعت کند حل طبیعت بایں مطبوخ کنند بگیرند
ہلیلۂ زرد منقی بست درم آلو سی عدد عناب پنجاہ عدد تمر ہندے منقی از لیف وحب سی درم ترنجبین مثل او تخم
کشوث تخم کاسنی برگ عنب الثعلب کشنیز خشک توت سیاہ خشک کردہ ہر واحد پنج درم ہمہ را جوشانیدہ
صاف نمودہ یک صد درم گرفتہ ہفت درم فلوس خیارشنبر مالیدہ بار دیگر صاف کردہ نیم دانگ الطاکی مشوی انداختہ
نیمگرم بنوشند واگر ازین تدبیر زائل نشود وقارورہ حاد باشد سفوف کافور بخورانند نسخۂ آن بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث

تخم خرفه هر واحد سه درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم بیخ که آن خشیشه سفید رنگ ست سه درم
مازوی سبز یکدرم کافور سه طسوج کوفته بیخته سفوف سازند و اگر قرص بندند بهتر بود و هر روز سه درم با دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند غذا که مذکور شد
تناول نمایند پس هر گاه قاروره او بحالت طبیعی عود کند و شری زائل نشود آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز و آب انار میخوش گرفته
بیست جو یا آرد آن یک شبانه روز دران تر کرده برهم زنند تا لزوجت دران پیدا شود بر همه بدن ضماد نمایند و هر گاه که خشک شود اعاده او کنند
دیک شبانه روز این عمل کنند بعد از ان در حمام داخل شوند و اگر باین تدبیر زائل نگردد سرکه بگلاب و روغن گل در حمام بمالند که ازین
ضرور زائل شود و از طلای عجیب این نوع که بعد تنقیه بعمل آرند اینست که در آب برگ بهی و آب برگ بنفشه قدری صندل و بوش حل کرده
بکار برند این فی الفور یا در یک روز ازاله آن نماید و گاهی درین نوع نقوع مذکور در علاج صداع حار نوشانیده میشود خضر
مینویسد که علاجش فصد و اسهال صفرا بر فوق بمثل نقوع مسهل یا آب انارین بهلیله است و استعمال نقوع حلو و حامض و تغذیه مزوره
انار دانه و سماق و ملوخیه و خرفه فرمایند و در طعام و نقوعات کشنیز خشک زیاده کنند و استادمن امر میکرد بنوشیدن شیره تخم خرفه و تخم
خیار هر واحد سه درم نشاسته یکدرم در آب برد آورده شیرین کرده گیلانی گوید که عنب الثعلب تنها یا با کشنیز تر بران نهند و یا مویز با تخم
بکوبند و بر خرقه مالیده بران نهند و باید که از اخذ اشیای حریفه حامضه و مالحه و از حمامات و آفتاب و گرمی آتش پرهیز کنند
و هر بدن او نشاسته عصفر طلا نمایند و برگ زیتون با آب خوب بجوشانند و سرد کرده بر بدن نطول سازند و اگر مریض
را این دوا بخور انند نفع دهد بگیرند لودینه نهری و جمیز هر واحد ده درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک قیراط کوفته با آب انار
ترش یا با آب خیار بدهند و گلاب و روغن گل بعصاره کرفس و کشنیز تر بمالند و تسکین لهیب بنقوع سماق یا تمر هندی یا شربت
حصرم یا آب انار ترش یا دوغ ترش نموده فصد کنند و خون بمقدار معتدل بر آرند و اگر مع ذلک مرض در تزید باشد و قوت قوی بود
فصد از دست دیگر بگیرند و خون مقدار کثیر بر آرند اگر قوت مساعدت کند ماء الشعیر با آب انار چاشنی دار بدهند و غذای
مناسب وقت شام دهند و بگلاب سرد کرده و صندلین و آب کاسنی و کشنیز و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و
آب عنب الثعلب و کاکنج همه یا هر چه از نها حاضر باشد طلا کنند و تدبیر مبرد مرطب لازم گیرند مثل ماء الشعیر وغیره و حریره معمول
از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه و ترنجبین بماء الشعیر کنند و اگر بعد از
فصد عود کند حب صبر بخورانند مداومت بر ماء الشعیر مرکب با آلو یا شربت بنفشه یا ماء الفواکه با ترنجبین نمایند اگر طبیعت قبض
باشد و غذا مزوره معمول از تمر هندی یا آلو یا زردآلو و سماق و غوره سازند انطاکی گوید که علاج دموی بعد فصد شرب
ماء الشعیر و تمر هندی بشربت انار و شربت ورد و شربت بنفشه است و طلا باطیان و آنچه در علاج نار فارسی بیاید و در خواص آمده
که صاحب شرا چون جوخ احمر بر بدن خود بپوشد صحت یابد و کذا لباس حائض و کسیکه غسل کند با بیکه آفتاب او را اندیده باشد
از شرا شفا یابد و چون سماق بجوشانند و بعسل آمیخته بر شرا طلا کنند آنرا ببرد مؤلف اقتباس مینویسد که در شرا که
از بخار خلط حاد خونی یا صفراوی باشد اول فصد هفت اندام کنند و مطفیات خون و مسهلات صفرا بکار برند بعده این عرق
مصفی خون دهند برگ شاهتره نیم آثار عنب الثعلب برادهٔ شیشم گل سرخ برادهٔ آبنوس گل نیلوفر هر یک پاو آثار صندل سفید
تخم کاسنی عناب کلان افتیمون تخم بادرنجبویه هر یک نیم پاو شب در آب تر نموده صبح پنج شیشه عرق کشند شربتی از نه توله
تا بست و پنج توله و بدانند که درین مرض تفتیح مسام و عرق آوردن بحمام بسیار مفید ست و این چنان بود که از برگ شاهتره و برگ
گز برانگرانه اخته بخور گیرند و از چادر بدن را بپوشند سوای رو و همچنین بخور خاکشی و کذا بخور چوب گلاب و همچنین غسل کردن
با بیکه در ان نانخواه و برگ شاهتره و برگ کنار و سبوس گندم و نمک طعام هر یک یکمشت جوشانیده باشند و مالیدن خاکشی
سوده در روغن گل عظیم الاثر و مجرب ست و همچنین غسل با بیکه در ان سبوس گندم دو قبضه و خاکشی یک قبضه و نمک طعام نیم قبضه

پخته باشند و ماء الجبن نفع کثیر دارد

علاج شرای بلغمی

گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده همراه گلاب و عرق عنب الثعلب خورند و در حمام روند و آرد جو و تخم کرفس و سرکه بمالند و یا نمک دمیده بر بدن بمالند
و از شکر و اجواین تبخیر کنند و تنقیهٔ بلغم نمایند و یا سکنجبین ساده دو توله بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک پنج توله حل کرده
خاکستی شش ماشه پاشیده بنوشند و عود و عنب الثعلب هر یک دو ماشه کشنیز خشک سه ماشه بر اخگر گذاشته و دود آن بر بدن
گیرند و نانخواه و گیرو در سرکه سوده مالیدن نافع بود و گویند که ضماد بادام تلخ سوده در شراب کهنه آمیخته و کذا اقتیمون و کذا ابهل و کذا
انجیر خام سوده بنمک و سرکه آمیخته و کذا آب برگ انجیر و کذا آب گندنا و ششم حصهٔ آن نمک و کذا اقاقیا و عصفر و میعهٔ سائله مساوی آب بادیان
سرشته و کذا برگ سعد تازه و کذا مرداسنگ یکجز و گوگرد نصف جزو بسرکه در روغن گل سوده و کذا اسیر و نمک و کذا فلفل و نمک آب کرنب
سرشته و کذا زرنیخ سرخ بروغن گل مخلوط کرده و کذا کندر سائیده بزیت آمیخته و شربت کبابهٔ چینی یک درم سوده با سه درم شکر و شرب
و ضماد اشق بآب حل کرده و کذا مرزنجوش پنج درم و کذا کرنب و کذا تودری هر واحد نافع ست و در بیاض استادم مرحوم مرقوم ست که
بهنگری در آب سائیده گرم کرده بر بدن بمالند و شکر در آب جوش خفیف داده خاکستی پاشیده بنوشند و ابهل هفت عدد با آب نیمگرم خوردن
مجربست و تخم شبت قریب آنست و حلتیت عجیب ست و زیرهٔ سیاه سالم و کذا فلفل کوفته با آب مفید و نخود زرد چوب نیز نافع و کذا
شیرهٔ تخم قرطم دو توله آب سائیده خوردن و بعده بآب گرم غسل کردن فوراً زائل میکند و مجرب ست لیکن عند امتلا تنقیه ضرور
و سبوس اجواین بسرکه سائیده و کذا حب السمنه و گیرو مالیدن نافع و مالش عاقرقرحا سوده بروغن کنجد آمیخته مجرب و این حب از بیاض
والد ماجد منقول و مفید و معمول ست گیرو مویز منقی زنجبیل نمک سیاه هر یک هفت ماشه بقدر کنار صحرائی حب بندند هشت عدد دو کے
بنیدازند و از هفت حب باقی هر روز نهار یک حب بآب فرو برند و این ضماد نافع ست مغز بادام تلخ بورهٔ ارمنی تخم ترب سائیده
بلعاب حلبه آمیخته بعد از تکمید بآب گرم یا بعد خروج از حمام طلا نمایند **اقوال اکابر مسیحی** گوید که اگر از بلغم شور باشد آب جوز السرو
رطب بمقداریکه در قول شیخ بیاید با صبر بخورند و یا تخم فنجنکشت سه درم بلبن حامض خورند و یا بگیرند لودنیه دو درم طباشیر گل سرخ
هر واحد نیم درم و آب انار ترش بدهند و یا سماق را در آب ترکنند و از نقوع او سه اوقیه گرفته در آن یک درم ابهل سوده
آمیخته بنوشند و یا خشت نو در آب ترکنند و آب او صاف کرده مقدار چهار اوقیه از آن با یکدرم کبابه سوده بنوشند **شیخ الرئیس**
مینویسد که اگر خلط بورقی باشد تنقیهٔ بدن کنند بهلیله که نصف وزن او تربد باشد شربتی سه درم و آب جوز السرو تریک اوقیه با یکدرم صبر
بدهند و عصفر سائیده بسرکهٔ ترش بزنند و سه درم بدهند و آب مغره و یا خشت نو در آب ترکرده بنوشانند **ایلاقی و**
جرجانی گویند آنرا که علامتهای بلغمی ظاهر بود هم اولاً اندک خون کم کنند بعده تنقیهٔ بلغم باین دوا نمایند پوست هلیلهٔ زرد دو
درم تربد سفید یک مثقال زنجبیل دو دانگ سقمونیا انیسون کتیرا هر واحد یک دانگ بآب کرفس حبها سازند این یک شربت بود و هر صبح
ده درم گلقند عسلی یا ده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و اگر گلشکر با نیم درم انیسون دهند روا بود و حمام و عرق آوردن و مسام
کشادن هر دو نوع را سود دارد و سه درم تخم فنجنکشت کوفته بیخته با سه اوقیه شیر تازه بدهند **سعید** گوید که اگر شری سفید باشد جلنجبین و
سکنجبین عسلی بخورند و اسهال بایارج آورند و باید که کبابه نیم مثقال و دو اوقیه سکنجبین خورند و غذا مسخن بدن مثل قلایا و مطنجنات سازند و
بر نهار در حمام بنشینند **ابن الیاس** گوید که اگر حدوث شری از بلغم بورقی باشد هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بدهند و یا بگیرند
بادیان و اصل السوس هر واحد سه درم و با شکر سفید ده درم جوش داده بنوشند و تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیلهٔ مقوی تبرید کنند و مالش
بدن با پست جو و آب کرفس نمایند **طبری** گوید که علاج نوع رطوبی از شری حل طبیعت مریض ست باین حب اگر قاروره او سفید
باشد بگیرند مصطگی یک درم سنبل الطیب غاریقون تربد گل سرخ رب السوس هر یک دو دانگ تخم حنظل سه درم افسنتین

دو ثلث درم افتیمون نیم درم همه را باریک سائیده در سکنجبین سرشته حبها سازند شربتی از ان سه درم و ثلث و دو شربت از ان
بخورند و بشرب سکنجبین بزوری امر کنند اگر بلد و فصل مانع از ان نباشد و امر بدخول حمام در هر روز دو مرتبه و خائیدن مصطکی و انداختن
آب دهن نمایند و از اغذیه بر مزورات معمول بسرکه و شکر اقتصار ورزند و اگر باین طریق زائل نشود و قاروره سفید و قوت قوی
باشد مطبوخ افتیمون بنوشانند و هر شب وقت خواب دو دانگ فضه ایارج فیقرا بخورانند و اگر باین دوا نیز زائل نگردد این
نقوع صبر بیاشامند بگیرند صبر سقوطری سی درم گل سرخ ده درم مصطکی پنج درم مامیران چینی سه درم همه را در ظرف چینی کرده
بران آب کاسنی مروق بمقداریکه آنرا بپوشاند انداخته دو روز در آفتاب بدارند پس هر روز صد درم از ان با سه درم روغن
بادام تلخ بنوشند و اگر مریض را بواسیر باشد درین نقوع قدری مقل داخل کنند و تکمید مقعد او بروغن گل نیمگرم کنند و این هفت روز بنوشند
و غذا دران ایام مزورات شیرین با روغن بادام مفرط باشد و اگر باین تدبیر زائل نشود این سفوف کبابه دهند **نسخهٔ آن** بگیرند کبابه سه درم
مازوی سبز دو درم و بیخ مذکور در نوع اول چهار درم تخم انجره پنج درم گل سرخ سه درم و همه را سائیده سه درم بر نهار بخورند و بالایش بست
درم سکنجبین بزوری بنوشند و استعمال هلیلهٔ مربی درین علت نافع ست پس اگر چیزی از ان ماند در حمامات کبریتی بنشانند و آب آن بنوشانند
و آب ریحان که دران بادام تلخ و آرد ترمس شامی و برگ آزاد درخت پخته باشند تا آنکه غلیظ گردد بر مواضعی که باقی مانده باشد طلا
نمایند بعد از ان امر بدخول حمام و دلک بسبوس گندم و تخم خربزه کوفته و مغز او اگر فصل او باشد باید کرد و از عجائب تجربه درین نوع که
در یک روز زائل میکند تخم آزاد درخت سوده طلا کردن ست و این مجرب ست دران شائبهٔ کذب نیست و دیدم اطبای شام
را که همه باین دوا درین نوع امر میکردند و تجربه آن کردم و نیک یافتم و هرگاه ازین هر دو نوع شری نوعی ثالث مرکب گردد از
رنگ و صورت او ظاهر شود ازین هر دو علاج برای او علاج ترکیب دهند و دران تلطف نمایند و دیدم شخصی را که شرای دموی عارض
شد و چیزی شبیه بعرق بد بو از ان ترشح میکرد و دانستم که این از بقیهٔ خلط محدث مرض ست که اندک اندک متحلل میشود پس تلطیف تدبیر او
کردم و لزوم حمام نمودم و از ان پاک شد و دیدم که امر شری مجرب مودی گردید و مکث او طول کرد و بغسل کردن در چشمهٔ کبریتی زائل شد
گیلانی و مجوسی مینویسند که سکنجبین عسلی دو اوقیه با آمله نیم مثقال تا یکدرم و یا با کبابه نیم مثقال تا یک درم سوده و یا با یک مثقال بودینهٔ نهری
سوده بدهند و آب کرفس و سویق شعیر بر بدن طلا کنند و آنچه تجربه کرده شده در هر نوع موافق آمد نیست بودینه دو درم طباشیر دو درم
گل سرخ نیم درم کافور یک قیراط در آب انار ترش بخورانند و یا اهلیل بر نهار بدهند و اگر زائل نشود مطبوخ هلیله و بغواکه بنوشانند
و تربد و ایارج قوت دهند و اگر نفع نکند ماء الجبن باین سفوف نوشانند **صفت آن** هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر واحد پنج درم تربد سه درم
بادیان و غاریقون هر واحد دو درم همه را سائیده سه درم با نیم رطل ماء الجبن و ده درم شکر سفید بدهند سه روز تا پنج روز و هر روز ماء الجبن
اندک اندک بیفزایند تا بیک رطل رسد **انطاکی** گوید که علاجش به گلقند عسلی و سکنجبین عسلی و تربد و غاریقون ست و طلا آب کرفس و بورق
و کتیرا و طبیخ سبوس و بابونه و کاه گندم و کشنیز و کرنب اکلاً و طلاءً مجرب ست و در بلغمی بزیت و عسل و کذا گندنا و حی العالم و آب
قصب طلا کنند **مصنف خلاصه** و غیره مینویسند که سکنجبین عنصلی بنوشند و غذا بغیر فتق دهند و اندکی گرسنگی کشیدن مناسب
بود و حب الشفا بالاس طعام بسیار نافع آید و اگر با شرا غثیان بود آب گرم و غیره مدد کنند تا قی تمام کرده شود و بعده طبع
را نرم باید داشت و در جمله احوال نرم داشتن طبع اولی بود و عورتی باستعمال اضمده قابضه بر کمرگاه بقایای حیض را
پیش از پاک شدن منع کرد و روزه گرفت بعد یک روز این مرض پیدا شد اول رادع از خارج بدن بکار برد پس
مسهل صفرا و بلغم خورد اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود و هرگاه سردی و ترشی خوردی زیاده تر شدی و ماست سخت
مضرت کردی و هرگاه طبع نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه بیش از عادت باز حیض وا گشود و بآن صحت یافت و طوالیقی نیز همچنین کرده ماء الجبن
هم سود مند نشد و تا یکسال احتباس حیض و شری میداشت و در هر روز و شب هفت هشت نوبت شرا پدید آمدی حکیم بانیه مرحوم اول فصد

کردند و چندان خون گرفتند کہ بغشی انجامید بعدہ مطبوخ پوست خیارشنبر کہ در علاج احتباس طمث گذشت نوشانیدند و بخور از برگ گز و گل فنجنکشت و برگ داؤدی و اشنہ و خاکشی ہر واحد یکمشت در ظرفی گلی جوش کردہ ہر روز و شب ہفت ہشت نوبت دادند و غذا شوربای لوہ و ابو فصل نبان ردہ مقرر نمودند و غسل بمطبوخ برگ فنجنکشت و خرزہرہ و گز و سنبل الطیب ہر یک دو قبضہ و حمول از حب توتیای علوی خان کردند روز دوازدہم حیض کشودہ خون بسیار آمد و غشی افتاد و بعد بستن اطراف و پستان خون موقوف شدہ بہوش آمد و صحت یافت و ایضاً نوشتہ اند کہ غسل کردن بآبیکہ دران برگ فنجنکشت و بزر البنج و برگ گز ہر واحد یک قبضہ و یا افسنتین و افتیمون ہندی و سداب ہر یک سہ تولہ جوشانیدہ باشند و کذا بیخ سرکنڈہ و کذا برگ نیب و گز در بلغمی و سوداوی مجربست

علاج شراے سوداوی

اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد نضج از منضج سودا بمسہل سودا یا بمطبوخ افتیمون با شاہترہ و اہلیلج علو یخان و حب افتیمون تنقیہ کنند و ماء الجبن نوشانند و اطریفل شاہترہ و افتیمون علو یخانی با عرق چوبچینی دہند و اگر ازین تدبیر رفع نگردد چوب چینی خورانند و مردی آتشکی را این نوع شرا عارض شدہ و معتدد ماء الجبن نداشت بمداومت سفوف مبارک مخرج سودا امر کردم و ازان نجات یافت و عرق گل نیب مرکب نیز درین باب مجربست و در بیاض استادم نوشتہ کہ مدشرای یابس ہر روز دو سہ مرتبہ در آب گرم یا طبیخ ادویہ مناسبہ نیمگرم بنشانند و نقوع عناب و آلو و کشنیز و شاہترہ با سکنجبین اثر تمام دارد و اگر علی الدوام نبو شند و ہر گاہ اکثر اتفاق این مرض افتد فصد و اسہال مکرر باید کرد و از محرکات مادہ اجتناب لازم دارند و حکیم شریف خان مینویسند کہ گاہی شرا در غایت ندرت از سودا حادث شود و چون بگیرند تخم مرو یکدرم تا یکمثقال و باریک سائیدہ بران اندک آب بریزند و لعاب او بر آرند و بران اندک روغن یاسمین چکانیدہ بر ناشتا سہ روز و بر ند شرای سوداوی را زائل کند و گویند کہ مجربست و از ادویہ لائقہ درین مرض ماء الجبن با ادویہ مناسبہ است و آب شاہترہ مروق و آب کاسنی مروق با ترکیب مناسبہ و آب برگ نیب و بادسات و چوب چینی ترکیباً

نملہ

بقول شیخ یک بثرہ یا بثور صفراویست کہ حوالی خود اندک ورم پیدا کند و ساعی و متجاوز از مکان خود باشد و گاہی قرحہ گردد و پوست را اندکی بخورد جہت تیزی و سوختگی مادۂ صفراوی آن و گاہی تحلیل شود بی آنکہ ریش گردد از جہت قلت رداءت و رقت مادہ و قوت طبیعت و رنگ نملہ مائل بزردی بود با حدت والتہاب باشد مع قوام تولولی مستدیر و بیخ آن در اکثر عریض باشد مگر قسمی از ان کہ افر و خوردن تا منبع بیخ او باریک تر از سر او بود گو یا کہ معلق ست و در ہر نملہ مثل گزیدن مورچہ محسوس میگردد و بالجملہ ہر ورم جلدی ساعی کہ غائر نباشد آن نملہ بود و لیکن بعضی از ان جاورسی ست و بعضی اکالہ و چون قروح گردد و متعفن شود باسم تعفن مخصوص گردد و ایضاً بقول شیخ بثور صفراوی اگر از صفرا بسیار لطیف حاد حریف کہ در داخل جلد محتبس نشود حادث گردد از ان نملہ تولد کند پس اگر لطیف تر و رقیق تر و حاد تر باشد از ان نملۂ ساذجہ حادث شود و این زیر جلد بود و اگر مادہ ردی تر و غلیظ تر باشد چنانکہ دم حاد محترق با صفرای سوختہ آمیزد نملۂ اکالہ حادث گردد و این جلد را بخورد و در لحم غائر شود و قرحہ اندازد و جرجانی گوید کہ نملہ بثور خرد بود و بتدریج بیکدیگر نزدیک و باہم پیوستہ گردد و جای بسیار از حوالی خویش فراگیرد و با سوزش و خارش باشد و ملمس گرم بود و سوزش او مثل سوزش گزیدن مورچہ بود و لہذا مسمی بنملہ شدہ و بعضی گفتہ اند کہ نملہ روان و ساعی از مکانی بمکان دیگر میباشد ہمچون روانی مورچہ و ازینجاست کہ او را نملہ گویند و گاہی عقب او تپ و تشنگی شدید پدید آید و اکثر نملہ ای کہ بر جلد پدید آید و ہمین باز شود و متقرح گردد و غائر زیادہ نباشد و از خارش و سوزش خالی نبود و آنرا از نملہ شمردہ اند و ساعیہ نیز گویند و نملہ دو گونہ است یکی آنکہ مادۂ او صفرای خالص بود و آنرا نملہ ساذج گویند و این در ظاہر جلد ساعی میباشد فقط دوم آنکہ مادۂ او صفرای محترق حاد مختلط باندک خون حاد محترق باشد و آنرا نملۂ متاکلہ خوانند پس سوزش جلد و زردی رنگ آن علامت نملۂ ساذج ست و سرخی رنگ و سوزش و سرعت تقرح و آنکہ در ظاہر و باطن جلد ساعی باشد نشان نملۂ متاکلہ بود و انطاکی گوید کہ نملہ بثور رست و ظاہر آنست کہ از لطیف صفرای حادث شد کہ حرارت آنرا دفع کند پس گاہی کثرت پذیرد بحسب مادہ و گاہی تجاوز کند و منتقل گردد و آنرا ساعیہ نامند و لابد ست کہ متقرح شود و گاہی مستدیر شود و آنرا جاورسیہ گویند و گاہی پختہ شود چنانکہ آب زرد آید و آنرا رطبہ خوانند و نوعی از نہست کہ ہر چند مندمل شود از مکان دیگر قرح کند آنرا عیون متعدد باشد و اہل روم آنرا خلہ نامند بجہت مشابہت عمل آن حیوان درزمین علاج در نملہ ساذج تنقیہ صفر کنند بعد

اطلیهٔ مبردهٔ مجففه مثل مامیثا و صندل و اقاقیا و رسوت در آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب ضماد کنند و اگر ماده شدید الحدت متاکل باشد بعد تنقیه بمطبوخ هلیله و تمر هندی حالی آن بطلای نرد طلا نمایند و طلا کردن از گل ارمنی و رسوت و کافور و سفیدهٔ تخم مرغ مفید بود و بعد از مسهل اگر حاجت باشد فصد کنند و در نیجا ادویهٔ قوی التخفیف استعمال باید کرد و تدارک جراحت بمرهم سفیداب نمایند **ذکر بعض ادویهٔ نافع نمله** گویند که ضماد جوز السرو یا برگ دبار و جو و کذا نمک طعام و زوفای خشک و سرکه و کذا آب کشنیز سبز تنها و با نان گندم و یا آرد جو و کذا حضض بگلاب و کذا آب عنب الثعلب بسفیداب و روغن گل و یا بایست جو و کذا وسمه و کذا آب برگ مورد بروغن گل و شراب و کذا مورد خشک سوده با آب و زیت انفاق روغن گل آمیخته و کذا خاکستر بید بسرکه و کذا برگ خلاف و کذا قلقطار با آب کشنیز سبز و کذا آرد عدس گندم و کذا مازو بسرکه سوده و کذا انجیر بسرکه و نمک و کذا اسپغول بسرکه و روغن گل و کذا بستان افروز بسرکه و کذا حجر البقر با آب کاسنی و کذا اپشنگ بز سوخته بسرکه سرشته و کذا آب سداب و سفیداب و سرکه و روغن گل و کذا زعفران و پوست درخت توت و کذا عدس مقشر با کلیل الملک و عسل و پوست انار با آب پخته و کذا موم زرد و روغن گل **وشرب** و ضماد حی العالم صغیر و کذا خولان و کذا آب عصی الراعی **واکل** و ضماد خبازی و غسل نمله بنمک و سرکه بمرات ظاهر و احد نمله را سود مندست **وضماد** کما فیطوس بعسل کذا آب برگ زیتون بری و کذا پوست درخت توت و زفت رطب و کذا سبوس گندم باریک سوده و زفت رطب و کذا پوست درخت صنوبر کبار با قلقند سوده و کذا موی انسان سوخته بسرکه و کذا اضماد و اکل **سرکه** هر واحد نمله را از سعی باز دارد **اقوال حکما** مسیحی گوید در میکه سعی میکند و آن نمله است محتاج بود از جهت حدوث او از سبب حار یعنی مرهٔ صفرا بسوی اشیای مبرد و محتاج نبود بسوی اشیای مرطب و اگر چه مادهٔ او یابس است و ما چون معالجه این مرض مکرر باشیای مبرد و مرطب کردیم فائده نکرد بسبب صعوبت علت بران و قهر مرض سبب را الجهت شدت و قوت او حتی که بر تخفیف او قادر نشدیم آنرا ترک نمودیم و در علاج او اشیای مسخن و مجفف استعمال کردیم و آنچه مقتضی بحسب سبب ست ترک نمودیم اصلا پس اگر این نیز نجات نه بخشید و مرض آنرا مقهور گردانید باستعمال اشیائی که در غایت تسخین و تجفیف ست مثل زرنیخ و قلقطار مائل شدیم و اگر ازین هم فلاح حاصل نشد و مرض آنرا مقهور ساخت باستعمال چیزیکه در غایت حرارت و یبوست بالفعل بود و آن آتش ست امر کردیم و آن موضع را بدان داغ نمودیم و نمله سه قسم ست دو نوع ازان در ظاهر جلد حادث شوند و آن نمله بسیطه و نملهٔ جاورسیه است و سوم نملهٔ متاکله است و او آنست که در جلد غائر شود و گوشت را بخورد و باید که معالجهٔ هر دو قسم اول با دویهٔ قلیل التخفیف کنند و علاج قسم اکال مختلف بود بحسب مکث او پس مادام که در ابتداست باید که موضع او بطلای مبرد و مجفف طلا کنند لیکن لازم نیست که در تخفیف و تبرید قوی باشد و طلا را بعقید انگور یا بشراب مائی که دران اندک قبض باشد حل کنند و ضماد از چوب انگور و علیق و بارتنگ باشد و بعد ازان باشیائیکه در تخفیف شدید باشند ضماد کنند مثل ضماد یکه دران با وجود ادویهٔ مذکوره عسل و عدس یا بست جو داخل بود و یا ضماد مرکب از پوست انار و سماق و تراب بست جو پس اگر مکث نمله طول کشد باشیائیکه در تخفیف شدید تر باشند استعمال نمایند و در سرکه که تیزی او اندک آب شکسته باشند یا بشراب قابض حل کنند و اما نمله که در ظاهر جلد باشد علاج او در ابتدای او باشیای معتدل التخفیف مثل مامیثا با آب گداخته باید کرد و اگر فائده نکند باید که آنرا در سرکه یا با آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ حل کنند **شیخ** میفرماید که در علاج نمله اگر استفراغ خلط بحسب واجب نکنند بلکه علاج قروح نمایند چیزیکه آنرا به کند از موضع دیگر قریب او یا از نفس آن موضع عود نماید و همواره جلد را بتدریج بخورد و ماء الجبن بسقمونیا در استفراغ مادهٔ نمله نافع ست و اما طریقیکه بدان معالجهٔ نمله کنند آنست که در نملهٔ اکال از مرطباتی که در حمره استعمال میکنند اجتناب نمایند و در ابتدای او مثل کاهو و حی العالم و نیلوفر و طحلب و خرفه استعمال نکنند بلکه اگر ضرورت بود مثل عنب الثعلب خصوصاً خشک سوده بکار برند زیرا که دران تخفیف ست و مثل بارتنگ و علیق و عدس بعد آن و بست جو و پوست انار و شاخ انگور پس اگر بران خوف تاکل و تقرح باشد با این مبردات چیزی از عسل مانند آن و یا دقاق کندر بسرکه استعمال کنند و آبیکه از چوب انگور رطب نزد سوختن آن سیلان کند نیکوست و اپشنگ بز بعسل و یا سرگین گاو بسرکه و چون تاکل و تقرح ظاهر شود اقراص اندرون بشراب قابض یا سرکهٔ ممزوج آب یا عصارهٔ قثاء الحمار و نمک و زهرهٔ بز و سداب و نطرون یا فلفل یا نطرون بیول طفل استعمال نمایند **صاحب کامل** گوید که چون حدوث نمله از مرهٔ صفرا میباشد لهذا در علاج او احتیاج بشرب دوای مسهل صفرا مثل طبیخ فواکه مقوی بسقمونیا و یا آب لبلاب بفلوس خیار شنبر یا آب هلیله و تمر هندی میشود و بعده بران اشیای مبردهٔ مجففه طلا کنند و بحسب سبب محدث این مرض که آن مرهٔ صفراست واجب آنست که علاج باشیای بارد رطب باشد لیکن چون نمله قروح ست و قروح محتاج بدوای مجفف او بود بسبب رطوبتی که دران میباشد لهذا مقاومت سبب محدث مرض ترک کرده شد و بسوی مرض قصد کرده شد وازین جهت واجب بود که طلا با دویهٔ مجففه استعمال کرده شود الا آنکه ادویهٔ که در نمله حادث در ظاهر جلد استعمال کنند در تخفیف کمتر بغیر لذع باشند

مثل شیاف مامیثا و اقاقیا و حضض بآب کاسنی و آب عصی الراعی آمیخته و عدس مطبوخ مسحوق بگلاب و یا بگیرند گل قبرسی و ارمنی و قیمولیا هر واحد یک جزو اقاقیا نیم جزو و همه را در آب شاخ خرفه یا بآب عنب الثعلب یا آب بارتنگ آمیزند و اما نوع دوم نمله که آن نمله متاکله است باید که دران ادویه در تجفیف قوی تر باشد مثل قیمولیا بسرکه و گلاب استعمال کنند و یا موی سوخته طلا نمایند پس اگر این ادویه بحاجت کفایت نکند و نکث او طول کشد باید که بقرص مجرد با مداد و زرد طلا کنند و نسخه آن در علاج جاورسی در قول ممدوح الیه مسطور شد باید که آنرا خشک کرده وقت حاجت باریک سوده بحر بر بیخته بگلاب بسرشند حتی که مثل چرک حمام گردد بر موضع طلا نمایند **صفت مرهم** نافع نمله متاکله و سائر قروح محتاج بتجفیف بگیرند مازوی خام یک جزو مورد خشک یک جزو باریک سائیده در روغن گل که دران موم مقدار ثلث او گداخته باشند بیامیزند تا مرهم گردد و بر موضع طلا نمایند و اگر دران برگ آس یک جزو افزایند بهتر باشد **نوع دیگر** بگیرند مرداسنگ و زرد چوبه هر واحد یک جزو نانخواه نیم جزو گلنار و قنبیل هر واحد یک جزو همه را باریک سائیده موم و روغن گل گداخته آمیزند تا مرهم شود و بر نمله طلا کنند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید یا ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند عناب و آلو سیاه هر واحد بست عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا بگیرند تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم و غذا ماء الشعیر سازند بعد از ان تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا با فلوس خیارشنبر کنند و یا بگیرند هلیله زرد و تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین مقوی بسقمونیا بنوشند بعد از ان اطلیه مبرده مجففه استعمال کنند و در اطلیه او از مبردات اجتناب نمایند زیرا که قروح سست بارتنگ و علیق و عدس و اقاقیا و صندل و حضض بآب کاسنی یا بآب عصی الراعی طلا کنند و یا بگیرند گل ارمنی و گل قیمولیا هر واحد سه درم اقاقیا و صندلین هر واحد یک نیم درم و همه را باریک سائیده بآب بارتنگ و آب خرفه بسرشند و علاج نوع متاکل آن بمجففات قوی التجفیف نمایند مثل قیمولیا و گل سرخ هر واحد سه درم کوفته بیخته بآب عصی الراعی یا گلاب سرشته طلا کنند و اگر متمادی و مزمن گردد و این دوا نفع نکند بقرص اندروخون و طلای زرد طلا نمایند **طبری** گوید که علاج نمله و خادر ساده واحد ست غیر آنکه عنایت بنمله واجب ست که مؤکد تر باشد و عمده در علاجش فصد ست و استفراغ باین مطبوخ اگر قوت اطاعت کند و قوانین اطلاق آن نماید و هلیله زرد بست درم تمر هندی از لیف و تخم او پاک کرده بست درم آلو سی عدد کشنیز خشک برگ عنب الثعلب هر یک با قبضه کبیر عناب سی عدد توت سیاه خشک کف ترنجبین از خار پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی و کشوث هر واحد پنج درم همه را حسب واجب بپزند و صاف کرده و زن سه طسوج سقمونیای مشوی دران حل کنند و من سقمونیا را دران داخل نمیکنم و ازین یک شربت یا دو بنوشند و لزوم شرب ماء الشعیر بسکنجبین ساده کنند اگر معده او متحمل شرب آن باشد و الا سکنجبین بآب کاسنی و آب عنب الثعلب دهند و اگر معده او متحمل این هم نباشد آب عنب الثعلب بشربت سیب و گلاب بدهند و در معالجه او طریق تلطیف حتی الامکان بغیر آنکه معده او ضعیف گردد سلوک نمایند و برای این شربتی ست که اهل حران آنرا ترکیب داده و استعمال نموده اند و آن تاثیر نیک دارد بگیرند آب ریباس و آب غوره و آب توت سیاه و سرکه کهنه هر واحد صد درم و دران پوست بیخ کاسنی و بیخ عنب الثعلب و کشوث هر واحد پنج درم بجوشانند تا ضعیف گردد و از ثفل صاف کرده شکر طبرزد بمقدار چندان آب انداز ند و بقوام شربت آرند و جابر تلطیفی دربن اندک کافور افزوده و چیزیکه درین مرض بدان طلا نمایند این ست که بگیرند گل ارمنی و صندل سفید و گل سرخ و جلنار و آب عنب الثعلب حل کرده طلا کنند و گاهی آب عنب الثعلب تنها طلا کرده میشود و حنین ابن اسحق طلائی برای حمره و نمله تالیف نموده و مسمی نیر ساخته و تجربه کرده شد و نیک یافتم گل ارمنی و صندلین بوزن شیاف مامیثا و تخم کاسنی و دران طباشیر و کافور و حضض افزوده و متاخرین دران اندکی افیون زیاده کرده اند و من افیون را دران داخل نمیکنم این همه را بسایند و در آب عنب الثعلب سرشته بنادق مدا زنند و باریک سر و از ابتدا بین شیاف زنند و باین شکل بهر آن میسازند که در سائیدن آسان باشد با آب عنب الثعلب و گلاب و بسیار اندک سرکه غیر کهنه بسایند و بر نمله و حمره طلا کنند و نگذارند که خشک شود و چیزیکه اطبای بصره نمله و حمره را طلا میکنند این ست که برگ عصی الراعی و حی العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ بید میگیرند و با یک سائیده بران اندک آرد جو انداخته مخلوط میسازند و بر موضع حمره و نمله طلا میکنند و در یک روز صحت می یابد و تحلیل میشود و بعضی اطبا در معالجه این مرض بغلط روغن استعمال میکنند و صحت او تاخیر میشود و در مدت دراز به میگردد و حمره و نمله را چون التیام میشود اثر آن باقی نمی ماند و اگر بماند در اندک مدت زائل میگردد **ایضاً** در مقام دیگر نوشته که گاهی حل طبیعت صاحب نمله بآب لبلاب مقوی بسقمونیا کرده میشود و بعده بر موضع آن لزوم این طلا نمایند گل سرخ گلنار گل ارمنی باندکی سرکه و آب عنب الثعلب حل کرده بکار برند و البته روغن بدان مس ننمایند و شربتی که سابق مذکور شد و اکثر صاحب حمره و نمله استعمال کنند و بعد استفراغ فصد کنند و فوق در معالجه حمره و نمله اگر قوی باشند همین ست که در معالجه حمره ابتدا بفصد کنند پس اسهال آورند و در نمله باسهال ابتدا کنند بعده فصد نمایند **ابن هبة الله**

مینویسد که علاج این باستفراغ بدن بود و اگر ماده سازج باشد بجز یکه اخراج مرهٔ صفرا با سهال کنند مثل آب تمر هندی و خلو من خیار شنبر و ماء الفواکه تنقیه نمایند و بعد اسهال بر عضو ادویه مبردهٔ مجففه مثل اسفیداج و ماميثا و اقاقیا و گل ارمنی و طین رخام و حضض و آب کاسنی و آب حی العالم و عصی الراعی و گلاب طلا کنند و غذا مزورهٔ آب غوره یا عدس مقشر مطبوخ بسرکه یا یخنی مرغ معمول بسرکه سازند و اگر ماده مشوب بخون رقیق باشد علاجش اولاً بفصد کنند پس با سهال زرد نیز یعنی اخراج صفرا کنند و شربت مبردات و طلا از ادویه مبردهٔ قابضه که مذکور شد در ابتدا نمایند و در آخر ادویه محلله و همچنین علاج مماثله باشد نمایند زیرا که از خون حاد صفراوی حادث میشود و اگر ماده متأکله باشد علاجش بادویه که در تجفیف قوی تر باشد باید کرد صفت مرهم که مادهٔ متأکله را نفع میکند مازو سبز و مرداسنگ و زرد چوب هر واحد یک جزو گلنار و مورد و عصارهٔ بارتنگ هر واحد دو جزو همه ادویه را جمع نموده بموم و روغن از ان مرهم سازند **جرجانی** در این نوع و ایلاقی مینویسد که اول تسکین حرارت باید کرد و بمطبوخ هلیله استفراغ صفرا کنند و اگر خون بحت غالب بود و از سرخی عظیم مفرط و ریا فتد گردد اول رگ زنند پس با سهال مشغول شوند و گرد اگرد آن موضع صندل سرخ و زعفران و اسفیداج و ماميثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد یک جزو و پوست بیخ و افیون هر یک نیم جزو همه را سائیده بگلاب سرشته قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب سوده طلا کنند و اگر اندکی سرکه آمیزند صواب باشد و بران موضع که ریش گشته باشد مرهم سفیداب طلا کنند و اگر هنوز خارش و سوزش بود و ریش نشده باشد طلای مذکور بر جمیع اعضا طلا کنند هم بر موضع خارش و هم بر گرد اگرد آن و هر وقت که بشویند برگ بید در آب جوشانیده بدان آب بشویند و طعام عدس با آب غوره و امثال آن دهند و قرص ورد و صبر دهند باشد **انطاکی** گوید که علاج ماده فصد و تنقیه و ترک هر چیز شور و شیرین و تیز و ریاضت و اکتفا بشربت ماء الشعیر و مطبوخ هلیلهٔ زرد و فواکه و تریاق او نفع است و مرکبات که از ان ترکیب یافته باشند و اولاً باطلیان کشنیز و دهان مرخیه طلا کنند تا آنکه التهاب تسکین یابد بعد از ان بمثل خولان و ماميثا و اقاقیا و آنچه در اورام حار مذکور شد و خاکستر شعیر و کرم و برگ قصب سبز و آس و سفیداب و سرکه را درین مرض اختصاص جهت منع سعی و غیره است و کذا اکرنب را اکلاً و طلاءً

جاورسیه

بثور خرد مشتد بشبیه بدانهٔ کوچک و نگاورس است که سر او سفید و بیخ او سرخ بود و گاه باشد که با آن ورم و سوزش شدید و سیلان زرد آب یار بود و بخارش ابتدا کند مثل جرب و سبب آن صفرای غلیظ یا ماده مرکبه است و اکثر در حرافت و حدت مخلوط با قدری بلغم مائی که در داخل جلد محتبس شود و این ساعی و متاکل نگردد بخلاف نمله که آن ساعی باشد و تشخیص و طبری و نجیر آنها جاورسیه را از اقسام نمله شمرده اند و جرجانی و ایلاقی گویند که گاه جاورسیه بثور خرد بود و بسیار بود و اندکی و سختی و نرمی آن باندازهٔ ماده بود و بالجمله میل بصلابت دارد و صاحب خلاصة التجارب مینویسد که این موسوم بجاورسیه بجهت مشابهت آن در خردی و گردی بدانهٔ جاورس شده و رنگ آن زرد بسیاهی گراید و قوام آن بصلابت مائل بود و بسبب ماده جهت اختلاط مادهٔ صفراوی این با بلغم و سودا و هم بدین سبب گرمی ملمس و سوزش و خارش این کمتر بود و تحلیل و دشوارتر از نمله بود **علاج** فصد کنند و جهت تنقیه صفرا و بلغم مطبوخ هلیله با تمر هندی یار کرده بدهند و پوست انار و گل ارمنی بسرکه و گلاب طلا نمایند و اگر مادهٔ بلغمی افزون تر بود و آن از قلت سوزش توان دانست باید که بمحللات قویه طلا فرمایند و این مطبوخ صفرا و رطوبت بلغمی بیرون آرد پوست هلیلهٔ زرد و تمر هندی عنب الثعلب تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت گرفته بجوشانند و صاف کرده بجهت سبب ترنجبین و سقمونیا و تربد یار کرده بدهند و چون علاج آن بعلاج نمله نزدیک است حسب حاجت از انجا بر گیرند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید که جاورسیه مشابه نمله است در علاج لیکن اولی در استعمال این آنست که در مسهل مثل تربد باشد با وجود آنکه اسهال صفرا کنند و اگر در آن قوت افتیمون بود بهتر باشد بعد از ان بگیرند مازو و کزمازج و صندل و پوست انار و گل ارمنی و همه را بسرکه و گلاب بمقداریکه سوزش نیارد آمیخته بپر مرغ بران لطوخ سازند و پنیر تازه در علاج این مرض موافق تر است و چون از ابتدا در تجاوز کند معالجه مثل سرهای قنفد سوخته بشراب عفص نمایند و قوی تر ازین هرگاه احتیاج بتجفیف بلیغ افتد آنست که بگیرند برگ بادروج و بکوبند و دران قلقدیس داخل کرده استعمال کنند و قوی تر ازین زنگار و گوگرد زرد سوخته است اندران لطوخ بشراب یا آب چوب انگور که وقت سوختن او برآید باید کرد **محمود** گوید که علاجش فصد است و اسهال بجز یکه اخراج صفرا و رطوبات کند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم و آلو سیاه ده عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر تب و حرارت قوی باشد و اگر ضعیف بود مزوره از کدو و تمر هندی یا ماش بمغز بادام و اسفاناخ و کدو و تربد دهند و باقی علاج او مثل علاج نمله است **خضر** گوید که علاج این فصد و تنقیهٔ بدن است بمسهلے که دران مثل غاریقون و هلیلهٔ کابلی و شاهترهٔ سبز و شربت شاهتره سبز و شربت شاهتره مرکب باشد و بعد تنقیه بدن آبیکه دران مویزج و بابونه و ورق جو شانیده باشند بشویند و حنا در سرکه سرشته و آب کاسنی بعد غسل بآب کبریتی لطوخ سازند و بگوگرد و کندش و بورق و نمک طلا نمایند

و تلطیف غذا بسیار نکنند بلکه غذا از لحوم لطیفه سازند و هرانچه در اکله بیاید بکار برند و ملازمت حمام نمایند کاز انفع اشیائی برای این مرض ست **شریف خان** مینویسند که از مجربات والد من سفوف چوب گز ست برای اخراج مواد فاسده محرقه از مثل این امراض که گاهی بعد منضجات و مسهلات و گاهی همراه ماء الجبن استعمال کرده میشود و معجون عشبه از اختراع من نافع جمیع علل مذکوره است **مؤلف** اقتباس خلاصه میگوید که ضعیف مطبوخ افتیمون تربدی نافع و اگر در ابتدای ظهور بثور نمله یا جاورسیه بر سر هر دانه مقدار عرض آن تیزاب فاروقی نهند و چون خشک شود دیگر نهند و چنان رعایت کنند که تیزاب از غیر سر دانه با طراف آن تجاوز نکند نفع عظیم بخشد و تحلیل و منع نیکو کند و غذا در جاورسیه تریاقی چاشنی دار یا ساده باید

جمره

دانه ها ئیست که بر بدن ظاهر شود متفرق یا مجتمع بهم بسیار سرخ و هر دانه او قطعه بزرگ از مکان در گیرد و در گوشت غایص گردد و درد او مثل درد و سوزش نهادن اخگر بر عضو بود و ازان مریض را قلق و بیخوابی شود و گویند که بجهت همین درد و سوزش او مسمی به جمره شده و ماده او بیم نمیگردد بلکه خشک ریشه گشته پوست ازان فرو می آید و سببش صفرای غلیظ شدید الحدة و ردا و ت ست که دران خون حاد بیامیزد و بقول جرجانی و ایلاقی و بهاء الدین جمره بثور سخت گرم و سوزان با خارش صعب خورنده بود و هر جا که پدید آید پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی بگوشت فرو رود و خشکریشه سیاه بر آرد همچون خشکریشه جائیکه داغ کرده باشند بدین مناسبت نام جمره یعنی آتش پاره نام نهاده اند و رطوبت کمتر دارد و ماده او بسودا مائل بود و گاهی از یک بثره بیش پدید نیاید و گاهی بثور متعدد و متفرق بر آید و ابتدای آن با خارش سخت باشد اندران محل و بزرگی سطح ظاهر آن اول مقدار نیم نخود بود یا اندکی بزرگتر و بزرگ آن بقدر نخود بود یا بزرگتر ازان لیکن حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر نماید و گاه باشد که هیچ بثره او کا پدید نیاید لیکن آن محل نخست بخارد و بسوزد و سخت سرخ شود پس ازان برنگ رصاصی یا خاکستری گردد و گاه باشد که از سوزش و عفونت و سمیت ماده و درد حوالی آن تپهای صعب گیرد و باشد که هلاک کند و در سالهای وبا و قرب آن این مرض بسیار افتد و ماده این بثره صفرا و سودای احتراقی عفن باشد و شیخ میفرماید که اسم جمره و نار فارسی گاهی اطلاق کرده میشود بر هر بثره اکاله بلکه و رسوزان محدث خشکریشه مثل عضو سوخته آتش و یا داغ و گاهی اسم جمره اطلاق میکنند بر بثوریکه مکان را سیاه کند و عضو را مثل انگشت گرداند بغیر رطوبت و کثیر لسودا ویت غایص و بثور او قلیل العدد کبیر الحجم ترمسی باشد و گاهی در انجا بثور نبود البته بلکه در اول بسرخی و حکه مثل جرب ابتدا کنند و گاهی آبله کنند و ازان چیزی که از جای سوخته داغ سیلان کند بچکد و موضع رمادی اللون یا اسود بود و گاهی رصاصی باشد و سوزش شدید دائم با آن بود بغیر حمرت صادق بلکه مائل بسیاهی یا سیاه بود و جمره بطی تر در ظهور و غائر تر از نار فارسی باشد و ماده او ماده بثر او قویا بود و از صفراء المحترق مخالط سودا باشد لهذا ازان خشکریشه سیاه پیدا شود و جمره بسودا و شدید تر از نار فارسی باشد و در هر دو فرق زیاده نیست و گاهی با وبا و با اصناف نمله و جاورسیه ردی حمیات ردیه قتاله بود و این بسبب وبا باشد و بسا ست که مشابه فلغمونی گردد و مائل بسودا ویت بود در ابتدای امر خصوصا در سال وبا و ابن الیاس گوید که جمره جات بهن شدید الحمرة مثل جمر بود و گاهی با وی تپ شدید و التهاب و خشکی آب دهن و تشنگی سخت بود و اگر بسیار هائل باشد با آن غشی عارض گردد و انطاکی در تذکره مینویسد که جمره مسمی بجمر و از جهت تشبیه او بسوزش و ایلام آن در عضو بجمره آتش شده و آن فی الحقیقت صورت نوعیه ماده هیولانی او صالح برای بثور نمله و نار فارسی و حب افرنجی معروف در مصر بمبارک باعتبار اتی ست که هر واحد ازان در محل خود مذکور گردد پس آن بثره واحد بود یا اکثر فاعل و حرارت معفنه است و ماده او انچه احتراق یابد یا غلیظ گردد خصوصا از خلط بارد یابس و صورت او خشکریشه غائر مبسوط بود که با احتراق سوزش آرد و بخورد و غایت او تسوید جلد و تفلیح آن و نخر عظام و صعود لهیب و بخارات ست که قریب از اکله بود و ازان زرد آب سائل شود و اکثر از خون سوداوی بود و هبابه و غالبا از مان مثل لحم بقر و بادنجان و سیر ست مع قلت ریاضت و کثرت غم و عدم تنقیه بدن و گاهی از دوای سمی مثل زرنیخ در رجح و از عدده خصوصا از قبل جماع و خوردن چیزیکه نفوذ نماید بالای فاسد الکیموس مثل شراب بر لحم بقر و علامت سابق او حرارت بدن بلا عطش و تغیر نفس بلا اذیت در مجاری و ظهور کف سیاه در بول و بد بوی براز زیاده از عادت ست پس هر گاه ماده بسوی موضع خروج متوجه گردد دران هنگام علامات او حرقت عفونت و حرارت آن و نقص احساس آن و سیاه شدن جلد آن و ظهور دوائر مخالف رنگ طبیعی مصحوب بعلاماتی که مذکور شد و گویند که هر گاه خروج او در محلی باشد که صاحب او ان نظر نیابد مثل پیچ گردن دلالت بر موت کند و صحیح آنست که چون احتراق اثر کند در انچه بران نهند و غور او زیاده گردد جای طمع در صحت نباشد و ایضا رزنهه حی گوید که جمره ورم شدید الحرارة فاسد المادة است که الم او مشابه حرق نار بود و ستبر گردد و ملتهب باشد بکشاید خشکریشه و غالبا قتل کند چون غائر شود و یا محاذی قلب باشد و یا سیاه گردد و صاحب اقتباس نوشته که علامت

جمره ظهور بثرات متعدده متفرقه در همه بدن و یا بر یک عضو خاص لهذا چنانچه دست و پا و چهره با عراضیکه سابق مذکور شده بیشتر تنها لهای پر آب باشند و چون آب آنها بر هر جا که بچکد برانجا بثره و یا تبخاله با سوزش پدید آید مع اختلاف رنگ چنانچه اول بسرخی شدید بود و در تزاید مائل بر صاصیت و رصاصیت باشد و در آخر سیاهی پیدا کند و خشکریشه سیاه گردد۔

علاج اول تنقیه بفصد هفت اندام نمایند و اگر مانعی بود حجامت با شرط بر ساقین کنند و خون در هر دو بسیار گیرند و ماء الجبن نوشانند و ماء المطبوخ شاهتره و افتیمون فواکهی علویخان دهند بعده نوشیدن نقوع حضض و طلا کردن آن خیلی مفید است و باقی علاجش بعلاج نمله نمایند الا آنکه درینجا گاهی بشرط عمیق بر موضع جمره حاجت آید و در اطلیه نمله کافور افزوده درینجا بکار برند و از ادویه خاص که بدان معالجه جمره نمایند آنست که در دی سرکه برگل خالص بریزند تا بجوش آید پس کافور سوده بدان گل خوب مخلوط کرده طلا سازند و اگر گل ارمنی یا گل ملتانی افزایند بهتر باشد و اولی آنست که بعد فصد پوست آنرا بمقراض تراشیده آن موضع را شرط زنند و بالایش زرو گذارند و ضماد از گل ارمنی و سرکه سازند یا مرداسنگ بگلاب سوده یک توله گل ارمنی دو توله کافور سه ماشه در مسکه گاو که لبست و یکمرتبه در آب شیرین شسته باشند آمیخته بکار برند و اگر جمره در پای و ساق افتد و از دو چه ماء الجبن فائده نشود فصد هر دو صافن کنند و خون چندان بگیرند که نوبت بغشی رسد پس افشره انناس نیم پاو عرق کیوڑه سه توله شربت یاقوت علویخان سه توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند تا سه روز متواتر و غذا دال مونگ مقشر و خشکه و نان سمید و قورمه حلوان مقرر سازند و حب توتیای علویخانی که در آبله فرنگ بیاید سوده در روغن گاو لبست و یکمرتبه شسته آمیخته بران طلا نمایند در روز چهارم وقت صبح حب مذکور یکعدد و در بالائی جغرات سه توله آمیخته دهند و بالایش نان سمید بوزن سه توله و همین قدر روغن و قند سفید بهم مالیده خورانند تا یکهفته و غذا و طلا بدستور و وقت شام دوای افشره مذکور دهند که در دو هفته صحت میشود **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که در علاج جمره و نار فارسی لابد از فصد است تا خون صفراوی خارج شود و اگر مرض حائل باشد چندان خون برآرند که قریب بغشی شود و گاهی در جمره حاجت بشرط عمیق افتد تا خون ردی محتقن که آن در طبیعت سم است خارج گردد و این وقتی بعمل آرند که ماده مائل بصفراویت باشد و علاج بوضع ادویه مثل علاج جمره ضرور است لیکن واجب نیست که ضماد شدید التبرید باشد چنانکه در جمره بود و ایضاً تحلل نشود و اندک ماده این بسوی باطن نشود و همچنین جائز نیست که ضماد شدید التقبیض استعمال نمایند و جائز نیست استعمال محللات نه در اول ظهور او و نه نزد اول سکون التهاب بلکه واجب است که ادویه مجففه که در آن اندک تبرید و تحلیل مع ردع باشد استعمال نمایند مثل ضماد معمول از برگ بادرنگ و عدس مقشر و نان بسیار ربوس داده و ایضاً مانند بسرکه خمر و خبث بسرکه خمر داده و ادویه جیده در وقت ابتدا و بعد آن نیست که بگیرند انار ترش و سماق کنند و در سرکه بجوشانند تا آنکه نرم گردد پس بسایند و بر خرقه نهاده بران محل بگذارند که این در هر وقت نیکوست و این مرض را قلع نماید در ابتدا و انتها و گاهی در ادویه این وقت و بعد آن این افتد که بگیرند جوز تازه و با پوست بسایند و مویز و انجیر بشراب و روغن خشخاش سیاه و بهتر آنست که ازین هم ضماد بسازند و از ادویه نیکو در اکثر اوقات اینست افیون و اقاقیا و زاج سوری و قشور مس پوست انار هر واحد دو درم زهره نحاس یکدرم بزرالبنج یکدرم و امثال این ادویه بران نهند که متقرح نشده باشد و اما در متقرح لابد است از مجفف قوی مثل دوای اندرون و اقراص ایون و اقراص بولاندروس و دواء القشور بشراب حلو یا منفتح و سائر آنچه در علاج جمره متقرحه و نمله و جاورسیه مذکور شده و واجب است که بران ضماد در روزی دو بار و در شب یکبار یا دو بار ضماد نمایند و حتی المقدور مسخنات استعمال نکنند و لازم است که آنچه محیط موضع بود و موضع احتراق را بگل ارمنی مع سرکه و آب و سائر آنچه مبرد و رادع باشد تعهد نمایند و آنچه قریب آنست صوف زده در شراب ترکرده است پس هر گاه التهاب ساکن شود و قروح باقی ماند علاج بمثل مراهم رصاصیه مرهم دیاخیلون و سائر ادویه قروح متاکله باید کرد و ایضاً این دوای مرکب مرداسنگ یک رطل زیت کهنه یکنیم رطل زنجار یک رطل مرداسنگ را در زیت بپزند تا بسته بعده بران زنجار بریزند و ایضاً این دوا برای جمره که برند اکبر دلب و مانند آن افتد و بالجمله بر عضائیکه در تخفیف او حاجت شدید تر باشد نافع بگیرند قلقطار و قلقدیس هر واحد هشت درم بورق ارمنی دو درم و آب سائیده استعمال نمایند و همچنین بپشک بز بعسل ست پس هر گاه خشکریشه و لحم فاسد ساقط گردد و لحم صحیح ظاهر گردد معالجه بعلاج جراحات بسیطه نمایند و گاهی خشکریشات و لحم ردی را ادویه سعروفه ساقط کنند و روغن اقحوان برای اسقاط او نیکوست و بالجمله اشتغال باسقاط خشکریشه و علاج باقی بعلاج جراحات صحیحه بسیار صواب است **دوای** جدید مجرب برای قدما که بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده بگیرند انزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب مساوی و بهمه گل ارمنی و ازان دق سازند و در سرکه و آب حل کرده بران موضع طلا نمایند تا آنکه دران تقبض شدید پیدا شود و خشکریشه گردد پس یا منفشه ساقط شود اگر زیاد رطوبت باشد و یا محتاج گردد بآنکه قلع او کنند و ساقط نمایند و همواره همچنین بعمل آرند تا همه ساقط گردد **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که اگر قوت قوی باشد و هیچ مانعی نبود

اول رگ زنند و خون بسیار بیرون کنند چند انکه نزدیک بغشی رسد و گاهی بر جایگاه مرض شرط باید زد و خون ردی بیرون کردن و ضمادها چنان باید که دران با قوت برودت قوت تحلیل و تخفیف باشد چون ضماد برگ بارتنگ وغیره که در قول شیخ گذشت همه را بیز ند و ضماد کنند و طعام چیزی باید که بسردی و ترشی میل دارد **سعید** گوید که اگر خون غالب باشد فصد مریض کنند و اصلاح مزاج بشرب ماء الشعیر و سکنجبین نمایند و شیرهٔ تخم خرفه و جلاب بدهند و عصفور یا آب حی العالم و آب عنب الثعلب و نبات با حبا طلا کنند و اگر صفرا غالب باشد تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر نوشانند و بعد دو ساعت سکنجبین مائی دهند و تعدیل طبع نمایند اگر قبض گردد آب تمرهندی و شکر و عصفور با گل ارمنی و آب بارتنگ و گلاب و آب کشنیز طلا سازند **ابن الباس** گوید که هر صبح جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم یا آب انار ین نشیم آنها فشرده هر واحد بست درم بشکر و ترنجبین بمقدار سابق نوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع مشمش یا بمطبوخ هلیلهٔ مقوی بسقمونیا کنند و باقی علاج او بعلاج نملهٔ جمره نمایند لیکن در اطلیهٔ این دوای شدید الردع والتبرید نشاید و از خاص ادویه که بدان معالجهٔ این نمایند انست که در دی سرکه برگل بریزند تا بجوشد بران ادقاقیا پاشیده طلا کنند **خضر** گوید که فصد و استفراغ صفرا کنند و مراعات سودا نمایند و باید که بعد تنقیه بر چیزی که ترقیق خون و ترطیب آن نماید و ردائیت آن افزاید مثل حسای شعیر مبرد و عناب و تخم خیارین و شربت نیلوفر مشغول شوند و از اغذیه بر مزورات مثل اجاصیه و قراصیه و ملوخیا اقتصار نمایند و چون تشنه شوند آب آلو و آب خیار دهند و لعاب اسپغول نوشند و شربت آلو و شیرهٔ تخم خیار دهند و چون مرض با ختلاط آید جوزهٔ مرغ بچه مقشر و لحم بچهٔ بز بدهند و از ادویهٔ موضعیه بر سکه و آب کشنیز اقتصار و رزند و بر موضع جمع ریم نهند تا بکشاید پس بر دهن قرحه اندک مسکه بروغن گل بنهند و حوالی آن خرقهٔ مبلول بگلاب و آب کشنیز سبز گذارند و چون پاک شود بمراهم مثل مرهم سفیداب یا مرهم نوره علاج کنند تا مندمل گردد و نگذارند که ماده البته جمع شود و اگر ریم باقی باشد و حرارت معاودت کند بران پارچهٔ مبلول بگلاب و گل ارمنی نهند و بحضض و کافور و لعاب اسپغول طلا سازند **نطاکی** در تذکره مینویسد که اول بدادرت بشرط واجب بود و عمیق زنند برای خروج ماده بنوعی که مستاصل گردد و بعد ازان انچه ارخا و ترطیب و جذب نماید چون حرم مغز و دجاجهٔ مرغ بران نهند پس هرگاه ماده زیاده گردد فصد کنند و الا شرب ماء الشعیر بشربت ورد و سکنجبین سه روز کفایت باشد و از تبرید با طلیه قبل تنقیه حذر کنند تا ماده بسوی باطن منعکس نگردد و اگر ماده نیز و شرط بر جای صحیح سیلان کند بران نوره پیدا کنند و اگر قبل شرط فصد کنند جذب ماده بسوی داخل نماید بعد ازان این حب هر روز دو مثقال بدهند که آن سریع الفعل حسن الفعل مشتمل بر صحت از تراکیب مجربهٔ من است **صنعت آن** صبر یک وقیه بسفایج نیم اوقیه سقمونیا پوست هلیله مصطکی هر واحد سه مثقال حجر ارمنی یک مثقال بآب کاسنی حبها سازند و چون تنقیه ظاهر گردد و ضعیات نهند و بهترین آنها دردی سرکه است بگل خالص و سفیداب سرشته بعد ازان انار ترش و مازو هر دو بسرکه بخته و همچنین عدس مقشر پس اگر سوزش و گرمی اشتداد نماید و از انعکاس ماده امن گردد مورد و کافور باشیل سوده بر نهند و اگر در انجاد در کردن لحم فاسد واجب گردد نشکر نهند اگر لحم فاسد بسیار نباشد و الا باندکی زنگار رنند بعده صبر و مردا سنگ بروغن گاو و این همه مع اصلاح اغذیه حتی الامکان می باید و همه انچه در اکله و درنمله مذکور است درینجا مستعمل بود و از ادویه نافعه در علاج این قبل زنگار فتق اکثار وضع مسکه است و همچنین بعد آن برای تطفیه آب کشنیز زند و قوت لهیب و شرب آب سیب بعنبر و آلو بشیرهٔ تخم خیار و مروارید محلول شربا و طلاء آنرا بسرعت صحت بخشند و در زبده گوید که خون خروس و برگ بید انجیر و پوست انار و اجزای سرو را بجمره اختصاص عظیم است **بهاء الدین** گوید که اگر چه غلبهٔ خون نباشد فی الجمله خون کم کنند بفصد یا حجامت خصوص بر حوالی جمره اگر مانعی نباشد و بعد ازان تنقیهٔ صفرا و سودای احتراقی کنند بمسهلی که دران تریاقیتی نیکو بود و چون تقلیل خون را مانعی باشد بر مسهل اقتصار لازم بود و گاهی احتیاج افتد بآنکه محل مرض را شرط زنند و نافع بود و زلو چسبانیدن بسی مفید آید و اگر کسی را طاقت سوزش داغ باهن نباشد اولی آنست که از تیزاب فاروقی آنرا داغ کنند و چندان تیزاب گرم کرده بران نهند که بر ان محل سوراخ شود و بحرکت آید و آنجا که این مرض از بحران انتقالی افتد این عمل واجب بود و مرهم کوزهٔ فقاع طلا کردن عظیم سفید آید و بر محل ورم حوالی مرض گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کردن سخت مفید باشد و پوست تازهٔ خرگوش همواره بر محل مرض بستن عظیم نافع بود و غلامی را بزنخ جمره پیدا شد و تمام زنخ و حلق او ورم کرد با درد و سوزش عظیم و تب کرد حضرت استادی او را از چربیها و گوشت پرهیز فرمودند و غذاهای ترش دادند و بوقت خواب حصور انار ترش شربتی نام و بالای آن حب الشفای بزرگ میدادند و جدوار بآب بارتنگ سوده در شبانه روزی چندین نوبت بر محل مرض حوالی آن طلا فرمودند بهمین علاج اعراض آن در سه روز برطرف شد بعده بمرهم سفیداب جراحت آنرا باصلاح آوردند و این علاج بسیار بتجربه پیوسته انفع

نار فارسی

بثرہ باشد پر آب رقیق با سوزش شدید و خارش بسیار و درد و ورم حوالی وچون برآید بزودی خشکریشہ گردد و قبل از ظہور بثور در بدن خطوط سرخ و طاوسی پدید آید
مثل زبانہ آتش ولہذا بنار فارسی مسمی شدہ وگویند کہ چون درین سوزش و آبلہ ظاہر میشود ہمچنانکہ از سوختن آتش پدید می آید بدین مناسبت آنرا نار گویند
وتخصیص بفارسی غالباً بجہت آن کردہ باشند کہ اولا این مرض در فارس پدید آمدہ باشد و اہل فرس از جہت سوزش آن آنرا آتشک گفتہ باشند و اندر
حوالی این بثرہ بثرہای خرد از جنس او و از غیر جنس او بسیار پدید آید خصوصاً رطوبت و عفونت آن بہر جائیکہ رسد خشکریشہ سیاہ کند و حوالی پوست را لختی بخورد
وبسوزد و اندک پہن شود و این بثرہ نیز در سالہای وبا و قرب آن بسیار افتد و بر اثر این نیز تبہای گرم مہلک پدید آید لیکن مادہ این بدون گرمی و سوداء
وعفونت نباشد کہ اندر جمرہ و بعضی این را جمرہ گویند و بعضی جمرہ را نار فارسی و آتشک گویند و ہر دو را مترادف دانند و ابن ابی صادق گفتہ کہ این مرض
یا بسبب حدوث او ببلاد فارس بسیار و یا بسبب آنکہ ہر کہ اولاً علاج او اخذ کردہ از فارس بودہ مسمی بنار فارسی شدہ و قرشی نوشتہ کہ موصوف بفارسی
بہر آن شدہ کہ اہل فارس در زمانہ قدیم عبادت آتش میکردند و دائم آتش آنہا مشتعل می ماند و آن لامحالہ قوی باشد بسبب دوام اشتعال والتہاب
او پس این مرض را بدان بقوت آن تشبیہ دادند بان مسمی ساختند و شیخ الرئیس میفرماید کہ گاہی اسم نار فارسی اطلاق کردہ میشود بر آنکہ بثرہ از
جنس نملہ اکال محرق محدث آبلہ بود و دران سعی در رطوبت باشد و مادہ او صفراوی باندک سوداء بود و غور او کم باشد و بثور بسیار و کوچک بود گویا کہ در انجا خلط
حار کثیر الغلیان و شیر باشد و نار فارسی از جمرہ در ظہور و حرکت سریع تر میباشد و مادہ او حاد بود و آنچہ در لحم از ان عارض شود در تحلیل سریعتر باشد و آنچہ بعصب عارض
گردد ثابت تر و بطی تر در تحلیل باشد و آن قریب از جمرہ است الا آنکہ مادہ این در صفراویت شدیدتر و مادہ جمرہ در سوداویت شدیدتر ست و گیلانی از طبری نقل کردہ
کہ نزد اکثر اطبا جمرہ و نار فارسی در صورت یکی ست و نزد یک بعض آن نار فارسی و جمرہ و نملہ در صورت واحد ست و امر چنین نیست زیراکہ نار فارسی دانہای
بزرگ باشد والم او شدیدتر و در لحم غائر گردد و نملہ چنین نیست و اما جمرہ محتاج بشرط شود و آنرا بعد زوال و اثر باقی ماند و نار فارسی چنین نیست و بعد زوال در
اثر باد نجانی و نیلی و سیاہ باقی نماند و الم او تا بقای اثر بماند و این فرق ظاہر ست و اگرچہ اینہمہ جنس واحد اند و اما صورت نار فارسی نست کہ سرخی شدید مع
غلظ در جلد بود و نزد ظہور او در بدن شواظ مثل زبان آتش باشد چون بلند شود و زیر جلد منبسط نگردد و الم او شدید بود و از خاص اعراض او نیست کہ آن
در جائے کہ ظاہر شود متمیز گردد و بنا بر بقای اثر آن بعد زوال آن **و انطاکی** گوید کہ این مسمی بنار فارسی شدہ بسبب کثرت او در فرس بسبب آنکہ آثار و بثور
حادث دران مشابہ سوختگی آتش در حمرت و تلہب میباشد و گاہی خطوط او دراز شود و گاہی مستدیر گردد و تاکل نماید و بسرعت ظاہر شود و مادہ او خلط
صفراوی مع اندک خون رقیق باشد و اسباب او ادمان اکل اشیای حار لطیف مذموم مثل ثوم و خردل ست و سیر در آفتاب تلت استفراغ **علاج** ہرچہ در علاج
جمرہ گذشت بعمل آرند و باید کہ درینجا بعد فصد و اسہال باشیائی کہ خون را رقیق و رطب گردانند و در مائیت او افزایند تا حرارت محرقہ از ان زائل گردد متوجہ شوند
و مثل آب شاہترہ تازہ مروق و آب کاسنی سبز مروق باد دیہ مناسبہ استعمال نمایند و ایضاً جہت تسکین و تلیین شربت عناب و شربت کدو و آب تمرہندی و آلو بخارا
دہند و مازو در سرکہ سودہ طلا کنند تا متسع نگردد و مغز تخم شفتالو سوختہ و سفال آبخورہ طلا کردن ہم مفید بود و بقول شیخ طلای جوز کہنہ چرب برای
نار فارسی بعد سکون التہاب و باقی ماندن قرحہ نیکوست و بقول ابن تلمیذ و رازی وغیرہ ضماد آب کرنب و پست جو و نمک و کذا تخم کرنب و نمک و کذا بارتنگ و کذا کشنیز سبز
بمویز منقی و کذا کرسنہ بعسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا آب بابونہ ہر واحد نافع نار فارسی ست **اقوال اطبا** طبری گوید کہ علاج این و علاج جمرہ واحد ست
و از طلای او بعد فصد و استفراغ و التزام مریض ماء الشعیر و شربت مذکور در نملہ اینست کہ بگیرند حضض یکجزو و کافور یکجزو و در لعاب اسپغول و لعاب تخم بارتنگ بیامیزند
و دران خرقہ ترکردہ بران موضع تا زمانی بدارند کہ مریض را خوش آید و حرقت زائل کند و ہر گاہ درد آن بسردی این کم شود طلای آن بکار برند **مجوسی** گوید
کہ نار فارسی گاہ مفرد پدید آید و گاہی در بعض اوقات با جدری ظاہر شود و علاج ہر واحد ست الا آنکہ می باید کہ مواضع آبلہ ہا را انقبہ کنند و بر آن سفیداب و مرداسنگ
و صندل سفید و کافور بگلاب سودہ و دران پنبہ ترکردہ بنہند و موضع را ہر وقت بدان تر دارند و اما چون نار فارسی مفرد باشد باید کہ صاحب او مبادرت
بفصد نماید و خون بمقدار حاجت و حسب احتمال قوت و غیر آن برآرد و بعد از ان آبلہ ہا را بسوزن سوراخ کنند تا زرداب و سیلان کند بعدہ مرہم سفیداب کہ دران
اندک کافور باشد ضماد نمایند و ہر وقت کہ دران چیزی از آب جمع شود سوراخ کردہ ہمان مرہم طلا نمایند و بعد از ان گل ارمنی بآب و سرکہ طلا کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند

کہ اول فصد کنند و بمطبوخ هلیله و تمر هندی تنقیه نمایند و هر بامداد کشکاب و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول و شکر ماخذ آن بنوشند و تبره را بنشاندن و آب آن بچینند و اگر لحمی از پوست آن بمقراض ببرند تا آب در آن مجتمع نگردد و اطبا از ان تراوش کنند بر چینند صواب باشد و حوالی او را بگل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کنند و بر بثور مرهم سفیداب طلا سازند **ابن هبة الله** گوید که علاج نار فارسی بفصد بود و اگر ممکن نباشد حجامت نمایند و با صلاح اغذیه پردازند و بعد آن آبله ها را سفیداب وغیره که در قول مجوسی گذشت بروغن بادام طلا کنند پس اگر رطوبت مترشح بسیار باشد بحضض و زرد چوب و کافور در آب کاسنی یا آب حی العالم طلا نمایند و غذا آنچه مرغ با آب غوره دهند **ابن الیاس** گوید که هر صباح جلاب از آب انار بن شحم آنها افشرده سه وقیه و از تمر هندی ده درم و از عناب و آلو هر واحد ده عدد و شکر ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر تپ ظاهر باشد و الا مزوره نبوماش با سفاناخ و کدو یا مزوره زرشک و مغز بادام و اسفاناخ سازند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا بمطبوخ هلیله کنند و یا هر بامداد آب هندوانه سه وقیه بشکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و یا هر صبح آلوی سیاه و آلو کوهی و عناب هر واحد بست عدد و تمر هندی ده درم بگیرند و با شکر سفید ده درم بجوشانند و دران شیرخشت ده درم و ترنجبین بست درم آمیخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه بصندلین و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد درم کوفته بیخته بآب کاسنی یا بآب حی العالم یا بآب عصی الراعی یا آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب سرشته طلا کنند و چیزیکه آنرا نفع عاجل بخشد نیست که حضض وغیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند و یا بگیرند مازو و سبز خام و فوفل مساوی و کوفته بیخته بسرکهٔ کهنه و گلاب سرشته طلا کنند و از تناول حلویات و لحوم و شراب بالکل حذر نمایند **انطاکی** گوید که اولاً فصد واجب بود و تنقیهٔ صفرا و اکثار ماء الشعیر و بنفشه و شربت آن و شربت ورد و طلا محل بآب خرفه و برگ مورد و زعفران و سفیداب و کذا مرس بسرکه و عسل بجته و آهک را هفت مرتبه در آب شسته بروغن گل آمیخته و کشنیز سبز بعسل و ایضاً سرگین کبوتر بعسل مع بزرکتان

آبلهٔ فرنگ

گویند که این مرض در سن نه صد و چهار در جزائر فرنگ ظاهر شده و لهذا متقدمین اطبای یونان بذکر آن نپرداخته اند و الحال در جمیع بلاد شایع گردیده و بآتشک شهرت یافته و بعضی گویند که این مرض قدیم ست از عهد سکندر و مراد از بثور غریبه همین ست و بعضی این را مرض طاری گویند بنا بر آنکه میگویند که در عهد کیان جانوری بر شخصی بنچال کرد و همان وقت اثر آن در مواد رسیده فاسد گردید و مرض مذکور پیدا آمد و از ان شخص بدیگران رسید **بالجمله** مرض مذکور چون حادث شود در ابتدا بثور بر قضیب و حوالی آن در مردان و مانند فرج زنان برآید و بزودی قرحه گردد و بزرگترین اسباب حدوث او جماع ست خاصةً با زنی که اثری ازین مرض دران بوده باشد و مزاج او حار و اخلاط او کثیر الفساد بود خصوصاً آنکه با وی بسیار مردان جماع کنند پس موضع مخصوص او بسبب کثرت وقوع منی ها متعفن گردد و مرد مبتلا بدین مرض چون با زن مجامعت کند آن زن باین مرض بیمار شود و گاهی این مرض از باهم خوردن طعام و باهم نشستن بصاحب آن حتی که از بول و براز کردن در یکجا متعدی گردد و سبب مادی او اخلاط محترقه است که رنگ و مزاج را فاسد کند و این علت بسیار ردی و فاسد ست اکثر تمامه زائل نشود مگر در ندرت و نزد ظهور را در اکثر ورم در کنج ران عارض شود و آن بد باشد اگر پخته شود و بسنگافد بسیار تکلیف دهد و گاهی متعفن شود و هلاک کند و بعضی را بعد حدوث این مرض اوجاع مفاصل وغیر آن از امراض ردیه پیدا شود و گاهی حشفه و بعض اجزای قضیب ساقط گردد و گاهی قرحه بینی عارض شود و استخوان اندرون آن بوسیده شده بینی فرو نشیند و گاهی قرحه در حلق پیدا شود و سوراخ در کام گردد و گاهی بجذام انجامد **انطاکی** گوید که حب افرنجی در مصر معروف بمرض مبارک است بنا بر تفاؤل و نزد بعضی عرب و حجاز بنتیجه و آن مرضی ست که اولاً اهل فرنگ را بهم رسیده و منتقل شده بجزیرهٔ عرب در سن هشت صد و هفت پدید آمده و متزائد شده تا آنکه کثرت نموده و اطبا ذکر آن نکرده اند و متاخرین آنرا بنار فارسی ملحق ساخته اند و این جهل ست و دران بسط کلام بنا بر عموم بلوای آن میکنیم و میگویم که آن مرضی ست که بمجرد معاشرت متعدی شود و این بفعل جماع سریع تر گردد و ماده او از کل اخلاط بود پس آنچه از خون باشد علامتش آنست که آبله بزرگ و مستدیر و سرخی او بسیار شدید و نزف خون و رطوبات مع التهاب و خارش بود و آنچه از صفرا باشد علامتش با علامات مذکوره قلت رطوبت و زیادتی حدت و زردی رنگ ست و در مصر ضمان نامند و آنچه از بلغم بود علامتش انبساط و اتساع و عدم خارش و کثرت رطوبت و سفیدی آنست و آنچه از سودا باشد علامتش خشکی و صلابت و تیرگی جوشش و درد بندها ست و گاهی با بیشتر از یک ماده مرکب شود و علامتش اجتماع علامات مذکوره ست و اولاً خلطی که بدان بدن فاسد گردد در عروق داخل شود پس کسل و ثقل و تپ حادث گردد و از خلط حار ضربان در مفاصل پیدا شود بعده از محل او حد تنقیه نماید و خبیث ترین

او آنست که ابتدا از مذاکیر و مغابن کند و جملۂ اطبا ابتدای آن بمراهم مدمله نمایند پس منتخم گردد و بدان بهبر زود از آن حذر باید کرد عماد الدین محمود شیرازی مینویسد
که مرض معروف بآتشک در قدیم الایام نبوده و از امراض جدیده است و لهذا در کتب قدما ذکر آن نیست و گویند که ابتدای ظهور آن در ملک فرنگ بوده و از جهت
آنرا آبلۂ فرنگ گویند و از جهت آنکه مانند آتش سوزنده است آنرا آتشک نامند و از برای آنکه اولاً در بلاد ارمن بهم رسیده و از انجا ببلاد دیگر انتقال یافته
ارمنی دانه خوانند و اطبای متاخرین در تطبیق آن بامراضی که در کتب قدما مذکورست اختلاف نموده اند بعضی از اقسام نار فارسی دانسته بجهت مشابهت این
بدان و بعضی از جملۂ نفاطات شمرده و بعضی از اقسام جرب تصور نموده بلکه گفته اند جرب جزامی ست لیکن باستقرا انچه یافته اند از اقسام جرب نیست سبب مادۂ فاعل
آن سودای محترق و یا متعفن ست که دران غلیان و ثوران بهم رسد و بحسب استعداد میل بظاهر جلد بدن و یا بباطن آن نماید و ازان ورم و آبله بهم رسد و یا نه زیراکه
غلیان موجب انفصال اجزای غلیظه سوداویه از لطیفه رقیقۂ دمویه است خواه آن ورم متقرح گردد یا نه و بدین تقریر با هیچ یک از امراض سوداویه منطبق
نمیگردد زیراکه هیچ یک آنها بطریق اندفاع سودای مذکور بواسطۂ غلیان بنحو مذکور نیست و با جدری نیز زیراکه در جدری غلیان نیست و بواسطۂ آن انفصال
می یابد اجزای دمویۂ فاسده از اجزای صحیحه و درین علت انفصال اجزای سوداویه از دمویه است پس رسید که این مرض غیر امراض مذکوره است و
علامت آن مطلقاً ضعف تمام بدن و ضعف اعصاب و عضلات و مفاصل ست بنوعی که از برداشتن اندک چیزی عاجز شود بی تپ که باعث آن
باشد و در بروز دانها احساس بسوزشی نمایند که گویا آن موضع را باتش داغ میکنند و رنگ آن موضع در اکثر احوال مائل بکمودت میباشد و در
دانهای که برآیند نیز حدت و سوزش باشد و رنگ آنها تیره بود و بشب از وجع مفاصل بخواب و بیقرار و آرام باشد و اگر سبب آن مادۂ ریاحیه باشد
که باد فرنگ نامند درد اندر مواضع مختلفه باشد و بسرعت از جائی بجائی نقل نماید و گاهی از سرعت حرکت و انتقال بجدی رسد که باندک زمانی
از دست بپا و از پا بدست و از دست راست بدست چپ و از پای راست بپای چپ و بالعکس و همچنین بهر جا انتقال نماید و در ایام اول
بدن برآمده باشد تا هنگامی که دانها بروز تمام یابند و بعد از بروز دیر باصلاح آیند و از خصائص این مرض ست که اوجاع آن باطلا و ضماد و
استفراغات تسکین چندان نمی یابند بلکه در اغلب اوقات اشتداد عظیم می نمایند و محرمان این مرض هر مرضی که بمعالجات مقرره در کتب
باصلاح نیاید مانند صداع و رمد و درد گوش و دندان و امثال آنها که باسهال و غیر آن زائل نگردد معالجۂ آن با دویۂ مقررۂ مخصوصۂ این مرض
نمایند جهت آنکه امثال این احوال اکثر بواسطۂ مادۂ سوداویه عسر الانقلاع میباشد و معالجات مخصوصۂ این مرض در استیصال آن عمده اند و نفع کلی
می نمایند و لهذا جزم میکنند که این امراض البته از اقسام و یا از توابع آن اند که چون آن مرض زائل گشت امراض که تابع آنند نیز زائل میگردند و نیز از
خصائص بعض این مرض ست که گاهی دانهای کوچک صلب بر سطح بدن بی درد و حرقت بر می آیند و چند گاهی مانده پس ناپدید میگردند **و علامت**
دموی آن یعنی حادث از خون حاد محترق آنست که روی آن مائل بسرخی و عروق ظاهر برآمده و بشره منتفخ باشد و غیر آن که در قول انطاکی
گذشت و تدبیر سابق و مزاج و سن و سحنه و فصل و بلد وغیره دلیل آنست **و علامت** صفراوی آن که حادث از صفرای حاد محترق باشد
ظهور دانهائے خرد و سر تیز و پر آب و عدم حمرت قوی و همواری حوالی دانها و سوزش آنها و سرعت تقرح و خروج زرداب رقیق از آنها
باحدت و رداءت بهر جا که رسد متقرح سازد و دانهای این قسم بجمره و نمله و سائر بثور صفراویه باشد باندک سیاهی و تیرگی و تدبیر مقدم و مزاج وغیره امور
مذکوره شاهد آنست **و علامت** بلغمی آن یعنی حادث از بلغم محترق قلت عدد بثور و بزرگی و پهنائی آنها و انتفاخ پشت چشم و ثقل تمام بدن و کثرت خواب
و مائل بسفیدی بودن بثور باشد و تقدم تدابیر وغیره امور مذکوره گواه آنست **و علامت** سوداوی آن یعنی حادث از احتراق سودا قلت عدد و صغر دانها
و تغیر و سواد و کمودت آنها و حوالی آنها و رنگ ریم آنها و کمی حدت و سوزش و غلظ قوام مده و دیر باصلاح آمدن آنها بود و سائر امور مذکوره از تدبیر با تقدم وغیره
دلیل و گواه آنست **و بدانکه** اسباب این مرض چنانچه ذکر یافت بالذات سوداست که احتراق و یا تعفن و یا حدت یافته باشد چه هیچ یک از انواع این علت خالی
ازین نیست لیکن گاه مادۂ آن سودا تنها میباشد یعنی سودای محترق از سودا و گاه سودای محترق از اخلاط دیگر پس اینها چهار قسم شدند و گاه مادۂ ممتزج از اینها
میباشد بحدیکه باهم اتحاد یافته باشد و گاه باهم امتزاج و اتحاد تمام نیافته و گاه ریاح میباشد خواه آن ریاح متولد از سودا باشد و یا از اخلاط دیگر و رطوبت و گاه با مائیت
میباشد و لهذا اقسام این مرض مانند جنون بسیارست **و بدانند** که این مرض از امراض مسریه است یعنی سرایت از شخصی بشخصی می نماید و قوی تر انواع سرایت آنست

که از مباشرت با زنان و یا مردان صاحبان این علت واقع شود و بعد از آن آنچه در حمام واقع شود که نزدیک شخصی نشینند که او را این مرض باشد و یا در موضع که صاحب این مرض نشسته باشد نشینند و گاه از مواکله و ملابسه و مجالسه نیز واقع میشود مثلاً در یک ظرف و یک کوزه با هم طعام و آب بخورند و یا لباس یکدیگر را بپوشند و یا بر یک فرش با هم نشینند و هرچند گفته اند که این مرض از جملهٔ امراض متوارثه نیست که از والدین باولاد سرایت نماید بطریق ارث لیکن در بعض اطفال صاحبان این مرض دیده شد که سرایت نموده بهاء الدین گوید که ارمنی دانه که اندر خراسان آبلۂ فرنگ مشهور است بجهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری بدو در هیئت نه در جمیع اعراض بانواع پدید آید بعضی را آبلهای بزرگ و غالب درهم پیوسته یکبار پدید آید و آب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش بکند و بخار دود در کنند و بعضی را درد و دانها کمتر باشد و بعضی را در اول حال شبیه نملهٔ ظاهر شود و هیچ آب نگیرد و همچنین خشکریشه پیدا کند و بزرگ شود و پوست مالخنی بخورد و بعضی را اندک آب گیرد و زرد و ریش گردد و محل آن سوزش و درد و حرارت عظیم کند همچو جمره و گاهی بصفهٔ خشک اکال باز گردد و گاهی نملهٔ بد و بیشتر ظهور آن اولاً بر پوست سر بود یا بر ذاکیر و گاه باشد که بر اکثر اعضا بر آید بتدریج و آنچه اول بر آمده باشد هنوز باقی بود و بعضی را نه بلکه بیک نوبت بر آید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند خصوص بر سر و بر بعضی نباشد و یا کمتر بود تخصیص بر پایها و گاه باشد که بثرات اندک و متفرق بود **و اعراض** آن غلبهٔ حرارت مزاج ست و ماندگی و خاریدن بدن و درد مفاصل بمرتبهٔ که حرکت مشکل تواند کرد و درد شبها در مفاصل بیشتر شدت کند و آنرا که دانه کمتر بر آید درد مفاصل بیشتر بود و گاه باشد که درد ثاقب بود چنانکه بیمار خواهد که خود را هلاک کند و گاه باشد که زمن سازد و پایها بیکار شود همچو مفلوج و گاه باشد که با وجود درد مفاصل پایها ورم کند و تهیج در پشت چشم در روی پدید آید و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول دانها غالب بر آید و تا آخر وجع نباشد و بحران تام آن چنانچه بعضی دریافته اند چون تخلیط نشود در هفته ماه بود و قبل از آن چون علاج نیکو کنند تخفیفی نیکو یابد و بعد چند روز بار دیگر دانه و یا درد و ورم عود کنند و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط بد در تن کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر تکلیف دهد و بسیار باشد که قبل از ظهور بثره حرارتی و تپ و سستی در بدن پدید آید و بعلاج و استفراغات گاهی کمتر شود و باز غلبه کند بعد گاه بثره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیائی و درد مفاصلی پیدا شود و بعد مدتی از ایام بثره ظاهر شود و دیدم زنی را که مدتی گلوی او درد میکرد ناگاه آبلۂ فرنگ بر آورد و بسیار باشد که اول بثره ظاهر شود و آنگاه از این اعراض بعضی یا همه پدید آید **و بدانند** که این مرض از جملهٔ امراض مسری بود لیکن بسیار سریع السرایت نباشد و از مجامعت با آتشک دارنده بتر از مصاحبت پدید آید و از رسیدن بخار تن او به تن دیگر در حمام و یا رسیدن عرق و آلایش فوطه و لباس او و بتر از ملاقات و دراک نفس او پدید آید و مادهٔ این مرض خلطی بود عفن مرکب از اخلاط فاسده و لیکن بلغمیت و سوداویت احتراقی بر آن غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب تر یابد به آن را عفن سازد و بجنس خود مستحیل گرداند و گاهی فساد ماده بحدی رسد که ریشها و آن عضو را بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با اعراض پدید آید و بثرات بر طرف شود و درد و ورم و بدی هضم باقی باشد تا مدت بحران تام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسیکه اندرین مرض تخلیطات کند و در علاج تقصیری نماید تا دو سه و چهار سال و بیشتر اندرین مرض بماند و لیکن بیدانه و یا کم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تام مذکور درگذرد و بعلاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پیدا کند و علاج نیک نیابد زود هلاک گردد **علاج** چون مادهٔ این مرض خبیثه متعلق باعماق بدن ست لهذا معالجهٔ آن با دویهٔ سمیه نافذه کرده میشود و با آنکه در آن خطر ست بسبب حدت آنها ضرر بان مفاصل و فساد بدن و ترک آنها اولی ست مگر بسبب اضطرار بحالت قوت مریض و بعد تنقیه و تقویت اعضای رئیسه که در آن هنگام آنها را اکثر ادویهٔ هندیهٔ حاده بشرط توافق مزاج بسرعت نفع می بخشند و بعض تراکیب ادویهٔ هندیه مثل رسکپور و غیر آن را خصوصیت عجیب باین مرض ست و اگرچه در ظاهر غیر موافق بود لیکن مجربین آنرا استعمال میکنند و ادویهٔ یونانیه بدیر نفع میکند لیکن آن سالم از ضرر ست اما کثرت تبرید درین مرض نقصان کلی دارد که درد مفاصل می آرد **بالجمله** اگر مریض محروری مزاج و یا نازک طبع و ضعیف باشد علاج با دویهٔ یونانی کنند مثلاً عناب شاهتره سر بهوکه چرائته هلیلهٔ سیاه نیمکوفته صندل سرخ برگ حنای خشک و مانند آن شب در آب گرم تر نمایند و صبح آب زلال آن گرفته شهد سفید داخل کرده بنوشند و بعد از چند روز فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و در صورت حدت ماده بعد از نضج تنقیهٔ صفراوی سوداوی مانند مالیخولیای صفراوی نمایند و ماء الجبن و شیر بز بکار برند و آب شاهترهٔ سبز مروق دادن نیز بسیار فائده میکند و استعمال عرق گل نیب مرکب و شربت یادسمات و عشبه و معاجین مناسبه نیز معمول ست و در حالت عدم حدت ماده بعد نضج تنقیهٔ آن بدستور مالیخولیای بلغمی و سوداوی کنند و بعد از آن عرقیات مصفی خون و معاجین عشبه و چوب چینی استعمال نمایند **و اگر** مریض غیر محروری مزاج و قوی باشد اگر غلبهٔ خون بینند اولاً فصد کنند و الا مسهلات هندی مثل حبوب حب السلاطین

وغیره و سفوف حب النیل و سفوف مسهل سیاه وجز آن تنقیه نمایند وبعد از ان حب توتیا و یا مرداسنگ و یا رسکپور و یا جلادر وغیر آن حسب ضرورت بکار برند و بدانند که چوب چینی و عشبه درین مرض فائدهٔ بلیغ می نماید خصوص بعد تنقیه و طریق استعمال چوب چینی در بحث جذام مسطور گردد و طریق خوردن عشبه درینجا مرقوم میشود **طریق خوردن عشبه** بدانکه عشبه بیخ یاسمین صحرائیست و چون از طرف مغرب می آرند یا آنکه اولاً اهل مغرب را اطلاع بر منافع آن حاصل شده بعد از ان در بسیاری بلاد اشتهار یافته عشبهٔ مغربی نامند و مزاج آن گرم در اواسط درجهٔ دوم و در آخر آن یابس ست و بعضی گرم و خشک در سوم نوشته اند و بهترین آنست که باریک و نرم باشد و چون بشکنند از ان غبار ظاهر گردد و مغز او سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی ست مگر در امراض و امزجهٔ حارّه سوداویه که چوب چینی سفید و این دوا مضر ست و در بعضی امزجه و امراض بارده بلغمی و سوداوی فوائد این زیاده از چوب چینی ست مثل وجاع مفاصل و نقرس و درد اعضا و ضعف معده و نوشته اند که برای بواسیر بغایت مفید ست و در فالج و استرخا و لقوه و رعشه که چوب چینی مضر ست این دوا فائده میکند و در اثنای زخم آتشک توان داد و دستور فصد و تنقیه قبل از استعمال آن و طریق طبخ و شرب و اختیار اغذیه و اشربه در ان و احتیاط از اعراض نفسانی و حرکات متعبه و حمام و جز آن بدستور چوب چینی بود حاصل آنکه در عشبه همه چیز واجب و غیر واجب مثل چوب چینی ست مگر در عشبه خوردن نمک جائز داشته اند و در مرض مزمن بخار از دیگ آن گرفتن بتمام بدن یا بعضو مئوف بدستور نافع دانند و بعد از فراغ تا چهل روز پرهیز برین دوا نیز واجب ست و مدت دادن این دوازده روز یا پانزده یا بست یا چهل روز مفوض برای طبیب ست و هرگاه آب عشبه از برای شرب وفا نکند و عشبه قلیل باشد تفل آنرا جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز شرط ست که سرد نه نوشند و اگر در گلاب ممزوج کرده بنوشند نیز روا ست و هرگاه این دوا بطریق سفوف و معجون استعمال نمایند باید که در سفوفات و معاجین چوب چینی عوض چوب چینی بوزن آن عشبه را گرفته با ادویه ترکیب نمایند و بدان نهج میل فرمایند و حکیم ارزانی مرحوم نوشته که بعضی اوقات هر روز یک نیم مثقال عشبه کوفته بیخته با چندان نبات سوده تا بست روز یا بیشتر یا کمتر بحسب حاجت و ضرورت با گلاب داده شد و از ترشیها و لبنیات و فواکه تر و آب سرد در اثنای خوردن و بعد فراغ تا دوازده روز پرهیز نموده اثر تمام بخشیده و گاهی عشبه را با نصف او نبات کوفته بیخته در سه روز اول هر روز یک نیم مثقال در امزجهٔ ضعیفه و دو مثقال در متوسطه و دو نیم مثقال در قویه و سه روز دیگر دو نیم مثقال تا سه مثقال یا سه نیم مثقال و سه روز دیگر سه مثقال تا سه نیم مثقال تا چهار مثقال با گلاب تا نه روز داده آمد با پرهیز و نفع تمام نمود

ذکر بعض تراکیب از مطب اساتذه برای آتشک با تپ وغیره عوارض اگر با تپ باشد شاهتره چرائته هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد یک نیم توله داخل کرده دهند و گاهی عناب و بهایه صندل سرخ تخم کاسنی نبات عوض اصل السوس و شهد کرده میشود و گاهی درین آلو بخارا نیز افزوده میشود و گاهی شاهتره و بهایه صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه و گاهی عناب گل بنفشه گل سرخ عرق شاهتره بجای صندل در جوشانده و شیرهٔ مغز تخم کدو و شربت بنفشه بجای خیارین و شربت نیلوفر کرده میشود و گاهی کاسنی کوفته افزوده میشود و هرگاه اخراج مواد نیز منظور باشد چرائته شاهتره صندل سرخ گل نیلوفر کاسنی کوفته هر یک شش ماشه بیخ اندراین نه ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند **ایضاً** اگر از مادهٔ آتشک در ایام ربیع گرانی گوش و طنین و عسر حرکت در مشی و تنفس عارض شود شاهتره پوست هلیلهٔ زرد هر یک شش ماشه اسطوخودوس چرائته هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله حل کرده دهند بعد تعدیل و نضج ماده این مسهل دهند شاهتره گل سرخ عنب الثعلب پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه گل خطمی گل نیلوفر گاوزبان اسطوخودوس هر یک شش ماشه بیخ حنظل سنای مکی هر یک نه ماشه جوشانیده گلقند سه توله ترنجبین چهار توله فلوس خیارشنبر شش توله روغن بادام شش ماشه و دو مهر نخود اب و شب تسلهٔ ملائم و بجای آب عرق شاهتره دهند روز دوم اطریفل کشنیزی یک توله عرق شاهتره وغیره یا پاو سیر شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بعد تنقیه معجون عشبه همراه عرق شاهتره دهند غذا ابلا و قلیه و از لبنیات و حموضات و بقولات اجتناب نمایند و در اثنای استعمال معجون عشبه گاهی مویز منقی ده دانه گاوزبان شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله شیرهٔ خیارین شش ماشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده و گاهی هلیلهٔ مربی یک عدد خورده بالائش گل سرخ شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه بعرق شاهتره جوشانیده تخم شربتی نبات و گاهی اسطوخودوس گاوزبان گل سرخ کاسنی کوفته جوشانیده گلقند هر روز که انحراف طبیعت شود تعدیل آن نمایند برعایت تفرّج **ایضاً** اگر بعد مسهلات بثورات زرد فصل گرما باشد پوست هلیلهٔ زرد شاهتره قصب الذریره تخم کاسنی کوفته عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک شش ماشه هلیلهٔ سیاه بیخ حنظل هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند **ایضاً** برای بثورات در عضو مخصوص شاهتره چرائته پوست هلیلهٔ زرد صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند

صندل سفید برگ حنا مرداسنگ هر یک یکماشه بروغن حنا ضماد فرمایند **ایضاً** اگر دهن آمده باشد و درد اعضا بود بلیلهٔ سیاه چهار ماشه دهمایه شاهتره چرائته تخم کاسنی
صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد خالص دو توله دهند و کمیله برگ حنا هر یک چهار ماشه نیله تهوتهه سوخته یک ماشه سفیدهٔ کاشغری مرداسنگ هر یک
دو ماشه بروغن گل ضماد کنند **ایضاً** اگر بثورات بقدر عدس بر تمام بدن در فصل گرما باشد عناب پنج دانه شاهتره دهمایه کشنیز خشک هر یک شش ماشه جوشانیده
گلقند دو توله مالیده دهند روز دوم صندل سرخ تخم کاسنی کوفته هر یک چهار ماشه روز سوم بلیلهٔ سیاه افتیمون هر یک شش ماشه افزایند بعده یازده روز برای تنقیه
بیخ حنظل نه ماشه داخل کنند **ایضاً** شاهتره دهمایه صندل سرخ بلیلهٔ سیاه هر یک شش ماشه عناب پنج عدد جوشانیده شهد داخل کرده روز دوم چرائته
شش ماشه روز سوم گل سرخ گلو هر یک شش ماشه افزایند بعده ده روز بیخ حنظل نه ماشه اضافه کنند **ایضاً** عناب پنج دانه شاهتره دهمایه چرائته بلیلهٔ
سیاه کشنیز خشک جوالسه هر یک ششماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده روز دوم گل نیلوفر تخم کاسنی گل خطمی هر یک شش ماشه افزایند بعد هشت روز
بیخ حنظل شش ماشه برای تنقیه داخل کنند **ایضاً** اگر از رسکپور وغیره دهن آمده باشد پوست بیخ جهر بیری چهال کچنال پوست کوکنار چهال سرخ جوشانیده
صاف نموده مضمضه نمایند و شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه عرق شاهتره و مکوه و کاسنی ده توله شربت بزوری دو توله بنوشند **ایضاً** برگ چنبیلی کوکنار
مازو سبز هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و چون لعاب دهن موقوف شود شاهتره چرائته هر یک شش ماشه صندل سرخ پوست بلیلهٔ زرد هر یک چهار ماشه
جوشانیده شهد داخل کرده دهند **ایضاً** اگر با تبخالهٔ دهن و درد گلو و سرفه از نوازل باشد اصل السوس عناب گل نیلوفر بهدانه اسطوخودوس کشنیز خشک
جوشانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند روز دوم شیرهٔ کاهو افزایند چون سماجت حرارت داشته باشند لعاب بهدانه شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر عرق شاهتره
خاکشی برای تسکین دهند **ذکر بعض ادویه مرکبه یونانیه** که در مرض آتشک معمول ست **دوائیکه** جهت آتشک مجرب و مکرر بعمل آمده بادیان دو درم شاهتره
سه درم تخم کاسنی سه درم گلقند دو توله سه روز این منضج بنوشند بعده بگیرند حب النیل بقدر نه ماشه تا یک توله کوفته بیخته شکر تری بیخته آن آمیخته بقدر شش ماشه
با گلاب نیمگرم یا آب گرم بخورند بعد اسهال غذا کهچری ملایم بخورانند روز دیگر تبرید از اسبغول و شربت دهند و یک روز درمیان بدستور مسهل بدهند و اگر قوت ضعیف باشد
دو مسهل دهند و اگر خواهند عوض این مسهل سفوف حب النیل بخورانند و بعد انقضای سه روز از مسهل بگیرند افیون یک درم شنگرف نیم درم هر دو را بآب
سائیده ده قرص سازند و یکی را دور نموده نه قرص که باقی ماند یک قرص صبح در قلیان گلی که در آن آب هم باشد با آتش چوب کنار بطور تنباکو بکشند و یک قرص
بدستور وقت دوپهر بکشند و یک قرص شام همچنان سه روز بعمل آرند غذا نخود بریان یا نان نخودی بی نمک و بی روغن تا سه روز پس روز چهارم کهچری ملایم
دهند اگر دهن جوش کند از چهال کچنال مضمضه کنند **سفوف حب النیل** که بعد نضج بهر تنقیه میدهند حب النیل هشتاد دانه با روغن بادام چرب نمایند و
بالیده آنگ زنجبیل دو دو دانگ ریوند چینی دو نیم درم گل سرخ کوفته بیخته بآب نیمگرم یا گلاب گرم بدهند **سفوف عشبه** که برای آتشک و جمیع قروح خبیثه مؤثر
ست عشبهٔ مغربی چهار توله پوست بلیلهٔ زرد صندل سرخ سنای مکی هر واحد یک توله کوفته بیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا نه ماشه بآب نیمگرم یا عرقهای
مناسب بعمل آرند و بعضی درین سفوف تخم گل عباسی و سرپهوکه و بابچی و گل سرخ هر یک نیم توله نیز می افزایند و معمول حکیم ارشد اینست که عشبه دو جزو سنای مکی یک
جزو شکر برابر سفوف کرده یکتوله بآب نیمگرم بخورند غذا دو پیازه کم نمک خورند و سفوف چوب گز که در بحث جرب بیاید نیز بتدریج تنقیه مواد این مرض میکند و
همواره معمول ست **نوع دیگر** که با تشک و دیگر امراض سوداویه جلدیه بعد تنقیه برای استیصال مادهٔ فاسده معمول ست عشبهٔ مغربی ده مثقال ریوند خطائی دو نیم
مثقال جلاپا انگریزی یک مثقال پاو بالا برگ سنا پنج مثقال پوست بلیلهٔ زرد پوست بلیلهٔ کابلی بلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ گل سرخ هر یک یک مثقال پاو بالا برگ
شاهتره یک مثقال کوفته بیخته نبات سفید نصف وزن ادویه آمیخته سفوف سازند و هر روز بقدر یک توله همراه عرق شاهتره خورده باشند و اگر شکایت درد مفاصل هم باشد
سورنجان شیرین بوزیدان بقدر دو مثقال افزایند و اگر در مزاج مریض رطوبت غالب باشد اسطوخودوس دو مثقال هم اضافه نمایند **شربت عشبه** که قالع مواد سوداوی
و دافع آتشک ست عشبهٔ مغربی سه توله چوب چینی سه درم عناب پانزده دانه برادهٔ صندل سفید و صندل سرخ جوالسه چرائته هر یک دو درم برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب
بجیسار هر یک دو نیم درم شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف کرده نبات یک رطل و ربع داخل کرده بقوام شربت آرند **نوع دیگر** که برای تصفیهٔ خون و دفع مواد آتشک
معمول و دیگر اقسام بثور و قروح و آکلهٔ حلق را بعدیل عشبهٔ مغربی هشت درم آلو بخارا عناب هر واحد دوازده دانه شاهتره بنفشه چوب مقشر هر یک دوازده درم برادهٔ چوب شیشم چهار درم
همه را در دو رطل آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف نموده با یک رطل شربت بنفشه و یا قند سفید بقوام آرند دوازده درم صبح و همین قدر شام با عرق شاهتره

و بید مشک و گلاب نیم گرم تا بست روز بخورانند و غذا آش جو و بجای آب عرق چوب گز یا دیگر عرق مناسب بدہند و اگر قوی تر خواہند وزن عشبہ بست درم نمایند و در نسخۂ ذکاء اللہ خان وزن عشبہ چہار درم و چاقشر بست درم و شاہترہ و بنفشہ ہر یک دو درم ست و چوب چینی چہار درم مغز تخم کدو مغز تخم خربزہ ہر یک دہ درم عوض چوب شیشم داخل **شربت پاوسات** کہ بزبان اہل فرنگ تیشیشم را گویند جہت اصلاح قروح خبیثہ و آتشک و جرب و توباد و غیرہ امراض سوداوی مجرب ست و این نسخہ قوی تر و انفع از نسخۂ متعارف آنست برادۂ چوب شیشم پاو سیر برادۂ چوب چینی نیم پاو در آب گرم سہ آثار یک شب و روز تر دارند بعدہ جوش دادہ مالیدہ صاف نمودہ عناب بست و پنج عدد صندل سرخ صندل سفید ہر یک سہ تولہ شاہترہ پوست ہلیلۂ زرد افتیمون بسفائج گل نیلوفر ہر یک دو تولہ گل سرخ گل بنفشہ ہر یک سہ تولہ در آب مذکور یک شبانہ روز تر داشتہ بعدہ جوشانیدہ صاف کردہ نبات سفید یکنیم آثار داخل کردہ بقوام شربت آرند پس نصف آن جدا کردہ دارند و در نصف باقی سنای مکی دہ تولہ سورنجان شیرین دو نیم تولہ باریک سودہ آمیختہ نگاہدارند و طریق نوشیدن این ہر دو قسم شربت آنست کہ برادۂ شیشم بقدر نیم دام یا یک تولہ در یکنیم پاو آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نمودہ شربت غیر مسہل آن بقدر شش تولہ داخل کردہ بخورانند وقت صبح و ہمین طور وقت شام و بعد پنج شش روز شربت مسہل آن بقدر دہ تولہ ہمراہ جوشاندۂ مذکور وقت صبح میدادہ باشند استعمال آن تا دو ہفتہ یا بست و یک روز و یا چہل روز مفوض برای طبیب ست غذا در حین استعمال این قلیہ و نان و پلاؤ دہند و از حموضات و بقولات و لبنیات پرہیز نمایند و روز استعمال شربت مسہل از نان ہم اجتناب اولی ست **شربت چوب چینی** مسہل مواد آتشک چوب چینی گل سرخ بسفائج سنای مکی صندل سرخ صندل سفید بادیان ہر یک چہار درم نبات پاو آثار بدستور مقرر شربت مرتب سازند و ہر روز دو تولہ بخورند غذا دال خشکہ و کھچڑی **نوع دیگر** قالع مواد سوداوی و قامع مادۂ محترقہ و نافع آتشک چوب چینی دو تولہ عشبۂ مغربی سہ تولہ برگ شاہترہ بادرنجبویہ برادۂ چوب شیشم گل منڈی برگ گاؤزبان تخم شاہترہ افتیمون دریارچہ بستہ تخم کاسنی برادۂ صندل سرخ ہر واحد نہ ماشہ شب در آب چہار رطل بخیسانند و صبح بجوشانند کہ یکنیم رطل باقی ماند صاف نمودہ بقند سفید یکنیم رطل بقوام شربت آرند شربتی سہ تولہ **عرق گل نیب** کہ دافع فساد خون و نافع بثور سوداوی و آتشک و شری و جذام و مجرب ست برادۂ صندلین عنب الثعلب نیلوفر گل خیرو ہر یک پاو آثار گل سرخ بنفشہ گاؤزبان ہلیلۂ سیاہ نیم کوفتہ ہر یک نیم پاو خس ہندی نیم پاؤ و چہار دام تخم کاسنی یکنیم پاو اسطوخودوس گل گاؤزبان گل معصفر ہر یک چہار دام الائچی خرد نیم کوفتہ دو دام شاہترہ سرپھوکہ ہر یک نیم آثار گل کیوڑہ از دو تا چہار عدد عناب سپستان ہر یک پنجاہ دانہ مویز منقی دو صد عدد کشمش سبز سہ صد عدد گل نیب از یک تا دو آثار نبات پنج آثار ہمہ را در آب ہشت پاس تر کنند و ہفت آثار عرق کشند خوراک روز اول چہار تولہ تا سہ روز بعدہ پنج تولہ تا سہ روز بعدہ ہشت تولہ تا ہفت روز بعدہ نیم پاو مدام بخورند و اگر خواہند درین عرق چای خطائی جوش دادہ بطریق قہوہ خورند **عرق شاہترہ مرکب** دافع آتشک و داد و جاع مفاصل و ریح و درد تمام بدن و رافع مواد امراض سوداوی مثل آتشک و خارش و توباد و کلف و چھاجن و استعمال این بعد تنقیہ در امراض مذکورہ ہمراہ معجون عشبہ یا چوب چینی یا اطریفل شاہترہ معمول ست شاہترہ پوست ہلیلۂ زرد پوست بیخ نیب کہ زیر گل باشد امربیل درخت نکوہ سرپھوکہ ہر واحد یک آثار چراتیہ نیم آثار بیخ یاسمین گاؤزبان گل سرخ صندل سفید و سرخ ہر واحد پاو آثار بدستور معروف عرق کشند و شش تولہ با شہد دو تولہ بخورند بر ناشتا تا یک چلہ **عرق چوب چینی** نافع شخصے کہ عادی شراب بود و آتشک بر آوردہ باشد و مفرح و مسکر ست برادۂ چوب چینی گل سرخ برادۂ چوب شیشم سرپھوکہ شاہترہ ہر یک نیم رطل خار خسک یک رطل پوست ہلیلۂ کابلی گل منڈی ہر یک یکنیم رطل پوست مغیلان شش رطل قند سیاہ بست آثار عناب صد عدد ہمہ را در خم اندازند وقتیکہ لاہن تیار شود عرق سبک کشند و وقت دو آتشہ کردن گل سرخ نیم من برادۂ صندل سفید و سرخ ہر واحد شش تولہ خس ہندی دہ تولہ عرق نیلوفر عرق گاؤزبان عرق کیوڑہ ہر واحد یک مینا آمیختہ عرق کشند **منضج و مسہل** کہ در مرض آتشک معمول ست بعد فصد باسلیق یا ہفت اندام و اخراج خون وافر بحسب طاقت عناب آلوبخارا ہر واحد پنج دانہ سپستان یازدہ دانہ تخم کاسنی تخم خیارین گل بنفشہ گل نیلوفر تخم خطمی برگ بادرنجبویہ منڈی برگ منڈی برگ شاہترہ چراتیہ سرپھوکہ بیخ کاسنی بیخ بادیان تخم خربزہ بسفائج افتیمون دریارچہ بستہ ہر یک شش ماشہ گل گاؤزبان برگ گاؤزبان ہر یک چہار ماشہ مویز منقی یک تولہ شب در عرق کاسنی عرق شاہترہ عرق منڈی ہر یک ہفت تولہ تر داشتہ صباح مالیدہ صاف کردہ گلقند دو تولہ داخل کردہ بنوشند تا پانزدہ روز و اگر حرارت مفرط نباشد آلوبخارا گل نیلوفر تخم کاسنی خیارین حذف کنند و ہمیشان افزودن بعض ادویہ بحسب مزاج مریض محول بر فکر معالج ست بعد از ان تمر ہندی پنج تولہ گل سرخ مغز خسکدانہ حب النیل ریشہ خطمی

بیخ حنظل هر یک شش ماشه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس شش توله ترنجبین چار توله شیرخشت دو توله در منضج افزوده و آلو بخارا هفت عدد مویز منقی ده توله عوض عرق
کاسنی عرق گاوزبان نموده و وزن عرقیات هر یک سی توله گرفته بدستور شب تر داشته صباح مالیده صاف ساخته شیرهٔ مغز بادام شیرین هفت عدد
بالا ریخته بنوشند و اگر معده عاصی باشد و باین مسهل اجابت بخوبی نشود و اخراج مواد نگردد پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه افتیمون می اضافه کنند و اگر
اسهال زیاده شود بعض ادویه مسهله کم نمایند و روز دیگر این تبرید دهند هلیلهٔ مربی یک عدد شسته خسته درکرده ورق نقره یکعدد گرفته اول بخورند بالایش شیرهٔ
عناب چهار دانه شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه در عرق منڈی عرق شاهتره هر واحد ده توله بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده تخم ریحان پنج ماشه یا اسپغول مسلم
شش ماشه پاشیده بنوشند و اگر هنگام اجابت پیچ و درد شده باشد لعاب ریشهٔ خطمی پنج ماشه بیفزایند و بعد الفراغ از دو مسهل باز دو منضج بدستور سابق نوشیده
دو مسهل حب لاجورد باید داد باین طور که حب لاجورد یکتوله همراه عرق منڈی عرق شاهتره نیم نیم پاو ترنجبین دو توله پاسی از شب مانده بخورند و بخوابند و
صبحدم برخاسته مسهل از عناب شاهتره منڈی تخم کاسنی چرائته گل سرخ بیخ کاسنی مویز منقی بسفایج افتیمون سنای مکی مغز خسکدانه حب النیل هلیلهٔ
سیاه پوست هلیلهٔ زرد خیارشنبر ترنجبین شیرخشت گلقند عرق منڈی عرق شاهتره شیرهٔ مغز بادام بدستور معمول مسهل بنوشند این طریق بعض متاخرین
ست و متقدمین در بدرقهٔ صبح با حبوب خیارشنبر شامل نمیکنند این امر برای طبیب ست روز دیگر تبرید بدستور داده فردای آن مسهل حبوب بدستور
دهند و بعد از چهار مسهل یعنی دو از خیارشنبر و دو از حب لاجورد تا هفت روز مثل تبرید سابقه تبرید نوشانند و بعد پانزده روز مطبوخ که در ان
پوست بیخ نیب ست و در ادویهٔ هندیه مذکور گردد تا هفت روز بنوشانند و اگر مرض زائل نشود یک هفته مهلت داده حب بلادر هفت روز نهایت
چهارده روز بخورانند و اگر از حب مذکور دهن بجوشد حب را ترک نموده دلیهٔ گندم همراه خضرات خورانیده شود و غراغر که در ان معمول ست بعمل آرند
و اگر ورم زیاده شود و شکل خناق پیدا گردد رگ قیفال زنند و زلو چسپانند و تدبیری حسب قوانین طبی باید کرد و هرگاه ازین نجات یابد و اثری از قلاع
و ورم لثه و وجع دندان و جریان رطوبت باقی ماند آنگاه ذرورات و سنونات و مضمضها بکار برند سوای آن هر علتی که از اکال ادویهٔ آتشک مانند تپ و زحیر
و سحج وغیره حادث شود بعلاجش پرداخته آید **صفت** حب لاجورد که بهر تنقیه درین مرض معمول ست ایارج فیقرا ریوند غاریقون جلاپا انگریزی شحم حنظل هر
یک مثقال تربد موصوف دو درم پوست هلیلهٔ کابلی یکدرم حجر لاجورد حجر ارمنی هر یک نیم مثقال زنجبیل نمک لاهوری رب السوس هر واحد یکماشه کوفته بیخته کتیرا
مقل ازرق یک یکماشه در عرق بادیان حل کرده دران حبها بقدر مونگ بندند قدر شربت یکتوله همراه مسهل مذکور **مطبوخ** که برای دفع آتشک مجرب نوشته بیخ
حنظل دو توله سنای مکی شاهتره هر واحد یکتوله گل سرخ نیم توله همه را در یکنیم پاو آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بنوشند همین قسم تا سه روز و اگر در سه روز
تفاوت نشود سه روز دیگر بخورند غذا دو پهر آب مونگ شام دال خشکه و در نسخهٔ دیگر پوست هلیلهٔ زرد بلیله هلیلهٔ سیاه آمله صندل سرخ خارشتر عوض شاهتره و
سنا و گل سرخ ست و وزن هر یک یکتوله **معجون عشبه** تالیف حکیم شریف خان بجهت آتشک و اخراج مواد سوداوی و بلغمی و وجع مفاصل معمول ست
پوست هلیلهٔ زرد چهار درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله شاهتره بسفایج فستقی تربد سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر واحد پنج درم آمله سه
درم برگ سنای مکی ده درم عشبهٔ مغربی پنج توله با شهد سفید سه وزن ادویه بدستور معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یکتوله و گاهی عوض عشبه چوب چینی یا د
آثار درین ترکیب نموده شد و برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد **نوع دیگر** نافع بقروح خبیثهٔ آتشک ناصور و اکله و خارش و دافع اوجاع مفاصل
و مقوی اعضای تناسل و مجرب ست بادیان صندل سفید هر یک ده درم بسفایج فستقی سنای مکی هر یک شش درم عشبهٔ مغربی دوازده درم شهد خالص
بست و چهار درم قند سفید یک آثار ادویه را بعد کوفتن و بیختن وزن کرده بگیرند و معجون سازند قدر خوراک یکدرم صبح و یکدرم شام آب مطبوخ عشبه که یکدرم عشبه را
با هفت آثار آب خالص جوش دهند هرگاه ثلث بماند صاف نموده قدری ازان بشهد خورند و باقی بجای آب خوردن اوی آب استعمال سازند و آب دیگر نخورند و اگر
با عشبه یکدرم چوب گز جوش دهند بهتر و قوی تر بود و در نسخهٔ دیگر وزن عشبه و سنا هر یک هفت درم و بسفایج چهار درم و عسل و قند سفید سه چند ادویه ست و قید
استعمال آن آب عشبه نیست غذا گوشت بز یا دراج یا مرغ با نان خمیر **نوع دیگر** که برای آتشک و مواد سوخته و استسقا و قبض و نفخ و تصفیهٔ خون و رنگ بشره
مجرب عشبهٔ مغربی ربع رطل برگ سنای مکی بادیان هر یک دوازده درم بسفایج فستقی شانزده درم صندل سرخ چهار درم قند سفید ربع رطل عسل نیم رطل بقوام آرند
و در بیاضی وزن بادیان و صندل سرخ هر یک شش درم و بسفایج دوازده درم و قند و عسل هر یک نیم پاؤ ست و تربد سفید شش درم زیاده کرده خوراک یک توله

تا یکنیم توله و نوشته که این معجون منقیهٔ مواد آتشک از بدن بالکل نماید و نطفه توالد و تناسل را صاف کند و خارش و چهاجن و کلف را دور سازد و درد مفاصل و خشکی دماغ و جمیع امراض سوداوی را نافع **نوع دیگر** مخترع حکیم میر علیخان برای استیصال مادهٔ آتشک و قروح خبیثه و بثور سوداوی و نوجهیر و تصفیهٔ خون معمول ست عشبهٔ مغربی هفت و نیم توله چوب چینی شش توله بسفایج برگ سنای مکی هر یک سه توله بادیان برادهٔ چوب شیشم برادهٔ آبنوس چرائته هلیلهٔ سیاه هر یک یکنیم توله گل سرخ برگ شاهتره برگ سرپهوکه برگ حنا عنب الثعلب هر یک یک توله گلو اسپیسون گل بابونه گاوزبان گل گاوزبان هر یک نه ماشه عنابی دوازده عدد شهد خالص دو نیم وزن همه ادویه بدستور معجون ساخته چهل روز در غلهٔ جو بدارند بعده از یکتوله تا دو نیم توله بخورند غذا قورمه و نان روده بی نمک یا کم نمک **نوع دیگر** معمول حکیم ذکاء الله خان نافع آتشک مقوی قلب مفید علل اعضای تناسل و اوجاع مفاصل که بسبب آتشک باشد مشک خالص ورق طلا هر یک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یکدرم سورنجان بوزیدان هر یک یکنیم مثقال عنبر اشهب دو درم کهربای شمعی ابریشم مقرض گل سرخ تخم خشخاش بسفایج مروارید ناسفته بادرنجبویه هر یک یک مثقال مغز تخم خربزه ثعلب مصری هر واحد دو مثقال پوست هلیلهٔ کابلی کشنیز مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز هر واحد سه مثقال عشبهٔ مغربی بست توله اول عشبه را ریزه ریزه کرده شب در عرق گاوزبان و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر واحد یک آثار گلاب نیم آثار تر کرده بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف کرده قند سفید نیم آثار عسل نیم پاو داخل کرده بقوام آرند و ادویه سوده آمیخته معجون سازند دو مثقال تا دو نیم مثقال بخورند و گاهی کافور یکنیم مثقال درین نسخه افزوده می شود بعد دفع مرض آتشک که گرمی و نقاهت باقی باشد فائده عجیب ارد **معجون چوب چینی** که مسهل اخلاط محترقه و مصلح خون فاسد و مجرب ست بادیان یکدام صندل سفید گلو تازه افتیمون هر واحد یکدرم پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی شاهتره پوست بلیله چرائته تربد سفید هر یک ده درم سنای مکی چهار دام عشبهٔ مغربی دوازده درم چوب چینی نیم پاو قند سفید یکسیر عسل پاو سیر بدستور مقرر معجون سازند **نوع دیگر** بجهت باد فرنگ و تقویت باه مستعمل حکیم بقا خان چوب چینی بهمه صفت موصوف نیم پاو سنای مکی هفت توله بسفایج فستقی صندل سفید و سرخ هر یک سه توله بادیان دو توله شهد خالص نبات سفید گلاب هر یک نیم آثار اول همه ادویه جدا جدا کوفته بیخته نگاهدارند و نبات و عسل را بقوام آورده ادویه اندک اندک دران انداخته حل کنند و در ظرف چینی بردارند صبح چار توله وقت شام دو توله بخورند و در نسخهٔ دیگر وزن بسفایج چهار توله و عسل سی توله است غذا زیر بریانی و پلاو مرغن گوشت حلوان **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و فساد خون چوب چینی چهل مثقال مغز تخم کدو شیرین تخم خشخاش سفید هر یک چهار درم گل سرخ هلیلهٔ سیاه آمله پوست بلیله شاهتره صندل سفید کاکنج مغز تخم خیارین کشنیز خشک تخم کاهو هر یک سه درم طباشیر چوب گز هر یک دو درم ریوند خطائی یکدرم عسل سه چند ادویه شربت حسب حال **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و مستعمل بعد تنقیه پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ آمله گل معصفر صندل سرخ تخم کاهو چرائته بسفایج گل سرخ تخم کاسنی گل گاوزبان شاهتره مغز تخم کدو شیرین مغز بادام کشنیز مقشر هر یک چهار درم تخم خشخاش سه درم گاوزبان ده درم چوب چینی نیم پاو قند سه چند **مرهم سفیده** جهت آتشک و سوزش آن و دیگر جراحات و تسکین درد و اندمال عجیب الاثر ست سفیدهٔ کاشغری شسته مرداسنگ هر یک پنجدرم کتیرا سه ماشه افیون یک ماشه رسوت یکدرم کافور دو ماشه موم سفید پنجدرم روغن گل بست درم لعاب بهدانه دو ماشه سفیدی تخم مرغ یکعدد اول روغن و موم را گداخته فرود آورده ادویه سوده آمیزند پس لعاب بهدانه و سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده بکار برند **مرهم فرنگی** برای جراحت آبلهٔ فرنگ و هر زخم تیر و تفنگ وغیره قروح منقول از بیاض استاد مرحوم کافور رنگ جراحت هر یک دو ماشه مرداسنگ یک ماشه توتیای کرمانی یکتوله کتهٔ سفید چهار ده ماشه رال یکتوله موم سفید یکدرم روغن گاو پانزده درم ادویه سائیده از پارچه گذرانیده روغن و موم گداخته ادویه دران حل کرده از هفت آب بشویند و در ظرف چینی نگاه دارند و برلته کهنه گذاشته بر زخم نهند **مرهم رال** تالیف والد حکیم علویخان که بجهت قرحهٔ تعفیب بی نظیر و مجرب ست رال سفید آب قلعی دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی اسرنج توتیای هندی گلنار فارسی فوفل سوخته هر یک یک جزو موم دو جزو روغن گاو پانزده وزن موم اول توتیای هندی را در ظرف سفال آب ندیده بریان کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته موم بروغن گداخته سائر ادویه را مخلوط سازند و بر پارچهٔ کتان مالیده بر زخم گذارند هر روز یکمرتبه زخم را با آب برگ حنا یا آب چوب چینی بشویند **مرهم چوب چینی** که جهت جراحت آتشک نافع تر از دیگر نسخهای آنست دهنگ تنکرف هر یک دو مثقال کات هندی چوب چینی هر یک چهار مثقال موم سفید پنج مثقال مسکهٔ گاو بست مثقال بدستور معمول مرهم سازند و اگر نصف کات را سوخته داخل سازند بهتر خواهد بود **ذکر بعض ادویهٔ هندیه** که در مرض آتشک مجرب و معمول ست بخور که جهت زخم آتشک و نوجهیر و باسیر بغایت نافع و سعدی اسپند دهانک اجوائن خراسانی

ناخواه هر یک یک ٹانک شنگرف زغال هر یک دو نیم ٹانک همه را کوفته بیخته سفوف سازند و از مجموع چهار پڑی بندند و جهت زخم بر کرسی نشسته و خود را بجا در بپوشیده یک پڑی ازین سفوف بر آتش اخگر نهاده دود آن بر زخم رسانند و اگر بواسیر و نواصیر باشد باید که چقری خرد بکنند و دران اخگر پر کرده و ازین سفوف بالای اخگر اندازند و مقعد بران چقر نهاده دود بستانند و اگر بسبب بیماری آتشک در کام سوراخ شده باشد باید که دود این سفوف بطریق تمباکو بکشند و بقول بعضی مجربین همچنین کشیدن دود برگ پخته خشک گشته درخت انبه زدوده سوراخ کام می نماید **ایضاً** برای آتشک مجرب النفع رسکپور شنگرف هر واحد ششماشه توتیای سبز سه ماشه موم سفید دو دام روغن گاو چهار دام پارچه بافته ربع درع ٹکیه برگ نیب در روغن مذکور سوخته دور نمایند و صاف کرده موم اندازند هر گاه گداخته شود کزغان فرود آورده رسکپور انداخته حل کنند بعده شنگرف سوده اندازند پس نیله تھوتھه بعد ازان از پارچه موم جامه کرده شش فتیله نموده از یک فتیله بانگشت چوبکنا بخور گیرند خود را از چادر پوشیده تا سه روز غذا برنج و شیر **حبوب** حب السلاطین مخفی نماند که درین مرض اسهال باین حبوب با فتراز مسهلات دیگر ست اگر مریض ضعیف نباشد یا مزاج او بسیار حار نبود در استیصال مادهٔ این علت بهتر ازین مسهلی نیست و تراکیب آن بسیارست اما درینجا آنچه معمول و بی غائله است حوالهٔ قلم میشود **حبی** که برای تنقیه درین مرض مجرب ست فلفل سیاه مغز کرنجوه مغز جمال گوٹه مدبر زنجبیل هر واحد پنج ماشه بقدر نخود حب بندند و پنج شش حب همراه آب گرم فرو برند غذا وقت سه پهر کھچڑی با روغن بسیار خورند همچنین سه روز بفاصله یک روز یا بلا فاصله استعمال کنند و در بیاض استاد مرحوم مجربات مرقوم ست که اگر یک حب صبح و یک شام تا سه هفته بخورند هر روز یگان دست می آرد و برای قروح و نواصیر نافع بود **ایضاً** معمول شنگرف مدبر که آنرا در آب لیمو و شیر گاو یک روز بسایند و خشک سازند سهاگه زنجبیل و دار فلفل هر یک نیم دام چوب چوک جمال گوٹه مدبر در سرگین هر یک دو دام همه را بشیر گاو بسایند و بقدر نخود حب ساخته سه چهار عدد یا زیاده بدهند غذا خضرات و برنج خورانند **ایضاً** زنجبیل فلفل گرد سیماب مدبر که در پارچه بفشرند تا آنکه سیاهی او دور شود و یا بمغز گھیکوار کھرل کنند گوگرد مدبر که آنرا سوده در کفچهٔ آهنی نهاده قدری روغن زرد انداخته بر آتش گذارند چون گداخته شود در شیر گاو اندازند سهاگه هر پنج عدد برابر مغز جمال گوٹه مدبر برابر همه بشیر گاو سائیده مقدار دو حبه حب بندند خوراک دو سه حب با آب گرم غذا شیر و برنج یا خضرات برنج **ایضاً** از بیاض والد مرحوم شنگرف یک دام مغز حب السلاطین مدبر چهار دام در آب لیمو چهل دو دو پاس کھرل کرده حبها سازند بقدر چهار رتی در قند سیاه پیچیده بخورند بفاصله سه روز این مسهل داده بعده حب توتیا بخورانند **ایضاً** شنگرف مغز جمال گوٹه هر واحد سه ماشه مغز نارجیل کهنه یکتوله خرما یکعدد مغز بادام چهار عدد برگ تنبول هفت عدد خوب باریک سائیده حب بقدر کنار دشتی سازند خوراک یک حب غذا کھچڑی مرغن بخورند **ایضاً** از حکیم محمد جعفر مغز حب السلاطین تر به موصوف شنگرف مساوی سائیده در شیرهٔ برگ پان مقدار نخود حب بسته در سایه خشک کنند و بکار برند **ایضاً** خرمای خسته دور کرده دو عدد مغز نارجیل تازه دو توله حب السلاطین مدبر مصفی پنج عدد همه را یکجا کرده خوب بکوبند و هفت حب بندند یکی ازان پس سر اندازند و شب غذا کھچڑی خورده صبح یک حب ازان با عرق بادیان یا آب بخورند غذا خشکه و شکر و روغن زرد آمیخته آخر روز و اگر حرارت محسوس شود و اسهال مفرط آید خضرات خورند و با غذا هم آمیزند و روز دیگر تبرید لعاب بهدانه سه ماشه لعاب ریشهٔ خطمی پنج ماشه نبات سفید دو توله اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده بنوشند و آن روز غذا کھچڑی مونگ با روغن زرد و خضرات باشد همچنان هر شش حب بفاصلهٔ یک روز باید خورد **ایضاً** مغز جمال گوٹه نیله تھوتھه کتکی هر واحد یکماشه سائیده سه حب سازند هر روز یک حب در پوست انبهٔ اچار پیچیده بخورند سه چهار دست و یکد و بار قی خواهد شد در سه روز استیصال مادهٔ مرض شده احتیاج دوای دیگر نخواهد بود مجرب بلا تخلف ست لیکن شرط آنست که دو فلوس برای خریدن ادویه بگیرند هر قدر که از خرید آن باقی ماند تباشهٔ آن خریده بران فاتحهٔ جناب سرور کائنات داده باطفال تقسیم نماید **حبوب توتیا** و مرداسنگ و زنگار بدانکه حبوب این چیزها در اکثر بعد تنقیه مفید می افتد و جائیکه ماده قلیل باشد قبل از تنقیه نیز نفع بخشد و ازین حبوب نه اسهال میشود و نه دهن جوش میکند لیکن بعضی را غثیان میشود و پس بعد خوردن حب دو سه لقمهٔ نان بروغن مالیده خورند و یا قدری بالائی شیر بالایش بخورند و این حب توتیا همواره معمول ست هلیلهٔ زنگی یکتوله طباشیر شش ماشه نیله تھوتھه سه ماشه در آب لیموی کاغذی یا در آب انار کھرل کنند هر گاه آب خشک شود مقدار کنار دشتی حب سازند و یک صبح و یکی شام بخورند و از شیرینی پرهیز نمایند **نوع دیگر** پوست هلیلهٔ زرد آمله کات سفید توتیای سبز هر واحد دو دام در آب لیموی کاغذی دوازده عدد سائیده بدستور حب ساخته بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند **نوع دیگر** که قرحهٔ حلق و بینی را نیز نافع هلیلهٔ سیاه پنج دام نیله تھوتھه فلفل سیاه هر یک دو نیم دام کوفته آب لیموی کاغذی یکصد و یکعدد کھرل نموده بدستور حبها ساخته بخورند در نسخهٔ دیگر وزن هلیله چهار دام و فلفل یکدام و توتیای سبز ربع دام ست غذا دال مونگ **حب مرداسنگ** که در ازالهٔ این مرض بی نظیر ست مرداسنگ

کافور ہر واحد دو مثقال قرنفل یک مثقال در آب برگ تنبول کہ با مصالح بود بقدر نیم پاو باشد چہار پاس کھرل کردہ ہزدہ حب بندند و یک صبح و یک شام خورند غذا شیر برنج
یا دال مونگ با نان در روغن زرد ہر قدر کہ خواہند خورند و بعد سہ روز کہ آتشک رفع میشود اگر گرمی معلوم شود کاسنہ در تغار گاؤ کہ در ان زیرۂ سفید بقدر دو سہ ماشہ سائیدہ
آمیزند دو سہ روز خورند **نوع دیگر** معمول جناب والد ماجد غفر اللہ لہ کہ درین باب بیعدیل ست اجواین خراسانی اجواین دیسی اجمود جوانی ہر یک یکتولہ مردہ سنگ سہ ماشہ
قند سیاہ کہنہ سہ تولہ در آب درخت سنکھپرہ کہ شاخ او سُرخ باشد ہشت حب بندند یکی بیندازند و از ہفت حب یکی صبح با آب برنج پختہ بی نمک بخورند و روزانہ خفتن ندہند
غذا برنج بی نمک و یا نان گندم بی نمک و یا با روغن بسیار بخورند دیگر از ہمہ اشیا پرہیز نمایند و خوبی این حب آنست کہ از دہن آب بسیار بدون جوشش دہن خارج شود و
مادۂ مرض بالکل دفع گردد و سوراخ کام نیز مندمل شود و اکسیر الاثر ست **نوع دیگر** مجرب از بیاض حضرت استادی رحمۃ اللہ تعالی علیہ زنگی سہاگہ کشتہ پارہ ہر واحد یکتولہ
مردہ سنگ شش ماشہ نیلہ تھوتھہ سہ نیم ماشہ ہمہ را در آب لیموی کاغذی تا سہ روز کھرل نمایند بعدہ حبوب بقدر کنار دشتی بستہ یک حب صبح خوردہ باشند و یکی بعد ظہر غذا
برنج با جغرات بی نمک و تا ہفت روز بخورند بعد از ان تا سہ روز دیگر این غذا بخورند اگر مزاج قوی باشد وزن مردہ سنگ نیز یکتولہ کنند **حب زنگار** کہ برای آتشک
نافع ست کتہ سفید دو تولہ زنگار جوتری ہر یک سہ ماشہ افیون سپیاری کہنہ ہر یک دو ماشہ کونپل بید انجیر جوگیا دو تولہ طلائی شیر پاو آثار ہمہ را سائیدہ مع طلائی در ظرف
پھول از روشہ پھول سہ روز سحق کردہ حب سازند اگر زخم یا داغ سیاہ مثل داد باشد بران طلا سازند و یک حب بخورند **حبوب سم الفار** این حبوب نیز مثل حبوب سابق
عمل میکنند و درد مفاصل را ہم دفع می نماید لیکن در استعمال این شرط است کہ از ترشی و خصوصًا از دال مونگ بسیار پرہیز نمایند و الا ضرور وجع مفاصل بشدت پیدا شود
و بہترین نسخہ آن اینست سم الفار پنج ماشہ نیلہ تھوتھہ دہ ماشہ کتہ سفید بست ماشہ مغز تخم نیب چہل ماشہ سرپھوکہ ہشتاد ماشہ در آب کٹائی خرد کھرل کردہ بقدر نخود
حب بندند ہر صبح یک حب در طلائی شیر پاو رکھوہ پیچیدہ بخورند و از ترشی و بادی نیز پرہیز کنند **ایضًا** برای زخم آتشک داد و جانع مفاصل سم الفار یکتولہ کتہ
سفید چہار تولہ در آب لیموی کاغذی و آب کٹائی خرد و آب کٹائی بزرگ کہ آنرا ستیاناسی گویند ہر یک سہ پاو کھرل نمایند و بقدر مونگ حب بندند و یک حب
صبح و یک شام در اچار انبہ یا بالائی جغرات گاؤ و یا فقط طبع نمایند پرہیز از شیر و دال مونگ ضرور ست دیگر ہر چہ خواہد بخورد **ایضًا** مجرب
برای آتشک مغز سمندر پھل سم الفار کتہ پیڑپہ سہاگہ ہر چہار برابر کوفتہ بیختہ با آب لیمو کھرل کردہ حب بستہ بقدر دانہ مونگ روز اول یک حب صبح و
دو حب آخر روز تا ہفت روز بخورند و بعد از ان یک حب اضافہ نمایند دو حب صبح ہم بخورند آخر روز برای دفع گرمی خشکہ با ماست بخورند **ایضًا**
کہ بخارش نیز نافع سم الفار یکماشہ کتہ سفید کافور چینہ دانۂ الایچی سفید ہر یک سہ ماشہ ادویہ را در شیرۂ برگ تنبول یکصد عدد حل کردہ بقدر مونگ و موٹھ حب بستہ
یک حب صبح و یک شام خوردہ بالایش بیڑہ پان بخورند تا چہار دہ روز یا بست و یک روز خورند غذا نان نخود بی نمک و یا نان گندم با روغن گاو بخورند **ایضًا**
مجرب بمرات سیماب مصطگی عاقرقرحا ہر یک بست ماشہ سم الفار یکماشہ لیموی کاغذی دو عدد اول سیماب و سم الفار را اندکی آب لیمو کھرل کنند تا سیماب کشتہ شود
بعدہ ادویۂ دیگر کوفتہ بیختہ با آن ضم نمایند و در آب لیموی باقی صلایہ کردہ بقدر مونگ حبوب سازند دو حب صبح با شوربای چرب گوشت بز و یک حب شام ہمراہ شوربا
بخورند تا سہ روز یا زیادہ غذا گوشت بز و نان و گویند کہ اگر کسی را از شدت این مرض موی ریختن گیرد و دست و پا و کمر بیکار گردد یا در کام ثقب سوراخ
شود و این حب بخورد از ترشی پرہیز از سر نو جوان گردد و درد بالکل برطرف شود **ایضًا** کہ در افنای مادۂ این مرض عملی مفید سم الفار گل قیمولیا یعنی کھریا
مٹی دانۂ ہیل کات ہندی کافور قیصوری ہر واحد یکتولہ گلاب خالص نیم آثار اول ادویہ را جدا جدا صلایہ کردہ مخلوط سازند و قدری قدری گلاب انداختہ
کھرل نمایند تا ہمہ گلاب جذب شود چہار برابر مونگ بستہ خشک نمایند و ہر روز یک حب تا سہ چہار تولہ گلاب تنہا یا شہد خالص یکتولہ آمیختہ نیم گرم کردہ بنوشند
تا بست و یکروز استعمال نمایند و اگر یک چلہ بخورند دیگر فوائد مثل تقویت باہ و زیادت اشتہاء و سُرخی رنگ و دفع فتق آبی و ورم خصیہ حاصل
شود و در غذا اول توری و گوشت بز مدہن با نان گندم ہر دو وقت خورند و اگر استعمال این حبوب بضرورت قوی در مزاج حار کنند برای تبرید شیرۂ تخم خرفہ
و کاسنی وغیرہ و عرق کیوڑہ و شربت انار و عرق شاہترہ دہند **حبوب رسکپور** و سیماب و بلادر بدانکہ حبوب این اشیا جوشش دہن در اکثر پیدا
میکنند و مادۂ علت را بطریق آب دہن برمی آرد لیکن متحمل تکلیف آن جز مزاج قوی نباشد در ضعفا استعمال نباید کرد و این حب رسکپور برای آتشک نافع و مجرب
ست رسکپور دانۂ الایچی سفید قرنفل عاقرقرحا ہر یک شش ماشہ کوفتہ بیختہ با آب سرشتہ چہار مقدار دانۂ فلفل گرد بندند و یک حب در طلائی شیر پیچیدہ ہر صبح بخورند
نوع دیگر رسکپور مرچ سیاہ ہر یک سہ نیم ماشہ پنج اندران ہفت ماشہ قرنفل بست و یک عدد در آب برگ پان حب بقدر نخود بستہ یک صبح و یک شام

خورده باشد غذا نان بی نمک با روغن بسیار **نوع دیگر** برای باد فرنگ از بیاض استاد مرحوم رسکپور نیم دام قرنفل شانزده عدد فلفل گرد بست ویکعدد اول رسکپور را
در روغن گاو بریان نموده فلفل و قرنفل را علیحده سوده بآن آمیخته در بست برگ تنبول بترتیب سحق نموده مقدار کنار دشتی حب ببندد یک حب هر صبح بخورند
غذا شیر و برنج اگر دهن بجوشد پوست کچنال پنج دام پوست هلیلۂ زرد نیم دام در چهل دام آب بجوشانند تا ده دام بماند مضمضه نمایند تا سه روز متواتر صبح و شام و
در نسخۂ **حکیم الممالک** که برای آتشک وسائر قروح خبیثه مجرب و بی مثل ست وزن رسکپور یک مثقال و ربع و قرنفل بست ویکعدد و فلفل سیاه نیم مثقال برای
مرض متوسط و زشدت ست و نوشته که در مرض خفیف ربع مثقال از رسکپور و بهمان نسبت یعنی خمس از قرنفل و فلفل کم نمایند و نرم سوده بآب خالص یا آب برگ تنبول
هفت عدد حبوب سازند روز اول یکعدد صبح و یکعدد عصر فرو برند و در باقی روزها صبح یک عدد فرو بردن کافی ست و اگر مرض کامن و مزمن و مستحکم شده باشد
حب مذکور را بآب عشبه مغربی بدهند و اگر مریض از حدوث زخم و حرقت در مثانه و مجاری بول و تقضیب موده باشد بآب ریوند چینی بدهند باین طور که دو درم
ریوند چینی را در نیم من تبریزی آب صاف آنمقدار بجوشانند که ربع بماند صاف نموده نصف آن صبح عقب حب و نصف شام بیاشامند و اگر در سر و
حوالی آن جوششها بسیار و چرک از ان جاری باشد نیز بآب مذکور بدهند و در جذام شدید و قروح خبیثه و جرب رطب و یابس نیز بآب عشبه بدهند و باید که در ایام
شرب دوا و چند روز بعد آن از نمک و ترشی و ماست و بقول و امثال آنها اجتناب نمایند و بغیر از نان گندم و روغن گاو و گوشت بره تناول ننمایند
و اگر بسبب جوشش دهن از خوردن نان عاجز باشند از آرد گندم و بچۀ مرغ و روغن گاو حریره پخته میل نمایند و مصالح گرم داخل توان کرد اما پیاز و سیر
و بقولات داخل نباید نمود و از نها اجتناب اولی ست و اگر جوشش دهن زیاده باشد با شیرۀ پوست مغیلان و کات هندی مضمضه نمایند و دهن را بدان بشویند
و اگر جوشش دهن بسیار زیاده باشد مرغ را کشته آلایش درون آنرا بر آورده با پر و بال در دیگ کرده بآب بجوشانند تا پخته شود و آب آنرا صاف کرده بآن
مضمضه نمایند و بعد از فراغ از خوردن دوا و چاق شدن زخمها و جوشش دهان باید که این مسهل دهند تا اثر نکایت سیماب از بدن دور شود سنای مکی هلیلۂ
سیاه گل سرخ مساوی نرم سوده صبح مقدار دو نیم مثقال آنرا با عسل سرشته بخورانند و غذا شوربای قیمه تا چهل روز پرهیز نمایند خصوص از جماع **حب سیماب**
که صاحب باد فرنگ مجرب سیماب سه ماشه نانخواه هشت ماشه قند سیاه بیست ماشه اول نانخواه را با قند بسایند که خوب نرم شود بعد از ان سیماب انداخته بسایند
تا حل شود و اندک آرد گندم انداخته هفده حب سازند و یک حب بآب سرد بخورند غذا کهچری و نان بی نمک و روغن بر بدن هرگز نمالند که بسیار مضرت دارد
اگر دهن جوش نماید شوربای گوشت نمک دار بدهند و چهال کچنال و بیخ جهربیری جوشانیده و از ان مضمضه سازند و اگر بسیار شدت کند فصد جهار نبد کنند و بر زخمها
مرهم سیماب استعمال سازند و دیگر نسخ او در اقوال مسطور گرد **حب بلادر** که بعد تنقیه استیصال مرض آتشک نماید بلادر کلاه دور کرده هشت عدد بزرالبنج سفید
نانخواه کنجد سیاه هر یک هفت ماشه مغز نارجیل تازه یکتوله سیماب چهارده ماشه طباشیر سفید شش ماشه قند سیاه کهنه چهار توله ادویه باریک سائیده پس بلادر بعده سیماب
آمیخته بسایند و قند سیاه مخلوط کرده چندان بکوبند که یکذات گردد پس بست و هشت حب سازند و یک صبح و یک شام در حلوا یا بالائی نهاده بلع نمایند و احتیاط
دارند که جرم حب بکام و دهان ملاصق نرسد غذا شیر و برنج یا شیر برنج بی شیرینی و اگر سیر نشوند گوشت بز بی مرچ و یا پلاو بخورند اگر تا چهارده روز بخورند بسیار مناسب
ست و آنقسم آنکه یک وقت صبح خورده باشند چه هر کس که دو وقته میخورد بلا شک دهن میجوشد و بسیار میجوشد که کار مشکل میشود و این امر در استعمال هر حب بلادر
یاد دارند **ایضاً** از بیاض استاد مغفور اجوائن خراسانی اجوائن هندی کنجد سیاه عاقرقرحا سیماب بهلانوه کلاه دور کرده هر یک هفت ماشه قند سیاه کهنه بقدر
دو فلوس همه ادویه کوفته بعده سیماب و قند سیاه داخل کرده تا دوازده پاس در هاون دسته خوب بکوبند چون مانند موم گردد و رنگ کجلوه پیدا کند بقدر کنار دشتی
حب بندند و یک حب ثابت یا پاره پاره نموده همراه جغرات بالائی دور کرده زیر و بالا جغرات نموده معلق در حلق فرو برند و بالای آن نیم پاو جغرات
بخورند وقت صبح نهار و شام و بعد از یکپاس غذا بخورند و از دال مونگ و روغن زرد و شیر و قند سیاه و گوشت بز و شیرینی و بالائی پرهیزند و
دال ماش همراه نان گندم یا کهچری ماش یا بڑه ماش یا کچوری ماش که در روغن کنجد ترتیب داده باشند و اچار انبه روغن دار و ماهی
و گوشت گاو بخورند و اگر مرض بشدت باشد اول مسهل دهند باین طور جمال گوٹه مقشر نموده در روغن زرد تر کرده چهار رتی کتیرا دو ماشه مغز نارجیل
یک فلوس همه کوفته سه پڑی تیار سازند و یکی صبح بخورند بعد از فراغ اسهال برنج با جغرات بی نمک و شیرینی بخورند بعد از سه مسهل حب مذکور استعمال نمایند و در نسخۂ
حکیم عزیز الله خان اجمود عوض اجوائن هندی و عاقرقرحا مسطور و وزن قند سیاه سه دام باقی بدستور **ایضاً** نسخۂ نواب کریم الله خان عاقرقرحا بهلانوه

اجواین خراسانی اجوائن دیسی مازو سبز اجمود سیماب کنجد سیاه هر یک نه ماشه قند سیاه کهنه دو فلوس بدستور سابق کوفته حب بقدر رتیه ساخته با جغرات بخورانند و تنیکه دهن آید از پوست گوندی و پوست گچنال و برگ چنبیلی و پوست ببول جوشانیده غرغره کنند و در نسخهٔ دیگر مغز نارجیل یک فلوس عوض مازو ست و وزن کنجد سیاه و قند سیاه هر یک بقدر یک فلوس **ایضاً** از حکیم صادق علیخان اجواین خراسانی اجمود اجواین ساده کچلا بهلانوه هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل انداخته دو پهر کهرل کنند بعد ازان کچلا را کوفته داخل نموده چهار گهڑی بکوبند بعد ازان بهلانوه را کلاه دور کرده چهار گهڑی دیگر کهرل نمایند و باو وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده حب بسته یک صبح همراه جغرات که بقدر پاو آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ پاو آثار تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال مونگ و ترب و شیر و شیرینی نمایند و اگر از خوردن این حب جوش در دهن شود از پوست گچنال و پوست کنار دشتی و یا هلیله بلیله آمله در آب جوش داده مضمضه کنند **دوائیکه** بجهت خشک کردن زخم آتشک مجرب ست شنگرف بریان کرده زنگار مرده سنگ بریان کرده نیله تهوتهه بریان کرده رال هر یک دو ماشه خرمهرهٔ زرد سوخته چهار عدد سپیاری چهالیه سوخته یک عدد اول شنگرف و مرداسنگ و نیله تهوتهه بهر سه را بسایند بعده خرمهره و سپیاری بسایند بعده زنگار و رال باهم آمیزند خوراک از یکنیم سرخ تا دو نیم سرخ باین طور که اول نان گندم بوزن چهار دام بروغن زرد خوب مالیده و اندکی ازان گرفته دوا دران انداخته غلوله بسته بخورند بعد ازان باقی نان را بخورند **دوای مسهل** که خیلی سودمند ست سناکهو پره چهواره فلفل سیاه هر یک هفت و نیم ماشه مغز جمال گوٹه یکنیم عدد کوفته بهیجه سه پڑی بندند و نیم مغز جمال گوٹه سوده هر پڑی انداخته بوزن ده ده ماشه پڑی بندند و سه روز بخورند بعده حب بلادر خورند تا پنج شش روز و تنیکه دهن آید و سه روز آب دهن رفتن دهند بعده الایچی گل سرخ سنبل الطیب تواکهیر نیلوفر سوده در دهن بپاشند و چهال ببول و جهر بیری و گچنال برگ بیا بانسه برگ چنبیلی سپیاری جوش داده مضمضه کنند **نوع دیگر** که برای آتشک و اقسام بثور و جرب مجرب ست بیخ حنظل فلفل سیاه هر یک چهار درم جدا جدا سائیده باز باهم بسایند و سه حصه نموده هر حصه بفاصلهٔ یک دو روز بخورند گاهی دو حصه کفایت میکند غذا شوربای کلهٔ بز کنند **دوای حقه** که آتشک و نوازل متقرحه یعنی پینس و قرحهٔ حلق و خنازیر را از اسرار مجربه نوشته پوست بیخ آگ سی و پنج درم دارچینی مرداسنگ هر واحد یکدرم شنگرف دو درم باریک سائیده چهارده قرص سازند و خان یک قرص در قلیان خالی از آب وقت عصر بکشند بطوریکه بهوا نرسد پس غرغره بروغن زرد کنند و غذا بنان مع ربع رطل روغن زرد نمایند فاحفظ واجعله ذخیرة فهو من الاسرار المکتومة **ایضاً** دفع آتشک شنگرف توتیای سبز هر یک دو نیم دام بای ڑنگ پنج ماشه پوست بیخ آگ ده ماشه و اگر مزاج قوی باشد لسبت ماشه از جمله شش قرص ساخته در حقهٔ بی آب از آتش کنار مثل تنباکو کشند و دود بر زخم دهند و گل او که مثل خاکستر شود بلعاب دهن بر زخم نهند این عمل سه روز نمایند یک صبح یکی شام غذا مزعفر باشد و اول مسهل بگیرند بعد ازان این عمل نمایند **ایضاً** شنگرف عاقرقرحا جیٹهه سهاگه اجواین نیله تهوتهه همه جوکوب نموده چهارده پڑی ساخته قرص لبسته یک صبح و یکی شام در چلم حقه گلی نهاده از آتش چوب کنار مثل تنباکو کشند چون از یک طرف سوخته شود منقلب نموده کشند و اگر دهن مجمن تی شود مضایقه ندارد غذا حلوا یا چوره شکر تری خورند و خاکستر گل سوخته بر زخم پاشند این سه روز نهایت هفت روز کافی ست و اگر دهن جوش کند برگ یاسمین بآب جوش داده مضمضه نمایند و اگر بعضه درم بود امربیل جوش داده بخور کنند **ذرور** مخترع و مجرب حقر برای خشک کردن زخم آتشک کشتهٔ سفید سپیاری سوخته سنگ جراحت هلدی سوخته سفید دم الاخوین اصل السوس مقشر برابر باریک سائیده بعد استعمال مرهم ریکبور سه چهار روز در اندمال زخم قدری ازین ذرور چسبانیده بر بندند و هر قدر که: و الچسپیده در فناز غدد از جائیکه جدا شود دیگر ازین ذرور هر روز بچسپانند تا آنکه زخم خشک شود **دیگر** نوشادر سوخته شش ماشه خرمهرهٔ زرد سوخته پنج عدد فوفل سوخته یک عدد نیله تهوتهه بریان یک ماشه مرداسنگ کشتهٔ سفید سنگ جراحت از هر یک دو ماشه کوفته بیخته قدور سازند **دیگر** نافع قرحهٔ قضیب کهنه بخت چرم بود در کاغذ خرمهرهٔ زرد سپیاری چهالیه موی سر آدمی شاخ گوزن بهٹکری هر واحد سوخته کات مرداسنگ کند رهلیلهٔ زنگی سفیدهٔ شسته سفید ورال مازو گل ارمنی صبر گلنار انزروت مرمکی ازین ادویه هر چه مناسب دانند یا مجموع کوفته بیخته بعد چرب نمودن زخم بروغن گل بپاشند **دیگر** مجرب چرم کفش کهنه عدس نخود هر سه سوخته سائیده بپاشند و به آنند که ادویهٔ ذرور هر قدر که باریک بسایند در اثر قوی تر شود **دیگر** که جراحت قضیب و جذام و داء اسیر و هر جراحت را خشک کند آمله سوخته لوده پٹهانی پهٹکری سوخته و اندکی نیله تهوتهه در روغن بریان کرده جمله را باریک سائیده اول بر جراحت اندک روغن گاو مالیده بالایش این دوا بپاشند **دیگر** صاحب تکملهٔ هندی نوشته که استخوان کاسهٔ سر آدمی سوخته زبان سگ سوخته کشتهٔ سفید سرمه ساکرده بر زخم پاشیدن برای التحام زخم و تسکین درد آب حیات ست

روغن برای سوراخ کام که از آتشک شده باشد مجرب نوشته که دوای معروف ست هفت دانه ارتیه یا دو سیر نکهه را جوکوب سازند و بار تیه فنا
آمیخته هر دو را در اندکی آب شب تر نمایند تا نرم شود صباح در شیشه گل حکمت کرده اندازند چنانچه دو حصه شیشه خالی باشد بطریق تیال جنتر بچکانند و قدری بر
سوراخ کام هر روز دو بار از دست بمالند تا یک هفته **سفوف مسهل سیاه** که بکالا جلاب معروفست و در اخراج سودا و بلغم و استیصال ماده آتشک بی نظیر و
مجرب بمرات کثیر ست بگیرند سیماب و گندهک برابر و هر دو را یکدو روز کهرل کنند هر چند زیاده بسایند بهتر باشد وقتی که کمتر خواهد آورد بعده برابر هر دو جزو حب السلاطین
افزوده هر سه را خوب بسایند بعد از ان سنگ بصری مساوی هر واحد از سیماب و گندهک آمیخته باز سحق نمایند تا آنکه سنگ بصری باریک گردد پس همه را برداشته در
ظرف گلی لبیب نمایند و کهرل راشسته آب آن در ظرف مذکور اندازند چندانکه بر دوا مقدار دو انگشت آید و بالای آتش نهند تا آنکه آب خشک شود و هنوز قدری
تری باقی ماند که از آتش فرود آرند و در سایه ته و بالا کرده نگاه دارند که خشک شود پس در ظرف شیشه یا چینی بردارند و از دو چهار سرخ نهایت تا یکماشه
در دهن انداخته همراه شیر نیمگرم از یکپا و تا نیم سیر فرو برند غذا روز مسهل سوای کهیر و برنج دیگر نخورند و در مفتاح المجربات وزن سیماب و گندهک
آمله سار هر واحد یکجزو و مغز حب السلاطین سه جزو و عوض سنگ بصری گیرو نیم جزو مرقوم ست **نوع دیگر** که موادرا الجوبی برآرد سیماب گوگرد آمله سار هر واحد
یکدرم سهاگه شیطرج مرچ سیاه زنجبیل هر واحد سه درم مغز حب السلاطین سبزی دور کرده یازده درم در آب باسی یکپاس کهرل نمایند و نگهدارند خوراک تا دو
سرخ همراه شربت نبات **ضماد** بجهت بثور آتشک از مطب آمله نیله تهوتهه سوخته هلیلهٔ سیاه کتهٔ سفید کمیله برگ خا مرداسنگ مساوی سوده ضماد نمایند دیگر
کمیله مرداسنگ حضض مکی رسوت گیرو هر واحد یکماشه بروغن گل ضماد نمایند **فتیله** که برای آتشک مجرب شنگرف زنگار هر یک هفت ماشه موم بست و یکماشه هر دو اجزا سوده
در موم گداخته خوب حل کنند پس بر پارچهٔ باریک طلا کرده هفت حصهٔ آن پارچه نموده هفت فتیله سازند و هر شب یک فتیله در چراغ روغن گاو در بروی بیمار
بتفاوت یکدرعه بسوزند تا هفت شب و اگر دهن بسیار جوش کند برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و غذا شیر مادهٔ گاو یا خشکه و پرهیز از شیرینی نمایند **مضمضه** نافع
جوشش دهن که از خوردن سیماب و شکسور وغیره بهم رسد پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیلهٔ آمله موچرس کوکنار خشخاش تماهتره مساوی در آب جوشانیده صاف کرده
با قدری روغن بید انجیر و شیر گاو مخلوط کرده مضمضه کنند و در مفتاح کوکنار خشخاش مطروح ست و مضمضه از پوست مغیلان و پوست جهربیری و پوست درخت تمر هندی
و پوست درخت کچنال جوشانیده نیز مفید ست **مرهم** رسکپور که جهت اندمال زخم آتشک و قروح خبیثه و تسکین درد معمول ست دم الاخوین سه ماشه رسکپور شش ماشه
باهم سائیده در روغن زرد که یک صد و یکبار در آب شسته باشند ممزوج نموده بکار برند و آنچه مائیت از دوا جدا شود دور کرده باشند و بعد روئیدن گوشت صالح از مرهم
در ورد مناسب بعمل آرند **مرهم شنگرف** که جراحت را زود با صلاح آرد و مجرب ست شنگرف نیم دام رال یکدام نیله تهوتهه از دو تا چار سرخ بریان کرده روغن کنجد یکدام
ادویه باریک سائیده بروغن آمیخته ده بار بآب بشویند و بکار برند **مرهم سنگ پلیته** که در اندمال قروح آتشک وغیر آن بیعدیل ست سنگ جراحت کهمان بید سنگ پلیته
هر یک شش ماشه مرداسنگ یکنیم ماشه رسکپور دو توله همه را باریک سائیده در روغن گاو سه توله که بآب شسته باشند آمیخته باستعمال آرند **مرهم سیاه** که برای آتشک معمول
ست روغن زرد هفت ده و نیم توله موم سفید سه و نیم توله رال هفت توله نیله تهوتهه ده ماشه و دو نیم شاخ بز سوخته چرم کهنه سوخته سیماب برگ نیب هر یک یکتوله و نه
ماشه اول برگ نیب را با سیماب بسایند تا آنکه برگ مذکور سیاه گردد پس روغن زرد و موم گداخته از پارچه صاف کرده اول برگ نیب انداخته خوب بسایند بعد
از ان ادویه انداخته حل کنند و هر قدر که حل شود خوب بهم شود و بعد سه بار بآب شیرین شسته نگاه دارند **مرهم چوب چینی** که برای آتشک بی نظیر ست چوب چینی
یکتوله شنگرف سفیده سفیدهٔ کاشغری شسته مرداسنگ سنگ بصری چندرس سیماب هر یک سه ماشه کات سفید نه ماشه سیماب را با ادویه سائیده برگ تیلشیم با آثار
سوده آب آن برآرند و صاف کرده باروغن گل نیم پاو و موم سفید چهار دام بپزند و هر گاه آب تیلشیم جذب شود ادویه آمیخته مرهم سازند **مطبوخ هندی** که جوشش
آتشک زایل گرداند و فساد خون را باصلاح آرد خصوص هر گاه بعد از تنقیه استعمال کرده شود و در اثنای نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند
قلیه و خشکه بخورند و گویند که برای این مرض بهتر ازین دوا کم دیده شده و بارها بتجربه درآمده پوست درخت نیب پوست درخت کچنال بیخ اندراین بهلی ببول
اکتائی خرد بابرگ و بیخ و پوست قند سیاه کهنه هر یک نیم پاو در سه آثار آب بجوشانند هر گاه چهارم حصه بماند صاف نموده در شیشه نگاه دارند همه
هفت خوراک ست یک خوراک هر روز بخورند اگر باز حاجت باقی ماند مرتبه دوم مرتب کنند و بعضی شربت یا دو سات مسهل نه توله باین ضم کرده
مینوشانند و انفع میشود **اقوال متاخرین** انطاکی گوید که برای قسم حار داء فرنگ چیزی واجب تر از دو گاو از فصد باسلیق نیست بعد از ان تنقیهٔ خلط

غالب پس فصد ہفت اندام پس باقی علاج و بہترین او در دعوی آنست کہ این مطبوخ سہ مرتبہ متواتر بنوشند **صفت آن** سنا و غاسول ہر واحد پانزدہ درم
بیخ نی فارسی عناب ہر واحد دہ درم گل سرخ ہفت درم جز بیخ درم کوفتہ در شش چند آن آب بجوشانند تا سوم حصہ بماند صاف کردہ برب خرنوب بنوشند و در
صفراوی گل بنفشہ بست درم بیخ خطمی پانزدہ درم زیادہ کنند بعد از ان سکنجبین و شربت ورد و ماء الجبن تا ہفتہ بنوشند بعدہ خیارشنبر تا سی درم بدان نیز آمیز
پس معجون لوزی یا آنچہ از سقمونیا و مروارید مرکب باشد بدہند اگر بر آن قادر باشند والا اگر از مطبوخ مذکور کنند پس ہرگاہ خشک شود بسرکہ و صابون بشویند و مجاستر
بندق و سفیداب و صبر و آب لیمو کہ دران قدری زنگار حل کردہ باشند طلا نمایند و آنکہ در قسم بار دآن ابتدا الّا آنکہ از طبیخ تبت و ترب و بورق کنند و در سوداوی نشیر و بورق
و روغن گاو و سکنجبین نمایند بعدہ اسہال بلغم تبربد و شحم حنظل و غاریقون و اسہال سودا بلاجورد و افتیمون کنند و مروارید ہر چونکہ استعمال کنند از ان خلاص نماید مطلقاً بعدہ
تدبیر کنند چنانچہ در قسم حار گذشت و آنچہ درین علت نفع عظیم نماید چوب چینی ست لیکن بعد تدبیر کہ مذکور شد استعمال نمایند و صل استعمال او کہ فائدہ بسیار دارد نیست کہ دہ درم
از ان بکوبند و در شش صد درم آب بجوشانند تا سوم حصہ بماند صاف نمودہ در طعام و شراب استعمال کنند و بخار او بگیرند و ہمچنین تکرار نمایند تا آنکہ صحت تام حاصل شود
و اہل مصر آنرا در عسل داخل کردہ استعمال مینمایند و آن نیکو نیست و آنچہ آنرا نفع کند طبیخ غذیہ بپناست و اما در استعمال زہرۂ بز خطرست و ہمچنین در خوردن سیماب معمول
بآرد گندم و کرکم و کبریت و لبان و فرفیون و سلیمانی بطور حب مثل نخود و کذا تدہین اطراف ایشان باین نیز کہ اینہمہ بسیار خطرناک ست و گاہی نجات بخشند و فائدہ دہد
اگر با قوت مزاج ملاقی گردد و بساست کہ عقب و تنافیس اطراف و ضربان مفاصل شود بہاء الدین گوید کہ نخست تنقیہ باید کرد و غذاہای تریاقی کم ترشی بکار برند
و تسکین حرارت بکافوریات و غیرہ نمایند و ہرگاہ کہ ترشی و سردی خوردن درد و اعراض دیگر را افزاید باید دانست کہ خلط بلغم عفن بورقی و اشتباہ آن ست
و از سردی و ترشی حذر کنند و اگر بخلاف این بود باید دانست کہ خلط صفرای محترقہ است و ترشیہای تریاقی بکار برند و آنجا کہ تبرات یکیک بدید آید تیزاب مدبر رفع
ہر یک نمودن عظیم نافع آید و مداومت خوردن دو ثلث بدن تریاقات بعد تنقیہ مناسب ہر خلطے واجب بود و حذر از شیرینیہا و گرمیہا کہ خلط را تیز کنند
و بجوشش آرند لازم بود و ہمچنین از ہر چہ بادانگیز بود و شراب درین مرض مضر عظیم بود و در ہر ماہ چند نوبت ملینات قوی مثل فلوس خیارشنبر در مغلی مناسب
و یا شیر خشت اندر معصور انار و نقوع سنا حل کردہ باید داد و اہلیلجات نیز مناسب بود و ہر سہ ماہ حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب مدبر نرم بر محل درد مفاصل
مالیدن مفید بود و بعد تیزاب روغن مورد کہ مرکی اندران حل کردہ باشند مالیدن نفع تمام بخشد و روہا او روغن مغز تخم تلخ شفتالو و زردآلو مالیدن بسی نافع آید
و بخور برگ مورد و گز و صندل و انگزد و در ہر ہفتہ چند نوبت زیر دامان مریض کہ بسیار دانہ بود کردن بسی مفید آید و محل مرض را بطبیخ اشترخار و گل سرخ
و مورد و گز کہ اندک سرکہ اندران باشد ہر روز شستن خصوص در گرما مفید بود و جدوار بگلاب سائیدہ بر محل زخمہا و درد طلا کردن نافع بود و چون
از مباشرت عارض شدہ باشد ہر شب جدوار سائیدہ بآب در احلیل باید چکانید و با پر مرغ اندر فرستادن و بر خصیہا مالیدن و در دم مار دو آرد بآب
سائیدہ بمالند بر دانہا و در ہفتہ یکنوبت یک مثقال و دو مثقال بعسل سرشتہ بخورانند قی و اسہال چند واقع میشود و عظیم مفید می آید و اکثر را بدین
نوع علاج کنند و مداومت خوردن جدوار ہر صباح در گلاب سائیدہ و ہمچنین فادزہر حیوانی و گل مختوم و گل ارمنی در شربت بہی و یا در لعاب
مناسب و حب الشفا در معصور انار حل کردہ و حافظ الصحت و تریاق کامل و اشباہ اینہا ہیچ این علت را بر کنند و اکثر آن بود کہ بیش از
ہفدہ ماہ اصلاح نیکو کنند و لبنیات اکثر آبلہ دران را مضر بود الا دوغ آب گاوی تازہ در گرما بعضے گرم مزاجان را و سیر و گندنا و پیاز اندر
طعام بسی نافع آید جبلہ را و اکثر آنچہ در جدری نافع بود اینجا نیز نافع آید چربیہا و گوشت نازک اینجا بسیار مضرت نکند و گوشت کبوتر بچہ و امثال
آن بسی مفید آید و گوشت خارپشت در اسوداوی این مرض بود **و بالجملہ** بدین تدابیر تعدیل و مراعات مزاج کنند تا وقت بحران تام و من بعض مردم
بلغمی مزاج را در ہر ماہ دو سہ نوبت مسہل جیپال دادم و بسی نافع شد و بعضے را بعد مسہل مداومت معجون سیماب فرمودم صحت یافتند مدت این مرض چون
دراز ست بر فق و مدار تنقیہ بدفعات و پرہیز با مراعات قوت واجب بود والسلام **مصنف اقتباس** نوشتہ کہ اول تنقیہ بدن بفصد اکحل
و باسلیق حسب حال بیمار کنند و بفاصلۂ یک ہفتہ بمسہلات مناسبہ مانند مطبوخ شاہترہ و یا آلو و یا افتیمون فواکہی علوی خان و یا افتیمون تربدی
والد ایشان نمایند و این دوا بنا بر نواب نظام علیخان تالیف نمودہ شد بسیار مفید افتاد چنانچہ بدون تنقیہ در سہ روز ہمہ دانہا خشک شدہ صحت
یافتند سہاگہ شنگرف ہر دو برابر در موم زرد اقراص ساختہ و یا در پارچہ بافتہ فتیلہ ساختہ دود آن بگیرند و حب جیپال در تنقیہ مواد آتشک تریاق عظیم

نسخهٔ حب توتیا

دارد بعده این حب توتیای نواب علویخان خورانند که از ان جوشش دهن هم نشود و مکرر تجربه در آمده وگاهی تخلف نکرده توتیای سبز بریان یکتوله هلیلهٔ سیاه سه توله کوفته در ظرف آهنی بدستهٔ چوب نیب که بر سرش فلوس نصب باشد در آب لیموی کاغذی تا دوازده پاس بسایند و بقدر نخود حبها ساخته وقت صبح یک عدد در بالائی جغرات گاوی نهاده بلع نمایند و بالای آن نان میده بوزن سه توله و همین قدر روغن گاو دهند تا کهفته برابر خورانند و بعد آن چهار روز فاصله داده اگر زخمی و یا دانه باقی مانده باشد باید که باز تا کهفته بدستور بدهند و از دال نخود ماش و گوشت نر پرهیز نمایند و دیگر همه چیزهای ناخوردنی نخورند و اگر بتدابیر مذکوره به نشود اگر مناسب حال بیمار بود ماء الجبن و یا چوب چینی بنوشانند و بعد تنقیه بحب جیپال مداومت معجون سیماب و سفوف و بجز که در قرابادین کبیر مرقوم ست بکار بردن عظیم الاثر ست و همچنین حب سیماب و جلا و روسکپور و غیره که از ان دهن بجوش می آید نافع آید و هرگاه دهن از خوردن حبوب مذکوره آمده باشد و ورم دهن در وجدی بود که تا دو سه روز زیاده هیچ قسمی از آب و طعام در دهن نرفته باشد پس باید که فصد سر رو کنند و خون وافر گیرند و غرغره بطبیخ کلهٔ باچهٔ بز کنند کرات و مرات که اثری عظیم دارد و همچنین از برگ و گل پیاپا نسب محمد اکبر مینویسد که اگر از خون محترق باشد فصد کنند و بدفعات در اخراج خون مبالغه نمایند و بعد فصد هفت اندام یا باسلیق فصد رگ سر رو یا صافن نفع تمام دارد و آنرا که جوشش در سر و روی بود فصد رگ پیشانی سودمند ست و طفل و حامله را بجای فصد حجامت فرمایند میان هر دو شانه یا بر هر دو ساق و بعد فصد چندروز آسایش دهند و آب انارین و آب تمر هندی و شربت لیمو و رب ریباس و شربت زرشک بحسب تقاضای حال بدهند و تا ممکن بود به تنقیهٔ بدن کوشند و ادویه بر آبله نهند و این مطبوخ سنا فائدهٔ کلی دارد سنای مکی چهار درم شاهتره سه درم تمر هندی بیست درم پوست هلیله زرد ۵ درم پوست بیخ کبر یکدرم عناب سپستان هریک پانزده دانه عنب الثعلب تخم کاسنی نیمکوفته گل سرخ تخم خطمی هریک یکنیم درم جمله را بجوشانند و شیر خشت بقدر حاجت داخل کرده نیمگرم بنوشند و کمی و زیادتی وزن ادویه موقوف برای طبیب ست و معجون شاهتره سه مثقال بطبیخ عناب هر صباح خورانیدن در بست روز زیاده او را خشک میسازد و هرگاه جراحت در ذکر شود و بخصیه سرایت کند این مرهم شاه ترج بکار برند شاه ترج نیمکوفته زردچوب ۵ ق هریک یکمثقال روغن گل دوازده درم موم سفید یکنیم درم و این ذرور از زرد

نسخهٔ مطبوخ سنا

نسخهٔ مرهم شاه ترج

نیز بعمل آرند انزروت شادنه اقاقیا گلنار دم الاخوین زراوند جمله برابر باریک ساخته بر جراحت پاشند و اگر بمرهم و ذرور آبله خشک نگردد این طلا استعمال نمایند زراوند طویل دو درم کندش یکدرم مغز زرد آلوی تلخ ده درم سیماب کشته دو درم همه را سائیده بسرکه تر نمایند و بروغن گل حل کرده در حمام بمالند **و اگر از صفرای سوخته باشد** جهت تعدیل مزاج صفرا شربت نارنج و لیمو و آب انارین و تمر هندی و سکنجبین دهند و بعده اگر مانعی نبود فصد نمایند و الا حجامت فرمایند و این مسهل درینجا نفع دارد پوست هلیلهٔ زرد سنای مکی شاهتره هریک پنج درم تمر هندی آلوبخارا هریک پانزده درم تخم کاسنی نیمکوفته تخم خطمی عنب الثعلب زراوند نیمکوفته گل سرخ هریک یکدرم عناب سپستان هریک بست دانه شیرخشت یا ترنجبین بیست درم جمله را مطبوخ ساخته شیرگرم بنوشانند و آب تمر هندی مکرر ساخته با یکدانگ سقمونیا صفرای سوخته می برآرد و نقوع صبر که در علاج جرب ذکر یافته اینجا نیز جلیل الاثر ست و حب شاهتره مفید ست و اگر جوشش در روی و سر پدید آید گل ارمنی ده درم گل مختوم یکدرم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال همه را باریک سوده بگلاب و سرکه طلا نمایند و آنچه جراحت سازد و خشک سازد و گوشت در حال برویاند ذرور کندر و مر و انزروت و دم الاخوین ست و طریق استعمال وی آنست که اول مریض را بحمام برند و جراحتها را نیک بشویند و بعده ذرور مذکور بران فشانند **و اگر از بلغم عفن عارض شود** تنقیهٔ بلغم بحب اسطمخیقون و حب ایارج و حب قوقایا و مانند آن نمایند و در هر هفته یکبار قی فرمایند و غرغره بسکنجبین و آبکامه که دران عاقرقرحا سوده آمیخته باشند نفع دارد و عدس گل سرخ حلبه شحم حنظل در آب بجوشانند و آب کرفس آمیخته در حمام بمالند و از روغن گل و بابونه و مغز ساق گاو و پیه بط و موم قیروطی سازند و عاقرقرحا و قسط باریک ساخته دران آمیزند و بر مفاصل بمالند و اگر جراحت شده باشد کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و دم الاخوین و صبر هریک برابر باریک سوده بران پاشند و هرچه بلغم افزاید خاصه گوشت گاو منع نمایند و این طلا نفع دارد کندش دو درم زراوند مدحرج دو مثقال زردچوب سه مثقال سیماب کشته دو درم مویزج یک مثقال همه را بسایند و بسرکه و روغن کدو در حمام بمالند **و اگر از سودا پدید آید** اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و حبوب مسهلهٔ سودا نمایند و مطبوخ و معجون شاهتره و هلیلهٔ مربی و آملهٔ مربی نفع دارد و غرغره بسکنجبین عسلی که دران پوست بیخ کبر باشد یا ایارج فیقرا که بعسل حل کرده باشند بآب گرم سودمند ست و این طلا فائده دارد کندش قلیمیای فضه مرداسنگ هریک دو مثقال سفال تنور کهنه سه مثقال گوگرد یک درم زراوند دو مثقال سیماب کشته ده درم نرم سوده بسرکه و روغن گل و در حمام بمالند و اگر جراحت باشد مرداسنگ و کندر و گل سرشو و گل سرخ و انزروت باریک ساخته بر جراحت بپاشند **تنبیه** تا امکان بود دارو قوی نمالند و در تنقیهٔ بدن کوشند و اگر طفل بود یا حامله و دوا نتواند خورد بدین معجون مداومت نمایند که در بست و پنج روز

ماده را ساکن کنند و تجربه پیوسته پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیلهٔ کابلی پوست بلیلهٔ آمله تربد زنجبیل شاهتره هر یک پنج مثقال قنبیل چهار مثقال افتیمون سه مثقال کوفته بیخته بعد دو بیست
مثقال فانیذ و یا کشمش کرده چند اوه به یوه بسرشند و از وه درم تا ده مثقال بخورانند **فائده** آنجا که آبلهٔ فرنگ از اخلاط مرکب باشد بحسب او در تنقیه و اشربه و اغذیه
تصرف باید کرد و بدانند که فصد در همه انواع نفع دارد اگر مانعی نبود **میر عوض** گوید که در نوع حار نخستین فصد باسلیق کنند و این منضج دهند عناب شاهتره آلو بخارا
گل بنفشه و نیلوفر مویز منقی سپستان پرسیاوشان تخم کاسنی تخم خربزه جز خشک خوبانی زرشک در عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق بیدساده جوشانیده صاف نموده شربت عناب
شربت دینار خمیرهٔ بنفشه حل کرده بنوشند و بعد از ظهور نضج در جمیع انواع مسهل باین نوع دهند غاریقون از غربال موئینه گذرانیده یک مثقال یارج فیقرا دو
دانگ با شربت بنفشه سرشته حبها ساخته آب گرم فرو برند و چون دو سه نوبت شکم براند سنای مکی پنج مثقال بسفایج نیم کوفته عنب الثعلب هر کدام سه مثقال گل سرخ
پرسیاوشان شاهتره هر کدام دو مثقال نیلوفر یک مثقال عناب سی دانه همه را در یک کاسهٔ آب بجوشانند چون از نیمه کمتر ماند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال حل کرده
بنوشند چون عمل دوا قطع شود شربت قند و گلاب و تخم ریحان میل فرمایند غذا نخود آب **صفت** حبی که درین کار مجرب و معمول ست و جمیع قروح خبیثهٔ مزمنه
راسود مندست سیماب سه درم مقل کتیرا صمغ عربی انزروت ریوند چینی تربد سفید هر کدام پنج درم غاریقون نشاسته زعفران مصطکی هر کدام دو درم برگ حنا مغز
پسته مغز بادام هر یک سه درم کافور سقمونیای مشوی جدوار هر کدام یک درم سیماب را با آب لیمو و حنا بکشند و اجزای دیگر کوفته بیخته آب لیمو سرشته حبها بقدر نخود سازند
و یک دانگ با آب گرم بدهند بعد از تنقیهٔ کامل و اگر حاجت افتد رگ هفت اندام زنند و بر حب سیماب مداومت نمایند باین نوع فلفل سیاه چهار مثقال هلیلهٔ زنگی
سه مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو هر یک شش مثقال همه را باهم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب کشته شود
انگاه مجموع را چهارده بخش سازند هر روز دو بخش گرفته از ان دو حب ساخته یک صبح و یکی را آخر روز فرو برند و خود را با عتدال بپوشند غذا شیر و برنج
بی نمک و قند سفید سوده و نان خمیری نمک و یا کچه بزو بز غالهٔ بی نمک **صفت** سفوف سیماب که همین حکم دارد هلیلهٔ زنگی پوست هلیلهٔ زرد فلفل سیاه هر یک دو مثقال
کوفته بیخته سیماب هفت مثقال شکر سرخ نوزده مثقال همه را باهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده حصه سازند و هر روز یکی صبح و یکی شام
کف زنند و قدری گلاب بعد آن بنوشند و بدن را باعتدال پوشیده دارند و بعد از استعمال این دوا اگر جوشش رو به خشکی آرد بسرکه و صابون بشویند و بجای آن
فندق و غیره که در قول فطاکی گذشت طلا کنند و اگر باصره بسبب سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زر کوفته بیخته در سنگ سماق صلایه نموده هر صباح بمیل
در چشم کشند تا بخار سیماب را بخود جذب کند و قوت باصره را بحال آورد و مالیدن این قیروطی سیماب برای بقیهٔ این مرض سخت سودمندست موم نیم مثقال
در سه مثقال روغن ماده گاو و سه مثقال روغن پیه گردهٔ بز که به آب نشسته باشند حل کرده شش مثقال سیماب و چهار مثقال برگ حنا سوده اضافه
نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود انگاه سه بخش کنند و هر روز یک بخش بمالند و به پس گوش و زیر بغل و کنج ران نرسانند و خود را باعتدال بپوشند و
اگر جوشش دهان تشویش دهد نخستین چند روز بجهت تسکین در دآبیکه حجازی یا بنفشه در ان جوشانیده باشند صاف کرده از ان زمان
در دهان گیرند و در آخر که لعاب رفتن کمتر شود بجهت دفع جوشش خرفه و طباشیر و سماق مساوی کوفته بیخته بر جایگاه جوشش پاشند و اگر
جراحت آبله مزمن شده باشد این مرهم نوره صبح و شام بران گذارند موم سفید سه مثقال در روغن کنجد یا روغن گل دو مثقال حل کرده آهک به آب
نشسته در سایه خشک کرده و بیخته صلایه نموده دوازده مثقال کتیرا اسفید سوده یک مثقال اضافه کرده صلایه کنند تا مرهم شود استعمال نمایند و اگر خشکیهای
سفید رنگ بشکل قوبا بر دست و یا عضوی دیگر حادث شود فلفل سیاه در آب جوشانیده عضو مؤف را بر بخار آن بدارند یا آب آن را ملیثهٔ کهنه طلا کنند و باشد
که بعد ازین علت اندر دست و پا شقاق فاحش بهم رسد و تدبیرش بدستوریکه در علاج شقاق بیاید بعمل آرند **صفت** دوائیکه آبلهٔ فرنگ را سودمندست
توتیای سبز پیپل رسکپور قرنفل فلفل سیاه آملهٔ مقشر سپیاری دکهنی الاچی خرد ست گلوی گوگرد آمله سار هر کدام یکدرم سیماب یکماشه کوفته بیخته با آب لیموی
کاغذی حل کنند تا سیاه شود انگاه بقدر نخود بزرگ حبها ساخته دو حب با آب لیمو وقت صبح و دو حب وقت شام بخورند و یک حب با آب لیمو سائیده بر زخمها
طلا کنند تا چهارده روز و از هیچ چیز پرهیز ننمایند اگر دهان آید برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و این مرهم بجهت زخمهای آتشک مجرب ست کات سفید
توتیای سبز... نوخل کهنه هر کدام چهار درم رال پنج درم موم سفید شش درم توتیای سبز بقدر نخود سندور یکماشه روغن ماده گاو سه دام همه را بطریق مرهم ساخته بر لتهٔ کهنه
مالیده بر زخمها گذارند تا هفت روز **صفت** تدبیر یکه آتشک را سودمندست شنگرف یکدام بخته پوست بیخ آک خشک کرده بکنت چوب کنار هر کدام دو دام بخته همه را چهارده حصه

نسخهٔ حب سیماب
نسخهٔ قیروطی سیماب
نسخهٔ مرهم نوره

ساخته یک صبح و یکی شام لحاف بالا کشیده مثل تنبا کو در حقه بکشند غذا شیر و برنج بی نمک در یک هفته شفا یابد **عبد العزیز** گوید که محافظت دندان نزد شرب سیماب و حفظ بینی و چشم هنگام بخور آنها واجب ست و مبالغه در سائیدن مشروبات سمیه جوشش دهن کمتر آرد و مضمضه بروغن زرد یا طبیخ پوست کنار یا آب یاسمین آزار دفع کند و همچنین ذرورات اوند برگ مورد و کندر و سعد و اصل السوس و دم الاخوین و مازو مساوی و گاهی محتبس میشود سیماب در بدن و درد مع اختلاج می آرد و از مجربات برای اخراج آن انیست که سنا تر بد ترپهله گوگرد آمله سار چو اکهار ریوند خطائی مساوی بسایند خوراک شش درم تا چهل روز و شب برنج بخورند و در روز شوربا بنوشند **بعضی** نوشته اند که در ابتدا بهترین تدابیر اصلاح غذا و تولید خلط صالح ست و هرگاه مادهٔ آن دموی باشد بفصد احتیاج تمام شود و اگر بعد از فصد زیادتی در خلطی یابند بمنضجات مناسب آن خلط نضج دهند و بعد از ان بمستفرغات لائقهٔ آن خلط استفراغ نمایند **و اگر** سودای صفراوی باشد نضج آن بمنضجات آن کنند مانند مطبوخ نیلوفر و اصل السوس مقشر و بنفشه و بیخ کاسنی و خبازی هریک سه درم آلو سیاه ده دانه با ترنجبین ده درم تا سه روز بنوشند و بعد از ان تنقیه بمسهل مطبوخ هلیلهٔ زرد شاهتره افتیمون در صره بسته بسفایج فستقی تربد سفید محکوک گل سرخ هریک سه درم سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده در ان مغز فلوس خیارشنبر و شیرخشت هریک ده درم حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بران چکانیده نیمگرم نموده بنوشند و تربد کوفته مطبوخ مسهل صفر ست و اگر بعد مسهل بار دیگر همان منضج را بیاشامند پس آن مسهل را و بعد از استراحت در روز آخر حب از ایارج فیقرا و غاریقون و تربد و ریوند چینی و شحم حنظل و مقل و کتیرا و محموده از هریک دو دانگ کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند و فرو برند و هرگاه عمل بکند سنای مکی تربد موصوف کوفته افتیمون گل بنفشه بادیان هریک سه درم جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیارشنبر ترنجبین هریک ده مثقال دران حل کرده باز صاف نموده روغن بادام دو درم بران چکانیده بنوشند و غذا درین ایام نخوداب گوشت حلوان و مرغ فربه با زیره و دارچینی و آخر روز شربت نبات با گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان بنوشند **و اگر** مادهٔ آن سودا متولد از سودا باشد منضجات آن قریب بمنضجات سودای بلغمیه و مسهلات آن نیز نزدیک بمسهلات آن باشد و لیکن درینجا باید که افتیمون و بسفایج و هلیلهٔ سیاه که عمده اند در اسهال سودا بیشتر باشد و حجر ارمنی و لاجورد در حبوب داخل نمایند از هریک دانگی تا نیم درم و غذا و شربت آخر روز درین بدستور مذکور و از اشربهٔ موافقه اکثر انواع را شربت گاوزبان و بنفشه و اسطوخودوس و گاه سکنجبین افتیمونی ست اگر در مادهٔ آن سودای بلغمی باشد و اگر سودای دموی باشد شربت عناب و یا شربت بنفشه و یا گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب و بیدمشک و در اوقات طغیان علت غذا ماش مقشر و برنج و شیرهٔ بادام و اسفاناخ بهتر ست و اگر بچهٔ مرغ و گوشت گوسفند داخل کنند هنگامیکه غدغهٔ از مان مرض و ضعف قوت باشد بد نیست و حمام گاه گاهی مجوز ست لیکن بسیار گرم نباشد و دران توقف بسیار ننمایند و از ترشیها البته احتراز کنند تا با وجع مفاصل و اوجاع عظیمه نگردد که بی طاقت سازد **اما علاج** بادآفشک آنست که چون مادهٔ باد آن خلط سوداوی ست علاج اصلی آن دفع مادهٔ آنست باستعمال منضجات و مسهلات مخصوصهٔ آنکه ذکر یافت و بعد از ان تناول مانند جدوار بگلاب سوده بقدر دو دانگ و نبات و عرق بادیان و گلاب و تخم بادرنجبویه عقب آن بیاشامند و آشامیدن زرنباد و انیسون هریک نیم درم با نبات سه درم سفوف ساخته خالی از منفعتی نیست و دواء المسک مفرح مخلص اکبر و تریاق اربعه و از همه بهتر تریاق فاروق و مثرودیطوس ست از هر کدام که باشد یک مثقال آنرا سه حصه نموده روزی یک حصه را فرو برند و عقب آن سنبل الطیب و زرنباد و مصطگی بگلاب جوش داده با نبات سفید بنوشند و مالیدن موم روغن جدواری تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی بسیار نافع ست این را خصوصًا بعد از تنقیهٔ ماده

صنعت آن جدوار خطائی دو مثقال کندر مصطگی هریک دو مثقال صابون رتی نیم قالب برگ حنا سه مثقال آب لیمو بقدر حاجت سورنجان قسط مغاث زراوند طویل حب الغار مرصاف مقل سکبینج جاوشیر زرنباد هریک دو مثقال سیماب چهار مثقال روغن بابونه روغن سوسن روغن زیت کهنه روغن گل هریک یازده مثقال موم زرد صاف ده مثقال پیه گردهٔ بز بست مثقال موم را با روغنها بگدازند و بخورها را با گلاب بسایند و صمغها را با سرکه حل کنند و همه را باهم ممزوج نمایند و سیماب را با پیه خوب بمالند تا کشته گردد و مطلق اثری از ان نماند داخل دوا نمایند پس خوب صلایه نمایند که یکسان مانند مرهم شود و چندروز بگذارند که خوب مزاج گیرد و بعد از ان سه حصه نموده هر حصه بمالند و ابتدا از میان دو ابرو کنند تا پس گوش و گردن و مقدار چهار انگشت پهنا بمالند و بر تمام مهرهای پشت و سر و گوش و مرفق و رسغ و بندهای انگشت و رگ زانو و مفصلهای قدم بمالند و از چنبر گردن و استخوانهای سینه تا معده و میان ناف تا سر معده بمالند و بر مقابل دل و جگر و زیر بغل نمالند که بد ست و بعد از ان رختهای گرم پنبه دار بپوشند و از هوای سرد و اطعمهٔ حامضه اجتناب نمایند و غذا شوربای بچهٔ مرغ و ماش مقشر و برنج و اسفاناخ با دارچینی بخورند و آب نیمگرم بنوشند و جلاب قند و یا نبات و گلاب و عرق گاوزبان و بیدمشک و تخم شربتی و فرنجمشک بنوشند

در سودای متولد از خون ... فصد فائده می بخشد ... اند قاتح ماده ۱۲ منه

و جهت دفع مضرت سیماب ازدهان ابنها در دهان پارهٔ نقره نگاه دارند و باسرکه و گلاب و آب برگ کشنیز تازه مضمضه کنند و از حموضات و لبنیات و بقول و امثال اینها اجتناب نمایند و تا سه روز صبر نمایند اگر درین اثنا عرق بسیار آید دوا اینها تمام رنجیه شود و اوجاع بالکل زائل گردد سه روز دیگر توقف نموده پس بحمام روند و غسل کنند و الا حصهٔ دوم را نیز بنحو مذکور بمالند و پرهیز را بدستور مرعی دارند و بعد سه روز از مالیدن اگر اثری از آثار مرض نماند بحمام روند و بدن را بصابون بشویند اولاً و بعد از ان بآب سبوس گندم و گل خطمی و بنفشه در آب جوش داده و اگر مرض بسیار قوی و کهنه باشد و بمالیدن دو دفعه زائل نگردد حصهٔ سوم را نیز بدان بدستور بمالند و اگر بسیار قوی باشد و بعضی دوا اینها باقی باشد بران ازان موم روغن بمالند تا اصلاح یابد و در امراض بسیار قویهٔ شدیده مقدار سیماب را میتوان افزود و بشش مثقال سانند و وزن سیماب زیاده ازین و مالیدن آن بلا ترتیب مذکوره مهلک بود و این موم روغن باین ترتیب بهترین تراکیب زیبقیه است و من آنرا تجربه نموده و بیخائله یافته ام و از مجربات من ست و خوردن تراکیب زیبق خصوص باسلیمانی در کمال مضرت ست و اگر با ادویهٔ مسهله استعمال نمایند چندان خطری ندارد جهت آنکه ادویهٔ مسهله برودی زیبق را اخراج می نماید اگر وزن زیبق و مقدار شربت آن نیز کم باشد و بعد از زیبق در تاثیر درین مرض چوب چینی است بطریق مخصوص آن

جرب

که بفارسی گر و بهندی کهجلی و کهاج نامند بثور کوچک ست که با سرخی ابتدا کند و با آن خارش شدید و سوزش بود و گاه ریم کند و گاهی نه و اکثر در دستها و پایها و میان انگشتان و شکم و پشت و خصیه و کنج ران ظاهر شود و گاهی در سائر جسم عارض گردد و اگر ماده بسیار بود و در علاج او اهمال نمایند در شب خصوصاً وقت خواب شدت نماید و او از امراض متعدیه است که از یکی بدیگر انتقال کند و در فصلی ببلدی که اندر هوا عفونتی بهم رسد دران بلد بسیار افتد بالجمله سبب حدوث جرب یا فساد خون بود بذاته و یا بسبب مخالطت صفرا قریب باستحالهٔ سودا یا سوداهی محترقه و یا بلغم شور که با خون آمیزد و بحسب اختلاط این اخلاط با خون و کیفیت احوال آن در حدت و سکون و غلظ و رقت و کثرت و قلت انواع جرب و اختلاف اعراض و از درد و خارش و غیره باشد چنانچه مذکور گردد و سبب فساد خون و اخلاط کثرت تناول اغذیهٔ حریفه و غلیظهٔ مملحه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و کثرت استعمال ادویهٔ گرم مثل فلفل و زنجبیل و خردل و چیزهای شور و شیرینی و شراب و غیر آنست که خون را فاسد کند و دران این اخلاط غیر طبیعی متولد گردد و قوت دافعهٔ آن را بعروق باریک دفع کند و جلد بسبب ضعف خود آنرا قبول کند و دران محتبس شود و جرب حادث گردد و بقول جرجانی جرب از خون غلیظ و عفن تولد کند که بر کها در آمده باشد و طبیعت آنرا بظاهر تن دفع کند و بقول خجندی ممکن نیست که جرب از سودای صرف خالص افتد و گویند که جرب دو نوع ست یکی خشک که ریم نکند و از ان وقت خاریدن رطوبت سائل نشود مگر اندک تری ظاهر شود و بثور آن خشکریشه گردد و این دلالت بر غلظ ماده و یبوست او کند و صحت او دیر باشد دوم ترکه از ان ریم و زرداب سیلان کند و گاهی از ان خون سیاه سائل شود و گاه باشد که دران حیوان مشابه بهضمهٔ سپش متولد گردد و این دلالت بر رقت ماده و رطوبت او کند و آنچه از بدن مکان واسع اخذ کند آن نیز از جمله جرب رطب باشد الحاصل جرب بحسب اختلاف مواد و استعداد آن در کثرت و قلت و حدت و برودت و بساطت و ترکیب مختلف الصور و الاعراض میباشد مثلاً آنچه بران صفرای حاد غالب بود و سر بثور تیز و سرخ رنگ و با درد و خارش شدید باشد و گاهی از شدت اعراض تپ عارض گردد و از ان زرداب حاد برآید و آنچه بران خون غالب بود در رنگ آن سرخ و در سائر اعراض قریب بصفراوی باشد و احیاناً از ان خون برآید پس اگر با سوداویت بود خون سیاه رنگ تیره باشد و آنچه بران سودا غالب باشد بیخ آن سیاه و کم درد و حکه بود و زمانی دراز بماند و بدیر صحت یابد و آنچه بلغمی باشد بثور سفید رنگ و منبسط بر جلد و آبناک بود و خون رقیق مائی برآید و ایضاً شیخ میفرماید که آنچه انشد و اشخص و تیز سر از جمیع بثور بود خلط آن حادتر و سوزش آن بیشتر و حدت آن شدیدتر باشد و آنچه عریض تر و در اطمینان شدیدتر بود خلط آن در حدت کمتر باشد و اسباب تولد مادهٔ جرب قریب اسباب تولد قمل و سعفه و خراز و قوبا بود و قریب آنها ست در علاج و جرب متقشر خشک و قوبا در خریف کثرت پذیرد و جرب عظیم فاحش جراحت بدآرد و بقوبا و قشف منتقل گردد و انطاکی گوید که جرب از امراض عامهٔ ظاهر در سطح جلد ست مادهٔ آن جمله حریف و مالح ست با دمان مثل سیر و کسود و آنچه خون را غلیظ کند و اگرچه حار باشد مثل بادنجان و خرما و از اعظم اشیا که آنرا پیدا کند لحم بقر ست و فاعل آن حرارت ضعیفه است و صورت آن بثور مختلف در کیفیت ست مصحوب بخارش مطلقاً و بقرح غالباً و غایت آن فساد جلد ست و انواع آن مثل اخلاط با فراد و ترکیب ست و ممکن بود تحقیق اصل او کسی را که اندکی وقوف بر صناعت باشد زیرا که الوان او تابع اصول مادهٔ او بود و آنچه از ان از صفرا باشد با وجود زردی رنگ تیزی سر او و تلهب زیاده باشد پس

اگر با زرداب بسیار و مواد سائله بود جرب رطب باشد از خون اگر سرخ بود و التهاب کند و الا از بلغم باشد و الا بالعکس در جانبین و برای مرکب حکم آنست که غالب در رنگ و ماده بود مع عدم تساوی و برای معتدل حکم اوست و جرب در بلاد رطب حار مثل مصر از اخلاط گرم و در غیر آنها از بلغم و سودا بسیار افتد و ایضاً کسی را که از بلد حار یابس مثل حجاز بسوی رطب مثل مصر و روم انتقال نماید بسبب استحصاف ماده اولاً و لین مسام ثانیاً و در زنگ و حبش یافته نشود بسبب تحلیل کردن حرارت آن چیزی را که در سطح جلد باشد و نه در صقلاب و چین بسبب تکاثف ظاهر ببردی و قوت حرارت غریزی بر حل مواد پس اگر ساکنان آنها بسوی اقلیم سوم و چهارم نقل کنند جرب بایشان مبادرت کند و مثل بصره و غیره نیز کثرت نماید خصوصاً چون هوا خراب گردد و اکثر آنچه جرب را واجب کند قلت ریاضت ست مع تناول اشیای ردی الکیفیت و قلت حمام و پوشیدن پارچهای چرک آلوده و ملازمت غبار و دخان و فرق میان جرب و حکه آنست که جرب ست و تولد کرم در ان و کثرت ریم و تقرح بخلاف حکه و وجود جرب میان اصابع و پوست شکم و شکنهای آن غلبه کند بسبب رقت آن و انصباب مواد بسوی آن و ایضاً در نزهت مینویسد که حکه و جرب بثور و قروح مخصوص بمفاصل و مغابن و پوست شکم ست غالباً و گاهی عام گردد بحسب ماده و آنچه علیم اللنو مشتمل بر مثل زرداب باشد جرب ست و آنچه از جلد ظاهر نشود و بخاریدن او لذت یابد حکه است و گویند که رقیق الکیفیة حار و قلیل الکمیة حکه است و ضد آن جرب و یا متقادم جرب حادث حکه و هر چونکه باشد ماده و علاج هر دو واحد ست و همچنین اسباب و آن ادمان حریف و مالح و قدید و حلاوات مع شراب ست پس خون فاسد شود و جوش زند و بسوی جلد مندفع گردد پس محمد الراس حار قوی الحمرة باشد و مفرط با رد و نزاف رطب و بالعکس و بهاء الدین گوید که مادهٔ جرب تر بلغم شور بود که با خون آمیزد و اندر جلد محتبس گردد و از جهت منقح بود و مادهٔ جرب خشک صفرا ست بغایت محترق که مخالط خون شده در پوست ریخته و ازین جهت تری و قرحه نکند و چون حد قی و هر دو ماده واقع ست بد انجهت خاریدن درین مرض عظیم باشد و اندر هوای عفن و نمناک و کنار دریا این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن چیزهای شور و تیز و شیرین غفص چون دوشاب انگور و خرما و اشباه آن و از خوردن مغز جوز تنها و باده و شراب جرب جوششها بسیار پدید آید

علاج ادویهٔ مصفی خون بنوشانند و تنقیه بفصد و مسهل سودا و مادر جبن کنند چنانچه در علاج آبلهٔ فرنگ مسطور شد در رعایت خلط غالب نمایند و همگی توجه بتصفیهٔ خون و تلطیفهٔ آن مصروف دارند مثلاً عناب پنج دانه شاهتره ششماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیرهٔ مغز تخم کدو یا تخم خیارین یا کاسنی ششماشه شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا نبات دو توله داخل کرده بدهند و اگر حرارت در مزاج زیاده باشد بهدانه سه ماشه در جوشانده افزایند یا خیسانیده بدهند و اگر تپ باشد خاکشی بیجا شه باشیده دهند و یا شاهتره نه ماشه صندل سرخ کوفته سه ماشه هلیلهٔ سیاه کوفته هفت ماشه شب در آب تر کرده شربت عناب داخل کرده بنوشند و روغن گل و سرکه و گلاب هریک یک توله باهم آمیخته دو گهڑی بدارند بعده بر بدن بمالند و بعد دو سه گهڑی آب غسل کنند و یا شاهتره چرائته کشنیز خشک هریک شش ماشه پوست هلیلهٔ زرد یک توله جوشانیده صاف نموده شهد خالص یکنیم توله داخل کرده بنوشند و اگر خارش با ضعف قلب باشد شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ صندل سرخ سه ماشه در عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تهیج چهره و دست و پا از نزله باشد شاهتره بیخ کاسنی تخم کاسنی هر یک شاهتره جوشانیده شربت عناب داخل کرده بدهند و اگر با سرخی چهره باشد بعد فصد باسلیق عناب شاهتره بعرق شاهتره مالیده آب تمر هندی و شهد داخل کرده بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره کاسنی کوفته گل نیلوفر هریک ششماشه کشنیز خشک عدس مسلم هریک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله دهند و یا زهلیلهٔ سیاه چرائته کشنیز خشک پوست هلیلهٔ زرد جوشانیده شهد داخل کرده دهند و اگر با انتفاخ بدن از خارش باشد عناب شاهتره چرائته دهمایه تخم کاسنی کوفته هلیلهٔ سیاه کوفته جوشانیده سکنجبین حل کرده بنوشند باز برسیاوشان گاوزبان بادیان بیخ بادیان شهد خالص عوض دهمایه و هلیله و سکنجبین کنند و اگر دانها بر تمام بدن با خارش و سوزش باشد بعد فصد باسلیق عناب بعرق شاهتره مالیده صاف نموده شیرهٔ کاهو نبات داخل کرده دهند و صندل رسوت آرد جو بآب کشنیز تازه و روغن گل بمالند و یا اطریفل کشنیزی یکتوله بخورند بالائش شاهتره گل نیلوفر خیارین کوفته هریک ششماشه بعرق شاهتره یاو آثار جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تپ باشد شیرهٔ دهمایه چهار ماشه شیرهٔ خیارین شیرهٔ شاهتره هریک ششماشه شیرهٔ عناب پنج دانه سکنجبین ساده سه توله دهند بعده آب کاسنی مروق شش توله شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم شاهتره هریک ششماشه سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده دهند و اگر با سرفه باشد عناب پنج دانه شاهتره ششماشه کشنیز خشک چهار ماشه عدس درست ششماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده شربت عناب دو توله داخل کرده دهند و بدانند که صاحب جرب را شیرجات مطفی خون در آب کاسنی تازه و آب شاهتره سبز دادن معمول ست و اگر مادهٔ ذات الجنب بظاهر جلد آمده جوشش و حکاک بهم ساند عناب شاهتره بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم خیارین افزایند باز عناب شاهتره کشنیز خشک بعرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ تخم خرفه

شیرهٔ کاسنی شربت نیلوفر خاکشی دهند و مرهم سفیداب کافوری الموم و روغن گل و سفیدهٔ کاشغری و مرداسنگ و کات سفید ساخته ضماد نمایند و اگر خارش در همه بدن مثل
چته های آتشک باشد بعد فصد تجویز مسهل کنند و عناب پنج عدد شاهتره تخم کاسنی کوفته گل سرخ هریک ششماشه گاوزبان افتیمون افسنتین نیلوفر هریک چهار ماشه شب
در آب گرم بخیسانند صبح جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند بعد دو سه روز وزن افتیمون بصره بسته ششماشه کنند و چرایته دهمایه بادیان کشنیز
خشک اسطوخودوس هریک نعنع ماشه آلوبخارا هفت دانه عوض گاوزبان افسنتین داخل کرده بدهند و دو سه روز دیگر منضج داده سنای مکی نه ماشه پوست
هلیلهٔ زرد ششماشه داخل کرده فلوس خیارشنبر پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و بعد سه مسهل اطریفل صغیر یکتوله خورده
شیرهٔ عناب نیجدانه شیرهٔ دهانه شیرهٔ کاسنی هریک ششماشه سکنجبین افتیمونی دو توله داخل کرده بنوشند و دوای مالش خارش بکار برند باز شاهتره چرایته صندل سرخ پوست
هلیلهٔ زرد هریک ششماشه خارخسک چهار ماشه در آب گرم خیسانیده صبح صاف کرده شهد دو توله داخل نموده بنوشند باز شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم شاهتره هریک ششماشه
عرق شاهتره ده توله سکنجبین لیمونی دو توله داخل کرده بنوشند بعده ماءالجبن تجویز نمایند و اطریفل شاهتره تیار سازند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع جرب حکه سوید
گوید که آرد ترمس تلخ و سعد باریک سوده بسرکه سرشته طلا کردن مجرب من ست و کذا سبوس گندم بسرکه پخته و کذا روغن شیطرج بلبن حامض و گوید که ضماد
شب یمانی با سرکه و عسل و یا با برگ کرم و عسل پخته و یا با عصارهٔ برگ کرم در حمام و کذا اشنگ بز سوخته بسرکه سرشته در حمام و کذا پنیر کهنه و سعد و سرکه در حمام و کذا
روغن گندم و کذا مویزج بزرنیخ سرخ و زیت و یا بسرکه و کذا مامیران و کذا شیطرج بسرکه و کذا کبیکج بسرکه و یا بروغن گل و کذا کبریت بعلک البطم و سرکه و یا بنطرون
مساوی و سرکه و کذا اکندش بزیت و یا بسویق و سرکه و کذا شونیز بسرکه و روغن گل و کذا زاج سوخته بزردهٔ بیضهٔ مشوی و روغن گل و یا بسرکه و آب کشنیز و کذا شیر انجیر
بسویق سرشته و کذا برگ خرزهره بزیت و مرداسنگ و کذا مرقشیشا بسرکه و کذا سیماب و کبریت و نمک و یا مرداسنگ و کندش و روغن کنجد و کذا کف دریا بسرکه یا بشراب
و کذا زنگار و صمغ بطم و مس سوخته و نطرون و کذا خربق سفید بشیر و کذا روغن شیطرج و آن چون شیطرج را در شیر تازه بپزند تا مهرا شود صاف کرده بوزن او زیت
انفاق آمیخته باز بجوشانند تا شیر فانی گردد و زیت بماند و کذا مرداسنگ و میعه سائله و سیماب مقتول در برگ دفلی و آب سوده و کذا نطرون و قلقند و زنگار بسرکه و کذا عصفر
بسرکه و زیت آمیخته و کذا اسپیدروز زرنیخ زرد و زیت و کذا بروغن زرد حنا سرشته و کذا ماش بسرکه پخته و کذا تخم شلجم بسرکه و کذا اقلیمیا سوده بسرکه و یا آب بادیان
سبز آمیخته و کذا آب ترب و کذا سرکه و عسل و سیر سائیده **و شرب** تخم شاهتره و کذا افتیمون و کذا تخم بادرنجبویه کوفته و اکل نقلهٔ آن و کذا اسنای مکی و کذا
دروج و کذا خطمی و کذا آب خارخسک و کذا گاوزبان مسلوق بروغن بادام و کذا تخم مرو و کذا انزروت سه روز متواتر هر روز یکدرم هر واحد نافع جرب ست و بقول
حکمای هند چون یکدام تخم پنوار را کوفته در نیم رطل جغرات حل نموده در ظرف گلی آب نارسیده در سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از ان بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود
و اگر قدری نیله تهوتهه نیز اندازند بسیار نافع بود و اگر تخم پنوار از یک مثقال تا سه درم هر صباح همراه آب سرد بخورند در ازالهٔ جرب و قوبا و بختی و در رفع هر فساد که در خلط پیدا شود نافع ست
و از مجربات حکیم علی و اگر شنگرف شش ماشه جوکوب نموده آتش در ظرفی گرفته جائیکه آبله بود مقابل آن بسوزند و چادر بر سر گرفته دود آن بموضع آبله رسانند و سه چهار روز متصل کنند مجرب
حکیم علویخان ست **ذکر ادویهٔ مرکبه** که در جرب معمول راقم ست **اطریفل شاهتره** موافق نسخهٔ معمولی که مداومت آن رافع جرب ست پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ زنگی پوست
بلیله آمله گل سرخ افتیمون صندل سفید گلاب سوده سرکهوکه کشنیز مقشر قصب الذریره هریک دو درم مغز تخم کدو شیرین چهار درم برگ شاهتره ده درم کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه وزن
شکر سفید بقوام بسرشتند خوراک تا دو توله و نسخهٔ متعارف آن در قرابادین مسطور ست **حب کبریت** که جرب و قوبا را نافع بود و اصلاح خون نماید و مکرر بعمل آمده گوگرد آمله سار مغسول بشیر سه جزو
پوست هلیلهٔ زرد دو جزو پوست بلیله آمله هلیلهٔ زنگی سرکهوکه اصل السوس صندل سرخ شاهتره هر واحد یکنیم جزو گیرو گل سرخ گل نیلوفر هر واحد یک جزو کوفته بیخته بقدر نخود حبها سازند
شربت یک مثقال بعرق شاهتره اقل یک هفته و اکثر تا پانزده روز خورند **دوائیکه** بجهت خارش بعمل می آید عناب شاهتره گاوزبان گل منڈی برہنڈی
صندلین سرکهوکه چرایته برگ حنا پوست هلیلهٔ زرد برادهٔ شیشم برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب بجیسار هرن کهری نگند باری وقت شام در آب گرم تر نمایند صبح صاف
کرده شهد یا شربت نیلوفر موافق مزاج داخل کرده بنوشند و مالش بر جرب زسیماب شش ماشه گلاب چهار توله آب لیموی کاغذی یکتوله آب کشنیز تازه آب شاهترهٔ تازه
آب سرکهوکهٔ سبز روغن گل هریک دو توله سهاگهٔ بریان دو ماشه پهٹکری بریان نه ماشه در کهرل سحق نموده بر بدن بمالند **ایضاً** که مجرب ست حنا کمیله کتّه پارچہ مرداسنگ هریک
چار ماشه سیماب سه ماشه نیله تهوتهه بریان دو ماشه دانهٔ الایچی سفید یکماشه اولاً هر سه دوائه اول را با سیماب بسایند بس دیگر اجزا داخل کرده خوب سائیده در روغن زرد که یکصد
و یکمرتبه شسته باشند آمیخته بمالند تا سه روز **ایضاً** که در جرب یابس و رطب همواره معمول ست کافور گوگرد آمله سار هریک سه ماشه نیله تهوتهه یکماشه باریک سوده در روغن گاو

سہ تولہ بست و یکبار شستہ حل کردہ بربدن بمالند و چہار گھڑی در آفتاب نشینند بعدہ آرد نخود و حنا مالیدہ غسل کنند و سہ روز متواتر بعمل آرند و گاہی و زن نیلہ تھوتھہ ہم سہ ماشہ کردہ میشود **ایضاً** از مجربات حکیم علی کبریت زرد صاف دہ درم باریک لبانید و با صد درم پیہ گوسفند مخلوط کنند و دو درم میعۂ سائلہ اضافہ کردہ بربدن بمالند کہ جرب متقیح را ہیچ چیز مثل این نیست و جرب کہنہ در یکہفتہ زائل میشود و اگر زنبیخ در روغن کنجد بپزند و آن روغن بمالند نیز این عمل کند و در جرب خشک نیز نافع بود و میعۂ سائلہ برای دفع بوی کبریت ست **ایضاً** معمول حکیم علویخان برای جرب و قوبا توتیای کرمانی تخم بنوار ہریک یکتولہ مغز تخم خربزہ مغز تخم خیارین کلی زیری ہریک دو تولہ در سرکہ و روغن گل ہریک چہار دام کھرل سازند تا مثل مرہم شود پس بمالند و غسل فرمایند **دوائی** کہ در جرب رطب و یابس عجیب التاثیر و مغنی از سائر تدابیرست گندھک چوک مرداسنگ سہاگہ کمیلہ کتہ سفید پھٹکری منسل ہر واحد شش ماشہ نیلہ تھوتھہ سہ ماشہ ہمہ را باریک سائیدہ در روغن سرسون حل کنند و بمالند و بعد دو سہ گھڑی از آب سرد غسل نمایند **ایضاً** نافع برای خارش بدن و خصیہ و قضیب نارترش یک عدد در سرکۂ انگوری بظرف مسی یا قلعی بپزند تا مہرا شود پس در کھرل انداختہ گوگرد زرد پوست ہلیلۂ زرد توتیای کرمانی مغز تخم خربزۂ بریان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو بریان تخم بنوار پوست کدو سوختہ حضض مکی ہر واحد یک مثقال کوفتہ بیختہ داخل کردہ خوب حل کنند پس روغن گل بقدر حاجت انداختہ درہم سازند تا مانند مرہم شود بر بدن بمالند **ایضاً** سفیدۂ کاشغری شش ماشہ شاہترہ ہفت ماشہ مرداسنگ ہلیلۂ زنگی ہریک چار ماشہ چوک دو ماشہ کافور یکماشہ ہمہ ادویہ باریک سائیدہ در روغن چنبیلی حل کردہ مالش نمایند و معجون شاہترہ یا عرق شاہترہ میخوردہ باشند غذا کم نمک **ایضاً** گوگرد دو درم توتیای سبز بریان سیماب سہاگہ ہریک نیم درم در روغن گاو کہ بست و یکبار شستہ باشند آمیختہ بربدن بمالند و بعد دو گھڑی غسل کنند و بدانند کہ اگر برگ نیب نیم آثار در پنج آثار آب بجوشانند چون چہارم بماند صاف کردہ از ان آب روغن کہ ادویۂ خارش می آمیزند بشویند بعدہ بادویہ آمیختہ بکار برند بسیار مفید گردد **ایضاً** کہ در یک روز دفع میکند سم الفار سہ نیم ماشہ کبریت توتیای ہندی ہریک ہفت ماشہ سائیدہ با روغن گاو پنج شش تولہ در ظرف آہنی با دستۂ چوب نیب تا چہار گھڑی بسایند بعدہ سوای سر و گردن و بغل و کنج ران بر ہمہ بدن مالیدہ در آفتاب نشینند بنحویکہ سر تا گردن در سایہ باشد و بعد یکپاس گل زرد و کنجارۂ روغن بر بدن خوب مالیدہ غسل نمایند و بعضی اوقات تنہا سم الفار بقدر یکرد و ماشہ سودہ در روغن روغن سرسون آمیختہ بمالش آن صاحبان جرب کہنہ را ایلام نمودم و در عمل یکدو بار صحت کلی حاصل شد **روغن** کہ برای خارش بعدیل ست بابچی یکتولہ ہرتال زرد شش ماشہ سنکھیہ چہار ماشہ جدا جدا سائیدہ آمیزند پس روغن سرسون یاد آثار در کوزۂ گلی کہ زیر او گل چسپانیدہ و گلوی او در چوب دو شاخی بستہ باشند انداختہ بر آتش گذارند چون روغن خوب گرم شود ادویۂ مسحوقہ اندازند و قتیکہ خوب سوختہ شوند آن روغن را در طشت بر آب ریزند و از آب بالای آب روغن بدست بردارند بطوریکہ مسکہ از دوغ برمی آرند و وقت صبح بر بدن بمالند و بعد چند ساعت آرد نخود مالیدہ غسل نمایند و اگر سیر مقشر ہشت نہ جوہ و برگ کنیر سی و یک عدد عوض بابچی و سنکھیہ در روغن مذکور سوختہ و از آتش فرود آوردہ حل کردہ بکار برند جرب و سعفہ و قوبا و سائر بثور کہ آب از ان جاری باشد مجرب و بیغائلہ است **نوع دیگر** برای جرب رطب و آنانکہ بسبب فساد خون با خارش شدید باشد و از کثرت خارش و طول مدت جلد سیاہ و سطبر مثل جلد فیل شدہ باشد از مجربات والد مرحوم ست برگ کنیر سفید سہ آثار خرد خرد کردہ و در آب یک سبوی کلان تا سہ پاس بپزند بعدہ روغن کنجد یاد آثار در ان انداختہ سہ چہار جوش دادہ فرود آرند و در ظرفی پر از آب سرد آن آب و برگ و روغن بریزند چون روغن بالای آب آید آنرا از دست بر کنارۂ جام جمع کنند بدستوریکہ روغن از ماست میگیرند و دران روغن توتیای سبز یکدرم سفیدۂ قلعی دو درم شب یمانی یکدرم مرداسنگ یکمثقال رسکپور دو مثقال باریک سائیدہ مخلوط کردہ مالش نمایند و اگر از ان آب و برگ بدن را بشویند نیز فائدہ بخشند **سفوف گز** کہ برای جرب و سعفہ و سوزاک و آتشک و ہر قسم آبلہ کہ باشد بسیار مفید ست و خصوصاً بعد از تنقیہ و بارہا بتجربہ رسیدہ پوست ہلیلۂ زرد چہار ماشہ پوست ہلیلۂ کابلی سی ماشہ پوست بلیلہ چوب گز ہریک یازدہ ماشہ آملہ ہلیلۂ سیاہ ہریک دہ ماشہ شاہترہ سہ ماشہ گل سرخ شش ماشہ ریوند چینی پنج ماشہ برگ سنای مکی بست ماشہ کوفتہ بیختہ ہموزن ادویہ شکر سفید آمیختہ سفوف سازند خوراک یکتولہ یا نہ ماشہ صبح با آب نیمگرم اگر مزاج مساعدت نماید علی التواتر بخورند و الا دو سہ روز خورند موقوف نمایند و باز شروع کنند و صغیر السن و ضعیف المزاج را کمتر ازین قدر باید داد **شربت شاہترہ** مدبر طبع را نرم کند و اخلاط بلغمی و سوداوی محترقہ بر آرد و جرب و حکہ و جذام را نافع و تسکین اخلاط صفراویہ کند تخم کشوث سہ درم گل سرخ زرشک بیدانہ ہریک پنج درم گل بنفشہ ہفت درم پرسیاوشان اصل السوس بسفائج سبز سنای مکی گل گاوزبان ہلیلۂ سیاہ پوست ہلیلۂ کابلی ہریک بست درم پوست ہلیلۂ زرد و تمر ہندی ہریک سی درم آلو بخارا گل نیلوفر تازہ ہریک سی عدد عناب سپستان ہریک پنجاہ عدد انجیر کوفتنی ست نیمکوفتہ در دہ آثار آب شاہترہ یک شبانہ روز

تر دار ند پس بجوشانند تا آنکه سوم حصه برود صاف کرده نگهدارند شربتی از هفت درم تا بیست درم با ماء الجبن وگاهی مغز خیارشنبر و سقمونیا اضافه میسازند و در نسخهٔ دیگر افسنتین رومی سه درم داخل ست و شربت ورد و اهلیلج نیز برای خارش نافع **ضماد گوگرد** که جهت جرب بارها آزموده است گندهک آمله سار نیلا تهوتهه کمیله مرداسنگ از هر واحد یک توله همه را باریک سائیده سه حصه نمایند و یک حصه در روغن زرد که سه چهار توله باشد آمیخته بر بدن مالند و سه چهار گهڑی در آفتاب نشینند بعد از ان حنا در آرد نخود در آب آمیخته بر بدن مالیده غسل نمایند و سه روز همچنین کنند وگاهی برای تقلیل حدت دوا و دفع بوی گندهک کافور یک ذره ماشه و میدهٔ سائله سه ماشه افزوده میشود **ایضاً** به نسخهٔ معمول آنبه هلدی گندهک آمله سار کمیله باچی سیماب فلفل گرد هر یک نیم توله توتیای سبز سه ماشه ادویه کوفته بیخته با سیماب کهرل نمایند تا رنگ دوا آسمان گون شود بعد از ان روغن چنبیلی نیم پاو انداخته سحق بلیغ نموده بکار برند **ایضاً** معمولی برای خارش کبریت سیماب بزرالبنج شنگرف هر واحد چهار ماشه سائیده سه حصه کنند و هر روز یک حصه در روغن گاو که یک صد و یکبار شسته باشند آمیخته بمالند **ایضاً** که کرر بعمل آمده گندهک آمله سار نیله تهوتهه سوخته سیماب پهٹکری بریان نسل هر یک شش ماشه سوده در روغن زرد که یک صد و یکبار شسته باشند شش توله آمیخته طلا نمایند و بعد دو گهڑی بآب نیمگرم غسل کنند و از آرد نخود شستشو در سه روز خارش دفع میگردد **ایضاً** که برای جرب بهتر ازین نسخه نیست تخم پنوار بابچی تخم ترب گوگرد هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال فلفل سوخته برگ حنا هر یک پنج ماشه مرداسنگ کمیلا آمله سوخته نوشادر هر واحد یک درم سیماب سه ماشه مغز تخم نیب ده درم انزروت کافور سهاگه بریان هر واحد یک درم روغن گاو ده درم همه را در ظرف کانسی خوب حل کرده طلا سازند بمالند و بعد سه گهڑی بآب نیمگرم غسل کنند **ضماد شنگرف** که برای جرب در عمل ست شنگرف هشت ماشه نیله تهوتهه مرداسنگ کمیله هر واحد شش ماشه سندور هفت ماشه سیماب سه ماشه حنا دو دام روغن زرد نیم پاو اول سیماب و تهوتهه و مرداسنگ سائیده ادویه دیگر آمیخته کهرل کرده نگهدارند و طلا کرده بر بدن مالش کنند و بعد دو گهڑی غسل نمایند **ضماد** نافع جرب و معمول و مجرب مرداسنگ سفیده کاشغری کتهه سفید حنای خشک هر یک شش ماشه توتیای سبز کافور رس کپور هر واحد سه ماشه کمیله نه ماشه سنگ جراحت چهار ماشه همه را باریک سائیده در روغن زرد که بست و یکبار بآب شبنم شسته باشند بیامیزند و طلا کرده باشند **ایضاً** که جهت جرب و آبله مستعمل مرداسنگ حنا کمیله چونه بڑی خشک هر واحد یک جزو نیله تهوتهه نیم جزو کتهه شش جزو کوفته بیخته در روغن تلخ یا شیرین آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند **طلا مجرب** جهت جرب و حکه و کونته کمیله مرداسنگ هر یک چهار دام نیله تهوتهه برشته یکدام کوفته بیخته بآب برگ تنبول کهرل کنند تا همچون مرهم شود و بمالند وگاهی برگ حنا و کتهه و خصوص روغن حنا افزوده و بسیار مفید یافته **نوع دیگر** که جرب مطلق را مجرب ست و حکیم عابد گفته که تجربه کردم و بی نظیر یافتم بگیرند کبریت و حنا هر واحد یک مثقال پوست هلیله زرد و سیماب مقتول و شیطرج هر یک نیم مثقال فلفل یکدانگ روغن چلکی دنبه بست مثقال بدستور معمول مرتب ساخته شب طلا نمایند و صبح در حمام بآب سبوس و سرکه بشویند و عماد الدین محمود طلای اشنان مخلوط بسرکه را تجربه کرده **لطوخ** برای هر دو نوع جرب تر و خشک مجرب حکیم ممدوح اگر تا هفت روز بدان لطوخ کنند جرب را از جمیع بدن برطرف نماید نفط سفید زرنیخ زرد هر واحد یکدرم نوشادر نیم درم نمک هندی یا اندرانی سه ربع درم بکار برند **نوع دیگر** از مجربات حکیم علی زنگار یکدرم حنا دو اوقیه هر دو را سائیده بروغن تخم کتان خمیر کرده بر هر دو دست و پای خضاب کرده بخوابند و صبح بشویند **مرهم** بنسخهٔ حکیم علوی خان سیماب ده توله نیله تهوتهه شش ماشه حنای خشک نیم پاو روغن ماده گاو یک پاو آثار همه را در ظرف آهنی بدسته آهنی تا چهار پاس حل کنند بعده در آفتاب نشسته بر بدن خوب بمالند بعد چهار گهڑی آرد نخود بآب آمیخته بر بدن مالیده از آب سرد غسل نمایند و همچنین سه روز استعمال کنند **مرهم** که جهت آبلهٔ خارش و آتشک فائده دارد کتهه سرخ کتهه سفید صندل سرخ صندل سفید مرداسنگ هر یک دو توله کافور چینی سه توله سائیده روغن گاو نیم پاو یک صد و یک مرتبه بآب شسته آمیخته حل نمایند و حسب حاجت هر روز مالیده باشند تا یک هفته **معجون شاهتره** دافع فساد خون و گرمی مزاج و مفید جرب و حکه پوست هلیله زرد و کابلی پوست هلیله آمله برگ سرپهوکه هلیله زنگی هر واحد یک توله شاهتره ده توله چرائته اصل السوس هر یک ده درم تخم خشخاش ده مثقال کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده سه چندان قند بقوام آورده آمیزند **معجون** که برای جرب یدین مجرب نوشته تربد سفید چهار ده درم مغز چلغوزه ده درم و نیم مغز بادام مقشر بادیان هر یک هفت درم اصل السوس سه نیم درم مصطگی دو مثقال زردچوب دو درم ایرسا یک نیم درم کوفته بیخته با شهد همچند بیامیزند خوراک یک توله وقت شب و حنا هشت مثقال گوند سه بجهر یک مثقال در آب بجوشند نیم گرم ضماد کنند تا یک هفته **اقوال مجربین** مسیحی گوید که در جرب حاد که از عفونت خون غلیظ حادث میشود باید که ابتدا بفصد کنند پس اسهال بهلیله و شاهتره بمرات نمایند و بعد تنقیه طلا استعمال سازند و معالجهٔ جرب رطب با دویهٔ بسیار خشک کنند و مثل این دوا کنند کندش دو درم زراوند طویل چهار درم عروق الصباغین سه درم خاک سیماب دو درم سائیده بسرکه و روغن گل سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند

دیگر کندش و مغزه هر دو سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** زرنیخ سرخ و زرد درم دانگ سیماب کشته عروق الصباغین کندش اشق مغز بادام تلخ برگ خرزهره نوشادر زراوند سائیده بسرکه و زیت سرشته استعمال کنند **دیگر** زراوند طویل مغاث کندش اشق بادام تلخ عروق الصباغین عدس مقشر درم دانگ چرک نقره بسرکه و زیت آمیخته بکار برند **دیگر** برای قوبا و سعفه و جرب شحم حنظل کندش کبریت زاج هر واحد سه درم مرداسنگ مامیثا هر واحد هشت درم تخم حرمل بریان روغن زیت هر واحد دوازده درم سیماب کشته دو درم سائیده بزیت آمیخته استعمال نمایند **دیگر** برای جرب رطب کبریت ابیض غیر محرق کندش نمک طعام خاکستر بلوط عاقرقرحا قنبیل بسرکه و روغن گل سرشته بعمل آرند **دیگر** کندش مور خشک زراوند طویل اشخار مس سوخته زیبق مقتول اشنان مرداسنگ گوگرد غیر سوخته زرنیخ مازو زنگار سفیداب حب بلسان سائیده بزیت و روغن گل و روغن غار آمیخته استعمال کنند و این در قلع ثآلیل و آثار سیاه و جرب و سعفه نافع ست **شیخ** میفرماید که روغن با ابصاجان جرب ضرر کند و سکنجبین ایشان را نفع دهد اگر خوف تشنج نباشد و اول و افضل علاج جرب و آنچه بیشتر بدان اکتفا کرده شود آن استفراغ ست بچیزی که اخراج خلط حاد محترق و بلغم شور نماید بعده اصلاح غذا و تدبیر مرطب چنانچه در اخوات این باب دانسته اند و استعمال اشیای مائیه تفهه که مانع از سرعت تعفن و باشد مثل هندوانه و کاسنی و کاهو و مانند آن و ایضاً از خارج و جماع اصلا ترک نمایند و از مستفرغات جیده برای اقسام مواد جرب طبیخ افتیمون بهلیلهٔ زرد و شاهتره و سنا و بسفایج و فستیتین ست و گاهی دران گل سرخ و کاسنی و مانند آن داخل کرده میشود و گاهی دران ماء الجبن نخاصیتی که اندران ست و گاهی سقمونیا شامل می نمایند و ایضاً مغز چلغوزه و سقمونیا نیکو و بالغ النفع ست **طبیخ جید** بگیرند هلیلهٔ زرد و مویز هر واحد بست درم و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و صاف کرده از جملهٔ آب او دو ثلث رطل بستانند و خیارشنبر ده درم دران مالیده باز صاف کرده غاریقون یکدرم داخل کرده بنوشند **حب جید** که آن حب شاهتره است بگیرند هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا سه درم مدام بآب شاهتره بسرشند و بگذارند تا خشک شود و چندبار تسقیه دهند و بگذارند تا خشک گردد و این عمل سه چهار مرتبه نمایند پس حبوب سازند **دوای** قوی جید برای جرب مزمن بگیرند هلیلهٔ زرد و بلیلهٔ و آمله و برنگ کابلی مقشر هر واحد یک درم تربد دو درم و بعافیه سرشته قرص سازند شربتی برای اسهال تام از ده تا پانزده تا بست درم بآب گرم و گاهی درین سقمونیا داخل میکنند نزد شرب و گاهی از جرب ردی مزمن خلاص میگردانند و دوام شرب صبر لیکن متواتر سه روز هر روز مثقالی بعده یک از درمیان تا سه روز و یا سه روز ترک نمایند و معاودت تبواتر کنند و یا درمیان وقفه بحسب مشاهده واجب نمایند و معالجهٔ سیح بخفه کنند اگر عارض شود و این نافع متاصل جرب ست و بهتر آنست که آنرا در آب کاسنی ترکرده بنوشند و یا آن اندک آب بادیان کنند اگر از آب بادیان مانعی نباشد مثل حرارت مزاج مقداریکه دران صبر باشد از یکدرم تا یک مثقال بود و چون متحمل مداومت آن نباشند ترک نمایند و ایضاً نقوعات اجاصیه نافع ست و یا بگیرند رب هلیلهٔ زرد متخذ از خشک کردن آب مطبوخ او در آفتاب و از ان برای جرب رطب از پنج درم تا ده درم بشکر بخورند و این برای جرب صفراوی و برای جرب رطب ست و ممکن ست که مثل این از جمیع مسهلات گرفته شود و بعض آن ببعضی مخلوط سازند و گاهی با یکدیگر آمیخته از ان ربوب و حبوب ساخته شود و ماء الجبن با افتیمون نیکو ست چون هر روز بدستوریکه در غیر این باب مذکور شد استعمال نمایند و با هلیله و آب افشردهٔ شاهتره چند روز متواتر بغایت نافع ست و آنچه قائم مقام منقیات برق ست اینست که حب صبر بسقمونیا و زعفران مرتب سازند و از ان هر شربت پنج حمصه بگیرند و آن نسخه هلیلهٔ زرد صبر سقوطری کتیرا گل سرخ هر واحد یک درم زعفران ثلث درم و ایضاً بگیرند از دوائیکه دران برنگ می افتد و مذکور شد هر روز یا دو روز از دو درم تا سه درم **دوم** می گفته که چون استفراغات بکثرت نمایند و از ان فائده یافته نشود پس اولی آنست که تخفیف نمایند و بر آغامیدن صاحب مرض هر روز صبح و شام بر بیست گندم بشکر و آب بسیار اقتصار ورزند و گفته اند که آنچه صاحب جرب یابس و حکهٔ قشفیه را نافع بود اینست که تا سه روز هر روز از روغن کنجد یک صد و سی درم با نصف آن سکنجبین بنوشند و بعضے مردم آب عناب بدان مخلوط کرده اند و این را تجربه کردیم علاج بالغ النفع است الا آنکه مضعف معده است و از مرکبات مناسبه برای این ادویه چرک نقره و مرداسنگ و قنبیل و عروق است بسرکه و روغن گل بسرشند و جرب قوی را نیز بدان طلا نمایند خفیف تر ازین گل ارمنی و کافور و زعفران هر واحد نیم درم بسرکه و آب عفص و روغن گل عام برای خفیف ست و برای آنکه اندک قوی تر باشد بزر البنج ست بسرکه و روغن گل سائیده در حمام استعمال نمایند و ایضاً آب انار ترش و روغن گل و بورق و بهتر آب انار آنست که دران قوت شحم او نیز باشد و همچنین آرد عدس و مغره سرکه آمیخته در آفتاب بنهند تا گرم شود پس طلا نمایند و اما معاجین که احتیاج استعمال آنها افتد مثل معاجینے ست که حاجت خوردن آنها ابصاجان قوبا و سعفه و بهق میشود یعنی آنچه نرم از آنها باشد مثل اطریفل صغیر بقشمش و ایضاً مثل این معجون بگیرند سنا و شاهتره هر واحد دو درم

بلیلهٔ زرد چهار درم و قشمش مغسل دو چند همه و اما ادویهٔ موضعیه برای جرب همه آنست که دران جلا باشد و گاهی کفایت کند آنچه دران جلای او با تقویت جلد و اصلاح مزاج آن باشد مثل آب ملوکیه و حماض و چقندر و انار و مثل سبوس میده و آرد عدس مقشر و ایضاً اقاقیا بسرکه و تخم و جوف خربزه و نشاستهٔ عصفر و آب کرفس و طبیخ حلبه و آب بو غرب و گاهی احتیاج افتد بچیزیکه دران تحلیل قوی باشد مثل شحم حنظل و علک الانباط و آب نعناع و راتینج بسرکه و زاج بریان و خصوصاً زرد بسرکه و روغن گل و بخنین قلقند و اخوات آن و خربق زهره بسیار قوی ست و گاهی کفایت کند سرکهٔ که دران برگ اذخر کنند پس با روغن کنجد بپزند و گاهی با ادویهٔ حاده مثل روغن گل مخلوط میسازند تا منع افراط حدت کند و مثل پوست انار برای مثل آن یعنی قبض و تکثیف تا جلد قوی گردد و تاثیر ادویهٔ حاده قبول نکند و از آنچه تجربه کرده شده تخم جرجیر ست که روغن آن بگیرند و جرب را خاریده در آفتاب گرم بدان مالش نمایند و یا قریب کانون بنشینند و تکرار این کنند که بغایت نیکوست **دوای جید** بگیرند مرداسنگ و زاج جزو مساوی و با سرکهٔ خمر بسانیده در کوزهٔ گلی کرده در جای نمناک تا یک ماه دفن کنند و بعد از ان بطریق طلا استعمال کنند که این بالغ النفع ست با وجود قلت لذع و کندش زیبق مقتول و چرک نقره و زراوند و کبریت و قنبیل و اشخار و مس سوخته و مغاث و نوشادر و عدس تلخ و تخم حرمل و اشق و زنگار و راسن و اشنان و قصار آن و سرگین سگ و سرگین های مذکور در باب دیگر و قثاء الحمار و ایضاً پوست چوب انگور سوخته بر موضع جرب بپاشند بعد جرب کردن بسرکه و پیه زان بر بندند و تجدید آن نمایند تا آنکه زائل شود و گاهی قردمانا بسرکه و علک الانباط بسرکه نفع بخشد و اما از ادویهٔ مرکبهٔ جیده اینست که بگیرند سیماب کشته و برگ خرزهره و قلیمیا و مرداسنگ و بسرکه و روغن گل طلا نمایند در شب و بران خواب کنند و صبح در حمام بدن را اولا بسرکه و اشنان سبز آب گرم بشویند بعده بآب سرد بعد از ان بروغن مالش نمایند **دوای سهل** مرداسنگ و زاج زرد مساوی بسرکه یک هفته در آفتاب بسانیده نزد حاجت بدان طلا کنند و ایضاً زیبق مقتول و میعهٔ سائله و روغن گل آمیخته استعمال کنند و ایضاً سیماب کشته و میعهٔ سائله و بزر البنج و قسط اجزا مساوی و ایضاً کندش یک جزو مغره سه جزو بسرکه طلا کنند و چون ادویهٔ قویهٔ مجففهٔ محلله و یا لسیهٔ منقفه استعمال کنند عقب آن روغن های معروفه مثل روغن سعد و بید و نیلوفر و بنفشه و مانند آن بمالند و خصوصاً در جرب یابس قلیل الرطوبة و در جرب رطب چیزیکه در تجفیف شدید تر باشد استعمال کنند و در جرب یابس چیزیکه در تجفیف کمتر بود بعمل آرند و آنچه اندران زیبق مقتول افتد آنرا حتی المقعد و از نواحی معده و اعضای کریمه دور دارند و علاج جرب یابس و حکه قریب یکدیگر ست و استحمامات جرب و اغذیهٔ صاحبان جرب در علاج حکه مذکور گردد و بدانند که حجامت ساقین در جرب فاحش نفع میکند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جرب پیدا شود باید که مبادرت بفصد هفت اندام و شرب مطبوخ مقوی بصبر و تربد کنند و طبیخ هلیله و سنا و مویز بنوشند و صفت آن اینست پوست هلیلهٔ زرد کوفته پنج درم مویز منقی سی درم سنای مکی هفت درم شاهتره ده درم تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند باتش معتدل تا آنکه بیک رطل آید صاف کرده نیمگرم بنوشند و یا بگیرند آب شاهترهٔ افشرده از سه روز تا پنج روز در هر روز نیم رطل با شکر ده درم بنوشند بعد از انکه قبل او صبر سقوطری باریک ساخته یک مثقال بآب بادیان سرشته حبها بسته در سایه خشک کرده خورده باشند و چون آنرا باین حب بدهند منفعت بین نماید **حب** برای جرب و نسخهٔ این همانست که دران کثیرا و غیره یک درم ست و در قول شیخ گذشت در آب کاسنی مثل نخود حب ساخته بر ناشتا از مثقالی تا دو درم بخورند و بعد آن آب افشردهٔ شاهتره صاف کرده نیم رطل بنوشند و حب شاهتره که نافع جرب ست اجزای آن نیز در قول شیخ مذکور شد مثل نخود حب ساخته خشک کنند و از یک درم تا یک مثقال یک روز در میان بخورند پس هرگاه بدن از خلط ردی پاک شد باید که اطلیهٔ مجففه استعمال کنند و از انجمله این طلاست مویزج قردمانا هر واحد ده درم کبریت اصفر پنج درم همه را باریک سائیده بسرکه و روغن گل سرشته در حمام بدان طلا نمایند **دیگر** زیبق مقتول و دفلی و اقلیمیای فضه و مرداسنگ و کندش و اشخار مساوی باریک ساخته بسرکه و روغن گل سرشته در حمام طلا کنند **دیگر** بورق و زنگ و قسط و کندش هر واحد دو درم میعهٔ سائله ده درم سوده بروغن گل آمیخته شب طلا کرده بر آن خواب کنند و صبح در حمام باشنان فارسی بشویند **دیگر** آهک مغسول بسرکه سائیده در حمام طلا کنند **دیگر** برگ خرزهره و حنای مکی هر واحد ده درم زراوند طویل یا مدحرج و گوگرد زرد هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده و بروغن گل و سرکه سرشته در حمام یا در آفتاب طلا کنند بعده بآبیکه دران مورد و برگ سوسن جوشانیده باشند و بعد آن بگل سرخ و صندل غسل کنند **دیگر** کندش و کبریت ابیض و زرنیخ سرخ مساوی خاکستر چوب انگور و زیتون همه باریک سائیده بروغن گل حل کرده در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند و بآب مطبوخ مورد و گل سرخ غسل نمایند **دیگر** عروق پنج درم زراوند طویل و مدحرج هر واحد ده درم برگ خرزهره و برگ سوسن و حنا هر واحد سه درم همه را باریک کرده بروغن گل سرشته در حمام استعمال کنند پس اگر

باین دو به صلاح یابد بهتر آنکه ماء الجبن هر روز از نیم رطل تا یک رطل باده وقیه آب شاهتره تر یک مثقال صبر جرب ساخته بقبل و خورده بنوشند و گاهی امر جرب و حکه بود بحدوث احتراقات و قروح عسر البرء در بدن میگردد و دران هنگام تناول مطبوخ افتیمون و غاریقون و بعد آن ماء الجبن اجب است و چیزی انداقراص سعفه و باد و یه که در باب سعفه مذکور گردد طلا کنند و اگر جرب خشک باشد صحت او دشوار بود و لیس این طلا بکار برند **صفت آن** زراج و مردا سنگ و سنای مکی و حنا هر واحد دو درم کنجد بادام تلخ هر واحد سه درم عروق چهار درم همه را باریک سائیده بسرکه و روغن گل سرشته بعد تنقیهٔ بدن بدان طلا کنند **ابن الیاس** گوید که در ابتدا فصد اکحل نمایند و هر صبح جلاب از عناب و سپستان هر واحد ده عدد بنفشهٔ خشک تخم کاسنی هر یک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود با شیرهٔ بادام و این جلاب تا هفت روز بنوشند پس بقاروره نظر کنند اگر دران نضج پدید آید تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیلهٔ مقوی بصبر و تربد نمایند و یا باین مطبوخ سنای مکی هفت درم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم مویز طایفی ده درم شاهتره اگر تر باشد یک دسته و اگر خشک باشد پنج درم از تخم آن تمر هندی بست درم بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم افسنتین رومی یک درم آلو سیاه و آلو کوهی و عناب و سپستان هر واحد بست عدد همه را بآتش معتدل در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید و در آخر جوش افتیمون هفت درم در صره بسته دران اندازند بعده از آتش فرود آورده صاف کرده دران فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد بست درم مالیده سحرگاه بنوشند و بران صبر کنند تا بدن از اخلاط فاسده تنقیه یابد و در آخر روز مزورهٔ ماش و نخود و مغز بادام غذا سازند و یک روز راحت دهند بعد از آن بگیرند آب شاهترهٔ افشرده سه اوقیه و در آن شکر ده درم حل کرده بنوشند تا هفت روز متواتر و یا حب شاهتره بخورند که آن نفع بلیغ می نماید **صفت آن** بگیرند هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیای مشوی در جوف سفرجل نیم دانگ تخم شاهتره یک درم مقل یک دانگ همه را باریک سائیده بآب شاهتره سرشته حبها سازند و این یک شربت ست و هرگاه بدن از اخلاط محترقهٔ فاسده پاک گردد اطلیهٔ مجففهٔ جرب استعمال نمایند و آن در قول صاحب کامل مذکور شدند و این طلا از همه قوی تر ست بگیرند دردی مغسول و کبریت زرد و کندش و قسط و برگ خرزهره و حنا و زراوند طویل و میعه سائله همه را سائیده بسرکهٔ کهنه و رائب و روغن گل آمیخته در حمام بدان طلا سازند و یک ساعت بران صبر کرده بدن را بآب مطبوخ آس و برگ سوسن و بعد آن بآب گل سرخ و صندلین بشویند و یا بگیرند خاکستر چوب انگور بست درم گوگرد زرد پنج درم و باریک سائیده بسرکه و روغن گل آمیخته در آفتاب طلا کنند و مداومت حمام نمایند و اگر جرب یابس باشد بر او حسبو دلیس باید که هر روز بر بدن روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شیرین طلا کنند و هر روز در حمام داخل شوند و بعد خروج از حمام روغنهای مذکوره بر بدن طلا نمایند و خوردن ماء الجبن با افتیمون ایشان را نافع بود و بر بدن این طلا کنند مغز بادام تلخ سنای مکی مرداسنگ هر یک سه درم کنجد پنج درم همه را باریک ساخته بسرکهٔ کهنه و روغن گل سرشته طلا سازند و هر صبح عناب ده عدد و آب خوب جوش داده صاف کرده سکنجبین ساده ده درم حل کرده بنوشند و غذا مزورهٔ ماش با اسفاناخ و کدو و ترخورند و از اغذیهٔ غلیظه حذر کنند و فواکه میخوش مثل انار و سیب ترش و بهی دهند و انه و خیار و بادرنگ و مانند آن تناول کنند **خجندی** گوید که نوعی از جرب خشک ست و آن اگر اندک خفیف باشد و مزاج بآن متغیر نشود و قاروره رنگین نگردد و در نبض تغیر نبود و بس است که دران کفایت کند مالش بروغنهای مرطبه مثل روغن بنفشه و کدو و بادام و مسکهٔ تازه و استحمامات خفیف بآب شیرین و دلک بآرد نخود و سبوس گندم و بورق و غسل بآبهای گرم و اقتصار بر اغذیهٔ مرطبه مثل ماء الشعیر و شیرهٔ بادام و از آشهای مالحه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و شراب صرف و استعمال اغذیهٔ حریفه و حلویات اجتناب نمایند و آب کاسنی باندک آب بادیان بنوشند و ماء الجبن با ترنجبین یا با شربتهٔ مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بیاشامند پس اگر بسیار قوی باشد و دران این تدابیر اثر نکند و آثار غلبهٔ صفرا ظاهر گردد و اگر احتیاج بفصد بود فصد هر دو اسلیم کنند و هر صبح شربتی از شربت دیناری یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا ترنجبین با ماء الجبن بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخی که دران هلیله و سنا و شاهتره و کاسنی و افتیمون باشد باید کرد **صفت** مطبوخ مسهل که برای این نوع نیکوست پوست هلیلهٔ زرد و هلیله کابلی و سنای مکی و تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افتیمون گاوزبان بسفایج اسطوخودوس هر یک دو درم شاهتره پنج درم تمر هندی پانزده درم مویز منقی ده درم ترنجبین بست درم فلوس خیارشنبر ده درم عناب ده عدد و سقمونیا نیم دانگ غاریقون دو دانگ حجر ارمنی یک دانگ مامیران یکدرم روغن بادام دو درم حسب رسم مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و طلا مرتب از روغن گل و گلاب و آب کرفس و سرکه و خشخاش سوده بسرکه و قیروطیات و معمول از روغن بنفشه و موم که دران اندک کافور باشد نافع ایشان ست و تسکین حکه نماید **طلا** نافع این نوع عروق و بورق و قسط شیرین و کندش واحد یکدرم میعه سائله شش درم بسرکه و روغن گل در حمام طلا کنند و سه ساعت بران صبر کرده بشویند بعده بدن را بروغن گل بمالند **دیگر** که انواع جرب را نفع دهد برگ خرزهره و حنا با سـ

قی

در قول صاحب کامل گذشت ونوع دیگر از جرب ترست پس می باید که فصد کنند واستفراغ بطبیخ افتیمون بایک مثقال ایارج نمایند **صفت مطبوخ** نافع این نوع پوست
هلیلهٔ زرد هفت درم سنای مکی پنج درم افسنتین دو درم شاهتره یک قبضه افتیمون دو درم تمر هندی پانزده درم گلقند بغدادی پانزده درم ترید یک درم حجر لاجورد یک دانگ
محموده نیم دانگ فلوس خیارشنبر ده درم عناب ده عدد روغن بادام یک مثقال **حب** نافع جرب هلیلهٔ زرد یک درم سقمونیا ربع درم گل سرخ ربع درم واین یک شربت
ست وانچه آنرا نفع کند طلا بزرنیخ ترکی مسمی بسم الفار یعنی تراب الهالک بروغن گل ست وسه روز بدان طلا کنند ونوع دیگر از جرب ست که دران حیوان مثل بچهٔ قمل متولد شود
وآن مختلف الصور بود ومن آنرا مشاهده کرده ام علاجش تنقیهٔ بدن از اخلاط فاسدهٔ متعفنه است وتفتیح مسام واستعمال طلیه که در علاج قمل وصیبان ذکر خواهم کرد
محمد زکریا گفته که چون جرب برای ناقهین عارض شود لزوم حمام غیر حار کنند واز اطلیهٔ حاده حذر نمایند که خلق کثیر ورم کرده هلاک شده وگفته که انچه جرب را نفع بخشد آنست
که بزر اشاهتره بخورانند پس شیر آن بنوشند **ابو منصور گوید** که در علاج جرب یابس کفایت میکند حمام دائم ودلک بدن بغیر آنکه عرق آید پس اگر لازم شود ترباشد
اخراج خون بقصد حسب قوت جرب کنند ودر هر ماه چهار مرتبه طبیخ هلیله بنوشند ولزوم ماء الجبن نمایند وباطلیهٔ مرتبهٔ زمیبه وکندش وسیماب کشته وروغن گل طلا کنند
ودر اغذیه میل باشیای چرب نمایند وشراب باآب بسیار ممزوج کرده بنوشند واما در جرب رطب نیز فصد ومطبوخ استعمال نمایند وباطلیهٔ مرتبهٔ زرنیخ وکندش وبورق صناعت
ومرداسنگ وقسط وچرک نقره طلا کنند ودر اغذیه بترشیها میل سازند **صفت مطبوخ** هلیله بگیرند هلیلهٔ زرد پانزده درم سنا وشاهتره هریک پنج درم مامیران چینی
دو درم افتیمون چهار درم افسنتین سه درم گل سرخ دو درم تخم کاسنی سه درم همه را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا دو ثلث رطل بماند بران افتیمون
انداخته از آتش فرود آرند ومالیده صاف کرده ده درم ترنجبین داخل کرده بخورند واز ین شربات متوالی بنوشند ویا آب افشردهٔ شاهترهٔ تر تنها با شکر چند روز بیاشامند
وحب نافع جرب در قول مجذی گذشت وحب شاهتره در قول شیخ شربت آن از یک مثقال تا دو درم **سفوف** نافع برای جرب پوست هلیلهٔ زرد را جوکوب
کنند ودر یک ونیم غمرهٔ آب در ظرف آبگینه زیر آفتاب وقت گرمی نهند تا آنکه قوت او در آب آید پس صاف کرده ثفل او دور نموده آن آب را در آفتاب گذارند
تا خشک گردد وازان از پنج درم تا ده درم بشکر مثل او بخورند وگاهی مثل این از هلیله وافتیمون واسطوخودوس وبسفایج می سازند وبرای جرب وجمیع امراض
سوداوی نفع میکند وایضاً گاهی از هلیلهٔ کابلی وتربد وافتیمون وهلیلج مرتب میکنند پس آب را صاف کرده صبر وغاریقون دران داخل مینمایند وهرگاه
قریب بخشک شدن رسد ازان اقراص وحبوب می سازند وتنها وبامطبوخ وباماء الجبن برای جرب کهنه میخورانند **صفت نقوع** نافع جرب چون مزمن
شود بعد فصد واسهال بگیرند پانزده عدد آلو بخارا وده درم نبات سفید ودو ثلث رطل آب گرم بران انداخته ترکنند پس مالیده صاف کرده بنوشند واگر جوش دهند بهتر باشد
وگاهی دران سنا وشاهتره می افزایند واز ان هر روز چهار اوقیه مینوشند **صفت معجون** برای این هلیلهٔ زرد یک جزو شاهتره وسنا هریک نیم جزو مشمش بمقدار یکه دران
ادویه سرشته شود وهر روز بقدر بیضه بخورند ولزوم ماء الجبن بهلیله وشکر آنرا نافع بود وقرص برنگی نافع جرب در قول شیخ گذشت وانچه جرب کهنه را مستاصل گرداند
صبر در آب کاسنی ترکرده است سه روز بخورند وسه روز ترک نمایند پس اعاده کنند وهمچنین تا آنکه ده مثقال خورده شود ودر یک شربت صبر از یک درم تا یک
مثقال باشد واگر ممکن بود دران اندک بادیان اندازند بهتر باشد واگر عقب او سیج افتد در غذا او نیت زیاده کنند وروغن بادام یا کنجد یا زیت تازه مغسول بنوشند
وچون اسهال کثرت نماید وبه نشود هر روز لزوم شرب پست گندم وشکر باآب بسیار ودوغ ترش کنند وغذا بارده لحوم جرب سهل الانهضام سازند وشراب باآب بسیار ممزوج
گردانند واز اغذیهٔ مالحه وحریفه وتوابل وعدس وکرنب وبادنجان وقدید ولحم شکار حذر کنند **طلا** برای جرب رطب ابن سرابیون ذکر کرده که این نظیر ندارد حتی
که او ثالیل را قلع نماید خبث الحدید وکندش ومورد خشک وزراوند طویل وانجبار وکس سوخته وسیماب کشته واشنان وسرگین کلب که سفید بود ومرداسنگ ودخان
وکبریت سبز وزرنیخ زرد وسرخ ومازو وزنگار وسفیداب وحب البان مساوی سوده بروغن گل وزیت وروغن غار سرشته استعمال کنند واگر قرحه
شود حب الآس وپوست انار وقلقند بسرکه وروغن گل سرشته طلا کنند ویا ببرگ مورد وشونیز وزیبق مقتول بسرکه وروغن گل طلا نمایند ویا برگ
دفلی در سرکه یک شبانه روز ترکنند پس باآب بجوشانند تا آنکه سرکه قوت او بگیرد صاف کرده بامثل او روغن کنجد بپزند تا سرکه فانی شود ودر روغن باند
صاف نموده بدان مالش نمایند ویا بگیرند مامیران وچرک نقره وقنبیل ومرداسنگ وعروق وکندش هر واحد یک جزو مغره سه جزو وبسرکه سرشته طلا کنند وثابت گوید شخصی را
دیدم که جرب داشت وروغن کنجد بسکنجبین هر روز یک رطل تا سه روز نوشید وصحت یافت وابن زکریا گفته که بعد طول تجربه صحیح یافته شد که جرب سعفه محتاج بشیرین کردن خون اند بدین
باغذیه تفه میشود **جرجانی** وایلاقی مینویسند که اول فصد باید کرد پس مطبوخ هلیلهٔ زرد وهلیلهٔ کابلی وشاهتره وتمر هندی استفراغ کردن برای استفراغ قرص بنفشه مسهل موافق ست وبعد

استفراغ آب شاہترہ بنوشند یا ہلیلۂ زرد با شکر سفوف ساختہ یا اطریفل شاہترہ بخورند و نقوع صبر کہ از یکدرم تا یک مثقال در آب کاسنی یک شبانہ روز تر کردہ صبح بنوشند تا سہ روز و سہ روز ترک کردہ باز سہ روز بنوشند ہمچنین تا آنکہ نہ درم یا نہ مثقال خوردہ شود و باقی خون را صاف کند و جرب کہنہ را نیست گرداند **صفت** طبیخ شاہترہ نسخۂ این ہمان مطبوخ ہلیلہ است کہ در قول بو منصور مذکور شد لیکن درینجا وزن شاہترہ ہفت درم است و مغز خیار شنبر پانزدہ درم و شیرخشت سی درم عوض ترنجبین است صاحب جرب تر را اسود دارد و حب شاہترہ در قول شیخ گذشت شربتی ازان دو درم تا دو مثقال **معجون شاہترہ** ہلیلۂ زرد دہ درم سنای مکی شاہترہ ہر یک پنج درم ریوند چینی یک درم چوب کدر دو درم بکوبند و بکشمش بسرشند شربت سہ درم تا چہار درم بآب فواکہ و قرص بر نگی صاحب کر تر را اسود دارد و نسخۂ آن نیز در قول شیخ مسطور شد و بعد این تدبیرہا ادویہ طلا کردن استعمال نمایند بگیرند مامیران و چرک نقرہ و قنبیل و مرداسنگ و زرد چوبہ برابر بسرکہ و روغن گل طلا کنند **دیگر** اقلیمیای نقرہ مرداسنگ زرد چوب خاکستر بلوط کندش سفال تنور کہنہ گوگرد برابر بروغن زیت طلا کنند **دیگر** کہ جرب تر و خشک را سود دارد بگیرند کندش دو درم زراوند چہار درم خبث الفضہ نشادر دہ درم زرد چوبہ سہ درم سیماب کشتہ سہ درم بسرکہ و روغن گل طلا کنند **دیگر** تخم ریواج بست درم مغز تخم زردآلو بست درم سیماب کشتہ دو درم نمک طعام دو درم ہمہ را کوفتہ بسرکہ تر کنند و باجزات طلا نمایند در حمام و اگر بارہ کنجد طلا کنند روا باشد **دیگر** کہ کر خشک را سود دارد قسط شیرین کندش ہر واحد یکدرم میعۂ سائلہ روغن گل ہر یک پنج درم در گرمابہ طلا کنند **دیگر** کر خشک را سیماب کشتہ سیہ تر روغن گل در ہاون بمالند تا چون مرہم شود در گرمابہ طلا کنند **دیگر** خبث الفضہ مرداسنگ کشنیز سوختہ گلنار قنبیل ہر یک پنج درم کندش سہ درم بروغن گل طلا کنند در یک شب دو بار **ابن ہبیتہ اللہ** گوید کہ علاج جرب رطب و یابس بفصد باسلیق و ترطیب مزاج و تسکین احتراق خون بشرب مبردات و اصلاح غذا نمایند و بعد چند روز اسہال بمطبوخ فواکہ و شرب آب شاہترۂ تربیلیہ و شکر و در آخر بماء الجبن کنند بعد ازان اطلیہ استعمال نمایند **صفت** طلا برای جرب یابس زرد چوب بورق نمک زاج قسط کندش ہر واحد یکدرم میعۂ سائلہ بحدیکہ ہمہ سائیدہ بروغن گل آمیختہ بر بدن طلا کنند و بآب گرم غسل نمایند بعد ازان مالش بدن بروغن و کافور کنند **صفت** طلا برای جرب رطب برگ خرزہرہ و کندش و سیماب کشتہ و شخار و مرداسنگ و چرک نقرہ و نمک طعام و خزف تنور و ہم مساوی سائیدہ بسرکہ و روغن گل سرشتہ بر بدن طلا کنند و باشنان سبز غسل نمایند و بر بدن آب بسیار بریزند و بروغن گل و گلاب مالش کنند **خصر و قرشی** مینویسند کہ ابتدا بفصد کنند و استفراغ مادہ بطبیخ فواکہ یا بطبیخ افتیمون یا سفوف سودا یا ماء الجبن یا شیر با افتیمون و شکر یا آب شاہترہ کہ دران ہلیلۂ زرد و سیاہ و کابلی ہر واحد چہار درم تر کردہ باشند و شربت شاہترۂ مدبر بریوند و حجر ارمنی و استعمال صبر و پوست ہلیلۂ زرد ہر واحد یک مثقال بآب کاسنی در علاج آن بغایت نافع است و در ہر روز ماء الشعیر بشکر یا آب شاہترہ و سکنجبین یا شربت لیمو و شربت شاہترہ یا نقوع حلو و حامض بشکر استعمال کنند و شربت سکنجبین عنصلی برای بلغمی نیکو است و این سفوف مبدل مزاج بارد الجبن جید است بگیرند طباشیر و زرشک و گل سرخ و بزرقطونا و مغز تخم بادرنگ و خیار و کدو و شیرین تخم خرفہ و تخم خشخاش سفید و صندل سفید و شکر و باید کہ تعدیل مزاج جگر حار باستعمال نقوع زرشک و آلو بخارا و گل سرخ تازہ و نیلوفر کنند و گاہی دران شیرۂ تخم خرفہ بشکر می افزایند و استعمال میکنند و اگر آب شاہترۂ تر و آب کاسنی بشکر بنوشند آنرا نفع بخشد و گاہی دران مثل ہلیلۂ سیاہ و گاوزبان تر میکنند و از اغذیہ ہر چیز تلفہ بدہند مثل بقول بارد رطب چون کاسنی و بقلۂ یمانی و خرفہ و اسفاناخ و مثل کشک جو و قرعیہ و رمانیہ و حصرمیہ و اجاصیہ و عنابیہ و لحم برہ با انار ترش و لحم بچۂ مرغ و تا ممکن بود تقلیل لحوم کنند و تکثیر خوردن کاہو و کاسنی بسرکہ و شکر نمایند و حریرہای جرب و اسفیدباجات سادجہ و اطعمۂ حامضہ و اکثار از دسم و لاسیما روغن کنجد و بادام و روغن گاو و مانند آن از آنچہ دران کیفیت حادہ نباشد و کثرت شرب آب سرد شیرین ارباب جرب را نافع است و از مجربات انیست کہ آرد نان ایشان بعرق شاہترہ سرشتہ بپزند و بروغن بادام و مغز فندق بخورند و برای ایشان علاجی نافع تر از حمام و پاک کردن بدن و دوام شستن بآرد ترمس و نمک و لیمو و عقب او تدہین بروغن بنفشہ و روغن حنا و مالش دران بروغن گل و سرکہ باندک آب کرفس و قلیلی از بورق نیست و بعد خروج از حمام پارچہای نرم از کتان نظاف بپوشند و بعد استفراغ بالغ و نقای تام از مواد محترقہ بکبریت و زیبق مقتول و کندش و اشق و زنگار و نوشادر کہ بنصف آنہا مرداسنگ و سفیداب و مثل آنہا نمک اندرانی و مثل ہمہ انار دانۂ بریان باشد و روغن گل و روغن بنفشہ و گلاب و آب کشنیز سبز و سرکہ آمیختہ طلا نمایند و گاہی احتیاج بکافور افتد و از ادویۂ نافعہ زرنیخ و برگ خرزہرہ سودہ و میعۂ سائلہ و سرکہ مفرد و مجموع بروغن کنجد سرشتہ است و تلطیخ قطران نافع بود و غسل بآب دریای شور یا آب حمامات نافع است و آرد ترمس و آرد باقلا و مغز تخم خربزہ باریک سائیدہ بگلاب و سرکہ آمیختہ بر بدن طلا نمایند و بتخم خربزہ مالش کنند و آب نیمگرم کہ دران پوست درخت انگور و آس و حلبہ و سبوس و تخم خبازی جوشانیدہ باشند تطول کنند و ضماد سبوس گندم با سرکہ کہنہ

نافع جرب است **انطاکی** در تذکره گوید که اولاً اکثار شرب ماء الشعیر و آب شاهتره و سکنجبین در جرب دموی و صفراوی کنند بعده فصد باسلیق در دموی پس شرب مطبوخ افتیمون
نمایند و اگر متساوی گردد فصد اسیلم گیرند و گاهی حاجت بفصد در صفراوی بسبب رداءت کیفیت داعی گردد چنانچه در جذام و آنچه از صفرا باشد مخصّص مطبوخ هلیله و نقوع صبر باشد
و علاج جرب که از بلغم بود مطبوخ افسنتین است و خوردن ایارج که بدو مثقال آن از صبر و غاریقون گردانند و علاج جرب که از سودا باشد شرب سفوف سودا بماء الجبن و طبیخ افتیمون
است این قول صحیح است نه آنکه اطبا اجمال درینجا کرده اند و آنچه مرکب باشد باصول آورد باید کرد و در همه از چیزیکه شیرین و نمکین و ترش و تیز از اغذیه باشد اجتناب نمایند مطلقا
و اگرچه واجب زیادتی مبالغه در دموی ترک شیرین است و در صفراوی نمکین و در سوداوی ترش و تیز و بهترین اغذیه اینجا آنست که تفه باشد مثل کدو و هندوانه و سفاناخ
و قطف و کاسنی و کاهو و در مجربات صحیحه کندی است که اگر یک مثقال از سرگین سفید کلب با ربع مثقال کبریت بروغن کنجد سرشته بخورد جرب و حکهٔ عاصی را
قلع کند و اگرچه کهنه باشد و احتیاج بتکرار این نشود و قریب بآنست شرب یک مثقال از صبر با نصف آن از مصطکی و اکثر تکرار این تا هفت بار بود و هرگاه نقاء
ظاهر شود و بدن پاک گردد ادویه و ضمیه استعمال کنند بهر آنکه قبل آن جائز نیست و افضل آنها سیماب کشته بکبریت و نمک سوخته و زنگار و مرداسنگ و سرکه و قطران
و صمغ صنوبر و خاکستر سعف نخل و اشق و برگ زیتون و آب او و گلاب و آب کشنیز و کرفس است مجموع یا مفرد و مالش بآرد مغز خربزه و برگ مورد در حمام
و طول مقام در آب گرم و روغن بنفشه و از آنچه بدن را بسیار پاک کند آنست که برگ خرزهره را بپزند تا مهرا گردد و بعد از آن آب او زیت و میعه بپزند که
این روغن عجیب است و همچنین شب یمانی و نطرون و خاکستر اشنگ **بزا ایلاقی** در نزهت مینویسد که علاج جرب و حکه فصد است مطلقا پس تبرید در حار بآب
طین و شعیر و عناب و تمر هندی بعده حبوب صبر و طبیخ افتیمون در یابس و هلیله و حمام و شربت اصول در بارد با ایارج و اصلاح اغذیه و ترک جماع و هر چه خلط
غالب را پیدا کند و مالش و تنظیف بدن بعد از آن طلا برای حار بآب کشنیز و حی العالم و عنب الثعلب و صبر و حولان و طین و سفیداب و سرکه و روغن بادام
و آب لیمو مجموع یا مفرد و برای بارد بآب کرفس و انزروت و حضض و صبر و الفیا و زیت و زرنیخ و کبریت بتکرار بعد غسل و آن را بطبیخ ترمس و بورق و مغز
خربزه بشویند و از مجربات سرگین کلب سفید شربا و دهناست و این دوا از خواص بکتومه است گوگرد مازو پوست انار مساوی انزروت نیم جزو صمغ صنوبر ربع
جزو سفیداب مرداسنگ هر واحد ثمن جزو بسایند و از آن هر مرتبه ده درم بخورند و بحسب قوت خلط با یکدرم صبر باشد و بگیرند از آن یکجزو و از نمک سوخته و سعف و ظلف بز
هر واحد نیم جزو همه را در زیت بسایند و بدان طلا کنند و صبح بشویند و اعاده نمایند که این مجرب است **گیلانی** گوید که چون این مرض از امراض مادیه است در علاج او از
استفراغ ماده و ازاله چیزیکه از آن حادث شده و آن بثور و قروح است چاره نیست ولیکن این مردم را اکثر در علاجش استفراغ ماده کفایت گردد و فصد استعمال کنند
هرگاه در خون کثرت بسیار باشد خاصتهً در جرب یابس و ایضاً حاجت درین مرض بترطیب کاسر حدت ماده شدید بود و لهذا بسیار باشد که فصد سبب حدوث جرب
گردد بلکه بیشتر عقب فصد یکبارگی حادث شود و حجامت اولی از فصد است چون حاجت باخراج خون باشد و بسا است که در جرب خاصتهً در رطب آن کرم کوچک سفید
سیاه سر پیدا میشود و حکه کثرت مینماید و در علاج او احتیاج بچیزی مخرج آن کرم می افتد مثل تبخیر از بزر البنج و از غرائب مشاهده درین باب آنست که ورم ازین قبیل را
شگافتند و آن مملو از کرم کوچک بصفت مذکور بود و عدد آنها بسیار بود بنحویکه ذکر او ناخوش است و آن ورم را غور و رحم بود و کرم در غایت صغر بود و بهترین
چیزیکه از مسهلات در علاج این مرض استعمال کنند آن حب صبر است و این بجاییست که اندران ست نفع میکند و نسخهای او بسیار است و بهترین آنها آنست که منو نیم
و در غایت جودت و نفع ظاهر شده بنوعی که نظیر او نه بقریب او ظفر یافتم و نسخهٔ او آنست که بگیرند صبر فائق مغسول و حجر ارمنی مغسول هر واحد چهار مثقال
غاریقون و شحم حنظل و سقمونیای مشوی هر واحد دو مثقال بادیان نیم مثقال مصطکی یک مثقال روغن بادام شیرین بقدریکه حجر ارمنی و حنظل و سقمونیا اندک
چرب گردد و بعسل خام ممزوج بگلاب بسرشند و وزن عسل چهار مثقال و وزن گلاب سه مثقال باشد و شربت تام دو مثقال است بران زیاده نکنند و در اکثر اوقات
یک مثقال یا یک نیم مثقال کفایت میکند بعد انضاج استعمال کنند و بعد اسهال پرهیز از هور ردی الغذا بغایت نمایند و اگر بعد یک هفته از اخذ این مسهل آثار بدن
با این روغن جرب استعمال کنند نافع تمام بود و بعد از آن بعلاج دیگر احتیاج نگردد **صفت** روغن مذکور بگیرند گوگرد زرد فائق و باریک بسایند و بروغن چکتی
دنبه گداخته یا بروغن بادام یا بروغن گاو خوب لت کنند و باید که گوگرد یک جزو و روغن ده جزو باشد و بر آتش ملایم در غایت خفت بنهند و انگشت بزنند تا گمان شود
که گوگرد سوده گداخته شد و فائده مالیدن بانگشت آنست که گرمی آتش بسیار نباشد که گوگرد سوخته شود یا منجمد گردد و بعد از آن شمعهٔ سائله بقدر پنج حصه گوگرد بران
افزایند پس مالش بدن بدان نمایند و از سردی هوا اجتناب ورزند و تا سه روز صبر کنند و هر روز تجدید مالش بدان نمایند لیکن تجدید قمیص که روز اول پوشیده باشند

بنا باید کرد و باید که این دوا بر سر و مقابل دل از سینه و پشت و بر فم معده نرسد بعده در حمام غسل کنند و در اغلب اوقات که از حمام برایند از جرب صحت یابند خصوصاً از جرب رطب و سیما اگر بران یک هفته صبر نمایند لیکن مالش بدان سه مرتبه فقط در سه روز اول باشد و اگر دران هفته سه مرتبه یا زیاده از مفرحات یا تقویتی بچیزی از اشربهٔ مقوی قلب مثل شربت گاوزبان و شربت سیب بدهند و یکبار یا دو بار اندکی از تریاق فاروق دهند حتی که اعضای کریمه از رئیسه وغیره قوت یابند و مواد را از قرب خود بانطاهر دفع کنند اولی دائم باشد و اگر این سفوف بدهند جائز ست نسخهٔ آن بگیرند گوگرد خام ده درم مامیران پنج درم شکر سفید پنجاه درم کنجد مقشر کوفته پنجاه درم باهم آمیخته هر روز پنج درم بخورند و این دقتی دهند که اگر بسوی او حاجت افتد و در زعم من بغیر آنچه مذکور شد حاجت نیفتاد و این دوا نیز جرب را نافع ست بگیرند بیضهٔ مرغ ده عدد و در سرکه بسیار ترش بخیسانند تا آنکه پوست آن نرم شود پس در همان سرکه بجوشانند و زردی او بر روغن گل و سرکه که باقی مانده مع مرداسنگ بسایند تا در قوام درست شود بمالند و ایضاً مرداسنگ بسرکه و روغن گل بسایند تا مثل مرهم گردد و جرب شدید الحدة را بدان طلا کنند و گویند که علاج جرب رطب اولاً فصد و اخراج خون ست پس اسهال بحسب خلط غالب و اگر غالب صفرا باشد اسهال بادویهٔ مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیلهٔ زرد و شاهتره و مطبوخ خیارشنبر کنند و اگر کفایت نکند اسهال صفرا نمایند و تلیین طبیعت باین نقوع کنند آلوبخارا و تمرهندی هر واحد ده درم در سه رطل آب بجوشانند و در شب بگذارند پس مالیده صاف کرده ده درم نبات سفید انداخته بنوشند و اگر در طبخ این سنا و شاهتره افزوده هر روز چهار اوقیه بنوشند بهتر باشد و سفوف رب هلیله آنرا بسیار نافع بود و آن در قول ابومنصور مذکور شد و غذای ایشان از بقول بارد رطب و حسای وسمه و شوربای کم مصالح و سویق و کشک جو سازند و بعد تنقیهٔ اطلیهٔ لینه که دران جلا باشد مثل آب ملوخیا و آب حماض وغیره که در قول شیخ گذشت در حمام بمالند و اگر حاجت بقوی تر ازان افتد آب کرفس و سرکه و روغن استعمال کنند و اگر غالب سودا باشد ایضاً فصد کنند و ترطیب مزاج نمایند و یک هفته رخصت داده استفراغ بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله و سنا و شاهتره و مامیران و افسنتین کنند و یا حب مرتب از صبر و افتیمون و هلیله و بسفایج و اسطوخودوس و تربد که دران صبر و غاریقون داخل کنند و بگذارند تا آنکه قریب بخشک شدن رسد پس ازان حبوب سازند که جامع النفع گردد و آنرا تنها یا بمطبوخ و ماء الجبن در جرب کهنه استعمال کنند و خوردن صبر جرب کهنه را قلع نماید چنانچه در اقوال سابق مسطور شد و اما اطلیه باید که قوی تر باشند از آنچه مذکور شده طلا که دران کندش دو درم ست و در قول جرجانی گذشت نافع بود و روغن خربزه که در قول ابومنصور مسطور شد قوی و بالغ النفع ست و ایضاً مالش بادهان محدثه مثل روغن نوره و روغن زرنیخ و روغن کبریت و روغن کندش کنند و طلا بعلک الانباط محلول بآب نعنع و سرکه جرب کهنه را نافع بود و اگر غالب بلغم باشد باید که ادویهٔ مسهله از جنس آنکه اسهال بلغم نماید مثل تربد و شحم حنظل و غاریقون و مانند آن بسازند و همچنین اطلیه که دران ادویهٔ محللهٔ بلغم و مجففه غالب بود و اما جرب یابس که علاج آن مشکل تر ست معالجهٔ آن اولاً باغذیه و اشربهٔ رطبه و استحمام بآب شیرین و زیادتی در غذای جرب مثل شوربائی که دران روغن کنجد و روغن بادام و مسکه تازه مغسول و مانند آن بود و آنچه دران کیفیت حاده نباشد باید کرد و هرگاه جرب رطب گردد تنقیه بفصد و اسهال بطریقی نمایند که مسطور شد بهاء الدین مینویسد که نخست اسهال صفرای محترقه و یا بلغم شور باید کرد و مسهلاتی که دران صبر باشد باید داد و مسهل سفوف حب النیل مکرر دادن هم سخت نافع بود و مجرب ست و نسخهٔ آن در علاج آتشک مسطور شد و بعد تنقیه اصلاح مزاج برفق و تدریج کنند و طریق آن نقل هواست و اصلاح هوای مسکن بضد طبع ماده و ترک جماع و چیزهائیکه ممد ماده باشد و استعمال غذاها و شربت های ضد خلط و طعامهای کم نمک و چرب بگوشت مرغ و گاهی نادانه مناسب بود و گوشت بزغاله نیز مناسب باشد و ملازمت حمام سبک نافع عظیم آمد و مداومت حب الشفا نافع بود و ملازمت مهارس و معجون زیبق عظیم نافع بود و گویند که نقوع صبر در آب کاسنی و آن در قول جرجانی گذشت خیلی سودمند باشد و کهنه را نفع آید و اگر ازرگی که میان خنصر و انگشت شهادت ست از هر دو دست بیکبار فصد کنند عظیم نافع بود و بسیار کس بهمین صحت یافتند و دیدم که برگ شلغم را کوفته دو سه روز گذاشتند و بعد ازان در حمام بر خود مالیدند هر جائیکه کج بود و بدقت باین طور ساختند و بعد ازان بآب گرم نشستند صحت یافتند و بعضی مکرر کردند و تمام بصلاح آمدند و اگر بدین تدبیر ها زائل نشود بعد از آنکه کهنه شده باشد بمالیدن وارد های قوی علاج باید کرد چه بسیار بود که زود داده بران نمالند و بخارات آن بجگر باز رسد و سوء القنیه و ورم پدید آید و این تجربه کرده شده و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده گرم فضله ایست که از جگر دفع میشود و بنابر مناسبت تام میان جگر و دست بیشتر بر دست و میان انگشتان ولا ظاهر شود بالجمله گوگرد و سیماب کشته و زراوند طویل برابر کوفته بیخته در ریاست گاوی سرشته طلا کنند **دیگر** زرنیخ زرد و زراوند و مرداسنج و عدس و مرداسنگ و کندش و بادام تلخ مساوی کوفته بیخته با روغن زیت یا کنجد بجوش مرهم سازند و طلا کنند **میر عوض** گوید که اگر مانعی نبود فصد کنند پس ازان بر طبق غلبهٔ هر خلط ادویهٔ مناسب آن بدهند و بدان را پاک

سازند و شاهتره و سنای مکی و خیارشنبر را در همه انواع لازم دارند و صبر سقوطری را در ازاله جرب صعب و مزمن اثری تمام ست و طریق استعمال آن چنین ست که یک روز متواتر هر روز یک مثقال باید داد و بعد از آن یک روز بدهند و یک روز موقوف دارند تا مجموع نه مثقال خورده شود و بعد از تنقیه و تعدیل طلائیه مناسبه بکار برند **صفت** طلائیکه جمیع انواع جرب و حکه را سودمند ست مرداسنگ سیماب سرب هر کدام دو مثقال سرب را بگدازند و فرود آورده سیماب را دران انداخته حرکت دهند تا منعقد شود پس با مرداسنگ در هاون باریک بسایند و باده دستار سرکه و ده دستار روغن گل سرشته طلا کنند **دیگر** توتیای سبز نیم درم کبریت آمله سار یکدرم کافور چینی دو درم کوفته بیخته سه حصه نموده یکی از آن در یک درم روغن ماده گاو آمیخته بر بدن مالیده دو ساعت در آفتاب بنشینند بعد از آن گل یا آرد نخود با آب سرشته بر بدن مالیده باب سرد غسل نمایند و یک روز درمیان توقف نموده آن دو حصه دیگر را نیز اگر حاجت افتد استعمال کنند **مولف** **اقتباس** گوید که اول رگ هفت اندام زنند و تنقیه بدن بمطبوخ شاهتره و یا افسنتین و یا ماميران نواب علوی خان نمایند و غذا کم نمک و تفه دهند و ترک لحوم کنند و اگر بدین تدبیر زایل شد فبها والا ماء الجبن و یا آب شاهتره و یا چوب چینی حسب حال بعمل آرند و طلای حب توتیای علوی خان که در آتشک گذشت در روغن گاو لبست و یک مرتبه در آب شسته حکه و جرب کهنه را نافع ست و مکرر تجربه راقم در آمده **ضماد** که بعد از تنقیه بدن هر دو گونه جرب را نافع ست آب برگ مکوه مع تخم و آب حنا و انار ترش خام مع تخم و شحم و سرکه هر یک پنج توله روغن گل چهار توله در ظرف آهنی انداخته بجوشانند تا سرکه و آب بسوزد و مالیده صاف نموده مغز تخم کدو شیرین و تربز هر واحد یک درم تخم پنبواڑ پنج ماشه انداخته بچوب نیب خوب بسایند تا ده ماهه بعده مرداسنگ یکدرم توتیای سبز مغسول یک مثقال سفیده کاشغری یکتوله آمیخته بکار برند **دیگر** که جرب کهنه را در سه روز به سیاز د آمله بلدی توتیای سبز کبریت زرد هر دو مثقال سیماب یک توله رائی تکره دو نیم توله حرف دو توله کوفته بیخته با توتیا و غیره سوده در بیضه مرغ سه چهار عدد مع سفیدی و زردی پر کرده بخمیر آرد گندم پیچیده در تنور نهند تا خوب پخته گردد بر آورده اندکی در مسکه گاوی که لبست و یکبار بلکه چهل و یک مرتبه در آب شیرین شسته آمیخته بکار برند **میرزا اعلی تشریف** در معمولات خود مینویسد که در جرب و حکه عناب شاهتره گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ خطمی خبازی جراتیه کاسنی بیخ کاسنی تخم خربزه آلو بخارا ازرشک هلیله سیاه گلقند باضافه آب انارین پنج پنج توله بدهند و بروز سوم بسفایج و براده چوب آبنوس و در مسهل سناء هلیلجات غاریقون برنگ کابلی تربد زنجبیل خیار شنبر روغن بادام بیفزایند و گویند که تربد اگر در مطبوخ داخل شود مسهل اخلاط محترقه است و اگر سرد ارد مع زنجبیل نموده شود مخرج بلغم ست و درین مسهل آمله نیز داخل کرده میشود و بعد تنقیه برگ حنای تازه برگ پان بنگله هر یک دو جزو سیماب یک جزو باهم صلایه کرده توتیای سبز مرداسنگ فلفل سیاه تخم پنبواڑ بابچی سندور کمیله چوک هر یک نیم جزو آمیخته کهرل کنند و روغن گاو یکصد و یکبار شسته هفت جزو و روغن کنجد سفید ده جزو آمیخته بمالند و این طلای جرب نیز نافع بود مرداسنگ برگ حنا شحم حنظل قلیمیای نقره آرد عدس مقشر سیماب باید که اول سیماب را با سرکه قتل کنند و ادویه را بروغن گل آمیخته ضماد کنند و این طلا نیز برای جرب و آبله ها مجرب ست مرداسنگ برگ حنا قبیل نوره هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال کات یکدانگ باریک سائیده در روغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و ساعتی در آفتاب بنشینند **طبری** گوید که انواع جرب بسیار ست و کثرت انواع او بجسب اختلاف اخلاط موجب او و بجسب ترکیب بعض او ببعض بود و من آنجمله را در یک باب ذکر میکنم و اگرچه طول شود و فرق میان انواع او و علاج هر نوع از ان مشرحاً بیان مینمایم **نوع اول** آن دانه کوچک خشک است که ریم نکند و آنرا بربق و امتلا ظاهر نشود و از ان جلد منقشف گردد و با آن خارش لذیذ بود و غیر آنکه عقب او وجع و حرقت باشد و سبب موجب او خلط حریف لذاع ست که آنرا چیزی از احتراق خون مختلط شود و آن غیر متحرک بود و معنی این آنست که جالینوس ذکر کرده که خلط چون لذع بخاری باشد و اندک و متحرک بود حکه پیدا کند و اگر خلط باین صورت باشد و بسیار بود حرکت قشعراری احداث نماید پس اگر زیاده شود تپ پیدا کند و اگر خلط باین صورت باشد و غیر متحرک و اندک بود حکه لذیذ و بثور کوچک احداث نماید و اگر متحرک باشد و غلظ او زیاده شود جرب یابس مختلط بحکه مع لذع پیدا شود و این خلط بوصفی که مذکور شد بهم میرسد از افراط کردن انسان در خوردن سیر و پیاز و نمکسود و ماهی شور و بقول حریفه و کل اطعمه حاره یابسه و مورث جرب گردد هر نوع که باشد علاج این آنست که استفراغ مریض در اول ظهور این نوع از جرب نباید کرد بلکه اصلاح اغذیه نمایند و اقتصار کنند بر اسفیدباجات معمول از گردن بره و بچه مرغ و حلان و اگر مریض بدان ضرر یا بد مزورات معمول بماش و اسفاناخ و کدو و خرفه و لقلهٔ یمانی یا حریره مرتب از نشاسته و حدان عوض روغن کنجد مقشر بیان سوده داخل کرده باشند بدهند تا آنکه بدن او تری یابد و امر بآبزن و دخول حمام کنند بعده فصد نمایند اگر ممکن بود از اکحل و اخراج خون بحسب قوت او کنند و بعد فصد چند روز بران صبر نمایند و بمزاج او نظر کنند پس اگر متغیر نشود و استفراغ باین

مطبوخ کنند بگیرند هلیلهٔ زرد منقی بست درم و هلیلهٔ سیاه و کابلی گل سرخ بنفشه افتیمون شاهترهٔ خشک هر یک پنج درم سنا متین رومی پانزده درم افتیمون سامع ده درم مامیران چینی
ده یک درم ریوند چینی هر دو کوفته در پارچه صره بسته وقت طبخ در ادویه اندازند برگ عنب الثعلب خشک بست درم و اگر تر باشد بافتهٔ کبیره و تمر هندی از لیف پاک
کرده بست درم عناب سپستان هر یک سی عدد انجیر ابست عدد مویز منقی پانزده درم کشنیز خشک کف کبیره همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و از ان یک شربت
بحسب قوت مریض و احتمال او صاف کنند و بران پانزده درم شکر سوده انداخته نیم گرم بنوشند و ازین مطبوخ در مدت پانزده روز سه شربت یا دو بحسب قوت او بنوشانند
و اگر متحمل نباشد بر یک شربت اقتصار کنند و بعد این تدبیر بدخول حمام امر کنند هر روز یک دفعه صباح بر ناشتا داخل شوند و عرق خفیف آرند که از بدن او سیلان
نکند و بدن او تر گردد و عرق بمسام متعلق شود پس بپارچه پاک کنند و مالش بدن او بروغن گل خالص خوب کنند و ساعتی بعد مالش در خانه اوسط بنشینند بعده
بر بدن آب گرم بریزند و باشنان سبز شدید الملوحت مالش نمایند و چون از غسل فارغ شوند بگیرند روغن گل اندک و گلاب مقدار صالح و ممزوج نموده بمالند و بسوی
خانه سرد بیرون آیند و ساعتی توقف نمایند پس بدن پاک کرده لباس بپوشند پس هرگاه لزوم این تدبیر نمودند بصورت جرب و نقصان و زیادت او و مزاج آن
نظر کنند اگر مزاج بسوی حرارت متغیر شده باشد لزوم شرب ماء الشعیر و سکنجبین معمول باصول کاسنی و بادیان صرف بغیر آنکه دران تخم بادیج کرفس باشد باید کرد
تا آنکه مزاج او باعتدال آید و بحالت طبیعی عود کند و اگر مزاج او متغیر نشود و جرب بر حال خویش باقی ماند یا زیاده گردد اعاده باستفراغ بار دوم و سوم کنند
و امر بلزوم حمام و پرهیز بنوعی که مذکور شد باید کرد تا آنکه نقصان در جرب آغاز کند پس هرگاه کم شود علاجش بدو طریق بود یا صبر بران مع این تدبیر تا آنکه کم گردد
و زائل شود یا تطلیهٔ او باین طلا نمایند تا بسرعت کم شود و طریق اول نزد من بهتر ست **صفت طلا** بگیرند خاک سیماب یک جزو اقلیمیای نقره مثل
او نوشادر ربع جزو کندش نیم جزو برگ خرزهره نیم جزو همه را باریک بسایند بعده میعهٔ سائله یک جزو در روغن گل ده جزو گرفته باهم آمیزند و اگر حاجت
ترطیب او بیشتر باشد روغن زیاده کنند بعده بران اندک سرکهٔ کهنه بریزند و اگر خواهند دوا را دو حصه کنند و در یک حصه سرکه آمیزند و حصهٔ دیگر بغیر سرکه بگذارند
بعده چهار روز متواتر بر بدن مریض طلا نمایند یک روز لطخهٔ که دران سرکه باشد و روز دوم لطخهٔ بغیر سرکه و روز پنجم در حمام داخل کنند و بسبوس اشنان
بدن او را خوب بمالند قبل از آنکه عرق کند بعد از ان عرق آورند و بران آب گرم بسیار بریزند و بعد آن باشنان و تخم خربزه کوفته مالش نمایند پس هرگاه
از حمام خارج شوند آنچه بر جلد باشد زائل شود و حکه ساکن گردد و بر جمله پرهیز قائم مانند و در غذا از سرکه و روغن بادام تجاوز نکنند و ابو ماهر موسی بن سیار صاحب
این نوع جرب را در اول امر او امر باقتصار بر سرکه و روغن بست روز و شرب سکنجبین میکرد و بعده امر بقعود در آب چشمهٔ کبریتی و استعمال حمام و بعد آن روغن گل
مینمود و برین زیاده نمیکرد پس هرگاه از آنچه ذکر کردیم فارغ شوند و جرب زائل شود نظر کنند بحال مریض و آنچه معالجه دران اثر کرده باشد پس اگر حال بدن و
سحنهٔ او بد گردد و لاغری و خشکی پدید آمده ماء الجبن بروغن بادام و سکنجبین بسیار روزها بنوشانند که بدان دوام یعنی ترطیب بدن او و تغیر خلط موجب این نوع
جرب بسوی رطوبت مندیه جمع کرده باشند و بعضی اطبا صاحب این نوع جرب را امر بپرهیز تام میکنند چنانچه ذکر کردیم بعده مشی هر روز بمقداری که بدن او
گرم و تر گردد و بعد از ان جلوس در آب سرد و تسکین حدت آن خلط و حرارت خارج از اعتدال موجب فساد آن خلط میشود و این نیز طریق محمود ست غیر آنکه آنچه
وصف آن کردیم احمد و اسلم ست و در ذکر طلاهای این نوع جرب استقصا نمی کنیم بهر آنکه در مقداری که ذکر کردیم کفایت ست انتهاه گیلانی مینویسد باید دانست
که اینها امور خطیر و علاجات بعید از صواب اند و اولی در علاج این قسم جرب آنست که مریض را مدتی مدید بروغن گاو در آب گرم جوشنده گداخته یا مسکه بهمین
طور گداخته هر روز یک اوقیه بنوشانند و اندک اندک زیاده کنند تا آنکه بدو یا سه اوقیه برسد پس بدن مریض و مزاج او بدین ترطیب یابد بعده اگر خواهند
مسهلات بنوشانند و بهترین آنها حب صبر مذکور ست و یا مرخ جرب یعنی کبریت در روغن دنبه گداخته باندک میعه که مذکور شد بمالند و یا امر بجلوس در
آب چشمه گوگرد نمایند و اگر میان این همه تدابیر بر ترتیب مذکور جمع کنند امید ست که از ان اثری ازین نوع جرب باقی نماند **نوع دوم** جرب معروف
بجرب دودی ست و این در انها بیشتر از نوع اول ست و خارش این لذیذ و عقب او الم شدید باشد چنانکه قریب بود که مریض گریه کند و صورت
او آنست که دانهٔ آن در جائی از جلد ابتدا کند بعده آنچه دران باشد بسیلان آغاز نماید تا آنکه اخذ کند از جلد مسافتی بقدری که دران جا دانهٔ دیگر بزرگتر از دانهٔ
اول پدید آید و میان هر دو خطی وصل شود که از دانهٔ اول سیلان کند پس خارش لذیذ در دانهٔ اول و الم در دانهٔ دوم بود و همه بدن باین صورت باشد و چون
چند بر یکی از خطوط کف دست واقع شود آنچه از ان سیلان کند مسافتی از جلد بعید تر اخذ نماید و همچنین هرگاه بر مفاصل واقع شود آنچه سیلان

کنند از دانهٔ اول تا دانهٔ دوم از آن حیوان نافذ در مسام تولد کنند و حیوان شبیه بچه سپش پیدا شود که از دانهٔ اول رفتار کند تا آنکه بدانهٔ دوم برود و آنجا بایستد و
گاهی این حیوان بسر سوزن برآید و چون بر ناخن نهند و پیش روشنی آفتاب یا گرمی آتش کنند بر ناخن حرکت نماید و هرگاه در میان دو ناخن قرع کنند
از آن آوازی مثل آواز بچه سپش شنیده شود و این نوع جرب در معالجه سهل ترین انواع ست بهر آنکه چون استفراغ بدن بچیزی کنند که اخراج خلط موجب
او نماید و بچیزی که قتل این حیوان کند طلا نمایند زائل شود و هرگاه غلیظ در معالجهٔ این نوع جرب کند استعمال حمام و روغن گل نماید و این نوع را طریق آن
گرداند که بدن متخلخل گردد و خلط موجب این نوع جرب خلط مرکب ست که در آن سوزش و تیزی بود و در آن رطوبت نمسه وسمه باشد و آن رطوبتی ست که
چون در امعا بود از آن دیدان و حب القرع تولد کنند و هرگاه بادی خلط دیگر مرکب شود مثل بخاریت غلیظ گردد و بمسام و زیر جلد در آید و این نوع جرب
پیدا شود و علاج این نوع جرب آنست که تنقیهٔ بدن مریض بحسب امکان نمایند یعنی بحسب اطلاق قوانین باین حقنه خارخسک بابونه اکلیل الملک حلبه هر واحد
یک کف شحم حنظل کوفته سه درم برگ شبت برگ سداب هر واحد کف کبیر ماميران چینی سه درم خربزهٔ خشک که از خراسان می آورند سی درم خطمی سبز و
سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد پس صد درم از آن صاف کرده یک درم بورق و نیم درم نمک کوفته
بیخته و سی درم روغن کنجد و هفت درم شکر حل کرده نیمگرم حقنه کنند و این حقنه پنج مرتبه یا چهار دفعه در مدت یک هفته بعمل آرند اگر قوت او متحمل آن باشد بعده تا
یک هفته ترک نمایند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز کنند و بر زیرباجات اقتصار نمایند و از کثرت دخول حمام منع کنند و اگر احتیاج بدخول حمام افتد جلوس را در آن طول
ندهند بعد از آن این مطبوخ نوشانند بگیرند هلیلهٔ سیاه و پوست هلیلهٔ کابلی هر واحد ده درم پوست هلیله زرد ریوند کوفته شاهتره هر یک پنج درم حشیش غافت
و قنطوریون و اسطوخودوس و غاریقون سفید و تربد سفید خراشیده هر واحد سه درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد هفت درم ماميران چینی کوفته یک نیم درم مویز منقی
بست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند و یک صد درم از آن صاف کرده پنج درم شکر سوده در آن آمیزند پس عسل خیارشنبر علیحده بر آورده پانزده درم در آن مالیده نیمگرم بنوشند و
ازین مطبوخ سه شربت بنوشند و اگر قوت متحمل آن باشد و یا دو شربت و اگر قوت او باحتمال این نکند الا یک شربت بر آن اقتصار ورزند و لزوم پرهیز نمایند و دوام بخوردن جلنجبین [illegible]
کنند و اگر در مزاج او حدت شود تسکین او بسکنجبین که در نوع اول مذکور شد باید کرد و بعد تسکین مزاج او بصورت جرب از زیادتی و نقصان او نگاه کنند پس اگر زیاده شود و یا بر حالت
واحد بایستد اعادهٔ استفراغ نمایند و اگر قوت او متحمل آن نباشد در لطافت پرهیز زیادتی کنند تا آنکه استفراغ ممکن گردد پس استفراغ بار دوم و سوم نمایند تا آنکه جرب
کم دیده شود و بعده این طلا کنند بگیرند سیماب زجراج که استعمال نمی کنند و بجای کستر درخت انگور و روغن گل قتل کنند پس بگیرند کندش و برگ خرزهره و ماميران چینی و قلیه
قصنه و توبال نحاس هر واحد یک درم و همه را باریک سائیده با سیماب مقتول آمیخته بر بدن طلا کنند سه مرتبه در شش روز در هر روز یکبار وقت شب و صبح در
حمام داخل شوند و باشنان و اندکی سرکه مالش نموده بدن را ببرگ کنار یا خطمی یا بهر دو بشویند و بدن را بکدام روغن مس نکنند و طلا را ترک ننمایند تا آنکه همه
از جلد فرو ریزد و صاف گردد و در جمیع این ایام پرهیز بدارند که بهترین اشیا بجمیع انواع جرب پرهیز صادق ست **نوع سوم** جرب معروف بجرب ناری ست
و صورت این جرب بصورت نمله باشد و فرق میان هر دو آنست که این بخار دو نمله الم آرد و خارش ننماید و رنگ نمله اکثر مائل بزردی و سفیدی و یا بسرخی
بود و رنگ این نوع جرب شدید الحمرة باشد و خارش او لذیذ بی الم بود و هنگام نهادن دست بر آن بخارات حاره برخیزد و ریم که در آن جمع شود حاد رقیق باشد
و این نوع جرب اکثر در ملک حجاز و مکه حادث شود و سبب موجب او خلط دموی حاد حریف ست که از مخالطت رطوبت فاسده غلیظ گردد و علاجش فصد
مریض از هر دو دست و هر دو صافن و دست اگر قوت را امکان این باشد و ماء الشعیر بنوشانند و استفراغ او بمطبوخ هلیلهٔ زرد و تمر هندی و آلو که ذکر او در مواضع کثیر
نموده شد بدفعات متوالی نمایند بعد از آن بصورت جرب و مقدار اعراض او نظر کنند اگر ساکن و کم نگردد این نقوع بنوشانند تمر هندی از لیف و تخم او پاک کرده پنجاه
درم آلو بخارا عناب هر یک پنجاه عدد گل سرخ کشنیز خشک کشوث بغدادی هر یک کف کبیر برگ عنب الثعلب یک کف تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد کف متوسط ترنجبین
بست درم همه را در ظرف آبگینه یا چینی سبز کرده بر آن آب بقدر واجب اندازند و دو روز در آفتاب دارند بعد از آن هر روز یک قدح ازین آب با پانزده درم سکنجبین
ساده بنوشند و هرگاه جرب بنقصان آغاز کند این طلا بکار برند بگیرند موم روغن در آن اندکی ماميران چینی و قدری کافور و قلیلی سرکهٔ خمر کهنه انداخته یکجا حل کنند و
شب طلا نموده صبح در حمام داخل شوند و بدن را بغیر دلک آرد باقلا و آرد جو و سبوس گندم قبل از عرق کردن بشویند بعده بروغن بدن را بمالند و عرق خفیف آورند
و غسل کرده بیرون آیند و دخول حمام یکبار بر ناشتا و بار دیگر بعد غذا باشد و استعمال روغن گل و گلاب وقت طلا برای این نوع نیکوست **نوع چهارم** جرب

معروف بجرب رطب ست و صورت او آنست که دانهای بزرگ مستدیر شبیه بآبلهٔ چیچک باشد و گاهی رنگ و مائل بسبزی و تیرگی و سیاهی و زردی یا سفیدی باشد
و این نوع جرب بسیار دردناک بود و صاحب او را مانع از تصرف در امور معیشت بود و چون زیاده تر گردد مریض را از خواب باز دارد و از بدی حال در موضع زحمت
باشد و بعضی اوائل این نوع جرب را از نوع جدری نامیده اند و فرق میان هر دو آنست که مدت این طول میکند و در روز هفتم و چهاردهم تخفیف نمی یابد و
گاهی تا یک سال و بیشتر از آن باقی میماند و ایضاً فرق میکنند که ازین مده سیلان میکند و بار دوم پر میشود و گاهی ریم از یک دانه سائل میشود و ده دفعه از ریم
پر میشود و جدری چنین نیست و سبب فاعل این نوع جرب فساد خون و رطوبت و ترکیب آنها باهم دیگر ست و فساد آنها بتعفن و ایضاً با دی حرارت خارج از اعتدال
آمیزد و سببی که این خلط را فاسد کند و در بدن آنرا پیدا گرداند خوردن لحوم غلیظه و هر اشیٔ غلیظه و حلاوات معمول بروغن زرد و عسل و شرب اشربهٔ غلیظهٔ رطبه است و علاجش
فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز و اقتصار بر تیهو و دراج معمول بطریق مصوص مسرکه تند ست و استفراغ بدن او اگر امکان قوت باشد بمطبوخ افتیمون
و مطبوخ مجموع کبیر که در علاج کبیر مالیخولیا و سیلان لعاب ذکر کردیم بدفعات متوالی نمایند و لازم پرهیز بنوعی که مسطور شده و دادن سکنجبین و گلقند باهم مالیده بعد از ان
اگر مزاج تسکین یابد چند روز این سفوف دهند و یا آنرا معجون ساخته بمقداریکه مذکور گردد معجون یا سفوف بدهند بگیرند صبر سقوطری خالص ده درم خبث الحدید مدبر بسرکه
بریان بروغن بادام سه درم ماميران چینی دو درم ریوند چینی و زردچوب هر واحد یکدرم انزروت سرخ دو درم گل سرخ سه درم مصطگی یکدرم همه را باریک
سائیده سه درم بمقل و شکر بدهند و اگر خواهند آنرا بشکر که بقوام عسل آورده باشند بسرشند و مثل شربت مذکور بدهند و بر تناول این دوام نمایند تا هفت روز پرهیز
دارند پس اگر جرب او کم نشود و ریم او خشک نگردد اعادهٔ استفراغ نمایند و اگر این سفوف سه درم حل طبیعت او نماید اعادهٔ خوردن سفوف کنند تا آنکه نقصان در جرب
ظاهر گردد پس این طلا نمایند برگ خرزهره کبریت اقلیمیای فضه هر واحد سه درم تراب مس و آن آنست که از جائیکه دران مس گداز ند بگیرند و آن از جوهر خاک
ست که از ان مس جدا گردد گلنار و گل سرخ و کندش هر واحد دو درم سیماب مقتول سیندهٔ سائله هر واحد چهار درم همه را سائیده بسرکه و روغن گل رقیق سرشته در شیشه
نهند و سر او با پنبه یا پشم بند سازند بعده در دیگ پر آب نهاده بجوشانند تا آنکه آنچه در شیشه است بگداز د پس بر آورده بر بدن طلا نمایند سه بار متواتر هر شب
یکبار و پارچهٔ باریک بپوشند یا در آفتاب ساعتی بنشینند و روز چهارم در حمام داخل شوند و بدن بغیر دلک بشویند پس بروغن گل بمالند و بنشینند تا آنکه عرق آید و
همچنین تا آنکه خشک شود و آنچه بر بدن باشد بریزد و رعایت مزاج بحسب تغیر او نمایند و این نوع با وجود شدت خود گاهی بفساد تدبیر طول میکند و گاهی بسرعت زائل
میشود و اگر معالج در علاج او غلطی نکند **نوع پنجم** جرب معروف بجرب کلب ست و صورت او آنست که دانهٔ بزرگ ظاهر شوند بعده منبسط گردند و بعضی بعضی پیوندند
تا آنکه مثل قوبا شوند و آنرا منظر قبیح گردد گویا که بالتحقیق جرب کلب ست و بعضی اطبا ذکر کرده اند جرب کلب آنست که در گوش صبیان و احداث بر آید و از ان آب زرد ترشح
کند و بر گوش قطعهٔ واحد بود و اما آنچه در بدن بدین صورت ظاهر گردد آن جرب قوبائی ست و این منازعت در اسم ست و ما را درین فائده نیست و سبب موجب و علل
او فساد رطوبت و خون ست و اختلاط این هر دو حتی که خلط سوداوی حار محترق لذاع گردد و با این نوع جرب خارش نبود الا بندرت بلکه درد او زیاده بر خارش باشد
و سبب مولد این خلط آنست که در نوع سابق ازین مذکور شد غیر آنکه این خلط در فساد شدید تر از ان خلط بود زیراکه سوداوی شده و علاجش فصد باسلیق
ست سه دفعه یا دو دفعه اگر قوت متحمل باشد و پرهیز مریض و اقتصار بر مزورات معمول و زیرباجات معمول بماش و آشامیدن ماء الشعیر بسکنجبین
و استفراغ او بمطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر بعد از ان نظر بسوی صورت جرب کنند پس اگر بر حالت خود باشد و کم نشود سفوف صبر مذکور در نوع سابق
بسیار روزها دهند و پرهیز دارند و هرگاه جرب کم گردد در غذای مریض تیهو افزایند و این طلا بکار برند بگیرند سیماب رجراج مقتول بخاکستر چوب انگور و سرکه و
روغن بعد از ان بگیرند از ان یکدرم و از نوشادر یک دانگ و با روغن گل حل کرده طلا نمایند سه روز متواتر بکار برند بعده در حمام داخل شوند و بگیرند آب
چقندر مطبوخ مصفی و بدان همه بدن را باهستگی بشویند بعد از ان مالش باشنان و مغز خربزه اگر وقت و با شد و الا تخم او کوفته باید کرد تا بدن پاک گردد بعده از حمام بر آیند و روغن گل
بمالند هر روز یکبار تا پنج روز پس از ان بصورت جرب نگاه کنند اگر منشف و متناقص آغاز کند این طلا بعمل آرند بگیرند برگ خرزهره و کندش هر واحد پنج درم و هر دو را در سرکه بجوشانند تا جرم
آن مهرا گردد پس مدهان کرده سیماب مقتول ده درم بران ریخته حل کنند تا همه یکذات گردد بعده یکبار در حمام دیگر مرتبه در خانه طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند که باین طلا فرو ریزد و اگر
دشوار گردد بر موضع از بدن او نو بسیار اندازند و ام شرب آب چشمهٔ کبریتی و او ستی و جلوس دران نمایند و آنچه صاحب این جرب را هنگام دشواری آن بدهند طریفل یا ارج
سرشته ست هر وقت که مزاج او متغیر شود تسکین بمطفیات نمایند تا باعتدال باز آید و گاهی تنقیهٔ بدن او بدواها الجبن کنند که بران اهلیلهٔ سیاه و افسنتین و افتیمون هر واحد یک درم

صبر دو درم سقمونیا یک دانگ افزایند و ازین دو شربت سازند و هر شربت را پنج بند ساخته بشکر گداخته پیچیده صبح بر نهار فرو برند و بالای آن ماء الجبن صاف کرده سکنجبین
و اندک روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و این را تا هفت روز بنوشند مگر آنکه اسهال افراط نماید که دران حالت چهار روز یا سه روز بحسب رای طبیب اقتصار نمایند
که آن در حقیقت این نوع جرب را زائل کند چون در وقت او استعمال کنند **نوع ششم** جرب معروف بجرب جذامی ست و گاهی جرب سوداوی نامند و صورت او آنست
که دانهٔ بزرگ متفرق در بدن بود چون بکشاید ازان خون سیاه یا ریم زرد آبی سیلان کند و او خارش نماید مرکب باشد و سبب فاعل او خلط سوداوی ست که خون فاسد
غلیظ بادی آمیزد و این خلطی است که چون در بدن کثرت نماید جذام پیدا کند و این چون زائل شود آثار او سیاه باقی ماند گویا که جلد محترق شده و گاهی انسان با این جرب هلاک
گردد و این نوع جرب با اهل بصره بسیار افتد بسبب خوردن گوشت خشک و هر طعام غلیظ شود مثل کوبیج حریف و علاجش بحسب موضع بدن مختلف بود اما چون در ساقین باشد در صحت
او بسرعت طمع نبود و چون در اعلای بدن باشد شفای او سهل تر بود پس علاج عام او نیست که نظر بمزاج مریض و فصل سال کنند اگر فصل سرما باشد البته معالجهٔ او نکنند و اگر وقت گرمای شدید
باشد ایضاً معالجهٔ او نباید کرد و هرگاه وقت ممکن باشد نظر بقوت مریض کنند اگر قوی باشد فصد باسلیق و فصد اسلیم و هر دو صافن کشانید و میان هر فصد فاصلهٔ ایام چندان باید که مبتلا بسقوط قوت بود
تغذیه بغذای قوی تر کنند که جوهر آن مولد خون محمود باشد مثل لحوم بره و بچهٔ مرغ و از بقول کاهو و کاسنی و از شراب بعض جید الجوهر بسرد ممزوج بنوشند بعد ازان این مطبوخ بنوشند بگیرند برگ عنب الثعلب و کاسنی
هر واحد یک دسته و ازان آب چندان بر آرند که این اجزا در آن آب جوش کرده شود و تین رومی خالص زرد پانزده درم شاهتره بست درم حشیش غافث و قنطوریون هر واحد یک درم اسطوخودوس
و سنای مکی هر واحد سه درم اسقولوقندریون ده درم کمافیطوس کمازریوس هر واحد پنج درم افتیمون شش درم در صره بسته با سه درم مامیران و دو درم ریوند هر دو کوفته و بعد جمیع
اجزا در دیگ سی عدد عناب و سی دانه آلو بخارا و بنفشه پنج درم و تمر هندی بست درم هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد درم اندازند و در پنج رطل صغیر آب بجوشانند تا
بیک رطل آید صاف کرده یک درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم لاجورد مغسول و یک دانگ سقمونیای مشوی و دو دانگ ایارج فیقرا باریک سوده
بعسل خمیر کنند لیکن میان این تخمیر و وقت شرب مطبوخ فاصله دوازده ساعت باشد بعده این را دران بمالند و بران وزن یک نیم دانگ نمک نفطی سوده
و هفت درم شکر سفید اندازند و بنوشند و ازین شربت سه شربات در مدت بست و یک روز بیاشامند مگر آنکه ازین مانعی از ضعف قوت باشد یا صداع یا تپ
عارض شود و بعد ازان بصورت جرب در زیادت و نقصان او نگاه کنند اگر مرض کم گردد و دانهٔ او بخشکد ابتدا کنند از غذای او کم کنند و دوا و بجوزهٔ مرغ و تیهو
نمایند و آنچه درین جرب بدان طلا کنند این طلاست بگیرند برگ خرزهره و کندش و مامیران چینی و بورهٔ ارمنی مساوی و همه را در سرکه بجوشانند تا مهرا گردد
بعده بگیرند خاکستر افتیمون و خاکستر قیصوم و نمک زجاج که آنرا زبد القواریر گویند و خاک سیماب مساوی بقدریکه مناسب اجزای مطبوخه باشد بعده این
همه را بسایند و بر آبیکه جوشانیده اند اندازند بعده روغن گل یا هر روغنی که خواهند بگیرند و در دیگ مضاعف بریزند مع اندک کبریت و قدری نوشادر تا آنکه
روغن قوت او اخذ کند و کبریت بگدازد و سوخته نگردد بعده این روغن بران دوا بریزند و باید که مقدار روغن وافر بود و همه را حل کنند تا مختلط گردد و پس هر
دانهٔ این جرب جدا جدا طلا کنند و از طبیعت این جرب نیست که منبسط شود و یکی با دیگری متصل گردد بلکه هر دانه در جای خود عمیق شود و طلا در شب
کنند و صبح در حمام داخل شوند تا آنکه منخسف گردد و بریزد و هر دانه ازان که منعسر شود و منخسف نگردد بران زلو چسپانند بعد تقدیم این همه تدابیر لازم است
که در ابتدای مرض قبل استفراغ بدوا از چسپانیدن زلو حذر کنند و از آنچه معالجهٔ این نوع جرب بدان میکنند بشرب آب چشمهٔ کبریتی ست و نشستن دران
و چیزی قریب تر در تاثیر ازین آب و جلوس دران ندیدم و گاهی این جرب را بعد فصد و استفراغ بدوا این معجون زائل میکند بگیرند هلیلهٔ سیاه سی درم
افتیمون ده درم مامیران چینی ده درم باریک سائیده بکشمش یا مویز منقی سرشته هر روز یک درم بخورند و یا یک روز درمیان پس در هر سه روز سه درم کنند و چیزی
بدان تمام میشود و علاج این نوع جرب بشرب ماء الجبن بروغن بادام و سکنجبین و شیر بز ست اگر فصل ربیع باشد پس اگر تعفین ازین جرب باستخوان
رسد علاجش علاج ناصور باشد از نهادن دوای حاد و بعد ازان علاج بمرهم **نوع هفتم** از جرب معروف بمقع ست و این دانها بزرگ متفرق
بود که اصول او صلب چندان بلند از جلد باشد که بحس ظاهر شود و ریم در سرهای دانها بود چون انسان بدانهٔ ازان نظر کند چنان ظاهر شود
که گویا بدو نصف منقسم ست نصف اعلای او پر از ریم بود و نصف اسفل صلب سرخ رنگ و چون ریم بر آرند نصف ثانی بر جلد مثل ثولول
املس صلب که ازان آب زرد بچکد باقی ماند و این نوع خارش کم دارد و سبب فاعل او خلط غلیظ سوداوی ست که از فساد رطوبت و عفونت
آن پیدا شود و سوداوی گردد علاجش نوشیدن مطبوخ افتیمون ست اگر قوت متحمل باشد بعده فصد باسلیق و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر خوراک

تا آنکه در دانهای او تخشف ظاهر شود و بعد ازان این سفوف هر روز دهند برگ فیلگوش خشک هلیله سیاه و کابلی تودری هر یک پنج درم مامیران
چینی سه درم شاهتره ده درم شکر سفید مثل همه پس آنچه همه کنجد بریان حیله را باریک سائیده باهم آمیخته صبح برنهار سه درم بخورند و غذا سرکه و روغن
کنجد و شکر یکجا کرده بدهند و هرگاه دانها تخشف گردد و اصول آنها صلب باقی ماند بدواء انجا مدیا بالم و خلش در بیخ دانها و این دلالت میکند بر آنکه
صلابت ازان زائل شده و انتفاخات که از رطوبت بود تحلیل شده باقی ازان حدت و رقت یافت پس علاج بچسپانیدن زلو باشد بر ظاهر هر دانه کنند و واجب
نیست که البته طلا کنند چون دران درد حادث گردد بلکه مالش روغن و دخول حمام استعمال کنند تا مؤدی بحدوث حکه مستلزم بغیر الم دران گردد و این دلالت
کند بر آنکه باقی ازان خلط حریف لذاع ست و علاج او درین هنگام آنست که این طلا بکار برند گندش دو درم برگ دفلی خسته هلیله سوخته هر یک
سه درم سیماب مقتول بخاکستر و روغن ده درم میعهٔ سائله پنج درم سائیده باهم آمیخته بسرکه و زیت مخلوط سازند و ازان سه روز طلا نمایند بعده در حمام
داخل شوند و اگر ازین خارش زائل نگردد بگیرند سیماب مقتول یک جزو نوشادر دو جزو کتیرا و طین بروغن گل ساخته سرکرده دران حل کنند بعد ازان
بر دانها تدریج طلا کنند و بر بدن او بیک دفعه یا دو دفعه طلا نمایند پس اگر باین زائل نشود و متعسر گردد نشستن در چشمهٔ کبریتی و نوشیدن آب آن بی شک
ازالهٔ او نماید **نوع هشتم** جرب معروف بمتقوب ست و او آنست که انسان بدن خود را بخارد پس زیر جای خاریدن قشف مفرد ظاهر گردد و هر جا کیکه از
بدن متعفن شود و یا دران سوزن بخلانند ازان خون بسیار سیاه غلیظ القوام برآید و جمیع موها که بر بدن او باشد غلیظ و خشن و سفید گردد و خارش او بالم اندک باشد
و سبب فاعل آن خون سیاه محترق حریف الکیفیة لذاع عفن بود و علاج آن اگر قوت مساعدت کند فصد باسلیق نمایند و ترک تنقیهٔ او بدواء در ابتداء مرض
کنند و لزوم پرهیز سازند تا که ظهور دانها در جلد ابتدا نماید و خارش کم گردد بعده اعادهٔ تنقیه بفصد باسلیق کنند و لزوم تناول اطریفل باین نسخه نمایند هلیلجات
ثلاثه هر واحد ده درم بعده ورکردن خستهٔ آنها بلیلا ملة منقی افسنتین رومی هر واحد پنج درم افتیمون ده درم همه را سائیده بمویز منقی بسرشند و هر روز
دو درم ازان تناول نمایند پس اگر طبیعت او ازین منحل گردد بسرعت صحت یابد و اگر منحل نشود و بزمانهٔ دراز به شود و این معجون را در آخر امر دهند
و امر بدخول حمام نکنند مگر بعد استعمال این معجون بعده امر باستعمال روغن گل و دخول حمام کنند تا آنکه خارش زائل شود و قشف و آثار باقی ماند و دران
هنگام ماء الجبن بروغن بادام تلخ و شیرین و سکنجبین بایام متوالی بنوشند که قشف زائل و نرم گردد و شرب آن و درین وقت اگر ارادهٔ نوشیدن دواء برای استیصال
قشف نمایند مطبوخ افتیمون بنوشند بعده لزوم اغذیهٔ مصلح خون مثل بچهٔ ماکیان و یا بچهٔ بره کنند و نبیذ سفید ممزوج بنوشند تا آنکه جلد او صاف شود و قشف بالکل
زائل گردد **نوع نهم** جرب معروف بمثبوث ست و صورتش اینست که دانها متفرق بهن با جلد بود و باآن خارش غیر لذیذ باشد و چون آنرا غمز نمایند
ریم بر آید گویا که از عمق بدن بر می آید و دانهای او باستدارت فراخ شود و در گوشت عمیق گردد و سبب فاعل این نوع رطوبت عفن ست که آنرا اندکی زرد صفرا مخلوط
گردد و بدان تیز و عفن گردد و علاجش این سفوف ست بگیرند صبر سقوطری پنجاه درم خبث الحدید بر سرکه بریان بروغن بادام دو درم گل سرخ پنج درم زرد چوب سه درم
مامیران دو درم هلیلهٔ سیاه سه درم همه را سائیده صبح برنهار سه درم ازان بخورند و غذا شوربای لحم بزغاله با برگ تیزخواره و برین مداومت نمایند تا آنکه ریم و الم کم گردد بعده تنقیه بفصد و مطبوخ افتیمون
کنند و فاصله میان فصد و شرب دوازده روز کنند و اگر قوت ضعیف باشد پانزده یا بیست روز نمایند و چون فصد درین قوت نمایند بعده تقشر و تقشف رطوبت دکنند پس این طلا استعمال
نمایند برگ خرزهره بسرکه بپزند تا مهرا شود بعده این سرکه بگیرند و بروغن گل خوب برهم زنند و در هر پنج روز یکمرتبه مالش این نمایند که این نوع جرب را خاصة زائل کند و از بهترین اشیا برای
این نوع و برای جمیع انواع جرب شرب صبر ست مگر آنکه در اخلاط سببی مانع از شرب او باشد مثل و بسیر یا پس مزاج بیکسی که حال او چنین باشد بدل نقوع صبر ماء الجبن کنند و سقمونیا و افسنتین و یا
هر دو بران اضافه نمایند و هر نوع از انواع جرب که با وی حکه و سعی باشد و سعفه صاحب بحکه و جرب ذکر کرده باشند آنرا ماء الجبن صالح بود بعد از آنکه از ادویه که مقابلهٔ او کنند بدان مضاف سازند

خاتمهٔ باب

در غرائب آنچه از جرب حادث شود و غرائب معالجات ما خوذ از تجارب و از عجائب آنچه مشاهدهٔ او صحت قیاس و عقل کرده شده و آنچه سبب نفع او مخفی باشد و این ادویه را که ارادهٔ ذکر او در غرائب
انواع جرب میکنم و در ابواب سابق داخل نمودم بلکه برای آنها این باب جدا ساختم و آنرا نوادر معالجات و غرائب جرب موسوم کردم بهر آنکه دران طبیب ماهر نگاه کند پس احتیاط در چیزی نماید که
رد آن بسوی قیاس و اصول ممکن باشد مع آنکه ذکر او از تجربه کنم و طبیب ناقص حذر کند از آنکه چیزی ازان استعمال نماید بهر آنکه او را در آنچه سابق گذشت صحت و غناست و ازین باب
گویم که قومی را در بصره دیدم که جلد ایشان متقشر و خشن شده بود حتی که مثل جلد جاموش گردیده و بشره سرخ شده و اکثر موهای ابدان ایشان افتاده بود و خارش عجیب

با ایشان حادث شد که آن هنگام سردی هوا در صبح اندک ساکن میشد و وقت نیمروز خارش هیجان مینمود و جلد منتفخ بشد تا آنکه در چشم ایشان تهیج ظاهر میشد و ذکر میکردند که احوال آنها خارش مینمایند و این نوع جرب در کدامی از بلاد ندیدم و از حذاق اطبا درین سوال کردم و گفتند که سبب او رطوبت غلیظ ست که چیزی از صفرا بادی آمیخته و از ان بخار غلیظ که دران حدتی ست پیدا شده و آن رطوبت بسوی جمیع اعضا سیلان میکند و تهیج حادث میگردد و بطوریکه آن رطوبت مع بخار غلیظ نفاخ ست و خارش می آرد از جهتی که انچه بادی آمیخته دران حدت و حرافت ست و دیدم که ایشان معالجه این بتی کنانیدن دائم و مالیدن جمیع بدن بخاکستر چوب انگور مخلوط بروغن گل معمول بزیت انیفاق و سرکه میکردند تا آنکه شروع تحلل تهیج او میکرد و بعده بصورت ما بقی از جرب نگاه مینمودند پس اگر رشح نمیکرد برین معالجه آن قی و طلا اندکو رست ادامت میکردند و اگر ترشح میکرد استفراغ او بمرور ایام باین نقوع می نمودند افسنتین رومی پانزده درم سنای مکی بست درم ترنجبین سی درم فلوس خیارشنبر سی درم فتیمون ده درم مامیران چینی سه درم صبر سقوطری بست درم مویز منقی سی درم همه را در ظرف چینی باده چند آن آب بخیسانند و یک روز در آفتاب دارند و هر روز شصت درم از ان با پنج درم روغن بادام شیرین بنوشند تا هر روز یک یا دو مجلس اجابت نماید و غذا شوربای زیرباج معمول با طراف یا بچهٔ مرغ باشد پس اگر اسهال زیاده گردد مدتی آنرا ترک نمایند بعده معاودت بنوشیدن او کنند و این نقوع را در هر پنج روز تازه گردانند که آن قوی گردد و چون زیاده تر ازین گذارند ضعیف شود و هنگام شرب این مطبوخ بر طبیب واجب ست که از مراعات مزاج مریض غافل نماند پس اگر مزاج او حدت پذیرد بسوی طریق تسکین مزاج و تعدیل او عود کنند و این نوع جرب را کم دیدم که بعد شرب این نقوع باقی ماند و هرگاه استفراغ مرض آن یکبارگی کنند جلد لاغر گردد و خشکی شدید پیدا شود و هر جای بدن را که بخار ترشح نماید و چون استفراغ باین نقوع بتدریج نمایند قشف حادث نشود و بخوبی زائل شود پس هرگاه خارش زائل شود و جلد منبسط گردد امر باستعمال موم روغن و دخول حمام کنند که موی ریخته بروید و این از غرائب نوادر ست **وایضا** جربی را دیدم که در اهواز حادث میشود و آثار او آنست که صفائح سیاه در بعض بقاع بدن پیدا شده و صورت بقعه مثل سوخته آتش بود پس رنگ او سیاه گردد و الم شدید آرد و اطبای حذاق میدانند که این از خلط سوداوی لذاع حاد محترق ست و اخلاط او از سوء تدبیر و خوردن مالح و صحناة و نان برنج و بقول حریفهٔ محترق میگردد و نوعی از سودای محترقه حادثه یا شبیه بهم میرسد پس هرگاه بسوی جلد میریزد و انچه مذکور شد پیدا میگردد و دیدم که علاج این نوع باین دوا میکردند و آن مجرب ست تصحیح بعض و بطریق قیاس ممکن ست و بعض او از حد قیاس خارج بود سوای آن تجربه او کردم بعد از آنکه ایشان را دیدم که بران جسارت مینمایند پس آن را حسن التاثیر قریب النجح یافتم و آن این جرب را در سه چهار روز زائل میکند و کم دیدم از ایشان که هفت روز خوردند و زائل نشد میگیرند مرد اسنگ خام دو درم کبریت آب نارسیده ده درم مامیران چینی دو درم شکر سفید پنجاه درم و هر روز برنا شتا یکنیم درم میخورند و بر آن رایب تازه می نوشند و خلط سیاه مثل قیر قی میکنند و نهار ماهی رضراضی بروغن بادام بریان کرده غذا میسازند و دوام بشرب آب سرد و قرص برف میکنند پس این دوا این نوع جرب را در چهار روز زائل میکند و این نیز از غرائب نوع جرب و غریب معالجات او ست **وایضا** همه اهل شام را بر وجهی دیدم که هر که را جرب هر نوع که میشود چیزیکه آنرا سفوف شاهتره نامیده اند بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا میدهند نسخهٔ سفوف مذکور میگیرند برگ شاهترهٔ خشک دو درم قرنفل سه درم و ثلث گشنیز خشک بست درم مامیران چینی پنج درم همه را سائیده سه چند آن شکر سفید بران می اندازند پس حریره از نشاسته ساخته بران این سفوف سه درم و تا چهار و تا پنج درم بقدر قوت مریض انداخته میدهند و این در جرب اثر محمود میکند و طلای ایشان برای جمیع انواع جرب این طلاست میگیرند نوشادر دو درم کندر سوخته ده درم صمغ عربی پنج درم سیماب مقتول پانزده درم و این همه را در سرکه آمیخته بدان طلا میکنند پس احراق عجیب می نماید و آنرا تاثیر و نفع ظاهر ست و چون بر ایشان صعب میگردد و بقایای جرب باقی میماند مریض را روغن کنجد چند روز متواتر می نوشانند بعده رایب تازه ایام متوالی و از انچه استعمال میکنند چسپانیدن زلو بسیار بر بقایای جرب ست و بران انتفاع می یابند چون بعد تنقیه بمطبوخ و فصد باشد و این غریب از معالجات ست **وایضا** اهل طبرستان در جمیع انواع جرب یابس بعد استفراغ بمطبوخ کنجد بریان کوفته بنمک استعمال میکنند و بدان انتفاع بین می یابند و در جمیع انواع جرب رطب استعمال می نمایند جلوس در چشمهٔ کبریتی که اندک فطرون دران آمیخته باشد و جلوس را دران طول میدهند و آب آن می نوشند و از ابدان ایشان جرب یکبارگی میریزد و این آبهای کبریتیه جمیع انواع جرب را نافع بود **وایضا** از غریب دوائیکه من استعمال آن میکنم و از داؤد آنرا اخذ کرده ام و آن در جمیع انواع جرب رطب و یابس حسن النفع سریع التاثیر ست و بحسب مزاج انسان ترکیب داده میشود و آن مریض را بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا خورانیده میشود نسخهٔ آن اینست بگیرند کبریت آتش نادیده دو درم مامیران سه درم کنجد بریان کوفته پنجاه درم شکر سفید

پنجاه درم این همه بوزن یک صد و سیزده درم شد هر روز از ان پنج درم بدهند و تناول جمله این تمام نمیشود که جرب البته زائل میگردد هر نوع که باشد و در ایام تناول این معجون سکنجبین
بدخول حمام و مالش بروغن گل و آنکه اقتصار نمایند بر خوردن مزورات و گاهی اضافه میکنیم براجزای مذکوره چون مزاج مریض حار باشد طباشیر و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم کشوث
و تخم کاهو و ریوند و عصارهٔ زرشک و مانند آن برای حفظ اعضای شریفه پس تاثیر او محمودی یابم و واجب نیست که طبیب در استعمال دوای مذکور فکر کند چه من آزا ذکر نکرده ام الا
بعد تجربه در جمیع امزجه و جمیع بلدان و جمیع اوقات سال و باید که امتناع از استعمال او در ایامی باشد که در ان شرب دوا منع میکنند مثل وقتی که در ان آفتاب نزد منقلب باشد و قبل
آن پنج روز و بعد آن ده روز بعده از استعمال او امتناع نیست از غرایب دوا یه که استعمال آن بطریق طلا میکنیم نسخهٔ آن اینست که بگیرند آمله درست و هلیلهٔ زرد درست
هر واحد بست درم نوشادر زیبق مقتول هر واحد سه درم و این همه را در زیت و روغن کنجد بجوشانند و از بخاریکه از ان بر آید خود را نگاه دارند پس آن روغن را مع ثفل گرفته
بدان مواضع جرب را مالش نمایند و پیش آتش نشینند مادامیکه خوش آید و هرگاه از گرمی آتش الم احساس نمایند ترک آن کنند و همچنین در جمیع اعضا تا همه بدن شامل گردد
و اگر بر عمل این در یک شب قادر باشند جرب در یک شب زائل شود و همیان در دو شب بعده در حمام داخل شوند بروغن گل مالش نمایند و چون این همه ذکر کردم
پس طلای کلی جامع بالغ در فعل نهایت در نوع او بیان مینمایم بعد فصد و استفراغ و اصلاح غذا در آخر جرب نه در اول آن استعمال کنند این نسخه او دست کند ش دو درم
بیخ خلفا سه درم بیخ درخت انار دو درم بیخ عنب الثعلب پنج درم حماض وحشی سه درم هلیلهٔ سوخته پنج درم تخم ریباس سه درم برگ خرزهره سی درم سیماب کشته
بخاکستر انگور یا خاکستر چوب مع روغن سی درم اقلیمیای فضه ده درم سیخه یابس و رطب هر واحد ده درم جوز سوخته پنج درم روسختج و بال حدید هر یک دو درم
نوشادر سه درم عاقرقرحا بیخ انجدان هر دو سوخته هر واحد سه درم همه را سائیده با زیبق مقتول بیامیزند بعده از ان بقطران لت کرده در دیگ سنگین مستطیل الجوانب همه را
بیندازند بعده بران طبق سفالین محکم کرده در تنور گرم یک شب گذارند و صبح از تنور برارند و بگذارند تا آنکه سرد گردد و بعد از ان همه دوا را برآرند اگر مثل جمیه گردد بهتر
و الا در تنور باز نهند بعده سائیده و بقدر چهارم حصهٔ آن نمک آمیزند و همه را در روغن گل و سرکه حل کنند چندانکه رقیق ماند پس بدان یک یک عضو را طلا
کنند و برجای دیگر طلا نکنند تا آنکه جای اول به نشود و پاک نگردد و کسی که بر سوزش او صبر کند طلای او یکبارگی مضائقه ندارد و این طلا معروف بسیاری است
بهر آنکه اول کسی که آنرا جمع کرده سیار بن موسی حرانی بوده و آن نادر طلاست و تجربه و استعمال آن کردم و از استعمال و نفع بزرگ دیدم

حکه

یعنی خارش و این مانند جرب بود لیکن درین بثور نمیباشد و سبب حکه بخارات حریفهٔ حادهٔ لذاعهٔ ساکن زیر جلد است و اخلاط حاده مثل خون رقیق حاد مخالط خلط صفراوی
لذاع و این اخلاط و بخارات یا رقیق لطیف قلیل المقدار باشد و از ان حکه سریع البرء حادث شود بنا بر سرعت تحلل آن و یا غلیظ کثیر المقدار بود و از ان حکهٔ متطاول بطی البرء
حادث گردد بسبب بطوی تحلل و انقلاع ان و آن اکثر عارض شود از کثرت تناول نمکسود و ماهی گنده شوره و پنیر کهنه و سیر و پیاز و جوز و البان و کوامیخ و مانند آن هر چه خلط ردی پیدا
کند و از قلت استحمام و کثرت چرک بر بدن و کسانی که بعد از جماع بآب گرم غسل نکنند و مالش بدن ننمایند بیشتر درین مرض افتند و این دلیل قوی ست بر وجوب غسل
بعد جماع در شرع شریف و گاهی حکه پیران را حادث شود بسبب ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شوره بدان ایشان بنا بر سوء هضم و ضعف حرارت غریزی
و ضعف قوتها از تحلیل بخارات محتقنهٔ زیر جلد خصوصاً اگر از اغذیهٔ مولد خلط ردی مالح حریف که مذکور شد کثرت نمایند و صحت از ان در مایشان دشوار ست و
هرگاه مادهٔ حکه بغلظت مائل بود و با بثور میباشد و شیخ میفرماید که اسباب تولد مادهٔ جرب بعینه اسباب تولد مادهٔ حکه است لیکن آن قوی باشد و فرق در جرب و حکه
آنست که با حکه در اکثر بثور نبود چنانکه در جرب میباشد و حبس او زیر جلد بعد دفع طبیعت در ینجا یا بسبب انسداد مسام و کم پاک داشتن بدن ست
و یا بسبب ضعف دافعه چنانکه پیران و بعضی بیماران را در آخر امراض و در نقاهت عارض میشود خصوصاً چون ماده بسیار یا غلیظ باشد
و یا بسبب اغذیه ردیه که از ان خلط ردی حریف پیدا شود مثل غذای نمکین و تیز و مانند آن و یا بسبب سوء هضم که بدان غذا اعفن گردد و حکه گاهی
خالی از قشور نخالی بود که از عمق چیزی اخذ نکند و حکهٔ سن پیری کمتر علاج پذیرد و تدبیر و مداوای آن کرده شود و بالجمله مادهٔ حکه میان جلد جمع میشود
و اگر از ان چیزی در بدن باشد آن جرب یابس بود و شیرین از متولدات حکه و بثور مانده و انطاکی گوید که حکه تغیر سطح جلد در لمس مع لذع
مستلذ چون بخارند و بسیار مردم میان او و جرب فرق نمیکنند و فرق میان هر دو از دو وجه بود اول آنکه حکه از سطح جلد تجاوز نمیکند بخلاف جرب دوم آنکه از
در کیفیت ردی تر و در کمیت کمتر میباشد و مسیحی وجه سوم ذکر کرده و آن آنست که حکه قرحه نمیکند و جرب عبارت از کهنه شدن حکه است

وایضاً بعضی حکه مثل لبش و استحمام منحل گردد مانند آنکه از سردی عارض شود و اسباب حکه بعد عهد از استحمام و پوشیدن جامهٔ درشت حاسبی و کثیف است و کثار نیای حریف و مالح و قدید و ممارست غبار و دخان و جماع بعد تناول مثل گندنا و خردل و مادهٔ آن اخلاط رقیقه است و صورت آن بثور خفیف الادراک غالباً و خشونت اکاله دافعل آن حرارت ضعیفه یا غریبه است و غایت آن انتشار بثور و فرط تقریح و علامتش ترشح رطوبات و لین ملمس است در دموی و بلغمی و بالعکس اگر از صفرا و سودا باشد و این شبه اشتر گوید که تولد حکه یا از خلط بلغمی غلیظ چسپنده زیر جلد است که بسبب طول لبث خود متعفن شود و قوت از دفع او عاجز گردد و یا بسبب خلط لذاع محترز زیر جلد یا مخالط خون محتبس در عروق و استدلال بر خلط غلیظ برودت مزاج و به تدبیر مبرد کنند و بر خلط حار به تدبیر مسخن و مزاج حار و شدت سوزش نمایند **علاج** بدستور جرب علاج کنند و اخراج سواد محترقه نماید مثل مطبوخ افتیمون و مانند آن بدهند بعد ترطیب خلط و تعدیل قوام او و مهیا ساختن او برای استفراغ نوشانیدن ماء الشعیر و ماء الجبن و بعد از ان اصلاح غذا و امالهٔ آن نمایند بسوی چیزیکه از ان رطوبت شیرین متولد گردد و استعمال حمام و مالش در ان لازم گیرند و از جماع بالکل منع کنند و تدبیر حکهٔ پیران اصلاح غذا و مداومت حمام و شستن بدن بطبیخ ریحان و مورد و گوشت خربزه است و اگر حکه مزمن و مزاج سوداوی باشد شاهتره چراته و هلیله پوست هلیلهٔ زرد هر یک ششماشه بعرق شاهتره یا در آب آنها خیسانیده صاف کرده شهد یک توله داخل کرده دهند و مرداسنگ سفیداب کافور هر یک پنج ماشه بسرکه سوده روغن گل آمیخته ضماد سازند بالجمله در حکه اگر غلبهٔ خون بینند اول فصد کنند مناسب حال و ماء الجبن و سفوف لاجورد و حب آن دهند و روغن یاسمین سه توله آب لیمون کاغذی کلیم توله سهاگه یک توله مرداسنگ نه ماشه بمالند و بعضی گلاب و قدری کافور عوض مرداسنگ میکنند و دو شیر میش یک آثار گوگرد دو کلیم توله سوده آمیخته ضامن داده جغرات بندند و مسکهٔ آن گرفته بمالند که در سه روز حکه را دور میکند و اگر در بالائی شیر ماده گاو نبات دو توله و قدری گلاب قسم اول مخلوط کرده هر روز تا یکهفته بخورند مفید است و کذا در بالائی و گلاب قدری سیکیو باضافه کرده بر بدن مالیدن سود مند و در بیاض والدم مرحوم مرقوم است که اگر در مسکهٔ میش نیم پاو که به آب یک صد بار شسته باشند سیماب شش ماشه کمیله دو توله حل کرده مالش نمایند خارش دفع کند و مالش تخم خشخاش به آب لیمون سائیده و کذا چونه یا شورهٔ قلمی در روغن تلخ آمیخته و کذا صابون به آب سوده دیا افیون و روغن کنجد سوخته و یا حنا بروغن گل و سرکه سرشته و یا تخم پالک و تخم خشخاش مساوی به آب سائیده و بعد از ان به آب گرم غسل کردن نافع است و یا سیماب را با برگ حنا یا آب برگ پان یا آب لیمو بسایند تا همچون خاکستر شود پس در روغن گل آمیخته بمالند و بعضی گلاب روغن یاسمین عوض روغن گل نوشته اند و این حب نیز جهت خارش نافع است افیون یکدام سهاگه دو دام نصف سهاگه بریان کنند و نصف خام وارند پس باهم خوب حل کرده مثل کشارد حبها بندند و عند الحاجت حب را در آب حل کرده بر موضع خارش خوب بمالند در دو سه روز فائده میکند و این دوا برای حکه که از هوای بارد و آب سرد پدید آید نافع بود اسگند شش درم زنجبیل سه درم فلفلمویه یکدرم شکر چهار درم سه چهار خوراک سازند و این ضماد برای خارش خشک بی بثور مفید است تخم خشخاش کنجد منقشر برگ حنا سهاگه مرداسنگ هر یک ششماشه بروغن یاسمین یا روغن گل یا آب لیمو سائیده قدری کافور آمیخته بمالند و بعد دو گهڑی غسل کنند **ایضاً** مرداسنگ کتوله سیماب چهار ماشه آب ریحان روغن ماده گاو گلاب هر یک چهار توله روغن را با آب شیرین بست و چهار بار شسته آمیخته مثل مرهم ساخته وقت حاجت بمالند **ایضاً** که برای خارش خشک مجرب است هر گاه مکرر بمالند گل ارمنی یکدام کافور زعفران هر یک دو ماشه روغن بادام دو توله بسرکه و آب گل کافیشه دو توله سائیده بمالند **فائده** در بیاض والد مغفور بخط ایشان مسطور است که گاهی خارش شدید از رسیدن کنبله بر بدن پیدا میشود و کنبله کرمی است مشهور پس بگیرند حلتیت و در آب سائیده بر ان موضع خوب بمالند و بشویند و یا چونه به آب سائیده مالش نمایند و یا از پارچهٔ گلیم بشدت بمالند و یا قند سیاه کهنه و یا برگ کنجد تازه بمالند فقط **اقوال حکما** ابو سهل گوید که حکه اگر از خلط حاد روی محتبس در عروق باشد علاج با خراج خون نمایند اگر بدن متحمل باشد بعده استفراغ با دویهٔ موافقه مثل هلیله و شاهتره و افتیمون و خربق سیاه و تخم حنظل کنند و بعد تنقیهٔ بدن ادویهٔ جالیه از خارج در حمام استعمال نمایند و اگر ماده در عروق نباشد بلکه زیر جلد باشد فقط فصد استعمال نکنند لیکن اکتفا باسهال کنند و صرف عنایت فرمایند باستعمال دویهٔ که جلاد تنقیه از خارج نماید پس ابتدا کنند بغسل از آب گرم بعده به آب چقندر و آب حماض و سبوس میده بسرکه سرشته و آرد باقلا و جوف خربزه و آب کرفس و بورق و آب طبیخ باقلا مالش نمایند و اگر تولد حکه از خلط شور باشد باید که مالش بدن بآرد حلبه و عسل و عصارهٔ قثاء الحمار و آب کبر و آب خاکستر و مطبوخ حنظل کنند و این دوا آنرا نفع کند بگیرند گل سرخ و با سرکه تند بسایند تا آنرا قوام بهم رسد بعده نصف وزن گل سرخ کبریت سوده مخلوط سازند و در حمام بر بدن بمالند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد کبریت مساوی گل سرخ گردانند و ایضاً نفع کند اگر بگیرند آب کرفس تازه و در ان اندک سرکه آمیخته بر بدن در حمام بمالند و اگر حکه بسبب حصف باشد باید که دوام استحمام نمایند به آب شیرین گرم که در ان مورد و شاهتره

وجوف خربزه پخته باشند بوعلی سینا مینویسد که علاج حکه یابسه بعد استفراغ اگر احتیاج بدان افتد باد ویه که در علاج جرب معلوم شده مثل نوشیدن دوغ گاو تازه است
و مثل استحمام بآب نیم گرم و استعمال مالش از روغنهای بارد و خصوصاً چون دران آب کرفس داخل کنند و علاج جرب یابس و حکه یابس قریب یکدیگر است و از ادویه لینه
دران خشخاش بسرکه سوده است و ایضاً برگ سوسن و ایضاً صبر بآب کاسنی و ایضاً نشاسته در ادویه داخل کرده میشود و آب کرفس بسرکه و گلاب نیکو است و از ادن
تو به قیروطی است که دران افیون باشد مالش بدن بدان حکه را ساکن کند و از ادویه قویه آنست که از ادویه اولی ترکیب دهند و دران نوشادر داخل کرده بسرکه
طلا نمایند و خصوصاً بر خصیه و ایضاً شب بریان و قطران و این حکه باطن و بر فرج را نیز نفع کند بخرقه حمول سازند و تیران در علاج حکه که ایشان را عارض
شود بطلای دردی شراب باندک نسبت رطب انتفاع یابند و آما باستحمامات برای حکه و جرب مثل آب دریای شور گرم کرده یا آب سبوس یا طبیخ قثاء الحمار است
و اما غذا برای صاحبان جرب و حکه آنچه ترطیب نماید و خون نیک پیدا کند از اغذیه مائل ببرودت و رطوبت و لحوم معتدل و اصحاب حکه قشفیه را الابد است
از استعمال روغنهای نرم و رتنا ولات مثل روغن بادام و کنجد و مانند آن مجوسی گوید که حکه عارض میشود از خلط شور که آنرا خون رقیق آمیزد
از خلط صفراوی لذاع پس هر گاه عارض شود باید که استعمال فصد و شرب ماء الفواکه مقوی تبرید نمایند و از البان و کواميخ و ماهی شور و اشیای مالحه
و حریفه پرهیز کنند و بر بدن آب سبوس گندم و آبیکه دران پوست درخت انگور پخته باشند بریزند و افراط استحمام بآب شور نمایند و در حمام آب مطبوخ پوست
کرم و چقندر هر دو کوفته و حلبه و سبوس بر بدن نطول کنند و چون سرکه گرم کرده بروغن گل بر بدن طلا نمایند و همچنین آب مطبوخ قثاء الحمار و مالش بدن باندک
آرد ترمس باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده بروغن گل نافع باشد و اگر حکه از خلط غلیظ بود و مدت او دراز گردد در حمام بآب کرفس سرکه و روغن گل و اندک بورق مالش
بدن نمایند که تسکین آن کند و یا بگیرند بورق و افیون و باریک سائیده بروغن گل و موم گداخته آمیخته در شب بر بدن بمالند و صبح در حمام داخل کنند که تسکین
آن و تلطیف حرارت آن کند و بمیعه سائله و روغن گل چون در حمام طلا نمایند نفع بخشند و اگر بول طفل نابالغ بر بدن طلا کنند بدان انتفاع یابند و استحمام
بآب بحر نافع حکه است و این دوا نافع حکه بود و ثیاف مامیثا یکجزو بورق نیم جزو قسط تلخ سدس جزو همه را باریک سائیده بسرکه ممزوج بآب بسرشند و در حمام
بدان طلا نمایند و اگر از خلط رقیق باشد بگلاب و سرکه و حنا بسرکه سرشته و لعاب تخم خربزه بروغن گل و آب چقندر طلا کنند و صاحب حکه را باید که بر خارید بدن
ادمان نکند و بران صبر نماید و باید که ادامت پاک کردن بدن از چرک و اعتنا بتنظیف آن نماید و پارچهای کتان پاک بپوشد و لزوم تدبیر مذکور کند که حکه
زائل گردد باذن الله تعالی ابن الیاس گوید که علاج حکه فصد و استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله است و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده
درم در آب گرم حل کرده بنوشند اگر با آن سرفه باشد و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ و کدو ترخورند و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم و یا سکنجبین ساده بگلاب
هر یک ده درم بنوشند و یا هر صبح نقوع شمش سه اوقیه گرفته سقمونیا نیم دانگ دران حل کرده بیاشامند و غذا مزوره تمر هندی یا زرشک یا آلوی کوهی یا مغز بادام و
اسفاناخ و کدو بخورند و دائم استحمام نمایند و دران بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن گل مالش کنند یا تخم خربزه بمالند و یا بگیرند آب چقندر و آب خبازی و بر بدن
نطول کنند و اگر سبب حدوث حکه بلغم بورقی غلیظ باشد نقوع صبر یا مطبوخ هلیله مقوی تبرید و صبر بنوشند و در حمام مالش بدن بآب کرفس و روغن گل و روغن بنفشه و سرکه با اندک
بورق کنند و گاهی سبب آن بخارات لطیف بود که بسوی جلد آید و آنجا متعفن شود و بوی بدن بد بو گردد و علاجش مالش بدن بآب گرم و روغن بنفشه است و صاحب حکه لباس نرم یا
مثل توزی و کتان بپوشد و بگیرند مغز بادام مقشر و خشخاش مساوی و بسرکه سائیده در حمام بر بدن طلا کنند طبری گوید که آنچه بمشایخ حادث شود لاعلاج است سوای آنکه
طرق و معالجه ایشان اصلاح اغذیه و شرب بنید متوسط در قوت و لزوم دخول حمام و مالش بدن بروغن گل و سرکه است و اما در کهول علاج ایشان فصد و استفراغ بمطبوخ
افتیمون و لزوم اغذیه رطبه و نوشیدن ماء الشعیر و صلاح اغذیه حتی الامکان است پس اگر زائل نشود معاودت باستفراغ و فصد و نوشیدن ماء الجبن و شیر خر نمایند و دائم بحمام
حمام بآب بیخ کرفس سرکه و روغن گل و بوره ارمنی کنند بعده در حمام داخل شوند و عرق آورند و خشک عرق بپارچه نمایند پس مالش بدوای مذکور کنند و در خانه متوسط تا ساعتی
زمانی بنشینند پس اگر عرق مرتبه دوم آید دیگر و زیره شود و اگر عرق نکند بر بدن ایشان آن مخته بمالند بعده بسبوس میده و آرد باقلا بمالند و در شب اندک روغن گل بر بدن
بمالند و اما در جوانان و صبیان فصد کنند کسی را که از ایشان ممکن باشد و استفراغ باین مطبوخ بگیرند آب شاهتره مروق یکرطل و بران سه درم صبر سقوطری و دو درم مامیران
و پنج درم هلیله زرد و سه طسوج سقمونیای مشوی کوفته بیخته انداخته بنوشند و ازین سه شربت بنوشند بعده بدانچه مذکور شد از آب کرفس وغیره در روز و بروغن گل در
شب مالش نمایند و لزوم پرهیز و اصلاح غذا کنند و کسی که در مزاج او حدت باشد ماء الشعیر و ماء الجبن با شیر خر بنوشانند و در صبیان تمر طاذ نین و وضع محاجم

میان کنقفین و پرهیز از اغذیهٔ ردیه و مالش بچیزی که مذکور شد کفایت کند وگاهی روغن گل و دخول حمام ایشان را کفایت باشد و چون آئین معالجات خاصةً ذکر کردیم پس علاج
کلی برای حکه بیان میکنیم که هرگاه درین جرب و بثور نباشد فصد صاحبان حکه و استفراغ ابدان ایشان با دویه که مخرج احتراقات بود باید کرد و این که ذکر میکنیم نافع اصحاب حکه
است بگیرند آب کاسنی مروق و دران فلوس خیارشنبر و اندک غاریقون منخول بجلاب سرشته بمالند و از ان شربات متوالیه بنوشند و چیزی زاد دیه اجود و انفع و افضل و احسن اثر
در استفراغ اخلاط محترقه از خیارشنبر نیست و آنچه بر بدن ایشان طلا نمایند و خطا نکنند و در یکروز فائده کند آنست که بگیرند برگ خرزهره و در سرکه بجوشانند پس سرکه صاف کرده اندک
خاک سیماب و قدری روغن گل بران انداخته بر بدن مالش نمایند که این تاثیر نیک دارد و بگیرند بردی سبز که هنوز خشک نشده باشد و آب او برارند و خستهٔ هلیله سوخته دران
آب حل کنند پس بران اندک سرکه و روغن گل و قدری کندش انداخته بآتش ملائم بجوشانند و بگذارند تا سرد شود بعده در حمام داخل شوند و بیرون آمده بدان مالش
کنند و این ابلغ النفع است و اصحاب حکه را امر کنند بدخول حمام و صبر در خانهٔ گرم تا آنکه بدن او گرم شود پس بیرون آمده بآب سرد مضمضه نمایند و استنشاق بدان کنند بعده
در آب نیمگرم بنشینند و بر خود از ان آب بسیار بریزند و این در یکدفعه بخارات مختقنه بیرون آرد و بعضی مردم را چون حکه بغیر جرب پیدا میشود و کد و تعب استعمال می نمایند تا
آنکه عرق آید بعده در حمام داخل میشوند و بر خویشتن آب نیمگرم بسیار میریزند و خوراک خود سرکه و شکر و روغن بادام میسازند و ازین تدبیر حکه زائل میگردد و ابن هبة الله
گوید که علاج حکهٔ تابع خلط بلغمی غلیظ باستفراغ بدن از حب صبر است و آب کرفس وغیره که سابق مذکور شد در حمام طلا کنند و جسم را بآب بحر یا بآب حمات بشویند پس اگر زمانه مرض
طول کند تیاف مامیثا وغیره که در قول مجوسی گذشت بر بدن طلا نمایند و علاج حکهٔ حادث از خلط حاد بفصد اکحل و اسهال بمطبوخ فاکهه و مواصلت حمام باید کرد و بدن را
پاک دارند و از اغذیهٔ مفسد اخلاط احتناب کنند و اگر بقیهٔ آن در جسم باقی ماند آرد ترمس و باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده بگلاب و سرکه آمیخته طلا سازند و آب
نیمگرم که دران پوست بیخ کرنب و چقندر و حلبه و سبوس و تخم خباری جوشانیده باشند بر بدن نطول نمایند و اگر خلط شدید الحدة باشد اندک افیون در موم و روغن گل گداخته
بشب طلا کنند و صبح در حمام غسل نمایند و باید که صاحب حکه را از استعمال اغذیهٔ مالحه و حریفه منع کنند و بر بقول ارد مثل کاهو و کاسنی و بواره و ترش و لحوم خفیفه اقتصار
ورزند و اندک شراب ممزوج بنوشند و در حمام بلوم روغن طلا کنند **ابن نوح** گوید که برای حکه بگیرند گل ارمنی یا مختوم سه درم کافور زعفران هر یک نیم درم و بگیرند
و آب معصفر مطبوخ بسرشند در روغن بادام افزوده چندمرتبه طلا سازند و یا بگیرند آب انار ترش و یا بورق و روغن گل آمیخته بپزند تا اندک غلیظ گردد و در حمام طلا کنند
و بورق را بعد طبخ دران اندازند و یا حضض بسرکه ممزوج بآب سوده بدان طلا نمایند و یا بگیرند آرد عدس و مثره و در سرکه در روغن گل حل کرده طلا کنند و دوای قوی
در تسکین حکاک آب پوست جوز رطب است یا آبیکه دران حلبه یا شحم حنظل جوشانیده باشند و یا بگیرند مغز بادام تلخ و مازو سبز و بسرکه سائیده در آفتاب بنهند تا گرم شود و طلا
سازند و یا بروغن کنجد چرب کنند و بران برگ سوسن بپاشند و یا بگیرند مازو پنج درم در سه اوقیه روغن انداخته بدارند تا متفسخ گردد بعده سائیده طلا کنند
و گاه باشد که خارش سخت در ذقن عارض شود چنانکه صاحب آن بکندیدن ریش دست کشاید و این بنوبت هیجان کند پس باید که وقت نوبت و هیجان حکه بحمام
داخل شوند و ذقن را باین ادویه طلا نمایند بورهٔ ارمنی یکدرم شحم حنظل نیم درم صندل سرخ دو درم نشاسته پنجدرم کوفته بیخته با سرکهٔ کهنه و روغن گل
سرشته استعمال کنند بعده در سائر ایام تدابیر اصحاب مالیخولیا پردازند و ترطیب بدن آن نمایند و اگر حکه یا شری باطفال باشد حجامت یا ارسال علق نمایند
اگر طفل از شش ماه گذشته باشد بعده بآبیکه دران نیلوفر و گل سرخ و بنفشه و جو مقشر جوشانیده باشند غسل کنانند و مرضعه را طبیخ هلیله و شاهتره و اندک
بادیان بنوشانند و مداومت سکنجبین فرمایند و از کد و جماع منع نمایند و اگر طفل ده ساله باشد حجامت کنند و آب هلیله و آب انار میخوش و خیار و شیرهٔ خرفه بنوشانند
و از حریف و مالح منع کنند **جخندی** گوید که علاج حکه فصد هفت اندام یا حجامت است و هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر و یا سکنجبین بماء الجبن و مغز تخم خیار
یا تخم خرفه بنوشند و اغذیهٔ مبردهٔ مرطبه مثل اسفاناخیه و ملوخیه و قرعیه بروغنهاء بارد رطب یا معتدل در حرارت بخورند و آنچه اصحاب این مرض را انفع
و اهل نقوعات مشمشیه و ترنجبین است و ادامت استحمام بآب شیرین و مالش بروغن گل و بنفشه و کدو **انطاکی** گوید که فصد باسلیق در حار نمایند مطلقا و در غیر آن
اگر رداوت متحقق گردد بعد از ان تنقیهٔ خلط غالب کنند و همه آنچه در جرب گفته شد درینجا بعمل آرند و از مجربات مدد موی شربت بنفشه بماء الشعیر
و آلو بخارا و عناب است و در بلغمی لزوم غاریقون و صبر و مصطگی و در صفراوی صبر و هلیلهٔ کابلی و زرد و سقمونیا مساوی یک مثقال از ان بآب تمر هندی
بخورند و در سوداوی همین ادویه باضافهٔ لاجورد یا حجر ارمنی بعد از ان طلای مویزج سابق و کثرت استحمام و مالش بآب نوشادر و آب لیمو و مغز خربزه
و بورق و سرگین کبوتر و حنا و از مجربات مکتومه سرگین سفید سگ با نصف آن کبریت و ربع آن مصطگی و ثمن آن صمغ و عشر آن صبر است جهت

سازند و تا دو مثقال بخورند گیلانی از بولس نقل کرده که حکهٔ عارض بمشایخ از کبر سن تمامه به نمیشود و لیکن تخفیف می یابد و اما حکه که در غیر مشایخ از رداءت خلط بود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند اگر صفرا یا بلغم فاسد یا عفن شده باشد و یا از بلغم شور بود و این از سن مریض و مزاج او و تدبیر او و از فصل و بلد مانند آن شناخته میشود پس اگر ظاهر شود که خلط در عروق با خون ست ابتدا بفصد عروق باید کرد و اگر خلط بکیفیت تنها ایذا دهد باید که استفراغ آن کنند داو و یه مصلح آن دهند بعده بعلاج خارجی مصروف شوند و استحمامات بر نهار و بعد تناول غذا استعمال کنند و در اوقات هر روز دو مرتبه در حمام داخل شوند با آبیکه دران چقندر یا حلبه یا سبوس یا خبازی بری و بستانی یا جو مقشر پخته باشند غسل نمایند و معهذا آرد باقلا یا آرد ترمس یا بدوائی که از خربزه سازند مالش کنند و اگر مرض طول کشد ادمان دخول حمام نمایند و آبیکه دران پودینه جبلی و برگ غار و بیخ قثاء الحمار و کبر د آب خاکستر یا سرکه و نمک تکمید کنند بعده بران نطرون خشک مع دردی شراب بپاشند و دوا که از بورق یک رطل و کندر یک رطل و کبریت زرد یک رطل و گل قیمولیا نیم رطل مرکب سازند و اگر خواهند که خربق خشک به نمک بران بپاشند نیز جائز بود و باید که لطوخ بسرکه و زیت و یا مویز جبلی یا با کبریت زرد یا با زرنیخ سرخ یا با همه کنند و یا بجدول مع اندک جوز الطیب و سرکه و زیت یا بجلزدن سوخته سوده بعسل و یا بیخ حماض یا با نشیای منقیه لطوخ سازند و اگر در مواضع قرحه شود مرهم رطب که با سفیدآب میسازند استعمال باید کرد و یا موم بقدر اوقیه بروغن حنا یک نیم اوقیه گداخته گوگرد زرد یک اوقیه آمیخته بعمل آرند دیگر بگیرند داخل جوز کبار یک اوقیه و آب کرفس سائیده در حمام استعمال کنند و کرفس تنها اگر کوبند و بدان در حمام اغتسال نمایند منفعت عظیم نماید بهاء الدین گوید که اگرچه حکه از قسم بثرات نیست اما چون میان جرب و حکه مناسبت بسیار است تدابیر آنرا با تدابیر جرب ذکر میکنند و تدبیر هر دو در تنقیه و تغذیه بیک دیگر نزدیک باشد و اما در استعمال ادویه از خارج در حکه آنقدر مبالغه نباید کرد که اندر جرب و بدواهای حاد احتیاج نیفتد و آب نارترش و غوره بروغن گل طلا کردن و آرد باقلا و تخم خربزه کوفته با آب کرفس و بوره طلا کردن و بعد شستن بموم روغن گل چرب داشتن کافی بود و تیزاب فاروقی را نرم ساخته بدان شستن و بعده بروغن گل چرب کردن انفع علاجها بود جرب و حکه را آنجا که ضعف هضم و ضعف قوتها سبب باشد علاج ضعفها باید کرد و آنجا که سبب چرک و کثافت جلد بود بغسل و مالش روغن صلاح یابد و بدانکه جرب و حکه بحرانی رازود علاج نباید کرد که اندران خطر عود مرض و انتقال بمرض دیگر باشد و هرگاه مزاج بقوت آید و جرب حکه روی به بهتر شدن نهاد علاج به تیزاب اولی بود و حکه باد در زنان و حکه پیران علاج و اصلاح تمام کم میسر گردد و آنچه نسبی مجرب است در علاج مطلق جرب و حکه کهنه غسل است بآب معدن گوگرد و ازآب دریا شور

حصف که آنرا بهندی انهوری نامند

بثور کوچک مثل گاورس است که بر ظاهر جلد مفروش بود و با خارش باشد و چون خلش او مثل خلیدن سر خار بود لهذا انبهور شوکی نیز گویند و این در بلاد گرم و شدت گرما و در ابدان و اعضائی که عرق بسیار کنند و کمتر بشویند و چرک آنرا خوب دور نکنند اکثر عارض شود خصوصا چون هوای سرد و آب سرد بدان رسد و از ان جلد کثیف و مسام بند شود و سبب او رطوبات رقیق حاد صفراوی است که با خون آمیزد و بقول شیخ موادی است که کسل کند یعنی تخلف از حرکت سریع نماید بسبب ثقل خود و از لحوق عرق سریع الخروج بسبب رقت ماده پس در سطح جلد محتبس شود گویا که او ثقل عرق است که لطیف آن ترشح کند و آن ثقل از ترشح عصیان نماید و در جلد محتبس ماند یا بخارات گرم غلیظ است چون محتقن شود و از خروج باز ماند هنگام انسداد مسام بسردی و در سطح جلد محتبس شود و در آنجا رطوبات رقیق گردد و بثور شود و گاهی بیخ بثور ظاهر نشود بلکه خشونتی مثل خشکریشه بخارش و سوزش اندک در جلد پدید آید چون ماده در غایت غلظ بود و عرق آمده باشد و انطاکی گوید که حصف رطوبت حاره است که باقی ماند بعد ترشح عرق در بلاد حاره نزد سردی هوا پس بدین سبب کثیف گردد و مثل ذره کوچک از ان برآید باندک خارش و درد و در مصر حمو النیل نامند بسبب حدوث او نزد زیادتی آب نیل و غالب اسباب او قلت تنقیه و کثرت آب سرد است و طبری گوید که حصف چیزی است شبیه نمله کوچک مثل ذره بزرگ و مثل دانه جاورس که در بدن مردم اندر تابستان ظاهر شود و چون عرق بسیار کنند و در آب سرد درآیند و بهوای بارد نشینند و سبب موجب آن دو سبب است یکی هوای حار جنوبی و دوم بخارات بسیار که از اخلاط منحل گردد و پس ما دامیکه انسان تعرض بهوای سرد نکند و آب سرد غسل نماید و آنچه عرق آید بقمیص یا مندیل خود نشف کند آن از حصف سالم ماند و اگر بآب سرد غسل کند و مسام تنگ گردد و آن بخارات حار متوسط در غلظ از خروج باز ماند بثور کوچک بسبب تنگی مسام و صغر او پدید آید و تاثیر آن بحسب خلط غالب در بدن بود پس اگر غالب بران صفرا باشد سوزش و مختلط بخارش بود و اگر غالب خون باشد حصف با خارش بسیار نباشد و رنگ او مائل بسرخی بود و اگر غالب بر بدن بلغم باشد رنگ او مائل بسفیدی بود و کم درد و با خارش ضعیف باشد و با سوزش و حدت نباشد و اگر خلط غالب سودا

باشد حکه و سوزش و رنگ غیر بعید از مجرای اعتدال و متوسط بود **علاج** آب سرد غسل کنند و صندل سفید بگلاب سوده و یا گل سرشو بلعاب تخم خطمی آمیخته و یا گل سفید که هندی پنڈول نامند و یا حنا در آب کاسنی سرشته بر بدن ضماد کنند و بهر رفع چرک و تفتیح مسام آب گرم که دران سبوس گندم و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند غسل کنند و بعد ازان سرکه و گلاب بمالند و اگر زائل نشود تنقیه بفصد و مسهل بارد کنند و مطفیات خون دهند و بعد تقلیل اخلاط حاده اطلیه و اغتسال بعمل آرند و در مسکن بارد استراحت نمایند و بدن را خنک دارند و منع عرق کنند باستعمال ادویه و غیره و طلا کردن روغن گل با مورد و یا مسکه تازه با کتیرا آمیخته سخت نافع آید و گاه باشد که مرض قوی تر افتد پس در طلاها سرکه و روغن داخل باید ساخت **اقوال کابر** شیخ الرئیس میفرماید که قطع ماده او کنند بفصد و اسهال اگر در بدن زیاده باشد و همچنین واجب است که معتاد آن هر وقت استظهار باستفراغ اخلاط حاده نماید و آنچه آنرا باز دارد و ازاله آن کند استحمام و پاک کردن بدن از چرک است بعده اغتسال بآب سرد و مالش در حمام گوشت خربزه مع آرد عدس بعد عرق آمدن ایشان را نیکوست بعد آن نشاسته سفرم بعده ایضاً لحم خربزه بعدس و آرد باقلا و اما صندل او را منع کند با وجودیکه او خارش پیدا می نماید پس اگر کافور باشد این فعل نکند و ایضاً حنا اگر رنگ او را مکروه ندارد و از ان انتفاع یابد و آنچه مشابه آب انار و حماض و عدس و آلو بخارا و تمر هندی باشد تناول کنند و استعمال هر چیز که عرق را منع کند مثل طبیخ مورد و گل سرخ و آب کشنیز و گویند که آب در آفتاب گرم کرده آنرا نفع کند و همه آبهاکه دران قوابض جوشانیده باشند و ترک حرکت و اجتناب از مواضع گرم عرق آور و طلب مکانهائیکه دران باد بسیار آید و ترویح بباد کش بسیار و اغتسال بآب سرد آنرا منع کند و ایضاً مسوحات مثل روغن مورد و روغن گل و درین مسکه را خاصیت عظیم است خصوصاً با کتیرا و صمغ و ایضاً مسوحاتیکه دران قوت مرداسنگ و خبث و توتیا باشد خاصة و خاکستر برگ مورد و زیره برگ آس و برگ غار تازه و سداب و دقاق کندر و گاهی حصف را طلای عزی السمک در آب گداخته نفع کند و گاهی در مرض قوی احتیاج بمویزج و کندر و کبریت افتد و اما آنچه از ان قرحه کند معالجه آن مثل زرد چوب و مازو و گل ارمنی و سفید آب بسرکه نمایند و مرهم سفیداب از نیکوست و گاهی آن قروح بفساد عظیم برسد و علاجش علاج حرق نار باشد و اگر آن مستحکم گردد علاج سعفه نمایند **طبری** گوید که علاجش فصد است اگر ممکن باشد و نوشیدن ماء الشعیر و اقتصار بر مزورات حصرم و زیرباجیه و مالش بدن در حمام باین دوا بگیرند آرد جو بجز پخته و آرد باقلا بعده برگ شفتالو تریک کف کبیر گرفته باریک سائیده آمیزند و بلعاب اسپغول برهم زده در حمام بعد عرق بر بدن طلا کنند و زمانه صالح دران نشینند بعد ازان بدن را بسبوس مید مالند که این نشف حصف و تخفیف او نماید و آنرا از جلد بریزاند و آنچه برای حصف بر بدن طلا کنند مغز خربزه بآب او دست و ایضاً تخم آن کوفته بر بدن طلا نمایند و گاهی از برگ شفتالو تنها طلا می نمایند و کسیکه بر سوزش دوا الخطه صبر کند پس بهترین اشیا برای حصف اینست که بگیرند سرکه و گلاب و اندک کافور و در شیشه بجنبانند بعده در حمام رفته عرق آورند و آنرا از پارچه نشف کرده بدوای مذکور مالش نمایند که او ساعتی احتراق مسام نماید و دران غوص کند و قطع بخارات و ازاله حصف همان روز نماید و بعضی را در ایام گرما حصف بهم رسید و بر بدن روغن مالیدند حصف باهم چسپید و مثل قوبا گردید پس بهتر معالجه او آنست که بروغن مس نکنند البته و لا بد هست از استفراغ بدن بحسب امکان و مردی از اطبای اهواز بمن می گفت که اگر حصف را بمغز ترنج مخلوط بمغز خربزه تر بمالند در یکروز آنرا زائل کند و بالجمله بعد استفراغ و اقلال از طعام محمود انسان را از حصف ایمن گرداند و چون اشتداد نماید و صحت او دشوار گردد و تنبیه بتجرب شود پس بهترین اشیا آنرا آب چشمه کبریتی است **صاحب کامل** گوید که بگیرند مغز خربزه و با اندک شونیز سرشته در حمام بعد عرق طلا نمایند و کثرت استحمام بآب گرم مطبوخ اکلیل الملک و سبوس کنند و از ریختن آب سرد بر بدن منع نمایند و ایضاً مغز خربزه بآرد جو و روغن گل سرشته طلا کنند و یا بگیرند سرکه و سنای مکی و نمک جریش و در حمام بدان مالش نمایند که نافع بود و یا بگیرند مازو و زرد چوب مساوی باریک سوده و در سرکه و روغن گل سرشته در حمام بعد عرق طلا کنند و ساعتی بران صبر کرده بسبوس و آب سرد بشویند و آرد باقلا و ترمس و آرد جو اگر بسرکه سرشته در حمام طلا نمایند حصف را نفع دهد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که ابتدا بفصد کنند پس استفراغ بمطبوخ هلیله و شاهتره نمایند و در حمام آب کشنیز و سرکه و گلاب طلا کنند و طلای حنا و سرکه در حمام نافع است و اگر مورد در ابیزند و آن آب بسرکه و گلاب طلا کنند سود دارد و در آب سرد نشستن و سرکه و گلاب مالیدن فائده کند و غذا چیزهای سرد و تر باید داد **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش بمغز بادام خورند و اگر آثار خون غالب باشد فصد نمایند و اخراج خون بحسب قوت و دوا جب کنند بعد آن مالش بدن بمغز خربزه یا تخم آن کوفته در حمام و یا بگیرند اندک سبوس و ورس و بدان مالش بدن نمایند و بکثیر استحمام کنند بآب گرم که دران تخم خربزه و سبوس و اکلیل و شبت جوشانیده باشند و یا بگیرند سرکه خمر و حنا و نمک جریش و در حمام بدان مالش فرمایند و یا در حمام نشینند حتی که عرق آید و بعد عرق مالش بدن بمغز خربزه یا تخم او مع ورس نمایند

و یا طلای بدن بآرد جو و آرد باقلا بسرکه در حمام کنند جخندی گوید که این دو ک آنرا نافع است جاورس سبوس گندم تخم خرپزه اکلیل الملک مساوی سائیده در حمام بمالند
بعده غسل کنند و مالش بنمک و بآرد عدس و اشنان و سبوس در حمام آنرا نافع است و بگذارند تا عرق آید و اگر حدوث او بسبب رسیدن سردی به بدن و بند شدن مسام باشد
هر صبح جلابی که در قول ابن الیاس گذشت باضافه گاوزبان بنوشند ابو منصور گوید که سبب حصف شوری عرق است مع قلت اغتسال و علاجش اسهال صفراست و
مغز خرپزه را طلا کردن بالخاصیت درین نافع و اگر وقت او نباشد مغز تخم آن باندک سرکه طلا نمایند و موضع را بسرکه بشویند و نوشیدن آب شاهتره آنرا نافع است و
آب مطبوخ برگ آس بر بدن ریزند و یا بآرد عدس و اندکی کافور بآب کشنیز تر سرشته طلا کنند سعید گوید که طلا بصندل و مازو و زرد چوب بسرکه و گلاب کنند و یا کتیرا در آب تر
کرده بروغن گل طلا نمایند و آبیکه دران برگ مورد و گل سرخ جوشانیده باشند جسم را بشویند انطاکی گوید که حصف تا و قتیکه عظیم نگردد طلا بآرد جو و سفیداب و آب لیمو
و سرکه و گل ارمنی و روغن گل نمایند و حمام کنند پس اگر عظیم گردد فصد و اسهال با وجود تدبیر مذکور نیز بعمل آرند و کلام درین مثل حکه است بغیر فرق

نبات اللیل

بثرهای کوچک همرنگ بدن باشد که با خارش و درشتی جلد و کرب شدید در سرها وقت شب پدید آید و خاصهٔ این مرض است که خارش درین اشتداد نماید
و در ابتدا از خاریدن لذت یابند لیکن بعد خاریدن درد شدید و سوزش در جای خارش بهم رسد و سبب آن احتباس فضول و اجزهٔ واجب التحلیل
زیر جلد است بسبب کثافت جلد و تنگی مسام پس هرگاه نزد جودت هضم در شب بسبب اجتماع حرارت در باطن بخارات کثرت نماید و بنا بر سردی
هوا و غور حرارت مسام زیاده تنگ شود و جلد بسیار کثیف گردد این مرض حادث شود و چون اکثر عروض آن در شب می باشد لهذا نبات اللیل نامیده اند
و بعضے متقدمین اطلاق نبات اللیل بر شری می کنند زیرا که او نیز اکثر در شب هیجان میکند و بقول گیلانی اسباب حدوث این مرض بدوام تمام میشود یکی از
جهت بدن مثل ضیق مسام در خلقت یا بعارض پس هرگاه هضم جید باشد و سائر امور بر مجرای طبیعی جاری بود لا محاله از بدن رطوبت و اجزهٔ واجب الانفکاک
بعرق و غیره جدا گردد و چون آنرا جلد بسبب تنگی مسام منع کند آن اجزه محتبس شود و لاجرم در انجا متعفن گردد و سبب این مرض شود دوم از جهت امور
خارجی مثل سردی هوا و ریاح بارده و امثال آن و چون از شان شب آنست که هوای او سرد میگردد پس ظهور این بثور اگرچه در ابتدای روز باشد
الا تکون آن و اول بروز آن در شب بود و لهذا مسمی به نبات اللیل شده و گاهی این مرض در روز نیز عارض میشود و این نزد استعمال آب سرد و یا ریاح بارده
عارض گردد چنانچه هنگام غسل بآب سرد و یا مسافران را وقت وزیدن باد سرد می افتد علاج تنقیهٔ بدن از مواد یکه آن مادهٔ بخارات باشد بفصد و مسهل نمایند
اگر حاجت آن بود و بعد از ان تدبیر تفتیح مسام باستحمام و مرخات و دلوکات که در علاج حکه و شری و غیر آن مسطور شد باید کرد و مالش بآب کرفس و دردی سرکه
نافع است چنانچه شیخ الرئیس گفته که آب کرفس از سیالات مناسبه اینست و از ادویهٔ نافعهٔ این دردی سرکه است تنها و بورق و حنا و زعفران و ایضاً صبر و مر از بهترین
ادویه اینست و خصوصاً بعسل سرشته و همچنین صبر بآرد عدس و اندک سرکه و عسل و جرجانی و ایلاقی مینویسند که اول فصد و تنقیه بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و آب
انار و مانند آن کنند و در حمام حنا و آب کرفس طلا کردن و کذا سبوس گندم بسرکه و کذا آب چقندر و کذا آرد باقلا با سرکه طلا نمودن سود دارد و اگر خارش
طول کند و مادهٔ آن خلط بورقی باشد آرد حلبه بعسل آمیخته در حمام طلا کنند و بطبیخ قثاء الحمار یا بطبیخ شحم حنظل بشویند و آب کرفس و سرکه در روغن گل و یا آبیکه
خرزهره دران جوشانیده باشند نافع است و آب انار با تخم حنظل طلا کردن سود دارد و اگر برنج سفید دو اوقیه کوفته بسرکه بسایند تا چون مرهم شود و یک اوقیه
گوگرد سوده آمیزند و در حمام طلا کنند نافع بود و کسی را که قی کردن آسان باشد سود دارد و صفت دوای سودمند تخم کرفس بادیان انیسون هر یک یک مثقال
ریوند چینی گل سرخ هر یک دو مثقال ترنجبین برابر همه شربت چهار درم در آب سکنجبین سه روز متواتر بدهند و ابن الیاس گوید که تنقیهٔ بدن از بخارات بفصد باسلیق یا
هفت اندام و اسهال بماء الفواکه یا مطبوخ آن کنند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و توسیع مسام بدخول حمام و مالش بدن بسبوس و تخم خرپزه نمایند نطاکی
گوید که معالجهٔ نبات اللیل بچیزی نمایند که در بثور صفراوی و حکه مذکور شد و آنچه آنرا مخصوص است این سفوف است صنعت آن کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خرفه مساوی کبابه چینی
نصف یک جزو شربت پنج درم بآب بقله و نکرده میر بهاء الدین نوشته که اگر خلط فضلی بسیار در بدن نباشد مسام را کشاده سازند بحمام و تمریخات و شستن تن بآرد باقلا در
طبیخ چقندر و بدن را از سردی محفوظ دارند و غذا در روز بخورند و شب هیچ نخورند و بالای طعام حب اشتفایا حافظ الصحة بکار برند و از شربت و میوه و غذای خشک حذر کنند و اگر خلط بسیار
بود اول تنقیه کنند انگاه مسام جلد را بگشایند بدستور و آنجا که مادهٔ آن خلط بورقی بود و خارش آن با این ادویه ساکن نشود بعد از تنقیهٔ بلغم بحقنه و اسهال بدن را بطبیخ تخم حنظل و اندک

آرد حلبه در حمام بشویند هر روز بعد از آن بآب کرفس و سرکه و روغن گل طلا کنند و غذاهای مفتح و جالی دهند و خفیف از علاج جرب و حکه بکار برند و مصنف قرابادین گفته که جهت تفتیح مسام در حمام روند و در آنجا تا دیر نشینند و ضماد از آرد باقلا و صبر و مر و شکوفهٔ حنا برابر آب برگ بادیان سازند و سداب دانشتر خار و کوه هر یک ده قبضه اکلیل الملک سه قبضه چقندر با برگ یک آثار آب پخته بدن را بشویند بعده روغن قسط بمالند

عرق مدنی

بفارسی رشته و در هندی نارو گویند و او آفتست که اولاً بر عضوی خارش و سوزش شدید پیدا شود و بعده آنجا بثره بر سطح جلد ظاهر شود پس انتفاخ یابد و آبله گردد و بعده سوراخ شود و از آن چیزی بشکل رگ باریک سرخ رنگ مائل بسیاهی مثل کرم اندک اندک بیرون آید و پیوسته دراز گردد و مقدار درازی او بحسب مقدار فضول منعقد در رگ باشد پس اگر فضول بسیار بود طول کند و تا ده دست برآید و اگر اندک باشد کوتاه بود و تا یک وجب بیرون آید و گاهی قبل از ظهور این مرض خشک پشت بر بدن پدید آید پس آبله آن ظاهر شود و اکثر در پایها و زیر ناف و گاهی در دستها و پهلو عارض شود و دیدم که شخصی را بر پشت و دیگری را در عضو تناسل برآمده بود و چون آن را بکشند بگسلد و از آن ورم و درد عظیم عارض گردد بلکه مدتی درد کند و اگر چه منقطع نشود و بالجمله سبب آن بقول شیخ و سمرقندی و ابن الیاس و غیرهم فضول ردی است که در عروق حاصل شود و این فضول یا خون گرم ردی سوداوی باشد یا بلغم سوخته که آنها را حرارت مفرط و خشکی مزاج خشک و بریان و منعقد ساخته و بشکل رگ گردانیده باشد بسبب حصول و در جوف رگها پس طبیعت آن را بسبیل دفع فضول بسوی بعض شعبها عروق باریک دفع کند و جلد منتفخ شود و سوراخ گردد بسبب حدت اندفاع آن شیخ میفرماید که چون اکثر زیر جلد مثل کرم حرکت میکند لهذا بعضی گمان میکنند که آن حیوان است که در بدن پیدا شود و از اخلاط فاسد متعفن در عروق متکیف بکیفیتی که از آن دیدان متولد میگردد و خرشی گفته که این حق است چه بعد خروج حرکت او را مشاهده کرده ام و خجندی گوید که این در حقیقت عرق نیست و آن حیوان است که در بدن پیدا شود چنانچه باقی اقسام کرم متولد میشود و تولد او از مادهٔ مائی شدید العفونت و فساد بود و از اسباب او شرب آبهای عفن است و نیک تر احوال بحسب مزاج او آنست که از آن این حیوان پیدا گردد و درین حکمت و منفعت عظیم است و ایضاً ابو منصور گوید که سبب این مرض فساد اخلاط و تعفن او ست و انتقال و بکیفیتی که از آن هیش پیدا شود و چون در ظاهر بدن باشد و کرم چون در باطن بود و چون در عروق که داخل لحم است مرتبک گردد از آن این مرض پیدا شود و بعضی گمان میکنند که آن شعبهٔ از لیف عصب است که فاسد و غلیظ گردد و طبیعت آن را بسوی خارج دفع کند و جالینوس گوید که از امر او چیزی واضح نزد معتمد حاصل نشده و گویند که بعض آبهای غلیظ کدر و بعض بقول که آنها در احداث این مرض خاصیتی باشد مثل ترب آن را پیدا کند و عروض او در بلاد یکه آبهای آنها روی در اکد باشد بسیار بود و لهذا در یمن بکثرت افتد و در قریات شام که مردم آنها آب باران مجتمع در حوضهای مکشوفه مینوشند بسیار میشود و ایضاً در بلاد خوزستان و غیر آن مثل جرجان و نواحی آن بسبب خوردن پیاز و سیر متولد میشود و لیکن در آنجا منبسط و فراخ میگردد و مثل قرحهٔ بزرگ میشود و اکثر تولد او از اغذیهٔ خشک و غلیظ مولد سودا بود و کثرت تعب و بسیار خوردن و غذا نیک هضم نشدن و کثرت تعب خصوصاً کسی را که معتاد او نبود و محدث این مرض است و هر قدر که مادهٔ مولد آن در بدن تیزتر باشد در شدید تر بود و حرارت او بیشتر باشد حتی که در اندک مدت بیرون آید و گاهی در یک بدن در چهل یا پنجاه موضع پیدا شود و با وجود این از آن بعلاج خلاص یابند و در ابدان رطب و متخلخل استعمال کنندهٔ حمامات و اغذیهٔ رطبه و شراب کم افتد و چون صورت این رشته مثل رگ بود و اکثر در مدینه منوره متولد شود لهذا بعرق مدنی مسمی شده و ایضاً در بلاد گرم و خشک مثل مصر و حبش و هند اکثر حادث شود و طبری گوید که عرق مدنی از آن می نامند که در بلدهٔ موصوفه هنگام بسیار خوردن مردم کراث نبطی را اکثر پیدا میگردد لهذا اطبای آن بلاد باین اسم نامیده اند اما در یونانی آن را عرق جبلی گویند بسبب درازی او مثل حبل و چون اطبا دیدند که این عرق در مدینه اکثر متولد میشود اسم یونانی را گذاشته بعرق مدنی موسوم ساختند و گیلانی گوید بعید نیست که مراد از مدینه مدینهٔ دیگر از شهرها باشد مثل مدینهٔ معروف بمدینة الحکما زیرا که این مرض درین مدینه بسیار عارض میشود بخلاف مدینهٔ منوره **علاج** فصد باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند و بعد از نضج تنقیهٔ سودا بمسهل آن نمایند و ماء الجبن دهند و در اول ظهور آبله صبر نیم درم بخورانند و روز دوم یک درم و روز سوم یکنیم درم بدهند و آبله را نیز بصبر طلا سازند و هرگاه رشته ظهور نماید بر پارهٔ اسرب که بوزن یکدرم باشد آن را به پیچند و از گسستن رشته پرهیز نمایند و آب گرم بران ریزند و روغن نرگس و بنفشه بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ پنجدرم با موم و روغن آمیخته بمالند و اگر صابون قدری در روغن کنجد گداخته مثل مرهم ساخته ضماد کنند بغایت نافع است و پوست اندراخته مار در قند سیاه حب بسته خوردن مفید بود و اگر نقش پر طاؤس در قلیان کشند یا در قند سیاه آمیخته بخورند از الهٔ رشته کند و اگر پیه اسپ بقدر نخود در قند سیاه حب ساخته بخورند نیز سود دارد و اگر اندکی مغز جمالگوٹه بآب سائیده بر محل رشته نهند اگر چه سوزش بسیار آرد و لیکن در یکبار رفع کند و هرگاه بگسلد باید که آن موضع را در طول بشگافند و آنچه باقیمانده باشد

بیرون آرند و بعد از ان پنبه کهنه در روغن زرد تر نموده در ان موضع نهند تا بقیه آنرا بخورد بعد از ان مرهم مدمل بکار برند و اگر شیشه سوده آرد ماش زند چوب سوده تخم مرغ پیاز پخته مغز بادنجان پخته روغن چراغ همه را درهم نموده در ظرفی پخته نیمگرم بندند برای ورمیکه بعد از گسیختن رشته حادث شود مجرب است **ذکر بعض ادویه** نافع عرق مدنی حب که رشته را بغیر کلفت بری آرد انگزد یکسیر شاهی قند سیاه کهنه چهار سیر شاهی ازهمه هفت حب بندند و هر روز یکی با سه توله روغن گاو بخورند **ایضاً** سهاگه بریان یکجزو قند سیاه شش جزو آمیخته هر روز بقدر نه ماشه بخورند **دوای مجرب** بعض اجامر داسنگ یک ماشه سوده در چهار پنج توله روغن زرد آمیخته همراه کهچڑی بخورند در ابتدای مرض که شرا و آبله ظهور کند بدهند که همان روز زائل شود **دیگر** سهاگه نیم درم در روغن زرد حل کرده هر روز تا سه روز بخورند و غذا چرب باید خورد و گویند که هرگاه علامت خروج رشته معلوم شود کافور مرچ سیاه طلا کنند که بر نیاید و ماده او تحلیل گردد **دیگر** چاول سوده در روغن گاو آمیخته طلا کنند که همه یکبار بر آمده زائل گردد یا سرگین کبوتر و قند سیاه طلا کنند یا زرنیخ و سعد یا مقل و اشخار طلا نمایند **دیگر** برای دفع رشته صابون بلادر هر یک چهار دام روغن گاو نیم پاو اول بلادر را در روغن سوخته دور کنند پس صابون انداخته بپزند حل کرده بدارند و بر پارچه مالیده بچسپانند و از آب محفوظ دارند و این دوا در ابتدای ظهور آبله نیز مفید و راقم پیاز را بریده عوض بلادر در روغن سوخته بدستور ساخته اکثر بعمل آورده خیلی مفید یافته **دیگر** افیون پیاز صابون روغن کنجد اول صابون و پیاز را ریزه ریزه کرده در روغن جوش دهند پس افیون حل کنند که مثل مرهم شود بر دهن نارو حوالی آن ضماد کنند و هنگام تیاری دوا انجار آن بموضع رشته بدهند پس ضماد کنند و بعضی صابون دو ٹانک و آب پیاز و روغن کنجد هر واحد یک ٹانک گرفته هر سه را در ظرف آهنی می پزند تا سخت شود پهن کرده همه بر نارو می بندند در چند روز دفع میکند **دیگر** ابرک سیاه یک توله باریک کوفته در شیر آگ یک توله قرص بسته زخم را بشراب شسته بر بندند و بالا برگ تنبول نهند و از صبح تا شام بسته دارند در چند بار تمام بیرون آید و اگر هرتال را در شیر برگ آگ سائیده قرص ساخته بر موضع آبله بندند و بالایش برگ پان و یا برگ آگ نهند نیز نافع بود **ضماد نافع عرق مدنی** رال یکدام صابون دو دام افیون ده ماشه باریک سائیده در روغن کنجد هشت دام پخته مخلوط سازند که مثل مرهم شود بر برگ تنبول مالیده صبح و شام بندند **ایضاً مجرب** اسبغول تخم کنوچه مرداسنگ سوده در سرکه جوشانیده موضع را بروغن گل چرب کرده بران بندند **ایضاً** اسبغول تخم ریحان در آب لیمو سائیده ضماد کنند و در هر پاس تجدید آن نمایند و ضماد برگ ریحان نیز نافع است **ایضاً** که بغایت مفید و مجرب است پنجال کبوتر صحرائی هشت جزو تنکار یکجزو هر دو را سائیده در بول آدمی پخته ضماد نمایند و سه روز بسته دارند بعده دوا را جدا کرده سر رشته با هستگی بیرون کشند و باز ضماد نمایند اگر بتمامه بر نیاید **طلا** برای رشته پیه بز یک نیم توله سیر سبز یا خشک سه پوتهی باهم سائیده بر موضع جراحت صبح و شام نهند تا جراحت ساز یاده وا کرده تمام رشته را بر آرد **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که حفاظت از عرق مدنی در بلادیکه پیدا می شود و از اغذیه که متولد میگردد بمضادت سبب او نمایند و آن باستفراغ خون روی از فصد باسلیق یا صافن بحسب موضع و تنقیه خون بمثل شربت هر دو هلیله و طبیخ افتیمون و شرب حب قوقایا خاصة و استعمال اطریفل مرتب از سنا و شاهتره و ترطیب بدن باغذیه مرطبه و استحمام و سائر تدبیر مرطب معلوم باشد و هرگاه اثر او ظاهر شود صواب آنست که تبرید عضو با ضمده مبرده مرطبه مثل عصارات بارده معروفه بصندلین و کافور بعد تنقیه بدن استعمال نمایند و ایضاً استظهار بچسپانیدن زلو بر موضع آن کنند و از طلیه جیده طلا از صبر و صندل و کافور است و یا مرو و بزرقطونا و شیر تازه قیلی اگر فائده نشود و آبله کردن آغاز نماید بساست که آنرا منع کند و بگرداند و تخفیف امر در ان کند اینکه صاحب او سه روز متصل هر روز یکدرم و نیم صبر بخورد و بران صبر طلا کند و یا بر دهن او رطوبت لزج صبر تر طلا نمایند و همچنین در ابتدای آن که خارج گردد و اگر ازین علاج متاثر نشود و بیرون آید صواب آنست که برای او چیزیکه بدان بر بندند و بران با هستگی اندک اندک به پیچند مهیا سازند تا بالکل خارج شود بغیر انقطاع و بهترین او پارهٔ اسرب است که بر آن به پیچند و بر ثقل او در جذب رشته اقتصار نمایند که باهستگی منجذب شود و منقطع نگردد و در تسهیل خروج آن جهد کنند باین طور که در تسخیف و تحلل عضو بنطول از آب گرم و لعابات مبرده و ادهان لینه بارده و لطیف الحرارة و مانند آن مداومت نمایند تا خروج او سهل گردد و گاهی بدین آسان نگردد بلکه احتیاج بمثل تطلیخ بروغن خیری بل زنبق بل بان افتد بران مرهم زفت استعمال کنند و اگر حدس وجب گردد که آنرا شگافند و بالکل بیرون آرند و مانعی نباشد شگافند و خراج نمایند و از استعمال ادویه حاده حذر کنند که آن گاهی باکله مودی گردد و هرگاه بر او اخراو ادمان دلک نمک اندک اندک کنند و از خلف باهستگی بمالند و از مخرج او ملطف بکشند بالکل خارج شود و خصوصاً چون بعید تر از خلف او شگافند و در انجا زیر او میل داخل نمایند و دفع کنند و او مسح کنند و آن بلیج اندک اندک باهستگی بیرون آید و هرگاه این عمل بدان کنند بالکل خارج گردد و پس اگر منقطع شود و پوشیده گردد از شگافتن او چاره نباشد تا آنکه بار دیگر گرفته شود بعده باهستگی بیرون آرند و معالجه موضع بعلاج

جراحات کنند **طبری** گوید که علاجش فصد مریض ست و استفراغ خون اندک و اخراج صفرا بادویه که مخرج صفرای صرف باشند مثل سقمونیا و سنتین و تمرهندی در دمکرر
بعده لزوم مریض بماء الشعیر و حریره مرتب از نشاسته و شیر بز و اگر فصل ربیع باشد ماء الجبن بروغن بادام بنوشند و غذا از بچه ماکیان رطب یا بچه بره سازند و در
جمیع تدابیر او مسلک ترطیب و تعدیل حرارت سلوک نمایند و دائم بر عضو موم روغن که از روغن بنفشه ساخته و بران اندک زوفای رطب انداخته باشند بمالند و
اگر در شهری باشند که هوای او گرم و خشک بود بسوی بلدیکه هوای او بارد رطب کثیر الرطوبت باشد نقل کنند و اگر فصل گرما بود مسکن او بپاشیدن آب بارد کش و
فرش برگ بید خوش سازند و امر بشمیدن بنفشه و نیلوفر نمایند و هرگاه مریض را اراده پیچیدن رشته بیرون آمده نماید بر موضع روغن بمالند پس بآهستگی آنرا به پیچید
و علامت خروج و انقضای او ظهور خارش در موضع است و علامت ابتدای خروج او نیز خارش موضع است و فرق میان اول و دیگر آنست که خارش اول
با الم بود و خارش دیگر باللذت باشد پس هرگاه رشته بگسلد بحیلهٔ یا بحال طبیعی موضع آن دهن کشاده ماند از اسفل صلب و مترشح بریم متصل گویا که او سرگین گنجشک است
پس اگر رشته در عضوی دیگر ظهور نماید این موضع به گردد و اگر منقضی گردد ایضا بعد زمانی به شود و ملتحم گردد و در ماده ایکه دهن کشاده باشد و ریم که مذکور شد ترشح کند و
رشته در عضو دیگر ظاهر نشود یقین کنند که درینجا بقیهٔ آنست و جراحت ملتحم نشود تا آنکه طبیعت آن فضله را تحلیل نکند و یا رشته از موضع دیگر بیرون نیاید و اما چون منقضی
گردد و موضع او بتوضر باقی ماند علاجش آنست که بژاله یا برف آنرا بخ زند تا منبسط گردد و از ان خون برآید پس ترک نمایند که آن خشکریشه کند و به شود و همچنین
انچه در ملک جرجان ظاهر میشود علاجش بعینه همین علاج ست و بهترین اشیا در معالجه نوشیدن ماء الجبن و ترطیب بدن باغذیه است پس اگر در بدن امتلا ظاهر شود
استفراغ او باشربهٔ خفیفه کنند و اولی آنست که از حقنه لینه بروغن بسیار باشد **مجوسی** گوید که هرگاه علامات این مرض ظاهر شود و جائی از عضو آبله کند واجبست
که ابتدا به ترطیب بدن کنند باغذیهٔ محموده و خوردن لحوم معتدل المزاج و دخول حمام و نطول آب گرم برجای مرض و از خوردن بقول حریفه مثل پیاز و سیر و خردل
و ترب و از تناول اغذیهٔ غلیظه و حریفه مثل کوامیخ و ماهی شور و لحم نمک سود و خرما و مانند آن پرهیز نمایند و صاحب او صبر سقوطری هر روز یکدرم بخورد و بر موضع بعضی
طلا نماید که این از حدوث او منع کند و اما چون ظاهر شود باید که نظر کنند اگر صاحب او التهاب و تپ در یابد و طبیعت معتدل باشد ابتدا بفصد باسلیق از دست مقابل
موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس و تپ باشد اسهال بماء الفواکه نمایند و با وی اشیای مبرده مرطبه مانند ماء الشعیر وغیره استعمال کنند و اگر در بدن تپ نباشد و حرارت
در جای خروج رشته بود باید که صاحب او را انقوع صبر آب کاسنی بدهند و چون خوب ظاهر گردد انچه از ان ظاهر شود آنرا بر قطع اسرب بر بندند و بران به پیچند و هر قدر که
از ان بیرون آید بران بپیچند و اندک اندک بآهستگی بکشند تا منقطع نشود و همه برآید و در بدن چیزی از ان باقی نماند و این ضماد کنند موم ربع رطل روغن کنجد یک
رطل مرداسنگ خاکستر نی هر واحد سه درم بوره یک درم موم را در روغن گداخته ادویه بران انداخته مرهم سازند و بر موضع طلا کنند و ایضا با سپغول و
روغن بنفشه ضماد کنند و اگر رشته بگسلد موضع را در طول بسوی ناحیه که از ان رشته آمده باشد بشگافند تا از همه ماده او که در انجا باشد خالی گردد و دران روغن زیت
و پنبه کهنه بنهند تا مابقی آنرا بخورد و بعده بادویه منبت لحم علاج کنند **خجندی** گوید که بعد فصد سه صبح منضجات فضول غلیظ بنوشانند تا آنکه آثار نضج در قاروره ظاهر
شود و بعده تنقیه بطبیخ افتیمون و حبوب و مطبوخات مخرج سودا کنند و اطریفل صغیر مخلوط بسنا و شاهتره آنرا نافعست و هرگاه حادث شود و طبع قبض باشد بحقنه لینه
یا بمطبوخ فواکه و ملینات تلیین نمایند و غذا ماء الشعیر و ماش بمغز بادام دهند اگر با آن تپ باشد و الا گوشت طیور فاخته و حلوان خورانند و از گسستن رشته احتیاط نمایند
و غلامی را دیدم که از انقطاع رشته بعد چهار پنج روز بمرد و ضماد خاکستر نی وغیره که آن در ذیل علاج گذشت اعانت بر خروج رشته می نماید باقی همانست که در
اقوال سابق مسطور شد **ابن نوح** گوید که انچه منع حدوث او کند اینست که حب اصطمخیقون یا قوقایا یا این معجون بخورند بگیرند هلیله و بلیله و آمله و زنجبیل و تربد و قنبیل
هر واحد یک جزو کوفته بیخته با مثل آن فانید سرشته ده درم از ان بخورند و این معجون را خاصیتی ست در منع این مرض و ترک لحم و شراب البته کنند و از خوردن بقول و فواکه
در بلادیکه عادت تولد این مرض در ان باشد پرهیز باید کرد و چون التهاب و آبله ابتدا کند صبر تا سه روز بخورانند و طلا کنند و چون رشته برآید بر قطعه اسرب
یک درم به پیچید بعده ضماد آرد گندم و زردی بیضه و روغن گل بر موضع نمایند **گیلانی** گوید که ردع و منع رشته از خروج بعد تکون ماده بوجهی
از وجوه جائز نیست و اصل دران رعایت دو امر ست یکی تنقیهٔ بدن از مواد ردیه که از ان این مرض پیدا میشود دوم تحصیل خون نیک رطب مزاج و اخلاط
رطبه و رطوبات عذبه که دران حدت و لذع و حراقت و مانند آن نباشد و ماء الشعیر بعناب و آلو بخارا استعمال کنند اگر در طبیعت قبض باشد و الا ماء الشعیر ساده با خرفه
و اسفناج آن بدهند و مالش عضو بروغنهای مرطب کنند و استحمام رطب و طلای عضو باطلیه مرطبه و ریختن نطولات مرطب از حشایش مرطبه مزیل حدت اخلاط معذب آن

نمایند و معجون قنبیل را در ابطال آن خاصیتی ست و مادهٔ آنرا در مدت ده روز مستاصل گرداند و نسخهٔ آن در قول ابن نوح گذشت و ضماد مجرب اینست که در سرکه تخم کنوچه
بپزند و موضع را بروغن گل مسح کرده بران نهند و چون برگ صبر را بکارد تراشیده بر موضع به بندند در هر وقت که باشد از اجود معالجات این مرض و علاج مجرب ست
و گویا که میان این مرض و صبر مدافعت و مقابله بحسب خاصیت ست و چون رشته بگسلد از ان اوجاع شدیده و احوال هائله که از ان بر مریض خوف باشد حادث شود
لهذا اشارت کرده اند که عضوی را که دران رشته برآید در آب گرم غرق کنند تا بحرارت آب بیرون آید بعده بانگشت اندک اندک دفع کنند و در طبیعت رغبت جذب ست
بهر وجه که خواهند استعمال کنند و ماهی که از حب انار بسازند و آنکه از سنبل مرتب کنند درین مرض نیکوست و ایضاً بگیرند اشق و پیاز نرگس و بیخ نی و سائیده بعسل
سرشته بران موضع ضماد کنند و این دوا اگر سفر و بعسل نهند نیز نفع بخشند و بعد شگافتن اولا مرهم رسل بعده مرهم جدوار تالیف من استعمال کنند خصر گوید که استفراغ
ماده نمایند اگر سوداوی باشد بمثل شربت شاهتره مدبر بار یونده و هلیله سیاه و حجر ارمنی و اگر از بلغم شور بود با غاریقون و هلیلهٔ کابلی آمیزند و اغذیهٔ مرطبه مثل ماکیان
فربه و شوربا های چرب و حریره جو و تخم خیار و مغز تخم کدو دهند میر عوض مینویسد که درین زمان بطور اطبای هند چنان رواج یافته که اول روغن زرد بر
تمام ورم رشته بهی مالند بعد از ان برگ عشر بستانند و روغن بران مالیده گرم نمایند و بر تمام ورم تکمید کنند بعده شهدی که دوای هندیست معروف باریک
سوده با بول آدمی سرشته قرص سازند و بر سوراخ نهاده بر بندند از بیخ بیرون می آورد و اگر عوض دوای مذکور آرد ماش هندی یا موتهه چهار دام
انگزه و یک ٹانک در اندک آب سرشته قرص ساخته بر بندند بعد مالش روغن و تکمید بدستور هم نافع بود مصنف اقتباس گوید که اول فصد صافن یا باسلیق
از جانب دیگر کنند و تنقیه بمسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات فرمایند و حمام معتدل متواتر استعمال نمایند و نقوع صبر آب کاسنی سبز سه روز و یا هفت روز بدهند
که قلع این علت میکند و وزن صبر روز اول نیم درم و روز دوم یک درم و روز سوم یکنیم درم و روز چهارم دو درم باید داد و روز پنجم نیم درم هر روز بکاهند و
همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح با شکر بدهند و هرگاه رشته گسسته شود و عضو ورم کند آن عضو را در آب شور و یا در آبی که شبت بابونه و نمک طعام و تنکار
دران جوشانیده باشند بدارند و با ضمده و اطلیهٔ الکده و نطولات جاذبه منضجه مدد نمایند تا بزودی پدید آید و آنجا را بنشتر شگافته تمامه برآرند و مرهم انجبار و غیره
مندمل سازند و خوردن اطریفل قنبیل علوی خان که قاتل دیدان ست و این اطریفل هامان منع از حدوث آن میکند و در رفع این مرض عظیم الاثر ست **صفت**
اطریفل هامان بگیرند پوست بلیلهٔ آمله افتیمون هریک ده درم برنگ کابلی پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی زوفا قسط تلخ
هریک سه درم سازج هندی دو درم بسفایج اسطوخودوس هریک هفت درم غاریقون پنج درم مصطگی انیسون قرنفل خیربوا کندر جوزبوا هریک دو درم فلفل دارفلفل
نارمشک حاشا هریک چهار درم عسل سه یا چهار وزن ادویه شربتی از سه تا چهار درم مؤلف جوامع گوید که علاج آن بطریق عموم آنست که اهل و سکنهٔ بلاد که
دران این مرض عام باشد و خصوص معتادین بدین مرض در فصل بهار البته تنقیهٔ بدن نمایند از فصد و مسهلات صفرا و بلغم مانند حبوب سقمونیا و صبر و توقایا و نقوع صبر
و یا مطبوخ افتیمون و یا هلیلجات و سنا با مغز فلوس خیار شنبر و شیر خشت و یا شربت ورد مکرر و یا ترنجبین و روغن بادام و دواء التربد و حب اخصارهٔ ریوند و ماء الجبن و امثال
اینها بعد از منضجات و بعد از تنقیه استعمال کنند اطریفلات چند روز مانند اطریفل سنائی و افتیمونی و قنبیلی و معجون قنبیل که قامع مادهٔ آنست و کثرت استحمام نمایند و دموی
مزاج را تصفیهٔ خون و فصد و حجامت و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت و بعد از ان اشیای معدلهٔ مزاج خون از اشربه و ادویهٔ مناسبه بپاشاند و
اغذیهٔ لطیفه مولد خون صاف لطیف خورند و اجتناب از اغذیه و اشیای مولد آن مثل پنیر خشک شور و گندنا و تره تیزک و گوشت گاو و مرغ پیر و بز پیر و بسیار خوردن
و تخمه و آشامیدن آبهای غلیظ راکد نمایند و بعد از ظهور رشته قدری پیاز را کوبیده آب آنرا بران بفشارند و آهسته آهسته آنرا بکشند تا برآید و نگسلد
آب پیاز بران می فشرده باشند اگر تمام آن بیک دفعه برآید بهتر بزودی دهن آن زخم را بند نمایند که هوا یا آب داخل آن نگردد و اگر قدرے
برآید و باقی بآسانی برنیاید آنرا بحال خود بگذارند و بران آب پیاز بفشارند و قطعه پیاز را بر آن گذشته انچه برآمده آنرا بچوب یا میل سر پیچیده بعصابه
بر بندند و بعد از زمانی کشاده بران آب پیاز بفشارند و بملایمت آنرا بکشند تا برآید و اگر باز تمام بآسانی بر نیاید بدستور بران آب پیاز فشرده و قطعهٔ پیاز گذاشته
به بندند و بعد از زمانی بدستور بکشند و همچنین عمل آرند تا تمام آن برآید و اگر رشته بگسلد و ورم کند و در شدت نماید و از ان تپ بهم رسد و مریض بیقرار
باشد این ضماد کنند و نسخهٔ آن همانست که دران روغن چراغ یعنی روغن بزرکتان و شیشه و غیره است و در ذیل علاج مسطور شد بر پارچه
مالیده بر ورم گذارند و هر روز تبدیل نمایند در سه چهار روز پخته گردد پس اگر خود بخود منفجر نگردد نشتر زنند و بملایمت بفشارند که چرک آن برآید پس فتیله

بصابون آلوده و یا برگ نیم سوده بر دهن آن گذارند تا بند نگردد و بران آن ضماد را گذارند تا باقی نیز پخته شود و هر چرک آن برآید بعده آنرا بمرهم مناسب ملتئم سازند **طریق استعمال منضجات و مسهلات** درین مرض اگر ماده صفراوی باشد گاوزبان شاهتره بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه گل بنفشه گل نیلوفر افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال آلو بخارا آلو سیاه انجیر زرد کشمش اصفهانی سپستان هر یک ده دانه مویز منقی بست دانه تمر هندی زرشک هر واحد دو مثقال ادویه را سوای افتیمون شب در آب دو رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آنکه سوم حصه آب بماند پس صره افتیمون را انداخته یک دو جوش دیگر داده فرود آرند و افتیمون را بمالند و فشرده دور کنند پس صاف نموده سکنجبین افتیمونی پانزده مثقال داخل کرده بیاشامند و روز دوم تخم خربزه تخم خیارین مقشر نیم کوفته هر یک دو مثقال در طبیخ و ترنجبین ده مثقال بعد طبخ اضافه کنند و روز سوم بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال و فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال داخل کرده بیاشامند و شب حب سقمونیا یا صبر یا ایارج فیقرا یا حب غاریقون هر کدام که مناسب دانند بخورانند و صبح روز چهارم این مسهل مسهل کامل جامع بدهند قنطوریون دقیق تخم کاسنی گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال عود صلیب دو درم عناب ده دانه پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک دو مثقال مع ادویه منضج روز اول سوای آلو و انجیر و مویز و کشمش اصفهانی و تمر هندی و زرشک مع ادویه روز دوم و سوم لیکن وزن افتیمون چهار مثقال و سپستان بست دانه کنند و در سه رطل آب شب تر کرده صبح بدستور بجوشانند و صاف کرده شیرخشت گلقند هر یک ده مثقال با جزای مسهل سابق افزوده و سکنجبین دور کرده ریوند چینی یکدرم سوده بران پاشیده نیمگرم بنوشند و روز پنجم یک عدد هلیله مربی بگلاب شسته با یک دانگ حجر ارمنی مغسول آمیخته بخورند و بالائش شربت گاوزبان ده مثقال در عرق بیدمشک و گلاب هر یک ده مثقال حل کرده بیاشامند و روز ششم منضج روز اول و روز هفتم نسخهٔ روز دوم و روز هشتم منضج روز سوم و شب نهم حبوب مذکوره و صبح آن مسهل روز چهارم بیاشامند و در امزجه حاره اسطوخودوس و قنطوریون و بادرنجبویه داخل نکنند و در کاهیدن و افزودن اوزان ادویهٔ منضج و مسهل بحسب مزاج و سن بعض موقوف برای طبیب است و اگر ماده بلغمیت داشته باشد روز اول منضج از گاوزبان بادرنجبویه بسفایج قنطوریون دقیق زوفای خشک عنب الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین هر یک دو مثقال انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بست عدد جوشانیده صاف کرده ترنجبین گلقند هر یک پانزده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان ایرسا بیخ کبر اصل السوس هر یک دو مثقال بیفزایند روز سوم فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال زیاده کنند شب چهارم ایارج فیقرا یک درم پوست هلیله کابلی تربد سفید هر یکی دو دانگ زنجبیل غاریقون شحم حنظل مقل ازرق کثیرا هر یک یکدانگ سوده بروغن بادام چرب کرده حب ساخته بورق طلا سه عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند و یا ایارج فیقرا غاریقون درم سفید ریوند چینی تربد سفید هر یک نیمدرم شحم حنظل نیم دانگ سقمونیای مشوی یکنیم دانگ حجر ارمنی مغسول و یا حجر لاجورد نیمدرم مصطگی مقل ازرق کتیرا نمک هندی هر یک دو نخود با ده مثقال شربت بنفشه سرشته سحر بخورند یا دوا التربد صبح ادویهٔ روز اول و دوم و سوم سوای زوفا و عنب الثعلب و پرسیاوشان و اسطوخودوس و افسنتین و انجیر و بیخ کاسنی و ایرسا گرفته پوست هلیله کابلی پوست بیخ کرفس گل سرخ هر یک ده مثقال سنای مکی چهار مثقال شیرخشت پانزده مثقال دران داخل کرده تربد سفید موصوف دو مثقال بران پاشیده بنوشند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد شسته مصطگی سوده نیم مثقال آمیخته بخورند بعد آن نبات سفید پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند و روز ششم نسخهٔ روز اول و روز هفتم نسخهٔ روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا یا چهار مثقال حب ساخته فرو برند و بالائش آب نیمگرم بنوشند و روز هشتم نسخهٔ روز چهارم بنوشند و غذا درین ایام میان روز نخود آب گوشت مرغ جوان یا دراج یا کبک و شب پلاؤ از یکی ازین گوشتها و روز نهم نسخهٔ روز پنجم بنوشند بعده پنج شش روز دیگر هلیله مربی و مصطگی با شربت اسطوخودوس پنج مثقال و عرقیات مذکوره و تخم فرنجمشک یک مثقال بخورند و اگر ماده سوداویت داشته باشد روز اول گاوزبان شاهتره بسفایج بادرنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین سکنجبین افتیمونی هر یک پانزده مثقال حل کرده باز صاف کرده نیمگرم بنوشند و روز دوم و سوم تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کشوث افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حب لاجورد یک مثقال سوده بروغن بادام چرب نموده و معجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند صبح پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال کشمش اصفهانی دوازده دانه مویز منقی بست عدد فلوس خیارشنبر پانزده مثقال شیرخشت ده مثقال روغن بادام دو مثقال عوض پرسیاوشان و بیخ کشوث در نسخهٔ روز اول و دوم و سوم افزوده مسهل دهند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد بگلاب شسته

لاجورد مغسول یکدانگ آمیخته ورق طلا ده عدد بران پیچیده بخورند و بعد آن تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال بنوشند و روز ششم دوای روز اول و روز هفتم نسخهٔ روز دوم بعمل آرند و شب هشتم دوای شب چهارم و روز هشتم دوای روز چهارم بنوشند و درین ایام وقت ظهر شوربای قیمه یا نخوداب گوشت مرغ جوان بخورند و شب پلاؤ و قلیهٔ چلاؤ و بعد این چهار روز مداومت بخوردن هلیلهٔ مربی بگلاب شسته و شربت از نبات و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک هر یک پنج مثقال تخم شربتی یک مثقال پاشیده باید کرد و اگر صاحب این مرض را اوجاع مفاصل باشد در منضجات و مسهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر زن بود و اورا رطمث منظور باشد در سوداوی تخم کشوث و خسک دانه و مشکطرامشیع و در بلغمی حلبه و خسک دانه و مشکطرامشیع و کمافیطوس و کمادریوس و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث و مانند اینها در منضجات و مسهلات آن اضافه کنند و اگر اندک ماده باقی مانده باشد چندروز بعد فراغ از مسهل مداومت باطریفلات مذکوره و معجون قنبیل نمایند

سعفه

و آن بقول شیخ از جملهٔ بثور قرحیه است که اول به بثور متحکهٔ خفیفهٔ متفرقه در چند مواضع آغاز کند و بعد آن بقروحی که بران خشکریشه بود متقرح و ریش گردد و مائل بسرخی باشد و بر سر کودکان بسیار حادث شود و آنرا بهندی گنج نامند و صاحب و رانکه و نزد بلوغ زائل گردد و گاهی بر رو و گاهی در سائر بدن افتد و آن دو نوع است یکی رطب که ازان زردآب سیلان کند و آنرا شیربنجیه و سعفهٔ رطبه نامند و دوم یابس این نوع بغایت خشک باشد و پوستهای تنک و سفید ازان جدا شود و بقوبائیت مشابهه نماید اکنند و بسیار باشد که و رسر باثوران کند بسرعت و در گرما زائل شود و سبب سعفه رطوبت ردیه حاده اکاله است که باخون آمیزد و ایضاً اخلاط غلیظه دیه یس غلیظ ازان زیر جلد محتبس شود و رم و بثور پیدا کند رقیق ازان منتشر گردد و بجهت و تاکل خویش جلد را ریش و فاسد کند و ازان زرداب لذاع سیلان نماید و سبب نوع یابس آن خلط سوداوی است بسیار که رطوبت حریفه بادی آمیزد و پس بسوی جلد مندفع گردد و آنرا فاسد کند و بجرد و قشور ازان جدا گردد و صاحب کامل گوید که سعفه قروحی است که در سر حادث شود و آنرا خشکریشه بود و آن انواع است نوعی را ازان شهدی گویند و حدوث او از بلغم شور بود و علامتش آنست که او قروح بود و باد در جلد سر سوراخهای باریک شود و در سوراخهای او رطوبت شبیه بشهد بود و نوعی از آنست که آنرا تینی نامند و آن قروح مستدیر صلب است که بالای آن سرخی باشد و در جوف او چیزی مانند تخم انجیر بود و نوعی است که آنرا اجو خوانند و آن نیز قروح مستدیر صلب بود و بادی در سر سوراخهای باریک بود الا سوراخهای این گشاده تر سوراخهای سعفهٔ شهدیه باشد و ازان رطوبت مانند آب گوشت بیرون آید و نوعی دیگر ازان بثور کوچک سرخ است که در شکل بسرپستان مشابه باشد و ازان رطوبت شبیه بمائیت خون برآید و نوعی ازان یابس سفید رنگ شبیه بشوره است که ازان پوستهای سفید جدا شود و ابن الیاس گوید که حدوث سعفهٔ شیرنجی از فضلات عفنه و رطوبات فاسده بود و این اکثر بصبیان حادث شود خصوصاً صبیان فربه را بسبب کثرت رطوبت ابدان و کثرت صعود بخارات و ضعف اعضای ایشان و نوع سعفهٔ شهدی منبت اشعار را فاسد کند و نوعی دیگر از سعفه است که بروش الابر معروف است و در مسام و در بیخ مویها حادث شود و ازان رطوبت مانند آب گوشت سائل گردد و بقول طبری مادهٔ مولد این فضول غلیظ مع کیفیت حاره حریفه بود و نوعیست دیگر که آنرا سعفهٔ حمرا نامند و در جلد سر حادث شود خاصته و هرگاه موی سر تراشند جلد سر سرخ خالص الحمرة ظاهر شود و باشد که برنگ سیاهی مائل بود و صاحب او از مس و ستاجع دریابد و جالینوس ذکر کرده که اگر این قرحه کند صاحب او ازان شفا نیابد و اگر متقرح نگردد و بعلاج موافق معالجه نمایند صحت یابد و گاهی باآن خارش دائم بود و گاهی ازان پوست باریک جدا شود و خجندی گوید که مادهٔ سعفه معروف بروس بر صفراوی حاد بود و صنفی دیگر از سعفه است که آنرا سعفهٔ سودا گویند و آن مائل بسیاهی باشد و جرجانی و ایلاقی می نویسند که سعفه و شیرنیه یعنی شیرنجی بثرها بود که بر سطح بدن برآید و در گوشت غائر نباشد لیکن بعضی فراخ شود و در و خارش و سوزش کمتر بود و سعفه بیشتر بر جلد سر برآید و شیرنیه بر سر و روی و دیگر اعضا برآید و سوزش شیرنیه زیاده از سوزش سعفه و سائل تر از سعفه بود و آنچه از سعفه برآید می بود غلیظ و لزج که قوام او همچون قوام انگبین بود و باشد که رقیق تر بود و باشد که خشک بود و هیچ از وی سیلان نکند و باشد که شوره برآید همچون نمک و آنچه از شیرنیه سائل گردد رقیق بود و انطاکی گوید که سعفه قروحی است در اعضای راس و از فساد خلط پیدا شود و بادی موضع فاسد گردد و گاهی بادی ورم باشد و علاماتش آنست که اگر بسبب یکی از دو خلط رطب یعنی خون یا بلغم باشد سعفهٔ رطب باشد پس اگر از بلغم بود مواد او بسفیدی مائل باشد و الا اگر از خون بود بسرخی زند و آنچه بسبب یکی از دو خلط یابس یعنی صفرا یا سودا باشد علامتش تقشف و یبس و تیرگی سوداوی است و زردی صفراوی و خروج پوست مثل سبوس از سر و گاهی با صفراوی رطوبت همراهی بود

دو حالی صغر سن بسبب رطوبت بسیار افتد و این مرض را یج و قراح نامند و بصحت هنگام بلوغ مفارقت کند و گاهی مناسبت موادائم فاسد شود پس بگردد موزوید و بعضی از ان
شهدیه باشد و در جلد سر سوراخ مثل سوراخهای قرص شهد گردد و بعضی از ان مشابه آنچه در تشقیق و تقشیر بر آن بود و بعضی از ان آنست که بادی جلد بسیار سرخ گردد و خون
سیلان کند نیز دو از ائمه مود بحسب اسنان و بلدان و فصول بسیار مختلف بود و آنچه گفتیم بدان عود میکنند و میر بهاء الدین مینویسد که قرع گاه جزئی و کلی گویند نوعی از سعفه بود و
بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام را به بند و هیچ محل داغ نماید چنانچه بعضی کلان بر او واقع میشود و قسم دیگر سعفه متقرح بود و آنرا شهدیه گویند و این بر روی و دیگر
اندامها بیشتر از ان افتد که بر سر و باشد که پوست را بخورد و ماده این غلطی حاد بود مخلوط از صفرا و بلغم شور و طبری گوید که فرق میان شهدیه و سعفه رطبه آنست که بالای
سعفه رطبه پوست باریک رطب نماید و زیر او ریم بود و آن قطعه متصل باشد حتی که گاهی در تقشیر بمقدار چهار انگشت یکقطعه بود و شهدیه یکشوف باشد و در سوراخهای او
صدید واقف نماید مثل وقوف عسل در شهد و غیر ملتزق بالزاق قطعه واحد بود و سوراخها کشاده باشد بخلاف سعفه و آن مرض نوعیست معروف بحز و آن
شبیه بدامیل و خراجات ست که در جلد سر ظاهر شود و سخت باشد و ریم نکند و مثل غدد باقی ماند بعده بحل و متلاشی گردد و از مواضع دیگر ظاهر شود و جالینوس گفته که اکثر
دیده ام که این علت با ولاد صیادان ماهی حادث میشود و باین قول بیا کرده بسوی آنکه این علت از بخارات غلیظه لزجه تخمیه پیدا شود **علاج** اگر طفل شیر خواره باشد
تنقیه مرضعه کنند بفصد سر رو و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند بحجامت و چسپانیدن زرو و در مریض جوان تنقیه او بفصد و مسهل حسب غلبه خلط نمایند و بر اغذیه لطیفه
مثل قلیه کدو و اسفاناخ و زرده تخم مرغ اقتصار ورزند و بعد تنقیه و اصلاح خون با طلیه سعفه طلا نمایند مثلا زرد چوب مغز بادام تلخ گلنار را تیخ کاغذ سوخته مازو
برگ مورد بیخ سوسن اقاقیا فتیل حلبه یا هر چه از ینها بهم رسد باریک ساخته بسرکه و روغن گل آمیخته طلا کنند و در سعفه یابسه تنقیه خلط سوداوی نمایند و ترطیب
مزاج با غذیه مرطبه و حمام و غیر آن از تدابیر مرطبه که در امراض سوداوی مسطور ست بعد از ان آب گرم و لعابات مثل لعاب تخم خطمی و بنفشه و تخم کنوچه و تخم کتان
بر سعفه بریزند و قیروطی و شحوم و روغنهای بارد بمالند و بهمان روغنها در بینی چکانند و اگر سعفه غلیظ صلب باشد آهن بحر اشند تا خون آلوده گردد پس سرکه
و نمک و آب صابون بمالند و یا بران زروج چسپانند بعده بدوای سعفه که قوی التجفیف باشد مثل مرهم احمر طلا کنند **بیان ادویه مفرده نافع سعفه** اگر
مریض را در حمام غسل دهند و مکان سعفه را بنشاف موی سر [illegible] سر شویند تا آنکه پاک گردد و خشکریشه جدا شود و سر را بنشفه خوب نشف کرده بروغن گل
چرب نمایند و برگ سوسن کوفته بیخته بران پاشیده بچسپانند و لباس پوشانیده از حمام بیرون آرند و همچنین سه یا چهار مرتبه بعمل آرند مریض صحت یابد و مجرب
سویدی ست و اگر خاکستر بروی سوخته نزد خروج از حمام و بعد چرب کردن بروغن گل بر سعفه کبوس نمایند نیز مجرب وست و اگر در جائیکه سعفه باشد رگی بزرگ
تفحص نمایند و فصد او کرده خونی که از ان خارج شود بر سعفه طلا نمایند بالخاصیت مجرب نوشته و کذا ریوند مثل غبار سوده بسرکه طلا کردن مجرب ست و مسکه خوردن
و طلا کردن سعفه یابس را مجرب ممدوح الیه ست و ضماد حنای قریش بر سعفه مجرب نوشته و کذا ضماد ایرسا و اگر گلنار بروغن کنجد در شیشه انداخته تا چهل روز در
آفتاب بیاویزند و مثل روغن گل بسازند و سعفه را اگر بدان چرب نمایند بالخاصیت مجرب ست و طلای روغن گل شفا لو موم زرد و کذا طلای خرزه بقر با
و کذا استخوان فیل سوخته و کذا آب ترشی تریج بهم صاف آمیخته تکرار نیز از مجربات او ست و ضماد بول انسان بریت یا خاکستر چوب انگور و کذا سرگین کبوتر با زرد جو و
کذا قسط هندی سوده با آب یا بعسل و کذا اغری السمک بسرکه حل کرده و کذا اکریا و یا قرونا سوده بسرکه سرشته و کذا و هیچ بسرکه سوده و کذا مغز تخم بید انجیر و حب
بلسان و زرنیخ زرد جدا جدا سوده مساوی بعسل سرشته و کذا حلبه کوفته بعسل پخته و کذا آرد حلبه و بورق و آب چقندر و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و کذا
سفیداب بروغن گل و کذا خزف تنور بسرکه و کذا سکبینج بسرکه و کذا افیون و نمک برابر سرشته ضماد کردن و بعد سه چهار ساعت با آب سرد شستن و کذا تخم شفتالو سوده و
کذا خون روباه و نمک و خرزه بقر و کذا آب کرفس و آب بادیان و زرنیخ زرد و کذا اسرب شیر سوخته بسرکه هر واحد نافع سعفه است و اگر مریض در حمام غسل کند و
خشکریشه از سعفه بشوید و هنگام بیرون آمدن از حمام سعفه را بروغن گل چرب کرده بران فتیل طالقی خشک بچسپاند و پارچه پوشیده از حمام برآید و سه مرتبه
این فعل کند سود مند بود و همچنین کبوس کاغذ سوخته بزریت و یا بسرگین فیل سوخته و کذا دهین بروغن زنبق و کبوس بسم بر سوخته و غسل سعفه بطبیخ لبلاب هرات و
و کذا آب کبر نهی و اکل و ضماد حب الصنوبر کبار و طلاء سعوط رتبه و در رخائی که تمام شب بدان خضاب کرده خشک نموده سائیده باشند و شرب و طلای درس
و کذا سکنجبین با آب تمام و تعلیق علق بر صاحب سعفه و اختلاط زمرد مثل غبار سوده بادویه سعفه نیز مفید ست و بقول اطبای هند گل تنها کوسوده و یا پوست تکفش کهنه
سوخته بروغن شرشف آمیخته و یا برگ ارنڈ نرم کوفته بقدری نمک سائیده و یا کوکه چهنیب سرخ ست سائیده و یا چرات آمیخته و یا خردل الصف بریان و نصف خام سائیده

بروغن سرشف آمیخته ویا سم اسپ سوخته بروغن کنجد آمیخته ویا ثمر بکاین نیم کوفته در روغن سرشف سوخته و با برگ فراش سائیده قرص بسته در روغن تلخ سوخته صاف
کرده ویا کلونجی بسرکه ویا برگ چقندر خام سوده ویا سرگین بز سوخته بر سعفه طلا کردن هر واحد نافع ست **ذکر بعض ادویه مرکبه معمول در اقسام سعفه** دوائیکه
جهت سعفهٔ اطفال مجرب ست نیله تهوتهه یک ماشه دوده خانهٔ کسیکه نخود بریان میکنند دو دام در روغن سرسون بریان نمایند پس بدستهٔ آهنی خوب بسایند و بر سر طلا نمایند
اولا اندکی سوزش میکند بعد ساعتی ساکن شود واگر آملهٔ سوخته نیم پاو کنار سوخته ربع پاو حنا کمیله هر واحد دو دام سهاگهٔ بریان خاکستر گلخن هر واحد نیم دام زیاده
کنند و وزن توتیا و دوده هر یک نیم دام کنند و در روغن مذکور حل کرده بکار برند مفید تر باشد **روغن اوراق** که نافع سعفه است و مجرب برگ یاسمین برگ نیب
برگ فراش برگ بسکهپره برگ بید انجیر برگ بکاین هر واحد دو دام سائیده قرص نموده در پاؤ آثار روغن کنجد بسوزند که سیاه شود و صاف کرده کمیله مرداسنگ برگ حنا سهاگهٔ
بریان زردچوب سوخته کات سفید بانجی سوخته آملهٔ سوخته فلفل گرد سوخته هر واحد دو درم نیله تهوتهه نیم درم سائیده در روغن انداخته بچوب نیب حل نمایند و بعد
تراشیدن موی سر بمالند **ضماد** مفید سعفه و مجرب حنای خشک کمیله چونه بری هر یک یکدام نیله تهوتهه نیم دام کته شش دام کوفته بیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی
در آفتاب نشینند واگر آرد نخود یک مشت و اندکی نیله تهوتهه سوخته باریک ساخته در جغرات ترش آمیخته کف مال کنند تا مانند خمیر شود پس موی سر تراشیده بمالند و بعد یکپاس
بشویند نیز نافع ست **ایضاً** هلدی سوخته آمله سوخته برگ حنا هر یک دو توله سهاگهٔ بریان کمیله مرداسنگ فلفل سوخته هر واحد یکتوله نیله تهوتهه یکنیم ماشه کوفته بیخته بروغن تلخ
آمیخته بعد حلق سر مالیده باشند مجرب ست **ایضاً** که در سعفهٔ رطب و یابس و جرب مجرب گوگرد سیماب توتیای سبز هر یک سه ماشه گل سوخته تنور یکنیم توله کهرل کنند
که سیاه شود در روغن تلخ آمیخته بمالند و بعد یکساعت سرگین گاومیش بمالند و بعد خشک شدن مالیده دور کنند و آب سرد بشویند سه بار کافی ست **ایضاً** برگ حنا
چهار توله بانجی مرداسنگ کمیله کته سهاگه هر یک دو توله نیله تهوتهه سه ماشه کوفته بیخته با روغن تلخ آمیخته بکار برند **ضماد** که سعفهٔ یابس را مجرب ست مغز تخم کدو ده جزو
توتیای مغسول دو جزو شنگرف هفت جزو بشیر تازه ضماد کنند که در سه بار زائل کند تضمید نیل با سرکه بی عدیل ست **طلای سعفه** که همواره معمول ست آمله سوخته نیله تهوتهه
سوخته مرچ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بریان همه را باریک سائیده در روغن زرد که یکصد و یک مرتبه از آب شسته باشند آمیخته طلا
کنند **طلای هندی** که جهت هر قسم سعفه و بثور سر اطفال مجرب ست کمیله گیرو کات توتیای سبز شورهٔ قلمی هر یک یکجزو مرداسنگ فلفل گرد هر یک دو جزو برگ
حنا چهار جزو سائیده بروغن تلخ دو غ کرده آمیخته بعد حلق سر بمالند **ایضاً** که برای سعفهٔ رطبهٔ شدید العفونت کثیر الصدید بی نظیر ست نیله تهوتهه برشته فلفل سیاه
سوخته هر یک نیم توله عدس درست سوخته آمله پوست انار کونار کمیلهٔ سوخته هر یک یکتوله سائیده در روغن سرشف آمیخته طلا نمایند **ایضاً** فنبیل تنکار زردچوب بانجی در
روغن تلخ دو پاس کهرل کرده بکار برند **مرهم سعفه** که قروح سر را از مجربات ست کمیله حنا مرداسنگ ماز و سبز دست انار زردچوب جمله برابر باریک ساخته
موم را در روغن گل گداخته بسرشند و سرکهٔ انگوری قدری اضافه کرده بهم زنند و موی سر تراشیده بمالند واگر روغن گل نباشد روغن کنجد و گلاب داخل کنند
نوع دیگر که در جمیع انواع سعفه مجرب ست کافور ریاحی شش صمغ زردچوبه گل سرخ اقاقیای مغسول هر یک یکدرم گلنار کاغذ سوخته هر یک دو درم
سفیداب سه درم موم زرد هفت درم روغن گل بیست درم بدستور مرهم سازند **اقوال اکابر** ابوسهل گوید که سعفهٔ سر اگر در بدنی باشد که خون بران غالب
بود باید که معالجه بفصد قیفال کنند بعده حجامت بر یکی از دو صدغ نمایند اگر فصد کفایت نکند و فصد رگ پیشانی کشایند واگر در بدن غلبهٔ یکی ز اخلاط دیگر
باشد تنقیهٔ بدن بدوای مسهل آن خلط نمایند واگر در بدن امتلا نباشد و مریض ضعیف بود دران از تنقیهٔ بدن استغنا باشد و بطلیها از ادویهٔ مقطع
و ملطف و محلل و محذلک بلا نزع کفایت باشد و این غرض حاصل شود هرگاه ادویهٔ محللهٔ ملطفه را بروغن و سرکه مخلوط سازند **صفت** دوای القرطاس
نافع سعفه توبال مس سرب سوخته مغسول انزروت کاغذ سوخته هر واحد دو جزو گوگرد غیر سوخته یکجزو بسرکه سائیده طلا کنند **دیگر** گوگرد خاکستر کدو شحم حنظل
بسرکهٔ تند سائیده طلا نمایند **دیگر** صمغ صنوبر گلنار مساوی بسرکه و روغن گل سرشته طلا کنند **دیگر** خاکستر چوب انگور زراوند مدحرج گلنار ماز و راتینج
در سرکه و روغن مورد بسایند و طلا نمایند **دیگر** مرداسنگ زردچوب مساوی بسرکه و روغن گل بسرشتند **دیگر** کنجد خشک سوخته خزف تنور
حنا بسرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** برای صبیان ماز و خام در زیت بسوزند و سائیده با دو نمک آمیزند و استعمال کنند **دیگر** برای ایشان
مرداسنگ بادام تلخ سوخته ماز و زردچوب مساوی بسرکه و روغن گل طلا کنند **دیگر** برای سعفهٔ رطبه بطبیخ خرزهره بشویند پس این طلا کنند
توبال نحاس مرفنبیل هر واحد دو جزو خاک کندر شب یمانی هر واحد چهار جزو زراوند قلقطار خاکستر چوب انگور صبر هر واحد یکجزو بسرکه و

و روغن گل طلا سازند شیخ میفرماید که علاجش قریب از علاج قوباست و عنقریب ذکر کنیم لیکن الآن میگوئیم که سعفهٔ یابس را نفع میکند استفراغ خلط صفراوی و سوداوی و بلغم شور مثل طبیخ هلیله با فتیمون که دران صبر و سقمونیا داخل کرده باشند و بعد آن استعمال کنند چیزیکه تنقیهٔ باقی با ترطیب کند مثل ماء الجبن لشاهتره رطب بگیرند از جمله یک رطل و هلیلهٔ سیاه و زرد هر واحد سه درم فتیمون دو درم نمک نفطی دو دانگ با آن هر دو آمیزند و بعد از ان بر ماء الجبن و فتیمون اقتصار نمایند اگر طبیعت متحمل باشد و افراط نکنند و یا هر چیزیکه احتمال آن کند و از هر چیزیکه دران تسخین مفرط باشد خصوصاً خرما و یا تلخی یا تیزی یا شوریت بود اجتناب نمایند و بر اشیای تفهه مولد خلط سالم که دران لذع نباشد اقتصار ورزند و ترطیب بدن برطوبت معتدله از حمام و غیره کنند و فصد از عروق و ستها گیرند اگر حاجت بدان ماس بود و یا از رگی که آن عضو را غذا میرساند مثل رگ پیشانی در سعفهٔ حادث بر سر و رگی که در جلد سر باشد و رگ پس گوش و آن در اکثر امر بر سر پیدا باشد و ایضاً حجامت هرگاه در سر باشد و اگر در اعضای سافله بود فصد صافن کشایند و چون این فعل کنند سعفه را خوب بخارند تا آنکه خون آلوده گردد و جهد دران نمایند که خون بسیار از ان سیلان کند بعد آن علاج بادویهٔ موضعیه نمایند و خصوصاً چون بعد سائل شدن خون نمک و سرکه بمالند و سعفهٔ یابس را حمام متواتر بغیر اطالت جلوس دران و نهادن عضو بر بخار آب گرم و دیگر مرد روغن چند بار داد هان و شحوم و تدبیر مرطب بغذا و تدهین و سعوطات نفع کند و در استفراغ آن احتیاج بود بادویه که جذب سودا بقوت نماید و استعمال آن کنند و بعد آن ما را الجبن بدستوریکه مذکور شد استعمال کنند و نچسپانیدن زفت قریب سعفه باک نیست بعد از خاریدن و خون آلوده کردن چاره نیست بعد آن ادویهٔ موضعیه استعمال نمایند و قومی زعم کرده که خون فصد از رگ قریب سعفه مثل رگ پس گوش برای سعفه سر علاج اوست باید که آنرا طلا نمایند بعده بآب چقندر و زراج عفص بشویند و اما **ادویهٔ موضعیه** برای سعفهٔ رطب پس برای مبتدی و آنکه بر بدن رطب و بدان اطفال باشد مثل حنا و مثل وسمه با مازو سوخته برد حلتیت و نبه است که این بغایت مجرب ست و مثل ادویهٔ مرطب از قوابض مجففه چون پوست انار بسرکه در روغن گل و گاهی دران مرداسنگ داخل کرده میشود و گاهی احتیاج باستعمال دوائی افتد که دران جلا نیز باشد مثل زراوند و بسیار باشد که سعفهٔ متوسطه را ماش بسرکه و نمک و اشنان سبز صحت بخشند و خشک شده خشکریشهٔ آن ساقط گردد و از ادویه درین مرتبه توتیا و اقلیمیا و کاغذ سوخته بسرکه است و یا بگیرند مرداسنگ و چرک نقره و بادام تلخ سوخته و زردچوب هر واحد یکدرم بسرکه و روغن گل و همچنین بیخ سوسن بیخ سوسن آسمانجونی و عود بلسان و کور مخلول و حب البان سوده و ایضاً عدس و مغز و بسرکه و ایضاً بادام تلخ و مازو سبز هر دو سائیده از ان طلا بسرکه سازند بعد قوام کردن بآفتاب و ایضاً گویند که بگیرند سرطان زنده و بامرزنجوش کوفته بفشرند و بدان سعوط کنند در رطوبت سرطان تنها و اما سعفهٔ مزمن و آنکه در ابدان صلبه باشد دران احتیاج بود مثل قلقطار و قلقند و سوری و زراج و حجر و نمک و کبریت و خاک سیماب و زردچوبه و دوای القراطیس و توبال نحاس و دخان تنور و نمک از قوابض محلله است و ایضاً مثل مرداسنگ و سفیداب و اما خزف خشک از مجففات قویه است و سرگین کبوتر از محللات شدید الجلاء و تجفیف ست و همچنین سرگین سوسمار و سرگین زرزور خصوصاً خورنده برنج و مرهم زردچوب جمیع سعفه را نفع کند و مرهم سرخ مرتب از زردچوب و حنا و زراوند و پوست انار و مرداسنگ و دوائیکه در سعفهٔ یابسه ذکر کنیم و این دوا جید ست قیمولیا و کوگرد سبز و خاکستر کدو و شحم حنظل مساوی بسرکه یا دوای کشنیز سوخته و غیره یا دوای خاکستر چوب انگور و غیره و یا طبیخ خربزه و غیره که همه در قول ابوسهل گذشت **ادویهٔ موضعیه** برای سعفهٔ یابس پس مزمن قوی از ان محتاج بدوای حاد بود که آنرا بخورد تا آنکه بگوشت صحیح برسد بعد از ان معالجه بمرهم قروح مثل مرهم زردچوب بمرداسنگ و سرکه و زیت کنند و سعفهٔ یابس که کمتر از ان باشد معالجهٔ آن بچیزیکه بدان علاج سعفهٔ مزمن اول مذکور میکنند باید کرد و ترطیب بدن باغذیه و نشوقات و حقنها و غیر آن نمایند **دوائی جید** برای سعفهٔ رطب و یابس روغن بادام تلخ روغن خردل هر واحد نیم اسکرجه سرکه یک اسکرجه نشادر یا نشادر مازو هر واحد سه مثقال فیلزهرج یک مثقال زردچوب و بورق هر واحد نیم مثقال ادویه را سائیده بهر دو روغن و سرکه خوب حل کنند پس بر سعفه و جرب و قمل و قوبا و ثمرة شعر و داء الثعلب و خراز استعمال کنند **صاحب کامل** گوید صاحب سعفه را می باید که بر نقره حجامت کند و اگر از کسانی باشد که در ایشان فصد ممکن بود خون بمقدار معتدل از رگ قیفال بیرون آرند و همچنین اگر آنرا شرب دوای مسهل ممکن باشد مطبوخ شاهتره و هلیلهٔ کابلی و سیاه بنوشانند و از گوشت و شیرینی پرهیز کنانند و باشیای مطفیه تدبیر نمایند و غذا بعدس و بگوشت طائری که خفیف و لطیف باشد و بماهی رضراضی سازند و بعد از ان بقرص سعفه طلا کنند **صفت** قرص سعفه زردچوب مغز بادام تلخ هر واحد یکجزو باریک سائیده مقل دو جزو در سرکه یکشبانه روز تر کرده در هاون سوده باهم بسرشند و اقراص ساخته در سایه خشک سازند و وقت حاجت باریک ساخته بآب کاسنی و سرکه و روغن گل سرشته استعمال کنند و ایضاً این طلا بکار برند **صفت آن** زراوند طویل و راتینج و اقاقیا و گلنار مساوی کوفته بیخته

باندک روغن گل و سرکه حل کرده استعمال کنند **دیگر** روغن کنجد بر سر مالند و بران برگ سوسن باریک سوده و با بیخ سوسن آسمانجونی سوده بپاشند **دیگر** مازو سبز و مورد خشک مساوی کوفته بخر پرپیخته و موم دو نیم درم و سرکه سه درم و رگیاده درم روغن کنجد گداخته ادویه بران انداخته مرهم سازند و این دوا مجرب صالح برای ابدان نرم ست و اما هرگاه بدن سخت و درشت باشد این دوا استعمال کنند **صفت آن** بگیرند مرداسنگ و مازو و اقاقیا و گلنار و برگ سوسن و برگ خرزهره و برگ حنا و پوست انار ترش و زرنیخ و قنبیل و زردچوب و اقلیمیای فضه و چرک آن همه مساوی باریک سائیده بخر پرپیخته و در روغن و سرکه و زیت حل کرده وقت حاجت استعمال کنند **دیگر** نمک و زاج هر دو سوخته مازو و زردچوب و چرک نقره و مرداسنگ و خاکستر سیماب و زراوند طویل مساوی باریک سائیده بروغن گل و سرکه و روغن حل کنند و بر سعفه کثیر الرطوبت که در ابدان صلبه باشد طلا کنند **دیگر** خزف تنور و سرگین کبوتر و نمک مساوی باریک سائیده بزیت سرشته بر موضع طلا کنند **دیگر** خزف سراج اخضر که زمانی طویل استعمال کرده باشند باریک سائیده و دخان تنور ببول طفل نابالغ بسرشند و بر طشت برنجی طلا کنند و یکشبانه روز بگذارند پس زان خراشیده بروغن گل سرشته بر موضع طلا کنند نفع بخشد پس اگر این ادویه فائده کند بهتر و الا فصد هر دو رگ پس گوش نمایند و بخونی که از ان برآید بر سر طلا کنند و آنچه در سعفه نفع کند اینست که بگیرند خاک سباکان نقره و باریک سائیده بروغن گل خوب بسرشند و بر سر طلا کنند بعد حلق نبوره **دیگر** از جالینوس بگیرند کاغذ سوخته و اسرب محرق مغسول و انزروت هر واحد یک اوقیه و گوگرد چهار درم و باریک سائیده بسرکه سرشته استعمال نمایند و یا بگیرند قرطاس سوخته و بسرکه سرشته بر سعفه طلا کنند که آنرا به سازد و هرگاه سعفه یابس سفید باشد که از ان پوست سفید جدا شود باید که تدبیر صاحب او باغذیه مرطبه کنند و بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو یا روغن بنفشه سعوط کنند و این روغنها بر سر نیز بمالند و اگر سعفه صلب باشد لازم ست که آنرا باهن بخارند تا آنکه خون برآید بعده بفلفلمویه یا سرکه طلا کنند و بعد ازان بمرهم احمر طلا سازند و آب سرطان کوفته مع روغن نیلوفر سعوط کنند و چون سعفه در روی عارض شود باید که بگیرند صبر سقوطری یکجزو و مرداسنگ نیم جزو و در هاون بروغن گل و اندک سرکه بسایند و طلا کنند و اگر سعفه در وجه یابس باشد بگل ارمنی و کافور و زعفران بسرکه و گلاب حل کرده طلا کنند که این نافعست **طبری** گوید که از علاجات سعفه رطب استفراغ ست اگر ممکن باشد بدوائیکه منقی دماغ و معده بود بعده استعمال طلا دران و جالینوس ذکر کرده که آن از معالجات بالغه اوست و گفته که گاهی معالجه سعفه صبیان بقرطاس مصری سوخته مع زیت کردم و در قاطاجانس طلای برای این مرض ذکر کرده و گفته که این بالغ النفع و کافی ست و آن اینست بگیرند کاغذ سوخته دو درم روسختج یکنیم درم اقلیمیای فضی و ذهبی هر واحد دو درم زردچوب سه درم قنبیل دو درم شوک قتاد سوخته سه درم انزروت ده درم کوفته بیخته بسرکه بسرشند و اقراص ساخته خشک نمایند و هرگاه اراده استعمال و کنند بسرکه حل کرده طلا کنند جالینوس گفته که این طلا بالغ کافی ست و اما در قرابادین شاپور بن سهل قرصی باین نسخه ذکر کرده و شاپور گفته که اهل مارستان بدین اتفاق دارند زردچوب ده درم روسختج یکدرم زرنیخ زرد و سرخ هر یک نیم درم اقاقیا یکدرم اهک آب نادیده یکدرم پوست انار سه درم کوفته بیخته آب بیخ حماض سرشته قرص سازند و بزیت و سرکه بقدر رهکان استعمال کنند که این خطا نمیکند البته و اگر صاحب این مرض طفل باشد فصد شعب عروق راس کنند و برگوش او شرط زنند و حجامت برنقره نمایند و لازم ست که دران کدامی از طلا استعمال نکنند مگر بعد خاریدن آن و اگر بعد این طلا ورم در حدقه و بیخ گوش حادث شود طلا را ازان دور کنند و بآب چقندر بشویند بعده مرهم معروف بمرداسنگ و سرکه بکار برند ترکیب وی اینست که بگیرند پنج درم مرداسنگ خالص و باریک سائیده بخر پرپیخته در هاون کنند و بران اندک زیت و سرکه کهنه قدری قدری انداخته حل کنند تا نرم گردد پس ظرف او در آب سرد نهند تا بالفعل سرد گردد بعده بر سر طلا کنند حبیش گفته که من علاج سعفه رطبه باین مرهم کردم و صحت یافت و زائل شد و بعد آن بر خلقی تجربه کردم و بدان انتفاع یافتند و ابن ماسویه گفته قومی را در حران دیدم که علاج سعفه رطب بپوست انار بین سوخته در سرکه گداخته میکنند و دران اثر میکرد غیر آنکه موضع سعفه را میسوزد و در مارستان بصره دیدم که برگ علیق مطبوخ با چقندر بر موضع طلا استعمال می نمودند و قشور جلد جدا میشد تا آنکه مثل آتش سوخته میگردید بعده علاج بمرهمی که مذکور شد میکردند و صحت تام می یافتند و در اهواز مردی را از حذاق اطبا دیدم که سعفه را از سر طفلی باهن خراشید بعده بقرص معروف بشاپوری طلا کرد و ورم سر پیدا شد و این مؤدی بهلاک آن طفل گردید و این بهر آن ذکر کردم که در خراشیدن مبالغه نکنند خصوصا در سر و در اطفال که اکثر مؤدی بهلاک میگردد و اگر از خراشیدن اذیت رسد طلا نکنند مگر بمرهم سفیداب فقط و از مس کردن آن بآب حذر کنند و سعفه شهدیه در معالجه قریب اینست الا آنکه علاج شهدیه صعب ترست بسبب کثرت زرداب و رطوبت او و احتمال علاج بالاستقصا مثل سعفه میکند و محتاج بعلاج زیاده تر بود و آنچه واجب ست زیادتی در معالجه شهدیه آنست که اسکندر در کناش خود معروف براحت طبیب گفته که سوراخهای شهدیه بزنگار داغ کنند و داغ او اینست که [illegible]

نسخه طلای جالینوس

نسخه قرص شاپور

نسخه مرهم مرداسنگ

سوراخهای او کنند پس زنگار پر نمایند جالینوس در رد جاجانس گفته که بهترین زنگار درین باب آنست که از مس گیرند و این نوع سعفه را باین قول مخصوص کرده و گفته
که بعد زوال این مرض در روئیدن مو طمع نباید داشت بهر آنکه جلد را فاسد میکند بعده حکایت کرده که او صاحب سعفهٔ شهدیه را در حمام دیده و از حال و سوال کرد
او گفت که این از چهل سال ست در گرما رفع میشود و در سرما رجوع میکند پس جالینوس معلوم کرد که آن محتاج بتنشیف ست و آن مرد را از حمام بجداده برد و آنرا امر
باقتصار بر اغذیهٔ ناشفه کرد و فصد و تنقیهٔ سر او نمود و در زمانی قلیل از ان صحت یافت و علاج سعفهٔ معروف بردوس لا بر استفراغ بحسب امکان ست نزد استعمال قوانین آن
بعده موی را بموچنه بکنند تا همه صواق نهان ظاهر شود بعد آن محاجم بغیر شرط در مواضع متفرقه نهند تا از ان زرداب شبیه بروغن بر آید و هر گاه از زرداب هیچ نماند بار دیگر
محاجم بسرکه نهند تا بیخ موها سفید گردد و گاهی برای آن این دوا میسازند و لا روغن خل باین طریق سازند که بگیرند سرکه یک رطل و در دیگ سنگین انداخته بیست درم
روغن گل بران ریزند و جوش دهند تا آنکه سرکه فانی شود و روغن بماند پس بگیرند ازین روغن بیست درم و فرفیون یک دانگ فضه و شیطرج هندی و کهربا که آن
صمغ جوز هندی ست و راتینج که آن صمغ صنوبر ست هر واحد یکدانگ کاغذ مصری سوخته و مداد چینی و خستهٔ هلیلهٔ سوخته و زر سنج هر واحد نیم درم تخم زنج سوخته یکدرم
و این دوا معروف بدوای رفس ست و چنین ابن اسحاق گوید که درین ودع سوخته و زرنیخ افزایند و ابن سیار گوید که دران زرنیخ را تجربه کردم و مفید یافتم این همه را بسایند
و دران روغن حل کنند و بر سر در وقتی که حجمه از ان جدا کنند طلا نمایند که در یک مرتبه کفایت کند و مروی را در اهواز علاج این مرض بعلاجات بسیار غیر از کندیدن مو نمودند
و دران علاج سود نکرد و هر گاه طول کرد موی او کنده بعده علاج کردم و از ان صحت یافت غیر آنکه بعد از ان دیدم که موی او بسیار ضعیف شده و علاج سعفهٔ معروف
بعج گرسنه داشتن صاحب او ست و اصلاح غذای او و بر سر او آب مطبوخ حشائش محلله بریزند و حجامت بر ساقین کنند چه از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بدن
این زائل میشود و در اهواز جاریه را دیدم که این مرض عارض شد پس اصلاح غذای او کردم و آن باندک سعی زائل شد و این علت بمردم کبار و کسی که حرارت
او قوی باشد کم حادث میشود و بصبیان اکثر می افتد و گمان میکنم که شرط اذنین دران مفید باشد لیکن در کتابی ندیده ام و حنین ابن اسحاق این مرض را در کتاب
حشائش ذکر کرده و گفته که حشیشه معروف بفیل گوش چون بپزند و آب و سفلش را ندو بر سر صاحب عجز بریزند آنرا تحلیل کند و علاج عام سعفهٔ حمرا بعد استعمال قوانین
فصد و اسهال و قطع چهار رگ و فصد پیشانی و طلا باین طلاست بگیرند آب کدو و آب برگ بید و آب برگ خبازی و برگ خطمی و همه را جمع کنند بعده موم زرد
بروغن بنفشه ساخته باین آبها اندک اندک تسقیه دهند تا آنکه از ان بسیار تشرب کند بعده در هاون انداخته بران قدری زبد البحر و بسیار اندک ودع سوخته
اندازند و بسفیدهٔ بیضه حل کنند تا مختلط گردد پس بر مواضع حمرا طلای ثخین بدان نمایند و سه روز بدارند بعده بآب گرم و سرکه بشویند تا پاک گردد بعد از ان
رخصت داده بهمین طریق بدفعات اعاده بدان نمایند پس اگر فائده شود بهتر و الا بگیرند برادهٔ مس و بران آب پاشیده در موضعی که آنرا باد نرسد بگذارند تا
زنگار کند بعده بگیرند زنگار آن و در سرکه حل کرده اندک روغن گل یا روغن بنفشه بران چکانیده بر موضع طلا کنند و از قرحه کردن حذر نمایند و هر گاه
که جلد او متغیر گردد و از گوشت نتو کند معالجه ترک نمایند تا متقرح نگردد و بعد آن اعادهٔ آن کنند و هر وقت که امتلا شود تنقیه نمایند و جماعتی را دیدم که
برای این مرض فصد رگ منخرین و ماقین کردند و ازین مرض صحت یافتند **ابن الیاس** مینویسد که علاج سعفهٔ شیرینج اینست که اگر با حرارت مزاج
باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ سازند بعد از ان تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله یا مطبوخ
شاهتره و هلیلهٔ سیاه و کابلی کنند و از عدسیه یا گوشت بچهٔ مرغ غذا دهند و بعد تنقیه بقرص سعفه طلا نمایند و ترکیب او در قول صاحب کامل گذشت لیکن در پنجا
وزن زردچوب و بادام تلخ هر یک بیست درم و مقل پنج درم ست و یا طلای زراوند طویل وغیره که در همان قول مذکور شد بکار برند و صاحب سعفه را
می باید که حجامت بر نقره کند و اگر آثار خون غالب باشد و فصد ممکن بود فصد سر رو گیرند و در سعفهٔ مبتدی و خصوصاً در صبیان زردچوب و پوست انار
و مرداسنگ و حنا بروغن گل و سرکه نفع کند و علاج سعفهٔ یابس آنست که شیر زنان در روغنهای سرد در بینی چکانند و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده
درم بنوشانند و غذا مزورهٔ مذکور دهند و آب گرم و لعابات بارده مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بران ریزند و اگر سعفه صلب غلیظ باشد تا آن بخار دهند چندانکه خون
بر آید و بران زراوند و صبر سقوطری مرداسنگ هر یک پنج درم بروغن گل و اندکی سرکه حل کرده طلا نمایند و علاج سعفهٔ شهدی اینست که تنقیهٔ بدن از اخلاط فاسده
ردیه بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله یا بحب ایارج یا بحب اصطمخیقون کنند و موضع او را بزنگار پر کنند بعده هر آنچه دران باشد نشف نمایند و علاج سعفهٔ معروف بروس الاکم
آنست که هر صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم دهند و غذا نخود آب و مغز بادام سازند و بعد از نضج تنقیهٔ بدن از صفرای محترقه ردیه بمطبوخ هلیله

یا حب افتیمون کنند و بران محجمه گذارند و آنچه دران باشد امتصاص نمایند تا آنکه از ان رطوبت مانند روغن بر آید بعد از ان گل ارمنی و مرداسنگ مدبر بسرکه و روغن گل طلا کنند و علاج
سعفهٔ حمرا فصد قیفال و اخراج خون بقدر قوت و حاجت ست و تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و یا بهلیله و این طلا کنند کاغذ سوخته اسرب سوخته انزروت هر واحد ده درم کبریت
سه درم بسرکه سرشته استعمال نمایند و یا طلای خزف تنور وغیره که در قول صاحب کامل گذشت بسرکه استعمال کنند و یا بقیروطی معمول از موم و روغن بنفشه که دران اندک کف
دریا و خرمهره و صدف سوخته داخل کرده بسفیدی بیضه سرشته باشند طلا نمایند **ابن نوح** گوید که چون سعفهٔ رطب باشد نگاه کنند اگر مریض قوی و بدن ممتلی بود ابتدا
بفصد سر رو نمایند بعده فصد رگ پس گوش کشایند بعد از ان فصد بعض عروق سر آنچه ظاهر باشد بگیرند و حجامت بر نقره کنند بعده دوای مسهل حسب وجوب صورت
بنوشانند و از اغذیه مثل لحوم بقر و جزر و رشکاره و قدید و مالح و تمر و اغذیهٔ منجره مرتب از جوز و پیاز و گندنا پرهیز کنند و به لحوم طیور و زردهٔ بیضه و ماهی کوچک غذا
سازند بعد از ان بعلاج سر قصد نمایند و سر را بروغن کنجد چرب کرده بران عود بلسان سوده بپاشند و یا مقل بسرکه حل کرده و یا حب البان بسرکه سوده
طلا کنند و آب سبوس گندم بقدر ثلث آن سرکه انداخته گرم کنند و بدان سر را بشویند و بعده آب چقندر بشویند و اگر سعفه مزمن شود و دوام کند این
طلا بکار برند نمک و زراج هر دو سوخته و گوگرد و دیگر ادویهٔ طلائی که دران نمک و زاج ست و در قول صاحب کامل گذشت آمیخته بسرکه و روغن گل طلا نمایند و در
سعفهٔ یابس سرطان زنده یا مرزنجوش بکوبند و افشرده در بینی چکانند و اگر سعفه باطفال باشد بر گوش آنها شرط زنند و خون آن بر سر ایشان طلا نمایند و مرضعه
را سفوف هلیله و انیسون و شکر بخورانند و اگر بدن او ممتلی و قوی باشد فصد کنند و حب اصطمخیقون و حب ایارج بدهند و امر بپرهیز و ترک جماع و استعمال ریاضت
کنند و این طلا سعفهٔ صبیان را نافع زردچوب و حنا و زراوند و مرداسنگ و پوست انار بسایند و بسرکه و روغن گل آمیخته طلا کنند و اگر سعفه بر روی باشد و حمرا بود
نفع میکند و آنرا ادمان حمام و انکباب بر آب نیمگرم هر روز و فصد پیشانی بعده چسپانیدن زلو بران و یا خوب بخارند تا خون از ان سائل شود پس به نمک و سرکه
بمالند و بران مرهم احمر موصوف طلا کنند و نفع میکند آنرا طلای صابون و نهادن آن تا آنرا مص کند پس بآب گرم شستن و مرات اعادهٔ این کردن و یا بطلای
عصارهٔ خرفه مداومت کنند و آنچه از ادویهٔ مفرده سعفه را نفع کند چون بران مفرد یا مجموع طلا کنند شیاف مامیثا و مازو و حضض و زردچوب و بورق و روغن بادام
تلخ و سرکه و مر و گوگرد و صمغ و مرداسنگ و موم سفید و زردهٔ بیضه و بول گاو و حرمل و زرنیخ و زرنباد و نوشادر و شحم حنظل و جو سوخته و بیخ کبر و برگ انجیر خشک و بیخ نی
خشک و تسب یمانی و صبر و لبان و برگ زیتون و قطران ست و گویند که سعفهٔ رطبه را به کند چون کاغذ سوخته بسرکه سوده بران طلا کنند **محمد بن زکریا**
گفته که این طلا برای سعفهٔ رطب ست و بهتر ازین دوائی نیست بگیرند خزف تنور کهنه دو جزو نمک یک جزو باریک سائیده بسرکه طلا کنند
و گفته که در علاج سعفه دقروح ردیه و در حصف و جرب که آن تخلف نمیکند اعتماد بر سرکه و نمک کنند که چیزی بهتر ازین در تجفیف مادّه نیست مع
امن از ورم **ابن هبة الله** گوید که علاج سعفهٔ رطب که از ان زرداب سائل شود فصد قیفال ست اگر مریض قوی باشد و یا حجامت اگر مریض
ضعیف بود و رگ سر مثل رگ پس هر دو گوش یا رگ پیشانی بکشایند و بعد فصد اگر یکی از اخلاط بدن ردی باشد و قوت متحمل تنقیه بود استفراغ
بدن کنند اگر غالب صفرا باشد بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه و اگر غالب بلغم باشد بحب صبر و مریض را از اغذیهٔ غلیظه مولد آن مثل ماهی و لحم
بقر و شیرینی چون حلوا پرهیز کنانند و تقلیل غذا کنند و سهل الهضم مثل بچهٔ مرغ دهند و قصد راس بروغن آس و روغن گل با برگ
علیق و برگ حنا و پوست صنوبر و عدس کنند و چون انصباب فضول بایستد در علاج این مرض ادویهٔ محلله بغیر آنکه هیجان حرارت کند
موافق باشد **صفت طلا** برای سعفهٔ رطب حادث بابدان صبیان زردچوب دو درم حنا درخام و کتنیز سوخته هر واحد سه درم
مرداسنگ یک مثقال ریوند یک درم پوست انار پنج درم مازو و سفیداب هر واحد چهار درم بادام سوخته شش درم مرتکیای نقره و زر دگلنار و
دم الاخوین و رصاص محرق هر واحد دو درم ادویه کوفته بیخته بروغن گل و سرکه پرورده بر سر مکرر طلا نمایند که تجفیف و دفع آن کند
و علاج سعفهٔ یابس بترطیب بدن از اغذیهٔ مرطبه مثل ماهی صخوری و ماکیان و زردهٔ بیضه کنند و موم و روغن و پیه ماکیان بر سر طلا
نمایند و مریض را هر روز چند نوبت در حمام داخل کنند و بر سرش آب نیمگرم بریزند اگر مریض جوان باشد از جماع آنرا منع کنند و اگر این مرض باطفال
باشد رگ پس گوش بکشایند و بخون آن بر سر طلا کنند و بعد از ان بمرهم احمر طلا سازند و سر را بآب چقندر و سبوس مطبوخ بآب و
سرکه بشویند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که سعفه بیشتر از خون مخلوط بصفرا یا بلغم شور ردی تولد کند اما آنچه از خون صفراوی متولد

شود ریم او رقیق وسوزان بود وآنچه از بلغم شور تولد کند ریم او غلیظ باشد پس استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله وافسنتین وسقمونیا باید کرد وتنقیهٔ بلغم بحب صبر وقوقایا کنند پس ادویه طلا کردن واین طلا کودکان را سود دارد مازو خام پنج سوراخ بر روغن گل بریان کرده بسایند وبسرکه طلا کنند ودر هر ماه سه روز ازان روغن در بینی کودکان چکانند وبعضی اطبا مورد خشک وبعضے آملہ باین دوا می آمیزند وسعفه که بر روی افتد بثرهای سرخ بود علاج آن حمام ست در روی بربخارات گرم داشتن ورگ پیشانی زدن و دو چیز اندر خاتن وگل ارمنی وکافور باسرکه وگلاب طلا کردن وباقی در اقوال سابق مسطور شد **خجندی** گوید که علاج سعفه که ازان زرداب سیلان کند وآنرا شیرینج گویند اگر با حرارت بود حجامت ست وشرب شربت عناب وسکنجبین وغذا مزوره ماش یا جو مغز بادام واسفاناخ وکدو وماهی رضراضی وتنقیهٔ بدن بمطبوخ شاهتره وهلیلجات وبعد تنقیه طلا بقرص سعفه وعلاج سعفهٔ یابس آنست که هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا ترنجبین بماء الجبن بنوشند واستفراغ خلط موجب کنند وترطیب مزاج باغذیهٔ رطبه مثل ملوخیه واسفاناخیه وقرعیه وعلاج سعفهٔ سود فصد قیفال است واخراج خون بقدر قوت وحاجت وفصل واستفراغ بمطبوخ افتیمون ومطبوخ هلیله بعد از نضج وطلای دوا بقرطاس آنرا نافع بود وکذا قیروطی که در قول ابن الیاس در علاج سعفه گذشت **انطاکی** گوید که بعد تنقیه حجامت سر کنند در سعفهٔ رطب وترطیب در سعفهٔ یابس بمثل لعبه وشحوم واز مجربات برای سعفهٔ رطب آنست که مرد ومقل وصبر وحب البان وزردچوب بسرکه ودول انسان سرشته بمرات طلا کنند وبعد آن بطبیخ ترمس بشویند وبرای سعفهٔ یابس آرد جو سوخته وسرکه بموم طلا کرده وکافور وحنا بعد جدا کردن او از دست طلائی یا پیه بز ورینج زند وبعد آن بروغن بطم چرب کنند **گیلانی** مینویسد که چون این مرض از مواد مختلفه پیدا شود لابد ست در علاج او از اخراج آن مواد وآن بمثل طبیخ افتیمون وغیره وآنچه مخرج صفرا وسودا وبلغم شور هر سه مواد معًا باشد یعنی از شان آن دوا دفع این هر سه خلط بود مثلاً پوست هلیلهٔ زرد از هفت تا ده مثقال با افتیمون سه درم شب در آب تر کنند وصبح جوشی خفیف داده خوب مالیده صاف کنند پس صبر وسقمونیا بقدر حاجت سائیده بآب آن مطبوخ حب بسته بخورند بعده طبیخ بنوشند بعده تنقیهٔ باقی مع ترطیب بمثل ماء الجبن شاهتره ترحیا نچه در قول شیخ گذشت باید کرد بعد ازان برماء الجبن سی درم وافتیمون یک نیم درم اقتصار ورزند وگاهی فصد رگ سخرین دانین برای سعفه که در روی باشد میکشایند لیکن سعفه که بر روانند کم صحت یابد وبدانند که ادویه موضعیه مستعمل در سعفه وجرب از هر قسم که باشند باید که از چیزی گو گرد واز غدری سیعه سائله خالی نباشند که این سری از اسرار اطباست لیکن میباید که استعمال آنها در هوائی بود که بارد نباشد وباید که استعمال ادویه موضعیه مطلقًا بعد تنقیه واستفراغات باشد وآز علاجات سعفهٔ یابس استفراغ مادهٔ فاعله اوست بمطبوخ مرکب از افتیمون وهلیلجین وتخم کاسنی وشاهتره وگل سرخ وتمر هندی وترنجبین وترطیب مزاج باشربهٔ مرطبه وغیر آن که در اقوال سابق گذشت **مصنف** خلاصة التجارب گوید آنجا که قرحه وسیع نبود ودر کنده ریم رقیق وسوزان تر آید اول تنقیهٔ صفرا کنند آنگاه توابض در سرکه وروغن گل حل کرده طلا کنند واگر خون غالب باشد اول تختی خون کم کنند بفصد قیفال یا بشرط گوش ورگ پس گوش ورگ پوست سر ورگ پیشانی اگر علت بر سر وروی وحوالی آن باشد واگر بر اعضای پائین باشد فصد صافن یا باسلیق انسب بود آنگاه مسهل دهند وحجامت حوالی مرض هم نیکو بود وزلو بر مرض چسپانیدن تدبیری بس صواب بود خصوصًا بعد تنقیه واگر ریش فراخ شود ورطوبت غلیظ لزج ازان ظاهر گردد اول استفراغ بلغم باید کرد آنگاه طلاهای مناسب وحق آنست کسی را که برداشت سوزش سرکه ونمک باشد اگر تیزاب فاروقی بمالد وبعد آن موم روغن مالد چندانکه یکبار چرک آن کشیده شود پس چند روز برآساید وباز دیگر بمداومت تیزاب وروغن با مهلت نماید تا آنکه ریش بصلاح آید بهترین علاج برای مطلق سعفه بود واین بس عجیب ست ومداومت طلای موم روغن نفط وبصابون وآب گرم شستن کسی را که طاقت تیزاب نباشد علاج بی بدل ست وسعفهٔ اطفال را زود باصلاح آورد وکف گوشت جوشیده درین مرض مکرر مالیدن بس مجرب ست وآنجا که ریش خبیث تر باشد تیزاب کاری وموم روغن نفط هر دو باید وبسیار آزموده است وآنجا که خشکی سعفه غالب بود بحمام وبخار آب گرم آن محل را نرم باید داشت وخراشیدن آن محل وخون آن بیرون کردن بعده مرهمی که از مرداسنگ وزردچوبه وروغن زیتون وسرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد وهمچنین مغز نشستفا لو تلخ سوخته سائیده مالیدن ومغز بادام تلخ ومشمش همین حکم دارد لیکن اگر مرداسنگ وتوبال مس سوخته وحنا واندک سرکه ضم کنند بهتر بود وآنجا که ریش سخت گرم وعفن باشد گل ارمنی وکافور در سرکه وگلاب حل کرده طلا کردن و غذای مصلح خلط بکار داشتن نافع بود ومرداسنگ وپوست انار وزراوند طویل وزردچوبه برابر باد وچندان حنا کوفته بیخته در سرکه وروغن گل حل کرده طلا کردن سعفهٔ اطفال را نافع بود وسام ابرص را خشک کرده سحق نموده باروغن زیت طلا کردن مفید بود ومسحوق آنرا اگر در روغن بریان کرده طلا کنند بهتر بود وسرگین فیل را سوخته با روغن گل طلا کردن مفید بود وهمچنین زهرهٔ خوک را با عسل طلا کردن وسعفهٔ موردثی علاج را صلاح تمام نپذیرد

و معدلک تیزاب کاری را اندران اثری نیک بود **مؤلف** اقتباس نوشته که سعفهٔ یابس اکثر در سر افتد و باشد که تا بروی و سینه و دستها برسد پس اول رگ سر رو زنند و بفاصله سه چهار روز رگ پیشانی زنند و باز بفاصلهٔ سه چهار روز رگ پس گوش کشایند و تنقیهٔ بدن بماء الجبن و سفوف لاجورد و حب آن و شربت آلهی علوی خان فرمایند و بعد از تنقیه قنبیل برگ حنا خرمهره زرد سوخته بورق بریان هر یک دو توله در روغن سرشف سرشته طلا کردن نافع ست و همچنین روغن یاسمین و کذا مسکه گاوی و ضماد از تخم روسن با روغن سیاه دریک هفته به بیاز و سعفه رطب که آنرا شهدیه گویند اکثر بزنان بسبب احتباس حیض افتند و با سیلان ریم از بن مو و سوزش و شدت درد باشد دران فصد قیفال گیرند و بفاصلهٔ سه روز رگ هر دو صافن زنند و بعد چهار روز تنقیه نفس عضو نمایند بگذاشتن زلو و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ افتیمون اسطوخودوسی علوی خان کنند و جهت تسکین درد این بخور بکار برند برگ قنب سبز و برگ گلاب و برگ انار و برگ نیب و پوست درخت انبهٔ کهنه هر یک سه توله عنب الثعلب پنج توله و هر روز صبح و شام بآبی بشویند که دران برگ نیب و برگ بهٹ و برگ انار سبز جوشانیده باشند بعده باین مرهم مندمل سازند مرداسنگ مغسول زرد چوب توبال مس سوخته برگ حنای خشک قنبیل هر یک سه ماشه موم سه توله در روغن گل گداخته مرهم سازند **صاحب مهندی** گوید که نوعی از بثور سرست که بثور کوچک سفید بعد تراشیدن موی سر پدید آید و بعد چند روز ریشه شود و آن عسر العلاج ست و بمرات دیدم که باین تدبیر منقلع میشود یعنی حلق راس کنند و تمریخ و دلک به لیموی قطع کرده متصل بحلق سر نمایند که این منع حدوث آن مطلقاً می کند

قوبا

عبارت ست از خشونتی که در ظاهر جلد حادث شود با خارشی و رنگ او گاهی مائل بسیاهی و گاهی مائل بسرخی بود و کنارهای او در اکثر سطبر و سرخ باشد و آنرا بالفارسی گریون و بریون و بهندی داد گویند و اکثر حدوث آن از خون حاد لطیف بود که آنرا مرهٔ سودا غلیظ مختلط گردد و گاهی از مخالطت رطوبت رقیق و بلغم بورقی حادث شود و این در قوبا مزمن بود که از ان پوستها همچون فلوس ماهی جدا شود و این مشابه ترین قوبا بسعفه یابس ست و از قوبا نوعی ست خبیث مودی بجذام و آن قوبا ساعی بود و شیخ الرئیس میفرماید که قوبا از سعفهٔ یابس اخبث وارداء و آکل و بسیار غائر بعید نیست و سبب قوبا قریب از سبب سعفه است و سریعتر قوبا از روی صحت آنست که مادهٔ رقیق او غالب تر باشد و بعضی از قوبا رطب دموی ست که هنگام خارش تری ظاهر شود و این سالم ترست و بعضی از ان یابس و اکثر آن از بلغم شور بود که با حتراق مستحیل بسودا گردد و بعضی از قوبا منتشر بود بسبب شدت خشکی و کثرت غور و آن مثل برص اسود و مثل خشکریشه باشد و بعضی از ان غیر منتشر بود و از قوبا بعضی ساعی خبیث بود و او آنست که مادهٔ حادهٔ رقیقه دران غالب تر باشد و بعضی واقف بود و او آنست که اجزای غلیظ ارضی بران غالب تر باشد و بعضی از قوبا نو بود و بعضی از ان مزمن روی و قوبا مرض خریفی ست و طبری گوید که قوبا شبیه به بثور منبسط منتشر بود که در سطح جسم حادث شود و در اکثر مستدیر الشکل باشد و گاهی بر استدارت منبسط شود حتی که مسافت بسیار از جلد در گیرد و گاهی بندرت الشکل مستطیل باشد و قوبا سه جنس ست و انواع آن بسیار بود پس جنس اول دموی ست و او آنست که از فساد خون و مخالطت رطوبت فاسد بود و جنس دوم رطوبی ست و آن از فساد رطوبت و سخونت و عفونت او بود و جنس سوم سوداوی ست و آن از خلط سوداوی هنگام احتراق اخلاط و استحالهٔ آنها بسودا افتد و رنگ دموی سرخ بود و رنگ رطوبی سفید مخالط بسرخی یا زردی و رنگ سوداوی اغبر تیره باشد گاهی با قوبا درد شدید بود و آن هنگام اختلاط صفرا با خلط موجب وی بود و دران حدث حادث شود و گاهی با آن خارش لذت دهنده بود و این بنا بر مخالطت خلط حریف با سبب فاعل وبا شد و اگر خارش مستلذ نباشد بلکه مولم بود دلالت کند بر آنکه انچه بدان مخلوط شده خلط لذاع حادست و ایلاقی گوید که سبب این مرض دو چیزست یکی خلط ردی در بدن دوم قوت طبیعت که آن خلط را بنا بر اشفاق بر اعضای رئیسه بسوی ظاهر بدن دفع کند و خلط ردی دو گونه باشد یا حاد رقیق و علامتش خلش و دغدغه و سوزش و سیلان ست و یا غلیظ سوداوی مختلط با خون و علامتش خشکی قوبا و عدم خلش ست و اگر مرکب بود علامات مرکب باشد و انطاکی مینویسد که قوبا خراز ست و بعضی اطبا **تخصیص** خراز بدانچه در سر باشد کرده اند و قوبا بغیر آن و هر چونکه باشد قوبا خشونتی ست و چون خبیث گردد آنرا حکه لازم شود و حی کند و در اغلب از مقدمات جذام بود و سبب آن فساد ماده و حرافت اغذیه و ادمان اشیای مغلظه مثل لحم بقر و بادنجان ست و علامت آن بود نش برنگ خلط است و خروج رطوبت از رطب آن و خشکی او از یابس آن **علاج** در ابتدا اگر کم باشد مالیدن ادویهٔ خفیف چون روغن گندم و نخود و پوست نارجیل و چوب شیشم و یا چک دشتی و روغن گل و بادام تلخ مفید و ایضاً مالیدن صمغ مانند صمغ بادام تلخ و خنق و صمغ بطم و شحوم مانند چربی بط و ماکیان نافع از زرنیخ بود یا سرکه و آب لیمو تنها و یا سنگهاڑهٔ خشک و تخم پنوار در بیخ بالک جوبی در بیخ کسوندی و تخم تمر هندی هر واحد در آب لیمو سوده و یا صابون و زیره و ابیلهٔ مرکی و مقل ازرقی

در سرکہ سائیدہ ویا روناس باعسل وکذا آب مقطر وبان دست آن ویا آب برگ سیم ویا برگ ہارسنگار ویا آب برگ کاہ ہندریا کہ در موسم برشکال می روید تنہا ویا باسہاگہ
مسادی ویا بورق در آب برگ ملتاس بمالند واگر کہنہ ویا زیادہ بود علاجش مثل علاج جرب کنند و بعد فصد ہفت اندام ویا باسلیق ہر چہ مناسب باشد تنقیہ بمطبوخ
افتیمون ویا شاہترہ کنند وماء الجبن دہند وتدبیر خفیف جذام بکار برند ومروق شاہترہ وکذا نقوع برادۂ شیشم با شربت عناب تا چہل روز نوشیدن از مجربات ست اطلیۂ
چون طلای سفوف طلا نمایند و باید کہ پیش از طلا زو بچسپانند و یا از چیزی بخارند کہ خون فاسد از ان برآید واگر قند سیاہ کہنہ قدری گرفتہ بدست نرم کردہ بر موضع داد بچسپانند
و بردارند و تا یکپاس ہمچنین کنند ہمہ ریشہ او برآید بعدہ اگر خواہند شیر انجیر طلا کنند کہ در دفع آن از مجربات استاد مرحوم ست وگیاہ لٹوپری کہ بغایت تیز ست جہت قوبا
وبرص سیاہ مالیدن نافع و بعد زوال قوبا ادویہ رادعہ چند روز طلا کنند تا عود نکند و آنرا کہ بدوا نیشو و شق نمایند اگر ممکن بود پس دوای حاد نہند تا گوشت فاسد را
بخورد و بعدہ بہ مرہم سفیداب ومانند آن جراحت را مندمل سازند و در قوبای متقشر نیز اول فصد اکحل یا باسلیق کنند واگر زن باشد ہر دو صافن کشانیدہ و بمنضج سودا یا مطبوخ
افتیمون نضج دادہ تنقیہ بمسہل سودا وحب لاجورد و مطبوخ افتیمون غاریقونی علوی خان کنند پس ماء الجبن یا چوب چینی خورانند وخوردن اطریفل افتیمون علوی خان
با این عرق نیز مفید ست شاہترہ نیم آثار سرپھوکہ برگ گز وگل بکاین وتخم کاسنی وگل کاسنی ومکوہ وافتیمون ہر یک بست تولہ برادۂ شیشم و آبنوس ہر یک سیزدہ تولہ منڈی
بادیج و برگ وگل یک آثار عناب کلان یکنیم پاو بسفائج ہفت تولہ درونج عقربی چہار تولہ گل گاوزبان نہ تولہ گل نیلوفر پاو آثار شب خیسانیدہ صبح دہ شیشہ عرق
کشند شربتی از ان تولہ با بست تولہ با شربت عناب سہ چہار تولہ و غذا گوشت بزغالۂ شیرخوارہ وجوزۂ مرغ بنان گندم و بجای آب عرق کاسنی وگلاب برابر درمیان طعام
آب دریا دہند **ذکر ادویۂ مفردۂ نافع قوبا** ضماد پیاز وزراوند و خربق سیاہ وبادام تلخ کہ مجرب ست وحلتیت وزیرہ وسریش وکرویا و دہنج کہ خبز بست
وودع و بیخ قثاء الحمار و قرفہ و دارچینی و سرگین خر گوش و خربق سفید ہر واحد بسرکہ سودہ وکذا اشک بسرکہ وزیت یا بسرکہ و روغن گل وکذا حماض خام یا
بشراب پختہ بعد غسل موضع بسرکہ ونطرون وکذا بیخ آن بسرکہ پختہ وکذا کندر مخلوط بزفت و سرکہ وکذا سرگین کبوتر با آرد جو وکذا کبریت بزیت ویا بروغن بادام
وکذا حرف بعسل تنہا یا بسرکہ نیز وکذا خر مہرہ سوختہ وکذا کف دریا تنہا یا بشراب کہنہ وکذا عصارۂ قثاء الحمار یا برگ آن وکذا مغز تخم بید انجیر و زرنیخ زرد و بلسان
سودہ بعسل آمیختہ وکذا شلیم وکبریت و سرکہ آمیختہ وکذا شلیم و پوست ترب ونمک وکذا شیر انجیر و آرد جو و سرکہ وکذا تخم ترنج در قوبای زنجہ وکذا قسطار کندر و بیض
وکذا گل شقائق النعمان وکذا آب شبت تازہ بعسل جوشانیدہ تا قوام آن غلیظ گردد وکذا شبت و سداب و عسل وکذا دارچینی بسرکہ وعسل وکذا سرگین فاختہ
با آب ترب وکذا تخم شہدانج بگوگرد آمیختہ وکذا کندش وتخم ترب وکذا حلزون تمامہ کوفتہ وکذا حلبہ و انجیر بسرکہ سودہ وکذا آب برگ انجیر ونطرون وکذا شب یمانی
بہ عسل وکذا برگ جمیز وکذا روغن گاو و سداب و عسل وکذا مغز تخم بید انجیر وشاخ گوزن سوختہ وتخم گندنا وکذا خانۂ زنبور عسل و چرک بدن کشتی گیر کہ مجرب ست

واکل وضماد خربق سیاہ وکذا جوز جندم وکذا شحم حنظل وکذا مسکۂ تازہ وکذا ترشی ترنج در قوبای صفراوی وکذا دارچینی وکذا نسرین وکذا سم بز سوختہ
وکذا سرکہ عنصل وکذا مغاث وکذا گاوزبان مسلوق بروغن بادام تا چہل روز و ابن سراپیون گوید کہ علاجی نافع تر در قوبا از مداومت استعمال آب گرم نیست

ذکر ادویۂ مرکبہ کہ در قوبا مستعمل **حب طلا** کہ برای قوبا معمول مولف و عجیب الاثر ست مرداسنگ گوگرد آملہ سار نوشادر سہاگہ بریان فلفل گرد مازو
کات سفید صمغ عربی تخم ترب برابر نیلہ تھوتھہ نصف یک جزو کوفتہ بیختہ بآب لیمون حبہا سازند وقت حاجت قوبا را خاریدہ بآب لیمو یا آب سادہ
سائیدہ طلا نمایند واگر بجای تخم ترب افیون داخل کنند بہتر ست **ایضاً** مجرب گوگرد کشتہ پاپڑہ یا نیلہ تھوتھہ سندور مرچ سیاہ سہاگہ تیلیہ مرداسنگ ہر واحد
یک درم سیماب دو درم اول گوگرد و سیماب را یکجا کھرل نمایند کہ ہر دو سیاہ شود پس ادویۂ دیگر کوفتہ آمیختہ خوب بسایند و بآب حبہا ساختہ وقت حاجت
بسرکہ سائیدہ بمالند **ایضاً** کہ اکثر برای غربا تیار میماند و مجرب ست باچی گھونگچی سرسون ہر یک دو درم تخم پنوار چہار درم نیلہ تھوتھہ دو ماشہ کوفتہ با آب لیمو
سائیدہ بقدر کنار و شتی حبہا سازند وقت حاجت یک حب بسرکہ یا آب ترب سودہ ضماد کنند و در نسخۂ دیگر کوٹھ عوض نیلہ تھوتھہ ست و وزن
ہمہ برابر و بدوغ ترش سرشتہ بکار برند کہ جہت گجداد معمول مجربات **حب قوبا** کہ درین باب مجرب ست پلاس پاپڑہ گندھک سہاگہ بریان
افیون برابر گرفتہ بآب لیمو کھرل کردہ حبہا سازند و قوبا را خاریدہ بآب لیمو حل کردہ طلا سازند و در نسخۂ دیگر کہ آنہم معمول ست چینی گوند کات
سفید مازو عوض پلاس پاپڑہ ست **ایضاً** مجرب سہاگہ نوشادر پھٹکری تخم پنوار افیون ہر یک دو ماشہ چونہ یک ماشہ در آب لیمو چہار گھڑی
حل کردہ حب بندند و قوبا را خاریدہ بآب لیمو واگر نباشد بآب سادہ سائیدہ بمالند **ایضاً** مجرب سہاگہ خام رال گندھک باچی سیماب ہر یک چہار دہ ماشہ مازو چہار ماشہ

باب لیمو حب بسته بدستور طلا نمایند و در نسخهٔ دیگر توتیای سبز صندل سفید عوض رال وباقچی ست ووزن همه برابر **ایضاً** برای داد مجرب جتقر العباد نوشادر گندهک آنوله سار هریک نه ماشه ماز وششماشه سفیده سهاگه هریک پنج ماشه نیله تهوته از یک ماشه تا سه ماشه در آب لیمو سه روز حل کرده حب بسته بدارند ووقت حاجت در آب مذکور حل کرده قدری داد را خاریده طلا نمایند **دوای قوبا** یعنی داد منقول از بیاض استاد علیه الرحمه اعتماد سندوری بیدمرغ هرد و بادشه چوب نیم صلایه کرده بمالند و یا صمغ عربی ماز و سبز کوفته در سرکه حل کرده طلا سازند و یا شوره قلمی برگ گل بگله برابر در آب لیمو سوده طلا نمایند و یا زرد چوب چونه پان بآب سائیده بمالند **ایضاً** که در ازالهٔ قوبا مجرب برگ نورستهٔ خیار شنبر یک جزو ترشی انبه یک جزو شاخهای نرم زقوم ده جزو باریک سائیده موضع قوبا را خاریده ضماد نمایند در دو سه بار زائل شود **ایضاً** ترشی انبه دو توله توتیای سبز شش ماشه هر دو را باریک سائیده در یک نیم پاو آب آمیزند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند وقت حاجت قوبا را خراشیده با پر مرغ آلوده بمالند و این دوا در اصلاح قرحهٔ داد رنگ زیبی نیز مفید ست **ایضاً** مفید قوبا لوبان کوڑیه شکر سفید بآب لیمو سائیده طلا کرده باشند **ایضاً** مجرب تخم پنوار زرد چوبه سهاگه کات سفید نیون برگ صد برگ در آب سائیده جهابسته بآب لیمو یا بآب شبنبه سائیده ضماد نمایند **ایضاً** آمله صندل سرخ گوند چنیه رال سهاگا کات مساوی بآب سائیده قوبا را خاریده بمالند و در نسخهٔ دیگر گندهک آنوله سار تخم پنوار عوض صندل وگوند درال ست **روغن گندم** نافع قوبا وسعفه ومحلل وملین ومسکن سوزش وحرارت ومفید اورام صلبه گندم صاف شب در آب تر نموده صبح در شیشه کرده بطریق ڈول جنتر روغن بر آرند و یا گندم را شسته شب در هوا دارند وصبح بر تختهٔ سنگ و یا صفحهٔ آهن گرم نهند و از بالا قطعهٔ آهن بغایت گرم گذاشته بخش کنند انچه رطوبت سیاه گرداگرد او بر آید بستانند و بهچنان گرم بمالند **روغن پوست نارجیل** از مجربات والدم حوم پوست جوز هندی دو سیر باقچی یک سیر گوگرد نستری یا دو سیر اشخار پنج درم نیکو فته در شیشه پر نموده بطریق چوه بچکانند موضع داد خاریده بمالند **نوع دیگر** از مجربات احقر پوست سخت نارجیل یک رطل توتیای سبز نوشادر آهک آب نادیده تنکار هریک دو نیم درم همه را نیکو فته روغن کنجد بست درم ممزوج کرده در شیشهٔ آتشی یا ظرفی کهنه بطریق پتال جنتر روغن کشند **روغن پاچک دشتی** که خشونت جلد وقوبای مزمن را دفع کند بگیرند پاچک دشتی و در دیگ گلی پر سازند چندانکه چهار انگشت کنارهٔ دیگ خالی ماند و سبوچهٔ پهول بآب پر کرده بر سر آن دیگ گذارند بجای سرپوش و بر آتش پاچک دشتی که بروغن روغن کرده باشند آن دیگ را گذارند و یا دیگ مذکور را بر دیگدان نهاده زیر او آتش چوب کنند و ساعت بساعت سبوچه را که بالای دیگ است بر دارند و انچه عرق مانند بر ته سبوچه جمع شده باشد بانگشت پسلیده در ظرفی بگیرند و باز آن سبوچه را بر دیگ گذارند و همچنین کنند تا آنکه هیچ عرق بر نیاید پس عرقی را که در ظرف گرفته باشند قدری بر قوبا بمالند بعد خاریدن آن بپاچک دشتی **نوع دیگر** برای هر قسم داد و اکوته نافع ست بیارند پاچک دشتی یک آثار و هرتال پنج دام پخته و روغن کنجد یک آثار و هرتال را در روغن حل کرده هر عدد پاچک را از این روغن غلاف کنند و در ظرفی گلی ته بته نهاده و گل حکمت نموده بطریق پتال جنتر روغن بگیرند اغلب که از دو سه بار زیاده حاجت استعمال نشود **روغنی** که برای قوبا مجرب سخت سود مند ست زرنیخ ده درم گوگرد پنج درم سیماب پنج توله روغن زرد یک آثار شاهجهانی سیماب را با گوگرد بسایند تا سیاه شود آنگاه زرنیخ را حل کرده در پاو آثار روغن بانگشت خوب لت کنند و بر پارچهٔ آب نارسیده بمالند و بر سیخ آهنی پیچیده برشته محکم کرده بر طشتی پر از آب بیاویزند و آتش دهند و روغن باقی را اندک اندک بر آن پارچه همی ریزند و روغنی که بچکد از روی آب جمع کرده وقت حاجت بر جرب و قوبا بمالند کم فی الفور زائل میکند **ضماد** که برای داد لائق صاد ست سیماب دو توله گندهک آنوله سار و گندک لوٹیه مرداسنگ هر واحد ششماشه سوای سیماب هر سه دوا باریک سائیده دو توله روغن زرد داغ نموده در تهالی کانسی ادویه مع سیماب از کٹوره کانسی خوب حل کنند تا که سیاه شود نگهدارند و قوبا را از پاچک دشتی بخار دهند که سرخ شود پس دوا بمالند تا یک گهڑی که عاجل الشفا ست **ایضاً** که برای قوبا وجرب وقروح خبیثه از مجربات حکیم علوی خان ست باقچی کالی زیری تخم پنوار گندهک آمله سار مساوی کوفته شب بآب خیسانند و صبح در کهرل بمالند تا نرم گردد و روغن کنجد داخل کرده بر موضع قوبا وجرب وقروح بمالند و بعد از دو سه ساعت بآب گرم وسرکه وسبوس گندم بشویند و اگر بمالیدن بر طرف نشود هر روز تا سه روز ناشتای یک پیاله ماست خوری از آب آن بنوشند که انشاء الله تعالیٰ هر قسم قوبا وجرب که باشد بر طرف گردد **طلا** که برای داد معمول ست تخم پنوار آمله لاکه برابر کوفته موضع داد را کیسه خوب بمالند بعد از ان دوای مذکور را بآب طلا کنند و در نسخهٔ دیگر کات عوض لاکه و در دیگری باقچی مرقوم ست **ایضاً** معمول ماز و سهاگهٔ بریان گندهک چهاجیه کتهه بابڑیا هر واحد یک توله مرچ سیاه شش ماشه نیله تهوتهٔ بریان سه ماشه در عرق لیمو سائیده حب بندند و بوقت حاجت طلا کنند **ایضاً** مجرب سهاگه نیله گندهک شکر سفید برابر کوفته بیخته بآب طلا کنند **ایضاً** معمول ومجرب گندهک آمله سار گندهک چهاجیه کتهه سفید دال کوٹه باقچی هریک یک توله تخم پنوار شش توله کوفته بیخته بآب شبنبه سرشته

بکار برند **ایضاً** که جهت قوبا مجرب و بی‌نظیر ست سهاگه بریان فلفل سیاه هلیله زنگی پوست بیخ پالک جوئی هر چهار برابر در آب لیمو سحق کرده بر موضع قوبا طلا نمایند در سه روز مستاصل گردد امید نیز که مجال عود نماند و در نسخه دیگر سیندور عوض فلفل ست و در نسخه پالک جوئی راگل بگله نیز گویند **ایضاً** از بیاض استاد مرحوم تخم پنوار آمله مین پھل لال سرخ برگ سنا هر واحد یک توله کوفته بیخته نگاهدارند وقت حاجت بقدر کفایت در جغرات آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا تر باشد یک توله مصطگی نیز افزایند و در نسخه دیگر سعد و برگ آک زیاده ست و نوشته که مجموع را سائیده در دوغ ترش آمیخته یکروز در آفتاب داشته بر موضع داد طلا کرده بگذارند تا خشک شود و طلا بر طلا کنند تا سه بار پس بشویند **مرهم** برای داد و بهوست مجرب حکیم علی علک البطم اشق مقل زراوند مدحرج هر یک سه ماشه روغن گل چربی بز موم هر یک یک توله بدستور مرهم سازند **اقوال** **مهره** مسیحی گوید که اگر قوابی از اخلاط حاده لذاعه باشد باید که معالجه باشیای مسکنه ملطفه کنند و اگر از اخلاط غلیظه بود بادویه قوی التلطیف و تحلیل نمایند و اولاً استفراغ ماده باسهال کنند و تدبیر انچیزیکه مضاد علت باشد مائل گردانند و مداومت استعمال آب شیرین گرم کنند و بعده استحمام ایشان موافقه استعمال کنند پس اگر قوبا کثیر الرطوبه باشد طلای مجفف استعمال نمایند و اگر غیر رطب باشند انچیزیکه جلا بغیر تجفیف کثیر نماید در قوبای بارح انچه جلا بغیر لذع نماید مثل آرد جو و باقلا و آب چقندر مطبوخ و سبوس میده و تخم خربزه مقشر استعمال کنند و اگر بارح نباشد آرد ترمس و نخود و تخم ترب و نشاسته بسرکه استعمال نمایند و برای قوبا منفعت قوی عظیم نماید اگر روغن گندم برب ترشی ترنج طلا کنند و اما قوبای صبیان و ابدان نرم رطب راسح آب دهن قبل از خوردن چیزی و آب شقائق النعمان و آب حماض و ایضاً مازو و هلیله سیاه اگر هر دو بسرکه بپزند کفایت باشد و اما قوبای کثیر الرطوبت محتاج بادویه قویه باشد همچو خربق سفید و سیاه و کبر و برگ فنجنکشت و تخم آن چون بعضی از اینها یا همه با موم در اسفیج آمیخته طلا نمایند و اما قوبائیکه از اشیای حاره هیجان کند باید که در ان اشیای قوی طلا لذع استعمال کنند مانند مایشابه کندر و یا کف دریا و کتیرا و یا گوگرد و بقر الیهود و یا توبال مس بصمغ پس اگر قوبا مزمن و متمکن گردد احتیاج بادویه قویه مرکبه افتد مثل این دوا خربق سفید چهار مثقال آرد ترمس صدف سوخته نطرون هر واحد سه مثقال سائیده طلا نمایند **دیگر** اشق آرد ترمس هر واحد یک مثقال مرده سنگ دو مثقال بسرکه تند حل کرده طلا کنند و بعد اندک زمان بآب گرم بشویند و سه روز این عمل کنند و اما قوبائی که در ان جلد متقشر گردد و با خارش باشد و آن برص اسود ست می باید که در ان اخراج خون کنند اگر همه بدن ممتلی و متحمل بفصد باشد بعده ادویه مسهل خلط سوداوی بنوشانند و چون تنقیه بدن کردند طلا بخربق سفید و سیاه با آهک مغسول و یا از بیخ کبر و صبر بسرکه و شقائق النعمان و بیخ کرم ابیض بسرکه نمایند و اگر در انجا خارش باشد گیرند برگ خرزهره سبز و در روغن شیرین بپزند تا مهرا گردد و در سرکه سائیده بران روغن کنجد و موم سرخ گداخته اندازند و حل کنند بعده بران گوگرد غیر سوخته پاشیده برهم زنند تا همواره گردد و در آفتاب و یا در حمام طلا کنند **بوعلی سینا** مینویسد که قوبا در اصل علاج محتاج بادویه جامع تحلیل و تقطیع و اذابت و تلطیف مع تسکین و ترطیب باشد و اول از هر دو بحسب ماده غلیظ بود و ثانی بحسب ماده حار رقیق و بحسب غلبه یکی از دو امر محتاج به تغلیب یکی از دو تدبیر باشد و چسپانیدن زو بهترین علاج ست و احتیاج بود در امر تنقیه و ابلاغ آن بماء الجبن بطریقیکه بمشاهده واجب کند و تغذیه و ترطیب و تدابیر مرطب بچیزیکه سعفه بدان محتاج بود و همچنین حمام از بزرگ ترین معالجات اوست و گاهی احتیاج بمفارقت هوای خشک افتد و قومی گفته که انچه منع حدوث قوابی کند و حادث آنرا صحت بخشد نیست که لک مغسول که غسل او بصبر باشد یک درم با سه اوقیه مطبوخ ریحانی خورند و چون قوبا منتشر گردد و کثرت پذیرد علاجش علاج جذام است

معالجات موضعیه

اما برای قوبای نو و متوسط از ادویه مفرده ترشی ترنج ست و برای قوی نیز صمغ عربی بسرکه و صمغ بادام و صمغ آلو بسرکه و میعه سائله بسرکه و خردل بسرکه بغایت مفید و آب کبر تیچی و آب شور روز بد و کف دریا و سریش چرم و آب دهن انسان روزه دار و چرک دندان و دو تخم خربزه و بیخ خنثی و آن اسراش ست و روغن بادام تلخ نیکو ست و سنگ سبویه و برگ کبر بسرکه و سنگ سبویه هر قوبا را بخاصیت نفع میکند و اقاقیا و مغاث و روغن گندم قوبای عارض هر بدن ضعیف و قوی را اصلاح بخشد و زرد چوب و برای قوبای مبتدی مداومت ریختن آب گرم بران بعده مالش بروغن بنفشه کنند و این فعل علی الدوام نمایند و گاهی طلای ماء الشعیر آنرا ببرد و خصوصاً با گز مازج و سعفه رطبه را نیز مفید بود و لعاب اسپغول و آب برگ سبز آن و آب خرفه و صمغ آلو نافع برای قوبای صبیان ست بگیرند صمغ بادام و سریش چرم و میعه مسادی و بسرکه آمیخته طلا کنند و یا بگیرند سریش نجاران و کندر و گوگرد و سرکه و سحق کرده استعمال نمایند و اما قوبای مزمن ردی محتاج بادویه قوی تر بود مثل عصاره ترشی ترنج مقوم بطبخ

و مثل روغن نخود و روغن بیدنج و روغن گندم خاصةً و صمغ بادام تلخ و گوگرد و نشک برسوخته و کف دریا و قطران و زفت هر دو عجیب ست و همچنین ادویه مت طلا بنفط سفید و سرگین حیوانات مذکوره در باب سعفه و فنجنکشت و کبر و اشق و خربق و حب البان و ثافسیا خاصةً لاسیما چون از ان قیروطی بروغن خردل بسازند و سنگ سبویه و اشق بسرکه و فرو ماناد کندش و خاکستر کبوتر و زرد چوب و خردل و حرف و تخم جرجیر و عسل بلادر بغایت مفید و از مرکبات این است که بکشانند فرو ماناد و بسائید و بار وغن گندم بیامیزند و خاکستر سیر با عسل و گوگرد بصمغ بطم و تخم حب البان بسرکه بسیار قوی ست و برای قوبای مقشر نیز و یا بگیرند کندر و زاج و کبریت و صبر هر واحد یک درم صمغ دو درم و بسرکه طلا کنند و یا بگیرند بوره ارمنی نیم مثقال روغن گندم سه درم ترشی ترنج قفر الیهود هر یک دو درم تخم جرجیر شونیز خربق سیاه زاج سوخته هر واحد یک نیم درم و از ان طلا سازند و یا سنگ سبویه بکوبند و بسرکه طلا کنند و یا بگیرند زاج و مرد کندر و غسب و کبریت و صبر و بطلا سرشته طلا نمایند **دوای جید** حب البان ده جزو گوگرد زرد چهار جزو و سنگ سبویه یک جزو باریک سائیده بسرکه و روغن طلا کنند و یا بگیرند کبریت و دقاق کندر و اشق و در سرکه گداخته بکار برند و یا بگیرند سرگین سگ و استخوان گاو از ان و کبریت ابیض و سداب و دخان تنور و پوست انار و خاکستر حمام و زرنیخ زرد و سرخ و کبریت اصفر مساوی و در سرکه و زیت حل کرده طلا نمایند **مجوسی** و صاحب جامع گویند که حدوث قوبا از مرهٔ سودا میشود و چون کثرت اغذیهٔ مولد آن کنند و از انچه در ان انتفاع یابند فصد و شرب دوای منقی سودا و پرهیز از اغذیهٔ مولد آنست و اما انچه بدان تطلیهٔ موضع نمایند سنگ سبویه بسرکه است و هلیلهٔ زرد را باریک سائیده بصمغ آلو سرشته بسرکه حل کرده بر موضع طلا نمایند و یا علک البطم با اندک موم و زیت گداخته و بر آن گوگرد باریک سوده و سرکه آمیخته لزوم موضع کنند و یا بگیرند سرگین زرزور و سرگین سوسمار و باریک سائیده بسرکه سرشته بکار برند و اگر قوبا بر چهره باشد بگیرند گندم و بر قطعهٔ آهن یا سندان خوب گرم نهاده بمطرقه بران تحمیش نمایند و رطوبتی که از ان سیلان کند بگیرند و بر قوبا طلا کنند و یا بگیرند تخم فنجنکشت و باریک ساخته بسرکه طلا نمایند و یا بگیرند سریش چرم پنج درم و کندر دو درم سوده بسریش در آب گداخته بسرشند و بر قوبا طلا سازند و از وفق علاج در قوبا که بارها آزموده ایم استعمال ماء الجبن بحب افتیمون ست **طبری** در علاج قوبای سر گوید که علاج عام قوبا استفراغ بدن ست بحسب خلطی که فاسد شده و بدترین انواع او سیاه سوداوی ست و اکثر انچه در استفراغ بدن هنگام حدوث آن استعمال کرده میشود مطبوخ افتیمون و طبیخ افسنتین ست و این نسخهٔ اوست بگیرند هلیلهٔ سیاه و کابلی و زرد هر واحد ده درم بعد و ر کردن خسته آنها افسنتین رومی ده درم شاهتره خشک مویز منقی هر یک پانزده درم سنای مکی بیخ سوسن آسمانجونی ما میران چینی هر یک پنج درم افتیمون هفت درم همه را بطریق مطبوخ بپزند یک شربت از ان مقدار یک صد و بست درم گرفته سه طسوج سقمونیا و یک درم غاریقون در ان حل کرده نیمگرم بنوشند اگر یک شربت کفایت نکند معاودت آن نمایند و بر خلقی تجربهٔ این کردم و از ان مع لزوم پرهیز صحت یافتند و قومی را از اهل عباد دیدم که در اکثر ابدان ایشان قوبای سیاه بود و معالجهٔ آن بشرب نقوع صبر نمودند و برای علاج او به بصره رفتند و چند روز قیام نموده این نقوع نوشیدند و از ان صحت یافته بوطن خود باز گشتند حتی که در بصره مکانی که در ان مقام میکنند معروف است و برای ایشان در آنجا مکانات مرتب شده اند بگیرند صبر سقوطری خالص پنجاه درم و زرد چوب ده درم و ما میران چینی پنج درم و آنرا با مویز مع تخم در آب کاسنی تر کنند و در آفتاب سه روز بدارند بعده هر روز از ان یک قدح مقدار چهل درم با سه درم روغن بادام بنوشند و کسی را که از ایشان بواسیر باشد درین اجزا مقل زیاده کنند و بروغن خستهٔ مشمش بنوشند و غذای او شوربای گوشت فربه باشد و برین ده روز تا بست روز قائم مانند و هر دو روز یکبار در حمام داخل شوند پس بغیر طلا ازین صحت یافتند و باز گشتند و اکثری را از ایشان سبب کثرت تولد آن در بلد آنها سوال کردم و بیان نمودند کسی که در بلد ما قیام کند و نوعی از ماهی شور تعرض ننماید آنرا این حادث نمیشود و هر که آن ماهی را تا پنج مرتبه بخورد آنرا این مرض پیدا گردد و از انچه انواع قوبا را در ابتدا بدان طلا نمایند و جالینوس آنرا ذکر کرده چرک دندان اطفال ست چون برناشتا باشند و روغن گندم و در آخر آن چون طول کند حرمل کوفته باز بدو در سرکه حل کرده است و اهل اهواز این حرمل را سوخته و غیر سوخته بسرکه استعمال میکنند و آنرا دوای الخفس نامند و این در ان حسن التاثیر ست و آنرا بسرعت قلع میکنند و اما اهل عراق آنرا بصمغ آلو محلول بسرکه طلا می نمایند و آنرا قلع و زائل میکنند لیکن الم شدیدی آرد و این بسیار را دیدم که چون قوبا با اطفال حادث میشد خرما میگرفت و آنرا مثل معجون ساخته مدام بر قوبا ضماد بدان میکرد و قوبا بسرعت از سطح جلد منقلع میشد و در ان سوراخها مثل فرو بردن سوزن ظاهر میگردید و از ان آب زرد ترشح میکرد و مدام آن آب را نشف میساخت تا آنکه پاک میشد و سوراخ فارغ ظاهر باقی می ماند بعده بروغن گندم و یا نخود یکبار طلا مینمود و قوبا خشک میشد و از جلد جدا میگردید و من این را در مردم کلان استعمال کردم و تاثیر نیک نمود و از اطلیهٔ قوبا این است که زیت در چراغ روشن کرده

دخان او بگیرند و شیر انجیر بدان آمیخته بر قوبا بمالند تا ورم کند و تقیح یابد پس اندمال آن نمایند و اگر از استعمال این خارش بسیار پیدا شود موضع را بسرکه بشویند و بروغن گل چرب
کنند که ازین خارش ساکن شود و چند پیر زال را دیدم که معالجهٔ قوبا بادویه پوشیده میکردند و از ایشان دریافتم که صدای حدید و زنگار آن بسرکه گداخته است و در خلقه
استعمال کردم و بدان نفع یافتند و قوبا قریب العهد اصلاح می یابد و بعید العهد گاهی متعسر میگردد و بعد فصد و استفراغ بران زلو چسپانیدن بد نیست تا خلطی را که خارج
از عروق دران واقف ست استصاص نمایند و رنگ آن قوبا عریض بود و کثیر المده باشد و ازان صفایح مثل قشور جدا شود و گاهی ازان خون سائل گردد و
این بسیار دشوار ست و جماعتی را دیدم که این نوع ایشان را حادث شده و بر جمیع ابدان آنها عام گردیده و بجذام مودی شده و این از بعض علامات جذام ست
پس واجب ست که علاجش علاج ابتدای جذام باشد و ذکر این نزد ذکر جذام بهتر ست و نوعی از قوبا صغار الشکل عظیم الحکه ست و این دلالت میکند بر آنکه خلط موجب
او حریف لذاع ست و این نوع بقوبای جربی معروف ست و این اکثر در خصیتین دو رکرد حادث میشود و انسان بخارش آن ایذا می یابد و آنرا از خواب میگرداند
و علاجش علاج جرب کثیر الحکه ست و سوای این در مارستان دیدم که برای این نوع وصف طلا بقطران میکردند و آن اثر نیک می نماید و حکه را فی الحال زائل میکند
و ایضاً دیدم که دران مالش آب انار غیر پخته فی الفور اثر میکند و عقب و روغن گل بمالند و نوعی ازان صغیر شبیه به ثبور ست و آن بقوبای تنافر معروف ست و
این را بعد استفراغ و پرهیز شستن بسبوس گندم و تخم خربزه و آبهای گرم و مالش بروغن گل زائل میکند و آنچه از خادم سقلابی در علاج قوبا استفاده آن کردم
و در کدامی از کتب ندیدم رامک ست که بسرکه گرم حل کرده بر قوبای خشک طلا کنند که این در یک دو دفعه آنرا زائل میکند و اهل موصل مداد چینی بسرکه حل کرده
بر قوبا میگذارند و بر حالتی میماند و زیاده و فراخ نمیشود **وایضاً** او گوید که علت معروف بجکاک جبهه مرضی ست که در جلد پیشانی شبیه بقوبا ظاهر شود غیر آنکه رقیق
بود و ازان پوست باریک جدا گردد و با آن اندک خارش بود و صورت او صورت حزیزه یا آرد ماله است که آنرا بر چیزی طلا کنند پس خشک گردد و سفید رنگ
شفاف رقیق نماید و شخصی را دیدم که بر همه بدن او این مرض عام شده بود و سبب فاعل او رطوبت رقیقهٔ فاسدهٔ متغیر الکیفیت ست که در حوالی دماغ
مجتمع شود و این اکثر در مقدم سر بود پس طبیعت بنا بر تنقیهٔ دماغ از اقرب موضع مقدم دماغ که آن جبهه است دفع کند بعده بران منجمد و خشک شود و بشکل
مذکور گردد و با آن خارش بهر آن باشد که دران خلط فاسد اندک حدت بود پس لذع مسام کند و این علت عسر است علیل ازان صحت نمی یابد مگر به پرهیز
تام و لهذا هر مرضی که در سر حادث شود چون فاعل آن خلطی باشد که از دماغ مترشح شود عسر البرء بود و علاج این استفراغ بدن بحسب امکان ست و افضل
و اولی استفراغ سر ست بچیزیکه مشاکل سن مریض و مزاج او باشد و چون ازان فارغ شوند مداومت شستن پیشانی بآب گرم نمایند و عقب آن بموم و روغن ضماد
کنند و اگر این کفایت نکند آرد عدس و گل سرخ در سرکه بجوشانند تا آنکه مثل حریره غلیظ گردد و بر پیشانی بدفعات متواتر طلا نمایند و هر گاه دو روز بدین طلا
کنند روز سوم بآب گرم بشویند و اگر آرد باقلا یا آرد کرسنه و آرد جو بآب مطبوخ زوفای صعتری پخته ضماد کنند آنرا زائل کند **سعید** گوید که علاج قوبا اولاً
بفصد بعده باسهال مرهٔ سوداء و ادخال مریض بحمام و تعدیل خلط موذی بشرب آب انار و آب آلو بجلاب کنند و غذا مزورهٔ شیر برنج یا بچهٔ مرغ مرتب بآب غوره
دهند و بعد تنقیه و استحمام و تعدیل فضول اگر قوبا متمکن لاجرم در لحم بود عسر الزوال باشد و بخارش شدید و سقوط قشور غلیظ و شدت خشونت بران استدلال کنند و این
را با طلیهٔ جرب طلا نمایند **صفت** طلائیکه این نوع قوبا را نفع کند شیاف مامیثا و مر و زعفران و آرد ترمس و کندش و کف دریا و بورق کوفته بسرکه تر کرده بر موضع
طلا کنند **وایضاً** آنچه بدان انتفاع یابند آنست که به ترشی ترنج و یا ترب و سرکه بمالند و بآب چقندر یا آرد جو و نخود و تخم خربزه و سبوس بآب گرم بشویند
و اگر قوبا غیر متمکن باشد طلیات مثل موم و روغن و کتیرا استعمال کنند و پیه بط و مرغ یا مسکه بمالند و بآب نیمگرم بشویند و اگر حادث در ابدان صبیان باشد
بآب دهن روزه دار و یا به صمغ آلو و سرکه طلا نمایند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که نظر کنند که کدام خلط مفرد یا مرکب ست اگر اخلاط مرکب بود استفراغ اخلاط
یکسان باید کرد و اگر یکی از اخلاط غالب بود تدبیر استفراغ آن خلط نمایند و از خلطهای دیگر غافل نباید بود اما اگر خلط تیز و رقیق بود استفراغ بادویه باید
کرد که در علاج جرب مذکور شده و استفراغ خلط غلیظ بدارها باید کرد که در علاج امراض سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن مسطور شده و مدام در حمام رفتن
و بآب گرم شیرین شستن بهترین علاج آنست و بعد حمام اطلیه استعمال نمایند اما اگر قوبا تر بود بادویهٔ مجفف باید و اگر تری اندک بود بادویهٔ جالیه
باید و اگر مزمن بود ادویهٔ قویهٔ محللهٔ مقطعه باید پس اگر قوبا قلیل الرطوبه بود و در گوشت فرو رفته نباشد کشکاب غلیظ بالیدن سود دارد خاصةً اگر آرد جو
و آرد باقلا بدان بسرشند و چغندر و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته در آب خوب پخته طلا کنند و تخم ترب با نشاسته در سرکه تر کرده طلا نمایند

و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلا کردن سوداوی را و هلیلهٔ زرد بسرکه سوده نافع بود و کودکان را طلای چرک دندان برنا نشتا سود دارد و صمغ زرد آلو و کتیرا
بسرکه یا ترشی ترنج حل کرده دوای مجرب ست قوبای غیر کهنه را زائل کند و مازو بسرکه سوده در اندک بسرکه حل کرده و مانند آن و اگر از قوبا رطوبت بیشتر آید
حضض و مازو و صمغ و کتیرا و شیاف مامیثا و مقل و توبال مس و سنگ سبوبه با سرکه طلا کنند و آنچه بدین ادویه زائل نشود اول زلو بچسپانند تا خون ردی را جذب
کند بعده بران محجمه نهند تا خونی را که از زلو باقی مانده باشد خارج نماید پس موم روغن که از روغن گل ساخته باشند طلا کنند و یک شب رها کنند و روز دیگر آرد جو و
آرد نخود و تخم خربزه و سبوس گندم و کشنیز در آب پخته طلا نمایند و شب رها کرده دیگر روز بطبیخ بابونه و بیخ خطمی در حمام بشویند و اگر چیزی باقی ماند دیگر بار دویه
بران اندازند و همین علاج را دیگر بار اعاده نمایند و اشق بسرکه حل کرده قوبای کهنه را سود دارد و یا کندش و زرد چوب نیز افزایند **صفت** دوای قوی تر گیرند
زرایج و بار روغن گاو سوده سه روز بگذارند پس روغن از ان صاف کرده آن روغن طلا کنند تا قوبا را دور کند و گوشت پدید آید پس بمرهم علاج کنند **دیگر** مازو
خام بی سوراخ پنج درم در بول گاو یک سکوره و سرکه یک سکره بپزند تا نرم شود و سائیده طلا نمایند **دیگر** سریشم ماهی چهار درم کندر دو درم بسرکه حل کرده طلا
کنند **دیگر** مازو و کتیرا و رعجن برابر بسرکه حل کرده طلا کنند **دیگر** برای قوبائیکه به خصیه باشد سفیداب هشت درم گوگرد دو درم مویزج یک درم بسرکه طلا
کنند و هرگاه قوبا از علاج پاک گردد بران ادویهٔ رادعه که آن موضع را قوت دهند طلا باید کرد تا معاودت نکند **ابن الیاس** گوید که در ابتدا فصد نمایند و
بعد نضج ماده تنقیهٔ بدن از خلط محدث آن به مطبوخ افتیمون یا به مطبوخ هلیله مقوی تبرید کنند و بعد تنقیهٔ تامه هلیلهٔ زرد و صمغ آلو و صبر مساوی سائیده
بسرکهٔ کهنه و روغن گل آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا رقیق مبتدی باشد مورد و مغاث مساوی سائیده بسرکهٔ تند سرشته طلا کنند و اما هرگاه مزمن شود و جلد
با آن متقشر گردد این طلا بکار برند قرومانا مویزج هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجونی گوگرد زرد هر واحد پنج درم نخود ولیشک بز هر واحد شش درم
همه را باریک سائیده بسرکهٔ کهنه سرشته طلا کنند **انطاکی** گوید که تنقیه به فصد و اسهال کنند بعده اطلیهٔ مناسب مثل شیر انجیر نطرون و یست و شب و راوند
و عصفر و نمک و شونیز و شحم حنظل بسرکه برای حار و بعسل برای بارد بکار برند و از مجربات من برای جمیع انواع او این دوا ست مرتکی شکر کف دریا گوگرد
شب یمانی مساوی بقطران سرشته بعد خاریدن طلا نمایند و ملازمت حمام کنند **گیلانی** مینویسد که بیشتر در علاج قوبای قوی بفصد و اسهال بادویهٔ دافع
سودا و اخلاط سوداویه احتیاج می افتد و مطبوخ افتیمون را مدخل تام ست در نفع قوبای رطوبی و سوداوی و قوبائیکه مادهٔ او دموی باشد فصد درین
واجب تر ست و علاج موضعیه مستعمل در قوبا مختلف بود بحسب اختلافات مرض از جهت ماده و جنس و کیفیت او بحسب رداءت و قرب بصلاح و از جهت
مرور زمانه بران و از جهت موضع مرض و غیر اینها بحسب این امور ادویهٔ موضعیه باید و علاج قوبای مزمن علاج قوبای سوداوی داده است اگرچه مادهٔ او در اصل دموی باشد
مثلاً و از ادویهٔ کثیر المنفعت در قوبائیکه قوی المادة نباشد روغن پوست نارجیل ست و طریق ساختن آن اینست که پوست سخت نارجیل را صاف کرده خرد خرد
بشکنند و در آب تر کنند تا نرم شود و آب بسیار نباشد بلکه چندان تر کنند که نم بردارد و به پارچه صاف کرده در شیشهٔ مطلی اندازند و در دهن دیگچهای کاه پانی نهند و در وسط
طبق سوراخ کرده بر دیگدان نهند و سر شیشه از ان سوراخ واژگون بیرون کنند و زیر او بمقابلهٔ آن در دیگدان قدح نهند و بر طبق آتش ملائم روشن کنند پس
روغن سیاه حاد که از ان بچکد نگاه دارند و بطریق طلا بعد طلا استعمال نمایند و بشویند و باز طلا کنند و همچنین بمرات عمل نمایند که بعون الله تعالی نفع تام نماید و کذلک
طلای لبان مصعد آنرا نفع بخشد باین طریق که لبان را بکوبند و در ته دیگ فرش کرده در وسط آن قدح نهند و بر سر دیگ ظرفی وصل کنند و آن ظرف را
به آب پر نمایند و زیر دیگ آتش نرم کنند پس اندکی آب در قدح و زیر سرپوش چیزی سفید مثل آرد بندد و جمع شود و آن هر دو را نگاه دارند و نزد حاجت
چنین استعمال کنند که بگیرند اندکی از جوهر مصعد مذکور و در آب مسطور آمیخته چند بار بدان طلا نمایند که نفع تام نماید و از عادت ماست که امر میکنیم اولا
بشرب روغن زرد یا مسکه در آب گداخته بطریقیکه ظرف آنرا در آب گرم نهند تا گدازد و صاف کرده بنوشند یا روغن بادام بیاشامند و این اولی
ست هر روز مقدار سه درم در ابتدا بنوشند و بعد از ان تا ده درم یا زیاده از ان بیفزایند و بران تا شش ماه مداومت نمایند بعده اگر احتیاج
تنقیه شود مسهل سودا استعمال کنند بعده روغن پوست نارجیل یا لبان مصعد آب مقطر او استعمال کنند که ازین هر دو تدبیر قوبا باقی نمیماند و
خصوصاً اگر رعایت تدابیر درین مدت و بعد این کنند و میل آن بترطیب گردانند **بولس** گفته که معالجهٔ قوبا بادویهٔ قوی التجفیف نمایند
و استفراغ بدن باسهال کنند و بران ادویهٔ منقیه بطلا استعمال نمایند مثل گوگرد و هر دو خربق و [illegible] باشد و چون برفت بالموم یا داتینج

ف — نسخهٔ روغن پوست نارجیل

ف — نسخهٔ مصعد لوبان

آمیزند و زبل عنظایه و زبل زرزور که آنرا ابرنج تنها خورانیده باشند و اکثر قوبائی که در ریش و در جای دیگر باشند باین علاج تنها و بروغن گندم صحت یابد و اگر قوبا
مزمن باشد برگ فنجنکشت بسرکه سائیده ضماد کنند و یا برگ کبر بسرکه سوده ضماد نمایند و اما ادویه مرکبه انست که بگیرند سرشیر بخاران نیم اوقیه کندر یک نیم درم
سرکه نیم قوطولی ادویه را در سرکه گداخته بر قوبا طلا کنند و ایضاً بگیرند قلقطار یک وقیه صمغ یک اوقیه گوگرد زرد نیم اوقیه بورق نیم اوقیه قاقله شصت عدد سائیده
بسرکه سرشته طلا کنند و بر جای صحیح آنرا نرسانند و چون خشک شود بآب سرد بشویند و ایضاً بگیرند قلقدیس و کبریت زرد و نطرون و کندر مساوی و برای قوبا در سر
و برای حکه در شراب سرشته بکار برند و از علاجات قوبای مزمن ردی بعد تنقیهٔ بدن و اصلاح حال و آن انست که بران دوای حاد بپاشند تا بخورد و گوشت ظاهر گردد
بعده بمرهم علاج کنند تا آنکه صحت یابد و این طلا قوبای ردی مزمن را نافع ست راسک کتیرا تخم خربزه مساوی بسرکه سرشته طلا کنند **ابوالحسن** گوید که قوبای
دموی زائل نشود بفصد و استفراغ و طلا باشیای غساله که جلا کنند مثل مغز خربزه و تخم آن و اشنان و آرد باقلا و آرد نخود چون باینها در حمام بدفعات بشویند پس این طلا
بران نهند بگیرند صمغ عربی و صمغ فارسی و کتیرا مساوی و اشق نصف یک جزو و در سرکه تر کنند تا همه بگدازد بعده بدفعات بران مالند که آنرا زائل کند و در ابتداء
او روغن گندم نفع کند و اگر بران دائره بکشند از سرکه که دران مازو تر کرده باشند قوبا منتشر و فراخ نشود و اگر بعد فصد و استفراغ و طلا متعسر گردد بران زلو چسپانند
که استیصال و تمایه **و اما** رطوبی را نوشیدن مطبوخ افتیمون و استعمال ایارج فیقرا و غرغره بمویزج و عاقرقرحا بماءالعسل حل کرده زائل کند و اگر مریض حار مزاج باشد
بفصد او باک نیست و بادویه ناشفه و اشیای قابضه طلا کنند مثل قلیمیای ذهبی و زرنیخ بگلنار و گل سرخ سوده همه بحسب حاجت بسرکه حل کرده و ایضاً آب دهن
صائم قبل افطار در آخر روز بران انداختن نافع بود و چرک دندان او بران بمالند و از آنچه بدان طلا کنند حرمل و کندش و مسکه سوده بسرکه حل کرده است و ایضاً
آنرا تشریع بسوزن و کشادن عیون آن بسوزن و مالش بسرکه و بیخ انجدان نفع بخشد **و اما** سوداوی بطی الزوال عسر البرء بود و علاجش فصد باسلیق و
شرب مطبوخ افتیمون و لوغاذیا بآب هلیلهٔ سیاه و مویزمنقی و طلا بشحوم بط و مرغابی و چربی و موم و روغن دائم نمایند و جمیع انواع قوبا را شرب آب چشمهٔ کبریتی و جلوس
دران و آبهای گرم و غسل بدان بسیار نافع ست و در همه لزوم اصلاح اغذیه و تعالج در اوقات محموده نمایند و هر نوع آن که متعسر گردد و در گوشت عمیق
شود و قبیح کند یا سفید گردد دوای حاد بران نهند تا آنرا مستاصل گرداند و بخورد و بعد ازان علاج او بمرهم کنند و مالش جمیع انواع او بحسک جبلی که معروف
بحسک قنفذی ست و او آنست که چون حیوان در ان سیر کند بران متعلق گردد خاصتهٔ بصوف اغنام و اذناب الخیل که آن مخروطی شکل ست و بران خارها
بود و ازان آب بسیار برآید چون بیفشارند پس بآب او یا بآب برگ او قوبا را بمالند در یک روز آنرا به کند و ایضاً این ثولول را نفع کند اگر بدان بمالند و اما انواع
قوبا بسیار ست بحسب ترکب و امتزاج آن و بحسب بدان و امر جمع آنها فروع سوداوی ازان چون در جلد عمیق گردد و زمانه او طول کند و پیر نکنند مؤدی بجذام
گردد و اعضا را بریزاند پس هرگاه اتفاق این حال شود باید که معالجهٔ او بمعالجهٔ اوائل جذام کنند در اسک در سرکه حل کرده بر قوبا طلا کردن تاثیر عجیب دارد و در کدامی
از کتب آنرا نیافتم الا آنرا تجربه کردم و سریع التاثیر یافتم حتی که آن گاهی ازاله او در یک طلا میکند **محمد حسین** مینویسد که پوست بیخ پالک جوهی و هلیلهٔ سیاه
هر یک دوازده مثقال تنکار سوخته چهار و نیم مثقال مازو سبز کات هندی هر یک سه مثقال کوفته بیخته با آب لیموی کاغذی بسایند پس اقراص ساخته در آفتاب
خشک نمایند و نزد حاجت بآب سائیده طلا نمایند بعد ازانکه موضع قوبا را بخرقهٔ درشت و یا کیسهٔ حمام مالیده باشند پس بگذارند تا خشک شود و خشک ریشهٔ آن خود بخود جدا
گردد و اگر احتیاج باقی باشد باز بدستور طلا نمایند و اگر این قرص را با آب برگ پالک جوهی تازه بسایند و بمالند بهتر و قوی تر گردد در چند دفعه بعون الله تعالی زائل میگردد
و نیز مالیدن صابون سوده با اندک تنکار محرق مفید ست و اگر بدین تدابیر اصلاح نیابد و محتاج بجراحت نمودن و اخراج مواد باشد بران سیر سوده گذارند تا آبله کند
و مجروح شود پس بران مرهم سفیدابه یا غیر آن گذارند

ثآلیل و مساریه و عقعت قرنیه و امثال آن

بدانکه ثآلیل جمع ثولول ست که بفارسی زخ و بهندی مسه نامند و آن بثور صلب مستدیر ست که در بدن روید و شش نوع بود یکی منکوس و او آنست که غیر منبسط بود بلکه
املس شبیه به بثرهٔ صلبه باشد غیر آنکه مستدیر بود و در گوشت فرو رفته باشد گویا که در لحم مرکوز ست و گویند او آنست که بیخ او دو شظایا باشد دوم متشقق بزرگ
مستدیر ذی شظایا باشد پس سوم متعلق چهارم مسماری که سیر او چون سر میخ بزرگ پهن بود و بیخ او باریک و اندرون بدن فرو رفته بمچو مسمار یعنی میخ و بسفیدی
مائل باشد پنجم قرنی و آن دراز و عقعت یعنی کجی کج بجانبی بود ششم طرسوس که زیر او ده باشد و انسان چرک و ریم پالاید و سبب تولد ثولول خلط غلیظ خشک بلغمی ست که زند

احتباس او در رگهای کوچک خشک گردد یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت بظاهر بشره دفع ساخته باشد و بقول شیخ سبب فاعل این همه دفع طبیعت است
وسبب مادی خلط غلیظ سوداوی که گاهی سودا از بلغم یابس بسیار که در خون کثرت پذیرد مستحیل گردد و گاهی نفس خون را بسبب احتقان و کثرت او و عدم اسباب تعفن مستحیل
بسوی خشکی و سردی عارض شود و خصوصاً در عروق صغار که در امثال آن خون متعفن نمیشود بسبب قلت او و قرب او از اسباب خارجی که آنها در تخفیف سریع تر از تعفین
میباشند لاسیما چون خون در جوهر خود حار بسیار نباشد و گاه باشد که ثولول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاهی از آن یک عدد بزرگ بر دید و سبب آنجمله شود
و هرگاه آن ثولول بزرگ را شقف یا باطل کنند بهر تدبیر یکه باشد دیگران ساقط شوند و باشد که ثآلیل متفرق برآیند و ابومنصور گوید که ثآلیل دو نوع است یکی
از ان رطب لین و دیگر صلب جاسی و آنرا مسامیر گویند و سبب رطب بلغم متشبه بسود است و سبب یابس سودا بود و انطاکی گوید که ثآلیل را انبصر ضحط نامند و آن رطوبتی
کاز سودا متجر شود غالباً مختلف ذی طول و قصر و فروع و تشقق که بیخ آن با یک دیگر غلیظ بود بر وید و گاهی بسبب خبث ماده در وکند **علاج** شونیز با سرکه و نمک آب کرده
هر روز مکرر بمالند و پیوسته مالیدن روغن گل و چربی بط و مرغ مفید بود و بعد از نضج تنقیه بلغم و سودا مسهل کنند بعد آن حب افتیمون خورند و اگر ازین چیزها فائده نشود
با آهن قطع کنند یا دوای تیز مانند بلادر فیون بمالند و هرگاه گوشت زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب را استعمال کنند و نوشادر و انزروت و زنگار با آب
صابون سرشته طلا کردن نیز ثآلیل را ساقط کند و همچنین دوار اشکنه انگریزی که کاسٹک گویند در آب سائیده طلای رقیق ساختن در اسقاط آن مجرب ست
و اگر ثولول را بناخنگیر خراشیده سقمونیا در شیر درخت انجیر سوده ضماد کنند در یک روز نفع میدهد و یا زردچوب سائیده در کاغذ پیچیده بطور فتیله ساخته سر آنرا
سوزانیده ثولول را بآن داغ کنند و از دست بر کنند و گویند که کشنیز خشک در آب سائیده ضماد کردن مجرب ست در دو سه نوبت خشک شده می افتد و سرگین
طاوس بسرکه طلا کردن و یا صدف سوخته بسرکه ضماد نمودن و کذا برگ و شاخ خرفه بران مالیدن مفید بود و اگر ثولول را از پاچک دشتی خاریده چونه دیجی در
آب حل کرده بمالند در دو سه روز بیفتد و اگر از پاره کهٔ شب یمانی مکرر بمالند که خون آلوده شود و یا پشک بز بسرکه سائیده طلا کنند و یا سهاگه تیلیه نصف بریان و
نصف خام بآب لیموی کاغذی سرشته بمالند و یا بانجی بسرکه سائیده بر بدن بمالند و یا چوکه در آب لیمو سائیده طلا نمایند نیز مفید بود و صاحب تحفه نوشته که اگر
نخود خشک را در اول هلال بعدد ثآلیل گرفته هر یک آنرا یک عدد نخود مالیده مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای از بالای شانه آن لته را بجانب
عقب بیندازند در آخر آن ماه جمیع ثآلیل برطرف میشود و بعضی گویند که این عمل به تجربه در آمده و اگر برگ بان گنگیری بگیرند و بران چونه بمالند و فتیله
آن ساخته در زیر انگشت و سبابه گرفته بر مسه بمالند چنانچه از ناخن نیز خراشیده شود در اندک مدت بکلی منقلع گردد و اگر مسه کلان باشد دو سه روز همچنان کنند
تا بتمامه منقلع شود درین باب مجرب ست **ذکر ادویه نافع ثآلیل** طلای روغن گندم و کذا حلتیت و مغز انجیر خشک و کذا آب چقندر سرخ و کذا
کندر بسرکه و زیت هر واحد در قلع ثآلیل مجرب سویدی ست **و ضماد** بیخ درخت خلاف سوخته و کذا برگ آن بسرکه و کذا مرو سلیخه و عسل و کذا سرگین
کبوتر بآب دهن و کذا حلتیت بشیر انجیر یا بعسل و کذا تخم بید انجیر بعسل و کذا آب برگ انجیر و کذا انجیر خام بنطرون و آرد گندم پخته و یا تنها پخته بموم زرد آمیخته
و کذا اشق بسرکه و کذا افیون بزیت و کذا سام ابرص کوفته و کذا خاکستر او و بزرکتان و بورق و کذا پیاز عنصل بریان و کذا خاکستر شاخ انگور بسرکه و
کذا ودع سوده و کذا گل سرخ پخته یا خام سوده و کذا سرگین گاو بسرکه و کذا سداب و نطرون و کذا سرگین گنجشک بآب دهن روزه دار و کذا صدای
حدید بشراب و کذا مر خشیشا در اتیلج و کذا خون سنگ پشت و کذا پشک موش و کذا خاکستر بادنجان بسرکه سرشته و کذا اسم بز سوخته بسرکه
و کذا ترب کوفته بسرکه آمیخته و کذا سرطان سوخته و کذا خون بز و کذا خون خر بشونیز آمیخته **و دلک** بلا جوردشتر آن و کذا انجر نوب شامی تازه **و داغ**
بشاخ آس بمرات و کذا به فتیله پنبه کهنه سه چهار مرتبه هر واحد دافع ثآلیل ست **اقوال حکما** ابوسهل گوید که ثآلیل را باین طور قلع نمایند که بگیرند
بازرد و شب یمانی و چربی بط سرشته طلا کنند و یا تخم جرجیر بسرکه و زهره گاو بسایند تا مثل مرهم گردد و هر روز بمرات کثیر طلا نمایند و یا ببرگ مورد و
برگ کبر و یا بسرکه و نمک و کزمازج بسرکه سوده و خرنوب نبطی مسحوق بسرکه بمالند و بهر دوا ازین در روزی چند بار بمالند و اگر آنرا اصول
باشند آنرا و حوالی آنرا شرط زنند و بران شیر انجیر چکانند یا دوای حاد اکال مثل دیک بر دیک و غیره بران نهند پس هرگاه سیاه
شود و متآکل گردد بران اندک روغن زرد نهند حتی که آنچه متآکل شده باشد منقلع گردد و اعاده این تدبیر بمرات کنند تا آنکه بتمامه زائل شود و اگر در بدن
کثرت آن باشد تنقیه بدن بادویه مخرج سودا نمایند و تدبیر را انجیر یکه ترطیب و تلیین نماید مائل گردانند شیخ میفرماید که اما مبادرت به تقلیل خون از فصد

وبا استفراغ سودا امری ست که از ان چاره نیست اگر مرض کثرت پذیرد و از اقتصاد و اعتدال تجاوز کند و همچنین تدبیر مولد خلط نیک و غیر آن از انچه ذکر او بمرات گذشته و اما علاج موضعی با دویه باید که دران تلخی و قبض بود پس خفیف ازان برای ثؤلول خفیف استعمال باید کرد مثل مالیدن روغن پسته دائم و طبیخ و گندم مصفی متروک بعد سه روز و آب گندنا و سماق و روغن بان و ایضاً برگ کبر و جوز السرو و زیتون خام و کزمازج نیز خوب ست و برگ مورد تر برای خفیف و قوی و پوست جوز تر و انجیر خشک و خرنوب با وجود قلت اذیت او برای ثؤلول عظیم و قوی نیکوست و پوست بیخ غرب و خاکستر او بسرکه و انچه جید و بالغ النفع است انیست که بگیرند حرمل و حنا کوفته بیخته بآب سرد طلا کنند و اما قوی ازان برای ثؤلول قوی بکار برند مثل طلای مرتب از نوره و زرنیخ و انجبار خصوصاً با سیماب کشته لاسیما بخاکستر بلوط و زیت و نمک بآب پیاز و بلبوس و پشک بز و ایضاً ذراریح بزرنیخ و ایضاً غسل بلادر در اسقاط او قوی ست و خمیر متورع چون بتکرار بران بمالند ساقط کند و مغز کرم و کبیکج نیز از مسقط عظیم اوست و شونیز ببول چون ضماد نمایند عجیب ست و زهره بز ایضاً و حلتیت و مرهم حاد منفجر دبیلات که آن مرهم بجنا درست **ترکیب معتدل** پوست جوز رطب و زجاج و آب زنده هر واحد یک جزو کوفته بیخته بران نهند و یا بگیرند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد پنج درم شحم حنظل شش درم بورق شش درم نوشادر چهار درم انجبار و زرنیخ زرد هر واحد هشت درم زهره گاو شش درم اشنان فارسی هفت درم کوفته بیخته بآب صابون طلا نمایند و از معالجات ثآلیل قلع اوست و این گاهی بانبوبه پر طیور بزرگ و یا نقره و یا آهن بود که تجویف او بمقداری باشد که دران ثؤلول باندک دشواری در آید و جرم او حاد قطاع باشد پس دران ثؤلول باندک زور در آرند و بران بپیچید و نزدیک بیخ آن اندک بفشارند که آنرا مستاصل کند و یا بصناره ثؤلول را بکشند تا آنکه بیخ او کشیده گردد بعده بآله تیز که تا بیخ او رسد قطع کنند و بعد قلع آن روغن زرد بران نهند و ایضاً هرگاه دوای حاد بران گذارند و قلق آرد دوای حاد بردارند و بران روغن زرد نهند و چندی ترک کرده باز اعاده او کنند تا آنکه سقوط آن تمام شود و گاهی قلع آن باین طور میکنند که از انچه متصل اوست با آهن لطیف مقور جدا میسازند بعده بران دوای حاد میگذارند و تجربه کرده ایم قطع آن با نشتر و تعمیق تر حتی الامکان مع مراعات سطح جلد بعده مالش موضع بصابون و سعد و گل سرخ تا خونیکه ازان سیلان کند سائل گردد و محتبس شود و بعد آن مابقی ساقط گردد **طبری** گوید که علاج ثؤلول حادث در پیشانی و روی بهمه انچه در علاج عدسیه و حنطیه بیاید باید کرد و گاهی امر بقلع او میکنند که این اسهل انقلاع است با عروق او بر آید و انچه بدان طلا کنند و در یک روز یا بعد دو روز آنرا زائل کند برگ حسک جبلی رطب ست این را بران بمالند که آنرا خشک کند و بیفگند و ایضاً به صمغ در سرکه حل کرده طلا کردن آنرا زائل کند و من درین این دوا استعمال میکنم بگیرند بورق یک درم برگ مورد تر سه درم نمک طبرزد یک دانگ و بسایند و بدان یکی را بعد دیگری بمالند تا آنکه خون بر آید بعده ترک آن کنند و ایضاً بعده دو روز بمالند پس بیفتد و زائل شود و این را در هر یک دفعه استعمال نکنند و هرگاه بزرگ و متشدد و صلب گردد روغن نوره و تلی ساعتی بران بمالند تا آنکه دران خون ظاهر شود بعده بشویند و بروغن چرب کنند که خشک کند و بیفگند غیر آنکه واجب ست که بعد استعمال روغن از آب سرد و هوای سرد محفوظ دارند و بآب گرم بشویند و اگر موضع متقرح و گرم شود مرهم کافور دران استعمال نمایند و نوع ثؤلول تینی را که بدترین انواع ست نیز بعلاج مذکور معالجه نمایند پس اگر این علاج دران فائده نکند اولی آنست که دوای حاد و روغن نوره بران نهند تا آنرا مستاصل گردانند و دیدیم که حب او بروغن نوره منقلع شد و بیخ او مثل درهم مدور ظاهر شد و بران هم دوای حاد نهاده شد حتی که منقلع گردید پس بران مرهم منبت لحم گذاشتیم تا آنکه اصلاح یافت و از بالغ ترین چیزیکه در ثآلیل استعمال کنند انیست که بگیرند چوب آس رطب و یکطرف او در آتش نهند تا گرم شود و بطرف دیگر فشیش و تری ظاهر گردد و بگیرند ازین آب و بر ثؤلول بمالند این در روز عمل آرند و در شب بهر روغنی که خواهند و بهتر آن روغن گل ست چرب سازند که آن بغیر درد بیفتد و باز عود نکند **ایضاً** او گفته که علاج ثؤلول متشقق ذات شنظایا که سبب فاعل او خلط یابس ارضی سوداوی بود نوشیدن ماء الاصول بروغن بادام تلخ است بعده شرب مطبوخ افتیمون و دلک آن بآب برگ حسک جبلی و آب بورق و برگ مورد کوفته ببورق و اگر متعسر و صلب گردد بران روغن نوره چکانند چنانچه سابق مذکور شد و انچه بدان علاج ثؤلول کنند بعد تنقیه و اصلاح غذا مالش او بروغن گل و موم و شحوم ست و اگر تا چهل روز هر روغن و بهتر آن روغن گل است بمالند ساقط گردد و بعض اوائل ذکر کرده اند که طلای او بآب بطم یکدفعه یا دو دفعه خشک کند و بیفگند و این دوا که تجربه آن کرده ام استعمال کنند بگیرند آب آهنگران که دران آهن گرم سرد میکنند و دران بورق و صبر و مر حل کنند و بمالند و اما علاج نوع منکوس آنست که متقرح گردانند بعد فصد و استفراغ بعده از روغن نوره بران نهند و افگنند تا دران خون ظاهر شود بعد ازان بسرکه بشویند و بروغن گل چرب سازند که آن زائل شود و هرگاه تر گردد بمرهم کبیر علاج کنند و درین نوع چون دانه او بزرگ شود و بر

موضع شریف از بدن یا قریب از عضوی شریف بود پس واجب ست که بران مرهم داخلیون چند روز نهند که یا آنرا تحلیل کند و یا ترقیق کند و فضلات او را مائل گرداند پس بسر نشتر بکشایند تا آنچه اندران باشد سائل شود و خشک گردد و از بهترین چیزها که برای قلع ثآلیل متعلقه و مسامیر منتشبه و منکوسه استعمال نمایند این دو است و این مشهور تر کیب این بسیار ست بگیرند گوگرد و زرنیخ زرد و شونیز خاکستر غرب مساوی پس بعضرا و بسرکه و بعضرا و بزفت سرشته بر ثولول طلا نمایند هر ثولول و هر مسامیر که باشد ازین کم شود و زائل گردد و بغیر ازین تقدیر مستر او نیست چه مجرب ست و بعضی مردم برای این غسل بلادر بیان کرده اند و این خطای بزرگ ست لاسیما در بلاد گرم که مورث ساعیه میگردد و گاهی بجمیع بدن متعدی میشود و گاهی ازان مریض صحت می یابد و باز بعد یک سال عود میکند و شخصی را دیدم که قروح متولد از غسل بلادر آنرا لازم بود حتی که آنرا بطریق اسقاط قوت و ایراث حمیات مطبقه هلاک گردانید پس واجب ست که انسان از استعمال غسل بلادر حذر نماید و اما تیوعات مثل شیر انجیر و شیر مازریون و شیر بیخ توت در استعمال آنها نیز خطر ست و صالحترین چیزیکه استعمال نمایند همانست که ذکر کردیم و اگر انسان اراده تعدیه بغیر آن کند پس بهترین چیزها روغن لوزه است که مذکور شد **مجوسی** گوید که حدوث ثآلیل و مسامیر از خلطین غلیظین بلغمی و سوداوی میباشد و صواب در علاج آن استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب اصطمخیقون معمول با فتیمون ست و پرهیز از مولد این هر دو خلط و آنچه از ضماد قلع آن کند نشک بزبار یک سوده بسرکه سرشته بر ثولول نهادن ست و مالش موضع در روزی بمرات با سرکه خمر و نمک قلع آن نماید و یا بگیرند قشور مس و باریک سائیده بسرکه بسرشند و لزوم موضع کنند و یا بگیرند قنطاریون و باریک سوده بمثلث سرشته بر ثولول نهند و اگر این ادویه فائده نکنند دوای حاد مثل فلدفیون و دیگ بردیک نهند که این ادویه آنرا محو کرده بسوزد و بعده بر بیخ او روغن زرد گذارند حتی که خشکریشه را قلع کند بعده اعاده دوای حاد کنند بعد ان روغن زرد تا آنکه جمله مستاصل گردد و بعد ازان معالجه آن بدوای منبت لحم نمایند و گاهی نفع میکند اینکه سنگ فلفل و اشخار و اشنان فارسی و بورق مساوی باریک سوده بآب قنابری یا بآب صابون بسرشند و ثولول را بموی ببندند و بران این دوا بپاشند که در روز سوم آنرا ساقط کند **صفت** ضمادیکه ثآلیل را قلع کند بقوت زنگار مس سوخته شحم حنظل بورق نوشادر اشخار زرنیخ زرد زهره گاو اشنان فارسی هر واحد یک جزو آهک آب نادیده نیم جزو باریک سوده بآب صابون یا بآب اشق سرشته بر ثولول لزوم نمایند بعد از آنکه بیخ او بموی بسته باشند و **دیگر** آهک آب نارسیده مدد سے شراب باریک ساخته بآب و دهن سرشته بر ثولول ضماد کرده باشند که این خشک نماید و بسوزد و اگر این ادویه نفع نکنند با نشتره قطع کنند بعده بدوای حاد و یا بمرهم زنگار و بعسل بلادر داغ دهند تا آنرا مستاصل گرداند و بسوزد و باید که آنرا با آهن قطع نکنند مگر بعد استفراغ بدن از خلط غلیظ **ابن نوح** گوید که نگاه کنند اگر ماده او هنوز منقطع نشده باشد و در طریق خروج بود باید که تنقیه بدن کنند اما در رطب ولین از بلغم و اما در صلب جاسی از سودا بعد ازان علاج رطب نمایند باین طور که بگیر رطب و بجز زوب نبطی که این قوی ست بمالند و میل با غذیه لطیف مولد خلط محمود مثل اسفید باجات و لحوم طیور و حملان کنند و استکثار دخول حمام نمایند و شراب رقیق ممزوج بآب بسیار بنوشند و امابر صلب زرنیخ زرد و مویز کوفته طلا کنند و سه روز بران بگذارند پس بکشایند از بیخ برآرد و اگر چیزی باقی ماند اعاده او نمایند و یا به پوست صفصاف بسرکه سرشته طلا کنند و یا غسل بلادر بران نهند که آن قلع او نماید و یا قلع او کنند و حوالی او شرط زنند و بران دوای حاد بپاشند و هرگاه سیاه شود روغن زرد بران نهند تا آنکه ساقط گردد و از جمیع مولدات سودا پرهیز کنند و **علی بن زین** گفته که جعل یعنی کرم سرگین را بآب بسایند و بر ثولول طلا کنند که این در ساعت استیصال او کند و ثوبار انیز زائل کند و همچنین خون سگ و بول آن **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که اول استفراغ سودا باید کرد و تدبیرهای تری افزا کنند و استفراغ بماء الجبن کردن صواب تر باشد و از چیزهائیکه درین باب بکار آید اینست که مازو و خب یمانی با شحم حنظل ضماد کنند و برگ کرنب تر مالیدن نافع بود و گز مازو بکوبند و بسرکه سرشته ضماد سازند از بیخ برآرد و بآب صابون و اشنان و آب اشخار آنرا بشویند و اگر مازو سوده بسرکه سرشته ضماد کنند نفع بخشد و کف بول که از زمین برخیزد و منی طلا کردن مجرب ست **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا از مزوره نخود و مغز بادام سازند و بر تناول این جلاب و غذا تا پنج روز مداومت نمایند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بمطبوخ و حبوب مذکوره در قول مجوسی نمایند و بعد تنقیه چیزیکه قلع او نماید ضماد کنند و شیر انجیر خام یا شیر تافسیا بر آن چکانند و یا بگیرند فنطافیلون و باریک سائیده بسرکه سرشته طلا کنند و یا بمرهم زنگار طلا نمایند و یا بگیرند این دوا که از همه قوی تر در قلع اوست اشنان سبز فارسی زهره گاو زنگار مس شحم حنظل نوشادر آهک آب نادیده مساوی همه را باریک سائیده بآب اشنان بسرشند و بر ثولول طلا کنند و باید که با آهن قطع نکنند **خجندی** گوید که علاج او فصد ست اگر احتیاج آن باشد و هر صبح شربت از بادیان و اصل السوس و گاوزبان

بشکر بنوشند و غذا حصیه خورند و تنقیهٔ بدن بعد نضج بمطبوخ افتیمون و مطبوخات که دران غاریقون باشد باید کرد و بعد تنقیهٔ تام ضمّاد و اطلیه استعمال نمایند و حق آنست که بران ادویهٔ حادّه اکاله نهند تا آنرا سیاه کند پس بران روغن زرد نهند **انطاکی** گوید که ابتدا تلطیف بدن کنند و اگرچه بفصد باشد بعد ازان قطع نمایند و بچوب انجیر ذکر و بیخ باقلا داغ دهند که این مجرب ست و همچنین پیاز به نمک و سرکه و سرگین کبوتر و گنجشک به بورق و آب دهن روزه دار و خاکستر کرم و صفصاف و پشک گوسفند و شتر و همه انچه در توبا مذکور شد **گیلانی** می نویسد که از غرائب چیزیکه دیده ایم انیست که یکی را از صبیان که سن او قریب بست سال بود ثآلیل بسیار در جمیع بدن او عارض شده و مردی بادی طلاقی شده و او را امر کرد که کف کبیر از مویز بادو درم تربد فائق سفید در آب خیسانیده صاف کرده سحرگاه بنوشد و او حسب گفتهٔ آن شخص عمل کرد و ده مجلس او را اجابت شد و در شب دوم ازان مرض تمامه زائل شد و این از عجائبات ست و گاهی از ثآلیل نوعی باشد که بذاته ساقط شود و اگر بیخ ثآلیل باریک تر باشد بقطع او بپردازند و اگر بیخ آن بزرگ بود حوالی آن شرط زنند و بران دوای حاد بپاشند و اگر بعد قطع و بعد ادویهٔ حادّه داغ استعمال کند اولی بود و اگر آنرا داغ از طلا باشد بهتر ست و اگرچه این امر منافی مراعات سطح جلد ست و بعضی از استعمال عسل بلادر منع کلی نموده اند و این حق نیست زیرا که بعض مردم از خوردن عسل بلادر و لبوب او نیز ضرر نمی یابند ولیکن چون آنرا بمغز جوز یا روغن آن مخلوط کنند صلاح او تمامه نمایند و گاهی بجرم نفط قطع میکنند باین طریق که بگیرند موی قوی یا رشتهٔ ابریشم خوب بافته و بدان بیخ ثآلیل محکم به بندند که آن ساقط کند لیکن قطع آن باهن بسرعت ببرد و از ضرر او ایمن گرداند باوجودیکه آن خطرناک بسیار ست اگر در وقت خود واقع نشود یعنی هرگاه بدن ممتلی باشد **دوای** مجرب بگیرند زراریح و قلقدیس و جند بید ستر مساوی و به علک البطم مخلوط سازند که مثل مرهم گردد و بر مسامیر نهند بعد ازانکه تنقیه او کنند **دیگر** بگیرند اشخار و آهک و زنگار هر واحد یک جزو و بآب رماد یا ببول طفل نابالغ سرشته بدان علاج کنند که آن نافع ست **مرهم** که قطع ثآلیل و مسامیر کند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد یک درم آب عروس و آب صابون اول هفتده درم عسل هشت درم فرفیون شش درم بپزند تا مرهم شود و بردارند **بهاء الدین** گوید که تخم حنظل با شب یمانی طلا کردن مفید بود و طلا کردن منی آدمی بعد ازانکه ثؤلول را لختی خراشیده باشند و صلابت آنرا اندکی دور کرده نافع بود و طلای نورهٔ معمول چند ساعت هم نافع آید و زراریح با مویز کوفته طلا کردن قوی بود و ثؤلول را و رأس آن باهن تابیده داغ کردن عظیم مفید آید و مداومت سرو رس نافع و مجرب ست و مسمار یه را اگر توانند بدستکاری بیرون آورند و الا آنرا انجراشند و صفحهٔ کوچک از سرب خالص بران بسته دارند تا بالکلیه آنرا تحلیل کند و اگر فشار و از روت وغیره که در ذیل علاج مسطور شد بران نهند عظیم نافع آید و تیزاب فاروقی نهادن بسیار مفید بود و عسل بلادر هم قوی بود و ذراریح همچنین و سیماب کشته و خاکستر بلوط و نمک قلیات را بآب پیاز سرشته طلا کردن و یک شبانه روز بران گذاشتن نافع بود و مخفی نماند که هر دوای تیز و قوی که بر تبرات نهند باید که احتیاط کنند که از عرض ثبره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزاند و ریش نکند

عدسیه و خنطیه

و آن بثوری ست که اکثر بر پیشانی و روی حادث گردد و شبیه به ثآلیل بود غیر آنکه املس چسپیده بود و شکل اول بشکل عدس و شکل ثانی بشکل گندم و مقدار طول هر واحد ازینها باشد و عدسیه زرد رنگ چسپیده بهن بود و خنطیه بشکل گندم دراز مائل بسرخی باشد و بعضی گویند که رنگ عدسیه سرخ و خنطیه زرد بود و سبب اول رطوبتی ست که باخلاط صفرا فاسد شود و غلیظ گردد و سبب ثانی رطوبتی که بخون فاسد شود و غلیظ گردد و بعضی بعکس این گفته اند و آن اقرب بصواب ست **علاج** تنقیهٔ بدن بادویهٔ منقی رطوبت و اخلاط غلیظهٔ فاسده کنند تا آنکه معلوم شود که بدن پاک شد و لزوم پرهیز از اطعمهٔ غلیظه نمایند بعده تطلیه و باین طلا کنند بگیرند صمغ بطم و با موم و روغن بگدازند و در هاون انداخته بران اندک صمغ آلو و مویزج و شیطرج هندی کوفته اندازند و حل کرده بر موضع طلا نمایند تا آنکه خشک شود بعده مدام تجدید بران کنند تا آنکه بریزد و خشک گردد و بعض اطبا زفت و صمغ را بر خرقه مالیده بران می نهند و آنرا دو روز گذاشته جدا میکنند پس گاهی در یک دفعه خارج مینماید همه را انچه بر چهره ازان باشد و انچه آنرا ببرد انیست که خاکستر نی و شیطرج سوخته باندک سریش گداخته بران چسپانند تا خشک شود پس بسختی جدا سازند و مکرر و متواتر بعمل آرند که آن همه منقلع گردد و از لطیف ادویه که دران استعمال کنند انیست که از روغن حب الغار و موم و پیه بط و پیه مرغابی و پیه ماکیان قیروطی ساخته هر روز یکبار و در شب یک بار بر موضع لزوم نمایند که این آنرا ساقط کند و ببرد و شخصی را این علت بر اکثر مواضع از بدن او بود و دوا و این و دار آتا چهل روز استعمال کرد پس آن همه بغیر دوا د استفراغ

زائل و ساقط شده و طلا به کندش گوگرد و ورق بسرکه نیز نافع ست و اگر ماز ج باریک سوده بسرکه سرشته بران نهند و چند نوبت از بیخ برکنده شود ابن الیاس گوید که علاج عدسیه فصد ست اگر خون غالب باشد بعده تنقیهٔ بدن به مطبوخ هلیله و آنرا ببرگ کبر و خرنوب و مورد و آب شونیز بمالند و یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و ورق بسرکه مالند

توثه

تبرهٔ متقرحهٔ مستعرخفیه رخوه هست از لحم زائد که در اکثر ام اندر عمق رخساره اخذ کنند و گاهی در مقعد و فرج پیدا شود و سبب حدوث او خلط غلیظ بود که در ان حدتی باشد یعنی خون فاسد مخلوط بصفرای محترقه فاسده و یا بلغم غلیظ محترق مع صفرای محیه باشد و گاه سلیم بود و گاهی خبیث و موطم باشد علاج در ابتدا فصد سرر و اخراج خون بحسب قوت و سن و فصل کنند بعده تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله یا به مطبوخ فواکه مع تربد و شاهتره و هلیله نمایند و بعد تنقیه تمام مرهم زنگار و دیگر ادویهٔ حادهٔ کد تا کیل گذشت بران نهند تا آنکه فانی گردد و لحم صحیح ظاهر شود و یا استیصال آن بخراشیدن از آهن یا بنبات کنند تا آنکه خون و زرداب از ان سائل شود بعده علاج بمرهم احمر و اسود و نبت لحم نمایند و صاحب او از تناول گوشت و شیرینی بالکلیه و از اغذیهٔ حریفه و بقول که در ان حرافت باشد مثل سیر و پیاز و ترب و خردل و مانند آن حذر کند و بقول خجندی شرب اشربهٔ مطفیه و سکنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله که مقوی تبرید فقوع فواکه و آب شاهترهٔ مروق نافع بود و سویدی گوید که ضماد پشک گوسفند بسرکه و یا عسل بلادر یا شیر انجیر یا شیر یتوع دیگر یا تمر خام جمیز سوده یا زهرهٔ بز نر یا برگ سلق سلوق یا خاکستر گوشت گوسفند سوخته یا حاشه نافع توثه است

نفاطات و نفاخات

بدانکه نفاطات آبلها باشند که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و مشابه آبلهٔ سوخته آتش بود و سبب آن رقت و غلیان خون ست بحرارت ناریه حتی که از ان مائیت جدا شود و در اطراف عروق زیر جلد مندفع و در آنجا محتبس گردد و نفاخات آنست که در ان بخز ریح هیچ نباشد و مادهٔ آن ریح بود در جلد محتبس گشته و شرح قانون مینویسند که گاهی این هر دو لفظ را بیک معنی اطلاق میکنند و گاهی میان هر دو فرق مینمایند و این بهتر ست پس نفاخات را آبلهای هوائی و نفاطات بمائی مخصوص گردانند و لا بد مائیت در قوام غلیظ تر از هوائیت باشد و این دو نوع بود یکی مائی که بسبب مائیت مندفع از غلیان اخلاط باشد که از ان ماده یکبارگی زیر جلد تصاعد کند و بسبب فرط کثافت جلد از نسبت ما تحت او در ان نافذ نشود بلکه نفاخهٔ مائیه باقی ماند دوم دموی یعنی آنکه بدل مائیت خون باشد و از انچه اول حادث شده عارض شود لیکن مادهٔ این غلیظ تر از اول بود و درین خون بیشتر از مائیت باشد و از تحت جلد منفتح شود علاج فصد کنند و لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و بعد از نضج تنقیه از مسهل بارد کنند و خوردن انار و کذا عدس مقشر با سرکه و عنب پخته مفید بود و هر چه مسکن حدت خون و مغلظ آن باشد از اشربه و اغذیه بخورند و در اول ظهور عدس مقشر بسرکه سوده و یا پوست انار در سرکه آغشته طلا کردن و خابستن نافع و اگر بزرگ شود آبلها را بسوزن بشگافند و بیفشارند بعد از ان مرهم سفیداب نهند و یا بسفیداب ارزیز و یا مرداسنگ مع گلاب و آب مورد طلا کنند و یا بعد شگافتن نفاطات و اخراج زرداب مرداسنگ مع گل رخام و اقلیمیای فضه و روغن گل بر موضع نهند تا صلب گردد و اطلیه که در نار فارسی گذشت نیز نافع بود و علاج نفاخات مرهم داخلیون و مانند آن کنند و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود و چیزهای محلل ریح باید خورد و تفتیح مسام کنند و از مولدات ریاح حذر نمایند و آنجا که خلطی باشد و زیاده شود تنقیه باید کرد اقوال اطبا شیخ و گیلانی مینویسند که تنقیهٔ بدن و فصد و مانند آن و استعمال تدبیر و غذا بطریقیکه در سابق مذکور شده باید کرد و در ابتدا که قریب ظهور باشد مثل عدس مطبوخ بآب و مثل پوست انار یا پوست شاخ آن مطبوخ بآب که نرم شود نیمگرم بر موضع آن نهند و این بعد حصول علم باآنکه خروج او مضر تر از باز گشتن مادهٔ او بسوی باطن است نیمگرم آرند و الا در ان هنگام اولی آنست که اعانت بر ابراز او کنند و آب نیمگرم بر جلد ریزند تا بسهولت بر آید پس اگر نفاطات بر آید و اراده علاج نفس او کنند و غلیظ الجلد در باید که از سوزن بشگافند و انچه اندران باشد سائل گردانند و رقیق الجلد گاهی بنفسه بشگافد و نشاید که مهلت دهند بلکه آنرا نیز بشگافند و چیزیکه اندرون آن باشد باهستگی اندک اندک بیفشارند و اگر سوراخ بند شود و نفاخه پر شود باید که مرتبهٔ دوم و سوم سوراخ کنند و جلد را منضم شدن ندهند تا آنکه جراحت زیر او مندمل گردد بعد از دو حال خالی نبود که یا صحت یابد و یا قرحه شود پس اگر قرحه شود علاج بمراهم اسفیداجیه و مرد رسنجیه و مانند آن نمایند و خصوصاً چون اندران مثل ابرسا داخل باشد و مراهم حمره و نمله چون ساعی و متاکل گردد و سائر انچه در آنجا مذکور شد بکار برند ابن الیاس گوید که علاج این هر دو تنقیهٔ بدن از اخلاط موجبهٔ آنهاست و فصد

واخراج خون بقدر قوت وسن و باید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا عدسیه دهند و هرچه مغلظ خون باشد مثل شربت کدو که آن کاد ست و شربت عناب و شربت آلو و رب سیب و رب بهی هرکدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بدهند و آب انار نفع کند و بطفشیل غذا سازند و اگر متقرح شود و در اعضای باشد که در معالجه او تجفیف بیشتر حاجت بود بمرهم قلقطار و قلقدیس معالجه فرمایند **خجندی** گوید که فصد از رگ مناسب عضو و اخراج خون بقدر قوت و حاجت کنند و اشربهٔ قابضهٔ مغلظه مثل شربت انار و شربت حماض و رب ریباس بنوشانند و مزورات ترش مثل سماقیه و زرشکیه و حصرمیه بعد س دهند و بعد تنگاف چون احتیاج تجفیف زیاده باشد سفیداب و مرداسنگ و گل سرخ خشک سوده بران پاشند **حکیم علی** مینویسد که این دوا نافع ست پیه بط بگدازند و با آن مرداسنگ سوده آمیزند و بر پارچه مالیده بر جراحت نهند و یا اصل السوس بآب سوده با روغن زرد حل کرده بر آن نهند **دیگر** مرداسنگ و گوگرد زرد مساوی بسرکه و روغن مورد حل کنند تا غلیظ گردد بازیت لطوخ آن نمایند **و ایضاً** این دوا برای آنکه بر ذکر و لب و مانند آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه دران حاجت تجفیف شدید تر بود نافع ست بگیرند قلقطار و قلقدیس هر واحد هشت جزو بورق دو جزو و بآب سائیده استعمال نمایند و همچنین نشک بزبعسل **دوای جید** مجرب قدما که بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده اند بگیرند انزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب مساوی و بهیزند همه گل ارمنی و ازان بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بر موضع طلا بالای طلا میکرده باشند حتی که دران تقبض شدید حادث شود و خشکریشه گردد پس آن یا خود بخود ساقط شود و یا زیر آن رطوبت باشد و احتیاج بگردانیدن خشکریشه و اسقاط آن افتد و هموار همچنین بعمل آرند حتی که جمله ساقط گردد **مجوسی** گوید که علاج نفط آنست که در نفاطه سوراخ کنند و زرداب که اندران باشد بیرون آرند و بعد س مطبوخ ضماد کنند و شاخ انار را در آتش مشتعل گردانند و بدان داغ دهند و هرگاه منفجر شود مرداسنگ با پیه خنزیر سوده بران نهند

بثور صغار

جالینوس گفته که گاهی بثرهای کوچک از رطوبات ردیه مندفع بسوی ظاهر جلد محتقن میان گوشت و پوست پیدا شود خصوصاً در ابدان صلبهٔ کثیف الجلد پس اگر رطوبات حار لطیف باشد بثور از بدن بلند و سر آن باریک و تیز بود و اگر بارد یا غلیظ باشد پهن و منبسط بود **علاج** اگر مادهٔ حار باشد تنقیهٔ بدن بفصد اکحل و حجامت و اسهال بمطبوخ یا نقوع فواکه مقوی بهلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه و تربد کوفته نمایند و اگر غلیظ باشد بمطبوخ مقوی تربد و یا حب ایارج کنند و از اغذیهٔ مولد اخلاط غلیظ اجتناب نمایند و بعد تنقیه پارچه را بآب گرم تر کرده ساعت بساعت بدان تکمید کنند و یا در حمام داخل نمایند تا مواد محتبسه را از لحم بسوی ظاهر جلد خارج کند پس خرزهره و سداب و مر هر واحد یکجزو باریک سائیده بسرکه تر کرده طلا کنند و بعد دو ساعت بآب گرم غسل نمایند و یا بگیرند کندر و باریک ساخته بزیت سرشته طلا سازند و آنرا که ماده گرم بود آب کشنیز تر و سرکه و روغن گل طلا نمایند و از اغذیهٔ گرم پرهیز کنند و بزیرباج بچهٔ مرغ غذا سازند و باید که از تکمید و طلا قبل تنقیهٔ بدن حذر کنند تا مادہ بسوی ظاهر بدن منجذب نگردد و بثور کثرت ننماید **اقوال اکابر** ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب اصل السوس سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود با مغز بادام خورند و تنقیهٔ بدن بحب ایارج یا مطبوخ مقوی با ایارج و تربد کنند و یا هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند سنای مکی هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد هفت درم تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر هر واحد سه درم تربد مقشر کوفته دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و از اغذیهٔ غلیظ و تناول فواکه رطبه حذر کنند **خجندی** گوید که در حار اگر علامات خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر احتیاج نمایند بعدهٔ تنقیهٔ بدن بدانچه مقتضی خلط غالب باشد بعد نضج کنند اما در بارد هر صبح مطبوخ اصل السوس و گاوزبان با گلقند شکری و عسلی بنوشند و غذا حمصیه خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بمطبوخی که دران سنا و هلیلهٔ کابلی و تربد و خیارشنبر و ترنجبین و گلقند وغیره باشد باید کرد و اگر خواهند با یارج یا بغاریقون مقوی سازند **گیلانی** مینویسد که گاهی بثور از تصاعد کیموسات غلیظه در جلد افتد و این اکثر در اعلای جلد بود و بسبب تکاثف آن پس کسانی را که این از کثرت کیموس در عمق جلد حادث شود باید که اولاً باسهال تقدیم نمایند و اگر در عمق کیموس نباشد باید که استفراغ از نفس جلد کنند تا باسهال وقتی بسوی عمق منجذب نگردد و تنقیهٔ او از جلد بکمادات و اشیای تسخین کننده باید سیما اگر بثور عریض باشد که آن از کیموس بسیار بارد یا غلیظ بود پس درین صورت برگ غار تر و سداب و دوقاق کنند مساوی بگیرند و بازیت سائیده لطوخ نمایند و یا قیمولیا را بکندر مع زیت لطوخ کنند و برگ چقندر تر گرفته سوده ضماد نمایند و یا بگیرند موم هشت درم کبریت مثل اونک یکدرم و دو دوئه خشک را سائیده بهمه زیت نیم قوطولی انداخته بپزند هرگاه مثل مرهم گردد استعمال کنند

بثور لبنیه

اکثر در سن شباب بر رخسار و بینی بثور سفید مثل نقطه شیر عارض شود و چون آنرا بفشرند چیزی مثل روغن زرد منجمد بر آید و آنرا در فارسی روغاره و بهندی مهاسه
گویند و سبب او مادهٔ صدیدی ست که بسوی سطح جلد بطریق بخارات بدن مندفع گردد و در مسام حاصل شود و بسبب غلظ خود تحلیل نشود و گیلانی از طبری
نقل کرده که این مرض معروف بزیروان ست و وجه تسمیهٔ او بدان بهر مشابهت او بدانهای کمون ست که آن زیره باشد **علاج** تنقیهٔ بدن و دماغ
بفصد سر رو و مسهل و حبوب مناسبه کنند و بعد تنقیه مطفیات خون استعمال نمایند و روی را بجالیات مثل آرد کرسنه و پوست بیضهٔ مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا
و آرد باقلا بشویند و اگر کفایت نکند چیزی که دران تجفیف و تحلیل باشد مثل خربق سفید و نصف آن ایرسا بسرکه سرشته ضماد سازند و یا بزرکتان مع بورق
و انجیر و شونیز مع سرکه طلا نمایند **ذکر ادویهٔ یونانیه مفید بثور لبنیه** ضماد برگ سوس مطبوخ مجرب سویدی ست و ضماد سلیخه مخلوط بعسل و کذا موی انسان
سوخته بسرکه سرشته و کذا عصفر و سرکه و کذا اشنگ گوسفند و کذا آب برگ خرزهره و کذا جلد مهر سوخته آب سرشته و کذا حنا و کذا خبث الحدید بسرکه حل کرده و کذا سفید
بروغن گل و کذا اسپیر سوخته و کذا سیر خام بسرکه و عسل آمیخته و کذا زیره بسرکه و کذا کرسنه بعسل و کذا اقاقیا و کذا کف دریا و کذا خزف تنور بسرکه و کذا مرداسنگ
بسرکه و کذا زاج بشراب کهنه و کذا خون خرگوش گرما گرم و کذا بزرکتان و مرو نطرون همه سوده و کذا بوش درهندی و کذا مرو سداب و برگ دفلی مساوی
و کذا پیه باکیان مسلی و پیاز کوفته و عسل **وذرور** سلیخه و کذا سم خر وحشی سوخته بعد چرب کردن بثور بروغن گل و کذا دم الاخوین **وشرب** و ضماد هلیلهٔ زرد و
کذا دارچینی هر واحد نافع بثور لبنیه است و این طلا جهت بثور روی مجرب ست **کافور** زعفران هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یکدرم کوفته بیخته
بگلاب و سرکهٔ انگوری سرشته طلا سازند و اگر بثور رطب باشد مرداسنگ یکدرم صبر سقوطری پنج درم کوفته بیخته بروغن گل و سرکه طلا نمایند **ایضاً** تخم ترب
تخم خربزه هر یک یکتوله آرد باقلا دو توله در سرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام قسط شیرین اکلیل الملک کتیرا هر یک ششماشه کوفته بیخته نگاه دارند و
همراه شیر میش بمالند نسخهٔ مطب ست **ایضاً** کف دریا زراوند مدحرج تخم ترب هر یک سه توله ابهل یکنیم توله فستنتین نیم توله بیخ سوسن آسمانجونی نیم توله کوفته بیخته
بآب قرص سازند وقت حاجت بآب سائیده برو بمالند مجرب ست **ایضاً مجرب** کف دریا مغز بادام تلخ مقشر برابر نرم سائیده شب برو بمالند و صبح بآب
گرم بشویند **ایضاً** از علوی خان برای رفع مهاسه و صفائی رنگ تخم ترب بیخ نی گل بنفشه عنب الثعلب کتیرا هر یک ششماشه کوفته بیخته آب کیله و آب
برگ حنا و سرکه سرشته شب برو مالند و صبح بآب گرم بشویند و اگر از آرد نخود و آب آمله بشویند بهتر باشد **ایضاً** انزروت رومی بآب لیمو سائیده
شب طلا نمایند و صبح بآب بشویند در یک هفته اثر از مهاسه نماند **ذکر ادویه هندیه نافع مهاسه** مغز گهونگچی سفید بروغن کنجد سرشته آتبنه سازند و شب
بر روے بمالند و صباح بشویند در چند روز مهاسه و کلف را دور کند و در نسخهٔ دیگر نمک سنگ عوض روغن ست **دیگر** چرانسه در آب جوش داده
از ان رو بشویند و یا تخم خرما سائیده بشیر گاو آتبنه سازند و یا زنبار کف دریا بآب سائیده اتبنه نمایند و یا خرمهرهٔ زرد کوفته بعرق لیمو در پیاله چند بار تر کرده
و خشک نموده سائیده صبح و شام مالند چهره را هم صاف کند **دیگر** کلونجی بسرکه سائیده شب ضماد نمایند و صبح بشویند و کذا انخواه و یا کنار دشتی سوخته
خاکستر آن بآب طلا سازند و یا تمر بکائن خشک کرده بسایند و بآب دوغ آمیخته بر رو ضماد نمایند **دیگر** ترکچور یا آنبه هلدی یا نمک سنگ در آب سائیده طلا
نمایند که برای مهاسه مفید بود دیگر دافع مهاسه مغز تخم ریٹهه کوفته بیخته بشیر مادهٔ گاو سرشته مالیده باشند **دیگر** پوست درخت سرس کنجد سیاه مساوی
بسرکه آمیخته طلا سازند **دیگر مجربه** صندل سرخ عدس لوده کونپل بڑ کوفته بیخته شب بر مهاسه طلا نمایند و صبح بشویند **دیگر** مغز تخم کنار اصل السوس
قسط تلخ مساوی بآب سوده بر رو طلا کرده باشند و در نسخهٔ دیگر قند سیاه و نیز داخل ست و جهت زود بر آوردن کیل مهاسه قرنفل بآب سوده طلا کردن
نافع ست **دیگر** از بیاض والد مرحوم برگ نیم بیخ سوسن پوست سرس باهم سائیده طلا نمایند **دیگر** پوست درخت سرس پوست درخت خیار شنبر
پوست درخت انار دار هلد لوده ناگر موتهه برگ نیب قسط تلخ باریک سوده طلا کنند چون خشک شود بآب گرم بشویند **دیگر** که برای مهاسه و
صفائی چهره مجرب ست آرد نخود بریان مقشر ششماشه مرداسنگ سه ماشه سفیدهٔ کاشغری چار ماشه بآب یا شیر تازه برو مالند و بعد خشک
شدن بآب برگ نیب بشویند و بهر صفائی چهره بروغن یاسمین آمیخته بکار برند **دیگر** خوبکلان صندل سرخ صندل سفید بگلاب سائیده
بر رو طلا نمایند **دیگر** زردچوب بقدر سه چهار ماشه در قلم ساق گاو نهاده دهنش گرفته در خاکستر گرم تنور گذارند تا خوب بخته شود بعد آورده در آب سرد سوده

ضماد نمایند و بعد دو سه گھڑی بسبوس نخود بشویند **اقوال حکما** طبری گوید که اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده تنقیهٔ سر باستعمال ازین حبوب یعنی حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر و طبیب عالم ازین حبوب جی ترکیب دہد و بحسب مزاج مریض زیاده و کم نماید و در تنقیه این شرائط و قوانین استفراغ استعمال کند بعد ازان لزوم شستن رو بآب گرم مع اشنان و شکر و تخم خربزه و سبوس کنند پس اگر بثور زائل شود و ورم و تصلب زوال پذیرد لازوم این ضماد نمایند حنای سوخته ده درم بر علک الانباط بعد حل کردن آن بسرکه انداخته بسرشند و اندک زیت بران ریخته بر رو ضماد کنند و اگر ازین زائل نشود بگیرند خاکستر چوب انگور و در سرکه حل کرده رفاده بدان لت ساخته بر رو نهاده نزد خواب بربندند و صبح بکشایند و در حمام داخل نمایند و بر ریختن آب گرم بسیار مر کنند بعده از هوا محفوظ دارند تا آنکه عرق و تری بدن خشک گردد و زنان پیر را در بصره دیدم که درین مرض روغن خلوق و دلک بجای حت استعمال میکردند و این دران اثر میکرد بلکه آنرا زائل می نمود **گیلانی** از بولس نقل کرده که چون بثور در چهره ظاهر شود بسکنجبین آنرا مطلوخ نمایند و بآب تنگ آنرا بمالند و مطلوخ آن بشب یمانی مع علک البطم و بادام تلخ بسرکه سائیده باید کرد و اگر بثور غلیظ گردد و بگیرند صابون که آنرا اغلیغون نامند بقدر چهار درم و کندر یک درم اشق یک درم و بآب سوده شب هارا بدان مطلوخ سازند و بعد ساعتی بشویند **غمره** برای بثور عارض در چهره بگیرند بورهٔ ارمنی دو درم گل مختوم یک درم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم د باریک ساخته بگلاب و سرکه سرشته طلا کنند و اگر بثور رطب باشد بگیرند آرد ترمس و آرد باقلا هر واحد یکجزو آرد عدس نیم جزو و در شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند سه روز یا پنجروز این عمل آرند **غمرهٔ دیگر** مجرب بگیرند جو مقشر کوفته و در پاتیله انداخته شیر تازه دو رطل بران ریخته بجوشانند تا شیر فانی شود بعده برآورده خشک کنند و بگیرند زرد چوب و کتیرا هر واحد سه درم و همه را کوفته بیخته بسفیدهٔ بیضه سرشته بر رو طلا نمایند و بآب سبوس بشویند **ایضا** اگر بثور با خشونت بود نفع کند بگیرند موم و علک البطم هر یک ده درم زنگار دو درم و در زیت گداخته بر رو طلا کنند و ساعتی بگذارند و مسح کنند که این قلع آن کند و یا بگیرند حشیش افیون یعنی خشخاش رطب مع برگ و شاخ او و بانمک و سرکه بسایند **ایضا** بگیرند زعفران و محلب و فوه و کندر و مر مساوی و با پیه گوساله و روغن مصطکی بیامیزند و بدان مطلوخ سازند و یک ساعت ترک کرده باسفنج نشف نمایند و این دوا برای رو و سائر بدن اصلاح نماید و رنگ بشره و خصوصا رنگ چهره را سرخ کند **ابن الیاس** گوید که تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج نمایند بعده بآبیکه دران بابونه و بنفشه و اکلیل و شبت جوشانیده باشند روی بشویند و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب انگور و خاکستر خرمهره هر واحد سه درم شونیز یکدرم ایرسا هفت درم بزر کتان گلنار هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بسرکهٔ کهنه سرشته طلا نمایند **خضر** گوید که بعد تنقیهٔ بدن تضمید بجففات و تناول تریاق کنند و آنچه درین تجربه کرده شده شونیز و بورق بسرکه سرشته است و ضماد نوشادر سوده و چرب کردن عضو بعد آن بروغن گل در روغن حنا و جماعتی باین تدبیر صحت یافته و تخم کتان باگل سرخ آنرا نافع ست **انطاکی** گوید که سبب بثور لبنیه در اغلب مادهٔ غلیظهٔ بلغمیه است و علاجش اولا فصد رگ بینی ست بعده استعمال چیزیکه در بثور بلغمیه مذکور ست و از مجربات در مطلق بثور خصوصا در لبنیه شونیز و بورق و نوشادر بسرکه است و کذا اسندروس حب البان بجول

شیلم

و آن بثور بشکل شیلم ست که در رخسار یا در همه روی ظاهر شود و از خبث ماده و رداءت خالی نبود و از جملهٔ علامات او ست که چون لمس کنند صلب باشد و حوالی او بمقدار ورم سرخ شود و اولی آنست که علاج او بسرعت نمایند چه اگر بگذارند و مریض تساهل نماید عمیق شود و جلد روی را در گیرد و گاهی جلد رو ساقط شود و دران هلاکت علیل باشد و سبب آن خون حاد حریف فاسد الکیفیت اکال ست که از عروق باریک خارج شود و برین موضع بریزد و ممتنع نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود غیر آنکه اکثر این در رو پیدا شود و ابن الیاس این را از جملهٔ بثور غریبه شمرده و گفته که آن بثور صغار صلب ست که گاهی متقرح شود و گاهی با آن حکه و الم باشد و انطاکی گوید که بثور شیلم کوچک مستطیل سیاه بصورت شیلم بود و اولا مخصوص برخساره باشد پس اگر ترک نمایند در همه چهره منبسط گردد و در اعماق داخل شود و ازین جهت در علاج او واجب کرده اند که شق نمایند و از ان خون منعقد خبیث الرائحه اخراج کنند خصوصا اگر گرداگرد آن سرخ گردد و مثل ورم مستدیر شود و نوعی ازین در لب دیدم و آن شق گردید و از ان خون غلیظ سیاه ظاهر شد پس آنرا شق کردم و در اصل آن مثل دانهٔ خشخاش دیدم و هنگام رفع او التحام یافت و سبب او خون سوداوی ست که حرارت غریبی آنرا منعقد ساخته **علاج** فصد سر رو کنند و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند و آن موضع را شق کنند که گاهی آنجا خون منعقد شبیه بعدزه یافته شده آنرا بیرون آرند و بجزبی علاج کنند که سیاه نشود و اوفق

چیزیکہ بدان معالجہ نمایند مرہم سفیداب و مرہم رصاص محرق ست واگر این کفایت نکند آن موضع را داغ بلیغ دہند و بمرہم خل علاج کنند تا اثری کہ باقی ماند سرخ بود چہ اگر بعد داغ بمرہم سفیداب علاج کنند اثر او سفید شود و این مرض بیشتر در بلدۂ بصرہ حادث شود بسبب خوردن خرما و ماہی شور و اہل او داغ قبل استفراغ و شگافتن موضع استعمال میکنند **ابن الیاس** گوید کہ در اول امر فصد قیفال و اخراج خون بحسب قوت و ضرورت کنند و استفراغ بدن بمطبوخ فواکہ یا بمطبوخ ہلیلہ نمایند و ہر صبح جلاب از آب انارین لسنجم آن افشردہ باشکر و ترنجبین ہر کدام دہ درم و یا آب ہندوانہ بقدر سہ اوقیہ بشکر دہ درم بنوشند و غذا مزورۂ تمرہندی و مغز بادام و اسفاناخ بخورند و گاہی بدین معالجہ تحلیل نشود و بشق و اخراج مادہ محتاج گردد بعد از ان بمراہم مدملہ علاج کنند **خجندی** گوید کہ علاجش فصد ست و ترک اطعمۂ حریفہ و لحوم غدید الحرارت و حلاوی کثیرو باید کہ این بثرات را بشگافند بعدہ معالجہ بمراہم کنند **گیلانی** مینویسد احتراقات کہ در رو عارض شود علاجش اولاً بفصد قیفال و تنقیۂ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب سنا و ہلیلۂ کابلی و مویز منقی و شرب ماء الجبن یا سفوف منقی سودا باشد و این سفوف درین باب نیکوست بگیرند ہلیلۂ کابلی و زرد و سیاہ ہر واحد دہ درم بسفائج کوفتہ افتیمون ہر واحد پنج درم اسطوخودوس چہار درم غاریقون سہ درم نمک ہندی دو درم ہمہ را باریک کوفتہ سہ درم از ان با نیم رطل ماء الجبن دہ درم شکر طبرزد بخورند کہ این تنقیۂ بدن از سودا کند و ہر گاہ بدن پاک گردد بر موضع زلو بچسپانند کہ آن ہمہ خون محترق را از موضع امتصاص نماید پس اگر موضع را خوب بخراشند تا پاک شود بعدہ بران مرہم احمر معمول از مرداسنگ و زردچوب و سرکہ و زیت طلا نمایند و معالجہ بعلاج قروح کنند کہ منفعت بین مشاہدہ نمایند

بلخیہ

بثور مع قروح و خشکریشات و سیلان و زرداب ست و آن از جنس سعفۂ ردیۂ رطبۂ خبیثۂ ساعیہ بود و لہذا احوالی خود را بسبب فساد بخورد و در اکثر با آن خفقان و غشی بود و گاہی بسبب گزیدن جانوری مثل پشۂ خبیث و رتیلا عارض شود و بسبب کثرت حدوث آن در بلدۂ بلخ مسمی ببلخیہ شدہ و **ابو منصور** گوید کہ بلخیہ قرحۂ منبسط در لحم بود و آنرا عمق بسیار نباشد و شرا بین را متمدد سازد و با آن تپ بود و چون نضج یابد سوراخہا و سرہا بسیار مدرک گردد و سبب او خون حاد فاسد بود و ابن الیاس گوید کہ بلخیہ از بثور ردیۂ خبیثۂ ساعیہ است و حدوث او از اخلاط محترقۂ فاسدہ از صفرا و بلغم یا سودای محترق بود و انطاکی گوید کہ بلخیہ بثوریست کہ اولا بلخ یافتہ شدہ بعدہ مثل آبلۂ فرنگ منتقل ببلاد دیگر گشتہ پس بدان موسوم ساختند و سبب آن حرارت غریبی ست کہ غریزی آنرا از قلب دفع کردہ پس آنچہ حوالی او از غشای ضلاع و صدر ست قرحہ کند و ازین جہت غشی و خفقان بادی بود و گاہی از ان حجاب صدر متآکل شود و قتل کند پس ہر گاہ خارج سیاہ یا سرخ گردد علاج پذیرد

علاج بقول شیخ علاجش مثل علاج سعفۂ روی نمایند و آنچہ خاص باین نفع کند طلا بگل ارمنی و سرکہ است بدوام حتی کہ آنرا خشک کند و از ان قشرہا فرو افتد و بگوشت صحیح برسد و از ان عفونت و فساد زائل کند و یا این دوا کہ قوی و مجرب شیخ ست بکار برند زراوند دحرج و زنگار و اشق و مقل و خردل و زاج مساوی بروغن گندم و سرکہ و اندک عسل مرہم ساختہ طلا کنند و یا بخراشند تا گوشت فاسد بزداید و چون گوشت صحیح پدید آید بمرہمی کہ از دم الاخوین و مرداسنگ و کندر و سفیدہ ساختہ باشند جراحت را مندمل سازند **ابو منصور** گوید کہ اولاً فصد کنند و مسہل صفرا دہند و لزوم ماء الشعیر و اغذیۂ باردہ نمایند و معالجۂ قرحہ باضمدۂ باردہ مثل مرہم سفیداب و مانند آن کنند و اگر امر دشوار باشد آبہای فواکہ ترش مقوی قلب مثل آب انار ترش و آب سیب و ریباس بشکر یا بشربت صندل نوشانند و بر قلب او ضماد بگل سرخ و صندل و خرقہای مبردہ نہند و قرص کافور بآب سرد و گلاب دہند و مقام او در موضع سرد و ہوای بارد سازند **ابن الیاس** گوید کہ تنقیۂ بدن از اخلاط غلیظۂ فاسدہ بمطبوخ افتیمون یا بجب آن یا بمطبوخ ہلیلۂ مقوی بغاریقون کنند و نوشیدن ماء الاصول و بزور ایشان را نفع کند و از تناول گوشتہا و شیرینیہا و اغذیۂ حریفہ حذر کنند و بمرہم معمول از مقل و زراوند دحرج و زاج و زنگار و خرنوب و مومنج و راتیانج مساوی کوفتہ بیختہ بسرکۂ کہنہ و اندک روغن زیت و عسل سرشتہ طلا نمایند **انطاکی** گوید کہ علاج بلخیہ طبیخ افتیمون بسکنجبین ست و نقوع صبر دران مجربست و تحجین حب الذہب

بطم

بثرۂ سیاہ بزرگ بقدر حب البطم و نخود و پستہ ہست کہ در ساق عارض شود و متقرح گردد و از ان زرداب سیاہ سیلان کند و سبب حدوثش خون فاسد محترق سوداوی ہست و شیخ در مقامی نوشتہ کہ بطم بثور سوداوی ست کہ در ساق مثل ثمر طرفا یا حبۃ الخضرای کبیر ظاہر شود و در جای دیگر گفتہ کہ آن قروح سوداوی ست و مادۂ او بعینہ مادۂ دوالی ست و علاجش از جہت تنقیہ علاج دوالی ست و قروح سوداوی کہ قانون علاج آنہا مذکور گردد و طبری گوید کہ بثور ساق بثور اسود کبار ست و آن عجم البطم ست

وازان انسان کمتر صحت یابد انطاکی گوید که بطمیه شبیه بعظم باشد در لون استدارت وسبب آن فساد هر دو خلط بارد مع غلبه سودا بود ومختص بساقین باشد خریف آن رتب دق روز چهارم هلاک کند وذی بادهٔ سانکه ازان مایوس البرء است علاج فصد باسلیق کنند وبعد ازان بمرات ملی نمایند وهر صبح شربت عناب یا سیلوفر یا دینار با ماء الجبن بنوشند بعده زلو بر ساقین چسپانند وحجامت باشرط کنند وبعلاج سائر قروح خبیثه معالجه فرمایند طبری گوید که علاج این فصد باسلیقین وصافنین وجبهه است مع استعمال قوانین فصد ومساعدت قوت بعد آن تنقیهٔ معده نقی باحتراز واحتیاط از افساد چشم یا فم معده پس هرگاه معده پاک گردد واز کثرت اخراج خون ضعیف شود بران زلو اندازند دو سه دفعه وایضاً دران شرط ومص بشاخ حجامت استعمال نمایند وازانچه معالجه بدان کنند روغن نوره است که ازان بهر بثره ازین بثور نقطه دهند وبران لطخهٔ صبر کنند بعده بسرکه بشویند وبروغن گل تغریق آن نمایند واز آب احتیاط کنند که آن خشک گردد واین از بالغ ترین چیزی است که بدان معالجهٔ این بثور نمایند وازانچه این بثور را بدان طلا نمایند ایست خاکستر قیصوم وخاکستر چوب طرفا ومامیران چینی وزراوند طویل وپوست بیخ کبر وحنای سوخته مساوی همه را باریک سوده بسرکه واندک زیت حل کنند وایضاً صدف سوخته ومر وصبر مساوی سائیده بسرکه حل کرده طلا نمایند وایضاً بگیرند بیخ بردی رطب وکوفته آب آن بفشرند وجوش دهند تا غلیظ گردد بعده برین قرحه طلا کنند ویا سقوریدس ذکر کرده که این بثرهٔ عفن را زائل کند وبعضے متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که شستن این بثور به آب حماض تجربه کرده ایم که ازان مریض انتفاع یافت واکثر بثور در اندک زمانه زائل شد وایضاً از اطلیه این بثور ایست که صمغ فارسی وعربی در سرکه ترکنند تا آنکه بگدازند بعده بدان طلا نمایند وبعضے از اطبای ناقص تجربی که دران شحم حنظل بود تشخیص دادند وساقین او ورم کرد وبران امر عظیم وارد شد وازان هلاک گردید پس طبیب را جائز نیست از استفراغ در بثور ساق وروفس ذکر کرده کسی که مسهل در بریاسموس وبثور ساقین استعمال کرد چنانچه [illegible] بهلاکت نمود وچون این قبور منفجر گردد وریشج وزرداب او بکثرت نماید باین مرهم طلا کنند بگیرند زنگار مستخرج بسرکه وقاقطار وخاکستر نستان هر واحد یک جزو ولیس موم روغن بسازند وبران باین انداخته حل کنند وبدان طلا نمایند تا آنکه زرداب او زائل شود وموضع گرم گردد وگوشت صحیح پدید آید بعده ده روز لعجین که وران اندک زردهٔ بیضه داخل کرده باشند ضماد کنند بعد ازان بمرهم صلح قروح عفنه علاج کنند وچون [illegible] کنند مرهم وسخ معالجه فرمایند ابن الیاس گوید که علاجش فصد باسلیق است واخراج خون بقدر قوت [illegible] وتعاهد قی بسکنجبین وآب گرم وهر صبح جلاب از عناب ده عدد وتخم کاسنی سه درم وشکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم بنوشند وغذا مزورهٔ ماش ونخود بمغز بادام خورند واستفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه دران تربد وشاهتره اندازند یا دیگر دو بآلمین طبع باین مطبوخ کنند سنای مکی هلیلهٔ زرد هر واحد هفت درم آلو سیاه بست عدد وتخم شاهتره گل سرخ هر واحد سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم تربد دو درم مویز طائفی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران خیارشنبر وترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده بران سقمونیای مشوی نیم دانگ انداخته سحرگاه بنوشند وبعد تنقیهٔ تام بران زلو چسپانند ویا شرط زنند وبمحاجم امتصاص نمایند ودر امر او اهمال نکنند که گاهی بقروح دیگر خبیثه انجامد وبران مرهم خاکستر قیصوم وغیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند

بثور صداغ

بثرها ایست که بر بنا گوش ظاهر شود وبه رگ شبیه بدمامیل کوچک بود وریم نکند وسرخ شود ورنگ او براق ومسترخی گردد وچون طبیب حس او نماید گمان کند که مملو بریم است واگر بشگافتن او اقدام نماید سوای خون بسیط چیزی ازان بر نیاید ودر اکثر احوال ناصور گردد والتیام نیابد وخام باشد ودر سر او ریم سفید ظاهر شود وبیخ او غلیظ بود وبقول انطاکی مقرح ازان مایوس الصحت است وخروج آن در دق در روز سوم مهلک بود وبرای نفسا در روز هفتم اگر تصرف در بحران کند وهرگاه در ایام افراد واعراض حاده بروز نماید دلالت بر سلامت کند وگاهی از صدغ مرتفع شود واز اعماق نضج یابد وناصور وغرب ملحق گردد وصحت نیابد وهر قدر که شدت نماید صداع حادث کند وبصر را تاریک گرداند بالجمله سبب آن مادهٔ غلیظ است که از سر نازل شود مع رطوبتی که خون فاسد بدان مخلوط باشد وخالی از حرارت وخام بماند علاج فصد سر وتنقیهٔ بدن وسر کنند بعده لزوم اضمدهٔ مفشیه نمایند مثل آرد جو وخطمی وآرد باقلا وترمس در سرکه کهنه آمیخته وایضاً بموم روغن محلل ضماد کنند واگر تحلیل نشود وبشگافتن او متعرض نگردند واگر طبیب جاهل بشگافتن او اقدام نماید امر بدایع کند قبل از آنکه ناصور گردد واین بثور معروف است اکثر در بلاد شام تا حدود موصل متولد میشود وبعد استفراغ بهتر از ترک او واصلاح غذای مریض علاج او نیست وحمات کبریتی برای او شدید الموافقت است

چنانچه اهل موصل گویند که آن تحلیل نمیشود مگر درین حمات و اغذیهٔ غلیظه و مفسد خون ترک نمایند و انطاکی گوید که قانون در علاج و ازالهٔ موی ست هر قدر که طول کند و تعمیق او بشق و بر کردن نشکر بیس قواطع

بثور قفا

و این شبیه به بثور راس داغ در پس سر و گردن عارض شود و گاهی با آن تپ و لهیب و سوزش باشد و بقرب نخاع عظیم گردد و در خطر اعظم و قاتل بود و کسی که او را این بثور بر آید کم خلاص یابد و آن شبیه به دمل بزرگ باشد و سبب او فضول دموی حاد ست که از دماغ در مجاری نخاع نازل شود و بسبب قرب او از دماغ و از خرزهٔ معروف بود که بران سر موضوع ست قتل کند و آن درد شدید کند چنانچه گاهی دماغ ازان ورم کند و مودی بهلاکت گردد **علاج** فصد کنند و مسهل دهند و اصلاح غذای مریض نمایند و بهر تبرید و ترطیب دماغ روغن بنفشه و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند و بهر تبرید بر موضع برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر دو کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند پس اگر صلب باقی ماند ترک کنند و آهن مس نکنند که دران خطر ست و طبری گوید دیدم کسی را که این بثور بر آمد قبل از نضج هلاک شد و اگر این و بثور رصد خبین را در علامات موت سریع داخل کنند چنانچه بقراط در سائر علامات دیگر نموده جائز ست و ابن الیاس گوید که هنگام ظهور او فصد سر رو کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم نوشند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و از لحوم و حلاوی حذر کنند و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه نمایند و تضمید موضع ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ خلاف و کاهو یا آب حی العالم و عصی الراعی سازند و نجندی گوید که علاجش ترک اغذیهٔ ردیه و اطعمهٔ حاده است و فصد باسلیق و ترک لحوم در اوائل و تلیین طبیعت بمطبوخات ایلجی و تضمید ببرگ کاسنی و مانند آن که سابق مذکور شد

بثور افروخوردن

و آن نتو در جلد مشابه بثالیل مستدیر ست و بیخ او ضیق بود حتی که گمان شود که آن چیزی متعلق یا مشابه طرف و تر باشد و لهذا قسمی را ازان مسامیر نامند **علاج** آنچه درین نفع کند این ست که عصارهٔ قثاء الحمار و نمک بران نهند و یا دقاق کندر بسرکه و آرد و نطرون و یا شیر انجیر بران لطوخ کنند و یا شیر حلتیت و یا سرماهی شور که سمار بس گویند سوخته و زنگار و گوگرد زرد سوخته و یا برگ بادروج بقلقدیس و یا آب سائل از چوب انگور تر که نزد سوختن او بر آید و یا پشک گوسفند بسرکه و یا لطوخ زهرهٔ بز نر و یا ضماد بشراب و نطرون کنند و یا اندک نطرون به بول طفل نابالغ و یا بسرگین گاو مع سرکه

بثور بادنجانی و نیلنجی و اسود

طبری گفته که جالینوس این را از انواع جمره و نار فارسی ذکر کرده و گویم که ظهور بثور و انواع و الوان آنها بحسب جوهر ماده بود پس اگر ماده شدید الفساد حاد حریف رقیق باشد رنگ او سیاه یا بادنجانی یا نیلنجی بود و شدید ترین آن سیاه ست پس نیلنجی پس بادنجانی و در اول ظهور این بثور سرخ بود و هرگاه بثور زائل شود حصول آنها سیاه یا نیلنجی یا بادنجانی باقی ماند و الم آن شدید با قلق باشد و این دلالت میکند بر بقای ماده در عضو **علاج** واجب ست که معالجه بفصد و اسهال و لزوم پرهیز نمایند و بر موضع شیاف ماميثا و آب عنب الثعلب طلا کنند و تبرید او چند روز نمایند بعده آب نیکگرم بران ریزند و اعاده بتبرید کنند تا آنکه سیاهی و بادنجانیت و نیلنجیت زائل شود پس هرگاه رقت جلد بقعه محسوس شود و ماده و اشراف آن ظاهر گردد استعمال شرط خفیف بر بقعه باک ندارد تا باقی ماده ازانجا خارج گردد و اگر ماده بعید باشد بر موضع این ضماد بکار برند بگیرند آرد جو و آرد باقلا و در سرکه و آب عنب الثعلب سرشته بر موضع طلا کنند و لزوم بقعه بخرقه مبلول دران باید کرد تا آنکه تحلیل گردد و درد زائل شود

بثور غریبه

بلغنی نادر الوقوع بدانکه طبری آنرا هفت نوع بیان نموده چهار ازان جدری و حصبه و نمله و جمره که عوام آنرا نار فارسی گویند و گفته که علامت و علاج و سبب فاعل این همه ذکر کردیم و هر نوع ازین انواع اربعه باقسام بسیار مختلف بحسب اختلاف مواد و امزجهٔ بدن منقسم میشود و از سه نوع باقی که امر آنها بر اطبا مشتبه میگردد اول معروف بذات الاصل ست و آن بثور صغار سفید مترفعه قلیل الالم باشد بعده طول و صلب گردد حتی که صلابت در طول و تنبیه بجلد محسوس شود و این بدترین انواع بثور ست و منقسم بدو قسم می شود یکی ازان منقلب میگردد و مثل دمل عظیم می شود و این سهل ست و قسم دوم بر صلابت خود باقی میماند و تمدد او اندک بود و این صلابت بسهولت

نضج نمی یابد بلکہ بتدریج مترشح میشود بعدہ بقیۂ آن صلب منعقد باقی بماند و بزمانۂ دراز تحلیل می یابد و سبب فاعل آن خلط غلیظ سوداوی ارضی ست کہ از احتراق رطوبت متولد شود پس شعبہای ما بین جلد و لحم آن را بیفگند دوم ازین انواع غریبہ نفاخات ست کہ در عضای لحمیہ اولا کوچک ظاہر شود بعد فراخ گردد پس رقیق شود و سبب فاعل این رطوبتی ست کہ از برودت جگر پیدا شود و بحرارت حدت یابد و اگر بسیار باشد استسقای لحمی پیدا کند و اگر اندک بود و کیفیت او حار باشد ازان نفاخات بہم رسد سوم از انواع مذکورہ بثور سرخ صلب کوچک ست کہ بغیر الم در موضعی ظاہر شود بعدہ مخفی گردد بعد ازان در جای دیگر ظاہر شود و زمانی طویل باقی ماند و سبب فاعل این بخارات دموی غلیظ ست پس اگر بسیار باشد ازان شری دموی حادث گردد و اگر قلیل بود ازان این بثور بہم رسد و سمرقندی و نجندی انواع بثور غریبہ را پنج نوع گفتہ اند یعنی ذات الاصل و بثور سرخ صلب کہ ہر دو در قول طبری گذشت و شیلم و بثور صداغ و بثور قفاکہ سابق مسطور شدہ و انطاکی گوید کہ بثور غریبہ یعنی قلیل الوجود کہ معروف بذات الاصل ست سببش فساد سوداست اگر مائل بہ بیاض باشد و فساد خون اگر مائل بحمرت بود و ہر دو نوع سخت و تیز سر باشد غیر آنکہ سرخ گاہی مخفی شود و گاہی ظاہر گردد و منتقل شود حکم او حکم شری ست و اما سفید گاہی ترشح کند با وجود صلابت بیخ او و این شر الانواع ست و گاہی نضج دشوار گردد بسبب احتراق علاج بدانکہ معالجۂ این جملہ اقسام تنقیہ است بفصد و مسہل حسب اخلاط و اطلیہ و اضمدہ حسب ہر واحد ازان چنانچہ در اقوال اطبا مسطور گردد و اکنون بعضی ادویہ مخصوصۂ بثور یکہ در موسم گرما و برشکال و انچہ از مالیدن عنکبوت و غیر آن باشد مسطور میشود پس اگر در فصل صیف بثورات کوچک غلیانی سوداوی در اطراف بہم رسد اول فصد کنند و شیرۂ عناب شیرۂ کشنیز خشک عرق عنب الثعلب عرق شاہترہ شربت نیلوفر خاکشی دہند بعدہ منضج از عناب و کاسنی و آلو بخارا و شاہترہ و گل نیلوفر و سپستان و خطمی و خبازی وغیرہ دادہ فلوس خیار شنبر و سنائکی وغیرہ افزودہ مسہل دہند و اگر خواہند برای اخراج سودا و بلغم زیوست ہلیلۂ زرد و ہلیلۂ سیاہ بسفایج ہر یک چہار ماشہ غاریقون سہ ماشہ ترید موصوف ہفت ماشہ شحم حنظل دو ماشہ مقل کتیرا ہر یک نیم ماشہ کوفتہ بیختہ بآب حب ساختہ آخر شب ہمراہ عرق عنب الثعلب نیم گرم بخورانند و صبح بدرقۂ مسہل بدہند و بعد فراغ از مسہلہا از گل منڈی شاہترہ ہر یک پاؤ آثار صندل سرخ چرائتہ پوست ہلیلۂ کابلی ہر یک نیم پاؤ نیمکوفتہ در دوازدہ آثار آب عرق ہفت آثار کشیدہ نیم پاؤ ازان با شربت عناب بنوشانند **ایضاً** برای بثور سرخ اطراف و چہای سرخ بعد فصد و تنقیہ معجون معصفر ہمراہ این عرق منڈی بدہند منڈی یک آثار پوست نیم چرائتہ ہر یک نیم آثار سر پھوکہ پوست ہلیلۂ زرد ہر یک پاؤ آثار صندل سرخ عنب الثعلب بسفایج ہر یک نیم پاؤ عناب پنجاہ دانہ ادویہ کوفتنی را کوفتہ ہمہ را در دوازدہ آثار آب ترکردہ صبح عرق کشند و نیم پاؤ با شربت بنفشہ سہ تولہ بنوشند **ایضاً** اگر بثور ہر دم بر بدن شود و دور گردد بسبب غلیان خون بعد فصد عناب شاہترہ چرائتہ پوست ہلیلۂ زرد خیسانیدہ با شہد دہند بعدہ منضج از گل بنفشہ شاہترہ خیارین کوفتہ ہر یک پنج ماشہ بیخ کاسنی گاؤزبان ہر یک شش ماشہ عنب الثعلب چہار ماشہ مویز منقی دہ دانہ سپستان بست دانہ آلو بخارا ہفت دانہ جوشش دادہ گلقند داخل کردہ دہند پس مسہل بعمل آرند **ایضاً** بعد تنقیہ شاہترہ ہلیلۂ زرد پریسیاوشان ہر یک شش ماشہ اصل السوس چہار ماشہ جوشانیدہ شہد داخل کردہ دہند و بر بثور جدوار زنجبیل گیر و رسوت مساوی بآب عنب الثعلب تازہ سودہ ضماد کنند **ایضاً** برای بثورات از فساد خون عناب پنجدانہ شاہترہ شش ماشہ سر پھوکہ ہفت ماشہ منڈی شش ماشہ شب در آب گرم ترکردہ صبح صاف نمودہ نبات دو تولہ داخل کردہ بنوشند **حب نافع بثور** و جوشش کہ بر بدن شود گیر و رسوت ہلیلہ زنگی مرداسنگ کات صندل سرخ مساوی کوفتہ بیختہ حب سازند و بآب برگ عنب الثعلب ضماد نمایند **حب کرامات** کہ برای جمیع انواع بثور خصوص سوداوی معمول مرداسنگ پوست ہلیلۂ زرد قنبیل آہک آب نادیدہ کات سفید ہر واحد یک جزو نیلہ تھوتھہ نیم جزو بآب حب سازند و وقت حاجت بروغن زرد سودہ طلا نمایند **حب نافع بثور** کات مرداسنگ نیلہ تھوتھہ بریان بیل گری مساوی سائیدہ حب بندند وقت حاجت بآب سائیدہ طلا سازند و نیز این حب نافع ست برای قروح کہ دران سوراخ مثل غربال میباشد و مشہور بہ قرحۂ اور نگ زیبی ست **ایضاً** نافع بثور کات سفید نیلہ تھوتھہ بریان سپیارئ سوختہ مرداسنگ پوست ہلیلۂ زرد ریوند خطائی مساوی بآب حب سازند و وقت حاجت طلا نمایند **دوائیکہ** جہت بثور کہ بر بینی و سر در موسم برشکال بہم رسد سفیدہ ست خستۂ انبہ گٹہ سفید صندل سفید بآب سائیدہ طلا کنند **دیگر** اورام و بثور اکثر در ایام برسات بسبب رطوبت ظاہر شوند نفع دارد زرد چوب سوختہ و چونہ گلی ہر دو برابر باریک ساختہ بروغن نیم گرم حل نمایند و بر پارچہ نہادہ استعمال سازند **دیگر** قشور دال عدس سوختہ آملہ سوختہ برابر حنا کمیلہ قدرے و اندکے نیلہ تھوتھہ بریان با روغن سائیدہ ہمہ را بمالند **ایضاً** برای دفع ورم و بثور و سوزش آن خصوص تبرۂ کہ بر بینی پدید می آید و ورم و درد و حرقت از حد

می فزاید نهایت مفید و مجرب ست پکهان بید را در آب گلو سبز سائیده ضماد نمایند و آنجا که شدت درد و ضربان زائد از حد باشد زود فصد سر رگ گیرند و قدری
مرداسنگ با پکهان بید افزوده بگلاب سائیده بکار برند ضماد که بثور متقرح را نفع بخشد روغن گل سه توله در سرکه انگوری پنج توله باتش ملایم بجوشانند تا سرکه
برود و روغن بماند پس مرداسنگ دو ماشه برگ حنای خشک قنبیل شاهتره هر یک سه ماشه کوفته بیخته با آن خوب حل کرده ضماد نمایند ضماد معمول اطبای هند
برای بثور که زیر گردن بر سینه میشوند و آنرا انگنهه مالا گویند تخم سن تخم ترب تخم سنبهیه جو سرشف السی برابر کوفته بیخته بدوغ گاو سائیده ضماد میکرده باشند ایضاً
که درین باب آزموده است آنبه هلدی سه و نیم ماشه هالون نیله تهوتهه هر یک دو نیم ماشه ادویه سائیده در روغن سرشف بقدر ترشح توله آمیخته طلا کنند ایضاً
برای مرض مذکور سپاری چهالیه بادام مع پوست هر واحد پانزده عدد هر دو را در پارچه بسته بالای آن گل طلا کرده در آتش یا چک دشتی بسوزند بعده
برآورده در روغن السی حل کرده دارند و بر بثور بمالید … باشند ضماد برای بثور که زیر بغل میشود صندل سرخ و سفید و بیخ آگ زردچوب سائیده ضماد کنند ضماد
نافع بثور که با سوزش باشد گیرو مازو کات سفید بسرکه ضماد نمایند ضماد نافع بثور که از مالیدن عنکبوت بر بدن میشود مندوه که غله مشهور ست با آب سائیده
طلا میکرده باشند دیگر برگ انار ترش برگ تمر هندی در آب کیله سائیده ضماد نمایند دیگر امچور سائیده طلا کنند و بعضی قدری نمک شور نیز می آمیزند دیگر
کنجد در شیر بز سائیده طلا کنند و یا آنبه هلدی بآب سائیده و یا چرونجی سائیده بمالند و یا چونه بآب لیمون یا بروغن سرشف یا بروغن کنجد سائیده طلا نمایند
دیگر کمل و زردچوب بآب سائیده یا صندل لین و مرداسنگ بسرکه سائیده یا زیره سفید زنجبیل بآب سائیده یا جوار گیرو بآب مکوه طلا کنند دیگر منگ نیم پاؤ
اصل السوس ناگکیسر هر یک نیم دام سائیده هر دو وقت ضماد کنند در سه روز صحت میشود دیگر خراطین سوده یا گل لین فگنده آن ضماد نمایند مرهم نافع
برای بثور که رطوبت آن هر جا که برسد بثور دیگر پیدا شود و کمتر بعمل آید در روغن تلخ … مکیله یا کچی سوخته هر واحد یک دام حنا نیم دام قاقله گرد سه و
نیم ماشه مرهم سازند اقوال اطبا طبری گوید که در بثور ذات الاصل تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و فصد باسلیق نمایند بعده تعدیل طعام کنند و لزوم بثور با
زیرباجی یا اسفیدباجی ماکیان نمایند بعده تضمید آن صلابت در ابتدای ظهور بدام باسپغول بغیر روغن کنند تا آنکه ریم کند پس هرگاه درد کم شود و ریم
جمع گردد این ضماد بکار برند بگیرند تخم کنوچه و اسپغول هر واحد یک جزو بعده برگ چقندر و برگ کاسنی کوفته در روغن کنجد بجوشانند تا مثل مرهم گردد بعد از ان از آتش
فرود آورده بران کنوچه و اسپغول ناکوفته و اندک زرده بیضه انداخته ضماد کنند تا آنکه نرم شود و دران براقیت ریم ظاهر گردد بعده بشگافند و ریم بیرون آرند
و اگر مریض از آهن بترسد بگیرند اشق و در زرده بیضه آمیخته بر سر بثره گذارند که این باعتدال بشگافد و هرگاه ریم خارج گردد از بثره کهنه آنرا بر سازند تا زخم صاف
گردد بعده علاج آن کنند و از آب حفظ آن نمایند تا آنکه خشک گردد و علاج نفاخات بسوراخ کردن از سر سوزن نمایند و زرداب از ان خارج کنند
و بدخول حمام و عرق آوردن امر نمایند بعده تقویت جگر باین ضماد کنند بگیرند مصطکی و ناردشک و فوفل و هر و سنبل الطیب مساوی بعده موم روغن از
روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن بلسان ساخته از آتش فرود آورده ادویه مذکوره کوفته بیخته آمیزند و هنگام خلو معده از طعام بر فم معده و جگر ضماد کنند
تا سه روز و یا یک شبانه روز این ضماد بعمل آرند بگیرند گل سرخ و قصب الذریره هر واحد یک جزو و پوست بیرون پسته و عسالیج کرم و گل حنا اگر میسر آید والا
حنای سوخته همه مساوی و با آب مورد رطب و آب سیب … آمیخته بر جگر و فم معده ضماد کنند تا جوهر کبد منحل نگردد زیرا که انحلال جوهر او مؤدی بهلاکت
میگردد چنانچه فاضل جالینوس ذکر کرده که مردی از ارباب … تغرق کبد متورم بروغن کرد و باشیای مرخیه بران ضماد نمود پس مریض را عرق لزج آمد
و هلاک شد و علاج نوع سوم بثور غریبه فصد صافن ست و بعد فصد استفراغ بمطبوخ افتیمون و اقتصار بر اغذیه محموده مولد خون رقیق بارد مثل لحم جدی و نخچه
مرغ رطب و سرمق و کاهو پخته و مانند آن و این طلا بعمل آرند بگیرند برگ اسپغول و برگ بارتنگ و حی العالم که و همه را باریک سائیده اندک آرد جو بران اندازند
و باهم آمیخته بر بثور ضماد کنند تا آن بخار ظاهر نشود و موضعی که بران ضماد کنند قوی گردد ابن الیاس گوید که علاج نوع سوم بثور غریبه فصد و اخراج خون بقدر حیثیت
و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب تمر هندی و شکر سفید ده درم یا آب انار تخم آملا افشرده هر واحد سی درم بشکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم
… و غذا مزوره … بانار دانه بمغز بادام و اسفاناخ و یا طباشیر عناب و آلو سیاه هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبع بکای فواکه
یا آب تمر هندی … کنند افقلاکی گوید که در اقسام … بعلامت خون پس از دو یه مسهله پس رواج منضج از ضعیات … بکار برند و هرگاه
… گردد بعلاج قروح معالجه نمایند و این … غذا و لبس مناسب و در بثور سوداوی این منضج استعمال کنند صنعت آن مویز بیخسته عناب سپستان

بسفایج هر واحد نیم جزو بنفشه تخم کاسنی تخم شاهتره هر واحد ربع جزو کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا ربع باقی ماند صاف کرده بشکر تا یکهفته نیمگرم استعمال نمایند بعده اسود سلیم تا دو مثقال استعمال کنند بعد از ان شب و روز بسکه و پیه ماکیان چرب دارند و هرگاه نرم شود بجلبه و آرد باقلا و اشق و زرده بیضه منضج سازند بعده پاک کرده مندمل نمایند و معالجه بثور صفراوی بشرب این دوا کنند صنعت آن گل بنفشه قنطوریون عناب هر واحد یک جزو تمر هندی نیم جزو گل سرخ تخم خرفه هر واحد ربع جزو و اگر در انجا تپ باشد جو مثل همه افزایند و بطریق اول بجوشانند و استعمال کنند تا آنکه تحلیل ظاهر گردد پس این حب استعمال کنند در هر سه روز دو مثقال صنعت آن صبر هلیله سقمونیا هر واحد یکجزو مصطگی نیم جزو و آب کاسنی حبها سازند و بسکنجبین استعمال کنند مفرد و اگر ماده و رطوبات بسیار باشد و الا بماء الجبن و اگر خطر عظیم گردد لزوم طبیخ برگ عناب کنند بعده بابیکه دران صبر و مازو و مورد و مغز خربزه جوشانیده باشند بشویند و بران سندروس تنها بپاشند اگر دران گوشت زائد نباشد و الا باشکر بعده بمرهم ابیض مندمل سازند و علاج بثور یکه از بلغم باشد قی کردن ست تا آنکه نقا ظاهر گردد بعده استعمال معجون نجاح و تریاق غدره و فائق کنند و این حب مجربست صنعت آن شحم حنظل و مغز آن غاریقون انزروت هر واحد یکجزو تربد صبر حب بلسان نمک هندی هر واحد نیم جزو سقمونیا ربع جزو و آب بادیان حبها سازند شربتی یکنیم مثقال در هر چهار روز و اگر در انجا حرارت نباشد تعاهد نوشیدن ماء العسل کنند و الاشیر گاو بقر طم بعده تحلیل آن بروغن بابونه و بادام تلخ و قسط و غالیه کنند و چون ماده خارج شود الحام او بصبر و مرداسنگ و روغن زرد کنند و مطبوخات مذکوره و حبوب در ینجا از مجربات ماست صفت طلاکه سائر انواع بثور را نافع ست گل خرزهره فستنین صابون اشق بزیت و پیه ماکیان بپزند تا یکذات شود و استعمال کنند صفت ضماد منضج که انواع بثور و سرطانات را منحل گرداند چقندر عنب الثعلب کشنیز سبز پرسیاوشان خطمی هر واحد یکجزو آرد باقلا آرد جو صابون بزرکتان خمیر آرد هر واحد نیم جزو همه را در روغن زرد و زرده بیضه بپزند بعد از انکه باندک زعفران و مویز و سرکه برهم زنند تا اجزا باهم بیامیزد و بر پارچه بیشمی در بلغی و بر پنبه در سوداوی بزرکتان در باقی استعمال کنند و اما مفردات مجربه برای بثور پس فضل آنها حنا و مورد و نطرون و انجیر و سداب و بزرکتان و سیر بعسل ست ضماداً و هلیله مطلقاً و اما در ضماد قصب الزریره حدیث صحیح ست و کذا در حنا لیکن حدیث قصب الزریره صحیح ترست

امراض جلد

جذام و این مشتق از جذم ست و آن در لغت بمعنی قطع ست و بمناسبت آنکه این مرض قطع اعضا یا نسل یا عمر کند بدین نام مسمی ساختند و این مرض را داء السبع و داء الاسد نیز نامند و در وجه تسمیه آن گویند که آن اکثر بشیر عارض میشود و گویند که چهره صاحب آن مثل چهره شیر گردد و بهن میگردد و آنرا مشابه بجثه شیر میکردانند و گویند کسی راکه این مرض در گیرد شکار میکند او را مثل شکار کردن شیر یعنی در آخر آنرا هلاک می نماید و ایضاً این مرض را سرطان عام گویند که در تمام بدن حادث شود و پس گاه قرحه کند و گاهی آن و صاحب آن زمانی دراز باقی ماند و اهل اندلس این مرض را مرض کبری نامند و در اصطلاح بقول شیخ مرضی ست ردی که از انتشار سوداء غیر طبیعی در تمام بدن حادث شود و مزاج او شکل اعضا را فاسد کند و بسا ست که در آخر اتصال آنها فاسد نماید حتی که اعضا متاکل شود و از تقرح ساقط گردد و بقول صاحب کامل جذام علتی ست که سائر اعضا را خشک کند و فاسد گرداند بسبب یبوست و آن بمنزله سرطان حادث در جمیع بدن ست و انطاکی گوید که جذام عبارتست از فساد اعضای غذا بنوعیکه هیچ چیز را بغیر از سوداء الخلط دیگر مستحیل نتواند ساخت اگرچه شوربای بچه مرغ و انگور باشد و از ینجاست که بعد از استحکام علاج نپذیرد بسبب انتقار او بکثرت ادویه و عجز طبیعت از ان

اسباب جذام

بقول صاحب کامل حدوث او از ضعف قوت مغیره بود که در لحم ست هرگاه این از برودت و یبوست و از غلبه خلط سوداوی بر خون و فساد او باشد پس آن خون برای تغذیه سائر اعضا رسد و از یبوست تجفیف و افساد آنها نماید و معذلک اخلاط بدن و منی را فاسد کند حتی که این مرض بنسل متعدی گردد و از آباء باولاد حادث شود و ابو منصور گوید که سبب جذام فساد خون و غلظ و جمود او در عروق و نتن اوست حتی که صالح برای غذای اعضا نبود و آن فساد از اغذیه غلیظه مولد سودا باشد پس طبیعت را دفع او بسوی اعضای ضعیفه بسبب رداءت و خبث او در بدن ممکن نبود و شیخ الرئیس و قرشی مینویسند که سبب فاعلی اقدم جذام یا شدت حرارت و یبوست در جگر یا در همه بدن ست که خون را بسوزد و سوداوی احتراقی گرداند یا کثرت برودت مزاج جگر یا بدن که خون را کثیف و سرد و منجمد سازد و سوداء جمودی گرداند و سبب مادی او اغذیه مولد سودا ست و ایضاً اغذیه مولد بلغم چون دران تخمها متواتر افتد و اندران حرارت عمل کند و اجزاء لطیفه

آنرا تحلیل نماید و باقی کثیف را سودا گرداند و امتلاآت و تناولات بر شکم سیری بعینه اسباب حدوث این مرض بجهت مذکور میگردد و اسباب معینه او کثافت جلد و انسداد مسام ست پس حرارت غریزی مختنق و ضعیف شود و خون سرد و غلیظ گردد و خصوصاً چون طحال ضعیف از جذب سودا و عاجز از تنقیهٔ خون از ان باشد و یا قوت دافعه احشا از دفع آن در عروق مقعد یا رحم ضعیف بود و مسام منسد باشد و گاهی اعانت او فساد مزاج هوا کند خواه فی نفسه چنانچه بشدت حرارت خود خون را بسوزاند یا بشدت برودت خویش انجماد خون نماید و یا بعفونت خود اجزای لطیف خون را متبخر سازد در مادیت او باقی ماند خواه عط بسبب مجاورت و مجالست مجذوم زیرا که این مرض معدی ست بسبب آنکه بخار ردی از بدن آن منحل گردد و کسی که قریب آن باشد استنشاق او نماید و گاهی جذام بارث واقع شود بسبب فساد مزاج نطفه که از ان پیدا شود و یا بسبب مزاج مستفاد در رحم بجائی که اندران باشد مثل آنکه اتفاق بودن علوق در حالت حیض شود و هرگاه حرارت شدید هوا مع رداءت غذای غلیظ مولد سودا از جنس ماهی و قدید و نمکسود و لحوم غلیظه مانند گاؤ و بز پیر و لحوم خر وحشی و عدس و کرنب و باقلا مجتمع شود ضرور جذام افتد چنانچه در اسکندریه بسیار بود و سودا چون بخون آمیزد قلیل او بر تولید کثیر او اعانت کند زیرا که لامحاله خون را غلیظ کند بدو وجه یکی بجوهر غلیظ خود دوم ببرودت مجمد خویش پس اعانهٔ بارد بالطبیعت خود و چون غلیظ گردد در رطوبت او نقصان یابد و تجفیف او بحرارت بدن سهل تر باشد و هرگاه خون که در بدن ست سوداوی گردد مزاج بدن نیز سوداوی شود پس مزاج جگر هم مائل بسوداویت گردد و گاهی غلظ خون در مجذومین بدان حد رسد که در فصد ایشان چیزی مثل ریگ با خون آمیخته بر آید و سودا گاهی مندفع شود بسوی یک عضو پس صلابت یا سقیروس یا سرطان بحسب احوال خود حادث کند و اگر رقیق غالی باشد اکله پیدا کند و اگر بسوی سطح جلد مندفع شود برش و نمش و بهق سیاه و کلف و قوبا و مانند آن احداث نماید و گاهی در همه بدن منتشر شود پس اگر عفن گردد تپ سوداوی پیدا کند و اگر متراکم شود و متعفن نگردد تولید جذام نماید و انطاکی گوید که سبب مادی جذام کل غذای یابس ست بارد باشد مثل لحم بقر و بزر و عدس و یا حار لیکن غلیظ که دران هضوم عمل نکنند الا باخذ در احتراق مثل بادنجان و خرما و ازینجهت واجب ست مبادرت بشرب آب عقب خوردن چیزی یابس بالفعل و اگرچه زمانه بمقدار هضم نگذشته باشد تا محترق نگردد یا محرق بحرافت خود مثل ثوم و خردل و سعد و سبب فاعلی او افراط بیش از حرارت یا برودت ست و کذا از سائر بدن خصوصاً از جگر چه آن بالذات مهی غذا ست و سبب صوری او قلب بدن از شکل طبیعی ست و سبب غالی او فساد اوست و مبادی او تولد سودا ست پس اگر رقیق باشد و در ظاهر بدن منتشر گردد یرقان سیاه پیدا شود و یا در باطن انتشار یابد پس ربع حادث گردد و یا غلیظ باشد و مخصوص بعضوی بود درین صورت سرطان پدید آید و یا عام بود پس جذام افتد و ازینجهت قدما این را سرطان عام نامیده اند و در حال رقت او اگر مخصوص بظاهر اعضا بود و از ان قوبا تولد کند و ازینجاست که گفته اند کثرت قوبا مقدمهٔ جذام ست و اگر مخصوص بباطن بود قروح قصبه حادث شود و هر واحد در موضع خود مذکور ست و جذام از سودای اصلی افتد و آن در علاج سهل تر ست خصوصاً در ابتدا و از استحالهٔ صفرا بسوی سودا افتد و آن در خطر و نکایت شدید تر ست و از اسباب و فساد هوا ست مثل مردار و مقتولان و عفونات و قرب مجذومان و گاهی مادهٔ او جبلی بود مثل شخصی که در حالت حیض با زن مجامعت کند پس با نطفه بقیهٔ خون حیض که در رحم باشد باهم آمیزد و بچه فاسد پیدا گردد و از اسباب جبلیهٔ او جماع بعد خوردن چیزی حریف و مالح مثل خردل و شیر و کوامخ و لحم خشک کرده است چنانچه استرخای عصب و ضعف اعضا و دشواری حرکت و عجلت پیری کسی را بود که انعقاد او از نطفه باشد که از اشیای مفرط الرطوبة مع برودت مثل شیر و خربزه و کدو پیدا شود و بعضی متاخرین مینویسند که سبب جذام سودای محترقه بود از هر خلطی که باشد در همه بدن و اکثر بمشاهده در آمده که از اسباب شتی می افتد اول آنکه بمصاحبت مجذومان که بخارات فاسدهٔ تن ایشان چون بوسیلهٔ هوا بروح و اخلاط رسد خلط ها را مستحیل بجوهر اخلاط فاسد خود گرداند دوم آنکه بمیراث رسد که تباهی مزاج نطفهٔ مجذوم مقتضی آنست سوم آنکه فساد هوا یعنی تعفن آن بزرگترین اسباب این مرض است چهارم آنکه کسی را که علوق او در حالت حیض اتفاق افتاده باشد پنجم آنکه در حالت نفاس باشد ششم آنکه بسیار خوردن غذاهای فاسد و مولد سودا مانند گوشت گاومیش و بادنجان و گوشت آهو و قدید او و قند سیاه دسر که و امثال اینها بود هفتم بسیار خوردن لوبیا و عدس و باقلا و فل و نخود همه و خصوصاً وقتیکه در گوشت گاومیش افتاده باشد و همراه جغرات تناول نمایند

انواع جذام وعلامات آنها

بدانکه بقول طبری و مجوسی و سمرقندی جذام دو نوع ست یکی آنکه حدوث او از کثرت سودای اصلی بود که آن دردی خون و ثفل او باشد و ازین نوع اعضا فرو نریزد مگر بندرت در آخر ملکه جسم تنها باطل گردد و موی بریزد و این نوع معروف بداء الاسد است و گاهی درین علاج سود دهد صاحب او ازان شفای تام یابد چون

در اوائل حدوث او لاحق گردد دوم آنکہ حدوث او از مرۂ سوداء حادث از احتراق صفرا باشد و با این نوع تاکل اعضا و تساقط آن بود و قریب نیست کہ صاحب وصحت یابد واز کلام شیخ مستفاد میشود کہ آن سہ نوع ست چنانچہ میگوید کہ جذام کائن از سودای صفراوی بلیغ تر و در اذیت بیشتر و در اعراض صعب تر و در سوزش و تقریح شدید تر بود ولیکن قابل تر برای علاج ست وکائن از ثفل و دردی خون یعنی سودای طبیعی سالمتر و ساکن تر بود و تقریح نکند و کائن از سودای محترقہ فی نفسہ در اعراض خود مشابہ سودا ے صفراوی بود ولیکن در قبول علاج بطی تر باشد و انطاکی گوید کہ جذام از غلیان خون بود و علامتش انتفاخ چہرہ و شدت سرخی و فرو ریختن موی بسبب کثرت رطوبت است و از احتراق صفرا بود و علامتش سرعت انتشار و قلت سرخی و ہزال ست و از سودای محترقہ اصالتاً و علامتش یبس مفرط تمرط شعر و غلظ اطراف وکج شدن انگشتان و تکرج ناخنہا ست و علامت این ہر سہ نوع تقدم قوبا و سرخی با تیرگی و کدورت سفیدی چشم و استدارت حدقہ و گرفتگی آواز ست و سہل ترین انواع نوع اول ست و بعید ترین آنہا از صحت نوع ثالث ست و جملہ قابل علاج اند تا وقتیکہ اطراف از ہم فرو نریزد و خجندی گوید کہ نوعی ازان از سودای صفراوی بود و نوع دیگر آن از سودای بلغمی یا از سودائی کہ آن دردی خون و ثفل وست راقم گوید کہ از اقوال مسطورہ مفہوم میشود کہ انواع جذام از روی مادہ شش نوع باشد چہار از احتراق اخلاط اربعہ و پنجم از کثرت سودای طبیعی کہ آن دردی خون ست و ششم از سودای جمودی ہذا ما یخطر بالبال و ربی اعلم بحقیقۃ الحال

علامات جذام مطلقاً

شیخ میفرماید کہ ہرگاہ جذام ابتدا نماید رنگ بدن سرخ مائل بسیاہی گردد و در چشم تیرگی مائل بسرخی ظاہر شود و در نفس تنگی و در آواز گرفتگی بسبب اذیت ریہ و قصبۂ آن پدید آید و عطاس کثرت نماید و در بینی غنہ ظاہر گردد و گاہی سدد در خشم ہم سد و خیاشیم خشک گردد و موی در رقت و قلت آغاز کند و عرق در سینہ و ناحیۂ چہرہ ظاہر شود و عروق زبان غلیظ گردد و بوی بدن و خصوصاً عرق و بوی نفس بد بو گردد و اخلاط سوداوی از عجب و حسد پدید آید و در خواب خوابہای ہولناک بسیار مشاہدہ شود و در خواب چنان محسوس گردد کہ گویا بر بدن او بار گران نہادہ بعد ازان ریختن موی و تمرط در ان ظاہر شود خصوصاً در موی چہرہ و ابرو و گاہی پوست جای مو منقلع شود و ناخنہا شق گردد و چہرہ زشت و منتفخ شود و رنگ سیاہ گردد و خون در مفاصل جمود و عفونت آغاز کند و تنگی نفس از دیاد نماید حتی کہ با عسر شدید و بہر عظیم گردد و آواز در غایت گرفتگی شود و لبہا سطبر گردد و رنگ او سیاہ شود و بر بدن زوائد غددی شبیہ بحیوانی کہ در یونانی ساطوریس گویند ظاہر گردد بعد ازان بدن در تقرح اخذ کند ہرگاہ جذام غیر ساکن باشد و غضروف بینی متاکل شود بعدہ بینی و دست و پا از ہم فرو ریزد و ازان زرداب بدبو سیلان کند و آواز باخفا عود کند و موی باقی نماند و رنگ بسیار سیاہ شود و علاج پذیر نبود و نبض مجذوم ضعیف بود بسبب ضعف قوت و قلت حاجت بہر آنکہ مرض بارد ست و بطی غیر سریع باشد بسبب ضعف و برودت و از تواتر لا بد باشد زیراکہ نہ سرعت ست دران و نہ عظم و انطاکی گوید کہ علامت او براقت سفیدی چشم مائل بسرخی ست و این اول علامتی ست کہ ابتدا نماید حتی کہ گویند این علامت پیش از ہفت سال بران تقدم نماید و استدارت چشمہا و سرخی بدن و بول بعدہ سیاہی آن ہر دو بعدہ عرق کثیر رنگین پس بدبو پس تغیر آواز بخشونت پس گرفتگی آن پس بد بوی نفس پس کشیدن بینی و استدارت چہرہ پس ریم کردن بدن اگر جذام متقرح باشد و کجی دست و پا پس سقوط آنہا و درین وقت استحکام او گردد و از صحت او یاس بود و نبض در ابتدای او سریع متواتر صلب باشد و گاہی بطی گردد اگر سودا اصلی بود پس ہرگاہ مرض توسط نماید تواتر بسرعت کند پس لحیہا ملتوی و متشنج گردد و با غنہ و سدد و غلظ لب گاہ باوی ابتدا کند و گاہی در آخر حادث شود پس اعتماد بدلیل تنہا او را نبود بلکہ عمدہ دران تفرق اتصال و فحش تغیر ہیئت و شکل ست و بالجملہ این مرض خطرناک ست و الامور دنی نشدی و خبث او در نطفہ سرایت نکردی و معدی نبودی و تعدیۂ او از حدیث صحیح ثابت شدہ و مولف اقتباس گوید کہ چون آثار این مرض بتمامہ نیک ظاہر شوند پس بیمار را از میان مردم بیرون کنند چنانچہ مبروص را بسبب سرعت سرایت آن علامتش آنست کہ اول رنگ رو و چشم و ہمہ تن سرخ شود و بسیاہی گراید و گوشہای خصوصاً نرمۂ گوش و ابروہا و بینی ورم خفیف سرخ رنگ مائل بسیاہی پیدا کند و آواز سطبر گردد و منفذ بینی کوفتہ شود و بوی گندہ از بینی و تمام بدن برآید و پاشنہا پاتر قند و ہمچنین ناخنہای دست و پا بلکہ کو زو بدہیئت شوند و چہرۂ او مہیب نماید مانند چہرۂ شیر و نبض مجذوم در ہمہ اوقات ضعیف و بطی باشد و گاہی متواتر مائل گردد و بول بلغمی و فستقی بود و نجتیاد بدانکہ اطبا اتفاق نمودہ اند برانکہ جذام از جملہ امراض معدیہ مسریہ و موروثہ است و بقول شیخ ضعیف ازین مرض عسر العلاج ست و قوی مایوس از علاج و مبتدی قلیل تر از روی فلاح ست و راسخ و مزمن عاصی تر و این مرض مدام مزاج اعضا را فاسد کند بسبب مضادت کیفیتہا و کیفیت موافق حیات یعنی حرارت و رطوبت

حتی که باعضای رئیسه رسد و دران هنگام قتل کند و اولاً فساد اعضا از اطراف و اعضای نرم ابتدا کند و دران وقت موی بریزد و رنگ آن متغیر گردد و گاهی متقرح مودی شود بعده اندک اندک در همه بدن ساری گردد و اگرچه اول تولد او در احشا بود لیکن اول تاثیر او در اطراف باشد زیراکه ضعیف تراند باوجود آنکه گاهی صاحب او قبل انعکاس غائله ظاهره بر احشا و اعضای رئیسه هلاک شود و موت آن بجذام و یا بسبب سوء مزاج او باشد و جرجانی از شیخ نقل کرده همچنانکه سرطان جذام یک عضوست جذام سرطان همه تن ست بدین سبب همچنانکه علاج سرطان دشوارست علاج جذام دشوارتر باشد لیکن از بهر آنکه جذام در همه تن بود و مزاج همه بدن دران یکسان گشته است علاج آن یک نوع باشد و یکبارگی بعلاج آن مشغول توان بودن ازین رو طریق علاج آن یکسان بود و سهل تر باشد و سرطان در یک عضو بود و مزاج آن عضو مخالف مزاج دیگر اعضا بود و باعلاج از مراعات احشا و دیگر اعضا غافل نشاید بود و طریق علاج آن ازین رو عسرتر بود و صاحب کامل گوید که جذام از امراض عسر البرء ست و چون این مرض مستحکم شود صحت او ممکن نیست و علاج او دران هنگام بوقوف او بر حال خود و منع از تزیداو باشد و همچنین از امراض قوی مثل استسقا و برص و مانند آن بسیار اند که طبیعت را مقاومت با آنها ممکن نبود و اما چون در اوائل باشند پس گاهی صحت یابند مگر این هم بدیر و دشواری نزد ادمان بعلاج و پرهیز باشند و ابن نوح گوید که شریرترین جذام آنست که از احتراق صفرا باشد و چون در ابتدای او لاحق شود ممکن ست که به شود و از تزید بایستد و هرگاه نوبت تبقرح اعضا رسد و تشکل و فاسد گردد بعید ست که صحت یابد و نجندی گوید حق آنست که علاج این مرض صعب ست و مبتدی دران بسیار عسر البرء ست و قوی متمکن از ان البته امید صحت او نیست و غرض در معالجهٔ این مرض دو امر ست یکی آنکه بر حالتی که او باشد از ان زیاده نشود دوم آنکه اعضا بسرعت متقرح نشوند و انطاکی گوید که این مرض در بلاد بارده بکثرت بود و چون کثیر الوخم باشند مثل شام و در بلاد رطبه بقلت بود مگر آنکه از ان صابند باشد مثل مصر و وقوع او در روم نادر بود بسبب غلبهٔ سردی و تری و در حبش و زنج یافته نشود بسبب فرط حرارت محلل اخلاط کثیفه و اما در هند اگر تقلیل تخلیط اهل آن در اکل نبودی البته در ایشان بسیار بودی و سزاوار ست کسی را که احساس بورم طحال خود نماید مبادرت بعلاج آن کند و الا در جذام افتد بسبب وفور سودا در خون نزد ضعف طحال از جذب او و کذا ضعف هر قوت ممیزه و بعضی گویند که این مرض بسیار مفسد ردی ست بلکه مفسد اعضا و محدث تشنج و تعقد و آنچه موروثی بوده خلقی و یا بحرانی اصلاً علاج نمی پذیرد و آنچه هنوز کهنه نشده و مادهٔ آن سخت گنده و غلبه نباشد ممکن العلاج بود **علاج** فصد باسلیق و صافن و اسیلم کنند و خون وافر گیرند و شاهتره و چرائته و سرپهوکه و هلیلهٔ سیاه و مانند آن از ادویهٔ مصفی خون چند روز بدهند بعد از ان نضج ماده حسب انواع سودا نموده از مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند بعده حسب ماده ادویهٔ مخصوصهٔ آن بکار برند مثلاً در سودای احتراقی معاجین و عرقیات و غیره ادویهٔ مطفی خون و مصفی خون بعمل آرند و در سودای جمودی ادویهٔ مرقق خون و تراکیب هندیه استعمال نمایند و برای ترطیب استعمال ماء الجبن ساده نافع ترین اشیاست و خوردن شیر بز جوان سرخ رنگ نیز نافع بود و در هر ماه تلیین طبیعت و اخراج مواد بمسهل معتدل کرده باشند و در خریف و ربیع مسهل قوی ندهند و از جمیع محللات حرارت غریزی محترز باشند و روغن کدو و شیر دختر در بینی چکانند و حمام کردن بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن کدو بعد از حمام مفید بود و روغن زرد را گرم کنند و دران بنشینند و در هفته یک مرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن مجذوم جدا شود علامت صحت ست و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن بسیار مفید بود و خوردن مار سیاه غیر افعی نیز فائده میکند و حب سم الفار و معجون سقیل از مجربات ست و خوردن چوب چینی نیز فائده بسیار میکند و گویند که بسیار خوردن سعد و کذا اکندر در جذام می اندازد **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیهٔ نافع جذام** نوشیدن ماء الجبن بشکر یا شربت حماض شیرین کرده برای جذام حادث از صفرای محترقه مجرب سویدی ست و کذا خوردن ورق طلا ربع مثقال العسل یا جلاب آمیخته تا سی روز متصل مجرب وست و هم او گوید که اگر شحمهٔ ابی مالک هر روز بجوشانند و بروغن کنجد تازه آنرا مطیب سازند و شوربای او بنوشند و جرم او گاه بروغن کنجد تازه و گاهی بروغن بادام بخورند تا سی روز متصل صحت تام یابند و مجرب صحیح من ست **دیگر** سعوط زهرهٔ روباه و آس و آب کرفس در هر ده روز یکبار نافع ست و مداومت شرب کادی هر روز دو درم استیصال جذام کند و خوردن لحم قنفذ خشک کرده و شرب زهرهٔ او نیز نافع و ادمان اکل خردل و خلط او با ادویه نیز سودمند بود **دیگر** بودینهٔ نهری سوده بشراب سرشته بر بدن بمالند که انفع ادویهٔ مجذوم است و کذا حقنه بعصارهٔ او تا بست مرتبه نافع بود **دیگر** ادامت تناول فرنجمشک خام و پخته تا پنجاه روز جذام مزمن را متوقف سازد و غیر مستحکم را زائل گرداند **دیگر** تخم حنظل که هبید نامند بر کف پای مجذوم در حمام مالیدن نفع عظیم دارد و گویند که از نالش این قی بسیار می آید و نفع می کند و بعضی روغن تخم حنظل مالیدن بالخاصیت مجرب نوشته اند **دیگر** بلیلهٔ سیاه پنج درم در هفته یک مرتبه تا چهل بار خوردن

جذام را در ابتدا او قف کند وگاہی صحت بخشند دیگر غوک نہری بپزند تا آنکہ مہرا گردد و شوربای او بنوشند کہ فاذ زہر جذام ست وچون بزیت و نمک پختہ بخورند
نیز برای جذام تریاق نوشتہ اند دیگر برادۂ عاج یکدرم بآب پودینۂ نہری دہ درم تا یک ماہ کامل خوردن جذام را زائل کند دیگر مغز تخم قرطم و تخم افتیمون
ہر واحد پنج درم ماء الجبن ہفتاد درم با یکنیم اوقیہ شکر سفید شیرین کردہ خوردن در ابتدای جذام نفع عظیم بخشند و بعضے عسل خیار شنبر دہ درم درین ترکیب
افزودہ دو وزن مغز قرطم بست درم و ماء الجبن یک رطل نوشتہ اند دیگر طبیخ داذی سی درم ماہی روز متواتر نوشیدن قلع و استیصال جذام کند دیگر بعد
تنقیۂ بدن با دویہ مسہلہ ہر روز بست درم آب پودینۂ نہری مروق و یکنیم مثقال تریاق فاروق بدہند تا دہ روز بعد از ان تریاق مذکور در آب پودینۂ نہری
حل کردہ بر بدن لطوخ سازند و سہ ساعت در آفتاب بنشانند تا خوب عرق آید پس پارچہ بپوشانند دیگر بگیرند تخم افتیمون و کوفتہ در پارچۂ باریک صرہ بستہ در دو ثلث
رطل شراب کہنۂ شیرین شب بخیسانند و صبح گرم کردہ صرہ را بمالند و با یک اوقیہ جلاب شیرین کردہ بر ناشتا بنوشند و ہمچنین ہفت روز متواتر استعمال کنند کہ مجذوم را
نفع عظیم دہد و از تجارب ابن جزلہ است دیگر ثوم بری یا بستانی تا چہار مثقال با عسل کف گرفتہ تا مدت پنج روز متواتر ہر روز یکبار خوردن نفع عجیب نماید دیگر شرب
و طلای خولان و کذا حضض مکی و کذا عصارۂ فراسیون تا پنجاہ روز متواتر و کذا احتقان بالعسل و کذا جند بید ستر و تطلیۂ آن بروغن کنجد و کذا نخود سیاہ و کذا خطمی
و کذا پودینۂ نہری مطبوخ بشراب و شرب گل یا تخم فرنجمشک و کذا شحم حنظل و کذا ہلیلۂ کابلی بدوام و کذا روغن بید انجیر ہر روز سہ درم تا چہل روز و کذا طبیخ
شاہسفرم و کذا اثمار عذبہ و برگ او در سرکہ پختہ و کذا پوست بیخ زیتون ہر روز یک مثقال بجلاب تا یک ماہ کامل متصل و کذا پودینۂ نہری و کذا کتیرا ہر روز دو درم
بشیر بز تا یکصد روز متواتر و کذا برگ و بیخ قثاء الحمار کوفتہ جوشانیدہ و کذا تخم بادروج و کذا شیر خنزیر و کذا خاکستر سنگ پشت مسلم اندک بشراب کہنہ حل کردہ و کذا
کنجد مقشر بشکر مدام و کذا طاؤس بطریق اسفیدباج پختہ و کذا اشنا اسفرم و کذا تخم آن در ہر ماہ یک مرتبہ کہ آمن از حدوث او تمام عمر ست و کذا لحم ماکیانی کہ پانزدہ
روز مغز تخم قرطم خورانیدہ فربہ کردہ باشند واز چربی آن اطراف را چرب کردن و کذا تخم بید انجیر دہ عدد یا دو درم تا چہل روز متواتر و کذا اسطوخودوس تازہ
غیر خشک ہر واحد مفید جذام ست وگویند کہ طلای عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و عسل و سرکہ نافع قروح جذام ست و کذا اذر و شیطرج و کذا پودینۂ بری
و کذا یاقوت و سنباذج ہر دو باریک سودہ بر بدن قروح آنرا خشک کند و کذا طلق محلول **اطریفل شاہترہ** کہ خارش و سعفہ را سود دہد و در جذام
و حذر معمول پوست ہلیلۂ زرد چہل درم پوست ہلیلۂ کابلی سی درم پوست بلیلہ آملۂ منقی ہر واحد بست درم شاہترہ سی درم ریوند چینی دہ درم وگاہی بنا بر غرض
اسہال ریوند چینی چہار درم کردہ میشود ہمہ را کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب کردہ با کشمش بسرشند شربتی چہار درم تا پنج درم **حب سم الفار** کہ در جذام
جمودی مجرب و معمول ست سیماب یکدرم سم الفار یکدرم کندر شش درم ریوند چینی سہ درم صمغ عربی دو درم سیماب را در آب لیمو قتل کنند و
باقی ادویہ کوفتہ بیختہ آمیزند و در زہرۂ گوسفند یکدرم حب مقدار مونگ بندند و یک حب صباح و یک شام بخورند پرہیز از ترشی ضرور ست **نوع دیگر** از
مجربات بعضے اجار و قتیکہ ناخن و اصابع دست و پا ساقط شوند مار سیہ را کشتہ سر آن دور نمودہ گوشت آنرا از استخوان جدا کنند و سہ ماشہ سم الفار با
گوشت مذکور کہرل نمایند تا آنکہ سیاہ شود پس حبہا بقدر فلفل سیاہ بندند و ہر روز یک حب در مسکۂ گاؤ آمیختہ دہند تا سہ روز متواتر غذا جو دہند دیگر ہیچ
غذا نباید داد **دوائیکہ** در وقت استحکام جذام بکار آید ہلیلۂ سیاہ پوست ہلیلۂ زرد افتیمون ہر یک پنج جزو باموز منقی پانزدہ جزو سودہ آمیختہ ہر روز یک
تولہ بخورند و این قرصہا طلا کنند شیطرج ہندی زاج سرخ ہر یک یکنیم درم سرمہ مازوی سبز رناس خربق سیاہ استخوان ماہی شبوطا اطریلال ہر یک دو
درم عنصل سہ درم کوفتہ بیختہ بسرکۂ انگوری قرصہا سازند و ہر روز بسرکہ سائیدہ طلا کنند **عرق** تالیف حکیم علوی خان کہ در جذام بعد تنقیہ معمول ست واز بیاض
استاد مرحوم منقول برگ شاہترہ نیم آثار سرپھوکہ چرائتہ چوب بکھیا رگل منڈی تخم نیم تخم بکائن پوست ہلیلۂ زرد ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاہ پوست بلیلہ آملہ بہایرد چوب
ہر یک نیم پاؤ کاسنی بیخ کاسنی پوست درخت نیم پوست بکائن نیل کنٹھی تخم نیوار کشنیز خشک گل نیلوفر گل نیم گل بکائن گل سرخ ہر یک پاؤ آثار گلو سبز بسہ پاؤ شیطرج
ہندی گل بنفشہ برگ گاؤزبان ہر یک دو دام بابچی سہ دام برگ حنا پوست کچنال ہر یک چہار دام نیم کوفتہ در بست آثار آب دو شبانہ روز تر نمودہ
عرق کشند و ہر روز نیم پاؤ ہمراہ این معجون بخورند گل سرخ گل بنفشہ گل نیلوفر گل گاؤزبان بادرنجبویہ تخم بادرنجبویہ تخم شاہترہ برگ گاؤزبان ہر یک یک تولہ بسفائج
فستقی افتیمون تخم کاسنی موز منقی ہر یک دو تولہ عناب ولایتی بادیان خطائی چاہ خطائی جدوار خطائی سنبل الطیب عود غرقی ہر یک سہ ماشہ و در نسخۂ دیگر
ہر واحد یکتولہ است کوفتہ بیختہ مربای ہلیلہ مربای آملہ ہر یک شش عدد در گلاب و کیوڑہ خیسانیدہ خستہ برآوردہ مالیدہ صاف کردہ عسل دو چند

نبات بچند قوام ساختہ معجون سازند شربتی از نیم تولہ تا یک تولہ معجون اسقیل کہ درین باب مجرب النفع ست از تالیف حکیم کلو صاحب و منقول از بیاض والد ماجد غفر اللہ
لہما پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ سیاہ آملۂ منقی شیطرج ہریک سہ تولہ دار فلفل خردل بنارسی ہریک یکنیم تولہ اسقیل مشوی ہفت و نیم تولہ زعفران اذراقی ہریک
پاؤکم چہار تولہ برادۂ دندان فیل بست و سہ ماشہ شہد صاف خام سی تولہ و اگر یکنیم تولہ سیر راد شیر پیش پختہ اضافہ نمایند اولی ست معجون ساختہ از
ہفت ماشہ شروع کنند و تبدریج تا بیک تولہ رسانند و قدرت رب شافی مشاہدہ کنند و اگر با این عرق بخورند بزودی شفا یابند تخم کاسنی مکوہ برگ
حنا شاہترہ ہریک نیم آثار پوست بیخ کاسنی برگ و شگوفۂ کاسنی ہریک پاؤ آثار گاؤزبان نیم پاؤ عرق کشند و بقدر نیم پاؤ بدہند **ذکر ادویۂ مفردہ دم کنۂ
ہندیہ مفید جذام** برم ڈنڈی تازہ بقدر دو تولہ با ہفت دانۂ مرچ سیاہ سائیدہ چہل روز بنوشند و نان نخود بی نمک بخورند مجرب ست **دیگر** کہ در ابتدای
جذام مفید نگند بابری شب در آب ترکنند و صبح آب زلال آن با شہد دو تولہ ہفت روز بنوشند و شیرۂ آن نیز در فساد خون معمول ست **دیگر** ہرن کھرے
سفوف ساختہ بنات سفید بچند آمیختہ بخورند یا در آب یا در عرق شاہترہ شب ترنمودہ صبح آب زلال با قند شیرین کردہ بنوشند و اگر یکدام آن با چند دانۂ
فلفل سیاہ در نیم پاؤ آب شیرہ برآوردہ بنوشند ہر روز چند بار اجابت طبع شود و قلع مادۂ جذام و حذر نماید و در ابتدا دوای کافی ست و غذا نان نخود با روغن زرد
خورند **دیگر** دافع جذام سبوس نخود بوزن نیم پاؤ گرفتہ در یکسیر آب ترکردہ شب نگاہدارند و صبح مالیدہ صاف نمودہ می نوشیدہ باشند و تا چہل و نہ روز بعمل
آرند و از برنج و شیر و جغرات ہرچہ سفید باشد و از ترشی و بادی احتراز کنند و نان و گوشت و شکر بخورند و اگر قدری از مرض باقی باشد چند روز دیگر بنوشند
دیگر دافعۂ جذام و جوش خون پوست درخت ہنگوٹ کوفتہ بیختہ ہر صبح بقدر یک تولہ با آب بخورند و از ترشی و بادی و نمک پرہیزند در دو ہفتہ فائدۂ کلی میشود **دیگر**
آب چکیدۂ نیم کہ در وقت مستی میچکد بر بدن مجذوم مالند و نوشیدن آن نیز مفید **دیگر** نافع جذام حنا سہ مثقال شب خیسانیدہ صبح آب صاف آن با قدری
شکر بنوشند تا چہل روز و بعضی وزن حنا کہ در سایہ خشک کردہ باشند دو دام و وزن آب یکنیم پاؤ مقرر کردہ و نوشتہ اند کہ بعد خیسانیدن صبح بجوشانند چون
نصف آب بماند صاف کردہ شہد یکدام افزودہ نوشیدہ باشند **دیگر** برگ سرس یکدام پختہ با فلفل گرد دو ماشہ آب سائیدہ ہر روز بنوشند تا چہل روز
دیگر از مجربات دوستی بول خر ہر روز بقدر نیم پاؤ تا یکہفتہ بنوشانند و اگر آب افشردۂ سرگین خر با قدری کافور بنوشند نیز درین باب خیلی مفید **دیگر** مفید
جذام اکاس بیل تازہ دو دام در یکنیم پاؤ آب بجوشانند چون نیمہ بماند صاف کردہ با ضافۂ شہد خالص نوشیدہ باشند و بہتر آنست کہ دوای مذکور از بالای
درخت نیب یا کچنال گرفتہ باشند و اگر دو جزو آن با یکجز فلفل سیاہ صلایہ کردہ حبہا بقدر بندق ہندی بستہ خشک نمایند و ہر روز یکی بخورند و چند ماہ بعمل آرند
و در غذا نان نخود یا گندم بروغن زرد بخورند نیز نافع بود **دیگر** پوست درخت سمندر پھل کوفتہ بیختہ ہر صبح یکتولہ بخورند با آب تا سہ روز و سہ روز ترک نمودہ باز
سہ روز بخورند و ہمچنین تا بست و یک روز خورند و بست و یک روز ناغہ کنند و غذا درین مدت دال مونگ و کھچڑی جائز ست در ابتدا قی خواہد شد و اگر مرض مستحکم شدہ باشد
اول قی آید بعد از چند روز قی نیاید و بعضی اہل جذام کہ در ابتدای مرض بخوردن افیون و کوکنار عادت میکنند در مرض تخفیف کلی میشود **حب جذام** از حضرت
مولانا فخر الدین قدس سرہ پوست بیخ آکہ چہار آثار پختہ در سبوچۂ آب انداختہ گندم پاؤ آثار در پارچہ ست بستہ در سبوچہ اندازند و بسرگین فیل یا اسپ آنرا دفن
کنند و بعد بست و یک روز برارند اگر آب باقی باشد جوش دہند کہ آب خشک شود بعد از ان گندم را گرفتہ خوب کوفتہ شصت و یک حب بندند و ہر روز یک حب با نان گندم
و روغن بخورند و غذا نان گندم بی نمک یا روغنی **دوائیکہ** مداومت آن بعد تنقیہ فائدۂ کلی بخشد شاہترہ برنڈی نگند بابری پوست ہلیلۂ زرد مساوی
ہر روز بقدر دو تولہ گرفتہ شب در آب ترکردہ صبح مالیدہ صاف نمودہ بنوشند مجرب ست **ایضاً** کہ در ابتدای جذام بتجربہ رسیدہ و برای جمیع انواع فساد خون
و خارش نافع ست پوست ہلیلۂ زرد آملہ پوست بلیلہ مجیٹھ دارہلد گھرنج پوست درخت نیم کٹکی گلو ہمہ مساوی جوکوب کردہ ہر روز بقدر یکدام پختہ تا دو دام
خام در آب ترنمودہ صبح جوش دادہ صاف نمودہ تا چہل روز بخورند و از نمک پرہیزند و اگر پت پاپڑہ و چرایتہ و سرپھوکہ و دھنیہ دو ہمایہ و چھال کچنال اضافہ
سازند بغایت سریع النفع شود **ایضاً** کہ برای فساد خون و احتراق و جذام از مجربات ست پوست ہلیلۂ کابلی پوست بلیلہ آملہ سرپھوکہ مجیٹھ برادۂ شیشم
صندل سرخ صندل سفید ہر واحد دو تولہ کوفتہ نگاہدارند و بقدر دو تولہ در آب جوش دادہ شہد خالص دو تولہ حل کردہ بنوشند و در نسخۂ دیگر وزن سرپھوکہ
پنج تولہ و شہد یک تولہ و پوست ہلیلہ زرد عوض بلیلہ نوشتہ **ایضاً** کہ معروف بکاڑہ مجیٹھ است مصفی خون و نافع باقسام جذام ست مجیٹھ
چھال مروا نیم زرد چوب نسوت دارہلد چرایتہ تلخ پنس کتہ پاپڑ پاترپھلہ برگ نیل کنٹھی باہی بڑ رنگ پت پاپڑہ بیخ خراسانی باچی بیخ جواسہ چھال کرا

مساوی نیکوب نموده بدارند و هر روز بقدر یک ٹنگ گرفته در نه توله آب جوش دهند چون سوم حصه بماند صاف نموده یکفلوس شهد انداخته بنوشند تا چہل و نه روز غذا نان گندم و دال مونگ بی نمک **ایضاً** که برای تصفیهٔ خون فاسد مجرب ست موتھه بابچی چرائته پوست بکاین صندل سفید هر یک سه ماشه گلو ہلیله بلیله آمله هر یک چہار ماشه گٹکی بای برنگ زرد چوب بیج سونٹھه کوٹھه اندر جو بھنگره کٹائی خرد و بزرگ بجیسار هر یک دو ماشه همه ادویه را در نیم آثار آب بجوشانند هر گاه شش یا هفت دام بماند صاف نموده یکتوله عسل یک توله نبات داخل کرده بنوشند و در نسخهٔ دیگر که مفید جذام و خدرست مجیٹه پوست کراچیته مور ہری دیودار یاده ستاور چوب کہیر مغز املتاس پھول نیم چھال بڑ مغز کرنج برگ ارو سه پت پاپڑه سانٹھه اتیس بیج اندراین زیاده است و وزن هر یک سه ماشه و نوشته که در سه پاؤ آب بجوشانند هر گاه چہار دام باقی ماند صاف کرده بنوشند و اگر خواهند سفوف کرده مقدار یکدام بخورند **ایضاً** للجذام از بیاض اوستاد مرحوم آب توری تلخ جنگلی گرفته در طشت انداخته رو بقبله کرده در آفتاب نشسته بر بدن بمالند و همان وقت بقدر نیم فلوس گندک سفوف کرده بخورند بعونه تعالی عرق از بدن سائل شده عقد ها تحلیل خواهد شد **ایضاً** که از خوردن کنجات حالت جذامی بهم رسیده باشد مجرب ست آب بیج ترب آب بیج چولائی وحشی که خاردار میباشد هر واحد یکتوله روز اول بنوشند و هر روز یک یک توله افزایند و تا نیم پاؤ رسانند و باز بدستور بکاهند و بر مقدار روز اول آیند هر گاه سبوس از بدن جدا شود چاق گردند **ایضاً** که جهت اخراج هر قسم کشته خام معمول ست بگیرند برگ سرپھوکه از یکتوله تا سه توله بحسب ضعف و قوت مریض و از نہ عدد یا هفت تا دوازده عدد فلفل سیاه کوفته هر دو را شب در آب تر نمایند و صبح بطور بنگ سائیده صاف نموده بنوشند در سه چہار روز همه کشته از راه بول خارج شود و اگر خواهند که معاینه کنند بول را در پیالهٔ چینی کرده بعده بآهستگی بریزند زیر آن ظاهر گردد و اگر شیرهٔ سرپھوکه سبز بنوشند نیز جائز ست **دوای زرنیخ** برای جذام از حضرت شاه شرف قدس سره ہرتال طبقی را دوازده پاس در آب بھٹ کٹائی سحق نموده در بیخ کیله کاویده نهند و آنچه از اندرون آن کیله برآید بران زرنیخ نهند و بران سه کپڑوتی کرده و گل آلوده در زمین پاو بالا پاچک دشتی بسوزند بعده چھال درخت اندر جو یک آثار سوده و یکتوله ازین ہرتال آمیخته یک کف دست بخورند **نوع دیگر** برای جذام که جاری شده باشد از بیاض والد مرحوم زرنیخ طبقی زاج سفید کف دریا هر یک یک ماشه کوفته بیخته در دو سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کرده در پنج آثار پاچک دشتی ته و بالا نهاده آتش دهند هر گاه سرد شود برآورده بقدر یک دو سرخ خورده باشند **نوع دیگر** که اہل هند آنرا رس ہرتال نامند ہرتال یکدام مغز کرنجوه پھٹکری هر یک دو دام اول مغز کرنجوه نیکو فته نصف آن در سکوره نهند و بالای آن پھٹکری کوفته نیمهٔ آن پہن نمایند و بالایش ڈلی ہرتال گذارند پس نصف باقی از مغز کرنجوه و پھٹکری بالای ہرتال پہن نمایند و سکورهٔ دیگر بالاے آن گذاشته گل حکمت نموده در هفت آثار پاچک دشتی آتش دهند چون سرد شود برآرند و بقدر نیم سرخ با برگ پان خورند در پنجاه روز جذام و برص برطرف شود و بعضے بجای پھٹکری کف دریا میگیرند و بعضی ہرتال دو دام در بست دام پھٹکری کشته میکنند **نوع دیگر** برای رگت پتی و جذام و آتشک ہرتال ورقی یکجز و مرچ سیاه نه جزو ہرتال را یک یک مرچ انداخته کھرل کنند تا که مرچ تمام شود و مثل سرمه باریک سازند بعده بوزن یک رتی و اگر گرمی کند نیم رتی در روغن ماده گاؤ تر و بالا نموده بخورند بعده نان نخود بی نمک با روغن گاو بسیار بخورند همین طور تا مدت بست و یک روز بعمل آرند پرهیز از جمله چیزها و خصوصاً از روغن تلخ که اگر یک قطرهٔ آن بدست رسد تمام بدن آماس کند و نزدیک چراغ هم نروند و بعضے وزن فلفل ہرتال مساوی یک یک توله نوشته اند و بعضی بغیر فلفل صرف ہرتال را یازده پاس در آب کٹائی خرد کھرل کرده در برگ پان بپیچ خورانند و مفید میشود **سفوف هندی** جهت جذام ماه میکه بیخ نه نشسته باشد بکار آید درخت نیم کهنه که قریب صد سال باشد گل و بار و برگ و پوست تنه و پوست بیخ او هر یک نیم آثار پوست ہلیله بلیله آمله بابچی گلو هر واحد پاؤ آثار کوفته بیخته سفوف سازند قدر خوراک از دو ٹانک تا چہار ٹانک یا کاڑه مجیٹه بسه چله بخورند و اگر این ادویه با عسل معجون سازند مضائقه ندارد و از گوشت و نمک و جمیع ترشیها و چیزهای گرم پرهیز نمایند و نان نخود بخورند و ضرورةً قدری نان گندم و نمک بخورند **ایضاً** که مجرب نوشته اند برگ نیم برگ بکن شهد یوی کلان کٹائی با بار و بیخ و برگ ان آمله اکبر آبادی ابنی ہلدی سرپھوکه بابچی همه را جدا جدا کوفته از هر واحد یک پاؤ اکبری بگیرند و ممزوج نموده چله را چہل و نه حصه کنند یکحصه صبح و یکی شام بدهند غذا دال نخود بی نمک و نان نخود بی نمک و بنا بر ضرورت نان میده و کباب بی نمک باید داد **ایضاً** که برای جذام مستحکم مجرب ست پوست ہلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله منقی هر واحد دو دام گل سرخ ست گلو ریوند چینی اصل السوس مقشر دانهٔ الائچی خرد و کلان کشنیز خشک هر یک یک دام گیرد و پوست تیواج خطائی و اگر نباشد عوض آن پوست بیج کرابخ ساکھی پوست بیخ انجیر دشتی قسط تخم پنوار بابچی سرپھوکه زرد چوب هر یک نیم دام برگ نیم بار نیم گل نیم پوست بیخ نیم پوست تنه نیم هر واحد یکدام گندک صاف کرده نیم دام همه را باریک سائیده پارچه بیز نموده هر روز با آب سرد

نیم دام بجوزند غذا برنج ساٹھی ودال مونگ کم روغن وکم نمک تا چہل روز پرہیز نمایند **ایضاً** پوست بیخ انجیر دشتی دودام مرچ سیاہ نیم تولہ ہر دو را کوفتہ بیختہ
سفوف سازند وبقدر مناسب بخورند ودر ایام خوردن او باید کہ دران بیخ جھربیری جوشانیدہ باشند غسل نمایند واز غذای سفید پرہیز نمایند **طلا مجرب** میر غلام رسول
شراب دو آتشہ بقدر چار فلوس پختہ ہلیلۂ کلان دو عدد نیلہ تھوتھہ دہ ماشہ نیل ٹہری دہ ماشہ آب لیمو دو عدد آب برگ تنبول آب کونتار ہر یک دو فلوس
ہمہ ادویہ کھرل کردہ ہفت روز بر بدن مالش نمایند **عرق** معمول در جذام وخارش وبرص وآملہ وتبور وقروح ومقوی قلب ست گل سرخ دو آثار برگ
گاوزبان شاہترہ صندل سفید وسرخ برگ نیب مغز تخم نیب گل نیلوفر برگ کاسنی گل سیوتی برگ کاہو سبز خس ہندی ہر واحد یک سیر گل نیب برگ حنا
بادیان خار خسک سرپھوکہ گل گاوزبان آملہ بہار نارنج چرائتہ چوب چینی برادۂ شیشم کشنیز پوست سنگترہ ہر واحد پاؤ سیر پوست بیخ نیب بادرنجبویہ تخم کاسنی
گل کوڑہل عناب خار خشتر چھال کچنال گل معصفر پوست بیخ کیوڑہ پوست جھربیری دانۂ الایچی خرد ہر واحد نیم سیر پوست بلیلہ ہلیلۂ زرد پوست بلیلہ ہلیلۂ سیاہ
عشبۂ مغربی تخم خیارین نیکوفتہ افتیمون ہر واحد نیم پاؤ بسفایج فستقی سنبل الطیب تخم خرفہ دانہ الایچی کلان ہر واحد پنج تولہ سعد کوفی چار تولہ جدوار خطائی
سادج ہندی ہر یک سہ تولہ برگ پان دو صد عدد زعفران شش ماشہ مشک یکماشہ عرق کشند شربت بر رای طبیب **نوع دیگر** برای فساد خون از بیاض والد
مرحوم پوست درخت نیم برگ نیم تخم نیم گل نیم برگ بکاین تخم بکاین پوست درخت بکائن گل بکاین برگ گلاب گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برگ شاہترہ چرائتہ
سرپھوکہ مکوہ گلو کاسنی کشنیز خشک ہر یک پاؤ آثار گل بنفشہ برگ گاوزبان ہر یک نیم پاؤ افتیمون بادرنجبویہ اسطوخودوس بسفایج صندل سفید صندل سرخ
الایچی کلان الایچی خرد بالنگو ہر یک پنج تولہ پوست ہلیلۂ زرد پوست ہلیلۂ کابلی پوست بلیلہ آملہ منقی ہر یک نیم آثار عرق کشند ودر نسخۂ دیگر پوست درخت کچنال
پوست مولسری دودہی خرد برگ بھنگرۂ سیاہ شاخ وبرگ جوانسہ پوست درخت گولر برگ حنا برگ بید سادہ منڈی تخم شاہترہ دھمایہ بیخ کاسنی چوب چینی بسیار
عناب خس برم ڈنڈی نیل کنٹھی ہلیلۂ سیاہ برادۂ چوب آبنوس برادۂ چوب شیشم ہر یک پاؤ آثار عوض برگ گلاب وگل خطمی ومکوہ وگل بنفشہ وافتیمون
واسطوخودوس وبسفایج وہر دو الایچی وبالنگو مرقوم ست ووزن ہمہ مساوی ست وبرای دفع مواد سوداوی وجذام وغیرہ مفید نوشتہ اند **معجون نیب**
دافع جذام وخدر وفساد خون ومواد آتشک ومعمول پوست شاخ نیب پوست بیخ نیب برگ نیب پوست شاخ انجیر دشتی ہر یک چہار دام شاہترہ
کشنیز چرائتہ تلخ پوست ہلیلۂ زرد پوست ہلیلۂ کابلی پوست بلیلہ آملہ ہلیلۂ سیاہ شیطرج گل سرخ بادیان سنای مکی بسفایج درونج ہر یک دو دام کوفتہ
بیختہ بسہ چند شہد بسرشند خوراک یک تولہ ودر خوردن این از ترشی وبادی پرہیز ند ودر غذا نمک کم خورند **طریق استعمال چوب چینی** بدانکہ مزاج
چوب چینی نزد محققین مرکب القوی ست لیکن در زائد بودن یکی از دو کیفیت فاعلہ اختلاف ست ورطوبت فضلیہ بسیار دارد ومنافع چوب چینی آنست
کہ او مقوی حرارت غریزی واعضای رئیسہ وباہ واعضای تناسل ومعدہ ست ومجفف رطوبت غریبہ وملطف ومحلل وسریع النفوذ در عمق بدن وفتح سدد
ومحلل مواد غلیظہ ومدر بول وعرق ومنقی خون وروح از کثافات وملین صلابات وتعقدات وقامع قروح خبیثہ وجروح مزمنہ ونافع مرض آتشک
واکلہ واورام وتبور وجمیع علل سوداویہ مثل جرب وحکہ وجذام وقوبا ومالیخولیا وجنون وتپ ربع وبواسیر ونواصیر ووجع مفاصل وداء الفیل
وداء الثعلب وداء الحیہ وسرطان وبہق سیاہ وبرص سیاہ وراع سائر اوجاع باردۂ مادی وسوداوی وریحی واکثر امراض بلغمی مانند نزلہ وزکام واستسقا
وامثال آن وجہت تحسین لون وتنویم وتسمین بدن وابراء جدری وحصبہ ودفع سمیت خلط وقطع عادت افیون بی نظیر وانواع بواسیر را در غایت
نفع ست بالجملہ اہل تجارب اتفاق کردہ اند بر آنکہ از ادویۂ مفردہ ہیچکدام در ہیچ باب بنفع چوب چینی نمیرسد وآنکہ در بعضے امزجہ وبرخی از امراض مضر
دانستہ اند از عدم مراعات امزجہ ست چہ نحیف ومحرور را التعریق بدان واستعمال شیرینیہا وادویۂ حارہ مضرت ومبرد در اتبرید وکثرت آب یا قلت
مقدار چوب چینی وصاحب سدۂ احشار اجرم آن کہ مسدد وقوی ست لہذا در اکثر مواد مستعمل جوشاندۂ اوست وخوبی چوب چینی آنست کہ وردی یعنی
گلابی وکم گرہ وغرقی یعنی سنگین باشد وبعضے گفتہ اند کہ نیم غرقی بود یعنی چون در آب اندازند بین بین باستد وتہ نشیند ونہ بر سطح آب آید لیکن بقعر مائل
تر بود زیرا کہ افراط ثقل او دلیل نجاجت ست وباید کہ بوسیدہ وکرم خوردہ وکہنہ وحجری یعنی بسیار سخت کہ از کارد بدشواری بریدہ شود نباشد ودر حجم
وبزرگی میانہ باشد واگر جامع صفات حسنہ باشد بزرگی او بد نیست بلکہ ہر چند بزرگتر بہتر والا کوچک بہتر ست دیگر آنکہ مثل کمان بسیار کج نباشد وسطح ظاہری
مستوی باشد وباید کہ ظاہر او مخالف باطن نبود بلکہ اندکی سرخ تر باشد ودر نرمی وسختی ورنگ مستوی الاجزا بود زیرا کہ استوا دلیل استوای نضج در جمیع اجزا ست

و بی رائحه بود و دیگر آنکه از مغیرات و مفسدات مثل مجاورت کافور و فرفیون و جند و آهک و مشک و امثال آن و رسیدن نم باران و آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشد و دیگر آنکه ریشه دار نباشد و شخصی که اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول تنقیه بحسب حاجت کند و اکثر حاجت فصد و اسهال افتد و گاهی بر یکی ازین هر دو اکتفا کرده می شود و گاهی بشرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه شرباً و غسلاً بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین بعادت کم خوردن نمک کند تا آنکه وقت شروع نمودن قدر قلیلی از نمک باقی باشد و از برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب است و در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال او ممنوع است و ایضاً بدون ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و اسنان خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت ست و در اثنای خوردن آن از آب صرف و هوای سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمهٔ غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات سخت و جز آن هرچه منافی صحت باشد لازم دانند و از شیرینی های مفرط و ادویهٔ بسیار گرم پرهیز ند و اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیرهٔ خرفه و امثال آن همراه عرق بیدمشک و گلاب و دیگر اشربه استعمال توان کرد و اگر دیگر عوارض مانند پیچش و جز آن رو دهد ادویهٔ مناسبهٔ آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و تا مقدور از غم و حزن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت مشغول دارند و اگر عادت بمسکرات باشد سوای شراب موافق معتاد بوقت آن بعمل آرند و چون از خوردن چوب چینی فارغ شوند همان پرهیز که درمیان خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و از حمام تا هشتاد روز پرهیز باید کرد و طریق خوردن چوب چینی اینست که بگیرند چوب چینی موصوف یک مثقال و از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف نقره یا مس بسیار قلعی دار یا گلی انداخته در عرقهای مناسبه و گلاب و عرق کیوڑه که وزن آن ها ده آثار باشد تمام روز نهاده و یک شب تر نمایند بعد ازان بر آتش ملائم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس ازان آهسته آهسته دهن ظرف را واکنند و پنج دام وقت صباح و پنج دام وقت شام بقدری نبات سفید شیرین کرده بطریق قهوه بخورند و باقی را در ظرفی دیگر بردارند و بجای آب صرف نمایند و غذا نان گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاؤ و کباب بی نمک و زرده و حلویات مناسبه و نقل بادام و پسته تنها یا با نبات نمایند و گوشت بچهٔ مرغ و بره و دراج و تیهو و دیگر غذاهای لطیف و سبک مناسب بود و از پیاز بقدری که اصلاح گوشت کند و روغن بقدر معتاد باید خورد و روز دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا بنصف رسد آتش را موقوف نمایند و دهن ظرف را آهسته آهسته واکنند و این را خرج حوائج ضروریه مثل روشستن و طعام پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری ازین گرفته جامه و کلاه و پایجامه رنگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که دران ارادهٔ خوردن چوب چینی مینمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند و در های او را آئینه یا ابرک مسدود سازند و روشنی بقدر خوشی آینده دارند و اگر دیوار و سقف آن نیز بپارچه که از چوب چینی رنگین کرده باشند بپوشند و پارچهای حضار و خوادم هم ازان رنگ کرده باشند بهتر است و بقول حکیم شریف خان بعد از سه روز یک ماشه هر روز هر دو جا در ثفل سابق افزوده باشند باین طریق که روز چهارم پنج و نیم ماشه و روز پنجم شش و نیم ماشه و روز ششم هفت و نیم ماشه و روز هفتم یازده و نیم ماشه و علی هذا القیاس و آنچه از چوب چینی اول زبون و سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار میشود افزوده باشند و بقول حکیم ذکاء الله خان روز اول چوب چینی ورق ورق تراشیده بوزن سه مثقال در یکنیم آثار آب شیرین بدستور تر کرده بجوشانند تا نیم آثار آب بماند صاف کرده ثفل آن نگهدارند و آب صاف آنرا پاو سیر گیرند و یکنیم توله نبات سفید آمیخته وقت صبح و باقی آب با همین وزن نبات بوقت شام در خلو معده از طعام بدستور نیم گرم کرده بنوشند و روز دوم همین قدر چوب چینی دیگر در همین قدر آب بدستور تر کرده با ثفل مذکور جوشانیده بنوشند و هرچه ازین ثفل سیاه شود دور نمایند و باقی ثفل نگاه داشته باشند و بعد هر سه روز یک مثقال چوب چینی نو در ثفل سابق اضافه نموده باشند تا بهفت مثقال رسد بعده همیشه هفت مثقال چوب چینی را با ثفل سابق در دو آثار آب جوشانیده شیرین کرده بدستور میخورده باشند تا سی و دو روز بعد ازان هر روز یک مثقال از چوب چینی کم میکرده باشند و یک توله چوب چینی را علیحده در هفت آثار آب بجوشانند چون پنج آثار بماند صاف کرده آب او را در طعام و وضو و استنجا وغیره استعمال نمایند و وزن این درمیان مدت معلومه تا دو توله رسانند و آبش بقدر ضرورت اضافه میکرده باشند و بقول حکیم علوی خان بجهت ابدان قویه و امراض صعبهٔ مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح خبیثه عتیقه و امثال اینها سه روز هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بست دیگر روز بعد هر سه روز دو مثقال بیفزایند که تا روز بست و دوم بچهارده مثقال برسد و بعد از روز بست و سوم بدستور بکاهند که بازسه مثقال برسد و در مدت چهل و پنج روز مقدار خوردن چوب چینی بطریق سه صد و نود مثقال میشود و باید

که سرپوش و دیگ را و اثر ون بگذارند و بخمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون نیاید و از هر جا که بخار آمدن آغاز کند همان وقت بند نمایند و بآتش نرم بجوشانند و سنگی
بر سرپوش بگذارند تا از قوت بخار سرپوش مندفع نگردد و **طریق** معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب رسیده است اینست که هر قدر آب که بعد از طبخ نگاه داشتن
آن منظور باشد در دیگ بیندازند و سرپوش را بر دیگ گذاشته پوشیده آب و دیگ و سرپوش و چوب چینی و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آن را نگاه دارند بعده آن
مقدار آب که در طبخ فانی شدن آن منظور باشد بران ریخته سر آن را بدستور بار دیگر مستحکم نموده بآتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آنکه بحدس دریابند که بوزن مقرر رسید آن
هنگام از آتش دیگ را برداشته وزن نمایند با وزنهٔ سنگی که نگاه داشته اند اگر برابر باشد فبها و الا باز قدری آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند
تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگ را فرود آورده نزد خود طلبیده بدستور بنوشند و باید که چنان بپزند که طبخ تمام تا بوقت صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود و
هر روز سر دیگ را نزدیک مریض آهسته وا کنند تا بخار خفیف او بسر و دیگر اعضا برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی بگذارند و بعد
از سه روز تا پنج روز یا هر هفته تعریق می نموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و **طریق تعریق** آنست که مریض را بر کرسی بنت بان و یا بکرسی
چوبین که بقدر روپیه سوراخ داشته باشد بنشانند و گرد کرسی از پارچه ملفوف سازند و لحاف بر خود گیرند بطوریکه راه نفس کشاده باشد و دیگ را زیر کرسی در آورده
بتدریج بخار رسانند و صبر کنند که تمام بخار بر آید پس از ان دیگ را بر آورده آب صافی او گرفته یکدو پیاله از همین آب بیاشامند و تا عرق دارند اصلا از جای خود حرکت
نکنند و بتدریج عرق را از پارچه خشک نموده از لحاف بر آیند و لباس خود بپوشند بالجمله بعد الفراغ از خوردن چوب چینی عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند
و اگر چوب چینی نو نباشد از همان چوب چینی که چهل روز باستعمال در آمده است سیاه و بوسیده را دور کرده بکار برند و حکیم شریف خان صاحب در چوب چینی قدیم پاو آثار
چوب چینی تازه انداخته ده آثار عرق می کشیدند و نیم پاو با گلاب و عرق کیوڑه و عرق گاوزبان معجون چوب چینی میدادند و جرم چوب چینی در سده و ورم احشا
نهایت مضر ست و باید که سفوف و معاجین با دویهٔ مناسبهٔ هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال می نموده باشند و قدر خوراک بیخ چینی در سفوف چند روز اول زیاده
از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یک نیم مثقال باید رسانید و
در مزاج قوی از یک مثقال شروع نمایند و تا دو مثقال بتدریج رسانند و مدت خوردن سفوف چوب چینی تا دوازده یا پانزده روز ست و گاهی کمتر ازین
مدت نیز کافی است و اگر بعد ازین مدت احتیاج باقی باشد بهتر آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و بهمان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول یا
کمتر از ان برسد و معجون چوب چینی تالیف حکیم شریف خان که در مبحث آتشک گذشت اینجا هم مفید بود و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که در ان چوب چینی
انداخته باشند همراه عرق مذکور نافع بود و اگر در هنگام استعمال احداث گرمی نماید چند روز از چوب چینی نیفزایند تا رفع آن گردد پس بقدر
احتیاج بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا ببعض مبردات مناسبه بیاشامند و غذاهای گرم را ترک نمایند و در میان شرب چوب چینی و بعد
اتمام آن تغیرات و تبدلات بسیار در احوال رو میدهد از ضعف بدن و بی رغبتی طعام و شراب و غیرها باید که مشوش و متردد الخاطر نگردند و ترک ننمایند زیرا که
در اواخر و بعد الفراغ بتدریج طبیعت عود بصحت و تقویت مینماید و آن امور علامات تصرف آن دواست در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را اما
اگر گرمی بسیار احداث نماید و از کم کردن و تدارک آن بمبردات مناسبه طبیعت باصلاح نیاید و دانند که ضرر خواهد رسانید ترک نمایند و لجاجت در ان نکنند
که ضرور چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر باید رسانید خواه مریض صحت یابد خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و ابقای قوت که راس المال ست باشد
که در ان نقصانی تازه عائد نگردد الحاصل این دوائی ست بسیار قوی و چنانکه نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر ست باید که بدون تجویز طبیب حاذق
و حضور حکیم مشفق مرتکب استعمال آن نگردند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس مینویسد که جهت تنقیهٔ اول رگهای متعدده زنند چنانچه اول رگ سر رو
بفاصلهٔ سه چهار روز رگ هفت اندام و همچنین رگ باسلیق و همچنین رگ صافن بعده رگ پیشانی و صدغین و وداجین و درین اثنا مطفیات خون شیره
کشیده شربت نیلوفر و عناب آمیخته تا هفته دهند و مانند پالک و خرفه و کدو و خیار و بادرنگ و نیز دبه تنها و یا در قلیهٔ بخته بزبخته بنان تنک خورانند و بآش جو یا
شربت نیلوفر و یا شیر برنج با قند و یا مهلبیهٔ شیر گاو بعده تنقیهٔ بدن نمایند بمسهلات مخرج سودا و لیکن جهت نضج این مطبوخ دهند گل سرخ تخم کاسنی برگ شاهتره
سر بهوکه افتیمون بسفایج مکوه بنفشه هر یک هفت ماشه درونج عقربی پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک هفت عدد سپستان بست عدد در عرق شاهتره و
نیلوفر و مکوه و گلاب هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که بنیمه آید گلقند چهار توله مالیده صاف نموده بنوشانند تا دو هفته و غذا قلیهٔ بخته بز ساده

و قورمہ و پلاؤ تناول فرمایند و روز پانزدہم در مطبوخ مذکور پوست ہلیلۂ زرد و کابلی ہلیلۂ سیاہ ہریک شش ماشہ برگ سنا یک تولہ در شیر بز خیسانیدہ خیار شنبر
ہفت تولہ ترنجبین شش تولہ شیرخشت چہار تولہ شربت شاہترۂ مدبر و یا آنوسہل چہار تولہ روغن بادام پنج ماشہ اضافہ نمودہ بنوشانند و وقت شب حب
لاجورد نہ ماشہ بعرق شاہترہ شش تولہ بخورانند و وقت دو پہر نخوداب نوشانند و وقت شام شلہ و یا نان ثرید بدہند و صبح لاجورد مغسول دو ماشہ در خمیرۂ گاؤزبان
آمیختہ ورق نقرہ پیچیدہ بخورانند و بالایش شیرۂ تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو ہریک ہفت ماشہ لعاب بہدانہ و ریشہ خطمی ہریک سہ ماشہ در گلاب و عرق بیدمشک
و نیلوفر ہریک شش تولہ برآوردہ شربت نیلوفر سہ تولہ سبوس اسپغول و یا تخم فرنجمشک ہفت ماشہ کف زدہ بدہند و غذا وقت دو پہر بدستور دارند و ہمچنین تا ہفت
ہشت بلکہ زیادہ مسہل دادہ معجون علوی خان با عرق ایشان دہند و ہمچنین دیگر عرقیات مصفی خون بکار برند و بعد تنقیہ تا چہل روز متواتر خوردن این ایارج
اندروخوس قلع و قمع مادۂ جذام میکند از مجربات ست و اکثر بکرات و مرات بتجربہ درآمدہ و گاہی تخلف نکردہ و برای تنقیۂ بدن در احتباس حیض نیز
معمول اسطوخودوس کما فیطوس غاریقون سفید خربق سیاہ فلفل سیاہ فلفل سفید مازریون سقمونیای مشوی پیاز عنصل بریان ہریک ہژدہ درم زعفران فرفیون
اشق ہریک ہشت درم مرکی چہار درم عصارۂ قثاء الحمار سہ درم عسل پنج رطل شربتی دو درم و اگر ازین تدبیر بہ نگردد باید کہ چوب چینی و ماء الجبن دہند اگر دستیاب
باشد والا عوض آن آب شاہترۂ مروق و یا گلو با شربت عناب دہند و یا شربت شاہترۂ مدبر و باید کہ در ہر ہفتہ جہت اسہال وقت شب حب لاجورد نہ ماشہ
در معجون نجاح دو تولہ بخورانند و داوئیہ مسہل سودا در مروق شب خیسانیدہ صبح بنوشانند و ہمچنین تدبیر تا چہل روز کنند پس عرقیات استعمال نمایند
و نوشیدن این ماء اللحم افعی تالیف علوی خان درین باب از مجربات ست گوشت افعی کہ سر و دم بریدہ باشد نیکو شستہ نیم آثار گوشت برہ یک آثار مرغ جوان
سہ عدد برگ ریحان برگ کنجد برگ شبت پودینہ ہرسہ سبز ہریک یک قبضہ سازج ہندی کشنیز خشک الایچی کلان قرنفل ہریک سہ تولہ پیاز نیم آثار در روغن زیت
بریان کردہ صاف نمودہ بسفائج بادرنجبویہ ہریک چہار مثقال افتیمون برگ گاؤزبان ہریک دہ مثقال در عرق شاہترہ و عرق بیدمشک و عرق کاسنی
ہریک یک آثار آب شیرین چہار آثار زعفران دو مثقال عنبر اشہب مشک تبتی ہریک نیم مثقال در فی بستہ سہ شیشہ عرق کشند شربتی از دہ مثقال
تا بست مثقال و شخصی را انگشتہا افتادہ و تشقق ہمہ بدن پدید آمدہ و آب بدبوی پالائید این سفوف دادم ریوند چینی شاہ پسند کہ نوعی از حب النیل ست
جوا کھار ہریک سہ تولہ ترید اکبرآبادی برابر ہمہ نمک لاہوری بقدر ذائقہ شربتی نہ ماشہ وقت شب و غذا گوشت بچۂ بز با نان خشکار در مدت سہ ماہ صحت
تام یافت باز در ابتدای ہر فصل یکماہ این سفوف استعمال میکرد بسیار مفید افتاد و شخصی را کہ بینی پست شدہ و آواز گرفتہ و تشقق در تمام بدن پدید آمدہ حب
مسہل حب السلاطین تا چہل روز متواتر یک صبح و یکی شام دادم و ہر روز چہار پنج نوبت اجابت طبع میشد بعدہ تا چہل روز اطریفل شاہترۂ علویخان
کہ دران عود صلیب ست خورانیدم و باز وقت شب نہ ماشہ سفوف مذکور و صبح حب مذکور تا یکماہ مقرر داشتم چنانچہ ہر روز ہفت ہشت نوبت اجابت
طبع میشد و مواد مختلف الالوان خارج میشد و بعد یکماہ ہر دو را موقوف کردہ باز تا چہل روز اطریفل مذکور دادم روز چہل و یکم موقوف نمودہ حجامت
باشرط بر ہر دو ساق و فخذین و بر ہر دو دست از ذراع تا کتفین در یکروز کردم و مغز بندق ہندی در روغن گل سودہ در منخرین چکانیدم بعد دو گھڑی
خون سوسنی رنگ متعفن از ہر دو سوراخ بینی بقدر فلوس بیرون آمد و بیہوش گشت باستعمال ضمدہ و لخلخہ کہ در شرح غشی مذکور شدہ بہوش آمد و آواز او
کشادہ و بینی بلند شد و بتمامہ صحت یافت مصنف **خلاصہ** از تذکرۂ انطاکی وغیرہ نقل کردہ کہ در آغاز ظہور این علت فصد کنند از باسلیق راست ہرچند
کہ بر کثرت خون دلیل نبودہ باشد بعد ازان بتلطیف غذا امر فرمایند بشوربای چوزۂ مرغ با نان سمید و گوشت برہ و بزغالہ و شکر و روغن و مویز یا پستہ
و شیر گاو و شیر بز اقتصار ورزند و ماء الشعیر با عناب و شکر تا یک ہفتہ ہمی دہند و بعد ازان بمطبوخ شبت و نمک و حب البان و کز مازج قی آورند تا سہ
روز انگاہ منضج از گاؤزبان و بادرنجبویہ و نیلوفر ہر کدام دو درم تخم کاسنی سہ درم با شکر سفید و ترنجبین بدہند و بعد از ہفتہ ہرگاہ علامات نضج اندر قارورہ
پدید آید بمطبوخ افتیمون تنقیہ نمایند پس ازان یکہفتہ یا دو ہفتہ طبع را راحت دہند و درین ایام باستحمام و مالش روغن بنفشہ و نیلوفر و کدو و بادام شیرین
و غرغرہ بشیر زنان و روغن بادام و تغذیہ باغذیۂ مرطبہ و ترطیب بدن مشغول باشند بعدہ اگر مرض غیر مستحکم باشد این شربت در اول ہفتۂ سوم بدہند و بعد آن
ماء الجبن با دو مثقال ایارج لوغاذیا در تمام ہفتہ دہند بعدہ اعادۂ شربت در آغاز ہفتہ چہارم کنند کہ آن صحت بخشد و قریب صد مرتبہ بتجربہ رسیدہ و از
تالیف من ست **صنعت آن** مروارید سقمونیا ہر واحد یکدرم لاجورد ہلیلۂ سیاہ ہر واحد نیم مثقال و الا ماء الجبن با این سفوف سوداء دہند ہلیلۂ سیاہ پوست ہلیلۂ کابلی

ہر کدام پنج درم غاریقون شش درم بسفائج افتیمون اسطوخودوس گاوزبان ہر کدام چہار درم نمک سیاہ لاجورد ہر کدام یکنیم درم کوفتہ بیختہ سہ درم از آن با سی درم
ماء الجبن بدہند و روز دوم این مطبوخ مرتب سازند مویز منقی پانزدہ درم ہلیلۂ سیاہ برگ حنا ہر کدام دہ درم نانخواہ پنج درم حلتیت نیم درم ہمہ را در شش
رطل آب بپزند تا بسدس آید صاف نمودہ پانزدہ درم عسل دران حل کردہ تمام ہفتہ بنوشند باین نوع کہ یکروز ماء الجبن با سفوف سوداوی مذکور بار روز دوم
ازین مطبوخ و روز سوم باز بماء الجبن معاودت کنند و روز چہارم بمطبوخ مذکور و ہمچنان تا دو ہفتہ بگذرانند آنگاہ اگر در قوت احتمال یابند فصد اخدعین کنند
و سہ روز راحت دادہ باسلیق چپ کشایند و الا چند روز مطبوخ افتیمون نوشانند بعد ازان فصد صافن کنند و شربت مذکور ہنگام رجوع قوت دو مرتبہ در
ہفتہ پنجم بنوشانند این ہمہ مع ریاضت و در حال خلو معدہ و خوردن تریاق کبیر و اربعہ بروغن بادام و پستہ و استحمام بسیار و نشستن در روغن کنجد و روغن زرد
نیم گرم ہر قدر کہ ممکن باشد و تا مقدور شربت سفیدۂ انوق یعنی رخمہ کہ آن از خواص عجیبہ است و ہمچنین شیر گوسفند کہ آن صحت بخشند مجرب ست بعد ازان برای امن
از عود تا یکسال کامل تعاہد بدانچہ مذکور شد واجب ست لیکن شربت مذکور استعمال نکنند مگر در ہر دو فصل اعتدال و گویند کہ از خواص نیست کہ ماری سیاہ را
در کوزہ کردہ اندر زبل دفن کنند تا کرم افتد بعدہ آنرا بخورند کہ این تجربہ رسیدہ و اکثر ثابت کردہ اند کہ خوردن مشیمہ زنان جذام را متوقف میکند و من تجربہ
این نکردہ ام و گویند کہ ادہان مالش کف پای بشحم حنظل سبز جذام را متوقف گرداند و درین تنہا اثر نیست تا آنکہ تلخی او در دہن یابند و از ادویہ مجربہ برای
ایشان خصوصاً نزد اہل ہند اینست ہلیلۂ سیاہ شیطرج ہر واحد دہ درم دار فلفل پنج درم بیش سفید دو نیم درم کوفتہ بیختہ چند روز بروغن گاو چرب نمودہ
بدارند بعدہ بعسل بسرشند و شربت او یکمثقال ست و این را بزرجلی نامند و عقب او دواء المسک بخورند کہ این تریاق اوست و واجب ست محافظت
برقی بماہی شور و عسل و شرب فادزہر در زیادت نور قمر و مالش تریاق محلول در مسکہ و اگر برگ حنا ہفت و نیم مثقال در یکصد و پنجاہ مثقال عرق گاوزبان
خیسانیدہ بجوشانند تا نخست آید صاف نمودہ با یک اوقیہ شکر سفید دہند و ہمین نوع تا چہل روز مداومت نمایند در ازالۂ این علت از مجربات مکررہ است
و گویند کہ ہر گاہ باین علاج زائل نشود و از سائر معالجات دست باز دارند و از ادویہ مؤثرہ نوشیدن نیم اوقیہ از بسفائج با یک اوقیہ عسل ہر روز تا یک ہفتہ
است و دہ درم برگ حنظل با عسل تا دہ روز ہمین حکم دارد و سعوط بروغن تخم انگوس مع زہرۂ کرگس جذام مبتدی را زائل میکند و مستحکم را متوقف میگرداند
و ہمچنین شرب زہر دو زہر جدوار و ورق طلاء ہر واحد ہر روز نیم درم تا بست روز و خوردن مطلقاً حتی کہ طلای او بعد طبیخ و خوردن انواع ہلیلجات و گوشت روباہ
و خارپشت بحجر دل و کذا بیدانجیر مطلقاً و طلاء بروزفت و زیت و نوشیدن طبیخ بیخ کرنب یا بزر سرخ عجیب و مجرب است و کذا امیدہ مطلقاً و ریوند و گوشت کفتار کلاً
و اگر تخم حنظل برآورند و دران سہ اوقیہ ہر واحد از زیت و آب انداختہ بپزند تا آنکہ روغن بماند و از ان ہر روز تا پنج درم بیک درم حجر ارمنی و ثمن درم سقمونیا
بنوشند استیصال سودا نماید و ہمچنین مداومت خوردن برادۂ عاج تا پنج درم با آب پودینہ و کذا شیطرج مطلقاً و شرب غاریقون و خوردن عنصل بریان و کذا
مطلقاً و کذا کرنب و چون عصارۂ این بانصف وزن ہر واحد از قطران و سرکہ صبح و شام بنوشند جذام را متوقف گرداند و ہمچنین تلفہ طفل بمشک سودہ و کذا شحم
حجر البقر آنرا متوقف کند و مجرب است و ہمچنین فادزہر و زعفران و از مجربات بعد شربت مذکور من اینست کہ بگیرند مروارید و عاج ہر واحد یکجزو غاریقون نیم جزو
زعفران زہرۂ کرگس ہر واحد ربع جزو و بعسل بسرشند و تا شش درم استعمال کنند و بطبیخ پوست بیخ کبر و درخت زیتون و گز فرو برند و استعمال دہ قیراط برادۂ عاج و انگشت
جوزہر دسائیدہ و شیر بز جوان سرخ رنگ و شیر گوسفند تازہ کہ ہمان ساعت دوشیدہ باشند بغایت نافع ست تا شش روز یا ہفت روز توان داد و بدانند کہ چون این
علت مزمن و متمکن شود و از فصد و استفراغ بالکل دست باز دارند تا مادۂ روی در بدن انتشار یافتہ باعث ہلاکت نگردد و اطبای ہند درین باب ترکیب
غریبہ ہمچون بیشی و بزرجلی و امثال آن ایجاد نمودہ اند بجہت تنقیۂ بدن بخورند و چندان استعمال نمایند کہ در چشم تاریکی در دو چند از دو بدن را قشر سازد و از انجملہ روغن
عذرہ است کہ براز خشک انسان را در کوزہ اندازند و دہان آن سوراخ تنگ نمایند و ظرفی دیگر زیر آن نہند و بگل حکمت گرفتہ بدستور پتال جنتر آتش دہند و روغنی کہ در
کوزۂ زیرین بچکد بعد از سرد کردن آتش برداشتہ نگاہ دارند و بعد ازان نیم درم با برگ تنبول بدہند و تا ہفت ہفتہ ہمین نوع عمل کنند و بر بدن نیز ازین روغن بمالند و
روغن روث الخنزیر کہ بدستور مذکور برآورند ہمین حکم دارد و گفتہ اند کہ اگر بینی فرو نشستہ باشد دانہ مہار کہتہ نیکو شود و روی بصلاح آورد و گفتہ اند کہ مالیدن
روغن مار سیاہ بر بدن مجذوم باعث روئیدن موست و گوشت قنفذ بحری صیقی کہ اندرانست بغایت سودمند ست و چون نمک با روغن زیت و شراب آمیختہ نزدیک
آتش براندام آنہا بمالند اطراف را ساکن سازد و تعلیق چشم ہدہد چشم نہنگ کہ در حالت حیات گرفتہ باشند بالخاصیت مفید ست انطاکی در تذکرہ مینویسد کہ اولاً بفصد

یک رطل

باسلیق المین ابتدا کنند بعده مطبوخ افتیمون سه روز بدهند و همچنین ماء الجبن بعد آن سقمونیا با لاجورد دیگر روز دهند بعده باسلیق الیسر کشایند و شیر تازه با شکر سه روز بنوشانند بعده همچنین طبیخ فواکه بعد از ان این مطبوخ انجیر مویز منقی سپستان هر واحد بست درم بنفشه بسفایج اسطوخودوس اصل السوس هر واحد ده درم عناب گل سرخ هر واحد هفت درم کوفته بچهار صد درم آب شیرین بجوشانند تا چهارم آب بماند و صاف کرده سی درم شربت بنفشه حل کرده استعمال نمایند و تا تمام هفته تکرار این کنند بعده فصد اخدعین کشایند و بر شربت بنفشه و شربت ورد و تریاق کبیر و حمام و طلا بروغن زرد و روغن کنجد و مسکه در خانه که هوا داخل نشود تا تمام هفته سوم اقتصار ورزند بعد از ان شرب حنا تا یکهفته پس اگر باین علاج صحت نیابد امر بسیار خطیر بود درین حالت بر تمام مفاصل داغ نهند و طبیخ افاعی بنوشانند و تریاق الذهب و شرودیطوس در آخر دهند که قطعاً متوقف گردد و صحت او تمامه ممتنع ست و بدانند که نرسیدم باین علت اصلا که ازاله کردم بدانچه مذکور شده طول کرد انچه دور کردم آنرا بمرواریدو لاجورد و زمرد و سقمونیا فقط در کم از یک ماه و در اطلیه بر مروارید بریچ اقتصار کردم و غالب تدبیر یکه بدان این مرض فاسد می شود عدم ترتیب علاج است پس گاهی اسهال میکنند قبل از فصد و احتراقات در بدن راسخ میشود و یا فصد میکنند با وجود تبعض و هیجان صفرا پس صعود می نماید و اطفا میکنند و یا تریاق او لا میدهند و خلط محتبس میگردد تا آنکه عظم استیعاب میکند پس ازین حذر کنند که آن از سقطات جهله مفضی بتجلید علت ست مسیحی گوید که جذام هرگاه در ابتدای حدوث خود باشد علاج پذیرد و اما مزمن از مستحکم علاج قبول نکند و انچه معالجه آن کنند ابتدا بفصد نمایند اگر بدن متحمل او باشد بعد از آن تدبیر را به تبرید و ترطیب مائل گردانند بعده ادویه مسهل سودا مثل افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه و خربق و اسطوخودوس و لاجورد و حجر ارمنی استعمال کنند و اگر از احتراق مره صفرا باشد استفراغ بهلیله زرد و سقمونیا و صبر و قثاء الحمار و شحم حنظل نمایند و هرگاه بدن پاک گردد لحوم افاعی مطبوخ بنمک و شبت بخورانند یا قرص افاعی مقدار مثقالی بشراب مقدار اوقیه یا تریاق کبیر بشراب دهند شیخ الرئیس میفرماید واجب ست که دوان مبادرت باستفراغات و تنقیه بدن از ماده ردیه قبل از غلظ مرض نمایند پس هرگاه متحقق گردد که در انجا خون بسیار و فاسد هست لازم که مبادرت بفصد بلیغ نمایند و اگرچه از هر دو دست باشد و اگر تحقق آن نباشد فصد نکنند لیکن گاهی امر بفصد او بتفاریق از رگهای خرد کرده میشود اگر خوف از فصد عروق بزرگ باشد و دانند که خون بارد در ظاهر ست که این ابلغ از حجامت و زلو و کمتر در ضرر باحشا بود و آن مثل رگ پیشانی و بینی ست و اما در اکثر فصد صافن آنچه در علاج این مرض ست و از انچه مستدعی بسوی آنست تنگی نفس و دشواری او ست و گاهی احتیاج بفصد ودا ج نزد اشتداد بحت الصوت و خوف خنق افتد پس هرگاه فصد کنند لازم ست که یکهفته راحت دهند بعد از آن استفراغ بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج شحم حنظل کنند و بمطبوخات و حبوب متخذ از افتیمون و هلیله کابلی و غیره او ویه مسهل سودا که در قول مسیحی گذشت تنقیه نمایند و مضر بود اگر شحم حنظل و سقمونیا نیز بدان مخلوط سازند خصوصاً اگر در انجا صفرا باشد و صبر و قثاء الحمار بدان مضاف سازند و نبا در یطوس برای ایشان نیکوست و ایضاً ایارج فیقرا و خصوصاً چون بسقمونیا قوی کنند از مسهلات جیده برای مجذومان بود لاسیما اگر شمه خربق آمیزند و با وی حجر ارمنی شریک سازند و در گرما لازم ست که تخفیف نمایند و در مطبوخ تقویت نسازند تا که آن ادویه مواد را منتشر نکند و ثوران او نماید مطبوخ برای مجذومان نسخه این همانست که در قول مصنف خلاصه گذشت و در ان حلتیت نیم درم ست لیکن درینجا هلیله زرد عوض برگ حناست و بدن او را بروغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا روغن بجوشد و یا هفتاد قدم راه روند و بپهلو راست و چپ و پشت و شکم منقلب شوند و نان بعسل بخورند و دوای مذکور هفت روز بنوشند و هر روز تجدید طبخ او نمایند و در علاج کسانی که مرض تا نهایت مستحکم نشده باشد یک استفراغ کفایت نکند بلکه گاهی در هر ماه دو مرتبه یا یک مرتبه بحسب مشاهده احتیاج باستفراغ افتد و آن با دویه معتدله باید و گاهی اسهال کرده میشود هر روز برفق یکدو مجلس بچیزیکه اسهال او کنند از شربات ناقصه ادویه مذکوره تا چهل روز متواتر و اما ادویه قویه بسیار مثل خربق و مانند آن و ادویه کثیر الوزن در سالی یک بار در ربیع و یک بار در خریف یا زیاده ازین کفایت باشد و لازم ست که بر دماغهای ایشان بتنقیه از مثل سعوط مذکور درباب امراض سر و بسعوطات معروفه توجه نمایند نسخه سعوط بگیرند دار فلفل و مامیران و شیطرج هندی و جوز البرنج هر واحد یکدرم جند بیدستر مشک آمیع هر واحد نیم درم آب فنجنگشت سه نواطل روغن کنجد سه نواطل همه را مخلوط کرده بپزند تا آنکه آب برود و روغن بماند پس صاف کرده در شیشه بدارند و در هر دو منخر بچکانند بعده هرگاه ازین کثرت نمایند عقب او سعوطات مرطبه بکار برند و واجب است که از هر چیز مجفف و محلل رطوبت غریزی ایشان را منع کنند و تعب و غم بر ایشان حرام ست و از هوای حار یابس بهوای رطب معتدل در حر و برد نقل کنند و بعد تنقیه روغنها مثل روغن بادام بمثل عصیر انگور بنوشند و این وقتی ست که استفراغ ایشان بمرات کرده باشند و لازم ست که هر صبح بعد از فراغ فضول از امعاء ریاضت کنند و برفع آواز بلند تکلیف دهند

وبجہند وکشتی گیرند بعدہ مالش بدن نمایند پس ہرگاہ عرق کنند نشف آن نمایند وبعد آن روغن بمالند بروغنہای معتدلہ در حر وبرد مرطب در اکثر امر مقوی در اول زیراکہ ایشان در ابتدا محتاج بمقویات اند مثل ہلیلہ وایضاً مازو وبسرکہ وگاہی بر ایشان استعمال کردہ میشود مالش بروغن مع شیر زنان وہمچنین واجب ست کہ بدان سعوط نمایند چون یبوست کثرت نماید وہرگاہ بر ایشان غثیان ہیجان نماید قی کنانند وبہتر آنست کہ حمام کنند بعدہ مالش نمایند وچون حمام کنند پس مرخات ایشان مثل روغن مورد ومصطکی وروغن شکوفۂ انگور ودار شیشعان وروغن قسط بر اطراف می باید بعد ازان مریض را نیم ساعت راحت دادہ بعد پر مرغ قی آورند بعدہ اندک افسنتین بنوشانند وگاہی احتیاج افتد بمالش ایشان در حمام بملطفات محللہ کہ دران نطرون وکبریت و حب الغار وسر بیش نجاران بلکہ خردل وصعتر وفلفل ودار فلفل وعاقرقرحا ومویزج وصبر وپودینہ افتد وبتضمید بدان بر مفاصل ایشان بلکہ گاہی حتیاج بمثل فرفیون آید واین انگاہ باشد کہ ایشان را تکلیف استحمام برای تحلیل فضول وتعریق دہند وگاہی لاش ایشان بتریاق وتسلیثا وقفطار نمان میکنند وگاہی احتیاج مالش ایشان بمثل این ادویہ در آفتاب گرم افتد وبہترین غسولات او در حمام آبی ست کہ دران حلبہ وصابون خوشبو پختہ باشند و واجب ست کہ مجذوم از جماع اصلا اجتناب نماید واما اشیائیکہ ایشان را بخورانند از فاضل ادویۂ تریاق فاروق مرتب بلحوم افاعی ست وتریاق اربعہ وقفطار غان وزبید کبریت وگاہی بانہا سعوط نیز میکنند وایضاً اقراص افاعی تنہا یک مثقال در یک اوقیہ شراب غلیظ ویا طلا وایضاً اقراص عنصل وبدانند کہ گوشت افعی وانچہ دران قوت لحم او باشد از بزرگترین ادویہ برای این مرض ست وباید کہ افعی سنجی ویاریفی ویا شطی نباشد کہ آن در اکثر قلیل المنفعت بود ودر بسیاری ازان ضرر تعطیش واتلاف ست بلکہ افعی کوہی اختیار نمایند لاسیما سفید رنگ وسر ودم آن بیکبارگی قطع کنند پس اگر سیلان خون او کثرت نماید ومار مضطرب باضطراب کثیر زمانی طویل باقی ماند بہتر ست والا ترک نمایند وموافق ازان آنست کہ سیلان خون واضطراب بعد ذبح کثرت نماید وبعدہ پاک کنند وبپزند چنانچہ مذکور گردد وآنرا وشوربای آنرا بخورند وشرابی کہ دران افعی بمیرد ویا ازان شراب قدری بنوشند قوی بشرب آن شفا یابند اتفاقاً یا بقصد قتل او از نوشانندہ تا این مجذوم بمیرد وراحت یابد ویا مردم از مردن آن راحت یابند ویا این فعل باطاعت حکم دروا باشد ونمک افاعی نیز برای ایشان نافع است واما شوربای افاعی پس بگیرند افعی زہر دو طرف قطع کردہ وشکم صاف نمودہ وگندنا وشبت ونخود ونمک اندک در آب بسیار بپزند تا مہرا شود پس استخوان او دور کردہ گوشت او بخورند وشوربای او بنان سمید ثرید کردہ بنوشند وگاہی با آن بچہ کبوتر میپزند تا خوشبو گردد وگاہی نفع این تدبیر در ابتدا ظاہر نشود بعدہ دفعۃً پدید آید وگاہی پیش از عافیت چند روز زوال عقل تقدم نماید وعلامت ظہور فائدہ دران وصول بوقتی کہ دران از استعمال او منع کردن واجب بود آنست کہ مجذوم در انتفاخ آغاز کند بعدہ منتفخ شود پس گاہی عقل ومختلط گردد وبعدہ جلد او بیفتد پس صحت یابد وہرگاہ چشم او تاریک نشود ومنتفخ نگردد بار دیگر تکرار این تدبیر نمایند واز ادویۂ کہ برای این مرض ستودہ اند ہست کہ مار سیاہ را بکشند ودفن نمایند تا آنکہ دران کرم افتد پس کرم آنرا برآورند وخشک کنند وکسی کہ بران جذام افراط نماید سہ روز ہر روز یک درم مثراب عسل بخورد وایضاً مالش بروغنی کہ دران قوت افعی باشد نافع جذام ست مثل زیت کہ دران افعی پختہ باشند ومثل این دوا بگیرند مار سیاہ وبکشند ودر دیگ کردہ سرکۂ کہنہ ہشت اوقیہ وآب یک اوقیہ وشیطرج رطب وبیخ لوف ہر واحد دو اوقیہ بران انداختہ باتش نرم بجوشانند تا مار مہرا گردد وآب صاف آن گرفتہ در ظرفی بدارند وبعد حلق راس وریش بدان بمالند وتا سہ روز بعمل آرند وایشان را از استعمال ادویۂ افعیہ انسلاخ از جلد فاسد وابدال لحم وجلد صحیح عارض میشود باوجود آنکہ مالش مجذوم بمرطبات معتدل الحرارہ در بعض وقات نفع میکند چون یبوست کثرت پذیرد وہمچنین سعوط او بمثل روغن بنفشہ کہ دران اندک روغن خیری باشد وایضاً تریح شحوم درندگان ونرگاوان بزرگان واین بعد تنقیہ باید وقبل از تنقیہ مالش نشاید کہ تسدید مسام کند واز مشروبات نافعہ برای ایشان بزرجلی ودواء السلاجاست وشیر از اوفق چیزہاست کہ بدان معالجۂ او کنند وخصوصاً نزد تنگی نفس ودشواری او وگرفتگی آواز ان ودر فترات مابین استفراغات وباید کہ بعد دوشیدن فی الفور آنرا بنوشند وشیر گوسپند برای آن از انفع اشیاست ولازم است کہ ازان آنقدر بنوشند کہ ہضم شود واگر ممکن باشد وبران تنہا اقتصار کنند بسیار نافع بود واگر چارہ نباشد حتی الامکان چیزی سوای نان پاک وشوربای لحوم حملان ومانند آن کہ عنقریب مذکور گردد بران زیادہ نکنند وہرگاہ نفس بصلاح عود کند اولی آنست کہ شیر را ترک نمایند وباشیای حریفہ متوجہ شوند وبدان قی کنند نہ بغیر آن وبدانچہ مذکور شد استفراغ نمایند بعدہ اگر احتیاج شود اعادۂ شیر بر حد مذکور کنند و لازم است کہ تکرار این تدبیر در یکسال چند مرتبہ نمایند واما کسانیکہ مرض ایشان مستحکم باشد بفصد ایشان واسہال بدوای قوی تر مشغول نباید شد بلکہ باہستگی

بیان دادن افعی

زیراکہ قرح ایشان در علاج ایشان قانون جلد ۲ ص ۲۰۳ مطبوعہ نولکشور

زیراکہ فضول در ابدان ایشان متحرک شود وجدا نگردد ۲ ص ۲۰۳ مطبوعہ

امالهٔ مواد از ایشان بسوی امعا نمایند و از خارج چیزیکه مفتش و محلل باشد بکار برند و از اشربهٔ صالحه برای ایشان اینست که بگیرند سرکهٔ کهنه نیم اوقیه و قطران مثل دو عصارهٔ کرنب دشتی سه اوقیه همه را بیامیزند و صبح و شام بنوشند و یا بگیرند برادهٔ عاج ده قیراط و آنرا با سه اوقیهٔ شراب و روغن زرد با هم آمیخته بخورند و یا بگیرند حلتیت بعسل قدر جوزه و یا بگیرند عنصل بقدر ده قیراط بشربت عسل بقوام مثل لعوق و یا بگیرند زیرهٔ کرمانی بوزن پنج درم در عسل بقدر یکه بقوام لعوق آید و آب پودینه برای ایشان بسیار نیکوست از سه قوانوس تا شش و واجب ست که گاهی ماهی شور استعمال نمایند چنانچه برای دوا استعمال میکنند و از اشیای بسیار حریف اجتناب نمایند مگر برای قی کردن و ایضاً قدری بر سبیل مصالح طعام ایشان و گاهی معالجهٔ ایشان بداغ متفرق بر عضای ایشان میکنند مثل تارک سر و در زهای سر و بر بیخ حنجره و صدغین و قفا و مفاصل دستها و پایها و بعضے گفته اند که واجب ست که ایشان را داغ کنند در اول خوف از جذام بداغ در مقدم سر بلند تر از یافوخ و دیگر اسفل زان و نزدیک منتهای روئیدن موی پیشانی بالای ابرو و یکی در یمین سر و دیگر در یسار آن و یکی خلف او فوق نقره و دو نزدیک در زین قشرین و یکی بر طحال و این داغها باید که داغ خفیف و دقیق باشند و چون بر سر داغ نهند لازم است که باستخوان برسد حتی که استخوان متقشر گردد و اگرچه مرات بسیار بود بعد از آنکه حفظ از وصول آن بدماغ بر جمله داغهای مفسد مزاج او کرده شود زیراکه جهال گاهی قتل میکنند زیراکه دست آنها خفیف نمی باشد **صفت ادویهٔ مرکبه** نافع برای ایشان بعضی ازان برزجلی و بیشی ست که قائم مقام گوشت افعی درین مرض است و بعضی ازان دواء السلاجه است و اما نسخهای برزجلی بسیار است اهل هند ذکر آن کرده اند و تجربهٔ آن نموده و از صفات معروفه او اینست و آن نسخه در قول مصنف خلاصه گذشت بعد تنقیهٔ بدن از یک مثقال تا دو درم با مثل او دواء المسک بخورند تا از ضرر او نترسند که دواء المسک فادزهر اوست **صفت معجون** مسمی ببرزجلی اکبر و آن جواندار انست نافع جذام و برص و بهق و قوبا و زرداب و حکه و جرب کهنه است و عقل را ثابت کند و نسیان را ببرد و آن نیک برای حفظ نافع غشی ست و آن دوائی ست که علمای هند برای ملوک خود ساخته اند بگیرند هلیله و بلیله و آمله و شیطرج هندی هر واحد چهار ده درم جوزبوا و خیربوا و قشار کندر و مو و فو و فلفل و دار فلفل و فلفلمویه و نارقیصر و نارمشک و کندش و عصارهٔ اسقیل و ساذج هندی هر واحد هشت مثقال بیش ازرق جید چهار مثقال ادویه را کوفته بیخته و بیش را علیحده سوده و سائیده او بینی و دهن خود وقت سائیدن بند کند و قبل ازان بینی را بروغن گاو چرب کند و فانیذ خراینی جید یا سنجری دو نیم من بغدادی بقوام آورده ادویه بسرشند بعده ازان بنادق هر واحد بقدر مثقالی بسازند و هر روز نهار یکی را ازان با آب نیمگرم یا نبیذ بخورند **و صفت معجون سلاجه** در قانون مذکورست **صفت دوا** نافع جذام بگیرند هلیلهٔ سیاه و پوست هلیلهٔ زرد و زنجبیل هر واحد ده درم نانخواه پنج درم حلتیت خوشبو سه درم مویز منقی نیم مکوک که یمن و ده اوقیه باشد و همه را در سه دواریق آب بجوشانند و دورق چهار رطل بغدادی است هرگاه آب سوم حصه برود صاف کرده عسل بقدر کفایت انداخته یکرطل ازان بنوشند و فی الحال بر بدن مریض روغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا عرق آید و امر کنند که هفتاد قدم راه رود اگر طاقت آن باشد و یکبار بر پهلوی راست و یکبار بر پهلوی چپ و یکمرتبه بر پشت بغلطد و بنان و عسل تا هفت روز غذا سازند و باوجود این برای او ادویه هر روز تازه کنند **صفت طلا** برای جذام و نسخهٔ آن همانست که دران مار سیاه و سرکهٔ کهنه است و سابق مذکور شد **و اما اغذیه** برای مجذومان همه سریع الهضم حسن الکیموس باید مثل لحوم طیور معروفه بطریق شوربا و ماهی رطب خفیف اللحم مع مصالح بقدر ضرورت و بهترین غذای ایشان نان جو و نان خندروس و حریرهٔ مرتب ازان و بقول رطب ست و گاهی احتیاج افتد بآمیختن مثل چقندر و ترب و گندنا با آن و واجب نیست که از استعمال مقطعات و خصوصاً قبل از تنقیه مثل کبر و گندنا و بادیان غافل باشند زیراکه این غذا ایشان را از فضول پاک کنند و فضول را برای اندفاع آماده سازند پس هرگاه اغذیهٔ محموده استعمال نمایند این تدبیر نیز بعمل آرند و ماهی شور درین باب برای ایشان بسیار نیکوست و من برین حریص میشوم هنگامی که ارادهٔ قی و اسهال ایشان میکنم و کرنب ایشان را بالخاصیت نافع است و نان بشیر و عسل ایشان را نفع کند و انجیر و انگور و مویز و بادام بریان و قرطم و چلغوزه و انچه از نهاها مرتب سازند ایشان را موافق است و لازم است که در روز دو مرتبه بقدر انهضام غذا بخورند که یکبار خوردن ایشان را ضرر کند و شراب نزد هیجان مرض نباید نوشید مگر اندک و نزد سکون غلیان شراب رقیق که کهنه نباشد اگر بقدر معتدل بنوشند جائز بود و اما اگر موی ابرو و مانند آن بریزد معالجهٔ او بعلاج داء الثعلب کنند **صفت طلای** دیگر بگیرند مورخ و هلیلهٔ سیاه و آمله هر واحد یکجزو و در زیت انفاق پخته بران موضع بطلوخ سازند بعد از آنکه بطبیخ عوسج و گلنار شسته باشند ایضاً هلیله و مازو را سوخته بسرکه طلا کنند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جذام در اول ظهور او بود و قبل از آنکه چهره متجرو و متشنج شد نماید و اعضا در تقرح و سقوط اخذ کنند مبادرت بفصد ...

و واجین و هر دو رگ پس گوش و پیشانی و احیاناً از هر دو هفت اندام در وقت ربیع کنند و در اخراج خون کثرت نمایند تا آنکه غشی ظاهر شود و بعد از چند روز اسهال بدوای معمول
بشحم حنظل و مطبوخ افتیمون و غاریقون و قوی ایارج فیقرا و شحم حنظل آورند و ده روز راحت دهند پس شیر شتر و ماء الجبن بسفوف مسهل سوداء دهند و تغذیهٔ ایشان باغذیهٔ
مرطبه مثل لحوم حملان و جدی و خنانیص و ماکیان و بط فربه معمول بشوربا و بابچهٔ سفید حملان فربه بطریق شوربا و ماهی رضراضی بطور شوربا و بریان بروغن بادام
کنند و از فواکه انجیر و انگور شیرین دهند و حلوای معمول بروغن بادام و بادام و شکر و پسته و حریره مرتب از مغز گندم بروغن بادام و شکر طبرزد و شیر تازه دوشیده در
ابتدا ایشان را موافق است و از اوفق اشیا برای ایشان غرغره بشیر گوسپند بروغن بادام شیرین ست هر گاه در حلق گرفتگی آواز باشد و هر گاه مرض بسکون ابتدا
کند لازم ست که از ایشان قطع شیر نمایند و چون فصل گرما باشد تقی باشیای حریفه مثل ترب و تخم جرجیر و ماهی شور کنند و عقب او شربت افسنتین و شربت پودینه بنوشند
بعد از ان استعمال اسهال باد و یه که دران خربق افتد باید کرد و کسی را که مرض او مستحکم باشد خربق دادن سزاوار نیست و باید که مسکن ایشان در موضعی باشد که هوای او
حار رطب بود و از هوای سرد و مواضع یابسه اجتناب نمایند و از اغذیهٔ مولد سوداء مثل لحوم بقر و بچهٔ شتر و وحشی و نمکسود و عدس و مانند آن اجتناب کنند
و ریاضت معتدل قبل از غذا و بعد پاک شدن از براز و بول و لیش معتدل استعمال نمایند و مالش با پیه خرس در دباء باندک روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و
روغن پیه بط و ماکیان نیز نیکو ست و بعد از ان استحمام نمایند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک پخته باشند بر بدن ریزند و بعد از ان مالش بدن بآرد نخود و باقلا کنند
این همه در اول مرض بعمل آرند و تدبیر صاحب او باین تدبیر کنند که بدن بحالت صحت او رجوع کند و از ان این مرض زائل گردد و اما هر گاه این مرض مستحکم گردد
باید که تعاهد فصد و حجامت در ایام ربیع و خریف کنند و محاجم بلا شرط بر فم معده و شکم گذارند و با آن ضماد مسمات در د نافس و براجون استعمال کنند صفت آن
حماما د سنبل الطیب و قردمانا و دارفلفل و سلیخه و کندر و قسط تلخ و عاقرقرحا و مصطکی و مقل و مرو حب بلسان و اشق و شیح و صبر و میعه و سیسالیوس و زراوند مدحرج
و طویل و سعد و اکلیل الملک و قرنفل و بیخ سوسن آسمانجونی و روغن بلسان هر واحد یک اوقیه لادن دو نیم درم زعفران نیم اوقیه علک الانباط و موم هر واحد
سی درم انچه گداختنی ست بروغن ناردین آنرا بگدازند و ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و بار و غن بلسان حل کنند تا هموار گردد و بعد از ان دوای مسهل دهند
فصل دو مرتبه اعنی ربیع و خریف استعمال نمایند و ایضاً ماء الجبن بسفوف مسهل سوداء دهند و نسخهٔ آن سفوف در قول مصنف خلاصه گذشت سه درم از ان باده و ثلث
رطل ماء الجبن مرتب بمغز قرطم بدهند و این دوا بنوشانند بگیرند سرکهٔ کهنه یک نیم اوقیه قطران و عصارهٔ کرنب هر واحد یک اوقیه و این اشیا را مخلوط کرده صبح و
آخر روز بنوشند و ایضاً هر روز پیاز عنصل نیم مثقال با شربت عسل یا با عسل مثل لعوق ساخته بدهند و در هر سه روز یکبار علتیت نیم درم با عسل و روغن گاو سوده
بدهند و از ین همه نافع تر اقراص افاعی است چون یک مثقال از ان با بست درم شراب ریحانی بدهند و چون قرص اسقیل یک مثقال با آب پودینهٔ سبز دهند و بهتر
از ین همه تریاق فاروق ست چون از ان یکدرم تا یک مثقال با آب مطبوخ افتیمون و اسطوخودوس و خربق سیاه و گاوزبان بخورند و چون بدن صاحب این مرض
تریاق مطبوخ کنند بدان انتفاع یابند و هر گاه ایشان را لحوم افاعی دهند بعد از انکه از طرف سر و دم او بقدر چهار انگشت قطع کرده و شکم او پاک کرده و پوست او
دور نموده بطریق شوربا بشبت و گندنا و نمک پخته باشند بدان منفعت بین یابند اندک و باید که صید افاعی از مواضع نیک زمین کرده باشند و حذر کنند از انکه
بلوطی یا معطش یا صید کرده از نواحی بحر و سباخ باشد و صید او در ایام ربیع کنند و چون نمک که لحوم افاعی میسازند در طعام ایشان استعمال نمایند بدان انتفاع
یابند و باید که بر بدن ایشان این طلا نمایند صفت آن نطرون و آس و گوگرد زرد و فرفیون و برگ انجیر هر واحد یک جزو باریک سائیده بسرکه سرشته بر بدن
لطوخ نمایند دیگر بگیرند زرنیخ سرخ ده درم کبریت اصفر پانزده درم قسط هشت درم آهک شش درم برگ صنوبر و حب الغار خشک هر واحد بست درم کوفته
بیخته بآب برگ جوز یا آبیکه دران برگ جوز جوشانیده باشند بسرشند تا مثل مرهم گردد بر بدن طلا کنند و اگر فصل گرما باشد در آفتاب قیام نمایند و
در سرما اندر حمام بعده غسل بآب خطمی سفید و آب سبوس گندم و آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و جو کوفته و مانند آن کنند و باید که لزوم این تدبیر نمایند طبری گوید
که در جذام حادث از کثرت خلط سوداوی بغیر احتراق بسیار دران اگر متحمل و در بدن خون زیاده باشد فصد باسلیق کنند و غذا گوشت سود مرغ فربه و آن
شوربای لحوم افاعی ست بعد قطع دم و سر و اخراج آلایش شکم مطبوخ بشبت بسیار و نخود سیاه بدهند بعد از ان فصد هر دو ابطی نمایند و شوربای ماکیان فربه
و گوشت آنها بخورند بعده هر دو سر رو بگشایند و لحوم حملان بطور زیرباج بخورند و حفظ قوت او نمایند بعد آن فصد و حجامت کنند و جوزهٔ ماکیان و کبوتر بچه و کبک
و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت خورند و نبید سفید و خوخی کهنه بنوشند بعده فصد پیشانی و هر دو گوشهٔ چشم و هر دو رگ زیر زبان نمایند و چندان خون بر نیارند که ضعف

شد ظاهر شود بعد ازان لزوم شرب سکنجبین عنصلی وشوربای ماکیان کنند پس اگر در مزاج او حدت شود لزوم ماءالشعیر بسکنجبین نمایند حتی که از ابتدای مرض چهل روز برین تدبیر بگذرد و بعده ازین حب سه شربت در مدت پانزده روز بخورانند **نسخهٔ آن** خربق سیاه در سرکه تر کرده یکنیم دانگ افسنتین رومی مصطکی غاریقون سقمونیای مشوی هریک دو دانگ سنبل الطیب یکدانگ چوب وج ایارج فیقرا هریک نیم درم همه را سائیده بآب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم وثلث واز طعام بر شوربای لحوم افاعی اقتصار ورزند **نسخهٔ آن** بگیرند افعی جوان و سر و دم او بیکبارگی قطع نمایند باین طور که دو مسمار بر چوب املس شبیه بچوبیکه بران هوالی وزن میکنند غرز نمایند بعده افعی را بر پشت او بخوابانند و گردن او را از یک مسمار و دم او را از مسمار دیگر بندند بعد ازان دو مرد بنشینند که کارد آهنها بر شکم او باشد بعده کارد بجای سه انگشت از سر او و سه از دم او بنهند و دفعةً بکارد قطع کنند بعده وسط او بگیرند و آنچه در شکم او باشد خارج نمایند بعد ازان افعی را بشویند و هر کدام از افعی که ازان خون سیلان نکند البته استعمال نکنند و احتیاط نمایند از امر افعی که ضلالات او کل نباشد بعده باشبت و نخود بپزند تا آنکه لحم او مهر اگردد پس لحم خالص و بگیرند و در پارچه بکوبند تا باریک و نرم گردد و آنرا دران شوربا آمیزند پس هرگاه مریض منتفخ شود و عقل او زائل گردد و اعضای او متقرح شود بی شک صحت یابد و گاهی بعد فصد و استفراغ اندک تریاق میخورانند و ازین سفوف **نسخهٔ آن** زراوند مدحرج فلفل سفید زنجبیل هر واحد یکدرم وج دو درم حرمل یکنیم درم طرشقوق خشک هلیلهٔ سیاه مامیران چینی هر واحد پنج درم فطراسالیون هوفاریقون سعد سفید صعتر فارسی زوفای خشک هوم المجوس بیخ سوسن هر واحد سه درم همه را سائیده بران مثل ربع مجموع قرص افعی سوده و مثل همه نبات سفید انداخته هر روز ازان بر نهار دو درم بخورند و واجب ست که درین مرض چیزی از لحوم افاعی نخورند مگر بعد فصد و استفراغ و تسکین مزاج و اگر از تناول لحوم افاعی عطش ظاهر شود ازان چیزے نباید خورد و از آشیای که در علاج این مرض استعمال کرده میشود نیست که بگیرند تریاق کبیر یک مثقال و در شراب کهنه بگدازند بعده مریض در حمام داخل شود تا خوب عرق کند بعده از حمام بیرون آمده بر بدن خود این تریاق بمالد و این از نافع ترین اشیاست تا وقتیکه مرض مستحکم نگردد اما هرگاه مستحکم شود و حس اعضا برود استحاله و صحت قبول نکند و از چیزیکه استفراغ این مریض بدان کنند و اثر نیک نماید بلکه جائز بود که گویند آن شفا یابد نقل کردم از صاحب حسن تاثیر او و معروف بمختار پاس ست و اهل شام و مصر آنرا استعمال میکنند **نسخهٔ آن** بگیرند پیاز عنصل بریان بست درم بیخ سوسن آسمانجونی هفت درم هلیلهٔ سیاه بست درم افسنتین افتیمون ریوند چینی هریک پنج درم بسفایج پوست بیخ کبر هریک ده درم حشیش غافث واسقولوقندریون هر واحد سه درم همه را در آب بقدر مناسب یکشبانه روز بخیسانند بعده بطور مطبوخ بپزند بقدر یک صد و بست درم ازان صاف کنند بعده دران این معجون بمالند شحم حنظل زرد رسیده نیم درم لاجورد مغسول دو دانگ غاریقون یک درم نمک نفطی یکنیم دانگ خربق سیاه یکدانگ سائیده بعسل سرشته در مطبوخ مالیده بعد پرهیز این دوا بنوشند که تاثیر او درین مرض بسیار نیک ست و گاهی آن مریض را این دوا بنوشانند و امر بپرهیز پانزده روز میکنند و غذای او دران نخوداب نخود سیاه بود که باآن لحم حملان پخته باشند و هر روز یکبار در حمام داخل کنند پس هرگاه پانزده روز شود این دوا بخورانند **نسخهٔ آن** هلیلهٔ سیاه مویز منقی هریک بست درم افتیمون افسنتین هر واحد هفت درم بجوشانند تا مهرا گردد پس فشرده از آب او یک قدح صاف کنند و دو مثقال لوغاذیا و نیم مثقال دواء المسک وقت باقی ماندن سوم حصه از شب بخورند و چون صبح شود مطبوخ مذکور بنوشند این نیز از مختار چیزی ست که مجذوم بنوشد و لازم ست که دائم تخمهای لینه حقنه کنند و بر بدن لحوم افاعی مطبوخ مدقوق بشراب حوضی سرشته طلا نمایند و در حمام هر روز یک مرتبه داخل شوند که باین طریق صحت یابند و بسیار ذکر کرده که من در مجذومان امتحان کرده ام که هر گاه رگی در اسفل و بشگافت و بران اسهال خون افراط نمود و یا رعاف بسیار آمد و یا خون از بیخ دندان او کشاد بلاشک آن صحت یافت **واما نوع دیگر** از جذام که از احتراق صفرا حادث شود علاجش فصد از اکثر عروق ست مع استعمال قوانین فصد و استفراغ بدن او بمطبوخ افتیمون بدفعات و سائر آنچه مذکور شد و حفظ مزاج او کنند تا حدت بسیار نپذیرد و از هوای یابس و بلد حار یابس بسوی بلد حار رطب که بسیار آب داشته باشد نقل کنند و آب چشمهٔ کبریتی بنوشند و دائم اندران نشینند و درین نوع لحوم افاعی تریاق کبیر استعمال نکنند بلکه لازم ست که لزوم شرب سکنجبین معمول بسرکهٔ عنصل نمایند که این اوفق اشیا برای ایشان ست و بعد فصد و استفراغ زلو بر اعضای قریب از مواضع عفنه بچسپانند پس اگر بعد افتادن زلو بمیرد دلالت کند بر کثرت فساد خلط و برآنکه جمیع اخلاط او بسیار فاسد شده و اگر بعد سقوط او زنده ماند دلالت بر قرب عافیت نماید و این نوع جذام کمتر حادث شود الا با حمیات شدید صعب پس در اوقات برای تعدیل مزاج ماءالشعیر بسکنجبین بنوشند و زیرباجات جوزهٔ مرغ و شوربای ماکیان

ولحوم جدی شیرخواره ومانند آن خورند وبهتر طریق معالجهٔ ایشان آنست که دران مسلک ترطیب وتلطیف مع استفراغ سلوک نمایند وبعد استفراغ وتعدیل مزاج بخوردن ارباش رضراضی وشرب شراب ابیض صاف اجازت دهند وهر موضع که از اعضای ایشان متقرح گردد بران این ضماد نمایند بگیرند آرد جو بجر بریخته وحشیش ماميثا وعدس سوده هر یک یک جزو وپوست بیرون پسته دو جزو ودر سرکه وآب عصی الراعی حل کرده ضماد کنند وگاهی ضماد جگل سرخ وگلنار وگل ارمنی وعدس سوده وپوست بیرون پسته کوفته بسرکه سرشته میکنند واگر سرکه موافق عضو نباشد بگلاب سرشته بر عضو ضماد نمایند وگاهی تضمید مواضع بلعاب اسپغول تخم بارتنگ آب وسرکه برهم زده میکنند وهر موضع که از سرکه ضرر یابد اندک روغن گل باوی آمیزند وهر موضع از اعضای او که صلب گردد وخشنده بود حتی که مثل ملح خراج شود وضربان او عظم پذیرد ضماد بشراب ترش که با برگ کاسنی کوفته بروغن پخته آمیخته باشند باید کرد که او بگشاید ومواد ردی که دران محقق باشد خارج گردد وضربان زائل شود ابومنصور گوید که چون به بینند که سفیدی چشم مجذوم مائل بکمودت شده ویا گرفتگی در آواز او آغاز کرده وعرق او بسیار بدبو شده وچهرهٔ او تشبیه مشک برباد وتنفخ گردیده وسرخی داشته اما نموده وموی ابرو در رقت وریختن شروع گردیده باید که تدارک او نمایند واولا در علاج او ابتدا بفصد هفت اندام از جانب راست وفصد رگ پس گوش ودو جبین کنند بعده چند روز رحت دهند ودران ایام غذا بشیر گوسفند سازند پس اگر هر روز بر نوشیدن او اقتصار نمایند بهتر بود واگر نتوانند نان صاف باوی بخورند واگر از گوشت صبر نکنند برهٔ شیرخواره وحملان وشوربا بخورند وشراب رقیق ممزوج بآب نوشانند وهر روز بر ناشتا در حمام داخل کنند حتی که خون او رقیق گردد بعد ازان از دست چپ فصد کنند وچند روز رحت داده دران غذای مذکور دهند ودر حمام داخل نمایند وطبیخ افتیمون ثمرات دهند ومیان آن راحت داده واز تعب وبیداری حذر کنند واز اغذیه که اصحاب مالیخولیا را ازان اجتناب واجب بود پرهیز کنند ولزوم ماء الجبن بشکر نمایند وتدبیری سازند مثل آنکه ارادهٔ تسمین بدن او میکنند ودر حمام مالش آن رو باقلا ونخود وآب چقندر وآب حلبه وبورق وکندر بسرکه واشنان وکبریت نمایند ودر آب نیم گرم بسیار داخل کنند بعد آن مالش بروغن مغز تخم کدو وبنفشه وشیر زنان کنند وایضا شیر زنان وروغن بنفشه در بینی چکانند وروغن بادام یا روغن کنجد تازه چند روز بر شراب مائی ممزوج بآب بسیار ویا آب انگور سفید مسکن مصفی بنوشند وبعد دادن حلتیت بقدر بندقه بعسل وروغن گاو آن انکوست وآنکسی که این مرض دران مستحکم شود علاجش بلحوم افاعی یا بدوای معروف بهرجلی کنند وافعی را بکشند بطریق مذکور در اقوال سابق مسطور شد وشکم او پاک کرده قطع نموده آب ونمک بشویند وبا نمک وشبت واندک خولنجان وآب وزیت واندک نخود پخته بدستور بخورند پس اگر بصر تاریک شود وبفتد کفایت باشد والا اعادهٔ آن کنند تا آنکه عوارض مذکوره ظاهر شود ومریض منتفخ گردد ومجذوم این هردو نخورد مگر بعد تنقیهٔ تام بفصد واسهال وجالینوس ذکر کرده که افعی در شراب مرده وگداخته بود وآنرا مجذوم در حالتی بیخبری بخورد پس جسم او ورم کرد وجلد ظاهر او افتاد وصحت یافت وازان معرفت این علاج حاصل شد واهرن گوید باید که مجذوم از بلد خود ببلد دیگر که هوای وی ازان گرم باشد نقل کنند وگفته که هر چیز در مجذوم فاسد میشود حتی که نطفه زیرا که پسر مجذوم از جذام سالم نمیماند وعلی بن زرین گوید که زنی را علت جذام عارض شد وعلاجش هفتاد شب باین دوا کردم وصحت یافت وآن اینست که بگیرند هلیلهٔ کابلی چهل عدد وبا افتیمون از پنج درم تا هفت مثقال ریگ سائیده باکشمش یا مویز منقی یافانید سرشته نگهدارند وهر روز بر ناشته چهار مثقال ازان بدهند ومحمد بن زکریا گوید که جوانی را ازین علت علاج کردم که روی او متحجر شده وموی او ریخته بود بفصد واسهال بطبیخ افتیمون وحبوب مخرج سودا ومداومت حمام وآبزن واغذیهٔ مرطبه وبعد اسهال چند روز رحت میدادم مع حسن غذا وباز اعادهٔ اسهال میکردم تا آنکه در مدت پنج ماه چهل نوبت استفراغ نمودم باذن الله تعالی موی او رستن گرفت ورنگ وچهرهٔ او به نیکوئی آغاز کرد وچشمها صاف شد وقریب صحت تام گردید آنگاه تدبیر ازان منقطع شد وبضرورتی سفر اختیار کرد وبعد شش ماه او را دیدم بالکل از مرض نجات یافته وبحالت اصلی خود گردیده ودرین مدت غایت همین تدبیر که بهر او کرده بودم بکار برد مگر دران دوای مسهل سوای ماء الجبن نخورده بود وهم او گوید که دور بودن خصیان از جذام دلالت برین دارد که مجذوم را از مجامعت البته اجتناب می باید کرد وهیچ علاجی قوی تر برای مجذوم از خصی کردن نباشد زیرا که او بترطیبی میرسد که بتدبیر دیگر بدان نرسد خضر گوید که اولا بفصد نمایند اگر خون سیاه غلیظ خارج شود وفصد دو جبین در اخراج سودا بقوت بالغ النفع ست واولا باصلاح مزاج خون مبادرت کنند بنوشیدن آب شاهتره وآب کاسنی وماء الشعیر ساده وببزر شکر یا بشربت نیلوفر یا جلاب بارد یا عرق گاوزبان بشکر یا شربت لیمو بشربت شاهتره وعمده در علاج ایشان توجه بر ترطیب مزاج وترک اغذیهٔ مولد سودا وهر مالح وحریف وحادست پس اگر خطا بخوردن یکی ازینها واقع شود باید که مبادرت بقی نمایند ودر تنقیهٔ معدهٔ ایشان ازان جهد کنند ودر ربیع وخریف مطبوخ افتیمون یا حب آن یا ایارج لوغاذیا بدهند وقبل وبعد استعمال ماء الجبن چند روز اقدام نمایند وتعهد استعمال شربت شاهتره مدبر بر یوند وغاریقون وحجر ارمنی کنند وترطیب اغذیهٔ ایشان سازند وملازمت خوردن افتیمون در ماء الجبن خیسانیده بروغن بادام نمایند واز فکر وغضب ونشستن در آفتاب وهرچه مورث سیاهی باشد اجتناب نمایند وسواری کشتی وآواز بلند وقراءت ودیگر ریاضات قویه گاهی ایشان را نفع کند ونزدیک شراب صرف وکهنه اصلا نگردند

و ممزوج بآب بسیار نیز کم وزن و گاه گاه استعمال نمایند و از مداومت معاجین حاره و ادویه مقویه و استعمال خرما و رطب و بسر و حلاوات حذر کنند و استاد من گفته که درین زمان فصد و واجبین و استعمال مسهل و بزرجلی متروک است و جالینوس گفته که در امراض سوداوی مثل سرطان و جذام جائز نیست که اسهال سودا یکمرتبه یا دو مرتبه کنند بلکه بمرات کثیره نمایند و سه که از او لا د مجذوم ان غیر مجذوم پیدا شود چون بالغ گردد آنرا جذام بهم رسد و الله اعلم سرهندی گوید که تجربه کردم در ابتدای جذام مواظبت بر سفوف معمول از خاکستر یونه و زرد چوب بریان مساوی بآب باران و این را یاد دارند که این عملی است که تجربه بدان شهادت دهد و در طحال مذکور شده که طبیخ طرفا نافع یرقان و جذام است و تجربه صحیح یافته شده و ایضاً از ادویه مشهوره مجربه و سهل نوشیدن نقوع حناست و صفت او نیست که بگیرند برگ او ده مثقال یک وقیه و شب در پیاله آب چندانکه آب آنرا بپوشد بخیسانند و صبح صاف کرده بر نهار بنوشند این عمل هفت روز کنند مع جودت غذا و زرنیخ کشته آنرا نافع است و صفت کشتهٔ او نیست که بگیرند زرنیخ طبقی چهل و هشت درم و در پارچه صره بسته بر دیگ که دران بول ماده گاو باشد بیاویزند و زیر او آتش کنند تا آنکه زرنیخ نرم و تر گردد پس خشک کنند بعده تمام روز با شیر عشر کهرل کنند پس قرص بسته خشک نمایند چندانکه چیزی از تری دران نماند بعده همچنین بآب سرهیوکه و آب برده و آب گهیکوار یک یکبار تمام روز بسایند و بعد هر روز بمبالغه خشک کنند بعد ازان برگ و بیخ و شاخ سرهیوکه خشک پنج رطل گرفته کوفته بیخته نصف زیرین سبوچه گلی گرفته از بیرون آن گل حکمت نمایند و در شکم آن نصف سرهیوکه سوده فرش کنند و اقراص زرنیخ را بران نهند بعده اقراص را از نصف باقی سرهیوکه سوده بپوشند و زیر آن سبوچه آتش بسیار نرم با چوب دشتی یکروز تا شام کنند بعد ازان آتش تیز یکسان یکشبانه روز نمایند و نگذارند که سرد شود و یا در شدت و نرمی درین مدت مختلف گردد و آن آتش در سرهیوکه سوده درگیرد و سرد گردد بعده بگذارند تا آتش از خود سرد شود پس آن زرنیخ را که سفید مائل تیرگی خواهد شد بیرون آرند و در ظرف نقره بدارند و مریض را بقدر یک برنج یا دو برنج در برگ تنبول بخورانند و غذا بر قانون اهل هندنان نخود بی نمک یا برنج با شیر بدهند و گمان من آنست که این آخر دوست

برص

داغ سفید ست که بر ظاهر بدن حادث شود و اکثر در بعض اعضا افتد و گاهی در سائر اعضا باشد حتی که رنگ همه بدن سفید گردد و این نوع را برص منتشر گویند و سبب او ضعف قوت مغیره است از تمام تشبیه غذا با جزای اعضا بسبب غلبهٔ بلغم بر خونی که از غذای عضو شود و سوء مزاج عضو بسوی برودت فقط و یا بسبب سوء مزاج عضو به برودت و رطوبت بود حتی که لحم او مثل لحم صدف نرم مائل بسفیدی گردد پس خونی که بسوی آن آید مستحیل بمزاج و رنگ آن شود و اگرچه آن خون در جوهر خود پاک از بلغم باشد و گاهی برص در موضع حجامت حادث شود و بر آثار او ظاهر گردد بسبب ضعف عضو محجوم بجراحت و الم از کمال فعل آن و بسبب انجذاب رطوبت با خون نزد مص و بقای او زیر جلد و همچنین در جای داغ و قروح بعد اندمال حادث شود و فرق در برص ابیض و بهق ابیض آنست که برص سفید رنگ براق املس غائر در گوشت و جلد و تا استخوان نزد استحکام مرض باشد و موئی که در انجا بروید مایل بسفیدی بود و جلد او فرو تر و نرم تر از جلد سائر بدن باشد و نزد استحکام آن چون سوزن دران بخلانند از ان خون بر نیاید بلکه رطوبت مائی سفید بر آید و اگر آن موضع را بمالند سرخ نشود بخلاف بهق سفید که سفیدی او رقیق تنک باشد و غائر نبود و در اکثر مستدیر الشکل افتد و پوست از و جدا شود و یکبارگی ظاهر شود و باستعمال ادویه جالیه بزودی زائل گردد و موئی که در انجا روید سیاه یا اشقر بود و هرگز سفید نگردد اگرچه مزمن شده باشد و ایضاً چون سوزن در پوست خلانند خون ظاهر شود هر چند مستحکم شده باشد بالجمله این مرض متعدی و بسیار مانده کننده و عسر العلاج ست بلکه قریب نیست که به شود و خاصةً مزمن از ان و خصوصاً اخذ کننده در از دیاد و برص موروثی لاعلاج ست و آنچه امید صحت او بود آنست که چون بمالند سرخ گردد و باوی خشونتی بود و موئی که بران روید بسیار سفید نباشد و چون جلد او را بانگشت و سبابه از گوشت بردارند و دران سوزن بخلانند از ان خون یا رطوبت گلابی بیرون آید و انطاکی در تذکره گوید که فاعل برص برودت مطلق قوتها ست و مادهٔ او همه غذای بارد مثل نمیر ماهی یا غلیظ مثل بادنجان و لحم بقر و صورت او بیاض است و غایت او مخالفت عضو با بدن بامثال و در رنگ و لمس و سبب او استیلای تماسر بر غریزیت قوای غذائیه هست پس فعالی که لصحت آنها بدن صحیح بود باطل گردد و مثل زمین شوره ناک در احالهٔ آب شیرین بشوریت شود بنوعی که اگر مثل گوشت و زنجبیل مربی خورند مستحیل بخلط بارد گردد بعده ببطلان و تغیر اگر متعلق بمطلق قوتها باشند مرض مذکور عام ببدن باشد و اگر بعضو باشند مخصوص بدان بود و در شدید تر بودن نکایت ازین هر دو حکما اختلاف کرده اند پس معلم اول و بقراط از قدما و رازی و بختیشوع و مالقی از متاخرین بسوی آن رفته اند که برص عام بدن در نکایت خفیف تر از مخصوص ست و شیخ و غالب اطبا بسوی ثانی رفته اند و نزد یک من وجیه تر قول سوم ست که احدی ذکر آن نکرده و آن نیست که اگر مرض بعضو قریب از مجاری غذا ادنی تعلق گیرد مثل شکم مرض خصوص سهل تر در علاج باشد و اگر بعید از ان بود مثل پای بالعکس باشد پس از هر دو اگر مستحکم نبود صحت او ممکن بود و الا نزد حذاق متعسر نزد کثیر متعذر باشد و بجهت

مولد برص ست خوردن طعامی ست که آن بدهان گربه و موش دو زغه رسیده باشد و پاک کردن بدن بجامه های چرک آلود و تناول طعام و شرابی که در ظرف مسی دیر مانده باشد و این از امراض متعدیه و متوارثه ست و آیضا در نزهه گفته که برص و بهق عبارت ست از اختلاط خون با بلغم حتی که عضو با ردگردد و احاله غذای خود نتواند و سبب آن غلبه بلغم خام چیزهای بسیار مثل ماهی و شیر و شرب آب عقب فواکه و مالش بدن بپارچه چرکناک و طول عهد بحمام و استفراغ و قلت ریاضت و شدت است تر آن سفید براق شفاف ست **علاج** بعد نضج از منضج بلغم تنقیه بمسهل آن کنند و در ان حب ابن الحارث بطریق حب ایارج بخورند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معاجین گرم مخصوص این مرض بخورند و اغذیه مولد خون گرم چون گوشت دراج و حیوانات وحشی بریان بمصالح گرم تناول نمایند و از لبنیات و ماهی و بقول بارد و طعام سرد و فواکه تر و جمیع اشیاء مولد بلغم اجتناب ورزند و بهترین ادویه که در سائر ایام درین مرض نفع دارد اطریفل و گلقند عسلی و هلیله مربی ست و بعضی دوا هندی درین باب عجیب الاثر است و اطلیه بسیار گرم جذابه خون مانند خردل سرخ و مویزج و کندش و نوره و زرنیخ سرخ و بورق و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق و همچنین اشیای مقرحه چون عسل بلادر و فرفیون و کیکیج و تیزاب طلا نمایند و چون بادنجان را در آب بجوشانند تا مهرا شود و آن آب را اضافه کرده در روغن زیت بسوزانند و همواره بمالند بالخاصیت نافع ست و درین باب بادنجان وحشی از بستانی قوی تر یافته شده و بادنجان وحشی را قطع کرده چند روز بر برص مالیدن در ازاله آن مجرب برادر عبد الرحمن خان ست و اگر اول بر موضع برص شرط زده بعد از آن گوگرد را با آب زهره خارپشت حل کرده طلا نمایند در ازاله داغهای برص تخلف نمیکند و برای برص که بسبب حجامت بود طلای شیطرج و فوه الصبغ و خبث الحدید با آب بقم یعنی پتنگ مفید بود و اگر زائل نشود مصبغات که برص را رنگین کند و مانع از تنفر مردم بود ضماد کنند **ذکر ادویه یونانیه نافع برص** اکل کرفس الماء بمداومت و کذا لحم خارپشت بملازمت **و شرب** آب اطراف نازک درخت کرم هر روز نیم رطل عراقی تا دوازده روز متواتر و کذا بهمن سرخ تا چهل روز هر روز دو درم بعد تنقیه بدن بمسهل و کذا تخم شقایق النعمان هر روز از یکدرم تا دو درم با آب سرد تا پانزده روز و کذا شکاعی یا افسنتین رومی و کذا تخم زوفرا و کذا اورس هر روز یک مثقال بجلاب تا چهل و پنج روز متواتر و کذا غاریقون بمرات زیاده از ده روز و کذا بورق ده روز متواتر هر روز دو درم بر ناشتا و کذا تخم اطریلال یکنیم درم با عاقرقرحا ربع درم و یا با برگ سداب یکدرم و یا تنها دو درم با عسل و بعد خوردن آن بوسم گرما در آفتاب دو ساعت قیام نمودن و موضع برص مکشوف داشتن تا عرق آید و تا سه روز یا پنج روز یا نوزده روز همچنین عمل کردن بعد تنقیه بمسهل و کذا آب برگ و ساق و بیخ و ثمر عنب الثعلب کوفته فشرده هر روز چهل درم تا چهل روز متواتر که مجرب اکثر اطبا ست **و شرب و ضماد** حب النیل و کذا کندش و کذا نانخواه و کذا حرف کوفته بسرکه و کذا خردل و کذا شونیز و کذا تخم بید انجیر بعسل و کذا اوج و کذا اقحوان اذخر **و ضماد** علک البطم و براده مس و بورق و حبق بعد مسهل و کذا شیر مازریون بعسل و کذا عقرب سیاه بزرگ خشک کرده سوده و کذا پیاز بسرکه و کذا سرگین کبوتر و نطرون و سرکه پنج روز صبح و شام و کذا خردل سیاه و بلادر و خربق سیاه و تخم ترب بسرکه سرشته تا هفت روز در آفتاب و کذا شونیز پنج درم و بلادر یکدرم سوده و کذا تخم ترب و شونیز و کندش مساوی سوده در خرقه درشت صره بسته اول برص را بدان حک کردن تا خون برآید پس از خرقه برآورده ضماد کردن صبح و شام تا ده مرتبه و کذا محموده بسرکه و کذا حماما با آب پیاز و کذا زنجار مس تلخ بسرکه و کذا کباشی قرنفل کندش و تخم ترب بعسل آمیخته بمرات کثیر و کذا آب کرنب بزاج و سرکه و کذا کبریت و میلم بسرکه و کذا عصا یه سوخته بعسل و کذا شیر انجیر و آرد جو و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی بسرکه تند و کذا فرفیون یکدرم بعسل آمیخته صبح و شام تا هفت مرتبه و کذا سیر صحرائی بعسل و کذا پوست لیمون سوخته و کذا نطرون و کذا پشک بز سوخته بسرکه و کذا لاجورد بسرکه هفت بار در آفتاب و کذا کبریت بسرکه و زیت سرشته و کذا پوست ترنج سوخته بسرکه و کذا روغن قثاء الحمار و کذا روغن تخم حنظل و کذا خربق سیاه بسرکه عنصل و کذا مورچه بزرگ که در مقابر باشد بسرکه چند بار و کذا مغز اندرون چوب خرزهره بمرات و کذا نوره و کندش و تخم ترب با آب کرنب بمرات و کذا اسرنج بسرکه و کذا روغن تخم بادنجان بمرات کثیر هر واحد مفید برص ست **اطریفل** جهت برص و بهق و نمش مجرب حکیم علی پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی افتیمون تخم جزر دشتی یعنی دوقو هر واحد پنج درم جوز بوا عاقرقرحا شیطرج هندی هر واحد دو درم دارفلفل قرفه هر واحد چهار درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه بسرشند شربتی از دو درم تا سه درم و گویند که در نقصان نور قمر استعمال کنند و بعضی گویند که تا پنج درم سه روز متواتر استعمال کنند بعده پنج روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند که در انواع برص مجرب ست و اطریفل هامان نیز کثیر النفع ست و کذا قرص برکی **تیزاب** از بیاض والدم حوم نوشادر سیر توتیای سبز آب لیموی کاغذی بر هر عضو که طلا کنند مثل داغ ست **دیگر** مغز حب السلاطین خردل هر دو سائیده طلا نمایند برص را سود دهد **دیگر** که برص و ناصور را سود دهد و گوشت زائد را فانی سازد گوگرد آمله سار شورهٔ قلمی پهٹکری سفید هر یک سیر هر چهار برابر در قرع انبیق بچکانند و پنبه در ان تر کرده بگذارند بعده برای اندمال زخم از توتیای سبز سوخته مصطگی رومی شب یمانی موم سفید هر چهار برابر و همچند همه روغن زرد

نسخهٔ روغن بادنجان

مرهم ساخته بکار برند **دیگر** از مجربات حکیم علی زراج سفید دوازده جزو زراج زرد بست و چهار جزو شوره چهل و چهار جزو باریک سائیده خشک در قرع و انبیق بسته
انداخته تقطیر کنند و در شیشه نگاه دارند و موضع برص را به سرگین گاو خشک مالیده تیزاب طلا کنند و در نسخهٔ دیگر مسطور بود زاج سیاه عوض هر دو زراج مذکور نوشته و وزن
هر سه برابر در بار پرمرغ بمالند **حب ابن الحرث** که درین مرض بجای حب ایارج بعمل می آید و برای تپهای بلغمی و دردهای بلغمی و ریاح و بهق سیاه و سفید نیز
مفید بود پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه صبر انزروت سکبینج مقل شحم حنظل هر یک پنج جزو خردل سعتر فارسی شونیز زیرهٔ کرمانی نمک طبرزد علک رومی هر یک یک جزو
مقل و سکبینج را در آب گندنا کنند و در طاس روئین کرده زیر آفتاب گذارند تا حل شود و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب مقدار فلفل سیاه بندند خوراک
یک مثقال بعد از نضج تمام استعمال نمایند **سفوف** که جهت مبروص بعد از تنقیهٔ تام بعمل آرند و عظیم النفع ست جندبیدستر دو و نیم ماشه عاقرقرحا یک درم تخم شقایق النعمان
دو درم اطریلال چهار درم کوفته بیخته هفت حصه کنند و هر روز یک حصه به آب گرم بخورند و بعد یک دو ساعت در آفتاب نشینند و غذا نان بی نمک خورند تا بست و
یک روز **صبغ** که برص را رنگین کند توتیای سبز ربع حصه شیطرج یک حصه کوفته به آب سائیده طلا کنند **ضماد** که صاحب تحفه از جملهٔ اسرار شمرده و میگوید که در دفع
برص و بهق تخلف نمیکند و در رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است بگیرند سلیمانی یعنی دار شکنه یک جزو صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته طلا
کنند و بعد نیم ساعت بشویند و صندلین بجهت رفع سوزش آن طلا نمایند و بر اعضای رئیسه استعمال این جائز نیست و اگر داغ برص متعدد باشد یکبارگی بر همه ضماد
نباید کرد بلکه بر یکی بعد دیگری و بعد از انکه آبله کند بمرهم علاج کنند **ایضاً** که برص را بکمال مرتبه نفع میکند گوگرد سوخته چهار درم فرفیون سوخته سه درم بلادر
سوخته دو درم خربق سیاه شیطرج هندی شقائق النعمان هر یک یک درم کوفته بیخته با سرکه طلا کنند **طلا** که برای برص بسیار نافع ست شیطرج هندی تخم ترب
فوه الصبغ تخم سداب تخم جرجیر کندش انزروت بورهٔ ارمنی پوست بیخ کبر زرنیخ زرد و سرخ مویزج شب یمانی خردل سفید و سرخ فلفل سیاه زراوند طویل مس سوخته
توبال نحاس خربق سیاه نمک اندرانی کوفته بیخته بسرکهٔ خمر آمیخته بمالند و مکرر بعمل آرند **مرهم** که جهت برص مجرب ست و بهق را فوراً زائل کند مس سوخته زرنیخ زرد شیطرج ایک
زراوند مساوی باریک ساخته در بول صبیان یا سرکه آمیخته بیست روز در آفتاب گذارند و هر روز حرکت دهند و در وقت استعمال موضع را به بول صبیان یا سرکهٔ انگوری
شسته دوا بمالند **معجون اطریلال** نافع برص اطریلال یکدرم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل هر یک یکدانگ با عسل مصفی سه چند ادویه سرشته بعد از تنقیه بمسهلات
بخورند و در آفتاب نشینند و موضع برص را مقابل آفتاب مکشوف دارند تا عرق کنند و روز اول نهایت تا روز سوم بر موضع برص آبله گردد و بعد خروج زرداب برص
بالکل دفع شود **نوع دیگر** پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه بسفایج هر یک پنجدرم زنجبیل کندر دارفلفل دارچینی تخم شقائق النعمان هر یک دو درم اطریلال سه درم
شهد سفید سه چند ادویه بدستور معجون سازند و حکیم علویخان مینویسند که انچه کمترین بدل اطریلال در برص ضماداً و شرباً یافته دوای هندیست که آنرا باجی گویند باگل مغزه
ذکر ادویهٔ هندیه مفید برص اجمود تازه روز اول چهار ماشه بخورند بعد از ان یک یک ماشه یا و بالا هر روز افزایند تا بهشت ماشه رسد با آب خالص هر روز
تا شش خورده باشند در دو ماه اگر نفع ظاهر نشود ماه سوم بای برهنگ سه ماشه یا و بالا داخل کرده بخورند پرهیز از ترشی و بادی غذا نان نخود بی نمک و اگر نصف وزن اجمود
گیرد گرفته کوفته بیخته دو سه ماشه بخورند و غذا نان بی نمک و بی روغن خورند نیز مفید بود **حب هندی** بجهت برص مجرب صاحب بقائی باجی مدبر و مقشر پوست
بیخ کتومری که عبارت از انجیر دشتی ست پوست بیخ نیم پوست شاخ نیم برگ نیم هر یک پاو آثار همه را کوفته بیخته نگاه دارند و بگیرند چوب کهیر ریزه ریزه کرده در
هشت وزن آن آب بجوشانند هرگاه نیم وزن چوب آب بماند صاف کرده ادویه را بآن خمیر کرده حبها بندند و هر روز یک دانگ تا دو دانگ خورده باشند و غذا نان بی نمک
و بعد چندے خشکهٔ برنج ساٹھی با روغن گاو بخورند و طریق تدبیر باجی اینست که باجی را در بول مادهٔ گاو سرخ رنگ تا نائیده تر کنند و هرگاه بول خشک
شود دیگر اندازند بعد بست و یک روز بر آورده پوست او را دور کنند و در سایه خشک نمایند **نوع دیگر** که در برص معمول ست باجی نیم آثار گیرو و آثار
گندهک آملهسار نیم پاو اول گیرو تا شش پاس به آب نیبهٔ بسایند بعده باجی کوفته انداخته یک پاس دیگر کهرل کنند بعد از ان گندهک انداخته تا چهار پاس کهرل
نمایند پس حب بندند و یکشبانه روز در آفتاب و شبنم داشته بر دارند وقت حاجت به آب سائیده ضماد کرده باشند و در بیاض استاد مغفور وزن هر سه مساوی
است و نوشته که به آب ادرک خمیر کرده بقدر فندق حبها سازند و یک حب شب در آب انداخته صبح آب صاف را بنوشند و حب ضماد نمایند و در آفتاب نشینند تا
خوب عرق آید بفضل الهی برطرف شود و از حموضات و لبنیات پرهیزند و در نسخهٔ دیگر وزن باجی و گندهک یک یک جزو و گیرو شش جزو است و نوشته که به آب دار
حب بسته بهمین آب سوده طلا نمایند **دوائیکه** جهت برص مجرب ست اسپند دو درم سهاگهٔ تیلیه چهار درم زعفران آمله هر یک یک درم باید که ملد

در اندک آب تر نمایند و صباح درکھرل ہر دو را با آب مہاڈر خوب باریک بسایند پس سہاگہ و زعفران دران حل کردہ طلا نمایند **ایضاً** مزیل برص پوست درخت گولر تخم لالہ ہر دو مساوی کوفتہ بیختہ یک کف ازان با آب ہر بامداد بخورند تا چہل روز و ظہر گو رہر قدر تو انند بخورند و صبح نان نخود با روغن بسیار و شام ہر چہ میسر آید غذا سازند **ایضاً** از مجربات میان صابر بخش مرحوم کہ ہموارہ معمول مؤلف ست باچی چاکسو انجیر ولایتی تخم پنواڑ مساوی کوفتہ ہر روز یک تولہ یا زیادہ ازان شب در آب تر نمایند و صبح آب زلال را بنوشند و ثفل ادویہ را سائیدہ برص را از پاچک دشتی خاریدہ طلا کنند و چہل روز بعمل آرند غذا نان نخود بی نمک یا نان گندم بی نمک **ایضاً** مجرب راقم گندہ انولہ سار گیرو گلنار باچی مساوی یک مثقال زان شب در آب تر کردہ آب زلال بنوشند و ثفل را سائیدہ بر داغ طلا نمایند **ایضاً** از حکیم محمد حسن باچی نیم آثار نمک سہ پاؤ کوفتہ بیختہ بقدر یک کف دست می خوردہ باشند غذا سوای نان نخود ہیچ نخورند و در اثنای خوردن دوا باچی پاؤ آثار نمک نیم آثار کوفتہ در دوغ شیر گاو تر نمایند و نگاہ دارند و ہر روز زمالیدہ باشند **ایضاً** از بیاض وستاد مرحوم باچی چہار دام ہرتال طبقی سہ دام بیخ چیتہ منسل گھونگچی سفید ہر یک نست و پنج ماشہ کوفتہ بیختہ با بول مادہ گاو ناز ائیدہ حل کردہ بر موضع ہفت ضماد نمایند **ایضاً منہ** بھیل بکاین مع پوست تخم پنوار باچی مساوی کوفتہ ہر روز با گلاب سائیدہ طلا کنند و تا چہار ماہ از ترشی پرہیز نمایند **ایضاً عنہ** پوست بیخ بلیلہ پوست بیخ نیل ہر یک دو تولہ پوست بیخ انجیر دشتی گندہک و ثیہ ہر یک یک تولہ کوفتہ بشیر بزسیاہ طلا سازند **ایضاً** از مجرب و منقول نوشادر ہلدی تخم پنواڑ چونہ کتہ سفید در آب کسوندی کھرل کردہ حبہا سازند و وقت حاجت در آب مکوہ سائیدہ بمالند تا چہل روز متواتر **ایضاً** سم الفار کہ مائل بسرخی باشد یک دام سیماب یکدام سہاگہ نیم دام اول سم و سہاگہ را باریک سائیدہ با سیماب حل کنند بعدہ زردی بیضۂ مرغ انداختہ کھرل کنند کہ مثل مرہم شود پس داغ سفید را بپاچک دشتی خراشیدہ از مرہم مذکور چرب کنند و ہمچنین میکردہ باشند **روغن برص** از بیاض مسطور پوست بیخ چیتہ سہاگہ گھونگچی سفید مساوی کوفتہ بیختہ بعدہ در روغن کنجد دو تولہ کھرل کردہ در شیشہ انداختہ مثل چوہ کشند و طلا نمودہ باشند اگر آبلہ افتد برای خشکی ثفل سوختہ و کتہ بپاشند **سفوف** از مجربات شاہ عظیم اللہ مرحوم منڈی پاو سیر سمندر سوکہ نیم پاو ہر دو را کوفتہ بیختہ ہر روز شش ماشہ یا نہ ماشہ بروغن زرد بخورانند و از شیر و شیرینی پرہیز نمایند و این گولیہا طلا میکردہ باشند کنثول چیتہ مساوی ہر دو را کوفتہ بیختہ بآب لیمو خمیر کردہ حبہا ساختہ وقت حاجت بآب لیمو سائیدہ طلا کنند و اگر بیخ نی نیز درین اضافہ کنند مفید تر میشود **نوع دیگر** پوست بیخ انجیر دشتی پاو آثار فلفل سیاہ نیم پاو باچی یک چھٹانک ہر سہ ادویہ سائیدہ از یک نیم ماشہ شروع کنند و اندک اندک افزودہ در دہ روز تا نہ ماشہ رسانند و باز بدستور کاہیدہ در دہ روز بر مقدار اول بیایند و ہمچنین بیفزایند و بکاہند تا چہل روز تمام شود و درین ایام پوست بیخ انجیر دشتی در گلاب دو آتشہ سائیدہ مثل اوٹبنہ ہر روز بر داغ بمالند و بعد چہار گھڑی بشویند و از ماہی و لحم گاو و چاموش و چغرات و دال ماش وغیرہ اشیای بادی پرہیز نمایند و قلیہ نخورند **ضماد** از بیاض والد مرحوم از زروت رومی نمک سنگ گھونگچی سفید زر کچور ہر یک شش ماشہ در آب لیموی کاغذی کھرل کردہ بعد دو سہ روز خشک نمودہ حب بندند وقت حاجت سائیدہ لیپ نمایند و اگر نمک سنگ را در شیرۂ برگ زقوم سبز سودہ بمالند عجیب ست **دیگر** برای برص و بہق تخم پنواڑ گیرو ہر یک نیم پاو پوست بیخ کنیر سفید دو تولہ بآب ادرک خوب سائیدہ حبوب بندند وقت حاجت بآب ادرک سودہ داغ را بپاچک دشتی یا بجامۂ درشت خاریدہ بمالند و در نسخۂ دیگر باچی عوض پوست بیخ کنیر ست **طلا** پلاس پاپڑہ سہ دام خام نیلہ تھوتھہ سہ ماشہ کات سفید یک تولہ کوفتہ بیختہ بآب لیمو کھرل کردہ حب بندند و طلا میکردہ باشند **ایضاً** از بیاض حکیم اجمل خان پوست بیخ انجیر دشتی یک دام آملہ دو دام باچی یک دام کوفتہ بیختہ نگاہ دارند و گل ڈہاک مع سیاہی کہ مثل کلاہ بران میباشد دو دام در آب پنجاہ دام جوش دہند ہر گاہ آب بمقدار پانزدہ دام باند مالیدہ صاف نمودہ ادویۂ مذکور را درین آب حل کردہ مثل کنار دشتی حبہا سازند و یک حب در آب سائیدہ بر موضع برص طلا کنند **ایضاً** از گنج باد آورد اشخار آہک آب نا دیدہ مساوی بآب سرشتہ بجای برص طلا نمایند و چون بخشکی گراید از جامۂ سطبر خراشیدہ دور سازند و باز طلا سازند و ہمچنین ہر گاہ خشک شود بدستور خراشیدہ طلا کنند چنانچہ مرتبۂ چہارم آنجا مثل داغ گل میشود پس آنرا بروغن کنجد چرب میکردہ باشند در اندک زمان برنگ اصلی باز می آید **ایضاً** پوست چینیہ بیخ سرکندہ مساوی بآب لیمو سائیدہ طلا نمایند بعد شکستن آبلہ روغن زیت بمالند **ایضاً** از مجربات نواب امام علیخان بابچی غنچۂ انار ترش ہر یک نیم آثار آب بھنگرہ سیاہ آب جل نیم ہر یک پاو آثار آب گکروندہ نیم پاو سہاگۂ بریان مغز جمال گوٹہ ہر یک پنج دام ہمہ ادویہ را در آبہای مذکورہ حل ساختہ حبہا بستہ نگہدارند وقت حاجت موضع برص را از پارچۂ درشت مالیدہ حب مذکور در آب سائیدہ طلا نمایند در ہفت روز نفع آن ظاہر شود **عرق** کہ جہت مبروص مجرب نوشتہ اگر سہ چہار ماہ مداومت کنند

که تمام بدن سفید شده باشد بحالت اصلی باز آید زرد چوبه خام پوست درخت نیم گل منڈی قند سیاه هر واحد یک من همه را در خم اندازند و آب بقدر مناسب داخل کرده در سرگین اسپ دفن کنند بعد دو هفته برآورده عرق کشند و نیم پاو صبح و نیم پاو شام بخورند و از ترشی و لبنیات بادی پرهیز کنند و غذا کم نمک خورند **اقوال اکابر** انطاکی در تذکره مینویسد که اولا بادرت بتحلیل ماده واجب ست اگر صلب یا فصل سرما باشد بمنضجات مقطعه محلله بعده اخراج آن بمسهلات و اعتنا بزیادتی جاذب بعد از آن تمید مسخنات محلله و اگرچه بجامه از پشم و مو باشد و اطلیه در آخر و لهذا مطلقا مثل صلاح اغذیه جائز بود **صفت منضج** که در ابتدای علاج برص بعض استعمال کرده میشود مویز منقی پنجاه درم انیسون سی درم شونیز بست درم بابونه تخم کرفس سنا صعتر هر واحد ده درم گل سرخ قسط شیطرج سداب هر واحد شش درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصه باقی ماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بست و پنج درم از آن استعمال کنند و در هفته دوم هر روز یک مثقال ایارج لوغاذیا بمنضج مذکور ضم نمایند و در هفته سوم بدل لوغاذیا بتر و دیطوس کنند پس اگر علامات نقا ظاهر شود و بهتر و الا این حب استعمال کنند که از مجربات من ست یک روز استعمال نمایند و یک روز ترک کنند تا دو هفته و شربت او یک مثقال ست **صنعت** حب مذکور غاریقون شحم حنظل راتینج تربد سفید رب السوس هر واحد یک جزو مصطکی مغز حنظل حلتیت سکبینج مروارید سوده عود هندی هر واحد نیم جزو زعفران پوست بیخ کبر شیطرج هر واحد ربع جزو و بآب کرفس حب سازند و اگر امر بدیر کشد مروارید را در آب ترنج حل کنند بدستوریکه در تریاق الذهب گذشت و در حمام بازیت بخورند و بر موضع برص بمالند و از آشامیدن آب حذر نمایند که این از مجربات صحیحه من ست شیرباء و طلاء و باید که اکثار تناول عسل در اغذیه و مشروبات و خوردن صعتر و قلیه با مطنجات و نان خشک و تخمهای خشک مثل زیره و خوردن مثل فلاسفه نزد هضم و نقل پسته و جوز و چلغوزه و ترک همه ترشیها مثل سرکه و رطب بارد مثل خیار و بادرنگ و تربوز و همه سبزیها مگر چقندر و کرنب و لحوم الاکبوتر و گوسپند و بچه شتر نمایند و اطلیه که این را نیز نافع بود در علاج برص اسود بیاید **ایضاً** در زبده میگوید که اولا استیصال ماده بقی نمایند بعده باسهال و بعد تنقیه بالغه تبدیل مزاج باد و یه و اغذیه حاره واجب است و از بزرگترین ادویه بعد تنقیه این دوا ست آطریلال دو درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل سلیخ الحیه هر واحد یک درم بعسل سرشته در زمانه بهار انگور استعمال کنند و برهنه در آفتاب نشینند پس از جای سفید مثل آبله بر آید و همان روز بشگافد بعده مثل قروح علاج کنند و اعاده دوا نمایند اگر مرض عود کند و بعد خوردن این دوا بر تشنگی مصابرت نمایند و اگر آب بنوشند لعد آن مرض زائل نشود و از ادویه آن مثرودیطوس و تریاق و ایارجات و اطریفلات ست و طلا بزرنیخین و بورق و نوشادر و تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و نوره و غسل بلادر و میعه و یا سرگین کبوتر بنطرون و عسل و انواع حرف و خردل و یا آرد با قلا بفلفل و ترشی و ترنج و نبب یمانی کنند و این مختارات اطلیه ست و گاهی برص را رنگین میکنند بمازو و بقم و مغره و فوه و از مجربات آطریلال ست اگر لزوم او بطریقیکه مذکور شد بابرگ سداب تا پانزده مرتبه مع مصابرت بر تشنگی نمایند صحت بخشد **ابوسهل** گوید که معالجه برص قابل العلاج باین طور نمایند که اولاً اصلاح تدبیر کنند بنحویکه همه اشیای مبرد و مرطب و مغلظ ماده و خام کننده آن از اطعمه و اشربه و حرکت و سکون و خواب و بیداری وغیره ترک نمایند و لزوم هر واحد الحجه مسخن و مجفف و ملطف و منضج باشد باید کرد و بعد از ان ابتدا از استفراغ بقی کنند باطعمه ملطفه و مقطعه و بعد آن ادویه کبار مثل ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس و لوغاذیا و شبا دریطوس بخورند و یا این مطبوخ بنوشند هلیله سیاه و افتیمون و مویز و نمک هندی و بسفائج و یا لزوم این دوا کنند تا آنکه تنقیه حاصل شود دارچینی سنبل الطیب عود بلسان مصطکی اسارون زعفران ساذج هندی پودینه نهری هر واحد یک درم شحم حنظل چهار درم صبر شش درم کوفته بیخته بوزن یک درم بماء العسل بگرم بدهند و هرگاه بدن تنقیه یابد دائم این دوا استعمال نمایند بگیرند معجون کلکلانج ده درم هلیله سیاه یکدرم افتیمون نیمدرم و باهم آمیزند و این یک شربت ست و **ایضاً** این دوا بسیار فائده میکند بگیرند زوفراد و جزو تخم حرمل یک جزو تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو کوفته بعسل سرشته شربتی سه درم و همچنین این دوا تخم زوفرا ده درم وج دو درم افتیمون چهار درم هلیله سیاه پنج درم مویز منقی چهل درم باهم آمیخته استعمال کنند و **ایضاً** این معجون منفعت عظیم نماید ابهل مرما حوز شیح قیصوم قسط جنطیانا زراوند مدحرج فلفل سیاه و سفید و دار فلفل جاوشیر اشق سکبینج مقل اسقولوقندریون فراسیون کمافیطوس کمادریوس موفودوقوخریق سیاه فرفیون عنصل بریان هیوفاریقون ساذج هندی سنبل الطیب زنجبیل فطراسالیون حماما اسطوخودوس دارچینی سلیخه عود بلسان جند بیدستر نانخواه تخم کرفس تخم گندنا پودینه کوهی فقاح اذخر بسفائج قردمانا پوست بیخ کبر بارزد هر واحد دو نیم درم روغن بلسان صبر مرمکی هر واحد پنجدرم سقمونیا غاریقون شحم حنظل افتیمون هر واحد ده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند **معجون دیگر** خربق سیاه پنجدرم شحم حنظل شش درم بیخ قثاء الحمار یا عصاره آن چهار درم غاریقون ده درم تربد پانزده درم بسفائج ده درم ایارج فیقرا بست درم تخم زوفرا زنجبیل

خردل شونیز هر واحد پنج درم مصطکی ده درم نمک هندی هشت درم سنای مکی بست درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه بلیلهٔ شیر آمله هر واحد هفت درم زوفای خشک صعتر بری انجدان انیسون سیسالیوس هر واحد هشت درم نانخواه ده درم کوفته بیخته بروغن بطم یا بوزلت کرده بعسل بسرشند شربتی سه درم بآب گرم **وایضا** این دوا نفع کند هر سه فلفل دارچینی سلیخه قرفه قرنفل سعد بیخ کابلی سقمونیا جوز بوا هر واحد یک مثقال حب النیل شش مثقال تربد سفید شکر سرخ هر واحد بست و چهار مثقال کوفته بیخته با شکر آمیخته بعسل بسرشند و در ابتدای مرض بهر اسهال نه مثقال یا هفت یا پنج مثقال بدهند بعده فاصلهٔ سه روز دهند بعد از ان هر روز یک مثقال بر نهار بآب گرم بسیار روز ها بدهند بعده از خارج ادویهٔ شدید الجلاء و تحلیل مثل این طلا استعمال نمایند خربق سیاه میعه بیخ کبر کندش شیطرج ترمس مساوی کوفته بسرکه خمر سرشته طلا کنند **دیگر** شیطرج بسایند و بسرکه سرشته طلا نمایند و یا شیطرج نیمکوفته بروغن مورد بپزند بعده در روغن زراج سوده آمیخته بر موضع بمالند **دیگر** خربق سیاه بمازو سوده بسرکه سرشته طلا کنند **دیگر** خردل بادریون سیاه بیخ سقمونیا فوه مساوی بخون ضب سرشته طلا نمایند **دیگر** خردل حنا مساوی بسرکه سرشته طلا کنند **دیگر** خربق سیاه گوگرد زرد شیطرج هندی عاقرقرحا بیخ کبر جرف پشک موش کف دریا مویزج بورهٔ ارمنی مساوی کوفته بسرکه سرشته طلا سازند **دیگر** مجرب کبریت سوخته فرفیون خربق سیاه هر واحد دو درم سوده بسرکه سرشته طلا کنند **دیگر** عسل بلادر پنج درم عاقرقرحا سداب کوهی هر واحد سه درم فرفیون خربق سیاه شیطرج هر یک دو درم کوفته بسرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** عفص بریان عاقرقرحا افسیا فرفیون بلادر شیطرج هر یک دو درم خربق سیاه زراوند طویل خطبیا تخم ترب هر یک سه درم کوفته بآب بادریون سرشته طلا کنند **دیگر** بلادر گوگرد خربق سیاه زراوند طویل قسط همه ادویه را سوخته سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** بادام تلخ ترمس تخم ترب خردل تخم جرجیر تخم گندنا تخم حرف هر واحد پنج درم کتیرا چهار درم زراوند طویل خربق سیاه هر واحد دو درم کوفته بسرکه سرشته در آفتاب طلا کنند **دیگر** برگ انجیر خشک برگ سداب بورق تازه بادریون صمغ شیطرج خربق سیاه کندش خردل مساوی بسرکه بسرشند و طلا سازند **بو علی سینا** مینویسد که در علاج بهق ابیض و برص واجب ست اجتناب از فصد اگر امر قوی آنرا واجب نکند و از حمام مگر گاه گاهی بر نهار و از شراب الاصرف اندک و تعرق در حمام آنرا نافع ست اگر نقی البدن باشد و ایضاً استعمال قی کنند بعد از ان ادویهٔ مستفرغ بلغم اگر بدن پاک از ماده نباشد بعده مدرات و اما مسهلات مثل یارجات بزرگ خصوصا ایارج شحم حنظل و حبوب مشابه آن دهند و ایارجات با طبیخ هلیله و افتیمون و بسفایج و مویز و نمک خورانند و حب النیل را خاصیت عجیب در استخراج خلط محدث بهق و برص ست و از مسهلات موافقه برای ایشان ایارج فیقرا مرکب بشحم حنظل ست با ین نسخه دارچینی سنبل باقی همانست که در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا وزن شحم حنظل یک درم و صبر هژده درم ست شربتی از یک درم تا یک مثقال بسکنجبین عسلی و آب گرم و ایضاً از مسهلات موافقهٔ ایشان اینست که بگیرند هلیله و آمله یک یک جزو و تربد سه جزو و هر جزو یک اوقیه باشد و فانیذ نیم رطل در آب حل کرده بقوام آورند و بدان بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم و من میخواهم که درین زنجبیل یک جزو داخل کرده شود و معاجین اطریفلیه و جوارشیه باین صفت استعمال کنند هلیلهٔ سیاه کندر سفید هر واحد یک جزو زنجبیل ربع جزو بشیرهٔ مویز بسرشند و هر روز قدر جوزه بخورند **ایضاً** هلیلهٔ سیاه آمله شونیز مساوی زوفرا یک نیم جزو هر روز سه درم ازین بخورند و هر گاه گرمی معلوم کنند ترک نمایند **ایضاً** دار فلفل هلیلهٔ کابلی مصطگی کندر شونیز حب الغار بعسل مساوی بسرشند شربتی دو درم و آنچه در کتاب اختصارات ذکر کرده اینست که بگیرند سویق گندم بسیار بریان کرده و اگر حاجت باعادهٔ بریان کردن او باشد بریان کنند و عقب او نیم اوقیه مری نبطی بنوشند و تا نیم روز بر تشنگی مصابرت کنند و زوفرا و تخم او را در شراب درین باب خاصیت عجیب ست و از آب اطراف انگور هر روز یک قدح بنوشند که این قشف برص و منع از دیاد او کند و شرب تریاق و خوردن لحوم افاعی درین بسیار نافع ست و ایضاً اقراص افاعی و انمعاجین و ادویهٔ که میان اطریفلی و مسهل بود اینست که بگیرند تخم زوفرا دو جزو و تخم انجره نیم جزو و صبر ربع جزو با عسل آمیزند شربتی سه درم این را و انجم استعمال کنند و بعضی مردم باوج و افتیمون می سازند و ایضاً کلکلانج دو درم هلیلهٔ سیاه یک درم افتیمون دو دانگ تمام سال بخورند و آنچه قائم مقام اینست الاقوی تر و در نفع ظاهر تر و احتیاج بشرب آن تا یک سال بود اینست بگیرند وج شش درم و هلیلهٔ کابلی و بسفایج و عاقرقرحا هر واحد ده درم هلیلهٔ زرد پانزده درم ایارج فیقرا و تخم زوفرا و شحم حنظل هر واحد بست درم نمک هندی هفت درم تربد پنجاه درم غاریقون پنج درم سقمونیا هشت درم بعسل مصفی بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و ازین قبیل ست این ترکیب کندی بگیرند تخم حرف هشتم حصهٔ کیلجه زوفرا و صبر سقوطری هر واحد سه درم این ادویه را با یک نیم رطل عسل مقوم بیامیزند شربتی ازان هر روز قبل از طعام بقدر حاجت با سویق و بعد آن سه جرعه مری بنوشند و حفظ سر بروغن بنفشه در روغن گل کنند و خضاب بعد آن اسفید باج دهند و جائز ست که دائم لوغاذیا و غبار ریطوس هر روز شربتی صغیر تا نیم درم و کمتر ازان استعمال نمایند و قوی بداغ کردن منع برص

انتفاع و خلاص و استراحت یافته اند لیکن این در برص اندک ممکن بود و هرگاه بدن نقی و مزاج بدن معتدل باشد ادویه مشروبه را بگذارند چه گاهی آنها جلب آفت نمایند و
مکتر آفت آن اینست که نزف الدم عارض شود و روح کم گردد و این هر دو محتاج الیه در علاج برص ست و بر علاج عضو با شیای مخصوصهٔ آن از اطلیه و غیره اقتصار
ورزند و غذای او سریع الهضم بغیر لزوجت و دسومت دران بسازند و از بقول و هرایس و مانند آن اجتناب نمایند و اما ادویه بهقیه و برصیه موضعیه اول
درجات آنها اینست که شدید الجلا قوی الجذب برای خون شدید التسخین مزاج عضو باشند و اما بعد ازان اینست که مقرحه مقشره باشند و در ادویه ضعیفه دو ابائی ست که
برای صبغ یعنی رنگین کردن استعمال کرده میشوند و بهتر آنست که ادویهٔ موضعیه بعد دلک و تحمیر استعمال کنند و دلک مثل برگ انجیر باشد تا آنکه قریب آن گردد که خون
برآید و یا بعد خلانیدن سوزن در مواضع کثیره و از معینات بر نفع ادویه اینست که لطوخات در آفتاب استعمال نمایند و افضل ادویهٔ برص آنست که قرحه کند یا آبله
آرد و ماده سائل شود و به گردد و اعاده برنگ اصلی نماید و گاهی چندان نمیگذارند که آبله کند بلکه ترک میکنند و بعد حصول تسکین اعادهٔ آن مینمایند و ادویه
برصیه بحسب اعتبار اول که آن قوی ست ازانچه مذکور شد مثل خربق سفید و سیاه و آهک و زرنیخ و کندش و مویزج و بیخ فاشرا و جنطیانا و اسهل و ایارج
و بیخ دم الاخوین و بیخ خنثی و کف دریا و انگزد و پوست بیخ کبر و خردل و حرمل و تخم ترب و بیخ قثاء الحمار و تخم خرجیر و فوه و قاقله و مازریون و زاج و قلقند
و زنگار و کبریت و قطران در حمام و ملبوس و قسط و زراوند و شقایق و ثافسیا و فرفیون ست و کرم دانه شدید الموافقت ست و ایضاً کبریت بسرکه طلا بعد
طلا و پیاز نرگس و ازانچه تجربه کرده شد نوشادر و روغن بیضه طلای خوب ست و بیخ لوف عجیب ست و بیخ نیلوفر برای بهق و خون مار سیاه و بیخ سقمونیا و
برگ انجیر خشک و برگ خرزهره و راسن و برگ آن و اشترغار و اما آبها پس سرکه و آب زردج و آب قنابری و آب ملبوس و آب عنصل خاصةً و آب مرزنجوش و
خصوصاً بر برص آثار محاجم و آب راهن و شوربای لحوم افاعی ست و از اطلیهٔ جیده تریاق یا مثرودیطوس یا لوغاذیا با آب قنابری ست و ایضاً شیطرج سوده و
خردل و گاهی این زائل کند انچه در دو جلد باشد و از روغنهای جید روغن مور دست که دران شیطرج پخته بعده زاج آمیخته باشند و از طلاهای نیک ذراریح ست
که بسرکه سوده طلا کنند و یا بگیرند شاهتره تر یا خشک و در شکم افعی کشته شکمش پاک کرده پر نمایند و بدوزند و بریان نمایند تا خوب پخته شود پس بگیرند آن شاهتره و بر برص
ضماد کنند که بسرعت زائل کند و یا بگیرند برگ خرزهره تازه و در زیت بجوشانند تا آنکه برگ خشک گردد پس زیت را صاف کرده موم مصفی قدری دران گداخته گوگرد زرد
سوده بیامیزند که مثل مرهم گردد و در آفتاب طلا کنند طلا از اهل هند بگیرند قسط و شیطرج هندی و زرنیخ سرخ و فلفل و زنگار و در ظرف مس با سرکه بسایند و یک هفته
بگذارند بعده بدان طلا کنند و در آفتاب قیام نمایند بهق و برص مبتدی را باطل کند یا شخار و آهک را در بول طفل شیرخوره تر کنند و هفت روز تجدید بول نمایند بعده
بپزند تا مثل عسل گردد و استعمال کنند تا آنکه قرحه کند پس بگیرند زفت و موم و قطران و پوست جوز سوخته و خون کبوتر بچه و روغن حنا و بپزند تا مخلوط گردد و بر موضع نهند تا آنکه
رنگ و برنگ جسم نماید و بهتر آنست که در آفتاب گرم چند بار تکرار این کنند و بدانند که استفراغ صاحب این مرض باید که با دویه ضعیف مستفرغ مادهٔ رقیق تدریج باشد
و ماء الاصول منضج مطرق برای دوای مسهل ست و در آخر آن حب منتن بخورند بعده اعادهٔ ماء الاصول تا دو هفته کنند و تولید خون از لحوم حاره طیور و قلیات و ترک
حومض و شوربا نمایند مگر گاهی زیرباج دهند و آب مضرترین چیزها برای آنست لیکن بشراب کهنه بغیر تکثیر و لازم ست که نشتر موضع هر وقت بپارچه درشت کنند تا خون بسوی
آن منجذب گردد و دخول حمام آنرا مضر ست و غذای غلیظ و فواکه تازه و خشک و داغ بر برص روی ست گاهی برص بدان منبسط گردد و کثرت نماید و برص که عقب داغ
پدید آید عیب آن لیکنند و همچنین حوالی جای شرط و طلای کثیر الاجزا که برای معتصم بالله مرتب شده بود و در قانون مذکور ست طلای جید از سیاه شونیز خربق شامی
بیخ کبر هر واحد یک جزو شیطرج حصف مادام که آن زرنیخ نیست یا مرزنجوش هر واحد نیم جزو در آفتاب طلا کنند طلای خفیف جید نافع و آن شقایق و هزارجشان بسرکه
است و ایضاً فوه الصبغ کف دریا تخم ترب کندش بسرکه خمر و ایضاً بگیرند برادهٔ شبه و خربق سیاه و صفر سوخته و ذراریح و زرنیخ سرخ هر واحد یک درم بقطران که در سرکه گداخته
باشند سرشته طلا کنند ایضاً از ریاسیس خربق سفید فلفل شونیز کف دریا گوگرد زرنیخ فوه الصبغ زنگار شیطرج و زراریح بسرکه سوده قرص ساخته خشک
کنند و وقت حاجت بسرکه سائیده بعد دلک که آنرا سرخ کند طلا کنند و لطوخ نمایند و ایضاً از کتاب الزینت قریطن خربق سیاه فاشرا پوست بیخ مازریون گوگرد
زرد زاج زنگار برادهٔ آهن کف دریا برگ انجیر با سرکه مثل خلوق بسایند و در ظرف رصاص نگاه دارند و بعد دلک در آفتاب طلا کنند دیگر از جبرئیل گوگرد
و فرفیون و خربق هر واحد یک درم بلادر دو درم عاقرقرحا شیطرج یک یک مثقال بسرکه طلا نمایند ایضاً تخم ترب کندش ثافسیا مازریون فوه الصبغ شیطرج خردل
عاقرقرحا مویزج با خون مار سیاه جمع کرده قرص ساخته استعمال کنند با آنکه دران فوه الصبغ خوب جوشانیده صاف کرده باشند بعد حمام و ایضاً فوه شیطرج هر واحد نخ درم

تخم ترب ده درم کندش هشت درم بسرکه بعد حمام طلا کنند **دوای ملکی** برگ ماذریون و تخم او مقشر و خربق سیاه و فلفل مساوی در سرکه چندانکه آنرا بپوشند بپزند تا آنکه مهرا شود بعده دران اندکی زاج و زرنیخ و براده آهن و نطرون و کف دریا انداخته بپزند تا غلیظ شود موضع را بنطرون شسته بپر مرغ طلا کنند و تحمل باشند و تا ممکن باشد نشویند تا آبله شود پس آبله را بشکنند و بگذارند تا خشک شود بار دیگر دوا بران گذارند **طلای جید** عسل بلادر هفت درم عاقرقرحا نانخواه فنیا سه درم فرفیون چهار درم شیطرج فارسی دو درم بشیر سرشته طلا کنند و آنچه تجربه کرده ایم اینست که بگیرند عسل بلادر و کبیکج و سرگین کبوتر و ذراریح و شیطرج و تخم ترب و خردل و فوه الصبغ و حنا و وسمه و زاج اجزا مساوی بسرکه سرشته بدان لطوخ کنند حتی که آبله کند و بشکنند و معالجه قروح کنند و اعاده نمایند تا آنکه زائل شود و لکچه که برص حادث از آثار محاجم را ابر د آب قنابری و آب مرزنجوش و فوه الصبغ و شیطرج ست آب بقم طلا کنند **واما صباغ** که بر برص استعمال میکنند ممکن نیست که دران براوزان بعینه کرده شود بسبب اختلاف الوان بشره ها بلکه دران قوانین عطا کرده آید بعده تقدیم و تاخیر کنند پس بعضی ازان اینست که بگیرند شوره و دردی شراب و مغره و فوه و شب و مانند آن و ترکیب داده طلا کنند **صبغ** که تجربه آن کرده ایم بگیرند پوست جوز و حنا و وسمه هر سه برابر **وایضاً** نوره و زرنیخ و شیطرج هر واحد یک جزو فوه الصبغ دو جزو و آب پیاز جمع کنند و حسب مشاهده استعمال کنند **صبغ دیگر** مرداسنگ نوره مازو زاج حنا بعسل بسرشند و حل کنند تا سیاه شود و طلای آن استعمال کنند **وایضاً** زاج قلقند مازو سائیده بسرکه بسرشند تا سیاه شود و در آفتاب عضو را دلک کنند و بدان چند بار طلا کنند و آن صبغ باقی ست **وایضاً** شیطرج سیاه و خبث الحدید و زاج کفش گران و زنگار و فوه الصبغ و پوست انار بسرکه خمر بسانید تا سیاه شود و بران چند مرتبه طلا کنند **واغذیه** صاحب این مرض مشویات و قلایا و مطجنات و کبابات از لحوم خفیفه بمصالح گرم ست و اقتصار بر شراب کنند و از نوشیدن آب بالکل اجتناب کنند اگر ممکن باشد و یا ازان کم کنند و آب جوش کرده و ممزوج بشراب استعمال نمایند **ابن عباس** گوید که برص چون مستحکم شود عسر البرء بود پس هرگاه از خلانیدن سوزن خون برآید در انوقت علاج او و صحت ازان ممکن بود و اول معالجه که صاحب این مرض را سزاوار ست آنست که آنرا از اغذیه مولد بلغم مثل لبان و ماهی تازه و قطر و کماة و میوه سرد و تر منع کنند و غذا بلحوم تیهو و دراج و کبک و لحوم وحشی نمکین بریان با مصالح گرم سازند و عسل و شراب کهنه اصفر دهند و ادویه مسهل بلغم مثل حب ایارج و معجون مرکب از تربد و غاریقون و شحم حنظل و حب النیل و نمک هندی و نفطی و مانند آن بدهند و این صفت دوای مسهل ست بگیرند تربد سفید مقشر یک مثقال حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یک درم شحم حنظل نمک نفطی هر واحد نیم درم فرفیون دو دانگ همه را باریک سائیده بحریر بیخته بآب کرفس نبطی یا باب گندنا سرشته حبها سازند و خشک کنند شربتی از دو و نیم درم تا سه درم بآب گرم و این دوا در هر ده روز یا در هر پانزده روز یک شربت استعمال کنند و ازین مکرر بعمل آرند و میان هر شربت گلقند عسلی بآبیکه دران تخم کرفس و بادیان جوشانیده باشند یک روز بخورند و یک روز اطریفل کبیر دو مثقال بآب مطبوخ تخم کرفس و زیره سیاه و پودینه کوهی خورند **وایضاً** این معجون بدهند که مجرب ست و نسخه این همان ست که در قول بو سهل گذشت و دران هر سه فلفل ست لیکن در نیجا وزن حب النیل برابر تربد ست و هرگاه دوای مسهل زحب و غیره استعمال کرده باشند معجون کلکلانج سه روز در هر روز از یک مثقال تا دو درم بدهند بعد ازان اگر فصل سرما باشد از شرو دیطوس و تریاق کبیر بقدر تحمل سن و فصل آب مطبوخ نانخواه یا بابونه یا سداب بدهند و اگر قبل تریاق ایارج لوغاذیا و یا ایارج جالینوس هر کدام که حاضر باشد چهار درم تا چهار مثقال بآبیکه دران مویز و تخم کرفس کوهی و پودینه کوهی و قنطوریون و هلیله کابلی جوشانیده باشند بخورند منفعت بین یابند **وایضاً** معجون انقرویا درین مرض کثیر النفع ست پس هرگاه همه تدابیر مذکوره بعمل آورند و بدن از خلط بلغمی پاک شود باید که این طلا بکار برند **صفت طلا** برای برص اولا گاهی نفط سفید و زفت طلا کنند و گاهی زرنیخ و خردل سرخ و شونیز و بورق و عنصل و شیطرج و گوگرد و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا هر واحد ازین اگر حاضر باشد باریک سائیده بسرکه سرشته بموضع سفیدی طلا نمایند که نفع بین کند و این **صفت طلای دیگر** ست بگیرند برگ دفلی سوده پنجاه درم و در یک رطل زیت خوب جوش داده صاف کنند و ربع رطل موم دران زیت بگدازند و بران گوگرد زرد باریک سوده چهار اوقیه اندازند و بر موضع سفیدی در آفتاب یا حمام طلا کنند **صفت طلای دیگر** بگیرند عنصل و برگ خرزهره و در زیت جوش داده ازان زیت مرهم سازند **نافع بود دیگر** بگیرند خربق سیاه و سفید و ترمس و بیخ کرمه بیض هر واحد یک جزو باریک سائیده بسرکه سرشته **طلا نمایند** گوگرد و زرنیخ سرخ و در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند **طلا** که بدان هارون موفق بالله طلا میکرد بگیرند خربق سیاه و تخم حرجیر و کندش و تخم ترب و شونیز و خردل و نمام و عاقرقرحا و حنظل و پوست بیخ کبر و کرسنه و تافسیا هر واحد پنج درم تخم کرنب و شقایق و بادام تلخ و ماذریون و فنیسون و ورس و ترمس و دار دم هر واحد ده درم شیطرج و بیخ سوسن آسمانجونی و فوه و بقم هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده بآب بقم و آب فوه و نشاسته

معصفر و خون مار سیاه و زاغ ابلق و سنگ پشت و کبوتر بچه سرشته قرص سازند و خشک کنند و هر گاه ارادهٔ استعمال و کنند بزفت و قنه و موم گداخته در آفتاب یا حمام طلا کنند و اگر خواهند که قوت او بیفزاید در ان عسل بلادر اندازند و بنفط سفید و قطران بسر شند و طلای کبریت سوخته و فرفیون و خربق که در قول بوسهل گذشت مجرب ست و آین صفت طلا برای برص و بهق سفید ست بگیرند شیطرج خربق سیاه شونیز خردل حضض شقائق مرمکی مازو و مادم شب یمانی جوز جندم حاجر فلفل زنجبیل سرخ اقاقیا باریک سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند و نشستن در آب چشمهٔ کبریتی و قیری برص و بهق را بسیار نافع ست و اما مصبغ یعنی انچه برص را رنگین و خضاب کند بسیار اشیاست و از انجمله است انچه این صفت اوست نیل دو درم فوه الصباغین یکدرم باریک سائیده در سرکهٔ خمر سه روز خمیر کرده استعمال نمایند **صفت** دیگر برای صبغ خبث الحدید و مرمکی در آب پوست انار سه روز تر کرده استعمال کنند و باید که قبل استعمال دوا موضع را بآب مازو طلا کنند و بعد دوا بآب زاج و شب **صبغ** دیگر برای بیاض اطراف شاخهای درخت انجیر سیاه در سرکهٔ خمر تر کنند و باریک سائیده بورق و کبریت زرد و شیطرج هندی آمیخته بر موضع طلا کنند بعد از انکه بکبر و بورق شسته باشند **ابن نوح** گوید که مریض را اولاً قی کنانند بعد از ان حب صطیخقون و روغن بید انجیر یا لوغاذیا یا نبادریطوس بخورانند و اطعمه حارهٔ یابسه قلیل و شراب احمر کهنه بدهند و تریاق یا بلادری استعمال کنند و از شیر و انچه از ان سازند و خربوزه بقول اجتناب نمایند و آب نباید نوشید مگر مطبوخ و انچه برای او از معجونات نیکوست این معجون ست وج دار فلفل وغیر آن که در قول بوعلی گذشت لیکن درینجا زراوند عوض شونیز ست و دیگر معجون همان اطریفل مجرب حکیم علی ست که در ادویهٔ یونانیه مسطور شد و انچه بدان معالجهٔ نفس عضو نمایند این طلاست شیطرج سکبینج مویزج ذریح اجزا مساوی سائیده بطبیخ فوه جمع کنند و دلک موضع از بلبوس خوب کرده طلا کنند **طلا** تخم ترب و شیطرج و فوه الصبغ و کندش و قسط شیرین و زنگار مساوی بسرکهٔ کهنه سائیده در آفتاب طلا نمایند **طلا دیگر قوی** شحم حنظل عرطنیثا اشنان برگ خرزهره روغن بادام زرنیخ زرد اشخار آهک آب نادیده مساوی ببول طفل یا سرکهٔ کهنه سرشته چهار روز در آفتاب گذارند و هر گاه خشک شود بول یا سرکه دران اندازند پس طلا کنند **طلا قوی** محمد بن زکریا رازی ذکر کرده که قبادو الملک بدین صحت یافته و نسخهٔ آن همان دوای ملکی ست که در قول بوعلی سینا گذشت لیکن درینجا نوره عوض تخم ماذریون ست و نوشته که موضع را بنطرون شسته بار طلا در آفتاب طلا کنند بمرات پس اگر آبله کند و ماده سیلان نماید ترک کنند حتی که اندک خشک گردد پس اعاده نمایند طلا که ابن ماسویه برای معتصم بالله ساخته بود و قلع برص از ان شد در قانون مذکور ست و اگر موضع برص کوچک باشند داغ نهند پس معالجه نمایند حتی که به شود و یا گوشت را قلع کنند و بعسل بلادر طلا کنند تا آنکه قرحه کند و لحم میت را بخورد پس علاج کنند و یا قلع لحم برص کنند و آنرا دور کنند پس علاج باشیای منبت لحم کنند و یا رنگین کنند بسرخی یا سیاهی و برنگ جسم و صبغ که دران شوره است و در قول بوعلی گذشت بسرکه طلا کنند بمرات کثیر تا آنکه بدان تعلق گیرد و این برنگ جسم رنگین سازد و بست روز باقی ماند **صبغ دیگر** مر و مازو و کف دریا بزفت سرشته طلا کنند بعد شستن موضع و این هشت روز دوام نماید و اما برص حادث در موضع محاجم پس سزاوار انیست که مرداسنگ سفید کرده بعد فراغ از حجامت طلا کنند بلکه فوه الصبغ بسرکه طلا نمایند و آب مرزنجوش افشرده در محاجم داخل کنند بعد فراغ بعده بران ساعتی بچسپانند و بعد حجامت چند روز بغوه و شیطرج سوده بآب بقم طلا کنند پس اگر آن قوی گردد ترک حجامت نمایند و ادمان طلا کنند و ثابت گفته که ادویهٔ مسهله در علاج برص برفق و نرمی حسب مزاج و قوت ترکیب استعمال باید کرد و رازی گوید که از شمعون شنیدم که میگفت نهایت اعتماد میکنیم در برص بر ادرار بول و نهی از بلادری میکرد چه او برص پیدا میکند سعید گوید که علاج برص به تنقیهٔ بدن از حب صبر یا حب ایارج کنند و مریض را امر بریاضت شدید نمایند تا عرق بسیار آید و لزوم قی بعد تناول طعام کنند و گلقند عسلی با اطریفل و هلیلهٔ مربی دهند و استفراغ سفرا نکنند و از اغذیهٔ بارد رطب اجتناب ورزند و غذا لطیف مسخن مجفف مثل گوشت طیور و غزال بتوابل حار سازند و اندک سنجرنیا دهند و بعد تنقیهٔ بدن اطلیه استعمال کنند و آین طلا جلای قوی کند خربق و میعه و مازو و شیطرج مساوی سائیده بسرکه سرشته بر بدن طلا نمایند و لازم که طلا ببورق و سرکه و نفط سفید کنند پس اگر برص مزمن باشد علاج او دشوارست و لهذا او اجب بود که آنرا رنگین سازند باین صبغ که بیاض کهنه را نافع شیطرج و نیل و فوه و شب و مغره و دردی شراب خشک همه را سائیده بسرکهٔ خمر سرشته خمیر کنند و بر موضع بطبیخ فوه طلا کنند که این رنگین کند و بست روز باقی ماند ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ انیسون و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود آب و مغز حب قرطم و دارچینی و زیتون و فلفل دهند و این تدبیر تا ظهور نضج در قاروره عمل آرند و بعد حصول نضج در خلط تنقیهٔ بدن بحب ایارج و ایج حب صبر کنند **صفت** آن صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید یکدرم

ماهیزهرج یک درم شحم حنظل یکدانگ حب النیل نیم درم نمک سیاه یک نیم دانگ ایارج فیقرا یک نیم دانگ مقل یکدانگ مصطکی یکدانگ همه را باریک سائیده بآب کرفس یا آب گندنا سرشته حب ها سازند و این یک شربت ست صبح بخورند وعقب آن جلاب گرم شکر سرخ ده درم بنوشند و این دوا در هر هفته یک مرتبه استعمال کنند و در روزهای میانه آن هر روز جلاب از گلقند عسلی ده درم بآبیکه دران انیسون وتخم کرفس وبادیان هر واحد سه درم جوشانیده باشند بنوشند وغذا مزوره نخود آب باگوشت تیهو و لبک و دراج و ماکیان دهند و در شب به تناول اطریفل کبیر دو مثقال تعاهد نمایند ومعجون کلکلانج هر روز یک مثقال خورانیدن ایشان را نافع ست وآب کرفس کوهی و پودینهٔ کوهی نفع بلیغ نماید وبعد تنقیهٔ بدن از فضول بلغمی این طلا استعمال کنند زرنیخ سرخ اشق خردل شونیز بورق شیطرج هندی گوگرد پوست بیخ کبر عاقرقرحا کندش مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بر موضع بیاض طلا کنند **طلای دیگر** خربق سفید وسیاه و خردل وکندش و مویزج وشیطرج هندی دفوه و بورق وپیاز عنصل وتخم ترب و عاقرقرحا و شونیز مساوی کوفته بیخته بسرکه تند سرشته طلا نمایند و یا ادویهٔ مقرحه چون ذراریح وعسل بلادر و ثافسیا و سرگین کبوتر وتخم ترب و شیطرج هندی و مازریون تنها و مجموع بسرکه طلا کنند ویا موضع را بمصبغ رنگین سازند **صفت آن** فوه الصباغین یکدرم نیل اطراف شاخ انجر سیاه هر واحد سه درم بورق وکبریت زرد هر واحد هفت درم شوره سه درم دردی شراب چهار درم خبث الحدید یک درم باریک سائیده بسرکه کهنه آمیزند **تجندی** گوید که هر صبح طبیخ بادیان و انیسون و بادرنجبویه باگلقند عسلی بنوشند وغذا احصیه لحوم طیور فاضله مثل کبوتر و کبک وگوشت بزغالهٔ یک ساله بمصالح گرم خورند بعد ظهور آثار نضج در قاروره تنقیه بحب ایارج ویا بایارج لوغاذیا پنج مثقال کنند وبعد آن مطبوخیکه دران پوست بیخ کبر و بادیان و انیسون و هلیلهٔ کابلی و قنطوریون و پودینهٔ کوهی هر یک دو درم مویز ده درم گلقند عسلی ده درم پخته باشند بنوشند و یا حب صبر دهند ونسخهٔ آن در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن شحم حنظل یک نیم دانگ و ایارج فیقرا یک درم ومصطکی نیم دانگ است وحب النیل مطروح ومداومت بر مسهلات در هر ماه دو سه مرتبه کنند **صفت** حب مسهل نافع برص ابیض ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یک درم شحم حنظل شیطرج زنجبیل هر یک نیم درم سقمونیا یک دانگ سکبینج دو دانگ بآب کرفس حبها ساخته صبح بخورانند **صفت** دوای خاص برای صاحبان برص زد فراد و اوقیه تخم انجره نیم اوقیه صبر دو درم و نیم شربتی سه درم و ادامت استعمال این کنند زیراکه زد و فرا در ازالهٔ این مرض خاصیت ست وطلای زنگار که نافع ست در قول ابن نوح گذشت **دیگر** شیطرج کندش بیخ کبر فرفیون مربی بسرکه مساوی بعسل بسرشند **دیگر** مویزج ثافسیا بیخ لوف کف دریا بآب کرفس وعسل طلا کنند و عظیم الفلاسفه ارسطو گفته هرکه بر حل کردن لولو واقف گردید تا آنکه آب گردد بعده بر سفیدی برص طلا کند در طلا کردن یک مرتبه آنرا بر باید و من بر طریق حل آن واقف شدم و او آنست که مروارید را اسبانید و بآب ترشی ترنج لت کنند و در شیشه کرده بران آب ترشی ترنج ریخته سر شیشه محکم بندند و در خم سرکهٔ کهنه بیاویزند وخم را در سرگین اسپ تا چهارده روز دفن کنند پس برآورند که آن حل شود بعده استعمال کنند ومطلا این را ساخته در علاج زنی مبروصه تجربه کردم و اثر بین کرد لیکن ازالهٔ تام ننمود **دوای مجرب** که برص را باذن الله تعالی ببرد بگیرند ملح حائط که آنرا شورهٔ باروه گویند دو جزو و زاج قبرسی یک جزو وخوب سائیده در قرع انبیق شیشه تیزاب آن بچکانند و بر موضع برص آنرا بمالند که فی الحال آبله کند و از ان آب رقیق سفید جاری شده مندمل شود و ازان به شود و انچه صبغ جید نماید روغن بادنجان ست که بادنجان صغار بقدر بندقه در آب نمک بجوشانند تا مهرا شود و افشرده صاف کرده سوم حصهٔ آن روغن زیت انداخته باز بآتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند **خضر ابن علی** گوید که در ابتدا شروع بمعالجات قویه نکنند بلکه هر شب تخم شقائق النعمان و هر واحد ربع درم بخورند و تناول اغذیهٔ سفید رنگ مثل لبنیه وارزیه ولیمونیه و هر چه مولد بلغم باشد مثل ماهی و شیر و کاهو و خرفه ترک نمایند و بر شرخ از لحم اقتصار کنند و سمین جدا کنند وگوشت سرخ گوسفند از ماکیان برای ایشان بهتر ست بهر آنکه خون متولد ازین مائل بسفیدی میباشد و تعهد قی باصل السوس و شبت نمایند خصوصا بعد خوردن طعام در هر شهر دو مرتبه و هر روز اطریفل صغیر و گلقند خورند و در اغذیه بر قلایا و لحم بریان کبوتر بچه و دیگر طیور و لحوم وحشی و غزال مطجن یا مطبوخ بتوابل حاره اقتصار ورزند و در ربیع و خریف مطبوخ منضج از خطمی وگاوزبان و پرسیاوشان و عود و وج و مویز و شیطرج دفوه استعمال کنند و ازین قدح سکنجبین عنصلی و گلقند عسلی تا یک هفته بنوشند بعد ازان تنقیه نمایند بایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس یا مجموع یا تربد و غاریقون و زنجبیل و آطریلال هر واحد یک جزو و بورق جزو و شحم حنظل ثلث جزو سه درم یا چهار درم بخورند و چند روز ترک نموده باز اعاده کنند باستعمال مطبوخ مذکور و بار دیگر تنقیه نمایند و در سر امعاجین حاره مثل معجون فلاسفه ومعجون نجاح و تریاق و مثرودیطوس استعمال کنند و هرگاه تنقیهٔ بدن بمسهل و مدر ومقی کردند احتیاج باخراج فضول غلیظ از جلد وظاهر بدن باشد و بهترین چیزی که برای این استعمال نمایند

لوم افاعی و اقراص مرتبا ازان ست و اطریفل کبیر هر شب وقت خواب استعمال کنند و ادمان استعمال شربت اصول و سکنجبین عنصلی نمایند و قبل آن تخم شقائق النعمان مسلم و آطریلال هر واحد یکدرم برگ سداب خشک سوده ربع درم استفاف نمایند و این لطوخ بعمل آرند **صفت آن** شیطرج هندی و فوه و گوگرد هر واحد چهار درم شقائق النعمان تازه مثله زرنیخ یکدرم کندش یک مثقال سائیده بعسل سرشته موضع را بپارچه درشت بخارند تا رنگ او متغیر گردد برآن لطوخ نمایند **لطوخ** از املای استادی رحمه الله شیطرج هندی و فوه الصبغ و زرنیخ سرخ و خردل سفید هر واحد یک مثقال تراب فلفل و زنگار عراقی هر واحد یک درم تخم ترب سه درم ادویه سائیده بسرکه و عسل هر واحد یک اوقیه سرشته شب لطوخ سازند و صبح بآب گرم و آرد ترمس شویند و نشف کنند بعده بروغن پسته چرب نمایند **دیگر** شیطرج هندی و فوه الصبغ خردل سفید هر واحد سه درم تخم ترب پنج درم ودع هفت درم کوفته بآب لیمو تر کرده آمیزند و بدستور استعمال کنند و اگر قشیشا بسرکه سائیده بر برص طلا کنند بسبب جلا مع القبض صحت بخشد و استعمال ادویهٔ مقرحه قبل از تنقیه جائز نیست تا جذب ماده و ازدیاد مرض نکند و باید که روغن پسته بعد استعمال ادویهٔ شدید الاسخان محمرهٔ جذابهٔ خون مثل زرفت و نفط سفید و زرنیخ سرخ و بورق و پیاز عنصل و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز وغیره که در قول بوعلی گذشت و بعد استعمال ادویهٔ مقشره منفطه مقرحه مثل ذراریح بسرکه و عسل بلادر و تفسیا و کبیکج و سرگین کبوتر و تخم ترب و ماذریون و فرفیون استعمال کنند تا که اصلاح آبله کند و روغن بادنجان برص را تا یک سال رنگین میکند و این از خواص عظیمه است **طلا** که بخاصیت نفع کند تخم شونیز بمالند و بران عسل بلادر طلا کنند حتی که قرحه کند و لحم مبروص بخورد بعده علاج قرحه نمایند و علاج عجائز برای برص این است که موضع برص را سوزن بسیار زنند و جمیع اجزای او بزنند و نمک بمالند و ترک نمایند تا جراحت مندمل گردد پس اگر برص زائل نگردد دوبار دیگر بدستور سوزن بخلانند و سرکه بمالند چون جراحت اندمال یابد برص زائل شود باذن الله تعالی **مولف اقتباس** مینویسد که سهاگه در آب لیمو سائیده طلا کنند و همچنین بورهٔ جاروب و اگر زائل نشود اول تنقیهٔ معده بمقیئات بلغم بکرات و مرات نمایند بعده منضجات بلغم بدهند تا حصول نضج پس تنقیهٔ بدن بایارجات کبار نمایند و بعد از تنقیه بهلیلهٔ مربی و آملهٔ مربی و اطریفل کبیر انطاکی و اطریفل افتیمون نواب علوی خان مداومت نمایند و از مولدات بلغم مانند لبنیات و حموضات و بقولات و فواکه رطبه و طعام شب مانده و ماهی پرهیز کنند **صفت طلا** که درین باب بسیار مجرب ست شیطرج هندی سرمه ماز و سبز زاج سرخ زعفران کف دریا خبث الحدید بسرکه پرورده گوگرد عاقرقرحا خردل فلفل برادهٔ مس حب النیل استخوان ماهی سوخته بیخ نے مویزج زهرهٔ بز هریک دو توله بسرکه بیزند که مثل مرهم شود بعده بخون مار سیاه و خفاش سرشته بعمل آرند تا چهل روز **دوای علویخان** اگر تا چهل روز متواتر استعمال کنند اصلا تخلف نمیکند و اگر در ابتدا تنقیهٔ بدن کرده باشند بهتر و الا بی تنقیه هم نفع دارد پوست بیخ انجیر صحرائی پوست چتیهٔ صحرائی که در سایه خشک ساخته باشند بابچی هریک سه توله گیرد چهارم حصه همه ادویه کوفته بیخته بقدر نه ماشه وقت صبح بخورند و بالای آن متصل نان میده بوزن سه توله و همین قدر روغن گاؤ و شکر سفید بهم مالیده تناول نمایند و اندکی ازین ادویه در آب سرد آمیخته بر برص ضماد کنند و غذا قورمهٔ بچهٔ بز یا جوزهٔ مرغ بروغن بسیار پخته خورند و شاه ارزانی فرموده که این صبغ برص را رنگین سازد و رنگ آن تا سه هفته نهایت یک ماه بماند شب یمانی شوره دردی شراب گل ارمنی شیطرج هندی خبث الحدید و سمه برابر بسرکه آمیخته بکار برند **ضماد** که بنابر نواب محمد علیخان مغفور والی رامپور تالیف نموده شد و بسیار مفید افتاده بود چنانچه در مدت چهل روز تمامه زائل شد گل ارمنی شیطرج هندی خبث الحدید شب یمانی حضض بکی نیله تهوتهه گل بادنجان هریک یک توله مائین خرد و هلیلهٔ سیاه بروغن زرد بریشته برگ نیل گل مهدی و تخم آن که در موسم برشکال میباشد هریک دو توله خستهٔ انبهٔ خام شش توله پوست انبهٔ خام چهار توله شوره سه توله دردی شراب و سرکه در ظرف آهنی تا دوازده پاس علی الاتصال سائیده بکار برند و بلع کردن سه ماشه تخم کاه مسی که آنرا اطریلال گویند تا چهل روز قلع میکند و در دارا شکوهی ست که خوردن سه ماشه بابچی برابر نهایت چهل روز از مجربات ست و انطاکی فرموده که کعب انسان سوخته بعسل سرشته ضماد نمودن از مجربات ست و همچنین استخوان ماهی **طبری** گوید که معالجهٔ برص محتاج ست بازالهٔ خلط و استفراغ بدن از ان و باصلاح مزاج عضوی که دران برص باشد و تقویت آن و بغذای مولد خون گرم قوی و بمراعات زمان خاصةً چه علاج برص در سرما دشوار ست بلکه قریب نیست که صحت یابد پس گویم واجب ست که مریض پرهیز کند از شیر و هرانچه ازان بسازند و هر شیر که باشد و اقتصار کند بر لحوم گنجشک و قنابر و کبوتر بچه در پرواز آمده و بر لحوم حملان یک ساله و از حلویات انچه بعسل سفید سازند و رعایت هضم او کنند تا تخمه و سوء هضم واقع نشود و طعام نخورد مگر وقت ظهور اشتهای شدید صحیح و بعد دو ساعت از خوردن غذا اندک شراب کهنه صاف سرخ رنگ نبوشند و در بعض اوقات امر بنقل مویز طائفی کنند و از آنچه تنقیهٔ بدن او و در ابتدای مرض بدان کنند این حب ست

نسخهٔ آن شیطرج هندی یکدرم ماهیزهرج نیمدرم حب لغار و حب النیل هر واحد دو دانگ زنجبیل چینی دو ثلث درم ایارج فیقرا یک نیم درم جند بید ستر
یک نیم دانگ سنبل الطیب و مصطگی هر واحد نیم درم صبر سقوطری سوای آنکه در ایارج ست یکدرم شحم حنظل دو ثلث درم مقل ازرق یکدرم تخم کرفس یک درم
سقمونیای مشوی دو دانگ و نیم همه را سائیده بآب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی ازان سه درم و ثلث بر نهار بخورانند بعد
پرهیز دو روز و بران صبر کنند و هنگام آخر عمل و آب گرم که دران شکر جوشانیده باشند چند جرعه متواتر بنوشند و بعد این شربت حب ده روز صبر کنند و یک
شربت از مطبوخ افتیمون به نسخهٔ شاپور بن سهل بغیر زیادتی و کمی چیزی ازان بنوشند بعد ازان معجون انقردیا در هر پنج روز یکبار بوزن یکنیم درم بخورند و در بعض
اوقات مصطگی بخایند و آب دهن بیرون اندازند و غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل سوده در سکنجبین یا مری نبطی حل کرده استعمال نمایند و اگر ممکن باشد مقیٔ
او باین طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک بخورند بعده از شوربائیکه دران ترب بسیار پخته باشند شکم سیر شوند و بران آب شبت مطبوخ با عسل و نمک
بسیار بنوشند پس بپر مرغ بروغن بادام آلوده استعمال کنند و بسختی قی آورند تا معدهٔ او پاک گردد و باید که این علاج وقت نیم روز یا ظهر باشد تا دران روز
چیزی نخورد و اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین بنوشند و اگر بر گرسنگی صبر نکند اندک کعک یا نان خشک بخورد و بهتر آنست که چیزی نخورد و چون
صبح شود هفت درم گلقند عسلی بخورد و طعام او دران روز چیزی ناشف مثل بچهٔ مرغ بریان و لحم حمل صغیر بریان باشد بعده روز دیگر بر نهار سکنجبین و آب
ترب مطبوخ بشبت قی آورند و گویند که بعد قی بسوی معده فضول بسیار از سر و سائر اعضا فرود می آید و چون روز دیگر قی کند معدهٔ او پاک گردد و این اخلاط مختلط
با غذا بسوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشائخ را برین علاج قدرت باشد اوفق و اصلح بود و درین معالجه بهر حال واجب ست که رعایت مزاج مریض
نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آنکه مزاج او بحال طبیعی خود رجوع کند بعده اعادهٔ معالجه برفق کنند و از انچه استعمال او در هر ده روز
واجب است این معجون ست بگیرند زراوند مدحرج ده درم جند بید ستر و بیخ قثاء الحمار و فو و مو و فطراسالیون و شیطرج فارسی هر واحد پنج درم بازرد و جاوشیر هر واحد
بست درم صموغ را باب کرنب نبطی تر کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند بعده همه را با عسل کف گرفته بیامیزند پس هرگاه حل طبیعت او خواهند تقویت او با یارج
و خربق بمقدار قصد آن کنند و ازان سه مثقال بخورد و هرگاه استعمال و مثل استعمال معجونات مسخنه منظور باشد هر روز نیم مثقال بر ناشتا تناول کنند و از انچه
تجربه کرده ایم از دوای مسهل این حب ست و هر صاحب برصی که امید صحت او بود چون آنرا بخورد صحت تام یافت نسخهٔ آن بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و
دارفلفل و فلفل سفید و شیطرج فارسی و عاقرقرحا و سنبل الطیب و مصطگی هر واحد یکدرم صبر سقوطری هفت درم جنطیانای رومی و فلفلمویه و اسقوردیون
و ایرسا هر واحد نیم درم مازریون مدبر دو درم همه را باریک سائیده بآب برگ ترنج و شراب کهنه هر دو یا یکی سرشته حبهای برگ سازند شربتی دو مثقال
و ربع و دائم آنرا استعمال نمایند مگر وقتیکه سردی شدید یا آفتاب در منقلبات باشد و این حب دیگر ابو ماهر موسی بن سیار ترکیب داده و آنرا ملقب بحب منجح
ساخته و آن مجرب ست نسخهٔ آن بگیرند کلکلانج یک جزو ایارج فیقرا دو جزو خربق نیم جزو سقمونیا یک نیم جزو همه را سائیده باهم بسرشند و حبهای پهن سازند
شربتی سه درم و من باین حب بعد معرفت سبب مرض علاج شخصی نمودم و در چهل روز صحت یافت و این معجون را حرانیان تریاق البرص نامیده اند و آن
در حقیقت تریاقی ست ابو ماهر ذکر کرده که جابر قطیفی علاج عبدالله بن سلیمان در برص که او را ظاهر شده باین تریاق کرده بود و در مدت اندک صحت تام یافت
نسخهٔ آن بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال کلکلانج ده مثقال معجون کلکلانج ده مثقال معجون انقردیا پنج تخم سقمونیا پنج قثاء الحمار هر واحد پنج مثقال ایارج
فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و معجون شرودیطوس هر واحد ده مثقال این همه معجونات را بشراب کهنه حل کنند و در آفتاب پنج روز و در
شبها زیر آسمان بدارند و هر روز دو سه دفع حرکت دهند تا آنکه خشک گردد و سائیدن آنها ممکن شود پس باریک بسایند و بگیرند خبث الحدید مدبر بسرکه بریان بروغن بادام
سی مثقال و باریک سائیده بران انداخته بار دیگر بعسل جید الجوهر بسرشند و باز در آفتاب نهند و بطریق مذکور حرکت دهند و هر روز چند بار حرکت دهند تا عسل نشف کند
و خشک گردد بعده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چندان که سائیدن ممکن گردد با عسل بهمان طریق بسرشند که آن در عسل مستحل شود و بار دیگر معجون گردد و چون
ازین تریاق فارغ شدیم ذکر سکلنیم مجموعی را که جمع کرد او را از انتشوع کبیر در تغیر رنگ برص حتی که برنگ بدن تا چهل روز باقی ماند نسخهٔ آن شیطرج فارسی و بیخ ذی سوخته
و مویزج سوخته و زعفران الحدید و کف دریا و گوگرد ابیض و عاقرقرحا و خردل سیاه و ماهیزهرج و حب النیل و برادهٔ مس این همه را در صره بسته بسرکه اندران قطعهٔ از حجر
الکحل داخل کرده باشند خوب بجوشانند حتی که سرکه غلیظ و سیاه گردد بعده یک روز آنرا طلا کنند و یک روز بخون مار سیاه اگر یافته شود یا بخاکستر لحم او یا بخون کرگس یا خون خشاف

دیگر ذکر کرده که این برص را زائل کند و موضع را برنگ اصلی باز آرد و اگر از نوعی باشد که صحت نپذیرد و اگر از نوعی باشد که البته نشود بلون اصلی تا یک سال یا کم یا زیاده باقی ماند بگیرند خون کرکس و خون عقاب و زهرهٔ نرگاو و حنای سوخته و زعفران و خبث الحدید فولاد و شیطرج فارسی و گل کبر یا پوست بیخ آن و تخم انار ناررسیده شیرین باشد یا ترش و مازو سوخته و غیر سوخته این همه را در صلایه با خونهای مذکوره بدفعات متوالی در آفتاب بسایند تا خشک گردد و باز تسقیه بخونها نمایند تا آنکه مقداری کثیر از انها تشرب نماید و شل ذرور گردد بعده بسرکه تند مقدار طلای موضع حل کرده طلای غلیظ نمایند وقت صبح و بغیر شستن آن وقت عشا تجدید کنند و تا سه روز برین موظبت نمایند بعد از ان بدست بمالند پس اگر رنگ او شدید التغیر باشد باندک روغن بنفشه چرب کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب در نهایت قوت ست و در بصره زنی بود که علاج اطفال میکرد و دوای برص میداد حتی که مردم از مواضع بسیار نزد او می آمدند و آنچه از دوا و طلا میداد بدان انتفاع می یافتند مدتی با او معرفت گرفتم که آن علاج از و بیاموزم تا آنکه بیاموختم و آن این حب بود نسخهٔ آن زنجبیل و فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیقرا همه برابر کوفته بیخته با بارزد محلول در شراب سرشته حبها سازند شربتی از ان سه درم و این طلا میکرد شیطرج و سرمه و مازو و استخوان ماهی سوخته و زاج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و ازین قرص قطعهٔ گرفته بسرکه حل کرده بر برص بدان طلا کنند

بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیر غائر ست که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بود و بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آنرا وضح نیز گویند و بهندی چهیپ نامند و سبب محدث برص ست چون ضعیف باشد اما مادهٔ این رقیق و قوت دافعه قوی و مادهٔ برص غلیظ و قوت دافعه ضعیف بود و بقول شیخ سبب او بلغم خام باشد و بقول طبری مادهٔ او رطوبت محترقه است شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضا طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود و طبیعت آنرا دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد و بطرف سطح بدن مندفع شود از ان بهق افتد و اگر غلیظ شود و بر ان لزوجت غلبه کند و طرف لحم و عظم اخذ کند از ان برص پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی بقعهٔ از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس مدام از ان بقعه پوست باریک جدا شود تا آنکه مادهٔ او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض بسرعت زائل میشود بسبب اسهال مفرط و اگرچه آن اسهال از هیضه باشد و ایضا باطلیهٔ جالیه زایل گردد و فرق میان این و برص و نحت برص مذکور شد و ایضا بهق دائم متقشر بود و رنگ او رنگ بشره را تغیر اندک دهد بسوی غیرت نه بسوی بیاض تام و برص شدید البیاض بود و البته متقشر نشود و تغیر مفرط از رنگ بشره دهد و بهق مزمن اسلم از برص ست و در ابتدای بلوغ مردان و زنان را می افتد و انطاکی گوید که بهق مثل برص ست در سبب و تقسیم و این نیز از امراض متعدیه است اجماعاً و متوارثه نزد طبیب و ظاهر خلاف انیست و صورتا و تغیر جلد از رنگ طبیعی ست بسوی سفیدی اگر بلغم غالب بود و گاهی بهق ابیض را ضعف گرده تقدم نماید و بسا باشد که وضح بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد و بسبب رقت ماده و میان انگلستان ابتدا کنند و اکثر در بلاد مرطوب افتد و قریب نیست که در هند و حبش یافته شود چنانچه او در چین و ترکستان کثرت نماید و سبب او خاص کثرت غسل باب سرد ست و خوردن ماهی شور و مثل بادنجان و گویند که پوشیدن پا جهای درشت و سبب عام انچه در برص گذشت

علاج سبکتر از علاج برص علاج این نمایند و ایضا تنقیهٔ بمسهل بلغم کنند و گلنار و بابچی برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب آمیخته مالیدن فائده میکند و دیگر ادویهٔ جالیه طلا کنند و چون کهنه گردد بمعالجات برص پردازند و حکیم ارزانی گوید بسیار باشد که ماده در بدن کمتر بود و باطلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب ست عاقرقرحا آطریلال پوست بیخ کبر شیطرج هر یک دو درم جمله را کوفته بیخته بسرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بر بهق نهند و یک ساعت در آفتاب نشانند تا عرق کند پس همان روز یا روز دیگر هر جا که بهق بود آبله شود و زرد آب بر آید و صحت رو نماید **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع بهق ابیض کندش تخم ترب مساوی گرفته بهق را بنطرون شسته پس خاریده چندانکه خون بر آید بعده بدان طلا کردن بمرات مجرب سویدی ست و کذا روغن بیضه نوشادر مخلوط کرده ده بار طلا کردن مجرب ست و ضماد پوست خربزهٔ زرد خشک کرده مثل غبار سائیده بسرکه سرشته بمرات و کذا گل سوسن سفید و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا قلب پیاز عنصل با ریک سوده در حمام چند بار ضماد و اکل قنابری و ضماد شراب کهنه و آرد باقلا و کذا آسخه بسرکه و کذا فوه بسرکه تند هر واحد مجرب نوشته و ضماد قسط بعسل یا بسرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و نطرون و کذا مخوده بسرکه در آفتاب یا حمام و کذا شونیز بسرکه و کذا سداب بنطرون یا بسرکه و کذا تخم سداب و کندش برابر و کذا اسیر سوخته و غیر سوخته بعسل آمیخته و کذا اسیر و بادیان سائیده در حمام و کذا آرد باقلا و نخود سرخ هر یک دو درم و

فلفل سیاه چهار درم وکذا تخم خطمی بسرکه وکذا شیر انجیر تنها یا با آرد جو و سرکه وکذا انجیر خام بسرکه و آرد گندم پخته وکذا پیاز نرگس بسرکه وکذا پیاز سوخته یا غیر سوخته بسرکه
در آفتاب وکذا جوز بسر و وکذا خرمهره سوخته وکذا کف دریا بسرکه وکذا خردل بعسل و بسرکه وکذا خون خرگوش گرم وقت ذبح آن وکذا پوست درخت دلب
بسرکه وکذا برگ حرف سفید سوده بسرکه عنصل وحنا سرشته وکذا ارقیشیا بسرکه وکذا تخم انجره و پیاز نرگس وکذا گوگرد بسرکه وکذا عصارهٔ قثاء الحمار و با بیخ
آن بسرکه بالخاصیت وکذا کهربا و سرکه وکذا تخم پیاز بسرکه در آفتاب بمرات وکذا حلزون سوخته وکذا تخم ترب بسرکه یا با آب کرفس وکذا اشق بسرکه وکذا نیل هندی
وکذا فرفیون بعسل وکذا خزف تنور و تخم ترب بسرکه سرشته وکذا بورق بسرکه وکذا زنجبیل و ایل برابر بعسل وکذا بندق هندی وکذا سیر صحرائی بعسل آمیخته
وکذا پیاز عنصل بریان وکندش مساوی بسرکه سرشته وکذا خاکستر مارکه در خانه باشد بآب سداب سرشته بالخاصیت وکذا روغن گاو و عسل و سداب ده
مرتبه وکذا آرد جو و انجیر بآب پخته سوده وکذا شیلم و گوگرد بعد تنقیه در آفتاب یا حمام پنج مرتبه وکذا خربق سفید پنج درم خربق سیاه دو نیم درم باریک
سوده بسرکه کنند در حمام چند باره وکذا بیخ یاسمین صحرائی باریک سوده با انجیر در آب پخته آمیخته یا بسرکه آمیخته وکذا جند بیدستر و تخم ترب بسرکه کنند سرشته چند مرتبه
وکذا کباش قرنفل وکندش و تخم ترب مساوی باریک سوده بعسل سرشته وکذا خاکستر سرطان بحری وکذا تخم مویز پنج درم تخم ترب ده درم بعسل سرشته
در حمام چند مرتبه وکذا مازریون بعسل یا بسرکه وکذا حب بلسان و تخم بید انجیر و زرنیخ زرد مساوی بعسل سرشته وکذا کندش باریک سوده بسرکه سرشته وکذا زوان
سفید و کبریت چند بار وکذا مویزج و زرنیخ سرخ برابر باریک سوده بزیت سرشته چند بار وکذا سرگین موش وکذا صدف باریک سوده یا خاکستر آن وکذا
مامیران بسرکه وکذا آب برگ انجیر سیاه وکذا زهرهٔ خارپشت وکذا دردی سرکه و کندش برابر بعسل آمیخته وکذا گرده بز شگافته گوگرد بران پاشیده بریان
کرده زرد آب آن گرفته **وطلا و شرب** فوه وکذا عصفر بسرکه یا عسل وکذا حرف سیاه بسرکه وکذا وج وکذا ورس یک مثقال وکذا خردل وکذا نخود
وکذا زراوند مدحرج وکذا زوفا که آن خراست وکذا افتیمون وکذا اغاریقون چند روز متواتر وکذا اکرنب وکذا خربق سفید وکذا صبر وکذا قفر الیهود وکذا شحم حنظل
واکل شیر آمله بعسل بمداومت وکذا ایل دو درم هر روز بعسل سه درم تا سی و پنج روز متواتر وکذا هلیلهٔ کابلی خسته دور کرده بمرات کثیر **وشرب**
آب فراسیون هر روز ده درم تا ده روز و اختلاط محموده با دویهٔ بهق وکذا استعمال ادویهٔ آن بعسل که مقوی فعل آنها است و تنقیه بحب النیل و مالش بمغز یا پوست
خربزهٔ زرد وکذا برگ ترب در حمام چند بار و غسل با آب کبریتی هر واحد جالی و قالع بهق ابیض است **وبقول** اطبای هند سهاگهٔ خام در آب لیمون کاغذی
حل کرده تا یک هفته ضماد کنند و در آفتاب نشینند و اگر زرنیخ برابر سهاگه افزوده در ترشی انبهٔ خام سوده طلا کنند نیز مفید بود **دیگر** برگ کیله را سوخته در آب
آمیخته بمالند **دیگر** که چهپپ را دور کند عدس در ظرف گلی بسوزند و با شیر میش سائیده طلا نمایند و تمام روز بدارند وقت شام با شیر مذکور بشویند و سه چهار روز
همچنین بعمل آرند **دیگر** تخم ترب باریک سائیده در دوغ ترش آمیزند و طلا نموده در آفتاب نشینند تا خشک شود **دیگر** شبنم از درخت نخود یا کنجد گرفته بمالند **دیگر** بیخ سرکنده باسرکه سائیده
طلا کنند **دیگر** نرملی با آب سوده مالیده باشند **دیگر** سنگ کوند بروغن یاسمین سوده طلا کرده باشند **دیگر** شیر درخت رتن جوت که بر خندق احاطهٔ باغها
اکثر می نشانند بر بهق بمالند **دیگر** از استخوان ساق گوسفند نصف مغز او بر آورده گره زرد چوب دران بگذارند و سر سوراخ با آرد بند کرده همراه گوشت
تا نخورش بپزند و بعد پختن آن گره را از استخوان بر آرند و با اندک سهاگهٔ خام در آب ساده یا آب لیمو سائیده ضماد کرده باشند که دافع بهق و کلف است **ذکر**
ادویهٔ مرکبه مفید بهق **اطریفل** که بهق ابیض را نافع است هلیلهٔ کابلی بلیله آمله برگ سنا هر یک ده درم و دو قو بیست درم وج دو درم مصطگی سه درم
افسنتین پنج درم مویز منقی سی درم عسل قدر کفایت **حب** برای چهپپ از مجربات راقم نیله تهوته سم الفار سهاگهٔ بریان هر واحد یک ماشه سائیده
بقدر نیم سرخ حب سازند و صندل در آب لیمو سوده این حب با صندل سائیده بر بهق ابیض یا سود ضماد کنند و بعد یک ساعت بآب سرد بشویند
دوائیکه جهت بهق نافع از بیاض وستادی مرحومی نگفته ماشه مرچ سیاه پنج ماشه هر دو در پاو آثار آب خورده باشند **ایضاً منه** مجرب اکاس بیل
نیم پاو چوک بابچی توتیا گندهک سهاگه هر یک چهار دام مرچ سیاه سه ماشه و ربع کوفته در آب اکاس بیل کهرل کرده بر بهق بمالند **ایضاً عنه**
پوست بیخ سپستان پوست بیخ نیل دشتی پوست بیخ انجیر صحرائی هر یک دو توله گندک یک توله کوفته بیخته در شیر بز سیاه آمیخته بر موضع بهق طلا کنند **دوائی**
که بارها آزموده از بیاض مذکور صندل سرخ شش ماشه سم الفار دو سرخ هر دو را در آب سائیده سه حصه کرده هر روز یک حصه بر بهق بمالند بعد چند ساعت
بشویند و قدری روغن چنبیلی بمالند و در سرما استعمال کنند **نوع دیگر** بجهت چهپپ صندل سفید چهار ماشه هرتال طبقی دو ماشه هر دو را در آب لیمو سوده بمالند

و در آفتاب نشینند بعد خشک شدن بآب گرم بشویند **نوع دیگر** مجرب صندل سفید و سرخ نشاسته هر واحد یک توله سم الفار دو نیم سرخ باریک سوده قدری بگلاب سرشته طلا نمایند **دوای دیگر** برنج ساٹھی لاکھ تخم پنوار بآب شبنم مکرر طلا کنند **ایضاً** سهاگه بریان باکچی تخم ترب مساوی با سرکه سائیده بمالند **ایضاً** برگ کرنج زردچوبه هر واحد یک جزو سهاگه دو جزو سائیده طلا کنند **ایضاً** تخم ترب زردچوبه ناگ کیسر سرشف در آب جغرات سائیده طلا نمایند **ایضاً** باکچی یک استار گیرو ربع استار هر دو را بآب درک دو روز سحق بلیغ نموده جها بقدر کنار دشتی ساخته یکی بخورند و یکی ضماد سازند و در نسخه دیگر گندهک آمله سار یک توله نیز داخل ست و صرف برای ضماد نوشته **ضماد** برای چهیپ تخم پنوار نیم پاو سرشف زرد و تخم ترب اجواین بای بڑنگ نمک سانبهر زردچوب صبر سقوطری دار بلد قسط تلخ گوگرد سهاگه بریان هر یک هفت ماشه توتیای سبز بریان دو ماشه سائیده بدوغ آمیخته طلا سازند و در آفتاب نشینند و بعد یک گهڑی بآب نیمگرم غسل کنند **ایضاً** مرداسنگ رال گندهک آمله سار سهاگه تخم ترب برابر در عرق لیمو سائیده طلا کنند **طلا** جهت بهق ابیض شیطرج فوه تخم ترب کندش خردل شب یمانی زرنیخ برابر بسرکه تیز بسایند و در آفتاب طلا کنند که برص و بهق سیاه را نیز نافع ست **طلا** برای بهق سفید زردچوب آنبه هلدی آمله دانه لاکه گندهک آنولا سار تخم پنوار گندهک چهاچیه مساوی کوفته بیخته بآب خالص سرشته طلا نمایند **طلا** برای بهق پوست تخم مرغ را در سرکه کهنه سه روز بخیسانند که مضمحل شود بعد ازان نوشادر و نمک کوفته با یکدیگر آمیزند و سه روز متواتر بمالند اگر برطرف شود بهتر و الا باز دیگر گل ارمنی داخل نمایند **طلای دیگر** تخم ترب و تخم جرجیر و فوه و کندش و شیطرج و تخم حنظل و مازریون و خردل و سقمونیا برابر کوفته بسرکه طلا کنند و این طلا سخت قویست قدری قلیل بکار برند و هر گاه بردمد و آبله کند روزی چند طلا بنا باید کرد تا ساکن شود پس معاودت باید کرد **معجون بلادر** بنسخه هندی نافع بهق و برص و معمول مؤلف مفتاح بلادر کلاه دور کرده یا و آثار در شیر ماده گاو و دو نیم رطل بجوشانند چندانکه شیر منجمد شود بلادر را بر آورده از پارچه صاف کرده نیم رطل کنجد سیاه سوده آمیخته خوب بکوبند تا یکذات گردد پس قسط تلخ دارچینی جوزبویه قرنفل نارمشک ساذج هر یک ده درم باکچی هلیله سیاه هر یک نیم رطل کوفته بیخته با نیم وزن اجزا عسل و پنج رطل شکر سفید بطریق معجون بسازند شربت مثقالی تا دو درم **اقوال اطبا** انطاکی گوید که در بهق ابیض ابتدا بقی از آب ترب و عسل و بورق کنند و قبل این ماهی شور خورانیده باشند بعد ازان این منضج استعمال نمایند اصل السوس ده درم بنفشه تربد پرسیاوشان نعنع صعتر کرویا هر یک شش درم بادآورد فرنجمشک جنطیانا هر واحد سه درم خردل پوست بیخ کبر هر واحد دو درم در ده چند آن آب بجوشانند حتی که ربع بماند صاف کرده همه را در سه مرتبه بنوشند و بعد دو هفته برای تنقیه ایارج کبار دهند صبح و اطریفل کبیر وقت شام و جوارش فلفل اگر فصل سرما باشد و علیل سرد مزاج بود و الا انثاناسیا یا سنجرنیا دهند و از اطلیه خاص بدان روغن بادنجان ست که در علاج برص مسطور شد و گاهی با آن کندش و شیطرج می آمیزند و ایضاً شیح و پوست بیضه و نوشادر بسایند و در سرکه یا آب لیمون بپزند تا حل شود و طلا کنند و مالیدن مگس مفید بود و یا بر محل بهق شرط زنند و بران طلای مذکور نهند و گویند که این طلا مزیل بیاض ست حتی که از چشم و برای مطلق بهق و برص حتی که در غیر انسان و همه آنچه در برص گفته شد درینجا نیز در استحکام بکار آید و ماء العسل بزرگترین مشروب در بهق ابیض ست و از جمله چیزها که احتراز ازان در بهق سفید واجب بود همه سفید مثل شیر ست و بار و رطب مثل خربزه هندی **مسیحی** گوید که در بهق ابیض این معجون بعد تنقیه نفع کند سنبل الطیب مصطگی جوزبوا اهل شیح زنجبیل پودینه نهری سلیخه قسط اسارون تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد پنج درم افتیمون مویز منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل مقدار حاجت شربتی چهار درم و دیگر زنجبیل قسط اسارون هر واحد پنج درم افتیمون مویز منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل بقدر حاجت شربت آن چهار درم و دیگر زنجبیل قسط اسارون هر واحد دو درم افتیمون چهار درم کمافریوس مصطگی جوزبوا اسقولوقندریون سلیخه هر واحد دو درم صعتر کوهی چهار درم صبر غاریقون هر واحد هشت درم تربد سفید مقل هر واحد پنج درم عسل مقدار حاجت شربت چهار درم و در بهق سفید و سیاه هر دو خربق سیاه بسرکه و طبیخ ترمس و پوست بیخ کبر بسرکه و فوه بسرکه و شیطرج بسرکه و بیخ سوسن بعسل طلا کنند و برای بهق سفید قسط جنطیانا مرزراوند مدحرج عاقرقرحا هر واحد یک درم تخم ترب چهار درم کوفته بیخته بسرکه و قطران بسرشند و طلا کنند **دیگر** گوگرد سوخته چهار درم فرفیون سوخته یک درم بلادر سوخته نیم درم خربق سیاه دو درم کوفته بسرکه که دران قطران گداخته باشند بسرشند یا بقطران که با سرکه جوشانیده باشند تا آنکه سرکه فانی شود و قطران باقی ماند و طلا کنند **مجوسی** گوید که علاج بهق ابیض مثل علاج برص ست الا آنکه ادویه بهق ضعیف تر و قوت از ادویه برص بحسب زیادتی قوت برص بر بهق بود

و از ادویه او این دو هست که آهک آب دیده بآب حل کرده بر موضع طلا کنند و یا ترمس باریک سوده بسرکه سرشته و یا پوست بیخ کبر بسرکه طلا کنند **صفت طلا**
برای بهق ابیض شیطرج و عاقرقرحا و تخم ترب و کندش و خردل مساوی باریک سوده بسرکه خمر سرشته در آفتاب طلا کنند دیگر زنگار یک جزو نطرون دو جزو باریک سائیده بعسل
بسرشته و در آفتاب یا در حمام طلا نمایند دیگر برای بهق سفید مس سوخته و نوشادر هر واحد نیم اوقیه آهک دو اوقیه در سرکه تر کرده یک هفته در آفتاب نهند و طلا کنند
سعید گوید که علاج بهق ابیض بخوردن گلقند عسلی و تعرق در حمام بر نهار و قی در هر ماه دو مرتبه و اسهال در هر فصل بحب صبر یا بحب ایارج کنند و از اغذیه مولد بلغم
منع کنند و طلا بخضض و میعه و گوگرد و مازو و خربق سیاه و کندش و فوه و تخم ترب مساوی سائیده بسرکه خمر سرشته استعمال نمایند **ابو منصور** گوید که علاج بهق ابیض
آنست که مریض را حب مخرج بلغم مثل این حب بخورانند پوست هلیله کابلی دو درم تربد سفید یک درم عسل بقدر یکه سرشته شود شربتی سه درم و یا بگیرند اطریفل
صغیر دو درم تربد یک درم شحم حنظل ربع درم و این یک شربت است در هر ماه چهار بار بخورند و یا بعضو ایارجات بدهند و از شیر و ماهی و خربزه و غیره اغذیه
مولد بلغم پرهیز کنند و بخوردن اطریفل صغیر و دخول حمام مداومت نمایند و بر موضع شیطرج و فوه الصبغ بسرکه طلا کنند و یا بعضا بوزن طلا بر طلا بسرکه در آفتاب
نمایند که اثر ابر دو طلا بعد تنقیه بدن کنند و این طلا قوی است و نسخه این همانست که در قول مجوسی گذشت لیکن در ینجا فوه عوض عاقرقرحا نوشته
ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ بادرنجبویه سه درم بگلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز بادام یا مغز حب القرطم بعد از آن تنقیه بدن
بمطبوخی نمایند که در آن تربد و غاریقون باشد و مقوی بشحم حنظل بود و قی کردن بتخم ترب و تخم شبت و اصل السوس و نمک و عسل ایشان را نافع بود و نخود آب
بالحوم ماکیان و کبک و تیهو و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بدن این طلا کنند و نسخه این سوای خردل همانست که در قول مجوسی گذشت و در نسخه دیگر
فوه عوض عاقرقرحا است و خوردن فاشرا بهق و برص را زائل کند و بگیرند حنظل و قنطوریون دقیق و موضع را بجزوه درشتی مالیده طلا کنند
خجندی گوید که هر صبح طبیخ بادیان و اصل السوس و بادرنجبویه با گلقند بنوشند و باید که حب القرطم در بهق ابیض و برص استعمال نکنند که آن مورث
برص است و بعد نضج تنقیه بمسهلات بلغم کنند یا بگیرند دو درم اطریفل صغیر و تربد یک درم و شحم حنظل یکدانگ و کتیرا نیم دانگ و مصطگی نیم دانگ اضافه
کنند و این یک شربت است و برین در هر ماه سه چهار مرتبه مواظبت نمایند و یا بایارج لوغاذیا و بعد تنقیه تامه استعمال اطلیه کنند و این طلا آنرا نافع است
شیطرج عاقرقرحا فوه الصبغ سائیده بسرکه سرشته طلا کنند **طبری** گوید علاج بهق ابیض آنست که نظر کنند بقوت علیل و سن و مزاج و عادت و صناعت
او و بفصل سال پس اگر فصل چنان باشد که در آن استفراغ ماده جائز نبود بوجهی و سببی استفراغ آن نکنند و از معالجه بر اصلاح غذا اقتصار نمایند و غذای او
مصلح خون گردانند و از اطعمه مرطبه البته اجتناب ورزند پس هرگاه زمانه برسد که در آن استفراغ جائز باشد ابتدا بفصد کنند اگر بدن ممتلی بامتلای قوی
باشد و بعض اوائل صاحب بهق را از فصد منع کرده اند و امر چنین نیست بلکه بهترین اشیا در معالجه او استفراغ بفصد است اگر امتلا قوی باشد پس نگاه کنند
اگر بهق بر سینه و گردن باشد حقنه که در آن بابونه و اکلیل الملک و اندک شحم حنظل باشد بعمل آرند و بعد دو سه دفعه از استعمال حقنه چند روز راحت
دهند و غذا بدهند بعده این مطبوخ بنوشانند **نسخه آن** هلیله سیاه تخم دور کرده ده درم پوست هلیله کابلی هفت درم پوست بلیله آمله سنای مکی
اسطوخودوس قنطوریون دقیق حشیش غافث افسنتین رومی اسقولوقندریون هر واحد سه درم ماميران چینی شحم حنظل هر واحد یک نیم درم تخم کرفس انیسون
بادیان هر واحد دو درم افتیمون هفت درم با یک نیم درم ریوند کوفته در صره بسته مویز منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند و صره افتیمون در آن
اندازند پس بقدر احتمال قوت مریض صاف کرده بنوشند و اتم شربت او یک صد و بست درم است و تقویت این شربت چنان کنند که یک درم غاریقون
و نیم درم تربد و دو دانگ ایارج فیقرا و سه طسوج سقمونیا سائیده بعسل بسرشند و قبل از تناول مطبوخ یک ساعت زمانی در آن بمالند و از ین
مطبوخ در مدت یک ماه دو شربت بنوشند بعده راحت دهند و چند روز ترک نمایند و اصلاح غذای او کنند تا قوت او باز آید بعد از آن بصورت بهق نظر
کنند پس اگر کم شده باشد حاجت بطلای او نیست که آن بدخول حمام و مالش منحل و متقشر گردد و اگر کم نشود و معالجه در آن اثری نکرده باشد
امر بغرغره از مویزج و عاقرقرحا کنند و آنچه در باب غرغره برای فالج و لقوه و استرخا ذکر کردیم بعده این طلا کنند بگیرند گوگرد یک جزو
نمک هندی نیم جزو حرمل مثل او تخم ترب کندش هر واحد دو ثلث جزو بیخ عرطنیثا دو جزو سائیده بسرکه خمر حل کرده در حمام بر موضع
بهق سه روز متواتر طلا نمایند و در آن عرق آورند پس آب گرم بر آن ریزند و بپارچه درشت بمالند و دائم تا زوال آن گلقند

عسلی وسکنجبین بزوری دهند اگر متحمل این باشند تا آنکه ازان پاک گردد و ازانچه در کتابی ندیدم وجماعتی از اطبای فضلا را دیدم که علاج میکردند صاحب بهق ابیض را باین طورکه ایشان منع میکردند از حجامت البته و از جماع واگرچه امتلا بودی وامر میکردند به نشستن در چشمهٔ کبریتی وایشانرا نقوع صبر کاسنی مینوشانیدند و بهق باین طریق زائل میشد و از طلائیکه تجربه کرده ایم واگرچه در کتب نیست خون کبوتر بچه است که بچ خارج شود و صمغ در سرکه گداخته و مالش او در حمام و اشنان سبز ومغز خربزه مالیدن **ایضاً** او در مقامی دیگر مینویسد که علاج بهق تنقیهٔ بدن باین مطبوخ ست پوست هلیلهٔ کابلی چهل درم افسنتین رومی شاهتره هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم قنطوریون چشمیش غافث هر واحد پنج درم فوه موسر واحد سه درم مویز منقی بیست درم همه را در ستور مطبوخ بجوشانند و بعد صاف کردن هفتاد تا هشتاد درم ازان صاف کرده بران پنج درم شکر سفید دو دانگ نمک نفطی انداخته نیمگرم بعد پرهیز بنوشند واین دوا سه دفعه در یک ماه بنوشند بعده از اغذیهٔ غلیظه بالکل پرهیز نمایند و بدخول حمام در هر دو روز یکبار امر کنند و موضع را بسرکه که در ان تخم ترب و کندش سوده باشند بمالند و دائم اطریفل صغیر استعمال کنند و بهترین چیزیکه بدان بهق را بعد تنقیهٔ بدن طلا کنند افشردهٔ برگ انجره و مصل ترش ست و گاهی دران فلفل سفید سوده بسرکه آمیخته نیز استعمال میکنند و این مرض بسبب آن زائل میشود و من خلقی را علاج کردم بریختن آب گرم که در آن نمک و کبریت جوشانیده بود و صحت تام یافتند و طلای هر روغن و بهتر زیت ست آنرا زائل میکند و نشستن موضع بآب گرم مدام آنرا او در میکند و محنت و تعب بصولجان و لعب بدن حتی که عرق آید آنرا زائل نماید و بیخ سوسن آسمانجونی و خاکستر ابریشم بسرکه حل کرده نیز آن را زائل میکند

بهق اسود

و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون آنرا بمالند مانند سبوس ازان جدا شود و بعد مالیدن سرخ نماید و چون افراط کند برص اسود حادث گردد و حدوث او از مخالطت مرهٔ سوداء با خون و جریان او بادی بسوی جلد بود و اکثر آنست که جوانان را بسبب احتراق صفرا و را ایشان و میل و بسوی سوداء حادث شود و همچنین در بلاد حاره و در مداومت کنندگان کد و تعب و تناول کنندگان اغذیهٔ حریفهٔ مولد سوداء و انطاکی گوید که بهق اسود را اکثر قوابلی و حزاز گویند و تعطیش نیز گویند بهر آنکه از افراط عطش افتد و صورت او تغیر جلد از رنگ طبیعی بسوی سیاهی ست بسبب غلبهٔ سوداء و اغلب در تولد او تقدم ضعف طحال بود و بسا است که مقدمهٔ جذام باشد مگر در زنان حامله و از حبس حیض ایشان بسبب استنادا و دران هنگام بسوی فضلات خون و سبب خاص او خوردن ماهی شور و مثل آن دخان بود **علاج** اول فصد کنند و مسهل سوداء و ماء الجبن دهند بالجمله مانند علاج جذام علاج کنند و ترطیب بدن و مزاج باستحمام مفرحاو و باغذیهٔ مولد خون رطب نمایند و خردل سیاه بسرکه طلا کنند و طلای زرنیخ و زاج و گوگرد بآب ترب مجرب ست و همچنین مرداسنگ ناسفته باسرکه کهنه سحق کرده بر محل بهق سیاه و سفید مالیدن مجرب و صندل سفید یک ماشه سم الفار یکحبه سوده طلای رقیق ساختن و بعد چهار گهڑی شستن و ازالهٔ بهق سیاه از مجربات صاحب تکمله است **اقوال** **مهره طبری** گوید که انچه در علاج بهق ابیض ذکر کردم بعینه معالجهٔ بهق اسود ست غیر آنکه انچه بعد تنقیه دهند بجایش اطریفل صغیر و کبیر بدهند اگر مزاج او متحمل باشد و اگر مزاج او حدت پذیر یا خشک گردد معالجهٔ او بطریق مذکور ترک نمایند و تعدیل بتطفیه و ترطیب کنند تا آنکه مزاج او اعتدال یابد و نقل معالجهٔ او بفصل موافق تر مثل فصل ربیع یا خریف کنند و از بلد او بسوی بلد او فق نقل نمایند **عیسی** گوید که بهق اسود را نفع میکند اسهال بهلیلهٔ سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون و بسفایج و نمک هندی و لاجورد مغسول و اسطوخودوس و غاریقون و حجر ارمنی و هرچه در بهق ابیض مذکور شد بدان طلا نمایند و خاصةً برای بهق اسود این طلا نیکوست زرنیخ احمر نطرون و گوگرد آمیخته بعد مالیدن آن بنطرون در آفتاب طلا کنند و دیگر خربق سیاه خربق سفید آهک مغسول پوست بیخ کبر صبر شقائق النعمان بسرکه طلا نمایند **شیخ** میفرماید واجب ست که ابتدا بفصد کنند اگر در انجا کثرت خون باشد و باستفراغ خلط محترق و سوداوی مثل طبیخ افتیمون و غاریقون و هلیلهٔ سیاه و بسفایج و اسطوخودوس بمویز و انجیر و مانند آن و حجر ارمنی و لاجورد چون در ادویهٔ ان افتد بالغ النفع بود و خربق و ایارج و غاذیا و ایارج روفس و غیر آن و از استفراغات ملائم ماء الجبن با افتیمون ست هر روز یکدرم افتیمون در یک قدح ماء الجبن آهسته آهسته بنوشند و گاهی نفع میکند آنرا استعمال اغذیهٔ حسن الکیموس و استعمال حمامات و استعمال اطریفلات افتیمونی سفوف نافع برای آن و برای برص اسود نیز هلیلهٔ سیاه آمله شونیز هر واحد یک جزو و فرفیون نیم جزو هر روز سه درم صبح و سه درم وقت عشا بخورند و هرگاه بدن گرم شود چند روز ترک نمایند بعد ازان اعاده کنند و لازم ست عنایت باشتغال باصلاح حال طحال اگر فاسد باشد و از جذب سوداء ضعیف بود و بعد ازان اطلیهٔ قاشرهٔ قوی الجلاء و جاذب خون

صحیح استعمال کنند و ہرگاہ آبلہ کند چند روز رخصت دہند تا آنکہ جلد ساقط گردد بعدہ معاودت کنند اگر بسوی آن حاجت افتد و گاہی نمیگذارند کہ آبلہ کند بلکہ ہرگاہ در سوزش آغاز کند ترک میکنند تا آنکہ ساکن گردد بعد ازان اعادہ مینمایند و آین ادویہ مثل ثافسیا و فلفل و خردل و حرف و شیر تیوع و شیطرج و حرمل و تخم ترب و پوست بیخ کبر ست و طلا بلبلیخ نیز نافع در بہق و برص ست بسبب شدت جذب خون و استخوان بوسیدہ و فوی کہنہ بوسیدہ از دیوار گرفتہ و جمیع جالیات قویہ مذکورہ درباب قلع آثار و آبہا نیکہ بدان طلا کنند آب قنابری و طبیخ حنظل ست **صفت** طلای جید بگیرند تخم ترب و یا کندش سودہ بر بہق اسود در حمام طلا کنند و **ایضاً** تخم ترب و تخم خردل با بخیر مطبوخ در سرکہ سرشتہ طلا نمایند **ایضاً** طلای جید شونیز بریان شیطرج فارسی ہر واحد دہ درم شب یمانی نشاستہ ہر واحد سہ درم زاج مازو ہر واحد دو درم تخم حرمل بریان پنج درم بسرکہ تند طلا کنند بعدہ اگر اثر عارض شود تدارک آن بشیر زنان نمایند و جمیع اطلیۂ قویۂ مذکورہ درباب برش و نمش وغیرہ نافع بہق اسود ست **صاحب کامل** گوید کہ دوای بہق اسود آنست کہ تنقیۂ بدن بادویۂ منقی سودا کنند و از اغذیۂ مولد سودا منع نمایند و برای بدل اغذیہ معتدل باغذیۂ محمّدہ باز آوند و بعد تنقیۂ بدن این اطلیہ بر موضع طلا کنند سرگین زرزور کہ آنرا برنج خورانیدہ باشند سائیدہ بسرکہ آمیختہ طلا نمایند و یا بگیرند پیاز و باریک سائیدہ در آفتاب بران طلا نمایند و یا بگیرند ترمس و باریگ سودہ بعسل یا سکنجبین سرشتہ در آفتاب یا در حمام طلا کنند و یا خربق سیاہ بگیرند و مثل سابق بران عمل نمایند **صفت** طلا برای بہق سیاہ زرنیخ و زاج و کبریت مساوی باریک سائیدہ بسرکہ سرشتہ طلا کنند **ابن ہبۃ اللہ** گوید کہ علاج بہق اسود بفصد و اسہال مخرج مرۂ سودا مثل مطبوخ افتیمون و منع از اغذیۂ مولد سودا مثل عدس و کرنب و لحم بقر و بادنجان و استکثار از حلوا و تعدیل غذا کنند و غذا مرطب مثل لحم ماکیان و حملان صغار و زردی بیضہ و شراب رقیق اختیار نمایند و در حمام داخل شوند و باین دوا طلا سازند **صفت آن** تخم ترب و تخم جرجیر و کندش و قسط ہر واحد دو درم سائیدہ بسرکہ و عسل سرشتہ استعمال کنند **ابن نوح** گوید کہ علاج این اولا فصد ہفت اندام ست بعد ازان طبیخ افتیمون بمرات کثیر بنوشند و مداومت تناول این معجون کنند بگیرند ہلیلۂ سیاہ و افتیمون و کوفتہ با مویز منقے بسرشند و ہر روز بقدر جوزہ بخورند و از ہمہ مولدات سودا اجتناب نمایند و غذای او لطیف سریع الانہضام مرطب سازند و دران حمام بلا توقف نمایند و تدبیر مالیخولیا کنند و اطلیۂ مذکورہ درباب بہق ابیض طلا نمایند **طلا** برای این شیطرج نوہ ہر یک دو جزو مرداسنگ زاج ہر واحد یک جزو آنک چہار جزو بسرکہ کہ اندرون قطعۂ آہن جوش کردہ باشند تا آنکہ سیاہ شود بسرشند و طلا کنند و از مجربات برای آن اینست کہ بآب قنابری طلا کنند و یا بگیرند خاکستر افعی سرگین سوسمار و برغوثی برنج مطبوخ سائیدہ طلا سازند کہ این ہر دو نوع بہق را نافع و مجرب ست و طلا بتخم عنب الثعلب نیز بسیار نافع بود **ابن الیاس** گوید کہ در اول امر فصد از اکحلین و داجین کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند و از اغذیۂ غلیظہ منع کنند و استفراغ بدن بعد تمام نضج بمطبوخ افتیمون یا حب آن نمایند و یا بگیرند سنا ہفت درم بادرنجبویہ تخم کاسنی بادیان ہر واحد سہ درم جوشانیدہ صاف نمودہ شکر دہ درم داخل کردہ معجون نجاح ہفت درم افزودہ بنوشند و بعد استفراغ نخودات و مغز حب القرطم و لحوم تیہو و ماکیان و لبک غذا سازند و استحمام کثیر استعمال نمایند و ترطیب مزاج کنند و بعد تنقیۂ بدن موضع سواد را باین ادویہ طلا سازند پوست بیخ کبر و شیطرج ہندی و خربق سیاہ و خردل مساوی کوفتہ بیختہ بسرکۂ کہنہ سرشتہ طلا کنند **خجندی** گوید کہ فصد ہر دو ہفت اندام کنند و از اغذیۂ حریفہ و لحوم مولد سودا مثل لحم فرس و بقر و خرگوش و لحوم شکار و بقول گرم منع کنند و ہر صبح شربت نیلوفر یا بنفشہ یا سکنجبین سادہ بماء الجبن بنوشند و غذا حصیہ بمغز بادام یا بہ لحوم بزغالہ و طیور و جو مثل لحوم مذکورہ سازند و بعد نضج بمطبوخات کہ دران سنا و ہلیلجات و افتیمون و خیار شنبر و مانند آن باشد تنقیہ کنند و استحمامات کثیر در غیر وقت خلو استعمال نمایند و بعد تنقیۂ تامہ اطلیۂ جالیہ بران طلا کنند **انطاکی** گوید کہ قی بشبت و مغز خربزہ و حب البان و نمک و سکنجبین کنند بعدہ ملازمت بر گلقند شکری و سفوف سودا و آب شاہترہ بروغن بادام و شکر نمایند پس اگر حاجت بمطبوخ افتیمون داعی گردد ہر روز ازان چہار اوقیہ بنوشند کہ آن بغایت نافع ست خصوصاً بشکر و نیمگرم و گاہی مقوی بلاجورد کردہ میشود و اصلاح اغذیہ بدستوری نمایند کہ در برص گذشت و از اجل مشروب در بہق اسود ماء الشعیر ست و جملہ چیز یکہ احتراز ازان واجب ست ہر چیز سیاہ و باردیابس مثل لحم بقر و ماہی ست و از شیخ جواز فصد در بہق سیاہ بسبب کمیت خون نیست بلکہ بنا بر روایت او در کیفیت ست ہرگاہ علامات وا لہ بران ظاہر گردد و اطلیۂ این ہمانست کہ در بہق ابیض گذشت **گیلانی** گوید کہ کلیہ عامہ در آغاز و سماجت الوان و خصوصاً در بہق اسود آنست کہ الحاح بر عضو باستعمال ادویۂ قویۂ الجلا و تقشیر بسیاست کہ مودی باحوال ردی و خیم العاقبت فاحش تر از اول میگردد زیرا کہ از جلد بشرہ از ہر دو پوست اولی می افتد و ماتحت او رنگین بزنگ کریہ کہ علاج او دشوار باشد باقی میماند و مشاہدہ کردہ شد شخصے را کہ بہق اسود بر چہرۂ او بود و علاج او بعضی باستعمال

جرجانی در این معجون پوست بلیلہ کابلی [illegible]

حرمل

این ادویهٔ قویه بران نمود از چهرهٔ او جلد ساقط شده موضع بسیار بیا ہی قبیح فاحش تر از اول و زیاده تر و فراخ تر رنگین گردید پس ادویهٔ موضعیه باحتیاط تمام استعمال کنند وحب ابن الطرش مجرب ست بگیرند فرفیون دو اوقیه خربق سفید یک اوقیه کوکرد زرد یک اوقیه وگاهی تنکار سوخته نیز افزوده میشود و از ان بطوخ سازند **دیگر** بگیرند کوکرد زرد و بورق هر واحد نیم اوقیه قاقله شصت دانه و بسرکه طلا کنند و بموضع صحیح چیزی از ان نرسانند و بعد خشک شدن بآب سرد بشویند **دیگر** آرد کرسنه دو جزو تخم حرجیر بادام تلخ بیخ قثاء الحمار هر واحد یک جزو بشراب و عسل سوده طلا کنند و بعد ساعتی آنرا مالیده دور کنند و این کلف و نمش و آثار سیاه را نیز نفع کند **دیگر** برگ انجیر در سایه خشک کنند و بجهت آن شب یمانی آمیخته بسرکه طلا نمایند و یا بگیرند برگ انجیر نیم اوقیه و نطرون چهار اوقیه و بسرکه در حمام طلا کنند و زرنیخ سرخ بزاج و یا کوکرد از ان نفع بالغ نماید و این چنان کنند که موضع را بنطرون بشویند بعده بطوخ این اشیا در آفتاب کنند **ایضاً** تخم ترب ده درم کندش و قسط هر واحد دو درم بسرکه سرشته طلا کنند **حکیم شریف خان** در حاشیهٔ شرح اسباب مینویسند که حکیم عابد سرهندی گفته که آنچه در امثال این امراض بمرات در تجربه رسیده دوای زردچوب بریان و ریوند سوخته است که ازین امراض چیزی باقی نمیگذارد و در جذام طریق استعمال آن مسطور شده و هم او گفته که صاحب این مرض را نوشیدن حنا تا چهل روز امر کردم و در کثر مدت از ان صحت یافت گویم که من نیز نقوع برگ حنا بقدر چهار توله در آب استعمال کردم و درین امراض کثیر النفع یافتم **و مؤلف اقتباس** نوشته که اول فصد باسلیق یا هر دو صافن کنند و جهت تنقیهٔ سودا ماء الجبن یا مطبوخ افتیمون نواکهی علویخان نوشانند و بعد از انفراغ ماء الجبن اطریفل افتیمونی علوی خان دهند باین صفت گلقند آفتابی مویز منقی عسل هر واحد یک صد و نود مثقال در گلاب و کیوڑه و عرق گاوزبان هر یک نیم آثار شب خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده بقوام آرند و پوست هلیلهٔ زرد و کابلی و آمله و هلیلهٔ سیاه و زرشک بیدانه هر یک ده درم افتیمون برگ شاهتره عود صلیب بادرنجبویه هر یک هفت درم ترید سفید پانزده درم غاریقون سفید سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بیامیزند شربتی از دو درم تا سه درم و اغذیهٔ رطبه خورانند و این ضماد از مجربات شاه ارزانی ست خربق سیاه تخم ترب قسط تلخ کندش زرنیخ کبریت زرد تخم حرجیر حلبه برابر کوفته در عسل آمیخته بکار برند و ضماد شیخ الرئیس که در آن شونیز بریان وغیره است و آن در قول شیخ گذشت بکرات در تجربهٔ راقم آمده گاهی تخلف نکرده لیکن درینجا سنای مکی عوض نشاسته نوشته

برص اسود

و آن نوعی از بهق اسود ست که داغهای سیاه پدید آید با خارش و درشتی باشد و جلد را مقشر سازد و فلوس ها مانند فلوس ماهی از جلد جدا شود و این را قوبای مقشر نیز گویند و شیخ الرئیس میفرماید مرضی که مسمی ببرص اسود ست نسبت او با برص ابیض مثل نسبت بهق اسود با بهق ابیض نیست بلکه آن جنسی مخالف در معنی از برص ابیض ست زیرا که برص اسود که آن مسمی بقوبای متقشر ست آن شبیه بتجرف بود که جلد را عارض شود با خشونت شدید و تفلیس ماهی و خارش و آن بسبب خلط سودا بود که آنرا جلد و آنچه متصل او ست تشرب قوی تر از ان نماید که در رنگ تنها اثر کند و آن از مقدمات جذام ست اگر کثرت و شدت نماید و آن با وجود رداءت خود و با وجود آنکه مزمن از ان زائل نشود اسلم از برص ابیض ست و اما فرق میان بهق اسود و برص اسود تقشر و تفلس و تجرف ست که این در بهق اسود نباشد **علاج** مانند بهق اسود علاج این کنند لیکن این محتاج تر ترطیب بدن شدید تر و باستفراغ قوی تر بود بعده جالی تر منجلهٔ ادویهٔ بهق اسود استعمال کنند و گاهی اتفاق افتد صاحب او را که بجماع انتفاع یابد و اما حمام آنرا کثیر النفع ست پس اگر اشتداد یابد بمعالجهٔ او بعلاج جذام نمایند و انطاکی گوید که در علاج برص سیاه ابتدا بنوشیدن این منضج کنند شاهتره سنا بسفایج هر واحد هژده درم سپستان عناب گل بنفشه رب السوس خطمی هر واحد دوازده درم گاوزبان گل سرخ حلبه عصی الراعی بادآورد اسطوخودوس افتیمون حب البان هر واحد هشت درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بست و پنج درم از ان استعمال کنند و در هفتهٔ دوم هر روز با نیم مثقال مثرودیطوس اگر باشد و الا معجون افتیمون یا نجاح نبوتیند و در هفتهٔ سوم هر روز با دو مثقال سفوف سودا پس اگر مرض زائل نگردد یک مثقال ازین حب بخورند که اختراع آن کرده ام و در تجربه صحیح یافته شد بسفایج افتیمون هر واحد یک اوقیه سائیده یک هفته در روغن پسته گذارند بعده گل سرخ صنوبر کثیرا هر واحد نیم اوقیه مروارید حجر ارمنی یا لاجورد سقمونیا هر واحد چهار درم کوفته بیخته بگلابی که اندران اندک عنبر حل کرده باشند حب سازند و اگر حاجت بمروارید محلول داعی گردد درینجا نیز بدستور برص ابیض استعمال نمایند اما استعمال اطریلال درین نوع جائز نیست و واجبست ترک همه اغذیهٔ خشک که آن گرم باشد مثل عسل یا سرد مانند لحم بقر و سائر ترشی ها و ماهی مطلقاً و اکثار شکر و مویز و مغزیات و بچهٔ مرغ و اسفاناخ و انگور و انجیر و هرچه مولد خون باشد و پوشیدن مثل حریر و علاج قوبای متقشر و این یکی ست و از مجربات در انز الله

این طلای برگ انجیر بسم خر هر دو مربی بعسل ست اولا بعده صمغ بلاط نرم نشش درم فلفونیا سه درم کندر یکدرم بر آتش مخلوط کنند و بر بلاط اندازند و حرف و شونیز و تخم شقائق آنرا زائل کند مطلقاً و زهرهٔ فیل و ملح سیاه بزفت و قطران طلاءً و همچنین بازرو خاکستر استخوان ماهی و خار پشت و زردهٔ بیضهٔ زغن و سرکه هر چه ازینها میسر شود و مداومت استعمال فلفل سفید و خربق سفید و زنجبیل و فیقرا مجرب ست ایلاقی و جرجانی مینویسند که نگاه کنند اگر در بدن امتلای دموی بود اول فصد نمایند بعده تنقیه کنند بادویه مخرج سودا مثل حب اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون و مانند آن و بعد تنقیه اطریفل افتیمونی و معجون نجاح استعمال کنند و استفراغ مادهٔ بماء الجبن و افتیمون سخت صواب بود و حمام سودا دو هر شب باشند بروغن چرب کردن نفع کند و این سفوف سه درم صبح و سه درم شب با مویز منقی کوفته بسرشند و بخورند و نسخهٔ این همانست که در بهق اسود در قول شیخ گذشت و این طلا سود مند ست بگیرند خربق سیاه و سفید و آهک نشسته هر یک برابر و بآب آمیخته طلا کنند

کلف ونمش وبرش

کلف که آنرا در هندی جهائین گویند نشانی بود که بر رو افتد و مائل بسیاهی باشد و نمش قطعهٔ مستدیر صرف سیاه یا سیاه مائل بسرخی بود که در جلد حادث شود و بهندی لهسن گویند و برش که آنرا بفارسی کنجدک نامند نقطهای خرد سیاه ست که اکثر بر رو عارض شود و گاهی مائل بسرخی و تیرگی بود و این همه گاهی مولودی بود و آنرا علاجی نیست و گاهی حادث بود بعد ولادت و اسباب اینها قریب یکدیگر ست اما کلف سببش خون سوداوی محترق ست و بخارات اخلاط سوداوی مجتمع در معده یا در سائر بدن متصاعد بسوی چهره و استکثار تناول اغذیهٔ غلیظهٔ مولد سودا و ادویهٔ حریفهٔ محرق خون و اکثر عارض میشود بصاحبان تپ ربع چون تپ ایشان طول کشد بسبب احتراق اخلاط و کثرت مادهٔ سودا و ضعف طحال از جذب سودا و ایضاً بزنان حامله و زنان را که حیض ایشان بسته باشد بسبب اجتماع فضول حیض در ایشان و ارتفاع ابخره از آن بسوی رو و گاهی بسبب مباشرت در ایام حیض و نفاس و گاهی در موسم سرما می افتد و اما نمش و برش سبب آنها مثل کلف ست الا آنکه مادهٔ اینها اندک و بالای جلد و در عروق باریک بود بخلاف مادهٔ کلف و فرق میان اینها و میان بهق اسود آنست که اینها صاف باشند و در بهق خشونت بود و شیخ میفرماید که دم میت بسبب خونی باشد که از گشادن دهن رگ بسبب امتلا یا شگافتن رگ بسبب ضربه یا غیر آن زیر جلد بند شود در موضعی چنانکه رنگ و شکل او از آن متغیر گردد پس آنچه مائل بسرخی باشد نمش بود و آنچه مائل بسیاهی باشد برش بود و آنچه ازین پهن گردد آنرا کلف نامند و قومی آنچه مثل نقطه بود آنرا کلف گویند و اکثر صاحب نمش را تشقق شفتین عارض شود بسبب یبس مزاج او و ابو منصور گوید که نمش دو نوع ست یکی بادنجانی رنگ و سببش اندفاع مادهٔ سوداوی بسوی سطح جلد ست و این کمتر زائل شود دوم مائل بسرخی که گاه زیاده شود و گاهی کم گردد و سببش بخار فاسد سوداوی ست که از معده مرتفع شود **علاج** تدبیر این همه مثل علاج جذام باشد از فصد و اسهال سودا و امثال آن و کلف که از اجتماع سودا در معده باشد و فساد معده و بودن رنگ کلف مائل بسبزی و زردی شاهد اوست درین صورت تنقیهٔ معده و تقویت آن مناسب بود و فصد باسلیق و اسلیم نفع دارد و آنچه از اجتماع سودا در سائر بدن باشد و بودن کلف سیاه یا مائل بسرخی گواه اوست تدبیرش تنقیهٔ تمام بدن ست از فصد و مسهل سودا و ماء الجبن و این سفوف نفع دارد افتیمون هفت مثقال ترید موصوف غاریقون سفید هر واحد یک مثقال بدو نوبت بشربت سکنجبین بخورند اکثر پنج مجلس عمل کند و هر چه خون را صاف کند و سودا را برآرد مفید بود بالجمله بعد تنقیه ادویه که جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل گردد تخم خربزه و جرجیر و ترمس و تخم ترب و کندش و دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ و ایرسا و خاک معدن سیماب که برنگ شنگرف میباشد طلا نمایند و باید که در ابتدای مرض ادویهٔ قابضه مانند آب مورد و گلاب و آرد عدس با دویهٔ مذکوره بیامیزند و اگر مرض مزمن بود حاجت آمیختن قابضات باطلیه نباشد و ایضاً نزدیک استعمال این ادویه اول بآب گرم آن محل را تکمید نمایند پس طلا کنند تا زود اثر کند و بعد زوال مرض تا چند روز ادویهٔ قابضه طلا کنند تا مرض عود نکند و چون اطلیه بکار برند احتیاط نمایند که جراحت نشود و اگر سوزش آرد روغن گل بمالند و نمش و برش محتاج باطلیهٔ قوی تر ازین ادویه بود **بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه** که نافع این امراض اند ضماد برگ نیلوفر که در شام می روید دراز ائهٔ کلف و نمش مجرب سویدی است و کذا بهمنی بسرکه سرشته بالخاصیت و کذا برگ کبر و کذا برگ سنای مکی مثل غبار سوده بسفیدی بیضه سرشته هر شب تا پنج روز و کذا برگ ریباس مجرب اوست و ضماد انجیر خام و آرد حلبه بسرکه خوب پخته و کذا کباشی قرنفل و کندش و تخم ترب باریک سائیده بعسل سرشته و کذا برگ قثاء الحمار و بیخ آن و کذا خزف تنور و تخم ترب و کذا تخم خربزه با پوست بیضه شسته باریک سوده و کذا بورق پنج درم قسط هندی ده درم سوده بعسل سرشته در شب و کذا مرتک و مغز حب محلب و زعفران و قسط تلخ

برش

بشیر خر سرشتہ وکذا برگ حماض و پوست بیخ آن کوفتہ بسرکہ تند سرشتہ وکذا برگ یاسمین تر وگل آن ہر واحد وکذا غضار چینی سودہ در ازالۂ کلف و نمش ز تجارب رازی
وابن ماسویہ وغیرہ است و دیگر اطبا نوشتہ اند کہ ضماد قفر الیہود بعسل وکذا تخم ترب بعسل و روغن تخم او و آب او وکذا خولان ہندی وکذا سنبل الطیب بشراب کہنہ یا سرکہ تند
آمیختہ وکذا ترمس تلخ و قسط ہندی بسرکہ و عسل وکذا سرگین گنجشک بسفیدی بیضہ وکذا مغز و تخم خربزہ بآرد گندم سرشتہ قرص سازند و خشک ساختہ بسایند وکذا پوست
خشک آن باریک سودہ وکذا بیخ نی فارسی بآرد ترمس تلخ وکذا آب حندقوقا و تخم آن وکذا جعفض کی وکذا اقرفہ بسرکہ یا بعسل وکذا تخم جرجیر بعسل وکذا بزرکتان و انجرہ و نطرون
وکذا بزرکتان و بورق وکذا پیاز نرگس بعسل و روغن آن وکذا پیاز آن بآرد شیلم وکذا ایرسا و خربق سفید مساوی وکذا ریوند باریک سودہ بسرکہ
وکذا تخم شلجم سودہ بسرکہ سرشتہ وکذا وج صبح و ہنگام خواب دہ مرتبہ وکذا شہدانج بگوگرد آمیختہ وکذا خون خفاش وکذا سرخس بعسل یا بمیعہ سائلہ
وکذا بیخ سوسن سفید بشیر تازہ سرشتہ وکذا برگ لبلاب وکذا زنگ آہن بآب وکذا آب مرزنجوش بعسل وکذا خرمہرہ سوختہ و دارچینی و آرد باقلا وکذا
خربق سیاہ و ایرسا ہر یک سہ درم وکذا آنکار و شیطرج بعسل وکذا صابون کہنہ و حرف وکذا مر بسرکہ وکذا روغن قثاء الحمار بموم زرد وکذا دردی شراب
دہ درم اشنان پنج درم و یا وردی را سوختہ با اشنان مساوی وکذا حناء و بخبد آن صابون کہنہ وکذا برنج سودہ بآب خربزہ یا بسرکہ سرشتہ وکذا آب
پودینہ نہری وکذا زراوند مدحرج بسرکہ سرشتہ وکذا استخوان طاوس سوختہ بسرکہ سرشتہ وکذا ترب صحرائی وکذا نخود سفید و ترمس و برنج ہر سہ باریک سودہ
بزہرۂ بز سرشتہ وکذا ذراریح پنج عدد در زیت بپزند تا مہرا شود پس دور کردہ آن زیت بکار بردن و شرب و ضماد جوز بوا وکذا ماء الجبن وکذا شیر
وکذا بسفائج وکذا شیر بز تازہ و سرشتن ادویۂ کلف و نمش بشیر زنان ہر واحد جالی و مزیل کلف و نمش ست و گویند کہ مداومت خوردن بیضہ مورث
کلف و نمش ست و باقی ادویۂ مفردہ کہ در باب بہق ابیض مسطور شد نیز نافع کلف و نمش ست و نزد اطبای ہند طلاے گل چنبیلی مع برگ
و پوست او بآب سائیدہ رافع کلف و تیرگی چہرہ است دیگر کلیجن بآب لیمو یا آب سادہ سائیدہ ہر روز دو سہ بار طلا نمایند و آب بر رو نرسانند و بعد
چند روز برنج سائیدہ طلا نمایند تا پوست سیاہ جدا شود دیگر کف دریا بآب لیمون سائیدہ بر کلف صبح و شام مالیدن بغایت سودمند است دیگر
گھونگچی سرخ شب در آب تر کردہ مقشر نمودہ مغز آنرا با سرکہ تند سودہ تا سہ روز بمالند و بعد از ہشت پاس قدری روغن گاو شستہ مالیدہ باشند دیگر مجرب ہرتال
بآب کشنیز تر طلا سازند اگر نفع نکنند تنقیہ کنند دیگر کہ جہت کلف و برش مجرب نوشتہ سرسون زرد دانہای کلان چیدہ بست درم در نیم رطل شیر مادۂ گاو بآتش ملائم
بجوشانند تا تمام شیر جذب شود پس سرسون را خشک کنند و سائیدہ نگاہدارند وقت حاجت قدری در آب حل کردہ بر رو بر آثار ہر جا کہ باشد بمالند و ساعتے
نگہدارند بعدہ بدست مالیدہ دور کنند و ہمچنان عمل آرند و اگر خواہند کہ بشویند بآبیکہ دران سبوس گندم جوشانیدہ باشند بشویند دیگر نافع کلف بیخ و شاخ جولائی
سوختہ بآب آمیختہ بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند و بعد خشک شدن بآب گرم بشویند و نمک سنگ سائیدہ بر رو مالند دیگر برگ تلسی بآب سائیدہ مکرر طلا سازند دیگر سوت بآب گرم دہ
سودہ طلا کردہ باشند و یا سیماب با چوک مساوی سودہ طلا نمایند دیگر باچی تخم نیم بسرکہ سائیدہ بمالند کہ نافع کلف ست یا عدس بآب لیمون سائیدہ طلا
میکردہ باشند ایضاً جہت کلف تخم ترب تخم خربزہ آرد باقلا بسرکہ تر کردہ خشک نمودہ مغز بادام مقشر قسط اکلیل الملک کتیرا برابر سودہ بشیر میش آمیختہ بجاے
کلف بمالند ایضاً گنجد سیاہ و زیرہ و پوست درخت سرس با شیر مادۂ گاو سحق نمودہ بر کلف بمالند تا یک ہفتہ کہ کلف را زائل سازد و بشرہ را نرم گرداند
حب نافع کلف کنجارۂ سرشف پاؤ سیر نوشادر یکدرم چوک سہاگہ ہر یک دو درم ادویہ را باریک سائیدہ بروغن سرشف چرب سازند و بزرد آب
معصفر حبوب ساختہ وقت حاجت حب در آب معصفر سائیدہ طلا کنند و بعد چند ساعت دست از روغن سرشف آلودہ طلا را آہستہ آہستہ دور کنند
و تا یک ہفتہ ہمچنان عمل نمایند اثر کلف نماند و انکہ کلف را مفید ست تخم ترب سفید در آرد باقلا گل معصفر ہر یک یکماشہ خوب سائیدہ در آب حل
کردہ وقت شب استعمال نمایند ایضاً کہ مجرب نوشتہ قسط تلخ بیخ سوسن خرء العصافیر برابر در سرکہ سرشتہ طلا کنند ایضاً تخم ترب تخم پنوار باہمے
مساوی کوفتہ بیختہ بمالند ایضاً پھٹکری بریان و حرام مغز بز ہر یک یکدام چونہ خانہ تنبولی نیم دام ہر سہ را در آب لیموے کاغذی بسایند تا مثل مرہم
شود پس نگہدارند و بمالند در یک ہفتہ نہایت دو ہفتہ کلف تمام دور شود و ہر گاہ آب لیمو خشک گردد دیگر آمیزند طلا معمول در کلف ہرتال شورۂ قلمی
ہر یک یک درم سائیدہ سہ حصہ کنند و یک حصہ بآب سرد سائیدہ بمالند و یک گھڑی در آفتاب نشینند و بآب گرم بشویند در سہ روز
دفع میشود نوع دیگر از معمولات گل سرخ یک تولہ سم الفار دو سرخ سائیدہ حبہا سازند وقت حاجت بآب سودہ طلا نمایند و دیگر تراکیب استعمال سم الفار

که در باب بہق ابیض مسطور شد درین باب نیز مجرب ست **طلا** که جہت کلف مجرب نوشته سر لیموی کاغذی بکارد بریده زرد چوب را ریزه کرده دران لیمو پر کنند و باز
کلاه لیمو بجایش نهاده تا یک هفته در جای محفوظ نگاهدارند پس زرد چوب را برآورده با بیخ ذی کهنه سائیده شب طلا کنند و صبح بآب گرم بشویند **دیگر** شب یمانی و کہربا
در سرکه سائیده بر کلف طلا کنند **دیگر** پوست ترنج زرنباد در آب سوده طلا سازند **دیگر** پوست درخت نیم پوست درخت سرس پوست درخت انار هلدی دار هلد ناگرموتھ
لوده ٹیجانی مساوی سائیده طلا کنند که مهاسه را نیز دفع کند **اقوال کابر** ابوسهل گوید که این دوا کلف و نمش را نافع ست بورهٔ ارمنی یک جزو مغز بادام تلخ
دو جزو سائیده طلا سازند **دیگر** آرد ترمس بورهٔ سرخ بریان مساوی بروغن نرگس آمیخته طلا کنند **دیگر** برای کلف و برش کندش یک جزو زر نیخ زرد دو جزو بورهٔ ارمنی یکنیم جزو
بطبیخ بابونه آمیخته طلا نمایند **دیگر** تخم ترب و تخم کرفس باریک سائیده بسرکه یاماست طلا سازند **دیگر** برادهٔ شاخ گوزن سوده تخم خربزه آرد باقلا بسرکه ترکرده خشک
نموده بادام تلخ مقشر هر واحد دو جزو اکلیل الملک قسط صمغ کتیرا هر واحد یک جزو آمیخته استعمال نمایند **دیگر** آرد ترمس آرد نخود نشاسته بیخ ذی بسفیدی بیضه آمیخته
بکار برند **دیگر** آرد برنج آرد باقلا بادام مقشر قسط تلخ زراوند طویل بآب خربزه سرشته در شب طلا کنند و صبح بآب بابونه و بنفشه بشویند **دوائیکه** قلع کلف کند
مغز حب المحلب مغز بادام شیرین مغز تخم خربزه خاک معدن سیماب مساوی طلا کنند **دیگر** ترمس تخم ترب قسط بادام تلخ بورق تخم جرجیر فلفل گرد مقل مساوی
مقل را در آب حلبه حل کرده ادویه دیگر سوده آمیخته بکار برند **طلا** برای برش و نمش مغز بادام تلخ بورق تخم ترب بلعاب حلبه آمیخته بر رو طلا کنند **دیگر** آرد
ترمس و بادام تلخ و تخم کرنب بشیرهٔ انجیر آمیخته طلا کنند و یا بصابون ضماد نمایند و هرگاه سوزش شود بشویند و روغن بادام بمالند بعده اعاده کنند و یا اشق بسرکه
حل کرده طلا نمایند و یا مقل را بلعاب حلبه حل کنند و طلا سازند و هر دوا که برای کلف و برش و نمش و خیلان استعمال کنند بعد خروج از حمام یا بعد تکمید موضع
آن بآب گرم بسیار یا بآبیکه دران بابونه و بیخ ذی و اکلیل الملک جوشانیده باشند و بعد تنقیهٔ بدن از خلط غالب و فضولات که بسبب آن این آثار ظاهر شده باشد
بکار برند **شیخ** میفرماید واجب ست که در علاج این همه قبل از انکه جمود خون اشتداد نماید و سیاه گردد مبادرت نمایند زیرا که بعد از ان علاج آنها دشوار
گردد و اما خون میت و برش را گاهی بسر نشتر که جلد رقیق را جدا کنند خارج می نمایند پس اگر درانجا خون جامد باشد بآهستگی برآرند و اگر غیر جامد باشد بنرمی
سائل گردانند بعد از ان علاج تمام جلا بادویه نمایند و علاج برش و نمش بمثل این طریق کردیم و موافق آمد لیکن لازم ست که عقب آن ضمادیکه دران
قبض باشد بکار برند تا خون از دهن رگها بار دیگر سیلان نکند و با وجود این آمیختن ادویهٔ قابضه بادویهٔ محلله که استعمال کرده میشود لابدست تا ادویهٔ محلله ماده
را از طریقیکه رگها کشاده شده جذب نکند خصوصاً در ابتدای کلف و لهذا استعمال ادویه که سوزش شدید آرد سزاوار نیست و در مرض مزمن واقف خوف
آن نیست بلکه واجب ست که بران ادویهٔ محلل لذاع بدور کردن و نهادن متواتر استعمال کنند **و ایضاً** در مزمن اسود نه غیر این هر دو ممکن ست که خون
میت در ابتدا تحلیل شود و بریختن آب گرم بسیار زمانی دراز بران خصوصاً اگر دران آب قوت محلله باشد و گاهی اولاً شرط میزنند و گاهی نفع میکند آنرا
طلای شیاف مر و شیاف دروی و مانند آن چون در روزی دو بار تکرار آن نمایند بعد از انکه موضع را بمثل طبیخ اکلیل الملک بشویند و بهتر آنست که این هر دو
دوا و غیر آنها بآب حلبه استعمال کنند و شیاف مرطب از مرقلع ما بقی از تنقیهٔ ادویه که ضعیف ترست میکند و بسا ست که انجیر در سرکه ترش ترکرده تحلیل خون میت میکند
و همچنین نطرون بریان و سرگین کبوتر و بورق مساوی و بعسل طلا کنند **و ایضاً** موضع را بنطرون بشویند بعده بصمغ بطم ضماد کنند و شش روز بسته دارند بعده بشویند
و بسوزن بزنند تا خون برآید پس خون را پاک کرده شش روز بگذارند بعد از ان نمک بمالند و نیم ساعت بگذارند بعده این دوا پنج روز بران نهند که همه بقیهٔ
خون خارج کند کندر نطرون نوره موم عسل موم را بعسل بگدازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و در هر سه یا چهار تا پنج روز بترک بر موضع استعمال کنند که اثر خون میت
دو قسم ببرد **و از ادویهٔ مفرده** جیده کندش بمغز نان ست و بادام تلخ و تخم کرنب و تخم ترب و شیر انجیر و آب جرجیر زهرهٔ بقر و کنگر زد و برگ بیرو ج برنمش و غیره از آثار
تا یک هفته مالیدن و مرو مرزنجوش لطوخ نیک برای خون میت ست و جمیع ادویهٔ قوی الجلا مذکور در ابواب ماضیه **و ایضاً** مثل قردمانا و مرو تا فسیا و پیاز
عنصل بعسل سرشته ضماد قوی ست و کذا بیخ لوف الحیه و جالینوس و غیره تجربه کرده اند که جوز مقشر باریک سائیده یک شب بران بندند بعده اعادهٔ
آن کنند **و ایضاً** فاشرا و فاشرشین و ثفل حب البان و یاسمین و خصوصاً رطب و برادهٔ علاج و عصفر بسرکه و خربق سفید و سیاه و دارچینی و ترنجی
ترنج نیکوست **و ایضاً** حنظل قوی و سرگین کبوتر و سرگین کنجشک و سرگین باز و یا بگیرند فلفل یک جزو نوره دو جزو زر نیخ سرخ و زرد هر واحد
دو جزو و در عسل سرشته بظرف گلی بردارند و چون حاجت استعمال آن شود موضع را بنطرون بشویند بعده برا تیا تا پنج روز ضماد کنند

تلخ

فائده جلیله

بعده بکشایند وموضع را بسوزن بزنند وخون صاف کرده بران نمک پاشند واعادهٔ وی انچه روز دیگر کنند ومرات این عمل نمایند که دم میت ودسم را بر باید یا بگیرند بورق وکتیرا مساوی وازان اقراص ساخته بسرکه طلا کنند وبصابون بشویند یا بکد وخشک باریک سوده با اندک زعفران طلا کنند که این جید وبالغ النفع ست وایضاً بگیرند طین قریطی ومغز پنبه دانه وبآب صابون آمیخته طلا کنند که کلف ونمش وبثور را پاک کند وهمچنین دردی زیت سوخته وآرد کرسنه وآرد ترمس مساوی طلا کنند واز ادویهٔ خفیفه که برش ونمش وجمیع آثار را نفع کند لعاب بهدانه مع زعفران ست ومغز تخم کدو وطبیخ حلبه واز ادویه که کلف را بر باید تخم ترب وخردل ست چون هر دو را با انجیر در سرکه ترکرده بسرشند ودو معمول از خردل وزرنیخ هرگاه بمقداری استعمال نمایند که اندک پوست جدا کند وقرحه نکند وایضاً این دو وآنرا هر دو بگیرند قسط مع دارچینی وهر دو را در آب زرنج بسرشند وطلا کنند ویا بگیرند خاک معدن سیماب باقی همان اجزاست که در قول ابوسهل گذشت وایضاً وزرد چ مقل وتخم جرجیر بسرشند وایضاً مقل بسرکه این ادویه استعمال کنند وهرگاه سوزش کند دور کنند واعاده نمایند وایضاً پیاز زعفران وپیاز نرگس سود دارد وایضاً بگیرند تخم جرجیر ونشاسته ومرداسنگ سفید کرده هر واحد یکجزو فلفل زعفران سرگین سوسمار آرد باقلا آرد جو آرد حلبه هر واحد دو جزو روغن بادام شیرین وروغن نارجیل بمقداری که ادویه بدان جمع شود وایضاً ودیا خلیون که این صفت یک وقیه مرداسنگ در دو اوقیه زیت کهنه بپزند تا آنکه دران حل شود بعده لعاب حلبه ولعاب خردل مساوی یک اوقیه ومقل ومر هر واحد نیم درم هر دو دوا سائیده پس لعابات بران انداخته خوب بسایند بعد ازان با زیت جمع کنند وازان دیاخیلون سازند قرص جید مازریون چهار درم خردل سفید ده درم اشق مقل هر یک دو درم بآب جمع کرده قرص سازند دوای ساهرکه نیکوست بگیرند سنگسبویه یکدرم بورق یکدرم تخم ترب دو استخوان کهنه وحب البان ودنگ فلفل وترمس وتخم خربزه وقسط وبادام تلخ وازان اقراص ساخته استعمال نمایند دوای جید بغایت نافع که کمتر نظیر او یافته شود سیماب دو درم در دو درم مغز بادام تلخ سوده مسحوق کثیر تقتل کنند تا آنکه اثر سیماب بنظر نیاید و با دام سوده سیاه گردد بعد ازان بجنبد همه مغز تخم خربزه باریک سوده بران اندازند ویکهفته هر شب طلا کنند وصبح بشویند وایضاً سداب کوهی وزوفا هر واحد یکجزو گل رخام سبز سه جزو کندر یک جزو بورق دو جزو وصمغ بطم دو ونیم جزو موم هفت جزو موم وصمغ را بروغن گل بگدازند وبورق وگل رخام را بآب گرم حل کنند وهمه را جمع کرده اندک عسل آمیزند وبخورد را زنقرع استعمال کنند وگفته اند که از چیزهائی که کلف را بر باید فصد رگ بینی ست لا آنکه روی را در سرخی مثل روی شفقی میگرداند ابوالحسن طبری گوید که در علاج کلف بر طبیب واجب ست که باستقصای نظر در مزاج صاحب کلف نماید ومعالجهٔ او بعلاجات باطنی کند پس اگر مزاج او مزاج سوداوی باشد صرف عنایت اولا باصلاح مزاج او باستفراغ اخلاط سوداوی کند بعده معالجه کلف نماید واگر مزاج مریض رطب باشد اهتمام اولا به تنقیهٔ بدن او از رطوبات کنند تا متعفن نگردد بعده بعلاج کلف مشغول شوند وبهر حال علاج کلف نکنند الا بعد تنقیهٔ بدن وپرهیز مریض واقتصار بر لطیف ترین اغذیه بعد ازان باین طلا ها که ذکر آن میکنیم طلا نمایند وآن سه قسم ست یکی آنکه در اول آن استعمال کنند نه در آخر آن دوم آنکه در وسط معالجه استعمال نمایند واستعمال او در ابتدای آن جائز نبود سوم آنکه در آخر آن استعمال کنند واستعمال او جائز نبود مگر در آخر وامّا آنچه در ابتدا استعمال نمایند این طلا کنند وبدانکه باول ابتدای حدوث کلف اراده میکنیم وبوسط تزید آن وبآخر انتها ووقوف آن بر حد واحد نسخهٔ طلا بگیرند گل سرخ یکجزو وآرد عدس یک جزو مویزج دو جزو وتخم فنجنکشت یکجزو وهمه را سائیده بشراب قابض یا سرکهٔ کهنه یا هر دو حل کرده اندک آب مورد بران ریزند وبر موضع کلف ضماد کنند طلای دیگر برای مبدای این مرض بگیرند برگ عليق الكلب وگاوزبان ومغ پوست بیخ سوسن وبرگ آن هر واحد یک کف واکلیل الملک هجند همه جمله را سائیده در آب بادیان که اندران چیزی ازین قابضات یکشبانه روز ترکرده باشند بسرشند پس بر کلف بدان ضماد کنند واکثر کلف باین تدبیر بالکل زائل میشود واحتیاج بدوای دیگر نمی افتد وهرگاه استعمال این کردند وکلف متوقف شد وزیاده نگردید دران این طلا استعمال کنند نسخهٔ طلا که نزد وقوف علت استعمال کرده میشود بگیرند سنگسبویه یکدرم حجر فلفل یکدرم سم بز سوخته دو دانگ کبریتی که گاذران آنرا استعمال میکنند نیم درم همه را باریک بسایند وبخون سنگ پشت یا خون شب پره که آن بهتر ست حل کرده بر کلف طلا کنند ودو شبانه روز آنرا نشویند ودر هر روز دو بار ودر شب یک مرتبه تجدید آن کنند ودر معالجه کلف چیزی بهتر ازین ندیدم بعد تنقیه بدن مریض واحدی را ندیدم که این طلا استعمال کرد وصحت نیافت ودران اثر نکرد واز آنچه در آخر آن ونزد بقایا که ازان باقی ماند استعمال کنند این طلاست بگیرند برگ غار وحب الغار هر یک دو جزو وخاکستر قیصوم وخاکستر استخوان وبهترین آن خاکستر استخوان کفتار ست وکندر وزرنیخ مستعمل هر واحد یک جزو وبرگ سداب کوهی وبیخ آن دو جزو وزعفران یکجزو ومر دو جزو وصبر نیم جزو وهمه را بسایند وموم روغن از روغن غار ساخته بران نصف این دوای مسحوق اندازند ونصف آن در سرکه حل کنند

وبرکلف در روز انجه ببسر که گداخته طلا کنند و در شب آنرا بآب گرم شسته انجه بموم روغن آمیخته اند طلا سازند واین طلا کافی ست کلف کهنه را زائل میکند
خفیف کلف نو و در بصره دیدم که عبدان در کلف کهنه این دوا استعمال میکرد بابونه واکلیل الملک واشنان بسایند و بلعاب اسبغول آمیخته بر کلف طلا کنند
و دائم بآبیکه دران بابونه واکلیل الملک جوشانیده باشند بشویند واین دوا اثر نیک میکرد وعجائز را دیدم که انچه در کلف استعمال میکردند وکسی را از اطبا
ندیدم که استعمال اومی نمود ومن تجربهٔ آن کردم وآنرا احسن التاثیر یافتم اینست که بگیرند نان وآنرا با نمک بسیار واشنه اندک خوب بخایند بعده بر کلف ضماد
کنند و هر روز یکمرتبه بآب گرم بشویند که این کلف را بسرعت زائل میکند واین را بهر آن استعمال کردم که جالینوس نان خائیده را ذکر کرده پس
اثر آن نیک یافتم واز انچه برای کلف استعمال کرده میشود شستن بسیار متواتر بآب دریای شور ست وبدان کلف زائل میشود وامر کلف را طول میدهم
بهر آنکه در معالجهٔ او اشیاء منجه که خطا وخلل نمیکند ذکر کردیم ایضًا او گوید که در نمش حادث یعنی غیر مولودی بهترین چیزی که تجربه کرده ایم آن نمک سوخته
واشنان سوخته وآهک آب نادیده وصدف سوخته وخاکستر قیصوم ومرو برگ غار وحب الغار وخستهٔ خرمای سوخته وخرما با خستهٔ سوخته همه را مجموع
ومفرد بسرکه وبآب ضماد غلیظ کنند در هر روز وشب دو مرتبه بعد استفراغ بدن وفصد وگاهی دران این طلا استعمال میکنند غیر آنکه گاهی قرحه میکند اگر طبیب
بآهستگی استعمال آن نکند وآن نوشادر ونمک واشخار وخاکستر قیصوم ست همه را کوفته بیخته ببول طفل آمیخته طلا کنند که این جلای قوی کند غیر آنکه واجب ست
که آنرا در هر سه روز یکبار استعمال نمایند وبعد استعمال آن بر موضع روغن گل طلا کنند وگاهی دران این طلا استعمال کرده میشود بگیرند کندر و در سرکه تر
کنند تا آنکه حل شود بعده تخم کرفس وتوبال مس سوده بران اندازند وحرکت دهند بعده موم روغن ساخته بیامیزند وبرنمش طلا کنند صاحب کامل گوید که
چون حدوث کلف ونمش از بخار خون محترق پیدا شد فلهذا می باید که در صاحب او فصد سرو وشرب دوای مسهل خلط سوداوی واخلاط محترقه مثل
مطبوخ افتیمون وغاریقون وشرب ماء الجبن با سفوفی که دران هلیلهٔ سیاه وکابلی وبسفائج ونمک نفطی ومانند آن افتد استعمال نمایند وپرهیز از اغذیهٔ
قوی الحرارة مولد سودا کنند وبر اغذیهٔ معتدله وتدبیر معتدل اقتصار نمایند وبعد تنقیه بر روی این اطلیه گذارند **صفت طلا** برای کلف ونمش
بگیرند تخم خربزه وپوست بیخ نی هر واحد پنج درم تخم ترب تخم جرجیر کندش هر واحد دو درم همه را باریک سوده بآب ترب سرشته بر کلف در شب
طلا کنند وصبح بآب سبوس گندم بشویند **صفت** دیگر برای کلف بگیرند اشنان مربی تخم خربزه ده درم پوست بیضه وشیح سوخته هر واحد سه درم
تخم ترب آرد باقلا آرد عدس هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده بآب سرشته بر رو طلا کنند ویا بگیرند بوره ارمنی یکجزو ومغز بادام شیرین دو جزو وباریک
ساخته طلا نمایند وهرگاه کلف غلیظ باشد این طلا کنند خرء العصافیر وآرد جو مساوی سائیده بآب عنب الثعلب سرشته در سایه خشک کنند وبگلاب
حل کرده بر موضع طلا کنند **صفت** دوای دیگر برای کلف غلیظ خردل را باریک سوده بشیرهٔ انجیر سرشته طلا کنند وهرگاه موضع را بسوزد آنرا بشویند وبران کتیرا
بشیر تازه حل کرده نهند وبآب سبوس بشویند وهرگاه تسکین حاصل شود اعادهٔ دوا کنند وحذر از افتادن قرحه بر رو نمایند **صفت** دیگر حب المحلب و
حب البان وبادام تلخ مقشر وترمس وانزروت وتخم ترب مساوی کوفته بیخته بآب عصفر بسرشند واستعمال کنند **صفت** دیگر برای کلف غلیظ فلفل وقسط
تلخ وخاک سیماب وبادام تلخ وبورق وبیخ سوسن آسمانجونی وکندش وتخم ترب هر واحد یکجزو همه را باریک سائیده بسرکه وآب بسرشند وشب طلا کنند وصبح
بآبیکه دران پرسیاوشان وسبوس گندم جوشانیده باشند بشویند واما اطلیهٔ نمش قریب این طلاهاست **صفت** دوا برای نمش وبرش مغز بادام
تلخ وعدس مساوی سائیده بآبیکه دران انجیر پخته باشند سرشته طلا نمایند پس اگر غلیظ باشد بخردل سوده بآب انجیر سرشته طلا کنند دیگر بیخ سوسن آسمانجونی
یکجزو وخرء العصافیر دو جزو وقسط تلخ سه جزو همه را باریک سائیده بسرکهٔ خمر ممزوج بآب سرشته در شب طلا نمایند وصبح بآب سبوس بشویند **صفت**
برای برش غلیظ زرنیخ زرد دو جزو کندش یکجزو کوفته بروغن گاو سرشته طلا کنند وصاحب اورامی باید که دوام انکباب وجه بر آب گرم نماید دیگر برای
کلف مغز بادام مقشر وهچندآن سیماب بسایند تا سیماب کشته شود وبر رو طلا نمایند ابن هبة الله گوید که علاج کلف باخراج خون کنند اگر ازان مانعی نباشد
وبعد تنقیهٔ بدن از خلط سوداوی بمطبوخ فواکه وشرب ماء الجبن نمایند واغذیهٔ محرق خون ترک سازند وتعدیل غذا کنند بعد ازان تحلیل مادهٔ که در جلد رو ازان
خلط حاصل شده باطلیه نمایند وباید که معالجهٔ کلف در ابتدای حدوث او باودیهٔ محلله قابضه کنند وهرگاه کهنه شود وسیاهی او قوی گردد لازم ست که ادویهٔ محلله
قوی التحلیل بغیر قبض استعمال کنند **صفت** طلائیکه ابتدای حدوث کلف را نیکوست حضض وشیافت ماميثا وآرد عدس وآرد باقلا وماميران زرد ونرد وزعفران و

تخم خربزه و پوست بیخ نی و مغز بادام تلخ همه ادویه را کوفته بیخته بعسل بسرشند چندانکه بقوام موم گداخته گردد و بر کلف در شب طلا کنند و صبح بآب سبوس
بشویند صفت طلا برای کلف کهنه تخم ترب تخم جرجیر سرگین گنجشک خردل بیخ نی بادام تلخ خاک سیماب فلفل بورق ترمس قسط ادویه را سائیده
بآب برگ ترب سرشته اقراص سازند و یک قرص از ان بشیر تازه یا کتیرا در آب تر کرده حل کنند و استعمال نمایند و بآب سبوس بشویند و از افتادن
قرحه بر چهره حذر کنند و اگر آبله افتد رخصت دهند و اگر زمانهٔ کلف طول کند بران زلو بچسپانند که آن خونی را که اندران باشد امتصاص نماید و علاج برش و
نمش و خیلان قریب از علاج کلف است الا آنکه اینها محتاج بادویه قوی الاسهال برای سودا اند و واجب ست که طبیب استفراغ نماید در تنقیهٔ بدن از
مرهٔ سودا و بعد از ان تعاهد مواضع نقطها بادویهٔ قوی التحلیل کند صفت طلائیکه آنرا بر باید زرنیخ زرد و کندش و بورهٔ ارمنی و تخم کرنب و تخم ترب
سائیده بلعاب حلبه سرشته طلا کنند و ادمان بانکباب بر بخار آب گرم کنند و تکمید رو بدان نمایند تا آنکه سرخ گردد ابن الیاس گوید که در کلف در اول
امر فصد قیفال یا باسلیق و اخراج خون بقدر قوت کنند و اسهال اخلاط بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و شرب ماء الجبن با این سفوف نمایند
هلیلهٔ سیاه و کابلی و بسفایج هر واحد ده درم نمک نفطی یکدرم افتیمون دو درم کوفته بیخته شربتی مثقال بماء الجبن و بعد تنقیهٔ بدن از اخلاط محترقه موضع کلف
را طلا با طلیهٔ جلائیهٔ محلله مثل این طلا کنند مغز تخم خربزه قسط شیرین تخم جرجیر بورق فلفل حب المحلب مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته بآب معصفر شب
طلا کنند و صبح بشویند و دو نسخهٔ دیگر همانست که در قول صاحب کامل گذشت و هرگاه کلف غلیظ مستحکم باشد بیک دو مسهل منقطع نشود بلکه احتیاج بشرب دوای
قوی متواتر افتد پس حب افتیمون بمطبوخ آن و ماء الجبن بسفوف مذکور هر روز بخورانند و مبالغه در طلا بادویهٔ قوی تر از سابق کنند و این طلای کلف مستحکم
ست فلفل سیاه و قسط تلخ و بادام تلخ و بورهٔ ارمنی و بیخ سوسن هر واحد ده درم تخم ترب پنجدرم باریک سائیده بسرکه و آب آمیخته شب طلا نمایند
و صبح بآب مطبوخ سبوس و پرسیاوشان بشویند و ایضاً سیماب مقتول بخاء مغز بادام شیرین باریک سوده طلا کنند و علاج نمش و برش و خیلان خواهد آمد خجندی
گوید که در کلف بعد فصد اسهال بمطبوخات که دران غاریقون و شاهتره و هلیلهٔ سیاه و خیار شنبر و بسفایج و مانند آن باشد باید کرد و بعد تنقیه طلای عصارهٔ قثاء
بشیر مجرب ست دیگر بیخ نی تخم خربزه پوست بیخ کبر هر یک پنجدرم تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یکدرم کندش سه درم همه را سائیده بآب ترب سرشته شب طلا کنند
و صبح بآب مطبوخ سبوس بشویند و دیگر اطلیه همانست که در اقوال سابق گذشت و علاج برش و نمش در خیلان باید ابو منصور گوید که اگر کلف مائل بسرخی
باشد فصد سر رو کنند بعده طبیخ افتیمون بعد از ان ایارج بدهند پس بر موضع آن تخم ترب بمغز بادام تلخ و آرد باقلا و تخم خربزه و تخم معصفر طلا کنند و در ایام
راحت هلیلهٔ زرد و سیاه هر واحد یک جزو زنجبیل نیم جزو شکر بجند همه سفوف ساخته چهار درم بخورانند و اگر کلف سیاه باشد محتاج باسهال متواتر بطبیخ افتیمون
و لزوم ماء الجبن بود و با طلیهٔ قویه مثل تخم جرجیر و خاک زیبق و فلفل و بوره و زرنیخ زرد و زراوند و مویزج و کوگرد و دارچینی و سلیخه و عاقرقرحا و آهک و قسط
و تخم انجره و مشکطرامشیع و قردمانا و زهرهٔ بقر و جوز السرو و خردل و مانند آن طلا کنند و یا حب المحلب و بادام و مقل نرم بسرکه سرشته طلا کنند و یا بگیرند ریوند چینی و
بسرکه سرشته طلا نمایند و خون خرگوش گرم گرم طلا سازند و باقی اطلیه سابق مذکور شد و علاج نمش نیز فصد قیفال و نوشیدن طبیخ افتیمون و لزوم ماء الجبن
ست و اطلیهٔ آن همانست که در قول ابو سهل گذشت انطاکی گوید که گاهی احتیاج بفصد افتد و لا تنقیه واجب بود بعده اطلیه هر دوای
جالی منقی مثل خرزهره و املاح و مغز خربزه و افسنتین و بادام تلخ و نوشادر مع خرمهره در ترشی لیمون تر کرده و تخم ترب بحرف سوخته و سنا و مویزج
و بورق و کبریت و قثاء الحمار بکار برند هرچه از ینها بهم رسد بطریق طلا بعسل یا سرکه سرشته یا بطریق غسل بطبیخ آن و فعل این ادویه ببول انسان و شحم
قوی گردد گیلانی گوید که در کلف اولی آنست که فصد باسلیق از جانب راست در زنان و فصد اسیلم در مردان کنند بعده اسهال بطبیخ هلیله
و افتیمون و غاریقون و ایارج فیقرا با ماء الجبن مع سفوف سودا و یا حب شبیار نمایند و شرب مصفیات خون مثل شربت آلو و عناب و مانند آن نفع
میکند و سفوف افتیمون که در ذیل علاج مسطور شد با دواء قیه سکنجبین و مثل او آب ثابت بن قره درین باب قوی النفع نوشته و بعد تنقیه اطلیهٔ جالیه که آن در
اقوال سابق گذشت بکار برند دوای دیگر برای کلف بگیرند پوست بیضه و شتان مرغ تخم خربزه و آرد جو و بیخ نی و پوست عدس و آرد باقلا و فوفل و کف دریا
و مامیران چینی مساوی همه ادویه را کوفته بیخته بقدر حاجت بگیرند و بآب ترب سرشته طلا نمایند دیگر برای کلف بگیرند کتیرا سه جزو کندش یکجزو و سائیده بشیر دختر یا
شیر خر سرشته بر رو طلا کنند و دو ساعت بدارند بعده بآب که دران سبوس گندم جوشیده باشند بشویند علاج برای کلف غلیظ حادث در رو نیست که گمیز

اندک فلفل و اندک بورهٔ ارمنی و هر دو باریک سائیده بآب سرشته بر رو طلا کنند دیگر بگیرند اندک بوره ارمنی و اندک استخوان کهنه سوخته و بسایند و بر رو طلا کنند و یا بگیرند خزف نو و اندک حجر الفلفل و کوفته بیخته بر چهره طلا نمایند دیگر بگیرند ترمس و باقلا و جو مقشر و نخود و کرسنه و تخم خربزه هر واحد چهار درم قسط و بادام تلخ و بیخ سوسن و حب بلسان و کف دریا و زراوند مدحرج هر واحد دو درم تخم ترب و سنگ فلفل و کندش و سرگین گنجشک و انزروت هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده بآب سرشته هر روز بر رو طلا کنند و بآب سبوس بشویند دیگر بگیرند بیضهٔ مرغ سه عدد و در سرکه تند تر کنند تا آنکه نرم گردد بعده مع پوست آن بسایند و بدان آرد ترمس و آرد جو و استخوان کهنه هر واحد دو درم مغز بادام مقشر و مغز تخم خربزه هر واحد سه درم زعفران نیم درم آمیزند و ازادویه که کلف را بهر دانست که بگیرند دو درم سیماب مقتول در کف دست و بست درم مغز بادام مقشر باریک بسایند تا مثل مرهم گردد و دران سیماب مقتول خوب آمیزند بعده اندکی ازان گرفته بآب آمیخته بعد خروج از حمام برای مردان و در شب با یام حیض برای زنان بر رو طلا کنند که کلف را برباید دیگر برای کلف و نمش آرد ترمس ده درم تخم ترب و تخم خرجیر و قسط و بادام تلخ و بورق و فلفل هر واحد دو درم اشق یک نیم درم اشق را حل کرده باهم آمیخته بنادق سازند و نزد حاجت بگلاب سوده در شب طلای غلیظ کنند و صبح بطبیخ تخم خربزه و سبوس و بنفشه خشک بشویند و تکمید موضع قبل حمام بآب گرم از پارچه پشمین سازند و یا بران انکباب نمایند حتی که سرخ شود بعده عقب استحمام طلا کنند و بدانند که سیماب مقتول چون در اطلیه مستعمل در کلف و نمش و خیلان افتد نفع بسیار کند محشی شرح اسباب مینویسد که حکیم عابد سرهندی گفته که چون کلف مرض قبیح ست لهذا واجب شد بر من که از ادویه آنچه نزد من هست ذکر نمایم که این فن تجربه رسیده ذکر نمایم بر طبیب لازم ست که آنرا بعد تنقیهٔ بالغه استعمال کند از انجمله این سفوف ست و آن در قول بومنصور گذشت همواره بر نهار بخورانند و بر موضع کلف تخم ترب و مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه و سرگین گنجشک طلا کنند و ایضاً خون خرگوش گرم طلا کنند صفت دوائیکه رازی تجربهٔ آن نموده سیماب دو درم بادام مقشر سه درم سیماب را بمغز بادام و اندک آب گرم بسایند تا کشته شود بعده مغز تخم خربزه برابر هر دو سوده آمیزند و طلا کنند و هر روز بمرات تجدید آن نمایند و تا یک هفته نشویند و بعده چون بشویند کلف زائل شده باشد و من این را تجربه کردم و هر روز پنج مرتبه استعمال نمودم و کلف را قلع گردانید الا نوعی که آن بسرعت زائل میشود و همچنین از عدم اجتناب از اشیای محدث کلف بسرعت عود میکند و طلای دیگر که آنرا بسرعت قلع نماید نسخهٔ آن همانست که دران پوست بیضه و اشنان ست و در قول گیلانی گذشت دیگر بگیرند پیه جاموش و آنرا بنمک اندرانی نمکین ساخته طلا کنند که آنرا ببرد و گویند که این برص را برباید و آنچه در جمیع آثار سوداویه تجربه کرده ام نوشیدن طبیخ پوست بیخ طرخادر شراب کهنه بست روز تا چهل روزست که آن قلع کلف نماید بغیر احتیاج بسوی چیزی دیگر از مشروبات و آن در صلابت طحال مذکور شد مصنف اقتباس نوشته که اول رگ باسلیق زنند و بعد سه چهار روز فصد اسیلم کنند و بفاصلهٔ یک هفته و یا ده یا زده روز تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و شاهتره نمایند و اگر باقی ماند ماء الجبن نوشانند بعده عرق شیر باعسل افتیمون بدهند و این ضماد نمایند پوست خربزهٔ خشک و نارنگی و گل گز هر یک نه ماشه تخم کاسنی تخم بزدیه هر یک یکنیم توله بروغن بادام و روغن گل سرشته بکار برند و تخم کاسنی در روغن گل سوده طلا کنند و مالیدن پوست نارنگی تازه و همچنین تنشنم که بر درخت کیله بود نافع و کلف که در موسم سرما یا در حالت حمل افتد حاجت معالجه ندارد و اگر بعد گذشتن سرما یا وضع حمل باقی ماند این ضماد نمایند تخم خربزه با پوست و مغز و گل همیشه بهار و گل خرزهرهٔ سرخ و گل نیلهٔ باغی هر یک سه ماشه در روغن گل آمیخته و بعد دو ساعت آرد نخود و باقلا سرشته بروغن یاسمین چرب نمایند و حکیم کبیر علی خان علاج نواب فیض الله خان بهادر مغفور والی ریاست رامپور باین ضماد نمودند و در یکهفته صحت کلی حاصل شد سم الفار یکماشه صندل سفید هفت ماشه بآب لیمون کاغذی سوده طلای رقیق سازند و اگر قدری مرهم داخلیون بمالند و بعد دو سه روز که پوست باریک جدا شود و سوزش کند اول بروغن گل چرب کرده مغز بندق هندی در شیر میش سوده ضماد نمایند در یکهفته پوست صحیح برآید و صحت یابد و در برش و نمش که اکثر بسبب صعود بخارات فاسده از ضعف هضم می افتد اول جهت تنقیه معده در هفته سه مرتبه قی کنند بعده جهت تنقیه بدن مسهلات بلغم دهند و بعد از تنقیه تقویت معده باطریفلات نمایند

حکایت

خیلان جمع خال ست که آن را بهندی تل گویند

و آن نقطهٔ کوچک سیاه یا سرخ یا تیره رنگ بود که بر جلد حادث شود و فرق در خال و برش آنست که خال مجسم ذی حجم بلند از سطح بدن بود و سبب خال خلط سوداوی عکر یا خون محترق ست که از دهن رگها بیرون آمده زیر جلد محتبس شود و صلب ذی حجم گردد بسبب غلظ خود مثل صمغ که از شجر برآید و صلب گردد و بموضع او چسپید و خال نیز مثل نمش و برش گاه مولودی بود و آن لاعلاج ست و گاهی بعد ولادت عارض شود و زینت عضو بود مگر آنکه کثرت نماید علاج تدبیر این از فصد و مسهل سوداو اطلیهٔ جالیه نمایند

که در تکلف مسطور شد واگر ازان منقطع نگردد باید که آنرا اول سوزن بزنند تا خون ازان برآید پس سرکه وگلاب بشویند ومکرر این عمل نمایند تا خون تمامه برآید بعده ادویه جالیه که در باب کلف مذکور شد طلا کنند لیکن خالی که زنگ وبرنگ توت سرخ باشد ازان تعرض نباید کرد زیراکه آن اکثر متولد در اطراف شرائین بود پس تعرض آن باهن یا با ادویه حاده موذی بنزف الدم وهلاکت گردد چنانچه طبری حکایت کرده که شخصے را در بغداد دیدم که بالای ساق او برکناره شریان خال بود وازقطع او شریان منقطع شد وخون بسیار برآمد وهلاک گردید بعد آنکه ابراغ او ممکن نداشت ابن نوح گوید که اذرخیلان بگیرند بودینه کوهی در هاون با صلایه صاص سرکه بسایند وبرموضع آن طلا کنند یا بگیرند پوست کدو شیرین پس سرکه سوده بزنند ویا اشاخ انگور زربسوزند ورطوبتی که ازان سیلان کند بران طلا نمایند وهر طلا که استعمال کنند بعد حمام یا تکمید بآب گرم باید ابن الیاس گوید که علاج خیلان برش ونمش فصد قیفال واخراج خون بحسب قوت ست بعده اسهال بمطبوخ افتیمون وغاریقون وحب ایارج ولوغاذیا وماءالجبن مقوی بافتیمون واصلاح حال اخلاط تیا وال اغذیه محموده مثل نخود آب مغز بادام ولحوم تیهو وماکیان وحملان وزرده تخم مرغ نیمبرشت وادامت حمام وترطیب مزاج وبعد تنقیه اطلیه که در کلف مذکور شد طلا نمایند ویا قوتیر ازان بکار برند وباید که بعد طلا نعاید بدلک موضع ازانچه که دران سبوس پر ساؤشان جوشانیده باشند باید کرد وگاهی خیلان غلیظ باشد یا طلیه تحلیل نشود ومحتاج بخلانیدن سوزن واخراج خون وشستن بسرکه ونمک وبعد ازان تضمید با طلیه کلف باشد خجندی گوید که معالجه نمش وبرش وخیلان باخراج خون از فصد بقدر قوت واحتیاج ونوشانیدن ماءالجبن سکنجبین یا ترنجبین مقوی بافتیمون باید کرد وادامت حمام وترطیب مزاج بعد نضج پس اسهال بمطبوخ افتیمون مقوی بغاریقون وایارجات ومطبوخات واهلیلجات وافتیمون وشاهتره باشد واطلیه مذکوره در بهق اسود طلا کنند وگاهے این امراض از دفع بحرانی بود چنانچه اگر ماده او با وجود موت غلیظ تر باشد واین صاحبان تب را گاهی در جمیع بدن بود وگاهی مختص باطراف ایشان باشد

وشم

عبارت ست ازانکه جلد را بسوزن بخار زنند وسرمه یا نیل دران پر نمایند ونطرون یا سیاهی یا آب گندنا وجز آن بمالند تا انجا نقطهای کبود یا سبز پدید آید واین عمل اکثر زنان هنود بر سبیل زینت می کنند علاج اگر خواهند که آنرا دور کنند باید که اول بنطرون وآب گرم آنرا بمالند بعد ازان علک البطم بعسل نرم کرده بران نهند وسه روز بسته دارند بعده بکشایند ونمک خوب بمالند وبعد علک البطم بران بندند تا آنکه سیاهی وشم بتمامه دور شود واگر امثال این دوا فائده نکند عسل بلادر ودیگر ادویه بران نهند وبرجلے عسل بلادر سوزن بزنند تا اثر بلادر خوب ترشود وبعد زوال آن مرهم مندمل سازند ودوائی که در باب کلف در قول شیخ گذشت نیز وشم را قلع نماید ابو منصور گوید که این طلا بران نمایند که خون میت را نیز بکوست چون بدان طلا کنند بگیرند زرنیخ زرد یک جزو سنگ سرمه کند رسرباب نیم جزو وبسایند وبا سرکه برای وشم وبآب کشنیز تر بردم میت طلا بالای طلا ده بار در یک روز نمایند همچنین سه روز بعده بنطرون شسته اعاده تدبیر کنند وسوزن بزنند بران انجار وآهک پاشیده ببندند یا داغ نهند اگر کوچک باشد ویا ببورق بشویند وبران صمغ صنوبر نهند وتا ده روز بگذارند بعده بکشایند ویا بورق وعسل بگیرند وبران نهند ابن الیاس گوید که بگیرند نطرون وکندش وصمغ اجاص مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه وعسل بسرشند وبرموضع طلا کنند گیلانی گوید که این دوا قلع وشم کند بگیرند صابون ودرآب انجار حل کرده بدان برموضع وشم کتابت نمایند که قلع کند والا ادویه حاده قالعه چون بیخ برگ فلفیون وعنزان طلا کنند بعد ازان معالجه قرحه نمایند

خضرت وسواد

گاهی سبزی وسیاهی بسبب مردن خون زیر جلد بموضعی حادث شود واین بسبب ضربه یا سقطه بود که رگ باریک آنجا زیر جلد بشگافد وخون ازان برآید ومنجمد گردد ویا از خارج جراحت افتد در پوست ورگ وخون بفراغت نیاید وزیر پوست جمع شود چنانچه بعد از فصد ضیق مشهود میگردد علاج بعد سکون حرارت والم ضربه وسقطه برگ کرنب یا ترب یا پودینه سبز یا زرنیخ واشق ویا نطرون سرخ وسرکه ضماد کنند واگر این کفایت نه کند آن موضع را بسوزن بزنند وخون ازان پاک کنند اگر جامد نباشد واگر جامد بود وسائل نشود جلد را از یک جانب بنوک نشتر شق کرده ازان جدا کنند پس آنرا بآهستگی از سوزن بیرون آرند بعد ازان موضع را نمک بمالند وبنطرون وعلک البطم ضماد کنند وسبزی که بعد از فصد حادث شود از بستن خشکه گرم وزمان گرم زائل میگردد وبقول جرجانی انجیر بسرکه تر کرده اثر خون را که در جلد مانده باشد زائل کند اقوال اطبا سویدی گوید که ضماد عسل مخلوط بنمک وکذا زاج محلول بآب وکذا مرزنجوش وکذا کنجد وکذا آرد ترمس مطبوخ وکذا زفت ووفاق کندر وکذا اکما فیطوس وکذا اجر جیر به عسل ونمک وکذا صبر وکذا زوفای خشک وکذا پودینه دشتی وکذا آرد حلبه بیخته وترب وضماد حاشا هر واحد مزیل آثار ضرب ست طبری گوید که علاج این بر وجوه است آنچه بعض متاخرین اختیار کرده اند فصد مریض ونوشانیدن این مطبوخ ست آب عنب الثعلب وآب بادیان برآورده وعناب بزرگ دران بجوشانند بعده افشرده خیارشنبر وترنجبین حسب واجب دران

بمالند و صاف کرده سه طسوج سقمونیای مشوی و نیم درم مامیران چینی دران حل کرده بنوشانند و امر به پرهیز کنند بعد ازان بر موضع شرط زنند و بران محاجم نهند تا که خون محتقن بر آید بعد گل ارمنی و گل مختوم در سرکه حل کرده طلا نمایند و اما متقدمین گویند که این آثار از حک و مالش در حمام و ریختن آب گرم بران در ایام بعیده زائل شود و گویند که صبر برین تا که طبیعت آنرا تحلیل کند اولی از شرط ست و آنچه من معالجه بدان می کنم بعضے ازان اختراع منست و بعض دیگر ماخوذ از کتب و دستور اینست که فصد مریض کنند و استفراغ فضول نمایند اگر غالب باشد بعده طلای موضع دائم بروغن سوسن نمایند و گاهی طلای موضع بزرنیخ سرخ در سرکه حل کرده می نمایم و گاهی عسل را سوخته بسرکه طلا می کنم و از بهترین اشیا که درین آثار و غیر آن از شامه و خیلان استعمال کرده میشود این روغن ست بگیرند سوسن آزاد و سوسن آسمانجونی هر واحد ده طاقه و هزار چشان پنج درم و پنج عرطنیثا یک درم و این همه را در روغنے بجوشانند و بهتر آنها زیت ست تا آنکه مهرا گردد بعده بدان موضع را طلا کنند که این تحلیل خون محتقن در مدت قلیل کند و دیدم که اهل بصره علاج این آثار باین خبیص می کنند بگیرند آرد کرسنه و آرد نخود و اشنان کبار مساوی بعده اندک شکر سفید و اندک زرنیخ سرخ و اندک سنگ فلفل و اندک سنگ سبوبه داخل کرده باریک بسایند و در سرکه که اندران اندک فلفل مع لعاب اسبغول جوش کرده باشد حل کرده ضماد نمایند و این خطا نمی کند و از مجربات ست مسیحی گوید که برای سیاهی در چهره آرد حلبه آرد جو آرد باقلا بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد پنج مثقال نوشادر و اشق هر واحد دو مثقال اشق را با آب گرم حل کرده و باقی ادویه سوده سرشته قرص بسازند وقت حاجت یکی ازان در سفیدهٔ بیضه حل کرده استعمال نمایند و گاہے برای آثار در چهره استعمال می کنند آب حلبه و بدان طلا می نمایند و یا مرار در طبیخ اکلیل الملک خیسانیده و دران مغز بادام سوده آمیخته طلا کنند و یا بگیرند مغز تخم کدو و خربزه سوده در آب حلبهٔ مطبوخ آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند برادهٔ عاج و آرد ترمس و در آب خربزه حل کرده طلا کنند و یا بگیرند سفیداب مرداسنگ مغسول نشاسته مساوی به عسل آمیخته طلا نمایند دیگر آرد باقلا آرد جو هر واحد چهار جزو ترمس بیخ سوسن بیخ نرگس هر واحد دو جزو صمغ یک جزو صمغ را با آب خربزه حل کرده ادویه بدان سرشته طلا کنند دیگر بادام مقشر پنج مثقال کتیرا صمغ عربی هر واحد سه مثقال آرد باقلا پنج نوه طلا کنند و ایضا برای قلع آثار سیاه از جلد عسل بلادر بروغن پسته حل کرده طلا نمایند و یا شرط زنند و بران دوای حاد بپاشند تا آنرا بجورد بعده معالجه بمرهم نمایند بو علی سینا می نویسد که آثار ضربه و آثار سیاه را قلع می کند مرداسنگ سفید کرده و آنرا بچیزی از شحوم یا مغز نان طلا کنند و همچنین حجر فلفل معروف چون طلا نمایند آنرا انفع بین کند و کذلک بقلهٔ که آنرا فلفل الماء گویند و همچنین برگ کرنب و کندر و ترب و پودینهٔ رطب و زر نیخ هر واحد بمثل آب کشنیز و کرفس و اگر موضع را با آب و نطرون سرخ مع سرکه تند لطوخ کنند آثار سبز زائل شود و همچنین کندر و نطرون و صبر قلع آثار باد نجانی نماید و افسنتین بعسل طلا کنند و کذلک علک البطم وایضا لادن و باید که بر عضو چند روز بگذارند و ایضا مرهم داخلیون نیکو ست طلا ئے که برای آن جید ست مغز بادام تلخ یکدرم صدف سوخته حرف سفید هر واحد دو درم ماش مقشر نیم درم نخود سفید مقشر دو درم کرسنه یک درم ترمس نیم درم کف دریا یک درم استخوان بسیار کهنه یک درم انزروت یک درم سائیده بخشکاب جو و شکر سرشته بزرداب معصفر طلا کنند ایضا حکاک خزف نو بر عضو طلا کنند و پلیلج بروغن جوز ایضا نطرون اشق مرو گوگرد زرد مساوی ازان طلا بسرکه مکسور الحدت نمایند تا قرحه نکند همچنین قیمولیا و سرگین کبوتر و صابون و کندر مساوی بسرکه طلا کنند ایضا شاخ گوزن سوخته سفید شده و کندر و آرد ترمس آرد کرسنه و آرد باقلا مساوی اشق نوشادر بادام تلخ هر واحد ثلث جزو کتیرا صمغ هر واحد ربع جزو ایضا بعلک ضماد کنند بعده بگیرند نطرون و آهک خاکستر چوب انگور و بعسل سرشته طلا کنند و این برای کشش آثار قرح نیکو ست و گاهی احتیاج بشرط افتد مجوسی گوید که برای قلع خضرت موضع را بنطرون بشویند و بعلک الانباط طلا نمایند و یا این ضماد کنند نطرون و کندش و صمغ آلو مساوی باریک سائیده بعسل سرشته ضماد سازند و ببندند و در هر سه روز تبدیل آن نمایند و خلانیدن سوزن و مسح خون و مالیدن نمک و ضماد بنطرون و علک البطم قلع خضرت کنند و بهتر ازین دوای حاد معروف بدیگ بردیگ ست و چون لزوم طلای آن چند روز کنند تا موضع را بسوزد بعده روغن گاو بران نهند پس بمرهم منبت لحم علاج کنند

آثار قروح وجدری

اثری که بدن بعد از قرحه و آبله بماند اگر غائر بود محتاج باشیای مسمن بدن باشد و اگر مستوی بود مرداسنگ را سفید کنند و بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیده باسرکه و زهرهٔ گاو طلا کنند و اگر اثر قرحه ماشند شبه باقی ماند چربی بط با مرهم داخلیون آمیخته طلا کردن مفید بود و طریق سفید کردن مرداسنگ در بحث جدری در قول خجندی گذشت

سویدی گوید که ضماد فستقین بعسل وکذا پودینهٔ نهری بشراب پخته وکذا لاذن در روغن گل یا شراب حل کرده وکذا بادام تلخ وکذا نانخواه بعسل آمیخته وکذا قطران وکذا بیخ نے فارسی وکذا مُر وکذا بیخ قثاء الحمار خشک بسرکه وکذا آب بیخ شقائق النعمان وکذا عصارهٔ کرنب بشراب وکذا اقشار کندر وکذا داود انیا وکذا ریوند بسرکه هر واحد جلای آثار قروح نماید وضماد گل خشخاش آثار داغ را ببرد ابوسهل گوید که برای قلع آثار قروح مرداسنگ سفید مع روغن گل مداومت نمایند ویا بران دیاخلیون بچسپانند ویا نان میده بخر با سرشته بران چسپانند وبرای دور کردن آثار جدری وقروح مرداسنگ مربی بیخ نے خشک آرد نخود استخوان کهنه یا سوخته آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان قسط تلخ بلعاب حلبه وتخم کتان آمیخته طلا کنند شیخ می فرماید که همه ادویهٔ قویه از آنچه مذکور شد ضعیف از ان آثار قروح را نفع کند وازادویهٔ مذکوره برای این مجرب پیه خر وآب بیخ نے تر باندک عسل وجبق بنمک طعام به عسل سرشته است وفاشرا را در زیت بپزند تا غلیظ گردد واین مجرب ست وهمچنین ضماد باین صفت بگیرند ایرسا وقسط ومرداسنگ مغسول وشاخ گوزن سوخته وبورق واشق سائیده استعمال کنند حتی که نمش وکلف را نافع والیضاً بگیرند پشک شتر یا گوسفند کهنه سفید واستخوان بوسیده وخزف نو ونشاسته ومغز تخم خربزه وآرد نخود هر یک ده جزو بیخ نے خشک بست جزو ترمس پنج جزو حب البان پانزده جزو وبماء الشعیر سرشته طلا کنند واگر درین قسط ومرزنجوش وراوند هر واحد ده جزو داخل کنند بهتر باشد ومعالجهٔ این آثار در بحث جدری اشاره کرده ایم مجوسی گوید که در آثار قروح وجدری مُرداسنگ مربی وغیر آن که در قول ابوسهل گذشت بآب تخم خربزه یا بآب باقلا طلا کنند دیگر بگیرند مطلب ودر زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد بر موضع طلا نمایند ویا بگیرند پیه گورخر وپیه بط وبر موضع اثر بمرات بمالند که قلع آن کند ویا بگیرند زهرهٔ بز وزهرهٔ بقر وبر اثر طلا کنند ویا بگیرند عصارهٔ کرفس وفراسیون وباریک سائیده بعسل آمیخته طلا نمایند

بادشنام

سرخی زشت وفاحش ست مشابه بسرخی کسی که آنرا جذام شروع گردد وبر چهره واطراف ظاهر شود خصوصاً در سرما وسردی وگاهی با آن قروح بود وسبب او بند کردن سردی ست بخار کثیر دموی را زیر جلد وچون فاسد شود در جلد قروح پیدا کند واکثر عروض این مرض بکسی باشد که خون او گرم سوداوی بود ولهذا معالجهٔ او بعلاج کسے باشد که آنرا جذام ابتدا کرده باشد علاج اول فصد سر رو کنند واسهال بمسهل بارد یا مطبوخ هلیله نمایند وماء الجبن نوشانند ویا آب شاهترهٔ مروق با سکنجبین افتیمونی علوی خان دهند بعده اطریفل شاهتره علوی خانی خورانند ونخود سوده در آب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند ودر تفتیح مسام کوشند بحمام واین بخور برگ شاهتره ونیم سبز وگز وسرو وبادیان وگل گز هر یک سه توله واگر فائده نشود تدبیر او تدبیر ابتدای جذام کنند وبر عضو حجامت نمایند وزلو بچسپانند وعقب آن بچیزے درشت بخراشند تا از ان خون بسیار سیلان کند بعده نمک بمالند تا خون باقی بگدازد وتحلیل شود وموضع خراش وقرحه را بمرهم احمر ومرهم حل طلا کنند ونافعترین اشیا برائے انجذاب خون باقی مانده در عضو آنست که صابون طلا کنند وبگذارند تا خشک شود وخون را گداخته برکشد بعده بآب گرم بشویند ودر روزے بمرات اعادهٔ آن نمایند تا آنکه ماده تمامه بیرون آید وجلد پاک بماند ومولودی هرگز علاج نپذیرد ابن الیاس وخجندی می نویسند که علاجش اخراج خون ست وزلو درین بهتر از حجامت ست واما از فصد برای ازالهٔ امتلاے عام چاره نیست وصاحب او از نوشیدن آب سرد ونشستن در خنحانه ومسکن مهب شمال وهواے بارد حذر کند وهر صبح ماء الجبن بسکنجبین ساده یا دیناری نوشانند ونقتیه بمطبوخی کنند که دران هلیلجات وشاهتره وافتیمون وتربد باشد ومفرح بارد یا قوتی آنرا نفع بلیغ کند گیلانی گوید که درین مرض شدت تبرید مع تقویت نمایند وخاصةً تا مع تبرید مسکن مانع از تبخر باشد ودرین مفرح بارد یاقوتی استعمال کردم ونفع بین نمود وفصد رگ بینی بعد فصد قیفال کثیر النفع ست واز خواص فصد ادرنبه ست که آن ازالهٔ حمرت کریهه حادث بروجه نماید وچون فصد این رگ کسے نماید که این سرخی آنرا نباشد این مرض وحمرت آنرا پیدا شود واین از خواص ست واما زلو کشندرین سرخی می چسپانند بنابر ردائت ماده وحدت آن پس باید که اولاً بصابون وانجبیر طلا نمایند وترک کنند حتی که امتصاص آن نماید بعده بآب گرم بشویند بغیر آنکه بسوزد وبمرات اعاده بران نمایند

فساد لون

یعنے تغیر رنگ از مجرای طبیعی بسوی آنکه مشابه خلط غالب باشد مثل زردی وسیاهی در یرقان وغلبهٔ رصاصیت در بلغم وشدت سرخی در خون وشیخ الرئیس مےفرماید که رنگ جلد متخیل میشود بسیاهی بسبب آفتاب یا سردی یا هوا یا قحل وقلت استحمام یا تناول طعامهای شور وگوشت نمک سود یا استحالهٔ خون بسوداویت ومتخیل میشود بزردی بسبب اسباب زرد کنندهٔ رنگ که آن طول امراض وغموم وفقدان غذا وکثرت جماع واوجاع وحرارت شدید هوا وشرب آبهای ایستاده است

وازمأکولات نانخواه و کثرت شمیدن او حتی که نظر بدان چنانچه گفته اند و سرکه و دامان او زرد کننده چهره است و زیره شرباً و لطوخاً بسرکه و طول مقام در خانه که زیره بسیار در آن
باشد و استکثار تناول سرکه و خوردن گل حتی که سدد در فوهات عروق افگند و سمرقندی گوید که تغیر لون در اکثر یا از دفع طبیعت بود خلط مفسد لون را بسوی ظاهر جلد چنانچه در
بحرانات و یا از غلبهٔ فضول در بدن و اختلاط او با خون مثل آنکه در یرقان سیاه و زرد عارض شود و یا از فساد مزاج احشا مثل طحال چون از جذب سودا از جگر ضعیف شود
و مثل جگر چون از تمیز صفرا یا صفرا از خون یا از دفع آنها بسوی مفارغ آنها ضعیف گردد و مثل معده چون از هضم تام و ضعیف شود و یا از سوء تدبیر مأکل و مشرب چنانچه
سیاهی رنگ از کثرت خوردن پیاز و کرنب و زردی رنگ از کثرت تناول نانخواه و زیره و افادهٔ حاره حادث شود و از کلام بقراط مفهوم میشود که رنگ بدن تابع اخلاط
بود چون متحرک بسوی عمق بدن نباشد طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که نظر کنند اگر رنگ کسی بسیاهی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان اسود یافته شود
سببش یرقان اسود باشد و الا حال طول مقام در آفتاب یا سردی یا هوای گرم یا قلت استحمام یا کثرت تناول ملوحات بپرسند پس تقدم هر کدام از ینها که
بگوید سببش همان باشد و هرگاه این اسباب یافته نشود سببش استحالهٔ خون بسوداویت باشد و اگر رنگ شخصی بزردی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان اصفر
یافته نشود از حال تقدم طول مرض و غم و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع و قیام در هوای حار و شرب آب غیر جاری و خوردن نانخواه و زیره و سرکه و گل بکثرت
سوال کنند پس اقرار هر کدام ازین اسباب که نماید سببش همان باشد و الا بحال جگر و معده نگاه کنند اگر در یکی ازین هر دو عضو آفتی و ضعف در افعال مخصوصهٔ
آن دریافت گردد سببش ضعف جگر یا معده باشد و ایضاً در رنگ معهود سفیدی بیشتر بود و در لون کبود و زردی اکثر باشد **علاج** اگر سبب فساد رنگ دفع
طبیعت خلط مفسد اللون را بظاهر جلد باشد تنقیه بمسهل موافق آن خلط نمایند و ادویهٔ جالیه چون آرد جو و باقلا و نخود و تخم ترب و ایرسا و تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته
و کتیرا و بوره و مانند آن سوده با شیر آمیخته طلا نمایند و بعد خشک شدن به آب نیم گرم بشویند و یا قدری روغن گل افزوده در شب طلا کنند و صبح آرد نخود که در آن
سنبل الطیب باشد مالیده به آب گرم بشویند و بروغن یاسمین چرب سازند و همچنین بدفعات استعمال نمایند و اگر سببش کثرت ماده در بدن باشد تنقیهٔ بدن از خلط
فاسد موجب آن یعنی صفرا یا سودا نمایند چنانچه در یرقان اصفر و اسود مذکور شد بعده اطلیهٔ جالیه استعمال کنند و اگر سبب آن فساد احشا باشد بر تقویت آن انچه در باب
ضعف معده و جگر و سپرز مسطور شد حسب حاجت بکار برند و اگر سبب طول قیام در آفتاب یا هوای گرم و سرد باشد استحمام نمایند و به آب گرم انکباب کنند
و عقب آن ادویهٔ جالیه بمالند و در گرمی هوا تبرید نیز استعمال کنند و اگر سبب تناول اشیای مغیر لون باشد ترک آن نمایند و اگر سبب آن نقاهات امراض باشد
بتقویت پردازند از خمیرهٔ مروارید یا دواء المسک بعرق عنبر و شربت یاقوت و اگر سبب فقدان غذا باشد تکثیر طعام مولد خون رقیق کثیر جید چون ماء اللحم و بیضهٔ نیمبرشت
و نخود و انجیر فرمایند و اگر از غم باشد ازالهٔ آن نمایند و تفریح قلب کوشند و اگر سبب کثرت جماع باشد ترک آن لازم دانند و اغذیهٔ مولد خون خورانند و اگر سبب وجع
باشد تسکین الم کنند **ذکر ادویهٔ مفرده محسن لون** کثرت خوردن پیاز بسرکه پرورده در تحمیر چهره و تحسین لون مجرب سویدی ست و کثرت تناول کرفس الماء
و کذا قراصیا و کذا جوز جندم بعسل و کذا اهلیلهٔ سیاه و کذا زیتون سیاه و کذا بقلهٔ ترنجان مسلوق و مطیب بروغن بادام و کذا برنج و کذا حاشا و کذا پرسیاوشان و کذا
پیاز عنصل بریان و کذا حب الآس و کذا حماما و کذا سرکوتر مع پر کیدان باشد سوخته هر روز نیم مثقال تا سی روز متواتر هر واحد محسن لون و مزیل صفرت وجه است اگر
خبث الحدید سه وقیه مثل غبار سوده و در صلایه و از ده بار شسته در دیگ مسی اندازند و بران زیت آن قدر که سه انگشت بالای آن باشد بریزند و جوش دهند تا ثلث
آن برود و حرف باریک سوده یک اوقیه آمیخته از آتش فرود آرند و هر روز یک ملعقه بلیسند تحسین و تصفیهٔ رنگ نماید و حق آنست که خوردن خبث الحدید در معاجین
آن در سرخ کردن رنگ رو و دفع زردی آن عظیم النفع است و بتجربهٔ راقم رسیده و خلط سنبل هندی و کذا سرکهٔ عنصل در اشربه و اغذیه و غسل وجه از ایرسا و کذا آرد نخود و کذا آرد
کرسنه و کذا آرد باقلا و تخم شلجم و کذا آرد برنج و کذا آرد ترمس و طلای روغن زنبق یا سوسن بموم زرد بر چهره و کذا اغری السمک آرد باقلا و کذا امیدهٔ گندم
بسفیدهٔ بیضه مرات و کذا نمک اندرانی و آرد باقلا و کذا آرد جو به آب غوره آمیخته در شب و شرب شیر لاسیما شیر زنان و شیر بز و کذا آب نقیع نخود و کذا المنقوع غذایه
و کذا حرف مبرد ز بر نهار و کذا طبیخ ابریشم بشکر و کذا طبیخ انیسون هر یک محسن لون ست و گویند که مالیدن برگ خندهره و گل آن بی بدیل ست و کذا گذاشتن خرقهٔ
مبلول بطبیخ شیطرج بر چهره روی سرخ کند **ذکر ادویهٔ مرکبه که تحسین رنگ نماید** اطلیه که برای جلای رو و نرمی و براقی آن معمول ترمس تخم ترب تخم شلجم
کچور چاکسو قسط شیرین حب البان حسن یوسف یعنی کملے هر یک چهار ماشه مروارید ناسفته دو ماشه سفیدهٔ کاشغری راوند چینی بیخ سوسن شیطرج فوه
مصطگی زعفران آرد باقلا آرد جو نخود بریان آرد برنج کندش تخم جرجیر کف دریا مغز تخم خربزه مغز تخم کدو شیرین مغز بادام هر یک چهار ماشه کوفته بیخته قرص

سازند و بکار برند **ایضاً** که جهت تصفیه و تحسین لون برای خیر النسا بیگم تیار شده بود آرد جو آرد باقلای مقشر آرد کرسنه آرد ترمس آرد نخود نشاسته آرد عدس هر یک
شش ماشه مغز تخم خربزه یک توله کتیرا چهار ماشه کوفته بیخته استعمال نمایند **غمره** مغز تخم تربوز مغز بادام آرد برنج مغز تخم خربزه بیخ بنفشه مغز تخم خیارین خشخاش سفیده سفید گلنار گل سرخ
گل معصفر پوست نارنگی برگ و بار نیم بار کاین برگ خار شتر پوست انار گل بول گل خطمی استخوان بوسیده صدف سوخته لعاب اسپغول لعاب بهدانه **ایضاً** زرد چوب تنگ کابلی
الایچی زعفران محلب بیاشته سنبل الطیب سعد محلب بیخ کبر بسفایج بیخ نی مامیران نوفل زرنیخ بشیر سوده **دیگر** پوست درخت سرس سورنجان مویزج خردل بشیر سوده **دیگر**
پیاز عنصل تخم کنجد حسن یوسف قسط مروارید انزروت لک کف دریا سنبل الطیب گل ملتانی سفیداب قلعی اکلیل الملک ایرسا **دیگر** آرد عدس آرد نخود مقشر آرد شعیر
آرد باقلا بادورخت جز آرد تخم پنوار آرد جو مغاث سفیده تخم مرغ آب سبوس شیر درخت انجیر روغن چنبیلی پوست تخم مرغ **ایضاً** جهت آثار جلدیه و تصفیه لون مفید آرد جو نه ما
مرداسنگ مغسول شش ماشه سرکه کهنه روغن چنبیلی هر یک دو توله روغن گل یک توله لت کرده بر بدن بمالند **غسول** که جهت دفع زردی بشره و یرقان مجرب
صاحب تحفه است پرسیاوشان شیح ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج مساوی جوشانیده بآب آن روی را مکرر بشویند **اقوال مهره شیخ** می فرماید
بدانکه هر چیز که تحریک خون و روح بسوی جلد میکند آن رونق و صفائی و سرخی آن را می پوشاند و بعینه آنچه جلای خفیف می نماید جلد را رقیق تر میگرداند و از آنچه بر روی
آن مرده باشد بلطف می رباید و خصوصاً اگر در آن صمغ باشد و با این همه احتیاج می افتد بپوشیدن او از گرمی و سردی و هوا و اشیای محرک خون بسوی جلد این فعل
بر چهار گونه می کنند یکی تولید خون و خصوصاً رقیق دوم تنقیه خون سوم بنشر خون و بسط او و تحریک او بسوی خارج و تفتیح مجاری او چهارم تجذب او بقسر از داخل
بسوی خارج و اشیای محسن لون بطریق اول مثل تناول نخود و بیضه نیمبرشت و ماء اللحم و شراب ریحانی ست و تناول انجیر خون رقیق میسازد و بسوی جلد پیدا می کند
و بدین سبب بسیار در بدن پیدا می نماید از نا تعمین کسی که زنگ او بگردد و اراده کند که رنگ او بزنگ قدیم عود کند با نجیر خشک و به بسیار انتفاع یابد که این هر دو خون
لطیف و حرارت غریزی را بیفزایند و از آنچه برای این مجرب ست اینست که چند روز متواتر بر ناشتا شراب و شیر بنوشند و اشیائیکه بتنقیه خون این عمل کنند
مثل اطریفل صغیر و هلیله مربی ست چون بدوام استعمال نمایند و هلیله کابلی قوی تر از اطریفل ست و اشیائیکه به بسط خون و نشر او این فعل کنند مثل حلتیت
و فلفل و سعد و قرنفل ست چون در طعام افتد و مثل زعفران با وجود آنکه زعفران خون را رنگین نیز میکند خصوصاً در سنجنج و شربت آن تا یک درم ست و مثل زوفا بگیرند
زوفای خشک دو درم زعفران نیم درم و با شکر بخورند و ایضاً و ج محسن لون ست و لعبت بربری از درم تا دو درم چون در سویقها خوب مخلوط کرده
بنوشند تا مورث اشتعال فاحش نگردد و از بقول مثل ترب و گندنا و پیاز ست و کرب خاصه و ادمان اکل او و ثوم نیز و از افعال و حرکات اغتیاظ و
غضب و جدال و ریاضت معتدله و کشتی ست و ایضاً سرور و طرب و مطالعه اشیاء مونس از افعال و اعمال مثل سماع خوش و مجالست انطاف
و ظراف و نظر بطرف اصناف مبادرت از برهان در سبق و نظاره اسپ تاختن و اشیائیکه از خارج بجذب نیز بجلا این فعل کنند لطوخات و غسولات
است مرتب از آرد باقلای مقشر و آرد جو و کرسنه و آرد گندم و نشاسته و آرد نخود خاصه و آرد عدس و آرد برنج و غری السمک و ایرسا و لادن و انجیر و کندر
و مصطگی و روغن آن و پوست بیضه و گوشت صدف و مقل و مرتک و سفیداب و برادهٔ عاج و استخوان بوسیده و محلب قوة الطیب نیز درین قوی ست
بادام شیرین و تلخ و تخم خیار و خربزه و قثاء و کدو و آرد تخم ترب و تخم جرجیر و اکثر آنست که چهره در زنگ را صاف و پاک میکند طلا
بنشاسته و کتیرا با شیر سر روز و عصارهٔ قنابری و زرداب عصفور و شیر با که همان وقت دوشیده باشند و طبیخ اظلاف گوساله که در آن مهره کرده باشند و طبیخ لحم صدف و
سفیدهٔ بیضه و طبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک **غسول جید** باقلای مقشر کرسنه ترمس تخم ترب مغز تخم خربزه نخود نشاسته از آن غسول سازند **غمره جید** بگیرند آرد باقلا و
آرد جو هر واحد یک جزو آرد نخود دو جزو عدس مقشر کتیرا نشاسته هر واحد نیم جزو مغز تخم خربزه دو جزو زعفران بقدری که رنگین کند بشب طلا نمایند و صبح بطبیخ پوست خربزه و طبیخ
بنفشه و مانند آن بشویند **دیگر** بگیرند بادام شیرین و کتیرا و صمغ و آرد باقلا و ایرسا و غری السمک مساوی و غری را در آب بمقداری که همه را کافی باشد گداخته ادویه
آمیخته طلا سازند **دیگر** آرد باقلا و جو و نخود و میدهٔ گندم بسفیدی بیضه طلا کنند و از چیزیکه تجلیهٔ قوی کند بلبوس و پیاز و بورق و نانخواه بعسل ست و
اشق و روغن بابونه و میعه سائله شدید التنقیه است و کبریت نیز و زرنیخ و سرگین سوسمار و بیخ نرگس **غمرهٔ قویه** بگیرند زرداب معصفر و بپزند تا غلیظ
گردد پس از آن یک اوقیه بگیرند و با این ادویه بسرشند سرگین گنجشک و آرد ترمس و آرد نخود و مغز تخم خربزه سوده باهم آمیخته طلا نمایند **غمره دیگر** کتیرا
و آبگینهٔ شامی مثل غبار سوده و زعفران و ترمس و مغز پنبه دانه هر واحد یک مثقال بروغن بادام طلا کنند و چون هر شب بخردل سفید و زرنیخ سرخ

یا زرد بشیر بر چهره طلا نمایند و صبح بشویند چهره بسیار سرخ گردد لیکن باید که باحتیاط باشند زیرا که زرنیخ در بشره قرحه میکند پس مقدار او بسیار اندک و مقدار شیر زیاده کنند
و این ادویه قوی الجلا سخت را که در ابتدای جذام باشد و آنرا تنگر و تشوز و بمن تامند چون بران استعمال کنند آنرا زائل کند و ایضاً از چیزی که مختص است
و بقوت تنقیه نماید ابیست موم سفید بورق کندر گوگرد زرد مساوی بسرکه قرص سازند و خشک کرده نزد حاجت بسرکه و عسل استعمال نمایند و کف بورق
درین بهتر از بورق ست و ایضاً بگیرند صابون و اشق هر واحد یک رطل و در سه رطل آب بگدازند و بران کندر و مصطگی و نطرون مساوی بنادقیه بدازند و خوب
بسایند و بشب استعمال کنند و ایضاً آرد کرسنه و آرد نخود و باقلا و جو و ترمس و ایرسا و بیخ نرگس مساوی یک یک جزو و از صمغ و اصل سوسن نیم نیم جزو و قرص سازند
و بدانند که بیانچه در کلف و برش و آثار و کمودت خون نفع کند آن درین نفع قوی تر نماید و اندک آن کفایت باشد خجندی گوید که زردی رنگ گاه از مقاسات اهم امثال
و صوم بسیار و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع حادث شود پس تدبیر هر واحد از ان بچیزی نمایند که مناسب آن باشد از تناول اطعمه جیدالکیموس از لحم ماکیان و چوزه
آن و تیهو و خرفان و جدی و ماهی رضراضی و زرده بیضه نیمبرشت و قلیه بکزر و پیاز و انگور پخته و استعمال حمام بآب شیرین و اجتناب از بیداری و جماع و غضب و
عقب و اندک از شراب ریحانی بنوشند و استعمال اطلیه جاذبه خون بسوی ظاهر بدن مثل طلا تخم خربزه و خردل و مر و مصطگی و کندر بشیر تازه کنند غمره مصفی
رنگ بادام شیرین مقشر نشاسته کتیرا هم را بآب عصفر آمیخته شب بر رو طلا کنند و صبح بآب گرم مطبوخ بنفشه و سبوس گندم بشویند غمره که روی را سفید کند و از اخلاط
فاسده پاک نماید آرد جو آرد نخود آرد باقلا نشاسته کتیرا تخم ترب بشیر سرشته بر روی طلا کنند و صبح بطبیخ بابونه و بنفشه بشویند دیگر که چهره سرخ گرداند زعفران فوة الصبغ
کندش مر مکی مصطگی مساوی بآب پیاز بلبوس سرشته شب بر رو طلا نمایند و صبح بآب گرم بشویند و گاهی احتیاج بتسوید چهره یا بزرد کردن آن بسبب مصلحت امور
افتد غرض از ان آنست که احوال بر غیر مشتبه گردد طلائی که چهره را زرد گرداند زیره زرد آب معصفر هر دو سوده بر چهره طلا کنند و در طعام زیره بسیار اندازند و دائم
آنرا ببویند و کثرت بیداری و قلت اکل از مصفرات لون ست طلائی که رنگ را سیاه گرداند نوره و مرداسنگ آمیخته بر رو طلا کنند که آنرا آنچنان سیاه کند که انقلاع
او دشوار گردد و هرگاه اراده قلع او کنند بسرکه که اندران اشنان سبز جوشانیده باشند بشویند و بعسل و یا ترشی ترنج و یا آب آرد جو بسرکه مکرر بمالند تا بحالت اولی عود
کند ابو منصور گوید که برای سفید کردن رنگ بگیرند نشاسته و کتیرا و بشیر سرشته طلا کنند و هرگاه خشک شود بران اعاده طلا تا یک هفته نمایند و یا بگیرند آرد باقلا
و کتیرا و سفیدی بیضه آمیخته طلا نمایند و یا بدان هر روز روی را بشویند و آنچه از اغذیه رنگ را سفید و رقیق و صاف گرداند شیر و شحوم و امخاخ و ادهان و
لبوب ست چون مفرد و یا مرکب از ان بخورند حریره که رنگ را سفید کند چون مداومت نمایند بگیرند شکر و در شیر حل کنند و از ان حریره بنشاسته و روغن بادام
بسازند قرص که همین عمل کند بگیرند شیر و دران شکر حل کنند و دران روغن بادام و مغز استخوان و سفیدی بیضه خوب مخلوط سازند و بلباب گندم سرشته بخورند
و ابن ماسویه گوید که مداومت خوردن کرنب تحسین لون نماید و خوردن نمک بسیار در طعام صفائی رنگ ببرد و محمد بن زکریا گفته که طلای چهره بعسل در شب
و غسل او بآب در روز رنگ را پاک و صاف کند و اگر بدن و چهره را بفیتولیا یک رطل نطرون بریان ایرسا سعد سنبل الطیب هر یک یک اوقیه بشویند صاف و نیک
گرداند و از اغذیه که رنگ را سرخ و صاف کند نخود و انجیر خشک و ترب و گندنا و نشاسته و پیاز و انار شیرین و گوشت و شراب سرخ و زردی بیضه نمک و انگور و توم و کرسنه
و انیسون و زعفران ست و زوفای خشک خاصه در تحمیر لون و استحمام بآب گرم شیرین رنگ را سرخ گرداند دوائی که رنگ را سرخ کند بگیرند زوفای خشک ده
درم زعفران سه درم انیسون پنج درم شکر برابر همه کوفته آمیخته هر روز دو نیم درم بخورند و تناول معجون احمر موصوف در باب علل جگر و همچنین معجون خبث الحدید و نخوش
رنگ را سرخ و صاف کند و بختیشوع گوید که اگر چند روز بشیر بشراب آمیخته بنوشند تحسین لون نماید و ایضاً خوردن خاکستر طرفا با شکر چند روز رنگ را سرخ گرداند و آنچه رنگ را زرد گرداند
مقام در مواضع حاره و شرب آب ایستاده و بیداری و ادمان خوردن سرکه است و تناول گل و انگشت و زیره و نانخواه خاصه شما و اکلا و آنچه رنگ را
سیاه کند آن تعرض بآفتاب و باد ست و تناول اغذیه تمکین و تعب و ترک استحمام و طلای معصفر و مسود هر دو در قول خجندی گذشت طبری گوید که فساد
بشره گاه عارض میشود برای انسان از دو سبب یکی از مرض و آن دو قسم ست یا از فساد احشا مثل طحال و کبد و معده و یا از حمیات طویله و آلام شدیده
دوم از بدی غذا و سوء تدبیر در این همه لا محتاج باصلاح غذا ست و اصلاح احشا و صبر بر فاقه تا آنکه هضم او قوی گردد و خون او تازه شود و اگر بعد از ان
فساد رنگ باقی ماند این ضماد استعمال کنند بگیرند اشنان اصفهانی و آرد باقلا و آرد ترمس و آرد نخود و مغز بادام مقشر و مغز بهدانه و مغز تخم خربزه و
مغز تخم خیار و بادرنگ و کف دریا و گلی که در سفیداب یافته می شود مساوی همه سائیده بشیر تازه و اندک عسل آمیخته شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند

دگاہے این ہمہ بشراب آمیختہ برو طلا می کنند وگاہی بلعاب اسپغول می آمیزند و بر پارچہ طلا کردہ بر روی چسپانند بعدہ قلع کردہ بآب گرم کہ دران سرطانات نہری جوشانیدہ باشند می شویند و این در تحسین لون متغیر از اسباب مذکورہ بالغ النفع ست **واما** تحسین لون ح ائش و الوان اصحاب پس بگیرند سفیدا ب صفرکہ از اسرب رصاص قلعی می گیرند و در شیر زنان حل کنند و پنبہ بدان بیالایند و روی را بآب گرم شستہ بجامہ پاک کردہ آن پنبہ را بر رو بگردانند و ساعتی در مخ پوشیدہ بگذارند کہ این رنگ چہرہ صبحان بسیار نیک کند و از چیزے کہ بدان تغیر رنگ بسوی سیاہی ترد حاجت او می کنند اینست کہ بگیرند خبث الحدید مثل غبار سودہ و با عدس سوختہ سودہ آمیختہ برو طلا نمایند بعدہ در حمام داخل شوند و بران آب نیم گرم بریزند بعدہ روی را بدست بمالند کہ این تغیر او بسیاہی شبیہ با لوان تسوید شمس گرداند و از اشیای کہ بدان رنگ را زردی کنند اینست کہ بگیرند زیرہ کرمانی و بار بع آن زرد چوب بسایند و بآرد جواری آمیختہ بر چہرہ طلا کنند بعدہ بآبے کہ دران انجیر پختہ باشند بشویند کہ این چہرہ را مثل رنگ مریضان گرداند و آن چیزی کہ بدان رنگ چہرہ سرخ شبیہ بشقرت گرداند اینست کہ بگیرند شیطرج ہندی و در سرکہ جوش خفیف دہند بعدہ خرقہ درین سرکہ آلودہ بدان ضرب خفیف متواتر بر چہرہ دہند کہ این روی را بسیار سرخ کند بغیر آنکہ معلوم شود کہ این سرخی از لون طبیعی او نیست **ابن الیاس** گوید کہ ہرگاہ رنگ شاطب بود وارادہ سفید کردن او بود ہر صبح جلاب سکنجبین سادہ دہ درم و شربت سیب دو درم و گلاب دہ درم بنوشند و غذا قلیہ با توابل از لحوم برہ و گردن بزغالہ بگزرزیا پیاز و از اطعمہ غلیظہ مولد سودا و خاصۃً از نانخواہ و کرویا و حبیل حذر کنند و غمرہ استعمال نمایند بگیرند بیخ نے و تخم خربزہ و آرد ترمس و آرد باقلا و آرد جو و آرد نخود مساوی بشیر تازہ سرشتہ برو طلا کنند و چون ارادہ سرخ کردن روی باشد تدبیرش خوردن لحوم و حلویات و ترک استفراغ و مشی بسیار و ریاضت و تعب و خواب روز و جماع ست و امر بخوردن سیر و پیاز و گزر و قلیہ متوبلہ و استحمام کثیر بآب گرم و دلک وجہ در حمام بخرقہ بدلاک لین معتدل کنند و چہرہ را بلاک مع اندکے سفیداب ارزیز طلا نمایند **گیلانی** گوید کہ این غمرہ چہرہ را سفید گرداند جو مقشر چہار جزو تخم خربزہ آرد باقلا آرد نخود سبوس جواری کتیرا ہر واحد دو جزو ترمس یک جزو ہمہ را باریک سائیدہ بشب طلا کنند و صبح بشویند و سہ روز یا پنج روز این عمل کنند **دیگر** کہ وجہ را جلادہد بادام شیرین و کتیرا و آرد نخود و باقلا سائیدہ بماء الشعیر در شب طلا نمایند و صبح بآب سبوس بشویند **دیگر** بگیرند آرد عدس و نخود و باقلا و آرد ترمس و جو و بادام شیرین مقشر باریک سائیدہ ہر واحد یک جزو کتیرا نیم جزو بورق صناعت ربع جزو ہمہ را باریک سودہ بشیر تازہ بسرشند و برو طلا کنند و یک شبانہ روز بدارند بعدہ بآبے کہ دران سبوس آرد سفید جوشانیدہ باشند بشویند و دو سہ بار اعادہ آن کنند تا آنکہ روی سفید گردد **دیگر** کہ بہتر ست اشنان مربی بآب خربزہ سہ روز خشک کردہ سائیدہ یک جزو پوست عدس پوست بیخ نے ہر واحد ربع جزو ہمہ را باریک سائیدہ بآب سرشتہ بر چہرہ طلا کنند و تضمید برگ کرنب یا ترب یا پودینہ قوی تر از انست و کسی کہ ارادہ تحمیر وجہ کند ادمان خوردن لحمان و شرب شراب جید کہنہ و اکل ثوم و سفرجل و استحمام بآب گرم بسیار کند و چہرہ را دلک معتدل نماید و زنان با وجود این تدابیر بر چہرہ خود گلگونہ مرتب از لاک خوب ساختہ با اندک سفیداب ارزیز طلا نمایند **سرہندی** گوید کہ در فساد لون از مجربات خبث الحدید مدبر باین صفت ست بگیرند خبث الحدید کہنہ کہ در ویرانہ یافتہ شود و در آتش سرخ کنند و در بول مادہ گاؤ نازایندہ ہفت بار سرد نمایند بعدہ در نقوع ترپھلہ ہفت مرتبہ بعد ازان اقراص بسیار ساختہ در ظرف مسی نہند و بران برگ درخت پیپل پوشند و زیر و بالای او پاچک دشتی نہادہ آتش دہند تا آنکہ اقراص بسوزند و در آب لیمو ہفت بار پس در سرکہ ہفت بار و ہمچنین در آب کاسنی سرد کنند بعدہ در آب گھیکوار اقراص ساختہ بدستور سابق بسوزند بعد ازان در شیر آکھ ترکنند و بدان لطوخ سازند و در ظرفی کردہ گل حکمت نمایند و در آتش پاچک دشتی بسوزند و بعد سرد شدن برآوردہ باریک سودہ بردارند و بقدر یک ماشہ بروغن گاو لت کردہ بخورند و این مجرب جید ست و چیزی از عقاقیر درین باب عدیل او نیست

حفظ جلد از آفتاب و باد و سردی

شیخ میفرماید لازم ست کہ بسفیدی بیضہ یا بآب صمغ یا بموم روغن طلا کنند و یا بگیرند نان میدہ در آب ترکردہ صاف نمودہ بچکانند آن بسفیدی بیضہ آمیختہ بر چہرہ بمالند **خجندی** گوید کہ این غمرہ در سفر برائے حفظ جلد از گرمی و سردی نافع ست کتیرا صمغ عربی لعاب اسپغول خشک کردہ لعاب بہدانہ مساوی بسفیدہ بیضہ آمیختہ خشک کنند بعدہ سودہ بشیرہ تخم خرفہ سرشتہ وقت سیر طلا نمایند و ہنگام آرام بشویند و ایضاً کعک را بآب تر کردہ برو طلا کنند و این غمرہ با وجود منفعت مذکورہ چہرہ را سفید نیز سازد آرد نخود نشاستہ کتیرا بسفیدی بیضہ بروغن گل یا شحم ماکیان آمیختہ بشب طلا کنند و صبح بشویند بعدہ طلا نمایند **جرجانی** گوید کہ سپید باکیزہ در آب صمغ حل کنند و با سفیدہ بیضہ مرغ طلا کنند **حکیم صادق علی خان** می نویسد ہر کہ در سفر باشد ضرور ست کہ زنگ روی آن متغیر شود باید کہ چیزے لزج مثل لعاب اسپغول و کتیرا و صمغ عربی بر روی طلا نماید تا از گرمی و سردی و غبار محفوظ ماند و نان خشک در آب خیسانیدہ طلا نمودن نیز مفید بود و مالیدن موم روغن کہ موم سفید را در روغن چنبیلی گداختہ مکرر از آب بشویند نیز درین باب مفید ست و بعضی عطر ہم درین ترکیب داخل می کنند بسیار خوشبو مے شود ۞

شقاق جلد و اطراف و وجه

یعنی ترقیدن پوست بدن در هر موضع و دست و پا و روی سبب جمیع شقوق یبوست جلد ست و این یبوست یا از اسباب خارجی باشد مثل گرمی مجفف یا باد مشقق ذراوت یا سردی مکثف مجمد یا غسل باب سرد یا آبهای قابض چون شبیه و زاج و مانند آن و یا از اسباب داخلی مثل سوء مزاج یابس ساذج یا با ماده حاده حریفه مجففه و اکثر حدوث شقوق دست کسی را افتد که مزاولت اعمال حاره محلله مکثفه کند بواسطه کثرت تحلیل رقیق ماده و بقول شیخ شقوق پای گاهی بسبب بجره دیه گاهی بسبب یبوست و قشف قدم و بالجمله گاهی بدان انتفاع گردد بسبب چیزی که از آن متحلل شود و بقول گیلانی حدوث این از یبوست ساذج بسیار نادر بود و گاهی از حدت اخلاط نیز حادث شود صاحب کامل گوید که حدوث شقاق حادث در کفین و اسفل قدمین و عقب از مره سوداء و از سوء مزاج یابس بود که بدین مواضع غالب آید و طبری گوید شقاقی که در عقب دست حادث شود طبیب را لازم نیست که از آن تهاون نماید چه اگر آن بزرگ شود مزمن گردد و از حرکت منع کند و سبب مولد آن یبس جلد و قشف او ست حتی که عضو را منضغط سازد پس شق گردد و اکثر در شتا حادث شود و اما کسی که دست و پای وی و رای او در گرما و سرما هر دو متشقق گردد آن بسبب حدت خون بران و غلبه یبس بران بود و بعضی گویند که انشقاق گاهی زنان را در نزدیکی اوقات حیض و دور افتادن آنها از ایام مقرره حیض بنا بر توجه فضلات با عالی و از یبوست مزاج هم می باشد و بسا باشد که همه بدن را فرا گیرد چنانچه بعد آتشک بیشتر بود و چون کهنه گردد احداث جذام می نماید و این نوع عسر العلاج می باشد و راقم بعضی از صاحبان استسقای لحمی دیده که بر ساقها و خصیتین ایشان بسبب کثرت ورم و شدت تمدد جلد شقاق عارض شده و از آن آب جاری گردید و این علامات ردی ست **علاج** آنچه از اسباب خارجی افتد تلیین جلد بقیروطیات و ادهان مرطبه و شحوم نمایند و هر چه برای حفظ جلد از آفتاب مسطور شد همه اینجا فائده می کند و آنچه از اسباب داخلی بود تبدیل مزاج و ترطیب کنند و لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت نیلوفر دادن و شیر زن همراه خاکشی بتدریج افزون معمول ست و اگر بسبب خلط ردی باشد اول تنقیه بفصد و مسهل سودا از ملیلجات وغیره کرده ماء الجبن بدهند بعد از آن ترطیب بدن بنوشیدن شیرها و خوردن روغنها و مالیدن مرطبات و قیروطیات باید کرد و اگر در قرب حیض افتد اول تا یک هفته متواتر استحمام فرمایند و فصد هر دو صافن و یا باسلیق و یا عرق النسا کنند و باقی تدبیر آنچه در احتباس حیض ذکر یافته بکار برند که بمجرد گشادن حیض خود بخود زوال می پذیرد و چون پیه بز گداخته مازو و کتیرا باریک سائیده با هم آمیخته در ترقیدگی پاشنه پر کنند نافع بود و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه باندکی مرداسنگ آمیخته نیز فائده می کند و تشقق پا که از ملاقات اشیای سخت حادث شود قوابضات مانند حنا و بلوط و گلنار و پوست انار و جوز السرو بکوبند و با سرکه جوشانیده ضماد کنند و شقاق چهره را از موم و روفای رطب و پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن گل مرهم ساخته طلا کردن نیز سود دارد و شقاق دستها را کنجد سوده و بنفشه سوده بادیان و شحوم سرشته نفع می کند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع شقاق** اگر شقائق النعمان را با زیت در شیشه کرده سر او بند نموده چهل روز در آفتاب بیاویزند شقاق عارض از سردی و حکه تا لیع آن را مجرب سویدی ست و کذا ضماد علک البطم مخلوط بزیت خوشبو و کذا زفت بزیت گداخته و کذا چربی بز ماده گداخته نیم گرم تا سه مرتبه و کذا زیت فتیله چراغ نهادن مجرب ست **و ضماد سرطان** در روغن کنجد بپخته تا مهرا شود صاف نموده موم دران روغن گداخته و کذا اشق باب حل کرده و کذا اقاقیا و کذا روغن حلبه ده درم موم دو درم و کذا لعاب حلبه بروغن گل و کذا انجیر کوفته و زیت و موم و کذا راتینج و روغن کتان و کذا عفص بریان بعسل و کذا حب المحلب و کذا روغن مغز چلغوزه بموم و کذا روغن بادام یا روغن گل بسندروس و کذا آب برگ انجیر سبز و زیت و موم زرد و کذا بادنجان که در درخت زرد شده باشد بروغن کتان بپخته تا مهرا شود صاف کرده موم زرد اضافه نموده و کذا اکلیل الملک و پوست انار و عدس با پوست و عسل بپخته و کذا زعفران ومرووقاق کندر و کذا صدف سوخته بروغن کنجد و موم زرد آمیخته و یا بروغن گاو مخلوط کرده که مجرب ست و کذا آب برگ انگور تازه و شب و عسل با هم بپخته و کذا مصطکی و زیت گداخته و کذا صبر سوخته بزیت آمیخته و کذا پیه ماکیان بعد شستن شقاق باب گرم و کذا عدس باریک سوده بقیروطی زیت و موم آمیخته **و نطول** عصاره چقندر یا آب مطبوخ آن و کذا طبیخ شلجم و کذا طبیخ کرفس و کذا طبیخ کرنب و کذا طبیخ کرسنه هر واحد نافع شقاق عارض از برودت ست دیگر برای شقاقی که بسبب سرما در دست و پا افتد صابون لاهوری باب سائیده بشب وقت خواب در شقاق پر کنند و صبح باب گرم بشویند عمل یک شب کفایت [illegible] **دیگر** برای شقاقی که بعد از مرض آتشک در دست و پا بهم رسد فلفل سیاه نیم پاو شب در آب گرم تر کرده نگاه دارند و صبح جوشانیده دست و پا را دران نگاه دارند تا دو ساعت در عمل چند روز بالکل زائل شود دیگر حرام مغز بز با روغن کنجد تازه برای شقاق عجیب ست و کذا شنجرف بموم و روغن کنجد مجرب دیگر برای شقاق دست و پا مجرب در آب گرم طبیخ قسط اطراف را سه ساعت بدارند پس روغن زرد بمالند و بجامه بپوشند اغلب که حاجت تکرار نیفتد و مالیدن

شیر درخت بر برای ترقیدن پای مفید ست و دیگر حنا با آب حل کرده ضماد نمایند و بعد سه چهار گهڑی دور کرده روغن بید انجیر بمالند **ضماد دیگر** جهت شقاق از مجربات حکیم محمد زمان ست
زاج صبر سیاه مساوی با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند **ایضاً** که جهت شقاق فرسن جمیع حیوان بی عدیل ست پنج درم مرداسنگ سائیده با ده درم روغن زیتون
بجوشانند تا مثل قطران شود سه درم قند اضافه نموده طلخ دهند تا غلیظ شود پس موضع شقاق را با آب گرم نرم کرده دوای مذکور را گرم کرده در شگاف شقاق بچکانند و اگر قوی تر خواهند
سندروس بقدر مرداسنگ اضافه کنند **قیروطی** برای ترقیدن دست و پا که از سرما بود و آب کرنب و چقندر و شلجم هر یک یک وقیه موم سفید سپیدگرده نیم رو روغن بابونه هر یک سیر طبی بدستور بخته
دست و پا چرب کنند **ایضاً** که شقاق و درشتی چهره و دست و پا را نافع ست کتیرا زوفای رطب هر واحد یک درم موم سفید سه درم روغن بادام یا روغن گل ده درم موم و روغن را
گداخته کتیرا و زوفا داخل کرده در هاون بمالند و اگر نشاسته و لعاب بهدانه و پیه مرغابی و شنگرف اضافه نمایند بعید بل گردد **موم روغن** برای شقاق دست و پا و خشکی آنها از مجربات
حکیم اجمل خان گل خطمی یک توله گل بنفشه نیم توله خسکدانه دو توله مغز تخم کدو دو توله پیه گرده بز چهار توله موم سفید یک توله بوجوه سه ماشه روغن چنبیلی چهار توله گل خطمی و بوجوه و
گل بنفشه را شب در آب تر کنند و لعاب آن بگیرند و از خسکدانه و مغز تخم کدو شیره بر آورند و موم و پیه را در روغن گداخته با دویه مذکوره بدستور مرتب سازند **مرهم شقاق مجرب**
صاحب تحفه و بغایت موثر و در کجی ناخن و تقشر آن و شقاق لب اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق چارپایان آزموده است علک البطم سه درم پیه بز ده درم
در دیگ مضاعف گداخته استعمال نمایند و بعضی زوفای رطب سه درم مصطگی و مقل هر یک دو درم موم سه درم نیز می آمیزند و وزن پیه دو درم می کنند **مرهم**
دافع شقاق پاشنه و انگشتان پا که بهندی بوائین گویند رال روغن زرد هر واحد یک دام موم پاؤ دام اول موم در روغن گداخته رال سوده انداخته نگاهدارند و پاها
را خوب شسته در روزی سه چهار مرتبه در زخم پر سازند و در نسخهٔ دیگر وزن روغن چهار دام و موم نیم دام ست **اقوال حذاق** شیخ می فرماید که در علاج عام شقوق
واجب ست که تنقیه نمایند اگر خلط ردی باشد و تبدیل مزاج کنند اگر مزاج یابس باشد و روغنها بوشند خصوصاً روغن کنجد نغشتر تا یک نیم اوقیه هر روز در آب فشردهٔ انگور
و یا در نقوع مویز شیرین چند روز متواتر و همچنین طبیخ سرطانات نهری با آب و شکر و مداومت مالش روغن کنند و اگر از سردی باشد آنرا طبیخ شلجم و برگ چقندر و طبیخ ادو
خصوصاً قیروطیات از آنها و از شحوم معروفه و مغزها و زفت و قطران نفع کند و اگر از گرمی باشد قیروطیات بارده رطبه بمضروب بعصارات بارده رطبه و اصلاح غذا و
استحمام با آب نیم گرم و منع شقوق لب باین طور کنند که قبل تعرض بنا بر سبب و بقیروطیات و شحوم و امخاخ و روغن گل با زوفای رطب طلا کنند و این شقوق واقع را
نیز زائل کند و چسپانیدن اشیای باریک مثل پوست بیضه و نی و پوست سیر و پیاز و اما ازاله شقوق حادث لب پس از ادویه جیده برای آن اینست که بگیرند در دی بریان
و علک البطم و شحم مثل پیه ماکیان و مرغابی و عسل آمیزند و یا بگیرند مازو خام مثل غبار سوده بصمغ بطم بر آتش گداخته آمیخته و گویند که چرب کردن ناف وقت خواب و با
گذاشتن پنبه بروغن آلوده در سوراخ سره بسیار نافع ست و در شقوق پای اگر ممکن بود ازاله او با دامت نهادن پای در آب گرم و مالش او بروغنها و شحوم کنند
و خصوصاً شحم بز و بقر و حرام مغز بوم اندک قوام کرده و **ایضاً** روغنها خصوصاً روغن بید انجیر و روغن پاچه و روغن صینی که این غایت النفع ست و روغن که از چکیدن و نهادن
وقت نهادن او بر آتش بریزد بسیار نیکوست و حنا جید ست و خصوصاً بطبیخ حرمل سرشته و شیرج انگور جید ست بدان علاج کنند پس اگر فائده نشود و احتیاج شود
بپر کردن ادویه مغریه که دران نافذ شود چنانچه اطبا معالجهٔ آن میکنند بعد استحمام و نهادن پای در آب گرم باید که دران کتیرا مثل غبار سوده پر کنند که این عجیب ست
و **ایضاً** بگیرند موم و روغن کنجد و علک البطم و میعه سائله و جمع کرده پر کنند که این نیز عجیب ست و **ایضاً** قطران بکنجد سوده بسیار عجیب ست و کندر سوده با دهان
و شحوم خیلی سود مند و **ایضاً** طلا بسرطان سوخته سوده بروغن زیت و این در شقاق و سیما انفع و اسرع ست و یا بگیرند مغز پیاز عنصل و در زیت بجوشانند و
دران علک البطم بگدازند و در شقوق نهند و **ایضاً** علک البطم در زیت تنها بغایت مفید ست و **ایضاً** بگیرند آرد مغز تخم بید انجیر با اندک آب سوده و در پاشنه لزوم آن
نمایند و نعل روغن بید انجیر برای شقاق فرسن متقرح نیکوست و یا بگیرند مرداسنگ و موم و زیت و عسل مساوی و آنرا قوام سازند و یا سرطان نهری بروغن کنجد بپزند
و بدان طلا کنند و **ایضاً** بگیرند دردی زیت و پیه بط و علک البطم و علاج جید مجرب من اینست که بگیرند کتیرا و مثل غبار بسایند و بسفائج نصف وزن آن و کهربا و کندر هر دو
سوده هر واحد ثلث آن و علک البطم بکنجد بپزند همه را بروغن بید انجیر جمع کرده استعمال نمایند و گویم کسیکه استعمال مالش پاشنه بروغن هر شب بلا فاصله نماید از شقاق
آنرا ایمن کند و علاج شقوق دست بعلاج خفیف شقوق پای نمایند و علاج شقوق میان انگشتان مثل آن کنند و خاص برای او اینست که از بسفائج مثل
غبار سوده ضماد سازند **صاحب کامل** گوید که این دوا شقاق وجه را نافع ست موم سفید و روغن بنفشه گداخته بران کتیرا سوده انداخته بر چهره طلا نمایند دیگر
موم زرد و روغن گل و زوفای رطب و پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه ادویه خشک را سوده و موم و پیه بروغن گداخته ادویه بران اندازند و در هاون حل کنند و

صبح و شام بر شقاق طلا کنند بعد از آنکه چهره را به آب نیم گرم بشویند و در حمام داخل شوند و به آب سبوس جواری بشویند و یا بگیرند دردی زیت و در آن اندک زفت بگدازند و بر او طلا کنند
و یا بگیرند پیه بط و دردی زیت و علک البطم و همه را گداخته بر چهره و لب طلا نمایند هرگاه آن را شقاق عارض شده باشد و یا بگیرند شاخ گوزن سوخته باریک سوده و با پیه بز سرشته
بر شقاق طلا کنند طبری گوید که علاج شقاق پاشنه اینست که بگیرند سبوس گندم و یا تخم خربزه کوفته در آفتابه بجوشانند بعده پای در آن نهند و بشویند و بعد نرم شدن بخرقه
درشت یا بکارد و آله حک بخراشند حتی که شقاق و حوالی آن از جلد پاک گردد بعده به پارچه نشف نمایند و شق را باین دوا کبس کنند بگیرند پیه گرده بز بی نمک بگدازند و بران زفت
رطب انداخته حرکت دهند پس همه شقوق را بدان کبس نمایند و برین مداومت کنند که صحت تام بخشد و چون صحت یابد آن را پاک کنند و به زفت و مازو سوده و پوست انار کبس کنند
که این تقویت آن محل کند و هر دو لب شق را منضم نماید و گاهی بران خابسر که سرشته و مازو می بندند و این بعد زوال وجع البته می باید و کسی که معتاد تشقق پاشنه در سرما باشد
باید که در ابتدای فصل خریف فصد کنند بعده به پاشنه او موم روغن استعمال نمایند و پا را در جراب پشمی بدارند و بران موزه بپوشند و از هوا البته نگاه دارند که ازین زائل شود و در
اندک مدت متملس گردد و گاهی باین طور علاج کرده میشود که بگیرند مغز پنبه دانه و باریک سائیده بران پیه بز غیر گداخته اندازند و سرد و را باز بکوبند و بدستها و هاون بمالند تا مخلوط
شود و مثل مرهم گردد پس بر موضع شقوق طلا نمایند که این در یک روز صحت بخشد **و اما شقاق انگشتان** و پشت کف را باین روغن علاج کنند که زفت را به روغن
بجوشانند پس بگذارند تا روغن بالای آن آید چون سرد شود بعده آن روغن را بگیرند و از آن موم روغن ساخته بر شقاق دست و انگشتان طلا کنند که این در یک مرتبه کفایت
کند چون از هوا حفظ آن نمایند و اگر این اثر نکند باید که اول شقاق را در حمام بشویند و پاک کنند بعده از پارچه نشف کرده به موم روغن مذکور طلا کنند و از هوا محفوظ
دارند بپوشیدن دستانه و رسانیدن دو آب مختلف بران از گرم و سرد و اگر به آب سرد عقب آب گرم مداومت نمایند از شقاق سالم مانند **و اما** کسی که دست و پای
و چهره او در گرما و سرما هر دو متشقق گردد این بسبب حدت خون و غلبه یبس بران باشد و علاجش استفراغ خفیف است بعده نوشیدن ماء الجبن به روغن بادام
شیرین و میل تدبیر او بتدبیر مرطب معتدل برای خون کنند مثل نوشیدن ماء الشعیر و خوردن چوزه مرغ و یا بچه بزغاله و مانند آن **ابن نوح** گوید که شقاق و تقشر
پاشنه از یبوست غالب بود و علاجش اینست که پیه بز بگدازند و بران مازو سوده انداخته در هاون بمالند تا هموار گردد و در شقاق پر کنند و یا بگیرند پاچه و در آن
اندک قند انداخته بپزند تا غلیظ گردد و بران نهند و یا بگیرند روغن و موم و به آب مرزنجوش و مغز ساق گاو و کتیرا و مازو باهم آمیخته بران نهند و یا به روغن صینی مالش کنند
و اگر این فائده نکند ساعتی نیک در آب گرم نهند بعده این دوا بران نهند که یک اوقیه مرداسنگ سرمه سا کرده در یک رطل زیت بپزند تا غلیظ شود بعد از آن یک اوقیه
بارزد و نیم اوقیه کتیرا در آن انداخته در هاون بمالند و استعمال کنند و یا بگیرند نخود سوده با ترب بیامیزند و اگر شق وسیع بود در آن بعض این ادویه نهند و شقاق او
منضم کنند و بدوزند و بر بندند و اگر شقاق بدست و پای و جمیع بدن عام گردد علاجش اینست که روغن کنجد یا روغن بادام شیرین تا یک هفته هر روز بقدر بیست درم
بشراب رقیق مائی یا آب انگور سفید رقیق بنوشند بعد از آن برای تنقیه مطبوخ افتیمون بنوشند بعده یک هفته دیگر روغن بیاشامند و فصد و استعمال ترطیب بدن کنند با غذیه و
استحمام به آب شیرین و مالش به روغنهای مرطب و نهادن عضو در آب گرم که در آن سبوس جوشانیده باشند و یا مرهم که در آن لعاب بهدانه است و در قول صاحب کامل
گذشت بمالند و یا در حمام داخل شوند پس هرگاه شقاق نرم گردد کتیرا مثل سرمه سوده بران پاشند و بعد آن نباید شست **ابن الیاس** گوید که آنچه از اسباب خارجی بود
بگیرند موم صاف و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و خطمی سوده و کتیرا و صمغ آلو مساوی سودنی را سوده و گداختنی را گداخته باهم آمیخته موضع منشق را بدان طلا کنند یا
موضع به آب گرم که در آن بنفشه و بابونه جوشانیده باشند بشویند و آنچه از اسباب داخلی باشد تنقیه خلط مجفف بمطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله زرد مقوی با فتیمون
و ترید کنند و از اطعمه غلیظه مولد سودا حذر نمایند و با غذیه محمود الکیموس غذا سازند و هر روز شیر تازه یک اوقیه بنوشند و هر روز در حمام داخل شوند و آب نیم گرم که در آن بنفشه
و خطمی و نیلوفر و خشخاش پخته باشند بر بدن ریزند و مالش بدن به روغن گل بنفشه یا کدو یا روغن گل بعد خروج از حمام نمایند و بر موضع منشق مغز ساق بقر و پیه
ماکیان و بط و مرغابی و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه طلا کنند و یا بگیرند موم صاف و روغن ساق گاو و روغن بادام شیرین و روغن تخم کتان و روغن بنفشه و همه را آمیخته در آن
زوفای رطب انداخته بر چهره که جلد او شق گردد طلا نمایند و یا بگیرند روغن گل و روغن بنفشه و روغن پیه بط و مرغابی و روغن پیه بز و در آن شاخ گوزن سوخته سوده
آمیزند و بر لب منشق طلا کنند و بران پوست بیضه بچسپانند و در شقاق دست و پا و عقب ضماد زفت و کذا علک البطم که در قول صاحب کامل گذشت طلا کنند
و یا کنجد سوده به روغن بنفشه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند بنفشه خشک نیک سوده هر روز دو بار طلا کنند و هرگاه شقاق بزرگ و پهن باشد باین دوا به نشود تنقیه
بدن بعد نضج اخلاط محففه بمطبوخ افتیمون یا بحب آن یا بمطبوخ هلیله کنند و دائم حمام استعمال نمایند و با غذیه مرطبه مثل پاچه حملان و جدی غذا سازند و یا

خضاب پای بحناء و لعاب اسپغول و حلبه سوده سرشته باید کرد و در شقوق عقب بگیرند روغن بنفشه و مغز ساق گاو و موم سفید و روغن اکارع و همه را گداخته مرداسنگ بران انداخته بر شقاق پاشنه طلا کنند **انطاکی** گوید که در علاج شقوق بسبب خارج مثل آفتاب و مباشرت مجففات مثل زرنیخ کفایت میکنند صرف شحوم و لعابات و روغنها و بسبب داخل که از فساد خلط و حدت او بود تنقیه و اصلاح غذا نمایند بعد از ان طلا کنند و از اشیای مخصصه شقاق چهره زوفای رطب و لعاب بهدانه است و شقاق لب روغن حنا و بنفشه و شقاق دست ادویهٔ خشک سوده و شقاق پای مازو و خاکستر ملوط هوا با شحوم و موم و ادهان و زفت و مرداسنگ و خاکستر شاخ گوزن و مرداسنگ برای مطلق شقوق ست و کذا قشف و شحوب **ایلاقی** گوید که اگر سفیداب ارزیز یا اسرب و روغن سندروس سرشته در ترقیدگی پر کنند نافع بود و اگر دست و پای از سرما ترقیده باشد شلغم را میان خالی کنند و موم و روغن در میان نهند و بر خاکستر گرم بپزند و طلا کنند و اگر شلغم پاره کنند و در روغن بجوشانند و ضماد کنند روا باشد **گیلانی** گوید که در شقوق حادث از ماده قبل از تنقیه مبادرت بحمام نکنند بلکه تا خیرا و تا تنقیهٔ بدن نمایند و مالش مسکه را منفعت قوی ست و دوشیدن لبان از پستان بران بسیار نافع و تنطیل بطبیخ بنفشه صبح و شام خیلی سود مند و سعوط بروغن بنفشه و مالش جمیع مفاصل و ناف بموم روغن نافع ست و روغن معمول از سندروس درین باب منفعت بین دارد و کذا شقاق غائر در لحم را بگیرند سندروس و روغن کتان و بپزند تا غلیظ گردد پس در شقاق بچکانند و انچه رعایت آن بعد معالجه سزاوار ست آنست که موزه بپوشند و پای را از غبار و خاک محفوظ دارند و گاهی بورق بعسل آمیخته چندبار می چسپانند و نفع می کنند و گاهی صمغ صنوبر بران الصاق می نمایند و ده روز بران می گذارند و اگر از ان چیزی کم شود تجدید آن کنند بعده موضع را بشویند

قشف و تقشر جلد یعنی خشونت و درشتی پوست و جدا شدن پوستهاے باریک از جلد

سبب قشف جلد خلط سوداوی ست که از احتراق رطوبت در ماده آن متولد شود پس اگر دران حدت بود با قشف خارش باشد و الا بی خارش بود و سبب تقشر جلد نیز مادهٔ سوداوی محترق ست مگر این حریف لذاع باشد و لهذا این بدون خارش متعلق نبود و گاهی تقشر قدمین از اذیت موزه پشمی و اشیای درشت بود و گاهی از جلد پیشانی قشور باریک جدا شود و بادی اندک حکه بود و آن مرض معروف بحکاک الجبهه است و در بحث ثوبا در قول طبری مسطور شد **علاج** تدبیر این بعلاج شقاق جلد نمایند یعنی تنقیه بدن بمسهل سودا و ماء الجبن و ترطیب مزاج بخوردن لحوم بره و بزغاله و نوشیدن شیر تازه و استحمام دائم و لزوم آرام و مالش بقیروطیات و ادهان بارد و رطب نمایند و در تقشر قدمین که از موزه و غیره عارض شود ضماد قابضات از ضماد غیر آن که در علاج شقاق مذکور شد باید کرد **صاحب کامل** گوید که تقشر جلد را این طلا نافع ست میویزج و ترمس و قردمانا مساوی همه را باریک سائیده بسرکه حل کرده طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی سوده بعسل سرشته طلا کنند بعده در حمام داخل شوند و یا بگیرند گوگرد و نخود و بشاک نیز و باریک سائیده بسرکه خمر سرشته طلا سازند و اگر مرداسنگ بسرکه و روغن گل بسایند و بربدن طلا نمایند منفعت بین نماید **طبری** گوید که علاج قشف جلد فصد مریض ست اگر در خون او چیزے از ان خلط بود تنقیه بفصد کنند و بعد چند روز از فصد این مطبوخ افتیمون بنوشانند بگیرند هلیلهٔ سیاه و کابلی و زرد از تخم پاک کرده افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم هلیله و شیر آمله هر واحد سه درم شاهتره و سنبل رومی هر یک ده درم حشیش غافث و قنطوریون دقیق هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم غاریقون و تربد سوده و بسفایج هر واحد یکدرم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید بمالیده صاف نموده هفت درم شکر بران انداخته نیمگرم بنوشند و این استفراغ بدین مطبوخ برای استظهار ست حتی که اگر در بدن او چیزی از ان خلط باشد مستفرغ گردد و هرگاه از آشامیدن این دوا فارغ شوند لزوم اطریفل صغیر نگاهدارند و باید کرد و از همه اطعمهٔ غلیظه مولد رطوبت غلیظ یا سودا مثل لحم بقر و صید و ماهی شور و پنیر و مانند آن پرهیز کنند و نظر بقوت مریض نمایند اگر متحمل استفراغ دیگر باشد تنقیه مرا بجیے که دران این قوت نباشد مثل حب قوقایا کنند و بعد از ان ماء الجبن بروغن بادام شیرین و تلخ بنوشانند پس اگر بینند که بدن او قوی اخذ نموده حال او نیک شد از شرب ماء الجبن باید دانست که بدن او علاج قبول نموده و اگر جلد او بیک حالت بینند احشا و معده او را لمس نمایند اگر در احشای او فساد و خلط باشد علاج آن کنند و تعدیل مزاج جمیع بدن او نمایند بعده روغن بنفشه و شیر دختران باهم آمیخته در بینی بچکانند و بر همه بدن موم روغن در شبها متواتر طلا کنند بعد از ان مریض دخول حمام کنند و ترکیب ملازمت دران نمایند و بدن او با آرد باقلا و آرد کرسنه و مغز خربزه مع آب او بمالند و چون از حمام بر آیند روغن بنفشه و روغن اکارع بربدن بمالند پس اگر مرض دشوار گردد با آب جو و آب چقندر و آب خبازی مطبوخ در شیشه تا آنکه متحد گردد بعد از ان که بران روغن بنفشه و روغن اکارع و روغن نیلوفر انداخته در شیشه بجذبا آنکه ذات شود را کنند و در هر روز یک دفعه که باین تدبیر صحت یابد و نافع ترین چیزی که درین مرض دیده ایم میاه شبیه است که آن نیمگرم باشد شرب او و جلوس دران نمایند و اگر با قشف خارش باشد با وجود این ادویهٔ مذکوره نفع می کند آنرا آب چشمه کبریتیه و مالش بروغن دفلی با سرکه باین طور که برگ خرزهره در روغن بجوشانند تا آنکه روغن سبز گردد بعده

نسخهٔ مطبوخ افتیمون

این روغن با سرکه آمیخته بمالند که این خارش و تقشر جلد زائل کند و لازم ست که صاحب این مرض از هوای متقشف و استحمام بآب و نمک بارد یا شد یا حار حذر نماید ایضا او گوید که تقشر جلد که او دا ء الحیه در جمیع بدن ست قریب بتقشف جلد ست و سبب فاعل هر دو قریب یک دیگر ست غیر آنکه خلط موجب تقشر حریف لذاع بود و این خلط یا خون باشد که حدت پذیرد و آنرا عفونت حریفه بیاید و یا رطوبت بود که متعفن شود و حدت یابد و یا صفرا حاد الکیفیت لذاع باشد و یا سودا شدید الحرارت بسبب احتراق اخلاط بود و هر سبب که ازین اسباب باشد علاج واحد ست و تغیر دران اندک بود و من ذر معالجه این ادویه که بمقابله این اسباب کنند جمع می کنم پس می باید که فصد مریض از هر دو دست او کنند اگر قوت او اطاعت کند میان هر دو فصد فاصله کمتر از یک هفته دهند و بعد فصد تنقیه باین مطبوخ نمایند افسنتین هفت درم شاهتره تمر هندی از لیف و تخم پاک کرده پوست هلیله زرد هر واحد بست درم پرسیاوشان ده درم ترنجبین پانزده درم آلو سی عدد عناب چهل عدد ورد بغدادی یک کف برگ عنب الثعلب یک کف لک کوفته ریوند چینی هر واحد دو درم مویز منقی پانزده درم همه را در چهار رطل صغیر آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بالای آن پنج درم شکر و پنج درم روغن بادام شیرین انداخته بنوشند و دو سه مرتبه باین مطبوخ تنقیه نمایند تا آنکه قوت او قریب بسقوط گردد و از غذا اسفیداج مرتب بلحم گردن بزغاله و بر مغز سر آن اقتصار ورزند و اگر میسر نشود مزوره مرتب از ماش و کدو و اسفاناخ دهند و از مزورات نزد تنقیه منع کنند تا قوت او باز آید پس اگر قوت بینند و مرض زائل نشود و فصل ربیع باشد ماء الجبن مصنوع با فسنتین و هلیله زرد و ریوند بنوشانند و باین تنقیه او بسیار نمایند و غذا در ایام شرب ماء الجبن زیرباج مرتب بپاچه بزغاله و لحم بچه مرغ باشد و این ماء الجبن مذکور هفت روز بیاشامند مگر آنکه اسهال بران اسراف نماید که دران صورت این دوا ازان قطع کنند و سکنجبین سفرجلی بنوشانند پس اگر سکنجبین معده او را قرع یا امعا او را لذع کند آنرا بروغن گل و تخم بادرنگ یا اسپغول یا ابهار اتنها بدهند حتی که شرب او تا بست روز تمام شود بعده قطع آن کنند و بمزاج او نظر نمایند اگر مزاج حدت پذیرد لزوم شرب ماء الشعیر بجلاب کنند تا آنکه مزاج او اعتدال یابد بعد اعتدال لزوم مالش بموم روغن کنند که این چیزها که در جلد باشد خارج کند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند که از طبیعت ایشان مائل کردن خلط بسطح بدن یا ردع آنست هرگاه حاد باشد و امر بدخول حمام سه روز یکبار کنند و بدن او را بسبوس سپیده یا آرد باقلا یا آرد نخود یا تخم خربزه و خیار و بادرنگ کوفته یا برگ بید کوفته افشرده بمالند پس این مرض باین تدبیر بیشک زائل شود و واجب ست که غایت طبیب بحفظ او از اطعمه غلیظه و حریفه و حاده اتم باشد و بعضی اوائل ذکر کرده اند که اغتذا بآرد گندم و باقلای مقشر بسیار طبخ داده بروغن بادام شیرین خوردن این مرض را زائل کند ابن الیاس گوید که در تقشر جلد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بآب گرم حل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و نخود سازند تا شش روز برین نهج سلوک نمایند و هرگاه نضج تام در قاروره پدید آید تنقیه بدن باین مطبوخ کنند بنفشه خشک هلیله کابلی و زرد و سیاه هر واحد پنج درم سنای مکی هفت درم بسفایج تر بد خراشیده کوفته گل سرخ نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس چهار درم مویز منقی ده درم آلو سیاه و عناب و سپستان هر واحد بست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و بعد اسهال در آخر روز بمزوره ماش و نخود و مغز بادام و گوشت بچه مرغ و ماکیان و بزغاله غذا سازند و بعد تنقیه تام ترطیب بدن بماء الجبن کنند و در هر هفته دو مرتبه حمام استعمال کنند و بعد خروج از حمام مالش بدن بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین و روغن کدو نمایند و یا بگیرند روغن بنفشه و روغن کدو و روغن مغز ساق بقر و روغن پیه بط و ماکیان و بز و موم سفید و ازان قیروطی ساخته بر بدن بمالند و صاحب او از اغذیه غلیظه مولد سودا و حریفه محرق اخلاط حذر کنند و امر این مهمل نگذارند چه گاهی سودی بجذام میگردد سعید گوید که علاج تقشر جلد و تنفط آن با صلاح اغذیه کنند زیرا که اکثر این مرض کسی را افتد که دوام ماکولات ردیه نماید و کسی را که چرک بدن او کثرت نماید و کسی را که حمام کم کند و ترطیب ترک نماید و ادمان اشیای یابس کند پس اگر بدن ممتلی از خون ردی باشد فصد مریض کنند و اگر غالب غیر خون بود اسهال او نمایند و امر بدخول حمام کنند و تعدیل غذای او نمایند و اسفیداج جوزه مرغ دهند و بعد ازان اطلیه استعمال کنند و این طلا تقشر جلد را نفع میکند مرداسنگ و ترمس و بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ کرم ابیض معروف بفاشرا این همه را کوفته بیخته بروغن گل طلا سازند و بعد طلا مریض را بدخول حمام امر کنند پس اگر نفاخات حادث شاز تنفط مملو بمائیت باشد بشگافند و زرداب بیرون آرند و بر موضع مرداسنگ بگل خام و قلیمیا فضه و روغن گل نهند تا سخت گردد

چهاجن واپرس

خشونتی ست سرخ یا سیاه رنگ که در دست و پا بهم رسد و جلد نوبنو مثل فلوس متقشر شود و گاهی در تمام بدن نیز حادث گردد و اکثر بعد زوال مرض آتشک یا از خوردن کشته جات افتد سببش ماده محترقه است علاج هر چه از تعدیل و تنقیه در بحث آتشک مذکور شد حسب حاجت بکار برند و صابون عراقی را بگلاب سائیده طلا نمایند و بعد یکدو ساعت

باب گرم بشویند واعادهٔ آن کنند و دیگر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع این مرض که تقلع می آید حسب ضرورت بعمل آرند بخور نافع چهاجن پوست مغیلان پوست درخت انبه هریک
نیم آثار در دو آثار آب اندر دیگ سرمحکم بسته بجوشانند بعده لحاف را پوشیده بخار آن بدست و پا رسانند و باب نیم گرم آن دست و پا را بشویند پس مسکه گاؤ بمالند **نوع دیگر** گٹائی
خرد با بیخ و برگ و شاخ ریزه ریزه کرده باب در آوند گلی بدستور جوشانیده دست و پای مریض بروغن گاؤ چرب کرده مالیده بخار آن گیرند هرگاه آب نیم گرم بماند دست و پا بشویند
نوع دیگر پوست درخت نیم یک دام توڑی تلخ یک عدد هر دو را کوفته در چهار آثار آب بجوشانند تا نصف بماند دست را بر بخار آن بدارند و بعضے نیم دام کاٹھل هم داخل کرده اند
نوع دیگر فلفل سیاه را در آب جوشانیده عضو مؤف را بر بخار آن بدارند یا لته کهنه بدان آب تر کرده بران گذارند خشکی که بشکل تو با بر دست و پا یا عضوی دیگر بعد از آتشک حادث
شود بر طرف گردد **دوائیکه** نافع چهاجن و اپرس و سهل و قوی الاثر ست تخم خشخاش سفید در شیر میش یا در آب سائیده صبح و شام هر دو وقت بمالند در ده روز صحت
کلی حاصل شود **ایضاً** بالائی شیر با خا سوده آمیخته بر کف دست مالیده باشند **ایضاً** شیر زبا گاؤ نیم آثار جوش دهند و سرکهٔ انگوری نیم پاؤ دران آمیزند هرگاه شیر پاره
شود از پارچه لک آب او صاف کرده در شیشه بدارند و همین آب بدفعات مالیده باشند **ایضاً** نوشادر در روغن تلخ لسایند و بر دست و پا بمالند **ایضاً** شیر آک یک قطره
با یک قطرهٔ روغن کنجد حل کرده بر دست بمالند در یک هفته صحت یابند **ایضاً** شیر آگ در ظرف گلی بگیرند و فلفل گرد سائیده دران آمیخته بمالند **ایضاً** که چهاجن را
نفع تمام دارد بگیرند قسط یعنی کوٹه بقدر نیم پاؤ و بکوبند که مانند دلیه شود در دیگچی دهن وسیع انداخته آب بقدر مطلوب اندازند و بجوشانند تا قوت او در آب آید بعده
آتش را از زیر او کم کنند تا آب آن قدر گرم بماند که دست دران توان نهاد پس دستها را دران آرند و اندرون آب بدان و دستها را باهم بمالند و آب بدستور گرم باشد همچنین یک
پاس کنند بعده دست برآورده تا چهار گھڑی روغن زرد بدست بمالند بعد ازان بپارچه پیچیده زیر بغل دو گھڑی بدارند تا گرم بماند و دو سه روز اگر گرمی نرسانند
بهتر ست و اولی آنکه این عمل در شب کنند و باز همچنان بخسپند و این دوا مجرب ست از یک روز زیاده حاجت نمی افتد و اگر چهاجن در تمام بدن باشد همان قدر قسط
زیاده بگیرند و در دیگ کلان جوشانیده دران بدستور بنشینند و روغن بمالند **دوائیکه** از بیاض والد مرحوم منقول ست تال مکهانا در شیر میش سائیده در روز و شب پنج شش
بار بمالند اپرس را که از مواد سودا در دست بهم میرسد در ده هفته دور سکند دیگر برای اپرس که در دست میشود رسکپور رسوت صندل سفید صندل سرخ هریک یک تولہ مردہ سنگ
یک ماشه روغن گاؤ ده تولہ روغن را چند بار باب شسته ادویه سائیده آمیخته ضماد می نموده باشند **روغن** جهت چهاجن گنجی دو تولہ سیندور چهار تولہ سنگ اعلے
هشت تولہ روغن کنجد نیم سیر اول روغن را بجوشانند چون کف بنشیند سیندور ریزند بعد یک ساعت گنجی و پس از یک ساعت دیگر سنگ انداخته فرود آرند وقت
خفتن در دست و پا هر جا که باشد این روغن مالش نمایند و بر آتش دست و پا را گرم سازند و دو گھڑی چرب کرده باهم مالیده بر آتش گرم کرده باشند **ضماد** برای
چهاجن برگ حنا کشنیز خشک شب یمانی پیڑ یا کهار سائیده ضماد نمایند و برگ هر درختی که باشد نهاده بپارچه پیچیده بخسپند و صبح بشویند همچنین چند روز بعمل آرند
طلا برای چهاجن مجرب حکیم اجمل خان پاره کته اجوائن خراسانی هریک یک دام روغن گاؤ چهار دام در ظرف مس با چوب نیم سه روز سحق نمایند بعد ازان طلا کرده با آتش
گرمی دهند **ایضاً** سرشین سفید و هریک یکدام زرنیخ زرد صبر سقوطری هریک نیم دام مغز تخم ترب زیکدام سرش را با قدری آب بر آتش حل کنند و اجزا را کوفته بیخته داخل نمایند تا شکل مرهم شود قدری ازان
بر کاغذ پهن کرده بر موضع شقاق بگذارند تا هفت روز **ایضاً** خاکستر زقوم خار دار نیم دام شنگرف یک دام هر دو را در مسکه گاؤ حل کرده جهابسته نگهدارند
هر روز اندکی باب سائیده بمالند **مرهم** برای چهاجن و آثار مواد سوداویه و یبوست آن مجرب حکیم شریف خان صاحب گل بنفشه ریشه خطمی نوجوبه هریک یک تولہ
روغن چنبیلی دو تولہ روغن گل یک تولہ چربی گردهٔ بز موم سفید آرد جو مغز ساق گاؤ هریک یک تولہ هر سه دوای اول را در آب شب تر نموده لعاب آن را بگیرند و بدستور
مرهم تیار نمایند **مرهم دیگر** برای اپرس و چهاجن سم اسپ سوخته آمله سوخته هریک سه جزو کمیله یک جزو سهاگه خام نیم جزو در روغن تلخ مرهم ساخته بمالند

سحوج جلد یعنی خراشیدگی پوست بدن

و این گاه با ورم بود و گاهی بی ورم و گاه همه جلد خراشیده شود و منقطع گردد و یا متعلق باشد و محتاج بالصاق گردد و بقول طبری سحج جلد از اسباب بسیار حادث می شود
چنانچه از برداشتن چیزی درشت بر پشت یا بر سر و وقوع بر آن و یا از لغزیدن ران و یا از سواری اسپ عریان و یا از تنگی موزه و شراک نعلین و یا از کشیدن ریسمان بر بدن بزور و
گاهی از بن اسباب نفاطات بهم رسد **علاج** اگر بسبب ملاقات اشیای درشت و یا بسبب سواری اسپ یا بسبب تنگی موزه و مانند آن پوست بدن خراشیده شود مقصد کنند و
خرقه را بگلاب تر کرده بران نهند بعد آن مرداسنگ گل ارمنی سائیده بگلاب و روغن گل آمیخته طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و گل سرخ و برگ مورد هر دو سائیده بران پاشند و یا مرهم
سفیداب کافوری نهند و اگر چرم کهنه که زیر پاپوش میباشد آن را بسوزانند و بروغن گل آمیخته طلا کنند خراشی که بسبب موزه حادث شود نافع بود و همچنین مالیدن کدوی

سوخته نیز عجیب ست و لعابات را در برف سرد کرده روغن بنفشه و اندکی کافور آمیخته طلا کردن برای سحج که بسبب کشیدن ریسمان واقع شود مفید بود و اگر بسبب عرق حاد پوست
کنج ران و اطراف خصیه و عانه خراشیده شود باید که کمیلا و خاکستر برگ حنا و روغن حنا آمیخته ضماد کنند و یا حکاکه سرب و سفیده از زیر و مرداسنگ را در روغن حنا طلا نمایند نافع بود و مرهم
و کندر و دم الاخوین و مرداسنگ برابر سوده پاشیدن نیز مفید ست اقوال اطبا سویدی گوید که ذرور پوست فارسی سوخته و کذا صنوبر صغار و کذا ریه خشک سوخته و کذا گلنار و کذا ادیم
سوخته و ضماد خاکستر کاغذ و کذا اپیه پالگیان و پیاز سوده و کذا انار خام و آب عنب الثعلب هر واحد برای سحج موزه نافع ست طبری گوید که علاج سحج و نفاخات که از تنگی موزه و آنچه
از سواری اسپ حادث شود قریب یک دیگر ست باید که تنقیه صاحب و از فصد کنند بعد از ان که موزه را پاره و در آب سرد تر کرده سرد نمایند پس هرگاه حرقت و رشح زرد آب ساکن شود
علاج بقعه باین دوا کنند بگیرند مرداسنگ و سفیداب رزیز هر واحد یک جزو زرد چوب نیم جزو بعده موم در روغن گل گداخته از آتش فرود آورده ادویه خشک سوده آمیخته حل سازند
و بر ان اندکی غسل[له] اطفال ریزند و بر موضع استعمال نمایند که این در حسن تاثیر مجرب ست و بعضی اطبا سفیده بیضه عوض بول طفل می آمیزند و این بهر تسکین وجع و حرقت بهتر ست
غیر آنکه مدت صحت طول می نماید و از آنچه بر سحج طلا می نمایند این مرهم ست بگیرند زرده سه بیضه و در دیگ اندک آب و قدری روغن گل انداخته این زرده بیضه بران ریزند و دائم حرکت
دهند و آن بر آتش باشد حتی که منقطع شود بعده از ان بر آرند و در هاون کنند و بر ان اندک سرب محکوک و اندکی روغن گل اندازند و حل کنند بعد از ان طلا کرده خرقه بران بپوشند
و بدان بچسپانند و این در نشف چرک و قطع صدید او مجرب ست و اما نفاخات را باید که بسر سوزن بشگافند و جلد او بران گذارند و بگیرند حب المحلب مقشر باریک سوده مغز نان
خشکار یا جواری باوی بکوبند و بران موضع یک شبانه روز بربندند که نشف او کنند و جلد او بر گوشت بچسپاند و حب المحلب گاهی مضغ میکنند و بران می نهند و هرگاه موضع گرم
شود لابد ست از تنقیه بفصد و تبرید موضع بعده استعمال چیزی که ذکر کردیم و ملاک امر در سحج جلد و نفاخات حفظ آن از آب سرد و گرم ست تا آنکه وجع زائل شود و زرد آب منقطع
گردد پس آب سرد و هرگاه خشک ریشه گرد د آب مستعمل گرم بود و استعمال این در ان بقایای وجع آن را زائل کند و حمرت حادث در ان ببرد و بعضی اطبا قطع جلد نفاخه میکنند
و علاج موضع بدانچه مذکور شد می نمایند و ابن سیار ارباب نفاخات موضع را اولاً بفصد امر میکرد بعده طلا بزهره زنگار و مع گل ارمنی بر موضع می نمود و ما این را آزموده ایم پس
مولم بالم شدید یافتیم الا اثر محمود می کند و آنچه در علاج این از پیر زنان اخذ کردیم اینست که بگیرند آرد برنج پنج درم و نمک پنج دام و بران روغن بنفشه انداخته در هاون بمالند
تا مثل مرهم گردد پس بر موضع طلا کنند و اطبای اهل شام پوست درخت انگور کهنه می گیرند و آن را باریک سائیده با همچند آن سفیده ارزیز می آمیزند بعده باندک سرکه
جوش میدهند تا سرکه برود پس گرفته بران اندک روغن گل چکانیده خوب حل میکنند و بر موضع طلا می نمایند و اثر محمود می کند و اگر سحج اندک باشد و دران سرد کردن موضع بخرقه
بارد تا آنکه سرخی تسکین یابد کفایت باشد و بدین استغنا از استعمال مرهم و سائر ادویه بود و اما مشققه که آن سحج حادث از سواری اسپ عریان ست و وجع او مقلق
بود باید که فصد صاحب او کنند و از استعمال آب بر ران منع نمایند که از ان خوف ورم و طول مدت و وازمان او بود و همه آنچه در سحج جلد ذکر کردیم دوای اینست و عرب درین
استعمال می کنند موی چهارپایه سوخته بتحمر و جمیع کسانی که ایشان را سحج جلد بهم رسد و آن مضغط بود یا مشققه از فصد ایشان و قطع ادویه حاره و نوشانیدن ماء الشعیر و اقتصار
بر مزورات چاره نیست و درین همه نزد قرب صحت خارش ظاهر میشود از خاریدن منع کنند و خارش در جراحات علامت شفاست و جالینوس ذکر کرده که خارش در
موضع الم در ابتدای مرض دلالت میکند بر تزاید مرض و عظم او و در اواخر مرض دلالت بر زوال او می نماید و گفته که این عام در جراحات و اورام متقیحه است و اما جحل یعنی
کشیدن رسن بشدت که از ان جلد خراشیده شود و آن شبیه بسوختگی آتش بود مثلاً و الم مفرط آرد و اگر بگذارند حتی که زیر او خشکریشه بهم رسد نکایت او عظیم گردد علاجش اینست که
باب اسبغول بر آرند و بران اندکی روغن بنفشه و قلیلی کافور اندازند و خرقه بدان تر کرده سرد نمایند و دائم سرد کرده بران موضع بدارند تا آنکه پوست جدا گردد بعد از ان مرهمی که در حرق النار
بباید علاج کنند و از سبیل این علت ست بدانکه اگر از اثر باقی ماند طمع در ازاله او نباید داشت سیما اگر جلد محترق گردد و آن بمرور ایام زائل شود و اگر این در طرف عضله و تر باشد از
آب سرد محفوظ دارند سرما باشد یا گرما و موضع و جمیع بدن را بروغن عرق دارند و اگر در بدن فضول باشد از فصد باک نیست اگر از ان مانعی نباشد شیخ الرئیس میفرماید که اگر جلد
محتاج بالصاق باشد معالجه بالصاق نمایند که در باب جراحات گفته آید لازم ست که حتی الامکان جلد را قطع نکنند بلکه بران منبسط سازند و اگرچه بمرات باشد که در آخر ام
ملتصق شود پس اگر بچسپد بمرهم ملصقه بچسپانند و اما بر مکشوف بهتر آنست که بران و البغیر ربط استعمال کنند مگر آنکه ممکن نبود زیرا که تخفیف و باد و به معونت هوا بهتر ست و اما
سحج خفیف پس از ادویه جیده برای سحج مفرد و خصوصاً سحج موزه اینست که بگیرند شش و خصوصاً ریه حمل و بران بچسپانند که از ین به شود و اگر ورم نباشد جلد کهنه سوخته یا
روغن گل و زنیخ سرخ آمیخته نفع دهد و کذا روی سوخته بسیار عجیب و موثوق به ست و خاصة در سحج موزه و از ادویه خاتمه ملحمه بر علاجه همه آنست که دران قبض خفیف باشد مثل اقاقیا
و مازو خصوصاً سوخته و چون آن سحوج خفیفه و سحیفه بعمل آرند کفایت کند و ایضاً گاهی مرهم ابیض کفایت باشد و از ادویه قوی تر اینست که بگیرند سفیداب و اشق و روغن گل

له بول الانسان را خاصیتی عجیبی ست که چون بر موضع منقطع ... ۱۲ منه مدظله

وروغن سوردوروغن بید انجیر وروغن سوسن و اشق را در آب و شراب حل کنند و ازان مرہم سازند و گاہی مرداسنگ تنہا بشراب کفایت کند و سماق سحج خفیف را خشک
کند و خصوصاً مانع ورم ست و از نطولات خصوصاً چون شقاق از سلخ حادث شده باشد آب عدس و طبیخ کرسنه و عدس و آب بحر نیم گرم ست و تنقیه بدروی خشک سرکه یا شراب
واما اگر جلد ہمه زائل شود محتاج بمنع ورم باشد بچیزی که دران تجفیف و ختم قوی بود و درین امر دشوار تر باشد ابو منصور در باب سحج و عقر مینویسد که ہرگاہ موضعی از بدن بخراشد باید که
مبادرت ہنگام تشریح نمایند و بران آب سرد معتدار کثیر بریزند تا آنکه گرمی او ساکن شود و تکثیف نماید و اگر ممکن نبود بران خرقهٔ کتان در گلاب تر کرده سرد نموده اندازند و ہرگاہ نیم گرم شود اعادهٔ
او کنند و چون گرمی و حدت تسکین یابد مرداسنگ را بگلاب سوده بران طلا کنند و اگر حکه و وجع و حرقت باشد علاج بمرہم سفیداب نمایند و اما نفاخات حادث از ضغطه نمود در انشگاف
پس گلاب بران ریزند بعده بعفص و اقاقیا گل ارمنی یا بمازو در آب سوده طلا کنند و یا گلنار باریک سوده بپاشند و اما بر عقر خف اقاقیا بسرکه سوده طلا نمایند و بشش بزیا حل ضماد کنند
و بعد سکون سوزش خاکستر حریم زیر پاپوش کهنه بعد چرب کردن موضع بروغن گل بپاشند و بربندند ابن الیاس گوید که اگر از سحج جلد چیزی عظیم با خارش و درد حادث شود علاجش فصد
باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و سن و فصل ست و بعد سکون درد و خارش پارچه مبلول بگلاب برف سرد کرده بران نهند و یا مرہم مرداسنگ معمول بسفیدهٔ ارزیر یا مرہم مرتب از
زردچوب موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل و سفیدهٔ بیضه بران گذارند و بر سحج حادث از دخیل خاصةً از لعاب بہدانه و لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و روغن گل و روغن بنفشه
باندک کافور فیروطی ساخته طلا کنند و گاہی سحوج و تشقق در کنج ران و زہار و متصل خصیتین از انصباب عرق حاد لذاع حادث شود پس ہر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه
پنج درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش خورند بعد ازان تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه یا حب بنفشه کنند و از تناول لحوم و حلویات و از اغذیه و ادویهٔ حاره و حریفه حذر کنند
بعده بدن روغن حنا مالیده خاکستر حنا بپاشند و یا بگیرند برگ بید خشک و گل سرخ و بنفشه مرداسنگ مساوی وکوفته بیخته بران بپاشند جرجانی گوید که موضع خراش را بنهند
کنند تا سردی ہوا بدان رسد و یخ بران بمالند و طبیخ و نقوع آن سخت سود مند بود و شش را کباب کنند و بران موضع نهند ورم و درد را ببرد و درست گرداند؎

امراض شعر یعنے بیماریہاے کہ تعلق بمو دارد

حزاز که آنرا ابریه نیز گویند و بعضے اطبا قشون نامند که معنی او در سریانی سبوس ست و آن اجزای رقیق مشابه سبوس باشد که از جلد سر جدا شود و سببش یا برودت مزاج سر ست
یا فساد مزاج ہمه بدن بسبب غلبهٔ اخلاط بلغمیه مالحه یا سوداویه محترقه و یا بسبب بخارات ردیه مرتفعه بسوی سر ازین اخلاط و شیخ میفرماید که حزاز یعنی سبوسه که در سر پیدا می شود
قسمے از تقشر خفیف ست که بسر عارض گردد بسبب فسادی که در مزاج او عارض شود بتاثیر خاص در سطح اعلی از جلد و ردی تر او آنست که نوبت او بتقرحه کردن و بفاسد نمودن
منابت شعر رسد و از مادهٔ حادهٔ بورقیه یا خون سوداوی بیاشد و گاہی بسبب سوء مزاج سر بود که انچه بدان رسد فاسد گردد و گاہی صرف یبوست عارض مزاج دماغ آزا پیدا کند و سائر
مزاج بدن جید بود و گاہی بشرکت عضوی یا سائر بدن باشد و انطاکی گوید که اطلاق اسم حزاز بر قوبا کرده میشود الا اکثر استعمال اطلاق حزاز بر آنست که مخصوص بسر باشد و قوبا بر غیر
آن و ج از فساد خلط زیر جلد سر حادث میشود پس اگر ہمه بدن صحیح باشد خلط مخصوص بسر بود و الا بشرکت باشد و سبب مادی او ہر خلط ست که کیفیت او فاسد گردد و بسبکه تخصیص او
ببلغم و سودا نموده آن تحکم ست و ثوران او ہر بخر میکند مثل خردل ردی الکیفیت و اگرچه رطب باشد مثل ہندوانه و غلیظ مثل باقلا و ہر قدید و حریف و سبب فاعلی حرارت محرقه آن
و صورتها و اجسام خشنه تر یا غیر تر و غایت او انسلاخ جلد و فساد منابت شعر علامتش اینست که اگر رطب باشد پس اگر تر با فراط بود مرکب باشد و الا اگر غلیظ مائل بسفیدی
بود در بلغم باشد و یا مائل بسرخی بود پس از خون باشد و الا بالعکس و قول جالینوس که از حزاز حادث از صفرا رطوبات رقیق ترشح میشود ظاہرا مراد او بصفرای ممزوج ببعض رطوبات
باشد و اگرچه جسی بود حاصل مرا آنست که این مرض قطعی الدلالت بالوان چیزی که ازان خارج شود بر مادهٔ او بود و سعید گوید که استدلال بر غلبهٔ بلغم از سفیدی رنگ حزاز و جلد سر
و بر غلبهٔ خون سوخته یا صفرای محترق بسیاہی یا شقرت یا غیرت رنگ توان کرد و سوء مزاج و تدبیر سابق نیز دلالت بر ماده موجبه نماید و طبری گوید که این علت را نخاله گویند و
این از بخارات رطوبت متکرجه عفنه رقیقه میشود و ابن اسلم انواع در امراض جلد سر ست جالینوس ذکر کرده که این مرض ہمه بدن را عارض میشود الا اکثر عروض آن در سر و حاجبین
میباشد و اکثر این علت کسی را حادث میشود که در معدهٔ او رطوبات و مزاج دماغ او رطب بود و گویند که این مرض اکثر در صبیان و مشائخ عارض شود علاج اگر اندک و نو بود سر را
بادویهٔ جالیه مثل آب چقندر آرد نخود خطمی سبوس گندم با سرکه آمیخته بشویند و روغن بنفشه و روغن کدو بمالند یا آرد کرسنه و ترمس بلعاب اسپغول ممزوج ساخته و یا مغز خرزهٔ
و تخم آن و آرد باقلا و سبوس مالیده بشویند پس روغن بمالند و اگر بسیار و مزمن بود اول مسهل بلغم و سودا دهند بعد ازان ادویهٔ جالیه بر سر اندازند و تدہین و تعاہد حمام کنند
و باد ویهٔ قوی الجلا مثل آرد نخود و بورق و حلبه و زاج سفید و خردل و مویزج بسرکه آمیخته بشویند و بار دیگر بچیزے از لزوجات مثل روغن بنفشه و خطمی و کتیرا و لعابات و
مانند آن طلا کنند و اگر زہرهٔ نرگاو و یک درم بورهٔ ارمنی دو درم آب چقندر چهل درم با عسل آمیخته طلا نمایند نافع بود و ایضاً زہرهٔ گاو بروغن سرشف آمیخته مالیدن

وکذا پیاز دشتی سائیده در شهد آمیخته و همچنین بهنگره و آمله پوست هلیله چرک آهن تخم نیل بهنگری بساوی در سرکه سوده و ایضاً نمک باریک سوده بروغن گل آمیخته مالیدن نافع سبوس جلد و سرست و اگر آب لیمو و شکر یک جا کرده بر سر بمالند و بعد دو پاس سر بشویند نافع بود و آیرج و ابرای حزاز معمول حکیم علوی خان ست آرد نخود چهل درم حلبه بورق نان سبوس زجاج سفید سوده هر یک هشت درم گل خطمی شش درم کوفته در سرکه خمر که ممزوج بآب باشد سرشته بر سر بمالند و از روغن گل ممزوج بسرکه خمر چرب کنند اقوال حکما سویدی گوید که ضماد عصارهٔ شجرهٔ ابی مالک تا پنج روز متواتر مجرب من ست وکذا موم را بر آتش اندک گرم کرده بدان حزاز را کبس نمایند و هرگاه موم سرد شود باز گرم کنند و اعاده کبس او نمایند و این فعل تا سی و پنج مرتبه کنند تا آنکه حزاز از پوستی که بالای وست پاک گردد بعده شخصی روزه دار موم را بخاید و بر حزاز ضماد کنند همچنین تا سه روز متصل بعمل آرند باکما آنرا نافع و مجرب من ست و ایضاً ضماد بشاهترهٔ تر یا خشک و غسل سر بطبیخ آن مجرب ست وکذا پیاز عنصل و زیت بجوشانند که قریب بسوختن رسد پس پیاز دور کنند و در زیت گوگرد زرد و موم افزوده قیروطی سازند برای حزاز مجرب باشست و طلای روغن بادام تلخ وکذا امرخی با آب چقندر وکذا خاکستر پر سیاوشان وکذا حب الآس با آب چقندر پخته وکذا پیاز بلبوس بسرکه وکذا زجاج سوخته بروغن زیت وکذا اشق بسرکه عنصل حل کرده و تنکار آمیخته بعد خراشیدن حزاز وکذا خردل و عسل وکذا جزاکه آن زوفراست بروغن گل آمیخته وکذا برگ نیل وکذا برگ کبر بسرکه وکذا پیه بز و زفت رومی و کندر وکذا فوه الصبغ بسرکه وکذا عصارهٔ کرنب وکذا سرگین فاخته با آب ترب سرشته چند مرتبه که عجیب ست وکذا خاکستر شاخ انگور و سرگین موش و سرکه و زیت خوشبو باهم پخته وکذا آب زهرهٔ گاو و آب گندنا و نطرون وکذا شونیز بسرکه وکذا ریوند بسرکه وکذا صمغ کنار وکذا حنا بسرکه سرشته تا بست مرتبه وکذا خربق سفید و آرد نخود بسرکه وکذا شبت و زفت باریک سوده با آب حل کرده و اکل و ضماد حلبه وکذا پوست ترنج وکذا جوز جندم وکذا جوز بوا وکذا حب الصنوبر کبار و غسل سر بکندر و نطرون وکذا طبیخ نخود سرخ وکذا آب زفتی و شراب و وکذا طبیخ قنطوریون دقیق بدفعات هر واحد نافع حزاز ست ابو سهل گوید که در حزاز سر باید که تنقیهٔ بدن کنند بدوای مسهل اگر بدن ممتلی باشد بعده ملوخیا استعمال نمایند و سر بدان بشویند و یا آب چقندر و آرد نخود و آرد ترمس و خطمی و آرد باقلا و آب حلبه و اسپغول و مغز خربزه هر واحد ازین با قدری نمک و اندک سرکه استعمال کنند و قوی تر ازین زهرهٔ گاو و شحم حنظل و بورق ست بو علی مینویسد که نوعی از حزاز خفیف بود و آنرا علاج خفیف کفایت کند و طلای سر بروغن گل و بنفشه بلعابات آنرا زائل نماید و نوعی ازان آنست که شدید تر ازین بود و محتاج بدوائی باشد که دران جلا و تحلیل قوی بود پس عقب آن دوای مرطب و معدل بکار برند و نوعی ازان بسیار ردی ست تقریح مودی گردد و در علاج این واجب ست که تنقیهٔ بدن بفصد و اسهال نمایند اگر حاجت این باشد و سبب صعود ماده بسوی سر امتلای بدن بود بعده علاج حزاز کنند و هرگاه بدوای جالی علاج کرده شود عقب آن روغنها بمالند ادویه حزاز که ملائم بغیر سوزش بسیار اند حزاز جدید ضعیف را کفایت کند غسل سر با آب چقندر و آب حلبه و تخم خربزه و با آرد نخود و ترمس و باقلا و تخم خطمی مطبوخ در زیت و بلعاب بهدانه و خطمی و کتیرا و یا بگل خوزی و قیمولیا و خصوصاً با آب چقندر بعد از آنکه یک ساعت بر سر گذارند و نیم پخته و بکرفس آب آن و طبیخ آزاددرخت و برگ شهدانج و برگ کنجد و این هر دو گاهی حزاز قوی را باطل کنند باوجود لطافت خودها و همچنین عصارهٔ این هر دو و بادام مقشر بسرکه و آرد حلبه بسرکه و یا بگیرند آرد نخود و یا برگ کنجد سوده با آب چقندر و اندک سرکه و یا بگیرند آرد نخود و خطمی کوفته و بسرکه سرشته طلا کنند و یا سر را بدان بشویند و یا بگیرند برگ نازک توت مثل غبار سوده و مثل خطمی استعمال کنند و یا خطمی را در زیت پخته و یا کندر در شراب حل کرده بزیت آمیخته و تکرار این تا دو هفته کنند و از ادویهٔ لطیف سهل غسل سر با آب برگ چغندر ست که این جید بالغ مجرب سلیم ست و لازم ست که سر را بهر کدام ازینها که باشد بشویند بعده در شب مثل روغن گل و بنفشه بمالند ادویه حزاز که قوی تر ست باغسولات بورق و کبریت و زهرهٔ گاو و یا شحم حنظل یا دردی شراب یا خردل و مویزج یا آبگینه سوخته یا خربق یا صمغ سداب مانند آن مخلوط سازند و ایضاً بگیرند قیمولیا و زهرهٔ گاو سرشته استعمال کنند و تا دو ساعت بگذارند یا حب البان و آرد باقلا مساوی با آب پخته سر را بدان بشویند و یا بگیرند دردی شراب یک رطل صابون یک اوقیه بورق چهار درم همه را جمع کرده سر را بدان لطوخ سازند و با آب چقندر و آرد نخود بشویند بعده روغن آس استعمال کنند و گاهی طلای سرگین گاو کرده میشود و بسیار نفع می کند یک شب طلا نمایند و غسل او ببول شتر خصوصاً اعرابی شدید النفع ست و آبگینه سوده در باب حزاز ردی قوی ست و همچنین دوائی که دران قلقطار و مویزج افتد و یا بگیرند رغوهٔ بورق و قلقند مساوی و بدان طلای سر بعد حلق نمایند و گاهی هر دو بزیت جمع کرده میشود و یا مویزج در زیت بسایند و بدان چرب کنند و یا بگیرند گوگرد و قلقند و بورق مساوی و بلادن در روغن مصطگی گداخته آمیزند و بر سر نهند و گاهی دران خربق داخل کرده میشود دوائیکه بعض متاخرین ادعای آن کرده اند و در تجربه جید یافته شد بگیرند وفای رطب نیم جزو پیه بط یک جزو روغن خیری یک جزو صمغ سداب ربع جزو لادن دو جزو اول سر را با آب گرم و صابون بشویند بعده بخرقهٔ خشک بمالند تا سرخ گردد پس یک شبانه روز بدان طلا کنند بعد ازان بشویند صاحب کامل گوید

که تنقیه بدن صاحب حزاز باید کرد و اگر ممتلی باشد بمطبوخ مقوی یا ایارج فیقرا و اگر بدن پاک باشد قصد تنقیه سر بحب ایارج و حب صبر و مانند آن کنند و بعد ازان باید که غسل بخطمی سفید و آب
چقندر و بورق و آرد نخود و باقلای کوفته و برگ کنجد نمایند و یا غسل سر باین دوا نمایند و نسخه آن همان دوای معمول حکیم علوی خان ست که در ذیل علاج مسطور شد لیکن در رینجا خردل هشت
درم زیاده است و دوام حلق سر کنند و بروغن گل و اندک سرکه خمر بمالند که آنرا زائل کند و یا زهره گاو و گل قیمولیا بسرکه خمر بکار برند که باذن الله تعالی نافع ست ابن سینا اقدس
گوید که اگر حزاز تابع رداءت مزاج سر باشد علاجش باصلاح مزاج راس بود بحجامت و اصلاح اغذیه و غسل سر بدوائیکه محلل فضول متولد از سوء مزاج او باشد مثل آب خبازی مطبوخ و آب
افشرده چقندر و آرد نخود و آرد ترمس و آرد باقلا چون بخطمی آمیزند و اگر سر ضعیف باشد تا بحدیکه بدان سر شویند روغن مورد یا آب عنب الثعلب و حصض آمیزند و اگر مزاج سر گرم باشد غسل او
باسپغول مع خطمی کنند و مریض را امر بریختن آب نیم گرم بر سر نمایند که این حزاز را ببرد و اگر حزاز حادث از رداءت مزاج بدن و فساد اخلاط او باشد لازم ست که ابتدا بتنقیه بدن نمایند از خلط
زائد دران پس اگر غالب خلط دموی یا صفراوی بود فصد سر رو کنند و اسهال بمطبوخ فواکه نمایند و از استعمال اغذیه حاره حذر کنند و اگر مره سودا باشد تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون
کنند و ماء الجبن بنوشانند و غذا گرم و تر دهند و اگر بلغم غالب بود ایارج بخورانند و غذای گرم مجفف بدهند و بر سر این طلا نمایند که حزاز را ببرد قلیمیای فضه و گل رخام و مرداسنگ و
گوگرد و آرد نخود و سداب خشک و نمک نان و خطمی سفید هر واحد یک جزو همه را کوفته بحریر بیخته بسرکه خمر و روغن گل ران ریخته بر سر طلا کنند بعد ازانکه بنوره حلق سر بحران کرده باشند و بعد
طلا غسل سر بآب برگ خلاف رطب یا بآب طبیخ حلبه و بیخ سوسن کنند **طبری** گوید که سبیل علاج این آنست که تنقیه مریض بایارجات کنند اگر این ممکن نبود اصلاح غذای او
نمایند و آن بغذای موافق معتدل کنند که کیفیات او مضاد کیفیات مرض باشد و از ادویه که واجب ست علاج جلد بدان اینست که بگیرند آرد کرسنه و بلعاب اسپغول بر هم
زنند و بر سر طلا کنند و بگذارند تا آنکه خشک شود پس در حمام بمغز خربزه اگر وقت او باشد و الا بتخم خربزه سوده و بآرد باقلا و سبوس بشویند که او باین طریق صحت یابد و پاک گردد و قس
گفته که درین مرض چون تساهل نمایند مرض معروف بطلق گردد و او آنست که نخاله بحیپید و زیاده شود و براق گردد مثل صفائح طلق و صحت او دشوار گردد و گاهی موی را
برباید پس اگر طلق شود علاجش اینست که بعد تنقیه بر سر صاحب وی موی نگذارند و دائم طلای آن بسرکه نمایند که دران افسنتین و اسقولوقندریون جوشانیده باشند پس
اگر در مزاج دماغ او یبس ظاهر گردد بعد طلای بسیار از طلا باز مانند و ترطیب مزاج دماغ او بغذا و سعوط کنند و در باب ترطیب مزاج دماغ کنند این **نوح** گوید که بعد تنقیه
ماده از بدن بفصد و اسهال غسل سر بآب خبازی مطبوخ و آب چقندر معصور باندک بورق نمایند یا بآرد نخود مع سرکه یا آرد ترمس و باقلا و طبیخ بیخ بلبوس و حلق سر
دائم و تدهین راس هر شب و غسل سر وقت صبح باین اشیا حزاز را ببرد **غسول جید** آرد نخود صد درم آرد حلبه و سبوس گندم و بوره نان و آبگینه سفید سوده و خردل
هر یک پانزده درم خطمی ده درم باندک آب و سرکه خمر باهم زده غسل سر هر هفته بدان کنند دیگر اسپغول بریان سوده ربع رطل صمغ عربی نیم رطل کتیرا نیم رطل آبگینه سوده ربع رطل جمع
کرده در حمام استعمال نمایند پس اگر باوجود این تدبیر دوام کند هر شب بر سر روغن گل بسرکه بمالند و مداومت لین طبیعت کنند **خجندی** و ابن الیاس می نویسند که بعد صحیح
تنقیه بدن اگر ممتلی باشد بعض ایارجات یا بحب ایارج یا بحب شب یا بحب بنفشه و مطبوخات که دران غاریقون و سنا و بسفایج و افتیمون و شاهتره باشد باید کرد
و بعد تنقیه بدن هر روز سر را بخطمی وغیره که در قول صاحب کامل گذشت بشویند و یا بگیرند آرد نخود و آرد باقلا و آرد حلبه و بوره نان هر واحد ده درم خطمی سفید هشت درم همه را
باریک کوفته بحریر بیخته بسرکه و آب هر دو ممزوج سرشته سر را بدان بشویند و بعد تراشیدن موی سر روغن گل و اندک سرکه بر سر بمالند و حق آنست که در علاج این مرض احتیاج
بدوائی افتد که دران جلا برای توسیع مسام باشد تا ماده نافذه راه بانفصال یابد و با آنکه دران ترطیب بود تا کسر حدت ماده نافذه بسوی جلد کند پس تفرق اتصال
حادث نشود و گاهی احتیاج افتد بچیزی که دران قبض باشد مثل روغن مورد و این وقتی ست که اراده منع ماده از نفوذ بقرب ظاهر جلد باشد **جرجانی** و ایلاقی گویند که حزاز
خفیف را لعاب خطمی لعاب اسپغول طبیخ چقندر و عصاره برگ او و طبیخ حلبه و تخم خربزه و آرد نخود و آرد ترمس و آرد باقلا و گل خوردنی و قیمولیا همه را بعصاره چقندر بسرشند
و دو ساعت بر سر نهند پس بشویند و بآب برگ خلاف و آب برگ کنجد و برگ قنب و برگ چقندر و اندک سرکه چون سر را بشویند و بمالند نفع دارد و بعد شستن بروغن مصطکی و
مورد و غیر آن انچه لائق باشد طلا کنند و حزاز غلیظ اکثر بمشارکت بدن باشد پس اول تنقیه کنند بعد ادویه جالیه قویه بکار برند چنانچه در قول بوعلی گذشت **انطاکی** گوید که در
ماده غلیظ رطب و الا فصد قیفال کنند بعد کسر حدت بسکنجبین و ماء الشعیر و تمر هندی چند روز نمایند بعد ازان اگر قوت و مرض قوی باشد و کم نشود فصد رگ پیشانی یا عروق خلف که
بالای گوش ست بکشایند که فصد اینها آنرا ببرد و بعده بنفشه انچه ازان سازند بدهند و بر سر بدمحل گاهی بسفیداب لعابات و گاهی بصبر و حنا و حب لبان بسرکه سرشته باید کرد و
در غلیظ بس اسهال بحب صبر در حار و حب مقل و اسود سلیم و سفوف لاجورد و در بارد معجون قیصر و نجاح و طبیخ افتیمون از مجربات شراب افشرده انگور بروغن بادام سنت و
این حب از مجربات من ست برای مطلق حزاز و سعفه انچه تعلق بسر دارد صنعت آن صبر غاریقون مصطکی هر واحد پنج درم هلیله زرد گل سرخ هر واحد چهار درم سقمونیا

سه درم تا ب کاسنی سرشته حبها سازند شربت یک مثقال و از وضعیات مجربهٔ من اینست خاکستر نخود و جو و کنجد بریان هر واحد یک جزو صبر زنجار مرداسنگ مرتک هر واحد
نیم جزو بسرکه و قطران و روغن حبة الخضرا سرشته بشب طلا نمایند و صبح بطبیخ مغز خربزه و نخود و کرسنه بشویند گاهی معالجهٔ این مرض بتشریط سر و وضع محاجم می کنند
تا آنکه ماده را پاک کند و بعضی مردم سه مرتبه موی را می کنند و میان آن بزرنیخ تا یک هفته طلا می کنند بعد از ان بصبر کنند و مرزعفران بر طلا می نمایند و این علاج دشوار است لیکن مجربست
و از فوائد غریبه اینست که چون پیه خارپشت و مرغابی بخون کبوتر آمیخته طلا کنند حرز از ابرو و موی را برویاند و کذا مالیدن عصارهٔ قثاء الحمار و آنچه در آن کفایت و صلاحیت اینست در بحث قوباء گذشت

داء الثعلب و داء الحیه

داء الثعلب آن باشد که موی بریزد بطوری که عضوی از مو عاری ماند و فسادی در جلد پدید آید و اگر پوست باریک نیز بآن جلد شود آنرا داء الحیه گویند و اکثر حدوث اینها در سر و ریش و ابرو
باشد و سبب تولد اینها مادهٔ ردیست که در جلد و در منابت بیخ مو فرا گیرد و بیخ مو را بسبب خوردن آن و منع غذای جید از ان فاسد سازد و آن ماده گاه صفرای حاد و گاه سودای
احتراقی و گاه بلغم شور محترق و گاه خون فاسد غلیظ بود الا آنکه مادهٔ فاعلهٔ داء الحیه در عفونت و فساد شدید تر از مادهٔ داء الثعلب می باشد و لهذا داء الحیه دیر به شدن مشکل تر بود و داء الثعلب
در زوال سهلتر باشد و فقدان نبات شعر که بسبب قلت بخار دخانی و غور مواد صالح و خون جید فاضل بود چنانچه در آخر امراض محلله و حمیات طویله می باشد و یا بسبب تکاثف جلد یا
بسبب فرط لین او و یا بسبب کثرت وسعت مسام یا فرط ضیق آن خلقی یا عارضی بود آنرا داء الثعلب و داء الحیه نمی گویند بلکه سبب در این هر دو مرض انسداد مسام بسبب نفوذ مادهٔ ساده
در آن و منع نفوذ بخار دخانی بود و پس از ان سبب که در آن متولد شود و ایضاً جمیع انواع این انسداد داء الثعلب و داء الحیه نمی نامند بل آنکه معه ذلک محدث آفت دیگر در جلد نباشد بسبب فقدان
نبات مو از ان مثل سعفه که در سر حادث میشود و مانند آن از قروح ردیه و همچنین برص سفید چون از بلغم کثیر مسدد مسام باشد و مزاج جلد را فاسد کند و همچنین انسداد این مسام بنفوذ مواد سوداوی
مفسد هیئت عضو و قوام جلد چنانچه در جذام می باشد و بقول طبری فرق در داء الثعلب و داء الحیه آنست که در داء الثعلب موضع فقدان مو املس نرم بود چنانچه انسان احساس نماید که آنرا روغن مس
کرده و در داء الحیه جلدی که از ان مو زائل شود خشن شبیه باصول پرهای باشد که از طائر کنده باشند و داء الثعلب و داء الحیه چون در مشائخ پدید آید بصعوبت زائل شود پس اگر به شود موی
بروید سفید برهم مخالف رنگ موی سفید ایشان بر آید و مجوسی از بقراط نقل کرده که هرگاه انسانی را داء الثعلب باشد بعد از ان آنرا مرض معروف بدوالی پیدا شود موی سر او عود
کنند و کسی را که داء الثعلب باشد دوالی آنرا کم حادث شود و سعید گوید که در اکثر احوال حدوث این هر دو مرض از غلبهٔ بلغم شور محترق بود و گاهی از غلبهٔ مرهٔ صفرای محترقه و سودای ردی محترق
جلد مفسد مادهٔ شعر حادث شود و گیلانی می نویسد که عروض این هر دو مرض از مادهٔ صفراوی ساده نادر بود بلکه از صفرای محیه که آن غلیظ مخالط بلغم کثیر بود عارض شوند و انطاکی گوید که
مادهٔ این هر دو مرض خلط محترق است و فاعل آنها حرارت مفرط و صورت آنها نقصان شعر یا رفتن آن و غایت آنها فساد منابت او و بدین نامها بهر آن مسمی ساخته اند که هر دو حیوان مسطور
را عارض میشوند و هرگاه احتراق مفرط باشد جلد زیر مو متقشر گردد و خلط مفسد موجب این امراض و مانند آن از انتشار شعر بحکم عقل منحصر در شش قسم میشود زیرا که بسبب یکی از اخلاط
اربعه بود و هر احد یا از فساد خلط فی نفسه یا بیکی از اخلاط ثلاثهٔ دیگر باشد و بعلامات آن دریافت گردد و سریع تر در صحت آن باشد که بسبب یکی از هر دو خلط رطب بود و بدانکه
حلق زرد و سرخ گردد و دیر تر آنست که از سودا باشد و در حدوث آنها از بلغم صرف نزد من توقف است طریق تشخیص نوع مادهٔ این هر دو مرض باید که آن موضع را با آب شستگی اندک بمالند
و بسوی جلد آن نظر کنند اگر سفیدی و نرمی آن باشد و بدن صاحب او فربه بود و استکثار مولدات بلغم از اغذیهٔ بارده رطبه و مفسدات آن از اشیای حریفهٔ مالحه و ابازیر حاره کرده باشد
و دیگر علامات بلغم یافته شود مادهٔ آن بلغم شور محترق باشد و اگر زردی رنگ و خشکی آن موضع مع نحافت بدن و سرعت نبض و زردی قاروره و تلخی دهن و تشنگی و تقدم
استعمال اشیای حریفهٔ مولد صفرا بود و پوست آن محل چنان نماید که گویا جلد طائریست که موی او کنده باشند مادهٔ آن صفرای تیز باشد و اگر کدورت آن موضع شبیه بجلد
خاک آلود و تحلل و شدت یبس آن باشد و صلابت نبض و صفائی قاروره یا غلیظ مائل بکدورت و سیاهی و مزاج سوداوی و تقدم استعمال اشیای مولد سودا بر ان گواهی
دهد مادهٔ آن سودای محترق باشد و اگر سرخی رنگ و تری موضع با سائر علامات غلبهٔ خون مثل حمرت لون جمیع بدن و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره و کثرت پیچی و رطوبت
منخرین یافته شود مادهٔ آن خون غلیظ فاسد باشد **علاج** واجب است که ابتدا از تنقیه بفصد و اخراج خلط غالب کنند بعد از ان استعمال مقرحات بر موضع نمایند تا
آبلها افتد و از ان مادهٔ ردی سائل شود و آن مثل سیر و خردل و ثافسیاست پس از ان ادویهٔ منبت شعر که مسطور گردد استعمال کنند و رسانیدن آب بر موضع مرض مضر
داگر چاره نباشد شیح و پرسیاوشان و مرزنجوش و تمام در آب پخته بدان آب بشویند بالجمله اگر بسبب احتراق بلغم بود بعد از نضج استفراغ بلغم نقی و مسهل گرم و حب ایارج
کنند بعد از ان موضع را بپارچهٔ درشت و یا پیاز عنصل بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند و اگر مرض قوی باشد عوض مالیدن آن موضع را شرط زنند و اگر بسبب
صفرای تیز باشد مسهل صفرا دهند و پارچه را در سرکه گرم تر سازند و تکمید آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد آن گوگرد بسرکهٔ تیز مالش نمایند و اگر از سودای احتراقی باشد

بمسہل سوداو حب فتیمون تنقیہ نمایند و ماء الجبن دہند و موضع را بسیر و پیاز بمالند پس چربی خرس و چربی شیر با سرکہ مالیدن نافع بود و گوگرد و فرفیون و خردل و بیخ نے و خاکستر پشم بز را طلا کنند **واگر** بسبب خون غلیظ باشد فصد و تنقیہ از مسہل بار کنند و آن موضع را اول بپارچہ خشن بمالند بعد آن بپیاز عنصل و سیر و خردل و فرفیون طلا کنند **ادویۂ مفردہ یونانیہ** نافع داء الثعلب شرب برگ حنظل بنشاستہ یا کتیرا یا صمغ عربی اصلاح کردہ بعد تنقیہ نامہ و ضماد بدان بعد شرط موضع مجرب سوید یست و کذا شرب و ضماد سنای مکی و کذا ضماد خاکستر سر روباہ و روغن بان بعد تنقیہ و کذا مالش پیہ روباہ و پوست بیضہ سوختہ و کذا ضماد حجر البقر در شراب کہنہ و کذا تدہین بروغن زنبق کہ آن روغن یاسمین سفید ست دہ درم فرفیون یک درم آمیختہ بعد تنقیہ و کذا شرب ہلیلۂ کابلی و کذا ضماد برگ انجیر مخلوط بقطران و کذا نمک و پیاز و فلفل ہر واحد مجرب وست و ضماد نفط سفید و کذا خون سنگ پشت و کذا بیخ نبات ثافسیا کہ بنظیر ست و کذا مویزج بسرکہ و زیت و کذا آب ترب آرد شلیم و کذا پیاز نرگس بسرکہ یا بآرد شلیم و کذا پشک بز سوختہ بسرکہ و کذا زنجبیل و نوشادر و کذا برگ خر زہرہ و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی بسرکہ تیز و کذا زنیخ زرد برانیج آمیختہ و کذا زفت و بورق و خاکستر بیخ نی مساوی و کذا پرشیاوشان سوختہ و غیر سوختہ بسرکہ و زیت و کذا روغن بید انجیر دہ درم با یکدرم فرفیون و یا کف دریا و کذا تخم کرفس بعسل و کذا مگس سوختہ بعسل و کذا غوک سوختہ بروغن یا بزیت و کذا خاکستر شیح ارمنی بمغز بادام تلخ و زیت کہنہ و کذا اسام ابرص خشک کردہ سودہ بزیت و کذا کندش بروغن بیضہ و کذا کبریت بسرکہ و روغن کتان و نطرون و کذا پوست مار سوختہ و کذا موم زرد و آب سداب کوہی و بیخ آن ہفت مرتبہ و کذا مرو ارید سودہ بعسل آمیختہ و کذا شیر زداشق و کذا عقرب سیاہ بزرگ در زیت خوب پختہ تا مہرا شود و کذا مار سیاہ چہار انگشت از طرف سر و ہمچنین از طرف دم بریدہ در زیت و آب بپزند تا مہرا شود صاف کردہ باز بجوشانند تا زیت باقی ماند و کذا زرنیخ سرخ و زرنیخ برابر و کذا سرکہ بداحچینی یا بابہل یا بقطران و زبد البحر سوختہ و کذا خربق سفید بسرکہ و کذا سرگین کبوتر و سرکہ و زیت و کذا سماق چہار درم خردل دو درم باریک سودہ بسرکہ سرشتہ و کذا قسط ہندی بسرکہ یا بعسل **و دلک** پیاز قطع کردہ و کذا شاخ گوزن سوختہ و غیر سوختہ و کذا پیاز عنصل قطع کردہ ہر روز کہ مجرب راقم ست و کذا فلفل سیاہ با آرد شلیم یا نمک و پیاز سودہ و کذا ابہل و کذا نطرون سہ درم پیاز عنصل سودہ دوازدہ درم در خرقہ بستہ **و شرب و ضماد** فطراسالیون و کذا فقاح اذخر بعسل و کذا اسارون و کذا نخالہ طلا و کذا فسنتین و کذا باداورد و کذا شیطرج و کذا بیخ حنظل و کذا عصارۂ غافث و کذا زیرہ و کذا سنبل الطیب و کذا نانخواہ **و شرب** فرفیون نیم درم در بیضہ نیمبرشت و کذا سرطان نہری سوختہ دہ روز متواتر و کذا انزروت مخلوط با ایارج فیقرا و کذا شیر آملہ و زرو آبنوس مثل غبار سودہ بعد حک موضع و کذا سر خرگوش بحری بعد شرط ہر واحد منبت شعر در داء الثعلب ست **وایضاً** در داء الحیہ ضماد مقل ازرق و پیاز و نمک و کذا کندر و قطران و کذا مویزج بسرکہ و کذا آب سیطل کہ آن بیخ سقر سرخ ست مجرب شوید ست و کذا شلیم و فلفل و سرکہ بعد شرط کہ مجرب او ست و شرب و ضماد لادن و ایارج فیقرا و کذا شاہسفرم و کذا زوفای خشک و کذا شرب آب شاہترہ زیادہ از یک ماہ ہر واحد نافع ست **ادویۂ مفردہ ہندیہ نافع داء الثعلب** قدری جھرات گاؤ را بر زمین نرم اندازند تا آب آن در زمین جذب شود پس آنرا برداشتہ بر کف دست نہادہ قدری تخم پنوار سودہ آمیختہ طلا نمایند **دیگر** موضع موخورہ را اول بآب ملہ مطبوخ خوب بشویند پس کلاب با یک دہ نوشادر حل شود و مسکہ آمیختہ بمالند تا یک ہفتہ **دیگر** فلفل یا سرگین مگس را بآب سودہ طلا کنند **دیگر** مجرب بلا تخلف آملہ را بآب لیمو خوب سائیدہ طلا نمایند **دیگر** بلخ کہ بر درخت آگ میباشد در روغن کنجد سوختہ سائیدہ طلا کردن عجیب ست **دیگر** قدری جھرات در ظرف مسی بی قلعی با فلوس بسایند تا جھرات سبز گردد طلا می کردہ باشد **دیگر مجرب** کف دریا سوختہ بسرکہ طلا کنند **دیگر** شیر درخت انجیر طلا کردن بغایت مفید ست **دیگر** خاکستر حب النیل طلا کنند **دیگر** دندان فیل سوختہ رسوت مساوی طلا سازند **دیگر** کونپل کریل بآب سودہ بمالند تا سہ چہار روز و مالیدن بھنگرہ نیز موخورہ را مفید ست **ادویۂ مرکبۂ یونانیہ و ہندیہ** بگیرند پرسیاوشان و حب الآس و تخم کرفس مساوی و اندک بسوزند بنوعی کہ سیاہ گردد و با چربی خرس و روغن ترب آمیختہ طلا کنند کہ در رویانیدن موی داء الثعلب فاضل سدید ستودہ است **روغن** کہ درین مرض مجرب مؤلف جامع الصناعہ است بگیرند ترشی نارنج دہ جزو و روغن کنجد یک جزو آمیختہ بآتش ملائم بجوشانند تا آنکہ آب فانی شود و روغن باقی ماند پس بردارند و ہنگام حاجت بعد مالش موضع استعمال کنند **ضماد مجرب** بگیرند کندش شیطرج ہر یک یک جزو زرنیخ سرخ دو جزو بروغن زیتون یا بروغن حنا سرشتہ بر نہند **ایضاً** کہ جہت داء الثعلب مجرب ست موی بز سرخ سوختہ صدف سوختہ گوگرد مساوی بروغن زیتون سرشتہ اول موضع را بہ پیاز و اشنان یا پیاز عنصل بسیار مالیدہ بشویند پس دوای مذکور بمالند و چند دفعہ چنین کنند **طلا** کہ بجمیع انواع داء الثعلب عجیب الفعل ست بیخ نے سوختہ سرگین موش خاکستر خار پشت نوشادر بورۂ ارمنی مغز بادام تلخ سوختہ خربق سفید مساوی کوفتہ بیختہ بروغن زیت طلا کنند **ایضاً** کبریت زرد سم بز سوختہ موی بز سوختہ آملہ پوست انار پوست خشخاش کمیلہ سوختہ ہر واحد یک تولہ فلفل سیاہ نیم تولہ سودہ در روغن سرشف سرشتہ طلا کنند **ایضاً** پنچال مگس سندور مرچ سیاہ در آب پیاز یا ادرک سودہ بمالند **ایضاً** برای موخورہ مجرب سرگین مگس نیل بری برابر سودہ بآب طلا کنند **ایضاً** موی سر سوختہ صدف سوختہ تونگ سوختہ ہر یک دو ماشہ ہمہ را بروغن گل سائیدہ طلا نمایند

اقوال — جرجانی می‌نویسد که در داء الثعلب و داء الحیه سزاوار است که اول تنقیهٔ بدن باسهال خلط غالب کنند پس اگر بلغم غالب باشد بایارج روفس یا باین حب اسهال آورند تربد سفید ده درم ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و ثلث حب ساخته دو درم تا سه درم بخورانند و سه شربت یا چهار در یک ماه ازین بدهند و جملهٔ تدبیر او بچیزے که تلطیف بلغم و تقطیع و تقلیل او نماید مائل سازند و اگر صفرا غالب بود این حب بخورانند هلیلهٔ زرد دو ثلث درم گل سرخ نیم درم صبر یک درم سقمونیا ربع درم حب سازند و این یک شربت ست و اوست استعمال او کنند و همچنین تدبیر بچیزی مضاد صفرا مائل گردانند تا آنکه حال بدن اعتدال یابد و اگر سودا غالب باشد ایارج روفس بدهند و دران خربق سیاه یا حجر ارمنی افزایند و یا طبیخ افتیمون که دران بسفایج و هلیلهٔ کابلی و اسطوخودوس پخته باشد بنوشانند و سائر تدابیر بچیزی که مقلل سودا باشد مائل نمایند پس هرگاه تنقیهٔ سر و بدن بهر دو گردد در طلای موضع بادویه که موی برویاند آغاز کنند و اگر در سر هنوز چیزے از فضول باقی باشد تنقیه بغرغره و مضوغ نمایند چنانچه غرغره از ایارج فیقرا و پوست بیخ کبر و میویزج مخلوط بسکنجبین عنصلی کنند یا بسرکه که دران پودینه و زوفای خشک و راسن و حاشا پخته باشند بعد ازان طلا استعمال کنند و از ادویهٔ مفرده که بسیار گرم کند مثل فرفیون ست و کمتر ازان ثافسیا و آن عصارهٔ سداب کوهی ست و کمتر ازان خردل و حب الرشاد و کمتر ازینها کبریت و کف بورق و خربق سیاه و خربق سفید و نطرون و تخم جرجیر و روغن غار و کف دریا خاصةً محرق که الطف میشود و زفت رطب و قطران و پشک موش و پیه خرس و پیه بط و پیه جوارح و جمیع شحوم لطیفه که در بیخ مو غوص کنند و بادام مع پوست سوخته و کندر سوده محلول بسرکه که در آفتاب ایام کثیر و شیح سوخته و ایرسا سوخته و زرنیخ سرخ و اشنان سبز و سداب خشک و زراوند و پیاز عنصل و پیاز تیز و سیر ست و ازین ادویه بحسب حاجت استعمال نمایند و علاج داء الثعلب مزمن صعب را با دویهٔ قویه و قریب العهد را بضعیفه کنند و هرگاه اراده نمایند که قوت ادویهٔ حاده ساکن شود قیروطی مرتب از موم و روغن شیرین بدان مخلوط سازند و هرگاه اراده کنند که ضعیف قوی گردد روغن غار یا روغن بان دین باوی آمیزند و علاج عام برای این مرض آنست که موضع را بخرقهٔ خشن بمالند تا آنکه سرخ گردد بعده بدوای حاد مالش نمایند تا آنکه ازان سوزش و لهیب محسوس گردد بعد ازان یک روز ترک نمایند و روز دیگر اعاده تدبیر کنند پس اگر آبله کند پیه بط یا چربی ماکیان بمالند و این را با دویهٔ حاده چند روز بگذارند پس هرگاه روئیدن مو ابتدا کند چند مرتبه بتراشند و هر روز پارچه بمالند و روغن که دران قیصوم و پرسیاوشان و بابونه یک یک رطل دقیه گرفته در آب بپزند تا مهرا گردد پس آب صاف کرده ازان یک رطل بروغن بان یک رطل بریزند و بآتش نرم بپزند حتی که آب بسوزد بردارند و استعمال کنند پس اگر داء الثعلب حادث از خلط صفراوی باشد مالش موضع بکف دریا یا پارچه درشت کنند تا سرخ گردد بعده پشک موش سوده بعسل سرشته طلا کنند و یا برگ نی سوخته مع بادام تلخ با پوست سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا نطرون و کف دریا بسرکه آمیخته طلا سازند و هرگاه حادث از خلط سوداوی بود اول موی موضع حلق نمایند پس شرط زنند و از پیاز تیز دلک نمایند بعده ثافسیا بروغن بان دین طلا کنند و یا عاقرقرحا با تخم جرجیر بیا بپزند و بزیت مطبوخ چندانکه نصف او بسوزد سرشته طلا نمایند و یا بگیرند قیصوم سوخته و پوست بیخ سوسن و بادام تلخ سوخته و بورهٔ ارمنی هر واحد علیحده سوده همه را بروغن غار سرشته طلا کنند و هرگاه حادث از بلغم بود اولا موضع را بعنصل یا ثوم بمالند بعده بفرفیون و ثافسیا و خردل و قطران یا روغن غار سرشته طلا نمایند و یا بگیرند ثافسیا فرفیون حب الغار هر واحد سه دقیه گوگرد یک اوقیه خربق سفید یک نیم دقیه موم و روغن غار و زیت کهنه بقدر حاجت صفت طلائیکه در داء الثعلب موی انبوت برویاند کف دریا ده درم بورهٔ ارمنی خردل گوگرد ثافسیا فرفیون هر واحد دو درم میویزج و ذراریح هر واحد یک درم بزیت کهنه طلا نمایند بعد مالش بپیاز و هرگاه آبله افتد چند روز ترک نمایند و بچربی بط و بمرهم سفیداب علاج کنند تا آنکه تسکین یابد بعده اعادهٔ آن کنند اگر احتیاج آن شود شیخ الرئیس میفرماید شک نیست که صواب تدبیر درین اولا استفراغ خلط فاعل ست و ادخال اغذیهٔ بسیار حسن الکیموس در بدن از انچه معلوم ست و شراب معتدل ممزوج مائل بشیرینی اندک مع رقت و صفا که این غذا زیاده میدهد و حمام آنرا نافع بود قبل هر دلک و بعد آن و اولا ابتدا باستفراغ بدن از خلط فاعل بادویهٔ مخرج او کنند و یا بفصد اگر زیاده آنرا اوا جب کند بعد ازان بتنقیهٔ سر ازان خلط بدانچه معلوم ست از سعوطات و نشوقات و غراغر مذکور در باب تنقیهٔ سر بحسب فضول بعده توجه بجلد نمایند و تنقیهٔ آن کنند از چیزے که دران قرار گرفته باخراج او ازان و تحلیل او و درین تعجیل نمایند تا جلد کیفیت راسخهٔ ردیه اکتساب نکند و شک نیست که در ادویهٔ مستفرغه از موضع برای مادهٔ خبیثه لازم ست که مقطع ملطف محلل باشد چندانکه تحلیل او بجذب و تجفیف نرسد بسبب شدت تسخین که جلد را افادهٔ تجفیف کند و در آخر سبب سقوط شعر گردد و اگرچه فی الحال داء الثعلب را ببرد باخراج ماده پس اگر حار قوی باشد مثل ثافسیا و آن اصل ست در یابی که ازان چاره نیست یا دہان معتدله که بران غالب باشند و آبهائی که دران رقیق کرده شود حرارت او را بشکنند و بهترین آن نوسته و آنکه بران سه سال گذشته باشد ضعیف ست و حق قوی آنست که مقدار او کم کنند و مزاج او بشکنند و چون بدان طلا نمایند بزودی بردارند و حق ضعیف آنست که بضد این عمل کنند و واجب ست که درین ادویه مستعمله لطیف باشند و الا قوت آنها در غور جلد نفوذ نخواهد کرد و لازم ست که درین ادویه

تقویت و منع باشد تا سر ماده خبیثه قبول نکند و واجب نیست که همراه آن تقویت قبض بسیار باشد که ماده از ورود بسوی موضع بعده از نفوذ در مسام و منع نماید باید که دران قوت جذب برای خون نیک و بخار عالک وازیدن باشد بعد تحلیل و برای فاسد که در جلد ست تا که جامع تحلیل برای فاسد و جذب برای جید بعید باشد و این بعد تنقیه باید و هرگاه استعمال این ادویه کنند واجب ست که رعایت تاثیر آنها نمایند و ابتدا بدان بضعیف کردن آن با متزاج چیزی و تقلیل مقدار آن کنند و در اثر آن نگاه کنند پس اگر مریض متحمل و اثر سلیم باشد در قوت و مقدار او افزایند و اگر متحمل نباشد و اثر عظیم گردد قوت او تقلیل مقدار او یا با متزاج چیزی که آنرا اصلاح دهد و ضعیف کند کم نمایند و جهد کنند تا بتقریح و توریم نه انجامد خصوصاً در ابدان که مزاج یا سن یا جنس آنها لین باشد چون مرطوبین و ضعفا و اطفال و مشایخ و زنان و ارباب صنعت مرطب مضعف و اگر بتوریم و تقریح انجامد تدارک آن بشحوم نمایند و بران مثل پیه بط و ماکیان و مثل قیروطی نرم طلا کنند پس هرگاه تسکین نماید اعاده دوا بمقداری کنند که متحمل آن باشد و اگر اثر عظیم گردد در استعمال او وقفه کنند و بموارا همچنین بعمل آرند تا آنکه ماده فاسد تحلیل شود و ماده جید منجذب گردد و علامت تاثیر دوا دران آنست که جلد سرخ گردد بدلک ملائم تر و کمتر عدد از دلکی که بدان قبل استعمال دوا سرخ می شد پس اگر حال متغیر نشود بدانند که آن محتاج بدوای قوی ست و اگر آن بمالش پارچه سرخ نگردد و ازان شدید تر باشد حتی که خوف فاسد شدن بود بعده آنرا بمثل پیاز بمالند پس اگر سرخ نشود از شرط موضع چاره نباشد و بمثل سیر طلا کنند و آنچه احتیاج بدان در تنقیه جلد از ماده داء الثعلب روی افتد چسپانیدن زلو و محاجم و خلانیدن سوزن بسیار ست و ایضاً آبله انداختن با دویه حاده که عنقریب ذکر یابد و آنچه آبله افتد آنرا بشگافند و جدا کنند تا مواد ازان برآید و از چیزی که اعانت میکند در تحلیل ماده پوشیدن کلاه است که دران پشم بود دائم شب و روز که آن تحلیل نماید و عرق آرد و باید که در هر دو سه روز با ستره موتراشند و هرگاه مو بروید حلق آن کنند و واجب ست که قبل استعمال اطلیه موی سر تراشند و دلک نمایند چنانچه گفتیم بخرقه خشن یا بمثل پیاز و پوست ترب تا آنکه سرخ گردد و قابل برای قوت دوا گردد و مسام بکشاید و گاهی حمام نائب دلک شود و اگر حلق نکنند دوا را رقیق سازند تا در بیخ مو برسد **و اما استفراغات** پس صفراوی را بطبیخ هلیله مقوی از خربق و افتیمون مستفرغ سازند و بحب قوقایا و ایارج فیقرا و ایضاً ایارج شحم حنظل نیکوست خصوصاً در بلغمی و اگر درانجا سودا باشد بدان قدری خربق سیاه آمیزند و اگر آنجا صفرا باشد سقمونیا بدان مخلوط کنند و ایارج روفس و لوغاذیا جید اند خصوصاً برای سوداوی و بسیار باشد که باستفراغ تنها صحت یابد و اقسام این استفراغات سابق معلوم شده و اگر اراده خفیف تر ازان باشد ایارج مرکب بشحم حنظل در ماه سه یا چهار شربت آن بخورانند و اگر یک استفراغ فائده نکند بعد راحت دادن میان آن تکرار آن نمایند و هرگاه جلد سرخ و عروق او سرخ و ممتلی باشد فصد کنند و بعد فصد کلی اگر رای واجب کند فصد رگهای سر و رگهای پیشانی و صدغین کشایند و اگر رای آن نباشد چیزی ازان بعلق بیارند و اما غرغره و سعوطات و مانند آن در باب معالجات سر معلوم شده **و اما ادویه موضعیه** قوی ترین آنها فرفیون ست که بران زیاده از سه سال نگذشته باشد بران بحسب تدبیری که در قاعده اطلیه گفتیم باید کرد و بعد او ثافسیاست و این بسیار عجیب و بالغ النفع ست بعده حرف و خردل در ماده را بریح برفت رطب سرشته و یا مویزج بروغن غار سرشته و بشیر بتوع آبله افگنند و بشگافند تا آنچه بحت او باشد سائل شود و چون پوست بیفتد مواد زیر او برآید و کبیکج بر عضو اندک مدت نهند و در داء الثعلب قوی بسوی آن احتیاج می شود و بعد ازینها گوگرد و هر دو خربق و تخم جرجیر و کف بورق و هر دو قسم زبد البحر و پوست نی و بیخ او سوخته و پشک موش و پشک گوسفند سوخته و مرده دار فلفل و خردل و بندق سوخته و برگ انجیر و کندش و عروق و مامیران و قطران ست و گاهی درین زمره زنگار و افتد بعد ازان مثل باد ام تلخ با پوست سوخته و مثل کندر چند روز در سرکه فائق سوده و خرنوب نبطی از ادویه این مرض ست و افضل روغنهای مستعمله درین روغن غار و روغن بید انجیر ست و افضل ادویه شحمیه قطران پس زفت ست و افضل شحوم پیه خرس و خصوصاً آنچه کهنه باشد **لطوخ** جید بخردل و قطران لطوخ کنند **لطوخ قوی** فرفیون ثافسیا روغن غار هر واحد دو مثقال گوگرد زنده و خربق سفید یا سیاه هر کدام که باشد هر واحد یک مثقال قیروطی بموم قدر کفایت بسازند **و ایضاً** بورق افریقی دو جزو نوشادر یک جزو هر دو سوخته در سرکه کهنه سوده طلای رقیق کنند بعد دلک و بعد سه ساعت اعاده نمایند و نشف کرده باشند و سه روز برین دوام نمایند پس اگر آبله کنند تدارک آن بدانچه معلوم شده باید کرد **و ایضاً** ذراریح و خردل در روغن بپزند حتی که مثل غالیه گردد پس بدان بر موضع آبله افگنند برای مرض قوی و کسر قوت او با متزاج برای مرض ضعیف کنند و از چیزی که ازین خفیف تر و آن عجیب نافع ست اینست که بگیرند سرکه کهنه و مثل آن روغن گل خالص و در شیشه کرده بجنبانند بعده موضع را بخرقه درشت بمالند و بدان طلا کنند **و ایضاً** مالیدن بغالیه که دران اندک ثافسیا باشد و بدانند که صبیان را پرهیز کفایت کند و طفل قریب بلوغ احتمال نیم درم حب قوقایا نماید و کم از ده ساله دو دانگ **صاحب کامل** گوید باید که نظر بداء الثعلب کنند پس اگر حدوث او از خون باشد فصد سر رو گیرند و خون بقدر حاجت برآرند و اگر از بلغم باشد تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و ادویه مرکب از تربد و شحم حنظل و صبر و غاریقون و نمک نفطی و مانند آن کنند و اگر فصل سرما باشد لوغاذیا و ایارج جالینوس

و بهند و بخردل و سونیج و بیخ کبر و سکنجبین معمول بسرکه عنصل غرغره کنند و سائر غرغرات که صاحبان بقوه بدان غرغره می کنند بکرات استعمال نمایند و از اغذیه مولد بلغم مثل ماهی تازه و شیر و لحم بره و مانند آن پرهیز سازند و اگر حدوث او از سودا باشد بحب اسطوخودوس و مطبوخ افتیمون و ایارج روفس و ایارج ارکاغانیس و ادویه که دران خربق سیاه و افتیمون و غاریقون و امثال آن از مخرجات سودا افتد اسهال آورند و از اغذیه مولد سودا مثل لحوم بقر و بچه شتر و بز پیر و عدس و کرنب و سائر تدبیر مولد سودا اجتناب نمایند و اگر حدوث او از صفرا باشد تنقیه بمطبوخ هلیله زرد و سنا و شاهتره و افسنتین و صبر و سقمونیا و مانند آن کنند و از تدبیر مولد صفرا مثل عسل و خردل و سیر و مانند آن منع فرمایند و هرگاه تنقیه بدن و سر کردند توجه بعلاج تساقط شعر نمایند و اول انچه ازین عمل آنرا اینست که مالش سر بخرقه خشن کنند تا سرخ گردد و اگر سرخ نشود آن عسر البرء است و هرگاه سرخ شود بر موضع شرط بسیار زنند و بران سیر سوده طلا کنند اگر مرض از بلغم باشد و یا حبة الخضراء سوخته یا پیاز عنصل یا پوست بندق سوخته یا بادام تلخ یا حب لبان یا حب المحلب سوخته طلا سازند و ایضاً فرفیون سوده بروغن بان یا روغن اترج سرشته و شیخ ارمنی باریک سوده بروغن اترج یا روغن بان یا زنبق آمیخته بر موضع طلا کنند بعده بآب چقندر و بورق بشویند و ایضاً از چیزی که درین بدان انتفاع یابند چربی گرگ و خرس و کفتار و شیر است و بهترین او آنست که کهنه بود و چون آنرا بسرکه سوده بر سر طلا نمایند و چون سرگین موش بازیت باریک سوده طلا کنند آنرا نفع دهد و پوست بیخ نی با مغز بادام تلخ در سرکه خمر سائیده آنرا نافع بود طلا برای داء الثعلب بگیرند کف دریا پنج درم و باقی اجزا همانست باوزان مسطوره که در آخر قول مسیحی گذشت و هرگاه این ادویه را استعمال کنند و در موضع احتراق و آبله عارض شود چند روز فاصله در دوا کنند و بران روغن گل و سفیداب یا چربی بط و ماکیان طلا نمایند و چون ساکن شود اعاده دوا کنند و اگر مرض از صفرا باشد طلای موضع بشیح سوخته و کف دریا و حضض و موی سوخته بروغن مورد یا روغن کنجد یا روغن بید سوده باید کرد بعده سر را بخطمی و سبوس و آب بید بشویند و اگر مرض از سودا باشد بعاقرقرحا و مویزج سوخته و کف دریا و زهره گاو یا زهره گرگ طلا سازند و بآب حلبه مطبوخ یا بآب تخم کتان بشویند و ایضاً اقاقیا و روغن ناردین بعد دلک بپیاز تر یا سیر طلا کنند و یا بگیرند بادام تلخ و پوست بندق سوخته و بوره ارمنی مساوی سائیده و بروغن غار سرشته طلا نمایند و گویند که چون سرگس بر داء الثعلب بمالند موی بروید **صفت** دوائی که موی داء الثعلب برویاند بگیرند ذراریح سه درم بعد دور کردن سر و بازوی آنها و باریک سائیده بروغن بان بسرشند و بران قدری مشک انداخته استعمال کنند و علاج داء الحیه مثل علاج داء الثعلب است طبری گوید که علاج نوع رطوبی داء الثعلب آنست که سن و مزاج و بلد و فصل و غیره قوانین استفراغ دریافته تنقیه مریض باین حب کنند ایارج فیقرا غاریقون هر واحد یک درم تربد سفید دو درم نمک نفطی دو ثلث درم ماهیزهرج دو دانگ لاجورد مغسول نیم درم سقمونیای مشوی نیم درم کوفته بیخته مثل فلفل گرد حبها سازند و سه درم بخورانند بعد از آنکه سه روز پرهیز نخود آب و روغن زیت کرده باشند و وقت پرهیز هر روز یک مرتبه در حمام داخل شوند بعد از آن ده روز صبر کنند و یک شربت حب سکبینج بخورند و درین همه ایام مالش موضع هر روز یک ساعت کرده باشند و هرگاه از خوردن دوا فارغ شوند موضع را بسیر دلک نمایند و اگر کفایت نکند از پیاز عنصل بمالند و اگر اینهم کفایت نباشد بر موضع شرط زنند و این ضماد بران نهند خردل باریک سوده نیم درم صمغ سداب کوهی دو دانگ در سرکه سرشته مثل ضماد بر نهند که این ضرور موی را بر رویاند الا آنکه هرگاه مو برآید سفید باشند و سبیل او آنست که موی را بتراشند تا قوی تر از آن برآید و باز بتراشند و همچنین تا آنکه مثل موی اصلی بروید پس اگر روئیدن مو دشوار گردد موضع را دلک نمایند تا آنکه اندک قرحه شود بعده بران روغنها طلا کنند و چون راحت شود و این الم زائل شود فرفیون تازه اندک بقدر یک حبه بران بمالند که این موی را درین نوع ضرور برویاند و از چیزی که بدان معالجه این نوع نمایند از معالجات غریبه که تجربه آن نیز کرده ام اینست که بگیرند سرکه و خردل و عنصل و شیطرج و خوب بجوشانند تا آنکه ادویه مهرا گردد بعده بگیرند ادویه و سرکه و در محجمه کنند و بر موضع نهاده امتصاص نمایند و بران محجمه بگذارند تا از خود جدا شود و این فعل در روزی دو سه مرتبه کنند تا آنکه موضع بلند گردد چنانکه معلوم شود که گویا منتفخ شده بعده دو روز راحت دهند پس آنرا بسوزن زده بگذارند که این لامحاله مو برویاند و ابو عمران موسی بن سیار میگوید که بعد محجمه بچربی خرس و خنزیر بمالند و هرگاه بدبو شود بسرکه بشویند و اعاده مالش کنند تا آنکه موی برویاند پس اگر موی اغبر اللون بروید دران روغن لادن با روغن آس یا روغن آمله استعمال نمایند **صفت** روغن آس بلادن بگیرند صد درم برگ آس تر و نیم کوفته در دیگ نو سنگی اندازند و بران چهار رطل شراب کهنه و صد درم روغن کنجد و یا زیت انفاق که آن از زیتون خام میگیرند بریزند و سه درم لادن در پارچه سفت صره بسته وقت طبخ دران اندازند و هر ساعت پارچه را بمالند و بآتش ملائم بپزند تا آنکه شراب فانی شود و روغن بماند بعده روغن از لادن و آس صاف کرده نگاه دارند و اما روغن آمله اینست که بگیرند آمله ده درم و در سرکه پنج روز تر کنند بعده سرکه صاف نمایند و آمله را بجوشانند و پنج درم آمله دیگر دران انداخته پنج رز

بگذارند پس سرکه صاف کنند و اعادهٔ آمله نمایند و این فعل تا هفت مرتبه کنند و هرگاه سرکه سیاه و قابض گردد در دیگ نو صاف نمایند و بر هر دو صد درم ازان بست درم
روغن آس ریخته بجوشانند تا آنکه سرکه برود و روغن بماند بعده آنرا استعمال کنند که این موی را که سپید باشد سیاه گرداند و سیاه برویاند و گاهی این روغن را با سنجنج بدل خضاب استعمال می کنند و قسطین
در زینت آنرا ذکر کرده و ثابت در رسالهٔ خود که بسوی بعض ادبا فرستاده از حارث بن کلده حکایت کرده که آن علاج داء الثعلب بول پلنگ و بول گرگ و خاکستر استخوان
سوخته حیوانی که مزاج او گرم باشد مثل استخوان درندگان یعنی شیر و استخوان پلنگ و مانند آن میکرد و حسن بن نصیر را در بیمارستان دیدم که ارباب داء الثعلب را بعد تنقیه
طلای موضع تریاق کبیر میکرد و اما داء الثعلب که از صفرا باشد ابتدای علاج او تنقیه است اگر قوت متمکن باشد باین مطبوخ پوست هلیلهٔ زرد تمر هندی هر یک بست
درم افسنتین رومی هفت درم ترنجبین پانزده درم شاهتره ده درم بنفشه سه درم آلو بخارا عناب هر یک بست عدد در شش رطل آب عراقی بجوشانند تا بیک
رطل آید افشرده صاف کنند و دران دو ثلث درم تربد و یک دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشند بعد ازان سرکه با عنزال گرم کنند و دران اسفنج فرو برده
تکمید موضع بدان نمایند تا آنکه قریب بشور گردن رسد بعده بروغن خیری یا روغن گل چرب کنند و پنج روز بگذارند بعد ازان بخرقهٔ خشن بمالند و گوگرد سوده بزیت آمیخته
یک شبانه روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند فندق و مع پوست او بسوزند تا خاکستر گردد و در سرکهٔ کهنه حل کرده بر موضع طلا نمایند و آنچه من درین علت که صفراوی باشد
تجربه کرده ام قیروطی معمول بروغن خیری ست و موضع را از هوای سرد پوشیده دارند و تکمید بآب گرم در حمام کنند و این سهلترین انواع این مرض در علاج ست و اما
داء الثعلب سوداوی دشوار تر در علاج ست معالجهٔ او نوشانیدن ماء الاصول چند روز و حریرهٔ معمول بمغز قرطم کنند و هرگاه ثابت شود که اخلاط نرم و رقیق
گردید مطبوخ افتیمون بنوشانند و قصد تنقیهٔ دماغ بعد این مطبوخ باین حب نمایند افسنتین رومی هلیلهٔ سیاه افتیمون ایارج فیقرا هر واحد یک نیم درم بسفائج یک
درم لاجورد مغسول دو ثلث درم نمک نفطی نیم درم غاریقون دو درم تربد نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی
ازان سه درم و نیم سه شربت در مدت یک ماه بخورانند و گاهی رطوبت بسودا مضاف شود پس معدهٔ او کثیر الرطوبت بود و علاج صاحب آن باین حب کنند و
این حبی ست که در گرما و سرما و ربیع و خریف عقب طعام تناول کنند و پرهیز دقیق نمایند بلکه از لحوم غلیظه احتراز کنند نسخهٔ آن انیسون تخم کرفس بادیان
نانخواه زیرهٔ کرمانی هر واحد دو درم مصطگی هلیلهٔ سیاه هر واحد سه درم صبر سقوطری همچند همه ادویه کوفته بیخته بآب برگ ترنج سرشته حبها سازند شربتی ازان یک
درم عقب طعام دائم آنرا بخورند که این رطوبات را از معده و از جمیع بدن خارج کند بغیر آنکه ضعیف نماید زیرا که هر روز مرا یک مجلس یاد آورد و رئیسی در بلد عراق
بود که آنرا داء الثعلب بسیار و غلبهٔ اخلاط سوداوی ظاهر شده بود پس او را لزوم این حب نمودم و داء الثعلب زائل شد و بعد آن عود نکرد و اگر رطوبت
با سودا در امعای او محسوس شود این حقنه دران استعمال نمایند قنطوریون باقه خارخسک کوهی قرطم کوفته تخم کتان تخم جلد برگ سداب هر واحد یک کف
حنظل را اطراف کرنب هر واحد باقه همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد بعده صد درم ازان صاف کنند و بران یک درم بورق و بست درم روغن کنجد تازه یا بید انجیر ریخته
در هاون حل کنند و بدان حقنه نمایند و مضر نیست اگر در نوع رطبی رطوبت در امعا یا در معده یا در دماغ ثابت شود و این حقنه کنند و ازین حب که تنقیهٔ سر میکند
بخورانند بعد ازان دلک موضع بسیر خام یا پیاز عنصل خوب کنند بعده بران چربی بط و چربی خرس و چربی شیر و مانند آن از شحوم که استفراغ و تلیین جلد کنند
طلا سازند و بگیرند برای او خاکستر سم بز و گوگرد و بیخ نی و بیروج الصنم که در خاکستر اینها خاصیتی ست برای رویانیدن موی و یهودی ذکر این کرده و تجربهٔ او
کردم و حق یافتم بسوزند و این خاکستر را بزیت جمع کنند و بر موضع دائم طلا نمایند که این ضرور موی برویاند و اگر صعب و دشوار گردد موضع را نشتر زنند و بسرکه
آنرا بمالند و اصلاح غذای آن کنند و میل او بسوی آن نمایند که در حرارت او بیفزاید و بسط آن نماید و هرگاه موی برآید موضع را بروغن لادن و روغن ناردین
چرب کنند و اما نوع دموی علاج آن بفصد باسلیق و لزوم پرهیز و میل او در تدبیر بچیزی که تصفیهٔ خون او کند و مالش موضع بخرقهٔ خشن پس بر دفای رطب
که آن چرک دم گوسفند ست چند روز نمایند تا آنکه جلد نرم گردد بعده دلک او به پیاز عنصل و سیر و پیاز کنند و طلای او بثافسیا و فرفیون نمایند که دران مو
بروید و چون این بیان کردم پس در داء الثعلب قول مجمل و دوای مجمل ذکر می کنم و گویم که داء الثعلب و فساد شعر و ذهاب آن و تملس جلد بسبب یکی ازین اخلاط
بود هرگاه بقعه را فاسد گرداند و موی را از غذا کردن منع نماید پس علاجش استفراغ او ست بحسب نوع مرض و دوای او فی الجمله نزد استفراغ نزد
غاریقون و ایارج و شحم حنظل و اسقولوقندریون و شکاعی و بادآورد و خربق سیاه و مانند آنست و بسیار دیدم که این بسیار در نوع سوداوی خربق سیاه
می نوشانند و در آن نفع میکرد و اما چیزی که بدان دلک نمایند آن پیاز و سیر و پیاز عنصل و ثافسیا و فرفیون و خردل و مانند آنست و چیزی که بدان

طلا کنند گوگرد و بندق سوختہ و پستہ سوختہ و کف دریا و پنج صمغی سوختہ و سم بز سوختہ و وج سوختہ و شحوم سوای چربی بز و چربی بقر و امثال آنست و آنچہ واجب ست کہ صاحب نوع سوداوی دائم استعمال نماید ہلیلہ سیاہ و کابلی ہر دو مربی ست و آنچہ صاحب رطوبی استعمال کند اطریفل کبیر و اطریفل صغیر و معجون انقرویا و جوارش بلادری و مانند آنست و آنچہ صاحب نوع صفراوی استعمال نماید این سفوف معمول بہلیلہ زرد ست بگیرند تخم خرفہ و خیار و تخم خشخاش و گل سرخ ہر واحد یک جزو ہلیلہ سیاہ و پوست ہلیلہ زرد مثل ہمہ شکر طبرزد برابر جملہ سائیدہ صبح بر ناشتا و وقت خواب بقدر حاجت بخورند و ہلیلہ جات مربی و ہلیلہ جات سودہ بموبز سرشتہ استعمال کنند و آنچہ صاحب نوع دموی استعمال نماید اطریفل معجون بعصارۂ عناب معقود ست و اصلاح اغذیہ بحسب آنکہ لائق مرض باشد و این ہمہ استعمال نمایند مع استعمال قوانین در غذا و دوا و علاج داء الحیہ علاج لوا داء الثعلب رطوبی و سوداوی است بغیر زیادتی دران سوای آنکہ جلد این را طلا نکنند مگر بچیزے کہ آنرا نرم کند بغیر آنکہ استفراغ نماید و دیدم کہ در بیمارستانات درین استعمال چیزے می کنند کہ در داء الثعلب از دلک و طلا استعمال مے نمایند و گاہی درین نوعے غریب کہ معروف بذات العروق ست واقع مے شود و او آنست کہ مواضعی کہ ازان مو زائل شود دران شبیہ بعروق سرخ مشابہ و شنبدے کہ بر جراحت مستطیل واقع می شود ظاہر میگردد و ہر گاہ جلد نرم شود و نیز نرم و منبسط گردد و علاجش علاج داء الحیہ است **ابن الیاس** گوید کہ اگر از خون غلیظ محترق باشد فصد و اخراج خون بقدر قوت کنند و ہر صبح جلاب از عناب دہ عدد شکر سفید دہ درم بنوشند و غذا مزورۂ ماش بمغز بادام و اسفاناخ خورند و یا بگیرند شربت عناب دہ درم و شربت بنفشہ دہ درم و بنوشند و یا بگیرند آب انار بن شحم آنہا افشردہ سہ اوقیہ شکر سفید دہ درم و غذا مزورۂ انار دانہ باسفاناخ و مغز بادام خورند و اولا ماش موضع بپارچہ درشت یا بزوفای رطب کنند و یا بگیرند پیاز عنصل پنج درم سیر و خردل ہر واحد سہ درم و بسایند و بسرکہ کہنہ سرشتہ طلا نمایند بعد تراشیدن مو و اگر از بلغم محترق باشد ہر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس ہر واحد سہ درم گلقند عسلی دہ درم بنوشند و غذا مزورۂ نخود و ماش بمغز بادام خورند و ہر گاہ اثر نضج در قارورہ ظاہر شود تنقیہ بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر یا مطبوخ زبد مع شحم حنظل و غاریقون و صبر و نمک نفطی نمایند و غرغرہ بخردل و بیخ کبر و سکنجبین عنصلی یا بایارج مع ماء العسل مرات کثیر کنند و از فواکہ رطب و غیرہ مولدات بلغم حذر نمایند و اگر از مرۂ سودا باشد ہر صباح جلاب از بادرنجبویہ و تخم کاسنی ہر واحد سہ درم و گلقند دہ درم بنوشند و غذا مزورۂ نخود مع ماش و مغز بادام بخورند و ہر گاہ خلط نضج یابد تنقیۂ بدن بمطبوخ افتیمون و حب آن و یا ایارج فیقرا و یا ایارج لوغاذیا کنند و از اغذیۂ غلیظۂ مولد سودا مثل لحم نرگاؤ و نمک سود و قدید و بادنجان و لحم بز نر حذر نمایند و اگر از صفرای حاد باشد ہر صبح جلاب از تخم کاسنی سہ درم بنفشہ پنج درم و شکر سفید دہ درم و از آلو و عناب ہر واحد دہ عدد و شکر سفید و ترنجبین ہر واحد دہ درم بنوشند و غذا مزورۂ ماش بمغز بادام خورند و ہر گاہ اثر نضج در قارورہ پدید آید تنقیۂ بدن بمطبوخ فواکہ مقوی بسقمونیا مے مشوی کنند و از تناول اغذیۂ حارۂ یابسہ و حریفہ و حلویات و مانند آن احتراز نمایند و ہر گاہ بدن از اخلاط محدثۂ مرض پاک گردد صرف عنایت بمعالجۂ سقوط شعر فرمایند و بعد دلک بسیار بخرقۂ خشن و زدن شرط غیر عمیق سیر سودہ بروغن یاسمین بران طلا کنند و اگر مادۂ مرض بلغم محترق باشد حبۃ الخضرا و غیرہ کہ در قول صاحب کامل گذشت آن ہمہ ادویہ را سودہ بروغن بان یا روغن اترج یا روغن یاسمین یا زفت گداختہ آمیزند و طلا کنند و یا بگیرند شیح سوختہ و بروغن زنبق آمیختہ بر سر طلا کنند بعد شستن آن بآب چقندر و بورق و آنچہ مجرب ست در انبات شعر اینست کہ بگیرند پیہ شیر و پیہ خرس و پیہ گرگ مساوی و بسرکہ کہنہ سائیدہ طلا نمایند و اگر مادۂ این مرض صفراوی باشد ہر روز سر را بآب چقندر و آب بید و آب سبوس بشویند و بخضض و غیرہ کہ در قول صاحب کامل مسطور شد طلا سازند و اگر مرض از مادۂ سوداوی باشد بگیرند گوگرد زرد و ثافسیا و فرفیون و خردل و بیخ نے و خاکستر سم بز و قیصوم سوخت مساوی کوفتہ بیختہ بروغن زنبق و ناردین بسرشند و بر سر طلا کنند بعد دلک او بسیر و پیاز نیز **صفت طلا برای داء الثعلب** ذراریح سر دور کردہ سہ درم مویزج فرفیون ہر واحد یک درم کف دریا پنج درم بورق خردل گوگرد زرد ثافسیا ہر واحد چہار درم باریک سائیدہ بروغن زیت یا روغن زنبق آمیختہ بر سر طلا کنند **طلاے دیگر** بیخ نے فارسی سوختہ خستۂ خرما سوختہ وسمہ مساوی کوفتہ بیختہ در ظرف رصاصی بروغن زنبق بسایند و طلا کنند و اما علاج داء الحیہ علاج داء الثعلب ست و شستن سر ہر روز با سغول و گل خطمی سفیدہ بید و بدن و سر را

ف بزرگ سبب درین مرض ضعف و احتراق اخلاط است ... گاہ جلد نرم شود ... گردد و فضول ... شعر ... شود ۱۲ منہ عفی عنہ

ہر روز بروغن بنفشہ و نیلوفر و روغن تخم کدو بمالند و بنفشہ تازہ و نیلوفر ببویند و این وقتی ست کہ سبب تساقط شعر اتساع مسام و نقصان غذا باشد
واما ہرگاہ انتشار و تساقط او بسبب ضیق مسام باشد قریب او روغن نبرند و مالش سر ببورق و زہرہ بقر کنند و در حمام داخل شوند و نادیر در ان
نشینند و بر سر شیح سوختہ و نمک و قیصوم سوختہ بمالند و بعد مالش سر را بآبی کہ در ان نطرون و بورق جوشانیدہ باشند بشویند و یا بگیرند نے فارسی
سوختہ و خستۂ خرما سوختہ و وسمہ ہر واحد مساوی و بدستوری کہ سابق مسطور شد مرتب ساختہ بر موضع طلا نمایند ابو منصور گوید کہ اگر از جہت خون باشد
فصد سر رو کنند بعدہ طبیخ خیار شنبر و بعد از ان ایارج فیقرا دہند و اگر از صفرا باشد اولاً طبیخ ہلیلہ بعدہ ایارج فیقرا خورانند و اگر از سودا باشد طبیخ افتیمون
پس ایارج فیقرا دہند و اگر از بلغم باشد حب منتن بعدہ ایارج فیقرا خورانند و در جمیع این انواع میان ہر دہ روز شربتی از ایارج فیقرا دہند و
ہرگاہ این ادویہ خورانند اغذیۂ لطیفہ سریع الانہضام مثل اسفیدباج چرب بلحوم طیر و بزغالہ دہند و از اغذیۂ غلیظ مثل لحوم صید و مانند آن و
امتلای طعام و خمر پرہیز سازند و از کثرت ریاضت و تعرق و تعب منع کنند و اما علاج نفس موضع اینست کہ اگر ارادۂ معالجۂ او باشد حلق او بنورہ
یا باسترہ کنند و نورہ بہتر ست بعدہ بخرقہ خوب بمالند حتی کہ عروق او برآید و بعد آن بآب مرزنجوش مطبوخ بشویند و بران حضض طلا کنند و یک
شبانہ روز بران بگذارند و ہرگاہ صبح شود بآب مورد آنرا بشویند و بران روغن بان طلا نمایند و اگر از مالیدن بدیر سرخ شود بجمجمہ بورق یا پوست ماہی خشن
یا برگ انجیر آنرا دلک نمایند حتی کہ سرخ گردد و پوست بخراشد پس خون از ان پاک کردہ بران چقندر مطبوخ بشراب و یا انجیر خشک سوختہ محلول
بشراب نہند طلا برای آن قشور کندر سوختہ بشراب مطبوخ حل کردہ بدان طلا کنند و یا پیہ گرگ بسرکہ آمیختہ طلا نمایند و عکس و بشراب سودہ و یا پوست بندق
سوختہ و بیخ نی خشک طلا سازند و طلا بروغن بادام تلخ و روغن بید انجیر آنرا نفع کند و اما ادویۂ مفردہ برای این برگ حنظل ست و نوشادر و مویزج و خاکستر کتان
و خاکستر مشک برو پیہ کفتار و بشیر و مر و فلفل و غیر آن کہ در قول مسیحی گذشت و ہر دوائی کہ حار لطیف نفاذ ست آن ہمہ را مفرد و مجموع با سرکہ یا بعض
روغنہای گرم مثل زیت و روغن بید انجیر و روغن غار و مانند آن بر سر طلا نمایند نفع بلیغ کند پس اگر مکان آبلہ کند چربی بط یا ماکیان و مرہم
سفیدہ بمالند و چند روز دلک او ترک نمایند بقراط گفتہ کہ درین مرض شرب ادویۂ حارہ سزاوار نیست کہ آن جلد سر را مثل حالت در صلع
گرداند آہرن گوید کہ جالینوس ایارج فیقرا در علاج این مرض اصل ساختہ و از ان فرع جمیع علاجات او نمودہ و آن اینست کہ باوے
مخلوط میکرد اگر مرض از خون و صفرا بودی سقمونیا و غاریقون و اگر از سودا بودی خربق و افتیمون و اگر از بلغم بودی شحم حنظل و در ہمہ انواع دوام
غرغرہ بآن میکرد و گفتہ کہ متقدمین شرط بر موضع میزدند بعدہ بسیر و سرکہ و نمک و افسنتین آنرا خوب می مالیدند و این عمل مجرب ست خطا
نمی کند ثابت گوید کہ علاج داء الثعلب بمرات کثیر از اسہال بغیر معالجۂ موضع کردم و صحت تام یافت محمد بن زکریا گوید کہ پیاز را در داء الثعلب
تجربہ کردم و اورا مغنی از غیر او یافتم و اعتماد بران نمودم و بلبوس بہتر از پیاز ست سعید گوید کہ اگر از صفرا مخالط خون باشد فصد سرر و کنند
بعد فصد اسہال طبیعت بمطبوخ ہلیلہ نمایند و مریض را از استعمال اغذیۂ حارہ منع فرمایند و امر بشرب ربوب ترش مثل رب سیب و بہی و
انار کنند و غذا بچۂ مرغ و سکباج ماہی تازہ کوچک یا مزورات معمول بماش یا اسفاناخ دہند و بعد تنقیۂ بدن و اصلاح اغذیہ قصد مواضع
کہ از ان مو ریختہ بدلک شدید از خرقۂ پشم نمایند و از بیخ نے سوختہ مع پوست بادام تلخ سوختہ بسرکہ سرشتہ طلا نمایند و اگر موی عود نکنند
بر موضع شرط زنند و بلادن در روغن کنجد گداختہ طلا کنند و ایضاً شیح سوختہ و کف دریا و حضض با روغن بید و روغن آس طلا سازند و اگر از
خلط سوداوی باشد تنقیۂ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیہ غذا یا بچۂ مرغ بریان یا زردی بیضہ سازند و از امتلای طعام منع کنند و موضع
را بعاقرقرحا یا پیاز عنصل یا بخردل یا ترب یا زیت کہنہ یا مرزنجوش بعد حلق سر بمالند و بر مواضع شرط زنند و سر را بآب حلبہ یا آب
بزرکتان بشویند و اگر از بلغم باشد تنقیۂ بدن بحب قوقایا یا حب صبر کنند پس اگر فصل سرما باشد گلقند عسلی دہند و غرغرہ بخردل و
سکنجبین نمایند و اگر فصل گرما باشد قے کنانند و اسہال بقرص بنفشہ آورند و باید کہ از استعمال ادویۂ قوی الاسخان محرق جلد حذر کنند
تا جلد محرق نشود و مو برنیاید انطاکی گوید کہ ہرگاہ خلط غالب متحقق گردد ابتدا باخراج او نمایند بفصد اگر خون باشد و الا باسہال مثل نقوع ہلیلہ
و صبر در صفرا و ایارج در باد مع زیادتی غاریقون و تربد در بلغم و مع لاجورد و مطبوخ افتیمون در سودا این ہمہ مع اصلاح اغذیہ و اکثار شوربای چرب

وسکنجبین وغراغر ومعطسات وحمام باشد پس اگر اصلاح ظاہر شود موبر وید فبہا والا اگر در داء الموی سرخی بسیار رو یا در بلغمی سفیدی باقی ماند بر جلد شرط زنند تا مواد سائل شود اگر حال احتمال نماید والا لزوم محل بپارچہ گرم واستقبل وعسل کنند بعد دلک بفرفیون یا خردل واگر در صفراوی زردی ودر سوداوی کمودت باقی ماند واین ہر دو بیس وقحولت ست آن محل را بشحوم خصوصاً شحم خرس وشیر بمالند واز مجربات در ہر دو مرض مطلقاً طلاے صمغ سداب وگوگرد وزیت خصوصاً چون عقارب دران پختہ باشند وخاکستر صدف وسیر ست ودر ہندی طلاے او بخاکستر لیف نارجیل وسرکۂ او ودار فلفل ودر چین بکرکم وزردی بیضہ ودر مغرب بشرب لوغاذیا وطلا بخاکستر اظلاف وفرفیون ودر روم قے بشبت وعسل وترب ومالش بچربی بط وآب خزہرہ وعسل وواجب ست بعد آن تعاہد غسل جلد بخطمی ومغز خربزہ وترمس بعد ازان مالش روغن بنفشہ وروغن گل چند روز وگویند کہ بیروج را درین ہر دو مرض فعل عجیب ست وگویند کہ در سوداوی نفط وگاہی حاجت داعی گردد بنطولات وقت غلظ مادہ پس بہترین آنہا دران ہنگام آنست کہ از کلیل الملک وبابونہ ومویز کوہی وبورق سازند وبعد آن بروغن زنبق کہ دران لادن پختہ باشند طلا کنند وچون ردارت مادہ معلوم شود چسپانیدن زلو مناسب می بینم زیرا کہ دران نفع ظاہر ست وگاہے ناب از شرط مے شود پس بعد تنقیہ وشرط ملازمت محل بدلک منبتات شعر نمایند وبہترین آنہا مغز جوز بروغن نفط یا زیت ست ومثل اوست خاکستر پای پوست سخت جو زشم خر وحشی وجلد خارپشت وقیصوم وسم بز وپیاز وآب ترب وروغن آن واما برگ حنظل را با وجود نفع او بدلک نفع بشرب مدبر او بطورے کہ در مفردات گذشت نیز ہست وکذا زراوند طویل وزنجبیل ودرونج ونوشیدن عذبہ تا چہل روز بنا شتا آنرا ببرد چون عذبہ را ببرگ خزہرہ وزرنیخ زرد وسویج وسیر در زیت وعسل بطبخ قوام کردہ باشند درین ہر دو مرض ودر زہمہ انچہ مو را بر یزاند طلاے مجرب ہست وگاہے بآنہا چون مادہ اشتداد نماید وفصل بارد بود خردل ونطرون اضافہ کردہ مے شود پس اگر خوف قرح کردن آن باشد محل را تطلق چرب کنند واما طلای مگس وسر موش ومورد ولادن وبید انجیر نیز بالغ النفع ست واگرچہ بغیر سوختن بکار برند وکذا اہلیج وقطران وپیہ روباہ یا خرس وعصارۂ آزاد درخت چون بصبر ومرتک آمیزند وبدان پنج مرتبہ در پانزدہ روز طلا کنند آنرا صحت بخشد وکذا نوشادر وزلو مبعہ وزفت ست وبدانند کہ این ادویہ استعمال کردہ شود مفرد ومرکب مع بعض آن بشرط آنکہ نظور مادہ وفصل کردہ شود پس از ادویۂ لذاعہ در سرما وبرد تکثف مادہ زیادہ کنند وبالعکس **ایضاً** در نزہت می نویسد کہ فصد در داء الموی کنند وحجامت محل وشرطا ودر باقی اقسام اگر دشوار باشد بعدہ تنقیہ واطلیہ وبہترین طلا در داء الموی اینست کہ مورد را در سپستان بپزند تا آنکہ غلیظ گردد پس طلا کنند وکذا حی العالم مع حنا بعد شرط وبرگ انجیر مع قطران ودر بلغمی عنصل وپیاز وانگزد وفلفل وپشک موش بسرکہ وعسل ودر صفراوی مسکہ وحنا وآرد جو طلا وغذبہ شربا ودر سوداوی بندق سوختہ وسیر وحب الغار وروغن نفط طلا وترب مطلقاً وتخم آن وکذا نیل ہندی وبرگ حنظل طلا گیلانی از میا مرجالینوس نقل کردہ کہ معالجۂ بلغمی بتنقیۂ بدن اولاً فاولاً بابن مسہلات بعد نضج مادہ کردہ مے شود اول بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال شحم حنظل نیم دانگ کوفتہ بیختہ بآب کرفس سرشتہ حبہا سازند وگاہے زیادہ وکم مے کنند بحسب وقت دوم تربد سفیدہ درم ایارج فیقرا دہ درم شحم حنظل سہ وثلث درم شربتے از دو درم تا سہ وثلث سوم حب قوقایا چہارم حب صبر واگر فصل گرما باشد امر بقے کنند واخراج بلغم نمایند باین مقی بگیرند شبت وحنظل وسرمق وتخم ترب کوفتہ وجوشانیدہ صاف نمودہ قدح بزرگ ازان بگیرند ودہ درم عسل وچہار دانگ جوز القی سودہ ولتدرکے کنگر زد بران انداختہ بر امتلا بنوشند پس قے کنند وبعدہ غرغرہ بغراغر مذکورہ در باب امراض بارد بلغمی وفالج کنند وبابنج کبر در آب بجوشانند وصاف کردہ ایارج دران حل کردہ غرغرہ کنند وبا خردل بسایند ودر سکنجبین آمیختہ بدان غرغرہ نمایند وتبدیل مزاج بماء الاصول وگلقند عسلی کنند خصوصاً چون فصل سرما باشد بعد ازان مالش موضع بخرقۂ درشت یا بہ عنصل یا لبسیر کنند بعدہ بتافسیا وخردل یا لبسیر سودہ طلا نمایند بعد شرط اگر مرض قوی باشد واین طلا نافع ست فرفیون عاقرقرحا بزہرۂ بقر سرشتہ طلا کنند وغذاے ایشان شوربا بشبت ونخود کوفتہ وطباہجات ومطبخات بری وخردل وگوشت کنجشک وقنابر ومانند آن انچہ مسخن باشد بسازند واز حموضات وشیر وانچہ ازان مرتب کنند وجمیع نبیذہا وامتلای طعام واکل لحوم وحبوب وہر طعام کہ قلیل ازان غذاے کثیر دہد ونفخ آرد واز ریاضت بسیار قوی از

(حاشیہ: این طلا را سرہندی نیز مجرب گفتہ ونوشتہ ۱۲)

(حاشیہ: ایضاً مجرب سرہندی ست ۱۲)

تعرق بسیار در حمام اجتناب باید کرد واگر در موضع مرض از کثرت اطلیہ قروح پیدا شود مرہم مرطب از روغن و موم و آب برگ بلوط و آب برگ سوسن زردہ بیضہ طلا سازند

علت نقع

واین مرضے ست کہ در جلد سر حادث شود شبیہ بداء الثعلب در شکل او و مشابہ برص در رنگ آن و در بقعہ بقعۂ سر متصل یا متفرق بود وگاہے بقعۂ ازان سرخ مثل اثر قرحہ و دیگر سفید مثل بہق باشد فرق میان این و داء الثعلب آنست کہ ہرگاہ داء الثعلب را لمس نمایند آنرا چنان دریابند وخیال کنند کہ گویا از جلد پست ست و موضع این علت را چون لمس نمایند دریابند کہ گویا آن از جلد بلند شدہ و فرق دیگر آنست کہ داء الثعلب فرک را قبول نکند و زیر فرک سرخ نگردد الا بقدرے کہ انسان را استطاعت تامل او باشد و چون نقع را انسان بمالد سرخی او اشتداد کند و ساعتی بران حال باقی ماند و سبب تولد این علت یکے تنگی مسام ست و دوم بخارات حریفہ حادہ پس ہرگاہ بخارات حادۂ حریفہ کثرت نماید و مسام از اخراج آن تنگ باشد اولاً مو بسبب تنگی مسام بریزد پس جلد بسبب تنگی مسام از اخراج بخارات منتفخ گردد چنانچہ در جلد از غلظ بخار و حدت خون مرض شرا حادث مے شود و این علت را از امراضی ست کہ بدان شہرے مخصوص باشد و در حبش بعلت بلدیہ معروف است چنانچہ عرق مدنی در مدینہ حادث شود و قوباے سیاہ بمصیصہ و داء میل بشہرزور و جرب بطبرستان و مانند آن **علاج** بسط جلد و تلیین او و استعمال آبزن و آب نیمگرم و مالش بروغنہای نیمگرم و تنقیہ باین حب کنند ایارج فیقرا دو دانگ تربد نیم درم خربق سیاہ یک طسوج ماہی زہرج نیم دانگ نمک سرخ یک دانگ سقمونیای مشوی در سیب باندک برگ ترنج یک دانگ ہمہ را سحق کردہ حبہا سازند بعد پرہیز آنرا بخورند و در زمانے کہ قواعد تنقیہ آنرا مساعد باشد دو شربت یا سہ شربت ازان بعمل آرند و دیدم کہ این مرض بشرط و غسل بسرکہ زائل شد و از چیزے کہ بدان طلا نمایند ہرگاہ قانونے از قوانین استعمال تنقیہ بفصد و مسہل مانع باشد این طلا ست خاکستر قیصوم و خاکستر پوست بندق و لادن ہمہ را سائیدہ بموم روغن مرتب از روغن خیری یا مانند آن آمیزند و این علت عسر البرء نیست بلکہ بسرعت زائل شود و بہترین علاجش آنست کہ از استعمال آبہاے نیمگرم ذکر کردیم بہر آنکہ تفتیح مسام علاج اوست

انتشار شعر

واین عبارت ست از ریختن موئے ریش و سر و ابرو و سقوط شعر یا بسبب کمی غذا و قلت بخارات جید منبت شعر باشد مثل آنکہ ناقہین از امراض و ارباب دق و سل را عارض مے شود و یا بسبب تخلخل جلد و اتساع مسام حتی کہ بخار محدث شعر چون خارج شود متفرق گردد و براے احداث شعر مجتمع نشود و یا بسبب تنگی مسام از جہت یبوست و کثافت جلد مثل جلد پیران پس مادۂ مو دران نافذ نگردد و یا از جہت رطوبت غلیظ و بلغم مسدد حتی کہ مسام فاسد گردد و میان بخار خارج و داخل انقطاع رو دہد و بعضے با بعض دیگر متصل نشود و آن از تولد شعر منع کند و یا بسبب حصول مواد خبیثہ زیر جلد حتی کہ ازان بخار دخانی فاسد گردد مثل آنکہ در داء الثعلب و داء الحیہ می باشد و یا بسبب استیلاے رطوبت بر جلد چنانچہ در استسقا و غیر آن و صاحب کامل گوید کہ گاہے سقوط شعر عقب امراض حادہ بسبب حرارت شدید و ردائت بخارات حادث شود و گاہے بسبب سعفہ یا قروح یا جذام مے باشد **طریق تشخیص** اسباب مذکورہ اگر آثار داء الثعلب و داء الحیہ یا سعفہ یا قرحہ یا جذام ظاہر بود سبب انتشار شعر ہمان مرض باشد والا نظر کنند اگر صاحب او لاغر بود و خشکی جلد و تقدم اسباب محللہ و منقاسات امراض و قلت غذا دریافت گردد سببش قلت غذاے شعر باشد و اگر نرمی جلد و باریکی مو و سرعت انتشار آن بود سببش تخلخل مسام باشد و اگر خشکی مزاج و کثافت جلد و جعودت و غلظت و شدت سیاہی مو بود سببش تنگی مسام از یبوست باشد و اگر مو باریک گردد و آثار خشکی ہیچ نباشد سببش تنگی مسام از رطوبت غلیظ بلغمی باشد و اگر آثار غلبۂ رطوبت بر بدن مدرک گردد سببش استیلاے رطوبت بر جلد باشد **علاج** اگر بسبب قلت غذا باشد غذاے جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و سر را بخطمی و برگ حنا و تخم مرو بشویند و روغن بنفشہ و روغن نیلوفر بمالند و اگر بسبب اتساع مسام باشد باید کہ ہلیلۂ کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویہ قابضہ در آب جوشانیدہ نطول نمایند و روغنہاے قابض بمالند و روغن آملہ مالیدن نیز فائدہ مے کند و کذا روغن آس مع پرسیاوشان و قوی تر ازین آنست کہ سہ درم لادن و نیم اوقیہ

شراب قابض یا روغن آس گداختہ غلاف سر بدان نمایند و اگر بسبب تنگی مسام از یبوست باشد ترطیب مزاج و مالش بروغن بابونہ و بادام و مانند آن کنند و ہمیشہ حمام نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شحم سوختہ و بادام سوختہ با روغن زیت سرشتہ سر را بدان غلاف نمایند و ماء الجبن و اغذیہ و اضمدہ مرتبہ بکار برند و اگر از رطوبت غلیظہ باشد کہ مادۂ شعر را آمدن نمی دہد مے باید کہ کثرت حمام کنند و شحم و برنجاسف و بادام تلخ را بسوزند و با بورۂ ارمنی و زہرۂ گاو طلا نمایند و غذائے مقطع و مجفف رطوبات و قلیہ بکثرت مصالح گرم خورانند و از تناول اغذیۂ رطب و ماہی و شیر و فواکہ تر حذر کنند و درین نوع روغن مالیدن ممنوع ست و اگر بسبب داء الثعلب یا داء الحیہ یا جذام باشد علاج ہر واحد مسطور شد و اگر بسبب استیلائے رطوبت بود تنقیۂ مادہ و تقویت مسام نمایند بدانچہ در داء الثعلب مذکور شدہ و اگر بسبب سعفہ و قرحہ باشد اشیائے محللۂ ملینہ چون خطمی و خبازی و لعابہا و روغنہا و مراہم و قیروطیات مناسبہ استعمال نمایند بشرطے کہ جلد اصلی منقطع نشدہ باشد و بعد اندمال مسام منسد و فاسد نگشتہ والا علاج نپذیرد **ادویۂ مفردہ و مرکبہ** مانع سقوط شعر عصارۂ کرنب تنہا و با نمک طعام و کذا سرگین بز سوختہ و کذا اقاقیا و کذا ابلیلہ و کذا صبر بشراب قابض و کذا زوفراکہ آن حراست بعسل و کذا فاغیہ حنا و روغن مورد و کذا زجاج محرق بروغن زنبق و کذا برگ سدر و کذا اسفاناج و کذا حب الآس مطبوخ بشراب قابض و کذا تخم چقندر بروغن آس و کذا خصیۃ الثعلب بزیت و کذا بہمن سفید و کذا برادۂ چوب شمشاد با حنا آمیختہ و ایضاً طلائے لادن و شب بسرکہ تند سودہ تا مثل عسل گردد و کذا برگ انجیر باریک سودہ بآب سرشتہ و کذا پودینۂ کوہی و پوست بلوط مساوی سودہ و ایضاً غلاف سر بعصارۂ کرنب کہ دران حنا سرشتہ باشند و کذا پرسیاوشان پنج درم شراب کہنہ دہ درم لادن دہ درم روغن آس بست درم و کذا برگ آزاد درخت یک جزو و حنا دو جزو باہم سودہ در سر پر کردن و کذا سم بز سوختہ و مثل او خطمی و ذرور حرف در سر و اکل آن و کذا نبق خشک کردہ و کذا اسنا و کذا تخم بادرنجبویہ و مداومت بخوردن ترب و کذا غذا بہ بعسل و بغیر عسل و کذا وج بدستور و اکل و ضماد بادآورد و زرور زجاج و کذا دارچینی و غسل سر ببرگ بسفایج و خوردن بیخ آن خراشیدہ کوفتہ روغن کہ در منع ریختن مو کہ از مرض آتشک باشد و بجہت داء الثعلب از مجربات حکیم مؤمن ست و موئے سفید کہ دران بر آید سیاہ برویاند وسمہ سہ مثقال برگ مورد پانزدہ مثقال در چہار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نمودہ با صد و بست مثقال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند سہ مثقال لادن دران حل کنند طلا کہ در تقویت مو و منع ریختن او عجیب الاثر ست کندر ماز و ہر یک یک درم مصطکی یک نیم درم قرہ مانا مرمکی ہر یک دو درم لادن سہ درم بروغن گل حل کردہ در بیخ مو طلا کنند **اقوال حکما** ابو سہل گوید کہ انتشار شعر را نفع مے کند تقویت جلد موضع و گردانیدن آن میان تخلخل و تکاثف و این چنان باشد کہ بادویۂ حارہ اشیائے قابضہ بیامیزند و لادن درین امر موافق ترین ادویہ است[1] پس ہر گاہ بروغن مخلوط سازند و بدان سر را طلا نمایند مو از ریختن باز ماند و درین فعل مشابہ لادن روغن شجر مصطکی ست[2] و باید کہ حلق مو از موضع کنند یا دوا را رقیق سازند تا ببیخ مو برسد و اگر مریض پیر و فصل سرما و مزاج سرد باشد دران روغن ناردین بیامیزند گاہے موی ناقہین بریزد و این بسبب کمی خون ایشان باشد و در علاج محتاج بچیزے بیشتر از انعاش قوت نباشد **دوائے** کہ انتثار شعر را نیکوست لادن را در شراب عفص تر کنند و بروغن مورد بسایند و نصف لادن پرسیاوشان آمیزند و در حمام یا ہوائے گرم بعد دلک سر تا سرخ گردد استعمال نمایند پس اگر فصل و مزاج بارد باشد و احتیاج بجذب و تخلخل بیشتر باشد روغن ناردین دران مخلوط کنند **دیگر** بگیرند پرسیاوشان یک جزو لادن دو جزو و بشراب و روغن مورد آمیختہ بر سر طلا نمایند **دیگر** حب الغار دہ عدد لادن افسنتین ہر واحد برابر حب الغار نیم کوفتہ در روغن بپزند و بدان روغن موے را چرب نمایند و از چیزے کہ تساقط شعر را نفع مے کند روغن آس ست چون نعاہد آن نمایند و لادن محلول در شراب یا در روغن مورد بسبب استعمال کنند و صبح بحمام داخل شوند و این دوا شعر متساقط را محکم کند آملہ و برگ مورد را در آب بجوشانند تا آنکہ آب سرخ گردد بعدہ دران لادن محلول بشراب آمیختہ بر بیخ مو بمالند **شیخ** مے فرماید کہ ادویۂ حافظ شعر آنست کہ دران حرارت لطیفۂ جذابہ و قوت قابضہ باشد و آنکہ دران خواص بود کہ بدان فعل نماید و درین جا ذکر مے کنیم ادویہ را کہ آن لائق تر باین مقام ست و ادویۂ مفردہ کہ برائے حفظ مو و تدارک اخذ او در تساقط نیکوست و الآن در ینجا ذکر کردہ مے شود بر جملہ آنکہ شرحا کردہ شود بنوز شروط و اجبہ در زند بیرا و پس از امثال این مورد و حب الآس

[1] زیرا کہ صاحب جامع بیان حرارت معتدل و عفص معتدل است ۱۲ منہ عفی عنہ

[2] زیرا کہ دران حرارت و جذب و عفص با اعتدال است ۱۲ منہ عفی عنہ

ولادن وآمله وهلیله کابلی و مر و صبر و پرسیاوشان ست وگاهی دران داخل می شود ماز و بنابر قبض او و فیلزهرج خصوصاً بشراب قابض یا روغن آس
یا روغن مصطکے وآب مورد یا آب برگ آزاد درخت وایضاً خاکستر شجرهٔ بزرکتان سوخته مع تخم آن بروغن طلا کردن وایضاً پوست جوز سوخته چون
بروغن آس وشراب قابض مخلوط ساخته بمالند وخصوصاً برای صبیان وازمرکبات اینست که حب الآس وماز وآمله در روغن گل یا روغن آس
بروصف معلوم بپزند واستعمال کنند وایضاً برگ مورد تر ولادن وعوسج واطراف سرو حب الآس کوفته بزیت حل کرده غلاف سر بدان نمایند وایضاً
حب الآس سیاه وتخم کرفس وبرگ کرفس وتخم چقندر وبرگ عوسج هر واحد یک جزو پرسیاوشان لادن هر واحد نیم جزو شراب سیاه نه جزو باهم بجوشانند
تا شراب سوم حصه بماند بعده بران زیت خوشبو بسعد وسنبل دو جزو انداخته سه جوش دیگر داده آب وروغن از ادویه خوب افشرده صاف
نمایند و در مرتبان کرده وقت حاجت بجنبانند واستعمال کنند که این حافظ مو وشعر ست وایضاً تخم کرفس وتخم چقندر و پرسیاوشان کندر
هر واحد دو اوقیه جوز پانزده عدد پوست صنوبر یک رطل همه را در دیگ کرده گل حکمت نموده یک شب در تنور بگذارند تا جمله خاکستر گردد سائیده یک
رطل چربی خرس که این بهتر از چربی مرغابی ست آمیزند وبردارند وهر گاه حاجت آن باشد در روغن خوشبو گداخته استعمال کنند که صلع مبتدی را نیز
نافع بود وایضاً بگیرند یک نیم رطل شراب قابض ولادن یک اوقیه وپوست صنوبر سوخته دو اوقیه پرسیاوشان سوخته مثل ادویه خرس یک
رطل آب عنب الثعلب چهار اوقیه ونیم لادن را در شراب بپزند تا غلیظ گردد وبران ادویه انداخته آمیزند وبردارند و وقت حاجت اندکے ازان گرفته
در روغن خوشبو که بهترین آن روغن ناردین ست آمیخته طلا کنند وگاهے بغیر روغن طلا کرده مے شود وآزادویه خفیفه اینست که بگیرند مر مکّی ولادن
وروغن آس وخصوصاً آنکه از طبخ روغن خیری وآب آس گرفته باشند وشراب قابض وحب وجوب مشاهده بیامیزند وطلا کنند و یا بگیرند
برگ لاله دشتی بروغن آس وبر سر مالیده یک شب بگذارند وصبح حمام کنند که این حفظ مو کند و سیاه گرداند و یا بگیرند لادن و پرسیاوشان وخاکستر
پوست صنوبر و پیه خرس واز شراب عفص بقدر کفایت ومثل روغن مصطکے یا آس مخلوط سازند و یا بگیرند پرسیاوشان ولادن مساوی وروغن مورد
بقدر کفایت و یا بگیرند کندر سرگین سوسمار سرگین خارپشت صحرائی هر واحد پنج درم سداب کوهی دو درم وبشراب قابض سائیده با پیه خرس
آمیخته استعمال نمایند **دوا** برائے حفظ موی ابرو گل شقائق النعمان چهار جزو رعی الحمام وبیخ آن وبرگ انجیر هر واحد یک جزو لادن سه جزو پرسیاوشان
دو جزو همه را سائیده بروغن مصطکے همچنان استعمال کنند **ایضاً** بیخ فاشرا وبیخ اسراش وخاکستر ثمر صنوبر تازه هر واحد یک جزو بورق دو جزو
بروغن آس خوشبو مخلوط سازند واین کلام اکثری ست لیکن اگر سبب او یبس مزاج وقلت خون باشد رفاه بدن کنند وغذائی دهند که جید الغذا
چرب بود و بدان میل بحرارت لطیف باشد و هر شئے ترش وتمکین وزحمت وجماع وشراب کهنه ترک نمایند وادامت حمام بآب شیرین کنند و
نطرون واشنان وصابون تا یک بدن نیز ند بلکه بمثل آرد باقلا وتخم خربزه واسپغول و مانند آن بشویند و اگر بسبب کثرت انسداد مسام باشد احتیاج
بدوائے محلل ومخلخل افتد پس واجب ست که در غذا انچه بفتح بود مثل خردل وبیر گندنا داخل کنند وایضاً بر جلد به مثل ثافسیا وخردل و بودینه و سداب پیاز
طلا سازند وحمام با بهائے محلله استعمال نمایند و سر را ببورق وکف دریا بشویند و واجب ست که صاحب او از روغنها اجتناب نماید وانچه
بسبب تخلخل باشد آنرا ادویه مذکوره که اکثر میل آن بقبض باشد واطلیه وادهان قابضه ودخول حمام واستعمال آب نیمگرم پس بآب سرد
دفعتاً نافع بود **مجوسی** که از سقوط شعر وانتشار آن انچه از تخلخل جلد واتساع مسام وقلت غذا باشد تدبیر موافق برائے او اغذیهٔ محموده مولد
خون جید مثل نان خشکار پاک ولحوم بزغاله و بره یک ساله وماکیان و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت وماهی رضراضی وشراب ریحانی بمقدار معتدل و
دخول حمام وغسل بآب شیرین معتدل حرارت وغسل سر بخطمی سفید واسپغول وبرگ بید بروغن بنفشه ونیلوفر وشمیدن بنفشه تازه ونیلوفر
وبید ست وامّا انچه سقوط مو از تنگی مسام بسبب رطوبت مسدد مسام باشد علاجش بدخول حمام وتا دیر نشستن دران وگاه گاه مالش سر
بنمک وگاهے بشبیح ارمنی وقیسوم و نشستن آن بنطرون وبورق وزهرهٔ بقر بود ونزدیک روغنها نباید شد وبتدبیر مسخن پردازند وتعلیل غذا
کنند و در اغذیه او توابل حاره مثل کرویا و دارچینی وفلفل داخل نمایند وشراب کهنه ممزوج باندک آب دهند وامّا انچه سقوط او عقب مرض
حاد باشد باید که دران تدبیر مرطب مثل زیادتی در غذا وخوردن لحوم حملان وجدی و ماهی و شیر ومیوهٔ مرطب وسکون وراحت ودخول حمام

بغیر در نگ دران و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر استعمال کنند و روغن آس بمالند که آن مقوی شعر ست و همچنین روغن مطبوخ با آمله و چون موے بروئیدن ابتدا کند حلق او بپاکی و نوره کنند و بخرقهٔ کتان خشن هر روز بمالند و بروغنی که دران پرسیاؤشان و بابونه و آس پخته باشند چرب سازند **صفت** روغن آمله بگیرند آمله یک رطل و بران چهار رطل آب انداخته یک شبانه روز بگذارند بعده خوب بجوشانند و بران روغن کنجد یک رطل ریخته باتش معتدل نرم بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند و صاف کرده دران اندک لادن گداخته در ظرفے بردارند و وقت حاجت استعمال کنند و اما تساقط شعر که از سل باشد دران حیله نیست **طبری** گوید که چون تناثر شعر از یبس عارض در جلد باشد سبیل طبیب آنست که نظر کند بسوے مزاج و سن مریض و ترطیب بدن او بحسب امکان نماید و استفراغ نکند و اگر از اتساع مسام بسبب استرخا از رطوبت باشد سبیل او آنست که با دویهٔ مسهل رطوبت استفراغ نماید و استفراغ بمرتبهٔ نرسد که موی بیبس گردد یا مزاج گرم شود و مراعات این معنی از مریض بسیار صعب ست و این درین مرض تنها نیست بلکه در جمیع امراضے که محتاج تتغیر مزاج باشند **ایضاً** در تناثر شعر حاجب گوید که اگر از فساد غذا باشد تنقیهٔ بدن از خلط غالب کنند و باغذیهٔ مضاد سبب فاعل غذا سازند حتی که مزاج منقلب شود و خون اصلاح یابد و موی ریخته از حاجبین بروید و اگر از اتساع مسام و استرخاے جلد و فساد او باشد قطع سبب فاعل آن کنند و اغتذا با غذیهٔ مضاد سبب فاعل این علت کنند و اگر از ضیق مسام و تحل جلد باشد تدبیر مرطب استعمال نمایند و از استفراغ مفرط منع کنند و چون تناثر شعر از فساد غذا باشد بر حاجبین این ضماد نمایند موم روغن بروغن بنفشه ساخته از آتش فرود آرند و بران اندک لادن و قدرے خاکستر بندق انداخته حل کنند و بر حاجبین ضماد نمایند و هر روز یک بار بآب نیمگرم بشویند و این سعوط بکار برند روغن بنفشه روغن خیری یک ساعت زمانے بآب گرم برهم زنند بعده از آب صاف کرده بقدر ربع درم ازان در سه روز یک بار سعوط کنند که این مع تقدم تدبیر مذکور موے دران بروياند و اگر از استرخاے جلد و اتساع مسام باشد بعد استفراغ بدن بر موضع این ضماد کنند موم روغن بروغن آس و روغن لادن ساخته بران اندک اسرب سوخته و اندک گوگرد سفید و اندکے زعفران انداخته حل کنند پس موضع را ضماد نمایند و هرگاه که ضماد ازان جدا کنند بروغن گل چرب نمایند و اگر از ضیق مسام و یبس جلد باشد از استفراغ منع کرده لزوم غسل موضع بآب گرم که دران بنفشه و برگ خبازی پخته باشند باید کرد و موم روغن دائم بر موضع بمالند و ترطیب تدابیر او کنند و بروغن بنفشه و روغن خیری و روغن کدو و روغن نیلوفر سعوط نمایند که این جلد را منبسط و اصلاح مسام و روياندن مو کند و دواے عام براے تناثر حاجبین که آن دائم استعمال کرده مے شود و فائده و اثر محمود در ایام قلیل مے کند نسخهٔ او اینست که بگیرند نغاخات ماهی که در شکم او مے باشد و بسوزند و پوست بندق سوخته و بیخ نے سوخته و لادن همه اجزا مساوی بشراب آمیخته بر حاجبین طلا کنند و کم ست که این دوا اگر بحسب واجب استعمال نمایند و خطا کند **انطاکی** گوید که در تساقط شعر اصلاح غذا و تقویت منافذ و تکثیف تخلخل بهر مبرد و بالعکس نمایند بعده اطلیهٔ منبتهٔ و مقویه بعمل آرند مثل روغن آمله و آس و لادن و خاکستر پرسیاؤشان و جوز السرو و برگ کنجد سوده و طبیخ رطبه و ترب مطلقاً و سداب طلاءً و نطولاً و آب چقندر و خولان و عذبه بعسل مجموع یا مفرد غلاف سر بدان بهر تقویت و تدهین بدان براے سبوطت و تطویل و نطول بطبیخ آنها براے تلطیف و تحلیل و از مجربات این دوا ست خایک جزو پرسیاؤشان نیم جزو برگ کنجد و خولان و آب مورد هر یک ربع جزو بآب ترب بسرشند و شب طلا کنند و صبح بآب مطبوخ خطمی بشویند و این دوا تطویل و تحسین و تقویت و منع تساقط شعر مے کند **گیلانی** مے نویسد بدانکه آس را منافع نیک ست در باب تقویت مو و منع او از تساقط و حفظ او بر سیاهی وجودت بلکه زیادتی او و درین هر دو و روغن آن را نسخهاے مختلف باختلاف بسیار ست هر واحد ازان حکما بحسب غرض خود نوشته اند و من نیز در زمانهٔ سابق نسخهٔ جامع بسیاری از ادویهٔ نافعه درین باب نوشتم و بحمد الله تعالی چنانکه باید ظاهر الفوائد بر آمد و با وجود کثرت منفعت او از روغنهاے دیگر بهتر ست زیرا که خالی از شراب و از جمیع مانعات از طهارت شرعیه است و نسخهٔ آن در حفظ شعر مسطور گردد مع دیگر نسخ روغنها که مقوی شعر اند

صلع

و او آنست که موے مقدم سر زائل گردد و موے گرد سر سالم بود پس اگر در غیر وقت او که آن سن پیری ست عارض شود سببش یکے از اسباب

انتشار شعر باشد و اگر در سن پیری افتد آن صلع طبیعی ست سببش یبوست طبیعی بود که بر مزاج دماغ و جلد سر غالب شود وگاہے بسبب دوام برداشتن چیزے گران بر سر حادث گردد و قرشی گوید که سبب صلع بافراط یبس ست پس شعر غذاے خویش که آن بخار دخانی ست نیابد و یا فرو رفتن دماغ از انچه مماس قحف بود پس غذا بسوے مو نرسد و یا تخلخل مسام که دران ماده محتبس نماند و یا انسداد مسام پس مادهٔ مو دران نافذ نشود چنانچه از قروح سابقه حادث شود و صلع مختص بمقدم دماغ بسبب تخلخل آن شده و شیخ مے فرماید که موی ابرو و پلک چشم بزودی نریزد بهر آنکه منبت آنها حصیف عضوی حافظ ست و لهذا اصلع در مردم حبشی و زنگی بدیر افتد بسبب شدت ضبط جلد و شعر ایشان و بنا بران با آنها مو کمتر بود لیکن حفظ مو کند و بسرعت نریزد و مردم الثغ را صلع نشود بسبب کثرت رطوبت دماغ ایشان و لهذا ذرب حادث از نوازل ایشان را بسیار افتد آن نوع گوید که صلع بسبب عدم غذای شعر حادث شود سیما چون بدان حرارت مزاج قلب منضم گردد و لهذا اصلع بکسے که موے سینهٔ او بسیار و کثیف باشد بزودی افتد و خواجه سرایان و زنان و صبیان را صلع عارض نشود بسبب کثرت مادهٔ رطوبت و ضعف قلب ایشان و جالینوس گفته که مردم کوچک سر را صلع نیفتد و علی بن ربن گوید که ادمان عمامه بتخفیف سر نماید و مورث صلع گردد و خجندی و گازرونی می نویسند که کثرت جماع موے سر را جعان کم کند و موے ریش و موے بدن بیفزاید **علاج** اگر صلع در سن پیری باشد علاج پذیر نبود و اگر در غیر آن سن باشد بحسب سبب مانند علاج انتشار شعر نمایند و این دوا صلع مبتدی را منع کند و از آن محفوظ دارد بگیرند پرسیاوشان و برگ آس و پوست تخم صنوبر کندر هر واحد یک جزو و همه را بریان کرده بالادن و مرمکی هر واحد نیم جزو در شراب کهنه و روغن ترب بسایند و شب بر سر طلا کنند و صبح بشویند و مداومت برین نمایند و این روغن منع تساقط شعر و ابتداے صلع کند مازو و هلیلهٔ سیاه و برگ مورد در شراب بپزند تا نهرا گردد و بگیرند یک رطل زیت انفاق و دران یک اوقیه لادن و نیم اوقیه مصطکے بپزند و این را با شراب بعد از انکه صاف کرده باشند بجوشانند تا اندک اندک غلیظ گردد پس بروغن همچنان آن شراب مطبوخ اندازند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند و غلیظ گردد بعده در شب بدان بطوخ کنند و صبح بطبیخ آس بشویند و شیخ الرئیس ادویهٔ نافع صلع در منبتات شعر بیان نموده و آن در انبات شعر در قول آن مسطور گردد **قرشی** گوید که صلع یبسی زائل نمی شود و انچه از انسداد مسام باشد تخلخل بدن بحجام نمایند بعده ادویه منبت شعر استعمال کنند **طبری** گوید که چون صلع در غیر وقت خود عارض شود لازم ست که طبیب مزاج مریض را ملاحظه نماید اگر تناثر او بسبب یبس باشد که مزاج او را باطل کند براے استفراغ متعرض نشوند و اگر از رطوبت باشد استفراغ رطوبت بدواے موافق مشاکل مزاج او کنند و مالش موضع باشیاے نمایند که تسخین و تفتیح مسام و جذب بخارات فضلیه از بدن نماید چه آن مو برآرد و اگر آن از صناعت عارض شود مثل برداشتن چیزے بر سر اشارت بترک آن کنند و اگر از کشادن سر و مشی در هواے گرم عارض گردد از آن اجتناب نمایند و ایما کنند بپوشیدن سر و ترطیب او بمثل ماء الشعیر مطبوخ با خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و انچه در معالجهٔ صلع عارض از رطوبت داخل شود سعوطات مسخن مزاج دماغ مثل روغن مصطکے و روغن ناردین و روغن لادن و طلاے موضع بروغن لادن ست و ایضاً انچه در دواے صلع حادث از یبوست داخل شود سعوطات مرطبه مثل شیر زنان و روغن بنفشه و آب بید و آب جرادهٔ کدو مضروب بروغن بنفشه و مانند آن ست و اما چون صلع بعد کبر سن عارض گردد لا علاج ست و حیله دران نیست و من غلامے پانزده ساله را دیدم که او را صلع عارض شد بعده آن بجمیع سر او مودی گردید و چون علاجش کردم در همه سر او مو بر آمد الا در موضعی که آنرا در ابتدا عارض شده بود و بخوف تغیر مزاج او ترک علاج آن نمودم و بعد دو یا سه سال از ترک معالجه او را در بصره دیدم که موے او روئیده بود و از تدبیر آن پرسیدم گفت که تدبیرے بجز این نکردم که در سفر دریاے شور اکثر آب او مے مالیدم پس معلوم کردم که آب بحر استفراغ رطوبات او از موضع صلع بمالش او بران نمود و موسی بن سیار ذکر می نمود که طفلی را دیدم که اصلع پیدا شده و زنده ماند حتی که بزرگ شد و اصلع بود تا آنکه بمرد پس سوال کردم که آیا معالجهٔ او کرده شود گفت نه و سبب دران ضغطه باشد که در رحم واقع شود و مسام را از آن موضع فاسد کند و منسد گرداند و یا در رحم خلط حار تیز بران ریزد و آن موضع را از سر فاسد گرداند و مسام او را متغیر سازد

علت نعامہ

واین مرضی ست که در جلد سر افتد وچنان گردد که گویا پوست طائری ست که پر آن کنده باشند و موی او مثل زغب گردد و در مس کردن نرم مثل ریشم باشد وبشرهٔ سر منتفخ و زرد ظاهر شود واکثر این مرض عقب امراض حاده مثل سرسام و برسام حادث گردد لاسیما چون بخارات آنها طول کشد و علت نعامه بهر آن نامیده اند که ریختن پر و باقی ماندن زغب بیشتر در نعامه یعنی شتر مرغ حادث می شود و اطبای بصره این مرض و معالجات آن را می شناسند و باین اسم مینامند چنانکه داء الثعلب و داء الحیه و داء السبع را مسمی ساخته اند و سبب آن فساد مسام و تغیر مزاج بشره ببخارات فاسده است و ازین جهت عقب امراض حاده حادث شود **علاج** تدبیرش ستردن موی دائم ست و استعمال روغن آس و روغن لادن و روغن آمله و روغن حب الغار و طریق استخراج روغن حب الغار اینست که آن را در آب جوش خفیف دهند بعده خوب بسایند و آب نیم گرم اندک بچکانند و زیر چیزی گران نهند که روغن ازان سیلان کند و بطریق دیگر نیز بر می آرند و آن اینست که حب مذکور را بسایند و بروغن کنجد بجوشانند بعده بیفشرند که همه قوت او باد هنیت که دران ست بر آید و اصلاح غذای مریض و تجوید دم او کنند چه بصلاح خون و تجوید غذا و استعمال تدبیر مذکور از حلق دائم و تدهین این مرض زائل شود و چون ایام مرض طول کشد و مرض قوی باشد آن برود و موی سالم بروید

تشقق شعر

یعنی شگافتن مو و سببش یبس مزاج ست یا اغذیهٔ یابسه یا بلغم شور یا مادهٔ سوداوی که بر غذای شعر غالب آید و طبری می نویسد که تشقق شعر یا بسبب خارج بود مثل سیر در آفتاب و غبار سباخ و اختلاف آبهای شور و شیرین و حار و بارد و ایضاً گاهی این از مالش شدید در حمام بآب شور باشد و یا بسبب داخل و آن فضول حاد مائل بشوریت و حرافت ست که موها از آن اغتذا نماید پس یبس و تشقق حادث شود **علاج** ادهان لطیفه معتدله مثل روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و لعابات لزجه چون لعاب خطمی و بزر کتان و لعاب اسپغول و لعاب برگ بید بمالند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد و اسهال سودا بمسهل سودا و ماء الجبن و سفوف لاجورد کنند و ترطیب بدن نمایند و اگر بطبیخ برگ کنجد یا برگ خشک آن سوده سر را بشویند و یا بیخ نیلوفر زرد خشک کرده سوده بر سر ذرور کنند و یا بزر قطونا و روغن بنفشه اندر حمام در سر پر کنند و بعد دو ساعت بشویند هر واحد برای تشقق شعر مجرب سویدی ست و مالیدن لعاب گل بنفشه نیز نفع می کند **مسیحی** و **ابو منصور** می نویسند که موی را دائم بروغن مضروب بآب مالش کنند و بلعاب بزر قطونا و تخم کتان و برگ کنجد بشویند و ادمان حمام کنند و در راحت افزایند و در غذا شیر دهند و تدبیر فربه کردن بدن نمایند و اگر این کفایت نکند فصد متواتر کنند و اسهال بلغم شور و اخلاط ردیه بطبیخ هلیله نمایند **ابن الیاس** گوید که استحمام دائم و ترک اغذیهٔ یابسه مولد سودا مثل عدس و باقلا و نمکسود کنند و دائم روغن بنفشه و روغن کدو بمالند و یا بگیرند لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و لعاب بهدانه و بآبی که دران حنا یک شبانه روز تر کرده باشند آمیخته بر سر طلا نمایند و اگر تشقق مفرط باشد تنقیهٔ بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و ترطیب مزاج باغذیهٔ جید الکیموس فرمایند **طبری** گوید که اگر بسبب خارج باشد چون مزاج سقیم یابس بود از اسباب مذکوره احتراز کنند و روغن نیلوفر و بنفشه و کدو استعمال نمایند و بخطمی سبز مضروب بلعاب اسپغول بشویند و بعد آن روغن بمالند و ایضاً گاهی علاج این بغسل از آرد باقلا و نخود می کنند پس اگر زوال آن دشوار گردد سر مو بعد خروج از حمام قطع کنند و عقب آن بروغن بنفشه یا بادام چرب کنند و ایضاً این تدبیر آنفع کند که صفحهٔ آهن صاف را گرم کنند بعده بران روغن بنفشه اندازند و دخان آن رسانند و این سریع الزوال ست مع قطع اسباب محدثهٔ آن و اما اگر بسبب داخل بود استفراغ صاحب آن بحسب امکان مع استعمال قوانین او نمایند و شیر خر نوشانند و جالینوس ذکر کرده که نیطولس را تشقق شعر سر عارض شد از خلط شور که در خون او تولد شده بود پس کثرت استفراغ بر خویش نمود و تشقق مع لزوم استفراغ زیاده گردید حتی که طلب مشوره از من نمود و من دران وقت هیجده ساله بودم پس تعدیل او باغذیه سهل التغذیه مولد رطوبت شیرین در بدن نمودم بعده شیر خر نوشانیدم و آن مرض زائل شد و شعر او وافر گردید و این قسم نیز سریع الزوال ست هر گاه مقابله بسبب موجب او کنند و ابن سیار گفته که این مرض بجاورجس حادث شد سببش ادمان اکل ملح شور بود و بعد ظهور این علت مداومت تناول هلیله مربی و غسل شعر ببرگ خوخ مع خطمی نمود و آن زائل گردید

ف مشهور روغن حب الغار

له [illegible]

نموست شعر

و این علتی ست که در سر و هیئت ظاهر شود و چنان نماید که گویا تمام موی سر را بروغن بدبو چرب کرده اند حتی که کلاه یا دستار که بر سر نهند تمام ملوث گردد چنانکه روغن بران ریخته است و سبب این دسومت غذای شعر و کثرت اوست علاج تنقیهٔ معده و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و اطریفل صغیر خورند و اول ادویهٔ جالی و منظف مثل نوشادر و سبوس و تخم خربزه و مغز بادام تلخ را در آب بجوشانند و سر را ازان بشویند و بعد از چند روز ادویهٔ قابض مسام و مانع خروج بخار چون آس و بلوط و جوز السرو و روغن زیتون و سرکه آمیخته در سر اندازند و یا جهت تقطیع مواد مطبوخ اسطوخودوس علوی خان دهند و بعد حصول نضج تنقیهٔ بدن و دماغ با یارجات کبار کرده اطریفل اسطوخودوس علوی خان بدهند و سر را بادویهٔ مجلیه مانند سبوس نخود و گندم و برگ سرو و نمک طعام هر یک دو مشت جوشانیده بشویند بعده بطبیخ ادویهٔ قابضه چون تخم مورد و بلوط و گلنار و جوز السرو و برابر پس سنبل الطیب و زرنباد و اشنه هر یک یک درم بورق چهارم حصه و روغن خیری آمیخته بمالند و نگر تنها بر سر مالیدن بالغ النفع ست ابن الیاس گوید که علاجش تنقیهٔ معده بقی از آب ترب و شبت و تخم خربزه و اصل السوس و بادیان و عسل و نمک ست و تنقیه سر بجورانیدن حب ایارج و هر صبح اطریفل یک مثقال تناول کنند و عقب آن گلاب ده درم بنوشند و بعد تنقیه تا مه آب دریای شور یا آبی که دران نمک پودینه پخته باشند بر سر ریزند بعده تنطیل سر بآب مطبوخ آس و مازو و بلوط و جوز السرو کنند طبری گوید که بعد رعایت قوانین استفراغ تنقیهٔ او بایارج و اطریفل مقوی بایارج و مانند آن انچه منقی معده و سر باشد باید کرد و شستن سر ببرگ خنا و برگ خبازی و مالش او بعد ازان بزیت مضروب بآب و ایضاً غسل او بآب نوشادر مع سدر و غسل او در فصل خربزه بتخم آن و مغز آن و ریختن آبی که دران برگ مورد و جوز السرو و جفت بلوط و سبوس کشنیز جوشانیده باشند و ابن زهر گفته که این مرض حامد بن عباس را عارض شد و معالجهٔ او بعد تنقیه بغسل او از آب شبیهانی یک بار و بآب بادام سوده یک بار هر روز نمود هم مرض زائل شد حتی که بعد ازان شکایت فرط یبس در مزاج شعر خود میکرد و ابن سیار گوید که اشنان را در شیشه بسوزند و خاکستر او را با سرکه و لعاب اسپغول آمیخته سر را بشویند که از نیک کند و گاهی لبث این علت طول کند چون صاحب او از اطعمهٔ غلیظه پرهیز نکند

شیب

یعنی سفید شدن موی و این بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و قرشی گوید که شیب دو قسم ست طبیعی و غیر طبیعی و شیب طبیعی بحرج غذائیست که سوگرد و این رای جالینوس ست و یا استحالهٔ او برنگ بلغم و این رای ارسطاطالیس ست و شیب غیر طبیعی افراط یبس ست پس مو سفید گردد چنانچه روئیدگی بعد سبزی بسبب نیافتن آب سفید می شود و این عقب امراض حادهٔ محترقه مجففه می باشد و شیخ می فرماید مادام که خون بدن چرب غلیظ تیز لزج ست موی سیاه می باشد و چون شروع بمائیت می کند مو بسفیدی میگراید و انطاکی گوید که سبب عروض شیب در غیر وقت او استیلای مائیت بر خون و قلت دسومت غذاست و از تواتر افکار و امراض نیز عارض می شود علاج اگر پیش از چهل سال مو سفید گردد تنقیهٔ بلغم بقی و مسهل کنند و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود خضاب کنند و گیلانی گوید که هرگاه شیب قبل وقت او ظاهر شود می باید که از اغذیهٔ مولد بلغم اجتناب کنند و طعام لحوم بریان و قلیهٔ ناشف و گنجشک و شفنین و کبوتر بچه در پرواز آمده و مانند آن سازند و شراب صرف کهنه بنوشند و اطریفل صغیر هر روز و کبیر در هر هفته یک بار و کلکلانج گاه گاهے تناول نمایند و دیگر تدبیر که منع از تولد بلغم کند بعمل آرند و ایضاً معالجهٔ شیب که در غیر وقت او باشد بچند وجه کرده می شود یکے تنقیهٔ بدن و دماغ بایارج صغیر و مانند آن دوم استعمال قی سوم استعمال غرغره چهارم تناول معاجین حاده مثل اطریفل صغیر و کبیر و هلیلهٔ مربی و استعمال مثرودیطوس و تریاق در هر سال بزمانه او و بشرائط او و قوت شباب را نگاه دارد و شیب را بطی کند صفت معجون برای کسی که شیب او را سرعت نماید هلیله سیاه ده درم بلیله پنج درم فلفل دو نیم درم زنجبیل و گل سرخ و دوج هر واحد یک نیم درم کندر زر و طبا شیر سفید هر واحد پنج درم صندل سفید و تخم کاسنی هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل هلیلهٔ مربی بسرشند شربتی سه درم تنجم تدبیر محقق باعتدال مثل قلیها و مشویات و مطبخات همه بدار چینی و زیره و کرویا و مانند آن و کوامیخ و واجب ست پرهیز از حموضات و مبردات مثل لبنیات و فواکه رطب و سکر متواتر و استعمال گلاب و کافور کثرت

استحکام شستن موآبے کہ دران حنظل و شونیز و مانند آن پختہ باشند ہفتم مالش بروغنہا کہ دران ادویہ حارہ قابضہ باشند و انطاکی گوید کہ علاجش استیصال
بلغم ست خصوصًا بقے و خوردن معاجین گرم و ہر غذاے گرم مثل اطریفلات و بنجنوش و قلیہا بزور و افاویہ و بطبیخ جوز السرو بشوینید و اکثار خوردن
اسطوخودوس و انواع ہلیلہ و مالش بروغن پستہ و جوز و قطران و زیت کنند تدابیر ابطاء شیب سویدی می نویسد کہ خوردن سفوف آملہ ہر روز
و کذا اسطوخودوس بشکر و کذا نسرین خشک سودہ یک درم بسیار روزہا و کذا زنجبیل ہندی یک درم ہلیلۂ سیاہ چہار درم ناخواہ دہ درم بعسل کف
گرفتہ دو وزن ادویہ سرشتہ ہر روز ہفت درم و کذا ہلیلہ کابلی یک عدد ہر روز بر نہار یک سال کامل و انداختن قطران در ہر چہار روز یک بار در سر و کذا
پوست بلوط بشراب کہنہ سودہ و مالیدن روغن پستہ و کذا زیتون دشتی و کذا روباہ زندہ در آب گرم و زیت انداختہ بجوشانند تا مہرا شود پس صاف کردہ باز بپزند
تا آب فانی شود و روغن بماند بعدہ صاف کردہ شش ماہ بدارند و بعد ازان بر مو بمالند و شستن مو بطبیخ جوز السرو ہر واحد مانع و مبطی شیب ست شیخ نے فرمایا کہ
اشیای مبطی شیب دو نوع ست یکی تدبیر اسباب اول دوم تدبیر آنکہ بنفس شعر رسانیدہ شود اما اول استفراغ خلط بلغمی ست ہر وقت و خصوصًا بقے
بر طعام و ایضًا بحقنہ و راحت دادہ اعادہ نمایند بعد ازان معاجین و ادویہ شبیہ کہ ذکر می کنیم استعمال کنند مع استعمال اغذیہ حسن الکیموس باعتدال از
جنس آنکہ ازان خون محمود متین پیدا شود از قسم قلیہا و مطبخات و مکببات و مشویات سوای شوربا و ثرید و جہد کنند تا بقدر باشد کہ این اصل ست چہ
ہر گاہ ہضم فاسد شود خون فساد پذیرد و واجب ست کہ چون مزاج بسیار رطب باشد ابازیر گرم مثل خردل و فلفل و توابل و کوامیخ و مری و خصوصًا
بر نہار و چقندر بخردل استعمال نمایند و بر شراب اندک صرف اقتصار کنند و اجتناب از فواکہ و بقول رطبہ و شیر و ماہی و ہریسہ و عصیدہ و نوشیدن آب
بسیار و فصد بسیار و کندن موے و سکر مفرط و جماع کثیر و مس کردن مثل کافور و گلاب و روغن یاسمین بشعر و اجتناب از کثرت استعمال آب شیرین باستحمام و اگر بعمل آید
آنرا بزوری خشک و نشف کنند با آنکہ شستن موے حافظ قوت اوست پس اگر استحمام نمایند مثل شحم حنظل و شونیز و بورق و زہرۂ نرگاؤ بطریق غسول
استعمال کنند و اما معاجین و عقاقیر کہ تقطیع مادۂ بلغم و ابطاء شیب کنند مثل خاییدن ہلیلۂ کابلی ست ہر روز یک عدد و بلع آن کہ این گاہے حفظ
شباب تا آخر عمر کند و ہمچنین اطریفلات صغیر و کبیر و معجون خبث الحدید و بہتر ازان آنست کہ دران ذہب باشد و از ین قبیل ست کہ بگیرند ہلیلۂ سیاہ
و آملہ ہر واحد یک جزو عسل بلادر از بلادر برآوردہ نیم جزو با روغن گاؤ بیا بیزند و بعسل معجون سازند و استعمال کنند و این بسیار قوی ست و واجب
است کہ اندک اندک بقدری کہ اثر ردی پیدا نکند استعمال کنند و انقرویا و مثرودیطوس و تریاق ہر واحد قوی ست و لحوم افاعی حافظ شباب
و قوت ست چون عادت خوردن آن کردہ شود صفت معجون معتدل جید بگیرند ہلیلۂ سیاہ و برنگ کابلی و دار فلفل و آملہ و گاہے بدل دار فلفل
خبث الحدید مے کنند و شکر و ازین اطریفل سازند و از جید مجرب اینست کہ بگیرند زنجبیل و ہلیلۂ کابلی و دار فلفل مساوی استعمال کنند و ایضًا
بگیرند ہلیلۂ کابلی بست درم خبث الحدید چہار درم غاریقون پنج درم زنجبیل و دار فلفل و فلفل ہر واحد سہ درم بعسل سرشتہ استعمال کنند و لازم
است کہ این مشیبات یک سال کامل تناول نمایند و ہر گاہ محب شباب مثل این معاجین بخورد تا نیم روز بران صبر کند بعدہ غذا تناول نماید
لطوخات مانع از شیب جمیع روغنہاے گرم مقوی و ہمہ سیالات کہ مشابہ این در طبع باشد حافظ مزاج شعر بر حرارت غریزیہ است با آن
انچہ از غذا دران نافذ شود متکرج نگردد و آن مثل قطران ست چون بدان طلا کنند و چہار ساعت بدارند بعدہ در حمام داخل شوند و ایضًا
این علاج براے صاحب سر بارد مزاج ست و ہمچنین زفت رطب سائل رقیق و کذلک روغن قسط کہ این بسیار قوی ست و روغن بان
و روغن شونیز قوی تر از ہمہ چیزیست و روغن مرتب از شحم حنظل و روغن خردل و روغن جید قوی اینست کہ بگیرند روغن خردل و روغن شونیز
با آب کہ دران شونیز بپزند پس دران حنظل بپزند بعد آن یا ہمراہ آن و زیت از زیتون بری برآوردہ چون ادامت مالش بدان ہر روز کنند منع
شیب نماید روغن جید زیت انفاق سہ قسط سنبل یک نیم اوقیہ اظفار الطیب نیم اوقیہ فقاح اذخر نیم اوقیہ ادویہ را یا در روغن بپزند تا
سوم حصہ بماند و یا در آب تا آنکہ آب قوت و خواص خذ کند بعدہ زیت را دران آب بپزند تا آنکہ آب برود و صواب تر درین وقت آنست کہ
مقدار زیت کم نمایند و بر یک نیم قسط اقتصار کنند بعد ازان بگیرند اقاقیا یک اوقیہ و در شراب گداختہ خوب بسایند و مخلوط نمودہ استعمال کنند
روغن جید بگیرند روغن پنبہ دانہ و روغن آس و روغن آملہ مساوی از جملہ یک رطل پس سعد و سلیخہ و سنبل الطیب و شونیز و قرنفل و شحم حنظل و قسط و عود خام

وفقاح اذخر وقصب الذریرہ اجزا برابر از جملہ صد درم در آب حنظل اگر یافتہ شود یا در آب پوست جوز چہار رطل بجوشانند ہرگاہ آب نصف بماند بران روغن انداختہ ہموارہ بپزند تا آنکہ روغن بماند و آب برود و صاف کردہ استعمال نمایند **لطوخ جید** کہ آن شیب نورا ببرد بگیرند اقاقیا و مازو و حلب بزر البنج و کشنیز خشک و سنبل ولادن و عصارۂ پوست جوز خشک کردہ و عصارۂ شقایق النعمان خشک کردہ و زنگ آہن و زرد سخیج و شب سیاہ و اقراص باریک بسازند و خشک کردہ در ہر ماہ سہ مرتبہ با آب آملہ یا آب آس طلا کنند **غلوف جید** بگیرند ہلیلہ سیاہ و آملہ مازو ہر واحد دہ درم لادن بست درم برگ آس و حب آن ہر یک سی درم در سہ رطل زیت اندازند و دران سہ روز بگذارند پس بجوشانند تا آنکہ غلیظ گردد و بدان غلاف سازند و از انچہ پیشین از اطبا در زمانہ ما آنرا تجربہ کردہ اند شرب زاج سرخ بلخی بوزن یک درم ست کہ این موی سفید را بیندازد و بدل آن موے سیاہ بروید لیکن متحمل او قوی البدن مرطوب مے شود و لازم ست کہ بعد آن انچہ منقی ریہ و مرطب او باشد استعمال کنند **ابو منصور** گوید کسی کہ ارادہ کند کہ موے او زود سفید نشود ادمان تناول اطریفل صغیر ہر روز بقدر جوز نماید و اغذیۂ قلیہا وغیرہ و ترک چیزی کہ از شیر بسازند و حلوا و شرب آب یخ و غیر آن کہ در قول شیخ گذشت بعمل آرند و بمری نطلی سعوط کند و برناشتا آنرا ابنو شد و چقندر بجز دل بخورد و اگر آنرا حرارت بہم رسد تسکین او بسرکہ و سکنجبین نمایند و از تخمہ حذر کنند و روغنہاے مقوی شعر بمالد و طریق کسی کہ ارادہ لاغر کردن بدن او کنند سلوک نمایند و از انچہ ابطاء شیب و اسقاط موے سفید کند ادمان تناول بلادر بسبت و معہذا انچہ منع شیب و تقویت شعر نماید اینست کہ موے را باین دوا بشویند شقائق و پوست جوز و لادن و شب و جوز السرو و سعد و وسمہ و خطمی و آزاد درخت آمیختہ استعمال کنند و ہر کہ ارادہ کند کہ موے او بسرعت سفید گردد حمام دائم استعمال نماید و موے را بہ صابون و گلاب و آب نسرین و بنفشہ بشوید و بروغن بنفشہ و یاسمین چرب دارد و سعوطہا بہنا کند و بکبریت بخور دہد و لزوم راحت و مسکن بادہ رطب نماید و برناشتا آب سرد بنوشد و اضداد تدبیرے کہ مذکور شد استعمال کند **ابن الیاس** گوید کہ انچہ ابطاء شیب و دفع حدوث او قبل زمانہ او کند تنقیۂ بدن از خلط بلغمی ست در ہر سال یک بار یا دو بار بقے و اسہال بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد مقوی بصبر و غاریقون و از اطعمۂ مولد بلغم و کد و تعب و غم حذر نمایند و چیزے کہ مزاج را بصفرا مائل گرداند و تغلیظ خون کند از قلیہا با مصالح گرم و لحوم صید استعمال کنند و اطریفل صغیر و کبیر در ہر ہفتہ دو مرتبہ بخورند و ہلیلہ مربے تعاہد نمایند و کلکلانج در ہر ماہ دو بار تناول کنند و سر را بجز دل سودہ بشویند و تناول کوامیخ مالحہ ایشان را نفع دہد و روغن قسط و بان و زنبق بمالند **بعضے اطبا** از جہر طیس نقل کردہ اند کہ اگر شخصے کہ سر و ریش او سفید باشد بزہرۂ خطاف سعوط نماید موی او سیاہ گردد و صاحب جوامع گفتہ کہ این مجرب ست و از آنطاکی نقل مے کنند کہ خوردن دو حبہ دماغ خرگوش با دو دانقہ شیر تازہ ہر روز تا یک ہفتہ منع شیب می کند و ہمچنین اسنگنا اسطوخودوس بماء العسل و مداومت نہادن ہلیلہ سیاہ در دہن تغیر سفیدی مو بسیاہی بعد یک سال میکند و گیلانی می نویسد بعضے مجربین را دیدم کہ عمر ایشان بنود سال رسیدہ بود و از موی سر و ریش یکی ہم سفید نشدہ بود و ایشان ہر صبح یک ہلیلہ مربی شستہ در دہن میگرفتند و آنرا در دہن میگردانیدند و لعاب او بغیر رسانیدن دندان بدان و بدون خائیدن آن فرو می بردند تا آنکہ ہمہ ہلیلہ میگداخت بعدہ خستہ او می انداختند **ذکر خضابات** مخفی نیست کہ نسخہاے خضاب بسیار ست از انجملہ انچہ بتجربہ بعض مجربین در آمدہ بعرض تسویدمے در آید بگیرند وسمہ یک جزو و حنا سدس جزو و ہر دو را در آبے کہ اندران آملہ خیسانیدہ باشند خمیر کنند و دو گھڑی در آفتاب بگذارند بعد آن استعمال کنند **ایضاً** کہ در دو گھڑی اثر مے کند مازو چہار حصہ سنگ رانج دو حصہ نوشادر یک حصہ شب یمانی نیم حصہ مازو را در گلخن بریان کنند تا سوختہ سیاہ شود پس ہمہ ادویہ را باریک سائیدہ در ظرف آہنی نہند و آب آملہ آمیختہ بدستۂ آہنی خوب صلایہ کنند اول موے را با آب طبیخ آملہ بشویند بعد آن خضاب کنند و بعد از دو گھڑی با آب آملہ پس با آب گرم بشویند **ایضاً** خضاب تیزاب فاروقی بگیرند ورق نقرہ و در تیزاب فاروقی چندان بسایند کہ حل شود و باشانۂ اسرب بعد از تصفیۂ مو بمالند و طریق بر آوردن تیزاب مذکور اینست کہ شورہ ہژدہ ماشہ زاج سفید شش ماشہ کسیس دوازدہ ماشہ ہمہ را نیمکوب کردہ در قرع و انبیق با آتش ملائم بچکانند و باید کہ دہن قرع را گل حکمت کنند و ہرگاہ بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند **نوع دیگر** معمول مولوی غلام رسول مرحوم نیلہ تھوتھہ و شورہ ہر یک چہار تولہ پھٹکری و آب چاہ ہر واحد یک تولہ از جملہ تیزاب کشند پس در یک تولہ این تیزاب

برادهٔ نقره یک ماشه گلاب دو ماشه انداخته ده دوازده روز بدارند بعده از شانه بعمل آرند **نوع دیگر** نسخهٔ ذکائی توتیائے سبز زاج سفید شوره قلمی هر واحد پاؤ سیر هر سه را خشک در قرع انبیق انداخته بآتش ملائم عرق کشند بعد ازان سه توله ورق نقره در ظرف آن عرق انداخته نگاه دارند تا آنکه ورق حل شوند پس چهار دام ازین عرق در یک سیر گلاب حل کرده مسواک را بدان تر نموده بر موی سفید بمالند و چون خشک شود گیہ بمالند **خضاب** منقول از بیاض استاد مرحوم مرداسنگ شش ماشه چونهٔ پان چهار ماشه گل ملتانی شش ماشه اول مرداسنگ و گل را صلایه کرده بعده چونه انداخته بآب خوب حل کنند و بر مو طلا کرده برگ بید انجیر بران بندند و بعد پنج شش گھڑی بآب گرم بشویند و روغن بمالند و در نسخهٔ معمول حکیم شریف خان وزن هر سه ادویه مساوی ست **ایضاً** سهل و عجیب سنگ جراحت و چونه سنگ مرمر هر یکے دو دام مرداسنگ چهار ماشه سرمه سا کرده بقدر احتیاج در آب حل ساخته طلا نمایند و بالایش برگ پان بندند در مدت کم از یک ساعت رنگ خوب می کند و در نسخهٔ حکیم غلام امام وزن سنگ جراحت و چونه هر یک نیم پاؤ و مرداسنگ دو دام ست **ایضاً** که بتجربه رسیده بگیرند مازو سبز یک توله پاؤ بالا در ظرف آهنی بروغن سیاه بریان نمایند هر گاه مازو نرم شود فرود آورده در پارچهٔ ململ بسته اندر خاکستر دفن کنند تا سه روز پس برآورده با توتیائے سبز یازده سرخ و نمک لاهوری هفت سرخ در ظرف آهنی از دستهٔ آهن آب آمله اندک اندک انداخته خوب بسایند هر گاه مثل مرهم گردد خضاب سازند و بعد یک پاس بآب آمله بشویند پس اگر جائے بر جلد سیاهی بماند صابون بمالند و حاجت بستن ندارد الا بدفعهٔ اول برگ بید انجیر یا پان باید بست **روغن** از عنایات حضرت ارشاد مآبی دام برکاتهم آب پھلی خام ببول چهار توله برادهٔ فولاد یک توله کسیس شش ماشه کالی کھار دو ماشه روغن کنجد نیم پاؤ همه ادویه در روغن دو گھڑی کھرل کرده در آوند آهنی بند نموده زیر زمین دفن کنند و بعد چهل روز برآورده روغن بکار برند **نوع دیگر** از مجربات مولوی عبد القادر مرحوم کبری انبه پاؤ آثار مازو برادهٔ فولاد هر یک سه دام انار ترش پاؤ آثار روغن کنجد سیاه سه پاؤ ادویه کوفته با روغن در ظرف گلی کهنه انداخته در سرگین تا چهل روز دفن کنند بعده برآورده آن روغن را بمالند **جرجانی** از شیخ الرئیس نقل کرده که در کتب طب نسخها‌ے روغن خضاب ذکر کرده اند و گمان برده اند که آن موی را سیاه کند فاما بتجربه معلوم شده که روغن قوت ادویه از موی باز دارد و حائل گردد میان آن قوت و موی و دران نفوذ نکند مگر دوائی که سخت قوی بود یا آنرا خاصیتی عظیم باشد و این توقع قوت سخت از دوائی تواند بود که رنگ او قوی تر از همه بود و پائدار تر چون زنگار آهن و چون زنگار اسرب و مثل آب پوست جوز پس همان ممکن ست که اگر قوت این و امثال این چیزها در روغن تکرار دهند بمیانجی قوت ادویه که آنرا بدرقه کند چون سرکه و خمر و روغن دهند و خضابها که بدان موی را رنگین سازند سه نوع ست یکے سیاه کننده دوم اشقر کننده سوم سفید کننده و اول چند خضابها سیاه کننده ذکر کنیم باید دانست که اصل خضابها که بران اجماع مردم شده حنا و وسمه است که اثر آنها بحسب اختلاف استعدادات مویها مختلف بود و رسم چنان ست که مردم اول حنا بر بندند و یک ساعت یا بیشتر صبر کنند پس بشویند و وسمه برنهند و همچنان صبر کنند و هر چند صبر بیشتر کنند بهتر بود و بعضی مردم حنا و وسمه بهم بر می نهند و بعضے بر حنا تنها اقتصار کنند و بر اشقر کردن موی راضی شوند و بعضی وسمه تنها برنهند و رنگ طاؤسی کنند و وسمهٔ هندی زودتر رنگ گیرد لیکن طاؤسی تر بود و رنگ وسمهٔ کرمانی کمتر بود و دیرتر گیرد لیکن سیاه تر بود و نطول پس آن کمتر بود و اگر خواهند که رنگ وسمه هم رنگ موی کنند و شقرت باطل گردد از پس آنکه موی را از وسمه شسته باشند باید که بار دیگر حنا بنهند و زود بشویند و اگر قبل وسمه آنرا استعمال کنند منع نطول پس نماید و بعضے مردم وسمه و حنا هر دو بیامیزند و آب سماق یا آب انار یا آب رائب یا مصل یا آب پوست جوز بادی بیامیزند و این همه معین اند بر سیاهی و بعضی وسمه و حنا را با بے آمیزند که دران مرداسنگ و آهک جوشش دهند یا در آفتاب نهند تا آنکه صوف سفید که دران تر کنند سیاه شود پس نگاه دارند و این نیز نیکوست و اگر یک درم قرنفل کوفته بیخته در خضاب داخل کنند موی را سیاه تر کند و مضرت آن از دماغ باز دارد **تدارک مضرتهاے خضاب** اکثر اقسام خضاب دماغ را سرد و ضعیف و فاسد کنند و مستعد نزله و زکام و سکته و مانند آن گردانند پس صواب آنست که در خضاب چیزے گرم خوشبو که دماغ را قوت دهد چون مشک و قرنفل ولادن و مانند آن داخل کنند یا بعد آن استعمال نمایند و گاهے از خضاب موی درشت و مثل تر گردد و جعودت او زائل شود و وضع او بدنما گردد و تدارک این چنان باید کرد که با خضاب چیزے که موی را باریک کند و مجعد گرداند بیامیزند و گاهی موی را خشک کند و موی شکسته گردد و تدارک او اینست که عقب خضاب مثل روغن بنفشه و روغن خیری بمالند و گاهے از خضاب بشره سیاه شود

آن سیاہی را بآرد نخود و آرد باقلا بشویند و روغن گرم آن سیاہی را زود بشوید

از احوال شعر انچه تعلق بزینت دارد

و آن حفظ شعر از انتشار و تسوید و تطویل و انبات مو و غیر آنست که مسطور میگردد و اکثر ادویه حافظ شعر از سقوط در باب انتشار شعر مذکور شده و آن مثل لادن و آس و پرسیاؤشان و گل شقائق و سنبل و مصطگی و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله و خاکستر پوست صنوبر و اقاقیا و مازو ست چون ازین ادویه روغن مرتب سازند و این روغن مخترع حکیم علی در حفظ موے از سقوط و دراز و سیاہ و انبوہ کردن آن بی نظیر ست **صفت آن** پرسیاؤشان طباشیر پوست سماق زرور و گلنار مصطگی ہر واحد یک جزو لادن پوست انار نوفل پوست ہلیلہ ہر یک دو جزو پوست بلیلہ مازوے سبز ہر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو برگ مورد دوازده جزو ادویه نیمکوفته یک شبانه روز در آب تر کرده بآتش ملائم بپزند تا قوت ادویه در آب در آید و بدست خوب بمالند و صاف کنند بنحوی که جرم دوا ہمراه آب مانده باشد پس روغن کنجد خالص پنجاه جزو و روغن گل پنجاه اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند و برہم میزده باشند و در آخر آن قرص جرم ادویه که بسته می شود اول بیرون آرند و سر کرده در ظرفی کنند بعد آن روغن گرم را خنک نموده بران ریزند و ہمچنان نگاه دارند و باید که در آخر احتیاط کنند که ہم آب نماند و ہم روغن نه سوزد و ایضاً دوام تدہین بروغنہاے دیگر که دران حرارت لطیف و قبض باشد چون روغن لادن و روغن مورد و امثال آن حافظ مو باشد و کذا دوام استعمال شانه لیکن در وقت گرسنگی شانه نکنند که در گرسنگی موی بسیار فرو می آید و باید که نخستین موہا را بآب چقندر بشویند بعده ادویه بکار برند و اگر بآب چقندر قدری خردل آمیزند بہتر باشد **ادویه مفرده مطول شعر و منبت آن** شستن موی بطبیخ درخت کنجد و کذا نقیع کنجد غیر مقشر و کذا برگ بنفشه که مجرب سویدی ست و کذا برگ مشمش و غلاف سر برگ کنجد خشک سوده بروغن آس آمیخته و کذا برگ بطم و حنا مساوی و کذا ابشک شتر سوخته بروغن غار آمیخته و کذا برگ غار و برگ آس و برگ آزاد درخت ہر واحد دو دانگ و قبه لادن سه درم بآب آس حل کرده و کذا برگ شاہدانج و کذا بیخ نے فارسی سوخته و حنا برابر و در سر انداختن برگ آزاد درخت با ہمچند حنا و کذا زجاج بروغن زنبق و کذا خاکستر پرسیاؤشان بروغن آس و کذا جوف زنب بساعی کشق کرده باشند سوخته بروغن آس آمیخته و کذا روغن ایرسا و کذا بیخ ایرسا مطبوخ بسرکه که مجرب ست و کذا قیصوم و کذا عرق مقطر موی انسان و کذا روغن پنبه دانه و کذا م قشیشا ہر واحد منبت و مطول شعر ست و در ریاض استاد مرحوم از اہل ہند منقول ست که تخم سن در آب سوده بطور کھلی در سر اندازند که موی نرم و دراز شوند و برائے درازی موی مژگان و ابرو پوست ما سوخته خاکستر آن با روغن زیت بمالند و اگر تخم کدوی تلخ ده آثار در ده آثار شیر میش که از سه ماه زائیده باشد تر کرده نگاه دارند که ہمه شیر جذب شود و در سایه خشک کنند و ہمین طور سه مرتبه جذب شیر نمایند و خشک کنند بعده در چرخ روغن گران روغن بر آرند و ہر وقت که روغن چنبیلی در سر اندازند چہار ماشه ازین روغن ہم آمیخته بکار برند موی را دراز کند و اگر گل گڑھل یک حصه و در سه حصه پھلیل قسم اول انداخته تا چہار روز در شیشه نگاہدارند بعد ازان پھلیل مذکور بر موی بمالند موی را سیاه گرداند **ادویه مرکبه** که موی را دراز و سیاه گرداند اشنان آمله اشنه سعد کوفی زرنباد سکاکائی ہر واحد یک دام صمغ عربی نیم دام کنجد سیاه نارجیل کہنه ہر واحد دو دام ادویه را کوفته بیخته نگاه دارند و بقدر دو دام گرفته در آب و روغن یاسمین آمیخته بر آتش گذارند و بپزند و بر بیخ موہا بمالند و بعد از سه گھڑی بآب نیمگرم غسل کنند که برای سیاہی و درازی موی معمول ست **ایضاً** که برای درازی و سیاہی مو عجیب و غریب است مغز تخم شریفه برگ کنار ہر دو مساوی سائیده بقدر دو دام بر بیخ موہا بمالند و بعد یک پاس بآب نیمگرم بشویند اما باید که آبش در چشم نرود **ایضاً** مطول شعر آمله یک دام باریک سائیده در سفیده بیضۂ مرغ یک عدد و روغن زرد نیم دام جغرات چہار دام خوب ممزوج نموده شب بر سر بمالند و صبح بآب گرم بشویند تا دو ہفته **روغن لادن** که موی را سیاه کند و دراز گرداند و از افتادن نگاہدارد لادن سا فج ہندی حماما حضض مکی آمله ہر یک پنج درم کوفته در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید صاف کرده یک رطل روغن کنجد بران ریخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند ہر روز سر را بآب برگ کنجد و برگ چقندر بشویند و این روغن بمالند **روغن شقائق** موہا را دراز کند و ریخته را برآورد تخم مورد برگ مورد تخم کرفس تخم چقندر گل شقائق پوست جوز لادن پرسیاؤشان ہر یک پنج درم نیم کوفته در نیم من آب آمله یک شب بخیسانند و جوش دہند و با نیم رطل روغن مورد باز بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند **روغن عجیب** در حفظ موی از سقوط و دراز کردن آن و سیاه کند و زود میرویاند و جعودت بخشد برگ آس و آمله ہر یک ده اوقیه پوست ہلیله پوست بلیله ہر یک پنج اوقیه

پرسیاوشان لادن ہریک یک اوقیہ وربع طباشیر نیم اوقیہ فوفل دونیم اوقیہ کوفتہ بیختہ درسہ رطل آب بجوشانند واز پارچہ متخلخل صاف کنند وبادو رطل روغن گل بر آتش ملائم بپزند وثفل کہ باقی ماندہ است آنرا نیز در دو رطل آب علیحدہ بجوشانند پس خوب مالیدہ بخرقہ متخلخل صاف نمودہ اضافہ کردہ باتش ملائم جوش دہند تاآنکہ آب برود وروغن بماند پس ثفل کہ در روغن باشد گرفتہ در شیشۂ دہن فراخ کنند پس روغن بران ریزند وبہمین قسم مع ثفل نگاہ دارند ووقت حاجت استعمال کنند **طلا** بیکہ موی را دراز وانبوہ گرداند دندان فیل سوختہ رسوت مساوی بسایند وباآب حب بستہ بدارند وبرموی طلا نمایند **قرص** برای درازی موی آملہ یک آثار سکاکائی نیم آثار صمغ دوازدہ دام شیرمیش پنج آثار ہمہ ادویہ رادرظرف آہنی انداختہ بر آتش گذارند ودو آثار شیر اول داخل کردہ بپزند تاآنکہ شیر خشک شود پس دو آثار شیر دیگر اندازند بار دیگر چون شیر جذب شود باز یک آثار شیر باقی انداختہ بپزند ودر اثنای پختن کفگیر آہنی میگردانیدہ باشند چون بستہ شود قرص برابر فلوس بندند وخشک گردانند ووقت حاجت قرص رادر آب تر نمایند وقتی کہ نرم شود باریک سائیدہ نیمگرم طلا نمایند **قرص** کہ در تسوید وتطویل شعر عجیب ست آملہ خشک چہار دام مازوی سبز دونیم دام فوفل پوست انار ہلیلۂ زنگی پوست ہلیلۂ زرد برگ مورد مائین خرد زرنب ہریک یک دام لوبچون نیم پاؤ بزرالبنج چہار دام اول لوبچون را در پوٹلی بستہ در آبی کہ دران نیلہ تھوتھہ حل ساختہ باشند تر کردہ بسایند کہ باین طور زود سحق مے شود پس ادویۂ دیگر کوفتہ بیختہ بالوبچون آمیختہ در آبی کہ اجمود واجوائن خراسانی جوشانیدہ باشند ہشت پاس کھرل نمودہ قرص ساختہ نگاہدارند ودر شیر میش نیز کھرل کردن مناسب ست نزد حاجت باآب بزرالبنج وکرفس سائیدہ برسر وریش طلا سازند **اقوال اکابر** شیخ می فرماید کہ اکثر مطولات شعر چیزہائیست کہ در جوہر آنہا لزوجت باشد وممکن بود کہ ازان لزوجت موی اخذ کند وآنرا در غذای خود صرف نماید وآن مثل برگ کنجد وبرگ کدو وروغنہائیست کہ دران حرارت وقبض باشد مثل روغن سوسن محرق بوم یا آن روغن تنہا وروغن حنا وروغن آس خاصۃً ونفع می کند این را شستن سر بمنقوع حنظل وانچہ درین نفع کند اینست کہ بگیرند لادن وآنرا در قدح مطین بر آتش نرم انگشت بزیت بگدازند وبران قدرے مغز خستہ زرد آلوی تلخ سوختہ پاشیدہ بر آتش خوب ممزوج سازند واستعمال کنند وبرگ آزاد درخت وآب برگ آزاد درین خاصیت نیک ست وبزرکتان سوختہ بر روغن کنجد استعمال کردن نافع **مرکب** بگیرند برگ آزاد درخت وپرسیاوشان نوررومی ومرمکی وآملہ ودر بعض غسولات معروفہ برسر غلاف نمایند **وایضاً** خردل در طبیخ چقندر داخل کردہ بدان سر شویند وبعد آن بروغن مورد یا بروغن آملہ چرب کنند **مرکب جید** بگیرند زہرۂ نرگاو وزہرۂ گرگ وہلیلۂ کابلی وبلیلہ وآملہ وسادا دران ومازوی درست ہر واحد یک جزو سائیدہ باآب عنب الثعلب ہفت روز تر کنند بعدہ خشک کردہ بطریق طلا با قدرے نمک استعمال کنند بعد شستن سر وریش باآب وعسل وزجاج سودہ **ایضاً** جو مقشر سی درم آملہ پنج درم ہر دو را در آب بیست چند جوخوب بپزند تاآب قوت آنہا بگیرد وقریب یک رطل باقی ماند پس صاف کردہ درین آب روغن بنفشہ نصف وزن آب ولادن سہ درم وبرگ کنجد وبرگ خطمی وبرگ کدوی تر یا خشک ہریک دہ درم بپزند تاآنکہ آب برود وروغن بماند **نسخۂ دیگر** منسوب بکندی شیر آملہ بیست درم در دو رطل آب تاچہار رطل بپزند وقبل او روغن ناردین وجو مقشر واندک لادن بران انداختہ بپزند تاآب برود وروغن بماند **مجوسی** گوید کہ اشیای مقوی شعر مانع از فساد آن روغن آس وروغنی کہ دران آملہ وہلیلہ ومورد تربیختہ باشند وروغن لادن وروغن افسنتین وروغن شقایق ست **صفت** روغن آس بگیرند برگ آس تازہ یک رطل وباریک سائیدہ روغن کنجد یک رطل شراب ریحانی نیم رطل بجوشانند تاآب برود **صفت** روغن لادن کہ موی را سیاہ وقوی گرداند بگیرند روغن آس یک رطل ودران لادن یک اوقیہ یک شبانہ روز تر کنند بعدہ در دیگ دوتہ بپزند تالادن حل شود بردارند ووقت حاجت استعمال نمایند **صفت** روغن آملہ بگیرند آملہ منقی از خستہ وآس وپوست بیخ صنوبر مساوی ودر آب خوب بجوشانند پس صاف کردہ نیم وزن آن روغن کنجد انداختہ باتش ملایم در دیگ دوتہ بپزند تاآنکہ آب فانی شود وروغن بماند **صفت** روغن افسنتین کہ مسود شعر ومقوی آنست بگیرند حب الغار ولادن وافسنتین ہر واحد یک جزو جوز السرو دو جزو کوفتہ بیختہ در پارچۂ رقیق بستہ در روغن آس یک ہفتہ بخیسانند پس دران بمالند تاحل شود ودر ظرفی برداشتہ وقت حاجت استعمال کنند **صفت** روغن شقایق بگیرند گل لالۂ سرخ ودر سایہ خشک کنند وکوفتہ بحریر بیختہ دو اوقیہ ازان بگیرند ودر یک رطل روغن آس انداختہ بیست روز در آفتاب گذارند پس در ظرفی بردارند وعند الحاجت استعمال نمایند **ابن نوح** گوید کہ انچہ تقویت شعر وتطویل آن نماید اینست کہ ادمان شستن آن بہلیلۂ سیاہ وآب ترمس وآب چقندر وآرد باقلا وبورق وآب حنظل وزہرۂ نرگاو کنند ویا صبر در آب مورد

سوده ساعتی در حمام بدان طلا کنند پس بشویند و دائم بروغن آس و بروغنهاے که سابق مذکور شد بمالند و یا بآب چقندر مطبوخ که دران اندک خردل سوده انداخته باشند بشویند **صفت** روغن آس بگیرند آب برگ آس تر یا خشک جوش داده و تر بهتر ست و با یک رطل روغن کنجد و یک رطل شراب ریحانی و نیم اوقیه لادن یک شب نگاه دارند پس بآتش نرم در ظرف مضاعف بپزند حتی که آب برود و روغن باقی ماند **روغن دیگر** که تقویت موی و تطویل آن نماید گل لاله و برگ مورد و پرسیاؤشان و سنبل الطیب و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله یک یک مشت و در سه رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند پس صاف کرده یک رطل روغن خیری انداخته بپزند تا آنکه آب برود و دران اقاقیا و خاکستر پوست درخت صنوبر هر واحد یک اوقیه آمیخته بدارند و هر روز بمالند محمد بن زکریا گوید امید ندارم که دوائی بهتر از روغن مصطگی دریابم و هر روز روغن مصطگی که دران لادن سوده باشند برای تساقط شعر بمالند و اگر شدید التساقط باشد روغن مصطگی و روغن آس درگرما کنند و روغن ناردین در سرما و گفته که ازادهان و اطلیۂ قوی البرد حذر کنند خاصةً در کسی که آنرا نزله بسرعت عارض شود که آن گاہے بلاے عظیم پیدا کند ابن الیاس گوید که تطویل شعر اولاً بحفظ موجود بروغنهای قابض مثل روغن آس بود بعد ازان بادویه که دران قوت جذب و قبض معاً باشد مثل گل سرخ و آس و آمله و پرسیاوشان و برگ آزاد درخت و مُر چون موی را بدان غلاف نمایند و روغنی که دران حرارتے و قبض باشد مثل روغن افسنتین تطویل و تقویت شعر نماید بعضی متاخرین می نویسند که این دوا در تطویل شعر و در تقویت و انبات او مجرب ست بگیرند آمله و برگ آزاد درخت و برگ آس هر یک پنج استار کوفته بیخته در روغن کنجد صاف یک رطل انداخته در آفتاب یا نزدیک آتش یک هفته بدارند و بشب و روز بر بیخ موے بمالند و بعد یک هفته بشویند و سه هفته یا زیاده این عمل نمایند و یا موے را بآب آمله تر کنند بعده برگ آزاد درخت و پرسیاؤشان و مر و آمله و لادن و گل لاله مساوی بآب حنظل صلایه کرده بران غلاف کنند و گویند که درین باب شستن موے بنقوع برگ درخت بکاین عظیم الاثر ست و کذا برگ پنبۂ باغی و کذا برگ کنجد و کذا خطمی و کذا برگ چقندر بعده روغن آمله که دران سنبل الطیب و اشنه و زرنباد و پرسیاؤشان داخل بود در سر اندازند و شستن بنقوع برگ کنار قلمی و پوست بندق هندی بسیار نافع ست

انبات شعر

یعنی رویانیدن موے چون روئیدن او بطے گردد چنانچه ریش و بروت که بدیر برآید و یا موی ابرو که خفیف باشد قرشی می نویسد که موے از بخار دخانی لزج پیدا مے شود چون در مسام معتدل در تنگی و فراخی در آید پس قلت شعر و عدم او و قصر او و یا بسبب قلت بخار دخانی باشد بجهت نقصان حرارت و لهذا ریش زنان و خواجه سرایان نمی روید و یا بسبب کثرت رطوبت که دخانیت کم شود چنانچه در صبیان و یا بسبب فرط تنگی مسام بباعث برودت مزاج یا یبوست مکثف مسام که براے جرم شعر وسعت نکند و یا بسبب کثرت فراخی مسام بجهت حرارت مخلخله یا رطوبت سخفه پس مادۂ شعر جمع نشود و یا بسبب قلت خون که آن مثل ماده است براے بخار دخانی چنانچه ناقهین را عارض می شود و یا بسبب مانعی از تکون مثل خلط ردی محتبس در مسام چنانچه در داء الحیه و داء الثعلب و طریق تشخیص این اسباب همانست که در انتثار شعر مسطور شد و کذا علاج هر سبب و ایضاً گاہے احتیاج افتد بتعدیل مزاج و تعدیل مسام بتخلخل بکثرت حمام اگر سببش تکاثف مسام باشد و تخفیف آن بمثل تنطیل بآب مورد اگر سببش تخلخل مفرط و وسعت مسام باشد و اصلاح اخلاط و استفراغ خلط ردی و اگر مسام از سوختن یا سعفه یا قرحه فاسد شده باشد علاج نپذیرد و بالجمله جمیع ادویۂ مذکوره در داء الثعلب انبات شعر مے کند و این روغن بیضه در رویانیدن موے معمول ست بیضۂ مرغ در آب جوشانیده زردی ازان گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که قریب سوختن رسد و ظرف را بطرفی مائل دارند و از چیزے بفشارند پس برادۂ عاج و پنجال مگس را دران روغن سوده بهر جا که موے نروید طلا کنند و گویند که کاسۂ سنگ پشت سوخته بروغن بیضه یا روغن گل یا کنجد طلا کردن مجرب ست و متقدمین را اعتقاد آنست که چون کندش را با روغن بیضه طلا کنند در همه اعضا موی رویاند حتی که در کف دست و گویند که ضماد مغز سر روباه بالخاصیت عجیب الفعل ست و بقول انطاکی انچه انبات شعر بسرعت نماید طلای بیضۂ عنکبوت و خاکستر شیح و قیصوم بروغن بان و زیت و در روغن قثاء الحمار و روغن تخم ترنج و در روغن بادام و سداب ست و گویند که ضماد آرد کرسنه بسرکه سرشته انبات شعر بسرعت می کند و کذا جندبیدستر و پیه و آرد گندم و کذا زهرۂ غراب کبیر مسمی غداف و کذا زهرۂ سلوی و کذا دماغ شتر بروغن زنبق آمیخته

وکذا روغن گندم وکذا روغن طلسان وکذا روغن آجر وکذا روغن کدوے تلخ وکذا روغن اذخر واگر بگیرند سرطان نهری پنج عدد وہمہ را نصف نصف قطع کردہ با آب وزیت بپزند تا مهرا شود وآب بسوزد وزیت بماند پس صاف کردہ بر داء الثعلب رازود بروياند وبالخاصیت مجرب ست وطلای روغن شونیز وکذا روغن بادام تلخ درین باب مجرب سویدی ست ودندان فیل سوختہ قدرے خاکستر آن با شیر بز آمیختہ ہفت روز بر جاے کہ موے برنیاید بمالند موی بر آید کلونجی سوختہ بروغن زیتون آمیختہ طلا کردن مفید وچون بورۂ ارمنی ونوشادر را سوختہ با سرکۂ کہنہ طلا کنند در سہ روز بشرط تکرار در ہر سہ ساعت یک بار در رویانیدن موی مجرب حکیم مومن ست **اقوال مجربین** شیخ مے فرماید کہ در منبتات شعر توبہ علاج قسمی از صلع کہ علاج او ممکن ست وعلاج انتثار حواجب ومانند آنست وجمیع ادویہ کہ در داء الثعلب ذکر کردیم وجمیع وجہ تدبیر از مالیدن سر وسرخ کردن او واستعمال شحوم بران پس استعمال ادویۂ قوی در جذب وتحلیل معًا خاص بداء الثعلب نافع ست در صلع وانبات شعر در مرط ودر حواجب ودر لحیہ ودر پوست بیخ غرب بزیت تقویت وحفظ عجیب مع تسوید ست واما ادویہ کہ عزم باذکر آنہا درینجاست واگرچہ در داء الثعلب بعد اعتبار چیزے کہ در آخر باب حفظ شعر ذکر کردیم نیز نافع ست آن اینست کہ بگیرند ذراریح تازہ کہ پایہا وسر آنہا قطع کردہ در سایہ خشک کردہ باشد ودر روغن بنفشہ بسایند ودران یا در زیت بپزند تا غلیظ گردد وبقدر حاجت طلا نمایند کہ آبلہ افگند پس موے برویاند وہمچنین عسل طلا درست چون بر مواضع تمرط شعر بگذارند وباکندش در روغن بیضہ بسایند وبقدر حاجت مکرر طلا کنند کہ موے برویاند ویا بگیرند سم خر سوختہ وقرن سوختہ وبروغن کنجد طلا نمایند کہ این قوی ست واما بیضۂ مورچہ بروغن بان از انجملہ است کہ در منبتات شمار کردہ اند ونزدیک عام مردم آن از مانعات نبات شعر ست وانچہ تجربہ کردہ شدہ عضایہ است کہ در خانہا مے باشد آنرا کشتہ خشک کنند وسائیدہ بروغن طلا کنند وایضًا زجاج فرعونی مع زنبق سودہ وانچہ خفیف تر ازین بود اینست کہ بگیرند دستہ وصلایہ از رصاص ودران روغن از روغنہاے معروفہ کہ شعر را نافع ست مثل روغن آس بلادن ومانند آن ویا شحم کہ معلوم شدہ مثل پیہ خرس ونرگاو امثال آن انداختہ بسایند تا آنکہ قوت رصاص دران آید وبدان لطوخ کنند وتضمید موضع ببرگ انجیر جوش کردہ نیکوست ومائل باندک قوت است وایضًا بگیرند مغز بندق بست عدد وبریان کنند چندانکہ سائیدہ شود وبروغن ترب آمیختہ بکار برند ویا بگیرند حشیشہ کہ آنرا خرگوش نامند وقضیب خر وطحال او ہر دو بریان ہر واحد نیم رطل ولادن بست اوقیہ ہمہ را بیامیزند بعد حل کردن لادن در شراب واستعمال کنند وانچہ فیلغریوس ذکر کردہ اینست کہ بگیرند پیہ نرگاو ونمکین نود وشش درم اشنان وتافسیا ہر واحد ہژدہ درم مر ہشت درم لادن مثل این پرسیاوشان چہل وہشت درم قضیب خر چہل وہشت درم طحال خر نود وشش درم طحال وقضیب خر را بریان کنند وسائیدہ ہمہ را بشراب اسود جمع کنند وموے سر تراشیدہ بدان طلا کنند وپنج روز بدارند پس بشویند ودو روز راحت دادہ باز اعادہ کنند پس اگر قرحہ شود علاج آن موضع بشحم مرغابی کنند وایضًا از قریطن بگیرند بطون خرگوش شش عدد وخوب خشک کردہ در دیگ گلی گل حکمت نمودہ بسوزند وبران برگ عوسج وبرگ مورد ومثل آن ودو پرسیاوشان نہ اوقیہ انداختہ بار دیگر در ظرف آبگینہ بسوزند بعدہ سائیدہ بسہ رطل پیہ خرس ومثل این روغن ترب آمیختہ بردارند ووقت حاجت در روغن خوشبو استعمال کنند وحب الغار وروغن فلفل وروغن بید انجیر ہمہ از معینات انبات شعر اند وایضًا چون خاکستر قیصوم بزیت کہنہ آمیزند موے ریش راکہ بدیر روید بروياند وکذا خاکستر شونیز بآب وخصوصًا براے موے ابرو وایضًا براے ابرو جوز دو عدد چندان بسوزند کہ سائیدہ شود ویک مثقال خستۂ خرما بدستور اندک سوختہ وپانزدہ عدد فلفل ہمہ را آمیختہ بروغن گل طلا سازند وایضًا خاکستر قیشوم وبندق سوختہ ولادن وذراریح وکندش در روغن بان بسوزند تا سیاہ شود وباہچند غالیہ آمیختہ بر موضع بمالند وطلا کنند وایضًا پرسیاوشان وحب الآس وتخم کرفس اندک بسوزند تا سیاہ شود وباچربی خرس وروغن ترب آمیزند ودوائی کہ موی ابرو را برویاند بگیرند کندر چہار درم سرگین ہنگ وسرگین خارپشت بحری وسداب کوہی ہر واحد یک درم بشراب قابض سائیدہ بچربی خرس آمیزند واستعمال کنند دیگر براے ریختن موے ابروے قدیم صعب از داء الثعلب یا غیر آن بگیرند شیح یک جزو کف دریا ہشت جزو فرفیون حب الغار ہر واحد سہ جزو زفت رطب چہار جزو زفت را در روغن سوسن بگدازند ودران فرفیون نیز گداختہ ہمہ ادویہ آمیزند دیگر مثل آن بیخ نے سوختہ ہفت جزو وخاکستر غوک پنج جزو وتخم جرجیر چہار جزو بیخ اسراش سہ جزو بروغن غار سائیدہ استعمال کنند **صاحب کامل** گوید کہ ہرگاہ موی ریش وغیرہ در روئیدن دیر کند یا موی بر خفیف باشد

بابد کہ روغن بان و روغن اترج بمالند وحبۃ الخضرا سوختہ و بادام تلخ سوختہ وحب الغار سائیدہ و بزیت سرشتہ طلا کنند و یا بغالیہ طلا سازند کہ این در رویدن
موی تعجیل نماید و این دوا درین باب نافع ست بگیرند روغن تخم کدوئے تلخ و قثاء الحمار و شیح ارمنی سوختہ وہمہ را سائیدہ بروغن بلسان یا روغن اترج
سرشتہ طلا کنند و انچہ این عمل کند شونیز سوختہ است چون بچربی گرگ یا چربی خرس گداختہ بسرشند و بر موضعی کہ احتیاج رویانیدن موی دران باشد
طلا کنند **ابو منصور** گوید کہ در مواضعے کہ ارادہ رویانیدن موی بران کنند حب الغار بران موضع بمالند کہ باین زود موے بروید خاصۃً چون آنرا بسرکہ
وزیت یا بزیت تنہا بسرشند وہمچنین اگر بروغن ترب یا بید انجیر بسرشند و ایضا پیہ خرس چون بسرکہ سودہ بدان طلا کنند و از ادویہ قویہ درین انبست
کہ شونیز بسایند و بزیت طلا نمایند و یا بگیرند کف دریا و خاکستر قیصوم و بزیت کہنہ سرشتہ بر موضع بمالند و شراب صرف باعتدال بنوشند و
تدبیر او بچیزے کہ اسخان معتدل نماید مائل گردانند **دوائی** کہ موے را برویاند زراریح کہ سر و بازو و پای آنہا دور کردہ باشند بسایند و در روغن بان
یک اوقیہ آمیختہ در ظرفے بر آتش نرم بجوشانند تا روغن غلیظ گردد بردارند و باندک مشک و عنبر خوشبو ساختہ بر موضع بمالند و اعادۂ آن کنند تا آنکہ
آبلہ افتد پس این موے برویاند محمد بن زکریا گفتہ کہ مجربے مارا خبر دادہ کہ او در انبات شعر و تطویل او چیزے بہتر از پرسیاؤشان نیافتہ و چون
آنرا در شستن موے زنان داخل کردہ موے ایشان بسیار دراز شدہ لیکن آن نوبایۂ **گیلانی** می نویسد کہ فقدان نبات شعر بسبب فقدان
چیزے از شروط مذکورہ در تکون شعر مے باشد پس اگر این امر در مادۂ شعر کہ آن بخار دخانی ست باشد حیلہ در ازالۂ او بتغیر مزاج و مانند آن کنند
اگر ممکن بود و اگر امر در جلد باشد حیلہ در تعدیل او در لینت و صلابت کنند و اگر امر در مسام باشد از اتساع و ضیق و مانند آن حیلہ در تعدیل او
نمایند و این ہمہ از انچہ در سابق مذکور شدہ معلوم ست لیکن اکثر تمرط شعر در غالب بسبب امر احتباس مواد در مسام و تسدید آن مے باشد پس
بخار دخانی دران منع مے گردد و فلہذا اکثر ادویہ منبت شعر مزیل آن مواد اند بسبب فرط تحلیل آنہا آنرا و جذب آنہا آنرا بسوے خارج و بر این
اعانت می کند آنکہ در اغذیہ چیزے کہ تفتیح مسام نماید مثل خردل و سیر و مانند آن باشد و استعمال طلاے عسل بلادر مشروط بانیست کہ
آن جلد را نسوزد و سبیل این آنست کہ با آن روغن جوز مخلوط سازند تا ازان این خاصیت رفع گردد والا آن جلد را بسوزد و آنرا مثل جلد سوختہ
بآتش گرداند بنحوی کہ بران موے اصلا ابدا نروید و حق آنست کہ بیضۂ مورچہ مانع از نبات شعر ست و جالینوس نیز گفتہ کہ آن مانع از انبات شعر ست و
منبت نیست **روغن** کہ موے را برویاند و داء الثعلب را نفع کند بگیرند قیصوم و پرسیاوشان و بابونہ یک یک اوقیہ و در آب بپزند تا مہرا
شود پس آب را صاف کردہ بر یک رطل آن یک رطل روغن بان انداختہ بآتش نرم بپزند تا آنکہ آب برود بردارند و استعمال کنند **دیگر** کہ انبات
موے و منع تساقط آن نیز کند لادن را بشراب حل کنند و باہمچند آن روغن آس آمیزند و ہر شب بر بیخ موہا بمالند و صبح در حمام بشویند بآب
گرم **وایضاً** روغن بیضہ موے میرویاند و ریختن او منع میکند و طریق ساختن آن مسطور شد و بہتر آنست کہ آنرا ملکہ اکثر روغنہا کہ از قبیل او
باشند روغن از جوہر او در شیشہ واژگون بر آرند و طریق آن در اطلیہ باہ مذکور شدہ و روغن بیضہ را بزودی در صرف آرند تا بدبو نگردد **وایضاً** لادن
سہ درم مازو یک درم مر دو درم مصطگے یک نیم درم فرومانا دو درم کندر یک درم در روغن گل گداختہ بر بیخ موہا طلا کنند کہ این عجیب ست **ایضاً**
ممدوح البا طبری نقل کردہ کہ گاہے موے را صعوبت نبات عارض می شود حتی کہ انسان را روئیدن موے ریش تاخر نماید و از وقتی کہ دران روئیدن
او واجب ست تجاوز کند و این یکی از سہ سبب می باشد یکی بسبب قلت غذا بنابر یبس بدن و قلت فضول آن دوم بسبب زعارت جلد و فرط
ضیق مسام آن حتی کہ در جلد او مسام نماید و بدن او عرق نکند و امراض او را کثرت نماید بنابر دشواری تحلل فضول سوم از معالجہ شخصے صناعتی را
کہ جلد او را حصیف سازد و مسام آنرا تنگ نماید و فضول را از تحلل و خروج منع کند مثل شخصے کہ کار در جاے برف یا قلل جبال و برداشتن برف
نماید و در مواضع بسیار بارد مقام سازد و علاج آنکہ بسبب قلت فضول باشد انعاش طبیعت و قوت او ست بتدبیر موافق و نقل او از اطعمہ
بچیزے کہ ترطیب بدن او و تقویت حرارت او و تکثیر خون او گرداند و این باقتصار او بر لحوم بزغالہ یا بچہ مرغ و شرب اشربہ ممزوجہ و قلت جماع بود و
این وقتی ست کہ معدۂ او معتدل باشد و اگر حار بود اقتصار بر اطعمہ کنند کہ دران غلظ و لزوجت باشد مثل لحوم گوسالہ و یا بچہ بقر و مانند آن و شرب
شراب متوسط در حدت و حرارت پس ترطیب بدن او و تقویت حرارت او و موی را برآرد و طلای موضعی کہ ارادۂ رویانیدن موے بران باشد در مثل

نا شونیز یعنی تخم

ك برابر حرمل آن لطیف ست وقوت آن ایت سبب عفونت زائل ساخته شود ۱۲

این کار جاین طلا کنند بگیرند چربی بط و بگدازند و بران اندک موم و قدرے زوفاے رطب اندازند و بر آتش گذارند و بگیرند اندکے ثافسیا و قدری فرفیون ناره بسایند و بدان آمیزند و موضع را به کف دست خوب بمالند تا بشره سرخ شود پس بران طلاے رقیق بسیار خفیف نمایند پس اگر موضع ازان متغیر گردد طلا از وے دور کنند و باندک روغن گل چرب نمایند و هرگاه حرارت ساکن شود معاودت طلا کنند تا آنکه موے ظاهر گردد پس اگر موے ضعیف یا سفید رنگ برآید سر آنها از مقراض بگیرند و دران روغن آمله و روغن آس بلادن استعمال کنند و اما اگر قلت نبات شعر از عارت جلد و ضیق مسام باشد اگر این مولود وے بود موی دران بدشواری و تعب و کد و بلطف در معالجه بروید و آن اینست که واجب ست که تلیین جلد او کنند در آبزن نشانند و روغن بمالند و اغذیه او حار رطب در ابتدا پس حار یابس در آخر آن باشد و دائم جلد او را بخرقهٔ درشت و بکف دست بمالند بعده بر جلد او این طلا کنند بگیرند پیه بط و پیه مرغابی و پیه جزو همه را در روغن یاسمین یا روغن خیری یا روغن سوسن بجوشانند و ازان موم روغن سازند و بعد ازان اندک فرفیون و قدرے صمغ سداب و قلیلی با دام تلخ کوهی باریک سوده بران اندازند و بر موضع طلا کنند و یک شبانه روز بدارند و هر روز یک بار تجدید آن نمایند و بعض افاضل وصف چیزے کرده اند که معروف بمقتضے ست و ذکر کرده اند که معتصم بعض اطبا را مکلف گردید که بر بدن غلامی از غلامان او و بر عانهٔ آن موی بروید پس طبیبی استخراج این دوا نمود نسخهٔ آن بگیرند قیروطی معمول بزوفاے رطب و آنرا بر بدن بمالند بعده امر بدخول حمام و پوشیدن جامه کنند تا آنکه عرق ابتدا نماید پس جامه جدا کنند و آب نیم گرم متواتر بسیار بر بدن بریزند و ادمان بران نمایند تا آنکه بدن او تری حاصل کند بعده این طلا کنند خاکستر حلزون و خاکستر فرفیون و خاکستر بیخ سداب کوهی هر واحد یک جزو خاکستر سم بز و کبریت سوخته هر یک نیم جزو همه را سوده جمع کرده در سرکه و اندک زیت حل کرده طلا متواتر نمایند که این موے در هر موضع که خواهند برآرد و صاحب این دوا ذکر کرده که باین تدبیر و طلا موی در کف دست بروید و آنچه امتناع نبات شعر از معالجهٔ صناعتی باشد که ازان منع کند انتقال از سبب بسوی ضد او از اسباب و مقابلهٔ بدن او با ضداد آنچه دران اسخان او و تلیین جلد او و غیر آن باشد باید کرد پس اگر دشوار گردد بعض اطلیهٔ مذکوره بکار برند و افریطن در تکثیر شعر و انبات او چون روئیدن او و خاصةً موی ریش تاخر نماید این طلا ذکر کرده بگیرند بیضه و در سر آن سوراخ کنند و آنچه اندران باشد مص کنند و نمک و آب بشویند تا صاف گردد پس بگیرند روغن یاسمین چندانکه نیم بیضه ازان پر شود و بران دو دانگ فرفیون و یک دانگ افیون و یک دانگ جندبیدستر و یک نیم دانگ مغز پنبه دانه و یک دانگ مشک و مثل اولادن و دو دانگ صمغ عربی انداخته بجوشانند تا باهم مخلوط شود بعده سرد کرده استعمال نمایند کسی که اراده استعمال این بر طریق تغلیف ذرین نماید موی را بقوت قویه برویاند و این دوا معمول ثافسیا جمیع علل جزیه که موی را عارض شود نافع ست و نسخهٔ این بهان لطوخ قوی ست که در داء الثعلب در قول شیخ الرئیس مسطور شد لیکن درینجا حب الغار دو مثقال عوض روغن غار ست و نوشته که موم و روغن غار یا روغن بید انجیر یا روغن زیت کهنه بقدر کفایت بگیرند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد حرف دو مثقال نیز داخل نمایند و این دوا جمیع امراض مزمنهٔ شعر را نفع کند و مے باید که درین مرض مالش بنطرون و سرکه قبل هر علاج استعمال کنند و دائم حلق شعر آن موضع نمایند و دیده ایم که هر کسیکه حلق و دلک دائم بغیر علاج استعمال نمود موے او بروئید طبری گوید که گاهے موی بسعفهٔ رطب یا یابس برود پس اگر رفتن موے بسعفهٔ یابس باشد و استفراغ بفصد و اسهال دران ممکن بود دران هر دوا استعمال کنند و موضع را باشیائے که استفراغ فضول بطریق تلیین و گشادن مسام نماید بمالند مثل آب خبازی که بدان تسقیهٔ قیروطی کرده باشند و مثل آب عصی الراعی که قیروطی بدان سازند و ازین هر دو آب تسقیه بر آتش کنند بعده در هاون کرده خوب بمالند و تسقیهٔ مائیت آنها کنند حتی که ممزوج و نرم شود پس بر سر طلا نمایند و بهترین چیزے که درین مرض استعمال کنند روغن بنفشه و روغن خیری مضروب بروغن گل ست و دخول حمام و شستن سر بخطمی مضروب بج برگ کنار و لعاب اسپغول و جماعتی را باین طریق علاج کردم و صحت یافتند و هرگاه سعفه زائل شود موی ضرور بروید زیرا که این علاج انبات شعر در مثل این علت ست و اما هرگاه ذهاب شعر از سعفهٔ رطب باشد پس سبیل طبیب آنست که بموضع روئیدن موے نگاه کند اگر منقطع شود و سعفه آنرا بخورد و مثل آثار جراحات یا مثل آثار سوختن آتش گردد دران حیله نیست زیرا که مسام فاسد شده و بعضے بعض آن چسپیده و اگر جاے روئیدن موے منقطع نشده باشد علاج تر طیب موضع بدانچه مذکور شده اولاً باید کرد بعده اسخان او بدانچه در داء الثعلب مذکور شد که درین موے برویاند و جماعتی را از اطفال دیدم که اکثر

ذہاب شعر بسبب رطب و یابس ایشان را عارض شد و ہرگاہ بزرگ شدند آن موے بروید مگر در جائے کہ جلد دران سوختہ بود و مسام او فاسد گردیدہ و اما ذہاب شعر از سوختن آتش بسبیل او آنست کہ ذکر کردیم بنحوی کہ در مواضعی کہ جلد او فاسد نشود بمرور ایام و بعلاج بروید و این ہمہ کہ ذکر کردم طریق علاج بادویہ دوست بود و گاہی درین تدبیر طعام و شراب نیز وقت حاجت بسوی آن داخل شود چنانچہ گاہے احتیاج بتقلیل افتد و آن ہر دو بمقدار قلیل استعمال کنند و یا بسوی تخفیف پس باشیاے مجففہ تخفیف نمایند و یا بسوے ترطیب پس باشیاء مرطبہ مانند آن ترطیب کنند **حکیم شریف خان** می نویسند کہ این دوا غالبا موے را بر رویاند سنبل الطیب کف دریا موے سوختہ بسرکہ سائیدہ طلا کنند تا آنکہ موے بروید و جالینوس این دوا را بتجربہ صحیح یافتہ و این طلا جہت رویانیدن موے عجیب الفعل ست سم نر سیاہ سوختہ سرگس سم خر سیاہ سوختہ با روغن زیتون بکار برند و ایضاً درین باب پوست درخت انجیر و برگ آن کف دریا سوختہ ہر یک دو درم فرفیون پنج درم سائیدہ بآب پیاز سرشتہ تا دو روز طلا کنند ہرگاہ موضع سرخ شود براوند مدحرج ولادن و افسنتین سوختہ و مورد و حضض مساوی سائیدہ بآب عنب الثعلب سرشتہ طلا کنند

منع نبات شعر

بدانکہ انچہ موی را از رویدن باز دارد یا مخدر سرد بود یا مسدد مسام یا بالخاصیت لیکن در استعمال ہمہ لازم ست کہ اول موی را بکنند یا بنورہ حلق کنند بعد آن مخدرات مانند بزر البنج و افیون و شوکران ضماد نمایند و یا مسددات مسام مانند سفیدہ و شب و یا ادویہ بالخاصیت مثل خون سنگ پشت و یا بیضۂ مورچہ و یا خون وزغ کلان طلا کنند **انطاکی** گوید کہ گاہے احتیاج بمنع نبات شعر افتد و این نہر دواے مکثف اتمام یابد مثل خون غوک و روغن آن و روغن شبپرہ و بیضۂ مورچہ و بنج و زرنیخ سرخ و اقلیمیا و سفیداب و تخم خشخاش بسرکہ و زیت و زہرۂ بز بنوشادر ہر واحد بطلا بعد نتف شعر و در خواص آمدہ کہ چون سر شبپرہ را بشیر سگ بسایند تا آنکہ غلیظ گردد و بر موضع نتف موی طلا کنند در اول مرتبہ منع گردد **سویدی** می نویسد کہ ضماد باقلاے غیر مقشر بآب و کذا خون حربا و کذا شیر یتوع و برگ آن مکرر و کذا آرد ترمس و کذا خرنوب نبطی و کذا زرنیخ سرخ بآب برگ بنج سرشتہ و کذا مغز سر خرگوش ہفت بار و کذا تخم بادروج سہ درم بورق یک نیم درم باریک سودہ بروغن بلسان و میعہ سائلہ سرشتہ تا بقوام عسل آید ہر واحد بعد نتف بتکرار منع نبات شعر کند **شیخ** مے فرماید کہ مخدرات سردہ آنرا منع کند مثل آنکہ اول نتف مو کنند بعدہ بنج و افیون و سرکہ طلا کنند و شوکران با بنہا و تنہا در سرکہ جوش دادہ بہتر بود و جرم غوک نیستانی خشک کردہ از منافعات ست چون آنرا بسایند و بلعاب اسپغول یا آب بنج یا سرکہ آمیزند و مکرر بعمل آرند و گویند کہ طلاے او بروغن کہ دران عظایا پختہ باشند منع نبات شعر کند و ہمچنین بروغنی کہ دران خارپشت پختہ باشند و گاہی دران ادعاے ضد این کنند و انچہ درین ذکر کردہ اند بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز ہر واحد یک جزو شب نیم جزو بآب بنج تر بسایند و قومی زعم کردہ کہ خون غوک اجامی و خون سنگ پشت نہری منع از نبات کند و گویند کہ ہمچنین خون شبپرہ و دماغ و جگر او ست و گاہی دوائی از ین مرکب می سازند و گویند کہ بگیرند غوک نیستانی و خشک کنند و بگیرند از خشک آن و از خون سنگ پشت نہری خشک کردہ و از بورق سرخ و از مردار سنگ و از صدف مروارید سوختہ مساوی و بآب سرشتہ بر نتف شعر در زہار و بغل استعمال کنند و تخم انجرہ بروغن سودہ مالیدن بقوت انتثار شعر کند **مجوسی** گوید کہ بیضۂ ماہی و دیگر ادویہ مذکورہ طلا نمایند پس اگر موی بروید لازم ست کہ چند بار آنرا برکنند و بعد کندن اطلیہ و ادہان مسطورہ بمالند **ایلاقی و جرجانی** می نویسند کہ بزر البنج بسرکہ بسایند و طلا کنند و انچہ مجرب ست اینست کہ پیہ مرغ بعد کندن موی طلا کنند و ہر بار کہ بران طلا نمایند ضعیف تر گردد تا آنکہ باطل شود و اسپغول بسرکہ بعد کندن موے مکرر طلا کردن باطل کند **ابن نوح** گوید کہ بعد نتف جند بیدستر و عسل بمرات کثیر طلا کنند و جالینوس گفتہ ہر موضع از بدن کہ بسیار سرد شود یا خشک گردد بران موے نروید مثل حال در کف دست و بدن خواجہ سرایان و انچہ از مخ غوک و حکم در منع نبات شعر ذکر کردہ اند دروغ گفتہ اند و محمد بن زکریا گوید زنے کہ ریش او بروید باید کہ ادرار حیض او کنند تا ممکن بود و فصد مدام از پا بیا کنند و تبرید مزاج او نمایند و بر موضع بعد کندن موے سفیداب ارزیز و قلقند و افیون سودہ طلا کنند و اگر از تبرید خوف کنند شب بران طلا نمایند و مداومت آن کنند کہ البتہ موے نروید و گفتہ کہ چون شیر سگ قریب العہد بولادت بعد کندن موے طلا کنند موے نروید و گفتہ کہ این دواے عدیل ست عظایہ دو عدد در دو اوقیہ زیت بپزند تا یک اوقیہ بماند بعدہ کف دریا و زرنیخ سرخ و نطرون ہر یک نیم اوقیہ بران پاشند و بپزند تا غلیظ شود بعدہ روی بنطرون خوب شستہ

بران طلا کنند و صبر کنند تا آنکه موے منقلع شود بعده در حمام داخل شوند و آنرا بشویند و بسرکہ مقطر سخت ترش با نمک طلا سازند پس هرگاه ابتدا
بسوزش کند بشویند و بران موم و روغن گل بمالند که این البته موے را باطل کند گیلانی گوید که افیون محلول بسرکہ ترش کهنه را تجربه کردیم لیکن
می باید که در لطخ موضع بابن ادویه کمال سرعت کنند بنحوے که تفاوت زمان محسوس میان کندن موے و طلا نباشد فلهذا امر مے کنم که منبت شعر را
بقطره دواے محلول لطوخ نمایند پس موے برکنند و مالش موضع بدوا کنند تا در مسام نفوذ کند بعد ازان پاک نمایند و تجدید لطخ دوا و مالش کنند
حتی که از دواے اول آنچه مخلوط بباقی غذاے شعر باشد خارج گردد پس مسام بدواے صرف پر شوند و نهایت تسدید او نماید پس هرگاه این عمل
مکرر کنند یعنی تکرار کندن موے و طلا کردن دوا سه مرتبه نمایند و نهایت هفت مرتبه در انجا موے نروید و گویند که آنچه براے ابطال شعر تجربه
کرده شده بعد نتف طلا بزهرهٔ جدی ست که بدان نیم درم نوشادر آمیخته باشند و مالیدن سورنجان بعد کندن موے ابطال آن می کند
وجمیع مجففات منع نبات شعر کنند بعضی اطبا می نویسند که آنچه منع روئیدن مو کند از انجمله طلا کردن پیه تازهٔ افعی ست که تخلف نمی کند
وکذا مغز سر گوسفند و آهک وکذا آهک در سرکه پخته وکذا زبد البحر بنرشی ترنج وکذا زرنیخ سرخ ببول خر مجرب و در بیاض استاد مرحوم مرقوم
است که دیوچه در نمک غلطانیده خشک کرده با بول بز بسایند و هرجا که موے کنده بمالند هرگز برنیاید و شیر انجیر و زلو بسرکه سوخته و تلخهٔ خروس
و خون خرگوش و زهرهٔ خارپشت و پیه دراج هر واحد مانع نبات موست بعد کندن آن طلا کنند و طلاے کف دریا افیون بزرالبنج بسرکه سوده
بعد نتف نافع ست وکذا مالیدن آب پیاز با نمک سیاه و سرکه آمیخته و این روغن در منع روئیدن مو معمول حکیم علوی خان ست آهک شسته
پنج درم زرنیخ سوده پنج درم روغن کنجد ده درم همه را ممزوج نموده سه روز در آفتاب بدارند و همیشه بجنبانند بعد ازان بر طبق مسی افگنند تا
روغن جدا شود بعمل آرند و این طلا درین باب صاحب کمل الصناعت مجرب نوشته آب برگ انجیر بیضهٔ مورچه کف دریا آب ترنج مساوی
مخلوط کرده بعد نتف دو سه مرتبه طلا نمایند هرگز موی ازان موضع نه برآید

حلق شعر

بدانکه بهر ستردن موی از دوا چیزے دیگر بهتر از نوره نیست اما مردان را حلق موی عانه بنوره مضعف باه است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ هر دو برابر کوفته
بیخته در آب گرم خمیر کرده یک ساعت بنهند پس طلا کنند و بعد دو سه گهڑی بشویند و بعضے اشخاص شورهٔ قلمی افزوده هر چهار مساوی در آب پخته
طلا مے کنند و اگر قبل از طلا بر جلد روغن بمالند از سوزش و قرحه محفوظ ماند و اگر قدرے کپور کچری کافور سفیدی بیضه داخل کنند جلد خوشبو و خوشرنگ
شود و یا بر چهار جزو چونه زنده قدرے آب انداز ند هنوز سرد نشود که یک جزو هرتال سوده بیامیزند و خوب لت کرده استعمال نمایند شیخ می فرماید
که از آهک دو جزو و از زرنیخ یک جزو بگیرند و اندک صبر دران داخل کرده طلا نمایند که فی الحال حلق مو نماید و اگر از آهک جزو بیشتر و از زرنیخ کمتر بگیرند
معتدل تر باشد و اگر آهک زیاده کنند در عمل بطی تر باشد لیکن عمل کند و گاہے نوره و زرنیخ یک یک جزو گرفته در آب مے پزند حتی که پر طائر را بستر د
و هر قدر که تکرار عمل درین آب کنند بهتر بود و در آفتاب نهادن اولی تر باشد و این آب بگیرند و دران اندک روغن بپزند تا آنکه قوت او اخذ
کند پس باین روغن طلا نمایند و گاہے این آب را مے گذارند تا آنکه بطور نمک منعقد شود و آن نمک را در آب استعمال مے کنند و خاکستر
صدف عمل آهک کند با زرنیخ و لطیف تر باشد و اگر بدل آهک آب آهک مکرر مطبوخ یا مشمش بگیرند و دران زرنیخ سوده داخل نمایند بهتر بود
و گاہے علق اخضر که زیر حجر او می باشد استعمال مے کنند و اگر اراده کنند که موے باریک بروید و ضعیف شود در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق
داخل نمایند و خوب بهم زنند و طلا کنند بعده آرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و گاہے آهک و زرنیخ را مثل آب کشک و آب برنج مرکب می سازند و
گاہے دران مر و مصطگی داخل می کنند و گاہے اعانت بکف دریا می نمایند و علاج کسی که نوره آنرا سوخته باشد ابنست که تغلیف او کم باید کرد و زود
باید شست و قبل آن روغن گل بمالند و هرگاه با آب گرم بشویند بعد آن مدت دراز در آب سرد نشینند یا آب بسیار سرد بران ریزند که این علاج جید
است بعده بران عدس مقشر بگلاب سوده و صندل طلا کنند خصوصاً اگر بسوزد و اگر بسیار بسوزد از مثل مرهم سفیداب مثل طلا بمرداسنگ مربے
بسفیده بیضه و روغن گل و کافور چاره نباشد و آنچه قطع بوے نوره کند ابنست که بعد آن بگل مربی در خوشبو یا گل بسرکه و گلاب طلا کنند

وبرگ شفتالو را درین خاصیت عجیب ست وبرگ انگور وبرگ شاهسفرم سوده وحنا وتجبیر عصفر وگل سرخ وسعد وسنبل الطیب واذخر ومانند آن منفرد و مجموع بکار برند گیلانی می نویسد که از خواص صبر ست که ازالهٔ بوی زرنیخ و آہک نماید ومقدار یک مثقال ازان داخل کنند وآن درین باب عجیب ست و عجیب تر ازین آنست که اطبا ذکر آن نکرده اند وعادت اطبا آنست که وزن زرنیخ پنجم حصه از آہک می کنند وآن طریق حلق شعر بنوره بقول مجوسی اینست که بگیرند آہک سفید تیز یک رطل زرنیخ زرد باریک سوده سه اوقیه قرومانا خاکستر چوب انگور ہر واحد دو اوقیه گل خطمی نیم اوقیه باریک سائیده بآب گرم حل کنند وبدن را بروغن گل چرب کنند پس باین طلا کنند وتا عمل کردن آن بران صبر نمایند بعده بشویند وبروغن گل خالص بمالند پس بران گل سرخ سوده طلا کنند پس اگر نوره بسوزد وآبله افتد آب سرد بدفعات بر بدن ریزند وبآرد عدس وگل سرخ بروغن گل وگلاب برہم زده طلا کنند واگر حرقت شدید باشد باشیائے که بدان علاج حرق النار مے کنند علاج باید کرد وانچه قطع بوے نوره کند اینست که موضع را بصندل وسک بریان و گل سرخ وحنا ومانند آن طلا کنند **صفت** نورهٔ ملوکی معتدل نافع اوجاع قطن وپشت ورکبه وسائر مفاصل واسترخا وکسل طاری از رطوبات بگیرند وج دو رطل وجرلیش بسایند ودر ده رطل آب بآتش نرم بپزند تا سوم حصه بماند بعده بگیرند آہک سفید تیز آب نادیده سه رطل وزرنباد وسنبل الطیب وسورنجان وعاقرقرحا وقرومانا وانیسون ہر واحد یک اوقیه صبر وجند بیدستر ہر واحد یک مثقال زرنیخ زرد ورقی نه اوقیه باریک بسایند تا مثل غبار گردد بعده بران آبے که دران وج پخته اند بقدرے که دران سرشته شود بریزند ونرم دی حل کنند وبران سفیدی وزردی ده بیضه انداخته خوب مخلوط سازند وبر بدن طلا کنند وساعتی یا کمتر بقدرے که حلق شعر کند نهند ودو سه بار تجربهٔ آن کنند پس ہرگاه موی بریزد بآب بشویند بعده بآبے که دران خطمی سرخ گل جوشانیده باشند واین بہترین چیزیست که درین باب استعمال نمایند **صفت** روغن که حلق شعر نماید اشخار یک جزو آہک دو جزو زرنیخ زرد ده جزو آب بقدرے که آنرا بپوشد بران انداخته سه روز بگذارند پس صاف کرده آب صاف آن سه جزو روغن کنجد یک جزو بگیرند وبآتش نرم بپزند تا روغن بماند استعمال نمایند وساعتی بران صبر کرده بشویند **صفت** نوره سفید قوی تیز که موی را حلق نماید صدف را بسوزند وبآن زرنیخ زرد مثل سرمه سوده بآب در صلایه بسایند ودو ساعت بگذارند بعده بدان طلا کنند وبا کف دریا بسوزند ویا جبسین که این نیز سفید بود **صفت** دوائیکه موے را باطل کند وآنرا بسرعت حلق نماید بگیرند آہک نو قوی وبران شش چندان آب بریزند وسه روز بگذارند پس صاف کنند ودران ششم حصهٔ آن آہک دیگر اندازند وہمچنین سه بار تکرار نمایند بعده دران آب سوم حصهٔ آن زرنیخ زرد سوده اندازند ودر آفتاب نهند تا آنکه پر مرغ را بستر د لبعد ازان بدان را بدان بصوف بمالند که آن بسرعت موے دور کند وبعد آن روغن گل بمالند واگر نوره جلد را بسوزد بزودی قدرے مرہم جدوار یا روغنی بود از استعمال کنند که این بسرعت آنرا زائل کند واگر احراق قوی نماید کافوریہ مرہم مذکور یا بروغن مسطور آمیخته بمالند که منفعت عجیب نماید وبہترین چیزی که قطع بوے نوره کند صبر ست خواه آنرا بنوره مخلوط سازند ویا بآب سوده بر بدن بمالند واز غرائب اینست که ہرگاه آنرا در قطع بوی نوره بغایت مرتبه یافتیم آنرا بآہک که بدان عمارات وحمامات بنا می کنند مخلوط کنانیدیم وقطع بوی آن در مدت کمتر از یک ہفته گردید بلکه گاہی در ابتدا نیز بوی آہک محسوس نشد

تجعید شعر

اگر خواهند که موی جعد شوند مرداسنگ ده درم مازو وآمله وبرگ سرو وکزمازج وحلبه از ہر یک پنج درم بسایند وبآب مورد طلا کنند بالجمله انچه بدین کار آید ادویهٔ مقبضه است مثل آرد حلبه وروغن آن وسدر ومُر ومازو وآہک ومرداسنگ ہمه مخلوط سازند ویا ببعض آن اقتصار کنند وبدان غلاف سر نمایند وگاہے دران بزر البنج یا روغن او داخل می کنند وگاہی بنج تنها استعمال می نمایند وآہک اندک می سوزد چون آنرا درین جمله داخل کنند خصوصاً چون بدان دو ثلث او سدر شریک باشد وہر دو بآب سرد بسرشند وہمچنین کف نمک تلخ موی را بسیار مجعد سازد واین مجعد نیکوست بگیرند مازو وکزمازج وسخالهٔ سوزن و برگ سرو یا تخم او وبہدانه ومرداسنگ وکتیرا وگل خوزی وآمله ہر واحد یک جزو آہک آب نادیده نیم جزو بآب سلخ بسرشند واستعمال کنند که مجعد مسود ست مجوسی گوید ہر که ارادهٔ تجعید شعر کند باید که بگیرد آہک یک جزو مرداسنگ وآمله ومازو ہر واحد دو جزو باریک سائیده بآب مورد تر کرده بر موی طلا کنند وخصله خصله ازان برشته محکم به پیچند وبر بندند واز قبل دوا طلا کنند وسه شبانه روز بگذارند بعده بکشایند وبسدر بشویند وبروغن بنفشه وروغن گل چرب کنند وگویند که انچه تجعید شعر کند ادمان غلاف او برگ سداب یا آب مازو ست ویا صمغ بآب مورد بگدازند واندک اقاقیا

دران انداخته بدان غلاف کنند و پوست جوز سوخته بشراب سائیده طلا کردن مخشن و مجعد شعر ست گیلانی گوید اطبا گفته اند که سزاوار آنست که حلق سر نمایند قبل هر دوا بعده لطوخ بیخ سفند ولیمون بشراب صرف کنند و یا خاکستر صنوبر بروغن آس حل کنند تا مثل عسل غلیظ گردد و بر سر بعد حلق بمالند و یا بگیرند حب الآس و چقندر مساوی و بآب بپزند بعده روغن اضافه کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بر سر بعد شستن او بمالند و یا بگیرند مازو و پرسیاوشان و بآب دریاے شور بسایند تا مثل عسل گردد بعده وی را بآب خاکستر بشویند و طلا دو روز کنند پس هرگاه موی پیچیدن گیرد باید که بشویند و خشک نمایند و روغن آس بمالند که این موے را نرم جعد سیاه گرداند

تسبیط شعر

انچه موی را راست کند و درهم شدن ندهد اینست که روغن کنجد بآب گرم درهم زنند و نیم گرم مدام بر موی بمالند و بعد زمانی بآب گرم بشویند و روغن شبت نیز نفع دارد و شیخ میفرماید که علاجش علاج شقاق شعر ست و آن مذکور شد و بالجمله استعمال روغنهاے مرخیه و لعابات مرطبه نمایند و قرشی گوید که سبب افراط جعودت شعر یا سوء مزاج حار یابس ست و این بعلامات او شناخته می شود و بتغیر مزاج متغیر میگردد و یا التواے سوراخ و مسام و این بتغیر مزاج متغیر نمی شود و دوا و به تسبیط شعر جمیع لعابات لزجه مثل حطمی و اسپغول و بعد از انه بروغن بنفشه است و غذا حنطیه بکله پاچه

ترقیق شعر و تکثیف آن

یعنے باریک ساختن موی غلیظ کردن آن پس برای ترقیق باید که در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق آمیزند و غلوله ساخته آنرا بر موی زمانه معتدل بگذارند و یک جا نهاده ندارند تا پوست را نسوزد بعده بآب بشویند و آرد جو آرد باقلا و تخم خربزه بمالند و بقول شیخ چون بورق در ادویه شعر داخل شود ترقیق آن کند و قرشی گوید که اگر بورق غلاف سر نمایند ترقیق شعر کند و چون موی کنده بران بورق را بپاشند رقیق بروید و گیلانی گوید که با غسولات شعر اندک بورق بیامیزند و استعمال کنند همچنین آرد نخود یا آرد باقلا و تخم خربزه و روغن شبت صفت دواے مرقق شعر پوست درخت انجیر و پوست درخت انگور سفید دشتی و گل قیمولیا هر واحد بقدر من طبی در دیگ نو کرده گل حکمت نموده در آوه کلال بسوزند بعده بر آورده با آن بورق نیم درم و مازوی درست سه عدد سائیده استعمال کنند دیگر بگیرند بورق پنج استار و نیم قیشور ریان سه اوقیه شب یک استار بطریق مذکور سوخته استعمال کنند و ایضاً آنرا نفع می کند بیخ سوسن خشک و برگ مورد صحرائی سیاه و بیخ کرنب بضا هر واحد نیم اوقیه آرد ترمس یک نیم قسط و بی روغن استعمال کنند و اولی طریق استعمال این آنست که اندک از ان بگیرند و بآب لت کنند و بدست خوب بمالند بعده آب چندان افزایند که قوام او رقیق گردد و بدان موے را بشویند و بدان لطوخ و غلاف سازند و این در هر روز دو مرتبه و در شب یک مرتبه بعمل آرند طبری گوید که گاہے نرمی در سر موها پدید آید حتی که گمان شود که نصف آن باریک و نرم شده و نصف دیگر غلیظ و صلب گردیده و سبب این علت از خارج بود و فقط و آن اینست که جائے که دران این مرض افتد یا قرب دریاے شور باشد یا قریب کورهاے آهنگران و جائے که دران آتش افروزند و اما علاج این قطع سبب ست والا بهترین علاج آن مالیدن روغن ست و مالش روغن بنفشه از سائر ادویه مع قطع سبب غنی می باشد ابن نوح گوید که گاهی تکثیف شعر حاجت افتد و دواے او اینست که بگیرند حلبه و برگ کتان هر واحد ده مثقال بیخ نے خشک و فرومانا هر یک دو مثقال اقاقیا و مازو و جوز وایرسا هر یک پنج مثقال باریک سائیده بسرکه بر موضع طلا کنند و دوائے که ترقیق و تخفیف موی کند اینست که آرد جو و باقلا و کرسنه و بورق و نطرون و کف دریا و کندش و خربق سفید و سیاه و بیخ جاؤشیر و همه انچه جلا کند مفرد و مرکب طلا نمایند

تشقیر و تحمیر شعر

یعنے اشقر کردن و سرخ نمودن موی و اشقر رنگی ست میان سرخی و زردی پس انچه موے را اشقر سازد حنا ست و دردی شراب و امیختن بهم سرشته و مثل شب و اسپرک مخلوط کرده و زعفران تنها همین عمل دارد و شیخ الرئیس می نویسد گویند که رطوبت سیالۀ نی نبطی تازه پوست دور کرده چون بران از جانب دیگر آتش روشن کنند خضاب مثل ذهب کند و همچنین زنگار آهن بآب زاج و بر بن چندان صبر کنند که بر حنا صبر مے نمایند و بگیرند حنا و دردی شراب و زراتیا بیخ مساوی و اندکے اذخر و بدان خضاب کنند و یا بگیرند حنا و بطبیخ کندش سرشته خضاب نمایند و گفته اند که خضاب بشب و اسفرک و بزعفران

دیا بمرو نمک شور کنند و یک شبانه روز بدارند و گاهی این را چندروز مکرر می کنند و چون تکرار طلا ترمس در سرکه سرشته نمایند موی را سرخ کند و ایضاً بگیرند ترمس سوخته ده درم مرپنج درم نمک شور سه درم دردی شراب خشک کرده سوخته سه درم آب خاکستر چوب انگور بقدر کفایت **محمد قوی** بگیرند سماق دو اوقیه مازو سه اوقیه آذریون زرد دو اوقیه پرسیاوشان دو باقه افسنتین یک باقه ترمس مقشر خشک دو کف کوفته در ده رطل آب چندروز تر کنند بعد ازان نیم گرم بر سر ضماد کنند و گویند که سعد و کندش در آب خوب بپخته مقشر قوی ست و گویند که بگیرند دردی شراب سوخته و غیر سوخته و در روغن بان یا روغن اذخر آمیزند

تبییض شعر

انچه موی را سفید کند اینست که سرگین خطاف و پوست خشخاش و لفاح و کافور و تخم ترب و گوگرد نرم سوده بزهرهٔ گاو و سرکه سرشته اول موی را بگوگرد بخور دهند بعده طلا نمایند و چند کرت بعمل آرند تا موی سفید گردد و **شیخ** می فرماید که از مبیضات شعر سرگین پرستوک و نسرین و ماش و زهرهٔ بوصیر سفید و پوست ترب و زهرهٔ نرگاو و بخار کبریت و گل کبر و گل زیتون مفرد و مجموع ست و خصوصاً بسرکه و خصوصاً بعد تبخیر آن بگوگرد و بگیرند تخم راسن و پوست ترب خشک و شب و بانصف جزو صمغ عربی جمع کنند بعد کوفتن و ایضاً بگیرند برگ نسرین و پوست خشخاش و لفاح و اگر بدل این هر دو بیخ کشند قوی باشد و آمیخته خضاب سازند و اگر درین کافور و گلاب بود بهتر باشد و گاهی موی را مبلول می کنند پس در کبریت می پیچند بعده تبخیر بدان می کنند و در شب دو مرتبه بعمل می آرند **گیلانی** گوید که انچه موی را سفید کند اینست که بگیرند غنچهٔ فلوس سفید و بسوزند و بسرکه حل کرده با خطمی آمیزند و چیزی که بدان موی را بشویند اینست تمر فلوس و شب و پوست ترب هر واحد یک درم کوفته با سریش پوست بقر بقدر نیم اوقیه آمیزند **ابومنصور** گوید که از مبیضات شعر روغن بنفشه و نسرین و یاسمین ست و استعمال خوشبو و بخور و خاصةً گلاب و کافور و تعب و خوف و هم و غم و این دوا موی را سفید کند بگیرند خرء الخطاطیف و راسن خشک و ماش و تخم ترب و تخم نسرین و یاسمین و گوگرد و شگوفهٔ کبر خشک کرده سائیده بزهرهٔ بقر و سرکه آمیخته علاوه سر نمایند بعد تبخیر بکبریت اعادهٔ آن بمرات نمایند و هرگاه سفید شود تعاهد مالش او بروغن یاسمین کنند و اگر ماش را بسرکه بسایند و بر موی طلا کنند سفید کند و اگر گوگرد را بشراب کهنه سائیده طلا کنند نیز سفید نماید و بعض قدما گفته اند که گاهی موی باین سبب سفید گردد که غذا خوب هضم نشود و درین صورت خون مائی گردد و این دریافت شود از انکه بعضی مرضی را موی سفید گردد و چون صحت یابند سیاه شود و گویند که آب گرم موی را سفید کند و آب سرد آنرا سیاه نماید چون بدان استحمام کنند محمد بن زکریا گوید که کندن موی بمرات آنرا سفید می کند و اما انچه سفیدی موی سفید افزاید اینست که ترب با آب سوده بدان غلاف سازند و صبح بشویند با آب شکر یا بشیر که دران شکر حل کرده باشند یا بشیر تنها یا آب رائب

قمل و صئبان و قمقام

قمل را بفارسی سپش نامند و بهندی جون گویند و صئبان بیضهٔ سپش ست که با موی متعلق بود و آنرا بفارسی رشک[له] نامند و بهندی لیکهه گویند و قمقام نوعی از قمل ست که متشبث بمسام و غائص دران باشد و مثل بنجهای موی نماید که اندک ورم گردد و چون گرم شوند یا آب نیمگرم بدان رسد سر آنها بیرون آید و این را طبوع نیز گویند و بهندی جمجون نامند بالجمله سبب تولد این هر سه نوع فضول حار رطب ردی بود که طبیعت آنرا بسوی ظاهر جلد دفع کند و بسبب غلظ خود از مسام خارج نشود و چرک بدن باوی آمیزد و گرم شود و عفونتی پذیرد پس حیوان مذکوره ازان متولد گردد و از مسام بیرون آید و لهذا اکثر کسانی را حادث شود که غسل کمتر کنند و جلد خود را از چرک پاک نمایند و در غسل جنابت و حیض تاخیر کنند و ادمان اغذیه ردی نمایند و بقول **شیخ** گاهی اعانت کند بر تولد قمل اغذیه مولد کیموس حید رقیق متحرک بسوی ظاهر مثل انجیر و برین حرکات محرکه آن اعانت نماید لاسیما چون با آن بخار متولد از منی یار گردد بمثل حرکت جماع و گاهی اعانت کند بران ترک پاک کردن بدن و غسل و استعمال چیزی که تفتیح مسام جلد نماید و تحریک مواد محتسبه دران بسوی تحلل کند و نسیم مانع این از استحالات عفنیه و شبیه بعفنیه بسوی آن داخل شود و گاهی قمل غلبه کند حتی که صاحب او مثل صاحب یرقان شود و رنگ او زرد گردد و اشتهای او ساقط شود و بدن او نحیف و قوت منحل گردد و ابومنصور گوید که قمل اکثر در سفرها از تغیر آبها و کثرت تعب و عرق و چرک

له رشک [illegible] ۱۲

وقلت استحمام ولزوم یک جامه واقع می شود وبعضی گویند که اکثر از امتلای اخلاط و تداخل و تناول انجیر و شیر یک جا و کم شستن پارچها و خوردن گوشت سوسمار
می افتد علاج هرگاه بسیار شوند بعد از نضج منضج بلغم از مسهل آن تنقیه کنند و برگ خرزهره و مویزج و قسط و مغز بادام تلخ در سرکه آمیخته طلا نمایند و
اگر ضرورت باشد گاه گاه سیماب در آب ترب آمیخته در سر انداخته باشند واگر سیماب را در خاکستر با چلد شتی و روغن کنجد چندان بمالند که کشته شود و در
سر اندازند نیز قمل را بکشد و گویند که اگر زیبق را در سرکه یا آب برگ ترب سحق بلیغ نموده ریسمان را دران چند مرتبه تر نموده خشک سازند و آزاد در کمر بندند سپش را
قتل نماید و شب یمانی با آب سوده مالیدن نیز کشنده قمل وصیبان ست و هرچه در کشتن کرم مذکور شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن حریر و کذا در روغن جهناب
نشسته شانه کردن بالخاصیت نافع بود و پیوسته جامهای سفید و نو پوشند و پاک دارند و عطرها بمالند و حمام متواتر نمایند و در آب نشستن و غسل
کردن عظیم الاثر ست و چون بتدابیر مذکوره دفع نگردد موهای تمام بدن بیاکی و بهتر آنست که بنوره سترده سیماب را در آب برگ حنا و یا شرنفه
و در آب دهن صائم کف مال کرده بر همه تن بمالند و همچنین زرنیخ در آب برگ فنجنکشت و افتیمون هندی سوده و اگر ریسمانی از موی شتر بافته در
سیماب بیالایند و در گلو بندند مدتی فائده عظیم بخشد و خوردن باقلای تر و نعناع سبز و شلجم و شفتالو و زردآلو و خربزه و انگور و دیگر میوهای شیرین
پر آب و مدرات عظیم الاثر ست و از تناول توت و کیل داره و امرود و حلوای ناطف اجتناب ورزند و گویند که صیبان را مالش سرگین سوسمار
و نوشادر بسرکه حل کرده و غسل بعد یک ساعت قتل نماید و علاج قمقام مثل علاج قمل ست و غسل بآبی که دران اشنه و برگ دفلی و میعه و
فلفل سفید و پوست انار پخته باشند و طلا بحنا و سرکه تند و برگ خرزهره آنرا بکشد **اقوال حکما** سویدی گوید که دمغه قسوس و کذا بخور مصطکی
در قتل قمل وصیبان مجرب من ست و آب سداب در سر انداختن و یا در حمام مالیدن مجرب ابن ماجه ست و لطوخ سر و بدن بروغن حرمل مجرب
مالقی ست و طلای شیر لبلاب یا آب آن و کذا مویزج و زرنیخ سرخ یا زرد بشراب و کذا زهره گوساله بالعسل و کذا قطران و کذا زراوند طویل
و کذا روغن غار و کذا اثمد بزیت و کذا اکسیلا و خطمی هریک پنج درم بالعسل سرشته و کذا برگ انار و بیخ حماض سوده بزیت و کذا روغن ایرسا و کذا روغن بیخ و کذا خون بوم
بسرکه و زیت و کذا سرگین فیل و کذا روغن جوز کهنه و کذا خاکستر چوب طرفا و غسل بآب حرشف یا بطبیخ خشک آن و کذا آب نمام و کذا آب شاهتره یا طبیخ
او و کذا خربق سفید و مویزج در آب حل کرده و کذا آب بابونه تازه یا طبیخ خشک او و کذا آب نمک دریائی و کذا سرکه ممزوج بآب دریای شور و شستن پارچه
بآب خاکستر و کذا آب خاکستر جفت بلوط و ذرور و بخور قصب الزریره هر واحد قاتل اقسام قمل ست و اکثار خوردن ترب مولد آنست **بوعلی** می نویسد
که در علاج قمل بسیار متولد غیر منقطع النسل اولاً تنقیه بدن و خصوصاً بفصد و اصلاح تدبیر و ترک چیزهای که تحریک مواد بسوی ظاهر نماید از انچه ذکر
آن کردیم احتیاج افتد بعد ازان ادویه موضعیه استعمال نمایند و ادامت استحمام و پاک کردن بدن نفع کند و اگر مداومت غسل بآب شور پس بآب شیرین
کنند بهتر بود و لازم ست که مدام تبدیل پارچها نمایند و حریر و کتان بپوشند گاهی ادویه مثل توم بطبیخ پودینه کوهی می نوشند و قمل را قتل میکند **واما در ادویه**
موضعیه احتیاج شود بسوی دوائی که مجفف محلل جذاب بسوی خارج باشد پس اگر امر عظیم تر بود احتیاج افتد بسوی آنکه با آن قوای ادویه سمیه
مخلوط سازند و از ادویه موضعیه سماق بزیت ست و ایضاً برگ و بیخ حماض و یا شب بزیت و یا برگ آزاد درخت یا برگ انار یا برگ حنظل یا برگ
آس یا برگ سرو یا برگ بزرکتان و قصب الزریره و دارچینی و روغن قرطم نافع مانع ست و روغن ترب عجیب ست و پوست سلیخه و زراوند و عاقرقرحا
و بیخ خطمی و نمام و جعده و انیسون و مشکطرامشیع و تخم انجره و برنجاسف و قردمانا و یا بگیرند شباف ماميثا سه درم قسط نیم درم بورق یک درم
نشاسته برابر همه اول نوره استعمال کنند پس بر بدن طلا نمایند و از غسولات طبیخ ترمس جید و قویست و طبیخ چقندر و طبیخ طرفا و طبیخ پودینه
کوهی و طبیخ برگ سرو و برگ صنوبر ست و مرارات اگر در غسولات افتد بهتر باشد و از بخورات تبخیر بکندش و مویزج و زرنیخ و پشک خاصةً بکبریت
است و از ادویه قویه اینست که بگیرند مویزج و زرنیخ سرخ و بورق و همه را در سرکه و زیت سائیده بر سر طلا کنند و یا خربق سفید و بورق و یا برگ
خرزهره بزیت و یا برگ حنظل و یا بگیرند خردل و کندش سوده و بران اندک سرکه اندازند پس سیماب انداخته بسایند تا سیماب کشته شود و
این قویست از همه ادویه و همچنین انچه بگو گرد و زرنیخ و زراوند و خاکستر بلوط و قسط و حرمل سازند و یا بگیرند کندش و زرنیخ سرخ و
زراوند طویل و قطران و زهره بقر بقدری که دران ادویه بسرشند و این طلائیست قوی و ایضاً قطران و حنطیانا و زرنیخ و روغن سوسن

وایضاً مویزج و برگ خرزهره و شب یمانی وایضاً در حمام طلا کنند شیاف ماميثا یک جزو و بورق نیم جزو و قسط تلخ یک جزو و نشاسته برابر همه بسرکه سرشته بعد استعمال نوره بکار برند و استعمال این ادویه بعد تجفیف مثل کندش و مویزج بهتر ست و خصوصاً چون ابتدا الغسولات کنند از جنس ادویه که گو شد ابو منصور گوید که ابتدا به تنقیهٔ بدن کنند بعده بر سر یا بدن یا مکانے که دران قمل پیدا شود صبر و بورق و مر در حمام طلا کنند و تا یک ساعت بدارند پس بآبی که دران برگ مورد و برگ صنوبر تر کوفته جوشانیده باشند بدن را بشویند و اگر قمل خاص در سر باشد بگیرند خربق سفید و بورق یک یک جزو و مویزج ثلث جزو سائیده در روغن گل حل کرده بحمام طلا نمایند و بعد یک ساعت بشویند و اگر صعب قوی باشد بگیرند بورق و سماق و خربق سیاه هر یک یک درم مویزج نیم درم بیخ حماض ثلث درم کوفته بسرکه خمر سرشته بدان سر را بشویند و یا سیماب مقتول بروغن گل طلا کنند و برگ آزاد درخت یا دفلی در روغن آمیخته بمالند و یا بآب نطرون سر را بشویند و یا طلاے بدن بزرنیخ سرخ و مویزج و کندش و بورق بسرکه نمایند و ساعتی بگذارند بعده بآب گرم بشویند و تبخیر جامه بکندش یا ترمس یا برگ آزاد درخت و قسط کنند و یا کندش را بروغن حل کرده بمالند و یا زرنیخ زرد و گل سرخ بر بدن طلا کنند و آن سرافیون گفته که صاحب این علت را می باید که اغذیهٔ غلیظهٔ حاره و آنچه خشک ترک نماید که این را خاصیتے ست در تولد قمل و ثابت گوید که سبب قمل و حکه و جرب و حزاز و حصف و سعفه همه با رطوبات حادهٔ غلیظه است مگر آنکه بعض آن حادتر از بعض دیگر بود و هر آنچه نفع یکے از ینها از ادویه می کند نفع بدیگرے نماید و ابن ماسویه گوید که در مرض طویل قمل کثیر عارض میشود و ابن الیاس گوید که چون قمل کثرت نماید تنقیهٔ بدن بحب ایارج یا حب صبر یا بنقوع آن کنند و بعد از ان اغذیهٔ محموده بخورند و صرف عنایت بپاک کردن بدن از چرک نمایند و بآبے که دران نمک و صعتر پخته باشند بمرات متواتر غسل کنند و لباس توزی و کتان بپوشند و طعام شب و امتلا از اغذیه خصوصاً غلیظهٔ مولد بلغم ترک نمایند و از انجیر رطب و یابس خاصةً حذر کنند و سیماب مقتول مع مویزج بمالند و روغن قرطم سوده بر بدن طلا کنند و یا بگیرند زراوند طویل و برگ صنوبر باریک سائیده بزیبق مقتول بروغن خسته شمش آمیخته بمالند و بآبے که دران سبوس جوشانیده باشند بشویند و یا زهرهٔ گاو بر بدن طلا نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و بسرکه تند سرشته طلا کنند و یا بگیرند شیح ارمنی و برنجاسف و در آب پخته بدن را بشویند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زراوند طویل مساوی کوفته بیخته بروغن بان سرشته بر بدن طلا کنند و صیبان را خاصةً سیماب مقتول مع سرگین و سماق و نوشادر بسرکه سرشته بر موی مالیدن قتل نماید و علاج قمقام تنقیهٔ بدن بمطبوخ تربد مقوی بغاریقون نمایند و روغن خسته شمش تلخ بمالند و یا بگیرند پوست انار و اشنه و اشنان و فلفل سفید مساوی کوفته بیخته بروغن بادام تلخ آمیخته بر بدن مالند و یا بگیرند برگ خرزهره و مویزج و سیماب مقتول مساوی کوفته بسرکه سرشته بر بدن طلا کنند ابن هبة الله گوید که اگر بدن ممتلی ردی الاخلاط باشد استفراغ بفصد کنند اگر خون زائد بود و بدواے مسهل اگر یکے از اخلاط ثلاثه غالب باشد یا بمطبوخ یا بحب ایارج و بعد تنقیه در حمام داخل نمایند و امر باغتسال بآب شبیه اولاً بعده بآب شور کنند تا جلد ایشان از فضول محدث قمل پاک گردد و از اغذیهٔ مولد عفونت مثل شیر و ماهی و اطعمهٔ مالحه منع کنند و این طلا که منع تولد قمل کند استعمال نمایند زرنیخ و مویزج و خردل هر واحد یک جزو صبر و مر و گل سرخ و مرداسنگ و بوره و شیح سوخته هر شیاف ماميثا هر واحد دو جزو و سیماب کشته و زراوند هر واحد یک جزو و بیخ حماض سه جزو و نشاسته همون جمله ادویه سائیده بسرکه روغن گل سرشته شب بر بدن طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند و بآبے که دران شیح ارمنی پخته باشند یا بآب چقندر بشویند و بدن را بسبوس کوفته و آرد باقلا بمالند و اگر قمل در سر و ریش تنها باشد مریض را قرص بنفشه دهند و طلاے مذکور بر سر و ریش طلا کنند و سر را برگ آزاد درخت بشویند و مریض چشم را بپوشد تا چیزے از ان بچشم نرسد و ورم عارض نشود و بر بدن روغن گل و کافور بمالند طبری گوید که علاج قمل استفراغ بدن ست بحسب وجوب قوانین آن از سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت وغیره تا بدن پاک گردد چه اکثر متاثر مے شود قمل و منقطع میگردد و تولد آن باین استفراغ و لزوم پرهیز و آنچه اطباے مارستانات درین مرض دواے مستفرغ استعمال می کنند این حب ست ایارج فیقرا یک درم سیسالیوس یک نیم درم خربق سیاه یک نیم دانگ افسنتین تخم کرفس هر یک دو درم سکبینج در شراب تر کرده سه درم دارچینی دو درم همه را سائیده در شراب بسرشند و بر هر شربت آن یک دانگ هلیلهٔ زرد و یک دانگ سقمونیا اندازند شربتی ازان سه درم و نیم

واطبا درین علت از اشیاے مولد رطوبت واز جمیع فواکه منع مے کنند سیما از انجیر و منع از انجیر نزد ابن سیار خطاست بهر آنکه او مے گوید که واجب ست صاحب او را استکثار انجیر زیراکه از قوت انجیر اخراج چرک از عمق بدن ست پس اگر از باطن مندفع شود غسل او و اظهار بدن کنند آنچه گفته اند که انجیر قمل پیدا مے کند بهر آنکه او اخراج چرک می کند پس لاجرم چون بجلد و مسام او برسد و از انجا پاک نه کنند از ان قمل متولد گردد واما چون انسان پاک به غسل بدن بود و استحمام نماید و تبدیل لباس کند قمل پیدا نشود و هرگاه انسان لزوم پرهیز و استفراغ موافق کند و ادمان اکل انجیر نماید در بدن او چرک باقی نماند و بعد ازان از تولد قمل امین باشد وانچه بدان طلا مے کنند اینست که بگیرند برگ خرزهره و حب لغار یک یک جزو مویزج دو جزو و چرک نقره ربع جزو سیماب مقتول ثمن جزو همه را باریک سائیده در سرکه حل کنند و حلق سر نموده طلای رقیق یک بار نمایند و اکثر حاجت او از دو بار زیاده نیفتد و گاهی در دو بار مفید نشود بسبب صعوبت خلط مولد او و یا بسبب کثرت آن پس اعادهٔ آن بدفعات کثیر نمایند واگر نفع نکند بگیرند یک رطل سرکه و دران پنج درم تخم کرفس و یک درم میعه یابسه خوب بجوشانند و آنرا بروغن گل برسر بمالند و نزد استعمال این سرکه لازم ست که نگاه بمزاج مریض کنند پس اگر رطب باشد بغیر فکر استعمال آن نمایند واگر مزاج دماغ او یابس باشد استعمال او باحتیاط کنند واستنشاق آن بروغن بنفشه و روغن کدو و مانند آن کنند و بهترین چیزے که در طلای این استعمال میکنند آنست که در مرض دیگر معروف بقمله النسر مذکور میگردد و آن نیز علتی ست که عام بجمیع بدن باشد غیر آنکه اگر این در سر پیدا شود صعب باشد و سببش همانست که مذکور شد از احتباس رطوبت و فساد آن غیر آنکه فساد چون عام گردد و اشتداد او نماید و در خلط دسومت باشد قمل متولد ازان بزرگ بود و گاهی نصف این قمل بسوی خارج جلد بیرون آید و نصف او زیر جلد بماند پس بمیرد و این قمل النسر نزد ماست و قمل النسر مطابق قول دیگر اطبا درباب سموم مسطور گردد و علاج قمل بزرگ که ذکر آن کردیم همانست که برای قمل مذکور شد وانچه بدان بر جلد طلا میکنند حتی که قمل را اهلاک می نماید و سر را ازان پاک می کند این طلاست بگیرند اقلیمیای فضی و ذهبی هر واحد یک درم مویزج بیخ کبر پوست شجر آزاد درخت و برگ آن و میعه و برگ خرزهره هر واحد پنج درم کنندش یک نیم درم همه را در سرکه بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد و بر سر طلا کنند باحتیاط و مراعات مزاج دماغ مریض در هر سه روز بشویند و یک شبانه روز راحت داده باز اعادهٔ آن نمایند و حلق شعر او در هر سه روز یک بار کنند وانچه درین دو در نوع اول و در جرب نفع میکند آبهای شوره و بتی و نطرونی و کبریتی ست که آنرا بجوشند و دران نشینند و علاج شخصے بشرب آب کبریتی بروغن بادام نمودم و صحت تام یافت و ابن ازرق علاج زنے در مارستان بصره باین طور نمود که شب و نطرون و نمک و کبریت در آب جوشانیده هر روز یکبار بر سر او ریخت و آن زن چاق شد و موی سر او بعد حلق کثیف تر از اول روئید و حدوث این علت در جمیع بدن ممتنع نیست لاسیما در بلاد حار رطب گیلانی می نویسد که اکثر تولد قمل از کثرت خون فاسد می باشد پس اگر قمل در جمیع بدن بود فصد هفت اندام گیرند واگر در سر بیشتر باشد فصد سر رو کنند و غذاے ایشان انچه ملطف باشد بهتر ست و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه مثل ناطف و عصیده و هریسه و کرنب و نمکسود و امثال اینها واجب ست و بساست که قمل فرو میریزد و آثار آن باطل میگردد باین تدبیر اعنی فصد و استفراغ و اصلاح غذا و ملازمت پرهیز و مویزج یا زرنیخ سرخ یا هر دو بزیت کهنه سوده یا سرکه و زیت لطوخ سازند و یا فلفل بزیت و یا عصارهٔ قسوس که آن عوسج است بعسل و یا مغره بسرکه و یا قطران و یا زفت رطب بشب و یا عصارهٔ حب الغار و گاهی مویزج بسرکه سوده نفع کثیر بخشد و کبریت و زیبق قوی ترین ادویه برای قتل قمل ست لیکن زیبق بسیار قوی تر ست واگر با آن بوی کبریت باشد قوی تر گردد و ایضاً بگیرند خربق سفید و حرف و ترمس و در آب بپخته بدان غسل کنند و ایضاً بکندش و کبریت و قمقام قمل کوچک ست که در بیخ ابرو یا بیخ مژگان یافته می شود و دوای مخصوص برای او اینست که برگ غار و پوست بیخ درخت انار و دیگر ادویه که در ذیل علاج بهر آن مسطور شد بجوشانند تا مهرا شود پس خرقه برسیا به پیچیده در آن آب فرو برند و بر موے ابرو بمرات متوالیه بمالند و نغاه قطع آن بسر سوزن در آفتاب نمایند بعده چند روز بشانه یا بناخن آنرا بیرون آرند که ازین تدبیر باندک سعی بریزد و اگر این کفایت نکند بگیرند یک حبه نوشادر و یک حبه سرگین سوسمار و سائیده بسرکه آمیخته بر موضع طلا کنند بعد ازان اگر از کثرت استعمال ادویه و مالش موے ابرو بریزد بعد زوال این مرض روغن لادن و روغن غار استعمال کنند و بخطمی در حمام بشویند و سلویه مر کمندن موے ابرو وقت حدوث این مرض میگردد و چند روز بقطران طلا میکرد بعده ادمان بر شستن آن بآب گرم و عقب او مالش بروغن غار

وروغن لادن مے نمود و صحت تام می شد و موے ابرو بہتر از اول می روئید و گاہی در معالجۂ این مرض در مژگان چشم چون دران حادث می شد بعد تنقیہ غرغرہ بمویزج و عاقرقرحا و طلا بر موضع باندک زہرہ زرگاؤ زیادہ کردہ می شود و نفع سریع مے کند

امراض ظفر یعنی بیماریہای ناخن

داحس ورم گرم ست کہ در بیخ ناخن حادث شود با سرخی رنگ و سوزش و درد شدید و ضربان و تمدد قوی و بسا ست کہ بسبب آن ناخن ساقط گردد و درد او تا بغل و بن ران رسد و گاہ بسبب شدت درد تپ آرد و گاہی متقرح شود و مودی تا کل گردد و گاہے از متقرح او ریم رقیق بدبو سیلان کند و درین انگشت را خطر باشد و این ورم را در ہندی بسہاری و بس گانٹھ و او نگل بٹرہ نامند و سبب آن ریختن خون غلیظ ست بمنبت ناخن و انطاکی نوشتہ کہ داحس لفظ یونانی ست معنی او ورم اظفار ست و سببش یا توفر مادہ است یا علاج بالید و گاہی از خارج بود مثل ضربہ **علاج** فصد باسلیق کنند و زلو بچسپانند و بعد نضج از مسہل صفرا تنقیہ نمایند و مازوی سبز و سرکہ در ابتدا طلا کنند و ہمچنین اسپغول با سرکہ کہ در برف سرد کردہ باشند نافع بود و وقتی کہ درد شدید باشد بزر البنج و افیون بسرکہ طلا نمایند و اگر این تدبیر فائدہ نکند روغن را بسیار گرم کنند و انگشت را در ان نہند و اگر زین ہم تحلیل نشود ادویۂ منضجہ مانند تخم کنوچہ و تخم کتان ضماد کنند بعدہ آنرا شگافتہ انچہ اندران باشد بیرون کنند پس مراہم مدملہ را بکار برند ادویۂ مفردہ و مرکبہ کہ داحس را نافع ست اگر اشنان را در آب خوب بجوشانند و از آتش فرود آوردہ انگشت داحس را دران فرو برند در چند مرتبہ داحس را نضج دہد و درد ساکن شود و مجرب سویدیست وکذا ضماد آب چقندر و زیت خوشبو و موم بالخاصیت مجرب و ضماد خولان بگلاب وکذا زنگ آہن بروغن گل و موم زرد یا بآب کشنیز تر و یا بسرکہ وکذا صبر بشراب حلو یا بعسل برای متقرح وکذا آس سودہ و موم زرد و روغن گل وکذا برگ زیتون بعسل وکذا رب السوس سودہ وکذا برگ فراسیون بعسل وکذا شب سودہ بآب سرشتہ وکذا کندش بعسل وکذا شیر انجیر و پوست انار کہ مجرب ست وکذا آب انار ترش بشحم و اغشیۂ او بعسل بختہ وکذا آرد عدس و آب انار ترش بشحم آن وکذا خاکستر چوب انجیر یا جمیز و پوست انار ترش وکذا دوی زیت بعسل بختہ وکذا برگ انگور بستانی کوفتہ بشب آمیختہ وکذا افنہ و پیاز بریان وکذا آبگینہ و جالۂ عنکبوت سودہ بروغن کنجد آمیختہ وکذا فانیر و خمیر آرد گندم وکذا بیخ حماض سودہ خوب بختہ و ذرور صبر وکذا برگ مورد خشک و پوشیدن انگشتری طلائی و ادخال سرکہ در ادویۂ ضماد و شرب بیخ سوسن سفید یک درم بماء العسل ہر واحد نافع داحس ست **ضماد** جہت رفع داحس اقاقیا حضض گل ارمنی نشاستہ مامیثا صندل سفید مساوی افیون خمس یک جزو بلعاب اسپغول و سرکہ ضماد نمایند **دوای ہندی** برای بس گانٹھ یعنی ورمی کہ در زیر انگشت پیدا شود کتھہ سفید سہاگہ الائچی خرد ناگر پان سند در ہر یک دو ماشہ سائیدہ بر زیر انگشت بندند **اقوال حکما** شیخ الرئیس مے فرماید کہ اگر حاجت بفصد و اسہال باشد بعمل آرند و از تلطیف غذا و تبرید آن چارہ نباشد و لازم ست کہ در علاج این طریق سائر اورام جاری دارند یعنی در مراعات حال ابتدا و تزاید و انتہا و انحطاط چنانچہ معلوم شدہ و اما ادویۂ موضعیہ او پس در ابتدا واجب ست کہ انگشت را در سرکہ گرم فرو برند چہ جالینوس بیان نمودہ کہ آن برای داحس سخت سودمند ست و شک نیست کہ آن در ابتدا نافع ست و خصوصاً با سبوس یا پست جو و مرہم کافوری مرتب از کافور و چون افیون بلعاب اسپغول کہ در سرکہ بر آوردہ باشند بسر شند نفع بسیار کند و تضمید بمازوی سودہ گاہی ردع او کند و ہمچنین چرک گوش بحضض گاہی از ریم کردن آنرا منع کند و ایضاً حضض نیک سودمند ست وکذلک سماق و برادۂ عاج و اقاقیا ہر کدام کہ باشد بسکنجبین ضماد نمایند و ہمچنین ماء العسل سرشتہ منع استحکام او کند و مدام در آب سرد بدارند و تسکین درد آن بافیون کنند کہ این عجیب ست و لعاب اسپغول جید نافع ست و یا مکبہ ندارد و پوست انار ترش و توبال مس و انجیر خشک مساوی و بعسل یا برب انگور یا بجلاب سرشتہ بران نہند و نزدیک او روغن و رطوبت نبرند چون خوف تقرح کنند و اصل السوس و کندر سودہ تنہا و با غیر آن و حب الآس مطبوخ برب انگور گاہی ردع آن کند و وقتیکہ داحس را دور کند ریگیرند صبر و گلنار و کندر و مازو و بعسل آمیختہ استعمال نمایند و واجب نیست کہ بر مبردات قیام کنند و گاہی فرو بردن در روغن گرم کردہ و صبر بر آن نجات بخشد و در زمانہ وسط کندر بسایند و بر آن نہند و یا زنگار آہن و ایضاً شونیز سودہ و ایضاً لعابات ملینہ و شحوم و ہمچنین قرص اندرون موساس و چرک گوش قبل از ریم کردن آنرا نیکوست

وہرگاہ در نضج شروع کند تخم مرو بزرقطونا بشیر بختہ بران نہند و در قرب انتہاء ریم کردن لازم ست کہ نمک را بسوزند و بزیت سرشتہ بران نہند کہ این تسکین درد آن نماید وہرگاہ ریم تام کند شگاف لطیف صغیر دہند تا آنچہ دران باشد بیرون آید و ہنگام اخراج مادۂ آن بقوابض مثل عدس و گلنار و گل سرخ و مثل پسپت کنار و پوست سبب و پست زعرور ضماد کنند و بعد ازان آرد ترمس بعسل وہرگاہ قرحہ کند صبر از افضل علاجات او بود و ہمچنین کندر بزر بنج و مرہم زنگار مخلوط بمرہم سفیداب و انزروت و آنرا بخرقہ در شراب ترکردہ بپوشند و لازم ست کہ درین وقت گوشت را از ناخن از ہر طرف جدا کنند و ناخن را کہ در گوشت بخلد قطع نمایند مرہم جید کہ آنرا بولس ذکر کردہ بگیرند زاج سوختہ و کندر یک جزو زنگار نصف جزو بعسل سائیدہ استعمال کنند **وایضاً** مرہم باین صفت بگیرند پوست انار ترش و مازو و توبال مس و زنگار مس و در عسل آمیختہ طلا کنند و بربندند و بر موضع آب و روغن نرسانند و گاہے وقت خنا کل احتیاج باستعمال فلنديقون مرتب از زرنیخ و زاج و زنگار و آہک افتد کہ این تخفیف آن کند و چیزے افضل ازین نیست و چون از داحس متقرح ریم سیلان کند داغ دہند یا قطعہ کنند تا ضرر آن در تمام انگشت عام نگردد طبری گوید کہ چون ابتدا نماید فصد و تنقیہ بمسہل و تعدیل مزاج بماء الشعیر کنند بعدہ بیخ ناخن را بموم روغن نرم سازند وہرگاہ نرم شود و ریم خارج گردد اگر دران باشد حنا در سرکہ اندران مازو ترکردہ باشند سرشتہ بربندند و بالجملہ تقویت آن موضع بادویہ کہ دران برودت و قبض باشد مثل ماش و مازو و خرنوب کوفتہ بسرکہ پختہ باید کرد و بعضے گفتہ اند کہ ضماد از بزرالبنج و اندکے افیون آنرا نفع مے کند وہرگاہ درد زائل شود و ورم باقی ماند تحلیل آن بضماد اسپغول در سرکہ پختہ نمایند و ازین طریق تجاوز نکنند و آزدوائی کہ معالجہ بدان بعد تنقیہ بفصد و مسہل می کنند اینست کہ بگیرند تخم کتان و کوفتہ در سرکہ بپزند پس آرد جو و زردی بیضہ آمیختہ باہم بپزند تا نرم شود و بربندند کہ درد زائل شود و صلابت تحلل پذیرد اگر دران باشد و آنچہ در داحس تجربہ کردہ ایم اینست کہ چلکتی دنبہ شگافتہ یک روز بران بندند و بعد ازان نان جو در آب ترکردہ باندک گنجد باریک سودہ بربندند کہ این ازالۂ درد و تحلیل ورم نمایند و از معالجات او اینست کہ دائم این بکار برند بگیرند برگ خبازی و برگ خطمی و برگ بنفشہ ہر واحد یک مشت و ہمہ را بجوشانند تا مہرا شود و از آتش فرود آورند و بگذارند تا نیم گرم بماند پس دست را دران نہند و ساعت زمانے بران صبر کنند بعدہ بگیرند ہمان برگہای جوشیدہ و بیفشرند و باریک سودہ بران اندک افیون و قدرے بزرالبنج انداختہ بر انگشت کہ دران داحس باشد ضماد کنند کہ این نافعترین اشیای برای اوست پس اگر بعد زوال درد صلابت یا غلظ باقی ماند لعاب اسپغول و لعاب بزرکتان گرفتہ بران اندک خطمی انداختہ بر تمام موضع ضماد سازند کہ این تحلیل صلابت او و ازالۂ الم او نماید ابن الیاس گوید کہ ہر صبح جلاب از عناب دہ عدد آلوی سیاہ دہ عدد تخم کاسنی سہ درم و از شکر سفید دہ درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دہند و شربت بنفشہ دہ درم ترنجبین دہ درم بیاشامند و اگر با آن تپ نباشد غذا مجزورہ ماش بمغز بادام و اسفاناخ سازند و فصد باسلیق کنند و خون بقدر قوت و حاجت بر آرند و تنقیۂ بدن بمطبوخ فواکہ و نقوع مشمش کنند و دست را در برف و آب سرد بدارند تا خدر شود یا دست را زیر جوار خزفی پر از آب سرد بدارند و در ابتدا از زنگ آہن و توتیا و گل ارمنی و مازو و سے سبز خام بسرکہ کہنہ طلا کنند و یا پیاز بروغن پختہ بران نہند تا نضج و انفجار باشد و آنچہ اندران باشد تحلل یابد و اگر بذاتہ منفجر نشود و ببینند کہ ریم جمع شدہ بشگافند و ریم بیرون آرند پس علاج بمراہم مدملہ سازند **وانطاکی** گوید کہ اولاً ردع مادہ بمازو و سرکہ و زنگ آہن کنند بعدہ اگر رعدہ و حمی حاصل شود فصد و رخون معین کنند و شرب نقوع صبر یا ہلیلہ در صفرا و یا تمرہندی بماء الشعیر در ہر دو والاضمادات مع ترک تناول مثل لحم و حلاوات کفایت باشد و بہر حال لطوخ او آرد اسپغول و بزرکتان با سرکہ یا بچلکتی دنبہ و مویز و یا بیضہ و زعفران و عصفر واجب بود تا مادہ را جمع کند و اگر باین ادویہ منفجر نشود بآلہ شگاف دہند وہرگاہ بشگافد بآہستگی بیفشارند و بران ادویۂ جاذبہ بچسپانند کہ آن بہ شود و آنچہ تبرید او ببرف گفتہ اند نیکوست اگر تحفض از حرارت باشد والا سبب مفسد گردد و داحس در پاے نیز مے باشد و از ضمادات جامعہ میان ردع و تحلیل بزرالبنج و افیون بآب کشنیز ترست و کذا پوست انار ترش و خاکستر چوب آن و صبر و حنا **ایضاً** در زہرہ مے نویسد کہ اگر تپ عارض شود فصد واجب بود بسبب دلالت او بر خبث مادہ و ماء الشعیر و سکنجبین یا بشربت ورد و نقوع آلو و عناب بنوشند و بر محل آن مازو و صبر و حنا بعسل اگر نخس نباشد والا بسرکہ طلا کنند و زنگ آہن **ایضاً** و موم بآب چغندر و زیت و اگر تحلیل نشود در روغن گرم فرو برند و یا تحلیل بمویز منقے بچلکتی دنبہ و زعفران کوفتہ نمایند

حاشیہ: ۱؎ بزرالبنج اگرچہ در تسکین درد نافع است لیکن بجہت تخدیر مضر است ع

ط ۱۲۰ مرزا حسن نور محمد ۱۲ ع

ولذا خمیرۂ گندم بزیت و از مجربات شحم انار نمک و دردی شراب ضماد کردن ست و زفت بروغن گل و حنا بگداز ند و لطوخ کنند و چون صابون را بتراشند و با اسپغول و بزر کتان سوده آمیزند و بزیت و آب بجوشانند تا آنکه مرہم گردد و بدان لطوخ نمایند ہر خراج را از داحس و غیرہ منفجر کنند و مجرب ست ابن نوح گوید که زرد چوبہ مضروب لسرکہ ممزوج بآب طلا کنند و بران خرقۂ مبلول بآب بپوشند و ہر گاہ گرم شود تبدیل آن نمایند و اگر بدین تسکین نیابد احتیاج بانفجاج آن افتد و دران وقت برگ سرو در شیر خر سائیدہ یا دیگر ادویۂ منفجہ ضماد کنند و اگر بیخ ہمہ ناخن در گیرد و ناخن ساقط شود بدان بازی نکنند تا آنچہ بروید کج نشود و محمد زکریا گفتہ کہ چیزے موافق تر برائے داحس از مرہم سفید اسفیداب بمرداسنگ و کافور و افیون ندیدم مصنف اقتباس گوید کہ بعد فصد باسلیق و گرفتن خون و از سریشم ماہی بآب کشنیز سبز حل کردہ بر بیخ سر ناخن ضماد کنند کہ درد و ضربان و ورم را نافع ست خصوصاً در ابتدا و چون کہنہ گردد و درد شدید باشد باید کہ تنقیۂ بدن بمطبوخ افتیمون اہلیلجی نوا کہی علوی خان کنند یا ماء الجبن بشیر خشت و ترنجبین و گلقند و شربت الٰہی علوی خان دہند و جہت تسکین درد بزر البنج و بیخ لفاح و بزر کتان و افیون و حب کاکنج و عنب الثعلب ضماد نمایند و گذاشتن انگشت در زہرۂ بز در یک ساعت تسکین درد و تحلیل مادہ نماید و از مخترعات فقیر ست و حق بار ہا چنان کردم کہ در ابتدائے ظہور مرہم داخلیون برانجا گذاشتم و بعد دو سہ پاس اندکے ریم دران ظاہر شد بپارچہ پاک کردہ تلخۂ خر گوش بآب نوشانیدم و در روزے سہ چہار مرتبہ تکرار کردم درد و ورم بہمین تدبیر در یک روز تمامہ زائل شد و در روز دوم محل زخم بحال خود آمد ✦

طلقیہ

مرضی ست کہ ناخن مانند ابرک سفید و براق شود و باد فی سبب بشکند بسبب استیلائے یبوست بران و سببش قلت خون ست بجہت ضعف جگر و یا نقصان غذا و یا فساد آن و نشف لیفجر رطوبات بحرارت خارج از اعتدال و بقول انطاکی سبب آن سردی و خشکی ست کہ کثیف و حبس کند علاج بعد از نضج تنقیۂ سودا بمسہل آن کنند و ماء الجبن بنوشند و روغن بادام یا چربی بز بمالند و بہر نوع مرطبات بکار برند و بقول بعض متاخرین نضج بلغم بماء الاصول و تنقیۂ بدن بایارجات کبار کنند و حب السمنہ و مغز بادام تلخ و مغز جوز ہر واحد یک تولہ در پیہ بز سہ تولہ موم یک نیم تولہ گداختہ آمیختہ ضماد کنند طبری گوید کہ ماء الاصول پانزدہ روز بنوشانند و پنج روز بگلقند و پنج روز بسکنجبین و پنج روز بروغن بادام شیرین و ہر گاہ در قارورہ نضج ظاہر گردد تنقیہ بمطبوخ افتیمون کہ در مالیخولیا بکار آید باید کرد و لزوم تناول اطریفل کبیر و صغیر حسب مزاج و فصل کنند و طعام او از اسفیدباجات و پاچۂ بزغالہ یا زیرباجات و بچۂ ماکیان و یا مثل زیرباجات و مزورات بماش و کدو و اسفاناخ و مانند آن سازند و بگیرند زوفائے رطب یک جزو حب المحلب نیم جزو مغز بادام شیرین دو جزو و باریک سائیدہ اندک چربی گردۂ بز تازہ انداختہ حل کنند تا مثل مرہم گردد و بر ناخن ضماد کنند و ببندند و از آب سرد و از گل و سرکہ و ترشیہا احتیاط نمایند تا دہ روز و در ہر شبانہ روز یک مرتبہ بکشایند و ضماد را تازہ نمایند و ہر قدر کہ ناخن دراز گردد بتراشند بعد از آنکہ در آب گرم ساعتے بدارند و بعد چہل روز باین تدبیر نرم شود و برنگ و طبیعت خود رجوع کند و طلقیہ از آن زائل گردد ابن الیاس گوید کہ ہر صبح مطبوخ اصل السوس بادرنجبویہ ہر واحد سہ درم با گلقند شکرے دہ درم بنوشانند و غذا مزورۂ نخود و مغز تخم قرطم دہند و ہر گاہ نضج در قارورہ پدید آید تنقیۂ بدن بحب صبر یا ایارج یا بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیہ بزوفائے رطب ضماد نمایند و یا بگیرند چربی بط و مرغابی و بز و مغز ساق گاو و روغن بنفشہ و روغن تخم قرطم و ازان موم روغن ساختہ بر ناخن ضماد کنند و یا حب المحلب با چربی بز کوفتہ ضماد سازند خجندی گوید کہ علاجش نوشیدن ماء الاصول یا شربت اصول و مطبوخات از اصل السوس و گاوزبان و بادرنجبویہ بگلقند ست و تغذیہ بنخود آب از لحوم خفیفۂ فاضلہ و تا ظہور نضج برین مواظبت نمایند پس تنقیہ بحب ایارج یا بمطبوخ افتیمون کنند بعدہ تغذیہ بلحوم لطیفہ مثل بیہ ماکیان و غیرہ سازند انطاکی گوید کہ شربت اصول بگلقند شکری صبح و شام بدہند پس ہمچنین طبیخ افتیمون مع ملازمت فرو بردن او در روغنہائے نیم گرم و قیروطی معمول از موم در روغن کنجد و بیضہ و لعاب اسپغول پس اگر سخت گردد لازم بروغن کنجد در روغن بادام و لعاب حلبہ و شیرہ بادام ہمیشہ نمایند

برص اظفار

آنست کہ بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاہر شود و سببش رطوبت لزج غلیظ فاسد ست کہ زیر ناخن بایستد و این سریع الزوال سہل العلاج ست

علاج بعد از نضج تنقیۂ رطوبات غلیظہ از مسہل بلغم کنند و بعد آن صمغ پستہ و خاکستر سم بز و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکہ ضماد نمایند و گویند کہ ضماد مغز تخم زیتون و آرد نخود سرخ و پیہ گاو و کذا اقفرالیہود و کذا دردے خمر و زرانبیخ و کذا زفت رطب و موم زرد مساوی و کذا زرنیخ زرد و زفت رطب و کذا گوگرد و علک البطم و کذا امامیران و کذا اشب یمانی و برگ کبر و عسل و کذا حرف بعسل و موم و بزرکتان سودہ و کذا زفت خشک و خل و موم زرد و ضماد و شرب قطراسالیون ہر واحد قالع سفیدی ناخن ست **شیخ** میفرماید کہ بگیرند جوزالسرو کوفتہ بسرکہ و آرد و خصوصاً آرد ترمس مساوی آمیختہ ضماد کنند کہ قلع برص کند و ہمچنین بزرکتان بحرف و کذلک دردے سوختہ بزرنیخ سرخ و زرانبیخ آمیختہ و زفت رطب درین باب عجیب ست خصوصاً بزرنیخ سرخ و یا جوزالسرو و غرے السمک عجیب بالغ النفع ست و ایضاً بیخ حماض بسرکہ طلا کردن **طبری** گوید کہ اگر در بدن فضول باشد سبیل او آنست کہ بمطبوخ موافق یا معجونی کہ دران ایارج و غاریقون و تربد و سقمونیا افتد تنقیہ کنند و امر بغرغرہ نمایند و مصطکی بخایند و لعاب دہن بریزند و غذا لحوم حملان بریان قلیۂ ناشفت یا مزورۂ ناشفت مثل نان بزیت بریان کردہ و بیخ چقندر سلقی و مری مالح و سرکہ و مانند آن سازند و بگیرند زفت رطب یک جزو و علک الانباط یک جزو و باہم آمیختہ بران اندک خاکستر سم بز و بیخ نی کوفتہ بیختہ اندازند و بر ناخن بدفعات متواتر ضماد کنند و در ہر سہ روز تجدید ضماد نمایند بعد از انکہ در حمام داخل کنند و آنرا بشویند و گاہے علک الانباط تنہا بروغن زیت حل کردہ استعمال می نمایند و ایضاً زیت تنہا استعمال مے کنند و گاہے بیخ نی کوفتہ با خاکستر حوب انگور و سرکہ جوش دادہ ضماد می نمایند **صاحب کامل** گوید کہ بگیرند گوگرد زرد و زرنیخ سرخ مساوی و باریک سائیدہ بسرکہ سرشتہ بر ناخن طلا کنند و یا بگیرند دبق و زرنیخ ہر واحد یک جزو و زراریح ربع جزو ثافسیا نیم جزو و ہمہ را باریک سائیدہ بسرکۂ کہنہ سرشتہ بر ناخن نہند و یا بگیرند حلبہ و بزرکتان و باریک سائیدہ بسکنجبین سرشتہ بر ناخن طلا کنند **ابن الیاس** گوید کہ علاجش تنقیۂ بدن از اخلاط بلغمیہ غلیظہ بحب ایارج یا بمطبوخ تربد ست بعد از ان بگیرند زراریح و دبق مساوی و کوفتہ بیختہ بسرکۂ کہنہ سرشتہ بر ناخن ضماد کنند و یا بگیرند دردے سرکۂ کہنہ و زرنیخ و بدان ضماد نمایند و یا بگیرند بیخ نی فارسی سوختہ و خاکستر سم بز و ثافسیا مساوی و کوفتہ بسرکۂ کہنہ سرشتہ بدان ضماد سازند **تجندی** گوید کہ بگیرند علک البطم و زفت رطب و خاکستر سم بز ہر واحد اندکے و در سرکۂ خمر آمیختہ ضماد کنند **دیگر** زرنیخ زرانبیخ زراریح ثافسیا ہر یک قدرے بسرکۂ خمر آمیختہ ضماد نمایند **دیگر** جوزالسرو ترمس زرانبیخ گرفتہ ازان ضماد سازند **انطاکی** گوید کہ علاج آن مثل برص ست و مخصوص آن ضماد زرنیخ سرخ و زفت بحجاست **بعضے** گویند کہ زرنیخ سرخ و جوزالسرو برابر در سریش آمیختہ ضماد کنند و کذا زرنیخ و زرانبیخ بزفت تر سرشتہ نفع دارد و یا زرنیخ زرد بعسل سرشتہ طلا کنند و یا لشحم بط و آرد حلبہ و صمغ بلوط ضماد نمایند و زفت رطب بدفعات بسیار طلا سازند و شب بعسل سرشتہ یا زراریح بسرکہ سرشتہ و کذا ثافسیا بدبق و یا دردے سوختہ و زرانبیخ ضماد کنند۔

جذام اظفار و تعقف آن

جذام اظفار عبارت از غلظ و اجتماع ناخن ست و تعقف اظفار تشنج و بازگشتن و خم شدن ناخن باشد و گویند کہ در جذام اظفار ناخن از غایت خشکی مثل استخوان پوسیدہ گردد کہ چون بخراشند ریزہ ریزہ گردد و این مرض در اکثر از انصباب سودای احتراقی زیر جلد عارض شود و کم ست کہ این بدون ظہور قوبای سوداوی در بدن حادث شود و این دلیل ردی ست منذر بجذام بود بلکہ آن جذام ست غیر آنکہ این در جمیع اعضا و جملہ بدن نباشد و شیخ می فرماید بسا ست کہ سبب این تآلیل باشد کہ ناخن را عارض شود و ہر گاہ ارادہ روئیدن جید کند بدان رفق نکنند و از مس کثیر اشیائے سخت حفظ آن ننمایند و الم رسانند پس ناخن جدید بر شکل ردی بر آید در پیدائش خود برین شکل استمرار نماید **علاج** بر غنہا د مغز ساق گاو و موم روغن و مرہم داخلیون و چربی ماکیان و لبط و بز و مانند آن بمالند و دروی بورہ نیز مفید بود و چون ملایم شود بکارد بخراشند تا بر شکل طبیعی آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیۂ سودا و ماءالجبن کنند نافع تر باشد و ایضاً بعد تنقیہ بفصد اکحل و شرب ماءالجبن مکررات و مرات مرہم باسلیقون و رسل و کافوری استعمال کنند و گویند کہ ضماد بزرکتان و موم و عسل و کذا حلبہ و کذا برگ کیبکج و کذا صمغ بطم نافع تشنج اظفار ست و بقول اہل ہند برای درشتی و ناہمواری ناخن ہرتال و مویزہرہ و باریک سائیدہ طلا کردن مفید ست و یا مسکہ دمیش بر ناخن ضماد کنند پس چوب آہک لسوزند و دود آن بر ناخن رسانند **اقوال مہرہ** شیخ الرئیس می نویسد کہ انچہ سببش سودا باشد

از تنقیهٔ او چاره نباشد اگر عام ببدن باشد و همه ناخنها همچنان شده باشند و اصلاح غذا برای آن ازوفق اشیاست و کسیکه بر شرب روغن کنجد ادمان نماید اظفار او مستوی گردد و اگر سودا مختص بیک ناخن باشد واجب ست که علاج بمعالجات موضعیه کنند و از معالجات موضعیه برای او آنست که ناخن را نرم کنند و آنرا برای خراشیدن و هموار ساختن مهیا سازد مثل استعمال آهک و زرنیخ بران پس آنچنان گردد که بکارد خراشیده شود هر قدر که خواهند و همچنین کثرت تضمید آن بثفل بوزه که این برابر کردن آن آسان کند و همچنین اگر احتمال آن کند موم بمالند و آنرا هموار سازند و صمغ سرو ضماد نیک برای نرم کردن او ست و ایضاً بزر کتان برای تشنج آن نیکو ست و چربی میش اگر چند روز بران ببندند و بگذارند آنرا نرم کند و اگر نرم نشود چند بار اعاده او کنند تا آنکه نرم شود و آماده هموار گردد طبری گوید که علاج آن فصد باسلیق ست و استفراغ بمطبوخ افتیمون و اصلاح خون او و تسکین حرارت آن باغذیهٔ محموده مثل بچهٔ ماکیان و شوربای ماکیان و بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن و کسی را که این علت ظاهر شود امر بخوردن کاسنی کثیر لبرکه و خوردنگی بود در بعض اوقات می کنیم و از خوردن عدس و پیاز و سیر و هرانچه خون او را فاسد و متغیر گرداند اجتناب نمایند و لزوم تناول اطریفل کبیر کنند و در بعض اوقات تناول جلنجبین صرف آنرا نفع کند و ناخن را موم روغن مغسول بمغز ساق گوزن ضماد کنند و اگر یافته نشود مغز ساق گاو گیرند و دائم بعمل آرند پس اگر ناخن بطول ابتدا کند بدانند که علاج قبول کرد و اگر دراز نشود و دران رقت و ملاست ظاهر نگردد اعادهٔ استفراغ نمایند و روبمزورات صرف کنند و از جماع منع فرمایند مجوسی گوید که ادمان طلا بروغن بنفشه در موم گداخته باید کرد یا لزوم مرهم داخلیون محلول بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین کنند و ضماد ناخن بمصطکی در روغن بان حل کرده بمویز منقی سرشته بعمل آرند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر بسبب خشکی بود علامات و اسباب آن بران گواهی دهد تدابیر مرطبه باید کرد و هر صبح شیر تازه بخورند و روغن بادام خوردن هر صبح با قدری شکر یا اندکی سکنجبین سود دارد و ناخن راست شود و تخم کتان و پیه گوسفند گداخته نهادن و چند روز بسته داشتن تشنج را ببرد و ناخن را نرم کند و اگر بسبب غلبهٔ سودا بود اول تنقیهٔ بدن بانواع استفراغها نمایند و تبدیل مزاج کنند و ماء الجبن بکار برند و ضماد مذکور ببندند ابن الیاس گوید که فصد باسلیق کنند اگر بدن از خون ممتلی باشد بعد ازان تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اغذیهٔ محمود حسن الکیموس مثل شوربای لحوم حملان و ماکیان و تیهو و دراج خورند و از اغذیهٔ غلیظه مولد سودا احتراز کنند و بگیرند چربی بز جوان و پیه بط و مرغابی و مغز ساق گاو و موم صاف و روغن بنفشه و ازان موم روغن ساخته بر ناخن ضماد نمایند

تشقق اظفار و تقشر آن

یعنی شگافتن ناخنها پس آنچه از تشقق اظفار در طول از طرف سرهای او بود و ازان اجزای تیز سر برآید و بگوشت بچسبد و ایذا رساند آنرا ازان الظفار و اسنان الظفار نامند و بسبب این اعراض غلبهٔ یبوست بر بدن و انصباب خلط سوداوی ست علاج مثل جذام اظفار علاج کنند و ایضاً اگر از خوردن گل وغیره مسددات جگر ناخنها از هم پاشیدن گیرد تخم کاسنی گل سرخ شاهتره هریک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام مقشر شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ خیارین هریک چهار ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بدهند و مالیدن حرام مغز بروغن کنجد تازه عجیب ست و کذا سندروس سوده بروغن بادام بر آتش قوام نموده از مجربات ست و یا سرکه یک حصه در روغن کنجد دو حصه بجوشانند و دران قدری سریش انداخته بگدازند و چون مثل مرهم شود طلا نموده باشند شیخ می فرماید که درین از تنقیهٔ بدن باستفراغ خلط سوداوی اگر غالب باشد چاره نیست و ادویهٔ موضعیه این ست که سریش نمک طعام و درد سرکه ضماد کنند و یا پیاز عنصل بریان و خصوصاً بروغن کنجد طلا نمایند و یا بزر کتان و حرف بعسل ضماد کنند و بر بندند و حرف و نمک هر دو سوده آنرا نفع کند و اجزای باریک را قلع نماید و یا بسریش و سرکه و یا بسریش و نمک و دردی شراب طلا سازند و این جرب و تقشر را نافع بود و همچنین مصطکی نمک جریش گداخته طبری گوید که علاج تشقق اظفار در عرض ترطیب بدن باغذیهٔ مرطبه و نوشیدن مرغی ماء الجبن و لزوم آبزن و حمام و منع او از جماع بالکل و امر باستنشاق روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو ست و چیزیکه بدان ناخن را ضماد کنند این ست که مغز بادام با تخم خطمی سوده بشیر تازه یا بشیر زنان حل کرده ضماد سازند تا آنکه ناخن دراز گردد پس قطع کنند و اما تشقق اظفار نزد سر آنها که آن معروف

باستان الفار ست و این از قلت موافقت ہوا یا آن و یبس مستولی بر غذای آن بود و علاجش تضمید بجلد الیہ غنم ست و حفظ او از ہوا و ترطیب بدن آن و خراشیدن لسوہان اندک ہر روز تا آنکہ از ان شقاق زائل شود بعدہ لزوم او حب المحلب بمغز بادام شیرین و مغز پنبہ دانہ سودہ بلعاب اسپغول حل کردہ و تجدید او ہر روز دو بار و علاج این و علاج شقاقیکہ در عرض بود واحد ست و بالجملہ دانستن این امر واجب ست کہ شقاق ناخنہا و استیلاء تقشف بران غالبا شد مگر از یبس خون و غرض طبیب در علاج او اصلاح مزاج و تبدیل آن و لزوم مریض پرہیز مدام و تنقیہ با دویہ مخرج سودا و رطوبت فاسدہ اگر بدن مریض ممتلی باشد و بعد تنقیہ بدن حقنہ بر دغنہا و آب کلہ پاچہ مضروب بلعابات بسیار نیکوست ابن نوح گوید کہ علاجش اسہال سودا و ترطیب مزاج ست و ناخن را بنمک بریش و مصطگی باہم سرشتہ ضماد کنند یا لعاب غسل او بنمک کنند و خامہ وقت قطع کردن آن و یا بالشحوم و مخہا و روغنہا و موم ضماد کنند ابن الیاس گوید کہ تنقیہ بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا بمعجون نجاح کنند و ترطیب مزاج بدن بعد تنقیہ بماء الجبن مع سکنجبین سادہ نمایند و غذا مزورہ ماش و نخود و مغز بادام و اسفاناخ و لحوم ماکیان و بزغالہ و حملان دہند بعدہ بجزبی لبط و بزر لعاب بہدانہ و لعاب اسپغول بر ناخن ضماد کنند و یا بسریش و سرکہ کہنہ ضماد نمایند و یا بگیرند دردی سرکہ و زفت و میعہ سائلہ و بدان ضماد کنند

تقلع اظفار و تقصع آن

یعنی برکندہ شدن ناخنہا و تجدب آن اگر بسبب زیادتی رطوبت مسترخیہ موجب استرخای سر انگشتان باشد و بواسطۂ آن ناخن از جای خود جدا گردد تا منقصع شود حسب زیادتی استرخا و کمی آن علامتش آنست کہ بادی درد نباشد و اگر بسبب حدت خون باشد کہ بجای ناخن را فاسد کند چنانچہ درد احساس میشود و علامتش این ست کہ با آن خلش و درد بسیار با قلق بود و خجندی گوید کہ این در اکثر از اسباب خارجی مثل ضربہ و سقطہ یا عفونت عارض میشود و انطاکی گوید کہ بسبب تقلص استرخای ناخن استیلای مادہ بر ناخن ست پس منقلب شود یا مسترخی و گاہے منقلع گردد علاج انچہ از استرخا بود علاجش مانند علاج استرخای مطلق و فالج کنند بہ تنقیہ بدن از بلغم و جز آن و مداومت علاج استرخا زائل کند و آنچہ از حدت خون باشد علاجش بعلاج داحس کنند و فصد باسلیق و حجامت ساق و مسکنات حدت خون بعمل آرند طبری گوید کہ انچہ بسبب او رطوبت باشد تنقیہ باین معجون کنند ایارج فیقرا افسنتین ہر یک نیم درم غاریقون تربد سفید ہر واحد دو دانگ گل سرخ رب السوس ہر واحد یک دانگ کوفتہ بیختہ ستہ طسوج سقمونیای مشوی آمیختہ بعسل بسرشند و بعد پرہیز بآب نیم گرم بخورند و بعد از ان امرلقی بآب مطبوخ شبت و ترب و عسل و سکنجبین دو روز متواتر نمایند و چون احشا پاک گردد بموم روغن آنرا چرب کنند و اگر از حدت خون باشد علاجش فصد ہر دو صافن و نہادن محاجم بر ساقین و لزوم شربت عناب و ماء الشعیر ست و تسکین حدت خون بکاسنی و سرکہ و کاہو و جدی و ماہی بار بارہ تازہ بروغن بادام بریان کردہ و مانند آن باید کرد و اگر با تقلع اظفار دموی تغیر در جسم ہا باشد آن منذر بجذام بود و اگر این بگزیدن مار یا ہوام دیگر باشد علاجش ہمانست کہ در باب سموم آنہا بیاید ابن الیاس و خجندی گویند کہ اگر با آن ورم و درد باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بقدر قوت و واجب نمایند و برگ مورد و گلنار باریک سائیدہ بر ناخن ضماد کنند و یا آرد گندم بروغن زیتون سرشتہ ضماد سازند و یا بگیرند گوگرد زرد و با مغز ساق گاو و پیہ بزجوان سائیدہ بر ناخن ضماد کنند و آین طلا نیز نافع ست آرد گندم یک جزو کبریت زرد نیم جزو با چربی بز سائیدہ ضماد کنند انطاکی گوید کہ علاجش تنقیہ بفصد و غیرہ است و بوضعیات مصلح اطراف مثل موم و زفت و صمغ و ازد

احتقان دم و موت آن تحت ظفر

یعنی بند شدن خون و مردن و منجمد گردیدن آن زیر ناخن بسبب کشادن شعبۂ رگی زیر ناخن ست بسبب ضربہ یا کثرت خون و مانند آن پس خون از ان بیرون آمدہ زیر ناخن محتبس و منجمد گردد علاج ہر روز چند مرتبہ آن ناخن را از دہن بمکند و آرد باقلا و سرطان نہری و زرنیخ ضماد نمایند و یا فطراسالیون بسفایج ضماد کنند شیخ میفرماید کہ علاج بآرد مخلوط بزفت کنند و بدان ضماد نمایند و اگر کفایت نکنند بلکہ احتیاج بعمل دست افتد باید کہ ناخن را باہستگی

شق مورب بآله تیز دهند تا خون از زیر آن برآید و اگر ازین ناخن منقلع گردد خون را سائل کنند و ناخن را بر با تحت او بآهستگی بچسپانند تا دقایه گردد و درد نکند بعده رعایت تا چند روز نمایند و اگر در اینجا زرداب باشد ناخن را بکشند و یا بر فوق شق نمایند در دکرده بربندند و گوشت را نخراشند که درد عظیم بزرگتر از داخس هیجان نماید بلکه بدان بپوشند و بر ناخن آب و روغن نیم گرم بریزند و در آخر مرهم باسلیقون نهند **طبری** گوید که علاجش فصد ست و تضمید باین ضماد بگیرند سرطانات نهری و صاف کرده با زرنیخ سرخ بپزند بعده بر ناخن نهند که این خون را زائل کند و طلاے آن بزرنیخ سرخ تنها این عمل کند و اگر بدن مریض ممتلی باشد استفراغ با دویهٔ موافق مزاج او و اصلاح غذاے او آنرا نفع کند و بعض متاخرین ذکر کرده که چون حشیشة ما یمثا بسرکه پخته بر ناخن طلا کنند آن خون محتبس را بسهولت تحلیل کند **مولف اقتباس** می نویسد که آرد کرسنه و زفت و سرطان نهری در سرکه پخته ضماد نمایند و بشراب دیا بول شسته تخم جرجیر در سرکه طلا نمایند که نافع ست

صفرت اظفار یعنی زردی ناخن

سببش قلت خون و استیلای صفرا برانست **علاج** تخم جرجیر در سرکه ضماد کنند و تقلیل صفرا نمایند بمسهلات آن و بعد تنقیه ضماد از طحلب و برگ بید و کشنیز سبز برابر نافع ست و پیه بز و مسکه تنها تنها هم نافع بود **شیخ** می فرماید که مازو و شب سوده بچربی بط دیا بزهرهٔ گاو سرشته ضماد کنند و یا تخم جرجیر را باریک سائیده بسرکه سرشته **انطاکی** گوید که علاجش مثل یرقان ست و ضماد تخم جرجیر و قطران باین مخصوص ست **غبرت و خضرت اظفار** علاج تیرگی و سبزی ناخنان بقول انطاکی طلاے تخم کرفس و زیت ست مع تنقیه **باریک شدن و فرو شستن ناخنها** سببش یبوست بود **علاج** برگ حنا در روزے هفت مرتبه بلکه زیاده ضماد نمایند و تخم حنا نه ماشه با شیر بزیک پیاله تا چهل روز دهند و همچنین ضماد برگ گلاب و تخم کاسنی و کذا گل سدا گلاب و برگ آن تا صحت حاصل شود و ماء الجبن دهند و بالائی شیر بران مالند و دیگر اغذیهٔ مرطبه نهند

رض اظفار

یعنی کوفته شدن ناخنان **علاج** در ابتدا برگ مورد و برگ انار و آرد گندم با روغن گل ضماد کنند بعده بچربی بز و اندک کرنب ضماد سازند و بهتر آنست که اول فصد کنند و برگ انار و بنفشه باغی هر واحد یک توله زرد چوب زعفران هر یک سه ماشه آرد گندم دو توله بروغن بریان کرده بربندند همان وقت تسکین درد نماید و همچنین برگ سرو و سبنجالو و میدهٔ گندم هر واحد یک و نیم توله زرد چوب هفت ماشه بروغن گل و بقول **جالینوس** اگر پارچه را با نیل رنگ کنند و بر ناخن به پیچند و بالاے آن چند روز تر کنند در دفع درد و ورم بسیار نافع بود **شیخ** میفرماید که اولا صرف برگ آس یا برگ انار نرم سوده ضماد کنند بعد ازان ملینات پس اگر سرهاے عصب منتهی بسوے ناخن را انتشار حادث شود بران شحوم معروفه و قیروطیات لینه استعمال کنند. **جرجانی** و ایلاقی گویند که در درد ناخن و کوفته شدن آن برگ مورد و برگ سرو تر کوفته ضماد کردن سود دارد و انار نارسیده در شراب پخته سود دارد و اگر کوفتگی قوی بود زیره و مغز جوز با آن بیامیزند که صواب بود و جوز السرو و ابهل کوفته سود دارد و مغز پسته پخته و کوفته نفع دارد و پیه مرغ و پیه بط و پیه گردهٔ بز با سرگین بز کوفته و سرشته یا با سرگین گاو ضماد کردن نافع ست و اگر کبود شده و خون دران مرده باشد آرد گندم با زفت لبرشند و ضماد کنند **صاحب کامل** گوید که آرد گندم بزیت سرشته ضماد کنند و یا بگیرند اندک کبریت و باریک سائیده بچربی بز سرشته بناخن لزوم آن نمایند **انطاکی** گوید که هرگاه ناخن کوفته شود آنرا بهتر از ضماد آس بمغز محلب و لادن چیزی نیست و در این همه با تنقیه باید

انقلاع و حکهٔ اظفار

یعنی بر دمیدن و خاریدن ناخنان **علاج** بآب دریای شور دائم بشویند و یا بآبیکه عدس و کرسنه دران جوشانیده باشند بشویند و بلبوس و زفت و انجیر مطبوخ مفرد یا مرکب ضماد نمایند و در خارش بروغن گل چرب داشتن نیز سود دارد **ابو منصور** گوید که در جرب و تقشر ناخن بسرکه و شونیز طلا کنند و یا بنمک و ترمس و یا در دردی شراب بسرکه و یا بعنصل و روغن کنجد ضماد نمایند

تدبیر اقلاع ظفر

یعنی کندن ناخن اگر ناخن از قرحه حادث در اصابع و غیر آن فاسد گردد و ارادهٔ بر کندن آن باشد بمرهم داخلیون ضماد کنند تا نرم شود بعد آن

زرنیخ زرد و سرخ دجاد شیر بروغن بادام تلخ سوده طلا کنند ویا زفت درزیت بگدازند وبران زرنیخ سرخ وگوگرد زرد باریک سوده انداخته ضماد نمایند تا آنکه منقلع گردد و بعد انقلاع لزوم محافظت او کنند تا ناخن که بعد آن بروید کج نروید شیخ می فرماید که از حیلها در قلع ظفر روی در شکل و در رنگ و در سایر عیوب آن تابدل او ظفر نیک بروید این ست که بگیرند صمغ سرو و بدان ناخن درد ناک را چند روز ضماد کنند تا نرم نماید بعده در بیخ آن سوزنها بخلانند وازان خون بسیار سائل کنند بعد ازان بران سیر کوفته یک شبانه روز بر بندند پس در هر روز و شب دو مرتبه سیر تازه بندند که این ساقط گرداند والیضاً ادامت تضمید او بمویز مهیا لسقوط از ادق تدبیر گرداند خصوصاً چون بدان جاوشیر بیامیزند یا کبریت بحری سوده ضماد سازند و از دوا قویه برای قلع ظفر کبیکج ست والیضاً دبق بلوط وثافسیا وزرنیخ و ذراریح بسرکه آمیخته ادامت تضمید بدان کنند و در هر چند روز بکشایند و والیضاً زرنیخ زرد و سرخ وگوگرد زرد و علک البطم بسرکه ضماد کنند و در هر هفته بکشایند ابن نوح گوید تدبیر یکه ناخن را بیفگند این ست که بعض ادویهٔ لینه ضماد کنند تا آنکه نرم گردد بعد ازان مرو جاوشیر بمویز لسبایند تا مرہم گردد ضماد نمایند ویا بگیرند زرنیخ سرخ و زرد در دهن بادام و مر و صمغ بطم مساوی و بملائمت بجوشانند تا آنکه اورا قوام لازق حاصل شود بدان ضماد کنند و سه روز بگذارند ویا بگیرند کنجد سیاه و قردمانا و شونیز و خردل و نانخواه و تخم جرجیر هر یک دو درم شکم ذراریح ده درم و بسرکه سائیده بصمغ بطم سرشته استعمال نمایند ویا بزفت طلا کنند وبران زرنیخ سرخ وگوگرد مساوی سوده بپاشند ویا بمویزج در روغن مویز کوهی یا سرکه ضماد کنند حفظ ظفر تا نیکو بروید چون ناخن جدا شود واجب ست که انگشت را پوشیده دارند از هوای سرد و گرم و از آسیب دست و جامه وغیر آن نگاه دارند و تاخیر استعمال او در امور حاده نمایند و موافق ترین تدابیر این ست که انگشت را غلافی لبسازند چون کلاهی از نقره وغیر آن بشکل انگشت و دران سوراخ بود تا هوا بالکل ازان منع نگردد و اگر منع هوا لسبب گرمی یا سردی مفرط واجب گردد بپارچه بپوشند و شکل این کلاه چنان باید که انگشت از طرف ناخن ازان غلاف آزاد باشد چنانکه مماس او نباشد و از طرفهای دیگر ملاقی بود و یک دو ماه بر انگشت بدارند تا وقت کشادن ناخن خوب تر برآید تتمه بعضی را پوستها بر اطراف ناخن بسیار خیزد و این طلا آنرا سود دارد مصطکی سه درم نمک دو درم مصطکی را در روغن بیامیزند و نمک حل کنند

امراض متفرقه

وازان جمله است **کثرت عرق** و آنرا پنج سبب ست یکی سببی از اسباب خارجی مثل کثرت حرکت و ریاضت و ملاقات گرمی هوا و آفتاب و آتش و جز آن دوم دفع طبیعت مادهٔ مرض را سوم امتلاء بدن از طعام زیاده از حاجت چهارم امتلای بدن از اخلاط پنجم استرخاء ضعف قوت ماسکه و اتساع مسام **طریق تشخیص** این اسباب باید که نگاه کنند اگر در مرضی بروز بحران واقع شود سببش دفع طبیعت باشد مادهٔ مرض را والا حال لتقدم کثرت حرکت و ریاضت یا ملاقات هوای گرم و قرب آتش و خوردن دوای گرم بپرسند اگر سببی ازین اسباب خارجه بوده باشد سببش همان باشد والا اگر با صحت قوت بود سببش امتلا باشد پس اگر کثرت تناول غذا فوق طاقت باشد و آمدن عرق در پری شکم بود سببش امتلاء بدن از طعام باشد و اگر با وجود خلو شکم و قلت اکل عرق بسیار آید سببش امتلاء بدن از اخلاط باشد و اگر ازین آثار هیچ نباشد و فتور قوت و ضعف بدن روز بروز بود و سقوط اشتها و خفقانیت و غشی هر لحظه پدید آید سببش ضعف قوت ماسکه و کشادن مسام باشد و انطاکی گوید که در عرق فساد و نفع از جهت کثرت و قلت و اعتدال او واقع شود پس افراط در و آن قوتها را ساقط و ضعیف و تحلیل کند و بحرکت عنیفه و بعجز قوتها و معده از غذا لسبب تخلیط و کثرت باشد خصوصاً اگر در خواب اشتداد نماید و گاهی لسبب ضعف ماسکه و قوت دافعه یا لسبب غلبهٔ حرارت بود پس ماده رقیق شود و عروق و مسام بکشاید و علامت اول وجود سبب ست و در باقی عرق برنگ خلط فاسد باشد و آن هیتر الله گوید که واجب ست دانستن این امر که اسباب فاعله برای تحلیل بسیار ست یا لطافت ماده بود چون حال در نزف یا کثرت آن چون حال در سکر تا تخلخل مسام چنانچه امر در جماع جاری میشود ویا از خارج حادث شود مانند هوای گرم و دوای جاذب یا نهوض قوت مثل عرق در تپ حاده عقب شرب آب سرد یا لسبب ضعف قوت ماسکه چنانچه استطلاق با صحاب غشی عارض شود و آنچه محتقن شود لسبب اضداد این اسباب مذکوره محتقن گردد و گویند که هرگاه عرق در عضوی کثرت نماید آن عضو ممتلی یا ضعیف باشد **علاج** تدبیر افراط عرق بقول شیخ و ابن عباس و جرجانی وغیرهم در اعراض حمیات حاده مسطور شد بالجمله اگر با وجود کثرت عرق

قوت قوی باشد حبس آن نکنند و تنقیهٔ بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیدهٔ کاشغری بروغن گل بمالند و گل ارمنی و مازو و گلنار و گل سرخ و مرداسنگ بروغن گل و لعاب اسپغول آمیخته بر بدن مالیدن مفید بود و ایضاً آنچه از دفع طبیعت روز بحران باشد حبس نشاید کرد که مضر است مگر آنکه خوف ضعف گردد و آنچه بسبب فرط حرارت هوا وغیره باشد مقام در مساکن بارده و جلوس زیر خیشات مبلول بگلاب کنند و آنچه از امتلاء طعام باشد تقلیل غذا کنند و گرسنگی و ریاضت اختیار نمایند و آنچه از امتلاء اخلاط بود تنقیهٔ بدن از اخلاط بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه و حب ایارج و حب صبر و حب قوقایا بحسب مراعات ماده و مزاج نمایند و تقلیل طعام کنند و روغن مورد بمالند و آنچه بسبب اتساع مسام بود مشروبات و اطلیهٔ مسدد مسام و حابس عرق بکار برند مثلاً برنج و سماق و کشنیز خشک و عدس و عناب خیسانیده یا جوشانیده آب او بنوشانند و شربت خشخاش نفع دارد و روغن گل که دران مازو سوده آمیزند و یا روغن مورد که دران اندک سفیداب آمیخته باشند بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ و گل سرخ سائیده بگلاب یا بآب مورد یا بآب رشتهٔ شاخ انگور یا آب بارتنگ بر بدن طلا کنند و یا آب لف کرم یا بمرداسنگ و مازو سوده و یا بآب غوره و صندل و کافور و یا بروغن سفرجل طلا نمایند و ایضاً مازو و سفیداب ارزیز باریک ساخته بروغن گل آمیخته بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ بگلاب طلا سازند و مورد و گلنار و گل سرخ و اقاقیا و حضض و کندر و صندل سرخ هر واحد بروغن گل یا گلاب سائیده طلا کردن نفع دارد و جمیع لعابات بارد چون لعاب اسپغول و بهدانه مالیدن مفید است و قیروطی مرتب از روغن بادام و غبار آسیا و موم سفید و مغز ساق گاو یا چربی بط و مرغ دفع عرق می نماید و غذا که حبس عرق کند هریسه است و گوشت نمک سود و گوشت گاو و امثال آن هرچه غلیظ بود و از جمله حیله باز داشتن عرق آنست که جامه بسیار نپوشند و بوی خوش نبشنید و عرق پاک نکنند. **اقوال اطبا** سویدی گوید که طلای صندل سفید بر بدن در حبس درور عرق مجرب من است و طلای آب عنب الثعلب و مازو و کذا برگ آس تر و خشک و کذا روغن گل گرم و کذا گلاب و کذا آب حی العالم و کذا آب بید و یا شیاف مامیثا و کذا اسک المسک و کذا مازوی سبز و کذا شب یمانی و کذا اقاقیا کندر و کذا اکر با هر واحد باریک سوده و مالیدن آب بهی و کذا زیت انفاق و کذا روغن شجر مصطکی و کذا کافور ریاحی و نوشیدن آب آهن تاب هر واحد منع درور عرق کند **سعید** گوید که اگر خروج عرق اسراف نماید و قوت بکثرت تحلل ضعیف گردد بدن را بروغن مورد یا بروغن بهی بمالند و بران سفیداب ارزیز بپاشند و مازو و مورد و گل ارمنی و مرداسنگ و شب یمانی بگلاب یا بآب آس تر کرده بر بدن طلا کنند و علاج عرق پا بمالش بشب محلول در آب است و بحنا و برگ سوسن زیر پا خضاب کنند و بآب قمقم بشویند و بآب مورد یا ببرگ آن یا برگ حرفا بمالند **انطاکی** گوید که تنقیهٔ خلط غالب و اصلاح مزاج بتعدیل و مالش بدن بقوابض مثل مورد و گل سرخ و مازو و عدس و انواع طین و صندل بسر که نمایند **خجندی** گوید که علاج نوعیکه سببش اتساع مسام باشد مسح بدن بروغنهای قابض مثل روغن گل و روغن سفرجل و روغن مورد است که با آن مازوی سوده و گل سرخ سوده و گل ارمنی و صندل و کافور و مانند آن آمیخته باشند **صفت** دوائیکه حبس عرق کند اگر کثرت نماید کشنیز خشک پوست سماق برنج مغسول هر یک ده درم در سه رطل آب بپزند تا یک رطل باقی ماند و از ان سه اوقیه بنوشند بر نهار و اما علاج نوعیکه بسبب حرارت هوا باشد هر صبح نوشیدن شربتی از سکنجبین یا شربت عناب است یا نقوع فواکه و اشربهٔ مقویه از فواکه حامضهٔ مقویه چون شربت حماض و لیمون و شربت انار و مزورات ترش مثل زرشکیه و حصرمیه و رمانیه و خلیه و سماقیه بلحوم خفیفه از چوزه ماکیان و تناول کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه و رائب و دوغ گاو و بنان جو و تنقل بمیوه های ترش مثل سیب و به و آلو و زعرور و مانند آن و بدن را بآب برگ خلاف یا آب برگ سیب یا برگ بهی یا آب رشتهٔ شاخ انگور یا آب آس یا آب بارتنگ هر کدام که حاضر شود بمالند و بر بدن صندل و گل ارمنی و گلاب طلا کنند و گاهی احتیاج بفصد و اخراج خون بقدر حاجت و قوت افتد و دران مبالغه نکنند **حکیم علی** در مجربات خود می نویسد که گاهی عرق سرد نه از قسم بحران باشد و نه از قسم عرقیکه در اواخر نوبتهای تپ می شود و نه از بسیاری مواد بلکه در هندوستان عرق سرد مردم را بسیار می شود خصوصاً نا قهین را پس نزد ما معجون یاقوتی و عرق چوب چینی بسیار خوب است و این دوا برای دفع کثرت عرق از مجربات است کز مازج هشت جزو شب یمانی گل ارمنی هر یک پنج جزو مرداسنگ مازوی سبز سفیدهٔ کاشغری هر یک ده جزو روغن مورد پانزده جزو ادویه را در روغن مذکور بالای سنگ بسایند چندانکه حل شود در ظرفی

نگاه دارند و بمالند و اگر عود غرقی را مانند صندل صلایه کرده با گلاب سرشته بر بدن بمالند نافع ست و اگر پیراهن را بآن تر کنند و خشک کرده بپوشند نیز مفید و مرداسنگ عجیب نافع ست و اگر برگ مورد گل سرخ صندل بگلاب بجوشانند و جامه بدان تر کرده بپوشند نیز حبس عرق کند مؤلف اقتباس نوشته که اگر از استرخاے قوت ماسکه باشد علاجش خفیف از معالجهٔ استرخاے مطلق نمایند بالتقویت معده و بعد از حصول تنقیهٔ بدن این ماء اللحم دهند گوشت بچهٔ بز سه آثار چوزهٔ مرغ چهار عدد گنجشک نر پنجاه عدد توه پانزده عدد بهمن سرخ و سفید شقاقل تودریین قاقلین پوست بیرون پسته پوست ترنج هر یک پنج توله سعد حب الآس زرنب سنبل الطیب گل گاوزبان اندرجو شیرین هر یک سه توله نار قیصر کبابهٔ خندان خولنجان چوب چینی هر یک چهار و نیم توله شاهتره بادرنجبویه شونیز بسباسه جوزبوا قرنفل هر یک هفت توله زعفران یک نیم توله مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه نبات یک نیم آثار عرق صندل و عنبر و گاوزبان هر واحد یک شیشه گلاب پنج شیشه ابریشم خام برگ گاوزبان هر یک یک نیم پاو شب خیسانیده صبح برگ ریحان و ترنج و نعناع همه سبز هر یک سه قبضه اضافه نموده چهار شیشه عرق کشند شربتے از چهار توله تا نه توله با نوشدارو لولوے علوے خان هفت ماشه دهند بسیار نافع ست و همچنین عرق زردک لحمی علوی خان با تخم شربتے مفید و نشاستهٔ گندم در سفیدی و زردی بیضهٔ سنگ پشت آمیخته ضماد کردن مانع این عرق ست اطبائے هند می نویسند که این حب شنگرف براے سیت یعنی عرق آمدن در دست و پا نافع ست شنگرف مغز تخم پروبه یعنی پیٹھه هر یک یک درم خرمهرهٔ زرد سوخته سه درم فلفل گرد پنج درم کوفته بیخته بدو درم چوک ترش آمیخته حبها بقدر فلفل سازند و یک حب صبح و یک شام خورند و ایضاً براے حبس عرق کف دست و پا پھٹکری بآب حل کرده و یا آرد مونگ بریان و یا برگ ببول خشک و یا برگ کنار سائیده بمالند و یا گلنهی بریان و خرمهرهٔ زرد سوخته جدا جدا یا یکجا ساخته بر دست و پا بمالند و یا لچھ ضماد نمودن و بهکر مول سائیده بر کف دست و پا مالیدن نیز نافع ست و یا بادنجان باندک کوکنار نیم کوفته در آب جوش داده بآن عضو را تر کرده بمالند و ایضاً تخم دهتوره سیاه سوخته سائیده بقدر یک ماشه تا دو هفته خورند و یا پوست درخت نیل بآب در دیگ بجوشانند فرود آورده بخار آن رسانند هر گاه نیم گرم شود از ان بشویند تا یک هفته و همچنین بیخ اونٹ کٹاره در سایه خشک ساخته بسایند و نیم توله بشهد بخورند تا هفت روز

احتباس عرق

سبب آن یا تکاثف مسام بود یا قلت رطوبات یا غلظ و لزوجت اخلاط یا ضعف قوت دافعه و تشخیص این اسباب چنان باشد که اگر مریض مقام در هوای سخت سرد یا غسل بآب سرد یا آبهای قابضه کرده باشد سببش تکاثف مسام باشد و اگر بدن او لاغر بود و تقدم ملاقات سمائم یعنی هوای بسیار گرم و خشک اتفاق افتد سببش قلت رطوبات باشد و اگر با بلغم و رفاهت و ثقل و امتلا بود سببش غلظ اخلاط باشد و اگر افراط خروج فضول معتاده بود ه باشد سببش ضعف قوت دافعه بود **علاج** اگر بسبب تکاثف جلد باشد آب گرم که دران شبت و بابونه و اکلیل و قیصوم پخته باشند بر بدن ریزند و هر گاه جلد تر گردد بدست و پارچهٔ خشن خوب بمالند و روغن بابونه باندکے فلفل سوده یا روغن شبت یا روغن غار بمالند و مریض را از سکون در مواضع بارده و از مقام در مکانیکه هواے او سرد باشد منع کنند و اگر بسبب قلت رطوبات در بدن باشد ترطیب مزاج به آشامیدن ماء الشعیر بروغن بادام و حریره بشکر و شوربهاے لحوم فربه و شراب ممزوج به آب کنند و بر بدن آب نیم گرم شیرین بریزند و روغن کدو و بنفشه بمالند و اگر بسبب غلظ اخلاط باشد بعد نضج تنقیه بدن بمسهل بلغم و حبوب مسهلهٔ خلط غلیظ مثل حب ایارج و حب قوقایا کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و روغن شبت و بابونه و ادهان محلله ملطفه مثل روغن زنبق و خیری بمالند و یا بورهٔ ارمنی سوده بروغن غار یا بآب قاقلی آمیخته بر بدن بمالند پس اگر خروج عرق تاخیر نماید بدارچینی و شونیز و قصب الذریره بر بدن طلا نمایند و روغن ترب بمالند **انطاکی** گوید که قلت عرق تعفن و نتن و امتلا و عسر حمیات واجب می کند و آن یا بسبب غلظ خلط و غذا باشد و علامتش امتلا و ثقل ست و یا بسبب تکرج جلد مثل سردی بود و علامتش حصول آنست و علاج آن تنقیه و استعمال مفتحات و حمام و تنقیهٔ چرک بود

بعد ازان تدہین بچیزیکه مرخی ومفتح باشد وعرق آورد مثل روغن بادام وماء الخیار وقصب الزریره وشیرزنان و آ اعتدال عرق مطلق آ ملطف ومجفف بود و بشره را پاک کند وتعدیل اخلاط نماید پس تعدیل عرق بر وجه مقتضی آن واجب ست وبدانند که آنچه مدر فضلات مثل حیض وبول بود ادرار عرق نماید وآن مذکور شد سویدی گوید که چون پودینهٔ نهری در دیگ کوچک سربسته بجوشانند ونزد مریض آورده سراو بکشایند بنوعیکه بخار آن بجلد او برسد درا در ار عرق مجرب ست وکذا شرب انیسون ومسح او بر بدن مجرب من ست وبخور بدن بقردمانا که آن کردیای دشتی ست وکذا حب بلسان وکذا تخم انجره وشرب پودینهٔ نهری وکذا آب گرم در ابتدای نوبت تپ یا بعد خروج از حمام وکذا اهلیلج مقدار نخوده با ش حب شنان مخلوط بنطرون وکذا آب رماد مخلوط بزیت وکذا ازفت برلپشت مریض لاسیما در حمام وکذا روغن یاسمین وکذا روغن تخم ترب وکذا روغن ایرسا وشرب وبخار اقحوان وپاشیدن زهرهٔ تلخ بر بدن وطلای غسل وآرد جو وبادام تلخ وکذا حب المحلب وآرد جو وعسل وکذا انجام وکذا آب کرفس وخوردن انجیر خشک وکذا پوست بیخ ترب وکذا ابسته وکذا کرفس وشرب وطلای زیره وکذا فطراسالیون وشرب وذرور جعدهٔ جبلی وکذا قسط تلخ وکذا اسلیخه وکذا اشکسطراتشیع وکذا ابرنجاسف وکذا قیصوم وکذا زراوند مدحرج وکذا حب الغار هر واحد ادرار عرق نماید محمد اکبر مے نویسد که هرچه مفتح مسام بود عرق مے آرد واز تدابیر خارجیه استحمام ست وریاضت وانکباب بآب گرم وامثال آن وایضاً آب کرفس وگلاب وقدرے سرکه وروغن گل بهم آمیخته بر بدن مالیدن وکذلک روغن بابونه تنها یا بورهٔ ارمنی آمیخته وروغن غار وبلسان وروغن سوسن وآب ترمس بازراوند از جمله معرقاتست وآز تدابیر داخلیه شرب سکنجبین ساده یا بزوری بآب کاسنی آمیخته وشربت گل وبنفشه همین عمل دارد وتناول نخود آب وقلیهٔ زردک ازین قبیل ست وآب بغایت سرد در تابستان نوشیدن از معرقاتست

عرق الدم

واو آنست که خون صرف از راه عرق آید واین قلیل الوقوع ست وکمتر بهم می شود واگر عرق مخلوط با خون آید آنرا عرق دموی گویند وسبب این مرض حدت خون ورقت آنست بمخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه علاج فصد بهفت اندام کنند وشیرهٔ عناب ولعاب بهدانه وشربت نیلوفر بنوشند وهرچه مسکن خون وکاسر حدت آن بود چون نقوع زرشک وکاسنی وکشنیز وعناب وتوت شامی وزردآلوی ترش وانار دانه وشربت آلو وعناب وسماق وانجبار وامثال آن بیاشامند واز مسهل صفرا تنقیه کنند وبعد حصول لطیفهٔ تنقیه چیزهای قابض که در کثرت عرق مذکور شد ومثل پوست انار وآس وبرگ حنا وجوز السرو وگلنار وکوکنار وغبار آسیا وجفت بلوط بآب قمقم طلا نمایند ومالیدن ماء القمقم بر بدن نیز فائده میکند واز اغذیه آنچه مغلظ ومبرد بود بخورانند ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین ساده وصادق الحموضت وگلاب هر واحد ده درم بنوشند ویا عناب ده عدد در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم بران انداخته بیاشامند ویا هر روز نقوع مشمش یا فواکه هر واحد سه اوقیه سحرگاه بخورند وغذا مزورهٔ تمرهندی یا زرشک یا انار دانه ومغز بادام شیرین واسفاناخ سازند ویا کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه بخورند وغذا نان جو در دوغ گاو یا آب رائب ترکرده خورند بعناب وآلوی رطب وزعرور رطب تنقل نمایند وبدن را بآب مورد یا آب لف کرم یا آب برگ بهی یا سیب بمالند ویا بگیرند گل ارمنی وسائیده بآب عصی الراعی یا آب بادرنگ آمیخته بر بدن طلا کنند واگر صاحب این مرض متحمل فصد باشد فصد باسلیق نمایند واخراج خون بقدر قوت واجب وفصل کنند

تغیر رائحهٔ ابغل وکنج ران وبدبوی عرق وبول وبراز

بدبوی ابغل را گندبغل گویند وبفارسی گنده بغل نامند وبیشتر ظهور این علت در جاهای پوشیده مثل بغل وکش ران وزیر خصیتین بوده باشد که از تمام بدن بوی بد آید بالجمله سبب این عفونت اخلاط یا عرق وحدت آنها وحرکت آن بسوی جلد ست واعانت مے کند بران حرکات مشوشه اخلاط وناقصه حرکت جماع وترک غسل جنابت وحیض وتاخیر آن وچیزیکه خاصیت او تحریک مواد حریفه بسوی ظاهر بدن باشد چون حلتیت وحلبه وسیر وپیاز وبیخ انجدان وبرگ او وخردل وترب وجرجیر ومانند آن علاج بعد از نضج تنقیهٔ خلط متعفن کنند وبتسکین حدت اخلاط ترید

وسکنجبین دہند و اغذیۂ مناسبہ مثل بچۂ مرغ و تیہو با سرکہ پختہ خورانند و از اشیاے مذکورہ و ریاضت و تعب و جماع احتراز نمایند و بدن و بغل را از آب نیم گرم بشویند و شب یمانی و برگ سوسن و سنبل الطیب و صندل و مرداسنگ سائیدہ بمالند یا مرداسنگ گل سرخ کافور را بگلاب سائیدہ طلا نمایند و مداومت حمام کنند و اگر این مواضع متقرح شود اول بسرکہ و گلاب بشویند بعد آن دواے مذکور طلا کنند ذکر ادویۂ یونانیہ وہندیہ کہ بوے بد را قطع کند مرمخلوط بشب یمانی ذرور و درد و کذا مر بآب نعناع بستانی آمیختہ و ضماد بدان و کذا بادیان یک درم مرشش درم سودہ بشراب ریحانی سرشتہ خشک نمایند و باز سائیدہ بدان کبوس سازند و کذا گل حرشف مطبوخ بلحم و کذا اسنغاف ابہل ہر روز یک درم و کذا کبوس سک مسک و کذا خوردن بادنجان بگوشت فربہ و کذا طلاے برگ نمام و کذا چرک نقرہ و کذا قثاء الحمار خشک کردہ و کذا تخم حرمل سودہ و کذا شیح بستانی سوختہ و کذا پوست بیخ توت و کذا انقل الیہود ہر واحد قطع بوے بغل کند و گویند کہ اگر سنگ بصرے بگلاب سودہ بر کاسۂ سفال نو بمالند و عود را بر مجمر سوختہ آن کاسہ را بر بخار عود گذارند تا خوشبو گردد بعد از ان آن توتیا بر بغل بمالند گندہ بغل برود دیگر براے بد بوے عرق ریوند خطائی یک درم جوکوب نمودہ شب در پنج دام آب تر کردہ در شبنم گذارند و صبح صاف نمودہ بنوشند و متصل آن نان گندم بروغن چرب کردہ تناول نمایند طلا نافع صنان شب یمانی یک جزو مرداسنگ چہار جزو نرم سائیدہ بآب برگ شفتالو آمیختہ در بغل بمالند و بقول اطباے ہند برگ آڑو سائیدہ در بغل بمالند بعدہ بآب گرم بشویند و شستن بغل بآب مطبوخ پوست درخت جامن و برگ آن نیز مفید بود دیگر اسپند سوختہ و ہمچنین پوست بیخ اونٹ کٹارہ سائیدہ در بغل مالیدن نافع و مالیدن جمیع عطرہا عرق را خوشبوے کند دیگر کہ مجرب نوشتہ چونہ کہ با پان مے خورند قدرے ازین بگلاب سرشتہ در بغل بمالند ابٹنہ کہ بدن را جلا دہد نرم کند و بوے عرق دور سازد صندل زعفران اگر تگر لودہ خس ہمہ را باریک ساختہ ابٹنہ سازند دوا گل انبۂ ناشگفتہ یعنی مور کوفتہ بیختہ دو حصہ ازین با یک حصہ لبسا سہ آمیختہ نگاہ دارند و صبح و شام یک کف یا کم و زیادہ بخورند از اعضا و عرق بوے خوش آید اگر دو ہفتہ مداومت نمایند **ایضاً** سفیدۂ قلعی مازو مساوی سودہ در روغن گل آمیختہ مالیدن و از آب جوشیدۂ بادنجان بدن را شستن و ناگرموتہ تخم سویہ چرونجی سائیدہ مالیدن مانع بد بوے عرق ست **اقوال حکما** شیخ مے فرماید کہ علاج فساد رائحۂ جلد عام این ست کہ اصلاح خلط باستفراغ و اصلاح مزاج بہ تبدیل کنند و انچہ ہضم او بکیفیت و کمیت جید باشد تناول نمایند و در حمام وغیرہ بدن را پاک کنند و برناشتا انچہ عرق را خوشبو کند مثل سلیخہ و فانیذ و **ایضاً** کرفس و حرشف و ہلیون و ہر مدر بول منقی خون از عفونت بخورند لیکن بعض آن مثل ہلیون بول را بد بو گرداند و انچہ آنرا نافع ست شرب بلغوغ مشمش خوشبوست و خوردن نفس مشمش و تر بدن چون آب آس و آبیکہ دران شب یمانی گداختہ باشند و میسوسن و طبیخ نمام و نعنع و پودینہ و مرزنجوش و برگ سیب و برگ بید بمالند **و ایضاً** آس سودہ بمالند **و ایضاً** صندل خاصتہ و سعد و فقاح اذخر و قصب الذریرہ و سرو و گل سرخ خاصتہ و مرزنجوش و شاہسفرم و اشنہ و برگ ترنج و پوست او و برگ سیب و برگ سوسن بسیار نافع ست **و ایضاً** قرص گل سرخ بسک **و ایضاً** انچہ تسدید مسام و منع عرق کند مرداسنگ و توتیا و خاکستر برگ سوسن و شب و مانند آن و مر و صبر و روغن مورد و روغن گل ست **و اما علاج صنان** واجب ست کہ علاج کردہ شود دران بعد تنقیہ اگر احتیاج آن افتد بتوتیا و مرداسنگ مربی و اقلیمیا و بخاکستر آس و بآبیکہ دران شب حل کردہ باشند و گاہے این را معندل مے کنند و بکافور مخلوط مے سازند **قرص جید** بگیرند صندل و سلیخہ و سک و سنبل الطیب و شب و مر و ساذج و گل سرخ ہر واحد یک جزو توتیا و مرداسنگ سفید کردہ ہر واحد سہ جزو کافور نیم جزو و بگلاب قرص ساختہ استعمال نمایند بعد خشک کردن **ایضاً** بگیرند گل سرخ یک رطل بغدادی و سک و سنبل و سعد و مر و شب ہر واحد دہ درم و بگلاب قرص سازند و استعمال کنند ذرورے کہ بوی بدن را خوشبو گرداند و ارباب امزجۂ حارہ را نفع کند بگیرند سعد و ساذج و فقاح اذخر و میعۂ سائلہ ہر واحد دہ درم گل سرخ خشک و برگ مورد ہر واحد بست درم سعد و فقاح اذخر و ساذج را بشراب ریحانی تر کردہ خشک کنند و بسایند بعدہ بران گل سرخ و برگ مورد سودہ اندازند و زعفران را بگلاب حل کردہ با دویۂ باقی آمیزند و در سایہ خشک کردہ بسایند و بعد استحمام بدن را خوب از عرق پاک کردہ ادویۂ مذکورہ بران پاشند دیگر کہ قطع بوے عرق بد بو

کند و اصحاب امزجہ باردہ را نیکوست بگیرند سنبل الطیب و قرنفل و حماما و عود بلسان و سلیخہ ہر واحد سہ درم قسط و اظفار الطیب و سنبل ہندی و دارچینی ہر واحد دو درم برگ مرزنجوش و سنبل سوری ہر واحد چہار درم میعہ سائلہ را در شراب حل کنند و باقی را در آب تمام بسایند و بدستور سابق استعمال کنند دیگر کہ بوے عرق را قطع کند بگیرند دارچینی و سنبل ہندی و اظفار الطیب و قسط ہر واحد دو اوقیہ گل بحیرہ و خبث اسرب و سفیداب مغسول ہر واحد نیم اوقیہ شیح و سنبل رومی ہر واحد یک اوقیہ زعفران و گل سرخ خشک ہر واحد سہ اوقیہ ادویۂ خشک را بآب سورد بسایند و زعفران بشراب ریحانی حل کنند و استعمال نمایند

شدت بدبوی براز وریح وعلاج آن

این بسبب عفونت اخلاط و بسبب تناول اشیائیکہ از خاصیت او این ست مثل اشترغاز و سیر و جرجیر و گندنا و انجدان و حلتیت می باشد و ایضاً بیضہ لیکن بدبوے این را جودت ہضم دور می کند و تناول چیزیکہ عفونت را بسوے جلد و بول مائل می گرداند مثل حلبہ کہ این عرق و بول را بدبو می کند و بدبوی براز را دفع می سازد و شراب خوشبو بدبوی براز را زائل مینماید

در نتن بول

اسباب بدبوے بول بعینہ اسباب بدبوے براز ست و ایضاً مدرات مثل ہلیون و مانند آن کہ این بوے بدن را خوشبو و بوے بول را بدبو می کند و ایضاً قروح مثانہ و علاجش سہل ست بدانچہ معلوم کردہ اند جرجانی در ایلاقی مے نویسند کسانیکہ بوے بغل و بوے عرق ناخوش آید ہر وقت کہ خواہند درین امتلا یابند استفراغ باید کرد و خود را بحمام پاکیزہ دارند و جامۂ پاکیزہ پوشند و ذرورہاے خوشبو بکار برند و از طعامہائیکہ بوے عرق ناخوش کند پرہیز کنند و ہر صبح از چیزہائیکہ بوے عرق را خوش کند اندکے بخورند چون سلیخہ وغیرہ کہ در قول شیخ گذشت و اگر حرشف در آب بپزند و آن آب بخورند ادرار بول کند و عرق را خوشبو گرداند و گندہ بغل را زائل کند و مرداسنگ سپید را بسایند و بگلاب تر کنند و قرصہا ساختہ درمیان گل سرخ تازہ نہند و خشک کردہ باز بسایند و بکار برند و توتیا را بآب و نمک بشویند و خشک کردہ بگلاب و کافور بپرورند و بکار دارند و سبب بدبوی براز دو چیز باشد یا عفونتے در امعا باشد و یا خوردن چیزہائیکہ براز را گندہ کند و علاجش آنست کہ امعا را بایارج فیقرا پاک باید کرد و طعام لطیف باید خورد کہ قوت ہاضمہ بران مستولی شود تا عفونت بدان راہ نیابد ابن الیاس گوید کہ علاج تغیر رائحہ مغابن و جلد و نتن عرق آنست کہ ہر صبح جلاب از تمر ہندی و شکر سفید ہر واحد دہ درم بآب سرد بنوشند و یا سکنجبین ببرف سرد کردہ بیاشامند و یا بگیرند عناب و آلو بخارا ہر واحد دہ عدد و شکر و ترنجبین ہر واحد دہ درم و یا صبحدم آب انارین کشنجم آنہا افشردہ با شکر و یا آب ہندوانہ ہر کدام کہ باشد سہ اوقیہ بنوشند و تلیین طبیعت بمارا لفواکہ مع فلوس خیارشنبر و ترنجبین کنند و یا ہر روز نقوع مشمش شصت درم یا ترنجبین دہ درم بخورند و غذا مزورۂ انار دانہ یا زرشک یا تمر ہندی یا بنوباشی و مغز بادام و اسفاناخ باشد و صاحب او از تعب و ریاضت و تعرض آفتاب حذر کند و ہرگاہ بدن از اخلاط حادۂ حریفہ پاک گردد بدن را بآب گرم کہ دران آس و شب یمانی و گل سرخ جوشانیدہ باشند بشویند یا بگیرند برگ سوسن و صندل و مرداسنگ مساوی و بدان بغل و کنج ران بمالند و یا بگیرند مرداسنگ مربی بگلاب و باریک ساختہ با آن اندکے کافور بسایند و طلا کنند و یا بگیرند کزمازج و توتیاے کرمانی مساوی و با گلاب خوب سحق کردہ در بغل طلا نمایند و یا بگیرند توتیاے کرمانی چہار درم و قرنفل یک درم و سائیدہ بگلاب قرص سازند و در سایہ خشک کردہ وقت حاجت استعمال کنند و یا بگیرند برگ سوسن و لسایند و بگلاب آمیختہ طلا نمایند و یا بگیرند توتیاے کرمانی و گل سرخ و سک و سعد و سنبل مساوی و باریک سائیدہ بگلاب آمیختہ بر مغابن طلا کنند و از انچہ بوے بدن و عرق را خوش نماید تناول حرشف و نقوع مشمش خشک ست و گاہے متغیر مے شود بوے بدن و مغابن و میان انگشتان قدم و زیر پستان مردم فربہ بسبب عرق شور و ترشح اخلاط رقیقہ حریفۂ عفنہ بسوے آن و علاج او فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و واجب و استفراغ بمطبوخ ہلیلہ است و صاحب او از اطعمۂ حریفہ و بشرین و تعرض شمس در ایام گرم و حرکت در ہواے حار حذر کنند

وبدن را بآب گرم مطبوخ مورد و شب یمانی بشویند و در آب سرد درآید و ذرور این ادویہ استعمال کند گل ارمنی و مرتک و گلنار و توتیا و حنای سوختہ و پوست انار مساوی کوفتہ بیختہ بر مغابن بپاشند و یا بگیرند برگ سوسن و شب یمانی مساوی و بر مغابن و میان اصابع قدم بپاشند و اگر مواضع متقرح گردد ہر روز لبسرکہ و آب اندک سرد بشویند و دران مرہم عروق استعمال کنند و یا بگیرند شب یمانی و کزمازج برابر کوفتہ بیختہ بآب مورد سرشتہ طلا کنند و گاہ باشد کہ بدبوی در جلد سر عارض شود و اکثر حدوث این در مشایخ و یا اطفال بسبب کثرت رطوبات و ضعف اعصاب ایشان می باشد و علاجش تنقیۂ بدن از اخلاط بلغمیہ بحب ایارج و حب بنفشہ است و غذا مزورۂ نخود و مغز حب القرطم و بگیرند برگ سوسن و توتیا و مرداسنگ و جوز السرو سوختہ و دقاق کندر اجزا مساوی کوفتہ بیختہ بآب آس سرشتہ طلا کنند خجندی گوید کہ اکثر فساد بوی عرق بسبب فساد ہضم ثالث و رابع عروقی و عضوی می باشد و گاہی از تاخیر غسل جنابت و حیض بود و از چیز ہائیکہ بوی عرق بد بو را قطع کنند مرداسنگ سفید کردہ و توتیای مغسول و برگ آس و توبال نحاس و گل سرخ سودہ و صندل و کافور مخلوط بعض آن ببعض دیگر ست ہر کدام کہ حاضر باشد و اما اکثر فساد بوی براز بسبب فساد عارض در ہضم اول یعنی معدی می باشد و گاہی بسبب اخلاط ردیۂ حادۂ عفنہ در بدن بود یا از تناول اشیائیکہ از خاصیت او این امر باشد و علاجش این ست کہ بر جودت ہضم صبر کنند و طعام نخورند تا آنکہ انہضام تام مفہوم شود و گرسنگی غالب گردد و شراب معتدل المقدار نتن براز ببرد لیکن چون کثرت آن نمایند بدبوی او زیادہ کند و اما سبب نتن بول در اکثر سوء ہضم ثانی ای کبدی می باشد و گاہی قروح کلیہ بود و انچہ بدبوی بول را بالخاصیت ببرد کندر و سکنجبین و مصطکی و لبعض صموغ و طرخون ست و علاج صنان شرب اشربۂ حامضہ مثل شربت تمر ہندی و سکنجبین سادہ و شربت انار و غورہ و مانند آن بر برف سرد کردہ است و تلیین طبیعت بآب انار ین مشوین لبشیرخشت و شربت ورد و نقوعات مشمشیہ کہ دران ریوند و گل سرخ باشد و لبعد تنقیۂ غسولات و ذرورات نتن عرق استعمال کنند و این دو لوک آنرا نفع کند مرداسنگ مربی بگلاب و کزمازج و توتیا مساوی سائیدہ و اندکی کافور اضافہ کردہ در بغل بقوت بمالند قرشی گوید کہ صنان را مالش بمثل سعد و برگ سوسن و بیخ آن و آس سودہ خصوصاً سوختہ و توتیا و مرتک و شب و صبر و مر نفع کند از ینہا بگلاب و مشک و کافور اگر با آن حرارت مفرط باشد خوشبو سازند و ہمچنین مشک و سنبل و گل سرخ و برگ سیب مفرد و مجموع ابن ہبۃ اللہ گوید کہ این ذریرہ بوی بدن را خوش کند سعد و ساذج ہندی و قفلح اذخر و گل سرخ خشک ہر واحد دو جزو صندل سفید سہ جزو کوفتہ بیختہ بگلاب و کافور سرشتہ خشک کنند و بار دیگر سائیدہ بر بدن بپاشند و بآبیکہ دران گل سرخ و مورد و مرزنجوش جوشانیدہ باشند بشویند و چیزی مزیل تر برای عرق بدبو از نوشیدن شراب و خوردن ہلیون و حرشف نیست و از انچہ قطع بوی عرق کند مرداسنگ مربی و توتیا و صندل و برگ سوسن ست و بگلاب بشویند انطاکی گوید کہ در تغیر بوی تنقیۂ خلط لبعضہ یا غیر آن نمایند بعد ازان اکثار شستن جلد لبسرکہ و مالش او بمثل مازو و گلنار و کافور و جوز السرو و مرداسنگ و مرتک بگلاب و شب و مر و آب مورد کنند طبری گوید بدبوی در سر حادث شود بغیر جراحت از عفونت خلط و سم بود کہ زیر جلد سر حاصل شود و یا بخارات بسوی آن مرتقی گردد پس گرم شود و از جلد سر بعد فساد و گرمی خارج شود چنانچہ خلط بعرق برآید و ازان بدبوی گردد و اکثر این در اطفال بسبب کثرت رطوبت و قلت ریاضت و در مشایخ بسبب فساد رطوبت و قلت حرارت حادث شود و علاج این بعد استفراغ موافق استعمال این طلاست برگ سوسن یک درم مرداسنگ یک دانگ توتیای کرمانی یک دانگ پوست شجر صنوبر دو دانگ جوز السرو سوختہ یک دانگ دقاق کندر دو دانگ ہمہ را سائیدہ بشراب ریحان حل کردہ بر سر طلا نمایند و برای او طلای دیگر ست بہتر ازان و این علت را مع قطع بدبوی آن زائل کند بگیرند مر صاف کندر ہر واحد نیم درم سماق یک درم و لبسایند و بزیت یا دیگر روغنہای گرم حل کردہ بر سر طلا کنند و این بزودی بہ کند و از انچہ دران استعمال کنند آب مطبوخ این ادویہ است بگیرند جفت بلوط و گلنار و پوست انار و مازوی سبز و برگ علیق و مرزنجوش و برگ کبر و برگ حنا و در آب بجوشانند تا مہرا شود و بر سر ریزند و سر او را بشویند و عقب آن سرکہ دران اندک نوشادر حل کردہ باشند استعمال کنند و این لطف چیزیست کہ استعمال او درین علت دیدہ ام ایضاً او گوید گاہی بعض مردم را جلد و عرق ایشان بدبو گردد و این اکثر زیر بغل و زیر پاہا بود و چون عرق کنند و این بدبوی بر انواع مختلف بود و ہر واحد ازان مناسب خلط موجب او بود

پس آنچه مثل بوے الیۂ مملوحه باشد آن از عفونت رطوبات نمسه وسمه بود که درا ورده افتد و گرم نشود پس چون ترشح کند بعرق خارج شود و بآن بو بعینه مو دے گردد و آنچه بوے او مثل بوے ملح مالحه باشد آن از فساد خون و رطوبت و اخلاط غیر نضیجۂ عفنه بود که در بدن گرم شود و آنچه مثل بوے سیاخ باشد آن از رطوبات مالحه بود که احتدا و عفونت یافته غیر آنکه کمتر از ان بود که مورث حمیات گردد و بو ہاے دیگر بسیارست که چون این اخلاط مذکوره بایکدیگر مرکب شود ظاهر گردد پس بوے بغل معروف بصنان ست و بوی جلد بدفر و بوے قدمین بمفس و علاج این همه قریب بیکدیگر ست و ابتداے علاج این آنست که طبیب بقوت مریض و مزاج او نظر کند اگر متحمل استفراغ باشد ماء الاصول تا ہفت روز بنوشاند بعده استفراغ او بمطبوخ افتیمون کند و بعد از چند روز تنقیۂ سر بحب قوقایا کند و بعد از ان احشاے او را مثل جگر و طحال و معده مس کند اگر در ان فسادی باشد اصلاح آن نماید و تعدیل مزاج او کند تا ہضم او جید گردد که بعد جودت ہضم بوے عرق ہم جلد خوشبو شود و عفونات زائل گردد و تدبیر او مائل گرداند در علاج او بسوے جهت مخالف مقابل خلط موجب این بد بوے هر خلطه که باشد و بعد فراغ ازین بسوی تدبیر مریض در ماکل و مشرب او خود کند و از اطعمۂ که بول و براز و عرق را بد بو گرداند مثل انجدان و حلتیت و محروث و زردۂ بیضۂ و حلبه اجتناب نماید و بر اطعمۂ که از سرکۂ کہنه و شکر و زعفران و بچۂ مرغ و تیہو ما نند آن ساخته باشند از انچه خون صحیح پیدا کند و بسرعت ہضم گردد متوجه شود و بعد فراغ ازین جلد و بغل و قدمین او را دوا این طلا کند بگیرند برگ سوسن مربخ آن و گل سرخ و پوست عدس و تخم انار و طلع خشک و در شراب خوشبو یک شبانه روز تر کنند بعده ہموزن شراب آب بران ریزده و جوشش دہد بعده مریض را در حمام نشانند تا عرق کند و آب بر خود تر بزد و عرق او را پاک کند پس بر بدن او آن آب بر بزد و بدان بغل و زیر قدم او بمالد و در خانۂ سرد آنرا بیرون آرد و ساعتے بدارد بعده باز بسوی حمام ببرد و بران آب نیم گرم بریزد و بعد از ان بر بدن او و سه روز این دوا بریزد بگیرد زرنب و اشنه ہر یک دو درم پوست ترنج یک کف و بگلاب بجوشاند تا قریب بمہرا شدن برسد بعده آن آب را صاف کرده در ظرف پاک انداز و بران گلاب و اندک مشک و قدرے کافور اندازد و باہم آمیزد و مریض را در حمام داخل کند و عرق آورد و بدن او پاک نماید پس این آب بران ریزد و جمیع بدن او و زیر بغل و قدم بمالد و بعد آن آب نیم گرم بران بریزد که باین تدبیر بوے جلد و بغل او خوشبو گردد و از انچه بوے بغل و زیر قدم قطع کند توتیاے کرمانی و مرداسنگ و مرصاف و خاکستر جوز السرو و خاکستر خرنوب نبطی و خاکستر پوست انار ترش و پوست شجر کافور ست و آنچه براے ملوک بهر قطع بوے بغل و زیر قدمین بسازند انیست که بگیرند توتیاے کرمانی و قلیمیاے نقره و مرداسنگ مربی و خاکستر جوز السرو و پوست انار و همه را در شیر خرگوش اگر یافته شود و الا بگلاب و آب پوست شجر کافور سرشته تا ده روز خمیر کنند بعده بگلاب حل کنند و در قرع و انبیق بچکانند که از ان آب خوشبو بچکد پس هرگاه احتیاج بقطع بد بوے بغل و قدمین افتد آن موضع را بدان آب بمالند که بد بوے را بالکل قطع کند بعض اوائل ذکر کرده اند که آن لباسست که از عضو و عرق بوے بد البته قطع کند بغیر ضررے که عضو را لاحق شود و ابو ماہر جوارشے ترکیب داده که هر که را بوے جلد او بد بو بود بعد تنقیه و اصلاح غذا آنرا مفید اوست این نسخۂ اوست ہلیلۂ سیاه بروغن بادام بریان کرده بست درم زرنب و برگ شجر مریم هر واحد سه درم مصطکی و قرنفل و کندر هر واحد پنج درم طالیسفر و نارمشک هر واحد چهار درم برگ زنجشک برگ بادرنجبویه هر واحد ده درم عود غرقی یک درم همه را کوفته بیخته بعده عسل بقدر حاجت گرفته بشراب بر ہم زنند تا منحل گردد پس بآتش نرم بجوشانند و کف او بردارند تا صاف گردد بقوام آورده از آتش فرود آرند تا سرد گردد بدان ادویۂ مذکوره بسرشند بسرشتنی رقیق اگر فصل سرما باشد و غلیظ بسرشند اگر زمانۂ گرما بود و وقت حاجت استعمال کنند که این جوارش دواے عجیب ست بوے جلد و بغل را قطع کند ایضاً بمقامے دیگر می نویسد که گاہے تعفن کنج ران و بغل و زیر پستان مردم فربه را عارض شود و این علت از فرط عرق بود و اکثر آن مردم فربه را حادث شود که در اعضاے ایشان شکنها باشد از فربہی و سبب این عرق شور یا عرق عفن ست که از اخلاط عفنۂ حریفه منحل گردد پس هرگاه مردم فربه عرق کنند یا استحمام نمایند و عرق کنند مثل این مواضع مذکوره و حرکت کنند آن مواضع متعفن شوند و بخراشند پس گاہے خشک ریشه گردد که زیرا و ریم شود و بوے بد آید و نکایت بزرگ گردد و سبیل علاج کسیکه از مثل این علت بترسد انیست که از حرکت کردن در تابستان منع کنند و امر بنشستن در آب سرد در هر روز یکبار نمایند و فصد و استفراغ ماده کنند بعد از ان در ان موضع این ذرور استعمال کنند بگیرند برگ سوسن خشک دو درم توتیاے بحری سه درم گلنار و گل سرخ

وگل ارمنی ہر واحد یک درم ونیم حنائے سوختہ وپوست انار ہر واحد دو درم حضض دو ثلث درم کافور یک دانگ وہمہ را سائیدہ بسرکہ سرشتہ قرص سازند ودر سایہ خشک کردہ بدارند وہرگاہ ارادہ استعمال او باشد بسرکہ وگلاب آنرا حل کنند وبر موضع طلا نمایند واگر خواہند کہ بطریق ذرور استعمال کنند قرص نسازند وبر موضع آنرا بپاشند واین را ذرور عرقی نامند غیر آنکہ ابو عمران موسے بن سیار اختیار کردہ کہ قرص آن سازند تا اجزائے آن مختلط گردد ومن بطریق ذرور وقرص آنرا تجربہ کردم وقرص را نافع تر یافتم وہرگاہ موضع متقرح شود بسرکہ بشویند ومرہم عروق بسرکہ دران استعمال کنند ونسخۂ آن اینست بگیرند عروق اصفر یک درم مرداسنگ یکنیم درم سفیدآب یک درم وثلث درم وہمہ را خوب بسایند وموم روغن بروغن گل سازند بعدہ بران این ادویہ اندازند وآن بر آتش باشد بعد ازان فرود آرند وبگذارند تا نیم گرم بماند پس در ہاون انداختہ تسقیہ بسرکہ دہند وبسایند وتا ممکن بود تسقیہ ازان دہند واستعمال کنند گیلانی گوید کہ ادویۂ متناولہ کہ در خوشبو کردن بوئے جلد نفع کنند گاہ این فعل بسبب تخفیف معدہ بہر مواد از قبول عفونت مفسد رائحہ نمایند مثل سلیخہ وگاہ این فعل تفتیح مسام کنند تا دران رطوبات محتبس نگردد وبوئے فاسد نشود مثل کرفس وگاہ این فعل کنند بباز گردانیدن مواد عفنہ از جہت جلد وآن مثل ہلیون ست کہ این رطوبات عفنہ را بسوئے جہت بول حرکت میدہد واما ادویۂ مستعملہ از خارج اکثر انچہ این فعل کنند تسدید مسام وتکثیف جلد نمایند پس دران انچہ رائحہ آنرا فاسد کند نافذ نشود فلہذا می باید کہ تکثیر ازین ادویہ نکنند تا از تولید ادحیات رائمن باشند صفت دوائے مرکب نافع بگیرند مورد خشک وصندل سفید وسعد وقصب الذریرہ وپوست ترنج ومرزنجوش وشاہسفرم واشنہ وگل سرخ وسک وسنبل وشب مساوی الاجزاء کوفتہ بیختہ بر بغل استعمال کنند وگاہے درین اندک کافور افزودہ می شود وبدانند کہ این مرض سہل العلاج ست الا آنکہ اگر علاج آن کنند استتباع او امراض دیگر کنند ومرداسنگ را چون در سرکہ حل کنند وبر بغل طلا کنند صنان آن بزودی زائل شود مگر آن کم ست کہ مورث مرض نگردد خصوصاً آنکہ اکثر مواد قلبی ازینجا مندفع شود وشخصے را دیدم کہ این دوا استعمال کرد واین مرض زائل شد وامراض بسیار بسوئے آن متوجہ شد مثلے را بصر بالکل در اندک مدت بغیر ظہور رمد یا ورم ووجع در چشم زائل شد وضعف او زیادہ شدہ تا آنکہ بصر ازان زائل گردید واولی آنست کہ برائے دفع صنان اغتسال وتطیب استعمال کنند وبر ہمین اکتفا نمایند واگر ممکن باشد کہ استفراغ مادۂ موجبۂ آن کنند بعدہ مواد را بناحیۂ دیگر متوجہ نمایند آن اولی ست واز علاجات این استفراغ فضول ردیہ بفصد ست واسہال بمسہل لطیف وتسکین اخلاط بدن وتبدیل مزاج باغذیہ واشربۂ مناسبہ وتناول چیزیکہ بوئے بدن را خوشبو گرداند مثل نوشدارو وازفواکہ مشمش واز بقول کرفس بعد ازان شستن بدن ومالش او بآس وشب وبرگ سوسن وصندل وطلا بآب نمام ومرزنجوش وبرگ سیب کنند بعضے متاخرین می نویسند کہ در صنان ارسال زلو در ہر ماہ لازم گیرند تا مادہ جمع نشود کہ باعث عفونت گردد واستعمال ادویۂ مطیب مثل جوہر لوبان کہ بالخاصیت در صلاح وتلطیف فضلات ردیہ مفید ست کردہ باشند ونیز گاہ گاہے از ضمادات قابضہ وادویۂ مقوی جلد تا از قبول مادہ باز مانند وادویۂ کہ در ازالۂ عفونت مخصوص اند بخوراً وغسولاً بکار برند واغذیۂ جید الہضم وصالح الکیموس را غذا کنند تا خلط ردی زیادہ نشود واین حب خیلے مفید ست گل سرخ برگ مورد زر ورد اشنہ ہر یک نہ ماشہ مازو ستہ عدد سفیدۂ کاشغری مرداسنگ آہک آب نادیدہ ہر یک ہشت ماشہ صندل سفید سنبل الطیب گل قیمولیا ہر واحد یک تولہ ہمہ را در گلاب صلایہ کردہ حب برابر فندق بندند وہر روز ستہ چہار بار بآب یا گلاب سودہ ضماد سازند وبرگ انار وبرگ ریحان ورخارش تر در سرکہ وآب جوشانیدہ در روز چند مرتبہ بغل را بدان بشویند وبرائے بدبوئے میان انگشتان این ذرور بکار برند توتیائے کرمانی مرداسنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفتہ بیختہ بسرکہ تر کردہ خشک نمایند ونرم سودہ باستعمال آرند واگر بدبوئے جلد سر بسر کودکان وپیران باشد بدین دوا پوست درخت مازو وجوز السرو کوفتہ ضم کنند وبر سر مالیدہ باشند وگویند کہ در صنان بہتر آنست کہ اول فصد کنند وبعدہ جہت تعدیل مزاج سکنجبین سادہ ولیمونی وشربت تنبول وکدو وانارین وسیب وتمر ہندی ہر چہ ازینہا میسر شود در گلاب وعرق بہارنارنج وبیدمشک وصندل وشاہترہ ونیلوفر وعنبر وعود وتنبول ودارچینی وقرنفل دہند وحمام متواتر در سرد مزاجان وفصد سر ملیسے مفید ست وہمچنین غسل بآب سرد بگرم مزاجان وموسم گرما وضماد مرداسنگ وگل سرشو در گلاب آغشتہ بسیار نافع ست وہمچنین خاکستر مورد بگلاب واغذیۂ کم فضلہ وخوش گوار دہند مانند گوشت بچۂ بز ودراج وبوہ وبچۂ مرغ

بنان گندم سبوس دار و ترک خوردن چیزہای معفنہ کنند

ہزال مفرط

یعنی لاغری بسیار و اسباب این نہ گونہ است یکی قلت غذا کہ مادۂ فربہی ست و عدم وصول بدل ما یتحلل پس بدن بکاہد دوم کثرت تناول غذاے لطیف کہ ازان در بدن خون رقیق تولد کند و از غایت رقت زود تر و بیشتر تحلیل یابد و بدن بہرہ نیابد سوم اقتصار بر طعامیکہ ازان خون نیک تولد نکند و طبیعت آنرا جزو بدن نسازد چہارم ضعف قوت متصرفہ در غذا چون قوت ہاضمہ یا جاذبۂ اعضا بسبب فساد مزاج اعضا بنوعے از انواع سوء مزاج و بیشتر این بسبب سوء مزاج بارد بود یا بسبب سکون بسیار و ترک ریاضت کہ بدان سبب قوت جاذبۂ اعضا چون خفتہ گردد خصوصاً اگر طبیعت را عادت ریاضت و حرکت باشد کہ قوت جاذبہ بمعونت آن غذا را جذب کند چون آن عادت را ترک نمایند غذا را جذب نکنند پنجم آنکہ طبیعت خون را کہ در بدن پیدا شود کارہ باشد بسبب امریکہ خون را بسوے فساد متغیر گرداند و بباعث آن طبیعت ازان بغض نماید و خون صفراوی کارہ تر از رطب مائی بود ششم آنکہ در احشا آفتے باشد چنانچہ در جگر یا در ماساریقا سدہ افتد و بدان سبب غذا باعضا چنانچہ باید نا فذ نگردد یا طحال بزرگ شود و با جگر مزاحمت کند و خون بسیار ازان بجود کشد تا بہرۂ اعضا ببدن نرسد یا از جگر سودا جذب نماید و بدان سبب و بسبب ضدیت سپرز با جگر قوت جگر را نیز سست نماید و مزاج او فاسد شود و در تو زیع غذا فتورے رو نماید ہفتم آنکہ کرم دراز و حب القرع در معدہ و امعا متولد شود و از طعامہا ہرچہ خوردہ شود غذاے خود سازد و بدان سبب اعضا را نصیب تام نرسد ہشتم تنگی مسام و منافذ غذا بسبب انسداد آن از اخلاط و انطباق آن از اکتناز کہ سرما و گرماے مفرط این فعل کند یا دوام رباط مسدد مسام و مجاری پس غذا در ان منجذب نشود و گل خوردن و غلبۂ خشکی از اسباب آن باشد نہم کثرت تحلل پس انچہ از غذا بسوے اعضا منجذب شود ثابت نماند بلکہ متفرق گردد چنانچہ بسبب کشادگی مسام و از ریاضات مرئیہ و ہموم و غموم و کثرت جماع و امراض محللہ عارض شود و تشخیص ہریک ازین اسباب مذکورہ وجود آن سبب ست و بدانند ابداقی کہ در زمانۂ اندک لاغر شوند فربہی بسوے ایشان در زمانۂ اندک عود کند و آنانکہ در زمانۂ دراز لاغر شوند بعد از اجال فربہی باز آیند در زمانۂ دراز بسبب ضعف قوت آنہا از استعمال غذاے کثیر و عدم قدرت تصرف دران و قابل ترین ابدان براے تسمین آنست کہ جلد آنہا سست و قابلتر براے تمدید باشد و از انچہ انسان را محتاج بنفرت از لاغری گرداند آن ضعف ست بسبب شدت انفعال از گرمی و سردی و از مصادمات و مصاکات اشیاے صلب و از انفعالات نفسانے مثل غم و ہم و غضب و از تعب و بیداری و از استفراغ و جماع و ایضاً غذاے او در رگہاے او محتبس شود و نافذ نگردد پس عفونت پذیرد و فربہی را نیز مضرتہاست کہ مذکور گردد و فربہی معتدل چون مفرط نگردد مذموم نیست مادام کہ فربہی ضرر خود پیدا نکند مکروہ نبود زیرا کہ حیات بحرارت و رطوبت است لیکن واجب ست کہ احتیاط این نیز کنند و طریق افراط را مکروہ دارند و اگرچہ آفت ظاہر نشود انطاکی گوید کہ ہزال در اہل اقلیم اول و ثانی غالباً جبلی بود مثل سمن در اقلیم ششم و ہفتم بعدہ آن یا مزاجی باشد مثل آنکہ نزد استیلاے مرۂ صفرا و مرۂ سودا بود و یا یکے ازان ہر دو و اگرچہ بلا احتراق باشد و یا عارضے باشد و اسباب موجبۂ آن بسیار ست یا غذائی بود و آن سہ قسم ست یکے قلت آن دوم لطافت آن مع وسعت عروق سوم ردارت آن کہ براے اخلاف و تشبیہ صالح نبود و یا بدنی مثل ضعف اعضا و قصور قواے آنہا از جذب غذا بسوے آنہا و یا نفسانے باشد و اعظم آنہا ہم ست پس غم پس اہتمام مثل سیاسات ملکیہ و مناظرات علمیہ و تحصیل مثل اموال و یا خارجی از ہر سہ اسباب مذکورہ مثل افراط در ریاضت و مثل حدادے از صناعات محللہ و ازین قبیل ست وجود دیدان لعدہ ہزال یا طبیعے ست و علامتش قدرت بر جماع ست و نشاط و صحت اعضا و امتلاے عروق و یا مرضیست و علامتش سقوط قوتہا و جفاف و رقت شعر ست و موجبات ہزال مطلقاً در بحث سمن مفرط مذکور گردد علاج اولا ازالۂ سبب مہزل کنند بدانچہ در مقام ہر واحد مسطور ست و بعد از زوال سبب اشربہ و ادویہ و اغذیۂ مسمنہ استعمال نمایند بحسب حاجت و جہت جذب غذا باطراف و ظاہر بدن بحمام رفتن و بآب گرم بدن شستن نفع دارد و بعد استحمام روغنہاے مرطبہ قلیل المقدار بمالند و درین باب

جامہاے گرم لطیف پوشیدن وبآرام وسکون کوشیدن وعطریات بوئیدن وبعیش وبازی گذرانیدن وبا معشوقۂ دلربا یکجا خوابیدن لیکن بشرط قلت
جماع اثر تمام دارد وکثرت تغذیہ واستعمال ماء الجبن وماء اللحم واکل فواکہ وخواب معتدل واختیار ریاضت قلیل بر سبیل تفرج ومعجون لبوب وحلویات
وشیر وبرنج وشکر ہمہ مسمن ست وازاغذیہ کہ مخصوص باین کارست ہریسہ وحلیم وکلہ وپاچہ وگوشت طیور مسمنہ چون ماکیان وبط وکبک کباب
ساختہ ونان سمید وامثال آن ہرچہ مرطب ومغلظ وجید الکیموس ست ودر تناول اغذیہ رعایت ہضم واجب دانند ودرین صورت گوشت برہ وبز غالہ
بہترین اغذیہ است کہ ثقل ندارد وبدن فربہ مے سازد وتکثیر غذا البتہ موثر ست لیکن بشرط ہضم بالجملہ چہ در دوا وچہ در غذا رعایت معدہ
ضرورے دانند وبحسب احتمال او ادویہ واغذیہ استعمال فرمایند **ذکر ادویۂ مفردہ ومرکبہ** کہ بدن را فربہ کنند چون زن مجرب بقدر از
ثمن درم تا ربع بجلاب ولشربت سیب ہر صبح در زیادتے نور تم قبل دخول حمام بخورد وبعد خروج از حمام شوربائے ماکیان یا شوربائے
لحم گوسفند بنوشد تسمین نیک کند ومجرب سویدیست وشرب آبیکہ نخود دران ترکردہ باشند نیز در تسمین بدن مجرب اوست وکذا نوشیدن
آب آہن وکذا شیر زنان مجرب خود نوشتہ وگوید کہ بگیرند بیخ لفاح وقطعہاے کوچک کنند ویا کوبند ودر دیگ انداختہ از آب پر نمایند
ودر تہ دیگ دیگر سوراخ باریک بسیار کردہ بر دہن دیگ اول نہند وبآرد وموی ہر دو را وصل کنند وبگیرند مویز ودر دیگ ثانی یعنے
سوراخ دار انداختہ سر آن نیز بآرد وموے بند کنند وزیر دیگ اول آتش معتدل نمایند تا آنکہ آب فانی شود پس مویز گرفتہ خشک
کردہ ہر روز یک مویز بخورند کہ در تسمین تجربہ کردہ ام وایضاً از تجارب خود نوشتہ کہ دواے مسمن از اول ماہ تا چہاردہ روز در زیادت
نور ہلال استعمال کنند کہ بزودی فربہ گرداند ودوائیکہ براے فربہی شخصے مرتب سازند واجب ست کہ در خوردن اندک یا بسیار از ان
کسے دیگر را شریک نگردانند بلکہ ہر کسیکہ بر اسم او مرتب سازند آنرا بخورد وبخیلی کہ آن روئیدگی ست ودر مرج مے روید واکثر برگ او
سہ عدد میباشد آنرا کوفتہ آب او بغیشرند وہر کہ ارادۂ فربہی کند صد درم از ان آب بانیم اوقیہ شکر عراقی بخورد کہ اسہال خوب مے آرد وعقب
آن فربہی نیک پدید آید وبوے این روئیدگی مثل بوے خیار میباشد ومجرب اوست وشیر گاو تازہ وشیر بز تازہ ولبا وشیر گوسفند ومتقاص
انار شیرین بعد طعام وخوردن نان سفید تازہ وخوردن مویز وکذا لپست جو بشکر وکذا نخود مقشر بشکر بمرات کثیر واختلاط آب سبوس گندم در ادویہ فربہی وخوردن
بوزیدان در حریرہ ودر سفوفات مسمنہ وکذا حب فلفل وکذا مسکہ ومالش آن وکذا کرسنہ بریان سودہ بعسل آمیختہ ہر روز بقدر جوزہ وکذا بیخ بیروج تا نیم درم
وکذا قمح وکذا مغز حب المحلب وکذا سنبل ہندی وکذا صمغ بادام وکذا حی العالم بامصطکی وانیسون آمیختہ وکذا نوہ الصبغ وکذا ترنجبین بدن اطفال
را وکذا انزروت با خربزہ بعد خروج حمام وکذا نخالہ طلا وکذا اشقاقل وکذا سمید گندم ونشاستہ بشیر تازہ پختہ وکذا لعبت بربری وکذا دار فلفل
وکذا بلوط وکذا مویز وکثیرا وکذا حلبہ بآرد گندم پختہ وکذا سورنجان وکذا مقل مکی وکذا ابریشم وکذا قنطوریون دقیق چون استفراغ بدن
بدان نمایند وکذا لحم ورل وشحم آن وکذا ہلیون وکذا موز وکذا اغیرا وکذا صمغ عربی وکذا کتیرا وکذا کرم تر خشک سودہ سہ درم با حریرہ
آمیختہ وکذا تخم شاہسفرم وکذا لبسد وکذا تخم بادرنجبویہ وکذا طلا وکذا حریرۂ گندم با حب الزلم سودہ آمیختہ وکذا لحم ابیض اترج وکذا
حریرہ پیہ بز وآرد سفید وکذا نان گندم نو وکذا حجم بشیر تازہ وکذا لپست گندم وکذا حب بطم وکذا روغن خشخاش ہر واحد مسمن بدن ست
وبقول ملکی وغیرہ اگر تو دری را در آب یکشبانہ روز تر کنند بعدہ در خرقۂ کتان بستہ در آرد گندم نہادہ نان او در تنور بپزند بعد از ان برآوردہ
وباریک سائیدہ با آرد سفید وشکر پختہ بخورند فربہ گرداند وبقول اسرائیلی اگر نقوع عدس بہ ہفت روز بنوشند بعدہ قرص مبزر مستعمل
در رق استعمال کنند بعدہ دوغ گاو تازہ روز بنوشند بعد از ان دوغ گاو بنان سفید خشک کوفتہ بست روز بخورند بدن را فربہ ولون را حسین
گرداند وبقول رازی برنج بشیر تازہ پختہ بشکر خوردن بدن را فربہ کند وبقول ابن ماسویہ آرد باقلا وآرد نخود بشیر گوسپند پختہ بشکر خوردن
مسمن بدن ست وبقول ہرمس آرد سفید بشحم یا الیہ آمیختہ ماکیان را بخورانند تا خوب فربہ شود بعدہ ذبح کردہ سر او بریان کردہ بخورند و
بگیرند چربی او وگداختہ لپست وشکر بدان آمیختہ ماکیان بخورند ودر روغن آن بنوشند ودیگری را شریک درین نسازند خوب فربہ گرداند وبقول مدائنی اگر خصیۂ
نر در تنور خشک کنند تا مثل سویق بماند وسائیدہ آرد عدس سفید دہ چند آن بیامیزند وہمہ را در روغن گاو بپزند ودران اندکے نانخواہ آمیختہ ہر روز

پنج درم بخورند بسرعت فربہ گرداند و اگر زرشک و تخم کاسنی کوفتہ ہر واحد پنج درم عذبہ کوفتہ دہ درم ہمہ را در آب گرم یک شبانہ روز تر کنند و صبح صاف کردہ بایک اوقیہ شکر عراقی چہل روز متواتر بنوشند فربہ کند و از مجربات ابن ملی ست و اگر حرمل را در آب تر کنند و دران آب گندم تر نمایند و آن گندم را بماکیان بخورانند و بعد فراغ گندم ماکیان را ذبح کردہ بخورند فربہ کند و بقول شریف اگر ماکیان را کرمے کہ از قز جدا شود بخورانند تا فربہ شود پس آنرا ذبح کردہ بخورند خوب فربہ شوند و جبرئیل عوض کرم قز خورانیدن حرزی مرغابی بار دسرشتہ بماکیان نوشتہ **حریرہ مسمن بدن** نخود سفید در شیر تر کنند تا شیر را جذب کند پس خشک سازند و بست درم یا دہ درم ازان بگیرند و برنج و کشک جو و گندم ہر یک دو درم و نان میدہ خشک دہ درم ہمہ را کوفتہ بیختہ در شیر بپزند حریرہ مانند و بقند شیرین کردہ میل نمایند در چند روز نفع کند **دوائیکہ برائے تسمین** از مجربات اوستاد مرحوم ست مغز بادام نشاستہ کتیرا شکر سفید مساوی کوفتہ بیختہ بقدر یک تولہ بخورند بعدہ شیر گاو کہ دران لعاب صمغ عربی و نارجیل جوشانیدہ باشند بنوشند **ایضاً** از تکملہ ہندی اسگند کنجد سیاہ مقشر ہر دو برابر بکوبند و قند سیاہ برابر ہر دو آمیزند و قدرے ادرک نیز یار کنند تا دہ درم ہر روز بخورند و بعضے موصلی بجاے کنجد آمیختہ و با شکر سفوف کردہ نہ درم با شیر گاو مے خورند **روغن مسمن** تالیف حکیم عماد الدین محمود بیخ بنفشہ دو درم مغز پستہ مغز حب السمنہ مغز پنبہ دانہ مغز بادام شیرین ہر یک سہ درم مغز فندق مغز انجلک مغز ہندیانہ ہر یک چہار درم مغز چلغوزہ مغز حب الزلم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کتیرا ہر یک ہفت درم چوب چینی دہ درم موم کافوری پنجاہ درم روغن دنبہ تازہ صد درم علی الرسم مرتب سازند و بعد رفتن در حمام و کشیدن کیسہ آن بر بدن در زمانیکہ ہنوز حرارت حمام باقی بود بمالند و بدن را از پارچہ پشمی پوشیدہ دارند **سفوف مسمن** اسگند موصلی سیاہ موصلی سفید ہر سہ مساوی در دہ چند شیر گاو بپزند چون شیر جذب شود خشک نمودہ سفوف سازند و شکر برابر آمیختہ ہفت درم با شیر مادہ گاو خوردہ باشند ؂

معجون مسمن کہ در تسمین بدن مجرب نوشتہ تودری تخم خشخاش سفید ہر یک پنج درم حب المحلب زنجبیل ترفہ دارچینی شقاقل ہر یک سہ درم حب السمنہ لوز یمانی جوز جندم حب القلقل مقشر ہر یک یک درم زعفران مغز نارجیل مغز بادام مغز پستہ مغز فندق مغز گردگان مغز چلغوزہ ہر یک ہفت درم ادویہ کوفتہ بیختہ با سہ چند ہمہ عسل مصفے مقوم بسرشند و در آخر اندکے عنبر اشہب و مشک تبتی اضافہ نمایند و این دوا مقوی باہ نیز ست **مسمن عجیب الفعل** در تسمین از حکیم علی بگیرند مغز بادام شیرین و جوز ہندی فائق و مغز فندق و مغز پستہ و جوز جندم مساوی و گاہے ہم وزن یک جزو نشاستہ و نیم وزن یک جزو کتیرا اضافہ کردہ مے شود ہمہ را خوب سائیدہ دو چند ہمہ شکر سفید فائق آمیختہ بار دیگر بسایند و از جملہ بقدر دہ درم یا کم و زیادہ حسب مزاج گرفتہ با یک رطل شیر تازہ جوش خفیف دادہ بنوشند ہر روز یک مرتبہ یا دو مرتبہ و تا چہل روز برین مواظبت نمایند کہ این ہزال زائل کند و بسہولت فربہ گرداند و اثر او در بست روز ظاہر شود **ایضاً** بگیرند عناب و مویز و ہر دو را در آب نیک بجوشانند پس افشردہ صاف کردہ بپزند بعدہ مغز بادام و خشخاش سفید و مغز تخم کدو و صمغ عربی ہمہ بریان کردہ سودہ اندازند و باز اندکے بجوشانند و روغن بنفشہ و روغن ماکیان فربہ آمیزند و بجوشانند تا ہمچون حلوا شود پس گلاب بران پاشند و بجنبانند تا روغن جدا شود و آن حلوا بخورند و آن روغن بر بدن مالند و بعضے روغن را جدا نمے کنند و صرف آنرا مے خورانند **اقوال اکابر** شیخ مے فرماید واجب ست کہ نظر کنند کہ کدام سبب در ہزال مریض از اسباب ہزال ست پس علاج و ازالہ او کردہ شود مثلاً اگر غذا غیر مولد خون غلیظ قوی باشد آنچہ مولد او باشد اختیار نمایند و اقتصار نکنند بر غذائیکہ خون محمود فقط پیدا کند چہ گاہے رقیق سریع التحلل پیدا شود و اگر قوت جاذبہ در اعضا کسلان باشد تحریک و تقویت او نمایند و نگاہ بسوء مزاج کنند اگر باشد تبدیل او نمایند و مالش بدن بعد بیداری از خواب از منبہات قوت جاذبہ است و گاہے احتیاج بمنع غذا از جانب دیگر و جذب او بجانب مہزول افتد چون ہر دو جانب مختلف باشند مثل آنکہ یکدست لاغر بود و دیگر فربہ پس احتیاج شود ببستن فربہ بہ بندی از اسفل ببستنی غیر شدید الایلام بلکہ بقدریکہ مجاری را تنگ کند و غذا را از نفوذ منع نماید و بموضع قسمت رجوع کند و بجانب دیگر جذب شود و جاذبہ بمالش تنبیہ یابد خصوصاً بروغن مثل زیت باندک موم گرم کردہ بدلک غیر مجفف و ہرگاہ عضو ملتہب شود ترک نمایند بعد ازان اعادہ کنند ہرگاہ ساکن شود و اگر منافذ منسد باشد بکشایند و اگر بدن شدید الاکتناز بود و بدان سبب مسام منسد باشد تدبیر طیب ارخاے آن نمایند و استعمال مسخنات از غذا و دلات و حرکات بدنے و نفسانے کنند اگر سردی تخفیف او

کرده باشد و تبرید و ترطیب اگر حر کرز دلرز باشد و بهترین چیزیکه بدان تسخین عضو غیر قابل فربهی بسبب سردی کنند آنست که دلک نمایند پس بران دواے محمر نهند و اگر سبب ہزال طحال باشد معالجه طحال کنند و اگر ہزال بسبب دیدان باشد قتل و اخراج آن همه کنند بدانچه درباب آن مذکور شد و آسایش و تنعم و بستر نرم و سکون در سایه و نشاط و تعطیر و نوشیدن آب سرد اختیار کنند که این قوت طبیعی را بسیار قوی کند پس تصرف او در تغذیه و دفع فضول نیک گردد و این مبداء اسباب فربهی ست و از مسمنات خوردن شراب غلیظ و طعام جید الکیموس قوی مولد خون متین ست چون بهضم شود مثل هرائس و جوذابات و برنج بشیر و گوشت بریان بسبب آنکه دران از قوت لحم محتبس بود گوشت سخت پیدا کند و اما لحم مطبوخ گوشت سست منتفش غیر ثابت پیدا نماید و گوشت بط فربه و گوشت ماکیان همچنین و گوشت کبک درین باب بلیغ النفع ست و همچنین لبوب لبشکر و حمام بعد طعام شدید الجذب براے غذا بسوے بدن و مسمن ست لیکن صاحب او در معرض حدوث سدد در جگر او بود خصوصاً چون طعام او طعام صاحبان طالب فربهی باشد و کذالک سنگ گرده و مثانه کثرت نماید در هر کسیکه این سزاوار بود و دواے کسانیکه این سدد و سنگ ایشان را کثرت نماید کسی ست که در خلقت تنگ عروق باشد و هر کس چنین نیست و ایشان چون ثقل در جانب راست یعنی زیر پهلو احساس نمایند مفتحات سدد کبد معروف بنوشند و قبل طعام ایشان کهربسرکه و عسل و سکنجبین بزوری بیاشامند تا آنکه ثقل زائل شود و بهتر حمام آنست که بر هضم اول باشد و طعام منحدر شده باشد و با وجود این خوردن طعام عقب خروج از حمام بلافصل از اسباب فربهی ست و بهتر مسمن حمام ست براے اکثر مردم و خصوصاً کسانیکه ایشان در حال مثل ذبول باشند و باید که استحمام بر اول هضم باشد اعنی چون طعام از معده منحدر شده باشد مگر در اشیا با مجاہا و براے حار مزاجان دوغ مرتب از رائب غیر ترش دهند و از حیلهاے تسمین حبس خون بر عضو ست به بستن عضویکه مقابل او در جانب دیگر باشد چنانچه سابق ذکر آن کردیم و زیر عضو ببندند از جائیکه غذاے بسوے آن مے آید چون فربه باشد یا فربهی او غیر مطلوب بود مثل ساعد چون لاغر بود و کف سلیم باشد پس نزد رسغ بربندند یا عضد چون لاغر باشد و کف و ساعد سالم بود پس نزدیک مرفق از اعلی ساعد بربندند و از مسمنات آنست که تعلق بریاضت دارد و آن هر ریاضت لین بطی ست و همه این معتدل باشد بعد ازان سریع خشن قلیل معتدل در صلابت و لین و خصوصاً دلک چنانچه بیان کرده شد تا آنکه جلد سرخ گردد و بعد ازان ریاضت باعتدال کنند و استحمام تقصیر نمایند پس مسح بدن او کنند و مالش بدلک یابس نمایند بعده استعمال لطوخات مسمنه کنند و اکثر آن روغن هاے شیرین بود با ندکے موم اگر احتیاج این باشد بسبب کثرت تحلیل بدن و تبدیل آب و هوا از بزرگترین چیزے ست که رعایت آن واجب بود و چه گاهے ہزال بسبب اینها باشد و از مسمنات لطوخات ست که بعد تحریکات اعضاء و تحمیرات آنها استعمال کرده می شود مثل زفت تنها اگر بسیار سائل بود یا در روغنے گداخته بعد ریکه آنرا سائل گرداند براے لطخ و گاهے تنها که قریب از آتش کنند بر جلد استعمال مے کنند تا آنکه بگداز د بعده بچسپانند و بردارند چون سرد شود که این جذب غذا بسوے عضو کند و دران جس او نماید و قوت جاذبه را تنبیه کند و سردی را زائل گرداند و اگر بسبب ضعف قوت یا انسداد مسام در جلد باشد و آنرا لزوجت و لخونت دهد و مسام بران سدود سازد پس تنبیه قوت جاذبه کند و هر قدر که جزوے از عضو مستحیل شود باقی ماند و تحلیل نشود و واجب ست که در تابستان یک مرتبه در روز یکه استعمال کنند استعمال نمایند و در زمستان دو مرتبه و نظر کنند در گرفتن او از عضو و ترک بران بسرعت که آنرا سرخ گرداند و نفخ آن او را یا لطوخ آن پس اگر درین سرعت کند در ترک او بران مبالغه نکنند بلکه بسرعت آنرا بردارند بلکه گاهے کفایت کند که آنرا بردارند هر گاه بچسپانند گرم و آن سرد گردد و گاهے نفع کند تقدیم دلک سریع خشن صلب بر زفت بعده طلا کنند و یا بشاخ خیزران بزنند مستوے و خصوصاً بر دغن چرب کرده بضربات تا آنکه سرخ گردد و منتفخ شود بعد ازان توقف کنند بر آنکه یادتی در دلک و ضرب تحلیل کند بعده زفت بر آتش باعتدال گرم کرده بچسپانند پس هر گاه منجمد شود و سرد گردد دفعةً بردارند و بهتر آنست که قبول زفت بران آب مائل بحرارت و اندک لذع بریزند بعده زفت بکار برند و آبهاے کبریتی و قیری نیز جذاب غذا بسوے ظاهر ست جالینوس گفته دیدم که نخاسی باین تدبیر غلام لاغر را نهاد عجز را فربه ساخت پس سرین او در مدت اندک فربه گردید و کسیکه کراهت از زفت کند بدل دردغنی

از روغنهاے مسدده باندک حرارت استعمال نمایند اگر آب سرد استعمال کنند و احتمال او بر همه بدن یا بر عضو کند بعمل آرند و بهتر اوقات براے
این وقت برداشتن لطوخ در مجذوب ست پس قریب ست که قوت احاله او بخون گرداند و واجب نیست که از علاج بگریزند چون طول کند و فائده
نشود بلکه لازم ست که مواظبت بران نمایند بجز قیها و ریختن آب گرم پس بدلک از دست پس زفت وگاهے احتیاج جذب خون بغیر دلک بادویه محمره
مثل عاقرقرحا و کبریت و مثل ثافسیا افتد و از اعضا بعضے اعضائیست که در تسمین آنها احتیاج بغذا زیاده تر از معتاد افتد زیرا که بیشتر از معتاد از ان
تحلیل رود و آن محتاج براے سمن بسوے فضل باقی باشد لاسیما که دلک تحلیل کند و الکنون وارد میکنیم ادویه متناوله و حقیقها را و اما ادویه متناوله پس
غرض دران از قواے ادویه هضم و حبس غذا در معده و در امعا اندک بقوت ماسکه است و تنفیذ او در عروق و بسوے جهات کبد و این فعل
مدرات معتدله کنند خصوصاً چون در طعام و بعد آن بمدت اندک آنرا بنوشند بعد از ان احتیاج شود باجماد او در عضو و این فعل ادویه
مبرده و مخدره کنند مثل زیج و مانند آن و ادویه بالخاصیت و آن اصل تولیست و از انجمله براے معتدل مزاجان آنیست که بگیرند مغز بادام
و فندق مقشر و حبة الخضرا و پسته و شهدانج و حب الصنوبر کبار و بعسل سرشته بنادق بقدر جوز سازند و هر روز از ان پنج جوزات تا ده عدد
بخورند و بالایش شراب بنوشند که این تسمین و تحسین لون و تقویت باه کند ایضاً دواے جید مسمن و محسن لون بگیرند یک مکوک آرد سمید و
پنج اوقیه از روت و بروغن گاو هر دو را لت کنند و از ان اقراص ساخته صبح و وقت خواب بخورند و یا بگیرند بادام و بندق مقشر و حبة الخضرا و کنجد و خشخاش
مساوی و کسیلا نصف یک جزو و فانید بموزن جمله هر صبح و وقت خواب تا بست درم بطریق سفوف بخورند ایضاً از کندی بگیرند ربع کیلچه از خردع مقشر و با یک
بسایند و بران دو رطل شیر تازه انداخته بآرد گندم بقدر حاجت بسرشند و از ان اقراص طولانی یا مثل قرص نان کثیف مدمج کوچک از زیج پر شرط
زده تا سوراخ شود بسازند هر قرص بقدر اوقیه یا نصف و نان بپزند و خشک کنند و هر روز دو قرص سوده بخورند تدبیر جید براے هزال حادث
بسبب خوردن گل و سدد نواحی جگر و زردی رنگ بگیرند مویز جید و بران چهار وزن آن آب اندازند و بپزند تا بنصف رسد و بر هر قفیز مویز دو رطل خردل
و یک کف نانخواه و یک کف شکر و یک کف صعتر اندازند و چون در دو سه روز بجوش آید صاف کنند و بر ناشتا مقدار نیم رطل از ان بنوشند
و بعد سه ساعت نان بکامخ کبر و گندنا بخورند و بالاے آن نبیذ قوی بقدر یک رطل بنوشند بعد از ان چون هفت ساعت بران بگذرد
گوشت فربه بخورند و نبیذ تند تا سه رطل بیاشامند که این در قوی مزاجان از مهزولان فعل عجیب کند و رنگ نیکو گرداند و یا بگیرند کتیرا و تخم خشخاش و
جوز جندم و بهمنین و کبر و کهربا و زرنباد و مغاث هر واحد سه درم و نیم و کوفته در روغن گاو بریان کنند و بوزن دو من بست گندم بران اندازند
و هر روز از جمله تا سی درم بگیرند و از ان حریره بشیر و روغن و شکر ساخته بنوشند و بعد آن استحمام خفیف نمایند و یا بگیرند مغاث پنجاه درم و خرلق
بست درم و کتیرا چهل درم و زرنباد سی درم و کوفته بیخته بگیرند مثل ثلث همه نان سمید و نیز مثل ثلث آن بادام مقشر و ایضاً مثل ثلث
آن شکر سلیمانی و از ان هر روز بوزن بست درم در شیر گوسفند و افشرده انگور هر واحد یک رطل بگیرند و از ان حریره ساخته بنوشند و مفرد
مسمنات معتدله لبوب ست و آرد باقلا و گندم و کسیلا خصوصاً بالپست که آن باوجود این نفع لبست لینکند و حب الصنوبر لیکن
این در معده تا دیری ماند و مغاث و زرنباد و بهمنین و جمیع ادویه محرک منی مثل بلبوس و گندنا و کرسنه و لوبیا و از ادویه که قریب خواص ستانیست
که بچه نکس عسل و خشک کرده بسایند و اندک از ان بسویق آمیخته بنوشند و ازین قبیل براے محرورین از تدبیر جید آنیست که بگیرند دوغ
جغرات شیرین که جبود او بشدت نباشد و نه ترش بود و دهنیت او دور کنند تا ناقد تر و خفیف تر گردد پس مهزول آنرا نیم رطل بنوشد و بران
سه ساعت توقف کند تا آن هضم گردد بعد از ان هموزن او مرتبه دیگر بنوشد و تا عشا طعام نخورد و غذاے او بچه ماکیان فربه باشد و اگر متحمل شرب
شراب رقیق ابیض بود بنوشد و اگر قبل عشا برین استحمام نماید و قدح نبیذ رقیق صاف بنوشد بعد از ان خارج شود و طعام شب بخورد بهتر باشد و دیگر بگیرند
نخود در شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند و اگر تجدید شیر بران کنند و اکثار ازین دران بپرورند جائز بود و بگیرند برنج شسته سفید و تخم خشخاش کوفته
و گندم و جو جریش هر واحد سی درم و نان میده خشک و شکر سفید هر واحد سی درم بادام مقشر پنجاه درم و همه را جمع کرده هر روز سی درم از ان بشیر تازه
و یا روغن گاو بپزند و بنوشند و بعد آن در آبزن بقدر تحمل آن استحمام نمایند و یا بگیرند دو رطل شیر تازه و یک رطل آب و باهستگی بجوشانند تا

آب برود و بران یک اوقیه فانیذ و یک اوقیه روغن کنجد انداخته یک جوش داده بنوشند و یا بگیرند آرد نخود و باقلا و جو و برنج مساوی عدس مقشر خشخاش سفید نبوماش مقشر هر واحد نیم جزو گندم کوفته کنجد مقشر نصف جزو شکر دو جزو و حریره بشیر گوسفند ساخته صبح بنوشند و یا بگیرند بزرالبنج و در آب خوب بجوشانند وازان آب بقوت صاف نمایند بعده در سایه خشک کنند و در میان آرد سرشته در تنور بر خشت نان بپزند و هرگاه سرخ گردد ازان نان برآورده آن تخم را بسایند و دو مثقال در یک رطل فتیت معمول از کنجد و خشخاش انداخته صبح و شب کف ازین بخورند

دوای عجیب

بگیرند بزرالبنج و یکشبانه روز در آب تر کرده بشویند و خشک کرده بروغن گاو خوب لت کنند و بریان کنند بمقداریکه سائیده شود و بران چهار وزن آن بادام مقشر و همو زن آن جوز و مثل آن شکر اندازند و ازان وقت خواب پنج درم بخورند و ایضاً محرورین را کاکنج و عنب الثعلب و کاهو و توت و گوشت کبک فربه کنند و مردم بسیار لاغر مفتقر اند بمعالجه مرطبه که در باب دق و در باب یبس معده آنرا ذکر کردیم پس بدان رجوع نمایند و ایضاً اینچنین مردم را باید که طلا بزفت کنند در هر سه چهار روز یکبار بطریق معلوم و منجمله آن برای مبرودین این قیمه است بگیرند خربق سفید تودرین تخم خشخاش هر واحد دو درم بورق حب الصنوبر هر واحد سه درم حب السمنه چهار درم سورنجان بزرالبنج عاقرقرحا خولنجان بهمن سفید هر واحد یک درم کسیلا پنج درم گندم سفید یک مکوک و گندم را در شیر تر کنند چندانکه بالیده شود پس در سایه خشک کنند و بریان کرده سویق آن بسازند و همه را آمیخته بران روغن گاو ده قاشق بریزند و ازان هر صبح ده درم و هر شب ده درم بخورند و بالایش شیر بنوشند دیگر معروف حرف سفید آرد نخود آرد باقلا نانخواه هر واحد یک جزو کسیلا دو جزو زیره سیاه و فلفل هر واحد نیم جزو سائیده بآب سرشته نان او در تنور بپزند و خشک کرده باهمچند آن نان سیده خشک کرده بیامیزند و هر روز ازان حریره بشیر بسازند و یا در شوربای جوزه مرغ فربه داخل کرده قبل طعام بخورند شراب جید برای ایشان بگیرند کسیلا پنج درم و در دو رطل شراب خوشبو که دران ترشی نباشد بگذارند و سه قدح ازان صبح و شام و وقت خواب هر وقت یک قدح بنوشند و اگر اتباع او بسویق کنند نفع بخشد و لعبت بربری در سویق ایشان را شدید النفع است تسخین و ترطیب آنها کند لیکن آن شدید الحرارت است و از ایشان اصحاب یبس را معالجه لعلاج فربهی بمرطبات معلومه و تدبیر بدقوقان نمایند بعد ازان تدبیر کسیکه یبس او حرارت آورده باشد بتدبیر محرورین کنند و آنکه همراه یبس او سردی باشد بتدبیر ارباب دق شیخوخت پردازند و اما حقنها پس هر حقنه سمن کلیه مثل شیر گوسفند و مانند آن نافع و خصوصاً چون دران اندک بارزد حل کنند و بعضی ازان مرکب ست که در باب ضعف باه ذکر کرده ام و ازان یک نسخه ذکر میکنم بگیرند سر بز فربه و آنرا پاک کنند بعده خوب بکوبند و نیم رطل حلبه کوفته در دو رطل شیر بادی جمع نمایند و بگیرند گندم و برنج و نخود مهر و سه هر واحد ربع رطل بعد ازانکه این همه را جمع کنند و در آب مهراسازند و صاف کنند و آنرا و آب ازانیز با خلاط دیگر و همه را باز طبخ دهند در تنور تا آنکه سر نیز مهرا شود و جمله را صاف کنند و از شوربا سه اوقیه بگیرند و از دسومت دو اوقیه و از آرد بادام و جوز هر واحد یک اوقیه و بدان حقنه کنند و بران خواب نمایند

در تسمین عضو عضو

مثل دست یا پای یا لب یا بینی یا قلفه یا قضیب پس ممکن درین آنست که مختص بدان عضو باشد و این از جهت ماکول و مشروب نیست چه این عام ست بدن را بلکه آن از جهت جذب غذا بسوی آن عضو و حبس غذا بران و تحویل او بر طبع آن بود و این چنانچه معلوم کرده اند بدلک محمر بخشونت و با دویه محمره پس بدلک که آن تو تیر ملود و بر ریختن آب نیم گرم پس طلا کردن بزفت باشد و قومی علق بر یه را که آن کرم سرخ ست در قوت زفت مقرر کرده اند و در ابتدای این باب کیفیت استعمال زفت معلوم کرده اند و برین اعانت میکند توجه ماده بسوی آن به بستن راه ازان بسوی غیر آن و یا از تقسیم غذای آن بسوی غیر آن و این همه دانسته اند و بعض اعضا مختص باعمال اند از اعمال حادیه مثل لب و گوش و بینی و در غیر این باب مذکور شد و گویند که اگر لب بینی متقلص باشد باید که وسط آنرا بشگافند و جلد را از هر دو جانب بکشند و گوشتیکه در وسط آن باشد و صلب ازان شده باشد قطع کنند که دراز شود و تقلص زائل گردد جرجانی مینویسد که اول سبب لاغری باید جست و زائل باید کرد مثلاً اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که ازان خون رقیق پیدا شود و یا خوردن طعامها بود که ازان خون بسیار تولد نکند تدبیر را بگرداند و طعامهای مخالف آن باید فرمود و اگر سبب ضعف قوت هاضمه باشد تنقیه

معده و تقویت آن نمایند چنانچه در مقامش مذکور شده و اگر سبب کسلانی قوت جاذبهٔ اعضا بود حرکت و ریاضت معتدل فرمایند و هر صبح که از خواب بیدار شوند باعتدال بمالند و حمام و مالش روغن و آب گرم چنانکه معلوم ست و اگر سبب فساد خون باشد تدبیر موافق کنند و خون را باطریفل صغیر و مانند آن صاف کنند و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرم دراز و حب القرع علاج آن در جایگاهش مذکور شده و اگر سبب تنگی منفذها بود حمام و مالش روغن و آبزن فرمایند و عرق آورند و اگر سبب کشاده شدن مسام بود اسباب آن زائل باید کرد و در آب سرد باید نشست و باید دانست که نشاط و خوشدلی و کامرانی و جامهٔ نرم و عطرهای موافق و گوشت برهٔ بریان و مغزها چون مغز بادام و فندق و پسته و جوز هندی با شکر و نیشکر همه فربه کننده است و از هریسه و گوشت بریان و گوشت کبک گوشت سخت پیدا شود و محرور را گوشت بزغاله و مرغ خانگی فربه و برهٔ شیرمست و جوذاب نان با شکر و نلیشکر و شیر تازه تر و دوغ خاصه که نان دران ترید کنند و کاهو و برنج و انگور سفید و بادام تر با شکر موافق بود و از گوشت خشک کرده و طعامهای شور و تیز و تلخ و از ترشیها پرهیز باید کرد و اگر چیزی تیز و ترش و شور آرزو کنند آن مقدار باید که طبع را خوش کند و معجون مسمن که در قول شیخ گذشت هر بامداد بخورند و اگر کسی شراب خوار باشد بعد آن اندکی بخورد صفت حریرهٔ معتدل نخود سفید در شیر گاو تر کنند تا شیر را جذب کند و خشک کنند یک جزو ازین نخود و یک جزو کشک جو و یک جزو نان میده خشک کرده و نیم جزو کشک گندم و سه جزو شکر اول نخود و کشک جو و گندم بپزند و اندکی زیره افگنند چون پخته شود نان خشک کوفته و شکر اندازند و مقداری شیر تازه انداخته بجوشانند تا قوام گیرد بخورند و پیش ازانکه حریره خورند اورا نیک بمالند چندانکه اندامها سرخ شود و اگر یک جزو خشخاش و دو جزو مغز بادام مقشر کوفته افزایند صواب بود صفت جوارش فربه کننده بهمن سرخ و زرد و تودری سرخ و زرد و شقاقل و زرنباد و کسیلا و حبة الخضرا و شهدانج و شونیز و پسته و پست نخود و مغز بادام مقشر و کنجد مقشر برابر همه را بکوبند و چند حلبهٔ مغسول و بریان کرده سوده بآن بیامیزند و بروغن چرب کنند و بمالند و بعسل بسرشند شربتی زنان را بقدر جوز با شیر تازه و مردان را بقدر بیضهٔ مرغ با آب گرم

در فربه کردن عضو واحد

این بیشتر بمالیدن و طلا کردن بود و باشد که حیله سازند که عضو فربه را لاغر نمایند یا هر دو بیک حال کنند و این چنان بود که مثلاً یک دست فربه بود و دیگر دست لاغر آن دست فربه را اول عصابه بپیچند چنانکه از سر دست آغاز کنند و تا زیر بغل هموار بپیچند نه بسیار سخت لیکن چنانکه غذا باز دارد تا دران دست گذر نیابد پس آن غذا بدیگر دست بمالیدن و طلا کردن خاصه بروغن زیت و باندکی موم گرم کرده و مالیدن معتدل باید و هرگاه عضو گرم شود مالش موقوف کنند و چون ساکن شود باز مالیدن شروع کنند تا بدین طریق غذا ازان یکدست باز گردد و بدین دست آید و اگر مزاج سرد بود زفت رومی طلا کنند لیکن اینکه عضو را بآب گرم بشویند و بمالیدن گرم کنند و غذا بدو کشند و بعضی زفت را بر آتش دارند تا نرم شود و بر پوست تازه مالند و گرم کنند و بران موضع نهند که می باید و چون سرد شود بردارند و نگاه کنند اگر عضو زود سرخ می شود زود تر بردارند و اگر دیر تر سرخ شود زود بر ندارند و باقی همان ست که در قول شیخ مسطور شد **ابن الیاس** گوید که علاجش منع اسباب موجبهٔ انست و تناول اغذیهٔ مقوی جید الکیموس مرتب مثل هریسه و حریره و خبیصه و اغذیهٔ چرب و حلوای کثیر الغذا و لزوم خواب و راحت و خوابگاه بار در طب و حمام بعد طعام و مالش بروغن بعد ریختن آب گرم بر بدن تا غذا بسوی اطراف منجذب گردد و قبل غذا حرکت بمشی طویل آهسته و پوشیدن جامهای نرم و ترک جماع بالکل و اجتناب از حموضات و حرکات سریعه و ملازمت لهو و سرور و استماع غنای لطیف و مالش بدن هر روز قبل طعام تا سرخ گردد و خوردن طعام در روزی دو مرتبه از آنچه فربه کند از حبوب گندم و برنج و باقلا چون در شیر تازه بجوشانند با شکر و بادام و فندق و پسته چون اینها با شکر بخورند و آنچه بدن را بسیار فربه کند لحوم حملان و ماکیان و بیضه جوش کرده و جوذابه و اسفیدباجات کم توابل و کم کردن فصد و اسهال و قلت مصابرت بر جوع و عطش و ترک جلوس و مشی در آفتاب و تناول انگور شیرین پخته و انجیر تر سمنهٔ جید که بدن را فربه کند آرد برنج آرد باقلا آرد نخود و کعک کوفته جمع کرده بشیر و شکر حریره ساخته هر روز بخورند و بعد آن در حمام داخل شوند سمنهٔ دیگر جید بادام مقشر خشخاش سفید مغز چلغوزه حبة الخضرا روغن گاو مساوی شکر سفید کوفته بروغن لت کرده بشکر مقوم بآب بسرشند شربت پانزده درم صبح و شب

سمنۂ عجیبہ

که بدن را بزودی فربه کند بگیرند نخود پانزده درم و در شیر تازه یک شبانه روز تر کنند و خشک نمایند برنج مغسول و گندم و جو هر دو مقشر هر واحد سیزده درم بادام مقشر تخم خشخاش آرد میده هر واحد پانزده درم شکر سفید یک نیم رطل همه را کوفته بیخته هر روز ازان سی درم گرفته باشیر تازه پخته بنوشند خجندی گوید که علاجش بازالهٔ غموم و هموم کثیره و ترک ریاضت بسیار و تعب و خوردن حلاوات و سمنهٔ کثیر الغذا به نشاسته و لبوب و مالش بقیروطیات ساذجه بعد استحمام بآب گرم شیرین و مالش اعضا قبل طعام هر روز تا آنکه سرخ گردد و خوردن مسکه بشکر و ماهی تازه رضراضی غیر مالحه و از فواکه خربزهٔ شیرین و نارجیل و بادام و جوز و پسته و بندق باید کرد سمنهٔ عجیبه بادام مقشر بندق خشخاش مغز چلغوزه حب السمنه حبة الخضرا هر واحد یک جزو بروغن گاؤ تازه لت کرده بجلاب بسرشند و صبح و شب پنج درم بخورند دیگر عجیب تخم کدوی مقشر سوده یک جزو آرد گندم پاک دو جزو آرد برنج دو جزو باشیر گاؤ خوب بسرشند و اقراص رقیق ساخته نان بپزند بعده هر صبح یک اوقیه بگیرند و سائیده باشیر و شکر بطریق سفوف بخورند بعده در حمام داخل شوند سفوف مسمن کبیر بامغاث بهمن سفید زرنباد جوز جندم خشخاش سفید هر یک هفت درم کوفته بیخته بروغن گاو بریان نمایند و باشش صد درم پست گندم بیامیزند هر روز ده درم با شکر و بادام بخورند معجون مسمن گویند که بهتر ازین درین باب مشهود نگشته تودری سرخ تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب قلقل هر واحد یک درم زعفران یک درم مغز بادام مقشر مغز بندق مقشر نارجیل هر یک ده استار آرد برنج یک من عسل کف گرفته دو من شکر سفید فانیذ هر یک یک من کثیرا نیم من روغن کنجد یک رطل آرد باقلا آرد نخود هر یک ده استار فانیذ و شکر را کوفته با عسل آمیخته بر آتش نهند تا مخلوط گردد بعده ادویه کوفته بیخته بران اندازند و زعفران در گلاب حل کرده با شکر در پاتیله بآتش ملایم بپزند و بران روغن اندک اندک انداخته کفچه زنند تا مثل حلوا گردد بعده باجزای اول آمیزند و هر روز پنج درم بخورند و بعد آن استحمام نمایند و در نسخهٔ دیگر تودری سفید پنج درم حب المحلب زنجبیل ترفه دارچینی هر یک سه درم زیاده است و وزن زعفران دو درم و مغز بادام یک من و بندق مقشر نیم من باقی بدستور و نوشته که عجیب الاثر است سمنهٔ نافع برای حار مزاج آرد باقلا یک جزو بادام مقشر یک جزو مغز تخم کدوی شیرین دو جزو و ازان بروغن بادام و آب انار شیرین حریره سازند و آنچه بدن را فربه کند خوردن طعام بالای شراب است الا آنکه صاحب او را خطر بود و اگر تعاهد نفس خود بفصد و اسهال در هر ماه یکبار نکنند و کذا دخول حمام بر شکم سیری قرشی گوید که تعدیل مزاج و استفراغ خلط حریف بفصد وغیره کنند و مقابلهٔ هر سبب نمایند و تقویت قوت جاذبه بمالش بعد خواب کنند خصوصاً بروغن و حمام عقب خوردن غذا اگرچه افراط تسمین کند لیکن ازان خوف سدد باشد پس خوراز ان بسکنجبین ساده یا بزوری کنند خصوصاً اگر دران خوف سدد باشد اغذیهٔ طالبان فربهی همه غلیظ است و لهذا در ایشان سنگ تولد کند دوای مسمن نخود در شیر گاو تر کنند تا نرم شود و جو و گندم و برنج و ماش مقشر در آب بسیار بپزند تا مهرا گردد و مثل آن شیر اضافه کرده جوش دهند و پسته و بندق و شهدانج و حبة الخضرا و جوز و بادام و مغز چلغوزه و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خشخاش هر یک نیم جزو و بزر البنج و زیره و بهمن سفید و حب الزلم هر یک ربع جزو روغن بادام یا روغن گاو مثل ربع جمله ازین هر روز یک سکرجه استعمال کنند انطاکی در تذکره نویسد که علاج هزال ازالهٔ اخلاط مروره و حریفه است پس اگر هزال طبیعی باشد علاجش هر انچیز است که سمن واجب کند و غیر طبیعی بود پس علاج هزال کائن از ضعف عضو علاج آن عضو است و درد و لسوی صحت و کائن از هم و مانند آن راحیله در راحت ازان کنند و اگرچه بتاسی باشد و کائن از کرم را اخراج او ست و همچنین باقی اسباب است ایضاً در نزهه گوید کسیکه ارادهٔ فربهی کند اسباب او را اختیار نماید بعده دوای مسمن استعمال کند و بهترین آن از اغذیه شیر است و انجیر و قلقاس و هریسه و نخود و باقلا و لوبیا بهر نوع که استعمال نمایند و اما ادویهٔ آنچه بتجربهٔ او برای آن کرده ام ذکر میکنم سمنه برای کسیکه سن او از پنجاه سال تجاوز نکرده باشد و برودت بود بگیرند لبت درم نارجیل و ده درم پسته و پنج درم شاه بلوط و سه درم دارچینی و یک درم قرنفل و کوفته در یک صد و پنجاه درم شیر تازه بجوشانند تا سوم حصه او برود پس سی درم شکر دران انداخته گرم بعد جماع یا حمام استعمال کنند و یک عدد ماکیان بتیار دارند و طبیخ مهرا سازند پس در پنجاه درم شوربای آن چهار قیراط خرزه بقر حل کرده بعد آن بنوشند این را در هر هفته یکبار استعمال کنند مع ترک ترشیها و تمکینها و اقسام ریاضت مثل جماع و حمام سمنه برای محرور مزاج و یابس سبوس گندم و مغز بادام شیرین هر یک

بست درم پسته عذبه تخم خشخاش هر واحد پانزده درم نخود ده درم کوفته بسه صد درم آب شیرین بپزند تا سوم حصه باقی ماند و یک شب بگذارند و صبح صاف کرده باشکر استعمال نمایند و در هر هفته دو مرتبه تکرار این کنند و نقل کرده اند که عذبه تنها این عمل کند و در خواص آمده که اگر کعب بقر سوخته استفاف نمایند فربه کند و چون گندم با خنافس و حرمل سوده بپزند و ماکیان را بخورانند تا آنکه پر آنها بیفتد پس ذبح کرده بخورند بسیار فربه کند و بتجربه صحیح یافته شد سمنه که برای هر زمان ملتقط است مویز یک رطل پسپت جو نخود برنج باقلا بادام پسته جوز چلغوزه بندق شاه بلوط هر واحد نیم رطل بزر البنج خشخاش سنبل فوه مازو نارجیل آمله دار فلفل حلبه صمغ کتیرا ے هندی هر واحد سه اوقیه چوب زرشک که در مصر لبقد و قشره معروف ست حب غول انزروت هر واحد اوقیه همه را خوب سائیده در آب سبوس بپزند و دران آهن داغ کنند تا مهرا شود پس بجند همه شیر و نصف وزن آن روغن گاؤ انداخته بپزند تا شیر برود پس دو وزن آن عسل خالص اگر سرد مبرود باشد والا شکر انداخته بقوام آرند و فرود آورده بقدر جوزه صبح و مثل او شام استعمال کنند و بدانند که در خواص ثابت شده که هرگاه دواے سمن از یک کس بیشتر مردم بخورند هیچ فائده نکند بلکه گفته اند که دران اسم شخصے که براے او بسازند یاد کنند و لزوم نیت او بعمل نماید و همچنین ساختن و استعمال کردن آن در زیادتے تو فرخاصة واجب بود و عبد العزیز گوید که ادامت خرما با مغز بادام بغایت مسمن ست و انجیر با نیسون صبح تا چهل روز خوردن عجیب ست و بیضهٔ گنجشک عدیل خود ندارد و از مجربات کبیر المغز بادام و نشاسته و شکر ست و کذا دو حبهٔ حجر البقر بجلاب در حمام یا بعد آن و عقب او شوربائے گوشت پرند و از مجربات مکرره انیست که آرد جو نخود گندم برنج ماش باقلا کنجد مقشر خشخاش هر واحد یک نیم جزو شکر دو جز و یک کف بشیر گوسفند بطریق سفوف بخورند و ایضاً از مجربات کنجد خشخاش شکر هر واحد یک جزو بادام نیم جزو بزر البنج خشر جزو شربت یک اوقیه است و طبیخ بهمن بشکر برناشتا عظیم التسمین ست و بهتر ازان حجر البقر ست بسیما با بادام و نخود و از مجرب عجیب انیست که انزروت سه مثقال و نیم حجر البقر قیراط نارجیل هفت مثقال جمله چهار خوراک بعد حمام و اکل بیضهٔ نیمبرشت و از مجربات سریعه انیست که بچهٔ کوچک زنبور عسل که بر بنا ورده باشد در سایه خشک کرده یک درم بگیرند و آرد سفید ده مثقال و شکر پنج مثقال و حریره بسازند و بیضهٔ نیمبرشت بانمک نمک و کندر و انزروت بسیار نافع ست و نخود بریان بمغز بادام مثل اوست و بقراط گفته که هر دواے مبهی مسمن ست و بالعکس و سمن بعد شصت سال اثر نمی کند مؤلف اقتباس می نویسد که اگر سبب هزال کمی تولد خون در بدن باشد در تولید خون سعی بلیغ نمایند با دویه و اغذیهٔ لطیفه و مفرحات لائقه و اگر عدم متانت خون باشد بمتانت خون کوشند و اگر کاره بودن طبیعت از تغذیه خون بواسطهٔ صفراویت وغیره باشد ادویه و اغذیهٔ باردهٔ رطبه بسیار دهند و همچنین ترشیها و اگر ضعف قوت متصرفه در غذا بواسطهٔ آرام بسیار باشد ریاضت کنند و یا قوتیها و معجونات مفرحه همراه ماء اللحم بدهند و اگر بدین تدبیر فربهی رو ندهد پس ماء الجبن و یا چوب چینی هر چه مناسب مزاج بیمار باشد استعمال نمایند و عرق غیره و عرق زردک و عرق عنبر و ماء اللحم ساده بشراب ریحانی ممزوج دادن عظیم الاثر ست و باقی انواع او مثل غلبهٔ جذب سپرز خون را از جگر بسبب غلبهٔ حرارت و مثل کثرت حب القرع وغیره و مثل تحلیلات بسبب محللات خارجیه چون اعراض نفسانی و کشادگی مسام و سبقت مرض و مثل هزال و ضعف گرده و مثل ورم طحال و جگر و ورم اذنی القلب و جمیع امراض معده هر یک را بعلامات آنها که بمجالش بیان یافته شناخته برفع امراض مذکوره رفع باید کرد و باید که تدبیرے مناسب آنها که هر یک بجاے خویش بیان شده بعمل آرند و استماع اغانی لذیذه و دیدن رقص لولیان و مالیدن عطرهاے مناسبه و تبدیل لباس زود زود درین باب آیتی عظیم دارد و همچنین خوردن فواکه رطبه مانند انگور و به و سیب و امرود و انبه و خربزه و موز و مانند اینها و همچنین گوشتهاے پرندگان مانند چوزهٔ مرغ و بزغاله و تیتر و دوه و کبک و بیضهٔ اینها و بیضهٔ ماهی و دماغ همه حیوانات و حلواے بیضهٔ مرغ و زردک و شیر همه حیوانات و لبوبات وغیره

سمن مفرط یعنی فربهی بسیار

بدانکه مضرتهای فربهی مفرط بیشتر است و امراض که بمردم فربه افتد زود دریافت نمی گردد تا آنکه مستحکم نشود و بشدت میانجامد و علاج بدشواری پذیرد و همچنین فربه در هر کار عاجز و محتاج بود چنانچه شیخ الرئیس در عیوب سمن مفرط می نویسد که فربهی بسیار قید براے بدن ست از حرکت و برخاستن و از تصرف بود در اعمال

وفشارنده رگها بود بفشردن مضیق آنها پس بر روح مجال او تنگ گردد و بسیار منطفی شود و کذلک بسوی آنها نسیم هوا نرسد و بدان سبب مزاج روح ایشان فاسد گردد و ایضاً ایشان را بیم آن باشد که اندک خون از ایشان بمنفذ تنگ ریخته شود در حوالی دل و دماغ آن ورگی یکبارگی شگافته شود و بسبب هلاکت ایشان گردد و در مثل این حال و حال که قبل او باشد ایشان را ضیق النفس و خفقان حادث شود و درین هنگام تدارک حال ایشان نفصد کرده شود و بالجمله ایشان در معرض مرگ مفاجات باشند و موت بسوی فربهان با فراط سرلیع بود و خصوصاً کسانیکه در ابتدای سن فربه باشند و در ایشان عروق باریک فشارده بود و ایشان در معرض سکته و فالج و خفقان و ذرب بسبب رطوبت ایشان و سوء تنفس و غشی و حمیات ردی باشند و بر گرسنگی و تشنگی صبر نتوانند کرد بسبب ضیق منافذ روح و شدت سردی مزاج و قلت خون و کثرت بلغم و انسان بغایت فربهی نرسد الا کسیکه ادبار مزاج باشد و لهذا اولاد ایشان کمتر شود و منی ایشان اندک بود و فرزندان بسبب این ضعیف باشند و همچنین زنان فربه حامله نشوند و اگر حامله شوند اسقاط حمل کنند و ایضاً شهوات ایشان نیز ضعیف بود و جمیع فربهان چون بیمار شوند علاج ایشان صعب بود و چون مریض شوند احساس مرض خود بسرعت نکنند و فصد کردن ایشان را دشوار بود و در اسهال آوردن ایشان خطر باشد و اگر مسهل عمل کند ایشان را ضعیف گرداند زیراکه حرارت غریزی ایشان ضعیف ست و در هزال ذکر کرده ایم که بهترین آدم معتدل ست و خصوصاً از فربهی و اگر باشد و از حرکت ضعیف شود پس اگر همراه او اماره و دلائل بر رطوبت بود و مبشر بطول عمر باشد علاج بهر تخفیف مسهل گرم و مدرات قوی دهند و تقلیل غذا و خواب و کثرت تعب و حمام یابس کنند و عرق آورند و روغنهای گرم محلل چون روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات بر سبیل دوام دهند و ادویه گرم و خشک خوردن نفع دارد و خوابیدن بر زمین سخت خیلی مفید بود و هرچه در تسمین گفته شد مخالفت او ضروریست ذکر ادویه مفرده و مرکبه که بدن را لاغر کند خوردن لک دو درم هر روز بر ناهار و کذا اسقندروس یک درم با سکنجبین چند روز متواتر و کذا نان جو بدل نان معتاد بنان گندم و کذا نان ارزن و کذا اکبر مملوح و کذا زیتون سبز مملوح و کذا ماهی صغار مملوح و کذا اسیر مفرط و کذا پیاز بافراط و کذا اگنار نای خام و پخته و کذا ماهی شور کهنه و کذا اجبیر و کذا لیمون نمکین و کذا گوشت خشک کرده و کذا لحم وحوش قدید و پنیر کهنه و کثرت استعمال فلفل در طعام و کذا سرکه و مکیدن لیمون سبز بر ناشتا چند روز متواتر و تلطخ بدن مکرر بنطرون و کذا بحجر اسیوس در حمام بتکرار هر واحد مهزل بدن ست و ایضاً گویند که زیر سایه مغیلان نشستن و انگشتری رصاص در دست داشتن و در ظرف او آب خوردن بالخاصیت هزال آورد و اگر لک مغسول یک درم با سرکه چند روز ناشتا بخورند بدن را لاغر کند و طلای زبد البحر بسرکه نیز مهزل بدن ست و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر لک را بار یک سوده با بیکه دران ریوند خطائی جوشانیده باشند تر کنند و خشک کرده باز درین آب تر کرده خشک نمایند و هفت مرتبه همچنین کنند باز سائیده دو درم با آب خورده باشند بدن را لاغر کند و ایضاً اگر زیره سیاه را چهل روز ناشتا بخورند لاغر سازد و آب مقطر زیره بجای آب نوشیدن قوی التهزیل و عجیب الفعل است و آشامیدن سرکه ناشتا مهزل قویست و تخم سداب بستانی و شاخ تازه آنرا چند روز ناشتا خوردن بغایت مهزل ست حب سندروس تالیف حکیم شریف خان صاحب برای ملکه بادشاه که فربه بود و اکثر معالجات او را فائده نکرد و این را نافع یافتند سندروس سه مثقال لک مغسول دو مثقال هلیله زرد و بلیله و آمله و هلیله سیاه و هلیله کابلی هر واحد یک مثقال زیره سیاه دو درم نمک لاهوری یکدرم کوفته بیخته با آب حبها سازند و حسب مزاج مریض بدهند و این حب خفقان را نیز نفع میکند دوائیکه در لاغر کردن بدن بغایت موثر و مجرب ست لک مغسول هشت درم نانخواه بادیان زیره سیاه سداب هر یک چهار درم مرزنجوش بوره ارمنی هر واحد یک درم کوفته بیخته هر روز یکمثقال آنرا با عرق زیره سیاه بخورند و عرق زیره بجای آب بیاشامند هر وقت که تشنه شوند در اندک زمانی لاغر میگرداند ایضاً مهزل زاج زراوند دحرج جنطیانا هر یک یا نیم دانگ مرزنجوش نیم درم لک مغسول سندروس هر یک چهار دانگ کوفته بیخته دو دانگ بخورند ایضاً که بدن را لاغر کند زیره سیاه یکشبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم تخم کرفس مرزنجوش بوره سرخ هر یک سه درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم همه را کوفته بیخته هر روز یک مثقال بدهند سفوف مهزل از بیاض استاد مغفور نانخواه تخم کرفس سنبل الطیب لک مغسول هر یک نیم درم گلسرخ مرزنجوش هر واحد یکمثقال کوفته بیخته دو درم صبح با عرق زیره سیاه بخورند ایضاً منه سندروس لک مغسول مرزنجوش مساوی کوفته بیخته یک مثقال

قول با آب بخورند و اطریفل وقت شام **ایضاً** مہزل بدن لک مغسول دو درم زیرہ سیاہ نانخواہ ہر یک چہار درم خوراک دو درم با سکنجبین دو تولہ
مہرہ شیخ می فرماید کہ تدبیر ہزال ضد تدبیر سمن ست و آن تقلیل غذا است و عقب قلت غذا یعنی وقت گرسنگی حمام محلل و ریاضت شدید لیکن غذا
او قلیل المقدار و قلیل التغذیہ باشد مع تبعید زمان یعنی بعد ظہور جوع بزمان معتدبہ استحمام نمایند بعدہٗ زمانے صالح صبر کنند پس در ریاضت قوی محلل شروع
نمایند پس زمانی صالح صبر کردہ طعام مذکور بخورند و غذا را از جنسے گردانند کہ غذا ندہد و یا از جنسیکہ غذای خشک یا حریف یا شور باشد مثل عدس و کواممخ
و مخللات ولیکن نان ایشان خشکار و نان جو بود و توابل حارہ در طبیخ آنہا زیادہ کنند و از آنچہ بر تقلیل غذاے ایشان اعانت کند آنست کہ غذای دسم
ایشان مع آنکہ وصف او کردہ شد خوب چرب باشد تا زود سیر شوند خاصۃً فربہان را کہ اشتہاے ایشان و سمومات را ضعیف بود ولیکن طعام
ایشان در شبانہ روز یک وقت باشد و اعانت تحلیل مادہ صالح آن غذا کنند اگر در عروق ایشان جمع شود و بر این اعانت کند شدت تحلل بدن ایشان بریاضات
سخت و درشتی ملبوس و بستر و تبدیل آب سرد بگرم و ہواے بارد بحار و دائم کشادہ داشتن بدن در سردی شدید تا مسام بند شود و مسدود گردد
تخصف بدن برائے قشعریرہ شود پس غذا را قبول نکند و تحلل معتدل را کہ آن مقدمۂ انجذاب ما وراے او باشد منع نماید پس اگر تابستان
باشد کثف برائے حرارت کنند تا تحلیل او بسیار شود و زیادہ از آنچہ بسوے عضو منجذب گردد تحلل پذیرد و استفراغات وقتی اگر غیر معتدل
باشند و تبدیل مزاج بسوے ضد مزاج فاعل سمن اگر سردی باشد گرم کنند و اگر حرارت معتدل بود امالۂ او بسردی یا بگرمی مفرط کنند و در اکثر امراض
انفع اشیا برائے بیشتر کسانیکہ در فربہی افراط نمایند و مثل این از سردی بود استعمال ادویۂ ملطفہ است و این برائے حار نیز نافع بود و واجب ست کہ
ایشان را ریاضات سخت و استفراغات کنانند بر آنکہ او در اخلاط سہ فعل کند ہر فعل از آن معین بر تہزیل باشد بعضے از آن انیست کہ ترقیق خلط
دران و ابعاد او از انعقاد و تعریض او برائے تحلل کند و بعضے از آن انیست کہ ادرار نماید و تحریک اخلاط بسوے غیر جہت عروق کند و بعضے از ان
انیست کہ خون را افادۂ کیفیت حادہ غیر مجیب برائے قوت جاذبہ کند و ادویۂ ملطفہ در اکثر امراض ادویۂ مستعمل در اوجاع مفاصل ست و آن ادویہ بسیار
قوی در ادرار بول بود نہ معتدل کہ آن اگر مخالط شود غذا را متوجہ بعروق گرداند و بر توجہ مواد بسوے مواضع عروق قادر نبود و نہ بنا چہ بول اخذ از جہت
عروق مگر آنکہ بعد وقوع ہضم ثانی بنوشند و بر جگر رد کند و در آنجا اول فعل او ابتدا کردہ باشد بلکہ قوی باید کہ آن منقی ممیز جذاب اخلاط بسوے
غیر جہت عروق بود پس عروق گرسنہ شود و سائر افعال کند و **ایضاً** این ادویہ ادرار حیض بقوت کند پس اعانت بر تہزیل در زنان نماید
و این ادویہ مثل جنطیانا و تخم سداب و زراوند مدحرج و فطراسالیون و جعدہ است و سند روس را قوت مہزلہ بسیار ضد قوت کہربا ست و **ایضاً**
لک را درین باب خاصیت عجیب ست و ہمچنین تخم کرفس را و ازاج مہزل قوی ست لیکن آن خطرناک ست و ہمچنین مرزنجوش قوی ست
دواے مرکب بگیرند زراوند مدحرج یک درم قنطوریون دقیق دو ثلث درم جنطیانا نے رومی و جعدہ و فطراسالیون و ملح افاعی ہر
واحد ثلث درم و این یک شربت ست **دواے قوی** بگیرند بیخ قثاء الحمار و بیخ خطمی و بیخ جاوشیر و از جملہ یک درم استفاف
نمایند و **ایضاً** بگیرند نانخواہ و تخم سداب و زیرہ ہر واحد یک جزو مرزنجوش خشک و بورق ہر واحد ربع جزو و لک جزو شربتے ہر روز یک
مثقال و از ادویۂ ملطفہ سرکہ و آبکامہ است و خصوصاً بر ناشتا نوشیدن مگر آنکہ او را ضعف عصب باشد و کسے را کہ آفت در رحم
و مثانہ بود از سرکہ اجتناب نماید و شرب شراب بر نہار نیز تہزیل بدن کند بسبب تحلیل و امتلاے عروق بجار اگر شرب او بسیار بود پس
بداخل عروق نرسد و بران تاخیر طعام نمایند و ہمچنین ادویۂ ملین طبیعت کہ آن غذا را از عروق باز مے دارد و چون بسیار استعمال نمایند
قوت جاذبہ کسلان گردد و عروق معتاد تخلیہ شود و از چیزیکہ بسوے آن متوجہ شود نزد او فی حرکت از اخلاط بسوے امعا و ہر گاہ ادویۂ ملین
طبیعت و ملطف مدر باہم یکی بعد دیگر نمایند بسوے عروق چیزے بسیار متوجہ نشود و از ادویۂ لاغر کنندہ تریاق ست و استعمال
ملح افاعی و دواء الکرکم و کمونی و فلافلی و سنجرینیا و انقردیا و دواء اللک و اثاناسیا و امروسیا و اطریفل صغیر و اما طلیۂ ایشان واجب
ست کہ یا از جنس چیزے باشد کہ تبرید و تخدیر قوت جاذبہ نماید و دران سمیت باشد مثل شوکران و بیخ و یا از جنس آنکہ تحلیل شدید
نماید مثل ادہان و مرخات قوی التحلیل و لازم ست کہ استحمام ایشان بر ناشتا باشد و ہواے او معرق بود نہ مائی مرطب و اگر

مائی باشد دران دوام نکنند و از پس حمام مبادرت به تناول غذا نمایند بلکه صبر کنند و بران خواب نمایند و یا حرکت و ریاضت کنند بعده استفراغ نمایند بعد آن شی لطیف از طعامیکه خون کم تولد کند بخورند و همچنین واجب ست که دلک او محلل متواتر باشد

در تہزیل اعضاے جزئیہ

مثل پستان و خصیه و دست و پاے و مانند آن و درین تدبیر نیز بسوے احوال و شروط که در تہزیل مطلق گفته شد رجوع کرده شود و اعانت بعضیات مختص بدان نموده آید و برین اعانت کند مثل تسکین او و تبرید او و بستن مسالک غذا بسوے او و بستن رباط و ادامت او بران مسالک و جذب غذا بسوے مقابل او و باید که ادویه مستعمله دران شدید القبض باشد و ادامت استعمال او کنند و آز اطلیه که خصیه را از کبر و پستان را از عظم باز دارد اینست که بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز و بعصارهٔ بنج و روغن مورد آمیزند و بطریق مرخ استعمال کنند و ادامت طلا بجا که بجر مستی که بعض آن بر بعضے لبسایند لبسر که یا بعصارهٔ بنج کنند و همچنین کثرت طلا بشب هر روز و یا بگیرند طین حر ماز و سبز و هر دو سائیده یک روز بعسل طلا نمایند بعد آن بآب سرد بشویند و این دریک ماه سه مرتبه بعمل آرند مخصوص به پستان اینست که بران زیره بسرکه سرشته ضماد کنند و بران پارچه مبلول بسرکه سه روز گذارند بعد ازان بکشایند و پیاز سوسن سفید بران بندند سه روز دیگر نکشایند و این فعل در ماهی سه بار کنند ایلاقی و جرجانی می نویسند که چیزهاے تلخ و شور باید خورد و در طبیخ آنها توابل گرم بیشتر باید کرد چون فلفل و خردل و زیره و کرویا و سیر و بر تشنگی و گرسنگی بسیار صبر باید کرد چنانکه اشتها که پدید آمده باشد باطل شود و بر بستر نرم نباید خفت و در آبهاے معدنیه نشانند و آب گرم که دران نمک و زاج و شب و بوره و گوگرد پخته باشند بجاے آب معدنیه باشد و سندروس چهار دانگ ونیم باسکنجبین ممزوج بآب سرد خوردن درین باب نافع ست این را کشتی گیران استعمال می کنند تا عضلات و اعصاب ایشان قوے شود و خشک اندام و سبک شوند و نفس ایشان تنگ نشود و خفقان نباشد و در لاغر کردن عضو واحد آنچه مذکور شد چون قی کردن وادویه ملطف خوردن و مانند آن درین باب بکار برند ابن الیاس گوید که علاج سمن مفرط اجتناب از اغذیه کثیر الغذا و لحوم و حلویات و شیر و شراب غلیظ ست و باید که اکثر اغذیه صاحب او لقول و ترشیها و اشیاے حریفه باشد و همه آنچه مجفف بود از اسهال و ادرار و تعریق و تعب و حرکات سریعه قبل غذا و طول مقام در حمام بر خلو معده و مالش با دهان حاره مثل روغن زنبق و نسرین و خواب بر گرسنگی و بیداری و غموم و صوم و تفکر بسیار و غضب و تناول اطریفل صغیر و کبیر و اغذیه و ادویه حاره و قلیهاے مبزره و سکون در مساکن حاره و تعرض بشمس و این دوا بدن را بزودی لاغر کند سداب نانخواه بادیان تخم کرفس زیرهٔ سیاه هر واحد پنج درم بورهٔ سرخ مرزنجوش هر واحد سه درم کوفته بیخته یک مثقال تا دو درم بخورند یا هر روز نکوفی یک مثقال خورند که این بسرعت هزال آورد خجندی گوید که هر صبح سکنجبین بسیار ترش بنوشند و مزورات حامضه خصوصاً بسرکه بخورند و گویند که ماکیان غیر فربه را در سرکهٔ کهنه یک شبانه روز تر کنند پس بسداب و زیره بپزند و بران مداومت نمایند که لاغر کند دوائیکه بدن را لاغر کند اطریفل صغیر یک جزو ایارج فیقرا چهار جزو آمیخته از جمله سه درم دریک مرتبه بخورند انطاکی در تذکره می نویسد که از آنچه هزال را واجب کند مطلقاً گرسنگی ست و تناول چیزهاے شور و ترش و جماع و حمام بر خلو خصوصاً چون دران اقتصار بر هوا کنند و اطالت جلوس و پوشیدن پشم و مو و حرکت سخت و تعب و جلوس یا خواب بر مثل ریگ و خاکستر و سردی و ریاضت بر گرسنگی و ادامت اخذ مستفرغات از اسهال و تعریق و از مجربات در هزال بسرعت خوردن پودینه بسرکه است و خوردن لک و سندروس و مرزنجوش و تخم کرفس و مالش بچیزے درشت و روغن گرم مثل بابونه و نفط و در نزهه گوید که نوعیکه احتیاج تسمین بود همچنین حاجت داعی تہزیل بدن باشد پس کسیکه ارادهٔ این کند اسباب خاص را استعمال نماید مثل خواب بر زمین و دخول حمام بر ناشتا و لباس خشن و مشی در گرمی و ریگ و خوردن ترش و نمکین و ادویهٔ خاص بدان لک ست و نطرون و سندروس و فلفل و پودینه و پیاز و سیر و کندنا اکلاً و طلاءً بر ناشتا مؤلف اقتباس نوشته که سبب فربهی غرط

غلبۂ رطوبات و متانت خون بود پس اول تنقیۂ بدن بمسہلات بلغم نمایند بعدہ خون بکرات و مرات از رگہای متفرقہ گیرند و باز بکرات مسہلات دہند و ہمچنین فصد تا ہزال پدید آید و ریاضت را درین باب اثرے عظیم ست و تدابیر خشکی افزا اکثر بکار برند و این سفوف دہند نانخواہ دلک شستہ و زیرہ و سداب و بادیان خطائی ہر یک دو مثقال شرتی دو مثقال و مخدرات خفیفہ گاہ گاہے استعمال کنند و بر ریگ خفتن و نشستن بسیار مفید ست و ہمچنین بر زیرہ و سداب و نانخواہ و تخم مورد و برگ سرو و سعد و ہمچنین تکمید نمک ہندی و نانخواہ و تخم شبت و اشباہ اینہا و جملہ اعراض نفسانی مہزل اند

تشنج جلد راس

طبری گوید کہ این مرض از فرط یبوست حادث شود و پوست سر چنان نماید کہ گویا جمع شدہ حتی کہ میان اجزای تشنج راہہا مثل نہرہا پدید آید و بقراط ذکر کردہ کہ این باہل بلد سماوہ بسیار حادث شود بسبب عمل بالشان دائم در آفتاب و ابن الیاس گوید کہ سبب حدوث این یا کثرت تعرض شمس در ایام گرم ست و یا کثرت تناول اغذیہ و ادویہ حارۂ یابسہ و یا کثرت استفراغ رطوبات از جمیع بدن یا از سر تنہا و یا کثرت اغتسال باب شور و شبہ **علاج** تدبیرش بعلاج شقاق اطراف نمایند و یا ہر صبح شربت بنفشہ و ترنجبین ہر واحد دہ درم بنوشانند و غذا مزورۂ ماش و مغز بادام و اسفاناخ و گوشت ماکیان و بچۂ آن و بزغالہ دہند و سر را بروغن بنفشہ یا کدو یا بادام بمالند و شیر بر سر دوشند و از بنفشہ و خطمی سودہ و لعاب اسپغول سر را بشویند و روغن بنفشہ و روغن نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند و باب شیرین نیم گرم کہ دران بنفشہ و نیلوفر و تخم خشخاش جوشانیدہ باشند غسل کنند و استفراغات بالکل ترک نمایند و سر العمامہ کہ آنرا برابر کند بستہ دارند طبری گوید کہ علاجش گذاشتن جمیع استفراغ ست از فصد و دوا و جماع و قی و غیر آن از استفراغات و لزوم تدبیر مرطب و سعوطات مرطبہ و مالش بموم و روغن و تدہین سر دائم و ریختن آب نیم گرم بسیار بران و کدام وقت سر را کشادہ ندارند و شیر بز و زنان بر سر دوشیدن نیز نافع ست و چوزجس ذکر کردہ کہ آلۂ مثل کلاہ کہ آن تشنج را بفشارد استعمال کنند یا عمامۂ قوی بندند و دلک خفیف بدست استعمال نمایند و موی سر او را نتراشند مگر بنورہ و بعد آن بموم و روغن طلا کنند و این علت را بجز حمالان و کسانیکہ بر سر اشیای گران بر مے دارند و یا کشتی گیران ندیدم **تجندی** گوید کہ ہر صباح شرتی از اشربۂ مبردۂ مرطبہ مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشہ و شربت خشخاش بشیرۂ تخم خرفہ یا تخم خیارین بنوشند و فواکہ رطب بخورند و اغذیۂ رطبہ مثل ملوخیہ و اسفاناخیہ و کشک جو بگوشت بزغالہ و کدو تناول کنند و گویند کہ سر را بر بخار آب گرم و شیر داشتن نافع بود

غسون جبہ

و آن تشنج جلد پیشانیست با خارش و سرخی رنگ جلد و سببش امتلاے مقدم دماغ از خلط رقیق و ترشح او نزد جبہ است و این علت اکثر در سرما حادث شود و از قسم تشنج امتلائی ست **علاج** تنقیہ دماغ بمسہل و حب ایارج کنند و یا بمطبوخ ہلیلہ مقوی تبرید و بحب بنفشہ نمایند و بعد تنقیہ بقیروطی مرتب از موم و روغن بنفشہ و روغن کدو ضماد کنند و یا بزوفاے رطب مع سفیدی بیضہ طلا سازند و بخطمی و بعض لعابات سر را بشویند **طبری** گوید کہ اولاً تنقیہ بدن بچیز نافع مزاج مریض و شی مضاد فضول مجتمعہ در بدن او نمایند بعدہ تنقیہ سر او بحب مرکب از حب قوقایا و حب صبر و حب ایارج کنند و اگر احوال مریض فصد واجب کند اگر قوانین آن اطلاق نماید فصد کشایند بعد ازان امر بدخول حمام و آبزن کنند و روغن بنفشہ در بینی چکانند و تضمید جبہ باین قیروطی کنند بگیرند موم و روغن از روغن بنفشہ پس کدو را در خاکستر گرم بریان کردہ اندک آبش بیفشارند و بر موم و روغن بریزند و اندک زوفاے رطب و قدرے سفیدی بیضۂ رقیق بران انداختہ خوب حل کنند تا جملہ مختلط گردد بعدہ بر پیشانی ضماد نمایند و ضماد غلیظ باشد و یک شبانہ روز ضماد بدارند بعدہ تجدید آن کنند و ہمچنین بعمل آرند تا آنکہ جلد منبسط گردد و باین تدبیر بیشک جلد منبسط شود پس اگر بعد ازان خارش دران موضع پیدا شود دلالت کند بر بقیہ خلط کہ مترشح گردد بعد اعادہ تنقیہ اندک نمایند و روغن گل بران موضع بمالند پس اگر بعد ازان جلد منسلخ و متقشر گردد و بشرہ سرخ کریہ المنظر باقی ماند این روغن بران موضع طلا کنند کہ اعادۂ آن برنگ بشرہ جمیع بدن کند بگیرند نخود و آنرا در شیشہ خوب بسوزند پس بگیرند ازان نخود و اسپیطرج ہر یک یکدانگ و سرمۂ اصفہانی یک دو حبہ بالاے آن ہر روغن کہ خواہند چندان بریزند کہ آنرا بپوشد و سرکۂ کہنہ دو چند روغن اندازند و در شیشہ کردہ

سرآن بند نمایند و در آفتاب گذارند و هر روز یک مرتبه شیشه را بجنبانند و اندک روغن گرفته بر ناخن تجربه کنند پس هرگاه رنگ ناخن را اندکے متغیر گرداند روغن را صاف کرده در شیشه دیگر کنند و بر موضع اندک ازان استعمال نمایند و این روغن را چون در آفتاب بگذارند تا آنکه رنگ ناخن را تغیر بین نماید برص و بهق را رنگین سازد و اما غصون که بسبب برداشتن بارگران بر سر حادث شود علاجش ترک سبب موجب اوست و آنچه ازان مولودی لطفل باشد حیله در شفای او نیست پس تعرض بعلاج او واجب نبود

قرون

بقول شیخ آن زوائد کثیفه نخلیه است که بر مفاصل دست و پا بسبب شدت عمل و کثرت حرکت می روید و قرشی حکایت کرده که در زمانه ما بر سر بعضے ملوک دمشق دو زائده عظیمه شبیه بشاخهاے چارپایان روئیده بود لیکن آنها بسیار بزرگ نشدند و میان حدوث آنها و میان موت او مدت قلیل بود **علاج** قطع کنند مخلی آنرا آنچه درد نمانند بعد ازان بر باقی ادا دویه شدید الحدت از ادویه ثالیل استعمال کنند تا آنکه ساقط شود بعد آن روغن گاو بمالند و گیلانی می نویسد که اکثر این مرض تابع مزاج سوداوی بود و مبتنیٰ در زمانه ملکے را عارض مے شود که مرض بادفرنگ اورا عارض شده باشد و مزاج او سوداوی گردد

انتفاخ و حکه اصابع

یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان و این اکثر در سرما و خریف وقت صبح بسبب احتقان فضول دران و انحصاف جلد بسبب سردی هوا عارض میشود و انطاکی گوید که این مرض را بیونانی غطلاس نامند و آن ورم بحکه است که در اصابع هنگام مس آب سرد وقت صبح در سرما و خریف بهم رسد بسبب تکثف ظاهر و غلظ محتبس و گاهی کثرت نماید پس انتفاخ طول کند **علاج** از آب دریاے شور گرم کرده بشویند و یا سبوس گندم و چقندر را انجیر و کرنب و عدس مقشر و شلغم و کرسنه و ترمس هیچ ازینها میسر گردد در آب جوشانیده انگشتها را بدان بشویند و انجیر را در شراب بپزند ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان مائل بسبزی و تیرگی گردد شرط زنند بعد مس مطبوخ ضماد سازند و ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و یا بگیرند بادیان سه درم و با گلقند ده درم جوشانیده صبح بیاشامند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم سازند و انگشتان دست و پای را با آبیکه دران نمک و سبوس جوشانیده باشند و یا آب چقندر بشویند و یا بگیرند بابونه و اکلیل و شلجم و در آب اندک نمک بجوشانند و بر انگشتان بریزند و یا بگیرند انجیر و کرنب و عدس و در آب پخته اندران اصابع دست و پای دارند و یا بگیرند آرد ترمس و کرسنه و با آب شلجم بپزند و بر انگشتان ضماد کنند و اگر این ادویه فائده نکنند بزر البنج را در آب بپزند و بر انگشتها نطول کنند و نجندی گوید بمیاه مالحه بشویند و روغن گل بمالند و اگر رنگ اصابع بخضرت و کمودت مودی گردد بعد شرط عدس بروغن زیت پخته ضماد کنند و انطاکی گوید که سبوس و انجیر و حلبه و سپستان و بابونه پخته نطول سازند و در روغن بنفشه و بادام بمالند و بعسل و قرنفل و زنجبیل و حنا لطوخ کردن پس باب گرم شستن نافع بود

تعفن مابین اصابع قدمین

یعنی گنده شدن میان انگشتان پای و این از موزه و مانند آن بهم رسد چون بران لفائف بپچند و دران رطوبت آب باشد و آن میان انگشتان گرم گردد و جلد را متعفن سازد **علاج** باب گرم بشویند بعده توتیای کرمانی و گل سرخ و گل سوسن هر واحد یک جزو کوفته بیخته بران بپاشند که در اندک مدت زائل کند

تقرح قطاة

بدانکه قطاة تهیگاه و میان سرین ست پس گاهی چنان عارض شود که آنجا اولاً سرخی پدید آید بعده تشقق یا قرحه شود و بسبب کثرت خوابیدن بر پشت و خصوصاً ضعیفان ناتوان را و این علامت ردی ست دلالت بر مردن پوست بدن دارد **علاج** چون سرخی ابتدا کند بر پشت خوابیدن ترک نمایند و بران روادع چون حضض و اقاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار و غیر آن طلا نمایند و در هوا کشاده دارند و اما در مریضان بشکل پرهای نرم در پارچه نرم پر کرده بستر سازند و اگر متقرح شود مرهم سفیداب استعمال کردن نافع بود و ابن الیاس گوید که موضع سرخ را بصندلین و گلاب طلا کنند و یا بگیرند گل سرخ و آس و اقاقیا و صندلین مساوی کوفته بیخته بگلاب طلا سازند و گلاب و سرکه بران ریزند و مریض را در روزی چند بار بر پهلو بگردانند و اگر ممکن بود در زیر مریض برگ بید فرش کنند و یا مریض را در لحاف نرم تر یا بستر مملو بجادرش بخوابانند و حکیم بایزید می نویسد وقتیکه سرخی ظاهر شود حضض و گل ارمنی و کشنیز خشک و فوفل و گلنار و صندل سفید برابر ضماد نمایند و همچنین دیگر روادعات استعمال کنند

وچون نوبت بتقرح رسد باید که بمرہم رسل ومرہم شافی علاج فرمایند واز برگ بید یا طحلب ویا از پنبه وسنبهل فرش سازند وچند مرتبه در روزے از پہلو به پہلو بگردانند تا بزودی به گردد

فساد اطراف از شدت برد

گاه باشد که دست وپا از شدت سردی سبز گردد ومتعفن وسیاه شود وبریزد بهر آنکه هرگاه سردی بر اعضا رسد جلد کثیف شود ومسام بند گردد وبدان سبب حرارت وخون وابخرۂ حاره بسوی آن متوجه شود ودران بخارات محتقن گردد وعضو را بسوزد وبمیراند ومتعفن سازد وانطاکی گوید که گاهی از برد اطراف فساد آن احتقان ماده در اطراف دست وپا عارض شود پس حس کم گردد بعده رنگ متغیر شود وامر بتعفین وسقوط تدریج نماید وایضا در تذکره مینویسد که هرگاهی باهوا بود پس نکایت مشتد گردد بسبب سریان او در اعضا وگاهی باسکون آن بود پس نکایت نیارد مگر ظاهر بدن را وآن بتکثیف ایذا رساند پس اگر مزاج بارد باشد نکایت بسرعت آرد والا اول گرم شود بعده سرد گردد بسبب انحلال حرارت غریزی چنانچه واقع میشود کسی را که مثل افیون تناول کنند ودرین نوع صاحب او بمجرای طبیعی عود نکند وبدانند که برد رنگ را متغیر کند وبشره را متکرج سازد ومتمادی از آن شهوت را ساقط کند بسبب انطفای حرارت وجمود خون کند وموی را منع نماید یا ضعیف کند وامراض او بسیار ست مثل تشقیق ورعده وفالج وتشنج وجمود وعلاج هرگاه سرما در کسی کار کرده باشد جلد نمود یا بجامه گرم بپوشانند ونزد وپیش آتش نبرد بلکه بتدریج رود ودست وپا را حرکت دهد وبمالد وبروغنهاے گرم مانند زیت وسوسن ویاسمین چرب کند خصوصا هرگاه فلفل گرد وعاقرقرحا وفرفیون وجندبیدستر وحلتیت دران آمیخته باشند وضماد قنه وسیر حافظ از فساد دست ودرین باب بهتر از قطران دوائی نیست وسیر وجوز وخردل وغیره از اشیاے حاره بخورد ودر روغن گاو بسیار خوب ست خصوصا وقتیکه بران شراب صرف بخورد وحلتیت با شراب نیز نافع ست وپای را بیاتابه لشمی بپیچیده بموزه فرو کند وموزه چنان باید که دران پای توان جنبانیدن واگر دست وپایها بسبب سرما ورم کند شلغم وکرنب وانجیر وبابونه در آب جوشانیده اطراف دران نهادن نافع بود وگفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما ازان بیرون آید واگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد ودو سیاه وسبز شود باید که شرط زنند واطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود وخود بخود بند شود پس گل ارمنی در سرکه وآب حل کرده طلا نمایند بعد آن بشراب نیمگرم یا از آب وسرکه بشویند ودیگر چنین کنند واگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کنند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند طبری گوید که هرگاه سبزی دست یا از برد بهم رسد باید که شلغم را بجوشانند تا مهرا گردد پس فرود آورده درحالیکه گرم باشد دست وپا را دران نهند تا آنکه آب سرد شود واعادۂ این بدفعات متوالیه کنند تا وجع زائل گردد بعده روغن خلوق وغالیه یا روغن بلسان طلا نمایند وبگیرند روغن یاسمین ودران اندک جندبیدستر بجوشانند وبر موضع طلا کنند وانچه درین اطبای خراسان ذکر میکنند انیست که میگیرند جلد نافجه ودر آب خوب گرم تر کرده بر اصابع نزد خضرت میپوشند فی الحال الم زائل میشود واین همه تدابیر وقتی ست که عضو متعفن ومحترق نشود وهرگاه متعفن ومحترق سازد پس تلیین او بمسکه در روغن گاو کنند وهرگاه نرم شود وانچه باطل شده باشد بآهن بگیرند واستخوانیکه متغیر شده باشد خارج کنند وبمراهم موافقه علاج نمایند وانچه اهل کوهستان بیان میکنند انیست که هرگاه پاے ایشان از برف بسوزد وآنرا بشراب طلاے غلیظ متواتر میکنند پس ورم ساکن میشود واختناق دم را زائل میکند وموضع احتراق را نرم می نماید تا آنکه حس ظاهر گردد بعده بمسکه وروغن ضماد میکنند تا آنکه نرم شود بعد آن بآهن میگیرند وانا علاج اطبا طلا بمرهم ابیض معروف بمرهم کافوریست که تسقیۂ اسفیدی بیضه کرده باشند تا آنکه نرم گردد ومحترق ظاهر شود پس آنرا بگیرند وعلاج او حسب علاج اعضای محترقه کنند وانچه بران تجربه کرده ایم انیست که پایها را در خون نرگاو یا خون بز هنگام ذبح داخل کنند کاین تحلیل وجع وتلیین مواضع صلبۂ محترقه میکند ودرین علت مجرب ست ابن الیاس گوید کسیکه در سرما سفر کند ویا ماواے او در بلاد بارد بسیار برف باشد ورا می باید که صرف عنایت بحفظ اطراف از سردی نماید باین طور پایها را بلفائف مرتب از نمد مرغزی وخز به پیچد وپایها را خوب بپوشاند لاسیما که در روز شمالی باد شمالی وزد وباغذیۂ که دران سیر وپیاز بسیار باشد ودران مصالح گرم مثل فلفل وزنجبیل بود تغذیه کند ودستها وپایها را بروغن بان وزنبق وزیت وروغن غار وروغن ناردین چرب کند وهرگاه سوار شود موزۂ نمد مرغزی وفرو ثعلب ودب بپوشد ودست را در دستانۂ فرو ثعلب یا سنجاب تا تم داخل کند وهرگاه سردی رسد وایذا یابد فرود نمد وهرجائیکه حفظ نماید بپوشد وبآتش جلد قریب نشود ودر حمام داخل شود وجامه را در خانۂ اوسط بپوشد وچون از حمام بیرون آید در مسلخ استراحت کند بقدریکه

بشرهٔ او بحال طبیعی او عود کند بعد ازان نخود آب و مغز حب قرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کبک و گنجشک غذا سازد و خواب طویل در پوشش جید نماید و اما هرگاه
عضو متورم شود آنرا در آب گرم که اندران بابونه و شبت و اکلیل الملک و سبوس گندم و کاه گندم و شلجم و کرنب و شیح و نمام و مرزنجوش و
بزرکتان و قیصوم و حلبه جوشانیده باشند بدارد و اما هرگاه سبز یا سیاه گردد شرط زنند چنانچه مذکور شد پس گل ارمنی در سرکه و گلاب حل کرده یک
شبانه روز بر موضع شرط بندد و بعد ازان بشراب نیم گرم بشویند تا آنکه گوشت بروید و قرحه خشک گردد و نشاید که صاحب این علت بسکون
وجع بعد از آنکه درد شدید باشد مغرور شود و نباید که در امر او اهمال نماید و اما هرگاه در ابتدا تدارک ننماید و عفونت ساری گردد و قریب باشد که انگشتها
ساقط شود پس بهتر علاج او آنست که بران برگ چقندر و کرنب در روغن گاو پخته نهند تا آنکه هر آنچه متعفن و سبز یا سیاه شده ساقط شود و یا بران عنب الثعلب
و برگ خطمی و خبازی کوفته بروغن بنفشه آمیخته در هر روز یک بار یا دو سه مرتبه نهند بعده معالجه بعلاج قروح نماید انطاکی گوید که آنچه سردی را از بدن دفع کند
همه حار یابس بالفعل و بالقوه است اکلاً و بخوراً و تدهیناً و ایضاً پوشیدن لباسیکه از شان او این باشد و تحفظ ازان در هر مکان که هوای او لطیف
باشد مثل مصر و بعد فعلی که مهیا کند عروق را برای قبول آن مثل حمام و جماع باید کرد و الّا پیش آتش نشود که اکثر عضو را ساقط کند بسبب تحلیل آن مابقی را
و فاسد شود بلکه واجب است پوشش لفافه و جامهٔ پشم و موی و چیزی در گرم کردن سخت تر از سمور نیست و کسی را که الم برد رسد و در سرگین
که حرارت غریزی او ثابت باشد خصوصاً در سرگین اسپ نشیند و بخور بموم و عود و زریره بگیرد آنرا منع کند و مجرب ست و خوردن سیر و جوز و کذا
تدهین بزیت یا روغن گاو که دران سیر و سداب پخته باشند و شرب راسن و زنجبیل نافع و از آنچه برای دفع برد تجربه کرده شده روغن
نمام ست طلاءً و عنبر و مشک مطلقاً و هر آنچه بدان علاج امراض بارده میکنند درینجا بکار آید و ایضاً گاهی برد را از غیر انسان دفع می کنند
پس در خواص آمده که دخان طرفه اشجار را از سردی محفوظ دارد و کذا تفره سرگین کبوتر و کسیکه سنگ پشت را بر پشت او دفن کند در
زمین ازان سردی باز ماند ایضاً در نزهت گوید که آنچه در انتفاخ اصابع گذشت بدان و بکاه گندم و سرکه نطول کنند پس اگر سبز
گردد در آب گرم شرط زنند بعده بروغنهای گرم مالش کنند پس اگر متعفن شود بران چقندر و کرنب پخته نهند تا ساقط شود پس مثل
قروح علاج کنند گیلانی گوید که اگر عضو هنوز فاسد نشود و ورم نیز نکند بلکه ابتداء السبزی کرده باشد دلک نمایند بادهان حاره مثل زنبق و رازقی
و مانند آن بمالند و اگر ورم کند در آبیکه ریاحین حارهٔ مذکورهٔ سابق و کرسنه و ترمس جوشانیده باشند نهند و بروغنهای گرم چرب نمایند بعده
عدس جوش داده با شراب سوده ضماد کنند و بالجمله یاد باید داشت که هرگاه آثار سرمازدگی بر اطراف و اصابع ظاهر شود اصلاً قریب آتش نروند
و بهترین تدبیر یکه اولاً باید کرد آنست که بگرمی بدن انسان آنرا گرم کنند و اگر آن انسان قوی باشد اولی بود و اگر سینهٔ او چندان گرم باشد که اطراف سرمازده بحرارت
نواحی قلب گرم شود بهتر باشد پس اگر فائده نشود و سردی سخت تر ازان باشد که آنرا این تدبیر نفع کند تدبیر مذکور استعمال کنند بعضی متاخرین
مینویسند فساد اطراف که در موسم سرما پدید آید چنانچه وقت صبح بسبب رسیدن سردی هوا یا آب سرد انتفاخ و ورم با خارش شدید یا یکی ازینها پدید
آید و یا تمام بدن متورم و مترهل و سیاه مانند بدن موتی گردد بسبب احتباس بخارات ست زیر پوست و در پیران بیشتر افتد باید که اطراف را نزد آتش
دارند و یا بآبیکه نانخواه و نمک طعام پخته باشند بشویند و تا دیر دران نهاده دارند در دو سه روز صحت میشود و همچنین طبیخ شلجم و کذا طبیخ تخم شبت و
شلجم و کرنب و رطبه و ترمس و کرسنه و شونیز و اشنه و چادرس و ارزن و نمک طعام جملها یا هر چه ازینها بهم رسد بکار برند و چون دیر گشته تنقیه بمسهلات
بلغم نمایند و استحمام متواتر نافع باشد و اما در صورت بودن بدن متورم مانند موتی تدبیر خفیف از استسقای لحمی عمل آید

حرق النار

عضوی که از آتش بسوزد سفیدی تخم مرغ و سیاهی دوات را بمالند و گل ارمنی و سفیدهٔ کاشغری و مرداسنگ و حنا را با آب و سرکه طلا کنند و اگر بسیار
بسوزد و آبله پا افتد فصد کنند و آبله را از سوزن بشگافند و مرهم سفیداب کافوری استعمال نمایند و آهک آب نادیده را در آب حل کنند و بگذارند تا بنشیند
پس آب را از بالای آن بیخته خشک نمایند و همچنین هفت بار بشویند و خشک کنند و دو درم ازین آهک مغسول با یکدرم موم و پانزده درم روغن گل گداخته آمیزند و مرهم ساخته بکار برند

کہ درین باب بے نظیر است و این مرہم رال نیز نافع است کافور قیصوری رال کہ سفید ہر یک چہار مثقال کوفتہ بیختہ مجموع با روغن گاو تازہ کہ مساوی
ہمہ باشد در ظرف آہنے گداختہ اول رال را ریختہ دو سہ جوش دہند پس کتہ را بدستور پس کافور بریزند و یک جوش دادہ از آتش فرود آوردہ
بکار برند کہ برائے رویانیدن گوشت صالح و دفع گوشت فاسد و برائے جراحات کہنہ و زخم آتشک و ناصور نیز نافع است و چون رال را در روغن کنجد
دو سہ جوش دادہ از آب سرد بکرر بشویند نیز نافع بود و ایضاً در ابتدا طلاے گل سرشو و کذا گل بنڈول و کذا برگ گلاب سبز و گل سدا گلاب و کذا
برگ خطمی و خبازی نافع ہست و اگر بسیار بسوزد فوراً خون تازۂ گوسفند طلا کنند و آب انارین بقدر سہ تولہ با شکر سہ تولہ دیا سکنجبین سیب لیمونی علوی خان در
گلاب و عرق بید مشک دہند و غذا شوربائے بز غالہ دیا جوجۂ مرغ کہ در آن ترشی انبر یا زرشک یا انار دانہ افتادہ باشد با نان یا برنج بدہند
ذکراد ویہ یونانیہ مفید حرق النار زیت خوشبو و نمک باریک سودہ بر سوختگی آتش نہادن بہر تسکین الم و آبلۂ آن مجرب صحیح سوید لیست
وکذا آب برگ بارتنگ وکذا آب برگ چقندر ضماد کردن وکذا اندروسامن کہ آن رمان انہار ست آب برگ تازۂ او ضماد کردن و برگ خشک
او سودہ پاشیدن وکذا ایرسا مثل غبار سودہ و بروغن گل آمیختہ وکذا پوست بز تازہ بساعتے کہ جدا کنند و آن گرم باشد وکذا ذرور برادۂ آبنوس
وکذا پوست تخم غزال سوختہ خاکستر او پاشیدن وکذا برگ بیبوت مثل غبار سودہ ذرور کردن وکذا سرگین کبوتر در خرقۂ کتان صرہ بستہ بآتش
سوختن و خاکستر او بروغن گل ضماد کردن ہر واحد مجرب اوست و آستعث در وفس و غیرہما مے نویسند کہ ضماد بستان افروز وکذا سرگین
گاو وکذا نمک و آرد عسل وکذا امداد مصری با آب یا سرکہ حل کردہ وکذا اطرفہ بروغن گل وکذا کمات تر سودہ وکذا شحم خیار بشحم تازہ آمیختہ
وکذا پوست بیخ آن بسرکہ وکذا برگ آن بسرکہ وکذا سریشم ماہی بسرکہ حل کردہ و برگ سوسن کوفتہ بیختہ وکذا آب حی العالم و سولیق وکذا آب مورد
و زیت و موم وکذا حب الآس در روغن آن وکذا برگ آن سوختہ بروغن گل آمیختہ وکذا شحم لشحم بقر یا بز تازہ آمیختہ وکذا اقاقیا و سفیدۂ بیضہ
وکذا جلد ادیم سوختہ بروغن گل وکذا اسرنج بموم در روغن گل آمیختہ وکذا برگ توت شیرین سودہ بزیت خوشبو آمیختہ وکذا خاکستر کرنب بسفیدی
بیضہ وکذا خاکستر جفت پاے کہنہ بروغن گل وکذا گل قیمولیا و آب جرادۂ کدو در روغن گل دیا عوض آب کدو گلاب و سرکہ وکذا کنجد مع پوست
باریک سودہ وکذا برگ خرفہ بختہ کوفتہ یا عصارۂ برگ آن وکذا اسفیداب بروغن گل تنہا یا مع سفیدی بیضہ و صمغ عربی وکذا سریش با آب گرم گداختہ یا سوختہ
بسرکہ سرشتہ وکذا طبیخ حلبہ یا لعاب آن یا آرد آن بروغن گل وکذا عصارۂ مامیثا وکذا گل حنا وکذا صمغ عربی و سفیدی بیضہ وکذا برگ توت شامے
بروغن گل آمیختہ وکذا آب پوست باقلاے سبز یا برگ او وکذا آب عنب الثعلب و سفیداب وکذا مغزۂ عراقی بسرکہ حل کردہ وکذا خطمی خشک
بزیت آمیختہ یا برگ آن کوفتہ بزیت مخلوط کردہ دیا لعاب آن بروغن گل وکذا حنا با آب کشنیز سبز سرشتہ وکذا موے انسان سوختہ بروغن گل وکذا
استخوان سوختہ بسرکہ سرشتہ وکذا کدوے خشک سوختہ بروغن گاو آمیختہ وکذا نیل ہندی بعسل وکذا مرتک و روغن کنجد و سفیدۂ بیضہ وکذا پرسیاوشان
بروغن گل و موم وکذا آب قرظ یا طبیخ خشک آن مخلوط بسفیدی بیضہ وکذا عدس باریک سودہ بگلاب در روغن گل وکذا فوفل بروغن گل وکذا دم الاخوین
و مرداسنگ و صمغ عربی بختہ بروغن گل آمیختہ وکذا آرد جو مغسول با آب بعدہ مخلوط بسفیدۂ بیضہ وکذا آب کاکنج بسفیداب وکذا سرمق و موم در روغن گل
وکذا آہک مغسول ہفت مرتبہ بسفیدی بیضہ آمیختہ وکذا قطران و ذرور خاکستر برگ سرو وکذا خاکستر جوز السرو وکذا برگ مورد خشک وکذا ادیم سوختہ
وکذا جلد کہنہ سوختہ وکذا ودع وکذا کہربا وکذا اشاہسفرم خشک وکذا پوست شجر صنوبر کبار وکذا اسنگ مرو وکذا مغزہ وکذا پوست خربزۂ خشک کردہ
سوختہ وکذا پست جو و سماق باریک سودہ وکذا تخم خرفہ سودہ وکذا پوست شجر صنوبر صغار و مرداسنگ و دقاق کندر برائے قروح حادث ازان وکذا
پشک بز مثل غبار سودہ ہر واحد نافع سوختگی آتش ست دیگر از رسالہ مجربات حکیم علی جائیکہ بآتش سوختہ باشد اگر آہک را ہفت مرتبہ
شستہ پارچہ را بآن لطخ کنند و بچسپانند ساعت بساعت در جراحت تازہ و کہنہ کہ از سوختگی آتش و آب گرم و غیر آن باشد و متعفن شدہ باشد
عجیب نافع ست دیگر تنگر را در سبوچہ پر کنند چون گداختہ آب او خشک شود پس خاکی کہ زیر او بماند آنرا نازک بسایند و بر جراحت
سوختگی بپاشند گوشت متعفن را زائل کند و تازہ برویاند و درین باب ہیچ چیز باو نمے رسد و زود گوشت بالا مے آرد ملاحظہ کنند
کہ زیادہ نشود و با آب تنگر شستن آن جراحت نیز خوبست دیگر سفیدۂ تخم مرغ بہ آرد جو و کافور عجیب است و طلاے سرکہ لغایت مجرب

وکتیرا بلعاب اسپغول نیز مفید و کذا صندل و مداد و فوفل بآب عنب الثعلب و روغن گل و طلاے روغن کنجد بلعاب اسپغول نیز مجرب
ست **دیگر** بقول صاحب خلاصہ اگر در سوختگی آتش کرم افتد شاخ سپستان تازہ بر گردن ببندند کہ در دفع آن مجرب ست و سوختہ باروت
را ہیچ دوا بہتر از مالیدن آب پیاز سفید نیست **دواے** سوختۂ آتش از بیاض والد مرحوم اول خون بز تازہ بران اندازند بعدہ سفیدی بیضہ
افگنند پس ازان موم را در روغن کنجد گداختہ از آتش فرود آرند چون سرد شود سفیدی بیضہ داخل کنند وعقب آن سفیدۂ کاشغری حل کردہ
بر پارچہ مالیدہ چسپانیدہ باشند **ایضاً منہ** کہ سوزش دور کند و آبلہ شدن ندہد مرداسنگ کات سفید ہر واحد یک تولہ کافور
ماشہ بروغن گاؤ شستہ آمیختہ ضماد نمایند و ذرور حنا و مرداسنگ بعد تدہین بروغن گل مجفف ست و عصارۂ کشنیز با مرداسنگ نیز از مجربات
ست **ضماد** براے سوختۂ آتش رال کتہ ربسوت صندل سرخ کافور بآب سائیدہ ضماد نمایند **طلا** کہ سوختگی آتش را نفع دہد پوست انار کوفتہ
بیختہ بکفچۂ آہنی اندازند و آب بر سر آن ریزند و بر آتش بجوشانند تا غلیظ شود و سرد نمودہ در کھرل اندازند و زردۂ بیضۂ مرغ یک عدد بیامیزند و چندان
سحق نمایند کہ مثل مرہم شود و طلا کنند **ایضاً** جہت آبلہ و دمیدگی کہ از سوختگی بہم رسد بگیرند عدس مقشر و گل سرخ چندانکہ خواہند و عدس را پختہ با گل
سرخ و سرکہ خوب بسایند و طلا کنند و خرقۂ کتان را در آب سرد تر کردہ و بہ یخ سرد ساختہ بر آن افگنند **ایضاً** بعد از انکہ پوست از سوختگی افتادہ باشد
بکار آید گل قیمولیا سفیدۂ تخم مرغ قدرے سرکہ با مرہم آہک سائیدہ طلا کنند **مرہم نورہ** بہ نسخۂ حکیم علوی خان سوختن آتش و
اکلہ را نافع ست نورہ ہفت مرتبہ بآب شستہ موم سفید ہر یک پنج مثقال مرداسنگ خبث الفضہ سفیدۂ ارزیز شستہ اقلیمیاے شستہ
ہر یک یک مثقال روغن گل بست مثقال **نوع دیگر** نافع سوختگی آتش آہک شستہ چہار جزو روغن گل یا روغن چنبیلی شش جزو موم سفید دو جزو
سفیداب قلعی یک جزو ہمہ را باہم آمیختہ کف مال کنند و بکار برند و در نسخۂ دیگر مرداسنگ مغسول و سفیدۂ تخم مرغ و دم الاخوین عوض موم
داخل ست **مرہم سفیداب** کہ براے دفع خارش و آبلہ کہ از بدن بجوشد جہت سوختگی آتش بغایت مجرب از بیاض استاد
مرحوم روغن گل بست و چہار دام موم سفید شش دام سفیدۂ کاشغری دوازدہ دام سفیدۂ بیضۂ مرغ شش عدد کافور قیصوری دو دام اول
موم در روغن گداختہ از آتش فرود آرند و دیگر ادویہ سائیدہ داخل نمایند بعد ازان سفیدی تخم مرغ بیامیزند **ذکر ادویۂ ہندیہ** نافع سوختگی
آتش کونپل درخت بڑ در دوغ سائیدہ بمالند و آب برگ ارنڈ مالیدن و برگ انار سائیدہ طلا کردن نیز مفید ست **دیگر** برگ نورستۂ کنار
با دوغ مکرر بمالند و ہمچنین برگ حنا بآب سائیدہ و یا بمسکہ آمیختہ و کذا رال بمسکہ آمیختہ طلا کردن مفید و مغنی ست **دیگر** کنجد سیاہ را سوختہ و نرم سائیدہ
با روغن کنجد آمیختہ ضماد نمایند و ضماد برگ لونی سائیدہ بر عضویکہ تازہ سوختہ باشد و ہمچنین ضماد برگ و شاخ گل مہدی کہ در برشکال میروید مفید و مجرب ست
دیگر از بیاض استاد برگ بھنگ خشک سائیدہ بپاشند و بالاے آن روغن شیرین اندازند و کذا ضماد برگ گھیگوار نافع **دیگر** از نکملہ پوست
درخت تمر ہندی سوختہ خشک بپاشند و بالاے آن روغن کنجد اندازند یا با روغن مذکور آمیختہ طلا نمایند در دو ہفتہ اندمال یابد **دیگر**
براے دور کردن داغ سوختگی آتش قنب را در آوند گلی بسوزند و باریک سودہ در روغن کنجد آمیختہ در روز دو سہ مرتبہ طلا کنند و کذا ضماد برگ انار و
برگ جامن مفید **دیگر** بجہت ازالۂ داغہای سفید کہ بعد از سوختگی آتش باقی ماند مالیدن ہلیلہ و بلیلہ و آملہ بآب سائیدہ بغایت سودمند ست
دیگر بعضے مجربین می نویسند کہ اگرچہ تمام بدن سوختہ باشد ہرگز آبلہ و ریم نکند و ہمچنان خشک گردد پنبۂ منفوش بر تمامی اعضای سوختہ فوراً بچسپند
بکثرت چنانچہ در بالا پوش سامی اندازند و ہمچنان بگذارند و ہیچ حرکت ندہند روز دوم نظر کنند اگر پنبہ از جائی جدا یا کم شدہ باشد دیگر بران پوشند
در سہ روز جلد اصلی پیدا شود و پنبہ مع جلد سوختہ از خود جا بجا جدا شدہ خواہد افتاد **اقوال حذاق** شیخ گوید کہ حرق نار محتاج بادویۂ باشد کہ
جلا کنند باعتدال بغیر آنکہ گرم یا سرد کنند و نفع میکند آنرا گل پاک خفیف الوزن چون بسرکہ ممزوج بآب بران طلا کنند و چون در ساعتی کہ بسوزد سفیدۂ
بیضہ بروغن گل طلا کنند آبلہ را منع کند و **ایضاً** نفع کند اگر بگیرند برگ خطمی تر و برگ خبازی ہر واحد یکرطل و بپزند تا مہرا شود و بعد ازان بسایند و بران مرداسنگ
مربی و سفیداب قلعی ہر واحد دو اوقیہ و نیم روغن گل چہار اوقیہ آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب ہر واحد یک اوقیہ اندازند و مخلوط کردہ ضماد نمایند و چون آبلہ افتد نفع کند
آنرا عدس مقشر با گل سرخ خوب بجوشانند بعدہ با آرد جو و روغن گل سائیدہ طلا کنند و **ایضاً** آنرا نفع کند قیروطی مرتب از موم و روغن گل

وبران نورهٔ مغسول هفت مرتبه انداخته حل کنند تا هموار گردد یا نورهٔ مغسول بروغن گل وسفیدهٔ بیضه وسفیداب ارزیز آمیزند شیخ می فرماید که در علاج حرق النار دو غرض ست یکے منع آبله دوم اصلاح آنکه محترق شود و در منع آبله احتیاج افتد بادویهٔ که تبرید نماید بغیر آنکه همراه او لذع بود و اما از جهت آنکه علاج حرق کنند احتیاج افتد بادویهٔ که دران اندک جلا باقدرے تجفیف غیر کثیر بود بغیر آنکه لذع کند مع آنکه معتدل در حرارت وبرودت باشد واگر با هر دو تدبیر یکبارگی حاجت شود اولاً بهر دو تدبیر کنند بعده اگر احتیاج بتدبیر ثانی گردد آنرا العمل آرند واگر آن وقت برسد که آبله کند پس تدبیر ثانی واجب بود و ادویهٔ آن مثل قیمولیا و اطیان خفیف الجسم وعدس مطبوخ ومداد هندی ومانند آنست واما مثل کندر وعلک ودسومات این را اصلاح نیست ادویهٔ حرقیه بحسب غرض اول بگیرند صندل یا فوفل یا خشت نو یا خزف نو در آب عنب الثعلب وگلاب طلا کنند ویا مرهم از زردهٔ بیضه در روغن گل و ایضاً کاشنی و آرد جو مغسول و زردهٔ بیضه در روغن گل و ایضاً گل ارمنی وسرکه و ایضاً روغن گل وموم چندانکه باید پس دران نورهٔ مغسول با سفیداب وافیون وسفیدهٔ بیضه واندک شیر داخل کنند و ایضاً بگیرند برگ خبازی در آب شیرین بجوشانند پس بسایند و از رشته که دران باشد پاک کنند بعده با وے مرداسنگ مرنی وسفیداب قلعی وغیره که در قول مسیحی گذشت بیامیزند ادویهٔ حرقیه بحسب غرض ثانی بهترین اشیا برائے این مرهم نوره است بگیرند نوره وهفت بار بشویند تا همه تیزی آن دور شود بعده بروغن گل وزیت واندک موم اگر احتیاج آن افتد با هم بزنند وگاهے درین گل قیمولیا و سفیدهٔ بیضه واندک سرکه زیاده می کنند مرهم نوره بنسخهٔ دیگر نوره را بدستور معلوم بشویند و از آن با آب برگ چقندر و برگ کرنب در روغن گل وموم مرهم سازند واز انچه درینجا نیکوست وخوف ثبور وآبله کردن نباشد انیست که برگ اثل سوخته وخرنوب سوخته بران پاشند مرهم که برائے تحلیل الحرارت نیکوست وتجربه جید یافته شده بگیرند سرگین گاو راعی خشک شده وپوست درخت صنوبر ومشک طرامشیع هر واحد ده درم مرداسنگ سه درم خبث الفضه ده درم خبث الرصاص چهار درم آهک مغسول بآب سرد بتکرار بسیار پنج درم قیمولیا پنج درم گل قبرسی وردی وارمنی وسفیداب ارزیز هر واحد هفت درم عصی الراعی کوفته ده درم مداد فارسی یا چینی شش درم توتیائے سبز هفت درم لسان گوسفند ده درم تخم لبلاب وبرگ آن پانزده درم خبث الحدید وآب برگ خطمی وآب برگ خبازی هر واحد ده درم سوسن آزاد وپیاز آن وسوسن آسمانجونی وزعفران هر واحد پنج درم کافور چهار درم موم وروغن گل ومغز گوزن وپیه آن مقدار کفایت واز دوائیکه در قوت شدیدتر وصالح است برائے آنکه در حرارت کمتر بود انیست که بگیرند برادهٔ مس وبرادهٔ آهن ودر گل پاک یا در گل سرخ سرشته قرص سازند و در تنور یا دیگدان سوخته نگاهدارند وبطریق ذرور هنگام احتیاج بتجفیف استعمال کنند ویا بروغن گل طلا نمایند و ایضاً ازین قبیل ست که سرگین کبوتر را در خرقهٔ کتان بسته بسوزند تا خاکستر گردد و بروغن گل طلا سازند که این عجیب است ومواضع متقرحه را نفع کند گندنا جوش داده ویا لفافهٔ خرفه باپوست وبرگ مورد سوده واگر دشوار گردد برگ اثل سوخته وبرگ ینبوت سوخته واگر ازین دشوارتر شود ادویهٔ مدملهٔ قروح خبیثه استعمال کنند طبری گوید واجب ست که طبیب معالج تفقد نماید از محترق بنیهٔ او ومزاج او وجوهر عضویکه محترق شود پس اگر جوهر عضو عصبی باشد نشف حرق نکند وترطیب او معدوم نماید واگرچه صحت او تا خر نماید واگر جوهر او جوهر لحمی باشد ترطیب او البته نباید کرد وعلاج او نکنند مگر بمرهم منشف واگر جوهر او عضلی بود یا در جای سوختهٔ او نار باشد لازم ست که بمراهم متوسط بود وبستن او خفیف باشد وبقراط امر کرده که جراحات حرق نار را نباید بست مگر آنکه در و تر باشد پس بربط خفیف بربندند که ضغطه والم نیارد وحفظ مریض از تناول چیزے نماید که مزاج آنرا گرم گرداند وامر بفصد واستفراغ بمسهل نماید وترویح موضع او کنند اگر تابستان باشد وتعدیل نماید اگر زمستان بود واز آب سرد نگاهدارد تا آنکه خشک گردد واما از آب گرم در اوائل مرض محفوظ دارند ودر اواخر او استعمال آن باعتدال مضائقه ندارد وهر قدر که مریض تقلیل غذای خود کند بهتر وسریع تر به شدن جراحت باشد پس اگر مزاج مریض متغیر نشود وقاروره ونبض او بر اعتدال باشد بخوردن گوشت که جوهر او مشابه بجوهر عضو سوخته باشد باک نیست وجالینوس ذکر کرده کسیکه در اعصاب وعضله وآلیاف او جراحت بود واجب ست که غذائے او از پایچه وگوشت عضله باشد واین بهر آنست که بقراط گفته که تا خر صحت در جراحات گاهی از قلت غذای ملایم بجوهر عضو بود زیرا که غذائیکه مناسب عضو نبود طبیعت دران عضو استعمال نماید وارجیجانس درین موضع خلاف او بسیار نموده و دو مرهم برای حرق نار که چون در عضو لحمی یا عضلی وعصبی باشد ذکر میکنیم واین مرهم نسخهٔ مرهمی ست که در عضو لحمی عند حرق نار استعمال کنند وآن بالغ النفع مجرب است از آن زیاده وکم نمایند

بقدر وقت و لقدر مزاج علیل بگیرند پاے ماکیان سوای خروس و لسوزند و خاکستر او بگیرند و باریک لسایند و بگیرند نمک اندرانی سوختہ و باریک لسایند لعدہ لسفیدی بیضہ و روغن بنفشہ مربی سازند تا آنکہ مثل مرہم گردد و صورت او صورت تخلخہ و مرہم کافوری شود و ترتیب او بحل کردن و لسقیۂ او بروغن بنفشہ کنند لعد ازان بگیرند برنج فارسی و بمرات لشویند و بگذارند تا آب او خشک شود لعدہ باریک کوفتہ بیختہ سہ درم ازین آرد و مثل او خاکستر پاے ماکیان و نمک کہ ازان مرہم ساختہ شدہ یک نیم درم بگیرند لعد ازان اسرب محکوک یک درم سفیداب ارزیز یک درم و نیم بگیرند و ہمہ را در ہاون جمع کردہ روغن بنفشہ بران انداز ند و ہموارہ بیامیزند و حل کنند تا باریک گردد و مثل مسکہ شود و لعدہ بچشند اگر دران شوریت باشد سفیدی بیضۂ رقیق انداختہ حل کنند حتی کہ سطبر شود و شوریت او زائل گردد لعد ازان لطریق طلا بر جاے سوختہ استعمال کنند و نباید لسبت کہ این مرہم را در حرق نار باعضاے لحمی تاثیر نیک ست واما در اعضاے عضلی ہمین مرہم لعینہ است و درین لعاب اسپغول و شیرخرد مغز بساق بقدر زیادہ کنند و طلا نمودہ بر لبط حفیف بر بندند و آما مرہمی کہ جالینوس در قاطاجانس در عام حرق نار استعمال کردہ اینست کہ قیروطی از روغن بنفشہ سازند لعدہ بران اندک سفیداب و اندک مرداسنگ انداز ند و بگیرند زردی سہ بیضہ یا چہار بآتش بریان کردہ و بران انداز ند و قدری دماغ ماکیان و اندکے اسرنج انداختہ در ہاون بیامیزند لعدہ اندک کندر بران پاشیدہ حل کنند و استعمال نمایند و ایضاً این مرہم ذکر کردہ بگیرند اقلیمیاے فضہ یک درم مرداسنگ نیم درم توتیا دو ثلث درم قرطاس مصری سوختہ یک درم لعدہ زفت را در زیت گداختہ این ادویہ انداز ند و حل کنند و استعمال نمایند و ایضاً این مرہم ست قیروطی بروغن زیت لسازند پس در ہاون کردہ بگذارند تا نیم گرم بماند لعدہ بران مرداسنگ کوفتہ بیختہ لقدر کفایت انداختہ حل کنند و اندک اندک سرکہ بچکانند تا سطبر و باریک گردد و علامت خوبی او آنست کہ سفید شود و ازان زردی مرداسنگ زائل گردد لعد ازان در شیشہ سطبر انداختہ بالایش اندکے زیت انداز ند و شیشہ را بجنبانند تا مثل تخلخہ گردد لعدہ سرد بالفعل کنند اگر تابستان باشد و گرم کنند اگر زمستان باشد و استعمال نمایند و این مرہم از مراہم در حرق نار بالغ النفع ست و آثار حرق از بود نش برنگ برص کمتر سالم می ماند سیما چون آتش عضو را خشک کند پس واجب ست کہ در ہمہ مراہم مستعملہ در عضو سوختہ کہ بران خوف سفیدی رنگ باشد اندک حناے سوختہ و قلیلے سرمہ زیادہ کنند چہ این ہر دو تغیر رنگ می سازند پس اگر سفیدی لعد صحت ظاہر شود سبیل بازالۂ او نیست مگر بادویۂ کہ علاج برص بدان کنند مثل شیطرج در سرکہ جوش دادہ کہ این را چون بران موضع طلا نمایند رنگ او را متغیر گرداند و بران تغیر تا زمانے دراز باقی ماند و لعض اوائل استعمال داغ بارد نزد تغیر جلد تجویز کردہ اند و صورت داغ بارد اینست کہ بگیرند انبوبۂ طویل آہن و بر موضع نہادہ مص کنند حتی کہ جلد لسوزد لعدہ لسرکہ لشویند و بمرہم خل علاج کنند کہ این بہ کند و رنگ را متغیر گرداند صاحب کامل گوید کہ ہرگاہ جای در بدن لسوزد باید کہ فی الفور بران بیضہ لشکنند و یا بماد فارسی لطوخ سازند و یا لعدس جوش دادہ باریک سائیدہ و یا گل ارمنی مع سرکہ ممزوج بآب ضماد کنند و یا بگیرند عدس و لپست جو باریک سودہ لسفیدی بیضہ و روغن گل سرشتہ بران طلا نمایند و یا بگیرند اندک سفیداب در روغن گل و مرداسنگ سفیدی بیضہ و با قدری سرکہ باہم بزنند و سرد کردہ بر موضع طلا کنند و مرہم نورہ چون بر موضع طلا نمایند لسیار نافع بود و این صفت او ست آہک سفید سرد کردہ گرفتہ بران آب انداز ند و تا دو ساعت بگذارند لعدہ آب اندک اندک بریزند و آب دیگر انداز ند و ہمچنین چہار مرتبہ عمل نمایند و سنگ ریزہا کہ در زیر او بماند آنرا دور کردہ آنرا بدارند تا آب صاف شود و آہک تہ نشیند پس آنرا خشک کردہ بروغن گل خالص آمیزند و باہم بزنند تا مثل مرہم گردد و استعمال نمایند ابو منصور گوید کہ چون احتراق لاحق شود در اول امر باید کہ گلاب سرد کنند و دران پارچہ تر کردہ بر موضع نہند و ہرگاہ نیم گرم شود تبدیل آن کنند پس ہرگاہ لسبب ساکن شود بچیزیکہ آنرا از تقرح نفع کند طلا نمایند و آن اینست کہ بگیرند عدس مقشر و گلسرخ و بجوشانند تا مہرا شود و لعدہ آنرا با آرد جو و سفیدی بیضہ در روغن گل یکجا کردہ لسایند تا نرم شود و طلا نمایند و بالایش پارچہ بآب برف سرد کردہ نہند و دیگر کہ منع از تقرح کند برگ خطمی سبز بآب بپزند تا مہرا شود لعدہ از خیوط پاک کردہ در ہاون انداز ند و باآن اندک سفیداب و آب کشنیز تر و روغن گل آمیختہ حل کنند تا ہموار شود و مرہم گردد و بر پارچہ طلا کردہ بران نہند و اگر احتراق عظیم کثیر باشد و قوت صاحب او آنرا موافقت کند فصد کنند و تلطیف تدبیر او نمایند تا انصباب مادہ لسوی آن زیادہ نگردد و چون متقرح شود بمرہم سفیداب علاج کنند پس اگر قرحہ غلیظ تر شود و تسکین نیابد بمرہم نورہ معالجہ نمایند و صفت او اینست کہ آہک صاف سفید کہ آنرا در صناعت

استعمال میکنند در پارچہ باریک بہ بندند و در ظرفیکہ آب باشد آنرا بمالند تا آنکہ آہک ہمہ در آب آید و ثفل آنرا دور کنند و آن آب را بگذارند تا آنکہ آہک بتہ نشیند و آب صاف گردد پس آب را بریزند و آہک را بگذارند تا اندک خشک گردد و بعدہ بروغن مورد معمول بروغن گل خام باہم بزنند تا ہموار گردد پس استعمال نمایند و اگر درد شدید باشد اندک کافور دران داخل کنند و از انچہ تسکین وجع کند سفیدی بیضہ رقیق ست چون بروغن گل آمیختہ بارچۂ کتان الودہ بران نہند و اگر حاجت تخفیف باشد علاج باین دوا کنند بگیرند جو سوختہ شش درم و خیوط اسفنگہ غیر کہنہ سوختہ و گلنار سوختہ ہر واحد دو درم وسائیدہ بپاشند بعد ازانکہ بروغن گل چرب کنند کہ این درین علت بعدیل ست و یا استخوان ماکیان بسوزند وسائیدہ بروغن گل آمیختہ بران نہند و یا بگیرند عدس مقشر و رامک و عصفر و ہلیلۂ زرد وسائیدہ بران سفیدی بیضہ و روغن بنفشہ انداختہ حل کنند تا ہموار گردد پس برخرقۂ کتان طلا کردہ بران نہند **جرجانی** گوید ادویۂ کہ در ابتدا برای حفظ از آبلہ کردن بکار برند سرد کنندہ و نا سوزانندہ است چون سپیدۂ تخم مرغ بروغن گل آمیختہ آنرا بہ پر مرغ طلا نمایند و قیمولیا و گل ارمنی کہ سبک بود بسرکۂ ممزوج سائیدہ طلا کنند و برگ خطمی و آرد جو بحریر بیختہ و شستہ و برگ کاسنی کوفتہ با روغن گل بسایند و طلا کنند و برگ خطمی یا برگ خبازی مقدار یک رطل بغدادی بپختہ بسایند و رگہا و لیفہا ازوی بیرون کنند پس ادویۂ کہ در قول مسیحی گذشت آمیختہ طلا کنند و این طلا اورام گرم را نیز سودمند بود اما ادویۂ کہ بعد آبلہ کردن و در ریش گشتن بکار برند مرہم آہک ست و نسخۂ آن سابق مسطور شد **ابن الیاس** گوید کہ بگیرند سفیداب ارزیز و مرداسنگ مربی در گل سرخ و باریک سودہ بسرکۂ کہنہ بسرشند و ضماد کنند و یا گل ارمنی افزودہ بسفیدی بیضہ باہم زدہ سرد بر موضع طلا نمایند و اگر آبلہ بسیار شود و با آن درد و سوزش سخت باشد ہر صبح سکنجبین سادہ و گلاب ہر واحد دہ درم یا آب انار رین بتخم افشردہ مع شکر سفید بنوشانند و تغذیہ بمزورات حامضہ مثل آب غورہ و انار دانہ و زرشک نمایند و فصد سرو کنند و خون بقدر قوت و واجب برآرند و بر ہم سفیداب یا مرہم نورہ طلا سازند **انطاکی** گوید کہ قاعدہ در علاج این مرض تبرید محل و تخفیف اوست خاصۂ انچہ حرق بہ آبلہ کردن کہ آن تمیز مائیت کند و تمیز آن از عروق جذب نماید نرسد پس دران ہنگام از شرط و امتصاص مادہ بحجاجم چارہ نباشد و ہمین بفصد درینجا مراد اطباست نہ فصد اصلی و این را بدانند کہ درین بسیار اطبا راہ غلط کردہ اند بعدہ اگر علامات حرارت غالب باشد تبرید از داخل واجب بود و الا ادویۂ وضعیہ کفایت باشد و انچہ حرق نار را مخصوص ست ازانجملہ مداد محلول بآب ست و قریب اوست خاکستر جو بزردۂ بیضہ نفیس گفتہ کہ این منسوب بحارث بن کلدہ است و قوی تر ازان آرد برنج بسفیداب و خاکستر پای ماکیان ست بہر آنکہ این قوی التخفیف ست بلکہ در شرح اسباب ست کہ استخوان قوی ترین مخففات ست و این قوی ترین آنہاست و عام بجمیع حرق انواع طینہاست خصوصاً طین قیمولیا و مرہم سفیداب یا مرہم خل و مرہم نورہ و کتیرا و نشاستہ و لعاب اسپغول و کنوچہ بگلاب و آب کشنیز و بدانند کہ من درینجا تبرید مطلقاً مناسب نمی بینم بسبب احتمال آنکہ حرارت بتکثیف محتبس شود پس فاسد گردد و لیکن اولا تسکین سوزش می کنم بعدہ انچہ مفتح و مرخی مثل روغنہا باشد استعمال می نمایم و اگر اتفاق دوائی افتد کہ دران تفتیح و اخراج حرارت مع تسکین الم باشد آن بغایت نافع بود و ہمچنین دوا امرا میسر نشد مگر این دوا کہ تالیف او کردم و عجیب مجرب آمد **صنعت آن** آب حی العالم سہ اوقیہ روغن بنفشہ یک اوقیہ و نیم موم خام نیم اوقیہ روغن و آب را بپزند تا آب برود پس موم اندازند تا ممزوج گردد و سرد کردہ بران یک درم کافور محلول در سفیدی دو بیضہ اندازند و مخلوط کردہ بردارند **گیلانی** از بولس نقل کردہ کہ انچہ معالج است برای آنکہ معالجۂ این بدان کنند گل قیمولیا و گل بلاد فرنطس و ہر گل سبک ست چون بطوخ آن کنند بسرکہ کہ ترشی او سخت نباشد یا بآب از آبلہ منع کند بیضۂ خام ہمان ساعت بر موضع با پشم نرم بنہند و این تبرید اندک نماید و تخفیف بغیر سوزش کند **خضر** گوید کہ علاجش مبادرت تبرکردن در آب سرد و پاشیدن برف بر عضو و بطخ برد شنائی معمول از ماز و زاج و بطخ بآب کشنیز سبز با سفیدی بیضۂ و مسکۂ تازہ و شیرج و سفیداب و کافور است و اگر سن احتمال کند فصد کنند و اولی حجامت بر ساقین ست و بران خرقۂ کتان سرد کردہ ساعت بساعت نہند و بعد عدس مطبوخ و گل ارمنی بسرکہ یا بآب کشنیز ضماد سازند این تدبیر ایشان تا یک ہفتہ ست و اغذیۂ آنہا مزورات بمثل عناب و آلوبالو و خرفہ و شربت ایشان شربت آلو و شربت نیلوفر باید پس اگر ورم اشتداد نماید و بدن ممتلی باشد تنقیۂ بطبیخ فواکہ نمایند و چون از ہفتۂ اول تجاوز کند بطول بجوشاندہ خطمی و گل بنفشہ و نیلوفر و جو و بطخ او بمرہم ابیض کنند پس اگر قرحہ و آبلہ بر مواضع افتد علاج بمرہم کافور و مرہم نورہ یا مرہم شادنج یا مرہم معمول از خاکستر پای ماکیان و خاکستر نمک اندرانی و آرد برنج و سفیداب ارزیز و سفیدی بیضہ و روغن بنفشہ کنند

حرق الماء

عضویکه از آب گرم سوخته باشد علاجش همانست که در حرق النار گذشت و خاکستر مو بزردی تخم مرغ مخلوط کرده در اینجا بسیار فائده میکند و گویند که از ضماد حنا اگر سوده آبله نشود و جمله اطبا آن باین مخصّص ست و بقول جالینوس و غیره ضماد طلق محلول بسفیدی بیضه سرشته و کذا زردی و سفیدی بیضهٔ خام باهم مخلوط کرده و کذا سفیدی بیضه بر پنبه مالیده و کذا پنبه یا خرقهٔ کتان کهنه بآب نمک آغشته و کذا کافور و گلاب و کذا صندل سفید بگلاب حل کرده و کذا سفیداب ارزیز و سفیدی بیضه در روغن گل و کذا برگ سوسن سفید و کذا بیخ آن بروغن گل و موم زرد و کذا شنگرف بروغن گل و موم زرد آمیخته و کذا ثمر زیتون سبز که سیاهی در ان آغاز کرده باشد باریک سوده و کذا مرداسنگ بآب سوده هر واحد نافع سوختگی آب گرم ست اقوال اطبا ابوسهل گوید که اگر احتراق بآب گرم باشد نفع می کند آنرا قبل از انکه آبله کند آب زیتون نمکین یا مری یا آب سماق یا آب ماهی شور و آب برگ مورد و بعد آبله کردن مرهم سفیداب و مرهم نوره مغسول بوعلی مینویسد که گاهی چنان اتفاق افتد که دیگ جوشیده یا آب گرم بر عضو انسان ریزد و فعل آتش کند و اصوب برای او انیست که فی الحال قبل از انکه آبله کند مثل صندل و گلاب و کافور مبادرت کنند و نگذارند که خشک گردد بلکه هر ساعت پارچه بآب سرد برف تر کرده نهند که این از آبله کردن منع نماید و گاهی مبادرت می کنند و آب زیتون یا آب خاکستر بران می ریزند و بهتر آنست که هر کدام از نیها که باشد بسویق یا مرهم نوره بسایند و ایضاً دوای معمول از سرگین کبوتر که در حرق النار مذکور شد بسیار عجیب ست و تدرج آنرا معالجه بکنند تا جوش کرده یا خشک کرده که این بهتر ست و سائر انچه در حرق النار گفتیم باید کرد طبری گوید که واجب ست در حرق الماء استعمال آرد برنج مضروب بروغن بنفشه مع گل ارمنی و برای این حرق این مرهم مجرب ست قیروطی از روغن بنفشه بسازند و بران اندک سفیداب انداخته در شیشه بزنند و بران طلا نمایند و هرگاه آب گرم بسبب شدت حرارت خود گوشت را فاسد کند دران آهن استعمال کنند باین طور که گوشت فاسد ازان دور کنند بعد ازان این مرهم بران استعمال نمایند بگیرند گلنار و گل سرخ و سفیداب یک یک جزو کندر و راتینج هر واحد نیم جزو بعده قیروطی بروغن گل ساخته این ادویه دران حل کنند تا مخلوط گردد و حارث ابن کلده طبیب عرب ذکر کرده که جو سوخته بزردهٔ بیضهٔ مرغ باهم زده بهترین دوا در سوختگی آب ست و اما انچه اهل حران در جمیع حرق استعمال می کنند مرهم خل ست که در حرق النار مذکور شد و اول آنکه عضو بسوزد آنرا بدردی سرکه مع اندک گل ارمنی طلا کنند و بگذارند تا خشک گردد و عضو ترشح کند بعده باپشم پاره آنرا پاک کنند و بران مرهم خل استعمال نمایند گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که قبل از حدوث آبله بر موضع بزیتون مالح که باسویق بسایند ضماد نمایند و یا شب یمانی باسرکه سوده بر موضع لطوخ سازند و یا زهرهٔ نرگاو با آب بسیار آمیخته بر موضع لطوخ کنند و یا بآب و نمک طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی بشراب سوده و یا ترمس بروغن گل سائیده تا غلیظ گردد لطوخ نمایند و اما ابرقلوس ذکر کرده که این دوای مجرب نیکوست بگیرند خرقهٔ کتان و در عسل آغشته پس بسوزند و خاکستر آن هشت درم سفیداب موم هر واحد چهار درم روغن گاو و پیه بز هر یک شانزده درم گرفته ازین مرهم سازند و استعمال کنند و اما انچه آبله دران افتد سماق و سویق بسرکه سائیده ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر مرو در آب پاک کرده بروغن گاو و در روغن آمیخته بر پارچه کشیده بران نهند

حرق الدهن

انچه در سوختن آتش ذکر یافته در سوختگی روغن گرم نیز کفایت کند و این دوا مخصوص ست سفیدی بیضه بقدری زیت و سفیداب آمیزند و در شیشه انداخته بجنبانند تا هموار شود طلا نمایند و بقول انطاکی خستهٔ شفتالو و برادهٔ عاج و سفیدهٔ بیضه باین مخصّص ست و یا سفیدهٔ کاشغری یک نیم توله کافور سه ماشه سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد و بروغن گل سه توله روغن یاسمین یک نیم توله در ظرف چینی بانگشت بمالند تا یکسان شود و بکار برند

حرق الصاعقه و الشمس

عضویکه از اثر برق و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز همانست که در حرق النار گذشت و مرهم خل نیز نافع بود و در احتراق از آفتاب مرهم کافوری هم مفید طبری گوید که علاج کسیکه او را هوای صاعقه برسد فصد ست و تبرید و پرهیز و نوشانیدن ماء الشعیر و شیر زنان و حقنه بماء الشعیر که دران اندک روغن بنفشه خالص و قدری کافور آمیخته باشند و ایضاً حقنه بماء الشعیر و شیر زنان و روغن بنفشه که همه را باهم بزنند تا نرم گردد تا آنکه وجع ساکن شود و آبله ظاهر گردد پس بسوزن

آب آبله برآرند بعده علاج حرق النار نمایند وخصوصاً مرہمیکه دران پاے ماکیان سوخته وآرد برنج وروغن بنفشه می افتد وعلاج این وحرق النار برابر ست اما چون برکسی نار صاعقه افتد طبع درجات او نباید داشت ومعالجهٔ او از فصد وغیره بود واما سوختن جلد بآفتاب را لازم است که طلا بمرہم کافوری کنند تا جلد متقشر گردد بعده مرہم خل بران نهند ودائم عضو را بروغن چرب کنند واز جرانیان بعضے امر بشرط موضع بعد فصد وتعدیل مزاج مریض بخرقهٔ مبلول بروغن گل می کنند یکبار این خرقه ویکبار رقه در سرکه تر کرده استعمال می نمایند تا آنکه در بقعه رنگ بشرهٔ او پدید آید واگر رنگ موضع بشدت احتراق او متغیر گردد استعمال مرہمی که در حرق نار ذکر کردیم نفع کند وآب سیار دائم امر بتبرید موضع می نمود چون از حرق شمس می سوخت ویا بآب دریاے شور احتراق وسحج می شد واو را مس بروغن نمی کرد تا آنکه موضع خدری شد وحس او زائل میگردید مثلاً بعده آنرا راحت می داد پس باین طریق صحت می یافت وجلد او چنان که می بود عود می کرد وهر جائیکه بسوزد یا بخراشد چون مسام او بسوزد تبرید آنرا صحت بخشد اما هرگاه مسام بسوزد وبموضع خون آید علاجش نیست مگر مرہمیکه در حرق نار ذکر کردیم.

احتراق جلد از بلادر

اگر پوست از غسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت باشرط کنند پس ازان مرہم خل نهند واگر آبله افتاده باشد آب تر بوز سه اوقیه سکنجبین لفاحی لیمونی علوی خان سه توله یا شیرهٔ خرفه ومغز تخم کدو وخیارین هریک هفت ماشه وشربت آلو چهار توله نوشانند و باید که اول رگ هفت اندام زنند تا سمیت آن سرایت باعضاے رئیسه نکند و بفاصلهٔ دو سه روز هر انجا پاکی زده محاجم بزور بجانند پس مرہم سرکه بعمل آرند وآن موضع را بدوغ ترش شوئیدن وروغن نارجیل بران مالیدن مجرب ست طبری گوید که علاج سوختن جلد از غسل بلادر فصد وتبرید مزاج ونوشیدن کافور ست بعده تبرید عضو بعد ازان علاجش بشرط ووضع محاجم ومص موضع بدان نمایند تا خون منقطع شود وزرداب ترشح کند بعده ترک کنند تا هرچه مترشح شدنی ست ترشح کند وموضع منقرح گردد وبران اشیاے مخرج سموم نفث آن نهند پس هرگاه رشح منقطع شود آن ورم را علاج بمرہم خل کنند وگاہے غسل بلادر دران موضع رنگ شبیه برص پیدا کند وخارش نماید وساکن نشود مگر بنوشیدن سرکهٔ کهنه واستفراغات کثیره وعاقل لبس آن نکنند مگر بعد اصلاح آن با دویه وهر کسے که ارادهٔ استعمال آن کند طریق او آنست که اول بسرکه خوب جوش دهند بعد از آنکه مواضع آنرا بسوزن سوراخ کرده باشند گیلانی مینویسد که این اصلاح از متقدمین ست وبهتر اصلاح بلادر واحراق آن اینست که بروغن جوز یا بمغز جوز تازه آمیزند وبالجمله براے اصلاح آن چیزے بهتر از جوز نیست لیکن باید که آنرا قبل استعمال بدان مخلوط سازند ونفع او بعد استعمال اندک است با وجود آنکه از غیر بزرگتر است ابن الیاس گوید که علاج حرق جلد وآبلهٔ آن از استعمال عسل بلادر این ست که صبح آب هندوانه با شیرهٔ خرفه هرکدام از نیکه باشد سه اوقیه بسکنجبین سادهٔ خوب ترش ده درم وغذا بمزورات ترش بکند وسے ترد اسفاناخ سازند وتلطیف تدبیر نمایند انطاکی مینویسد که علاج حرق بلادر مخصوص ست بحنا وآب مورد وکشنیز تر وآبیکه دران خاکستر انداخته چند مرتبه صاف کرده باشند ویا پیاز بسفیداب وسرکه وبیخ کبر بآب کنجد وعدس مقشر حکیم شریف خان در فوائد شریفیه می نویسند مردی را دیدم که بلادر جلد او سوخته بود وجریان عرق دران کثرت نمود پس بران حب السمنه مع ادویهٔ مناسبه استعمال کردو ازان صحت یافت وهمچنین جوز ومغز نارجیل کهنه آنرا نافع است

جراحات

جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود وهنوز ریم نکند وآن یا بسیط بود ویا مرکب بسیط آنست که از عوارض دیگر چون درد ضربان وانصباب مواد وسوء مزاج وسوء ترکیب خالی باشد وجراحت مرکب آنست که باآن مرضی دیگر مثل سوء مزاج بدن وامتلای آن ومثل ورم وکسر عظم وقطع رگ وعصب بود ویا با اعراض دیگر باشد مثل شدت درد وفساد لحم وخجندی گوید که مراد از بسیط در جراحات وقروح آنست که باآن امری دیگر مقتضی علاج دیگر مقترن نباشد واز مرکب آنکه باآن مثل لحم زاید ونقصان او مقترن باشد بالجمله هر واحد ازان یا صغیر باشد یا کبیر مستوی الشفات یعنی هر دو لب هموار بود که نزد ربط باهم بپیوندد ویا غیر مستوی ویا غائر ویا غیر غائر ویا منفصل المضغه یعنی آنکه پارهٔ گوشت ازان جدا شود ویا نافذ بباطن ویا غیر نافذ جرجانی گوید که جراحتها ده نوع است یکی آنکه شگافی راست بود دوم آنکه شگاف گرد بود سوم آنکه پهلو با وزاویه باز دارد چهارم آنکه لختی گوشت ازان رفته باشد پنجم آنکه غور دارد

ودور اندر شده باشد وغور او ظاهر نباشد ششم آنکه غور او ظاهر بود هفتم آنکه گوشت او گفته بود و خون در اجزای آن گرد آمده باشد هشتم آنکه آماس کند نهم آنکه از ظاهر تن در باطن افتد دهم آنکه باستخوان رسیده باشد و مسیحی گوید که تفرق اتصال اگر در عضوی از اعضای لحمی باشد آن ملتحم شود واگر در عضوی از اعضای عصبی باشد ملتحم نشود مثل جزو عصبی از حجاب و امعای دقاق و اگر در استخوان باشد بذاته التحام نپذیرد لیکن بجوهر صلب که بدان اتصال او شود ملتحم گردد و آن جوهر در طبیعت خود میان لحم و غضروف بود و آن و شبذ ست و شیخ میفرماید که ما قصد میکنیم در بعض اعضا یکه اتصال او متفرق گردد آنکه اتصال او عود کند چنانکه او سابق بود و این در مثل لحم ست و در بعض آن قصد میکنیم که تماس آن که محافظت آن کی نماید باقی ماند و اگرچه اتصال آن عود نکند و این در استخوانست مگر در استخوانهای اطفال و صبیان که در ایشان امید این عود ست و قومی از اطبا گفته اند که جراحت عصب و عروق را اتصال عود نکند بلکه اکثر ان بر چیزی التصاقی جاری شود و لبهای جراحت را فراهم گیرد و نگاهدارد و بعضی از اطبا گفته اند که اتصال در شرایین تنها نشود یعنی جراحت شریانها ملتحم نشود و دیگران التحام پذیرند اما جالینوس ازین انکار نموده و گفته که شریانها نیز بمشاهده تجربه و تجویز قیاس ملتحم میشود اما مشاهده انیست که شریانیکه زیر باسلیق ست و شریان صدغ و شریان ساق را دیدم که ملتحم شد و اما تجویز قیاس آنست که استخوان در سختی بطرفی ست که ملتحم نشود مگر اندک در اطفال و گوشت در نرمی بطرفیست که ملتحم شود و رگها و شریانها متوسط میان استخوان و لحم است پس واجب شد که حال آنها بین بین بود و التحام را از لحم کمتر قبول کند و از استخوان سهل تر آنرا قبول نماید پس ملتحم شود و اگر شق اندک و کوچک باشد یا بدن رطب نرم بود و آنچه خلاف این باشد ملتحم نشود و این نوعی از حجت خطابی ست و معول بر تجربه است و جرجانی گوید خلاف نیست که استخوان کودکان ملتحم میشود خاصةً اگر رگها نرم بود و جراحت کوچک باشد و اگر جراحت چیزی از جلد کم کند خلاف نیست که بدل آن باز نیاید لیکن بجای آن چیزی بیاید همچون جلد املس بی موی و امارگهای باریک بسیار بود که شاخهای آن بالیده شود و بروید و بجای خود باز آید در قانون و بعض شروح آن نوشته که بعضی اعضاست که تحمل جراحت نکند و چون جراحتی دران افتد ضرر عظیم کند و در اکثر قتل نماید و خلاص ازان بندرت بود و آن دماغ و گرده و مثانه و امعای دقاق ست و جراحت جگر نیز نازک بود و لیکن بران سلامت بسیار تر ازان باشد که از جراحتهای اعضای مذکوره چون خفیف بود و اما دل هیچ حال احتمال جراحت نکند و توقع سلامت با وجود حدوث جراحت دران نباشد و جراحت معده و امعای دقاق و حجاب اگر اندک بود صاحب او ازان شفا یابد و لیکن بدشواری و حجاب در صحت دشوار تر ست و همچنین صحت معای صائم دشوار بود و اگر جراحت آن خارق باشد بنحویکه از جانبی بسوی مقابل آن نافذ شود صاحب او کمتر صحت یابد و اما امعای غلاظ در صحت سریعتر و در التحام سهل تر ست حتی که خروق آن به شود و گاهی انسان با وجود انخراق آن مدتی زنده ماند اگر ثفل که از موضع خرق خارج شود بسوی انفصال از بدن راه یابد و اما دماغ اگر جراحت او بسیار اندک بود صاحب او اکثر صحت یابد و اگر خارق نافذ تا بیکی از بطون باشد صحت ممکن نبود و اما جگر اگر خرق دران تا قطع رگ بزرگ رسد ممکن نیست که صاحب او صحت یابد اما گرده پس التحام او مثل جگر بود لیکن التحام این دشوار تر ست و چون خارق بود ملتحم نشود و قتل کند و اما آنچه ازین جراحات ریم کند و قرحه گردد آن دشوار تر صحت یابد از آنچه ریم نکند و چون با جراحتی که در شکم افتد تهوع یا فواق یا اسهال عارض شود مریض بسرعت هلاک گردد و اگر جراحت در مواضعی بود که اشتداد وجع و ورم دران واجب شود مثل سرهای عضله و اواخر آن و خصوصاً جاهای عصبانی ازان تا وقتیکه ورم حادث نشود آن دلالت کند بر آفت مستبطنه که بسوی آن مواد منصرف نشده و برای جراحت فاصل نمانده و محمد اکبر مینویسد که اگر دل مجروح گردد مهلت ندهد و نشان جراحت او موت عاجل است و دماغ نیز احتمال جراحت کمتر دارد و نشان جراحت آن اختلاط عقل ست و برآمدن بول بر جراحت مثانه و برآمدن براز بر جراحت روده دلالت کند و جراحت عصب و طرف عضله مخوف است از تغیر رنگ و سقوط قوت و نبض بعد تواتر و صغر و غشی و اختلاط عقل و تشنج توان دانست و جراحت زانو که در پیش بود مخوف است و خلاصی ازان کمتر متوقع و جراحت سینه که نافذ بود مخوف است و نشان او خروج هواست ازانجا و جراحت حجاب مخوف ست و ضیق النفس خاصه اوست و جراحت معده مخوف و برآمدن طعام لازم آنست و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد

علاج کلی جراحت

باید که آنرا بمحافظت بدارند تا چیزی دران نیفتد و آنرا چنان بندند که بیکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود بباید دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد

باید که از چیزے خشک آنرا بخراشند تا خون از ان جاری شود بعد ان به بندند و اگر جراحت غائر باشد باید که کندر صبر انزروت زرار ند دم الاخوین سائیده بپاشند و اگر دران چرک باشد ادویه مذکوره را بعسل بسرشند و استعمال کنند و پنبه کهنه دران پر کنند و این مرهم از برائے اندمال بی نظیر ست بگیرند زبان سگ و در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکے روغن کنجد در ظرف آهنین بریان کنند بعد آن برگ نیم را باریک سائیده قرص ساخته در روغن کنجد در ظرف آهنین بسوزانند و دور کنند بعد از ان سوخته زبان سگ را درین روغن کنجد انداخته بچوب نیب یا دستهٔ آهنین خوب تر مخلوط کنند و در شیشه نگاه دارند و روغن دیودار نیز درین باب مجرب است و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد آن علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب و قطع عرق و کسر عظم جدا مسطور گردد و اگر الم باشد باید که تسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی سبز و برگ عنب الثعلب سبز و خطمی بروغن گاو و روغن بنفشه ضماد نمایند و یا آله دور کنند و اگر نزف الدم باشد علاجش نیز جدا باید و صبر کنند دم الاخوین اقاقیا بکوبند و بپاشند ذکر ادویه مفرده و مرکبه که التحام و اندمال جراحت تازه کنند امذریان که آن قبان مقابراست ذرور آن در التحام جراحات تازه مجرب سوبدی ست و اقماع انار ترش نیز مجرب و همچنین برگ بوصیر و گل آن و کذا ذرور برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده مجرب صحیح او ست و کذا خورخ الماء خشک آن بطریق ذرور و رطب آن بطریق ضماد مجرب و کذا پوست خیار سوده و کذا شرب رب آن پنج درم مجرب او ست و بنا ذن ماز و بشراب قابض سرشته و کذا عصی الراعی و کذا نیل هندی و کذا انزروت و کذا پیاز نرگس و کذا قفر الیهود و کذا کندر تنها و با موے سوخته و کذا اکمافیطوس و کذا برگ بستان افروز و کذا حی العالم و کذا مغرهٔ عراقی و کذا گل مختوم و کذا گل ارمنی و کذا برگ چنار تازه و کذا جمار نخل و کذا پرسیاوشان و کذا سوربجان و کذا ازوفرا و کذا برگ جمیز و کذا پوست انار و کذا وسمه که آن برگ نیل ست و کذا شنگرف و کذا جنطیانائے رومی و کذا خانهٔ عنکبوت و کذا پنیر تازهٔ بی نمک و بالائے آن برگ انگور یا برگ چنار یا برگ کاهو بستن و کذا حناے مکی و کذا الذاق الذهب و کذا رخام سوخته و کذا اسفنج بشراب کهنه تر کرده و کذا تخم کشنیز و کذا موے انسان سوخته بعسل سرشته و کذا برگ انگور سوخته و کذا عصارهٔ ام غیلان و کذا خستهٔ خرما سوخته و کذا مرمکی و کذا لحم حلزون و کندر و کذا شگوفه حنا و کذا چقندر سوخته و کذا خاکستر پشم سوخته و کذا برگ خبازی تر و کذا لحم صدف سوده و پاشیدن بیخ کاکنج و کذا برگ کنار و کذا پیاز نرگس خشک کرده سوده و کذا خزف تنور و کذا کافور و کذا خون شتر خشک کرده سوده و کذا دم الاخوین و کذا پوست درخت ولب سوخته و کذا ودع لعبار آسیا آمیخته و کذا شیر جمیز خشک کرده باریک سوده و کذا خون نرگاو خشک کرده سائیده و کذا تخم فنجنکشت و برگ آن و کذا بقم و کذا ابوال الابل که دوائی ست و از عرب می آورند و کذا تخم ترمز و کذا شقائق النعمان سوده و کذا اثمد و کذا پر طائر سوخته و کذا کدوے خشک سوخته و کذا برگ خیری خشک کرده سوده و کذا برگ نخود سوخته و کذا برگ امرود خشک کرده هر واحد جراحت تازه را التحام و التصاق نماید و خشک کند دیگر از مجربات حکیم علی تنکار بسایند بر جراحت ریزند و بر هم آورده ببندند که احتیاج بدوختن نشود و متصل شود خصوص که زخم تازه باشد و اگر زمانے بران گذشته باشد و هنوز خون می آمده باشد نیز استعمال کنند و الا زخم را خراشیده بعمل آرند دیگر برگ سبز کنار بوستانی کوفته بر جراحت نهند که زرد و پوست بر وبا ند در جراحات و قروح خبیثه دیگر مجرب برائے جراحت تازه پشم شتر سوخته ببندند و وا نکنند بلکه هر روز بآتش گرم کنند دیگر سنگ پشت بسوزند و خاکستر آن نگاه دارند و زخم را بروغن چرب کرده بپاشند در سه روز آرام می شود دیگر چٹرا که ازان بوریا می بافند سوخته و کذا برگ کنیر خشک کرده سوده و کذا سنگ جراحت سائیده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده سوده و کذا پر مرغ خانگی سوخته هر واحد بر جراحت پاشیدن زخم را خشک گرداند و اگر یکبارگاه خون زخم در شکم مانده باشد هر روز یک قدح آب برنج دیگر دم جو اکها را آمیخته بنوشند ایضاً از مجربات حکیم علی که منقی و ملحم جراحت ست برگ مغیلان را با زیرهٔ سفید بسایند و بر جراحت کهنه ببندند پاک شود و ملتحم گردد ذرور ملحم که پاشیدن آن بر زخمها ده ماسیل و قطع سیف و غیره که بفساد آمده باشد و التیام نیابد در ایام قلیل اصلاح دهد شنگرف انزروت سفید اب قلعی مرداسنگ دم الاخوین باریک سوده و اول چرک از زخم پاک نموده بران مرهم سفیداب بر پارچه مالیده چسپانند بعده وقتیکه مرهم جدا سازند این ذرور بپاشند نافع ست و گاهی تیر دلی از روغن دیودار ساخته عوض مرهم بکار می برند و بزودی التحام می نماید مجرب ست نوع دیگر از مجربات حکیم سعد الدین

گلنار زرور وکندر مرمکی مساوی کوفته بیخته برزخم بپاشند و در تحفه صبر زرد عوض زرور دو مرمکی ست و نوشته که از اسرار ست و در اندمال جراحات
بغایت سریع الاثر و عظیم الفعل ست ذرور ارلعه که عجیب ست گوشت را میرویاند و جراحت تازه را التصاق میکند و خون بند می نماید کندر صبر
انزروت دم الاخوین مساوی بسایند و بر جراحت پاشیده ببندند ایضاً مسیح گوید که این ذرور را ما آزموده ایم ریشهای فاسد را سود دارد صبر انزروت
هر یک یک جزو کندر دو جزو همه را باریک سائیده ببیزند و وقت حاجت بپاشند ذرور اگر بر زخم ببندند بهشود زرد چوب دیودار دار هلد
اصل السوس تربد مساوی کوفته بپاشند مرهم که در اقسام جراحت معمول ست رال گل ہرمزی ہر واحد یک دام توتیای سبز چهار سرخ
روغن شیرین بقدر حاجت ادویه را همراه روغن کھرل نمایند تا بقوام مرهم آید اقوال حذاق شیخ میفرماید جراحت لحمیه خالی نیست از انکه یا شق
بسیط مستقیم باشد یا شق مدور یا ذی اضلاع یا شق مع نقصان چیزی از لحم و گاه غائر نافذ بود و گاهی مکشوف و برای هر واحد تدبیری ست
و همه اقسام در حبس خون سائل اشتراک دارند و آنرا بابی جدا ساخته ایم و گاهی سیلان خون بقدر معتدل برای جراحت نافع بود ورم و بثری وخمی را
منع کند و از افضل چیزیکه در جراحات رعایت آن کنند منع کردن از تورم او ست بهر آنکه اگر ورم عارض نشود علاج جراحت ممکن بود و اگر آنجا ورم
باشد یا در آنجا رض و فسخ بود در حلل او باوجود جراحت خون مجتمع شود و اراده ورم و ریم کند درین صورت معالجه جراحت تا وقتیکه تدبیر آن نکنند
و علاج ورم نمایند ممکن نبود و اگر در رض خون بند شود از تعجیل در تحلیل او چاره نباشد چون آنرا قدر معتد به و تمدید باشد و این با حالهٔ ریم در ان
بود و تحلیل او بهر چیز حار لین باشد از انچه معلوم ست و لهذا واجب آنست که اعانت سیلان خون کنند چون کم آید و اگر شق بسیط مستقیم باشد
و از ان چیزی ساقط نشود در تدبیر آن بستن و از ان دهنیت و مائیت دور داشتن و منع از افتادن چیزی در موئی و غیره در ان
بعد حفظ مزاج عضو و جهد در عدم انجذاب بسوی عضو سوای خون طبیعی کفایت باشد و اگر شق عظیم باشد و اطراف او باهم
ملاقی نشود بهر آنکه مستدیر تنباعد یا مختلف الشکل بود و از ان اندک لحم رفته باشد علاج آن دوختن ست و منع اجتماع رطوبت در ان باستعمال
مجففات رادعه و استعمال ملطفات که مذکور گردد و اگر غائر باشد لیاست که بستن الصاق او نیز کند و در کشادن او احتیاج نشود و گاهی بکشادن
او حاجت افتد اگر ممکن بود در این وقتی باشد که بستن او بر باطیکه آنرا موثق گردانند نفع نکند خصوصاً هنگامیکه بستن نیکو بر نہج غور واقع نشود پس مواد بسوی
آن بریزد و بسبب ضعف او و بسبب درد که از ان چاره نیست و بسبب احوالیکه آنرا در باب قروح ذکر کنیم و اگر حاجت بکشادن آن افتد از نهادن فتیله
و مانند آن بر دهان او تا انشقت آن کند چاره نبود خصوصاً وقتیکه بستن بر نہج واقع نگردد چنانکه گفتیم یا نصب او نصبی باشد که امکان انصباب ماده ردیه
از ان نباشد و یا در ان استخوانی باشد و یا خوف بود که ناصور گردد و یا از ان رطوبت بسیار ردی شود و آن درین هنگام در حکم قروح باشد نه جراحات عالی
گفته که جراحت محتاج بود بر ربط جامع برای سر دو لب و چون اراده التزاق و التحام باشد و اما هرگاه محتاج با نبات لحم در ان باشد احتیاج بدان نبود لیکن محتاج بود
بکمیتی رباطیکه از دهان او چرک بریزاند مرتبهٔ دیگر رباطیکه بقدر امساک دوا بران باشد و گفته سزاوار است که دهان جرح را مکانی باشد که چرک از ان دائم بطبع
خود بریزد یا باین طور که شگاف آنجا واقع شود و یا آنرا باین شکل متشکل گردانند و من بکردم جراحت بسیاری را که غور او قریب زانو بود و دهان او در ران
بغیر آنکه او را دهنی دیگر با سفل نزد زانو سازم لیکن ران را باین طور نصب کردم که قعر بفوق بود و دهن با سفل پس بغیر شگاف در اسفل به شد و همچنین ساعد
کف و غیره را باین طور تعلیق نمودم که دهن هموار ه بسوی اسفل بود ذہیست قول آن عالم و گوئیم که گاهی جراحت چنان واقع شود که طبیب قطع تام و جدا
کردن عضو واجب شود و اما هرگاه جراحت چنان باشد که لحم بسیار از ان منقطع شود احتیاج بمنبتات لحم افتد و دوائیکه خشک کند و منع نماید آنرا کفایت نباشد
بلکه گاهی مجفف مانع از جهت آنکه شرع ماده کند که از ان انبات لحم گردد ضرر رساند و گاهی غور بسبب نقصان استخوان باشد بنوعیکه انبات او تمام ممکن نبود
پس غور باقی ماند چنانکه گاهی اتفاق افتد که گوشت زیاده تر از واجب بروید و لحم زائد شود و واجب ست که مراد انبات لحم در جراحت اغتذای حریف لحمی ای
محمود حسن الکیموس موافق عضو مجروح باشد و دوای منبت چنان بود که آنرا انبات لحم ممکن باشد اما جلد را آن دوای منبت نرویاند و بران قادر نبود و قوت او بدان
وفا نکند چون بالکل منقطع شود بلکه بمکان او لحم صلب بروید که بران موی نروید اما عروق لیاست که شعب آن پیدا شود و مثل گوشت بروید و از جراحات بعضی پر
خطر ست مثل جراحات واقع در اعصاب و اطراف عضلات و عنقریب در باب احوال عصب ذکر خواهیم کرد تابع او اعراض ردیه بود و آن سابق مذکور شد تابع او

تشنج مهلک که در اغلب اوقات بود و چون تشنج در مثل این جراحات عصبیه افتد و علاج قبول نکند پس علاجش قطع عضله است در غرض در راضی بودن ببطلان فعل عضله ولیکن تا ممکن باشد تاخیر این علاج تشنج بچیزی دیگر غیر از قطع واجب بود و مثل جراحت زانو گاهی محتاج گردد بنهادن شق صلیبی و در اورام و قروح و جراحات آن استظهار بفصد و اسهال نمایند و منع التحام کنند تا آنکه تنقیۂ بالغ حاصل شود بعد آن بالتحام او پردازند

تعریف قوت ادویۂ منبت لحم و ملحمه و مدملۂ خاتمه و اکاله

دوای منبت لحم آنست که خون صحیح را عقد لحم نماید پس واجب ست که در ان تجفیف بسیار نبود بلکه بحد معتدل و نه جلاء قوی بسیار باشد بلکه جلاء اندک بود بقدریکه چرک را بغیر سوزش جلا دهد و محتاج بقبض معتدبه نباشد و ایضاً محتاج بود بآنکه او در حرارت و برودت بحسب احتیاج جراحت و قرحه در مزاج او بسوی آن باشد اگر آن مزاج از ان زائل شود محتاج بضد آن بقدر زوال او بود و اگر غیر زائل بزوال معتدبه باشد بمشاکل برای حار بحار و برای بارد ببارد بود و ایضاً رعایت تاثیر دوا در موضع کنند تا مقابلۂ او کند اگر و راساءت مزاج افراط نماید و اما ادویۂ ملحمه آنست که میان دو متباعد جمع کند و محتاج بود بتصرف کردن در هر دو سطح او پس میان هر دو الصاق نماید بند ادتیکه در جوهر اوست و اگر خون موجود بود و آن خون حاضر در جرح مکتفی عنه در الصاق را تجفیف سریع قبل از ریم کردن بخشد و آنرا این فعل ممکن نبود اگر با آن قوت تجفیف زیاده نباشد لیکن واجب ست که جالی نبود بهر آنکه در جلا ضد غرض آنست و محتاج نیست بآنکه بسوی او ماده سیلان کند و منع سیلان آن ماده بتجفیف میکند بلکه ملحمه محتاج بتجفیف قوی تر و اندک قبض باشد و مدملۂ خاتمه در حاجت بقبض شدید تر از ان هر دو ست زیرا که این محتاج بود تجفیف چیزیکه بالطبع در جفاف شدید تر باشد اعنی جلد و اما اکالۂ ناقصۂ لحم واجب ست که بسیار شدید الجلا باشد

ادویۂ ملحمۂ جراحات

قوت این ادویه و موضع ایصال آنرا بیان نمودیم و شک نیست که ذرور از ان محتاج است بآنکه کمتر قوت از دواء متخذ بادهان و قیروطیات باشد و حاجت داعی بادهان و قیروطیات بسبب آنست که ادویۂ یابسه خصوصاً آنچه مثل مرداسنگ باشد و سائر معدنیات بسوی قعر غوص نمیکنند و در مسام نفوذ نمی نمایند پس هرگاه از ان قیروطی سازند آنرا بسیلان روغن تا قعر رسانند و این ادویۂ ملحمۂ معدنیات یا نباتات یا حیوانات باشد و آن از معدنیات مثل سفیداب بروغن مورد و موم است و آز نباتات اوراق مثل برگ بلوط ضماداً و برگ بید و برگ کرنب و برگ درخت سیب و پوست بیخ آن و برگ بارتنگ و گلنار در سرکه تر کرده و قدرے از شراب و خصوصاً چون بدان برگ شجر صنوبر ذکر و انثی و پوست بیخ آن آمیزند و برگ سرو و شاخهاے آن و برگ قنطافلون بعسل و آز صموغ علک البطم خصوصاً از قرب افصان کبیر و آز ثمرات و حبوب جوز تازه سوده بالعج یا شراب جوشیده ببرگ حماض یا برگ چقندر یا کاهو یا امرود دشتی باوجود آنکه درین منع نزله است و جوز السرو و سیر سوخته و غبار آسیا و سعتر سوخته خصوصاً برای مشائخ با روغن گل و از گلها گل زعرور ست و حشیشۂ ذنب الخیل خصوصاً در جوار حشو از عظم یا لحم و برای جراحات قریبه از سر عضلات از حیوانات حلزونات بسیار ترش ملصق جراحات عظیمه است و آز مرکبات دوای دیاردفس و دهبیه و دوای سقولادس و دواء الخلاف بمشکطر امشیع و مرهم کتان ست

ادویۂ مدمله و خاتمۂ جراحات وغیر آن

مطابق این ادویه دانسته آمد و ایضاً بدانند که ذرور از ان واجب ست که در قوت چیزی نباشد که در مرهم افتد و آن لازم ست دانستن این امر که استعمال ادویۂ مذکوره واجب نیست در وقتیکه سطح لحم صاحب مع جلد مستوی شود و اما اگر لحم رطب بود واجب ست استعمال آنها در آنچه اگر خشک گردد مستوی شود و این چیزی ست که بحس شناخته شود پس واجب ست که استعمال کنند دوای مدمل را قبل از آنکه نبات لحم در جرحیکه در ان لحم بروید باین مبلغ رسد بلکه واجب ست که باین نوع باشد که چون خشک کند و فعل خود نماید طبیعت مقدار محتاج الیه رویاند مع بلوغ مدمل بغایت در ادمال تا آنکه توانی هر دو فعل حاصل شود از لحم و جلد نو رسیده بقدری که بدان سطح مجروح مستوی گردد پس اگر رعایت این نکنند ممکن ست که اثر قرحه بلند تر از جلد گردد و لازم است که خاتم را در اول زمانیکه استعمال آن نمایند رطب استعمال کنند بعده آنرا خشک استعمال نمایند نزدیک آنکه مقاربت ختم کند و مراد بران بطرف میل کند و آن ادویه مثل پوست شجر صنوبر بقیروطی و زنگل است و آس و زاج بلیغ خشک و قیسور و سیر سوخته و قشور مس و دقاق کندر و مرداسنگ و قنطوریون دقیق و عروق جید است و استخوان سوخته نیز در زراوند

سوخته شدید الادمال ست و شب نیز و مازوی خام و برگ انجیر و آنکه بقراط کنایت ازان بر جل تحقیق کرده چنانچه گویند مشابه است که بدان مراد حشیشهٔ معروف بر جل الغراب باشد و سرگین سگ خورندهٔ استخوان و سرگین سوسمار الا آنکه این جالی تر از اول ست پس محتاج بود با آنکه کسر جلاے این بقوابض کنند و بیخ سوسن آسمانجونی و پوست بیخ جاوشیر و توتیا و از منبتات عجیبه در قروح حاره و جروح متورمه صندل و نیلوفر و صبر ست و خصوصاً در ناحیهٔ مقعد و مذاکیر و گاهی در ادویهٔ او زاج و قلقطار افتند و اگرچه این هر دو از جملهٔ اکالات کم کنندهٔ گوشت اند لیکن گاهی ادمال کنند در جراحت شدید الرطوبت و خصوصاً چون بسوزند پس ادمال او کمتر از تاکل او نباشد لاسیما چون مغسول کنند پس با دمال مائل تر گردد و اما زنگار و ادویهٔ شدید الاکل صلاحیت آن ندارند مگر تدبیر قوی و در بعض جراحات و قروح شدید الرطوبت و اما مس سوخته را چون بشویند آن در ادمال خوب است و هرگاه ارادهٔ ساختن مراهم کنند احتیاج بچیزے افتد که آن قوی تر میان مدملات باشد مثل اقلیمیا و خصوصاً سوخته و قلقطار سوخته و مرتک و سفیداب و اقلیمیا را بسایند و بهتر آنست که بسوزند بعده بدان قلقطار آمیزند و تسقیهٔ روغن مس بسرکه و شراب قابض کنند و گاهے بران زاج سوخته و گلنار و مازو می افزایند اگر جراحت و قرحه شدید الرطوبت بود صفت مرهم کتان و این جید عجیب است بگیرند خرقهٔ کتان مغسول و بکوبند تا مثل سرمه گردد بعده بگیرند زیت قوی القبض یا روغن مورد و دران اندکے بارزد انداخته بگدازند و دران خرقهٔ کوفته آمیخته ازان مرهم سازند که این عجیب ست و مرهم اسود انبات لحم کند و چون اراده کنند که انبات او قوی گردد دران کندر و جاوشیر و زراوند مجموع مساوی اجزا که مثل وزن اخلاط اربعهٔ آن باشد داخل کنند صفت ذرور خفیف بگیرند سفیداب و مرداسنگ یک یک جزو چرک رصاص و مر و مازو هر واحد نصف جزو ذرور دیگر صدف سوخته دوازده درم انار کوچک که از درخت افتد و خشک گردد قلقدیس هر واحد بست و شش درم شاخ گوزن سوخته قیشور اقلیمیا راتیانج اصل السوس هر واحد چهار درم دقاق کندر پوست درخت صنوبر هر واحد شش درم پوست انار سفید آب شب یمانی هر واحد هشت درم مازو یک درم ذرور دیگر نوره استخوان سوخته مرداسنگ هر واحد دو درم کندر و صبر هر واحد سه درم انزروت یک درم مامیثا یک درم ذرور ساخته استعمال نمایند دیگر گل سرخ سفیداب ارزیز گلنار بزرورد و شب یمانی مساوی ایضاً بیخ سوسن بیخ جاوشیر مساوی زراوند دو مثقال دقاق کندر یک مثقال صفت مرهم براے جراحات ابدان مشائخ چو بسوزند و ازان قیروطی بروغن گل یا روغن مورد و سفیداب ارزیز مرتب سازند

ادویهٔ منبت لحم در جروح و قروح

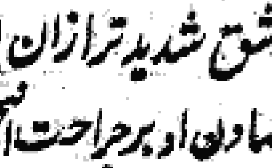
خاصیت ادویهٔ منبت لحم داد و چگونه باید که در مزاج خود بود دانسته اند و واجب ست استعمال آن هنگامیکه موضع از چرک وغیره پاک شده باشد و اگر قاعدهٔ جراحت جز استخوان نباشد استخوان را پاک نمایند و بغایت خشک گردانند و دران تیرگی یا فساد نگذارند مگر بخراشند و نه رطوبت مگر خشک کنند و خصوصاً در سر بهر آنکه ملاست استخوان و رطوبت او یکی از اسباب منع نبات لحم بالای آنست و چون حک کنند و خشن نمایند آنچه بسوی آن آید از مادهٔ که ازان گوشت پیدا شود انبات لحم کند و بدانند که گاهی دوائی گوشت را در بدنی یا عضوی برویاند و در دیگر نرویاند و این بهر آنست که گاهی در بدنی تجفیف نماید و در بدن دیگر تجفیف نکند بحسب دو مزاج دو بدن و گاهی افراط جلا در بدنی کند و در بدن دیگر زیاده نکند و ایضاً اصلا جلا نکند اگر آن دوا محتاج باندک تجفیف و باندک جلا بود و مقدار بحسب بدن غیر مطلقین باشد و تاثیر شئی مقدر مختلف بود در اشیائیکه متفق القدر در انفعال نباشند و هر مجفف که میل و کمتر از یبس بدنی باشد که علاج او بدان کرده شود آن نیز از انبات لحم قصر نماید بلکه واجب ست که یابس تر ازان باشد و لهذا کندر نبات لحم نکند در ابدان یابسه که از اعتدال در یبس تجاوز کرده باشند و تجربهٔ او انیست که بدان معلوم کرده شود آنچه از جفاف و توقف و از انبات لحم بر استمرار در انه توسخ بود پس اگر تجفیفی ببینند که با آن نخواهد روئید اندک ترطیب نمایند و اگر وسخ کند در دوای یابس افزایند و دوای مستمر در انبات لحم را بر قوت او گذارند و ایضاً گاهی بعض ابدان مناسبت بعض ادویهٔ غیر منطوق بعلت آن بود فلهذا واجب ست که ادویهٔ شتی ضعیف و قوی مخلوط سازند و اما استعمال مراهم و حاجت بسوی آنها دانسته اند و واجب نیست که از دوا اقتصار کنند بر تجفیف و ترطیب بلکه رعایت حرارت و برودت بحسب آنکه ذکر او سابق کرده ایم باید کرد الا مع مراعات مقایسه میان حال قرحه و حال مزاج بدن زیرا که گاهی بدن رطب بود و قرحه یابس و گاهی بدن یابس باشد و قرحه رطب و گاهی هر دو رطب و گاهی هر دو

یالبس و دراول استعمال کنند آنچه ضعیف تر باشد مثل کندر و آرد باقلا و آرد جو و مانند آن و اگر بدن خشک و قرحه بسیار تر بود احتیاج بادویهٔ شدید التجفیف باشد بقیاس ادویهٔ منبت لحم مثل زراوند و بیخ جادشیر و زاج سوخته و در باقی حاجت بمتوسطات افتد چون ایرسا و آرد ترمس و گاهی چنان اتفاق افتد که در بعض ادویه چیزے از خصال باشد که بدان ادویهٔ منبت لحم از تجفیف و جلا محتاج بود و لیکن مفرط باشد پس بسبب تجفیف شدید حابس حرکت و مانع ماده و بسبب فرط جلاے خود اکال گردد و هرگاه با آن دیگر چیزیکه مضاد آن بود مخلوط کنند آنرا بشکنند و تعدیل او نماید پس منبت شود مثل زنگار که اگر با آن زیت و موم آمیزند و این هر دو ترطیب عضو و توسیخ او کنند هر دو مقاومت تجفیف و شدت جلاے او نمایند و معدل گردد و لازم است که زنگار یک جزو و از ده جزو موم روغن باشد اگر در ابدان یابس تر استعمال کنند و یک جزو از دو از ده جزو و اگر در ابدان رطب تر بعمل آرند و واجب است که درین دوا نیز امتحان مذکور نمایند و مشائخ محتاج بوند با دویهٔ که دران حرارت بیشتر و جذب قوی تر بود و دران مثل زفت و کندر و آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه و بیخ سوسن و زراوند و اقلیمیا و حشیش جادشیر افتند و هرگاه دوائی از نفع باز مانند بسوے دیگر مائل شوند و هرگاه دشوار گردد معالجه بچیزے نمایند که او خاص لقروح است

لط جراحات

جالینوس گفته واجب است که شق کنند موضعی را از آن که شدید تر در نتو و رقیق تر باشد و شگاف بناحیهٔ واجب گردد که سیلان ریم از ان بسوے اسفل ممکن باشد و در شگاف رعایت چینها و شکنهاے عضو کنند بوجهیکه در باب خراج ذکر کرده ایم مگر در جائیکه استثناے او نموده شده و اما در کنج ران و بغل باید که شگاف مع جلد در طبع جاری شود بعد از ان بران مجففات بغیر لذع باید نهاد و وقاق کندر دران افضل از کندر است زیراکه او در قبض شدید تر است و صواب در علاج جراحات آنست که چون بشگافند آب نزدیک او نبرند و اگر چاره نباشد و مریض از غسل صبر نکند باید که جراحت را زیر مراهم موافقه در گیرند و از پارچهٔ مبلول بروغن چنان بپوشند که میان آب غسل و میان جراحت حائل گردد و یا درین بچیزے از حیلهای ممکنه حیله سازند

کیفیت ربط جراحات

اما جرح و شق ظاهر را هرگاه اراده کنند که مثل این شق ملتحم گردد لزوم او به بستن نمایند و ابتدا در ربط او از دو سر کنند نه از دیگر رو الطپس اگر بزرگ باشد احتیاج لزوم او برفادهای مثلث افتد و اگر موضع ممتلی باشد احتیاج بدوختن نیز شود و رفائد مثلثه در جمع لب جرح بهتر از مربع است و وضع رفادهای مثلث برین مثال بود که شق خط مستقیم میان دو مثلث باشد و هر دو رفادهٔ مثلث یکی آ و دیگر ج بود و هر دو را بنهند بر شکلے که بینند و هرگاه آن موضع را بر بندند رباط از دو سر واقع شود و بستن رباط بر موضع شق شدید تر از ان بود که از مربع باشد و جائز نیست در بستن قروح رباط غیر دو سر و این رفائد مثلثه و شکل بستن رفادهاست  و نهادن او بر جراحت اینچنین باشد  و در کتاب حیلة البرء گفته که مردی را در پای جراحت بود و غور او در قریب کنج ران و دهن او قریب زانو بود و آنرا بلا ربط به ساختیم باین طور که زیر زانوی او تکیه نهادیم و بنوعی آنرا نصب کردیم که دهن آن منصوب بسهولت گردید و همچنین بجز و حیکه در ساق و ساعد بود عمل کردیم پس همه بسهولت به شدند و جراحات که هر دو لب آن جدا و متباعد باشد محتاج بود بجمع کردن بر باطیکه میان هر دو لب آن جمع کند مگر آنکه بران ازین درد شود و یا وارم باشد و بدان سبب درد کند و اگرچه برفق بود و یا عضله بود که در عرض بریده باشد پس دران هنگام جمع نکنند بلکه در وسط او فتیله نهند بسبب این خوف که جلد ملتحم گردد و عضله غیر ملتحم باقی ماند و جالینوس گفته که همچنین اگر سر را شق کنیم میان هر دو لب و چیزے که آنرا بر ساند نهیم و گاهی جلد لبها بسوے داخل قرحه منقبض شود و درین هنگام محتاج بود بر باطیکه آنرا بسوے خارج جذب کند پس اگر جراحت در طول افتد محکم بستن او کفایت باشد و اگر در عرض بود محتاج بدوختن باشد و بقدر غور جرح بود غور دوختن اولی از زیادتی تشریح و گفته که گاهی مضطر می شویم بزیاده کردن وسعت جراحت چون تنگ باشد و خوف کنیم بسبب غور آن که اعلای آن ملتحم شود و قعر آن التیام نیابد و یا عضو مجروح در وقت جراحت بر شکلے بود که چون باستوای خود عود کند ممکن نبود که از ان ریم سیلان کند و نه دوا دران داخل شود و اگر بسوی شکل او هنگام مجروح شدن باز آرند و رو بهیجان کند پس مضطر شویم که شق موافق کنیم و بدانند برین جمله که آنچه از جراحات در عرض عضله افتد آن دلی بود با آنکه تباعد هر دو لب آن شدید تر باشد فلهذا

باستقصا در جمع هر دو لب احتیاج زیاده بود و گاهے از دوختن و استعمال رفادهاے مثلث چاره نباشد خصوصاً اگر در گوشت نقصان واقع شود و جراحت واقع در طول کمتر محتاج بسوی این باشد

تدبیر جراحات ذی اورام و اوجاع

مثال این جراحات محتاج برفق بود و اعتقاد دارند که جراحت البته مندمل نشود تا ورم ساکن نگردد و این حاصل نشود مگر بدوائیکه دران تخفیف و تبرید در ابتدا وارخا بعد ازان بود و بالجمله درین علاج اورام استعمال نمایند و ازانچه بدین خاص ست مع عموم نفع او در هر عضو از سر تا قدم انیست که بگیرند انار شیرین و در شراب عفص بخته بر موضع بدان ضماد کنند **صاحب کامل** گوید که ما اولاً ابتدا می کنیم لعلاج جراحات بسیطه پس گوئیم که هرگاه جراحت یک شق بغیر غور باشد و آن تازه بخون خود بود و علاجش آنست که هر دو لب او را ضم و جمع کنند و میان هر دو لب از وقوع چیزے غریب مثل غبار و مو و روغن حذر نمایند و بچهار رفاده آن را بر بندند باینطور که دو رفاده بر هر دو پهلوے جرح از هر جانب یکے و دو رفاده از فوق و اسفل نهاده بر بندند پس اگر هر دو لب جرح بسوے در آب او یکشاید باید که ابتدا به بستن از هر دو طرف کنند تا بسوے وسط آنرا باز آرد و اگر یک لب او بیک جانب افتد باید که ابتدا به بستن از همان جانب کنند که لب بدان سو میل کرده تا بسوے لب دیگر باز آید و اگر هر دو لب مجتمع و منضم نشوند باید که بدوزند و اکثر حاجت بدوختن هنگام وقوع جراحت در عرض بدن بود و هرگاه جراحت گرم شود بر رفادها صندل سوده خشک نهند و بر موضع بگل سرخ و صندلین و آب کاسنی و آب کشنیز تازه و مانند آن از اشیائیکه منع انصباب مواد کنند طلا نمایند و اما هرگاه جراحت را روز دوم یا سوم یابند و آن هنوز ریم نکرده باشد باید که هر دو لب او را ببضع و جس ظریف بخارند تا آنکه خون آید لعد آن جمع کنند و بدان رفادها بطوریکه مذکور شد نهند و گاهے این جراحت اعنی بسیطه به بستن صرف به شود از روز اول تا سه روز بغیر آنکه احتیاج بدوا شود و اگر جراحت بزرگ بغیر غور باشد باید که بران این ذرور بپاشند **صفت آن** عنزروت دو درم صبر یکدرم افیون و شیاف مامیثا هر واحد یک درم مر و دم الاخوین هر واحد نیم درم زعفران یک دانگ این ادویه را کوفته بیخته وقت حاجت استعمال کنند و اگر جراحت غائر بود و ازان چیزے از گوشت ساقط شده باشد انضمام اجزاے او بقعر ممکن نبود زیرا که بقاے فضا دران لابدست و آن فضا محتاج باملاے لحم بود و این بادویه باشد که با آن یبس و جلا بود تا یبس او رطوبت مجتمعه در قرحه را که منع انبات لحم می کند خشک کند و جلای او چرکی را که دران باشد پاک کند و این بهر آنست که هر قرحه را لابدست که دران رطوبت و چرک مجتمع شود زیرا که فضلاتیکه در اعضا جمع میشود و آن فضول غذای او ست که دائم طبیعت آنرا دفع کند و آنرا از مسام بسوے جلد بیرون نماید پس آنچه ازان لطیف بود و فانی گردد بخروج غیر محسوس خارج شود و آنچه غلیظ باشد ازان چرک شود که بر جلد بود و این هر دو فضله در قرحه باقی مانند بسبب ضعف عضو از اخراج آنها و لهذا قرحه در علاج خود بادویه محتاج بود که تجفیف و جلا هر دو کنند اما تجفیف بسبب زرداب و اما جلا و غسل بسبب چرک و سزاوار نیست که دوا شدید التجفیف باشد تا قرحه را ضعیف نکند و از انبات لحم آنرا منع کند لیکن میباید که تجفیف دوا بمقداری باشد که در قرحه زرداب و چرک باشد و آنچه این فعل کند کندر و صبر و زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و اقلیمیای نقره و توتیای کرمانی ست مساوی چون باریک سائیده در قرحه بپاشند و اگر رطوبت و چرک در قرحه بسیار باشد باید که این ادویه را بعسل بسرشند و مثل مرهم سازند و بر پارچه کتان طلا ساخته بر جراحات لزوم نمایند و آنچه درین باب نفع کند این دوا ست **صفت آن** بگیرند صبر و کندر و عنزروت و دم الاخوین مساوی و باریک ساخته در جراحات بپاشند که این رطوبت را از قرحه فانی کند و گوشت برویاند و این مرهم در انبات لحم بسیار نافع ست **صفت آن** مرداسنگ باریک سوده یک اوقیه گرفته بران ربع رطل زیت انفاق انداخته بر نرمی حرکت دهند تا منحل گردد بعده بران عنزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک سائیده اندازند و حل کنند تا غلیظ گردد و استعمال نمایند و آنچه بدان انتفاع یابند مرهم باسلیقون است چون فصل تابستان شدید الحرارة نباشد و اگر قرحه غائر بود و دهن او فراخ نباشد باید که در دهن جراحت پنبهٔ کهنه در روغن گاو بشند و دران عسل داخل کنند یا دران ادویه منبت لحم بزراقه رسانند و اگر دهن جراحت فراخ بود و آن غائر باشد هر دو لب او باهم ضم کنند و بر بندند لیکن شدید تر لفائف او بر باطن غور جراحت باشد و ارخای آن نزد دهن او بود تا فضول و زرداب بسوے دهن جراحت کشند و ازان خارج شود و عضو را بر شکلے دارند که دهن جراحت باسفل مائل گردد

تا زرداب ازان سیلان کند و اگر این در عضوی ممکن نبود و از جراحت زرداب بسیار آید چون آنرا از اسفل بسوے فوق فم جرح غم کنند پس صواب آنست کہ جراحت را از اسفل موضع عضو نزد نہایت غور بشگافند تا ریم و زرداب ازان موضع سائل شود و اگر بشگافتا حد موضع صحیح بکشایند بعد ازان علاج کنند صواب تر باشد و ہمچنین امر در علاج ادرامیکہ دران مادہ حاصل شود جاری می گردد چون بشگافند و انچہ دران از خون فاسد و ریم و وردے وغیرہ بود خارج کنند و پاک نمایند پس علاجش بمنزلہ علاج جراحات غائرہ بود و آن انیست کہ از پنبۂ کہنہ خوب پر کنند تا آنکہ موضعی خالی نگذارند این در اول روز کنند بعد صبح بسوی آن نگاہ کنند اگر پاک گردد در روغن گل با پنبۂ کہنہ لازم گیرند و اگر غیر پاک بود در روغن گاو کہنہ و پنبۂ کہنہ لزوم نمایند و بدان چندان پر کنند کہ در جمیع تقعیر او برسد کہ این تنقیۂ قرحہ کند و انچہ دران بود آنرا بجور رد و آنچہ درین بدان انتفاع یابند انیست کہ جراحت را بعد شگافت بشویند و انچہ اندران باشد بیرون آرند بسرکہ و شراب ہر واحد ممزوج بماء العسل کہ این تخفیف و تنقیۂ جراحت کند و این فعل بہر قرحہ کنند کہ دران زرداب باشد و تنقیۂ آن کند بعد ازان نظر کنند اگر قرحہ از زرداب و چرک پاک شدہ باشد و از تپ و سائر اعراضیکہ تابع قروح بود سلیم باشد یک روز لزوم پنبۂ کہنہ نمایند تا نشف کند و یک روز مرہم اسود معروف بباسلیقون کہ این انبات لحم کند و فعل نیک کند و آنچہ گوشت را برویاند شقائق النعمان ست چون بسوزند و جراحت بدان پر کنند و فراسیون را چون بکوبند و بعسل سرشتہ بر جراحت مثل مرہم لزوم نمایند گوشت بر دید و بسطح جلد برابر گردد پس باید کہ ادویۂ مدمل و خاتم استعمال نمایند و این ادویہ باید کہ خشک تر از ادویۂ باشد کہ بدان علاج قرحہ در انبات لحم کنند و لہذا اکثر ادویۂ مدملہ قابض بود مثل مازو و شب و پوست انار و گاہی این فعل ادویۂ حادہ کند چون ازان اندک استعمال کنند و از انجملہ انیست کہ بگیرند اشنان فارسی یکجزو و اشخار نیم جزو و زنگار ربع جزو باریک سائیدہ بر قرحہ صبح و شام اندکے ازان بپاشند و ہر روز یکبار پاک کنند و بران اندکے دوا نہند و یا بگیرند مرداسنگ و برگ سوسن و ہلیلہ و مازو ہر واحد یکجزو و پوست انار و عروق ہر واحد نیم جزو ہمہ را باریک ساختہ بر قرحہ بپاشند دیگر صبر و عروق و گلنار و مازو و مر ہر واحد یکجزو باریک سائیدہ بر قرحہ بپاشند و علاج جراحات مرکبہ در علاج قروح مسطور گردد جرجانی گوید کہ اگر جراحت شگافت راست و ہموار بود و از گوشت آنجا نرفتہ باشد آنرا زود خشک ببندند و از طعامہا و غیر ہیہا کہ خون در بدن زیادہ کند پرہیز باید کرد تا جراحت آماس نکند و درست شود و بجز بستن بعلاجی و دیگر حاجت نیاید و تدبیرہاے دیگر کہ بجہت باز داشتن ورم باید کرد انست کہ خرقہ را بگلاب و سرکہ تر کنند و بر گرد اگرد جراحت نہند و درین باب ہیچ دواے نافع تر از انار میخوش کہ بشراب قابض بختہ باشند نیست آنرا بگیرند و ضماد کنند آماس را باز دارد و در اما میکہ از جراحت بود آنرا نیز سودمند بود و منفعت این تدبیرہا آن وقت ظاہر شود کہ نظر کنند اگر فصد واجب گردد اول فصد کنند و خون بجانب مخالف کشند و اندک کم کنند و اگر مسہل مناسب بود بدہند و ہمہ جراحتہاے تازہ را خشک ببندند و در روز یا سہ روز بستہ دارند تا خون نکشاید و اگر بکشاید باز ببندند یک روز یا دو روز دیگر بستہ دارند تا محکم شود و صواب تر باشد و اگر جراحت ناہموار باشد و بر غور او بند نیفتد باشد کہ حاجت آید کہ آنرا بشگافند پس علاج کنند و اگر اینچنین جراحت کہنہ باشد علاج آن علاج قرحہ باشد مبا شد کہ جراحت عظیم بود و عضو مجروح را برید ن واجب گردد و اگر جراحت غائر بود و سر او تنگ باشد از بستہ شدن سر او احتیاط کنند تا ریم در قعر او جمع نشود در این چنان بود کہ پارۂ پنبۂ کہنہ بروغن گل یا بروغن زیت تر کنند و بر سر جراحت نہند و ادویۂ رویانندۂ گوشت و مراہم کہ علاج بدان بکنند بفتیلہ فرو نہند و ہر روز فتیلۂ کوچک تر از سابق نہند و پنبۂ کہنہ بروغن گاو تر کردہ بر سر آن نہند اما اگر جراحت پر گوشت بود ادویۂ ازین جنس باید کرد برگ صنوبر در سرکہ ممزوج یا در شراب بختہ و مازوی سبز و پوست انار و اقاقیا ہمی مغسول بارتنگ خشک کردہ و شادنج عدسی ہر یک تنہا یا آمیختہ جراحتہای کوچک را گوشت برویاند و درست کند و بر بالای این ادویہ و گرد اگرد جراحت برگ حماض و برگ کاہو و برگ عوسج و برگ علیق باید نہاد و اگر جراحت بزرگ بود پنیر تر سودمند بود و پنیریکہ از ماست گرفتہ باشند نافع بود گیلانی گوید اعضائیکہ قبول انجبار حقیقی کند غرض در علاج او حصول اتصال حقیقی ست در اجزائیکہ اتصال او لتفرق نماید و این بچہار امر تمام شود یکی جمع چیزیکہ متفرق گردد پس اگر این بدست سہل نبود احتیاج بد خلتن شود یا قطع جلد زائد یا انبات لحم و مانند آن از انچہ در اجتماع این اجزا ازان چارہ نباشد دوم حفظ این مجتمع تا مدتی کہ دران اتصال تمام شود و این بسکون و بستن بود چہ حرکت مفرق ست و گاہی بستن ترک میکنند در تدبیر بعض جراحات غائرہ بجہت آنکہ بستن در دیا انصباب خون بموضعی کند کہ ضرر او بیشتر بود چون مادہ بسوی آن بریزد و درین ہنگام جراحت را

مکشوف گذارند ولیکن از نهادن پنبه و مانند آن بران چاره نباشد سوم منع از وقوع شی غریب میان هر دو جزو و آن غریب آب باشد یا روغن یا مو یا خون و مانند آن که آنجا بود و لهذا در علاج جمیع جراحات قطع سیلان واجب ست و این قطع گاهی در ابتدا واجب گردد چون خون صاف یا مریض سخت ضعیف بود که بران از سیلان خون خوف سقوط قوت باشد گاهی از اول امر واجب نشود بلکه سائل گردانند بقدریکه ازان از حدوث ورم این گردند اگر خوف حدوث آن باشد و قوت متحمل سیلان آنقدر باشد چهارم حفظ طبیعت آن عضو بر اعتدال او و ازانچه در حفظ طبیعت آن عضو بدان احتیاج افتد تنقیهٔ بدن ست تا در انجا فضول نشود که بسوے موضع تفرق بسبب ضعف او مندفع گردد و اما امر غذا پس دران لابد ست از اعتبار چهار امر یکے آنکه قلیل التغذیه باشد مثل مزورات و دوم آنکه دران قوت مقاومت براے مزاج حاصل بود و سوم آنکه ملین طبع باشد و چهارم آنکه کم ترش یا بی ترشی بود و در جراحات باید که از آب محافظت نمایند و همچنین از هواے سرد و لهذا از روغن حار و بارد ولیکن گاهے بروغن گرم کرده حاجت افتد بنابر تسکین درد و تسئیل دوا و ترقیق آن تا بقعر جراحت رسد و درین وقت باید که تسکین نمایند تکمید از خرقهٔ گرم کرده یا بزیت نیم گرم و غیر آن از روغنها و بران قیروطی بزیت الانفاق یا بروغن آس در روغن گل باند کے فرفیون نهند و یا بران علک البطم باندک زیت باشند این ست انچه اطبا گفته اند و اما روغن مرکب که ما نسخهٔ آن نوشته ایم و آنرا بروغن دیو دار مسمی ساخته ایم آن روغنی ست که عدیل او نیست در اصلاح جراحات چه هیچ دوا و مرهم که در باب اصلاح جراحات تام المنفعت باشد منفعت این روغن بسیار زیاده تر ازان بود باین وجه که انچه دواے مذکور در هفته عمل کند این روغن در یک شب آن عمل کند و بر خلقے کثیر تجربهٔ آن کرده ایم و دوائی قریب بنفع او نیست مگر مرهم جدوار که نسخهٔ آن نیز با نوشته ایم و مفردات ادویهٔ این هر دو قریب یک دیگر اند بدانکه اگر طبیب را بصیرت در صناعت او باشد و برین هر دو دواے مذکور ظفر یابد محتاج پرهیز قرب آب از جراحت و ترک استحمام نشود اما اولا بهر آنکه این هر دو موافق ترین ادویه الیست که در جراحات استعمال نمایند پس می باید که بعد شگافتن جراحت نیز انها را پر نمایند و مرهم موافق تر بود زیراکه با آن آب حمام ضرر نکند و این هر دو دوا در جراحت غیر کهنه بعدیل است و اگرچه نفع آنها در کهنه نیز بسیار ست مگر آنکه عضو مشرف بتاکل باشد که دران هنگام این هر دو دوا استعمال نباید کرد تا آنکه گوشت بجراحم حادة مثل مرهم رسل زائل شود و اما ثانیا بهر آنکه جراحات باین هر دو دوا مندمل میشود قبل از آنکه مریض بر ترک حمام صبر نکند بهر آنکه این در دو سه روز اندمال جراحات میکنند و سواے ازین روغن و مرهم مذکور چون بر جراحات استعمال کنند و آن تازه بود و زمانه بسیار بران نگذشته باشد این هر دو جراحات را از تورم و از تغیر رنگ او باز دارد اما اگر در جراحت ورم حادث شود ایضا آن هر دو نافع بود اگر گرم کنند و بران استعمال نمایند و انفع ازین هر دو ادویهٔ مفردهٔ انهاست چون جمع کنند و باریک سازند و جراحت را بنحوی گرم نمایند پس بران بپاشند و بر بندند که این ورم را دور کند و رطوبات او را نشف نماید و اگر دران آب یا رطوبتی دیگر داخل شده باشد نشف و تخفیف او کند و با وجود این هر دو حاجت بدیگر دوا نشود و ازین یاد دارند که روغن دیودار و مرهم جدوار که از تالیفات ماست از بهترین ادویهٔ مستعمله است بلی التحام جراحات و اندمال و ختم آنها و منع سیلان خون ازان و منع ریم و منع تورم و ازالهٔ آن و غیر ذلک درین هر دو غنا از غیر آنهاست انطاکی گوید که جراحت اگر بسیط باشد خلو عضو از عوارض مثل اورام و انصباب مواد بود پس اگر تازه باشد در علاج او کفایت کند باز آوردن اطراف او بنوعیکه برابر ملتقی شود و آنرا بدو یا بسته رفاده بر بندند و بر باط دو سر متوسط ببندند و اگر خالی از عوارض مذکوره تقادم کند بر تدبیریکه مذکور شد خراشیدن جراحت افزایند تا تازه گردد و با التحام هر دو طرف آن جهد نمایند که بقعر او نیز ملتحم گردد و اگر التحام او بربط ممکن نبود چنانچه در عرض واقع شود پس بسوزن بدوزند و هرگاه تقعیر او از التحام بسبب غور او ممتنع گردد از اسفل ببندند و دران انچه معد التحام باشد مثل صبر و مرداسنگ و دم الاخوین و مر و انزروت دکنند بر بپاشند و اگر جراحت مرکب باشد علاج عوارض با وجود آن کنند پس نزلات و اورام را بمر و انواع صندل و آب کاسنی منع کنند و در زمانهٔ انتظار اندمال از تناول چیزیکه مولد خون بسیار باشد مثل گوشت و شیرین منع نمایند مگر با یبوست و هرگاه مفسدی جراحت و مواد او غلبه کند مجروح مثل خربزه و شیر بخورد و یا مائل به تیرگی شود پس مثل باقلا خورد و اگر سرخی باشد مثل لحم لقلق و یا سرخی رقیق شود مثل گوشت میش بخورد و مثل این موجب فضل طبیب شود و حیله کنند در انچه زرداب یا ریم دران پیدا کند باین طور که ربط او از اسفل محکم کنند و از نزد دهن او

شستہ نمایند و تعلیق عضو کنند اگر دہن جراحت از اسفل اصالۃ نباشد بنحویکہ بتعلیق اسفل گردد بعد ازان در تنقیہ بمثل شکر و زنگار جہد نمایند و درین بار و در اتجربہ کردیم و آنرا جید الفعل سریع النجابۃ یافتیم و جراحت را از پاشیدن صندل خشک خالی نگذارند حتیٰ کہ چون در تفرق پس اخذ کند تقویت از سوسن و مازو و گلنار و طلیمہا و اشق و سند روس واجب گردد و اگر باریم باشد تحاہد عصرا و مع انچہ مذکور شد باید کرد و نزد فرط مواد مذکورات خشک بپاشند والا بمثل عسل و تمر ہندی بدانچہ تبقض و تنقیہ کند مثل زیت الانفاق در دہن مورد کنند و یا در ان مثل استخوان باشد بران چیزیکہ آنرا قوت جذب او باشد مثل روغن عطاس و زراوند مدحرج و کندر و اندک زاج بعسل بہند و از انچہ اصلاح جراحت و انبات لحم او کند انیست کہ مرداسنگ را یکبار در سرکہ و دیگرباز بروغن گل خوب بسایند بعدہ مرہم سازند پس سفیداب افزایند و استعمال کنند و از انچہ بسرعت صحت بخشد تنقیہ مواد و اجزاے غریبہ و چرک بعض است اگر ممکن بود والا ادویہ سابقہ از مراہم و ذرور و گاہے غور جراحت بعید بود و ریم کند و محتاج بشگافتن از اسفل غور گردد تا پاک کردن آسان شود پس درین ہنگام مبادرت بسوے آن نمایند اگر قرب بمفصل و عظام باشد تا آنرا فاسد نکند والا مہلت دہند تا آنکہ نضج یابد زیراکہ شگافتن درین قبل نضج فساد عظیم ست و گاہے غور نبوے باشد کہ شگاف آنجا نرسد پس ادویہ حادہ بکار برند و ہرگاہ صحت ممتنع گردد و سیلان زرداب زیادہ شود در جراحت استخوان فاسد باشد کہ کشادن او و خاریدن او واجب بود انیست علاج جراحت اگر در عضو ظاہر باشد و اما در جراحت اعضاے باطن استناد عسر البرء بسبب دیگر کنند مثل بودن عضو عصبی چہ عصب عسر القبول براے التحام است و یا متحرک مثل حجاب صدر چہ حرکت نیز منع التحام کند و یا ممر و منفذ اخلاط لذاعہ باشد مثل رودۂ صائم و حاصل انیست کہ جروح باطنی قلیل البرء است و گاہے حاجت ادعا نمایند در علاج جروح بفصد جانب مخالف چنانچہ اگر مادہ کثیر بود و ورم دور داشتہ او نمایند تا ازان میل کند و تسکین او نمایند بہر آنکہ عنایت بدین اولی از عنایت بختم و ادمال است ایضاً او مینویسد کہ در جراحت غائرۂ حادثہ اگر غور او مثل اعالی او ببستن التقا نماید بچیزیکہ قطع خون کند مثل ذرور صبر و مردم الاخوین و اقاقیا و انزروت و کندر بپاشند و اگر داگرد او میان رفاید مرجان و گل سرخ و صندل سودہ باشند و اگر با ورم بود بآب کشنیز و کاسنی استعمال کنند و اگر در فضلے او رطوبات و بخار پیدا شود ازالۂ او بابنبہ و ذرور سابق ممزوج بزراوند و توتیا و اقلیمیاے فضہ و ایرسا کنند و انچہ قریب غور باشد آنرا بتدریج بندند و جائیکہ ازان زرداب سائل شود آنرا بگذارند بعدہ علاج مثل قروح نمایند پس باید کہ از پنبۂ کہنہ پاک کنند بعد آن مراہم مدملہ مثل باسلیقون و داخلیون نہند بعدہ انچہ ختم آن نماید مثل مازو و جوز السرو و عروق و برگ سوس و گلنار و مرداسنگ و ہلیلہ و سندروس و اطیان و مرتک و ابریشم سوختہ بزفت و مانند آن بکار برند و ہرگاہ نوعی از جراحت با چیزے از خلل در مزاج مرکب شود تعدیل بہ تنقیہ کنند و گاہے عقب جراحت فصد واجب گردد اگر ازان مانع نبود و اگر آنجا ضربان باشد تسکین او بتکمید مثل انار شیرین مطبوخ در شراب کنند و ہرگاہ چیزے متعفن شود و منع اندمال کند ازالۂ او بمثل مرہم زنگار کنند پس اگر بزرگ شود باہن دور نمایند و اگر استخوان باشد بحجر نشند و ہرگاہ حبس خون متعذر گردد سیر سودہ یک روز پر کنند بعدہ مازو دے مطبوخ در شراب یا مطفی در سرکہ و کذا نسج عنکبوت و غبار آسیا و انچہ التحام جروح بزودی نماید پوست بیضہ و سعد و اقماع رمان ترش و طباشیر و سداب سودہ است و از مجربات انیست کہ شب و کافور و صبر در آب گندنا و زیت کہنہ حل کنند و بدان ادویہ جروح بسر شند کہ این بہ کند و با وجود این ہمہ حفظ مریض از گرمی و سردی مفرط و از انچہ مولد خون باشد مثل گوشت و حلوا و حدت مادہ افزاید مثل پیاز و سیر باید کرد و لابد ست از تفقد حال جراحت چون قرحہ شود کہ آیا از سوء مزاج است پس اصلاح او کنند چنانچہ اگر تیرہ رصاصی نماید سودا پیدا شدہ باشد یا مریض مثل باقلا و لحم بقر خوردہ باشد و اگر بسیار سرخ و با التہاب بود خون غلبہ کردہ باشد یا مولدات او خوردہ باشد و علیٰ ہذا القیاس **مؤلف** زہر گوید کہ اگر جراحت غائر باشد انبات لحم نمایند بدانچہ در قروح لثہ گذشت و اگر چرک بسیار شود جالیات مثل صبر و کندر و زراوند و ایرسا و شکر بعدہ مدملات از مراہم وغیرہ بکار برند ہم مجرب دافع ورم جراحت و منقی آن آرد گندم زردی بیضہ روغن گل یا روغن گاو ہر واحد بقدر مناسب **ذرور** عجیب مجفف جراحات و قروح و مسکن درد اسرنج القر سوختہ ہر واحد یکجز و قاقلۂ صغار دو جزو و ذرور خشک کنند کہ در خنان گذشت آن مجفف لحم بسرعت ست مجرب و از مجربات این روغن تیغ صفہان ست برای اقسام جروح سیما تازہ و قروح و ناصور **صفت آن** اصل السوس دلیودار ہو جوبہ پوست مغیلان زردچوب ہر واحد چہار صد مثقال روغن چراغ کہ از پنبہ دانہ یا تخم کتان باشد شش صد مثقال در آب سہ من تبریزی بآتش ملایم بجوشانند تا آب

فانی شود ذرور اسیقولان که از اسرار مجربه است جراحات مزمنه را بسرعت ادمال نماید و سلع را تحلیل کند گل ارمنی گل سرخ هر واحد دو ثلث مثقالی جفت بلوط یک مثقال مر صاف یکنیم درم کندر دو درم گلنار سه مثقال و بتجربه رسیده که شادنج گوشت زائد را بخورد و صحیح را برویاند و برای جراحت عمیقه زراوند طویل و کرسنه بعسل مجرب است و برای قروح حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن کافور با ادویهٔ مناسبه مجرب ست و علاج جراحات اسلحهٔ مسمومه جذب سم است با ادویهٔ جاذبه که در سموم ملدوغه بیاید و منع ادمال آن و شرب فادزهر و ذرور تقناطیس عجیب ست و شستن آن به آب خاکستر چوب انجیر و نمک نهادن محاجم و ماهی شگافته یا پاکیان نافع ست

علاج جراحت البطن که آنرا جالیفنا مند

اگر جراحت بجوف سر کرده باشد هرگاه زخم بر شکم رسد و روده و ثرب بیرون آمده باشد باید که بزودی اندرون سو باز گردانند و جابجا شکم بدوزند اگر دیر شود و از ملاقات سردی هوا روده منتفخ گردد و اندر نرود باید که بشراب گرم آنرا بشویند یا ابر مرده بشراب گرم ترکرده تکمید روده کنند تا که نفخ او زائل شود و به آب کشنیز و صندل حوالی او سرد نمایند پس دستها و پایها گرفته بردارند چنانچه پشت او خم شود و روده اندر رود و اگر خود بخود نرود از دست بملایمت اعانت کنند و با پیاز و روغن و شهد هر سه بهم سوده برامعا بمالند که از بوی آن اندرون رود و اگر انگشتها را در هر دو دست مالیده دستها نزدیک روده برند نیز از بوی این اندرون می رود و مجرب ست جرجانی گوید غشائیکه بعربی مراق البطن گویند چون بشگافد روده بیرون افتد پس اگر جراحت کوچک بود روده بجای خود باز نرود در علاجش دوگونه بود یکی تحلیل نفخ باین تدبیر که اسفنج به آب گرم ترکنند و بفشارند تا آب برود و گرمی دران بماند و بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل شود و تکمید بشراب قابض گرم کرده محلل تر بود و این شراب قوی و سیاه رنگ باید دوم آنکه اگر باد باین تدبیر تحلیل پذیر د جراحت را فراخ باید کرد و روده را بجای او باز باید برد پس بدوزند و در دوختن چنان باید که دوری و نزدیکی زخم سوزنها معتدل بود نه بس فراخ باشد تا روده را نگاه نتوان داشت و نه بسیار تنگ تا زخم سوزن درهم نیفتد و صفاق اندرونی را با مراق البطن ملتصق ساخته نگاهدارند و زخم سوزن اول بر لب جراحت مراق زنند و اندرون آن بگذرانند پس هر دو لب صفاق بهم بگیرند و سوزن باز گردانند و بدیگر لب مراق بگذرانند چنانکه بن سوزن بسوی خویش دارند تا بهمین سان همه جراحت دوخته شود و اگر جراحت بزرگ بود کسی دیگر لبهای جراحت گرفته نگاه دارد و اندک اندک بدوزند و باز گذارد تا او بدوزد و بستن جراحت را رفاده سه تو باید بر شکل مثلث چنانکه جراحت خطی مستقیم بود و در رفاده یکی ازین سو بود و یکی سوی خط تا لبهای جراحت را نیک فراهم گیرد برین شکل رفاده بر زخم جراحت نهند  و مجروح را بر شکلی خوابانند که گرانی روده باز جای جراحت دور باشد مثلاً اگر جراحت بر جانب راست بود میل او بجانب چپ باید کرد و اگر بر جانب چپ بود میل بجانب راست باید و اگر جراحت باسفل شکم بود سینهٔ او پست تر باید و اگر بفوق باشد سینهٔ او بلند تر باید تا گرانی روده از موضع جراحت دور بود و اول دوای رویانندهٔ گوشت بیاشند پس جراحت را بربندند و چون جراحت بسته باشند پارهٔ نمد مرغزی بزیت گرم کرده ترکنند و بر بغل و بن ران او نهند و حقنهٔ لین از لعابها و روغنها ساخته بعمل آرند و اگر جراحت بروده رسیده باشد حقنه بشراب سیاه قابض نیم گرم کنند اما اگر جراحت بر رودهٔ صائم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید درست شدن نباشد و اگر بر روده های سفلی افتاده باشد علاج توان کرد و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حال که هوا بدان رسد از طبیعت خویش بگردد و بنفسجی گردد و اگر بجایش باز نهند بوسیده شود بدین سبب اطبا هرچه ازان بیرون آمده باشد ببرند و جدا کنند باحتیاط تمام و بجای او باز نهند که مضرتها ازان تولد نکند شیخ الرئیس و گیلانی می نویسند که غرض در شق باطن احشا آنست که ملتحم سازند و نگذارند که خون در باطن منجمد گردد و منع نزف الدم نمایند و ادویهٔ نافعه در هر دو غرض اول اعنی التحام جراحت و عدم ترک خون برای انجماد مثل عدس بزرگ است چون در سرکه بپزند و بهتر آنست که باستعمال او مبادرت نکنند و از اشیای ترش و لاسیما از سرکه و آنچه دران قوت او باشد احتراز نمایند و یا قنطوریون غلیظ یک درم بخورند و بولس گفته که قنطوریون دقیق را تجربه کردم و دوای عجیب یافتم و بعد این در مرتبه دوائی ست که آنرا سمقرطون نامند پس بیخ سوسن پس آرد کرسنه است و گل مختوم را در التحام و منع انجماد خون غنای عظیم ست و اما آنچه برای منع نزف بیاشامند مثل یکنیم دانگ بزرالبنج بماء العسل ست و سائر ادویهٔ مذکوره در منع نزف الدم و لفت آن و اما جرح و شق ظاهر پس عالی گفته که هرگاه مراق البطن بشگافد حتی که بعض امعا بیرون آید باید که کیفیت ضم کردن معا و داخل کردن آن معلوم کنند و اگر قدری از ثرب بیرون آید پس احتیاج بدانستن ربط برباط جست یا نه

و دوختن جراحت یا نه و کیفیت طریق دوختن افتد و جالینوس در تشریح مراق ذکر کرده که موضع خصرین اگر بشگافد در خطر کمتر از موضع بهره باشد و بهره وسط بدن است و خصرین از هر دو جانب راست و چپ بعد چهار انگشت از بهره پس اگر جراحت عظیم بود چند امعا بیرون آید و ادخال آنها صعب تر و عسر باشد و اما در جراحات صغار اگر مبادرت بادخال روده فی الحال نکنند منفوخ و سطبر شود و از ان خرق داخل نشود و لهذا اسلم جراحات واقع براق خارج آنست که معتدل العظم باشد و گفته که این جراحات محتاج بچند چیز است اول آنکه روده بیرون آمده را بموضعیکه برای خاص است باز گردانند دوم آنکه بدوزند سوم آنکه بران دوای موافق نهند و چهارم آنکه جهد کنند تا کدام عضو را از اعضاء شریفه بسبب آن خطر بهم نرسد و اگر هوا سرد باشد مجروح را در حمام داخل کنند و دست و پای او گرفته بردارند تا روده داخل شود و من بیان میکنم برای طبیب بهتر طریق در دوختن جراحت شکم پس گویم که هرگاه امری باشد که بسوی آن احتیاج اتصال میان صفاق و مراق بود باید که طبیب ابتدا کند و سوزن را در جلد از خارج بسوی داخل در آرد و هرگاه سوزن در جلد و در عضله که براستقامت در طول بدن رفته نافذ شود کناره صفاق را درین جانب ترک نماید و دران سوزن داخل نکند و سوزن را در کناره دیگر از داخل بسوی خارج نافذ کند و هرگاه دران نافذ نماید بار دیگر آنرا در نفس این کناره از مراق و از خارج بسوی داخل نافذ کند و کناره صفاق که درین جانب است بگذارد و سوزن را در کناره دیگر از داخل بسوی خارج نافذ نماید و آنرا مع انفاذ او در صفاق در کناره مراق که در ناحیه او ست نافذ کند تا دران همه نافذ شود بعده ابتدا ایضا از نفس این جانب کند و مع کناره که از صفاق در جانب دیگر بسوی خارج است بدوزد و سوزن را از جلد که قریب او ست بیرون آرد بعده سوزن را درین جلد باز گرداند و کناره صفاق که در جانب دیگر است مع این کناره از مراق بدوزد و آنرا از جلد که در ناحیه او ست خارج کند پس این را مرة بعد اخری بعمل آرد تا آنکه همه جراحت دوخته شود برابهین شال و رشته در نرمی و سختی معتدل باشد و هرگاه روده اندر رود و بوضع طبیعی خود عود کند تدبیرش بچیزیکه بدان تدبیر جراحات ظاهری کنند باید کرد و هرگاه در روده نافذ نفل نافذ گردد تدبیر او تلیین آن نفل است اگر خشک شده باشد و آن بمثل ریختن آب گرم بران و مانند آنست بعده بانگشتها از موضع دیگر آن نفل را غمز کنند بسوی اسفل از موضع جراحت و مریض برپشت خوابیده بود و همچنین کنند تا آنکه بعض نفل رجوع کند بعده بآب گرم نطول کنند و همیشان عمل نمایند تا همه آنچه خارج شده رجوع کند و اگر رجوع نکند و از احتباس او بر مریض خوف باشد از شگافتن ما فوق او و غم چاره نباشد تا نفل رجوع کند اگر ممکن بود و مهما امکن جراحت را وسیع نکنند الا بقدریکه بسوی آن اضطرار بود بعده تدبیر جراحت ظاهری کنند و بقراط گفته که چون ثرب از شکم در جراحت او خارج شود لابد متعفن گردد و آنچه از ان بیرون آید و اگرچه زمانه اندک لبث کرده باشد پس بضرورت واجب است که ما فوق او از جلد قطع کنند و شق نمایند بقدریکه از ثرب متعفن شده قطع نمایند و آنچه از ان غیر متعفن باقی ماند در جوف داخل کنند پس بدوزند و اندمال نمایند یا بلا دوخت مندمل سازند موافق حال و ثرب در سرعت تعفن شدید تر از روده و جگر است بالجمله واجب است که در دخول او تاخیر نکنند و اگر تاخیر شود و ثرب سیاه یا سبز شود واجب است که آنچه از ان متعفن شده باشد قطع کنند بعد بستن اطراف عروق بابریشم و یا بگیرند مور بزرگ و بر اطراف مضمومه از هر دو جانب قطع بچسپانند بعده از مقراض ببرند بنوعیکه سر آنها آنجا باقی ماند و بعد از ان آنچه قطع کردن او از ثرب مناسب بود آنرا قطع نمایند و باقی را داخل کرده بدوزند چنانچه مذکور شد و تضمید او بصوف مبلول در شراب کهنه عفص نیمگرم بر آتش کرده بروغن گل نیمگرم باید کرد بعده مریض را شربت قاطع خون مثل شربت عناب و بارتنگ و عصی الراعی دهند و بروغن گل نیمگرم با شراب عفص کهنه حقنه کنند و نزد من اولی آنست که بخیاطت معروفه یا بسر مورچه بدوزند بعده حواشی جراحت بروغن و بوداروم مرهم جدوار پر کنند که این هر دو آنرا درست کند باذن الله تعالی و اگر جراحت در بهره واقع شود دران خطر بیشتر و دوختن او نیز دشوار تر و اگر در اسفل معده افتد صحت او ممکن است و اگر در فم آن واقع گردد البته صحت نیابد و اگر در زوائد کبد افتد درستی او ممکن بود و اگر در جرم آن باشد آن به نشود و باقی همانست که سابق مسطور شد

علاج جراحت راس

جراحتی که بر سر افتد و از ان استخوان سر نیز شکسته گردد آنرا شجه نامند و جمع او شجاج است پس اگر استخوان سر شکسته نباشد ذرور در لحم که از صبر و مر و دم کندر و اقاقیا و دم الاخوین ساخته باشند بپاشند و اگر استخوان شکسته باشد واجب است که ریزه های او بیرون کنند بعد مراهم بسازند و ذرور مذکور با وجود

جراحت شکم چون در موضع ... بود ... آن در ... ۱۲ منه

الحام جبر عظام هم نماید **مجوسی** گوید که اگر جراحت در سر باشد و تا زیر قحف نرسیده باشد این دوا استعمال کنند بگیرند روغن گل ده درم موم سه درم بگدازند و بران صبر و مر و اقاقیا و دم الاخوین باریک سوده اندازند و مرهم ساخته استعمال نمایند **شیخ** میفرماید که تدبیر استخوان در جراحت شجاج و آنچه از اعراض مخوفه او عارض شود در باب کسر عظام و جبر گفته آید و اما لحمات قروح او که خارج از سمحاق باشد ادنی دوای مجفف خفیف آنرا کفایت باشد پس طلی راسی مرتب از صبر و مر و کندر و دم الاخوین بران پاشند و همچنین ادویه خفیفه از انچه در علاج جراحت مذکور شد و اگر در ینجا سیلان خون باشد علاج باد و یه نمایند که در باب نزف الدم ذکر کنیم و لازم ست که صاحب او راد ماغ ماکیان بریان کرده انچه ممکن باشد بخورانند بهر آنکه حسب گواهی قومی او مقوی دماغ و حابس نزف الدم است و اگرچه درین رای دیگر است و همچنین آب انار میخوش و تضمید بعض الراعی کنند و از ادویه جیده برای جراحت و خون این ست که بگیرند خمیر ترش خشک و سائیده بران پاشند و تر نکنند و همچنین پوست جو با پودینه کوهی سر را نافع بود و سائر تدبیر از باب عظام بر گیرند **گیلانی** گوید که در شجه باید که اولاً آنرا بچیزی قابض مثل شراب سرکه بلج بشویند بعده اشیائیکه اندمال جراحت نماید مثل مراهم و سمه ولینه از مراهم ابیض استعمال کنند و این دوا منفعت عظیم کند بگیرند سفیداب یک جزو شیح بجزو روغن مورد بقدر کفایت پس شیح را با آب بسایند و با آن سفیداب آمیزند و بران روغن مورد ریخته استعمال کنند و با خوب شسته بروغن و با آن قشور مس آمیخته بروغن مورد سوده استعمال نمایند و گل قیمولیا و مرداسنگ بشراب و روغن خروع و روغن آس بسایند و استعمال کنند **صفت** دوائیکه هیچ شجه و جراحات مزمنه در لحوم مشائخ و لحوم لینه را نفع کند بگیرند مرداسنگ ذهبی هشت درم موم ده درم صمغ صنوبر ده درم زیت بقدر قوطولی و نیم مرداسنگ را با زیت بپزند بعده باقی ادویه بران انداخته بچیزے عریض حرکت دهند و صلابه بمالند پس استعمال کنند و سزاوار نیست که جلد از جراحات قطع کنند بلکه می باید که بشگافند و دوا بران نهند که آن دران هنگام بچسپد و اگرچه سیاه شود و اما اگر لحم بگشاید اندمال او دشوار گردد زیراکه جرح را لذع عارض شود از اشیائیکه نزد تنقیه مس وکنند و هر گاه بر سر جراحت افتد و بنواحے دماغ و غشا رسد مبادرت بادویه مدمل و ملحم نشاید بهر آنکه اگر چنین کنند بر مریض هلاکت ارند لیکن دران پشم پاره بزیت ترکرده تا سه روز بدارند تا از ورم و تشنج ایمن گردد بعد ازان مراهم و ذرورات لحمه مثل ذرور معمول از مر و صبر و کندر و مرهم اسود و مانند آن استعمال نمایند و اگر زراوند سوده بشراب و عسل بپزند تا غلیظ گردد و بر خرقه مالیده بر جراحت نهند جراحات سر را نافع بود و با زرنگ خشک بروغن مصطگی یا روغن مورد مرهم کرده نیز سود دارد **طبری** گوید که جمیع جراحات که در سر واقع شود ده نوع ست و آن در علاج امراض راس از ضربه و سقطه و تفرق اتصال مذکور شد و در ینجا مع علاج هر واحد ازان مسطور میشود

اول قاشره

و آن جراحتی است که از جلد تجاوز نکند و علاجش اینست که اگر عظیم نبا شد باشد دهن او کشاده گردد و میان هر دو لب او کبیر شود بر فاده بانسم نمایند اگر این ممکن نبود و الا بدوزند و طریق دوختن آنست که اول نفوذ سوزن از جلد اعلی بسوے جلد اسفل تو ریب باشد و نفوذ دیگر از جلد سفلی بسوے جلد علیا مستقل برای نفوذ اولی بود و سوم نفوذ در هر دو جلد مستقیم از فوق بسوی اسفل باشد بعد ازان بران این ذرور بپاشند دم الاخوین اقاقیا عصاره لحیة التیس صمغ الجره صمغ صنوبر و مر و کندر مساوی بطول بران پاشند و بالائش این مرهم نهند بگیرند موم روغن بروغن گل بعده بران بر آتش اندک نفت خوشبو و مرداسنگ سوده اندازند و حرکت دهند تا به جوش آید بعده از آتش فرود آرند و همواره حرکت دهند تا آنکه سرد گردد و جالینوس این مرهم را مرهم خیاطت نامیده

دوم لحمه

و آن آنست که در جلد مع لحم افتد و دوای این همان ست که گذشت غیر آنکه گاهے محتاج بدوختن شود و چون احتیاج بدان نباشد علاج بمراهم لحمه معمول بصموغ سازند اگر مزاج مریض گرم نباشد و صداع بدان هیجان نکند و الا دران سوای مرهم ابیض معروف بکافوری مغسول استعمال نکنند و آن ست که سابق ذکر کردیم سوای آنکه او را بآب بشویند بعد از انکه در هاون اندازند تا آنکه مغسول گردد و سفید شود و چون سفید شد و رنگ دیگر گردد و در قوام مسکه شود اندک کافور تیم مصعد بران اندازند و بحسب تغیر جراحت تغیر علاج بود زیراکه جراحت گاهی سخت شود و دوا قبول نکند و نگذارد و گاهی رطب گردد و مراهم سیلان نماید و آنرا قبول نه کند و گاهی خشک گردد تا آنکه مثل جلد مدبوغ شود و گاهی لب جراحت متفرق گردد پس محتاج بقطع آن از آهن یا با دویه حاده شود تا آن را بخورد

سوم موضحه

واین آنست که غشا قطع شود وتا استخوان رسد واستخوان مکشوف گردد تا بحس درآید وعلاج این ورا اکثر حفاظت او از هواست تا تشنج ردی مهلک پیدا نشود وآنرا بزیت وروغن گاو کهنه وما تند آن بپوشند وواجب ست که درجراحت تامل نمایند اگر موضحه باشد ورعایت آن کنند که تشنج نیفتد پس اگر متشنج شود وصحت ممتنع گردد وچون تشنج شود سبیل او آن ست که علاج باین مرهم عسل نمایند گیرند تخم انگور سوخته ومرداسنگ وسفیداب هر واحد یک درم بعده موم وروغن بروغن زیت ساخته این ادویه بران اندازند واز آتش فرود آورده اندک عسل سفید بران ریزند وحل کنند تا مخلوط گردد واندک از ان بسر قاشق گرفته برکف دست ممزوج کنند تا نرم شود بعده بران جراحت که متشنج گردد وبهند که آنرا جلا دهد بعده بمرهم موافق رد کنند وبهترین مراهم برای این جراحت چون موضحه باشد مراهم لینه است که از شموم ومرداسنگ وسفیداب سازند ومعالج جهد نماید که جراحت تحتم نکند تا آنکه بر استخوان لحم قوی ملتزق بعظم برویند تا ریم اسراف نه نماید ودر تحف وجلد حاصل نشود واگر نبات لحم ممتنع گردد لازم ست که تامل نمایند تا استخوان بسیار صلب نشود وتا آن که مثل آبگینه گردد ویا سبز وسیاه شود پس اگر چیزے از ینها باشد بآله بخراشند ومعمول از آهن بسیار تیز بشکلے که جراحت آن شکل را واجب کند بخراشند که چون آنرا بخراشند گوشت بسهولت بروید

چهارم هاشمه

واو آنست که چون جراحت برسر افتد استخوان فوف شکسته گردد وبغشا مضرت نرساند پس اگر اجزای استخوان متفرق نشود سبیل او اینست که اگر ممکن بود آنرا قائم ومستوی کنند علاجیکه در موضحه گذشت باید کرد وباید که موضع استخوان را بزرا وند طویل ودم حرج باریک کوفته بآب سرشته ضماد کنند بعده علاج کنند بر وکندر مساوی باریک سوده بعسل وشراب مطبوخ منعقد سرشته بفتیله آلوده بعد از ان بمراهم علاج کنند

پنجم ناقله

واو آنست که استخوان از موضع خود نقل کند وخارج گردد اندک یا بسیار وسبیل این آنست که از ریزهٔ استخوان نگذارند اگرچه لحم دکوچک باشد وجراحت را از استخوان پاک نمایند بهر آنکه اگر دران قدرے از ریزهٔ استخوان باقی ماند التحام را منع کند بعده بمراهم رویانندهٔ گوشت علاج کنند وغذای مریض کله پاچه وعضلهٔ لحم سازند وحفظ مزاج او نمایند ومراهم او را بحسب وجوب صورت جراحت وتغیر آن تبدیل کنند

ششم مامومه

وآن جراحتے ست که بام الدماغ رسد واین غشای رقیق ست که بر دماغ پیچیده ولازم است که از هوا حفاظت نمایند ومعالج از رسیدن مشبعا انگشت او ام الدماغ را حذر کند بهر آنکه اگر بمقبض بدان رسد بران خوف هلاکت بود واگر هوا برسد خوف تشنج وجنون بران باشد واز افتادن چیزے از روغن دراو ائل امر او اندر نفس جراحت اجتناب نمایند وعلاجش بعلاج ناقله کنند با تمام لطف وخیاطت وکمتر دیدم کسی را که جراحت از قحف او تجاوز کرده حتے که دماغ او کشاده شد وزنده ماند وممتنع نیست که به شود پس هرگاه طبیعت بران لحم وشبذی نسج نماید وجز منکشف از دماغ بپوشد از صحت نزدیک باشد وایضا بر طبیب واجب است که بآله بر دماغ او یا بر گوشت رونیده بران غمز نه کند بهر آنکه گاهے صاحب جراحت هلاک شود واین بدترین انواع جراحات مذکوره است

جراحت عصب وعضله

خجندی گوید که تفرق واقع در عصب گر در طول وباشد آنرا شق گویند اگر کثیر العدد نباشد وشدخ نامند اگر بهیئت ی باشد واگر در عرض او بود آنرا بتر گویند گیلانی گوید که رض وفسخ یک معنی دارد وآن تفرق اتصال واقع در طول عضله است ومع ذلک کثیر الاجزا وقاشی وغائر بود وبداننده که عصب را بسبب کثرت حس وشدت اتصال او بدماغ از تفرق وجراحات او جاع شدید والام عظیم واقع شود وگاهی باآن اختلاط عقل وتشنج بود وجراحت واقع در طول عصب سالم تر از ان باشد که در عرض واقع تشنج بفرماید که چون عضله را فسخ عارض شود بدان سبب میان اجزای او تمدد بسیار از تفرق اتصال عارض گردد ولا محاله بسوی آن خون بسیار ریزد واین ضرر ورم پیدا کند وکمتر احوال او اینست که دران خون مجتمع شود ومتعفن گردد بهر آنکه اکثر انچه رجای تحلل او کرده شود از ان فسخے بود که بضغط واقع از فسخ

درخارج و بعضا واقع از ورم در داخل تنگ شده و لهذا اگر تدارک این امر دران کرده نشود مودی بفساد عضو گردد گاہے تابع فسخ و سقطه و صدمه عده
گرد و پس سزاوار است بعلاج او واجب بود تا سرطان نشود و لازم نیست که در هتک اطراف عضله با ماده اتصال لیف منقطع مشغول شوند بلکه بتسکین درد
پردازند و جرجانی گوید که در جراحت عصب بسیار باشد که بدون تقدم الم تشنج افتد بسبب ظهور ورم عظیم در عصب یا در عضله و ورم عصب از تپ خالی نباشد
دگاه باشد که در غیر موضع جراحت آماس پدید آید و تشنگی غالب شود و دهان خشک گردد و بیخوابی رنج دهد و حال جراحتها که برا وتار بود و بر عضله افتد
همین باشد خاصة اگر بروتر بالا که بسر عضله پیوسته است افتاده باشد و باید دانست که عصب زود عفونت پذیرد بهر آنکه جوهر عصب مخلوق از رطوبت
جامد است که برودت آنرا منعقد ساخته و هر جوهریکه برین حال بود بهر حرارتے در رطوبتے غریب که بدو رسد بسرعت عفن گردد بنا بر آنکه بدان
پخته شود و بدین سبب آب سرد و گرم آنرا ضرر دارد و از آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن گردد و روغن هم زیان دارد لیکن گاه باشد که بروغن گرم
کرده حاجت آید از بهر دو کار یکے آنکه درد بنشاند دوم آنکه ادویه را رقیق کند و بقعر جراحت رساند لیکن چون پیوسته ادویه با رطوبت روغن برابری
کند مضرت روغن ظاهر نشود و گاہے عصب مجروح ورمی کند که ظهور او بطی تر باشد و همچنین نضج او و قبول دواء برای علاج بطی بود و گاہے عصب
متقرح گردد و بعوضیکه التحام و نضج او بطی باشد و هر جراحتیکه در عصب افتد یا نخس بود یا شق و شق یا بانکشاف عصب باشد یا بغیر انکشاف و هر واحد
ازین در طول بود یا در عرض پس لیف صحیح از مجاورت مقطوع متالم شود و بدان متادی شود و آن مودی بدماغ گردد و در تشنج و امراض عظیم
اندازد و ایضا درین هنگام بدان مضطر گردند که عضوی مجروح را از تن جدا باید کرد تا از آن خلاص یابد و جراحت غشا سلیم تر از جراحت اوتار و
اعصاب بود بهر آنکه غشا طاقت دوختن دارد و باید دانست که جراحت اوتار و عصبها آماس و درد آرد و ادویه لطیف یا بد و گرم و خشک و معتدل در
گرمی و خشکی تا گرمی آنرا نسوزد و نه خشکی آن او را خشک کند و باید که دران قوت جاذبه باشد و از قوت قابضه باید که خالی بود خاصة در اول
علاج و در آخر دوائے قابض که دران قوت جلا باشد چون زنگار سوخته و توبال مس و مانند آن استعمال کردن روا باشد و دردی سوخته
دوائیست که جوهر او ثقیل است و لطافت دران بسرکه پدید آید اگر آنرا درین بسایند و سرکه حرارتے لطیف را که در جوهر چیزہاے غلیظ بود
ظاهر کند و آنرا لطیف گرداند و قوت آن را بموضع مرض رساند و اگر چیزے سخت گرم بود گرمی آن را بشکنند و معتدل گردانند تا گرم کردن آن باعتدال
بود و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برہنه شده باشد هیچ چیزیکه دران تیزی باشد تحمل آن نه کند و مضرت او دران بزرگ بود و
همچنین ادویه که بالفعل سرد بود تحمل آن نکرد و نیمگرم کرده باید چنانکه بگرمی گراید **علاج** در قطع عصب و عضله باید که از هوائے سرد و آب گرم
محفوظ دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیم گرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن ماند بعد آن روغن گل و روغن مورد
باندک فرفیون بمالند و اگر روغن زیتون بدست آید بهتر بود و از شرب آب سرد حذر کنند و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و بروغن
داغ دهند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جراحت بعصب یا قریب ازان واقع شود باید که بالحام او نه پردازند تا آنکه بران چند روز
بگذرد و از حدوث ورم ایمن گردد چه هرگاه به عصب ورم حادث شود از تشنج امن نباشد و آن تشنج تا دماغ رسد و مریض هلاک شود
وانچه درالتیام آن بعمل آوردن سزاوار بود آنست که بران ادویه ملحمه نهند و عضو را بروغن گاؤ و زیت و روغن بنفشه نیم گرم در روغن غرق دارند
و از پشم پاره در زیت گرم ترکرده دو یا سه روز تکمید نمایند و چیزے از آب یا دوائیکه در آب حل کرده باشند قریب عضو نه برند و اگر بجاے
تکمید زیت را باندکے سرکه آمیزند بهتر بود و هرگاه دو یا سه روز بگذرد و درد ساکن شود و از حدوث ورم امن گردد و دران هنگام
علاج بدوائے ملحم کنند و اما هرگاه بعصب نخس از چیزے تیز باریک مثل جوال دوز واقع شود در علاج او به ادویه قوے
تر و شدید تر در حدت احتیاج افتد تا قوت او ضعیف و نفوذ او در جلد و مصیر او به موضع عصب نه شود و دوائے که
این فعل کند مرهم فرفیون است **صفت آن** زیت انفاق ده درم موم سرخ دو درم و نیم بگدازند و بران فرفیون فو
یک درم انداخته مرهم سازند و اگر فرفیون کهنه باشد باید که در مقدار او بحسب کهنگی او افزایند و فرفیون بسیار کهنه استعمال
نباید کرد و این دوا جید است و هرگاه در عضوے که دران عصب است ورم حار قوی الحرارت عارض شود باید که ادویه

معمول بسرکہ مثل این دوا استعمال کنند **صفت آن** قلقدیس چہار درم زاج چہار دانگ توبال مس دوازدہ درم قنہ پنجدرم و نیم قشار کندر ہشت درم موم سی و ہفت درم و نیم زفت مثل این سرکۂ کہنہ یک رطل و دو اوقیہ ادویہ را در سرکہ چند روز متواتر بسایند وگداختنی را گداخت در ہاون سنگین انداختہ حل کنند تا ہموار گردد و وقت حاجت بر عضو طلا کنند و بالایش پیتم بسرکہ وزیت ترکردہ نہند و سزاوار اینست کہ قریب عصابکہ دران جراحت باشد چیزے از ادویہ باردہ کنند و ہرگاہ تشنج از جراحت عصب عارض شود مبادرت بقطع عصب متشنج کنند تا تشنج او بسوے دماغ نرسد و مریض ہلاک شود پس فقار پشت بروغن بنفشہ مع پیہ بط یا ماکیان گداختہ بمالند **شیخ الرئیس** میفرماید کہ در فسخ و ہتک و راکثر احوال از فصد چارہ نباشد بلکہ ارباب صناعت مبادرت بدان میکنند واگرچہ بدن نقی باشد و بعد فصد مبادرت باضمدۂ مانعۂ مواد و مقوے عضو کنند و منع او بہ تبرید و قبض بود و یا یکی ازین ہر دو اگر امر غیر قوی باشد واما اگر درین تاخیر شود و خون بمحل تفرق مبادرت کند و خوف آفات مذکورہ باشد در علاج او از استخراج آن خون چارہ نباشد تا عود اتصال را بسوی حال او مانع نگردد پس اگر ممکن بود کہ تحلیل یا تجفیف مسام از نطولات بآبہائے گرم و مانند آن و از چیزیکہ بر صاحب ضربہ استعمال کردہ میشود از انچہ مذکور گردد وایضاً با ادویہ مفشی خون مردہ و ضمادہائے محللہ اعیا و بآشامیدن اشیائے معین بر تحلیل عمل نمایند و بران اقتصار ورزند واین مفشیات معین بران مثل مقل الیہود و قسط و قنطوریون غلیظ بہ سکنجبین است تا سکنجبین نیز بہ تقطیع بران اعانت کند واما ادویہ مفشی خون مردہ مثل آرد جو و زوفائے رطب و سمید بآب سرشتہ است و قوی تر ازین پودینہ کوہی با سویق است و خصوصاً چون در سر واقع شود و باجملہ دوائیکہ آنرا ارخا بحرارت لطیف بود کہ بہ تحلیل لطیف تحلیل نماید و گاہے بہ تجفیف کند بہ تجفیف لطیف پس این قدر اکثر برائے کار کافی بود و در انچہ تفرق اتصالات او قریب بجلد و ظاہر او غیر غائص باشد واگر چنین نباشد و تفرقات بسیار و غائص بعید از ظاہر بود و از شرط چارہ نباشد در حالے بود کہ بران در اورام و قروح ردیہ باشد و حال او حال مضروب نباشد لہذا اطاعت نکند پس از استعمال جاذبات بقوت از محاجم و شرط چارہ نیست و گاہی امر ازین بزرگ تر بود و عضو ماده ورم عظیم جارحاد و ریم کردن گرود و درین ہنگام واجب است کہ مبادرت بریم کردن و احالۂ مادہ مجتمعہ دران بریم کنند تا در چیزیکہ ریم کند ساکن شود و مادہ نضیج تحلل یابد بہر آنکہ این بہر حال ریم کند و چون بمعونت علاج ریم سریع تر نماید آن سلیم تر باشد و گاہے ادویۂ ریم کنندہ مادہ را بغیر ریم کردن تحلیل نماید خصوصاً چون اعانت آن حرارت غریزی و وسعت منافس کند بعدہ ادویۂ مذکورہ در باب سقطہ و صدمہ را تامل نمایند واما رباطیکہ بر فسخہا استعمال کردہ میشود در صفت او گفتہ اند کہ چون رض یا فسخ حادث شود بربندند ولیکن بندش بر نفس موضع بسیار سخت باشد و باید کہ مبادرت بہ بستن نمایند تا توجہ مواد را بسوے مواضع رض بسبب تنگ کردن آن منافذ را منع کند و بہترین بندش آنست کہ بخرقہ قوی باشد و بسوے فوق بسیار برند و با سفل اندک و باید کہ برہمان خرقہ اقتصار کنند و جائز در فائد بران زیادہ نکنند و نہ بران طلا بسیار کنند بہر آنکہ احتیاج بہ تحلیل خون مردہ و احتیاج باعانت ذہاب رباط بسوی فوق باشد تا بسوی آن چیزے مادہ نریزد در رباط کہ بسوی فوق رود و سست تر باشد لیکن خرقہ باز یک سخت بود تا محل بندش باشد و اتصال او بدین سریع تر گردد و این علاج اعظم بندش باید کہ قبل از ورم کردن عضو باشد بہر آنکہ عضو چون ورم کند احتمال سودائے رباط معتدل نماید چہ جائے شدت غمز لہذا درین ہنگام علاج باضمدہ و بر ریختن آب گرم بران کردہ میشود واما غدد کہ تابع فسخہا بود علاجش بہ بستن اسرب بران نمایند تا زیادہ و بزرگ نشود و گاہی آنرا میشکنند و میگویند **ایضاً** **شیخ** و جرجانی و ایلاقی مینویسند کہ جراحت عصب را بزودی علاج رویانیدن گوشت نکنند مگر بعد تسکین درد بجز تہا و روغنہائے گرم کردہ خاصتہ زیت انفاق و گرم کردن چنان باید کہ سخت سوزان نباشد و نیم گرم تیز نباشد بہر آنکہ نیم گرم بقیاس طبیعت عصب سرد بود و نیم گرم چنان باید کہ میل بگرمی داشتہ باشد واگر با جراحت و در دیا آماس باشد تا ہر دو زائل نشود علاج خاص جراحت نشاید کرد **صفت** ضمادے کہ در عصب بنشاند بگیرند آرد باقلا یا آرد جو یا آرد نخود یا آرد کرسنہ یا آرد ترمس تلخ یا پوست جو آن را بہ سکنجبین عسلی کہ میل بشیرینی دارد یا بآب خاکستر سرشتہ بکار برند بلکہ این ضماد را قبل از ورم کردن نیز استعمال کنند و گاہی باستعمال خفیف انتقاع یا بند پس ہرگاہ این تدبیر بعمل آرند و از انصباب فضول باستعمال فصد و استفراغ امان حاصل شود بالحام پردازند و تسکین درد بآب گرم البتہ نشاید بلکہ بروغن لطیف الاجزا کہ دران قبض نباشد و گرم بحد غیر مفرط بود

چهار مرتبه و دو بار در هر روز آنرا موافق نیست و بسیار باشد که جراحت قریب عافیت بود و سردی ضرر کند و درد اشتداد نماید و اذیت معاودت کند پس احتیاج
تدارک فی الحال به تسکین و تحلیل روغنهای سخن افتد و اگر جراحت در طول بود و عصب برهنه باشد آنرا اول بگوشت پوشند بعده دوا نهند و بربندند
چنانکه لبهای جراحت فراهم گردد و اگر جراحت در عرض باشد و دوختن آن ضرر رساند بود و پس اگر جراحت با ورم بود و خوف آن باشد که جراحت عصب که در
عرض بود از دوختن بوسیده گردد آنرا در عرض تمام قطع کنند و جهد کنند تا آماس نگیرد و عفن نشود از بهر آنکه اگر ورم کند تشنج نماید و اگر عفن گردد عضو بیکار
شود بدین سبب نباید گذاشت که جراحت زود بسته شود و اگر جراحت تنگ بود آنرا فراخ تر باید کرد تا از رواب و ریم جمع نشود و غور نکند و موذی بعفونت
جراحت نگردد و مع ذلک درد شدت کند پس واجب نیست التحام او البته مگر بعد جفاف محکم و امن از ورم و عفونت و بدین سبب در شب و روز آنرا سه
بار یا چهار بار باید کشاد و کمتر آن بود که صبح و شام بکشایند و اگر جراحت فراخ بود و عصب برهنه باشد ادویه سخت گرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند
بلکه از ادویه خشک کنند مثل توتیای مغسول استعمال کنند و مرهم آن آهک شسته بکار برند و روغن که در قیروطیات و لطوخات این استعمال کنند
مثل روغن گل و روغن مورد باشد و اگر علک بکار برند هم شسته بعمل آرند و اگر سر عصب برهنه نباشد ادویه گرم فرفیون را اول بر ساق اندیا بر عضو
دیگر که سخنه و مزاج مانند آن بود امتحان باید کرد تا اگر حاجت آید حرارت آنرا بدوای دیگر بشکنند و باعتدال باز آرند و اگر گرم زیاده باید کرد زیاده گرم بکنند
با جمله اگر دوا جرای خشک کردن یا از بهر پاک کردن یا بهر گرم کردن ساخته باشند ترکیب آن درخور مزاج باید کرد و اگر یکبار بر جراحت او بیازمایند و
اثر آن بنگرند روا باشد و اعتماد بر آن کنند دوا و ادویه را چنانچه واجب بود بحسب مشاهده زیاده و کم کنند و واجب نیست که در ادویه چیزی از حدت و لذع
باشد و اگرچه در آن قبض اندکی باشد در علاج عصب برهنه شده جائز بود مع قوت محلله بلا لذع و خصوصاً چون مریض ضعیف المزاج باشد و اولی
اعصاب که از آن سردی مائیت و دهنیت و مانند آن دور باید داشت آنست که برهنه باشد و اگر عصب مجروح در خلقت قوی بود در آن باکی
نیست اگر اقراص بولیدس و اقراص خلقطار و اقراص اندرخون و افراسیون استعمال کنند بمیفختج و یا بروغن آماد رسر یا زیت لطیف دور گرما روغن گل و کندر
و علک البطم و بارزد بوزن کمتر از ادویه عصب برهنه است و جراحت بهر حال که بود و بهر صفتی که باشد صواب آنست که بالای دوا نمد نرم بروغن
زیت ترکرده بر نهند و همچنانکه عصب برهنه اولی اعصاب است که بدان رفق و نرمی بکار برند و احتمال دوای قوی نکنند ایضا رباطها که بسر استخوانها
پیوسته است اولی بدانست که احتمال دوای قوی کند و رباطها یکه بعضلها پیوسته میان این و آنست و جراحات که از آن دور داشتن آب واجب
تر است آن جراحت عصب است و همچنین سردی و اگرچه کم باشد مضرترین اشیا برای آنست و ایضا زیت مضر بود بسوی آن حاجت نیست مگر نزد
تسکین وجع گرم کرده بکار برند و لازم نیست که جراحت عصب را آب و یا بروغن بشویند بلکه آنرا بخرقه نرم و پنبه نرم و لیتم نرم پاک باید کرد و ایضا بمیفختج نباید
شست مگر آنکه از ضرر ترطیب او امن باشد و اگر بسببی از اسباب به نهادن روغن حاجت آید خصوصاً بر عصب برهنه باید که اول بمیفختج آلوده کنند پس
روغن بآن رسانند جالینوس میگوید که مردی را از آهن باریک جراحت بعصب دست رسید طبیبی بر آن جراحت مرهم بدل نهاد جراحت آماس کرد پس
دوای مرغی چون ضماد آرد گندم و آب و روغن نهاد و دست آن مرد بوسیده شد و بدان سبب هلاک گردید و مثل این بلا تفاوت کثیر مشاهده کردیم و چون
تشنج از قروح در آن عارض شود واجب است که اگر شق جلد تنگ گردد آنرا بکشایند و ادویه نافذه این قروح مجفف او بیار لطیف استعمال کنند و جهد
در آن نمایند که بغور آن برسد و اگر جراحت و خرد تخس باشد و ورم نبود علاجش علاج موضعی ست و لازم است که در حرارت و قوت تجفیف قوی تر از
دوای مستعمل بر شق باشد بهر آنکه نفوذ آن بمرض سهل تر بود و واجب است که تدبیر غذای مجروح عصب لطیف در غایت لطافت باشد پس اگر
جراحت آماس گیرد و درد کند هیچ چیز مضرتر از تناول طعام نیست و خصوصاً اگر جراحت در عرض باشد بهر آنکه در اینجا بفصد و استفراغ حاجت
بود و بلاخوف از غشی مثلاً و اگر تنقیه نکنند مضرت افزاید و باید که مجروح را بر بستر نرم بخوابانند و رعایت اعضای قریب از جراحت بدهن
کنند بخوف تشنج و همچنین سر و گردن و بغل او بروغن چرب دارند خصوصاً اگر جراحت در اعالی بدن باشد و همچنین عانه و قطن و کنج ران را چرب
دارند خصوصاً اگر جراحت در اسافل و تا حیاتی بود

ادویه جراحت عصب و قروح آن

علک البطم از بهترین ادویه جراحت عصب است و امثال صبیان و زنان و کسانی را که مزاج ایشان شدید الرطوبت بود علک البطم تنها ذرور کنند و یا اندکی زیت چندانکه آنرا
نرم کند و لزوجت بخشد اگر خشک باشد بکار برند و راتینج بدل وست و کسانیکه مزاج ایشان خشک تر بود و گوشت سخت تر باشد قدری فرفیون و مانند او بآن باید آمیخت
کنند باشد یا فوانک باشد یا بسیار بحسب مزاج بدن و سحنه او اگر فرفیون قوی و تازه بود و کمتر بگیرد و کنند در و وازده جزو از علک البطم و بیشتر ثلث آن و گاهی بدان غیر فرفیون
از شیر یتوع که متجاوز از انست و عجیب است و از حلتیت و از سکبینج و از جاوشیر مخلوط میسازند و این همه ادویه سخن و قوی است و آنچه ضعیف تر است بورق و رغوه و گوگرد
سخن بزیت در دیگ و چرک حمام و زهره و جر اسیلوس ست و مروای جاذب رطوبات بیرون خارج و زاج نیز و خاکستر کرازمس گداخته جدا شود و راتینج و لزاق الذهب و گاهی
در اوائل جراحات عصب یافته نمیشود و مگر خمیره استعمال میکنند و بدان انتفاع می یابند و از عمق جذب نیک مینماید و بسیار باشد که اگر فرفیون حاضر نباشد بدل آن چرک
خانه مگس عسل کنند و بدان انتفاع یابند و آزموده است و یا ضماد آرد شلیم با آب خاکستر و استعمال علک البطم اول چیزی است که بدان ابتدا کنند و بعد از آن مرهم
باسلیقون سقوی بچیز یکه حاجت بتقویت آن بود و از ادویه مذکوره بکار برند که نافع آید و گاهی بتقبیر و طیات آهک بنا بر تسخین او مخلوط میکنند و باید که مغسول بود و بهتر
مغسول آن بآب دریای شور است که آن آب را در آفتاب گرم کرده باشند و هر قدر که آنرا غسل بیشتر دهند نافع تر گردد و از ادویه جیده دوای جالینوس است
مرکب از موم و راتینج و فرفیون و زفت هر واحد نصف جزو و زیت غلیظ یکجزو و روغن بلسان با وجود لطافت او بسیار گرم نیست گویم که بسبب سرعت تحلل
او و اگر جراحت و خز یا نخس باشد از چیزی تیز باریک مثل مسل و سلی و با آن ورم نباشد و نه عفونت بود واجب است که مرهم فرفیون یا سرگین کبوتر استعمال کنند
و در بدن لطیف تر فرفیون و در کثیف تر سرگین کبوتر کنند و زیاده و کم حسب مشاهدهٔ حال بدن و سحنه و مزاج او نمایند و مع ذلک واجب نیست که دهن و خر
بگذارند تا ملتحم شود و اگر تنگ باشد وسیع کنند و بدانند که دوا محتاج الیه در و خز باید که قوی تر از محتاج الیه در شق باشد و هرگاه در جراحات عفونت
عارض شود سکبینج و آرد کرسنه نیکوست و اما هرگاه ورم عارض گردد آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه نیز بآب خاکستر یا آب ساده که در ان قوت سکبینج بود
پخته ضماد کنند و چون ببینند که جراحت بصلاح آمده و در ان هنگام از استعمال سکبینج بران خوف کنند پس واجب است که ادویه را در ان گداخته استعمال کنند
در ابدان قوی اقراص بولیداس در ان بگذارند بقدریکه آنرا گرم گردانند باد و را بخرقه نرم منفوش گرفته بران نهند و ایضاً ورم عارض عصب مجروح اگر فلغمونی
قوی ملتهب باشد در علاج او ادویه مرتب بسرکه و احجار معدنیه استعمال کنند و از انجمله این دواست بگیرند قلقدیس یکدرم یا و بالا زاج یا کم ده درم قلقطار مثل
این توبال مس دو اوقیه و دو نیم درم نشار کندر یک نیم وقیه بارزد یک وقیه موم هفت اوقیه زیت نه اوقیه سرکه کهنه دو رطل و ربع ادویه خشک را
بسرکه تا ده روز بسایند و گداختنی را گداخته سرد کنند و همه را خوب بسایند تا آنکه هموار گردد و واجب است که بر عضو علیل زیت دو یا سه مرتبه هر روز
بچکانند و نزد نهادن این دوا بران باید که از خارج پشم بسرکه و زیت نیمگرم آلوده بر نهند و هرگاه ضماد کرده باشند از سردی نگاه دارند پس اگر احتیاج
افتد که برین اعضا ضماد مرتب بسرکه و عسل و خاکستر نهند باید که ضماد مطبوخ باشد و آرد آن و آرد کرسنه بود و اگر این حاضر نباشد آرد باقلا و آرد جو استعمال
نمایند و اگر بعض غشا یا عصب را فساد عارض شود محتاج باستخراج باشد باید که مثل عرق مدنی بیرون آرند گیلانی مینویسند بولس گفته که جالینوس
در نخس عارض عصب این ادویه نوشته بگیرند دارچینی و سنبل الطیب و دار بان و علک البطم هر واحد یک وقیه اقحوان دو اوقیه صمغ هشت اوقیه دیگر
بگیرند حلتیت یک اوقیه موم سه اوقیه روغن بلسان ده اوقیه و باید دانست ادویه که بدان معالجهٔ نخس کنند اگر بسیار گرم باشد علاج شق عصب بدان ممکن نبود
و ایضاً دوائیکه در علاج شق عصب استعمال کنند برای نخس صالح نبود و از حمام بهر حال منع کنند و اگر صبر نباشد حفظ عضو مجروح از آب کنند و یا بر موضع جراحت
مرهمی نهند با لایش پارچه تر کرده مبلول بزیت بر بندند و بعد خروج از حمام آن مرهم و پارچه را دور کنند و تدبیر سابق استعمال نمایند و باید که اعتنا به تلیین طبیعت
مجروح نمایند و اگر چه باستعمال مسهلات یا حقنه باشد و عروض اسهالات به صاحب جراحات متقادمه مخوف است و باید که مبادرت به کم کردن خون نزد
حصول جراحت کنند و اگرچه مقدار خون خارج قلیل باشد و گرد جراحت با ادویه قوی القبض لطوخ سازند و در ساکن داشتن مریض جهد نمایند و اگر در عصب
نخس بغیر عفونت باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه یا بدل فرفیون سرگین کبوتر کنند در کسیکه بدن او سخت باشد زیت دوازده
اوقیه و گاهی درین علک البطم یک اوقیه میکنند و اگر با فرفیون کیک اوقیه باشد موم در راتینج بریان و زیت و زفت چرب هر واحد نیم اوقیه کنند
بهتر باشد و اگر بدل راتینج چرک خانه زنبور عسل کنند آن هم اولی بود و ایضاً که برای عصب منخوس و برای کسیکه او را تشنج و لوا گزیده باشد نکوست بگیرند

سرکه یک رطل زفت چرب یک رطل جاؤشیر سه وقیه جاؤشیر را با سرکه خوب بسایند و زفت را بگدازند بعده مخلوط ساخته بپزند که این دوا موافق عصب منخوس است
و این دهن نخس را نگذارد که مندمل شود و همچنین جراحت حادث از گزیدن سگ دیوانه و این در ابدان سخت فقط استعمال کنند و اگر اراده کنند که آنرا در صبیان یا
زنان و کسیکه بدن او نرم باشد استعمال کنند باید که آنرا بروغنهای محلله مثل روغن اقحوان یا روغن بلسان یا بزیت کهنه بگدازند و ایضاً درین مرهم باسلیقون نفع کند
بعد ازانکه دران نطرون و آهک یا زفیون یا گوگرد زرد زیاده کنند و یا سرگین کبوتر صحرائی یا جاؤشیر یا سکبینج یا حلتیت یا جند بیدستر افزایند و باید که بگیرند مرهم
باسلیقون یک رطل و از هر واحد ازین ادویهٔ مذکوره یک اوقیه که این دوا نافع است کسی را که در عصب جراحت عارض شود سیما اگر از نخس باشد و باید
که استعمال اضمده نمایند که بسکنجبین یا بخاکستر و مع آرد باقلا و کرسنه یا مع پست نخود یا آرد ترمس یا جو یا مع پست آن بسازند و باید که این تدبیر در ابتدای مرض
در همان ساعت بعمل آرند و اما از اضمده که ارخا نماید باید که در کسانیکه ایشان را جراحت در عصب عارض شده باشد اجتناب نمایند و اما اگر عصب را نخس
عارض نشود بلکه جرح بود و جلدیکه بالاے اوست بسیار شق گردد حتی که عصب برهنه دائم بماند و شق او در عرض نباشد دران هنگام چیزے از ادویهٔ که بفرفیون
مرتب سازند و سائر اشیا که مشابه او باشد استعمال نباید کرد ولیکن آهک که بمرات کثیر شسته باشند در گرما استعمال کنند و ایضاً ضماد بعسل بعد ازان که
بروغن گل بسیار حل کرده باشند نفع بخشد و روغن مناسب جوهر عصب مجروح است لیکن روغنهاے مستعمله دران ادهان مقویه باید و آنچه گویند که
روغن را قریب موضع جراحت بنهند بلکه ازان دور باشد زیراکه موضع را آماده عفونت می سازد و این سخن را نباید شنید بهر آنکه خوف از رسانیدن روغن
در قروح و جراحات کهنه است که ریم کرده باشد و آن بعید العهد از حدوث بود و کلام ما در جراحات نو است و چون روغن دیوجار که ما ترکیب داده ایم
بر مثل این جراحات استعمال کنند ازان منافعے مشاهده نمایند که از د تعجب آید و اول منافع آن منع ورم است و دوم تسکین درد و منع آن اگر در ابتدای
حدوث جراحت استعمال نمایند و سوم منع تغیر رنگ بشره و چهارم جبر تفرق اتصال کند بنوعیکه در موضع جراحت اثر آن محسوس نگردد و علاوه ازانکه
بدان گمان کنند که ماده دریجا محتبس شده و پنجم آنکه ضرر رسیدن آب بجراحت باز دارد و پس اگر جراحت را هر روز بآب بشویند بدان خوف نباشد
با وجود این دران امید آنست که در دو سه روز شفا حاصل گردد و مگر از رسانیدن سرکه و سائر ترشیها بجراحات خوف کلی نمایند و تا حال حاجت بدان
نشده ایضاً او گوید که تفرق واقع در عضله خصوصاً در عصبه او درد شدید آرد و پس واجب است که اولا بتسکین آن مشغول شوند بعده باعادهٔ اتصال
و این هر دو امر گاهی حاصل شوند در تدبیر واحد و مجتمع شوند در دوای واحد پس روغن دیودار و مرهم جدوار هر واحد جامع این هر دو منفعت است اعنی تسکین وجع
و اعادهٔ اتصال بلکه منع ورم و منع تغیر رنگ و فساد و غیر آن کنند و در رسالهٔ مجربات خود گوید که در همهٔ اقسام جراحات از کزاز باید اندیشید و کزاز عبارت است
از تشنجے که در دماغ بهم رسد بسبب اذیت عصب بتفرق اتصال و چون خواهند که کزاز در جراحات حادث نشود و بنه گوسفند که تازه باشد بران جراحت
بندند و تریاق فاروق خورند که نافع است و مجرب و از سردی هوا و ترشی و از جغرات پرهیز کنند و در همه جراحات یاد دارند که اگر چرک بسیار باشد اول مرهم تیز مالند
که وسخ دور شود و چون جراحت سرخ شود دوای لحم نهند **مؤلف** گوید دو سه کسان را دیدم که زخم بر دست ایشان رسید و بعد چند روز بسبب رسیدن سردی
و گردیدن در شب مهتاب کزاز عارض شد و علاج ایشان به نشانیدن در مکان گرم و ترک طعام و شراب و نوشانیدن ماء العسل عوض آب و غذا و بعده شرب ماء الاصول
و غیره تدابیر اصحاب فالج نمودم و بعون شافی مطلق صحت کلی یافتند

جراحت عرق ونزف الدم

گاه باشد که زخم برگ افتد و سیلان خون مفرط شود و اولی عروق برای سیلان خون چون راه یابد شریان است و بستن او مشکل بود و اگر چه ممکن است که جراحت شریان
ملتحم شود لیکن التیام او دشوار بود و بسا است که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریان است ملتحم گردد چنانچه در ابوریسما مسطور گردد و از اعضا حال بر آمدن خون مختلف بود
از بعضی خون بسیار آید چون بشگافد مثل جگر و شش و از بعضے خون اندک بر آید مثل مثانه و رحم و گرده بلکه گاهی بطول مدت کثرت نماید پس مؤدی بعافیت غیر محمود گردد
و در هر واحد ازین دو قسم یا خطیر بود یا غیر خطیر آنچه از شش و گرده و مثانه آید خطرناک ست آنچه از بینی آید غیر خطرناک بود و آنچه از جگر آید کم خطر از انست که از شش آید و حال سیلان
خون از شرائین مختلف بود و آنچه از شریانهای بزرگ آید چون شریان دست و پا و گردن خطرناک بود و بیشتر بند نشود و قتل کند و آنچه از شریانهای کوچک
آید چون تحت حبس او سهل است و بے خطر بود و بسیار باشد که سیلان خون از شاخهاے کوچک شریان بود و خون از خود باز ایستد و فرق سیلان

شریان وغیر آن اینست که اگر رنگ خون ارغوانی بود و رقیق و گرم مفرط باشد و جهنده بیرون آید از شریان بود و اگر هموار آید و رنگ مائل بسیاهی و اقتمیت باشد از ورید بود
و بداند هر کسی را که استفراغ واقع شود و خصوصاً دموی و سیما شریانی و افراط نماید و آنرا تشنج حادث شود آن ردی است و همچنین اگر از او فواق پیدا شود و آن قاتل است و اگر
غشی با فواق بود پس موت عاجل است و هذیان و اختلاط عقل ردی ست و اگر مقارن تشنج گردد آن در اکثر قتال بود **علاج** پارچه بسرکه و گلاب تر کرده در جراحت
کنند تا خون بند شود و گرد جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخوین و صبر و قشار کندر باریک سوده بسفیدی بیضه آلوده با پشم خرگوش و مانند آن بران نهند و
بندند و تا هفت روز رفاده را وا نکنند و برگ حنا و کافور سوده بآب سرد خمیر کرده گرد جراحت ضماد کردن نیز در حبس خون معمول ست و چرم بودار باریک تراشیده
بر جراحت بستن و کذا خراطین خشک سائیده بستن و کذا سرگین تازه خر گرما گرم بستن نیز مجرب ست و یا برگ قنب بریان کنند و مانند سرمه بسایند و در پارچهٔ
باریک بسته بر جائیکه خون بر آید نهاده بر بندند و اگر شش هر حیوانیکه باشد خشک ساخته بسوزند و خاکستر او بر جراحت نهند خون بند کند و کذا مصطگی رومی باریک
سوده بآب آمیخته با پر مرغ باریک و نرم مخلوط کرده بر زخم بستن و اگر گل ارمنی یکجزو پوست بیخ لفاح افیون هر یک نیم جزو کوفته بیخته بآب سرشته بنادق سازند
و وقت حاجت بگلاب و قدری سرکه انگوری سائیده طلا کنند و بالای آن خرقهٔ مبلول بآب برف نهند و اگر خشک شود تبدیل خرقه نماید خون از مواضع جراحت
زلو باز دارد و گویند که ذرهٔ سند روس و کذا نیل هندی و کذا سویق و پوست انار ترش سوده و کذا روبیان سوده و کذا خاکستر ضفدع سوخته و کذا طلق
و کذا خاکستر کاه سوخته و کذا برگ بید سوخته و کذا بقم سوده و کذا اسفنج سوخته و کذا سرگین کبوتر سوخته و کذا پوست بیضه مثل غبار سوده و کذا موی شتر سوخته
و کذا زرخام سوخته هر واحد حابس خون از جراحت ست و تعلیق عقیق و طلای سرکه و مازوی بریان و کذا خاکستر چوب انگور و بول انسان سرشته و شرب
پنیر مایهٔ خرگوش بآب حل کرده و کذا صمغ عربی یک مثقال در روغن گاو یک اوقیه و کذا گل مغره در بیضه و شرب وزرور و تعلیق کهربا و ذرور رهینی و تعلیق آن
در خرقهٔ صوف سرخ بسته بر سر مریض نیز حبس خون نماید **مجوسی** گوید اگر رگ قطع شود و خون منقطع نشود کبس موضع بخرقهٔ مبلول در سرکه و گلاب و وضع
خرقهٔ مبلول بدان بر عضو یکه بالای عضو علیل باشد و تبدیل آن بمرات کثیر نمایند و اگر خروج خون از دست یا پاے باشد باید که مواضعیکه فوق عضو مریض است
بر بندند که بدین منفعت بین یابند و رباط نه بسیار محکم و نه سست باشد و اگر بدین تدبیر خون بند نشود کبس موضع بصمغ بلاطا یا بنحاک جراحان که از
دیگدان بر آید و یا کبس برانیج و آهک و غبار آرد نمایند و اگر رگ ظاهر باشد واجب است که انگشت بران نهند و ساعتی بگیرند بعده دواق کندر
یک جزو صبر نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته پشم خرگوش بدان آلوده بر دهن رگ نهند و رباطی نیک بلفائف بسیار بندند و سه روز بگذارند بعد ازان بکشایند
پس اگر دوا جراحت را لازم بود و اند کے دیگر از دوا گرد آن نهند و اگر دوا منقلع شده باشد از انگشت بنرمی بران غمز کنند و بآهستگی دوا را از ان
جدا کرده دواے مذکور دیگر بران نهند و نیک بر بندند و بران چار یا پنج پیچ عصابه به پیچند و همواره چنین کنند تا آنکه گوشت بر دهان رگ
بروید و آنچه قطع خون کند اینست که مازو را در شراب یا سرکه بریان کرده باریک بسایند و بر جراحت بپاشند و جبسین را چون بغبار آسیا مخلوط کنند
و بسفیدی بیضه سرشته در ان پشم خرگوش بیالایند و بر موضع لزوم نمایند خون را بند کند **بوعلی** مینویسد که در علاج نزف الدم واجب است
که ابتدا بحبس او کنند بعد آن علاج قرحه کنند اگر باشد و ممکن نیست احتباس او در آنچه سبب او ثابت باشد مگر آنکه سبب او زائل کرده شود و اگر حال
مهلت ازالهٔ سبب ندهد احتیاج حبس بحوابس او افتد و آن اسبابیست که بدان خون سائل منقطع شود و آن اسباب را بر وجه استظهار ذکر میکنیم و گوئیم که این
اسباب یا گردانندهٔ منعطف بسوی غیر جهت آن مخرج بود و یا حبس کننده بدون جهت مخرج قبل وصول بسوی مخرج و یا مانع در ان مخرج از خروج و یا جامع
دو امر یا امور ازین باشد و قسم اول که آن گرداننده بطرف دیگر است یا بجذب بسوی خلاف از غیر ایجاد مخرج دیگر باشد چنانچه محاجم بر جگر می نهند و رعاف از منخر
راست ساکن میشود و یا بایجاد مخرج دیگر چنانچه فصد باسلیق صاحب رعاف از دست محاذی منخر میکنند و اما حابس بدون مخرج بچیزے باشد که حرکت خون و
نفوذ او منع کند و این یا بسبب مخثر و یا بسبب مخدر بود و مخدر یا دوا باشد و یا حال برای بدن مثل غشی که این اکثر خون را بند کند و اما سبب حابس در موضع
آن بند کنندهٔ مخرج باشد یا بربط و یا بامساک القام یا امساک غیر القام و یا بخشکریشه بداغ یا بدوای کاوی و یا بجمود و علقه و یا بتغریه و یا به تجفیف والحام و یا
بفشردن از ظلم گرد اگرد عرق پس آنرا بند کند و اطباق سخت نماید و باید دانست که هر گاه با جراحت ورم باشد اکثر ازین اعمال متعذر گردد و پس بستن بر شته
و داخل کردن فتیله و بستن سخت ممکن نبود و در ان هنگام استعمال تغریه و تبیض و تخدیر و مخثر و هم ممکن باشد و اگرچه علاج از بستن و شق یا تقریب

و دوا باشد چون در دو آوردی ست و هر نصیبه در دآوردی باشد و لازم ست که نصیبه جامع دوام بود و کمی فقدان در دو دم از نقاع جهت میل دم پس اعانت تبدلیه د
تعلیق کرده شود که خروج خون سهل گردد و هرگاه تمانع هر دو غرض باشد بسوی او فوق بجسب مشاهده و اقرب از احتمال فی الحال میل کنند و اکنون احتیاج بود که
وجه و جه ذکر کرده شود و بعد اینکه میل کرده شود بدانند که اول انچه واجب بود اینست که تفقد نمایند تا آنکه بدانند آیا رگ شریان ست یا ورید بعلامات مذکوره پس شریان را
جمع کنند و بدوزند برای امر تدبیر او بدان اعتنا بیشتر ازان نمایند که آن بورید کنند بعد ازین گوئیم که اما جذب بخلاف نه بسوی مخرج از انجمله ایلام عضو است بدلک یا ربط و شد
یا بمحاجم و واجب است که عضو مجذوب الیه عضو مشارک موضوع از موضع موف در وضع بر طرف خط واحد بود که میان هر دو در طول یا عرض و اصل شود و اختیار محل
از مخالف در موضع از روی طول و عرض هر کدام ازان هر دو که بعید باشد و انچه قریب باشد ترک نمایند مثل آنکه در دو جانب سر یا دو جانب دست بود پس بعد
میان این هر دو قریب تر ازان ست که ازان توقع صرف تام واجب گردد و این چیزیست که محتاج بیاد کردن آنست که در کتاب اول در قوانین استفراغ
گفته ایم و واجب است که بستن و مالش و مانند آن متادی بود از انچه او اقرب بسوی عضو وائی باشد بعده ازان فرود آرند و لازم است که در شگافتن شرائین و
مانند آن توقع ندارند که این صنعت در حبس خون کافی بود بلکه معین باشد و همچنین حکم در فصد جانب مشارک بساعد است و اما یکی از دو وجه قسم ثانی که آن سبب مخثر
است مثل خورانیدن اغذیه غلیظ الکیموس مخثر دم چون عدس و عناب و مانند آنست به کسیکه او را رعاف یا غیر آن کثرت نماید و اما وجه ثانی مثل خوردن مخدرات و
آب سرد و تعرض بدن بسردی و خواب است و گاهی غشی افتد و نزف بند شود و اما وجوه مذکوره قسم ثالث دران رعایت یک امر واجب بود و آن اینست
که گاهی شریان چنان نباشد که بقلب از یک جانب منجمله دو جانب آن متصل بود حتی که چون او را تنها به بند ند امن شود بلکه گاهی بجانب دیگر شعبه شریان دیگر
که دران غوص کند متصل گردد و خون بسوی او از غیر طریقیکه بسته اند بیاید پس احتیاج به بستن دو جا افتد و قبل این لازم است که جهتی را که آن مبدای رگ
است بشناسند چه در بعض مواضع از اسفل بود چنانچه در گردن و در بعضے از فوق چنانچه در ران و پای پس هرگاه جهت معلوم شود در ربط و شد دران استعمال
کنند و از بعض تدبیر درین آنست که وصل کنند باخراج رگ از ضماده و اگرچه بشگافتن اندک گوشتی بود که آنرا پوشیده و مخفی کرده باشد پس بگیرند بعده
ادویه که مذکور گردد استعمال نمایند اگر شریان باشد اولی آنست که آنرا بریشم کتان بر بندند و همچنین اگر غیر شریان باشد لیکن بزرگ بود که خون او باز
نه ایستد و چون این فعل کنند لزوم ادویه بران کنند تا روز سوم و چهارم بسته دارند و دران هنگام اگر دواے مغری را بموضع او لازم بینند آنرا البته
جدا نکنند لیکن حوالی آن از جنس او چیزیکه آنرا اندک ترکند بنهند و اگر از خود جدا شود انچه بالای اوست وقت کشادن باید که قریب موضع طولق مجرای رگ بانگشت
بگیرند و چنان غمز کنند که از جستن خون امن گردد و انچه ازان جدا شود آنرا دور کنند و تبدیل او بدیگر نمایند و نصب عضو درین وقت بر شکلے باشد که
سزاوار است و آن اینست که دهن رگ بلند تر از مبدای آن باشد حتی که اگر مثلاً در اسافل رده و رحم باشد فرشی نمایند که اسافل بلند بود و اعالی پست
باشد و بر بعید تر بود انچه از وجع باشد بعد ازان سه روز ترک نمایند و لزوم این و تیره کنند تا آنکه خون بند شود و اما اسماک بالقام در شریان عظیم ممکن بود
و این چنان باشد که بگیرند فتیله از پشم خرگوش یا نسیج عنکبوت یا پنبه باریک یا خرقه کتان کهنه بسازند بعده بران ادویه مغریه ومانع چون بپاشند و در نفس
شریان مثل لقمه اندر کنند بعده بران رباط بندند گاهی فتیله از مثل پشم خرگوش تنها استعمال کرده میشود و کفایت میکند و واجب است که لزوم بندش
نمایند که جدا نشود تا آنکه ملتحم گردد و دوا با فتیله پس طبیعت تدبیر امر او در اخراج او اندک اندک و دفع او و غیر آن کند و اما اسماک بلا القام چنان باشد
که مثل آن چیز در دهن ننهند و بران بندش نمایند بغیر داخل کردن او در رگ و حبس او کنند بمثل رفاده ها و خصوصاً رفادهٔ اسفنجی و بعصابهاے
قوی الشد و بستن با و بعکس بستن برای جذب بود پس در بستن اول واجب است که قریب دهن باشد بعده بسوی خلف بپیچند و بند ریح بستن کم
کنند و آنجا بخلاف این باشد و بدانند که بستن رفاده ها و عصابها چون ضعیف بود ازان مضرت بستن پدید آید و آن جذب است و ازان منفعت بستن
بطور نیاید و آن حبس و اسماک است پس درین صورت واجب بود که درین باب تلطف نمایند و چون بندش نیک کنند ایضاً از جانب
مخالفت بندند تا ماده میل کند و مقاومت جذب این بندش نماید و واجب است که به بستن نوبت به منع رسد نه ایلام مگر آنکه او لا احتیاج
بسوے این باشد بعد ازان اندک آنرا سست کنند و بسیار است که احتیاج افتد به دوختن شق لحم و ضم کردن هر دو لب آن و بستن و
بسا ست که ضم هر دو لب و وضع رفائد حافظ دهن که معلوم شده کفایت کند بعده به بندند برادویه منشرهٔ ملتحمه و چون مثل دواج شق گردد لازم است

که آنرا از دیک ابتدای او بانگشتهای یک دست تحشیش کنند بعده ادویه در فائده نزدیک دهن او بدست دیگر لزوم نمایند و اما امساک بعلقه پس علقه حاصل شود یا به بستن
ممسک در روی دهن که همواره امساک نمایند تا خون منجمد گردد پس بند شود یا بچیزی بسیار سرد کنند که در خون اثر کند و آنرا بر دهن منجمد گردانند و اما ضغط از طرح وضع
مثل آنست که رگ را در عرض قطع کنند پس از هر دو جانب اول مرتبه متقلص شود پس لحم از جانبی که از ان خون سیلان کند منطبق گردد و این در موضع لحیم باشد
و بسیار اتفاق افتد که احتیاج بقطع شعبه از طرف رگ شود تا دخول ادویه در غور شدید تر گردد بعده بران ادویه نهند و بسیار باشد که التحام مجری بغیر این
خون واقع شود و اما بستن بخشکریشه بنفس آتش بود چون کار بزرگ گردد یا بادویه کاویه بود مثل آهک و زنگار و زاجات و زرنیخ و زیره نیز و مانند آن بدانچه
ضعیف تر باشد چون بر موضع بپاشند و همچنین کف دریا بساست که بر موضع بپاشند و بر بندند و خون بند شود و لیکن خطر درین خشکریشه سریع الانقلاع
از ذات خود و از ادنی مقاومت از انفجار خون و ادنی سبب از اسباب دیگر است پس هرگاه خشک ریشه ساقط شود کار بشدت عود کند و لهذا امر کرده اند
که داغ بآتش از آهن بسیار گرم قوی باشد تا خشک ریشه عمیق غلیظ کند که سقوط او سهل نباشد و در مدت دراز ساقط شود که در مثل آن گوشت بر رویید
و از کاویات جیده معتدل التدبیر اینست که بگیرند سفیدی بیضه و با آهک آب نادیده آمیخته بپشم خرگوش و مانند آن بدان آلوده بر موضع نهند و بر بندند
و از ادویه جیده مانع کثیر اینست که بگیرند زیره و آهک و بر موضع نهند و بر بندند و گاهی برین قلقطار افزوده میشود و زاجات ازین جمله ذی قبض مع داغ اند و در قوه
داغ است و در ان قبض معتد به نیست و خشک ریشات متولد بداغیکه آنرا قبض باشد در ثبات دراز تر و عمیق تر بود و آب سرگین خر و جوهر سرگین
آن از انجمله است که با داغ بحدت تغریه جمع شود و اما ادویه حابسه بتغریه مثل جبسین مغسول است و علک مطبوخ و نشاسته و غبار آسیا و
صموغ و کندر و راتیانج و ایضاً مویز انگور بنفسه و صندروس از ین قبیل گفته اند و ایضاً کوکب شاموس و اما ادویه حابسه بتجفیف و التحام مثل صبر و
قشار کندر و مثل تخم مویز بسیار باریک سوده و ماز در دهن چرب کرده سوخته و بعد اتمام شعله او سرد کرده و بردی سوخته و راتیانج بریان و زنگ
آهن و سرگین اسپ و خرمهره سوخته و غیر سوخته و خاکستر استخوان و خاکستر صدف مهره و غیر مغسول زیرا که مغسول از قبیل مغریست و اسفنج زفت
رطب یا شراب ترکرده سوخته و جو سوخته و **صفت ادویه مرکبه** از اصناف مختلف قوی در منع نزف الدم و از انچه جالینوس ذکر کرده و خوب
ستوده و بعد آن اطبا تجربه کرده کثیر النفع یافته اند اینست که بگیرند قلقطار بیست جزو و قاقیا کندر شاذنه ده جزو صبر و فلفل و علک خشک هشت هشت
جزو زرنیخ چهار جزو جبسین بسیار باریک سوده بیخته بیست جزو بدین علاج بذرور یا بر فتیله و پاشیدن بر موضع کنند که این عجیب است
و یا بگیرند انزروت و صبر و مصطکی و دم الاخوین و فتیله ساخته به بندند یا صبر و کندر تنها با پشم بطریقیکه معلوم شده و ایضاً اسفنج سوخته چنانچه مذکور شد
بگیرند سحیق او و خبث الرصاص و توتیا و صبر و یا بگیرند کندر و صبر و کبریت و یا بگیرند کندر و کبریت و ذرور و مرکب سازند یا فتیله بسفیده بیضه
استعمال کنند و یا بگیرند قلقطار بیست جزو و کندر و قاقیا ده هشت جزو راتیانج هشت جزو جبسین سوخته هشت جزو و یا بگیرند قلقطار و
مس سوخته و قلقدیس و زاج بریان برابر و از ادویه جیده برای نزف الدم خصوصاً از سر اینست که بگیرند صبر یک جزو در بدن سخت با نیم جزو
در بدن نرم و قشار کندر در بدن سخت یک جزو و نصف کندر چرب و در بدن نرم یک جزو و برین هر دو اقتصار نمایند یا با این هر دو دم الاخوین
و انزروت آمیخته همه را بسفیده بیضه بسرشند و بر پشم خرگوش بکار برند و یا خشک بپاشند حسب موضع **گیلانی** گوید که همه اشیای موجعه درین
مقام ردیست و خاصتاً اگر آن وجع قریب از مخرج خون باشد و وجع اگر در جهت مقابل آن مخرج بود نفع کند و لهذا نصب مریض بطور یکه ایلام
جهت مقابل مخرج دم آنرا لازم گردد نافع بود و جذب بسوی خلاف بغیر احداث مخرج و قتی باید که بدن غیر شدید الامتلا بود و الا خوف
اضرار عضو مجذوب الیه باشد و باید که جذب بعد تسکین درد باشد اگر درد ناحیه مخرج بود و اگر جراحت در عضوی باشد که بستن او ممکن نبود
پس صواب آنست که تحصیص حوالی جراحت کنند تا مسالک خون منسد گردد و این حص باید که مرکب از جبسین و آرد ماش و اندکی صمغ باشد
تا بر بستن قادر گردد و مع ذلک جسم را نه سوزد و بهتر چیزیکه مشاهده شده از حوابس خون از جروح و قروح و مواضع نشتر ها آن برادهٔ آبنوس است
که آنرا باریک بسایند و بالای آتش در سفال تو کاغذ گسترده بران نهاده گرم کنند و بر موضع بسیار پاشیده بر بندند و من ازین دوا امور عجیبه مشاهده
کردم در امر او شک میکنم که آیا این در حبس خون قوی تر است یا مرهم جدوار در دهن دیودار و اما در سائر امور جبر جرح این هر دو مرکب را

نشان دیگر است که چیزی از ادویه بآنها نمیرسد و دوائیکه بلیغ النفع است در حبس نزف الدم از جراحت یا شریان که منقطع شده باشد بگیرند آهک و قلقطار و دم الاخوین و صبر و حبسین مثل سرمه سوده و بگیرند پنبهٔ باریک و اولاً در سفیدهٔ بیضه آلوده پس در دوای مذکور آغشته در جراحت داخل کنند و بران دوای مسطور بسیار پاشیده بربندند و اما در شریان باید که بگیرند آهک و زاج و هر دو را سائیده در جراحت پر کنند و یا پشم خرگوش در سفیدهٔ بیضه ترکرده در صبر و کندر و دم الاخوین سرمه سا نموده آلوده در جراحت نهند و به بندند و اگر پشم خرگوش نباشد پنبهٔ باریک قطع یا نسج عنکبوت استعمال نمایند و بدانند که ادویهٔ مرهم جدوار و روغن دیودار چون خشک بسایند چندانکه مثل غبار گردد بعده آنرا بر موضع نزف الدم بپاشند نفع بسیار بخشند و خصوصاً ادویه که آن اصول آنهاست و آن زرد چوب و چوب دیودار و چوب درخت زرشک و اصل السوس و غبار خانه کسیکه نخود بریان کند و مانند آنست

ابورسما

که بعضی انورسما بنون خوانند یعنی او سیلان خون است و آنرا ام الدم نیز گویند و او آنست که شریانی زیر جلد شگافد بسبب عروض ضربه یا بعضو اعضا یا دفع جراحت در جلد و شریان و بعد از التحام جلد گشاده ماندن جراحت شریان پس خون و ریح هوائی که در آن شریان بود بیرون آید و در فضائیکه میان جلد و شریان است جمع شود چنانچه شیخ الرئیس در فصل نزف الدم مینویسد که چون بر شریان بعد تفرق اتصال او مکان تنگ نگردد و خلا یا بدامر سول بانورسما گردد که مسمی بام الدم است و بسیار باشد که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریان است التحام پذیرد و بران جای تنگ شود پس خون بر سیلان فاحش قدرت نیابد بلکه چیزی از آن بناحیهٔ جلد بیرون آید بمقداریکه وسعت یابد و چون بران غمز کنند بسوی شریان عود کند و بباطن رود چنانچه در فتق عارض میشود و گاه باشد که این حال شریان را از باطن عارض شود پس بشگافد بغیر شگافتن جلد و زیر جلد انورسما حاصل شود و این اکثر در گردن و کنج ران و مابقی خود بخود عارض شود و بسیار باشد که از سبب نیح داز فصد عارض گردد و اکثر اطبا گمان کرده اند که هر فتق شریان که مؤدی بام الدم گردد آن ملتحم نشود بلکه اکثر آنچه گرد اگرد او باشد ملتحم شود و انورسما گردد و اما نفس شریان ملتحم شود و امر چنین نیست و انطاکی گوید که ابورسما نتویست زیر جلد که بلمس زائل شود و بباهی ظاهر گردد و میان او و خراج بنری او و تغیر رنگ جلد در آن فرق کرده میشود و سببش انشقاق رگ ست و اگرچه ورید باشد بسببی و کوکه از خارج بود و جلد نشگافد پس خون زیر او جمع شود غیر آنکه اگر از شریان باشد بسرعت نمو یابد و رنگ او مائل بسرخی خالص بود زیرا که خون شریان همچنین ست و اگر از ورده باشد بعکس بود و اول ذی خطرات و ثانی سهل بالجمله نشان این مرض آنست خصوصاً که از انفتاح شریان باشد که آن موضع متحرک بود بحرکت انبساطی و انقباضی تابع حرکت شریان و هنگام انبساط شریان آن موضع پست شود و عند انقباض بلند گردد و ایضاً چون بدست غمز کنند تو آن موضع کمتر شود و باشد که از آن آواز حرکت خون شنیده شود و رنگ آن محل در اکثر بادنجانی و بنفشی باشد **علاج** بچیزهای قابض چون شاهبلوط و مازو و اقاقیا و جز آن ضماد کنند و از مس کردن او بچیزیکه آنرا بشگافد حذر نمایند و بقول ابن الیاس هر صبح گل ارمنی و تخم بارتنگ و نشاسته هر واحد یک درم بریان کرده برب بهی یا رب آس آمیخته بخورند و غذا فروزه سماق یا گوشت ماکیان و تیهو سازند و بر موضع با اقاقیا و رامک و صندلین و گل ارمنی و گل سرخ ساده ی کوفته بیخته بآب مورد تر یا آب کشنیز تر یا آب حی العالم یا آب عصی الراعی ضماد نمایند تا آن موضع صلب گردد و محکم شود و از شگافتن ایمن گردد و انطاکی گوید که علاج این تبرد سیلان خون است اگر اس از غائله باشد والا بقوابض محلله زم گردانند و آنچه در علاج بتجربه رسیده این ضماد است بسفائج قرطم آرد جو ساده ی اسپغول نصف یک جزو زعفران عشر آن همه را در سرکه و عسل سرشته برات بچسپانند و این از تالیف ماست و ضماد نشو نیز نیکوست و همچنین حلبه و ام الدم از قسم او ست الا اطبا غالباً اطلاق او بران کنند که دائم النزف باشد و گاهی اختصاص این اسم برآنچه نزف او شریان کند کرده میشود و امر درین سهل است و در رعاف آنچه قطع دم و تحلیل او را صالح بود مذکور است

نشوب شوک و نصل و سلی وغیر آن

یعنی خلیدن خار و پیکان و سنان و مانند آن بدانکه استدلال کرده میشود بر وصول سنان و سهام تا دماغ باختلاط عقل و تا فضای سینه بخروج هوا و تا قلب بغشی و موت سریع و تا ریه بخروج خون کف ناک و تا حجاب بضیق النفس و تا معده بخروج غذا و تا مثانه بخروج بول و تا شریان بنزف و تا امعا بخروج ثفل

علاج اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد باید که از سوزن یا منقاش یا زنبور بیرون کنند و مرد کند رسانیده دران پرنمایند و اگر از آله بیرون نتواند کرد باید که اشق پیاز نرگس بیخ نی زرفت علک البطم راتینج زراوند بعسل آمیخته طلا کنند و اگر سرطان نهری خوب کوفته بر جائیکه پیکان خلیده باشد صبح و شام بنهند در جذب و اخراج او مجرب سودی ست و بیخ انگور که در زمین باشد اگر بر مکان دخول پیکان بیاویزند در جذب او بالخاصیت مجرب و کذا طرنج سوخته بر موضع وقوع پیکان ضماد کردن مجرب است و اگر ساق جلس که آن شعر الغول است تازه گرفته سوده بر موضع مقابل موضعیکه دران پیکان باشد ضماد کنند در طرد و اخراج آن مجرب اوست و ضماد سلور که آن حربی ست مملوح و کذا اقاقیا و کذا چک خانه گس عسل و کذا آرد شلیم پخته و کذا پنیر مایه مخلوط بخطمی و زیت و کذا سرگین گاو ببرگ پخته پنج مرتبه و کذا لحم صدف یا هر دو کوفته و کذا پیاز نرگس با آرد شلیم و کذا سر حبار و لحم آن کوفته و کذا پیاز بلبوس کوفته بعسل آمیخته و کذا لحم درل و کذا نیل هندی و کذا چک ابدان که در حمام برآید و کذا حلزون مع لحم او کوفته و کذا لحم گربه دخشک کرده آن کوفته که مجرب ابن ماجه است و کذا زهرهٔ نحاس یکدرم بیخ سوسن آسمانجونی سه درم قنطوریون دقیق یا دکم دو درم باریک سوده بعسل سرشته و کذا کندر و شراب وا برساد کذا انجیر خام پخته سوده برگ خشخاش آمیخته و کذا گندم خائیده دهن روزه دار و کذا بزر البنج و اشق و کذا سر خس و کذا اشکطر اشیع و کذا پنیر مایهٔ شتر و ریختن زیت کهنه بر موضع پیکان و سنان هر واحد جذب آن کنند و بقول اطبای هند جهینگه پخته مالیده بستن پیکان بزودی برآرد و اگر کچله کوفته بیخته در بول ماده گاو نازالیده و تکیه بسته بر زخم نهند در چار پهر گولی بندوق را بر سر زخم آرد و انطاکی گوید که مجرب درین باب سیر شلغم و روغن عطاس است مطلقاً و مقناطیس برای آهن خاصة و حربای شکم شگافته و موش گرم وقت شق او و کذا وزغه و سام ابرص و صدف تازه و اشق و خاکستر نی فارسی و زرفت و پیاز نرگس **سعید** گوید که چون از آنچه دسلی و شوک وغیره در بعض اعضا داخل شود و در موضعی باشد که اخراج او با آهن از ان ممکن نبود تضمید موضع بادویهٔ مرخیه که ارخای عضو نماید باید کرد که اجسام ناشبیهه در آن مندفع گردد و آنچه این فعل کند اشق وغیره ادویه است که مذکور شد هر واحد با عسل سرشته چون بدان ادویه تکمید موضع نمایند شی ناشب را خارج کنند پس اگر ناشب زج باشد و قریب بود حجر مقناطیس نزدیک وکنند که این او را بکشد و یا آنرا بزنبور برآرند و اگر بسبب تنگی دهن جراحت زنبور داخل نشود و یه تشتر آنرا افراخ گردانند و بقوت آنرا بکشند پس اگر زج در استخوان خلیده باشد آنرا حرکت دهند و بقوت برکشند و اگر در پیکان زوائد باشد و خوف ایذاء عند خروج او باشد جراحت را وسیع کنند و زنبور را بر زوائد خوب قبض کنند تا منضم گردد پس بیرون آرند و اگر جذب او بخوف انفتاح شریان یا انقطاع عصب ممکن نبود آنرا بگذارند بهر آنکه جراحت چون متعفن شود خروج او سهل گردد و هرگاه پیکان بیرون آید و جراحت بزرگ باشد و ورم نبود لب جراحت بدوزند و دوای خشک بران نهند و بعد آن علاج براهم لحمه کنند و اگر تابع جراحت ورم باشد فصد مریض بکشانید و خون بحسب حاجت برآرند و حوالی ورم بصندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب طلا کنند و اگر پیکان مسموم باشد گوشتی را که با آن پیکان رسیده قطع کنند اگر ممکن باشد و آن گوشت شناخته میشود از رنگ او بسیاهی و تیرگی یا بسبزی و تغیر او از گوشت صحیح و بعده جراحت را بشراب بشویند و ادویه جالیه استعمال نمایند پس هرگاه جراحت پاک گردد اندمال او نمایند و اگر پیکان در عضو شریف یا شدید الخطر داخل شود و علامات موت ظاهر بینند باخراج آن تعرض نکنند و اگر ازین چیزے ظاهر نباشد حیله در اخراج آن کنند تا از حدوث اذیت و عفونت ایمن گردد **جرجانی** گوید که وخز و خزق هر دو جراحتی را گویند که از آهن و یا از خار و مانند آن در بدن نفوذ کند ولیکن وخز آنرا گویند که از چیزے کوچک و باریک افتد چون سر خار و سوزن و مانند آن و خزق برای معجمه جراحتی را گویند که غور او کمتر از ان بود و آنرا اجم و عظم باشد اما وخز سلیم تر بود و آنرا بعلاج حاجت نبود مگر آنکه مزاج مجروح و گوشت او ردی بود و آماس و ضربان پدید آید خاصةً اگر وخز از پوست فرو گذرد و بگوشت رسد و اکثر علاج آن بتحلیل زان نباشد که ورم و وجع او ساکن شود و محتاج بتدبیر جراحت نشود و اما خزق را هم احتیاج بتدبیر آماس و در نشاندن بود و هم علاج جراحت کردن و تدبیر جراحت و تدبیر اورام بحسب کفایت گفته شد و آنچه از ذکر آن درینجا از امر خزق و خزلا بدست آن تدبیری است در اخراج چیزے که در بدن بماند از شی و اخز و خازق خار باشد یا پیکان و مانند آن و این اخراج گاه بفشاردن و گاه با آله بود که آن چیز را بدان بگیرند و بیرون کشند و گاه بادویه جاذبه بود تا هر چه بفشاردن و با آله بیرون نتوان آوردن بخاصیت بیرون آرند و فشاردن جراحت تا خار و پیکان وغیر آن بیرون آید کاری ظاهر است بتعلیم حاجت نیست و آنچه با آله بیرون آرند اول باید که منفذ جراحت بنگرند تا بیرون آوردن پیکان وغیره هم از ان جانب که داخل شده مناسب است یا از جانب دیگر بگذرانیدن و این چنان بود که جراحت تنگ باشد و پیکان و در گذشته باشد یا چنان بود که پیکان شاخ دار باشد که اگر آنرا بکشند الم عظیم و جراحت دیگر کند صواب آن باشد که اگر ممکن بود و ملـ

وخوف بریدن شریان وعصب نباشد برابر آن جایگاه بشگافند وپیکان بدان جانب بیرون آرند ودر جمله اجتناب باید کرد تا پیکان وغیره شکسته نشود وآنرا بباز ماینده وباهستگی بجنبانند تا اندازه غرز دران وتشبث وتقلقل او اندران دریافت گردد وبجنبند پس باستقامت برکشند وسر آله برکشیدن خشن چون سوهان باشد تا پیکان وغیر آنرا سخت بگیرد ونگذارد وبسیار باشد که پیکان وغیر آنرا روزی چند بگذارند تا جنبان شود پس برکشند واگر پیکان در استخوان خلیده سخت شده باشد وبرکشیدن آن نتوانند گرد اگرد او بمثقب ثقبه کنند تا آسان برآید واگر پیکان در اندامی شریف نشسته باشد چون دماغ ودل وجگر وشش وامعاوشانه ورحم وعلامات بدظاهر شده باشد دست بدان نباید برد ونباید جنبانید وطبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت کند تا از جهال ملامت بدو نرسد خصوص چون داند که مجروح خلاص نخواهد یافت پس اگر علامتهاے بد ظاهر نشود وگمان افتد که مجروح خلاص خواهد یافت خطر علاج او با اولیای او باید گفت پس علاج کند از بهر آنکه بسیار دیده اند کسانے را که چنین جراحتهاے باخطر افتاده است وامید خلاص نبوده وعلاج کرده بفرمان حق تعالی خلاص یافته **اما ادویه جاذبه** که بخاصیت خار وپیکان را برآرد اینست که اشق را حل کنند وبران موضع نهند که این جاذب قوی است واگر باعسل بسرشند قوی تر بود وبیخ سنے فارسی رطب بکوبند وضماد سازند تنها وباعسل سرشته وایضًا برگ خشخاش سیاه وبرگ درخت انجیر باپیت جو ویا بزر البنج خصوصًا با قلقدیس وکذلک ثمرهٔ بیخ بحاله وایضًا انواع خیری وزراوند وپیاز نرگس این همه ادویه جاذبه است وازادویه حیوانیه بسیار است ازانجمله ضفدع مسلوخ سخت عجیب است که دندان را برافگند وایضا سرطان سوده واربیان وجمیع پنیر مایه جانوران وگویند که عظایه سخت جاذب است وازمرکبات سرعظایه است بزراوند طویل وبیخ نے وپیاز نرگس شیخ وگیلانی میگوید خلقی کثیر را دیدم که گاهی پیکان در ابدان می ماند وجراحت ایشان مندمل میشود در سالها وناصور عارض میشود وبعدازان برمی آید پس بباید که دراخراج پیکانها بقطع لحم بسیار واستخوان وما نند آن سختی نکنند که در بقای آنها ضرری چنان نیست که محتاج بآن سختی گرداند ودراخراج سهام بباید که قبل آن انواع سهام را معلوم کنند چه بعضی ازان از چوب وبعضی از قصب باشد وازجمله آنها از آهن بود واز مس واز رصاص واز شاخ جانوران واز استخوانها واز سنگها واز نے واز چوب وبعضی ازان مستدیر باشد وبعضی را سه چهار زاویه بود وبعضی را یک زبان یا دو سه باشد وبعضی را ازج مائل بخلف بود تا هرگاه بسوی خارج بکشند در جسم متعلق گردد وبعضی مائل بقدام تا مندفع گردد وسوای اینها نیز اقسام او بسیار است وکذا طریق برآوردن هریک بحسب آن باشد واگر بعد برآوردن پیکان جراحت را ورم حار عارض شود علاجش به تطلیل واضمده کنند وبعد فصد لزوم موضع بنبرد وصندلین وآب کاسنی وآب کشنیز وما نند آن کنند وبر رفاده صندل خشک نهند وباقی همانست که در اقوال سابق مسطور شد

قروح

بدانکه قروح متولد میشود از جراحات واز خراجات منفجره واز بثور پس تفرق اتصال که در گوشت افتد چون ریم کند آنرا قرحه نامند وقرحه گاهی از بثور رسا کله وگاهی از انفجار اورام وگاهی از تقادم جراحات حادث شود وریم کردن آنرا لازم بود وسبب ریم کردن آنست که غذائیکه بسوے آن آید مستحیل بفساد گردد وسبب ضعف آن عضو وایضًا بسبب ضعف او فضول اعضای مجاوره بسوی آن رود وانچه از ریم رقیق باشد آنرا صدید نامند وبه فارسی زردآب گویند وانچه معتدل وهموار وسفید باشد آن را قیح گویند ومده نیز خوانند وانچه غلیظ تر باشد آن را وسخ گویند وبفارسی چرک نامند وازین وسخ بعضے سفید باشد وبعضی مائل بسیاهی وبعضی همچون دردی شراب بود واختلاف الوان آن دلیل بر احوال قروح بود فلهذا تیرگی وزردی آن دال بر رداءت قرحه وقرب موت بود ووسخ سفید دال بر نضج ومائل بسیاهی باشد وصدید از مادهٔ گرم ورقیق ومائیت آن تولد کند ووسخ از مادهٔ غلیظ وتباه وقیح از مادهٔ که نزدیک باعتدال بود وصدید تولید ورم بیشتر کند وقرحه که ازان صدید آید محتاج بچیزهاے خشک وسرد بود وقرحه که با وسخ بود بادویه لطیف وجالی واز قروح بعضے بر جلد ودر ظاهر بدن بود وبعضی باغور وانچه باغور باشد دو گونه بود یکے آنکه گوشت گرداگرد آن صلب گشته وچهل روز بران گذشته ولبهاے قرحه سطبر شده باشد وآنرا ناصور گویند وآن جدا مسطور گردد دوم آنکه گرداگرد او صلب نباشد وآنرا کهف ومخبا گویند بعضے اطبا مخبا آنرا گویند که زیر جلد نفوذ کرده باشد وریم او میان پوست وگوشت بود وکهف آن را نامند که در گوشت خانه کرده وعطفی زیر گوشت نموده یعنی بجانبی میل کرده باشد چنانکه گذرا وراست نباشد واندرون او فراخ بود وگروهی دیگر هر قرحه را که در گوشت خانه کرده باشد واندرون او فراخ بود آنرا کهف گویند وآنرا که اندرون او تنگ بود وعمیق باشد ناصور گویند وهرگاه صلابت بر قرحه ظاهر بود آنرا قرحه خرخیه نامند **وایضًا** قروح منقسم میشود باصناف بسیار چنانچه بعضی سولم بود

وبعضی بی درد باشد وبعضی متورم بود وبعضی بی ورم وبعضی نقی یعنی پاکیزہ وبعضی غیر نقی یعنی چرک آلودہ وبعضی ہم رنگ بدن بود وبعضی مخالف رنگ وبعضی صلب تر وبعضی نرم تر وبعضی گرم تر وبعضی سرد تر وبعضی عفن باشد وبعضی غیر عفن وبعضی متاکل بود وبعضی ساعی وبعضی رہل بود وبار د باشد یا حار و قرحہ رہل منجملہ قروح موجب اسقاط شود از قریب آن بود وبعضی از قروح رشاحہ بود کہ ازان صدید زرد گرم محرق حوالی او ترشح کند وآن ردی مہلک است وبعضی عسر الاندمال بود وقرحہ متعفن غیر متاکل بود وبہر آنکہ متعفن آنست کہ برای رطوبت او فساد عارض شود وبدان سبب صالح برای غذائیت نباشد ومتاکل آنکہ گوشتی کہ اندران است بمیرد ولہذا متاکل ردی تر است واگرچہ ہر دو ساعی بود یعنی پہن باز شود اما اگر مادہ این سخت تیز باشد وگوشت درست را بخورد آنرا بعربی قروح ساعیہ ومتاکلہ گویند واگر مادہ بدان تیزی نباشد لیکن بسبب عفونت پہن باز شود این را نیز ساعیہ گویند لیکن متاکلہ نگویند بلکہ ساعیہ متعفنہ نامند اما آنچہ ساعی متاکل باشد بغیر عفونت وبی تپ بود وساعی عفن با تپ باشد واز او مفارقت نکند وجالینوس اشال نار فارسی ونملہ ساعیہ را قروح متاکلہ نامیدہ وقرحہ متعفنہ را از قرحہ مرکبہ شمار کردہ چہ مرکب از قرحہ واز مرض عفن بود وقروح سرد را یخ پہن باشد وسفید بود وخارش اندکے بود وبادیہ مسخنہ استراحت یابد وبدیر ریم کند وقرحہ گرم را زود سر تیز شود وبیخ او سرخ بود وپہن نباشد وباخارش وسوزش بود واز سردی راحت یابد وزود پختہ شود وقروح کہ صلب باشد ولبنیری وسیاہی میل کند ردی باشد وقروح ردیہ را چون رنگ مخالف رنگ بدن مثل سفید رصاصی وزرد وسبز وسیاہ ہمراہ گردد ردی تر بود ومضر تر چیز ہا قروح بد ومتعفن را باد جنوبی وہوائی گرم وتر است وقروح متولد عقب امراض ردی ست وقروح ریزانندہ سواد گرد خود ردی بود وانچہ از جلد گرد اگرد او بد بو شود ردی تر از این آنست کہ گوشت از گرد آن بد بو شود ودر علامات موت سریع گفتہ کہ چون انسان را اورام وقروح لینہ باشد وعقل او زائل شود ہلاک گردد وقروح خبیثہ گاہی سبب او جراحتے باشد کہ مصادف فضول خبیثہ از بدن بود ویا تدبیر مفسد وگاہے تابع بثور ردیہ باشد وبعد بثور کردن ازان بسرعت قرحہ گردد ودلالت کند بر خبث قرحہ تعفن او وسعی او وافساد حوالی او وعسر برداو فی نفسہ مع صواب علاج او وبدانکہ افضل دلائل دالہ بر سلامت قروح وجراحات در آخر آن ریم کردن است بدوای متقیح باشد یا از فعل طبیعت وخصوصاً ریم محمود سفید املس ہموار کہ تمام نضج یافتہ باشد وآن بوے بد بسیار نباشد واما قرحہ کہ دران تشنج حادث گردد وقرحہ متعفنہ وسرطانیہ وخیرونیہ ومتاکلہ ومانند اینہا از قروح خبیثہ کہ با آن رجاے نجات کمتر بود وازانہا ریم تولد نہ کند بلکہ چون در قرحہ ولاسیما در اشال قروح مذکورہ ریم یا ورم ظاہر گردد وآن علامت خیر است وہر قرحہ کہ آماس گیرد وریم کند وسر او کشادہ شود اگر بعصب نزدیک باشد ازان خوف تشنج واختلاط عقل نباید کرد لیکن اگر او قرحہ عظیم باشد واز حد تجاوز کند وآماس او بغایت شود وباندرون غائر گردد وسر نکند وچیزے ازان نپالاید ونزدیک اعضاے عصبیہ باشد مثل قروح پشت وقروح واقع در مقدم ران وزانو امر او مؤدی بتشنج ونیز اختلاط عقل گردد وہر قرحہ کہ در اعضاے عرقیہ یعنی آنکہ رگہاے بسیار بدان پیوستہ باشد واقع شود واکثر در مقدم تنور بدن بود خاصتہً اگر بر پہلو یا در شکم باشد وآماس او باندرون باز گردد وسر نکند وچیزے نپالاید یا این حالات مذکورہ اگر بر نصف اسفل از تنورۂ بدن باشد دران خوف سہال خون بود وہمچنین گاہی ازان خوف اختلاط عقل یا خوف وقوع ذات الجنب وریم کردن بعد ازان ویا نفث الدم باشد اگر در نصف اعلی از تنور بدن افتد واز علامات جیدہ براے قروح اینست کہ موئیکہ از حوالی او ریختہ باشد باز بروید وقابل ترین ابدان بعلاج قروح آنست کہ او در مزاج بہتر در طوبت فضلیۂ او کمتر بود مع وجود خون نیک دران پس ہرگاہ مزاج ہمہ بدن ومزاج جگر معتدل بود قروح وجروح زود درست گردد وہرگاہ کہ مزاج آن از اعتدال بیرون بود وخشک باشد یا بسیار تر علاج بدشواری ودیر پذیرد لیکن مزاجیکہ میل بہ تری دارد چون مزاج کودکان آن علاج را قابل تر از مزاج خشک بود وچون مزاج پیران وخصوصاً ہرگاہ مزاج اصلی خشک بودہ باشد ومزاج عرضی رطب مسترہل چنانچہ در مشائخ نیز بد بود وبدین سبب قروح پیران وصاحبان استسقا علاج دشوار پذیرد وایضاً قروح زنان حاملہ بسبب احتباس فضول بنابر بند شدن خون حیض ایشان واما قروح پیران بدو سبب علاج نہ پذیرد یکے آنکہ مذکور شد ودیگر آنکہ در بدن ایشان خون نیک کمتر تولد کند وبسیار باشد کہ قروح پیران بہ شود وباز سر قرحہ شگافتہ شود ودر بعضی قروح اصلاً گوشت نروید بسبب رداءت جوہر او وخبث مادۂ او ودر بعضے لحم بروید واین قابل اصلاح بود وبد قسم منقسم شود یکے آنکہ دران گوشت زائل قبل از تنقیہ بروید ودیگر آنکہ دران لحم زائد

بعد تنقیه بریده و هر قرحه که مدت آن دراز گردد و متآکل و عفن شود و چیزی بسیار از جو هر آن جایگاه زائل گردد هرگاه درست شود مغاکی دران بماند و بے مغاکی نباشد وخاصة اگر قدیم بود و تا مدت یک سال باقی ماند و قروح سوداوی درست نشود مگر بعد از آنکه آهن جمیع فساد او بردارند تا گوشت و استخوان پاکیزه ظاهر شود پس جراحت را علاج کنند و بدانند اسبابیکه چون عارض شوند قروح فاسد گردند آن ضعف عضو است پس هر ماده را قبول کند و ردائت مزاج عضو و ردائت خونی که می آید یا در کیفیت یا در کمیت آما در کیفیت اکثر آن بسبب ردائت مزاج جگر بود و دران رنگ مائل بسفیدی رصاصی یا زردی باشد و یا بسبب ردائت مزاج طحال پس رنگ مائل بسیاهی بود و نمش پدید آید و با آن ردائت جمیع اخلاط بدن بود و از مثل این با وجود آنکه ستفاد نمیشود آنچه مستحیل بلحم گردد و مستفاد میشود از ان ضرر بدانچه بوضر مستحیل میگردد و آما در کمیت باین طور بود که زیاده شود بر طاقت قوت عضو و ضرر گردد و یا کم شود پس از آنچه لحم قرحه بر دید یافته نشود و قرحه صاف پاک باشد و مبادرت بخشک کردن کنند و فلاح نشود و ملونساز د اگر بدن پاک قلیل الدم باشد و یا بتحرف که بکناره هائے آن عارض شود و بسبب اتساع عروق که بسوی قرحه آمده و یا بسبب فساد آنچه قریب او باشد از استخوان و بسبب فساد او که بمثل تیرگی و سبزی و سیاهی میل کند و یا بسبب مجاورت عضوی ردی المزاج و قروح صعب العلاج مثل قرحه مستدیره و مانند آن قاتل صبیان است احتمال شدت درد او نکنند و نه عسر علاج او و صعوبت آن تا اینجا قول شیخ الرئیس و جرجانی و گیلانی تمام شد اکنون بدانکه بقول صاحب کامل قرحه نیز مانند جراحت یا بسیط بود و او آنست که خالی باشد از عوارضیکه مانع اندمال بود و یا مرکب باشد و او آنست که مرکب با سبب بود یا با مرض یا با عرض و ترکیب او با سبب چنان باشد که درانجا ماده بود که بسوی قرحه ریزد و آما مرض گاه از سوء مزاج بود و گاه از مرض آلی اما آنچه از سوء مزاج باشد یا از سوء مزاج حار بود یا بارد یا رطب یا یابس و آما مرض آلی پس بعضی از ان مرض نقصان بود و آن نقصان لحم در قرحه است و سقوط جزوی از عضو و بعضے از ان مرض عظم بود و آن مثل ورم حادث مع قرحه است و بعضی از ان تفرق اتصال بود مثل قطع عصب و کسر عظم و آما ترکیب قرحه مع عرض مثل درد است که با آن باشد و علامت و علاج این همه اقسام در علاج قروح عسر الاندمال بیاید

علاج کلی قرحه

اگر در قرحه ریم و چرک اندک باشد از سرکه و شراب و ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن نهند و اگر بسیار باشد از ادویه جالیه و مراهم مدمله علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدان رسانند و اگر دهن او بغایت تنگ باشد قدری سم الفار سوده بعسل یا روغن سرشته پنبه کهنه بدان آلوده در دهن جراحت نهند که فی الفور فراخ تر سازد و درین امر بهتر ازین دوائی نیست و نهادن چوب چوک که کندش نامند بر دهن قرحه همین عمل دارد و کذا چکری خام سوده بآب برگ نیم آمیخته و همچنین مرهم زنگار و اگر پوست نیم یا پوست سرس یا پوست ببول یا چوب چینی هرچه بدست آید جوشانیده بآب آن قرحه را بشویند از ریم او فساد بنواحی متعدی نگردد ادویه مفرده و مرکبه که نافع قروح است آهک را هفت بار شسته چون بازیت خوشبو آمیزند و بکار برند قروح را خشک گرداند و کذا پاشیدن خاکستر ظرفا و چون گل سوسن بعسل پخته بر سائر قروح نهند اندمال آن نماید و ذرور برگ کنار مثل غبار سوده تجفیف قروح کند و کذا برگ بهی خشک کرده و کذا برگ ناشپاتی و کذا برگ شفتالو و کذا پوست بیضه سوخته بر قروح نهادن و ذرور سندروس قرحه را خشک کند و کذا بیخ نیلوفر و تخم آن و کذا رصاص سوخته تجفیف و التحام نماید و کذا اسفیداب و کذا ذرور مورد خشک و گویند که آرد جوار و عسل قروح پشت را مجرب است و شاهتره قروح عارض در ظاهر بدن را شربا و ضمادا ازحد مفید گفته و بقول اهل هند برگ کنگهی را بر زخم بستن و زبان سگ سیاه خشک ساخته باریک سائیده تا یک هفته پاشیدن و برگ گهیا توری تر یا خشک بآب سائیده بر زخم بستن زود فراهم آرد و پاشیدن برگ کنیر خشک کرده سائیده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده و کذا پر مرغ خانگی سوخته و کذا کاسه سنگ پشت سوخته و کذا اسگند ناگوری و کذا برگ سرو سوخته و کذا از چوب و کذا امازوی سوخته هر واحد مجفف قروح است دوائیکه قروح و حرق نار و زخم آتشک را نافع پوست انار سوخته در روغن گاو یکصد و یکبار شسته آمیخته و قدرے کافور سوده انداخته خوب حل کنند و بر موضع بمالند ایضاً که زخم مزمن را فراهم آرد استخوان سر آدمی ده توله کتهه که با پان میخورند ده توله نیله تهوتهه سوخته یک توله هر سه باریک ساخته قدری از ان بر دهن هر زخم بر بندند مجرب است ذرور که بهر خشک کردن هر قرحه و تسکین درد عجیب الاثر است سندور سهاگه بریان هر واحد یکجزو دانه الاچی کلان دو جزو سائیده بپاشند

روغن حکیم علوی خان که جراحات را در اندک زمانی باصلاح آرد بگیرند جدوار تراشیده برگ نیب بیخ انجبار پوست مغیلان هریک پنج مثقال و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نمایند و روغن کنجد تازه یک رطل دران آب داخل کرده بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس بگیرند مومیائی دارچینی و نقرالیهود و مصطگی هریک چهار دانگ و دران روغن بگدازند بعد ازان مغاث زاج سفید سنگ سرمه کاغذ مصری سوخته سنگ جراحت کات هندی زرد چوب هریک یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده کهرل سازند و در شیشه انداخته یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه برهم زنند و پس برداشته بکار برند **روغن** از بیاض حکیم اجمل خان که بجهت پر نمودن زخم و برآوردن گولی و حلقهاے زره و استخوان شکسته که در زخم مانده باشد نظیر ندارد برگ سنبهالو برگ فراش برگ دهتوره برگ چنبیلی هریک یک دام همه را باریک سائیده در روغن کنجد نیم آثار انداخته بر آتش گذارند و کفچه زنند چندانکه همه دوا سوخته ته نشین گردد بعد ازان فرود آورده حل کنند چندانکه همه یکسان شود و پس در ظرفی نگاهدارند تا که درد ته نشین گردد و پس روغن خالص گرفته بکار برند **روغن فتیل** که در پر کردن زخم و کشتن کرم مجرب و بی عدیل کمیله روغن سرشف هریک ده درم هردو را خوب کهرل کنند بعده صاف کرده باز کهرل نموده پارچه بیز کنند و همین قسم سه بار عمل نمایند تا آنکه خوب بسایند نگاهدارند وقت حاجت پنبه تر کرده بر سر زخم گذارند و در سوراخ چند قطره چکانند **روغن** مجرب راقم که جمیع اقسام جروح و قروح را باصلاح آرد و گوشت فاسد را دور نماید و گوشت تازه برویاند اصل السوس زرد سفید دیودار دار هلد زرد چوب به دوده سقف کسیکه نخود دران بریان میساز و هریک چهار نیم درم برگ حنای تازه برگ نیب سبز هریک هشتاد درم ادویه را در پنج آثار آب تر کنند و برگها را کوفته قرص بسته در دو رطل روغن کنجد بریان نمایند و ادویه نیز در روغن مذکور انداخته بآتش ملائم بجوشانند تا آب همه سوخته روغن بماند پس صاف نموده بکار برند و اگر بعد صاف نمودن روغن سنگ جراحت رال کتهه سفید هریک یک توله کهربا سندروس مرکی خبث بهاق سوخته هریک شش ماشه باریک سائیده آمیزند قوی تر گردد **روغن بلادر** که برائے اندمال زخم بی نظیر و مجرب است بلادر شش عدد ڈیکه مالی دو دام پخته سعد دو توتیای سبز رال موم هر واحد یک ماشه روغن شیرین نیم پاؤ اول بلادر را در روغن و موم آن قدر بسوزند که دود آن موقوف شود بعده ڈیکه مالی انداخته بسوزند و حل نمایند بعده ادویه دیگر انداخته حل کنند پس از پارچه صاف کرده بدارند و بعمل آرند **نوع دیگر** که برائے اندمال زخم نظیر ندارد و دواقع زخمهاے آتشک و مجرب النفع است بلادر تخم کوچ هر واحد یک دام اجوائن خراسانی مرداسنگ هریک سه ماشه توتیاے سبز دو ماشه روغن کنجد نیم پاؤ اول روغن بر آتش گرم نموده بلادر اندازند چون سوخته شود اجوائن اندازند چون بسوزد تخم کوچ دران بسوزانند بعده توتیاے سبز و مرداسنگ اندازند و از آتش فرود آورده خوب حل کرده نگهدارند اگر جای نازک بود روغن صاف بے درد اندازند و الا مع درد بچکانند و اگر روغن کم شود روغن دیگر اندازند حتی که بناصور هم فائده میکند **مرهم جدوار** مخترع حکیم علی گوید که منافع این مرهم مثل فوائد روغن دیودار است بلکه در التیام قروح ازان قوی تر و با این در منافع برائے التیام و اندمال جراحات دوائی نمیرسد و نرمرهمی جدوار فائق مجرب یک مثقال بهروزه نیم اوقیه زرد چوب دیودار اصل السوس برگ حنای خشک دوده سقف خانه کسے که نخود بریان کند هریک یک اوقیه پوست درخت مغیلان برگ درخت نیب سبز جو جو به هریک ده اوقیه چوبها و بیخها و پوست را کوفته خوب در کهرل بسایند پس ادویه دیگر سوائے بهروزه یکجا کرده در ده نیم من آب بآتش ملائم بجوشانند تا ثلث آب بماند ثفل را خوب افشرده دور کنند در روغن کنجد بیست اوقیه داخل کرده باز بآتش ملائم بجوشانند که آب قریب بجذب شدن رسد و اندکے بماند پس اندکی ازین روغن گرم گرم گرفته بهروزه را دران بگدازند و بهروزه گداخته را با دوا و نیم اوقیه موم زرد مصفا در روغن اول ساخته بجوشانند تا آب مطلق خشک شود و مثل مرهم گردد **مرهم اعجاز** مؤلف حکیم ارزانی گوید که این مرهم عدیل ندارد و با وجود این مرهم دیگر حاجت نیفتد جهت زخم شمشیر و بندوق و مانند آن و هر گونه جراحت عسر البرء و ناصور و قروح خبیثه و سوداویه را اکثر بیخ و استفاع نیافته باشد عجیب الاثر و بدیع النفع است خبث یمانی توتیای هندی هریک یک توله و سه ماشه کات سرخ رال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هریک پنج توله اول آب و روغن را یکجا کرده در ظرف کانسی بدست کف مال کنند تا مثل دوغ شود پس ادویه دیگر باریک سوده دران آمیزند و یک پاس دیگر بلکه دو پاس بحفت دست همی مالند تا جمله یکذات شود و بقوام مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگاهدارند و استعمال نمایند و وقت شب از نمک تکمید اطراف قرحه و جراحت میکرده باشند **مرهم پنبه** بجهت هر قسم زخم از مجربات است و از جمله عجائبات اول پنبه کهنه را در ظرفے بسوزند و خاکستر آن پارچه بیز کنند و بقدر شش هیلولی

بگیرند پس روغن گاؤ پنج بہلولی در ظرفی گرم کنند و موم سفید سہ بہلولی دران انداختہ بگدازند بعد ازان خاکستر پنبہ و نیج خراسانی سہ بہلولی سودہ اندازند و نیلہ تھوتھہ و دسرخ سوختہ سودہ نیز داخل کنند و بعد ازان بچوبی ادویہ را حل نمودہ فرود آرند و وقت حاجت بکار برند **مرہم شلجم** برای پر نمودن زخم نظیر ندارد و مجربست و تحلیل اورام و صلابات نماید و برای جمیع زخمہای فرسنہ و دملہا و زخم آتشک و سوختگی آتش بے عدیل اول شلجم یک عدد تا دو عدد را پارہ پارہ نمودہ در روغن گل نیم پاؤ خوب بریان کردہ در نمایند و از آتش فرود آوردہ سندور سہ دام انداختہ از چوب نیب حل نمایند تا خوب حل شود پس کافور سہ ماشہ انداختہ حل کنند و نگاہدارند و در بعضی نسخہ کافور نیست **مرہم رال** کہ جہت جراحات مزمنہ و اندمال زخم مجرب و معمول است کات مرداسنگ سنگ جراحت ہر یک یک دام رال شش دام پارچہ کمل لیشمی سوختہ ربع درعہ روغن زرد ہفت دام ادویہ باریک سائیدہ در روغن مرہم سازند **نوع دیگر** مجرب برائے اندمال زخم رال روغن کنجد ہر یک چہار تولہ موم سہ ماشہ کافور سفیدۂ کاشغری شستہ نیلہ تھوتھہ مرداسنگ ہر یک دو ماشہ الائچی خرد ہفت عدد اول الائچی را مع پوست در روغن سوختہ مرداسنگ سائیدہ دران اندازند بعدہ نیلہ تھوتھہ را انداختہ بسوزند من بعد رال سودہ و پستہ سفیدہ و موم اندازند پس آوند را از آتش فرود آوردہ کافور سودہ اندازند و از دستۂ آہن خوب حل کنند و نگاہدارند **مرہم سیماب** کہ برائے قروح و بثور و دمل و آتشک و بثور اطفال معمول است سندور مرداسنگ سیماب ہر یک دو ماشہ رسکپور سفیدۂ کاشغری کتھ سفید ہر یک یک ماشہ نیلہ تھوتھہ چہار سرخ ہمہ ادویہ را باریک سائیدہ در مسکۂ گاؤ کہ یک صد مرتبہ در آب شستہ باشند حل سازند و بکار برند **مرہم سعید خانی** کہ در جمیع اقسام قروح و جروح عدیل ندارد مرمکی سیاہ مرمکی سرخ زنگار کات سفید صبر ہر واحد یک مثقال مرداسنگ دو مثقال موم سفید پنج مثقال روغن کنجد سی مثقال روغن را داغ کنند و پیاز سی مثقال دران بسوزانند پس دور کردہ موم اندازند و ادویہ کوفتہ بیختہ داخل کردہ با چوب نیب حل کنند **مرہم سندور** کہ جمیع اقسام جروح و قروح را نافع است سندور مرداسنگ ہر یک سہ ماشہ فوفل یک عدد سونٹھ دو گرہ موم سفید یک دام روغن گاؤ شش دام اول روغن را در ظرف آہنی گداختہ بر آتش داغ کنند پس شاخ نیب کہ بالای آن برگ نیز باشد ہفت عدد دران بسوزند و ہر دو گرہ سونٹھ اندازند تا سوختہ شود دور کنند پس فوفل دران سیاہ کردہ بر آرند و با ادویۂ دیگر سودہ موم در روغن گداختہ ادویۂ مسحوقہ آمیزند **مرہم تنکال** نافع اقسام بثور و دمل و جراحت تنکار بریان فوفل سوختہ موم کات سفید رال ہر یک یک دام روغن زرد دو دام توتیائے سبز سوختہ سہ ماشہ بدستور مرہم سازند **مرہم کیمخت** کہ برائے اندمال زخم سریع الاثر است کیمخت سوختہ بیباری سوختہ تخم ہلیلۂ زرد تخم بلیلۂ سوختہ بونڈی آک سوختہ سفیدۂ کاشغری شستہ کات مرداسنگ ہر یک نیم دام کوفتہ بیختہ در روغن مادہ گاؤ گرم کردہ حل نمایند و بکار برند **اقوال اکابر** شیخ الرئیس قانون علاج قروح نوشتہ بدانکہ جمیع قروح محتاج بہ تجفیف اند سوائے آنکہ از کوفتن عصب و فسخ آن حادث شود زیرا کہ این اولاً محتاج بارخاد و ترطیب است و قروحیکہ در غالب احوال محتاج بہ تجفیف بود و محتاج با حوال دیگر از تنقیہ و جلاء و غیر آن باشد بسبب احوالیکہ لاحق قروح گردد غیر نفس قروح و ہر قدر کہ قرحہ بزرگ تر و غائر تر بود احتیاج بہ تجفیف او شدید تر زیرا کہ جمع لبہائے او باستقصا سخت تر باشد و گاہی حاجت بخیاطت آید و اعتبار کنند از احوال حاجت باستقصا در بین و امثال این بدانچہ در باب جراحات گفتیم و بدانند کہ گاہی قروح در علاج خود محتاج باستعمال ادویۂ سیالۂ نافذۂ مبدرقہ اغذیہ بود و دران ہنگام ازبودن مراہم و مانند آن چارہ نباشد پس واجب است کہ در ظاہر رطب و در باطن خشک باشند و خصوصاً در قروح ناصوریہ واجب بود کہ ہیئت قوت آنہا بر رطوبت جرم آنہا سخت غالب باشد و ایضاً گاہی احتیاج افتد بخلط ادویۂ آن بدانچہ سائل بود بسببی دیگر و آن اینست کہ لزج لازق شوند این را نیز دران بدانند و بدانکہ قروح محتاج بر باطات و بستن بسہ وجہ بود یکی برای سائل کردن چرک پس واجب بود کہ قوت بستن آن نزدیک آخر قرحہ باشد و سست بستن آن نزدیک دہن او بود تا افشردن او نیک باشد و دوم برای حفظ دوای لحم و منبت لحم بر قرحہ و این محتاج بہ بستن شدید نیست و سوم برای باہم پیوستن ہر دو لب و واجب است کہ در بین بستن سخت نزدیک ہر دو لب نباشد بلکہ نیک ضم کنندہ بود و لازم نیست کہ از بستن درد بدان حد رسد کہ ورم کند و باید کہ معین بر منع ورم باشد بہر آنکہ با ورم علاج قرحہ ممکن نبود پس اگر امکان منع او نباشد و ورم ظاہر گردد مشغول بورم شوند و علاج او بہر و ریکہ باشد مع مراعات نفس قرحہ کنند تا آنکہ از علاج ورم فارغ شوند پس مراعات قرحہ خالص بمانند و ہمچنین اگر حوالی قرحہ سیاہ یا سبز گردد علاج او بشرط و اخراج خون کنند اگر چہ بجہہ باشد بعدہ لزوم اسفنج خشک لیس ادویہ مجففہ نمایند و چون قرحہ فارغ شود یا قرحہ ساذج یابند واجب است کہ اول تامل نمایند کہ

آیا بسوی قرحه از بدن چیزی میریزد یا نمی‌ریزد بلکه منقطع شده پس اگر چیزی بسوی آن نریزد قصد بعلاج نفس قرحه کنند و اگر بسوی آن چیزی بریزد مشغول بمنع چیزیکه بسوی آن میریزد از فصد یا اسهال یا قے کنند زیرا که گاهی قی نیز درین نفع میکند و بقراط بدان شهادت داده و اگر در قروح ریزه هاے استخوان یا غشیه یا غیر آن باشد استعجال در جذب او نکنند بلکه عمل بدانچه در باب عظام خواهم گفت باید کرد و اول چیزیکه تدبیر او در قرحه واجب بود آن تنقیح باد و بعده است پس تنقیه بادویه او پس انبات لحم و اندمال و اگر قرحه را پاک مستوی بلا غور یابند صرف اندمال بدوای نمایند که دران سوزش نبود و اما در چرک و از جالی لاذع چاره نباشد و در ابتدای علاج احتیاج بلاذع افتد بعده تدریج بدوائی نمایند که در لذع خفیف تر باشد تا آنکه وقت رویانیدن گوشت برسد و ادق درین همه آنست که تا ممکن باشد در رونیار د بسبب جذب او مواد را خصوصاً چون آنجا حرارت والتهاب باشد و واجب است که اسباب مانع اندمال را معلوم کنند و آن اسبابی ست که شمار آن کرده شد و گفتیم که اول آنست که بدان قرحه میل برداشت کنند پس اگر اول علاج آنها نکنند بعلاج قروح کما ینبغی فراغت نیابند بلکه ممکن نبود و بسیار باشد که صلاح فراج عضو در اصلاح قرحه کفایت کند و بسا ست که قرحه مترهل و نرم بود و بران گوشت بد برویده و آن فی نفسه بسرخی و گرمی باقی ماند علاج باطلیهٔ مبرد لحم گرداگرد آن کنند بمثل آب عنب الثعلب بگل ارمنی و سرکه و اطلیهٔ صندلیه و کافور یه بر برف سرد کرده و همواره چنین کنند تا آنکه جرح مندمل و تنگ گردد و در قروح شدید الوجع باید که اولاً مشغول بتسکین درد شوند و این لامحاله بمرخیاتی بود مثل روغنها وغیره که معلوم است اگرچه آنها مفاد بقروح اند بهر آنکه چون درد ساکن نشود طبیب را قدرت علاج نباشد و چون تسکین درد کند تدارک قرحه نماید و قروح وضره یعنی چرکناک محتاج بپاک کردن بود دوا و آنست که رطوبات او و آنچه ازان سیلان کند مختلف اللون باشد و کثرت نماید و گاهی بغسل و گاهی بذرورات و مراهم پاک کرده میشود و چون پاک نکنند ملاقات دوای صرف تا جرم آن ممکن نباشد خصوصاً ذرورات پس واجب است که پاک کنند پس گوشت برویانند و در دوای منقی جلا بسیار بود و جلای منبت لحم اندک بود چنانچه دانسته اند و گاهی گوشت ردی بروید پس احتیاج تا کل آن بدوای حاد افتد و از خارج بمبردات طلا کنند بعد ازان قلع او بدواے کنند که بدان قلع خشکریشه کرده میشود پس علاج کنند و ایضاً این طریق علاج مابرای ناسورهاست بهر آنکه در آنها محتاج بقلع خزف آنها پس بمعالجهٔ آنها میشویم و دوای واحد بحسب بعض ابدان منبت لحم و بحسب بعض آن اکال شدید الجلا بود و چون آن بدن بسیار نرم باشد و بحسب بعض آن غیر جالی و غیر منبت بود و لهذا احتیاج دوا در بدنے بسوی تقویت او افتد یا بزیاده کردن وزن او یا بکم کردن روغن او یا باضافهٔ دواے دیگر که دران تجفیف و جلا باشد و در بدن دیگر بقیاس آن اکال بود پس احتیاج شود بکم نمودن از وزن او یا از زیاده کردن در روغن او یا اضافه کردن بعض توابع و اولی قروحیکه دوای او قوی سازند آنست که اندمال او عسر بود و واجب ست که دوا بر قرحه تا سه روز بدارند بعده بکشایند چه اگر قبل این درکنند عمل خود نکند و لازم است که روغن از قروح دور دارند و اگر چاره نباشد روغن بید انجیر و روغن مورد و روغن مصطگی بکار برند و چون قرحه صرف باقی باشد و عضو حامل آن قرحه حساس بود لازم است که نرمی در علاج و وضع او و یه بران و استعمال بندش وغیره بعمل آرند و از درد سند کردن او بدوای قوی حذر کنند و اما در عضو بلید الحس از علاج واجب توقف نباید کرد و عضو باطن و شریف الخطر و کثیر النفع و قابل آفات بسرعت از قبیل عضو حساس در حکم است و اضداد آنها از باب غیر حساس یا ضعیف آنست و ازینجاست که قروح باطنی متحمل نمی شوند مثل زنگار و مانند آن و خصوصاً آنچه نوشیده شود و اکثر بمزیات مثل کتیرا و صمغ محتاج بود و آنچه بدان حقنه کرده شود محتاج سیان بر دوام باشد و از تدبیر صواب در علاج قروح ساکن داشتن اعضاے آنهاست و تحرک بحرکت آهسته در ابتدا مضرت کمتر دارد از آنکه بعد از ابتدا حرکت سخت کنند و خصوصاً در بدن ردی الاخلاط و واجب است که در علاج قروح احتیاج اینمعنی کنند که از تجاور او والتحام میان دو عضو متجاور درین واقع شود مثل لصق که واقع شود میان پلک و چشم و میان هر دو پلک و میان دو انگشت و کهوف و مجاری سریع الاستحاله بنواصیر است و قروح مجاور شرائین و اورده بزرگ مودی بورم لحم رخوه که مجاور او باشد مثل کنج ران و بغل و پس گوش گرد و چنانچه چرب مانند آن از انچه مذکور شد و بعینه بدین سبب مودی میگردد خصوصاً چون بدن ردی مملو بفضول باشد و درین هنگام در استعداد نماید و مؤدی بقرحه گردد پس واجب است که علاج آن اولاً بتنقیه بدن نمایند بدانچه در باب او مذکور شد و با تنقیه ورم حادث در لحوم مذکوره نکنند امید علاج قرحه نباید داشت و احتیاج افتد در مثل این بحفظ قرحه از اذیت یا سلیقون و مانند آن اگر بدن پاک باشد و میان آن و میان عضو حاجز مانع از تاذیے بسوی قرحه در هر حال سازند و واجب است که وصیت جامع بشنوند و آن اینست که از واجبات است که آنچه بدان معالجهٔ قرحه کنند یا موافق بود یا غیر موافق پس موافق

اگر فی الحال نفع نکند ہمراہ او مضرت نباشد و غیر موافق یا مخالف بود بنا بر آنکہ ضعیف تر باشد و دلالت کند بدان زیادتی چیزیکہ آن ضد متوقع از آنست از تجفیف یا تنقیہ
و یا غیر آن از غیر فساد دیگر پس واجب بود کہ در قوت او افزایند و یا مخالف بود بوجوہ دیگر مثل آنکہ تسخین او فوق آن بود کہ بسوی آن احتیاج باشد پس سرخی والتہاب
حادث شود و محتاج بکم کردن قوت آن گردد و تسکین التہاب او درین وقت بمرہم سبز کنند و یا بدان میل بسیاہی و تیرگی نماید پس بدانند کہ آن تبرید او می کند
و یا تسخین او بقدر محتاج الیہ نباشد پس احتیاج بزیادہ کردن در قوت سخونت نمایند و یا ترہل او نماید پس حاجت بزیادہ کردن در قوت قوابض و مجففات
مثل گلنار و مازو و مانند آن افتد و یا تجفیف نماید پس احتیاج بتدارک تجفیف آن گردد بدانچہ ذکر کردہ شود و یا آنرا بخورد و غائر گرداند چنانچہ بیان کردہ شود
پس حاجت بشکستن قوت جلای او شود و بسیار باشد کہ دوا موافقت نکند بہر آنکہ مزاج مریض مفرط در کدام باب باشد پس احتیاج افتد بدوائیکہ
در ضد آن باب قوی باشد حتے کہ اعادۂ او بمزاج او نماید و یا ضعیف در باب موافقت او باشد **ابوسہل** گوید کہ جمیع قروح خالی از آن نیست کہ یا آن چیزے
از جواہر اعضا زدودہ و قرحہ کہ ہمچنین باشد آن شق مفرد صرف باشد و آن محتاج بجمع و ضم یک جزو او بدیگرے باشد فقط و اگر شق عظیم باشد مع ذلک
محتاج بدواے مجفف بود و یا قرحہ چیزے از جواہر اعضا بردہ و این جوہر خالی از آن نیست کہ یا جلد تنہا باشد و یا لحم تنہا و یا جلد و لحم ہر دو و امار فتن جلد
تنہا محتاج باشیائے باشد کہ اندمال و ختم قرحہ نماید اعنی چیزہائیکہ سطح ظاہر را از لحم بسوے صلابت تغیر دہد حتی کہ قائم مقام جلد گردد و اشیائیکہ این فعل
کنند بعضے از آن بنفسہ این فعل نماید مثل ادویۂ قابضہ چون مازو و پوست انار و بعضی از آن این فعل بطریق عرض کنند بمنزلۂ ادویۂ حادہ چون زنگار و
قلقطار و امار فتن گوشت تنہا در ابتدائے امر محتاج بادویہ باشد کہ گوشت را بر رویاند بعد از آن بادویۂ کہ گوشت را بجلد الصاق نماید و امار فتن
گوشت و جلد ہر دو را لا محتاج بعلاج از اشیائے باشد کہ گوشت بر رویاند بعد از آن بچیزہائیکہ اندمال نماید و دواے حاد مثل زنگار را اگر اندک
استعمال نمایند اندمال و ختم قروح کند و اگر از آن کثرت کنند گوشت را بخورد و قرحہ را غائر گرداند و پیدا شدن گوشت محتاج بمادہ و فاعل بود
و مادۂ او خون جید است و لہذا می باید کہ صاحب قرحہ را باغذیۂ مولد خون محمود غذا دہند و مقدار آن بحسب تمکن قوت بہضم آن باشد و فاعل او
طبیعت عضو بود و لہذا سزاوار است کہ تقویت طبیعت عضوی نمایند کہ دران احتیاج برویدن گوشت بود و این تبدیل مزاج او باشد و ہر دوائیکہ
بدان علاج قرحہ کنند آن مجفف بود مگر آنکہ اگر از آن ارادہ رویانیدن گوشت باشد باید کہ ادویہ کہ بدان معالجۂ قرحہ کنند در تجفیف کمتر باشد
تا بافراط تجفیف نماید و از رویانیدن گوشت در قرحہ باز ندارد و لیکن آنرا تجفیف بمقداری باید کہ آنچہ در قرحہ از صدید باشد آنرا خشک نماید و می باید
کہ با وجود قلت تجفیف خود جلا و غسل دہد تا چرک قرحہ پاک گردد و اگر دوائیکہ بدان علاج قرحہ کنند از ادویہ باشد کہ بدان ارادۂ الصاق لحم بود باید کہ
تجفیف او بیشتر از تجفیف دواے باشد کہ گوشت را بر رویاند بر آنکہ برویانیدن گوشت احتیاج نیست بلکہ بتجفیف فقط و اگر احتیاج باین افتد
بمقدار اندک باشد و باید کہ جالی و غاسل نیز نباشد بلکہ قابض بود و اگر دوائیکہ بدان علاج قرحہ کنند از ادویہ باشد کہ بدان ارادہ اندمال و ختم بود باید کہ
ادویۂ قروح شدید تر در تجفیف باشد و این بہر سخت کردن لحم و گردانیدن او مثل جلد بود و ادویۂ کہ گوشت بر رویاند باید کہ یبس آنہا قریب درجۂ اول
باشد پس اگر ہمہ بدن یا عضوی کہ دران قرحہ است در مزاج رطب تر باشد و قرحہ در رطوبت کم بود باید کہ علاج از ادویہ نمایند کہ دران یبس کمتر بود
مثل آرد جو و آرد باقلا و کندر و اگر بدن یا عضو خشک باشد و قرحہ تر بود یا خلاف این باشد یعنی قرحہ خشک و بدن و عضو ہر دو رطب بود باید کہ ادویۂ
متوسط الحال در یبس باشد مانند آرد جو و بیخ سوسن آسمانجونی و اگر بدن یا عضو در یبس شدید تر و قرحہ رطب تر باشد باید کہ ادویۂ شدید الیبس مثل زراوند
و شجرۂ جاؤشیر بود و قرحہ غائر اگر در عضوے معتدل المزاج میان حرارت و برودت باشد باید کہ علاج بدوائی نمایند کہ بتجفیف بغیر تسخین یا تبرید کند مثل
کندر چون با آرد جو یا آرد باقلا آمیزند و اگر قرحہ در عضوی باشد کہ آنرا حرارت بسیار بود باید کہ علاج بادویۂ مجفف و مبرد نمایند مثل آرد جو یا آرد باقلا
و اگر در عضوے باشد کہ برودت بسیار بود باید کہ علاج بادویہ کنند کہ تسخین و تجفیف بحسب مقدار برودت او باشد پس اگر برودت او اندک
بود بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنہ استعمال کنند و اگر برودت او بسیار باشد زراوند و شجرۂ جاؤشیر بکار برند **مجوسی** گوید کہ قروح متقادمہ را
اندمال میکند دوق و کندر ہر واحد یکجزو زنگار سدس جزو ہمہ را باریک سائیدہ موم و روغن گل گداختہ آمیزند تا مرہم شود بر موضع طلا کنند کہ این دوا قوی الاندمال است
و گاہی در ابدان نرم مثل زنان و صبیان و خواجہ سرایان دوای مجفف بغیر لذع کفایت کند مثل مرداسنگ و شنج سوختہ چون باریک سودہ بر موضع بپاشند

وگاهی درین کفایت کند نهادن پنبه کهنه بر قرحه و مقدار پنبه هر روز اندک اندک بکاهند تا بچیزی دیگر حاجت نیفتد و قرحه خشک شود و گوشت او سخت گردد و اما ابدان سخت جلد را در اندمال قروح آنها حاجت باد ویهٔ قوی التجفیف افتد تا بحال طبیعی او گرداند مثل دوائیکه دران مازو و گلنار و صبر و برگ سوسن و عروق و اندک زنگار داخل شود و هر قدر که ابدان صلب تر باشد باید که ادویهٔ مجففه قوی تر بود مثل ابدان دهاقین و صیادین صحرا و غیر آنها از ارباب محنت و مشقت و مرتاض در آفتاب و علی هذا القیاس باید که تدبیر قروح و جراحات همچنین باشد چون مفرد سلیم از اعراض بود ❖

علاج قروح صدیدیه

یعنی قروحیکه ازان زرداب بسیار تراود شیخ میفرماید که درین قروح احتیاج باستعمال ادویهٔ مجففه بود تا صدید را پاک کند بعد ازان برویانیدن گوشت مشغول شوند پس اگر قروح مترهل باشد بران ادویهٔ رویانیدن گوشت استعمال نکنند چه اگر استعمال آن نمایند غائر و عفن گردد اند بسبب ضعف اجسام این قروح بلکه واجب است که اولاً تجفیف نمایند یعنی ادویهٔ منقی صدید اولاً استعمال کنند و بعد پاک شدن قرحه ازان ادویه رویانیدن گوشت استعمال نمایند و اگر دوا استعمال کنند و در رطوبت کلی یافته نشود و یا زیادتی او معاینه گردد بدانند که دوا بحسب آن بدن مجفف نیست پس در تقویت و تجفیف او افزایند و اعانت او بجلای اندک مثل عسل دهند و باد ویهٔ قابضه مثل گلنار و شب یمانی کنند و قوت روغن کم نمایند و روغنی بگیرند که دران تجفیف باشد و ایضاً اگر قرحه را به بینند که در جفاف افراط نمود پس از قوای همه اعنی تجفیف و جلاء و قبض کم کنند و این وصیت در ادویهٔ منبت لحم قروح یاد دارند و یک چیز غلط نکنند و آن اینست که دوا جالی تر باشد از آنچه می باید پس او عضو را بخورد و گوشت او را برطوبت سائله بجنس صدید مستحیل گرداند و یا در قوت جلا زیاده بود و قرحه را غائر تر و گرم تر و مشابه تر بمتورم و منحرف لب گرداند و مریض سوزش ظاهر احساس نماید و بدانند که ادویهٔ مجفف قروح بعضے آنست که آن شدید التبرید باشد مثل بزر البنج و افیون و بیخ لفاح و بعضی ازان آنست که شدید التسخین باشد مثل زراوند پس طبیب را میباید که تعدیل یکی بدیگر نماید بحسب مقابله مزاج از امزجه جزئیه و ادویهٔ منقی صدید آن ادویه مجففه است مثل شب یمانی و مازو و پوست انار و قشار کندر و مرداسنگ و آرد جو و پست او و شقائق النعمان و برگ شجر عوض داگر برگ جوز تازه و ثمر او هیچان یا مطبوخ بشراب ضماد کنند نفع بسیار کند و نشف رطوبت بغیر اذیت نماید مرهم جید برای این بگیرند مرداسنگ و یک مرتبه بسرکه و مرتبه دیگر بزیت تسقیه دهند تا آنکه سفید گردد و بعده بگیرند سرمه و سنج و زرد چوب و مازو و گلنار و دم الاخوین و شب یمانی و اقلیمیای فضه اجزا مساوی و باریک بسایند و هر واحد ازین اجزا بقدر سدس از مرداسنگ مذکور شده و همه را آمیخته بکار برند و بسیار باشد که احتیاج بشستن زرداب بسیالات افتد چنانچه در قروح غائره آنرا ذکر خواهم کرد و از انجمله آب دریای شور است و اما آب شب غسل در وع و تجفیف میکند و این همه ادویهٔ مذکوره ضرر کند اگر با قرحه ورم باشد و آبیکه دران سعد جوش داده باشند تجفیف نیک کند و طبیخ هلیله و بلیله و آمله و طبیخ آزاد درخت و برگ کنار نیز درین باب نیکوست گیلانی مے نویسد که این ذرور در تجفیف قروح رطبه کند جفت بلوط پنج درم زراوند چهار درم اصل السوس یکدرم شب یمانی یکدرم گلنار دو درم سفیداب دو درم سائیده بر قرحه پاشیده بر بندند و اکسیر که قروح را خشک کند و خون جراحات باز دارد نسخه آن سوای زعفران همان ست که در نواصیر گذشت ذرور نافع قروح رطبه مرداسنگ برگ سوسن پوست انار زرد چوب همه برابر باریک سائیده بر قروح پاشند ذرور که قرحه را از ریم پاک کند و قروح رطبه را خشک گرداند و گوشت برویاند و خون از جراحات هر موضع باز دارد دار شیشعان بست درم دم الاخوین کندر هر واحد ده درم ذرور که قرحه را بسر دو خشک کند صبر زرد چوب گلنار مر مازو مساوی باریک سائیده بر قرحه بپاشند که این بسیار نافع است

علاج قروح وسخه

یعنی ریشه های چرک ناک گویند که برگ اسپغول بعسل آمیخته نهادن قروح وسخه را پاک کند و کذا کما ذریوس بعسل و کذا ماذریون بعسل و کذا پیاز نرگس بکرسنه و عسل و کذا البن بلسان بزیت و موم و کذا زنگار مطبوخ بعسل و کذا شستن بآب کبریتی و کذا امس سوخته بعسل و کذا کوگرد بقطران سرشته و کذا مسکه و کذا ابهار الجبن شستن و کذا ذرور تخم انجره و کذا جرادیس و کذا اقلیمیای نحاسی و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا اطراثیث هر واحد قرحهٔ وسخه را پاک ده بسازد و آب برگ نیب بعسل اندکی شب یمانی یا نمک آمیخته پارچه بدان آلوده در قرحه نهادن نیز برای پاک کردن چرک آن معمول است ذرور که قرحه پاک کند نشاسته سه درم انزروت عربی سپیده هر یک شش درم تنها یا بسفیدهٔ بیضه حلکرده یا بتنها یا بیض شیاف سازند

مخلوط کرده استعمال نمایند و اگر انزروت و عسل هر دو را برابر باهم بسایند و یا عسل را جوش دهند تا آنکه غلیظ گردد پس انزروت سوده آمیزند جهت تنقیهٔ هر جراحت
وسخه و استصاص ریم به تمامه مجرب است **مرهم زرد** که جهت پاک کردن چرک و گوشت مرده و دیر کردن زخم قعر دار از مجربات است اجمود سنگ بصری
کات سفید کبیله نیله تهوتهه سوخته مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد دو درم روغن کنجد چهار درم بدستور متعارف مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند پس بکار برند
شیخ میفرماید که در قروح وسخه واجب است که ادویهٔ جالیه استعمال کنند و از اول ابتدا بدوائی نمایند که آن قوی تر و لاذع تر باشد چنانچه در قانون
علاج قروح گفتیم بعد از ان تدریج به مثل شیطرج و زراوند بعسل و اندک سرکه کنند و ایضا ملک الطم بمثل روغن گل یا روغن گاؤ و ایضا بیخ سوسن بعسل و ایضا
آرد کرسنه و حشیشة الجاؤشیر و از مرکبات مرهم هندی و مرهم سبز همه زنگاری مفرد یا مخلوط با شق و مانند آن و مراهم قیسوریه و مرهم مرتب بآرد کرسنه و مرهم
ملح و قرص اسود و قرص اخضر معروف بقولوجانیس و از ادویهٔ نافعه بجفاف انیست که بگیرند دردی زیت و عسل و شب یمانی مساوی و یا بگیرند سفیداب و جعده
مساوی و چون چرک اشتداد نماید برگ فراسیون بعسل نفع کند و از اضمدهٔ جیده زیتون مملح است و گاهی درینجا نیز حاجت افتد باستعمال چیزیکه از سیالات
بشویند چنانچه در علاج قروح غائره خواهیم گفت و این همه مضر بود و اگر ورم باشد **ابن الیاس** و مجوسی گویند که چون در قرحه چرک و ریم بسیار باشد
محتاج باستفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه یا شربت ورد یا قرص بنفشه باشد بحسب چیزیکه بسوی قرحه در کمیت و کیفیت سیلان کند و بحسب
احتمال قوت مریض و ضعف او و از اغذیهٔ مرطبه و استکثار غذا حذر نمایند و با غذیهٔ لطیفهٔ مجففه مثل کبک و دراج و تیهو بریان غذا سازند و بساست که
حاجت بمراهم جالیهٔ مجففه افتد مثل مرهم مرتب از مرداسنگ و زردچوب مربی بسرکه و زیت و اگر سیلان و رطوبت بسیار باشد مازو و گلنار و شب یمانی
و اقلیمیای فضه هر واحد بقدر حاجت بسوی تجفیف در ان زیاده کنند و جالینوس ذکر کرده که عسل تنها درین کافی است به تنقیهٔ قرحه و **مرهم** زنگار
بزراوند درین باب نافع است و یا این مرهم بسازند که اندمال قروح و تجفیف آن نماید مرداسنگ و برگ سوس و مازو هر واحد ده درم پوست انار
و زردچوبه هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده بر قرحه پاشند و یا بگیرند مازو و گلنار و مر مساوی و باریک کوفته بیخته استعمال کنند **خجندی**
گوید که اگر ریم بسیار باشد حاجت بحقنه های لینه و فتائل یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ که دران خیار شنبر و سنا و گلقند باشد یا بحبی از حبوب افتد بحسب قوت
مریض و ضعف او و اجزای مرهم مدمل مجفف که در قول ابن الیاس گذشت بقیروطی روغن گل و اندک موم مخلوط ساخته مرهم سازند و غیر مختلط بقیروطی
پاشیدن قوی تر در تجفیف باشد **نشور** مجفف قرحه مازو گلنار و مر شیخ سوخته برابر سائیده بر قرحه پاشند **نشور** قوی التجفیف که در ابدان صلبه نافع
است مازو گلنار و اقلیمیای فضه شب یمانی برگ سوسن مساوی و اندکے زنگار سائیده استعمال کنند **گیلانی** گوید که این دوا قرحهٔ پرچرک را نافع
است بگیرند بیخ سوسن و فراسیون خشک و زراوند هر واحد هشت درم آرد کرسنه هفده درم این دوا را خشک و یا با عسل استعمال کنند و ایضا
در مجربات خود نوشته که این مرهم زنگار به نهایت نافع است هرگاه خواهند که جراحت را از چرک پاک کنند بگیرند اندکے ازین مرهم و بموم روغن مخلوط
کرده بر جراحت بگذارند که پاک کند و اگر به تکرار احتیاج افتد و خواهند که بهمین مرهم علاج کنند هر روز قدرے از مرهم بیفزایند و موم روغن کمتر
کنند تا تیز گردد و گوشت فاسد را بخورد و چون صاف شود موم روغن بیفزایند و از مقدار مرهم چیزی کم کنند تا جراحت زرد و نیک شود بگیرند
روغن گل یا روغن دیودار یا روغن کنجد هر کدام که باشد بست مثقال و موم پنج مثقال بر آتش بگدازند و برهم زنند چون گرمی آن کمتر شود چهار
مثقال زنگار باریک سوده بیخته آمیزند و برهم زنند تا مخلوط شود و وقت حاجت اندکے ازین مرهم با قدرے موم روغن مخلوط کرده بر جراحت
گذارند مجرب است **بعضے** متاخرین مینویسند که این مرهم زنگار جراحت باصلاح آرد و قرحه پاک کند زنگار کندر هر واحد یک نیم دانگ گنده بهروزه سه
درم موم سفید روغن کنجد هر یک بوزن چهار فلوس اول موم و گنده بهروزه بگدازند و صاف نموده برگ نیب سائیده قرص ساخته در روغن مذکور
سوخته صاف کرده زنگار و کندر سائیده آمیزند **ایضا** که زخم را از چرک پاک کند نیله تهوتهه نیم درم زاج یک درم قند نیم درم زنگار یازده ماشه روغن کنجد
دو نیم درم موم سفید یک درم نیله تهوتهه و زاج و زنگار را سرمه سا کرده روغن و موم و بهروزه را بر آتش بگدازند پس ادویهٔ مسحوقه اندک اندک انداخته بچوب
حرکت دهند که خوب باهم مخلوط گردد و بر پارچه مالیده بر زخم گذارند زخم را از چرک پاک کرده به سازد **مرهم** مجرب که چرک دور کند و گوشت برویاند سهاگه و نیم ماشه
رال شش ماشه موم قسم اول ده ماشه و نیم روغن کنجد چهار درم نیله تهوتهه سه ماشه روغن را گرم نموده ٹکیهٔ نیب را در ان

سوخته دور کنند و موم دران انداز ند پس رال پس ساگه یا بر شته بنیاد از تمره واز آتش فرود گرفته نیلا تهوتها انداخته بکار برند

علاج قروح غائره وکهوف ومخابی

شیخ الرئیس وگیلانی می نویسند که در علاج این قروح احتیاج به پر کردن گوشت آن افتد واین حاصل نشود مگر به تکثیر غذا بخون و باید که درین علاج آن رعایت حال هضم کنند فلهذا اسزاوار آنست که مقدار ماکول بقدر هضم باشد و در التزام مقدار آن کمتر از مقدار زمانه صحت باشد چه هضم لابد بمرض ضعیف شود پس طبیعت محتاج شود برای هضم به تقلیل مقدار غذا و برای تولید لحم به تکثیر غذا واین بطریقی ممکن بود که اغتذا بچیزے نمایند که مقدار قلیل او غذای کثیر دهد تا بسبب قلت مقدار او هضم جید باشد و بسبب کثرت تغذیه او خون زیاده پیدا شود واین چنین غذا مانند لحوم خفیفه است و درین قروح احتیاج با دویه شدید التجفیف وتنقیه هردو افتد پس دوا با وجود بودن او منبت لحم جالی منقی نیز باشد و واجب است که وضع این قروح بوضعی باشد که دران صدید محتبس نگردد بلکه ازان سیلان کند پس اگر اتفاقا این وضع یابند و دران بیخ قروح از عضو بسوے فوق و دهان او بسوے اسفل باشد بهتر است واگر بخلاف این باشد وانسان را تغیر وضع متعذر به تکلف نصب غیر طبعی ممکن بود بعمل آرد واگر این ممکن نباشد لابد است از شق قرحه بسوے بیخ او بشق مستقصی که کهف باقی نماند یا از احداث سبیل ومنفذ در بیخ او غیر دهان او بعمل دست ودرین حال عضو را تامل نمایند که آیا از ین عمل خطر بدان حادث شود یا نه پس هرگاه این کار کنند قرحه را رباط به بندند باین طور که ابتدا از دهان او کنند وانتها بسوے بیخ که آنرا کشاده کرده اند ودر اول بخلاف این وبستن محکم در طرف بلند در هر دو درجه کنند وبندش چنان نشاید که بجذب درد آوردن عضو ودرم کردن آن رسد وسزاوار است که شگاف باسفل از جانب صحیح دیگر کنند وماده را بفشارند ودر اخراج آن مبالغه کنند ومی باید که در مثل این وقت عنایت بتغذیه مریض نمایند باین طور که اغذیه او لطیف صالح الجوهر باشد و دران جلا بود وایضا اعتنا به تقویت جگر او نمایند که آن محیل غذا بخون است بعده پس از شگاف بالاے قرحه تا موضع شگاف به بندند بعد ازان اگر بینند که در قرحه رطوبات باقی مانده چیزیکه دران جلا و تقویت باشد مثل عسل در شراب عفص گداخته یا آب انار در شراب مذکور یا آب دریاے شور وشراب مذکور دران پر نمایند واگر بسوے آن ماده فرود آید او لا تنقیه بدن ازان ماده کنند بعد ازان اصلاح غذاے علیل نمایند بطریقیکه مذکور شد پس دران آبیکه شب یمانی اندران گداخته باشند وشراب عفص دران اضافه کنند بزراقه رسانند وحوالی قرحه بچیزے که دران تقویت وتکثیف باشد طلا نمایند تا انصباب ماده بسوے آن کم گردد واگر طبیب را شگافتن آن ممکن نبود وبستن وادخال فتیله بادویه حبته منقیه که به تنقیه خود انبات او را بسبب قوت یکدیگر باطل نکنند اشتغال نماید ومن مرهم رسل را تجربه کرده ام وجید بالغ النفع یافتم بمدارات نجاح می بخشند وچون قنطوریون را سوده پر نمایند بسیار عجیب است پس سونقوطون پس ایرسا پس آرد کرسنه وچون تدارک مخابی نکنند دران جلد نیک ملتصق نشود ولیکن ممکن است که جلد خشک گردد ولزوم مشابه جلد صحیح نماید وقروح غائره وکهوف ومخابی را ادویه تنقیه بالغ نمیکنند ونه دران گوشت میرویند مگر آنکه دران سیالات غساله بزراقات یا بفتائل رسانند وخصوصا چون شکل او چنان بود که در تنقیه آن نصب وعصر از بندش کفایت کند چنانچه بیان او کرده ایم وعسل از غسالات است وخصوصا ممزوج بشراب وآب خاکستر غسال قوی است قروح قلیل الوضر متحمل آن نشوند وآب دریاے شور قریب آنست که آن غسل وتجفیف نماید وآب شبی غسال است و مع ذلک مانع ریختن مواد بسوے عضو است پس اگر ورم باشد چیزے ازینها صلاحیت ندارد ونه شراب ودرین قروح واجب است که بران بالای او دویه در رباط وخرقه ملطوخ بچیزیکه عضو محتاج بسوے آن در صلاح واعتدال مزاج خود باشد واحتیاج بسوے آن در مقاومت گرمی وتیزی مراهم مستعمله از داخل بود و بنهند تا بر دهان قرحه خرقه دیگر مطلی بدواے باشد که واجب بود ودلیل بر التصاق قرحه قلت سیلان ماده ولحمانیت اسافل ست وگاهی ازان به بندش وقوت دوا رطوبات بسیار یکبارگی بانعصار بر آید پس خشک گردد وبجید مسیحی گوید که قرحه غائره اگر واسع باشد آنرا غور وکهف نامند واگر تنگ صلب کثیر الوسخ باشد ناصور گویند وقرحه که آنرا غور وکهف خوانند باید که علاج آن باشیاے منبت لحم کنند ودران بزراقه ریزند وادمراهم آنچه منقی قروح ومنبت لحم باشد بروغن گل گداخته استعمال نمایند مثل مرهم مرتب بکاغذ سوخته بعد ازان چون گوشت بمقدار معتدل دران بروید باشیای منقیے آن علاج کنند تا بدان اصلاح یابد ومستعد اندمال گردد ودرین قرحه زراقه ماء العسل بعمل آرند که آن تنقیه وغسل زرداب کند ودران راه کنند تا ازان

صدید مجتمع در قرحه سائل شود بعد ازان در آخر امر باشیا یکه لحم را بجلد الصاق نماید علاج کنند بعد از آنکه اولاً بشراب معتدل بشویند بعده از مراهم که در تجفیف شدید تر و در اجزا لطیف تر باشند گذارند و اگر دو آن به نهند تا لسوی باطن آن غوص کند بغیر آنکه او را سوزش باشد پس گرد کهف خرقه بزرگ که بران مشتمل گردد مطلی بیکی از مراهم بپیچند و بر دهان کهف همان خرقه بدان مرهم طلا کرده بگذارند بعده چون مرهم بنهند بالایش اسفنج نو نرم به شراب سکنجبین تر کرده بگذارند موضع را بر باطیکه ابتدای او از اقصای کهف و تعرادی باشد به بندند و در آنجا بندش محکم بود و منتهای او نزدیک دهان کهف باشد و دریجا بندش سست بود تا صدید مجتمع در قرحه را از سیلان منع نکند و حتی باید که چون علاج قرحه مکهفه بدستور مسطور کنند مرهم بطوریکه مذکور شد از گرد موضع متکهف قلع نکنند تا آنکه کهف بر گردد و جلد با گوشت بچسپد و علامت و الدبر شدن کهف و التصاق جلد آنست که انچه از قرحه سائل شود بسیار نباشد و نه غیر نضیج باشد بلکه قلیل نضیج بود و با آن درد و ورم نباشد و نه ضاغر بود و در دهان قرحه ریم نیک ظاهر شود و رباط باید که در هر سه روز یک مرتبه بکشایند و اسفنج و خرقه صغیر که بر دهان قرحه بود تبدیل نمایند تا انچه از صدید اندران جمع شود سیلان کند و لهذا سزاوار نیست که آن خرقه چسپیده بفم قرحه باشد بلکه بران معلق باشد و چون بر قرحه متکهفه دوای مدمل نهند نظر کنند بصدیدی که از قرحه سیلان کند و نضج یابد پس اگر در روز اول سائل شود التحام قرحه بعید نبود بهر آنکه گاهی سیلان او از دوائی بود که از گوشت رطوبت زیاده بفشارد و اگر در روز سوم یا چهارم سائل شود قرحه متکهفه ملتحم نگردد ابن الیاس خجندی گوید که اگر در قرحه غور باشد احتیاج بمجفف قوی تر دزور بالغ در تجفیف و مراهم لحمه بدمله افتد مثل دنور معمول از صبر و مر و کندر و دم الاخوین و مرهم مرتب از مرداسنگ باینطور که بگیرند مرداسنگ ده درم و باریک بسایند و بران ربع رطل روغن زیتون انداخته بپزند و حرکت دهند تا متحلل و غلیظ گردد بعده بران دم الاخوین و قشر دانزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک سائیده اندازند و حرکت دهند تا غلیظ گردد و اگر دهان قرحه تنگ باشد مراهم را بفتیله دران داخل کنند و واجب است که دهان او ملتحم نشود و هنوز غور باقی بود و بران پنبه بروغن آلوده نهند صفت مرهم قوی التجفیف نافع قرحه غائره مرداسنگ سوده بزیت و سرکه در هاون بسایند تا سطبر و سفید گردد بعده بران گلنار و مازو و زرد چوب و مس سوخته و دم الاخوین و اسرنج و شب یمانی و افلیمیای فضه مساوی جمله بقدر ربع مرداسنگ انداخته بسایند تا هموار گردد و بر قرحه و جراحت از صبح تا آخر روز لازم نمایند سویدی گوید که کندر اندمال قروح عمیقه کند و طلای زراوند بعسل گوشت در قروح عمیقه برویاند و کذا بیخ سوسن و کذا ذرور راوند تنها و کذا عسل و زفت رطب پخته تا آنکه قوام او غلیظ گردد قروح غائره را نفع کند و کذا ذرور دار شیشعان و کذا ذرور ایرسا و کذا اگل او که مجرب است و کذا اگلنار و کذا مصطکی و شرب طبیخ او و کذا ذرور اثمد و کذا اقاقیا و کذا اسفنج سوخته بعسل و کذا اسورنجان و کذا نیل هندی و کذا پیاز نرگس سوده بعسل سرشته و کذا قیشور سوخته و کذا راتینج و کذا ابهل و کذا برادهٔ آبنوس و کذا توبال مس و کذا اگل سرخ و کذا انزروت و کذا اشنه و تطول طبیخ برگ مصطکی و زراقه مری شعیر نیز نافع قروح عمیقه است ذکاء الله خان می نویسند که این روغن بلادر زخم قعر دار حتی که زخم اسپ و شتر دفع کند بلادر هفت دانه را در نیم پاو روغن کنجد بسوزند پس دور کرده دو درم سنگ جراحت سائیده آمیخته نگاهدارند و اگر قدری بود از داخل سازند نافع تر و سریع العمل گردد باید که وقت حاجت با پر مرغ گرفته باهستگی بر زخم تقطیر نمایند

علاج قروح دیدانی

گاهی در قروح کرم کوچک سفید که سر آنها سیاه بود پیدا شود و سبب تولد این کرم عفونتی است که در رطوبت باشد و استعداد او از مزاج برای قبول حیات پس آن کرم بافنای رطوبت بنابر اغتذای خود از ان قرحه را نفع کند و از ان کرم اکال دحکه عارض شود و از قرحه زرداب و خون سیلان نماید و گاهی از نشستن مگس بر قرحه کرم متولد شود بالجمله بهر کشتن کرم هرچه در علاج صداع دودی مسطور شد بکار برند و بعد استعمال دوا چند ساعت زخم را چنان بندند که هوا به کرم نرسد و جرجانی گوید قرحه که تر بود و عفونت پذیرفته و گنده شده باشد دران کرم افتد بدین سبب علاج او بچیزهای خشک کننده باید کرد چون خاتم الجمره بسرکه یا سکنجبین سوده و اول بشراب یا بعسل بشویند و برگ سرو و جوز آن و خاکستر کدوی خشک و خاکستر پوست خیار و خاکستر شبت و پشم جبرک آلود سوخته و بارتنگ با پوست جو همه خشک کننده است و ادویه که کرم را بکشد و تولد آن منع کند طبیخ افسنتین است و طبیخ قنطوریون و طبیخ فراسیون بدین مطبوخها بشویند

وافسنتین بسایند و با نمک آمیخته ذرور کنند و اگر این ذرور بشراب تر کنند و طلا سازند صواب بود و آب پودینه نهری و آب برگ کبر با شراب یا با سقمونیا کرم را بکشد و اگر باین آبها زرا وند و قنطوریون غلیظ و بیخ درخت جاؤشیر بیامیزند سخت موافق بود و شیخ میفرماید که از اشیائی نافعه برای کرم قروح عصارهٔ فودنج نهری است و اودیه که در باب کرم گوش گفتیم و بعض متاخرین مینویسند که شستن زخم بمطبوخ افتیمون و پاشیدن فراسیون و قنطوریون و نمک کشندهٔ کرم است و چکانیدن روغن نیب تنها یا زرنیخ دران سوده در کشتن کرم مجرب است و این مرهم مجرب اورام و کشندهٔ کرم زخم است جدوار زنگار چوب بازرد توتیای سبز مساوی همه را بروغن نیب کم انداخته بسایند تا بقوام مرهم آید و اگر خواهند که قوی تر شود قدری سم الفار اضافه کنند و این مرهم ڈیکامالی زخم آدمی و اسپ زود به سازد و کرم بکشد و مگس بر زخم نه نشیند گوگل بهینسیه صابون رال مائین خرد ڈیکامالی موم سفید روغن کنجد هر یک مقداری مناسب بگیرند و مرهم سازند

انبات لحم در قروح

شیخ الرئیس مینویسد واجب است که برویانیدن گوشت نپردازند تا آنکه قرحه پاک شود و لهذا بسوی آن جذب نمایند اگر کم باشد بدان متصل نشود پس هرگاه پاک شود هر دوای لذاع و جالی بقوت دور دارند قروح بهر نوع و بهر جا که باشد و لازم است که در استعمال ادویهٔ رویانندهٔ لحم رعایت وصایای مذکوره بعد از آنکه از اطراف رطوبت یا افزونی خشکی ظاهر شود باید کرد پس آنچه در باب قروح صدیدیه گفتیم بعمل آرند نه از آن جهت که تنقیهٔ قروح رطب کند یا خشک شدید الجفاف گردد بلکه ازین جهت که گوشتیکه بروید اگر شدید الرطوبت یا اندک خشک باشد و از آنچه خشکی او کم کند سائل کردن او بزیادتی در روغن و موم درست اگر مرهم باشد و از آنچه در تجفیف او زیاده کند اینست که غلیظ و خاثر گرداند و دهنیت او کم کرده شود و دران او ویه مثل عسل زیاده کنند و انبات لحم دران بمرهم موافق تر و بطی تر باشد و به ذرورات مشکل تر و سریع تر بود و گاهی گوشت سخت شود و پس صواب آن باشد که ذرور بپاشند و بمراهم بپوشند و شراب خصوصاً قابض دوای جید بجمیع قروح است بسبب آنکه غسل و تنقیه و تجفیف و تقویت نماید و ادویهٔ رویانندهٔ در باب جراحات ذکر کردیم و از خیار آنها اندک درینجا بیان کنیم و آن اولی باین موضع است و او سرمه سوخته است و انزروت و غری السمک و حلزون سوده و توبال نحاس و قلقان دابار سوخته و بیخ و برنجاسف و لوف و سعد و خصوصاً برای وضع جدة بسیار قویست و قنطوریون نبات نافع است و زاج سوخته عجیب است در تجفیف و ادمال آن

علاج قروح متاکله

فصد کنند و مسهل بار ده دهند و بهر تعدیل سکنجبین ساده یا آب انارین نوشانند و زلو گرداگرد قرحه چسپانند و عضو را در آب سرد گذارند یا پارچه بآب مورد و گلاب تر ساخته بر برف سرد کرده بران نهند و شراب بسرکه ممزوج نفع دارد و این ضماد مفید است عدس مقشر پوست انار ترش تخم گل برگ مورد برگ حماض گل ارمنی کوفته بیخته بسرکه ضماد نمایند و برگ بارتنگ و آرد جو و برگ تیون باریک سوده بگلاب طلا کردن سودمند است و اگر به نشود قطع نمایند شیخ و گیلانی مینویسند که قانون کلی در علاج قروح متاکله و خبیثه اینست که تنقیهٔ بدن کنند و یا تنقیهٔ عضو اگر بدن پاک باشد بحجامت و چسپانیدن زلو بران و تبدیل مزاج او باطلیه و اصلاح غذا نمایند و اگر بدن پاک نباشد اولاً بفصد تنقیه کنند بعد از آن تنقیهٔ صفرا به مسهل آن و نوشیدن ماء الفواکه یا آب انارین هر صبح یا ماء الشعیر و بریسینه صندل بگلاب سوده مع قدری کافور طلا کنند بعد از آن قرحه را بدردی شراب مکرر طلا نمایند بعده بمرهم سفیداب و یا بسنگ بصری و مرداسنگ و کاغذ سوخته و ماميران و خاکستر مس که وقت گداختن آن بالائش می آید و خاکستر بوته مس بسرکه سرشته طلا کنند و غذا حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و رمانیه و ابنز باربیه و اجاصیه و عدسیه و کشکیه و مجبه و اسفاناخیه بگوشت بچهٔ ماکیان یا بزغاله یا ماهی کوچک سازند و می باید که اقدام باین همه تدابیر بغیر تاخیر و بدون مدافعت کنند و تنقیهٔ بدن و عضو اولی بوجوب تقدیم از اصلاح غذا وغیره است و مدافعت دران از انجمله است که در روا رت او افزاید و گاهی فراخی تاکل بقطع عضو محتاج گرداند بهر آنکه فساد قرحه بعضو دیگر و بقلب سرایت نشود و قرحه متاکله را که با آن عفونت نباشد نفع میکند تنطیل بآب سرد و آب مورد و گلاب و آب عصی الراعی و شراب قابض اگر حرارت نباشد و سرکه ممزوج بگلاب یا بآب ساده بسیار اگر حرارت باشد و مانند اینها از آبهای مبردهٔ مجففه و اگر آنجا عفونت باشد آب دریای شور وغیر آن که عنقریب در علاج قروح متعفنه گوئیم استعمال کنند بعد از آن بهتر علاج آن استعمال قوابض مجففهٔ مبرده است مثل پوست انار و عدس مقشر و برگ شجر مصطکی و تخم گل و شوکهٔ مصریه و حب الآس و نطولات

کہ دران این ادویہ باشد و امثال این را باندکی شب و مانند آن قوی سازند و ہمچنین تضمید ببرگ حماض و شاخ او و بشراب پختہ و یا تضمید بگل رومی بسرکہ یا بسکنجبین سرشتہ یا کلدے خشک سوختہ یا بزنگ مع پست جو یا برگ زیتون تازہ

تعلیم

اکثر اطبا قرحۂ آکلہ را در بحث اورام ذکر کردہ اند مؤلف را بیان جمیع اقوال ایشان با استیفا در ینجا انسب نمود و شیخ الرئیس نیز در انجا در ذیل علاج غانغرایا نوشتہ کہ از ادویۂ مانعہ آکلہ اینست کہ بگیرند زنگار و شب یمانی و عسل مساوی و بدان لطوخ سازند کہ این منع کند و تعفن را ساقط نماید و عضو قریب او را نگاہدارد پس اگر از حال ورم و حال فساد رنگ تجاوز کند و در ترہل و ترطب اندک آغاز نماید و این طریق اخذ او در تعفن است درینصورت لازم بود کہ بران زراوند دحرج و ماز و مساوی سودہ بپاشند تا بدان خشک گردد و ہمچنین زاج و قلقطار نیز نیکوست خصوصاً بسرکہ و طلای برگ جوز و ہمچنین قثاء الحمار یا عصارۂ او پس اگر بعض لحم فاسد گردد و آنرا قطع کنند یا ساقط نمایند بمثل اقراص اندرون و قوی تر از ان طلا ذیفون است و ہرگاہ طبقہ از ان ساقط گردد بروغن گاو تدارک او کنند و بران نہند بعدہ باقی را ساقط کنند تا آنکہ لحم صحیح برسد و پاشیدن زاج سرخ بر ترہل و تعفن نیکوست و ہرگاہ عفونت ظاہر شود در قطع درنگ نکنند و الا کار بزرگ گردد و ہرگاہ ورم گرد و تعفن عظیم پذیرد برای آن پست جو با آب بنج سودہ اند و نزد من این خوب نیست بلکہ واجب است کہ استعمال مثل این بر موضع صحیح باشد تا از ان منع کند و ردع نماید و ہرگاہ عضوی کہ متعفن شود قطع کنند باید کہ گرداگرد او داغ نہند بآتش و این حزم است و یا بادویۂ کاویۂ محرقہ و خصوصاً در اعضای سریع القبول برای تعفن بسبب گرمی او و مجاورت فضول جاریہ بسوی آن مثل مذاکیر و دبر پس ابتقدر در ینجا بگوئیم و در کلام ما در قروح متعفنہ انچہ اضافہ کردن او درین باب واجب است خواہند یافت **سوید** می نویسد کہ برگ علیق خشک کہ در ابتدای شہر نیسان گرفتہ باشند چون بر آکلہ برات بپاشند در ازالۂ آن مجرب من است و ہلیلۂ زرد و پوست انار و ماز و و نمک اندرانی مثل غبار سودہ دو روز متواتر بر آکلہ پاشیدن بالخاصیت مجرب است و عسل و نمک و پست جو در کوزہ سوختہ خاکستر او پاشیدن نیز مجرب است و کذا روغن گل و بزر البنج سفید و موم زرد مرہم ساختہ آکلہ را مجرب النفع است و تخم ترنج باریک سودہ بگلاب خوشبو سرشتہ بر آکلہ نہادن مجرب و ضماد و شرب حی العالم **وطلاے** روغن جوز کہنہ و کذا گل ارمنی و صندل سرخ و کذا مقل ازرق و کذا آرد باقلا و مثل آن نمک سودہ و کذا زاج بسرکہ حل کردہ و کذا زاج سرخ بقیروطی و کذا توتیاے نحاسی بآب حی العالم آمیختہ و کذا مصطگی و سعد و اثاغالس و بردی سوختہ و لاجورد بآب ترشی ترنج و طلیخ دار شیشعان سرشتہ و کذا شیر انجیر تنہا و با آرد جو آمیختہ و کذا شراب کہنہ و کذا ترمس تلخ بعسل و کذا اقلقدیس و کذا اقلقند و کذا عدس و پوست انار ترش و زرد چوبہ بآب دریاے شور پختہ و کذا عدس مطبوخ مع پوست او و اکلیل الملک و پوست انار ترش و عسل و کذا آب کرنب و عسل و آب دریاے شور پختہ و کذا آب کرنب مخلوط بقطران و کذا زفت بشیر یتوع سرشتہ و کذا برگ عناب بعسل پختہ تا بقوام آید **وذرور** زراوند دحرج و ماز و کذا اشنگرف و کذا برگ ابہل و تخم آن و کذا ارجیع الانسان خشک تنہا و یا برگ سداب خشک و کذا برگ گز و کذا شیح ارمنی یا جبلی و کذا ابسد و کذا زرنیخ زرد و کذا زہرۂ ملح و کذا اقلقند و کذا انجدان و کذا گل سوسن و کذا آہک آب نادیدہ و زرنیخ مساوی در انبوبۂ قصب سبز کردہ و بران کتان سبلول پیچیدہ در آتش ملائم سوختہ پس دوا را برآوردہ مثل غبار سودہ و کذا برگ عناب باریک سودہ و کذا تخم ترنج سوختہ **وغسل** آکلہ بسرکۂ تیز و کذا بہ نمک و سرکہ و اکل و ضماد و ارچینی با انجیر تازہ آمیختہ و ذرور و ضماد نمام وشتی و شرب و ذرور تخم آن و اختلاط برگ مثنان سودہ در مرہم آکلہ و تقطیر زہرۂ بز کوہی بر آکلہ ہر واحد نافع آکلہ است **جرجانی** گوید کہ تدبیر ریش متآکل تنقیۂ بفصد و مسہل صفرا است و ہر صبح آب فواکہ و شربتہاے ترش و قرص کافور دادن و کشکاب و اغذیۂ مائل تبری و سردی دادن پس ویوچہ بران موضع و حوالی آن برافگندن تا مادۂ بد خارج شود و بسیار باشد کہ حاجت آید کہ قرحہ را بآہن تمام برداز ند یا آن عضو را از تن جدا کنند تا تباہی بعضوی دیگر نرسد و عضو را در آب ترنج باید نہاد و باقی ادویۂ نطول و ضماد ہمان ست کہ در قول شیخ گذشت **ابو منصور** گوید کہ آکلہ قرحہ ایست کہ ابتدا کند و مبادرت بسعی نماید و سببش مادۂ مفرط الحدۃ و الحرارۃ است و علاجش اینست کہ بآتش داغ دہند و یا تا گوشت صحیح قطع کنند و درمانند و یا بران و واے حاد بپاشند و حوالی آن بگل ارمنی و سرکہ طلا کنند و اگر سیاہ شود و سیاہی او مترہل گردد بران کرنب جوش کردہ بروغن گاو سرشتہ چند مرتبہ بنہند تا سیاہی ساقط شود و اعادۂ این دوا کنند تا آنکہ لحم متآکل و ردی پاک شود بعدہ بسرکہ و آب بشویند و معالجۂ بدواے رویانندۂ گوشت کنند و انچہ منع حدوث این مرض کند تعاہد اسہال صفرا و استعمال سرکہ و کشنیز تر و بادیان و آب عنب الثعلب و مانند آن

ازاد وبه بسره و مدره است وبولس گفته که چون آکله را داغ دهند به نقره و مس بد دهند **ابن الیاس** وغیر آن می نویسند که قرحهٔ آکله که آن را بفارسی خوره گویند نوعے
از سقاقلوس است وعبارة است از تاکل وتعفن وفساد که در اعضا عارض شود وبیش فساد روح حیوانی یا امتناع او از وصول بسوی اعضا است یا سببیکه
در سقاقلوس مسطور شد وگویند که گاهی آکله حادث شود در فلغمونی بزرگ حجم و بثره و قرحهٔ سیاه یا سبز ردی المادہ کثیر السمیت ومبادرت کند بسعی واتساع وگاہے
از انصباب خلط اکال سمی الجوہر حاد حادث شود که روح را بسبب سمیت ومضادت جوہر خود باوی فاسد کند وموضع را متعفن گرداند وبسوزد وعلامت آکله آنست
که بعد از قرحه یا بثرهٔ سیاه یا خضرت یا تطویس عارض شود وبسرعت فراخ تر گردد وگوشت گرد خود را بخورد چنانکه گفته اند که در هر عضو که افتد از شب
تا صبح مقدار فلوس خیار شنبر گوشت آن عضو را بخورد وصعب ترین زخمهاست وزود هلاک کند وعلاجش اینست که هرگاه عضو در زوال نضارت وتغیر
رنگ خود آغاز کند وآن در طریق تعفن باشد باید که مبادرت کنند به تضمید او از ادویه که منع عفونت کند مثل گل ارمنی وگل مختوم وگل سرخ واقاقیا
وفوفل وصندل وهر صبح جلاب از عناب ده عدد ونیلوفر سه درم وشکر سفید ده درم یا شربت این هر دو وشربت حماض وسکنجبین وامثال آن
بنوشانند وغذا مزورهٔ ماش یا عدس بآب انار ترش یا بآب غوره یا بسرکه ترش کرده بدهند ونقل به کاهو وکاسنی وخرفه سازند پس اگر فائده نشود
از شرط غائر وچسپانیدن زلو بران وفصد عروق صغار مقابل آن برائے جذب خون روی چاره نباشد وبر نفس موضع انچه مانع عفونت باشد باید نهاد
مثل ضماد آرد کرسنه بسکنجبین ساده یا آرد باقلا بدان وباید که مسکن صاحب او سرد بود وبستر او صندل وزر باد کش مبلول بگلاب اگر فصل گرما باشد و
نزدیک وحوالی او صندل وگلاب وکافور ورياحین سرد مثل بنفشه ونیلوفر وگل سیب وبہی وکدو وبرگ خیار وبید دارند وموضع را که سیاه و
سبز شده باشد بروغن گاؤ وبرگ کاسنی وخطمی وعنب الثعلب باریک سوده باندک روغن بنفشه وروغن گل ضماد کنند تا مرض باز ایستد
وفراخ نگردد وعلامت ایستادن او آنست که سرخی ونرم گردد وران وقت بروغن گاؤ ومرہم شنجار باندکے از انزروت ضماد کنند تا آن که
سیاهی ساقط شود وگوشت سرخ ظاهر گردد وبعد ازان علاج بمنبتات لحم کنند وچون بینند که قرحه فراخ میشود ونمی ایستد علاجش داغ است بآتش
یا بدواے حاد اگر فساد در غایت نباشد مثل زاج وزنگار وزرانید دحرج وقلقطار بسرکه وعسل وچون عفونت ظاهر شود ومندفع نگردد وخطر
عظیم باشد پس عضو که متعفن شده بمنشار قطع کنند وبعد ازان گرد آن داغ دهند تا فساد بعضو صحیح مجاور سرایت نکند خصوصًا در اعضای شریفه
سریع القبول برائے عفونت بسبب حرارت آنها واگر آکله تا استخوان منتهی گردد از قطع یا خراشیدن او چاره نباشد اگر فساد در جزو آن باشد
انطاکی در تذکره گوید که آکله قرحه ایست چون ظاهر شود گوشت حوالی خود را بخورد واستخوان که قریب او باشد آن را متقشر سازد وبه سبب تیزی ماده
وگاہے عضو را باطل کند وگاهی حاجت بقطع مافوق آن داعی گردد بنابر سلامت باقی بدن وسبب آکله غفلت از تنقیهٔ ابدان در علاج است
وتواتر تخمها وسردی معده پس فساد غذا کثرت نماید وکثرت تناول مثل خردل وسیر از اشیاے تیز ولحم بقر وبز خصوصًا در ابدان یابسه وگاہے از
محنت بود که دفعةً حادث شود وچیزے خورده باشد که فساد او سرعت نماید یا بسبب لطافت او مثل انار وشیر یا بسبب غلظ او مثل بادنجان یا بسبب
سرعت سریان او مثل روغن زرد پس آن را حرکت حرارت غیر طبیعی بسوے ماده سمیه اکاله زنگاریه اگر مفرط گردد والا کراثیه مستحیل گرداند پس اگر غلبه
حرارت غریزی اشتداد نماید آن را بقی خارج کند وعقب آن تپ شبیه بحماے یوم ظاهر شود والا اگر در جمیع بدن احتراق لطیف گردد حکه تولد کند
واگر کثیف شود جذام یا ابلهٔ فارسی افتد واگر در بعض بدن شود وساعے بود نمله باشد یا واقف بود پس اگر آبله کند مثل نفاطات باشد ویا منبسط
شود پس مطلق احتراق باشد ویا مستدیر شود پس اگر بر جلد اقتصار کند مثل جاورسیه ودماميل باشد ویا بغیر تاکل غائر شود پس جمره باشد ویا
با تاکل بود پس آکله باشد وعلامت این ثقل عضو است ودرد ناخس واحساس مثل خلیدن سوزن وخار وحکهٔ محل وتغیر رنگ جلد بافتیت پس هرگاه
بکشاید حرارت شبیه بآتش پیدا کند ودر اغلب کشادن او مستدیر باشد واگر ذی زوایا باشد امید صحت آن بود وگاهی مادهٔ امراض مذکوره از تناول
سموم که سمی مطلق یا سمی قصیر الفعل مثل ربیچ باشد حادث شود ودر اغلب از صفرا یا سودا بود ونادر باشد تولد او از خون واستحاله او از بلغم بسبب
منافات سبب وماده وواردو نمیشود بودن او از احتراق بلغم بسبب خلع او صورت بلغمی را در ان هنگام وعلاج آن اینست که ابتدا بفصد کنند بسبب داوت کیفیت
خون از رگهای مناسب اخراج خون چندان نمایند که رنگ خون از احتراق متغیر شود اگر قوت احتمال کند والا مکرر فصد نمایند هر وقت که قوت ثابت شود بعد ازان

اصلاح اغذیه و تنقیهٔ بدن باسهال خلط غالب کنند و انچه درین باب بتجربه کرده ایم اینست که سقمونیا نیم درم برای ضعیف القوی و نیم درم برای قوی القوت و متانت لاجورد یا حجر ارمنی مغسول نیم مثقال مروارید محلول غاریقون هر واحد ربع درم جمله یک شربت کنند و در هر سه روز یا زیاده بحسب قوت تکرار این نمایند و میان دو اوین نقوع استعمال نمایند انجیر عناب سپستان هر واحد شش مثقال افتیمون سنا ی مکی هر دو سوده بروغن بادام سرشته تخم کوچه تخم ریحان هر واحد چهار درم همه را در پارچه سفت بندند و در آب ترکنند و در روز و شب بدفعات استعمال نمایند بعده پارچه را مالیده تبدیل ادویه کنند و از علاج ناجب درین معجون نوری یماء الشعیر و قرطم است و کثرت تناول صموغ لزجه مثل کتیرا و ترک همه حریف و مالح و حامض وانچه کثیف باشد مثل بادنجان و لحم بقر و کثرت تناول بیضه و شوربای مرغ و کدو و ترا بو زرد خبازی و ملازمت راحت و سیاه و شم اشیاے رطب مثل گل سرخ و بنفشه نه عکس این مثل مشک و پوشیدن کتان و حریر درین نیکوست و مالیدن بدن خصوصا محل قرحه بروغنهاے رطب مثل روغن گل و بنفشه **وازوضعیات** مجربه براے این اولا از اختراع ما اینست که صبر و مرداسنگ ساده بروغن گاؤ سرشته طلا کنند پس هر گاه ماده خشک شود مروارید و صمغ صنوبر هر دو سوده بپاشند تا آنکه گوشت سیاه باقی نماند و اگر قلق ماند درین هر دو شکر اضافه کنند اگر تعفن اندک باشد والا دیگر بردیگ پاشند و از اطلیهٔ نافعهٔ گل ارمنی دم و صندل سرخ و نیل هندی ست همه را بآب حی العالم بسرشند و آرد کرسنه دو جزو زنگار ربع جزو بعسل بسرشند و کذا شب یمانی و ماز و بزر دی سرکه و کذا زاج و سنگ بصری و شنگرف بدان یا به ترشی ترنج و چون مازو بعدس و پوست انار در آب دریاے شور بپزند تا مثل مرهم گردد نیکو باشد و سحالهٔ طلا بلاجورد بعد شستن او بسرکه پاشیدن مجرب است خصوصا بخاکستر شیح و نخل و سداب و براز خشک و آکله از امراضی ست که مخصوص بعضوے نیست واکثر موذی بموت گردد و چون در پشت برآید و وجود او در بلاد یکه حرارت ضعیفهٔ آن بر عزیزیه مع رطوبات سریع التعفن غالب باشد کثرت نماید مثل اعمال خیوه و افرنجیه و اطراف هند و کم است که در زنج یافته شود پس اگر درانجا یابند علاجش غرق واشتن در مثل روغن کنجد و روغن گاؤ و روغن بان است و همچنین در بلاد بسیار سرد نادر افتد مثل و یارما بسبب تحلیل حرارت و راغوار عروق از عفونات بسبب احتقان آن بسردی مکثف از خارج و گاهی علاج او به نهادن چیزیکه جذب سمیات بسوے خود کند مثل حمام و نهادن ماکیان در حال شق کردن آن کرده میشود و این علاج ضعیف است و همه انچه در علاج قروح باید در علاج این نیز نیکوست و اطبا اجماع نموده اند برآنکه داغ از انجب چیزی ست که از علاج او باشد و موضع آن ذکر نکرده اند وانچه سزاوار بود اینست که گرد آکله مثل دائره نهند و این هنگامی ست که در سعی شروع کند تا از ان باز دارد و بدانچه از خشکریشه پیدا کند و استعمال او نشاید مگر وقتیکه سیاهی استخوان اشتداد نماید و احتباس روح حیوانی از ان گردد و گوشت مردهٔ او بنحوی کثرت پذیرد که ادویه آنرا حل نکند **ایضاً** در نزهته مینویسد که آکله بثره ایست که ابتدا بورم و نخس شدید کند زیاده شود و حوالی او سیاه گردد و آبله کند و بشگافد و گوشت و استخوان را بخورد و فراخ گردد و گاه از سوء علاج قروح و بثرات حادث شود و علاجش اینست که اگر عضو را فاسد کرده باشد آنرا قطع نمایند والا بعد مبالغه در تنقیه دواے نهند که گوشت را بخورد مثل سلاقهٔ چقندر و کرنب بروغن گاؤ و شکر و مثل زنگار و هر گاه پاک گردد و بذرور مانع از سعی علاج کنند مثل خاکستر چوب انگور و ماز و مورد و نیل و سعد و شیح و ترمس و جوز کهنه و پنیر کهنه و زرفت و شب یمانی بعسل و آرد باقلا بعسل نافع و مع ذلک بسرکه هر روز بشویند **طبری** گوید که آکله خبث است که در جراحت واقع شود از انصباب خلط عفن حریف اکال بکیفیت سم که موضع را متعفن و محترق گرداند و هر عضو که دران واقع شود مهلت استفراغ و فصد و سائر معالجات ندهد و آن خلط مرکب از خون فاسد گرم و رطوبت عفنه و صفراوی محترقه بسیار حاد بود پس واجب است که ابتدا بحفظ موضع نمایند بنطول کردن این آب بگیرند شاخ انگور و برگ علیق و مورد تر هر واحد مشت بزرگ و همچنین عصی الراعی و خشیشه ماینثا و پوست انار و جفت بلوط و همه را در آفتابه بجوشانند تا مهرا گردد پس موضع را بسرکه و شراب عفص بدفعات بشویند بعده این آب بر موضع و بر اعضائیکه قریب اوست نطول کنند و همین عمل نمایند تا آنکه مرض بایستد بعده فصد کنند و تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و عطسه آورند و دوا ئم بینی را افشانند بعده بگیرند سرکه کهنه تند و دران نمک حل کرده و پنبهٔ کهنه آلوده در موضع خوب پر نمایند و هر وقت که پنبه را بیرون آرند موضع را بسرکه و شراب عفص بشویند و بران آب ادویه که مذکور شد نطول نمایند و از بهترین چیزیکه بدان علاج آکله کنند در هر موضع که باشد این ذرور است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ سرخ و زرد و اقاقیا و مر و نمک سرخ و شب یمانی و همه را سوده بسرکهٔ کهنه آمیخته پنبه بدان آلوده در موضع پر نمایند که این جمله گوشت فاسد را که درانجا باشد زائل کند و گوشت را از مرض صاف کند و بنا بر حسن تاثیر این احتیاج

بپالید

پتطویل نیفتد و ہرگاہ جراحت محتاج بمرہم گردد این ذرور برمرہم اندازند و اگر چہ بقیۂ فاسد در جرح باقی ماند و اگر این مرض در مفاصل افتد و در نکایت افزاید از فساد عضو ایمن نباید بود پس بر طبیب واجب است کہ بغسل و تطول کہ مسطور شد بپردازد و مریض را رب ریباس و رب حصرم و رب حماض و ہمہ انچہ تسکین حدت خون نماید و تطفیۂ صفرا کند مدام بنوشاند و اگر ظاہر شود کہ در بدن فضول ردی بسیار است و مریض قوی باشد از تنقیۂ آن غافل نشوند در ہر سہ روز یک مرتبہ کنند و اگر مرض در خبث زائد باشد لازم است کہ عضو را از موضعیکہ بدان عفونت و فساد نرسیدہ باشد قطع کنند و سبب مولد این اخلاط خوردن ماہی شور بسیار و صحناء و بادنجان خام و پیاز و سیر و مانند آنست

علاج قروح متعفنہ ردیہ

شیخ میفرماید کہ اصل علاج این قروح ردیہ تنقیۂ بدن ست یا نفس عضو اگر بدن پاک باشد بدانچہ اندران تنقیۂ تنہا بود از حجامت و زلو و طلیۂ مصلح مزاج بدانچہ بارہا ذکر کردہ ایم و تجوید غذا و لازم نیست کہ در علاج آن تمہل نمایند چہ اگر تاخیر کنند شر آن زیادہ گردد و واجب ست کہ ازان اورام حارہ باز دارند و ایضاً از انچہ تسکین او نماید بزر البنج بسویق است و ایضاً اشتمال این قروح چون در فساد و افراط کند بباست کہ محتاج باستیصال گرداند بداغ از آتش یا دوای تیز یا بقطع تا آنکہ بجز لحم صحیح معروف بجودت خون او و رنگ او و استخوان صحیح سفید پاک باقی نماند و در ویکہ ازان تولد کند تدارک در روغن گاو کنند باین طور کہ ہر ساعت تازہ تازہ بران نہند و این اگر نواصیر و مخرفہ نباشد ردی خبیث بود و گاہ احتیاج شود بقطع عضو تا از عفونت سالم ماند و نطولات کہ آنرا نیکوست مثل آب دریای شور ست و ابہاے مذکور درباب ناصور و واجب ست کہ برین قروح و غیر آن چون ادویہ استعمال کنند باید کہ چند روز بگذارند و نکشایند و ادویہ کہ استعمال آن نہادرین واجب بود مثل آرد کرسنہ باندک شب یمانی است و یا گوشت ماہی شور خشک کردہ باندک مغز نان و زراوند و بیخ کرنب و بیخ چقندر و بیخ قثاء الحمار و برز کتان بقلقدیس سودہ و یا حاشا بمویز یا انجیر یا برگ درخت انجیر یا لعلاون یا زیرہ و آرد کرسنہ با جو بعسل سرشتہ یا ضمادہ بہ پیاز عنصل مطبوخ بعسل و یا کرنب بعسل و یا کدوی خشک سوختہ و برگ زیتون تازہ **دوای مرکب** بگیرند زراوند و آب برگ بید انجیر یک جزو زنگار نیم جزو از ان لطوخ با آب در قوام عسل سازند و گاہی احتیاج بقوی کردن این افتد بعصارۂ قثاء الحمار و سوری و بران خرقۂ خشک نہند و ایضاً زراوند و مازو و زیت برابر از ان لطوخ بر قرحہ و حوالی آن سازند و یا آہک و قلقطار یک یکجزو زرنیخ نیم جزو و ایضاً زاج سوری دوازدہ جزو قلقطار دو جزو زاج چہار جزو ازین لطوخ بسازند باین طور کہ سرکۂ کہنہ نیم قوطولی بیزند تا سرکہ بسوزد بعدہ آنرا بر دو بگیرند و بر قروح لطوخ نمایند و ایضاً بگیرند قلقطار و زاج ہر واحد بست جزو قشور آہن شانزدہ جزو مازو بی سوراخ ہیجدہ جزو نمک یک جزو شب یمانی سوختہ نیم جزو **مرہم جید** از ذورت در و نجح و مازو و زنگار و زراوند باندک علک بیامیزند تا دران لزوجت آید بعد پاک کردن قرحہ استعمال نمایند **دوائیکہ** نہایت مجرب است زاج سرخ بست و چہار جزو آہک زندہ شانزدہ جزو پوست انار شب یمانی ہر یک چہاردہ جزو کندر و مازو ہر واحد سی و دو جزو موم یک صد و بست جزو زیت کہنہ یک قوطولی **دیگر جید** رصاص بگو گرد سوختہ و مس سوختہ و سفیداب ارزیز و کندر و مرداسنگ و مر و اقلیمیا و جاؤشیر و مصطگی ہر یک دو درم پیہ گردۂ بز راتیانج علک الانباط روغن سوسن موم ہر یک سہ درم انچہ گداختنی ست در سرکہ بمقدار یکہ بدان ادویہ سرشتہ شود بگداز ند و باقی ادویہ سودہ مجموع بدان بسرشند **دوای منجح** کہ جالینوس و غیر آن جمع کردہ بتجربہ زنوبال مس اوقیہ زنگار محکوک اوقیہ موم نیم رطل صمغۂ لارکس یک نیم اوقیہ برسم مرہم آنرا بسازند گداختنی را بگدازند و سائیدنی را بسایند و موم زیادہ یا کم بقدر حاجت کنند و بہتر دانستہ اند کہ بدان دیقروغاس بیامیزند و جالینوس درین کلام طویل کردہ و اگر این قروح بر مثل ذکر باشد دران دوای قرطاس محرق و دواے اندرون و کدوے خشک سوختہ یا پشم چرک آلود سوختہ و یا ضماد برگ سرو یا برگ دلب سوختہ استعمال کنند **جرجانی** وایلاقی مینویسند کہ طریق معالجات ریشہاے متعفن آن باشد کہ اول بدن را از خلط غالب پاک کنند و مزاج ہمہ تن و مزاج آن عضو بصلاح باز آورند و اگر حاجت آید بران عضو محجمہ نہند و خون بیرون کنند و دیوجہ بر افگنند و طلاہا و ضمادہاے موافق بکار برند و غذا موافق باندازۂ معتدل فرمایند و اصل علاج ریشہاے عفن آنست کہ چرک ازان پاک کنند چنانکہ در علاج قروح وسخہ مذکور شدہ و مدام بآب دریا و مانند آن بشویند بعد ازان علاج رویانیدن گوشت باید کرد تا انچہ از جوہر گوشت ازان موضع کم شدہ باشد بجاے خود باز آید و این بادویہ بود کہ خشکی و جلاے آن معتدل بود چون کندر و آرد جو و آرد کرسنہ و بیخ سوسن آسمانجونی و زراوند و بیخ نبات جاؤشیر و اقلیمیا و توتیا و مانند آن و چون گوشت بر دید و سطح آن موضع

مستوی شود تدبیر اندمال قرحه باید کرد و اگر سطح آن موضع هموار نگردد و رطوبت از آن همی سائل شود بدانند که دوای مجفف تر و جالی تر باید داد و به بمقدار حاجت قوی تر باید کرد و تعجیل مدد کنند و اگر سخت خشک شود و هیچ تری در آن نماند دواء جالی و خشک نباید و قیروطی سازند و در آن روغن زیاده کنند و بسیار باشد که اوویهٔ قوی الجلا گوشت را بگداز د و زرداب گرداند و سبب زیاده شدن تری قرحه این باشد و نشان این آن بود که غور قرحه زیاده شود و لبهای آن غیر مستوی و صلب و سرخ بر دمیده شود و هرگاه حال این بود قوت جلای دوا کمتر باید کرد و نشان دال تر برآنکه قوت جلا کمتر می باید آنست که مریض بغیر دوا آسوده تر باشد و عوسج و شقائق النعمان و پوست صنوبر جوشانیده با قیروطی آمیخته درین حال نافع بود **صفت** دوای مدون که در قروح متعفنه مذاکیر وغیره بکار آید بگیرند اقماع الرمان ده مثقال شب یمانی چهار مثقال قلقدیس دوازده مثقال و در نسخهٔ سرافیون زراوند مدحرج هم داخل ست همه را کوفته بمی پخته بسرشند **صفت** اقراص فولاد اندرس که همه قروح عفن را نافع باشد بگیرند پوست انار ده مثقال مر و صبر هریک هشت مثقال شب یمانی پنج مثقال کندر چهار مثقال قلقند سه مثقال زهرهٔ گاو شش مثقال همه را سائیده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و اگر قرحه گرم باشد یا فصل تابستان بود مرهمهای سرد بکار برند و بوقت استعمال ادویهٔ رویانندهٔ ادویهٔ سرد چون بیرمج و برگ بنج دادویهٔ بسیار گرم چون زفت و راتیانج در دارند مگر آنکه مزاج از اعتدال بسیار بعید باشد **صفت** مرهم رویانندهٔ مرداسنگ یک اوقیه سوده در روغن زیت یک اوقیه بپزند تا حل شود پس دم الاخوین کندر انزروت بازرو زفت هریک یکدرم سائیده بسرشند تا قوام مرهم گیرد **صفت** مرهم دیگر که در تابستان بکار برند مرداسنگ پنجدرم بسرکه بسایند چندانکه حل شود پس روغن گل چکانند و بسایند تا غلیظ شود و مثل مرهم پس سفیداب پنجدرم واندکی کافور در آن سرشته بکار برند و گاهی درین مرهم اندکی صبر و کندر و دم الاخوین و انزروت می آمیزند **صفت** ذرور رویاننده قروح رطب را نیز نافع بود و بگیرند کندر صبر دم الاخوین انزروت نوشادر زراوند طویل همه برابر بسایند ذرور کنند و اگر گوشت قرحه افزون گیرد اشنان نرم سوده بپاشند و اگر چیزے قوی تر باید اتنحار یا زنگار ذرور کنند و مرهم زنگار گوشت فزونی را ببرد و زنگار که از نوشادر بسازند بس تیز بود و آنرا دور دارند **سویدی** گوید که ضماد هوفاریقون وکذا گل مختوم وکذا عصارهٔ حسک وکذا اطراثیث که مجرب من است وکذا انزاسیلون بعسل که منقے از چرک است وذرور سورنجان وکذا زعفران هر واحد نافع قروح عفنه است

علاج قروح عسر الاندمال و قرحهٔ خیرونیه

بدانکه بقول شیخ قروح عسر الاندمال مطلقاً غیر قروح ساکله و غیر قروح متعفنه است بلکه این عام تر از آن هردو بود چنانکه عام غیر خاص می باشد و آن هردو ساعی باشند و با این گاهی سعی شود در مدتی بر حال خود متوقف بود و ایضاً این غیر ناصور باشد بهر آنکه واجب نیست که متحجر بود و بالجمله ساکله و متعفنه و ناصور از جملهٔ قروح عسر الاندمال اند بدون عکس و اما قرحهٔ خیرونیه در فساد و در بعد از اندمال بدرجهٔ غایت است و این منسوب بخیرون طبیب است که آن در علاج الحام این مشهور بود و چون اسباب دشواری اندمال قرحه و دیری صحت او بسیار است لهذا در اینجا هر واحد از آن مع علامات و معالجات جدا جدا مسطور میشود **یکے آنکه** بسبب کثرت خون بود و علامتش ظهور رگها و سائر آثار غلبهٔ خون است و علاجش تنقیه بفصد و مسهل و تقلیل غذاست **دوم آنکه** بسبب قلت خون در بدن باشد و از ین جهت در اعضاے غیر طبیه و در بدن پیران قرحه بدیر مندمل گردد و علامتش سلامت قرحه و حوالی آن از ورم است و خشکی و کمی سرخی آن و لاغری و زردی بدن و چهره و علاجش تکثیر غذاے جید مولد خون صالح است و گرداگرد قرحه آهسته آهسته بدست مالیدن و مدام بآب گرم تنها یا سبوس گندم در آن جوشانیده تکمید کردن تا آنکه سرخی و انتفاخ در عضو حوالی قرحه پدید آید و زیاده ازین تکمید نباید کرد تا ماده دیگر آنجا کشیده نشود و گاهی بستن خرقه بآب گرم تر کرده بر قرحه نافع بود بعده مراهم ملحمه چون مرهم اسود وغیره نهند **صفت** مرهم اسود موم و روغن زیتون و علک الانباط و زفت برابر با هم گداخته بکار برند **سوم آنکه** بسبب رداءت و فساد خون باشد و علامتش فساد رنگ بدن و سحنه است پس اگر موجب فساد خون تغیر مزاج جگر بود رنگ بدن سفید رصاصی یا زرد بود بحسب برودت و حرارت مزاج جگر و اگر موجب آن تغیر مزاج طحال باشد رنگ بدن مائل بسیاهی بود و داغ نمش بر بدن پدید آید و جرجانی گوید که فساد خون از دو گونه بود یکی آنکه رطوبت بد با خون آمیخته باشد و در ریش بدان سبب تری افزاید و مترهل شود دوم آنکه خلط تیز سوزاننده و گدازنده با آن آمیخته باشد بالجمله علاجش اول فصد است و اخراج خون فاسد بحسب واجب پس مسهل حسب وجوب حال بعده اصلاح حال مزاج جگر و طحال بدانچه در باب هر یک مذکور شد و استعمال غذاء مولد خون نیک فصاد

آن مزاج پس توجه بعلاج قرحه و بقول جرجانی اگر سبب فساد خون بود اول خلط غالب و بد از بدن پاک کنند اما اگر بدی خون از رطوبات بد بود که با خون آمیخته باشد
علاج آن پس از تنقیه علاج قرحه مرطوبه است چنانچه سابق مذکور شد بالجمله ادویهٔ تیز و خشک کننده باید نهاد تا قرحه خشک شود و بیش روغن گاو تا گوشت گنده دور شود پس مرهم بپر
رویانیدن گوشت کنند و گاه باشد که داغ کردن سود دارد و اگر بدی خون از خلطی تیز و سوزاننده و گدازنده بود که با وی آمیخته باشد علاج آن بعد از تنقیه نهادن محجمه
بر حوالی قرحه بود و خون بد بیرون کردن پس تدارک آن با دویهٔ خشک کننده که در ابواب سابق مذکور شد **چهارم آنکه** بسبب ضعف عضو از انواع سوء مزاج
بود که بر همه بدن یا بر آن عضو غالب شود و شیخ میفرماید که این بسبب سوء مزاج هر چند که اتفاق افتد نبود بلکه از سوء مزاج مفرط بعید از اعتدال که بسبب او از
حرارت و برودت بود و آنچه تابع امزجه از تحلل مفرط یا تکاثف شدید باشد و اول در اکثر تابع حرارت و رطوبت و یا رطوبت بود و ثانی تابع برودت
و یبوست و یا یبوست فقط پس واجب است که علاج هر موجب او بضد و یا آنچه ضد واجب کند باید کرد و بسیار باشد که سبب از حرارت جذاب مادهٔ مرسل او
در آنجا بود و در علاج آن احتیاج با دویهٔ مبرده قابضه افتد **بالجمله** اگر غلبهٔ حرارت باشد علامتش سرخی و سوزش قرحه و شدت درد است و علاجش فصد مریض
از جانب قرحه و از رگ موافق آنست و خون بحسب تحمل قوت و بحسب وجوب مرض و سن و فصل بیرون آرند و تدبیر مبرد مسکن مثل آش جو و آب انار و تمر هندی
و مانند آن استعمال کنند و غذا روز فصد بچه مرغ دهند بعده مزورات و بوارد و اگر در آنجا تپ باشد و اگر تپ نباشد بچه مرغ با آب غوره و آب انار ترش بود و انار و
سیب میخوش و شفتالو و آلو و توت بخورانند و علاج قرحه بمرهم مبرد مثل مرهم مرداسنگ معمول بسرکه و زردچوب و مرهم سفیداب سازند و بر رفاده صندل خشک
نهند و حوالی قرحه بچیزیکه بدان ورم حاره را اطلا میکنند از صندلین و آب کاسنی و کشنیز و خرفه طلا نمایند و یا هر صبح سکنجبین ساده یا شربت انار ده درم بنوشانند
و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ یا مزورهٔ تمر هندی یا آلوی کوهی و مغز بادام و اسفاناخ دهند **و اگر** برودت غالب باشد علامتش کبودی رنگ و عدم
آثار حرارت است و علاجش هر صبح آشامیدن مطبوخ اصل السوس و گاو زبان با گلقند شکری ده درم است و ترک تدبیر باشیاء بارد و تغذیه بنخود آب و
مغز قرطم و قلیه و شوربا بتوابل حار و تنقل بمویز و انجیر خشک و اندک شراب نوشند و شرب آب سرد کم کنند و تکمید قرحه با آب نیمگرم مطبوخ به نمک هر روز
چند مرتبه نمایند و مرهم باسلیقون و این مرهم اسود استعمال کنند **صفت آن** بگیرند نیم رطل زیت و مرداسنگ یک اوقیه سوده آمیخته بجوشانند
و حرکت دهند تا آنکه سیاه شود بران کندر و دم الاخوین و زراوند هر واحد ده درم انداخته حل کنند تا هموار گردد و در ظرفی برداشته وقت حاجت
استعمال کنند **و اگر کثرت رطوبت** باشد علامتش کثرت زرداب و ریم و چرک و سستی گوشت قرحه است و علاجش هر صبح نوشیدن مطبوخ بادیان و اصل السوس
و بادرنجبویه با گلقند عسلی ده درم است و غذا مزورهٔ نخود و مغز قرطم و دیگر اغذیهٔ ناشفه چون تیهوی مشوی و مطجن بعده تنقیه بمطبوخ هلیله مقوی تبرید و منع
از شرب آب بسیار و استعمال مراهم قوی التجفیف مثل مرهم معمول از گلنار و مازو و زردچوبه و مس سوخته و اسرنج و شب و اقلیمیا و مانند آن که در علاج قروح صدیدیه
و قروح وسخه مسطور شد و یک نسخهٔ مرهم قوی التجفیف در علاج قروح غائره در قول ابن الیاس گذشت آنرا از صبح تا شام لازم گیرند و بعد شام مرهم را جدا کرده
پنبهٔ کهنه بندند و صبح باز اعادهٔ مرهم تا شام کنند پس اگر تجفیف حسب مراد حاصل نشود این مرهم استعمال کنند آرد جو بیخ سوسن آسمانجونی زراوند
اقلیمیای فضه توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بعسل کف گرفته بسرشند و در جرح پر چرک و صدید استعمال نمایند و اگر ازین هم مقصد حاصل
نشود مرهم زنگار بمقدار معتدل بکار برند و اکثار او نه کنند و نه لبث او را بران طول دهند تا قرحه را نخورد بلکه یک روز آن مرهم و یک روز پنبهٔ کهنهٔ
بعمل آرند و بعد نشف قرحه و تنقیهٔ او از چرک نقل بمرهم باسلیقون کنند پس اگر گوشت قرحه متعفن و فاسد گردد باید که دواء حاد استعمال کنند که
آن خشک کند و بعد بهم رسیدن مرهم خشک ریشه از آن روغن گاو و پنبه بران نهند تا خشک ریشه بیفتد و اگر ازین هم تجفیف بقدر احتیاج بهم نرسد
داغ نهند تا گوشت روی بسوزد و بلحم صحیح سرخ برسد پس علاج بروغن گاو کنند تا خشکریشه ساقط گردد بعده علاج با دویهٔ رویانندهٔ گوشت کنند
و اگر غلبهٔ یبوست باشد علامتش نحافت بدن و خشکی قرحه است و علاجش تکمید قرحه با آب نیمگرم و روغن بنفشه و اندکی روغن گاو صبح و شام است و یا با آب
مطبوخ خطمی و بنفشه و روغن بادام و روغن بنفشه و هر صبح نوشیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم
و تناول اغذیهٔ مرطبه مثل مسکه بشکر و یا ماش بمغز بادام و اسفاناخ در روغن بادام یا حریره های چرب مثل حریرهٔ معمول بروغن بادام و شکر و یا زردهٔ
بیضهٔ نیم برشت و شوربا های چرب و در مقدار غذا بحسب تحمل او بیفزایند و علاج قرحه بمرهم قلیل التجفیف کنند مثل دوای معمول بآرد جو و آرد کرسنه و باقلا

وعدس بچربی مرغ وبط وغیره و شیخ میفرماید که اگر سبب او جفاف مفرط باشد و هنوز ناصور نشده باشد علاج بترطیب معتدل کنند و از تدبیر جیده درین باب تغریق او بآب گرم است تا آنکه عضو غرق شود و سرخ و منتفخ گردد و بعده موقوف سازند و ازین قدر تجاوز نکنند که بدان جذب ماده بسیار گردد و آفت عظیم بعضو رسد و بعد ازین دو دارا اکثر در تجفیف کنند و گاهی نهادن خرقهٔ مبلول بآب نیمگرم سود دهد و گاهی احتیاج بخاریدن قرحه و برآمدن خون آن و دلک عضو آن و استعمال مراهم جاذبهٔ زفتیه افتد **پنجم آنکه** بسبب بودن گوشت بد یا سخت بر لب قرحه یا داخل آن باشد پس اگر گوشت سخت قریب دهان قرحه بود و بنظر در آید و اگر در غور قرحه باشد باندا ختن میل در قرحه و احساس چیزی سخت اندرون قرحه دریافت گردد و علاجش قطع آن لحم ست اگر در ظاهر باشد با آهن بخراشند یا قطع نمایند و اگر در باطن بود بادویهٔ حادهٔ اکاله مثل فلدفیون و دیگر ادویه فانی سازند بعد ازان علاج بروغن گاو کنند تا آنکه خشکریشه ساقط شود و بعده مرهم رویانندهٔ گوشت نهند و شیخ مینویسد که اگر سبب او رداءت حال لحم محیط قرحه باشد معالجهٔ آن از شرط و اخراج خون که معلوم شده باید کرد و پس تدارک بمجففات نمایند **ششم آنکه** بسبب بودن استخوان فاسد ردی در قعر قرحه باشد علامتش گاهی صلاح قرحه در ظاهر ست و بعد چندی باز عود کردن آن و سیلان ریم و زردآب بدبو ازان و بعد ادخال میل در قرحه رسیدن او تا باستخوان و استماع آواز قرعهٔ میل بر استخوان اگر غشای محیط استخوان فاسد شده باشد و علاجش شگافتن آن موضع و کشادن استخوان است و گذاشتن ادویهٔ حاده بران و بعده بهر ازالهٔ گوشت گنده نهادن روغن گاو نیمگرم بران و بعد زوال آن و ظهور استخوان تراشیدن یا قطع استخوان بعد ازان جهت رویانیدن گوشت پاشیدن مر و صبر و انزروت و مانند آن **هفتم آنکه** بسبب عفونت و رداءت و خبث نفس قرحه بود علامتش سیاهی قرحه است و اتساع آن و سرعت سرایت فساد و عفونت او باعضاء مجاوره و علاجش تنقیهٔ بدن است بحسب خلط فاسد مثلاً اگر در قرحه سوزش و حرارت بود و حوالی او زرد و رطوبت زرد ازان سائل باشد مسهل صفرا دهند و اگر حوالی قرحه سیاه و سخت باشد و حرارت شدید بود مسهل سودا و اگر مائل بسفیدی بود و ریم سفید مائل باشد مسهل بلغم و اگر بادرد و سرخی بود فصد باید کرد و فصد در همه حال سود دارد و در جمله بتعدیل مزاج کوشند بدانچه مناسب خلط ردی باشد و ضماد مناسب نمایند و بعد سقوط گوشت مترهل مرهم زنگار و سکه استعمال نمایند پس هرگاه گوشت سرخ ظاهر گردد مرهم منبت لحم نهند و هر چه در علاج قروح متعفنه مسطور شد حسب حاجت بکار برند و شیخ الرئیس میفرماید که چون قروح عفن شود و کهنه گردد تدبیر صواب اینست که ازان خون بقدر لائق آن بحجمه سائل کنند و مجوسی گوید که هرگاه قرحه سیاه شود و آن عفن و خبیث گردد باید که مبادرت بفصد رگ موافق عضو کنند اگر قوت و فصل و سن وغیره مساعدت کند و مریض را ماء الفواکه یا آب لبلاب بفلوس خیار شنبر بنوشانند و تدبیر مبرد و مطفی از اغذیه وغیر آن کنند و مسکن سرد باشد لاسیما اگر فصل گرما بود و صندل و گلاب و کافور و یاسمین بار و نیز دیگ دارند و غذا مزورات معمول بکدو و قطف و ماش و عدس بآب انار و آب غوره یا سرکه دهند و کاهو و کاسنی و خرفه خورانند و اگر قوت ضعیف باشد بچهٔ مرغ دهند و موضع سیاه را بروغن گاو و برگ کاسنی و برگ خطمی عنب الثعلب باریک سائیده با اندک روغن بنفشه یا روغن گل ضماد کنند تا مرض باشد و سرخی و نرم گردد و بعد لزوم روغن گاو و مرهم شنجار با اندک انزروت باریک سوده باید کرد تا آنکه سیاهی ساقط شود و تا گوشت سرخ برسد بعده معالجه بدوای منبت لحم کنند **هشتم آنکه** بسبب وقوع قرحه در گوشت نرم بود همچون ابدان صاحبان استسقا و علاجش استعمال ادویهٔ اکاله و سکه بر قرحه است و بعد زوال گوشت مترهل و ظهور گوشت صحیح بمدملات علاج کنند **نهم آنکه** بسبب رگ بزرگ بالاتر از عضو متقرح بود و پیوسته تر داشتن او قرحه را با نصباب خون یا مادهٔ دیگر از عضوی باین موضع و علاجش فصد و تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و تعدیل غذا ست و بعد تنقیه فصد رگ مذکور یا قطع آن و سائل کردن خون ازان بعده معالجهٔ جراحت آن پس علاج قرحه **دهم آنکه** بسبب عدم موافقت مزاج ادویه و مراهم مستعمله بمزاج قرحه بود پس اگر افراط در گرمی کرده باشد علامتش زیادتی حمرت و التهاب و ورم است باستعمال ادویه و علاجش ترک آن ادویه و استعمال مرهم سرد ست و اگر افراط در سردی شده باشد علامتش سیلان قرحه بکبودی و سیاهی و سختی است و علاجش استعمال مراهم گرم مثل مرهم اسود است و اگر از قصور در جلای واجب باشد علامتش کثرت چرک در قرحه و نرمی گوشت آنست و علاجش نهادن ادویه قوی الجلا چون مرهم زنگار است و اگر از قصور در تجفیف قرحه بود علامتش بودن قرحهٔ رطب مترهل و کثیر الصدید است و علاجش استعمال مراهم مدمله قوی القبض است که از گلنار و مازو و امثال آن ساخته باشند و اگر از استعمال ادویهٔ گدازندهٔ گوشت و جلا بلذع و حدت او باشد علامتش خروج چیزی رقیق و سرخ از قرحه است با درد و سوزش و ورم و هر روز فراخ تر شدن قرحه و علاجش نهادن مراهم نرم است که در ان هیچ حدت و سوزش نباشد **یازدهم آنکه** بسبب امتلای بدن باشد و علامتش

کثرت رطوبت در قرحه و سیلان او ست و این نوع را قرحه و ضر گویند و علاجش اول تنقیهٔ بدن بمطبوخ اهلیله است و تلطیف غذا و بعد از تنقیه تمام معالجهٔ قرحه بادویهٔ قوی التجفیف نمایند و هرچه در علاج قروح و سخه مذکور شد بعمل آرند **دواز دهم آنکه** بسبب ورم عضوے فوق قرحه بود و مادهٔ آن بدین قرحه بالا یدچنانچه اگر در جگر و سپرز آماسی بود و بر ساق قرحه باشد آن قرحه مندمل نشود تا اول آماس جگر یا سپرز که سبب عسر الاندمال قرحه است زائل نشود پس اول علاج آن ورم باید کرد پس علاج قرحه **سیز دهم آنکه** بسبب ناصور شدن باشد و علاجش بعلاج ناصور کنند چنانچه عنقریب بیاید **ذکر بعض ادویه** که بقروح عسر الاندمال نافع است شیخ الرئیس مے نویسد که ادویهٔ مفید برائے قروح عسر الاندمال در غالب احوال مثل توبال مس است و زنگار سوخته و غیر سوخته و توبال شابورقان و توبال سائر حدید و لذاق ذهب ازین قیروطیات بسازند و قلقطار و زاج و مانند آن مع اشیاے مانع تجلب مواد بسوی عضو اگر انجا تجلب باشد مثل شب و مازو و از ادویه که بدان معالجه عسر الاندمال کرده میشود اینست که بگیرند اقلیمیا و غرى الذهب و شب هر یک هشت جزو زنگار و پوست انار یک یک جزو صمغ سرو چهار جزو موم و روغن بقدر حاجت **ایضاً** بگیرند موم ده جزو صمغ صنوبر نه جزو اقلیمیا سه جزو قلقطار شش جزو روغن مورد بقدر کفایت **ایضاً** قلقطار و اقلیمیا را در آب دریاے شور یا آب غوره یا آب مطبوخ اشخار و آهک باندک طبخ بآفتاب در تابستان خوب تربیت نمایند بعد ازان صاف کنند بغیر آنکه آب دریا یا آب اشخار بران مثل نمک منعقد گردد **ایضاً** مس سوخته و راتیانج و نمک اندرانی هر واحد ده اوقیه موم و روغن آس مقدار کفایت و آن ادویهٔ ناصوریه آنرا نفع کند چون خشک کنند و بسایند و از انجمله آرد کرسنه و ایرسا و زراوند سوخته و مس و خاک کندر است باختلاف استحقاق هر بدن از ترکیب **دوای جید** بگیرند برادهٔ مس برادهٔ آهن و بآب شب یا سرکه بسرشند بطین سرخ گل حکمت کرده در تنور بسوزند بعده برآورده بسایند و بطریق ذرور استعمال کنند یا ازان وادم دارسنگ مرهم بسازند **صفت** مرهم ذهبی جید بگیرند مرداسنگ ذهبی یکمن موم و بیخ مازریون هر یک سی و شش مثقال زنگار هیجده مثقال برادهٔ طلا سوده بحکمت از رابحه مرداسنگ چهل مثقال روغن کهنه سه رطل اولاً بران مرداسنگ و طلا و زنگار اندازند بعده سائر ادویه **ایضاً** بگیرند خزف تنور و خاکستر ودع وارزیز سوخته شسته ازان مرهم بروغن مورد بسازند و باید که این روغن را بمرداسنگ قوام نمایند باین طریق که بگیرند مرداسنگ مثلاً بقدر یک اوقیه و سرکه بسیار تند سه چند آن و زیت یا روغن مورد یا هر روغنیکه باشد ده اوقیه و بر آتش ملائم نهاده آهسته حرکت دهند تا آنکه مرداسنگ حل شود و ملتیط گردد و سوخته نشود **ایضاً** برای خیرونیه قشور مس زنگار آهک مغسول بلا استقصا ذرور سازند و یا شب یمانی سوده ذرور کنند و یا زاج چهار جزو نطرون دو جزو سوده بپاشند و یا اول قرحه را بعسل لطوخ کنند بعده بران این دوا بپاشند بگیرند قشور مس سه جزو شب دو جزو قیروطی دو جزو و در آفتاب بمالند و استعمال کنند و یا سفیداب هشت اوقیه و شب دو اوقیه قشور نحاس نمک اندرانی کندر زنگار پوست انار هر واحد دو اوقیه آهک یک اوقیه موم یک رطل روغن مورد نیم رطل اولاً ادویهٔ خشک را بشراب سوده بروغن و موم آمیزند و وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که روغن افزایند وقت استعمال دوا زیاده کنند مقدار کفایت **ایضاً** مرداسنگ یک رطل زیت دو رطل زراوند مازو نے سوراخ یک یک اوقیه اشق لاجورد و قاق کندر هر یک دو اوقیه ازین لطوخ بر آتش بسازند و از بیخ قصب رطب حرکت دهند و استعمال کنند **بولس** گفته که سزاوار آنست که در علاج خیرونیه تفقد حال جمیع بدن کنند و نظر کنند که آیا از بدن بسوی قرحه رطوبات ردیه بسبب سوء مزاج بدن سیلان میکند یا نه پس اگر باشد باید که تنقیهٔ بدن از کیموس ردی باد ویهٔ مخرج آن کنند و اگر قریب جراحت خراج مسمی فوسوس باشد و ازان رطوبت بسوی جراحت سیلان نماید باید که اولاً معالجهٔ آن خراج کنند و تنقیه بفصد رگ و اخراج خون بسیار نمایند بعد ازان ادویهٔ نافع جرح استعمال کنند و او همان ست که در قول شیخ گذشت **صفت** دوائے منقول از ارجیجانس که در جراحات مسمی خیرونیه و آنکه بر ساقین و دستها باشد و در خنازیر و آنچه در بیخ گوش باشد نافع بود بگیرند پیه بقر سه رطل علک البطم پنج اوقیه و قاق کندر هفت اوقیه طین مسمی سرویس که آنرا گازران استعمال میکنند پنج اوقیه پیه را گداخته با دویهٔ خشک مخلوط کرده استعمال کنند **دیگر** از ارجیجانس بگیرند موم و وقاق کندر و قشور مس و مرداسنگ هر واحد چهار اوقیه زیت انفاق یک رطل ادویهٔ خشک را در سرکه بسایند تا شکل عسل گردد بعد ازان بموم و زیت گداخته آمیزند و بر خرقه لطوخ کرده استعمال نمایند **دیگر** برای جراحات ردیه که زنان و کسانی را که جلد ایشان نرم رطب باشد عارض شود بگیرند موم هشت درم بیخ نوره علک البطم ارزیز سوخته شسته هر واحد چهار درم بروغن گل یا بروغن آس آمیخته بر پارچه طلا کرده استعمال نمایند +

علاج قروح ساعیه یعنی ریشهائیکه وسیع شوند

بقول شیخ قروح متاکله و قروح متعفنه هر دو قروح ساعیه اند و علاج هر دو مذکور شد و طبری گوید که اطبا در امر قروح ساعیه غلطی میکنند ازین طریق که جالینوس نزد ذکر او رام حمره و نمله را ذکر کرده و بیان نموده که نمله چون از صفرا و خون بود در بدن ساعی گردد و اریباسوس گفته که قروح ساعیه نمله خبیث الجوهر است و جالینوس در قروح ساعیه کلامی کرده که ازان استنباط کرده میشود که نمله را انتشار در بدن واتساع او شبیه بانتشار قروح ساعیه است غیر آنکه میان هر دو فرق ست باین طریق که قروح ساعیه قروح املس بزرگ است که دائم ترشح کند و ساعی گردد و نمله بثور کوچک شبیه بشکل جاورس است و فرق دیگر اینست که نمله یا در رشد یده بود و قروح ساعیه قروح منبسط املس بود که ترشح و عرق نمی کند و سبب فاعل این رطوبتی ست که عفن شود و حدت پذیرد و نموست گیرد و هر گاه بموضعی از جلد برسد بیشتر از انچه واجب بود ترطیب آن کند پس آنرا متعفن سازد باین طریق و امر نمله چنین نیست بهر آنکه او سعی با حراق کند نه بتعفین و سبب فاعل آن صفرای مخالط با خون بود و بسا است که ریم این قرحه بموضع صحیح از بدن رسد پس بثور آرد و قرحه مثل قرحه اولی پیدا کند پس این قرحه در عضوی ظاهر نشود تا آنکه همه عضو را فرا گیرد و در اندک مدت منتشر گردد و نمله چنین نیست و ثمرقندی گوید که قروح ساعیه قروح املس است که مجتمع بنود و خشکریشه بزرگ نیارد و ازان رطوبت صدیدیه حاده دائم ترشح کند و این رطوبت بسوزاند و متعفن گرداند چون بجلد صحیح رسد و بآن تپ لازم بود و لسبب عفونت این قروح عسر الاندمال است و گیلانی مینویسد که از علامات مخصصه قروح ساعیه اینست که دائم مترشح باشد و مرهم بران زمانی معتدبه نماند و لهذا احتیاج بتجدید مرهم بران در هر روز چند مرتبه افتد و ایضاً اکثر جراحات عصب و عضلا همچنین باشد بالجمله در قرحه ساعیه فصد باسلیق از جانب قرحه گیرند و لعاب بهدانه و اسپغول شیره مغز تخم کدوی شیرین شیره تخم خیارین در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و یا عناب هفت عدد تخم کاسنی هفت ماشه شکر سفید دو توله بدهند و دیگر اشربه ترش قابض بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز بادام یا مزورات حامضه بخورانند و بعد ظهور نضج در قاروره بمطبوخ هلیله و تربد یا بجب بنفشه تنقیه بدن کنند و گیر در سوت صندل کافور بآب کشنیز سبز ضماد کنند باز گل ارمنی حضض گل صندل سفید صندل سرخ کافور مساوی بآب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و در آخر مرهم سفیداب بر قرحه نهند و یا بر موضع دردی شراب بمرات کثیر طلا کنند بعد ازان بخاک مس که وقت گداختن بران ظاهر میشود و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای فضه و مامیران مساوی کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا رجیع الملک کهنه سوخته برگ برگد سوخته هر دو خاکستر برابر در روغن تلخ آمیخته چکانیدن و طلا کردن برای قروح ساعیه از مجربات اطبای هنداست و بقول سویدی ضماد کنند روز در سعد و کذا ابهل و کذا ضماد کرسنه بعسل و کذا پوست طلع و کذا حی العالم کبیر و کذا برگ شجر مصطکی و شاخ نرم آن خوب پخته و کذا خسته خرمای سوخته در شراب سرد کرده و کذا اسکر العشر و کذا لاجورد بسرکه هر واحد قروح خبیثه را از سعی باز دارد **طبری** گوید که علاج این قرحه فصد هفت اندام است و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و پرهیز مریض و اقتصار بر شوربا و زیرباج مزوره و لزوم حمام در هر سه روز یک مرتبه و صبر دران تا آنکه همه بدن او عرق کند و طلای این قرحه آنست که مشمش مع مغز او بسوزند و باریک سائیده برابر آن مرداسنگ و چهارم حصه آن خاک سیماب واندکی بیار رشل رائحه مامیران چینی بسرکه حل کرده طلا کنند و این قرحه طلا را کم قبول کند بهر آنکه مدام ترشح کند و لازم است که اول بسرکه بدفعات بشویند پس بتوتیای کرمانی طلا کنند بعده بدوای مذکور و از انچه بدان طلای این قرحه کنند و روی شراب است بدان چند روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند توتیا یک جزو مرداسنگ یک جزو کاغذی مصری سوخته دو جزو اقلیمیای فضه یک جزو خاک بوته که دران مس گذارند یک جزو و انچه بر مس بعد گداختن شبیه بخاکستر باشد و آنرا اشیشه گران استعمال میکنند یک جزو همه را باریک سائیده بر قرحه طلا کنند و اهل بصره درین قرحه ملح کثیف کهنه استعمال میکنند و بهترین چیزیکه علاج او انسان ازان کند نشستن در چشمه کبریتی و شبی و نطرونی است اگر مانعی ازان نباشد و گاهی معالجه این قرحه بعد تنقیه و فصد و بعد یقین این امر که در بدن او فضول نیست بچسپانیدن زلو بران کنند و زلو را درین تاثیر نیک دیدم **ایضاً** در مقامی دیگر گوید که قرحه معروف بساعیه آنست که بثره در موضع سر ظاهر شود و هر موضع را که صدید او برسد بثره و قرحه کند پس اگر از ریم او بر چهره و پیشانی افتد قرحه کند و سبب او آنست که از خلط فاسد لذاع اکال پیدا شود پس هر گاه بموضع سر رسد آنرا بسوزاند چنانچه سرکه این عمل کند چون بر زمین افتد و این مرض شبیه بنمله است بهر آنکه خلط لذاع اکال از صفرا و خون حاد مهیا شده و اکثر این کسی را پیدا شود که کثرت شیرینی و جوز و بقول حریفه و ماهی شور کند نماید و علاجش تنقیه بحسب امکان از فصد و مسهلات ست و طلای موضع باین دوا و او باین دوا در یک دفعه یا دو دفعه زائل شود دیگر خسته مشمش با مغز او بسوزند و زرد چوب و مرداسنگ و گل حنا و حنای سوخته و بیخ کبر همه را سائیده بروغن و اندک سرکه بیامیزند و بثره را بخارند تا ازان خون سائل شود پس بدان طلا کنند و چند روز بدارند

و دیدم این قرحه را که چون بدان طلا کردم و گذاشتم دوا بران خشک شد و خشک ریشه گشت و بعد قلع آن ظاهر شد که گویا آنرا آتش سوخته است بعده بران مومی بعد زمانی روئید این قرحه نزد من دو نوع است یکی آنکه ذکر او کردیم و نوع دیگر آنکه از سر های آن خشک ریشه منقلع شود پس در بنجهای آن قرحه ملس ظاهر شود که آب رد از ان ترشح کند و این نوع بسیار ردی بطی الزوال است زیراکه دوا را قبول نمیکند و هر قدر که طلا نمایند از نفس خود بر شیح دور کند و علاج او شرط بلیغ و نهادن محجمه بران بسرکه و نوشادر است و اگر فائده نشود بران زلو اندازند بعد تقدیم تنقیه و لزوم پرهیز و اقتصار در غذا بر اشیاسے ناشفه مثل تیهو و کبک و طیهوج پس اگر کفایت نه کند بدبگ رو بگ یا با آتش داغ نهند

علاج قروح خبیثه

قانون علاج این بقول شیخ در علاج قروح ساکله مسطور شد و در ینجا بعض ادویه نافع آن مع ادویه سفید اکوتا که آن بقول اهل هند نوعی از قروح خبیثه است که بر پشت پاشد و بدشواری علاج پذیرد مرقوم میشود چنانچه ضماد حی العالم کبیر و زراوند آب آن در قرحه برای قروح خبیثه حار مجرب سویدی ست وکذا ذرور حجر القار. برای اندمال قروح خبیثه عسر الاندمال مجرب است **ضماد** بارتنگ وکذا عصاره لحیة التیس وکذا عصاره عصی الراعی وکذا زفت رطب در دقاق کندر وکذا العسل مقوم اسفنج تر کرده وکذا زرده بیضه وکذا گل ارمنی بعسل وکذا شلیم با آب ترب وکذا انجیر خام بسرکه و عسل پخته وکذا دمه وکذا پوست ترب بعسل وکذا موم واشق و زفت وکذا ترمس تلخ وکذا زهره زگاو بعسل وکذا استخوان بوسیده موجود در دیوار باریک سوده بگلاب سرشته وکذا آب چقندر وکذا اسماق و آب بارتنگ وکذا آب توت سیاه در ظرف مسی بے قلعی با آفتاب داشته تا غلیظ گردد وگذا توتیاے کرمانی وکذا انزروت بعسل وکذا برگ اجاص وکذا صمغ آن وکذا ثمر زیتون سیاه سوده با سبکیدا زاغ لال هندی حل کرده باشند سرشته وکذا بیخ سوسن سفید وکذا اقلیمیای ذهبی وکذا آب برگ انجیر وکذا زهره کلنگ **و ذرور** لبستان افروز وکذا ایرسا وکذا شکار رد گلذا آرد نخود سرخ وکذا اخت الفضه وکذا ابهل وکذا بوست بیخ کبر یا برگ او وکذا اسورنجان وکذا سرطان بحری سوخته وکذا مرمکی وکذا اصل السوس وکذا پوست درخت عناب و سفیداب مساوی وکذا اشنجار وکذا قیشور سوخته وکذا شادنج وکذا زراوند وکذا اسفناج سوخته وکذا زعفران و مرد داق کندر وکذا زهرة النحاس وکذا گل سرخ وکذا خاکستر صدف فرفیر وکذا برگ نیلوفر اصفر خشک کرده وکذا سرطان سوخته هر واحد نافع قروح خبیثه است **دیگر** حکیم علی در مجربات خود مینویسد که قروح خبیثه را بزبان سگ لیسانیدن نهایت نافع است چند روز و بعد ازان از زبان سگ هم ساخته بمالند که مجرب است دموی بال خر و موی سر زن بسوزانند و بر قروح خبیثه بپاشند و بعد ازان منقیات چرک از مراهم وغیره مالیدن نافع است و روغن چینی را در تنقیه اوساخ و اندمال دخلی عظیم است **دیگر** براے قروح خبیثه عدس سوخته بشیر میش آمیخته طلا سازند **دیگر** که اکوتا و جهاجهن را سوده بیزند و در باریک ساخته در لیمون پر کنند و شب بدارند و صباح بمالند بعد ازانکه در شتی اکوتا را با چک دشتی خراشیده باشند و چوه گندم گرما گرم مالیدن نیز نافع است وکذا مالیدن دو سه عدد کهٹمل بر محل اکوتا سه چار کرت. براے اکوتا مجرب نوشته **دیگر**. براے اکوتا پشک بز سوخته خاکستر آن بروغن سرشف طلا کرده باشند **حب اکوتا** مرداسنگ پوست هلیله زرد کیله اکہ آب نارسیده کات سفید هر یک یک توله نیله تھوتھہ نیم توله با آب حبها سازند وقت حاجت بروغن زرد سائیده طلا نمایند **دوائیکه** براے اکوتا مجرب است بھلانوه در روغن کنجد بسوزند و بچوب بمالند و قدرے نیله تھوتھہ بریان کرده و خاکستر استخوان سر مرده باریک ساخته دران آمیخته طلا نمایند **ایضاً** که سائر قروح خبیثه را چون اکوتا و جز آن سود دارد روغن کنجد یک آثار لوده سفید پھٹکری هر یک دو دام نیله تھوتھہ نیم دام رگ نیب پاو سیر جمله ادویه را کوفته قرص ساخته در روغن بسوزند و صاف کرده بدارند وقت حاجت پنبه کهنه بدان آلوده بر نهند **ایضاً** که براے اکوتا مجرب است سپاری چهالیه چار عدد استخوان سر آدمی یک قطعه سه چار انگشت هر سه را و سرگین خر جدا جدا بسوزند و باریک ساخته در نیم پاو روغن گاؤ خالص بیامیزند و نیله تھوتھہ یک ماشه کتھ سفید نیم دام سوده داخل کنند و بر اکوتا بمالند اگر از هیچ دوا به نشود ازین برود **ایضاً** براے اکوتا کچله سوخته هفت نیم درم پھٹکری سه نیم درم بار روغن گاؤ مرهم سازند **ایضاً** که اکوته صعب را نافع است سپاری سوخته زردچوب سوخته باچی سوخته هر یک یک دام رال خنا کتھ پاپڑیا سهاگه بریان ایلوه پھٹکری بریان هر یک نیم دام ال سوخته سه دام فلفل گرد سوخته ربع دام یعنی سه نیم ماشه جمله باریک ساخته در روغن سرشف آمیزند پس بیازند برگ ڈهاک و گرم کرده از طرف پشت بر اکوتا بندند صبح و بعد هشت پاس بکشایند و باز برگ ڈهاک بندند و بعد سه روز روغن مذکور استعمال نمایند مجرب است **ذرور** تالیف والد علوی خان که بجفف جمیع قروح

خبیثہ رطبہ است و مجرب سفیداب ارزیز مغسول شنگرف شستہ اسرنج شستہ رونجنج شستہ دم الاخوین مرداسنگ توتیاے کرمانی گلنار فارسی پوست کدوی سوختہ گل قیمولیا گل شاموس حضض ہندی توتیای ہندی بریان قنبیل گل مغرہ ہمہ را برابر کوفتہ بیختہ اول مرتبہ موضع را بشراب کہ برگ حنا وجعدہ دران جوشانیدہ باشند شستہ پس ذرور پاشند **روغن اعجاز** کہ قروح خبیثہ و ناصور کہنہ و سعفہ دو بار عجیب الاثر است روغن سرشف مکنیم یا و برگ نورستہ نیب تخم کوبخ بلادر ہر یک دو تولہ اول برگ نیب را در روغن سوختہ دور نمایند پس تخم کوبخ پس بلادر را بدستور سوختہ دور کنند بعدہ نمک سانبھر یک تولہ سودہ توتیاے سبز دو تولہ سودہ انداختہ در گز غان از دستہ چوب نیب خوب حل کردہ نگاہدارند و در قرحہ بچکانند **ضماد** براے اکوتا مجرب سپیدہ ارزیز کتھہ سندور مرداسنگ پھٹکری لودہ سفید مساوی باریک بسایند بعدہ با سرکہ یا آب لیمون تا یک گھڑی کھرل کنند تا یکذات شود بعدہ قدرے روغن زیت و عسل سرشند و طلا کردہ باشند و اگر درین دوا خاکستر سر مردہ نیز آمیزند بہتر عمل کند و اگر قدرے باچی سوختہ و سہاگہ و سنگ جراحت بیامیزند مناسب است **ایضاً** براے اکوتا مجرب است صابون و چونہ بہم بسایند و طلا نمایند **ضماد** اکوتا پھٹکری بریان نیلہ تھوتھہ مرداسنگ ہر یک پنج ماشہ کمیلہ باچی تخم پنواڑ سیماب گیرو ہر یک دو نیم ماشہ مرچ سیاہ سوختہ کچلہ سوختہ ہر یک پنج عدد باریک سائیدہ بروغن زرد نیم پاؤ کھرل کردہ بعمل آرند **قرص مطلی** قرحہ صلب سوداوی را کہ درسن یکہزار و نود در ملک ہندوستان بسیار پیدا شدہ بود و بقرحہ عالمگیری شہرت یافتہ سود دارد نیلہ تھوتھہ بریان و مغز بیل وکتھہ ہر سہ برابر کوفتہ بیختہ قرصہا بسازند مثلث و بآب سودہ طلا نمایند زود نفع دہد و **ایضاً** براے قرحہ او رنگ زیبی کہ دران سوراخہا باشد طلای برگ فلفل سرخ بآب سائیدہ و کذا برگ شاہتوت دشتی با قدری نمک سائیدہ و کذا برگ رواسن باندک نمک سائیدہ و کذا برگ اندھاہولی سائیدہ و کذا وسمہ سبز سائیدہ نافع است **مرہم** براے قروح خبیثہ ادغنی منی ازروت و رد سنجنج و مازو و زنگار در زاوند با قدرے عسل بیامیزند تا دران متانت آید و بعد پاک کردن قرحہ بران لزوم نمایند و در ہر سہ روز یکبار بکشایند **مرہم اسود** بنسخہ حکیم علوی خان نافع قروح مزمنہ خبیثہ رویہ رطبہ مرداسنگ مغسول شنگرف مغسول سفیدہ ارزیز مغسول توتیای ہندی ہر واحد یک مثقال روغن کنجد ہشتاد مثقال ادویہ در روغن حل کردہ بجوشانند تا سیاہ شود و غلیظ گردد از آتش فرود آوردہ نگہدارند وقت حاجت گرم کردہ بر پارچہ مالیدہ بر زخم نہند و در نسخہ دیگر اسرنج عوض شنگرف است **مرہم سیاہ** بجہت اکوتا مرچ سیاہ پیپل ہلدی رسوت کمیلہ ہر واحد یکدام میدہ گندم دو دام پیاز دو دام مسکہ روغن سرشف ہر یک دہ دام ادویہ باریک ساختہ مسکہ آمیختہ در روغن ممزوج کردہ طلا نمایند **ایضاً** براے اکوتا کوڑی سوختہ کتھہ پاپڑیا سوختہ نیلہ تھوتھہ سوختہ زردچوبہ سہاگہ سوختہ اجزا برابر در آب لیموی کاغذی حل کردہ طلا نمایند **مرہم مجرب** برای قروح خبیثہ کہ دیرپا باشد و آنرا اکوتا نیز نامند آزمودہ شدہ پھٹکری نیلہ تھوتھہ مرداسنگ سہاگہ ہر واحد پنج ماشہ کمیلا حنا باچی تخم پنواڑ سیماب گیرو ہر واحد نہ ماشہ مرچ سیاہ سہ ماشہ کچلہ بریان پنج عدد ادویہ کوفتہ بیختہ با روغن زرد نیم پاؤ و دو پاس کھرل نمایند و خوب حل سازند و استعمال نمایند **مرہم** براے اندمال قروح خبیثہ مثل قروح آتشکی و جذامی مرداسنگ شش ماشہ کمیلہ کتھہ سفید ہر یک سہ ماشہ کچلہ سوختہ سہ عدد باریک سائیدہ موم صاف روغن زرد ہر واحد یکتولہ بر آتش گداختہ ادویہ بیامیزند **مرہم** براے قرحہ اورنگ زیبی اشخار سیاہ زردچوب ہر یک سہ ماشہ توتیای سبز مکنیم ماشہ ہر سہ را باریک سائیدہ صابون نہ ماشہ در کھرل انداختہ چندان بسایند کہ مثل مرہم شود بر پارچہ مالیدہ بر زخم گذارند و چند روز ہمچنان بگذارند زخم را خشک کردہ از خود جدا خواہد شد مجرب است

ناصور

قرحہ کہنہ باشد کہ اندمال نپذیرد و ہمیشہ ازان رطوبت بیرون آید و بقول شیخ و جرجانی قرحہ غائر را کہ گوشت گرداگرد آن سخت شود و لبہای قرحہ سطبر گردد ناصور نامند و آن مثل انبوبہ نافذ در غور باشد و بعضی گفتہ اند کہ قرحہ تنگ و عمیق ناصور است و ناصور ردی آنست کہ محسوس نشود و بمقدار در حوالی او حس اوات او باشد و از ناصور بعضی رست و بعضی کج بود و بر ناصور کہ نہایت او بعصب سد در شد یدکند خصوصاً چون قرار در المیل مس کنند و گاہی فعل آن عضو دشوار گردد و رطوبت او رقیق لطیف باشد چنانچہ در ناصور کہ باستخوان رسد میباشد لیکن رطوبت این مائل بسفیدی بود و چون ناصور بر باط منتہی گردد آنچہ سیلان کند قریب این باشد یعنی رقیق سفید لیکن درد در استخوانی در باطی زیادہ بود و ناصور کہ نہایت او باستخوان رسد رطوبت او رقیق تر و مائل بزردی بود و چون میل اندر کنند صلابت دریابند و ناصور کہ بورید رسد خون بسیار

وغلیظ سائل شود وانچہ بشریان رسد خون رقیق اشقر برآید وانچہ در گوشت بود ازان رطوبت لزج غلیظ سرخ کہ رسائل باشد و بسیار باشد کہ یک ناصور را دہن متعدد باشد وامر شناخت او دشوار گردد کہ آیا یک ناصور است کہ چند جا سر کردہ یا ہر واحد ناصور علیحدہ است و فرق فیما بین آنست کہ اگر رطوبت خارج از دہنہاے متعدد در رنگ متفق باشد باید دانست کہ ناصور واحد است واگر در رنگ مختلف باشد مثلاً از دہنی زرد و از دیگر سفید برآید توان دانست کہ ہر واحد ناصور جداست و رنگ ناصور مختلف بود سفید و کبود و سرخ و مانند آن و بعضی گویند کہ ناصور منجملہ قروح عسر الاندمال است وآن از قروح متقادمہ است کہ از روز انفجار چہل روز بران بگذرد وآنرا غور عمیق و دہن او تنگ باشد و قعر او وسیع و دران گوشت سخت سفید بر جوانب او بود وبا آن درد بسیار نبود و گاہ باشد کہ از سیلان بایستد و خشک شود و گاہ بود کہ دہن او فراہم آید و بند گردد و باز سر کند و سیلان نماید بالجملہ این مرضی ست در ہر عضوی کہ افتد آنرا فاسد سازد **علاج** پنبۂ کہنہ بشراب تر نمایند و بشیاف غرب آلودہ دران نہند و یا بگلاب کہ خاکستر چوب انگور دران آمیختہ باشند بشویند و یا بآب دریاے شور یا بآب صابون کہ دران اندک زرنیخ و نوشادر آمیختہ باشند بشویند و علاج غرب کنند و یا بعد شستن پنبۂ کہنہ بشراب تر کردہ و بذرور اصفر کہ از انزروت و صبر و مر مکی و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران ساختہ باشند آلودہ در قرحہ نہند تا آنکہ بہ شود و بیخ سوسن در آب سائیدہ در ناصور گذاشتن آنرا مندمل کند و اگر مفید نشود بشگافند و گوشت فاسد را در کشند و بآہن یا با دویہ اکالہ داغ کنند و یا مراہم مدملہ نہند **ذکر ادویۂ مفردہ و مرکبہ** کہ ناصور را نافع است عسل و زنگار مخلوط و کذا ارسا بعسل و کذا شب و نمک مساوی و کذا زرنیخ زرد در روغن گل و کذا چرک نقرہ و ذرور برگ علیق و براز طفل خشک سائیدہ تا سی مرتبہ استعمال کردن و نہادن چوب خربق سیاہ تا سہ روز در ناصور و کذا آب بارتنگ تازہ تنہا یا با نمک بزراقہ و ذرور خشک آن و کذا بیخ آن و کذا نہادن چوب صنیان یک شبانہ روز در ناصور و پر کردن ناصور بصبر در شراب کہنہ پختہ و زراقہ آن بآب بارتنگ و کذا پر کردن سرگین کنجشک بزیت سرشتہ و کذا برسیاؤشان مثل غبار سودہ یا آب آن یا خاکستر آن و کذا اسرب سوختہ و کذا قلقند و کذا قلقطار و کذا دارچینی و قسرومانا مساوی و کذا آب غورہ در ظرف مسی سبز قلعی در گرما با آفتاب داشتہ تا منعقد گردد و کذا زہرۂ خرس و کذا پیہ آن و کذا چرم کہنہ پاپوش سوختہ و کذا بول انسان بدستور آب غورہ منعقد ساختہ و کذا ابوال ابل کہ از عرب می آرند و کذا خارپشت تمامہ سوختہ و کذا خبازی بہ نمک خائیدہ و کذا اشنان و کذا خون غراب خشک کردہ و کذا مقل ازرق و زہرۂ گاو بفتیلہ آلودہ و فتیلہ صمغ زیتون با ضماد او و فتیلہ اسقردس و بخور آن و فتیلۂ زنگار مخلوط با شق محلول در سرکہ و کذا زاج و کذا قنطوریون دقیق و کذا قلقطار و کذا پوست بیخ سنان از ہر یک فتیلہ ساختہ و بخور تخم گندنا و ضماد ارقوان و روغن آن و کذا خرنوب نبطی بعسل و کذا روغن بادام تلخ و قطور آن و اکل سرکۂ عنصل با طعام و زراقہ آن در ناصور ہر واحد نافع ناصور است **دیگر** براے ناصور از بیاض استاد مغفور روغن نیب را داغ کردہ صابون لاہوری ورق ورق کردہ اندازند تا حل شود بر ناصور بگذارد **دیگر** چھپکلی در روغن سرشف بسوزند وآن روغن صاف کردہ تنہا یا خاکستر سم مادہ گاو و خاکستر چرم تہ کفش مساوی آمیختہ حل کردہ استعمال نمایند **دیگر** تخم کونچ مقشر کردہ دو دام باریک سائیدہ قرص بستہ در نیم پاو روغن کنجد بسوزانند بعدہ روغن صاف کردہ در ناصور چکانند **دیگر** حکیم علی گوید کہ این دوا در نواصیر بدن ہمہ جا آزمودہ است و ناصور چشم و دہی وسینہ و جز آن را نافع است و یک مرتبہ در ناصور متعدد نیز نافع آمدہ بگیرند چینی شکستہ و باریک سائیدہ از پارچہ سفت بگذرانند و بآب برگ نیب تر کردہ بر رکابی پہن کردہ گذارند تا خشک شود باز سائیدہ بآب مذکور تر کردہ بدستور خشک کنند ہمچنین سہ نوبت بعمل آوردہ باریک سائیدہ در ناصور پر کنند بغایت عجیب و نافع است و تا دہ مرتبہ کم ناصور باشد کہ خوب نشود و اگر ناصور غائر باشد و سر آن تنگ بود اول دہان او را بتوتیای ہندی یا مرہم زنگار و دیگر تیزاب فراخ کنند بعد ازان دواے مذکور استعمال نمایند **دیگر** مجرب زہر چوب خشک کردہ در آب ہماٹر غلیظ بسایند بآہستگی تا حل شود فتیلۂ پنبہ بآن آغشتہ در ناصور نہند **دیگر** استخوان گربہ با شیر عورت سائیدہ در ناصور نہند بہ شود **دیگر** سم اسپ را بسوزند و خاکستر آن باریک ساختہ بدارند اول روغن کتان بر ناصور مالند پس آن خاکستر افشانند و اگر ناصور دور و قعر دار باشد فتیلہ بروغن و خاکستر آلودہ نہند و خاکستر مذکور با جزات سرشتہ در ناصور نہادن نفع تمام دارد **دیگر** کہ ناصور مزمن را مجرب است پوست مار بسوزند و خاکستر آن بگیرند پس پارچہ یا پنبہ در شیر درخت بڑ آلودہ خاکستر مذکور باریک سودہ بران پارہ یک طرف اندازند و بر ناصور گذارند چنانچہ آن خاکستر در سوراخ ناصور باشد و بعد سہ روز آن پھایہ بردارند **دیگر** بہت ناصور دیرینہ بگیرند سگ بچہ چشم ناکشودہ و آنرا در پاچک دشتی خاکستر کنند و صلایہ کردہ بر زخم

و ناصور را فشانند **دیگر** گھونگچی سرخ سائیدہ فتیلہ بدان آلودہ در ناصور نہند **دیگر** کہ ناصور کہنہ را دور کند و زخم را بالتیام آرد از بیاض والد مرحوم برگ ملتاس سائیدہ قدری سہاگہ خام دران آمیختہ ہر دو وقت ضماد سازند **دیگر** بیخ پیوٹن در آب سائیدہ بر ناصور گذارند یا فتیلہ بدان آلودہ در ناصور نہند چند روز **دیگر** کنبل کہنہ سوختہ توتیای سبز سائیدہ ذرور سازند و یا ہزار پایہ را سوختہ خاکستر آن بر ناصور نہند **دیگر** تخم تمر ہندی در آب تر کردہ مقشر ساختہ باآب بسایند و بر فتیلہ آغشتہ در ناسور رسانند و بعضی خرمہرۂ زرد سوختہ سائیدہ نیز می آمیزند **دیگر** نافع ناسور بھنگرہ در شیر گولر بھایہ تر کردہ بر زخم چسپانند و مدتی برین عمل نمایند و یا سمندر سوکھ سوختہ در ناسور پر کنند و طلای کونپل بیدانجیر باآب سودہ نیز نافع **دیگر** کونپل کریل یک ماشہ مرداسنگ یک سرخ شیر درخت بڑ یک قطرہ برسنگ سودہ طلا نمایند باز یک قطرہ شیر بڑ بالای دوا اندازند **دیگر** ثمر کٹائی خرد کوفتہ بیختہ باآب تر کردہ بر پارچہ مالیدہ بر ناصور بندند و یا در آب برگ چرچٹہ فتیلہ تر کردہ در سوراخ ناسور نہند و اندک آب مذکور بر ناصور چکانند **دیگر** برای ناسور گوگل بھینسیہ در بول مادہ گاو حل کردہ فتیلہ ساختہ در ناصور نہند و اگر قضیب خرس باآب سودہ در فتیلہ یا صوف آلودہ در زخم ناسور گذارند مجرب است **دیگر** مجرب خرمہرہ زرد سوختہ یک عدد در تھالی پھول انداختہ چند قطرہ روغن بیدانجیر بران اندازند و از دستہ چوب نیب کہ فلوس بر سرش چسپانیدہ باشند چندان بسایند کہ رنگ دوا خاکستری گردد پس در فتیلہ یا صوف آلودہ بزخم رسانند و چندی باستعمال آرند **دیگر** برای اندمال ناصور برگ نیل سائیدہ بر زخم گذارند مجرب است خصوصاً برای عرب **روغن ناصور** کہ برای ناصور نفع تمام دارد و از برای خنازیر نیز مس خیلی سفید خاکستر سم مادہ گاو خاکستر چرم کہ زیر کفش کہنہ باشد ہر دو مساوی یک عدد **چھپکلی** ہر سہ را در روغن سرشف بسوزند پس بسایند و قطرۂ چند در ناصور چکانند مجرب است و اگر لتہ حیض در سایہ خشک کردہ بسوزند و خاکستر او اضافہ نمایند قوی تر و سریع الاثر گردد **نوع دیگر** جہت ناصور جریا کیعد دو درم دو تولہ روغن کنجد بسوزند بعدہ صاف کردہ یک مثقال شنگرف صلایہ کردہ حل نمایند و قدرے در زخم چکانند بعد از پنجاہ روز بہ شود **روغن** کہ در التیام ناصور عدیل ندارد عدس مقشر کافور ہر دو مساوی گرفتہ صلایہ نمایند کہ سرمہ سا گردد بعدہ روغن گاو شہد خالص ہر دو مساوی مخلوط کردہ اندک اندک انداختہ صلایہ نمایند و بجھابر ابر کنار دشتی بستہ در سایہ خشک سازند و در شیشہ آتشی بطریق بالوجتر روغن بر آرند وقت حاجت در ناسور چکانند بعونہ تعالے ناسور کہنہ و جدید و نواصیر را بہ سازد نہایت مجرب است صدہا مریض باستعمال این صحت یافتہ اند **ایضاً** نافع زخم ناسور بیخ بسکھپرہ برگ حنا برگ فراش برگ نیب برگ نرمہ برگ جیت برگ کنارہ برگ ارنڈ رال ہر یکدو دام روغن کنجد آثار باید کہ بسکھپرہ را ریزہ ریزہ کردہ در روغن اندازند چون سیاہ شود از برگہا ٹکیہ کردہ اندازند و بسوزند و پارچہ بیز نمودہ رال انداختہ حل کردہ بکار برند **مرہم ناصور** مجرب حکیم شریف خان مرداسنگ نیلہ تھوتھہ ہر واحد یک تولہ کوفتہ بیختہ در روغن بز و اگر نباشد پیہ بز چہار وزن اجزا انداختہ بر آتش نرم بجوشانند تا روغن سرخ شود وقت حاجت بر زخم مالیدہ آتش نزد زخم دو سہ گھڑی دارند تا گرمی آتش بان رسد و در وقت خواب نیز گرمی آتش برسانند **مرہم کافوری** کہ بر پاے زنی تجربہ شدہ کہ چند جا ناصور داشت و از زانو تا انگشت پای تمام سوراخ بود و طرفہ وجع داشت و از مدت چہار سال بود موم سفید چہار جزو روغن سرشف چہار جزو بر آتش گداختہ کافور یک جزو سفیداب قلعی چہار جزو باریک سودہ داخل کردہ خوب حل نمایند و بعد دور شدن گرمی مرہم سفیدۂ تخم مرغ چہار جزو انداختہ خوب برہم زنند و استعمال کنند **مرہم** جہت ناصور و قروح فرسنہ مجرب دورپای شاہجہان پادشاہ قرحۂ خبیثہ از پنج سال بود از این مرہم در چند روز بہ شد مصطگی سہ مثقال کندر کف دریا ہر یک دو مثقال سفیداب یکمثقال صمغ عربی یک نیم مثقال ہمہ را باریک ساختہ بروغن گل و موم و سفیدۂ بیضہ مرہم ساختہ استعمال نمایند **مرہم اعلی** برای ناصور کہنہ و زخم آتشک و سرطان و بدور سولی و دیگر زخمہا و دملہای مہلک نفع کثیر دارد سیماب توتیای سبز شنگرف زنگار مرداسنگ پیاز برگ نیب سبز صد سوختہ موم سفید ہر یک چہار ماشہ روغن مادہ گاو پنج تولہ اول روغن را خوب گرم کردہ موم دران بگدازند بعدہ ہمہ ادویہ سائیدہ انداختہ خوب حل کنند **مرہم لسان الکلب** جہت ناصور مجرب حکیم ذکا اسد خان زبان سگ در ظرف سفال سوختہ یک عدد کتھہ توفل سوختہ ہر واحد دو درم خرمہرۂ زرد سوختہ چہار درم سائیدہ بروغن گاو کہنہ و موم سفید مرہم سازند و اگر درین لتہ حیض سوختہ اضافہ کنند قوی تر میشود و گاہی باضافہ نمودن جرم فلفل سوختہ امر نمودہ و بسیار نافع دیدہ **مرہم ناصور** کہ مکرر تجربہ حکیم مسطور رسیدہ کات سفید یک درم توتیای سبز چہار درم کافور نیم درم موم سفید ہشت درم روغن کنجد یازدہ مثقال بیضہ مرغ یک عدد اول برگ انجیر چہار عدد در روغن سوختہ دور سازند پس موم دران بگدازند پس ادویہ دیگر سائیدہ بیامیزند

و زردی بیضه حل کرده مرهم سازند **ایضاً** مجرب براے ناصور و زخم و مل سند در گنده بهروزه برگ نیب هر واحد یکدام موم سفید دو دام روغن کنجد ده دام اول
شلجم و پیاز هر واحد چهار دام در روغن بسوزند پس برگ نیب سوده بسوزند و صاف کرده باقی ادویه را در روغن اندازند هرگاه سیاه شود فرود آورده نگهدارند
اقوال حذاق مسیحی گوید که علاج ناصور مثل قرحه متعفنه باید کرد پس اولاً علاج بدوائی کنند که صلابت را بقوت قلع نماید و تنقیه و غسل چرک کند مثل آب خاکستر
بعده بدوائی منبت لحم بعد ازان بدوائی ملصق جلد بلحم و دمل و این اشیا ئیست که نه صلب باشند و نه رطب تا جلد را صلب نکنند پس بگوشت ملتصق نشود و این
دوا مرکب از پیه خنزیر کهنه و مرداسنگ و قلقطار و زیت کهنه چون بپزند جلد را صلب نکند و نه رطوبت افزاید **ایضاً** از ادویه که مثل انیست عسل مطبوخ است
چون تنها یا بدوای مجفف مثل صبر و مر و کندر و قنطوریون دقیق و بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنه با آن آمیخته استعمال کنند **شیخ** میفرماید که علاج
ناصورها و جلد هائیکه ملتصق نشود انیست که احکام و اصناف ناصورها سابق مذکور شده و اما آنچه از تدبیر سائل کردن زرداب و رطوبات فاسده ازان به
نصب یا بشگاف واجب بود آن نیز قبل ازان گفته شده و اما علاج خاص بناصورها آن نیز مختلف بود چه نواصیر یا تازه سهل است و یا کهنه که تجرف
خود در گوشت سخت غوص کرده باشد و این عسر العلاج است پس تدبیر یکه ازان درین چاره نیست آن گرفتن جمله تجرف او بقطع مستاصل از گرد اگرد است
با آله خراش یا غیر آن یا بداغ از آتش یا بدوا و این صعب شاق است خصوصاً چون در قرب عصب یا عضو شریف باشد و گاه مریض مائل تر باین
باشد که آن با وے باقی ماند و ازان مدارا کنند بسوے تکلیف علاج او و گاهی ممکن تر باشد به تجفیف و تاکل گوشت خبیث در داخل او و تجفیف
باقی گوشت مرده او و اندمال و بقاے ساکن تا مدت طویل بغیر آنکه اندمال تام باشد و کسیکه این اراده کند واجب است که تنقیه ناصور کنند
از گوشت خبیث که اندران ست بعده دران ادویه مجففه پر کنند و بگذارند که آن تنقیه کند تا وقتیکه خطا در استلا یا رطوبت مزاج یا وصول آب یا
اضطجاع مولم بران یا صدمه یا ضربه یا سرفه یا رعده واقع نشود و اما علاج قلع و استیصال او انیست باید دانست که خون خبیث عفن قدیم
باشد آنرا دواے نیست مگر قطع تجرف یا داغ او با آتش چنانچه مذکور شد مع شگاف ناصور کج ملتوی از منافذ او تا مذهب داغ و منفذ او و دریافت
گرد و مع تحرز و حذر تا داغ داده شود و قلع کند یا داغ با دویه حاده مثل نوشادر و زرنیخ و گوگرد و زنگار و سیماب برابر منجمله این همه سیماب را اقتل
کنند و بعد آن براده آهن و نصف آن اشخار و نصف آن آهک آمیزند و در دیگ که بران دیگ دیگر وصل کرده باشند تصعید آن نمایند یا در شیشه
مطین کرده در آتش نهند بطریقیکه اهل اشتغال باین باب آنرا میدانند پس مثل نمک صعود کند چون آنرا در ناصور نهند التهاب آرد و بسوزد گوشت جلد
شود پس آنرا بموچینه بگیرند و بیرون کنند و مداومت پر کردن عضو به روغن گاو ساعت بساعت نمایند براے تسکین درد بعد ازان معالجه او
بعلاج قروح کنند و اما در ناصور تازه سهل واجب است که اولاً بادویه قویه آنرا بشویند چون قطران و آب خاکستر ها و آب دریاے شور و آب
صابون که زرنیخ و نوشادر بدان آمیخته باشند و آب مصعد از زرنیخ و نوشادر هر دو خشک در قرع انبیق یا مبلول و تر بغیر سیلان و آبیکه دران
اشخار و کلس پوست بیضه و آهک جوشانیده باشند پس هرگاه پاک شود بران دواے تخم بید انجیر نهند و مرهم زرنیخ مذکور در غریب عجیب النفع
است و دواے قرطاسی جالینوس و ادویه مرکبه از زاج و قلقدیس و مس سوخته و زنگار و مانند آن و از قنطوریون چون ناصور را پر کنند به سازد و همچنین
از خربق چون ناصور را پر کنند و تا سه روز بگذارند به کند و همچنین زاج سوری و کذا عصاره قثاء الحمار و علک البطم یا عصاره بیخ مخروط یا زنگار و اشق
یا اشق و قلقدیس و زاج و قلقطار و صمغ بسرکه و یا بگیرند و بول طفل و در هاون از زیز هموارہ بسایند تا آنکه غلیظ گردد و خشک شود پس استعمال کنند و آنکه
اهل اسکندریه استعمال آن میکنند بیخ حرسا و زاج بریان و قلقطار و زنگار و شب هر واحد یک جزو ذراریح نیم جزو ازین ذرور یا مرهم سازند و یا
بسرکه آمیزند که دران ذراریح پخته باشند و گاهی ذراریح از نسخه حذف کرده میشود و گاهی با آن عسل می آمیزند و **ایضاً** بگیرند صبر و زنگار و مرداسنگ
و پوست بیضه اگر مکلس باشد قوی تر بود و باهم مخلوط سازند و ایضاً ادویه قویه که در علاج قروح عسر الاندمال ذکر کردیم پس هرگاه گوشت نیک ظاهر
شود ادویه منبت لحم استعمال کنند و اگر قریب او استخوان فاسد باشد واجب است که اصلاح و معالجه بعلاج او کنند و چون ببینند که رطوبات صدیدیه
کم شده یا بریم عود کرد علاج نفع کند **گیلانی** از بولس نقل کرده که اگر ناصور باستخوان منتهی گردد صحت او ممکن نیست بغیر استعمال آهن مگر آنکه زمانه بدان طول کرده باشد
پس استخوان ازان بیرون آرند یا قشر او دور کنند و اگر انتهاے ناصور تا استخوان رسد علاج آن بادویه کنند که غلظ آن ببرد و الصاق نماید و آنچه غلظ را دور کند

بیخ سعد و لیون است اگر جزو گرداو را نرم کنند و در ناصور داخل نمایند تا آنکه غلظ او را ببرد و ایضاً خرق سیاه چون در ناصور بقدر رود و یا سه روز بدارند غلظ او قطع کند و همچنین اگر در وی زیت بپزند و در ناصور ریزند یا سوری سوخته تنها چون باندک شراب ممزوج ریزند یا سوری بدو انکه قرقوما گویند مع آب و عسل و یا بگیرند اقلیمیا و زاج و قلقدیس و عس سوخته و صمغ هر واحد چهار درم قلقطار سه درم در بول طفل سرشته ازان فتیله سازند چون فتیله در ناصور نهند بران از خارج مغز نان مبلول در آب نهند و تبدیل آن کنند تا حرارت دو درم ازان برده و گوشت که سوخته باشد ساقط گردد **دوائیکه** ناصور گوش را نیز اصلاح نماید و هر قرحهٔ چرک ناک را پاک کند و گوشت فاسد را بخورد زنگار یک وقیه از زروت و اشق هر واحد نیم اوقیه همه را سائیده بسرکه سرشته استعمال کنند **دیگر** زم تر از اول موم و زیت و زنگار سوده آمیخته استعمال کنند **مرهم عجیب ملحم** هر قرحه که ابطا از التحام او عاجز آیند از فیلغریوس بگیرند آب زبیب ده درم خاکستر صنوبر هفت درم توبال آهن و مس پنجدرم مرده درم جاوشیر دو درم زراوند و کندر هر یک هفت درم اشق پنجدرم همه را باریک بسایند و اشق بجاوشیر حل کنند و همه را بیامیزند که این ناصورها را التحام نماید **عجیب دوای دیگر** بگیرند قلقدیس دو درم قلقطار و زنگار هر واحد یکدرم بصمغ دیگر یا اشق آمیخته استعمال کنند تا آنکه غلظ ناصور منقلع گردد پس علاج او بزنگار سوخته و عسل و چندان فتیله ساخته باید کرد پس هرگاه غلظ و درشتی ناصور پاک گردد دران وقت فتیله سفت ملحم استعمال کنند بگیرند صبر و مرداسنگ و خاکستر پوست بیضه سوخته مساوی و بآب سرشته فتیله سازند و در ناصور نهند **دیگر** بگیرند مر و صبر و کندر و پوست انار مساوی و بآب یا زهره بسرشند و ایضاً رب عوزه گوشت بر وی یا نیز چون ناصور بدان بشویند **رازی** گوید که این دوا ناصور را ملتحم سازد و دران گوشت برویاند عنزروت ده درم اشق دو درم کندر بارزد زنگار هر واحد یکدرم باریک بسایند و بعسل استعمال کنند که عجیب است و گفته که نواصیر و قروح عسر الاندمال را و آنکه در زوال و امید نبود باین دوا علاج کردم و در زمانی قلیل آنرا بیاخت و چیزی درین باب عدیل او نیست پس صواب آنست که بران اقتصار نمایند و از طب دیابس که گفته اند تکثیر نکنند **انطاکی** گوید که در قروح ناصوری و قرحه ساعیه ملاک امر درین همه شستن آنها بسرکه و عسل و شراب است و پرکردن خاکستر موی انسان و چوب انگور و کرنب و طرفا و بادام تلخ و سحیق بازنگ و قنطوریون دقیق هـ

قروح معروف بحراق

سببش خون غلیظ مختلط بسودای محترقه است که طبیعت آنرا از دهن عروق بسوی ظاهر بدن دفع کند بنا بر حدت و ایذای او عروق را و اعراض و علامتش که اولاً بثور بزرگ پیدا شود بعده ورم کند و منبسط شود و متقرح گردد و خشکریشه سیاه و خاکستری شکل خشکریشه داغ شود و اکثر حدوث آن در رخسار بود و بیشتر در جوانان و کسانیکه ادمان لحوم و حلویات و شراب کنند عارض شود **علاج** فصد سر رو کنند و اخراج خون بقدر قوت و احتیاج نمایند و هر صبح جلاب زعفران آلوی سیاه هر یک ده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم یا شربت عناب یا شربت اجاص یا شربت تمر هندی بیاشامند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و نخود و اسفاناخ خورند بعد ازان تنقیه بدن کنند بعد نضج طبوخ درقا ورد بمطبوخ افتیمون و غاریقون یا باین مطبوخ سنای مکی پنجدرم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک هفت درم مویز سرخ ده درم بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد بست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و دران خیار شنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده غاریقون نیمدرم سقمونیای مشوی نیمدانگ بران انداخته صبح بنوشند و در آخر روز از ماش مقشر مغز بادام و اسفاناخ و گوشت بچه مرغ ماکیان غذا سازند و بعد تنقیه هر روز ماء الجبن سه اوقیه بشکر یا ترنجبین یا بشربت دینار و سفوف سودا بنوشند و بعد تنقیه تامه بران زلو بچسپانند تا خون محترق که زیر جلد باقی بود آنرا استصاص نماید بعده مرهم سرخ معمول بمرداسنگ و زرد چوب و سرکه و زیت طلا کنند و برخی از علاج این در شوره شلیم نیز مسطور شده

قروح مولمه

که در جلد سر حادث شود و از شدت الم قرار و خواب امنع کند و آن در ابتدا بثور سرخ مفرطح مولم بود و بیلی البرا است سببش بخارات سوی غلیظ محترق است که زیر جلد جلل بالای قحف استقرار نماید و حجاب و جلد سر را بسوزد و پس الم مفرط آرد **علاج** هر صبح سکنجبین ساده ده درم و تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم با آب فواکه یا نقوع مشمش هر کدام که باشد سه اوقیه یا شربت تمر هندی یا نیلوفر و شربت عناب و سکنجبین ساده بنوشد و تخم خیارین یا بشیره تخم خرفه بنوشند و ماء الشعیر یا ماش مقشر و بادام و اسفاناخ غذا سازند و فصد سر رو کنند و خون بقدر احتیاج برآرند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و از برگ کاسنی کوفته بروغن گل حل کرده آرد جو و خطمی کوفته آمیخته بر سر ضماد سازند و اگر ازین فائده نشود بمرهم کافوری علاج کنند و طبری گوید که گاهی بران مرهم ابیض معمول بسفیداب و سفیدی بیضه می نهند

وصفت او اینست که بگیرند موم روغن بروغن گل واز آتش فرود آورده اندک سفیداب ارزیز مغسول بران اندازند وحرکت دهند تا منجمد گردد بعده در هاون انداخته سفیدی بیضه داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد و هرگاه سرد شود بر سر و جای ثبور طلا کنند تا آنکه ثبور نرم گردد رقیق آن نضج یابد در یم او با آهستگی خارج شود و آنچه نضج نیابد و جلد او سخت شود بشگافند تا بدان داخل او بکشاید و اگر فصل زمستان باشد از هوا محفوظ دارند بخوف تشنج و کز از و خوف این بهر آنست که در حجاب موضوع بر قحف خارج شده داخل شام علاج این قروح و ثبور رقفا بداغ واستیصال میکنند و از علامات مختصه او اینست که چون بکشاید مدام ترشح کند و مرهم را قبول نکند مگر بجهد و لهذا امر میکنند بتجدید مرهم بران در هر روز بدفعات بسیار و همچنین هر جراحت و خراج که در عصب و غشا باشد دائم ترشح کند و از اعراض این قروح است که چون مندمل شود ختم بزمانه دراز کند

لحم زائد بر جراحات وقروح

واین بسبب افراط در انبات لحم باشد و این انبات یا از فعل طبیعت بود بدون اعانت او از ادویه و تدابیر و یا از دفع مع اعانت فعل ادویه منبته و تدابیر و این آفت لا محاله فی نفسه مضر است پس احتیاج افتد در علاج این با دویه جالیه مجففه اگر لحم زائد در مسلک تکون بود و نبات قریب العهد بتکون باشد و اما اگر عهد تکون او بعید بود و گوشت خشک شود و بالای آن جسم صفاقی بجای جلد بروید ادویه مذکوره کفایت نکند بلکه می باید که قوت آن قوی تر از آنها باشد حتی که لحم زائد را بخورد و بوسیده کند و آنرا در گرداند و هر دوا که کمتر در سوزش باشد آن بهتر بود و واجب است که در ینجا توقع معونت طبیعت ندارند چنانکه در انبات لحم امید میدارند زیرا که او فعل طبیعی است و خوردن گوشتیکه طبیعت آنرا پیدا کرده بمعونت دوا بود فلهذا واجب است که اکثر تعویل بر دوا باشد و دوائیکه غلیظ تر و ثابت تر بود آن درین باب نافع تر باشد نه از جهت قوت که گاهی لطیف قوی تر بود بلکه ازین جهت که انفعال او از هوا و از اخلاط مزاج کم باشد و ثبات او بحاله بیشتر بود و این ادویه مثل قشور مس و صدف سوخته و هر دو نوع خار پشت بگوشت آنها سوخته لیکن خار پشت ها تنقیه اندک کنند و قبض لحم بیشتر نمایند از آنچه سزاوار است و قوی ترین چیزهائیکه مذکور شد زهره حجر مسمی اسیوس است و قوی تر ازین زاج سوری و دخی الذهب و قلقطار و زاج است و سوختن اینها قوت و لذع هر دو کم کند و لطافت آنها زیاده کند و زهره مس قوی است و مثل زنگار نیست و از چیزهائیکه گوشت زائد را خوب بخورد اشخار و زنگار است و بسیار باشد که گوشت زائد را تحلیل و لاغر کند اگر بران پارچه مبلول در آب دریای شور یا آبیکه دران نمک تلخ حل کرده باشند ببندند و بگیرند اشخار و آهک آب نارسیده و در هفت چند آن آب حل کرده بآفتاب تا یکهفته بدارند و در هر روز هر وقت بچوب برهم کنند تا آنکه غلیظ مثل گل گردد و ازان اقراص ساخته استعمال کنند و همچنین قرص بنطلوفس و مرهم اخضر عجیب است و دوای مرتب از قشور مس و دقاق کندر و جمیع ادویه معموله برای اربیان در امراض بینی صفت دوای خشک مجفف گوشت زائد بگیرند مرداسنگ و زنگار و قلقطار و چرک نقره مساوی طلا که گوشت افزون را بخورد بلا سوزش زرنیخ سرخ خربق سیاه هر یک پنج درم توبال مس ده درم همه را بروغن گل سائیده طلا کنند ایضاً که بجهت خوردن گوشت زائد مکرر بتجربه رسیده و درد کمتر آرد منقول از محبوب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده بر موضع چسپانند و بالای آن مرهم دیگر بگذارند

سقطه وضربه

سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنکه چیزی دیگر بران شخص افتد و این هر دو بفسخ و رض والم وایذا رسانند و اتصال استخوان و اغشیه و اعصاب و رگهای بزرگ متفرق گردانند و هر قدر که جسم بزرگتر باشد خطر شدید تر بود و لهذا اطفال و کذا مردم نحیف را ضرر و اذیت در سقطه چنان عارض نشود که بالغان و فربهان را عارض گردد و باعث نرمی اعضای اطفال و قبول او برای انفصال و برهنگی اعضای نحیفان و بسیار مردم از بلندی عظیم افتند و ایشان را از ان ضرر معتد به عارض نشود و گاهی ازان احتباس براز و بول عارض شود بسبب التوای امعاء و خروج بعض او از موضع او و بسبب آفت عارض بعضله حابس بول مثل فسخ والم مانع از استرخای آن برای مخرج بول و گاهی ازان خروج بول و براز بغیر اراده عارض شود اما خروج بول بسبب انقطاع عضله حابس بول یا عصب او و استرخای آن بود و اما خروج براز بسبب استرخای عضله و ضعف قوت امعا یا سقوط آن و عجز از امساک و بود و گاهی ازان نفخ شکم و شدت نفس و انقطاع آواز و کلام عارض شود و سبب این جمود خون در شکم است آنچه بهنگام انقطاع بعض عروق باطنی حاصل شود و گاهی ازان سقوط قوت عارض گردد و این را موت لازم شود و علامت این انقطاع کلام است و سرنگون کردن و ذهول نفس و عرق پیشانی و زردی یا سبزی چهره زیرا که این همه آفات تابع سقوط قوت بود و گاهی قی الدم با لینت طبع عارض شود و این قاتل است مگر آنکه با خون طعام قی کند یا ظاهر بدن او ورم کند لیکن اگر آن

ورم بباطن رجوع کند بسرعت ہلاک نماید و اگر با وجود این ریم قی کند فی الفور بمیرد و کسیکه بر صماخ او بیفتد و از ان خون بسیار سائل شود این مهلک بود و ہمچنین اگر آن از ضربه بران موضع عارض شود و شخصیکه بر سر خود ساقط گردد در اکثر آنرا سکته عارض شود و افضل تدبیر او درین هنگام حقنه است و موضع سقطه را الا بدلست که بسبب آن خون بسیار دفع شود و این را سر حی موضع او لازم بود و پس اگر این عارض نشود و بشبس عسر نفوذ مواد از ان عضو بسبب شدت استحصاف و بودن عضو عصبی باشد **علاج** اگر با سقطه یا ضربه چیزے از جراحت و نزف الدم وغیره نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از ادویه رادع مثل سغات و گل ارمنی و اقاقیا و برگ سرو و صبر و ماش مقشر کوفته بیخته با آب مورد ضماد کنند و اگر بسبب درد و ورم گرم و تپ پیدا شود بعد از فصد نیم ماشه مومیاے با آب گرم بخورند و یا ریوند چینی و فوه الصبغ و گل مختوم و لک مغسول همراه آب نقوع نخود بخورند و گاوزبان با شربت سیب و عناب و عرق گاوزبان نافع بود و اگر مزاج گرم باشد مومیای یک سرخ بدهند و اگر از ان تپ آید موقوف کرده گلقند در عرق عنب الثعلب مالیده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بدهند و دوا نیمگرم باید داد و گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی ماميثا صندل فوفل کوفته بیخته در روغن گل سرشته ضماد کنند و ماش و برنج و نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازند و از گوشت و شراب پرهیز نمایند مگر آنکه ضعف باشد آن وقت شوربا بے چوچه مرغ بماش مناسب بود و اگر سقطه یا ضربه بر سر رسد بعد از فصد تنقیه صفرا کنند بمسهل آن یا بماء الفواکه یا بجفته الیون و سرکه و گلاب در روغن گل بر سر بمالند و برگ مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند و بآن کے مشک و عود و طلا کنند و اگر بسبب ضربه نفث الدم حادث شود علاج نفث الدم کنند و اگر بر عضله واقع شود و آنرا فسخ عارض گردد در ابتدا بروادع مذکوره ضماد کنند بعده بدانچه محلل خون مرده محقق در غلل لیف باشد مثل نطول محلل معمول از بابونه و اکلیل و برزکتان و زوفاے خشک و شبت و برگ خطمی و پودینه و مرزنجوش و ضماد مرتب از آرد جو و زوفاے رطب مثل پودینه کوهی با پست جو کنند و اگر بر عصب واقع شود و آنرا رض عارض گردد بادویه مسکن درد و مرخی و محلل مثل خطمی بنفشه و اکلیل و مانند آن ضماد کنند و از بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل و شبت نطول نمایند و روغنهاے گرم مثل روغن شبت و زنبق و اقحوان و ناردین بمالند و اگر بر مفصل واقع شود و از ان وهن و رستے عارض گردد روغن گل بمالند و بران برگ مورد سوده بپاشند و بندش کنند و اگر درد نه مستر خی بود دبعمل آرند و پا بر ان حکی دنبه و خرما بر روکوفته نهاده بر بندند و اگر از ان التوای عصب و صلابت حادث شود و اخلیون یا مقل با آب گداخته و بیخ خطمی ضماد کنند و اگر درد بعد از ضربه و سقطه مزمن شود قدرے چونه قلعی با عسل و روغن کنجد خالص که تازه کشیده باشند حلکرده بران موضع ضماد کنند و در آفتاب خشک سازند که تکرار عمل ازاله درد میکند و مالیدن روغن دیودار اثری تمام دارد **ذکر ادویه مفرده** نافع ضربه و سقطه لک خام درخت پیپل با هموزن شکر سفید آمیخته خوردن مفید و صاحب تکمله نوشته که لک مذکور سه درم شب تر کرده صبح صاف نموده نوشیدن مزیل درد و آماس ضربه است **دیگر** براے ضربه کهنه گل سفید که اطفال بدان کتابت میکنند و آنرا کهری گویند دو درم در ربع رطل آب حل کرده بگذارند که ته نشین شود و آب صاف را بیاشامند **دیگر** براے کوفت اعضا بادنجان خام با شکر سرخ آمیخته بخورند و بیخ آن قدرے سائیده نوشیدن همین عمل کند و بقول اهل بنگاله بادنجان درست در زیر آتش نهند که نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند و مقدار دو سه توله آب آنرا گرفته یک توله قند سیاه داخل کرده بنوشند نیمگرم و تا دو سه روز بعمل آرند که جهت ضربه و سقطه که بر سینه و پشت و سائر اعضا رسد حکم تریاق دارد **دیگر** شب یمانی بریان سه درم سوده با شکر دوازده درم آمیخته سه خوراک سازند که حکم مومیائی دارد و گویند که قصب طباشیر سمت گرفته سوخته بقدر ۲ ماشه با شکر در صورت حرارت و با عسل در برودت خوردن انفع از مومیائی است و فقرالیهود از نیم ماشه تا یک ماشه خوردن کار مومیائی میکند **دیگر** شاخ گوزن با آب سوده قدرے بنوشانند و اگر ضربه کهنه باشد بجیباید یک دام نیم کوفته در هفت دام آب شب بخیسانند صبح صاف نموده بنوشند غذا نان گندم چرب بے نمک تا سه روز بعمل آرند **دیگر** نافع ضربه و سقطه برگ پیپل بست و یک عدد سائیده با نیم چند قند سیاه آمیخته حبها سازند و هفت خوراک نمایند **دیگر** که نفع عظیم دهد و درد بالکل زائل گرداند نمک شش ماشه سوده شکر سفید مساوی آمیخته بخورانند **دیگر** مجرب حکیم علی خان سوده را بار وغن بر آتش نرم نهاده بمالند که مثل مرهم شود بر ضربه و سقطه گرم گرم بندند که الم بر طرف میشود **دیگر** از بیاض استاد مرحوم گوشت تازه که بعد ذبح فی الفور گرفته باشند نیم کوفته زردچوب آمیخته برتابه آهنی از یک طرف نیم بریان کرده از طرف خام بالاے ضربه بندند روز دوم و سوم از آرد مونگ حلوا پخته نیمگرم بندند و گویند که طحلب یا گوسفند را نیم کرده در پارچه باریک و پوٹلی نیم نیم پاؤ بسته برتابه گرم گذارند و تکمید سازند که در تسکین درد مجرب است **دیگر** نمک سانبهر پاؤ آثار نیم کوفته در خریطه

تخلخل بندند در روغن زرد یک چھٹانک در ظرف مسی کرده بر آتش زکال گذارند و خریطۂ نمک را در ان گرم کرده تکمید سازند نہایت نافع است و درد فع اوجاع یکی
و تحلیل اورام بار و نیز سریع النفع است و اگر ماش شل حیلہ پختہ بدان تکمید کنند نیز مفید است **دیگر** کہ ضربہ و موچ و کجی استخوان را اگرچہ کہنہ باشد نفع دہد کھلی تل باریک
سوده در آب بپزند تا بقوام شہد آید بر پارچۂ سفت طلا کرده بر عضو بپیچند **ذکر ادویۂ مرکبہ** کہ مفید سقطہ و ضربہ است **بخور** کہ برای ضربہ و موچ تازہ و کہنہ
بی نظیر و حکم اکسیر دارد و معمول زنجبیل و کیلہ ہر واحد دو عدد ریزہ ریزہ کرده اشنہ دو دام در آوند گلی با یک آثار آب دہن از سر پوش بند کرده جوش دہند
چون سوم حصہ آب بماند اول بخور گیرند بعده از ان آب شستہ تفل دو اسائیده نیم گرم بندند در سہ روز شفای کلی حاصل شود **حب** کہ آنرا چور گولی گویند
و در دفع درد ضربہ و سقطہ مستعمل سارقان است پھکر مول بیج خراسانی زرد چوب ہالون لوٹہ بھی بیده لکڑی ہر یک یک درم قند سیاہ شش درم
مقدار کنار دشتی حب بستہ یکی بخورند دیکی بروغن کنجد طلا کنند و در نسخۂ حکیم عاید قسط تلخ قرفہ لودھ عوض بیج بھی و بیده لکڑی است وزن ہمہ مساوی است
و قند سیاہ کہنہ برابر ہمہ و گفتہ کہ اگر بعد ضماد آن تکمید بران موضع بپاچیک دشتی کنند قوی الاثر و سریع العمل گردد و من در الام و اوجاع این را آزموده م
و دران تریاق یافتم و بعضی گویند کہ اگر لودھ پٹھانی مال کنگنی گیرو سلیخہ صابون ہر واحد یک درم صبر یک نیم درم در نسخۂ اول افزوده وقت حاجت سائیده
نیم گرم ضماد سازند نافع تر باشد **نوع دیگر** کہ بہت ضربہ و سقطہ آب حیات است ہالون ہلدی دار ہلد پھکر مول کلیٹھی لودھ پٹھانی ہر یک یک دام نسوت
نیم دام کوفتہ بیختہ با آب حیا بقدر کنار دشتی سازند یک حب صبح در حلوا پیچیده بخورند و یک حب وقت شام بہمین دستور بخورند وقت شب کچلہ را
در آب تر نموده بسایند و ہمان حب را بآن سوده ضماد نمایند شفای کلی حاصل شود **حب** کہ برائے ضربہ دوا بہم بسیار مفید است گندم را چندان
بسوزند کہ خاکستر نشود و خام ہم نماند در برابر آن قند سیاہ آمیختہ خوب بکوبند و اندکی روغن زرد آمیزند خوراک از یک تولہ تا یک نیم تولہ در خوردن ڈو
سہ روز درد کوفت بالکل دور میشود و این دوا را مومیائی ہندی نامند و صاحب تکملہ نوشتہ کہ قدرے زنجبیل و ہلدی درین زیاده کنند کہ حکم مومیائی
دارد **ایضاً** کہ ضربہ و سقطہ و درد کمر و بندگاه را مجرب است گوند سیجنہ را در روغن گاؤ بریان ساختہ قدرے سونٹھ و ہلدی افزوده با قند سیاہ
کوفتہ سہ چہار درم بخورند **و ایکہ** برائے ضربہ معمول است لک مغسول مصطکی لودھ ریوند چینی ہر یک دو ماشہ کوفتہ بیختہ بزردی بیضۂ مرغ نیم برشت آمیختہ
بخورند **ایضاً** مومیائی کانی یک ماشہ در قدری شکر و روغن زرد آمیختہ بلیسند و بدن را بجامہ پوشیده دارند و در مکان گرم بخوابند عرق آمده
زوال درد ضربہ بتمامہ خواہد شد و بجاے ضرب زرد چوب بر روغن شیرین حل کرده بمالند و آب سرد ننماید داد و اگر در ضربہ کہنہ تقاطر بول باشد اطریفل
بخورند و از ترشی پرہیز نمایند و زرد چوب مغاث بغدادی آرد مونگ بشیر گاو پختہ ضماد کنند و گاہی در ضربۂ مفصل صبر زرد بجاے زرد چوب کرده شود
ایضاً برائے ضربہ و خون منجمد پھٹکری یک ماشہ سوده بروغن زرد چہار تولہ بریان نمایند چون پھٹکری در تہ روغن منجمد شود روغن بالا گرفتہ سیده
و شکر آمیختہ حلوا سازند و بخورند و از ہمان حلوا یک حب بستہ پھٹکری مذکور دران نہاده بخورند تا سہ روز بہتر از مومیائی نوشتہ اند **و ایکہ** از مجربات
حکیم علی است ریوند چینی حنا خطمی زرد چوب شل غبار سوده بر عضویکہ کوفت یافتہ باشد بربندند بسیار نافع است و اگر جراحات رطبہ بربندند
بزودی خشک کند **ایضاً** کہ برائے تسکین درد ضربہ مجرب قند سیاہ و سفیدی بیضہ یا قدری آہک ضماد کنند و اگر زفت رومی گل خیرو فلفل سیاہ با آب
سائیده ضماد سازند درد ضربہ و موچ را ہم فرو نشانند **ایضاً** کہ در سینہ و پہلو و دیگر جا کہ بسبب ضربہ و سقطہ باشد از مجربات والد مرحوم است کچلہ را با آب
بر سنگ بسایند و بر کنارۂ کٹورہ جمع نموده باشند و برابر آن ایلوه سائیده آمیختہ بر آتش بپزند چون شل حریرہ شود اندکی سرکہ آمیختہ نیم گرم طلا کنند
ایضاً برای درد استخوان وغیرہ بیج موصلی سیاہ بیده لکڑی ہمہ اجزا برابر کوفتہ بیختہ وقت حاجت در آب حل کرده نیم گرم لیپ کنند و اگر ہلدی و صابون برابر
با آب پختہ لیپ کنند دیا بھی نیز افزایند درد ضربہ را نافع بود **ایضاً** کہ ضربہ و سقطہ را مفید و عضو خشک شده را بہیئت اصلی باز آرد مغز تخم بید انجیر و کنجد سیاہ ہر واحد
سائیده بس بروغن آمیختہ ضماد کنند و در نسخۂ دیگر برگ سیجنہ عوض تخم بید انجیر است و نوشتہ کہ ہر دو برابر سائیده طلا کرده در آفتاب نشینند **ایضاً** زرد چوب آہک
در سرکہ سوده نیم گرم ضماد کنند **روغن دیودار** کہ اطبای ہند پیلا تیل گویند تالیف حکیم علی برای ضربہ و سقطہ و فالج و اندمال جراحات بی نظیر است بگیرند زرد چوب
و چوب دیودار اصل السوس و دار بلید و دوده سقف کسیکہ نخود بریان سیکند ہر یک سہ تولہ باہم آمیختہ با آب خوب بکول کنند تا منحل شود بعد از ان در دیگ سہ نیم رطل آب
با تش ملائم بجوشانند تا سوم حصۂ آب بماند تفل آن از کف گیر گرفتہ بیرون آرند و دیگ شود بر آتش باشد و آن ثفل بر آورده را در پارچہ نموده در ہمان دیگ بفشارند چون ہیچ مائیت

ور ثفل نماند و ور کنند پس روغن کنجد هشتاد توله داخل کرده بآتش ملائم که تیز از اول باشد بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند و در آخر احتیاط کنند که روغن
نسوزد و اگر اندکی آب بماند و جای سرد گذاشته روغن صاف از بالا بردارند و آب که در ته دیگ ماند دور کنند صواب باشد و قوت این روغن تا یک سال ماند و برای
درد مفاصل و دردهای کهنه اگر پانزده مثقال موچرس و پنج مثقال بهروزه براجزای خمسهٔ مذکوره اضافه کنند بهتر بود **سفوف** برای ضربه از بیاض والد مرحوم
گندم بریان و هلدی هر دو سوده شکر تری برابر هر دو آمیخته چند روز نهار بخورند **ضماد** جهت ورم حار ملتهب که در مفاصل بسبب ضربه و سقطه بهم رسد و ضربان نماید آرد جو
پانزده جزو کوکنار مع تخم ده جزو تخم خطمی هفت جزو بنفشه مونگ گل سرخ اصل السوس نیلوفر هر واحد پنج جزو عدس مقشر سه جزو طباشیر دو جزو زعفران نیم جزو
کوفته بیخته با روغن گل آمیخته ضماد نمایند **ایضاً** مجرب حکیم علی جهت ضربه و سقطه بعد از فصد بکار آید میده چوب گل ارمنی زرد چوب دیودار گل خطمی آرد مونگ
برگ حنا ریوند خطائی هریک دو توله کوفته بیخته بآب و روغن گل یا کنجد بپزند هرگاه مانند حلوا شود بدان تکمید نموده ضماد کنند و ببندند **ضماد** که برای ضربه
کر بعمل آمده زرد چوب هفت ماشه میده لکڑی شش ماشه سنگ بغدادی پنج ماشه کوفته بیخته در روغن کنجد حل نموده نیمگرم ضماد نمایند و گاهی صبر
و ہالون و مصطکی نیز اضافه نموده میشود **ایضاً** مسکن درد ضربه و سقطه میده لکڑی آمله منقی زرد چوبه هریک یک توله نیل بڑی مصطکی هریک شش ماشه
افیون سه ماشه ادویه کوفته بیخته بآب ادرک سرشته گرم نموده ضماد نمایند و اگر ضربه باستخوان رسیده باشد قدرے سفیدی تخم مرغ اضافه نموده بر پارچه
کرپاس پهن کرده بر عضو مکسور بپیچند و براطراف آن چوبهای راست باریک مستحکم ببندند و به هفته یک بار واکنند و تجدید نمایند و در سائر اوقات روغن کنجد
بر عضو می چکانیده باشند و اگر درد شدید باشد قدرے دوده سقف مطبخ یا خانهٔ بطریق جوشانده نیز اضافه نمایند **ایضاً** که همان نفع دارد میده لکڑی ہالون
زرد چوبه بچی قند سیاه کهنه از هریک درمی زم بآب سوده گرم کرده ضماد نمایند و گاهی درین نسخه نے که بهندی چورموند نامند قدرے سلاجیت که
عرق الجبال است داخل کرده میشود و در نسخهٔ دیگر کنجد سیاه عوض قند سیاه است و زنجبیل زیاده **ضماد** که بجهت ضربه و سقطه از بیاض حکیم نافع خان
منقول گل بنفشه گل خطمی سفید گل بابونه اکلیل الملک گل سرخ عنب الثعلب امیران چینی موسیالی کافی حلبه تخم کتان شحم قادندی هریک دو
توله سریش کاهی چهار توله بیخ لفاح نعناع زرد چوب میده چوب آرد مونگ آرد باقلا هریک نیم پاؤ و زرده تخم مرغ ده عدد **ایضاً** زفت
رومی آنبه هلدی زرد چوبه میده لکڑی کنجد سیاه هریک دو توله **ایضاً** آرد مونگ آرد باقلا هریک نیم پاؤ میده لکڑی چهار توله زرد چوبه دو توله
سونٹھ یک درم موسیالی کافی دو ماشه گل خطمی سفید دو درم روغن گل چهار توله زرده تخم مرغ ده عدد **ضماد** جهت ضربه و سقطه صبر مصطکی کندر مرکی
هریک یک دام صابون ولایتی نیم پاؤ صابون را در شراب دوآتشه بپزند تا مثل مرهم شود پس ادویه سوده انداخته ضماد سازند **ایضاً** میده آمله
زرد چوب تخم پنواڑ ہالون ایلوه صابون خشت کهنه برابر کوفته در آب سائیده روغن کنجد آمیخته نیمگرم نموده ضماد نمایند **طلا** سنگ گل ارمنی
هریک ده درم صبر مرکی هریک یک نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته ضماد کنند و در نسخهٔ دیگر ماش مقشر عوض سنگ است و اقاقیا سه درم بجای
مرکی و وزن صبر نیز سه درم و بآب مورد ضماد کردن **کماد** معمول برای درد و ورم که از ضربه بهم رسد و مثل گره بسته باشد مغز نارجیل کهنه بگویند و چهارم
حصهٔ آن زرد چوب باریک سوده آمیزند و برابر هر دو موم بگیرند و دو پوٹلی بسته در ظرفے بر آتش گرم کرده تا دو سه گھڑی سینک دهند بعده
پوٹلی را وا کرده نیمگرم بالاے آماس بربندند و فردا دور کنند و عمل دو سه روز صحت کلی میشود و راقم درین کماد تخم تاتوره سائیده برابر نارجیل
آمیخته در رفع درد بے نظیر یافته و گاهی درین کنجد سیاه یک توله افیون یک ماشه عوض تخم تاتوره آمیخته میشود **نوع دیگر** برای درد ضربهٔ کهنه و نرم
کردن عضو مضروب کهنه که سخت شده باشد مجرب است زرد چوب دار هلد میده چوب هر واحد یک دام میدهٔ گندم سه دام بچی یک ماشه روغن کنجد
چهار دام و در نسخهٔ دیگر وزن هلدی و میده چوب و میدهٔ گندم هریک چهٹانک و بچی نیم دام در روغن کنجد نیم پاؤ است و دار هلد مطروح میدهٔ گندم را
در روغن بریان کنند و دیگر ادویه جدا جدا باریک ساخته اول بچی بعده میده چوب و عقب آن هلدی انداخته آب اندازند و بپزند تا آب جذب شود
و روغن بگدازد پس گرما گرم سینک دهند پس بربندند و در تکملهٔ هندی ہالون عوض بچی مرقوم است **نوع دیگر** دار هلد چوب میده بچی هریک
دو جزو سائیده میدهٔ گندم سه جزو قند سیاه یک جزو سفیدی تخم مرغ در روغن کتان آمیخته لوئی ساخته تکمید کنند **نوع دیگر** نافع ضربه و سقطه
دموچ موم زرد ریزه ریزه کرده کنجد سیاه نیم کوفته مال کنگنی برادهٔ خشت زرد نارجیل کهنه میدهٔ چوب باریک سائیده هر واحد سه توله نمک شور

شش تولہ در پارچۂ باریک پوٹلی بستہ بر تابہ گرم کردہ تکمید نمایند **مطبوخ** کہ صاحب ضربہ وسقطہ را مناسب است ریوند چینی نیم درم دال نخود ماش یکدرم عنب الثعلب گاوزبان ہرکدام سہ درم بجوشانند و بقند سفید شیرین ساختہ بدہند **معجون ہندی** بجہت ضربہ قدیم وجدید مفید است زرد چوبہ دو دام بجیسار نیم دام شکر سرخ چہار دام شیر مادہ گاو یک آثار یا دو بالا شیر را بجوشانند چندانکہ غلیظ شود ادویہ را کوفتہ بیختہ بیامیزند خوراک نیم دام و در نسخۂ دیگر اشنجار عوض بجیسار است

اقوال حکما ابن الیاس گوید کہ اگر با ضربہ ورم باشد بعد فصد واخراج خون بحسب قوت وسن و فصل صبح جلاب عناب دہ عدد با شکر سفید دہ درم بنوشند و یا مومیائی نیم درم با آب گرم بخورند و یا فوہ و گل مختوم و لک منقی ہر واحد نیم درم در نقوع نخود بدہند و اگر سقطہ و ضربہ بر سر افتد فصد سر رو کنند و صبح جلاب بنفشہ پنجدرم عناب دہ عدد و شکر سفید یا ترنجبین دہ درم بدہند و غذا مزورۂ ماش مقشر بمغز بادام و اسفاناخ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکہ یا بنقوع مشمش مع فلوس خیارشنبر یا شیرخشت و ترنجبین ہر واحد دہ درم نمایند و قصب الذریرہ و برگ مورد سودہ بشراب قابض آمیختہ بر سر ضماد کنند و اگر ضربہ بر سینہ و شکم واقع شود و نزف الدم و نفث آن حادث گردد قرص کہربا یا قرص گلنار یا قرص طباشیر قابض ہرکدام کہ باشد یک مثقال سودہ بشربت حب الآس یا رب سفرجل ہرچہ حاضر بود دہ درم آمیختہ بدہند و یا بگیرند گلنار و دم الاخوین و گل ارمنی ہر واحد یکدرم و کوفتہ بحریرہ بیختہ با نقوع عدس دہند و اگر بر مفصل واقع شود و آنرا وہنی یا دنی عارض گردد صبح جلاب اصل السوس مقشر کوفتہ سہ درم و گلقند شکری دہ درم بنوشانند و غذا مزورۂ نخود و مغز بادام دہند **نجندی** گوید کہ اگر با ضربہ وسقطہ ورم باشد فصد کنند و شربت عناب با نیم درم مومیائی معدنی بدہند و این سفوف آنرا نفع کند مومیائی معدنی فوہ گل مختوم لک مغسول ہر یک نیم درم با نقوع نخود بخورند **دیگر** ریوند چینی مومیائی ہر یک نیم درم گاوزبان یکدرم سائیدہ با جلاب بدہند و اگر قبض باشد تلیین طبیعت نمایند **گیلانی** گوید کہ در تدبیر ضربہ وسقطہ استعمال چہار امر واجب است یکی امالۂ مادہ ازان بسوی جہت دیگر یا باستفراغ چنانچہ از فصد و حجامت بشرط و تلیین طبیعت بحقنہ ہائے لینہ یا بشرب دوای مسہل و یا بغیر استفراغ مثل محاجم بغیر شرط دوم استعمال چیزیکہ تسکین سوء مزاج کند بدانچہ مخصوص او بود شرباً و ضماداً سوم تخفیف غذا و اجتناب از گوشت مگر بضرورت خوف ضعف و شراب شیرین تا ورم نیارد چہارم کشیدن مادہ باقی نفس عضو بزلو یا باستعمال محللات بعدہ اگر مانعے از فصد باشد مثل نزف الدم وغیرہ بر نقرہ یا قفا و کاہل و ساقین حجامت نمایند و اگر از اخراج خون مانعے باشد محاجم بر جہت مقابل موضع الم برائے جذب مادہ نہند و شرط نزنند و اگر طبع قبض باشد تلیین بما الفواکہ مثل ترنجبین و بنفشہ و آلو بخارا و خیارشنبر وغیرہ کنند و یا حقنۂ لین بعمل آرند خاصۃً اگر الم بمعدہ یا بموضعے دیگر قریب شکم واقع شود و انچہ مطفی و مقوی باشد بنوشانند اگر حرارت والتہاب نباشد ہر روز چہار اوقیہ آب بقول مثل کاسنی و عنب الثعلب و کاکنج بفلوس خیارشنبر پنجدرم و دو دانگ صبر و زعفران بنوشند و اگر حرارت شدید باشد بر آب عنب الثعلب و خیارشنبر اقتصار نمایند و غذا آش جو و اسفاناخ و چقندر و کدو بروغن بادام سازند و بہترین چیزہا کہ برای تسکین درد ضربہ وسقطہ دادہ میشود تریاق فاروق است فی الفور بدہند اگر استطاعت بود و مانعے ازان نباشد پس اگر تریاق دہند و خصوصاً در گلاب حل کردہ و جائے ضربہ ہنوز گرم بود و سرد نشدہ باشد الم و وجع اصلا یافتہ نشود خصوصاً اگر بعد آن روغن دیودار و مرہم جدوار بمالند و این عمل را بکار بردیم چون اکبر بادشاہ از اسپ بر زمین بسیار سنگریزہ ہا افتاد و در چہرہ و سر انشقاق عظیم شد و بعد تدبیر مذکور درد و ورم یافتہ نشد و نہ رنگ متغیر گردید و این تدبیر را در ضربۂ عظیمہ و غیر آن تجربہ کردیم و روغن گل بامغات سخن مشد و عضو مسکن وجع است و اہل ہند را عادتی ست کہ بدان انتفاع بین می یابند و آن اینست کہ چون مثل ضربہ وسقطہ بر جائی از بدن واقع شود فی الفور آن موضع را بلا توقف بخرقۂ محکم مے بندند و آب سرد بران میریزند و آن عضو را در آب سرد می نہند و ہر قدر کہ آب سرد باشد و این عمل را طول دہند بہتر باشد و این عمل از ورم و وجع بالکل ایشان را نگاہ میدارد و من با این عمل نوشانیدن اندکے از تریاق فاروق در گلاب یا آب سرد حل کردہ اضافہ می نمایم **شیخ** مینویسد کہ چون عصب کوفتہ شود و ہیجا گردد و با آن جراحت و آماس ہنوز نباشد بچیزیکہ جراحت را بکشاید مثل آب خاکستر و مانند آن علاج نشاید کرد بلکہ علاج او بمسکنات درد باید کرد و لہذا واجب است کہ بر عضو روغنہای محلل و مرخی گرم کردہ متصل بریزند یا خرقہ بدان آلودہ بر نہند و از روغنہا سے فاضلہ درین روغن شبت و روغن اقحوان و روغن سداب است و ہمچنین ضمادات موافقہ برائے آن خطمی را چون بکوبند و بر عصب کوفتہ نہند عجیب است و گوشت صدف نہادن نیز عجیب النفع است و گلی از بلبوس ہم را علاج میکنند و اگر با کوفتگی ورم باشد پس تدبیر در تسکین درد ادا اینست کہ عقید انگور بشراب واندک سرکہ و زیت

بقدر حاجت آمیزند و باعتدال گرم کردہ دران پشم پارۂ چرک آلود خصوصاً صوف زوفای رطب ترکردہ بران موضع نہند و اگر این الم در مفاصل باشد آن تسکین درد
اولی بود و دوا را قوی تر گردانند و چیزیکہ نضج و تحلیل نماید مرکب سازند لیکن با قبض معتدل تا بدان مقابلہ ورم کند و دران زیادتی نکنند و در وجع و ورم نگاہ کنند
و انچہ در اہتمام شدید تر باشد فصد آن نمایند و اگر ورم نباشد بشگافند و ادویۂ قویہ مثل آب خاکستر و سرکہ و شراب تیز استعمال کنند و اگر مدت ورم طول کردہ باشد دوا
را قوی سازند و تحلیل او شدید تر باشد و دران البتہ قبض نباشد خصوص و اقوی دوی مرتب با آب خاکستر و انچہ از چرک حمام سازند و اما اگر در جلد جراحت نیز باشد احتیاج
بدوائے افتد کہ دران تجفیف قوی و جمع و تشدید بود کہ بدان اجزائے کوفتہ را ضم نماید و جراحت را قطع کند و اگر جلد را چیزے از کوفتگی و جراحت نرسد اضمدۂ
مرتب از مثل آرد باقلا و سرکہ و عسل استعمال کنند و این دوا نکوست و اگر ارادہ کنند کہ در تجفیف قوی تر گردد اندران آرد کرسنہ داخل کنند و اگر قوی تر ازین
خواہند دران بیخ سوسن افزایند و اگر جراحت قابل التفات نباشد علاج عصب بدوائے مانع ورم او کنند و بدان اشتغال نباید کرد و گوشت صدف
عجیب است و گاہے علاج بقیر و طلی از لیخ کنند و نماد بکند روم عام النفع در ہر دو حال ست و اگر با ہر دو امر درد شدید باشد باید کہ با ادویۂ زفت مخلوط سازند و
گرم کردہ ضماد کنند و واجب است کہ در بیجا شدن عصب از آب حذر کنند و نہ گرم و نہ سرد نزدیک او برند بلکہ روغنہائیکہ دران قوت ریاحین لطیفۂ
قابضہ باشد و افادیہ کہ باین حال بود استعمال کنند و اگر صلابت عصب والتوائے او عارض شود و این اکثر از ضربہ یا سقطہ حادث گردد و چون غمز کنند
با آن حذر محسوس گردد و علاج صلابت عصب قریب از علاج اورام صلبہ و دبیلات است و در ادویۂ مفردہ و در قرابادین ادویہ بقدر احتیاج ذکر
کردہ شد و انچہ درینجا مذکور میشود ادویۂ مجرب درین باب است از انجملہ خفیف مثل اینست کہ بگیرند مقل الیہود دہ درم و در آب ترکردہ حل نمایند و برابر
آن بیخ خطمی باریک سودہ بسرشند و ضماد کنند و ہمچنین بیخ سوسن بعقید انگور سرشتہ و ایضاً اشق و بارزد و فرفیون بدردی زیت سرشتہ و ایضاً تخم کنوچہ کوفتہ
بمیفختج ضماد کنند و ایضاً اخلیون با نیم وزن آن سرگین بز سرشتہ نہایت نافع است **سویدی** گوید کہ ضماد روغن زنبق و موم زرد و کذا روغن نرگس و موم
زرد و کذا روغن گل حنا بموم زرد برائے درد عصب مجرب من است و ضماد پیاز نرگس و کذا حب الغار بشراب و کذا قنطوریون غلیظ و کذا قصب فارسی
بسرکہ سرشتہ و کذا الکفری کہ آن پوست طلع نخل است و کذا اصابع صفر و کذا دردی زیت و کذا روغن نسرین و موم زرد و کذا انفحاح اذخر در روغن آن
و کذا خطمی بشراب پختہ و کذا زرنب و مالیدن و خوردن روغن کنجد و اکل و ضماد صعتر و کذا ادرونج و کذا غاریقون و کذا قردمانا و کذا قنطوریون دقیق
و کذا اسطوخودوس و کذا مغز حب صنوبر کبار ہر واحد نافع درد عصب بارد است **ایضاً** او گوید کہ الیہ را بشگافتہ بر آتش گرم کردہ بر عصب صلیب
دو ساعت بربندند بعدہ بکشایند و بر آتش گرم کردہ باز بندند تا دو ساعت و ہمچنین در روز و شب بتکرار عمل نمایند تا سہ روز متواتر این عمل کنند پس
صلابت عصب را بہ کند و مجرب من است و کذا زوفای رطب ورم عصب را مجرب و ضماد کنجد مع پوست و کذا طبیخ شجراہ و کذا حب البان و کذا تخم بید انجیر
و روغن آن و کذا اخانۂ زنبور عسل و کذا اکلیل الملک و کذا پیاز نرگس و کذا روغن زنبق و موم و کذا گل سوسن بروغن آن سرشتہ و کذا روغن سوسن سفید
و کذا بیخ آن و کذا اشق و کذا روغن قثاء الحمار و کذا بیہ بزد فراسیون سودہ آمیختہ و کذا روغن تخم قنب و کذا مغاث و کذا فرفیون مخلوط بموم روغن و کذا
مقل ازرق و کذا روغن خیرے زرد و موم زرد و کذا روغن جوز کہنہ و کذا زوفائے رطب و کذا صدف مع لحم او کوفتہ ضماد کنند و کذا ایل ہندی
بعسل و کذا اغبار آسیا و کذا اجا و شیر و اکل و ضماد مخ و کذا اسکہ و کذا اجوز بوا ہر واحد نافع صلابت عصب است **و ضماد** نمک و آرد گندم و عسل و کذا
بورق و زیت و موم و کذا تخم انجرہ بنمک و کذا بسفایج و کذا برگ فنجنکشت یا تخم آن و کذا مرزنجوش و موم و روغن بان و کذا پیاز بلبوس و کذا اسپغول
کوفتہ و کذا روغن قسط و کذا بزرکتان و کذا بنفشہ و کذا قصب الزریرہ بسرکہ و کذا اقحوان و شرب و ضماد تخم انجرہ و کذا مغز جوز و عسل و کذا مغاث
و شرب جنطیانا بشراب خوشبو و بستن صفحۂ ارزیز بخرقہ پیچیدہ ہر واحد نافع التوائے عصب است **و شرب و ضماد** راسن بعسل و کذا کمادریوس
و کذا زراوند مدحرج و کذا لسان العصافیر و کذا قردمانا و کذا اسیر و کذا اسقل ازرق و کذا ابہل و ضماد برگ نمام و کذا وج کوفتہ پختہ و کذا ریوند
و کذا افرسیون و پیہ ماکیان و کذا بلبوس و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زردہ بیضۂ نیمبرشت و کذا جنطیانا و کذا امرو زوفائے رطب در سرکہ حل کردہ و کذا
مصطکی بروغن گل و کذا مغاث و کذا بیخ خطمی یا تخم آن بشراب پختہ و کذا آرد ماش باب مورد سرشتہ و کذا شونیز و کذا ایرسا کوفتہ و پختہ و کذا
قصب الزریرہ و کذا قسط و کذا برگ کبر و [illegible] و کذا اقحوان و شرب طبیخ پودینۂ نہری و کذا حلتیت بآب خاکستر چوب انگور و کذا قیصوم مطبوخ بآب و کذا خس درم

در سه هفته بیمر شت تا سه روز و کذا کاسنی وحشی تنها یا با همچند آن دو قوه و کذا بیخ اذخر دو مثقال با یکدرم فلفل و کذا اشترکیبر هر روز دو درم بشراب بهر واحد نافع مشدخ عضله و رض آنست ۱۲

علاج مسیوط یعنی مضروب بسیاط

اگر کسی را تازیانه یا بچوب زده باشند باید که اعضای او را بمالند و خرقه کتان بگلاب و آب سرد تر کرده نهند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و مرهم سفیداب بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند و قتیکه بازکرده باشند گرم گرم بر موضع ضربه نهند و بگذارند تا خشک شود و تا روز دیگر بر ندارند و اگر سفال نو کوفته بیخته یا خاکستر گلخن اول بپاشند پس پوست در پوشند بهتر بود و طعام نخود آب زنخود مقشر پخته و لوبیای سرخ مقشر خورند و اگر فصل گرما بود و مزاج گرم باشد طعام قلیه کدو و ماش مقشر و برگ چقندر و کاهو دهند و کحل و ریوند چینی برابر هر دو از یکدرم تا یک مثقال با جلاب بدهند و چون خون زیر جلد محتقن شود و بمیرد ترب بمغز نان سحق کنند و گرم کرده ضماد نمایند ۱۲

کسر عظم

یعنی شکستن استخوان و شکستگی آن بنظر در آید اگر عظم متفرق باشد حتی که بعض اجزای او بسوی داخل رود و بعضی بسوی خارج بر آید و اگر کسر عظیم نباشد حتی که اجزای استخوان از یکدیگر اندک جدا شده باشند آن بلمس دریافت گردد چون دست بر انجا مالند بلندی و پستی در استخوان معلوم شود و ایضاً از ان خشخشه وقت لمس یا تحریک عضو شنیده شود و کسر که دریک موضع باشد سهل بود و باید دانست که استخوانها بعضی در طول شکسته شود و بعضی در عرض و بعضی خرد شکسته شود آنچه در طول شکسته شود بعربی آنرا صدع گویند و بعضی باشد که بالطول نحتی از عرض شکسته شود آنرا هلالی گویند و آنچه در عرض شکسته باشد گاه بود که گرد و تمام شکسته شود آنرا قثوی و فجلی و قضبی گویند و گاه بود که درزی بر عرض افتاده باشد از یک روی و باشد که بعضی با عرض نحتی در طول شکسته شود و همچو قلم آنرا مشطب گویند و باشد که شکستگی شاخ شاخ شود و آنرا استفتت گویند و مشظے نیز خوانند و گاه باشد که استخوان ریزه شود و آنرا رضی گویند اگر بسیار ریزه بود سویقی گویند و جریشی نامند و خشخاشی نیز خوانند و هرگاه که استخوان تمام پاره و ریزه گردد جایگاه شکستگی از برابر یکدیگر در هم افتد و باشد که بعضی پاره ها در غشائیکه بر استخوان پوشیده است و در گوشتیکه بر حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پدید آید و اکثر شکستگیهای ناهموار از قرحه خالی باشد و هر عضو یکه استخوان او تمام شکسته شود دو تره گردد بقراط میگوید اگر بسوی خارج باز گردد میل از ان سو کنند به از ان بود که میل بسوی داخل باشد و هر شکستگی که بر بندگاه افتد و لب مفاکها که سر استخوان دیگر دران نشیند بشکند آنگاه که درشت شود آن بندگاه صلب شود و شکستگی که بر بندگاه استخوانهای کوچک افتد صلب تر گردد و همچنین انچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیکتر بود و کشادگی و پهنائی کمتر چون بندگاه شتالنگ هرگاه که درشت گردد صلب تر بود و صعب ترین شکستگی آنست که استخوان گرد شکسته شود و آماسی یا جراحتی با آن بود و خون بسیار رود و گوشت که حوالی آن استخوان بود کوفته شود هر یکے را ازین اعراض علاج باید کرد و کوفتگی گوشت از عفونت نگاه باید داشت و باید آزردگی خون از ان برود و الا متآکل شود و تباه گردد و هر استخوان که محکم تر بود شکستگی آن دیرتر درست گردد و از استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نروید بجهت قرب ایشان بمبدأ و تری و نرمی اعضا و استخوان پیران و جوانان اگرچه بسته شود باز نروید لیکن لحامی چون غضروف بر حوالی آن جایگاه پدید آید و آن شکستگی را سخت بگیرد و محکم کند و آن لحام را اطبا دشبذ گویند و از همه استخوانهای تن مردم استخوان بازو دشوار تر بسته شود پس استخوان ساعد پس تر و که شکستگی آن از اندرون بود و اما استخوان ران و ساق زود تر بسته شود و مدت بسته شدن هر عضوی چنان بتجربه یافته اند که اکثر غضروف بینی در ده روز بسته گردد و استخوان پهلو در بیست روز و استخوان ساعد از سی تا چهل روز و استخوان ران در مدت پنجاه روز و در بعضی تا سه ماه یا چهار ماه بسته شود و استخوان فک در سه هفته بسته گردد و چنبر گردن در یک ماه و استخوان بازو در چهل روز و استخوان ساق همچو استخوان ران بود و این در سن شباب و توسط عمر و صحت خلط است و مدت مذکور در صبیان عشرات کم شود و در کهول خمسات و در مشایخ دو چند این زیاده گردد بسبب قلت تولید غذا در ایشان و بلدان و اغذیه را درین دخلی بزرگ است و اسباب دیر بسته شدن استخوان بسیار است یکی آب بسیار بر جایگاه شکسته ریختن دوم بند آن زود زود کشادن سوم شتابی کردن در حرکتها چهارم طعامهای لطیف که خون را لطیف کند خوردن پنجم قلت خون در بدن ششم کثرت مائیت در خون هفتم سوء مزاج هشتم کثرت غضب و ضجر و مانند آن نهم شدت حرارت هوا دهم بدی بستن بندها

یازدهم کثرت عصائب در فائده استخوان مردم صفراوی وخشک مزاج دیر تر بسته گردد جهت قلت لزوجت در خون ایشان ازین جهت صاحب استخوان شکسته را
طعامهای غلیظ لزج چون هریسه و پاچه میدهند و استخوان کم مغز هم بدیر بسته گردد و علامت بسته شدن استخوان آنست که رنگ خون بر ظاهر پوست آنجایگاه
پدید آید **فائده** کسیکه طریق بستن استخوان شکسته داند آنرا مجبر گویند **علاج** اول آن عضو را بملائمت بکشند و استخوان را برابر کنند واز عصابه موضع کسر را تا باعلای
او بندند واز عصابهٔ دیگر از موضع کسر تا باسفل آن و بالای آن جبائر بر بندند بعد آن فصد واسهال کنند و شوربای مرغ بدهند و یک مثقال گل ارمنی
ونیم مثقال مومیائی با جلاب بدهند واگر مومیائی یافته نشود عوض او استعمال قفر الیهود نیز عجیب است و عصابه را تا سه روز وانکنند مگر آنکه از بستن آن درد
شدید و خارش پیدا شود بکشایند و آب گرم بران ریزند و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر بندند و عدس و مغاث
وگل ارمنی و اقاقیا در آب مورد ضماد کنند که مجرب است وگاهی تخم تمر هندی افزوده میشود و غذاء لزج مانند هریسه و پاچه و تخم مرغ خورانند واگر با کسر
ورم هم باشد صندل باب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و طلاء نرد طلا کنند واگر خون ازان جاری باشد دم الاخوین وکندر سائیده بران بپاشند و تعقد
وصلابت که بعد بسته شدن استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطعهٔ اسرب را بران نهند واز عصابه محکم بندند واگر کهنه باشد باید که از شحوم وامخاخ وادهان
و قیروطیات ملائم کنند **ذکر ادویه** نافع کسر عظم شرب مومیائی بقدر نخود با جلاب وکذا تراب صیدا دو درم بجلاب که مجرب سویدی ست وکذا
بندق هندی وشرب ضماد مغاث وکذا امرکی وکذا ماش وکذا گل ارمنی وکذا دم الاخوین وکذا کهربا وکذا انجبار وکذا سنباذج و تعلیق حجر مقنطیس
بر عظم مکسور وضماد مصطکی وکذا روغن شجر آن وکذا صمغ عربی وکذا راسن وکذا روغن گل حنا وکذا برگ حنا وکذا اقاقیا وکذا حب الآس و برگ آن و
کذا اسفیدی بیضه وکذا زیت خوشبو ونمک وکذا اخراطین وغبار آسیا وکذا برگ گاوزبان و پوست بیخ آن و نطول طبیخ حلبه وکذا برگ مورد و
کذا دوقو بر عضو مکسور مرداحد مجبر عظم است **دیگر** رفاده بروغن تر کرده بران عضو به پیچند و به عصابه وتختها تا دو روز بسته دارند و روز سوم
آهسته بکشایند و چوب میده باریک سوده در سفیدی بیضه حل کنند و بالای پارچه یافته طلا ساخته بر عضو به پیچند و باز بعصابه وتختها
بر بندند و همچنین روز سوم بکشایند و تجدید دوا کنند تا آنکه به شود **طلا** برای کسر و دق آزموده است از قانون مغاث و ماش مقشر هر یک
ده درم مر و صبر و خطمی سفید و اقاقیا هر یک پنجدرم گل ارمنی بست درم بسفیدی بیضه طلا کنند اگر ورم حار باشد **ایضاً**
برگ اثل و سرو و مورد و بید کوفته بیفشارند و بگیرند سک و گل سرخ و پیاز نرگس و مرمافیلون و صندل سرخ و گل ارمنی دلادن و فوفل و حکاکهٔ
چوب اثل و خطمی و ماش و اقاقیا و اکلیل الملک و مرزنجوش و راسن و سعد بیامیزند **ایضاً** برای کسر و دق مع ورم حار ماش مقشر بست درم
مغاث گلنار اقاقیا ضماد کنند واین بسیار قوی ست و آزادوئیه او برگ مورد و سک دلادن و زعفران است **ایضاً** برای رض و دهن نیکوست
و برای کسر و دق و خلع نیز نافع مغاث ماش اقاقیا خطمی طین صبر مر باب آس طلا نمایند **اقوال حذاق** جرجانی و بهار الدین و شیخ وغیره نقل
کرده اند که هر شکستگی که دران زخمی و قصور عصبی وعضله نبود و خلع و وثی با آن نباشد آنرا باید کشید باحتیاط و کشیدن چندان باید که هر دو
سر استخوان شکسته وار جای بیرون آمده با یکدیگر برابر آید بعده مجبر آنرا بدست بمالد وهموار وراست بدارد و بنظام خود باز برود با هم باز نهد آنگاه ضماد و رفاده
وغیره بنهد و به بندد و آن کشیدن باعتدال و بمقدار حاجت باید واگر زیاده از مقدار ضرورت کشند و زور بی قاعده کنند باشد که به تشنج موذی
گردد و درد صعب مهلک پدید آید و آماس و تب و استرخاء عصب پیدا شود و مضرت کشیدن در اعضاء نرم کمتر بود واگر کمتر از مقدار حاجت کشند
استخوانها بمحل خود مقابل نشود و بنظام خود باز نتواند رفت وهموار نگردد و مقصود حاصل نشود واین معنی در استخوان شکسته واز جایگاه خویش بیرون
آمده یکسان ست و در جبر شکستگی تعجیل باید کرد پیش از انکه محل آن صلب شود و مانع آن بستن شود و یا آماس پدید آید و طبیعت عضو فاسد گردد
و تدارک نه پذیرد و عضو شکسته را بعد بندش چندانکه ممکن بود بسته دارند و بند را زود زود نکشایند که بسیار رسیدن هوا و شبند را محکم شدن ندهد
لیکن چون آماسی والمی و جراحتی بود بوقت حاجت باز کشایند والا زود نباید کشاد لیکن گاه گاه اندک حرکتی باید کرد چندانکه
احتمال کنند تا طبیعت آن عضو کسلان و پژمرده نشود و وقت بستن استخوان شکسته یا از جای بیرون آمده جهد باید
کرد تا درد سخت تولد نکند چه بسیار باشد که آن عضو را سخت به بندند و بند آن دیر تر کشایند عضو بمیرد و پوسیده شود و آن هنگام جز بریدن آن عضو و

وازتن جدا کردن چاره نباشد و آنچه هر چیزی که خون را لطیف کند و یا مادهٔ دشبذ را تحلیل کند چون طعامهای گرم رقیق و حمام و آب گرم و حرکتهای قوی و جماع و خشم و هوای گرم و ادویهٔ گرم و مانند آن پرهیز باید کرد و مسکن جای خوش و خنک باید داشت و ضمادهای قابض و مغری که اندران حرارتی بود و برنهند مثل ادویه که در علاج فتق مذکور شده خاصةً که دران ابهل و جوز سرو و کتیرا باشد و آسایش و آرام و هواهای خوش و طعامهای مغری و غلیظ چون هریسه و کله پاچه و ثرید چرب و حلیم جو و گندم و برنجیه و شکنبیه و بریان بزغاله و مانند آن اختیار کنند و گفته اند سکنجبین که دران قوت خربق یا غاریقون باشد اندک اندک مزید ن ماده صالح را بجهت عضو ماؤف کشد و بربسته شدن یاری دهد و خوردن فادزهر حیوانی و مومیائی درین ابواب سخت نافع بود و مجرب است و هرگاه که بسته شدن استخوان از مدتی که آنرا باید بگذرد و بسته و محکم نشود بباید دانست که آنجا ماده ایست که ازان دشبذ تولد نکند پس آن موضع را مثل قروح عسر الاندمال برفق تمام بناخن بخارند و کف دست بران بایدمالید چندانکه آن موضع را گرم کند و مادهٔ بد و خون ضعیف نابکار تحلیل پذیرد و خون متین بدانجا میل نماید و دشبذ محکم بروید و بسیار باشد که رنگ استخوان بگردد و پوستها ازان برخیزد و بران سبب حاجت آید که بند را بگشایند و هرگاه که حال این بود آنرا تخته نشاید بست و بر فاده اکتفا باید نمود و اگر با شکستگی استخوان جراحتی و قصور عصبی یا خلع و یا دقی افتاده باشد طریق جراحی و مجبری جمله مرعی باید داشت و در راست کردن استخوان و بستن آن تاخیر نشاید کرد و راست نتوان کرد و نتوان بست مگر بکشیدن صعب که ازان کشیدن درد عظیم تولد کند و با این همه هرگاه که اندران دردی عظیم و خطری بزرگ خواهد بود راست ناکرده نابستن و ناکشیدن و در دنیفزودن اولی تر از راست کردن بود پس صواب آن باشد که درحال شکستگی واعراض آن نگاه کنند و آنرا که بتوان کشید بکشند و راست کنند و مبالغه نکنند و اگر بعضی راست ناشده بماند همچنان بگذارند تا خطری بزرگ هم نباشد و اگر شکسته را راست کرده باشند و بسته و ناگاه دردی عظیم تولد کند آنرا بباید گشاد و تسکین درد کنند پس دگرباره ببندند و گاه باشد که استخوان راست کرده را از همدیگر جدا و پریشان باید ساخت و بی نظام باید گذاشت تا بیمار از رنج والم آن خلاص شود و هلاک نگردد و هر شکستگی که در طول بود آنرا محکم تر باید بست چنانکه شگاف استخوان فراهم فشرده شود و آنچه در عرض شکسته شود تا سر استخوان برابر یکدیگر راست نشود هم باز نشاید نهاد و آنجا که سر استخوان شکسته شاخ شاخ شده باشد که آنرا بعربی شظایا گویند بقوت تمام و بآلهاء و ریسمانها آنرا نیک بباید کشید تا شظایا برابر یکدیگر شود و هر یک بجای خویش بهیئت اول باز نشیند و درین هنگام بدست نیک بباید مالید و راست باید کرد آنگاه عضو را از کشیدن بآهستگی رها کنند پس ببندند چنانکه عضو را بران هیئت نگاه دارد و نگذارد که شظایا دیگرباره هیئت خود بگردد ولیکن بدان سختی نشاید بست که دردی عظیم افزاید و اگر پارهٔ استخوان از اصل جدا شده باشد و غشا و عضله را بخلد و در زیاده شود آن موضع را باید شگافت و آنرا بیرون کنند والا نوایدآنرا بباید برید و اگر شگاف را فراخ باید ساخت عضلها و عصبها و شرائین آنرا نگاه باید داشت و اگر دانند که آفتی تولد خواهد کرد مهمل باید گذاشت و اگر استخوان نیک ریزه شده باشد جمله را اگر ممکن بود بیرون باید آورد و اگر ریزه ها بسیار باشد همچون آواز خشخاش آواز دهد لیکن از هندام خود بیرون نرفته باشد امیدوار بود که چون ببندند بر حوالی آنها دشبذ بسته گردد و جمله را فرا گیرد

وطریق بریدن شظیه آنست که نهی نرم را سوراخ کنند باندازهٔ شظیه و بر محل خلیدن سر شظیه نهند و سر شظیه را ازان سوراخ بیرون آورند پس پوستی همران شکل بر زیر نهند و شظیه را هم ازین پوست بیرون آرند و دست بر پوست دهند و فرو فشارند بطرف اصل شظیه چندانکه منشار بران اصل نشیند و آنرا از اصل بر دارند و منشار این کار بغایت باریک و تیز لطیف تر از منشار شانه گران می باید **وطریق** بستن بر فاده و تخته وغیره آنست که چون عضو را کشیدند و بدست هموار و نظام اصلی نمودند اول رفادهای کتان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکسته نهند و بعصابه بپیچند پس بندی مضبوط بران ببندند تا چهار روز همچنین بدارند و بعد ازان چهار تخته نرم و هموار از هر چهار طرف آن بربالای رفاده نهند اگر آن عضو را اطراف اربعه باشد و بعصابه بپیچند بندهای عصابه را چنان بندند که سختی بر جایگاه درست انتد از دو طرف و باقی بر جایگاه کسر تا آنرا فرا گیرد و جایگاه شکستگی راسخت تر از حوالی باید بست و در سختی افراط نشاید کرد و بند حوالی نرم تر تا غذا را باز ندارد و پهنائی عصابه که به پیچند در خور شکستگی هر عضو باید چنانچه عرض عصابه سینه و پهلو قریب یک بالشت باید و عرض عصابه ساعد و ساق از سه انگشت تا چهار انگشت بود و عصابه انگشتان کمتر و برین قیاس در باقی و اگر ترسند که آماس کیرد بقراط میفرماید که قیروطی از زیت و موم صاف طلا باید کرد و گاهی احتیاج بتبرید رباطات

بالفعل بہو ویا آب سرد افتد تا منع ورم کند یا باشد که بسر که ممزوج تر باید کرد و گاهی حاجت به تسکین ورم بمثل روغن بابونه و بمثل شراب قابض آید
که این تحلیل ورم و تقویت عضو نماید و گاهی حاجت افتد بچیزیکه دران تقویت و تحلیل باشد مثل زیت بمصطگی واشق و بیشتر شکستگیها که مخالف و ناهموار افتد
از قرحه خالی نباشد و آنجا که قرحه باشد قیروطی نزدیک آن نباید برد و رفاده بشراب قابض تر کرده بر نهند و او دیه که در علاج شکستگی بکار آید جدا اند که در گرد
شکستگی بر رگ را لبسه عصابه باید بست یکی بر رفاده ها باید تا آنرا تنگ فراگیرد و جایگاه را سخت تر و دوم بر تخته تا محکم نگاه دارد و فضول را از جایگاه شکستگی باز دارد
و سوم بر مجموع جهت استحکام جمله و بند عصابه اول را از فروسوی بطرف بالا باید پیچید و بند عصابه دوم را بر عکس بند عصابه سوم هر دو نوع چنانچه جمله را
فرا رسد و تخته از پنجم روز باید نهاد مگر آنکه خوف کجی عضو باشد و تخته از چوب نرم باید مثل چوب انار و بید و دوفلی و قنی و مانند آن و تخته هموار باید لیکن
از جائیکه بر موضع شکستگی نهند اگر اندکی غلیظ تر بود دیشاید و هر چند که عضو شکسته بزرگ تر بود تخته دیرتر باید بست لیکن رفاده ها بیشتر باید نهاد و خیال
دارند تا عضو آویخته و جنبان نباشد و اگر ترسند که عضو کج شود و آفت آن بزرگ گردد زود تخته باید بست و اگرچه روز اول باشد و بعد بستن هم دیر دیر
باید کشاد و رفاده تخته بند هم بیشتر باید و بقراط گوید که بسته را روز سیم باید کشاد و روز سیم تا بیمار ضجر نشود و خارش رنج ندهد و هر بار که بکشایند بهمان
طور که بسته بود و بند باز باید بست و شکل بند ها و رفاده ها و تختها نشاید گردانید تا آنچه بسته میگردد تباه نشود و عضو از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود و درد نه
خیزد و چون هفته بگذرد در هر چهار روز یکبار باید کشاد و یا در هر پنج روز و شبند را نیز اندک اندک سست تر کنند تا غذا بدان محل بیشتر راه یابد و اندر دور
کردن تخته شتابی نباید کرد و اگرچه گمان شود که بسته شدن بسیار باشد که ده روز یا بست روز تخته بسته دارند و نکشایند و هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود
که از جهت احتیاط در هر چند روز بکشایند و نگاه کنند تا اگر رنگ پوست و حال گوشت متغیر شده باشد بتدارک آن مشغول شوند و بعضی مجبران هرگاه که بند
میکشایند بآب نیم گرم نطول میکنند تا ماده دشبند در انجا بیشتر آید و بعضے روغن و آب گرم پیش از آنکه به بندند نطول کنند تا عصبها را نرم کند و الم کشیدن
کمتر شود و لیکن در وقت بستن تجویز نکنند زیرا که نگذارد که دشبند محکم شود و آنجا که ضماد یا طلا بر آن خشک شده باشد و در دخیزد و خواهند که بکشایند اندکی
روغن طلا کردن جائز بود خصوصاً کسانی را که مزاج تر بود و آنجا که با شکستگی جراحتی رسیده باشد رفاده و تخته از جایگاه جراحت دور باید داشت
و این چنان بود که جایگاه جراحت را برهنه گذارند و بر حوالی آن رفاده ها و تختها بر نهند و به بندند بر شکل موافق تر و بر جراحت برهنه مرهم
نهند و رفاده گرد جراحت را بچیزها بنگه منع آماس کند یا بشراب قابض تر کنند و آنجا که محل کوفتگی را در غیر جراحت هم آماس باشد هم رفاده آن
محل را بموانع آماس بیالایند و بعضے مجبران رفاده ها بر حوالی جراحت نهند و تخته را بر بندند چنانکه مرهم بدانجا فرد شود و ریم و چرک از آن بیرون
آید و عصابه بالای جراحت بند ند چنانکه بجراحت نرسد و لته بر روی آن بپیچند تا مگس و هوای سرد و گرم بجراحت نرسد و باشد که بدان
حاجت آید که رفاده را بسرکه و گلاب تر کنند و حوالی جراحت نهند تا آماس باز دارد و قیروطی و روغن از حوالی جراحت دور باید داشت خاصتہ
در تابستان که بیم تعفن بود و در جملہ احوال زخم و شکستگی را از سردی و گرمی مفرط نگاه باید داشت و از عطسه و سرفه و بلند کردن آواز پرحذر بودن
و اگر تعفن ناگاه در گوشت آن محل پدید آید در اصلاح آن مبادرت باید کرد چنانچه در جراحات معلوم شده لیکن اینجا احتیاط زیاده باید و در طلا و ضماد
تریاقات و مصلحات عظم داخل باید ساخت **تدبیر استخوان** که کج بسته باشد و حاجت بشکستن آید هرگاه که استخوان کج بسته شود و حاجت آید که آنرا دیگر بار
بشکنند و راست کنند اگر دشبند سخت صلب بود اول آنرا نرم باید کرد و با دویه که ورم صلب سقیروس را نرم کند و خطمی و چکتی دنبه و در وی روغن کنجد باهم
سرشته ضماد باید کرد و چکتی دنبه گداخته و مغز پسته و مغز بادام و مغز پنبه دانه دشبند را نرم کند و یا مغز تخم بید انجیر کوفته با نیم وزن آن روغن گاو و چهارم حصۂ
آن عسل سرشته ضماد کنند و بعضے در حالت احساس برودت مزاج سکبینج یا جاوشیر یا جدوار یا جند بید ستر هم اضافه میکنند و یا حلبه رشیر پخته و در نے قدر روغن
کتان در وی روغن کنجد و روغن دنبه باهم سرشته طلا کنند و بعضی این تراکیب را بسرکه مقوی کنند و باشق بهتر آید و در آبزن نشستن و آب نیمگرم بسیار بعضو ریختن
سود دارد و چون از ین تدابیر نرم نشود گوشت را شق نمایند و دشبند را بجنبانند پس استخوان را بشکنند و راست کرده باز بندند و رعایت جراحت نیز کنند چنانکه سابق
مذکور شد و بسیار باشد که دشبند بدین تدبیر با نرم شود و آن کجی را بدون شکستن بمنع و جبائر راست توان کرده باز بستن تا دیگر بار بشکستن حاجت نباید خصوصاً
در ابدان نرم این علاج ممکن است **اطلیۂ کسر** مانند آن که در مجبری بکار آید بعضے از اطلیه برای منع آماس و اصلاح خارش بود و بعضے دشبند را سخت کند

وتقویت او نماید وبعضی وشنبد را نرم کند وبعضے ازالۂ صلابت مفاصل کند که بعد جبر حادث شود وبعضے برای ازالۂ استرخا بود واگر در مفاصل واقع شود آما انچه آماس را باز دارد وخارش را اصلاح نماید قیروطی است ونطول شراب قابض در فاوۂ کتان لبسر که وگلاب یا آب سرد ویا بهیجان بهوا سرد کرده روغن بابونه بشراب قابض آمیخته ونطول آب گرم خارش را ببرد وباید دانست که آب گرم وقیروطیات هرجاکه جراحت بود ویا اجزای استخوان بسیار شکسته گردد استعمال نباید کرد که باندک سببی متعفن شود وآدویه که دشنبد را سخت کند آن نطولات قابضۂ لطیفه است واضمده که مانند آنست مثل طبیخ آس ودروغن آن اگر حاجت بروغن باشد وروغن حنا وطلا باب برگ آس وحب آن وطبیخ شجرۂ قرظ وطبیخ بیخ درداد وطبیخ برگ آن وایضا ضماد مرتب از ماش خصوصا چون دران زعفران ومر داخل کنند وبشراب ریحانی بسرشند بسیار جید است وایضاً پوست طلع نیکوست وعمده در سخت کردن وشنبد همین ادویه است ومع ذلک بنقی رطوبات زائده که اندران ست احتیاج افتد ولهذا واجب است که با وجود قبض آن محلل یا مجفف بود ودیگر درین باب نافع است گل ارمنی ومغاث وماش مقشر هریک ده درم صبر واقاقیا هریک دو درم باب مورد تر سرشته طلا کنند وآدویه که دشنبد را نرم کند در تدبیر استخوان که کج بسته باشد عنقریب مسطور شد وابتدا بنطول از آب گرم کنند پس بران اضمده ومروخات ملینه مرتب از العیه وصموغ وشحوم وادهان استعمال نمایند وآیضاً بیخ خطمی وبیخ قثاء الحمار واشق وجاوشیر بسرکه کهنه سرشته طلا کنند **دوای جید** برای نرم کردن وشنبد لعاب حلبه ولعاب تخم کتان ولعاب قثاء الحمار واشق ولادن وزوفای رطب وپیه بط ومقل وبهروزه ومغز گوساله وروغن سوسن در روغن حل کرده مرهم بسازند **دیگر قوی** تر ازین کنند دو رطل روغن سوسن نیم رطل میعۂ سائله ربع رطل موم زرد نیم رطل علک البطم دو اوقیه فرفیون دو اوقیه مغز ساق گوزن چهار اوقیه مرهم سازند **مرهم جید** برای صلابت مفاصل که از جبر حادث شود بگیرند اشق یک جزو ومقل الیهود نیم جزو لادن نیم جزو روغن حنا پیه بط هر واحد ربع جزو صموغ را گداخته همه را جمع کنند **ایضاً** بگیرند اشق وموم زرد هریک سی وشش درم صمغ بطم مقل بارزد هر واحد هشت اوقیه صموغ را در سرکه گداخته حل کنند در هاون بروغن سوسن چرب کرده جمع نمایند وبرای تحقق که مثل غده عارض شود مراهم مذکوره استعمال کنند ویا جند بیدستر وقسط وسرگین کبوتر وخردل ضماد نمایند که بغایت ملین غدۂ مفاصل است **مرهم جید** بگیرند دو روی روغن سوسن دو روی روغن بزرکتان هریک اوقیه میعۂ سائله وبارزد وجاوشیر واشق هر واحد نیم اوقیه مقل یک اوقیه پیه خرس واگر نباشد پیه بط یا ماکیان دو اوقیه صموغ را در هاون باندک نبیذ حل کنند پس باقی ادویه انداخته بیامیزند تا هموار گردد وضماد نمایند وچون استرخا در مفاصل از کشیدن بقاعده افتاده باشد اعتماد در معالجه ادویه قوابض لطیفه مثل ابهل وجوز السرو ومانند آن یا بر قوابض کثیفه مثل هلیله وبلیله ومازو وامثال آن باید داشت وابهل وجوز السرو وزعفران ومر وراسن ودارچینی واقاقیا در طبیخ وج سرشته ضمادی آزموده است وخاکستر چوب انگور با پیه کهنه ولیوست طلع وهمه ادویه که دشنبد ومفاصل را سخت کند درین باب نافع است وگاه باشد که در کسر وجبر الم بمعده یا جگر رسد وتدارک آن بتقویات ومصلحات لازم بود وانچه در علاج درد وضعف معده وجگر بمحل آن بیان کرده شده وضماد یکه در الم یافتن معده ازین احوال مجرب است انیست سیب پخته وپاک کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم اقاقیا مصطگی برگ مورد وسنبل هریک پنج درم زعفران جوز السرو هریک یکدرم همه را کوفته آب بارتنگ بسرشند وضماد کنند وسکنجبین سفرجلی دهند یا سکنجبین ساده بابسد وکهربا وضماد یکه در الم یافتن جگر مجرب است انیست صندل سرخ وسفید وگل سرخ وبنفشه هریک پنجدرم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم همه را کوفته بگلاب وروغن گل سرشته ضماد نمایند وسکنجبین ساده با سفوف ریوند دهند **صفت آن** ریوند چینی ده درم روناس ده درم گل مغسول پنجدرم طباشیر پنجدرم شربتی یکدرم با سکنجبین وعصارۂ گل آمیخته واگر حرارتی نباشد ضماد ازین گونه سازند بگیرند گل سرخ پنجدرم سنبل الطیب مصطگی دارچینی برگ مورد ولادن هریک دو درم لادن را بروغن خیری حل کنند وادویه بدان بسرشند ومشرودیطوس با ریوند یا زنجبیل بدهند **صفت** ضماد دیگر جگر را ودیگر اعضا را سود دارد مغاث وگل ارمنی وبرگ مورد جمله برابر کوفته بگلاب وروغن گل سرشته بکار برند **وبدانکه** هرگاه مریض را از کوفت تعب کسر وجبر حرارت وتپ ظاهر شود آنجا مراعات الم وکسر شیته باید کرد چه آن حرارت عرضی بود اگر برعایت آن ادویه سرد داده شود کوفت والم را زیاده سازد وممکن است که چون زخم هم بود آن زخم خراب شود خصوصاً از آب سرد خوردن وغذای لطیف هم بدهند بد باشد **وبدانکه** که آب گرم وروغن بیش از انکه استخوان بسته شود سود دارد لیکن در زمان بستگی زیان دارد وبگذارد که مادۂ وشنبد سخت گردد

و بعد از آنکه استخوان بسته شده باشد سود دارد و صلابت عضو را و مفاصل را نرم کند و ورم که آنجا باقی بود تحلیل نماید و خشکی رگها و عصبها که از بستن تولد کند زائل نماید چه با آن حرکت سهل نبود پس اگر آب گرم و ادہان و شحوم و مخاخ استعمال کنند تدارک آن آفات کنند و اما اگر ضماد خشک شده باشد و درد از فرط جفاف بر خاسته و خواہند که بکشایند اندکی روغن طلا کردن روا بود تا درد زائل شود خاصه در کودکان و کسانیکه مزاج ایشان تر بود و بعد از مالیدن روغن بر موضع وجع رفاده نهاده بر بندند و اگر درد نباشد و نزد سکون آن هیچ وجه روغن طلا کردن نشاید و بعضے اطبا وقت کشادن بند باب گرم نطول کنند تا ماده و شبذ آنجا بیشتر آید لیکن آن آب معتدل باشد که بعد اعتدال آن شناسد و سخت گرم نباشد تا زیاده از آنچه جذب نماید تحلیل کند و خصوصاً چون زمانه ریختن او طول کند و از بدن ممتلی زیاده از آنچه واجب بود بکشد و زمانهٔ ریختن او بمقداری باید که انتفاع و تری در پوست عضو رگها پدید آید و بسیار و تا زمانیکه عضو در ضمور شروع کند نباید ریخت تا تحلیل کند نزد من بهتر آنست که اگر در آنجا درد نباشد قریب عضو روغن و آب گرم البته نباید برد الا آنچه مذکور شد در اول امر برای احتیاط و در آخر بعد بسته شدن و شبذ آنچه مفاصل که بخت شده باشد بهنذ آن خدو حکتی و نبات

تغذیہ وتسقیہ مجبور

لازم است که غذای او مولد خون غلیظ باشد لیکن غلیظ یابس نبود بلکه غلیظ لزج باشد تا دشبذ لدن قوی پیدا شود نه خشک ضعیف شکننده و آن مثل پاچه است و هریسه و بطون در رُوس و جلد بزغاله و حمل مطبوخ و گوشت حملان و گوساله و ماهی تازه که دران اندک غلظ باشد و پنیر تر و برنج با شیر و مانند آن و شراب غلیظ تا بعض دا زنقل شاه بلوط لبوب که دران حدت نباشد و از هر آنچه خون را رقیق و گرم کند و از انقال و آنرا باز دارد مثل شراب رقیق و اشیای پر مصالح اجتناب نمایند و بالجمله تدبیر او تغلیظ خون است مگر آنکه آنجا مانعی از جراحت بود که مقتضی تلطیف غذاست و نزد خوف الم و اما اگر امن این باشد توسیع در غذا و در شراب کنند و کسیکه احتیاط دوست دارد ابتدا به تدبیر لطیف کند تا از خطر ورم ایمن گردد و این مثل آنست که گاهی حاجت بفصد و اسهال نیز افتد و بعد چند روز استعمال او کنند و ایضاً گاهی با وجود این ترک این تدبیر حاجت آید چون دشبذ در استخوان افراط نماید و احتیاج بمنع آن شود و بقول مسیحی در ابتدا بر بقول بارده و مزورات و لحم طیور و بزغاله اقتصار نمایند و نزدیک شراب نگردند ابن الیاس گوید که رباط معتدل بر بندند و هر صبح جلاب از تمر هندی بشکر یا سکنجبین ساده هر کدام که باشد ده درم بدهند و فصد باسلیق کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تلیین طبیعت بفلوس خیار شنبر و ترنجبین کنند و قبض طبع نباید گذاشت و غذا ماش مقشر بچوزهٔ مرغ سازند و از اکثار غذا و تناول گوشت و شیرینی حذر کنند تا بدین تدبیر از حدوث ورم ایمن گردند و گل ارمنی یا مومیائی محلول در جلاب گرم بشکر بدهند و هرگاه چند روز بگذرد و ورم حادث نشود و در عضو حرارت غریبه باقی نماند بند شدید تر از اول به بندند و در هر هفته یکبار بکشایند و بران مغاث و آس و گل ارمنی و اقاقیا نهند و با غذیه لزجه غذا سازند و اگر کسر با ورم باشد بصندلین و آب حی العالم و آب خرفه طلا کنند و بند به نرمی به بندند و صبح بکشایند و این طلا بکار برند و اگر با کسر گوشت کوفته شود بر موضع کوفته شرط زنند تا امر با کله و تعفن موؤل نگردد و باقی در قول سابق گذشت انطاکی گوید که اگر آنجا جراحت نباشد بر عضو زفت و موم و صمغ و اقاقیا و کرسنه لعوق کنند بعده بمزاج او نظر کنند و ازالهٔ اخلاط حادثه مانع از جبر بفصد و از مسهلات نمایند لیکن فصد بر شرط محاذات در جانب صحیح کنند و گاهی از ان عظم جراحت بسبب خروج خون بسیار باز مانند پس اگر خون جبر طول کند حتی که خون متغیر گردد فصد مکرر جائز بود تا خون جلا یابد و صحیح گردد و این همه مع صلاح اغذیه و اشربه و منع همه نمکین و تیز و ترش و آنچه دران خون نباشد مثل باقلا بعمل آرند و واجب است اکثار از شیرینی و گوشت نرم مثل بچهٔ مرغ و طیور که قریب بپرواز باشد و قطور بر مومیائی فارسی و تدهین بدان و اگر میسر نشود گل مختوم و یا تنزوی خطائی اگر آن گلی ست قرص ساخته از خطائی آرند و حل آن صورت شیر میباشد بدل مومیائی است و اگر بدست نیاید گل ارمنی بخورانند و در هر سه روز یکبار بکشایند برای تنقیه رطوبات آب گرم و نظر در عضو آنچه دران متغیر گردد پس اگر عفونت یا تغیر دران یافته شود اصلاح آن کنند و اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر گردد فصد باز دارند و بر مثل ماش و برنج اقتصار ورزند و عصا بها را در سر که اندران مورد و جوز السرو حوشانیده باشند و در گلاب و روغن گل ترکنند که این تقویت و منع فضول نازله نماید و هر مرتبه در سختی بند فرا فزایند و این همه وقتی است که چون سرخی و درد ورم و ورم ظاهر نگردد و الا هرگاه چیزی ازین ابتدا نماید بکشایند و اگر بعد ساعتی باشد و عضو را کشاده داشتن راحت دهند

بعده نرمی به بندند و بعض حذاق از اهل این صناعت لصوق مثل زفت وکرسنه ومغاث خوردن چیزیکه مولد خون باشد و قوت بستن بند قبل از ده روز منع کرده اند و گویند که این بعد آن بعمل آرند که آن وقت انعقاد است این همه در کسر سادج است وکلام در انچه همراه او غیر آن باشد باقی ماند پس اگر ورم یا جراحت باشد بعلاج آن که مذکور شد معالجه نمایند مؤلف گوید که چون جبر استخوان از قسم دستکاری پرخطر است والبته از استاد ماهر می باید آموخت بنابران تفصیل در کسر هر عضو نکردم و بر قانون کلی آن اقتصار نمودم تا اگر استاد حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله تدارک توان کرد

خلع و دثی و وهن

خلع آنست که مفصل از جای خود بتمامه بیرون آید و دثی آنست که مفصل از جای خود رود و بجانبی میل کند لیکن تمام بیرون نیاید و وهن و دهی آنست که اذیت والم عارض استخوان شود از ضربه یا سقطه بے آنکه تفرق اتصال حادث شود و گاهی مفصل را امری دیگر عارض شود و آن انیست که دراز گردد و بر طول طبیعی او زیاده شود و نوبت بانخلاع نرسد مگر سهل الانخلاع شود و این اکثر در بازو و ران عارض گردد و این بسبب استرخای رباطات محیط آن و کثرت ترطب او بود و بعضی مردم برای خلع مفاصل مستعد بسیار می باشند بهر آنکه حفر مفاصل ایشان غیر عمیق بود و لقمه هائیکه اندران باشد غیر مداخل بود و رباطیکه بدان انتظام او بود محکم نباشد بلکه ضعیف در خلقت رقیق یا رطب قابل تمدد بود و گاهی بران رطوبات لزجه مزلقه بریزد و یا کناره حفرهای استخوان که دران عظام مفاصل داخل است بشکند و بعضی مفاصل سهل الانخلاع و بعضی صعب الانخلاع و بعضی متوسط الانخلاع اند پس سهل مفصل رکبه یعنی زانو است بسبب سلاست رباطاو و ایضاً سهل الارتداد بود بسلامت او و مفصل منکب قریب آنست در مردم لاغر نه فربه و اما صعب الانخلاع مثل مفاصل انگشتان ست که این بعید از انخلاع است و مثل مفصل مرفق است ولهذا ردّ اینها صعب است و اما متوسط مثل مفصل سرین است و هر مفصل که عسر الانخلاع بود رد آن سهل نباشد و عام است که آن عسر یا سهولت بالطبع بود یا عارضی و گاهی انچه مفصل را عسر الانخلاع گرداند مثل یبوست سخت کننده رباطها بود و مثل کثرت گوشت گرد اگرد آن ولهذا مردم لاغر اسهل تر خلع و ایضاً رد آن شود و گاهی انخلاع سهل بغیر سهل الانخلاع عارض گردد بسببی از اسباب پس سهل الارتداد نیز گردد چنانچه حق درک را امتلای رطوبت عارض شود و انخلاع او سهل گردد مع ذلک ارتداد آن سهل بود چنانچه صاحب عرق النسا را عارض گردد پس در هر اندک مدت سرین او منخلع شود و بادنی سعی رد گردد و بار دیگر انخلاع پذیرد و باز ارتداد یابد و این محتاج بداغ بود نه غیر آن و صعب ترین خلع آنست که با آن سرهای شظایای رباط که استخوانی را باستخوان دیگر الصاق میکند منقطع شود و این کمتر بحالت طبیعی رجوع کنند و این اکثر در سر ورک بود پس در سر بازو و در زندین قدمین نزد کعبین و خلع قبیح تر از کسر بود

علامات خلع

آنست که شکل عضو متغیر شود و در مفصل مغاک و گوی غیر معهود پیدا شود و حرکت مفاصل باطل گردد و چون عضو مخلوع بعضو دیگر که بجانب منتهای او باشد قیاس کنند تفاوت در درازی و کوتاهی در استی و کجی و تمکن حرکات پیدا باشد و این در خلع سر بازو و مع کتف عارض شود بهر آنکه چون منخلع شود در سر بازو و حشی انخفاض و غور غیر معهود عارض گردد و زیر بغل نتو سر بازو ظاهر شود مثل آنکه عروض ظاهر در مظلم کتف و در خلع مفصل پای عارض شود و ظاهر تر ازین در مفصل گردن بود و چون بینند که مفاصل حرکت نمیکند بدانند که خلع اتم است بالجمله در خلع فک که بفارسی منه گویند دهان کشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشند و در خلع ترقوه یعنی چنبر گردن آنجا مغاک ظاهر شود و دست بر سر نرسد و در خلع منکب یعنی دوش که بر آمدن و بجای باز رفتن او آسان بود در بغل نتو و بلندی مستدیر دریابند اگر بانگشت تفحص نمایند و سر دوش کج بود و مخالف دوش دیگر نماید و موافق آن دست از پهلو دور نشیند و بهیچ حال دست به پهلو نرسد مگر بسختی و درد شدید و دست بالا نتوان برد و حرکت دشوار توان کرد و در خلع مفصل ورک یعنی سرین اگر بسوی داخل منخلع شود پای ماؤف نسبت بپای دوم دراز تر گردد و زانو و مفصل بن ران دو تو نگردد و بیغوله ران بر آمده و آماسیده نماید و اگر انخلاع بطرف خارج بود پای مذکور کوتاه شود نسبت بدوم و بیغوله ران در مغاک رود و در محاذی او از خلف نتو و ورم و انتفاخ ظاهر گردد و زانو بسوی داخل میل نماید و اگر بسوی قدام منخلع شود مریض بر بسط ساق خود قادر بود و انثنای او ممکن نبود مگر بالم شدید و اگر اراده مشی کند بران قادر نبود و گاهی با این بول بسته گردد و اگر بسوی خلف منخلع گردد پای او کوتاه شود

وبران بسط وقبض هر دو متعذر بود وسر ران در موضع قریب مقعد ظاهر شود و دران نتو پدید آید و در کنج ران استرخا حادث شود و خلع ورک مزمن البته شود

علامات وثی و وهن

علامت وثی آنست که در مفصل بموضع بلند اندک کاواک ظاهر شود واز جانب محاذی او که پست بود نتو بلندی اندک محسوس گردد وجمیع حرکات با آن معدوم نشود چنانچه در خلع بلکه آن حرکات در بعض جوانب ممکن بود و علامت وهن و وهی آنست که دران عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن بعضے حرکات آسان بود و بعضی دشوار

علامات استرخای مفصل

آنست که عضو گران نماید و چون آنرا از دست بردارند یا بیار خود آنرا بر چیزی قائم کند بوضع طبیعی خود باز گردد بغیر تکلیف و باز چون بگذارند بمقدار عارضی رجوع نماید و ایضاً خاصه اوست که در مفصل نزد عود کاواکی پیدا شود و باشد که این کاواک چندان بود که انگشت دران توان در آورد **علاج** باید که مفصل را بملائمت برجای او آرند بعد ازان تسکین درد و ازالهٔ ورم کنند و در وثی و وهن عضو را برفق بمالند و مورد و مغاث و خطمی سائیده با زردهٔ تخم مرغ طلا کنند و اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ضماد یکه در علاج ضربه گذشت طلا نمایند **ادویه** نافع خلع و وثی و وهن شرب مغاث وکذا فوه الصبغ یکدرم را و نزد و درم با قدح جلاب نیم گرم وکذا غاریقون بجلاب وکذا فادانیا وکذا جنطیانا و ضماد مومیائی محلول بآب که مجرب سویدی ست وکذا ماش باریک سوده بشراب سرشته وکذا راسن وکذا زیره و آرد گندم و عسل که مجرب اوست وکذا انزروت تنها و با روغن جوز وکذا سرگین گاو گرم گرم وکذا کندر و آرد جو و آب برگ بنج وکذا چقندر جوش داده وکذا آس و حب آن وکذا خاکستر چوب انجیر وکذا برگ ریحان وکذا برادهٔ چوب شمشاد و سفیدی بیضه و غبار آسیا سرشته وکذا زیت و نمک وکذا روغن بادام شیرین و تلخ وکذا خاکستر چوب انگور وکذا زوفای رطب و سرکه وکذا آب شوکران و آرد جو نیمگرم وکذا صبر با آب مورد سرشته وکذا موی انسان سوخته بعسل آمیخته وکذا باقلا بسرکه و عسل پخته وکذا نان برنج خشک کرده سوده باآس سوده آمیخته وکذا پیاز نرگس و نطول آب مطبوخ ساق کوفته هر واحد مسکن الم و مزیل ورم خلع و وثی و رض ست **دیگر** که در ورم وثی یعنی موچ دور کند آرد مونگ در سرکه سرشته نان از یک طرف بپزند و بطرف خام روغن گل مالیده نیمگرم ببندند و ضماد برگ مورد و بیخ نی سوده بعسل سرشته نیز نافع **دیگر** جوز القی سائیده با سرکه هندی آمیخته نیمگرم ببندند که برای موچ مفید ست وکذا کهلی تل کوفته در آب پخته بر پارچه مالیده بر عضو ماؤف بستن نافع وثی و وهن ست **دیگر** که موچ را در یکروز باصلاح آرد اول آب گرم بسیار بر عضو ماؤف ریزند پس گل ارمنی بسفیدی بیضهٔ مرغ سرشته لیپ کنند و بر آتش عضو را گرم نمایند تا دو میل بخشکی آرد و اگر عوض آن گیرد و زردهٔ تخم مرغ ضماد کنند نیز مفید افتد **دوائیکه** برای درد موچ و ضربه نافع از بیاض استاد مرحوم آرد گندم دو دام زردچوب نیم دام قند سیاه سه دام روغن زرد دو دام همه را بطریق حلوا پخته بالون مسلم شش ماشه در لقمهٔ حلوا نهاده بخورند و سه روز عمل آرند **ایضاً** که وهن و وثی و کسر را بغایت سودمند است مغز تخم بید انجیر مال کنگنی آنبه هلدی کنجد سیاه پیه گردهٔ بز مساوی کوفته در پارچه بسته گرم نموده تا دو سه ساعت تکمید کنند بعده همین اجزا را نیمگرم ببندند و روز سوم کشاده تجدید آن کنند و در ایام تابستان هر روز باید ساخت **ضماد** که بعد بازآوردن عضو بشکل طبیعی در خلع بکار آید ماش گل ارمنی مرکی گل خطمی سفید گل سرخ هر کدام سه درم برگ مورد پنج درم باریک کرده بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته ضماد کنند **ایضاً** برای آماس موچ از بیاض مذکور سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و نمک سنگ و زردچوب و لوته سجی سوده باهم آمیخته نیمگرم لیپ کنند **ایضاً** کنجد سیاه دو دام گندم نیم دام سوده در شیر گاو پخته بر موضع لیپ کنند **ایضاً** که در خلع و وثی و کسر و ضربه و سقطه تسکین درد فوراً نماید کندر یکدام زردچوب دو دام آرد میده چهار دام مخلوط نموده روغن کنجد یکدام داخل کرده بپزند چون بقوام حلوا آید در ظرفی روغن کنجد داخل کرده دوا را در دو حره بسته دران گذاشته بر انگیر گذارند تا گرم شود پس تکمید کنند تا یک گهڑی پس همین دوا بر عضو ماؤف ضماد کرده بر پارچه ببندند اغلب که در دو سه روز بالکل آرام شود **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر با وثی حرارت شدید باشد صندل سفید و گل سرخ و بنفشه خشک هر واحد پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل سرشته ضماد کنند و اگر حرارت شدید نباشد این ضماد کنند ماش بست درم لادن

ده درم گل ارمنی ده درم صبر چہار درم زعفران سه درم سک سه درم بآب مورد وگلاب وآب برگ سرو حل کرده واگر موضع عصبی باشد باآن روغن نرگس بنیذ آمیزند دیگر مغاث گل ارمنی ہر واحد دو جزو مورد یک جزو بگلاب طلا نمایند وخلع وکسر والتوا محتاج بکشیدن وقائم کردن بغایت ملائمت وقلت درد بود بہر آنکه سختی درین درد پیدا کند ودرد ورم آرد ودثی محتاج بعز کشیدن نیست بلکه می باید که بدوای مصلح او ضماد کنند وبملائمت ببندند تا درد نیارد ومالش بروغن گل کنند وبران مورد سوده بپاشند وملائم ببندند وتا روز سوم نکشایند جرجانی از شیخ وصاحب کامل نقل کرده که علاج ہمه انواع کسر وخلع ودثی وغیره آنست که اول فصد رگی کنند که بدان عضو پیوسته باشد پس یک مثقال گل ارمنی با جلاب مرتب از گلاب بدہند وتلیین طبع بفلوس خیار شنبر وترنجبین وتمرہندی یا آب لبلاب یا تمرہندی وبنفشه کنند وآب فواکه مسہل لطیف است وموافق بود وغذا مزوره بروغن بادام وچون از تپ وآماس ایمن شوند نظر کنند اگر خلع باندک کشیدن درست کردن درست شود درست کنند واگر باآن جراحت یا ورم یا قرحه بود اول جراحت وورم وقرحه را علاج کنند پس خلع را خاصةً اگر خلع در مفصل بزرگ افتاده باشد علاج آن دردمند بود وبیم باشد که به تشنج اداکند واصل علاج آنست که امتحان کنند اگر بآسانی بجایش توان برد بغیر دردی عظیم بجای آن باز برند وبجراحت وآماس التفات نکنند واگر دردی عظیم کند دست از علاج خلع باز دارند واگر بستن نیز درد عظیم شود بکشایند وہرگاه بسہولت داخل شود علاج ورم وقرحه کنند واگر کسر وخلع ہر دو باشد وکشیدن در جانب واحد بود وتدبیر ہر دو امر ممکن بود بعمل آرند وبعضی عالم از متقدمین حکایت کرده اند که بر دوش مردی سنگی گران افتاد وگوشت وپوست ازان باز شد حتی که استخوان طرف بازو برہنه پدید آمد واز زیر او سر چنبر گردن از جای خود بیرون آمد بعضی از جراحان جاہل استخوان را بجایش برد وگوشت وپوست را بجای او باز نہاد وضماد کرده بدبست آن گوشت گنده شده بجاورت او استخوان فاسد گشت وسبز شده وندانست که مثل این گوشت را بباید برید وآن جای بریده را بروغن زیت گرم کرده داغ کردن وتدبیر در اصلاح خلع مفرد ساذج چنان باشد که آن موضع را بآہستگی اندک اندک از چپ وراست بجنبانند پس راست بکشند تا بجایش باز آید وبسیار باشد که از شنیدن آواز او معلوم شود که استخوان بجایش باز آمد پس ببندند تا باز بیرون نشود وآماس باز دارد وبخرقه خشک بستن نشاید که آن موضع را گرم کند وبیم باشد که آماس پدید آید بلکه اولیٰ تر آن باشد که از مغاث وگل ارمنی وآب برگ مورد تر ضماد ساخته خرقه بدان تر کنند وببندند وآب دبنوماش بآب مورد ضماد نیک است وسخت محکم نباید بست وعصابه که بدان ببندند از سه یا چہار بار زیاده نباید پیچید وضمادیکه از بہر زوال مفصل کنند مقوی عضو باید چون مازو وگلنار واقاقیا واندکی اشنه وقسط وجند بیدستر آمیخته واگر جزء السرو وابہل وادویه فتق ضماد سازند روا بود وایضاً در طول مفاصل واجب است که استخوان مسترخی را بسوی داخل مستقر او که ازان زائل شده باز گردانند وبادویه قابضه مخلوط بادویه مسخنه ضماد کنند چنانچه مذکور شد واگر طول بسبب استرخای رطوبی باشد از اخراج رطوبت به تحلیل وتلیین مع تنقیه بدن ازان رطوبت چاره نباشد واگر خلع فک باشد مبادرت بردآن نمایند که در تاخیر آن آفتہای بزرگ پدید آید پس یکی را بفرمایند تا سر بیمار بگیرد ودرست دارد وبیمار را بفرمایند که دہن را چندان که تواند نه باز کشاید ودو انگشت در دہن او اندازند وبکوبند که فک را مسترخی بدارد پس فک را گرفته بآہستگی سوی چپ وراست بجنبانند ویکبارگی بآہستگی سوی پیش کشیده بجایش باز برند بعده رفاده بقیروطی مدوم درروغن گل اندوده نہاده ببندند ومریض را بر پشت خوابانند وزیر سر بالش نرم نہند ونگاه دارند که سر به بالش نگردانند واگر ذرہ بازبردن این سرعت نکنند وسختی پدید آید آب گرم وروغن بنفشه در حمام بران بسیار ریزند تا نرم شود بعده پس پشت بیمار نشینند وفک را بسوی خلف یعنی بطرف خویش کشند واگر خلع چنبر گردن باشد او را بدست راست کنند وبرفاده ہا بسیار ببندند واگر خلع دوش باشد بیک دست بازوی او بگیرند وانگشت وسطی دیگر دست در بغل او کنند وسره استخوان بازو بدان بردارند واگر مدت زیاده شود وصلب گردد در حمام آب گرم وروغن گرم بران ریزند تا نرم شود پس بر پشت خوابانیده وگرده که نه بسیار سخت ونه بسیار نرم باشد در بغل او نہاده پاشنه خویش در بغل او بران گرده نہند وزور کنند ودست او را بطرف خویش کشند تا بجای خود باز آید بعده گرده معتدل از ابریشم یا پنبه ساخته در بغل او نہاده بازوی او بپہلو باز نہند وساعد بر بازو نہند وبه بندند عصابه در دیگر بغل انداخته بدان دست باز آرند وصلیب وار

به بسته نند و هفت روز یا بیشتر بسته دارند و اگر خلع مرفق باشد مریض را بفرمایند تا کف دست کشاده دارد و شخصی را بگویند تا ساعد او را بگیرد و بخلاف کشیدهٔ آن بکشند تا بیمار کشیده نشود و طبیب دست بر مفصل دارد و چون بیند که تمام کشیده شد استخوان ساعد را بجایش باز برد بقراط گوید اگر خلع از طرف پیش باشد دست را دو تا باید کرد یعنی ساعد را بر بازو باید نهاد تا کف دست بسر دوش رسد و مفصل بجای خود باز شود و اگر باز پس گردیده باشد و منخلع شده بکشیدن بجایش باز باید برد و اگر خلع ساعد و انگشتان دست باشد بآهستگی بکشند تا شکل مفصل و انگشتان راست گردد و استخوان بجایش باز آید پس به بندند و اگر خلع فقار پشت باشد انچه بدحل زائل شود در صلاح آن امید اندک است و اگر بخارج بیرون آید او را بر دو زانو بقوت ضبط نمایند چنانچه خادم حمام کند پشت آن زیر زانو نند و او را یک زمان بدارند و بجنبانند و طریق دیگر آنکه او را بشکم خوابانند و پاشنهٔ خویش بران مهره نهند و بران بایستند و اگر خلع عصعص باشد انگشت وسطی در مقعد بیمار کنند و مهرهٔ عصعص را بجنبانند و قوت کنند تا بجایش باز رود و پس ضماد مقوی بر نهند و به بندند و بیمار را طعام اندک دهند و مع ذلک طبع نرم دارند و اگر خلع سرین باشد واجب است که آنرا بزودی بجایش برند چه در تاخیر خوف تعفن و فساد عضو است آما تدبیر خلع ران بسوی اسفل انیست که پای را بکشند و بسوی راست و چپ بجنبانند پس بجایش باز برند و ضماد نهاده به بندند پس نوار نرم بگیرند و یکسو نوار را همچون رکاب سازند و پای او دران رکاب کنند و آن نوار را بر ساق و ران او به بندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و بسوی پشت و بغل او فرود آرند و بسینهٔ او برگرداشند و به بندند تا پای نتواند کشید و اگر بسوی اندرون منخلع شود بیمار را دو تو بدارند چنانچه کسی در نماز در رکوع ایستاده باشد و فردی قوی او را از جانب بیغولهٔ ران او در گرفته دارد پس سر ران او نزدیک زانو بگیرند و بکشند و بجنبانند چنانچه سر ران بجانب اندرون که بعربی طرف انسی گویند بکشند باین طور که ران بسوی بیرون که جانب وحشی ست باز آید پس آن بن زانو را ببالا برآرند چنانکه برابر جای خویش آید بجایش باز برند و ببندند و اگر بسوی بیرون منخلع شده باشد باهم بچنان طریق بجایش باز برند لیکن کشیدن ران و جنبانیدن بر خلاف این باید و اگر بسوی پیش باز پس افتاده باشد ران او بنوار به بندند و مردی قوی آن نوار بر دوش بر دارد تا بدان پای آویخته شود و مهرهٔ ران بجایش باز رود و پس ضماد کنند و به بندند و اگر مفصل زانو از جای خویش بیرون آید بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاهدارد و دیگری دست در بغلهای او کند و دیگری استخوان ساق او بگیرد و بکشد و آن دو مرد که آنرا نگاه میدارند بجانب بالا بر کشند و استاد بسواد دست بر مفصل دارد تا استخوان برابر جای خویش آید و خود بجایش باز شود و در حال ضماد بر نهند و به بندند و اگر آئینهٔ زانو بلغزد و از جای خویش بیرون شود پای بیمار راست فرو کشند و آئینهٔ زانو را بجنبانند و بجایش باز برند و آن جانب که لغزیده باشد رفاده بر نهند تا او را نگاهدارد و از رفتن بدان جانب باز دارد و ضماد کرده به بندند تا پای دو تو نتواند کرد و چون بکشایند زانو بآهستگی دو تو کنند و اگر مفصل شتالنگ از جای خویش بیرون آید علاجش هم بکشیدن باید کرد همچون بندگاه زانو لیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد و زود بجایش باز نرود باید که ستونی در زمین فرو برند محکم و بیمار را بقفا بخوابانند چنانکه این چوب ستون در میان هر دو ران او باشد و پارچه بران چوب بپیچند تا وقت کشیدن پای بن ران را از چوب اذیت نرسد پس مردی بقوت ساق را نگاهدارد و دیگری پای را بقوت بکشد و طبیب دست بر مفصل دارد تا چون بدین طور کشیده شود بندگاه بجایش باز شود و بعده ضماد بر نهند و به بندند و بند چنان باید که بکف پای فرود آرند و برگردانند و بالای شتالنگ بندند و عصب پاشنه را نگاهدارند تا ازین بند دردمند نشود و بیمار را چهل روز از رفتن باز دارند و اگر بیشتر از آنکه مفصل محکم شود حرکتی کنند بندگاه ضعیف شود و باز بیرون آید و مفصل انگشتان پای بکشیدن بجایش باز شود همچون مفصل انگشتان دست و همه بندها که بجایش باز برند در است کنند اگر سختی و ناهمواری آنجا بماند آنرا با دویهٔ ملینه که در علاج اورام صلب گذشت علاج کنند سمرقندی گوید که در جمیع خلع و اقع در سائر اعضا سزاوار آنست که بآهستگی آنرا بکشند نه بسختی و بموضع او باز آرند تا اشکال او همواره گردد و بعده بضماد مقوی مثل مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و مهر و ماش مقشر و آب مورد ضماد کنند و بر باطات موافق آن به بندند و نشاید که در رد عضو منخلع در نگ سازند بلکه قبل حدوث ورم مبادرت بدان نمایند و وقتی اگر قوی تر باشد برگ اثل و سرو و بید و سک و گل سرخ و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی و ماش و اکلیل الملک و صندل سرخ ضماد کنند تا عضو سخت و محکم کند و اگر با آن ورم حار بود با ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل و سفیدهٔ بیضه ضماد نمایند و هرگاه در وقتی و در هیچ خوف حدوث ورم باشد باید که بزودی فصد کنند بعد علاج او پردازند ابن الیاس

وخجندی گوید کہ اگر باوثی ورم باشد فصد واخراج خون بقدر واجب کنند واز گوشت وشیرینی حذر غایند وہر صبح سکنجبین سادہ یا تمر ہندی بشکر سفید
ہر واحد دہ درم بنوشند وغذا مزورہ ماش مقشر بمغز بادام واسفاناخ خورند و بگیرند اقاقیا وصندلین مساوی وکوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ بر موضع ورم طلا
کنند **دیگر** فوفل اقاقیا تخم تمر ہندی مازو ومورد وقشور کندر جو سریش **دیگر** سنبل الطیب قسط گلنار اشنہ مصطگی آرد جو خاکستر چوب انگور
مساوی بسفیدہ بیضہ سرشتہ بران نہند واگر قبض باشد تلیین طبع بحقنہ لین وفتیلہ یا بمسہل بقدر احتیاج کنند واز اشیای نافعہ شرب مومیائی است
وآن در جبر وخلع دوثی دماند آن عجیب است **انطاکی** گوید کہ خلع بعد رد وربط مختص است بلصوق مثل مازو واقاقیا ومورد ومغاث وغری السمک و
آرد کرسنہ وعدس وشونیز وگل سرخ خشک وروغن گل ودر جبر وثی کفایت میکند مجرد رد وربط وگاہے ضمادات کفایت باشد ودر دہن تغمیر بادیان و
خرقہ گرم براحت کافی بود وگاہی درین درد باقی ماند بسبب انحلال مواد وضعف عضو پس بسہولت آنرا قبول کند درین صورت بعد جبر علاج بمستفرغات
ودلک براختلاف انواع آن ہر دو کنند وگاہی حاجت بشرط عضو داعی گردد بسبب تصلب چیزی زیر آن کہ دوا آنرا تحلیل نکردہ باشد بالاے جلد

اعیا

یعنے ماندگی وآن عام بود یا خاص وحقیقت او عجز بدن یا عضوی است از فعل او بواسطہ انصباب خلط وبیشتر فرط رطوبت
است واگرچہ مزاجی بود کہ بر غیر وجہ طبیعی سیلان کند یا بسبب فرط حرارت کہ خلط را سائل گرداند و یا معالجہ شاق بر بدن مثل برداشتن بار گران و
لعب چوگان وافراط ریاضت واستحمام وراہ رفتن بسیار وغیر آن کہ ازان بستگی اعضا پدید آید چنانکہ حرکت بدشواری تواند کرد خصوصاً در مرطوبین و
فصل معاون رطوبات مثل زمستان در ربیع وخوردن چیزیکہ مولد رطوبت باشد چون شیر وخربزہ پس اگر بر جمیع مفاصل سیلان نماید آن عام بود والا خاص
وفرق میان این ووجع مفاصل بعدم ضربان ونخس درینجا وجواز بودن این از خلط صحیح بخلاف وجع مفاصل توان کرد وعلامتش ثقل وکسل وتمدد است
پس اگر با آن تپ بود دموے باشد والا بلغمی ونبض دران عظیم وشاہق سریع در حار بطی در بارد باشد **علاج** اگر دموی باشد فصد کنند
از باسلیق در عام واز عضو مقابل در خاص بعد ازان ماء الشعیر وآلو بخارا وصندل وزرشک وسفرجل وامثال آن بنوشند ومسہل وغیر آن
بدستور وجع مفاصل دموی بعمل آرند وتبرید مزاج ببوئیدن ریاحین باردہ مثل مورد وبنفشہ وتناول مثل عدس وباقلا وچقندر وکاہو و
تدہین بمثل روغن بنفشہ وروغن گل وروغن نیلوفر واستحمام بآب سرد کنند واگر بلغمی باشد اولاً بشبت وترب وعسل وآب گرم وبورہ قے کنند
پس استعمال مسہلات بلغم مثل حب ایارج وتناول تلیۂ مبزر بافادیہ وپوشیدن جامۂ پشمی واستعمال روغنہاے گرم مثل روغن قسط وبابونہ وخراما
وباید کہ در ہر دو نوع از آفتاب اجتناب نمایند واز مجربات انطاکی خواب کردن بر سبوس گندم وشونیز ہر دو گرم کردہ یا بستن آنہا بر عضو ماؤف
است وخوردن این حبوب تا یک مثقال ہر روز بآب گرم تربد سفید غاریقون ہلیلۂ زرد ہر واحد یک جزو مصطگی کتیرا ہر واحد ربع جزو کوفتہ بیختہ بآب
بادیان سرشتہ حبہا سازند بعدہ استعمال این روغن برگ مورد ومازوی سبز محلب میعہ یابسہ ہر واحد نیم جزو اشق حب الغار پوست خشخاش ہر واحد
ربع جزو در سرکہ بجوشانند تا بچو مرہم گردد بدان طلا کنند وگاہے دران روغن کنجد داخل کردہ مے پزند تا آنکہ روغن بماند پس صاف کردہ استعمال
مے کنند وبہتر این ادویہ بسیار است بہترین آن نوشیدن شیر گاو است در ساعتی کہ بدوشند ومالش بہروزہ بزیت گداختہ وخوردن کرنب بجوزد
سیر وکذا نیل ہندی بانیسون واگر ثوم را ہمچنان درست بدون آنکہ چیزے ازان جدا کنند در دیگ سربستہ بآب روغن زیت چندان بجوشانند
کہ مہرا شود ودوا از جرم آن صورتے باقی نماند آنگاہ صاف نمودہ بردارند مالیدن این روغن برای اعیا ومفاصل وزمانۂ مانع برخاستن ودیر آمدن کودکان
برفتار از ذخائر مصونہ است وہمہ انچہ در علاج وجع مفاصل گذشت درینجا نیکو است وبقول سویدی شرب ونطول بابونہ وتمریخ بنمک مخلوط بزیت
وکذا روغن غار وکذا روغن ایرسا وکذا روغن یاسمین وکذا روغن بطم وکذا بیخ انجدان مخلوط بروغن بابونہ وشرب شراب کہنہ خوشبو ونطول
مطبوخ بیخ رجل الغراب وبخور قنہ ہر واحد نافع اعیا است واگر بسبب راہ رفتن ماندہ شوند خود را مشت مال نمایند وعضلہ ہاے پا را بروغن گل
یا بابونہ ویا روغن شبت بمالند وبقول رازی انچہ بسبب ریاضت باشد ناخنہا را بہر روغن کہ میسر شود چرپ کنند واگر تابستان باشد

در آب سرد و اگر زمستان باشد اندر آب گرم در آیند و یا از پای تا زانو با یستند بدون ریختن آب بر بدن و روغن حنا بمالند و گاہے اعیا از استفراغ حادث شود و در اعیای استفراغی تقویت باغذیه و ادویهٔ مقویه باید کرد و اعیای مادی مندرج بمرض است۔

سموم

یعنی زہرہا بدانکہ سموم یا مشروبہ است یا ملدوغہ منہوشہ و سموم مشروبہ یا معدنیہ یا نباتیہ یا حیوانیہ بود و این ہر سہ افساد بدن یا بحدت و لذع کنند و یا بافراط خروج در حرارت و برودت ؔو گویند کہ جملہ سموم سہ قسم است یکے فاعل بکیفیت دوم فاعل بصورت نوعیہ و جملہ جوہر او سوم فاعل باین ہر دو پس انچہ بکیفیت خود فعل کند تا ثیر او در بدن یا بطریق احراق و تلہب باشد چون فرفیون یا باجماد و تخدیر چون افیون یا بہ تسدید مجاری نفس چون مرداسنگ یا بتقطیع چون زنگار یا بتعفین چون بیش و این بدترین انواع است ؔو انچہ بصورت نوعیہ و جملہ جوہر خود فعل کند چون سموم ہلاہل است و انچہ بکیفیت و صورت نوعیہ ہر دو فعل کند مثل سم مار و عقرب است ؔو سموم کہ بسرعت تمام قتل کند آنست کہ مضاد بدن انسان بصورت نوعیہ و جملہ جوہر خود باشد پس اگر انسان را نزد شرب سم مثل لذع و تقطیع و مغص و اکال حادث شود دریابند کہ سم از قبیل ادویہ حارہ حادہ حریفہ است مثل زرنیخ و مُشک و سیماب کشتہ ؔو اگر التہاب شدید و درد در عروق و عرق و سرخی چشم و کرب و قلق و عطش پدید آید دلالت کند بر انکہ سم قاتل بحرارت او ست مثل فرفیون (سم الفار) ؔو اگر سبات و خدر و سردی دست و پا حادث شود دلالت کند بر آنکہ سم از قبیل مخدرات است مثل افیون و بنج و یبروج ؔو اگر غیر از ذبول سقوط نفس و انحلال قوت و عرق سرد و غشی ظاہر نہ شود آن از سمومی باشد کہ مضاد بدن بجملہ جوہر او بود و آن روے ترین سموم است و ہر گاہ مسموم را غشی و تقلب حدقہ و سرخی چشم و اخراج زبان و سقوط نبض و عرق سرد ظاہر شود امید حیات او نیست ؔو اگر مسموم را یرقان حادث شود دلالت بر مضرت او بجگر کند و اگر آنرا غشی حادث گردد بر اضرار او بقلب دلالت نماید و اگر آنرا اختلاط عقل و تشنج پیدا شود دلالت بر اضرار او بدماغ کند و گاہی از بوئیدن دہن مسموم و نظر کردن بر قے کہ او کند نیز سم ماکول شناختہ مے شود ؔو گویند اول چیزیکہ مسموم را عارض شود احساس حرکت مورچہ در زبان و دہان و حکہ مثل حرکت مورچہ است پس اگر سم قوی باشد مع ذلک یبس حرقت و خشونت در دہان و صلابت در زبان و احتراق محسوس گردد بعد از ان غثیان و الم در فم معدہ و انعصار معدہ دریابد

تحرز از سموم

کسے را کہ خوف از سم باشد باید کہ از خوردن طعام و شراب از دست غیر خصوصًا چیزہائیکہ طعم آنہا غالب باشد چون نمکین و شیرین و تیز و ترش یا چیزیکہ بوے آن غالب بود احتراز نماید و چیزیکہ حقیقت آن معلوم نباشد نباید کہ در دہن بگیرد یا ببوید و یا در بدن بمالد ؔو واجب است کہ بر مکان خصومت در حالت گرسنگی و تشنگی شدید حاضر نشود بلکہ طعام و آب خوردہ برود و ایضًا لازم است کہ عادت تناول ادویۂ دافع مضرت سموم و مقوی قلب و اعضاے رئیسہ نماید و اشرف و اقوی آنہا درین باب مثرودیطوس است کہ منفعت او تجربہ کردہ شدہ و تریاق الطین و ہمچنین بگیرند برگ سداب خشک دہ درم مغز جوز یکدرم نمک جریش دو نیم درم و باریک بسایند کہ این را در دفع مضرت سموم فعل عجیب است و یا بگیرند جوز مقشر یک جزو نمک جریش و سداب خشک ہر واحد سدس جزو و انجیر سفیدہ بقدریکہ بدان دوا سرشتہ شود و جدوار در دفع مضرت جملہ سموم عجیب است و ایضًا تخم شلجم کوچک یک نیم درم بمطبوخ سداب جوشندہ و ہمچنین نمک سداب یا انجیر یا فندق و جوز و یا فندق و انجیر خشک با نمک خوردن و پودینہ نہری و برگ سداب با شراب و بغیر شراب خوردن سود دارد و خواتیم بحیرہ در شراب نافع و گویند کہ اگر کسے ہر روز شونیز کوفتہ بخورد آنرا چیزے از سموم ضرر نکند و کذا جون یک مثقال بشراب یا بشیر و کذا اکل انجیر بر نہار قبل خوردن طعام ضرر طعام مسموم دفع کند و لازم است بر محترز کہ جملہ تحرز او صرف از ان نباشد کہ کسے او را زہر خوراند بلکہ از خوردن آن بنفسہ نیز باشد چہ گاہے امرے غریب او را چنان عارض شود کہ اجتناب نکند بہر آنکہ اتفاق افتد کہ چیزے خبیث مثل عظایہ و رتیلا و عقرب و مار در ظرف پختن طعام یا در ظرفیکہ دران شراب باشد بیفتد از بہر آنکہ بسیار جانوران بوی شراب و شیر را دوست دارند

وقصد لبوی آن کنند و باشد کہ درخم شراب بمیرد و باشد کہ ازان شراب بخورد و دران قے کند درین باب نیز احتیاط باید کرد وازاطعمۂ واشربۂ کہ بے
سرپوش گذاشتہ باشد اجتناب نماید و در زیر درختان بزرگ و میان گیاہ و نزدیک آشیانہ لقلق وکلاغ وہوام بدون بخور شاخ گاؤ کوہے
وامثال آن نخسپد و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و باید کہ جسارت بر صید حیوان ذی سم نکند وآنرا بدست نگیرد وآشیانۂ غراب ولقلق در خانہ نگذارد و
نگاہداشتن طیور وحیوانات کہ طعمۂ حشرات کنند چون طاؤس وکبوتر ومرغ خانگی وراسو وگربہ وامثال آن در خانہ نیکوست و نزد خود داشتن ادویۂ تریاقیہ
از ضروریات است و انطاکی گوید کسے را کہ خوف از سم باشد باید کہ سبقت نماید بہر چیزیکہ حفظ او نماید مثل دواء المسک و تریاق وانچہ مرکب از گل مختوم
وحب الغار وجنطیانا باشد وکذا انجیر وجوز ونمک و سداب مساوی وشونیز وشلجم بری چون ہر دو با سہ چند انجیر سفید بسایند واین ہمہ حافظ ارواح وقوتہا
است چون خالف سم آنرا استعمال کنند وکذا پودینۂ مطبوخ بشراب **ذکر ادویۂ نافع جمیع سموم** بدانکہ ادویۂ تریاقیہ کہ در جمیع اقسام زہرہا بالخاصیت
نافع است ازانجملہ فادزہر معدنی یعنی زہر مہرہ خطائی است و قدر شربت آن از سہ نخود تا دو دانگ است و فادزہر حیوانی مقدار شربت این از
یک قیراط تا دوازدہ قیراط است باید کہ ہر کدام ازینہا بر روی سنگ بگلاب یا عرق کیوڑا یا عرق بید مشک سائیدہ بدہند و نارجیل دریائی یک قیراط
دہند و تا قے کند مکرر باید داد و اگر قے نکند علامت خلاص از سم بود و جدوار یعنی نربسی قدر شربت آن تا چہار دانگ بود و تریاق فاروق و
تریاق طین مختوم ومثرودیطوس بدہند و علامت جودت تریاق آنست کہ نیم درم خروس را بخورانند و ماریا دیگری از ہوام قتال بران مسلط کنند
اگر خروس بمیرد تریاق نیک وباقوت است و درین زمان بہم رسیدن اجزاے تریاق فاروق ومثرودیطوس متعذر است مگر مردم کہ از اطراف
مے آرند آنہم فائدہ مے کند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار وسگ دیوانہ یک مثقال است و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور
دانگے ونیم باسرکہ و قدر شربت مثرودیطوس قدری زیادہ از تریاق فاروق است **صفت** تریاق گل مختوم بگیرند گل مختوم وحب الغار
وابرسا مساوی کوفتہ وبیختہ بروغن گاؤ چرب کنند وبعسل سہ وزن ادویہ بسرشند قدر شربت یک درم وخاصیت اینست کہ چون سموم بخورد
قے آورد واگر قے نیارد دلیل آن باشد کہ سم نخوردہ است و سویدی وغیرہ مے نویسند کہ شرب مغز پستہ کوفتہ تنہا و با شراب وکذا شرب
طبیخ کرفس مع بیخ او وکذا برگ آنار درخت وکذا گل مختوم نیم درم تنہا وبشراب وکذا زیت گرم وکذا زمردنہ شیرہ وکذا طبیخ جملہ اجزاے خبازی و قدر
شربت از تخم آن تا پنج درم واز آب آن تا پنجاہ درم است وکذا جاؤشیر یک درم بعسل وکذا اسنا وکذا افسنتین رومی از یک مثقال تا دو مثقال
و در مطبوخ او از پنج درم تا دہ درم وکذا حسک بشراب وکذا لعبن بلسان وکذا زراوند مدحرج وفلفل وکذا پوست بیخ کبر تا سہ درم بشراب وکذا احشاے
راسو خشک کردہ دو مثقال وکذا تخم ترنج دو مثقال وکذا بادآورد وکذا زیرہ بشراب وکذا ایرسا بسرکہ وکذا عنصل بریان وکذا ترشی نارنج وکذا
گل ارمنی یک مثقال وکذا شربت حماض وکذا زرنباد کہ نزد حکما بدل جدوار است وکذا سکبینج وکذا قردمانا بشراب وکذا اسارون وکذا درونج
وکذا دماغ ماکیان بریان وکذا شوربا ے بط فربہ وکذا فلفل سیاہ یا سفید یک مثقال وکذا اشنہ بشراب پختہ وکذا غافث بشراب وکذا بیخ نارنج خشک
کردہ سودہ وکذا سلیخہ وکذا عسل تا پانزدہ مثقال وکذا ریوند وکذا لحیۃ التیس وکذا برگ وشاخ نرم فرنجشک وتخم او کوفتہ مع زعفران بشراب پختہ وکذا دوقو و شرب
وضماد زراوند طویل دو درم ہر واحد نافع جمیع سموم قتالہ است و بقول قرشی علاج مشترک بجمیع سموم مفرحات یاقوتیہ و تریاق اربعہ وغیرہ
است وازادویۂ جیدہ اینست کہ بگیرند تخم انجدان وبیخ آن ہر یک یک درم شیخ ارمنی دو درم وبعسل سرشتہ باآب سیب بخورانند و
گوشت خشک کردہ ابن عرس بری در دفع سموم از قوی ترین ادویہ است و شیخ مے فرماید کہ ادویۂ مشترکہ براے دفع مضرت سموم آنست
کہ بازہر برابری کند ونگذارد کہ اثر او بدل رسد مثل تریاق ومثرودیطوس و فادزہرہا کہ مجرب باشد وگل مختوم وتریاق آن وتریاق اربعہ
گفتہ اند کہ اہل درین باب عجیب وبے نظیر است و دواے مرتب ازان بغایت سودمند بود وبیخ بخور مریم چون بشراب بخورند وایضاً
پودینۂ کوہی وتخم شلجم وایضاً غاریقون دو درم بشراب وپرسیاؤشان وخبازی وبرگ او وآب مطبوخ او وایضاً دارچینی ومغز سر
خرگوش باسرکہ دو دانقہ ویا جند بیدستر یک مثقال باروغن زیت دو دانقہ وایضاً قیصوم ۳ درم باآب حسک کوفتہ افشردہ
بنوشانند وتخم گزر وخصوصاً اقلیطی وحلتیت وطبیخ جعدہ وسیسالیوس وتخم درخت سکبینج عجیب است **صفت**

منافع تریاق الطین

دوائے مرکب بگیرند تخم درخت سکبینج بری وجند بیدستر وبرگ سدابے ہر واحد یک جزو شحم حنظل سہ چند ہمہ بقدر بندقۂ بزرگ ازان بخورانند ودوائے تخم انجدان
دگوشت ابن عرس در قول قرشی گذشت وابن الیاس گوید کہ آب برگ سیب سہ اوقیہ بدہند کہ آنرا درین باب خاصیت عجیب است وبگیرند آب
برگ سیب سہ اوقیہ وگل ارمنی یک مثقال وشیح ارمنی یک درم وبآب سیب بخورند کہ درین باب بغایت نافع است وتخم شلجم وبرسیاوشان وخبازی واپچینی
ومغز خرگوش مساوی کوفتہ بیختہ بشراب ریحانی یا با بست درم سرکہ بخورند **تعلیم** سموم مشروبہ وملدوغہ کہ مشہور نباشد یا آنچہ مریض اظہار آن نہ نماید علاج آن
از علاج کلی آن کنند وہرگاہ قسمی ازان معلوم شود بعلاج خاص آن پردازند ودرینجا اولاً علاج کلی سموم مشروبہ مرقوم مے شود وبعدآن علاج خاص
ہریک از سموم مشروبہ معدنیہ ونباتیہ وحیوانیہ وسپس علاج کلی سموم ملدوغہ وبعدآن علاج خاص ہریک از سموم ملدوغہ ومنہوشہ وملسوعہ مسطور گردد

علاج کلی سموم مشروبہ

اگر سم از جملہ سموم مشروبہ باشد در حالتیکہ اندک تغیر محسوس شود مے باید کہ بزودی از آب نیمگرم وروغن کنجد مکرر قے کنند بعدازان شیر گاؤ وروغن گاؤ
خورند واگر از شیر وروغن قے کنند نیز مناسب است ومنع از خواب تا یک روز لازم بود پس اگر سم گرم باشد واین از گرمی معدہ واعاد تشنگی
وخشکی دہن معلوم مے شود درین صورت لعاب اسپغول وشیر تازہ ودوغ گاؤ وروغن بادام وصندل وگلاب دہند وانہ ومانند آن ہرکدام کہ باشد
بربرف سرد کردہ بدہند وہمچنین قرص کافور ومفرح بارد وآش جو بیاشامند وحوالی دل وجگر اضمدۂ باردہ ضماد کنند وپارچہ بگلاب وصندل
تر کردہ بر سینہ گذارند وگر سم بارد باشد واین از بے حسی اعضا وسردی بدن وعرق سرد وثقل اعضا معلوم میشود درین صورت نیز بجرد
دریافت این عوارض مکرر قے کنانیدہ شراب کہنہ کہ از یک سال تا دو سال بران گذاشتہ باشد بحسب مزاج مریض ومثرودیطوس و
تریاق اربعہ وتریاق فاروق ودواء المسک حار ومفرح حار وپیازو سیر وجدوار وجنطیانا یک مثقال وحلتیت یعنی انگوزہ تا نیم مثقال ومانند آن
باید داد واثر سم بہر عضویکہ زیادہ باشد اصلاح آن عضو بیشتر منظور دارند مثلاً اگر اثر ضرر بجگر محسوس شود ادویۂ مدرہ بکار برند واگر بمعدہ شود
مسہل نرم بعمل آرند وعلی ہذا القیاس وشوربائے مرغ خورند وروغن یاسمین وروغن نرگس وروغن گل ومانند آن بر دل وجگر طلا کنند
صفت تریاق اربعہ مرکی جنطیانا حب الغار زراوند طویل ہمہ مساوی الوزن کوفتہ بیختہ بروغن گاؤ چرب کنند وبعسل سہ وزن ادویہ
بسرشند وقدر شربت یک مثقال باب گرم **شیخ الرئیس** قانون علاج کسے کہ زہر خوردہ باشد چنین نوشتہ واجب است
مدافعت نکنند بلکہ ہرگاہ معلوم شود کہ زہر دادہ اند پیش ازانکہ قوت او در بدن پراگندہ شود مبادرت بنوشیدن آب نیمگرم وروغن کنجد وزیت نمایند
وقے کنند ودران مبالغہ نمایند چندانکہ توانند وبہتر آنست کہ درین روغن طبیخ شبت واندک بورہ آمیزند وگاہے بزیت حضض ونیہ مرغابی
مخلوط کردہ مے شود وبہتر آنست کہ آنچہ برائے قے ازین ادویہ واز غیراو نوشیدہ شود آن آب وروغن بسیار بود واگر اغذیہ خورند
ہم بسیار باشد بہر آنکہ اگر او قے نشود قوت سم را بشکند وبدان غلبہ نماید وچون قے حتی الامکان کردہ باشند شیر بسیار بنوشند کہ این
تیزی سم را بشکند واگر از شیر نیز قے شود نیک باشد وایضاً اگر طبیخ تخم انجرہ باروغن گاؤ بخورند زہر را لبقی یا اسہال دفع کند بعدہ شیر
بسیار بنوشند ومسکہ از شیر بہتر بود وایضاً طبیخ بزرکتان وکذا شراب شیرین با پیہ بط گداختہ سود دارد وہمچنین آب خاکستر چوب انگور
وواجب است کہ بعد قے حقنہ کنند وخصوصاً چون معلوم کنند کہ مضرت زہر بامعا واسافل فرود آمدہ واگر اضطراب زیادہ ازین
باشد ہم تدبیر قے وہم تدبیر اسہال باید ودرمیان آن از امر نوشیدن شیر غافل نباشند واگر حاجت بخوردن مثل
تریاق گل مختوم افتد بکار برند بہر آنکہ او بہتر مدد بر دفع سم کند وخصوصاً چون آن را در ابتدائے امر بخورند کہ آن سم را لبقی دفع کند
وایضاً حب بلسان زوفائے خشک تخم شلجم بری فلفل سفید وسیاہ دارفلفل وج انیسون فطراسالیون اسارون زیرہ
سیاہ بزرالبنج ہر واحد چہار درم سنبل الطیب فقاح اذخر ہر واحد پنج درم سلیخہ ہژدہ درم حماما زعفران
ہر واحد شش درم بعسل بسرشند وبا شراب بقدر باقلائے رومی بخورند وخوردن گل مختوم بشراب

همین فعل کند و قومی گفته که چون سرگین خروس بخورانند در حال زهر را بقے برآرد و ایضًا آنچه بخورانند عصارهٔ فراسیون و برگ نی و ناردین
و تخم گزر و جند بیدستر و انجیر خشک و بندق و سداب است و آنچه درین باب ستوده است اینست که بازرد چهار درم و مرمکی یک درم
بشراب شیرین بخورند و چون بعد قے التهاب شدید عارض شود آب یخ و روغن گل بنوشند و بدان قے کنند و لازم است که خواب نکنند
البته و نگذارند که تحیر کند بلکه واجب است که بیدار کنند و قریب او آواز بزرگ دهند و هرگاه صورت ظاهر شود و سم معلوم گردد هر سم را
بدانچه در باب او مذکور است علاج کنند و این ظاهر شدن بر دو وجه بود یکے آنکه معلوم شود که آن زهر از کدام جنس است و دوم آنکه معلوم
شود که از کدام نوع است مثال اول اینست که دریافت نمایند که آن سم از مقطعات حاده است پس علاجش بمثل شیر و مسکه و فالودهٔ
سیال مرتب بروغن بادام یا بروغن گاو و هرچه تیزی آن بشکند باید کرد و یا بدانند که آن زهر از جملهٔ سموم ملتهبه است تبرید او بکافور
و گلاب و آب کشنیز و مانند آن همه برف سرد کرده باید کرد و اعضاے رئیسه او را بمثل طحلب و غیره ضماد کنند و هر وقت آنرا سرد کنند
و آنچه مثل این را بسیار نفع کند دوغ گاو سرد کرده است و اگر حاجت فصد افتد باید کرد و یا معلوم کنند که آن زهر از مخدرات
است پس تریاق کبیر و دواء الحلتیت در شراب صرف استعمال کنند و همچنین سیر سوده بشراب آمیخته و یا دریابند که آن سم مضاد جوهر آدمی
است علاج آن بمثرودیطوس و تریاق و دواء المسک و فادزهر کنند و ماء اللحم و شراب استعمال کنند و مریض و مسکن او را خوشبو نمایند و جامهٔ
خوشبو بپوشانند و عطسه آورند و فم معدهٔ او بمالند و در دهان او باد بدمند و موے او برکنند و هرگاه نوع سم دریافت گردد علاج خاص آن
کنند بدانچه مذکور گردد و بالجمله ادویه که بسبب سموم مے نوشانند یا بدان ارادهٔ شکستن تیزی زهر و تغیر جوهر او می کنند مثل شیر و فادزهر
و یا بدان ارادهٔ اخراج جوهر سم مے کنند مثل گل مختوم و یا بدان ارادهٔ مقابلهٔ کیفیت او مے کنند مثل خوردن سیر در شراب
براے عقرب گزیده ابن الیاس و صاحب کامل و غیرهما گویند کسیکه زهر خورده باشد مے باید که دران تساهل نکنند و صبر نمایند
تا آنکه معلوم شود که آن از کدام قسم سموم خورده است بلکه واجب است که همگی مبادرت بنوشیدن آب نیمگرم بسیار و روغن کنجد
کنند و در دهن انگشت یا پر مرغ مبلول بروغن کنجد داخل کنند و بدان قے نمایند و معده را پاک سازند قبل از آنکه قوت زهر در معده و بدن قرار
گیرد و مبالغه تمام در تنقیهٔ معده کنند و اگر قے بران دشوار گردد آبیکه دران شبت و بورق یا نمک و جوز القی جوشانیده باشند نوشیده قے کنند
بعد ازان شیر بسیار و روغن گاو بنوشند و نوشیدن شیر با مسکه بهتر از نوشیدن شیر با روغن است پس اگر در معده و امعا سوزش
و التهاب و تشنگی و کرب و خشکی دهن دریابند یقین کنند که دواے سمی حاد است مے باید که روغن گل و روغن بنفشه بگلاب و لعاب
اسپغول و لعاب بهدانه و تخم کتان و شیر تازه و ماء الشعیر بروغن بادام بنوشانند و غذا شوربا ے ماکیان فربه یا حریرهٔ معمول از نشاسته بروغن
بادام و روغن بنفشه و شکر بدهند و انار میخوش یا شیرین یا سیب و بهی بمکند و کاهو و خیار و بادرنگ و شفتالو و آلو دهند و دانه و بقلهٔ مبارک
و کاسنی بخورند و بر جگر بصندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و بر سینه و شکم پارچهٔ کتان مبلول بگلاب و صندل بدارند و تریاق گل مختوم
یک مثقال و ساول امر بدهند و نسخهٔ آن مسطور شد لیکن درینجا وزن حب الغار و گل مختوم هر واحد سه درم و ایرسا دو درم است و
نوشته که بنیت بسر شد و اگر حرقت و لهیب شدید باشد و بدین تدبیر ساکن نشود این حقنهٔ لینه مسکن لذع بعمل آرند بنفشه خشک
و نیلوفر هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد سی عدد سبوس گندم یک کف جو کوفته دو کف همه را در دو رطل آب بجوشانند
تا بیک رطل آید صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر هر واحد بست درم بدان انداخته نیمگرم حقنه کنند و هرگاه معلوم شود که سم از ملهبات
است آب یخ و لبسپت بربرف سرد کرده و روغن گل و قرص کافور و دوغ گاو و آب فواکه بارده مثل آب انارین و آب خیار
و تربزو مانند آن بنوشانند و بر اعضاے رئیسه ضماد طحلب و صندلین سازند و اگر جمود و سبات و گرانی در دست و
پا و زبان احادث شود بدانند که آن از مخدرات است پس شراب کهنه صرف و سداب و یا آب سداب با پودینهٔ کوهی و
قسط و فلفل و عاقرقرحا و حتردانا مساوی بیاشامند و اگر تریاق و مثرودیطوس حاضر نباشد این دواء الحلتیت بخورانند

صفت آن مرصاف قسط برگ سداب پودینہ فلفل عاقرقرحا قردمانا ہر واحد دہ درم حلتیت برابر ہمہ باریک سائیدہ بعسل کف گرفتہ بسرشند شربتے ازان یک مثقال و یا نیم مثقال و یا این دوا دہند بگیرند مرصاف یک درم قنہ دو درم مر اسودہ با قدری شراب ترکردہ بخورند ویا برگ سداب و جوز و انجیر و نمک بخورانند و تکمید معدہ و امعا با بیکہ دران سداب و پودینہ و تخم بجتہ باشند باید کرد و بدن او بمالند تا سرخ شود و بنجوز آب معمول بماکیان فربہ و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل و زیرہ و روغن زیت غذا سازند و اگر حاجت بود این حقنۂ حادہ بعمل آرند بگیرند سنائے مکی ہفت درم قنطوریون دقیق و نطرون و جاوشیر و سکبینج ہر واحد سہ درم ہمہ را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک آید صاف کردہ بران روغن زیت و روغن زنبق ہر واحد دہ درم انداختہ حقنہ کنند و اگر ذبول و سقوط نفس و غشی و اخلال قوت یافتہ شود کار بزرگ باشد کمتر ازان نجات یابد زیرا کہ این از سموم مضاد بدن انسان بجملہ جوہر خود باشد علاجش اینست کہ بعد قے بمبالغہ و تنقیۂ تام معدہ تریاق کبیر و قرص افاعی و دوار المسک حلو دمبدم دہند و تقویت مزاج بماء اللحم مع شراب کنند و اگر چیزے ازین یافتہ نشود بگیرند گل مختوم و شیح ارمنی و غاریقون و بیخ سوسن و پودینہ کوہی و جند بیدستر و تخم انجرہ و ناردین و عصارۂ فراسیون ازین ادویۂ مفرد و مرکب بقدر یک مثقال کوفتہ بیختہ بشراب ریحانی بخورانند و فندق و انجیر و سداب دہند و یا آب خار خسک افشردہ بنوشانند و با نخدان یک درم شیح ارمنی دو درم کوفتہ بعسل سرشتہ با آب سیب و شراب کہنہ بدہند و صندل و گلاب و کافور کہ دران اندک مشک حل کردہ باشند ببویانند و بعود و عنبر بخور سازند و سینہ و فم معدہ او را بمالند تا گرم شود و غذا بقیمۂ معمول از گوشت ماکیان بزیت غسیل کہ بران شراب ریحانی و گلاب چکانیدہ باشند باید داد پس اگر صلاح نیابد و غشی و سقوط نبض طول کند و چشم غائر شود و عرق سرد آید طمع بحیات او نباید داشت و بدانند کہ بعض سموم نکایت در عضوی از اعضاء مے کنند پس مے باید کہ تفقد آن نمایند تا آن عضو از اذیت محفوظ ماند مثل آنکہ اگر اضطراب در اسفل شکم حادث شود شیاف نرم بردارند یا حقنۂ لینہ بعمل آرند یا اسہال بدوائے ملین کنند و اگر بمعدہ حادث شود با آب نیمگرم و مانند آن قے کنند و چون یرقان حادث گردد آنچہ مخصوص بجگر باشد از ادویہ و اشربہ بخورانند و ہرگاہ خفقان و غشی پدید آید قصد تقویت قلب نمایند و اگر تشنج ظاہر شود بعلاج دماغ متوجہ شوند و اگر در جائے از بدن لہیب و سرخی حادث گردد بطحلب و صندل و مانند آن آنرا سرد نمایند تا آنکہ خدر شود بشرطیکہ آن موضع از اعضائے رئیسہ دور تر باشد و آنجا کہ از تناول ادویۂ گرم گرمی زیادہ پدید آید مسکۂ و روغن بادام دو قے باید فرمود اگر از شرب زہر سردی در عضوی ظاہر شود آنرا گرم سازند و اگر غشی افتد بعلاج غشی مشغول شوند و تقویت اعضائے رئیسہ نمایند **انطاکی** گوید سمے کہ لذع و حرقت پیدا کند حاد باشد در علاج او تکثیر از دہنیات و شیرین و لزج نمایند و اگر حرارت و ظلمت او سدر و حکہ و طیش و اختلاط آرد حار باشد دران مثل الجبہ و گل ارمنی و کافور زیادہ نمایند و اگر سبات و ثقل حادث کند بارد باشد دران دوائے حار مثل دوار الحلتیت کہ دران حلتیت بقدر ربع ہمہ ادویہ باشد و بمثل شراب و سیر مؤثر است بالجملہ در علاج ہر سم واجب است کہ اولاً ابتدا بقے کنند بمطبوخ شبت و ترب و بورق و روغن کنجد و روغن گاؤ و شیر و عسل مجموع یا آنچہ میسر آید تا آنکہ تنقیہ حاصل شود بعد ازان مفرحات قلبیہ وغیرہ و آبہائے فواکہ و اگر چہ از برگ آنہا باشد و رب در دہن ما دہند و نداوند مع تخم ترنج مجرب است بعدہ اگر قوت متحمل باشد فصد کنند در حار و الا بر تلیین اقتصار کنند و اگر قے دشوار باشد آنچہ آنرا خارج کند مثل قثاء الحمار دہند بہر آنکہ قے نافع ترین علاج است در نیجا بعدہ اگر سموم در شیر یا روغن دادہ باشد آنرا این دوا بالخصوص داشتہ اند کندر زنجبیل زہرۂ آہوئے نر ہر واحد دو درم زہرۂ خروس یک نیم درم شراب کہنہ شیر دختران ہر واحد دو اوقیہ باہم آمیختہ سہ درم بخورند و اگر در شیرین آمیختہ باشد مزید قے و فاد زہر و تریاق الطین بکثرت باید و اگر با ترشی دادہ باشد در حفظ عصب جہد نمایند و شارب سم در ترشی اکثر از نسل و باہ معطل مے شود واجب است اگر سموم از خارج بطریق غسولات بعمل آمدہ باشد مزید عنایت باطلیہ بدانچہ بہر آن مقرر است مثل آب برگ آلو و آب کاہو و لیمون و آرد جو با قلا و صندل و گلاب و آب مورد

وآب سداب وخون خروس وسفیدی بیضه وکافور ونشاسته وعصفر وخطمی مجموع یا آنچه ازان میسر آید دو درم که بطریق استنجا مستعمل بود حمول انگل وتعلیق وبارتنگ مساوی مع نصف یکے ازین هر دو د ، وسدس آن کندر و نبید ودروغن گل زیاده کنند وکذا خون جدی وقت ذبح کردن وبرای سم تسموم استنشاق بروغن گل وبنفشه و مانند اینها وحضض کنند وحکم سم ملبوس قریب از غسولات است و زیاده کنند غسل بشیر وروغن گل بس بآب بس سفیده بیضه و آنچه از اطلیه وعصارات برگ اشجار گذشت وروغن سوسن وسم اگر بار وغن مالیده باشند مالش صبر وحضض وزهر باد وصندل کبابه مع ربع یکے از انها افزایند واگر بطریق کحل مستعمل باشد اکتحال برد کند مع چهارم حصه یکے از انها کافور وششم حصه مشک کنند وکذا میعه سائله بآب لبلاب یا آب برگ زیتون سویدی مے نویسد که شرب طبیخ کرفس وکذا بیخ انجدان وکذا جنطیانا از یک مثقال وکذا دارچینی از دو درم تا پنج درم وکذا پنیر مایه تا نیم مثقال وکذا بول انسان وکذا خون گوزن وکذا فراسیون وکذا تخم سداب بشراب وکذا پوست ترنج زرد باریک وکذا مرداسنگ سوده سه درم با شیر ماده گاو تازه و یا بروغن گاو هر واحد نافع سموم مشروبه است **اطبای هند** گویند که شیره کسوندی که با برگ و بیخ وشلخ او سائیده گرفته باشند بقدر یک کاسه داد ن بجهت اکثر سموم مشروبه سود مند است وهمچنین عسل را سائیده نوشانیدن وآنقدر بیخ کسوندی پنج موتهر ابه بآب سائیده زهر خورده را بنوشانند وکذا مرچ سیاه یک ٹانک سوده بروغن ماده گاو یک توله آمیخته بخورانند واگر گھوڑل یک ماشه نیله تهوتهه دو سرخ باهم سائیده بآب گرم نوشانند زهر باقی نماند واگر مغز بیند دانه کوفته بشیر گاو جوش داده بنوشانند نافع اکثر انواع سم مشروبه است وخوردن کسیرو مفید سم حار است وهمچنین بیخ چولائی اگر تازه باشد یک توله واگر خشک باشد نیم توله بآب سائیده بروغن گاو خوردن برای جمیع انواع سم گرم نافع است واگر کتانی خرد سائیده بخورند دافع زهر است .

معالجات سموم معدنیه

انطاکی گوید که سمیات معدنیه در ضرر ونکایت شدید تر اند از نباتیه وحیوانیه ماکول **سم الفار** که آنرا بفارسی مرگ موش گویند از خوردن آن اکثر قی واسهال بسیار افتد وقولنج وخناق وخشکی دهان وگرانی وسیاهی زبان وسوزش سینه وخفقان پدید آید وچشمها سرخ وبدن گرم شود وبقی الدم واسهال کبدی هلاک سازد واگر کسے زنده بماند دست و پا خدر گردد وآماس بدن وبثور یا جذام یا سل پیدا کند **علاج** اول قی کنانند بشیر گاو یک آثار وروغن نیم پاؤ و یا بورق سه ماشه در مسکه گاو یک توله بلیسانند و بالائش سکنجبین ساده وگلاب یا آب خیارین مکرات ومرات بنوشانند تا قی بفراغت آید بعد ازان سقمونیای مشوی ربع درم بماء العسل یا بجلاب خام بدهند وتا چهار پاس خواب کردن ندهند که دران خوف هلاکت است وادویه مزلقه بارده بسیار دهند ومسکه ونبات بسیار لیسانند ودر منع خشکی بشیر وروغن ومسکه مبالغه نمایند وجمیع مرطبات آنرا نفع دهد واگر سحج عارض شود سفوف طین بروغن گل وشیر گاو داغ کرده خورانند واگر غشی وخفقان ودیگر امراض پدید آید بعلاجهٔ آنها پردازند وغذا شیر و برنج یا فیرنی یا شوربای بزغاله با نان دهند ونزدیک اهل هند کات هندی بقدر دو سه توله در آب حل کرده نوشانیدن رافع زهر سم الفار است وفوراً فائده میکند وتجربه رسیده وهمچنین بعد قی سفوف پوست درخت گولر خورانیدن وآب بیخ کیله وکافور نوشانیدن نافع بود وگویند که گر مغز تخم کنار دو ٹانک باریک ساخته بآب بخورانند سم الفار خورده را مفید است وهرچه در علاج سیماب مقتول ومصعد مے آید بکار برند

سیماب مصعد ومقتول وشنگرف

خوردن اینها درد شکم ومغص شدید واسهال خون وگرانی زبان وثقل معده وحبس بول وورم بدن آرد وگاهے احتراق خون وامراض آن حادث شود **علاج** بطبیخ شبت وشراب وعسل وبورق قے کنند و یا بورق هفت ماشه در عسل سه توله بدهند وقے فرمایند بکرات ومرات وبالائش شراب کهنه نوشانیده بازقے کنانند وماء العسل وبوره هر دو آمیخته حقنه سه چهار مرتبه کنند تا تنقیه خوب حاصل آید پس شیر گاو وغنکم سیر دهند ولعابات بارده نوشانند و شوربا های چرب دهند وآنچه در علاج مرداسنگ گفته آید نفع دهد وصاحب کامل وحاوی مے نویسند که بعسل وشبت وتخم تربه بورق قی کنند واگر ازین خارج نشود حقنه بآب چقندر وروغن کنجد ومری وخطمی کنند وهرگاه معده وامعا پاک گردد و سحج عارض شود سفوف الطین بروغن گل وشیر سنگ تاب یا آهن تاب دهند وگیلانی گوید که از علاج جید اینست که بعد قے حقنه سه درم مر بشراب حل کرده یا ماء العسل چند کرت بدهند وتقویت دل بادویه واغذیه مناسبه کنند بعده حریره هاے چرب وشحوم لینه استعمال کنند واز عادت اهل هند است که چون انسانی از خوردن سیماب مصعد ضرر یابد امر بخوردن پیٹهه ومرباے آن می کنند ودر تناول او افراط می نمایند وبدان صحت مے یابند ومداومت بخوردن او هر روز چند مرتبه

مے کنند تا آنکہ آثار صحت ظاہر شود و بعضے اطبائے ہندمی نویسند کہ برائے دفع مضرت سیماب و شنگرف جوالسہ و یا کشنیز خشک در آب خیرہ برآورده
چند روز بنوشند و یا روغن بیدانجیر پنج ماشہ در شیر گاؤ یک نیم پاو حل کرده ہفت روز بنوشند و ایضاً برای دفع ضرر کشتجات مثل سیماب و شنگرف دمس و
فولاد برگ نورستہ جامن بقدر دو سہ تولہ ہر روز بطور بنگ سائیده نوشیده باشند کہ باستعمال این بسیار کسان صحت یافتہ اند و از معمولات
است و دو نسخہ معمولی در اخراج کشتجات بادرار بول در ادویہ جذام مسطور شد و ایضاً شخصیکہ کشتہ سیماب خام خورده باشد باید کہ تا بست و یک روز
برگ لیموی کاغذی مثل بنگ سائیده بنوشد تمام سیماب از بدن دفع شود و ایضاً اگر بدن ترقیده باشد و جابجا سوراخ شده برگ کرنجوہ بطور بنگ سائیده
صاف کرده روزمره یک پیالہ بنوشد و نان نخود یا گندم کم نمک با روغن بسیار بخورد در چہل روز صحت شود و حکیم شریف خان در تالیف شریفی می نویسد
کہ برائے کسیکہ سیماب نیم خام خورده باشد و اورا آبلہ و بثور و حالت جذامی پیدا شده باشد یک عدد درخت نیل مسلم از بیخ برآورده قطعہ قطعہ کرده
در ظرف کلان در آب بسیار خوب بجوشانند بعده صاف نموده یک پیالہ ازان آب ناشتا بخورد بعد از نیم گھڑی باز یک پیالہ بخورد ہمین قسم تا شام خورده باشد
و غذا دران روز ہیچ نخورد ہمہ سیماب از راه بول برآید و یک روز کفایت کند و اگر حاجت افتد روز دوم ہم استعمال نماید و بول را در ظرف برنجی
یا سفالی یا چینی بکنند تا سیماب بنظر درآید بعضی اعزه این ترکیب استعمال نموده اند و منافع آن مشاہده کرده اند

مرداسنگ و رصاص و سفیداب و جبسین

از خوردن مرداسنگ و برادهٔ رصاص ورم بدن و نفخ سخت و قولنج پدید آید و نفس تنگی کند و گاه مختنق گردد و گاہی با آن اعراض ایلاوس ظاہر شود و رنگ بدن مثل
رنگ اسرب شود و قولنج و حبس بول و خشکی دہان و ثقل زبان و معده و امعا ظہور نماید و گاه باشد کہ اسہال بافراط آید کہ منجر بسحج امعا گردد و خوردن سفیداب سفیدی زبان
واسترخای اعضا و سرفہ و فواق شدید و خشونت و خشکی حلق و زبان و درد فم معده و تمدد و اختلاط عقل آرد و گاہی بول سیاه یا دموی گردد و از خوردن جبسین قولنج و
خناق و خشکی دہان عارض شود علاج مفتحات مثل تخم شبت و ترب و پوست سیاه اصل السوس ہر یک نہ ماشہ انجیر زرد ده عدد در نیم آثار آب شور بجوشانند کہ
بہ نیمہ آید جوزالقی دو ماشہ بورق سہ ماشہ سوده سرد ارد ساختہ عسل سہ تولہ اضافہ نموده بدہند کہ قے بسیار افتد و جہت اسہال مغز فلوس در آب کاسنی مالیده صاف کرده
روغن بادام یا گاؤ آمیختہ بدہند و یا جوارش سفرجلی مسہل با شربت دینار دہند و یا حقنهٔ حاد بعمل آرند بعده بہر تعدیل مزاج زنجبیل مربی خورانند و بحمام برند کہ عرق
آید و ادویهٔ معرقه دہند و غذا نخود آب مرغ تنہا و یا شوربای مرغ با نان بدہند و بقول ابن الیاس قی بچیزی کنند کہ دران تفتیح باشد مثل تخم کرفس و شبت و انجیر و بورق
ماء العسل و اسہال بجوارش شہریاران نمایند و جوارش فلافلی خورانند و خردل و یا شراب با آب مطبوخ کرفس و انیسون بنوشانند و واجب است کہ مداومت باسفیدباج
مرتب از لحوم خرفان سازند و علامت صحت اسہال شکم و ادرار بول است و بالجملہ محتاج بمفتحات مدره معرقه مسہلہ بود و در خوردن سفیداب قی بماء العسل و شبت و نمک
کنند و یک انگ سقمونیا بماء العسل خورند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان ہر واحد سہ درم و در آب جوشانیده بقدر سہ اوقیہ ازان بنوشند تا ادرار بول کند و یا حقنهٔ
قوی بکار برند و نگذارند کہ خواب کند و انجه این را نفع کند آنست کہ کنجد بخورند و بخایند و بران شراب بنوشند و در خوردن جبسین ماء العسل و لعابات نرم چرب چہای
لینہ بنوشانند تا خشونت حلق زائل شود و احتیاج باسہال بود و بگیرند سقمونیای مشوی نیم دانگ و جلاب شکر سفید ده درم بدہند و معاودت اسہال بہرات نمایند
و اگر سحج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ می نویسد واجب است کہ مر سہ درم در شراب حل کرده بنوشانند و یا سنبل رومی و سرگین کبوتر صحرائی بشراب دہند کہ این
علاج بلیغ النفع است و یا افسنتین و زوفا و یا تخم کرفس یا فلفل خاصتہ ہر واحد بشراب خورانند و یا یک درم مر یا نیم درم فلفل بدہند تا عرق آید و یا شش قیراط سقمونیا
در ماء العسل دہند و در سفیداب گاہی در دوائیکہ بدان قے کنند روغن اقحوان و روغن سوسن و روغن نرگس داخل می کنند و در ادویهٔ او صمغ آلو می افتد و در جبسین
خاکستر اطراف انگور بجا شا مفید گفتہ اند و کرمانی وغیره نوشتہ اند کہ در مرداسنگ بعد قی سہ درم مر و دو درم سنبل بعسل یا شراب بچہار نوبت دادن مفید است
و تخم کرفس و افسنتین و مر مساوی بقدر دو مثقال با آب کرفس یا بشراب یک اوقیہ ادرار بول نماید و در سفیداب بشربت افسنتین ادرار بول نماید و خوردن مسکہ و شراب
نفع دارد و عصارهٔ افسنتین یک مثقال بماء العسل چند بار دہند تا بول بیارد و در جبسین اشیای لعابیه عصارهٔ خطمی رطب بلوکیہ دہند بعده ربع درم سقمونیا در جلاب
بدہند و اگر اعراض ساکن نشود اعادهٔ اسہال کنند و صاحب کامل گوید کہ علاج شرب سفیداب رصاص قی بماء العسل و شبت و اندک نمک گرم است

نسخه قرفیون

ونیم مثقال شبرم یا یکدرم حب النیل بخورانند و آبیکه دران تخم کرفس و انیسون و بادیان و فستنتین رومی جوشانیده باشند بیاشامند تا ادرار بول نماید و سویدی گوید که شرب طبیخ انجیر بماء العسل کسی راکه سفیداب خورده باشد نفع کند وکذا آتوی بخارا و اصل السوس کوفته جوشانیده بدان قی کردن وکذا صمغ آلو بشراب خورده قی کردن و شرب خاکستر چوب انجیر و یا انگور برای شارب جبسین نافع است و سهندی مینویسد که در سفیداب خوردن اجواین مسلم صبح و شام خیلی مفید یافتم

زرنیخ و نوره و زنجار و صابون

خوردن هرتال و آهک و صابون سحج و قروح امعاء و حرقت معده و درد شدید شکم و خشکی دهان و اسهال دموی و عسر البول و سرفه و سردی دست و پا و غشی آرد و از خوردن زنگار مغص شدید و سوزش حلق و شکم و جراحت معده و قی حادث گردد **علاج** بزرکتان و جرجیر و خبازی و شهد قی کنند بعده آب برنج و آش جو و شیر و مسکه و روغن و لعابات خورند و شوربا های چرب تناول نمایند و کسیکه در حلق او غبار آهک بسیار رود البعه و البان آنرا کفایت کند و بقول شیخ ابتدا کنند بدانچه تناول او در کسر حدت آنها واجب بود مثل فالودجات مرتب بشیر چرب و ماء الشعیر به روغن بادام و مانند آن بعد از ان آب گرم بجلاب یا بروغن نوشیده قی کنند و عصارهٔ ملوکیه بعسل دهند و همواره شیر و لعابات و لزوجات و دسومات و شوربا ی شحمی خصوصًا بخبازی بیاشامند و اگر سرفه حادث شود به ملینات مغریه معالجه نمایند و علاج نوره نیز قی و حقنه و تدسیم و تلیین است و علاجش قریب از علاج زرنیخ بود و گفته اند که بول خروز هرهٔ آهو بقدر دو دانگ در آب گرم بنوشانند و صاحب کامل گوید که صاحب او روغن کنجد و آب گرم و یا روغن زرد و نمک نوشیده قی کند بعده شوربای ماکیان فربه و روغن بادام و یا لعاب اسپغول بروغن تخم کدو بنوشند و ایضًا حقنه بماء الشعیر و روغن بنفشه که دران عناب و سپستان پخته باشند مع لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و سفیدی بیضه بعمل آرند

زاج و شب

خوردن اینها سرفهٔ شدید که مؤدی به سل گردد پیدا کند **علاج** شیر تازه و مسکه باشکر دهند و شربت بنفشه آش جو و روغن بادام خورانند و حریرهٔ چرب بشکر و روغن بادام دهند و زردی تخم مرغ نیمبرشت و شوربا ے مرغ فربه و قلیهٔ اسفاناخ غذا سازند و اشربهٔ زوفانیه و مانند آن بنوشند

برادهٔ آهن و خبث الحدید

خوردن اکلهٔ دهن و درد سر و خشکی دهن و درد شکم آرد **علاج** شیر تازه مع بعض مسهلات قویه بنوشانند تا اسهال آید و مسهل قوی منقول از حکیم علوی سرهندی اینست که بگیرند حب النیل غاریقون بسفایج تربد برگ سنا افتیمون زنجبیل بنفشه مساوی حب النیل را در روغن زرد بریان نمایند پس باسائر ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده از سه درم تا چهار درم بجلاب استعمال کنند و تکرار نمایند و همچنین ماء العسل که دران سقمونیا حل کرده باشند آنرا نفع دهد بعد از ان روغن و مسکه دهند و مدام روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و قدری سنگ مقناطیس غیر باریک کوفته بخورند و عقب آن مسهلات لینه بنوشند و گاهی حاجت افتد که هر روز یک درم مقناطیس خورانند بعده شوربای چرب و حریرهٔ مزلق بروغن گاو دهند تا اسهال کند و چون معلوم شود که آهن هنوز در معده باقی است بدین اشیاقی آورند **الماس** سم قاتل محرق معفن است **علاج** فی الفور بآب گرم و روغن قی کنانند بعد از ان شیر تازه بنوشانند

معالجات سموم نباتیه

بدانکه ردی ترین سموم نباتیه قاتل بجمله جوهر خود بیش است و گویند که زهر هلاهل عصارهٔ برگ و ساق اوست و از خوردن بیش ورم لب و زبان و جحوظ چشم و التهاب و خشکی و سقوط قوت و تواتر نفس و بدبوی دهن و غشی متواتر و دوار و صرع و ضعف ساقین از مشی عارض شود و هر که ازان خلاص باید در دق یا سل افتد **علاج** لازم است که مبادرت به قی نمایند بطبیخ تخم شلجم و قی بمرات کنند و طلًا و روغن گاو متواتر بنوشانند و قی کنانند و همچنین هر ساعت طبیخ پوست بلوط بشراب دهند بعده علاج اصلی او فادزهر و دواء المسک و جدوار و تریاق کبیر است و از بهترین اشیا برای آن خوردن مشک است بحکاک فادزهر و یا مقدار یکدرم دواء المسک با یک قیراط مشک و قومی گفته بیخ کبر فادزهر بیش است و حیوانیکه آنرا بیش موش گویند خوردن او سریع النفع است و بقول مؤلف اقتباس آب چقندر و یا قطف و یا پالک سبز نیم آثار و شیر گاو

ویا بزیک آثار و روغن گاو چہار و نیم تولہ نیمگرم نوشانیدہ بکرات قی فرمایند واز خارج بہ پر مرغ ہم تحریک نمایند کہ قی خوب آید بعدہ زہرہ یکماشہ سودہ در خمیرۂ صندل ترش یک تولہ آمیختہ بلیسانند بعدہ شربت انار کوہی ترش و شربت لیمو ہر یک دو نیم تولہ در عرق زرشک و بیدمشک وصندل و نیلوفر و کاسنی ہر یک چہار تولہ تخم ترنج سہ ماشہ خورانیدہ بنوشانند و بفاصلۂ دو یا سہ ساعت رگ ہفت اندام زنند و خون بسیار گیرند کہ غشی افتد پس گلاب و عرق بیدمشک و آب شیرین بر برف سرد کردہ بر رو و سینہ زنند و پارچہ بصندل سفید کہ بگلاب و بیدمشک و عرق بہار نارنج سودہ باشند آغشتہ بر سینہ گذارند و لحظہ لحظہ آن عرقہای مذکورہ تر دارند تا بہوش آید و باز تکرار قی و دوای اول نمایند و تا ہشت یا بست غذا ندہند و عوض آب گلاب و عرقہاے مذکورہ نوشانند و از پاس نہم آش جو با شربت نیلوفر دہند و یا خشکہ بدوغ گاو د مرباے کرونده و تمرہندی و افشرۂ فالسہ و زرشک و خرمای ہندی و راحت جان درین باب نفع عظیم دارد و تنقیۂ بدن بمسہلات صفرا و مطفیات خون بکرات نمایند بعدہ قرص کافور با دوغ گاو دہند و غذا بدستور دارند ولیکن روغن زرد و مسکہ دران بسیار بود و جغرات گاومیش و دوغ ترش بسیار دہند کہ در رفع سمیت این عظیم الاثر است وہمچنین ترشیہا و خصوصاً اچار لیمو وغیرہ کہ در مقطر افتادہ باشد و تریاق کبیر بسیار مفید است و اگر بہم نرسد عوض آن مثرودیطوس کنند و تریاق اربعہ نیز نفع دارد و صاحب کامل گوید کہ بزودی قی کنند بروغن زرد یا زیت یا روغن کنجد و آب گرم کہ دران تخم شلغم و شلغم جوش دادہ باشند بعدہ تریاق فاروق نیم مثقال باندک آب مطبوخ تخم شلغم و یا آب سداب دشتی کہ دران قدرے مثرودیطوس مالیدہ باشند بروغن گاو بدہند و فادزہر خالص بآب سودہ و پوست بیخ کبر باریک سودہ بآب سداب دہند و کرمانی گوید کہ چہار اوقیہ طبیخ شاہ بلوط بایکدرم دوا ء المسک و بانیم دانگ مشک فقط سودمند است و از جملہ تریاقات عظیم الاثر پوست بیخ کبر و روغن گاو است

قرون السنبل

قسمی از بیش است و آنرا بہندی سینگھیا نامند از خوردن او علامات سرسام و سیاہی زبان و بول الدم ظاہر شود **علاج** بعد علاج کلی سموم مشروبہ از قی وغیرہ و ایضاً قی بماء الشعیر و روغن گل نیمگرم و مانند آن کافور یک ماشہ با چند تولہ گلاب بخورانند بر برف سرد کردہ و قرص کافور بدوغ گاو دہند و آب سیب سہ اوقیہ ببرف و یا پست سیب ترش و یا پست جو بآب برف و جلاب و یا آب انارین و یا آب خیار و یا آب عنب الثعلب و یا آب ہندوانہ شش اوقیہ بشکر دہ درم و یا ماء الشعیر بآب انار و یا جلاب بلعاب اسپغول و لعاب بہدانہ بر برف سرد کردہ و یا شیرۂ تخم خرفہ بروغن بادام و روغن گل مبرد ببرنج و یا دوغ ترش ببرف و یا شیر تازہ و یا شربت صندل بنوشانند و بر جگر و معدہ و دل صندل و گلاب و کافور ضماد کنند و یا قیروطی معمول از گلاب و آب خرفہ و آب کاہو و آب حی العالم بروغن گل و موم سفید بر برف سرد کردہ بخرقۂ کتان آلودہ بر سینہ و معدہ و جگر نہند

فرفیون و کرمدانہ

از خوردن فرفیون کرب شدید و لہیب و سوزش در شکم و فواق عارض شود و گاہی اسہال بافراط گردد و گاہی خون با سہال آید و از کرمدانہ حکہ و ورم عارض شود **علاج** آب شبت و روغن بادام قی کنند بعدہ تبرید باشیاے مبردۂ قویہ نمایند و پست جو با برف بخورند و در آب سرد نشینند و گلاب بر برف سرد کردہ تجرع نمایند و روغن گاو و مسکہ بسیار خورند و آب انار میخوش و آب سیب میخوش و دوغ بر برف سرد کردہ بنوشند پس معالجہ بعلاج قرون السنبل نمایند و خوردن حریرہ بر برف سرد کردہ سود دارد

البان یتوعات

مثل شیر شبرم و شیر عشر و شیر انجیر و مانند آن و سقمونیا از خوردن اینہا سوزش شدید و اسہال مفرط و عسر بول عارض شود **علاج** کسر حدت و قوت او بروغن گاو و مسکہ و شیر و دوغ کنند بعدہ علاج بربوب قابضہ چون رب بہی و ریباس و قرص طباشیر قابض و قرص کہربا و رب آس و پست سیب و بہی کنند و استحمام بآب شیرین معتدل در گرمی و سردی نمایند و شیر شبرم را ریختن آب برف بر بدن نیز

فائده دارد وعرض حادث ازان چون اسهال الدم وبول الدم رابدانچه در باب آنها معلوم شد علاج کنند

دفلی یعنی خرزهره

کثیرا وانسان ودواب وسائر حیوانات راقتل کند وتلیل او کرب شدید وایب عظیم ونفخ شکم آرد **علاج** مبادرت بقی نمایند پس بشیر بز غرغره متواتر کنند ولعاب اسپغول وبیدانه هریک سه ماشه در عرق بیدمشک وگلاب هریک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند ومسهل صفرا تنقیهٔ بدن کنند ومطفیات خون بسیار دهند وروغن گاو ومسکه هرقدر که خورده شود بسیار مفید است ولعاب بهدانه ولعاب اسپغول ولعاب کنوچه بروغن بادام سنود مندبود وطبیخ خرما وحلبه بسیار نافع است وشورباهای چرب داخیصه وفالودجات معمول بروغن گاو ومسکه وروغن بادام خورانند ویا تخم فنجنکشت در آب جوش داده بنوشانند که این راتریاق او گفته اند وانجیر بعسل نفع کند وشکر وجلاب ودهه شیر نیهاآنرا نافع است درب انگور نیکو است وحقنهٔ لین مرطب آنرا نافع بود وغذا آش جو ومهلبیه کیر دوبرنج بشیر وشکر خوب است

بلادر دکیلج

از خوردن آن تقطیع در حلق وشکم والتهاب وحرقت شدید در دهن ومعده وسوزش امعاء وبثور وآبله درلب ودهن وتپ حاد وسرسام حادث شود وگاهی ازان جنون ووسواس سوداوی بسبب احتراق اخلاط عارض شود وبعضی را بسبب موافقت نقصان نکند **علاج** مداوای خاص این قی کردن بروغن کنجد وآب نیکرم است پس چیزهای سرد وتر مانند شیر ودوغ وآش جو دهند وروغن بنفشه وروغن بادام بکار برند وکنجد ونارجیل دریائی نیز مفید بود وگویند فادزهر آن مغز جوز است وشیر زنان بر سر مالیدن ولعاب اسپغول وبهدانه به نبات شیرین کرده نوشانیدن نافع است وبقول شیخ روغن بادام وروغن کنجد ومسکه وروغن گاو وشیر تازه ودسومات از شوربا ها ومانند آن بنوشند تا سوزش ساکن شود ودوغ گاو به برف سرد کرده وماء الشعیر سرد کرده وآب فواکه سرد کرده خورند ودر آب برف بنشینند وبعلاج سرسام معالجه نمایند واز اشیائیکه بدان علاج کنند مغز چلغوزه است ومجوسی گوید که مبادرت بقی کنند از مسکه وروغن گاو وروغن گل بعده شیر تازه وجعزات شیرهٔ تخم خرفه وروغن بادام بنوشانند وماء الشعیر باندک روغن بادام دهند وهرگاه سوزش در حلق یابند غرغره به روغن بادام یا روغن تخم کدو مع شیره لعاب بهدانه فرمایند واز ان ماء الشعیر بروغن بادام چند روز قطع نکنند وغذا مزورات از کدو وپالک وقطف ومانش بروغن بادام بسیار سازند ومغز خیارین بادرنگ دهند ومؤلف اقتباس مینویسد که اول فصد هفت اندام یا باسلیق کنند وخون بسیار گیرند وبآب اسفاناخ نیم آثار ونمک طعام یکنیم توله آمیخته نوشانیده قی بکرات ومرات نمایند واز ماست گاه گاه واغتسال فرمایند بعده در آب سرد نشانند تا بگلو وشیرهٔ کاسنی وخیارین ومغز تخم تربز وبنفشه هریک نه ماشه تخم کاهو هفت ماشه لعاب اسپغول وبهدانه هریک سه ماشه در عرق مکوه وکاسنی ونیلوفر وبید ساده وگلاب هریک پنج توله برآورده شربت نیلوفر ولیمو هریک دو توله واگر مقدر باشد اول طباشیر دو ماشه جواهر مهره یکماشه ورق طلا یک عدد وشربت سیب دو توله آمیخته بلیسانند والا طباشیر زرشک صندل سفید سوده هریک یکماشه ورشربت لیمو دو توله اول خورانیده بنوشانند واگر بجای شربت نیلوفر شربت انارین کنند بهتر باشد وضماد از کشنیز وتخم خرفه وکاهو وگل ارمنی همه برابر صندل نیم حصه جمله در گلاب سوده بکار برند وچون خشک شود بماست گاو شسته تجدید ضماد نمایند در روزی سه چهار مرتبه وغذا برنج همراه جعزات ویا پالک وقطف سازند وگویند که روغن بنفشه ونیلوفر وکدو در بینی چکانند وآب انار میخوش امتصاص نمایند

انتباه گاه باشد که از رسیدن عسل بلادر یا دود آن به بدن ورم وخارش وبثور عارض شود پس آنجا را بدوغ ترش بشویند وروغن نارجیل بمالند ومغز برگان مغز نارجیل وحب السمنه وکنجد سیاه باریک سائیده ضماد کنند وبعد چند ساعت بدوغ بشویند وبعد زمانی باز ضماد تازه کنند واگر تمر هندی در آب ترکرده صاف نموده دران آب مغز نارجیل بیچو صندل سائیده طلا نمایند سوزش وگرمی فی الفور زائل شود وصندل سفید وسرخ طلا کردن نیز سود دارد وآلیفما آنبه هلدی وبرنج ساٹھی ودوب بآب شبنه سوده مالیدن ویا کنجد سیاه بشیر گاو سوده یا در مسکه آمیخته طلا کردن نافع است وقدری کنجد یا مغز جوز یا حب السمنه خوردن نافع وهمچنین از برگ تمرهندی شیره برآورده یا تخم تمرهندی سوده ویا چرونجی وکنجد در شیر سوده خوردن وضماد کنجد واصل السوس باشیر تازه گاو هم مفید است وکذا مرداسنگ سائیده ضماد کردن وآنجا که بدن ممتلی وآماس قوی بود باید که فصد کنند ومسهل صفرا دهند وفصد زود دازالهٔ ورم آن می نماید

عنصل بردی

از خوردن آن قروح امعاء ومغص در شکم وتقطیع واسهال خون عارض شود **علاج** قی بآب شبت در روغن کنجد نماید بعده شیر آهن تاب وزردهٔ بیضهٔ

در سرکه جوش کرده وسفوف بزر و رمقلیا ثا دهند واشربهٔ مبرده وآب فواکه باردهٔ قابضه بنوشانند وشیرهٔ خرفه ولعاب بهدانه نفع دارد وصاحب کامل گوید که اگر سحج عارض شود شیر وسفوف الطین دهند واگر سحج نباشد سفیدهٔ بیضه ولعاب بهدانه که دران صمغ عربی حل کرده باشند بدهند دروغن بادام یا روغن کنجد وشوربای چرب بنوشانند

حب السلاطین

یعنی جمال گوٹہ از خوردن او اسهال بسیار وکرب عظیم ولهیب وحرقت شدید عارض شود **علاج** از شیر وروغن زرد قی کنند بعد ازان دوغ واشیای باردهٔ قابضه مثل شیرهٔ تخم خرفه ولعاب اسپغول وصمغ عربی وکتیرا ونشاسته وفالوده بدهند وخوردن نارنگی وآب لیمو وانار ترش هم مفید است وبقول شیخ کسر حدت او بنوشیدن شیر ومسکه متواتر نمایند ومنع اسهال مشغول گردند وگاهی مضرت ومنع اسهال ودرا تریاق کفایت باشد وگویند که رب سیب وبهی دادن وآب سرد غسل کردن وبر سر ریختن وروغنها دماغ را خوردن سودمند است

کندش وخربق سفید وعرطنیثا وقثاء الحمار وغاریقون سیاه وتربد زرد وسیاه

کندش غثیان بسیار آرد وگاهی خنق نماید وهمچنین خربق سفید وعرطنیثا وگاهی تحریک اسهال کنند وخفقان ودرد شکم وحرقت بول آرند وهمه مؤدی بغشی وسقوط قوت وعرق سرد وتشنج گردند وخربق سفید وغاریقون سیاه در تاثیر بسیار مشابه اند **علاج** در جمله مبادرت بقی نمایند بنوشیدن آب نیم گرم بسیار بروغن کنجد وحقنهٔ قویه مثل شحم حنظل کنند بعده معالجهٔ خنق او نمایند بدانچه در علاج نظر باید وچون تشنج عارض شود شیر وروغن گاو بسیار نوشند ومفاصل او بقیروطیات لینه نمایند ولزوم آبزن معتدل کنند وبعلاج تشنج یابس علاج نمایند ودر تربد زرد یا سیاه بادخال آب شبت در قی وکثرت شرب شیر وروغن زرد یا روغن بادام بر برف سرد کرده نیز امر فرموده اند

خربق سیاه

از خوردن او اسهال شدید بسیار وخنق وخفقان وحرقت زبان وآروغ بسیار ونفخ عارض شود بعده تشنج وارتعاش وهلاکت رو نماید **علاج** کسر حدت او بنوشیدن شیر وروغن گاو کنند ومبادرت بقی نمایند وپنیر تازه ومسکه وروغن گاو تازه وشوربای چرب خورانند بعده علاج اسهال بربوب قابضه واقراص حابسه کنند وچون اسهال افراط نماید در آب سرد نشانند واگر تشنج حادث شود علاج آن نمایند وشیخ میفرماید که بعد کسر قوت او افسنتین بشراب خورانند ویا بگیرند زیره وانیسون وجند بیدستر وسنبل مساوی وقریب دو درم بشراب بدهند وبر نفخ خرقهٔ گرم کرده وکماوات مفشیه نهند بعده پنیر تازه بعسل وروغن وشوربا وشراب شیرین وشراب ممزوج بآب بسیار دهند

شراب صرف

بر نهار اکثر از ان خناق وخفقان واوجاع مفاصل والتهاب وصداع وحرقت در معده واختلاط عقل وگاه تشنج واسهال دموی عارض شود وخصوصا بعد ریاضت وتعب وخصوصا اگر شراب غلیظ شیرین باشد **علاج** تا ممکن باشد قی بمقیئات کنند که آن بهترین علاج است وفصد ومسهل استعمال نمایند اگر واجب بود وبعد ازان تبدیل مزاج بآب سرد یا آب دوغ ترش بر برف سرد کرده یا شربت غوره بر برف سرد کرده وآب فواکه وقرص کافور نمایند وگاهی از کثرت شرب شراب بیهوشی وغشی وغثیان عارض میشود ودرین صورت بعد قی اشربهٔ حامضه وربوب بارده وسکنجبین ولعاب اسپغول دهند وموی سر از موضع تارک تراشیده آب سرد بسیار بران موضع ریزند وخرقه بصندل وگلاب وکافور تر کرده سرخود را بر سر گذارند واضمدهٔ بارده مثل صندل وتخم کاهو بر سینه ضماد کنند وگلاب سرد کرده بر رو زنند تا بهوش آید پس شربت لیمو وشربت انار ترش در گلاب وعرق بیدمشک وعرق صندل حل کرده بر یخ سرد ساخته بدهند که مجرب است ودیگر اشربهٔ ترش وافشرهای ترش نافع وبوئیدن عطریات وخوردن نمک سیاه مفید واز مجربات صاحب دارا شکوهی اینست که نمک را در آب گرم حل کرده بر پشت ناخنهای دست وپا طلا کردن ودر ناف نیز مالیدن فورا بهوش می آرد ودر حالت صعوبت احوال قدری تریاق فاروق بآب حل کرده باید داد

تنباکو

هرگاه از کشیدن تنباکو وگرفتن ناس وخوردن تنباکو غشی وغثیان عارض شود شیر نوشانند وروغن کدو در بینی چکانند **انتباه** تا اینجا علاجات ادویهٔ سمیهٔ نباتیهٔ حاره مسطور شد الحال معالجات سموم نباتیهٔ بارده نگاشته می آید

افیون

خوردن او سبات وگرفتگی زبان وخدر دست وپا وسردی وتیرگی آن وغور چشم وتاریکی آن وثقل بدن وخارش آن وزردی لب وچهره وفواق ونفخ شکم وتنگی نفس آرد وبوی او از دهن آید بعده مؤدی بکزاز وخناق وعرق سرد ونفس بارد وموت گردد واکثر این علامات وقتی عارض شود که مقدار افیون تناول نکرده باشد واگر بسیار بود فی الفور سبات مفرط که متصل بموت بود واجب کند وبقدر رده ودرم ازان کشنده است **علاج** آب شبت وترب وعسل ونمک هندی قی کنانند پس شیر وروغن گاو خوردن دهند وآبیکه فلوس مس دران جوشانیده ومگسها را دران انداخته باشند قی بسهولت می آرد وهمچنین زنگار یک سرخ

درآب گرم یا آب ادویهٔ مقیه یا شیر و روغن حل کرده نوشانیدن وچون یکدام کونپل بیدانجیر را در آب سائیده بنوشند ضرر سمیت افیون دور میکند وقی هم می آرد وهمچنین نوشیدن بیخ بیدانجیر سائیده بقدر یک پیالهٔ قهوه خوری نیگرم مقی و دافع ضرر آنست وکذا نوشیدن فادزهر فائده عظیم دهد پس شراب کهنه که دران جندبیدستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در علاج کلی برای سم بار دگذشت مفید بود و نارجیل دریائی یکدانگ سوده بآب خالص دادن و دو وسه دفعه استعمال کردن تا که همه افیون برآید بسیار مجرب است وکذا اینکه کاغذ سفید بآب حل کرده نوشانیدن همه افیون با کاغذ ورقی برمی آید و مکرر آزموده است وجدوار بقدر سه ماشه برای رفع سمیت افیون و جمیع سموم مفید است وچوب پیارانگا وجدوار وپپیتا ونارجیل دریائی وزهر مهرهٔ خطائی دقدری فلفل سیاه در گلاب سائیده از نبات شیرین کرده نوشانیدن بغایت مفید است وجهت اکثر سموم مجرب واگر چوب حیات اضافه نمایند بهتر است ونوشانیدن آب زرد مصفر نیز مجرب نوشته اند و تعدقی حلتیت بقدر دو ماشه در دو سه دفع خورانیدن برای رفع زهر افیون معمول است وآشامیدن جندبیدستر بمقدار یکه افیون خورده باشد مجرب است و یکدانگ در محلی که مقدار آن معلوم نباشد بعسل و یا مسکه دادن معمول وآشامیدن مغز منبه دانه سه دام سوده دافع ضرر افیون است ونوشیدن دوب سبز شیره کشیده از مجربات حکیم علی است وبقول اطبای هند از طبیخ فلوس مسی و برگ ارهر یا برگ گومه بنوشانند ومغز تخم بیدانجیر بخورانند وهمچنین پیاز فائده میدهد ونقوع سر سهوکه وکسوندی جهت دفع سمیت افیون واکثر سموم مشروب بی عدیل است وگویند ججیل که دوا لے معروف است سائیده لیسانیدن در ازالهٔ زهر افیون اگرچه با روغن کنجد خورده باشد مجرب است و زنجبیل وتخم ترب هر دو برابر کوفته بیخته با سرکه آمیخته خورانیدن کیف افیون فوراً زائل کند وگل رتلا زچهار ماشه تا شش ماشه با یکماشه فلفل گرد سائیده نوشیدن دافع سم افیون و معتبوره است واگر برگ ناڑی که در تالابها بموسم برشکال میروید و آنرا بطور تره پخته میخورند در آب سائیده بنوشانند تریاق افیون است و بقول اهل تجربه اگر آب برگ آن در حقهٔ افیون انداز ند وبعد سه روز از ان افیون هر قدر که خواهند بخورند مطلق اثر او باقی نماند

اقوال حکما بوعلی سینا مینویسد که درین قوانین مستفرغهٔ مشترکه از قی کردن بروغن وآب ونمک و بورق پس سکنجبین استعمال کنند وآب وعسل بنوشانند بعد از ان حقنهٔ قوی بعمل آرند واز ادویه او سکنجبین بافسنتین وایضا افسنتین در شراب است و حلتیت تریاق اوست وکذلک دارچینی خاصةً و مع سرکه و سکبینج و سکنجبین نیز وهمچنین جندبیدستر خاصةً وفلفل بشراب یا بسکنجبین وصعتر وسداب ونمک وکذا روغن گل بسرکه گرم کرده یا بعسل وسیر وجوز جندم وگاهی شارب او را تریاق خاص او میخورانند وآن اینست که بگیرند حلتیت وابهل وجندبیدستر وفلفل مساوی وبعسل بسرشند شربتی از بندقه تا جوزه و بسیار باشد که بشرب یک مثقال حلتیت در بیست وپنجدرم شراب ریحانی از ان خلاص یابند وشراب کهنه کثیر المقدار نوشانیدن آنرا عجیب است خصوصاً اگر رقیق ریحانی بود و تحمل آب بسیار باشد و با دارچینی باشد ومثل تریاق وسنجرنیا ومثرودیطوس بشراب چیزی نیست و واجب است که دماغ او را بعطسه آوردن از کندش ومانند آن حرکت دهند که این علاج برای رفع سبات او نیکو است ولازم است که بوی او برکنند ونگذارند که خواب کند وبدن او را به روغنهای گرم مثل روغن قسط و روغن سوسن بمالند ومانند جندبیدستر و مثل مشک ببویند وباید که در آبزن گرم نشانند تا تشنج تقشر و خارش اشتداد نماید وشوربای چرب واحاخ خاصةً وشحوم بنوشانند **صاحب کامل** گوید که مبادرت بقی کنند بآب گرم که دران شبت و ترب ونمک جوشانیده باشند مع عسل واین دو سه دفعه فی الفور بعمل آرند وحقنه که دران قثاء الحمار وشبت وسکبینج وحاو شیر وعسل و روغن بیدانجیر و روغن یاسمین وتخم کرفس و بادیان وزیره و بورق وشحم حنظل داخل کرده باشند بکار برند و اندک عاقرقرحا بشراب کهنه یا اندک جندبیدستر بشراب بنوشانند وتریاق فاروق یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس باندک آب سداب بدهند واگر از بن معجون مثل بندقه دهند نفع کند ونسخهٔ او همان تریاق است که در قول بوعلی گذشت از اجزای مذکوره هر واحد یک جزو و فرفیون ربع جزو بگیرند وبعسل کف گرفته بسرشند شربتی از ان از نیم مثقال تا یک مثقال بشراب صرف یا آب نمام بقدر قوت اعراض وضعف آن وسنجرنیا درین باب نافع است وسیر وپیاز وعسل وجوز بخورند وشراب کهنه صرف بنوشند وبدن را در حمام خوب بمالند وبروغن یاسمین مع اندک جندبیدستر بمالند و در آبزن که دران آب گرم مطبوخ سداب ونمام ومرزنجوش وشیح وبرنجاسف باشد بنشانند **سویدی** از ابن هبل وغیره نقل کرده که خوردن نمک بسکنجبین وکذا بیخ ایرسا وکذا انخواه دو درم در آب خوب جوشش داده یکدرم روغن بلسان در ان حل کرده وکذا طبیخ پودینهٔ منفخ یا بشراب کهنه وکذا دارچینی بسرکه وکذا تخم سداب دشتی وفلفل بسرکه تند شرب افیون را نفع کند **مجندی** گوید شراب که اندران دارچینی وعاقرقرحا وجندبیدستر سوده انداز ند بنوشانند وسر را بکلی ذات گرم کنند ومعاجین حاره ودواء المسک دهند **انطاکی** مینویسد که سم افیون بدارچینی وسداب وعسل وروغن گل وشراب کهنه بروغن گاو دوقی گردن بشبت مخصوص است **بهاء الدین** گوید که زعفران ومشک اندر اغذیه واشربه دهند وتریاق الطین وجدوار در جلاب مفید آید وجوز السرو وانجیر وخردل همه موافق بود وآنرا که بیهوشی بسیار باشد

عطسه آوردن ویدن مالیدن وادوئیه معرقه دادن وتیزاب فاروقی بر سر وپیشانی وکفهای دست وپا مالیدن نافع بود **مؤلف** اقتباس گوید که چون طبیب در اول مریض
بر سه بطبیخ تخم شبت وتخم ترب وتخم شلجم ونمک هر یک سه توله نوشانیده قی کنانند ویا بشیرهٔ برگ عرعر یک پیاله وحلتیت سه ماشه باشد یا باشیر گاو وبورق ویا بجوز القی که فی الفور
نفع میدهد وچون دیر شده باشد وبیهوشی زیاده بود حقنهٔ حادهٔ علوی خان که در سبات مذکور شده بکار برند وچون بهوش آید قی فرمایند بطبیخ مذکور ویا بشیرهٔ مغز پنبه دانه
وخفیف از معالجهٔ لیثرغس بعمل آرند وتریاق اربعه بسی مفید است وهمچنین عنبر خوردن وبوئیدن وغذا شوربای مرغ چرب بار وغن گاو وپخته با برنج خورانند

جوز ماثل

که بفارسی تاتوره وبهندی دهتوره گویند از خوردن آن دوار وسدر وسرخی چشم وسکر وسبات وعرق سرد وصغر نبض ونفس وجنون وهذیان وخنده وخیالات باطله
عارض شود وشارب او حرکات مجنونانه کند وچون خواهد که راه رود بیفتد وموش ومور در نظر بسیار آید واراده گرفتن آن کند ودر اصل از ان هیچ نباشد وگاهی دست بجانب
فرش ودیوار برد وخس وخاشاک بچیند وچون غالب شود زوال عقل گردد ومثقالی از و کشنده بود **علاج** مثل علاج افیون کنند وانچه در علاج یبروج بیاید بکار برند
ومسکه وروغن زرد در دهن چکانیدن وشوربای چرب نوشانیدن فائدهٔ کلی دارد وایضاً مغز پنبه دانه دو دام در آب سائیده بنوشند واز مجربات مصنف دار اشکوه است
که اگر تخم دهتوره یا برگ یا بیخ یا گل او خورده باشد مطابق هر واحد از ان از تخم پنبه یا برگ یا بیخ یا گل آن بآب سائیده بقدر یک کاسهٔ آبخوری بدهند که درخت پنبه پادزهر
درخت دهتوره است وآگر بادنجان ریزه ریزه کنند وبآب سائیده بخورانند دهتوره خورده را از بیخودی بافاقت آرد واگر بادنجان بهم نرسد برگ یا بیخ آن بآب
صلایه کرده دهند ویا نمک طعام بآب حل کرده بدهند **شیخ الرئیس** میفرماید که اعظم علاج این قی کردن بنطرون وآب وروغن است وروغن گاو وتریاق اوست
وباآن شراب بسیار بفلفل وعاقرقرحا وحب الغار ودارچینی وجند بیدستر بنوشانند ونفع کند آنرا نهادن دست وپا در آب گرم وتسخین بدن بنجرقه وسخته ومالش او بروغن
بان وروغن قسط وتا ممکن باشد حرکت کنند وریاضت نمایند وبعد از ان با قدری چرب وشراب شیرین غذا سازند

یبروج

بیخ لفاح است اعراض او مثل اعراض جوز ماثل وحالتی مثل سرسام بلغمی بود وکزاز وکری گوش وحکه وسبات شدید لازم اوست **علاج** بقول شیخ علاجش قریب از علاج
جوز ماثل وافیون است ولازم است که افسنتین در شراب بنوشانند وایضاً فلفل وجند بیدستر وسداب وخردل وسکنجبین ایشان وجمیع مخدرین را نافع است وایضاً با مثال این
ادویه عطسه آرند وزفت ودخان فتیلهٔ خاموش کرده بویانند وواجب است که بر سر ایشان سرکه وروغن گل بشنند ونگذارند که خواب کند بلکه برکندن موی وتعطیس ودغز بیخ ناخن انگشت
بیدار دارند **صاحب کامل** مینویسد که از قی بآب گرم وعسل وشبت ونمک وترب علاج کنند وحقنهٔ حاد بعمل آرند وقدری سرکه کهنه که اندران صعتر وانجدان وپودینه
کوهی جوشانیده باشند بنوشانند پس هرگاه سرخی چهره وچشم ساکن شود تدبیر یکه در علاج افیون خورده مذکور شد باید کرد **خجندی** گوید که علاج شارب او بقی از آب گرم
وعسل ومصطگی وصعتر ونمک وشیر باید کرد وسرکهٔ کهنه که دران صعتر وافسنتین جوشانیده باشند بنوشند وخوردن حب کاکنج بقول سویدی نافع

بنج

که بهندی اجواین خراسانی گویند خوردن او استرخای اعضا وورم زبان وکف دهان وسرخی چشم ودوار وسدر وتیرگی بصر وتنگی نفس وکری وحکهٔ بدن وتشنج
وسکر واختلاط عقل آرد وگاهی صرع کند وگاهی آواز مختلف دهد مثل آواز خر واسپ واستر وراعی بزیا زاغ **علاج** مثل افیون علاج کنند وایضاً قی بآب گرم
وروغن زرد وعسل کنند وشیر تازه دهند ویا آبیکه دران انجیر خشک جوشانیده باشند مع پیه ماکیان وروغن بنفشه دهند واندک سکنجبین با تخم انجره سوده بدهند وبسائر
تدبیر عام سموم بار دپردازند وشوربای ماکیان وگوشت برهٔ فربه بنوشانند وبقول شیخ بزودی آب وعسل دهند وشیر گاو وشیر بز وشیر میش بعسل وبدون عسل
بنوشانند وروغن زرد ومغز چلغوزه مطبوخ بزیت وگل صنوبر وایضاً طبیخ انجیر وایضاً شراب شیرین بسیار وایضاً پیاز بریان دهند وتخم ترب وخردل وحرف
وتخم انجره وهر چیز حریف مقطع بخورانند وپیاز وسیر وترب وتخم اینها بدهند وباید که هر واحد از ینها بشراب خورانند ومثل مثرودیطوس وتریاق کبیر وسنجرنیا
وامثال آن وتریاق افیون چیزے نیست علاج او قی کردن است وبقول انطاکی قی کردن بطبیخ بابونه ونوشیدن شیر بز مخصوص بزر البنج است وتسویدی گوید
که طبیخ ایرسا بانجیر وکذا روغن سوسن وکذا سرکه نوشیدن نافع بنج است وبعضی متاخرین مینویسند که علاج بزر البنج خفیف از علاج بلادر باید کرد وبعد قی
شیر وروغن بادام ومسکه ودوغ سرد دهند

شوکران

اعراض او قریب اعراض شارب افیون است مع تیرگی بصر و سردی دست و پا و تمدد شدید و ثقل بدن و ناخن و پس تشنج و اختناق آرد و هلاک کند علاج بعلاج افیون علاج کنند و قی بآب مطبوخ شبت و نمک و عسل نمایند و حقنه بعمل آرند بعده شراب صرف اندک اندک ساعت بساعت نوشانند که عظیم النفع است بعد ازان شیر گاو و افسنتین بنوشانند و فلفل بشراب خورانند و انچه آنرا نفع کند تخم انجره و انجدان و قردمانا و میعه است هر واحد ازین بشراب دهند و بر شکم آرد گندم بشراب کهنه ضماد کنند و ایضاً جندبیدستر و سداب و نعناع و حلتیت و برگ غار و حب الغار و رب انگور خورانند و تریاق افیون آنرا نافع است و همچنین طبیخ پوست بیخ توت شامی و روغن البان بشیر و خربق نتهامنفعت عظیم دارد و تسویدی گوید که افسنتین و فلفل و کذا پنیرمایهٔ گاومیش یا جدی و کذا سرکه گرم کرده و کذا حب البان هر واحد نافع ضرب شوکران است

قنب

یعنی بنگ از بسیار نوشیدن آن همه حالات بزر البنج پدید آیند علاج برای دفع غشی و زیادتی کیف آن ادرک و نمک سنگ و آب لیمو بخورانند و بادنجان خام خوردن نفع دارد و بهترین تدبیر قی کردن است بآب و روغن گاو و نمک و اگر ادرک و چند دانهٔ سپند آمیخته بکوبند و با سرکه آمیخته بخورانند کیف بنگ را دور کند بالجمله نوشیدن آب لیمو و خوردن انبهٔ خام و غسل کردن و هرچه در علاج افیون گذشت نافع بود و کسی را که از کثرت استعمال آن نقصان بصر و باه و اشتها و امراض یابسه مثل قوبا وغیره پدید آید ماء الجبن آنرا نفع عظیم بخشد عنب الثعلب ردی که گل او سیاه و برگ او مثل جرجیر و خرفه بود از خوردن او خدر و تیرگی رنگ و خشکی زبان و فواق و قی الدم و اسهال بحجی عارض شود و به تشنج مؤدی گردد و ذائقهٔ دهن مثل طعم شیر گردد علاج معده را بقی پاک کنند بعده شیر خر بعسل نوشانند و ایضاً شیر بز دهند و خوردن بادام تلخ و ایضاً سینهٔ ماکیان مطبوخ به نخود نافع بود و کذا انیسون بعسل کزبرهٔ رطبه یعنی کشنیز سبز گویند که چون کثرت آن نمایند و قریب نیم رطل خورند یا آب او چهار اوقیه یکدفعه بنوشند از ان دوار یا سدر و اختلاط عقل و گرفتگی آواز و نسیان و سبات و حال مثل سکر در تخش کلام وغیر آن حادث شود و از دهن بوی کشنیز آید و غم و غشی آرد و هلاک کند علاج بطبیخ شبت و زیت و بورق مکرر قی کنند بعده دواء المسک عنبری نه ماشه ورق طلا یک عدد بجیده همراه ماء اللحم و عرق زرد ک دهند و شوربای بچهٔ مرغ بنان سمید خورانند و شیخ میفرماید که بعد قی بروغن سوسن وغیره که مذکور شد زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت نمک و فلفل و شوربای ماکیان فربه بنمک بسیار و فلفل خورانند و همچنین شوربای بط و مرغابی دهند و شراب قوی صرف اندک اندک بنوشانند و انچه بخورند بفلفل بسیار و نمک خورند و افسنتین یا دارچینی یا فلفل در شراب آنرا نافع است و آب نمک مسفنج ایشان را بغایت مفید و تسویدی گوید که شراب ایرسا یا طبیخ او و کذا روغن سوسن سفید و کذا آب طبیخ افسنتین بعسل هر واحد خوردن کشنیز را نافع بود و بقول مجوسی انچه در علاج اسپغول بیاید نافع بود و بزر قطونا بدانکه اسپغول سالم سرد تر است و از خوردن بسیار آن سقوط قوت و نبض و سردی جمیع بدن و ضیق النفس و تمدد و قلق و خدر مع ضعف بعده غشی عارض شود و فعل بنج و لفاح کند و اما اسپغول کوفته بسبب فرط حرارت و احراق قتل کند و از ان غم و کرب و تنگی نفس و ضعف قوت و صغر نبض و غشی عارض گردد علاج بدانند که اسپغول درست بعلاج کزبره نمایند و علاج اسپغول کوفته قی کردن است بآب نیمگرم و شهد و شبت و نمک و بورهٔ ارمنی پس زردی بیضه نیمبرشت با فلفل و نمک دهند و شراب صرف نوشانند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و غذا شوربای چرب دهند و مجوسی گوید کسی که کثرت شرب اسپغول کند یا او را کوفته بخورد دید دوای مذکور قی آورند و اندک سجزینیا و دواء المسک و یاقدری فلفل و حلتیت بشوربای اسفیدباج خورانند و گویند که تریاق و جدوار بدهند و شیرهٔ خرنبا چهار تخم سود دارد

قطر

یعنی کهات که بهندی کهمبی گویند انواع سیاه و سبز و طاوسی و سرخ آن همه ردی ست از خوردن آن خناق و ضیق النفس و نفخ شکم و قی و فواق و منص و زردی رنگ و صغر نبض و تغیر و غشی و عرق سرد عارض شود و هلاک کند علاج بدانکه علاج خاص آن قی کردن است بآب ترب و پودینه و سکنجبین بعد ازان شراب صرف خوردن و تناول معاجین حاره مانند کمونی مفید بود و تریاق اربعه نیز نافع است و جدوار هم نفع دارد و ضمادهٔ ملطف بر معده نهند و از زرنیخ و نمک سوده گرم کرده تکمید معده و شراسیف کنند و بقول مؤلف اقتباس اول بآب برگ ترب یک پیاله و سهاگه بکنیم درم سوده آمیخته قی فرمایند بعده معجون فلافلی نه ماشه با شراب کهنه دهند و بطبیخ افسنتین و صعتر و سداب و بابونه و مکوه هر واحد یک توله در مثانهٔ گاو انداخته تهیگاه را تکمید کنند و اول روغن بابونه نیمگرم بمالند شیخ میفرماید که قی نمایند بدانچه معلوم کرده اند خصوصاً آب ترب مع بورق بعده خاکستر چوب انگور در سکنجبین خورند و کثری تریاق اوست و خصوصاً برگ شجر و شتی آن و ایضاً مری تریاق اوست و باید که بعد قی کردن مری نبطی اندک اندک بنوشند

و ایضاً بورق و عسل تریاق اوست و سرگین ماکیان آنرا عظیم النفع است چون بسکنجبین خورند و ایضاً بورق و نمک هندی و آب پودینه بسکنجبین و بورق و معاجین گرم مثل فلافلی و کمونی و شراب کهنهٔ قوی و زراوند و بیخ جاوشیر و دردی شراب و خردل و حرف و ایضاً افسنتین و صعتر کوهی و طبیخ اینها یا طبیخ انجیر و واجب است که تکمید زیر شراسیف دائم کنند **صاحب کامل** گوید که مبادرت بقی از آب گرم مطبوخ ترب و شبت و نمک مخلوط بعسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد ازان فضلهٔ ماکیان سوده یکدو درم باندک سرکه و عسل بدهند و شراب صرف نوشانند و یا بگیرند خاکستر شجر کرم یا خاکستر درخت انجیر باندک سرکه و نمک بآب گرم و یا اندک بنجنیا بشراب یا اندک تریاق اربعه بآب سداب بدهند و یا قدری زراوند و افسنتین بشراب عسل بدهند و یا قلیلے از جاوشیر بشراب دهند و ترب بسیار تیز بخورانند و معده و نواحی آنرا بآب مطبوخ بابونه و صعتر و برنجاسف تکمید کنند و ایضاً گاهی درین حقنه بایکه اندران افسنتین و برنجاسف و سداب جوشانیده باشند بعسل و بورق و روغن زنبق یا بعض روغنهای گرم باندک جاوشیر و سکبینج استعمال کنند **سویدی** گوید که شرب طبیخ افسنتین روی بسرکهٔ تند و کذا نمک اندرانی بسرکه و عسل و کذا سرگین کبوتر و کذا اعسل بروغن گل و کذا ابادرنجبویه مخلوط بنطرون و کذا روغن ایرسا و کذا سرکهٔ تند گرم کرده تنها یک و کذا خاکستر چوب کشتی و کذا روغن بلسان ازنیم درم تا یکدرم و کذا پنیر مایه نیم درم هر واحد دافع ضرر قتال است .

معالجات سموم مشروبه حیوانیه

ازین جمله ذراریح است که بفارسی علی کوچک و بهندی تیلن گویند و آن حار حریف معفن محرق قتال است از خوردن آن مغص و تقطیع و درد شدید از دهن تا شانه و نیز در سرینها و کلیتین و شراسیف در ریش مثانه و حرقت بول و احتباس او و ورم تقضیب و عانه و نواحی او مع التهاب شدید عارض شود و بول کردن قادر نباشند و اگر بول کنند خون صرف یا پاره های گوشت با درد شدید بیرون آید و گاهی با این حالات اسهال مخی و غثیان و اختلاط عقل و افتادن وقت برخاستن و غشی و تب حاد افتد پس هلاک کنند **علاج** آب نیم گرم و روغن کنجد بکرات قی کنانند پس بفاصلهٔ دو پاس فصد هفت اندام و یا باسلیق کنند و شیرهٔ بزور بارده و لعابات بارده نوشانند و تنقیهٔ بدن بمسهل صفرا نمایند و روغن گل و سفیدی بیضهٔ مرغ در احلیل بزراقه رسانند و یا الطخه بارده در شیر بز ضماد آرد جو و عدس و صندل سفید هر یک هفت ماشه سوده روغن گل آمیخته بر قضیب و خصیتین و عانه نمایند و مالیدن روغن کدو و بنفشه و سفرجل بسیار مفید است و هرگاه بعد خوردن آن کرب و ورم حلق و غشی عارض شود مجمه بکشند و آب سرد بر رو و سینه زنند و اگر فصد نکرده باشند رگ هفت اندام زنند و جدوار یک ماشه در گلاب سوده دهند و اندکی در احلیل چکانند و دوغ ترش و برنج غذا دهند و از ماست ترش غسل سازند و لحظه بدان مضمضه کنانند **شیخ** میفرماید واجب است که قی و حقنه نمایند بدانچه میدانند و لازم است که در دوای قی و حقنه نطرون و طبیخ انجیر نیز داخل کنند و قی متواتر و پی درپی کنانند و اگر مناسب دانند فصد باسلیق برای حفظ مثانه کشایند بعده شیر متواتر و لعاب اسپغول و شیرهٔ خرفه و مسکه بسیار نوشانند بعد ازان حقنه بماء الشعیر و خطمی و سفیدی بیضه و لعاب بزرکتان یا بماء الشعیر و آب برنج یا طبیخ حلبه یا طبیخ خندروس کنند و شوربای چرب و روغن بادام و پیه مرغابی و زردی بیضهٔ نیمبرشت و روغن گاو و عسل و جلاب و روغن بادام و دوغ گاو آنرا نیکو است و ماء العسل و مغز چلغوزهٔ بزرگ و کوچک و مغنجج با پیه مرغابی و شراب عسل مطبوخ ببزور مدره مثل تخم خربزه و خیار و طبیخ انجیر و شربت بنفشه آنرا نافع است و گویند که نوشیدن روغن سفرجل تریاق آنست و کذا روغن سوسن و کذا اکل شاموس و اسهال بشربت و مال یشان را نافع بود و لازم است که در احلیل روغن گل چکانند بزراقه بلکه با بوبهٔ ملایم تر و آبزن نیمگرم استعمال کنند **مجوسی** گوید که مبادرت بقی از آب گرم و روغن زرد و روغن کنجد و طبیخ انجیر کنند و بعد تنقیه بقی شیر که دران اسپغول آمیخته باشند بنوشانند و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه بجلاب که روغن بادام یا کدو بران چکانیده باشند بدهند و مسکه بخورانند و شوربای بره فربه نوشانند و انجیر یا مغز بادام خورانند و یا مغز خیار و بادرنگ دهند و بماء الشعیر که اندران عناب و سپستان و بنفشه پخته باشند بروغن گل و روغن بنفشه حقنه کنند و در احلیل او سفیدی بیضه و شیاف ابیض در روغن گل و شیر دختر چکانند و هرگاه که سوزش در مثانه بهم رسد باید که لعاب و روغن بادام و روغن گل بجلاب و شیر تازه بروغن بادام بنوشانند **جرجانی** گوید هر ورم که ازان پیدا شود آرد جو بماء العسل سرشته ضماد کنند و اگر در حمام روند بعد حمام حریرهٔ چرب خورند و عقب آن قی کنند تا باقی قوت سمیت ساکن شود و صواب بود و طعام شوربای مرغ فربه و بزغاله باشد **ابن الیاس** گوید که بعد قی کردن بسیار لعاب بهدانه بمسکهٔ بسیار بنوشانند و یا بگیرند لعاب تخم کتان و بماء الشعیر آمیخته بنوشند و هر صبح شربت بنفشه ده درم بیاشامند **گیلانی** از بولس نقل کرده که شربت تیمولیا بقدر نیم اوقیه بشربت عسل آنرا نافع است و بگیرند مغز چلغوزه و مغز تخم خیار و کوفته بقدر پنجدرم بخورند و شیرهٔ این هر دو نیز فائده کند و غذا چیزے نمایند که آنرا خاصیت

نفع اندرین باب بود مثل طعامی که دران پیه مرغابی پخته باشند ویا از گوشت حملان یا غنم ساخته باشند وشراب بسیار حلو قشار کنند بقدر نیم قیح خورند و باید که بعد طعام حقنه کنند باشیائیکه در قول شیخ گذشت و در بعض اوقات بآب گرم وعسل و نطرون بهر غسل امعا حقنه کنند بعده حمام بآب شیرین استعمال نمایند وایضاً باید که روغنهاشل روغن سوسن روغن گل بنوشانند

وزغه و حربا

گوشت وزغه که بفارسی چلپاسه و بهندی چهپکلی گویند قاتل است از خوردن آن قی و وجع الفواد شدید عارض شود و حربا یعنی آفتاب پرست که بهندی گرگٹ گویند نیز تمثال و قریب آنست و بیضهٔ آن نیز سم بود علاج بآب گرم مطبوخ شبت و روغن کنجد قی آورند و باقی علاج او بعلاج کلی و مثل علاج ذراریح کنند وایضاً از علاج مختص بحربا بعد معالجهٔ مشترک اینست که بگیرند کنجد و خرنوب نبطی و شکر مساوی و بروغن گاو بخورند و باید که شیر بنوشند و بروغن مالش کنند و استحمام نمایند و علاج بیضهٔ حربا اینست که پنجال باز در طلا حل کرده بنوشانند و قی کنانند و بر بدن روغن زرد بمالند و تکمید بسر نمک نمایند و انجیر و مسکه و جنطیانا خورانند

سالامندرا و این حیوانی است شبیه بنطایه و عریض تر از سام ابرص باریک گردن و از خوردن آن اوجاع شدید در معده و ورم در شکم مثل استسقا و کزاز و احتباس بول و ورم زبان واسترخا و زوال عقل عارض شود علاج بعلاج کلی پردازند وایضاً قی کنند بجوز القی سه ماشه که در عسل و دو توله نمک طعام یکنیم ماشه آمیخته بلیسانند و حقنه حاده بعمل آرند بعده تریاق و مثرودیطوس خورانند و حب صنوبر و برگ آن سه چهار ماشه بار وغن زیت لیسانیدن عظیم الاثر است و غذا اجزات گا و همراه برنج خورانند و گویند که علاج خاص او اینست که راتیانج و علک البطم هر واحد یا هر دو با میعه و جنطیانا و عسل بخورانند و خوردن بیضهٔ سنگ پشت صحرائی مسلوق و ضفدع مطبوخ بپودنیه نافع و گویند علاج افیون علاج اوست و اطیوس گوید علاج او علاج ذراریح است و گویند طلیخ کما فیطوس و حب الصنوبر ضعار و برگ سرو و برگ انجره بار وغن زیت سوده نافع است

ضفادع

یعنی غوکان سبز بری و سرخ بحری از خوردن آنها ترهل در بدن و تیرگی رنگ مائل بزردی و سوزش حلق و دهن و عسر نفس و تاریکی چشم و دوار و بدبوی دهن عارض گردد و گاه منی بغیر اراده خارج شود و گاهی تشنج و تمدد و اسهال خون و غثیان و قی و اختلاط عقل و غشی حادث گردد و کسی که از ان خلاص یابد دندان او بیفتد و موی او بریزد و نوعی از ان غوک زرد است از خوردن او اشتهای طعام ساقط شود و آروغ بدبو و ترش آید و رنگ فاسد گردد و شکم و ساق ورم کند و غثیان و قی و درد فواد حادث شود علاج بآب گرم و زیت و نمک و یا بشراب بسیار قی کنند و بعد قی مسهل صفرا کثرت ریاضت نمایند و در حمام و آبزن گرم عرق آورند و روغن گرم بمالند و دواء اللک و دواء الکرکم و هرچه استسقا را مفید بود بخورند و شراب بسیار یا سه درم بیخ نی آنرا نافع بود و همچنین سعد و قصب الذریره بقدر دو مثقال در شراب مفید و صاحب کامل مینویسد که مبادرت بقی و تنقیهٔ معده بآب گرم و عسل و نمک کنند و هم اعضا لاسیما نواحی شکم را بمالند و در حمام مکث طویل نمایند و بعد خروج از حمام سکنجبین بنوشند و شوربای گوشت حمل فربه بشبت و خولنجان و دارچینی غذا سازند و دواء المسک خورانیدن نافع است آنرا اسمک بارد ماهی سرد شده و خصوصاً که بشب در مکان نمناک گذاشته باشند از خوردن آن اعراض خوردن فطر عارض شود و کرب و هیضه آرد و باشد که بکشد و گاهی مضرت او بعد یکروز ظاهر شود علاج بآب ترب و پودنیه و سکنجبین قی کنند پس شراب صرف خورند و بعد از قی معاجین گرم مانند کمونی سودا و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و صعتر مفید بود و میبه و شراب باعصارهٔ بهی دهند و سائر علاج که در فطر گذشت بعمل آرند و بقول مجوسی مبادرت بقی از عسل و نمک و آب گرم کنند و اندک شراب صرف با فلفل و یا باندک زراوند بنوشانند و یا سنجرنیا و یا دواء المسک بقدر حاجت بآب مطبوخ زیره یا پودنیه کوهی بدهند

شوای مغمومه

یعنی کباب و گوشتهای پخته که در عین گرمی مفرط آن بپوشند و بخارات آن دفع نشده سرد گردد و سم شود از خوردن آن علامات هیضه از کرب و اسهال و غشی و دوار عارض شود و گاهی عقل بگیرد و روز مفقود گردد و گاهی سبات افتد و گاهی قتل نماید علاج بآب نیمگرم و نمک و سکنجبین قی آورند بعد از ان سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دواء المسک بخورند و بقول شیخ بعد قی میبه و میسوسن و شراب ریحانی بآب بهی و سیب بنوشند و گل مختوم آنرا بعد قی نیکو است و علاج هیضه بعلاج هیضه نمایند و مجوسی گوید که بعد تنقیهٔ معده بقی قدری میبهٔ مسک یا شربت سیب خوشبو دهند و در حمام داخل کنند و آب گرم بر شکم متواتر بریزند و ابن الیاس گوید که بآب گرم و روغن کنجد عسل و یا بآب مطبوخ شبت و بورق یا نمک قی کنند و از خواب و حمام منع کنند و او و بیضه کوره در قول شیخ بدهند

مرارۂ کلب الماء

خوردن زہرۂ سگ آبی بقدر عدس بعد از ہفت روز قاتل باشد علاج روغن گاو و بادرنجبویہ و جنطیانا رومی ہر واحد یک مثقال پنیر مایۂ خرگوش نیم مثقال بخورند و بروغن خوشبو بمالند و تلطیف تدبیر نمایند

ارنب بحری

سم قاتل است از خوردن او درد معدہ و نواحی صدر و قی مفرط و بول الدم و ضیق النفس و سرخی چشم و سرفۂ خشک و نفث الدم و یرقان و کرب و درد گردہ عارض شود و بدن اکثر سبز رنگ آید و از خوردن طعام و دیدن ماہی کراہت کند و عرق بدبو آید و کمتر ازین نجات یابد و اگر یابد در سال افتد و موی و دندان ساقط شود علاج شیر بز و شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خیاری و آب خیار و سرطان نہری پختہ بدہند و اگر خارپشت بریان کردہ خورند مفید بود و ایضاً قرص طباشیر کافوری سہ ماشہ در شربت لیمو یک تولہ لیسیدہ شربت خشخاش شربت عناب ہر یک دو تولہ در عرق مکوہ و عرق شاہترہ ہر یک شش تولہ حل کردہ بنوشند و غذا اکلہ پاچہ بزبان سمید خورند و بعد از تسکین عوارض تریاق سیاہ غاریقون کثیراء رب السوس برابر سائیدہ و بقدر یک درم با قند آب بخورند و بقول شیخ از ادویۂ قویہ پودینۂ نہری تازہ و خون مرغابی گرم تازہ نیز و بول انسان بالغ و بیخ بخور مریم بمیبہ یا میسوسن بشراب یا قطران بشراب و لک بشراب یا رطلا و خربق اندک در شراب است و علامت صحت او انیست کہ از دیدن ماہی کراہت نکند بلکہ بخورد و ہرگاہ در سل افتد علاج سل کنند و گیلانی از طبری نقل کردہ کہ مبادرت بقی نمایند و دیگر تدابیر عمل آرند چنانکہ در علاج ضفادع در قول صاحب کامل مذکور شدہ و شیر خر یا مفتح شیرین دائم بنوشند و آبیکہ در ان بیخ خبازی و برگ آن جوشانیدہ باشد بنوشند و خربق سیاہ و سقمونیا بقدر یک نیم درم بشراب عسل بخورند و تنقیۂ معدہ بقی و اسہال بعد سکون بحسب موافق کنند و فصد کشایند اگر احتیاج آن باشد

شعر اسد

اگر کسی را موی شیر خورانند وقت نشستن شکم درد کند و اگر بر برگ بید انجیر بول کند برگ پارہ پارہ شود علاج جگر خام حلوان را پارہ کردہ بخورانند و بعدہ یکپاس کنگنی دو درم سائیدہ با یک کاسۂ آب نیم گرم بخورانند تا قی کند و اگر زود قی نیاید شاخ بید انجیر در حلق انداختہ قی آورند کہ موی با جگر حلوان بیرون آید و اگر برگ کسوندی کوفتہ شیرۂ او بقدر یک جام تا سہ روز بنوشند موی آب گردد و ہمچنین تخم کسوندی یا گل او سائیدہ چند غلولہ ساختہ فرو برند بعدہ قی نمایند اگر موی با غلولہ بر آید صحت شود و کذا بیخ کسوندی با برنج ساٹھی سائیدہ بنوشند کہ موی شیر اثر نکند و اگر ماہی جھینگہ سہ چہار عدد فرو برند موی ہر جا کہ باشد در معدہ یا در امعا با جھینگہ چسپیدہ در برازہ بیرون آید و گویند کہ تخم سرس را با آب سائیدہ بخورانند موی شیر در قی و اسہال بیرون آید و بعضی تخم سرس و تنگر ہر یک یکتولہ سائیدہ میدہند و اگر خصیۂ خرگوش خام فرو برند موی شیر بدین خلیدہ بیرون آید تا حصول صحت کلی یکدو خصیہ فرو بردہ باشند لبن فاسد گاہ باشد کہ شیر در معدہ فاسد شود و ترش و عفن گردد و از ان دوار و غشی و قراقر و پیچ در فم معدہ پیدا شود و گاہی از ان ہیضۂ قتالہ عارض گردد علاج آب نیم گرم و شہد و روغن کنجد و نمک قی کنند پس جوارش مصطکی و جوارش عود با شراب صرف خورند و بقول شیخ بعد قی ماء العسل شراب صرف بفلافلی دہند و تکمید معدہ بروغن ناردین کنند و گویند کہ روغن بادام و مصطکی بر معدہ مالیدن و گلقند و گلاب خوردن نفع دارد

دم جامد

گاہ باشد کہ خون صرف در معدہ یا سینہ یا روده یا مثانہ بستہ شود و سم گردد و از ان اعراض ردیہ عارض شود پس اگر در سینہ بستہ شود رنگ متغیر گردد و نبض صغیر و ضعیف و ملودی بتواتر شود و مریض مسترخی گردد و بغشی انجامد و اگر در معدہ جمود پذیرد بدن سرد شود و اختناق و صغر نبض و غشی متواتر عارض گردد و اگر در مثانہ جامد گردد اعراض قریب این عارض شود و ہمچنین در امعا علاج خاکستر چوب انجیر و مغز خرگوش یا بقدر یکدرم پنیر مایۂ خرگوش در شراب حل کردہ بدہند پس اگر جمود در سینہ و معدہ بود قی فرمایند و اگر در رودہ بود حقنہ نمایند و اگر در مثانہ بود ادویۂ مخصوص بسنگ مثانہ بکار برند و شیخ میفرماید کہ ادویۂ عامہ برای این اقحوان سفید است خاصۃً و سرخ نیز و مقل و حاشا و انافح و ثلث البولوسات و خصوصاً انفحۂ ارنب و شیر انجیر و سرکۂ تیز و حلتیت و آب خاکستر چوب انجیر مکرر و آنچہ گفتہ اند و آن عجیب است شیر بز است گویند کہ این خون جامد در جملہ جوف را بگدازد و یا بگیرند انجدان و کبریت مساوی و در سرکہ بنوشانند و این دوای عجیب است و جمود دم در معدہ و مثانہ در مقام آنہا نیز مذکور شدہ در انجا ملاحظہ نمایند و گوئیم کہ لازم است قی کردن اگر ممکن باشد بعسل یا آب کرفس و این را تریاق طین مختوم نفع کند و اگر شیرۂ قرطم در آب گرم بر آوردہ بدہند بسیار نافع بود و این دوا نسخۂ آن گل مختوم ہشت درم پنیر مایۂ خرگوش ہی و شش درم پنیر مایۂ غزال سی و دو درم جنطیانا زراوند مدحرج تخم سداب دشتی مرمکی حلتیت ہر یک چہار درم بعسل سرشند شربتی

ازان بقدر جوزہ در آب گرم یا در سکنجبین **دیگر** خاکستر چوب انجیر دو درم مع مغز استخوان خرگوش یک مثقال و من گمان میکنم کہ بجای آن پنیر مایۂ خرگوش باشد ہر دو را در سرکہ
حل ساختہ بنوشند و ایضاً نمک اندرانی مع پنیر مایۂ بزغالہ و یا یک مثقال سرگین سگ و خوئی کہ در مثانہ منعقد گردد آنرا مخصوص اینست کہ آب برگ زرین درخت بدہند کہ آنرا
درین باب خاصیت عجیب است و مداومت شرب سکنجبین و تریاق و مثرودیطوس و مدرات قویہ کنند و برگ برنجاسف و حلتیت و آب کرفس و تخم ترب این ہمہ در سکنجبین
و نبیذ و سرکہ حل کردہ دہند بہر آنکہ سرکہ دوای جید برای اینست و ہمچنین مثقالی از فرد مانا باآب گرم و یا نیم مثقال از حلتیت و یا شربتی از غاریقون و یا سیسالیوس و یا قدرے
از انافح و یا دو درم حب بلسان و یا دو درم اظفار الطیب و یا دو درم عود فاوانیا و ادویۂ مفتت حصات شرباً و حقنۃً و طلاءً استعمال کنند و در مثانہ بقدر نواۃ نمک سودہ
در آب حل کردہ بزراقہ رسانند و یا آب خاکستر چوب انگور استعمال کنند پس اگر این فائدہ نکند از شق و استخراج خون از مثانہ مثل استخراج حصات چارہ نباشد

جمود لبن در معدہ

گاہی شیر در معدہ بستہ گردد بسببی از اسباب مجمدہ یا استعداد قوی در شیر مثل غلظ آن و از ان عرق سرد و غشی و تپ لرزہ و غیرہ اعراض ردیہ کہ در امراض معدہ در
جمود دم و لبن مسطور شد عارض شود **علاج** یک مثقال از پنیر مایۂ حیوانات باسرکہ کہنہ خورانند خصوصاً پنیر مایۂ خرگوش و یا پنجدرم پودینہ بدہند بقول شیخ
واجب است کہ صاحب و از چیزہای شور پرہیز کند بہر آنکہ شوری آنرا بستہ تر گرداند بلکہ لازم است کہ سرکہ تنہا یا ممزوج آب بنوشانند و پودینۂ خشک
پنجدرم بخورانند کہ این عجیب است آنرا در ساعتی بگدازد و بسبب قوتی کہ اندران است شیر را از جمود باز دارد و آنرا رقیق گرداند و از انافح تا یک مثقال
بخورانند کہ آن تحلیل کند یا بقی یا اسہال خارج نماید و ایضاً ادویۂ مذکورہ برای جمود خون در معدہ خصوصاً و آنکہ از طین مختوم میسانند و مذکور شد
و دوای انجدان و کبریت مساوی در سرکہ بخورانند و ایضاً آب خاکستر چوب انجیر چون تکرار خاکستر دران نمایند و مجوسی گوید کہ از علاجش اینست سکنجبین عسلی
باآب گرم و شبث دہند و امر بقی نمایند و معدہ را ازان پاک کنند و پنیر مایہ بوزن یک دانگ باندک سرکہ بنوشانند و بہترین آن پنیر مایۂ خرگوش است
و یا برگ پودینہ باسرکہ و اندک سداب بخاکستر چوب انگور بخورانند و عسل بفلفل خورانند کہ این شیر جامد را بگدازد و تلطیف او کند

علاج کلی سموم ملدوغہ

ہرگاہ جانوری ذی سم بگزد ہمان وقت قدری بالاتر بفاصلۂ چار پنج انگشت از جائیکہ گزیدہ باشد سخت بربندند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر دو جا بندند یکی بالا
و دیگر پائین بہتر است و اگر حیوان ردی السم بود و ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دہند یا حجامت باشرط کنند یا زلو چسپانند و باید کہ محل زخم را بمکند بعد ازانکہ دہن
تریاقیہ مضغ نمودہ باشند یا مضمضہ بسرکہ در روغن گل کردہ باشند و یا مجبہ بمکند و این بہتر است و باید کہ آن شخص کہ می مکد ناشتا نباشد و زخم را مندمل شدن ندہند
و خروس بریان نمودہ ہمچنان گرم بشگافند و بر موضع زخم بندند جذب سم میکند و ادویۂ جذابۂ سم مثل بنجال کبوتر و خاکستر چوب انجیر و مشک بز و سیر و پیاز و گوگرد
باسرکہ و عسل آمیختہ ضماد کنند و دو مثقال تخم نارنج مقشر کردہ و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و ادویہ کہ در جمیع اقسام سموم بالخاصیت نافع است و سابق مذکور
و درینجا نیز ذکر یابد شرباً و طلاءً بکار برند و ادویۂ قابضہ بر موضع لسع ضماد نکنند مگر آنکہ با قبض محلل باشد و از خواب منع کنند بعدہ نظر کنند بسوی اعراض عارضہ
تا معلوم شود کہ فلان حیوان گزیدہ است پس تریاقات مخصوصۂ آن استعمال نمایند و باید کہ باغذا قدری از فلفل و سیر دہند و شراب قوی کہنہ بنوشانند
الحاصل قانون علاج سموم ملدوغہ منحصر در ہفت امور است **یکی** تقویت حرارت غریزی بر اخراج سم از بدن و تحلیل او و تہیج او بسوی مدافعت و تقویت
اعضا و این شان تریاق و مثرودیطوس و غیر آنہا از مرکبات و لعبت بربری و فاوزہر و عنبر و مشک و زراوند از مفردات است **دوم** تقلیل رطوبات از بدن خاصۃً
اگر بدن ممتلی باشد لیکن درین مبالغہ نکنند و تقلیل بقی و اسہال و فصد بود و باید کہ مع تقلیل رطوبت تقویت حرارت غریزی نیز کنند و قی جامع النفع در جملہ اقسام
سموم است بخلاف فصد کہ ہمہ جا نتوان کرد مگر کسی را کہ بدن او ممتلی از خون باشد و بہترین اوقات فصد آنست کہ سم در بدن منتشر شدہ باشد و بعضی اطبا از فصد مطلقاً
منع کردہ اند **سوم** دادن تریاقات و فاوزہرات کلیہ مثل تریاق کبیر یا خاصۃً بآن سم مثل لحم نہنگ در گزیدن نہنگ و گوشت افعی در لسع افعی **چہارم** استعمال
دوای مضاد بمزاج سم مثل حلتیت مضاد سم عقرب **پنجم** استعمال ادویہ محرک سم بسوی جلد مستعملہ از خارج و مشروبات معرقہ **ششم** تبعید اخلاط از اعضای رئیسہ
و تنحیہ از وجہ سم و این ہر دو با ادویۂ مدرہ و مقیئہ و مسہلہ بود **ہفتم** تدبیر مانع نفوذ و انتشار سم در بدن مثل قطع عضو ملسوع بحجر لسع و داغ و ربط و حجامت و زلو
لیکن آن **ذکر ادویۂ مفردہ و مرکبہ** نافع گزیدن جملہ حیوانات بقول شیخ از ادویۂ جیدہ خورانیدن تخم حندقوقی در آب یا در شراب است

وطبیخ انواع ہر سه پودینه وجندبیدستر عجیب است وشیر لاغیه که تریاق معروف بقوشجی وفرادی است لسع جمیع ہوام خصوصاً افعی را شدید النفع است وجدوار
دیوخامیش وموش وآذریون وتخم بادادر دوحرف وایضاً زیره که مشابه شونیز است وکاشم وسیر وپوست برگ سرو کوہی با فلفل وفلفل تنها وجالینوس گفته
شرابی که دران افعی افتد و بمیرد نافع لدغ ہوام است نکیف تریاق وتخم ترنج مضاد جمله سموم است وشربت او دو مثقال بود وبیخ انجدان نافع جمیع سموم است
وتخم فنجنکشت ودروغن بلسان وحب بلسان وفنجنکشت وجوز با انجیر وفندق وجنطیانا وجاوشیر مع زراوند وگل دفلی وبرگ او وثمرهٔ ولب تازه عجیب است درین باب
دارچینی وبشک بزضماداً وشرباً وایضاً کمادزیوس وکاشم وسرطان نهری بشیر ونانخواه وسکبینج وپسته بشراب وپودینه وطبیخ او شرباً وضماداً وراسن وقیصوم وقردمانا
وغاریقون وبیخ خنثی سه درم وہمچنین شکم ابن عرس ومعدهٔ او چون بکشنیز پر کرده خشک کنند ووقت حاجت بخورانند وطبیخ خبازی بستانی وتخم خطمی ودماغ
ماکیان خصوصاً مع قنه وشوربای ابن عرس زنده وشوربای جرد که نوعی از موش است چون بشراب بنوشند ورق که نوعی از سلحفات عظیم الجثه است
نمک سود کرده وطبیخ سرطانات نهریه وخون سنگ پشت وقنه عجیب است وجنطیانا نیز عجیب است وتخم گزر دشتی نافع بود وانچه از ادویهٔ بارده درین مفید بود
بیخ لفاح است ضماداً بعسل وکاسنی دشتی درین باب عجیب است وپرسیاوشان برای ہمه عام النفع است وگاہی غاریقون با یک مثقال زراوند طویل مرکب
میسازند **ایضاً** تریاق عجیب افیون ومر ہر واحد یکدرم فلفل یکنیم درم بیخ زراوند طویل ومدحرج سه درم سپند وزیرهٔ ہندی ہر واحد یکدرم شونیز نخود رم جنطیانا
سه درم سداب دو درم بعسل وآب جرجیر بسرشند شربتی یک مثقال بمطبوخ جند **ایضاً** دوای طین مختوم بگیرند حب الغار دو مثقال گل مختوم دو مثقال وابو لسان
بزیت بخورانند شربتی یک بندقه در سه اوقیه ماء العسل **ایضاً** تریاق عام النفع برای سموم ملسوعه ومشروبه فلفل ده درم سنبل دو درم زراوند وبیخ حزا ہر واحد
یکدرم بآب خرنوب سرشته چہل روز در آفتاب نهند وہر روز یکمرتبه حرکت دہند وہرگاه که خشک شود ترکنند وبآب گرم بخورند وقومی گفته که این بطریق کحل نیز
نفع کند **دوای** نافع برای ہر گزیدگی شونیز تخم حرمل زیره ہر واحد دو درم جنطیانا زراوند مدحرج ہر واحد یکدرم فلفل سفید مر سداب ہر واحد نیم درم بعسل
بسرشند شربتی از ان بقدر باقلای رومی در شراب **دیگر** جنطیانا دو درم فلفل سداب ہر واحد دو درم بعسل بسرشند واین یک شربت است بشراب بخورند
دیگر حب بلسان ہر واحد سه درم تخم جرجیر تخم گندنا ہر واحد یکدرم زراوند بیخ انجدان سیاه ہر یک دو درم مر زعفران ہر واحد یکدرم طین بحیره چهار درم بعسل گرم
بسرشند شربتی بقدر باقلا **ایضاً** حب بلسان زوفای خشک تخم شلجم دشتی فلفل سیاه وسفید دار فلفل وج انیسون فطراسالیون اسارون زیرهٔ سیاه بنج البنج ہر واحد
چهار درم سنبل فقاح اذخر ہر واحد شش درم بعسل بسرشند شربتی بقدر باقلای رومیه **اطلیه** که بر گزیدگی طلا کنند از انجمله نفط سفید یا ازرق است یا سیر خام
یا در روغن زر جوش کرده وجندبیدستر بزیت ویا آب گندنا بدون آب افشره وپودینهٔ نهری بهتر جذاب سم است وگوگرد ببول ویا ماکیان وخروس زنده شگافته
بر موضع گزیدگی بندند وہر ساعت تبدیل نمایند قومی گفته که ماکیان شدید الحرارة است ولهذا مس وریگ وسنگریزه خورده ہامیگداز دو بیتو اندکه این در حوصله
وکرش او باشد نه غیر آن واز چیزیکه بدان ضماد نمایند نمک وسرکه است یا زہرهٔ بزگاو ویا نمام وبرگ خنثی یا خاکستر وسرکه وخصوصاً خاکستر چوب انجیر وانگور
وخصوصاً در ابتدا از وقت ونمک ہر دو پخته وگویند که ضماد بسیر ونمک وپشک بز نافع ہر گزیدگی است مگر لسع مار اصله را وضماد بآہک وعسل وزیت نافع است
حتی که لدغ اصله را وایضاً بگیرند خردل وسرکه واشخار وآہک بآب صابون یا قطران ضماد کنند وزیت جوش کرده در ریختن بالای لسع حتی که لسع افاعی را نیکو است
واین از معالجات اہل مصر است واین داغ نیک ست وپیاز بسویق ومرہم معمول به نمک ومرہم نطرون واز نطولات جیده آب دریای شور گرم تنها ویا با
خردل وطبیخ جرد زنده وابن عرس است **صاحب کامل** گوید که موضع را باشیائیکه از شان آنها تسخن ولدغ جلد است مثل پیاز عنصل وسیر دشتی ضماد کنند
ویا بگیرند خاکستر درخت انگور وخاکستر درخت انجیر وباسرکه ومری ضماد کنند وپیاز بسویق یا نان وکند نا وآرد ونمک یا قطران یا پشک بز بکار برند وتنطیل بسرکه که اندران
پودینه یا سکبینج جوش داده باشند نیکو است ومراہم معموله بقاقله استعمال کنند وایضاً کاسنی ومر ویا کعب خنزیر باریک سوده با سرکه ویا شراب بخورانند ویا گوشت راسو نمک
سود دو درم بشراب خورانند ویا خون سنگ پشت بحری ویا جندبیدستر یکنیم درم بشراب ممزوج بخورانند ویا بخور مریم ویا قثاء الحمار یکنیم درم بشراب وسرکه ممزوج ویا تخم شلجم ویا حب
الغار ویا سرطان نهری بریان ویا بگیرند زراوند مدحرج یکدرم بآب گندنا ده درم وشراب ہمچند آن وچون بیخ حرمل نیم مثقال بشراب بخورند درین باب بسیار
نافع بود وایشان باین معجون انتفاع می یابند **صفت آن** حب الغار وجاوشیر وبیخ سوسن آسمانجونی وزنجبیل وزراوند مدحرج ہر واحد پنج درم وقاق کندر
وسداب دشتی ہر واحد چهار درم آرد کرسنه سه درم ہمه را باریک سوده بشراب بسرشند ونیم مثقال بخورند وایضاً تریاق اربعه بآب سداب بخورند والا تریاق کبیر نیم درم تا نیم مثقال

بدہند ابن الیاس گوید کہ بعض ادویہ مجربہ وجاذبہ سم مثل بنجال باز وکبوتر وپودینہ وکبریت وبول وخاکستر درخت انجیر بسرکہ ونطرون وسیر صحرائی وسرگین بز ضماد کنند ویا بگیرند مرہم از سرگین کبوتر ومشکطرامشیع وجند بیدستر وسکبینج وحلتیت وگوگرد وپودینہ مساوی کوفتہ بیختہ بزیت ذرفت سرشتہ بر موضع لسع طلا کنند وجراحت را از اندمال باز دارند تا وقت برشدن مریض وتریاق کبیر وشرودیطوس وتریاق اربعہ بخورانند ابوسہل گوید کہ جند بیدستر وفلفل وحب الغار بشراب قوی بخورانند ویا دوا رالحلتیت بقدر بندقہ تا جوزہ بدہند ویا این دوا جوز مقشر از ہر دو قشر انجیر ونمک برگ سداب خشک ہر یک دو جزو عسل سفید بقدر یکہ ادویہ بدان سرشتہ شود شربت مقدار جوزہ ویا این دوا جاوشیر بیخ سوسن آسمانجونی مر سداب زنجبیل زراوند مدحرج کندر مساوی یک مثقال بشراب خورند وبر بدن ادویہ مدرعرق بمالند

گزیدن مار

واقسام آن بسیار است ومار سیاہ در سمیت از نسبت دیگر قوی ست ومہلت کمتر میدہد ومار گزیدہ را التہاب ولرزہ وغشی وعرق سرد وزردی چشم وورم یا آبلہ بمحل گزیدہ عارض میشود وعلاج جمیع اقسام آن بدستور علاج کلی سموم ملدوغہ کہ مسطور شد باید کرد پس خروس بستن وادویہ جاذبہ ضماد کردن وتریاق فاروق ومانند آن تناول نمودن وحلتیت باشراب خوردن وہمچنین سیر باشراب بسیار نوشیدن وبدستور گندنا وپیاز باشراب وروغن زرد کہنہ بسیار نوشیدن مفید بود وبستن مار مہرہ بر موضع گزیدہ نیز نافع است باید کہ آنرا بر موضع گزیدۂ مار بگذارند کہ بچسپد وہرگاہ جدا شود در شیر اندازند تا شیر را منجمد کند ہمچنین تکرار عمل نمایند وچون جذب تمام سم کردہ باشد دیگر نچسپد ودر حین جذب سم رنگ او متغیر گردد وبعد از انکہ در شیر اندازند بحال آید واگر این میسر نشود بزودی تمام یکعدد ماکیان گرفتہ پرہای گرد اگرد مقعد او را دور کنند وبر موضع گزیدہ چند شرط زنند کہ خون مترشح شود پس مقعد آن مرغ بران موضع بچسپانند کہ بچسپد وبعد جذب سم از خود جدا شود ومرغ بمیرد ومار گزیدہ شفا یابد وہمچنین بستن غوک کہ شکم آن دو پارہ کردہ باشند نیز نافع است ودر میان شیر نشستن مفید بود وپنیر مایۂ خرگوش ودیگر حیوانات کہ تازہ باشد باسرکہ ممزوج بآب بخورند وخوردن آب نیل بقدر یک رطل وبستن جرم آن از مجربات است وشوربای ضفدع نافع است وکذا تخم لیمون کاغذی ہفت عدد در آب سائیدہ نوشیدن وطلا کردن مجرب واستعمال حب السلاطین درین باب عجیب الاثر است باید کہ آنرا از پوست سخت بیرونی وپوست نازک کہ بمغز او متصل بود جدا کنند ومغز را کہ دو پارہ میباشد از ہم جدا کنند وپردہ کہ درمیان ہر دو پارہ است دور کنند وتخمی را جدا گانہ بآب صلایہ کردہ در ہر یک چشم کشند آب بسیار از چشم ملدوغ روان شود واز ہلاکت ایمن گردد لیکن درد در چشم احداث میکند وبسیار سرخ میشود بعد از صحت پنبہ را بگلاب آغشتہ بر چشمہا بر نہند وبرنج سرخ را ملائم پختہ بر رفادہ نہادہ سرد کردہ بستن ہمین حکم دارد ویا اندک روغن زرد در چشم کشند وخورانیدن یکعدد وعلاوہ آن نیز مجرب است واگر مار سیاہ قتال بود از پنج شش عدد کم ندہند واین حب آن نیز مجرب النفع است مغز جمال گوٹہ فلفل سیاہ ہر یک ہشت ٹانک کافور بھیم سینی زعفران ہر یک یک ٹانک کوفتہ بآب لیمو کھرل کردہ یکصد ودہ حب سازند ومار گزیدہ را دو سہ حب خورانند واگر بیہوش باشد یک حب بآب لیمو سائیدہ در چشم کشند وگویند کہ اگر مار گزیدہ بیہوش شود ومثل مردہ بود تا سہ روز این حب عمل میکند باید کہ بر کام مار گزیدہ شرط زنند وآب گرم ریزند وچون خون آمدن گیرد حب سائیدہ طلا نمایند ہرگاہ بہوش آید یکدو حب بخورانند ودر مجربات نوشتہ کہ اگر مار گزیدہ بیہوش شدہ باشد بر شکم او بالای ناف شرط زنند نہجی کہ پوست بخراشد وخون نہ برآید پس مغز جمال گوٹہ سائیدہ بآب در انجا بمالند اگر فی الحال قی آغاز کند وبہوش آید مردہ نیست وہمچنین کچلہ را در آب لیمو سائیدہ بحلق او ریختن وبر سر وبدن مالیدن بہوش می آرد وتنباکو تریاق سم مار است اگر خشک آنرا جوش دادہ یا سودہ بآب حل کردہ بنوشانند یا از تنباکوی کشیدنی کہ با قند سیاہ میسازند بقدر دو سہ تولہ حب ساختہ بآب گرم بلع کنانند ویا در آب حل کردہ بنوشانند ویا چرک تلیان دہند قی آرد وسمیت دفع نماید وہمچنین زبل ماکیان در قند سیاہ پیچیدہ خورانیدن درین باب مجرب است وہرگاہ غشی کند حجامت ووجور منعشات سیما مشک عجیب است ونفوخ وج دانگوزہ مفید ومار گزیدہ را خوابیدن ندہند وآواز آسیا بگوش او نرسد ذکر ادویۂ یونانیہ وہندیہ نافع زہر مار بدانکہ ادویۂ تریاقیہ نافع جمیع اقسام سموم وادویۂ نافع سموم ملدوغہ کہ مذکور شد وآنچہ در اقوال حذاق بیاید ہمہ زہر مار را مفید بود وبرخی از ان در ینجا مسطور میشود چنانچہ فادزہر حیوانی کہ از کوہستان شیراز می آورند چون نیم درم از ان بشیر یا بزیت خوشبو یا بشراب یک سالہ خوشبو بخورانند در لسع حیات مجرب سویدی است وشرب دار شیشعان وکذا آب تمام شراب وکذا سنبل ہندی بشراب کہنہ وکذا عود بلسان وکذا اقحوان وکذا اقرفہ وکذا اتنابری وکذا لحم خارپشت بستانی وکذا جگر گرگ خشک کردہ بشراب وکذا امسکہ وکذا افتہ وکذا سرطان نہری زندہ کوفتہ در شیر مالیدہ صاف کردہ ویا در آب جوش دادہ وکذا اگل مختوم بآب طبیخ طراثیث وکذا لیمون مالح وکذا زہرۂ سنگ پشت نہری وکذا اطبیخ فو وکذا آب برگ توت سیاہ

وکذا اسورنجان بشراب وکذا فرفیون وکذا اصابون القاف وکذا شیرنیزه وکذا برگ ناشپاتی وکذا عرطنیثا بشراب وکذا سرخرگوش سوختہ **وشرب وضماد** پودینۂ نهری بشراب پختہ وکذا روغن گاو وکذا اسیر وسداب وکذا روغن بلسان وکذا انانخواه وکذا زیرۂ نبطی وکذا ینجال رجمہ وکذا سکبینج بشراب یکساله وکذا شراب کہنہ وزیره امیختہ **وضماد** بیخ کاسنی دشتی کوفتہ وکذا آب کرنب بآرد گندم وسرکہ وکذا گوگرد بدبق وبآب دہن روزه دار کہ عجیب ومجرب است وکذا بیخ سوسن سفید وکذا بخور مریم وکذا انجیر خام وکذا ازوفای خشک ونمک وپودینۂ نهری وعسل **واکتحال** زهرۂ رخمہ در چشم مخالف جانب گزیده وفادزهر معدنی در دست داشتن هر واحد دافع ضرر سم مار است **دیگر** یک تختہ کاغذ سفید در آب حل کرده فی الفور خورانیدن فائده تمام دارد واگر در ان حال کہ مار گزیده باشد بجائیکہ من خود بول کند زهر اثر نکند **دیگر** خراطین تازه تا دو ماشہ بآب سائیده نوشانند **دیگر** از مجربات صاحب گنج باد اور دنیم دانہ نیم پا و یا یکپا و بکوبند و در قدری آب انداختہ خوب بدست بمالند وصاف کرده بنوشانند مار گزیده وزهر خورده را اگرچہ بیهوش باشد سود دهد واگر تشنگی بسیار بود بجای آب آهن آب بنولہ میداده باشند **دیگر** جدوار نیم مثقال بگلاب حل کرده نوشانیدن دافع زهر مار وعقرب است **دیگر** زهرۂ طاؤس زهرۂ راسو فلفل سیاه باهم بسایند هرگاه خشک شود باز سوده یک یک میل در چشم کشند زهر مار دفع شود **دیگر** روغن گاو یک سیر فلفل سیاه پنجدرم نموده آمیزند ودر حلق مار گزیده اندازند **دیگر** مغز تمر هندی پختہ یا و آثار در قدری آب بمالند وبی صاف کردن بمار گزیده بنوشانند کہ مجرب نوشتہ **دیگر** مجرب شب یمانی نہ ماشہ سوده سہ خوراک نمایند و یک یک حصہ باندک آب آمیختہ بعد دو دو گھڑی بنوشانند **دیگر** خانۂ عنکبوت یازده عدد بگیرند واز بیضۂ عنکبوت صاف کرده بقدری قند سیاه آمیختہ از هر یک جدا جدا جهابندند ومرد جوان را بعد یک گھڑی بخورانند وطفل ده دوازده سالہ را تا هفت حب بدفعات دهند صحت یابد **دیگر** برگ کسوندی زیرۂ سفید روغن گاو هر یک ده درم بآب خوب مخلوط کرده بخورانند **دیگر** از تکلہ پوست درخت آکھ یکدرم خائیده لعاب آن بلع نماید و یا بیخ چرچٹہ و برگ آن یک ماشہ بدفعات بخایند نافع بود **دیگر** سہ عدد کونپل نهایت خرد برگ آگ در قند سیاه پیچیده خورانند بالای آن روغن زرد نوشانند وبعضی شرب چهار عدد کونپل آن با هفت عدد فلفل گرد یکماشہ مغز اندراین سائیده نافع نوشتہ اند **دیگر** روغن سرشف هر قدر کہ نوشد بنوشانند ونهایت این تا یک آثار است واگر قی شود باز بنوشانند مار گزیده نمی میرد **دیگر** بعد یل سہاگہ تلیہ بوزن یک بہلولی بریان کرده در روغن یا آب آمیختہ مار گزیده را نوشانند **دیگر** مغز سمندر پھل و یا تخم کسوندی باریک سائیده در هر دو چشم کشند **دیگر** یک مشت ریٹھہ را بآب بمالند آن مقدار کہ یک پیالہ شود واز ان آب در چشم کشند وقطره بر زخم بمالند وباقی آب بنوشانند **دیگر** هرگاه مار بگزد بر موضع گزیده شرط زده شیر عشر بمالند از آنجا زرد آب جاری شود ومار گزیده بہ گردد و یا موضع گزیده را بستہ از بار دانگرزی بسوزانند وبخایدن برگ نیب امر فرمایند تا زمانی کہ تلخی برگ محسوس نشود میسوختہ باشند مجرب است **دیگر** پوست درخت سرس وپوست بیخ او وتخم او وگل او هر چهار یکدام بایک قاشق بول ماده گاو در روزی سہ حصہ کرده بخورانند زهر مار اثر نکند ودرخت سرس کهنہ کہ پوست او سیاه شده باشد در خواص قوی تر است **دیگر** کٹول کوفتہ پختہ در آب اندازند وبنوشانند قی خواهد آمد وزهر مار دفع خواهد شد **دیگر** گگن دھول سائیده سعوط کنند **دیگر** بیخ کسوندی یکدرم فلفل نیم درم سائیده بنوشانند **دیگر** مهوه وکچلہ سائیده ضماد نماید **حب** برای مار گزیده از بیاض والد ماجد سیر خشک افیون مرچ سیاه مغز ارٹھہ هر چهار برابر در آب لیمو کھرل کرده حب بندند وقت حاجت در آب سائیده اگر در یک چشم کشند گویا شود وهرگاه در چشم دیگر کشند بہ گردد **ایضاً** فلفل سیاه مغز جمال گوٹہ هر واحد هفت ماشہ لیمون کاغذی سہ عدد در آب لیمو سائیده حب مقدار فلفل بندند ودر آب سائیده بچشم مار گزیده کشند ودو [illegible] بخورانند **اقوال حذاق** گیلانی گوید کہ از عجائب ادویہ در باب خلاص از سموم مار ردی قوی السم کہ تجربہ کرده ام تریاق فاروق جید الصنعت است **وایضاً** بگیرند کبیکج اندکی وبآب لیمو سائیده در هر دو چشم مار گزیده بکشند وقدری از ان بعد شرط زدن نیک تا خون برآید بر موضع گزیده بمالند وقدری از ان بخورانند واگر زهر چنان اثر کرده باشد کہ قدرت خوردن آن نباشد واز شرط خون برآید کشیدن او در چشم ومالیدن او بر موضع کفایت باشد ودر بدن بمواضع دیگر مثل راس کتف ومرفق شرط زنند تا آنکہ اندک خون از ان برآید آنرا در آنجا خوب بمالند عوض خورانیدن آن کہ سم را قی کند وباذن الله تعالی صحت یابد واین دوا را در چند جا تجربہ کردم واز ان نجاح حاصل شد وشکر خدا بجا آوردم لیکن برین دوا تنها اقتصار نکردم بخوف تلف ملسوع بلکہ معہ لک تریاق وفادزهر معدنی چینی کہ آن نیز درین باب قوی است خورانیدم الا گمان میکنم کہ تاثیر دوا مذکور بیشتر وغالب تر است والله اعلم انطاکی گوید کہ چون مار بگزد اگر خبیث باشد مثل بلوطیہ وغیراو براقہ اولاً قطع عضو واجب بود وبعده علاج دیگر کنند والا اگر زرداب ورطوبات سیلان کند شرط ومص بعمل آرند واولا اعتنا بوضعیات واجب است اگر بدن قوی وعقل صحیح باشد والا اعتنا بعلاج او بمثل قرص کرسنہ معمول از کرسنہ واز سداب دشتی

و مرد حلتیت بشراب و سیر و تریاق کنند پس اگر او لا تدبیر نیک نشود حتی که سم منتشر گردد فصد کنند و الا از فصد حذر نمایند و جلیل ترین چیزیکه اعتنا بدان کنند ادویۂ قلبیہ است و آنچہ بالخاصیت روح مخصوص است مثل عنبر و فادزہر و زراوند مدحرج و ہمچنین ملازمت عسل و روغن زرد نوشیدن و بدان قی کردن و خوردن کرنب و ضماد کردن بمیعۂ سائلہ و قطران و بستن کبوتر و موش شگافتہ گرم گرم و کذا قسط و سرگین کبوتر کسی کہ بگیرد زراوند مدحرج و تخم حندقوقا و کرسنہ و سداب دشتی مساوی و ببرکہ سرشتہ تا یک مثقال بشراب بخورد خلاص یابد مسیحی گوید کہ ہرگاہ افعی بگزد باید کہ علاج کلی سموم ملدغۂ مذکورہ بعمل آرند و معذلک تریاق افاعی و شراب قوی خورانند و سیر بخورانند و شراب صرف بنوشانند و گندنا و پیاز بخایند دیا این دوا بدہند تخم حندقوقا و غیرہ اجزای این ہمان است کہ عنقریب در قول انطاکی گذشت بایک اوقیہ نبیذ کہنہ بخورانند و با این دوا انیسون یک مثقال فلفل چہار مثقال زراوند مدحرج جندبیدستر تخم شبت ہر واحد دو مثقال مفتح سائیدہ مقدار باقلا بدہند و یا دو مثقال حلتیت بایک اوقیہ شراب بخورانند و طعام معمول بروغن زرد و عسل و سیر و جوز و شراب قوی بخورانند و بر موضع گزیدہ محجمہ بزرگ نہند و شرط زنند و بضمادات کہ در علاج کلی سموم ملدغہ مذکور شد ضماد کنند پس اگر آن موضع متعفن گردد برجای عفن ادویۂ محرقہ نہند و حوالی عفن بگل ارمنی و عدس مقشر و سرکہ طلا کنند شیخ میفرماید در علاج لسع افاعی کہ آن مثل قانون است باید کہ رعایت اصول مشترکہ در علاج کنند بعد از ان قوی ترعلاج مبادرت مداومت تریاق افاعی است و چون تاخیر کنند ممکن است کہ تریاق اکثر فائدہ کند و گاہی نفع نماید و اگر استکثار ثوم و شراب ممکن بود بہ است کہ از ہمہ علاج مستغنی سازد و ہمچنین گندنا و پیاز بشراب اگر ثوم یافتہ نشود و ذکر کردہ اند کہ ذکر گوزن بریان چون بخورند فی الحال نفع کند و حرمل از ادویۂ خلاص کنندہ است و ہمچنین مغز تخم ترنج و از تریاق خاص قوی آن انیست کہ انیسون اکسوانافن فلفل ہر یک چہار درم پوست زراوند مدحرج جندبیدستر ہر واحد یکدرم بطلا ابسرشتہ شربتی بقدر جوزہ و ایضاً مر جندبیدستر فلفل زرنیخ سرخ ہر واحد یکدرم تخم شبت دو اوقیہ در طلا بسرشتہ و ایضاً تخم حندقوقا و زراوند مدحرج و سداب دشتی و واجب است کہ روغن زرد بسیار خصوصاً کہنہ بدہند کہ اکثر روغن زرد کہنہ تنہا خلاص بخشد و در آبزن شیر نشانند و تکلیف بیداری اختیار نمایند و مشی کنند و در بعض اوقات حمام معرق نمایند و نیرمایہا و مانند آن عقب این بخورند و بہترین آن نیرمایہ تازۂ خرگوش است کہ آن خوشتر است چون با چہار اوقیہ شراب ممزوج باعتدال بخورند و نیرمایۂ ایل نیز جید است و قومی گفتہ کہ اگر انسان پیاز دشتی بخاید و آب او در حلق فرو برد و ثفل آن ضماد برجای گزیدہ کند البتہ ہلاک نشود و قومی شوربای غوک را تجربہ کردند و نافع مخلص یافتند چون خورانیدند و گوشت را سوملح مخلل و سرطانات بحری و خون سنگ پشت بحری نافع است و قومی گفتہ کہ حجر الحیہ را چون تعلیق نمایند دران عافیت است مشروبات ممدوحہ در لسع افاعی گویند کہ کرفس صحرائی برای این جید است و بیخ دج و برگ زراوند و تیم او و بیخ مرد بیخ فاشرا و فاشرستین و غاریقون ہر کدام از ین کہ باشد آنرا و شراب حلو بخورانند مقدار یکدرم و ہمچنین آب اناغالس یعنی اذان الفار و کذلک زیرہ لاسیما کوہی و آب کرنب یا قسط دو درم مع دوالبولوسات فلفل و بیخ بخور مریم و یا تخم کاشم و یا بیخ او و یا تخم حرمل با آب گندنا یا آب حرشف و ایضاً نیرمایۂ خرگوش و آردکرسنہ خاصۃً و زنجبیل در شیر زنان و خرا بخورانند و حرنیل کہ بنواحی یزد معروف است و آن شدید المنفعت است و پوست زراوند و بیخ حندقوقی و گمان کردہ اند کہ زبد را چون در شیر تازہ بنوشند بسیار نفع کند و شیر لاغیہ کہ آنرا تریاق فرادی و توشجی گمان میکنم ایضاً لسع افاعی و جمیع ہوام را نافع بود دیا جاوشیر دو درم بسرکہ و ایضاً بگیرند قسط سہ مثقال و یا جنطیانا و ایضاً پشک بز در شراب حل کردہ نوشیدن از ادویۂ جیدہ است و جمیع مقطعات حارہ و خصوصاً سیر و پیاز و گندنا و ترب و آب آنہا و جمیع مملحات خصوصاً جوف ابن عرس و عقرب بریان و زہرۂ خروس و سائر طیور و از عصارات شدید النفع آب سداب و آب برگ سیب و آب مرزنجوش است و سرکہ تنہا چہار اوقیہ جوش دادہ نوشیدن و آب برگ کرنب نبطی و بول انسان ضمادات از خارج این ضمادات جذابہ قبل از ورم کردن استعمال کنند و آن معمول از ابہل و حب الغار و از بابونہ و عنصل بریان خاصۃً و آردکرسنہ است ازین جملہ مفرد و مرکب بشراب استعمال نمایند تضمید بنان کہنہ جید بالغ النفع است و بستن ماکیان شگافتہ بغایت نیکوست و ہمچنین گوشت افاعی و غوک شگافتہ و از روغنہا بہ روغن غار است یا روغنی کہ دران برگ غار جوشانیدہ باشند مجوسی گوید کسی را کہ افعی و لاسیما افاعی معطشہ و بلوطیہ گزیدہ باشد باید کہ عضو گزیدہ را قطع کنند اگر ممکن باشد و الا ربط عضو از بالای عضو گزیدہ و فصد و مرض کنند و سیر و پیاز و گندنا بخورانند و شوربا شبت و دارچینی و نمک بنوشانند یا شراب کہنہ بخورانند و سرطانات نہری بریان کہ بران اندکی مویزج باریک سودہ پاشیدہ باشند تناول کنند و بر موضع گزیدہ این ضماد کنند بگیرند سرطانات نہری و خوب کوفتہ آرد گندم دہ درم پودینہ و نمک ہر یک چہار درم سودہ انداختہ بشیر تازہ بسرشتہ کہ این نافع است و ایضاً برگ سیب ترش در آب پختہ باریک سودہ و شوربای غوک مطبوخ خوردن نفع کند

وپنیر کهنه کوفته بآب سرشته ضماد کردن نافع بود واگر بچهٔ مرغ زنده کوچک شق کرده بربندند بدان انتفاع یابند واگر اندک خون سنگ پشت بحری خشک باقدری
زیره وسداب خشک بخورند نفع کند ویا پنیر مایهٔ خرگوش از نیم درم تا نیم مثقال بخورانند ویا ذکر ایل خشک باریک سوده یکدرم بشراب بدهند واگر آب
سداب وگندنا هر واحد یکنیم اوقیه با نیم مثقال زراوند مدحرج باریک سوده بنوشند نفع کند وچون عقارب باریک سوده بآب مرزنجوش وآب سداب مالیده بنوشند
منفعت بین نماید واگر تریاق اربعه از نیم درم تا یک مثقال بآب سداب بخورانند هر لدیغ را نافع بود وتریاق کبیر اگر حاضر باشد در نفع بیشتر از همه اشیا باشد لاسیما
نوساختهٔ او واگر حاضر نباشد مثرودیطوس استعمال کنند که آن قائم مقام تریاق است وشربتی ازین هر دو هر کدام که حاضر باشد یکدرم تا یک مثقال است واین معجون نافع ومجرب است
برای هر لدیغ بگیرند فلفل دو درم انیسون ده درم زراوند مدحرج وحب الغار وجندبیدستر هر واحد یکنیم درم همه را باریک سائیده بمیفختج بسرشند وبقدر باقلا بخورند یا زیاده وکم
باندک آب سداب مع میفختج وآب برگ سیب ترش چون بنوشند نافع بود دیگر جندبیدستر وسلیخه وزراوند مدحرج هر واحد یکدرم انیسون وفلفل هر واحد
چهار درم همه را باریک سائیده بمیفختج بسرشند ومقدار باقلا یا زیاده وکم بحسب قوت بدهند واین اشیا در اول امر استعمال کنند وبعد از انکه سم در بدن سرایت کند باید
که ماء الشعیر بسرطانات نهری بنوشانند وایضاً شیر تازه بنوشانند وعضو گزیده را در شیر تازه نهند پس اگر عضو گزیده در تعفن آغاز کند عضو عفن را بدواء حالوشل
فلدفیون وغیره ضماد کنند وحوالی عضو را بگل ارمنی وقبرسی وعدس مقشر وسرکهٔ خمر طلا نمایند وتریاق کبیر وغیره از معجونات در ابتدا بدهند چون مریض را غشی وذبول
نفس وعرق سرد عارض شود واما هرگاه این اعراض زائل شود آش جو بسرطانات وشیر تازه استعمال کنند ومعالجهٔ موضع گزیده باضمدهٔ مذکوره نمایند **طبری**
گوید که بعد مبادرت به بستن عضو وشرط بلیغ ووضع محجمهٔ ناری دوغ ترش استعمال کنند چه از خاصیت دوغ است که سم را بیرون کند چون بنوشند ویا عضو در آن نهند
وگاهی بر جای لسع بعد فراخ کردن آن جاوشیر وبارزد وزفت رومی وفرفیون وتوتیا وپیاز برای اخراج سم ضماد میکنند وحنانیان تریاقی ترکیب داده اند
که آنرا الضماد للسع مسمی ساخته بگیرند مغز پیاز دکوفته در زیت بجوشانند تا مهرا شود بعده دران جاوشیر وسکبینج وجندبیدستر بگدازند وبران اندک فرفیون وبرگ سداب
دشتی سوده آمیزند پس سرکه ده چند آن وقطعهٔ زراوند مدحرج وقطعهٔ زراوند طویل وقطعهٔ جنطیانا کوفته بیخته مخلوط سازند بعد ازان صدفه گرفته ازان پر نمایند
وبر جای گزیده بربندند وبعد یک شبانه روز جدا کرده تجدید آن نمایند که این بآسانی جذب سم کند وگاهی بر موضع لسع شاهبلوط با مغز بادام وبندق وپسته
باریک سائیده ومغز پیاز یا بلبوس یا عنصل سائیده باهم سرشته ضماد میکنند که این را از موضع گزیده خارج می نماید ویا بگیرند شراب کهنه ودران بیخ لوف
جعد وپیاز عنصل وجنطیانا بجوشانند بعده اندک زیت بران انداخته حل کنند ودران اسفنج تازه یا مغسول بآب وخاکستر آغشته برجای گزیده نهند که این نیز استفراغ
سم نماید وگاهی اخراج سم از موضع لسع باین طور میکنند که بعد شرط بر جثهٔ تریاق الافاعی نهاده بر موضع گزیده نهند وگاهی بچسپانیدن زلو بسیار بساعت استفراغ سم از جای گزیده
میکنند در قسم این را اتم علاج ملسوع دانسته وگاهی اخراج سم بآلی دائم می نمایند واگرچه بعضی اوائل آنرا مکروه داشته اند بخوف جذب سم بسوی فوق وقرب قلب وآیل
حران مرقه ترتیب داده اند که آنرا مرقهٔ ملسوع ومرقهٔ ضفادع نیز گویند وگفته اند که آن از لسع صل خلاص گرداند کیفیت آن بگیرند غوک نهری ده عدد سرطانات نهری
ده عدد وابن عرس تازهٔ آن یا خشک کرده پنجاه درم پوست بیخ کبر پنجدرم پوست زراوند طویل هفت درم پودینهٔ نهری باقهٔ کبیر برگ سداب کوهی باقه یا کف از برگ
خشک او انجیر سفید پانزده عدد همه را جمع کنند وپیه ماکیان نیم رطل وشراب کهنه بمقداریکه سه انگشت بالای آن باشد انداخته در دیگ مس کرده سر او گل حکمت
نموده در تنور نهند تا آنکه معلوم شود که لحوم مهرا شده بعد ازان از شوربای او صد درم گرفته پنج درم آردکرسنه دران حل کرده بنوشند چون این شوربا در معدهٔ ملسوع
لبث کند بی شک صحت یابد وبعضی از ایشان ملسوع را یک مثقال تریاق افاعی میدهند وشوربای مذکور می نوشانند وهرگاه این شوربا بنوشد وسدر
پس غشی کند حکم کنند که صحت یافت واین اقراص نیز از تراکیب ایشان است که مارگزیده را بشراب بخورانند چون تریاق حاضر نباشد بگیرند افاعی جوان
وازرق چشم وسرو دم آن یکبارگی قطع نمایند بعده جوف او پاک کرده بشویند ودر دیگ مسی کرده سر او بسته در تنور یک شب بگذارند بعده برآورند وآن
خاکستر را سوده ازان پنجدرم بگیرند وجنطیانای رومی هشت درم کندر ومر هر واحد پنجدرم پوست بیخ کبر سه درم عاقرقرحا وعروق وزراوند هر واحد دو درم زنجبیل
چهار درم آردکرسنه هفت درم برگ سداب کوهی پنجدرم همه را باریک بسایند بعده بگیرند زبل اطفال خشک کرده سوده پنجدرم وآمیخته بمیفختج سرشته قرص سازند هر یک
بقدر دو درم وخشک کرده یک قرص ازان صبح بر نهار ویک قرص شام با بست درم شراب معروف بشراب ملیکه بخورند وآن عصارهٔ انگور با بیخ راسن مطبوخ است
که بگذارند تا کهنه گردد واگر این کهنه یافته نشود شراب کهنه گرفته دران راسن بجوشانند که این قائم مقام آنست وطعام ملسوع واجب است که شوربای

ماکیان باشد و شربتی آن انجیر و جوز و سداب مرکب بود و از غرائب چیزیکه مسموع شد آنست که حجر الحیه در شراب حل کرده است و حجر التیس و فادزهر حجری محکوک در شراب یا آب زرآوند بنوشانند و از جمیع معالجۀ مذکوره اوفق و اقرب بر حاطلای همه عضو تریاق افاعی و خوردن آن دو مثقال در سه مرتبه بشیر خر یا شیر زنان که این استفراغ سم کند و از عجائب چیزیکه در گزیدن مار استعمال کنند چون از هفت روز تجاوز کند و در ابتدا البته نخورانیده باشند انیست که گیرند تخم ترنج مقشر و شاهبلوط و آرد کرسنه هر یک ده درم و سفوف کرده بخورند و بالائش شراب کهنه بنوشند و این در دفع سموم بغایت نافع است و آنچه مسموع شد بخورانند تریاق لحاظ است که بقول اهل جبال آن در یکروز مارگزیده را به کند و آن چیزی است که از چشم گوزن گیرند و شبیه بحجر که چشم باشد و نزد ماقین معتقد شود آنرا گرفته نگاه میدارند و بخورانند و همچنین در بعض اعضای گوزن خاصیت نفع برای لسع است لاسیما در قضیب و خصیه او و کذلک در بعض اعضای او شل لحما و چون بپزند یا بریان کنند و مارگزیده آن شوربا و آن گوشت را بخورد از ضرر گزیدگی خلاص یابد

گزیدن عقرب

بدانکه کژدم نیز اقسام است و گزیدن کژدم نر سالم تر از گزیدن مادهٔ او و در خطر کمتر بود بخلاف مار و گاهی از گزیدن او ورم صلب سرخ در عضو و درد محدود عارض شود و در بدن گاه سردی شدید و گاهی لهیب و نخس مثل خلیدن سوزن محسوس شود و تابع او عرق سرد و اختلاج لب و قی چیزی لزج و قشعریره و ارتعاد و سردی دست و پا و خفقان در فم معده و استرخای جمیع بدن بود و عقرب که سخت ردی باشد اعراض مذکوره مفرط و بسیار ردی بود و انطاکی گوید که سم عقرب بارد است بتجمید قتل کند و تبرید و تخدیر و ارخا و تکثیر عرق نماید و جالینوس گوید که اگر زخم او بر شریان افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد تشنج آرد و اگر بر ورید افتد عفونت آرد

علاج بعد از علاج کلی سموم ملد و عه شیر و شراب بخورانند و سیر ضماد کنند و عقرب را در آب پیاز سوده بنهند و یا انگوزه و سیر و گوگرد در نمک سوده طلا نمایند و گویند که اگر غوک و موش زنده شق کرده بران موضع بندند مفید بود و تریاق اربعه نیم مثقال با گلاب و عرق گاوزبان و شربت انار بخورند و قدری بر موضع گزیده نهند و ضماد نارجیل دریائی رافع الم است و بندق هندی در دهن خائیده ضماد کردن مفید بود و بتخیر سموم و عضو گزیده را آب گرم که اندران نانخواه تنها یا باشنان یا نمک جوشش داده باشند نطول کردن و عضو را اندران داشتن نافع است و بهترین تدابیر انیست که از موضع گزیدگی بنوک سوزن یا نشتر دو سه قطره خون برآرند بعده پارهٔ کاغذ سفید بآب دهن ترکرده بچسپانند ذکر بعض ادویه نافع سم عقرب شرب قردمانا بسرکه و کذا فیروزه سوده و کذا بیخ راسن و کذا دروغ با انجیر و کذا پوست ترنج سه درم و کذا فادزهر و کذا مومیائی یکدانگ بشراب کهنه و کذا زرنباد که مجرب نوشته و کذا فو و کذا مو یک مثقال و کذا دارشیشعان دو درم و کذا ایرسا یک مثقال بشراب کهنه و کذا سنبل رومی یا هندی بشراب و کذا پنیرمایه نیم درم بشراب کهنه و کذا اسلیخه سرخ و کذا مغز چلغوزه بخر ماد یا با نجیر و کذا اشقاقل و شرب و ضماد لحم غنم سوخته و کذا سیر و سداب و کذا شیح کوهی و کذا صعتر دشتی و کذا زراوند طویل و کذا روغن بلسان و کذا جنطیانا و کذا جعدهٔ کوهی و کذا مرزنجوش بسرکه و کذا تخم کاهو و کذا افسنتین و کذا ریوند و کذا خاکستر سرطان نهری بآب بادروج و کذا قیصوم و کذا حاما بآب بادروج و کذا تخم شکاعی یک مثقال با ربع مثقال فلفل و کذا اشاهسفرم و کذا قفر الیهود و کذا دارچینی و انجیر کوفته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا شیح ارمنی و کذا تخم نارنج مقشر و کذا پرسیاوشان و کذا حسک و کذا قنه بشراب و کذا جاوشیر یکدرم بعسل و کذا مر بشراب کهنه و کذا سیب شامی شیرین که مجرب سویدی است و کذا زراوند مدحرج و کذا فراسیون و کذا بابونه و کذا نعناع خائیده و ضماد سیر و جندبیدستر و زیت کهنه و کذا شیر انجیر و کذا نارنج و سبوس گندم خوب پخته و کذا حرف و کذا نانخواه و کذا کرسنه و افسنتین بسرکه سرشته و کذا پیاز عنصل بسرکه پخته و کذا سرطان نهری کوفته و کذا مومیائی بر روغن گاو حل کرده و کذا زهره سنگ پشت و کذا سبوس گندم بشراب کهنه پخته و کذا حنظل توقا و کذا انگس و کذا اسفیداب و کذا حرمل و کذا شاهتره خائیده صائم و کذا انجیر و آرد حلبه و سرکه و کذا بیخ یا تخم گندنای شامی و کذا بیخ کاسنی و کذا روغن خردل و کذا برگ مورد سبز هر واحد مسکن درد گزیدن عقرب است و بقول اطبای هند ضماد تخم سن با شیر زقوم سوده و کذا شیر آکهه با عسل بلادر و کذا برگ پنبه بر روغن گاو سائیده و کذا انجیر خام بالسی سائیده و کذا سمندر پهل بآب سوده و کذا چونه بآب لیمو یا بازردهٔ تخم مرغ آمیخته و کذا سم الفار نیلگون بقدر دانهٔ عدس بآب سوده و بعده تکمید بآتش زکال که مجرب است و کذا بیخ آدهاجهاڑا سرخ بآب سائیده و کذا سیر خشک دامچور سائیده و کذا ناخن اسپ مشکی بآب سائیده و کذا بیخ کسوندی سوده و کذا سرگین موش و کذا ایلاس یا پٹره بآب سائیده و کذا زنج انگوزه بآب برنج ساٹھی سوده حب بسته و کذا بیخ و برگ و شاخ بسکپڑه یا چرچٹه و کذا کرمی که در سرگین پیدا میشود در هندی گبرولا گویند سائیده و کذا زهرهٔ مرغ هر واحد نافع زهر کژدم است و همچنین هرتال را باندکی آب بر سنگ سوده بموضع گزیده از دست بکرات و مرات مسح کردن و کذا بیخ کٹائی بزرگ اندکی خوردن

وسائیده بر محل نیش رسیده مالیدن وکذا تخم بنگ کوفته با موم آمیخته سوختن و دود آن برجای کژدم گزیده رسانیدن مفید است و اگر تخم کونچ تراشیده بر موضع نیش عقرب بند
بچسپد و زهر بکشد و بعد کشیدن تمام زهر خود بخود جدا شود و مجرب است و اگر سه توله آب لسن و سه توله عسل فی الحال خورانند و اندک مغز جمال گوٹه بآب سائیده در چشم کشند بر موضع
گزیدگی بمالند نافع بود و اگر نوشادر سهاگه چونه آب نادیده مساوی بر کف دست مالیده ببویند مفید و مجرب صاحب دارا شکوهی است و همچنین موم را بگدازند و قطره بر موضع
گزیدگی چکانند که مسکن الم است و اگر چهپکلی را شگافته بر موضع گزیدگی ببندند یا آنرا در روغن تلخ سوخته سائیده طلا کنند نافع بود و اگر قدری نمک سانبهر بآب حل کرده نیم گرم نمایند و گوش
مخالف چکانند از مجربات شفیقی میرزا محمود بیگ صاحب است و پر طاؤس در چلم نهاده بطور تنبا کو کشیدن سودمند است و اگر بیخ کهٹائی سفید و یا بیخ آک که گل و سفیدی زند خشک کرده
باریک سوده در گوش کژدم گزیده بدمند دفع درد آن کند و در مجربات مرقوم است که اگر پوست بیخ آک گل آک برگ کسوندی معصفر بنجال طاؤس تازه زرد چوب آمله برگ خشخاش
مساوی سائیده حب دراز بسازند و در سایه خشک کرده بدارند وقت حاجت حب مذکور را از یک طرف بآب ترکرده بر محل نیش گذارند و طرف دوم حب را گرفته
بدارند سم را جذب نماید **اقوال اکابر** انطاکی گوید که علاج آن بستن عضو است و شرط زدن و مکیدن بمحاجم و مالیدن نمک و سیر و سرکه و قطران و گوگرد هر کدام ازینها که میسر آید
وکذا برگ کدو و از مجربات نوشیدن زیت است که در ان اندکی افیون حل کرده باشند و چون موی طفلی که عمرا و چهل روز تا سه ماه باشد بگیرند و باندک غاریقون و جندبیدستر
در خرقه سبز تعلیق نمایند مادام که بادی باشد مانع از الم عقرب بود و کسی که کاسنی دشتی و کشنیز خشک و برگ سیب ترش مساوی بخورد فی الحال الم او ساکن گردد ابو سهل گوید که در لسع
عقرب باید که یک مثقال حلتیت با یک اوقیه شراب بنوشانند و بالای موضع لدغ ببندند و تکمید موضع بآب گرم کنند و روغن زنبق که در ان جندبیدستر و فرفیون حل کرده باشند
طلا نمایند و بدان مرات کثیر خوب دلک سازند و تریاق الافاعی و تریاق اربعه و سنجرنیا و معجون حلتیت و این معجون بخورانند جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار قسط
جندبیدستر پودینه نهری سداب بری خشک عاقرقرحا زنجبیل فلفل شونیز حلتیت با عسل آمیخته مقدار جوزه بشراب بدهند و اگر این ادویه میسر نشود تعهد بشراب کهنه و سیر کنند
و بدان موضع را قریب آتش ضماد نمایند و یا بجندبیدستر و یا فرفیون و سیر هر دو بزیت کهنه سوده و یا به حلتیت و گوگرد مع بارزد یا علک الانباط ضماد کنند و فندق بسداب
و انجیر کوفته بخورانند و این معجون دهند جندبیدستر پوست بیخ کبر زراوند عاقرقرحا مساوی بعسل سرشته دو درم بشراب دهند دیگر زراوند عاقرقرحا هر واحد چهار مثقال فلفل سفید
دو مثقال بجدان حلتیت هر واحد مثقال بعسل بسرشند و مقدار باقلا بآب سداب بدهند و بعد از آنکه علت رو بانحطاط آرد و درد ساکن گردد باید که تغذیه مریض بچیزهای مبرد
معدل که در ان گرمی زیاده نبود باید کرد تا امراض حاده نیارد **بو علی سینا** مینویسد که معالجه بقوانین عامه و بتکمید مثل نمک و جاورس و مانند آن کنند و اول
چیزیکه عمل او واجب است آن مکیدن بشروط اوست و سائر انچه در جذب سم گفته شد و بران ادویه حاره لطیفه سریع الالتهاب مثل انگوزه و سیر و عاقرقرحا استعمال
کنند و خراز بهترین ادویه اوست و همچنین معزرته که آن بندق هندی است بخایند و بدان ضماد کنند و یا اول بخایند پس در هاون خوب بسایند و ضماد نمایند
و لعبت بربری درین نهایت سود دارد و پیاز عنصل عجیب است چون بخورند و تریاق فاروق و مثرودیطوس وغیره که در قول ابو سهل گذشت آنرا نفع کند
و حلتیت آنرا دوای جید است و فاشرا و حرمل را تا حال تجربه نکرده ام و قرطم دشتی را جالینوس شهادت میدهد که امساک او بدست تسکین درد کند و آن از
اقسام حرشف خاردار است و قومی گفته که خوردن بیش بقدر رکنجد تسکین درد او کند و آزادویه جیده او سیر کوفته بشراب است شراب بعد اندک مدت از خوردن
سیر بنوشد و خصوصا چون بجنبد آن جوز باشد و از ان هر دو قریب یک اوقیه بخورند و واجب است که بعد خوردن سیر و شراب در جای گرم پارچها بپوشند
و اگر بالای بخار آب گرم بدارند نافع بود و غرض درین تعریق مریض است و غرض از عرق آوردن تحریک مواد بسوی خارج است و عرق آوردن در حمام ایشان را
شدید النفع است و هرگاه از ان بیرون آیند شراب صرف بنوشند **تریاق** جید برای ایشان تخم سداب زراوند طویل جنطیانا حب الغار پوست بیخ کبر بیخ حنظل
افسنتین نبطی عروق صفر فاشرا بعسل آمیزند دیگر جید تخم سداب دشتی زیره حبشی تخم حند قوقی هر واحد اکسونافن سرکه مقدار سرشتن صمغ بمقدار یکه سرکه را لزج سازد
پس ادویه را جمع کنند شربتی از ان یک درم و ازین زیاده نخورند که در ان خطر است بلکه اگر بعد ساعتی باز احتیاج شود نیم درم دیگر بخورند **تریاق** جید برای آن بگیرند
سیر و جوز یک یک جزو برگ سداب خشک و حلتیت درم هر واحد نیم جزو بعدد انجیر که در آب ترکرده شسته باشند بسرشند شربتی از ان سه درم بشراب
تریاق جید برای او جندبیدستر فلفل سفید مر افیون مساوی قرص سازند شربتی سه ابولوسات با چهار اوقیه شراب و این گزیدن رتیلا را نیز نفع کند ایضا جاوشیر
مر قنه جندبیدستر فلفل سفید میعه و عسل مساوی بسرشند **دواء العسکری** که عجیب نهایت بی نظیر است بگیرند بیخ حنظل بیخ کبر افسنتین زراوند
مدحرج و طویل و طرخشقوق مساوی شربتی برای طفل دو دانگ و بزرگ را یکدرم **سائر مشروبات** از اشربه جیده حلتیت است و ایضا فاشرا

وایضاً قرومانا یکدرم بشراب وسعد وحب الآس وبادروج وتخم آن وتخم حماض دشتی وکاسنی دشتی وسکبینج شرباً وطلاءً ودودینهٔ نهری وسرطان نهری اگر بشیر خر بخورند واہل عرب ملد وغ عقرب را دودرم بیخ حنظل سوده بخورانند ونفع بین میکند وقومی نمک طعام را تجربه کرده اند چون آنرا سوده کف دست بخورند وقومی زعم کرده که چون اشنان سبز را کوفته بخته بروغن گاو سرشته قریب دو مثقال بخورند نفع عظیم کند وکسی که ترب وبادروج خورد بزہر عقرب ضرر نیابد وجراد که بازوی آن بنود وبدن او بزرگ باشد وحرکوک گویند چون خشک کرده بشراب خورند نفع بخشد ومروی ثقه گفته که اگر برای لدغ آن افیون وبزرالبنج مساوی بعسل سرشته بخورند نفع کند وبعضی زعم کرده اند که مداد ہندی شرباً نافع است چنانچه طلاءً نفع میکند وغاریقون عجیب المنفعت است وثمر خنثی وگل آن وحب الغار خاصةً وتخم حندقوقی وبرگ ترب وکامخ خرا وایضاً زراوندشو نیز بیخ جاوشیر تخم حرمل مساوی شربتی دو درخم بشراب وایضاً عاقرقرحا زراوند یک جزو فلفل نیم جزو محروث ربع جزو شربتی مثل باقلا وایضاً زراوندطویل عاقرقرحا برابر بعسل سرشته شربتی دو درم بشراب وایضاً مرو جاوشیر وافیون مساوی فاشرا چهار جزو وازان اقراص سازند وایضاً پوست بیخ زراوندطویل عاقرقرحا ہر واحد یک جزو بقدر واجب بخورند وقومی گفته که بگیرند در وی شراب شش درم گوگرد زرد ہشت درم تخم سداب سه درم جندبیدستر تخم حرجیر ہر واحد دو درم بخون سنگ پشت بحری بسرشند شربتی یکدرم با پنج اوقیه شراب اطلیه واضمده عقرب تنها از اضمدهٔ جیده برای گزیدگی عقرب است وروغن اذخر وایضاً بناتی که آنرا ذنب العقرب گویند ومشابه آن بود وموش زنده را چون بشگافند وبر گزیدگی عقرب نهند نفع کند باجماع وهمچنین غوک وایضاً طلای مداد ہندی تجربه کردم نفع کرد ودرد ساکن شد وهمچنین شیر حجام وجندبیدستر وبلادر گویند که درین باب عجیب است ومسکن درد واشخار بسرکه نیکو است وگوگرد زنده بدانارنج یا علک البطم ولحم ماہی نمکسود وسیر مطبوخ وروغن زرد گرم نهند وایضاً تخم کتان وتخم خطمی یا ہر دو بنمک وایضاً آرد جو بآب سداب یا طبیخ او وایضاً سبوس گندم مطبوخ بسرگین کبوتر وبادروج از اطلیهٔ جیده مسکن وجع فی الحال است وهمچنین بیخ حنظل وکاسنی دشتی وحماما بادروج طلای جید است ومرزنجوش خشک وایضاً نمک بول زاد ویه نافع است وازانچه آنرا نفع کند آنست که موضع لسع را بنجار سرکه بدارند که برسنگ گرم چکانیده باشند وازنطولات او طبیخ سبوس وطبیخ انجره وطبیخ بابونه عجیب است وآب دریای شور گرم کرده وآب حندقوقی وطبیخ او عجیب است وچکانیدن نفط سفید گرم کرده عجیب است وزیت که دران وزغ پخته باشند چون بر گزیدگی گرم گرم بچکانند عجیب النفع است صاحب کامل گوید که بالای موضع گزیده بعصابهٔ قوی باید بست وعقرب را کوفته ضماد کنند ویا این ضماد تخم کتان پنجدرم گوگرد زرد نمک ہر یک سه درم بعلک البطم ده درم سرشته بعمل آرند واگر تریاق اربعه بشراب خورند نفع کند واگر تریاق کبیر حاضر باشد شراب او وضماد او بزیت نافع است واین دواء سوده ارد جندبیدستر دو دانگ سیر یکدرم باریک سوده بشراب مطبوخ بخورند ویا بگیرند زراوند مدحرج سه درم پوست بیخ کبر دو درم حندقوقی یکدرم باریک سائیده دو درم بشراب کهنه یا نبیذ مویز بخورند وتریاق لدغ عقرب بقدر ربندقه بشراب بدهند ونسخهٔ آن همان معجون است که در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا فقط عوض قسط است باقی بدستور ویا سیر را باریک سوده بشراب پخته بنوشانند بر موضع گزیده آبیکه دران بابونه برنجاسف وسداب وسبوس گندم جوشانیده باشند گرم بریزند ویا بروغن زیت یا بروغن بان باندک فرفیون یا جندبیدستر طلا کنند وبدن عقرب گزیده را خوب بمالند وروغن گاو وعسل بخورانند صفت تریاق که گزیدن عقرب را نافع است فلفل ہشت درم دارفلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند بیخ حرا ہر واحد سه درم بآب سائیده بشراب سرشته حبها سازند شربتی نیم درم طبری گوید که بر طبیب واجب است که این سفوف بدهد وآن فی الفور ازالهٔ درد میکند زراوند مدحرج زراوند طویل جنطیانا ہر واحد یک دانگ جندبیدستر وجاوشیر وحلتیت وقنه ہر واحد یکنیم دانگ همه را سائیده وهمچند همه خردل و برابر جمله سکر العشر آمیخته یکدرم بایک مثقال بشراب کهنه بخورند وجالینوس وصف بندق ہندی نموده ودر تسکین وجع آنرا تاثیر محمود یافتم ومختار اہل عراق انیست که پیاز وسیر بخورانند وانجیر در آب وشراب واندک نمک جوش داده عضو را دران نهند ومختار اہل شام است که کندر سفوف کرده بماء العسل خورانند وسخین موضع کنند واہل سواد نمک را جوش کرده موضع گزیده را بدان تکمید میکنند وگاہی سرگین گاو بسرکه سوده وبجاوشیر آمیخته طلا می نمایند ودرد ساکن میشود واہل مکهٔ معظمه عضو گزیده را در ریگ گرم ساعتی دفن میکنند بعد ازان بر می آرند ودرد زائل میشود واز عجائب چیزیکه برای تسکین وجع مشاہده کرده ام تناول سنجر بینیا و طلای او بر موضع گزیده است واہل سواحل موضع لدغ را بنفط سفید طلا میکنند ودر بلدیکه خوف گزیدن عقارب باشد از خوردن کرفس وبادام وپسته وعسل وجمیع مفتحات سدد اجتناب کنند واہل حران تریاقی برای گزیدگی عقرب ترکیب داده اند ومن آنرا احسن التاثیر

در لدغ عقرب یا غم و شخصی را عقرب گزیده بود و از یک ماه آنرا هر چیز سرخ بنظرمی آمد و این تریاق او را دادم و صبح او را رعاف مفرط حادث شد و صحت یافت نسخهٔ آن زوفای خشک و صعتر و برگ سداب کوهی هر یک دو درم کندر ذکر و جاوشیر و حلتیت هر واحد یکدرم و افربیه که آن فیلگوش است ده درم خرنیل و بیخ جو ر جندم و جنطیانا و ابرسا و فصل و جعده و سعد سیاه هر واحد پنجدرم بندق مقشری درم همه را سائیده بعسل سرشته و اندکی رقیق دارند و معتدل بدن را دو درم بدهند و بحسب مزاج انسان زیاده و کم کنند و طلای او بر موضع گزیده نیز فائده میکند **گیلانی** مینویسد که پودینه با یک سوده و آرد جو بآب سداب سرشته ضماد کنند و یا چربی و موم و بهروزه هر واحد پنج درم زیت و بول عنزروت دو درم همه را در زیت گداخته مرهم بسازند و بر موضع طلا کنند که صحت بخشد و تسخین موضع ملدوغه بر دغن سخن کنند و بهترین آن نزدیک ایشان روغن خلوق است

گزیدن جراره

و آن نوعی ست از کژدم خبیث که وقت راه رفتن دنبالهٔ خود را بر زمین میکشد و لهذا جراره نامند و زهر او گرم است و در خوزستان و عسکر مکرم و معدن انجدان بسیار بود و هرگاه بگزد درد او سخت نباشد بلکه بعد یکدو روز درد شدید و کرب حادث شود و رنگ متغیر گردد و گویند که بمجرد گزیدن او از هر بن مو خون جاری شود و لرزه بر بدن افتد و باشد که یرقان پدید آید و زبان درم کند و جای گزیدگی او ریش گردد و خون بول کند و گاه شکم قبض شود و گاهی امر او بهلاکت انجامد و اول خفقان و غشی پدید آید و بسبب خفت درد او در ابتدا اشتادن در علاج او نشاید کرد بهر آنکه زهر او سخت بدست **علاج** بقول شیخ و جرجانی بعد علاج کلی و جذب سم افضل معالجات او آنست که داغ نهند و آب کاهو و آب کاسنی صحرائی و آش جو و سائر مطفیات بنوشانند خصوصاً چون التهاب اشتداد نماید و بهترین علاجات مجرب پست سیب بآب سرد است و قومی گفته که بیخ جعده چون بآب بخورند نفع کند در این برای آن دوای سودمند است و این تریاق عسکری جید است پوست بیخ کبر جنطیانا افسنتین رومی زراوند مدحرج کاسنی صحرائی مساوی سائیده دو درم بخورانند و تریاق دیگر آنست که کاسنی صحرائی خشک و برگ سیب ترش و کشنیز خشک برابر سوده سه ملعقه از آن بخورند و هرگاه التهاب شدید عارض شود آب فواکه و عصارات سرد آنها تسکین او باید کرد و اگر خفقان پدید آید شربت سیب شامی و پست سیب و دوغ ترش بقرص کافور سوده دهد و هرگاه کرب شدت کند آب فواکه و روغن گل سرد کرده بدهند و اگر شکم قبض شود حقنه کنند و اگر خون بول کند فصد نمایند و علاج بول الدم بعمل آرند و اگر زبان بیاماسد فصد رگ زیر زبان گشایند و بآب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و اگر جایگاه گزیدگی آکله عارض شود بدوای حاد علاج نمایند و حوالی او بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و علاج قروح خبیثه باید کرد **مجوسی** گوید که اطبای قدیم معرفت علاج این نداشتند و اطبای متاخرین از اهل عسکر مکرم فصد استعمال میکنند و بحسب احتمال قوت خون بر می آرند و فی الفور شیر تازه می نوشانند و محاجم بران موضع می نهند و خوب امتصاص می نمایند و ادویهٔ حاده مثل فرفیون و جندبیدستر بران موضع لزوم میکنند و حوالی آن بگل ارمنی و سرکه طلا میسازند و ماء الشعیر و دوغ می نوشانند و سیب و کاسنی صحرائی و دوغ ترش و پست سیب ترش میخورانند و غذا جوزهٔ مرغ ماکیان معمول بآب انار میسازند و تریاق عسکری و تریاق دیگر که هر دو مذکور شد مید هند لیکن در اینجا در تریاق عسکری بیخ حنظل و خراز یاده است و گفته که با شراب بخورانند و در تریاق دیگر گل سیب ترش عوض برگ سیب است و ایضاً بیخ خرنیل یک مثقال باریک سوده بشراب میخورانند و بدان نفع می یابند **طبری** گفته که علاج این ضد معالجهٔ عقرب است و آن آنست که فصد کنند و در روزی ده مرتبه رب حماض و رب ریباس بنوشانند و سیب ترش بخورانند و موضع گزیدگی را بسرکه و حضض طلا کنند و ماء الشعیر بکافور نوشانند و کاسنی صحرائی بسرکه و کاسنی بستانی بخورانند و در معالجه طریق تطفیه و تسکین خون سلوک نمایند پس اگر برعاف آید خلاص یابد و اگر اسهال شود هلاک گردد و این سفوف نیز میدهند کاسنی دشتی ده درم جوز جندم دو درم کندر مکی پنج درم جنطیانا پوست بیخ کبر هر یک ده درم خراو حزنبل هر واحد هفت درم همه را سائیده بچند همه پست سیب ترش و برگ آن داخل کنند و صبح و شام یکدرم برب سیب و یا رب ریباس و یا رب غوره بدهند و اهل حران جراره گزیده را نان بدوغ میخورانند و امر بحرکت می نمایند و گاه قی می کنانند و از مجربات آنست که بیخ لوف بآب کاسنی و سکنجبین بخورانند و زنان پیرانه سال را دیدم که علاج تن بطبیخ تخم حلبه مع سداب و خرما و انجیر میکردند و آنرا جلد و ع خورانیدند و بر عضو گزیده نهادند و درد ساکن شد **علوی خان** در عشرهٔ کامله مینویسد که نخست آنجا را محاجم بکنند ولیکن باید که میان محجمه پنبه مندوقه بسیار نهاده بکنند و اگر چنین نکنند بکنده فی الفور بمیرد و بعد از محجمه داغ دهند پس فصد هفت اندام کردن بهتر باشد و گل ارمنی و طباشیر و کافور بگلاب سوده طلا نمایند و قرص کافور سه ماشه در شربت لیمو بلیسانند و شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو و تربز هر یک نه ماشه و شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و برگ سیب ترش و کشنیز خشک هر دو برابر دو مثقال آب آلو بخارا

ده عدد بخورانند و در حالت ورم زمان اول چهار رگ زده بشیرجات بزر بارده و سکنجبین ساده لمحه لمحه غرغره کنند

گزیدن زنبور و نحل و مگس و مور و پشه

بدانکه زنبور از نحل یعنی مگس عسل در تسخین شدیدتر است و از گزیدن آن ورم و سرخی و درد سخت عارض میشود و گاه یرقان زرد افتد و باشد که بثرها در حوالی آن پدید آید و نوعی ست از زنبور بزرگ که سر او سیاه و بر بدن او و اثر بسیار بود و آن قتال است و گاهی لسع او به تشنج و ضعف زانو انجامد و نوع دیگر آنرا ناری گویند و آن نیز ردی است از گزیدن او درد سخت و تاکل لحم عارض شود و از جمله خواص اوست که چون بر موش مرده نشیند بعده انسانی را بگزد در یک روز هلاک گرداند و مگس عسل سلیم در گزیدن است و نیش خود در جای گزیدگی میگذارد و مگس و مور پردار قریب الحال از مگس عسل است بلکه از ان سلیم تر است
علاج بآب خطمی و عنب الثعلب و گل ارمنی و کافور و سرکه ضماد کنند و گل با سرگین گاو بمالند و یا برگ کنجد طلا کنند و ادویه بارد و نوشیدن و ضماد کردن نافع بود و ضماد نارجیل دریائی دافع الم است در ساعت و چون مگس را سرکنده باقی را بر موضع گزیده بمالند درد در فی الحال ساکن کند و یا آب غوره با گل سرشو بمالند و ضماد ترشی انبه تنها و مع بادیان مجرب است و مرهم نوره و کذا روغن زرد بست و کیا رشسته و کذا سفیده کاشغری و کذا صندل سفید بگلاب سوده و کذا آرد جو بآب دوغ و کذا افیون بآب برگ خرفه و کذا برگ خرفه تنها ضماد کردن نافع بود و طلای زیت خوشبو و کذا آب برگ کدو و کذا آب عنب الثعلب و کذا گل ارمنی و سرکه هر واحد مجرب سویدی است و گویند که اکل و ضماد حب الغار و کذا اجمار نخل و کذا حب الآس سفید و شرب تمام دو درم بسکنجبین و کذا فادزهر دوازده شعیره و کذا طبیخ خطمی بسرکه ممزوج و ضماد جو بسرکه سوده و کذا نمک و سرکه و عسل و کذا توت شیرین خائیده و کذا گل لاله و کنجد سوده و کذا اجوز السرو نافع است و بقول نطاکی هر مبرد خصوصًا افیون و کافور و برف و یخ اکلاً و دلکاً و حمولاً نافع و جای گزیده را گل و آب کشنیز سبز خوب سرد دارند صاحب **کامل** گوید که موضع لدغ را بسوزن یا بسر نشتر بکشایند و موضع را خوب بمکند و بران گل ارمنی بسرکه سرشته یا بشوره دیوار با سرکه و یا بگل کرکشت بسرکه سرشته طلا کنند و گل خانهٔ زنبور چون بسرکه سرشته طلا نمایند نفع بخشد و یا بلعاب و خبازی خوب پخته ضماد کنند و بر موضع گزیده آب سرد بریزند و یا بر آن برف نهند **جرجانی** و شیخ می نویسند که در حال سه کف کشنیز خشک بخورد که درد ساکن شود و گویند یک درم تخم مرزنجوش در حال درد بنشاند و عصارات بارد سود دارد و آب خبازی طلا کردن خاصیتی عجیب دارد و همچنین آب بادروج و آب خطمی است و بقلهٔ یمانی و عنب الثعلب و کنجد کوفته ضماد کردن نیک باشد و آب غوره بر زمین پاکیزه بریزند و طلا کنند و سرگین گاو با سرکه و تمام سوده بسرکه نفع دارد و افیون و تخم شوکران و کافور بعصارهٔ بار طلا کنند و پارچه بآب سرد ترکرده بران پوشند و حوالی آن بگل و سرکه طلا کنند و طحلب با سرکه طلا کردن عجیب است و آن موضع را در آب گرم ساعتی داشتن پس یکبارگی بآب برف و سرکه در آوردن در حال درد ساکن شود و آزموده اند **ابن الیاس** گوید که بران خرقهٔ کتان در آب برف ترکرده ساعت بساعت نهند و بران آب برف بریزند تا که حذر گردد و آب حصرم یا شربت غوره یا شربت انارین یا شربت لیمو هر کدام که باشد ده درم بگلاب بنوشند و یا آب خیار و کدو دهند و انبه یا آب انارین یا آب سیب ترش بیاشامند و یا جرعهٔ سرکه بآب سرد بنوشند و اگر زنبور بزرگ گزیده باشد یا بدن ممتلی بود فصد کنند **طبری** گوید که علاج نوع زنبور بزرگ که آنرا ناری نامند اینست که چون بگزد فصد مریض قبل انتشار سم و قبل از تورم موضع کنند بخلاف گزیدن افعی که دران بعد انتشار سم در بدن فصد میکنند بعد ازان این قرص دهند تخم کاسنی صحرائی و برگ آن هر واحد ده درم برگ سداب کوهی پنج درم جوز مقشر از هر دو پوست و ده درم جعده دو درم بیخ خرنبل سه درم کندر دو درم گوشت انجیر بدون تخم آن پنج درم همه را باریک سوده بآب کاسنی صحرائی تر یا بسرکه بسرشند و هر قرص بوزن دو درم سازند و هر روز یک قرص ازان با بست درم رب ریباس یا رب حماض بخورانند و غذا مزورات معمول بسرکه و شکر سازند و بخوردن کاسنی امر کنند و بر موضع گزیدگی اسپغول بسرکه مضروب نهند و گاهی زفت بسرکه گداخته می نهند و اگر بران محاجم ناری بعد شرط موضع نهند مضائقه نیست بعده بکره و گل پاکیزه طلا کنند بعد ازان مجمرهٔ بزرگ بگیرند و زیر آن قطعهٔ کاغذ نهاده و دران آتش افروزند پس مجمره را بر موضع بچسپانند و آنچه بدان تضمید این موضع کنند خمیر ترش بسرکه سرشته است و این سخت سودمند بود پس اگر درد زیاده شود باندک افیون در سرکه حل کرده بران طلا کردن باک نیست و اگر حال ملسوع بدگردد باید که تریاق افاعی بشراب خورانند و اما علاج نوع کوچک زنبور که زرد ضعیف بود و در آخر گرما ظاهر شود و گزیدن او خفیف باشد و البته محل موضع را بقوت بفشارند و موضع گزیدگی را بگل پاک در سرکه گداخته طلا کنند و گاهی اندک علک الانباط بسرکه پخته سرد کرده دران اسفنج ترمیکنند

نسخه رب کوهی

و بر موضع می نهند که این فی الفور درد را ساکن میکند. و بعضی اوائل ذکر کرده اند که مگس ازرق را چون بسرکه سحق کنند لاسیما سر آنها و بر موضع بمالند درد ساکن شود و ایضاً حرانیان گفته اند که سرهای مگس هر نوع که باشد چون بر موضع متواتر بمالند و نگذارند که خشک گردد تسکین درد وازاله او کند و اما علاج نوع سوم که آن زنبور دراز سیاه کوچک پاست و در ایام ربیع ظاهر شود و بر کنارهٔ نهرها باشد و گزیدن این نوع خفیف تر از جمله انواع آنست باید که آنرا بگیرند و سائیده بر موضع بندند که در حال درد را زائل کند و جمیع انواع زنبور را نوشیدن دوغ و خوردن کاسنی صحرائی و بستانی بسرکه نفع کند و اما علاج گزیدن نحل بزرگ طلای موضع بگل بلباب سوده است و ایضاً بخاکستر چوب انگور در سرکه حل کرده طلا نمایند و گاهی سخت میفشارند و از موضع اندک رطوبت بیرون میشود و از سائر معالجه غنی میکند و گاهی بخز اطین سوده بسرکه سرشته طلا کرده میشود و درد را فی الحال دور میکند و جو بگیرند و طفلی را امر کنند که آنرا بخاید و بران طلا کنند و گاهی بگل مختوم در سرکه گداخته طلا میکنند و علاج نوع کوچک نحل نیست که اسپغول در آب خوب لت کرده بران موضع چپانند و بگذارند تا خشک گردد و چون آنرا دور کنند نیش او بیرون آید و بعد خروج نیش بفشارند و موضع را ببرگ سیب ترش طلا کنند و گاهی موضع گزیدگی مگس عسل را این طلا میکنند بگیرند خون گوساله و اسرب بدان حک نمایند و طلا سازند که در ساعت درد ساکن میکند و گاهی بر موضع نان با نمک خائیده می نهند و نیش بعد ساعتی بر می آید و اما ادویهٔ غریبه که بر موضع لسع زنبور و سائر هوام غیر قتاله می مالند بیخ لوف جعد است چون بران طلا کنند که در ساعت درد را ساکن کند و حجر التیس را بآب بادیان سوده بر موضع گزیدگی هوام طلا کنند که درد ساکن شود و زهر بیرون آید در حال و مجرب است گیلانی از شیخ وغیره نقل کرده که عصارات میوهٔ معروفه و اشربهٔ مبرده معروفه بنوشانند و قطعهٔ یخ مثل شافه برداشتن نفع کند و طلای انجیر و سرکه و ایضاً برگ نمام و برگ خار تازه و کذا سبزی که بر آب پیدا شود نافع و بعضی زعم کرده اند که بآب و نمک تکمید نمایند و بشیر انجیر طلا کنند و یا کافور بسرکه و پست جو بسرکه و یا آب کشنیز تر بسرکه و اندک کافور طلا سازند و بالای طلا ضماد خرقهٔ مبلول بسرکه بر برف سرد کرده نهند تا آنکه خدر گردد و ببرگ بادروج بمالند و ربوب ترش و اسپغول و سکنجبین ترش و آب کاسنی و کاهو بنوشند و سفوف کشنیز خشک بآب سرد و شکر خورند و علاج مور طیار ذی نیش فصد و شرب ماء الشعیر و طلای موضع باشیای بارد مثل گل ارمنی و سرکه کافور و گلاب و مانند آنست

شربت ریباس

گزیدن رتیلا

گویند که رتیلا دابه ایست شبیه بعنکبوتی که آنرا فهد گویند و آن صیاد مگس است و بعضی گویند که آن نوعی از عنکبوت بری است بزرگ شکم کوچک پا و بالجمله انواع آن بسیار است چنانچه جالینوس گفته که آن دوازده نوع است و بدترین اقسام آن مصری بزرگ شکم و سر است که مشابه مگسی باشد که گرد چراغ پرواز میکند و از گزیدن همه اقسام آن ورم عارض شود و موضع گزیدگی در کثر اوقات سرخ و در اکثر آن کبود و سبز بود و غثیان و قی آورد و گاهی اسهال افتد و گزیدن هر نوع او را اعراض خاص ست چنانچه از گزیدن سرخ و سفید آن درد اندک و خارش و اختلاف شکم عارض گردد و از کوکبیه که بر پشت او خطوط براق بود خدر و استرخای بدن و از گزیدن زرد و سیاه درد شدید و سردی بدن و رعشهٔ قوی و عرق و انتفاخ شکم عارض شود و گاهی از شدت درد هلاک کند و از گزیدن انواع دیگر اعراض قریب این بود علاج در جمیع اقسام امتصاص و دلک بطلق ادهان و آب گرم کنند و ضماد برگ مورد و تخم آن و سداب و شونیز شرباً و ضماداً نافع است و بقول شیخ علاج کلی سموم ملدوغه از جذب سم بجواذب و مص موضع و نطول آن بآب گرم نمک و دادن تریاق مذکور در علاج گزیدن عقرب استعمال نمایند و حمام و آبزن در تسکین درد سریعترین چیزهاست هرگاه در آبزن بنشینند درد ساکن شود و چون از ان خارج شوند درد عود کند پس لازم است که هر ساعت استحمام نمایند و اندفان در ریگ گرم و خاکستر گرم نیز نافع است و موضع گزیدگی را بمر و نمک بآب دیاخاکستر چوب انگور و چوب انجیر و آهک و اشخار بآب گرم سرشته ضماد کنند و خوردن سفوف شونیز و تخم کرفس و تناول دواء الحلتیت و تریاق اربعه و سنجرنیا سود دارد و آین تریاق مخصوص بر تیلا بدهند فلفل سفید زراوند بیخ سوسن آسمانجونی ناردین عاقرقرحا و توخریق سیاه زیرهٔ سیاه نطرون پوست اثار پنیرمایهٔ خرگوش دارچینی سرطان نهری میعه عصارهٔ خشخاش حب بلسان هر واحد ده درم سائیده بعصارهٔ کبر سرشته قرص سازند و بقدر یک درم بشراب بخورانند و در بعض نسخ برگ نیبوت و بیخ سوسن سفید و عود بلسان و تخم حندقوقی و جوزالسرو و تخم کرفس نیز داخل ست و سائر مشروبات حب صنوبر و زیرهٔ حبشی و برگ و لب و پوست آن و تخم حندقوقی و نخود سیاه و خصوصاً دشتی و حب الآس که بسیار جید ست و تخم قیسوم و تخم شبت و زراوند و ثمر طرفا و عصارهٔ حی العالم و شیر کاهوی دشتی ست و شربت هر کدام از نها که باشد دو مثقال بشراب است و ایضاً بشرابی که در ان جوزالسرو پخته باشند و خصوصاً بدارچینی مشوب باشد

سرطانات وشوربای مرغابی وطبیخ بیخ بلیون بشراب واز تراکیب جید که ایشان را بنوشانند زراوند وزیره مساوی است شربتی سه درم درآب گرم تریاق مجرب برای آن شونیز ده درم دو توزیره هر واحد پنج درم ابهل جوزالسرو هر واحد سه درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج حب بلسان دارچینی جنطیانا تخم خندقوقی تخم کرفس هر واحد دو درم در عسل بسر شند شربتی بقدر جوزه بشراب کهنه واز اطلیۂ جیده خاکستر درخت انجیر بشراب سرشته ونمک وقلقدیس است واسفنج در سرکه تر کرده افشرده ورزاوند بار دجو بسرکه سرشته وبرگ حرشف وگندنا وعصی الراعی وزراوند بخاکستر چوب انجیر ضماد جید بگیرند پوست انار وزراوند وآرد جو بسرکه بسرشتند وبعد شستن جراحت بآب ونمک استعمال نمایند واز مروخات روغن خندقوقی گرم کرده است واز نطولات آب دریای شور گرم کرده وهم آب نمک وطبیخ حرشف وطبیخ جوزالسرو است سویدی گوید که خوردن کاهوی دشتی برای گزیدن رتیلا مجرب من است وشرب وضماد مغز سر خروس وسرکه وفلفل وکذا حلتیت بشراب کهنه وکذا درونج وانجیر وکذا خبازی وکذا اشیح ارمنی وکذا ثمر بطم بسرکه سرشته وکذا سداب وشرب شیح جبلی وکذا برگ بادرنجبویه بشراب وکذا آب توت شیرین یکنیم اوقیۂ عراقی وکذا اقحوان دو مثقال بشراب وکذا او وقود کذا پرسیاوشان وکذا تخم کاهوی بستانی وکذا اخار خشک وکذا دارچینی با انجیر وکذا سیر وکذا از مرد نه شعیره وکذا انیسون دو درم بشراب کهنه هر واحد نافع گزیدگی رتیلا است مسیحی گوید که در نهش رتیلا وعنکبوت اندر آب گرم نشانند تا درد ساکن شود وبعد خروج از ان بخاکستر چوب انجیر واشخار بآب گرم سرشته ضماد کنند ودو درم شونیز بخورانند واین دوا بدهند ونسخۂ آن همان تریاق مجرب است که در قول شیخ گذشت طبری گوید که علاجش وضع محاجم بر موضع لسع وشرط او ودلک او در هر ساعت بصبر است بعد از ان تضمید او باین ضماد کنند بگیرند صبر سقوطری خالص یکجز ومر دوجز وفرفیون ربع جز ودر سرکه حل کرده بران نهند وبرقع یمانی وکنکرزد ومانند آن قی آورند ونبیذ کهنه بنوشانند وکثرت هلاک کنند اگر در ابتدا علاج کنند واهل عراق این دوا برای خود استخراج کرده اند بگیرند حنظل وانچه در جوف او باشد بیرون آرند پس بشیر شتر آنرا پر کرده یک روز در آفتاب گذارند وآن شیر را بنوشند که قی می آرد ودر یک روز صحت شود

گزیدن عنکبوت

بدانکه عنکبوت معروف بعد عنکبوت کوچک پا وسفید بانقطهای سیاه بود که بر مگس جهد وآنرا اشکار کند بنوعی که پلنگ بر شکار می جهد پس هرگاه بگزد در همه بدن خارش وعرق سرد ظاهر شود واز گزیدن بعضی از ان اعراض ردی مثل امتلای شکم از ریاح مع قرقره وسردی دست وپا واقشعرار بدن وانتشار تقضیب عارض شود علاج تریاق فاروق خورانند وشونیز از مثقالی تا دو درم با شراب صرف کهنه دهند در سوت ور وغن گل ویا بیخ کرفس در سرکه جوش داده ویا زیرۂ سفید زنجبیل سائیده ویا چونه برگ تنبول در آب لیمون صلایه کرده ویا صندلین ومرداسنگ بآب سائیده طلا نمایند وبقول شیخ علاجش از جنس علاج رتیلا است ونوشیدن شراب اندک اندک تمام روز وسعد بشراب وتعریق در حمام وسداب خشک تنها وبا سعد سوده دو درم بشراب ونطول موضع بآب گرم نافع وطبری گوید که عنکبوت معروف بعندب عنکبوت سیاه کوتاه پای باشد واز گزیدن او خارش موضع وسیاهی او وتپ مطبقه عارض شود وسم او گرم است بخلاف سائر عناکب وعلاجش فصد بدفعات وحل طبیعت بمطبوخ فواکه ولزوم ماء الشعیر ومزورات است ولحم فاسد را از موضع لسع باهن بردارند بعده بر مرهم موافق مثل مرهم کافور ومرهم خل ومانند آن علاج کنند وچند مردم را دیدم که این عنکبوت گزیده وحال ایشان بسهام مؤدی گردید وکسی را که این عنکبوت بگزد ودر ابتدا بر موضع لسع شرط بسیار زنند وبران محاجم گذارند صاحب او بسرعت فی الحال خلاص یابد واز تعفن موضع نیز رهائی یابد وبعض افاضل از من گفتند که اگر این عنکبوت بگزد وفی الفور فصد کنند از تعفن موضع خلاص یابند **انتباه** گاه باشد که از مالیدن عنکبوت بر بدن بثور زرد وسرخ بر می آیند درین صورت ترشی انبه ومرداسنگ وپوست درخت نیب در گلاب سائیده طلا کردن وروغن چراغ مالیدن سودمند است دباقی ادویه نافعۂ آن در بحث بثور غریبه مسطور شد

گزیدن قملة النسر

وآن جانوری ست همچون سپش یا کنه سخت کوچک جالینوس گوید که بسبب کوچکی از ان پرهیز نتوان کرد ولسع او را نتوان دید لیکن مضرت گزیدن او بزرگ است از مثانه بول واز بینی رعاف واز مقعد واز بن دندان واز معده بقی واز صدر در به بسرفه خون بر آید وباشد که کار بزرگ گردد وعلاج قبول نکند وبعض متقدمین ذکر کرده اند که آن سپش است که از کرگس بر انسان افتد ودر مواضع لحمیه سرایت کند وصورت او مثل صورت عقرب بود غیر آنکه دم او مثل نیش زنبور باشد **علاج** بقول صاحب کامل باید که مبادرت بنوشیدن شیر تازه بز کنند وبر موضع گزیدگی فاذ زهره سوده طلا نمایند وبصندل سرخ در آب کاهو وخرفه

وحی العالم و طحلب ضماد سازند و ایضاً ماء الشعیر و گل قبری مع اسپغول بماء الخیار یا بماء القرع بنوشانند و شیخ میفرماید که علاجش مثل علاج جراره است و شیر مسکه و گل مختوم و جدوار و خرفه و عصارهٔ او و لعاب اسپغول و سائر مطفیات مثل آب کاسنی و آب کاهو و کدو و خیار بنوشانند و طبری مینویسد که فصد کنند زیرا که سم او در بدن بسرعت منتشر میشود بعد از ان اشیای مطفیه ببرد مثل رب حماض و رب ریباس و رب غوره بنوشند و بیخ خربزه تر بخورند و بتبرید قلب و حفظ او بنهادن خرقهٔ بارد کنند و کاسنی صحرائی خورانند و تریاق که در گزیدن جراره ذکر نمودیم تناول کنند و ماء الشعیر هفتاد درم بکافور و دو شیره مدام بنوشانند و هرگاه خون منقطع گردد شاخ انگور و عصی الراعی بقدر باقهٔ کبیره گرفته بکوبند و آب آنها برآورده دران آرد جو آمیخته بر همه بدن طلا کنند و گاهی حضض باین آبها حل کرده طلا کرده میشود پس هرگاه بدن تقشر آغاز کند دلالت بر صحت و نقای بدن از ان کند و اگر قی یا اسهال بهم رسد بر مریض خوف باشد و ابن الیاس گوید که علاجش شرب پست سیب بآب سرد یا رب سیب و رب بهی و شربت لیمو همه بر برف سرد کرده است و غذا آش جو دهند و یا آب هندوانه و آب انار بدهند

گزیدن هزارپایه

درین سمیتی ست که ازان درد اندک و خارشی حادث شود و بعد چند ساعت ساکن گردد و گاهی سمیت بسیار بود که گزیدهٔ او را ضیق صدر و کرب و قلق عارض شود و بران اشتهای چیز شیرین غالب شود و گویند که سمیت این حیوان در بلاد روم کثیر النکایت بود حتی که ملسوع او هلاک گردد علاج از سرکه و روغن زرد طلا کنند و چون آنرا بکوبند و بر گزیدگی او نهند مفید بود و زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه مساوی بشراب یا ماء العسل بدهند و گل خطمی از تریاقات اوست و گاهی دران استعمال نمک و سرکه بر موضع گزیدگی کفایت کند و بعضی اطبا نمک و روغن گاو را ستوده اند و مالیدن گل مولسری مفید است و کذا اطلای روغن چراغ و اگر هزارپایه جا مانند آن بر عضو بچسپد و پایها و نیش های او در گوشت فرو رود و سوزش بسیار شود پیپتا سائیده ضماد کنند و یا میل آهنی گرم کرده بزنند یا تیزاب شوره یا گوگرد بران مالند و اگر از پاهاے آن سمیت مانده باشد تیزاب شوره اندک بمالند و اگر ریم کند بادویهٔ مدمله علاج کنند

گزیدن سام ابرص

و این اسم وزغه دشتی ست و بلدی را بپارسی چلپاسه نامند و گویند که نوعی از وزغهٔ کوچک است منقط بسیاهی و در خانهای کهنه و خرابها می ماند و چون بگزد همه دندان خود را در جایگاه گزیدهٔ خویش بگذارد و گزیدهٔ او را تپ مطبقه و لرزه و قلق و خارش عارض شود و اکثر بسبب فرط الم هلاک کند و جای گزیده سبز گردد و ازان چیزی مثل زرداب و رطوبات فاسده سیلان کند علاج او لا تدبیر بیرون آوردن دندان او کنند باین طور که قوبرکار و بسیار به پیچید و بر گزیدگی او بقدام و خلف در ست و چپ دائم بگردانند و یا اسپغول و دو آبیکه صمغ عربی حل کرده باشند لت کرده ضماد کنند و بگذارند بعده بآهستگی قلع نمایند تا دندان او بیرون آید و اگر سرش با سپغول اضافه کنند و قطعهٔ کوچک صوف بدان آلوده بران گذارند و یک روز کامل بدارند پس قلع کنند بهتر باشد بعده علاج بشرط و وضع محاجم نمایند و اگر درد مفرط باشد بدانچه علاج گزیدن مار میکنند از خورانیدن پیاز و سیر و دادن تریاق و سائر معجونات و سفوفات که در لسع مار و عقرب مذکور شد معالجه کنند

گزیدن عظایه

گویند که عظایه اسم عربی سالامندر است و بعضی گویند که قسمی ازان ست و این نیز چون بگزد دندان او در جای گزیده بماند و بدان سبب وجع دوام نماید تا آنکه دندان او خارج گردد علاج برای اخراج دندان او ابریشم یا قز بران بگردانند و یا بر موضع روغن و خاکستر باهم سرشته بمالند و بدان ضماد کنند و اگر درد دوام کند موضع را خوب امتصاص نمایند بعده عضو را در آب گرم نهند و خوردن کاسنی صحرائی گزیدن او را بسیار نافع است و اگر درد اشتداد نماید تریاق مخصوص تریاق بخورانند و بعضی ثقات گفته اند که سبوس بآب سوده ضماد کنند که فی الحال دندان او را بیرون آرد

گزیدن سالامندرا

گویند که آن حیوانی ست شبیه بعظایه و چارپای دارد و دم او کوتاه و سر و نیش سیاه و گردن باریک زرد و سیاه باشد و آن بزرگتر و پهن تر از سام ابرص بود و رنگ و ابلق زرد و سیاه و از جمله سموم قاتله است مانند ذراریح و از گزیدن او درد شدید و سوزش عظیم در بدن و ورم گرم زبان و بستگی و ثقل آن و لرزه و خدر اعضا عارض شود و باشد که موضع گزیدهٔ او سیاه گردد و باشد که عفن شده بیفتد علاج موضع را بمحاجم خوب بمکند بعده شیر و لعابات بارده مثل لعاب بهدانه و اسپغول بنوشند و یا آب خرفه بسکه و روغن بنفشه و روغن گل و حریره و شوربای چرب بیاشامند و از تریاقات او خوردن رانتج بعسل ست و طبیخ کمافیطوس و طبیخ سوس با برگ انجره و زیت و بعضی ضفادع مطبوخ مید هند و لحوم آنها

ضماد میکنند و بخور انند و همچنین بیضهٔ سنگ پشت بحری و بری مطبوخ نافع است و باقی علاجش علاج ذراریح است

گزیدن ضفدع نہری و بری

گزیدن او سلیم است ازان اعراضی که از گزیدن جانوران سمی ظاہر شود عارض نگردد مگر ورم و خو عضو گزیده و علاجش علاج سموم بارد است یعنی تریاقات حار محلل ورام

گزیدن ضفدع بحری که آن سُرخ بود گویند که بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه بدہد و مضرت رساند و از گزیدن او ورم عظیم وہلاکت سریع عارض شود

علاج تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انجیر و آہک ضماد کنند و باقی علاجش علاج رتیلا و تریاق اوست

گزیدن مار دریائی علاج آن بعد از علاج کلی بر موضع گزیدهٔ آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضماد یکه در گزیدن ضفدع بحری گذشت اینجا ہم مفید است و نوع دیگر از مار در دریا میباشد که از گزیدن او در ریخت پیدا میشود و سر باگیر دو خدر شود و بمیرد و علاجش مانند سموم بارد است و بسرکه نیم گرم طلا کردن روغن عاقر قرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن

گزیدن کژدم دریائی و عنکبوت بحری از گزیدن آنہا نفخ شکم و حالت شبیه باستسقا عارض شود و گاہی با آن خروج ریح بی اراده حادث گردد علاجش بعد از علاج کلی مثل ضفدع بحری باشد

گزیدن سگ آبی و نہنگ و ماہی سیاه

موضع گزیدهٔ آنہا از عسل و نمک و بورهٔ ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه بران بمالند و بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو کوہی و روغن گاو نهند و پیه نہنگ درین باب قوی است خصوصاً گزیدهٔ نہنگ را و همچنین گوشت آن تریاق گزیدن آنست و مسافرین دریا میگویند که ہیچ دوا برای گزیدن سگ آبی نیست بلکه ہر چیزیکه بر گزیدهٔ آن گذاشته میشود فاسد میگردد پس بہتر انیست که موضع گزیدهٔ او را ہر روز از آب گوشت بشویند بتدریج صحت یابد و بعضی گویند که بر موضع گزیدهٔ او بول کنند و اشنان تر را بکوبند و بران موضع نہند و اہل مصر شخص نہنگ گزیده را در روغن کنجد غرق می نمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد در ہر سال موضع گزیدهٔ او ہمان وقت شگافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و ہرگاه انسان چربی شیر بر بدن خود بمالد مادامیکه بوی چربی در بدن بود قریب آن نمی آید

گزیدن انسان و چہار پایان

بدترین گزیدن انسان یا غیر انسان آنست که گرسنه باشد و خصوصاً چون حار مزاج بود و اگر حبوب مستعد فساد خصوصاً عدس خورده باشد حالت ردی عارض شود و گاہے ہلاک کند **علاج** آرد باقلا و سرکه و یا پوست بیخ بادیان و شهد و یا پیاز و عسل و یا خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند و اگر ورم کند از مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرہم ساخته ضماد کنند و صاحب حاوی صغیر از شیخ نقل کرده که برعضو پارچه و زیت تر کرده نہند یا زیت بمالند و مرداسنگ طلا کنند و تنقیه بآر کرسنه عجیب است و بابیخ سوسن آسمانجونی باریک سوده بسرکه سرشته ضماد نمایند و ضماد را در روزی چند بار تبدیل کنند و استخوان گوساله سوخته بعسل یا خاکستر کرنب بران نہند و بہترین مراہم درینجا مرہم اسود است و اگر دران فساد ببینند اولا بحجامه بمکند یا بدوای جاذب پاک نمایند و بگذارند تا منفتح شود پس اگر در ریم او عفونت باشد معلوم کنند که تنقیه و جاذب قوی و بالغ نشده پس معالجه بجاذب قویه که در باب ملسوع مذکور شد باید کرد و اگر در عضو فساد نبود منع تورم و التحام جرح نمایند و مرہم اسود استعمال کنند و یا بران مرہم معمول از پیه و موم و زیت و بہروزه نہند که این بہتر ضماد و مرہم است و همچنین خاکستر بسرکه و عسل و پیاز سرشته و گویند که ضماد و قاق کندر بشراب و زیت و کذا نمک بعسل سوده و یا مرو صمغ بطم نافع و جراحت را بشب سوخته پر کرده ببندند و بران خاکستر کرنب طلا کنند و اگر عفونت شدید افتد پیاز و نمک و عسل یکجا نہند و بران نہند بعده بمرہم که مذکور شد علاج کنند و اگر معلوم شود که در مزاج انسان گزنده کیفیت سمیه یا ممرضهٔ مرض خبیث است بر طبیب واجب است که از گزیدگی آن غافل نشود و دران تہاون نماید و بران شرط زنند و دہن جراحت بگشایند و بران دوائیکه منشف سمیت و مخرج او باشد نہند و لحم حوالی او فی الحال با آہن برگیرند و تا بست و یکروز زخم را خشک شدن ندہند بعده بمرہم موافق علاج کنند و حفظ اتم قلب شخص گزیده نمایند و امر بتناول تریاق که در گزیدن سگ دیوانه بیاید و بشرب سرطانات نہری و تریاق الافاعی در اکثر اوقات کنند و نان جو نخایند و بلعاب بزرکتان و تخم حلبه برہم زنند و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و گاہی بچربی بزر و بادام کوفته مثل مرہم ساخته ضماد کرده میشود و در ہر سه ساعت تجدید آن نمایند و اما مراہم انیست که بگیرند اسرب محکوک یک جزو و اسرنج یک جزو و ہر دو مخلوط کنند و موم و روغن ساخته تسقیه لعاب تخم کتان بر آتش دہند بعده بران اسرنج و اسرب انداخته از آتش فرود آرند و بعد سرد شدن در ہاون انداخته تسقیهٔ زیت و سرکه دہند تا آنکه اجزای او با ہم آمیزد و سفید گردد بعده استعمال کنند و استعمال این وقتی نماید که در گزیدگی امن بود و شخص گزیده از اعراض ردیه سالم باشد و ہرگاه جراحت اندمال یابد این مرہم را تنقیح استعمال نماید گلنار و قاق کندر و راتینج و مرد اسفیداب

ومرداسنگ مساوی بر موم روغن معمول بزیت انداخته از آتش فرود آرند تا مخلوط گردد و استعمال کنند

گزیدن درندگان

در رفع ضرر تشبث چنگال آنها بقول طبری اگر قوت احتمال کند از هر دو دست فصد بگشایند و اخراج خون بمقدار قوت کنند بعده ماء الشعیر و اشربه مطفیه دهند و موضع گزیده را بسرکه که اندران پودینه جوشانیده باشند بدفعات کثیر بشویند و از افتادن خاک و گل محفوظ دارند و بهترین چیزیکه در ابتدای گزیدن آنها بدان علاج کنند تا از ضرر او سالم مانند انیست که بگیرند هاربای مملح و باریک سوده موضع گزیده را بدان پر کنند و اکثر مردم در علاج گزیدن درنده اقتصار میکنند بر ماهی شور سوده و ستایش او بسیار می نمایند

گزیدن شیر و پلنگ و بوزینه

جراحت چنگال این حیوانات را بزراوند طلا کنند بعد ازان بسرکه بشویند و اگر بطبیخ چای خطائی زخم را بشویند در ازاله سمیت آنها نیز مجرب است بعده زنگار و چرک نقره و توبال مس و روغن گل بمالند و صاحب کامل گوید که معالجهٔ این گزیدگی ها باضمدهٔ جاذبه باید کرد مثل ضماد معمول از زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل و ضماد مرتب از پیاز نرگس کوفته نیز نافع است بعد ازان بسرکه و آب بشویند و ایضاً بمرهم که در گزیدن سگ غیر دیوانه باید علاج کنند و جرجانی مینویسد که در گزیدن بوزنیه ضماد جاذب کنند بر نهند چون ضماد یکه از خاکستر و پیاز و عسل و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام و مرداسنگ و نمک ضماد کردن و ضماد بادیان و انگبین سود دارد و مرداسنگ در آب حل کرده آماس را بنشانند و شونیز و عسل جراحت را کشاده دارد و گویند که ضماد سرگین بوزنه در دفع زهر آن مجرب است

گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه

بر آن موضع سرکه بمالند و بورهٔ ارمنی با سرکه طلا کنند و یا پیاز و نمک و باقلا و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند و جرجانی گوید که انچه در گزیدن انسان گذشت طلا نمایند و سداب و باقلا و بادام تلخ با عسل و برگ لسان الحمل و برگ خیار و خیار بادرنگ و پودینه کوفته بابنیه ضماد کنند و مرداسنگ طلا کردن سود دارد خاصةً اگر آماس کرده باشد و آرد کرسنه با عسل و صعتر دشتی با نمک و عسل و آب کاسر ممزوج با سرکه و یا سرکه که نمک دران گداخته باشند و چند روز نهاده طلا کردن سود دارد

گزیدن گربه

بسیار باشد که ازان درد و صعب تولد کند و آن موضع سبز شود اولاً علاج کلی و جذب سمیت او کنند و پودینه با شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینهٔ خشک در آب پودینهٔ سبز سائیده بر موضع زخم ضماد کنند همان در به میشود

گزیدن راسو

زهر این زود در بدن پراگنده شود باید که سیر و پیاز خورند و ضماد سازند و یا کرسنه و انجیر خام ضماد نمایند و شراب خورند و اگر پوست راسو بکنند و بران موضع نهند درد ساکن شود و طبری گوید که چون مادهٔ راسو بگزد و آن حامله باشد گزیدهٔ او به نمیشود مگر بندرت و از گزیدن او تمطی و تثاوب و قلت خواب و سهر مع قلق عارض شود و گاهی بول بدشواری آید و علاجش فصد و اسهال یکدو دفعه است و وضع محاجم پس شستن او بسرکه که دران پیاز عنصل پخته باشند و تطلیهٔ او باین طلا بگیرند زراوند طویل و زرنیخ محرّج مساوی و در سرکه بپزند تا غلیظ گردد و بر موضع طلا کنند پس اگر تفرق شدید باشد دوای حاد مثل دیگ بردیگ بران نهند تا که لحم صلب و متفرق را بخورد بعده مرهم بمرداسنگ و سرکه و زیت ساخته بکار برند و از غوائل گزیدن ابن عرس تورم جمیع غدد بدن مثل پس گوش و زیر بغل و زیر جنک و تپ است پس ماء الشعیر بسرطانات نهری بنوشانند و هرگاه تپ زائل شود بدن او بروغن غرق نمایند و بهترین روغنها روغن بنفشه است و پرهیز کامل کنند و بعض متاخرین در علاج او گفته اند که سیر و زیره در آب جوشانیده آبش بر موضع ریزند و آب نمک بشویند و بمرهم علاج کنند و حوالی موضع گزیده را بزیت مالند و در خوزستان علاج گزیدهٔ او بوضع محاجم بران بدفعات پس نهادن داغ میکنند

گزیدن گورموش

گویند که از گزیدن آن فواق افتد و اگر عقب فواق عطاس افتد تپ نیاید و الا تپ مطبقه آید پس بفصد علاج کنند و قرص کافور خورانند و بر موضع مغز پیاز با زیره باریک سوده نهند و از آب محفوظ دارند و ایضاً باب فواکه بدفعات تنقیه کنند و طعام او مزورات تنها دهند تا آنکه تپ و لهیب زائل شود و درد و ساکن گردد و گاهی بران موی سوخته با زیره سوده بپاشند

اگزیدن سگ دیوانه

شیخ میفرماید که سگ را دیوانگی عارض شود و آن استحالهٔ مزاج او بسوداویت خبیثه سمیه است و این استحاله یا از هوا و یا از اغذیه و اشربه او را عارض گردد اما از هوا یا
حرارت شدید آن اخلاط او را محترق سازد پس در خریف دیوانه شود یا برودت شدید آن خون او را بسوی سوداویت منجمد گرداند پس در ربیع دیوانه شود و اما از اغذیه و اشربه
چنان باشد که خون فاسد جانوران و گوشت مردار خورد و آبهای عفن نوشد و اخلاط او بسودای عفنی میل کند و طبری گوید که سگ اکثر در بلاد بسیار سرد و بلاد بسیار گرم
دیوانه شود اما در بلاد بارده هرگاه او را جراحت بهم رسد بدان سبب او را اشل کز از حادث شود و سائر اعضای او خشک گردد و چیزی مانند سوداتی کند پس دیوانه شود و اما
در بلاد حاره بسبب استفراغ کل رطوبت و استیلای خشکی بدان و در اصل مزاج او برودت و یبس پس هرگاه رطوبات دماغی فنا شود دماغ او خشک گردد و دیوانه شود و گوید که اکثر سگان در سرما دیوانه شوند
پس به شوند اگر در گرما هلاک نشوند و اکثر سگ از خوردن ماهی شور دیوانه گردد و اما آنچه جالینوس و مابعد او ذکر کرده اند اینست که سگ اکثر وقت اشتداد حرارت دیوانه شود
متقدمین در سبب دیوانگی او اختلاف کرده اند قومی گویند که دیوانه شود چون همه رطوبت او فانی گردد و دماغ او لاغر شود و دیگران گویند که دیوانگی در سگ جنون است
مثل مالیخولیا در انسان و در لعاب او سمیت پیدا میشود بسبب امتناع او از شرب آب و سگ دیوانه آب کم مینوشد بهر آنکه در اصل مزاج او برودت بود پس هرگاه
مجنون شود بدین سبب از آب بترسد و گروهی دیگر گفته که سگ باضطرار دیوانه شود چون سه قسم از ماکول بخورد یا ماهی شور و یا استخوان گربه و یا مگس ازرق پس
فی الفور مجنون شود و دیگران گفته اند که سگ دیوانه شود چون پنج روز طعام نیابد و از هر کلب که غذای او قطع کنند مجنون شود یا بمیرد و بعض متاخرین گویند که تخم بذرالبنج
چون بایبه بکوبند در روباه را بخورانند فی الحال بمیرد و چون سگ بخورد فی الفور دیوانه شود و همه اقوال قریب یکدیگر است و صاحب کامل گوید که سم سگ دیوانه
خشک محفف است و اکثر مضرت او بدماغ بود و لهذا از ان تشنج و خوف از آب حادث شود و آن سگ هرگاه انسان را بگزد او را ان اعراض ردی عارض شود پس اگر تدارک شخص گزیده
بعلاج او نکنند هلاک گردد فلهذا می باید که اولا علامات سگ دیوانه بشناسند تا از ان پرهیز و حذر نمایند و معلوم کنند که گزیدن او گزیدن سگ دیوانه است پس بچیزیکه علاجش بدان سزاوار است معالجه نمایند

علامات سگ دیوانه

آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب بترسد و بگریزد و چشم آن سرخ بود و گوش او آویخته باشد و آنرا اکثر حرکت دهد و برآمدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه رود
و بهر که رسد حمله کند و سگان از ان بگریزند و نظر او تیز بود و زبان از دهان بیرون بود و آب از دهن و بینی سائل باشد و سر و ریش افگنده و دم میان رانها کشیده دارد
و گاهی قروح و خارش ظاهر شود و موی بریزد و در وقس گفته که این اعراض سگ را از غلبهٔ مره سودا بران عارض شود و این نوعی از انواع مالیخولیا است و اکثر این
سگان را در تابستان عارض گردد و کم است که در زمستان عارض گردد **احوال کسی که او را سگ دیوانه بگزد** هرگاه سگ دیوانه انسانی را بگزد اعراض
آن در ابتدا اخفی بود و بجز جراحت ذی وجع مثل سائر جراحات هیچ ظاهر نشود و بعد از یکهفته یا چهل روز و بعضی را بعد از ششماه و بقول بعضی بعد هفت سال حالتی مثل دیوانگی
عارض شود یعنی فکر فاسد و خوابهای بد و حالتی مثل غضب و وسواس و اختلاط عقل و ترسیدن از آب و از جمیع اشیا که ببیند و توحش از اقارب و اولاد و حمله برای
گزیدن برایشان کند و تشنج در انگشتان دست و پا در یابد و از روشنی بگریزد و اختلاج حجاب و فواق و تشنگی و خشکی دهن و حب تنهائی و تمدد و سرخی در جمیع بدن خصوصا
در چهره و تقرح آن و کثرت درد آن و گرفتگی آواز و گریه و گاهی حب غلطیدن در خاک و گاهی زرق منی بلا شهوت عارض شود و لا محاله مودی به تشنج و کزاز و بعرق بارد و غشی
و موت گردد و گاهی قبل ازین حالات از تشنگی بمیرد و گاهی آب طلب کند و چون آب بیند فریاد کند و اگر بحیله از آب جرعه بنوشانند در حلق بماند و هلاک شود و گاهی مثل سگان
آواز کند و گاه آواز او منقطع شود و مثل صاحب سکته گردد و گاهی چیزی بول کند که دران اشیای لحمی مثل حیوانات و مثل سگان کوچک ظاهر شود و در اکثر احوال بول او رقیق
باشد و گاه سیاه بود و گاهی بول و محتبس شود و بر بول کردن قدرت نباشد و در اکثر شکم قبض بود و از عجائب احوال و انیست که بر گزیدن انسان حریص باشد پس اگر بعد
هیجان خود انسانی را بگزد آن انسان را حالت او عارض شود و همچنین اگر کسی پس ماندهٔ آب و طعام او بخورد او را نیز همان حالت حادث شود و هر که از ایشان از آب
بترسد بعلاج خلاص نیابد خصوصا چون روی خود در آئینه بیند و خود را نشناسد و دران صورت سگ خیال کند و اما قبل ترسیدن از آب قابل علاج بود و سالمتر
در حال گزیده سگ دیوانه کسی است که از گزیدگی او خون بسیار سیلان کند و همچنین هرگاه بعد خوردن ادویهٔ تریاقیه خون بول کند از ترسیدن آب ایمن گردد

فرق میان گزیدن سگ دیوانه و غیر دیوانه

گاه باشد که انسانی را سگ بگزد و در اثبات صورت و تحقیق احوال او که سگ گزنده دیوانه بود یا غیر آن اشتباه افتد پس در امر علاج او تهاون نکنند و در او مال

جراحت او مبادرت نمایند که دران خوف هلاکت است بلکه بزودی امتحان او باین طور نمایند که بچون زخم سگ که بیرون آید یا بوضع محاجم برآورده پارهٔ نان یا لحم را آلوده پیش سگ غیر دیوانه اندازند اگر آنرا نخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است وهمچنین مغز گردگان بکوبند ویک شب بر زخم بندند بعده پیش ماکیان اندازند اگر نفرت کند ویا نخورد و بمیرد نشان گزیدن سگ دیوانه بود **علاج** بعد علاج کلی سموم ملدوغه جراحت را تا چهل روز ملتحم شدن ندهند که بهتر ازین تدبیری نیست وبصحت تجربه پیوسته وخروس بندند وادویهٔ جاذبه ضماد کنند ونمک وتراتیزک وآب چقندر وبول انسان وخاکستر چوب انگور با سرکه سرشته طلا کردن جذب قوی میکند پس مراهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند واین تدبیر در ابتداست اما چون یکهفته بگذرد واگر امتلای خون باشد فصد باید کرد وتنقیهٔ سودا بعد از نضج مکرر باید نمود ومالجبن باید داد وتقویت اعضای رئیسه از واجبات است ودر تفریح وترطیب مانند صاحب مالیخولیا سعی کنند وغذای چرب وگوشت مرغ وبزغاله فربه خورند وشیر وشراب کهنه بنوشند وآب آهن تاب مناسب است واز جماع وخوردن ترشی ها وهوای سرد بسیار پرهیز نمایند وگاه گاهی اندر طعام سیر وپیاز داخل کنند وهرگاه از نوشیدن آب بترسد حیله نمایند که آب خورد والا بیم هلاک است وگویند که چون ظرف آب از جلد کفتار بسازند از خوردن آب دران اجتناب نمیکند وبدستور ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند پرهیز نمیکند ونوشیدن آب نیل از مجربات است وشراب ممزوج بآب نیمگرم بسیار نافع است واگر آهک آب نادیده یکدام ونوشادر دودام باریک سائیده در نیم پاو آب بینداز ندوسه حصه کنند ویک حصهٔ آن در تمام روز بنوشند وهمچنین دو حصهٔ دیگر در روز دوم وسوم خورند بسیار نفع دهد ومکرر به تجربهٔ شخصی معتبر رسیده واگر یانات سُرخ سلطانی بقدر ناخن در قند سیاه حب بسته هفت روز از حلق فرو برند فائده میکند ومسمی که نبات مشهور است بقدر یک توله در آب سائیده دهند موجب نجات است وهمچنین نباتی که آنرا بهندی ساون سوکهی گویند بوزن مذکور تنها یا با پنجدانه فلفل سیاه نوشیدن مجرب است وکذا تخم کثائی بزرگ که بهندی سیتا ناسی گویند بقدر یکتوله در آب سائیده نوشیدن از مجربات است لیکن تا مدت العمر از خوردن خیار وتا دو ماه از طعامی که با روغن سیاه ساخته باشند پرهیز نمایند واگر اتفاق خوردن آن افتد یکروز دیگر دوای مذکور بنوشند وخطیا نا وشونیز درین باب عجیب است وحکیم کاشفا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ نیافتم طریقش آنست که نیم من پیاز را آب گرفته دسه شبانه روز بپاشند وچرب کردن سر دبینی بروغن بنفشه وکدو مفید بود واگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیدن او بندند ویا بریان کرده بخوردن دهند سود دارد وتریاق کبیر وتریاق اربعه سودمند بود **ذکر ادویهٔ یونانیه وهندیه** دافع زهر سگ دیوانه کچلهٔ را در شیر تازه جوشانیده پوست او خراشیده بقدر دو سرخ هر روز خوردن مجرب است **دیگر** بعد حجامت وسیلان خون وافر خردل سوده ضماد کنند وسرگین موش سوخته بمالند **دیگر** دوره بندال دو عدد نهایت چهار عدد در سنگ آب ترکرده مالیده بنوشند اسهال وقی خواهد شد هرگاه فراغت شود یک چهٹانک برنج پخته آبش از پارچه گذرانیده نوشانند رفع سمیت سگ دیوانه کند **دیگر** دندان پیشین کفتار بآب سائیده نوشانند **دیگر** از مجربات استاد مرحوم قسط تلخ سه درم نیکوفته در قدح آب بجوشانند چون بقدر چهار دام بماند صاف نموده بنوشند **دیگر** مشک هر روز تا یک ماشه بخورند وشیر آگ یا شیر انجیر طلا کنند ویا حضض بقدر چهار قیراط هر روز تا چهل روز خورند که خلاص گرداند **دیگر** شونیز بقدر دو درم هر روز بآب نیمگرم بخورند یا بآب سرد سائیده سه روز بنوشند که درین باب عجیب الخاصیت است وکذا انگوزه هر روز نیم درم بآب گرم خوردن وکذا نارجیل دریائی **حب علی کوچک** بنسخهٔ تکمله بگیرند زرایج که بفارسی علی کوچک ودر هندی تیلن گویند وآن کرمی سیاه وسُرخ رنگ است که بر درخت ترئی وکدو اکثر میباشد پرهای آنرا دور ساخته بدرست مالیده سه حصه کنند هر حصه را در قند سیاه پیچیده حب بسته بفاصلهٔ یک گهڑی بدهند گرمی خواهد شد نیم آثار شیر گاو بنوشانند در بول بصورت بچه های سگ خواهند برآمد وصحت خواهد شد **نوع دیگر** بطریقیکه در بیاض استاد علیه الاعتماد مرقوم است بگیرند کرم مذکور کهنه یکساله که در نی بانس داشته باشند چهار عدد دست ویا دور کرده بانه دانه فلفل سیاه باریک سائیده دریک توله قند سیاه کهنه بخوبی دهریا میزند وسه حب سازند وبعد بیست ودوم روز از گزیدن سگ شروع کنند ویک حب بخورند وآن روز غذا برنج ساٹهی نیم آثار در آب بسیار مثل وگره پخته همان آب دران روز بنوشند بدین طریق بار هشتم روز بخورند وغذا بدستور همین طور هشت حب بفاصلهٔ هر هشت روز بخورند **دوائیکه** نافع گزیدگی سگ دیوانه است بگیرند بچهٔ سگ ماده که پیدا شود وشکم او شگافته پیه‌پایهٔ او بگیرند وبار دو بسرشند وبگذارند تا خشک گردد پس هر روز دو دانگ تا سه روز متصل بخورانند **دوای هندی** که در گزیدگی سگ دیوانه مجرب النفع ومعمول اطبای هند است برگ سهورهٔ تلخ که از نباتات مشهور است واکثر ازان هنود مسواک میسازند بقدر یک توله با پانزده دانهٔ فلفل گرد در آب سائیده صاف نموده بنوشانند اگرچه دیوانه هم شده باشد بهوش می آید **ایضاً مجرب** پوست درخت انکوله یک توله باریک سوده در آب حل کرده بنوشانند اسهال وقی بکثرت خواهد آمد وجمله مادهٔ فاسد بیرون آمده از ضرر سمیت سگ دیوانه ایمن شود ویا پوست مذکور در آب جوشانیده صاف نموده بنوشانند وبعد کثرت اسهال وقی کهچڑی مونگ با روغن زرد بسیار بخورند وسه چهار روز باستعمال آن رکه هما باکبه

از شکم بیرون می آید و اثر دیوانگی دفع میشود ضد ها مردم ازین شفا یافته اند **ایضاً** نافع برای اخراج مادۀ فساد سگ دیوانه ثمرهای کوچک کٹھل که در اول تکون از درخت خشک شده می افتد بقدر نیم آثار گرفته در سه آثار آب بجوشانند چون یک آثار آب باقی ماند صاف کرده باضافۀ اندک نمک بنوشانند وقتی نمایند تا سه روز همین طور عمل آرند اثری از اثارش باقی نماند **ایضاً** که در دفع سمیت گزیدگی سگ دیوانه عجیب الخاصیت ست اگرچه نوبت بجنون وتنفر از مردم وترسیدن از آب رسیده باشد واکثر اشخاص صحت یافته اند قدری از دندان نهنگ با آب سوده بنوشانند وچند بار در ایام طاق از حساب یوم گزیدن نوشانیده باشند مثلاً روز سوم وهفتم وبست ویکم وبست ونهم ودر ماه ها ماه سوم وهفتم وسیزدهم ودر سالها سال یکم وسوم وهفتم چون درین مدت مذکور اکثر ظهور سمیت سگ دیوانه در تجربۀ اهل تجارب ثابت شده از استعمال ادویه غافل نشوند **ایضاً** گل باجره که بر خوشۀ او سیاه باشد یک ماشه هر روز در قند سیاه پیچیده حب بسته خورند **ضماد** برای سگ گزیده پیاز بر روغن پخته بر محل گزیدگی ضماد نمایند **اقوال حذاق** مسیحی گوید که علاج گزیدن سگ دیوانه انست که نظر کنند اگر مریض از آب کراهت کند وطبع او ازان نفرت نماید در علاجش حیله نیست واما در ابتدا باید که بر موضع محجمه نهند وشرط عمیق زنند وبقوت مص کنند حتی که ازان خون بسیار سائل شود وبر موضع چیزیکه آنرا وسیع گرداند والتحام او را منع کند مثل چقندر وجرجیر وخردل وپیاز وسداب وانجدان بروغن گاو پخته نهند ونافعتر ازین آنست که جاوشیر سه اوقیه زفت یک رطل سرکه یکنیم رطل مخلوط کرده بر موضع نهند وافسنتین وانجدان واسقولوقندریون وکمازریوس وجعده وکندر گرفته وجنطیانا هموزن جمله آمیخته بشراب بخورانند ویا بگیرند سرطان نهری مغسول ودر کوزه اندر تنور بسوزند چندان که سائیده شود ودر سوختن او افراط نباید کرد وبگیرند ازان بعد سحق ده جزو وجنطیانا پنج جزو وکندر یکجزو وباهم آمیخته هر روز دو درم صبح وهمین قدر شام با آب سرد بخورند وقت بیم مالیخولیا از تبرید وترطیب وخواب وراحت وسکون واستحمام نمایند وشیر بنوشانند وبقول واغذیۀ مرطبه وفواکه رطبه خورانند وهرگاه از نوشیدن آب بترسد آب ورا شیائیکه تشنگی نشاند سد چکانند ویا آب در حلق او بجبر ریزند ودر انوقت بشیر وماء الشعیر وروغن بنفشه حقنه کنند **شیخ** میفرماید اولا واجبست که جراحت او را نگذارند که ملتحم شود بلکه فراخ کنند وبکشایند واگر فراخ نباشد واین فعل بعد وضع محاجم کنند وانچه در باب لسع حیوانات گفته شد واقل مدت که جراحت را دران بهر استظهار مندمل شدن ندهند چهل روزست واگر در ابتدا جذب کنند پس ملتحم شدن ندهند واین فعل خیلی سودمند کرده باشند واگر خطا واقع شود وجراحت ملتحم گردد لازم ست که دیگر بار بکشایند ودران مبالغه کنند وواجب ست که بران نخجات نهند اگر آنرا در ابتدا دریابند مثل جاوشیر وجوز دسیر ومرهم زفت بجاوشیر وسرکه وآن در قول مسیحی گذشت وگاهی سیر وپیاز وایضاً جرجیر جوش داده وحلتیت مرکب ومفرد وایضاً چقندر کفایت کند وگاهی باین روغن گاو شریک میکنند وگاه احتیاج افتد باستعمال ادویۀ اکاله مثل فلدفیون وعقب آن روغن گاو بعمل آرند واز ادویۀ فراخ کنندۀ جراحت انیست که بگیرند نمک سه جزو نوشادر دو جزو قلقدیس هشت جزو عنصل بریان شانزده جزو سداب چهار جزو بعد ده جزو مس سوخته چهار جزو زنگار سه جزو تخم فراسیون دو جزو کوفته بجر بر بیخته بران پاشند ودر ابتدا از تعریق او بدانچه ممکن بود از مشی واستحمام لابدست وواجب نیست که در ایام اول مبادرت باستفراغات نمایند بلکه بجذب کردن ماده بسوی خارج مشغول شوند بهر آنکه استفراغات گاهی اعانت بر نفوذ سم بسوی عمق کنند ومعاوق جذب او بسوی خارج گردند پس هرگاه حتی الامکان جذب کنند بعد دو سه روز باستفراغ سمیتی که نفوذ کرده باشد مشغول شوند واگر در جذب کردن غفلت واقع شود دران هنگام استفراغ واجب تر بود واولی آنست که تنقیه قوی تر باشد واگر امتلای خون بینند فصد کنند والا فلا وچون فصد کنند نگذارند که مریض خون خود به بیند خصوصاً در آخر امر واما اسهال بچیزی کنند که اخراج سودا نماید حتی که بخربق وحب خربق ومانند آن که ازان چاره نیست وایارج روفس ایشان را عجیب ست وازانچه اسهال آنها بدان واجب بود قثاء الحمار ست **صفت مسهل جید** برای ایشان هلیله کابلی دو مثقال افتیمون یکنیم مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج حجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون یکنیم مثقال خربق سیاه دو مثقال از جمله حبها سازند شربتی دو مثقال وچون اسهال او بمسهلات قویه نمایند ایضاً لابدست رعایت او در هر روز یا دو روز بحقنه خفیفه که معده را ایذا ندهد مثل زیت وآب چقندر واسهال بمثل ماء الجبن مع افتیمون ولازم ست که غذای او بعد اسهال بدراج وجوزه مرغ فربه باشد وبعد ازان مدرات ملطفه استعمال نمایند وشراب شیرین خصوصاً کهنه مع حلاوت او وطلا نیز وشیره وشراب شدید النفع برای ایشان ست وواجب تر امور تعدیل غذای او وترطیب ست که این ملاک امر اوست واین مثل شوربای طیور فاضله ومثل نان سفید ست وآبهائیکه دران آهن بمرات کثیره داغ کرده باشند نفع عظیم دارد وپیاز وسیر از اغذیۀ مناسب علاج سموم ست وتقطیع او در دفع آفت او از بدن کند پس واجب ست که استعمال آن فراموش نکنند با وجود آنکه ادویه بسیست ومبادرت کنند بخورانیدن تریاق فاروق ودواء السرطان خاص بدانست وگویند که تریاق اربعه ایشان را شدید النفع ست وهمچنین تریاق انافع

یک قسط

که عنقریب ذکر خواهم کرد و سرطان نهری بخورانند و تجربه کرده شده اینکه بگیرند زغال سرطان نهری و بر چوب انگور سفید با عتدال بسوزند چندانکه سائیده شود و زغال
جنطیانا بران چوب بدستور و هر دو برابر سرسا نموده بقدر چهار ملعقه ازان با شراب صرف بخورند وآیضاً برای این نسخه دیگر اینست که بگیرند انگشت سرطان نهری و در وقتیکه
آفتاب در اسد باشد شکار کرده در کوزه مسی اندر تنور با عتدال سوخته که زنده آن پنج جز و اندر ان انداخته باشند و جنطیانا پنج جزو و کند ریکجزو سائیده نگهدارند و شربتی در ایام اول
یک ملعقه بآب بعد گذشتن چند روز دو ملعقه و همچنین تا چهار ملعقه افزایند و از ادویه موصوفه که اینها نزد بانفع النفع ست دواء الذراریح ست و عنقریب ذکر کنیم و دواء السرطان
در ابتدا بخورانند مگر آنکه هرگاه با دی ظهور خوف از آب باشد و گاهی در نسخه آن جنطیانا نیم وزن سرطان سوخته میکنند و چون بعد ده روز بچاره برسد باید که آنچه از دوای
هر دو خاکستر مذکور بخورند و چند ازان باشد که در روز اول مریض را در یابند و همچنین حال دوئیه دیگر ست که عنقریب ذکر کنیم و اگر بعد هفت روز برسد در اضعاف آنها
تکثیر نمایند و اگر در مثل این ایام مریض را در یابند متصل جراحت شرط عمیق زنند و مص شدید کنند و چون بعد ایام که اکثر ازین بران گذشته باشد در یابند دران هنگام
در فراخ کردن جراحت نفع بالغ نیست و افراط کردن دران ایلام مریض ست بلا فائده کثیر بلکه دران سعی نمایند که کشاده بماند بهر آنکه در توسیع غنای بسیار برای
او نیست اگر سه روز اول و آنچه قریب اوست گذشته باشد بهر آنکه سم منتشر شده پس دران هنگام بر کشاده ماندن جراحت قناعت ورزند و سائر تدابیر از خوردن تریاقات
آن و استعمال استفراغات آن بسوی او مضاف سازند و میتواند که سم تا چهار روز منتشر گردد اگر قوی باشد و کمتر ازین نیز و اکثر در یک هفته هلاک کند و لا محاله سریعتر از آنچه مذکور شد
بزودی منتشر شود و در جواذب چیزی مثل داغ نیست حتی که اگر مدت دراز تر ازان باشد و خوف وقوع ترسیدن از آب باشد و مبادرت بسوی داغ عظیم بعد مدت کنند
بعید نیست که نجات یابد چه جذب داغ و افساد او برای جوهر سم مثل جذب و افساد غیر او نیست پس اگر ازین عائقی مانع باشد ادویه که قائم مقام داغ ست استعمال کنند مثل سم ملح و
ادویه محرقه چون ضماد خردل و مانند آن و مدد مثل این وقت بحمام داخل نکنند البته و گویند که نشستن در آبزن نفع میکند و گمان من آنست که این در اوائل باشد و واجب ست که از
سردی آنرا محفوظ دارند و گاهی در بیوقت و بعد ازان بفصد ثانی حاجت افتد پس فصد کنند و آنرا از نظر کردن بسوی خون باز دارند و چون بینند که او به برودت اندک توجه نموده
بریاضت معتدل آنرا گرم کنند و باعتدال احمام نمایند و بران آب نیمگرم بسیار ریزند و دلک نمایند و روغن معتدل بمالند و چون از ترسیدن از آب مودی گردد تا ذلیک
چنان نشود که روی خود را در آئینه نشناسد قطع امید نکنند گویند که گاهی او روی خود را نشناسد و گاهی مثل آن خیال کند که در آئینه سگ ست پس آب آهن تاب که مذکور شد
بحیلهائی که خواهم گفت بنوشانند که این علاج نیک ست و بران هر حیله در نوشانیدن آب کنند و اگر حاجت بشدت و اکراه او افتد بکنند و معده او را به برد آب ضماد نمایند و شراب ممزوج
بآب نصفا نصف تجربه کرده شده نفع عجیب میکند و گاهی در بیوقت و با این صفت نفع کند پنیر مایه خرگوش گل بحیره که از اسکندریه می آرند و ابهل و جنطیانا هر واحد چهار درم حب الغار
ده درم هر یک هشت درم بعسل بسرشند شربتی بقدر باقلای مصری و ایضاً خراتیم بحیره و ابهل هر واحد ده درم پنیر مایه غزال چهار درم پنیر مایه خرگوش شش درم زراوند مدحرج حب الغار
مرجان تخم سداب دشتی هر واحد سه درم بشراب شیرین سرشته پس بعسل بسرشند شربتی بقدر باقلا و آیضاً گل مختوم هشت مثقال حب و مسبت شل و پنیر مایه خرگوش شانزده مثقال پنیر مایه آهو
سی و دو درم بیخ جنطیانا چهار درم مرجان چهار درم بعسل آمیزند و بدارند شربتی ازان بقدر حمصه بآب گرم و بعضی مردم گفته اند هر که بر بدن خود ناب سگ دیوانه تعلیق نماید از سگ
دیوانه برگردد و قصد او نکند و همچنین سائر سگان و این موثوق به نیست **ادویه مشروبه** اما مفرد حضض و حلتیت و افسنتین و جعده و گل مختوم بشراب ست
و شونیز درین باب عجیب ست حتی که اسم او در یونانی مشتق از معنی نفع در گزیدن سگ دیوانه است و مر برای او شرباً و ضماداً نیک ست و گویند که دوائی بهتر از جنطیانا
برای او نیست و ایضاً کما ذریوس و بعضی اطبا حکایت کرده اند که چشمهای سرطان چون بخورند نافع ترین اشیا برای اوست بعضی گفته اند که خوردن پنیر مایه سگ و بچه سگ آن
در آب صحت می بخشد و بعضی زعم کرده اند که خون سگ دیوانه تنها علاج اوست و ما بران اقدام نمیکنیم و همچنین گفته اند که جگر سگ دیوانه بریان خصوصاً از سگی که گزیده باشد
بخورانند گویند که بعد ترسیدن از آب او را جگر مذکور و دل او یا جلد گفتار بریان بخورانند و گویند که چون ماهو دانه با جند بیدستر درین حال بخورانند و شیاف ازان
بر دارند بدان انتفاع یابد و خوف زائل شود و از ادویه مرکبه دوای جالینوس و تریاق کبیر قریب آنست و سابق ذکر کردیم و آن اینست که بگیرند سرطان نهری سوخته
و جنطیانا مساوی هر واحد پنجدرم کندر یودینه هر یک سه درم گل مختوم دو درم هر روز بر ناشتا سه درم ازان بآب نیمگرم و سه درم وقت شام بخورند و این بسیار
روز تا قبل از چهل روز استعمال کنند نسخه دواء الذراریح که سگ گزیده را نافع ست بگیرند ذراریح فربه بزرگ که دست و پا و سرها و بازوهای آن دور کرده باشند یکجزو عدس مقشر
یکجزو زعفران و سنبل الطیب و قرنفل و فلفل و دارچینی هر واحد سدس جزو همه را با ریک سوده و خصوصاً ذراریح را و بآب سرشته اقراص سازند هر قرص ازان دو دانگ و هر روز ازان
یک قرص بآب نیمگرم بخورند پس اگر درد مثانه یابند طبیخ عدس مقشر و روغن بادام یا مسکه یا روغن زرد بنوشانند و هر روز بعد خوردن او در حمام داخل کنند و در

نسخهٔ دواء السرطان

نسخهٔ تریاق الافاعی

نسخهٔ دوای جالینوس

ازان

آبزن فشانند تا آنکه اندران بول کند وغذای مرطب از شوربای بچهٔ مرغ فربه استعمال نمایند و نبیذ بنوشانند و از سردی حذر کنند **نسخهٔ مختصر** دوای مذکور بگیرند ذراریح موصوف
وو در دوغ یک شبانه روز تر کنند بعده تبدیل آن دوغ کرده یکشبانه روز در دوغ دیگر تر نمایند و سه مرتبه این عمل نموده در سایه خشک نمایند و باهموزن او عدس مقشر سائیده **قرص** سازند شربتی
ازان دو دانگ بشراب یا آب نیمگرم دهرگاه این را بخورند حتی الامکان عرق آورند ازمشی یا پوشش پس اگر کرب آرد بران یک سکرجه زیت یا روغن زرد بنوشانند و آبزن استعمال کنند
و دران بول نمایند پس هرگاه خون بول کند از فزع از آب ایمن گردد وگاهی بعد خوردن دواء الذراریح اشیای لحمیه عجیبه مثل سگان کوچک بول کند **ضمادات** و مانند آن برای جذب
و توسیع حلقیت ضماد نیک ست و قومی بدان شهادت داده و سیر ضماداً و شرباً نافع و اگر سیر را بگیرند و سائیده بروغن زرد و سرکهٔ کهنه بسرشند و بر موضع جراحت نهند نفع کند
و گوشت ماهی شور جید بالغ النفع ست و ازانچه جذب سم ازان بقوت نماید انیست که بر گزیدگی بول انسان بالغ نهند و خصوصاً با نطرون و خاکستر چوب انگور تنها و یا با سرکه
و پودینه نمک و جاوشیر بسیار عجیب ست و برگ قثاء بستانی برای آن شدید النفع ست و بیخ بادیان و گویند که منفعت عجیب نماید اگر طلای موضع بعزی السمک کنند بتکرار و ایضاً
بلنجد سوده ضماد کنند و ایضاً زنگار و نمک هر واحد چهار جزو پیه گوساله دوازده جزو ازین مرهم بسازند و ایضاً لبلاب سه درم بورق دو درم کف دریا یکدرم نمک چهار درم پیه مرغابی
ده درم و دو ثلث درم روغن حنا بقدر حاجت **حیله کردن در آشامیدن آب** مثل قیل غروس ذکر کرده که چون از آب بترسد آنرا در ظرف جلد ضبع بنوشانند دیگرا و گفته که باید
ظرفیکه از پوست گفتار پوشیده باشد خصوصاً اگر ظرف او از چوب یا از جلد سگ دیوانه باشد و بعضی گفته اند که زیر ظرف یا بالای او خرقه از خرقهای متوضا نهند و غیر ایها گفته اند
که چیزی ازین غنی نمیکند و بعضی اطبا حیله میکنند که انبوبه دراز در حلق او تا بعید داخل مینمایند و دران آب پوشیده میریزند و یکطرف او در حلق کرده آب میریزند و یا انبوبه خاصة
از طلا سازند و از حیلها در نوشانیدن آب انیست که اشیای مجوفه از عقید عسل یا از موم گرفته دران آب اندازند و بفرو بردن او از حلق امر کنند **صاحب کامل** مینویسد که
که اولا موضع گزیده را شق کنند و بران محاجم نهاده خوب بمکند تا که خون بسیار بیرون آید بعده بر جراحت لزوم مراهم محرقه و اکاله مثل مرهم زنگار و فلدفیون و مرهم بلادری نمایند
صفت مرهم بلادری زفت ثلث رطل سرکهٔ تند یکرطل جاوشیر یک وقیه فرفیون نیم اوقیه صموغ را در سرکه حل کرده بر جریح نهند که منع اندمال جراحت و جذب سم کند و این ضماد
نیز بسیار نافع ست نمک اندرانی ده درم قلقطار هشت درم سداب تر سه درم زنگار دو درم فرفیون یکدرم باریک سائیده بر جراحت پاشند تا آنکه بسوزد و بجورد
و بعده با آن روغن زرد آمیخته بر موضع لزوم نمایند تا گوشت سوخته بیفتد و اگر سیر باریک سوده بروغن گاو و سرکه آمیخته بر موضع جراحت نهند نفع کند و این دوا جذب سم
و توسیع جرح کند و اجزای آن مع اوزان همانست که در قول مسیحی گذشت جاوشیر را با سرکه باریک بسایند و زفت را گداخته آمیزند و بپزند تا خوب غلیظ گردد و استعمال
نمایند و این ادویه ابدان سخت را نیکوست و اگر بدن سگ گزیده نرم باشد باید که تضمید موضع بجیقند رو جرجیر و پیاز در روغن زرد و زیت مغسول پخته نمایند و ایضاً بپیاز
و نمک باریک سوده خاکستر چوب انگور را آمیخته بزیت لت کرده بر موضع لزوم نمایند که این همه ادویه دهان قرحه را نجورد و فراخ کند و خشک نماید و ازان جذب سم کند
و همواره این ادویه از روز اول گزیدگی ایام متواتر قبل عروض خوف از آب بعلیل استعمال کنند چه هرگاه آنرا خوف از آب عارض شود کم خلاص یابد و گاهی توقع خوف
از آب بعد هفت روز یا بعد چهل و دو روز کرده میشود پس میباید که اندمال جرح تا گذشتن چهل و دو روز نکنند و با وجود استعمال مراهم و اضمده دواء السرطان بخورانند
صفت آن بگیرند سرطانات زنده و در ظرف مسی نهاده زیر او آتش افروزند تا خاکستر گردد پس ازین خاکستر ده درم کنند و یکدرم جنطیانا چهار درم باریک سوده در ابتدا یکدرم
بخورانند و اگر چند روز گذشته باشد دو درم بشراب ممزوج یا آب سرد و سرکه و عسل بدهند جالینوس گفته که این دوا را آزموده ام نافع یافتم و ندیدم کسی را که این دوا خورد و آنرا خوب
از آب عارض شد و گاه صاحبان این علت بتناول تریاق فاروق از نیم درم تا نیم مثقال در اول مرض نفع بین می یابند و سزاوار است که صاحب و را ادویه مسهل سودا مثل مطبوخ افتیمون و
حب اسطوخودوس یا حب اصطمخیقون مرکب با فتیمون بخورانند و چون این همه تدبیر بعمل آرند و مریض از آب نترسد برین مغرور نشوند و جراحت را مندمل شدن ندهند بغیر آنکه این تجربه کنند
که بگیرند جوز باریک سوده و بر جراحت یکشبانه روز نهند بعده برداشته پیش خروس یا ماکیان اندازند پس اگر آنرا بخورد و نمیرد بدانند که مریض بهشد و از خوف از آب ایمن گردید درین هنگام
باندمال جرح پردازند و اگر ماکیان یا خروس بمیرد باید که معاودت اضمده کنند و تریاق وغیره و ادویه مسهله سودا دهند و از اغذیهٔ مولد سودا احتراز کنند و غذای او شوربای لحوم حملان
و جدی و ماکیان باشد و از فواکه انجیر و جوز و انگور و مویز مغز بادام دهند و از شیرینی فالوده و خبیص معمول بشکر و روغن بادام و از بقول بادرنجبویه و نعناع و پودینه بدهند و بسیار تدبیر
موافق ارباب مره سودا پردازند تا آنکه معلوم کنند که بدن او از سم پاک گردید و از خوف آب ایمن شد و هرگاه خوف از آب عارض گردد ازین علت خلاص نیابد پس میباید که تدبیر شخص
که او را این عارض شود تدبیر اصحاب وسواس سوداوی کنند و آب در دهن او با انبوبه ریزند و بعض قدما گفته اند که اگر آب در ظرف چوب که بران جلد گفتار نهاده باشند
پیش برند بنوشد و باید که ماء الشعیر و لعابات و اقراص مسکن عطش خورانند **صفت** قرص مذکور مغز تخم کدو مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار مغز بهدانه تخم خرفه هر واحد یکجزو

ف نسخهٔ دواء السرطان
خبیص نقع اول
[illegible]

صمغ عربی ونشاسته کتیرا طباشیر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و درسایه خشک کرده یک مثقال بآب سرد در حلق او بانبوبه طویل ریزند وهمچنین آب باین انبوبه بنوشانند وبعض حکما ذکر کرده اند که جگر سگ دیوانه بریان کرده خورانیدن منفعت بین نماید طبری گوید واجب ست که موضع گزیده را بکشایند بر هر عضو یکه باشد مگر آنکه بر وتر باشد که دران لازم ست تثقب بسوی او از موضع لحم وازو تر تعرض نکنند بعد ازان بر وهن گزیدگی این ضماد نهند بگیرند مغز پیاز یکجزو ورقت یکجزو وجاوشیر دو جزو وفرفیون تازه عشر یکجزو و باهم سائیده ضماد کنند بعده تنقیه مریض باین مطبوخ نمایند بگیرند هلیله سیاه بست درم اسقولوقندریون بست درم افتیمون ده درم بسفایج کوفته پنج درم حشیش غافث وقنطوریون وجعده وافسنتین رومی واسطوخودوس هر واحد پنج درم گاوزبان ده درم فودنج هر واحد سه درم غاریقون دو درم تربد ده درم این هر دو کوفته در صره بسته خراوخربل هر واحد سه درم کرسنه کف کبر جوز بوا سه درم کوفته همه را بطریق مطبوخ بجوشانند بعده یک شربت قوی ازان گرفته دران نیم درم ایارج فیقرا ممزوج بعسل حل کرده بنوشانند نیمگرم وباین شربت تا سه دفعه در مدت هفت روز اگر قوت تحمل باشد تنقیه نمایند بعد ازان هر روز یکمرتبه برنهار دوائی جالینوس بدهند وآن سرطانات نهری ست که در تابستان شکار کنند و در ظرف مسی مثل عقارب بسوزند وسر او گل حکمت کرده در تنور بسوزند وبعد سوختن بر آورده باریک بسایند و ده درم ازان بگیرند وجنطیانای رومی خالص ده درم پوست بیخ کبر سه درم مرصاف سه نیم درم وباریک سوده هر روز بقدر یکمثقال بر آب یا بر شراب یا بر ماء الشعیر پاشیده بنوشند ویا صفوف مذکور خورده بران شراب بنوشند وبعضی متاخرین درین دوا تخم سداب کوهی و برگ او افزوده اند واین دوا قبل استحکام علت تناول کنند که صحت تام یابند وتریاق الافاعی وقت خواب مقدار رابع درم بدهند و روزی نگذارند که دوای جالینوس یا تریاق بشب نخورد والبته تا آنکه اعراض ردیه او رعارض نشود واین انگاه ست که گزیده دل اول امر برسد وطعام نان در آب ترید کرده بدهند پس اگر بعد استحکام علت برسد از شرب آب کراهت کند همین دوا بخورانند وسرطانات نهری بریان ومطبوخ خورانند وبدان آب وجور نمایند و بر سینه او خرقه مبلول بآب نهند واگر امر او در امتناع زیاده گردد دیگر مطبوخ افتیمون وجور کنند بعد ازان ظرفی که دران مطبوخ افتیمون باشد پیش آرند تا آنرا به بیند بعده مناخر او بدان ملوث نمایند وچشم او به بندند تو هم کنانند که وجور دوا میکنند و وجور آب کنند واگر حقنه لین بعمل آید اگر دوا هم نوشد بدنیست واگر از جمله امتناع باشد اکراه او بر دوا ادفق ست وبعض متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که لباس او دور کنند و در باران ایستاده نمایند تا تر گردد بعده در حمام داخل کنند وبران آب نیمگرم بسیار بریزند بعد ازان از حمام بیرون آورده وسرطانات بریان بخورانند که ازین خوف از آب زائل شود وملطی رساله در گزیدن سگ دیوانه نوشته ودران گفته که جگر سگ را چون بریان کرده بخورانند خوف از آب برود وچون از آب ممتنع گردد حیله کنند تا آب بنوشد وحیله ها بسیار ذکر کرده اند از انجمله انیست که از فواکه مثل انجیر وانگور ومویز وغیره انچه در جوف او باشد بیرون کنند وآب پر نمایند بعد ازان از انواع این فواکه پیش مریض آورده او را بخورانند بعده انچه دران آب پر کرده اند بخورانند وازانچه بدهند اگر مانعی ازان نباشد پنیر مایه خرگوش ست وپنیر مایه بنغاله که این هر دو حسن التاثیر ست ابن الیاس گوید که چون از کیفیت تجاوز کنند باید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله کنند ویا باین حب اسهال آرند سنای مکی پنج درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون یک نیم مثقال نمک هندی نیم درم بسفایج حجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون نیم درم باریک سوده بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی ازان دو مثقال ویا اسهال بماء الجبن مع افتیمون کنند باقی اکثر همانست که در قول شیخ گذشت انطاکی گوید که در مفتوح ماندن جرح او سعی نمایند وبهمه ادویه که منقی خلط سوداوی باشد معالجه کنند وجگر سگ بریان اکلا وخون او شربا وناب او تعلیقا ولحم بچه بکیر وزه او یا آرد جو سوده استعمال کردن همه مجرب ست وخوردن چهار قیراط خولان هر روز تا چهل روز خلاص کننده است وکذا شونیز دو درم وزراریح غیر مسموم یک قیراط با مثل او نوشادر ومثل او بادیان حل کرده بخورانند پس قطع خون مختلف بابول بیرون آید وخلاص یابد گیلانی وغیره مینویسند که چون خفافیش بسوزند وسوده در بینی دمند از سگ گزیده خوف از آب زائل شود واز جالینوس منقول ست که قریب چهل کس را سگ دیوانه گزید وبعضی ازان که جگر آن سگ بریان کرده خوردند سالم ماندند وبعضی زان انکار نمودند ودوای جالینوس وانواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد وهلاک شدند لیکن کسانی که جگر او خورده بودند بران تنها اقتصار نکردند بلکه ادویه دیگر نیز خوردند وعلاج با نواع علاجات نمودند وبجز و گزیدن سگ دیوانه بیمار را پیاده یا سوار دوانیدن تا عرق کند نیز مفید بود وگویند که تا استخوان آن سگ بآب تر نشود زهر او اثر نکند ولهذا تاکید کرده اند که چون سگ دیوانه بگزد آنرا بکشند ودر آوندگلی محکم کرده زمین را عمیق بکاوند وآن آوند را دران نهاده بخاک بپوشند تا آب بدان نرسد وبعضی گویند که بعد بکیر و در تجربه با شرط اول بکشند وبفاصله سه گهڑی زنبور بران چسپانند پس بادویه مقرحه زخم را تازه دارند وهر روز تریاقات که در گزیدن مار ذکر یافته استعمال کنند ومسهل سو

صفت دوای جالینوس

بعد هر سه روز دهند وبعد هر هفته فصد صافن ویا باسلیق کنند واگر همان وقت جای زخم را بفتیله یافته داغ دهند بغایت نافع ست وداغ سر وپیشانی قریب میان دو ابرو هم نافع بود وچون حیوانی را بگزد وه میان دو ابروی آن داغ نیکو نهند از دیوانه شدن ایمن شود ومجرب ست وپنیر مایه سگ سخت سودمند ست وباید که هیچ حال آب ودیگر مایعات وآئینه ودیگر چیزهای روشن که دران رو نماید پیش نظر سگ گزیده نباید آورد وگویند که هرگاه سگ گزیده از آب وآئینه بترسد وسگ بچه در بول بیرون آید وآواز مانند سگ هر وقت کند وبرای گزیدن پس مردم بدو دو نمیرد در انوقت چادر کبود در رنگ آب سرد تر کرده از سر تا پا بپوشانند فی الحال یا بعد دو سه ساعت بمیرد وهمچنین از پوشیدن وبستن هر دو چشم آن

گزیدن گرگ دیوانه وشغال وپلنگ وراسو وروباه وگفتار واستر وخر

وغیر آن که دیوانه گردد شیخ میفرماید که گرگ در دیوانگی از سگ دیوانه بدتر ست وهمچنین گفتار وشغال وگویند که شغال چون مجنون شود این خاصیت او بسیار عجیب ست که گزیده او را نخوفا شود وبعد سه روز عقب شهوت کاذب او را بهم رسد مثل بچگان سگ وشغال که دران حرکت بنا شد در بول او برآید وکام شخص گزیده خشک شود وعسر البول آن را بهم رسد وبعضی گفته اند که استری دیوانه شد وصاحب خود را گزید واو مجنونی که جانور دیوانه را عارض میشود مجنون گردید وطبری گوید دیدم خری را که دیوانه مجنون شد وهر کسی را که باوی ملاقی میشد ونیز بدن خود را میگزید بالجمله اسباب وعلامات دیوانگی این جانوران نیز همانست که در گزیدن سگ دیوانه مذکور شده این حیوانات هر که را بگزند او نیز بدان بلا مبتلا گردد اگر تدارک کرده نشود وپس علاج گزیدن این جانوران مثل علاج گزیدن سگ دیوانه کنند وبعضی متاخرین از اهل جران گفته اند که هر کرا شغال بگزد داغ بنوشانند واین در معالجه بر گزیدن سگ دیوانه زیاد تست

طرد هوام وقتل آنها

گویند که از تبخیر چوب انگور وچوب انار وبیخ مهک وپودینه ومقل وحلتیت وشاخ وسم حیوانات بهر وزه وموی وسکبینج وبرگ غار وحب الغار وقطران وجعده هوام میگریزند وکذا از دود وافتراش سیسنبر وحبق وشیح وفنجنکشت وحرمل واگر دخنه از افیون وشونیز وقنه وشاخ گوزن وگوگرد وسم بز سازند مار وهوام بگریزد وایضاً میعه وشاخ گوزن وشونیز وقفر یک یک جزو موی بز وسم آن هر واحد نیم جزو قرص ساخته بدان تبخیر بستر کنند حیات از دود شاخ گوزن انواع ماران میگریزند وهمچنین از دود پشم بز وگوگرد وموی انسان وعاقر قرحا وحرمل وزفت یا بشیدن آب نوشادر وخردل در سوراخ مار باعث هلاکت او ست وآب دهان روزه دار وخصوصاً اگر نوشادر در دهن او باشد چون در دهان مار اندازند بمیرد وچون قطران بر پرهای طائر طلا کنند وآن پرها را گرد اگرد بستر نهند از مار واکثر حشرات بگریزد وبعضی حلتیت افزوده رسمان آلوده نوشته اند وگویند که مار نزدیک پوست پلنگ نرود وعقارب از دود کردن عقرب وکبریت وسم خر وزرنیخ وپیه بز وبهروزه دراسن وکژدم بگریزد وآب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد وچون آب ترب برگ آن بر عقرب اندازند بمیرد واگر ترب پاره کنند وبر در سوراخ عقرب نهند بیرون نمی آید وچون روغن ترنج کسی بمالد او را عقرب نزدیکی نمیکند وآب دهن روزه دار حار مزاج وکذا آب بادروج بر عقرب انداختن قتل آن کنند واگر میعه وزرنیخ وبنگ بر پایه تخت گوسفند گداخته آمیز نموده نزدیک سوراخ عقرب دود آن کنند بر نیاید بر آن خبیث چون نقوع حنظل یا طبیخ خرنوب یا طبیخ علیق یا آب سداب وآب فلفل بخانه بپاشند کیکان بگریزند وگویند که چون خون بز در حفره بخانه اندازند بران کیکان جمع شوند پس قتل کنند وهمچنین بر چوبیکه پیه خار پشت بران طلا کرده باشند جمع میشوند واز بوی گوگرد وبرگ خرزهره بگریزند وبرگ خسیشة البراغیث چون در بستر اندازند کیک حذر نشده بمیرد واگر اسفاناخ وزرنیخ بسایند ودر سرکه حل کرده ساعتی بگذارند بعده بر آثار گزیدن او طلا کنند ضرر او رشود دود دخول در حمام وعرق آوردن نیز مفید بود واگر خاک سیماب در آب سداب حل کرده در خانه بپاشند کیک پیدا نشود وه بچه پیدا شده باشد هلاک گردد پشه از دود چوب صنوبر وکذا قلقدیس وشونیز وهمچنین از برگ مورد خشک وبرگ سرو وانگوگرد ومقل وشاخ گوزن وموی گوسفند وسرگین گاو بگریزند واگر برگ سرو وجوز او در بستر نهند از انجا بگریزند وهمچنین طبیخ بیخ ترمس یا طبیخ شونیز یا طبیخ حرمل یا طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب در خانه بپاشند رسوا از بوی سداب بگریزد موش از بوی زاک بگریزد واگر موش را پوست جدا کنند ودم قطع کنند یا خصی ساخته در خانه بگذارند همه بگریزند ومرد اسنگ وخربق وایضاً خربق وزرنیخ وایضاً بصل الفار وبنگ او خسته الحدید وزعفران در خمیر سرشته غلولها ساخته در سوراخها وکنج خانه اندازند خوردن او بمیرند وسم الفار در آرد آمیخته همین عمل کند بشرطیکه آب خوردن آن نهایند ومورچه اگر بر سوراخ او قطران نهند بگریزند وکذا از متقنا طیس وازهره گاو واز زفت واز انگوزه واز دود گوگرد وقطران ونفس مورچه نیز بگریزند مگس اگر اندک زرنیخ زرد در شیر حل کرده در ظرفی نهند وبر آن نشیند وبمیرند ودخان زرنیخ وکندش وکذا طبیخ خربق سیاه هلاک کنند زنبور از دخان سیر وکبریت میگریزند ونزدیک نمی آیند واگر با آب خطمی یا آب خبازی زیت بر بدن خود بمالند زنبور گرد وی نیاید ونیز از دخان برگ دلب بگریزند ارضه یعنی دیمک از دود برگ حنا وکشنیز خشک وپودینه وپر کلنگ بگریزد ودر خانه که هدهد باشد ارضه نماند وخون طعضای هدهد پران قتل کنند وکذا خاکستر آن در خانه ارضه نماند سوس کرمی که در جامها پیدا افتد اگر افسنتین یا شونیز یا پودینه نهری یا پوست ترنج ویا کافور در صره های کوچک بسته در صندوق ویا پارچه نهند سوس دران نیفتد سام ابرص در خانه که زعفران دود نهند

خاتمه کتاب مشتمل بر دو قاعده قاعدهٔ اول در بیان اوزان ادویه که درین کتاب مسطور ست بترتیب حروف تهجی و این جدول متکفل اوست

اوزان	معانی	اوزان	معانی	اوزان	معانی
اوقیه	هفت و نیم مثقال است و از درم قریب ده درم	ٹانک	چهار و نیم ماشه	ذره	مقدار جاورس یا اکثر از آن تا عدس کوچک
استار	چهار مثقال و نیم و بقول شیخ شش درم و نیم	ترمسه	دو قیراط و بشعیر هشت شعیرات	رطل	مراد از رطل طبی رطل بغدادی است و آن نود مثقال باشد و در [illegible] دوازده اوقیه [illegible] و نزد بعضی [illegible] و از استار [illegible] است [illegible]
اسکرجه	شش استار ست	جوزه	نصف درم ست و [illegible] نزد بعضی [illegible] مثقال [illegible]		
اطرانوس	یکنیم وقیه است				
ابریق	دو من ست و گویند که پنج رطل	جو	چهار برنج ست	سیر شاهی	عبارت از دوام پخته است
آیات عسل	دو رطل و نیم و گویند که دو من ست	جوسقا	سه رطل ست	سیر اکبری	سی دام پخته
ایات دهن	یکنیم من ست	حبه	دو شعیره است	سیر شاهجهانی	چهل دام پخته
ابولو	سه قیراط	حمصه	ربع درم و گویند که ثلث درم ست	سیر عالمگیری	چهل و چهار دام پخته
ابونس	سدس مثقال	خرزمه	مقدار [illegible] نخود [illegible] مثقال [illegible]	سیر فرخ شاهی	چهل و هشت دام پخته
اول	یک اوقیه و هر واحد از آن هفت مثقال ست			سرخ	بهندی رتی گویند هشت برنج ست
اکسونافن	هیزده درخمی			سکرجه	[illegible]
اطالیطون	یکصد و بیست و پنج رطل ست از رطلی که دوازده اوقیه باشد	خردله	سدس شعیره است		
اغلاط	از زیت نه رطل از شراب ده رطل از عسل بیست و سه رطل و نیم ست	خرنوب شامیه	یک قیراط ست	سامونا	سه قیراط و نزد بعضی ده من و نیم ست
برنج	چهار خردل ست	دانق	معرب دانگ چهار طسوج ست	سونوفس	دو نیم قسط
بندقه	یکدرم ست و گویند یک مثقال	درهم	در فارسی درم ست سه و نیم ماشه	شعیره	چهار برنج ست و گویند دوازده خردل و نزد بعضی شش خردل
پل	لفظ هندی است چهل ماشه	درخمی	یک مثقال ست بقول شیخ شش ابولو	صاع	نزد اهل مدینهٔ طیبه چهار مد و نزد اهل کوفه هشت رطل
بهلولی	گویند که مراد از دام بهلول شاهی ست که وزن نه ماشه میباشد	دام	چهار ده ماشه	صدفهٔ صغیر	سه درم و نیم و بقول شیخ هفت سامونا
باقلات یونانیه	شش قیراط است و باقلات مصریه دوازده قیراط و باقلات اسکندریه نه قیراط	دام پخته	بست و یکماشه	صدفهٔ کبیر	شش درم و نزد شیخ چهارده سامونا
توله	دوازده ماشه	دورق	هشت رطل ست و نزد بعضی چهار رطل	طسوج	دو جو میانه است یا نیم قیراط

اوزان	معانی	اوزان	معانی	اوزان	معانی
فرق	شانزده رطل ست	قوطیل	هفتاد و دو مثقال	من هندی	چهل سیر
فل	معرب پل هندی ست پنج مثقال و بقولے دوازده مثقال	قولون	از زیت نه اوقیه و از شراب ده اوقیه و از عسل سیزده و نیم اوقیه	من شاهی	یکهزار و دو صد مثقال ست
فلس	شش فتیل و فتیل نقیرات	قوانوس	سه اوقیه و بقول شیخ یکنیم اوقیه	من رومی	بیست اوقیه
فومایوس	سه اوقیه	قیراط	دو طسوج ست	من انطاقی و مصری	شانزده اوقیه
فلنجار	یک مثقال ست و گویند که یکنیم مثقال	کر	یکصد و بست قفیز	من ملکی	دو صد و شصت درم
قانوس	شش مثقال	کیل	شصت و شش من نزد بعضی سی و شش من ست	من سکندرانی	سی اوقیه
قسط	[illegible]	کیله	سه صد درم کسری	مکوک	هفت و نیم من و در کتاب تنویر سه کیلجه و گویند یکنیم صاع
		کیلجه	پنج سدس من ست و در قرابادین چهار رطل نوشته	مسطرون صغیر	شش درمی و کبیر سه اوقیه
		کسونانی	هشت قیراط	ملعقه	ملعقه عسل و معجون چهار مثقال ملعقه دوای خشک یک مثقال و گویند دو مثقال
		کور	شش قسط	مد	[illegible]
قوطولی	هفت مثقال	کوب	سه رطل و گویند سه قسط		
قطیر	دوازده ذره ست	کرسنه	ربع درم تا ربع مثقال و در بعض کتاشات شش درم و نیم	نوات	سه مثقال یا پنج درم و گویند دو دانگ و گویند نیم درم
قفیز	بست و پنج من بزرگ ست آن هشت مکوک باشد	کرمه	جمع او کرمات ست ربع درم تا ربع مثقال	نیاطل کبیر	هفت درم و گویند اوقیه و گویند دو استار
قنطار	یکصد و بست رطل	ماشه	هشت سرخ	نسطون	نسطون کبیر از آن سه اوقیه و صغیر شش درمیات
قله	[illegible]	مثقال	چهار و نیم ماشه	نقیر	هشت قطیرات
		من طبی	دو رطل ست و بقول شیخ چهل استار	هوطل	سه اوقیه است
		من طبرزی	شش صد مثقال	ایکچهاریک	عبارت از ربع من ست

قاعدهٔ دوم در بیان فهرست ادویهٔ مرکبهٔ ذی اسما تا وقت تحریر نسخه از آن طبیب را سهولت باشد و حاجت قرابادین نیفتد و این هم بترتیب حروف تهجی مسطور ست این جدول کافل است

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
ایارج فیقرا	استرخا و فالج	ایارج جالینوس	استرخا و فالج	ایارج روفس	استرخا و فالج
ایارج لوغاذیا	ایضاً	ایارج ارکاغانیس	ایضاً	ایارج خفیف	امراض معده از سوء مزاج مادی سوداوی

ادویہ مرکبہ	درعلاج	ادویہ مرکبہ	درعلاج	ادویہ مرکبہ	درعلاج
ایارج اندروخوس	جذام	پاشویہ بارد	امراض دماغی حارہ صداع حار	تیزاب فاروقی	شیب
ایارج مرکب بشحم حنظل	برص	پاشویہ حار	امراض دماغی بلغمی	تباوریطوس اکبر	استرخاو فالج
اطریفل اسطوخودوس	نسیان بارد رطب وصرع دماغی بلغمی	برود کافوری	رمد دموی وصفراوی	جلاب	فالج وضعف باہ از قلت منی
اطریفل زمانی	مالیخولیاے مراقی	برود قرع	ایضاً	جلاب جالینوس	مراق بارد مزاج
اطریفل ملین	زکام ونزلہ حار	برود یوما	ایضاً	جلنجبین مسہل	ورم سوداوی معدہ
اطریفل کشنیزی	صداع صفراوی طرش حار وخفقان حار	برود حصرم	ایضاً	جواہر مہرہ	خفقان از ضعف قلب
اطریفل کشنیزی عنبری	خفقان حار	برود اسود	بیاض چشم	جوارش شونیز	نسیان بارد رطب
اطریفل فنیلی	دیدان	برود جالینوسی	ضعف بصر	جوارش طباشیر	[مالیخولیا، دموی صفراوی، واسہال صفراوی]
اطریفل مقل ملین وقابض	بواسیر	برود پارسی	ایضاً		
اطریفل کبیر باخبث الحدید	استرخاے مقعد	باسلیقون کبیر	نزول الماء	جوارش اترج	فالج
اطریفل غددی	خنازیر	برشعثا	زکام ونزلہ	جوارش شاہی	خفقان حار
اطریفل شاہترہ	جذام	تفاحۂ علوی خان	امراض دماغی از ضعف دماغ وخفقان [illegible]	جوارش صندلین	خفقان از ضعف قلب
اطرحماطیقون	رمد حار دموی وصفراوی	تریاق الذہب	مالیخولیای بلغمی وسوداوی	جوارش آملہ لولوی	خفقان بارد وضعف معدہ
اغبر لولوی	ضعف بصر	تریاق ثمانیہ	استرخاو فالج	جوارش کندر	[امراض معدہ ازسوء مزاج بارد بلغمی واسہال ...]
انوشدارو سادہ	ضعف معدہ	تریاق النزلہ	سرفۂ نزلی حار		
انوشدارو لولوی	ضعف معدہ واسہال مرطوبی	تریاق المعدہ	امراض معدہ ازسوء مزاج رطب بارد		
انوشدارو قابض	اسہال معدی بارد	تریاق الافاعی	ہیضۂ وبائی	جوارش کمونی کبیر	درد معدۂ ریحی
آب قمقم	خروج مقعد	تریاق الذرب	اسہال معدی بارد	جوارش کمونی اکبر	ایضاً
اکسیرین	نواصیر	تریاق الطین	در ادویہ نافع جمیع سموم	جوارش کمونی مسہل	ایضاً
بنادق کندری	اسہال معدی بارد	تریاق اربعہ	علاج کلی سموم مشروبہ	جوارش پودینہ	ایضاً
بنادق البزور	حرقت البول	ترکیب باء العسل	امراض عصبی بلغمی	جوارش فنداد یقون	ایضاً
بادمہرج	قولنج ریحی	ترکیب مویز	زکام ونزلہ حار	جوارش انجدان	درد معدہ از ریاح ونفخ وقراقر از بلغم
بجور نافع بواسیر	آبلۂ فرنگ	ترنودی خطائی	فلغمونی	جوارش سفرجلی	ضعف معدہ

ادویۂ مرکبہ	در علاج
جوارش عود بارد و حا	ضعف معده
جوارش عود ترش	ضعف معده و ضعف ہضم و ضعف اشتہاء
جوارش عنبر	ضعف معده و ضعف ہضم و اسہال معدی بارد
جوارش مصطگی سادہ و مرکب	ضعف ہضم
جوارش خولنجان	ایضاً
جوارش نارمشک	ضعف ہضم و قولنج بلغمی
جوارش مسہل	فساد ہضم بسبب معده
جوارش کافوری	ایضاً
جوارش تفاح	ایضاً
جوارش سنبل	ایضاً
جوارش زرشک	ضعف معده و ضعف اشتہا از حرارت و اسہال معدی بارد و اسہال معدی صفراوی
جوارش انارین	ضعف اشتہا از حرارت
جوارش آملہ	ضعف معده و ضعف اشتہاء و اسہال معدی بارد و صفراوی و بلغمی
جوارش عود شیرین	فساد ہضم بسبب معده و ضعف اشتہا از برودت
جوارش عود کبریتی	ضعف اشتہا از برودت
جوارش عود ملین	ایضاً
جوارش فواکہ	جوع البقر و قی و تہوع و غثیان صفراوی و اسہال معدی صفراوی
جوارش فنجنوش	استرخای معده و تسہیل نضج آن
جوارش قابضہ	اسہال معدی بارد و زحیر
جوارش خرنوب	اسہال معدی بارد
جوارش خوزی	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج
جوارش ثمرۂ مغیلان	اسہال معدی بارد
جوارش زنجبیل	ایضاً
جوارش ممسک	ایضاً
جوارش سماق	اسہال معدی صفراوی
جوارش تخم مویز	اسہال معدی رطوبی
جوارش بوعلی سینا	ایضاً
جوارش کمونی صغیر	نفخ و قراقر از بلغم
جوارش مقلیاثا	زحیر بلغمی
جوارش تمری	قولنج بلغمی
جوارش شہریاران	ایضاً
جوارش سفرجلی مسہل	ایضاً
جوارش اسقف	ایضاً
جوارش قیصر	ایضاً
جوارش سک	ایضاً
جوارش تیوراج	بواسیر
جوارش مقل	شقاق مقعد
جوارش ماسک البول	کثرت بول
جوارش جزر	ضعف باه از ضعف اعضای رئیسہ
جوارش فلافلی	ریح بلغمی
جوگراج گوگل	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
چٹنی	ضعف اشتہا از برودت
حب بنفشہ	صداع دموی و ماشرا و حمیات دموی و صفراوی و نزلہ حار و علاج کلی حمیات غلیظہ

ادویۂ مرکبہ	در علاج
حب صبر	صداع بلغمی و صداع شرکی و ضعف بصر معدی و سبات بلغمی و فالج و ضعف بصر بلغمی و سدر و دوار رطوبی و صداع و نزلہ و بواسیر و جرب و ریش
حب ایارج	صداع بلغمی وریحی و شرکی معدی و سبات رطوبی و سدر و دوار بلغمی و استرخاء و فالج و نزول الماء و فساد ہضم بسبب معده
حب اسطمخیقون	صداع بلغمی و شقیقۂ بارد و سبات رطوبی
حب قوقایا	صداع بلغمی و نزلہ و شقیقہ و سبات رطوبی و صرع دماغی بلغمی و لقوہ
حب اسطوخودوس	صداع شرکی معدی و جوع البقر
حب فتیمون	صداع سوداوی و مالیخولیای بلغمی و سوداوی
حب ہلیلہ	مالیخولیای دموی و صفراوی و مراقی دموی و صفراوی
حب شبیار	علاج کلی اقسام جنون و سدر و دوار بلغمی و فالج و طرش بارد و خفقان بارد
حب اسکندر	صرع دماغی بلغمی
حب فاوانیا	ایضاً
حب غاریقون	صرع دماغی بلغمی و ربو بلغمی و استسقاء لحمی
حب جبال	استرخاء و فالج و قولنج بلغمی
حب منتن	ایضاً
حب فرفیون	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
حب شیطرج	ایضاً
حب بیش	استرخاء و فالج

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
حب سیماب	استرخا و فالج
حب کچلہ	ایضاً
حب آنند بھیرن	ایضاً
حب سیاہ	ایضاً
حب سم الفار	ایضاً
حب تخم نسلی	ایضاً
حب اجیجا نس	ثمرہ و کزاز
حب سرخ و سبز	رعد دموی و صفراوی
حب رعد	ایضاً
حب کنعانی	نزول الماء
حب کوتوالی	ایضاً
حب چای خطائی	زکام و نزلۂ بارد
حب مومیائی	ایضاً
حب شنگرف	ایضاً
حب مصطگی	ایضاً
حب تاتورہ	ایضاً
حب سیماب	ایضاً
حب کچلہ	ایضاً
حب بلادر	ایضاً
حب مسہل	امراض دماغی از سوداوی و بلغمی و قولنج و فساد ہضم و ... و جیاع غلیظ
حب نزلہ	زکام و نزلۂ حار و بارد و سرفۂ نزلی حار
حب السعال	سرفۂ نزلی حار و سرفۂ از خشونت قصبۂ ریہ و سل

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
حب جدوار	نزول الماء و زکام و نزلۂ بارد و امراض دماغی بارد و فالج و لقوہ و رعشہ و خفقان و ضعف قلب و اسہال معدی بارد و اوجاع مفاصل بارد
حب سلارس	سرفۂ نزلی بارد
حب عطائی	ایضاً
حب میعہ	ایضاً
حب حابس دم	علاج کلی نفث الدم و بواسیر
حب غری السمک	سل
حب مسہل صفرا	امراض معدہ از مادۂ صفراوی
حب مسہل بلغم	امراض معدہ از سوء مزاج سوداوی و تپ بلغمی
حب سکبینج	درد معدہ از ریاح و استسقای زقی و قولنج بلغمی و اوجاع ظہر
حب تنکار	درد معدہ از ریاح
حب مبارک	ایضاً
حب جالینوس	ایضاً
حب نارمشک	ایضاً
حب ہندی	ایضاً
حب حلتیت	ریاح غلیظ و ضعف ہضم و نفخ و قولنج ریحی و ... سوداوی
حب مصطگی	ضعف معدہ و کثرت جشا
حب نمک	ضعف ہضم
حب پچلونہ	ضعف ہضم و ضعف اشتہا از برودت
حب ترشش	ضعف ہضم و ضعف اشتہا از حرارت
حب مخرج سودا	فساد ہضم بسبب معدہ

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
حب نارجیل	ہیضۂ وبائی
حب پنج عشر	ایضاً
حب کبریت	ضعف اشتہا از برودت و جرب
حب بچھناک	ضعف اشتہا از برودت
حب افادیہ	فساد شہوت و مغص و حمی یوم تخمیہ
حب ذہب	اسہال دموی و صفراوی و زحیر و تسکین و تقویت ... و اسہال معدی رطوبی و ریح سوداوی
حب شبرم	استسقای لحمی و قولنج بلغمی
حب یوند ماذریونی	استسقای زقی
حب فیلغریوس	ایضاً
حب ماذریون	ایضاً
حب کبر	ورم صلب طحال
حب بوعلی سینا	علاج کلی اسہال
حب آملہ	اسہال معدی بارد
حب اذراقی	ایضاً
حب سرخ و سیاہ	ایضاً
حب یاقوت	اسہال معدی صفراوی
حب صندل	ایضاً
حب عفص	اسہال معوی رطوبی
حب زحیر	ایضاً
حب خبث الحدید	اسہال معوی رطوبی و ریح البواسیر
حب بقراط	اسہال معوی صفراوی

ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج
حب ممسک	اسہال معوی صفراوی	حب اوجاع اورام شہوہ	قلغونی	خمیرۂ یاقوت	خفقان از ضعف قلب
حب حب السلاطین	قولنج بلغمی	حب محلل اورام	ایضاً	خمیرۂ طلا	ایضاً
حب اسرائیل	ایضاً	حب سم الفار	آتشک فرنگ	خمیرۂ گاؤزبان حار	ایضاً
حب شحم حنظل	ایضاً	حب شاہترہ	جرب	خمیرۂ گاؤزبان عنبری	ایضاً
حب الملوک	قولنج ریحی	حب کرامات	بثور غریبہ	خمیرۂ عود ترش	ضعف ہضم
حب ملین	حصر	حلوای مسمن یمن	خفقان از ضعف قلب	خمیرۂ صندل ترش	ذیابطیس حار
حب سندروس	بواسیر	حلوای تخم سیدانجیر	قولنج ریحی	خرم کبیر	بیاض چشم
حب تیوج	ایضاً	حریرۂ مقوی دماغ	رونزلی و زکام و نزلۂ حارہ ضعف باہ	خرم صغیر	ایضاً
حب مقل	بواسیر ریح البواسیر و شقاق مقعد	حقنۂ محلل	امراض معدہ از سوء مزاج رطب	خرم معسل	ایضاً
حب فادزہر	ضعف باہ	حقنۂ لین	[illegible]	دیاقوذا	سرفۂ نزلی حار و بارد
حب خوش کیف	سرعت انزال			دواء المسک بارد	مالیخولیای دموی و صفراوی و خفقان حار و تپ دق
حب منشط	ایضاً	حقنۂ حادہ	صداع شرکی معدی و سرسام بلغمی و سکتۂ بلغمی و استرخا و فالج	دواء المسک حلو	مالیخولیای بلغمی و سوداوی
حب نشاط	ایضاً	خمیرۂ ابریشم	مالیخولیای دموی و صفراوی و خفقان از ضعف قلب	دواء المسک حار	استرخا و فالج
حب مومیائی	قرحۂ مجرای قضیب	خمیرۂ خشخاش سادہ	زکام و نزلۂ حار	دواء المسک معتدل و حار	خفقان بارد
حب سورنجان	حدبہ و ریاح الافرسہ و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و مرکب و نقرس	خمیرۂ خشخاش کوکناری	ایضاً	دواء المسک مر	شقیقۂ بارد و خفقان بارد
حب بروالساعہ	اوجاع مفاصل بلغمی	خمیرۂ خشخاش زرد	ایضاً	دواء المسک معمول	خفقان از ضعف قلب
حب ہندی	ایضاً	خمیرۂ خشخاش	زکام و نزلۂ بارد	حکیم شریف خان	
حب کچلہ	ایضاً	خمیرۂ خشخاش حار	سرفۂ نزلی بارد	دواء المسک	[illegible]
حب اسگند	ایضاً	خمیرۂ صندل	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب	نسخۂ ابن بیطار	
حب بدھارہ	ایضاً	خمیرۂ مروارید	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب و ربع لازمہ و قروح کلیہ	دواء الزعفران	انواع رمد و نوازل چشم
حب مفاصل	ایضاً	خمیرۂ گاؤزبان	خفقان بارد	دواء الریان	طرش حار
حب ماہانی	نقرس بارد	خمیرۂ گاؤزبان عنبری جواہر دار	ایضاً	دواء الفوتنج	طنین بلغمی و ریحی
حب زہرمہرہ	غب دائرہ	خمیرۂ زہرمہرہ	خفقان از ضعف قلب	دوای حب الملوک	صداع بلغمی
حب الشفا	ربع سوداوی	خمیرۂ زہرہ	ایضاً	دوای مسوت دیودنیہ	صرع اطفال

ادویهٔ مرکبه	درعلاج	ادویهٔ مرکبه	درعلاج	ادویهٔ مرکبه	درعلاج
دوای جالینوس	امراض معدهٔ صفراوی وعلاج کلی تی	ذرور کافوری	رمد دموی وصفراوی	روغن دهتوره	استرخا و فالج
دوای عصارهٔ ریوند	درد معده از ریاح	ذرور ملکایا	ایضاً	روغن هرتال	ایضاً
دواء الفرس	ضعف معده	ذرور اصفر	ایضاً	روغن بیش	ایضاً
دوای قاتل کرم	شهوت کلبی از دیدان	ذرور هندی	سبل وبیاض چشم	روغن روباه	ایضاً
دوای اجیجانس	علاج کلی تی	ذرور رمادی	سفیدی چشم	روغن جند وشونیز	ایضاً
دوای الغادانیا	هیضهٔ وبائی	ذرور انزروت	قروح چشم	روغن سداب	ایضاً
دواء الکرکم صغیر	ورم سوداوی معده	ذرور مامیران	ضعف بصر	روغن سوسن	ایضاً
دواء اللک صغیر	ایضاً	ذرور سرقولون	سلع	روغن حواصل	فالج واوجاع مفاصل بلغمی
وبیدالورد	ایضاً	روشنائی	ضعف بصر	روغن هفت برگه	فالج وعرق النساء ووجع الورک بارد
دوای عنصل	ورم بلغمی جگر	روغن لبوب سبعه	مالیخولیا	روغن مجموعه	تشنج یبسی
دوای ثوم	ایضاً	روغن اسقیل	سکتهٔ بلغمی	روغن آجر	نزول الماء
دوای اسقلیدس	ورم سوداوی جگر	روغن فرفیون	ایضاً	روغن خل	درد گوش حار ساذج
دواء التوتیا	اسهال معدی بارد	روغن مبارک	ایضاً	روغن محلل	درد معده از ریاح
دوای البقر	حصات مثانه	روغن قسط	استرخا و فالج وطنین بلغمی وریحی وحدبه ورياح الافرسه	روغن مصطگی	ایضاً
دواء الترنجبین	ضعف باه از قلت منی	روغن فرفیون	استرخا و فالج	روغن مسهل	قولنج بلغمی
دواء السودرمین	ایضاً	روغن بیدانجیر ساده	ایضاً	روغن زیره	ریح البواسیر
دواء البصل	ایضاً	روغن بیدانجیر مرکب	ایضاً	روغن مقل	ریح البواسیر وبواسیر رحم
دواء التربد	تپ بلغمی	روغن اسقیل	ایضاً	روغن عقرب	حصات کلیه
دواء الحلتیت	علاج کلی سموم مشروبه	روغن قاوندی کبیر	ایضاً	روغن عاقرقرحا	ضعف باه از استرخای قضیب
دواء القرطاس	سعفه	روغن کلان	ایضاً	روغن گندنا	بواسیر رحم
دربهرهٔ گهیکوار	ورم صلب طحال	روغن موم	ایضاً	روغن اوراق	اوجاع مفاصل بلغمی
ذرور ابیض	رمد دموی وصفراوی	روغن حکیم مرزا سلیمان	ایضاً	روغن زرد وسرخ	ایضاً
ذرور شنجام	ایضاً	روغن حکیم کمال خان	ایضاً	روغن حنا	اوجاع مفاصل مرکب

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
روغن مفاصل	اوجاع مفاصل مرکب	سفوف بنفشہ	صداع صفراوی	سفوف انار دانہ	درد معدہ از ریاح و قی و غثیان از مشارکت اعضا
روغن زنجبیل	اوجاع مفاصل ریحی	سفوف حب النیل	صداع بلغمی و آبلۂ فرنگ	سفوف نمک	درد معدہ و ضعف اشتہا از ریاح و از حرارت و از برودت و اسہال معدی صفراوی
روغن حنظل	نقرس بارد و مرکب	سفوف خمار	صداع خماری		
روغن سفرجل	حمی یوم تخمیہ	سفوف سودا	مالیخولیا و ورم صلب طحال و جذام		
روغن گندم	قوبا	سفوف لاجورد	مالیخولیا	سفوف عود	درد معدہ از ریاح و اسہال معدی بارد
روغن پاچکدشتی	ایضاً	سفوف سبعہ	ایضاً	سفوف قرنفل	ضعف معدہ
روغن آس	داء الثعلب	سفوف تالیف حکیم اجمل خان	صرع دماغی بلغمی	سفوف کچلونہ	ضعف ہضم
روغن آملہ	داء الثعلب و انتشار شعر و حفظ شعر	سفوف اترج	استرخا و فالج	سفوف حیات	ایضاً
روغن حب الغار	حلت نعامہ	سفوف آملہ	ضعف بصر	سفوف نمک سلیمانی	ایضاً
روغن صنعان	جراحات	سفوف بادیان	ایضاً	سفوف سوء ہضم	فساد ہضم بسبب معدہ
روغن دیودار	ضربہ و سقطہ	سفوف ہندی	ربو بلغمی و درد معدہ از ریاح	سفوف ہاضم	ایضاً
رب خشخاش	زکام و نزلۂ حار	سفوف نفث الدم	نفث الدم از جرم ریہ	سفوف مخرج سودا	ایضاً
رب انار ترش منعنع	ضعف اشتہا	سفوف سرطان	سل	سفوف خستہ کنار	ہیضۂ صفراوی
رب انار شیرین	ہیضۂ صفراوی	سفوف خشخاش	ایضاً	سفوف مسکن قی و اسہال	ایضاً
رب انار ترش	قی و تہوع و غثیان از مشارکت اعضا	سفوف ست گلو	ایضاً	سفوف تنتریک	ضعف اشتہا از برودت
رب قابض	اسہال معدی صفراوی	سفوف غری السمک	ایضاً	سفوف بینائی	ایضاً
رب عناب	حمیات دموی	سفوف مروارید	خفقان حار و بارد	سفوف اذخر	ضعف اشتہا از بلغم لزج
رب ہلیلہ	جرب	سفوف طباشیر	خفقان حار و اسہال معوی ثبوری و جدری	سفوف مدر بول	فساد شہوت و وحم و قطایا
رامک	اسہال معدی صفراوی	سفوف زہر مہرہ	خفقان بارد	سفوف البزور	نفخ و قراقر از برودت معدہ و زحیر بلغمی
زرغونی	ضعف باہ از قلت منی	سفوف عنبر	ایضاً	سفوف حب الآس	قی صفراوی و اسہال معدی صفراوی و دموی صفراوی
سعوط طباشیر	صداع حار ساذج	سفوف سماق	امراض معدہ از سوء مزاج حار طبعی اسہال الدم	سفوف زرشک	سوء مزاج حار طحال
سنون احمر	ثبور حلق و قرحۂ آن	سفوف نانخواہ	درد معدہ از ریاح	سفوف اسطاطیلس	اسہال معدی بارد رطوبی
سنون تیجان	جنبش دندان از ضعف لثہ	سفوف سنا	ایضاً	سفوف شاہجہانی	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج
سفوف سنگدانہ	اسہال معدی بارد رطوبی	سفوف خطمی	اسہال الدم	سکنجبین عسلی	علاج کلی اقسام صرع
سفوف شیرین	ایضاً	سفوف بلوط	ایضاً	سکنجبین اسقلی	ایضاً
سفوف قنب	اسہال معدی بارد و اسہال معوی رطوبی	سفوف شادنج	اسہال الدم و بول الدم	سکنجبین عنصلی	علاج کلی اقسام صرع و ربو بلغمی و کثرت بزاق
سفوف مقلیاثا	اسہال معدی بارد و اسہال معوی رطوبی و زلق الامعاء بلغمی	سفوف یہودی	زحیر بلغمی	سکنجبین صندلی	خفقان حار
		سفوف انیسون	نفخ و قراقر از بلغم	سکنجبین سفرجلی	امراض معدہ از سوء مزاج مادی بلغمی و ضعف معدہ
سفوف قرظ	اسہال معدی بارد	سفوف نعناع	ایضاً	سکنجبین سفرجلی لیمونی	ضعف معدہ
سفوف سبز و سیاہ	ایضاً	سفوف ملین	حصر	سکنجبین گلقندی	ضعف ہضم
سفوف حب الرمان	اسہال معدی بارد و اسہال معوی صفراوی و اسہال معدی [illegible]	سفوف تیوج	بواسیر	سکنجبین سادہ	ہیضۂ صفراوی و علاج کلی حمیات خلطی
		سفوف ہیل	ریح البواسیر	سکنجبین تفاحی	ضعف اشتہا از حرارت
سفوف حب العنب	اسہال معدی صفراوی	سفوف صندل	قروح کلیہ	سکنجبین فواکہ	ایضاً
سفوف خرنوب	ایضاً	سفوف مامیران	ایضاً	سکنجبین تمر ہندی	قی و تہوع و غثیان صفراوی
سفوف ذرب	ایضاً	سفوف کاکنج	قروح کلیہ و بول الدم	سکنجبین بزوری	استسقای لحمی و تپ بلغمی و ربع بلغمی
سفوف مجموع	ایضاً	سفوف حجر الیہود	حصات کلیہ	سکنجبین بزوری بارد	استسقای زقی
سفوف قشر الرمان	اسہال معدی از ادویۂ مسہلہ	سفوف ماسک البول	تقطیر البول و کثرت بول	سکنجبین مازریونی	ایضاً
سفوف ہلیلہ	اسہال معوی رطوبی و یرقان اسود و زحیر بلغمی	سفوف کیمیائے عشرت	ضعف باہ	سکنجبین بزوری اصولی	سوء مزاج بارد طحال
سفوف جبہل	اسہال معوی رطوبی	سفوف قلعی	سیلان منی و قرحۂ مجرای قضیب	سکنجبین شبتی	عسر بول
سفوف اطین	اسہال معوی بحرانی و اسہال الدم و زحیر	سفوف حابس خون حیض	کثرت حیض	سکنجبین بزوری معتدل	ربع لازمہ و حمیات مرکبہ
		سفوف سورنجان	اوجاع مفاصل دموی و بلغمی و مرکب	سفرجلی مسہل	قولنج بلغمی
سفوف نشاستہ	اسہال معوی صفراوی	سفوف عشبہ	آبلۂ فرنگ	سنجرنیا	حصات مثانہ
سفوف گل	ایضاً	سفول مسہل سیاہ	ایضاً	شربت مطفی خون	صداع دموی
سفوف قابض حکیم علی	ایضاً	سفوف ریوند	کسر عظم	شربت آلو	صداع صفراوی
سفوف طراثیث	اسہال الدم	سکنجبین صبری	صداع شرکی معدی	شربت آلو مسہل	ایضاً
سفوف لولوی	ایضاً	سکنجبین افتیمونی	مالیخولیا و ورم صلب طحال و ربع سوداوی	شربت اسطوخودوس منضج	نسیان بارد و رطب و صرع دماغی بلغمی

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
شربت عسل	استرخا و فالج
شربت افتیمون	مالیخولیا
شربت مخرج سودا	اقسام مالیخولیا
شربت دینار کبیر	مالیخولیای مراقی
شربت افسنتین	مراق بارد مزاج و غب غیر خالصہ
شربت منڈی	ضعف بصر
شربت بنفشہ	زکام و نزلۂ حار
شربت گورل	ایضاً
شربت زوفا	ربو بلغمی و سرفۂ نزلی بارد
شربت فراسیون	ربو بلغمی
شربت عنصل	ایضاً
شربت حلبہ	ایضاً
شربت خشخاش	سرفۂ نزلی حار
شربت انجبار	کلی نفث الدم
شربت فریادرس	سل
شربت ملین	ذات الجنب خالص دموی و صفراوی و خصر
شربت سیب لیموئی	خفقان حار
شربت فالسہ	ایضاً
شربت صندل	ایضاً
شربت صندل ترش	ایضاً
شراب الصالحین	ایضاً
شربت گاوزبان	خفقان حار و بارد
شربت فواکہ	خفقان حار و فساد ہضم و ہیضۂ صفراوی و قی و تہوع صفراوی و اسہال معدی بارد و قولنج ثفلی و حمی وبائی

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
شربت مسہل	خفقان بارد و جوع البقر و ورم بلغمی طحال
شربت ابریشم	فالج و خفقان بارد و خفقان از ضعف قلب
شربت زنگترہ	خفقان از ضعف قلب
شربت انناس	ایضاً
شربت گاوزبان عنبری	ایضاً
شربت انغرا	ایضاً
شربت یاقوت	ایضاً
شربت عیبه	امراض معدہ از سوء مزاج بادی معدہ و سدہ آن و قی و تہوع بلغمی
شربت صبر مسہل	امراض معدہ از سوء مزاج بادی بلغمی
شربت عود	ضعف معدہ و فساد ہضم بسبب معدہ
شربت عود ترش	ضعف معدہ
شربت زرشک	ایضاً
شراب جوتجینی	فساد ہضم بسبب معدہ و قی و تہوع از ضعف معدہ
شربت نارترش منعنع	ہیضۂ صفراوی و قی و تہوع صفراوی
شربت نارین منعنع	ایضاً
شربت حب الآس	ہیضۂ صفراوی و اسہال صفراوی و زحیر معدی صفراوی و اسہال الدم و اسہال دموی صفراوی
شربت سفرجلی رمانی	ہیضۂ صفراوی
شربت ورد تربدی	ہیضۂ بلغمی
شربت انبرباریس	ضعف اشتہا از حرارت
شربت مجموعہ	عطش از شرب شراب
شربت نار منعنع	علاج کلی قی
شربت تمرہندی	قی و تہوع و غثیان صفراوی

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
شربت حماض	قی و تہوع و غثیان صفراوی
شربت لیمو	ایضاً
شربت فستق	ایضاً
شربت ہلیلہ	یرقان اسود
شربت بیلگری	اسہال معدی بارد
شربت آملہ	اسہال الدم
شربت جامن	ایضاً
شربت نانخواہ	نفخ و قراقر از برودت معدہ
شربت بسفایج	قولنج بلغمی
شربت انجیر	ایضاً
شربت عناب مرکب	صداع دموی که سببش حرارت مطلق خون است و درد ورم حار گردہ
شربت آلو بالو	حصات کلیہ
شربت ہلیون	ایضاً
شربت برگ انگور	ایضاً
شربت حسک	ایضاً
شربت حب القلت	ایضاً
شربت اصول	حدبہ و ریاح الافرسہ
شربت ورد	اوجاع مفاصل صفراوی
شربت مفاصل	اوجاع مفاصل بلغمی
شربت منضج	اوجاع مفاصل مرکب
شربت آلو مرکب	حمیات دموی
شربت صعتر	تپ بلغمی
شربت مرزنجوش	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج
شربت گل	تپ انفیالوس	شیاف اسود	سبل وسفیدی چشم	طریق دادن شیر	سل
شربت کشوث	حمیات مرکبہ	شیاف احمر حاد	سفیدی کہ بر سیاہی چشم افتد	طریق نوشیدن	قولنج بلغمی
شربت بزور	ایضاً	شیاف زنگار	ایضاً	روغن بیدانجیر	
شربت بزوری معتدل	ایضاً	شیاف پھولی	ایضاً	طریق کشتۂ حجر الیہود	حصات کلیہ
شربت کدر	حمی دق وجدری	شیاف اخضر	ایضاً	طریق کشتۂ مرجان	ایضاً
شربت یاوسات	آبلۂ فرنگ	شیاف عجیب	ایضاً	طریق خاکستر کژدم	حصات کلیہ ومثانہ
شربت چوب چینی	ایضاً	شیاف مرارات	نزول الماء	طریق خاکستر آبگینہ	ایضاً
شربت شاہترہ مدبر	جرب	شیاف جلا	ایضاً	طریق چوہ منڈی روغن آن	ضعف باہ
شیاف ابیض	رمد حار دموی وصفراوی وحمرت عین	شیاف دہنۂ فرنگ	ایضاً	طریق پختن ماء الشعیر	علاج کلی حمیات خلطیہ
شیاف ابیض افیونی	ایضاً	شیاف یاسمین	ضعف بصر	طریق مدبر کردن خاکشی	حمی دق
شیاف ابیض انزروتی	ایضاً	شیاف ترنجبین	حصر	طریق گرفتن آب خالص یعنی ماء الطاہر	سلعہ
شیاف بریریوما	ایضاً	شیاف مخرج جنین مردہ	رجا	طریق سفید کردن دہنگ	جدری
شیاف سماق	ایضاً	طبیخ غاریقون	برسام بلغمی	طریق خوردن عشبہ	آبلۂ فرنگ
شیاف شب	ایضاً	طبیخ صبغۂ عرجا		طریق ست لوبان	توبا
شیاف حنا	ایضاً			طریق استعمال چوب چینی	جذام
شیاف زبد البحر	ایضاً	طبیخ زوفا	اوجاع صدر از ریاح وتفتیح جمیع سدہ در صدر	طریق کشتن ہرتال	ایضاً
شیاف نارنج	ایضاً	طبیخ افسنتین	امراض معدہ از سوء مزاج مادی بلغمی	طریق حل مروارید	برص
شیاف وردی	ایضاً	طبیخ شاہترہ	ایضاً	طلای زرد	اوجاع مفاصل موی خلغونی وتلہ
شیاف جالب النوم	ایضاً	طبیخ انجدان	ہیضۂ بلغمی	عرق ہلیلہ	مالیخولیای مراقی
شیاف منجح	ایضاً	طبیخ چای	جوع البقر	عرق گاؤزبان عنبری	مالیخولیای مراقی وخفقان بارد
شیاف اصفر	ایضاً	طبیخ طرفا	ورم صلب طحال	عرق صعتر مرکب	صرع دماغی بلغمی
شیاف کافور	ایضاً	طبیخ اصول	تپ بلغمی	عرق منڈی مرکب	ایضاً
شیاف احمر لین	ایضاً	طریق ماء الجبن	مالیخولیا	عرق تنباکو	استرخاء وفالج

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
عرق چوب چینی	استرخا و فالج
عرق شیر	مالیخولیا و مراق و فالج سوداوی و خفقان حار و بارد و خفقان از ضعف و سل و دق و اطفای حرارت و ربع لازمہ و ...
عرق کزبرۃ البئر	ربو بلغمی
عرق زوفا	ایضاً
عرق گشنیز	علاج کلی خفقان
عرق گزر	خفقان بارد
عرق صندل مرکب	ایضاً
عرق دارچینی مرکب	ایضاً
عرق بہار	ایضاً
عرق تنبول	فالج و خفقان بارد و ضعف ہضم
عرق زردک	خفقان سدی و ربع لازمہ
عرق کیتکی	فالج و خفقان از ضعف قلب
عرق قندی	خفقان از ضعف قلب
عرق زنگترہ	ایضاً
عرق سیوتی	ایضاً
عرق فواکہ	ایضاً
عرق عنبر	ایضاً
عرق ابریشم	خفقان از ضعف قلب و درد معدہ از ریاح
عرق حیات	درد معدہ از ریاح
عرق نانخواہ	ایضاً
عرق دارچینی	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
عرق پان	درد معدہ از ریاح و ضعف معدہ و ضعف اشتہا از برودت
عرق چوب چینی	مالیخولیای مراقی و ضعف معدہ و ضعف باہ و مفاصل بلغمی و سوداوی
عرق بادیان مرکب	ضعف ہضم
عرق بنفشہ	ہیضۂ صفراوی
عرق انبرباریس	ضعف اشتہا از حرارت
عرق محلل ریاح	نفخ و قراقر از بلغم
عرق آسو	ورم سوداوی معدہ
عرق گھیکوار	ایضاً
عرق گل صدبرگ	بواسیر و شرا
عرق مسیحا	ذیابیطس حار
عرق گڑہل	ضعف باہ
عرق منشی	ایضاً
عرق دوآتشہ	ایضاً
عرق ماہ فرفین	اوجاع مفاصل بلغمی
عرق کافور	حمی دق
عرق مصفی خون	شرا و جذام
عرق گل نیب	آبلۂ فرنگ
عرق شاہترہ مرکب	ایضاً
عرق چوب چینی	ایضاً
عرق منڈی	بثور غریبہ
عصارۂ آملہ	رمد دموی و صفراوی

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
غالیہ	خفقان از ضعف قلب
فلونیای رومی	زکام و نزلۂ بارد
فلونیای فارسی	ایضاً
قرص کافور	سل و دق و ... صفراوی و خفقان حار و ... اسہال صفراوی و ... حمیات ...
قرص زعفران	صداع صفراوی و بخر الفم و از فساد لثہ و اسنان
قرص نزلہ بند	زکام و نزلۂ حار
قرص کہربا	علاج کلی نفث الدم و قی الدم و اسہال الدم و رعاف و نزف الدم و بول الدم
قرص گلنار	علاج کلی نفث الدم و قی الدم و اسہال معوی و اسہال صفراوی و ذوسنطاریا و بول الدم
قرص سرطان	سل
قرص سرطان کافوری	ایضاً
قرص کافور قابض	ایضاً
قرص درد	درد معدہ و امعا و ورم سوداوی معدہ و ...
قرص عود	ضعف معدہ و ہیضۂ بلغمی
قرص زرشک	فساد ہضم بسبب معدہ و علاج ... و استسقا ... حمیات
قرص حب الآس	ہیضۂ صفراوی و اسہال معوی صفراوی

ادویهٔ مرکبه	درعلاج
قرص لطین	هیضهٔ صفراوی
قرص کندر	هیضهٔ بلغمی
قرص گل	ورم معدهٔ صفراوی وتپ ونب بلغمی وحمیات مرکبه
قرص سنبل	ورم سوداوی معده
قرص زرشک کبیر	ایضاً
قرص طباشیر قابض	[illegible]
قرص مصطکی	قی وتهوع صفراوی
قرص سماق	ایضاً
قرص پسته	قی وتهوع بلغمی
قرص کحل	قی الدم
قرص لک	سوءمزاج بارد جگر
قرص ریوند	[illegible]
قرص انبرباریس	ورم دموی جگر واستسقای زقی
قرص مقل	ورم سوداوی جگر
قرص مازریون	استسقای زقی وغب غیر خالصه
قرص شبرم	استسقای زقی
قرص ابدی	یرقان سدی
قرص کافور سقوفندریون	سوءمزاج حار طحال
قرص فنجنکشت	سوءمزاج بارد طحال وورم صلب طحال ونفخهٔ طحال
قرص کبر	ورم صلب طحال ووجع طحال

ادویهٔ مرکبه	درعلاج
قرص فوه	ورم صلب طحال
قرص خشخاش	اسهال مائی واسهال الدم وقروح کلیه
قرص ذرب	اسهال معدی صفراوی
قرص قابض حکیم علی	اسهال معوی صفراوی
قرص شادنج	اسهال الدم
قرص انجبار	ایضاً
قرص قاطع الدم	ایضاً
قرص زرنیخ	سحج وقروح امعاء واسهال المده
قرص کاکنج	قروح کلیه
قرص شب	قروح کلیه وبول الدم
قرص ماسک البول	کثرت بول
قرص طباشیر مسهل	علاج کلی حمیات خلطیه
قرص طباشیر	[illegible]
قرص طباشیر ملین	علاج کلی حمیات صفراوی غب دائره وغب غیر خالصه
قرص طباشیر کافوری ملین	حمی محرقه
قرص بنفشه	صداع موی وغب غیر خالصه حمیات مرکبه
قرص غافث	غب غیر خالصه تپ بلغمی وربع بلغمی
قرص افسنتین	تپ بلغمی
قرص انیسون	ایضاً
قرص اندرون	جدری
قیروطی	ذات الجنب خالص دموی وصفراوی
قهوه	خفقان بارد وضعف هضم

ادویهٔ مرکبه	درعلاج
کلاه علوی خان	صداع ضعف دماغی
گلقند عسلی	استرخاء وفالج
گهرهٔ معمول	رمد دموی وصفراوی
کحل معمول علی اکبرخان	ایضاً
کحل شمیزج	ایضاً
کحل ملکایا	ایضاً
کحل یاسمین	سفیدی چشم
کحل بقراطی	ایضاً
کحل فلفل	ایضاً
کحل صابون	ایضاً
کاجل	ایضاً
کحل مقوی	نزول الماء
کحل صابون	ایضاً
کحل مبارک	ضعف بصر
کحل مازو	ایضاً
کحل الجواهر	ایضاً
گلاب قرنفلی	علاج کلی معده
گلاب مدبر	تخمه وبطلان هضم
کلکلانج بارد	[illegible]
لخلخهٔ بارد	امراض دماغی حار
لازق	شقیقهٔ حار

ادویۂ مرکبہ	در علاج
لعوق معتدل	ربو بلغمی
لعوق شمعون	سرفۂ نزلی حار
لعوق ابن ماسویه	ایضاً
لعوق کثیرا	ایضاً
لعوق خشخاش	مالیخولیا و سرفۂ نزلی حار و صفراوی و سل و اسهال و ذات الجنب
لعوق خیارشنبر	سرفۂ نزلی حار و ذات الریه و ورم بلغمی گرده
لعوق بزر البنج	سرفۂ نزلی بارد
لعوق کتان	ایضاً
لعوق حب القطن	سرفۂ از خشونت قصبۂ ریه و ضعف باه از استرخای قضیب
لعوق نفث الدم	نفث الدم
لعوق جمیز	ایضاً
لعوق منقی صدر	تنقیح و جمع مده در صدر
لعوق انار دانه	قی و تهوع صفراوی
لعوق بنفشه	قولنج ریحی
لعوق عنصل	عسر البول
لعوق حسک	ضعف باه
لبوب کبیر	ایضاً
لبوب صغیر	ایضاً
ماء الاصول	صداع بارد و صرع بلغمی و سوداوی و سدۂ دماغ و فساد هضم بسبب معده و ورم بارد معده و جگر و استسقای لحمی و زقی و طحال و وجع طحال و ورم جگر و سدۂ جگر و ضعف جگر و سدۂ گرده و سوء مزاج بارد جگر و قولنج و ضعف باه و تپ بلغمی و سوداوی

ادویۂ مرکبہ	در علاج
ماء الفواکه	صداع دموی و حمیات دموی
ماء اللحم	مالیخولیا و خفقان بارد و تنقیح و ضعف قلب و ذوبان اعضا و خفقان از ضعف معده و ضعف باه و فساد هضم و ریاح و سرفۂ حار
ماء الزوفا	سرفۂ نزلی بارد و ذات الجنب خالص دموی
ماء القمقم	کثرت حیض
ماء الهندبا و الانیسون	حمیات مرکبه
ماء القرع	حمی دق
ماء الخیار	ایضاً
ماء الطبیخ الهندی	ایضاً
مطبوخ مسهل صفرا	صداع صفراوی و امراض صفراوی و تپ صفراوی و غب
مطبوخ بنفشه	صداع صفراوی
مطبوخ قنطوریون	صداع ریحی داخلی و نزول الماء
مطبوخ اسطوخودوس	صداع دودی
مطبوخ هلیله	صداع دموی و سوداوی و خفقان و وسواس سوداوی و اوجاع مفاصل و ورم طحال و دموی و اقسام تپ سوداوی و بلغمی و جرب و حکه
مطبوخ افتیمون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی و یرقان
	اسوده و اوجاع مفاصل سوداوی
مطبوخ منضج سودا	امراض دماغی سوداوی
مطبوخ زوفا	ربو بلغمی و سرفۂ نزلی بارد و ورم سوداوی جگر
مطبوخ ملین	ذات الریه

ادویۂ مرکبہ	در علاج
مطبوخ خیارشنبر	زردی موی و صفراوی و سل و شقاق مقعد
مطبوخ بسفایج	ذات الجنب خالص بلغمی و سوداوی
مطبوخ شاهتره	امراض معده از سوء مزاج مادی صفراوی و ریح دموی
مطبوخ مخرج سودا	فساد هضم بسبب معده
مطبوخ اکلیل	ورم بلغمی معده
مطبوخ انار دانه	قی و تهوع و غثیان صفراوی
مطبوخ افسنتین	امراض معده از سوء مزاج صفراوی و بلغمی و دیدان و ضعف معده و قولنج خلط حار
مطبوخ ریوند	سدۂ مقعر جگر
مطبوخ کرفس	یرقان سدی
مطبوخ اسقولوقندریون	ورم صلب طحال
مطبوخ مسقط جنین	احتباس حیض
مطبوخ مسهل	صداع دموی و صداع حاری و ذات الجنب و ذات الریه و ورم بلغمی طحال و وجع طحال و اوجاع مفاصل دموی و صفراوی و تپ بلغمی و غب دائره و حمی نائبه
مطبوخ فواکه اهلیلجی	صداع دموی
مطبوخ آلو	صداع صفراوی و غب دائره
مطبوخ سورنجان	اوجاع مفاصل بلغمی و مرکب و عرق النسا و وجع الورک حار
مطبوخ هندی	ایضاً
مطبوخ فواکه	عرق النسا و وجع الورک حار
مربی الجلنجبین	فالج عالج
معجون لبان	نسیان بارد رطب
معجون وج	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج
معجون جدوار	نسیان بارد رطب	معجون قفی	ربو بلغمی	معجون سفرجل	ضعف معدہ
معجون زبیب	ایضاً	معجون کبریت	ایضاً	معجون عود	ضعف اشتہا از صفرا
معجون لبوب	ایضاً	معجون اسقیل	ایضاً	معجون مرجان	ضعف اشتہا از اخلاط عفن
معجون نجاح	مالیخولیا و ریح صفراوی	معجون زوفا	ربو بلغمی و سرفۂ نزلی بارد	معجون مجرب شیخ الرئیس	فساد شہوت
معجون جنون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	معجون خفقان	ربو دخانی	معجون قاطع شہوت ردیہ	ایضاً
معجون افتیمون	مالیخولیای مراقی	معجون منقی سینہ	سرفۂ بارد	معجون نارمشک	ایضاً
معجون مفرح	ایضاً	معجون سعال	سرفۂ رطوبی	معجون گل	ورم سوداوی معدہ
معجون عنصل	صرع دماغی	معجون صندل	خفقان حار	معجون ابن ہبل	وجع الفواد بارد بلغمی و ریحی
معجون قیصر	ایضاً	معجون نقرہ	ایضاً	معجون کرکم	سدۂ مقعر جگر
معجون سیسالیوس	ایضاً	معجون طلا	خفقان از ضعف قلب	معجون جنطیانا	ایضاً
معجون زبیب	ایضاً	معجون مغنی	علاج کلی معدہ	معجون سنگدان	اسہال معدی بارد رطوبی
معجون مسہل	استرخا و فالج و امراض معدہ از سوء مزاج رطب و قولنج بلغمی و ریحی و علاج کلی تپہای خلطیہ تپ بلغمی فالج	معجون فنجنوش	امراض معدہ از سوء مزاج بارد ساذج	معجون خستہ انبہ	اسہال معدی بارد
معجون مبدل المزاج		معجون خبث الحدید	امراض معدہ از سوء مزاج [illegible]	معجون ترلاشہ	قولنج بلغمی
معجون بلادری کبیر	ایضاً			معجون تربدی	ایضاً
معجون سیر	ایضاً	معجون مسمی تریاق المعدہ	امراض معدہ از سوء مزاج بارد رطب ساذج	معجون سنا	ایضاً
معجون چوب چینی	ایضاً	معجون مسمی بفلاسفۂ ہندی	ایضاً	معجون تربد	ایضاً
معجون فلاسفہ	ایضاً	معجون اسود	امراض معدہ از سوء مزاج بارد رطب ساذج و اسہال معدی رطوبی	معجون بنفشہ	ایضاً
معجون ہرمس	ایضاً	معجون ابن سیار	امراض معدہ از سوء مزاج بادی و سدہ آن	معجون سکبینج	ایضاً
معجون اذراقی	ایضاً	معجون کاسر ریاح	درد معدہ از ریاح و ضعف معدہ و نفخ و قراقر از بلغم	معجون خیارشنبر	ایضاً
معجون حکیم کمل خان	ایضاً	معجون حب الغار	درد معدہ از ریاح	معجون راحت مسہل	ایضاً
معجون منڈی	ربو دموی و صفراوی	معجون ابہل	ایضاً	معجون سقمونیا	ایلاوس
معجون محلل ریاح	ربو ریحی	معجون خان علوی خان	ضعف معدہ	معجون طین	حصر
معجون وج	نزول الماء	معجون طوکی	ایضاً	معجون انجیر	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
معجون ربالسوس	ربو بلغی	معجون آمله	ضعف معده	معجون مقل	ریح البواسیر و شقاق مقعد
ماسک البول	ذیابیطس بارد، تقطیر البول و سلس البول	معجون عشبه	اوجاع مفاصل بلغی و سوداوی	مفرح معتدل	خفقان از ضعف قلب
		معجون چوب چینی	ایضاً	مفرح ابریشم	ایضاً
معجون حجر الیهود	حصات کلیه	معجون راحت	حمی یوم تخمیه	مفرح طرب المجالس	ضعف باه
معجون سنگ سرماهی	ایضاً	معجون حلتیت	ربع بلغی	مفرح مسیحی	ایضاً
معجون عقرب	حصات کلیه و مثانه	معجون شاهتره	جرب	مفرح طرب افزا	ایضاً
معجون لبوب	سلس البول و ضعف باه	معجون عشبه	آبلهٔ فرنگ	مربای تمر هندی	فساد هضم
معجون ماسک البول	بول فی الفراش	معجون چوب چینی	ایضاً	مربای وج	نسیان بارد رطب
معجون بلوط	کثرت بول	معجون نیب	جذام	مربای بلیلگی	اسهال معدی بارد
معجون قسط	ایضاً	معجون برزجلی	ایضاً	مرهم اسرنج	صداع ضربی و سقطی و سلعه
معجون بقراط	ضعف باه	معجون بلادر	نسیان و بهق ابیض	مرهم زنگار	قرحه و آکله و ناصور گوش و خنازیر
معجون تال مکهانه	ایضاً	مفرح ابریشم	نسیان بارد رطب	مرهم سفیداب	قرحهٔ گوش و ورم مقعد و مل و آبلهٔ فرنگ و حرق النار
معجون پیچه	ایضاً	مفرح زمردی	مالیخولیای دموی و صفراوی	مرهم مصری	قرحهٔ گوش
معجون سپستان	ایضاً	مفرح کندی	مالیخولیای بلغی و سوداوی	مرهم اسود	ایضاً
معجون کشمش	ایضاً	مفرح حار	مالیخولیای بلغی و سوداوی و امراض قلب سوداوی بارد و خفقان بارد	مرهم حب السفرجل	قرحهٔ یا لبن نف
معجون سقنقور	ایضاً			مرهم مقل	ورم سوداوی معده و شقاق مقعد
معجون چوب چینی	ایضاً	مفرح بارد کافوری	مالیخولیای مراقی	مرهم سفیداب کافوری	بواسیر
معجون سپاری پاک	ضعف باه و کثرت حیض	مفرح بارد	مالیخولیا و امراض قلب سوداوی و خفقان حار و دیجاری حمی دق	مرهم رسوت	فلغمونی
معجون جلالی	سرعت انزال			مرهم خل	ایضاً
معجون یک ماهی	سیلان منی	مفرح انطاکی	علاج کلی خفقان	مرهم داخلیون	سلع
معجون لبد	کثرت حیض	مفرح یاقوتی بارد	خفقان از ضعف قلب	مرهم باسلیقون	ایضاً
معجون سورنجان	اوجاع مفاصل بلغی و سوداوی	مفرح یاقوتی معتدل	ایضاً	مرهم جالینوس	خنازیر
معجون سنا	ایضاً	مفرح دلکشا	ایضاً	مرهم رسل	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج
مرہم اشق	ورم صلب	مرہم زرد	قروح وسخہ	نقوع فواکہ حامض	جدری و حصبہ
مرہم ثمانیہ	دبل	مرہم اسود	قروح عسر الاندمال	نقوع فواکہ حلو	ایضاً
مرہم منضج اورام	ایضاً	نقوع ہلیلہ	صداع صفراوی حرقت حلق و قروح کلیہ	نطول منوم	مالیخولیای دموی و صفراوی
مرہم سیماب	دبل و قروح	نقوع صبر	صداع صفراوی و صداع بلغمی [illegible]	نزلہ بند	زکام و نزلۂ حار و بارد
مرہم رال	آبلۂ فرنگ و قروح			ناس محسن خانی وغیرہ	زکام و نزلۂ بارد
مرہم فرنگ	آبلۂ فرنگ			نفوخ	ایضاً
مرہم سنگ بلتیہ	ایضاً			یاقوتی بارد	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب و حمی دق
مرہم احمر	سعفہ	نقوع ایارج	صداع بلغمی و تپ انقیالوس	یاقوتی حار	خفقان بارد
مرہم نورہ	حرق النار	نقوع مقوی	علاج کلی امراض عین	یاقوتی معتدل	خفقان از ضعف قلب
مرہم جدوار	قروح	نقوع مشمش	فواق از لذع خلط حار و حمی محرقہ	یاقوتی مجرب	ضعف باہ

تقریظ منظوم مع تاریخ طبع از نتائج افکار بیرونی وعلائی سید تصدق حسین رضوی لکھنوی متخلص به عاشق ملازم مطبع اوده اخبار

جذا ناظم جهان علامهٔ عصر و وحید
عالم و عیسیٔ دوران فاضل و حبر نبیل

هست در فن طبابت ثانی شیخ الرئیس
ماهر اسرار حکمت بی نظیر و بی عدیل

کرد تصنیف اندر فن حکمت چار جلد
هر مجلد در درازی روکش دریای نیل

جمله امراض جهان یک یک شمرده اندر ان
نسخجاتش هم نبشته بعد تنقیح جزیل

نام او اکسیر اعظم کرد بهر طالبان
تا مس امراض از ان همچون طلا گردد جمیل

ابتدای جلد اول کرد از امراض سر
بحث در علم و عمل کرده به برهان و دلیل

ختم جلد اولین نمود بر امراض انف
هیچ شی باقی نمانده از کثیر و از قلیل

جلد ثانی باز از امراض لب کرده شروع
هم علاج صوت نبوشته پی نطق کلیل (گنگ ۱۲)

تا جباوت انچه بر عضلات افتد کرد ختم
جمله امراضش بیان فرمود با شرح طویل

جلد ثالث را بنا بنهاد ز امراض جگر
تا به امراض رحم نمود ختمش آن جلیل

ما له و ما علیهش جمله را ترقیم کرد
تا بیابد ز انهمه نفع اتم مرد معیل (عیالدار ۱۲)

جلد رابع را نموده ابتدا ز امراض ظهر (پشت ۱۲)
هم ز امراض ردی نبوشت حتی داء فیل

ختم کرده جلد رابع را به امراض سموم
تا ز زهر مار و کژدم کرد هم بحثی طویل

دفع میگردد مرض هر چند باشد صعب تر
هر کدامی نسخهاش امراض را باشد مزیل

از چنان نادر کتابی کو دوا را مخزن است
دارو هر درد یابد طالبش بی قال و قیل

از هزاران وصف او یک وصف هم نشمرده ام
وصف او ز اندازه بیرون است ای مرد جزیل

چون ز طبع اولین یک جلد هم باقی نماند
طالبانش جمع گشته چون سر چشمه عقیل

این یکی بهر خریدن نقد جان دارد بکف
وان دگر از درد هجرانش شده صرف عویل

چون ز حد بگذشت استبداد و شوق و الهان
طبع را مصروف طبعش کرد سردار جلیل

وه چه سرداری که مالک شد اوده اخبار را
خسرو اقلیم همت منشی حاتم قبیل

زیب اورنگ سخا شمع شبستان کرم
آفتاب صبح فیض و کار همت را کفیل

ملجأ ارباب فضل و قدردان اهل علم
هم دلش دریا نوال و هم کفش رشک میل

اول اسمش نول بخوان و در آخر کشور
نظم نام نامیش را آنچنان کردم سبیل

یارب او را از حوادث دار در امن و امان
دوستدارش شاد و فرحان دشمنش باشد ذلیل

خواست اول از مصنف بهر طبعش رخصتی
کوششی فرمود در تالیف قلب آن نبیل

هم اجازت داد و هم بهر مزید احتیاط
مستعد گردید بهر دفع اغلاط آن جلیل

شد زاصلاح مکرر طرفه تزیین کتاب
بعد اذنِ صاحب تصنیف آید ون حق طبع
پس ازان شد حسن نقلش را ہزاران اہتمام
فاضلانِ مطبع موصوف بہر صحتش
تُوخَشَن اللہ خوبی تصحیح و حسنِ خطِ او
میر مطبع را چو بُد مر کو ز خاطر اہتمام
کار پردازی دگر ہرگز نیابد مثل او
رکن مطبع لائق و فائق ز ہمعصرانِ خود
الغرض در بد و سال نوجوان اُمّ العلاج

فکر ثانیش شده زلات سابق را مزیل
از پئے مطبع شده محدود و مکفول اخی عقیل
گشته خطاطان نامی بهر تحریرش عجیل
از عرق ریزی خود کردند بس جهد ثقیل
نقش ثانیش ز نقش اولین شد بے عدیل
منصرم بر انصرام طبع او گشته وکیل
گر بعمر نوح در گرد جهان گردد سبیل
مولوی دار و لقب ہمنام فرزند خلیل
قابل نظاره شد ہم رنگ طاؤس جمیل

عاشق دیرینه خدمت سال طبعش زد رقم
شد بنا دار الشفاے معتمد بهر علیل ۱۸۹۵ء

ولہ

ختم اکسیر اعظم نایاب
کلک عاشق نوشت این تاریخ

حسب دلخواه چون شده کنون
طبع شد نسخه شفا مشحون ۱۸۹۵ء

خاتمة الطبع

ایزد را سپاس که کتاب نادر الوجود در فن طب مسمیٰ به اکسیر اعظم مشتمله بر چهار مجلد که سابق بمقام کانپور در مطبع نظامی طبع شده بود همانا این کتاب جامع ذخائر علم طب را به صفات جامعیت چنان قدردانی شد که در اندک زمان حرف شکایت نایابی بر زبان شائقین و خریداران جاری گردید باز بنظر سودمندی و تمتع اهل شوق کتاب مذکور را باخذ حق تصنیف بمقام لکهنؤ در مطبع نامی منشی نول کشور بار اول و بلحاظ نقش پذیر طبع بار دوم ملبوس انگفت و بالجمله مصنف ذی شان بدین مرتبه در نظر ثانی خیلے غور و توجه فرموده در مطبوعهٔ نخستین در اکثر مقامات فوائد اضافه فرموده و اغلاطش آنچه در طبع اول بسهو بشری بنظر در آمده آنها را بجود تصحیح فرموده اصل این ضخیم مجموعهٔ فیض رسان خلائق را بار چهارم حسب ایماے منشی بشن نراین بهارگو مالک مطبع بابو موهن لال بهارگو منیجر بکڈپو بماه مئی ۱۹۱۵ء زنگ انطباع داده شائع کرد امید از شائقین طب یونانی همان هست که از شوق دلی قدردانی این گوهر بے بها خواهند فرمود

اشتهار

حق تصنیف این مجموعهٔ مفید عالم مسمیٰ به اکسیر اعظم تصنیف جناب حکیم محمد اعظم خان المخاطب به ناظم جهان بحق مطبع هذا محفوظ است